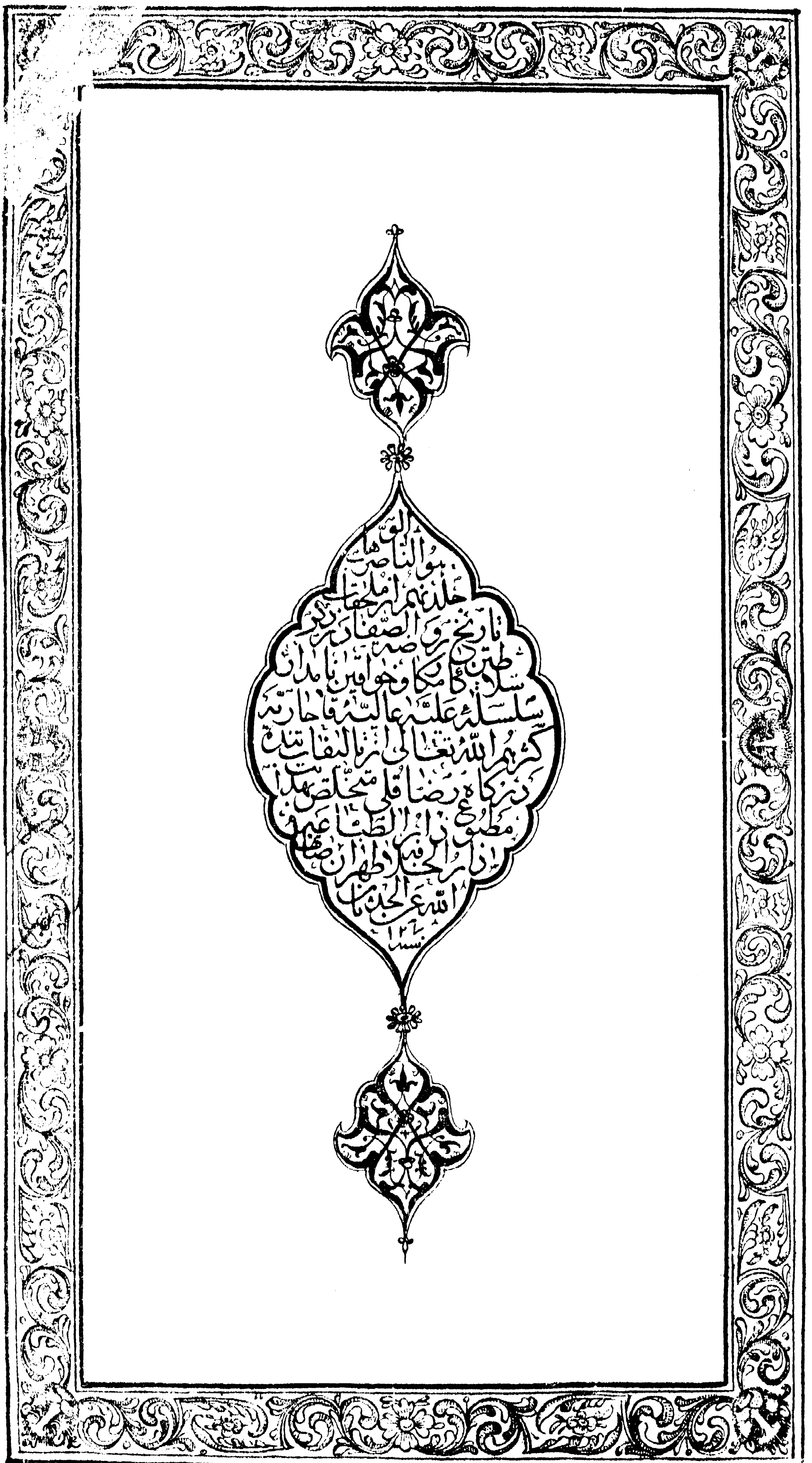
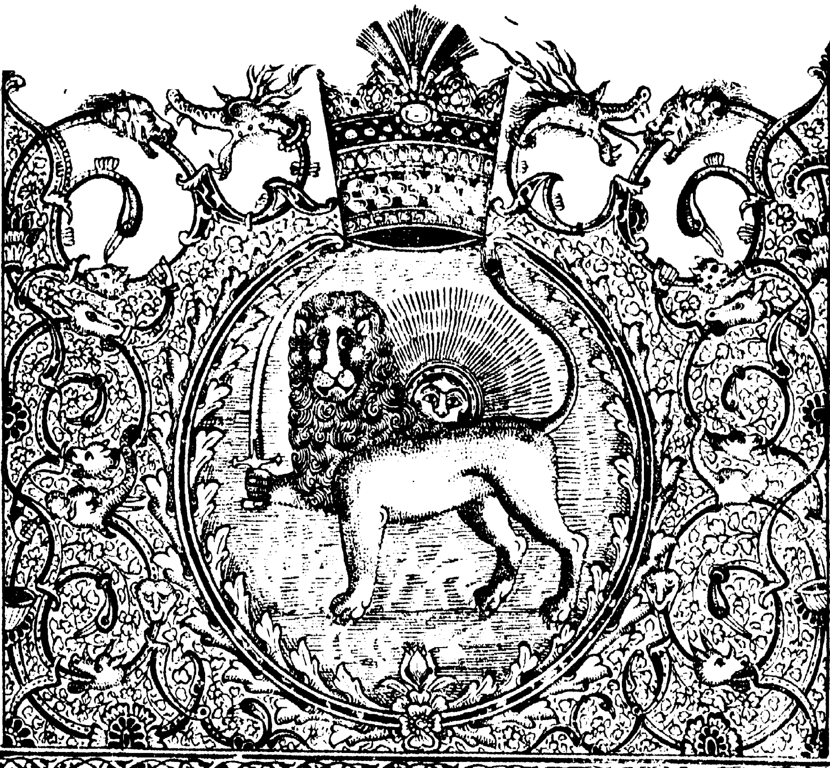

الناصری
جلد نهم از ملحقات
تاریخ روضة الصفا در ذکر
سلاطین کامکار و خواقین نامدار
سلسلهٔ علیهٔ عالیهٔ قاجاریه
کثرهم الله تعالی از تالیفات
رضا قلی متخلص بهدایت
مطبوع دار الطباعهٔ
دار الخلافهٔ طهران صانها
الله عن الحدثان



آغاز هر نامه را بنام مالک الملوکی آغاز و انجام باید آراستن و از حول و قوه خواستن که سلاطین بزرگ را که ظلال آفتاب جلال اویند بخلعت
عزت و مجدت اختصاص داده و ابواب ابهت و نجدت بر روی هر یک گشاده و در پرتو تجلیات لطفیه و قهریه پرورده و مظاهر صفات جمالیه و جلالیه
خود کرده تا ارباب بصیرت در آن آئینه پر جلا اشعه انوار سلطنت او بینند و اصحاب بصارت در آن روضه با صفا ازهار معرفت او چینند و خوانین
ترک را که نمود بود او یند هر چندی تغییر و تبدیل داده و ملکت هر یک را ملکی دیگر تفویض و تحویل کرده تا اهل ذکا و فطنت بدانند که شاهنشاه حقیقی او است
و شاهان مجازی را بارادت او تشریف مکانت و سرافرازی که تعز من تشاء و تذل من تشاء علی الجمله ملک ملک او ست بهر که خواهد دهد و از هر که خواهد
ستاند و آنچه خواسته توانسته و آنچه خواهد تواند عقل و نقل از حقیقتش آگاه و چون و چرا را در حضرتش راه نه وجود شهان جهان بر نطع جلالش بمنزله
شطرنج و قوام ملیان کیهان در جنب دوامش بمثابه سراشیت سپنج نظم بری ذاتش از تهمت ضد و جنس غنی ملکش از طاعت جن و انس
یکی را بسر بر نهد تاج بخت یکی را بخاک اندر آرد ز تخت بر فرستاده کانش درود که مظهر جامعه فر ایزد و فرود خاصه حضرت نیز دو اینیا و رسل و
هادی شرایع و سبل برزخ دو جهین عوالم آفرینش و مرات ذو وجهین مراتب دانش و بینش مقوی ارواح کامله و مربی اشباح قابله حجته صدر پیر
صفا و تابنده بدر سپهر و فا محمد مصطفی و اصحاب و احباب و خلفا و اوصیا و اولاد و احفاد او که عکوس شموس افلاک ولایت و انوار اقمار
سموات هدایتند صلواه الله و سلامه علیه و علی خلائه و اسلافه الطاهرین اجمعین اما بعد چون پس از انقراض دولت سلسله جلیله عالیه سادات
صفویه موسویه انار الله برهانهم و انجام مدت سریع الاتمام افشاریه زمان آغاز طلوع و ظهور خورشید دولت ابد مدت سلسله علیه عالیه خواقین قاجاریه
اطال الله الی یوم القیمه و حرسه الله بالسلامه بود و در تقدیم و تاخیر قوام تخت و مهد طبقات سلاطین عهد سبقت ایام خروج مشروط و قدمت زمان
عروج منوط است و خروج سلطان سعید شهید محمد حسن خان بن فتحعلیخان قاجار در زمان حیات و اوان ممات نادرشاه افشار تجدد
و تکرار یافته لهذا بدین ملاحظات قاعده دولت ابد مدت خواقین قاجاریه بر داعیه خوانین الواریه اقدم و اسبق خود در همه حال تقدم این سلاطین
اولی و الیق است بنابرین بعد از زمان خاقان جنت مکان شهید محمد حسن خان شرح حال خوانین زندیه با هر که معاصر بوده بین الاجمال و التفصیل خالی
از تطویل ترقیم خواهد یافت و دیباچه این دفتر که مجموعه ماثر و مفاخر آباء و اجداد و امجاد و الا نژاد حضرت خدیو عهد و شاهنشاه عصر ایدالله بالفتح و النصر و فی
المثل نهم سپهر بست واسع و بمنزله فلک تاسع بر رغم ساده سپهر از اسامی سامی سلاطین بزرگ و نیاکان خاقان ترک گردونشست مشحون بماه
مهر نام نامی و القاب گرامی حضرت پادشاه فلکجاه معنون و مزین میگردد لمولفه خرم بنا که از وی ماه چنین سلسیل فرخ پدر که در پی دارد چنین پسر
و هو السلطان الاعظم و الخاقان الاکرم حامی البلاد و راعی العباد ناصب رایات العدل و الانصاف و ماحی آیات الظلم و الاعتساف قهرمان الماء و الطین

عمل میرزا علینقی
خانم مدرسه دارالفنون

معین الملة والدین خلد الله فی الارضین ناصر الاسلام والمسلمین السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان السلطان ناصر الدین شاه
قاجار لازالت شموس قباب جلاله طالعة وبدور کئوس حصول آماله لامعة مادامت الشمس واضح والبدر لایح کفتار در ذکر سلطنت
سلسلهٔ علیهٔ جلیلهٔ قاجاریه و تحقیق نسب و حسب اجداد و امجاد سلاطین و خواقین این دودمان جلالت بنیان
کثرهم الله تعالی پوشیده نماناد که اصل ایل جلیل قاجاریه بترک بن یافث بن نوح می پیوندد و قاجار طایفه از طوایف و قبیله از قبایل
ترکند و گفته اند که چون از اولاد قاجار نویان بن سرتاق نویان بن سبا با نویان بن جلایر بن جرون بوده اند بنام جد اعلی شهرت نموده اند و قاجار منتسب
بسه طایفه شده اند سلدوس و تنکقوت و جلایر و سلدوس اصلا بایران نیامده اند و طایفه تنکقوت سی چهل خانوار بوده بطوایف مغول پیوسته اند
و جلایر در اکثر بلاد توران و ایران مکنت و حشمت یافته اند و مانند قاجار و سایر طوایف معروف شده اند اما سرتاق نویان پدر قاجار نویان بعهد اباقا
خان مغول به آتابیکی ارغون خان معزز و منصوص و مکرم و مخصوص می بوده و به وکالت و نیابت آن پادشاه دیجاه از لب بحر و آمویه مشهور بجیحون الی
حدود دریای حکمرانی و فرمان گذاری مینموده و از قزل آقاج مغان تا حدود نیشابور مملکت خاصه او بوده و کسی در آن تصرف و شرکت نداشته و غالبا سرتاق
نویان در ولایت گرگان میزیسته و اولادش در استراباد و مازندران بسیار شده بعد از فوت سرتاق نویان در زمان غازان خان ولایت سرتاق
بپسرش قاجار نویان مفوض شد و قاجار نویان امیری با حشمت و شجاعت و لشکرکشی با شهامت و مناعت بوده و این قبیله جلیله بنام قاجار نویان
معروف آمده و اولاد نامدار و احفاد کامکارش در گرگان و ایران ملجاء بزرگان و منجاء امیران شده اند و روز بروز در تعدد و زیادتی و عدت و فراوانی می
بوده اند تا انبساط دولت آل چنگیز برچیده گشت و بعضی از اولاد او در ماوراء النهر بر مسند خانیت بخارا متمکن بودند و بعد از ضعف دولت گورکانیه و قوت
سلاطین ترکمانیه قراقوینلو ابو النصر حسن بیک آق قوینلو که در نسب با سلسلهٔ علیهٔ قاجاریه مشارکت داشت لوای کشورستانی برافراشت و با سلسله
علیه صفویه بارادت و قرابت اختصاص جست و شاه اسمعیل صفوی که از طرف پدر موسوی و از جانب مادر آق قوینلو بود با قاجاریه بطریق یکانکی و الفت
سلوک مینمود لهذا بزرگان قاجار در موافقت دولت صفویه بکمال مرافقت مسلوک میداشتند و ولایات بزرگ و مناصب عالی مییافتند
و در سنه نهصد و شصت و نه ۹۶۹ از جانب پادشاه دیجاه ایران شاه طهماسب ماضی صفوی شاهقلی بیک قاجار که جد اعلای اولیاء فتحعلی خان
قاجار بن شاهقلی خان ثانی بوده بسفارت روم رفته بوده و در وکالت دولت با سلطان سلیمان خان خواندکار بنا بر نتایج الصلح خیر قرار مصالحه
داده مراجعت نموده چنانکه در ضمن بعضی وقایع آنسال مرقوم شده است در تمام دولت سلسلهٔ صفویه غالبا امیر الامرائی قراباغ و گنجه و حکومت هرات
و مرو و استراباد با طایفه قاجاریه زیادلو و قوینلو بود چنانچه در ضمن سواد ایام و سوانح احوال آن سلسلهٔ علیه اشارتی شده در وقتی که نوبت
سلطنت شاه عباس ماضی بلند آوازه شد چون با دراواز آن طایفه بوده و از کثرت شوکت و وفور حشمت قاجاریه توهم مینموده ایشانرا سه فرقه کرد
قسمی را بمرو و خراسان حکومت داده و جمعی را در قراباغ گذاشته فرقه را بگرگان و استراباد فرستاده و چندین بار این طایفه شجاعت کردار بعد از آن
در رزم عثمانیه و محاربه ترکمانیه و ازبکیه در هر یک از ثغور ثلاثه و سرحدات سه گانه ایران مقتول شدند تا نوبت سلطنت صفویه بشاه سلطان حسین
رسید و افاغنه بر او غلبه کردند و نواب فتحعلی خان بن شاهقلی خان بن مهدیخان بن محمد ولیخان بن شاهقلی خان قاجار قوینلو حاکم گرگان و
استراباد و مازندران چنانکه مسطور گشت با افاغنه رزمها کرده و حمایت شاه طهماسب کرده به نیابت سلطنت و وکالت دولت مخصوص گشته
شاه را بتسخیر ارض اقدس و محاصره مشهد مقدس برد و بعد از آن در قضای صادر بشهادت یافت و نادر بملاحظه اندیشه آل مهدی نامی از قاجار
که پدرش در دست خان والاشان کشته شده بود و در خون او دخیل نمود و همچنین شاه طهماسب را بدست محمد حسین خان قاجار مقتول ساخت
که خود بری الذمه باشد و سلسلهٔ قاجاریه و صفویه با یکدیگر خونخواهی کنند و گروهی از ارباب سیر و اصحاب خبر برآنند که اصل این قبیلهٔ جلیله
از ترکستان بروم افتاده اند و در آن ولایات میزیسته در سال ششصد و پنجاه و سه که هلاکو خان از جانب برادر خود منکو قاآن بروم رفت
بامر برادر از هر ده خانوار مغول دو خانوار با او برفتند و برین قرار صد و بیست هزار کس از ایلات ترکستان در رکاب او مامور آمدند که از سرحد
ترکستان الی اقصای مصر و شام بمحافظت ثغور و محارست کشور پردازند از آن جمله ایل جلیل قاجار بسرحدات شام متوقف و مامور شدند
و در ایامیکه امیر صاحبقران تیمور گورکان بشام رفت و آن بلاد را مسخر کرد ایلات ترکستان را که قریب بصد هزار کس بودند در روم بازگذاشتن
صلاح ندیده و ایشانرا کوچانیده مامور بترکستان کرد و بعضی از آنها بترکستان شدند و جمعی در ایران و آذربایجان بماندند ایل جلیل قاجار

نیز در گنجه و ایروان سکونت جستند و برخی گفته اند که چون بتوسط و تشفع جناب میر سلطانعلی صفوی امیر باطلاق اسرای روم فرمان داد لهذا آن
طایفهٔ جلیله و جمعی از ایلات روم مانند بیکدلی ملقب بشاملو در آذربایجان و دیاربکر متوقف شدند و باعث ارادت طوایف شاملو و روملو و تکلو و
قاجار و غیرهم بسلسلهٔ صفویه و اجتماع ایشان از دیاربکر برگرد شاه اسمعیل بجهة این منت بود در همه حال ایل قاجار از ایلات ترکستان و متوقف
در ایران بوده اند و شاه عباس صفوی جمعی را در قراباغ و گروهی را در گرگان و خراسان و مرو حکومت و الکائی داد و در سال یکهزار و هشت
هجری که شاه عباس باستراباد رفت و قلعه مبارک آباد بر ساحل گرگان را که از بناهای شاه طهماسب ماضی بود و تراکمه خراب کرده بودند تعمیر کرد حسین
خان قاجار زیاد اغلی را از گنجه کوچانیده با قاجاریه در آن قلعه سکنی داد که ترکمانان صاین خانی باستراباد چپاول نیندازند و تطاول نتوانند و طایفه
مذکور قاجار سالها علی التناوب در آن ولایت بحکومت و سالاری میپرداختند تا در عهد دولت سلطان حسین صفوی نوبت سروری قاجار و ریاست عشیرت
سروری استراباد بنواب فتحعلی خان قوینلو رسید ذکر مجملی از آغاز حال نواب خان جلیل الشان فتحعلی خان قاجار قوینلو که جد مجد
سلاطین قاجاریه است و بیان صعود درجات او بر هوشمندان دقیقه یاب ظاهر است که مردان بلندهمت بمراتب پست قناعت ننمایند
و شیران صیدشکن گورافکن در گوشهٔ آجام گرسنه نمانند آفتاب در پس سحاب مختفی نگردد و آتش در زیر خس و خار منطفی نباشد نواب فتحعلی خان
قاجار هم از آغاز شباب طالب مراتب علی بوده و در بزرگان بچشم خوردی نظاره مینمود با ایل و خدمه و برادران خود در ساحل گرگان شاهانه میزیست
و مردانه معیشت میکرد امنای دولت شاه سلطان حسین از ترکمانان قزوین محمد خان نامی بیگلربیگی استراباد کردند و میرزا احمد نامی قزوینی را نیابت
حکومت وی دادند و بعضی از معاندین تراکمه و مفسدین قاجاریه که از وجود فتحعلی خان اندیشه ناک بودندی با حاکم و نایب معاهده و معاقده کردند
که آن خان جلالت بنیان را از میان برگیرند و اثاثه شوکت و حشمت او را متصرف شوند و در کار حکومت استراباد و گرگان استقلال یابند لهذا
تدبیری اندیشیده نواب خان والاشان و دو برادر دیگرش حاجی فضلعلی بیگ که از وی مهتر و کهتر بودند علی الغفله بگرفته بقید در آوردند تا خان
والاشان از محبس مستخلص شده و دو برادرش را بسعایت قاجاریه یوخاری باش که با طایفهٔ اشاقه باش معاندت داشتند بقتل آوردند و کینه
دیرینه که فیما بین این دو فرقه بود تجدید کردند چه گروهی گفته اند که ایل جلیل قاجار در ایام توقف قلعه مبارک آباد بسیار بودند و قلعه مذکوره گنجایش
همه را نداشت و طایفه که بر فراز قلعه منزل داشتندی ایشانرا یوخاری باش و طایفه که در نشیب ساکن آنانرا اشاقه باش مینامیدند و از طایفه
که اشاقه باش قوینلو بودند گوسفند در ایل ایشان بیشتر بوده است و آنان که بر فراز قلعه بودندی و شتر زیاده داشتندی بدوه لو موسوم شدند
و این قول خالی از سخافتی نیست زیرا که طایفه قوینلو سالهاست که بدین لقب ملقب بوده اند و در تواریخ مسطور است و از دوه لو در تواریخ اصلا
نامی مذکور نگردیده است معلوم میشود که لقبی جدید است و بعضی گفته اند که هنگام توقف ایروان بعضی قاجاریه قوینلو در قریه موسوم بدوه لو
سکونت داشتند لهذا بدین نام معروف گشتند چنانکه قاجار گنجه و قاجار مرو و قاجار قزوین بدان بلاد موسوم کردند و گفته اند که اسم هر
طایفه را نیز قاجار خواندند چنانکه قاجار افشار و قاجار ترکمان علی ای حال همانا در وقتی از اوقات بعضی از عمله و خدمه این دو طایفه در تصرف مراتع دواب
یا بسببی دیگر از اسباب با یکدیگر منازعتی و مناقشتی کردند تا مابین الطایفتین کار بمعادات و مخاصمات کشید و در هنگام فرصت بکشتن یکدیگر
میپرداختند کارگذاران شده دولت و متصدیان امور حکومت این فساد را اصلاح حال خود شمرده پیوسته در نفاق ایشان می افزودند
که این ایل جلیل را بیکدیگر مشغول و از یکدیگر مقتول کنند و باندیشه سروری و زیاده سری نیفتند و چنانکه مذکور شد بسعایت قاجاریه یوخاری باش
دو برادر خان نامور که سرجاده و سرهنگ ایل و عشایر اشاقه باشی بودند مقتول نمودند کینه کهن تازه شد و کوس سپهداری قوینلو بلندآوازه
گردید مع القصه نواب فتحعلی خان بعد از رهائی از قید محمد خان ترکمان بیگلربیگی استراباد و گرگان چون شیران خشمگین کمر کین بر میان بسته و بگرمی
آتش شد از آب گرگان درگذشته بمیان تراکمه یموت صاین خانی رفته قصه پرغصه خود باز گفته سرداران یموت که ایشانرا از قوت و فوت بود در آن
جلالت و کفایت او را بارها دیده و پایه شجاعت و بسالت او را فهمیده بودند بطریق مطاوعت و متابعت رفتار نمودند متفق الکلمه گفتند که
رای تست ع همه گوشیم تا چه فرمائی هم درین حال خبر شهادت دو برادر با جان برابر خان والاشان قوینلوی قاجار در رسیده
بسوگ آن دو دلیر سپهدار جامه بردریده سران ترکمان نیز بموافقت آن بزرگوار رسوم سوگواری آشکار کردند زنان و مردان هیراو های موی
بکندند و مویه بر آوردند و گریبان جامها بدریدند و دنبال مراکب ببریدند لمؤلفه یکی ولوله برخواست از کوه و دشت غریو جوانان بگردون گذشت

بسوک دو سرور بعهد شباب ⁂ بکندند موی و فشاندند موی ⁂ بسوکش همه ناله بر میغ شد ⁂ بجوشش همه دست بر تیغ شد
همی رست گفتی ز گرگان زمین ⁂ نی و تیغ و پیکان پی رزم و کین ⁂ شب تیره راندند زان سوی آب ⁂ نماندند تا سر زند آفتاب

سپه سالار قاجار و سواران جرّار شب هنگام با استعداد و استعدادی تمام احتشاد و احتشام مالا کلام از رود گرگان گذشته یکباره گرد قلعه مبارک آباد آمدند محمّد خان ترکمان بیگلربیگی و میرزا احمد نایب الایاله در چار موجه اضطراب چون کشتی طوفان زده متزلزل شدند و قلعه گیان را بحفظ برج باره و سرداران بجمع پیاده و سواره تاکید نمودند از دو سوی مقدمات جنگ و نعره توپ و تفنگ گرم گردید لمؤلفه همی مد از دشت گرگان گروه بعدّت چو مور و بقوّت چو کوه ⁂ بهر صف سر رمح آتش فشان ⁂ درخشنده چون انجم از کهکشان ⁂ اصلمش بیگ پرناک قاجار که سر کشیک آن قلعه فلک آثار بود بحکم خلوص با سپه سالار قاجاریه در حفظ دروازه مخصوص اهتمامی نکرده در فتح و فتوح بر روی نوّاب فتحعلی خان برگشاده و دلیران قلعه گیر باره فکن را بدرون حصار استوار راه داده خان خشمگین سوگوار بدرون حصار رفته با گروهی از ترکمه و قاجار بعمارات بیگلربیگی تاختند اتفاقا ملا محسن نامی از اهالی ولایت هزارجریب که خطّی چون خط گلرخان دلفریب با رونق و زیب داشت برای نایب الایاله بخط نسخ کتابی همی نگاشت چون برق هوا در آن مرد نساخ تاثیری کرده بود میرزا احمد قزوینی خرقه خود را بر دوش او افکنده و خود احتیاطا با بوثاقی دیگر خزیده و ازین سانحه احتیاطی گزیده او را اسیر بلای خود ساخته سپه سالار قاجار و دلیران دشمن شکار با شمشیرهای آخته بر سروی تاخته او را بتصور میرزا احمد قزوینی پاره پاره کردند چون دانسته شد که بیگلربیگی و نایب خاسر و خایف و خایب در کنجی دیگر خزیده اند همّت بر دفع آنان گماشته با تیغهای تیز راه گریز بر آنها مسدود کردند محمّد خان و ترکمان میرزا احمد را بضرب شمشیر تیز ریز ریز نمودند و متابعان آنان را نیز در خون کشیدند بهر کوئی از خون جوئی روان شد و بهر گذری لاله زاری عیان سرهای سران از تیغ گران همی ریختی و خون دلاوران با خاک در آمیختی لمؤلفه تو گفتی سران برگهای رز است
شبیخون رستم بروئین دژ است ⁂ ز بس تیغ کاندر بزرگان رسید ⁂ نم خون شیران بگرگان رسید ⁂ تمامت اهالی قلعه از اعالی و ادانی بناله شنوی و خوانی پس از این غلبه مغلوب شدند و بعجز و الحاح از در استیمان در آمدند امیر قلعه گیر دشمن شکن بر بیگناهان بخشود و هر کس از اهل قلعه بود آسوده خاطر بر آسود و روز دیگر شهریاری قلعه مبارک آباد بمبارکی و فرّخی بر خان قاجار مقرر شد و این خروج مایه ارتقای بر مدارج اعتلا و مورث عروج بر بروج جاه و جلال گردید باستمداد اهالی استراباد سراسر بحضرت آمدند و مستدعی ورود بشهر مذکور شدند خان والاشان فتحعلی خان باستراباد روی آورد و اهالی آن بلد را مطمئن و مرفه الحال کرد همه بقدم اطاعت بدرگهش پویان شدند و بزبان ضراعت شکرش گویان

ذکر عزیمت خان جلیل الشان نوّاب فتحعلی خان قاجار بفندرسک و قتل شکر بیک کرد جهان بیگلو

در آن ایام اختلال فرجام که زمان ضعف دولت صفویه موسویه بود شکر بیک نام از اکراد جهان بیکلو با استعدادی تمام در فندرسک از توابع استراباد حکومت داشت و لوای اعتساف و اجحاف بر میفراشت و مرتکب اتلاف جمعی از اشراف گشته و بعضی از مردمان معروف را بکشتن کشته داشت کسی را مخالفت بدان دارا یارا نبود بزرگان قاجار ناچار متابعت او کردندی و بدربارش روآوردندی چون در سلطان خود قوّتی و در جبلتش فتوری دیدند بگرد این غرض گردیدند چون خان والاشان را مقصد مدافعه بود نه با دولت صفویه مخالفت و منازعه از قبول این امر ابا کرد و تدارک این کار را محوّل بوقت قضا نمود آخر الامر فضلعلی بیک قاجار شام بیاتی و محمّد حسین خان قراموسانلوی قاجار و محمّد تقی بیک سرکشیک کشیک یوهوه و سایر عظما و امرای قاجار خان والاشان فتحعلی خان را لاعلاج و ناچار کردند و چنانکه رسم اتراک چنگیزی معمول است که [illegible] فاتحه خوانند و آن اتفاق را مایه فتوح دانند فاتحه خواندند و سخن راندند و رای خان بر آن رزم جزم گردید و با جماعتی از سواران جنگی از قاجار و ترکمه راه فندرسک برگرفت بعد از مدافعه و منازعه چنانکه آهو در پنجه شیر عرین و تیهو در مخلب باز خشین در افتد شکر بیک در دست سالار قاجار گرفتار آمد و مانند نی شکر بند از بندش جدا کردند و بسزای اعمال بدخویش در رسید و فندرسک و توابع استراباد بتصرف در آمده محکوم احکام مطاعه آن سپهدار لازم الاطاعه شدند و رایت ظفر آیت بشهر استراباد شقه گشا شد بعد از چندی خان والاشان با سواران قاجار و استرابادی و ترکمان قصد تسخیر مازندران کرده با جمعیّتی موفور حرکت فرمود چون محلّ موسوم بجزایه شهر مضرب خیام والا شد بر رای ملک آرای خان جلالت بنیان مکشوف گردید که سران قاجار ناچار بالزام رکاب ظفر مآب تن در داده و از بیم شمشیر بران سر بر خط فرمان نهاده اند و در دل انگره شرار رشک و حسد افروخته و بنیان عقل و انصاف آنان را سوخته ظاهرا کسوت اهلیت و موافقت پوشیده و باطنا در راه طغیان و منافقت کوشیده

در ذکر خروج نواب سلطان محمد حسن خان قاجار

چندانکه بمهربانی و چرب زبانی باستمالت خاطر و استرالت مرض القوم آثار حکمت و حذاقت بظهور آورد اثری نکرد که گفته اند عربیه کل العداوة من یرجی ازالتها
الا عداوة من عاداک بالحسد لهذا امارضی کرده بسبهر باز گشت و در دولتسرا براحت پرداخت و خود را بنکسر مزاج مشهور و معروف کرد بزرگان قاجاریه
برخوان حضور دعوت نمود اکابر القوم باسم عیادت و دعوت در مجلس عالی اجتماع یافتند محمد حسین خان قراموسانلوی قاجار که از رؤسای
اشاقه باش بود نیز در مجلس عالی موعود و از مخالفین معهود بود در هنگام رفتن در راه با حاجی محمد خان قاجار دولو ملاقات کرده حاجی محمد خان بخواندن
این بیت نظم که هر کمینک نظری آن رخ زیبا یه دو شاره عقلی جمع اید بسلم و غوغایه دو شارت کنایتا او را از ورود بمیعادگاه ممنوع و محترز ساخت
لهذا چون در انجلس تاخیری بود از نیمراه رجعت نمود حاصل رؤسای قاجار که از اهل نفاق و در فکر اتلاف آن سپهدار آفاق بودند در مجلس حضور
و میعادگاه مذکور باشاره خان والاشان نواب فتحعلی خان بقتل رسیدند فضلعلی بیک شامباتی و محمد تقی بیک نیز رهائی یافته بهر صورت
خان والاشان بر مخالفین از دودمان سلطنت و اقتدار یافت و قلع و قمع سرکشان آن بلاد کرده در استراباد و مازندران و گرگان و سبزوار
استقلال تمام حاصل و چنانکه سبق ذکر یافت در ایام غلبه افاغنه بر شاه سلطان حسین صفوی خان والاشان باصفهان توجه فرمود
بدفعه بسیار با سپاه افاغنه کرده آخرالامر کارگذاران دولت شاه او را بداعیه سلطنت متهم کردند و از حضور او در اصفهان توهم نمودند او
نیز رنجیده باستراباد آمده و دیگر باره با سپاه افاغنه در ابراهیم آباد ورامین جنگی عظیم کرد و بسیاری از آن سپاه بقتل آورد و چون خبر آمدن
شاه طهماسب بمازندران شنید باشرف و استراباد باز گشت و طوعا و کرها شاه را باستراباد برده زیور گاه کرد و نیابت سلطنت و وکالت
دولت بدو اختصاص یافت و بایشیک کردن ضبطش در رکاب عالی چون آفتاب عالمتاب از افق خراسان طالع شد و بدانسان که در ضمن
سوانح ایام شاه طهماسب صفوی نگارش پذیرفت بسعادت شهادت رسید و سلسلهٔ علیهٔ قاجاریه در معرض اعتراض نادر شاه در آمده بالاخره
بمقراض انقراض مقطوع شدند و از روس و وجوه آن گروه با شکوه بارها در استراباد کله منارها بنا نهاد و مکرر به دفع نواب محمد حسن خان قاجار
سپاههای بسیار مقرر کرد و بر حسب تقدیر تدبیر او بر نشانه نیامد و آنسرور کثیر الاقتدار از ساحات دشت گرگان بدست دشمنان روبه سیرت
نیفتاد مع القصه نواب جلالتمآب خان والاشان کامکار فتحعلی خان قوینلوی قاجار ولادتش در سال یکهزار و یکصد و چهار که اواخر دولت
شاه سلیمان صفوی بود در استراباد وقوع یافت و در جلوس شاه سلطان حسین صفوی دو ساله بود و شهادتش در سال یکهزار و یکصد و
سی و نه در حوالی مزار فایض الانوار خواجه ربیع در خارج مشهد مقدس اتفاق افتاد مدت عمر شریف آن امیر بزرگوار و سپهدار والاتبار سی و
پنجسال و زمان حکومت و لشکرکشی و کشورستانی و استقلال بر مسند جاه و جلال وی سیزده سال متمادی گشت و در عین شباب و جوانی و
آغاز طلوع کوکب گیتی ستانی مقتول گردید رحمه الله فی الحقیقه نواب فتحعلی خان قاجار امیری بود شاه آثار نسبتش بچنگیز و افراسیاب
پیوسته و حسبش رونق بازار سرد و شکسته نامش مسبب فتح و فتوح بود و کلامش مقوی جسم و روح مغالیق ابواب مشکلات زمن را رأیش
مفتاح و ظلمات شبستان نازلات فتن را رویش مصباح و وجودش فتح مجسم و ظهورش عدل مصور جلالش چرخ معلی و جمالش بدر منور
در معارک سیاهان سپاهیان شکست و فغان فغان بر فلک پیوست و در وقعه ابراهیم آباد آتش نمرودی بر افروخت و خرمن فرعون
افاغنه را در آن وقود سوخت بیک حمله صد سوار افکندی و بیک لحظه صد حصار کندی حسامش آتشی بود اژدر و کمندش اژدری نابدر
در بطالت اسفندیار عهد و در بسالت افراسیاب عهد بهمه صفات حمیده موصوف بود و بهمه فضایل شایسته معروف و در اواسط
جوانی و اوایل گیتی ستانی بغدر نادر غادر جهان را بدرود کرد و ع زمین آسمان بزرگی نهفت

در ذکر خروج و عروج نواب فلک جناب سلطان والاشان محمد حسن خان بن نواب غفران مآب سعید شهید فتحعلی خان قاجار قوینلو

خاقان سعید شهید فتحعلی خان مغفور را دو فرزند ارجمند یادگار ماند فرزند مهتر نواب محمد حسن خان و کهتر محمد حسین خان که در شباب جهان را
وداع کرده بجنان رفت و نواب خان اعظم بعد از شهادت پدر نامور بملاحظهٔ عداوت نادر شاه افشار و محمد حسین خان قاجار بیگلربیگی
استراباد جلاء وطن کرده غالبا در دشت ترکمانیه بسر میبرد و بانتظار فرصت میگذرانید و در ایام دولت و استقلال نادر شاه
دو بار خروج فرموده کاری از پیش نرفت و جمعی قاجار درین میانه بهلاکت رسیدند و محمد حسین خان قاجار قراموسانلو در حکومت
استراباد مستقل گردید و در مقام دفع خان جلالت نشان محمد حسن خان برآمد و تفصیلی که در سواد روسوانح دولت نادر شاه وقایع

سال یکهزار و پنجاه و شش مرقوم گردید خان جلیل الشأن در طایفهٔ یخچ خان موت دوجی بود و انتهاز فرصت میکرد تا در سال یکهزار و صد و
شصت هجری که زمان دولت نادرشاه افشار سپری شد نواب محمد حسن خان روزی از کثرت ملال و فرط کلال در صحرای ترکمان رای
شکار و تفرج دشت و کوهسار کرده بود و از کار پدر بزرگوار و غلبهٔ پادشاه قهار و غربت خصمای قاجار اندیشه همی نمودی با خود گفتگوی نهانی میکرد
که تا چند از وطن مألوف مهاجرت باید داشت و عمر عزیز را بصحبت گروهی ناجنس بباید گذاشت باز سپید را در آشیانهٔ زاغان سیاه چه کار
و بلبل هزاردستان را در جوق بوم شوم چه قدر ع النار اهون من کوب العار * درین اندیشه همیرفت و قصد شکار همیکرد ناگاه کبکی دیده باز
افکند و باز بهوا گرفته مفقود شد چندانکه اسب تاخت باز نیافت زیاده از اندازه ملول و دلتنگ قصد مراجعت باردو پای کرد با خود اندیشه نمود که
منتهای سختی و سستی بختی است امید که انجام فتور مهام باشد و فتوحی پدید آید ع ربیته ای وجدت و فی الایام تجربة * للصبر عاقبة محمودة الاثر
و قل من جد فی امر یطالبه * فاستصحب الصبر الا فاز بالظفر * درین اثنا سواری از دور دید که یازان و تازان بسوی وی همی آید و کلاه برگرفته باشارت
مژده بدو همی رساند ناگاه در دل خان صفوت نشان القا شد که از مرگ نادرشاه خبری آمده قبل از اظهار آن سوار خود بدین خبر تقدم جست
و سوار تصدیق کرد خان جلالت نشان را عسر بیسر بدل جست و یأس بامید تحویل یافت شادان و خندان بخیمه گاه بازآمد و بدوستان
و اقارب و عشایر و قبایل اخبار کرد سواران اطراف و دلیران اکناف بتهنیت این مژدهٔ بهیه از دور و نزدیک و ترک و تاجیک برگرد آن
سلطان واقعی و خاقان حقیقی اجتماع و احتشاد کردند لمؤلفه * همه دشت گرگان پر از شیر شد / زمین جمله پر رمح و شمشیر شد
ز گرگان بگرگانج رفت آگهی * از آن فرّ اورند و جاه و مهی * که دارای قاجار و سالار ترک / بخواهد کنون خون خان سترگ
ز خوارزم وز کات بر آسمان * برآمد همی نعرهٔ ترکمان * رسیدند پیش گروها گروه / ز دشت و ز شهر و ز رود و ز کوه
سپاهی شد آمادهٔ کارزار / همه پر ز آهنگ و قارن شکار / خان جلالت نشان و سلطان گیتی ستان محمد حسن خان دلاوران
طوایف قاجاریه و سروران ایلات ترکمانیه را بتشریف و منشور و اکرام و انعام مشعوف و مسرور کرده روز بروز بحشمت و ابهت و استقلال
افزود و از صحرای ترکمان حرکت کرده با سپاهی مستعد و مکمّل بر لب رود گرگان آمده اهالی استرآباد از آن فرّ و حشمت و استعداد خایف
در خفیه بخدمتش کس فرستاده اظهار ارادت و اطاعت کردند بالاخره دانستند که این احتشاد بجهة دفع محمد حسین خان قاجار قوانلو
ساخانوست قبل از ورود موکب مسعود بحوالی استرآباد هواخواهان صداقت کیش بمدافعت محمد حسین خان بیگلربیگی استرآباد پرداختند و بتیشهٔ
اتفاق ریشهٔ آن درخت نفاق را برانداختند خان جلالت توامان با حشمت تمام باسترآباد درآمد و در نهایت نبالت بر مسند ایالت
تکیه کرد و چون محمد حسین خان قاجار مذکور باشارت رضا قلی میرزا قاتل شاه طهماسب صفوی ثانی بود کشتن وی مایهٔ رغبت شاه سلیمان
ثانی و تفویض ایالت و سرداری استرآباد بدان مطیع مطاع گردید و در آن ایام از بقایای دولت نادریه یعنی میرزا سید محمد متولی ملقب بشاه
سلیمان و رارض اقدس و شاهرخ شاه مکفوف البصر دست آویز امرای خراسان بودند و جمعی بر پای علم امیر علم خان عرب و گروهی بمتابعت
احمد شاه افغان و برخی برگرد کریمخان زند اجتماع داشتندی و در سال یکهزار و یکصد و شصت و سه از بقایای اولاد نادرشاه و برادر
زادگان وی و شاه سلیمان ثانی کسی نمانده بود و خان جلالت نشان محمد حسن خان قاجار بعد از خلع شاه سلیمان در کمال جلال خروج و بر مسند
کشورستانی عروج فرمود و بر ولایت مازندران استیلا یافت و با سپاهی گران از سواحل بحر خزر بجانب گیلان گذر کرد و بر حاجی جمال
فومنی حاکم رشت مسلط گشت و بعد از اخذ منال و قبض مال حکومت گیلان را بحاکم السابق بحاجی جمال که بزرگی با جلال بود واگذاشت
و در آن ایام جناب شیخ محمد حسن که از اولاد شیخ زاهد گیلانی و مردی عالم و عابد بود بخان جلیل الشأن وعدهٔ سلطنت ایران و جهانگیری
اولاد آنحضرت داد خان جلالت نشان نیز بدو رقمی سپرد و عهد اخوت پذیرفت و او را از گیلان بمازندران خواند و بعد از انجام مهام تمرّن
آمد و از راه تنکابن و طالقان بمازندران معاودت فرمود و مترصد فتوحات غیبی و فیوضات لاریبی میبود و آناً فآناً در تزاید حشمت و شوکت
او می افزود **ذکر آغاز کار و شرح حال محمد کریمخان زند و آمدن او باصفهان و لوای سروری برافراختن** در آن سال
طایفهٔ زندیه از ایلات فیلی و الوار قلمرو علیشکر و در ملایر و پریه سکونت داشتند و بواسطهٔ تطاول و چپاول اموال رعایا و قوافل قوتی گرفتند
نادرشاه افشار بابا خان چاپشلو را باضمحلال و کوچانیدن آن طایفه مأمور کرد و جمعی را کشته و بعضی را بدره جز و ابیورد خراسان برده مسکن

هزیمت کریمخان زند از نواب محمد حسنخان

داد بعد از انقراض دولت نادری و فتور سلطنت ایران آن طایفه مراجعت کرده بمواطن و مواقف سابقهٔ خود آمدند و در آن ایام ریاست آن
ایل با کریم خان ولد ایناق زند بود و برسم الوار او را توشمال کریم میخواندند و مردم آن ایل در امر متابعت میکردند و او نیز بقدر قوه از ممر تاخت
و تاز بمتابعان خود نفعی میرسانید و پیروی او گزیده نمودند و در آن اوقات که حکومت صفهان از جانب شاهرخ شاه با ابوالفتح خان بختیاری بود
علیمردان خان بختیاری با کریم خان زند و جمعی از ایلات بر سر او رفته در چمن قمیشه تلاقی فریقین دست داد و ابوالفتح خان مغلوب شد و پس از
آن خوانین ثلثه ابوالفتح خان و کریم خان و علیمردان خان با یکدیگر در موافقت مشاورت کردند و چون میدانستند که ایشان را مردم ایران
در سروری تمکین نخواهند کرد بسبب بنت سبیهٔ نادر شاه میرزا ابوتراب نام از صبیه زادگان شاه سلطان حسین صفوی را شاه اسمعیل خوانده
بنام وی ملکستانی نمودند و بر سر محمد علیخان تکلو حاکم قلمرو و حسنعلی خان اردلانی حاکم کردستان رفتند و ظفر یافتند و اثاثهٔ سلطنت
برای شاه اسمعیل مذکور چیدند و علیمردان خان بر سر صالح خان حاکم فارس رفته و او را شکست و نقض عهد نموده ابوالفتح خان را نیز بسبب
کریم خان بر سر حاجی بابا خان بختیاری نایب السلطنه اصفهان رفته بعد از غلبه بر او برادر خود صادق خان نامی را حاکم اصفهان کرد
و علیمردان خان از فارس بکوهستان بختیاری رجوع نموده و کریم خان بر سر او آمده در کنار رود کرن صف مقاتله بر آراستند شاه
اسمعیل از پیش سپاه علیمردان خان بصف کریم خان گریخته علیمردان منهزم شد و کریم خان شاه اسمعیل را در دست گرفته خود را لقب
وکالت داد و بوکیل معروف شد و سلیم خان قرقلوی افشار را نیز بکشت و در عراق قوتی گرفت ولی از اخبار جاه و جلال و استیلاء و
استقلال نواب محمد حسن خان قاجار بغایت متزلزل و متوحش بود و جرات مقابله نمی نمود و از اصرار الوار ناچار گردیده با چهل هزار کس از
زندیه و الوار و ایلات عراق و فارس بجانب مازندران و استراباد بتصمیم عزم کرد

ذکر بنیاد ورود شاه اسمعیل و کریمخان وکیل باستراباد و هزیمت شدن کریم خان از نواب محمد حسن خان قاجار

در اوایل سال خیریت مآل یکهزار و یکصد و شصت و پنج
که این دیرین سرای سپنج از فر دیهیم جهاندار قاجار نو نوی گرفت و عرصهٔ گیتی از الوان ریاحین غیرت ارژنگ مانوی شد کریم خان وکیل شاه
اسمعیل را برداشته با چهل هزار سوار جرار از بختیاری و زندیه بقزوین و گیلان رای کرد و قصد مقابله با سلطان گیتی ستان قاجار نمود
اهالی گیلان و طهران و حکام قزوین و مازندران ناچار متابعتش کردند و وی از ری روی باستراباد نهاد سلطان کشورگیر دارای با تدبیر
محمد حسن خان سابق بر حرکت کریم خان بانتظام گیلان و مازندران اشتغال داشت و چون آمدن کریم خان را با آن لشکر بیکران استماع
فرمود بعد از گیلان و مازندران بجانب استراباد روی نهاد زیرا که آن خطه حصاری محکم و بروجی مستحکم داشت و اطرافش را کمین گاههای
سخت و معابرش را جنگلهای پر درخت بود و از سوئی ببحر خزر متصل و از جانبی برود گرگان و دشت ترکان محدود بود کریم خان زند آن
رجعت را محمول بر ضعف حال خان کثیر الاستقلال کرده و در ورود بنواحی گرگان استعجال کرد و وقتی که بگرد حصار استراباد آمد دید
که در ورطهٔ حیرت غریق است و در دهشت حریق نه صحرائی که صف برآراید و نه میدانی که اسب برانگیزد درختان اطراف متشابکا بالا بر افراشته
و خارهای پهلو گذار چون زوبین فرو آخته هر قله کوهی قلعه ایست سدید و هر ثقبه غاری در زمی است سپید ناچار بر گرد قلعهٔ استراباد فرود آمد
شبانگام دلیران ترکمان غو و غریو از چار سوی در انداختند و بر سپاه الوار تاختند مانند شاهین که صعوه رباید یا گرگ که بره برد
خورد و بزرگ از خیمهای سپاه کریم خان در ربودند و از همه سو دست بقتل و غارت بر گشادند علی الصباح سواران تراکمه گوکلان
و یموت دسته دسته و فوج فوج از چهار جانب سوران در انداخته رسیدند و دلیران قاجار چون شیران آجام از کنام بدر آمدند تفنگچیان
کتول و مازندران از میان درختان جنگل سینهٔ سپاهیان الوار را هدف گلولهٔ آتشبار ساختند کریم خان وکیل در اردوی خود محصور بماند
و آذوقهٔ لشکریان و علوفهٔ دوابش با تمام رسید بهر سوی که شتر و استر بطلب آذوقه و علوفه رفت دیگر خبرش باز نیامد ناچار بجنگ دیگر
اشتغال جستند سواران شیراوژن از دروازهٔ شهر بیرون آمدند و صف بر آراستند نفیر طبل و نای و کوس بر فلک آبنوس رسید نظم

باسب اندر آمد سپهدار نو | سپه را برآراست سالار نو
درفشی نه شیر سیه پیکرش | همائی زیاقوت و زر بر سرش
بزیرش یکی رخش صرصر شتاب | چو یاقوت با آتش چو لؤلؤ باب
سیه چشم و که پیکر و مشک دم | پری پوی و آهو تک و گور سم
که اندام و متارش و چرخ گرد | زمین کوب و دریا بر ورد نورد
به پستی چو باد و ببالا چو ابر | شناور چو ماغ و دلاور چو ببر

در محاربهٔ کریمخان و ازادخان

از آنسوی نیز کریم خان زند در مقابله سپاه نصرت پیوند صف برآراسته و شاه اسمعیل را در قلب و شجاع الدین خان و شیخعلی خان
و کمرخان و محمد خان و سایر خوانین الواریه را در میمنه و میسره جای داده از دو سوی نرم و رزم پیوسته شد سواران بمیدان درآمدند و مقدمات
جنگ را بظهور رسانیدند چون از طرفین سواری سه چار بر خاک هلاک فتاد کمرخان که بجلادت و شجاعت سپاه الوار بدو مستظهر بودند کمر
همت بعزم مخاصمت بر بست با هیکلی چون کوه بر اسب کوه پیکر نشسته بمیدان درآمد دلیری با او برمح و شمشیر جالش کرد و از ضرب
شمشیر او مجروح شد دیگری آمد و مجروح گردید الواریه اظهار بشاشتی نمودند و بر سواران استرابادیه خندان شدند خان والاشان
از فرط غیرت تاب توقف نیاورده رکاب بر مرکب جهان پیما آشنا کرده دست و شمشیرش علم گردید چنان بر فرق کمرخان فرود
آورد که از خود و مغفر و جوشن و خفتان گذشته سینه شمشیر بر کمر کمرخان نه بند بند شد پیکرش شکل دو پیکر گرفت و اسب او رمیده او را
بدان هیکل و هیبات بصف کریمخان رسانید للمؤلفه از آن ضرب تیغ جهاندار شاه ز ترکان کوازه بر آمد بماه صف ترکمانان برانگیختند
یکباره در رزمگه ریختند دلیران قاجار با تیغ تیز کشادند دست نبرد و ستیز هوا جمله پر گرد و پر خاک شد غبار زمین بر بافلاک شد
دم تیغها سوده شد سر بسر ز بس خورد بر مغفر و بر سپر همی تیر بارید شد چون تگرگ همی کرد در دیده از بید برگ همه رمح چوگان و سر گوی بود
همه دشت گلزار و خون جوی بود زرهها کفنها ز خنجرها سپرها چو پرویزن از تیرها سر از تن برکنده سرها ز تن تن گردنان را ز خفتان کفن
مع القصه از روز تا قریب بغروب از دو جانب نوایر قتال اشتعال داشت و هنگامه محاربه گرم بود و بسیاری از دلیران الوار
در چنگ شیران قاجار مقتول و گرفتار شدند و بعد از مراجعت از میدان دیگر بار ترکمانان دشت در ظلمت لیل از اطراف اردوی الوار چون
سیل در جریان درآمدند بر بودن مرد و بردن مراکب و خستن و کشتن دلیران مواکب تا صباح مشغولی کردند پس از روزی چند دیگر
باره صفوف را تسویه دادند و پای در معرض قتال نهادند سواران اسب برانگیختند و با یکدیگر آویختند شجاع الدین خان از سپاه
وکیل بمیدان رفته بدست دلاوران قاجار بقتل آمد و نواب خان والاشان سلطان محمد حسن خان با کوکبه تمام در پیش صفوف نصرت
ارتسام استاده بود شاه اسمعیل چون ضعفی در قوت وکیل و الواریه دید از جای حرکت کرده رو بجانب خان عظیم الشان نهاده و در پناه
او آمده محفوظ و محظوظ بماند این معنی نیز مزید شکست وکیل گردیده یکلی بهزیمت شدند نخست شیخعلی خان زند فرار گزید یکلی نعل شکن روی
نهاده پس کریم خان و همراهان او فرار اختیار کردند پانزده هزار کس در آن مدت چهل روز گرفتار و اسیر و دوازده هزار در رزمگاه
کشته شدند تمام آثار سلطنت را گذاشته و جان بدر بردند غنیمت پنداشته روی بری کردند و ترکمانیه یموت دست بتاراج و
غارت اسباب و دواب لشکر الوار دراز نموده در نهب و اسر و یغما کوتاهی نکردند نظم گریزنده را تا دری فراز سنان از قفا
هیچ نگسست باز و کریم خان در طهران توقف و با بقایای لشکر منهوب و مغلوب آغاز تفقد و تلطف افزود شکستگان سپاه و گریختگان جنود
اندک اندک از اطراف بر گرد وی جمع آمدند و از طهران باصفهان رفت و چون علیمردان خان بختیاری شخصی مجهول النسب را بدست آورده شاه
سلطان حسین ثانی نام کرده بود و در کرمانشاهان جمعیتی داشت کریم خان بر سر وی رفته علیمردان خان بگریخت و شاه سلطان حسین
مجهول النسب گرفتار گردید و راه دیار عدم در نوردید

در ذکر مجملی از حال ازادخان افغان و ماجرای محاربات علیمردان خان بختیاری و مقابله کریمخان زند باوی و شکست یافتن کریمخان

ازادخان افغان غلجائی که از پروردگان دولت
ابراهیم شاه افشار و در اردوی صاحب اختیار شد اگر چه سابقا عزم بوم روم داشت چون تقی خان افشار ارومی و شهباز خان دنبلی
مغلوب کرد خوی را تسخیر نمود و بواسطه تخالف امرای افشار با یکدیگر استقلال حاصل کرد بر خوی و ارومی استیلائی یافت فتحعلی خان
افشار ارشلو بادی موافقتی کرد چون کریمخان در مازندران شکستی فاحش یافت علیمردان خان بختیاری از ازادخان استمدادی
نمود وی با هشت هزار سوار جرار از افاغنه و افشار بمعاونت علیمردان خان بختیاری با امید سروری و شهریاری بجانب کرمانشاهان
عطف عنان کرد و آن وقتی بود که کریمخان زند بر علیمردان خان ظفر یافته و خان بختیاری از عدم بختیاری از وی منهزم و رو بتافته
بود لاجرم اراده مراجعت داشت و کریم خان نمیگذاشت وی نیز بالضروره در مقام مدافعت برآمد و کار بمنازعت کشید شیخعلی خان
و محمد خان زند فرار کردند و شکستی فاحش در سپاه کریم خان وکیل در افتاد و باصفهان رفت و ازادخان بقلمرو علیشکر رفت و قلعه پری

که مجمع عیال زندیه بود تصرف کرد و شیخعلی خان و محمد خان زند و مادر کریمخان و عیال آن طایفه که در آنجا بودند بدست آورده باتفاق علیمردان
افغان روانه ارومی کرده باصفهان رفت و بکمال استقلال حاصل نمود و کریمخان وکیل بفارس گریخت و احتشادی کرده
بقمشه آمد و آزادخان لشکری بر سر ایشان فرستاده و در آن مقاتله اسکندرخان برادر اعیانی کریم خان زند مقتول شد و کریمخان فرار کرده بکوه
کیلویه و خرم آباد افتاد و از غرایب اتفاقات آنکه در عرض راه آذربایجان و ارومی زنان زندیه خود در استخلاص و بمردان مقید رسانیده ایشان را
نجات دادند و علم خان افغان را از پای درآورده در نواحی بروجرد بکریمخان زندیه پیوستند ذلک تقدیر العزیز العلیم و این از غرایب امور آن
است و آزادخان عبدالله خان برادر خود را بزرم کریم خان فرستاد منهزم شد و فتحعلی خان افشار ارشلو از جانب آزادخان
کریمخان زند را تعاقب کرده بکوه کیلویه هزیمت داد و محمد خان زند درین هزیمت از کریمخان اعراض و بمحفل علیمردان خان اقبال کرده در
دراثنای صحبت علیمردان خان را بکشت و بکریمخان بازگشت و مع هذا آزادخان افغان کریم خان را تعاقب کرد از سپاهان بفارس و
از آنجا بکوه کیلویه گریخت و آزادخان از عراق بفارس و از شیراز بخشت و کمارج گذار و با سپاهی کمارج من نار باکریمخان وکیل مقابله کرده
و شکست یافته بشیراز باز آمد حکومت شیراز را بصالح خان بیات واگذاشته باصفهان رفت و کریمخان بر سر شیراز آمد و با صالح
خان منازعه برآراست و غالب شد و در خارج دروازه مشهور بدروازه اصفهان بصدمه چوبدست گرز مثال سرکار صالح خان
بیات حاکم سابق فارس بدست شیخعلی خان زند مقتول و شیراز بتصرف زندیه درآمد

در بیان حرکت رایت ظفرآیت نواب سلطان کامکار محمد حسن خان قاجار بجانب مازندران و انتظام آن بلاد و قتل مقیم خان ساروی

چون در وقت رکضت نصرت آیت نواب سلطان گیتی ستان محمد حسن خان قاجار بجانب استراباد و تعاقب محمد کریم خان زند
از دنباله سپاه نصرت پناه اهالی مازندران و گیلان و قزوین ناچار وکیل را اطاعت و تمکین کرده بودند خان جلالت نشان پس از
انهزام وکیل زند و موافقت شاه اسمعیل با آن امیر فیروزمند در ساعتی کثیر الشرف از استراباد روانه اشرف و در فرح آباد و عمارات
شاه عباسی نزول فرمود و حکام و عمال و بزرگان مازندران بحضور اقدس شهریاری استسعاد جستند و کمر خدمت و چاکری بر میان
بستند مقیم خان ساروی حاکم شهر ساری نیز در کمال مسرت و سرور بجان نثاری پرداخت چون سبز علی خان سرکرده لاریجان
که امیری کبیر بود بجهة خدمت و متابعت بوکیل زند از ورود جنود خاقان ظفرمند قاجار بدان دیار متوحش و خایف بود از شرفیابی
حضور محروم و در حصن لاریجان متحصن و جماعتی از تفنگچیان دلیر لاریجان بمحافظت خود جمع آورده بود نواب خان والاشان مقیم خان
حاکم ساری را که بزرگی عاقل و ضابطی عامل بود با محمد ولی خان قاجار و جمعی از سپاهیان جلادت کردار باستمالت و استحالت
و دفع و رفع او مامور فرمود محمد ولیخان و مقیم خان تا بل آمدند و بوعد و وعید و بیم و امید بدو کتابی و خطابی برسول داشتند منتظر
پیامی و جوابی بماندند همانا محمد ولی خان مذکور از فرط خامی و غرور در آمل عامل عمل فسق و فجور شد اهالی دار المرز که بر اینگونه اعمال
بکمال انکار دارند و بعفت و عصمت و پاکی دامان و احتراز از مخالفات شرع موصوف میباشند بدین قباحت تاب نیاورده و در
این فضاحت صبر ناکرده باب تهاجم گشادند و دست تصادم برآوردند توابع کوهستان و شهری اتفاق کرده محمد ولیخان قاجار را
گرفته محبوس و مقید ساختند و باظهار طغیان پرداخته شدند در اعلان کلمه شقاق و نفاق اجماع و وفاق کرده متفقاً بر دربار مقیم خان
آمده او را نیز با خود موافق نموده طبل و نای فرو کوفته و بر کارکنان دربار شهریار قاجار برآشوفته با چریک و ایلجاری وارد بساری و در
سر خیابان بارفروش در کمال جوش و خروش لنگر انداخته و سنگر افراخته مصمم خلاف و مصاف گشتند چون این خبر بسمع شهریار
نامور رسید از نادانی و جلافت آن قوم متحیر و از جسارت آن فرقه متغیر شده ناچار از اشرف نهضت و بمنزل نکا نزول و مانند سیل
کوهساری روانه ساری شد حضرت علی چون نصح را در آن قوم تاثیری ندید دلیران یکه تاز شمشیرزن سرانداز را رخصت بگوشمال آن طایفه خسران
مآل داد مازندرانیان نیز بمحاربه درآمدند و دود تفنگ عرصه هوا را شبرنگ کرد و گلوله چون ژاله همی باریدن گرفت بسیاری از ملتزمین رکاب ظفر
انتساب مجروح شدند باشارت شهریاری دلیران قاجار ترک مسامحه و رعایت نموده حمله سخت تر از البرز بر آنگروه بردند نیزه‌ها بجنبش درآمد و شمشیر
بپرسش پرداخت سینه‌ها سوراخ سوراخ و پیکرها شاخ شاخ شد زنبورکچیان کباب با فکندن مهره‌های آتشین صف دار المرزیان را شکستند

در ذکر هزیمت شاه پسند افغان از سپاه قاجار

وراه عبور ارواح بر افلاک بر بسته شد بیچاره مقیم خان سارویی هدف گلوله اجل شده از صلح و جنگ و نام و ننگ بی‌بهره ماند و جسدش برافروخته
و در آتش قهر دارای دهر سوخته شد دلیران دیو قوت پیل پیکر در بیشه و جنگل و کوه و در متفرق شدند و امیر محمد علی خان کیلخوارانی که مردی
بزرگ و معتبری سترگ بود در معرض مصادره درآمد و آقا حیدر علی و حاجی شیر علی نام که از کدخدایان معروف مشهد سر بودند بعد از دادن
هشت هزار تومان جریمه باد و پسر نوخواسته آراسته در بلده ساری بقتل درآمدند و خون جمعی از ساری بدریای خزر جاری گردید للمؤلفه
ای قطره تو از کجا و نیلی ای پشه تو از کجا و پیلی خودرائی و سرکشی گزیدی دیدی که ز خودسری چه دیدی بعد از قتل مقیم خان که
سرکشی در مقام ادب مقیم و هر صحیحی از غلبه بیم سقیم گردید و ولایت مازندران آشفتگی بگذاشت و امن و امان و آسودگی یافت و این شهر
قلیل مورث خیر کثیر شد **ذکر شاه پسند خان سردار احمد شاه افغان و آمدن امرای خراسان با سترآباد و مغلوب شدن
قاجار با افغان و هزیمت افغان** احمد خان افغان ابدالی از سپاه و لان حضرت نادر شاه افشار و سالها در رکاب آن پادشاه
خدمت مینموده روزی بجرمی بقطع گوش وی حکم رفت و بمحرمان حضور بیان شد که چون این مرد بعد از من صاحب داعیه خواهد شد
و ملکی خواهد حاصل نمود نشانه از جلال خود در وی نهادیم که از ما یاد کند تا کار چنان شد که پس از قتل نادر شاه وی اردوی شاهی را غارت کرد
بقندهار رفت و در راه هر راه از وجوه و لایات موضوعه هند که بقراه می‌آوردند ثروتی وافر حاصل کرد و بتسخیر خراسان پرداخت و از کابل
بهندوستان تاخت بر احمد شاه بن محمد شاه که از بقایای سلاطین بابریه گورکانیه بود استیلا جست دو کرور زر و جواهر از و گرفته جوار
او را نیز بحباله نکاح تیمور شاه پسر خود درآورده خود را نیز احمد شاه لقب کرده بکابلستان بازآمد و قصد تسخیر ایران کرد مشهد مقدس را محصور
و امیر علم خان عرب را مقتول و شاه پسند خان افغان را با پانزده هزار سوار از افاغنه بتسخیر خراسان و نیشابور و سبزوار و استرآباد
مأمور کرد و امرای خراسان هراسان از مراکز حکومت خود خارج شدند و بعضی از امرای اتراک و اکراد و بغایری و قلیچی و میوت لیلوئی و سیاهی
موفور بسر کردگی ابراهیم خان و تقی خان و عباسقلیخان از بغایری و علیخان قلیچی از ترک و عیسی خان و ابوطالب خان از کرد از اندیشه
سپاه منافقت پیشه افغان بالاتفاق با کوچ و خانواری خود متدهش و مشوش بصوب استرآباد و مازندران در پناه دولت نواب
اقدس محمد حسن خان آمدند و اظهار متابعت نمودند آن شهریار مرحمت شعار مقدم ایشان را محترم و وجود آنان را مغتنم داشته در ظل ظلیل خود
همه را مرفه الحال و فارغ البال نگاهداری و پرستاری کرد و از جمله هدایا و تحف ایشان دو قطعه الماس گران بها یکی بوزن هشت مثقال
موسوم بدریای نور و دیگری شش مثقال مسمی بتاج ماه بود که از جواهر خاصه سلاطین هندوستان و ضبط نادر شاه بتوسط امیر علم خان
بدست خوانین خراسان اندر آمده بود خان جلالت مکان خوانین مذکور را تلطف و در دامغان جای توقف داد و ابواب بر احسان بر روی
هر یک برگشاد و محمد ولیخان قاجار یوخاری باش و محمد حسین خان برادر او را با سپاهی شیر شکار بمقابله شاه پسند خان افغان مأمور فرمود
بعد از تلاقی فریقین در حوالی سبزوار ازدو جانب آتش کارزار و قود یافت و کوره حرب تافته شد افاغنه که در یورش هندوستان
بجز فلول سیوف مهاربان هندی ندیده بودند شمشیر ترکان قاجار را آکتاره جیوه می‌شمرد تصور مینمودند دلیرانه پیش آمدند و شیرانه حمله
کردند تراکمه قاجاریه بنیروی اختر شهریار جوان بخت نخست تیرباران سخت کرده و بسیاری از سواران افاغنه را از پای درآورده از آن
پس دست بر قبضهای شمشیر مصری آخته بر صف افاغنه حمله بردند شهها پیسر شده و سرها بی‌تن و بر تنهای سواران زره‌ها کفن بدنها
چون انهار جیحون جریان یافت و ارواح چون مرغان پران طیران گرفت غبار زمین روی آفتاب بپوشید و روز روشن با شب تاریک
متشابه گردید نظم تو گفتی که میدان بجوشد همی زمین و زمان بر خروشد همی سپه یک بدیگر درآویختند چو رود روان خون همی ریختند
ز سم ستوران در آن پهن دشت زمین شش شد و آسمان گشت هشت فرو رفت و بر رفت روز نبرد بماهی نم خون و بر ماه گرد
افاغنه چون شیران سیاه از آتش شمشیر قاجاریه هراسیده بند و روباه وار از چنگال شیران گرگان بر میدند قلوب ایشان متحاشی
و صفوف آنان متلاشی شد قلب و میمنه و جناح و میسره یکسره برآشفت همه گریز بر مرکبان ثقیه همی افکندند و تازیانه فرار بر تازیان
رهوار داغ هی بر نهاد ع شکسته رکیب و گسسته عنان روی برتافتند و هراسان بجانب خراسان بشتافتند قصه دلیری دلیران
قاجار و خونریزی ترکمانان خونخوار حالی با احمد شاه ابدالی بازگفتند و او را از اراده یورش ایران و معارضه با شرزه شیران منع

کردند احمدشاه توقیف مشاجرت و تصمیم مراجعت کرد از نیشابور بمشهد روانه و از مشهد سردی هوا و قحط و غلا را بهانه نموده بقندهار
بازگشت و بادشاه باستراحت و استقامت دمساز و در مقام النسب بخاتمه کار او اشارتی خواهد رفت مع القصه سرداران قاجار مظفر و
منصور و باغنایم غیر محصور بدار السلطنه استراباد باز آمدند و مورد الطاف و اشفاق خاقان قاجار شدند در ذکر حرکت رایات
نصرت آیات شهریار والاقتدار خان گیتی ستان محمدحسن خان قاجار از استراباد و مازندران بجانب عراق و گریختن
محمدخان زند و شیخعلی خان و هزیمت یافتن کریمخان و فرار بشیراز و تسخیر اصفهان هم درینسال که بشمار هجری سنه ۱۱۶۸
یکهزار و یکصد و شصت و هشتم بود آزاد خان افغان بعزم تسخیر فارس از اصفهان حرکت کرد بملاحظه مصلحت حال فسخ عزیمت نموده
باصفهان بازگشت و کریم خان زند شیراز را بتصرف گرفت و متوجه اصفهان شد و آزاد خان از قرب جوار او بهراسید و بارومی باز شد
اما نواب حشمت مآب خان جلیل الشان قاجار سلطان کامکار محمدحسن خان با سپاهی جرار چون بحر ذخار از لب بحر خزر عزیمت گیلان
کرد نظم سپاهی همه جنگ را ساخته سنانها با بر اندر افراخته همی رفت منزل بمنزل دمان گرازان و پویان و برزه کمان
بدین مژده از دیده بان خواست غو دویدند پیش سپهدار نو دگربار حضرت محمدحسن خان قاجار بر حاجی جمال فومنی حاکم
رشت مسلط گشت از قضایای گیتی سخنی چند گفتند و شنفتند و از نعمای عالم قوتی چند خوردند و خفتند اهالی مازندران و گیلان
بخان والاشان قاجار بالطبع مایل بودند ولی غلبه الواریه را ملاحظه مینمودند لابد مدارائی همی کردند مع القصه حضرت سلطان حسن شان
قاجار مویدا امر گیلانات را نظمی مجدد داده و حاجی جمال گیلانی را بخود خوانده و از آنجا بقزوین رانده قزوین را بفر قدوم خود تزیین داد
و از آنولایت روی بعراق نهاد و وقوع این واقعه و سنوح این سانحه در وقتی بود که کریم خان زند باصفهان متوقف و جماعت
گرمسیری فارس با وکیل در مقام مخالفت متوافق و از طرفین منازعه و مدافعه گرم بود بکریم خان وکیل اخبار کردند که جهانجوی
قاجار بنواحی فراهان در آمده و سپاهی بیکران بدان حدود در آورده کریمخان نخست شیخعلی خان و پس از وی محمدخان زند را
بمقابله سپاه زند بند قاجار مامور کرد در سیحان از توابع کزاز بین الطرفین آتش قتال اشتعال پذیرفت دو لشکر
قیامت حشر در آن صحرای چون محشر بیکدیگر رسیده چون کوه صف برکشیدند کوس روئین بر مرگ جوانان فسوس و نوحه میراند و نای
ترکی بر سوک تازیکان نوای مویه همی خواند تیغهای قتال چون میغهای هطال همی خون بباریدند و آجال بر آمال همی خنده زنان بودند اعلام
رمحها را سر از دین شد و اکمام خناجر از دم خناجر رنگین گردید نظم سپاهی بمانند رخشان سپهر کجا گردش گرز پولاد چهر
بر و جوشن همه گونه گونه درفش ستاره سر تیغهای بنفش عاقبة الامر شکست در لشکر کریم خان درافتاده محمدخان زند که گیو گیتی
بود دیر و مند بلکه دیوی نژند در دست سپاه آن سلیمان عهد و طهمورث دیو بند اسیر و با هفده تن از اعاظم زند دستگیر شد و نسیم فتح و فیروزی
بر پرچم رایت نصرت آیت خدیو قاجار بر وزید و نکبای نکبت بر شقه علم سپاه زند اهتزاز یافت و حضرت والا رتبت خدیو ملک
گیر و شهریار دلیر نواب محمدحسن خان قاجار بر سر کریم خان زند ایلغار برد آن سرگشته نیز ناچار از بلده اصفهان بدر آمده در قریه
موسوم بگلون آباد اساس رزم و مقابله را بنیاد نهاد دو اسکندر مملکت جوی سدی از آهن و روی بروی یاجوج و ماجوج جنود نامعدود
یکدیگر بکشیدند که آن سد سدید و حد حدید را از حدود دفیه باس شدید جداری جدید و حصاری حدید بر آراسته بودی نظم
بغرید بر کوس چرم هژبر دم نای روئین بر آمد بابر پر از گرد هاگشت گردون زگرد پر از شیر غرنده هامون زمرد بدریا رسید از تف تیغ تاب
بکه سنگ شد آتش و آهن آب نخست ثعبانان روئین تن و افعیان مهر افکن چون رعد بهمن بغریو و غرش در آمدند و از آن پس
صوارم هلال اشکل مریخ فعل مصری نژاد الماس نهاد لعل رنگ برق کردار باران آثار بجنبش و برش ساعی شدند آلی هیاکل بمثابه قیب
سنباده سهام نوازل سفته میشد و غبار حیات از ساحات اجسام بجاروب ممات رفته چشمهای جوشن بمکحل سهام و داروی نصال
انباشته آمد و خیمهای ابدان بستون رمح و طناب اجل افراشته سینه مصاف از خون صیاف لعل زای گردید و عرصه معارک از باران
بلارک بجاده روی هوا مرکز تراب شده بود و تراب کره اثیر چه خاک بر باد رفته بود و زمین آتش گرفته از التهاب و اشتعال شراره بود
و تفنگ کفتی جوبه و اکوره حداد است و از لوایح بروق صوارم و لوامع شروق سیوف نصرت اثمار روی زمین جنت شداد شیران شرزه

محارب در آن مصاف برانش بریختند و باران چهره مصایب در آن مصادم مخالب گسیختند دلیران رو بارزوی در آن هنگامه بر پا یا هوی یک
باد کراد و بخشیدی و از خنجر خون بریختندی گرزها را بر برزها تصادم بود و ناوکها را بر تارکها تهاجم کار طعان و ضراب از حساب الوف و عشرات
در گذشت و محاسبهٔ مضاربه از اصابع یمنی بانامل یسری رسید صحرای از خون حمری فی المثل رود نیل بود و دلاوران تمساح و نهنگ
و پیلان پیکر گشتگان کوه بربر بود و شاوران ضرغام و پلنگ جنگی سلطانی رفت و رزمی چنگیزی پیوست محاربتی افراسیابی وقوع
یافت و مبارزتی رستمی روی داد و کریم خان زند که فی الواقع پهلوی برز و برز گرازه گرز بود بر صفوف سپاه خاقان افراسیاب نژاد
گرسیوز پرور حمله چون برق خاطف و ریح عاصف کرد و میسره تهمتنان قاجاریه را یکسره برشکافت و واپس برد و حضرت سلطان
محمد حسن خان ترک که جنگ آوری بزرگ و دلاوری سترگ بود در رکاب بر رخش جهان پیمای شبدیز شتاب شناگر دیمن طالع
تیموری و حمله چنگیزی میمنه سپاه الواریه را از جای برکند و چون اوراق عرعر از هبوب باد صرصر پراکند نظم برانگیخت اغون رویینه سم
برآمد خروشیدن کاودم　همانا که کوپال پیش از هزار　زند دشمن بران تارک نامدار　تو گفتی که از آهنش کرده اند　بسنگ
برویش برآورده اند　همی تاخت مرکب چو روز شکار　ببازی همی آمدش کارزار　چنان نعره زد در میان گروه　که گفتی بدرید
دریا و کوه　که سر برفرازیده جنگ آورید　همه رستم و راه پلنگ آورید　چو برق درخشنده از تیره میغ　همی آتش افروخت از گرز و تیغ
زمین شد بکردار دریای قیر　همه موجش از خنجر و گرز و تیر　کریمخان زند که بعظمت جثه و غلظت پیکر و سطبری بازو و قوت هیکل پیلی
دمان بود و در ضرب دست و برش تیغ برقی سوزان و آتشکده فروزان با ان شیر آجام بسالت و ببر کنام شجاعت تاب مقاومت و
ثبات مصادمت نیاورده با هیکلی چون کوه قاف و جیشی چون دریای رجاف علم فرار برخود نام شمرده و چون زیبق جراح فرار بی تاب
گردیده از تقابل آفتاب صمصام نصرت نیام خاقان عدو بند ظفر مند تجانب و تهارب گزیده و در آن عزیمت جان عزیز را غنیمت شمرد
و سخت دلان سپاه قاجاریه در هزیمتیان چپوش الواریه چون گرگ در رمهٔ اغنام و چون شیر در گلهٔ انعام در افتادند نظم بکشتند
چندان از ایشان گروه　که شد خاک دریا و هامون چو کوه　زمین سر بسر کشته و خسته بود　همه لاله و زعفران رسته بود　همه دشت پرخرگه و سیم و زر
سنان و سنام و سلیح و کمر　همی سر بریدند برنا و پیر　بکشتند سرگشتگان و اسیر　الحاصل کریمخان فرس گریز بجانب فارس راند و خاقان
قاجار با همراهان وارد شهر صفهان شد و حکومت عراق را بمحمد حسین خان قاجار دولو تفویض فرمود و خود بتسخیر ملک فارس و تنبیه کار
کریمخان تصمیم عزم فرمود و با فر فریدون و شوکت سلیمان روانه ملک جم شد

ذکر عزیمت آزادخان افغان حکمران بلاد آذربایجان بجانب گیلان و مازندران و مراجعت سلطان کبیر کامکار نواب محمد حسن خان قاجار از جانب عراق و فارس بمدافعهٔ وی

آزادخان افغان که بر ولایت آذربایجان والی و پایه قدرش را مقامی عالی حاصل شد
بود چون از فرار محمد کریم خان و ایلغار محمد حسن خان بجانب فارس اطلاع یافت بطمع تسخیر گیلان و مازندران در افتاده سپاهیان
آذربایجانی و اکراد و افغان را بتجهیز و تشمیر تصرف و تسخیر بلاد خاقان کشورگیر نموده چون این خبر بنواب خاقان قاجار در رسید حفظ
مازندران و استراباد را از فتح فارس اهم دانسته از تاخت و تاراج الکای فارس عزم رجوع فرمود امیرگونه خان افشار ایرلو را در
اصفهان گذاشته عزیمت کاشان کرده و بعد از سه روز توقف از راه سیاه کوه بخوار و ورامین در آمده و از آنجا بمازندران روی
کرد و بانتظام امور دار الملک خود اهتمام تمام بظهور آورد و آزادخان بجانب اصفهان رفته بکاستن ثروت رعایا و برایای
کشور و فزایش تجمل اهالی و ادانی لشکر خود پرداخت توانگر از همسایه و همسایه گان را توانگر ساخت بعد از خود داری هوای بادپیمائی
در سر افزوده از عراق مراجعت گزیده و بفیروزکوه رسید نواب محمد حسن خان قاجار محمد خان قوانلو عمزاده خود را که بیگلربیگی مازندران
بود با گروهی گشکوه بحفظ و ضبط معبر آمل مامور فرمود و معابر دیگر را نیز مضبوط نموده صحرای علی آباد که اوسع و انسب مقام
احتشام و در خور مقابله و مجادله سپاه نصرت فرجام بود مضرب خیام کیوان قیام نموده انتظار ورود جنود افاغنه همی برد آزادخان
افغان که از حاصل سابق یورش کریم خان باستراباد استحضار داشت از عبور بملک مازندران پر اندیشه شد و دل در برش طپیدن
گرفت چندانکه موافق و مخالف طایفهٔ آذربایجانیه و افاغنه بمصادقت و مداهنه آزاد را بورود و دخول مرز دار المرز تحریص کردندی

۱۱ مرغ زیرک عزم آن دام نکرد و آزادی را بگرفتاری رجحان داد گاه قصهٔ کیکاوس بر خواندی و گاه سخن از کار رسال ار زند راندی خود را مشتری این بازار نه مرد این کار ندیده از فیروزکوه بی فسخ و فیروزی و بهزادی و بهروزی روی بطالقان و از آنجا رای بقزوین و گیلان نکرد و بر الکای گیلان استیلا جست و امیرگونه خان افشار از گیلان بخدمت خاقان قاجار آمد و شرح این حال معروض داشت

ذکر ایلغار خاقان ترک و سلطان بزرگ محمد حسن خان قاجار بر سر ازاد خان افغان و شکست لشکر افغان و ادبار او و هزیمت یافتن ازاد خان افغان

چون ولایت گیلان و رشت از ممالک متصرفهٔ خان جلیل الشان و حاجی جمال بن امیر و باج حاکم آنجا منسوب آن حضرت بود با اینکه دران فصل هوا در غایت برودت و سیاق در نهایت صعوبت بود در حوصلهٔ غیرت وی نگنجید که ازاد خان افغان در ملک گیلان ایالت کند و اظهار جلالت نماید لهذا با سپاهی که در عهد مهد بر جای ثدی نام نصل سهام می مکیدند و بجای دامان دایه در کنام شیران آرام می‌خسپیدند بعزمی صادق و حزمی ثابت و عهدی واثق و جهدی کامل از عرصهٔ آمل نهضت گزید و چون سیل العرم از کنار دریای خزر بحدت برق و سرعت باد در حرکت آمد و سپاه کینه‌خواه فولادخای مانند بحر آهن موج فوج فوج و کتیبه در کتیبه در رکاب نصرت مآب خاقان ترک همی رفتند در آن تراکم برف که سپهر از مشک تر کافور بارد و قورخانه شمر را خنجر و خنجر مشمار بود لمؤلفه همی تو گفتی پر خنجر است و نیز هوا همی تو گفتی پر جوشن است و تیغ شمر ندیده کوره و سان اب جو بهیا در جوی خلنده همچو سنان و برنده چون خنجر هوا چو طرف چمن پر ز شاخهای سمن زمین چو بحر عدن پر ز دانهای گهر چو طشت زرین از تعرض حوضه عیان همی نمودی ز ابر کبود زردی خور درفش درید تشنج دامه در بخناق ز برف این شده خشک و ز ابر آن شده تر السلطان یکه تاز و خاقان ایلغار ساز چنان مسارعت گزید که رخش بر صبا سبقت گرفت و رآتش از برق قصب السبق برد دریای خزر از تلاطم لشکرش عادت خود فراموش کرد و باد صرصر از تقدم رآتش سرعت خود را مایهٔ شرم شمرد باران چندین هزار جنبش کرد دون طیش خنان تیز راند که اراجیف جواسیس و جواسیس اراجیف بر ورود او تقدم نیافتند و بلاهای مبرم و قضایای محتوم از وی واپس بماندند رفت بجنان که مرغ بجنبید ز آشیان نه گیلانیان را از جنبش او خبری بود و نه افغانیان را از ورود او استحضاری حاصل شد با آنکه آزاد افغان احتیاط در راه او سنگرها تعبیه کرده بود و لشکرها بهر جا تهیه نموده و عبدالعلی خان عرب عامری در رودسر که محلی است در چار فرسنگی لاهیجان سنگر بسته و در آن نشسته و یکسوی آن بدریا و دیگر سوی بمرداب متصل و بجنگل و بیشهٔ صعب مشتمل و خسرو خان مکری صاحب بار او در اعانت کار او نیز در لاهیجان با پنجهزار لشکر بر خاشم سینه ترتیب داده و سنگر بنیاد نهاده و یاجوج آسا در پس سد سدید نشسته بودند مطلقاً از ایلغار و یاساق خسرو آفاق مخبر نگردیده بودند بناگاه پیش تازان سپاه جرار که مقدمه وصول آن جیش خونخوار بودند بسنگر عبدالعلی خان عامری ریختند و گرد و غا و باران بلا بر انگیختند لمؤلفه بر آمد همی تیغها از قراب چنان چون ز زیر سحاب آفتاب

تو گفتی هوا ابر گهی شد ز میغ * وز آن میغ بارنده شد تیر و تیغ
هوا تو بتو ابر نجاج شد * زمین سر بسر بحر مواج شد
دلیران قاجار و ترکان دشت * بکشتند افغان و تازی بدشت
بر ترکمان تازی عامری * چو در پیش موسی بدی سامری

دلیران قاجار و سواران دار المرز و شجاعان سبزوار و مردان دامغان و بسطام مانند شیران خون آشام بر سپاه افاغنه و عامریه بتاختند و چنانکه باید بشمشیر کارزار کار آن نابکاران را ساختند ناچار طوایف عامری از ابطال قاجار بهزیمت شدند و متابعان خسرو خان مکری ایشک آقاسی آزاد خان افغان نیز تاب ثبات نیاورده مانند خسرو پرویز از تیغ شیر بهرام چوبینه بهر اسیدند روی بوادی گریز نهادند همه سپاهیان از هم گسیختند و با هم گریختند لمؤلفه برآمد یکی موج از آن بحر ژرف تلاطم گرفت آن محیط شگرف سراسر سفاین زبانا بغرق دران بحر مواج گشتند غرق سپاه و سرهنگ و آمر و مامور و حاکم و محکوم تمامی منهزم و منعدم سراسیمه و تار و مار روی بغیابانی فرار و سباسب انکسار نهادند ازاد خان افغان و امرای آذربایجان را قوت مقابله و قدرت مقاتله نماند با آنکه اکثر من النمل و اظما من الرمل بودند مانند پشه از هبوب باد صرصر تاب ثبات نیاورده عار فرار بر خود آسان کرده بگریختند و خاک ذلت و مذلت بر فرق خود و تارک فرق خود ریختند بی اغراق چندین هزار بنه و آغروق و مفرش و صندوق و سنجق و منجوق فرو ریخته از گیلان بقزوین فرار اختیار کردند فرصت بردن همراهان رشت را در موکب خود نکردند چه جای ملازمان متفرقه در اطراف و اکناف گیلانات که همه اسیر

ذکر عزیمت محمد حسن خان قاجار بجانب آذربایجان

و دستگیر آمدند اثاثه و اسباب سلطنت و مملکت و ثروت و مکنت که بروزگار دراز فراهم آورده بود سراسر بتصرف سپاه قاجاریه در آمد
جمعی کثیر از اهالی آذربایجان و اعاظم طایفه افغان در دست قاجاریه و دارالمرزیه و تراکمه اسیر و دستگیر شدند بردند آنچه بردند کردند آنچه کردند
از آن پس سلطان جلالت توامان قاجار بجانب رشت نهضت فرمود و ابواب رافت و رحمت بر وجوه خلایق مفتوح نمود حاجی
جمال فومنی مانند ماهی که از محاق برآید یا چون آفتابی که زمان کسوفش بسر آید بحضور حضرت شهریاری آمد و اظهار ارادت و اقتباس
سعادت کرد و خاقان بیهمال او را مشمول عنایات بیغایات فرمود و بدین اشارت سرود که ع برای تو پیمودم این راه دور مع القصه
پس از سه روز توقف در گیلان سرکار حضرت سلطان غیرت کیش فتوت اندیش محمد حسن خان قاجار مانند آذر فروزان دل آتشکده
سوزان عزم تسخیر الکای آذربایجان فرمود و از راه کنار دریای خزر و باب الابواب و اعمال طوالش بعزم رزم و جالش عبور و در محل قزل
اباغ اتراق فرمود عرصه موغان را از فر مقدم همیون رشک معابد زردهشت و آزرم حدایق بهشت ساخت ذکر عزیمت خاقان

ظفرمند و سلطان عدو بند محمد حسن خان قاجار قوینلو بجانب آذربایجان و تسخیر ارومی و گرفتاری یوسف خان هوتکی افغان و انهزام [illegible] والاشان با آزاد خان افغان و هزیمت آزاد خان بجانب گرجستان

در سالیکه یکهزار و یکصد و هفتاد هجری بود موکب نصرت کوکب خاقان گیتی ستان قاجار بعزم تسخیر آذربایجان و تدمیر آزاد خان افغان
با سپاهی دلیر و خونخوار از قزل اباغ موغان بتصرف حصار ارومی که محکمه و دار الملک آزاد خان و مجمع عیال و اطفال افاغنه بود تصمیم عزم
نمود و چنان بتاخت که آموخت باد رفتار کوچ بر کوچ بارومی رسیده لشکر قیامت حشر را باحاطه حصار ارومی امر کرد یوسف خان
هوتکی افغان چون قدرت مقابله نداشت در شهر ارومی بحفظ برج و بارو نگاهداری اهل و عیال بیچاره مشغول و تهیه اسباب قلعه
داری پرداخت اما آزاد خان افغان بعد از پراکندگی از گیلان و انهزام از شمشیر خاقان گیتی ستان شنید که کریمخان زند از شیراز
حرکت کرده بجانب شولستان ممسنی و ایلات باشت و باوی و انتظام امر کوهگیلویه رفته است بجهة جبران انکسار و اعلای آن قصد بجانب
فارس و عراق روی نهاد و در فراهان با اکابر آن سامان بدفع و رفع و مجادله و مقابله بسر میبرد و در آن اثنا خبر رفتن خان سترگ و خاقان
بزرگ بر سر ارومی و محاصره آن قلعه مقروع سمع وی گردید هوشش از سر فرار کرد و بجانب آذربایجان ایلغار در هنگامیکه سپاه قلعه گیر صف
شکن بر گرد حصار محیط و از طرفین آتش کارزار مشتعل بود بخاقان ترک عرضه کردند که اینک آزاد با قدی چون شمشاد و بالائی چون چنار و خدائی
افزون از اوراق اشجار میرسد لمؤلفه بخندید و گفتا که شیر ژیان نترسد ز گیدشت پرمادیان گر از جوجه مرغی شود موجه زن کجا جوجه
مرغ شاهین شکن چهار مرد از لشکر خویش را بمحاصره ارومی مقرر کرده دیگران را برداشته باستقبال آزاد خان شد در دو سه ساعت چنان
بتاخت که شش فرسنگ از شهر ارومی گذشته بود در راه بر سپاه آزاد خان بر بست و همت بر گرفتاری او جزم کرد الویه رنگارنگ سپاه
طرفین با مهر و ماه همراز گردید و غنه شیپور و شهنای دو لشکر با صور اسرافیل انباز کوس حربی نعره برکشید و نای ترکی ناله برآورد سواران
تراکمه و افاغنه که در شجاعت و دلاوری اکفاء و همال بودند یکبادیگر آویختند تیرهای سه پر قرصهای سپر را میدرید و شق القمر بیاد می
آورد و طعن سنان پیکرهای گران را بر هوا عروج میداد و معراج ثابت میکرد شمشیر دلیران قاجار آب نیل بود و در چشم قبطیان افاغنه خون ناب مینمود
حمله مبارزان دارالمرز برا کراد از صرصر عاد خبر میداد زره های داودی بر ابدان ابطال اوهن من بیت العنکبوت بودی و مغفرهای آهنین در صدد
تیغهای مصری حریر چینی نمودی سیوف قاضب رشتهای آمال را انقراض می بخشید و سهام ناهب گردنان برکشیده را انخفاض میداد
اشتباک و اعتراک صفوف را صوارم بران با نتهاک و انهتاک تبدیل میکردند و اجتماع و اتباع جیوش را ضیاغم دران با فکاک و انفکاک
تغییر میدادند بنیان ثبات را تسدید و بنیاد سکون را تشیید نماند عنان تماسک و تمالک از دست تهار ها شد و قدرت تقادم و تصادم در
کس نماند که تاب بر جناب پیشی گرفتند و چند اول بر هراول سبقت جستند ساقه بر مقدمه تقدم یافت جناح بامید نجاح بال گشاد یکباره
سپاه آزاد خان افغان و امرای سبزوار و دامغان حمله ور آمدند و درهم شدند خوف و خیفی عجیب و هایه و هوئی غریب برداشتند مهیب
هراهر در آن رزمگاه او فتاد پراکندگی در سپاه او فتاد سپاه خاقان ترک که بعضی افغان و بلوچ و برخی اکراد دست نهاد بودند
فرار نمودند خان والاشان سر راه بر سپاه شکسته گرفته بضرب تبرزین سر و دستی چند بر زمین شکسته گریزندگان بهنگام مصاف باز گرداند

و باده هزار مرد پولاد پوش آهن جگر از طایفه خود که در ثبات کوه البرز و در حمله باد صرصر بودند در قلب بایستاد و خود دست بآلات حرب و ضرب
برگشاد و از توپ آتش کانه زار افروخته شد و بنیاد صبر و قرار سوخته دلیران دار المرز و پیادگان استراباد زانوها بر زمین زده یکباره مهره های مرگ
مانند تگرگ فرو ریختند و مردان کار و دلیران قاجار باتفاق شمشیرها بر آورده بهم گروه چون پاره کوه رکاب بر اسب صبا شتاب زده
تیغها بر برو بر ز سواران افاغنه چکاچاک بلند کردند دستها از بال و سرها از تن جدائی جستند ع شانه ها همی از دست و سرها در رود روی خاک بر رو
ناکس بخته شد و خاشاک مانند شاخ بقم گلگون گشت لمؤلفه از خون سرخ خاک بپوشید پیرهن * وز خاک تیره چرخ برآراست طیلسان *
ز اجسام کشتگان زبرای صعود روح * از خاک تا سپهر شد آماده نردبان * از کشتگان زمین وغا شد چو لاله زار * وز رمحها فراز هوا شد
خیستان مقارن اینحال شهباز خان دنبلی که از اعاظم امرای آذربایجان و از سرداران معظم آزاد خان بود و با نواب محمد حسن خان
قاجار وفاق نهانی داشت و بر آزاد ایمن نبود با وجود چنین خاقان گیتی ستان دلیر و بانژاد از متابعت آزاد خان ننگ کرده روی موافقت
بخدمت محمد حسن خان قاجار آورد آزاد خان متوحشا و مشوشا از پهنه جنگ و عرصه نام و ننگ فرار و بجانب اکراد یزیدی و بلباس
گذار کرد اردوی وی سراسر نصیب سپاه نصرت کسب شد و بزرگان آذربایجان خاصه فتحعلیخان افشار که سالار جیش آزاد خان بود با
سایر سرخیلان سعادت ملازمت رکاب سلطان حشمت مآب را دریافته در خدمتش بجانب ارومی رفتند و چون یوسفخان نعمان هوتکی
خود را در میانه دریای آب و آتش با غریق و حریق دید از در استیمان درآمده در بگشاد شهر را بتسخیر داده بقبول چاکری سرفرازی یافت خان
قاجار چهار هزار سوار افاغنه را ضمیمه ملازمان رکاب فرموده یوسف خان هوتکی را با خانه کوچ سواران افاغنه و احمال و اثقال بسکران روانه
مازندران نمود و در نزد محمد خان قوینلو بیگلاربیگی مازندران مامور بتوقف شدند ذکر نهضت سپاه نصرت همراه سلطان گیتی
ستان محمد حسن خان قاجار بجانب گنجه و قراباغ و انتظام آن صفحات جنت آیات و تفویض نیابت آذربایجان
بفرزند ارجمند اکبر خود حضرت آقا محمد خان قاجار و مراجعت بجانب عراق در آغاز سال یکهزار و هفتاد و یک هجری
که فصل نوروز فیروز رسید و جهان پیر جوانی گزید رضوان اردی بهشت ماه گیتی را بهشت وار کرد و باد فروردین هوا را عنبر بار ساخت
ابر آزاری گردن و گوش شاهدان چمن را پر لؤلؤ شهوار و جواهر ثمین نمود و نقاش نامیه صفحات کوه و دشت را پر نقوش رنگین لمؤلفه
رنگ زریخی زدودند از عذار بوستان * فرش کافوری ربودند از کنار کوهسار * ابر را اندند و واخواندند از گشت عدن * باد را بردند و آوردند از دشت تتار
باد خرمنهای مشک آورد و مشک بید بوی * ابر دامنهای در گستر دو در شاهوار * چرخ چون پرمایگان پاشید هر جا رایگان * گنجهای شایگان بر خاک و
بر خارای و خار * تا جهان بهمن و دارا شد از خارا پدید * گنجهای خسرو و کسری شد از خاک آشکار * پر زیاقوت و زمرجان و زبرجد سنگلاخ
پر زمروارید و الماس و زمرد مرغزار * گلبنان چون گلرخان از لعل بر گردن وشاح * شاخکان چون شاهدان ز الماس بر ساعد سوار
لعل با زنگار اموده اندر گلستان * قیر با شنگرف پالوده اندر لاله زار * خاقان قاجار نامور که بر آسمان جلالت نیر اکبر بود سرو بر
امرای دربار را رنگین بر از باغ و گلزار بر آراست چندان خلاع نگارین و ثیاب ثمین برانداخت که مجلس تحویل حمل از عرصه بهشت و صفحه سپهر
حکایت میکرد و از لمعات و اشعات کسوتهای زربافت و خلعتهای زرتار و پرندهای رنگین و کمخاهای زرین عرصه خاک با صفحه افلاک
پهلو میزد و دیدها از تابش زر و گوهر خیره بود و فلکها از دود توپ جهان آشوب تیره خطبا خطبه تهنیت نوروزی برخواندند و نقبا مناقب و
مدایح عرصه کردند از شرم دریای نورش آفتاب غرق دریای عرق بود و از رشک تاج ماهش تارک سپهر اول از تاج ماه ننگ میداشت
بعد از انجام لوازم عید سعید موکب فیروزی کوکب بعزم کشورستانی بجنبش درآمد جنیبتهای کوه پیکر با زینهای مکلل و ستامهای مرصع
حرکت کمر بستند و نقاره خانه و زنبورکخانه غریو رعد در کوه و در در افکندند پیادگان تفنگ دار قطار در قطار ثعبانان آتش بار بر دوش
راه در گرفتند و سواران رزم شعار کتیبه در کتیبه آهوان خوشخرام بجولان درآوردند گرد و غبار مواکب و شیهه و خروش مراکب چشم نجم
و گوش افلاک کور و کر ساخت و تهاجم سواران و ولوله و زلزله در زمین و زمان انداخت با شوکتی سلیمانی و حشمتی خاقانی راه قراباغ در
گرفت هر مشت خاکی از زمین اران غیرت ایران شد و هر بقعه از ساعات بردع غیرت ارم گشت ارمنیه صغری و کبری را جنت الماوی نتیجه
بضیع شمرده می آمد و سپهر از رشک خاک الان نالان و گردون از سد چمن مغان در فغان بود و گنجه بنظاره خلد را رنجه میداشت و از

صحن روم را بار زنی نمی‌شمرد ایروان خود را خوارزم اول میخواند و شیروان خویش را بخارای ثانی میدانست شاپران بر کرمانشهان سرگران بود و بیلقان را بر اصفهان طعنه میرفت ایام همایون در آن خجسته بهار فرخنده در تنزهات قراباغ بکشورستانی و بخجه و کامرانی میگذشت و حکام و امرای آن ولایات مانند رودهای جاری بمحیط اردوی حضرت شهریاری منتهی میشدند و از فرط اشتیاق بر یکدیگر استباق میجستند و بخدمتش سر قدم ساخته بپای می ایستادند آری هر جع باید شد بدریا چو در رسند انهار مع القصه اعاظم آذربایجان و اکابر موغان و خوانین شیروان و ایروان و باغیان قراباغ و طاغیان الاطاق با احزاب و اصحاب و اشیاع و اتباع باذیال دولت و اقبال خان بیهمال تشبث و تمسک جستند و در مهاد امن و امان مرفه و مطمئن خفتند تمامی اهالی اران بمیامن الطاف و اعطاف آن داور دوست نواز دشمن شکاف رجای واثق و خلوص صادق حاصل کردند و اعاظم عشایر و نفایس ذخایر خود را عرضه نمودند و رعایا و برایا و اغنیا و اغبیا در کنف حمیت و حمایت و ظل عنایت و رعایت آن شهریار برآسودند بقایای سلسلهٔ جلیلهٔ قاجاریه که از عهد دولت صفویه در حدود قراباغ و گنجه خلفاً بعد خلف و سلفاً بعد سلف مرتع و ارتزاق داشتند از روی صفای نیت و صدق طویت بحضرت سلطان قاجار که ایل خان راستین و قاجار خان حقیقی بود بالطوع و الرغبه رقبه طاعت نهادند خاصه قاجاریه زیاد اوغلو که در گنجه با شیران رومی و روسی پنجه در پنجه می افکندند و ریشهٔ اعدا می کندند الحاصل سراسر ملک قراباغ و موغان و اران مستخلص و صافی شد الا قلعه پناه آباد شوشی که از ابنیهٔ پناه خان جوانشیر بود و تسخیر آنرا بزمانی دیگر حواله فرمود و با امرای آذربایجان قصد اتمام کار کریم خان زند و تسخیر شیراز کرد فرزند ارجمند نجم اعظم اکبر اعز خود شاهزاده آقا محمد خان قاجار را که در رکاب نصرت آثار و در آن ایام شانزده سال داشت به نیابت ایالت در دار السلطنه تبریز بر مسند جلالت برنشاند و خود با سپاهی معدود عزم مراجعت بعراق فرمود فتحعلی خان افشار ارشلو و شهباز خان کرد دنبلی در رکاب نصرت مآب خان والاشان همی آمدند و مانند فتح و ظفر در یسار و یمین آن شهریار نامور بودند

ذکر مراجعت خاقان بزرگ و شهریار بزرگ سلطان گیتی ستان محمد حسن خان قاجار بجانب عراق و مازندران و ساخلو گذاشتن یوسف خان هوتکی و سایر افاغنه بدار المرز بر محمد خان قاجار

بعد از انتظام امور آذربایجان و قزوین و گیلان دارای ملک آرای قاجار بجانب دار المرز مازندران نهضت فرمود محمد خان بیگلربیگی مازندران با همگی بزرگان و سروران باستقبال رایت نصرت آیت سلطانی سعادت یافتند و مشمول عنایات بیغایات خدیوانه گردیده در رکاب مستطاب بمازندران روی نمودند همه راه اعاظم و وجوه و معارف مورد ایادی و عواطف و مشمول عواید و عوارف شاهانه بودند و با نعامات جزیل و تشریفات جمیل بهره ور میشدند مرغان خوش صفیر بر شاخسار اشجار نوای تهنیت بر کرده بودند و ترانه های مسرورانه بر داشته ترنمهای بدستان میزدند از انبوهی ملتزمین رکاب و تنگی معبر شتاب باد شمال را که از بسیاری گلزار جان چمن شعله گلهای آتشین خامد بود و شاقان ترکی نژاد بر دعی از نزاهت مراحل و مراتع مازندران ملک قراباغ را فراموش کردندی و ترکان گنجوی از ساحات گلزاران یاد نیاوردندی خان والاشان در هر منزلی شکاری و در هر شکاری طوی ملوکانه فرمود که هرگز خانان ترکستان را میسر نگشته بودی از وفور نعمت بی نهایت سپاهیان متنعم و محظوظ میشدند و شرح آن موجب اطناب و ما به اسهاب خواهد بود و در منزل علی آباد که فضائیست وسیع با عمارتی رفیع نظم کیانی یکی جشن سازید و سور که آمد زمینو بدان جشن حور دم مشک از مغز برمیشد دل میغ از آن عنبر آمیغ شد زعکس می زرد و جام بلور سپهری شد ایوان پر از ماه و هور می زرد کف بر سرش تاخته چو در از بر زر بگداخته ز دل برده یلماز چون زنگ زنگ نوازان نوازنده در چنگ چنگ کشیده رده ریدکان سرای بر دمی عمود و بچینی قبای دو رخشان بباد از شبه درع ساز دو سنبل بمیان گل گوی باز بعد از عبور از آن منزل بسور حضرت شهریاری بشهر ساری نزول فرمود و بسور و سرور و مسرت و حبور در گذشت بربانگ قماری و لحن ساری مشک تاتاری در آذر مجمر سوخته شد و آذر خوالاری در کانون ساغر برافروخته شد عظمای دار المرز و روسای قاجاریه و سرداران ترکمه و بزرگان افاغنه شرف حضور دریافتند و بالطاف خسروانه مخصوص شدند یوسف خان هوتکی افغان و ملایار محمد خواجه اعظم خان و قلندر خان و گلستان خان و مرتضی خان و سایر خوانین و امیرزادگان افاغنه و افاغنه که بعد از انقضام و انهزام آزاد خان افغان گرفتار کمند حکم خان جلیل الشان قاجار گردیده بودند و با خانه کوچ و عیال و احمال و اثقال مأمور بتوقف دار المرز آمده در ساری شرفیاب حضور حضرت شهریاری شدند و بسیورغالات و تیولات متکاثره و ادرار مستمریات

متواتره اختصاص یافتند و جمعی از آنان در سلک ملازمان رکاب منسلک شدند و مرتضی خان نام پسر ملا یار محمد امام آن طایفه جوانی بود
ببالای سرو سهی و برخساره و هفته ماه چشمانی چون چشم غزال و سیرینی چون سیرین گوزن مژگانی خنجر آسا و ابروانی شمشیر کردار داشت
از عمرش شانزده سال رفته و هنوزش خط نرسته از بناگوش زلفین مشکین پرپیچ و خم از دو جانب عارض افکنده و کاکلی چون سلسله عنبر
از قفای دوشش اندر آویخته نظم نعقه بزربفت سیمین برش زر خشنده در افسری بر سرش خرامان چو با ماه پیوسته سرو زگیسو
چو در دام مشکین تذرو دو زلفش بهم جیم و در جیم دال دهن میم و از مشک بر میم خال دو برگ گلش سوسن می سرشت دو شمشاد عنبر
فروش بهشت زنخدان چو از سیم پاکیزه گو که افتد چه از نوک چوگان بدو بناگوش تابنده خورشیدوار فرو هشته زو حلقه زرنگار دو بادام
دو ترک سنبل پرست یکی نیم خواب و یکی نیم مست زخنده لبش چشمه نوش ناب فشانده در و قطره قطره گلاب در هنگامیکه از حضور علی
میگذشت دیدها در رویش محو ماندی و دلها بدو شیفته گشت زبانها بترانه فتبارک الله احسن الخالقین مترنم آمد و عقلها بمنطوق ان هذا الا ملک کریم
تصدیق نمود حاضران پیشگاه در حسن و جمال او خیره بماندند و بران افغان زاده نام خدای بخواندند و بالاتفاق عرضه کردند نظم نماند مگر نیمه ماه را
نشاید مگر خسرو شاه را دارای مملکت آرای فرمود که در بساط سلطنت امردان ساده روی را بار دادن و خاطر ملک ستان را بدانها متوجه
ساختن نه قانون ملوک است و نه طریقه سلوک خاصه که پدرش امام افاغنه است و با ما در مقام خداع و مداهنه و ملازمت پسرش در خلوت
خاص سلطانی از طریقه حزم دور همت بلند ما بدینگونه نظری تن در ندهد پرچم منجوق ما را به از طره معشوق و صوارم قاضب اولی از حواجب
کواعب تیر دل شکر خشتر از مژگان دلبران و قامت نیزه بهتر از بالای سرو بالایان است او را بملا یار محمد پدرش سپرده و در او طمع نکرد اما
سروران مازندران در کمندش بسته شدند و از تیرش خسته خاص و عام او را صید دام و کبوتر بام آمدند هر روز سر کویش مجمع عاشقان
بود و گفتگویش نقل مجلس هر ستان شعرای رکاب و موزونان دار المرز اشعار بسیار در وی گفتند و از آن جمله است که بیدلی گفته است
رباعی افغان ز تو شوخ نامسلمان افغان افغان ز تو آفت دل و جان افغان افغان بچه در دل تو رحمی نیست از دست تو افغان
بچه افغان افغان دیگری در هوایش سروده است که رباعی این قالب بیجان ز لبت جان طلبد وین خاطر دردمند درمان طلبد
دل نیست که او طالب افغان باشد الا دل من که دایم افغان طلبد القصه حضرت شهریاری پس از لختی توقف در مازندران بجانب
ری رای کرد و با سپاهی بیکران روی باصفهان آورد

در ذکر توجه خاقان قاجار و سلطان شوکت مدار محمد حسن خان بجانب عراق و فرار شیخعلی خان زند از اصفهان بشیراز و تسخیر اصفهان و فرود در عمارات صفویه

چون دارای ملک آرای قاجار و خدیو کامکار بتمامت بقاع و قلاع و حصار و حصون بلاد طبرستان
و مازندران و جبال و قزوین و طالقان و تبریز و آذربایجان را از شرکت بیگانه بپرداخت و عرصه ملک را مستخلص و صافی ساخت الا
ولایت پارس در دست تصرف کریمخان زند بماند و در غیبت لوای نصرت التوای سلطانی شیخعلی خان زند فرصت یافته باصفهان تاخته
صفاهان را نیز بطریق تغلب و مستعار تصرف کرفته بود خاقان ترک و سلطان بزرک عزیمت استخلاص صفاهان و استیصال کریم خان زند را
وجهه همت بلند ساخته بر یورش عراق و فارس عزم جزم فرمود با سپاه آذربایجان و مازندران و استراباد و گرگان که تخمیناً پنجاه هزار
کس بودند از ری روی بعراق کرد نظم جهان بان برخش اندر آورد پای برآمد خروشیدن کره نای ز زنبورکچیان رکابی غریو
اهرمنان رعدوار پرده در صماخ ساکنین نه کاخ شدند و جزایرچیان دار المرزی از بریق برغانان برق مانند خرمن کهکشان بسوختند
پیشخانه واعروق بی اغراق علی الاتصال فرسنگها کرفته و احمال خزاین و صندوق عرصه بر نسیم صبا تنگ کرده دشت همه صحرا از اشتران
کوه هیکل و استر جبل پیکر پر جبال و از صنادیق امتعه و مفارش اقمشه پر تلال همی نمود جنایب تازی در زیر ران رکابیان بازی همی کردند
و رکابداران ترکمان سر سنان بر سینه سپهر همی بردند در هر قدمی آثار روز محشر و علامات فزع اکبر آشکارا بود اعلام زرنگار سیندار جلوه چون
حاجب کشتی و حجله ناهید را ناهب آمدی صفها چون پر طاوس پیراسته بود و جیشها چون چتر کاوس آراسته سلطان جلالت نشان قاجار
در کمال ابهت و وقار بر زین زرین مرکب جهان پیما برنشسته مانند جمی بر بادی و سروشی بر پریزادی همی راند ملفوفه چون مهر بر چارم طارم همی تاخت
چترش فراز رخش فلک سیر بر سیاره کردونی آهنین پی و کوهی شهاب پوی چرخی جهان نورد و جهانی فلک مدار بر چرخ نیلگون فرو نشست

سال و ماه چرخی است آنکه بیست هلال اندرو چهار بر بر هلال او عجایبش ستاره لیک صد ماه و صد ستاره عیان زو بر گذار چون طنطنهٔ صیت عساکر نصرت مآثر شهریاری در شهر کاشان و لوله افکن سمع جمع دور و نزدیک شد شیخعلی خان زند سپهسالار کریم خان که اشجع امرای او بود با وجود مسافت بعیده در اصفهان ثبات و مکانت نتوانسته تازیانهٔ فرار بر بارگی صبا رفتار زده مانند باد راه شیراز در گرفت و بکریمخان وکیل از عزیمت سپاه خاقان بی عدیل اخبار کرد و کریم خان از کثرت جیش گردون طیش دهشت و وحشت حاصل کرده در خود قدرت مقابله ندیده بتهیهٔ اسباب قلعه داری و حصار بندی پرداخت و آذوقه و علوفهٔ بسیار در شهر ذخیره و انبار ساخت خاقان مظفر راه عراق برگرفته امرا و حکام اطراف در هر مرحله و منزل سعادت رکاب بوسی یافتند و بمراصد و مراکز خود رجوع کردند و خان قاجار در عین جلالت و نهایت نبالت وارد دار السلطنهٔ سلاطین صفویه شد عمارات سعادت آیات آن طبقه را که روزگاری رفته و گرد کدورت بر صور و جدران بر نشسته مجدد از نو زیب و زینتی تازه داد و ساحات آن حدایق و بساتین ارم تزئین را که مدتی لگدکوب حوادث و پایمال نوایب بود از غبار ملال فتنه شد خاقان بیهمال چندی در تختگاه صفویه تکیه بر تخت استقلال کرد و از روزگار رفته و تصاریف زمان گذشته لختی بر اندیشید از تغلب و آرای افشاریه و تعدی عدای افغانیه عبرت گرفت و با افشار و افغان رکابی و دل بد کرد و چون فرقهٔ قاجار دولو ناچار با آنحضرت راه مطاوعت و متابعت میسپردند و قلبا بر غلبه و حشمتش حسد میبردند بنا بر مصالح ملکی اختیار ایالت عراق را بمحمد حسین خان قاجار دولو که در رکاب مستطاب بود تفویض فرمود و پس از دو ماه توقف و تدارک ساز لشکر قصد فارس کرد صاحب تاریخ زندیه نگاشته که در آن ایام آتش قحط و غلا بالا گرفته و خرمنهای غلات اهل عراق در شراره گران بهائی سوخته بود و توقف اردوی همایون که زیاده از پنجاه هزار کس بودند مایهٔ خرابی کار عراقیان شد و از عهدهٔ مخارج پادشاهانه بر نمی آمدند در زحمتی تمام و ضجرتی عظیم داشتند و معنی حدیث لاتاکلوا خبز السلاطین فانه عجین من دموع المساکین صورت تحقق می یافت و از مرور و عبور شاه قاجار و سپاه الوار خسران و زیان بیکران با اهالی اصفهان روی کرده داشت و همانا که ضعفا و فقرا بر ذات نیکش دعای بد میراندند والعلم عند الله آری حفظ افراد و آحاد کشوری با حضور و ورود چنین لشکری خالی از صعوبتی و عاری از تطاولی نخواهد بود بیت پی شاه اگر آفتابی کند بهر جا که آید خرابی کند

ذکر عزیمت سلطان بزرگ و خاقان سترگ ابو النصر محمد حسن خان قاجار قوینلو از عراق بفارس و متحصن شدن محمد کریمخان وکیل در شهر شیراز

پس از سپری شدن ایام دی و ظهور آثار فروردین شهریار قاجار از عراق بالکای فارس ایلغار فرمود با آن دریای لشکر بصحرای کشور جم روی کرد صحرا نشینان فارس قبل از حرکت رایات شاهانه از ییلاقات گوشک زرد و النگ اسپاس در کمال دهشت و هراس ایل و احشام و دواب و انعام خود را کوچانیده از حوالی شیراز بجانب قشلاقات نقل کردند و در معاقل جبال و مراصد تلال تواری جستند موکب فیروزی کوکب با فر فریدونی و حشمت جمشیدی باراضی ملک جم راند و از راه آباده که آبادترین معابر و علوفه در آن آماده بود قطع مسافات بعیده کرده ساحات تل بیضا از فر خیام و سرادق ضیا مشارق فرمود نظم فرو شد بماهی و بر شد بماه بن نیزه و قبهٔ بارگاه ز چمن بود بر سان باغ بهار در و دشت و کوه و زمین پرنگار سراپرده شهریار جوان کشیدند در پیش آب روان زمین گشت جنبان چو ابر سیاه تو گفتی همی بر شتابد سپاه از افزونی خیام زنگارنگ بر حیز گیتی عرصه تنگ و از انبوهی لوای گوناگون سطح سپهر بوقلمون گردید غزالان از بیم شیران دلیر صحرا بگذاشتند و عقابان از سهم عقابان تیر راه بنگاه سیمرغ برداشتند در و دشت از خرگاه و خیمه و سایبان و شامیانه آموده و چندین فرسنگ در زیر نعل مراکب سوده گردید دیگر روز موکب فیروز بجانب فهلیان و شولستان نهضت آراست و در چمنهای سبز رنگ و چشمهای لآلی سنگ معبر و منزلگاه اتفاق افتاد الوار ممسنی و بابوئی شرفیاب خدمت شدند و از اجزای پیش تازان سپاه منصور آمدند از آنجا بچمن نورآباد و دامن کوه قلعهٔ سپید گذار آورد و از آن منزل بکازرون نزول اجلال روی داد واصلا از سواران کریم خان و امرای زند اثری بظهور نرسید خوانین الوار که از قرب جوار سپاه قاجاریه مشوش شده در نزد وکیل اجتماع کردند و رای زدند و کنکاج نمودند که در پس حصار نشستن و در بروی بستن نه کار ابطال است و نه شیوهٔ رجال ما را شهری جز شیراز در دست نمانده است و تا کی توان در آن زیست باید بیرون شد و روزها نبرد و شب شبیخون برد تا کار چه شود وکیل پاسخ داد که ما و شما همه این ترک قاجار را دیده ایم و مکرر از پیش هزیمت گزیده اکنون که با پنجاه هزار سوار در رسیده از نو تجربت نباید ع من جرب المجرب حلت به الندامه با این خوار مایه سپاه که ما راست نه شبیخون بروی توان بردن و نه روز خون توان کردن

بجائی نخسبد عقاب دلیر که آبی توان رستن از زیر کوه تا کوه در زیر سم ستور لشکر او ستوه است و در ظل لوایش گروه در گروه خود دلیری آسمان
اسب افکن و سپهبد پیت شمشیرزن قطغم بمردم نماند که روز نبرد نه پیچد ز زخم و نالد ز درد توگوئی که از روی و از آهن است و یا کوه البرز
در جوشن است یکی کوه زیرش بکردار باد توگوئی که از برق دارد نژاد مع القصه وکیل زند در شیراز شهربند بماند و شهریار قاجار شهر کرار کازرون
بجانب شیراز براند و از راه چنار راهدار یکفرسنگی شهر شیراز با کمال عظمت و اعزاز بگرد حصار شهر آمده خیمه و خرگاه و سرادقات شاهانه سر از ایوان
کیوان برافراخت و بیشتر از آن سپاه منصوره اطراف و اکناف و حواشی حوالی و دروب شهر شیراز را همی تاختند ذکر اتفاق نصیرخان
لاری بیگلربیگی لارستان فارس با سپاه بسیار بخدمت حضرت شهریار قاجار ابوالنصر سلطان
محمدحسن خان و متابعت با خاقان کامکار در محاصره شیراز مخفی نماند که ولایت لارستان از معظمات
صوبهای فارس و صد فرسخ در صد فرسخ است همیشه حکام و ولات آن ولایت در کمال جاه و جلال بوده اند و تنها در تصرف اولاد گرگین میلاد
بوده و والی آنجا غالباً بحاکم شیراز متابعت نمی نموده تا آخر دولت صفویه مفتوح شده و حاکمی خاصه یافت و در این ایام نیز محمد نصیرخان لاری بحکم
وراثت در آن ملک حکومت و ریاست میراند و امیری بزرگوار بود و بخدمتگذاری کریمخان زند سر در نمی آورد و گردن نمی نهاد وقتی کریمخان
با سپاهی بیشمار بر سر او رفته کاری از پیش نبرده مراجعت بشیراز کرده در این اوقات که از ورود موکب حضرت شهریار قاجار اطلاع و استحضار
حاصل کرد جمعی از غلامان و سواران خاصه خود را با شش هزار تفنگچی لارستانی که در قدر اندازی از سایر اقران ممتازند برداشته بمحض ارادت
برکاب مستطاب خدیو قاجار پیوسته مورد الطاف خاطر شهریاری شد آمدن وی نیز مایه وهنی عظیم و باعث فترتی جسیم در کار وکیل زند شد
و از اعاظم فارس رمیده بر هیچیک اعتماد نکردیده و در زاویه شهر تحصن گزید و از همه سوی ابواب امید بر روی خود بسته دید الا اینکه کثرت سپاه
قاجار و قلت آذوقه در آن دیار مایه اختلال کار آن شهریار میدانست و بالاخره نیز چنین شد چه که خود وکیل با چهل هزار کس بمحاصره استراباد
رفته بود و بعلت قلت آذوقه اردوی وی بهم برآمده متفرق شدند در این نوبت او نیز بهمین تدبیر رجای واثق داشت و انتظار روزگار میبرد
با جمله سپاهیان قاجاریه بتاخت و تاراج اطراف شیراز پرداختند و بسیار رساتیق معموره را ویران ساختند همه روزه با نای و کوس فوج
صفوفی آراسته تر از چشم خروس و پیراسته تر از روی عروس بمقابله دروازه ارک آمدندی و منتظر محاربه شدندی از شهر مقابلتی و مکافحتی بروز
نمودی ناچار با روی خویش باز گشتندی و اگر احیاناً از حصار شهر اظهار منازعتی و مبارزتی رفتی آن نیز چنان بودی که از فراز برج و باره گاهی تفنگی بر
محاصرین سواره رها شدی خون در تن دلیران سپاه بجوش درآمده بود و چندانکه بسهام ملام و بذله پیغام و دشنام قلوب اهالی حصار را خسته شدی
کس از دروازه خروج نکردی تا کار محاصره از یکماه گذشت و آذوقه سپاهیان باتمام رسید بدانقدر که صورت امکان داشت از هر جانبی تسلیم
شد و تتمیم یافت و همه روزه بغال و جمال ببلوکات بعیده و قریبه رفته طلب ذخیره و آذوقه کردندی و بقدر کفایت بیاوردندی کریمخان با نهایت
استعجال استیصال تمام یافت و بوعد و وعید با امرای ترک و افغان استمالت حاصل کرد و به پیامهای پخته طمع اهل اردو را خام ساخت
و نفاق و شقاق در قلوب ارباب وفاق و اتفاق درانداخت تا کلمه مواحدت بمغایرت و دوئی و کار یگانگی بمبنی و تولی کشید و آن راز
مکنون بعرصه بروز و ظهور مشهود و معاین شد و بمصداق اذا انتهی الامر الی الکمال عاد الی الزوال کمال جمال دولت خدیو قاجار را استحکام
حدوث آفت عین الکمال در رسید و اختر جلال و استقلالش بعد از تصاعد تمام از تصاریف ایام روی در تراجع نهاد و اساسی بدان تاسیس
و تاکید و قاعده بران ترصیص و تمهید از تزلزل زمان و تطرق دوران تشتت یافت و تفرق پذیرفت عربیه اذا تم امر دنا نقصه توقع زوالا
اذا قیل تم ذکر بنای خلاف و نفاق امرای دربار خاقان قاجار نواب محمدحسن خان و اختلال
امر اردوی آن سلطان والاشان پوشیده مباد که سلسله جلیله قاجاریه استراباد دو اصل است و آن یوخاری باشی
و اشاقه باشیه اند و هر اصلی را شش فرع است اما فروع سته اصل اشاقه باش اول قوینلو دوم عزالدینلو سیم شام بیاتی
چهارم قراموسانلو پنجم داشلو ششم زیادلو و اصل یوخاری باشیه را نیز شش فرع است اول دولو دوم سپانلو
سیم کهنه لو چهارم خزینه دارلو پنجم قیاقلو ششم کرلو در سوابق ایام پیوسته فیمابین فروع دوازده گانه این دو اصل غبار
نفاق برجسته و خار خلاف بر رسته بود و علی التناوب در سر دولتی هر یکرا عرقی روی میداده است از آغاز ظهور و خروج خاقان سعید

شهید اکبر فتحعلی خان قاجار نادرشاه افشار بنا بر مصالح ملکی و معادات ملکی با خان سعید شهید اساس شقاق فراز آورده بضعف سلسله
قوینلو و تقویت طایفه دوالو مایل بود چنانکه در ضمن تحریر سواد در زمان سابقه اشارتی رفت بعد از نادرشاه نیز حکومت استرآباد و گرگان
با طوایف قاجاریه بود و در اوان مملکت ستانی و جهانگیری نواب محمد حسن خان قوینلو اگرچه طایفه دوالو در امورات ملکی مشیر و مشار و در آن
حضرت صاحب منصب و اعتبار بودند بملاحظه مآل حال قوت دولت خان عالیشان را شیخ ضعف اختر اقبال خود میشمردند بالاخره محمد حسین خان دوالو
حکومت عراق یافته بود و محمد ولیخان دوالو مرتبه وزارت و امارت جمع کرده داشت باطنا نایره حسد در کانون جسد امرای این طایفه شعله ور بود در
همه وقت مجال و همه حال طالب زوال آفتاب اقبال خدیو قاجار بودند و از بیم خویش بدو اطمینان نداشتند چون آزادخان افغان از میان برداشته
شد و آذربایجان بامیرزاده کبیر نواب نایب السلطنه آقا محمد خان تفویض یافته و الا شهر شیراز و کریمخان وکیل شهری و شهریاری باقی نمانده بود
شیراز را نیز عنقریب مفتوح و وکیل زند را مغلوب و منکوب دیدند و از وخامت عواقب کار خود اندیشیدند و در مقام اخلال آن اجلال
برآمدند و با یکدیگر رائی زدند افاغنه اردو را نیز با خود اتفاق دادند و دل بر اصلاح کار کریمخان نهادند غافل که بدست خود تیشه بر ریشه اصل خود میزنند
و بن دیوار خانه خویش همی کنند نظم یکی بر سر شاخ بن میبرید خداوند بستان نگه کرد و دید بگفتا اگر این مرد بد میکند نه با من که با جان خود میکند
مع القصه ارباب اغراض اسباب نفاق فرو چیدند و موافقان خود را اخبار کرده انتهاز فرصت همی نمودند مقارن اینحال مدت محاصره شیراز
بیکسال اربعین رسید و آذوقه و علوفه پنجاه هزار کس سپاهیان خدیو قاجار روی بفقدان نهاد و دلهای اکراد و اتراک و افاغنه و افاشره
باهل و اوطان و عیال و خلان تمایل گرفت پیمانا دران اوقات دواب اهالی اردو بجهت اخذ و تهیه آذوقه بجانب قصبه اردکان روانه شد و کریم
خان وکیل استحضار یافته شیخعلی خان بنی عم و سردار خود را با جماعتی از الوار بسد آنطریق و رد آن فریق فرو فرستاد وی بر خربندگان بار
گیر و استرکشان تیغ و تیر غلبه کرده ابو القاسم خان نام قپچی و مامورین اردکان را اسیر کرده نزد کریمخان آورد این امر نیز مایه پراکندگی
خاطر اهالی اردوی سلطانی شده از توقف اظهار کراهت و خسارت کردند و خان والاشان بمقتضای ریاست جمعی از افاغنه فتنه جو و قاجاریه
شد خو را قولا و فعلا مورد سیاست فرمود بتحریک مفسدین و ترغیب معاندین در شب بیست ششم شهر شوال سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و یک
شباهنگام گروه افاغنه ظلمت فام از اردو گریخته بحوالی دروازه شهر رفته اظهار عبودیت کرده بشهر راه یافتند و قاجاریه نیز آوازه شبیخون در
انداختند اهالی اردو بهم برآمده عزم رحیل نمودند چندانکه از جانب جناب خدیو قاجار ممانعت رفت مهاجرت افزود تا کار از دمدمه بزمزمه و از زمزمه
بهمهمه و از ولوله بغلغله انجامید سواران زین بر اسبها برنهادند و پیادگان اثقال خود را فرو ریخته در پس افتادند و واقعه قیام قایم شد و بلوای
عام ثابت تا کار بجائی رسید که مردم اردو گمان بردند که شهریار قاجار در میان نیست مضطربا عنان بسوی فرار دادند و متفرقا روی براه
عراق نهادند خدیو قاجار از وقوع این واقعه عجیبه متحیر و از شیوع این سانحه غریبه متغیر چندانکه حواشی بساط سلطنت بمنع جیش متلاشی فرستاد
سودی نبخشید امرای قاجاریه را بخواند و از این باب فصلی براند ایشان نیز بمراجعت اصرار کردند و بمسارعت الحاح نمودند بجهد بلیغ و جد کثیر از توقف
تحذیر فرمودند شهریار قاجار که در قوت قلب بحر ذخار بود و در متانت طبع چون کوه البرز اصلا بحرکت تن در نداده همی فرمود که بیت خداوند
فرمان و رای و شکوه ز غوغای اوباش ناید ستوه امرا در ترکیض تحریض میکردند و رکابدار خاصه مرکب جهان پیما را زین کرده حاضر آورد
و بموافقت امرای جلیل او نیز تاکید در تعجیل داشت چون حرم محترم در رکاب آنجناب بود دیده بخت را خفته دید و طره دولت را برآشفته ناچار
اهالی حرم را کوچ داده و پای در حلقه رکاب عالی بر نهاد بیت مظفر نه بینی که چون در هم آیند مور ز شیران جنگی برآرند شور نه موی از آن
کمتر است چو پر شد ز زنجیر محکمتر است گرفتم گز افتاد کان نیستی چو افتاده بینی چرا ایستی در اندیشه آنکه پس از منزلی آن افتراق را باجتماع تبدیل
فرماید و آن نفاق را بوفاق بازآرد با قوم موافقت و مرافقت فرمود و روی براه آورد چون در عرض راه نیز آن قوم فرابر مقید بشیرازه اتفاق نگردید
جبران کسر را بورود عراق محول داشت غافل که فتنه فارس در عراق نیز ساری بلکه در مازندران نیز ساری است لمؤلفه همیرفت آن
چو پیل دمان بروها پر از چین و برزه کمان دل از کار گیتی پر اندیشه داشت ز اندیشه دل چون یکی بیشه داشت شب تیره پوینده چون ماه بود
دژم تر ز شیری که دژ آگاه بود چون باصفهان رسید بخیال توقف آن شهر ذیشان و اجتماع عساکر پریشان و معاودت تسخیر فارس کس
بنزد محمد حسین خان قاجار دوالو بیکلربیکی عراق فرستاد معلوم شد که او نیز با ارباب غرض مرافقت داشته و از این کار آگاه بوده و بهوای تصرف

مازندران و دفع و رفع محمدخان قوینلو مرکز حکومت خود را خالی گذاشته و جناح ایلغار و استعجال بجانب دارالملک برافراشته مثلیت
رازی که با فسانه شنیدی همی از خلق از علم بعین آمد و از گوش بآغوش مانند شاهبازی خشمگین و قراقوشی خشین بجانب مازندران و صید آن
عصفور برکشید بال استعجال گشود

ذکر حال کریمخان وکیل در غیبت شهریار سعید و استعداد او در سلطنت فارس و بیان وقایع کار امرای قاجار

دیگر روز که کریمخان از کار شهریار قاجار محمدحسن خان و نفاق امرای در رکاب او اطلاع یافت
از حصار شیراز بدر آمده وارد محل اردوی قیامت آیت گردید و بجمع اسباب و اثاثه متروک موقوف مشعوف شد چندان خیمه و خرگاه خسروانی و کارخانجات
و استر و اشتر و ظروف و اوانی زرین و سیمین و نفایس امتعه رنگین بتصرف در آورد که محاسبان بحر بر از تحریر عشر عشیر آن قاصر آمدندی و شیخعلی خان
زند را با جمعی الوار بتعاقب عساکر متفرقه شهریار قاجار روانه نمود و نیز بعضی از اذناب و رجاله سپاه پرشتاب عراق در رسیده اسب و یراق
بسیاری بدست آورده پیادگان الوار به سوار و سواران سپاه قاجاریه پیاده شدند و کریمخان در فارس دیگرباره لوای استقلال برافراخت
و بشکرانه موهبت عظمی پرداخت و منتظر اخبار مازندران و کار قاجاریه بود اما محمدحسین خان دوالو از اصفهان عطف عنان بجانب مازندران
کرده بخیال دفع محمدخان قاجار قوینلو و تصرف دارالملک دارالمرز با سپاهی ساخته و گروهی پرداخته چون باد بتاخت و از حقیقت حال خاقان
بیهمال اطلاعی نداشت در بیم و امید و خوف و رجا تعجیل همی راند و صفرعلیخان قاجار قوینلو که از دولتخواهان صداقت شعار خان جلالت نشان و حاکم
کاشان بود از پریشانی اردوی کیهان و هزیمت چاکران و عزیمت خان دوالو بمازندران محمدخان قاجار قوینلو حامی سلطان ترک و بیگلربیگی
بزرگ دارالمرز را اخبار کرده محمدخان را آگاه از نهاد بر آمده پراندیشه شد و از مخالفت افاغنه بترسید و موافقت افاغنه دارالمرز حساب کار برگرفت پیش از
آنکه آن اخبار موحش شایع گردد خوانین و امرای افاغنه را بمجلس عالی بخواند و بعد از حضور بگرفتن و اخذ و اسر و قید ایشان پرداخت چون طوایف
افاغنه بسیار بودند و ایشان را سه قسمت کرده در سه محل منزل و یورت داده بود و بعد از گرفتاری رؤسا افاغنه با خبر گردیده اقسام ثلثه در محلی
واحده موافقت و مرافقت نموده سنگرهای سخت در جنگلهای پر درخت بسته با اسباب حرب در آنجا منتظر طعن و ضرب نشسته با آنکه ملازمان
چاکران محمدخان در آنگاه زیاده از شصت و پنجاه کس حاضر نبودند آن امیر دلیر باک نکرده و مقید بتحقیق خبر حیات و ممات شهریار قاجار نگشته شمشیر
بیرحمی آخته و کار سران افغان را بساخته عجبتر اینکه خبر رسیدن محمدحسین خان دوالو بفیروزکوه نیز در رسید محمدخان قاجار از ورود او اندیشه ناکرده
وجود او را هیچ نشمرده در شبی هایل که ماه منخسف و جهان در کمال ظلمت بود بخت یوسف خان هوتکی افغان را خوانده جثه او را طعمه چنگال و ناب
ذئاب اجل کرد از آن پس ملایارمحمد امام آن جماعت و اعظم خان و گلستان خان و قلندرخان و مرتضی خان را جداجدا بحضور خود خواسته سرها را
بخلعت لاله گون مخلع ساخت الحاصل پنجاه تن از عظمای آن طایفه را بقتل آورده و دیگر روز با ملازمان دارالمرزی بر سر سنگر افاغنه رفته یکشبانه روز
رزم از طرفین پیوسته بود و دلیران از دو سوی در انداختن گلوله تفنگ مبادرت داشتند تا آخر الامر مازندرانیان بر افاغنه غلبه کردند و سرآمد
آن قوم را بکشتند و اموال ایشان با نعام قاتلین مقرر شد و رزم جویان دارالمرز از اطراف بگرد امیرالامراء العظام بیگلربیگی ازدحام کردند
چون محمدحسین خان دوالو از قتل افاغنه و عرضه محمدخان مستحضر شد از دخول بمازندران بهراسیده از فیروزکوه بازگشته قصد تصرف استراباد نمود
و چون باد بدانسوی روی کرد و محمدخان را از عدم اطلاع از مآل حال خدیو بیهمال بکمال ضجرت و ملال بود و چشم و گوش در راه اخبار داشت و جان
و هوش در سر این مژده میگذاشت

ذکر ورود نواب شهریار کامکار ابوالنصر سلطان حسنخان قاجار بمازندران و اطمینان اهل آن سامان

سابقا علی الاجمال اشارتی رفت که نواب خاقان گیتی ستان بحوالی صفهان
رسید و از کار محمدحسین خان دوالو استحضار یافت زیاده از دو ساعت در باغ قوشخانه توقف نکرده در فکر مآل کار افتاده پای در رکاب
جلالت نهاد و در آن پریکران جهان پیما فروفشرد نظم سمش دشتها را چنان در نوشتی که انگشت مردم ورقهای دفتر نعالش ز پستی فضای
الهی ز بستی بهالادهای سپهر فتحعلی خان افشار ارشلو و شهبازخان دنبلی تا شهر طهران در رکابش موافقت داشتند و عنان بعنان همی آمدند
و اما چون بطهران رسیدند و اختلاف آرای قاجاریه را شنیدند بعد از حرکت از ری بی استیذان از وی روی بآذربایجان نهادند ابراهیم
خان بغایری که از یزد و حال در کنف ظلال رحمت وی مرفه و در دامغان مسکن گرفته بود نیز با سواران خود از رکاب مستطاب جدا شده عزیمت
دامغان کرد والقصه آن دارای بزرگ و سلطان کامکار که در رکضت فارس با پنجاه هزار سوار همی رفت چون بحدود مازندران رسید تنها جز

ودیگران

و دیگران زیاده از چهار دیتن بادی نمانده بودند و آنجمله محمد ولیخان دوالو و چند کس از ملازمان وی بودند که براو نیز اعتمادی نداشت و همانا بنا بر مصلحتی
یا در انتظار فرصتی التزام رکاب بر خود واجب میشمرد شهریار دریادل قاجار مطلقا دل شک نداشته بمضامین این ابیات شمس المعالی مترنم بود
عربیه قل للذی بصروف الدهر عیرنا هل عاند الدهر الا من له خطر اما تری البحر تعلو فوقه جیف و یستقر باقصی قعره الدرر و فی السماء نجوم ما لها
عدد و لیس یکسف الا الشمس و القمر چون شهریار قاجار با ان سواران معدود از عرصه فیروزکوه بیلاد کوه در آمد محمد خان قاجار بیگلربیگی
مازندران خورسند و خوشنود با پنجهزار کس از اهالی دار المرز باستقبال خاقان بیهمال عرصه پیمای کوه و دشت گشت و در فضای علی آباد بحضور
رسیده ارادت کیشان مازندرانی بسلامتی وجود مبارک شاکر شدند و در رکاب همایون چاکر و بساری در آمدند. دیگر باره از دور و نزدیک
عساکر ترک و تاجیک در معسکر خان والاشان جمع و همه بجان و مال پروانه شمع شدند اما محمد حسین خان قاجار دوالو که قبل از این از فیروزکوه
بتصرف استراباد رفته بود چون استراباد را از جنود موکب عالی خالی دید بی منازعی بشهر رفته با عیال خود توقف کرد و درین وقت بعرض محرمان
بساط شهریاری رسید که محمد حسین خان در استراباد باظهار ایالت و بنالت و استعداد رزم و استبداد عزم سر خودسری برافراخته و در
میان اکراد و اتراک فتنه جوئی و یاوه گوئی متداول ساخته چون شیران خشمناک قصد استراباد کرد

عزیمت نواب شهریاری محمد حسن خان از ساری باستراباد و فرار محمد حسین خان دوالو بدامغان و موافقت ابراهیم خان بغایری و رفتن محمد حسین خان بر سر دامغان

حضرت دارای کامکار شهریار قاجار چون از ایالت محمد حسین خان
دوالو در استراباد اطلاع یافت مانند برق سوزان و آتش فروزان بر اسب باد رفتار آب کردش خاک وقار برنشسته با گروهی از آد
کیشان صداقت پیشه و چاکران جان نثار صافی اندیشه بحدت شمشیر و بر تاب سنان از شهر ساری بیگاه اشرف رفته ایلغار بجانب کلباد و استراباد
نمود محمد حسین خان دوالو که از سلامتی وجود و خبر ورود دارای ترک اندیشه ناک و از این غصه قرین هلاک بود چون از ایاساق در کمال صرصر
سرعت آنحضرت خبر یافت اثقال و اموال و عیال و اطفال خود را گرد آورده از استراباد فرار کرده بجانب دامغان و بخانه ابراهیم خان بغایری تحویل
یافت خان جلالت بنیان وقتی باستراباد رسید که آن آهوی صحرا پوی از چنگ آن شیر دلیر بدر رفته بود دلم لفه همی گفت و میخست دو لعل
ناب که آه از درنگی بگاه شتاب ز سر پنجه ام باز رست آن غزال که همچون تذرو بیست خوش خط و خال بعد از ورود باستراباد
درنگ ننموده بعزم تسخیر دامغان و تدمیر آن دو خان خاک کوه و دشت را بر افلاک رسانید با سپاهی دشمن سوز خرمن افروز گرد
حصار دامغان را احاطه نموده چون بحر محیط دایره خاک بسیط شد و حصار را مرکز وار در میان گرفتند سحرگاه قلعگیان چشم از خواب گشاده اسباب
اجل را آماده دیدند فظفر دل و دست مردان آن باره بست ز هول اندر آمد بدلشان شکست بر آمد بهر سو ز لشکر خروش همی پیل را زان بدید
کوش جهان لرز لرزان شد و دشت و کوه زمین شد ز نعل سواران ستوه درفش سپهبد میان گروه بسان درخت از بر تیغ کوه
همی خون چکانید بر چرخ ماه ستاره نظاره بدان رزمگاه سواران بغایری و قاجار و اکراد و الوار تاب ثبات نیاورده بسیاری قتیل و اسیر
شدند و بقیة السیف بحصار دامغان گریخته در بر روی خود بستند و بامید امداد الوار نشستند و سپاه سلطان قاجار بمحاصره حصار
کمر بسته بر گرد اگرد دامغان فوج فوج حلقه کردند و خان جلیل چون بر ایلتین لحشی بی اعتماد شده بود بامرای خراسان نامه کرد و جمعی اکابر اکراد را
که بالنسبه بوی اصاغر افراد بودند با ردوی خود احضار فرمود چون ان گروه از آغاز بحمایت و رعایت وی از تطاول افاغنه و ارسته بوده
و خاطر بمتابعت آن کلیم حلیم بسته داشتند در مقاسات بیم و امید و مقامات وعد و وعید با آنحضرت پیوستند و عهد متابعت باو
بستند فظفر بر اندیشه گردنکشان یک یک که آخر بکام که گردد فلک که را اختر سعد ساز د بلند که از کوکب نحس هند کرند در این
شطرنج پر رنج که شاه گردد و درین نرد پر درد که دستخون بلند

ذکر مأمور شدن شیخعلی خان زند سپهسالار کریم خان وکیل بمازندران و ورود او بفیروزکوه و اطلاع نواب سلطانی محمد حسن خان قاجار و مراجعت از محاصره دامغان بصیانت مازندران و آمدن کریم خان بطهران

چون اخبار اختلاف امرای قاجار با
سلطان مع الاتبار و طغیان ابراهیم خان بغایری و مفارقت و مجانبت خوانین آذربایجان از رکاب نصرت توامان بعرض کریمخان وکیل رسید
بمضمون حکمت مشحون الرزق الشور ما دام حار شیخ علیخان زند را با سپاهی فرون از چون و چند روانه مازندران کرده خود نیز از تعاقب حرکت

نمود و از راه یزد قصد استیصال تقی خان و نزول طهران نمود شیخعلی خان وارد فیروزکوه اول ولایت مازندران و طبرستان شد و چون استماع
کرد که شهریار قاجار با سپاهی جرار بمحاصرهٔ دامغان و مدافعهٔ محمد حسین خان قاجار دولو و ابراهیم خان بغایری اشتغال دارد از مقابلهٔ آن شهریار
شجاعت پیشه در اندیشه شد و عزیمت مازندران و معارضه با محمد خان قوینلو را اسهل و انسب شمرد ولی از ورود بملک دار المرز نیز خایف و متوهم بود محمد
نامی از طایفهٔ داودی سوادکوه که از اواسط الناس آن بلد بود بجهه تحصیل نام و نان چند تن از طایفه خود را با خود موافق کرده بر پابوهای پالانی برنشانده
باستقبال شیخعلی خان زند آمد شیخعلی خان وجود او را غنیمت شمرده بجهه استمالت قلوب اهالی دار المرز او را قبائی زربفت خلعت داده بلقب خانی
ملقب کرد و بدلالت او قدم در ولایت سوادکوه گذاشت مازندرانیان اندک اندک رام شدند و از هر گوشه برکاب سردار زند در آمدند خان والا
شان محمد حسن خان اندیشه نمود که شاید محمد خان قوینلو بعلت قلت سپاه مغلوب شود از محاصره دامغان در گذشت و عازم مازندران گشت و دوازده
فرسنگ راه سخت و جنگلهای پر درخت را بیک رکضت ایلغامیشی قطع فرموده از فولاد محله هزار جریب بساری آمد چون دشمن قریب و سرعت عزیمت بود
عموم همراهان و خواص ملتزمین رکاب این ایاب و شتاب را محمول بر هزیمت داشتند و از مرافقت رکاب مستطاب روی برتافتند ترکمانیه
نمودند که بفتنه و فساد و عدم ثبات و انقیاد مجبول و در خدمتگذاری حضرت شهریاری مجبور بودند بعد از ورود بساری اموال و اسباب رعایا و
اسباب حرف و دکاکین را غارت کرده بجانب گرگان بازگشتند خاقان جلیل الشان را بقاجاریه رکاب و ترکمانیه شرارت مآب اطمینانی
نمانده دشمن خانگی همخانه را از اعدای بیگانه اشد العداوه دانسته بفکر چاره این کار افتاده مصلحت وقت را در رجوع باسترآباد و اصلاح آن فساد
اندیشید لاجرم شاه اسمعیل را که تا آن غایت در ساری بفراغت میزیست با خود برداشته روانهٔ استرآباد شد چون سردار زند از حرکت
شهریار عدو بند استحضار و اطمینان حاصل کرد از سوادکوه روی بساری آورد و ابراهیم خان بغایری و محمد حسین خان دولو نیز که از دامغان
بخدمت وی آمده بودند و او را بر دشمنی شهریار قاجار اعانت و تقویت مینمودند بهمراهی وی وارد شهر مذکور شدند و قولا و فعلا مردم دار المرز را
از موافقت با محمد حسن خان و مخالفت با شیخعلی خان ممانعت و تحذیر و تخویف میکردند و کریمخان وکیل نیز از بنه و اغروق و اسباب و اثاثه
اردوی نواب محمد حسن خان که در ظاهر شهر شیراز بر جا مانده و بدست زندیه افتاده بود صاحب سامان سلطنت و اسباب مملکت گردیده با
شکوهی تمام و سپاهی وافر بطهران وارد شده از ورود بمازندران و استرآباد بکمال وحشت داشت و بر تقویت شیخعلی خان و مخالفت قاجاریه
با شهریار قاجار همت میگماشت طوایف افاغنه که در خارج شیراز بوکیل پیوسته و از خان بیعدیل بگسسته بودند بخونخواهی سران خویش که محمد
خان قوینلو در ساری قتل و غارت کرده بود در مکافات آن اعمال بکمال اصرار ابرام داشتند قاجاریه و تراکمه نیز در مقام نفاق ثابت قدم و در
تردد وکیل معتبر و محترم شدند و از همه سوی اختر جلال الوار بقوت و کوکب اقبال قاجار بضعف گراییدن گرفت و کار بر خان والاشان و شهریار
کشورستان تنگ گردید و مع هذا آن شهریار دریا دل فولاد جگر کوه ثبات صرصر عزم صاعقه رزم سپهر جدل بدل نکرده و در رایش فتوری
و در جلالش قصوری روی ننموده با سپاهی گران و شکوهی بیکران از استرآباد عزیمت مازندران فرمود

ذکر مراجعت حضرت خدیو جم رتبت محمد حسنخان قاجار از بلدهٔ استراباد بجانب شهر اشرف البلاد وفقه الله بالشکر گران بحر خان و بیان وقایع صادرات آن اوان

نواب مالک الرقاب خدیو کامکار شهریار قاجار
بعد از انتظام مهام استرآباد و تسکین فتنه آن بلاد با سپاهی فولادپوش بعدد خروش که بهنگام نبرد در مجالس دامادی و میدان رزم
ایوان شادی میشمردند ماهچه رایات نصرت آیات بر ماه و مهر برین سپهر برده و غلغله کوس بر چرخ ابنوس رسانیده چون شیر خروشان
و بحر جوشان عزیمت مازندران فرمود ملیت هوا از رایت منصور او کلاب سرشت زمین از موکب میمون او عبیر غبار صدای کوسش
رعدی افکنده در هر کوه سرشک تیغش سیلی گشاده از هر غار فکنده ناخ در مغز کفر باد دستش نشانده پیلک در چشم شرک تا سوفار
شهاب سطوت و دریا شکوه و باد هیبت زمانه بسطت و گردون توان و کوه وقار چون مسموع شد که شیخعلی خان زند با چهل هزار سوار از الوار و
ایلات فارس و عراق و قاجاریه و افاغنه پر نفاق از ساری بیرون آمده و قریب باشرف البلاد سنگری متین بنیاد نهاده و در پس آن
سد سدید با طیشی عظیم و بطشی شدید بر نشسته خاقان ترک و شهریار بزرگ نیز در این جانب متوقف و بستن سدی در برابر سپاه یاجوج
مثرا اشارت فرمود و شیران قوی پنجه پولاد خای را با صطبل و بچه غزالان زندیه زنجیر برداشت و پلنگان پیل نیروی برخوار را با اصطباح

و بحج

و تجرّع دماء افاغنهٔ خلیع العذار کرد کرکسان ترکش از مغز سروران سرکش قوت خوار شدند و ماران سنان از پارهٔ جگر جبان شمشیرزنان طعمه جوی
آمدند دارای اسکندر عزم بهمن رزم را دل از جای برآمده قلب سپاه در آمده بر صفوف عساکر الوار بحمله کرا شرار کوه آهنین برده
بشمشیر برندهٔ الماس فعل زمین زمرد گون را پر از لعل مذاب و سجادهٔ ناب کرد تفنگچیان دشتستانی برها کردن مهرهای آهنین ژاله بار
شدند قورچیان استرابادی با فکندن فندقهای آتشین لاله کار آمدند مردان لشکر شکن و گردان اسب افکن از دو سوی از نایژهٔ حلقوم
جوی راندند و از شکاف پیکرها جراغ فرو بردند سپهبد قاجار که حکمتی مشتری آثار و همتی مریخ کردار جمع کرده داشت به نیش رمح رامح شکار
عروق صدور اعادی بر میگشاد و بر صلاع سرکشان از خون صندل طلا میکرد و از باران بید برگ یرقانیان صفرای کینه را بستر برگ
بید میکسترد قطعه بروز نبرد آن یل ارجمند بشمشیر و خنجر بگرز و کمند برید و درید و شکست و ببست یلان را سر و سینه و پای و دست
از روز تا شبانگاه دیدهای آن رزم بود و شور مصاف گرم شب هنگام دو لشکر خون آشام چون سفاین طوفانی بر ساحل دریای خون
شراع نزاع افکنده در سنگر فراغ لنگر انداختند و از چند کان دیده بانان در پناه هر شجر و حجر مشعل و چراغ برافروختند در آن تیره شب
که نوم معبر ابصار قوم را کم کرده بود و چرخ تحلی ابواب ورود طلیعهٔ صبح رابقیر آردد داشت دلاوران دو لشکر بخیال شبیخون از سنگرها
پای جلادت بیرون نهاده دست برمی سهام و ضرب صمصام می‌گشادند از شلیکهای سخت اجسام زخمیان چون برگ درخت بر یکدیگر
می‌فتادند چون خورشید خاوری بتماشای آن محاربه و داوری برآمد خسرو خورشید جمال جمشید جلال قاجار از افق صفوف شفق آثار طلوع
کرد و کمان قوس شکل برزه کرده سهام بهرام فعل مانند شهاب ثاقب بران دیوان رجیم برمی افشاند و آیت جعلناها رجوما للشیاطین را
تفسیر اصفی و اوضح میراند کرّه‌ای دیگر دلیران از جای برآمده صفوف پیکار آراستند و از یکدیگر کینهٔ مقتولین دوشینه خواستند شیخعلی خان سردار
الوار نخست با عساکر خویش از جای حرکت کرده از راه غیر معهود بجانب سواحل بحر خزر و راه استراباد که در برگرفت شهریار قاجار نیز ناچار
بمشاورت محمد ولیخان دوالو از راه متعارف خیابان بجانب استراباد شتابان شد که سپاه الوار بدان دیار نکشانند و از شربت سابق ضربت
لاحق همه را چشانند شیخعلی خان در حرکت و سکون وسعت صحرا و ساحل دریا را از دست نمی‌داد و در مواضع وسیع فرو می‌آمد و تخمینا در
کنال درنگ چهار فرسنگ راه طی کرده بودند و هر دو سپاه فرود آمدند و زیاده از فرسنگی فاصله بین العسکرین نبود اردوی خسرو قاجار
در کلباد و اردوی شیخعلی خان در کنار دریا متوقف شدند و غالبا افراد اجناد دو لشکر در تحصیل آذوقه و علوفه یکدیگر را هدف گلولهٔ تفنگ
و قراب صمصام الماس رنگ مینمودند از هر جانب که نعرهٔ برغمان برق مان بگوش سپاه نصرت پناه میرسید بامداد و اعانت ایلغار میکردند
و همه روزه تکرار فیما بین آن دو دریای خون خوار تقابل و تقاتل و تقادم و تصادم وقوع میداشت و چون کلباد پایان مازندران و سرآغاز
بلاد استراباد است و منظور نظر شهریار قاجار گشایش الوار بجانب استراباد بود از کلباد باستراباد راند و شیخعلی خان از تشویش جان در
کلباد فرو ماند

ذکر حال محمد حسین خان قاجار دوالو و گریختن از شیخعلی خان و رفتن بطهران و قبول خدمت محمد کریم خان و تفویض ایالت استراباد و ظهور عصیان و خلاف طایفهٔ دوالو

محمد حسین خان دوالو که در دولت قوی شوکت شهریار قاجار بایالت عراق قناعت نکرد و سر نفاق برآورد بمازندران
و استراباد و دامغان آمد بالاخره ملازمت رکاب شیخعلی خان زند را اختیار کرد و منظورش سروری و اقتدار در آن دیار بود چون زیاده
اعتنائی از سردار الوار ندید ناچار از و رنجیده بطهران آمد و اظهار نفاق با شهریار آفاق کرده ملازمت وکیل را قبول و از مقام خویش عدول نمود
متعهد خدمات بزرگ و مدعی امورات عظیم شد کریم خان نیز بجهت جذب قلوب سایر قاجاریهٔ دوالو و مزید اختلاف و وحشت فیما بین آن دو
اصل و الاصل سرور او را بتشریف زرتار برآراست و مثال حکومت استراباد بدو داد که بدان ولایت پوید و راه اتلاف شهریار بگیرد و الاف جدید
دوی بطوایف قاجاریه و اکراد و ایلات استراباد نامها نگاشت و قرارها گذاشت ولی با وجود حضور آن شهریار غیور و کمال استعداد ... الملک
استراباد بدخول آن شهر جسارت ننمود و در میان اردوی وکیل بمخالفت شهریار سعید اسباب نفاق و اساس شقاق فراهم می‌آورد و همدمان
نامی را همراهی کرد و با منسوبان خود نزد شیخعلی خان رفته با فساد و الحاد میکوشید شرح حال وی مفصلا برای ملک آرای شهریار بی نظیر و خدیو کشور
گیر معروض و مشهود افتاد و مخالفت و نفاق آن طایفهٔ جنایت کیش بیش از پیش بر منصهٔ ظهور و صفحهٔ شهود جلوه نمود و در این ایام فصل بهمن

دی در رسید و کوه و دشت پر کافور ترگشت شیخعلی خان زند در کلباد که مهب باد و مصب باران دریا نهاد بود تمکین و توطن نیارست نظم
برآمد ز کوه ابر مازندران　چو مار شکنج و ماز اندران
بسان یکی زنگی حامله　شکم کرده هنگام زادن گران
ابری سطبر برخاست و بر شکرف نشست و نسیم دریای خزر چون سوهان ضرر اشسنده و آبگیر چون سندان شد لهذا سردار الوار از کلباد روی باشرف نهاده در کلبهای رعایا و برایا نزول کرد و در حشان و بریزه کمن بر آتش افکند و پلاسهای پشمینه خشن بر دوش گرفت و در فکر شعبده روزگار و نتیجه انجام کار همی بود

ذکر آمدن نجفعلی خان و ولیخان کرد شادلو با دوازده هزار سوار بخدمت جناب شهریار قاجار و کشتن خوانین یوخاری باشیه دوالو را

چون خان جلالت توامان محمد حسن خان قاجار از کار محمد حسین خان قاجار برادر محمد حسن خان و خدمتگذاری و تعهدات در اخلاص شعاری بوکیل زند و حکومت استراباد و خیالات فتنه و فساد که او هو حقه با خبر گردید دفع و رفع خصمان خانه را از قلع و قلع اعادی بیگانه اهم دانست و نجفعلی خان و ولی خان کرد شادلو که با وی مصادقت داشتند با ده هزار سوار از اجناد اکراد بوزنجرد و خراسان باستراباد خواند و بعد از ورود آن جنود بدان دیار و حدود هفت هزار کس از تفنگچیان استرابادی و طایفه کرایلی و جماعت حاجیلر و کتول و کبود جامه بر سپاه بیفزود و در اندیشه اتلاف رؤسا و امرای سلسله یوخاری باشیه در افتاد چون در ازمنه سالفه پدر محمد ولیخان دوالو قاتل پدر سبزعلی خان شامبیاتی بود و در این ایام که محمد ولیخان در خدمت نواب شهریار قاجار رتبه امارت داشت سبزعلیخان از بیم وی در دشت ترکمان متربص و آمدن نمی یارست خان والاشان سبزعلی خان شامبیاتی را اطمینان داده از دشت طلب کرده بخدمت آورد و در خونخواهی پدر خویش رخصت داد و جمعی از جوانان بجهة قتل خوانین یوخاری باشیه محکوم وی نمود روزی محمد ولیخان و اخوان او و بنی اعمام محمد حسین خان و صادق خان و سایر رؤسای دوالو را در مجلس خاص بمشاورت و کنکاج بخواند و بنشاند و بعد از محاورت و مشاورت خود بهانه از مجلس برخاسته بیرون شد امرای قاجاریه غافل نشسته بودند سبزعلی خان شامبیاتی و غلامان مأموره سرکاری خوانین مذکوره یوخاری باشیه را در میان گرفتند و از میان برداشتند و هر یک از پیوستگان آن قوم را بدست آورده مقتول و محبوس و مکفوف و منهوب ساختند و مبلغهای خطیر از نقود و جواهر و اقمشه و ذخایر منهوبه مرغوبه آن گروه با شکوه نصیب و قسمت اجناد اکراد آمد و چنانکه رسم گیتی است آبادی خراب و خرابی آباد شد امای عجب آنچه قاجاریه دوالو در هنگام قوت شهریار قاجار توهم مینمودند و از آن تصور اندیشه داشتند در زمان ضعف دولت از آن دارای با شوکت بر ایشان واقع آمد و شهریار رسالت شعار بطالت دثار از بازیچهای فلک غدار آگاهی نداشت که خود نیز بدان قوم قریب العهد و با آن بستگان قماط قضا ضجیع و در یک مهد خواهد بود نظم
هر آنگه که تشنه شدی تو بخون　بپالودی آن خنجر آبگون
زمانه بخون تو تشنه شود　بر اندام تو موی دشنه شود
مع القصه شهریار با اقتدار پس از قلع و قمع حاسدان و اطفای شراره فساد معاندان بعزم رزم شیخعلی خان سردار الوار تجهیز لشکر و تسییر عسکر کرده محمد خان بیگلربیگی سابق مازندران را در استراباد بایالت و نیابت وا و متعلقین و فرزندان خود را بفرزند اکرم اعظم آقا محمد خان که در زمان فتنه خارج فارس از تبریز بحضور آن شهریار آمده بود و در این ایام در استراباد توقف داشت سپرده با هفده هزار لشکر که دوازده هزار آن اکراد بودند از شهر استراباد بدر آمده در خارج شهر خیام شوکت طناب و خرگاه حشمت قباب برپای کرد و ملتزمین رکاب بتدارک و تهیای یورش و یاساق پرداختند

ذکر حرکت خدیو قاجار از استراباد باشرف و محاربه با شیخعلیخان زند سردار و بنی عم کریمخان وکیل و انهزام سپاه شهریار بیعدیل

در آن ایام حسرت فرجام که آغاز سال یکهزار و یکصد و هفتاد و دو بود و زمان خزان بهار حدایق اقبال فرا آمده شاخسار اوراق زر در رنگ فرو ریخته و گلزار گلهای لعل گون باده کرده نارکفیده چون سری شکافته بر سنان از بر شاخسار آونگ بود و سیب سرخ چهره چون زنخدان سیمین از زخم ناوک لعلی رنگ همی نمود نظم
رخ نار با سیب شنگرف گون　بر آن زخم تیغ و بر این رنگ خون
یکی چون دل عاشقان کفته پوست　یکی چون شخوده زنخدان دوست
بر سیب لعل و رخ برگ زرد　بن شاخ گوژ و دم باد سرد
گرفته زبان مرغ گوینده را　خسک بر کند باد پوینده را
شهریار قاجار و سلطان الا تبار محمد حسن خان در خارج شهر استراباد اردوی پر خاشجوی عساکر مبارزت مآثر را جلوه ظهور داد و سپاه کینه خواه را برآراست

سینه خاک از هجوم دلیران و وفور امیران گردونی شد پر نجوم و کنامی پر ضرغام عکوس اسلحه و خود در فراز و فرود برق و تاب در افکنده و میچه
الویه چو هوا را پر ماه بدر کرده منجوق رایات از پرچم معشوق خبر دادی و آسمان سپاه تا پهلوی گاو زبان بر بندی و لکت یکی خیمه شه را بپا شیابکان
گرفته بلندامان بسر آسمان ز بنگاه منج و مه بارگاه شده ماه و ماهی چو ماهی و ماه چون منظور نظر آن خدیو صایب تدبیر و خسرو صاحب شمشیر
چنان بود که سپاه زندیه و الوار بحوالی استراباد درآیند و در آن حوالی بنیاد رزم نهند تا بواسطه قرب جوار ترکمه گرکان و صعوبت عبور در معابر
مرور سزای خود پسندند از آن گذشته بقایای اویماقات و ایلات آن دیار باردوی شهریار پیوندند درنگ را بر شتاب و سکون را بر ذهاب
برگزیده هر روز جنبشی بقدر ضرورت میرفت و از هر گوشه پیاده و سواری میرسید و تیز چون سپاه شیخعلی خان در شهر اشرف کوچه بندی و تقاعد
گرفته بودند این ناتوانی را مایه حرکت آن قوم تصور میفرمود چون انگروه پای از دامن ثبات و سکون بدر ننهادند و در شهر و برزن اشرف متمکن بلکه
متحصن بماندند غیرت غیر سوز و فر گیتی فروز مردانه آن سپهسالار یگانه تقاضای ایلغار و مسارعت کرد و در اراضی قرق نزول فرمود و دیگر
روز که شهسوار خنگ سپهر از کناره میدان افق بنیاد جلوه گری و جولان وری کرد نواب خان جلالت نشان با آن جنود نامعدود در حرکت
آمده چون برق و باد تکاور انگیز و عنان بر تظاهر بلده اشرف صف قتال برآراست میمنه و میسره و قلب و دو جناح را چنانکه درخور آن معرکه
بود منظم نمود شیخعلی خان از حصاربندان شهر و دیواربست آن بلده پای بیرون ننهاده ولی دست و بازو بانداختن تفنگ گرم کردن
بازار معامله جنگ برگشاده فنظم چو زد بره دو رویه یکسر سپاه غریو از دل کوس برشد بماه ز نای نبردی برآمد خروش غو کوس در
لشکر افکند جوش و میدان از آهن ابگون چه آتش که جانش کف و دود خون ترکان آرش خدنگ رستم کمان قاجاریه قوانلو
و ترکمان اسب برانگیخته و بر سپاه کوچه و برزن خاک سیاه ریختند تفنگ افکنان دو سوی اژدهای روئین تن را حالت باران بر
بهمن دادند برق و رعد و ژاله فرو باریدند و نیزه زنان دو روی نیزه های افعی مثال را صفت عصای کلیم بخشیدند تا سحره فجره را چون طعمه کام
سو باریدند هوا از خاک مشکین چون دکه شعرباف بود که از گرد تیره و تیر پران پود و تار داشت و زمین از خون رنگین چون خمکه رنگرزی بود که
بزیر اوراق زرد ثیاب گلناری میگستردند شهها از خنجرها انفکاک جست و پیکرها از شمشیرها اصطکاک یافت خونها چون جوی همیرفت و سرها چون
کوهی همی ریخت رود خون بنهر بابل پیوست و بانگ کوس بشهر آمل رسید اشکها از اشرف بساری بساری شد و خونها از کلباد بجرجان جاری
بود گلوله تیراندازان سپاه قاجار بر دیوار و در میخورد و تیر تفنگ الوار بر اجسام و پیکر می آمد زندیه در پس دیوار نشسته و ایستاده و قاجاریه در زمین
نجس و خار قدم نهاده معاملتی بر وجه معادلت ننمود و بطالتی بر طریق بسالت نمیرفت چه نشانه خدنگ الوار جان و دل و هدف تفنگ قاجار
سنگ و گل بودی مع هذا دلیران در میانه برزن و کوی در میامدند و مردمی کشته و سر میبردند سپهسالار ترک رزمی سترگ در پوست و جیبش
بزرگ لشکری و تیرش و تیغش چون خرد در مغز جای میکرد و در هنگام حمله از حمله در پیش بود و در نبرد و ملحمه از همه پیش فرامرز عهد بود و تهمتن عصر او را سیاب
زمان و نادر اوان مرکبش از دوده برق نژاد داشت و شمشیرش از معدن الماس نهاد دلیران گروه از وی ستوه شدند و با زنبوره و شمخال
و جزایر و تفنگ بر او حمله بردند وی چون کوه شامخ بر جای راسخ پیکر او کسالت نداشت و صارم او کلالت درخشش برق ثاقب بود و
رخشش باد لاعب حومه میدانش گوشه ایوان همه سپاهش نزمره ملاح و قعقعه سلاحش لخلخه صباح از بامداد تا زوال وقود نوایر قتال اشتعال
داشت و آن پادشاه لشکر پناه در مسابقت ارقال سخت همه عساکر از پای درآمدند و همه اجناد از دست شدند مراکب فرو ماندند و رکاب
کلوم یافتند تا جماعتی از رجال اجناد قرار بر فرار نهاده از معرکه جنگ روی واپس نموده و بر حسب عادت پشت بر مردمان دادند و مهمیز بر
مرکبان زدند از همه افراد اکراد و اجناد احدی نماند الا پنجاه مرد از پیاده و سوار دار المرز و قاجار همه سبقت از باد ربوده بگریختند و غبار
عیب و عوار بر فرق خود و همه روزگار ریختند وی در آن حملات عظیم چون جبال مصابرت مینمود تا دیرگاهی همچنان مشاجرت می فرمود تا
رخش جهان پیمای سستی و ناتوانی گرفت و بازوی شمشیرزن کلال یافت و طبع جنگ خواه ملال پذیرفت مقربان حضرت از فرار سپاه و تنگی
رزمگاه لختی بجنابش لابه کردند و او را از آن مرابطه ممانعت نمودند وی را از بازگشتن عار و مراجعت بر حضرتش دشوار بود و مضامین این
بیت و نبشتن را تکرار همی فرمود که شاه مردان و امیر مؤمنان علی فرموده است شعر النار اهون من رکوب العار والعار یدخل اهله
فی النار ٭ علی الجمله چون بر نشستند و کس نماند آن شهریار بزرگوار نیز متابعت راه تصمیم و بجهت سد طریق عدو فریق و تمهید مهد مصابرت و تجدید

عهد محاربت روی براه برنهاد و همراهان وی که از پس و پیش طریق معهود و معروف خیابان شاه عباسی را بجانب استراباد برگرفتند
و شتابان همی رفتند و قضا و اسب در قفای آنشهریار همی تاخت و قدر اسباب کار خود آماده همی ساخت **ذکر خاتمه کار و شهادت
شهریار قاجار سلطان والاتبار محمد حسن خان** علیه الرحمه سابقاً در سواد ایام صفویه مرقوم شد که شاه عباس خیابانی
از سنگ و گچ در راه مازندران تا استراباد ساخته بود و از مرور دهور بعد از روی بتدریج در آن خیابان شکستگی و فتور روی داد و اغلب
آن طریق تغییر پذیرفت و در اطراف آن خیابان درختان بزرگ برست و معبر را تنگ کرد و از وفور باران و برف جمه و وحل در آن راه بدید
آمد مجملا شوارع استراباد بلکه تمامت آن بلاد راهی باریک است و تنگ و مشتمل بر وحلهای پر گل و سنگ و از تراکم اشجار و تواتر انهار عبور
از آن معابر سخت و شوارع پر درخت خاصه اجتماعا و ارتجالا بغایت صعب و دشوار در آن وقت که سواره و پیاده و بنه و اغروق و مفرش و
صندوق و هیر یمتیان بتعجیل همی رفتند و سواران الواریه و اکراد بتعاقب بودند کار تصرف بار و بنه از دنبال هیاهوی و تکاپوی همی داشتند
سلک انتظام عساکر از ترتیب و آداب گسیخته گردید و هر کس بجهت تقدم در مسابقه مسارعه میکرد خدیو قاجار نیز ناچار راه برگرفته در آن خیابان
شتابان قطع طریق سفر نمود سواران نشرم رکاب تفرقه یافتند و با اضطراب در راه شتافتند در آن راه پلی شکسته بود و شکستگان سپاه
در آن محل ازدحام داشتند و راه پل مسدود گردیده بود و در یکجانب آن قنطره خراب بیشه پر خلاب اتفاق افتاده که گفته اند قطعه چنان تنگ
و در هم یکی بیشه بود که رفتن در آن کار اندیشه بود درختانش سر برکشیده بسر چو خط دبیران یک اندر دگر همه شاخها تا بچرخ کبود
بهم در شده تنگ چون تار و پود نتابیده اندر وی از چرخ هور ز تنگی رستی پوست رفتی ز مور آن شیر بیشه شجاعت و ضرغام
کنام مناعت بر مرکب جهان پیمای خود که در دریا زورق بود و در صحرا جوسق در خرام دوپویه غزال و در رهواری نسیم شمال در هنگام
جولان از باد پیشی داشتی و در روز میدان با برق خویشی برشته کر چون نهنگ رودهای دریا آهنگ بریدی و بسیار چون پلنگ کوهها
کردون فرسنگ قطع کردی در تمامت تکه و سالور برعنائی و زیبائی و کوه بری و دشت پیمائی معروف و مشهور و نامش جهان پیما و اسمش
با مسمی بود قطعه بهنگام نرمی و هنگام تندی * سبکتر ز کشتی گرانتر ز لنگر * بچشم و موی و بسم و سینه * چو جزع و چو مشک و چو پولاد و مرمر
بکبر پلنگ و برفتار شاهین * بفر همای و بزور غضنفر * بآب اندران همچو لولوی بیضا * بآتش درون همچو یاقوت احمر * بیک جستنش کم ز دریا بدریا
بیک گامش کم ز کشور بکشور * بکام پسین پس شدی گر براندی * بتقریبش از باختر تا بخاور * چون بدان پل خراب رسید و تهاجم و تراکم خلایق
دید در کار رخش صرصر شتاب آشنا کرده از آن راه تنگ انحراف و بخارج خیابان انعطاف فرمود از قضایای اتفاقیه و تقدیرات قضائیه در خارج
آن راه وحلی بود که سیل تا باران در آن فرو شدی و اشتر تا کوهان در آن غریق آمدی کلش جهنده تر از سر شیم و گیاهش برنده تر از بر شیم جهان
پیما تا یال در آن سیاه چال فرو رفت گفتی رشته قضا بر پایش عقال شد و طناب قدر بر دستش شکال همانا در آن طین لازب قوایم آن برق
لاعب را بمسامیر تقدیر بر دوختند و در آن چاه عمیق سنابک آن باد سیر رع را با وتاد قضا فرو کوفتند مگر شهریار قاجار شاه زابل بود و آن
خلاب خونخوار چاه کابل که با وجود جهانستانی و جهان پهلوانی از فساد و عناد و شقاق شقاد رهائی نداشت القصه شهریار از مرکب
جهان پیما پیاده شد که بر جنیبت دیگر آید هنوز دستش از یال جهان پیما رهائی نیافته و پایش از رکاب جدائی نپذیرفته که سواران الوار
و قاجار در رسیدند و جمله بر آن شهریار حمله بردند یعنی بضرب حسام آتش بار اندر شعله در خرمن حیات وی در افکندند یکباره سر علم
کرد و محمد علی قاجار برادر حسین خان دوالو و همراهان از روی شرم و از دیده آزرم شستند و حقوق آن والا ولی نعمت را بعقوق بدل
ساختند تیغ و خنجر و رمح برافراختند مانند سگ بد رگان دارا خیانت خود را آشکار کردند و دارای عهد را بجد و جهد از پای درآوردند بیت
بجوشید دریای فرو شکوه * بجوشاد دریا بتوفاد کوه * ای عجبا شناعت بدین قباحت کرده از غایت قساوت و کمال وقاحت سر را
که بر سپهر برین سودی و سزاوار اکلیل خورشید بودی از آن پیکر مردانه جدا کردند نزد سردار الوار بردند و او باجواهر خاصه بطهران فرستاد و
کریم خان بظاهر اظهار ملال نموده سر را بمشک و گلاب شسته بحضورش آوردند قاتل آنحضرت را مورد التفاتی نکرده بنده بکیفر رسانید
و شیخعلی خان باستراباد رفته محمد حسین خان را استقلال داد و در طهران نزد کریم خان وکیل آمد محمد کریمخان نیز در سلطنت ایران
استقلال یافت و در دیوانخانه طهران جلوس نمود و از تاج و بازوبند و سایر اشیاء خاصه آنشهریار همانند فرق افتخار کریم بندد و از

رسانید یکطایفه بتعزیت و طیش و یک گروه به تهنیت و عیش هم آغوش شدند نظم چنین بود تا بود و زینسان مبنی است زمان
یکی سود و دیگر کسی است * زمین تا بجائی نشیند مغاک * دیگر جا بلندی بگیرد ز خاک * دو دست است مر چرخ را کارگر * بدین تیغ دارد بدیگر گهر
بیکزان تیغ سپر کند * یکی را بگوهر توانگر کند * شهادت آن خاقان گیتی ستان و سلطان الامکان در منتصف شهر جمادی الثانی
سال یکهزار و یکصد و هفتاد و دو بوده و مدت خروجش از روز قتل نادرشاه دوازده سال و زمان عمرش برابر که جهانبانی و مسند
کشورستانی هشت سال و کسری امتداد عمر مبارکش چهل و پنجسال وی پادشاهی سکندر عزم و خسروی تهمتن رزم بود سپهبدی دلیر و لشکر
کشی بی نظیر در معارک بنفس مبارک حمله بردی و چون آفتاب تیغ زدی دولت بهمنی داشت و صولت اسفندیاری صلابت چنگیزی و مهابت
افراسیابی در بعضی تواریخ نگاشته اند که در تسخیر هندوستان نادرشاه را گوهری بوزن چهارده مثقال بدست افتاده بود آنگوهر بمثمن تحسین و
آفرین همی کردند که هیچ پادشاهی را چنین گوهر نادره بدست نیفتاده وی پاسخ داد که محمد حسن خان قاجار را بها پیش از این گوهر گرانبهاست
و دریغ که از دست ما بدر رفته و الفضل ما شهدت به الاعداء

ذکر استقلال کریم خان وکیل و انتظام امور عراق و فارس و عزیمت خمسه و زنجان و بعضی صادرات سال یکهزار و یکصد و هفتاد و سه

بعد از قضیه شهادت خاقان سعید شهید اکبر ابو النصر سلطان محمد حسن خان انار الله برهانه محمد خان قوینلوی قاجار که از جانب او بیگلربیگی استراباد
بود نواب شاهزاده اکبر آقا محمد خان و سایر اولاد امجاد خاقان شهید را برداشته بدشت گرگان و میان طایفه یموت رفته در اوبه مراد خان
یموت جعفربایلی بسر برد و شیخعلی خان زند باستراباد آمده محمد حسین خان دوالو را بایالت استراباد مستقل نمود و چندانکه توانست در استیصال
سلسله جلیله قوینلو غایت بذل و جهد بظهور آورد و ظلم و تعدی بیشمار با اهالی استراباد و طایفه قاجار نموده پس از اخذ مال و جمع دولت و ثروت
خاقان شهید ده روز در استراباد بود بحکم کریم خان سرداری سپاه را بنادر خان زند واگذاشته بطهران آمد و چون طایفه افاغنه
از زمان دولت صفویه تا انگاه در ایران سرمایه شور و شر و کالای خسران و ضرر بودند بحکم وکیل تمامت آن جماعت را قتیل کردند و قلیلی
به بیغولها خزیده بجانب قندهار مهاجرت کردند و علیخان شاهسون پس از قتل افاغنه بمازندران مراجعت کرده محمد نام سوادکوهی ملقب
بداود که در بدو ورود شیخعلی خان بفیروزکوه بخدمتش پیوسته لقب خانی یافت از جانب کریمخان وکیل بحکومت مازندران مفتخر گردید
شاه اسمعیل نام معهود که پس از رجوع از وکیل در دست خاقان شهید بود دیگر باره بیچاره نزد کریمخان آمد کریم خان او را شاه نمک بحرام
خطاب کرده بآباده فارس فرستاده بجهة وی مقرری تعیین نمود تا بود در آنجا بود و خدامراد خان زند ایشک آقاسی وکیل بتسخیر کرمان
و تدمیر شاهرخ خان افشار که در آن ملک اقتدار یافته بود مامور شد و در وقتی که او بتصرف قلعه بهاباد رفته بود و زخم گلوله از پای در آمده
خدامراد خان بکرمان رسید و کرمان بی زحمتی بتصرف در آمده چون هوای طهران در تابستان عفونت خیز و وبا انگیز بود وکیل بشمرانات
ییلاق گزیده بساختن عمارات چند در طهران حکم داد طراحان صایب اندیشه و معماران سنمار پیشه دیوانخانه بزرگ و باغ و حرمخانه شاهانه
در انجا بنا کردند و بپایان بردند در اوایل فصل خزان و زمستان بشهر مراجعت کرده در طهران سکونت گرفت و درینسال سلطان عثمان
خان خواندکار روم پس از سه سال سلطنت وفات و سلطان مصطفی خان ثالث برجای وی جلوس فرمود و کریمخان وکیل هبة الله
خان نامی که ولد مسیح خان بابوئی از اهالی باشت کوهکیلویه بهمراه داشت حاکم کوهکیلویه کرده روانه آن سامان شد و میرزا طاهر چهار محالی بوزارت
او رفته در همان زودی فیمابین امیر و وزیر اختلاف افتاد و وزیر امیر را در دست ارباب طغیان و الوار بهبهان بکشتن داد خود بانفراده حکومت
میکرد و کریم خان او را احضار کرده وی در شیراز بمحمد صادق خان زند نایب وکیل ملتجی گردیده استخلاص یافت وکیل بجانب خمسه رفته و از آنجا
بسلطانیه و محمد آقای سلام آقاسی از جانب والی بغداد بتهنیت سلطنت آمده و سلیمان پاشای بابان والی کردستان اطاعت
گزیده دیگر باره کریمخان بطهران مراجعت و در اتمام عمارات مسارعت نمود

ذکر طغیان و سرکشی فتحعلی خان افشار ارومی و عزیمت کریم خان وکیل بمدافعه وی بجانب آذربایجان

چون بعرض وکیل رسانیدند که فتحعلی خان
افشار ارشلو بعد از مفارقت از رکاب خاقان شهید اکبر شهریار قاجار بشهر ارومی رفته و داعیه سلطنت حاصل نموده کارش
قوتی گرفته تبریز را نیز متصرف شده و طوایف شقاقی و شاهسون را بخود مایل ساخته نواب کریم خان وکیل از طهران بجانب آذربایجان عزیمت

وسپاهی بمحاصرهٔ تبریز مامور نموده بعد از چپاول شاهسون و شقاقی چندی در اطراف تبریز تاخت و تاز کرده صورت فتوحی در آینه مراد وکیل روی
ننموده دیگر بار بطهران بازگشت و در بهار دیگر که زمین را دیبای اخضر جامه و هنگام لشکرکشی و گرمی آن هنگامه در رسید وکیل با سپاهی بموجه
دریای نیل روی بآذربایجان و تبریز نهاده و فتحعلی خان از تبریز بدر آمده در فراهمی مستعد محاربه نشسته کریمخان وکیل بنه خود را بر جا نهاده نادرخان زند را
بحراست آغروق و عیال مامور و خود بمقابله فتحعلی خان افشار حاکم آذربایجان شتافته شیخعلی خان و زکی خان زند را در میمنه و میسره و خود در قلب
متوقف و از دو جانب دریای محاربه و مضاربه متلاطم در آمد و باران بلا تواتر یافت جنگی عظیم واقع گردید سپاه میمنه خان افشار بر میسره خان الوار
غلبه کردند و شیخعلی خان مغلوب و منکوب شد و سواران افشاریه چنان بر دلیران الواریه تاختن کردند که پای ثبات لشکر میمنه از پیش بدر
رفته بوادی هزیمت شتابان شدند و تا سنگر بنه وکیل که شش فرسنگ مسافه داشت رسیده نادرخان از سنگر بیرون تاخته عیال
کریمخان را بدر برده تا همدان گریخت و بعضی سپاهیان شکسته باصفهان رسیدند و بنه و اغروق وکیل بدست اهالی آذربایجان درافتاده شیخعلی خان
و زکی خان خودداری کرده سپاه قول را بر میمنه قشون فتحعلی خان رانده شکستی فاحش بآنها درافتاده فتحعلی خان نیز پس از فتح شکست یافته
ناچار بجانب آذربایجان شتافته بارومی شد و کریمخان از بنه و آغروق و عیال خود اندیشه کرده بجانب سنگر مذکوره تاخت و در راه بسواران
افشاریه آذربایجانیه که از غارت سنگر و بنه وارد و ی او همی آمدند رسید بعد از ضرب و ضرب مهیبه و استخبار ازین واقعه غریبه بریدی با حضار
نادرخان زند که فی الحقیقه در گریز و فرار نادره روزگار بود فرستاده او را از حدود همدان بازگردانیدند و در آن شب وکیل در محل آن سنگر
ملامت لشکر اقامت در انداخته بر روی پوشش خوابگاه و فرش و قوت و غذا بخفت و پس از شکستی چنان عظیم بفتحی چنین جسیم
خداوند کریم را تحمید کرده و درین وقعه چندین هزار کس از دو طرف بقتل درآمدند و هر دو لشکر هزیمتی با ظفر و غنیمتی با ضرر دریافتند و کریمخان
امور مراغه و خوی و سلماس را انتظام داده روی بسوی ارومی نهاده امرای آذربایجان از قبیل پناه خان جوانشیر که بزرگ طوایف اوتوزایکی
و صاحب قلعه شوشی و امیر هشت هزار خانوار جوانشیر و قراق و برچلو بود با کاظم خان قراچه داغی و شهباز خان دنبلی و احمد بیک برادر والا
گهر او بخدمت سرکار وکیل زند آمدند و متابع شدند و قلعه ارومی پس از نه ماه محاصره بتصرف درآمد و فتحعلی خان متابعت کرده و درین ایام
کریم خان وکیل ابراهیم خان بغایری و مطلب خان فارسی را مقتول و شیخعلی خان را مکحول و نظرعلیخان برادر او را از ایالت گیلان معزول
نمود و هدایت الله خان بن حاجی جمال حاکم سابق گیلان را که در رکاب او معزز و مکرم میزیست بحکومت ولایت موروثی خود فرستاده و وی
بمعدلت و نصفت و همت و نهمت امور گیلان را رونق نظام و نسق تمام داده کریم خان همه خوانین آذربایجان را بالزام رکاب
مامور و آزاد خان افغان را نیز از ارکلی خان والی گرجستان طلبیده بهمراه خود بطهران آورده از ولایات آذربایجان بکلی خاطر جمع گرد و بتفکر
نظم استرآباد و استمالت خاطر نواب آقا محمد خان قاجار افتاد

ذکر بعضی از صادرات احوال جناب ملکزاده بیهمال والا آقا محمد خان قاجار قوینلو فرزند ارشد اکبر خاقان سعید شهید محمد حسنخان قاجار طاب ثراه

مخفی نماناد که بعد از واقعه شهادت خاقان سعید محمد حسن خان و حکومت محمد حسین خان دولو در
استراباد و وقوع فتنه و فساد چنانکه اجمالا لا ابدا ان اشعاری رفت نواب آقا محمد خان نایب السلطنه و اکبر اولاد امجاد آن مغفور با حسینقلی خان
برادر صلبی و بطنی خود و محمد خان قوینلو خال نیکوخصال خویش میان طایفه مراد خان جعفربایلی که در دشت ترکمان گرگان از همه اویماقات
ترکمانیه بیشتر است هجرت فرموده با خاطری نژند و دلی دردمند در فکر شعبده بازیهای گردون مشعبد و ساغر شکنیهای این چرخ معربد
بود و بزرگان یموت بر گرد آن جناب اجتماع کردند و از قضایای ناملایمه اظهار تحسر و تلهف مینمودند از گریه دیده هاشان جویبار بود و آب
ابسکون افزوده و از آه سینهاشان میغها بر سحاب سیحون پیوست اسبهای ترکمانی را دنبال بریدند و جبهای خوارزمی را گریبان دریدند
روزها و شبها در سوزها و تبها میگذشت و لذت اعیاد سعید را بر خود محرم میداشت جز خیال کشورگیری و خونخواهی بر صفحه ضمیر آن
امیر نقش نمی بست و قاید همتش از طی این سیاسب قدمی آسوده و متقاعد نمی نشست پس از مصائب و سوگواری بمضمون آنکه گفته اند

نظم

ولم ار مثل الشکر جنة غارس ٭ ولم ار مثل الصبر جنة لابس ٭

در آن مقاسات و مضایق با روزگار مماشات و تطابق
گزیده صبور و شکور همی بود و خواه و ناخواه با مکابرت خصم ساخته مصابرت پیشه مینمود و از کار پدر بزرگوار و بازیهای دهر بدکردار در آتش

غیرت میگداخت و چاره این درد را هیچ درمانی نمی‌شناخت مصاحبت ترکمانان نامؤدب بر خاطرش باری گران بود و از معاشرت
آن گروه نامهذب مشفق بیکران چیره و بمدلول الولد لمره یقتدی با آیة العز در او با جعفر بای خفتن و از جمال و جمّال تاتار که سخن گفتن را
حاصلی ندید ترکش عزم را پر تیر کرده و صارم حزم را تجهیز مرکب صرصر خرام را از اجمام بر آورده لجام بر سر زده و خفتان زنگ
خورده را بصیقل زنگ زدوده یکهزار سوار جرار از تراکمه و قاجار احتشاد کرده پای در رکاب نهاد تا ملازمین رکاب دقیقی دهد و آن
شهبازان تیز بال را باصطیاد طیور دار المرز چیره کند از رود گرگان چون سیل عرم گذار کرد و بعضی اعمال استراباد ایلغار برد دست
بتاراج بر گشاد و داد غارت داد بر خفتگان بستر غفلت شراره خشم و زهر چشمی نمود تا بیشه گرگان را از ضیغم غران خالی نه انگارند
و بچه شیر را چون پدر دلیر شمارند ویله و وای در پیر و برنای در افتاد خیول و مواشی و بغول و مراعی مخالفان قدیم را بموالفان جدید تقسیم کرد دهنها
دشمنان را پر بیم بیگلربیکی استراباد از وی پر اندیشه شد و بمدافعه برخواست و با جماعتی انبوه از هر گروه بزین بر نشست تا در مراجعت از تاراج
بین کلاته که قلعه بر دامن جبل بود سواران دو سوی بیکدیگر دچار خوردند و چکاچاک تیغ بمغز رسید دشت حریر گون پرند گلناری شد
و گیاههای اخضر بین شاخ بقم رست خارها شاخه مرجان و خاراها یاقوت بدخشان گردید چون هنوز اختر بختش در وبال و خورشید طالعش را
زمان زوال بود محمد حسین خان دولو و همراهان وی بر آن شیر بچه غلبه کردند محمد خان قاجار قوینلو گرفتار و محمد امین آقای بنی عم زاده محمد ولیخان
قوینلو و چند تن از آقایان قتیل و اسیر شدند و اسب نواب والا از زخم گلوله از پای در آمده ناچار خود را بکنار جنگل کشانیده چون شیر
خشمناک به بیشه در آمد و راه باوطان مساعدت یافت و سر رشته کار از پنجه اختیار بدر رفت جا بجا را اجلا مدت سه روز در آن جنگل و بیشه
حرکت میفرمود و نمیدانست که بکدام سوی روی کرده است چهارم روز بقریه از قرای اشرف سر بر آورد مترصدین کمین که از رهای آن ضیغم
عرین غمین بودند بحضرتش شتافتند و او را دریافتند و مفاخرت را محمد خان سواد کوهی اخبار کردند و او شی چند از اقربای خود را بحضرتش فرستاد
بعزت او را بساری خواند و بطهران فرستاد کریم خان وکیل که فی الواقع سلطانی کریم و نیک نیت و شهریاری خلیق و پاک طویت بود مورد
آنحضرت را بتکریم تلقی کرد و با خود برنشاند و از کار گذشته برائت ذمت کرد و با او تلطف نمود و ثار شهریار شهید بزرگوار را بطایفه قاجار
حوالت نمود و از تقدیرات آسمانی شمرد آنحضرت نیز اظهار نقار از دولو کرده چون بر وکیل واضح بود که از این پس قوینلو و دولو در یک شهر
مجتمع نشوند و در یک مجلس بدعوت ننشینند و فی حین الفرصه در خون یکدیگر بکوشند و فی المثل در یک مرجل نجوشند لهذا مقرر کرد که خان
والاشان باستراباد نرفته برادر والاگهر خود حسینقلی خان و محمد خان خال و محمد امین آقای بن عم و سایر عشایر و اقارب را برداشته
بنوبه و دروار دامغان ساکن شوند آنحضرت بنابر مصلحت وقت بنوبه و دروار شرف افزود و محمد خان و محمد امین آقا بچهارده کلاته آمده
ساکن شدند

ذکر اسباب حرکت و نقل و تحویل جناب آقا محمد خان و سایر اولاد امجاد خاقان شهید از استراباد

پس از چندی که کریم خان از انتظام امور دار المرز پرداخت و عزم عراق و فارس کرد محمد حسین خان بیگلربیکی
استراباد معروض داشت که نه نفر از اولاد امجاد خاقان شهید که بمنزله افلاک تسعه اند و در پنجه روزگار فی المثل نه دشنه و هر یک در طلب
ثار پدر بخون ما تشنه در قرب جوار استراباد گذاشتن و بفارس گذشتن بالمثل سر رشته خویش گم کردن است بحکم اندرون مار پروردن
است و از این باب فصلی سخنان حکمت مآب بنگاشت لهذا کریم خان وکیل بسطام خان زند را با هزار سوار از الوار مامور بنظم استراباد و آوردن
اولاد خان والانژاد نمود نواب آقا محمد خان و حسینقلی خان و رضا قلی خان و جعفر قلی خان و علیقلی خان و عباسقلی خان و مهدیقلیخان با
محمد خان و محمد امین آقا و رضا خان و سایر عشایر بطهران آمدند چون مرتضی قلی خان و مصطفی قلیخان پسران خاقان شهید همشیره زاده
محمد حسینخان دولو بیگلربیکی استراباد بودند ایشان را او نزد خود نگاه داشته از هجرت و ضجرت معاف شدند و کریم خان وکیل با این شاهزادگان
بعدها اکرام و عطوفت تمام کرد و در آن ایام امیرزاده عباسقلی خان کهین فرزند شهریار شهید سعید که تخمینا هفت ساله بود در طهران
رحلت نمود او را بحضرت عبد العظیم حسنی نقل کردند و در جوار مدفن سر شریف پدر بزرگوار خود مدفون و گنج وار بخاک مخزون ساختند هم
درین سال که در شمار یکهزار و یکصد و هشتاد و شش بود در استراباد طاعونی شدید در افتاد و خلقی بسیار بطعنه رمح طاعون از گیتی بیرون شد
همانا محمد حسین خان بیگلربیکی بدفن اکثر غربا و فقرا اهتمام کردی و بجهة کسب مثوبات اخروی بازماندگان هر کس را رعایت نمودی در شهر حرام

نیز مریض شده درگذشت و کهتر برادرش محمدحسن خان بمنصب او رسیده بیگلربیگی استرآباد گردید و چون کریم خان و عیال خاقان شهید را با بعضی از فرزندان وی بسکونت قزوین امر کرد و نواب آقا محمدخان و حسینقلی خان که دلها از ایشان در اندیشه و دو شیر از یک بیشه بودند با خود رفیق کرده در دار المرز و عراق گذاشتن خلاف حزم دید لاجرم در کمال عزت و اعتبار با امرای بزرگ آذربایجان برسم رهانت و امانت بفارس برده بسکونت مأمور و بجلوس در مجلس خاص خود مسرور همی داشت و همشیره خان سعید شهید محمدحسن خان که در ایام قدرت آن دولت بعقد مناکحت خویش درآورده بود و در اهل حرم او محترم بود و جانب برادرزاده و آزاده خود جناب آقا محمدخان را رعایت همی کرد و گویند یکی از نسوان حرم خان شهید را گشاده روی همراه زندگان اردوی خویش بشیراز آورد و بدین جسارت در نزد عقلای زمان محل ملامت و ارتکاب منسوب بشوائب سخافت گردید والله اعلم

ذکر حال زکی خان زند و سایر صوانح در ایام استقلال محمد کریم خان وکیل در امور سلطنت و مملکت خویش

چون سابق برین زکی خان زند بنی عم کریمخان وکیل رنجیده باصفهان رفت سرداری عراق بوی مفوض شد و در غیبت وکیل او را داعیه سروری و دغدغه مهتری در خاطر راسخ گشت و در هنگامیکه وکیل در آذربایجان بود ازین قضیه استحضاری حاصل نمود و هنگام رجعت وکیل و عزیمت عراق زکی خان در آن حدود توقف نتوانسته بکوهستان بختیاری فرار کرده و تمام عیال کریمخان و خوانین و عظمای آن دولت را با خود برده بود که اعاظم بواسطه کوچ و عیال با وی موافق شوند کریمخان بعد از ورود باصفهان نظرعلیخان زند را با جماعتی از سپاهیان نیرومند بدفع و رفع او مأمور فرمود همراهان وی از موافقتش نکول کردند وی ناچار عیال وکیل و سایر امرا را بر جا گذاشته عیال خود را برداشته بجانب عربستان شوشتر عزیمت کرد و بازماندگان در اصفهان بخدمت وکیل آمدند و در سال یکهزار و یکصد و هفتاد و شش تقی درانی و اهالی کرمان بر خدامرادخان زند حاکم خود شوریده او را بقتل آوردند وکیل محمدامین خان گروس و امیرگونه خان افشار را با سپاه بسیار مأمور بکرمان کرده خود با نظام بلاد و جبال بختیاری پرداخته جمعی از ایشان را بدست آورده بفارس و قم متفرق ساخته بزراعت و فلاحت مشغول نمود و سه هزار نفر از آن طوایف ملازم رکاب گرد و جعفرخان پسر صادق خان که برادرزاده او بود سرکشیکچی باشی نمود و علی محمدخان که او نیز با حالت زکی خان موافقت داشت در معصومه قم بحضور وکیل آمده چون خواهرزاده وی و پسر محمدخان زند بود معفو گردید و فتحعلی خان افشار که جز آزاد خان افغان بر سایر امرای آذربایجان در جلوس مجالس تقدم داشت در این ایام بحکم وکیل بقتل رسید و در شاهزاده رضای قمشه مدفون شد و نظرعلیخان زند با زکیخان زند در پشت کوه فیلی محاربه کرده زکیخان منهزم شد و بزینهار وکیل اندر آمد و عفو یافت و چون شیخ سلمان بنی کعب از اعراب بوادی روم بعد از نادرشاه از حاکم بغداد رنجیده با دو هزار کس از عشایر خود در خطه دورق از بلاد خوزستان مسکن گرفته بود و عمر پاشای والی بغداد محمد آقای سلام آقاسی را باسترجاع او فرستاده استدعای رد او کرد و وکیل نیز قبول نمود و اسمعیل قلیخان فیلی که از مخالفان دولت وکیل بود بروم فرار کرد و بنی عم او بحکومت ایل فیلی رسید و نظرعلی خان بتاخت اعراب بنی لام بغداد که از حد خود تجاوز کرده بودند رفت اعراب مطاع و عود کرده بودند و وکیل بدزفول رفته شوشتر و دزفول را انتظامی داده و بفلاحیه رفته و بجانب شط العرب حرکت نموده چون شیخ سلمان عرب بنی کعب ما بحذو در کریحه بود کشتیهای کوچک و بزرگ از جانب پاشای بغداد آماده گردید و متسلم بصره از قرب ورود وکیل مشوش شد و شیخ سلمان بعمان فرار کرد و وکیل بکوهکیلویه آمده شیخ سلمان عریضه نگار شده اظهار رعیتی و خدمتگذاری کرده و وکیل بشیراز بازگشت داعیه پیشکش بشیراز آمده مورد عنایات شد و در دوم شهر صفر سفر چند ساله وکیل بانجام رسید و کارهای ملکی اتمام یافت و در آغاز سال یکهزار و یکصد و هشتاد و نه وکیل را استقلال جزیل روی داد و لقب خود را که سابقا وکیل الدوله بود وکیل الرعایا نهاد و هر کس چه نسبت پادشاهی دادی و بسته عبارات زیاده از مقام خود زبان برگشادی گفتی که شاه اینک در آباده است رجوع بدوست و قبول از وست

ذکر حال نصیر خان لاری و تقی درانی کرمانی و کشته شدن هر دو و تسخیر لار و کرمان

چون در هنگامیکه سلطان مغفور شهید قاجار بمحاصره وکیل در شهر بند شیراز میپرداخت نصیرخان بیگلربیگی لارستان با شهزاده ملازم لاری در رکاب حضرت شهریاری پیوسته بود کریمخان وکیل را در دل از او کدورت و مدافعه وی را در کمال ضرورت میشمرد و در این سنوات مجال مجادله با وی نیافته بود و صادق خان برادر خود را بانجام این خدمت مأمور نمود

و وی بس

و وی پس از کوششهای بی اندازه و محاصرتهای مدید یکی از قلاع وی ظفر یافته وی از در استیمان درآمده تسلیم شد و در رکاب استظهار
الدوله صادق خان بشیراز آمد بنی عمش مسیح خان لاری برجای او مقرر شد و پس از چندی حکومت لار بوی تفویض یافت و قبل از ورود
بلاد بضرب دشنه یکی از زعایم و کدخدایان لار که با وی مخاصمتی آشکار داشت مقتول شد اما مجملی از وقایع کرمان آنکه محمد امین خان کروسی
و امیرگونه خان افشار که هر دو بکرمان مامور و سردار بودند از دورائی و دو هوائی با یکدیگر مواحدت نکردند تا کار از گفتار بکردار انجامید
و با یکدیگر صف آرائی و نزاع کردند و امیرگونه خان مغلوب شد و در نزد وکیل مغضوب و اجناد وی نیز ضمیمه همراهان خان کروسی شد
و مضطربا بشیراز آمده شفیع برانگیخته معفو گشت و شهریان کرمان پس از چندی با خان کروسی توطئه کردند و شهر را تصرف دادند تقی درانی
گریخته بخانه و بنگاه خود که در قریه دران بود باز گشت و محمد امین خان در شهر تسلط یافت و بسوء سلوک اظهار تصلف کرد تا تقی درانی با جمعی قدر
اندازان شبی بروی تاخته شهر را مسخر ساخته بگرفتن خان کروسی اجتهاد کرد و وی از کرمان فرار کرده بشهر بابک گریخت و زنان و اعزه و سپاهیان
الوار بدست درانی گرفتار شدند از شهر بابک نیز بشیراز رفت تقی خان یزدی متعهد انجام خدمت شد با جماعتی باقی راه کرمان برگرفت تقی درانی
و دلیران کرمانی بر دعوی او کوازه زدند محمد نام مرات را با تفنگ اندازی چند باستقبال حاکم یزد فرستادند در روز مقابله چندان بنادق
روئین بر سر و بر تقی خان و همراهان وی نثار کردند که چندین فرسنگ راه را بی درنگ قطع کرده خود را بحصار یزد در انداخته الحمد لله علی
سلامة المجاهدین و در ساحت نذورات وافره در ازای سلامتی خود مبذول داشت و بواسطه رهائی وی از جنگ دلیران کرمانی ضباط
یزدی چندین گوسفند بیگناه قربانی کردند حضرت کریم خان وکیل دانست که یزدی و کاشانی و شیرازی و اصفهانی با کرمانی بر نیایند
علیخان شاهسون را با جماعتی از بهادران دلیر و توپخانه و زنبورکخانه و نقاره خانه و اثاثه شوکت و حشمت روانه داد و در بلوک و نواحی
کرمان قشلاق گرفت و زمستان را بخوردن و خفتن بسر برد و در هنگام بهار با سپاه جرار بجانب کرمان رفت و وی را نسبتی
بسرداران دیگر نبود که بمحض مقابله یا مقاوله هزیمت کند و بجانب شیراز عزیمت وی سرداری ترکی نژاد با رای و سداد بود و در تدبیر و شمشیر
معروف و بصفت حزم‌مندی و عدوبندی موصوف بمحض ورود بمحاصره شهر مبادرت نمود سپاهیان بگرد شهر درآمدند و بهر سوی
متفرق شدند سردار شاهسون از غایت شجاعت تاب توقف نیاورده مرکب صرصر رفتار بتاخته و شمشیر الماس کردار برافراخته
بپای حصار رسید اطراف حصار را بدیده تدبیر معاینه میکرد که راه دخول جوید از طرفی بدان قلعه یک تیر انداز از کرمانی و متابعان دلیر درانی
سینه بی کینه آن جوان دلیر را هدف تیر کرده گلوله بروی انداخت که بیچاره از فراز ابلق بنشیب خندق در افتاد لشکر منصور بمحض سقوط و صرعه
وی یکباره عنان بکشیدند تا بدروازه شیراز در رسیدند وکیل را طبع غیور بر آشفته نظرعلیخان زند را که بصرامت و شهامت بیمانند بود
با جمعی شیران بیشه دلاوری مامور بگرفتن تقی درانی کرد پس از توقف در بلوکات کرمان و تدبیر کار آن سامان بگرد شهر درآمده بمحاصره
مشغول شد اهالی شهر بواسطه قحط و غلا و رنج و بلا از آن تقی شقی بستوه آمدند با نظرعلیخان موافقت کردند و بگرفتن تقی یکدل شدند و چاره
راه فرار نیافته بدست اهالی شمشیر خود را کم از شیر دیده بخدمت سردار آمد و او را بحضور وکیل بردند و بقتل آوردند میرزا محمد حسین کلانتر سابق و
آقا علی سیرجانی مشهور بشماعی که مورد خدمات شده بودند بالطاف سلطانی تخصیص یافتند و بحکومت و وزارت کرمان قرین شدند و سلطان نقی
خان کارخانه نایب کرمان مامور بحضور شد و درین سنوات کریم خان بفکر ابنیه عمارات و برج و باره و خندق و ارک شهر و بساتین و حدائق
خارج و داخل شهر شیراز افتاد تا سالی چند درین امور مساعی جمیله بظهور آورد و مسجد و رسته بازار و گرمابه و خانات و عمارات عالیه رفیعه
متین رصین بنا نهاد

ذکر حال میر مهنای دغابی و خاتمه کار او

سواحل فارس را بنادر متعدده و از آن
جمله در حوالی بندر ریشهر و بوشهر بندری است مسمی به بندر ریک و اعراب آنرا معرب کرده بندر ریق خوانند و در اوایل دولت وکیل
میر مهنای عرب از طایفه دغابی ولد میر ناصر در آنجا استقلالی یافته چون مردی بیمروت و عربی بی فتوت بوده در بدو حال
بتقریب رقابت و شراکت و دخالت در تصرف شاهدی فاحشه در میانه پدر و پسر مخالفت روی داده میر مهنا میر ناصر
خود را کشته در آن امر بانفراد متصرف و متفرد شد و خرجی میداد و دخلی میکرد و رفته رفته اعمام و اخوان و اقوام خود را نیز
همه بقتل آورده بسفک دماء بیجهتی و شقاوتی زد و در قلوب افتاد و در سواحل بنهب قوافل میپرداخت تا او را عیشی مهنا و حبشی مهنا حاصل

شد چند بار از جانب صادق خان برادر وکیل سرداری چند بر سر او رفتند کاری از پیش نابرده مغلوب بازگشتند تا امیرگونه خان افشار بر سر او رفته وی حمال و اثقال خود را در زوارق و سفاین حمل و بجزیره خارگو که در میان آب دریا و مقابل بندر ریق است نقل کرد و یکی از وکلای سرکار و لندیس با مال وافر در جزیره خارک که بخارگو قریب و از ان اوسع و احسن است بتجارت اشتغال داشت میرمهنا با اعراب متفقه خویش بجزیره خارک تاخته و مستحفظین انجا را مغلوب ساخته بعد از مقاتله و مدافعه بسیار و افکندن توپهای آتش بار بر خارک و ساکنین ان استیلا یافت و اموال و اثقال همه اعراب و فرنگیان و لندیزی را بتصرف گرفت و بعضی از فرنگیان را بقتل آورده رئیس ایشان را رخصت داد بعد از این سانحه کریم خان وکیل زکیخان زند را سردار کرده و احکام و ارقام بشیخ سلمان بنی کعب و مشایخ بنادر کنگان و بوشهر و عسلویه در تهیه تدارک سپاهی و سفاین و زوارق و آذوقه عساکر نگاشته شد و اجتماع فراهم آمد حسن سلطان دغابی بنی عم میرمهنا از ملاحظه امواج دریای عساکر متلاطم درآمده استخلاص خود را در استهلاک میرمهنا دیده قصد او کرد و وی مغلوب و منهزم بصره افتاده بقتل آمد و کریم خان اموال او را که مبلغی خطیر بوده با حکومت بندر ریق بحسن سلطان مذکور و ریش سفید طایفه دغابی مبذول فرمود و شیخ حجر نامی نیز از اعراب سواحل بسر سختی و سنگدلی اسمی باسمی بر اورد او نیز با همراهان خود بدست زکی خان که دلی سخت تر از حجر داشت گرفتار و بقتل آمد ع آری حجر بباید تا بشکند حجر

ذکر ذوالفقار خان افشار خمسه و گرفتاری او بدست محمد علی خان زند

ذوالفقار خان افشار که امیری بود والا مقدار در هنگام مراجعت محمد کریم خان وکیل از سفر آذربایجان بحسب قابلیت و استعداد بحکومت خمسه و زنجان مفتخر شد و در آن ملک استقلال تمام حاصل کرد و حضرتش مقبول عوام و خواص گردید مترددین راه آذربایجان پر زیاده از مقام و رتبت خود او را متمنی بودند و بواسطه علو جاه و جلالت شان از و نظور نمیرسید رفته رفته در نزد سرکار وکیل زند از و سعایت کردند و او را بداعیه سلطنت متهم نمودند کریم خان امتحانا بالباطنه او را بشیراز خواند وی بنابر ملاحظات عذر آورد و دفع الوقت کرد و والده خود را که زنی عاقله و زبان آور نکته دان بود بعذر خواهی نزد کریم خان روانه کرد و معاذیر عقل پسند و دلایل ارجمند احضار او را بوقتی دیگر محول نموده کریمخان قبول فرموده اطمینان یافت و والده وی بخمسه باز آمد پس از چندی دیگرباره وکیل را باوی بدگمان کردند و در باب خودسری او سخنان گفتند وکیل باحضار او فرمان راند دیگرباره مادر را نشور بشیراز شد و بنامدن وی را وجوهات گفت و باصلاح آن افساد مجاهده نمود تا کار بجائی رسید که از تاخیر و تراخی و عذر در گذشت و آثار داعیه ذوالفقار خان تحقق یافت کریم خان دو سردار با اقتدار و جمعی پیاده و سوار بخمسه فرستاد که علی محمد خان و علی مراد خان بودند و از طرق مختلفه قصد وی کردند علی محمد خان زودتر بمقصد رسید ذوالفقار خان بعد از اطلاع استعداد رزم کرده مصمم مقابله شد در نواحی ابهر خمسه دو لشکر مقابل شدند و صفی متصل برکشیدند نوای نای زهره را بشور در آورده جرکیوان سامعه کیوان کر کرد دلیران افشاریه و الواریه رزمی عظیم نمودند و قتلی بافراط رفت صمصام ذوالفقار خان گلناری گشت و رود خون جاری کرد ولیکن چون بخت یاری ننمود هزیمت بر سپاهش افتاده خود نیز ناچار روی برتافته و بالاخره گرفتار گردید علیمرادخان دیگر روز در رسید که کار گذشته و علی محمد خان مظفر گشته بود اموال و اثقال خان را ضبط کرده او را با عیال و اتباع و اقوام بشیراز بردند کریمخان بنده که سلطانی با مروت و فتوت بود بروی ترحم کرده او را در شیراز سرائی داد و متوقف کرد و چون مردی دلیر بود پس از چندی مجددا او را بحکومت خمسه مفاخرت داد با خلعت و منشور بملک مذکور باز فرستاد و زبان حالش بدین مقال که نظم دیگران است بنابر مناسبت مترنم بود در رباعی نگرفت و مرا انگشت شه در صف کین * با آنکه بدم گشته از روی یقین اکنون بدهم خلعت و منشور دیارش * بخشایش و بخشش چنان است و چنین * و در همین سال که آغاز تاریخ یکهزار و یکصد و هشتاد و دو بود دیگرباره کوکب اجلال سلسله علیه قاجاریه صعودی کرد و نواب جهانسوز حسینقلی خان بن خاقان شهید محمد حسن خان از برکه جلال عروجی و از مضیق وبال خروجی نمود چنانکه اجمالا بعضی از آن وقایع مرقوم خواهد گردید

ذکر مجملی از صوادر احوال نواب آقا محمد خان قاجار و اسباب شوکت نواب حسینقلی خان در استرآباد و مازندران

بر مستعدان دانش شیوه پوشیده مباد که سلطان سعید شهید قاجار محمد حسن خان بن فتحعلی خان قوینلو را نه فرزند سعادتمند ذکور

بوده

بوده وارشد واکبر آنها نواب آقا محمد خان است و تولد آنجناب سنهٔ یکهزار و یکصد و پنجاه و چهار در لیلة الجمعه پانزدهم شهر شعبان المعظم
در شهر استراباد در خانهٔ جناب سیادت مآب آقا سید مفید استرابادی واقع شده زیرا که در آن ایام نادرشاه افشار بر ایران و عراقین
و هندوستان و خوارزم و بخارا و ترکستان و داغستان استیلا یافته بود و نواب محمد حسن خان در اقاصی دشت ترکمان متواری
بود لهذا والدهٔ نواب آقا محمد خان که همشیرهٔ محمد خان قوانلو بود در خانهٔ سید مذکور منزل داشت و این ولادت را پنهان همی خواستند و سید
این مولود را بفرزندی خود نسبت کرده آقا محمد نام نهاد و با فرزندان خود همی پرورد و در سال یکهزار و صد و پنجاه و شش که خاقان
شهید دیگرباره لوای خروج برافراشت نادرشاه بقتل و غارت قاجار استراباد اشارت کرد و خان بخانهٔ یکنج خان یموت رفته و آقا محمد
خان در خانهٔ سید همی بود و بفرزندی سید معروف شد در زمان قتل نادرشاه نواب آقا محمد خان شش ساله بود و در زمان سلطنت
علیقلیخان افشار ملقب بعادل شاه ارباب سعایت از وی در نزد شاه حکایت کردند جمعی باستراباد مأمور و او را گرفته قصد قتلش نمودند
بعد از توسط و تشفع جمعی بحکم عادل شاه ظالم آنجناب را که در مراحل هفت و هشت سالگی مرحله پیما بود بجهت قطع نسل فتحعلی خان و محمد حسن خان و
اعدام این دودمان محبوب معبود و سلطان والاشان محمد حسن خان را بی فرزند و ابتر خواست و بمدلول ان شانئک هو الابتر تقدیر خداوند
چنان رفت که در اندک روزگار چندین هزار فرزند نامدار و شاهزادهٔ والاتبار از اصل و نسل سلسلهٔ جلیلهٔ جمیلهٔ قاجار بظهور آمدند
و همچنانکه اعادی حضرت رسول مختار رسول را ابتر خواندند و اولاد و امجاد او در همه عالم منتشر شدند این سلسلهٔ علیه برغم انف طاعنان و
دشمنان زیاده از شمار زیب عرصهٔ روزگار گشتند والحمد لله علی ذلک الی اصل خان والاشان محمد حسن خان چنانکه گذشت پای
برادریکه جهانبانی نهاد و در سال یکهزار و یکصد و هفتاد حکومت تبریز و آذربایجان را بفرزند ارجمند اکبر خود که در آن وقت شانزده ساله بود
واگذاشت چون بنحو مقرر مرقوم روزگار مساعدت نکرد و از محاصرهٔ شیراز بمازندران باز آمد و فتحعلی خان افشار آذربایجان شد
آقا محمد خان نیز توقف در تبریز نتوانسته باستراباد رسید و در خدمت پدر بزرگوار مغضوب گردید و بعد از واقعهٔ ناگزیر بدشت رفته و
چنانکه گذشت باتفاق وکیل بشیراز رفته بیاسود نواب حسینقلی خان برادر صلبی و بطنی آنجناب که در سال هزار و یکصد و شصت و
چهار متولد گردیده بود و در آن ایام که هزار و یکصد و هشتاد و دو بود هیجده سال داشت محمد کریم خان وکیل که سلطانی مروت
کیش و نیک اندیش بود بواسطهٔ عدم استقلال حسینخان و الوسکلربیکی استراباد بمشاورت و دلالت جناب آقا محمد خان حکومت دامغان را
بنواب حسینقلی خان تفویض کرده روانه نمودی در بیستم شهر شوال همین سال در عین شوکت و اجلال از شیراز بدر آمده راه عراق برگرفته
بدامغان شتافت و در حکومت آن بلاد استقلال تمام یافت و از نجبای سلسلهٔ عز الدینلوی قاجار مجموعهٔ مطلوبه خود فرموده و تهیهٔ اسباب
سروری و جلالت پرداخت خانه‌زادان پراکنده از اطراف پروانه‌وار بگرد آن شمع تابنده جمع آمدند و دولتخواهان او مهیا شد پس از
شش سال مهاجرت بخدمت آن یوسف کنعانی رسیدند دویست سوار مبارز دلیر رزم کوش زره پوش خاصهٔ خود کرده پیوسته
آماده داشت و انتظار وقت میبرد و انتهاز فرصت میداشت و تخم بر و سماحت در اراضی قلوب خویش و بیگانه می کاشت که گفته اند

عرینة المجد کف و السماح بنانها　ولا خیر فی کف بغیر بنان

ذکر ولادت باسعادت شاهزادهٔ بزرگوار فتحعلی خان ثانی بن نواب ابوالفتح حسینقلی خان بن محمد حسن خان بن فتحعلیخان بن شاه قلی خان قاجار قوینلو

در آغاز سال فرخنده فال یکهزار و یکصد و هشتاد و سه نواب حسینقلی خان
فرزندی سعادتمند از کتم عدم بعرصهٔ وجود قدم نهاد لمؤلفه

درخشید مهری ضیا گستری　که هر ذره وی هزار اختری
کیومرث اول بنای شهان　فریدون ثانی خدیو جهان
بدو نام فرخ نیازنده شد　بدو دولت ترک نازنده شد
بصورت بماندی بهمن ماه را　بسیرت بماندی مهین شاه را

عرصهٔ شهر دامغان از میلاد با اسعادش بر همه جهان مفاخرت
جست و دودهٔ قاجار خان بر همه ملوک ترکستان مکابرت یافت پدر نامور بمستعدان و استبشار برادر اکبر نام جد امجد شهید سعید فتحعلی خان
بر او برنهاد و میلاد او را مایهٔ فتح و ظفر دانست آدم ابوالبسر و کلیم قبطیه و مسیح یهودیه و محمد نصرانیه شمرد در عهد مهد بجای گاهوارهٔ شاهنشه
گاه بود و جلاجل مهدش طعنه زن مهر و ماه قماطش بر سپهر اطلس طعنه و بندله میراند و لالایش بر عالم بالا آستین بر فشانده میخواند

عرمته بشری لقد انجز الاقبال ما وعدا * وکوکب المجد فی افق العلی صعدا * علی الجمله هفته چند بتهنیت مولود مسعود فرزند خان نوجوان
عرصهٔ دامغان را رشک جنان و مجلس سور و آتشبازی را غیرت دیر مغان کرد ایل و عشیرهٔ قوینلو و عزالدینلو بعزت و ناز و مقدم آن عزت
دین و دولت را قرین اکرام و اعزاز ممتاز داشتند و از باب تکریم او را باباخان میگفتند و آن موسی قبطی سوز را از فراعنهٔ عهد می نهفتند تا در سپهر
ابوت زینت کاه کرد و داوود و اولاد و اسباطش را مدت و عدت با دوار مهر و ماه پیوند و مع القصه اگرچه در ولادت با سعادت آنحضرت لختی بعبرت
و مخالفه از منه رفته است همانا اولی و اصح موافقت و تواریخ چنین است که مختار افتاده است بیان خروج نواب ابوالفتح حسین

قلی خان قاجار قوینلو در نواحی دامغان و تسخیر حصار سمنکه و قتل و غارت آن دیار و فرار فتحعلی خان و جان محمد خان دوالو قاجار باستراباد

چون جان شجاعت ارکان از طوی و جشن فرزند ارجمند فراغتی حاصل کرد بیمن طالع فیروز
مطالع گرامی پور قصد قتل ساعیان خون پدر نامور نموده ملازمان رکاب را افزوده فاتحهٔ فتح و فتوح و خطبهٔ نصر و ظفر خوانده با مردان کارزار
کارزار بر سر حصار سمنکه که امیران دوالو فتحعلی خان و جان محمد خان در آن سکنی داشتند ایلغار کرد و بمحاصرهٔ آن قلعهٔ حصین پرداخت و سواران
پرخاشجوی بهرام خوی گرد حصار را حلقه کردند و رزم بنیاد نهادند و رزمی برپا داشتند که حضرت ملک الشعرا صبای کاشانی در شهنشاهنامه
صفت کرده است نظم که * در و دشت پر کوه هامون نورد * هوا پر ز گرد و زمین پر ز مرد * چو درنده شیران سواران نیو *
اگر شیر بودی به پرنده دیو * نه در شب بسیاهی نه در روز تاب * نه در راغ سبزه نه در رود آب * بگردنده گردون رخ مهر و ماه *
شبه رنگ از گرد شبرنگ شاه * کمانهای چاچی ببازوی و چنگ * یکی بیشه بر شان ز شیران خدنگ * القصه چون خوانین دوالو تاب قلعه داری
نداشتند در وقت فرصت بیکسوی جدار حصار را شکافته بجانب استراباد عنان دادند و حصار بتصرف خان شجاعت شعار در آمد و در سفک
دماء و سبی اماء تعدی و تطاول تمام رفت حکم تخریب و تحریق آن بیوتات صادر شد و مردان دشمن سوز آتش برافروختند و آن قلعهٔ آباد را
خراب کرده سوختند بقایای اهالی قلعه معفو گردیده ملتزم رکاب شدند لهذا خان جلالت بنیان را جهانسوز شاه لقب کردند خوانین مذکوره
باستراباد در رفته شرح این واقعهٔ هایله را بحسن خان دوالو بیگلربیگی استراباد گفتند و قصد خونخواهی خان جهانسوز را از وی ستوده دوالو باز
راندند بیگلربیگی آشفته خاطر و مشوش الحال گردیده بتفکر عواقب کار در افتاده و از قرار و آرام و خورد و آشام بری گردید و از ایالت آنسامان
بلکه از جسم و جان دل برگرفته سادات عالیدرجات مفیدیه در حضرت ابوالفتح حسینقلی خان بشفاعت و ضراعت جان محمد خان و فتحعلی خان
دوالو زبان برگشادند و امان خواستند بیست هزار تومان بجهت مخارج ملازمان رکاب عالی تقبل و ادا کردند تا رها شدند حسن خان دوالو بیگلربیگی
استراباد که خود و برادرانش در قتل خاقان سعید سلطان محمد حسن خان مداخلت و شراکت داشتند از ایالت استراباد استعفا نمود
فرزندان سلطان شهید مرتضی قلیخان و مصطفی خان که خواهرزادگان وی بودند و در قریهٔ نوکنده از زمان توطن داشتند نیز متواری شدند و آن
دو امیرزادهٔ بزرگ بمعاونت و محافظت خال آشفته حال خود پرداختند و اعاظم استراباد استدعای ورود موکب حضرت کوکب جهانسوز
شاه نمودند حضرتش بعضی ملاحظات قبول نفرموده بطرف فندرسک و کبود جامه حرکت فرمود اعیان و اشراف طوایف قاجار
و ترکمن و کتول و حاجیلر سعادت حضور یافته اظهار متابعت نمودند

ذکر پیوستن کمال خان افغان و الله ویردی خان کرایلی با هزار سوار برکاب نصرت مآب ابوالفتح جهانسوز شاه حسینقلی خان قاجار قوینلو و مراجعت از میان بدامغان و فرار حسن خان دوالو بمازندران

از بقایای افاغنه که در آن اماکن بسر میبردند کمال خان
افغان بود که پس از آن که کریم خان بقتل افاغنهٔ مازندران و سایر دیار ایران قرار کرده در آن ثغور قرار گرفته بود چون از احتشام و حشمت
خان والامقام اطلاع یافته با متابعان و ملازمان خود برکاب والا پیوست همچنین الله ویردی خان کرایلی که از سرکردگان معتبر
آن صفحات بود با هزار سوار جرار از ترکمه بحضور خدیو قاجار آمده اظهار ملازمت کرد و خان والاشان در رکاب بیوتات عالیه بنا نهاد
و با بادی آن قلعه کوشیده و از آنجا بدامغان بازگشته فوجی از آن جنگجویان دلاور از راه رادکان ساوریر بر سر حسن خان دوالو بیگلربیگی استراباد
که در نوکنده از آن همشیره زادگان ملتجی شده بود فرستاد حسن خان بمحض خبر راه مازندران گرفته ع سری برد از میان گو ملک بود
محمد خان داوی سوادکوهی حاکم مازندران که از پروردگان نعمت و متعلقان دولت وکیل زند بود حسنخان را پذیره و حامی و شرح حال

در ضمن عریضه جات بشیراز اخبار کرده شکوه و شکایت بسیار از تهور و تعدی نواب حسینقلیخان و اختلال امر استراباد و مازندران بوکیل زند انهی نمود و استمداد فرمان قضا جریان میبرد چون عریضه محمد خان سوادکوهی بگلربیکی استراباد بنظر محمد کریم خان زند وکیل رسید زکیخان برادر امی خود را با خان ابدال خان کرد جهان بگلو و سه هزار سوار جلادت شعار باستیصال نواب حسینقلیخان و استقلال حسنخان قاجار مامور کرد چون سردار مذکور که بقساوت قلب مشهور بود بحوالی مازندران آمد نواب جهانسوزشاه از دامغان بر سمنان و از سمنان بدشت گرگان روی کرد چندانکه زکیخان حسنخان را بسکونت و ایالت استراباد ندید و از ایالت استعفا کرده حکومت استراباد بمیرزا علیخان دولو قرار گرفت و حسنخان بجهة صیانت جان و عیال خویش بحکومت هزار جریب و توقف در قلعه اکرکای که قلعه بود متین و حصنی حصین مستدعی شد و بدانجا رفت و زکیخان پس از چندی توقف از راه دامغان بچارده کلاته که از بلاد معموره مشهوره هزار جریب است و مسکن و موطن اجداد نگارنده این نامه رضاقلی متخلص بهدایت بوده در آمده چون اهالی آن محال را از ارادت کیشان سلسله علیه قوینلو میدانست بهانه کرده چهل نفر از رؤسای آن بلاد را که با جد فقیر اسمعیل کمال موافقت داشتند و بر امکنه بنگر و ندبدست آورده مقتول کرد و از زوس ان رؤسای بیگناه یادگار خود را کله مناری بساخت و قلعه آسمان فرسای کلاته را که بر دامان جبل بود با خاک برابر نمود و اهالی آن ولایت را اسیر کرده بشیراز برد و کریم خان بروی بر آشفت و بدو سخنان فضیحت آمیز گفت و با طلاق آن اسرای بیچاره و رعایای بیکاره حکم راند

ذکر مراجعت نواب جهانسوزشاه بهزار جریب و محاصره حصار اکرکای و تصرف آن قلعه و قتل حسنخان دولو و محمد علی آقا برادر او که از جمله قتله خاقان شهید بود

در بهار نوروز فیروز سال خیریت مآل یکهزار و یکصد و هشتاد و پنج ابوالفتح جهانسوزشاه یعنی نواب حسینقلیخان بن سلطان سعید شهید با فوجی از ابطال رجال از ساحات دشت بازگشت و از ساحل گرگان با قاجاریه و ترکمان چون سیلی از فراز بنشیب روی بعرصه هزار جریب نهاد حسنخان دولوی قاجار از بیم وی بحصار اکرکای که بوفور ذخایر و کثرت عشایر و وفور جنود مشحون بود تحصن و تمکن گزید و با پانصد کس از جرار جیان قدرانداز بر گرد حصار قرار داده و جمعی سواران از ملازمان و چاکران و طایفه خویش در پیشگاه داشته مستعد نزاع و دفاع نشسته سواران خان قوینلو گرد اگرد حصار را مرکز وار دایره ساخته احاطه کردند و بر اطراف قلعه حلقه زدند و از دو سوی گیر و فرو ها یا هوی بر آمد بیت

جهان پر شد از کرنا و ردجوی ❊ زخون خواست بر جای ناورد جوی ❊ ترکمانان کمانداران را به تیرافشانی غرو مو بر کشیدند و سواران شمشیر کش شمشیروش روی بدشمن آوردند صباس ران

هوا از بروها گره در گره　　در و دشت پر تیغ و گرز و زره　　دو رسته زگردان آهن وردا

ومنده چو در فرودین تندرا　　بهر سنگ موشیان خفته مرگ　　همه سازشان مرگ از ساز و برگ　　چون شراره آتش بزد بر گردون گرد گرد رسید

و خرمن آمال را شعله آجال خاکستر کرد حسنخان دولوی قاجار با شمشیر ابدار از آنجانب بر صفوف و کتایب حمله سخت نمود و در عین جنگ و حرب و طعن و ضرب بگلوله تفنگ هدف شد از فراز زین مرکب گرزین بر خاک هلاک در افتاد سپاهیان آهن دل پولاد جان که سر آن سرور را جدا کرده نزد ابوالفتح حسینقلیخان قوینلو آوردند محمد علی آقا و قاسم آقا برادران نیز با صمصام آخته مرکب تاخته قصد رهائی کردند سواران با هر دو در آویخته خون محمد علی آقا را که از جمله قتله خاقان شهید بود بر خاک ریخته سر او را بحضور دارای غیور آوردند قاسم آقا بجانب عراق فرار نموده جان بدر برده و خان والاشان را چون اندک فراغتی از اخذ ثار پدر بزرگوار روی داده قصد خون فغانعلی خان یوخاری باش کرده چه که او نیز از همراهان خاقان شهید بوده و در هنگامه آرائی استراباد از رکاب سعادت بنیاد تخلف ورزیده به تقصیر موصوف بود و در این ایام قریه از قرای استراباد را از رو روز گرفته مامن ساخته بود و گاه گاه در فوجی و یک فرسنگی شهر استراباد متحصن و اطراف را تاخت و تاراج میکرد

ذکر ایلغار خان والاشان ابوالفتح حسینقلیخان بر سر حصار فوجرد و قتل فغانعلی خان قاجار یوخاری باش و پسرش الله قلیخان و غارت و تاراج اموال او

چون فغانعلی خان مذکور نیز از مخالفین خاقان شهید بود چنانکه گذشت از بیم حسینقلیخان قوینلو فوجرد را مامن کرده بحراست خود اشتغال داشت خان جهانسوز با سپاهی نصرت اندوز بر سر آن مامن و محکمه او رفته جنگ در انداخت مشفقین جهانسوزشاه که در قلعه راه یافته بودند فغانعلی خان را در بستر خواب بقتل آوردند و الله قلی فرزندش که جوانی بود در سن شباب و در

کمال جمال شمشیری چون ابروی خود حمایل کرده و ترکشی چون مژگان خویش بر بسته کمندی چون کاکل پر حلقهٔ خود بر زین افکنده و رمحی چون غمزهٔ خود سر تیز و خون ریز بکف گرفته بمحاربه درآمد و بر صفوف سواران حمله برد و از غایت جمال و صباحت و کمال حسن و ملاحت کس را مبادرت بمبارزت او دل نداد لمؤلفه

چه حاجت بود پیش شمشیر در مشت * که از شمشیر ابرو خلق می کشت * چه بالیستی بکف پیچان کمندش * که بستی خلق را از زلف بلندش * چرا خود گران بر سر نهادی * که جنگش خود کسی را دل ندادی * چرا ساعد بساعد بند بستی * که از آن دست و ساعد کس نرستی

الحاصل چون چندین تن را مجروح کرد ناچار سواران بسیار گرد آن غزال سیه چشم را گرفته اسیرش کردند و بحضور جهانسوز شاه بردند امرای حضور بدو رغبت نموده بر جوانیش متاسف شدند چندانکه تشفع خواستند بجائی نرسید و بقتل آمد اموال و اثقال قلعه سراسر متصرف سپاهیان منصور در افتاد و چون ملک مجنون کهساری حاکم ملوک کهسار سابقاً بایکی از چاکران خدیو قاجار سوء ادبی کرده بود بحکم ابوالفتح حسینقلی خان او را اسیر کرده بحضور آوردند و بر درگاه آونگ ساخته بگلولهای متواتره تفنگ بیدرنگ برجسمش هدف نمود و مجنون کوهساری راه دیار دار البوار گرفته بهلاکت رسید

ذکر عزیمت محمد خان سوادکوهی حاکم مازندران به رزم نواب ابو الفتح حسینقلی خان قاجار و گرفتاری و قتل محمد خان و تسخیر ساری مازندران

در ضمن سواد آغاز سلطنت نواب محمد کریمخان وکیل مرقوم شد که محمد نامی سوادکوهی را محمد خان و حاکم مازندران نمود چون از آغاز حال بدشمنی و مخاصمهٔ سلسلهٔ علیهٔ قاجاریه صاحب اعتبار و اقتدار گردیده بود این معنی را واسطة العقد رشتهٔ اقبال خود شناخته اظهار مخاصمت و مخالفت با این سلسلهٔ جلیله را موجب اجلال خود میشمرده از سوانح واقعهٔ استراباد شرحی بوکیل معروض و بدفع ابوالفتح حسینقلی خان استمدادی کرده برزالله خان زند با یکهزار کس از سواران رکابی بسرداری مازندران مأمور و بموافقت محمد خان مسرور گردید بعد از ورود بساری محمد خان که مدت چهارده سال بمعارضه محل و بهمال حکومت دار المرز داشت با زنبورکخانه و نقاره خانه و علم و کرهنای و خیمه و خرگاه پنجهزار نفر چریک مازندرانی حرکت نموده قصد استراباد کرد چون محمد خان باشرف وارد گردید و بحسینقلی خان خبر رسید آن جوان شیر برلختی از این مقابله تفکر و اندیشه و آخر الامر بتوفیق تدبیر چون شیر روی به بیشه کرد یعنی بدشت گرگان راند و محمد خان در جر کلباد حیران بماند نه در رفتن پایهٔ خود را سودی دیدی نه در بازگشتن درد خود را بهبودی متحیر و متفکر بود که چاره کار او چیست قضا نیز در سر انجام امر او عاجل تسبیب این ایما اینکه خان بر بنای همان رای کمال خان و پاینده خان افغان را با سواران یموت خفیه بر سر محمد خان بیگلربیگی مازندران فرستاد که در قرب جوار او مترصد وقت کار باشند و خود با پانصد تن از غلامان خاصه ظاهراً عزیمت دامغان کرده در حرکت آمده تا در نیمه راه عنان عزیمت بکیوسر هزار جریب پیچیده علی الصباح بقصد تسخیر بلدهٔ ساری سر عنان استیلا جاری نهضت فرمود و سه روزه راه را در یکروز قطع کرده هنگام شام بمحاصرهٔ ساری پرداخت همراهان قلعه گیر سلم و نردبان بر دیوار و جداران حصار بر نهاده چون مرغان تیز بال بالا بر آمدند و نواب جهانسوز شاه با معدودی از خواص بدروازه چل درشتافته منتظر فتوح ابواب دولت بود حارس دروازه بگشود و غازیان بر در و دیوار حصار تاختند و بر مستحفظان برج و باره حمله بردند جمعی مقتول و دستگیر و علی اصغر بیک برادرزاده محمد خان سوادکوهی که بحکم نیابت در ساری بود اسیر شد چون این اخبار موحش در اشرف مسموع محمد خان افتاد سراسیمه گردیده بجانب ساری روان شد در آن اثنا بعد از قطع دو فرسنگ و وصول برستم آباد ناگاه پاینده خان و کمال خان افغان و سواران ترکمان از کمین بر آمده بر او تاختند و او را مشوش ساختند مقارن اینحال امیرزاده مرتضی قلیخان و مصطفی خان قاجار برادران کهتر جهانسوز شاه با جمعی از قاجاریه بمعاونت ابوالفتح حسینقلی خان در رسیده بر محمد خان حمله بردند همراهان او هر یک بجنگلی گریختند و از یکدیگر گسیختند محمد خان اسیر گردیده و او را مقهوراً ماسوراً در غل و زنجیر کشیده بحضرت جهانسوز شاه کشیدند خان معظم الیه از ساری ببار فروش رفته اموال نفیسه و اثقال مرغوبه و نقود و اجناس بیقیاس از محمد خان بحیطهٔ ضبط در آورده چون نهال خلاف و عصیان وی ریشه محکم کرده بود بقتل وی فرمان رفت و فی الفور بهلاکت رسید و بخاک خفت لذائذ حکومت چهارده ساله در آن واحد از کامش بدر شد و تلخکام جهان را بدرود کرد مهدیخان پسرش فرار کرده خود را بشیراز رسانید و شرح واقعه برای وکیل عرضه کرد و وکیل خشمگین گردید

ذکر مراجعت مهدیخان بن محمد خان سوادکوهی

حاکم مازندران با علی محمد خان زند از جانب محمد کریم خان وکیل مازندران و استراباد

وکیل کیفیت این واقعه را مفصلا بر نواب آقا محمد خان شرح داد خان والاشان شرمگین و منفعل گردیده بمعاذیر چند رفع نقار خاطر وکیل زند را کرده مجددا مهدیخان بن محمد خان بجای پدر حکومت مازندران یافت و با علی محمد خان زند سردار و پنجهزار سوار بمعارضه نواب ابوالفتح حسینقلیخان آمده نواب آقا محمد خان شرحی ببرادر با جان برابر نگاشته بنصایح و اندرز حکیمانه او را از صدد و زانگونه امور ممنوعت و مناصحت فرمود و ضمنا از اختلال حال خود لختی در آن درج جواهر حکمت درج نمود که تو را عرصه ستیز و پهنه گریز آماده است ولی مرا نه دست ستیز است و نه پای گریز سیاوشی در کف افراسیابم و سیمرغی در پنجه عقاب علی هذا این معارضه نه بر وجه صرفه و صواب است و برادرت در معرض عتاب و خطاب بمقتضای جوانی دست برگشای و بمناصحه رای پیرانه بگرای که ❁ نظم ❁

جوان گرچه دانا بود رهنمون ❁ کهن پیر را رای و دانش فزون
جوان کینه را شاید و جنگ را ❁ کهن پیر تدبیر و فرهنگ را
مشو غره زین زور مردی و فن ❁ بمن بر ببخشای و بر خویشتن
ز فرمان شه ننگ و پیغاره نیست ❁ بهر روی که از ره چاره نیست
مبین نرمی پشت شمشیر تیز ❁ گذارش نگر گاه زخم و ستیز

مع القصه چون نامه جناب آقا محمد خان که با هوش هوشنگ و رای پیران بود بنواب حسینقلیخان رسید لختی بیارمید و چون مهدیخان بحکومت مازندران استقلال یافت علی محمد خان سردار بجانب استراباد عنان داد و جهانسوز شاه از سر مجادله ایشان فسخ عزیمت مقابله کرده روی بگرگان نهاد و سردار باستراباد رسید و میرزا علیخان قاجار دوالو حاکم استراباد سردار را استقبال کرده وارد شهر ساخت و برسم میزبانی پرداخت پس از چندی سردار بوکیل و جهانسوز شاه برامیان و مرتضی قلیخان با ایران بازگشتند و با شاهد عیش و استقلال دمساز گردیدند در این ایام محمود قیاقلو با جهانسوز شاه کینه کهن را نو کرده قلعه در حوالی استراباد بنام خود ساخت بمحافظت خود مشغول بود نواب والاشان ده فرسخ ایلغار کرده بدانجا رسید پیرقلی آقای شامبیاتی بغارت امر کرد و بعد از مقابله محمود و شصت کس از ملازمان وی بقتل آمدند و تفصیل آن را از نظم شهنشاه نامه نقل خواهیم نمود

در ذکر مخاصمه و محاربه محمود آقای قاجار قیاقلو و امام وردی آقای یوخاری باش با نواب ابوالفتح حسینقلیخان قویونلو و کشته شدن محمود قاجار

بر ارباب الباب ظاهر است که اصحاب تواریخ را در ایراد نظم افراط و تفریط و هر یک از وجهی ناپسندیده است شعرهای نابهنگام بسیار آورده اند و اطناب در کلام بسیار کرده اند خیر الامور اوسطها سخنی بزرگانه و مقبول عقلای فرزانه است شاهنامه فردوسی سراسر تاریخ است و همه منظوم و شرافت نظم بر نثر امری است مشهور و معلوم اشعار نیکو منشط دماغ و مغز و که گاه تفنن بدان خجسته و نغز لهذا اعلاماً للجمهور حکایت فتح محمود دز و قتل محمود قاجار که دلیری بوده فرامرز کردار بر وجهی که ملک الشعرای مغفور فتحعلیخان متخلص بصبا که سخن سرائیست مشهور در شهنشاه نامه نظم کرده در این مقام مسطور گردیده ❁ نظم ❁

بمحمود دژ جای محمود ترک ❁ بداندیش و ستوه و زشت سترگ
دژی سخت بنیاد و استوار ❁ نهان تک یکی کنده برگرد وی
دژ و کنده بس شگفت و شگرف ❁ چو کوه بلند و چو دریای ژرف
سر باره با ماه و کیوان انباز ❁ تک کنده با گاو و ماهی براز
نپاییده بر کنگرش آفتاب ❁ نه پریده از کنده بر آن عقاب
ز بالای آن آسمان شرمسار ❁ ز پهنای این شکدل روزگار
همان ترک چون پور دستان سام ❁ که محمود خواندند او را بنام
بداندیش و بدگوهر و اهرمن ❁ بکین در چو نستوه اهریمنا
تن از سنگ و جان از آهن و دل ز روی ❁ چو دیوانه گرگان درنده خوی
گروهی چو دیوان جادو سرشت ❁ پرستنده آن بداندیش زشت
نگاه نبرد از زدوده سنان ❁ رباینده اختر از آسمان
نهنگ اوژن از آتش کین در آب ❁ شبه گون کن چهره آفتاب
همه ترک چرخ افکن تیرزن ❁ سراسر یه لشکر چو کوه بلا
شا تن بچالش چو نر اژدها ❁ همه دیو هامون و گرگ کله
شب و روز در کوه هامون تله ❁ نه انباز با جانشان آگهی نه از پاک
یزدانشان آگهی همه ناسپاسی برآراسته ❁ بکین خلد و ند خود خواسته
ز جنگ آوری گاه در زنان روشنا ❁ که آراست با بدسگالان نبرد
شد آگاه محمود ناپاکزاد ❁ بلرزید چون خشک خاری زباد
بدم در ز تیغ جهان سوز شاه ❁ همی باد سر در کشش پیگاه و بیگاه
که این شاه در کینه چون آتش است ❁ همش کینه در سینه چون آتش است
از این در دم اژدها سر رهاست ❁ رهائی از این در دم اژدهاست

در فتح دز محمود و قتل محمود

یکی چاره باید ازین تنگ ترک
که از در در آید بناگه چو مرگ

بگفت ای گزیده جهان خوردگان
فراوان ستاره بسر بردگان

بکین آخته یال ان شد خوی
که درید ها ز چنگ پولاد روی

اگر کای پایست با خاک گرد
جگرگاه سالار ما چاک کرد

بخون پدر خشم و کین آورد
پلنگ ترک و ورنگ زین آورد

بود گرچه کوه و زنگی بجنگ
ولی چون درخشش نباشد درنگ

درین باید اندیشه کرد ژرف
که اشادمان سخت کاری شگرف

رسانند پوشیده رویان گزند
چه کافور موی و چه مشکین کمند

مگر اندرین دز درنگ آوریم
بتن تا بود توش جنگ آوریم

وز آنسو بهادر جهانسوز شاه
گزیننده زین برزینه گاه

سپای آور هر گراینده سر
نگام افکن یال سر تاجور

بکار آور بال کند آوران
بساز آور موبه نا دران

زبیرش دد و دیو رنج دهان
زگرزش همای غم استخوان

باهنگ محمود لشکر کشید
بهر اختر کاویان بر کشید

زفرسنگ او مایه و سنگ شد
فراخای هر پهنه تنگ شد

نه آگاه لشکر ز دریای ژرف
نه دانا نگاور ز کوه شگرف

که در باختر شان ز سم سمند
شدی گرد دیگر بگردون بلند

پی کین آن بدگهر دیو زشت
بهم در نوردید و در هم نوشت

چو شیران بصحرای گرگان رسید
باوردگاه سترگان رسید

همه سنگ خارا چو یاقوت ناب
زخون آوردان بلند آفتاب

در و دشت بتخانه چین کنند
زخون دلیران نگارین کنند

دو دانت کن سالیان دراز
خوران و چران در نشیب و فرز

که محمود در آمدش آشکار
چو روئینه دز بر با سفند بار

جهانسوز شه چون در آگه درش
باهنگ آن دز برانگیخت رخش

ز دنبال او پنج گرد دلیر
زپل برکشیدند چون نره شیر

در آندم که شان انجمن ساز بود
از و بر زبان همه راز بود

که ای مانده مهمان بدر کوفته
ز رنج تکاپو برآشوفته

برآسوده از بیم پروردگار
تن کشته اش مانده در خاک خوار

به بیچاره در روش و بسته باز
خوران و چران با همالان براز

زخوردن یکی دست دارید باز
که ناخوانده مهمانی آمد فراز

تن از آهنین جوشن او را برنج
از آن رنج ره یافته سوی گنج

که محمود با شصت گرد دلیر
ز درگه شنیدند هرای شیر

چو گوری که در شکنا با ببر
درآید بدراند آن جفت ابر

که خسرو برانگیخت تیغ از نیام
بغرید چون پور دستان سام

یکی انجمن کرد و ترکان خویش
پی چاره خواندن بداندیش پیش

بما تنگ شد روزگار فراخ
کنون باید آراست بدرود کاخ

یکی ناگهان مرگمان در پی است
که زهر آب مرگ آب تیغ وی است

بیکسر شبستان آن دز شکست
زن و دخت دادش بترکان مست

فروزد ز خاور چو خور بام سر
زند شام بر لشکر باختر

به بینند بخت بدخواه خواب
بداندیش بر رفت و او آفتاب

اگر روز بمانیم و رانیم بور
بترکان پناهنده زی مرز تور

شکست آورد بر شبستانمان
بپای آورد زیر دستانمان

به بینیم تا چون بشت آمده است
بهشت که بر خوب و زشت آمده است

چنین آور بال افراسیاب
کمند افکن گردن آفتاب

گشاینده با اژدها جنگ و کین
رباینده مردان جنگی ز زین

چو رانند سیه بود و دریای قیر
چو گیرد کمان هوش و آهنگ تیر

از آن تن همه خنجک زهرناک
ازین استخوان سر بسر سوده خاک

تو گفتی ز بیم درسم آور جرم
درشتی به پشت اندرش گشته نرم

همه سنگ او پرنیان و حریر
درشتیش نرمی بلندیش زیر

بخاور بالمر گردشان شد فراز
همان گرد تن شسته بر خاک باز

بهم کوه و هامون و دریا و رود
چه سنگ سیاه و چه آب کبود

ز خاور چو افراخت چهر آفتاب
زبس ماند دریا و شخ و تکاب

همیگفت کای سنگ آنکوه ور
در آمد ز ره مهر سجاده گر

زخون کوان تا ان کند چو خشنک
تری گو اژه زن بید مشک

زشتهای گردان کو زین برند
نبایدت هر کو و لو رکند

ازینگونه با کوه و هامون بگفت
همیگفت و آراست راز نهفت

تو گفتی همه زنده پیل آمدند
و یا آتشین موج نیل آمدند

بدان دز زمین چون در آورد
ببرید از کنده آتش نهیب دز

سه تن زان دلیران بدربار تا
ابا ان دو تن سوی محمود راند

ز کرپاس ذران کو پهلوان
بغریدنا که چو شیر ژیان

خود آراسته کاخ را ز انجمن
بیکبار زور آتش و آن تنگه زن

خورشهای شیرین و چرب سیره
بسی ساز داده فسرده در فره

کنون باید ناخوانده مهمان نو
همایون بدان شیر مردان کو

خورش یافته پارهای جگر
به پی کوفته سنگ هر کوه و در

چه گنج آهنین بند از آن ها
گسسته پی از پاس آن اژدها

همه رنگشان گرد بدرود چهر
بریدند از هستی خویش مهر

ز ایوان همه تیغها آختند
بکین جهان سوز شه تاختند

سرآغاز بر ترک محمود راند
چنان کش به پر بر بهبود راند

که آن ترک فولاد بر هم درید — چو آتش بسنگ اندرون جا گزید
پس آنکه فتادند ازان شصت ترک — چو در گله میش گرگ سترگ
بهر تن که راندی دژ آگاه تیغ — بماندیش ورنای باد دریغ
یکی تن ازان پهلو تیغ زن — بدر شد ندیدند زان انجمن
تن بد گهر شان بشمشیر تیز — همیکرد از خشم و کین ریز ریز
پس آنکه رسیدند لشکر زراه — همه در شگفت از جهانسوز شاه
همش از شبستان بسی ماهروی — کشیدند ترکان همه مو بموی
نیاخن شخوده رخ پرده گی — که سخت است بر پرده گی برده گی
بکندشته کان شان بکاوید خاک — بکین آتش افروخت در هر مغاک

مع القصه ابوالفتح حسینقلی خان بعد از قتل محمود و ویرانی قلعه او بنواحی دامغان مراجعه فرمود و وقوع این واقعه در سال یکهزار و یکصد و هشتاد و هفت بوده و در این سال سلطان مصطفی خواندکار روم پس از پانزده سال خداوندکاری بحکم خداوند حقیقی از تخت بتخته آرمید و سلطان عبدالحمید خان بن سلطان احمد خان پادشاهی یافت **ذکر بیان قتل امام ویردی آقای قاجار و تنبیه نقدعلی خان کتول نواب ابوالفتح حسینقلی خان** قاجار را تهدید وکیل و اندرز برادر بعدیل از قتل قتله پدر مانع نیامد و از غایت غیرت و فرط شجاعت بدمغان در امیان قناعت نمیکرد و از قتل و قتال بر نمی انداشت و سمت بر کشتن خصما و اعدای قدیم و جدید میگماشت و بدین عزم راسخ و در این نیت ثابت بود که بخونخواهی پدر والاگهر جمعی بحد و مر مقتول سازد و بملاحظات صوری و معنوی نپردازد لهذا در ایام صیف سال هزار و صد و هشتاد و هشت بصحاری علی بولاغ و ساور و رادکان عنان داد و به نخچیر کبک و غزال اشتغال جست برادران عزیز مرتضی قلیخان و مصطفی قلیخان که همشیره زادگان حسنخان دوالو بودند بخدمتش آمدند و مستعد متابعت شدند جهانسوز شاه شکار دشمن را بر شکار نخجیر ترجیح داد و عزم قتل امام ویردی آقای قاجار جزم کرد و حصار او در رود محله استرابادی بلوک سدن رستاق بود نواب حسینقلی خان دو نفر دلیل و قلاوز از اهالی ساور بر داشته با پانصد سوار گزین بزین بر آمد در شبی تیره که شیر از کنام بدر نیامدی و دیو در وادی گذر نکردی دلیرتر از شیر و سریعتر از تیر قطع مسافت کرده سحرگاه که دروازه حصار گشودند علی الغفله بقلعه ریختند و دست بقتل و غارت گشادند امام ویردی آقا بمقاتلت آمد بیکرش خسته و دستش بسته و سرش گسسته شد بدست سرقلی آقای قاجار شامبیاتی بقتل آمد و آنچه در حصار و قلعه بود بغارت رفت اعاظم طوایف کتول که از بساط خدمتگذاری مباعدت میکردند مستوجب گوشمالی شدند لاجرم نواب والا بجانب ایشان رفته سر خه محله و قزلق را بگرفت و کتول پس از کر و فر بکر از بهر بیت شدند نقدعلی خان و آقا مهدی و آقا برخوردار که بزرگان آن طایفه بودند گرفتار شدند و بقتل در آمدند و بیست هزار از مراعی و مواشی آن طایفه بغارت رفت **رفتن نواب حسینقلیخان قاجار بر سر مهدی آقای دوالو برادر حسنخان و کشتن او و فرار رضا خان و رفیع خان دوالو برادرانش بطهران** چون مهدی آقا برادر حسین خان و حسنخان دوالو در قریه سیاه تلو از توابع استراباد عمارتی بنیاد کرده و مامن و مسکن ساخته و با چاکران خود بحارست خویش میپرداخت نواب جهانسوز شاه با یکهزار سوار بر سر او رفته جنگ در انداخت و بالاخره قلعه او را بتصرف گرفت و او را اسیر کرده با جمعی از دوالو بقتل آورد و اموال ایشانرا بغارت داد رضا خان و رفیع خان برادران او فرار کرده از نواحی استراباد بطهران شدند و در بلوک خار و ورامین سکونت کردند پس از روزی چند عیال خود را در انجا گذاشته بشکایت جهانسوز شاه روی بعراق و فارس کرده در خدمت سلطان بعدیل محمد کریم خان وکیل شرح حال خویش و قتل اخوان و اقربا معروض داشتند دیگر باره وکیل از نواب آقا محمد خان و حسینقلی خان برنجیده تهدید شدید کرد آقا محمد خان پاسخ داد که بر پسر خونخواهی پدر لازم است مقصود برادرم مملکت ستانی و کشورگیری نیست با قتله پدر خود محاربه و مضاربه کردن منافی اطاعت این دولت نخواهد بود بعد از دلایل متین کریمخان فی الجمله ساکت گردید و رفیع خان در نزد کریم خان بماند و هم در شیراز در سنه رحلت یافت پسرش محمد خان بجای او رسید و در مجلس وکیل اذن جلوس داشت گویند در عیسال دختری از طایفه دوالو که در حباله نکاح حسینقلی خان بود بنابر عداوت و عصبیت بتحریک اکابر طایفه دوالو سمی نقیع درکار او کرد و در آغاز شباب بقتل چنان جوانی که بحسن و جمال و شاب یکسر ممتاز در جهان داد ولیکن چون مقدر نبود تریاقات مجربه معالجه پذیرفت وی قصد قتل همخوابه کرده چون خون زنان را شامت است وی را مطلقه کرد و این سخنان مبارک حضرت سلطان الاولیا علی المرتضی ع را بر زبان آورد ع بیت دع ذکرهن فما لهن وفاء — ریح الصبا و عهودهن سواء — یکسرن قلبک ثم لا یجبرنه — وقلوبهن من الوفاء خلاء **ذکر منازعه و محاربه حسینقلی خان با مهدیخان**

ذکر گرفتاری مهدی خان حاکم مازندران بدست نواب حسینقلی خان بیگلربیگی مازندران او را و گرفتن او و اسیر نمودن جان محمد خان بلوچ و رها کردن

سابقاً سمت تحریر یافته که کریم خان وکیل بعد از قتل محمد خان سوادکوهی حاکم مازندران حکومت دار المرز را به پسرش مهدی خان داده و او را بان ولایت فرستاده بجهة معاونت وی جان محمد خان بلوچ را با هفتصد سوار در نزد وی ساخلو گذاشت و بمهدیخان اشارتی کرد که اگر تواند در هنگام فرصت بدفع حسینقلی خان پردازد و خون پدر خود محمد خان را سبب و بهانه سازد مهدیخان در حکومت مازندران استقلال یافت و دو هزار تفنگچی برگرد خود مجتمع دید و گاه وگاهی گفتی که خون پدر خود را از پسر محمد حسنخان خواهم خواست و مکافات خواهم کرد همانا این سخن را بگوش خاقان قاجار رسانیدند و او را خشمگین کردند خان قاجار که اسفندیار را ثانی خود نمی پنداشت و بر ناصیه دلیران [illegible] داغ اطاعت میگذاشت برین سخنان بیهوده خنده زد و مرکب بخواست و فرمود که بعضی از ملازمان سوار شوند هنگام غروب مهر تابان چون سپهر طالع و مانند ماه در آن شب سیاه راه مازندران برگرفت رخش صرصر شتابش بر وهم مهندس پیشی داشت و با سایق بساط سلیمان خویشی سحرگاه چون خورشید از افق دار الحکومه مهدیخان که در بارفروش منزل داشت طلوع نمود مهدی مضل در بستر خواب بود که خان سپهبد چون عمر عزیزش بسر رسید وی چشم بگشاده اجل مبرم مجسم را با مرگ مصور بصورت صارم بر بالین خود دیده دم بر نیاورده زمین بوسه داد غلامان خاصه دستش بر بستند و بر قفایش زدند عجز و لابه و توبه و انابه کرد و خون خود بزر خرید و بسر انجام خونبهای خود پرداخت بمازندران غلغله و ولوله در افتاد سرکشان بگریختند و خان والاشان فرمان داد که جان محمد خان بلوچ با هفتصد سوار رکابی کریمخان از مازندران بیرون شوند فی الفور پیاده و سواره بلوچ از بارفروش کوچ و از راه لاریجان بمعاودت فارس مامور شدند چون از سکنای شهر و برزن بصحرا مجتمع آمدند و جمعیت خود در نظر ایشان بوقعی جلوه کرد همانا اظهار جسارتی خواستند چند تن از غلامان ابواب جمعی حسینقلی خان از دنبال بجانب شهر همی آمدند سپاهیان زدند و بلوچ اسب ایشان را بگرفتند و پیاده در شهر بحضور رسیدند و حال عرضه کردند خان والاشان محمد حسین بیک بلوچ را نزد جان محمد خان گسیل کرد استرداد خواست وی نپذیرفت و فرستاده باز آمد و پاسخ باز آورد خان قاجار برآشفت و مرکب بخواست و چون شهبازی که به تیهو گراید یا ضرغام که بر آهو جهد با سواران خود راه در نوردیده بجان محمد خان بلوچ و پیاده و سواره زندیه بتاخت لمؤلفه رسید و دید و صفی برکشید و رزمی ساخت که خواست بر فلک از رزمگاه خون و غبار

بکتف هر تن کان تیغ برق فعل رسید ز شک توسن تازی بسنگ کرد گذار

دو بود و چار شد از تیغ آتش انگیز مرکب و مرد بلی و چار شود چون تیغ شیر دچار

بلوچان بیچاره از جان دل برگرفتند و ناله برآوردند خان دلیر خصم بند شهرگیر از قتل بلوچان نادم و خود بر سر جان محمد خان بلوچ اسب برافکنده بدو رسید کمانیکه در دست داشت بحلق جان محمد خان فکنده او را از فراز زین فرود کشیده بر زمین افکند وی بعجز و الحاح درآمده از قتل خود سخت بترسید و توبه کردن گرفت خان پوزش پذیر خطا بخش بر او بخشوده او را و همراهان او را رخصت داده بجانب کریم خان روانه نمود و خود بازگشته پس از اخذ مال و منال و جریمه عظیمه مهدیخان را از [illegible] خلعت داده بازگردانید و خود بدار الملک خود آسایش فرموده از این پس مهدیخان حد خود بدانست و زبان فروبست که گفته نظم

جان است و زبان زبان دشمن جان است گر حیات بکار است نگه دار زبان را

ذکر آمدن زکیخان از جانب کریم خان وکیل بمازندران و استرآباد و بازگشتن بشیراز

چون وقایع گذشته را بر کریم خان برشمردند با آنکه مردی حلیم و خسروی کریم بود سخت برآشفت و نیک بد گفت جناب آقا محمد خان بجهة واقعه این علل و انسداد این خلل با بزرگان قاجاریه همداستان شده باستانه سید بزرگوار و امامزاده والاتبار امیر احمد بن موسی الکاظم رفته پس از زیارت در آنجا معتکف گردیده و از این کار اظهار انفعال کرده کریمخان وکیل بنقد از وی خوشنود شده دلخوش کرده و گفت همانا این خان قاجار را نامی سزد برادرش جاهل است و وی عاقل گناه آنرا بدین نتوان گرفت و خود عزم رکوب کرده پس از رجوع از مسجد الشهر بزیارت رفته با جناب آقا محمد خان التفات نموده سخن گویان و مهربانی کنان دست او را گرفته از بست بیرون آورده بجائی فرستاد و خشمش فرو نشست و پس از روزی چند زکیخان زند بصفحات مازندران مامور شد و پس از ورود بمازندران الله ویردی خان کرایلی در [illegible] بخدمت نواب حسینقلی خان آمده او را از مدافعه و منازعه ممانعت کرد و استدعای قدوم او بجاجرم نمود خان والاشان بپذیرفت و بدعوت وی بجاجرم قدم رنجه کرد و در آن ایام که در جاجرم بود الله ویردی خان ارگ جاجرم را بدان حضرت واگذاشت و خود را خلع نمود

[illegible]

و نصر الله میرزا ولد شاهرخ میرزا از ارض اقدس نزد وی آمده او را بتقویت امر سلطنت خود دعوت کرد وی قبول نفرمود و مرتضی قلیخان
برادر وی بدشت ترکمان شد و زکیخان میرزا علی خان دولو و مهدیخان را در حکومت استراباد و مازندران مستقل نمود و بهزار جریب پیامده
کاظم خان سورتیج هزار جریبی را که ارادت کیش آن خان ذیشان بود مقید و مغلول نمود و حاجی زکیخان دودانگه را که در مقدمه محاربه ساری مدد
و معاضدت با نواب حسینقلی خان موافقت و یاری کرده بود بگرفته و قضیهٔ قتل چارده کلاته را بعضی در ینسال دانسته اند علی ای حال
بفارس معاودت نمود و کریم خان بستگان را ها و مقیدین را اطلاق کرده از زکیخان بغضب در رشد و با وی التفاتی ننمود و ویرا بشرارت
نسبت کرد و فی الواقع چنین بوده است و در مقام خود بظهور خواهد رسید **ذکر نهضت نواب حسینقلی خان بجاجرم**
و مدافعه با طایفهٔ ترکمانان کوکلان و غلبه بر آن سپاه ترکمانیه کوکلان که بشجاعت و ثروت معروفند در ملک الله
ویردی خان حاکم جاجرم پس از مراجعت نواب حسینقلی خان در آمدند و اغنام و دواب جمعی را بردند وی حال خود بر جناب ابوالفتح حسینقلیخان
عرضه کرد و از خدمتش استمداد نمود طوایف کوکلان با دو هزار سوار دلیر بر سر جاجرم آمدند و علانیه برزم پرداختند چون این خبر بخان مذکور
رسیده توقف را جایز ندانسته بر فور سواران رکابی خود را برداشته شش روزه راه را بیک شبانه روز درنوردیده طوایف ترکمانیه کوکلان
از خبر عزیمت نواب والا استحضار یافته با گروهی از یکه تازان باسل در تنگنائی که در معبر او بود کمین نمودند خان دلیر حزم را رعایت نموده
راه را بگردانیده بناگاه بحوالی جاجرم رسیده فی الفور بمجادله صف برآراست چندانکه الله ویردی خان جاجرمی ببهانهٔ استجمام مراکب و استحکام
رکابش خواست که مقاتله را بدیگر روز افکند آنجناب از کمال جلادت و بسالت اهمال و کسالت را ننگ شمرده باشتعال نایرهٔ جنگ
استعجال فرمود کوکلانیه عرض راه نزد مراجعه کرده بالاتفاق بمحاربه درآمدند و از دو جانب دست و بازو گشادند تیرهای جوشن شکاف چون
جرهٔ بازان آهنین منقار بپریدن درآمدند و تیغهای تارک گرای چون ضیاغم فولادین چنگال بدریدن پرداختند کرکسان را طوی عظیم مهیا
شد و ددان را سفرهٔ فراخ گسترده آمد **نظم** از آن دشت تا سال صد زیر گل * همی کرگ تن برد و کفتار دل * بالاخره هزیمت در کوکلان
در افتاده مقارن اینحال اللهیارخان قلیچی حاکم سبزوار که از متابعین خان بزرگوار بود برحسب مقرر با سپاه خود بموافقت و معاضدت
جهانسوز شاه در رسیده و از غنایم وافرهٔ کوکلانیه حظی وافی و بهرهٔ کافی برده دویست نفر از بزرگان کوکلان مقتول و جمعی مقید و مغلول
شدند و پس از هفته ئی از شرح آسایش خان والاشان برامیان و اللهیارخان بسبزوار مراجعت کردند و در این ایام دیگر باره نامهٔ ملاطفه
ختامهٔ جناب خان اکبر آقا محمد خان در مداراة و مواساة با وکیل برادر جلیل در رسید لهذا بجهة امتثال امر والا مقرر شد که نواب شاهزاده
فلک جاه فتحعلی خان ملقب ببابا خان سمی جد امجد و فرزند جهانسوز شاه بدیدن عم اکرم و عمهٔ معظمه سمی خدیجهٔ کبری خاتون سرای کریمخان
وکیل بشیراز روانه شود و مایهٔ التیام فیمابین وکیل و نواب حسینقلی خان پدر والاگهر خود گردد **ذکر رفتن نواب شاهزاده**
فتحعلی خان ملقب ببابا خان بشیراز و سیورغال دامغان و مراجعت و منازعت با طایفهٔ
کوکلان ترکمان نواب حسینقلی خان باشارهٔ برادر اکبر آقا محمد خان فرزند ارجمند نامدار خود فتحعلی خان را با بعضی هدایا و تنسوقات
مازندران و استراباد و ترکمان و نامهٔ موافقت ختامه روانهٔ شیراز نمود و جمعی چاکران عاقل و آتالیقان کامل در خدمتش مأمور داشت
در روز ورود او کریمخان وکیل بنابر رعایت دلجوئی و تفقد ملوکانه و خوشخوئی شیء چند از سران بپذیرهٔ آنحضرت فرستاد و بعد از
حضور دست آن شاهزاده درست حسب بزرگ نسب را گرفته با خود بحرم سرای خاص برده عمهٔ مکرمه را بملاقات وی مژده داد و ابواب
منت و رحمت بروش گشاد و اظهار ابوت و فتوت با خانزاده والاشان کرده و در ضمن سؤالات پاسخهای پخته و سخنان سنجیده
سنجه از وی شنیده غالباً شبها با نواب ابوالفتح خان ولد خود او را بر سفره خواندی و فرزندانه با خویش بخوان برنشاندی گاه گاه فتحعلی
خان و ابوالفتح خان را که قریب السن بودند با یکدیگر بکشتی افکندی و اغلب شاهزاده قاجار بر شاهزاده الوار بحریدی و غلبه کردی و وکیل
بخندیدی پس از دو ماه توقف دامغان را سیورغال ابدی آنحضرت مخصوص داد و را روانه فرمود و آنحضرت بقزوین آمده اعمام والامقام
خود را ملاقات و با اقارب و عشایر تفقد و التفات فرموده از قزوین عزیمت خدمت پدر والاگهر کرده و دیده او را بدیدار خود روشن و
محفل او را برخسار خویش گلشن نمود بشرح رشحی از صوادر و سوانح سفر خیرت اثر خود پرداخت و خاطر عاطر والد ماجد را از احوال اخوان مجموع

ساخت همانا میرزا علی خان قاجار دوالو حاکم استراباد طایفه کوکلان را بمخالفت خان والاشان تحریک و آنگروه را آماده تعریک کرده بود در محل موسوم بقراشیخ پای در میدان نهادند و دست بمحاربه گشادند بعد از رزمی قوی و قویم و حربی شگرف و عظیم کوکلان بهزیمت رفته و جمعی بقتل و غارت آمدند بیت چنان بود پدری کش چنین بود فرزند چنین بود عرضی کش چنان بود جوهر ذکر منازعه

نواب شاهزاده فتحعلیخان با میرزا علیخان دوالو بیگلربیگی استراباد

چون تحقق شد که میرزا علی خان دوالوی قاجار بمخالفت اصرار دارد نواب شاهزاده ملقب بجهانبانی یعنی فتحعلی خان ثانی احتشاد لشکر کرده از دامغان روی بآن سر نهاده در روز یازدهم محرم الحرام سال یکهزار و یکصد و هشتاد و نه دار دار استراباد و میرزا علیخان بیگلربیگی استراباد را مقهور گرفته مغلول نمود و مقید فرمود مردم استراباد بهم برآمده مخالف و موالف نواهای بم و زیر ساز کردند و ملتزمین رکاب سور و سرور آغاز نهادند و بامثال مضامین این ابیات مترنم شدند **نظم** اگر بچه شیر ناخورده شیر بپوشد کسی در میان حریر بگوهر شود باز چون شد بزرگ نترسد ز آهنگ پیل سترگ چون نوید این ظفر بگوش نواب جهانسوز شاه رسید از دامیان با دویست سوار خنجرگذار حرکت و ایلغار کرده سریعتر از برق و باد باستراباد در رسید و جنگ در پیوست سی نفر از موکب آنحضرت و یکصد نفر از اهالی استراباد کشته شدند و در شهر فتنه قیامت قیام کرد نواب جهانسوز شاه بتکیه سادات مغیدیه نزول فرمود و بتشفع و توسط آن سادات عالیه درجات در عصر همان روز از شهر بیرون آمده راه رامیان برگرفت و بمقام خود در رفته مرفه الخاطر بیاسود و نواب باباخان جهانبانی با بشارت پدر بدامغان رجوع فرمود میرزا علی خان دیگرباره رهائی یافته بحکومت استراباد پرداخت و آتش حقد و حسد در کانون سینه اش فروغ یافت و بتعاقب اندیشه ناک و پژمرده دل همی زیست و در چاره کار خود رای همی زد و استعداد مخالفت و مخاصمت همی افزود چون ترکمانیه یموت ایل عنجد از اخلاص کیشان و ارادت اندیشان سلسله جلیله قوینلو بودند میرزا علی خان دوالو با طایفه کوکلان که از اضداد یموت شد مراوده در آمیزند و آنان را بخویش رام گرداند که در هنگام فرصت آسیبی بخان والاشان نواب حسینقلی خان رسانند باطفای شمع وجودش که بر عوالم ضیا و ظلم نورگستر بود دست برد از نداطایفه نیز تعهد این امر خطیر و مهم عظیم باوی کرده در تهیه اسباب بودند ذکر عزیمت

نواب حسینقلی خان ملقب بجهانسوز شاه بمحاربت قادرخان عرب بسطامی و تحصن او و غارت حواشی و مواشی بسطام

قادرخان حاکم بسطام که از جانب کریمخان وکیل در آن صفحات حاکمی قادر بود نسب از اعراب بنی عامر بود بجهة اظهار عقیدت و مخالصت بدولت شهریار زند پیوسته با سلسله جلیله خاقان شهید سلطان سعید محمد حسن خان قاجار سلسله جنبان خلاف و سرهنگ افواج نفاق بود و در هنگام فرصت اظهار عداوت میکرد در این ایام که نواب حسینقلی خان در رامیان منزیست خان مذکور خلافی چند کرده بود و از ایلغار صرصر هنجار آنحضرت خایف و در پناه برج و باره تمکن و تحصن میکردند و در نهایت احتیاط میگذرانید و جاسوسان گماشته که پیوسته او را از درنگ و شتاب و ذهاب و ایاب و تکامیشی جناب ابوالفتح جهانسوز شاه آگاه میکردند مع هذا آن حضرت یکهزار سوار از ترکمه و قاجار برداشته روی ببسطام کرد و قادرخان عرب در نهایت خوف و کرب در قلعه متحصن شد و تفنگچیان او بر بروج عروج کردند و عقده از دل یاران مورخوار و افعیان آتشبار برگشودند حضرت حسینقلی خان اینگونه رزم را بیفایده دیده بتاخت و تاراج حوالی بسطام اشارت کرد دلیران اتراک در قلعه جات اعراب ریخته دست بقتل و غارت و اسر و نهب و حرق برآوردند از حد شاهرود الی اشهای بیارجمند باشارت آن شهریار ارجمند بغارت رفت بیوتات ویران و اموال منهوب شد و خرمنها سوخته و شجرها افروخته آمد و دود و آه رعایا و برایا بمهر و ماه رسید و خلایق بعجز و لابه در آمدند و بر ایشان بخشوده سواران را از نهب و غارت و اسر منع فرموده عقلای قوم این ابیات خواندن گرفتند **نظم** جهانسوز شه پیکان سرکش است که پولاد را دل پر از آتش است چو ناورد با سنگ خارا کند بر او راز خویش آشکارا کند ز آتش چه آید جز افسرده خاک چو خس القصه بیست هزار از اغنام و انعام نصیب غازیان نصرت کسیب آمد سواران بفرمان سپهسالار قاجار همه را براندند و باماکن خود رسانند و غنایم ملازمان رکاب بر ایشان بقدم حسب شد و آنحضرت باشی چند از نقای سپاهیان همرفت از راه کرتوی کتول راه رامیان را میان بسته بتعجیل قطع همیخواست بزرگان کتول بخدمت آمده رکاب بوسی کردند و مستدعی شدند که آن شب در آن طایفه نزول فرماید و از

مقاسات آن ایلغار لجی برآساید چون بدیگر گونه تقدیر رفته بود تغییر نیافت و آنحضرت از آنجا گذشته بسرخه دشت از توابع فندرسک رسید
و عزم جزم کرد که شب در آن صحرا بخواب و صباح بر امیان شتاب کند غلامان را رخصت انصراف فرمود و خود با ششی چند بخیال آسایش
در آن دشت مرگ خیز قیامت انگیز توقف کرده بغنود

در ذکر شهادت ابو الفتح حسینقلی خان بن خاقان شهید محمد حسن خان بن فتحعلی خان قاجار قوینلو انار الله براهینهم

تفصیل این اجمال و مآل آنکه در آن تیره شب هایل که شب چهارشنبه دوازدهم شهر صفر بود نواب ابو الفتح حسینقلی خان بحکم قضا و قدر در آن صحرای پر
خوف و خطر از مرکب فرود آمده مسندی گسترده و بر بالش زین تکیه گردیده بخواب رفت و طرفه شبی سهمگین و تیره بود که جو هوا از قطران
گونه داشت و سطح زمین از قیر مونه نظم تیره شبی گژها و پر دادی نشان هر زاویه ٭ چون قطرها از زاویه پیدا کواکب از سما ٭ نور از کواکب
کاسته وود از جهان برخاسته ٭ چون مردم بی خواسته گیتی ز زینت بینوا ٭ مادر بخوست بی انقضای موعد مقرره دمبدم فرزند بلا
همی زد و کیوان قدر بی مهابا تقدیر لحظه بلحظه تیر قضا بر زه قضا همی نهاد سعود را بر مدارج فلک قدرت صعود نبود ولی نحوس را از طبقات
سپهر قوت نزول می افزود جلاد بلا تیغ مهند بر فسان بر و زمی کشید و سیاف اجل پی پیچ صارم قاضب بزهر غضب آب همیداد
آرتق نامی از ترکمه گوکلان که با اعادی آن دلیر نوجوان معاهده داشت و در سلک ملازمین رکاب آنجناب منسلک بود در این شب که زیاده
از ششی چند در حوالی آنحضرت نمانده بودند آنان نیز خسته و خفته فرصت غنیمت شمرده مستغرق دریاهای بیم و هراس از محل کشیک و
پاس پیشتر آمده طره دولت را آشفته و دیده اختر را خفته دیده اصلا و مطلقا حقوق نعمت را رعایت نکرده و بر جوانی آن شاه
نوجوان رحم نیاورده بشمشیر بیداد تن پاک آن خدیو والا نژاد را در خون کشید نظم تنش را بشمشیر کین کرد چاک ٭ بخون غرقه شد زیر
سنگ و خاک ٭ آن اهرمن ابلیس تلبیس پس از قتل سلیمان عهد و ابو البشر عصر بر اسب خود برنشسته بدشمنان مژده برد سحرگاه
که آفتاب برآمده چاکران خفته از خواب مرگ برخاسته بر سر او آمدند و تن پاکش را بخون غرقه دیدند بیخود ناله و فریاد برآوردند و خاک
مصیبت بسر کردند و سواری دو سه باطراف خبر بردند شور نشور برپای خواست و فزع اکبر قایم شد میرزا سعدالله و میرزا عبدالله
فندرسکی مغفور بودند بواسطه قرب جوار پیشتر از دیگران بر سر آن قتیل جلیل و شهید سعید آمدند گریبانها دریده خاک بر سر کردند و ناله و
شیون برآوردند نظم هوا از اشک مرغان پر ز ژاله شد ٭ که از بانگ نخجیر پر ناله شد ٭ بنالید بلبل هم از شاخ سرو ٭ چو دراج در زیر
گل باتذرو ٭ چون این خبر وحشت اثر باطراف مشتهر و منتشر آمد جهانی برآشفته شدند و دوستان و دشمنان بهم برآمدند نواب شاهزاده فتحعلی
خان بجاجرم رفت محمد یار خان و بابا ولیخان و دوجی نواب مهد علیا و متعلقین حرمخانه را از شر اعدا محافظت کردند و از راسبان نزد
مرتضی قلی خان بمازندران بردند و بدو سپردند مرتضی قلیخان از سانحه برادر چون عود بر آذر همی سوخت و مصطفی قلیخان را بتعجیل روانه سرخه
دشت کرد وقتی رسید که سادات فندرسکی نعش آنحضرت را تغسیل و تکفین کرده بودند و انتظار حکم برادران آنحضرت میبردند وی بر سر
نعش برادر آمده مویه برداشت و موی برکند و خاک خون آلود سرخه دشت را بر موی سیاه همی پراکند نظم همی گفت زاری یل سرفراز ٭ برفتی
چنان کت نه بینیم باز ٭ درفشان مهی بودی از راستی ٭ چو کشتی تمام آمدت کاستی ٭ تو تا بر نشستی بزین خدنگ ٭ نهنگ از دم آسود
و ضیغم ز چنگ ٭ بدی از دل و دست دریا و میغ ٭ یکی مشت خاکی کنون ای دریغ ٭ بزرگان گتول و کبود جامه و فندرسک و قاجار با
مصطفی خان نعش آنحضرت را حرکت داده با تعزیتی تمام بجانب استراباد رفتند و جسد گرامی پسر را در جوار مرقد پدر بخاک سپردند مرتضی
قلیخان قاجار برادر آن شهید والا مقدار نیز از آن با گروهی از اهالی استراباد و اعاظم طایفه قوینلو و عز الدینلو در رسید دیگر باره
شیون و ناله بنیاد کردند و مویه برآوردند مرتضی قلیخان و مصطفی خان و سایر قاجاریه بر سر برادر والا گهر نوجوان آمده چون ابر بهاری
گریستند و چون صبح صادق جامه دریدند نظم جهان بر گرفتند با او خروش ٭ تو گفتی جهان اندر آمد بجوش ٭ همه جامه کرده کبود
و سیاه ٭ همه خاک بر سر بجای کلاه ٭ بر و بوم گریان پر از داغ و درد ٭ به پیشه درون برگ کلنار زرد ٭ یکهفته تمام رسوم تعزیت مرعی داشتند
و از آن پس مراجعت کردند و در تحقیق قاتل آنحضرت کمال تدقیق بجای آوردند مع القصه جناب حسینقلی خان برادر صلبی و بطنی حضرت آقا محمد
خان و از طرفین پدر و مادر هر دو قوینلو و همشیره زاده محمد خان بیگلربیگی مازندران بوده و در عین شباب که عمر مبارکش بیست و شش تمام

و آغاز سال بیست و هفت بود چنانکه گذشت عمر و دولت را وداع فرموده فرزند ارجمندش نواب فتحعلی خان بود دیگری بعد از شهادت وی متولد گردید که بنام او موسوم آمد و او را حسینقلی خان ثانی خوانند و مدت ملک و خروج آن خان سعید شهید در مازندران و استراباد و دامغان هفت سال الی آغاز هشتم سال بود وی در لشکرکشی و دشمن کشی عزم متین و رای رزین داشته و در بسالت و شجاعت نادره دهر و اعجوبه عهد بوده و با وجود گرفتاری برادر اکبر نواب آقا محمد خان در شهربند شیراز بدست کریم خان زند اصلا از مخالفت وکیل پروائی نداشته و از غایت علو همت جز خویش را شایسته تخت پادشاهی نمی پنداشته و مولانا محمد مازندری مؤلف تاریخ محمدی واقعه او را در سال یکهزار و یکصد و نود و یک شمرده و میرزا علی قلی متخلص باقبال صاحب تاریخ ملک آرا در یکهزار و یکصد و نود و نه مرقوم داشته و میرزا فضل الله خاوری شیرازی صاحب تاریخ ذوالقرنین نیز با مؤلف تاریخ محمدی موافقت کرده والعلم عند الله تعالی

ذکر رفتن نواب مرتضی قلیخان باستراباد و تحقیق پیوستن قتل خاقان شهید حسینقلی خان و کشتن میرزا علیخان دولو حاکم و بیگلربیگی استراباد بقصاص خون برادر شهید سعید خویش

مخفی نماناد که مذکور و مسطور گردید که خاقان سعید شهید که پسر محمد حسن خان قاجار را نه فرزند ارجمند بوده و سابق برین وقایع نواب عباسعلی خان در صغر سن رحلت نموده درین ایام که جهانسوز شاه عالم فانی را بدرود کرد هفت برادر والا گهر باقی بودند در عوالم فتوت و مراتب اخوت قتل چنان شهریار جلادت شعار را از یاد داده رتبه و مقدار ترکمانی کوکلان دانسته چون درین باب دقایق و حقایق امور را ملاحظه و عقلا و نقلا تجسس و تفرس رفت مشهود آمد که این امر بتحریک و ترغیب میرزا علیخان قاجار دولو بیگلربیگی استراباد بوده و ارتق ترکمان را وی تحریص و تحریض نموده نواب مرتضی قلیخان که بر مسند جلالت صدر و بر گردون نبالت بدر بود با وجود نسبت امی بطایفه علیه دولو از رعایت شروط و عصبیت برادری اغماض نکرده پس از زمانی چند با جمعی از ملازمان اخلاصمند باستراباد عزیمت کرده بمجلس بیگلربیگی توجه نمود در اثنای صحبت بمعاهده و معاقده که با یکی از چاکران خود کرده بود اشارتی راند آن غلام ارادت فرجام بی واهمه و توانی بضرب گلوله تفنگ میرزا علی خان را بقتل آورد ملازمان وی قصد قاتل کردند چاکران مرتضی قلیخان نیز دست برآوردند دگرباره بازار کارزار رواجی یافت و دستهای بیگانه با قبضهای صمصام آشنائی گرفت *نظم*

ز هر سو خروش و تکاپوی خاست ... ز خون ریختن هر طرف جوی خاست
بجوشید شهر و برآمد خروش ... تو گفتی همی کر شد از نعره گوش

عاقبت الامر پس از قصاص و قتل جمعی عوام و خواص نواب مرتضی قلیخان بنوکنده از آن مراجعت کرده بیاسود و منتظر فتوحات غیبیه همی بود

ذکر اطلاع نواب جهانبان جلیل الاعتبار حضرت آقا محمد خان از قتل نواب جهانسوز شاه و سوگواری و زاری او بر برادر والا جاه

بریدان سریع السیر پرواز از طیر اقتباس کرده از شهادت جهانسوز شاه که علانیه مخالف کریم خان وکیل بود بشیراز خبر بردند کریمخان با دلی شادان و زبانی تسلیه خوان حضرت آقا محمد خان را ازین مصیبت عظمی آگاهی داد خان والاشان از خبر قتل برادر با جان برابر گریبان پاره کرد و بدر رخسار را پر ستاره ثابت و سیاره اقارب و عشایر قاجاریه بر گرد وی اجتماع کردند و ناله و آه برآوردند مراکب عربی را دمها بریدند و کواعب فارسی را کحلی پوشانیدند چاکران جامها چاک و سروران بر سرها خاک کردند خون در رگها جوشیدن گرفت و نایها چون نایها خروشیدن برداشت چندانکه بزرگان قاجار نواب آقا محمد خان را تسلی دادند و از شماتت اعدا تحکی کردند سودی نداد و منعی نپذیرفت و بپاسخ لایم و عاذل همی گفت *نظم*

برادر تو دانی چو کهتر بود ... فروتر بود مهر مهتر بود
بزد دست و جامه بدرید پاک ... بناخن دو رخ را همی کرد چاک
همی گفت کردا یلا سرورا ... هنرور برادر گو صفدرا
چو گنجی بدی از هنر در جهان ... نهان گشتی و گنج باید نهان
جهان بی تو بر من مماناد دیر ... شدم سیر ازو گر تو زو گشت سیر

الحاصل شهریار رحیم حلیم کریمخان وکیل امرای خود را بتعزیت و تسلیت بخانه جناب آقا محمد خان فرستاده او را بحضور بردند و دلجوئی بحد کرده و در این اثنا خبر رسید که مرتضی قلیخان بخون برادر خود میرزا علی خان دولو را در خون کشیده و دیگرباره کریمخان از جسارت فرزندان محمد حسنخان برنجیده و در مقام انتقام اهل استراباد برآمده مقارن این حال فتنه مشایخ و اعراب بنادر و سواحل بظهور انجامید و زکیخان زند بدان صفحات مامور گردید

ذکر طغیان مشایخ بنادر و سواحل و مأمور شدن زکیخان زند و گرفتاری او در دست شیخ عبدالله

بنی معین مخفی نماناد که نواب کریم خان وکیل بعد از استقلال در امر سلطنت ایران قریب پانزده سال در دار الملک شیراز جنت طراز
سکونت داشت و تمام اوقات را بعیش و طرب و لهو و لعب و آنچه عمارات میگذاشت و در آن ایام شمشیر خلاف و صمصام مصاف
در نیام زنگار گرفته امری که مایه حرکت وی گردد اتفاق نیفتاد خاصه پس از شهادت نواب ابو الفتح حسینقلی خان بکمال اطمینان و استقلال
حاصل کرد و جعفرقلیخان و مهدی قلیخان و رضاقلیخان و علیقلیخان فرزندان خاقان شهید محمد حسنخان که در قزوین بودند نیز بخدمت
وکیل رفته و در نزد برادر والاگهر جناب آقا محمد خان همی زیستند و با اینهمه سرکشیها و طغیانهای جهانسوز شاه شهید آقا محمد خان قاجار
در نزد وکیل نهایت عزت و اعتبار داشت و در مجلس او بر همه امرای صاحب داعیه از قبیل آزاد خان افغان و امثال ذلک مقدم می‌نشست
و اغلب اوقات در مشاورات ملکی دخیل و مشار وکیل میبود و کریمخان او را پیران ویسه میخواند و در پهلوی خود می‌نشاند ولی در این اوقات اندک
باوی دل بد کرده بود و مسامحه میکرد از اینرو در این ازمنه حاکم بندر مسقط بواسطه محکمی خویش پای در دامن خلاف کشیده و سر بمتابعت
دولت وکیل فرو نمیآورد لهذا کریم خان زکی خان را بتسخیر مسقط و تدمیر امام خارجی آن ملک مامور کرد

ذکر ولایت بندر مسقط و صعوبت تسخیر آن

ولایت عمان یکطرف آن بیابانیست غیر ذی زرع که بوادی یمن پیوسته و سه طرف دیگر بدریای
ذخار متصل است و لنگرگاه سفاین و زوارق و معبر غرابات و جهازات متردده درین بحر ناچار مسقط است و آن فیمابین دو کوه
واقع است که تخمینا بقدر یک فرسنگ کشتی را از عبور بین الجبلین چاره نیست و فاصله میانه آن دو کوه یک تیر پرتاب است که باید
سفاین آن مسافت را طی کرده داخل دو کوه شده در محاذات مسقط لنگر اندازند و درین عرض راه مذکور از دو سوی بر دو کوه برجها ساخته
شده و توپها نهاده آمده که بی استیذان حاکم مسقط ورود زورق بدان بندر در کمال صعوبت بلکه محال است چه عبور کشتی یکانه ازین
میانه که طول آن فرسنگی است و عرض آن توپهای دو سوی بر دو جانب کوه میرسد بی رای اهل ولایت امتناع دارد و در هر دو صد کام
توپی آتش فشان ثعبان کام نهاده اند و حاکم و محکوم این ولایت کلا از سلسله خوارج نهروان و از اعادی حضرت امیر مؤمنان علی
بن ابیطالب علیه السلام میباشند و پیشوای خود را که از آن سلسله قدیمه است امام برحق میدانند و سلطان حقیقی میخوانند مع القصه
زکیخان زند بامر کریم خان وکیل بتسخیر بندر مسقط رفته از حدود بندر عباسی و هرموز الی عسلویه و کنگان و بوشهر و ریق تا دورق و خفار که
مسکن اعراب بنی کعب بوده و اکنون بکعب شهرت نموده حکم وکیل صادر شد که جهازات و غرابات و سفاین و زوارق را جمع و آماده کرده
بمدد زکیخان و تسخیر مسقط اجتماع نمایند لهذا زکیخان با سپاهی بیکران از عرب و عجم و اتراک و الوار ببندر عباسی آمده مستعد این کار
گردید و شیخ عبدالله بنی معین حاکم هرموز که آن نیز از بنادر قدیمه معروفه تا بندر عباسی هشت فرسنگ است نیز مامور بمتابعت زکیخان
سردار گردید و او سابقا بتدبیرات بسیار بحضور وکیل آمده یک فرزند خود را برهانت در شیراز گذاشته بمحل خود برگشته بود و پیوسته از این
کار نادم و در مقام چاره آن جازم بود و پیوسته در خدمت سرکار سردار حضور و دخالت در امور داشت در این ایام گوش زکیخان
زند که شیخ عبدالله بنی معین را دختری است در کمال جمال و نظیر او در همه گیتی محال زکیخان را قوه طامعه بهیجان آمده طالب وصل و
وصلت او شد و از خدمت شیخ عرب خواهش کرد که او را در جزیره هرموز میزبانی کند شاید اسباب مصاهرت فراز آید شیخ غیور سردار مغرور را
بمیزبانی بخواند و در هنگام رکوب مراکب بحری با معدودی از همراهان وی بدریا براندند و در آن دریای بیکران همی رفتند و بتماشای
ماهیان و صید آن قلاب بستگان شعف همیکردند نظم

بدریا سفاین بریدند راه ‌ همی بادبانها کشیده بماه
چو بر سبزه دشتی سواران جنگ ‌ ازو هر سواری درفشی بچنگ
چو کوه روان هر یکی بادبان ‌ بهر که برابری و گر سایه دار
چو بر روی گردون پراکنده ابر ‌ همه میغ را برق و باران ز تیغ

الحاصل همی رفتند تا بساحل رسیدند زکیخان با نه نفر طهمورث دیو بند از کشتی فرود آمده بجزیره رفت عربی چند
بی شلوار که از کشف عورت عار نداشتندی باستقبال سردار آمدند مساک الله بالخیر گفتند و جوابی نشنفتند دانستند که سردار مردی
نادان بصورت انسان است با شیخ خویش مرحبائی زدند بر سر راه سردار پشت پائی زکیخان که اوضاع زیبای شیراز را دیده بود از دیدن
خانهای چوبین و جامههای پشمین حیران فرو ماند گمان کرد که شیخ را عمارتی است فاخر و انواع تکلفات در آنجا حاضر چون قدمی چند برفت
بخانه از چوب و علف رسیده بتکلیف میزبان فرو نشست ملازمانش را هر یک عربی بجنب برد و بندی بر پای بر نهاد و پس از ساعتی میزبان را

مهربانی بخاطر رسید قدری خرمای سبز نارس در کاسهٔ چوبین کرده بخدمت سردار آورد و عرض کرد که در بنادر دریا بجز ماهی و آب شور و خرمای نارس چیزی دیگر پیدا نگردد و ان مهمانی که منظور سردار است ما را میسر نیست اگر مقدر باشد و حیات سرکار سردار بعد از نجات از این جزیره و استخلاص از این خطیره باقی بماند تنعمات سابقه را هم در شیراز ملاقات باید کرد و الا فلا از کنگیان سردار اندفشار شیخ بر آشفته بروی دشنامی گفته اعراب بندر بشوریدند و سردار را فرو کوفته در بند کشیدند سردار دانست ع که این سیه کاسه هم اول بکشد مهمان را بعجز و لابه درآمد شیخ گفت رهائی تو موقوف بود و میسر نیست و الا محال خواهد بود اما بزرگان سپاه که در رکاب سردار ببندر عباسی آمده بودند هنگام شام اثری از رجعت زکیخان ندیدند گمان کردند که امشب بجهة حصول مطلب در مضیف لطیف شیخ با صبیحه ملیحه وی هم آغوش است و در میانه آن دریا لنگر اقامت انداخته است و شراع قوایم او را بر فراز سفاین افلاک برافراخته است ندانستند که بیچاره از مقاربت معشوقه موهومه مأیوس و در جزیره هرموز مقید و محبوس است تا این راز مخفی از طرفین هویدا شد و قصهٔ آن ضیافت هرموز و رفتن سردار بمضیف شیخ هرموز بعرض کریم خان وکیل رسید بعد از تردد و سفرا و تودد امرا بسر عبدالله بنی معین که در شیراز مرهون بود با خلعت فاخره بهرموز بردند و سردار کثیر الاقتدار را ببندر عباسی آوردند چون هنگام سفر دریا درگذشته و فسحتی چنین عارض گشته جستند سردار و لشکریان الوار با طبل و نای و کوس و علمهای زنگارنگ مظفر و منصور بشیراز وارد شدند و معاشره و معاقره شواهد و امارد برپا

در ذکر سرداری علیمرادخان زند بجانب کردستان و سوانح آن سفر بی سامان علیمرادخان

مانند زکیخان مردی نادان نبود و پیوسته در این امر او را مورد ایراد و طعنه میداشت که سردار سپاه شاه شهانه بخانهٔ اعدا برود مایهٔ ننگ و عار دولت وکیل نشود تا سلیمان پاشای والی کردستان و حاکم بابان از دولت عثمانیه و والی بغداد رنجیده بوکیل پیوست از جانب آنجناب بازگشت و بعد از فوت او برادرش محمد پاشا نیز بهر دو دولت اظهار مراودتی میکرد عمر پاشای والی بغداد او را معزول و محمود پاشا را حکمران و والی کردستان کرد و محمد پاشا متوسل بوکیل گردید و علیمرادخان بسرداری کردستان مأمور شد و جمعی کثیر از کردستانی صاین قلعه و انکوران و مراغه در خدمت علیمرادخان سردار بکردستان رفتند و سپاه رومیه نیز بحمایت محمود پاشا آمده رزمی سخت درپیوست علیمرادخان که مردی دلیر و در بسالت مانند شیر بود کاسه و قدحی چند از بادهٔ خلاری عتیق برنگ عقیق بسر درکشیده بر زین برنشست بمیان میدان درآمد و دست بکار برگشاد روی بسنگر رومیه کرده اسب بمیان سنگر بجهانید و گفت منم علیمرادخان سردار کریم خان وکیل اهالی سنگر چون سرکار سردار را بشناختند در کمال شعف بخدمتش شتافتند زخمی بر او زده او را از زین مرکب بزیر آورده و در زنجیر کشیدند و بر سپاه بی سردار تاختند تیغ در آنها نهادند گریزندگان سپاه از باد و برق سبقت و سرعت کسب کردند مجملا الا قلیلی جان بدر بردند و سردار را در زنجیر گران کشیده بدار السلام بغداد و سلام عمر پاشای عثمانی نهاد بردند و روزگاری محبوس داشتند تا بتوسط علما و امرا عمر پاشا او را روانهٔ خدمت محمد کریم خان زند کرد و در مجلس خاص معاقره اختصاص یافت و باصلاح این امر نظر علیخان زند مأمور گردید و عمر پاشا معذرت کرد

در وقایع سال یکهزار و یکصد و نود و شرح حال محمد صادق خان استظهار الدوله برادر وکیل با اهالی بصره

چون عمر پاشا والی بغداد در چند مقام با وکیل زند مخالفه کرده بود اولا آنکه در طاعون اینسال اموال و اثقال مسافرین و مجاورین عجم را که بزیارات مشاهد متبرکه واقعه در ملک عرب ذهاب و ایاب داشته اند ضبط نمود و دیگر آنکه از مترددین حاج بخلاف سابق باج گرفته و دیگر آنکه با اعراب بنادر و مسقط اظهار موافقت کرد و دیگر آنکه محمود پاشا را بجای محمد پاشا بحکومت کردستان مسلط ساخت و چند آنکه کریمخان وکیل در این باب و سایر اسباب اظهار عتاب کرد سودی نبخشید لهذا صادق خان برادر خود را بتسخیر بصره مأمور فرمود و سپاهی بیپایان با او همراه کرد و صادق خان در دوازدهم شهر محرم الحرام از حویزه خروج و در پانزدهم بساحل شط العرب نزول کرد و آن شطی است معروف که انهار و سیلاب بسیار در آن میریزد و بدریای عمان منتهی میشود و بی جسر عبور از آن محال است خان مشار الیه بساختن جسر پرداخت و در ایام بهار با تمام رسید و شیخ عبدالله منتفج با طایفهٔ خویش بحمایت بصریان برخواست و وکیل دولت فرنگ که در بصره بود نیز تقویت ایشان کرد و با جهازات سرکاری بر روی آب آتش باری نمود و معبر جسر را نیز در مدت هفده روز بسته شد و در هشتم شهر صفر

صادق خان از جسر عبور و بظاهر امّ البلاد بصره در آمد و سلیمان آقای متسلّم بصره که از جانب عمر پاشا در بصره حکومت داشت محصور گردید
و از طرفین شعلهٔ منازعه فلک پیما گشت و توپهای آتشبار بغلغله و طنطنه در آمد مجملاً اینکه مدت محاصره بطول انجامید و بصره مفتوح نگردید
و رئیس خوارج مسقط با دوازده هزار عرب بمعاضدت متسلّم بصره آمد و درین ایّام و اوقات که سال هزار و صد و نود و یک رسیده
بود سلطان مصطفی خان خواندگار روم وفات یافت و سلطان عبدالحمید خان بر جای وی جلوس کرد و محمّد وهبی افندی را نزد کریمخان
بسفارت فرستاد و خواهش رفع سپاه از محاصرهٔ بصره کرد و کریمخان نپذیرفت و در تسخیر بصره اصرار بیفزود و بعد از یکسال و کسری بصره بتصرف
صادق خان در آمد و خواهرزادهٔ خود علی محمد خان را در آنجا حکومت داده خود نزد کریمخان وکیل بازگشت سلیمان آقای متسلّم بصره و ولد
شیخ درویش را بحضور کریم خان برده مامور بتوقف شدند **ذکر مخالفت اعراب بصره با علی محمد خان زند و کشتن او و دگر باره رفتن صادق خان بجانب بصره** علی محمد خان همشیره زادهٔ صادق خان بعد از رفتن خال خود صادق خان
بواسطهٔ غلبهٔ جوانی و غرور فرمانروائی سلوکی شایسته با اعراب نکرده و با وجود آنکه رئیس منتفج را امان داده بود و ایمان بکلام الله ممهور
موکد کرده بعد از استیمان و اطمینان بغارت اعراب فرمان داد آنان بمحاربه در آمده سپاه او را بهزیمت راندند و باجتماع بر سر وی
آمدند وی نیز بمقابله رفت و از کثرت لجاج مشایخ اعراب بمبارزت و لا علاج شدند النّار و لا العار گفته مرکبان تازی برانگیختند و آب شط
بر صحرا بسته صحرا را پر گل و لای و وحل کردند چندان از سپاه فارسی الوار بقتل در آمد که آب رنگ قرمز فرنگ گرفت و خاک گل ارمنی گشت
علی محمد خان بدست غلامی سیاه از خربندگان مشایخ اعراب بقتل در آمد و بسیاری از سپاه کریم خان عرضهٔ شمشیر فنا شدند علی همّت خان
کهتر برادر علی محمد خان و محمّد حسین خان بهبهانی در بصره متحصن و واقعه بر وکیل عرضه کردند کریم خان بغایت اندوهناک گردید و دیگر باره سپاهی عدد
تمام فراهم کرده صادق خان برادر خود را بسرداری بصره و مدافعهٔ اعراب روانه کرد صادق خان استظهار الدّوله و پسرش جعفر خان و جمعی امرای
زندیه بجانب بصره شتافتند و بساحت بصره نزول کردند و اعراب هنگر شدید النّفاق باطراف متفرق شدند و در چاره کار خود حیران بودند و از
بازیچهای زال پیر کودک طبع روزگار استحضار نداشتند که گفته اند نظم هزار نقش برآرد زمانه و نبود　یکی چنان که در آئینهٔ تصور ماست
کسی ز چون و چرا دم همی نیارد زد　که نقش بند حوادث ورای چون و چراست **ذکر وفات کریمخان وکیل در سال یکهزار و یکصد و نود و سه هجری و اشارتی ببعضی سوانح آن ایام و محامد صفات آن شهریار والا مقام** بر دانشمندان دقیقه شناس پنهان نیست که بقا را فنا در قفا و جوانی را پیری در خلف و صحت را مرض در کمین
عزت را ذلت مترادف و عمر را اجل متعاقب است وجود بی زوال مخصوص ذات باری تعالی است و بس این شیشه شکستنی است و این رشته
گسستنی انجام زهر چشیدنی است و این بار گران کشیدنی نظم یکی را بستر بحریر اجنک　یکی را بنام و یکی را به تنک　همی رفت باید ازین جایگاه
نیست بمردان برا از مرگ بیچاره نیست　لهذا محمّد کریم خان زند پس از نادر شاه افشار هیچیک از سلاطین متاخرین بحسب برز و
بالا و یال و کوپال و ضخامت جثه و عظمت پیکر با وی برابر نبود و از اختلاف طبع و انحراف مزاج بمعالجهٔ طبیب محتاج و مدتی مریض و علیل و ایام صحتش
اندک و قلیل بود و درد و آزار در شهر صفر که او را انجام سکون و حضر و آغاز حرکت و سفر آخرت بود قولنجی شدید بروی عارض و آناً فآناً
وجع و الم در تشدد بود بهیچوجه افاقتی و معالجتی روی ننمود تا بحکم اذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة و لا یستقدمون در روز سیزدهم
رحلت یافت و بعالم باقی شتافت و بسبب اختلاف خوانین زند که مردمانی نا خردمند بودند سه شبانه روز نعش آن سلطان کریم
و دارای حلیم بر زمین ماند کسی بتغسیل و تکفین وی نپرداخت تا بعد از قتل جمعی زکیخان زند استقلال یافت و جسد ورا از ارک بباغ کلاه فرنگی
برده و در آنجا بخاک سپرده چنانکه تفصیل این اجمال مسطور خواهد شد بالجمله مدت سلطنت وی در فارس و عراقین و آذربایجان الا
خراسان سی سال و هشت ماه و سه روز بوده و در نیمهٔ ثانیهٔ دولت خود بیشتر اوقات را به بنای عمارات صرف مینموده و فی الواقع آبادی
شیراز از آثار معماری عزم متین اوست چه در طرف دروازه باغ شاه ارکی متین و باغی گزین و میدانهای وسیع و دیوانخانه و حرم
خانه رفیع بنا نهاده چهار بازاری از دروازهٔ اصفهان در حوالی ارک آغاز کرده مسجد و حمّامی در کمال استحکام پرداخته خندق و برج
و بارهٔ شیراز را بس مستحکم ساخته بود و بعد از وی بحکم حضرت پادشاه قاجار منهدم کردند القصّه وی مردی شجاع و کریم النفس و سلیم

لطبع و رعیت دوست و عشرت جوی و نیکوخوی بود در لباس بحیث فرومایه باصرخانی قناعت کردی و غالباً آنرا نیز برآیح وصله
برزدی برینت اصلاً مایل نبود و خود را آلی مینا نیست و خود را شاه نمیخواندی و وکیل رعایا میشمرد و از جور و اعتساف دور و
بخراجی از سطر اضی همیبود چون رحلت کرد در خزینه وی هفتهزار تومان زیاده نبود و آنرا نیز از خراج بلاد تازه آورده بودند و دولتهای
وافره از بیرمهای عرب و سایر عمال عجم بلاوارث بر و عرضه کردندی از ضبطان تحاشی عظیم کردی و باوجی کسی بخشیده شبها در باغ
بزم باده و ایاغ داشتی لولیان بمجلس آوردی رقصیدندی و شب خسپیدندی و آن امر قبیح را وقیح نشمردی و جمعی از زنان فاحشه لولی
در خارج شهر برواج دادن کار غربا و شهری مشغول داشتندی و وی ممانعت نکردی و مصلحت ملک دانستی شبها بیام برآمدی
اگر در شهر نوای ساز و صدای آواز و اسباب عیش و طرب و آثار لهو و لعب شنیدی و دیدی فرحان و خوشنود شدی
که بحمدالله رعایای ما آسوده خاطر بشادی میپردازند و ملالتی از ما ندارند و اگر شبی کمتر آوای چنگ و نای شنیدی متغیر و ملول گردیدی و گفتی
پیداست که امروز وزیر و کلانتر بر رعایای ما حوالتی کرده اند و چیزی صادر نموده اند که امشب ملالتی دارند و فردا تحقیق کردی و رفع اجحاف
نمودی بعضی از خصایص اخلاق وی را در این مقام نکاشتن از انصاف دور است و ترقیم آن ضرور **حکایت** وقتیکه عمارت
مسجد کردی روزی بنظاره و تماشای کارکنان آنجا توجه فرمود و پس از گردش و سیارش بر روی سنگی فرو نشست و غلیان خواسته
بکشید نظرش بر مردی گل کار ژنده پوش افتاد که سر بر آسمان کرده و در زیر لب دمدمه کرد کریم خان وی را پیش خواند و سبب آن عمل
پرسید وی عرضه داشت که سر بر آسمان کردم گفتم خدایا تو یک کریمی که بنده از بندگان خود را بمجلس کرم بپادشاهی رسانیدی این بنده کریم
است از بندگان تو در نام با تو شریک که حشمتش داده و غلیان طلائی بدین صفا و بها پیش خدمتی با این جمال و جلال بمجلس اشاره بدستش
داده من نیز یک کریم نامم که بدین فقر و فاقه بگل کاری و مزدی اندک ساخته ام و از صباح تا اکنون آرزوی غلیانی گلین دارم و دست ندهد از
تفاوت حال این سه کریم نام متعجب شدم و شکر کردم کریمخان از استماع این کلام غلیان مینای مرصع را بوی داده پس از کشیدن
بوی بخشید و فرمود بهای آن فلان مقدار است زنهار فریب نخوری و کمتر نفروشی پس کارکنان دولت بهای معین بدو دادند و غلیان
وکیل را بخریدند و آن مرد مسکین بدین سخن عامیانه بدولت و ثروت مخصوص گشت و هر دو برفتند و از دنیا هیچ با خود نبردند و نام نیک تنها
و در دنیا بهانا ثبت کردند و گذشتند **ایضاً** وقتی در خارج شیراز تکایا ساختن فرمود درویشی عرض کرد که مرا هم تکیه بسازند که فقرا و غربا
شب در آنجا بیاسایند وکیل بساختن امر کرد یکی از حاضران گفت این درویش مردی بنگ و باده خوار است برای این طایفه چه تکیه باید ساخت
کریم خان انعامی بدرویش داد و گفت اکنون که چنین مخارج نیز دارد وظیفه بدو باید مستمر کرد که چنانکه خواهد معیشت کند و از صادر و وارد
شهر مکین بماند بحکم وی وظیفه بدادند و تکیه بساختند و هنوز باقیست **ایضاً** در هنگام عمارت مشهور به تنگ الله اکبر وکیل در دامنه
آن کوه در معبر نشسته خربزه صفهانی میخورد ایلات اتراک از ییلاق بازگشته از این راه بقشلاق همیشدند پیرمردی سپیدموی قوی هیکل با
احمال و اثقال و اغنام و احمال خود در رسیده از آن ازدحام بپرسید گفتند بگذر که وکیل در دامان کوه برنشسته وی تعظیم کرده با دستار
و در وکیل همی نگریست کریم خان گمان برد که پیری محتاج است و همانا بخربزه رغبتی کرده وی را پیش خوانده خربزه بدو داد و حال وی بپرسید
پیر گفت از ایلات اتراکم و عمرم بصد و نود رسیده وارث و فرزندی ندارم و صاحب ثروت و مکنتم و آن شتر لوک که میگذرد از زر و دینار
نقد گرانبار است و مرا بدین حاجتی نیست چون وکیل در امور خیر ساعی و جاهد است استدعا دارم که این ثروت و دولت از من بپذیرد
و تصرف کرده در مصالح خیر بمصارف رساند بر من منتی برنهد وکیل گفت خود در خیرات و مبرات و قنطره و رباط مصروف کن گفت از من
برنیاید و اگر بمیرم بزرگ طایفه برد و مرا سودی نباشد چندانکه کریم خان از قبول انکار فرمود وی در تصرف اصرار نمود و لابه کرد تا حال بر کریمخان
بگردید و بسنجیده افتاده بگریست و با حضار گفت که از ظلم نادری و جریمه رعایا و مدفون کردن مال خلق اندیشه کردم و خدا را شکر گفتم که
بر خلاف ایام سابقه رعایا از خود بر سر شتر بار کنند و مرا بضبط تکلیف نمایند و من طمع نکنم پیداست که در دل رعایا از من محبتی خداست
و خداوند قلوب ایشان را بر من مهربان کرده و بشبانی من بر این رمه منقول مالک حقیقی گردیده پیر بخشیده دیگربار نپذیرفت و او خداوند مجید را
بحمید بسیکر دار اینگونه امورات در زمان وی بسیار روایت کنند **ایضاً** شبی بزم شراب آراسته داشت و شاهدان لولی بمجلس

خاص خواسته یکی از آنان را که روی و موی بایسته و خلق و خوئی شایسته بود بخلاف دیگر شبان در تهول و رقص کم یافت و بنقص دید
سبب پرسید لولی گفت مردی سبزی فروش بازاری را سالی است که با من نظری است و در مدت دینار دینار از خرج خود حاصل
کرده و تومانی دو سه گرد آورده امشب در مرتبه خود محفلی آراسته و مرا بخانه خود خواسته بود که ناگاه شحنه رضا نداد و بدین حضرم آورد دلم
بدان عاشق تره فروش دلداده و نومیدی و انتظار و زیان وی همی سوزد که آیا بر او چه حالتی و چه ملالتی روی کرده کریمخان بر حال آن
عاشق مسکین ترحم کرد خواجه سرا بخواست و از شراب و کباب و اساس بزم و مبلغی نقد مدد و برگرفتن فرمود و با لولی بخانه مرد بازاری فرستاد
چون در سرای وی بردند و شمع و چراغ بدید و غلامان خنجر بر کمر بدید گمان کرد که مگر شحنه و کدخدا بر مکنون خاطر وی اشراف یافته اند و بگرفتن
او شتافته فرار آغاز کرد تا بهزار سوگند اطمینان کردند و شاهد و شمع و شراب و سایر لوازم و اسباب بدو گذاشتند و بازگشتند و
در آن شب وکیل بدین شکرانه جشن ملوکانه بسر برد و شکرگویان فرو خفت **ایضاً** گاه جشن عروسی فرزندش بر در حرمخانه نشسته
بود و زنان اکابر بدرون همیرفتند و وی را صد غلام سیاه نوبی بجبه کشتیک در حرم با دشنهای زرین قبضه و تیغهای مهنا آماده
بود و در حضورش ایستاده همانا در وقتیکه زنان از قفای صف غلامان عبور همیکردند یوزباشی غلامان متمایل شده در یکی [illegible]
کرد و وکیل بدو متوجه بود و با غیرت وی منافات داشت تیغ یکی از آنان را بخواسته بدید و بازپس داد تا بزرگ غلامان [illegible]
شمشیر وی بدست کریمخان آمد چنان بر کمرش زد که بدو پاره شد بحاضران گفت زنان رعایا و برایا و اکابر و اصاغر که [illegible]
در حکم عیال مند این غلام متمایل شده در یکی نگریست سزای او را دادم که کس در عیال کسی در ننگرد و حد خود بداند **ایضاً** وقتی
در خلوت حال فرزندان وی ابوالفتح خان و محمد رحیم خان و ابراهیم خان مذکور همیشد خوانین زند در استعداد ابوالفتح خان
سخن همیراندند کریم خان پاسخ داد که مرا بر هیچیک امیدی نیست و پس از من بر مسند سلطنت متمکن نخواهند گردید چنانکه [illegible]
میرود این قاجارزاده پسر محمد حسن خان را استعداد شهریاری بیش از همه است حاضران گفتند اگر چنین است چرا او را زنده گذاری
جواب داد که هیهات پسیر اگر خداوند بجهة مهمی بزرگ تربیت فرماید حاشا که من در خون او بکوشم هرچه پس از من مقدر است بظهور
خواهد آمد اگر پای این قاجار بمازندران و استراباد رسد کار او بالا گیرد و کس چاره مرافعه وی بسهولت نتواند

ذکر خروج نواب ملکزاده والاشان حضرت آقا محمد خان بن محمد حسن خان سعید شهید قاجار از شیراز بجانب ری و مازندران

سابقا مرقوم شد که خواهر خاقان سعید شهید محمد حسن خان بعد از قتل پدر
و متواری بودن برادر در دشت ترکمان در شهر استراباد بود در دولت علیشاه افشار کریم خان زند که وی را تو شمال کریم میخواندند
و با زندیه بحکم نادری در دره جز و ابیورد ساکن بود بخدمتی از جانب علیشاه باستراباد مامور شد و در آن ایام قدرت خدیجه
بیگم خانم خواهر نواب محمد حسن خان را خواستگاری کرده آن پدر کشته برادر گریخته از شماتت و طعنه اعدا راضی شد که در حباله نکاح مردی
از منتسبان دولت درآید تا روزی چند آسوده بماند لهذا در خانه کریم خان معتبره بود و بتحقیق و تصدیق جمعی بعد از قتل محمد حسن خان
خواهرش را منکوحه کرده علی ای حال وی از دوستکان خویش خاصه برادرزاده آزاده خود نواب آقا محمد [illegible] رعایت و حمایت
میکرد در این اوقات که کریم خان مریض و توانش بضعف میگراشد غالب اوقات امیرزاده سلیمان بن [illegible] که ده ساله بود در
حرم وکیل رفتی و از جانب نواب آقا محمد خان پیغام بردی و پرسش کردی عمه معظمه بوی از حال وکیل اعلام کردی و تصریح کرد که اگر وکیل وفات
یابد و تو در شهر بند شیراز باشی بیم جان است لهذا نواب آقا محمد خان که شهریاری بود نکته دان روزها بهانه ضعف بیماری و تقویت
سواری بخارج شهر رفتی و گاهی لاشه دوانیدی و باشه پرانیدی اسب خاصه سواری را در محله خارج شهر که میر علی حمزه خوانند
بجوانان قاجاریه داده سوغان همیکردند و منتظر وقت فرار بودند تا روز وفات کریم خان نواب آقا محمد خان در خارج شیراز گردش میکرد
و چون عمه از حالت احتضار وکیل اخبار کرده بود و انتظار خبر صریح همی برد تا قریب بغروب در صحرا بماند گاه غروب بدروازه اصفهان آمد
محمد حسین خان فیروزکوهی ارجمندی و عبدالله خان دماوندی با تفنگچیان خود بمحافظت دروازه مشغول و با ایما و اشارت بخان والاشان
از فوت وکیل اشعاری و اخباری نمودند آن شهریار نکته دان با تدبیر فورا بازیکه در دست داشت رها کرد و در طلب آن بازگشت تا دروازه

بسته شد و بمضمون این رباعی مترنم بود رباعی ما باشه پراندیم که تا باز آید بازی که بهو کرشمه‌ای باز آید گر طالع کرشمه ما باز آید پس باشه بدست آید و پس باز آید
و شب در محله خارج شهر با قاجاریه در خانه رضاخان کنکاج نمود و با انتظار رسیدن علیقلی خان و اخوان و محمد امین آقا و موسی خان و عیسی خان
و سلیمان خان بختی درنگ فرمود آخر الامر در آن شب که چهارشنبه چهاردهم صفر بود توکل و توسل بر چهارده تن کرده با چهارده تن از
اقارب حرکت نموده در سر چشمه رکناباد دوگانه رب یگانه ادا کرده بعد از صرف آب و نان این بیت خوانده بیت بحی شربه آب از
پس بدسگال به از عمر هفتاد و هشتاد سال* و بر مرکب جهان پیما که نواب ابوالفتح حسینقلی خان کفشی که چنین روزی را بوی فرستاده بود
سوار شد. زهی مرکب بیت شتابنده از پیش و رهبر ز پس جهنده ز هان و گریزنده رس چنان بد میان هوا تیر پوی که چوگان
بدستش دست و خورشید گوی در دو شبانه روز باصفهان رسید خوانین قلیچی و برکشاطی و بغایری را دیده قرار دادند که از
دنبال آنحضرت راه برگیرند جهانگیرخان و رشیدخان پسران فتحعلی خان افشار ارشلو نیز فرار حرکت دادند و رضاقلی خان برادر آنحضرت
از صفهان در رکاب موافقت کرد در شب سه‌شنبه بیستم شهر صفر المظفر بزیارت آستانه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه و علی آبائه السلام
مستسعد گردید و در عرض راه از خزاین متوجهات ولایات هرچه بشیراز میبردند بتصرف ملازمان والا در آمد و از آنجمله حاجی صمدای علی
آبادی هرچه داشت تحویل کرد و مژده ورود آنحضرت را بمازندران بردند در چهارشنبه بیست و یکم شهر صفر نوروز فیروز سلطانی و عید سعید
خاقانی در صحبت برادران و احباب و عشایر و اقارب گذشت خان ابدال خان و نقدعلی خان کرد مدانلو و جهان بیگلو با طایفه خود
بخدمت آمده ملتزم رکاب نصرت مآب شدند تقی خان زند سردار ری و مازندران از فوت کریمخان خبردار شده بجانب شیراز عزیمت و
فرار کرد فی الحال مهدیقلی خان قاجار برادر شهریار با یکصد سوار از قاجار و اکراد او را تعاقب کرده چون شاه باز تیز پرواز در رسیده
وی را صید چنگال عقابان کبک شکار کرده بحضور حضرت اعلی آورده پس از مصادره رخصت داد و بدعوت مجنون خان پازوکی که
مردی عاقل و زکی بود بخوار و ورامین نهضت فرمود

ذکر ملاقات و مقالات نواب آقا محمد خان قاجار قوینلو با محمد خان و رضاخان قاجار دوالو و معاهده و اتحاد و مخالفت مرتضی قلیخان و رضاقلی خان با آنحضرت

سابقا مذکور شد که قوینلو و دوالو بسیاری از یکدیگر بقتل آوردند و رضاخان و شفیع خان
برادران محمد حسین خان و حسنخان دوالو از حدود استراباد بخوار و ورامین آمده ساکن شدند و باز بنده مرافقه و موافقه کردند در این
ایام که شانزده سال از گرفتاری نواب آقا محمد خان در شیراز گذشته بود ملاقات و مقالات کردند و شکایت و حکایت گذشته را
درمیان آوردند و بیخ اصلهای نفاق را بدیده تدبر تصور نمودند مشهود آمد که بیت دولت همه ز اتفاق خیزد* بیدولتی از نفاق خیزد
لهذا بمفاد مضی ما مضی بایمان و پیمان تجدید عهد موالفت و اتفاق کردند و دو روز بتوسط نواب جعفرقلیخان برادر در قریه خوار توقف و
در دولاب طهران نیز اتراق فرموده متعلقین قزوین را باستراباد روانه نموده چون مخالفین دوالو موالف و موافق شدند برادران
آنحضرت برخی بنده مرتضی قلیخان و رضاقلی خان بداعیه خودسری و سروری برخواسته شد و اسباب داعیه واهیه فراهم نمودند بمازندران
رفته اجتماعی کرده بر سر راه آنحضرت آمده او را از ورود و تصرف مازندران مانع شدند تحقیق این خبر آنکه چون نواب مرتضی قلیخان
و مصطفی قلیخان چنانکه گذشت خواهرزادگان حسنخان دوالو بیگلربیگی استراباد بودند و در ایران سکونت کرده بشیراز نرفتند
بعد از قتل ابوالفتح حسینقلی خان که الا رضاقلی خان از دیگر برادران اکبر بود مرتضی قلیخان باستراباد رفته باشاره وی میرزا علیخان
دوالو حاکم استراباد را بقتل آوردند و ویرا در استراباد و مازندران مکانتی و جلالتی حاصل شد و اهالی مازندران و اعاظم لاریجان
ویرا متابعت کردند پس از فوت کریم خان بشهریاری وی همداستان شدند در این اوقات که نواب آقا محمد خان بحوالی طهران آمد
وی باقتضای عرق اخوت بملاقات خان جلیل الشان که برادر اکبر بود استبشار نمود پس از ملاقات دانست که آنحضرت را داعیه کاری
بزرگ است بحکومت کوچک قناعت نخواهد کرد و اگر مازندران را تصرف کرد لوای جلالتش براوج کیوان اعتلا پذیرد و در حیات
خاقان شهید سعید محمد حسنخان قاجار عزت و اعتبار مادر مرتضی قلیخان بیش از والده آنحضرت بوده و سابقه نقاری خارجی و داخلی
داشته در این ایام نیز شیاطین انس فیمابین بنیاد فتن کردند و مرتضی قلیخان بورود برادر والاگهر بمازندران رضا نداد و گروهی از تفنگچیان

مازندران خاصه لاریجانیه سفید و سیاه که دو طایفه اند و معبر مازندران مسکن ایشان است بستن طرق دارالمرز و منع واردین آن ارض
مامور کردند و انطایفه در محل موسوم بمیان کلا که معبری شاق و صعب است اشجار فلک بالا بدهره و طبر خاره فرسا قطع کرده بر سر
راه افکندند و دو روی آن را از سنگ و خاک و شاخه و خاشاک بیاکندند و باصطلاح سنگری پرداختند و سدی سدید بنا نهادند
و رضاقلی خان نیز برادر اکبر بکمک بسته بمرتضی قلیخان پیوسته مهیج ماده فساد و سردار محل ابتدا گردید نواب آقا محمد خان جعفرقلیخان
برادر خود را باستمالت مرتضی قلیخان نفرستاد و شرحی در ترک نفاق و قبول وفاق پیام داد و اظهار فتوت و مروت و مواحده و اخوت
کرد جعفرقلیخان ببارفروش که محل ایالت مرتضی قلیخان بود در رفته چندانکه درین باب مبالغه و الحاح کرد سودمند نیفتاد لاجرم مراجعت نمود
در زیر آب سوادکوه بحضور شهریار داراشکوه رسیده ماجرا بر گفت آن یوسف چاه دیده ملازمت چشیده از کید اخوان شمعون ذات
یهودا صفات قرین گروه اندوه گردید و از ملاحظه آن قلوب چون سنگ بس دلتنگ شد از نهانی خویش و مرگ جهانسوز شاه یاد
کرد که مر یوسف گمگشته را او بن یامین بود و درچنین ایام و چو وحش سدی سدید و حصنی حصین مع القصه برضاقلیخان پیام داد که نظم
سیه مار کور ار سرآید بکوب   ز سوراخ غلطان شود سوی چوب
پشیمانی انکه ندارد ت سود   که تیغ زمانه سرت را ربود
پس از شانزده سال مفارقت اخوان و بازآمدن بمازندران شرط مروت و قانون فتوت نیست که نخستین محاربه و اولین مضاربت بین
الاخوان اتفاق افتد که غالبیت و مغلوبیت هر دو خود ننگ ماست و مایه تقویت عدوست ولی باش تا شمشیرهای زنگارخورده بینی که بخون مخالفان
صیقلی شود و زرههای ارزن خشه نگری که بر شاشه دماء منافقان صندلی گردد این کار نه بدلخواه مارقه است ولی نه جای حلم آمده است
و بردباری عرضه گیر ارای الحلم فی بعض المواضع ذلة وفی بعضها عز نبود دفاع له چون این سخنان و روی اثر نبخشید فرمان
بجنگ داد

ذکر محاربه نخست نواب آقا محمد خان قاجار با رضاقلی خان برادر و سردار مرتضی قلیخان و فرار و هزیمت ایشان و رفتن مرتضی قلیخان از بارفروش باستراباد

در روز پنجشنبه
پانزدهم ربیع الاول که ربیع ایام کشورستانی و بهار سال فرخ فال کامرانی بود ملتزمین رکاب را بیورش و گرفتن سنگر رخصت داد
سرکردگان آهنگ سراندازی نمودند و چرخ افکنان بنیاد آتشبازی کردند لطفعلی بیک سوادکوهی که با دسته خود دیگر بخدمت خان جلالت
نشان بسته بود از فراز کوه چون سیلی دریاشکوه بحرکت درآمده از غلطانیدن سنگ و خالی کردن تفنگ زلزله افکن بنیاد دشمن شد
سواران دانلو و جهان بیگلو پیاده و سواره بمبارزت درآمدند رضاقلیخان گریزان ببارفروش رفت و اموال و اثقال اهل سنگر
مطرح نصیب ملتزمین رکاب نصرت انتساب والا شد و از آنجا در کمال جلال بعلی آباد نزول و مصطفی قلیخان برادر شرمسار و عذرخواه
بحضور والا آمده مرتضی قلیخان را پای ثبات از جای بدر رفته از بارفروش با ناله و خروش راه استراباد برگرفت و شهریار قاجار بساری
رفته نواب برادرزاده والاگهر فتحعلی خان ملقب بباباخان که با والده ماجده در ظل عاطفت عم مکرم مرتضی قلیخان آسوده بود بخدمت حضرت
آقا محمد خان رسید و دیده جهان بینش بدیدن نواب جهانبانی روشن گشت او را چون جان شیرین در بر کشیده بر روی و مویش
بوسه میزد و بیاد برادر شهید اشک در دیده میگردانید و در آن ایام از ولادت حسینقلی خان ثانی تقریبا قریب سی ماه گذشته بود و
والده او را مرتضی قلیخان با عیال خود باستراباد روانه ساخته علی ای حال نواب آقا محمد خان مصطفی قلیخان را باستراباد مامور
فرمود و خان احمد خان جهان بیگلو بحکومت شهر بارفروش و رضا خان قاجار بحراست آمل و لاریجان مامور آمدند نواب آقا محمد خان
بانتظار رفع لارسی و لطایف عشی در مازندران متوقف و اخبار فارس را مترصد بود که بعد از وکیل کار بر چگونه رفته است و ملک
بر که مقرر گردیده است

بیان حال امرای زند بعد از فوت کریم خان وکیل و تسلط یافتن زکیخان زند بنام ابوالفتح خان بر خوانین و قتل او

کریم خان وکیل مغفور را سه
فرزند بود ابوالفتح خان و محمد علیخان و ابراهیم خان که در سن طفولیت میزیست ابوالفتح خان در حین بیماری وکیل
بنظر علیخان عم اولاد او و اولاد شیخ علیخان و ولیخان و طاهرخان و سایر اولاد محمد خان زند امعین و حامی خود قرار داد و محمد
علیخان به پناه زکی خان بنی عم وکیل گریخته و در روز قضیه فوت وکیل هر یک دولتخواهان خود را بمعاونت خود خواندند چون حرم وکیل در اندرونی

دیگر بود و ارگ مردانه لهذا اولیخان و طاهرخان و سایر اولاد محمد خان داخل ارگ شدند و نظرعلیخان که اعقل زندیه بود در سرای خود نشست
و زکیخان با هزار نفر بارگ اندر آمد و بسرائی که حرمخانه بود رفته اهالی حرم و غلامان خاصه و عمله سرکاری نظر بسطوت و مهابت او بدو تمکین کردند
و چون در سابق میانه او و اولاد و اقربای شیخعلی خان مخاصمه بود نظرعلیخان ارگ شیخعلی خان را که متعلق بوی بود و در بستهای شهر بود
مضبوط کرده با جمعی بارگ وکیل آمده در ارگ بر روی خود بربسته و با عدم استعداد بی خردانه در آنجا نشسته فی الواقع خود خود را
محصور کرد زکیخان بمحاصره ارگ پرداخت و راه خروج بروی بست از درون و بیرون بنیاد جنگ و انداختن تفنگ کردند چون آذوقه
در ارگ بجز قدری شکر خام و دو سه غزال خوشخرام نبود محصورین بخوردند و باتمام رسید بالاخره بتوسط والده محمد رحیم خان خلف
وکیل که قبل از پدر در هجده سالگی وفات یافته بود از ارگ بیرون آمده که بازکیخان قرار موافقت در امر حکومت ابوالفتح خان دهند زکیخان فرصت
غنیمت شمرده جمیع انقبل آنان را مأمور کرده در خانه منسوب بمحمد رحیم خان نزاع درگرفتند مجملاً نظرعلیخان و سایر خانزادهای نادان را بالمره
بقتل آوردند بعد از این سانحه که سه روز بعد از فوت وکیل سعید بود نعش او را تغسیل و تکفین کرده بباغ کلاه فرنگی آورده بخاک سپردند نام
سلطنت بشرکت محمد علیخان برادرش بر ابوالفتح خان برنهاد و هر دو دست آویز بودند صادق خان برادر وکیل از بصره مراجعت کرد
بر زکیخان اطمینان نداشته در خارج شیراز بماند و همراهانش متفرق شده خود نیز بجانب کرمان رفت و محمد حسین خان سیستانی بدوست
بواسطه فساد پسران فتحعلی خان افشار در اصفهان کشته شدن بدست بسطام خان کارخانه بصوابدید ابوالفتح خان و اکراه خاطر زکیخان
علیمراد خان همشیره زاده وکیل بحکومت اصفهان رفته بعد از اطمینان از سپاهیان و ایمان مغلظه علیمراد خان راه عصیان پیش گرفته ولیکن مکنون
خاطر را مخفی میداشت و بنظم ری و قزوین و مازندران نیز مأمور شد و درین اوقات دیگرباره ذوالفقار خان افشار خمسه که در دولت وکیل دوبار
سرکشی نموده معفو شده بود از علو همت بخدمت زندیه سر فرو د نیاورده اظهار داعیه کرده از خمسه بقزوین آمده تصرف نمود علیمراد خان نیز بدو
مقابله کرده ذوالفقار خان هزیمت شد و علیمراد خان مظفر و منصور بطهران بازگشت چون در لاریجان دو محمد قلیخان نام بودند یکی را سیاه و
دیگری را سفید لقب بود و از آنجا که با مرتضی قلیخان قاجار برادر حضرت نواب آقا محمد خان موافقتی داشتند پس از فرار او باسترآباد متوحش
بودند از بیم شمشیر شهریار قاجار آقا محمد خان ملتجی بعلی مراد خان زند شدند و تعهد فتح مازندران و مدافعه با خاقان قاجار کردند محمود خان افغان را
سردار کرده از ری بتنگه عباس آباد رسیدند

ذکر سرداری محمود خان افغان و هزیمت ایشان از مقابله جعفرقلیخان قاجار

شهریار قاجار برادر خود جعفرقلیخان را سردار و با لطفعلی بیک سه کرده سواد کوهیان برزم محمود خان افغان
و محمد قلیخان سیاه و سفید لاریجانی مأمور فرمود بعد از مقابله و مقاتله جمعی کثیر از زندیه و افغانیه و لاریجانیه مقتول شدند و هزیمت در سپاه
علیمراد خان در افتاد للمؤلفه

ز بس کشته شد بر فلک شد بلند ز قاجار افغان و افغان ز زند
سپهدار قاجار چون شیر نر همی جست بر زند و افغان دلیر
سر تیغ او ابر خونبار بود زمین سر بسر باغ گلنار بود

چون فراریان سپاه زند و افغان در ری بعلیمراد خان رسیدند
توقف خود را صلاح ندانسته غفور خان را در طهران ایالت داده بجانب اصفهان عزیمت بلکه هزیمت جست و حضرت آقا محمد خان قاجار از مازندران
بتسخیر طهران عزم جزم کرد مرتضی قلیخان و رضا قلیخان برادران حسد پیشه مخالفت اندیشه وی دگرباره قانون خارج آهنگی ساز کردند و باخوانین
دوالوی خوار و ورامین باندویسه و در این اظهار معاشقت و مرافقت آغاز نمودند شهریار قاجار دیگربار با جعفرقلیخان سپهدار و برادر صداقت
شعار خود را بمنقلای لشکر ظفر اثر مأمور و بنه و اغروق را بکهتر برادر مهدیقلی خان سپرده برزم اخوان فی اخوت و جهلای بی مروت تصمیم رای
کرد بدین بیت تیمم حجت نمود نظم

که بدشمن بنام من آرخت بهر کمان من ابر است و بارانش تیر
یکی داستان زد برین بر پلنگ چو با شیر جنگ آورش خواست جنگ
بنام ار بریزی مرا گفت خون به از زندگانی به ننگ اندرون

خوانین دوالو رضا خان و میرزا محمد خان
و دیگران از قهر قهرمان سلسله علیه قاجاریه آگاه شدند و بعذرخواهی و پوزش پرداختند با آنکه رضا قلیخان در سعدآباد و ورامین در خانه
خوانین دوالو بود و یکهزار سوار داشت جناب شهریاری او را قابل مخادعت و مخاصمت نینگاشته بار کابداری پیش افتاده بخانه محمد خان ولد
رفیع خان مغفور رفته برادران حسنخان دوالو میرزا محمد خان و مصطفی خان و محمد خان و دیگران از ملاقات و با ایشان معاهده را با یمان موکد
ساخته کلفت بالفت مبدل شده دو طایفه مواحده یافتند و سلطنت آنجناب بتمکین و تصدیق کرده رضا قلیخان را جواب دادند و رها کردند

او مأیوس گشته ندامت یافته بازگردیده برفت و دیگرباره برادران پیغام فرستاده در خدمت سرکار برادر اکبر شهریار والا بمعاذیر موهومه متمسک شدند و اظهار وفاق کردند و برائت ذمه از نفاق نمودند شهریار پوزش پذیر صاحب تدبیر بمضمون المواساة افضل الاعمال والمداراة احسن الخصال برده از روی کار برنگرفت و بمدارا و مواسا بگذرانید

ذکر عزیمت ذوالفقار خان افشار خمسه بتسخیر طهران و محاربه نمودن جعفر قلیخان با وی در قشلاق و هزیمت ذوالفقار خان بجانب قزوین

چون ذوالفقار خان افشار خمسه از رفتن علیمراد خان بجانب اصفهان استحضار یافت گمان کرد که او را در تسخیر ری انعزیمت با سپاهی مستعد مسلح و مکمل از زنجان و قزوین بعزم طهران بجنبش درآمد ندانست که شیری از کنام خشمگین باز آمده که سالیان دراز بهوای دشمن شکنی و نخجیر افکنی مجرب و مهذب گشته آتشی که شیران از آن هراسند در نظر بهمتش آب است و جیشی که دلیران از آن بترسند در خدمتش موج سراب جعفر قلیخان سپهدار آن خسرو آفاق در قریهٔ قشلاق سپاه ذوالفقار خان را استقبال کرده از وصول بطهران سد راه آمد

نظم

ز گرد سپه روز روشن نماند　ز نیزه هوا جز بجوشن نماند
بغرید کوس و برآمد نبرد　برخشید تیغ و بجوشید مرد
توان گشت بوم و جهان شد سیاه　بلرزید مهر و بجوشید ماه
سر خنجر آتش شد و گرد دود　چه آتش کز و جوش برخاست زود

بالاخره ذوالفقار خان صمصام دعوی در نیام انهزام نهفته بقزوین مراجعت کرد و جمعی پریشان از عساکر او گرفتار و روانهٔ دار السلطنه البوار شدند و جعفر قلیخان او را تعاقب کرده در هیچ مرحله آسوده نگذاشت و درین اوقات فرخنده ساعات که قریهٔ دولاب طهران مضرب خیام عساکر نصرت توامان بود عریضه خوانین سیاه و سفید لاریجانیه باظهار چاکری و مخالصت و ترک دعاوی خودسری در رسیده استدعا کردند که نواب مهدی قلیخان برادر کهتر حضرت خدیو قاجار بدیشان رفته آن گروه ضلالت پژوه را مطمئن کرده بخدمت حضرت اعلی آورد او نیز بامر برادر مهتر و خداوند بنده پرور بدانجا شتافته چون رضا قلیخان برین امر مطلع شده دیگرباره از کید و حسد فی جیدها حبل من مسد خلاف عهد و پیمان کرده بخوانین لاریجانه پیوسته و رشتهٔ موافقت از نارا گسسته و در زمرهٔ الذین ینقضون عهد الله ویقطعون ما امر الله به ان یوصل ویفسدون فی الارض اولئک هم الخاسرون منسلک گردید و نیم شب از اردوی حضرت آقا محمد خان گریخته بلاریجان و دماوند رفته آنان با وی موافقت و مرافقت کرده او را و مهدی قلیخان را برداشته بلاریجان بردند و تجدید عهد خلاف و تمهید مقدمات مصاف کردند

ذکر بنای مخالفت و منازعت رضا قلیخان و مرتضی قلیخان با نواب شهریار کامیاب آقا محمد خان قاجار و بعضی سوانح آن روزگار

مذکور شد که رضا قلیخان بعد از برادر اکبر از دیگر اخوان بزرگتر بود و با وجود تلون مزاج و عدم ثبات داعیهٔ سروری داشت و پیوسته لوای فساد و عناد برمی‌افراشت و مرتضی قلیخان برادر خود را نیز در مخالفت با شهریار قاجار تحریص و ترغیب میکرد و در این ایام که ساحت طهران مضرب سرادق ظفر نشان نواب آقا محمد خان بود رضا قلیخان مهدیقلی خان را از دماوند برداشته با محمد قلی خان خوانین سیاه و سفید لاریجانی بلاریجان رفته در مقام عناد و لجاج برآمد و مرتضی قلیخان نیز با جماعتی از قاجاریه و ترکمه که با وی پیوستگی داشتند خلافاً للاخ الاکبر بتسخیر هزارجریب رفت با وقوع این حالات توقف نواب آقا محمد خان در طهران با صورت تدبیر تغییر تمام داشت لهذا عزم رجوع بمازندران جزم فرمود و نواب جعفر قلیخان را که بمدافعه ذوالفقار خان خمسه و تعاقب او مأمور بود از نفاق اخوان اطلاع داده از قزوین باردوی خود خواند اما مرتضی قلیخان بچهاردانگه هزارجریب رفته مردم آنجا او را تمکین نداده و از اطاعتش سر باز زدند وی از آنجا روبدو دانگه هزارجریب کرده ایشان متحصن شدند و قاصدی نزد خان ابدال خان حاکم ساری که از جانب شهریاری مأمور بود فرستادند و از و استمداد نمودند و مشارالیه جماعتی از اکراد برداشته بعزم دودانگه دو اسبه ایلغار کرده بکیوسر رسیده و مرتضی قلیخان قبل از وصول او یکی از سادات هزارجریب را گرو گرفته بفیروزکوه رفته بود و بعد از نزول بفیروزکوه رضا قلیخان را از لاریجان احضار کرده در مخالفت مشاوره میکردند مقارن اینحال جعفر قلیخان که بحکم نواب شهریاری از قزوین بازگشته بمازندران عزیمت داشت در رسید مرتضی قلیخان سر راه بروی گرفته از دخول بمازندران منع کرد تا کار از مقاوله بمجادله کشید در رباط اول فیروزکوه رزمی شدید کردند و چاکران جعفر قلیخان مغلوب شده بقتل در رسیدند جعفر قلیخان با وجود شکستی فاحش جنگ‌کنان و گریزکنان روی بمازندران کرد و از گدوک فیروزکوه سر از بر

رفته جنگ را بجنگل و بیشه درانداخته خود را بمازندران رسانید و رضا قلیخان و مرتضی قلیخان بعد از ملاقات بواسطهٔ سوء خلق از یکدیگر رنجیده رضا قلیخان بمحل خود رجوع کرد و مهدیقلیخان که ناچار با رضا قلیخان در لاریجان بود در مراجعت وی از او تخلف ورزیده با مرتضی قلیخان تألف گزیده باستراباد شد مهدی خان سوادکوهی لد محمد خان حاکم مازندران که درین ایام بدست مرتضی قلیخان گرفتار بود ... اندیشیده از و فرار کرده بسوادکوه رفته و از آنجا روی نیاز بدربار شهریار بنده نواز آورده مورد التفات و عنایات گردید و در عین حرمت و عزت در خدمت آنحضرت مرتبت و مهدیقلیخان نیز از استراباد فرار کرده بخدمت شهریاری پیوست

ذکر عید سعید نوروز فیروز سلطانی بسال خیریت مآل یکهزار و یکصد و نود و چهار هجری

در آغاز این بهار که فروردین باغ دولت ابد مدت قاجاریه بود و آذر خرمن زندیه ع مقدار شب از روز فزون بود و بدل شد روز نوروز بزرگ خاقان ترک و زمین و زمان تهنیت گوی و تقویت جوی بودند باشارهٔ حضرت شهریاری مجلس سور و سرور در سواری آراسته شد خازن ابر آذار بر آن بزم ارم نظم از رشتهٔ لآلی شهوار نثار همیکرد و مجامر دفاین ربیعی از جویبار و شاخسار تزیین آن محفل را بسنبل بدخشانی و یاقوت رمانی هدیه همی آورد و مرغان خوش الحان نیز لحنهای پهلوی و نواهای خسروی برداشته بودند و بهمدستی و همداستانی مطربان سازنده و چنگیان نوازنده بر اغصان و افنان اشجار فنون بم و زیر برار آسته گلهای گلبنان را حسن و ثنان بود و نغمه های مرغکان را عجز شمنان هزاردستان بر آهنگ چهار تار هزار دستان زدی و کبک نر در پردهٔ چپ و ماده هزار سخن راست گفتی بلبل باربد آسا در بزم خسرو نوای طاوس همیراندی و صلصل نکیسا وار در آن محفل شیرین راه سرو سهی همیزدی و دراج در سبزه زار آهنگ سبز در سبز تازه کردی و تیهو در کوهسار نغمهٔ ماه بر کوهان را بلند آوازه نال و نار و در پردهٔ بوسلیک ابیات بوسلیک گرگانی خواندی و قمری و پوپو در زیرافکن و نوا تشبیبات قمری املی اعاده کردندی بطان در جوی آب بربط مینواختند و ماغان در مرداب زمزمه زند مغان زنده بساختند میغ قطره مایر براوراق شاخسار شادروان مروارید برپا کرده داشت گلبنگان دستگاه کین سیاوش و حقه کاوس گسترده بودند و قازان صفیر شیشم و قاقوس برآورده و در آنحضرت صبیح الجمال عدیم المثالی از اهل طبرستان حضور داشت که بخشش صورت داود زمان و یوسف اوان بودی **للمؤلفه**

یکی بت طبرستانی و مهی خزری · نگر د سرخ گلشن بر بنفشه طبری
نگار نوری رخسار و دیلمی طره · اسیر چهره و بالاش کبلی و خزری
میانش شوشه سیمی بنازکی و برنگ · بگرد شوشهٔ سیمش پرند شوشتری
دو دسته سنبل مشکین بر آفتابش · دو رستهٔ ژاله سیمین بلاله برگ طری
تبر بفرق طبر زد زدی لبش از ناز · بپهلوی چو ورا یار نغمهٔ طبری

و از نوادر اتفاقات وصواد در واقعات آنکه درین روز فرزندان محمد امین خان قوینلو محمد قلیخان و مهدیقلیخان از شهربند شیراز در رسیدند و مایه بیروی کار خاقان قاجار گردیدند شهریار والا تبار سرو برجاکران دربار را بخلعتهای گرانبها برآراسته دو سه هزار دست خلعت بماثرین رکاب و اعیان مازندران مرحمت شد و از نوروز سال گذشته که در شهربند شیراز نام محمد کریمخان وکیل مصاحب و دمساز بود و گمان بقای و احتمال حیاتی بمیرفت اندیشه نموده حضرت خداوند حمید را حمد کرد و از طول امل وکیل و بقایای عمر قلیل او در ایام مرض یاد آورده و از نومیدی خویش از حیات و نجات براندیشید بمضمون حقایق مشحون این دو بیت مترنم همی گشت **نظم**

بسا کس که صد ساله را کار بیش · همی کرد و روزی بند زنده بیش
بسا سالیان بسته در بند و جاه · که شد روز دیگر جدا و ندگاه

الحاصل رضا قلیخان قاجار کهین برادر حضرت شهریار که پیوسته تخم نفاق در مزرعه خاطر پر وسواس کاشتی و بنا شایسته خود را شایسته گاه پنداشتی با سپاه وسفید و اماو علیه لاریجان درآمیختی و گاه و بیگاه آتش اختلاف و نفاق و خدعه و شقاق با جدیو آفاق برانگیختی درین ایام با اکراد مدانلو بحکم حضرت شهریار قاجار از بساوجبلاغ کوچیده و در اراضی نور و کجور اتراق گزیده بودند بنای سازش و تملق و مداهنه گذاشته دیا بی آمد و شد با ایشان بگشاده و اهالی نور و کجور را بمواعید موهوم خویش فریفته و بر دولت نامعلوم خود شیفته گردانید بلاف و گزاف مردمان آن اطراف را بخود رام و آزادگان ساده لوح را بطمع آب و جمع دانه پابسته دام ساخت اکراد مدانلو و افراد رستمدار بر وعده و عیدان شقاد جدید با تهمتن عهد بساد بغی و بیاد محکم کردند و از شمشیر خونبار فرامرز تا بی جعفر قلیخان استحضاری حاصل نکرده بودند تا بحکم برادر اکبر ملکه کرامی پدر والا گهر آن سپهدار سپه شکن و صف آرای صفدر در نیمه جمادی الثانی

از قصه

از قصبهٔ علی آباد با حیشی انجم تعداد و عزمی البرز بنیاد روی بر سمت مدار نهاد نظم همی رفت مالان چو سیل دمان خروشان و بر زه نهاده
کمان و در روز بیست و دوم شهر مذکوره بمقصد رسیده گردان مدانلو چون گردان قوینلو را چون شیران شرزه با سنانهای چون ماران
گرزه دیدند ازین محاربت مجانبت اولی شمردند از رضاقلیخان گسسته بجعفرقلیخان قاجار سپهدار پیوستند و اظهار انابه و عجز و لابه نموده معفو
شده **ذکر محاربهٔ نواب جعفرقلیخان سپهسالار با رضاقلی خان قاجار و گرفتاری رضاقلیخان و قاسم خان و اسمعیل خان قوینلو** رضاقلیخان سخیف الرای خفیف العقل از مقدمهٔ این کار عبرت نگرفته با سپاهی
از لاریجانیه و دیگران مانند دریای پرجوش و خروش بجوش آمده اهالی نور را با خود متفق ساخته و از آنجا عزم کجور جزم و در پنجشنبه بیست
هشتم هنگام نماز ظهر در محل موسوم بخواجک صف قتال و جدال آراسته کرد و در مقدمات جنگ و انداختن تیر و تفنگ باظهار تجشم
تقدم نمود و راکب و راجل را بترتیب و قانون رزمسازی برآراسته میسره و میمنه سپاه را مستعد نموده و در وقود نار حرب تعجیل و در شلیک
ماران مورخوار زهربار تأکید نمود سپهدار شهریار قاجار نیز با برادر خود ناچار بمقابله پرداخت و صفوف را تسویه داد و پیاده کمان قدر
انداز را در پیش روی سواران چون سدی آهنین باز کشید و روی برضاقلیخان کرده گفت همین قدر که در سال از من اکبری در
منازعه تو تقدم جستن را خلاف ادب دانستم بخلاف تو که با برادر اکبر جسارت و بی ادبی را بتکرار رسانیدی ازین راه خطا باز آی و با مهین برادر
که اکنون ترا بجای پدر است بترک نفاق گوی و بد و باز گرد و توبه کن تا رستگار دو جهان باشی و الا کیفر خواهی برد و مکافات خواهی دید
رضاقلیخان ازین نصایح برآشفته و برادر دشنام گفته لمؤلفه سپهبد زگفتش دل آشفته شد که گفتار ناگفتنی گفته شد دو
دستان دو سو بر سپه برفشاند مه و مهر را خاک بر سر فشاند برآمد چو تکیدن تیغها چو برقی که بدرخشد از میغها برانگیخت شبرنگ
تازی نژاد تکاپوی بربود از برق و باد بدان آتشین صارم آبدار یکی را دو کرد و دو را کرد چار دلیران دار المرز از دو روی در یکدیگر
ریختند و بحربهای گوناگون رشتهٔ حیات یکدیگر را گسیختند از دود تفنگ روز شبرنگ شده و از خون کشتگان دشت لاله گون آمده
و افراد اکراد چون گودرز کشواد بس سران بخون کشیدند و اشرار اتراک چون فرشید ولهاک بسیار جوانان را سر بریدند سواد
کوهی و لاریجانی چون پود و تار در هم شده بودند و ساروی و نوری چون نور و ظلمت مختلط گردیده القصه بعد از پرخاش و ستیز و حمله
و گریز شکست در عساکر رضاقلیخان در افتاده خود داری نتوانست با اینکه عار فرار بر خود هموار کرده و از بهنهٔ ستیز روی بعرصهٔ گریز نهاد
بحکم سپهدار نصرت شعار یلان سپاه و ارادتمندان شاه بوی در آویخته گرد او را حلقه کردند و آن صید وحشی را بدام در آوردند قاسم
خان و اسمعیل خان قاجار قوینلو که در خدمت وی بودند نیز گرفتار گردیده بفرمان سپهدار قاجار گروهی با خوانین ثلثه و دیگر گرفتاران
منزل بمنزل روانه حضور حضرت شهریاری شده در شهر ساری بنظر اشرف رسانیدند شهریار قاجار قاسمخان و اسمعیل خان را بعد از شماتت
و ملامت بحکم ریاست مستحق سیاست دیده ولی در عوالم ایلیت از جان ایشان گذشته بتنبیه آنان اشارت کرد فراشان غضب پای ایشان را
در شکنجهٔ فلک پیچیده بر فلک بلند کرده بشاخهای پرخار نار کف پاهای چنان خوانین را گلناری کردند ناخن در پنجهٔ آنان نماند تا بشفاعت
اعیان قاجاریه معفو شدند و رضاقلیخان بالحاح در آمده اظهار ندامت کرد و از شرم و بیم گریستن آغاز نهاد و بمدلول لا شفیع انجح من التوبة
خاسر و خایب و نادم و تایب گشت حضرت خدیو مکرمت آئین بروی بخشود و جرمش بخشید و جعفرقلیخان نور و کجور را مسخر ساخته با اعاظم و
اعیان آن سامان بدربار شهریار باز گردیده کدخدایان و ضباط و بلوک مختلع مراجعت کردند **ذکر مأموریت نواب جعفرقلیخان بلاریجان و مغلوب شدن طایفهٔ محمدقلی خانی** سیاه و سفید لاریجانیه با آنکه بولایت نور
و کجور هم سامان و در اتصال اراضی و صحاری و التصاق جبال و براری همسایه بودند و از مقهوریت و مغلوبیت آنان مستحضر شدند همچنان
در مراصد سرسختی و معاقل بدبختی گسسته مهار و خلیع العذار بسر می بردند و سر بر چنبر متابعت و رقبه بر ربقهٔ مطاوعت نمی نهادند شهریار
قاجار جعفرقلیخان برادر و سپهدار خود را با هزار و پانصد نفر پیاده و سوار بر سر آن گروه خذلان پژوه مأمور کرد و خان ابدال خان کرد
مدانلو نیز از ملتزمین رکاب سردار جلادت شعار بود جعفرقلیخان از راه توبه بچمن دریاوک نمارستاق که بدلارستاق لاریجان انتصاب
و التحاق داشت رفته در آن چمن نزول فرمود و خان ابدال با پانصد سوار کرد طایفهٔ خود را از راه تنگل بندپی بامیرکه از اعمال لاریجان است

گذشته بچمن خو فرود آمده و غافل بود که در قفای کوه محیط انجمن سقاق لاریجانیان صف شکن است بناه گاه محمد قلیخان سپید چون ابر سیاه
از اطراف آن کوه گردون شکوه بفراز آمده و باران گلوله چون تگرگ بر شاخ و برگ اکراد فرو باریدن گرفت اگرچه خان ابدال سخت تر از
اوتاد در ثبات پای افشرد ولی سودی نبرد حمله لاریجانیان کوه مال کوه خصال بنیاد ابدال را از جای برکند چنانکه ع ابدال ز بیم چنگ
در مصحف زند ؛ مجملا اکراد بهزیمت عزیمت کردند و منکوب و مغلوب و مقهور و ماسور متفرق شدند چون محمد قلیخان سیاه از کار
خان سفید مطلع گردید بخاطرش افتاد که او نیز روی بجنگ نهد و روی سفیدی حاصل کند غافل که روئی از هزیمت سیاه تر و حال
او تباه تر خواهد گردید چون چمن دریاوک را نیز مانند چمن خوجبال شامخ احاطه کرده بود خان سیاه با سپاه از کوه بفراز آمده مانند دیو
سفید کرد اکرد اردوی آن تهمتن عهد را فرو گرفت و در کمال طیش جیش خود را بمقابله مستقیم کرد شاهزاده کرد را ابدال کرد تصور
کرد و بدیوانگی اظهار تهور نمودند ندانست که این سپهدار پدر بر پدر وارث شمشیر است در معرکه نبرد تیغش شیر است از عهد مهد
با تیر و کمان بازیچه داشتی و از کنام ضیاغم شادیچه کردی ؛ بیت ؛ ز تیری فروتر نمودی ببالا ؛ که تیرش همی خورد خون غضنفر ؛
جعفر قلیخان که دیو سفید را بر در سر پنجه رنجه و شیر سیاه را به نیروی بازوی در شکنجه میداشت جزایرچیان نمارستاقی را که در رکاب
بودند مامور کرد که اجماعاً طرف قفای لاریجانیه را گرفته راه گریز بر آنها مسدود دارند و سواران را امر کرد که بمدارا و مساهله در برابر
اعادی کر و فری بجای آرند خان سیاه با دلیران جلادت بناه از پس خود غافل دلیرانه پیش آمد و رزم در پیوست و سواران نیز تعمدا
قدری جای خالی کردند و بیاد کاتز الصحرا آوردند ؛ شد که ؛ بیت ؛ میشود صیاد مرغان را شکار ؛ تا کند ناگاه ایشان را شکار ؛
چون جزایرچیان نمارستاق بر فراز کوه و پشت سر آن گروه رسیدند یکبار مهره های آهنین که در دل افغیان آتشین عقده گردیده بود
رها کردند صدای غرنگ تفنگ در کوه و سنگ پیچیدن گرفت تا اعدا بمحافظت پس خود پرداختند از پیش و پس بر ایشان تاختند ؛
لمؤلفه ؛ سپهدار ایران در آمد ز جای ؛ بر آورد دست و بجنباند پای ؛ بدستش از آن آتش اکنون هم آتش بیفزود و هم جوی
خون ؛ بجز رق و بغرق آمد از اضطراب ؛ گروهی در آتش گروهی در آب ؛ مرکبان آب سیر بادپای بجولان از خاک دریاوک
آتش برانگیختند و خود نمایان نمارستاق خون دلاوران دلارستاق چون آب همی ریختند سپهدار که از تندی و گرمی بر زین
چون آذر برزین همی افروخت دامن دامن و خرمن خرمن خس و خاشاک وجود عنود را بشعله خشمی و آتش چشمی همی سوخت سرهای
سرکشان چون نارکفته بخون غرقه گردید و دل دلاوران چون امرود کلگون بهر قدم توده توده بود کوهیان کوه کرد را از فراز کوه
بنشیب سراشیب همی افکندند از پیش تیر زین و شمشیر و از پس نیزه و تیر بر عقبشان همی زدند هفت تن سران ایشان را تن از بار گران
سبک کردند و هفتاد تن بسته سرشکسته را با سران کشتگان بدربار شهریار قاجار فرستادند ما بقی هر یک چون غول به بیغوله
و چون دیو بدیولاخ مازندران قرار کردند نواب سپهبد بعد از شرفیابی حضور برادر والا گهر عبور بعواطف بیکران مفتخر شد و در ستایش
و نیایش او شهریار قاجار این بیت شعر که بچندین بیت بر همی ارزد از شاهنامه بر و فر و خواند ؛ بیت ؛ خجسته بر و بوم گرگان که شیر ؛
همی پروراند بجای دلیر ؛ حضرت شهریاری در بیست و هشتم رمضان از شهرساری حرکت و بقصد استراباد روانه شد رضا قلیخان
و خان ابدال خان در مازندران بتوقف مامور شدند که هر وقت احضار شوند شرف رکاب بوسی یابند و بحضور اعلی شتابند موکب
نصرت کوکب بخت بالکای چارده که فی المثل سپهر چهار دانگه هزار جریب را بمنزله ماه چارده و در خوشی آب و هوا اسلم است نزول فرمود
و با اهالی آن ولایت که ابا عن جد بسلسله علیه جلیله خواقین و سلاطین قوینلو ارادت داشته اند الطاف و اعطاف بیکران فرمود چون هزار
جریب در این ایام از اعمال استراباد و متعلق بمرتضی قلیخان بود و شایسته چنان بود که بمیزبانی و مهربانی مقدم سعادت توام برادر اکبر اکرم را
استقبال و بجانب استراباد دعوت کنند نه خود اقدامی کرد و نه بتوسط ملازمان پیامی فرستاد نواب شهریاری از مرتضی قلیخان رنجیده از
رفتن باستراباد فسخ عزیمت و از راه ساور بکراودین اشرف عطف عنان کرده رضا قلیخان و خان ابدال خان را از راه خیابان احضار و
با مرتضی قلیخان مستعد پرخاش و پیکار گشته دیگر باره باصلاح گذشت و رضا قلیخان باستراباد رفته با مرتضی قلیخان از رنجش خاطر مبارک
شرحی بیان کرد و مصطفی قلیخان برادر از جانب مرتضی قلیخان با اظهار اعتذار بحضور آمده شواهد معذرت برآراسته عذر خواسته نواب شهریار

کامیاب

کامیاب اشرف در هجدهم ذی قعده بساری شرف نزول ارزانی داشت و از آنجا ببارفروش عطف عنان فرمود در عمارات شاه عباسی
مشهور بحرم ارم برآسود

رفتن مرتضی قلیخان بگیلان و آمدن رضاقلیخان بمخالفت حضرت آقا محمد خان

چون هدایت الله خان گیلانی ولد حاجی جمال فومنی که پدرش سالها خدمتها بخاقان مغفور سلطان محمد حسن خان شهید سعید کرده و همشیره
خود را در حباله نکاح آنحضرت درآورده بود و پس از خاقان شهید بدولت زندیه متوسل و بعد از کریمخان نیز اصلا اظهار مصادقت و موافقتی
با نواب آقا محمد خان بظهور نرسانیده در وقت جعفرقلیخان سپهدار و مصطفی قلیخان قاجار و مهدی خان تنکابنی بتسخیر گیلان و تنبیه
هدایت الله خان مامور شدند و علی قلیخان برادر کهتر باستمالت مرتضی قلیخان باسترآباد رفت و رضاخان قاجار قوانلو که از خوانین راسخ
العقیده مردی مدبر و مشهور و نیکوخصال و ارادت سگال بود بمحافظت و محارست بلده آمل روانه گشت و چون جماعه سیاه و سفید لاریجانی
بمفاد الخائن خائف بکعبه حضور محرم و طایف نگشته بودند رضاقلیخان مفسد باصلاح ایشان رفت و در نشل و بندپی کسها باخبار و احضار
آنطایفه خایفه فرستاده بعد از ملاقات و مقالات سودای سروری و ماده مهتری دیگربار در دماغ رضاقلیخان هیجان و بروز پیدا کرده
بالاریجانیه سازش و ایمان و پیمان و نوازش در میان آورده آنقوم را بخود دعوت کرد و آنان نیز از بیم شهریار سیاست شعار گردن نهادند
و در این تکلیف عنیف وی را امکانت دادند و بعد از کنکاج و مشاوره مقرر داشت شد که چون اکنون سپهدار بجانب گیلان و علیقلیخان بصوب
استرآباد و رضاخان در آمل و نواب اشرف اعلی در شهریار بارفروش بمدد و عدد آسوده خاطر است اولی آنکه بالاتفاق بر سر آنحضرت
تازیم و بمدافعه او پردازیم تا برادران از اطراف و اکناف خبردار شده باشند کار او پرداخته و کار ما ساخته گردیده است خان ابدال خان
کرد مدانلو را نیز با خود موافقت دادند و باین عزم با جمعی سوار و هزار نفر لاریجانی و سایر موافقان عزم بارفروش جزم کرده همی آمدند که

بیان ورود رضاقلیخان بمازندران و غلبه حضرت نواب آقا محمد خان و گرفتار شدن وی و بردن او بجانب تنکابن و سوانح اتفاقیه

برارباب بصارت و بصیرت مکشوف باد که مرد نامه نگار را در نگارش
نامه فی المثل مانند شاهدان خودکامه تدرّی بر از جامه و طراز خامه و گرمی هنگامه در کار است و از یراکه مشارب و مآرب باختلاف است
در سوق نگارش و گذارش مراتب مختلفه و بیانات متفاوته لازم است و گاه گاه در ضمن مرقومات و معلومات در مقامات جد و هزل و نصب
و عزل تغییر مقالی و تبدیل سیاقی باید که خوانندگان بوده گان و آینده گان از مطالعه یکشیوه سخن ملول نگردند لهذا تلوین در ترقیم حکایات
از راه حکمت و تمکین است که کلام بتملیح و تلمیح شیرین و نمکین شود و فی گفته ام بیت گرچه تلوین نپسندند گروهی در عشق من و این شیوه
که تمکین همه در تلوین است چه اگر قرار کار بر یک نمط باشد با سلیقهای مختلفه موافق نیاید و نگارش تاریخ مایه شنعت و توبیخ گردد و با
قصه سکندر و دارا و افسانه رموز حمزه و کسری فرقی نکند و در نگارندگی احوال ملوک بیان بعضی دقایق و اظهار برخی حقایق را اگر عوام
محمول بر خودپسندی دانند و اما خواص مشمول بر خردمندی خوانند و اگر مرد بینش در ضمن ایراد حالات سلاطین بتحقیقی اشارتی
کند حمل بر اظهار فضل و فضولی نکردن اولی و بر جهل و جهولی نسبت ندادن انسب است و سوانح حال سلاطین را چنانکه بوده بی اغماض
تبیین کردن مایه مزید ایمان و ثبات ایقان و تصدیق بفاعل حقیقی و مبدء التحقیقی خواهد بود که ظهور جمال و جلال و قدرت و شوکت
در سلاطین با استقلال بر قدرت ملک الملوک واقعی دلیل است ع بقا بقای خدای است و ملک ملک خدای تعز من تشاء و
تذل من تشاء و هو علی کل شیء قدیر موهوم نیست و بعالم منشور خود جز این معلوم نه و هر که در تواریخ گذشته گیتی دیده و مجاری
حال رفته گان را فهمیده داند که هیچ چیز شرط هیچ چیز نیست و سررشته قبض و بسط مهام سلطنت در ید قدرت بسلطان حقیقی است
بلکه منزه ذاتش از چون و چه و چون تعالی شانه عما یقولون لهذا شطری از شداید و مکاره و نوایب و حوادث که از گاه خورد
سالی بر وجود مسعود شهریار ایران عارض و وارد شد می نگارد اولا آنحضرت در صغر سن از خدمت پدر والاگهر حرمان یافت و چنانکه
گذشت در خانه سادات مفیدیه بعسرت بسر برد و چون بمراحل هفت هشت سالگی رسید بسعایت حساد و عداوت علیقلی خان مشهور
بعادلشاه المی یافت که قریب بموت بود و از لذات و شهوات نفسانی و تعیشات و تمتعات شهوانی محروم ماند و پس از خروج پدر
والاگهر نایب السلطنه بتبریز گشت و بعد از اختلال حال سلطان شهید از تبریز بهزار مشقت باسترآباد رسید و بدین جرم پدر قصد قتل وی

کرد و بشفاعت محمدخان خال خجسته حال خود معفو گردید و بعد از شهادت پدر بمیان ترکمان گریخت و چون ناچار خروج کرد و در
رزم بر کلاته منهزم شد و شش روز پیاده تشنه و گرسنه در بیشه و جنگل بسر برد چون بآبادی رسید گرفتار گردید و او را نیز در وکیل بردند
ناچار بخدمت قاتل پدر بسر میبرد روز و شب از غیرت خون جگر میخورد چه سختیها که در شیراز کشید و چه طعنها که از بیگانه و آشنا شنید چندین
بار کارش از طغیان برادر قریب بقتل شد و خداوند ویرا حفظ کرد و بعد از رهائی از شیراز بطهران و مازندران رسید خویش و بیگانه بنظر
خواری در او دیدند و برادران از وی بریدند یکسوی از زندیه در تشویش بود و از سوئی مطرود اخوان خویش اگر عموم خلق را بتعداد
اخوان قوت است تعداد اخوان مایهٔ ضعف وی گشت سالها با آن همه الها در کر و فر بود و او را مستقل نمیگذاشتند و پیوسته ارادهٔ قتل
او داشتند از جمله درین اوقات رضاقلیخان فرصت یافته با سوار و پیادهٔ بسیار از لاریجان مراجعت و در بارفروش بر سر آنحضرت
آمده چون قریب بعمارت خاص گردید یکبار هزار نفر تفنگچی را امر بافکندن تفنگ و اظهار مخاصمه و جنگ کرد و در خدمت آنجناب
از اخوان و خدام و احباب کس نمانده بود جعفرقلیخان بگیلان و علیقلیخان باسترآباد و رضاخان بابل و خان ابدال با رضاقلیخان
پیوسته نواب شاهزاده باباخان خردسال و حسینقلیخان شیرخوار برادرزادگان آنحضرت در خدمتش بودند چندتن از ملازمان
مازندرانی نیز از شکوه رضاقلیخان بگریختند و آنجناب تنها ماند و از حال برادر بدخصال تفرس سوء خیال کرده نه پای گریز و نه دست
ستیز داشت بانتظار وصول خان ابدال که هنوز صورت حالش در مرآت ضمیر منیر بسواد خیانت عکس پذیر نگشته بود بتحصن اراده
کرده و در آن عمارت مأمنی و محکمی شایسته نبود و لابد بخلوت بالا بر آمده بحفظ خود و برادرزادگان متم صغیر پرداخت تا از ابدال کرد
یا برادران کرد مددی رسد غافل که عقیدهٔ ابدال نیز تبدیل یافته و با دشمنان ساخته علی ای حال هر دم تفنگچیان لاریجانی شلیکی میکردند
و های و هوئی بر می آوردند گاهی نردبان خواسته و زمانی منجنیق آراسته که ببالا بر آیند و گروهی ازین کار بسته کشایند بضرب
گلولهٔ تفنگ رعد آهنگ دلیران بالا بلند از بالا گرفتی سیر و با خاک پست میشدند چون یک شبانه روز برین منوال برفت و مراد اعدا
بر نیامد از امداد اطراف تشویش کردند و مساعی و اجتهاد خود را درین کار پیش بر همه ظاهر گشت که بران بالا صعود صعوبتی تمام
دارد و بضرب گلوله مرد سوز نمی گذارد و بزیر آمدن آنحضرت نیز امری است محال بر افنای وجودش متفق الرای شدند و بانهدام
عمارت عزم کردند گاهی کلیم وارش در نیل غرق و زمانی خلیل سانش در نار حرق خواستند غافل که خداوند حفیظ ملک نگه دارد
از تاب آتش خلیل چو تابوت موسی ز غرقاب نیل بالاخره آن اشرار کار آتش و شرار را سهل دانستند و فرصت کرده آتش در
عمارت زدند و فی الواقع مقصود آن قوم بود که آن حضرت و برادرزادگان گرامی سرایتش در آتش بسوزند و از ایشان نام نمانند
زیرا که تصور کرده بودند که اگر دولت بانحضرت انتقال کند ببرادرزادگان می خواهد رسید و هرگز بدین امور راضی نمیشدند و کار
بکام خود میخواستند و شاهد ملک را بحجلهٔ خویش می آراستند و تقدیر بر تدبیر آن گروه خنده میزد تا ایام توقف در آن بادگیر
بدو روز و دو شب رسید و خان ابدال نیز از ساری ببارفروش آمده مخالفه آشکارا کرده برضاقلیخان نادان پیوست و شعلهٔ آتش
سرکش کاخ و عمارات بسوزانید و التهاب جوع و عطش شعله برافروخت حضرت والا را برادرزادگان صغیر و مخدرهٔ معظمه مادر ایشان
دل بسوخت و با سر خویش تن در داد بقضای الهی تسلیم کرده از فراز بزیر آمد رضاقلیخان را بخواند و دشنامی چند داد و فرمود برین روشن
است که تو سزاوار بزرگی نه و بزرگان را بدنام کنی اکنون هرچه خواهی کن الحکم لله الواحد القهار نظم مرا مرگ خوشتر ازین زندگی
که سالار باشم کنم بندگی رضاقلیخان این گناه را باجماع خلایق محول نمود و اظهار برائت ذمه همیکرد و خان ابدال و خانان بد
سگال در باب آنحضرت سخنان راندند بعضی بقتل و برخی بعمی رای زدند اعیان جلالا خوریه بندپی که نمک سلطان سعید شهید بر ایشان
حلال باد چون در پرده بدان حضرت ارادت داشتند و درین کار مجبور بودند تدبیری اندیشیده که وجود آنحضرت از کید اعدا محفوظ
ماند لهذا آقاسی خان و میرزا فریدون مشهور بحاجی خانجان حکام بندپی متعهد شدند که آنحضرت و برادرزادگان آزاده و مهد
علیا را بدیشان سپارند و بشل و بندپی برده مقید و محبوس نگاه دارند و شق ثانی و ثالث در میانه نباشد چون مردمانی با حشمت
و ثروت بودند کسی با ایشان بخلف نتوانست اعدا همه ساکت شدند و براین رای ثابت آمدند و دولتخواهان دیوانه رضاقلیخان

گفته

گفتند که این تدبیر نیکوست ولی این فرزانه تدبیر رها کرد و این شیر در بند بندی نماند الا اینکه شیر وارش در زنجیر و سلسله آهنین کشند و بدان مقام بر ند حلال خوریه مصلحت وقت غوغا نکردند و تسلیم نمودند و آن یوسف تخت گاه جلال را با جمعی از آن ناعزیزان مصر کمال مقید ساختند و شیر نر را بزنجیر در آوردند و با نواب باباخان جهانبانی و حسینقلی خان ثانی و مهد علیا شبانه از بارفروش ببندپی بردند و بدست میرزا فریدون و آقاسی خان حلال خوار سپردند عار نباید شیر را از سلسله رضا قلیخان روزی چند بنای کلاه گوشهٔ خلافت برشکست و بر مسند جلالت برنشست رضا خان قاجار از آمل شرحی بجعفر قلیخان ابلاغ کرد بعد از انتشار خبر سپاهیان سپهدار متفرق شده وی با مصطفی خان برادر در تنکابن آمده از غیرت خونش در جوش بود و مصطفی قلیخان بمازندران آمد و برادر خود مرتضی قلیخان اخبار داد

ذکر آمدن مرتضی قلیخان قاجار برادر شهریار از استرآباد بمازندران و محاربات فیما بین برادران

چون حادثهٔ گرفتاری حضرت کیکاوس ثانی و طغیان دیوان مازندرانی بگوش تهمتن نیم روز استرآباد مرتضی قلیخان قاجار رسید عرق اخوت و عصب فتوت وی در ضربان و هیجان آمد با حشمتی حشر و اجتماع لشکر اشارت کرد طایفهٔ قاجاریه دوالو سوزنده تر از آذر برزین برزین نشستند و کوسهای حربی بر اقتاب شتران کوه کوهان فقچاقی و خیوقی بربستند سواران و دلیران ترکمه در قطع این محاکمه از اقطار و اقطاع گرگان خشمناک تر از گرگان غضبناک تر از شیران بر اسبان پیل هیکل زرافه گردن گورسرین بر آمدند بتعجیل صرصر بیابان بریدند و بجیابان رسیدند مراکب توسن لگام خای در رکاب ریمن دیلمان سایه می نوشتند و چون آتش سوزان و شعلهٔ فروزان در جر و جوی میگذشتند **نظم** همه قاهر تراز سپهر و نجوم همه قادر تر از قضا و قدر چرخ از زخم تیغشان بفزع مرگ از نوک رمحشان بحذر با هژبران بیشه هم بالین با پلنگان بکوه هم بستر نواب مرتضی قلیخان و علیقلی خان و مهدیقلی خان و خوانین دوالو و سواره ترکمان و پیاده استرآباد در پنجم محرم یکهزار و یکصد و نود و پنج بیکفرسنگی ساری که آن محل را دراز محله خوانند و از محال فرح آباد فرح بنیاد بود رسیدند مصطفی قلیخان برادر امی مرتضی قلیخان که از گیلان باز آمده در ساری بود در رکاب برادر اکبر خود رجوع نمود رضا قلیخان چون از این کار آگاه شد باندیشه در افتاد و ناچار خان ابدال کرد را که درین اوقات سردار معتبر او بود با محمد قلیخان لاریجانی سیاه و سفید و چهار صد نفر جزایرچی بتعجیل بساری روانه کرد و شب ششم محرم بساری رسیده ظهر از روز بمقابله سپاه استرآباد رفتند و از دو جانب تفنگچیان بر آکردن گلوله غریو و ویله در کوه و دشت فکندند دلیرین طرفین را دل از جای بر آمده اسبان برانگیختند و با تیر و نیزه مقدمات ستیزه بتقدیم رسانیدند عقابان تیر بصید تذروان جان برگشادند و ماران رمح بلدغ عروق معارضان زبان دراز کردند شمشیرهای خراسانی و هندی بقطع مفاصل درنگ ندانستند و طپانچه های صف شکن در شکافتن اعضای صفدران ترحم نداشتند درین کر و فر دو اردکر بسا جوان و پیر ودیعهٔ حیات را وداع گفتند و از آن جمله سر سلطان نام جهان پهلوی که بشجاعت معروف و بمبارزت موصوف بود بخاک هلاک غلطید مع القصه تا سه ساعت از شب گذشته جنگ گرم بود و خان ابدال چون طایر شکسته بال با آشیانهٔ ساری رجوع کرد و از کار رفته بر رضا قلیخان شرحی انهی نمود و در روز هشتم باز با لاریجانیان سنگدل سخت جان بمحاربهٔ مذکور اقدام جست بعد از مقابله پا واگذاشته بدکان صباغی سر خیابان رفته در پای خم رحل اقامت انداخت و از عار نیرو فرفتن در خم نیل و صورت تبدیل رضا داد ع آن شغالک رفت اندر خم رنگ و فی الواقع در چنین ماتمی جامه در نیل زدن وی را بود که از حماقت روی از شهریار با ذل برتافت و با امیری متلون المزاج پیوست و از همه جانب شمشیر بقصد وی آخته و اجل دو اسبه بر سرش تاخته داشت و مرتضی قلیخان روز عاشورا وارد ساری شد و رضا قلیخان از بارفروش با گروهی پرجوش و خروش مکمل مسلح حرکت کرده تا علی آباد آمد و شکست سردارانش اشتهار یافت و همراهانش متفرق شدند نه جای ماندن و نه رای راندن آن بحکم تقدیر رب قدیر دل از شهریاری برداشته از بیم تیغ مرتضی قلیخان بظل عطوفت حضرت آقا محمد خان گریخت که آنحضرت را شفیع انگیزد و عذر جرائم خواهد و وقایهٔ حیات خود کند و از انتقام برادران قاجاریه استخلاص یابد این تیر تدبیر نیز بهدف مراد نیامد و ندانست که خاین در همه ملل و دول مطرود است و قاطع صلهٔ رحم در شریعت و طریقت مردود و لهذا بجنه رشته ماری آمده

الشفاقی ... بخدمت علیمراد خان زند رفته مکانی بنیامت بجانب ارض اقدس مسافرت کرده بعد از مدتی قلیل دنیا را وداع کرد و ترک نزاع گفت

ذکر خروج و عروج حضرت شهریار قاجار آقا محمد خان دیگرباره براریکهٔ شهریاری و استقلال در مراتب تاجداری

فرزانگان دانند که در دنبال هر شبی روزی و در قفای هر خزانی بهاری و پس از هر عسری یسری و بعد از هر شدتی رخائی و با هر خوفی رجائی یکی از امارات دولت پاینده افتادن و خواستن و افزودن و کاستن است بجهة آنچه ... غالبیت و مغلوبیت و هزیمت و نصرت روی میدهد چنانکه در سیر مرقوم است و بجز معلوم نظم کار جهان بود بهر حال در دو سر ... زحمت و خطر نشود مرد با خطر محنت بسان آتش شراست و کس ندید هیچ آتشی که میل نمودش سوی زبر لهذا هنگام برآمدن ماه از محاق و مهر از کسوف فرا رسید و گاه آن شد که یوسف از زندان برآید و عزیز مصر سلطنت شود لهذا امیرا فرید مشهور بحاجی خان جان و آقا سیف خان برادرش که در انتظار فرصتی بودند و در ایام سکونت حضرت شهریار قاجار در بندپی شهریار پرور شهزاده جوان در نهان و آشکار خدمتها کرده داشتند بمحض ضعف حال رضاقلیخان حضرت آقا محمد خان و شاهزاده کامکار را برداشته با تفنگچیان و سواران توابع خانه خود چنانکه گیو کودرز کیخسرو و فرنگیس را از توران با ایران آورد و از شاه ترکان نیندیشید آنحضرت را با تمام برداشتند بی اندیشه از مرتضی قلیخان و دیگران همه راه از ... تا بارفروش شلیک کنان و نعره زنان در رکابش آمده آنحضرت را بیمن فضل حضرت باری بر مسند شهریاری جلوس دادند و چاکرانه در بندگیش ایستادند بیت عزیز مصر برغم برادران غیور ز قعر چاه برآمد باوج ماه رسید چون مرتضی قلیخان عاقبت ... دید خان ابدال خان را گشته سراورا بحضور برادر اکبر ارسال و مصطفی قلیخان برادر خود را بتهنیت جلوس مبارک ببارفروش فرستاد و نواب شهریاری از بارفروش بساری رفته برادران مهربان و خوانین سلسلهٔ دوا ... و تجدید عهد و موافقت ... توقف مراجعه فرموده و مرتضی قلیخان قصد شرفیابی خدمتش کرده اهل غوایت و ارباب سعایت ... فرمودند حضرت ظل اللهی ... مردی دانا در ... وفاق و معایب نفاق پیغامی متین مدلل و مبرهن برادر فرستاده ... مرتضی قلیخان ... استراباد داشت طمع در مازندران تیز کرده و گروهی را بر سر پل سیاه رود فرستاده ... و سوسه ارباب غرض در خاطر برادر سودای خلاف افزوده و اورا بدین حالت رضاقلیخان عارض گردیده با سپاهی مستعد و بفضل الهی مستعد راه ساری بر گرفت و در علی آباد نزول و رضاخان قاجار ... مأمور کرده و رضاخان ... شکست ... عسکر را پراکند حضرت ظل اللهی از علی آباد بساری آمد و سمت جنوبی شهر را بفاصله یکمیدان ضرب خیام نصرت قیام کرده لشکریان از راه حزم در آنجا بر آوردن سنگری محکم عزم جزم کردند و از امارات اقبال امیر شجاعت خصال جعفر قلیخان در این اوان از شکارپور در رسید و از طرفین نوایر جدال اشتعال پذیرفت با آنکه نواب ظل اللهی بحوالی حصار ساری آمده با برادر کینه گستر شفاها لوازم نصایح و مصالح تقریر کرد تاثیری در و ننمود بلکه معلوم شد که رکضت وی بمازندران بقصد داوری بوده نه بخیال یاوری و اکنون ساری را تصرف کرده طمع در بارفروش و بواقی مازندران دارد و برادر اکبر را قانع بشهری شهری نیز نمیگذارد و از قول حکما غافل است که گفته اند من شره وقع فیما کره لهذا حضرت شهریاری تاکید در محاصره ساری فرمود و سه سمت قلعه را از شرقی و جنوبی و غربی بروج عالیه ساختن فرمود و بر هر برج سیر تا ... در آن برجها که در معنی مشعلهٔ ناری خواندن انسب است نشاندن گرفت علی هذا ابتلای قحط و غلا بمرتبه علا رسید و آنجماعت محصوره از مجاعت مقهور شدند مصطفی قلیخان که در تهور و تجاسر منفرد بود با گروهی از سواران قاجار و ترکمان بحوالی فرح آباد بجمع آذوقه رفت دارای ملک آرای جمعی را مأمور بسد طریق آن فریق کرد ولی در پیش حمله مصطفی قلیخان متزلزل بودند آخر الامر بتصادم و تقادم کشید اسب مصطفی قلیخان بضربه مهره تفنگ چون اسب سفره شطرنگ بیجان گشت و تیری نیز چون تیر تیز بر کلاه آن دلیر خونریز آمد ولی ترک کلاه گفته سر بسلامت برد ولمؤلفه

چو سر بود بسلامت کلاه بسیار است — سر ار نباشد تاج و کلاه بیکار است

عثمان نام سرداری از ترکمه که بصلابت و صولت و مهابت و دولت مشهور شهر و معروف دهر بود بخون در غلطید و بسیاری از آن گرفتاران کمند جوع و ابتلا از خوردن لقمه دندان ... بعالم دیگر رجوع کردند چون کار بر اهل حصار تنگ گردید مرتضی قلیخان صلاح در آن دید که در خارج شهر

برجی برداز دو سپه سازد که بدان رابطه تواند آذوقه بعساکر خود رساند در شب پنجشنبه تخته و چوب و سایر اسباب و آلات ضروریه بانجا ر و بنا بیرون کرده در حوالی دروازه که باسترآباد روند سپه شبه برج سر انجام خواست و محسن نام لاریجانی را با چند تن دیگر در آن برج مانند شبهی چند در برج نهفته و از راه تدبیر چنان وانمودند که تابوت مرده ئیست و بیرون برند جماعتی از تفنگچیان استرآبادی و شهری سپه را تابوت وار بر دوش گرفته الله الله گویان براه پویان شدند و بمحل ساختن برج بردند و بهمدستانی موافقان از سنگ و خشت کلوخ چینی آغاز و بساختن برجی ابناز شدند کارگذاران درگاه شاهی از کار آن آگاهی یافته صد نفر سواره و پیاده شمشیرزن برج شکن مامور شدند در نهایت آرام و آهستگی بحوالی آن برج برشده و شلیک آغاز کردند محسن نام لاریجانی که بقالب برج رفته بود از گلولهٔ آتشین قالب تهی کرد و جمعی نیز بدو پیوسته شدند و از زحمت بنائی و نجاری رستند عملهٔ این عمل را اسیر کرده بحضور شهریار بر تدبیر بردند و ارباب حیل از ابطال این عمل متحیر فرو ماندند و این بیت فرو خواندند نظم کسی کو بود سود روزگار ✽ نباید بهر کارش آموزگار ✽ الحاصل حاصل این واقعه و سود این منازعه امانت احیا بود و شماتت اعدا جهلا این خطای عظیم را صواب و این گناه جسیم را ثواب شمرده بودند و در انتهای امر مقرر شد که استرآباد و چهار دانگ و دو دانگ هزار جریب که ولایتی دلفریب بمد معاش و سیورغال نواب مرتضی قلیخان برقرار باشد و او بولایت مخصوص خود رفت و حضرت شهریاری بهار فروش که دار الملک خاصه او بود باز آمد و تلک الایام نداولها بین الناس

ذکر بیان محاربهٔ نواب شاهزاده فتحعلیخان مشهور بباباخان بن جهانسوز شاه ابو الفتح حسینقلیخان با قادرخان عرب بسطامی و غلبه نمودن و هزیمت قادرخان

یکی از سوانح این ایام آن بود که در ایام محاصره ساری قادرخان عرب بسطامی فرصت غنیمت دانسته جماعتی از عرب و عجم فراهم کرده بر سر دامغان آمد کلبعلیخان حکمران آنجا که با شهریار قاجار متابعت و مطاوعت داشت بمنازعهٔ قادرخان قادر نبود شرح حال بر رای حضرت شهریار قاجار عرضه کرد چون دامغان مسقط راس و تیول سابقهٔ حضرت امیرزادهٔ اعظم باباخان بود نواب ظل اللهی چنانکه بچه شیر را بنخجیر و صید افکنی دلیر کنند برادرزاده آزاده خود را بمحاربهٔ قادرخان و تملیک و تسخیر دامغان مامور کرد منشوری باسمعیل خان قوینلو صاحب قلعهٔ زر نگاشت که شبل الاسد فتحعلیخان را بحمایت کلبعلیخان دامغانی مامور کردیم در متابعت او اگر قصوری رود یا تقصیری شود تراب قلعهٔ زر بخون ارباب سرخ خواهد شد و هکذا بحاجی اسمعیل خان عز الدینلو چنین تهدید نگاشت دو اسمعیل نام والا مقام از کرایلی و نویه در وارد و سایر متجنده آن دیار جیشی برآراستند و در روز ورود مسعود شاهزاده مهیا و آماده شدند و در رکابش چون بحری بسطامی روی بسوی شهر کم از نهر قادرخان بسطامی کردند امید علی بیک کرد شادلو سردار و سپهسالار قادرخان بود و در حملهٔ اول گلوله بر قفا خورد و اکل از قفا کرد و درگذشت و صف صفوف ارباب سیوف خان عرب در ویله و کرب متفرق گشت و قادرخان عاجز وار فرار کرد و با آنکه شاهزاده قاجار در آن سال قدم از مرحلهٔ سنین عشر اول فراتر ننهاده بود چنان رزمی نمود که پیران سالخورده از آن برنای خورد سال در شگفتی بماندند و بر و نام بردان و بنا میز در ماندند دانستند که اصلها ثمری و نسلها را اثری است فرزند جهانسوز شاه چنین باید و از آتش سرکش جز شرر شعله و زنشاید نظم

چنین گفت مرجفت را نره شیر ✽ که فرزند ما گر نباشد دلیر ✽ ببریم از او مهر و پیوند پاک ✽ پدرش آب دریا بود مام خاک

ذکر بیان مجملی از اختلال حال خوانین زندیه و قتل زکیخان و استقلال علیمرادخان زند و سرداری امیرگونه خان افشار و معارضه با نواب شهریار قاجار آقا محمدخان و هزیمت امیرگونه خان افشار سردار الوار

سابقا مرقوم شد که ابو الفتح خان ولد کریم خان بشراکت برادرش محمد علیخان بر جای پدر جلوس فرمودند و قبض و بسط امور و عزل و نصب امیر و مامور در ید کفایت و کفالت زکیخان بود چون از داعیهٔ علیمرادخان و عصیان او در عراق استحضار حاصل کرد از شیراز لشکری جرنگ و شهری و ایلجاری فراهم آورده بعزم اصفهان از شهر شیراز بیرون آمد صاحب تاریخ زندیه میرزا صادق تفرشی متخلص بنامی نگاشته است که رعب و سطوت و صولت

زکیخان چنان در قلوب اهالی شیراز سرایت داشت که بمحض حکم خروج احدی از رعایا و برایا و ارباب سیف و اصحاب قلم بتهیه
تدارک سفر در شهر توقف نتوانستند پیاده و سواره با کفش و جورب و شال کلاه و ساقشور از شهر بخارج آمده جرئت مهلت
و رجعت نکردند مانند سپاهیان شاه سلطان حسین صفوی مغفور که مدت سی سال تارک محاربه شده بودند سپاه وکیل نیز زیاده
از شانزده سال از مسافرت بازمانده آلات و ادوات سفر خاصه ادات رزم و اسلحه جنگ ایشان در کمال اختلال بود بستوفیل
عظام شارهای زندی بر کلههای فتیله کش افغانی پیچیده ساقشورهای سقرلات سرخ در کفشهای ساغری سبز کرده در کمال
وقار و نهایت استکبار پیاده همی رفتند و غلیانهای نی پیچ و کرمانی در دست قهوه چیان پیاده و قبل منقل بر گردن نهاده همی
کشیدند غالب سواران را چکمه در پا نبود و بی شلوار از شهر بیرون آمده بودند و خیمه و خرگاه و آب و آذوقه نداشتند لابد
و ناچار چنانکه بودند راه اصفهان بر گرفتند و کس را قدرت فرار و رجوع نبود گفتی زکیخان حجاج است و آن سپاه قافله حاج یا شبان
و قصاب است و آن قوم اغنام و دواب آن خان چنگیز سطوت حجاج هیبت مردم بیچاره سرگشته را چنین همی برد تا بقریه
ایزدخواست که آغاز خاک عراق است در رسید و در آن قریه نازل شد مقارن این حال عرضه کردند که خزینه بجانب فارس می آورد
بمحض ورود در این قریه کسان علیمرادخان رسیده از تصرف گرفته باز گردانیدند زکیخان اهالی قلعه را مصادره و مواخذه گرفت که چرا
او را در حصار نیاورده محارست ننمودند و بدین جریمه در سلسله کریمه سادات رضویه علویه که در آن قریه متوطن بودند شور و شغب
در افکند و بسیاری از اهالی آن قریه بقتل و غارت رفتند چندانکه سادات عجز و الحاح کردند سودی نداد لاجرم از خلق نومید
شده بخالق ملتجی گردیدند بزرگ آن سادات که نامش را ندانم و اولاد امجادش اکنون در شیراز معروفند و جناب حاجی
سید محمد و حاجی آقا میر مؤمن رضوی از اولاد وینند بعد از ملاحظه اهانت و خواری از زکیخان بخانه خود باز گشته در حضرت پروردگار
و جد امجد بزرگوار از آن شریر بدنهاد مجوسی نژاد شکوی تمام کرد و سر بر زمین زد غیرت ایزدی این ظلم بر نتافت و بحر جلال متموج
گردید چون امضای قضای مسبب الاسباب بیچون و چند در پرده چند و چون و سببهای گوناگون ظهور کند و قبل از هر
اجل اسباب امراض و علل استعداد دهد تا اهل صورت و معنی هر یک در خور مقام خویش ظهورات او را در امورات مشاهده
کنند در آن شب بحکم تقدیر خلایق اسباب قتل آن مدبر منافق تدبیر کردند و خان علیخان مافی مصدر آن امر خطیر گشته زکیخان
که از شدت غرور و خودپسندی بر خلاف طریقه حزم و خردمندی حارس و سایس نداشت و در بستر غفلت خفته بود در فراش
خود بکشت و ابوالفتح خان نیز از این امر شاکر بود و بشیراز رجوع نمود اکبرخان ولد زکیخان که در شیراز نیابت همی راند نیز از نیابت
و اصالت فرو ماند صادق خان برادر کریمخان که در کرمان مترصد بود بشیراز آمد و برادرزاده ابوالفتح خان بقدوم آن عم که مایه
غم بود اظهار استبشار کرد و وی در وکالت و جلالت استقلال و استقرار یافت لهذا کارکنان قضا که در نوردیدن این بساط
اسباب انبساطی می شمردند بچندین مرحله منزل مقصود را قرب شدند و علیمرادخان که از خبر قرب زکیخان با صفهان روح در تن بدا
دگرباره حیاتی تازه یافت ع در نومیدی بسی امید است سیجعل الله بعد عسر یسرا

ذکر اطمینان علیمرادخان و تتمیم کار ذوالفقار خان افشار خمسه و هدایت الله خان گیلانی و بعضی سوانح اتفاقیه بر وفق حکمت یزدانی

بعد از واقعه زکیخان و مراجعت ابوالفتح خان بشیراز و کفالت محمدصادق خان علیمرادخان نیز با ابوالفتح خان
مدارا و مواسا پیشه کرد و در انتظام امر سروری و برتری خویش اندیشه و در این میانه از کار ذوالفقار خان افشار و هدایت الله خان
حاکم گیلان استحضار یافت اجمال این تفصیل آنکه سبق ذکر یافت که ذوالفقار خان افشار خمسه بواسطه علو همت بازندیه بیست نظرت
نساخت و هر وقتی باقتضای فرصت سر از گریبان بزرگ منشی بر آورد گهی غالب و گاهی مغلوب شد و کریمخان بر کار وی اغماض کرد
و همچنان در خمسه و زنجان مردی مستبد و مستعد بود و جمعی فراهم کرده بتسخیر گیلان رفت و گیلان را متصرف شد و در قلمرو علیشکرها
لوی ترکمان نیز استیلا یافت و هدایت الله خان بن حاجی جمال فومنی از اولاد امیره دباج گیلانی را گرفته بخمسه محبوس داشت چون علی
مرادخان از این واقعه مستحضر گشت بمدافعه ذوالفقار خان عزیمت کرد و در توابع شهراه تلاقی آن دو سپاه روی داد و ذوالفقارخان با

فرصت *

بنده و نخبه سپاه خود که بحمله موسوم کرده بود رزمی سخت با سپاه علیمرادخان پیوست و میمنه و میسره او را در هم شکست و در این حین اهل
سپاه علیمرادخان ثبات قدم ورزیدند و بحمله اکراد بابان که باعانت وی آمده بودند خداویردی خان بیگدلی بقتل اندر آمد لهذا
پس از نصرت سپاه ذوالفقارخان افشار مغلوب شدند و ذوالفقارخان در انکسار انجبار نتوانسته بزنجان رفت هدایت الله خان
گیلانی با جمعی موافقت و زنجانیان بهوای وی با ذوالفقارخان مخالفت کردند و بر وی بشوریدند وی ذوالفقار مصاف در غلاف
کرده از یکسوی سرای خویش بیرون شتافته بخلخال گریخته کسان محمدخان سعدلوی او را گرفته بعلیمرادخان زند بردند و علیمرادخان
ذوالفقارخان را بقتل رسانیدند و روزگار بساط جلالت و بسالت آن مرد شجاعت پیشه مناعت اندیشه را منطوی کرد رحمة الله علیه

ذکر حال ابوالفتح خان زند و اتمام کار او و خروج صادق خان برادر کریمخان وکیل

مخفی نماناد که در رنگ شرب راح و میل ملاح و افراط و ادمان در خمر مضر عقل و دماغ زید و عمرو است عقار را اشتهای هست داکر اطبا
قلیل از او در بعضی امزجه علیل تجویز کرده اند اما نیز مضر است زیرا که قلیل بکثیر منتهی خواهد شد و بالمآل مایه فساد خواهد بود خاصه شرب
مدام که به سلاطین کرام که مورث زوال ملک و دولت است لهذا ابوالفتح خان پسر کریم خان که تمام ایامش صرف ساده و جام
باده بود از عهده امر خطیر سلطنت و جهانداری بر نیامد محمدصادق خان عمش او را از سلطنت معزول و در خلوتی بکار خود مشغول
کرد فیما بین صادق خان و علیمرادخان که در اصفهان بود مخالفت روی نمود صیدمرادخان از اصفهان بسرداری فارس آمد در
خارج شیراز با علی نقیخان پسر صادق خان محاربه کرده مغلوب بعراق فرار کرد و سرداران علیمرادخان در راه اصفهان گرفتار
شدند علیمرادخان توقف در اصفهان نتوانسته بقلمرو علی شکر و کرمانشهان رفته سی هزار کس بر گرد او اجتماع کردند و بر سر
شیراز آمد صادق خان زند در ارک شهر محصور شد جعفرخان پسر صادق خان که برادر امی علیمرادخان بود و اکبرخان پسر زکیخان
زند بعلیمرادخان پیوسته شد و با علی نقیخان بن صادق خان که هر روزه از شهر بیرون آمده محاربتی میکرد بمنازعت و مدافعت
برخواسته شد و نه ماه شیراز محاصره یافت و قحط و غلا بمرتبه اعلا رسید قلعه گیان بستوه آمده در بر روی علیمرادخان گشودند در
دویم محرم سال یکهزار و نود و شش شیراز مفتوح شد صادق خان و فرزندان وی در دست علیمرادخان بقتل اندر آمدند همچنین ابوالفتح
و دیگر پسران وکیل مکفوف البصر شدند و علیمرادخان استقلال یافت و صیدمرادخان عمزاده خود را که نایب اصفهان کرده بود با
شیراز داده خود باصفهان بازگشت و جعفرخان زند را بحکومت کردستان فرستاد و امیرگونه خان افشار طارمی سردار مازندران
وری باغوای خوانین لاریجانی عزیمت تسخیر مازندران کرد و با شش هزار قشون رکابی و موافقین لاریجانی بآمل آمد منازعه و محاربه

نواب شهریار قاجار آقا محمدخان با امیرگونه خان افشار و محمدقلیخان و سپاه لاریجانی و شکست امیرگونه خان و قتل دو نفر خان سپاه سفید و پسر امیرگونه خان سردار در دست دلیران قاجار

چون از طوایف کوهستان نشین مازندران لاریجانیه را مکمن و مأمنی مشتمل بر جبال و تلال و مضایق
سخت و معابر شاق بود و مردم آن ولایت نیز بدلاوری و سرسختی و ثبات قدم و پایداری ثابت العزم بودند و در این دو سال باغوای
رضاقلیخان متابعت حضرت آقا محمدخان نگزیدند و چنانکه گذشت غالبا بکرد خلاف گردیدند نواب شهریار ملک گیر صایب تدبیر
علیقلیخان برادر خود را بتسخیر لاریجان و تدمیر دو محمدقلیخان مذکور مامور فرمودند آنان متوحش شده با امیرگونه خان افشار طارمی در
عراق ملتجی آمدند و متعهد بعضی خدمات شدند لهذا امیرگونه خان با شش هزار سوار بلاریجان آمده باتفاق محمدقلیخانین سپاه
سفید و تفنگچیان این دو طایفه عنید در حدود آمل با علیقلیخان قاجار مصاف آراسته شد و علیقلیخان از عهده مقابله با آن
جیش کثیر الطیش بر نیامده و شرح حال مدارای سهمال عرضه کرد و آن گروه باشکوه بر علیقلیخان غلبه کرده اندک اندک پیش آمدند چون این
بعرض خدیو دادگر رسید خشمگین تر از پلنگ و سهمگین تر از نهنگ با جماعتی از قاجاریه و دار المرزیه از بارفروش در حرکت آمده بتعجیل
بباغ شاه آمل تاخته و بمحض ورود طرح جنگ در انداخته بر کنار رود موسوم بهراز لوای نصرت انتمای عالی باهتزاز درآمد لمؤلفه

تو گفتی مگر جست اندر سحاب یکی شیر و بر پشت آن آفتاب
علم در میان دو شیر دژم دوم شیر غضبان بپای علم
یکی صورت شیر و

از جان بری دوم معنی شیر بی صفدری دژ آگاه شیری توان و ترشد برون جسته غرّان ز زنجیر و بند سپاه امیرگونه خان که دلیرانه پیش همی آمدند از دلیری شهریار قاجار غافل بودند بناگاه بحکم خدیو جلادت آگاه جزایرچیان مازندرانی بالاتفاق در برابر صف سردار عراق زانوی چپ بر زمین و پای راست از قفا شکسته و دست بر دنبال پای آن دو سر مار آتش جواد آشنا کردند لمؤلفه

مگر مار در گوش ثعبان چه گفت * که آتش فشان شد بقهر از نهفت * برآمد خروشی برآمد غریو * ز مار و ز ثعبان ز غول و ز دیو * در و دشت شد پر ز رعد و ز برق * زمین گشت روشن چو از شید شرق *

سواران سردار افشار مانند برگ چنار از باد آزار ریختن گرفتند مرد و مرکب در یکدیگر مرکب شدند تا دیده گشادند که خود را محارست نمایند فشافش تیر قاجاریه بر فلک اثیر رسید دست و پای الوار کم و دم آن مارساران نظیر دیده کژدم گشت و جعفر قلیخان و محمد خان بیک نوری ناشخ و تفنگچیان نوری و کجوری و تنکابنی قریب سه هزار کس از دیگر راه در رسیدند گوان رستم دار رستم وار با دیوان سفید در آویختند و خون سرخ آن روسیاهان بر مرغزار سبز همی ریختند سوران دلیران توران از صور سرافیل خبر میداد و مزراق پیادگان بابلی از مضراب سواران زابلی حکایت میکرد طبرطبرستانیان در قطع شجر قامت زندیه از تبرزین برزین قاطع تر بود و دشنه دیو پیکران مازندران از ناخن روئین برنده تر مینمود شهای سپر بر فراز رود و برز چون خیکهای منفخ جاری میشد و سرهای بی تن در میدان سبز میدان چون کویهای ملطخ جنبش همیکرد موج خون از اوج گنبد سپهر میر بزرگ درگذشت و ندبه سوگواران بگنبد قبه شیخ طبرسی در رسید دلاوران دریاکنار از خون اعادی کنار خود را منازل منزله بندر انزلی کردند و پایداران پاژوار از رؤس معاندان دامان خویش را مشهد سر ساختند عرصه آمل از خون ساری فرضه آبسکون شد و صحرای علی آباد از توده اجساد و تاجر کلباد اشرف از بته همیون گردید ملخص کلام اینکه محمد قلیخانین ابیض و اسود که دو مار زهر بار و در توالد فتن و تحادث محن محدث من امهات اللیل و النهار بودند درین مجال تحریک و تعریک از ازدر اولاد نوایب و احفاد مصائب سقیم و عقیم شدند اول بار محمد قلیخان سپید بخون خود سرخ رو گردید ثانیا محمد قلیخان سیاه که زنده پیل مست بود و دیو سپید را بنیا مردی همی شستی زنده بدست آمد و بحکم شهریار سیاه و سفید و ولی نعمت ماه و عید او را بفراز عمارت باغشاه بردند و از آن فراز بر نشیب رود هراز در افکندند بمحض ورود برود و جاش تن را درود گفت و بدرود کرد و عباس خان پسر امیرگونه خان با تیر بخت وارون گردید با آنکه جوانی رشیق القد و صبیح الخد و شیری گوزن سرین و گوزنی غزال چشم بود از اتفاقات قضا و قدر در آن معرض بر هیادی هدف تیر تقدیر و بر جاش قضای بر چپس تاثیر گردید در کار علاج آن زخم کاری چندانکه مساعی جمیله بظهور آوردند سودی نداد و بهبود نبخشود بیت

سبوئی که سوراخ دارد نخست * بموم و سریشم نگردد درست *

بالاخره آن نوجوان گیتی را فرو گذاشت و بگذشت حضرت آقا محمد خان قاجار از روش رؤسای لاریجانیه و الوار کله مناری ساختن بفرمود و سر خان سپید را نیز بر سر آنها نهاد و این سپید سفید نیز در ضمن سیه سپید لیل و نهار مضمحل شدند و لاریجان تصرف اندر آمد و یکهزار دلاور شاور جنگی هوش و هنگی ضمیمه ملتزمین رکاب داور هوشنگ هنگ شدند و سردار افشار بطهران فرار کرد و بوادی عراق راه در گرفت و بر سوک فرزند ارجمند سرشک رود رود روان نمود و حضرت آقا محمد خان ضعیف جسم قوی جان بعد از فتح لاریجان بچمن لار حرکت فرمود و امیرگونه خان افشار طارمی پس از این شکست فاحش و مرگ فرزند دلبند در حدود گیلان از طارم سفلی بطارم اعلی رحلت یافت و در این ایام امیر محمد حسین خان ارحمندی فرزند کوهی و عبدالله خان دماوندی که در شیراز بودند رسیدند و ملازمت رکاب عالی حضرت شهریار قاجار را بر گزیدند و نواب آقا محمد خان گیتی ستان مدت بیست روز در چمن لار بعیش و شکار بگذرانید و عزم تسخیر سمنان و دامغان و بسطام فرمود

ذکر حرکت نواب گیتی ستان بجانب سمنان و دامغان و بسطام و تسخیر بلاد ثلثه و گرفتاری قادر خان عرب عامری

حضرت شهریار با تدبیر با سپاهی قلعه گیر عزم تسخیر قلاع ثلثه نموده و در دهم شهر رجب المرجب روی بسمنان فرموده نخست عزم قلعه داری و مخالفه کردند لیکن عقلای قوم با دم شیر غضبان ملاعبه کردن را منافی عقل و خرد دانستند حاجی فاضل سمنانی و اعیان آن شهر بحضرت آمده بملازمت رکاب مفتخر شدند و موکب والا عزیمت دامغان نموده کلبعلی خان دامغانی در رکاب نواب شاهزاده بابا خان جهانبانی بعتبه بوسی رسیدند و مورد التفات شدند و از آنجا عزیمت بسطام که بنده قادر خان عرب بسطامی که بعد از فوت وکیل هوای ملک کیخسروی در سر داشت

سبزوار و نیشابور و استراباد و دامغان را از خود می پنداشت و سه هزار سوار از تراکمه و جماعتی از عرب و عجم و سیات و کرد بر گرد خود
جمع کرده خیال مدافعه داشت چون علیقلی خان قاجار برادر شهریار که مقدمة الجیش عساکر نصرت مآثر بود قریب بسطام گشت و قادرخان آن حشمت
و عظمت دید نادم گردید و بشفاعت خان مذکور و وساطت فرقان مسطور بحضور آمده شمشیر در گردن و قرآن بر دست زمین بوسید
تقصیرات سابقه و لاحقه او بعفو و اغماض تبدیل یافت ولی باکوچ و بنه بتوقف ساری مامور شد و بسطام به تیول و سیورغال جعفرقلیخان
سپهدار برادر حضرت شهریار مقرر گشت و سمنان بعلی قلیخان مبذول افتاد و جانمحمد خان که از اعاظم خوانین بوخاری باشیه و داغ
و در نمکه ساکن بود بعهد موافقت ترک مخالفه کرد باستراباد رفته خوانین و امرا و اعاظم سلسله علیه قاجاریه دوالو را بحضور اعلی آورد و وحشت
ایشان باطمینان و کلافت بالفت بدل گردید خوانین قلیچی و برکشاطی و افشار با پانصد سوار از فارس مراجعه کرده بملتزمین رکاب شهریاری
پیوستند و حسب الامر کوچهای ایشان بتوقف مازندران مامور شدند و برفتند و سکونت کردند مرتضی قلیخان برادر حضرت شهریاری
بحضور اقدس آمده کما کان حکومت استراباد بدو مفوض گردید بگیلان مامور آمد **ذکر عزیمت مرتضی قلیخان بگیلان و**
متابعت کردن هدایت الله خان حاکم رشت چون هدایت الله خان گیلانی ولد حاجی جمال بحسب و نسب در رشت
حاکمی با همت و جلال بود و با وجود سابقه موروثی بعد از وکیل بمطاوعت دارای بعد مسابقت نمود و مکرر تسخیر گیلان از مازندران
سردار و سپاه بیکران مامور شده بودند بحکم تقدیر گیلان تسخیر تمام نیافت هدایت الله خان زمام حکومت استقلالی کامل حاصل آورد
در این ایام نواب مرتضی قلیخان قاجار با سپاهی از تراکمه و قاجاریه و اهالی دار المرز بدان مرز عزیمت نمود و چون بجل رود سر
که در سرحد گیلان است رسید معلوم شد که هدایت الله خان گیلانی در استحکام معابر و طرق اهتمامی تمام مرعی داشته مورچل
و خندق مضبوط بنیاد نهاده بمبارزت مستعد ایستاده مدت چهل و پنج روز از دو طرف جنگ قایم بود و حرب دایم و چون
ثبات قدم مرتضی قلیخان ثابت و واضح آمد حکمران گیلان دانست که جز موافقت و مصادقه راهی نیست از در استیمان
و استمهال درآمده میرزا صادق منجم باشی لنگرودی و آقا محمد صالح لاهیجی را که فاضلی کامل بود مرافقت یکدیگر بخدمت
شهریار قاجار آقا محمد خان جلالت نشان فرستاد و اظهار متابعت کرد پیشکشی شایان انفاد حضور اعلی داشت و خراج
پذیرفت و از آمدن بحضور عذر خواست حضرت شهریاری قبول نموده باحضار مرتضی قلیخان و افتخار هدایت الله خان منشور الطاف
ظهور مرقوم فرمود هدایت الله خان برآسود و مرتضی قلیخان مراجعت نمود در دویم صفر در شهر ساری آمد و علیقلی خان برادر خاقان
قاجار که بتسخیر طهران از بسطام رفته بود کاری از پیش نبرده و فتح الباب ننموده حسب الامر بجهة سفر استراباد بمازندران برگشت و در
نهم صفر وارد شد **ذکر عزیمت نواب جلالت نواب شهریار ملک گیر و خدیو صاحب تدبیر آقا محمد**
خان بن سلطان سعید شهید محمد حسن خان بن خاقان والا نشان شهید فتحعلی خان بدار
الملک استراباد و تعزیت آبا و اجداد مخفی نماناد که عموم خلایق را از شاه و گدا مولی و مولا بالطبع بمسقط
راس و منشا و مولد و موطن مرابطه محبت خاص خاصه آنان که در اوقات مختلفه و آنات متفاوته بانحای گوناگون و انواع چونا چون
در مدینه تمدن گزیده اند و او و مردم آن شهر یکدیگر را در مقامات متدرجه از مخاصمه و موالاة دیده اند خاصه و بویژه که از تصاریف زمان
ذلت بعزت تبدیل یافته باشد چنانکه در کتب اخبار مندرج است که در هنگام عزیمت حضرت رسالت پناهی ص از مدینه بمکه که با زیاده
از صد هزار کس و ارد ام القری میشدند حضرت نبوی از کمال التحمید سر مبارک بر حوالی جهاز شتر برده بشکرانه عطای الهی خفض جناح میفرمود
و میگریستند زیرا که آنحضرت را از وطن مالوف و مسکن آبا و اجداد مبغی و بیداد اخراج نموده بودند بی منافقت در آن ایام که سمی آن
حضرت بعد از شهادت پدر نامور بظلم و تعدی اعدا از ملک موروثی و وطن مالوف خروج کرده بود و پس از چندین ساله هجرت که ضعف
بقوت مبدل گردید با اعوان و انصار مازندرانیه و قاجاریه بمسقط راس و وطن مالوف رجوع میفرمود کمال شکر و حمد و ثنای بی منتهای
الهی مینمود و هیچ بدگشته و مغلوب و در دست حساد مقهور و منکوب دیگر باره با سپاهی فزون از تعداد ستاره بدار المومنین استراباد
نهضت کرد و ما دم و بیایی که جنود محبنده با صوارم مهنده تهاجم و تصادم همی کردند و تفنگچیان مازندرانی شلیک همی نمودند تا یاد

حقیقت آگاه در کارهای گذشته اندیشه کرده تحمید و تمجید انعام حضرت پروردگاری همی افزود اعاظم و اکابر توابع و لواحق دار
المؤمنین استراباد از هر سوی و هر جانب همی آمدند و اظهار چاکری و جان نثاری و بندگی و خدمتگذاری همی کردند نظم

خبر شد بگرگان که فرزند شاه　جهانجو محمد شه آمد ز راه
مهان سرافراز برخواستند　پذیره شدن را بیاراستند

چندان ترکمان
یموت استقبال موکب نصرت کوکب را پذیره و پذیرا آمدند که از سر سنان آن گروه چو هوا نیستانی پر شکوه بود و تمام اهالی محلات
استراباد از فضلا و علما و امرا و فقرا از شهر بیرون تاختند که عرصه خیابان را از چهار سوق بغداد در ازدحام جامع ترساختند
و چون این ورود در بیست و پنجم شهر محرم بود و ایام تعزیت امام همام حسین بن علی علیهما السلام باذین و تزیین پرداخت نخست بقانونی که
متداولست در نذورات و خیرات و مثوبات و مبرات و تعزیه حضرت امام علیه و علی آبائه السلام کوشید و بعد از رفع این لوازم
بتعزیه آباء و اجداد و امجاد خویش عازم گردید زیرا که بعد از قتل و شهادت هر یک از آن سلاطین و اکابر بازماندگان ایشان ماسور
و پریشان بودند و از عهده این تعهدات مقرره کما کان بر نیامدند اکنون که وارث گاه و وصی شاه رسید در این امر تجدیدی شد
نخست بسوگواری خان سعید شهید سلطان محمد حسن خان قاجار و سپس بتعزیت نواب ابو الفتح حسینقلی خان جهانسوز شاه پرداختند
و تمام فرزندان سلطان محمد حسن خان بر سر مرقد پدر نامور شهید سعید اجتماع و ازدحام کرده بنوحه و ندبه و سوگواری و ناله و زاری
اشتغال ورزیدند و سخنان مناسب و اشعار متوازن ترکی و دری همی خواندند و خاقان قاجار همی گفت نظم

کای تخت را تحسر از لعل خون مبدل　وی تاج را ز لؤلؤ تر آب در بصر
یا کیر کان بزاری بعد از تو کو بکوی　دو شیرکان بخواری بعد از تو دربدر

بعد از تسخیر ایران و غلبه بر سران در دست روبهی چند مغلوب شدی تنت در گرگان فرسود و سرت در ملک ری بر آسود و پس از تو
اولادت دربدر شدند و پراکنده آمده باسیری رفتند آخر الامر رحمت ایزدی و عون سرمدی پراکندگان را جمع کرد و از ذلت بعزت
رسانید و از بند و چاه بتخت و گاه کشانید نظم

ترا مژده زاختر که چرخ بلند　بما کرد تاج شهی ارجمند
چنین است کردار گردان سپهر　که کاهش بود کینه و گاه مهر

دیگر برادران نیز هر یک بزبانی و بیانی نوحه گری بر پدر خویش کردند و بعد ما برعایت حال رعیت
و تقویت سادات نیکو سجیت پرداختند تصحیح اوزان و اکیال بر وجه اتمام و اکمال فرموده بعضی قلعه جات متینه را بتخریب تاکید نمود
و قلعه محمود را بالحکم ضرورت چنانکه بود برقرار گذاشت و قبه و مرقد پدر بزرگوار و برادر والا مقدار و ما بقی مخصوصان و منسوبان را
تعمیری شایسته و تغییری بایسته داده و رحیم خان دولو را بیگلربیگی استراباد کرده در ششم ربیع اول از استراباد خروج و بهمه راه صید
انداز و عشرت آغازان شهر جات مقتضا بمازندران آمد در بیست و سیم شهر مذکور با لشکری چون سیلاب جاری و بتعداد قطرات مطر
ابر بهاری از اشرف و فرح آباد وارد ساری گردید و در آن شهر فرح بنیاد بنای عمارات عالیه از ارک و حمام و مسجد و بیوتات نهاد و چنانچه
منجر است باتمام آمد

ذکر عزیمت شهریار قاجار حضرت آقا محمد خان بگیلان و غلبه بر هدایة الله خان حکمران رشت

در شب چهارشنبه پنجم ربیع الثانی نیر اعظم از برج حوت بایوان حمل خرامید و حضرت خدیو قاجار
بمبارکی مجلس جشن نوروزی را تزیین افزود و سپهر و برادران سرافراز را ملبوس زر طراز مزین فرمود خوانین قاجار و امیران دربار را هر یک در
خور پایه و مایه بخلعت و سرایه مفتخر و متخلع نمود و از قچه های سیم و دستهای زر جیب و دامان اهل حضور را که ضراب و قطع نقاد ساخت و بعرض
سپاه مازندران و استراباد پرداخت و خاطر برادران را بوفاق و اتفاق خوشنودی افزود و وخامت خلاف و شآمت نفاق را در نظر هر یک
بمناسبت این رباعی محسوس و ممثل گردانید رباعی

ما پنج برادریم کز یک پشتیم　در قبضه روزگار پنج انگشتیم
چون فرد شویم در نظرها هیچیم　چون جمع شویم بر دهانها مشتیم

و چون در این سال که یکهزار و یکصد و نود و هفت هجری بود هدایت الله خان گیلانی دیگرباره در فرستادن
باج و دادن خراج تهاون و تسامح پیشه کرد و از بر و بحر تهیه خودداری و سرکشی آماده ساخت حضرت شهریاری با برادران و امرای قاجار
و بزرگان مازندران عزم گیلان نمود و در منزل رودسر وارد شد و بتحقیق پیوست که حکمران گیلان سفاین بسیار در بنادر بحر خزر مهیا کرده
و گروهی جنگی در هر یک نشانیده و از جانب کوه و صحرا نیز عساکر کینه جوی آماده ساخته از تیلکوه لاهیجان سراسر قلل و تلل را بتفنگچیان دلیر
سپرده که تا دامن دشت متصل بحر خزر بحراست نموده باشند و همه معابر و مراصد را مضبوط دارند و دقیقه از صیانت و رعایت ملک گیلان

مهمل نمیگذارد لهذا شهریار قاجار جعفرقلیخان و مصطفی قلیخان برادران جنگجوی خود را با فوجی از پلنگان کوهسار جلادت از راه سر کوهسار فلک آثار مامور نمود که کوه را چون کاه قطع کرده از قفای سپاه گیلان و سنگر ایشان بدر آیند و دسته چند از مبارزان رکاب را مامور فرمود که از مقابل سنگر و سینه و طریق متعارف حرکت نمایند و بر این قرار از دو سوی جنبش کردند سپاه سپهدار از فراز جبال گردون همال و مضیقهای تنگ و جنگلهای پرسنگ کوه را بریده پس از یکشبانه روز بلاهیجان رسیدند و دم در دمامه و شیپور دمیدند و از این روی نیز سپاه مقابل بمقابله و مقاتله تقدم کردند افغان زنبوره و تفنگ در کوه و دشت غریو و غرنگ در افکند گلولهای پیادگان از پیش روی صف می شکست و شمشیر سواران از پشت سر زره می شکافت رود از خون کشتگان رنگین و دشت از جسم بیجان سنگین شد **نظم** همانکه بر آمد یکی باد سخت ❊ که بشکست شاداب شاخ درخت همی خاک برداشت از رزمگاه بزد بر رخ و چشم گیلی سپاه بمردان گیلان در آمد شکست بسی کشته گشت و بسی بسته دست چون خبر هزیمت لشکر و شکسته شدن سینه و سنگر بسمع خان با ذل هدایت الله خان رسید شتاب بر درنگ برگزید بحوالی زوارق و سفاین رفته بکشتی در آمد و بدریا روان گویند بشروانات روی کرد و سپاهیان وی متفرق شدند و شهریار قاجار و دلیران جرار بگیلان و رشت در آمدند حضرت آقا محمد خان در عمارات عالیه حکمران گیلان نزول نمود زر و مال او را که زیاده از زر و مال بود متصرف در آورد با عموم ساکنین و قاطبه قاطنین آن مرز و بوم برافت و رحمت سلوک کرده بعضی را نیز که بسیاست اولی دید قلع و قمع نمود

ذکر انتصاب سرداری رمضان خان زند از جانب علیمرادخان حاکم عراق و فارس که بری و طبرستان مامور بود و مقاتله جعفرقلیخان با وی و هزیمت رمضان خان زند

در ایام توقف خدیو قاجار در گیلان بمسامع اهل حضور رسید که علیمرادخان فرمان فرمای فارس و عراق سرداری رمضان خان نام بحمایت غفورخان طهرانی و انتظام امر طبرستان مامور کرده با سپاهی بسیار از الوار بمحال ساوجبلاغ رسیده و دست تعدی بر رعایا دراز کرده فتح طبرستان و مازندران در اندیشه دارد و بتسخیر استرآباد تعهد کرده خاقان گیتی ستان قاجار لختی بر خیالات خام خان رمضان نام خنده در شده اما نه خنده است دندان نمودن زشیر برادر خود جعفرقلیخان سپهدار را با سپاهی قلیل بر آن گروه کثیر برگماشت که صایمان مجمع رمضان را بر سفره جدال و مایده قتال میزبانی کند خان سپهدار چون برق عزم مقصد کرد و در محال ساوجبلاغ صف مقاتله بر کشید رمضان بیچاره بکثرت و وفور سپاه خود مغرور و بقلت سپاه قاجاریه مسرور بود و نمیدانست **نظم** که شیری نترسد ز یکدشت گور ستاره فراوان شاید چو هور چو اندر هوا باز گسترد پر بلرزد ز چنگال او کبک نر لهذا بنا بر غرور بمقابله و مقاتله پرداخت پیادگان و سواران الوار و فارسی و فیلی و بختیاری خود را تسویه کرده در میمنه و میسره و قلب جناح و ساقه و مقدمه مرتب ساخته علمها بر گشادند و کرنا ها بنواختند طبلها فرو کوفتند و توسنها بجولان در آوردند مهرهای تفنگ تواتر گرفت و ابرهای حسام تقاطر از آغاز سنانها بجانگزائی مستعد و افاعی کمندها بر در بانی مستبد شدند سپهدار قاجار بران بیکار خندان شد و آهسته آهسته با سردار الوار مخاطبه میکرد **نظم** تو جنگ دلیران کجا دیده که بانگ سم اسب نشنیده بدرد دل و چرم غرم سترگ اگر بشنود نام چنگال گرگ این بگفت و دو دست برافشاند سواران یکبار اسب برانگیختند و تیغ بر آهیختند سرها از تنها جدا ماند و بازوها از کتفها بخاک افتاد مرد و مرکب در غلطیدند و پیاده و سواره در خون طپیدند سردار الوار چون حملات قاجار بدید در فرار بر سپاه خود سبقت گرفت تا حوالی عراق باز پس ننگریست و عنان فرو نکشید سپاهیانش همه دستگیر و اسیر و جریح و قتیل گشتند و سپهدار با اسرا و سرهای قتلی و غنایم بحضور شهریار قاجار آمد و بعد از این فتوح جعفرقلیخان سپهدار بتسخیر شهر قزوین و دفع مولاویردی خان مامور گردید و مولاویردی خان ذوالقدر اسیر سرپنجه قضا و قدر آمده بحکم سپهدار او را معتمد منکوب و لطمه خور صدمه شکنجه و چوب نمودند و بعد از آنکه با او اظهار ملاطفت خواست اسباب مواصلت آراست صبیه صبیحه او را در حباله نکاح خود در آورد و باشاره خدیو قاجار حکومت قزوین را به پسری واگذاشته مولاویردی خان را با عیال روانه مازندران نمود در زمانیکه موکب فیروزی کوکب شاهانه از گیلان و رشت بگوران و دشت نزول داشت سپهدار منصور بحضور حضرت اعلی

آمده بنوازشات مشفقانه شهریار قاجار مخصوص شد و اردوی سلطانی از گوران دشت بفضای سلطانیه آمده متوقف شدند چون علی
خان افشار خمسه داعیه خودسری داشت بحکم شهریار قاجار مصطفی خان دوالو ولد حسنخان بیگلربیگی سابقه استراباد که اعظم امرای جلادت
شعار بود بتسخیر زنجان و تدمیر علیخان خمسه مرحله پیما گردید و علیخان بهزیمت شده از مصطفی خان باذربایجان گریخت بیت چنان
که نخجیر از شره شیر گریزان و شیر از پس اندر دلیر خمسه و زنجان نیز ضمیمه بلاد متصرفه شهریاری شد و مصطفی خان دوالو در قزوین بخدمت
شهریار با تمکین آمد و از سوانح امورات مستحسنه در این اوقات سلیمان خان بن محمد خان قاجار قوینلو که زاده خال شهریار خجسته حال
و تا این سال در شیراز توقف داشت مستخلص شده در قزوین بحضور خدیو زمان و زمین در رسید و حضرت شهریار را از دیدن آن عم
کامکار مسرت بر مسرت افزود با وی بعطوفت بعنایات مبذول داشت

ذکر حال کرافس روسی و بروز جنایات و خیانات وی و گرفتار شدن بدست شاهزاده والاتبار فتحعلی خان بن حسینقلی خان قاجار

طاب ثراه اجمال این تفصیل آنکه کرافس نامی روسی با جمعی از روسیه در اواخر دولت کریمخان بر سبیل تجارت از دریای خزر بساحل
بندر انزلی نزول کرد چندی در رشت میگشت و از آنجا با آمل و ساری و بارفروش آمده سواحل و بنادر و مواضع معابر قریب بحر خزر
بدقت سیر و نظاره میکرد و با شرف و فرح آباد رفته صورت کوه و صحرا و جنگل و دریا و عجایب عمارات و قصور و غرایب وحوش
و طیور را بر صفحه قرطاس منقوش کرده حصول بلدیت بلاد و معابر و مراصد را قاصد بود در این سال که شهریار بهمال گیلان نهضت فرموده بود
کرافس نام روسی که گرگی بود در لباس میش و بهانه تجارت و معامله بدار المرز آمده قصد کاری بزرگ در پیش بود با چند فروند کشتی که
در هر یک اسباب و ادوات رزم و حرب و اسلحه و یراق طعن و ضرب توده توده و بسته بسته و دسته دسته آماده داشت با
کشتی و مایحتاج کار رزمی و درشتی در محاذات کراودین اشرف قریب بساحل لنگر افکند و از شاهزاده آزاده فتحعلی خان جهانبانی
که بر نیابت عم نامی در مازندران ایالت داشت استدعای قطعه زمینی کرد و همراهان او را کفایت کند کرد که در آن محل عمارتی سازد و حسابی
آغاز د تا در هنگام فرصت مکر کاری از پیش برده باشد و همانا که شاهد این مسئول بنابر امتحان مقبول افتاد و آن طایفه خائن از
سفاین بر آمده بیع و شری را بهانه کرده امتعه نفیسه خود بهای رخیصه میفروختند و اقمشه نفایه مردم را بقیمت گرانمایه میخریدند تا از
آلات و ادوات آهنین حصاری متین برپا کردند مرغان وحشی رستاقی دار المرز را بدانه ریزی در دام ایشان می آوردند چون
آوازه عام فریبی آنگروه مدبر گوشزد خاصان دربار شاهزاده دانای مدبر جهانبانی شد با آنکه در سن شباب بود بتأمل و تفکر و
تدقیق و تدبیر پرداخت باین نظم که اهل حزم گفته اند متفطن گردید عر بسیاری تحت الرماد وميض نار ويوشك ان يكون لها ضرام فان لم
يطفها عقلاء قوم يكون وقودها جثث وهام و رشحی از شرح این واقعه بحضرت اعلی عرضه کرده باشاره آنحضرت در مقام چاره برآمد لهذا
شاهزاده نکته دان بعنوان اصطیاد و تفریح دماغ بفرح آباد رفت و از راه فرضه باشرف و کراودین فرمود کرافس خان روسی از تحایف
فرنک امتعه گوناگون و اقمشه رنگارنگ اهدای حضرت عالی کرد از جانب نواب فتحعلی خان و آتالیقان او نیز ماکولات الوان بدو انعام رفت
پس از روزی سه چار برسم شکار با جماعتی دانا و عساکری توانا بتماشای زوارق و سفاین ایشان پرداخت کرافس نام آنحضرت را
تکلیف میهمانی کرد و او قبول نفرمود اما بعضی از اکابر زادگان قاجاریه را بمنزل او رخصت داد و بحاجی محمد آقای عمرانلو که معمری کاردان و
بسیار دان بود در گرفتن آن قوم فرمایش راند و او کرافس خان و چند تن از مقربان او را بدعوت بخواند و بر بساط نشاط شراب ناب
بر نشاند چنانکه سر آنگروه از باده مردافکن گرم گردید و دیده ها بی آزرم حاجی محمد آقا عمرانلو با خنده حبس و قید کرافس فرمان داد استرابادیان
فی الفور ریخته او و همراهان وی را گرفته در بند کشیدند و بخدمت شاهزاده آوردند بعد از تقریرات و تحذیرات او را با نامه مودت ختامه
و همراهی فرستاده آگاه از آن هنگامه روانه خدمت پادشاه دنچاه روس خورشید کلاه نمود بر دانایان روشن شد که این شاهزاده نوجوان
فطانتی ذاتی و فراستی فطری دارد و عما قریب بتدبیر و شمشیر عرصه ایران را غیرت گلزار ارم خواهد کرد و بزرگان دانستند که این کار بزرگ با
جسارت بمحض ایما و اشاره عم اکرم اعظم شهریار رو داشت حضرت آقا محمد خان است و با یکدیگر همی گفتند بیت همان بر منش بی هنر خون بود
که آموزگارش فریدون بود و در این سال که یکهزار و یکصد و نود و هفت از هجرت نبوی گذاشته بود حضرت شهریار حکمت کردار بجهة انتظام

[illegible]

واتحاد فیما بین طایفتین قوینلو و دوالو که سابقا از اضداد بودند صبیه محترمه معظمه سرکار محمدعلی خان قاجار دوالو را که در هنگام شرارت
نامزد ملکزاده فتحعلی خان بن حسینقلی خان بن فتحعلی خان شهید سعید کرده بود با عزتی تمام و حرمتی لا کلام در هودج زرین نشانده از
شهر دامغان بساری مازندران آوردند مدت دو هفته بسور و سرور و خرمی و حبور بگذشت ع زهره آمد در کنار مشتری و پس از این
عیش مهیا حشن مهند را بیورش طهران مصمم و منظم فرمود ذکر عزیمت موکب نصرت کوکب حضرت شهریار گیتی ستان

آقا محمد خان بتسخیر ری و تدمیر غفور خان طهرانی و آمدن مرادخان سردار علیمرادخان زند بهمدان و محاربه جعفرقلیخان قاجار با وی و کشتن مرادخان و هزیمت سپاه الوار

مردم صاحب بینش صاحب آفرینش چنین نه که این جهان گذران را گاهی تهیای سور و بزم و گاهی تهیه شور و رزم است وقتی نوای نای عیش بگوش
ملک رسد و روزی خروش جیش ببام فلک بر آید پس از سور پور پادشاه در ساری غریو کوس و کره نای جیش گردون طیش با
ساری یلان سپاه سیفهای منخسف را صیقلی کردند و زرههای منکسف را منجلی نمودند اسبان بر آسوده را بزین کشیدند و اعلام
منطوی را شقه باز گشادند رایت نصرت آیت سلطانی بجانب طهران در اهتزاز آمده عرصه بساتین شمیران مضرب خیام دلیران و ا(؟)
گردید غریو دیو تنین تن شهریار قاجار در خوار و طرشت زلزله افکن و صفیر و نفیر نوبتیان نوبتخانه دربار در پاک و پلشت و لوله انداز گشت
دیگر باره یاغیان طاغی و طاغیان باغی متزلزل و باره صبر و ثبات ایشان متخلخل شده بانسداد برج و باره و انعقاد پیاده و سواره
کوشیدند و صهبای سرور از مینای غرور نوشیدند باشارت شهریار کشورگیر و ایمای دارای بی‌نظیر افواج ظفر امواج بمحاصره حصار
طهران اقدام و ازعاج جستند و غبار وفا و وفاق از عارض مسامحه بآب شقاق و نفاق شستند قلعه گیان روزی چند اظهار جسارت
نموده از قلعه طهران بر آمدند و بشمشیر دلیران قاجار هزیمت یافته ناچار بقلعه باز گشتند و در این ایام خجسته فرجام علیخان افشار خمسه که
سابقا از زنجان بآذربایجان منهزم شده بود دست بسته گردیده التجا بظل ظلیل لوای هما آیات حضرت شهریاری برد جنات اقبالش
یافت در اثنای این واقعه معروض شد که از جانب علیمرادخان زند که مدعی تخت سلطنت و از بقایای سلسله کریمخانی و در فارس
و عراقش علو منزلت مرادخان نامی تازه سردار همدان گردیده که گوی مراد بچوگان انقیاد در آورد و اگر تواند در جلالت شهریار
قاجار تخلیطی کند رای ملک آرای خسروی چنان اقتضا کرد که جمعی بمدافعه و منازعه مراد نام آمده پیچ مدن بعرصه همدان فرستد
تا علیمراد داند که مرادش در عوالم فوت نفس اقطاب سلسله ارادت دارای با سعادت کمتر از مریدی بلکه مرتدی مطرود و مردودی است مرید
لهذا جعفرقلیخان سپهدار را با سپاهی جرار بهمدان روانه و مامور فرمود ذکر ماموریت نواب امیر جلالت مسیر

جعفرقلیخان قاجار و میرزا محمدخان قاجار دوالو بمدافعه شاه مرادخان زند و مرادخان زند هزاره سردار علیمرادخان و شکست سپاه زندیه و مقتول شدن سپاه الوار

برحسب امر حضرت شهریار قاجار آقا محمدخان کامکار جعفرقلیخان سپهدار و میرزا محمدخان دوالو و سپاهی جنگجوی بجانب
همدان و محاربه شاه مرادخان زند و مرادخان زند هزاره بجنبش در آمدند و کار به پیکار کشید از دو جانب مردان کارجوی
میدان کارزار را رفته آغاز جالش و بنیاد کاوش پیش گرفته به تیر و تفنگ مبادرت کردند سواران اتراک و قاجار اشهب و ادهم
جولان دادند و مردان فارسی و الوار اظهار ترکتازی و فروسیت نمودند علیخان افشار اظهار بسالت کرده با مراد سردار الوار
تقابل کردند و مستعد تقاتل گردیدند مرادخان سردار مرکب صرصر رفتار بتک در آورده بعلیخان نزدیک کرده گرزی آهنین که در دست
داشت چنان بر فرق علیخان کوبید که از صدمه آن دل و جان از حیات خود مأیوس گردید بیم آن بود که از فراز زین بخود در زمین افتد سواران
الوار بر سردار تحسین در گرفتند و سپهدار قاجار چون شیر خشمگین از صف برون تاخت و بر مرادخان حمله برد ملک خروشیدند
مرد رزم آزمای هم آورد آمد که دارای مرادخان از فرط عجب و غرور بمقابله آن شیر غیور اقدام کرد و او را نیز مانند
علیخان افشار سواری ناپایدار تصور نموده **لمؤلفه** ندانست مسکین نادیده مرد * که درنده شیریست وی در نبرد * یکی تیغ
در پنجه دارد بجنگ * که پیشش چه خار است خارا و سنگ * سپهدار قاجار دست و شمشیر بفراز برده چنان بر فرق مرادخان زد فرود

نصرت التوای خسرو حبس کرده مشمول توجه خاقانی شده و در سلک سالکان مسلک چاکری انخراط یافت و پرتو التفات [illegible]

آورد که برقی خاطف بر سال خورده چنار زند سپاهیان دیدند که فرق سردار الوار مانند انار شکافته بدو پاره شد و رگ خون مانند
فواره جستن گرفت خود و مغفر و سر و حنجر را تا بسینه و پیکر بر شکافت و مراد نامراد از فراز زین بر زمین جا طپید فریاد دو لشکر
با حسنت احسنت و آفرین آفرین گردون گرای شد سواران قاجار بر سر الوار تاختند و بضرب رمح سینه شکاف هر یک را
بخاک انداختند میرزا محمد خان نیز از جای برآمد و با صف خاصه خویش بر ایشان حمله برد شکستی عظیم در آن سپاه در افتاد یکهزار کس از
وجوه سپاهیان علیمرادخان و یکصد تن از سران لشکر زنده بدست آمدند و بسیاری کشته شدند بقیة الجیش افتان و خیزان و
تازان و گریزان در براری و صحاری متفرق شده نیم جانی بدر بردند و اموال و غنایم ما محصور گسست و نصیب لشکر منصور مازندران
و استراباد آمد و در روز شنبه چهاردهم شهر شعبان یکهزار و یکصد و نود و هفت مژده این فتح و ظفر بحضرت شهریار قاجار رسید و
یرلیغ بلیغ باحضار سپهدار و میرزا محمد خان قاجار شرف صدور یافت و در حوالی طهران بسعادت شرفیابی حضور استسعاد کردند
و مجدداً بمحاصره حصار شهر مذکور اصرار کردند ولی چون مدت محاصره متمادی گردیده بود و کار بر قلعه گیان دشوار و بواسطه عفونت
هوای وبا انگیز ری جمعی کثیر و جمی غفیر با غفورخان والی طهران برحمت رب غفور پیوستند و در سپاه نصرت پناه نیز سرایت کرد شهریار
قاجار از هوای عفونت خیز وبا انگیز طهران متنفر شده بترک محاصره حصار فرمان داد و بقتضای ییلاق شای علی بولاغ دامغان نزول
فرمود و چندی در آن متنزهات دلنشین بنخچیر افکنی و عشرت گزین آمد و در این سال بسیاری از اهالی ری بمرض وبا و طعن طاعون مبتلا
رسیدند و از زحمت قحط و غلا بمبدا این دو بلا نجات کردند نعوذ بالله من غضب الله و فی الواقع ظهور این دو مرض عظیم و بلای الیم اعظم
نوایب و اشد حوادث است والیوم که هشتم محرم سال هزار و دویست و هفتاد هجری است خامه نامه نگار بتحریر و ترقیم وقایع مذکوره مسطوره می
پردازد قریب سالی است که در طهران بلکه تمام ایران وبای عام واقع و شایع است و تاکنون چندین هزار خلق از پیر و برنا و نادان
و دانا از اعاظم و افاضل و اکابر و اراذل از ملک وجود براه عدم شتافته اند و حکمای حاذق هنوز بتحقیق معالجه آن نیافته اند تمام
نفوس متوحش و از زندگانی خود مایوس لهذا اگر در نگارش این نامه قصوری و در گذارش وقایع لذیذه فتوری رود نامه نگار
معذور دارند که نظم یک امروز است ما را نقد ایام * بر آن هم اعتمادی نیست تا شام

ذکر حادثه حرق عمارات شهر ساری و تعمیر مجدد آن باشارت حضرت شهریاری

شهر ساری مازندران که از بلاد قدیمه و از بنای [illegible]
نامی از ملوک باستان بوده و از اقلیم چهارم و منسوب است بکوکب ششم در عذوبت ماء و لطافت هوا و وفور ریاحین و کثرت بساتین
از تمامت بلاد دار المرز ممتاز است چون بیوتات و دکاکین و عمارات آن بلده غالباً چوبین است در این ایام که حضرت شهریاری در
ییلاق چشمه علی دامغان متوقف بود باحراق آتش حادثه محروق گردید تبیین این سانحه آنکه در شب سه شنبه دوازدهم شهر شوال یکهزار و
نود و هشت در سرائی آتشی افروخته آمد و صاحب خانه چون بخت خود خفته بود و هبوب ریاح شدیده بر آن آتش دامن زد خانه آن بیچاره
چون کوره حداد و آتشکده آذرخرداد برافروخته گردید و از آن بخانهای دیگر سرایت گرفت خفتگان بستر غفلت بحکم تقدیر از آغاز شروع
این سانحه را ندانستند و انجام اطفای این نایره مشتعل نتوانستند باد بی نیازی وزیدن گرفت و آتش جلال و استغنا شعله کشیدن افزود
گفتی شب جشن سده است یا هر خانه آتشکده است شعله آتش سرکش بفلک اثیر پیوست و دود و دخان روی کواکب رخشان اندود نظم

چو باغی شد آن شهر پر نو سمن * عقیقین درختان و سیمین چمن * بزیرش ز زر باد سوسن فشان * زبر ابری از مشک بر سر نشان *
چو جوشنده دریائی از سندروس * نگارش همه زنده آبنوس * تو گفتی زمین زر گداز دهمی * هوا زرد اطلس طراز دهمی
برآمد زساری بچرخ بنفش * درفشنده هر سو هزاران درفش *

بسا مساجد عظیم که سجده گاه ائمه علیم بود و دیگرباره از اشتعال شرار
آتش خانه زردشت گشت و بسیار کاروانسرای و تیم که مخزن در یتیم و بیک لحظه آتشکده بهرام آمد سراسر اشجار نمونه شجر طور گردید اگرچه
این انار و آن از نور بهر خروسی مرغ آتشبار و هر ماکیانی نعامه آتشخوار می نمود جوانان چون نهالان در آتش همی افروخته میشدند و پیران
سالخورده مانند چنار کهن سراپا سوخته همی آمدند مدارس عالی بنیاد با صحایف شرایف مجمری بود که دودش بوی عود داری و
گرمابهای محکم اساس کانونی مشتعل که اخگرش مرمر بودی اشجار یاسمن و نسترن گلنار ببار داشت و اغصان نارنج و ترنج مرجان و یاقوت

ثمر میداد

ثمر میداد شاخسار سپیددار ارغوان گونه و سرخ بید طبرخون نمونه آمد از احتراق ثیاب گوناگون دخان رنگارنگ بر هوا بر میشد و شعلهای جواله مانند اشقر برق رفتار هر دم در مکانی جولان میکردید و اژدرهای آکاله هر لحظه در فضائی آتش افشانی میکرد کواعب نار پستان که بالای ایشان رشک نهال بستان بود در نهالی بسوختند و شمعهای کافوری بالینشان شمع مزار گردید و دلبران سیمین سرین سیمین ساعد در لف و بخار دخان و شرار قطران سیه پیکر و قیر منظر شدند الحاصل در آن شب در محله موسوم بدرب خانه قرب بعمارات شاهی و دروازه هزار جریب از پیران زنده دل و جوانان دلفریب هشتاد و دو تن معروف در آتش سرکش سوخته خاکستر شدند و باد صرصر نهاد خاکستر آن گروه محروق را نیز بباد داد اَللّهمّ اَعتِقنا مِنَ النّارِ الدُّنیا وَ الآخِرة چون این خبر ملالت اثر بمسامع شهریار مروت سیر رسید آنحضرت را بر سوختگان دل بسوخت و آتش وار بر قضای روزگار برافروخت و مجدداً بتعمیر عمارات شهر حکم فرمود دیگر باره شهر ساری بامر حضرت شهریاری صورت آبادانی یافت و از اول بار معمورتر گردید و نوروز عید سعید را حضرت سلطانی در آن شهر بسعادت و حشمت بگذرانید

ذکر عزیمت علیمرادخان شهریار ایران باستراباد و مازندران و رفتن محمد طاهر خان بختیاری باستراباد و محصور شدن حضرت آقا محمدخان قاجار

علیمرادخان زند که در بدو حال بسیاول وکیل و در نسب ربیب صادقخان برادر وی بود در این ایام استقلال تمام یافته و او را در ملک و یعنی در عراق و فارس مساهم و منازعی نماند و از اخبار جلالت و شهامت دارای قاجار مشوش و مضطرب بود و بعد از شکست سپاه خویش از دور و نزدیک و ترک و تاجیک و اکراد و الوار چهل هزار کس جمع کرده با اسباب شوکت و حشمت روی بطهران و مازندران آورده نخست پسر ارشد خود شیخ ویس خان را با دوازده هزار سوار جرار بمنقلای لشکر قیامت حشر روانه نموده خود از دنبال آمد شیخ ویس خان بطهران آمده باستمالت قلوب وجوه اعیان و بزرگان مازندران اشتغال ورزید محمد علیخان حاکم خوار و ورامین بوسیله آن گردید و بخدمت او پیوست اهالی دماوند و فیروزکوه و لاریجان و نور نیز از خدمت شهریار قاجار هارب و بمواهقت سردار الوار راغب شدند و شیخ اویس خان بمظاهرت و معاضدت ایشان از طهران حرکت و بچمن لار آمده اظهار احتشام کرده چراغعلیخان زند را با دو هزار کس از لار بلاریجان فرستاده بعد از وصول طرفین در محل موسوم بامیری کارزار بکارزار کشید و جمعی از جانبین بقتل در رسیدند چراغ عمر چراغعلیخان بصرصر شمشیر از روشنائی فرونشست و بسیاری از همراهان او بقتل آمدند و دو نفر سرکرده و پنجاه نفر سپاه زند گرفتار شدند شیخ ویس خان مغرور نادان بعد از اطلاع افسرده خاطر از چمن لار بدیار دماوند آمده پانزده روز در خوف و رجا و بیم و امید متوقف گردید و شرح کار رسید روالا مقدار خود عرضه کرد علیمرادخان زند با آن سپاه بیشمار بطهران وارد گردید و از اطراف سرداران بمازندران مامور گردانید نخست پانزده هزار سوار با پسر خود شیخ اویس خان از راه فیروزکوه و از آن پس مرتضی سیمرادخان بنی عم خود را با محمد رضا خان حاکم نور از راه نور و کجور مامور و اسمعیل خان بن شجاع الدین خان زند را با محمد علیخان خواری از سمت دامغان بمازندران گماشت و بسیاری از مواهقت حضرت شهریار قاجار خامه وار دو زبانی و رعنا آثار دو روئی گزیدند و بعضی علانیه از دولتخواهی جناب آقا محمدخان سر زده اردو گشتند و بخان زند پیوستند زمانه را هنگام فتنه آغازی و سپهر را ایام حیله پردازی رسید. و آن شهریار ممتحن را امتحانی دیگر در راه نهاد لهذا چون دید بزرگان مازندران و طبرستان و رستمدار و دیگران اعتمادی و اطمینانی نبود در کار خود متفکر گردید و رعایت حزم و احتیاط فرمود که گفته اند

ملکت آتش اگر اندک است خورد نباید گرفت * دشمن اگر پشه است خوار نباید شمرد *

علی هذا جعفر قلیخان سپهدار خود را با قلیلی از سپاه مازندران و قاجار بجانب رستمدار یعنی نور و کجور بمقابله شیخ ویس خان فرستاد و مهدیقلی خان کهین برادر خود را نیز با وی همراه کرد و علیقلیخان قاجار دیگر برادر خود را با محمودخان و علینقیخان و لطفعلی بیک دادوی سوادکوهی بمیان دودا سوادکوه روانه فرمود و سرداران مذکوره باغرای و اغوای مهدیخان ولد محمدخان سوادکوهی حاکم سابق مازندران که پدرش در دست برادر شهریار قاجار ابوالفتح حسینقلی خان بقتل آمده بود بدولت زندیه میل کردند و معلوم شد که برادران نیز در نیروز بطرف غالب رغبت گشته اند شهریار قاجار خود را در میان چهار موجه بحر مخالف مصلحت وقت ندانست و سکونت در استراباد را بهتر و انسب شمرد زیرا که شهر استراباد بحصانت از ساری بمراتب اشرف بود بنابرین در نوزدهم شهر شوال عزیمت استراباد

رهاین

کرد و عیال و شاهزاده بهمال نواب فتحعلی خان برادرزاده و نایب السلطنه خود را پیشتر روانه استراباد فرمود و پس از روزی چند
برادران را اخبار و احضار کرده باستراباد توجه فرمود و چون سرداران اطراف از حرکت شهریار قاجار مطلع شدند در کمال اطمینان
چون سیلهای جاری روی بساری نهادند و انواع اضرار و اقسام آزار برعایا و برایای ساری رسانیدند و بنهب و غارت پرداختند
شیخ ویس خان بن علیمرادخان نیز در مازندران توقف کرده محمد ظاهرخان بختیاری را با ده هزار کس باستراباد گماشت و آن سپاه بصحرای
وسیع الفضای گرگان در آمدند و نواب آقا محمد خان مرتضی قلیخان برادران خود را بمدافعه محمد ظاهرخان مامور فرمود چون ایشان نیز بباطن
با شهریار قاجار دل خوش ننموده و طالب حکومت استراباد و مازندران میبودند با محمد ظاهرخان در باطن و ظاهر مخالفت نکردند
و بنزد شیخ ویس خان پسر علیمرادخان فرار شدند و دولت آقا محمد خان را چون عواقب امر محمد حسن خان در استراباد قرین اتمام و انجام
دانسته و آقا محمد خان با چار باستراباد مانده بحصارداری پرداخت که و من یتوکل علی الله فهو حسبه

ذکر محاصره استراباد و شکست سپاه و قتل محمد ظاهرخان و فرار شیخ ویس خان از ساری بطهران

محمد ظاهرخان بختیاری بظاهر استراباد در آمده و حضرت شهریاری بالضروره بتحصن پرداخت هر روزه جماعتی از شهر بدر آمده با سپاه زندیه و الوار
کر و فری مینمودند تا کار بجائی رسید که شبها پیادگان سپاه زندیه بفراز پشته که بر شهر استراباد مشرف است برآمده از سنگ و چوب
سنگری بستند و جمعی تفنگچیان در آن سنگر و برج رفته نشستند و تیر و گلوله تفنگ ایشان بر اهالی شهر عرصه تنگ نمود بامر حضرت
شهریار با تدبیر جماعتی از استرابادیان که در کوه گردی پلنگ و در دریا بری نهنگ بودند با شمشیر از کوه بفراز برآمده بر سر تفنگچیان
آن سنگر و برج حمله برده تفنگچیان را هلاک و برج را یکسان با خاک کردند و محمد ظاهرخان پای در دامن ادب کشیده ترک تدبیر خام
نموده دانست که با این شهریار آزموده فرسوده دانای توانا بحیله و تدبیر برنخواهد آمد نظم سوار جهان دیده دستان سام ببازی
سر اندر نیارد بدام * ترکمانان یموت صاین خانی گرگانی که در میانه اترک و گرگان مسکنی داشتند با بشارت لازم البشاره شهریار قاجار
مکملا و مسلحا باستراباد در آمده بخدمتگذاری کمر بستند و هر روزه از دروازه بخارج شهر آمده با سواران بختیاری
مقابله و مقاتله میکردند و بضرب شمشیر و پرواز تیر جگرها و مغزها میدوختند و میدریدند و صریح با سپاه الوار میسرودند که سپاه
خویش بدهان اژدها در آمده اید و شما را رهائی از این گرداب بلا محال است همانا واقعه وکیل و محاصره استراباد و فرار از پیش دلیران
قاجار از لوح خاطرها محو گردیده الوار بختیاری هفت لنگ و چهار لنگ را پای جلادت در نیم حلقه لنگ و تیر مراد علیمراد بر خاک و سنگ
خواهد آمد همانا نیز استخوان شما را از این ورطه بعراق و فارس رسانیدن نیارد لمؤلفه بمازندران پور دستان سام ره آورد
وزین ره برآورد نام گذشت آنکه دیدید ایام پیش ز قاجار قاجار شه شد پریش گر از پشت آن شه بود کودکی بدار آتش نیست تا
شکی مهین پور او وارث گاه اوست * سر شهریاران بدرگاه اوست * بتازیم بر قوم اعدا سمند * نمانیم یک زنده از خیل زند
و از سوانح عجیبه در این ایام محاصره مادر شهریار قاجار و مهدیقلی خان برادر کهتر آن شهریار در استراباد وفات یافتند و آنحضرت را
فرصت تعزیت ایشان نبود و بحکم تقدیر در این قضایا مصابرت مینمود و از شب تا صبح بنفس نفیس بحراست شهر و برج و باره میپرداخت
و از اعادی خارجه و داخله مشوش بود و لحظه از زحمات نمی‌آسود که اذا ثبت ثبت چون چندی بر این کار برآمد دیگر باره اختر دولت
شهریار قاجار از حضیض وبال باوج کمال رسید و اقبال علیمرادخان بادبار تبدیل یافت و باشاره شهریار قاجار حمزه سلطان
انزانی که از مردان شجاع صداقت پیشه صافی اندیشه بود بگرفتن جر و حفظ آن راه پر اثر مامور شد و تبیین این اشارت و تحقیق این عبارت
آن است که در ایام سلطنت شاه عباس ماضی صفوی که در انتظام امر مازندران و استراباد اهتمام تمام داشت بملاحظه تاخت و تاراج
طوایف ترکمانیه مقرر فرمود که از حوالی کوه متصل باشرف البلاد تا ساحل و لب دریای خزر که طولا چهار فرسنگ است خندقی عمیق حفر
نمودند که سوار از آن نتواند گذشت و در دو طرف آن درختان قوی فرو کرفته و عبور از آن در کمال اشکال بلکه محال است و راه عبور از مازندران
باستراباد منحصر بمعبر آن است و هرگاه کسی در آن معبر نشیند و مانع شود راهی دیگر از استراباد بمازندران و از مازندران باستراباد نخواهد بود
چون جر بمعنی شکاف و حفر و خندق است و این جر در حوالی قریه کلباد واقع است بجر کلباد موسوم و مشهور گردیده و در این ایام که شیخ ویس در

در ساری و محمد ظاهر خان در ظاهر استراباد بود و از آن معبر آذوقه باردوی زندیه میرسانیدند و الوار در حفظ آن جسر مسامحه کردند.
و بفواید آن پی نبردند. لهذا بالحکم جهانبانی آقا محمد خان حمزه سلطان انزانی استرابادی با تفنگچیان انزان بر سر آن جسر رفته و جسر را گرفته
راه عبور بر سپاه زندیه مسدود کرده و وصول آذوقه از اشرف و ساری باردوی سردار بختیاری مقطوع و ممنوع شد و قحط و غلا
بالا گرفت و آتش جوع در نهاد آن گروه شعله کشید و راه مدد و آذوقه بر سپاه زندیه بسته دیدند و از این تدبیر که باقتضای تقدیر
بخت اختلال حال سپاه جعفرقلی بود کار شهریار قاجار قوت تمام گرفت و ضعف در حال سپاه الوار قوی گردید که عقلا رای صائب
از لشکر جرار انفع دانسته اند و حکما گفته اند قطعه هر کرا مال هست و عقلش نیست روزی آن مال بالش دهدش وانکه را عقل هست
مالش نیست روزی آن عقل بالش دهدش پس از روزی چند که زندیه از کثرت جوع بستوه آمدند و مراکب ایشان بار عنا کشیدن
نکشیدند و بر تنگنجی شهریار دانای مهذب و پادشاه دارای مودب سپاه شهر را بخروج و قتل و غارت جنود الواریه مستظهر و قوی دل
کرده از شهر بدر آمد نظم دو گروه دو صف از دو سو گشت راست غو کوس و نای نبردی بخواست بکوشیدند برهم دو لشکر سترگ
بخون دست شسته چو درنده گرگ شده گرد چون چرخ و هر خشت و تل ستاره شده برج آن جان و دل شده پاره بر شیر مردان زره
ز خون بسته بر نیزه هاشان گره از تواتر حملات یلان قاجار و یموت و استرابادی و کتول سپاه محمد ظاهر خان از یکدیگر پاشیده
در هم شکسته شدند و از یکدیگر گسسته آمدند بعضی از طوایف هفت لنگ و چهار لنگ لنگان لنگان خود را بحوالی شهر رسانیده بامان
در آمدند و بسیاری از اطراف پریشان و متفرق راه گم کرده بر ساتیق و جنگل استراباد در آمده و گرفتار شدند و گروهی از آنها شتابان
براه خیابان رفتند و بعد از گذشتن از جوی و جر در سر کلباد اسیر تفنگچیان حمزه سلطان گردیدند محمد ظاهر خان بختیاری سر
از بیم شمشیر خونخوار راه گرگان گرفته اسیر ترکمان شد و او را بحضور حضرت شهریار ظفر شعار آوردند چون در شیراز بامر علیمرادخان
شعار دو نفر خاله زاده شهریار قاجار را بخون آغشته بود مقرر شد که ترکمانان دشت و قاجاریه شهر شمشیرها کشیده او را ریز ریزه
پاره پاره کردند و بعضی سرداران را که اسیر آمده بودند رخصت داده بجانب امیر ایشان فرستاده مع القصه ده هزار کس از آن سپاه
در آن رزمگاه عرضه شمشیر و هدف تیر و گرفتار گروه ترکمانیه شدند شی چند خود را بساری رسانیده شرح حال بشیخ ویس خان
پسر علیمرادخان بازگفتند ناله و غریو از پیوستگان و وابستگان مقتولین برآمد و اختلال و تزلزل در سپاه فارسی و الوار در افتاد بعد از
آنحال شهریار نیکو خصال عزیمت مازندران کرد و در غره محرم الحرام از استراباد با عدتی تمام بر آمده بر سر مهرعلیخان زند تفنگچی باشی
علیمرادخان و حاجی رضا خان فراهانی که با هفت هزار کس در کرد و دین اشرف بودند راند در هنگامیکه خبر این هزیمت شنیده و فرار بر
قرار برگزیده بودند سواران صف شکن و دلیران اسب افکن بر ایشان حمله کردند جمعی را بکشتن و اسیر کردن در آورده گروهی بکر بختند
و با اشک جاری در ساری بشیخ ویس اشام من طوس در پیوستند خبر این دو شکست بزرگ و رسیدن خاقان ترک براثر این خبر
ولوله در دلها در افکند شیخ ویس بنه و احمال و اغروق و اثقال را بر زمین ریخته و در پنجم محرم با پنجهزار سوار از ساری بجانب طهران گریخته
چون اهالی مازندران از سوء سلوک آن طایفه بجان آمده دل خونین داشتند در هر مرحله و منزل خفیه و علانیه بضرب گلوله تفنگ
بسیاری از ایشان بقتل آوردند تا کار بجائی رسید که از بیم در بیشه فرار میکردند و بجایهای مستحکم گرفتار میشدند و چنان می
پنداشتند که اهالی دارالمرز ایشانرا گرفته از عبور بیشه مانع شده اند عجز و لابه میکردند و لباس ایشان از خار دریده و بدن ها خلیده
گردید نواب کامیاب خدیو هلال رکاب در روز هشتم محرم وارد شد و بتدارک و تهیه سیاق عراق و قلع و قمع اهل شقاق پرداخت و
چون تمامت رؤسای مازندران بعلیمرادخان پیوسته بودند و از خاقان ظفرنشان خاطر گسسته در این ایام متوحش و متحاشی در
نفاق مصمم و ثابت الرای و راسخ العزم ایستاده باستمالت ایشان عالیجناب ملا محمد ساروی ملاباشی صاحب تاریخ محمدی روانه سوادکوه
شد و چون مهدیخان سوادکوهی در نزد علیمرادخان بود لطفعلی بیک داودی سوادکوهی در آمدن بحضرت خاقان قاجار دودل مانده
و در محل موسوم بشیردره سقاق ساخته در آن توقف داشت شی چند با مولانا مذکور روانه حضور کرده بعضی معاذیر تمسک جستند
شدند خدیو ملک آرا مسامحه و مدارا گذرانید و منتظر فتوحات جدیده بود که الصبر مفتاح الفرج

ذکر آمدن مرتضی قلیخان نزد

بمازندران و هزیمت یافتن از جعفرقلیخان و غارت ترکمانیه سوادکوه را و اختلال حال علیمرادخان زند

علیمرادخان زند چون از شکست محمدطاهرخان و مقتول شدن او و اتلاف چندین هزار کس از الوار و فرار مهرعلیخان و حاجی رضاخان و هزیمت شیخ ویس خان فرزند خود مستحضر گردید دریای غضبش بجوش درآمده جمیع امور دعتاب کرده بار دیگر گروهی از عساکر خود را بسرداری رستم خان زند که مردی دلیر بود روانهٔ مازندران نمود مامورین رکاب سردار از بیم سنان دلیران قاجار غالبا در عرض راه فرار کرده باز گشتند و با وطان خود رفتند دیگران ناچار بمطاوعت سردار الوار بسوادکوه آمدند جعفرقلیخان برادر و سپهسالار آنخدیو را مامور با گروهی دلیران با سیل برزم رستمخان روانه فرمود رستم خان از سرچشمهٔ رباط در کمال احتیاط بزیرآب رسیده از شیر سیاه مازندران که بسا دیو سپید در خون سرخ آغشته بود خبردار آمده ناچار بمقابله و مقاتلهٔ او آمد و شی لرزلرزان رخش سندروس میناد مبادرت بمبارزت و مقاومت بمکاوحت کرد از دو طرف دلیران پای بمیدان نهاده دست بمعرکه آرائی گشادند رستم خان اگرچه بس دلیر بود ولی با حملهای سپهدار رستمکردار قاجار برنتافت زیرا که جعفرقلیخان در سپهداری و جنگ آوری فراسیاب عصر و اسفندیار دهر بود چون جمعی از سپاه الوار بقتل درآمدند سردار قاجار حمله بر رستم خان برده نیزه بر کمرگاه وی آشنا کرد رستم خان از آن رمح رامح شکار خود را از دیده روی بگریز نهاد چون پیر زال از سهم سهام سپهبد سام حسام بهزیمت رفت پلنگ نه هر جا تواند مرکبی تاختن که جا جا سپر باید انداختن * تقی نام شاه کوهی استرابادی که مردی مبارز و سرکردهٔ تفنگچیان شاه کوه بود در این وقعه بگلولهٔ تفنگی که از قلعهٔ شاه کوه بر وی فکندند بقتل رسید چون عظمای سوادکوه همه در نزد علیمرادخان بودند تاخت و تاز دواب و اغنام و گاو و خیول ایشان اعلام رفت تراکمهٔ دشت که درین شیوه بی نظیرند بغارت سرای و احشام و دواب و اغنام آن طایفه پرداختند قریب صد هزار مادیان و گاو و گوسفند بتاراج رفت چون این خبر بعلیمرادخان رسید دل در برش بطپیدن آمد زیرا که در انجام محرم و آغاز صفر خان قاجار را روز بروز فتح در فتح و ظفر در ظفر متوالی و متواتر و او را هزیمت در هزیمت و شکست در شکست همی رسید امارات اقبال در خان جلیل الشان قاجار محقق گردید و علامات ادبار در دولت خان الوار مبرهن آمد چندانکه اراده کرد که سپاهی و سرداری مجددا بمازندران مامور کند احدی قبول ننمود و صریح پاسخ دادند که درکام نهنگ رفتن و بکنام پلنگ خفتن از دخول بجنگل مازندران اسهل است و بدشنه جگر خود دریدن و سر خویش بریدن از مقابلهٔ قاجاریه و محاربهٔ تراکمه و مبادرهٔ دارالمرزیه اجمل دو بار چندین هزار لشکر الوار باستراباد و دارالمرز رفتند و یکی از هزار باز نگردید در حضور خود مار انگشتن بهتر از فرستادن باین ولایت است چون علیمرادخان نامراد جوابی باین صراحت شنید چند نفر از سران زندیه که در رکاب پسرش شیخ ویس خان بساری بودند و او را بفرار و مراجعت بطهران تصدیق نموده بقتل اندر آورد و هزیمتیان مازندران را با وطان خود رخصت داد تا تمهٔ سپاه از ایشان دل شکسته و متوحش نگردند و در این ایام که سران لشکر با وی سخنان درشت گفتند و از سفر مازندران ابا کردند وی از آن گروه برمید و بشرحیکه صاحب تاریخ زندیه میرزا صادق نامی نگاشته سران طوایف از وی هراسان و خایف و برخصت وی روانهٔ اصفهان و پارس شدند و باقرخان خراسکانی اصفهانی که از جانب علیمرادخان در صفهان همی زیست در بر روی هزیمتیان ببست

ذکر اتمام کار علیمرادخان زند و وفات او در حوالی اصفهان و عزیمت پادشاه گیتی پناه کامکار آقا محمدخان بتسخیر عراق

علیمرادخان پس از این صدمات و لطمات بغایت مرده دل و افسرده طبع آمد عزم رجعت بعراق و فارس کرد و بواسطهٔ کثرت شرب خمر و سفک خون و عدم مزاج و طبیعت وی منحرف گردید و مرض استسقای لحمی بروی عارض شد و در سمن فربهاست تا آماس علی الجمله در این حالت جعفرخان زند برادر امی وی و فرزند صلبی صادق خان برادر کریم خان که حکومت زنجان و خمسه داشت لوای خودسری و سرداری بر افراشت داعیهٔ خود آشکارا کرد و با استعدادی کامل از جانب همدان روی بتسخیر اصفهان آورد کارگذاران علیمرادخان در ابلاغ سپاهی پنبه دار میپوشیدند و در اخفای مرض مهلکش میکوشیدند و در تخت روانش نهاده بعراق میبردند و بروی روز میشمردند تا در منزل مورچه خورت در تخت روان شاهد جسمش از لباس رخت روان عری و بری گردید ملکت دمی چند بشمرد و ناچیز شد بخندید جهان گفت کاو نیز شد * وفات علیمرادخان زند در اواخر شهر ربیع الاول سنهٔ یکهزار و صد و نود و هشت اتفاق افتاد مدت ملکش دو سال

بوده و مدت صادق خان سه سال بطول انجامید و جعفر خان زند باصفهان رفته جلوس کرد و علیمرادخان بیرون شد و نشست جعفر خان
و او شیخ ویس پسر علیمرادخان را بدست آورده کور کرد و مرتضی قلیخان و رضاقلیخان برادران خاقان قاجار که از آنحضرت مأیوس و نژند
مأیوس شده بودند بعد از امید نومید گردیدند و مرتضی قلیخان بقزوین و گیلان و طالش رفته از آنجا ببادکوبه و قبه و روس روی کرد
و عقده از کارش گشاده آخر الامر در آن بلاد بمرد و رضاقلیخان نیز چنانکه سابقاً اشارتی رفت در خراسان نقد هستی را از دست داد و کار
دولت سلطان گیتی ستان والاجاه حضرت خاقان ذیشان آقا محمد خان قوام و نظام و قوت و دوام گرفت و آنهمه مخاصمه و معاندت
اخوان و اقارب و ایل و اوس حاصلی نبخشود ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء نعم ما قال نظم خدا کشتی آنجا که خواهد برد اگر ناخدا
جامه بر تن درد

در ذکر تصمیم رای حضرت دارای کشورگشای پادشاه گیتی پناه آقا محمد خان قاجار بن سلطان مغفور محمد حسنخان بن فتحعلی خان قوینلو بتسخیر طهران و منازعت با نجف خان زند سردار جعفر خان و شکست یافتن سردار

چون جعفر خان زند بر مسند حکومت عراق و فارس بر آمد
نجف خان زند را بسرداری طهران و مازندران مأمور نمود چون در هنگام محاصره شهر طهران این اخبار بمسامع خدیو قاجار رسید
مجنون خان پازکی را که مردی عاقل بود باتمام کار محاصره طهران گذاشته و خود با فوجی از دلاوران جلادت کیش بر جناح استعجال نجف خان
زند را استقبال کرده در قم مقابل افتاد و سردار زند در شهر قم محصور و منهزم شد و شهر قم بتصرف در آمد و نجف خان زند باصفهان
فرار کرد و بعد از تسخیر قم و تدمیر سردار الوار موکب نصرت کوکب پادشاهی و رایات ظفر آیات شهریاری در پانزدهم شهر ربیع الثانیه از قم
عزیمت کاشان فرمود سردار دیگر جعفر خان زند عرب محمد خان که باعانت و تقویت نجف خان مأمور بود بکاشان رسیده از
هزیمت نجف خان از راه نظر بجانب عراق آگاهی حاصل کرده در کار خود متردد بود که فوجی از پیش آهنگان سپاه ظفر آرا پادشاه قاجار
بر سر عرب محمد خان ترکتازی کردند جمعی از سپاه او را بقتل آوردند و بسیاری را اسیر نمودند او نیز گریزان بجانب جعفر خان رفته خان زند را
متزلزل و متوهول کرد عقلای دولتخواه جعفر خان زند در اصفهان اجتماع کردند و مجلس محاوره و مشاوره فرو چیدند آخر الامر رای
مقرر شد که احمد خان پسر آزاد خان افغان که پدرش از حمله سپاه قاجار از ارومیه بگرجستان فرار کرده بود سردار نمایند که مکافات
پدر خود را از پسر سلطان مغفور محمد حسنخان قاجار سعید شهید در خواهد و تقی خان زند را که در هنگام وفات وکیل و مراجعه خاقان
بعد بدار المرز در مرز ری سردار بود و شهریار قاجار او را اسیر کرده چشمی خوب کرده بود و چو بنده بود با فرزند آزاد خان افغان ردیف
و حلیف کردند آنچه بکمال مرتبه ابهت و عظمت و شوکت و حشمت بود از سواره و پیاده و خیمه و خرگاه و بارگیر و سلاح و نقود و متاع و امتعه
و خلاع و سواران الوار ممسنی و کوهکیلویه و فارسی و عراقی و بختیاری بآدمی تدارک و تهیه کردند و او را بمحاربه خاقان اعظم و سلطان
معظم حضرت آقا محمد خان قاجار گسیل نمودند که او سد راه سیل خانه کن و مانع آن صفدران صف شکن گردد و سپاهیان دیگر فوج
فوج و دسته بدسته بتدریج او را بدو پیوندند و راه جیش گردون طیش جنود نامعدود خاقان قاجار را از کاشان بعراق بربندند

در ذکر محاربه سپاه نصرت پناه سلطان قاجار و شهریار کامکار حضرت آقا محمد خان با احمد خان ولد آزاد خان افغان سردار جعفر خان و تقی خان زند و هزیمت سپاه الوار

احمد خان پسر آزاد
خان افغان که سابقاً شمه‌ای از شرح حالش مرقوم شده با تقی خان زند و چندین هزار پیاده و سوار روانه کاشان شدند و حضرت شهریار
قاجار آقا محمد خان با آنکه مقدمة الجیش سپاه او عرب محمد خان را از کاشان منهزم کرده بودند از غایت حزم و رعایت قواعد رزم از قم
بکاشان بتانی و آهستگی بمیرفت زیرا که دانسته بود که التانی من الرحمن والعجلة من الشیطان و در منزل معروف بسنسن شش فرسنگی
کاشان بانتظار ورود جنود سردار افغان و زند توقف فرمود چون سپاه مذکور تقدم ننمودند و تدبیر کردند که در وقت کوچ اردو و عزم راه
که جیش گردون طیش بی نظام و انتظام بعبور و مرور می پردازند فرصتی کرده بر سر ایشان تازند همانا ندانستند که این دارای کشورگیر
با تدبیر که سالها بگرمی و سردی روزگار مجرب و عمرها بشیرینی و تلخی شهد و سم دوران مهذب گشته اندیشه‌اش بر اندیشه‌ها
سبقت دارد و آنچه در خاطر معارض و معاند آید در آینه ضمیرش پرتو پذیر است لهذا شهریار عصر از سنسن قصد منزل نصرآباد کرده

بانظامی قوی و قویم و نظامی متین عظیم مرحله پیما گردید و احمدخان افغان از روز راکاه فرصت شمرده با سپاه همراه خود نهضت گزیده
متوجه نصرآباد شده قانون لشکرکشی و سپهداری را دو سه فرسنگ بایلغار امر کرده که در سر کوچ خود را بمقابله لشکر برخاشخر
دارای قاجار و خدیو کامکار آقا محمدخان آورد و کاری از پیش برد این تدبیر خام مایه خستگی و نوای وستی راکب و مراکب سردار
افغان شده وقتی رسیدند که عساکر سلطان قاجار را در کمال نظام دیدند هراول و قراول چون لشکر چنگیز برآراسته و جوانغار
و برانغار چون عسکر تیمور به پیراسته قلب و جناحین با استواری البرز محکم کرده و مقدمه و ساقه چون دماوند و الوند استحکام داده
لهذا ناچار در حوالی نصرآباد با سپاه نصرت قرین خدیو قاجار بنیاد مقابله نهاد و سپاه خود را دسته دسته و فوج فوج و تیپ تیپ نظم و
ترتیب داد و منتظر طوفان بلا بایستاد دارای ملک آرای کامکار و شهریار سپه کش قاجار جعفرقلیخان سپهدار را در میمنه میمون و علی
قلیخان دیگر برادر خود را در میسره همایون گذاشته امرای دوالو و قوینلو و افشار و قراگوزلو و بیات و خلج دارالمرز را بقانونی که مصلحت
وقت میدانست جابجا و محل بمحل و صف بصف کنشیمان مرصوص و بهر مقامی مخصوص کرد نوبتیان پنج نوبت نواز را نوبت خروش و
هنگام سرود و سروش در رسید نای رزمی ناله برداشت و کوس بفغان درآمد سنج نغمه سنج گردید و طبل غریو برکشید سواران ترک
و تاجیک را خون در عروق جوشیدن گرفت و توسنان ترکمانی و تازی لگام خای شدند یکبار قطعه
سبک شد عنان و گران شد رکاب　　بجنبید لشکر چو دریای آب
ده و گیر برخواست از دار و برد　　هوا چون بیابان شد از تیره گرد
یکی بزم که بود گفتی نه رزم　　دلیران درو باده خواران بزم
غو کوس شان زخم بربط سرای　　دم کاودم ناله چنگ و نای
روان خون چو می ناله شان بانگ زیر　　پیاله سر خنجر و نقل تیر
بهر گوشه مستی افتاده خوار　　چه مستی که هرگز نشد هوشیار
کار از تفنگ و تیر بخنجر و شمشیر کشید دلاوران دو
سوی درهم ریخته و دشنه یکدیگر را می کشتند و سر یکدیگر را جدا میکردند ترکان قاجار از اسباب دار حمله میبردند و ترکمه استرآباد چون
صرصر عاد بنیان میکندند طایفه اکراد و افشار در زندیه و الوار چون آتش در خرمن و گروه قراگوزلو و بیات در فارسیه و ایلات
چون خروس بارزن درافتاده بودند دلیران خلجستان با افاغنه آن کردند که سبطیان کلیم با قبطیان فراعنه نمودند و سواران
دارالمرز با پیادگان بختیاری چنان درآویختند که جنگ آوران بهمن با سپاه فرامرز از شریان اعدا چشمه خون جریان گرفت و از بند
گوان زنده رود زنده رود بدجله رسید سرها شهها را وداع گفتند و شهها از سرها بخاک خفتند افغان افغان از نصرآباد بقندهار رسید
و فریاد فارسیان فارسی از کاشان بشیراز رفت مع القصه احمدخان بن آزادخان از بیم گرفتاری العود احمد گفته راه عراق سپرد و بقیه زند
در کمند دلیران زندبند اسیر آمد مدت این جنگ چهار ساعت اتصال داشت و در هنگام ظهر روز مذکور کار بزد و قطع و فصل فتح و
ظفر بشمشیر قاطع انفصال پذیرفت اموال و اثقال سردار افغان برجای ماند و در دست سپاه منصور درآمد لشکر منهزم بوحشتی و دشتی
خود را بعراق رسانیدند که جعفرخان قوه مالکیه را از دست داد و بقصه تمام از عراق روی بفارس نهاد

ذکر فرار جعفرخان زند از اصفهان بشیراز و ورود شهریار قاجار از نطنز باصفهان و تسخیر مملکت عراق بحکم علیم علی الاطلاق

مرد وقایع نگار منصف را در ترقیم سوانح رفته غرض نباید و عصبیت نشاید و در هر مقامی چنانکه مقتضی محل است بیانی مناسب
درخور است بسنده کان باینش اینگونه نگارش را محمول بر اغراقات و اغلاقات نمایند و در هر بیانی بتواریخ گذشتگان نظر تدقیق
گشایند اگر در واقعه فرار جعفرخان شبهتی کنند بدفتر میرزا صادق نامی تفرشی جامع تاریخ زندیه که معاصر و مداح خان مذکور است درنگرند
که گزارش این واقعه مجمل نگارش اوست چون خبر هزیمت احمدخان افغان و قتل تقی خان زند و دیگران مسموع جعفرخان گردید بجدی بیم و اندوه
بر مزاجش مستولی شد که سکونت در اصفهان نتوانست زیرا که بهترین سپاه وی آنگروه بودند که هزیمت شدند و کوچ و خانواری اغلب
متابعانش از زمان علیمرادخان تا این اوان در عراق بودند و توقف را صلاح خان ندیدند و متفرق شدند هزار راس استر بجهه حمل و
نقل خزینه و دفینه و اثاثه سلطنت و شوکت و حرکت ملازمین رکاب و کوچ و بنه اصحاب مقرر کرد و خود در کمال تشویش از اصفهان مصمم
فرار شد و جمعی بجلفا رفتند که فردا در رکاب خان روانه شیراز شوند آن شب جماعتی از اتراک افشار و ساناو و شیروانی و اکراد خراسانی
سر بشورش برآورده بقصد غارت خزاین و اثاثه وی مستعد بودند علی الصباح پانصد استر بار کرده که روانه جلفا و از آنجا بجانب فارس

فارس

فارس ولد الکض شوند در هنگام رکوب خان منهزم مغلوب صدای تفنگ اکراد و اتراک فلک پیما شد و بعزم غارت از جای برآمدند و
جعفرخان ثبات نورزیده رهائی خود را اولی دیده مهمیز بر لب گریز آشنا کرده و طاغیان بیغمای اسباب او و همراهان وی قدم گزاردند
در کوچه بندهای اصفهان زیاده از دویست هزار کس اجتماع نمودند و با همراهان وی منازعه در پیوستند و جمعی را بقتل آوردند بارهای بسته را
بضرب شمشیر بند گسیخته فرو ریختند یغما نمودند و اموالی زیاده از حصر بغارت بردند و استربانان نیز با آنان مشارکت داشتند باقرخان
خراسکانی نیز از حبس برآمده اظهار جلالت نمود الحاصل جعفرخان با فضاحتی تمام خود را بدو منزلی شیراز رسانید صیدمرادخان پسر عم
او که در شیراز بنیابت وایالت داشت ترک سرکشی و داعیه کرده ترحما او را استقبال و بشیراز راه داد و جعفرخان این معنی را فوزی عظیم
شمرده بکمال امتنان از صیدمرادخان حاصل نمود و حضرت شهریار قاجار پرویز حسب چنگیز نسب بعد از شکست الوار تیر از دنبال غزالان جسته
و تذروان پرشکسته نهضت فرمود و بعزم صید جعفرخان زند و قطع گفتگوی چون و چند بال استعجال گشود و بحوالی اصفهان رسید
معلوم افتاد که حریف ضعیف فرار اختیار کرده و گریخته است حضرت جم رتبت آقا محمدخان وارد اصفهان گردید و در عمارات مبارکهٔ
شاهان صفویه نزول گزید باقرخان مراسم عبودیت و خدمت پرداخت و لشکر منصور پادشاهی در جاهای مناسب منازل گرفتند و
جمعی در میدان مشهور نقش جهان ساکن شدند و نواب جعفرقلی خان و علیقلی خان در عمارات چهل ستون و انگورستان نزول
گزیدند و باقرخان خراسکانی بحکومت اصفهان مفتخر گردید و حضرت شهریاری آقا محمدشاه مدت دو ماه در عراق توقف داشت مالیات
شش ماهه با پنجهزار تومان پیشکش واصل خزینهٔ عامرهٔ سلطانی شد و دیناری اجحاف با حدی دست نداد خانواری افشاریه و ایلات اتراک
و زند هزاره و مافی و چاردولی را مأمور بمازندران فرمود و بعضی در راه خلاف کرده بکرمانشاهان و گلپایگان رفتند و حضرت سلطان
قاجار قصد تسخیر فارس کرده معروض داشتند که احمدخان افغان و دوازده هزار جزایرچی عراقی در گلپایگان اجتماع دارند دفع ایشان را
لازم شمرده از اصفهان بعراق و ولایت بختیاری جازم گردیدند

ذکر محاربه با احمدخان و حبیب الله خان و ابدال خان و قتل و هزیمت بختیاری و متابعت اهالی عراق با خدیو آفاق

و چون جیوش بحر خروش
شهریار کامکار قاجار بجانب چمن فهنیز و در جنبش آمدند و در ایام شهر شعبان بانجا رسیدند و چون سپاه رزم خواه بمنزل آنجا
نزول کرده معروض شد که گروه مذکوره پای جلادت در پیش نهاده بقریهٔ عسکران آمده اند موکب پادشاهی نیز بقریهٔ محمدی یک فرسنگی
آن لشکر نهضت فرمود دیگر روز احمدخان و آن سپاه قریب شدند و بپای خویش بمقتل آمدند مجملا اینکه دو عسکر در منزل عسکران
مقابله کردند و احمدخان افغان و لد آزادخان و ابدال خان و حبیب الله خان بختیاری و اکابر فراهانی و گلپایگانی با دوازده هزار کس از
جزایرچی و سوار صفوف برآراستند و در رزم در پیوستند شلیک جزایر و تفنگ در کوه و دشت نفخهٔ صور در افکندند و غوغای عراقی و بختیاری
از ایوان کیوان در گذشت سواران خسرو منصور بر صفوف عراقیان مغرور بتاختند و ایشان را پریشان ساختند حضرت شهریار
با میمنه و میسره حمله بر آن سپاه برده پای ثبات ایشان لغزیدن گرفت و از پیش بدر رفت لهذا از مرکز خود واپس نشستند و سراپا
در هم شکستند للمؤلف

شکست دشمن را همچنان عقاب تذرو
گریخت دشمن ازو همچنان ز شیر شکال
بلی ز آیت فرقان گریز ابلیس
بلی ز رایت مهدی هلاکت دجال

از آن پس که بسنگر گریختند سنگر نیز مفتوح شد و ابدال خان بختیاری را بخت یاری
نکرده گرفتار گردید و بحکم شهریار او را گردن زدند و دیگر خوانین اسیر را نیز بحضور آوردند بتوسط چراغعلی خان بختیاری پروانهٔ نجات
یافتند و قبول ملازمت رکاب کردند و حکم همایون بغارت و تاراج طوایف بختیاری جاری شد و در چند روز قریب هشتاد هزار رأس دواب
و اغنام بغنیمت گرفتند و در دویم رمضان در محال فریدن بسر رفت و موکب ظفر کوکب دارای اعظم نصرت توأم و شهریار مظفر منصور
از آنجا بچمن سنگباران نهضت فرمود و سپاه ظفر همراه روزی چند در آن متنزهات بیاسودند و عیش و عشرت کردند و ایام صیام
در آن چمن پر سنبل و سمن بقعود و قیام بسر بردند و در اواخر رمضان المبارک بملایر نزول و عریضهٔ اسمعیل خان فیلی والی لرستان با پیشکش
لایق رسیده و اظهار متابعت کرده کما کان بولایت لرستان برقرار و بخلعت و فرمان قرین افتخار شد و در چهارم شوال اردوی
بزرگ شاهانه بهمدان در رسید و بعد از انتظام آن صفحات در بیست و هفتم شوال این سال روانهٔ طهران گردید ذکر فتح دار السلطنه

طهران و ورود حضرت شهریار نصرت شعار سلطان جهانگیر کشورستان آقا محمد خان قاجار دران دیار و قلع و قمع مخالفین جنایت کردار

برحقیقت جویان پوشیده مباد که ری و رازدو برادر بودند موافقت یکدیگر شهری بنا نمودند شهر را بنام یکی ری خواندند و اهالی شهر را بنام دیگری رازی گفتند تا بسی کلام بنام نمانند و آن شهر را بلاد قدیمه و مداین عظیمه بود طولش فولک و عرضش له ها بوده و گفته اند که حضرت شیث بن آدم انجا را بنا فرموده و هوشنگ شاه پیشدادی بر عماراتش بیفزوده و پس از خرابی منوچهر بن ایرج از امرمت کرده و دیگر باره روی بخرابی آورد مهدی خلیفه عباسی انرا تعمیر نمود تا در زمان دولت چنگیز خان چنانکه در تواریخ مسطور است از اختلاف اهالیش بقتل عام رفت و دیگر آبادی نگرفت آبش ناخوش گوار و هوایش ناسازگار بود و بسبب تنگی طرف شمال و گشادگی سمت جنوب هوایش وبا انگیز و نامرغوب است چنانکه حکیم خاقانی در سنه گفته **ملت** دیدم سحرگهی ملک الموت را بخواب ❊ بی کفش میگریخت ز دست وبای ری و مع هذا حمد الله مستوفی صاحب تاریخ گزیده نوشته که هشتاد هزار و هشتصد هزار و شش صد و نود و شش خانه در وی مسکن داشته اند و شیخ نجم الدین دایه رازی صاحب مرصاد العباد نگاشته که در فتنه چنگیزی از ری که مسقط راس من است هفتصد هزار نفر مردم معروف و معتبر بقتل در آمدند الحاصل تهران و مهران درین اراضی دو قریه بودند و بعد از خرابی ری بازماندگان این نواحی بتهران جمع شدند و سکونت گزیدند و رفته رفته از اجتماع خلایق صورت آبادی گرفت و خلایق متفرقه در آن ساکن شدند تا در دولت صفویه شاه طهماسب بن شاه اسمعیل صفوی ره که دار الملکش شهر قزوین بود ازین سبب که جد اعلای این سلسله علیه سید حمزه در جوار جناب سید عبد العظیم حسنی ع نور الله مرقده مدفون بود و گاه گاه بزیارت آن مراقد مطهره آمدی و در حوالی طهران نخچیر و شکار کردی بآبادی طهران رغبت کرد و برج و باروی متین بران شهر بیفزود و حکومت انرا بدولتخواهان خود تفویض نمود و بعد از وی شاه عباس بآبادی اصفهان میل نمود و بعمارات مازندران اهتمام کرد و پس از انقراض دولت صفویه و افشاریه کریم خان بن ایناق زند چون با سلطان ظفرمند محمد حسن خان منازعتی محکم داشت نزول و توقف درین شهر را صلاح دولت خود پنداشت زیرا که بولایت مازندران قریب بود علی هذا در عمارت و آبادانی و وسعت او کوشید و دیوانخانه و حرمخانه و خلوات در آنجا بنیاد کرد چون کار دولت وی قوامی گرفت و از کار سلطان قاجار و از افغان خاطر آسوده کرد و ملک خراسان با اولاد نادر شاه افشار باز گذاشت بولایت فارس رفته متمکن گردید و حکومت طهران بغفور خان محول کرد و چون غفور در وبای طهران مرد طاهر خان زند بایالت طهران مأمور شد و در این ایام که خاقان گیتی ستان قاجار علیمراد خان را از طهران فرار داد و در مورچه خورت بمرد هنوز اهالی طهران مطاوع و متابع نبودند لهذا خاقان کشورگیر و شهریار بی نظیر بر سر اران جعفر خان تاخت و کار عراق را چنانکه لازم بود منتظم ساخت و مجنون خان پازوکی را که مردی عاقل و زکی بود بمحاصره و تسخیر طهران مأمور فرمود و در ایامیکه خاقان قاجار در حوالی عراق بود و کار دولت زندیه فتور تمام یافت و جعفر خان از اصفهان بشیراز شتافت مجنون خان پازوکی طهران را مفتوح کرد و بحضرت اقدس علی معروض داشت و آنحضرت در تاریخ مذکوره بطهران آمده طهران را تصرف فرمود و دران شهر قصد توقف نمود و مجنون خان پازوکی که باعث این خدمت شده بود مورد الطفات بیغایات خاطر خطیر حضرت اقدس شهریاری گردید و مهدیخان بن محمد خان سوادکوهی حاکم سابقه مازندران و محمود خان و علی نقیخان که در ایام غلبه لشکر زندیه از شهریار قاجار گسسته و بآن دولت پیوسته بودند بسبب سست عهدی و ناجوانمردی از حلیه بصر عری و از نیکوخواهی زندیه بری شدند و محمد خان طهرانی بقتل آمد و جمعی از اعیان طهران را مثله کردند و برحسب امر خاقان گیتی ستان سرکار نواب مستطاب جهانبانی نعیم فتحعلی خان ملقب بباباخان و حسینقلی خان ثانی و مهد علیا و رضا خان و حاجی رضا خان قاجار و تمامت عمال و ضباط مازندران بشوق و شعف بسکرانه حضور حضرت خاقان گیتی ستان آمدند و مورد عنایات بیغایات شهریار باذل عادل صاحبقران قاجار شدند مصطفی قلیخان قاجار که مادرش از طایفه دوالو بود و بعد از رفتن برادر اکبر خود مرتضی قلیخان ببلاد روس از التفات حضرت آقا محمد خان قاجار مایوس بود در نهانی با بیک لک سردار ایکدرموت همانا سازشی و او را نوازشی کرده بود و در حدود استرآباد افسادی مینمود بتوسط برادر خرد من جعفر قلیخان استیمان و اطمینان یافته ندامت حاصل کرده و با طاعت اندر آمده با کوچ بهار فرو

کشته شدن باقرخان خراسکانی بدست جعفرخان

تحویل جست و در ایام غیبت موکب فیروزی کوکب شهریاری ابوالقاسم هزارجریبی چهار دانکه یکصد نفر تفنگچی برداشته بجزیره
رفته ساری را تسخیر کرد بعد از آن مغلوب گردیده جمعی از تابعینش گرفتار و بقتل رسیدند و خود نیز در آمل گرفتار شده بجزای عمل
و حضرت شهریار قاجار بعمارت طهران حکم داد و آن شهر شهیر را بملاحظه قرب جوار بمازندران و استراباد دارالملک خود ساخت
و در آبادی آن کوشید و بعد از خرابی و ویرانی دیگرباره خلعت شرف و آبادانی پوشید **ذکر بنا یافتن مراجعت جعفرخان زند
از شیراز باصفهان و قتل باقرخان خراسکانی حاکم اصفهان و تسخیر شهر و عزیمت عراق** جعفرخان زند دیگر
باره از فارسیان و الوار اجتماعی کرده با بیست هزار کس بر سر اصفهان آمده باقرخان خراسکانی در قلعه طبرک متحصن شده
آخر گرفتار گردیده بقتل آمد و جعفرخان را هوای گیتی ستانی در سر افتاده علیقلیخان کازرونی را با سه چهار هزار کس روانه کاشان
و قم نموده خود عازم گلپایگان شده مناشیر قضا نظیر قدر تأثیر بخسروخان حاکم سنندج و کردستان مرقوم شد که بمدافعه جعفرخان
پردازد و همچنین امحمد حسین خان قراگوزلو و خوانین گروس و علیخان خمسه و سرکردگان خلج و بیات ارقام صادر شد که بمقابله جعفرخان
پرداخته کار او را تمام کنند والی و سرکردگان مذکوره در همدان با جعفرخان رزمی سخت کردند و در دوم روز محاربه شکست
بر سپاه علیخان خمسه و محمد حسین خان قراگوزلو در افتاده متزلزل شدند سپاه کردستان و والی سنندج چون کوه ثابت از جای بجنبید
و روی بهزیمت آورده هزیمت در سپاه جعفرخان در انداختند و جمعی از فارسیان قتیل نمودند جعفرخان که مردی قوی هیکل و بزرگ
جثه بود ثبات خود را در سنگر مصلحت دیده بسنگر گریخت و چون کشتی طوفان دیده از بیم غرق در ساحل سنگر لنگر انداخت
مبارزان ظفر پناه گرد سنگر را خندق آسا فرو گرفتند و محاصره کردند و جماعتی از ارباب شجاعت داخل سنگر شدند جعفرخان
عرصه بر خود تنگ دیده یکجانب سنگر را گشاده با قامتی همچو عرعر عربی شتر رو مانند باد صرصر رسته از همدان بیک ایلغار
وارد شهر اصفهان شد و دل در برش از طپش بر آسود اساس و اسباب سلطنت او در سنگر همدان بتصرف سپاهیان
منصور در افتاد و هر آنچه قابل حضور اشرف اعلی بود با گرفتاران و سران ارسال دارالسلطنه طهران کردند حاجی علیقلیخان کازرونی
که بحدود کاشان آمده بود نیز از خبر این هزیمت راه فرار برگرفته باصفهان و فارس عزیمت کرد و عبدالرزاق خان کاشانی از جانب
کارگذاران دربار سلطانی در حکومت کاشان استقلال یافت و جعفرخان زند که شکمخواری بود و شهره مند . وزری چند در اصفهان
داد و دل را از اطعمه و اشربه گرفته در هر روزی پنجمن حلیم کار بردی و علاوه بر آن نیز چندین مرغ کباب اشتها خوردی زور و قوت جسمانیش
مرتبه اعلی بود به پنجه چه آهنین صیافت و بشمشیر شتر را با پالان ببریدی ولی جلادت سواری و جرات ثبات و پایداری در برابر جوش و
خروش حضرت شهریاری نداشت بمحض استماع قرب جوار شهریار قاجار از ده منزل فاصله بمقابله کالبرق الخاطف و الریح العاصف
فرار میکرد مع هذا چون اهالی فارس سالها در دولت ملوک زندیه بعزت و راحت تعیش کرده بودند بقدر قوه در تقویت دولت
او میکوشیدند و در پاس علم او می جوشیدند و در این اوقات نیز بجبران آن کسر و اصلاح آن فساد و اجتماع حشم و احتشاد خدم
او را از رعایا و برایا جاهد و راغی بودند **ذکر بنا جلوس سعادت مانوس حضرت شهریار قاجار
خاقان کامکار ابوالسیف و الفتح و الظفر آقا محمد خان بن سلطان سعید شهید
محمد حسن خان بن فتحعلی خان قاجار قوینلو** در نوروز فیروز سال خیریت مآل یکهزار و دویست هجری نبوی
که عید سعید در یکشنبه یازدهم شهر جمادی الاولی واقع بود حضرت سلطان گیتی ستان و شهریار نصرت نشان آقا محمد خان
قاجار قوینلو در دارالسلطنه طهران بر اریکه جهانبانی و مسند سلطانی جلوس فرمود و سکه و خطبه موروثی قدیم از نو رونقی جدید
گرفت شاهزادگان و امیران و خوانین و بزرگان ایران بزمین بوس حضور جلالت مانوس مفتخر و سرافراز شدند و از خلعت منصب
و حکومت و سالاری و سرداری هر یک مورد عنایات و مشمول تفقدات شاهانه آمدند کمرهای زرین و شمشیرهای مرصع مخلع
گردیدند رضاخان قاجار قوینلو بیگلربیگی استراباد و گرگان و حافظ ثغور خراسان گردید محمد حسین خان قوینلو بایالت و حکومت
مازندران مفتخر شد قاسم خان دوانلوی قاجار با هزار نفر تفنگچی مازندرانی بکوتوالی دارالسلطنه طهران منصوب گشت و میرزا محمد خان

ذکر نهضت حضرت آقا محمد خان از اصفهان بسنگباران

قاجار دولو بامارت و ایالت قزوین مامور آمد و درین اثنا معروض شد که جعفرخان زند با سپاهی بی‌شمار از عراقی و فارسی و الوار عزم
قصبهٔ قمشه و سمیرم عراق کرده و صدمات گذشته را بر طاق نسیان گذاشته لهذا خسرو کشورگیر ملک‌ستان حضرت اقدس آقا
محمد خان نواب باباخان جهانبانی سمی جد امجد خود فتحعلی خان را در طهران بنیابت سلطنت منصوب و گروهی را بنجدتش مامور فرموده
بنفس نفیس بمدافعه جعفرخان زند نهضت نمود با مواکبی باعداد کواکب در هفدهم شهر رجب از راه فراهان عازم صفهان شد اهالی
قلعه میغان از خدمتگذاری نزل و علوفه سپاه نصرت پناه پادشاه قاجار تهاون جسته در پس دیوار خودداری نشسته باشارت با
بشارت سلطانی غازیان رکاب بهدم بنیان قلعه میغان شتاب کرده از صرصر حمله سپاهیان زاغان سپاه میغان بالمره راه
فرار و انکسار پیمودند و میغان با خاک تیره برابر شد از آنجا بقلعه دهق رفتند و دهق را نیز بوهق عزم بکمند طاعت در آوردند چون خبر
وصول موکب نصرت کوکب شهریار قاجار بوهق بجعفرخان رسید رخسار دولت و حشمتش را کلف و بهق فرو گرفت قوت ماسکه اش
او زایل گردید و بیرار از اصفهان بشیراز روی گریز نهاده تا دروازه شیراز گوش بر آوازه الفرار بود و ملتفت چگونه حجت خیره بابادگرد
کسی سینه را جهت آتش نکرد پادشاه قاجار با جیش خون‌خوار راه اصفهان برگرفته مظفر و منصور وارد شهر مذکور گردید اعاظم و
اکابر و افاخم و اصاغر و علما و فضلا و سادات و قادات آن شهر سراسر زمین‌بوس شهریاری مفتخر و مباهی شدند و اظهار جان
نثاری و خدمتگذاری و شکرگوئی و تهنیت‌دانی کردند چون هوای آن ولایت بگرمی مایل بود پس از اندک توقف نواب همایون شهریاری
سپهدار و برادر جلالت شعار جلادت کردار خود جعفرقلیخان را با شش هزار مبارز جرار در اصفهان گذاشته لوای عزیمت بجانب
چمن سنگباران برافراشت

ذکر نهضت موکب فیروزی کوکب حضرت شهریاری از اصفهان بچمن سنگباران و فرار اسمعیل خان ولد شجاع الدین خان زند از بروجرد و سایر وقایع آن ایام

در چمن سنگباران معروض سده سنیه حضرت شهریار گیتی‌ستان قاجار کردند که علیخان خمسه بخودسری سر بر آورده لهذا اردوی
کیهان‌پوی از چمن سنگباران حرکت نمود و مقارن اینحال معروض و معلوم افتاد که اسمعیل خان بن شجاع الدین خان زند در بروجرد
اجتماعی کرده بحکومت میپردازد و معادل شصت هزار تومان از تجار و رعایا بتعدی دریافت کرده است در روز پنجشنبه چهارم ماه صیام
شهریار انجم سپاه گردون غلام از سبزبند بعزم بروجرد رکضت و نهضت کردند و اسمعیل خان بمحض استماع دل از اجتماع برداشته
عنقاوار پنهان گردید ایلاتیکه دران نواحی با اسمعیل خان زند همداستان و هم‌دستان بودند بحکم شهریار قاجار امیر والاتبار
سلیمان خان قاجار بر سر الوار رفته از فراز کوه و قلل چون کلناری طوایف بختیاری به نشیب نشسته و تل جاری نموده زن و بچه ایلات
و الوار طعمه غازیان شیرشکار شدند قتل و غارت و سبی و نهب دران طوایف در افکندند بعد از گوشمالی بلیغ از آن بلاد درگذشته
موکب اعلی بعلی‌آباد وارد گشته علیخان افشار خمسه لو از حرکت سپاه پادشاهی باضطراب در آمده در عین خاکساری به تقبیل
خاک آستان مروت پاسبان پرداخت خاقان پوزشش پذیرا و او را عفو کرده روزی چند در زنجان توقف فرموده از آنجا بکوردان
دشت عزیمت نمود و اسمعیل خان زند در اصفهان بدست آمده بدربار شاهی فرستادند نخست او را کور و از آن پس زنده‌اش در گور
جای دادند و بحکم حضرت شهریاری علیقلی خان برادر و علیخان خمسه بتادیب بقایای سرافرازان صفحه لرستان فیلی مامور شدند و
بعد از اندک توقفی در کوران دشت بدولت و اقبال و حشمت و جلال بدار السلطنه طهران آمد چون درآوانیکه شهر اصفهان از
نزول موکب حضرت شهریار قاجار گیتی‌ستان رشک ده جهان بود معروض افتاد که یک لک سردار طایفه ایگدر یموت ترکمان تولا
کیوسر هزار جریب غارت افکنده جمعی را کشته و گروهی را زنده برده جان محمد خان قاجار دولو و کاظم خان هزارجریبی چند بکشتن دادند
گرهی ازین کار بسته نگشاده یارلیغ بلیغ پادشاه ترک بمفاخرت حکام بزرگ استراباد و مازندران صادر و بادر شد که بدفع فتنه یک
لک سردار یموت کوشند و هم درین روز کار خبر رسید که طوایف کوکلانیه که گروهی بزرگند از ترکمانیه و فیمابین این دو فرقه همواره
معارضه و مخالفه است با پنجهزار سوار جرار نیزه گذار بر اسبهای ترکمانی بر نشسته شدند و راه مراجعت بر یک لک سردار ایگدر یموت بر بستند
و او را بکشتند و تتمه متابعانش بجستند و گوشمالی بطایفه یموت از حاکم استراباد رسید که آن طایفه دست از تعدی بازکشیده در زوایای

ادب نشستند

ادب نشسته‌اند هم درین سال در مازندران خشک سالی حادث و عارض گردید و حضرت شهریاری مال و منال دیوانی دار المرز را
بتخفیف رعایا داده بخشید **ذکر خاتمهٔ کار امیر موهبت کردار و باذل جلالت شعار
حکمران نامدار گیلان هدایت الله خان بن حاجی جمال خان فومنی و تسخیر خطهٔ
بسرداری امیر الامراء العظام مصطفی خان دولوی قاجار و حکومت و ایالت امیر
سلیمان خان قاجار قوینلو در بلاد رشت** سابقا اشارتی رفت که همشیرهٔ حاجی جمال خان فومنی
از اولاد امیرهٔ دباج در عقد نواب سلطان جلیل الشان محمد حسن خان قاجار سعید شهید بوده و خدمات بسیار بآن دارای
بزرگوار نموده چون حاجی مرحوم بعد از مراجعت از مکه در دست اشرار رشت مقتول شد زمانی بود که سلطان مذکور نیز بسعادت
شهادت فایز گردیده بود و دولت کریمخان زند قوت گرفته لهذا هدایت الله خان ولد حاجی جمال خان را از حکومت بالارث
والاستحقاق او معزول و نظر علیخان برادر شیخ علیخان را حاکم گیلان کرده بفتح ارومی پرداخت و در آن ایام که وکیل بتسخیر ارومی
میشد بد اندیشی امر ثابت شده جمیع انگشت و شیخ علیخان را نیز کور کرده هدایت الله خان رشتی را حاکم گیلان و نظر علیخان را
معزول نمود کار هدایت الله خان در گیلان بالا گرفته از نمارستاق تا رود کر متصرف داشت و در شروان و بادکوبه معتبر بود
و دولتی موروث و مکتسب حاصل کرده سالی هفت هشت هزار تومان بیشتر منال دیوانی نداد آن نیز از امتعه و اقمشه و دارائی و مخمل
و زربافت گیلانی بودی تا کریمخان وکیل با وی مواصلت جست و همشیرهٔ وی را بحبالهٔ فرزند خود ابوالفتح خان در آورد و حاجی لطفعلی
بیک آذر صاحب آتشکده در تاریخ او قطعه گفت که چند بیتش تاریخ است و این مصرع تاریخ آن است ع شد جای سلیمان
بسراپرده بلقیس مع القصه هدایت الله خان در عهد دولت کریمخان و علیمرادخان بغایت صاحب اعتبار و دولت و احتشام
گردید و علیمرادخان نیز با آن جلالت شان خیال مواصلت کرده ولی مقدر نبود ثروت و همت او مشهور عالم و ضرب المثل ترک و دیلم شده
و بر اسخیای عالم مقدم بلکه ماحی آثار معن و حاتم آمد بخششهای او بی منت بود و عطایای او بی ضنت از آنجمله بذکر بعضی که مولانا محمد
بارفروشی صاحب تالیف تاریخ جدید نگاشته ایراد میرود **حکایت** عالم عامل فاضل کامل مجتهد عصر او جناب آقا محمد باقر بهبهانی
طاب ثراه از بذل و اطعام و جود و اکرام و عدم مکاسب و مداخل مبلغی مدیون شده بود وقتی فرزند ارجمند فضایل مآب خود آقا
محمد علی را بگیلان فرستاد امیر جلالت مصیر پس از رعایت لوازم استقبال و تحریم و تکریم بیشمار از ابکار اشراف آن ولایت زوجه
بجهت او معین و دو سه هزار تومان از اسباب عروسی او را تدارک و تهیه نمود و در هنگام رجوع بوطن مالوف یکهزار تومان نقد و
دو قطار استر بجهت حمل احمال و نقل اثقال معین داشت و پنج راس اسب عربی و ترکمانی و دو غلام و دو کنیز بآنجناب موهبت
کرده عذرخواهی نمود و آنجناب هم کتاب مقامع را بنام او مزین کرد و بروزگار او را نیکنام و باقی گذاشت **ایضا** قریهٔ سکیجه دا عمستان
که بخلاف قرای دیگر بتشیع مشهور بودند با جماعت مذکوره تباین مشرب ورزیدند و بواسطهٔ تقارب کار به تجارب کشید بسیاری از
نسوان و صبیان آن طایفه را اعادی بغارت بردند مردان آن قریه در آفاق متفرق شده چهارصد و شصت تومان جمع کردند که
تتمه را نیز فراهم آورده عیال و اطفال خود را از اسیری باز خرند درین اوقات چند را نزول رسیدند بی اظهار گماشتگان خان والا
شان حکمران گیلان آنها را بعمارات ملوکانه آورده بوظایف ضیافت پرداختند بعد از چند ماه مهمانان اسیر دار از طول مکث
در آن دیار بتنگ آمدند بخدمت آن حاتم عجم و معن دیلم آمده اظهار رخصت نمودند و مستعد اظهار مطلب شدند باشاره آن امیر با دل
خورجینی پر از نامه حاضر کردند و بدانها دادند معلوم شد که اساری بصاحبان خود نوشته بودند که تجار بامر امیر گیلان هفت هزار تومان
داده تمام ما را از اهالی دربند خریدند و بولایت خود رسانیدند کلا جابجا در خانهای خود ساکن و آسوده و مرفه الحال هستند و انتظار
ورود شما را میبریم در هنگام رخصت مردان آن ولایت سه هزار تومان نیز از نقد و جنس بایشان داده که برای عیال خود در راه آورده دار
برده باشند **ایضا** همچنین محله از محلات شهر استراباد را ترکمه غارت کرده بودند و اسرای بسیار از آن جا برده چون صاحبان
شرح حال بدان امیر کبیر عرضه کردند کس فرستاده بدو هزار و هفصد تومان اسرای استراباد را خریده بمکان و مقام خود آوردند **ایضا**

آن خان

میرزا طیب هزارجریبی متخلص بطوفان که از شعرای آن عهد بود از غایت استیصال روی بدین کعبهٔ آمال کرد قصیده در مدحت آن امیر باذل معروض داشت و پانصد تومان صله نقد خوشنود کرد بدو اینچند بیت وسط بشکرانه از وست قطعه دوش آمد حاتم طائی بخواب گفتم ای برزمت بهار بستان مرا. میشدی گر زنده یکبار دگر + میشد این دشوارها آسان مرا + گفت طوفان گر زم آمد در بدن از دهای دوست مدان جان مرا زنده چون مانم که هردم در سخا میکشد رشک هدایت خان مرا + و صاحب تاریخ مذکور نگاشته که صلهٔ طوفان دو هزار و پانصد تومان اشرفی سه مثقالی بوده است العهدة علی الراوی ایضاً گویند میرزا ابوالقاسم تفرشی متخلص بهجری از اصفهان برشت وارد گشت و مدحی شایان براو خواند هزار تومان نقد و دو صد ابریشم صله و جایزه یافت خشنود بعراق عزیمت کرد در راه دزدان وی را برهنه کردند و با صفهان رسید هدایت الله خان چون بشنید پیامردی بدو نامی که خراج نفارس میبرد هزار تومان زر مسکوک نقد بهجری رسید پس از آن شدت فرجی تمام یافت و تا بود او را دعا و ثنا میراند و شرح اینواقعه بر حاکم دمحکوم عراق بر میخواندند ایضاً حاجی لطفعلی بیک آذر که در جوانی ابراهیم خان افشار را داروغه دفتر بود در تذکرهٔ آتشکده نوشته در ایام پریشانی روی بگیلان کرده و مصیف خان مذکور مهمان شد روزی در خدمتش بانشاد مدحش میپرداخت چون ثلث اشعار قصیده را برخواند خاتمی که آن خاتم عهد را در یمین بود هفتصد تومان مقومانش قیمت کرده بودند در دهان آذر نهاد و دیگر روز ثلث وسطان قصیده را خواندن گرفت خرقهٔ سمور که تکمه زمرد داشت و بهای بحد با ذرخلعت داد ثلث آخر قصیده را سیم روز معروض داشت دو هزار تومانش صله نقد داد و این رباعی از آذر است که در آن باب گفته رباعی بر در که تو بیا نشستن نتوان + در حلقهٔ بندگیت رستن نتوان استاد ازل چو باز کرد این در گفت این باب هدایت است و نبستن نتوان مع القصه وی در زمان خود بجود و سماحت و برو سخاوت بی نظیر بوده حاتم هرگز چنین خاتم ندیده و معن بن زایده نیز چنان مائده نشنیده و در اخبار آمده که السخی حبیب الله ولو کان فاسقاً والبخیل عدو الله ولو کان زاهداً این امیر باذل در عهد دولت شهریار قاجار حضرت آقا محمد خان با وجود وصلت سابقه طهما عقیدتی منیکرد و بمتابعت علیمرادخان زند خورسند بود لهذا چنانکه گذشت مکرر رای ملک آرای خدیو ایران و دارای قاجار متسخیر گیلان و تخریب بنیان جلال وی تصمیم یافت و وقتی منهزم از گیلان بشیروان رفته بابد دو عدد باز آمد و یکدو بار نیز هدایا و تحف ارسال کرد و از شرفیابی حضور عذر خواست تا در ینسال که چمن گوران دشت مضرب خیام سلطانی قاجار گشت با حضار او حکمی صادر شد وی عذر آورد شهریار عذرپذیر پورش پسند بوی پیغام کرد که اگر بواسطهٔ رابطهٔ سلاطین زندیه تا اکنون بمعاذیر دل پذیر پیوسته بحضور مانمی پیوستی اکنون آن دولت ضعیف و صاحب داعیه آن گروه جعفر خان از پا بسته است دیگر جای عذر و واهمه نمانده است خان والاشان پاسخ فرستاد که از آمدن بحضور خایفم و کعبهٔ اقبال را از دور طایف لهذا خاقان قاجار از وی رنجیده خاطر شد بقلع و قمع او رضا داد و هم از چمن گوران دشت شیران پلنگ اوژن و در رکاب امیر شهیر کبیر مصطفی خان دوالوی قاجار متسخیر گیلان مامور شدند و هدایت الله خان نیز استعداد منازعه کرده ایوانی خان غلام گرجی خود را با سپاهی وافر بمنزل رستم آباد فرستاد ایوانی خان مذکور باسم در رسم خان ایوان بود نه مرد میدان در حملهٔ اول شکسته فرار کرده بشهر روی نهاد مصطفی خان سردار قاجار با دلیران سپاه و شیران رزمگاه بحرکت در آمده روی بشهر نهاده و دست بجنگ گشاده شهر را متصرف شد هدایت الله خان آن سرباز که در آنجا استعداد و اسباب پیکار آماده داشت رفته با جتشاد حشم و اجتماع خدم کوشید و راه وصول آذوقه بر سپاه سردار قاجار مسدود کرد للمؤلفه غافل که باز گرسنه بهتر کند شکار + سردار و دلیران رکابش که غالباً استرابادی و مازندرانی و لاریجانی و شکانی بودند در قطع جنگل و طی جنگل پر جول و پلنگ مصمم نزاع و جنگ سرباز رفته بازار کارزار را گرم و رایج کردند تا بعد از اقتتال ضعفی در قوت هدایت خان روی نهاد از سرباز نیز بقلعه عالی که در ساحل بندر انزلی ساخته بود در رفته و این قلعه محکمه محکمه بود که استادان فرنگی از سنگ و ساروج بنیاد کرده از آب بهوا بر آورده بودند و آب بحر بر اطراف و محیط بود و بر فراز بروج و باره توپهای شیر تن و جز ایرهای صف شکن نهاده و ما یحتاج جنگ و غیرهم در آن آماده بود که لبالیان در آن متحصن بود در آن بحر بری حاجت و نیاز نبودی سردار قاجار بحکم خدیو کامکار مامور شد که در بحر و بر و خشک و تر محاربه نماید و هدایت خان را اهانه کند تا کار تمام کرده لهذا

سفاین و زوارق از غراب و جهاز و بط و سماری و ماشوه و ناوفراسم کرده بدریا راندند و در میان دریای آب آتش رزم را
اشتعال و التهاب داد جهازات جنگی حکمران گیلان نیز بجنگ درآمدند و از دو جانب خروش و نعره دیوان عفریت فن
و نهنگان سفینه شکن بر فلک پیوست نظم ز بس سماری و کشتی ز بس جهاز و غراب بر آب گفتی یک شارسان بود رنگین
چنانکه عرصه شطرنج بحر و کشتیها چو اسب و پیل و رخ شاه و بیدق و فرزین چگونه باشد بر مرج ابرهای سفید همان شراع سفاین
بچشم بود چنین نه ابر بود و لیکن چو ابر بود درست که رعد و برقش از کام آهنین تنین همی تو گفتی سقف فلک شکافته شد وزان شکاف
فرو ریخت بر زمین پروین الغرض چندین روز از بحر و بر و ساحل و بندر جنگ توپ و تفنگ اتصال داشت و ظهر الفساد فی البر
والبحر بمسامع مجامع رساتیق و شهر همی رسید از رشاشه خون سرخ ماهیان سپید همگی قزل آلا مینمودند و از ترشح دماء و رنگینی آب
هر مروارید درست بشاخه مرجان و لعل بدخشان میماند ماشیخی از قلعه کیان تعمداً در خانه آتش انداخت و بناگاه قلعه را تل [illegible]
ساخت دود آه قلعه کیان بر فلک اثیر رسید سپاه قاجاریه شلیک کنان و تفنگ افکنان باطراف حصار هجوم آوردند و محیط
قلعه را احاطه کردند هدایت الله خان که بانتظار امداد اهالی بادکوبه و شیروان و دیگر موافقان در قلعه سکونت داشت و لوای ممانعت
می افراشت چون از خارج و داخل و دریا و ساحل موافقان خود را مخالف و بزمانه سازی و آتشبازی دید توقف در قلعه را مصلحت
ندانسته با فرزندان و محرمان و مقربان و نفایس و خزاین در زوارق و سفاین نشسته چون باد راه بادکوبه بر گرفت و چون آتش
شد راندند و چون برق از حرق و چون ملاح از غرق نیندیشیده روانه شد و از اطراف شلیک کردند و بحکم تقدیر دران میانه
و چالش به تیر تفنگ غلامی طالش هدف گردید بدان زخم منکر کشته و در زمره ارباب شهادت و سعادت نام نیکش نوشته آمد
سران سرفراز را بریده نزد سردار قاجار آوردند و تن شریفش را در ساحل انزلی بخاک سپردند لمؤلفه جهان کرم نهفت
در تیره خاک شد از جسم پاکش برون جان پاک گویند چندتن از اولاد او نیز بقتل در رسیدند و فرزندش فتحعلی خان زخمدار
رهائی یافت و در کشتی ساکنها بماند چون دریا متموج بود و سحاب متقاطر سفاین از یکدیگر متفارق شدند و هر یک بسوئی افتادند
و سفینه پر خزینه وی بدست افتاد و بتاراج رفت چون این خبر در دار السلطنه طهران بحضرت پادشاه ذی شان آقا محمد خان در رسید
مصطفی خان دوالو را بخواند و امیر الامرا سلیمان خان قوینلو خالوزاده خود را بایالت گیلان مأمور فرمود و هم درین ایام نواب علیقلی خان
برادر شهریار مظفر و منصور از ولایت لرستان و خوزستان رسید و مورد التفات حکمران داور گیتی ستان قاجار گردید

وقایع سال هیجی ئیل یکهزار و دویست و نه و نهضت اردوی شهریاری بعراق و کور کردن علیخان خمسه و ذکر بعضی از احوال جعفرخان زند

بعد از انقضای جشن نوروزی خسرو عجم را
رای ملک آرای ترکتازی و کین توزی میل فرمود و بیاساق یورش عراق پرداخت با سپاهی از عرب و عجم و ترک و دیلم و بزرگ و کوچک و
بهادری و استرابادی و کرد و بیات نیشابوری از طهران عزیمت اصفهان نموده بعد از وصول و نزول دران شهر مشهور عمارات سعادت
آباد را در سعادت قرین هشت بهشت کرده و هفت دست را رشک سبع شداد ساخت و در آن هفته علیخان افشار خمسه را که آوازه
نفاق او در ربع مسکون منتشر و از موافقین و متوصلین هدایت الله خان گیلانی بود از دیدن جهان و نقش جهان دیده بربست و بکحل
عمی مکحول نمود و پس بمحال چهار محال و چمن گندمان نهضت گزید و در آن زمین نزهت قرین بنخچیر و شکار کبک و غزال و گور شیوه بهرام
گور را تجدید خواست و جعفرقلیخان سپهبد برادر جلادت سیر خود را در اصفهان گذاشته لوای عزیمت بچمن سنگباران برافراشته
درین ایام ذکریا بیک که باصطلاح گرجیه ارتاواد و اشراف گرجستان و وکیل ارکلی خان والی تفلیس بود با پیشکش و تحف و عریضه فریضه اخلاص
بحضور مبارک رسید و مرخص و مخلع شد و بازگشت و اردوی سرور شهریاران بییلاق خوار سنگباران حرکت کرد و دیگر باره سپاه
ظفر پناه بتاخت و تاز و تنبیه و ایقاظ طوایف بختیاری مأمور شدند و پس از اتمام آن خدمت شهریار بهمدان خرامید
خسرو خان والی سنندج و کردستان باندیشه در افتاده لطفعلی بیک عم خود را با عریضه و هدایا و خراج یکساله و پسری چون ماه دو هفته
برادر فرستاد و از شرفیابی رکاب عذر خواست چون حقوق خدمات سابقه برانید دولت ثابت داشت خسرو قاجار خبر [illegible] خان

والی سخت نگرفته عذرهای سست او را بچشم اغماض پذیرفته بخلعت خاص و ولایت مخصوص این ملک اختصاص یافت و حضرت شهریاری
از همدان بقزوین عطف عنان و از آنجا بطهران قشلاق گرفت و در بیست و پنجم ذی قعده بدار الملک وارد شد و معلوم و معروض افتاد
که جعفر خان زند بتسخیر یزد رفته تقی خان یزدی که حاکمی معتبر و عاملی معمر بوده از امیر محمد خان عرب زنگوئی حاکم طبس استمدادی نموده و او
با هزار نفر بمدد او آمده با جعفر خان زند محاربتی کرده جعفر خان شکستی فاحش دریافته توپ و توپخانه و اثاثه خسروانه جعفر خان را متصرف
شده و خان زند بفارس فرار گزیده و امیر محمد خان را پس از این فتوح هوائی در سر افتاده و طمعی خام بخاطر راه داده هوس تسخیر صفاهان
و جلوس بتختگاه شاهان کرده محمد حسین خان و اسمعیل خان عرب عامری که از جانب جناب شهریار قاجار ضابط و حاکم نطنز و اردستان
بوده اند نیز او را ترغیب و تحریک باخذ صفهان نموده اند و امیر محمد خان عرب طبسی ببلوک رود دشت درآمده و منتظر فتوحات شهر و
دشت شده **ذکر محاربهٔ جعفر قلیخان قاجار با امیر محمد خان عرب طبسی و انهزام او بطبس و رحلت در محاصرهٔ سبزوار** حضرت شهریار قاجار چون از واقعه داعیه واهیه امیر محمد خان عرب اطلاعی حاصل فرمود در نظر
انورش بس عجیب آمده که این عرب عامری نژاد جاهلیت نهاد همانا مجنون گشته که با وجود حسب و نسب شهریار ترک افراسیاب نسب
چنگیز حسب سلجوق حرم تیمور عزم قصد تسخیر عراق کرده همانا آجام ایران از شیران خالی دیده نامه بجعفر قلیخان نگاشت که با وجود
چون تو تهمتنی در عراق این عرب طبسی را بر دشت رو نهادن چه در خور است همانا ما و تو را گمان جعفر خان زند سست پیوند
کرده و بدعوی سپهسالاری سر برآورده همنامی من او را سود ندارد اسم را رسمی هم شاید و جسم را جانی هم باید چون جعفر قلیخان سپهسالار
ایران این تهدید بشنید مانند ضیغمی غضبان برآشفت **لمؤلفه** بزد کوس رویین و لشکر براند　همی خاک بر چرخ اخضر فشاند
برگها در او را بجوشید خون　دو رخ کرد از آن جوشش خون لاله گون　سر تیغ را رشک الماس کرد　رخ خاک همرنگ ریواس کرد
اگر چه در آن ایام سپهدار والامقام در هنگام نخجیر و شکار از اسب بادپیمای فرو غلطیده صدمتی بر پایش عارض گشته بود و دلی عدو
لنگ را قیاس بر هراس کرده با آن حال با امیر محمد خان مصاف آراست با آنکه ازدحام سپاه امیر محمد خان از هشت هزار گذشته بود و مدت دو
هفته رفته جنگ در میانه قایم و متصل بود در سیم هفته امیر محمد خان هزیمت رفته و مصطفی قلیخان برادر در این محاربات کمال شجاعت
آشکارا کرد و امیر محمد بطبس گریخت و بتون رفت و بر سر سبزوار ایلغار برد و الله یار خان سبزواری را محصور کرده هم در آن وقت
از اسب در افتاده عمرش بسر آمد و از جمله وقایع غریبه آنکه در این سال باقر سلطان نوری از طایفه ناتج که از ملازمان حضرت شهریاری بود
از اردو فرار کرده بمازندران رفته سر بطغیان و عصیان برآورد و دو هزار کس از اشرار بر گرد او جمع شدند و او را باقر خان خواندند محمد
حسن خان قاجار قوینلو حاکم مازندران در محل موسوم بامیر کوه که بنام عاشق و معشوقی دار المرزیست با او مصاف داده او را
بقهر گرفته بطهران فرستاد و پوست از تن آن گاو بی شیر و شاخ بر کندند و همچنین احمد علی نام گرجی در جنگلها فساد میکرد و مردم
می‌آزرد و او را نیز گرفته بکشتند و رعایا از تبدد این مفسدین آسوده و فارغ البال شدند **بیت** گیرم که مارچوبه کند تن بشکل مار
کو زهر بهر دشمن و کو مهره بهر دوست　و هم در این سال جعفر خان زند بتسخیر لارستان فارس اهتمام کرد چه که ولدان نصیر خان لاری
که پدرشان در ایام محاصرهٔ شیراز بخدمت سلطان قاجار محمد حسن خان آمده بود بمتابعت سلاطین زندیه پیوند بودند و متابعت
بدان طایفه نمی نمودند لهذا جعفر خان که دست تصرفش از آذربایجان و عراق عرب و مازندران و طهران و گیلان حتی الا صفهان
والیزد کوتاه شده بود بتصرف لارستان جزو فارس رضا داد و لطفعلی خان پسر خود را بدان ولایت بفرستاد عبدالله خان
و محمد خان فرزندان نصیر خان بیگلربیگی مذکور مغلوب شدند و لارستان بتصرف سپاه زند درآمده کوهگیلویه و لارستان بعد از آن
مدت مدید بتصرف جعفر خان درآمد و مع هذا بنیان آن حکومت متزلزل بود و اساس آن حشمت متخلخل **ذکر حرکت حضرت
آقا محمد خان بعراق و مأموریت فتحعلی خان بیزد و تمکین تقیخان و اضمحلال جعفر خان**
در بهار سال فیروزی مآل یکهزار و دویست و دو حضرت خدیو قاجار از دار السلطنه طهران با سپاهی انبوه و صفوفی چون کوه
روی بساحت عراق کرده نواب امیرزاده آزاده نایب السلطنة العلیة العالیة فتحعلی خان مشهور بباباخان را مأمور تسخیر یزد و تنبیه تقیخان

یزدی فرمود و اردوی کیهان پوی شهریاری بچمن کندمان و کوشک زرد نهضت کرد و منظور نظر شهریار بحر و بر تنبیه طوایف
ایلات فارس خاصه ایل قشقائی بود اما بوقتی در سرحدات ییلاق فارس رسیده که ایل مذکور از بیم شاه منصور کوچیده قاچاقی
شده بودند لهذا موکب فیروزی کوکب شهریار قاجار بمنزل مشهور بمشهد ام النبی و موسوم بمرغاب که مقبره کیخسرو است نزول
فرموده جلالت کیخسروی و عدالت خسروی را تجدید فرمود و ایلات آن حدود را غارت کرده بعد از چندی که معلوم آمد از جانب جعفر
نقدی برزم نخواهد شد و در شهربند شیراز که حصارش با فلک البروج انباز است متوقف و متحصن گردیده و ایام شتا در رسید
خاقان منصور قاجار بعراق مراجعت کرد و در این سال سلطان گیتی ستان جعفرقلیخان و علیقلیخان بلوکات شیراز را بغارت و تاراج
شیرازه از یکدیگر گسیخته بحضرت اعلی باز رسیدند و نواب شاهزاده جهانبانی یعنی نایب السلطنه فتحعلی خان بن ابوالفتح حسینقلی خان که بر
یزد رفته بود از اجتماع عساکر سلطانی تقیخان را تخویف و تهدید تمام کرده مشار الیه اظهار ارادت و خدمتگذاری نموده کلام الله
مجیدی بخط میرزا احمد نیریزی نسخ نگار بحضرت پادشاه قاجار شفیع انگیخته بضراعت و طاعت درآمد و دادن باج و خراج را بر رقبه
گرفت و بحکم اقدس شهریاری نواب فتحعلی خان سردار بعراق بازگشت و عمال یزدی را بحضور اعلی آورد و خلعت ایالت و یارلیغ جلالت
باسم تقیخان آماده و نگاشته و انفاذ و ارسال یافت نواب علیقلی خان با دو سه هزار کس بتوقف اصفهان مامور و موکب حضرت اعلی
بمراجعت طهران عزیمت کرد و چنانکه سابقا بر سبیل اجمال اشارتی رفت اسمعیل خان که مدتی در عراق و بروجرد در راه مفاسده می
پیمود و منهزم میگردید باصفهان افتاد و بلباس درویشان ملبس شد و حال او بر وکلای دولت قاجاریه مکشوف گردید او را
گرفته بدار السلطنه طهران فرستادند بخت کور و سپس منزلش در گور شد چون جعفرخان زند شنید که حضرت شهریار قاجار آقا محمد خان
بطهران رفت و علیقلیخان قاجار برادر آن شهریار با دو سه هزار کس در عراق ساخلو است پیاده و سوار مملکت فارس را جمع کرده بعراق
آمد قبل از ورود محمد خان زند را بتسخیر قومشه مامور فرمود اهالی قمشه بمدافعه برداخته شدند و منهزم شدند جناب علیقلیخان برادر پادشاه
ایران و صاحب ولایت اصفهان چون از حضرت اعلی حکمی نداشتند و مامور بمبارزت نبودند از شهر اصفهان بدار المؤمنین کاشان
آمده حقایق حال را بحضرت شاه کشورگیر و خاقان بی نظیر معروض داشت و سرکار نواب جعفرخان جلیل الشان مدعی پادشاهی و
سلطنت کل ایران بعد از دور و دراز رفتن علیقلیخان که اطمینان حاصل فرمود بدار السلطنه اصفهان بساعتی مسعود نزول اجلال
فرموده بر مردمان محقق مدقق مکشوف و لایح و روشن و واضح میگردد که سواد راقمه را بعضی دقایق است و برخی حقایق که بمقصود
و غرض نگارنده مکشوف و مشهود میگردد مرد صاحب بصیر داند و بیند که از حرکات و سکنات هر کس چه بظهور آمده چون چنین شد
غرض و مرض و حقیقت و مجاز مبهم و مخفی نماند میرزا صادق تفرشی منشی دیوان اعلی صاحب تاریخ زندیه که همه مقامات و مقالات تعصب
کرده نوشته است که حضرت آقا محمد خان قاجار بمحض اطلاع و استحضار از ورود جعفرخان زند باصفهان فی الفور با سپاهی جرار
غیر فرار از طهران عزیمت اصفهان کرد چون مقدمات حرکت و نهضت جناب آقا محمد خان مقروع سمع دارای فریدون سیر گردید
سران سپاه و خاصان درگاه را در مجلس شوری طلبید صلاح در درنگ و مصلحت در جنگ ندیدند و از اصفهان بشیراز رفتند مردم
دانشور دانند که بطش و سیاست و قهر و ریاست حضرت شهریار قاجار را در نهاد سلاطین زندیه چه قدر رعب و رهب بوده که
بمحض استماع حرکت حضرت آقا محمد خان از طهران بصوب اصفهان جعفرخان زند با سپاه فارس اصلا قدرت توقف در عراق
ننموده بمثل این حکایت قصه پشه و صرصر است که جلال الدین مولوی در مثنوی گفته و این معنی بر ارباب خبرت ظاهر است چون جعفرخان
از شیراز بیرون نیامد و اردو در مرغاب بماند علیقلیخان بغارت اطراف شیراز رفته سیوند را قتل و غارت و مرودشت را تاخته
مراجعت کرده در رکاب حضرت شهریار قاجار آقا محمد شاه باصفهان آمد و نواب شاهزاده نایب السلطنه فتحعلی خان قاجار
پذیره رفته خدمات کرد و پیشکشها داد و موکب پادشاهی بعد از چندی توقف از عراق بطهران توجه کرده قشلاق در ری گزیده بانتظام
ملک پرداخته و ورود آنحضرت در پنجشنبه بیست و دویم محرم الحرام سال یکهزار و دویست و دو بوده است و در این سال اهالی بنادر عمان
با جعفرخان طغیان ورزیدند و امیرزاده لطفعلی خان را بتنبیه عسلویه و انتظام آن سامان مامور فرمود و لطفعلی خان بدان حدود رفت

و چون تمامی طایفهٔ زندیه و فارسیان از دولت جعفرخان قرین نومیدی بودند بوی مخالفت نمودند و لاجرم علیقلیخان کازرونی بود
که با جعفرخان زند بعد از هزیمت آغا از اصفهان و کاشان مخالفت کرده یاغی شد و درین ایام صید مرادخان و چهار نفر
از اخوان او و پسر اسمعیل خان زند ابراهیم خان با علیقلیخان کازرونی گرفتار جعفرخان و در خلوتی از خلوات ارک کریم خانی که
حرمخانهٔ جعفرخان بود مقید و محبوس شده بودند و از زندگانی مایوس و اما بامید فرج بعد الشدة صبور و شکور میبودند
و در چارهٔ کار خود بودند و انجام کار آنها در مقام خود نگاشته خواهد آمد

ذکر بنای خروج آغازیدن و شتابیدن جناب امیرزادهٔ والاتبار مرتضی قلیخان خلف الصدق سلطان شهید محمد حسن خان قاجار به شیروان و طالش و گیلان و ذکر صوادر اوامر این صفحات علی الاجمال

در طی مقالات و ضمن حالات از اولاد خاقان شهید محمد حسن خان ذکری رفت و مذکور شد که رضاقلیخان و مرتضی قلیخان با برادر
اگرچه خلافها کردند و حاصلی نبخشید و بدولت زندیه متوسل شدند آن نیز فایده نکرد رضاقلیخان بخراسان و مرتضی قلیخان بباد کوبه
و شیروان افتاد رضاقلیخان بخراسان درگذشت و مرتضی قلیخان در حدود مذکوره خروج و فتنه انگیزی میکرد و چون حکام شیروان
و بادکوبه و طالش با هدایت الله خان نهایی داشتند گاه گاه از وی حمایتی و رعایتی میکردند تا چنانکه مرقوم شد روزگار زمان آن خاقان
بزرگوار را نیز در نوشت و گیلان با امیر سلیمان خان قوینلو بن محمد خان قاجار خال نیکوخصال پادشاه پادشاهزاده و سلطان سلطان
نژاده آقا محمد شاه بن محمد حسن خان قاجار مفوض گردید نواب مرتضی قلیخان که در حدود طالش و شیروان مترصد خلاف و مصمم مصاف
با سپاه شهریار گیتی پناه بود در این سال گذشته با مصطفی خان طالش و فتحعلی خان حاکم قبه و شیخعلی خان والی بادکوبه موافقت کرده بسر
گیلان آمده و غارت در انداخت و آن هنگامی بود که شهریار ایران بمدافعهٔ اعادی رفته و نواب باباخان یعنی فتحعلی خان نایب السلطنه
در فیروزکوه ییلاق داشت و امیر سلیمان خان قاجار قوینلو بعد از اظهار سلیمان خان برلیغی بمهدی خان حاکم تنکابن نگاشته بمعاونت
سلیمان خان مامور شد و راه خروج و دخول او مسدود و آمده اهالی خلخال و خمسه و طارم نیز موافقت کرده مرتضی قلیخان را منهزم کردند و او مراجعت
کرده در ینسال دیگر باره با جمعیتی پیاده و سواره بموافقت مصطفی خان طالش و متابعت هفت هزار کس در اوایل شهر ذیحجة الحرام تسخیر گیلان
آمد و آن عسکر را در گسکر فرود آورد و امیر سلیمان خان بواسطهٔ مخالفت اهالی گیلان از رشت بقزوین آمده متوقف گشت و مرتضی قلیخان
بیزحمت منازعه گیلانات را تصرف نمود شهریار صایب رای عقده گشای سلیمان خان را بحضور خود خواند و تحقیق این کار کرد و پس از
استحضار از کم و کیف اوضاع موالف و مخالف آن دیار عساکر نصرت مآثر را احضار کرد و کوچ و عیال مرتضی قلیخان را از مازندران
بطهران خواست و سپرد و محمد حسین خان قاجار قوینلو که در آن هنگام بنظارت خاصه منصوب بود با دو هزار سوار روانه دید و فرمود
که منتظر امداد و مامورین متعاقب خود باشد او بملاحظهٔ عواقب و وصول جنود در کار نشد مبادرت برزم کرد و منهزم شد پس
سلیمان خان قاجار و امیر محمد حسین خان احمدبندی فیروزکوهی و میرزا محمد خان لاریجانی با ده هزار پیاده و سوار در رسیدند و در روز دوازدهم
محرم الحرام در چهار فرسنگی گیلان مقدمهٔ مبادرت بمبارزت برآراستند نخست مصطفی خان طالش بعزم رزم و جالش پیش آمده یک
حملهٔ نمایان بیش نشست و سیم روز سلیمان خان قاجار با افواج نصرت شعار باطراف شهر رفته مرتضی قلیخان نیز با نه هزار کس بمقابله
مقاومه کرده دست باستعمال آلات محاربه برگشادند و در آن رزم برادر مصطفی خان طالش با امیر محمد حسین خان فیروزکوهی در آویخت
و از دو جانب دلیران ایران بمحاربه و مضاربه سرگرم شدند و در آن گیرودار جنگ و ازدحام تیر و تفنگ خان فیروزکوهی هدف
گلولهٔ اعادی شد فیروزکوهیان بی سردار و بزرگ منهزم و مغلوب شدند دیگران نیز متابعت کردند و شکست در سپاه کارزار
در افتاد میرزا محمد خان لاریجانی و نجفقلی خان نوری بعد از مجادله و مقاتلهٔ سخت مراجعت و جنگ و گریز کرده و سپاه شیروانیان بسیاری
از این شیراوژنان بقتل در آوردند و سلیمان خان منخیل اندر آمد و مرتضی قلیخان غلبه کرد و چون کارهای خطیر بر شهریاران خطیر روی
دهد در این اوقات جعفرخان نیز استحضاری از این فتنه یافته با سپاهی موفور از فارس عزیمت عراق کرد و علی درد و بازار آشفته خواست
و نواب علیقلی خان حاکم اصفهان تاب مقاومت و ثبات با سپاه فارس و الوار و اهالی لار و اعراب و احزاب جعفرخان زند در خود ندید

از اصفهان بکاشان عنان برتافته شرح حال بخاقان گیتی ستان دریا دل بلند نظر قوی همت معروض داشته و چاره کار خود را استدعا کرده چون خبر شکست لشکر مازندران از جانب گیلان و استقلال مرتضی قلیخان قاجار که امیری بود نجیب الطرفین مطبوع قوینلو و دولو در اندیشه فرو شد مقارن اینحال خبر حرکت خان زند با سپاهی بیشمار و تصرف عراق و قصد ری معروض آمد و عاقل دیده ور داند که وقوع این دو امر صعب در وقتی واحد چگونه مایه اختلال خیال است و بجز سلطان مؤید ظل الله قوی دل احدی تاب ثبات و امید نجات در اینگونه سوانح نخواهی روا داشت دولتخواهان شاهنشاهی پریشان خاطر شده بتزلزل در آمدند و اظهار خیرخواهی و اضطراب بی‌حساب کردند پادشاه والاجاه صواد این نوادر را چون هبوب ریاح بر شهلان و البرز تصور میفرمود و اصلا تشویش خاطر و تفرقه حواس نیافت

ذکر مأموریت جعفرقلیخان سپهبد بگیلان و توقف فتحعلی خان قاجار نایب السلطنه بفرضه بحر خزر و عزیمت خاقان گیتی ستان حضرت آقا محمدخان با سیصد سوار بجانب عراق و عزم معارضه با سی هزار سوار جعفرخان زند و فرار جعفرخان و نصرت شهریار قاجار عراق و اصفهان را

حضرت ظل اللهی آقا محمدشاه از روی حزم و ثبات از این تفرقه خاطر جمع کرده بفضل الهی ملتجی گردیده نخست برادر نامور جعفرقلیخان را با سپاه استراباد و مازندران و بسطام بمدافعه مرتضی قلیخان و تسخیر گیلان مأمور فرمود و نواب برادرزاده آزاده نایب السلطنه فتحعلی خان قاجار را بمحافظت و محارست فرضه و معبر گیلان و رهگذر بحر خزر روانه کرد و از آن پس مصطفی قلیخان برادر گرامی مرتضی قلیخان را که امیری با تدبیر و دلیری صاحب شمشیر بود از راه حزم منسلک کشیده و خود با سیصد سوار جرار بمقابله سی هزار کس از الوار روانه جانب عراق و مقابله جعفرخان زند گردید ملکیت شاه آنست که با سیصد مرد چاره سی هزار دشمن کرد و در آن جنبش از برق و باد سبق گرفت و چون بیگلربیگی اصفهان رسید از اطراف و اکناف سواران بدان حضرت پیوستند و هماناعدد ملازمین رکاب بهزار پیوست و چون جعفرخان از قرب جوار سپه شکن قاجار اطلاع و استحضار یافت پای مصابرتش از پیش بدر رفته و دست مشاجرتش از کار افتاده مانند برق راه فارس گرفته خود را بشیراز رسانید و قدری خاطرش با امید و بس نیکو گفته اند نظم

شجاعت هدیه باشد خدائی　　بلا را در دماغ و دل مقر کیست
در جهان دامن بشخص فربه و بالای لاغر　　که پیش شیر لاغر پیل فربه
چنان باشد که کوهی پیش کردی　　ولیکن کاه کوشش بر در اند
دو ال پیل فربه شیر لاغر

مع القصه جعفرخان زند با سی هزار سوار نیزه‌مند و یال و کوپال چون زنده پیل از آوازه حرکت شهریار ایران و شیر شیران با آن سپاه قلیل از عراق بفارس فرار گزید و چون پادشاه گیتی پناه باصفهان در آمد از دنبال و جوانب سپاهیان در رسیدند و دو هزار کس با مصطفی خان قاجار دوالو بتعاقب جعفرخان فرستاد تا چند منزل رفته بجعفرخان که سبقت از صرصر بوده بود نرسیده باز گردید و از آنسوی جعفرقلیخان سپهبد پادشاه ایران با سپاهی آراسته و استعدادی پیراسته بعزم رزم برادر دلیر رستم نظیر حرکت کرده بود و در منزل رستم آباد مرتضی قلیخان رستم نهاد ثبات نورزیده مانند شغاد بهزیمت در افتاد و بندر انزلی که رشت را چهار منزلی است گریختن قرار گرفت و هر دو برادر در ساحل بحر خزر یکدیگر را ملاقات و با هم مقالات کردند و مرتضی قلیخان ترک گیلان گفته بر سفاین راکب و راه سالیان برگرفت و سپهبد ایران جعفرقلیخان بشهر وارد گردید و گیلان را بتصرف گرفت و شرح حال برادر بحضرت شهریار قاجار عرضه کرد بمراجعت مأمور آمد و امیر سلیمان خان حکمران گیلان در حکومت خود مستقل گردید و کاری چنان مشکل بحفظ الهی آسان شد و حضرت شهریاری در هشتم شهر ربیع الاولی بدار السلطنه طهران باز آمد و از آنجا بطبرستان عزیمت فرمود نواب جهانبانی فتحعلی خان نایب السلطنه در کمال شادمانی بحضور موفور السرور در آمد و جعفرقلیخان نیز از یورش گیلان بازگشت و مورد اکرام و اعزاز گردید و ایام حضرت شهریاری در بلده ساری بعیش و سواری بسر رفت و در شهر اشرف بعیش و شرف همیشها گذشت رضاخان قاجار بیگلربیگی استراباد با بزرگان مملکت و کوکلان خراج و پیشکشها گذرانیدند و موکب پادشاهی بساری معاودت فرمود و بتعمیر محل مشهور به تجن که خان جلالت نشان محمدحسن خان بواسطه قرب شهادت فرصت اتمام نیافته بود حکم جهان مطاع صادر شد و بسرکار حاجی اسمعیل قوللر آقاسی و صرف دوازده هزار تومان زر نقد حلال بانجام و اتمام رسید کر کشته شد جعفرخان زند

بحضرت آقامحمدشاه معروض شد

بدست خوانین زندیه و حکومت صید مرادخان در شیراز و اطلاع لطفعلی خان از کشته شدن پدر خود جعفرخان و تصرف شیراز

سابقا مرقوم افتاد که جمعی از خوانین زندیه محبوس و بند جعفرخان در ارک وکیلی بودند و چون چندی بر این بگذشت جعفرخان را بموافقت یکی از اهالی حرم مسموم کردند و وی مریض گردید و سوء المزاج او همی افزود و خوانین زند در برجی از بروج ارک کریمخان که درین ایام حرمخانه جعفرخان بود محبوس میشدند و غلام بچه رجب نام باقر که مراقب آب و نان آنگروه بودند بلطایف الحیل بفریفتند و از آنها سوهانی آهن خای بخواستند در شب سلاسل خود را بسوهان بگسیختند مطلق شدند و علی الصباح بالاتفاق قصد قتل جعفرخان کردند و بخلوتی که خوابگاه وی بود در کمین گزیدند سحرگاه بر سر وی تاختند و بعضی بر بام و برخی از نردبان بزیر آمده بودند جعفرخان که سابقا بعظم جثه و کثرت قوه او اشارتی رفته بود با آنکه از حدت شدت مرض و الم سم گداخته و قرین هزال آمده چون تفرس اعدا کرد از بستر برخاسته شمشیری کوچک که ابنای او را ساخته بودند تازه آورده برگرفته بر صایل حمله آورد و اول شاه مرادخان بوی حمله کرده قریب شدن پیل منکلوسی قریب الموت شمشیری بر شاه مراد فرود آورد که آن صمصام تیز روی و موی او را خراشیده و بر تراشیده خود را بکناری کشید بعد از آن جهانگیرخان قصد جعفرخان کرده او نیز انهزام یافته کار قریب بدان شد که معاندین فرار دست‌ییب از حمله و نهیب مهیا ان پیل پیکر ملک گوازنده جام دم من شراب خورنده یکی کورتها کباب منهزم و منهدم کردند بر حسب تقدیر ابراهیم خان بن اسمعیل خان که جوانی در سن شباب بود دسته جاروب فراشی را از قفا بر فرق جعفرخان بنواخت و آن دلیر پیل زور بروی در افتاد متفقین صید مرادخان و ویس مرادخان و یاری خان و حاجی علیقلی خان یکباره بر او تاختند و بضربهای خنجرهای چماق و چوب و سنگ و جاروب و خشت و پاروب کار او را ساختند و سر او را بریده از فراز کنگره ارک بدر دروازه فرو انداختند حارسان و کشیکچیان از کار او با خبر گردیده متفرق شدند ناچار بصید مرادخان زند تمکین کردند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء

ذکر جلوس صید مرادخان زند و آمدن لطفعلی خان بشیراز و قتل صید مرادخان و جلوس بر جای پدر خود جعفرخان و عزیمت حضرت شهریار قاجار بتسخیر شیراز و تدمیر لطفعلی خان زند

صید مرادخان پس از قتل جعفرخان بر مسند حکومت شیراز بنشست و سکه زد و بفکر اتمام کار لطفعلی خان زند پسر جعفرخان که در بنادر فرضه عمان فارس بود افتاد چون اهل و عیال و کوچ و متعلقین در شهر شیراز بود بهمه بکارش رفت و تهدید کرده آمد که زنان شما را بمردان بیگانه خواهم داد و اگر چنین نمی پسندید ترک موافقت لطفعلی خان گفته بشیراز آیید و اگر روی سفیدی جوئید لطفعلی خان را گرفته با گرفته همراه آرید چون این احکام مشتمل بر وعد و وعید بهمراهان لطفعلی خان رسید بعزم گرفتن او بشوریدند و بر گرد سراپرده او اجتماع کردند او بتدبیر کارگذار خود پشت خیمه گاه شکافته باصطبل رفته بر اسبی بی زین و لجام سوار شده راه بندر بوشهر بر گرفته بدر رفت خوانین و رؤسای اردوی او اسباب او را غارت کرده بشیراز آمدند لطفعلی خان که ملتجی بشیخ ناصر عرب ابومهیری حاکم بندر ابوشهر شده بود قدری در انجا بماند و مقارن آنحال شیخ مذکور بمرد پسرش شیخ ناصر و آقا علیخان حیات داودی حاکم بندر ریق بحمایت لطفعلی خان ازدحامی کردند و قصد شیراز داشتند صید مرادخان زند شاه مرادخان را سردار کرده بمدافعه او فرستاد در منزل دالکی ده فرسنگی ابوشهر مقابله کردند همراهان شاه مرادخان نامراد را گرفتند با لطفعلی خان موافقت کردند شاه مراد مقتول و اثاثه حشمتش بلطفعلی خان موصول گردید و روی بشیراز نهاد در منزل کازرون فرستاده میرزا حسین فراهانی خبر موافقت سرکردگان ایلات را با لطفعلی خان و مخالفت با صید مرادخان مژده آورد لطفعلی خان بشیراز آمد و صید مراد را که در ارک محصور و مخذول کرده بودند بگرفته کور کرد و بر سریر سروری جلوس کرد و در این اوقات که خبر سروری صید مرادخان زند معروض پیشگاه حضرت پادشاه کشورگیر صید بند گردید با شکاریان شهباز نیروی طغرل چنگل بعزم اصطیاد آن صید نامراد از طهران بفارس ایلغار فرمود و در چمن مشهور بخسرو شیرین معلوم شد که صید مراد بدست لطفعلی خان زند مقتول و او اکنون بحکم وراثت در شیراز داعیه سروری و ریاست دارد حضرت شهریار قاجار از آنجا ایلغار کرده با جیشی قمر رکاب مریخ شتاب تا پنجاه فرسنگی شهر شیراز در آمد احمال و اثقال و بنه را در آنجا نهاده و علیقلی خان برادر خود را

بمحافظت آنها گذاشته بیک رکضت خود را بحوالی شیراز رسانید و در دو فرسنگی شهر نزول فرمود اکابر الواریه و اعاظم
فارسیه تقویت دولت لطفعلی خان موافقت جستند و بیست هزار کس سپاهی آماده نمودند و او را بمقابله لشکر شهریاری
دلیر ساختند لهذا در کمال جسارت با سپاهیان خود بمکاوحت و مصاوله پرداخت و فی الواقع لطفعلی خان امیرزاده
جسور و سرداری غیور بود ولیکن بواسطهٔ اقتضای عهد شباب و غرور جوانی سرد و گرم گیتی ندیده و شیرین و تلخ روزگار
نچشیده کار جهانستانی و اسباب کامرانی را منحصر براندن شمشیر و تاختن بارگیر همیدانست و از آداب لشکرکشی و دشمن کشی
خبری نداشت و نمیدانست که حکما گفته اند. بیت: دلیر و سبکسار خسرو مباد ❊ چو باشد دهد تخت شاهی بباد ❊ حضرت دارای
ملک آرای سالخورد و جوان بخت پیران تدبیر و افراسیاب شمشیر برای دلیر کردن تخجیر سپاهیان شیرشکار را بتقادم و تصادم
رخصت نداد و مانند جنگیان خوفناک بر جای خویش بایستاد و سرداری طرف میمنه را که بترکی برانغار و بعربی میمنه خوانند بسپهبد
والا گهر جعفرقلیخان سپرد و محمد زمان خان عزالدینلو که پسر خال آن سپهبد بیهمال بود با او مشارک و سهیم کرد که کمان کیانی
نزود و جانب دست چپ را که بترکی جوانغار گویند و بتازی میسره نامند بامیر دلیر مصطفی خان قاجار دوالو واگذاشت که
جان محمد خان و عباس خان و رضا قلیخان با او موافق و انیس بودند قلب عساکر نصرت مآثر را بنفس نفیس برآراست که بترکی
قول سرایند و غلامان جلادت توامان دران محل ازدحام دارند و این اسباب منازعه در کوچه باغات حوالی شیراز که آن
محل را مسجد بردی نام است فراهم آمد و چون از دو جانب کار صف آرائی نظامی گرفت و بنیان رزم برپائی قوامی یافت نایهای
ترکی بناله درآمدند و شیپورهای رومی غریدن گرفتند و نفیرها نفیر برآوردند و دهلها دست بر سر زدند سنجهای سنجری و
کوسهای کسروی خروش برکشیدند چنانکه متعارف و متداول است از دو جانب رزم آغاز کردند و شیران مردخوار الوار را
از سلاسل التوا باز نمودند و کمیت و کرنگ بعرصهٔ پیکار و جنگ برانگیختند و اشهب و ادهم را بجولان درآوردند تا کار چنان شد
که زمام مراکب عقل و تدبیر از دست جوان و پیر بیرون شد خونها بجوش آمد و دلها از جای برکنده شد حالت طبیعی راه صحرا گرفت
و قوت عقلی فرار گزید بارش سحاب صمصام سیل جاری شد و برش الماس شمشیر بلای ساری آمد مرد و مرکب بی اختیار بودند
گرفتند و حسام و خنجر مسابقه بریدن کوشیدند شمشیرها از تارک همی نیام کردند و ناوکها از صدور ترکش ساختند مصطفی خان قاجار که
دلیری بود نامدار دیوار باغی را کمین گاه کرده و لیکن تدبیر او حاصلی نبخشید دو سه تن از اهالی اردوی شهریار بلطفعلی خان پیوستند و
گفتند که دلیر صف شکن و گرد مرد افکن این لشکر جعفرقلیخان است که حارس میمنه و فارس آن منزلت است دفع او مایهٔ قلع سپاه قاجار
و رفع او باعث قمع لشکر جرار است لطفعلی خان که جوانی دلیر و سرداری شیرگیر بود بکار دیگران نپرداخت و شکست قلب میمنه را وجههٔ
همت مردانه ساخت با دو هزار سوار کمل مسلح که زبده سپاهش بود بر قلب لشکر شهریاری حمله نمود و جمعی از پا درآورد و عزیمت
مقابله با جعفرقلیخان کرد جعفرقلیخان حمله و عزیمت مخالف را بجانب خود مخصوص دید اندیشه دشمن نفاق پیشه را دانست لبی لعل
بخندید و گفتا که شیر ژیان نترسد ز گلدشت پر مادیان تازیانه بر اسب تازی نژاد آشنا کرده روی بسوی غنیم آورد و غنیمت شمرد
و بر حسب اتفاق کالی عظیم و عمیق یعنی خشک رودی وسیع در پیش آمد لهذا مرکب را برگردانیده از محل عبور مرور نموده سپاه دشمن
قریب گرد دید و با همراهان خود بر سران دو هزار کس حمله برده آنها را درهم فرو شکسته دیگر باره دسته از افواج سپاه الوار بامداد و معاونت
دسته شکسته خود آمدند جنگ درگرفتند پادشاه دانشمند پیشوا را شمشیر با تدبیر دانست که قصد حاسد و دشمن انهزام سپهبد
بی قرین جعفرقلیخان است که میمنه وجود شهریاری را بمنزله یمین آمده جماعتی را از سپاه قول و قلب با محمد ولیخان قاجار باعانت برادر
مقرر کرد لهذا آن جمعی بجعفرقلیخان سپهبد بیمانند پیوستند و او را تقویت دادند دیگر باره از جانب لطفعلی خان فرستاده کان او را مدد
رسید و تمام محاربه و مضاربه مخصوص بجعفرقلیخان قاجار گردید چون برو محقق شد که این همه کار برای شکست و فرار او است هزیمت از
پهنهٔ جنگ را بر خود ننگ دانست و از غایت حمیت و نهایت عصبیت خود را در بحر محاربه غرق کرد. نظم: بنوشر کرد از پی جنگ جنگ
برآهیخت شبدیز را تنگ تنگ ❊ بشدی چو نزدیک دشمن رسید ❊ سبک تیغ شیر از میان برکشید ❊ بزخم سر تیغ و گرز و سنان ❊

همی تافت بر حمله هر سو عنان ٭ بهر حمله خیلی فکندی نگون ٭ بهر زخم جوئی براندی ز خون ٭ همشان برافکند یکپاره کی ٭
همی تاخت تا قلب یکبارگی ٭ بالاخره کار بجائی رسید که دلیران سپاه فارسیه و الواریه روی بگردانیدند و پشت بعرصه جنگ کردند حتی اینکه محمدخان که عم لطفعلیخان بود و در شجاعت معروف چنان مضطرب گردید که راه دروازه شیراز بگذاشت و بولایت الوار ممسنی و شولستان راه برداشت شکستی فاحش مع الحش بر آن سپاه در افتاد گروهی در باغستان پناه بردند جماعتی از شهر و فرقه طرف بیابان گرفتند مشتهر آنکس از پیاده و سواره سپاه زندیه بقتل و اسر در آمدند و سپاه پادشاه نصرت پناه اردو فرسنگی حرکت کرده بنقش مشهور بکشتن که یکطرف شهر شیراز است اتراق کردند و سنگری متین مانند حصنی حصین که مشتمل بر سه دروازه بود بنیاد نهادند مدت دو ماه سپاه فارسیه و الوار بشهر متحصن شده دیگر تمنی خروج و ولوج از شهر بند نفرمودند و دلیران اردوی منصور اطراف و جوانب شیراز را تاخت و تاراج کرده بعد از زندی توقف که حریف حریف بنیاد جنگی با وضع و شریف گذاشت رای ملک آرای بهمن عزم سکندر رزم دارای بمراجعت از آن بوم مصمم شد در روز سه شنبه بجدهم ذیحجه با گرفتاران و محبوسین فارسیه بمزار رضا و از آنجا منزل بمنزل بجانب دار السلطنه طهران طی مراحل فرمود و ایالت اصفهان را بحکم قدمت پدر به پسر صداقت سیر محمدحسین خان ولد باقرخان خراسکانی اصفهانی واگذاشت شد و مصطفی خان قاجار دوالو را بمحارست ری و عراق گماشته و وقوع این واقعه در سال یکهزار و دویست سه هجری نبوی صلی الله علیه و آله بوده

در ذکر ولادت کثیر السعادة امیرزادگان شاهزاده و فرزندان نواب شاهزاده فتحعلیخان جهانبانی نایب السلطنه حضرت صاحبقرانی آقا محمد شاه قاجار

در این سال فرخ فال نخل جلالت بارور و شکوفه دولت بارگر گردید و جناب جهانبانی نایب السلطنه فتحعلیخان بن ابوالفتح حسینقلی خان بن محمدحسن خان بن فتحعلیخان قاجار را از فضل خداوند یکتا و صانع دو عالم مبانی موالید ثلثه و پایمردی عناصر اربعه پنج فرزند سعادتمند از کتم عدم بعرصه وجود قدم نهادند و شش جهت را از نور چهره خود غیرت افزای هفت اختر و رشک ده هشت بهشت ساختند که هریک در حدایق ملک نهالی بارور گردیدند و از هر یک فرعها بظهور آمد که در مقام خود بتفصیل خواهد یافت اول شاهزاده آزاده نواب محمدعلی میرزا از بطن خدر معلی گرجیه تفلیسیه در شب هفتم شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۰۳ دوم نواب شاهزاده محمدقلی میرزا در بیست و سیم شهر رمضان از بطن صبیه مرضیه امیر نامدار محمدخان قاجار که خال نیکوخصال حضرت شهریار گیتی ستان آقا محمد شاه قاجار و والد ماجد امیر کبیر سلیمان خان بوده سیم نواب شاهزاده محمدولی میرزا در غره شوال همین سال از بطن مستوره اصفهانیه چهارم نواب مستطاب شاهزاده عباس میرزا در روز چهارشنبه چهارم هلال شهر ذیحجه الحرام از بطن برگزیده صبیه امیر کبیر فتحعلیخان قاجار دوالو پنجم نواب شاهزاده حسینعلی میرزا در روز عید اضحی دهم شهر ذیحجة الحرام از بطن صبیه محمدجعفر خان عرب ولد قادرخان بسطامی و مولد همیون این نجبا شاهزاده بزرگوار قصبه نوا از توابع دماوند مازندران بوده که در آنجا ییلاق کرده بودند و از یمن ولادت کثیر السعادت این شاهزادگان در نوا برگ و نوای عیش و نوا زمین و زمان را فرو گرفت و حضرت شهریار قاجار آقا محمد شاه از مژده مولود مسعود این شاهزادگان کمال سرور حاصل فرمود و یکدو هفته در طهران بعیش و جشن و سور گذرانید سه فرزند ارجمند نواب عباس میرزا و محمدقلی میرزا و حسینعلی میرزا را بخود اختصاص داده بحرم سرای خاص سلطانی برده بملکان سپرده در تربیت آن موالید ثلثه با آبای سبعه مظاهرت و مرافقت میورزید و قوام و دوام دولت خود را در وجود مسعود ایشان میدید خاصه شاهزاده عباس میرزا که وجودش یکتا گوهری شاهوار از مجمع البحرین نجابت و نسخه جامعه کامله طایفتین علیتین قوینلو و دوالو بود و باعث اتحاد این دو فرقه عالیه و مقبول الطرفین همی بودی و او را بجهت وراثت ملک تربیت فرمودی و هم از عهد مهد این دولت خداداد را او ولیعهد شدی و اقبال در گوش جانش مژده نیابت سلطنت در دادی و الحمد لله علی ذلک ع ان وعده که اقبال بما داده وفا شد

در ذکر مجملی از حال خان والاشان خسروخان بن والی کردستان و سانحه مهدیقلیخان والی زاده و نیابت لطفعلی خان بن بجای امان الله خان والی

خسروخان اردلانی والی کردستان که با

عرب چند در آنولایت ولایت داشت و بحشمت و شوکت معروف بود از سنندج که مقر ایالت او بود با تحف و هدایای لایقه عزم تشرف
حضور حضرت شهریار منصور آقا محمد خان قاجار کرد و فرزند ارجمندش محمد قلیخان در کردستان نیابت داشت و در آن ایام
طایفه اکراد بلباسی ازدحامی کرده بتاخت و تاراج اطراف خود پرداختند والی زاده سابق الذکر بجهة تنبیه آنگروه با جمعی از اجناد اکراد
با بلباس مقاتله جست چون اکراد بلباس دو هزار سوار مستعد پیکاری بودند بمجادله در آمدند و در آن کر و فر والی زاده جوان مقتول
شد و این خبر وحشت اثر در حوالی قزوین بسمع خسرو خان والی رسید از نهایت تعلق با فرزند و تغیر طبیعت غیرتمند حالت بیخودی غشی
بر او طاری و از غایت تفکر و سودا در قوای دماغیه اش اختلالی ساری گردید بالاخره جهان را بدرود کرد و لطفعلی خان عمش به نیابت
امان الله خان والی میراند تا امان الله خان بر مسند ولایت کردستان استقرار و استقلال یافت و شرح حالش در ضمن وقایع
مناسبه ازمنه آتیه مرقوم خواهد گردید و از وقایع خارجه امسال وفات خواندگار روم سلطان عبدالحمید خان بن سلطان احمد
خان ثالث عثمانی بود که مکرر با دولت روسیه و نمسه منازعه کرده بالاخره مغلوب گردید مدت ملکش را شانزده سال نگاشته اند
و پس از وی سلطان سلیم خان پسر سلطان مصطفی خان ثالث سلطان روم گردید

در بیان نهضت رایت نصرت آیت پادشاه قاجار بجانب عراق و چمن کندمان و وصول دارای ایران

در عید سعید نوروز فیروز سلطانی سال سعادت مآل یکهزار و دویست و چهار هجری بحکم شهریار گیتی ستان حضرت آقا محمد خان قاجار نواب نایب السلطنه
العلیه العالیه فتحعلی خان جهانبانی با نظام بلاد قزوین و سرحدات خمسه و زنجان مأمور و حاجی رضا خان دوالوی قاجار با پنجهزار سوار از
ملتزمین رکاب نصرت مآب والا گردید و موکب فیروزی کوکب پادشاهی بعد از روانه کردن آن جناب از طهران حرکت کرده بقصد تسخیر
فارس و تدمیر لطفعلی خان زند با فر فریدونی و ثروت قارونی در موسم شهر صیام که فارغ قعود و قیام بود شتاب بر درنگ برگزید و
بجانب فارس بر توسن عزم فارس و در منزل کناره گرد معلوم شد که حوض خلیفه سلطان مازندرانی وزیر و داماد سلطان صفوی
که معروف بحوض سلطان و آبش از تراکم سیل و باران است چون دیده سفله کان بی آب مانده بناء علیه باشارت شهریار لشکرکش کشور
گیر و دارای ملک آرای با تدبیر دو منزل را یکمنزل فرمودن اولی و انسب دیدند شبا هنگام اردوی بیکران پادشاهی بحرکت در آمدند
و بواسطه سراب خراب جایع و عطشان فرو ماندند آفتاب بر سر همی تافت و صائمان از لب تشنگی قریب بهلاکت شدند چون حفظ نفس بر
واجب و از کفاره صوم چاره نبود بحکم حضرت سلطانی سقایان اردوی خاقانی آب بتشنگان آن سراب رسانیدند و آنگروه را از
هلاکت رهانیدند هر کس از آن چشمی کرد و از تطیش که خود را بممات قریب دید روزه بگشاد و جان بلب رسیده را امداد و من الماء کل شیء
حی حیاتی جدید داد ولی خاقان متشرع متورع گیتی ستان بنابر حفظ شریعت مقدسه از بام تا شام افطار نکرد و زلال عذوبت منوال را با
لب مقارن بنیاورد ولی دو روزه در آن ایام روزه در شهر معصومه قم توقف فرمود و اسب ماندگان آن جیوش سلطانی
و تلعثف نمودگان بمهجة بصحت و راحت اجتماع یافتند و در رکاب نصرت توامان بچمن کندمان شتافتند اما لطفعلی خان زند چون از
یورش و ایلغار دارای ظفرمند اطلاع یافت مقابله خود را با آن سپاه بیکران مصلحت حال ندیده بهانه انتظام بلاد گرمسیر و سفر
از مشایخ سند ر بجانب دشتی و دشتستان روانه گردید امرا و رؤسای فارس بنهانی عرایض و تحف و هدایا بحضرت شهریار قاجار
فرستادند و اظهار ارادت و اخلاص کردند و تسخیر شهر شیراز را محول بوقتی دیگر که مقتضی مصلحت باشد نمودند حضرت اقدس سلطانی
فرستاده فارسیان را مخلع روانه فرمود و بهر یک آنچه موافق تدبیر ملک دارای و شهریاری بود نامه و پیام فرستاد و علیقلی خان
قاجار برادر خود را با محمد قلیخان قوینلو ولد محمد امین خان بن فضلعلی بیک قاجار که از ابنای اعمام آن شهریار بود روانه تسخیر کوه کیلویه
فرموده و هفت هزار لشکر را با ایشان روانه نموده اکابر و اعاظم آنولایت گردن بر خط طاعت نهاده متقبل خدمات شدند و پیشکش
داده علیقلیخان را خشنود باز گردانیدند و حضرت شهریار گردون وقار بعد از توقف ایام بهار از چمن کندمان حرکت و در دوازدهم
محرم الحرام سنه قزوین را تزیین بخشید و منتظر اخبار مسرت آثار نایب السلطنه فتحعلی خان قاجار از انتظام خمسه و زنجان و امورات اهم
آذربایجان همی بود

در بیان ذکر مجملی از احوال بلاد آذربایجان و امرای آذربایجان و صور

متابعت اهالی این بلاد در این ایام روا و آن مخفی مماناد که بر وفق تواریخ عجم فریدون مملکت محروسه خود را
بسه قسمت کرد طرف ماوراء النهر یعنی جانب مشرق را بتور داد و آن را توران خواندند یعنی ایران تور است و ملک روم را بدیگر فرزند
سلم نام مسلم داشت و ایران را که میانه کشور است بود بکهترین فرزند خود ایرج بازگذاشت و بایران موسوم و مشهور شد مجملا وسعت
این ملک از فرات الی جیحون طولا و از باب الابواب در بند الی سواحل عمان فارس عرضا بوده و بر رود و هور هر ولایتی بنام صاحب ایالتی
معروف آمده و این دیار مشتمل است بر اقلیم دویم و سیم و چهارم و پنجم و بر وفق مشرب حکمای عجم و علم ریاضی ایشان قوم مربی این سرزمین ربع
اکبر است یعنی آفتاب جهانتاب در رونق ده هزار آباد و خراب و ملک ایران محدود است از مشرق بتوران و کابل و سند و از جنوب بحر
عمان و از مغرب بجزیره عرب و مرز و بوم روم و از شمال بجبال البرز و بحر خزران یعنی دریای مشهور بدریای مازندران و این دیار
مشتمل است بر بیست ولایت که یکی از آن ولایات ملک آذربایجان است و سیاحان دانشمند نگاشته اند که در دیار ایران چهارصد
شهر و ولایت و یکصد و هفتاد و یک قلعه و شانزده جزیره و چهارده بندر بشمار اندر آمده و اگر مقامی اقتضا کند شرح این آثار
بعبارت اندر آید مع القصه آذربایجان دیاریست معروف و بصفات پسندیده موصوف و مشتمل است بر هفده شهر آباد و
بیست و نه قصبه خجسته بنیاد از جانب شمال بموقان و شیروان و جبال البرز و از جنوب بعراق عجم و کردستان و از مشرق بدریای
خلخال و گیلان و طالش و دیلم و از سمت مغرب بارمن و گرجستان محدود است و در سوابق ایام از بندر بادکوبه الی خلخال نود و
پنج فرسنگ طولا و از قصبه ماجردان الی جبل سینا پنجاه و پنج فرسخ عرضا بوده و سابقا تختگاه این بلاد مراغه بوده و در این ازمنه
تبریز است و گفته اند که چون در زمان باستان آتشکده معروف در آن مکان بوده پارسیان آن را آذربیکان خواندند یعنی مکان
آتش و وجوه دیگر نیز در این تسمیه گفته اند که تقریر آن سودی و ذکر آن زیادتی نخواهد بود و آن ولایت بحسب تقدیر هر وقتی در تصرف سلطانی
بوده تا بعد از دولت صفویه موسویه چنانکه گذشته در تصرف نادرشاه افشار در آمده و از آن پس آزادخان افغان ارومی را تصرف
کرده ولی استقلالی در آذربایجان نداشته چون او از سلطان گیتی ستان محمد حسن خان منهزم شد خوانین آذربایجان شعار قاجار را
متابعت کردند و نواب شاهزاده آقا محمد خان در تبریز به نیابت سلطنت ایالت داشت بعد از سانحه سلطان قاجار آذربایجان
بتصرف وکیل زند در آمد و با او بمدارات و مواسات موافقتی همی کردند و او نیز بدین قدر راضی بود تا بعد از وفات او رسوم ملوک طوایف
در آن بلاد شایع گردید و هر شهری در دست شهریاری بود ارومی در تصرف افشاریه و خوی در دست خوانین امرای دنبلیه و تبریز
پایمال تغلب و شقاق شقاقیه بود لهذا در این سال که نواب جهانبانی فتحعلی خان نایب السلطنه بحکم پادشاه جمجاه کامکار آقا محمد شاه
بجانب خمسه و گوران دشت عزیمت فرموده بود امیر الامرا حسین خان دنبلی ولد احمد خان بن مرتضی قلیخان بیگلربیگی خوی و احمد خان
حاکم مراغه و محمد حسین خان حکمران خلخال و رؤس کردوس بهدایا و نامه و اظهار مخالصت و مصادقت گرم کننده هنگامه شدند
و نواب جهانبانی با فر سلیمانی از گوران دشت عازم خدمت حضرت پادشاهی گشت و امیر الامراء العظام سلیمان خان بن
محمد خان قاجار قوینلو که دائی اعلی حضرت قاجار بود و در گیلان بالاستقلال ایالت مینمود با عمال رشت و هدایای شایسته
شرفیاب حضور حضرت سلطانی گشت و در اینسال ملقب بلقب اعتضاد الدوله آمد و روز بروز پایه جلالتش از اوج ایوان کیوان در
گذشت و هم در اینسال نواب شاهزاده حسنعلی میرزا برادر کهتر نواب شاهزاده حسینعلی میرزا از صبیه جعفر خان عرب عامری بسطامی
متولد گردید و از اخبار متفرقه دول خارجه که فی الجمله اشارتی بدان خالی از مناسبتی و ضرورتی نخواهد بود آنکه در اینسال لوی شانزدهم که از
طایفه بوربن پاریس و در آن ولایت پادشاهی داشت اهالی دولت فرانسه بقتل اندر آوردند و مدار کار بر جمهوریت و مشاورت
نهادند و پس از اندک زمانی بونا پارت ناپلیون فرانسی بمراقی جلال ترقی کرده در فرانسه استیلا یافت و دعوی امپراطوری یعنی
شاهنشاهی آن مملکت کرد و از عهده آن دعوی بر آمد چنانکه شرح حالش در تاریخ او مضبوط است و بنا بر تناسب در ضمن وقایع
ایران هنگام ضرورت بجای خود ذکری خواهد رفت

ذکر وقایع خاتمه حال نواب سپهبد ایران جعفر قلی خان برادر پادشاه گیتی ستان و طغیان نواب مرتضی قلیخان قاجار ابن سلطان شهید

اسمعیل

آقا محمد خان پادشاه و غلبه بر سپاه و منازعه در گیلان محمد حسن خان سعید

چون در سال گذشته لطفعلی خان زند جمعیتی فراهم آورده ورود بکرمان کرده و میرزا ابو الحسن بیگلربیگی کرمان در قلعه بر روی
او بربست و محاصره بطول انجامید و زمستان در رسید و آذوقه در اردوی لطفعلی خان نایاب شد امیر سیف الدین ولد محمد حسین
خان سیستانی را در شیرز گذاشته بشیراز برگشت و فتوری تمام در کار دولت و داعیه او بظهور آمد و استعداد حرکت نداشت خاقان
گیتی ستان قاجار را از جانب فارس خاطر آسوده شد بتسخیر آذربایجان عزیمت فرمود باجتماع اعوان و اعیان و عساکر و عشایر
فرمان داد نواب جعفرقلیخان سپهدار ایران که از حکومت بسطام طمع در ایالت اصفهان بسته داشت و صورت نگرفت بایاسق
خسرو آفاق اقدام و اتفاق ننمود اظهار استغنای او مایه رنجش خاطر دریا مقاطر پادشاه غیور قاجار آمده محمد خان و محمد زمان خان
عز الدینلوی قاجار که فرزندان خال جعفرقلیخان سپهدار بودند او را استمالت کرده بحضور خدیو قاجار آوردند و برائت ذمه خود را
در خلوت در باب سپهدار سعایت کردند که وی را داعیه سرکشی و سروری و نهانی با خوانین خراسان در مخالفه برادر والا گهر معاهد
و مستعد منازعه و مجاهده است تصدیق پسران خال مایه اختلال حال و اختلال بال او گردید بمضمون الملک عقیم خاطر حضرت شهریاری
از برادر جلادت سیر کوفته و طبع آتش مثال خسروی بوی بر آشوفته آمد بنا بر تقدیر دل پاک پادشاه که مرآت ظهور اوامر الهی بود از برادر نامور
مکدر و هلاکش در دست چاکران آنحضرت مقدر شد تا در شبی که از محفل حضور شهریاری رجوع بمنزل همیکرد دزدان و معبر چند از دلیران
خدمتگر کردن آن سپهدار گردن کش را قرین دوال و آفتاب عمرش را رهین زوال آوردند ولادت او در سال یکهزار و یکصد و شصت و
پنج و هلاکت در یکهزار و دویست و پنج واقع گردید از جمله چاکران معتمدی والد فقیر بود که بواسطه قدمت خدمت بدین دولت ابد مدت
باوجود اتهام سپهدار والا مقام حضرت شهریار قدرشناس قاجار او را بحضرت خود مخصوص و بمنصب صندوقداری خاصه و ریش
سفیدی خلوت منصوص فرمود و چون بر رای مهر اعتلای اعلی واضح و لایح بود که آبای وی در قریه چهارده بهواخواهی دولت قاجاریه
در دست زکیخان زند مقتول شده اند او را مورد توجهات بیغایات شاهانه کرده تا ایام حضرت اعلی میزیست تا در سفر شوشی مغضوب آمد
علی الجمله مصطفی خان قاجار دیگر برادر آن شهریار که در سال خروج مرتضی قلیخان در گیلان مقید و محبوس شده بود و مدت سالی
از حیات خود مایوس و در این ایام قصه عمالیش سمر و در شهر شهیر شد چون برادر گرامی مرتضی قلیخان قاجار روی در بادکوبه و طالش و شیروان
استعدادی تمام داشت دیگر باره خون در تنش جوشیدن گرفت و بتلافی و تکافی در منازعه کوشیدن بعزم تسخیر گیلان با جیوش
قلزم خروش حرکت کرد میرزا بابا نایب الحکومه گیلان که عاملی بود جلیل از آن شورش شوریده شده شرح ماجرا را بحضرت شهریاری معروض داشت
با امرای ایران حاجی رضا خان دوالوی قاجار که خالوی وی بود و با عباسخان قاجار و محمد خان دوالو هم از اقارب او با ضمیمه
عبدالله خان اوصانلوی خمسه و میرزا محمد خان لاریجانی مامور بمدافعه مرتضی قلیخان شدند که اولا انتهاج او را باز گردانند و ثانیا
بزم این فتنه برخواسته را فرونشانند ما کار از مقاوله بمکاوحه و از مناصحه بمجادله انجامید و از دو جانب نزاع و جنگ و نعره توپ و
تفنگ بر فلک الافلاک گرائیدن گرفت بالاخره شاه پلنگ نام طالش که دلیری بود مهیای جنگ و جدال شد در شبی شبیخون باردوی
سرداران شهریار قاجار آورده سرداران و خوانین یکسره گرفتار شدند و گروهی بقتل اندر آمدند مرتضی قلیخان بر سران قاجار منصور
و خالان او مغلوب و مقهور شدند پس از چندی گرفتاران را رخصت انصراف داد و محمد خان و محمد زمان خان را نگاه داشته با سوء حال
و اصعب منوال منزجر همیداشت میرزا بابای نایب رشت حال ایشان را عرضه کرد دریای امواج طبع غیور پادشاه والا جاه آقا محمد خان
بجنبش در آمد و مصطفی خان دوالوی قاجار را که امیری بود جلادت شعار بمنقلای لشکر فیروزی اثر روانه فرمود و بنفس نفیس استعداد
یورش گیلان و شیروان نمود و نواب نایب السلطنه فتحعلی خان جهانبانی را با سپاهی شایان و استعدادی نمایان بانتظام مهمات
عراق و فارس مامور و خود بجانب کوران دشت نهضت فرمود مرتضی قلیخان از این اخبار سراسیمه و با مصطفی خان طالش بجانب
بادکوبه زورق فرار بادبان بر افراشته و پس از چندی توقف در کمال یاس و بوس رو بولایت روس کرد حاجی رضا خان و عباس
خان قاجار با والده خان مذکور بحضور شهریار گیتی ستان غیور آمدند و مصطفی خان دوالو نیز بحضور آمده بمعاودت و مظاهرت جناب

فتحعلی خان جهانبانی بمدافعهٔ لطفعلی خان زند بعراق مامور شد **ذکر یورش آذربایجان و متابعت امراء و خوانین آن سامان و ماموریت اعتضاد الدوله سلیمان خان قاجار بتنبیه اهالی ماسوله و گیلان و طالش و شکست صادق خان شقاقی در حوالی سراب و فرار او و سوانح دیگر** سابقاً اشارتی رفت که ولایت آذربایجان سرحد روم و روس و گرجستان و مقر امرای اتراک و اکراد و افشار و قاجار بوده و از آغاز دولت سلسلهٔ علیهٔ صفویه بسلاطین ایران متابعت نموده اند و در هر وقتی جماعات را و قبیله و موالفت و مخالفت حکام آن بلاد در ضمن وقایع هر دولتی ذکری رفت بعد از کریم خان و سلاطین زندیه و افشاریه در اطاعت شهریاران قاجاریه تلون و ترددی داشتند تا در این سال که یکهزار و دویست و پنج بود دولت زندیه ضعیف و قریب بانقراض گردیده و آفتاب جلال و کوکب استقلال خاقان قاجار حضرت آقا محمد خان در وسط السماء کمال و عروج ایستاده بود و آناً فآناً میل بصعود می نمود لهذا خاقان کامکار ستارهٔ بخت لطفعلی خان زند را قریب بغروب دیده او را قابل مدافعه و منازعه و مقابله و مقاتله نمی شمرد و مع هذا نواب جهانبانی فتحعلی خان را با مصطفی خان دوانلو و نصرالله خان قراگوزلو و محمد حسین خان قراگوزلو و ریش سفیدان عراق و قلمرو علیشکر با تمام کار لطفعلی خان و انجام فتح فارس مامور ساخت و خود قصد تسخیر آذربایجان فرمود هم از آغاز امیر کبیر سلیمان خان خالو اغلی ملقب باعتضاد الدوله را با ده هزار سوار مبقلای لشکر قیامت اثر روانه فرمود و بر رای مهر انجلای حضرت خاقان گیتی ستان معلوم شد که صادق خان شقاقی در مقام بغی و شقاق ثابت و سپاه در روش خونین دلتر از گیاه شقایق در سراب خراب ثابت است بلکه بعد از نزول سعادت شمول لشکر بر خاشتخر نصرت اثر لطادم و ضلخال اعتضاد الدوله را بطرف ماسوله مامور و طالشیه اکوشمالی داده میران دامیران آن طایفه را با کوچ بر بخان خمسه روانه کرد محمد حسین خان خلخالی بعل سمند سردار این دولت ارجمند را طوق کردن افتخار و خلخال اسا قیان اعتبار خود دانسته ربقهٔ طاعت بر رقبه نهاده و بکذا اسمی او محمد حسین خان کرد نیز از زندگانی خود دانو سر بر خط عبودیت و ضراعت گذاشت و حضرت شهریار کامکار قاجار خود بنفس نفیس بر شیوهٔ آبا و اجداد و افراسیاب نژاد جنگیز نهاد در یکشب ایلغار کرده بیست و چهار فرسنگ راه را قطع فرموده بر سر صادق خان کذاب شقاقی تاختن کرد و بهنگام طلوع صبح صادق بر سر صادق خان کاذب رسید **لمؤلفه** چنین بوده کردار یور پشنگ که گاهی شتاب و بوقتی درنگ بیایدهمی بود چون خاک و آب بجای درنگ و بجای شتاب خان شقاقی نیز قصد تلاقی کرده سپاه شقاق آثار اکراد را که دلاور و نور بودند بمقابله و مقاتله آراسته کرد و در برابر شهریار فریدون فر پای مبادرت و مبارزت استوار کرده بدعوی پادشاهی و داعیهٔ ملکداری کسرا بقیعه صفوف منازعه احتشاد داده غریو بوق و کوس بر فلک آبنوس برآمد دلیران دو جانب سمند و کرنا به پهنهٔ جنگ بجولان اندر آوردند تیرهای زره شکاف از کمانهای چمیاره پرواز گرفتند و نیزهای الماس سنان بطعان اندر آمدند سیوف قاطعه بر بدن اشخاص برهان قاطع بظهور آوردند و تفنگهای مهره افشان حالت سحاب متقاطر گرفتند **لمؤلفه** هوا چمایر که دو بر خاک نشد غبار زمین بر افلاک شد دم تیغها سوده شد سربسر ز بس خورده بر جوشن و بر سپر بهم رمح چوگان سر گوی بود همه دشت گلزار و خون جوی بود آخر الامر هزیمت در سپاه صادق خان شقاقی در افتاد و عطف عنان بجانب توشی و پناه ابراهیم خان بن بناه خان جوانشیر دو توزائلی که از امرای معتبر آن صفحات بود کرده سراب و گرمرود از قتل و غارت جنود نامعدود ویران و ضرب المثل جملهٔ ایران شد بهبوب نسیم فتح و فیروزی از مهب ظفر و بهروزی بر پرچم علم نصرت توام اشهر نشید و جمعیتی وافر از اکراد شقاقی و بایزیدی و سایر طوایف آذربایجان بقتل و اسر درآمد و گروهی از زن و مرد منهوب و منکوب شدند و رایت نصرت آیت مهر بسکندر رتبت دارا درایت بجانب اردبیل سقه گشا گردید مصطفی خان طالش که لنگران و استارا و سایر محال طالشیه در زیر امرا بود و از خدمتگذاری حضرت شهریاری تحاشی و تجافی می نمود پای استکبار در دامن استغنا پیچیده قدم در مرحلهٔ مبارزت گذاشته جان محمد خان قاجار دوالو بگوشمال وی مامور شد طوایف طوالش با جان محمد خان رزمی سخت کردند که خون در معابر و مراصد جریان گرفت دعساکر سردار قاجار با طالشیه جرار بر نیامدند لاجرم مقهور و مخذول و منکوب و منهوب بازگشت و پیشخانهٔ اعلی باشاق

اعتضاد

جلد نهم | در بیان اختلال و انقلاب امور لطفعلی خان زند | روضة الصفا

اعتضاد الدوله سلیمان خان قاجار بجانب قراداغ در حرکت آمد و خان والاشان قاجار بقلعهٔ اهار وارد گردید و از آنجا چمن کلنبر که
گلشن خوش بوی تر از عنبر بود نهضت نمود در آن مقام نیز توقف جایز ندانسته از چمن کلنبر به النگ سبزه خیز اهر عطرآگین شکبیر
عنان توسن عزیمت را معطوف کرد حسینقلی خان مشهور بحسین خان دنبلی بیگلربیگی خوی بمحض صداقت و ارادت از خوی بحضور شهریار نیکو
خوی آمده اظهار متابعت نمود و شهریار گیتی ستان حضرت آقا محمد خان قاجار بنا بر قدمت خدمت آن خان والاتبار ولایات اردبیل و تبریز را
ضمیمهٔ ملک موروثی او فرموده بدو تفویض کرد و او را بحکومت تبریز فرستاد مجملا درین یورش احمد خان جوانشیر مقدم حاکم مراغه و حسینقلی خان
افشار ارومی و جماعتی از اکابر آذربایجان گردن بر چنبر اطاعت حضرت شهریار قاجار نهادند ولی محمد قلیخان افشار ارومی خایف و متزلزل شده
بمحال اشنو فرار گزید محمد خان قاجار عزالدینلو با سه چهار هزار سوار جرار بارومی مامور شده کوچ و بنه و خزاین و دفاین محمد قلیخان را ضبط
و باردوی شهریاری حمل و نقل کرده مصطفی قلیخان قراچه داغی نیز بسعادت عتبه بوسی خاقان کشورستان قاجار استسعاد یافته و
باردوی کیهان پوی شتافته روزی چند بنخجیر و شکار در آن حدود درگذشت و درین ایام محمد خان عزالدینلوی قاجار خال جعفرقلی
خان مغفور سپهدار و برادرش محمد زمان خان حاکم بسطام و محمد خان و محمد ولی آقا و محمد تقیخان شامبیاتی پسرزاده محمد علیخان شامبیاتی
و محمد علیخان جوجوق بعصیان موافقت کرده همداستان شدند بعد از اطلاع خاقان گیتی ستان حضرت آقا محمد خان محمد خان و محمد ولی
آقا و محمد زمان خان از حلیهٔ بصر عور و محمد تقیخان و محمد علیخان جوجوق مقتول شدند محمد قلیخان افشار ارومی نیز چون ماهی در شبکهٔ اضطراب
طپیدن در آمده ناچار باستان بوسی خسرو یورش پذیر عزیمت کرد و دیگر باره در شهر ارومی بحکومت و بزرگی رسید و خدمتگذاری
و جان نثاری شیوه کرد

در ذکر خاتمهٔ حال لطفعلی خان زند حاکم فارس و اختلال کار او در حوالی عراق و فرار کردن بفارس و انقلاب دولت او

نواب مستطاب فتحعلی خان جهانبانی
برحسب امر حضرت خاقانی در صفحهٔ عراق و چمن کندمان بمحارست و محافظت آن سامان مشغول و بعیش و شکار میپرداخت چون لطفعلی خان
زند شنید که موکب منصور خدیو قاجار بجانب آذربایجان معطوف و اوقات فرخنده ساعات آن شهریار گیتی ستان بتسخیر آن بلاد
فرح بنیاد مصروف فرصتی غنیمت شمرده از ایلات و الوار فارس هفت هزار سوار فراهم کرده قصد تسخیر اصفهان نموده بسمیرم آمد
رسید نواب شاهزاده فتحعلی خان بن جهانسوز شاه قاجار از چمن کندمان بقصد قمشه عزیمت فرموده سپاه لطفعلی خان را بر جناح استعجال
استقبال کرده در برابر سپاه فارس صف برآراست جیش خونخوار خود را بهفت صف مرتب و هر صفی را با صفداری صفدر
و سرداری سرور در محلی مناسب مقرر کرد بعد از مقابله لطفعلی خان خود را دچار موجهٔ اضطراب دیده بسنگر گریخت و سپاهیان
وی باد نفاق ورزیدند و بگرد کار پیکار نگردیدند چون حاجی ابراهیم خان شیرازی را دل بمتابعت شهریار کامکار قاجار مایل و
تولای سلسلهٔ زندیه از لوح ضمیرش زایل بود خود در شهر شیراز توقف داشت و برادر مهترش عبدالرحیم خان در رکاب لطفعلیخان
امیر معتبر و حارس لشکر محسوب همی شد بملاحظهٔ صرفهٔ وقت و مصلحت حال با گروهی از اعاظم سپاه موافقت کرده شبانگام اردوی
لطفعلی خان را بر هم زده از هر سو خروش تفنگ برآمد و غلغله و ولوله در عوام و خواص افتاد و در افواه لطفعلی خان و جمعی امرا الکان
شد که از جانب شاهزاده جهانبانی قاجار فتحعلی خان نایب السلطنه درین شب بر سر وی شبیخون را هجوم آورده اند و اطراف او را
محصور کرده اند تاب درنگ و قدرت جنگ در خود ندیده بر اسب فرار سوار و بنه و آغروق و مفرش و صندوق خود را ریخته مانند بدر
بزرگوار بجانب فارس گریخته با دو صد کس از خواص از آن مهلکه جان بدر برده طایران شکسته بال بجانب آشیانهٔ شیراز پرواز در آمده همی رفت و
که پایه پراکندگی اردو از دارندهٔ شیراز دگرگون آن شهر ارم طراز است چون بدروازهٔ شهر رسید دروازه را برروی خود بسته دید چندانکه
الحاح کرد دری بر رویش گشوده نگردید متأسفا و متلهفا روی بجانب سواحل دریا نهاده در کرده مویان همی رفت عریضهٔ حاجی ابراهیم خان شیرازی
بتوسط کارگذاران دربار جهانبانی در طهران بنظر شهریار جوان بخت حضرت آقا محمد شاه قاجار رسید پس از اظهار خدمت استدعای اعانت
و تعیین سردار و سپاه بفارس کرده بود میرزا رضاقلی نوائی منشی الممالک که از مقربان و معتمدان دربار سلطانی و مخلص سلطانی بود بضبط
اموال لطفعلی خان روانه و مصطفی خان قاجار دولو که امیری والاجاه و از امثال و اقران امتیاز داشت با سه هزار کس باتمام کار لطفعلی خان

و تصرف شیراز مأمور کردید و مصطفی خان اشارت رفت که در آباده منتظر خبر حاجی ابراهیم خان شیرازی بماند و بدستور العمل وی راه نمائی وی کار کنند میرزا رضاقلی بورود شیراز جواهر سواره و پیاده و ما دیان و رمه و سایر اسباب و اثاثهٔ لطفعلی خان را بحیطهٔ ضبط در آورده باز گشت لطفعلی خان از بنادر و دشتی و دشتستان و خشت و کمارج و کازرون جمعیتی فراهم کرده با زال خان خشتی و سایر عمال آن ولایات بمنزل جویم آمده که در خلاص عیال خود اهتمامی نماید بلکه کرهی از کارش کشاید حاجی ابراهیم خان از آمدن او مستحضر و فی الجمله مشوش شده چون خود را با وی حریف ندید مصطفی خان قاجار شرحی نگاشته او را بمعاونت و مظاهرت خود و مرافعه و مدافعهٔ لطفعلی خان زند که دلیری بود دلیر و مشهد نخواند سردار چون بحری ذخار بجانب فارس در تحرک و متوج اندر آمد و در خارج شهر و حوالی باغ جهان نما که از ابنیهٔ وکیل است فرود آمد و پس از روزی چند فیما بین لطفعلی خان و مصطفی خان محاربه و مقابله در گرفته ابدال خان و جمعی از دو طرف کشته شدند رضاقلی خان گرفتار و سردار قاجار غالب گردیده بجانب شهر آمد و تشویش خاطر حاجی ابراهیم خان افزوده گردید دیگر باره عریضه نگارد و استعانت خواسته پادشاه با تدبیر دانا که افراسیابی بود پیران رای و اسکندری فلاطون دانش جان محمد خان قاجار دولو را با چهار هزار لشکر بفارس مأمور فرمود و بدو نیز لازمه سپارش نموده آنچه صلاح ملکی بود القا داشت

ذکر محاربهٔ مصطفی خان و جان محمد خان قاجار با لطفعلی خان زند و کر و فر این دو سپاه از یکدیگر

بعد از ورود جان محمد خان مصطفی خان دولو نیز بادی موافقت گزیده از شیراز حرکت و بر سر لطفعلی خان رفتند مجملاً بعد از محاربه و مضاربه و مقابله و مقاتله لشکر قاجاریه منهزم شدند و بعضی اسیر آمدند اضطراب حاجی افزوده گردید و از لطفعلی خان بیمناک برسید و آن سپاه را بشهر راه داده بمحافظت خود خواند چون در شهر آذوقه کمیاب شد سرداران قاجار بکرمال رفتند لطفعلی خان نیز بجانب رزقان رفت سردار قاجار بحوالی شهر آمده در حوالی بقعهٔ حافظیه بحفظ سپاه پرداخته سالار زند قصد شبیخون کرده سواران سپاه قاجار چون دیده بخت شهریار بیدار بودند با قدر اندازان تمام و چرخ افکنان آتش بار و سواران دلیر و جوانان هژبر در آن شب تیره بدار و گیر در آمدند ملیت شبی بود چون روی زنگی سیاه نه سیاره پیدا نه ثابت نه ماه دو رویه سپاه در یکدیگر افتاده بحر بهای سرافشان سر افکندند و سواران پیاده کردند چکاچاک شمشیر بر سپر در هوا صداهای بم و زیر بر آوردی و درخش خنجر درخشان در کوه و دشت چندین شهاب ثاقب پیدا کردی سواران زند و دلیران قاجار چون پود و تار بیکدیگر التصاق داشتند و جز بریدن مقراض تیغ و خنجر انفراق و انخراق ممکن نبود مع القصه جان‌ها بلب رسید و روزهای عمر بشب تا آن شب سیه بروز روشن تبدیل یافت و از یکدیگر باز گشتند

ذکر سانحهٔ حضرت اقدس آقا محمد شاه و معالجهٔ آن از علت و بیان وقایع و صدور آن از ماه و واقعات این سال

از جملهٔ سوانح غریبهٔ این ایام ظهور علت سکته بر وجود مسعود و مزاج وهاج پادشاه ذیجاه قاجار بود مجملاً اینکه شهریار کامکار در دیوان خانهٔ همایون در دار الخلافه نشسته با چاکران دربار و دریار و بالسرای والاشان گرم گفتار بود ناگاه در عین مکالمه و محاوره سخن ناتمام و مقطوع ماند و در قامت سرو آسای خسروی چون هیکل مولهٔ خمیده کی حاصل شد دیده‌های جهان بین فرو خفت امیر کبیر سلیمان خان اعتضاد الدوله قاجار که ملقب باعتضاد الدوله و مقرب الحضرت السلطنه بود نزدیکتر از دیگران ایستاده و بران سانحه دیده گشاده ناگاه ایچی • دید حضار را به بیرون شدن از مجلس حضور اشارت کرد و حضرت اقدس سلطانی را بعمارت خلوت آورده مستعجلاً باحضار اطبای حاذق فرستاد جناب میرزا مسیح جدید طبیب مسیحا نفس که مردی عابد و ذاکر و شب زنده دار و از مریدان مولانا محراب جیلانی بود و با میرزا احمد اصفهانی بر بالین پادشاهی آمده مرض سکته را تشخیص و معالجهٔ بیضا ظاهر کردند و چنانکه رسم و قانون خلق آفاق است معالجه بر دا شد و بهبودی و صحت روی داد شهریار والا تبار دیده گشاده تکلم فرمود چندین هزار تومان نقد و جنس بصدقات و خیرات دادند و در ان عاید ارباب فقر و حاجت و مستحقاق آمد و دور و نزدیک آسوده خاطر و شادمان شدند هم در این سال که هزار و دویست و پنج بود غالب لیالی فرخنده حضرت پادشاهی در صحبت علمای اعلام و فقهای اسلام میگذشت و پادشاه را جودت طبعی وافی و حدت ذهنی کافی بود و در اغلب علوم عالم و با کثر کمال کامل چه اگر در صغر سن از حوادث زمانه مجال اقتباس و اکتساب فضایل و علوم نبود ولی در ایام توقف فارس روزی بعطلت نمیگذشت و در اغلب علوم حتی رمل و نجوم تتبعی وافر کرده بود و در فرایض و سنن جهدی بلیغ داشت

زیارت عاشورا ترک نمیشد و مواقف از میان نرفت بمطالعه کتب سیر و تواریخ و آثار ملوک ولوعی تمام داشت و شبها بصحبت علما و طرح
مسائل بسر میبرد در ایام مراجعت از آذربایجان بطهران ملا محمد حسین ملاباشی را زنجان و میرزا را زحمت کرمانشهان مامور و جناب فضایل مآب مجتهد
الزمانی آقا محمد علی خلف الصدق آقا محمد باقر بهبهانی رحمة الله علیه را بحضور اعلی خواندند و در کمال حرمت و عزت شبها تا هفت ساعت از شب
از آنجناب اخذ مسائل مینمود و غوامض حقایق مطالب و معارف اکتساب میکرد و در این ایام سارو خان و جعفر خان برادران صادق خان
شقاقی با عریضه و تحف بحضور آمدند و از برادر خود شفاعت کردند خلعتی بدو مبذول رفت و رقمی صادر گردید صادق خان مطمئن شده بحضور
پادشاهی آمده مورد التفات بعنایات خسروانه شد و از طرف سلیمان پاشای حاکم دار السلام بغداد مصطفی آقا نام با عریضه و
هدایا و تهنیت کولی و خدمت جولی بحضرت آمد همچنین از بلاد آذربایجان و عراق و فارس و بعضی از خراسان عرایض امرا و حکام و عمال و خوانین
والا مقام با تحف و هدایا و اسبان تازی نژاد صرصر رفتار و استرهای اشتر سرین رفرف رفتار و چرغها و شنقارهای آهو شکار به پیشگاه
پادشاهانه همی آوردند و از جانب سنی الجوانب آنحضرت بمشاهد مقدسه عالیات نذورات و هدایا رفت چون در ده سال قبل از این ضریحی
از سیم ناب بجهة مرقد مبارکه حضرت امام المشارق و المغارب علی بن ابیطالب ع انفاذ شده بود در این سال از زر خالص ضریحی باتمام
رسید و بحضرت امام الثقلین ابا عبد الله الحسین ع روانه و ارسال شد و جمعی بتعمیر و توسیع قبه مبارکه آنحضرت و تذهیب آن مفتخر گردیده
مرتبت مامور آمدند و بامباشی حضرت سکندر جاهی حاجی سلیمان صباحی قصیده در تاریخ معروض داشت که بعضی از آن ابیات قصیده

تاریخ این زرنگار قبه چه گر عکس بام و در — افکنده است قبه افلاک را بزر
گفتم مگر که مبدع افلاک خواسته است — کاعداد تسعه فلکی را کند عشر
کفتا خرد فلک نبود این ولی فلک — بسته است از مجره پی طوف این کمر
این مشهد حسین علی سبط مصطفی است — دریای ولود افلاک بی سپر
گفتم اگرچه خاک در این بزرگوار — باشد ز زر برتبه و مقدار بیشتر
زاهل عطا که یافت ترتیب این محل — زاهل سخا که جست هنر این خطر
کفت آنکه بحر و کان ز کفش جست زینهار — خاقان دهر و سرور بحر و خدیو بر
یعنی سمی ختم رسالت محمد آنک — از خسروان برتبه فزون از جد و پدر
بعد از مدیح گوید کلک صباحی از پی تاریخ آن نوشت — از گنبد حسین علی زیب جست زر

ذکر عزیمت حضرت شهریار کامکار آقا محمد شاه بن سلطان شهید محمد حسن خان بن فتحعلی خان قاجار بتسخیر فارس و هزیمت لطفعلی خان زند و گرفتاری اولاد و عیال او

بعد از عید سعید سلطانی بحکم حضرت خاقانی عساکر ممالک محروسه با ابهت و سازی تمام و حشمت و برگی لاکلام از اطراف روی بآستان پادشاه
کشورستان آوردند عراده های توپ گردون آشوب چون گردش چرخ تواتر و توالی گرفت و ثعبانان آهنین تن بجنبش در آمدند
و شتران زنبورکخانه هویداهای گلگون پوشیدند و زنبورکچیان خشمگین چون بهرام خون آشام بر فراز آفتاب احمال راه بر گرفتند جنیبتهای
ترکی و تازی بجولان و بازی در آمدند نقاره خانه پیشاپیش غریو در زوایای ملکوت در انداختند از حرکت و پویه سواران و پیادگان
فوج فوج دشتها و درها بحرها مرجان موج گردید و از سنابک خیول پشتها هموار آمد پادشاه سکندر جاه بعزم تسخیر فارس
و بند میر لطفعلی خان قهر آلهی بظهور آورد چنانکه چنگیز و پس از دولت بتوران گرایید یا چنگیز خان یورش ایران در آید همی اندع یکسان شمرد
کوه و در و دشت و جوی و جر تا حدود عراق غلغله یاساق در افکند شاهزاده نایب السلطنه فتحعلی خان فرزند برادرزاده خود را از عراق
بفیروزکوه مامور که بانتظام سرحدات خراسان و گرگان و آذربایجان و روم پردازد از هر طرف که سیلی بجنبش آید چون کوه حدید و
سد یأجوج راه بران بربندد و برادر کهتر حضرت جهانبانی حسینقلی خان ثانی که بعد از شهادت والد ماجد باسم سامی او موسوم شده و در آغاز
شباب بود در اصفهان گذاشته و جمعی چاکران مجرب را بحدمتش مامور داشته و خود با سپاه کینه خواه راه شیراز برگرفت و بتکافی و تلافی
کینه دیرینه را از سر تا بشوکت و فیروزی در محل ابرج نزول اجلال واقع گردید لطفعلی خان زند که در طرف زرقان راه اصفهان نشسته بود
و از دو طرف یعنی فارس و عراق خاطرش خسته استماع کرد که موکب شهریاری از جانب عراق چون سیلهای سهمگین جاری غران و پیچان
همی آید بخاطرش رسید که اگر سپاه پادشاهی بفارس رسند و سرداران سپاه بشیراز برسند و ملحق گردند کار مشکلتر خواهد بود اولی آنکه باستقبال
جیش قلزم طیش پادشاهی رفته در مضایق تنگ و معابر پر سنگ در هنگام حط و ترحال و نزول و رکوب با سه چهار هزار نخبه و خوب در دامنه

شبیخون نبرده بلکه آبی بروی کار خود آورده باشد آن جوان ساده لوح نامجرب ندانست که پیران مهذب رای را رای پیرانی و ایلغار پیشگی است
آنچه او اندیشیده طمع خام است و ثبات مهر بر لب بام ملت جوان گرچه دانا دل و رهنمون غ کهن پیر رای و دانش فزون و شهریار کشورگیر
دانا خود از حرکت و سکون او بتواتر استحضار می یافت چون بهنه ابرج موقف سپاه پادشاهی شد تا کابر و اصاغر اردو فرمان داد که رعایت
طریقه حزم که از لوازم قواعد رزم است در اعلی مراتب منظور کنند و اگر شبیخون رسد بحکم پادشاهی از جای نجنبند و ابراهیم خان دامغانی که
از دلیران نامی و سرکرده کان گرامی بود با تفنگچیان دامغان و سمنان بمحافظت تنگ ابرج مامور کرد در شب چهارشنبه چهاردهم شوال لطفعلی
خان دست از جان شسته که عیالش در شهر بند شیراز گرفتار و خود بیطاقت و قرار از تنگی خود بتنگ و از تأنی اجل با مرگ بجنگ بود چون
پلنگان کوه مال و شیران عرین چنگال با سواران زندیه که مال و عیال ایشان نیز در دست اعدا پامال بود چنانکه جلال الدین منکبرنی بر
لشکر مغول و چنگیز تازد یا بهرام چوبینه بر جیوش خسرو پرویز بر زند یکبار تفنگها و طپانچهای صاعقه کردار برق آثار بر ابراهیم خان سرکرده
دامغانی فرو فشاندند و دست بر شمشیر و نیزه کرده بر او تاختند ابراهیم خان دلیر مردانه کار در آن آتش سمندر سوز پروانه وار همی کوشید
چندانکه همراهان وی بخطاب یا ابراهیم اعرض عن هذا او را از آن نبرد و ستیز آن آتش افروز ممانعت کردند سودی نداد در آن محفل
دوزخ مماثل چون شمع فروزنده ثابت و مستقیم بایستاد و هم آخر او را شمع وار گردن زدند و سر برافکندند و آتش حیات ش با تیغ
آبدار منطفی ساختند و بسیاری از اهالی دامغان بکشتند و خاکرا چون لطایفه فدوی بها غشتند و مجال ندادند که از ایشان بپادشاه
قاجار خبری رسد با همان تیغهای خون آلود بار دوی شهریار تیغ زن و خدیو لشکر شکن رسیدند و بیجا با شبیخون مستعد شدند لطفعلی
خان با ثلثی از لشکر خود از پایان اردو که اوباش اردو و بازار در آن مکان مقام و قرار داشتند شمشیر زنان و سرافکنان داخل اردو شدند
و جمعی مجروح و مقتول کردند اردو و بازاریان بازاری بهم برآمدند و آغاز ویله و ناله کردند حضرت شهریاری متوکل بعون باری در خیام
گردون مقام چون بخت خود بیدار بود و بدلالت عقل مجرد تیقظ را شیوه داشت و میان گشاده بر تخت و وساده تکیه میفرمود
و اصلا اظهار احتیاط نمی نمود و محمد خان عم لطفعلی خان زند که از شجعان نامدار و دلیران روزگار بود با زبده و نخبه سواران خود از جانب
دست راست اردوی همایون حمله کرده صفها را بر درید و چون آتش فروزان تا حوالی سراپرده پادشاهی رسید چون میمنه
سپرده با میر کبیر اعتضاد الدوله سلیمان شأن سلیمان خان قاجار بود دهیب به تفنگچیان دار المرزی داده و راه بر سپاه محمد
خان بر بستند و هوا را از آتش تفنگ نظیر کره اثیر کردند و بمضمون جعلناه رجوما للشیاطین روی آن شیطان صفتان را
از سموات سراپرده حضرت پادشاه سلیمان ذات آصف صفات برتابیدند عبدالله خان زند که تالی و ثانی عبدالله خان اوزبک سیبانی
بود از میسره با سواران خود یکسره بجانب میمنه باز گردیده و آن طرف سپرده بمردان مازندرانی خاصه میرزا محمد خان لاریجانی و یکهزار کس از آن
طایفه بود بر روی عبدالله خان و متابعان او چنان شلیک کردند که آن شب دو هفته ماه روشن را تاریک کردند عبدالله خان
زند با آن دیوان دیو بند از میمنه بازگشته مانند کوه آهن و اسفندیار روئین تن از مقابل سرادقات پادشاهی بر سر حضرت ظل اللهی تاخت
و در آن جانب یکهزار نفر خلج املج مستحفظ بودند چنان ایشان را پراکند که باد اوراق درخت و صرصر رمال پراکند با یکصد سوار داخل
معسکر گردید تا حوالی سراپرده راند میرزا محمد خان مازندرانی یعنی سردسته افواج لاریجانی یکصد نفر یکصد نفر از تفنگچیان خود در
معابریکه آن سواران از آن عبور کرده بودند جابجا بنشاندند و نگذاشت که سروان ایشان بدانها پیوندند راه اعانت و استمداد گروه زندیه
بسته شد و پشت ایشان از بیم و بیم عظیم بشکسته مع هذا عبدالله خان مذکور با یکصد سوار مذبور تا حوالی سراپرده پادشاه قاجار دریده
و بریده و همی آمد مرد منصف داند که در شب چهاردهم که قمر در کمال ضوء و ضیاست و اگر شبه در هوا چند پیداست اینگروه عبور چسور بدین
جسارت و جرأت شبیخون کردند و بدین جلادت از سه جانب پای در مرحله ابادت نهادند و با پادشاه و الاجاه قاجار بدین قانون و
هنجار مبادرت مبارزت گزیدند چگونه مردان مرد و دلیران عرصه نبرد بوده اند مورخ از کار مردان اغماض نباید کرد و حقایق حال
آنان را بی اغراق بباید گفت الحاصل چون عبدالله خان زند قریب بسرادق پادشاهانه شد یکبار کشیکچیان خاص حضرت سلطانی
که غالبا مازندرانی بودند فتیله های سوزنده بر مارهای فروزنده نهاده اراقم مهره فشان که گرگ آسا برخیتن او راق اشجار وجود اعدا پرداختند

عبدالله خان و همراهان وی که همانا زیاده از یکصد سوار شمشیرزن آتش بار نبودند بستوه آمدند و عزم مراجعت کردند آقاخان کتول قولر آقاسی
پادشاه قاجار که از مردان گرامی و گردان نامی بود با غلامان خاصه رخش جلادت برانگیختند و دست بشمشیر برآهیختند تیراندازان قدر افکن نیز
موافقت کردند عبدالله خان و هفت تن از آن سواران دلیر فرار کرده از معبری که داخل شده بودند خروج نمودند و جان بدر بردند و بقایا
کشته شده بهر دو بند اردوی پادشاهی که بکمال کثرت و ازدحام داشتند چنان بهم برآمدند که احباب یکدیگر را از اعدا فرق نمیکذاشتند
و دوستان را از دشمنان جلو نمی بند شدند چه پیداست که در شب پنجاه تن سوار را صولت پنجه هزار است و هرچند ازدحام و احتشام اردوی
شاهانه بیشتر انقلاب و اختلال آن افزون خواهد بود چنانکه در تواریخ مذکور است که بهرام گور با سیصد سوار بر لشکر صد هزار نامدار
ترکستان بر زد و همان اردو را بهم در زد چون شهریار قاجار را ثبات البرز و متانت محیط بود اصلا و ابدا از اریکه وقار جنبش نفرمود
حتی اینکه لباس روزانه یا اسلحه حرب در بر نکرده همه مردم را دل همی داد و بر بازیچه لطفعلی خان زند خنده همی زد میرزا فتح الله اردلانی
فتح الله وجهه که با لطفعلی خان سابقه داشت خود را بدو رسانیده معروض داشت که حضرت شهریار قاجار هم از اول بکار زار اردو بیرون شد
چون اهالی اردو ازین امر مطلع نیستند لا یشعر الجنگ و منازعه و مقابله و مدافعه پردازند باش تا صبح صادق بدمد و راز شب مستتر
آشکار آید اهالی اردو بدانند که پادشاه ایشان رفته و بختایان خفته سحرگاه همه تابع شوند و دولت را متابع کردند چون این سخن نیز از
اسباب تقدیر بود لطفعلی خان قبول نمود لهذا بکناری رفته منتظر طلوع فجر همی بود و هیچ شکی نداشت که اردوبی پادشاه است
و لوای فتوحش اینک از مهر و ماه چون صبح صادق بدمید بحکم حضرت شهریاری مؤذنان خوش آواز که کوس پادشاه را در اردوی کیوان
پوی دلیلند بکلمه اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله رطب اللسان و عذب البیان شدند سالار زند دانست
که پادشاه بر تخت جاه و شهریار در اردوی خسروانه است و سحرگاه که خسرو خاور تیغ انتقام از نیام شوکت برآرد پادشاه قاجار با پیاده
و سوار از جای برآمده رسوم شجاعت و قواعد مناعت آشکارا کند از بدبختی خود دست بر زانوی تاسف زده مقارن اینحال صفوف
و فوج افواج قشون پیاده و سوار و جنابیت و کتایب بحرکت در آمدند و از اطراف اردوی کیوان پوی روی بمدافعه او نهادند سواران
بمقابله لطفعلی خان شتافتند و او فرار کرده براه هزیمت عزیمت کرد چنان استماع افتاد که کلاه وی از سرش نگون آمده دیگر کلاه
بر سر گرفته با ملازمین رکاب فرار اختیار کرده بدر رفت و از جمله هزیمتیان اردوی پادشاهی طایفه شقاقی بودند و حکم باخذ و سبی
و نهب و قتل ایشان امضا و اصدار یافت حضرت خاقان گیتی ستان از منزل دوشنبه در روز دوشنبه بدولت و اقبال عزم ورود
شیراز کرد

ذکر بنای ورود خاقان گیتی ستان حضرت شهریار والا تبار آقا محمد خان قاجار بشهر شیراز و اطاعت اهالی فارس و انقراض دولت سلسله زندیه و گرفتاری متعلقین آن طایفه و فرار لطفعلی خان زند

چون کوکبه شهریاری بعون ایزد باری بتاریخ هجدهم شوال در
کمال حشمت و اجلال بیکفرسنگی شهر شیراز رسید حاجی ابراهیم خان نایب الحکومه فارس با همه مشایخ و قضات و اشراف و اعیان
و عمال و وجوه طوایف باستقبال اردوی جلالت مسیر آمدند بعد از ورود موکب مسعود حاجی ابراهیم خان را بیکلربیکی فارس
فرموده نواب حسینقلی خان را نیز از عراق بفارس احضار نموده ده دوازده هزار خانوار از ایلات الوار که درین دیار مایه شورش
و شر و زیان و ضرر مینمودند کوچانیده بمحال و اعمال دار السلطنه طهران روانه فرمودند آینها و احجار مرمر و پرده های تصاویر عمارات
وکیل و سایر امرا را از شیراز بطهران نقل نمودند اولاد کریمخان وکیل که علیمرادخان زند ایشانرا کور کرده بود با اولاد و عیال لطفعلی خان
روانه مازندران شدند میرزا فتح الله اردلانی که شب خبر هزیمت دروغ و مژده فتح فروغ لطفعلی خان برده بود بدست افتاد مقطوع
اللسان و مقلوع العیون شد با تمام علما و فضلا و اعالی و ادانی و مشایخ اهل حال و فضلای ارباب کمال نهایت التفات و تفقدات
بظهور آورده بجهة هر سلسله وظیفه و ادرار مقرر فرموده مرد بقالی که سابقا خلاف ادبی کرده خواسته بقتل آورد و چنین این مقال آنکه مکرر ذکر
شد که پادشاه دانش پناه قاجار مدت شانزده سال در دولت وکیل در شیراز شهربند و بقضای الهی خورسند بود و من الوقایع
در ایام توقف آنحضرت در شیراز بقالی در حوالی دولتخانه روغن کارخانه خاص را در دی و زر خالص گرفتی همانا قدری حق او در نزد ناظر وکیل

صرف جمع و حبس شده بود و بهای آن نمیرسید لهذا روغن شد و بد بکارخانه دادی ناظر شرح حال بر خان والامقام عرضه کرد که ماجری آنست هر گاه بقال را بحضور والا آوریم و بزبان مبارک سپارشی رود شاید که سودی دهد خان والاشان ناچار رضا داد و بقال بحضور آمد سرکار والا در مذمت روغن او شرحی فرمایش فرمود بقال عامی نادان عرضه کرد که روغن طعام قاجار ازین بهتر نخواهد شد روغن مخصوص قاجاری همین است خان والاشان ازین سخن ناملایم آشفته خاطر گردید چاکران بقال را از آن گستاخی و جسارت ملامت کردند بقال جواب داد که هر وقت خان شما سلطان شد شکم مرا پاره کند خان والاشان زیاده بر آشفته بسکوت گذرانید و نیت بقتل وی کرد بعد از سالها که بدولت و اقبال و سلطنت و جلال بشیراز آمد از کارهای گذشته اندیشه همیکرد و فضل خداوند را حمد و شکر همی راند تا قصه بقال بخاطر آمد باحضار او فرمان داد بقال در ارک خاصه کریمخانی درآمده آقا محمد خان را بر تخت سلطنت مقیم دید بشناخت و رنگ خود را درباخت شاه دانش پناه فرمود تا بخواهش او شکم او را بدریدند و از حضور بیرون بردند مدفون کردند که عقلا گفته اند بلاء الانسان من اللسان مع القصه پس از سه ماه توقف و انتظام انصفحات بدار السلطنه طهران بازگردید و من الدقایق حاجی ابراهیم خان بیگلربیگی شیراز حکایت کرده بود که شبی بعد از رخصت از حضور بهنگام مرا احضار فرمود و تشویشی تمام در خاطر من در افتاد چنانکه تا بحوالی ارک رسیدم از چاکران خود الا یکتن قدیمی بیراحدی با خود ندیدم چون بحضور رفتم و قدری آرام گرفتم فرمود ترا بجهة تحقیق مطلبی خواسته ام که سخنی از تو پرسم و معلوم شود که تدبیر و رای من بر خطا بوده است یا بر صواب گفتم هر چه پرسش رود حقیقت عرضه شود گفت چون با لطفعلی خان مخالفت کردی و برادرت اردوی وی را پراکنده کرد و دروازه شیراز بروی بستی و او بسوال و بناد رفته عزم تسخیر شیراز و تدمیر ترا تصمیم داد ارو بتو رسیدی و تدبیری اندیشیدی که ما و او را بایکدیگر در اندازی تا دو صاحب داعیه یکدیگر را بر دارند و کار بر یکی مقرر شود و تو در میانه آسوده باشی و قلعه شیراز بدان متانت بتصرف خود گیری و کسی اندرون شهر راه ندهی و خود مردی مختار باشی و اگر ناچار شوی متابعت کافی آیا خیالات بر این بود یا نه عرض کردم بلی غیر این نبوده فرمود ما اندیشه و تدبیر ترا دانستیم که اگر لطفعلی خان از میان برداشته شود سرداران ما را بشیراز راه ندهی و شهر را نگه داری آنگاه ما را با تو باید منازعت کرد تا حصار شیراز را بزحمات تمام بتصرف درآوریم لهذا بهر سرداری که مامور کردیم سپارشی رفت که در مصاف پسر جعفر خان مهاونه و مداهنه نمایند بلکه اغلب مغلوب گردید مصطفی خان قاجار که دلیری بود جلادت شعار چنین کرد دیگر باره از ما استمداد کردی جان محمد خان را با چند هزار کس بهمین معنی وصیت و نصیحت کرده فرستادیم تا سپاه ما در حدود فارس افزوده گشت رضاقلی خان را با سپاهی از قفای او فرستادیم او نیز کاری نکرده بلکه گرفتار شدند روز بروز تشویش خاطرت افزود و زیاده از سابق بما متوسل شدی و امرای ما را بشهر راه دادی و بجهة حفظ خود نگاه داشتی چون زیاده از ده هزار کس از لشکر ما در شیراز اجتماع کردند ما از قفا آمدیم و لطفعلی خان را بهزیمت راندیم و وارد شیراز شدیم و شیراز را بتصرف درآوردیم تو ناچار و لابد بما تمکین کردی و شهر را بتصرف سپاه ما دادی و الا آن امرا و سرداران چنان نبودند که از عهده پسر جعفر خان زند بر نیایند تدبیر ما از تدبیر تو پخته تر و کاملتر بود چنانکه دیدی و خواهی دید اکنون بسرای خود باز گرد و مطمئن باش و ترک تدبیرات کن و صداقت ورز من دعا گفته زمین بوسیدم از خدمت باز گشتم و با چنین شهریاری دانا تدبیر و تدبیر کردن خطا شمردم

در ذکر مراجعت حضرت سلطان کامکار آقا محمد شاه قاجار بطهران و طوی نواب امیرزاده حسینقلی خان

چون حضرت اقدس پادشاه حقایق آگاه در محرم الحرام از فارس بطهران باز آمد بفکر طوی و عروسی بجهة برادرزاده کهتر نواب حسینقلی خان ثانی که همانا در آنسال شانزده ساله بود در افتاد و از اطراف و اکناف ایران امرا و اعاظم و ضباط و عمال و ارباب طرب را احضار فرمود و امر خدمت آتشبازی و چراغان و طوی هر شب بایکی از امرا و وزرا مقرر گشت چنانکه شبی با حاکم فارس و شبی با محمد حسین خان اصفهانی خوراسگانی بن محمد باقر خان خوراسگانی بیگلربیگی اصفهان و شبی با اهالی کاشان و شبی با اهالی طهران علی هذا القیاس هر شبی با اهل ملکی و شهری بوده و میرزا زکی علی آبادی مستوفی الممالک متصدی این امور بود و یکصد و پنجهزار تومان بمخارج این طوی رسیده بود و مولانا محمد ساروی ملاباشی آنحضرت که صاحب تاریخ محمدیست قباله نگاشته و حاجی سلیمان صباحی قصیده تاریخ گفته بود و مقبول افتاده و این مصرع تاریخ است که ع بخرگاه سلیمانی درآمد مهد علیائی

مع القصه نواب شاهزاده حسینقلی خان ثانی را در شب پنجشنبه شهر ربیع الاول محجوبه کریمه از خاندان حسین خان دوالوی قاجار به شبستان
در آوردند و همچنین بهترین دخت نواب شاهزاده نایب الملکی فتحعلی خان جهانبانی که از صبیه جعفرخان بسطامی بود بحکم حضرت خاقانی بحباله
نواب میرزاده ابراهیم خان بن مهدیقلی خان مرحوم برادر کهتر حضرت پادشاه والاجاه آقا محمد شاه قاجار در آمد و بعد از یکهفته عیش و
سرور و نشاط و انبساط زفاف سعادت بظهور و انجام رسید و امرا و وزرا و حکام بخلاع شایسته مفتخر و مامور بمقامات و ولایات
خود خشنود و مراجعه گزین شدند

ذکر تتمه احوال لطفعلی خان زند و وقایع اتفاقیه این سال خیریت مآل

پس از فرار لطفعلی خان زند از صدمات سپاه خاقان ظفرمند رضاقلی خان قاجار را که از گرفتاران رزمگاه شیراز بود رها کرده
خود راه کرمان برگرفت میرزا ابوالحسن خان کهکی حاکم کرمان از دخول شهرش مانع آمد و بلاور رفت و از آنجا از راه چهل پایه لوط طبس گذر
کرد و سبب این فرار آن بود که پسران نظرعلی خان زند که کینه سابقه با او داشتند شب در حوالی کرمان بر سر او رفته با سپاه کرمانیه بروی شبیخون
زدند او گریخته بلاور رفت میرزا محمد خان لاوری نیز قصد گرفتن وی کرده لاجرم بطبس رفت میر حسنخان طبسی او را پنجاه روز در طبس مهمان
کرده سیصد نفر باو داده وی بجانب شیراز بازگشت گزید چون بیزد آمد علی نقیخان یزدی جمعی از دلاوران سناج و شجاعان جلاج که ماکوتی
خود را تیر اسفندیاری و کمان خود را چرخ افراسیابی و شانه خویش را حشت صف شکاف و مشته خود را گرز البرز شکن می‌پنداشتند
بمقابله وی فرستاد در لقت شور حرب بفته و لطفعلی خان مظفر و منصور شده با بعضی از اسرای آن گروه بابرقوه رفته چون خبر بازگشت
او بخاک فارس معروض سده سنیه خاقانی گردید محمد حسین خان قوینلو قاجار با هفتهزار سوار با تمام این کار مامور شد چون از راه گوبرد
ده اشتران بحوالی ابرقوه رسید لطفعلی خان عم خود نصرالله خان را در آنجا گذاشته و خود بجانب بوانات و اصطهبانات رفت و محمد حسین
خان بعد از مقابله نصرالله خان را در ابرقوه محصور و بحکم فرمان شاهان بفارس روانه شد و محمد آقای قاجار نیز با سه چهار هزار کس بمعاونت
محمد حسین خان قوینلوی سرکشیکچی باشی از دار الخلافه ری بفارس روانه گردید محمد حسین خان بشیراز رسید و لطفعلی خان دارابجرد
رفته توقف کرد محمد حسین خان قاجار قوینلوی سرکشیکچی باشی سردار فارس از شیراز بجانب دارابجرد رفته او به نیریز رفت سردار به نیریز
شتافته لطفعلی خان بر تهیز روی بر تافته در آن حدود سنگری متین و قورغانی حصین برآراسته بمدافعه و منازعت پرداخت
مدت پانزده روز از طرفین آتش حرب وقود داشت و جمعی حریق آذر فنا و غریق قلزم عنا شدند لطفعلی خان دیگرباره اراده شبیخون
کرده فریادرس خان نام از سپاه او فرار کرده شرح نیت او را بسردار قاجار معروض داشته لشکر شهریار قاجار با هر امیر سردار
بکمال حزم و بیداری مرعی داشتند از شبیخون او کاری ساخته نشد لاجرم مراجعت کرده روزانه دیگر روز خون صلاح ندیده بمقابله
و مقاتله درآمد سپاه لطفعلی خان دو تیپ از عسکر قهرمان ایران از جای برکنده بجانب ثمک کرم بردند و سردار قاجار جلادت کرده
امیر اصلان خان زدلانی را با دسته او بیورش امر کرده باتفاق خود بر سر سپاه امیرزاده زند آمدند او را تاب مقاومت نمانده
بهزیمت شد به نیریز گریخت و شب هنگام دیوار آن حصار را شکافته خود و همراهانش بجانب طبس فرار کردند محمد حسین خان قاجار
کشیکچی باشی مشهور بدو داغ مظفر و منصور بشیراز بازگشت و شرح حال معروض داشت و از جمله وقایع این سال که هزار و دویست و
شش بود ولادت شاهزاده محمد تقی میرزا از بطن مستوره بختیاریه بوده و از آن جمله کشتن درویش مشتاقعلی بفتوای ملا عبدالله
کرمانی در شهر کرمان است که او را که از مریدان سید معصوم شاه هندی بود و سلسله طریقتشان بشاه نعمت الله کرمانی میرسید سنگسار
کردند

ذکر وقایع سال سعادت مآل یکهزار و دویست و هفت و اتفاقات مملکت ایران علی الاختصار

لطفعلی خان زند دیگرباره از نیریز بجانب طبس عطف عنان کرده میر حسین خان طبسی بجهت رفع ادبار از ولایت
خود مشورتها او را به تیمورشاه ولد احمد شاه افغان حاکم هرات و قندهار دلالت کرده بعد از ورود بقاین خبر رسید که تیمور شاه
افغان وفات یافته میر علی خان قاینی و میر علم خان ولد مشارالیه بجد متکذاری و میر واخشد در این اثنا فرستادگان محمد خان ولد اعظم
خان افغان و جهانگیرخان ولد محمد حسنخان سیستانی که در بم و نرماشیر حوالی کرمان حکومت داشتند بدو رسیده عطف عنان بجانب
بم و نرماشیر کرده ایشان متعهد تسخیر کرمان شدند و او را پادشاهی فارس بلکه ایران وعده دادند وی به بم و نرماشیر آمده با سواران

ذکر فتح شهر بابک و بلوکات کرمان

سیستانی به تسخیر کرمان رفت و ذرسنه کام ورود بقریه جوبار کرمان عم خود عبدالله خان زند را بر سر کرمان فرستاده که وا زطرفی
با کرمانیان محاربه کنند و خود لطفعلی خان از طرفی دیگر نخجیر بر سر کرمان تازد و کرمان را مسخر سازد و سابقا بحکم حضرت شهریار قاجار
آقا محمد شاه نواب جهانبانی و مصطفی خان دوالو و عبدالرحیم خان ولد تقیخان یزدی به تسخیر کرمان مامور شده بودند و میرزا ابوالحسن
خان حاکم آن شهر وفات کرده بود و مرتضی قلیخان ولد شاهرخ خان افشار بحکومت آن دیار مامور گردیده و موکب نواب جهانبانی در
شهر بابک بفتح قلعه کران اشتغال داشت و مصطفی خان و عبدالرحیم خان بفتح بم و نرماشیر دلیر بودند و جانمحمد خان بتخریب حصار و
باره شیراز پرداخته بود و حضرت ظل اللهی در چمن آسمانس متوقف بود رضا خان قاجار حاکم استراباد وفات یافت مهرعلیخان
داشلو را که بحکومت رفته بود ترکمانیه تمکین نکرده مهدیقلیخان دوالو و محمدولیخان و محمدحسین خان قوینلو به تنبیه ترکمانیه مامور
شدند ترکمانیه مقهور گردیدند و امامقلیخان خلف رضا خان بیگلربیگی استراباد شد و امیر کبیر سلیمان خان نظم آذربایجان رفته تمامی امرا
و خوانین آذربایجان مانند صادق خان شقاقی و احمد خان مراغی و حسین خان دنبلی و کلبعلی خان نخجوانی و نصیر خان شاهسون و محمدقلیخان
ارومی و جواد خان گنجه و محمد خان ایروانی و ابراهیم خلیل خان شوشی متابعت و موافقت کردند و عظام رمیمه خاقان شهید و جهانسوز شاه را
در اینسال والده حضرت جهانبانی بنجف اشرف از استراباد برده بخاک سپرده بازآمد و در چمن آسمانس بحضرت پادشاه فلک کریاس
آقا محمد شاه قاجار معروض شد که با لطفعلی خان زند که از قاین برگشته کرمانیان مواضعه کرده مرتضی قلیخان و محمدابراهیم آقای قاجار را
بیرون کرده اند و لطفعلی خان از نرماشیر بکرمان آمده کرمان را بتصرف درآورده است حضرت خاقان بهمان آقا محمد شاه عزیمت توربت
خراسان را بیورش فارس و کرمان تبدیل فرموده در چهارم شوال سال هزار و دویست و هشت قصد کرمان فرموده و نواب جهانبانی
فتحعلی خان جیرفت را تسخیر کرده بتهرود رفته محمدتقی بیک قوللر آقاسی در محاربه بتهرود بضرب گلوله جهان را بدرود و فتحعلی خان نایب السلطنه
مذکور بتهرود را تسخیر درآورده و گروهی کثیر را قتیل و اسیر نمودند حضرت شهریار گیتی ستان قاجار آقا محمد شاه والاتبار از راه بوانات
بشهر بابک آمده و بتوسط علیقلیخان برادر پادشاه والاشان شهر بابک مسخر شد و بسیرجان رفت و خاقان گیتی ستان بر سر قلعه
مشیز سنتر برده بعد از تسخیر تیغ بر اتباع لطفعلی خان نهاده و لطفعلی خان بمقابله پیش آمده جنگی عظیم کرده منهزما بقلعه کرمان متحصن شد
و سپاه شاه ظفرپناه بمحاصره حصار کرمان پرداخته شد و او را در آن حصار محصور ساختند علیقلیخان سیرجان را مفتوح کرده بحضور
آمده و بکوه کیلویه مامور گردیده و نواب جهانبانی بفتح لار و راه برده بم و نرماشیر رفته همه را مسخر کرد و عبدالله خان حاکم لار بن نصیر
خان لاری اطاعت گزید

ذکر محاصره شهر کرمان و فرار لطفعلی خان بجانب بم و نرماشیر و سیستان و خاتمه حال او و گرفتاری در دست حضرت شهریار گیتی ستان آقا محمد شاه

قاجار اگر مرد دانای تاریخ نگار را در ضمن امورات اتفاقیه تحقیقی نرود و از حقایق بلاد اظهاری نشود تاریخ با قصه رموز
حمزه و اسکندرنامه موهوم چه فرقی دارد پس در تبیین بلاد و تشریح مواد علی الاجمال باید حقیقتی نگاشت و تفصیل از زاید فاتر
گذشته محول و ماوّل داشت تا تاریخ از حقیقتی عاقل پسند خالی نباشد لهذا چون حکایت محاصره و فتوح کرمان است ناچارم
که بقدر ضرورت سطری و شطری از حقایق بلاد کرمان بر نگارم تا معلوم شود که حضرت خاقان گیتی ستان کامکار آقا محمد خان
قاجار ترک در تسخیر کرمان و تدمیر لطفعلی خان زند چه همتی بزرگ کرده است توضیح این اجمال آنکه گواشیر که در عرف این زمان کرمان
عبارت از آن است و آنرا دارالامان کرمان مینگارند ملکی است آبش گوارنده و هوایش فرخنده و منقش ممتاز و لحومش با ابدان
مشتمل است بقرای معظم و رساتیق بهجت توام و آن شهر در زمین هموارا اتفاق افتاده و جوانب اربعه اش گشاده و از جمله اقلیم
سیوم طولش از جزایر خالدات حب لب و عرضش از خط استوا لط مه و در بنای آن نوشته اند که گشتاسب بن لهراسب
در آنجا معموره ساخت و اردشیر بن بابک بر گردش حصاری استوار طرح انداخت و از اسمی به بردشیر نمود بقول اعاظم منجمین ایران طالع
عمارتش برج میزان بوده بهرام بن شاپور ذوالاکتاف بر آن عمارت بیفزوده و بهرام بن یزدجرد در وسعت آن اهتمام نموده در
اواسط و اواخر دولت ساسانیان بنهایت انجامیده و در کتاب سمت العلا نگاشته اند که حجاج غضبان بن قبعثری را بفتح کرمان

مامور

مامور کرد چون غضبان بدان ولایت رسید بحجاج نگاشت که کرمان ولایتی است که ان اقل الجیوش بها ضاعوا و ان کثرت جاعوا یعنی
لشکر کم در آنجا ضایع شوند و فایده ندهد و جیوش بسیار از قلت آذوقه و گرسنگی کشند و بمیرند لهذا حجاج ان لشکر را باز کرد و آن بلد
و در زمان عمر عبدالعزیز مفتوح شد و بامر عمر در آن بلد مسجد جامعی ساخته شد که دلالت بر تصرف اهل اسلام کند و در ایام امیر علی الیاس
در آن قلعه طرح انداختند و آل الیسع که از خدام آل سامان بودند سالها در آنجا حکومت کرده اند و ذکر حکومت آن طایفه و دیگران
درینمقام تناسب ندارد و آنچه ما را اسناد است که بنگاریم این است که کرمان ولایتی است معروف و باعتدال هوا و عذوبت آب
موصوف از جانب جنوب بولایت شبانکاره و مکران و از سمت شمال بدیار مفازه و قهستان و از مشرق بوادی لوط و سیستان
و از مغرب بعراق پیوسته است طول اینولایت یکصد و هشتاد فرسنگ و عرضش برین قیاس است و محتوی است بر هیجده بلوک
که بعضی از آن مشتمل است بر اقلیم سیم و برخی بر چهارم انار و بم و جیرفت و سیرجان و بردسیر و زرند و رفسنجان و خبیص و نرماشیر و
شهربابک از بلوکات آن دیار است و آبش از قنوات خوشگوار است و از دولت عجم الی عرب بر ترتیبی که در تواریخ ازمنهٔ سلاطین است در
هر وقتی حکومت آن بلاد با سلاطین بوده تا بملوک صفویه و زندیه رسید و بعد از نادرشاه و کریم خان زند در سال هزار و دویست و
هفت چنانکه بدان ایمائی رفت و لطفعلی خان که آخرین مدعیان زندیه بود بدان ولایت نزول نمود و اهالی اینولایت پنج مذهب بوده اند
اوّل فرقهٔ اثناعشری دوّم زمرهٔ بکری عمری سیّم گروه اسمعیلی چهارم طایفهٔ غالی پنجم جماعت مغان قدیمه
هم از بلوکات هیجده گانه اینولایت بردسیر و عسکر و مشیز و سیرجان است و سیرجان مشتمل بر سیصد و شصت پاره قریه است و زید آباد
و کران از دهات اوست و کرانی که طایفه معروفند ازین دیارند و رفسنجان که یکی از بلوکات هیجده گانه است شصت قریه است و شهر
بابک که از ابنیهٔ بابک پدر اردشیر بابکان است بهزار باب خانه مشتمل است و شهری است محتوی بر دروب و حصار و باره و حاکم
نشین آن مملکت است الحاصل بعد از حکومت زندیه و شاهرخ خان افشار و میرزا ابوالحسن خان کهکی که وفات یافت بفتوی ملا عبدالله
مشتاقعلی اصفهانی نعمة اللهی را بکشتند و طغیان گزیدند و بامر پادشاه ذیجاه کامکار آقا محمد شاه قاجار ملا عبدالله و مرتضی قلیخان
ولد شاهرخ خان را جناب نایب السلطنه فتحعلی خان جهانبانی بحضور عم اکرم اعظم حضرت محمد شاه آورد و مرتضی قلیخان افشار و محمد ابراهیم
آقای قاجار مامور بحکومت و سرداری آندیار شدند و چنانکه سابقاً اشارت رفت لطفعلی خان زند ولد جعفر خان باعانت طوایف
سیستانی بدان ولایت بازگشت کرد و آن حصار را بضبط و تصرف اندرآورد و لهذا حضرت شاهنشاه قاجار آقا محمد خان با لطفعلی خان
در خارج کرمان محاربه و مقاتله فرمود و لطفعلی خان مغلوباً بشهر کرمان رفت و افواج حضرت پادشاهی او را محاصره کردند و چون در
ایام شتا کار محاصرت را کمال صعوبت است لطفعلی خان باشتداد فصل شتا اطمینان داشت و توقف لشکر شهریار قاجار را
بر اطراف آن شهر متعسر بل متعذر بل ممتنع می پنداشت و نمیدانست که عزم ملوکانه و حزم شاهانهٔ این پادشاه قهار چه مرتبه است بناءً علی ذلک
چنانکه نادرشاه افشار در محاصرهٔ حصار قندهار ثبات ورزید و مدتها سکون گزید این پادشاه بزرگ همت والانهمت با افواج دریا
امواج و جیوش گردون طیش فرمان داد که در خارج حصار کرمان شهری بنا کنند که کرمان وار مشتمل بر دروب و بروج و بیوت باشد
و علیقلی خان کهتر برادر خود را بفتح سیرجان و کوهکیلویه مامور کرد و نواب جهانبانی فتحعلیخان برادرزاده و نایب السلطنه خود را به بم و
راه برد نرماشیر و صوبجات لار و بنادر فارس فرستاد چنانکه اشارت رفت از عهده برآمد و چون محاصرهٔ کرمان تطویل یافت و
راه آذوقه بر اهالی شهر مسدود آمد قحط و غلا در آن بلد غلبه کرد و مردان از فقدان قوت بستوه آمدند لطفعلی خان و محصوران شهر ناچار
شده و زیاده از ده هزار کس از فقرا و عجزه و کسبهٔ شهر را بیرون کردند و از آنجمله فاضل نامدار و حکیم دانش کردار میرزا محمد تقی طبیب عارف
ولد میرزا کاظم کرمانی بود که علیخان سردستهٔ طایفهٔ قراچورلو او را بواسطهٔ ارادت خود بلکه سعادت خویش از شهر بیرون آورده باطراف
کرمان انصراف داد و ذکر کمالات و حالات او در محل موقع خواهد رفت و پس از اخراج ده هزار مرد پنجاه دیگر اهالی قلعهٔ کرمان خودداری
کردن آن نیز سودی نداد پادشاه بلند عزم متین حزم قاجار شهر کرد شهریار والاتبار مانند بحر محیط گرداگرد حصار کرمان را احاطه فرمود
بعزمی ثابت کار بر اهل قلعه و شهر تنگ نمود و دریای غضب [illegible] تهب ملوکانه وی تموج [illegible] آمد مدلول آنکه گفته اند فقلتم پادشاه

مظهر شاهی حق ذات شان مرآت آگاهی حق بود امر فتح شهر و قلع خصم اهتمام تمام مرعی داشت تا در جمعه بیست و نهم شهر ربیع الاول
سال یکهزار و دویست و هشت سکه لطفعلی خان بن جعفرخان زند را از نظر پادشاه غیور ظفرمند گذرانیدند دانست که لطفعلی خان
از مرکب غرور پیاده نخواهد شد و کرمانیان از متابعت وی ندامت نخواهند یافت سیستانیان او را رستم زال شمرده اند و خود را
دلیران شاه نشان تصور کرده اند از دهستان کرمان را کمتر از کرم معقول شماره کرد و نریمان خطاطان سجستان را پست تر از زال
ماده تصور فرمود شه لمحه ای بکار دهر بخندید و زان پس بفتح شهر کرمان و قتل آن کرمان حکم نافذ جاری کرد بناء علیه آن دریای لشکر
چندی آرمیده بودند از صرصر قهر و هبوب ریاح عاصفه حکم پادشاهی بجنبش و تموج و جزر و مد در آمدند آثار قهر حضرت بیچونی بظهور آمد و
احکام ظل اللهی با تقدیر یزدی ظل تطابق پذیرفت شورش یورش غریو در طبقات آسمان درافکند و غلغله طبل و نای صوت و صیت
در درجات علویات پراکند قتل عام چنگیز را آوازه نو شد و جنگ خاص هلاکو آئین تجدید یافت گفتی باره کرمان بلاد خراسان است
و مغولیه و تاتاریه بر آن تاخته اند یا دار السلام بغداد است و افواج هلاکوخان بر مستعصم تیغ بیدریغ برافراخته خان احمدخان سواد
کوهی مازندرانی را حکم شد که مانند مرغان شبپر از نشیب خاک بر فراز جدار حصار پرواز کنند و بدیگر قلعه گیران اشارت رفت که با وی
موافقت نمایند توپهای جهان آشوب از اطراف شهر نعره در آمدند کوس و کورکه و طبل و نای غرش برگرفتند سواران و پیادگان
از اطراف شهر از جای برآمدند حصار کرمان حبابی بود بر دریا یا قبابی بر صحرا نخست خان احمدخان سوادکوهی با تفنگچیان پیاده خود نرد
بانها بر حصار نهاده ببالا برآمدند دیگر امرای دار المرزی و عراقی بدو اقتفا کردند یکناگاه تمامت بروج و باره را یکبار فرو گرفتند
چندانکه از فراز حصار سنگ و تیر و تفنگ و آتش و حراقه فرو باریدند سودی نداد پیادگان چون باد صرصر همی تاختند و خود را بزیر سنگ انداز
میرسانیدند و اندیشه نمیکردند اطراف شهر کرمان را چنان احاطه کردند که نگین بر خاتم و فلک الافلاک بر عالم اول گروهیکه در روز جمعه آغاز
سال هزار و دویست و نه چون بلای مبرم و قضای محتوم وارد شهر کرمان شدند سپاه مازندران و طایفه سوادکوهی تبعه خان احمد خان
بودند صاحب تاریخ زندیه گوید که جماعت ماهانی و جوپاری طرف خود را بتصرف لشکر قاجاریه دادند و سپاه حضرت آقا محمد شاه داخل
شهر شدند و نجفقلی خان خراسانی که با پانصد سوار حارس ارک بود مغلوب آمد و در روز جمعه بیست و نهم ربیع الاول یکهزار و دویست و نه
دوازده هزار کس از سپاه شاهنشاه قاجار از طرف ارک داخل شهر شدند و تمامت بروج و بدنه را بتصرف در آوردند و لطفعلی خان زند
با جهانگیرخان سیستانی و بعضی از اقارب زندیه خود را بدروازه سلطانیه رسانیدند قریب سه ساعت محاربه و مضاربه کردند تا آن در
وازه را تصرف نمودند با آنکه چهار جانب شهر را خندق عمیق حفر کرده و در محاذی هر دروازه برجی متین احداث نموده مستحفظین امین
نشانیده بودند لطفعلی خان زند شبا هنگام خود را از دروازه متصرفه بیرون افکنده متابعینش فوراً تخته پل بر خندق استوار نمودند
و او خود را بدان دریای آتش زده با دو نفر سوار از آن هنگامه پایه برگیرودار بیرون افکنده بجانب بم گریزان رفت و جهانگیرخان
سیستانی از وحشت و اضطراب بادی مرافقت شو نشسته بطریق دیگر افتاده و او بدر رفت چون لطفعلی خان از آن میانه کناری گرفت آتش
قهر دارای دهر مشتعل گردیده بقتل و غارت کرمان و کرمانیان اشارت راند شور محشر و فزع اکبر بظهور آمد نهب و اسر و قتل و قلع و قمع
و هدم پرداختند و از پوست کشتگان گسسته لطفعلی خان بر احدی ابقا نکردند و لطفعلی خان از کرمان الی بم که بمسافت چهل فرسنگ است یک
شبانروز رفته هنگام عصر بدروازه بم رسید محمدعلیخان برادر جهانگیرخان سیستانی بخدمتش آمده از حال برادر استفسار کرد گفتند
که از قفا همی آید و تا شب در انتظار او راهی بردند و از و اثری بظهور نیامد چنان بپنداشتند که گرفتار لشکر حضرت شهریار قاجار شده در
روز چهارشنبه موعود که از آمدن و وصول او اثری روی ننمود صلاح حال در گرفتن و سپردن لطفعلی خان بحضرت شهریار گیتی ستان
دیدند تا موجب خلاصی جهانگیرخان و اظهار خدمت اهالی بم و سیستان شود لهذا ابرکرد او ازدحام کردند و او اراده سواری کرد اسب
مشهورش که غران نام داشت در حوالی او بود خواست که با شمشیر بران بر مرکب غران نشسته فرار کند اسب او را پی و کار او را طی کردند
زخمی چند بر او زدند و او را اسیر کردند و مسرعی شیر سیر بحضرت شهریار کامگار فرستادند و اظهار اخلاص خود را عرضه کردند محمدعلیخان
قاجار بآوردن او مامور شد و متقارن اینحال جهانگیرخان به بم رسید و بجز تمکین چاره ندید لهذا لطفعلی خان را بحضور شاهنشاه قهار غیور

آوردند

آوردند و گویند در حالت ورود و کلال متضمن سلاسل و اغلال این بیت همی خواند نظم ما ندایم از قضای حق گله عار ناید شیر را از سلسله
پس از شرفیابی بحضور مکفوف البصر گردید و او را در زاویه کالهاویه محبوس داشتند و پس از خفت و اهانت رای ملک آرای پادشاهی
چنان مصلحت دید که وی را بخلعتی مفتخر کنند لهذا ابو الحسن مؤلف این نامه که در آن ایام خازن ملبوس در حضرت پادشاهی بود امر
شد که یکدست ملبوس خاصه مبارکه شهریاری حاضر و بلطفعلی خان پوشیده شود پس از آنکه بنظر مبارک رسانید بیمانا مخالف طبع
پادشاه نکته گیر حقایق و دقایق مسیر بود از این راه مورد غضب پادشاه شد تا بتوسط و تشفع حاجی ابراهیم خان شیرازی معفو گشت مع
القصه لطفعلی خان را بطهران فرستادند بعد از چندی بمیرزا محمد خان قاجار دولو در قتلش اشارت رفت و در امامزاده زید بخاکش
سپردند و او خاتمه دفتر سلطنت زندیه بود و در شجاعت و مناعت نظیر نداشت و فی المثل در مقام و پایه خود نظیر سلطان جلال الدین منکبرنی
ابن خوارزمشاه بود و با شهریار کامکار قاجار معارضتها نمود پس از او دولت زندیه سپری شد و طلوع کوکب زاید النور قاجاریه جهانگیر گردید
یکقوم را ز تارک بر داشتند تاج یکقوم را جواهر بستند بر جبین و عمش عبد الله خان و بعضی از زندیه گرفتار شده مکفوف البصر شدند و
و یکصد نفر از افشاریه کرمان که با زندیه موافقت داشتند بقتل اندر آمدند و سه قطعه الماس که یکی از آنها دریای نور و هشت مثقال
نیم وزن داشت و دیگر از آنها تاج ماه بود و بوزن شش مثقال سنجیده بودند و سیومین اکبرشاهی که چهار مثقال وزن داشت و چنانکه
سابقا مسطور شد بعد از انقراض دولت نادرشاه بدست علم خان عرب افتاد و بتوسط امرای خراسان هدیه پیشگاه سلطان غفران
توامان محمد حسن خان قاجار شده بود پس از او بوکیل و سلاطین زندیه واصل گردیده دیگر باره بحکم وراثت بدست حضرت شاهنشاهی
ذیجاه قاجار در آمده زیب بازوی اعتبار پادشاه والاتبار گردید و مضمون کل شیء یرجع الی اصله بوقوع انجامید و الحمد لله تعالی
که آن جواهر موروثی هنوز زیب دوش و پشت به پشت ازین خاندان سلطنت نشان که الی یوم التناد دولت ایشان بر دوام باد شارع
بجنسه و ابد الدهر مجرا باد مجملا دولت خوانین زندیه پس از وکیل که در هزار و صد و نود و چهار در گذشت مدت سیزده سال و کسری
بحالتی متزلزل متداول بود و درین ایام انقراض یافت و مدت ملک زندیه از کریم خان الی لطفعلی خان که شش نفر بوده اند چهل و سه
سال و یازده ماه امتداد یافت کریم خان سی سال و هشت ماه و سه روز و ابو الفتح خان ابن وکیل و صادق خان برادر وکیل و علیمراد خان و جعفر خان
و لطفعلی خان که معاصرین حضرت پادشاه قاجار آقا محمد شاه والاتبار بودند در فارس و بعضی از عراق علی التناوب حکومت مینمودند
و در پادشاهی ایران استقلال تمام نیافتند پنج نفر بودند که مدت سیزده سال و سه ماه ادعای سلطنت مینمودند چنانکه در گذشت
در گذشت و فتح الله خان و لطفعلی خان زند را بحکم حضرت شهریار قاجار که با عیال او بمازندران برده بودند مجبوب و خصی نمودند و موکب
فیروزی کوکب پادشاه قهار شهریار کامکار بعد از قتل کرمان بجانب فارس خرامید و نواب جهانبانی فتحعلی خان نایب السلطنه و نواب
علیقلیخان عم پادشاه از صفحات لارستان باز آمدند و تمام فارس و خوزستان و لارستان و دشتستان و کرمان ضمیمه ملک
پادشاه جم آئین گردید و سرکار نواب شاهزاده فتحعلی خان بن جهانسوز شاه ابو الفتح خان حسینقلی خان که فرزند و برادرزاده حضرت
پادشاه ایران آقا محمد شاه گیتی ستان بود بنیابت حضرت عموما و حکومت فارس و یزد و کرمان خصوصا مخصوص و منصوص آمد و بجهانبانی
ملقب و معروف شد و حاجی ابراهیم خان شیرازی ابن حاجی هاشم بوزارت و وکالت خاصه سلطانی اختصاص یافت و بر رسم
سلاطین صفویه ملقب باعتماد الدوله گردید و عبد الصمد بیک جوانشیر عم امیر کبیر ابراهیم خلیل خان حاکم شوشی و رئیس ایل اوتوز ایکی
که از اعاظم امرای قراباغ بود در ایام محاصره کرمان بی استیذان از امنای دولت قاجاریه فرار کرده بجانب آذربایجان گریخت و در حد
خمسه بدست امنای دولت ابد بنیان گرفتار شده مقتول آمد بنا بر این ابراهیم خلیل خان جوانشیر دیگر باره مخوف و متوهم گردیده از شرفیابی
حضور پادشاهی دامن فرو کشید و پای وقار در دامن فرار پیچید و با امرای آذربایجان در شرفیابی حضور سعادت ظهور پادشاه جم جاه
ایران موافقت ننمود و دیگر باره طبع اعلی از و مکدر گردید و در کار او تأمل و اندیشه رفت هم درین سال دو قطعه ستون عمارت دیوانخانه
طویل القامه و سطبر القطر و یکپارچه است حسب الامر از شیراز بزحمت و مرارت بسیار بطهران نقل کردند و در دیوانخانه دار الخلافه ری نصب
کردند و موکب نصرت کوکب پادشاه جم آئین از ملک جم یعنی فارس در کمال شوکت و جلالت و صلابت و مهابت وارد دار السلطنه

طهران صانها الله عن الحدثان کردید و عرصه گلزار مملکت محروسه از خار و خس طغیان ناشایسته صاف و مستخلص آمد دیگر بهار
عزیمت حضرت پادشاه ظل الله آقا محمد شاه قاجار با نظام امر آذربایجان و قراباغ و ذکر وقایع اتفاقیه این یورش فتنه انگیز بعد از واقعه عبدالصمد بیگ عمزاده ابراهیم خلیل خان
دیگر باره متوحش و متوهم گردیده در تقدم بحضور پادشاه غیور با امرای آذربایجان موافقت نکرده تقاعد کردند و این معنی نیز مزید تکدر خاطر
خاطر پادشاهانه بفکر انتباه وی افتاده قصد یورش آذربایجان کرد مناسب شایسته تجدید منگذاران با استعداد داد از جمله حاجی
ابراهیم خان بن حاجی هاشم شیرازی را که در رکاب سلطنت از شیراز بطهران آورده بود بمنصب اعلای وزارت و صدارت خاصه خود
منصوب و ملقب باعتماد الدوله فرمود و میرزا محمد خان قاجار دوالو که بحکومت قزوین مامور بود بدار السلطنه طهران خوانده بیگلربیکی طهران
و امیر الامراء ایران خواند و مهدیقلی خان قوینلو بن محمد امین خان را که از ابنای اعمام خاقان شهید بود حکومت و ایالت قزوین داد و موکب
فیروزی کوکب حضرت پادشاه والاجاه کامکار آقا محمد خان قاجار با شوکتی و حشمتی کامل در پانزدهم شوال سال یکهزار و دویست و نه از دار
الملک حرکت کرده با سپاهی بیکران بچمن سلطانیه نزول اجلال فرمود چهار روز بعد از شکار چرکه باردبیل رفت محمد حسین خان قوینلو
قاجار بمحارست پل خدا آفرین که در شش منزلی شوشی است مامور شد اما وقتی رسید که باشارت ابراهیم خلیل خان پل مذکور را خراب کرده
بودند لهذا سلیمان خان قاجار قوینلو بتعمیر پل مذکور پرداخته و از آبادی و معمور ساخته سنگری متین برای مستحفظین پل ساخته و نواب
علیقلیخان بمحارست حدود ایروان مامور شد و مصطفی خان قاجار بر سر مصطفی خان طالش روان آمد و موکب حضرت پادشاهی
چون بحر محیط متلاطم روز دوشنبه از رود قراسوی اردبیل در آدینه بازار اقامت جست امیر کبیر سلیمان خان قاجار و محمد حسین خان
قوینلو با لشکری جرار بمعاونت و مظاهرت مصطفی خان دوالو رفتند طوایف طالشیه از بیم سپاه جرار اثقال و احمال خود را در
کشتیها نهاده بسالیان رفتند و اهالی سالیان ایشان را راه نداده بازگردانیدند و تمامت بتصرف سپاه نصرت پناه در آمدند بعد از غلبه شیران
سپاه شاهی بر دلیران طالش مصطفی خان و شاه پلنک خان مغلوب و خانه و کوچ جماعتی از آن گروه ضلالت پژوه بمازندران مامور و روانه
شدند مؤلفه بروز کینه و چالش بزور پنجه و مالش پلنکان که طالش همه کشته شد میش اسا یکی در ماند در دره یکی جان داد در بیشه
یکی محروق در آذر یکی مغروق در دریا افغان و دریغ طایفه دریغ از سحاب و میغ در گذشت و حصونی که سالیان از تطارق حوادث مصون
بود با خاک برابر آمد مصطفی خان قاجار مظفر و کامکار باردوی شهریار باز آمد شاه نواز پسر شاه پلنک خان طالش که از امرای اسرای آن طایفه بود
بحضور پادشاه قوی کد از ضعیف نواز آورده ندید و التفات و نوازش بی غایات فرمود و بشاه نوازخان ملقب شد صورتش را معانی
و اسمش را اسمائی ظاهر آمد علیقلیخان برادر بجانب ایروان مامور شده بود و سلیمان خان خال اعلی بچالش طالش و حضرت سکندر رتبت
شهریاری بمنزل قراتپه اتراق داده و از آنجا در غره ذیحجة الحرام بکنار رود ارس ورود بخشید و پل مزبور که چون عهد لئیمان شکسته
بود در ده روز چون طاق کهکشان استقامت و استدامت یافت بعد از اتمام سنگر و برج و جسر سپاه خسرو عصر از آنجا عبور فرمود
و در حوالی پل نزول فرمود ابراهیم خلیل خان جوانشیر چون خبر یافت که طوفانی سیل خیز و قیامتی اجل انگیز بجانب او متهاجم و متلاطم است
از حکام شیروان و شماخی و قبه و دربند استعانت و استمداد کرده محافظت خود را اثبات همی ورزید ولی قلب صنوبریش چون برگ
صنوبر با شاخ عرعر از باد صرصر همی لرزید تهوتکار خود میپرداخت و قاطنین و ساکنین آن بلاد مضطرب و متوهم بودند و در عسکر فرا
میکوشیدند و بعرض امنای دولت قوی شوکت خاقانی رسید که ایلات و ارامنه سکنه قراباغ از تشویش سپاه پادشاه قاجار از
مواطن و مساکن خود فرار گزیده بقپان و خرکبرک از بلوکات شوشی گریخته اند و آن دو فرقه از ایلات قپان را که در هشت فرسنگی پل خدا آفرین
واقع بود محل اجتماع و اتفاق و طایفه خایفه ارامنه که در خرکبرک که دوازده فرسنگ از پل دوراست سقناق کرده اند لهذا بامر خسرو گیتی‌ستان و عزم
و دارای دارا حزم حضرت شهریار گیتی ستان آقا محمد شاه قاجار امیر کبیر مصطفی خان دوالو با گروهی انبوه از پیاده و سوار بر سر آن گروه با جلدی
بر دمیورش در سقناقات آن طایفه شورشی در افکند نظم زبس بانگ اسبان و جوش و خروش همی کر شد از نعره کوس گوش بتک سپاه
درفشان بسیاره افراشته سر نیزه از ابر بگذاشته چو رسته درخت از بر کوهسار چو بیشه نیستان بوقت بهار ز تاریکی گردباد

سکسی

کسی روز روشن ندیدی راه تو گفتی هوا برد از دستی سالار قاجار بر آن گروه ضلالت کردار ظفر یافته بسیاری بکشت و گروهی بگرفت زنان و کودکان گلروی مشکینه موی که زیاده از پانصد بودند بحضور شهریار قاجار اسیر آوردند پادشاه غیرتمندان اسرا را با میمنان عصمت پیوند بسپرد که محافظت نمایند و دست تعرض بر آن آهوان حرم نگشایند و محمد ولیخان و رضا قلی خان قاجار دوالو با دسته از غازیان زال یال سام حسام بسغناق دیگر که محکمه ارامنه بوده مامور شدند ایشان نیز بر آن گروه پریشان غلبه کرده اسیر و مال کثیر بیاوردند در نهم ذیحجة الحرام رکاب ظفر ارتسام بازگشت شد دیگر روز که عید اضحی بود اشترهای پیل پیکر در کنار نهر ارس نحر کردند روز یازدهم کتائب رکاب شاهانه که آراسته تر از چتر کاووس بود دنبال تخت طاوس نهضت کردند عبدالرحیم خان برادر اعتماد الدوله حاجی ابراهیم خان شیرازی و چراغ خان بختیاری بجهة حفظ پل ملا نصر الدین که در سه فرسنگی شوشی است روانه شدند و در کنار پل سنگر ها و برجها بساختند حضرت ظل اللهی متعاقب امیران مذکور بنهضت و رکضت پرداخته در حوالی پل مزبور زمین را با آسمان برابر ساخته خیمهای گوناگون که رنگین از پر طاوس و بال بوقلمون بود در آن عرصه بهشت آئین برپا کردند سراسر دشت و کوهسار را سپاه جرار فرو گرفت **نظم**

خروش سواران و گردان دشت ز بهرام و کیوان همی در گذشت

ذکر ماموریت امیر کبیر سلیمان خان و مصطفی خان قاجار بمحاصرهٔ حصار شوشی و بعضی وقایعات

چون اردوی همایون پادشاهی بسه فرسنگی شوشی قربت شد امیر کبیر سلیمان خان قاجار قوینلو و مصطفی خان دوالو را با ده هزار سوار شمشیرزن نیزه گذار بمنقلای جیش کردون طیش روانه و مامور بمحاصره شوشی فرمود ابراهیم خلیل خان جوان شیر بن پناه خان صاحب حصار پناه آباد که امیری بود والانژاد در طایفه اوتوز ایکی پشت بر پشت فرمان گذار و در مملکت قراباغ با اعتبار از بلاد تفلیس و گرجستان و دربند و لکزیه داغستان و بادکوبه و شروان و توابع آن ممالک لشکری گران جمع آورده بدعوی انا و لا غیری در آن ملک بر محیط جلالت فلک میراند و از سنابک خیول سواران لیر خاک بر کره اثیر بر می افشاند سرداران جلادت مصیر با سواران شیرگیر سد طریق ورد و فریق مامور کرده بود و در تحصن و تمکن در حصار شوشی که با بنیان با فلک الافلاک سرگوشی میکردند کمال اطمینان داشت در اثنای قطع راه قراولان دو سپاه بیکدیگر ملاحق و متدافع یکدیگر ملاصق شدند **نظم**

سپهبد سبک جنگ را ساز کرد ✿ بزد کوس کین رزم آغاز کرد ✿ چو شمشیر او رزم سازی گرفت ✿ همی در کفش مهره بازی گرفت ✿ همه مهره کاندر هوا باختی ✿ سر سروران بود کانداختی ✿

سواران قراباغ مانند قرقوش بصیدان جوش پرواز همیکردند و از شمشیر سیمرغ افکنان عقاب شکار چون مرغان نیم بسمل در خون پر و بال همی افشاندند مردان مرد را از گرد بر سر معجر بود و دلیران نبرد را از خون بر تارک مغفر خفتانها از ضرب حسام بران قبای اوحدی شد و مغفرها از حالهٔ خون غلیط عمامهٔ مولوی اندر الامر سپاه منصور پادشاه قهار قاجار بر دلیران ارامنه و مسلمان قراباغ غالب شدند و مردان محارب از بیم تیغ قاضب ایشان هارب آمدند جماعتی دستگیر و فرقهٔ اسیر ما بقی انهزام را غنیمت شمرده بجانب شوشی بگریختند و امیر سلیمان خان قاجار قوینلو و مصطفی خان دلیر دوالو بحوالی حصار شوشی تاختند و سنگر بساختند در هنگامیکه حضرت شهریار گیتی ستان بجانب شوشی حصار شتابان همی رفت از آنجا که آن رزم در نظر همتش بزم بود اعتنائی بدان جنود نفرموده در دامان جبل و کوهسار قصد شکار داشت و به تیر و تفنگ و شاهین و باز آهو فکن و کبک انداز همی رفت معدودی از خواص در رکاب نصرت اختصاصش بنخجیر اشتغال داشتند جماعتی از متهوران قراباغ فرصت غنیمت شمرده شکاریان شیر شکار را غزالان شکاری تصور کردند و از کمینگاه بدر آمده راه بر همراهان شاه بر بستند و در خون خود همی کوشیدند رکابداران سبک عنان با تیغهای سرفشان بر سران سرکشان تاختند و همه را چون صید بدام آمده بخون خود غرقه ساختند اگر کسی زنده بود زخم دار بود و اگر فرار کرد گرفتار بود حضرت شاه فرخ فال دشمن مال آمدن آنان را از دلایل آمدن اقبال شمرده بمضمون تفالوا بالخیر بغلبهٔ اعدا فال زده چون شیران خشمناک تازان و پویان بعزم رزم کوشی بشکستن شیشهٔ وجود اهالی شوشی همی رفت تا بگرد حصار رسید و نزول اقتدار کردند و فورا بعزم رزم فرمان داد و ابراهیم خلیل خان از حصار شوشی با سپاهی جرار خنجر گذار بیرون آمده بمقابله و مقاتله جسارت کرد و خسارت برد که گفته اند **نظم** چو قطره بر ژرف دریا بری بدیوانگی ماند این داوری و درین ایام مهدیقلی خان برادر حسینقلی خان بادکوبه با جمعی از بزرگان بادکوبه راه اخلاص سپاری کرده در عین ارادت و کمال سعادت بزمین بوس پادشاه آسمان درگاه کاووس کوس

استعداد یافتند و مورد الطاف شاهانه شدند مجملاً اینکه امیر ابراهیم خان جوانشیر در این ایام محاصره شهر شوشی بقدر وسع و توانائی کرد
از حصار بیرون آمده جنگ در انداخت و کاری از پیش نابرده بدرون حصار بازتاخت **ذکر محاصره حصار شوشی و متابعت نمودن**
با امیر جلادت مصیر ابراهیم خلیل خان جوانشیر بن پناه خان در بیستم ذیحجه حضرت پادشاه والاجاه نصرت پناه آقا
محمد خان قاجار بکنار قلعه شوشی نزول فرموده بود مکان مسمی بسنگر صفیعلی خان را مقر توپخانه و آتشخانه سلطانی مقرر فرموده توپهای
عفریت کردار اهرمن آثار شیرین پیکر شد نعره را در آن مقام جابجا کالنجوم فی السماء فرو چیدند و از وجود دود آنان ع زمین آهنین شد
سپهر آبنوس خمپاره‌های روئین و رخمهای سپهر برین طنین در افکندند سکنه قلعه شوشی را خروج از آن حصار و بروج متعذر و متعسر
شد کالجنین فی الرحم توقف در آن حصار اختصار یافت بامر خاقان کامکار آقا محمد شاه قاجار مصطفی خان دوالو با پنجهزار کس از عساکر
نصرت اثر آن بعسکران که چهار فرسنگی اردوی پادشاهی و سه فرسنگی حصار شوشی بود رفتند و بضبط طرق و قلع و قمع جوانشیر مستعد شدند
و سپاه امیر ابراهیم خان در اثنای محاصره مکرر اظهار مبادرت برزم کردند و پیوسته جدال و قتال از طرفین پیوسته بود تا روزی که
با ده هزار کس از داخل حصار بخارج آمده لوای مدافعه و منازعه و مصادمه و مقارعه برافراشت سواران دوروی اسب جلادت
در مضمار شهادت بتاختند و جوی سبز را از خون گلناری چون باغ بهاری ساختند **نظم** خزانست اندر گهی زرنگ درختان
یلان باغ میدان جنگ چمن صف دم بددلان باد سرد روان خون چو می چهره برگ زرد بیاد زر کردن همه خستگان و زان
خستگان زارتر بستگان اما عاقبت الامر سپاه قراباغ بهزیمت شدند امیر شوشی بقلعه بازگشت و جمعی بقتل اندر آمدند بسیاری
گرفتار شدند قریب یکصد تن از اسرای امرای آن حصار در حضور حضرت شهریار گردن بر تیغ قتل بر نهادند هم در آن وقت معلوم شد که
در شش فرسنگی قلعه شوشی محمد بیگ و اسدالله بیگ برادرزادگان امیر شوشی محکمه محکم دارند و همت بر منازعه می گمارند پیرقلیخان شامبیاتی
و عبدالله خان اوصانلو حاکم بلوک خمسه را با سپاهی پیکارجوی رزم آزموی بر سر ایشان فرستاد و ایشان بر آن کابر زادگان غالب
شدند و هر دو را با اهالی حرم و زنان و خدم اسیر کرده بحضور پادشاه غیور آوردند ابراهیم خلیل خان جوانشیر خود را در لجه هلاک غریق
و در نار فنا حریق دید زیاده ازین تاب التهاب در خود ندید یکی از اقربای خود را بتشفع بحضرت خاقانی فرستاده متقبل باج و خراج
و گروگان و پیشکش فراوان شده اظهار ضعف و شکستگی و پیری نموده بتوسط مقربان حضرت پادشاه پوزش پذیر بر آن پیر سر بخشوده
دریای غضبش از تموج بیارمید امرا و خوانین بلاد سراسر سر خط انقیاد بنهادند محمد خان قاجار ایروانی با هدایای خوب و تنسوقات
مرغوب و جواد خان قاجار گنجه با هزار تن ملازم مستعد و ملک مجنون و ملک قلی و ملک اسمعیل روسای جماعت ارامنه [illegible]
با شش صد نفر چاکر و پیشکشهای وافر برکاب نصرت مآب آمدند و شیخ علیخان ولد فتحعلیخان حاکم قبه پنجهزار تومان نقد بتوسط یکی
از اقربای معتبر و حسینقلی خان باکوبه خالوی خود علی بیک و برادر خود مهدیقلی خان را با نقود نامعدود و اجناس بیقیاس روانه دربار
حضرت شاهنشاه قاجار کردند و اظهار طاعت و ضراعت نمودند همچنین سلیمان پاشای والی بغداد چند راس اسب و استر کوه
جثه و طپانچه های فرنگی تحفه و سایر هدایای نخبه فرستاده فرستادگان هر یک مخلع و متنعم و مفتخر و خرسند معاودت نمودند لهذا
اردوی کیوان پوی شاهنشاهی پس از سی و سه روز اتراق از گرد حصار شوشی باقدام شش فرسنگی آن شهر اقدام فرمود بیست و هفت روز در
و از آنجا در نواحی گنجه روزی توقف و مقر مقرره را از ورود موکب نصرت جنود رشک سپهر برین ساخت و در منزهات بردع بعیش و عشرت
و شکار و تفرج همی گذاشت و گوش بر نشید شیخ سخن طراز نظامی همی داشت که گفته است **نظم** خوشا ملک بردع که اقصای وی ندارد
بهشت است بی کلانه دی تموزش گل کوهساری دهد زمستانش نسیم بهاری دهد ز تیهو و دراج کبک و تذرو نه پیچی بهی سایه بید و
موکب ظفر کوکب حضرت شهریاری از گنجه بمنزل قراجای قدم رنجه کردند بنه و اغروق همیون پادشاهی را با اعتماد الدوله حاجی ابراهیم خان شیرازی
واگذاشته بعزم غزو گرجستان و تفلیس نهضت فرمود **ذکر بیان عزیمت پادشاه ایران خسرو گیتی ستان خدیو**
شهریار کامکار والا تبار آقا محمد شاه قاجار بن خاقان سعید شهید محمد حسن خان قویونلو
بتسخیر تفلیس و گرجستان و فتح آن کشور نفیس حضرت اقدس شهریار گیتی ستان شاهنشاه کیوان شان نامه با ارکلی خان

[illegible]

والی ولایت تفلیس و گرجستان نگاشتن فرمود مجمل آن نامهٔ مشکین ختامه آنکه نواب غفران مآب شاه اسمعیل صفوی ماضی طاب ثراه در ایام
تسخیر ممالک ایران بر اغلب گرجستان حکمران بود و در مصالحهٔ سلاطین ماضیه با عثمانیه ولایت تفلیس با بعضی بلاد گرجستان داخل ثغور و قسمت
ایران افتاده چون ما را درین ایام جهان ستانی بتسخیر عدو ایران و تدمیر مخالفان اشتغالی بود بدین سامان راه بر نگرفتیم و بدین جانب روی بر نهادیم
تا اکنون که بنیاد اعدا بر انداختیم و بفضل الله کار مدعیان ملک را ساختیم ما بدان ملک نیز بقانون قدیمه مملکت ایران ضمیمه باشد لهذا
در کمال امیدواری باید بحضور حضرت شهریاری آید و قرار خدمتگذاری داده بولایت خود باز گردد و الا برا و نیز همان آید که بر دیگران رفته چون این
نامهٔ تهدید آمیز خشیت انگیز بارکلی خان والی گرجستان رسید بمسامحه و مسامله و دفع الوقت گذرانید و بحصانت برج و باره و احتشاد پیاده و سواره
اهتمام تمام کرد و بعد از تجهیز حشم و تشمیر خدم از شهر بیرون آمده در چهار فرسنگی شهر مستعد مقابله و مقاتله نشست باشارت حضرت خاقان ترک
و سلطان بزرگ سپاه نصرت همراه بجانب تفلیس بحرکت در آمدند ملک روان شد بصحرا سپه فوج فوج چو دریا که ناگه در آید بموج نهیب
کوه پیکر بر عرادهای چرخ چنبر حرکت کردند و اشتران زنبورکخانه و نقاره خانه راه در گرفتند علمهای گوناگون شقه‌ها بر کشادند و کرناهای
ولوله انگیز دم در نای و شیپور در دمیدند کوه و در و دشت از قعقعهٔ سلاح پر صدا شد و ابر و هوا از گرد و غبار تیره گردید تا کار بمقابله شد و
و صفوف جانبین آراسته آمد طبلها بنوازش در آمدند و تفنگها غرش گرفتند تیرها پریدند و تیغها دریدند نظم چو نور روی دلارام شد فروزان
تیغ بشکل ابروی معشوق خم گرفت کمان چو خواب در سر مردان مرد جست حسام چو وهم در دل گردان گرد در رفت سنان نه جای یافت
همی در دماغ جز خنجر نه راه دید همی سوی دیده جز پیکان عقاب وار قضا بر کشیده تیر خدنگ نهنگ وار اجل باز کرده پهن دهان ثث این جنگ
شاهانه تطویل یافت و مدتی آن مصاف امتداد پذیرفت خونها بکردار سیل رسید و پشته‌ها با جبال برابر شد تا آخر الامر نسیم فتح و نصر بر پرچم علم
سپاهیان دارای عصر وزیدن گرفت ارامنه مغلوب شدند و بسیاری گرفتار آمدند ارکلی خان روی از معرکه بر تافته بجانب تفلیس شتافته
از آن رزمگاه تا شهر تفلیس که چهار فرسنگ بود چنان راند که باد صبا در گردش فرو ماند چون والی ازین صدمهٔ قوی بنیاد بنیانش ضعیف بود
دانست که در قلعه ماندن بی فایده است و جان بدر بردن اولی است بمحض ورود بشهر عیال خود را برداشته از دروازهٔ دیگر بیرون
شد با عبادی احتشاد و ده فال زنش و دخترش بتعجیل تاخت و در کارتیل و کاخت طرح نزول در انداخت تمام بنه و توپخانه و اسباب ارکلی
خان با اسیر کثیر بتصرف غازیان جلادت مسیر در آمد هفتاد تن از اعاظم ارامنه و گرجیه را در حضور پادشاه مجاهد غیور گردن زدند و بسرعت
برق و باد روی بتفلیس نهاد ساعتی بعد از خروج والی گرجستان نزول موکب عالی در شهر واقع شد غازیان کشورگیر و دلیران
دشمن شکار وارد شهر تفلیس شدند بهشتی دیدند پر از حور آراسته و غلمان و حور العین آراسته دست بیغما و غارت بر کشادند در فضیحت
و کشف مثالب اغماض نکردند پرده گیان لاله روی بی پرده در بازار و کوی همی تاختند و ناچار با صید افکنان قاجار همی ساختند سخن
به که این راز آشکار نهفته باشد و این غنچهٔ شکفته ناشکفته ماند ع انکار که گفتیم و دلی چند شکستیم جمیع کشیشان را دست بسته بر رود ارس
در افکندند و تمام کنیسه و کلیساها و معابد و مساجد نصارا را بر کندند نه روز در آنجا توقف شد و پانزده هزار اسیر بیرون آوردند با آنکه ارادهٔ کاخت
و کارتیل بود سردی هوا مانع آمد و وقت اقتضا نمیکرد پس از خروج از تفلیس بجانب گنجه روانه شد جوادخان گنجه قاجار و محمد خان ایروانی نیاکانشان که
از عهد صفویه اباً عن جد در آن دیار امیر و سالار بودند بحضور شاهنشاه قاجار آمدند و اظهار ارادت موروثی نمودند و توکل خان کوتوالی ایروان
رفت ابدوی خدیو جهانجوی از راه اقدام و الوند بلب ارس آمدند و جسری بر رود بستند و از رود گذشتند و برابر روی دو فرود آمدند خیمه
بر کنار رود پر از نوای نغمه بود و دلبری با دلبری در عیش و سرور همی غنود خیام غازیان مطلع خورشیدرویان بود و غزالان
مشکین کمند در کمند آهو شکاران غنج و دلال و رنج و ملال داشتند معنی حور مقصورات فی الخیام مصور آمده و سر کانهن الیاقوت
والمرجان مجسم گشته اما جزاءً بما کانوا یعملون نیز بجای خود بود نظم نا برده رنج گنج میسر نمیشود مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

ذکر وقایع شیروان و شماخی و مراجعت مصطفی خان بسردله و شهادت [illegible]

سابقاً رقم افتاده که حضرت شهریار گیتی ستان کامکار در کنار رود ارس مصطفی خان دوالوی قاجار را با دوازده هزار سوار باستمالت
مصطفی خان شیروانی مامور فرمود و خان شیروان بسبب داغی که کوهی است مشهور رفته مصطفی خان دوالو شیروان و شماخی را

سخر کرده در آن نشست و مقارن این حال فیما بین محمد حسین خان شکی و برادرش سلیم خان مناقشه و مخالفه افتاده سلیم خان از شکی گریخته بداغستان
رفته از الکسندر حاکم لکزیه جار و تله استمداد کرده با عساکر او بر سر محمد حسین خان که در نخویه بود آمده محمد حسین خان با متعلقین خود فرار کرده بآقداش
رفت و عریضه عجز آمیز بحضور حضرت خاقان ضعیف نواز آقا محمد شاه قاجار ارسال داشت و فرمان قضا جریان صادر شد که مصطفی خان
سردار قاجار بامداد او رفته او را مستقل کند مقارن ورود سردار بآقداش حاجی سعید و حاجی نبی نامی از جانب سلیمان خان باردوی شهریار
سلیمان نشان آمدند از محمد حسین خان سعایت کردند ارادت او را خیانت جلوه دادند لهذا بمصطفی خان سردار قاجار حکم رفت که محمد حسین
خان شکی را گرفته کور سازد و سلیم خان بحکومت پردازد و اموال محمد حسین خان را از نقد و قطیعه روانه حضور پادشاهی و اردو سردار بر حسب امر شهریار
گیتی مدار رفتار نموده همانا حاجی سعید و دیگران چنان معروض داشتند که سردار بکدخدایان شیروان تعدی و اموال آنها را بهر بلا جرم ضبط
نموده و از هر چه گرفته نفایس آنرا بجهه خود نگاه داشته و نفایه فرومایه آنرا بحضور اعلی انفاد داشته لاجرم خدیو جهان از سردار رنجیده
نواب برادر خود علیقلیخان را منصوب و مصطفی خان قاجار دولو را معزول و احضار بحضور نموده بعد از ورود خان قاجار و خروج سردار
نظر بانکه سلوک شایسته با عموم اهالی شیروان ننموده و دلها از و مجروح بود در هنگام رجعت از شیروان گروهی از سواران خان چوپان که در
دلیری و اسب اندازی و چالاکی و ترکتازی معروفند بر سر راه خان والاشان آمدند رکابداران معروض داشتند که سواری چند در اطراف
راه پیدا شده اند و محتمل که دزد و راهزن باشند خان شجاعت شعار اسب را تبدیل بر جنیبت صرصر تک سوار و نیزه جگردوز از نیزه
دار گرفته اسب بر سر سواران برانگیخت سواران متفرق شده بهزیمت رفتند خان بتنی دو از آن قوم رسید بطعن رمح از
مرکب بینداخته سواران از اطراف بیرون آمدند همانا پنجاه شصت سوار جرار بودند و خان روی برایشان نهاده دیگر بار سواران خان
چوپان متفرق شدند پیش روی و اطراف او را گرفتند و تفنگها رها نمودند گلوله بر بازوی راست امیر جلادت پناه آمده نیزه از دستش فرو
افتاد سواران نیز یکسر گلولها افکندند بر سینه و پهلوی او آمده از فراز اسب در غلطیده بنه و اغروق و عمله جات رکاب او را اسیر
و غارت نمودند و درین اثنا یکی از ملازمانش بسر وی رفته شیون آغاز کرده سواران خان چوپان پرسیدند که این کدام خانست گفتند
مصطفی خان قاجار سردار شیروان است که مراجعت باردوی پادشاهی میکرد سواران فرود آمده سر آن سردار را بریده با اسباب و اثاثه
بردند و قصه با مصطفی خان شیروانی شرح دادند و خبر شهادتش منتشر شد و خاقان کامران قاجار برسم ایلیت دو روز خلوت نشین
و در ماتم او ماند و سکینه همشیره و برادران عظام او تعزیت گوی شد و تسلیت فرمود و علیقلیخان قاجار برادر و سردار حضرت پادشاه
ایران بعد از وصول بشیروان بهیت داغی بر سر مصطفی خان شیروانی رفته او را محصور کرده بدادن باج و خراج و اطاعت و انقیاد
تن در داد لهذا باشارت شهریار کامکار علیقلیخان نیز مراجعت گزین و در مغان شرفیاب حضور شد و چون امیر کبیر ابراهیم خلیل خان جوانشیر
در آمدن بحضور شهریار شیرگیر استمهال کرده بود و تا این غایت اثری بظهور نرسید دیگر باره سلیمان خان اعتضاد الدوله سردار
بزرگ آذربایجان با سپاهی بیکران بغارت قراباغ و قلع و قمع اهالی آن بلاد همی نهاد مامور شد لهذا سلیمان خان بفرمان اسکندر
سلیمان نشان با سپاهی بیکران بدان ولایت رفته جمع کثیر را بقتل آورده و بعد از محاربات با اکابر الصفحات قریب بصد هزار دواب
و اغنام و خیول و انعام قراباغ را غارت کرده باردوی همایون اعلی باز آمده مورد التفات بیغایات و توجهات بلانهایات خسروانه
گردید و چون سردی ایام زمستان اشتداد یافت اردوی نصرت آثار از مغان با جهان جهان لشکر بیحد و مر بجانب دار السلطنه طهران
حرکت فرمود

ذکر عید سعید سال یکهزار و دویست و ده هجری و جلوس شاهنشاه قاجار آقا محمد شاه بن سلطان شهید محمد حسن خان بر سریر سلطنت و تصمیم سفر خراسان

در سال میمنت مآل یکهزار و دویست و ده هجری که دیگر باره آفتاب عالمتاب بخانه شرف در آمد و جهان پیر زلیخاوار جوانی مجدد داد
سلطان کامکار و دارای قاجار جمشیدوار بزم عید سعید نوروزی برآراست لمؤلفه بصد شوکت بصد حشمت بصد بخت
بدار الملک ری شد زینت تخت بزمی خسروانه آراسته شد و تمام امرا و حکام و فضلا و سادات ایران در پایه سریر گردون مسیر جابجا
ایستادند پادشاه والاجاه ایران باستدعای دولتخواهان تاج شاهنشاهی بر سر نهاد و بازوبندهای مرصع مکلل بالماسهای

موفق

معروف مشهور مسمی بتاج ماه و دریای نور بر بازوان کشورگشا بربسته در تمامی بلاد ایران خطبهٔ سلطنت بنام نامی آنحضرت بلندآوازه شد و سکه را
رونقی جدید حاصل آمد و سر و سریر اعالی و ادانی بتفاوت درجات بباغچه‌های کشمیری و چینی مخلع گردید نقاره‌خانه و توپ‌خانه و زنبورکخانه
گوش ساکنان صوامع افلاک را کر کردند و زمین و زمان متزلزل شده درین ایام بعرض امنای دولت شاهانه رسید که نواب نادر میرزای مشهور
بنادر سلطان بن شاهرخ شاه بن نادرشاه افشار که از بدو دولت کریم خان وکیل در خراسان سلطنت داشت و در ارض اقدس مشهد مقدس
بحکم وراثت پادشاهی میکرد از استماع استقلال خسرو بیهمال متوحش و از جزای اعمال آبا و اجداد مندهش است و دست بی ادبی باموال خاصه
سرکار فیض آثار حضرت امام همام سلطان علی بن موسی الرضا علیه التحیة و السلام دراز کرده بدان زر و سیم اجتماع سپاه عظیم و دعوی
مقابله با پادشاه فلک جاه ایران همی خواهد و همچنین اوزبکیه بخارا بر سر ساکنین مرو آمده بیرامعلی خان قاجار که از زمان دولت صفویه پشت
به پشت بحکومت مرو شاهیجان اختصاص داشته‌اند بقتل آورده و در بعضی از بلاد خراسان ترکتازی و دست اندازی کرده عرق حمیت
و عصب عصبیت شاهنشاه غیرت آگاه در ضربان و هیجان درآمده با خود همی آهسته ترنم کردی ملکت من انجای واد رزم کوش آمده است
همانا که خونش بجوش آمده است لهذا تصمیم انتقام ملکزاده افشار و انتظام صفحات مشرق فرموده باستجماع عساکر رکاب ظفرمآب
اشارت راند و در هفتم ذی قعده از دار الملک طهران بچمن دماوند نخچیرافکنی اقبال فرموده پس از شکار و تفرج بهار از دماوند بسوادکوه رفته
و از آنجا بشهر ساری که مقر سابقهٔ حضرت شهریاری بود نزهت داد و التفات بسیار با اهالی آن دیار بظهور آورد و از آنجا بجانب اشرف البلاد
روی نهاد و رفته رفته شکارافکنان باسترآباد مینونهاد قدم نهاد و در همه معابر و منازل در اندیشه حالات گذشته بودی و خداوند کریم را
حمد نمودی بعد از ورود باسترآباد بنه و اغروق شاهانه را بچمن سیاه در روانه و محارست و اختیار همه را ببرادرزاده یگانه نواب حسینقلی خان قاجار
محول فرمود و عالیجناب فضایل مآب مولانا علی اصغر معلم و ملاباشی هزارجریبی را با شاگردان بزرگوار و امیرزادگان والامقدار یعنی فرزند
جناب جهانبانی نواب فتحعلی خان ثانی نایب السلطنه حکمران فارس و کرمان مشهور بباباخان که شاهزاده عباس میرزا و محمد قلی میرزا و حسینعلی
میرزا بودند و چهارمین آنان امیرزاده اکبر اسمعیل خان بن مهدیقلی خان بن محمد حسن خان قاجار بود و در سفر و حضر بتدریس و تعلیم [illegible]
روانه چهاردانگه و چهارده کلاته بتوقف مأمور گردید و چون سابقا گوشمالی کامل بترکمه یموت همایون خانی داده شده بود و طایفه گوکلان
پای از جاده ادب بیرون نهاده در حوالی استرآباد دست اندازی میکردند رای بیضا ضیای پادشاهی قرار گرفت که تنبیه بلیغ بر آن گروه
گمراه طاغی رفته باشد جمعی امرا و دلیران قوی پنجه سخت بازو را با سواران سوارافکن و پیادگان صف شکن بر سر آن طایفه ضاله مأمور
فرمود کشتند و شکستند و زدند و بستند مال و اثقال و اغنام و احمال آن گروه را غارت کرده با فوجی از زنان و صبیان و اطفال و رجال
بحضور شهریار اعلی آوردند فرمان بامیرزاده آزاده نواب حسینقلی خان ثانی نگاشته و امر شد که با اهالی اردو و بنه بچمن کالپوش آمده موکب
ظفرکوکب نیز از عرصه دشت گرگان راه سپار کالپوش گشت و از کالپوش بجاجرم نزول افتاد و شاهزادگان را ییلاق اشنی و مبارک آباد
مقرر شد

ذکر بیان مجملی از ممالک خراسان و عزیمت پادشاه جهان ایران بدان بلاد و سانحات و آنچه درین ملک شهریار قاجار در آن ممالک و دیار بظهور آورده است

پوشیده مباد که خانه بچهار حد مهیاست
و از جمله حدود اربعه ایران حد اعظم و رکن افخم خراسان است و آن ملک مشتمل است بر بلاد عظیمه و مداین قدیمه از سمت شرق محدود است
بملک زابل و توران و شمالش بدیار خوارزم و گرگان و غربی آن بعراق و مازندران و جنوبش بمفازه قهستان و مفازه و سجستان و زابل و
گرگان و بعضی از بلاد طبرستان از ملک خراسان محسوب میشود و آن مملکت محتوی است بر چهار بلوک اول بلوک طخارستان دویم
بلوک مرو شاهیجان سیم بلوک نیشابور چهارم بلوک هرات و در ملک خراسان بیست و دو شهر و چهل قصبه و پانزده قلعه بشمار آورده اند
اسفراین ٭ و بیهق ٭ و جوین ٭ و جاجرم ٭ و خبوشان ٭ و طوس ٭ و نشابور ٭ و کلات ٭ و اسفراز ٭ و فوشنج ٭ و باخرز ٭ و بادغیس ٭ و جام
و جشت ٭ و خواف ٭ و زواره ٭ و غور ٭ و غرجستان ٭ و بامیان ٭ و خلم ٭ و ختلان ٭ و طالقان ٭ و فاریاب ٭ و ابیورد ٭ و نسا ٭ و خاوران
و سرخس ٭ و شبرغان از بلاد آنجاست و جند و فرق و طبس گیلکی و ترشیز و قاین و تون و طبس مسینا و دشت بیاض و گناباد از بلاد قهستان یعنی کوهستان است و جمیع
بلاد خراسان از اقلیم چهارم و جبال و تلال آن با صحاری برابر و یکسان است و اراضی آن بشکل طولانی از مشرق بمغرب کشیده است و تخمینا

یکماه راه است خلایق این ولایت بصفت شجاعت و قوت معروف و بعلو همت و کیاست و فرزانگی و حکمت موصوفند و در بدایت
حال بکیش صابیه بوده اند پس از آن طریقه زردشت اختیار نموده از آن پس بملت محمدی رغبت کردند اکنون صاحب چند مذهب
در آن ولایات سکونت دارند اول طایفه اثنا عشری و ایشان قومی بیشمارند دویم فرقه اهل سنت جماعت آنان نیز بسیار
سیم شیعه اسمعیلیه که آنان بواسطه داعیان اسمعیلیه خاصه شاه سید ناصر خسرو علوی در جبال بدخشان و هزاره و بامیان
ساکنند و در عدت کمتر از دو طایفه مذکوره یعنی اهل سنت و شیعه اند چهارم نصیری یعنی طوایف غالی که در حضرت علی عالی غلو
کرده اند و او را بالوهیت پرستاری نموده اند و اهالی این گروه در کوهستان هزاره و بند بربر و بدخشان کثیر و فراوانند پنجم طایفه
جهود یهود که در غایت قلت و نهایت ذلت نشینند ششم گروه هنود که ایشان از گروه سابقه اضعف و اقلند و اما القبائل قبایل و
عشایر در خراسان از حیز شماره بیرونند و از تعداد ستاره افزون من جمله از طوایف قزلباش تخمینا چهل هزار خانه در آن دیار سکونت
دارند و از قبایل اکراد قریب به پنجاه هزار خانوارند و از عشایر عرب که در زمان ملوک امویه و خلفای عباسیه بدان ولایت آمده اند اکنون
زیاده از شصت هزار خانه میباشند و از ایلات هزاره و تیمنی و جمشیدی و تیموری از حد جبال بامیان الی قرب خاف و باخرز از یکصد هزار
خانه بیشترند اما طایفه افغان که متفرق بدو فرقه اند اول ابدالی که ایشان را درانی گویند و سلطنت افاغنه در این طایفه است آن گروه یکصد هزار
خانوارند دویم طایفه غلزایی مشهور بغلجایی که سی هزار خانوارند و فرقه اوزبک و ترکمان که از اولاد چنگیزخانند آنچه در سرخس و باد
غیس و مرو و نواحی آن و بلخ و اطراف آن ساکنند از یکصد هزار خانه افزونند و مملکت خراسان یعنی محل خورشید که در طرف شرقی ایران
واقع است از بدو دولت ملوک پیشدادی و افراسیاب و اسکندر رومی و ملوک الطوایف و اشکانیان و ساسانیان و اهالی اسلام
و امرای دولت خلفای اربعه و امویه و بنی العباس الی سنه نهصد و بیست و شش که شاه اسمعیل صفوی از تصرف بیگانگان بیرون آورد
و سلاطین اوزبکیه تصرف کردند تا در یکهزار و صد و چهل و پنج نادرشاه افشار متصرف شد در تحت تصرف پادشاهان ایران بود و پس از انقراض
دولت نادری در آن ولایت رسوم ملوک الطوایف بظهور رسید و از آغاز دولت کریمخان وکیل الی زمان محمدشاه قاجار خراسان
در دست شاهزادگان افشار همی بود و سلاطین بخارا و افغان در آن سامان تصرفات همیکردند و در این ایام سعادت فرجام نادر
سلطان بن شاهرخ شاه بن نادرشاه در ارض اقدس مشهد مقدس اظهار استقلال همیکرد و در ترکستان و بخارا و خوارزم و فرغانه
اوزبکیه دعوی سلطنت مینمودند چون از آغاز دولت زندیه حکومت خراسان با طبقه افشاریه از اولاد احفاد نادرشاه افشار همی بود
شاهنشاه قاجار قصد تسخیر آن دیار فرمود و مانند شاه اسمعیل صفوی و نادرشاه افشار همت خود را بلند کرد و عزم تسخیر خراسان و تدمیر
سلاطین ایشان فرمود و این کاری بزرگ بود و همتی سترگ که این پادشاه ترک قاجار فرمود و قدر مرد بقدر همت اوست اسفراین که قصبه ایست
دلنشین آبش معتدل و هوایش بهجت قرین بطرف شمالی سبزوار و از توابع نیشابور است مشتمل بر پنجاه قریه دلگشاست و در این ایام ابراهیم خان
کرد شادلو حاکم آنجا با استعداد و سپاه خود بحضرت شاهنشاه قاجار آمده اظهار متابعت کرده و پس از وی امیرگونه خان کرد زعفرانلو و ممش خان
کرد زعفرانلو حاکم چناران بحضور شهریار شهریاران آمدند و همچنین لطفعلی خان حاکم و صفرعلیخان بغایری در خبوشان و جعفرخان بیات
فرمانروای نیشابور در منزل جهان ارغیان بشرف بساط آستان پادشاهی شدند و جعفرخان بیات نیشابوری بعلت تعلل در خدمت ملازمان
رکاب پادشاهی بمعرض مصادره در آمده با کوچ و متعلقه خود بمستقر خلافت روانه شد صادقخان شقاقی در محل جهان ارغیان با پنج هزار سوار
جرار از ملازمان رکاب شاهنشاه قاجار بصوب ارض اقدس و مشهد مقدس مامور شد که در خارج حصار شهر بدانچه مصلحت دولت دارای دهر
تقدیم ورزد و در این حال از وقایع ارض اقدس بعرض مقدس رسید که جناب میرزا محمد مهدی که سرآمد فضلای عصر بوده بمرافقت شاه والاجاه شاهرخ
شاه و نادرقلی میرزا فرزند ارجمندش از ارض اقدس و مشهد مقدس رضوی موکب فیروزی کوکب پادشاه قاجار را استقبال مینماید
حضرت شاهنشاهی آقا محمد شاه قاجار بنا بر حرمت شاهزاده سلسله افشار نواب شاهزاده حسینقلی خان ثانی برادرزاده خود را باستقبال مامور
فرمود و چون آن پادشاه وقایع آگاه حقایق همراه از امور عرف و شرع آگاه بود در ضمن ارسال برادرزاده بهمال مقرر و سپارش کرد که هرگاه جناب
میرزا محمد مهدی بر حضرت شاهرخ شاه مقدم باشد بحسن مقابله از باب تکریم و تحریم سلسله سادات و فضلا نواب حسینقلی خان ثانی او را

پیلتن پیاده شود و ملاقات مسند اقتران باظهار ارادت کنند و اگر شاهزاده افشار شاهرخ شاه مقدم باشد چون بیکدیگر تلاقی شوند همچنان سواره بایکدیگر مصافحه و معانقه نمایند زیرا که در ثبات سلطنت ایران نخست فتحعلی خان قاجار سبقت داشت و بعد از قتل نادرشاه افشار رایت جلالت برافراشت لهذا نادرشاه افشار و فتحعلی خان قاجار و رضا قلی میرزا و محمد حسن خان و شاهرخ شاه و جهانسوز شاه و نادر میرزا و فرزند حسینقلی خان که حسینقلی خان ثانی است بایکدیگر از اکفا و امثال خواهند بود مع القصه حضرات مزبوره شرفیاب حضور شاهنشاه غیور شدند شهریار قاجار بر تخت جلالت قرار گرفت شاهرخ شاه بن نادرشاه افشار را در پای تخت که مسند شاهی گسترده بود جلوس فرمود و در مقابل خود اذن نشستن داد و جناب میرزا محمد مهدی را در زیر دست او رخصت تمکن فرمود و بهر یک فراخور پایه و مایه تفقدات و توجهات شاهانه بظهور آورد که هر دو خورسند و خوشدل شدند و رای ملک آرای خسروانه چنان مصلحت ملک دید که شاهرخ شاه مکفوف و فرزندانش در اردوی همایون موقوف باشند و اعتضاد الدوله امیر کبیر سلیمان خان قوینلو وائی غلی باشی شهریار بنفر از عساکر فیروزی اثر بمصاحبت جناب میرزا محمد مهدی بمشهد مقدس رفته اهالی شهر را مطمئن و امیدوار کنند و دران حال از حضرت نادر میرزا نبیره نادرشاه و فرزند شاهرخ شاه که در مشهد دعوی شاهی میکرد نامه در رسید و مشهود شد که خوف و خشیت را بر وجود وی استیلا است و صبر و سکون در آن شهر مقدس نتواند کرد بنابرین شاهنشاه عدالت و مروت قرین او را منع نفرمود و مقرر شد که با اتباع و اشیاع و کوچ و خانه و متعلقان از خویش و بیگانه بهر جا که خواهد رود و پس از ورود حکم خدیوانه و مثال شاهانه نادر میرزا راه هرات بر گرفت و نزد شاهزادگان افغان رفت و مردانا داند که اگر او را در نظر همت شهریار قاجار وقعی و عظمی بود بهر آینه برخصت و هجرت او ببلاد خراسان اذن نمیفرمود علی ای حال شاهنشاه بلند پایگاه دانشمند هوشمند و سکندر عزم فلاطون حزم از منزل جهان ارغیان بآهنگ مشهد مقدس امام علیه السلام کرد همانا ابراهیم خان کرد شادلو در تقدیم خدمات آذوقه و علوفه سپاه نصرت پناه مسامحتی کرد از اسفراین با کوچ و متعلقان خود بطهران مامور شد

ذکر ورود پادشاه ایران سلطان محمد شاه قاجار بن سلطان محمد حسن خان بن فتحعلی خان قوینلو بمشهد مقدس و ارض اقدس و سایر سوانحات و وقایعات این سال خیریت منوال

بر دانشوران بینش ور پوشیده مباد که سلاطین سلسله علیه قاجاریه همواره بر مذهب حقه و طریقه تشیع بوده اند و ابدا مشرب عذب صافی این طایفه بغبار ضلال مکدر نبوده است چنانکه آبا و اجداد همیشه در دولت صفویه رضویه موسویه مصدر خدمات شرعیه شده اند مادام العمر در سرحدات قراباغ و ایروان و مرو شاهجان و گرگان با منکران دین مبین مجاهده کرده اند و جناب شاهقلی بیک قاجار جد اعلای فتحعلی خان بمصالحه دولت ایرانیه و عثمانیه زحمتها برد تا اصلاح این فساد کرد و در هنگامیکه امرای افاغنه بر صفویه غلبه کردند نواب فتحعلی خان بی احضار شاه سلطان حسین بمحض عصبیت بعراق رفته مجاهدت کرد و در وقتیکه امرای آذربایجان فتحعلی خان و شهباز خان دنبلی با آزادخان افغان موافقت کرده بگیلان مدد حضرت سلطان محمد حسنخان نامه بدیشان نگاشت و مرسول داشت که با انهمه ظلم و اعتسافی که افاغنه با سلسله سادات صفویه کردند شما را چه افتاده که با آزادخان افغان متابعت کرده اید همانا از مشرب عذب ولایت جرعه نچشیده اید و اگر کار چنین است بر من واجب است که با شما دفاع و نزاع لازم دانم لهذا شهباز خان و فتحعلی خان از تقویت آزاد پهلو خالی کردند در رزم گیلان و ارومی بخدمت سلطان محمد حسنخان قاجار پیوستند و حضرت شهریار تشیع شعار والا تبار آقا محمد خان در کمال صحت نیت و پاکی طویت بود و چنانکه سابقا اشارتی رفته در فرایض و نوافل مبالغه داشت و پیوسته در خلا و ملا طالب مقام شهادت بود و در بن مملکت ستانی تایید خداوندی داشت چه که در ایام توقف شیراز در نهایت یاس و حرمان میزیست و هیچ روزی امید حیات و گمان نجات نداشت و خود فرموده بود که روزی مردی در لباس علما بر من نظری کرد که پس از آن نظر خود را پادشاه دیدم و روز بروز در قوت نفس و صفای قلب من افزود لهذا در نزد مشایخ عهد و ارباب حقایق اظهار ارادت فرمودی و تمنای اذکار و اوراد نمودی اگر در قتل اهالی کرمان اصراری کرد وجه آن نیز وقتی مرقوم خواهد افتاد مجملا اینکه آنحضرت پادشاهی بود خوش نیت و در روز ورود بارض اقدس و مشهد مقدس برقوانین سلاطین صفویه موسویه نه از راه تقلید بلکه از روی تحقیق و ارادت از رخش جهان پیما پیاده شد و مسافتی بعیده طی نمود و از دروازه خیابان وارد گردید و در کمال عجز و مسکنت و فروتنی و مذلت با دیده

اشکبار رهسپر شد تا آستان ملایک پاسبان حضرت سلطان الاولیاء علی بن موسی الرضا علیه السلام در رسید زمین بوسیده وارد
حرم با تعظیم شد و مدت بیست و سه روز در آن ارض اقدس بطاعات و عبادات و عرض حاجات و ارادات عتبه بوسی همیکرد و بنذورات
و خیرات و مبرات همیکذرانید و در ایام زیارات بشیوه خدام خدمت آن امام ذوی الاحترام همیکرد

در ذکر بعضی نفاقات مرو و بخارا و تصرف سلاطین و خوانین اوزبکیه بر آن بلاد و ظلم و تعدی بر عباد و فرستادن پادشاه اسلام بعضی سفرا بدان ولایات و قصد تسخیر ماوراء النهر و بلخ بامی و مرو شاهیجان

براصحاب خبرت پوشیده نیست که ماوراء النهر یعنی آنسوی رود جیحون که ولایت ترکستان است
مملکتی است عریض و وسیع و در آن چندین شهر بزرگ و عالی و رفیع است مانند سمرقند و بخارا و سغد و خجند و زرنوق و نور و کش و بدخشان و
ترمذ و اشناش و اسروشنه و اوزکند و اترار و چاج و سنجاب و نسف و فاریاب و تاشکنت و فناکت و غیر ذالک و غالب این بلاد در تصرف
اولاد تور و آل افراسیاب بوده و از آن پس چنگیزیان تصرف نموده اند و اولاد چنکیز خان هر یک در طرفی سلطنت یافته اند و از انجمله اولاد اوزبک
خان جوجی نژاد است که ایشانرا اوزبک خوانند و آنها نیز بچند فرقه منقسم شدند و در بلاد فرغانه مشهور بخوقند و ترکستان و بخارا و سمرقند و خوارزم
شعب انکروه پراکنده شده اند و چنانکه در تواریخ مسطور است در هر بیشه ریشه کرده اند و با یکدیگر اختلاف داشتند از انجمله بعد از دولت صفویه
که اولاد حاجی محمد خان معروف بمحمد سلطان در خوارزم ولایت داشتند و ایلبارس خان را نادرشاه افشار برافکند و حکومت خوارزم بمحمد طاهر خان
مفوض داشت در بخارا نیز طایفه اوزبکیه ابوالفیض خان چنکیزی و ابوالخیر خان سلطنت همیکردند در عهد خانیت ابوالفیض خان چنکیزی میر معصوم
نام ولد دانیال اتالیق بن رحیم اتالیق بن حکیم اتالیق که آبا و اجداد او را بقواعد ملوک چنکیزیه و اوزبکیه مرتبه اتالیقی یعنی للهگی و آتابکی بوده در لباس
زهد و تقوی و تصوف در بخارا ظهور کرده و از آن جهت که خان بخارا را بدو اظهار ارادت و او مراد و مرشد واقع شد او را شاه مراد لقب دادند
و چون بزرک را بیک و نیکو را جان خوانند وی را بکیجان خواندند و رفته رفته در توسط رعایا و برایا و اظهار عدالت و نصفت کار او بمقامی کشید
که مرجع تمام اهالی بخارا شد و شاه را نایب مناب و قائم مقام او میدانستند تا بر او بیعت کردند و شاه نشان شد لهذا شاه را بکوشه نشانید
و برو مقرری معین کرد و خود در لباس تصوف و زهد و عدالت و قناعت متکفل مهام انام شد تا امر رتق و فتق ولایت بدو انحصار یافت
دولت اوزبکیه منقبت بدو مخصوص کشت و کمال استقلال حاصل نمود و در طخارستان و ترکستان مستولی شد و لشکر بر سر مرو شاهیجان
برد و بیرامعلی خان قاجار عزالدینلو که از زمان صفویه الی هذا العهد حکومت مرو بدیشان و را بوده بکشت و بند مرو را خراب کرد و امیر ناصر الدین
توره یعنی شاهزاده فرزند خود را بحکومت مرو مامور ساخت و در سنوات که پادشاه ایران بانتظام فارس و آذربایجان اشتغال داشت
سپاه وی در حدود خراسان تاخت و تاراج تمام و قتل عام کردند بناء علی هذا درین ایام که موکب سلطانی در ارض اقدس همی بیست
نامه بشاهمراد بکیجان اوزبک نکاشت که حکایت گذشته سلاطین صفویه از شاه اسمعیل و معاصرین محمد خان شیبانی اوزبک و سایر سلاطین
اوزبکیه و صفویه را الی نادرشاه افشار و ابوالخیر خان اوزبک حاجت باظهار نیست ما دانیم و شما نیز دانید که چه رفته و پیداست که بلخ بامی و مرو
شاهیجان و زمین داور و سیستان و قندهار و کابل از اجزای ملک پادشاهان ایران بوده اند اکنون شما را چه افتاده که بلخ بامی و مرو شاهیجان
تصرف نمائید و انکاه دست بر قتل بیرامعلی خان قاجار عزالدینلو که از طوایف سلسله علیه ماست کشائید کینهای قدیم ایرانی و تورانی را تجدید
کردن صرفه شما نخواهد بود از زمان تور و پشنگ و افراسیاب و کیخسرو حاصل کار خود را دیده اید و شنیده اید نظم برانم میاور که خشم
ز جای شخ ندارد پر پشه با پیل پای
بدنبال شیر نر بازیچه کردن کار خردمندان نیست و بناگوش پلنگ خاریدن از شیوه بخردان با فرهنگ
بعید است همه عالم از نسل حوا و آدمند و اگر بنسل پادشاهان توران مکابرت باید و مفاخرت شاید فرع ما نیز از آن اصل و فرق ما نیز از آن
وصل خواهد بود و سلاله و شجره قاجار نویان نه از منقبت و فتوحات ادنی است بلکه دوده ستوده ایل جلیل نبیل تا خود از سلاله و سم و جلایر
اوزبک اعلی است خداوند جهانبان جهان بخش را شکر سزد که ممالک توران و ایران و روم و روس و چین و ماچین و ختا و ختن و هندوستان را
بدودمان بزرگ اتراک موهبت فرموده بهر صورت اولی آنکه هر یک بملک خود قناعت کنند و پای از حد خود بیرون ننهند بختگاه موروث و مکتسب
خود بازگردند و گرد کینه و فزونی نگردند تا ما نیز بحدود و سنور و ثغور قدیمه ایران قانع شویم و از آنسوی آب جیحون فراتر نجوئیم نظم مرا زیبد

از خسروان عجم سر تخت کاوس و اکلیل جم بشاخی چه باید در آویختن که نتوان از آن میوه ریختن * بهرچ آن نمائی تو از گرم و سرد پذیرنده ام ز آشتی و نبرد بیا تا چه داری ز شمشیر و جام که دارم درین هر دو دستی تمام * چون این نامهٔ جگرخراش بمیر معصوم بگجان امیر بخارا رسید محمد حسن خان مروی قاجار ولد بیرامعلی خان را خواسته سخنی چند در متابعت پادشاه ظفرمند راند و از مرو شاهیجان متوجه بخارا رفت و دل در پرسش طپید گرفت

ذکر مأموریت محمد حسن خان قراگوزلو برسالت کابلستان و رفتن با ایلچی نامی نزد شهریار ملک کابل و قندهار شاه زمان افغان بن تیمور شاه ابدالی و رفتن اسمعیل قای بیکری نزد شاهزاده محمود برادر وی حکمران هرات و باز آمدن هر دو سفیر بلخوه

احمد خان ابدالی پس از قضیهٔ نادرشاه افشار در سال یکهزار و یکصد و هشتاد بکابل و قندهار بازگشته از آنجا بهندوستان رفته بر احمد شاه بن محمد شاه هندی باری استیلا یافت خواهرش را بمنا که پسر خود تیمور در آورده بکابل باز آمد چون احمد شاه هندی در دست عمزاده اش عالمگیر مسموم شد پس از هفت سال حکومت درگذشت و کار احمد شاه افغان ابدالی در آن صفحات قوت گرفت بعد از وی پسرش تیمور شاه مدت سی سال در کابل و قندهار حکمرانی کرد تا در حدود سنهٔ یکهزار و دویست و اند جهان را بدرود نمود و پسرش شاه زمان افغان بر جای پدر برنشست و استقلال تمام یافت برادر خود شاهزاده محمود را حکومت هرات داد و بلخ را نیز متصرف شدند لهذا درین ایام شاهنشاه کشورستان حضرت آقا محمد خان محمد حسین خان قراگوزلوی همدانی را با نامهٔ ملاطفت ختامه بکابل و نزد شاه زمان افغان مأمور فرمود و حاصل سفارت وی سخن استرداد بلخ بود که همواره ضمیمهٔ بلاد ایران بوده است و چون فرستادهٔ پادشاه گیتی پناه سلطان محمد شاه بکابل و قندهار رفت شاه زمان قبول رد بلخ نمود و کدو خان نامی را بسفارت بحضرت اعلی فرستاد و بمصاحبت محمد حسین خان قراگوزلو باز آمد و در تفویض بلخ تمکین و اذعان نمود و ضراعت نامه مبنی بر اطاعت مرقوم و مرسول داشت همچنین شاهزاده محمود حاکم هرات اظهار خلوص و ارادت کرد و اظهار نمود که هرات نیز سالها در زمان صفویه ضمیمهٔ ایران بوده است و اگر قبول افتد من نیز یکی از حکام و مأمورین پادشاه ایرانم که درین ولایت حکومت همی رانم میان بر خدمت بسته ام و تمر سید فرستاده را خورسند و خوشنود با تحف و هدایا باز گردانیدند و راه سیل را از خس و خاشاک بر بستن خواستند اسحق خان حاکم تربت حیدریه یعنی میر حیدر تونی رحمه الله و برادر محمد خان هزاره و سایر حکام بلاد خراسان هراسان بخدمت پادشاه کامکار گیتی ستان آقا محمد شاه قاجار آمدند و بعد از عرض تحف و هدایا و قبول خدمات و چاکری مخلع و مرخص شده و بمرکز حکومت و ایالت خود متمکن شدند منظور خسرو جهانستان آن بود که امر بلخ بامی و مرو شاهیجان و هرات را انتظامی کامل داده مانند زمان شاه اسمعیل و شاه طهماسب صفوی حکام مخصوص بالکلیه هر یک منصوص کند و از بریق صمصام خورشید فام پرتوی تازه در حدود مشرق افکند در خلال این اندیشه بعضی اخبار و عرایض از امرای دولت آذربایجان رسید و آمدن سپاه روسیه در آن ولایت محقق گردید یاساق طخارستان را بیورش آذربایجان و قراباغ تبدیل فرمود عرفت ایند بفسخ العزایم و نقض الهمم را بکار بسته در انتظام امر خراسان اهتمام مرعی داشت محمد ولیخان قاجار را با ده هزار سوار بسرداری کل خراسان نصب و در شهر مشهد مقدس امر توقف فرمود و محمدعلی بیک کتول را که از سرکشیکان خاصه بود بکوتوالی و تحویلداری کل وجوهات دیوانی و خدمت مرقد مطهر منور و مرمت و تعمیر آن روضهٔ معنبر علی ساکنها الف الف التحیة و الثناء ارجمند و سربلند ساخت و لوای انعطاف را بدار الملک عراق عنان داد و بعد از ورود بدامغان و نزول در آن سامان بنه و اغروق را بر دو قسمت منقسم نمود نیمی را از راه سمنان بدار السلطنه طهران فرستاد و نیمی خاصه را در رکاب بچمن علی بولاغ مأمور و در آن امکنه بشکار پرداخت پس از روزی چند عیش و نخچیر بسلطان میدان و فیروزکوه و دماوند عزیمت فرموده در کمال عیش و حبور و تفرج و سرور در ساعتی سعادت اقتران بطهران وارد گردید و بقشونهای اطراف فرامین مرحمت اتصاف ترقیم یافت که در کار ساختگی و آراستگی و استعداد در آغاز بهار بجهت یورش آذربایجان و مدافعه با سپاه روسیه برکاب اعلی پیوندند و چون ذکر سپاه روسیه در میان آمده بعد ازین نیز مکرر مذکور خواهد شد اولی آن است که مقدمه در معرفت آن دولت قوی شوکت نگاشته شود که اهالی ایران که عموماً استحضاری کافی از آن دولت بهیه ندارند اجمالاً اطلاعی حاصل نمایند و سبب آمدن قزل ایاغ سردار روسیه و مراجعت او را دانسته باشند و عزیمت حضرت خاقان گیتی ستان آقا محمد شاه را بمقابلهٔ آن چهل هزار کس امری سهل نشمارند

ذکر مجملی از دولت بهیهٔ روسیه و ازدیاد شوکت و حشمت سلاطین این گروه الی الآن پوشیده

احکام و اوامر بحضرت نبشته

مبادا که طایفهٔ روسیه که همانا بنی الاصفر در اخبار اشارت بایشان است ملک ایشان ارضی است عریض و در سوابق ایام قواعد و قوانین
ایشان با تاتاریه و مغولیه مناسب بود و از سنه دویست و شصت و هشت آغاز حکومت و سلطنت ایشان گروه بوده پادشاهان ایشان را زار میگفته‌اند
چنانکه لقب سلاطین توران خان و هندرای و فغفور چینستان و شاه روم بوده و در این ازمنه امپراطور خوانند و در تاریخ مذکور بزرگ روسیه روریک
نام بوده و از آنگاه تا صد و بیست و یک سال اهالی آن ملک بت‌پرست بوده‌اند در سیصد و هشتاد و نه ولیدیر نام بزرگ ایشان از بلاد گریک یعنی
یونان مذهب عیسویه بایشان تحفه آورده و بدان ملت گرویدند و لهذا ایشان او را ولی شده و او را نظیر انبیا شمردند در ششصد و بیست و پنج هجری جوجی خان
بن چنگیز خان که فرمانروای دشت قبچاق بود با سپاه تاتار ولایت روس را مسخر کرد و بعضی از لشکر خود را در آنجا گذاشته برگشت در سال هفتصد
هفتاد و چهار هجری عربی و نمیری ایوان ویچ نام در شهر مسکو خروج کرده تاتاریه را بیرون کرد و خود پادشاه شد سی سال از آن پس امیر تیمور گورکان
بر سر توقتمش خان لشکر برد و او را مضمحل کرد و تا مسکو رفت و آنجا را بگرفت و سپاه در آنجا نهاد در نهصد و دوازده ایوان وسلویچ نام سلطان
روسیه شد و سپاه امیر تیمور را بیرون کرد و بعضی بلاد مانند مرواق بر ملک خود بیفزود در یکهزار و پانزده و قرال که پولند و سوید بودند هشتاد
هزار سوار و پیاده بسر روسیه آوردند و مسکو را آتش زدند و صد و بیست هزار کس بکشتند و بواسطهٔ عدم آذوقه بازگشتند پس از آنها فیدور
نام حاکم روس شد و چون اولادی نداشت سلسلهٔ ایشان انقراض یافت و از آغاز سلطنت روسیه تا این ایام هفتصد سال و کسری بگذشته
بود از آن پس برادر زن فیدور مذکور که پوریس کودانیف نام داشت شاه شد و در زمان او سه سال قحط و غلا بود و قریب پانصد هزار کس از آن
ولایت بجوع هلاک شدند و او نیز بمرد و روس بی رئیس ماندند تا در یکهزار و سی و سه هجری ملک روس منتقل بسلسلهٔ الکسندر یا ولیچ شد میکائیل
فیدورویچ از اقربای او و بزرگ کلیساهای آن ملک بود بمردم گفت که مرا رب الارباب الهام کرده که یکی از طایفه فیدورویچ را بر خود پادشاه
کنید دیگر روز صریح گفت که میکائیل را برگزینید مردم او را قبول کردند ملت او را برگزیدند او فرستادگان بفرنگستان فرستاد و اظهار دوستی
کرد دولتش دوامی نیافت در یکهزار و شصت هجری پسر میکائیل مسمی بالکسیه سلطان شد و با طوایف قزاق معاهده کرد که او را امداد کنند و
او مقرر کرد که مردم دعوی شریعت عیسوی برند و بوفق آن عمل نمایند و نوشته‌جات سابقه را از دست ملت گرفته در اوطاقی نهاد و شبانگاه
تعمداً همه را بسوخت و گفت کسی را بر کسی حقی نیست پادشاه پدر رعیت است و پدر را حکم بر فرزندان است که او را هدایت کند و براه راست آورد و امروز
حکم کتاب من است که مشتمل است بر علوم ملک و دولت و ملت و خلاف آن خلاف است الحاصل مردم تمکین کردند و الکسیه بنای امر او داد
و تجارت و معاملت در بر و بحر با دولتها فرو چید و تجار و ارباب معامله بچین و غیره فرستاد متاعها بردند و فروختند و خریدند و آوردند ولی چون با
همه دول فرنگستان مواجده نداشت بساختن کشتیهای جنگی مظفر نشده و مدت سلطنت الکسیه شش سال بود در یکهزار و صد و یک هجری عربی
درگذشت و وصیت کرد که ملک روسیه در میانه یک پسر و دو دختر او تقسیم شود و فیودور و ایوان از زن اول او بود و پطر از زن ثانی او بود
و در بدو حال اگرچه فیودور را بر جای پدر او نشاندند اما با وجود پطر کار او و برادرانش رواجی نگرفت و سلطنت فی استقلال فیودور
شش سال بوده است و برادرانش در حبس پطر بودند و پطر اول در هزار و نود و هشت هجری متولد شد و چون بپادشاهی نشست قاعده
نهاد و از بدو صغر مانند حکمای دانشور حرکت کرد مانند قرالات فرنگ قواعد و نظام جنگ باستحداث و استخراج فرمود فظم شاخ گل
هر جا که میروید گل است خم می هر جا که بجوشد مل است گر ز مغرب بر زند خورشید سر عین خورشید است نه چیز دگر فرزانگان دانند
که ظهورات قدرت حق را تعالی شانه و عظم برهانه محلی خاص نیست و او رب العالمین است نه تنها رب المسلمین است الحضرت طبعی بلند
و طبیعتی ارجمند داشت و از صغر سن در وجودش آثار کبار بود چنانکه در تاریخ او مسطور است چه زحمات کشیده و چه مرارات
چشیده در تقویت و تربیت ملت خود چه سعیها کرد چنانکه در هنگامیکه ایلچی بجانب هولاند که یکی از ممالک فرنگ است سفیر فرستاد خود نیز در سلک ملازمان
ایلچی خود منسلک شده چون بدارالملک هولاند رسید خود را بکشتی جنگی انداخته میان نجاران رفت و مدتی در این علم زحمت کشیده و
از آنجا بانگلیس عزیمت فرمود و در آن دولت نجاری نمود تا بمقامی رسید که او را استاد پطر نجار میخواندند و مدت دو سال در آن ولایت بسر برد و
شبها بجهت استحضار بر قواعد و قوانین آن دیار در کوچها و برزن‌ها میگشت و روزها نجاری بود و درودگری همیکرد پس از رجوع بملک خود مردم را
بسیاحت امر فرمود و مردم آن مملکت را که از همه صناعات بری بودند در اندک زمانی پخته و کامل و صاحب صنعت نمود و قوانین نظام در آن ملک

ذکر توسل ارکلی خان بدولت بهیه روسیه

رایج کرد و خود در مشق نظام و تغییر لباس تقدم فرمود تا در اندک وقتی سی هزار سپاه نظامی آراست و بتدریج صنایع در ملک او قوت گرفت
تا ماهوت بافتند و کاغذ ساختند و در سنه یکهزار و صد و هفده هجری شهر پطربورغ را بنیاد کرد و مدت چهار ماه در طرح ریزی و بنیاد آن متفکر
همی بود و جماعه سوید در طرح آن شهر بروی حسد بردند و چنانکه در تاریخ اوست مدتها باوی منازعه کردند و او اول مغلوب و آخر مظفر شد و در آن
ایام او را با دولت سنیه عثمانیه رزم اتفاق افتاد و بر کنار رود پروت تقابل گزیدند و زن او کترین که در اصل از اهل سوید بود و در فراست
و کیاست وحید و یگانه زمانه افساد حال او را باصلاح آورد و در مصالحه صدر اعظم رومیه را انگشتری داد و پس از این رجعت قوت تمامی گرفت
و استیلا یافت تا کار سلطنتش بمقام نبوت جلوه گر و پس از زوال الکسی فرزندش که ناشایسته بود و بطبع پدر و قوانین حکمت و نظر رفتار
نکرده بعقوق منسوب شد و پطر او را از فرزندی خود خلع کرده و حکام شرع عیسوی بحکم عقل بقتل وی رضا دادند و همانا مسموم شد و پطر کبیر
کترین زن خود را ولیعهد خود کرده از جهان درگذشت و او بر حسب صفات زنی مردانه بود و آثار نیکو از خود بیادگار نهاده با دولت نمسا و عقد
قرار مواحدت و وفاق گزید و از ملک تاتاریه و مرداق بر روس برافزود و در هنگام وفات خود الکسی پطر ثانی را که پسرزاده پطر اول
بود سلطان کرد و او دوازده ساله بود و در پانزده سالگی بمرض آبله درگذشت و در سنه یکهزار و پنجاه هجری کوین آن دختر ایوان که برادر
پطر اول بود سلطان شد و در آن ایام محمود افغان بر صفهان استقلال یافت و شاه سلطان حسین صفوی را محصور کرد و او طهماسب
میرزا پسر خود را بیرون افکند که چاره نماید و عثمانیه نیز در عراق و آذربیجان تصرف کردند جماعه روسیه نیز نقض عهد کرده برشت آمدند و طهماسب میرزا
بدانها متوسل شد تا نادر شاه افشار طلوع کرد و ملک را مصفا ساخت افاغنه و عثمانیه را برانداخت و بروسیه پیغامی شد و آنان نیز بموطن
خود بازگشتند کوین آن نیز براه خود روان شد پس ایوان نام کودک دو ساله که خواهرزاده کوین آن بود بسلطنت برداشتند بعد از او الیزابت
دختر پطر اول هوس سلطنت کرد و کودک مزبور را مسموم نمود بعد از چندی او نیز زمام سلطنت را در کف کفایت پطر ثالث نهاد و در یکهزار و صد و
هفتاد و هفت پطر ثالث پادشاه شد پس از شش سال بواسطه سوء خلق روسیه او را بکشتند و زن او را که کترین ثانی موسوم بود بشاهی برداشتند
و او بیست و پنج سال سلطنت کرد و با دولت عثمانیه معارضه نموده ایل کریمیه و جزیره یونان را بر ملک روس برافزود و مقرر شد که دولت روم
مزاحم زوارق روسیه نشوند و بگذارند که از دریا بتجارت روند و او ولایت روس را بچند حد تقسیم کرد و صورت پیکر پطر اول را بر فراز کوهی نصب کرد
و در هزار و صد و نود و هشت ارکلی خان والی گرجستان بدو اظهار مخالفت نمود و در شهر پطربورغ مدرسه برای تعلیم فرزندان بزرگان و اشراف بساخت
و مدرسه دیگر بجهه تحصیل علوم و تصنیف کتب و تعلیم و تعلم بنا فرمود و اخراجات آنرا از سرکار خود میداد و بکذا در هر شهری مدرسه و مکتب خانه مقرر شد
و هر کس که در هر علمی و صنعتی ماهر میشد مورد احسان و انعام پادشاهانه میگشت و مدرسه دیگر در شهر پطربورغ بنا کردند که در ساختن کشتی و علوم
جنگ دریا تعلیم جویند و همچنین راه مسکو را الی پطربورغ چنان ساخت که بسهولت تردد و عبور میسور میگردید و چهار کرور از خزانه شاهانه مصروف این راه شد
و پنجاه هزار اشرفی در وجه مصارف اخراجات مدارس مسکو مصروف شد و در سال یکهزار و دویست و ده هجری چون پادشاه ایران یعنی حضرت
شهریار گیتی ستان کامکار آقا محمد شاه قاجار بتفلیس رفته و قتل عام کرده و همانا بعضی از تجار روسیه را بقتل آورد سپاهی بدستاندازی ایران
و مداخلت در بیشه شیران فرستاد چه که مرتضی قلیخان قاجار برادر والا گهر شهریار ایران که بروس رفته بود جوانی متناسب الاعضا و صبیح الوجه بود
طالب پادشاهی ایران و محرک ایشان می شد و در آنحضرت کمال تعزز و تقرب داشت هم در سال گذشته که پادشاه ایران بتفلیس عزیمت فرمود
و دست بقتل و غارت برگشود ارکلی خان والی تفلیس را یأسی تمام از دولت ایران حاصل گردید و حکام داغستان و قراباغ و شیروانات را تاب تحمل
آن مایش شدید نمانده بطرف دولت روسیه میل نمودند لهذا پادشاه روس فرصت غنیمت شمرده سرداری را که در جنگی گلوله توپ پای او را برده
بود و پائی از زر ناب بجهه او ساخته بودند و او را بترکی قزل ایاغ میخواندند با چهل هزار سالدات آتشبار و بیست هزار سوار و توپخانه بیشمار از جانب باب
الابواب و دربند بایران مامور کرد و در وقت وصول بدربند میخواست که بضرب توپ جهان آشوب دربند را مسخر و مخروب کند چون اساس و جدار
و حصار آن شهر از صخور طویل و عریض و ضخیم و استوار بود از ضرب چندین گلوله آتشبار و محاصره چندین با خللی در آن شهر راه نیافت شیخعلی خان دربندی
جماعتی بسیار از روسیه را در خون کشید عاقبت سپهر بیک نامی خیانت کرده شهر را بتصرف روسیه داد قزل ایاغ از آنجا عبور کرده بصحرای موغان
اندر آمد و خوانین قراباغ با قزل ایاغ مراودتی حاصل کردند و بنا بر مصلحت وقت تودد و ترددی بمیان آوردند پادشاه و الاجاه ایران چنانکه سبق

ذکر یافت با عساکر بیکران در نهایت تعجیل بحوالی اردبیل رسید کوه و صحرا از عساکر غازی در زیر کام نهفته با هیبتی و شوکتی جنبش نمود که سردار
روسیه قزل ایاغ را تاب ثبات نماند بلکه امید نجات نماند خود را چون صعوه در مخلب شهباز همی دید یا چون بره در برش گرگ همی نگریست هم درین
ایام مژده خبر رسید که جمعی از روسیه از راه دریا بگیلان اندر آمده اند و تمامت انطایفه را اسیر کرده بحضور زینت افزای تاج و سریر برده اند و بی توهم
حکم بکشتن آنگروه کرده لهذا وسوسه بر نهاد قزل ایاغ غلبه کرده در کار خود متحیر بود مقارن اینحال خبر آمد که پادشاه خورشید کلاه روس از ملک
عمر مأیوس و محروم شده و درین ایام در گذشته سردار روسیه فرصت غنیمت شمرده باستعجال تمام اثقال خود را گذاشته روی بروس نهاد و
نهاده کان وی بدست پیاده کان پادشاه ایران در افتاد و بغارت بردند ذلک فضل الله العلی العظیم مدت سلطنت کترین ثانی بیست و
پنجسال و او را پسری پال نام بوده بر تخت نشانیدند و زیاده از پنجسال نماند و از آن پس در هزار و دویست و شانزده هجری الکساندر با ولیعهد خلف
پال را که در فوت پدر بیست و پنجساله بود بر تخت بر نشانیدند و از معاصر حضرت خاقان صاحبقران فتحعلی شاه قاجار برادرزاده حضرت خاقان
کامکار قاجار است و در مقام خود مذکور خواهد گردید

ذکر نهضت رایات نصرت آیات حضرت شهریاری بسفر آذربایجان و مراجعت قزل ایاغ سردار روسیه شکار حرکت پادشاهی در سلطانیه و گوشمال طالشیه و حرکت بجانب قلعه شوشی و سایر وقایع سال یکهزار و دویست و یازده هجری

آنکه این دفتر بخوانند و اینمعنی بدانند که حضرت سکندر رتبت تیمور عزیمت آقا محمد خان بن محمد حسن خان بن فتحعلی خان قاجار قوینلو از اعاظم سلاطین
عالم بوده در عزم و حزم و رزم و بزم از اقران افراسیاب و چنگیز خان و امیر تیمور گورکان و شاه اسمعیل صفوی است و سراپا رجولیت بوده
از کوه آهن سخت تر و ثابت تر و از سنگ خارا صلب تر و محکم تر نهادی داشت در بطش و سیاست و عزم و صلابت آتش فروزنده
و برق سوزنده بود چون شیراز از رفت عظام رمیمه وکیل را بجهت بیحرمتی و سوء ادب بدین دوده ستوده بطهران نقل کرد و در ممر عبور بی سپر شتاب
و مرور ساخت و چون بمشهد مشرف شد سنگ قبر نادرشاه را که مرمر بود بضرب سندانهای آهنین شکستن فرمود با حیات او جمع نمی شد
که پای بیگانه بملک او رسد بلکه بجز خود پادشاهی در همه اقلیم نمی پسندید چون شنید که قزل ایاغ سردار روسیه از باب الابواب دربند با چهل هزار
کس بموغان آمده از خراسان بطهران آمد و بیورش آذربایجان عزیمت کرد نواب جهانبانی فتحعلی خان نایب السلطنه برادرزاده فرزند مقام
خود را که فرمانفرمای فارس بود بخواند و پند و نصیحت و وصیت کرد و روی بسفر آذربایجان و قراباغ و روس نهاد و ملازمان رکاب را در خدمت
امر بشتاب فرمود و در اوقات نهضت و حرکت والد مؤلف این نامه رضاقلی متخلص بهدایت که عمری در آن حضرت خزینه دار و امین و پس از قتل
سپهبد مغفور شهید جعفر قلیخان قاجار برادر والاتبار خاقان ایران بحکم صداقت و امانت و ارادت و دیانت متصدی خدمات اندرونی و
بیرونی بود بواسطه اندک تقصیری در خدمت حرمیه کرد و قصد وی فرمود و اموال و اسباب او را بگرگین خان گرجی که از ملازمان و فرزند مقامان و سپرده
وی بود مبذول نمود و او از خانه خود فرار کرده با عیال بشاهزاده عبدالعظیم ملتجی شد و پس از حرکت اردو بعتبات عالیات رفته مجاور گشت و در
زمان جلوس خاقان صاحبقران بآستان پادشاهی باز آمد و همچنین بعضی از امرا و وزرای حضرت بدگمان شده و در مقام دفع ایشان بر آمد و
شاهزاده کان فرزند حضرت جهانبانی فتحعلی خان برادرزاده خود را که نواب شاهزاده عباس میرزا و نواب محمد قلی میرزا و نواب حسنعلی میرزا و
نواب حسینقلی خان برادر حضرت جهانبانی بود در رکاب مستطاب منخرط فرمود تمام امنای دولت و امرای حضرت را مأمور بالتزام رکاب
کرده میرزا شفیع صدر اعظم را با میرزا محمد خان قاجار دولو بمحارست دار الملک طهران گذاشته حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله شیرازی را
بهمراه برد و در ایام حرکت محارسان گیلان جمعی را از مردم روسیه که از راه بحر بدان دیار بتصرف خواسته بودند اسیر کرده بحضور فرستادند
چهل تن از آنطایفه را در پیشگاه پادشاهی گردن زدند و باد دریا دریا لشکر مواج و عالم عالم رکاب و افواج از مقر دولت عزیمت سفر آذربایجان
فرمود تخت توپهای آهنین تن و توپچیان ملک طبع بصحرا جنبش گرفتند زمین و زمان متزلزل شد و کوه و صحرا مملو گردید از آن پس زنبورکخانه
و نوبتخانه دشت هموار را کوهسار برشته و تل کردند و سپاه پیاده و سواره دسته دسته و کتیبه کتیبه از اردوی والا مقام و منزل خود برنشستند
سپاهی بیکران در معرض عرض در آمد که راه بر جیب ارض تنگ کرده داشت کوه و دشت و پشته و دره پر از شیران شیرخوی و پلنگان صید جوی گردید
سر سنانها بر ابر افراشته آمد و ماهیچه خیمها از ماه گذشته سرادق زرنگار رنگ هوا را بلون طاوس کرد و بیارق گوناگون افلاک را بگونه بوقلمون نمود

بحری بشورش آمد موجش همه حسام کوهی بجنبش آمد سنگش همه تبر جوشن ورای البرز از خشان ستوه و البرز با جوشن آورده مستتر
خون جهد و کشیده به از باده این زجام تیغ دو رو گرفته بیاد ساده آن بر. چون خبر حرکت طوایف قزلباشیه ایران بمسامع همراهان قزل اياغ
سردار روسیه رسید از این اخبار متوحش شدند و چنانکه سبق ذکر یافته هم از آنجا که مسبب الاسباب حضرت خداوند حکیم وهاب است مقارن
اینحال خبر فوت پادشاه دیجاه دولت بهیه روسیه رسید سردار رزین رای سپاه روس قرین اسف و افسوس گردید و علت فرو ریخت
در سوک دارای روس زینروزه سجاده برسند روس و صلاح دولت را در مراجعت به پطرزبورغ دانسته بسیاری از اثاثه سردار
خود را گذاشته لوای معاودت و مراجعت بدار الملک پطرزبورغ برافراشته پادشاه صاحب حزم صاحب عزم ایران حضرت آقا محمد شاه والاجاه
در بیست و پنجم ماه ذی قعده الحرام از دار السلطنه قصد آذربایجان و ورود قزلرکه سامان روس و ایران است کرده و بقوانین متداوله
خاقان ترک و جهانبانان ترک مقدمه کارزار را منوط بشکار کرد نخست امیر کبیر سلیمان خان بن محمد خان قاجار که ملقب باعتضاد الدوله
بود با دوازده هزار سوار جرار شکار پیشه مامور شد که از حد زنجان خمسه الی عرصه سلطانیه چنان دایره کنند که شکاری از جرگه خارج نگردد
و امرای دیگر نیز بدین خدمت مامور شدند یک کیهان حیوان مختلفه در آن وادی جمع نمودند پادشاه جهاندار شیر شکار با شوکت افراسیاب
و حشمت اسفندیار بمیان جرگه در آمده به تیر و کمان و تفنگ و شمشیر چندان خون بیخت که از سهام او اسد در مرتع سپهر بگریخت. لمؤلفه

آری چو شیر شرزه گراید بعزم صید گور و گوزن را سزد از خوابگه سفر جز کمان ز دست جهانجوی چون بخواست از خون وحش و طیر مباشت
جوی و جر مرغ دو پر نماند بگیتی چو پر گشاد از آشیان ترکش شه طایر سه پر زان خنجر دو دم چو شکالی بلی اسد زمان ناوک سه پر چو پرندی بلی چه شیر

از آن پس امرا و خواص و سرداران و نوئینان و اکابر طوایف را اذن اصطیاد داد پیداست که از پیاده و سوار حربه دار با شکاریان مسکین چه
کنند بعد از پنج روز توقف در چمن سلطانیه از راه میانج و اردبیل به آدینه بازار رفتند و چون طوایف طوالشیه دست از طریقه سرکشی بر نداشته
بودند ده هزار کس با مهدیقلی خان دولو و پیر قلیخان شامبیاتی و مهرعلیخان قاجار بتنبیه آنطایفه معظمه مامور شدند در روز جمعه وارد
آدینه بازار گردیدند در ایام تحریک از سلطانیه نامه خلوص نیت ختام از جانب شاهزاده مسعود محمود خلف تیمور شاه بن احمد شاه افغان در رسید
و فرستاده او مورد التفات گردید چون امر ولایت قراباغ ناتمام و امیر کبیر ابراهیم خلیل خان بن پناه خان جوانشیر سر متابعت در نیاورده
بود و در مقر ایالت آبا و اجداد عالی نژاد کمال جلال داشت رای گیتی آرای شاهنشاهی چنان صواب دید که نخست امر پناه آباد و شوشی را یکرویه گرداند
آنگاه با مردان ناموی جنگ اوریجانب قزلر نهضت فرماید لهذا بنه اردوی بزرگ را در آدینه بازار بنواب شاهزاده حسینقلی خان ثانی قاجار
سپرده امیر کبیر سلیمان خان را نیز بزرگی لشکر و اتالیقی او واگذاشته حاجی ابراهیم خان شیرازی وزیر اعظم را نیز با آنها بمواظبت منصوب فرمود
و جمعی از جیوش قاهره را در نزد آنان نهاده پنجهزار سوار و سه هزار پیاده را در رکاب ملازم کرده در هنگامیکه از وفور باران رود کر و ارس
متحد شده بودند و پهنای آب بهشت فرسنگ در رسیده از سپاه دارای ملک آرای قاجار را اشارت بابشارت آن شهریار بخلف شنوانشدند
خود را بر آن دریای بی پهنای جیحون فسحت سیحون وسعت زدند و چون صرصر از آن بحر اخضر در گذشتند و بمنزل اقچه بدیع نزول اجلال و نصب
سرادق جلال فرمود که از آنجا بشهر شوشی ایلغار کند و امیر کبیر ابراهیم خلیل خان را بقید رقیت در آورد گردون را بر شتاب او خنده و حیرت
بود و قضا را بر تعجیل او نهایت شادکامی حاصل که بپای خود بمقام فنا عجول است و باجتهاد خویش بمصاد خود عاجل که لاتدری نفس
بای ارض تموت در سیزدهم ذیحجه مصطفی خان شیروانی سعادت زمین بوسی یافت و در ساحل ارس سفیر پادشاه دیجاه ترکستان و ما
النهر امیر معصوم مکنی بشاهمراد ملقب ببیکیجان اوزبک فرمان فرمای بخارا بحضور مهر ظهور آمده حسینقلی خان بادکوبه و جواد خان قاجار گنجوی نیز بحضور
آمده اعاظم بروسا و ارکان و روسای قراباغ و داغستان داغ عبودیت بر ناصیه متابعت بر نهادند در بیستم هم شهر مذکور نواب حسینقلی خان
و بنه را احضار و از رود غیاث الدین اراده گذار داشتند و از تقدیر قادر کردگار بیخبر بودند که در رود در کنار رود و خول در نار نمرود و فتوح
آذربایجان آتشکده سوزان و در او تسخیر شوشی سرمایه سکوت و خموشی خواهد بود

در ذکر مجملی از حسب و نسب امیر کبیر ابراهیم خلیل خان بن پناه خان جوانشیر قراباغی و فرار او و تصرف و تسخیر پادشاه ایران شوشی را و شهادت کثیر السعادات آنحضرت در آن شهر باسم بحکم تقدیر خداوند قهار مقدر

بر مصنفان منصف لازم است که در ایضاح نسب و حسب امرای بزرگ و خوانین عالی نژاد بی منت و غرض و ضنت و بعض حقایق حال او فرو نگذارند
و تحقیق اینگونه امور و واقعات را برد و قبول هر بو الفضول معوق و معطل نگذارند و فی المثل هر کس در دولتی با ذی شوکتی مقابله و مخالفت کرده او را
بد تو نسب و فتور حسب نستایند چه همه ابنای عالم از احفاد حوا و آدم و عزت و ذلت هر قوم منوط بتقدیر حی قدیر است و خردمندان دانند که
علو همت و سمو فطرت نه بتقلید است آفریدگار هر کس را چنانکه خود خواسته و مصلحت دانسته آفریده است الارواح جنود مجنده خبری فرزانه
پسند است و هر کس در فطرت نهادی وارد محصوص گل خار نگردد و خار گل مل سرکه نگردد و سرکه مل علت از خار نروید همیشه جز خار از بار زنزاید
همواره جز بار و الانسان تصاریف دهر فرو نگردند و بزرگ منشان از تخالف ایام خورد نشوند ابراهیم خلیل خان بن پناه خان مردی والا همت
بوده و پشت در پشت در ایل جلیل جوانشیر که انجب اعیان طایفه سارچه لو اند امارت و حکومت نموده اصل این ایل از ترکستان است و از قبایل اوشیر
خان بن یلدوز خان پسر چهارم اغوز خان بوده اند که ایشان را اوشار و افشار خوانند و بقانون مغولیه از امرای دست راست می باشند
که ایشان را جوان غار نامند و وجه تسمیه جوان غار و برانغار که در حرب و یاساق بر میمنه و میسره اطلاق کنند در حقیقت آنست که حکمای قدیم کشتن
حیوانات را جز در دست بزرگی کامل جایز ندانستند چنانکه در فارسیه باستانیه ایران متداول بوده و در بنی اسرائیلیه موسویه سرایت کرده
کبار سلاطین و حکمای مغولیه نیز شایع گردید که حیوان را بنی کامل یا پادشاه عادل نایب او خلیفه ذبح نمودندی لهذا سلاطین مغولیه گوسفند بهمه را
کشتندی و از از سینه ذبح کردندی کشنده گوسفند سلطان بودی و وزیر سلخ کردی و دست راست گوسفند نصیب و بهره انجب قبایل
شدی و چپ و سایر اعضا بتفاوت مراتب بسایر عشایر و قبایل تقسیم یافتی لهذا در هنگام رکوب و حروب نیز این قاعده مجری بود که جمعی
در دست راست و گروهی در دست چپ بر قلندی و بلغت مغولی راست و چپ را جوانغار و برانغار خواندندی و غلامان را در رقفای
سلطان و خان جای بودی که قول گفتندی علی الحال ایل جلیل جوانشیر و اوشار از جوانغار بوده اند و داخل آن بیست و چند قبیله هستند از ترکستان آمدند
که با هولاکو خان متخیر بلاد گشتند و در هر جا بماندند و در زمان امیر کبیر تیمور گورکان دیگر باره از روم باز آمدند و در ترکستان و قندهار و کابل
و ایران پراکنده و ساکن شدند و بسیاری در کابل و قندهار سکونت جستند گروهی که در عهد دولت صفویه خاصه شاه عباس ماضی در قراباغ
و اران بوده اند رئیس و بزرگ ایشان ابراهیم خلیل آقا نام بوده بعد از آن پسرش پناه آقا و بعد از او فرزندش ابراهیم خلیل آقای ثانی همچنین
آقای ثانی و بعد ابراهیم خلیل خان ثالث که در زمان نادرشاه افشار بوده و نادر ایل ایشان را کوچانیده بسرخس نقل و تحویل داد و بعد از قتل نادر جماعتی
از آنها بغوریان آمدند و با هزاره منازعه کردند و مظفر شدند چون احمد شاه ابدالی افغان استقلال یافت ایل جوانشیر را از غوریان بکابل
کوچانید و در آن حدود ساکن و بسیار شدند تا پناه خان ثالث از آنجا بجد و قراباغ آمده سکونت گرفت و قلعه مشهوره شوشی را
بنا کرده پناه آباد نام و سکه مشهوره به پناه آبادی زده که یکطرف آن لا اله الا الله و محمد رسول الله و علیا ولی الله بوده و طرف دیگر ضرب
پناه آباد و وزن آن یکمثقال یکعباسی رایج بوده و اکنون بده شاهی رسیده و چنانکه در ضمن واقعات نواب سلطان گیتی ستان
محمد حسن خان قاجار و کریمخان زند مرقوم شد پناه خان جوانشیر قراباغی در آن ملک جلال و استقلال یافته سلاطین ایران را تمکین
نمیکرد و اتباع و اشیاع وافر داشت بسلطان شهید محمد حسن خان نیز متابعت نمود و او بر سر شوشی رفته مفتوح نگردید که او فرزندار شدش
امیر ابراهیم خلیل خان بعد از پدر ریعالاتبار در ایام شهریار قاجار گیتی ستان آقا محمد شاه از شوشی بحضور نیامده دفع همی دادی و بیکار همی
کردی تا در این اوقات که شهریار قاجار بعزم حزم بر سر او ایلغار برد تاب مقاومت در خود نیافته از شوشی بدر آمده بولایت داغستان رو
نهاد حضرت آقا محمد شاه قاجار پر حشمت کارزار با صادق خان شقاقی و جمعی از مقربان حضرت بشوشی رفته شوشی را بتصرف خود در آورده
بعد از پنج روز توقف در صباح بیست و یکم شهر ذی قعدة الحرام بعد از ادای فریضه صبح در دست سه نفر از خدمتکاران خلوت بسعادت
شهادت که پیوسته طالب بود فایز گردید مجمل آن واقعه آنکه صادق نام گرجی و خداداد نام اصفهانی و عباس مازندرانی که فراش خلوت
و پیشکار خدمت بودند شب هنگام در خدمت مخصوصه خود تغافل و تکاهل کرده مایه تغییر مزاج پادشاهی گردید و بدیشان تهدید بقتل شد
و آن سه تن از بیم جان خود با یکدیگر توافق و تعاهد کرده بالاتفاق بر گرد حضرت خسرو آفاق آمدند و دست جسارت بر گشادند و زخمی چند
منکر بر آن اعضا و پیکر زدند و شاهباز سدره نشین روح پرفتوح آن سلطان عالیشان از قفس تن بدر رسته بمکان روحانی خود پیوسته

الحضرت

انحضرت در آن هنگام بدان سه شوم اختر کمنام فرموده بود که مراد رجائی گشته یکی از سپاهیان من براحت و سلامت بمنزل و خانه
خود نخواهند رسید و در آن حالت اندوه عساکر خود داشت تا از گیتی درگذشت **نظم** سلیمانی افتاد دریای نور همان نشه کرد
بر سیل زور تن مرزبان خفت در موج خون کلاه کیانی شدش سرنگون چنین است رسم این گذرگاه را که دارد باد شد این راه را
یکی را برارد به هنگامه بر یکی را ز هنگامه گوید که خیز کجا رستم زال و سیمرغ و سام فریدون و هوشنگ و جمشید و جام زمین خورد و
ما خورد شان و سیر نیست هنوزش ز خوردن شکم سیر نیست الا ای جهانبان جهاندار باش چو خفتند ایشان تو بیدار باش بخ
بخش و بپوش و بنوش و بده که جود و کرم از همه کار به الحق آنحضرت پادشاه بزرگ جهانگیر جهاندار با سیاست و صلابت و شجاعت
و مهابت و در لشکرکشی و دشمن کشی و قهر اعدا و تربیت احبا و عزم ثابت و حزم محکم سالها است که بیمثل و نظیر بوده چنانکه از بدو حالش
اشارت رفت و واقعاتش بعبارت آمد بصدمات گیتی ممتحن و در دقایق امورات مجرب جهاندیده زحمت کشیده بود بر اوضاع ممالک
مینا و بر احوال خلایق دانا بر جمهور رعایا و برایا مهربان و در عهد او از امرا و وزرا احدی را یارای خلاف و اعتساف بر زیردستی نبود علی شاه
افشار مشهور بعادل شاه بجهة انقراض نسل سلاطین قاجار در بهشت سالگی آلت رجولیت او را قطع کرد و او را ابتر خواست و حکمت خداوندی
گیتی را از نسل او مشحون کرد و او خود سراپا رجولیت و مردانگی بود و دولت الوارثه و افشاریه را برانداخت و با اعدا مکافات بجا آورد و سراسر
ایران را از مدعیان مستخلص و صافی کرد و در اندک وقتی ممالک را آراسته و پیراسته نمود و بزیب و زینت لباس مایل نبودی غالب اوقات
بملبوسات پشمینه قناعت کردی و اصلا خودآرائی ندانستی هرگز در اسفار قشلاق و برف و باران باشلق بر کمر و دستکش نداشتی
و هرکه بدین هیأت دیدی مؤاخذه فرمودی و دیناری از مقرری سپاهیانش را کسر کرده کار خوردن نمیتوانستندی و جز او بر لشکر و کشور
حکم کسی روا نبودی میرزا محمد شفیع مازندرانی که دبیری با تدبیر و از مبادی کار در رکاب آنشهریار خدمت میکرد قدرت بر توسط احدی
و تسلط بر عزل و نصب ملازمی نداشت عقل و تدبیر شاه خود از همه عقلا بیشتر بود مع هذا هم در بعضی اوقات با حاضران مشاورت میفرمود تا مرات
عقل و کیاست و کذب و صداقت هر کس را تجربه و آزمون کند گویند در شیراز پیکی از اهل الله رسیده بود و او از عوالم الطاف مقامات
حاصل کرده در قتل عام کرمانیان با اعتماد الدوله حاجی ابراهیم خان فرموده بود که مکرر با حق تعالی مناجات و عرض حاجات کرده ام که اگر کرمانیان را
استحقاق نیست مرا بر آنشهر ظفر مده و الا بقتل عام خواهم پرداخت همانا گناهی کرده اند که مرا در قتل ایشان رحمتی در دل نیست و الا قسی
القلب نیستم العلم عند الله مدت عمر مبارک آنحضرت پنجاه و هفت سال بوده و از آغاز خروج از شیراز و مرگ کریمخان هجده سال و ده ماه
گیتی ستانی نموده تا یکسال قبل از شهادت تاج بر سر ننهاد و بر تخت سلطنت جلوس نکرد با اصرار اهالی ایران جواهر زواهر مشهوره را
بر بست و تاج بنهاد و بر تخت بنشست صیت جلالش در عرب و عجم و روم و روس و هند و ترکستان منتشر شد خوارزمیان و بخارائیان
و افاغنه و اوزبکیه از بیم او خواب و راحت نداشتند و او را برتر از شاه اسمعیل صفوی می پنداشتند در بطش و باس برادران ابقا نکرد و در آن
باب وی محق بود چه بسیار با وی مخالفت کردند و چون میدانستند که وی را خلفی نیست و برادرزاده خود را بجای فرزند ولیعهد خواهد کردن
از این کار متحاشی بودند و آخر الامر تقدیر با تدبیر موافقت کرد و این نیز دلالت بر اصابت رای و رزانت اندیشه وی کند چه در نهاد و نظر پادشاهان
بینشی مخصوص است که از افاضات ربانی و واردات روحانی است و ایام خروج و جهانستانی وی هفت سال بود و یازده سال و ده ماه
با الاستقلال ملک راند و از آثار خیر آنحضرت تذهیب قبه مرقد حضرت اباعبدالله الحسین بن علی سلام الله علیهما است و همچنین ضریح نقره
مطلای مرقد نجف اشرف و روضه مقدسه رضویه سلام الله علیه و جامع قزوین نیز از عمارات خیر آن پادشاه مغفور است هم تعمیر بلده طهران
و آنچه درونی و بیرونی این شهر است از آنجمله است و از برادران او بعد از شهادت وی جز نواب علیقلیخان کهتر برادر و مصطفی خان مکفوف نماند و از جمله پیش
بینیهای آنحضرت و وصایای او بنایب السلطنه فتحعلی خان جهانبانی وارث و ولیعهد خود یکی این بوده که بعد از من هر وقتی که مهد علیا والده
عظمای تو بتوسط عم اکرم اصرار کرد در دفع او ساعی باش که ملک از میان برود و ایضا وقتی در ایام سلطنت اشتر قربانی را چنانکه رسم سلاطین
است نحر کرده با طبل و نای در شهر همی گردانیدند آنحضرت لختی تأمل فرمود و اظهار کرد که این کار نیز از جمله تجملات مستدوله است و مایه پریشانی خاطر
بعضی از انجاب خواهد گردیدن چه مرا بخاطر است که در ایام توقف شیراز که بر رسم رهانت و گرفتاری در نزد وکیل معزز بودم و خرج من بر دخل

چیره بود و از ضیق معاش روز روشن بر چشم تیره در ایام عید اضحی چنانکه رسم است اشتر قربانی به درب سرای آوردند و اظهار طمع کردند
همانا وکیل خرج مراتقدی حاضر نبود و در امضای رضای آنگروه مسامحه مینمود تا کار بجائی رسید که بر درب خانه ام متوقف شدند و سربازی
زیاده از اندازه زدند مرا شرم آمد و نگین جواهری که بر خنجر داشتم به بازاریان فرستاده بفروختم و بهای آن بیاوردند مبلغی نقد و خلعتی از ملبوسات
خاصه خود بدان کرده دادم تا از آن جا بگذشتند چه بسا مردم با نام امیرزاده که در چنین وقتی زری آماده ندارند و این اوباش بر در سرای ایشان
اصرار و لجاج کنند و نروند و مایه خجلت وی گردد کاش این رسم برافتادی تا بزرگزادگان نام آوری زر را خجلتی روی ندادی ایضا
روزی حضرت نایب السلطنه فتحعلی خان جهانبانی بدان پادشاه آگاه خدمتی شایسته کرد یا سخنی درخور و بایسته گفت تا طبع آنحضرت نیک برشکفته
شد و بدان آزاده فرمود از من تمنائی کن که روا دارم شاهزاده آزاده را تملقی و خوش آمدی بخاطر رسیده عرضه کرد که الحمد مرا از دولت
آنحضرت حاجت و نیازی نیست کارهایم بر وفق نظام است و وسعتی و راحتی تمام دارم اما اگر تخفیفی در جمع مال رعایا رود مزید دعاگوئی دولت
شود پادشاه دانا برآشفت و او را براند و پس از لابه و الحاح و انابه دگرباره بخواند و فرمود ای فرزند ارجمند رایت خام است و بر خطا است
چون بار رعایا سبک گردد از حالت اینگروه عامه تجربتی حاصل نکرده رعیت چون آسوده گردد در فکر عزل رئیس و ضابط افتد و علی هذا القیاس چون
عموم اهالی ملک را فراغت روی دهد بعمال و حکام تمکین نکنند و در فکرهای دور و دراز در افتند این گروه فرومایه را باید بخود مشغول کرد
که از کار رعیتی و گرفتاری فارغ نگردند و الا کار زراعت و فلاحت نقصان پذیرد و توفیر غله و حاصل ضعیف شود و قحط پدید آید و لشکری از
کار بیفتد و فسادهای عظیم روی دهد و ملک از میان برود ارباب زراعت و فلاحت باید چنان باشند که هر ده خانه را یکدیگ نباشد تا بجهة
طبخ آشی یکروز بعطلت و انتظار بسر برند و الا رعیتی نکنند و نقصان در ملک روی کند ایضا وقتی در طهران نقاشی چند را بنقش عمارات
ارک و خلوات دیوانخانه مقرر فرمود پس از اتمام پدر مؤلف را فرمود که بنقاشان اجرتی ده ولی معین نکرد از غایت احتیاط و دقتی که آنحضرت را
بود پدر فقیر ندانست که بنقاشان چه مقدار انعام یا اجرت باید داد و از پاس او نمیتوانست که دیگر بار از مبلغ و مقدار پرسش کند و این حکم مبهم
بماند پس از روزی دو سه از دیوانخانه کلاه فرنگی برآمده عزم نقاشخانه و تفرج باغ سلام عام فرمود و در حوالی صندوقخانه آن اهل
کسب پدید از ایشان پرسش کرد عرض کردند که ما نقاشیم که در فلان عمارت خاصه نقاشی کردیم و ما را بخازن حوالت فرمودی هنوز
اجرتی و انعامی بما نداده فورا پدر مؤلف را بخواند و بدو فرمود که اجرت نقاشان را چرا ادا نکردی همانا تصور کردی که نقاش دیگر باره بماند
و چند بار نزد تو آید و عذر گوئی و دفع دهی و نومید شود آخر برود و باز نگردد و در دفترخانه ما براتی باسم اجرت نقاشی بگذرانی و پس از مدتی بخرج آری یا
چه میدانم که اجرت نقاشی رسیده یا نرسیده و اینان نیز اجرت عرض مجدد نخواهند کرد بدینگونه در عرض سال مبالغی از اموال ما را بحیله خواهی
خورد و با مستوفیان دیوان خواهی ساخت و برشوه و عشوه محاسبه خود خواهی پرداخت و فورا فرمان داد که روزبانان و مردم کشیکخانه
و دژخیمان و میران غضب حاضر شدند و حکم بقتل او کرد طناب در گردن او افکندند و قریب بهلاکت شد عرض کرد که مرا رخصت فرمائید
که من مزد نقاشان را از خود خدمت کنم و هرچه مقرر شود بدهم پادشاه سیاست پناه او را اطلاق فرمود و مبلغی جریمه این گناه عظیم بر او مقرر
کرد وی بیرون رفته زری نقد حاضر آورد پادشاه والاجاه خندان خندان آن سکه‌های زر را تصرف فرموده دو سه تومان از آن را بنقاشان
انعام فرمود و مابقی را در جیب فرو ریخت و از اینگونه امورات و اتفاقات زیاده از حصر وقوع یافته که اگر تحریر در آید تفصیل یابد و تمام اینگونه
احکام از روی حکمت و سیاست مدن بوده و ظاهرا در نظر اهل ظاهر غریب مینموده همانا از اهالی خلوت آنحضرت مگر کسی را گوش و بینی
صحیح بوده است چه بهر ایرادی حکم بریدن گوش و بینی چاکران حضور همی فرمود و گاه گاه که بریدن گوش کسی حکم رفتی فرمودی که بجهة تماشا
دیگر قدری بجای گذارید و خود نیز گاهی بکارد شکاری گوش ملازمان بریدی و آنچه کردی بر وفق حکمت بودی چه بعد از نادرشاه عموم خلق
در دولت زندیه ببطالت و لهو و لعب معتاد شده بودند و امر ملک را نظامی نبودی لهذا خفتگان را از خواب غفلت بسیاست بیدار همی
فرمودی خردمندان دانند که رحمت و جمال صرف باعث غفلت و راحت و استراحت و تن آسائی و تن پروری همه عالم شود و غضب و قهر
و جلال و بطش و باس و سیاست باعث ملالت و کسالت و نفور و عداوت قلبی کل خلایق گردد لهذا حال پادشاه چنان شد که بیگانه
و خویش و غنی و درویش را بدو امید نماند ناچار مردم بستوه آمدند و با آن جلال و هیبت شبی چند از ملازمانش وی را بکشتند و پس از دو در

دولت کریمخان زند چنان شد که چاکر از مولا و بنده از آقا و رعیت از حاکم نترسیدندی و اسباب لهو و لعب و عیش و طرب غالب گرد و مدت پانزده سال مشتر خلایق در مهاد امن و امان برآسودند تا کار چنان شد که او از میان رفت و دولت بخاقان قاجار منتقل شد بنابرین این شهریار حکیم دانا و بینا دانست که اکنون گاه سیاست است و چنین کرد تا خلق تابع شدند و فی الواقع در عوالم سیر و تفتیش خود نیکو دیده لیکن چون از اندازه درگذشت و از حد اعتدال انحراف جست خاقان قاجار کار بر عباد الله تنگ کرده رحمت خداوندی که بر غضب سبقت دارد آنچه اقتضای غیرت و ملک الملوکی است بظهور آورد تنی دو سه از خادمان بهمایه که نامشان در جریده عوام ثبت بود علی الصباح بدیشان نوعی قتل برفته بودی و شب بر ستاره و ماه نظاره همی کردند همی کرسیشد چنان شد که آن پادشاه ذوالبطش الشدید را آن سه چهار فراش گمراه در فراش سحرگاه بکشتند و آن مداشتی عجیب که را چنین گمان رفته بود که دولتی بدین شوکت و صولت بدست دو سه نفر از دنی ناس انقراض یابد ذالک تقدیر العزیز الحکیم رباعی تاریخ جهان که قصه خورد و کلان ثبت است در وز شیر مردان و یلان در هر ورقش بخوان که فی عام کذا قد مات فلان بن فلان بن فلان

در بیان وقایع و اتفاقات که پس از قتل و شهادت شهریار سعید شهید حضرت آقا محمد خان گیتی ستان کامکار قاجار روی داد

بعد از ظهور این واقعه که نمونه اذا وقعت الواقعه بود خانیان ثلاثه نزد صادق خان کاذب شقاقی که همانا با او راهی داشتند رفتند و شرح حال با او بازگفتند او باور نکرده که پشه بر پیل و قطره بر نیل غلبه کند بمضمون قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین دلیل و برهان خواست بازوبندهای مشهور بدریای نور و تاج ماه را بردند و بر قتل آن پادشاه والاجاه برهان و گواه کردند و بدو دادند خاتم جم در دست اهرمن تر من دررا فتاده داعیه سلیمانی حاصل کرده و همانا ندانست که محققین دوراندیش از پیش گفته اند که نظم گر انگشت سلیمانی نباشد چه خاصیت دهد نقش نگینی علی الصباح در اردوی خدیو خسته جگر خونین جگر از این زمزمه همهمه آثار فزع اکبر جلوه کرد محمد حسینخان سرکشیکچی باشی قاجار و میرزا رضا قلی نوائی منشی الممالک که از مقربان آن شهریار بودند سراسیمه بخوابگاه حضرت پادشاه ایران رفته و درون شدند تن حضرت شاهی را چون ماهی در بحر خون غریق یافتند دود از وجود آنان برآمد اینقدر کردند که آنچه از اسباب و اثاثه سلطنت باقی مانده بود برداشته بار دوباره گشتند و با پیر و جوان هم از راه نخجوان روانه دارالسلطنه طهران شدند و اهالی آن ولایت بقایای اردو را غارت کردند چون این خبر قیامت اثر در اردوی بزرگ خاقان ترک انتشار یافت اردو بهم برآمده عساکر متفرق شدند نواب امیرزاده حسینقلی خان و حضرت شاهزادگان و امیر کبیر سلیمان خان اعتضاد الدوله از راه رشت عازم تختگاه ری گردیدند حاجی ابراهیم خان شیرازی اعتماد الدوله با تفنگچیان مازندرانی از راه اردبیل و زنجان بطهران عزیمت کردند نجفقلی خان شاهسون در راه با ایشان مرافقت کرده و نواب علیقلی خان برادر شهریار مغفور ذی شان از ایروان براه مراغه و خوی و تبریز عبور و خیال خام سلطنت مغرور در چهار فرسنگی طهران نزول کرد امرا در قزوین یکدیگر ملاقی شدند و بالاتفاق در قریه دولاب طهران بار اقامت افکندند اما صادق خان کاذب شقاق پیشه که درین واقعه متهم بود با یکهزار سوار از دنبال اردو همی تاخت و کاری نساخت مع القصه اعتماد الدوله حاجی ابراهیم خان شیرازی و مهدیقلی خان قاجار و پیرقلیخان شامبیاتی و مهرعلیخان دولو و محمد حسینخان قوینلو کشیکچی باشی بزحمات تمام خود را رهانیده و بحوالی ری رسانیده در خارج طهران اجتماع کردند و چون حضرت شاهنشاه پیش ازین در هنگام سفر آخرین امیر کبیر میرزا محمد خان بیگلربیگی طهران را سپرده بود که اگر امری واقع گردد جز نواب نایب السلطنه جهانبانی فتحعلی خان را بدخول طهران و جلوس بر تخت سلطنت ایران تمکین نباید کرد وی نیروی نیران عساکر و امرا را راه بدار السلطنه ری نداد و بمشاوره میرزا محمد شفیع مازندرانی عریضه بخدمت زیبنده تختگاه شاهی جهانبانی نگاشتند و قدوم او را بدار السلطنه استدعا کردند چندانکه علیقلیخان و حسینقلی خان اصرار در ورود ری کردند امیر کبیر میرزا محمد خان بیگلربیگی و میرزا محمد شفیع وزیر مازندرانی نپذیرفتند حتی آنکه صراحتا بدانها پیغامات تهدید آمیز دادند و در بروی احدی نگشادند و در واقع آن امیر و این دستور بزرگ دیانت نقلی و نعمی جزیل در این امر عظیم کردند و حقی بزرگ بر دولت خاقان ترک اثبات نمودند و شبها بر برج و باره همی گردش کردندی و پیادگان و تفنگچیان مازندرانی را دل دادندی تا حضرت وارث تاج و گاه جهانبانی فتحعلی خان نایب السلطنه از شیراز جنت طراز در رسید و بر تخت موروثی تکیه کرد

در تفصیل اطلاع حضرت شاهزاده جهانبانی فتحعلی خان نایب السلطنه از واقعه خاقان

ذکر آگاهی و عزیمت حضرت فتحعلی خان قاجار بطهران شهید و از شیراز عزیمت طهران فرمودند

پوشیده نماناد که حضرت نایب السلطنه جهانبانی فتحعلی خان ثانی بعد از
سفر کرمان و تسخیر فارس بامر پادشاه کامکار قاجار بایالت فارس و کوهکیلویه و لارستان و یزد و کرمان مشغول بود و پادشاه سعید
شهید در وقت عزیمت سفر آذربایجان و قراباغ و روس و قرا او را احضار فرموده پس از وصایا و سپارشات دیگرباره بشیراز مرخص کرد
و سیم در ایام محرم الحرام که بتعزیه داری سبط حضرت نبی انام اشتغال داشت این خبر موحش بآن حضرت رسید پس از سوگواری و تعزیه گذاری
عیال و اطفال را در شیراز گذاشته و شاهزاده آزاده نواب محمد علی میرزا را که در آنسال نه سال داشته بصیانت و محافظت اهل حرم مامور فرمود
خوانین قراگوزلو و قاجار و افشار و کلپایگانی و جمعی از مقربین را بخدمت شاهزاده محمد علی میرزا نایب الایاله فارس مامور فرمود و بابا بیگ
استرابادی را به لله گی سرافراز کرده با حسین بیگ قاجار قزوینی یوزباشی غلامان خاصه که مردی دلیر و شجاع بود و شش صد تن از سواران
مبارز زبده نخبه برگزیده پسندیده در روز نوزدهم محرم سال یکهزار و دویست و دوازده از شهر شیراز بیرون آمده بقعه شمس الدین
حافظ عارف شاعر شیرازی نزول کرده و دیوان غزلیات او را از خادم بخواست و نیت خود را از آن دیوان تفألی برآراست در لوحه
صفحه غزلی واقع شده بود که این بیت از آن است که نظم ای عروس ظفر از بخت شکایت منما حجله حسن بیارای که داماد آمد این
بیت را بفال فرخ گرفته و از برورات لسان الغیب شمرده موکب ظفر کوکب را بجانب طهران عطف عنان کرده در مدت یازده روز بیست
و چهار منزل راه بپای رخش جهان پیمای پیموده دوازدهم روز در منزل کناره گرد برادر کهترش نواب حسینقلی خان ثانی و اعتماد الدوله
حاجی ابراهیم خان شیرازی که هنوز در خارج شهر طهران بوده راه بدرون نیافته بودند بحضور سعادت ظهور نواب مستطاب نایب السلطنه
جهانبانی فتحعلی خان ثانی شرفیاب شدند و برکاب بوسی آنحضرت سعادت یافتند و اظهار عبودیت و ارادت کردند با نواب عم اکرم علیقلی خان
قاجار که هنوز بحضور حضرت شهریار نیامده بود خطابی و عتابی رفت و نواب شاهزاده حسینقلی خان باستمالت و احضار او مامور
و هم از میان راه فرمانی شاهانه از جانب جهانبانی بنور محمد بیگ غلام سرکار اشرف اعلی که ضابط خالصه جات مازندران بود مرقوم شد
که چون ولایت مازندران و دار المؤمنین استراباد ملک طلق این سلسله سلطنت نژاد است و شهریاری مخزن جواهر و نقود و انبار ذخایر
و تحایف خاصه شریفه حضرت شهریاری است و ایلات و احشام بسیار در آن ولایت متوطن میباشند در حفظ خزاین و دفاین سلطانی اهتمام
باید لهذا نور محمد بیگ در آن امر رعایت انضباط کرده و کمال اهتمام در انتظام امر مازندران بظهور آورده و امام قلیخان قاجار بیگلربیگی
استراباد نیز در ضبط و نظم آن ملک موروثی مساعی جمیله بظهور آورد و خدمات کلیه بانجام رسانید و بکمال شوکت و ظفر موکب ظفر کوکب از کناره گرد
عزیمت ورود دار الخلافه طهران فرموده علی قلیخان عم برغم جمعیتش تفرقه مبدل گردید و ناچار برکاب بوسی حضرت شهریار آمده و داخل
طهران شد امیر کبیر میرزا محمد خان قاجار دولو بیگلربیگی طهران فرزند ارجمند خود اللهیار خان را قبل از ورود باستقبال موکب مسعود روانه
نمود و بعد از دخول بشهر خود در حوالی دروازه اظهار خدمتگذاری و جانسپاری نمود و مورد التفاتی بی اندازه شد میرزا محمد شفیع
وزیر که دبیری بود فرمان پذیر بحضور اعلی آمده تفقدات ملکانه دید و چون نواب علیقلی خان را از تعظیم و تکریم برادرزاده خود حضرت سلطان
فتحعلی شاه جهانبانی گردنکشی بظهور آمده اعزازی ندید و در کنجی خزید تا بحکم وصیت خاقان سعید شهید نواب مهد علیا از و توسطی کرد
حضرت جهانبانی یعنی وارث و ولیعهد تخت خاقانی فتحعلی شاه والاجاه امر فرمود که علی قلیخان را محبوس و مکفوف و در بارفروش مازندران
مسکون و موقوف دارند چنان کردند و پاسبان او در ایام گرفتاری محمد مهدیخان بن محمد حسن خان بن حاجی محمد خان دریابیگی مازندران
بود که پدرش از چاکران او محبوب و در دولتش بحجه منکوب آمده بود و نظم چنین است کردار گردان سپهر که او راست قهر و که او راست
مهر مجملا آنکه حضرت شهریار گیتی مدار وارث و ولیعهد دولت خاقان سعید شهید قاجار در چهارم شهر صفر المظفر بر تخت سلطنت ایران
جلوس و میرزا اسمعیل ناظر را که بآوردن عیال و اطفال و شاهزادگان شیراز از اصفهان مامور فرموده بود باتفاق احمد خان کرمی ایشیک آقاسی
باشی و محمد شریف خان سرکرده سواره برکشاطی و سایر سردستگان و چاکران مستوران سرادق سلطنت را از فارس بطهران آوردند و
بخدمت پادشاه والاجاه حضرت سلطان فتحعلی شاه مستفید و مستفیض گردیدند همه امارات و آثار و اشارات و دلایل دولت و اقبال
ممکن بکون منصه ظهور و بروز رسیدی

ذکر ظهور وصول و وضوح شقاق و نفاق صادق خان

شقاقی و نفاق صادق خان شقاقی و تصرف بلاد آذربایجان و قصد قزوین و طهران و عزیمت شاهزاده والاتبار نواب فتحعلی خان نایب السلطنه خاقان کامکار قاجار سعید شهید بمدافعه او و هزیمت یافتن صادق خان شقاقی و استقلال وارث تختگاه جلال سلطانی حضرت جهانبانی

در هنگام قضیه هایله و غایله الیمه خاقان گیتی ستان سعید شهید آقا محمد شاه طاب ثراه قاتلان ثلثه که با صادق خان شقاقی همداستان بودند جواهرات خاصه مشهور بتاج ماه و دریای نور را با سایر جواهرات گرانبهای شاهی بصادق خان سپردند و در ازای اینگونه خدمت بزرگ بملازمت او تن در دادند و او را نیز داعیه پادشاهی و تصورات واهی در خاطر آمده بعد از پراکندگی اردوی بزرگ وی و طایفه وی بدنبال عساکر متفرقه بی سلطان را افتادند و چندانکه توانستند از احمال و اثقال و اسباب و اثاثه اهالی اردو بغارت بردند و شکسته کاران جیش کثیر الطیش بکام و ناکام و خواه و ناخواه با صادق خان مطیع و همراه شدند و اجتماع اتباع و اشیاع او زیاده از پانزده هزار نفر ملتزم رکاب گشته بر دعوی بی معنی او برافزود و حکام بلاد آذربایجان تعیین نمود و از جمله جعفرقلیخان برادر خود را بحکومت قراجه داغ فرستاد و دیگر برادر بدگهرش را بضبط و داروغگی تبریز مامور کرد و چون کوچ و عیال او مامور بتوقف قزوین شده بودند قصد تسخیر قزوین کرده و بهانه استخلاص کوچ و عیال خود بمحاصره آن شهر اصرار نمود و خبر طغیان و عصیان آن شقاقی پیشه نفاق اندیشه بعرض سرکار جلادت آثار جلالت اطوار نایب السلطنه جهانبانی رسید اینمعنی مایه حیرت و ماده غیرت امنای دولت ابد مدت گردید بر خود متحتم دانستند که تا دفع این گردن نادان واضح العصیان ننمایند دست در رتق و فتق امورات ملکی نگشایند چنان مصلحت دیدند که سرداری بر سر او روانه کنند مقارن اینحالات بعضی از عساکر خراسان در رسیدند در باب حرکت حضرت جهانبانی بنفس نفیس بدان مدافعه و ماموریت سردار امنای دولت را تردد و تلون در رای بود بمشاورت نشستند و در حرکت وارث تاج و سریر بمقابله آن دیو پلید راضی نبودند و می گفتند نظم چه بندی کمر بهر رزم کسی ۞ که چون او کمر بسته داری بسی ۞ و شهریار جوانبخت درین رزم و مقابله اصرار داشت صادق خان شقاقی از خبر ورود موکب خاقانی جهانبانی بدار السلطنه ری وسوسه و اندیشه و اضطراب پیشه و در تصرف قزوین تعجیل کرد اکابر قزوین خاصه حاجی میر حسن نامی عاقل و عارف کدخدایان شهر بود صریحا صادق خان را از دادن کوچ و عبور بشهر مایوس کرده صادقخان بمحاربه و محاصره و مکاوحه و مقاتله سعی بلیغ کرد و هم در حوالی و حواشی شهر لشکر خود را بتاخت و تاراج و تطاول و چپاول رخصت داده و کس بتبریز برادران خود فرستاده ایشان را در قراجه داغ و تبریز بتصرف و ویرانی بلده خوی ترغیب و تحریص نمود و چون در سفر سابق خاقان شهید بقراباغ و محاربه با میر ابراهیم خلیل خان جوانشیر حاکم قراباغ حسین خان بن احمد خان بن مرتضی قلی خان دنبلی ملتزم رکاب و با عساکر ابراهیم خلیل خان مصاف داده مظفر شده بود حکومت قراجه داغ و خوی و سرداری آذربایجان بوی مفوض شده بود و پس از آن بواسطه مصاهرت وی با امیر جوانشیر خاقان شهید درباره او سوء ظن حاصل فرموده او را بطهران خوانده متوقف داشت حکومت و سرداری تبریز و قراجه داغ و خوی و آذربایجان بجعفرقلیخان دنبلی مفوض شده و بعد از شهادت خاقان اکبر با اردوی پادشاهی بطهران آمده بود صادق خان طمع در تصرف خوی نیز کرده برادران را بتسخیر آن شهر ارم بهر که سالها پشت در پشت با امرای طایفه اکراد دنبلی بوده مامور کرد برادران حسینخان دنبلی که در قزوین بودند احتشادی کرده در مرند بیکدفعه آن رشته انهار را بجانب تبریز فرار دادند از آنجا نیز دوانیده بسراب خزان رسانیدند و سودای این اندیشه خام را که بمنزله سرسام بود از سر ایشان بضرب شمشیر دلیران دنبلی فرو نشانیدند بیت اگر ژاله هر قطره در شدی ۞ چو خرمهره بازار از آن پر شدی ۞ القصه دارای ملک آرای قاجار و وارث تاج و کلاه آبا و اجداد فتحعلی شاه ملقب بجهانبانی نخست حسین بیک قاجار قزوینی که قوللر آقاسی دربار و سواری جلادت شعار بود و بلقب خانی ملقب و بسرداری قزوین و طهمسبیان اعاظم و اکابر آن شهر روانه فرمود و گروهی از غلامان خاصه و ملتزمین رکاب را بهمراهی او مامور فرمود و شب هنگام در عالم خواب و حالت نوم خاقان شهید را دید که او را بپادشاهی ایران و غلبه بر شاهزادگان و دلیران نوید نیرو داد و بمقابله دعی ملک تاکید نمود صبحگاه بنیروی یزدانی و فر سلیمانی عزیمت مدافعه صادقخان را بنفس نفیس تصمیم داد بر خلاف رای وزرا و امرای دربار مستعد کارزار شد اگرچه سپاه بلاد مجتمع نگردیده بودند و تفرقه تمام داشتند با جماعتی که در همراهی محمد ولیخان قاجار باز آمده و گروهی که از مازندران و استراباد آماده شده بودند

که هما نا پیش از هشتهار می شدند توکل بر خالق جزو کل کرده در روز هشتم شهر صفر از شهر طهران خروج و بر مدارج و معارج کیتی ستانی و لشکر
شکنی عروج گزید امرا و وزرا در رکاب بالنصرت مآب سواره و پیاده چون کواکب درخشنده همی آمدند تا وارد دار دولت ظفر موارد شهریار سترگ
و خدیو بزرگ شدند توپهای متین تن البرز شکن در هنگام ورود و نزول شاه بر اریکهٔ اجلال تهنیت را نعره بر داشتند و ارباب حضور سر زمین
بوسی گذاشتند چندانکه در تغییر لباس عباسی که بتعزیت عم اکرم ملکه والد اعظم شهید سعید در بر داشت الحاح کردند نپذیرفت و فرمود تا بادافرهٔ
و مکافات خونیان و طاغیان بظهور نرسد ما نند آب خضر در ظلمات تعزیت متواری خواهم بود **للمؤلفه** ازیرا که خونخواه آن خسروم بملک
کهن شهریارم همی سوزدم دل بر آن طرفه شاه که در خون بغلطید بر روی گاه مرا بود عم بل گرامی پدر بجو نخواهیش بست خواهم کمر
سپهر ار کند کینه کین آورم همه اخترش بر زمین آورم نمانم به بیگانه این تاج و گنج که ماند از نیاکان بدیر سپنج زره جامه و مغفرم
کلاهم بس است سپر جام و زین تکاهم بس است ز کف یا همی ملک ایران دهم و یا خون گرگان بشیران دهم من اینجای و کردی به اهل شقاق
دهد بوسه بر مرکب بقصد عراق بزد کوس و غران بر آمد بر خش ز برق سلیحش جهان پر درخش خشمگین تر از شیر غضبان و چالاکتر از پلنگ غران
راه بر گرفت چون بحوالی سپاه سردار اهل شقاق صادق خان شقاقی قریب شد او نیز با بیست و پنج هزار کس باستقبال موکب فیروزی کوکب رایت
خلاف و صف مصاف بر آراست و عساکر تابعهٔ خود را که کرد و شاهسون و غیرهم بودند با پانزده تیپ ترتیب داد و هر تیپی با یکی از عشایر و
اقوام خود سپرد و خود سراپا غرق در آهن و فولاد و بر پشت اسبی قوی قوایم باد لاوری کرکین میلاد تکیه کرد و بهیچ روی از روبرو شدن با یادگار
تخت سلاطین و شهریار جلالت آیین شرم ننمود و با آن سپاه بسیار و لشکر بیشمار داد بیشرمی و بی آزرمی داده مستعد رزم بایستاده و قاتلان
خاقان شهید که در حزب آن اهرمن مرید منسلک بودند با سلطان سلیمان شان که خاتم ملکش در دست دیوان دیو خوی و اهرمنان زمین
ملک جوی در افتاده بود مقابل گردیدند و از دیده چاکران صداقت سیر خاقان شهید خوناب سرشک جاری و ساری گردید اشک از چشمهای
چشم شاه و سپاه جوشیدن گرفت و هر کس بناله زیر و بم بر آن شهریار ترک عجم خروشیدن شهریار خونخواه خونخوار قاجار را حالتی دست
داد که از غایت غیرت دل از جان بر گرفت و ناله در گرفت کمر چست کرد و اسلحه درست و سپاه قلیل خود را به پنج صف بر آراست میمنه سپاه
میمون را بکهتر برادر نامور سمی پدر والا گهر نواب حسینقلی خان تزیین داد و میسره را از وجود امیر کبیر اعتضاد الدوله سلیمان خان بن محمد خان
قاجار قوینلو که دایی اعلی و یکی از وراث ثار شهریار شهید بود زینت بخشید و جناحین را با امیر بن امیر محمد ولیخان و جانمحمد خان سردار قاجار سپرد
و خود با قلبی قوی و قالبی پهلوی متوسل بارواح زکیه طاهره پنجتن خمسة النجبا شده در قلب سپاه آرامید و با آن پنج تیپ در برابر بیست و پنج هزار
سوار جرار نیزه گذار بی اندیشه و بیم بمدافعه و محاربه پرداخت کوسهای کسروی و سنجهای سنجری بر سوک خاقان شهید ناله از دل بر کشیدند
و غرشهای شیرانه بر سوکواری آن شیر شهر گیر از سر گرفتند عرصه زمین خاک علی که از جملهٔ جوم قزوین بود صفت صفحه عرض اکبر گرفت و شور
دشت محشر وقوع یافت **نظم** بر آمد ز قلب دو لشکر خروش * رسید آسمان را هیاهو بگوش * ز فریاد رویین خم از پشت پیل * نفیر
نهنگان بر آمد ز نیل * ز بس بانگ شیپور زهره شکاف * بدرید زهره به پیچید ناف * بموج اندر آمد دو دریای خون * شد از موجه خون زمین لاله گون
با بر و در آمد کمان از شکنج * شتابنده شد تیر چون مار گنج * سنان بر نشان رسته چون نوک خار * سپر بر سپر بسته چون لاله زار * در آن
مسلح آدمی زادگان * زمین گشت پر کوه زافتادگان * ز پولاد پیکان لشکر شکن * تن کوه لرزنده بر خویشتن * چنان رزمی سخت رفت
که خون چون جوی روان آمد و سرها چون گوی در میدان بچوگان سنان بک مرکبان بهر سوی غلطان شدند در آن هنگامه دلیل میسره
آن دیو هایل بر میمنه سلیمان زمان حمله سخت کردند که قریب بتلاشی شدند با شارت شهریار رزم شعار نواب برادر کهتر حسینقلی خان که مهتر
میمنه بود با امیر کبیر سلیمان خان قاجار بمدافعه و مضاربهٔ دشمن حمله ور شدند و چو نان دو شاهباز سبق جو بکدگر قدر اندازان مازندرانی
زانو ها بر زمین زدند و عقدهای رویین از دل اژدرهای آهنین بر گشودند گفتی هوا ژاله همی بارد و زمین لاله همی کارد دیده جوشن بر سوک جوانان
بسمل همی خون گریست و دهان شمشیر بر زخم طعنه رمح همی خندید مدت دو سه ساعت آن رزم امتداد یافت و آخر هزیمت در سپاه شقاق
همراه خان خاین شقاقی در افتاده با دلی از آتش شرم در التهاب و دیده از اندیشه مرگ پر آب و حالتی پریشان و خراب چون گم شدگان صحرای حسرت
خود را بسراب رسانیدند و برادرانش که سابقاً مذکور شد مقهور و مخذول در همین روز از معرکه گریخته در سراب بدو پیوستند و بسوگواری

یکدیگر منتشر شدند و همانا درین محاربه قریب ده هزار کس از سپاه او کشته و اسیر و گرفتار گشتند و بسیاری فرار کردند و اسباب و اثاثهٔ اردوی ایشان
بتصرف درآمد و چون از اموال عساکر شاه شهید بود بممالک موروثی بازگشت صاحب طبعان آذربایجان پس از اطلاع صادق خان را
مخاطب بدین خطاب کردند ای ملک کامی روبهک چرا غشتی بجای خویش * با شیر پنجه کردی و دیدی سزای خویش * اما فی الواقع
صادق خان سرداری بود صف شکن و امیری میان کین سپاهش رزم کوش و سخت طبیعت و آهن جان و بخاقان شهید خدمات لایقه
کرده بود نفس شیطنت شعار هوس کردار او را بفریفت تا کاری بخلاف صداقت پیشه کرد و عاقبت وخیم یافت و مورد طعنهٔ گروه حسد منش شد
شهریار ملک گیر ملکدار السلطان فتحعلی شاه قاجار بشهر قزوین ورود و بدلجوئی اهالی آن شهر پرداخت و خبر این فتح که آغاز فتوحات
بسیار بود در اقطاع و اقطار گیتی انتشار یافت تمامهٔ امرا و اکابر اطراف پای در دامن ادب فروکشیدند و بجای خود قرار و آرام گرفتند ملت
زردگوشان بگوشها مردند سر باب سیه فرو بردند و نواب شاهزاده حسینقلی خان بواسطهٔ اهتمامی که درین خدمت کرده بود بایالت مملکت
فارس از همگنان اختصاص و امتیاز یافت و بدانجا شتافت

ذکر قصد تسخیر و انتظام آذربایجان و ورود زنجان و توقف و وقایع اتفاقیهٔ این سال

پادشاه والابخت فیروز رزم قاجار فتحعلی شاه گیتی پناه عزم انتظام
امور آذربایجان فرموده و پس از دو سه روز توقف در قزوین عزیمت خمسه و زنجان کرد و حسینقلی خان بتهیه و تدارک سفر فارس پرداخت
و ابراهیم خان قاجار عزالدینلو با فرمان قضا جریان نزد صادق خان مأمور باخذ و تصرف جواهرات خاصهٔ سلطانی که در تصرف او بود برداخت
و قتلهٔ خاقان شهید را نیز طلب کرد و چون درین ایام در حدود آذربایجان مرض طاعون بشیوع پیوست شهریار جوان بخت افراسیاب
تخت پیرای قاجار فتحعلی شاه هم در زنجان بنظم آذربایجان اهتمام فرمود محمد خان قاجار قوینلو حاکم سابقهٔ ایروان را که معزول و محبوس و از
زندگانی خود مأیوس بود بتشریف خلعت حکومت و ایالت ایروان و یرلیغ بلیغ حکمرانی آن سامان مفتخر و مخلع و روانه و اسمعیل خان قاجار
شامبیاتی را بکوتوالی ایروان روان فرمود و جعفرقلیخان دنبلی که از حاضران رکاب ظفر مآب و با حسین خان دنبلی باطناً نفاق داشت بحکومت
تبریز و خوی سرافراز کرده بدان صفحات بگماشت و احکام قضا نظام محکم قدر توام تمامت امرا و حکام و بزرگان آذربایجانیه نگاشته آمد
و هر یک را بوعد و وعید در کار خود و مقام خویش استقلال و قوام افزوده شد اعتضاد الدوله امیر کبیر سلیمان خان قاجار بایالت گیلان
رفت و صادق خان شقاقی در گوشهٔ سراب خراب از عمل خود نادم و پشیمان شده در مقام چاره و عذر و استشفاع برآمده بمدلول لا شفیع
انجح من التوبة از جسارت خود اظهار انابت و خسارت کرده بازوبندهای مشهورهٔ خاقان شهید و کلاه کیانی مکلل و مرصع و سایر جواهر آلات
ثمین و اوانی زرین و سیمین که در نزد او بود با عریضهٔ انفعال آمیز عفو انگیز انفاذ خدمت خاقان کامکار جوان بخت نمود و بعذر چند متمسک
گردید پادشاه قوی کید ضعیف نواز نظر بر خدمات سابقهٔ وی فرموده او را بحکومت سراب و گرم رود امیدوار نمود و چون امیر جلیل نسبی ابراهیم
خلیل از قضیهٔ خاقان شهید استحضار حاصل کرد بسرعت تمام بشوشی بازگردید پادشاه را کشته و سر تخت دولت را از رشته دید از کمال
حسن ادب و مقتضیات علو نسب و حسب در کمال آداب و سوگواری جسد مجروح حضرت شهریار را بر تغسیل و تکفین و در قلعه پناه آباد
شوشی از غایت خردمندی و تیزهوشی بامانت گذاشت و گوش در راه اخبار اخبار شهریار قاجار همی داشت تا درین اوقات حسینقلی خان
گوسهٔ عزالدینلوی قاجار بحکم حضرت شهریار با نوشتهٔ مرحمت سرشته نزد ابراهیم خلیل خان جوانشیر حکمران قراباغ رفته او نیز در کمال قاعده
دانی و مردمی نعش مذکور را در محفه نهاده روانهٔ طهران کرد و بدین بهانه اظهار ارادت و خلوص را مبرهن و ثابت نمود جمعی از فرا و علما و امرای
آن ولایت را در هنگام حرکت نعش مذکور بتلاوت و همراهی مأمور و فرزند ارجمند خود ابوالفتح خان و دیگر از آباکل اعاظم قراباغ سیاه
پوش کرده با آن تخت روان که تن بی روان پادشاه شهید در آن نهاده بود روانه کرد مع القصه از اینجا بنخجوان رسانیدند و عباسقلی خان
نخجوانی با همه علما و امرا و عموم رعایا و برایا استقبال کرده با فراد خدمه و اسباب شوکت و حشمت بخوی رسانیدند و همچنان جعفرقلیخان حکمران
خوی از خوی بمراغه و از مراغه احمد خان مقدم حاکم آن شهر جنبت توام با تجلیل و تعظیم بخمسه فرستاد و عبدالله خان او صائنلو استقبال و داد
بجای آورده با حشمتی کامل و تعظیمی شامل بقزوین روانه نمود مهدیقلی خان بن محمد امین خان بن فضلعلی بیک برادر فتحعلی خان نایب السلطنهٔ شهید
اکبر که فرعش با سلسلهٔ علیهٔ قاجاریه قوینلو از یک اصل بود و درین ایام در قزوین حکومت میراند بمحض استماع لباس سیاه در بر کرده برادران

خویشان و اقربا و اولاد خود را جمع نموده با دیدگان اشکبار علما و فضلا و حفاظ و قرای قزوین را گرد کرده چندین فرسنگ باستقبال تخت روان شاه فریدون فرهنگ روانه چون قرب جوار یافت با تمامت همراهان پیاده شده بر تخت روان شاه پروان تعظیم و کورنش عظیم کرده و موی برگرفت و موی عارض بخاک برنهاده ندبه و نوحه آغاز نمود و همی گفت که فطنم کس از تاجداران بدینسان نمرد که تو مردی ای مهترین شاه گرد نه پور و برادر نه بوم و نه بر نه تخت و نه شاهی نه تاج و کمر سرت را بریده تن اهرمن ثمت را تخت از دواجت کفن ازین سوگ گردون تباب اندراست ستاره زگریه بآب اندراست بکاوم تن آن سپید دگر که همچون توشه را بریدند سر پیاده سپه بیاد سپاه پر از خاک سر برگرفتند راه دریده درفش و نگون سار کوس رخ نامداران برنگ آبنوس بتیره سیه کرده و روی پیل پراکنده بر تازی اسپ نیل چو خسرو چنین باز گردد زراه چنین باید آورد ایدر سپاه خروش و فغان و دو چشم پر آب زهر دام و دد برد آرام و خواب مع القصه مهدی قلیخان قوینلو بعد از ورود بقزوین محفه محفوف برحمت الهی خاقان سعید شهید را در اطلس سیاه بگرفته با ابنای ... و قرّا و حفاظ و اکابر قزوین در کمال جلال و تمکین روانه مرقد حضرت امامزاده عبدالعظیم حسنی طاب ثراه نمود و در روز ورود بدان مرقد قیامتی عظمی ظهور نمود

ذکر بیان ورود نعش خاقان سعید شهید آقا محمد شاه قاجار بمرقد امامزاده والا مقدار حضرت عبدالعظیم و تحمیل شهریار کامکار ابن شاه فتحعلی شاه قاجار

چون بعرض پادشاه فلک جاه حقایق آگاه دقایق پناه حضرت سلطان فتحعلی شاه رسید که محفه محتوی بر نعش خاقان شهید قریب بزاویه امامزاده مذکور رسید در هجدهم شهر جمادی الاول حضرت پادشاه کامکار قاجار بنا بر وفور ادب و غایت آداب و ناموس سلطنت کبری را مرعی داشته تخت شاهزادگان والاتبار و فرزندان با اعتبار خود عباس میرزا و محمد قلی میرزا و حسینعلی میرزا و حسنعلی میرزا و محمد ولی میرزا و ابراهیم خان بنی عم بن مهدیقلی خان قاجار که هریک در سن شباب و بضیای آفتاب میبودند در لباس سیاه چون ماه در میغ و آب حیات در ظلمت پنهان بودند با خود برگرفته چون مقدمه قرب جوار محفه شهریار بحوالی حضرت عبدالعظیم آشکار آمد بفاصله پانصد گام پادشاه والامقام و شاهزادگان با احترام و تمام امرا و اعیان و جمیع وزرا و ارکان از اسبها پیاده شدند غالب سران با سرهای برهنه و گریبانهای گشاده نزدیک تخت روان شاه شهید رسیدند سراسر سر بخاک بر نهادند و زبان بندبه و نوحه و دریغ برگشادند و ترک و دیلم و عرب و عجم هریک بزبانی سوگواری و تعزیه داری همی کردند هر امیری تعزیتی همی راند و هر دبیری مرثیتی همی خواند پوشیده رویان مشکوی عفت نیز بر سر آن نعش شدند و موی بکندند و مویه برگرفتند آخر الامر وارث تخت و دیهیم شهریاری بر سر محفه محفوف بانوار رحمت حضرت باری رفته لحظه‌ای در آن تخت روان بگریست و بسیاری بر انجام آن پادشاه شهید بگریست و این رباعی بخواند که گفته اند رباعی

شاها فلک از سیاستت میلرزید
پیش تو بطوع بندگی میورزید
صاحب نظری کجاست کاندر نگرد
تا این همه سلطنت بدین می ارزید

هم آخر کار بران مقرر شد که در پیدا کردن و بدست آوردن کشندگان آن پادشاه غازی کمال جهد مبذول شود و جسد آن شهریار بمشاهد مقدسه منقول گردد و نعش او را بحضرت امامزاده بردند و بنهادند و چندین نفر از حفاظ کلام الله المجید از اهالی ری و همراهان آن سفر را بقراءت قرآن و تلاوت فرقان معین نمودند ناظر و مهماندار بجهة حفظ و زایر و عموم خلق از وارد و صادر گذاشته شد و هر روزی مبلغی کثیر و نعمتی خطیر مصروف شد و در بیست و ششم جمادی الاول تخت روان خاصه شاهی را حرکت دادند چاوشان در پیش و جارچیان و نسقچیان در دنبال ایشان و از آن پس جنیبتهای زرین ستام که ده سر بوده همی کشیدند و مقرر شد که در جانب این جناب ملا مصطفی قمشه که فاضل عهد و ندیم پادشاه مغفور بود و میرزا موسی گیلانی منجم باشی و بر طرف ایسر جنبش کنند و داود الزمانی حاجی قاسم کاشانی و بیست نفر قاری قراءت نمایند و بفاصله بیست قدم محمد علیخان قاجار سردار با جمعی از انجاب آن سلسله علیه راه برگیرند و بهمین مقدار مسافت غلامان مخصوص پادشاهی بروند و یکهزار نفر از سپاه و ناظر و مشرف و طباخ و شربتدار و طبیب و جراح و عمله جات و کارخانه جات راه برگیرند و ده هزار تومان نقد بجهة مخارج عرض راه بهمراه برداشته شد و تا کرمانشاهان منزل بمنزل مردم بزرگ با جاه در لباسهای سیاه پذیره آمدند مصطفی خان حاکم کرمانشاهان با عالیجناب نتیجة الاطناب فاضل کامل آقا محمد علی مجتهد باستقبال در رسیدند و رسوم تعزیت را تجدید کردند و از آنجا سته تن از چاکران بجهة اتباع مایحتاج و علیق الدواب بمنزل زاب تقدم جستند تا سلیمان پاشا وزیر بغداد

که باخاقان سلیمان نهاد دم از ارادت میزد بمحض اطلاع مصطفی آقای پیشکار خود را بزهاب فرستاده ضروریات این عسکر را آماده کرده در
چهاردهم ربیع الثانی از زهاب حرکت کردند قادر پاشا و یوسف آقای حاکم و میهمانداران آن دیار در حوالی طاق کرا پیاده بحضرت آمدند و از
انجا از راه علیا باد روی بستر سرشای نهادند همگی خدام و کلیدداران استقبال کرده مورد انعام عام شدند و بکاظمین رسیدند و نعش را
در آن مزار متبرک ساخته شده و در رواق دویم گذاردند و بترتیل شریف خلد و ختم جلیل پرداختند صباح آن روز ائمه بغداد و افندی و دیوان قاسمی و
عجم آقاسی و صد تن از اکابر از جانب سلیمان پاشا وارد شدند و سیوم روز ابراهیم خان قاجار برای ابلاغ نامه شهریار کامکار به بغداد رفت
و شب در آنجا بماند و روز مراجعت نمود در چهارم ماه پاشا و جمعی بسلام و فاتحه نعش آمدند و ائمه بغداد قراءت یاسین کردند و فاتحه داد
و مبلغی در این کار مصروف شد تا در ششم رجب المرجب بعزم کربلای معلی راه بر گرفتند سه فرسنگ بمقصد معهود مانده سید مراد حاکم و نقیب
الاشراف و خدمه محترمه با لوا و اعلام متعلقه بحضرت امام همام علیه السلام پذیرای پذیره شدند و حضرات مجتهدین عظام آقا سید علی و میرزا محمد مهدی
شهرستانی و سایر علمای مجاورین بتکریم و تفخیم پیش آمدند و تخت نعش را بمرقد حضرت ابوالفضل العباس بن امیرالمؤمنین ع برده از انجا
باآیین شایسته بحضرت سید الشهداء امیرالمؤمنین حسین بن امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیهما السلام بردند بر گرد ضریح مقدس سبع گردانیدند
در رواق دویم که رشک بهشت هشتم است نه روز گذاشتند و سی تن حافظ مقدس چندین سیپاره در آن روضه اقدس بر آن جسم سعادتمند
برخواندند از آنجا بنجف اشرف علیه السلام والتحیة والتحف حرکت دادند و ملا محمود کلیددار و حاکم نجف اشرف با عموم سادات و قادات
و علما و فضلا تا چاه قیر باستقبال تخت روان پادشاه بی نظیر آمدند و پس از ورود بصحن اقدس بفاصله هفت ذرع ضریح آنحضرت از جانب
قفای سر مبارک در آن خاک پاک سپردند و همانا در مقام تشفع کفش شیع تو دانی و فردای و آن داوری * قبرپوش زرتار و فرش
زیبا و دیبا و شمعدان و پیه سوز نقره و مجمره سیم وقف مضجعش کردند و دوازده قاری اجیر نمودند که هر سال بتلاوت فرقان مجید بر قبر
سلطان شهید مواظب باشند و بهشت روز توقف کرده پس از بهشت برآمدند و ناچار عزم معاودت کردند و اضافه بر این مخارج
یکهزار تومان در شیراز و شش هزار تومان در طهران بعلما الثقات رفت که از بابت رد مظالم و مصارف مبرات و خیرات تصرف کنند
و بهر ماهی هزار تومان بارباب استحقاق عطا میرفت و پنجاه هزار تومان از مالیات ولایات بخشیده میشد و چندین هزار تومان بمصارف
نقل و تحویل پیکر بعدیل آن شهریار دادالابتیار مصروف گردید و این امر مزید ناموس سلطنت و جلالت و نبالت و کفایت و کفالت شد
مع چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار * و خداداد فراش و صادق گرجی و عباسعلی مازندرانی بتدریج در ممالک محروسه بدست آمدند
و بانواع عقوبات هلاک و پاره پاره شدند و سوخته و افروخته گردیدند و از ممر تیغ آتشبار ابدار و آتش پرشرار بدوزخ شتافتند تا خردان
بر بزرگان دلیری نکنند و چاکران بولینعمت دست برنگشایند مع القصه روزگار ناپایدار روزگار عمر و دولت آن شهریار گیتی ستان
شهید را چنانکه مرقوم شد سپری ساخت صباحی فغان زین ستمکاره گوژپشت * یکی را نپرورد کآخر نکشت * حسامی بیفروخت
گیتی مهر * که آخر نیفروخت دود و دشمن سپهر مشو غافل از روزگار دو رنگ که کس را بگیتی نماند درنگ بیاریچه پس اختر تابناک برارد
بگردون در آرد بخاک تو چون طفلی و آسمانت چو مهد قضا جنبش مهد را بسته عهد جلاجل مه و آفتابت کنند وزان جنبش آخر بخواب
کنند اگر داری از سنگ و آهن روان نفرسائی از گردش آسمان تو گر سنگی آن آهن سنگخاست و گر آهنی سنگ آهن رباست

در ذکر جلوس سعادت مانوس شهریار کامکار جوانبخت نایب السلطنه جهانبانی فتحعلی شاه ابن جهانسوز شاه حسینقلی خان بن سلطان شهید محمد حسنخان بن فتحعلی خان قاجار قوینلو بخت عم اکرم آقا محمد شاه سعید شهید طاب ثراه

اگرچه دارای اسکندرشان را بعد از استماع اخبار شوشی در دارالعلم شیراز جلوس علی الاختصار بر اریکه
اقتدار اتفاق افتاد و از آن پس از فارس بعراق یاساق فرمود ولی چون چمن ملک از خس و خار وجود مفسدین و اشرار پرداخته و کارها
بدلخواه ساخته شد و لشکرها ان اکمل جلوس مفصل را استدعا کردند و از امارات اقبال آنکه روز عید نوروز سعید که هم عید صیام بود و بحسب
تعیین منجمین بر سر دانش جاماسب منش در روز سه شنبه غره شوال که عید فطر و نوروز بحکم انتقال ساعت و پنجاه و چهارده دقیقه از طلوع آفتاب

گذشته پادشاه آفتاب جمال افراسیاب جلال فریدون فر پرویز منظر چون مهر سپهر که بر طارم جلوه گر آید با اکلیل مرصع و بازوبندهای الماس و شمشیر و خنجر جواهر آگین بر تخت سلطنت جلوه کرد و در حقیقت در یکروز سه عید فیروز بظهور آمد دوازده تن از شاهزادگان خورد و بزرگ که تا هنگام جلوس آن حضرت که سال فرخ فال یکهزار و دویست و دوازده بود بر گرد تختگاه پادشاه درخشنده تر از ستاره و ماه شرف حضور یافتند و امرا و وزرا و حکام و اکابر و اعیان بلاد ایران از آذربایجان و خراسان و عراق و فارس و خوزستان و طبرستان و گیلان و لرستان و کردستان سراسر جابجا صف بصف با خنجرهای گوهرنگار و پوششهای زرتار و خلاع گوناگون و تشریفات زیاده از چند و چون در حضور جلالت ظهور بایستادند و تا این غایت پادشاهی بدین حسن و جمال و اعتدال قامت و صباحت منظر و مشکینی موی و رنگینی روی و شایستگی و برازندگی بر تخت جلوس نکرده محاسنی مشکرنگ از حد خد تا کمر رسیده و ابروانی کمان وار تا بناگوش برکشیده قطعه بر خسارگان چون سهیل یمن ٭ بنفشه گرفته دو برگ سمن دو نرگس سیه و ابروان پر زخم ستون دو ابرو چو سیمین قلم ببالای او در چمن سرو نه چو رخسار او تابش پروین نه ببالا نگر دار سرو سهی همش زیب و هم فر شاهنشهی شهنشاه بنشست بر تخت زر چو مهری که افروزد از باختر زبرجد طبقهای پیروزه جام چه از زر سرخ و چه از سیم خام پر از مشک کافور و پر زعفران همه پیش بردند فرمانبران شده تا بر افراخته خرگه و تاج چو شاه نهاده بسر کلاه خطیبان خوش الحان خطبه تهنیت آغاز کردند و فصحای طلیق اللسان بشید مدایح ساز نمودند خاصه اخص فصحا و ملک شعرا جناب فتحعلی خان کاشانی که اجلی من ان یعرف و اجل من ان یوصف است قصیده در تهنیت جلوس و تاریخ سلطنت میمنت ظهور معروض داشته است بعضی از مطلع و مقطع آن ایجازاً نگاشته میگردد مطلع قصیده دو آفتاب کز آن تازه شد زمین و زمان یکی بکاخ حمل شد یکی بگاه کیان یکی مباشر آثار سیر هفت افلاک یکی مکاشف اسرار ربط چار ارکان مطیع سیر یکی شد ظهور لیل و نهار طفیل ذات یکی شد حدوث کون و مکان ٭ گزیده فتحعلی شاه آنکه نصرت بخت بزیر رایت منصور او گزیده مکان بگاه طالع میمون و صبح عید سعید قدم بگاه کیان زد چو شاه کی دربان نگاشت کلک صبا از برای تاریخش نهاد فتحعلی شه قدم بگاه کیان بعد از انقضای مجلس عید و جلوس سعید با انتظام مهام لشکر و کشور اهتمام تمام رفت و مناصب ارجمند با امرای بزرگ مفوض گردید از اطراف و اکناف اخبار فتوحات بیکران بمسامع رسید از آنجمله خبر ورود شاهزاده محمود خلف تیمور شاه بن احمدشاه افغان بود

در ذکر ورود شاهزاده محمود بن تیمور شاه افغان و بعضی وقایع آن اوان

تفصیل این اجمال آنکه سابقا نگارش یافته که تیمور شاه بعد از پدر خود احمد شاه بر مسند شهریاری و لایات متصرفه او استقلال یافت برادران خود را در قلعه بالاحصار کابل محبوس داشت و شاهزاده همایون را ولد خود را ولایتعهد داد و بقندهار فرستاد و دو پسر دیگر خود محمود میرزا و فیروز میرزا را ایالت هرات و فراه و سبزوار داده شاهزاده زمان که کهتر فرزندان بود ملازم حضور خود میداشت و ییلاق و قشلاق خود را در بلاد کابل و پیشاور مقرر کرده بود و چون او درگذشت شاهزاده زمان از پای تخت پدر قصد همایون برادر مهتر و ولیعهد کرده او را مکفوف البصر کرد و در بالاحصار محبوس نمود محمود میرزا که در هرات حکمرانی میکرد مطلع شد که شاه زمان قصد وی کرده و بسوی وی همی پوید قلعه و بنه هرات را بقلیچ خان تایمنی سپرده بیرون رفت که بمقابله پردازد و چون متفطن شد که قلیچ را باطناً با شاه زمان راه ارادت کیشی است از رای خطای خود آگاه گشته بهرات باز آمد و قلیچ در بر روی محمود در بربسته بممانعه و مدافعه برخواسته پس از استیلای شاهزاده محمود بر هرات قلیچ بنا برین قلعه رفت و محمود بشهر آمد مقارن حال خبر در رسید که شاه زمان بنابر توطئه و تمهید با قلیچ متحصن قریب بهرات شده شاهزاده محمود عجالتاً با یک برادر و دو پسر از هرات بیرون رانده بمشهد مقدس و از آنجا نیز در آمده عریضه بحضور پادشاه والاجاه کامکار حضرت سلطان فتحعلی شاه قاجار نگاشته ارسال داشته و عنوانش این بود که بیج جز آستان توام در جهان پناهی نیست ٭ و بعد چون همیشه درگاه خلایق پناه سلاطین صفویه ملاذ و ملجای سلاطین خوارزم و بلخ و بخارا و افاغنه و ازبکیه بوده و اکنون نیز امید با بندگان بدین دولت جاوید عدت است روی بدرگاه جهان پناه اعلی آورده ام و مستدعی شرف حضور و زیارت وجود مبارکم چون این عریضه از حضور پادشاهی گذشت مراسله مشتمل بر تفقد و الطاف و شوقمندی مرقوم و اسمعیل آقای مکری یساول خاصه دربار مامور و فرامین بحکام کاشان و اصفهان و عرض راه مرقوم شده او را در کمال احترام بحضور طلبیدند و در روز یکشنبه بیست و هشتم رمضان که وارد طهران همی شد چراغعلی خان نوائی که امیری سنجیده و دبیری فهمیده بود بمنادمت و مصاحبت محمد میرزا

و بفرمود میرزا

و فیروز میرزا و کامران میرزا ولد محمود در مرحلهٔ استقبال مورد ایشان را مشوق گردیده چون جوار را قربی حاصل شد حاجی ابراهیم خان شیرازی
اعتماد الدوله وزیر اعظم با جماعتی از اکابر و اعیان او را پذیره شدند و در عمارتی از عمارات شاهی فرود آوردند و امرا بدین نهار رفتند و ادبها
بجای آوردند پس از روزی چند او را بحضور مبارک خوانده مورد تفقدات خاص پادشاهانه فرمودند پس از توقف ماهی در طهران مأمور بسکونت
کاشان شدند و اسدالله خان ولد حاجی ابراهیم خان صدر اعظم که حاکم کاشان بود حسب الامر اعلی بمهمانداری و خدمتگذاری شاهزادگان
پرداخت و از واقعات این ایام انتظام امور یزد و کرمان بود مجملاً آنکه در هنگام قتل نادرشاه افشار و انقلاب اوضاع بلاد و دیار میرزا تقی
نام بافقی بیزد آمده حاکم نادرشاه را بیرون کرده و در این ایام که گذشته زیاده از چهل سال رفته بود و از عهد زندیه حکومت یزد با او بود در دولت
خاقان شهید خدمت میکرد و پسرش علی اکبر خان بسم رهانت و گروگان در رکاب شاه شهید بوده بعد از آن واقعهٔ هایله بازگشت اردوی
شاهی بجانب طهران حاجی ابراهیم خان عمداً او سهواً او را از عرض راه روانه یزد کرد و چون او بنزد پدر خود تقی خان یزدی رسید و بعد از جلوس
حضرت خاقان گیتی ستان فتحعلی شاه قاجار که همه حکام بحضور آمدند تقی خان بمسامحه گذرانید و در این ایام حاجی تعهد کار او را بر گردن
گرفته برادر خود محمد حسین خان را بسرداری الصفحات فرستاد تقی خان ابوالهادی خان فرزند خود را با پیشکش نمایان روانه دربار
اعلی نمود و چون آقا علی شماعی در کرمان تصرفی داشت محمد حسین خان بانتظام و سرداری کرمان و عبدالرحیم خان برادر دیگر حاجی بحکومت
کرمان مأمور شدند و آخر حکومت کرمان نیز با تقی خان یزدی شد و محمد حسین خان بحکومت کوهگیلویه رفته عبدالرحیم خان بدار السلطنه آمد

ذکر خروج محمد خان بن زکیخان زند در اصفهان و شرح حال وی

بعد از واقعهٔ لطفعلی خان زند و گرفتاری
او محمد خان زند که از بنی اعمام کریمخان وکیل بود و فرار کرده بنواحی بصره و بغداد گریخت و در کمال فقر و استیصال در آن حدود گمنام بود
پس از شهادت خاقان مغفور آقا محمد شاه قاجار در شوشی و فتنهٔ صادق خان شقاقی و عزیمت خاقان گیتی ستان بمدافعهٔ وی و انتظام آذربایجان
محمد خان زند با شرذمهٔ الوار مستمند بولایت کوهگیلویه آمده الوار صحرائی و کوه گردان شولستان ممسنی که بسرقت و راهزنی معروفند
با خود متفق کرده بر سر کازرون رفته هزیمت یافته بسمت ممسنی و نرماشیر گریخت و بعضی از افاغنه و زندیه برگرد وی فراز آمدند و از آن حدود
متواری بسوی عراق روی کردند و هر که در آن عرض راه از ایشان میپرسید میگفتند ملازمان پادشاه ایرانیم و بطهران میرویم تا با یکصد سوار الوار
و زند بعراق رسیدند چون اصفهان را حصاری نبود و حاکمی مستقل نداشت بخیر عزیمت تسخیر آن شهر کردند و نواب شاهزاده حسینقلی خان
ثانی برادر خاقان کامکار در شیراز بکمال جلال داشت و حکومت اصفهان در این ایام با حاجی محمد حسین خان اصفهانی بود و او نیز بعتبه
بوسی حضرت خاقانی روانهٔ دار السلطنه گشته برادر کهترش رضاقلی خان نام به نیابت و وکالت او در اصفهان میزیست ولی
اقتدار و اختیاری کامل حاصل نکرده بود لهذا محمد خان زند که استحضاری از کار داشت با خان زادگان زندیه رستمخان ولد اکبر خان
برادر زاده اش و نجف خان زند که در کمال شجاعت معروف بود و جمعی دزدان سرقت پیشهٔ الوار و افغان و طوایف مختلفه نادان در خارج
قلعهٔ قدون کراج بار نزول افکنده و از آنجا تا شهر اصفهان همانا یک فرسنگ و نیم مسافت است و رضاقلی خان از سوء اتفاقات در آن روز
بقریهٔ خراسکان میرفت و گرفتار همراهان محمد خان شد و محمد رحیم خان دیگر برادرش راه نورد وادی تدبیر گشت محمد خان زند وقوع این اتفاقات را
محمول بر اقبال خود شمرده رضاقلی خان را برداشته بسعادت آباد آمد و باصفهان استیلا یافت و میرزا عبدالوهاب مستوفی اصفهان را
بولایت حاکم کرده باخذ اموال تجار پرداخت تا کار محمد خان زند بجائی رسید که دو هزار کس جمعیت و سپاهی برگرد او اجتماع کردند و فوجی را بسر
کردگی رستم خان زند بسمت جرقویه و مورچه خورت فرستاد و یوسف بن حاجی سلیم جز برادر محل مذکور کدخدا کرده تفنگچی فراهم آورده سر راه
گرفته کمینگاه کردند و کار زندیه پریشان و یکباره در اصفهان جمعیتی یافت و این اخبار در هنگامی که حضرت خدیو قاجار عزیمت انتظام
امور بلاد آذربایجان فرموده بود و گوشمال صادق خان شقاقی و جعفر قلیخان دنبلی خوئی بیکلربیکی کل ممالک آذربایجان و محمد قلی خان
افشار ارومی که بیست هزار کس فراهم و با یکدیگر معاهده و مواخذه گزیده بودند در نظر داشت بعرض اقدس رسید و مقارن این
حال امیر کبیر اعتضاد الدوله سلیمان خان قاجار را با دوازده هزار کس بسرداری آذربایجان مأمور فرموده بود و چون این خبر وحشت
اثر بعرض عاکفان حضور حضرت شهریار کامکار و خدیو نصرت آثار فتحعلی شاه گیتی ستان متخلص بخاقان رسید دریای غضب قیامت

لهبش بتموج درآمد چون رابرو درافکنده جماعتی از دلیران مرد بند بدفع طاغیان زند مامور فرمود و از خوانین والامقام قاجار حسینقلی
خان دوالو و مهر علیخان داشلو و الله ویردی خان عزالدینلو و حسین خان قاجار قزوینی قوللر آقاسی سرکار والامقدار را با جمعی از
دلیران جنگجوی آتش خوی کافی بمدافعه خوانین زندیه مامور فرمود و عباس خان کلپایگانی و ایمانی خان فراهانی بنا شیوه قدر قدر بکار بنش
رفت که در مورچه حربت دسته‌های خود بحسین خان قاجار قزوینی ملحق شوند بعد از چهار روز توقف چون از آنان اثری بظهور و صدور نپیوست
سردار دلیر حسین خان قزوینی با یکصد سوار از غلامان خاصه که با وی حاضر بودند عزم حزم کرده ابراهیم کالدونی که از کدخدایان اصفهان بود با تمام
رمیشن حزکه سلیم نام داشت روانه کرد و او نیز با مخالفان مؤالفت کرد قوللر آقاسی تهور بکار برده با غلامان مذکور در حوالی قلعه مسطور با رستم خان
زند که پانصد سوار داشت بمقاتله پرداخت حاصل حسین خان غلامان خود را سه دسته کرده یکی را با الله ویردی خان قاجار و یکی را بصفی
یار خان کردبچه داد و صفی را با خود برداشته تقدم بمحاربت او کرده رستم خان زند تیپ کردبچه را برداشته در قفای او تاخت حسین خان
با دو تیپ دیگر خود را بر تیپ رستم خان زده و آنها بهزیمت رفتند بجانب اصفهان گریختند و هنوز محمد خان زند از این کار اطلاع حاصل نکرده
بود و در باغ سعادت آباد بعیش اشتغال داشت که حسین خان با هفده سوار جرار بعمارت مذکور رسید و درهای سعادت آباد را
مسدود کرد و مقارن این حال ایمانی خان فراهانی در رسید و بحفظ دری از دروازه‌های عمارت مشغول شد و محمد خان بر او حمله کرده از در
بدر رفت و بسوی بختیاری گریخت و رستم خان نیز بعد از اطلاع بدانسوی افتاد و نجف خان زند را بختیاریان گرفته بحضور حضرت شهریار
کامکار آوردند و او را در دهان خمپاره طعمه کردند و او نیز او را در کرده بهوا افکند و جمعی را سر بریدند و محمد علیخان قاجار قوینلو از دربار حضرت
شهریار بمؤاخذه و مصادره بلکه قتل عام مفسدان اصفهان رفت و جناب امام جمعه و جماعت عراق آقا محمد حسین اصفهانی و آقا میرزای مدرس
از اصفهان بطهران آمدند و بشفاعت ایشان اهالی عراق معفو شدند

ذکر حرکت پادشاه جمجاه سلطان بن السلطان فتحعلی شاه ترک بجانب آذربایجان و واقعات آن سامان

چون مکشوف و معروض شده بود که صادق خان شقاقی جعفرقلیخان
دنبلی را که از جانب حضرت شهریار قاجار فتحعلی شاه بیگلربیگی کل آذربایجان شده بود فریفته و با خود در مخالفت موافقت داده و محمدعلی خان
افشار حاکم ارومی نیز ثالث ایشان شده و بیست هزار کس فراز آورده سر بعصیان و طغیان کشیده اند پادشاه کامکار امیر کبیر اعتضاد
الدوله سلیمان خان را با ده هزار سوار جرار روانه فرموده و موکب نصرت کوکب شاه کشورستان در روز پنجشنبه غرهٔ ذیحجة الحرام با
حشمت و ابهتی تمام حرکت بجانب آذربایجان را مصمم گردید و در خارج قزوین نزول اجلال اتفاق افتاد عمال گیلان رکاب بوسی آمده مرخص
شدند مصطفی قلیخان کرمانشاهی و خوانین اردلان با سواران ساخته ملتزم رکاب شدند آقا خان قوینلو بحکومت سربند و سیلاخور مفتخر
گردیده روانه شد و عید اضحی بمبارکی و میمنت بگذشت و بعد از فراغت از لوازم عید سعید اردوی زنجان تزیین بخشید و کوچ عبدالله خان
حاکم خمسه بطهران ارسال شد و بتدابیر و نصایح اعتضاد الدوله سلیمان خان قاجار سردار آذربایجان پیغامهای نرم و درشت و تهدیدات
و مواعید تلخ و شیرین فیما بین خوانین ثلثه اختلاف و افتراق وقوع یافت جعفرقلیخان بخوی رفته و محمدقلیخان بارومی و صادق خان برکاب
بوسی پادشاه گردون بارگاه عزیمت کرده در زنبک بی شرفیابی حضور دریافته بقایای جواهرات را که هنوز در نزد خود داشت بخازنان
دربار شهریار حرم پوش سپرد و اردوی بزرگ عزیمت ارومی کرده در راه بواسطه آب بسیار و کم کردن معبر زحمت بیشمار کشیدند و در رود
هشت رود اسب و استر بسیاری غرق و سقط شد و در ایام ورود ساوجبلاغ مکری شرح حال محمدقلیخان افشار ارومی معروض و مشهود رای
امنای دولت علیه شهریار جم اقتدار گردید اجمالش آنکه خان مشارالیه بدمدمه و افسون صادق خان کاذب و جعفرقلیخان دنبلی باد
غرور و نخوت در کاخ دماغ راه داده و پای در جاده خطا و غلط نهاده طالب شهریاری آذربایجان گردید و چون خبر طغیان خوانین زندیه را
در عراق شنید فرصت غنیمت شمرده با خوانین مذکور معاهده کرده بعد از اطلاع از هزیمت محمد خان زند و نکبت آن مدعیان بیمایه و عزیمت
سپاه پادشاه جمجاه بجانب آذربایجان و سرداری اعتضاد الدوله سلیمان خان چنانکه مسطور شد جعفرقلیخان و صادق خان از او بریدند
و جلای کردند و چون حسینقلی خان افشار ارومی برادرزاده وی منکر افعال و اعمال ناصواب او بود از وی گسیخته بحضور حضرت سلطانی
آمده شرف قبول یافته و قبل از اعتضاد الدوله بملاطفه و مناصحه عم خود بجانب ارومی مامور شده بود محمدقلیخان تقلید و اقتفای سپاه

نصرت لوای پادشاهی شش هزار سپاه آراسته چون تفنگچیان دار المرزی غالبا پشمینه خشن چوخا پوشیدندی و ترکان این طایفه را قرا
چوخا نامیدندی او نیز گروهی را بدین جامه آراست و چنین نام نهاد و همچنین جمعی را از زنبورکچی خوانده بلباس و کلاه مخصوص زنبورکچیان پادشاهی
مکلل و ملبس کرد و زمانه بر کردار او خنده همی زد و او را بعد آمال و قرب آجال وعد و وعید و بیم و امید همی داد و بیچاره نمیدانست که خورشید
عمرش قریب بغروب و مهب اهتزاز ریاح آلام و کروب خواهد بود و از سوء تدبیر خام عافیت و ختم ناتمام بکیفر غلام چون ماه تمام از اهالی گرجی که گوهر
حسن و صفا را درج بود به پاشای بغداد هدیه فرستاد و استدعای استمداد کرد و پاشا کلاه و جاشا پاسخ داد و مقارن این حال طنطنه تهاجم توپهای
آهنین و غلغله تقادم دلیران رزم گزین در اهالی آذربایجان این و چنین در افکند و خبر قرب جوار سردار قاجار اعتضاد الدوله سلیمان خان
محمد قلیخان افشار را در تنگنای و مضیق ضجرت و خشیت فشار سخت داد اگرچه قصد استقبال و مقابله کرده بود باستعجال و مسارعه
بشهر رجوع کرد از شهر نیز برآمده سه فرسنگ راه بریده که سفری جوید برادرزاده اش حسینقلی خان افشار که جوانی دانا و شجاعت کردار بود
با سه هزار کس بدو رسید و سر راه وی را ببرید سد طریق وی و آن فریق شد تا ممانعت نماشتنا ناچار امیر محمد قلیخان باز بشهر و حصار باز
گشته شهر را نیز ترک و متحصن در ارک گردید و فی الواقع محصور بلکه محبوس و حسینقلی خان باخذ و گرفتاریش مامور شد و میرزا رضا قلی منشی الممالک
نوائی که از امنای دولت و وزرای حضرت خاقانی بود بجمع و ضبط اموالش رفت که مضبوط کرده و اشرف خان دماوندی بکوتوالی قلعه
ارومی مامور و روانه شد و موکب گردون کوکب پادشاهی بر اثر او چون شاهین که بصید عصفور پرواز کند با افواج دریا امواج بیکرانه بتصمیم
رای مستخیر ارومی فرمود و بعد از وصول بشهر محمد قلیخان را گرفتند و بمواخذه و مصادره اموال و اصعب حال گرفتار شد و خاقان گیتی ستان
در ارک ارومی نزول فرمود و محمد قلیخان و عیال او را بطهران بردند و ایام عمر و دولتش سپری شد و امیر صداقت سیر حسینقلی خان بیگلربیگی ارومی
و همشیره محترمه اش از محرمان حرم همیون اعلی شد چون اخبار فتح ارومی انتشار یافت خوانین و امرای آذربایجان عریضه نگار و خدمتگذار شدند
و پیشکشهای لایقه و هدایای رایقه انفاذ دربار شهریار گردون وقار داشتند جواد خان قاجار زیادلو حاکم گنجه و فتحعلی خان صاحب
اختیار قبه و دربند سر بر خط عبودیت نهادند و گرگین خان پسر اریکلی خان حاکم گرجستان متوهم شده باظهار ارادت سعادت یافت
و عریضه نگار گردید **ذکر عریضه گرگین خان بن اریکلی خان والی تفلیس و وقایع دیگر** مضمون عریضه
گرگین خان بن اریکلی خان گرجی این بود که چون پدرم با وصف کهن سالی نادانی کرده با خاقان سعید شهید سرکشی آغاز نمود دید آنچه دید و
آنچه کشید که قریب بیست هزار کس از مرد و زن شهر تفلیس در معرض اسر و قتل و هتک در آمدند و هدم و هلک تمام درین ملک روی داد ع
گر پدر سنگ بود من گهرم ؛ و از قرار تواریخ سابقه و آثار دولت صفویه میدانم که تفلیس از اجزای ایران و متعلق بسلاطین کشورستان
قزلباشیه است و من خود را از چاکران و متعلقان دولت قوی شوکت علیه عالیه ایران شاه میشمارم و خود را حاکمی و مرزبانی از خاقان
عصر می پندارم و مترصد و منتظر رجوع خدمات آن حضرتم چون فرستاده و پیشکش گرگین خان بحضور آمد مخلع و خورسند باز گردید و
منشور عطوفت بنام او شرف صدور یافت و موکب همیون در رسید هم محرم از ارومی بصوب خوی نهضت گزیده در سلماس نزول
یافت پس از سه روز توقف از آن مکان نزهت اساس نهضت گزین و در بیلقی سنگی خوی قرار گرید و امیر کبیر اعتضاد الدوله سلیمان
خان که منقلای لشکر قیامت حشر و در ظاهر خوی اوتراق کرده بود اردوی خود را در انجا گذاشته بحضور حضرت پادشاه سکندر حشم
سلیمان خدم آمد **ذکر بیان حالات اولاد احمد خان دنبلی حاکم خوی و اختلاف ابنای ایشان و مخالفت جعفر
قلیخان و صدق و ارادت حسین خان و حکومت و خدمت او** سابقا نگارش یافت که در اواخر دولت خاقان
شهید حسین خان بن احمد خان دنبلی حاکم خوی و سردار آذربایجان بسعایت برادر کهترش جعفر قلیخان در دار الخلافه طهران محبوسا
میزیست و در اوقاتیکه نفاق و خلاف محمد قلی خان ارومی و جعفر قلیخان دنبلی بوضوح پیوست خاقان گیتی ستان حضرت فتحعلی شاه قاجار
امیر کبیر اعتضاد الدوله سلیمان خان را بسرداری آذربایجان و حسینقلی خان مشهور بحسین خان مذکور را مرخص و مخلع و بحکومت بلده خوی
مفتخر و مامور فرمود و تبریز و قراجه داغ را نیز بر ولایت او بیفزود چون جعفر قلیخان تاب مقاومت و ثبات نداشت لوای فرار بجانب ولایات
بایزید و سرحدات روم برافراشت بسیاری از ایلات دنبلی را نیز طوعا و کرها بخود ببرد و حسین خان در مرکز حکومت خود باستقلال تمام

حاصل کرد درین ایام که اردوی حضرت اعلی بجانب خوی مرحله پیما بود امیر بی نظیر مذکور بقدم ارادت پیش آمده برکاب بوسی پادشاه
والاجاه شرف سعادت یافته در باغ دلکشای خوی که روضهٔ رضوانرا از شرمش خوی بر روی نشسته مقر نزول شهریار قاجار گردید
خدمات بسیار بظهور آورد و چندین هزار تومان از نقد و غرایب نفایس و بافته‌های رومی و فرنگی سوای چندین قطار اشتر و استر پیشکش
از حضور گذرانید و دقیقه از دقایق بذل و میهمانداری و مهربانی با امرا و اعاظم مهمل نگذاشت همه را خورسند و خوشنود نمود و سه هزار نفر در
رکاب شهریار قاجار در ان دعوت حاضر و میهمان خان معزی الیه شده بودند از هرگونه اسباب و لوازم ضیافت همه را آماده کرده بود و اگر توسن
این باغ و مینابانی بسطی رود عنان ادهم خامه در میدان نامه از دست باید داد بعد از اتمام و انجام این طوی ملوکانه بخلعت خاص معزز
و مفتخر گردید و چون بعضی اخبار از جانب عراق و فارس رسید موکب همایون شهریار فیروزنشان عزیمت مراجعت دار الخلافه فرمود واز
جمله واقعات این ایام اتمام کار محمد خان زند بود که در اردوی معروض افتاد و مجملی از آن وقایع مسطور میگردد

ذکر بیان تتمه کار محمد خان زند و اتمام حال او و بعضی وقایع این سال

چنانکه معروض شد محمد خان زند از اصفهان فرار کرده بلنجان
و سمت بختیاری افتاد و بسیلاخور و بروجرد رفت نظر علیخان بابلان و ولد طهماسب خان او را گرفته مقید کرده بنی عمش بخبر بر سر او آمده او
را مقید از قید رها کرده با خود ببرد دیگر باره محمد خان بکوه گرد سه فرسخی بروجرد رفته الوار بر گردش اجتماع کردند و زان کوه گرد
سالاری بدست افتاده از اطراف بجانب وی تاختند و او را امیر خود ساختند باجلان و بیرانوند نیز با وی وفاق جستند و از جانب
اولیای دولت پادشاهی محمد خان قاجار حاکم ملایر و عباسعلی آقا صاحب اختیار نهاوند و حسن خان فیلی والی لرستان و تقیخان
بروجردی ارقام قضا نظام صادر شد که در دفع و ازاله او تعلل و تسامح نورزند خوانین مذکوره سوای حسن خان فیلی که بسببی بدیشان
ملحق نشد از هر جانبی ببروجرد رفتند و بسقناق محمد خان روی نهادند و روز و شبی چند فیما بین طرفین جنگهای شدید ظهور یافت و بعضی
گلوله خورده بیم آن بود که سپاه سلطان کامکار تفرقه یابند دلیران قاجاریه ثبات و ایستادگی کرده حمله‌های قوی بر الواریه بردند و جمعی
از آنگروه ضلالت پژوه بکشتند باز محمد خان زند گریخته بکوهسار پنهان شد محمد ولیخان قاجار با دوازده هزار پس از چندی بجستجوی او رفته
دیگر باره آن زند خونخواره لشکری گرد آورده بمقابله آمده و کاری ندیده عزم شبیخون نموده از آن نیز گرهی نگشاده مع هذا این مرد جسور
سخت عنصر که دل از جان بر گرفته بود در شبی تیره با جماعتی خیره خود را بر اردوی محمد ولیخان قاجار زده محاربتی سخت کرد و سردار قاجار
تامل نموده در محاربت و مضاربت تحمل فرموده هنگام صباح که سپهدار خورشید از لشکر و مطرس افق رایت ظفر آیت اشعه
بر افراشته بعرصهٔ وهنه ظهور جلوه گری کرد محمد ولیخان قاجار با دلیران رزم شعار از مورچل و سقناق عزم رزم کرد مانند شهباز ان
صید جو که از اوکار تاختن آورد عصافیر پرواز نمایند بجنبش در آمدند و سپاه الواریه پراگنده شدند و از طیران طیور ناوک پر بعضی
خدنگهای جان شکار چون مرغان و طیور نیم بسمل پراگنده آمدند علی هذا محمد خان زند که دیوی شومند و مردی مردبند بود و سر راه بر
جنود جرار غیر فرار بر بست و فتوری در سپاه افکند مجدداً جمعی از سپاه محمد ولیخان قاجار بمعاونت و استظهار سپاهیان مقرر شدند
در کار بردن نیزه‌های دراز کوتاهی نکردند و در مطار عقابان خدنگ مسامحت ننمودند **لمؤلفه** شد از خون زمین سر بسر لجه‌گیر
هوا همچو جوشن شد از زخم تیر محمد خان زند و رستم خان و علیخان بن موسی خان و شی چند از اعاظم طایفه زند فرار برقرار برگزیدند
بعزم بصره و دزپول شتابان گشتند ملک میرزا خان خزل که بحکم پادشاه جمجاه ایران با سیصد تن در ان حدود محارس و محافظ
بود سر راه بر ان سران گرفته ایشانرا اسیر و ماخوذ نموده بکارکنان دربار جلالت آثار اعلام و اخبار کرد از جانب کارگذاران دولت
قاهره بحسن خان فیلی که زندیه از عشایر ان طایفه بوده اند حکم محکم صادر شد که اناث المکفوف البصر کرده بدار السلطنه فرستد و این معنی
یکی از دقایق مصالح امور سلطنت بود و لا یخفی لطفه و تحقیق این واقعات چنانکه مذکور شد در سفر آذربایجان و شهر ارومی معروض
رای امنای دولت دارای ملک آرای گیتی ستان حضرت فتحعلی شاه قاجار گردید و از جمله وقایع این سال خیریت مآل آنست که از
فضلا و مجتهدین طبقهٔ امامیه اثنی عشریه جناب آقا سید مهدی طباطبائی بروجردی الملقب ببحر العلوم رحلت یافت و سنین عمر
شریفش به پنجاه و هفت سال امتداد یافته بود و وی عالمی فاضل کامل است و در ضمن ذکر حال فضلای معاصرین دولت ابد مدت قاجاریه

مجدداً اکنون مسطور خواهد گردید و از شعرا ملا حسین رفیق اصفهانی درین سال درگذشت و از عرفا و سادات و مشایخ عهد معصوم علی
شاه هندی دکنی مرید شاه رضای دکنی نعمة اللهی بعداوت شهادت یافت و همچنین نورعلی شاه اصفهانی در موصل رحلت کرد و
خاقان فلک شان قاجار باحضار چاکران صداقت شعار زمان دولت خاقان شهید مایل گردید محمد هادی خان والد مؤلف
این نامه که در اوایل سفر شوشی متوحشا از خاقان مغفور شهید فرار کرده بشاهزاده عبدالعظیم و از آنجا با عیال بعتبات عالیات رفته
مجاورة و اعتکاف گزیده بنا بر قدمت خدمت و سبقت ملازمت بحضور حضرت اعلی خوانده و بر کشیک سفیدی عمله جات خلوت منصوب شد
و در آغاز ایالت و فرمانروائی شاهزاده حسینعلی میرزا بصاحب جمعی و تحویلداری کل متوجهات فارس مستقلاً مامور گردید و از جمله
حالات او اینکه بعد از فرار از شهریار سعید شهید قاجار بعتبات عالیات عرش درجات و یورش آن سلطان بزرگ بقراباغ
و شوشی و شهادت آن شهریار او در بغداد توطن کرد همانا از اسبان ترکی نژاد ویرا مرکبی خاصه بوده محمد آقای دیوان افندی پاشای
بغداد از او بهای رخیص بیع خواست و وی رضا نداد تا کار بتهدید و وعید و تطاول رسید و آخر اسب معروف را بهائی قلیل برد
و بدو پیامی رفت که هرگاه توانی مکافات و تلافی کن او نیز ناچار باصطبار گذرانید چون بحضرت اعلی آمد و مقرب مخصوص شد از جانب
سلیمان پاشا وزیر بغداد محمد افندی مذکور سفیر شده بری اندر آمد چاکران والد مؤلف او را بشناختند و در روز شرفیابی حضور
پادشاه گیتی پناه که در میدان دربار سعادت مشکار فرود آمد اسب سواری ویرا بگرفته باصطبل ولی نعمت خود بردند و محفوظ بداشتند
چون از حضور بازگشت پیاده ماند و مرکب خاصه خود ندید پس از تحقیق معلوم شد که چنین شده و شرح حال بپادشاه بهمال عرضه
کرد و از حقایق این کار پژوهش رفت والد مؤلف معروض داشت که با من در بغداد چنین سلوک نمود و گفت که در هر وقت که ترا
قدرتی باشد تلافی کن اکنون تلافی کردم پادشاه گیتی پناه این کار پسندید و بر روی او بخندید و سفیر بغداد دو برابر بهای مرکب برده او
داد و واپس گرفت و از این عمل متنبه شد که دیگر با ملازمان حضرت خلافت خلاف انصاف نورزیده جلافت ننماید و از جمله سوانح
این ایام طغیان نواب شاهزاده حسینقلی خان ثانی برادر حضرت پادشاه جمجاه گیتی پناه فتحعلی شاه قاجار والاتبار بود که ناچار نگارش
خواهد یافت تا معنی الملک عقیم برای عقلای صحیح المزاج غیر سقیم واضح و لایح آید

ذکر طغیان نواب شاهزاده حسینقلی خان ثانی برادر خاقان گیتی ستان حضرت فتحعلی شاه قاجار و حرکت اردوی همایون اعلی بجانب عراق و اصلاح این فتنه عظمی و داهیه کبری

در ضمن حال صادق خان شقاقی و هزیمت او مرقوم شد که بواسطه
ظهور خدمت و بروز شجاعت نواب حسینقلی خان ثانی برادر حضرت پادشاه جمجاه کامکار بحکم کارگزاران دولت ابد مدت حکومت
مملکت فارس و کوهگیلویه و لارستان و سایر مضافات از شاهزاده نواب محمد علی میرزا انتزاع و بملازمان حسینقلی خان اختصاص
یافت و جناب معظم الیه در کمال اجلال و حشمت و شوکت بایالت فارس و ملک جمشید شتافت تمامت امرا و ارکان و اعیان سر بر خط
اطاعت او نهادند تا رفته رفته در املاک تسلط حاصل کرد پوششهای زیبا و خورشهای زیبا و مرکبهای تازی و محبوبهای شیرازی
و ساده های مطوق و باده های مروق و ساقیان کمان ابرو و غلامان اسب انداز آماده و فراهم شدند لولیان لعاب و شاهدان رقاص
همه شب در خلوت خاص تا هنگام صباح بتجرع راح حاضر بودندی و در حالت سکر و سرمستی هر کس از سر مستی مداهنه و خدعت
خوش آمدی براندی و هر مطربی در توصیف فروسیت و لیاقت و شجاعت آن امیرزاده برنا نظمی مهیج همی خواندی تا شاهزاده جوان از نداهای
جاهل و رفقای فاسد بوسوسه ارتکاب بعضی اعمال و افعال و مفاسد در افکندند آن جوان دلیر یگانه و امیر نجیب فرزانه را بتمویهات نفسانی
و تسویلات شیطانی اغرا و اغوا کردند و در مجالس مشاورة و محافل محاورة تصدیقات خالی از صداقت و تحریصات عاری از حقیقت کردند
و بواسطه غرور جوانی ملتفت نگردید که آن تحریک را مآل ملامت و آن تعریک را حاصل ندامت و خجالت خواهد بود و در آن ایام حضرت شهریار
کامکار فتحعلی شاه در آذربایجان بانتظام آن حدود و سامان میپرداخت و محمد خان زند در عراق عجم فتنه برانگیخته بود و بحکم حضرت شهریاری
در رعایت قواعد مملکت داری جان محمد خان قاجار دولو که امیری بود معظم بنظم ولایات لارستان و سرداری آن بلاد و سامان
مامور بود لهذا خان خلاف پیشه جلافت اندیشه بخیالات خام ملک ستانی و حکمرانی در افتاد نخست جان محمد خان قاجار را که در آن نواحی

بود بملک فارس خوانده منظور نظرش متابعت او بود و از مکنون ضمیر آن امیر کبیر بفرسی کرده بفارس نرفته راه عراق بر گرفته با ابواب جمعی
خود راه اصطهبانات بسپرد و بیزد و کاشان تاخت نواب حسینقلی خان چون جانمحمد خان را بتکلیف خود راغب ندید و حرکت او را از لار بسا
یزد و کاشان بشنید عزم ایلغار بروی کرده هماناگردش نرسید و او از آن حدود بجانب خود گذشته بود و چون با باده عراق رسید
مسموع شد که جانمحمد خان قاجار از لار بعراق فرار کرده لهذا در آباده اسباب مخالفت را آماده کرده سپاه خود را از فارس احضار فرمود و
ربیع خان مروالدشتی که از وجوه عمال معتبره فارس بود با رستم خان بیات بمحارست و محافظت فارس مأمور و چون در هنگام طغیان
از فارس میرزا نصر الله علی آبادی مازندرانی که دبیر امین و وزیر مهین او بود و از جانب خاقان کامکار در آن ملک فرمانگذار بر حرکات
سخیفه و خیالات عنیفه او واقف گردید و او را در آن باب و ان ذهاب و ایاب تمکین ننمود بلکه ممانعه و مناصحه فرمود لهذا او را و آقا محمد زمان
برادر اعتماد الدوله حاجی ابراهیم خان شیرازی صدر اعظم پادشاه ایران را با میرزا اسمعیل کوتوال شیراز مغضوب کرده حکم بکور نمودن
ایشان کرد و آن عقلای ثلثه مکفوف البصر شدند و شیراز را برستم خان بیات سپرده و بنه و اغروق خود را بعهده میرزا علی کرایلی محول کرده که به
یزد خواست رساند و خود باصفهان عزیمت کرده و در اواسط ماه محرم الحرام وارد اصفهان گردید و چنان ظاهر میساخت که بعزم
شرفیابی رکاب مستطاب حضرت شاهنشاهی این یاساق و یورش از فارس بعراق اتفاق یافته و بدین تدبیر رقبه دولتخواهان
پادشاه جمجاه گیتی ستان قاجار را بر ربقه طاعت و چنبر اطاعت در می آورد و بزرگان و پیشکاران عراق که سابق بر این از مخالفت
محمد خان زند و موالفت آن امیر منافقت پیوند صدمات سدیده و زحمات عدیده خورده و یافته و دیده بودند از وقوع اینواقعه
عجیبه و سنوح این سانحه غریبه بهراسیدند و خایف و متوحش گردیدند حاجی محمد حسین خان بیگلربیگی اصفهان که بعد از اولاد
باقرخان خراسکانی بایالت و حکومت آن شهر مشهور مفتخر و مسرور بود قبل از ورود او عبدالله خان مهین فرزندش را با عیال بجانب
یزد و نائین روانه نمود و خود با محمد علیخان قاجار در خارج اصفهان منتظر همی بود که از حضرت خاقانی حکمی درین باب صدور یابد
تا دولتخواهان تکلیف خود را در ممانعت و معاونت دریابند و در هنگامی این اخبار وحشت آثار بعرض امنای دولت جاوید مدت
رسید که موکب نصرت کوکب پادشاهی بعزم تسخیر شیروان و داغستان تصمیم و از خوی روانه شده بود و چون با وجود ظهور این
اوضاع مجانبت از ایران و دوری از تختگاه مخالف رویه حزم بود خاقان کامکار امیر کبیر سلیمان خان را بنظم بلاد آذربایجان مأمور و خود
عزیمت عراق فرمود و در محال اروش محمد خان بن کیخان زند را مقید و مکفوف بحضور اعلی آوردند و چون پدرش اعاظم چارده
کلاته را در حین سرداری استراباد و مازندران قتل کرده بود و کله مناری یادگار خود را از رئوس دولتخواهان برساخته و در این ایام
تفنگچیان هزارجریبی و دانکه چاردهی که سردسته گان ایشان از اقارب پدر مؤلف این دفتر بودند بشرف التزام رکاب نصرت انتساب
اختصاص داشتند خاقان گیتی ستان کامکار قاجار محمد خان را بدانگروه داد که بکیفر مکافات آبا و اجداد خویشش او را بیاسا رسانند
آن طایفه عالی همت را از قتل آن کور عار آمده او را قابل قصاص ندانسته شد و رها کردند و او بگدائی و بینوائی ببصره رسید و هم در آن بلاد
بخفت و خواری جان داده در خاک متواری شد و هم از جمله وقایع آن ایام آمدن امیرزاده ابوالفتح خان بن ابراهیم خلیل خان جوانشیر
قراباغی بود که در منزل میانج بحضور حضرت شهریاری استسعاد یافت و مورد الطاف خاص پادشاهانه گردید و حسب الامر شاهزادگان
عظام کرام نواب عباس میرزا و محمد قلی میرزا و محمد ولی میرزا و حسینعلی میرزا در عرض راه بحضور اعلی شرفیاب شدند و بدار السلطنه طهران
باز آمدند و موکب نصرت کوکب پادشاهی عزیمت عراق فرموده راه فراهان بر گرفت و بقلع و قمع فتنه حسینقلی خان پرداخت و در آن
اینحال مشهود شد که محمد ولیخان قاجار سردار عراق که در بروجرد با جماعتی از سپاهیان بسر میبرد با نواب حسینقلی خان موافقت جسته
از استماع این اخبار منافقت آثار مزاج مبارک حضرت پادشاه قاجار متغیر و بر آشفته گردیده و دریای غیرتش متموج آمد و با دریا افواج
عمان امواج بوادی عراق را بسان یک جنول نصرت شمول فرو گرفت و اخبار نهضت موکب پادشاهی متدرجا و متواتر مسموع حسینقلی
خان قاجار همی شد و دغدغه و ولوله در خاطرش همی افزود و در فکر چاره کار خویش همی بود و او را بتحریک و ترغیب مفسدان فتنه
اندیش از اصفهان بطهران عزیمت رفت

ذکر سرکشی امیر سلیمان خان قاجار و مقابله با پادشاه ایران

خاقان فتحعلی شاه قاجار با نواب حسینقلی خان و اصلاح آن و لا مقارن این صادرات عشیریه و واردات
عجیبه معروض رای ملک آرای حضرت شهریار کامکار خاقان قاجار افتاد که بعد از حرکت از خوی و گذاشتن امیر کبیر اعتضاد الدوله سلیمان
خان قاجار سردار در آنجا بوده اهریمنان فتنه جوی دیوان شیطنت خوی و رانجا الفت با پادشاه سلیمان جاه تحریص و تحریض کرده
بوساوس شیطانی و نفاثات نفسانی آن گروه خناس پیشه ابلیس اندیشه فریفته گردیده است و علی همت خان کلیائی و فرخان بابا
خان نانکلی و سایر سرکرده گان ایلات و دسته جات ابوالجمعی او و را از خوی و آذربایجان حرکت داده بجانب دار السلطنه همی آرند
و کوشش در راه اخبار فارس و عراق دارند که اگر سانحه اتفاق افتد اعتضاد الدوله نیز در تسخیر مستقر سلطنت ساعی و جاهد گردد
تا پس از آن اقتضای وقت چه باشد خاقان سکندر شان قاجار را از استماع اینگونه اخبار تعجب حاصل شد و از اندیشه برادر و
طمع خالوزاده با عدم استعداد متحیر بود و بترانه این بیت تکرار همی کرد که گفته اند نظم اگرچه شعبده باز است چرخ این بکند ٭ که
شاهباز برآرد ز بیضه عصفور ٭ فتنه سلیمان خان امیر شوری نه چنان که بسر کردگان نگاشت فرو نشاید و اعتنائی بدان نفرمود
ولی از کار برادر و نفاق پسر خالی از اندیشه نبود و آتش خشم و سخطش هر لحظه سرکش تر همی شد و مانند آتشکده زردهشت و آذر برزین
و در خرگاه و برزین سوزنده و فروزنده بود چه از برادر اقرب و انسب نشاید جست چون کهتر برادر چنین کند برادر عادی چه اعتماد باید کرد
علی الجمله موکب نصرت کوکب پادشاه پادشاهان در رحمن بهار و ق من قرای فراهان نزول گزیده و روزی چند و انتظام کتائب و
استحکام رکائب را او تراق فرمود و در آن منزل سعادت آمود مهد علیا و ستر کبری بلقیس رابعه سیرت و مریم آسیه سریرت
والده ماجده پادشاه نصرت همراه از حادثه کهتر فرزند دلبند آگاه آمد و از دار السلطنه طهران منع و نصح وی را بعراق راند و آیات و
نکات اندرز و پند بر آن فرزند برخواند معلوم شد که حکومت فارس و مداخل آن ملک مخارج او را کفی نیست و در کرمان نیز طمع کرده لهذا
در جال سپاه بحضرت سلطنت آمده نیت کهین فرزند را استدعا کرد خاقان بهمال چندان مضایقت نفرمود بعد از حرکت حسینقلی خان
بدین سفر راضی و قانع نیامده عراق را نیز ضمیمه خواست بلکه دعوی مشارکت در ملک کرد و صفوف جدال برآراست و در قریه
مشیجان و کمره کمر مقابله و مقاتله بر میان بسته باظهار جسارت شلیک زنبوره بر گردون گردان متوصل ساخت لهذا خاقان گیتی
ستان قاجار چون از نصایح او نومید گردید فرمود یکبارگی بدخواه خوفی نبود تواضع نمودن نبونی بود وخواه و ناخواه
و کام ناکام تن بمدافعه برادر شغادفن در داد حرمخانه و جواهرخانه و اغروق و بنه زائده بیفایده را با امیر صداقت مسیر مهدیقلی خان قاجار
قوینلو و جناب صدر اعظم حاجی ابراهیم خان شیرازی بقلعه حاجی طاهر روانه فرمود و عزم رزم جزم کرد و از آن منزل با سپاهی سباع
و نخبه چون شیران غضبان بحرکت در آمد و دو فرسنگی اردوی حسینقلی خان برادر کهتر خویش نزول اجلال گزید و در بیست و
هشتم صفر المظفر از دو جانب صفوف قتال و جدال آراسته شد و گرد میدان معرکه بر سپهر بلند برخواسته گردید و با آنکه لشکر
حسینقلی خان در عدت از جیوش دریا خروش حضرت خاقان گیتی ستان افزون بود شهریار دریا دل عالی همت صافی فطرت آن
عرصه رزم را مسند بزم تصور میفرمود و هنگامه مصاف را حجله زفاف می پنداشت ولی بنا بر رعایت مقام دیگر باره بکهین برادر بمهر و
قهر و وعد و وعید پیغام فرستاد نظم که ای طفل نا پخته خام رای ٭ مزن پنجه با شیر جنگ آزمای ٭ جوانی مکن گرچه هستی دلیر ٭ منه کام
گستاخ در کام شیر ٭ دل من همی بر تو مهر آورد ٭ همی آب شرمم بچهر آورد ٭ درشتی رها کن بنرمی گرای ٭ ز جام مهر تا بمانی بجای ٭
بشاخی چه باید در آویختن ٭ که نتوان از آن میوه ریختن ٭ چندانکه پیامهای نرم همی فرستاد درشتیهای آن جوان ناکاردیده همی افزود
تا صفوف صنوف سپاه از سواره و پیاده و توپخانه و زنبورک و تفنگ و تیغ و خدنگ آراسته آمد سنانهای البرز دهان بیلع باز
کردند و ماران مورخوار آتشبار زهر گداز نده تاب و بن انیاب در آوردند کمانهای گوژپشت از تیرهای خدنگ استعانت جستند و از تیغ
زره شکاف از کهوف غلاف بیرون خزیدند دم دمامه و شندف و غریو شیپور و دف بر فلک گرایان شد و فتیله های توپ و تفنگ سرگرم
آتشباری آمد جهان پر از شرغرغ و سپهر پر از تشعشع گردید چون خونریزی و فتنه انگیزی در میانه دو برادر با جان برابر با حضور مادر
مهر گستر کاری آسان و سهل نبود از هیچ طرف احدی در آغازیدن جهاد و آغالیدن فساد تقدم و تبادر نمی نمود و مهد علیا شوریده

خاطر و سوگوار و اسیمه سر داشت کبار تشفیع و توسط همی کوشید چون حسینقلی خان مهره امید خود را و رشش درمان و رنج خویش را
از تفقد پادشاه دوران درمان دید استیمان و استشفاع جسته میرزا موسی منجم باشی گیلانی باصلاح ذات البین واسطه و برزخ ذو
جهتین گردید و محمد ولیخان قاجار بوجه مال المصالحه بهدف سهام تلف و ملام آمد که بین برادر و در عین مقابله و صف آرائی از صف
سپاه جدا شده با شفیع و از شفعا بحضور پادشاه والاجاه آمد تسلیم رکاب نصرت مآب و تعظیم وجود مسعود و اظهار تضرع و تخشع نمود
پادشاه بنده پرور مرحمت گستر بر جبهه او را بوسه داده و برادر برگرفت و کمیدان رزم بایوان بزم تبدیل یافت روسای سپاه وی را
امرای دربار میزبان شدند و هریک را بخیام خود مقام دادند و آن سپاه قاهر مقهور گردیدند و مانند قطرات در امواج بحر زخار
مطموس و مستور شدند پس از شقه از فراهان بطهران مراجعت اتفاق افتاد و این فتنه برخواسته نشست و اعتضاد الدوله سلیمان خان
نیز بخدمت اعلی آمد

ذکر حال امیر سلیمان خان اعتضاد الدوله و آمدن بخاکبوسی پادشاه کامکار

سابقا ایراد یافت که از اخبار خروج محمد خان زند و داعیه حسینقلی خان قاجار اعتضاد الدوله سلیمان خان سردار که مامور بتوقف
خوی و آذربایجان بود از رفقای اردوی پادشاهی همی آمد و مترصد اخبار همی بود و در مراغه نزول کرد و از مقویات اتهام وی یکی آن
بود که در منزل دیگر بن حسین خان پسر علی همت خان کلیائی که از ملتزمین رکاب نصرت مآب خاقانی بود بی ترخص سلطانی با حیدر مراد
خان برادر خان باباخان نانکلی که بدران ایشان در رکاب اعتضاد الدوله بود فرار کرده از اردوی پادشاهی نزد سلیمان خان رفتند
و سلیمان خان ایشان را نگرفته باز پس نفرستاد و خود نیز بحکم پادشاهی از رفقا بجانب طهران همی آمد لهذا تهمت مدعیان مشمول بر صحتی و محمول بر
علتی شد لاجرم بعد از اطفای نایره افساد نواب حسینقلی خان و اهلاک محمد خان زند و گرفتاری محمد ولیخان قاجار و انتظام امور دولت ایران
منشور قضا ظهور بامیر کبیر سلیمان خان اعتضاد الدوله قاجار شرف صدور یافت و محمد حسن بیک کتول غلام خاصه پادشاهی باحضار
نخجوان از مفسدان فراری رفت نصر الله خان قراگوزلوی همدانی با طایفه خود بنواحی همدان مامور شد و عبدالله خان دنبلی حاکم خمسه
بخمسه و خوی رفت و خوانین الوار که مایه افساد بودند از نزد سلیمان خان اعتضاد الدوله متفرق شده بملوکات خمسه زنجان و به عبد الله
خان متوسل شدند و همچنین بعد از سانحه حسینقلی خان و متابعت او بحضرت خاقان گیتی ستان محمد ولیخان سردار عراق که طمع ریاست
کرده بود موجب سیاست شد و محمد علیخان قاجار قوینلو بسرداری فارس مامور گردید و نوروز خان عزالدینلو ایشک آقاسی باشی پادشاهی
بسالاری صفحات خوزستان و کوهکیلویه مسرور شد و حسینقلی خان قوینلو بسپهسالاری کرمان یافت لهذا سلیمان خان اعتضاد
الدوله برحسب امر اعلی در اخذ و قید و ارسال مفسدین خمسه ناچار بود و علی همت خان کلیائی و پسرش حسین خان که از رکاب پادشاهی
گریخته بود با خان باباخان نانکلی بود و دو نفر دیگر از مفسدین خمسه را از خمسه با خود ماسور و مقید و مغلول با عریضه ارادت فریضه ارسال
داشت و ببعضی معاذیر متمسک شد و چون بی استیذان حضرت خاقان از خوی مستعجلا بجانب طهران آمده بود و طبع مبارک پادشاهی
ازین کار رست و عمل سقیم با تن درست از وی رنجشی داشت خود نیز با بقیه سپاه ابوالجمعی خویش راه ری در پیش گرفت و وارد شد و یکسر بطویله اسب
خاصه پادشاهی رفت چنانکه رسم متوشحین خانقین است در اصطبل مبارکه پادشاهی بر سر کمند فرود آمد و معروض داشت که مرا
تقصیری در خدمت دولت روی داده و معذور بوده ام و مقصر نیستم چون در عراق و فارس اعیان بیگانه و خویش خروج کردند توقف در
آذربایجان و سرحد خوی را مصلحت وقت ندانستم و بجانب عراق باز آمدم که مبادا وهنی اتفاق افتد و در آذربایجان یا عراق فتنه
حادث شود و الا قطع نظر از یگانگی و اتحاد قرابت ایلیت همیشه موروثا و اکتسابا تابع و دولتخواه این دولت علیه عالیه بوده ام
و خواهم بود حضرت خاقان گیتی ستان امیر سلیمان خان اعتضاد الدوله را بحضور خواسته با او مجلس پژوهش و نکوهش
برآراسته بالاخره بر آن مقرر شد که چون امرا و خوانین ابوالجمعی مرا عیال در دار الخلافه ری بودند بعد از بعضی اخبار عزیمت ری
کردند و من ناچار بدانها موافقت جستم که مبادا محکوم و متبوع من نباشند و از گرد من چون گرد از صرصر بپاشند حضرت خدیو موید
براهین حکیمانه معاذیرش را بار در فرموده و خطایش را موجه و مبرهن و ثابت و متیقن نمودند ولی خامه عفو بر نامه جرایمش برکشیده او را
از مقامی که داشت بپایه اعلی مرتبه قیام و قعود داد و دهم گشتن و برا پاسا و سیاست رسانید و علی همت خان کلیائی و بعضی مفسدین را

برادران

برده آن خمپاره آتشباره لقمه آسا مقام داد و بهوا فرستاد و محمد ولیخان قاجار سردار دولت را که مخالفتش با خاقان گیتی ستان و موافقتش
با نواب حسینقلی خان بظهور رسیده و شهود انجامیده بود و پس از قدری تخفیف و تخویف از محبس بر آورده با میر کبیر میرزا محمد خان بیگلربیگی
قاجار دولو بخشود و جان بخشی فرمود و چون علی همت را بدهان خمپاره نهادند با پسرش حسین رضا کساری آتش بر باد دادند
ثلثه او را که محل بحث بودند یعنی خان بابا خان و حیدر مراد خان بنکی و عبدالله خان افشار خمسه را مکفوف البصر ملکه محروم الاثر کردند و کلاً
ملک و ملت از خس و خار وجود بی بود مفسدین پرداخته آمد و کار ملک بنهج احسن و اکمل منظم و ساخته گردید ذکر بعضی از

سوانحات و واقعات سال یکهزار و دویست و سیزده و ماموریت امرای عظام و سرداران کرام بانتظام ممالک محروسه ایران

چون از اخبار اراجیف طغیان نواب حسینقلی خان و دیگران
اختلالی در بلاد ایران ظاهر گردید مفسدین فی الارض که قلع و قمع آنان بر ذمت همت جلالت ابد مدت شرعاً و عرفاً فرض بود از هر گوشه سر بر آوردند
و اظهار گردنکشی کردند از انجمله افاغنه ساکن امکنه سیستان انتهاز فرصت کرده بر سر کرمان آمدند و آن شهر را تصرف کردند لهذا چنانچه
مرقوم شد حسینقلی خان قوینلو بسرداری کرمان رفت و افاغنه را از کرمان بیرون کرد و محمد علی خان قاجار قوینلو بفارس رفته محمد ربیع خان
مرودشتی از عمال فارس را گرفته پانزده هزار تومان از وجه جریمه گرفته و او را بکحل عمی مکحول کرده و نوروز خان کوهکیلویه را مضبوط نمود و علیخان
قاجار را که نواب حسینقلی خان از کوهکیلویه احضار و بدستیاری بوداق خان غیاثوند و طایفه او گرفته در بند داشتند از قید رها
شد و بسلامت بحضور حضرت خاقانی آمد و معزز و مکرم گردید و هم از انجمله اسحق میرزا ابن حیدر میرزا ابن شاه اسمعیل از احفاد خلیفه سلطان
مازندرانی داماد شاه عباس صفوی ثانی بود که کریمخان زند بنام وی ملک ستانی نمود و بعد از استقلال او در آباده فارس
عالم خراب را بدرود کرد و اسحق میرزای مذکور در این ایام فترت یعنی پس از شهادت خاقان سعید شهید بمیان جماعة بختیاری رفته او را دست
آویز کرده براهزنی و سرقت میپرداختند بعد از ندامت آنگروه او را رها کردند وی او میان طایفه ممسنی شولستان رفته بدزدی و فساد داعی و
ساعی بود محمد علیخان قاجار او را گرفته مقید و ماسور روانه دربار شهریاری کرد و بحکم حضرت خاقان فریدون شان او را ضحاک وار بدماوند
برده محبوس و تمهید شد و پس از سالی و دو سه بتوسط اشرف خان دماوندی که سیدی شریف بود مستخلص شده باصفهان رفت
و از ادرار خواران دولت ابد مدت خاقانی شد

ذکر مراجعت نواب شاهزاده محمود میرزا افغان ولد تیمور شاه ابدالی بجانب هرات و شرح حال وی

سمت تحریر یافت که نواب محمود میرزای افغان بدولت حضرت خاقان
کشورستان ملتجی شده در کاشان متوقف آمد بعد از این حادثات در رفع غائلات عریضه بحضور خاقانی نگاشته ارسال داشته
مجمل اجمال آن نگارش این بود که مقرر شود که این امیدوار بمعاونت بعضی از امرای خراسان بوطن مألوف توجه نمایم و در هرات منتظر
مقدم ظفر توام پادشاه ظل الله و مصمم خدمتگذاری فتوحات کابل و بلخ و طخارستان و قندهار بوده باشم لهذا خسرو جمجاه او را رخصت
داده آقا باباخان یساول ملک را بمهمانداری و مامور و بمیر حسن خان طبسی و مصطفی خان ترشیزی و میر علیخان عرب خزیمه و اسحق خان تربتی
احکام قضا نظام در موافقت و معاونت او شرف اصدار یافت که هر یک یکهزار نفر سواره گزین برداشته در رکابش حاضر باشند و از حسن
او تخلف نورزند و از راه یزد روانه شد و روی بهرات نهاد شاهزاده قیصر بن شاه زمان افغان که از جانب پدر خود بحکومت فراه و هرات استقلال
بود چون از آمدن عم خود آگهی یافت با دلی پر غم بمدافعه او شتافت شاهزاده عاقبت محمود با اجناد نصرت جنود بر برادرزاده حمله و غلبه کرد و
او را در هم شکست و بحصار هرات منهزم کرد و اهالی آنجا و دو بر سر محمود گرد آمدند قیصر میرزا شهر را گذاشته و بصحرا رایت فرار افراشته هرات
تصرف او اندر آمد و لشکریان پادشاهی را عذر خواهی کرده باز گردانید و در آن ملک پایدار ماند

ذکر آمدن جعفر قلیخان دنبلی بخوی و سلماس و محاربه با حسینقلی خان بن احمد خان دنبلی برادر اکبر خویش و سایر سوانح اتفاقیه

که قبل از این شمه از مخالفت جعفر قلیخان بن احمد خان دنبلی حاکم خوی با برادر اکبرش حسینقلیخان دنبلی که از خدمت
گذاران صادق العقیده دولت جاوید عدت خاقان کسری شوکت قاجار فتحعلی شاه کامکار بود مرقوم افتاد که در دیار بایزید و ماکو
شکاک با طایفه پیوسته بود و انتظار وقت و فرصت همی برد در این ازمنه که قصه انقلاب عراق و فارس و مخالفت حسینقلیخان برو

گرد و هر صاحب داعیه از مغوله و ناحیه سر برآورد جعفرقلیخان نیز جماعتی از اکراد یزیدی و شکاکی فراز آورده عزیمت تسخیر بلده خوی را تصمیم داد
حسین خان از حسینقلی خان بیگلربیگی استعانت و استمداد جست و نیز عیسی خان و عسکر خان را با عساکر موفور روانه کرد چون
جعفرقلی خان از سپاه ارومی مستحضر شد با آنان مقابله کرده غلبه یافت و تا دروازه ارومی در قفای آن گروه بشتافت و نهب و
غارت و قتل و اسارت تمام در اطراف و اکناف آن شهر بظهور آورد و بجانب خوی روی کرد حسین خان بیگلربیگی خوی کس فرستاد و
محمد حسن خان جوانشیر را با عباسقلی خان کنگرلو بمعاضدت و مظاهرت خویش بقلعه خوی خواند و در وقتی که جعفرقلی خان بحوالی خوی
رسید آتش جدال و قتال اشتعال گرفت و هزیمت یافته و بحصار خوی بازآمدند و محمد خان ایروانی قاجار با لشکر بیشمار تا کنار رود
ارس در رسیدند دیگرباره جعفرقلیخان بیجا پا بر سر ایشان تاخت و بهزیمت رفتند میرزا محمد خان قاجار قیاقلو که با جیش شقاقی در آن
روز رسیده بود بمقابله جعفرقلیخان درآمد او نیز ثبات نورزیده مغلوبا فرار گزیده حسینخان دنبلی از تهور و جسارت و پردلی برادر
دلیر خود شرحی بدربار شوکت مدار حضرت شاهنشاه قاجار معروض داشت باشارت پادشاهی ابراهیمخان بن جان محمد خان
قاجار دوالو با پنجهزار سوار رکابی برداشته باتفاق سپاهیان آذربایجان بدفعه جعفرقلیخان و معاونت حسین خان روانه شد
ابراهیم خان و احمد خان مراغه در چمن بام مقام گرفتند و جعفرقلیخان از آمدن سپاه آگاه گردیده قصد محاربه وی کرده از مرند بحرکت
درآمد حسین خان سردار را اخبار کرده از کوه غازان بحوالی خوی درآمد و حسینخان نیز با سپاه خود بسردار پیوست و جعفرقلیخان از غایت
غرور و تهور بی اندیشه و تصور عزم مقابله و مقاتله جزم کرد در روز یازدهم رجب المرجب مستعد پیکار و کارزار شدند و در سه فرسنگی
خوی بیکدیگر تلاقی کردند و در کنار رودخانه که در میانه بود تقارب و تحارب گزیدند جعفرقلیخان از آب گذشته در تصادم و تقادم
ورزید و از دو روی جنگ درگرفت از طرف حسینخان سردار دو عراده توپ آتشبار بر گردون گردون رفتار متحرک بود که گفتی دو
عفریت بر تلال یا دو جبل بر فراز جبال یا و باریدن اعدا چون اژدر موسی دهان گشاده بودند با آتش فشانی درآمدند و صفوف جنود و افراد
اکراد را بر یکدیگر بر زدند تیرها چون مرغان صاید باصطیاد سایق و قاید پر گشادند و نیزه‌ها چون افعیان لادغ بگزیدن راکب و راجل
قد کشیدند باران گلوله نیسان را خجلت میداد و تابش شمشیر برق خاطف را منفعل میکرد ابراهیمخان قاجار سردار خلیل وار از آن آتش
آتشبار پروا نکرده خود را بر سپاه جعفرقلیخان زده مستغرق دریای آتش سرکش میکرد دید و خود را مظهر تا نوی مخاطب بفحوای یا نار کونی بردا
و سلاما علی ابراهیم میدید حسینخان و میرزا محمد خان قیاقلو نیز خود را بر صف سپاه اکراد یزیدی و شکاک زدند و جنگی عظیم و طویل
وقوع یافت تا آخر الامر ابراهیمخان سردار بر جنود فراعنه نخوت نماردهٔ سطوت نمرودیان غلبه کرد و حسینخان دنبلی نیز بر اکراد یزیدی غالب
شد تیر و شمشیر میرزا محمد خان و سایر قاجاریه دلیران بر سر و پیکر طوایف سفاک هتاک و فتاک شد و در بریدن و دریدن و سائیدن و
سنبیدن حدید دل و صخره صدر ایشان شیمه صراط و شیوه حکاک فرا گرفت کمتر شئی خسته و بسته نبود عاقبت امر شکستی درست در
خورد و بزرگ آنگروه باشکوه در افتاد و احمال و اثقال بریختند و مجروح و منکوب بقلعه اسقلان از جمله قلاع هکاری گریختند و سردار و
بیگلربیگی خوی مظفر و منصور و فرحان و مسرور بشهر بازگشتند و شرح این فتوح بدربار حضرت شهریار ایران نوشتند و دیگر روز
با عساکر پیروز رایت عزیمت بجانب قلعه ماکو برافراشته نوایر التهاب را التهاب دادند و دست تطاول بچپاول برگشادند و قلعه
که رستم خان بیکانلو احمد خان بن جعفرقلیخان مذکور را در انجا داشت محاصره شدید کردند و در آن زمستان سردار به تبریز آمد و حسینخان
بیگلربیگی خوی بنظم بلاد منسوبه بخود پرداخت و محمود خان دنبلی را از جانب خود بایالت تبریز و حصول و وصول متوجهات دیوانی مأمور
کرد و گرفتاران طایفه دنبلی بشفاعت حسین خان در خدمت پادشاه کشورستان معفو شدند و گروهی بقتل آمدند حضرت خاقان
جم شوکت ابراهیمخان سردار قاجار را بخلعت زرتار و کمر خنجر مرصع مفتخر و مخلع فرمود

ذکر برخی از ظهور خیرات و مبرات و نذورات و ابنیه و تعمیر مشاهد مقدسه و بنای قصور قاجار

بر ارباب فطانت مخفی نماناد که سلسله علیه عالیه قاجاریه از بدو حال بر مذهب حقه اثنی عشریه بوده‌اند و از آغاز دولت صفویه در ایران نشر و تقویت
شریعت غرای نبویه میکردیده‌اند و بسبب مسامحه نواب خاقان اکبر فتحعلی خان در تصرف مشهد مقدس و محاربه با ملک سیستانی

آن بود که افکندن گلوله توپ و تفنگ را بجانب ضریح مقدس حضرت رضوی خلاف رویهٔ ادب میشمرد لهذا چنانکه گذشت سر در
سر این کار گذاشت و همچنان فرزند ارشدش محمد حسن خان در هنگامیکه شهبازخان دنبلی و فتحعلی خان ارومی با آزادخان افغان پیوسته
و گیلان را تسخیر در آورده بدیشان پیغام کرد که دعوی تشیع و مذهب حقه را با موافقت آزاد افغان مباینت است و اگر چنین است مستعد
محاربه من باشید و الا از دور او پراکنده شوید و شهبازخان دنبلی رحمه الله تصدیق کرده از آزاد بریده بدو پیوست و همچنین اعمال بر و خیر
خاقان مغفور آقا محمد شاه شهید در اماکن مقدسه معروف و مشهور است لهذا خاقان گیتی ستان قاجار حضرت فتحعلی شاه پیوسته
در مقام تقویت شریعت غرا و تعظیم ائمه هدی بوده است و از آنجمله درین سال فرخ فال بتعمیر و تذهیب قبه طاهره جناب امام همام امیر المؤمنین
حسین بن علی علیهما السلام عزم ملوکانه جزم فرمود چون بنای قبه مطهره آنحضرت که بامر خاقان شهید آقا محمد شاه بر سبیل تعجیل اتمام
یافته بود شکستی یافت بحکم حضرت خاقان گیتی ستان کارکنان متدین امین مأمور و معین شدند که آن طاق عرش رواق را برداشته
قبه متین که بمضای شهور و سنین رخنه نپذیرد برافرازند و خشتهای زرین که چون جرم مهر رنگ نبازد در آن بارگاه شمسه مهر و ماه سازند
و بر حکم پادشاهی امتثال نمودند و چنان کردند همچنان مقرر شد که قبه شریفه بضعه موسوی معصومه مطهره را مذهب کردند و دری
زرین بر آن آستانه بهشت آئین نصب نمودند و مقرب الحضرت چراغعلی خان نوائی بدین خدمت مأمور شد و بانجام رسانیدند و در نجف اشرف
و مشهد مقدس و کاظمین تعمیر و نذورات و قنادیل و ضرایح زرین و سیمین پرداخته شد و بقعه امامزاده سید احمد بن موسی المشهور بشاه
چراغ واقعه در شیراز و دیگر برادر بزرگوارش سید محمد را تعمیر و تزئین و ترتیب و آذین برافزودند و زیاده از یکصد هزار تومان بمخارج
روضات مقدسه مصروف افتاد و مولانا محمد اسمعیل مازندرانی معلم نواب شاهزاده حسنعلی میرزا قاسم الصدقات فرمود که بتوسط
و تصدی او همه ساله بدره‌های سیم و زر بارباب استحقاق ایران میرسید هم درین سال عمارات و ابنیه عالیه در اکثر بلاد بنیاد نهاد از
آنجمله حدیقه و عمارت موسوم بقصر قاجار در نیم فرسنگی دار السلطنه طهران بود و تفصیل اینگونه ابنیه و عمارات در خاتمه تاریخ آوردن
انسب است والله الموفق المتین

در ذکر مأموریت شاهزاده عباس میرزای ولیعهد بآذربایجان و مدافعه جعفرقلیخان دنبلی و ایالت شاهزادگان بکر و لایات

از جمله سوانح و وقایع این
ایام یکی آن بود که بعد از مراجعت ابراهیم خان سردار قاجار از خوی و استقلال حسینقلی خان مشهور بحسین خان دنبلی بن احمد خان
بیگلربیگی خوی و تبریز و مرند و فرار جعفر قلیخان برادر مهترش ببلاد هکاری خان معزی الیه حسینخان را سوء مزاج عارض و سوء القضا بوادی معاد
بجوار رحمت ایزدی پیوست جعفر قلیخان آگاه گشته با گروهی از جنود اکراد بخوی آمده بدعوت و استرضای خاطر اعاظم شهر را بحبال
یافته عریضه بپیشکاران پیشگاه خسروی که بر کمال عجز و الحاح محتوی بود فرستاده از کارهای گذشته اظهار ندامت و بخدمتگذاری
دعوی صداقت و استقامت نمود کارگذاران درگاه پادشاه را شفیع برانگیخته و بدامان رحم اولیای دولت درآویخته حضرت شهریار کامکار
هفوات وی را بذیل اغماض مستور و او را بحکومت ملک موروثی او منصوب و مسرور فرمود و ولد اکبرش بحکم رهنیت بطهران احضار
و مأمور شد او نیز احمد خان فرزند خود را باتفاق جناب شیخ الاسلام خوی آقا ابراهیم خوئی که از اجله عرفا و اعزه علما بود روانه حضور
مرحمت ظهور حضرت خاقانی کرده از شرفیابی حضرت معذرتها کرد پادشاه دقایق آگاه دانست که رایحه وفاق از گلبن حالش
استشمام نمیشود نواب شاهزاده والاجاه نایب السلطنه عباس میرزا را باتابیکی اعتضاد الدوله سلیمان خان قاجار با دوازده هزار سوار
جرار بآذربایجان مأمور و مقرر شد که محمود خان دنبلی را که در تبریز ساغر کامش از باده احتشام لبریز است برداشته روانه خوی شوند
هرگاه جعفرقلی خان در آمدن بحضور مداهنه و مسامحه ورزد او را از بلده خوی بیرون کنند و محمود خان را بر جای وی در خوی استقلال دهند
و درین سفر جناب میرزا عیسی فراهانی مشهور بمیرزا بزرگ که سلاله سادات و آبا و اجدادش وزرای عالیه درجات بودند بوزارت
خاصه نواب شاهزاده عباس میرزا ولیعهد دولت حضرت خاقان گیتی ستان اختصاص یافت و ابراهیم خان قاجار سردار که در تبریز بود
بمتابعت شاهزاده مأمور گردید هم درین سال فرخ فال نواب ابراهیم خان بن محمد قلیخان بنی عم و داماد حضرت پادشاه فلک جاه قاجار
بتوقف چمن کندمان و محارست دیار عراق و فارس مأمور و جماعتی از عساکر نصرت مآثر روانه آن سامانات گردید نواب شاهزاده اکبر محمد علی میرزا

با امرای دانشمند و چاکران بلندپایه بفرمان روائی خمسه و قزوین و گیلانات و انتظام آن صفحات مفتخر گردید و نواب شاهزاده محمدرضا میرزا
بحکومت سمنان و دامغان و اعمال استراباد و مازندران نامزد شد و نواب حسینقلی خان برادر بهمراهی محمدتقی میرزای شاهزاده بحکومت
کاشان همیز نسبت و پادشاه والاجاه خود بنفس نفیس عزیمت تسخیر خراسان و انتزاع آن بلاد شرقی کرده باجتماع و احتشاد عساکر رکابی
اشارت راند و صیت جلال شهریار بیهمال در اقطار اقطاع گیتی انتشار یافت از دارالسلام بغداد فرستاده سلیمان پاشای والی با
عریضه و هدیه شایسته بحضور آمده خرسند و مخلع و مستظهر معاودت ببغداد گردید و نواب حسینقلی خان از کاشان برکاب مستطاب
احضار شده بشرف حضور مسرور شد

ذکر بعضی از وقایع خراسان و هرات و حال نادر میرزا افشار بن شاهرخ بن نادرشاه و اشاره بسوانح هرات و اختلاف شاهزادگان افاغنه و حرکت حضرت پادشاه کشورستان سلطان فتحعلی شاه قاجار بجانب خراسان و انتظام آن دیار

چون بعرض امنای دولت خاقانی رسید که بعد از واقعه ناگزیر خاقان سعید شهید در حصار شوشی و مراجعه محمدولیخان قاجار سردار
خراسان نادر میرزا ابن شاهرخ شاه افشار که بعد از شرفیابی پدرش برکاب خاقان شهید فوت در راه مازندران از ارض اقدس
بیرون رفته بود در میان افاغنه هرات و کابل معیشتی میکرد دیگر باره جمعیتی فراهم آورده بی استیذان از وارث و حارس تاج
و تخت دولت ابدمدت قاجار بمشهد مقدس وارد شده اظهار استبداد و استعداد مینماید و خود را وارث نادرشاه و شایسته
گاه میشمارد و بتهدیدی پیام رفت وی ذریعه نگاشته اظهار شکستگی و مطاوعت و متابعت کرده ضمناً مستدعی شد که شهر
مشهد را بوجه نان پاره بدین بیچاره مرحمت فرمایند و یکی از بندگان شمرند و بخدمات مفتخر دارند پادشاه حقایق آگاه دوربین دانست
که تمکین نادرمیرزا در ارض اقدس مایه فتنه و باعث تخلل بنیاد دولت خواهد بود و مردم فتنه‌گر او را بحال خود نخواهند گذاشت
و غوغا بود دو پادشاه اندر ولایتی لهذا بعرایض مموهه اش اصغائی نفرموده قصد یورش خراسان فرمود و چون شاهزاده محمود افغان
که بمعاونت پادشاه ایران بر هرات مسلط و کامران شده بود و دیگر باره از انبوه گروه مخالف و عناد برادران مجاسدت نهاد محصور
گردیده فیروزمیرزا برادر خود را بآستان فیروزی پاسبان فرستاده استعانت و استمداد کرد بحکم حضرت شهریاری جهانگیرخان کلیائی
بهمراهی فیروزمیرزا متوجه قاین و طبس شده حسب الامر از میرعلم خان عرب قاینی و میرحسن خان طبسی جمعیتی کامل آماده کرده روانه هرات شدند
والده پادشاه فلکجاه نیز در این ایام که غره ذیحجة الحرام بود عزم زیارات عتبات عالیات عرش درجات کرده و در اواسط شهر مزبور
موکب فیروزی کوکب خاقان کشورستان از دارالملک طهران حرکت کرده بقریه دولاب خارج شهر نزول اجلال گزید و سپاهیان اطراف
دسته بدسته و فرقه بفرقه با سرداران سام حسام و سرهنگان زال کوپال کتایب در کتایب و رکایب در رکایب چون شطوط و انهار بمحیط اردوی
پادشاهی می پیوستند خیام زرین طناب عرصه دولاب را رشک سپهر زرین قباب و ماهچه لوای خسروی عرصه ری را مشرق نیر آفتاب
ساختند مهیا هوی سپاه طنطنه و طنین در طاس فلک هفتمین در او فتاد نخست امیر جانمحمدخان قاجار دوالو با سپاهی ساخته
و آراسته بهرام خو بعنوان منقلای از راه سبزوار راه بر گرفت و در روز چهارشنبه شانزدهم ذیحجة الحرام سال یکهزار و دویست و سیزده
رایات نصرت آیات شاهنشاهی بفتح و فیروزی با کمال ابهت و شکوه بچمن فیروزکوه منصوب و مرفوع گردید چون نواب حسینقلی خان
برادر را عارضه روی داده بود و مزاج وهاجش را سقمی عارض گردیده از التزام رکاب ظفرمآب ممنوع و بتوقف مأمور شد و اطبا بمعالجتش
نامزد شدند یوسف خان ولد جعفرقلیخان که بنام جد مجدش احمدخان موسوم و مکرو کان به شرفیاب حضور شده بود با پیشکشهای خوب
و هدایای مرغوب از حضور اعلی گذشت و جیوش بحر خروش بجانب چشمه علی که بعرف اتراک علی بولاغ خوانند متموج و متهیج آمد در فراز
چشمه بند بور قباب سراپرده همایون با طارم چارم برابر شد ماهی بسیار از آن چشمه گرفته خلعتهای زرین در دماغشان کرده تاب بر آب افکندند
و از آنجا بکنار شهر دامغان در حوالی چشمه بادخانی نزول گزیدند و از هبوب ریاح عاصفه خیمها بر باد رفت و طوفانی عجیب در اردو سانح
شد که کس ندیده بود چه بتجربت پیوسته و جمعی دیده‌اند که اگر در آن چشمه از قاذورات یا رگوی حایض تازه افکنند چنان باد بر خیزد که همه
خاک صحرا را بر ساکنین آن امکنه ریزد لهذا در این ایام رعایا چنان کردند و بادی سخت بر خواست و همه اردوی پادشاهی بیکدیگر اندر

خیمها گسسته شد و ستونها شکسته فرش و لحاف بر هوا رفت و پانصد نفر از فراشان قوی بازوی چل نیروی پادشاهی که باد را
در بند و هوا را در کمند باز بسته داشتند سراپرده پادشاهی را محکم بگرفتند و بداشتند و بهمانا سود نبخشید تا از آن منزل نکوچیدند علی‌
حال عمال فارس را از آن منزل رخصت انصراف ارزانی شد و شاه و سپاه به بسطام مقام کردند و از آنجا بجاجرم رفتند چون در این
راه آب کمیاب بود و فراخی امتدادی داشت شب هنگام کوچ و حرکت کردند و از آنجهت که ایام محرم الحرام بود در منزل بر سوم تعزیه‌داری
و سوگواری و اشکباری میپرداختند و دو هزار تومان بحکم پادشاهی در بلاد ایران مصروف آنکار میکردند تا در یازدهم محرم اردوی پادشاهی
از اشخاص اسفراین بجانب نیشابور بحرکت و عبور درآمد در عرض راه صادقخان شقاقی و حسین خان قاجار قزوینی بتدمیر ممش خان کرد
چارانلی و تسخیر چناران مامور شدند و شاه فلکجاه بنظم نیشابور پرداخت **ذکر عصیان جعفرخان بیات حاکم نیشابور**
و قتل پسر وی و استخلاص شهر مذکور چون جعفرخان بیات حاکم نیشابور که در رکاب اقدس ملتزم بود
بتقدیم خدمات کمر همت بر میان بسته داشت پسرش با اعیان نیشابور بحضور آمده مورد التفات خاقانی شد انتظام امور را حکم محکم
سلطانی صادر آمد که جزایرچیان کابلی با سردسته خویش برج و باره شهر رفته بنشینند و بدین معنی پایه توهم جعفرخان بیات حاکم آن شهر شده
به بنی اعمام خود پیغام داد که شهر را بتصرف چاکران ندهند چون بشهر رفتند دروازه را بسته دیدند و تفنگچیان را بر بام و باره حصار برگشته
از طرفین جنگ و نعره تفنگ برخاست حسینقلی بیک برادرزاده جعفرخان که بجهة تهیه و تدارک خدمات پادشاهی پیشتر بشهر رفته بود باز
نگردیده و مخالفت گزیده جعفرخان که جعفر کذاب بود و خود این فتنه را انگیخته داشت رخصت خواست که باطمینان و استیمان اقارب
خود رفته ایشان را بخدمت اردو و دادن علیق الدواب و سایر ضروریات راغب و محکوم کند چون از حضور بدرون شهر شد مخالفین را در مخالفت
تقویت کرد و باز نگردید آتش سیاست شهریار با کیاست افروخته‌تر گشت دانست که مایه این فتنه اوست و بدستور العمل او طغیان کرده‌اند
گرامی پسرش که در اردو بود بحکم شهریاری بحوالی شهر برده پاره پاره کردند و آن ابلهان نادان متنبه نگردیده سر بر خط طاعت ننهاده همچنان
در عصیان طغیان داشتند امر پادشاه شد خود لشکریان فتنه‌جو بقتل و غارت اطراف نیشابور مامور و پرده پرده‌گیان آن حدود را مهتوک
ساختند قنوات را انباشته شد و باغات را ویران کردند عرصه بر شهریان تنگ شد با حاکم خود از در جنگ درآمدند آن ابله بیمایه پس از قتل
فرزند نوجوان که غیرت ماه بود شمشیر در گردن افکنده علما را شفیع برانگیخته در نهایت خفت و خواری و کمال خجلت و سوگواری بحضور آمد
شهر را بتصرف داده و گردن بر چنبر تعبد نهاده پادشاه والا جاه خون آن بیرجاهل را بخشیده شهر را بحسینقلی خان برادرزاده اش واگذاشت
او را ملتزم رکاب نصرت مآب نمود و عموم خلق بر کار آن نادان خنده زدند مع القصه بعد از چهل روز توقف در خارج نیشابور و خرابی بسیار در آن
ساحات معموره موکب ظفرقرین پادشاه بقرین حرکت گزین گردید چون اسحق خان تربتی از آمدن بحضرت پادشاهی تعلل و تامل پیشه کرد علیخان
قاجار بگوشمال و تنبیه او و علیخان کرد قراچورلو بقرای ولایت ممش خان چنارانی رفته دست تطاول برگشادند بتاخت و تاراج ساحات
اشتغال جستند ده هزار گاو و گوسفند و دواب باردوی شاهی آوردند سراپا از خصم و اغنام را با اهالی اردو مخصص فرمود و در غره ربیع الاولی
ظاهر شهر مشهد مقدس مضرب خیام بندگان اقدس شاهنشاهی شد معلوم گردید که صادقخان شقاقی و حسین خان قاجار قزوینی را که باستمالت
ممش خان کرد مامور فرموده بود صادقخان قبل از حسین خان ممش خان را ملاقات و در عوالم ایلیت و کردیت متعصبانه با وی ملاقات کرده
او را از آمدن بحضور مانع و به پیوستن بنادر میرزا راغب ساخته او نیز بمشهد مقدس رفته با نادر میرزا پیوسته و در پس دیوار محصوریت مقهور
نشسته از مفاد عریضه کذب آمیز صادقخان نیز این معنی محقق و ثابت گردید و پادشاه حکمت پناه کامل عاقل این خیانت را نهفته و شرح آن با کس
نگفته در دل الهام منزل پنهان کرده صادقخان را امر فرمود که بجا محمدخان قاجار ملحق شود و از محاصره قلعه چناران بگذرد که امری مقرون و
مرهون باوقات خواهد بود **ذکر محاصره ارض اقدس و قحط و غلا و اظهار ضراعت و اطاعت**
نواب نادر میرزا و قصد مراجعت پادشاه کامکار سلطان فتحعلی شاه از خراسان
بدار الملک طهران چون اردو و لشکر قیامت حشر پادشاه ایران بظاهر مشهد مقدس نزول کردند نادر میرزا اهالی شهر مانند
ماهیان در شبکه اضطراب مشوش شده حرکتی کالمذبوح میکردند و سپاه شاه گرداگرد اطراف شهر را چون مور و ملخ فرو گرفتند در

زمین گیاه و در باغ شجر نماند کشتی سراسر آبادانی بروی بحر ابی نهاده و فصل ربیع بعهد خریف تبدیل یافته کار بر مردم درون و بیرون تنگ شده و ایام
مشاجره و محاصره تطویل یافت مسلمانان اهل شهر در هنگام فرصت گریخته خود را باردوی پادشاهی همی افکندند و علما و سادات و مشایخ
و اعیان و اشراف و متعلقین نادر میرزا استشفاع همی کردند و از شدت سختی و کثرت بدبختی و فزونی مجاعت و کمی قناعت شکوه و نالهای
مینمودندی تا صریح بجریان حضرت پادشاه کامکار معروض داشتند که چون سکنای آن اکیفراست و مکافات هر عملی در روز عرض اکبر سلاطین
صفویه در هنگامی که ارض اقدس در تصرف اوزبکیه بود در محاصرات اغماض میکردند و عرصه بر محصورین تنگ نمودند و توپ و تفنگ بجانب
روضه مقدسه نمی انداختند و بدفع الوقت و مسامحه میپرداختند ما نیز متمنی آنیم که پادشاه اسلام بسنت سنیه شاه طهماسب و شاه عباس
تحریم و تکریم این روضه متبرکه را مرعی دارند و از ما درگذرند و ما را با خود بگذارند تا در زمان مصلحت بخدمت تقدم کنیم حضرت شهریار سلیم
النفس حلیم الطبع که حسن عقایدش بر آبا و اسلاف رجحان داشت و خود را یکی از خادمان شریعت منوره می پنداشت از این سخنان جان سوز
آب در دیده بگردانید و پاسخ داد که منظور من زیارت حضرت سلطان السلاطین علی بن موسی الرضا است و مقصودم خدمت و رونق
این مرقد عظمی است و الا از همه گیتی بی نیازم و از تسخیر بلاد بیگانه ممتاز اکنون که چنین است بر شما سخت نگیرم و عذر موجه شما را بپذیرم مقارن
اینحال نادر میرزا نیز اظهار مطاوعت و متابعت نمود و مقرر شد که یکی از بنات مکرمات او در حباله نکاح تنی از ابنای پادشاه جهانگشای
درآید و این دو دوده ستوده بتمدید مواصلت از کینه کهن درگذرند و اطناب انقیاد را باوتاد اتحاد وصل نمایند و نادر میرزا که سمی نادرشاه
است با فتحعلی شاه که موسوم باسم جد بزرگوار شهید فتحعلی خان قاجار است مواحدتی جویند و از گذشته سخن نگویند لهذا نادر میرزا بخلعت
امان مخلع گردید و سلطان کامران قاجار بجانب دار الملک تصمیم معاودت فرموده در روز پنجشنبه یازدهم شهر ربیع الاول از شهور
سال یکهزار و دویست و چهارده اردوی کیهان پوی شاهنشاه شریعت پناه از محاصره مشهد مقدس و ارض اقدس با جمله میران
و شهریاران بقصبه چناران نزول فرمود امیرگونه خان کرد زعفرانلو حاکم خبوشان برخصت پادشاه والاجاه بجانب مرکز خویش رجعت کرد
و جناب میرزا محمد شفیع مازندرانی وزیر بی نظیر صاحب رای صایب تدبیر آوردن مخطوبه محجوبه امیرگونه خان را که نامزد نواب شاهزاده
حسنعلی میرزا بود باتفاق وی روانه خبوشان شد و در منزل جهان ارغیان جعفرخان بیات که از زمان صفویه تا این اوقات
آبا عن جد بحکومت نیشابور مفتخر و مستقر بود مخلع و مرخص و به نیشابور مصمم گردید و موکب حضرت شهریاری چون سیل بهاری و دریای
جاری بجانب آق قلعه سایر و ساری گردید

ذکر مخالفت الله یار خان قلیچی سبزواری بمشاورت صادقخان شقاقی و معاودت حضرت خاقانی

پوشیده مباد که این آق قلعه یعنی قلعه سپید از بناهای جدید الله یار خان قلیچی
حاکم سبزوار بوده و در متانت و حصانت و رزانت و رصانت با قلعه افلاک برابری مینموده الله یار خان قلیچی که در رکاب پادشاهی
ملتزم و طالب رخصت از آن حضرت و ورود بدان حصن محکم بود از شقاق صادقخان شقاقی و وفاق او با ممش خان کرد چنارانی
بیخبر نبود از وی استمداد نمود و استعلاج خواست وی و را آموزگاری کرد که ببهانه تقدیم خدمات و تهیای سیورسات طلب اذن
کرده خود را بقلعه مذکوره در اندازد و فتنه جدید در آن قلعه چون سد سدید بپا سازد در ضمن آن استدعا صادقخان کاذب و را تصدیق
لازب نموده حضرت پادشاه جمجاه اللهیار خان را رخصت فرمود ولی در حین رفتن گفت که این قفا را دیگر روی و این ذهاب را زین پس
ایاب صعب است و الله یار خان با آق قلعه رفته باز نیامد و ضد متی بظهور رسانید و رد و طغیان و عصیان آشکارا کرد چون ایام مراجعت شاه
کینه خواه بود و زمان توقف مقتضی لهذا خاقان کامکار خیانات صادقخان را اغماض کرده بر روی وی نیاورده همچنین در عرض راه ابراهیم
خان سادلو و سعادت قلیخان بغایرلو از رکاب مستطاب مرخص شده بمواطن خود رفتند میرزا محمد شفیع وزیر بی نظیر با مخطوبه عظمی و مخدره
کبری باردوی شاهی پیوست و او نیز در سلک مخدرات حرم عفت منسلک شد پس از نزول منزل پل ابریشم مکنون خاطر انور آن بود که
که بجلگه بسطام که چهارده فرسنگ راه بی آب نمکزار است منزل گزین گردند که پیادگان سپاه مازندرانی در شدت حدت گرمی
آفتاب تموز روز متعطش و متوحش نگردند دلیلان راهبر و بلدان معتبر آماده کردند و شب هنگام راه در نوردند و مهدیقلی خان قاجار قلاوز
و قاید و سایق سوار و پیاده و بنه و اغروق عساکر بیکران گردد و احدی بروی تقدم نجوید و متعاقب ایشان چند هزار تن از تهمتنان صداقت

فن کشیکچی و مستحفظ پرده کیان سرادقات عصمت در آن تیره شب جهان‌پناه برگزیدند و چون ستاره متفرق و پراکنده نشوند و در هوای ایشان
گروهی از صدق شعاران بمحافظت خزانه و صندوقخانه با مشاعل و فانوس و طنطنه کرنای و کوس همی راه بسپردند که باواز و روشنی
چراغ کسی از راه منحرف و بدین سراب خراب منعطف نگردد مع هذا المقدمات دلیل راه که ترکمانی روی سیاه بود از گمراهی راه گم کرده از بیم
آن شب دیجور هر یک متفرق شده بطرفی افتادند و پادشاه دیجاه قاجار در هنگام ظهر آن روز بمنزل مقرره رسیدند و همراهان نیامدند
معلوم شد که پیادگان راه را گم کرده از طریق هدایت انحراف جسته در سراب ضلالت متعطش مانده اند رحمت خسروانه این زحمت منکر
بر ملازمان جان نثار خود نه پسندیده فی الفور با پنجهزار کس سوار گشته راویه‌های پر آب بهمراه برداشته بدین سراب معاودت فرمود
تا پنج فرسخ همی آمد و پنج شش هزار سوار که از تشنگی قریب بموت و هلاکت و مشرف بر فوت و فلاکت شده بودند پادشاه جمجاه اسکندر دستگاه
بدست مبارک آب در حلقوم آنان بخشید و ردیف پنجهزار سوار کرده بمنزل رسانید تا کار بجائی رسیده بود که آب بتمام انجامیده و جوانی
از عطش در حالت بیخودی و غش بود و بیم فوت داشت قدری از آب منجمد یعنی یخ که خاصه شاه و احتیاطاً آنرا بابدار سرکاری سپرده بود
باقی مانده شاه مکرمت پناه معدلت آگاه آن یخ را بدست خنجر خود شکسته بردهان آن جوان تشنه لب ناتوان همی ریخت تا بحال آمد و قدرت
حرکت و سواری یافت و بمنزل شتافت الحاصل تا چهار ساعت از شب گذشته بجستجوی واماندگان عساکر تکاپوی همی فرمود چون خاطر
خاطر جمع کرد که دیگر احدی در راه نمانده و همه بجانب منزل رانده عزم مراجعت فرمود و روزی دو در آن منزل تقویت خستگان
بر آسود و صفت مشابهت خضر و اسکندر در دارای جمشید فر صورت جامعه بروز و ظهور یافت **نظم** جهان را سایه یزدان چنین باید چنین باید
که خلقی در پناه او ز جان دادن نیاساید مع القصه از آنجا بچمن بسطام قباب خیام گردون قیام بر فلک افراشته آمد و نواب حسینقلی خان که
در آن ییلاق خوش هوا صحت مزاج را توقف گزیده بود در عین صحت شرف ملاقات دریافت و اردوی جهان پوی بدامغان
کراشیدن گرفت و بنه و اغروق و اهالی حرم محترم با امینان محتشم یعنی مهدیقلی خان قاجار و میرزا محمد شفیع وزیر مازندرانی کوچ بر کوچ بدار
الملک طهران مأمور شدند و شاه فلکجاه در چمن علی بولاغی بنشاط شکار مایل گردید و از راه ارجمند و نوا بحرکت جیش و لوا در آمد جناب
میرزا رضا قلی منشی الممالک نوائی خدمات لایقه بانجام رسانید و همچنین قتلغ بن اسمعیل خان قاجار قوینلوی مشهور بقلعه زردی
در قلعه زرد ارادتها و صداقتها بظهور آورده بود و در رفیع فیروزکوه نیز شکاری شایسته اتفاق افتاد و در پنجشنبه پانزدهم شهر ربیع الثانی موکب
حضرت خاقانی در کمال شوکت و کامرانی بدار السلطنه طهران شرف نزول و ورود ارزانی فرمود و شرح فتوحات حضرت نایب السلطنه
عباس میرزا و فتوح خوی مشهود پیشگاه خاطر انور جلوه کرد

ذکر فتوحات نواب نایب السلطنه عباس میرزا و فتح خوی و فرار جعفرقلیخان دنبلی

از این پیش که ذکر سفر خیریت اثر خراسان نگارش یافت معروض گردید
که نواب نایب السلطنة العلیة العالیه شاهزاده گردون کریاس عباس میرزا را بولایت عهد که از عهد مهد باشارت خاقان شهید
بدان منصوص بود بولایت آذربایجان مشخص و مخصوص فرمود و میرزا عیسی فراهانی را وزارت و سلیمان خان اعتضاد الدوله را باتالیقی
او مأمور و ابراهیمخان قاجار را منصب سرداری آذربایجان مسرور ساخت و در اواسط شهر محرم یکهزار و دویست و چهارده موکب
ولیعهد مذکور وارد تبریز شد و پس از چندی چمن یام مضرب خیام آمده چون جعفرقلیخان دنبلی فرزند خود احمدخان مشهور به بیوک خان
برسم نوا و گروگان روانه طهران کرده بود و امتحاناً بالباطنه باحضار او فرمانی رفته وی بمسامحه و معاطله گذرانید لهذا بحوالی سلماس
رکضت شاهزاده عباس وقوع یافت جعفرقلیخان برادر خود کاظم بیک را بکوتوالی قلعه عالی خوی مأمور و اموال نفیسه خود را با جماعتی
از ابطال رجال در حصار بهودر که از قلاع متینه و حصون حصینه آن بلاد است محفوظ داشت و ابدال آقا نامی از اکراد یزیدی که معتمد
وی بود در بهودر بمحارست و محافظت نموده و خود بجهت استمداد راه دیار قارص و بایزید گزید پس از انقضای یکماه پانزده هزار سپاه
فراهم آورده عزم رزم شاهزاده صاحب حزم را جزم کرده اما نواب نایب السلطنة العلیة العالیه قبل از وصول وی بقلعه بهودر یورش
برده باندک همتی قلعه را مسخر و اموال او را سراسر متصرف گشت در حال قلعه را که یزیدی و ارامنه بودند عرصه تیغ بیدریغ ساخت و نسوان
و صبیان انحصار را در قید اسار در آورد جعفرقلیخان از استماع این اخبار دیوانه وار بمقابله شاهزاده قاجار در آمد و آب بصحرا

سلماس درافکند و شامت این عمل عاید روزگار وی گردید بالجمله در قریه سوغانجوق در هفتم ربیع الثانی تلاقی فریقین روی داد میمنه و میسره عساکر نصرت مظاهر سلطانی با میرکبیر سلیمان خان قوینلو و ابراهیم خان و الو و احمدخان مقدم بیگلربیکی تبریز و مراغه آراسته آمد و شاهزاده ولیعهد در قلب لشکر جای گرفته از طرفین آتش قتال اشتعال پذیرفت و خرمنهای وجود اعادی محروق آمد گلوله توپ جهان آشوب غریو در کوه و دشت درافکند و بانگ کره نای و شندف گوش سپهر را کر کرد باندک کر و فری هزیمت در سپاه جعفرقلیخان راه یافت و پنجهزار پیاده او که در نطع محاربت بمضاربت پرداختند در شش درعنا افتاده مات شدند و گرفتار آمدند بیم آن بود که خود نیز در دست سواران گردگیر قتیل و اسیر گردد با اینکه در هنگام دعوی خود را صاحب شمشیر برنده می انگاشت و باطمان قلیچ میخواند مهمیز بر اسب تیزتک فولادرگ برزده عار فرار بر خویش پسندیده بجانب قتوره دره سی گریخت آن شب مات و متحیر همی بود و تا سحرگاه نمی غنود علی الصباح امیرزاده محمودخان دنبلی حسب الامر پادشاهزاده ولیعهد فلک درگاه بشهر خوی رفته بر مسند کفالت و ایالت متکی گردید همراهان جعفرقلیخان از سر او پراکنده و بر گرد خان مذکور اجتماع کردند جعفرقلیخان ناکام روی بقلعه ماکوی کرد و در برج سعد در کمال نحوست بسر میبرد و بر دولت گذشته افسوس همی خورد ناچار بجانب اکراد یزیدی فرار کرد محمودخان نواده شهبازخان دنبلی بیگلربیکی خوی و سلماس و پیرقلیخان شامبیاتی بسرداری الضیحات روشناس گردیده نواب نایب السلطنة العلیه بشهر تبریز مراجعت فرمود و در انشهر لختی برآسود و شرح کار گذشته به پیشگاه خاقان کشورستان معروض داشت محمودخان و پیرقلیخان و سایر اکابر و اعیان مورد التفاتهای شایان و مکرمتهای بی پایان شدند و چون سابق بر این مقرر شده بود که از جانب پادشاه گیتی ستان با میرکبیر ابراهیم خلیل خان اطمینانی داده شود مصلحان خیراندیش چنان صلاح دیدند که محجوبه از صبایای محترمه حکمران قراباغ و شوشی با حضرت خاقان قاجار رتبه مواحدت و هم آغوشی حاصل نماید تا مایه اتحاد و اعتماد ابراهیم خلیل خان جوانشیر بدین دولت ابدمدت گردیده و پای تشویش در دامان اطمینان کشیده دارد لهذا در این ایام خجسته فرجام نواب نایب السلطنه عباس میرزا بپایمردی و دستیاری معتبرین ارجمند روانه نموده صبیه امیر جلیل مسمی ابراهیم خلیل را از چمن قراباغ بانجمن حضور شهریار گیتی ستان با بطهران آوردند و در کمال عز و شرافت و احترام و جلالت در عقد نکاح پادشاه والاجاه درآمد و بر اغلب بانوان حرم عصمت توام با ولیکه بود و شرح حالش در مقام مناسب مرقوم خواهد شد

ذکر بعضی از حالات شاهزاده محمود افغان و مراجعت او دیگر باره از هرات و التجا بحضرت شاهنشاه گیتی ستان فتحعلی شاه قاجار و توطن در اصفهان

سابقا مرقوم یافت که شاهزاده محمود افغان با میرحسن خان طبسی و میرعلم خان قاینی باستخلاص هرات رفت و نکشود و قصد شاه زمان و تسخیر کابل و قندهار نمود و قیصر میرزا بمقابله آمده منهزما بهرات برگشت و اعاظم افاغنه بمحمود میرزا پیوستند و فراه را تصرف کرد و وارد خارج هرات شد و بعد از بیست روز محاصره هرات افاغنه بی ثبات اردوی او را غارت کردند و وی بهزیمت شد و فرار گزید با کامران میرزا از راه خراسان بیزد آمد مراتب شکسته حالی خود را معروض داشته برحسب امر حضرت سلطنت پناهی مامور شد که از یزد باصفهان آمده در کمال عزت و مکنت متوقف باشد تا در هنگام مناسب او را تقویتی و تمکینی اتفاق افتد لهذا باصفهان رفته بمهمانی و کامرانی و تحریم و تکریم همی زیست و هم از وقایع این سال عیش و سور نواب شاهزاده حسنعلی میرزا که صبیه امیرگونه خان کرد زعفرانلو را بدان حضرت خطبه کردند و مدتی بجهة تعیش و عشرت و چراغان گذشت و مبلغ یکصد هزار تومان بخارج این طوی مصروف گردید در یازدهم شهر جمادی الثانیه زفاف سعادت اتصاف وقوع یافت

ذکر ورود نواب مهدیقلیخان فرستاده حکمران هندوستان کمپانیای انکلیس و آمدن سفیر بسوی سلطان دکنی بحضور خاقان فلکشان فتحعلی شاه قاجار و سایر سوانح این روزگار

در این ایام مهدیقلیخان ملقب ببهادر جنگ از جانب فرمانفرمای هندوستان نامه و تحفه پادشاه انکلیس را حامل و از راه دریای عمان به بندر ابوشهر آمده حکام عرض راه فارس و عراق با بشارت گذاران خسرو آفاق مقدم او را پذیرا و پذیره شدند و در اواخر ربیع الاولی هزار و دویست و چهارده بشرف تقبیل درگاه حضرت پادشاه اسلام پناه مشرف شد نامه و هدایای او از نظر همایون اعلی گذشت و مطبوع

طبع مبارک گردید مختصر و مجمل حاصل این سفارت آنکه چون در زمان دولت صفویه موسویه پیوسته فیمابین سلاطین ایران و پادشاهان ملت
عیسویه ابواب آمد و رفت مفتوح و اظهار مودت معمول بوده چنانکه در عهد دولت شاه طهماسب صفوی سفیر طایفه انگلیس به تهنیت
سلطنت وی آمده و در عهد شاه عباس ماضی طایفه پرتگیس در بندر هرموز متمکن و متصرف گردیده بودند و باشاره پادشاه مغفور مذکور سپاه
انگلیس بدان جزیره آمدند آن طایفه را تاراج و از جزیره اخراج کردند و مقرر شد که آمد و شد و موادت و تجارت و معاملت اهالی ایران با طایفه انگلیس
مخصوص باشد لهذا از جانب سلاطین آن عهد دو برادر از جنرالهای فرنگ غالبا در اصفهان بوده اند و دو دسته از تفنگچیان استرآبادی
و هزارجریبی را در مشق تیراندازی تعلیم می نموده اند مع القصه چون بعد از نادرشاه افشار احمد خان افغان حکومت هندوستان یافت و اولاد او
در کابل و قندهار استقلال داشتند و در این ایام ولیم چهارم پادشاه انگلند و هندوستان را بتصرف در آورده بود و از جانب او کمپنی
در کلکته بندر بنشسته‌اند چون آوازه استقلال و شوکت و اجلال حضرت خاقانی را استماع کرد چنانکه قانون سلاطین است بتهنیت ایران
و سفیر و نامه بفرستاد و اظهار دوستی و مودت کرد و ضمناً تمنی نمود که دولت علیه ایران را با دولت بهیه انگلیس موافقتی باشد که افاغنه قصد
تسخیر هندوستان ننمایند و سپاه ایران شاه آن طایفه را فارغ و آسوده نگذارند که بفکر عزیمت هندوستان در افتند و چون سفیر پادشاه
انگلیس از لندن به بندر روانه شد و عزیمت ایران کرد تیپو سلطان از بقایای سلاطین دکن نیز سفیر و نامه بحضرت شاهنشاه گیتی پناه فرستاد
و استدعا کرد که بدولت بهیه انگلیس سفارشی رود که در ولایت دکن طمع و تصرف نکرده باشند و چنانکه سلاطین صفویه ملوک قطبشاهیه
دکن را رعایت و حمایت می فرموده پادشاه اسلام پناه ایران نیز جانب ایشان را مرعی دارد و در ضمن ارسال فرستاده چهار زنجیر فیل و چند
قفس از طیور غریبه بی بدل و افسری که بحسب وراثت بدو رسیده زیب سرش بودی بخاکپای مبارک پادشاه افسربخش ملک گیر پیشکش
و گسیل کرده بود پس از روزی چند خبر رسید که جنرال بهادر فرمانفرمای هندوستان بر ملک دکن غالب و تیپو سلطان مغلوب و مقتول
شده لهذا پادشاه حکمت آگاه گیتی پناه مهدیقلیخان نواب را رخصت انصراف داده مخلع و خورسند با جواب نامه ملاطفت ختامه روانه
مقصد فرموده در خلال این احوال عریضه اللهیارخان قلیچی حاکم سبزوار مشتمل بر نهایت عجز و انکسار از حضور پیشکاران پیشگاه پادشاه قاجار
در گذشت اظهار ندامت از ایام گذشته کرده و متمنی آمده که جرایمش معفو و بصفح و عفو مستور شود و یکی از بنات او را در سلک خدمتکاران
حرم محترم خسروی مسلوک دارند تا این مصاهرت او را مایه مفاخرت و باعث مظاهرت گردیده باشد لهذا پادشاه پوزشش پذیر جرم بخش
قلم عفو بر صحیفه گناهان گذشته اش برکشید و بر حسب استدعای او میرزا اسدالله مستوفی نوری که از معتمدین حضرت بوده روانه سبزوار و آوردن
صبیه آن خان با اقتدار گردید و خسرو عالم پناه بمقدمات یورش خراسان پرداخت

ذکر ایالت نواب شاهزاده محمد قلیمیرزا و نواب شاهزاده حسینعلی میرزا در مازندران و فارس

چون سه چهار نفر از شاهزادگان همسال را ایالت
و حکومت بلاد جاه و جلال افزود درین سال فرخنده فال ولایت مازندران را که در معنی خانه دولت و بیت الشرف سلطنت و محکمه دیرینه
خاقان شهید سعید طاب ثراه بود با امینی گزین نجیب الطرفین سپردن خواست لهذا شاهزاده والاتبار محمد قلی میرزا را بحکومت مازندران و سروری
اهل آن سامان اختصاص داد و او را با امرای شایسته و وزرای بایسته و ملازمان گزین و محرمان امین بمازندران مامور فرموده میرزا نصرالله
مستوفی علی آبادی که قبل از سلطنت حضرت خاقانی در آنحضرت مرتبه وزارت داشت بوزارت او روانه و همچنین نواب شاهزاده
والامقدار حسینعلی میرزا را بحکومت و ایالت بلاد فارس سرافراز فرموده جعفرعلی خان نوائی مازندرانی که امیری کاردان و دانائی باتدبیر
و صافی ضمیر بود و در حضرت خاقانی امین و معتبر بوزارت نواب شاهزاده بملک فارس روانه فرموده و بسیاری از نجبا و معتبرین درگاه را
بمناصب عالیه مفتخر و در رکاب شاهزاده مامور نموده و در آغاز سال یکهزار و دویست و چهارده هجری طره بازخان افغان باشاره شاه زمان
افغان از جانب وفادار خان وزیر اعظم او بعزم ملاقات جناب صدر اعظم اعتماد الدوله حاجی ابراهیم خان شیرازی وارد دارالسلطنه
که تختگاه حضرت خاقانی بود گردید پس از ملاقات و مقالات معلوم شد که شاه زمان توقع کرده که خراسان را بوی باز گذارند و سایر بلاد ایران
چنانکه در عهد دولت محمد حسن خان قاجار و کریمخان زند در تصرف پادشاهان ایران بوده برقرار باشد چون اینگونه تمنا زیاده از شان
شاه زمان بود باعث تغیر مزاج وهاج صاحب تخت و تاج گردیده جواب مقرر شد که منظور نظر ما آنست که هرات و مرو و بلخ و کابل و قندهار

وبست و قصدار و سیستان و فرنسیند و رچنانکه در دولت صفویه از اضافات و ملحقات دولت علیه ایران بوده اکنون در تصرف متغلبان
انتزاع فرمائیم خراسان خود خانه قدیم آبا و اجداد ماست اگر خراسان نه از اجزای ایران بودی چه واقع گردیده که مرا جد بزرگوار ما در خارج
طوس معروف اهالی روم و روس فظم بغارت برم سر بسر کشورت　بخواهش و هم کشوری بگیرت　همان شیشه می که داری بچنگ
نگهدار و مستیز با خاره سنگ　طره باز افغان چون جواب تهدید آمیز وحشت انگیز خاقان گیتی ستان ترک و شهریار بلند همت بزرگ را بشنید
نادم و پشیمان و ترسان و هراسان راه دیار هرات و خراسان برگرفت و قصه شاه زمان افغان باز گفت و او متوهم خاطر با جمع آوری جنود و عساکر
پرداخته و حضرت شهریار کشورگیر قاجار نواب نایب السلطنه عباس میرزا را که درین ایام از آذربایجان بحضور خواسته بود دیگرباره بحکومت
آن مملکت روانه و امیر کبیر سلیمان خان اعتضاد الدوله قاجار قوینلو و رضاقلیخان و ابراهیم خان دولو را در رکاب شاهزاده مامور فرمود
و با حضار عساکر اشارت رفت و سپاهیان اطراف در موعد مقرره از اکناف در رسیدند الا طایفه شقاقی و سرکردگان صادق
خان که ایشان از آمدن بحضور پادشاهی ممانعت کرد و منظورش آنکه در هنگام حرکت اردو خود نیز فرار کرده بسراب خراب رشته
فتنه آغاز دهد محرمانش این معنی را برای ملک آرای دارای دهر معروض و مشهود داشتند لهذا بحکم پادشاهی او را در خانه تاریک بگذاشتند و در
بر رویش ببستند تا جایعاً و عطشاناً مرغ روحش از قفس قالب پریدن گرفت ساروخان برادرش بریش سفیدی و ریاست طایفه شقاقی
مفتخر و برادر دیگرش محمدعلیخان بسرکردگی سواره شقاقی منصوب شد و یک پسرش نیز در جرگ یساولان حضور از امثال و اقران امتیاز
یافت

ذکر عزیمت حضرت پادشاه فلک جاه به تسخیر سبزوار و نیشابور و خراسان و مراجعت بطهران

چون میرزا اسدالله نوری مستوفی خاصه بحکم شاهنشاهی و استدعای اللهیارخان سبزواری باوردن صبیه او بسبزوار رفت
اللهیارخان از استدعای خویش نادم گردیده در فرستادن میرزا اسدالله مسامحه کرده او را در نزد خود باز داشت و حقیقت اینحال بر پادشاه
بیهمال روشن شد ابراهیمخان عمزاده و داماد پادشاه والاجاه در روز دوشنبه دویم ذیحجه با ده هزار سوار ساخته کارزار و پیاده آتشبار بمحاصره
آق قلعه روانه شد و مهدیقلیخان دولو و حسینخان قاجار قزوینی در رکابش شتاب گزیدند و امیرگونه خان زعفرانلو حاکم خبوشان و ابراهیم
خان شادلو حکمران اسفراین نیز منشور صادر شد که با ابراهیم خان قاجار عمزاده خاقان کامکار پیوندند و رایات ظفرآیات خاقانی هم در روز دوشنبه
نهم صفر ختم بالخیر والظفر با جهان جهان سپاه کینه خواه و کوه کوه توپهای گردون گاه و دریا دریا افواج جلالت امواج راه چمن بکه برگرفته مدت
پنجروز بعرض سپاه فیروز دیده شد پس از حرکت از آنجا در پنجم شهر محرم الحرام یکهزار و دویست و پانزده در خارج قلعه مزینان خیمه و خرگاه بر مهر
و ماه سایه افکن گردید نواب حسینقلی خان با جماعتی از جزایرچیان و سواران بمحاصره قلعه سبزوار مامور شدند و در مزینان بر سوم تعزیه داری
حضرت سیدالشهداء علیه السلام اشتغال فرمود اهالی قلعه مزینان که از مستحدثات اللهیارخان قلیچی بود در بر بستند و بحکم پادشاهی
بتسخیر آن قلعه سپاهیان دلیر یورش بردند بضربهای توپهای قلعه کوب آن قلعه متین حصین را با خاک زمین برابر ساختند آتش قتل و
غارت و نهب و اسر در قلعگیان برکشته تحت شعله ور شد بعد از عجز و الحاح بقیة السیف آقاخان ولد مصطفی خان عم بجمع آوری و سرپرستی
بقایای رعایای انحصار مامور شد و از آنجا حرکت و حوالی قلعه سبزوار مضرب خیام گردون احتشام آمد و نواب حسینقلیخان با مردان دیگر
دوران بمحاصره نیشابور و تنبیه جعفرخان روانه گردید چون در روز ورود موکب مسعود وجود ظفر نمود اللهیارخان قلیچی اجل را معاینه کرد از
عصیان و طغیان پشیمان شده میرزا اسدالله مستوفی را واسطه و شفیع انگیخته صبیه خود را با وی باردوی شهریاری فرستاد و جعفرخان نیز
اظهار ندامت کرد ولی سودی نداد سپاه ظفرپناه بتخریب قراء و مزارع و حدایق و بساتین و رساتیق سبزوار و نیشابور پرداخته شد و آن دو ناحیه را
مستاصل ساختند دیگرباره طره بازخان افغان از جانب شاه زمان با نامه و هدایای بیکران وارد و استدعای معاودت موکب فیروزی کوکب
شهریاری کرده و توسط جعفرخان و اللهیارخان نیز نموده که بعد از رفع سپاه بحضور حضرت شاهنشاه جمجاه خواهند رسید و پیداست که این
ملک ملک موروثی آنحضرت است و ملک من متعلق بدان دولت و منم صدهزار گونه خدمتی هستم مع القصه اگرچه نقش مزورانه طره باز نقش بر آب
و حقیقت آن مشهود دیده پادشاه فلکجناب بود بعضی ملاحظات ملکی قبول فرمود و حرمت و رعایت خاندان کهن را از نظر انور محو ننمود و
چون محمود میرزا ولد تیمورشاه درین سفر ملازم رکاب و از مشفقات خاص حضرت پادشاهی کامیاب بود کما فی السابق احکام قضا نظام نگاشته

آمد که حکام

آمد که حکام خراسان و امرای افغان او را رعایت کرده باتفاق برادر و پسر خود فیروز و کامران روانه حدود کابل و قندهار شوند و حسب
الامر با اسبابی شایان روانه گردیدند و موکب شهریاری از خارج سبزوار حرکت گزین و بجانب دار السلطنه رجعت کردند نواب
حسینقلی خان و اسفراین و نواب ابراهیم خان قرچپاق قلعه و آقا خان ازبکی قلعه مرزبان علی التفاوت برکاب اعلی پیوستند و ابراهیم
خان عرب بسطامی با دستجات خود بمحافظت آن دیار مأمور شد و بجهة انتظام امور ترکمانان یموت و گوکلان پانزده روز در چمن کالپوش
اتراق اتفاق افتاد و از آنجا ببسطام و دامغان و علی بولاغ رکضت گزین گردید و قشون فارس و عراق مرخص باوطان خود شدند و از راه
چشمه علی دامغان بجهة عیش و عروسی نواب شاهزاده محمد ولیمیرزا والی سمنان بسمنان تزیین بخشیده هفته بعیش و عشرت و بزم و صحبت گذشت
و در چهاردهم شهر ربیع الآخر وارد طهران شد و ولادت فقیر مؤلف این نامه در پانزدهم شهر محرم الحرام این سال در محله سنگلج طهران بود
چون والدم در رکاب نصرت مآب روانه خراسان بود و خبر ولادت فقیر را استماع مناسبت وقت و قصد زیارت حضرت علی بن
موسی الرضا فقیر را رضاقلی نام نهاد

ذکر نهضت پادشاه فلک جاه بجانب قزوین و جشن زفاف شاهزاده محمد علیمیرزا و انتظام امر گیلانات و ورود کپتن سرجان مالکم بهادر سفیر دولت بهیه انگلستان از جانب مارکویس ولزلی فرمانفرمای هندوستان

حضرت خاقان گیتی ستان
قاجار بعد از ورود بدار السلطنه طهران قرار و مدار معاملات ولایات ایران را منتظم فرموده و بجهة مذهب قبه عرش رتبه مرقد حضرت معصومه
سلام الله علیها و احداث مساجد و مدارس و سرا و عمارات ملوکانه در اصفهان و حدوث رباطات و بیوتات در نخجیرگاه جاجرود
و غیرهم مبلغی خطیر معین و مصروف و بجانب قزوین نهضت فرمود و صبیه امیر جلیل احمد خان مراغه را نامزد نواب شاهزاده محمد علیمیرزا حکمران
قزوین و بزم عیشی در نهایت زیب و زینت آراسته شد و روزی چند بعیش و سرور گذشت و زفاف واقع شد و پس از یکهفته حسن سلطانی
نواب عمزاده ابراهیم خان بن مهدیقلی خان مغفور بانتظام گیلانات مأمور آمد و نواب شاهزاده والاتبار نایب السلطنه عباس میرزای
قاجار را بحضور مبارک احضار و از نظام و انتظام و قرار و مدار امور آذربایجان استفسار فرمود و مورد التفات و عنایات شد سابقا
مذکور شد که نواب مهدی قلیخان سفیر دولت بهیه انگلیس مقضی المرام از ایران بهندوستان بازگشت درین اوقات مجددا سفیر بزرگ از
دولت با حشمت انگلیس مأمور بشرفیابی خدمت پادشاه والاجاه گردید حقیقت این بیان اینکه جناب مارکویس لارد ولزلی که از جانب دولت
پادشاه والاجاه انگلستان فرمانفرمای ممالک هندوستان بود از جمله نجبای ایرلاند و در بدو حال از مشیران دیوان دولت محسوب میشد
مملکت
و بعد از محاسن خدمات و سیاست و کیاست بمرتبه بزرگ وزارت دولت بهیه رسید و مجددا مأمور شد که بجهة تشیید مبانی موالات
و یکجهتی و استحکام قواعد یگانگی سفیری دانا روانه ایران کند علی هذا لارد معزی الیه حسب الامر بکه سرجان مالکم بهادر را که از معتبرین
آن دولت بود بسفارت ایران فرستاد با نامه دوستی ختامه پادشاه والاجاه دولت قوی شوکت انگلیس و بعضی تحف و هدایای
مرغوبه نفیسه با شش نفر از نایبان و صاحب منصبان وارد ایران شد که از آن شش تن یکی جوانی استرچی نام و در حسن طلعت رشک
ماه تمام بود چون خبر ورود سفیر به بندر ابوشهر رسید از جانب خاقان گیتی ستان فتحعلی خان نوری ایشیک آقاسی بمهمانداری سفیر
جلالت مسیر مأمور شد و راه فارس برگرفت بعد از رسیدن سفیر مذکور به نیم فرسنگی شهر شیراز جنت طراز بحکم چراغعلی خان نوائی
وزیر و اتالیق نواب شاهزاده آزاده حسینعلی میرزا حکمران فارس وجوه و اعیان و امرا و ارکان باستقبال سفیر جلالت مسیر روانه و تکریم
و تعظیم شایسته او را بباغ جهان نمای خارج شهر منزل دادند با پانصد نفر عمله و همراهان فرنگی و هندوستانی در خارج باغ و داخل
عمارت خیام گوناگون برپای کرد و ایلچی مذکور با شش نفر همراهان انگلیسیه بار تشرف بدربار نواب شاهزاده شرفیاب شد شاهزاده
با ملکم صاحب سفیر و جان استرچی بی نظیر که نایب اول بود و کمل نام و فرلی بهادر و معبرک بهادر و ماکری و داکتر یعنی طبیب التفاتها
و مهربانیها نمود و پس از دیدار و گفتار با بشارت پادشاه کامکار چراغعلی خان وزیر بی نظیر و امرای دربار شاهزاده و اعیان فارس
بباز دید او رفتند و او بهر یک درخور درجات ایشان هدایا داد و در جود و بذل و بخشش بگشاد چون از جانب خاقان گیتی ستان مقرر
بود که بعد از مراجعت موکب فیروزی کوکب از ساحات خراسان ببلده سمنان سفیر مذکور از فارس عزیمت حضور نماید و در پانزدهم

شهر مذکور از شهر مزبور حرکت کرده راه عراق برگرفتند و معزی الیهم آمدند تا بحوالی طهران رسیدند باجازت و اشارت پادشاهی اعتماد الدوله
حاجی ابراهیم خان صدر اعظم با جمعی از امرا و ارباب مناصب سفیر را پذیره شدند و در خانه صدر اعظم معزی الیه منزل گزیدند و دیگر روز بحضور
پادشاه والاجاه ایران آمد و نامه مودت ختامه از نظر حضرت اقدس پادشاهی گذشت و پس از روزی چند تحف و هدایای او که الماسهای
درشت گرانبها و آینه های بزرگ باصفا و مروحه های صندل و عود و بافته های پرند و پرنیان از نظر پادشاهی گذشت و مقبول افتاد و عنایت
کارگذاران دولت بهیه صورت قبول یافت و جواب نامه بنحوی شایسته و پسندیده مرقوم و سفرا را مخلع فرمود مالکم صاحب سفیر را باعطای
کمر خنجر و کمر شمشیر مجوهر مکلل مفتخر و دیگران را باختلاف مراتب بخلعت آفتاب طلعت سرافراز فرمود و از جانب حضرت شهریاری حاجی خلیل
خان قزوینی ملک التجار ایران برسالت و سفارت هندوستان مأمور و باتفاق فرستاده فرمانفرمای مملکت هندوستان جنرال
لارد ایرل مارکیس بهادر روانه مقصد شدند و این ملکم صاحب سفیری عاقل و باذل و خوش تقریر و دانا بود در رفتار و سلوک و مردمی
و حسن و بهای استرچی در ایران هنوز مثل است و شعرای ایران در صفای جان استرچی شعرها گفتند و بدو مهرها ورزیدند و از جمله وقایع
این سال است که چون بتوسط و تشفع شاه زمان افغان سپاه حضرت شاه فلکجاه از محاصره سبزوار و نیشابور مراجعت کردند و قرار بر آن
بود که اللهیار خان قلیچی سبزواری و جعفر خان بیات نیشابوری بدرگاه جهان پناه گرایند و چون دیگر خدمتکاران بران آستان جبهه سایند
و چندی برین بگذشت و از شرفیابی آن دو امیر معهود اثری آشکارا نگردید لهذا بر حسب امر خسرو کامکار ظهیر الدوله ابراهیم خان قاجار
عمزاده حضرت شهریار بتخریب و تعذیب شهر و اهالی سبزوار مأمور شد و امیر کبیر سلیمان خان اعتضاد الدوله قاجار نیز بتسخیر نیشابور روانه
گردید و هر یک با سپاهی بیکران بجانب مقصد راه سپار شدند و درین اثنا واقعه حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله صدر اعظم وقوع
یافت و رای دارای ملک آرای پادشاهی بهدم سلسله او مصمم گردید چنانکه مرقوم خواهد افتاد

ذکر بروز نافرمانی و سرکشی برادران و منسوبان حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله صدر اعظم و ظهور سیاست شهریار کامکار معظم و انقراض سلسله مودت و دولت وی

پوشیده مبادکه حاجی ابراهیم خان صدر
اعظم و اعتماد الدوله پسر حاجی هاشم از کدخدایان و عمال معروف شیراز بود و رفته رفته بجهة کاردانی و عقل و تدبیر رتبه عالی حاصل
کرد تا بکلانتری شهریاری شیراز رسید و گفته اند آبای ایشان در اصل از شهر قزوین بوده اند وقتی بشیراز آمده اند با سلسله حاجی قوام شیرازی
که معاصر و ممدوح حافظ شاعر مشهور است وصلتی کرده اند و در آن ولایت زیسته اند تا در زمان نادرشاه حاجی محمد هاشم کدخدای محلات
حیدری خانه بحکم نادرشاه مکفوف البصر و واحد العین گردید چون بعد از کریمخان زند علیمراد خان بر مسند حکومت نشست اعیان
فارس را که از آنجمله میرزا محمد کلانتر سابق بوده است باصفهان نقل و تحویل کرد و میرزا محمد کلانتر در زمان جعفر خان زند بطهران آمده مورد الطاف
خاقان شهید آقا محمد شاه قاجار شد و جعفر خان کلانتری شیراز را بحاجی ابراهیم خان تفویض کرد و استقلال و جلال یافت و چون دولت
لطفعلی خان پسر جعفر خان متزلزل بود اراده عزل و قتل وی کرد و این امر را بتعویق انداخت تا از سفر صفهان رجوع کند و حاجی معزی الیه
از نیت وی و اراده آگاهی حاصل نمود لهذا باشارت او عبدالرحیم خان برادرش در سمیرم اردوی لطفعلی خان را پراکنده و متفرق کرده بشیراز
رجعت نمود و در معاودت لطفعلی خان در بر روی او بربست چنانکه گذشت بحضرت شهریار قاجار ملتجی شدند و خاقان شهید او را تقویت
فرمود و حکمران فارس شد و بوزارت خاصه مفتخر و لقب اعتماد الدوله یافت تا بعد از شهادت خاقان کبیر شهید حضرت شهریار فلک دربار
فتحعلی شاه کشورستان بمراتب مناصب او بیفزود و او را بصدارت اعظم و کفالت امورات دولت بکرم مخصوص کرد و برادران او را
حکومت و ایالت بلاد داد چنانکه برادر اکبرش عبدالرحیم خان بیگلربیگی عراق و اصفهان شد و محمد حسینخان والی کوهگیلویه و بهبهان آمد
و آقا محمد زمان کلانتری شیراز یافت و فرزند اکبر حاجی مذکور میرزا محمد خان بیگلربیگی فارس بود و دیگر فرزندش اسدالله خان بحکومت بروجرد و
خوزستان افتخار داشت و در واقع نیمه ملک ایران با برادر و اولاد او بود و اختیار کل دولت پادشاه والاجاه در دست او بخصوص که
در مجلس حضرت شهریار قاجار غالبا اذن جلوس داشتی و نشستی و در رتق و فتق ابواب ملک و دولت و عزل و نصب ارباب حشمت
و صولت اقتدار و اختیار کلی داشتی و در مقام صدارت اعظم بی رای و تصدیق او امری صدور نپذیرفتی علی الجمله مدت چهارده سال در این

دو دولت بکمال استقلال یافته بود و همانا در بیمدت که نواب اشرف شاهزاده حسینعلی میرزا در فارس بفرمانروائی رتبه بود
اسم حکومت با آنحضرت و رسم با میرزا محمد خان بیگلربیگی شیراز بود لهذا از دور و نزدیک و ترک و تاجیک زمزمه و همهمه برآمد و همه با یکدیگر درد
دل کردن گرفتند و از حال بلاد و عباد سخنها گفتند و چون گروهی از دبیران مازندرانی را با جناب صدارت مآب میرزا محمد شفیع بندپی ارادت
و صداقت بود ایشان نیز از اطراف و جوانب در کار او یعنی حاجی اعتماد الدوله سعایت کردند و از قول او بخدمت خاقان گیتی ستان
سخنان در رشته روایت چندانکه در نهفتن این اسرار حوصله و حزم سزاوار بود پادشاه گیتی پناه تأمل و تحمل فرمود تا نوشته چند بحضور حضرت
خاقانی آوردند و نگارش انها را بوی نسبت کردند و معروض داشتند که با جماعتی بزرگ معاهده کرده و عزم جنایت و قصد خیانت دارد اگر
چه سقم و صحت این امر مخفی است و خداوند دانا و آگاه ولی وقایع نگاران دولت خاقان گیتی ستان چنین نگارش کرده اند علی ای حال خاطر
مبارک پادشاهی از وی مکدر و تمام کارش در آن روزگار مقدر گردید چون بستگان و پیوستگان و فرزندان و برادران و متعلقان
وافره و متکاثره داشت امنای دولت اظهار و شهرت این اندیشه را صلاح وقت ندانستند مایه آشفتگی ملک فهمیدند لهذا الحکم پادشاهی
جمعی در طهران و سایر بلاد مأمور شدند که در یکروز معین تمام حکام و امرا و اعاظم را گرفته بسیاست رسانند حاجی ابراهیم خان و عبدالرحیم خان
در دار الخلافه و اسدالله خان و محمد علی خان قاجار قوینلو در بروجرد و محمد حسینخان والی کوهکیلویه و علی خان قاجار قوینلو و میرزا محمد خان
بیگلربیگی شیراز و آقا محمد زمان کلانتر انجا را با حسن خان ولد عبدالرحیم خان مذکور کارگذاران شاهزاده بگرفتند و مکفوف البصر و معدوم الاثر نمودند
طایفه که مانند آل برمک قبول خلق و عزت سلطانی داشتند در غره ذیحجة الحرام یکهزار و دویست و پانزده بیکلحظه اسباب جلالت و مسند
ایالت ایشان پیچیده و دست از کفایت و کفالت کشیده آمدند فاعتبروا یا اولی الابصار چندی که در قزوین و طالقان بسر بردند
تا عمر بسر آوردند و تتمه حال بقایای این سلسله در محل خود معروض و مرقوم و مشهود و معلوم خواهد آمد میرزا عبدالوهاب کلانتر اصفهان
و حاجی میرزا زمان کلانتر تبریز بمحاسبه میرزا محمد خان بفارس مأمور شدند و بقایای چند ساله آن ولایات را محاسبه کرده بحضور اعلی آوردند
و چون در این حادثه بعضی از امرا نیز متهم گردیده بودند مهدیقلی خان قاجار قوینلو که از معتبرین طایفه علیه و از اکابر قاجاریه و سابقاً حاکم قزوین
و طهران بود بحضور اقدس آوردند و او را در حضور چوب ایلیلک زدند یعنی امرا و بزرگان قاجار بر یک چوبی بر پای او زدند و کشته شد
و شبیه ایلی یافت و چون انجماعت را بمعاهده با نواب حسینقلی خان برادر متهم کرده بودند محمد قلیخان قاجار برادر مهدیقلی خان بیگلربیگی
طهران که حسب الامر بچوب مضروب شد این بیت بر حضرت خاقانی عرضه کرد بیت نه شه کاذب نه شیرین بیستون رو خدا داند که
بست این تهمت نو لهذا معفو و مخلع گردید و همچنین ابراهیم خان و آقا خان کتول که دو برادر معتبر و دلیر و معتمد بودند نابینا گردیدند و
صدارت اعظم بجناب میرزا محمد شفیع مازندرانی که وزیر حضرت خاقان شهید بود مفوض گردید

ذکر تفویض صدارت اعظم بمیرزا محمد شفیع بن میرزا احمد مشهور بمازندرانی

جناب میرزا محمد شفیع صدر اعظم ولد
میرزا احمد پدرش از چاکران نادرشاه افشار بوده و از اصفهان به بندپی مازندران سکنی گرفته در عهد دولت خاقان شهید در
از بندپی بمازندران و استراباد میرزا محمد شفیع که از وابستگان حاجی جانیخان حاکم بندپی بود بجهت نگارش رقیمه بحضور خاقانی آمد
و مورد التفات شد و در رکاب نصرت مآب روانه گردید و بعد از فتوح ظفر در آن سفر مرتبه وزارت یافت و در هنگام دارائی و
سلطنت آن پادشاه دانا کمال اعتبار و محرمیت داشت و بعد از شهادت آن سلطان عدیل چنانکه مذکور شد در طهران معتکف و امین بود
و عریضه بحضرت خاقانی نوشته بشیراز فرستاد و بموافقت میرزا محمد خان قاجار دولو بیگلربیگی طهران بمحارست دار الملک پرداخت
تا خاقان منصور از فارس بدار السلطنه آمده مستقل گردید و جلوس گزید و در این ایام که دولت اعتماد الدوله شیرازی سپری گشت میرزا
محمد شفیع بصدارت اعظم اختصاص یافت و بمراتب اعلی ارتقا جست هم درین ایام حضرت خاقان گیتی ستان فتحعلی شاه بنخچیر و شکار
و سیر و تماشای دشت و کوهسار میل فرمود شبی در قصر قاجار و روزی در جاجرود و از انجا بچمن مشای و دماوند و نقنع و دو ورزی کد
کنار رود زیار بشکار ماهی گذشت و از آنجا صید کنان و نخچیر افکنان بلاسم نوا در آمد سیزدهم شهر صفر را که روز فوت کریمخان زند و
خروج خاقان زند بند بود میمون دانسته در آن قریه یعنی نوا با نوای چنگ و نای و عیش و عشرت با غزالان سیم ساق مهوش ربای بسر رفت

والا نجد و دچمن ارجمند خرامید و در روز اربعین چنانکه رسم این سلسلهٔ شریعت آئین است بتعزیهٔ جناب خامس آل عبا حضرت سید الشهدا
بگذشت و در شکارگاه چمن لار که دشتی است پر سبزه زار خاکش بهجت انگیز و آبش خوشگوار بعرض شکاران دربار رسید که دیگر باره
جناب اخوت مآب حسینقلیخان سر بسرکشی بر آورده و از کاشانه کاشان بدیوانخانهٔ صفهان تاخته و گروهی از دیوان دیوانه بر گرد خود جمع
ساخته با سلیمان زمان بتحریک اهرمنان در مقام خلاف و نفاق و بغی و شقاق است بناء علیه اطفای نوایر فتنه و فساد او را از چمن لار
بمستقر اجلال و کامرانی ایاب آرا گردید **ذکر طغیان حسینقلی خان و اضمحلال وی در شهر قم**
اجمال اینمقال اینکه چون نواب حسینقلی خان بحکومت کاشان رفت دیگر باره از هر کناره گروهی از اوباش و ارزال نقش خصال در طمع
ملک و مال بگرد وی اجتماع و اتصال جستند با شخصی مجهول الحال در کسوت شیادی و خصلت صیادی از اهالی ایل پیرانوند بدعوی علم
اکسیر و صناعت داعیهٔ فقر و قناعت بوی پیوست اگر چه گاهی ملا بارانی و زمانی ملا محمد خود را در هر دیاری خوانده بود درینوقت خویش را محمد
قاسم بیک معرفی کرد و سیدی دیگر که خارج النسب بود در لباس پیری و ارشاد با خود یار کرده بدستیاری یکدیگر شعبده بازی و فتنه
آغازی بنیاد کردند و بخان والاشان وعدهٔ سلطنت دادند الحاصل محمد قاسم صاحب اختیار ملک و مال خان والاشان شده نواب
شاهزاده محمد تقی میرزا را که خاقان گیتی ستان بنام فرزندی برادر نامهرور سپرده بود نیز فریب داده با خود رفیق کردند و امیر خواندند در شب
سه شنبه شانزدهم ربیع الاول به نطنز خرامیدند و فرمانی مجعول مشتمل بر عزل حاجی محمد حسینخان بیگلربیگی اصفهان و نصب شاهزاده
ساخته باصفهان ارسال داشتند حاجی محمد حسین خان که بساختن تخت مرصع فرمایشی خاقان اعظم اشتغال داشت متوحش شده
فرار اروی بنائین یزد نهاد و حسینقلی خان در عمارت سعادت آباد در کمال استقلال و استبداد جلوس فرمود و محمد قاسم بیک با جماعتی در شهر
بر تق و فتق و گرفتن و بستن و کشتن و خستن رعایا و برایا مشغول شده مبلغی اموال تجار بمواخذه و مصادره بغارت رفت و حاجی جعفر خان
برادر باقر خان را حکومت اصفهان دادند و بعد از نهضت و غارت و جمع مال و اخذ منال عیال خود را در قلعهٔ اصفهانک من توابع کراج گذاشته
خود و محمد قاسم و سایر ملتزمین رکاب را برداشته بعد از سکه و خطبه و جلوس روی بقلمرو علیشکر بهارلوی نهاد چون تفصیل این احوال
بعرض حضرت شاهنشاهی رسید متحیر و متغیر گردید نخست جانمحمد خان دولوی قاجار بمحارست قم و کاشان و حسینقلی خان برادر
زاده او بحدود عراق و اصفهان و آقاخان ولد مصطفی خان عم بطرف سیلاخور با جماعتی از دلیران و امیران روانه شدند و حکم محکم بحکام
و عمال عراق و فارس مرقوم شد که حسینقلی خان را گرفته مقید و محبوس بعز خاکبوس رسانند و از اتفاقات در همین اوقات ابراهیم
خان عمزاده و سلیمان خان اعتضاد الدوله از سبزوار و نیشابور با عباس میرزا برادر نادر میرزا بن شاهرخ بن رضا قلیمیرزا بن نادرشاه
که بکرو کان و استشفاع همی آوردند در رسیدند و حضرت پادشاه حکمت آگاه سکندر جاه نواب نایب السلطنه عباس میرزا و میرزا محمد
شفیع صدر اعظم را در تختگاه خسروی گذاشته با جیشی جرار و جندی خونخوار و غضبی دوزخ لهب و قهری سعیر شرار در دویم ربیع با همتی
رفیع راه عراق بر گرفت **لمؤلفه** همی رفت خسرو برو بر زچین ز کار برادر پژند و غمین حاجی محمد حسین خان بیگلربیگی اصفهان که از آنجا
بنائین و یزد گریخته و در دامان همت مشایخ نائین در آویخته در کمال رجا روی التجا بدرگاه حضرت شاهنشاه قاجار می آورد در قرای نطنز شرف
رکاب بوسی یافت و مورد التفات شد راه هشت روزه بپای سمند خسرو و همت بلند سپرده و در چهارم روز بخت فیروز شهر اصفهان
رشک جهان گردید خبر ورود پادشاهی در اطراف منتشر و نفسها در سینه های اعدا خنجر و مژگانها بر دیده ها نشتر شد ابراهیم خان قاجار
عمزاده و حسینخان قزوینی بتسخیر قلعهٔ اصفهانک مامور شدند و خود بنفس نفیس از اصفهان ایلغار فرموده بتعاقب حسین قلیخان راه گلپایگان
قطع همی کرد و معروض افتاد که او بحدود لرستان و کرمانشهان فرار کرده و قصد بغداد دارد پادشاه راز آگاه حزم پیشهٔ صافی اندیشه با آقا
خان و محمد علیخان قوینلو و حسینخان والی فیلی فرمان داد که راه برو فرو بندند و او را ببلاد روم شدن نگذارند مغلول کرده بپیشگاه فرستند
مع القصه عرصه بر او تنگ کردند و راه بر بستند و همراهان او متفرق شدند محمد قاسم ببغداد گریخت و وی سرگشته و اسیمه سر و مضطرب و
مضطر بتنه و اغروق بخشه خود را بمعصومهٔ قم رسانیده و چون کسی که از شاهبازی رمیده پناه بدرختی برد از بیم عقوبت شاه و از خبر تعاقب
سپاه از اسب پیاده آمده خود را بضریح مطهر معصومهٔ محترمه در آویخت و اشک ندامت بر چهره همی ریخت بالاخره در پنجشنبه بیست و ششم

ربیع الآخر در حرم محترم بضعه موسی الکاظم حسین قلیخان خاسر و نادم شمشیر بگردن افکنده در پیش شهریار کامکار رسته بار زمین بوسیده
بگریه درآمد و معصومه را شفیع کرده استدعای عفو جرایم نمود و حضرت شاهنشاه جمجاه را عرق اخوت و عصب مروت بضربان و هیجان
درآمده از فرط فتوت گناه آن مجرم عذرخواه را بعفو و صفح مقرون داشت و او را هم بخواهش او در امکان معتکف فروگذاشت و میرزا
ابوالحسن خان همشیرزاده حاجی ابراهیم خان شیرازی که از نواحی شوشتر فرار کرده در آن حریم قرار گرفته بود بدعم ولایه بسته کرده معفو و بزیارت مکه معظمه
مرخص گردید اعوان و انصار حسینقلی خان مورد شکنجه و سیاست شدند حاجی جعفر خراسانی نیز از آنجمله بود که او را قیلوقه کردند و پس از
چندی بشفاعت جناب میرزا ابوالقاسم گیلانی از علمای عهد حسینقلی خان را بطهران خواندند و در قریه از قرای شمیران که دزاشیب خوانند
مقام دادند و بطاعت و عبادت میگذراند و بعد از اندک مدتی و قلیل فرصتی چشم از دولت جهانبانی پوشید و جهان هستی را بدرود
کرد هم در آن قریه تا زمان رحیل بطاعت رب جلیل اشتغال میجست تا درگذشت و خاقان گیتی ستان اولاد او را پدرانه تربیت فرموده
بعواطف گوناگون و عوارف از حد فزون مشمول فرمود پیوسته از کار برادر نامهربان متأسف بود و چاره نداشت و هم از وقایع این
سال فرخنده مآل جشن و سور و عروسی میمون مبارک شاهزاده والاتبار نواب عباس میرزا ولیعهد دولت گیتی مدار بود که صبیه مرضیه
امیر کبیر میرزا محمد خان دولو بیگلربیگی طهران را بوی خطبه کردند و جشنی بزرگ که زیاده از صد هزار تومان بمخارج آن مصروف شد در دارالخلافه
ری برپای کردند که دیده گردون پیر آن را تا کنون نظیر ندیده و شاهزادگان اطراف در ری انجمن کردند و از آنجمله نواب حسینعلی میرزا
فرمان روای فارس بود که پیشکشی وافر از حضور گذرانید که شرح آن در روزنامه وقایع نگاران دولت ابد مدت تفصیل یافته و برخی این
جشن همیون را بعد از مراجعت خراسان نگاشته اند و اصح و در هر جشنی و عیدی خطبای هنری و شعرای بلیغ خطبه‌ها خواندند
که اگر نگارش یابد این تاریخ تذکره مشحون بنثر و نظم گوناگون گردد چه که در دربار شاهنشاه قاجار ارباب کمال و اصحاب فضل زیاده از عهد
محمود غزنوی بوده اند و خود آن پادشاه جمجاه را طبع بلند و ابیات ارجمند بوده و بهمه کمالات اتصاف داشته و همت بر تربیت فضلا و
بلغا و شعرا و فصحا میگماشته چنانکه در مقام انسب بذکر اغلب خواهد پرداخت

ذکر سفر حضرت شهریار بخراسان و غلبه و قهر بر ایلات ترکمانان

سابقاً مرقوم افتاد که سرداران باستعداد از تسخیر سبزوار رفته و آنچه از لوازم
قهر و غلبه است در آن نواحی و حدود بظهور و شهود آوردند و چون خبر طغیان حسین قلیخان شنیدند بعزم رزم او برگردیدند و الله یار خان قلیچی چون
شمشیری در نیام و شیری در کنام نهفته آید ترا که دشت نیز با بشارت امنای دولت همیون دست یغما و غارت و ایذا و اسارت بر اهالی
سبزوار برگشادند و قلیج آقای میر قلیچ اللهیار خان قلیچی را بکشتند و وی را مستاصل ساختند ناچار کس بدربار نایب السلطنه فرستاده اظهار
ارادت کرد و در روز ورود فرستاده اش یکی از پسران او که در رکاب شاهزاده ولیعهد بود رحلت نمود این خبر مزید افسرده‌گی طبع و پژمردگی
دل وی گردیده کارگذاران دربار ولیعهدی او را بجان بخشی مژده دادند و ضمانت کردند و او نیز فرصت غنیمت شمرده با اهل و عیال حرکت نمود
ملتجی بآستان مروت پاسبان شاهنشاهی شد پادشاه جوان از قتل آن خرف پیر ناتوان اغماض فرمود و اشتهار داد که مسکن قدیمه قوم
قلیچی بوده بسیورغال او مقرر فرمود و میرزا محمد خان قاجار قیاقلو بایالت سبزوار رفت و در آن شهر مستقل شد جعفرخان بیات نیز اندیشه
رجوع بدرگاه پادشاه کرده ولی امین نبود و انتظار فرصت همیکرد

ذکر سفر مشهد مقدس و وقایع آن ارض اقدس

اجمالا مرقوم و معلوم شد که نادر میرزا بن شاهرخ شاه در ارض اقدس مشهد مقدس رضوی بایالت آن شهر جنت بهر دل خوش داشت
و صبیه خود را بحکم اظهار خلوص و عقیدت باتفاق میرزا محمد شفیع وزیر بدرگاه پادشاه جهانگیر فرستاده بود و بحکم حضرت شهریار
در حباله نکاح برادر جلالت آثار حسینقلی خان قاجار درآمده بود و دیگر بار عباس میرزا برادر خود را بالحضور حضرت خاقانی فرستاد و عذر
شرفیابی خواست پادشاه جمجاه او را بخلاع مکلل برآراست و اظهار ملاطفت فرمود و در مدافعه نادر سلطان مسامحه فرمود بجهه اتمام حجت
باوی مدارا همی نمود تا عقلا و اساطین بدانند که سلاطین را با انقراض دودمان سلاطین تعجیل و تحریص ستوده نیست و این کار بدست
پروردگار است همه آن کند که خود خواهد دولتی را فزاید و ملتی را بکاهد اگر پادشاه قاجار بر امرا و حکام خراسان سخت گرفتی همه باهم یکداستان
شدندی و تقویت دولت نادر میرزا کردندی لهذا پادشاه سکندرجاه فلاطون هشیار که پرورده خاقان شهید بود رای افراسیاب عزم

بود بر وفق تدابیر ملک گذاری حرکت همی فرمود که گفته اند بیت برای لشکر را لشکری پشت   بشمشیری یکی تا ده توان کشت نادر میرزا پس از
فرستادن برادر خود عباس میرزا از شرفیابی خدمت پادشاه ایران استکبار ورزیده و استنکار گزیده بدفع الوقت حیلتی همیکرد و روز را
بشب همی آورد تا وجود او بر اهالی خراسان مایه خذلان آمد متفق الرای بعرض اولیای ملک آرای رسانیدند که ما از تعدی وی بستوهیم و در قبول
خدمت پادشاه ذیجاه ایران متفق و همگروه لهذا بامر خسرو نافذ الامر نخست ابراهیم خان بنی عم و داماد پادشاه والانهاد که امیری بود
با دل و دلیری کامل شجاعت با خرد جمع کرده و ادب با نسب توامان آورده و در حضرت دارای ملک آرا اعز برتر از فرزند و برادر منقلای لشکر قیامت
حشر پادشاه ذیجاه شده خوابگاهش خانه زین و مسندش تیر زین جامه اش پشمینه مازندری و خرقه اش خشن کسکری بود در وی بنواحی خراسان
نهاد در بیست و ششم ذیحجه سال یکهزار و دو صد و شانزده با دوازده هزار سوار سام حسام زال کوپال مانند برق تیز روی بعرصه ترشیز کرده
چون آتش همی تافت و چون باد همی تاخت لمؤلفه فرامرز کشی ز زابلستان * بتازد همی سوی کابلستان * پس از حرکت وی از ری شاهنشاه
قاجار در هفدهم شهر محرم الحرام یکهزار و دویست و هفده از دار السلطنه نهضت فرموده با شیران دیار و جیوشی آراسته چون پر طاوس
و جنودی پیراسته چون چتر کاووس و توپهای تنین پیکر و دوهای عفریت منظر و جنائب رنگین و کتائب سنگین رکضت فرمود تخت میخانه
کشان اشترهای کوه کوهان خار خوار باربردار و استرهای بارکش زرین جلاجل گردون هیاکل را بجولان درآوردند و کوه و دشت را از
انبوهی این هیونان کوه پیکر مشحون به پشتهای رفیع و تلهای منیع کردند و از آن سپس توپچیان مریخ کردار و زنبورک فکنان زحل آثار
با گردونهای گردون سیرت راه برگرفتند رکابداران ترکمان کمان و جنیبت کشان اوزبک اقران و تیر افکنان تاتاری و حصارگیران
حصاری مقدمة الجیش را چون برانغار چنگیزی و جوانغار تیموری رونق افزودند در آغاز و وسط و انجام هر منزلی از منازل شلیک توپ
و زنبوره جهان آشوب در آسمان و زمین غریو و طنین همی افکند نخچیران کوه و دشت و پرندگان صحرا و هامون همی برمیدند غلغله سواران
و ولوله پیادگان در اطراف و اکناف جهان زلزله همی افکند و غبار مواکب و مراکب روی سپهر و مهر همی پوشید این فرزندزاده
سلطان محمدحسین خان بن فتحعلی خان مغفور که از اولاد چنگیز و احفاد تیمور بود بحکم وراثت در ملک خراسان یورش چنگیزی و شورش
تیموری تازه فرمود و کوس جلالت و نای نبالت را در صفحات خاوران بلندآوازه نمود چنانکه شاه اسمعیل صفوی ماضی بمحاربه
شیبک خان اوزبک زد و یا شاه طهماسب فرزند او بمدافعه عبدالله خان ماوراءالنهری همی شود با سپاهی بیکران و جیشی ستاره
اقران همی رفت خون بلند ایشان در عروق و اعصاب ایشان چون شاخ بقم و مرجان خشک ماند خوانین خراسان مشوش و هراسان ندا اصحاب
این کار و انجاح این کار را زار اندیشه همیکردند و بمصالح حال خود غلامی و بردگی پیشه همی نمودند و این شهریار آزادگان با مردان و رادان در حمی
رادکان استجمام مراکب را و استجماع مواکب را روزی چند بیاسود و تکمیل جنود نصرت نمود استقرار همی فرمود اسحق خان کرد قرائی که
تا این زمان روی دل بشاه زمان افغان داشت پس از ورود محمود میرزا برادر او و انکسار رایت وی حفظ خود را اصلاح حال در متابعت
و مطاوعت دارای بیهمال دانسته تا دعوی خلوص او را نصوصی باشد باستمالت جعفر خان بیات به نشابور رفت و او را استمالت کرده
و باتفاق وی روی بعتبه علیه ظل اللهی آورده سایر خوانین خراسان مانند امیرگونه خان حکمران خبوشان و ابراهیم خان حاکم اسفراین
و حکام قهستان و قاین سراسر روی باردوی پادشاه جهانگیر جهانجوی نهادند اعتضاد الدوله سلیمانخان قاجار و حسینخان قوللر آقاسی
قاجار قزوینی بتسخیر قلعه چناران آتش در گرفته گرما گرم و شلنشد همی رفتند و نواب شاهزاده آزاده اکبر ارشد محمدعلی میرزا و اسحق خان کرد قرائی

مانند چناران

برسم منقلای مقدمة الجیش بتسخیر و محاصره مشهد مقدس روانه شدند و پس از روزی رایات خاقان ظفرمند با امرای بسیار از
آزادگان از انجمن جمن زادگان که روز نهم ربیع الاولی و از ایام ربیع فصول دولت اعلی بود مانند سیلابهای جاری بر صفحات ارض
اقدس و مشهد مقدس طاری و ساری شدند و بنحویکه بحر محیط اطراف خاک بسیط را احاطه کند بگرداگرد باره شهر طوس محاصره و مجاوره
کردند قرا و بقاع اکناف و اطراف آن شهر جنت اتصاف را بغارت بردند و کار را بر نادر میرزای افشار تنگ کردند همانا که روزگار کیفر و
اوقات مکافات داور را موعد در همین پرخاش مقرر کرده و نزاکاه بروز و ظهور پاداش بود عبرت ارباب خبرت را زبان فراز آمد که قصاص
خون فتحعلی خان بیگناه را در حلقوم نادر سلطان افشار مکافات بدیدار پسندند زیرا که وارث ثار آن شهریار مغفور را آگاه قدرت خدا

ثار

آثار رسیده چه بر وفق عقل و نقل تقاص و تلافی در عوالم حس محسوس است و بمعنی براهین شرعیه و اخبار حقیقیه منصوص اگرچه خداوند دیر
گیرد ولی سخت گیرد و بملاحظه تغیر صور و اسما خلق را از حقایق و مسمّا غفلت افتد و تحقیق این اشارات مخالف طریقه تاریخ نیست بلکه از دقایق
معارف و نکات تاریخ نگاریست و اگرچه ما نیز دایم بذکر بعضی از تلافی و تکافی نکته رانیم صورت نسیان مباحث ایراد کنند و بطورهای متداوله
نگارش ما را نپذیرند چنانکه هرکس تالیفی یا تصنیفی کند هدف سهام ملام مردم شود و پیداست که نتوان بطبع همه عالم که عوالم مختلف دارند
یکسخن سرود باری هر عیب که سلطان بپسندد هنر است

ذکر بیان قحط و غلای شهر مشهد مقدس و طول زمان محاصره و استشفاع جناب فضایل مآب میرزا محمد مهدی مجتهد و استخلاص شهر و اخذ نادر سلطان بن شاهرخ شاه بن رضا قلیمیرزا ابن نادرشاه و مراجعت موکب ظفر کوکب از خارج شهر بجانب دار السلطنه و سایر وقایع اتفاقیه این سال که یکهزار و دویست و هفتده بوده

چون مدت محاصره ارض اقدس و مشهد مقدس بطول یافت و سپاه حضرت پادشاه اسلام پناه حوالی و نواحی شهر را تاخت و تاراج تمام
کردند در شهر قحط و غلای عظیم وقوع یافت عجزه و مساکین از شدت جوع بعالم آخرت رجوع کردند سادات و قادات و علما و فضلا بناله
و شیون درآمدند چون برج و باره در تصرف چاکران نادر سلطان بود خلایق در سپردن شهر قدرت نداشتند و کارکنان دربار پادشاه
والاجاه مکرر عرض کردند که رخصت بستن توپ باره کوب بر بروج و دروب حاصل کنند پادشاه اسلام پناه بنابر حسن عقیدت و حفظ
شریعت و تعظیم و تکریم آن امام همام والامقام که مرقد مطهرش زیارتگاه خواص و عوام است ازین عمل تحاشی و ممانعت شدید فرمود و بر این سؤال
و جسارت که در دو گیتی سرمایه شقاوت و خسارت است انکار بلیغ نمود چون نزول خیول نصرت شمول پادشاهی در عشر اول شهر ربیع الاول
برگرد مشهد مقدس رضوی واقع و از یکماه تجاوز کرده بود اهالی شهر سر بخدمت جناب عالم و فاضل کامل میرزا محمد مهدی مشهدی اجتماع
کرده او را شفیع و واسطه و معین و رابطه کار دانسته آنجناب نیز باردوی همیون شاهنشاهی آمده شفاها شفاعت گزین گردید و مشروح
و مشهود داشت که اهالی شهر از ظلم نادر سلطان و از فقر و فاقه بجان آمده اند ولی چون ابواب و بروج و اختیار دخول و خروج در دست
کسان اوست قدرت سپردن حصار و بیرون آمدن بزینهار ندارند و هرگاه پادشاه اسلام بقانون سلاطین سابقه او زنکیه تفهر و غلبه
و زدن توپ باره فکن خاره شکن شهر را مفتوح و مسلمانان را مقتول و مجروح فرمایند با آن طایفه چه تفاوتی دارند چه عبد المؤمن و
عبد الله خان اوزبک نیز همین کار کرده اند پادشاه اسلام پناه شریعت آگاه فرمود نعوذ بالله که ما بدین کار راضی شویم و بدین ننگ تن
در دهیم چه سلطنت ما به نیابت مجتهدین عهد و مدار السعادت خدمت ائمه دین مهتدین سعی و جهد است و چون شنیده ایم که
نادر سلطان بعضی اعمال خلاف شریعت مبادرت کرده و میکند بقلع و قمع او و رهائی رعایا مصمم شده ایم بالآخره امرای خراسان متعهد شدند
که بعد از حرکت اردوی پادشاهی بجانب دار السلطنه بتدبیر و ملاحظه شهر را مستخلص و نادر سلطان را مقید کرده بحضور اعلی آورند لهذا
موکب ظفر کوکب پادشاه گیتی پناه بمعاودت درآمد و حسینخان قاجار قزوینی حاکم نیشابور و سردار خراسان را بتوقف و تسخیر ارض اقدس
مامور فرموده بعد از رسیدن بمنزل علی بولاغ دامغان بنشاط صید و شکار بجانب شهر سمنان که دار الایاله نواب شاهزاده والاتبار
محمد ولی میرزا بود توجه فرمود

ذکر شهر سمنان و ورود حضرت خاقان گیتی ستان سلطان فتحعلی شاه قاجار بدان شهر و طوی های شاهانه و خدمات شایان نواب مستطاب شاهزاده محمد ولی میرزا حاکم آن دیار و سایر وقایع آن ایام

پوشیده مباد که سمنان شهریست دلنشین و بلد نزهت قرین
از بناهای طهمورث دیوبند بوده است و در وقتی تعمیر یافته آب و هوائی خوب و انار و انگور و انجیر و بادام و پسته مشهور و مرغوب دارد قرای خرم
و باغات نزهت توام در اطراف آن واقع است آن شهر در زمین نشیب و فراز اتفاق افتاده و اطرافش گشاده است مردمان با نام از آن مقام
برخواسته اند رکن الدین شیخ علاء الدوله احمد بن محمد از عرفا و محققین سمنان مشهور است و صاحب تصانیف بوده و وزرای اولاد امیر
تیمور گورکانی غالبا سمنانی بوده اند و از [illegible] حضرت خاقان گیتی ستان مسجدی ممتاز در آن شهر باتمام رسیده چون در این ایام مقر
حکومت شاهزاده والامقام نواب محمد ولی میرزا بود خاقان گیتی ستان بدان شهر رغبت و توجه فرمود شاهزاده طویهای دلکش و ماحضرهای

لطیف بشاه و سپاه برآراسته و خدمات نیکو بجای آورده و مورد توجهات پدر والاگهر گردید و عنقریب بایالت خراسان ترتیب و تقویت
یافت در این ایام قیصر میرزا ولد شاه زمان بن تیمور شاه افغان از جانب هرات با برادر خود فیروز میرزا بحضور اعلی درآمد و از جمله منسوبات
یک زنجیر فیل کوه عدیل قوی هیکل بود و از وقایع خویش سخنان معروض داشت و اظهار مخالصت و مصادقت نمود و در ایام حرکت از سمنان
بطهران اخبار قتل عام کربلای معلی معروض رای بیضا ضیای اعلی گردید و مورد غضب و قهر و تغیر مزاج پادشاه دهر آمد چنانکه بموجبی از آن
خواهم پرداخت و در هفتم شهر جمادی الاول نزول اجلال در طهران واقع گردید و عروسی نواب شاهزاده نایب السلطنة العلیة العالیة عباس میرزا
در این اوان واقع شده واضح روایات چنین است **ذکر فتنه طایفه ضاله وهابیه و قتل عام کربلای**
معلی و مختصری از عقاید آن قوم گمراه مردی کذاب وهاب نام بی ذوق و وجد از طوایف اعراب بوادی نجد که در بصره
تلمذ شش محمد نامی بصروی بود و بعراق عجم افتاد و چندی با علمای عهد ابواب معاشرت گشاد چون بخت سخیفش و فطرت پلیدی داشت و مقصود
از اکتساب علوم و رسوم سروری و برتری بود اعاظم ارباب یقین را در مقام انکار و مبتدعین هوا آئین را بهترین اقرار بود که العلم بلا عمل و
بال و العمل بلا علم ضلال بیکتای بسا کافر درین ظاهر گریخت خون صد مؤمن به پنهانی بریخت تا کار آن مدبر منافق در بدع و هوا بجائی
رسید که از طریقه شیعی و سنی هر دو خود را بری و عری و مذهبی جدید اختراع نمود حاصل آنکه فرقان مجید جامع مسایل است و جز آن تقلید و
تتبع احادیث و اقوال ائمه و علما باطل است قول رسول نیز بعد از فوت او در خور پیروی نیست تابعین او نیز پس از فوت با کفار فرقی ندارند
در هر وقتی و عهدی دانائی از ظاهر قرآن حکمی تواند کرد که مناسب وقت باشد و آن مرد امام زمانه و شیخ یگانه است و متابعتش لازم از زیارات
زیارت مکه واجب است و دیگر مشاهد مقدسه را طایف و زایر شدن بدعت و اختراع و بر مراقد و مقابر ائمه قباب زرین و قنادیل سیمین
گذاشتن و از ایشان امید توسط و تشفع داشتن گناه بزرگ است تاراج و اخذ اثاثه و اسباب و ذخایر مراقد و مقابر و ریختن خون
متوطنین را ثوابی عظیم است عبد العزیز نام از مشایخ اعراب بادیه نجد بجهة صرفه و تصرف زر و مال و اماله قلوب اعراب شدید الضلال آیین مذهب
سخیفه و ملت کثیفه را رواجی تمام داد و اعراب بادیه را بفریفت و بدین بهانه غارت و تاراج مشاهد مقدسه را پیشنهاد همت ساخت و تصانیف
پر از اراجیف وهاب کذاب را که امام و مجتهد و مفتی آن قوم بود منتشر بادیه نشینان صرفه حال و متابعت اجتهاد وهاب شمرده بر گرد عبد العزیز
وهابی اجتماع کردند نخست ذخایر و دفاین مدینه طیبه شریفه را بغارتیدند و صاحب سامان شدند و وی در نجد حصاری استوار بنیاد
درعیه لقب داد و بسیاری از اعراب بگرد وی جمع آمدند و بلاد دیگر فتنه حرمین الشریفین را تصرف و اموال مردم را تاراج کردند در باره نجف
اشرف تاختن کردند از حصانت حصار و اعانت شیعیان بنی خزاعه غلبه نیافتند سعود نام سعود که فرزند منحوس عبد العزیز ملحد بود در
شجاعت و قساوت پایه اعلی یافت و بحکم پدر بدسیر بغارت عتبات عالیات عرش درجات شتافت و در اواخر سال یکهزار و دویست و
شانزده صباح روز هیجدهم ذیحجه عید غدیر خم ناگاه بر قلعه کربلای معلی مشهد امام همام حسین بن علی علیه السلام تاختن کردند شهر را بتصرف
در آوردند چه بسیاری از اعزه آن شهر طاعت را بنجف اشرف غدیری رفته بودند و جمعی مردمان ضعیف الحال و شکسته بال زاهد عابد که گوشه نشین
بر جای مانده در حرم محترم بنماز و ذکر اوراد و دعوات اشتغال داشتند چندین هزار تومان اموال تجار و غیره و کروری چند از نقود و اجناس
سکینه حرم محترم بغارت بردند و کمال خلاف و ادب و الحاد بظهور آوردند قریب بشش ساعت پنجهزار عالم فاضل و مرشد کامل از علمای
محققین و فضلای صاحب یقین بقتل در آوردند و آنچه در سر و بر مردان و زنان بود بر کشیدند خون پیران و جوانان خدای شناس صاحب
بینش و دانش چون سیلاب جریان گرفت و پشتهای چاک چاک متقیان حق پرست چون پشته پشته بر فراز یکدیگر بر آمد و گروهی بزرگوار که در
زمان امتحان و گاه حیات با ایشان معاصر و معاون سید الشهدا حسین بن علی علیه السلام نبودند و درین عهد در آن مرقد مبارکه آرزوی
شهادت رکاب آنحضرت همی کردند بحکم سعادت درین روزگار در حوالی مرقد آن امام اطهار بلکه در حضور روح پاک آن امام معصوم مقتول
و در سلک شهدای گذشته مسطور و مذکور شدند یا لیتنی کنت معکم فافوز فوزاً عظیماً نعم ما قال رباعی آنانکه ره دوست گزیدند همه
در کوی شهادت آرمیدند همه * در معرکه دو کون فتح از عشق است * هر چند سپاه او شهیدند همه * و از جمله شهدا جناب عالم عامل و فاضل
کامل مولانا فخر الدین عبد الصمد همدانی مؤلف بحر المعارف بوده که مدت چهل و چهار سال در آنحضرت مجاورت گزیده و سنین عمر شریفش در

طاعت و عبادت و زهد و قناعت از مراحل ستین گذشته بود رحمه الله ملک جماعتی از سادات و علما و فضلا که در مقام خود مذکور خواهند شد
بعز شهادت رسیدند زاده ناپاک شیخ نجد سعود بن عبدالعزیز که فرزند شیخ نجدی و برادر ذاتی ابن زیاد بود قطارهای اشتر از زر و جواهر و نفایس
امتعهٔ منهوبه که انبار کرده بدرعیه بازگشت و این اخبار ملالت آثار در بلاد و امصار انتشار و اشتهار یافت و چون این خبر بمسامع مجامع چاکران
حضرت شاهنشاه اسلام پناه شریعت پرور معدلت گستر خاقان ترک فتحعلی شاه قاجار رسید محاسن مشکین از قطرات عبرات
پر لؤلؤ شاهوار شد از غیرت دین محمدی خواب و خور بروی حرام و بجمیع سپاه ایران فرمان داد ولی چون این امر در ولایت متعلقه بسلسله
بهیهٔ عثمانیه روی داده بود دوری نهادن باین ملک مایهٔ انقلاب و اضطراب حکام عراق عرب و بغداد میگردید نخست اسمعیل بیک پیش
غلام خاصه را با هزار تهدید و وعید بوالی بغداد فرستاد و سلیمان پاشا متعهد شد که بتقویت خواندکار روم سلطان جلیل الشان
سلطان مصطفی خان بمکافات این عمل دود از دوده وهابیان برآورد و همانا عمرش بدین سعادت وفا نکرد و درگذشت و بعد از
آن بجمعیت و حمایت حضرت خاقانی و موافقت پاشای مغفور محمد علی پاشای مصری و فرزندش ابراهیم پاشا این سلسله بمقراض صمصام
انتقام انقراض یافت و تتمهٔ این اشارات در مقام انسب اجمالاً مذکور و مسطور خواهد شد

ذکر حال محمود میرزا و شاه زمان افغان و حال قیصر میرزا و رفتن بطهران

سبق نگارش رفته است که محمود میرزای افغان
ملتجی بپادشاه ایران و متوسل بدولت حضرت خاقان شد و بامر آنحضرت حکام و امرای قاینات و قهستان بامداد او مأمور شدند
و وی عزم قندهار کرد و تسخیر ساخت که سپاه قاجار بادی همراه و مستعد کارزارند که حاکمی از جانب برادرش شاه زمان در قندهار بود
خایف شده فرار کرده و محمود میرزا بقندهار در آمده کامران میرزای فرزند خود را بحکومت قندهار گذاشته عزیمت کابل کرد و بقوت شهر
تقویت و حمایت دولت ابد مدت ایران بر برادرش شاه زمان مستولی گردیده او را دیده برکند و مستقلاً پادشاه افاغنه گردید
فیروز میرزا برادر خود را که باوی در همه گاه موافق بود ایالت هرات داد و قیصر میرزا ولد شاه زمان سراسیمه شده روی بآستان
پادشاه جمجاه ایران نهاد چنانکه مسطور شد در سمنان بحضور رسید و شرح حال خود عرضه کرد و قرب سالی در ایران بعزت و جلالت
میزیست و مورد التفات خاصهٔ پادشاهی بود و محمود میرزا پس از استقلال از طریقهٔ ارادتمندی مجانبت گزیده خود را مستغنی همی شمرد
و با افاغنه نیز بسوء سلوک رفتار همی نمود تا اعاظم افاغنه از وی برتافته بقیصر میرزا راغب شدند و بطهران آمدند و در آستان معدلت
بنیان استدعای بردن قیصر میرزا نمودند خاقان گیتی ستان او را بخنجر مرصع و شمشیر مکلل بجواهر مخلع و باسازی و اهبتی شاهانه
روانه فرمود و فرامین قضا آئین بامرای افاغنه و خراسان در تقویت وی مرقوم و روانهٔ کابل شد

ذکر تسخیر مازندران و قصد استرآباد و تنبیه گوکلان و یموت و مراجعت بطهران

بعد از عید سعید نوروز فیروز نهار و
دویست و هفده حاکم استرآباد از ترکمانیه یموت صاین خانی ساکن گرگان شکایتی راند موکب فیروزی کوکب دگرباره عزیمت
استرآباد و خراسان فرمود در هفتم شهر صفر از طهران نهضت و از راه ساری و قراتپه باشیران و گرگان سپاه بگرگان و استرآباد راه برگرفت
در قراشیخ نزول اجلال اتفاق افتاد و نهب و غارتی در گروه ترکمانیه گوکلان و یموت روی داد که هرگز ندیده بودند و دلیران رزم جوی
دیدند که ابداً نشنیده بودند از خون ایشان صحرا رنگین شد و از غارت کالا ایشان بارها و بنهها سنگین و دختران و پسران قرین خلوت
و جلوت بودند و جمعی را بگروگان بطهران بردند و سپردند و در چشمه علی دامغان کالپوش طیور و وحوش باقی نماند و مدت این تسخیر
به بیست روز امتداد یافت و خبر حرکت شهریار شهریاران و ملک الملوک بخراسان ولوله در افکند و در باطنها در سلطان نادر بیم بر
افروخت و مانند شمع تمام خانه همی روشن کرد و دست در تصرف سیم و زر ضریح حضرت امام ثامن دراز نمود همانا او نیز بسنت سنیه
واهب عمل خواست قنادیل و ظروف و اوانی آنحضرت را بجمیع لشکر و خرج حشر همی داد و از مکافات نمی اندیشید چون فصل دی بود و والده
مریم سیرت آسیه سریرت وارث ملک جم و کی در دی مرضی صعب داشت وفات یافت پادشاه حقوق آگاه شریعت همراه بطهران آمده نعش
والده ماجده را بنجف اشرف فرستاده منتظر اخبار فتوح اطوار مشهد مقدس و ارض اقدس همی بود

ذکر تسخیر مشهد مقدس و گرفتاری نادر سلطان بن شاهرخ و ایالت نواب شاهزاده محمد ولی میرزا در خراسان

چون بعد از

معاودت سپاه ظفر پناه حضرت پادشاهی ظل اللهی فتحعلی شاه قاجار از ارض اقدس بعراق حسینخان سردار قاجار قزوینی حاکم نیشابور بتسخیر
مشهد مأمور و در انجا موقوف بود و استدعا نمود که نواب شاهزاده والا تبار محمد ولیمیرزا از سمنان بارض اقدس نهضت کرند لهذا بفرمان شاهنشاهی
شاهزاده محمد ولیمیرزا با سپاهی بیکران به نیشابور شتافته بحفظ و حراست الضفحات در شهر مذکور متوقف و ممد و معاون حسنخان سردار و ادر ساله
لشکر نامدر همی بود از مکانت شاهزاده در نیشابور سردار را نیرو و قدرت افزود و با طمینان خاطر بمحاصره شهر مشهد مشغول شد و کار قلعه
گیان با ضطرار و اضطراب کشید و ایام محاصره امتداد یافت و شهر رمضان نواب شاهزاده و سردار و سپاه جرار از اطراف شهر و سنگرهای خویش
پای جلادت فرا پیش گذاشتند و همهمه و غلغله سپاهیان و لوله در نهاد شهریان در افکندند نادر سلطان متوحش شده در حفظ بروج و
ابواب شهر کوشید و چون اخراجات قلعه داران بسیار و خزینه وی از زر نقد تهی گردیده بود و از غایت لئامت و کمال شآمت نظر بر جان
رجحان می نهاد دست بغارت خزانه سرکار فیض آثار گشاده از قنادیل زرین و سیمین هر چه بود مسکوک و بسپاهیان داد و تیشه بیداد در پای
ضریح حضرت امام والا مقام زده کوره و دم آماده کرده زر و سیم ناب را گداخته و آب همی کرد و نمیدانست که تیشه بر ریشه عمر و دولت خود همی زند
و بمتین خلاف بیخ خود همی کند مع القصه سپاه نصرت پناه مانند شاهبازان تیز پرواز از همه روی بفراز بروج عروج کردند و بتسخیر شهر اصرار نمودند
حارسین نیز از مدافعه و منازعه دست کشیدند کار را بدست حاضرین گذاشتند خدمه روضه مطهره و علما و سادات محترمه حفظ خود را در حرم جنت
تحریم اجتماع کردند نادر سلطان کار خود در اخراب و کشتی استقلال خویش غریق گرداب دید چنانچه گفته اند که با شارت جناب میرزا محمد مهدی
محافظان شهر دوباره خود را بکناره گرفته اند با جماعتی از تابعین شقاوت آئین خویش بسراغ سید سند مذکور شتافت و بضرب تبرزین درها که بسته
بودند شکسته داخل روضه منوره امام همام شد و چون اول صبح و گاه نماز بود سید را در حرم مشغول اوراد و تعقیبات صلوة دید از غایت خلافت
و شقاوت و مباینت عداوت زخمی چند منکر و کاری بران مقرب حضرت باری زده سراسیمه بیرون آمده بر اسبی سوار و در آن هنگامه قیامت
علامت از ممری غیر معروف فرار کرده از حصار بدر رفت و ندانست که از دام بلا رهائی نخواهد یافت و سوء عملش او را بجزا و سزا خواهد رسانید
حسنخان سردار شهر را مسخر و نواب شاهزاده والا مقدار محمد ولیمیرزا از دروازه بتعجیل وارد شهر مشهد مقدس گردید و نادر سلطان بی سامان را
در چهار فرسنگی شهر گرفته از عزیمت چناران ممنوع و او را مقید و مغلول نمودند چون گزیدگان وی از فرار و روستا بودند او را بر خری سوار کرده
بمشهد در آوردند مقارن اینحال جناب میرزا محمد مهدی بجوار رحمت ایزدی پیوست و در بهترین مقامی سعادت شهادت یافت و از این جنت
بجنت دیگر شتافت رحمه الله نواب شاهزاده و امرای آزاده سه روز بفاتحه خوانی و تعزیت سید فاضل کامل شهید سعید اشتغال داشتند
به تسلیت بازماندگان وی اهتمام تمام کردند نادر سلطان رحیم و روده بهر سو مینگریست و بر حال خود میگریست و شرح حال بخاقان جهان
معروض داشتند و حسب الامر نادر میرزا را بحضور پادشاه قاجار فرستادند و شاهزاده محمد ولیمیرزا بحکومت پرداخت ذکر بیان

خواتیم دولت نادر سلطان افشار و اولاد و احفاد شاهرخ و انقراض دولت نادر شاه و سایر وقایع

در اواخر شهر ذی قعده که موکب فیروزی کوکب شهریاری از قشلاق مازندران بحرکت آمد آن شهریار جنت اقران بدار الملک
طهران رجوع فرمود نادر سلطان و سایر اقارب و عشایر آن طایفه برگشته روزگار بحضور اقدس حضرت خاقان کامکار آوردند محبوساً و مغلولاً در
حضور پادشاه غیور بایستادند و حکم سیاست از مصدر ریاست و حکمرانی آماده گردید شهریار دادگر بنفس نفیس و زبان مبارک با نادر سلطان
خطاب و او را در امورات گذشته مورد عتاب فرمود و از قتل سید حسینی هفتاد ساله عالم فاضل مجتهد کامل نجیب ادیب مواخذتی شدید و عتید
رفت انسر گشته از آن کار انکار و بدروغ ایمان بر لب آورد پادشاه شریعت شعار معدلت دثار فرمود که زبان او را که بسوگند دروغ می پرداخت
قطع نمودند و از آن پس با خراج عین و قطع یدین اشارت رفت و به تیغ بیدریغ در خشم جلاد قساوت نهاد پیکرش بخون غرقه و اقارب و
عشایرش بسیاری مقتول و بسی مکحول و در مازندران و سایر بلاد ایران متفرق و مخذول شدند ارباب بینش دیدند که مکافات چگونه
مشهود آمد چه نادر فتحعلی خان قاجار را بکشت و در ایام فتحعلی شاه سمی نادر نادر سلطان را بقصاص در آورد و ذالک تذکرة لاولی الالباب و
تبصرة لاولوا الابصار فی ظفر جهان با همه زینت و زیبا و نیز زد بدین رنج و آسیب او و بعد از جشن عید سعید نوروز سلطانی و تحویل حمل و
خطبه بنام حضرت خاقانی که آغاز سال یکهزار و دویست و هیجده هجری نبوی بود از جانب جوادخان زیاد اوغلی گنجوی قاجار حاکم ولایت گنجه عرضی

سریع السیر رسید و اخبار وصول سپاه روسیه را به تفلیس و بلاد بردع و عزم دست اندازی بامصار آذربایجان معروض رای ملک آرای دارای ایران نمود و استدعای امداد و اعانت نمود فوراً فرامین قضا آیین باحضار حکام و امرای آذربایجان صادر شد و سعید خان معاونی را غلام پیشخدمت روانه گنجه گردید که از وقایع الصفحات همه روزه امنای دولت ابد مدت را مخبر و آگاه کرده باشد و رای گیتی آرای پادشاهی بنظم ثغور و سنور و سرحدات ایران رعایت حزم فرموده چون حسن خان پسر تقی خان یزدی حاکم کرمان بود در آن حکومت استقلالی نداشت و افاغنه سیستانی بواسطه قرب جوار از بم و نرماشیر تصرف و تطاولی در بلوکات کرمان همی کردند لهذا حسینقلی خان عز الدینلوی قاجار باحضار حسن خان مامور و نواب امیرزاده ابراهیم خان بن مهدیقلی خان بنی عم و داماد خاقان کامکار بایالت کرمان و مضافات آن ساحات مفتخر و مامور گردید میرزا محمد شیرازی ریش سفید لشکر دفتر بوزارت او رفت حکومت دار السلطنه طهران بنواب شاهزاده حسنعلی میرزا مفوض فرمود و جناب میرزا عیسی مشهور بمیرزا بزرگ فراهانی که بوزارت نواب شاهزاده والا مقدار عباس میرزای نایب السلطنه برقرار بود بوزارت دار الخلافه و متابعت نواب حسنعلی میرزا سرافرازی یافت و شاهزاده بزرگوار نایب السلطنه عباس میرزا با میرزا محمد شفیع صدر اعظم مذکور بتهیه سفر آذربایجان مقرر شد

ذکر حرکت رایات ظفر آیات نواب مستطاب شاهزاده امجد کامکار نایب السلطنه عباس میرزا بجانب آذربایجان و مدافعه روسیه و قتل جوادخان قاجار زیادوغلو حاکم گنجه و سایر وقایع آن زمان

اگرچه در وقت آمدن قیزیانوف روباف معروف بقزل اباغ بایران احوال قرال دولت روسیه بحیثی گذارش بر وجه اجمال نگارش یافت اما تا رشته کلام در دست در آید دیگر باره تشریح و توضیح آن ترقیم وجیزه عملی با مکرر است و نگارنده را فصاحت اجمل از ابلاغ احمل اشرف مجملاً در یکهزار و یکصد و نود و شش اریکلی خان والی تفلیس از تسلط اهالی داغستان لکزیه ناچار در پناه کترین ثانی پادشاه خورشید کلاه دولت بهیه روسیه در آمد و قرار شد که دولت روسیه او را حمایت و تقویت نماید اما شهر تفلیس را تصرف روسیه ننماید و گداویچ یکبار بطریق مهمانی به تفلیس آمده مراجعت کرده و بجهت عبور عراده راه را درست نمود و باریکلی خان از دولت شصت هزار منات که پانزده هزار تومان باشد مواجب مقرر شد هم در آن ایام که گداویچ سردار روسیه بحمایت اریکلی خان والی تفلیس در اراضی قفقاز مستعد و منتظر نشسته بود تا در هنگام ضرورت بمعاونت اریکلی خان گرجی بتفلیس آید حضرت آقا محمد شاه قاجار شهید در یکهزار و دویست و نه بنهجی که سابقاً نگاشته شد تفلیس را اندوار اریکلی خان فرصت خواندن گداویچ نکرده خود نیز فرار نمود و رفت آنچه رفت و والی تفلیس بکاخت و کارتیل گریخت و بدامان دولت پادشاه روسیه متوسل شد و شاه خورشید کلاه روسیه با گداویچ متغیر گردیده شصت هزار کس با قزل اباغ روانه نمود و او دربند را بگرفته بقشلاق موغان متوقف شد و گداویچ را بمظاهرت و زبان روباف مشهور بقزل اباغ مامور ساختند و حضرت آقا محمد شاه قاجار از سفر خراسان عزیمت آذربایجان فرموده در آن وقت نیز پادشاه روس کوس رحلت فرو نواخت و پنجسال سلطنت کرده بود و پاول نام پسر او قزل اباغ را باز خواند و گداویچ متوقف شد و پس از پنجسال اهالی روس پاول را مقتول کردند و پسرش الکسندر با ولیعهد را در سنه هزار و دویست و شانزده هجری بسلطنت گزیدند و او بیست و پنجساله بود و وزرای پدر را معزول کرد بخلاف سلاطین سابقه اذن لباس الوان بمردم داد و چند کس از مردم دانشور ملک خود را بسیاحت دریا فرستاد و مدارس ساخت و بمقابله و منازعه ناپلیون پادشاه بزرگ فرانسه پرداخت طوایف یهود را که در غایت ذلت بودند عزیز کرد و در اندک وقتی از آن امت سی هزار کس ملت عیسوی اندر آورد و در بین اریکلی خان والی تفلیس از گیتی در گذشت و گرگین خان ولد او را گداویچ بر مسند ولایت گرجستان بر نشاند فیما بین اولاد اریکلی خان مخالفت و نزاع روی داد الکسندر میرزا ولد دیگرش روی بدرگاه پادشاه والاجاه ایران نهاد الکسندر با ولیعهد پادشاه و سپاه دولت بهیه روسیه بفکر مداخله در خاک ایران در افتاده لاجرم یکی از وزرای دولت خود را که نامش سیسیانوف و اصلش گرجی بود در ایران بواسطه ظرافت اتراک فی ماکب او را ایشپخدر همی خواندند با سپاهی بیکران از پیاده و سواره جرار و توپخانه آتشبار و سوار نظام قزاق مامور کرده گداویچ را بحضور خواند و گرگین خان سخیف الرای خفیف العقل او را بگرجستان راه داد و در آن قرب زمان گرگین از گیتی بگذشت و ایشپخدر برگرجستان مستولی گشت و دده فال زن گرگین خان را با جمیع صغیر و کبیر اولاد گرگین خان ایشپخدر بخواست و فرستادن به پطربورغ اراده کرد و دده فال مردانه خصال از غیرت تیکه داشت یکی از سالاران روسیه را بدشنه که در زیر جامه داشت بقتل آورده همانا نام آن

نیرال لازار بود و ظهور این معنی بر زوال دولت ولات گرجستان برهانی شد لهذا طهمورث میرزای پسر گرگین خان والی گرجستان فرار کرده بدرگاه
شهریار اسلام پناه حقایق آگاه فتحعلی شاه قاجار التجا گزید چون اشپختر سردار روسیه مردی مشهور بیباک و سرداری جسور سفاک بود
بسنور و ثغور اراضی ایران اندر آمده بمحال جار و تله لگزیه راند خون بیگناهان چون سیلاب همی ریخت تا در شهر رمضان المبارک یکهزار و دویست
هجده هجری نبوی بر سر گنجه تاختن آورده امیر نامدار والاتبار جوادخان زیاد اغلی زیادلوی قاجار که از عهد سلاطین صفویه موسویه در آن بلاد
حکومت و کفالت داشت شرح حال بحضرت خاقان سپهمال فتحعلی شاه قاجار برنگاشت بنابرین بحکم حضرت خاقان کامکار نواب شاهزاده
عباس میرزا نایب و ولیعهد دولت علیه عالیه ایران بپیشکاری میرزا محمد شفیع صدر اعظم مازندرانی مأمور باذربایجان شدند و قبل از وصول
مدد و عدد لشکر پرخاش جوی ایران سیسیانوف مشهور باشپختر بمحاصره قلعه گنجه پرداخت و در میانه سپاه روسیه و اهالی گنجه محاربات سخت
رفت و جوادخان قاجار زیادلوی گنجوی بقدر وسع و طاقت بمحافظت خود پرداخت ولی نصیب بیگ شمس الدینلو که از ملازمان جواد
خان بود بیحقوقی نموده باجماعتی از ارامنه گنجه از جوادخان گسسته بسردار روسیه پیوسته تا در غره شوال سال مذکور شهر گنجه مسخر و تا سه ساعت
قتل عام در آن شهر شیوع تمام داشت جوادخان با یک فرزند خود بشهادت رسید و گنجه بدست سردار روسیه در افتاد سیسیانوف
اشپختر حصار گنجه را از مسلمانان پرداخته خود و متعلقین خود و طایفه ارامنه در آن شهر توقف نمودند سردار رسل و رسایل برای قراباغ
فرستاد و بوعد و وعید و بیم و امید ایشان را بخود دعوت کرد آنان نیز تمکین کردند و چون جعفرقلیخان دنبلی از وابستگان دولت بهیه روسیه
شده بود با کلبعلیخان نخجوانی محمدخان قاجار ایروانی را با خود رام کردند و صید آن دام نمودند

توضیح حرکت نواب شاهزاده والاتبار عباس میرزا نایب السلطنه و ولیعهد دولت قاجاریه بجانب مملکت آذربایجان و بیان واقعه قتل حاجی خلیل خان قزوینی سفیر ایران و عذرخواهی فرستاده دولت بهیه انگلیس و سفارت محمدنبی خان قزوینی بدان ملک و سامان

حضرت نواب نایب السلطنه عباس میرزای
قاجار در روز دوشنبه بیست و هفتم ذیحجه الحرام سال یکهزار و دویست و هجده عزم یورش آذربایجان را تصمیم فرمود و اسکندر میرزا ابن ارکلی
خان والی تفلیس و احمدخان جوانشیر مقدم بیگلربیگی مراغه و تبریز و اوغورلوخان بن جوادخان قاجار زیادلوی گنجوی و ابوالفتح خان ولد ابراهیم خلیل
خان قراباغی جوانشیر و عباسقلی خان حاکم نخجوان و علیقلیخان شاهسون و نجفقلیخان کردوس و محمدخان خمسه و شاهرخ خان کرمانی با توابع و لواحق
و سواران جمعی خویش باستجماع مواکب و استحکام مراکب را روزی چند در رکاب بیاسودند و به نصیحت و اندرز محمدخان قاجار ایروانی مردمی رسیل
داشتند و از مراتب مواعظ و نصایح شرحی بدو نگاشتند و حضرت پادشاه جمجاه کشورگیر فتحعلی شاه قاجار پس از تعزیه داری ایام
محرم الحرام در اواسط آن ماه که داخل سال یکهزار و دویست و نوزده هجری بود با کوکبه سلطانی و موکبه خاقانی از دار السلطنه طهران
بسلطانیه اوجان نهضت و رکضت آغاز فرمود و در انجمن بیاسود و چون حاجی خلیل خان قزوینی ملک التجار ایران بسفارت هندوستان
و رفاقت جنرال ملکم بهادر سفیر حکمران هندوستان رفته بود پس از ورود به بندر بمبئی کارگذاران آن دولت قوی صولت مقدم او را
محترم شمرده لوازم تکریم و تحریم بظهور آورده او را منزلی مخصوص داده بودند و معادل دویست کس صالدات هنود با چهار تن از ارباب مناصب
انگلیس بحرم و کشیک او را تعیین کرده بودند روزی قریب بغروب آفتاب که فی الحقیقه گاه زوال آفتاب عمران سفیر بود همراهان او باصطیاد
طیور و وحوش تفنگی انداختند بقتل بسیاری از آن حیوانات بیگناه که بملت اهالی هند و طایفه هنود آن را زندبار خوانند و قتل آنان را گناه
دانند اصرار کردند هندیان در مقام ممانعت و مناصحت برآمدند تا کار بمشاجرت انجامید و از همهمه ملازمان سفیر ایران از خانه فوقانی قدم
بیرون گذاشته که دفع این هنگامه کند ملازمان وی گمان بردند که او بجهت تقویت چاکران خویش بیرون آمده ماده مخالفت غلیظ گردید و دست
باسلحه بردند و با صاحب منصب صالدات پای مجادله پیش نهادند او نیز گمان خطا برد که عزم محاربه دارند بنیاد مخالفت نهاد و سربازان را برابر
گرد خود جمع کرد تا از دو سوی کار نزاع اشتراع یافت و تفنگ انداختن درگرفت و در آن اثنا تیری بر حاجی سفیر فرود آمد و جانرا بدرود کرد حاکم
آن شهر چهار نفر کپیتان را با دو صد صالدات گرفته مقید نمود و قصه بر فرمانفرمای هندوستان عرضه کرد جناب مارکویس لارد ولزلی
وزیر دولت بهیه انگلیس و حکمران ممالک هندوستان از این اتفاق عجیبه برآشفت فی الفور نامه برنگاشته و مستر منستی نام انگلیس با لیوز بصره را

باجمعی از معارف هند و انگلتره با جامهای سیاه که شعار ماتم و دثار سوگواریست بخدمت پادشاه دیجاه ایران فرستاد و در ضمن سلطانیه نامه و هدایای او را معروض داشته بود که چهار نفر انگلیس صاحب منصب و دویست تن صالدات هندی را محبوس کرده ام و این امر را بدلخواه بحکم قصاص در یافته و ازین قضیه منفعلم و عذرخواه این حادثه عجیبه ام پادشاه جمجاه ایران دانست که این حکایت بعمد وقوع نیافته و سهو چنین اتفاق رفته حکم برهائی گرفتگان فرمود و محمد نبی خان همشیره زاده حاجی خلیل قتیل مذکور را بجای او روانه فرمود و در روز ورود او به بندر ممبئی او را استقبالی بزرگ کردند و بکمال حرمت بظهور آوردند و مدت پنجماه در نهایت عزت و جاه در آنولایت بسر برد و ارتفاع منزلت و دولت یافت و از جمله تشریفات و تکریمات سفیر ایران آن بود که روزی او را بتماشای جنگ غراب تکلیف نمودند و در آن جنگ غرابی که دوازده هزار تومان بها و اسباب داشت بضرب گلوله محترق آمد و در نظر میزبانان عظمی نداشت و محمد نبی خان مدت سالی در آن دیار بعزت زیست و زیاده از پنجاه هزار تومان بوی و اسمعیل خان ولد حاجی خلیل ابذال رفت و مبلغی مقرر و معین همه ساله خونبهای او را بفرزند تسلیم دادند و هنوز نیز دهند و محمد اسمعیل خان در این زمان نیز در فرانسه و پاریس بدان مقرری عیش مهنا همی کند چه خون بزرگ را خونبهای بزرگ در خواست و محمد نبی خان پس از مراجعت بمنصب وزارت نواب شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس مفتخر آمد و مدتها در آن منصب جاه و حشمت و دستگاه بماند تا در مقام خود انجام حال او ذکری رود

ذکر بیان حرکت نواب شاهزاده نایب السلطنه بجانب ایروان و مخالفت محمد خان ایروانی قاجار

نواب شاهزاده ولیعهد نایب السلطنه عباس میرزا پس از توقف تبریز در چهاردهم شهر صفر بمحال نخجوان روان شد و از استکبار و استنکار محمد خان قاجار ایروانی که امیری بود در غایت جهالت و نادانی استحضار یافت و محقق شد که او سردار روسیه را بتسخیر ایروان ترغیب همی کند و این کار را مایه دوام ایالت خود همی شمارد لهذا شاهزاده ازاده غیرتمند فوراً با سواران رکاب مستطاب حرکت فرموده با ایروان روان و در پنجشنبه بیست و هشتم صفر در نیم فرسنگی ایروان و کنار رود زنگی چون دریای ذخار فرود آمد و سنگر بستن فرمود هم در روز نخستین جنود نامعدود شاهزاده با اهالی ایروان بمخالفت و منازعت مستعد و آماده شدند و مقابله کردند و از دو جانب میهمانی و میزبانی وارد و دافع را جواب و سؤال بغرید گلوله توپ و تفنگ و گرمی هنگامه جنگ نزاع مایده منتهی گردید چون ایلات حوالی ایروان از تدبیرات خام محمد خان بجد و دیار بکر و ارزنة الروم متفرق و سکون شده بودند مهدیقلی خان قاجار دوالو با شش هزار سوار جرار بکوچانیدن آنها مامور شد و ارقام بپاشایان بلاد دولت عثمانیه مرقوم افتاد تا آنان نیز ایلات قاجار و کنگرلو را تسلیم نموده مهدیقلی خان ایشان را برداشته لوای عزیمت بخاک ایران افراشته و در این اثنا سردار روسیه سیسیانوف ایشپخدر را با معادل بیست هزار صالدات روسی و شش هزار سوار قزاق و غیرهم و سی عراده توپ بدعوت محمد خان ایروانی روانه ایروان بود و در محال نبک بمهدیقلی خان قاجار دوچار آمد و از جانبین تقابل و تقاتل در گرفت مهدیقلی خان رزم آزمای دشمن ربای ایلات مذکوره را با جمعی روانه و خود با هفتصد سوار مردانه در برابر سپاه کینه خواه ایستاده جنگ کنان گریزان خود را بمعسکر شاهزاده نامور رسانید و ایلات را در مراتع و مساکن مرابع و اماکن مقرره مستمره خود ساکن نمود و سپهدار روسیه در چهارشنبه هجدهم شهر ربیع الاول در حوالی اوچ کلیسا سه فرسنگی ایروان فرود آمد و گروهی از آن سپاه پر شکوه اوچ کلیسا را خالی گمان کرده فی الفور روی بتسخیر آن کردند جماعتی از تفنگچیان ایرانی که در آنجا ساخلو بودند ساکت و صامت نشسته چون روسیه قریب بقلعه شدند تفنگها را رها کردند و مهره های آهنین بر آن مارهای ثعبان آئین فرو باریدند روسیه مجروح و فرار آغاز نهاده خود را بمعسکر سردار رسانیده شرح حال باز گفتند و از جانب شاهزاده نایب السلطنه علیقلی خان شاهسون با جماعتی از سواران هم در آن شب باوچ کلیسا رفتند و بمحارست پرداختند

ذکر مقابله و مقاتله سپاه نواب نایب السلطنه عباس میرزا و سیسیانوف سردار لشکر روسیه در اوچ کلیسای ایروان و بعضی وقایع آن اوقات

در روز دوشنبه شهر مذکور دو دریای پر شر و شور مستعد تموج و تلاطم و تهیج و تصادم گردیدند اسبان گزین بزین در کشیدند و خود و خفتان بر سر و بر راست کردند اسلحه ها به پیراستند و صفها برآراستند نوبت زنان رزم آرای دم در دمامه و نای بردمیدند و طبل و کوس بر سپهر آبنوس نعره رسانیدند توپهای صف شکاف بر عراده های قوی بنیاد بجنبش در آمدند صحرا پر کوه شد و کوه و دشت پر گرده نواب شاهزاده

در نسخه و در ازان معروض

والاتبار نایب السلطنه العلیه العالیه جناب صدر اعظم میرزا محمد شفیع را با اغروق و بنه در سنگر نهاده و احمد خان مقدم مراغه را با گروهی نزد
وی گذاشته خود با سران سپاه در حوالی قلعهٔ اوچ کلیسیا بمقابلهٔ سردار روسیه تقدیم فرمود افواج دریا امواج و سواران سیل مزاج در یمین
و یسار صفوف برآراستند امرای آذربایجان در برانغار و جوانغار چون سدّ سدید پای ثبات بیفشردند و دلیران دست بر تیر و نیزه و تفنگ
بردند سردار روسیه پیادگان خود را بر شکل سه قلعه تقسیم که هر قلعه دویست گام فاصله از دیگری داشت و سی عراده توپ را باطراف سه قلعه قسمت
نمود که هر قلعه ده توپ بمنزلهٔ بروج او بود و خود چون آتشی در میانهٔ آتش خانه سرکش قرار گرفت و امیر کبیر اعتضاد الدوله سلیمان خان طرف میمنهٔ میمون
سپاه اسلام را بوجود خود تزئین داد و امیر مهدیقلی خان قاجار دوالو در میسره بسر افروز پیر قلیخان شامبیاتی و علیخان قوینلو مقدمه و هراول آتش
جنگ بودند و علیقلی خان شاهسون و نجفقلی خان کروس در کمین انتهاز فرصت وقت کمین بستند امرای قاجار و شریف پاشای وزیر آخسقه و الکسندر
میرزا والی گرجستان و لداریکی خان با نواب شاهزاده نایب السلطنه در قلب و بر پای رایت نصرت آیت پادشاهی استقرار جستند. نظم

دلیران ایران چو غرنده ببر شده خشمگین در نبرد هژبر
ز دیگر طرف سرخ رویان روس فروزنده چون قبله گاه مجوس
دو لشکر بکوهم دو دریای خون ز بسیاری از ریگ صحرا فزون

نخست از جانب سپاه روسیه خروش و نعرهٔ توپ جهان آشوب برآمد و گلوله‌های آهنین چون
مرغان پرواز گرفتند از دود توپ متواتر هوا ابری شد متقاطر و از آتش و شعله زمین چون چرخ هفتمین تافته و تفتیده گردید توپچیان ایرانی نیز بر
گردن توپ اشتغال جستند ولی چالاکی و چستی توپچیان روسیه ایشان را سراسیمه کرد سواران ایران که همیشه بشیوه و پیشهٔ قزلباشیه اسب دوانی
و شمشیررانی عادت پیشه کرده بودند رکاب بر توسنان برق شتاب زده الله گفته خود را بر آن قلعهٔ آتشین زدند و مانند سمندر در میان آذر جای
کردند و بیشتر این گروه شاهسون و خواجه‌وند و عبدالملکی بودند خود را بپای دیوار قلعهٔ آتشین روسیه رسانیدند با شمشیر تیز گردن پیادگان صالدات
زدند و بخاک افکندند تا کار چنان شد که صالدات این قلعه بقلعهٔ دیگر از قلاع سه گانه نظامی روس فرار کردند و یکدیگر متلاشی شدند شمشیر بر نظام
و مقام فرار و گریز را رجحان داد و چون نخست کارزار ایرانیه و روسیه بود و از قواعد کار مطلع نبودند بپراکندن یک قلعه قناعت کرده بفکر تاخت
و تاراج افتادند سرها و گرفتاران را بحضور شاهزاده نایب السلطنه آوردند و اظهار خدمت و طلب انعام و نعمت کردند سردار روسیه از
فرط صعوبت محاربه و غلبهٔ سواران صف شکاف متغیر گردیده پهلو افتاده بدست خویش صالدات را بتوپ اندازی اصرار همی کرد و یکبار
پیادگان و توپچیان مبادرت بآتش باری کردند اسب و سوار بیکدیگر اختلاط همی یافتند و توپ و توپچی بر عراده می‌غلطیدند دلیران ایران از جان
دست شسته در دریای آتش شناور میشدند و چون پروانه از سوختن هراس و رهبت نمی‌نمودند و سواران قزاق می‌تاختند و از آن گروه بسیاری
اسیر و قتیل میساختند تا قریب بغروب از دو جانب جنگ در پیوسته بود شبانگاه بسنگرهای خود باز گشتند دیگر روز از دو سوی برابر شدند
و بیکدیگر زدند و شب مراجعت کردند سیم روز بمقابله و مقاتله درآمدند و بضرب توپ و تفنگ و شمشیر و نیزه حرّاق پیکر و قاطع مفاصل یکدیگر بودند
بسیاری از طرفین بقتل درآمدند و شاهد فتح از هیچ سوی روی ننمود مع القصه سیبیانوف مشهور بایشپختر سردار روسیه که خود را اشجع
سرداران آن دولت قوی شوکت میدانست و در خدمت امپراطور روس الکسندر پاولیچ متعهد فتح ایروان و شیروان و قراباغ شده خط
داده بود از دستبرد دلیران ایران متحیر و متفکر شده بغایت پژمرده گردید و از مقام خود باز پس گرایید و پشت دست بدندان همی خایید اسلامیان
فوج فوج در اطراف اردوی او کمین کرده عرصه بر آن گروه تنگ نمودند آخر الامر رای سرکار سردار روسیه بر آن مقرر شد که از جنگ دو بروی
شیران نخجیر جوی تحاشی کرده بمحاصرهٔ قلعهٔ ایروان پردازد و آن را مأمن سازد

ذکر ندامت محمد خان قاجار زیادلوی ایروانی از موافقت سردار روسیه و متوسل شدن بحضرت نایب السلطنه العلیه العالیه و مصمم گردیدن سردار روسیه بمحاصرهٔ قلعهٔ ایروان و سایر وقایع این روزگار

چون ایشپختر قصد تسخیر بلدهٔ
ایروان کرد محمد خان ایروانی از اندیشهٔ او استحضار یافت و از معاهده‌ای که با او کرده بود پشیمان آمده از دو سوی خود را در لجهٔ عنا و ورطهٔ فنا
دید کس فرستاده طالب ملاقات وزیر بی نظیر صافی رای صاحب تدبیر میرزا محمد شفیع صدر اعظم دولت ایران گردید آن خواجهٔ
آصف صفات بادی ملاقات و مقالات کرده او را اطمینان داده و از قلعه بیرون آمده بار دوم مراجعت کرده شرح حال با نواب شاهزادهٔ
بیهمال نایب السلطنه بازگفت محمد خان معتمدین روسیه را که بجهة مصلحت در نزد خود متوقف داشت علی رؤس الاشهاد جواب داده

روانه کرد و حسنعلی خان فرزند خود را با پیشکشهای لایق بدربار شاهزاده فرستاد تا اظهار اطاعت و ندامت نمود و از درون و بیرون شهر توپهای شادیانه بغرش درآمد و کوسها افغان برکرفتند و اردوی شاهزاده کوچیده در چمن قرخ بلاغ نزول کزید و دو روزی باستجمام پرداختند و قصد آسودن کردند ایشپخدر از موافقت محمدخان ایروانی با شاهزاده مستحضر شده بیشتر از پیش متغیر کردیده صباح روز پنجشنبه ششم ربیع الثانی با صالدات و توپخانه و سواره خود علی الغفله رو بسوی اردوی اعلی نهاده و دواب سپاهیان بتعلیف را در چمن رها کرده میکشت و خود در خیام میان کشاده بودند که ناکاه از میان دره علامت سپاه روسیه آشکار شد اسلامیان سراسیمه میان بربسته براسبان برنشسته مهیای جدال شدند ایشپخدر توپخانه بر دامنه کوه که مشرف بر اردوی ایرانیان بود برده بکلوله باری سبق از ابر بهاری برد جماعتی از قراق و شمس الدینلو که داخل سپاه شاهزاده بودند مخالفت کرده بغارت اردو دست برآوردند و اردو پراکنده و سواران مجروح و منهزم شدند چندانکه نواب نایب السلطنه العلیه نیزه خطی بر دست کرفته هر چه تیمار الطعن سنان و طعنه لسان همی ممانعت کرد سودی نداد و اردو پراکنده بجانب شرقی ایران روان شدند و کاری از پیش نرفت و سردار روسیه سرخ روی و خرسند عزم محاصره قلعه ایروان کرده در مسجد جامع سجاده ورود بکستراسید و بزبان توپ آتش زبان پیغام جنک را بقلعه کیان کوش زد کرد از روز تا شام از طرفین نایره جنک اشتعال داشت مجددا در مقام استیمان محمدخان ایروانی برآمده بوعده و وعید او را بخود راغب میخواست از طرف نواب نایب السلطنه باستجماع پراکندکان استعجال کرده با جماعتی از فراریان بدرک دره قرسنکی ایروان در محال صدرک متوقف شد و شرح واقعه را علی التفصیل برای پادشاه جلیل معروض و مشهود داشت و در دار السلطنه تبریز بر پیشکاه پادشاه عرضه کردند

ذکر عزیمت موکب شاهنشاه از تبریز بجانب ایروان و محاربات با اشپاپ روسیه و مراجعت ایشپخدر از ایروان بجانب تفلیس

نخست اسمعیل خان دامغانی غلام پیشخدمت با جماعتی از دلیران خونخوار منقلای لشکر جرار روانه و پس از چند روز بکنار رود ارس مضرب خیام معسکر دریاحشر کردید چنانکه کیخسرو جیحون رخش تا زد بختیان بار شهریار قاجار سمند کشتی شتاب را در آب در انداخته با کوشش در آن رود پایاب فرو شد و توکل بر خالق جزو و کل کرده از آنسوی ارس بیرون آمده سپاهیان شاه پرست ارادت کیش نیز چنین کردند و از آب در کذشتند و به نخجوان رفتند و در نخجوان از روس بعضی سران روس از نظر انور کذشت و نقال بخیر رفت چه اسمعیل خان دامغانی بعلدرور و با بشارت شاهزاده آزاده حضرت نایب السلطنه با مهدیقلی خان قاجار بحوالی اردوی روسیه تاخته شش چند را که در چمنهای بعید و قریب یافته شدند کرفته بقتل آوردند و روس ایشان را در مقدم شاه نیاز سم سمند سرافراز ساختند و اسرا و دواب تاراج را نزد باردوی شاهزاده رسانیدند و در جمعه نوزدهم شهر ربیع الثانی کرپی چای مضرب خیام کردید چون محقق شده بود که جنک برابر و روبروی سپاه بی نظام باکروه با نظام صرفه نخواهد داشت بامر پادشاه اسلام مقرر شد که بطریقه شبیخون بر سر سنکرهای روسیه روند و چون سردار روس در محاصره ایروان هفت سنکر متین ساخته بود و خود در جا ناخته لهذا یورش هر سنکر کروهی از دسته جات معین شدند و حسب المقرر چون در آغاز صبح کاذب غریو توپ از اردوی بزرک سلطانی برآمد مامورین هر سنکر بر سنکرها هجوم و حمله بردند و چون شیر غران با شمشیر بران بر سر سنکرهای هفتکانه روسیه تاختند و فرصت صف آرائی و توپ اندازی ندادند نظم

از آن پیش کاید خروش خروس ❊ یکی حمله بردند بر فوج روس
سر دشمنان بر جکرها نشست ❊ خم تیغ هندی بسرها نشست
چکاچاک برخواست از هر کنار ❊ شد از خون بروسی زمین لاله زار

پیاده کان روسیه سر از خواب برداشته مخمور و خوابناک جلهای مجسم را بربالین دیدند سراسیمه دست به تفنک و قمه و سرنیزه برده رسم جنک مغلوبه ساز دادند و بیکدیکر در افتادند هیاهوی اسبافکنان آسمان کرای و همهمه شمشیر زنان بلند آوای شد روز روشن تاریک و نعره‌های سطبر باریک کردید پادشاه جمجاه و خاصان رکاب بر پشته بلند برآمده نظاره میکردند و بهر فوجی مددی میرسانیدند از صباح تا شام بازار کارزار را رواجی تمام بود و کروهی انبوه از روسیه قتیل و اسیر شدند ایشپخدر در آن روز نهایت جلادت و ثبات ورزید ولی آخر الامر بجامع بازکشت قریب پنجهزار نیزه سر از نظر شهریار نامور در کذشت و سپاه بغارت خیمه و خرکاه پرداختند ایشپخدر بفکر تلافی این کار افتاده جعفرقلی خان دنبلی را با یکنفر از نیازالان شجاعت پیشه حیلت اندیشه و دو هزار پیاده و سوار و بیست عراده توپ آتشبار در شب دوشنبه بیست و نهم شهر ربیع الثانی بشبیخون اردوی خاقانی مامور کرد و حسن خان قاجار قزوینی قوللر آقاسی پادشاه ایران از تدبیر و قصد آنکروه در آن شب که نوبت قراولی وی بود باخبر کردید و خبر رسانید خاقان سکندر شان

قاجار لشکر ظفر اثر را بخروج از سنگر فرمان داد و خیمه‌ها را خالی گذاشت و توپها را بر کرده در دامان کوهی که بر سنگر اشراف داشت مهیا و آماده گذاشت که چون بجهت شبیخون بر سنگر آیند توپها را بر روسیه ببندند و از لقمه‌های دندان شکن گلوله آن میهمانان حریص را نزله سخت حاضر آورند اتفاقا راه معبر روسیه گم گشته وقت طلوع نیر اعظم باردو رسیدند سنگرها را خالی و سپاه را بر دامان کوه عالی دیدند از سنگر روی بپیچیده متوجه دامن کوه گردیدند چون قدری راه بفراز کوه طی کردند خستگی راه شبانه و گرمی آفتاب روزانه از آمدن بفراز کوه انگروه را ستوه کرد و التهاب عطش بر وجود روسیه غلبه نمود عزم رجعت نمودند با بشارت پادشاه رزم شعار دشمن شکار سواران و پیادگان از دامان کوه بران گروه حمله بردند مانند سیلاب منحدر بر سر آن سپاه آمدند و بضرب شمشیر و نیزه و تیر بسیاری از ایشانرا مقتول و اسیر ساختند ایشپخدر ناچار بازگشته بسنگر گریخت و دیگر پای دلیری و جلادت از سنگر خود بیرون ننهاد و چون محمدخانرا بقلعه داران ایروان که غالباً ارامنه ان سامان بودند اعتمادی نمانده بود بامر حضرت سلطانی پیاده بسیار که بیشتر از ایشان کرمانی بودند از یکطرف قلعه که بر روسیان نمودار بود بمحارست ایروان رفتند و روسیه از سنگر بمدافعه و ممانعت بیرون آمدن نتوانستند و سپاه پادشاه از چهار جانب راه وصول اذوقه و مدد بران گروه مسدود کردند علیخان قوینلوی بر قرخ بلاغ و رضاقلیخان دوالوی بر معبر اوچ کلیسیا و پیرقلیخان شامیاتی بر سر راه پنبک معین شدند و معابر ثلثه که محل آوردن اذوقه از تفلیس بود بر بستند و شبی گروهی از گرجیه و تجار روانه تفلیس بودند و جماعتی از سپاه روسیه نیز با ایشان همی رفتند که آذوقه بیاورند علیخان قاجار و علیقلیخان شاهسون بر ایشان تاختند بعد از جنگی سخت همه را اسیر کرده بحضور خاقان گیتی ستان در آوردند خیمه گاه سلطانی از صف اوبهای بخسار اسرای گرجی رشک افزای دوازده برج بود هر جانب وشاقی ارمنی با سنبلهای مرغول مفتول خرامش داشت خواص آن غلامان غلمان جمال مخصوص شهریار پرویز جلال گردید چون آذوقه اردوی روسیه را از پنبک و تفلیس میرسانیدند وراه مسدود شد خبر بایشپخدر دادند که اذوقه آماده و از بیم سپاه ایرانی نتوانیم فرستاد سردار روسیه یکنفر ماپور را با جماعتی از یکه تازان دلیر صالدات و چند عراده توپ بآوردن اذوقه روانه کرده سرداران سپاه اسلام مطلع گردیدند چون مامورین بحوالی پنبک رسیدند پیرقلیخان شامیاتی و علیقلیخان شاهسون دو طرف ایشانرا حلقه و دایره کردار فرو گرفتند بعد از رزم و پیکار جمیع الجماعت و توپخانه و اسباب ایشانرا اسیروار بدرگاه شهریار آوردند و بسیاری از آنانرا بجهت شاهزادگان اطراف بملازمت ارسال داشتند و از انجمله پنجاه کس از انگروه را بشیراز آوردند و رئیس و بزرگ ایشانرا ارسخان میخواندند و در ان ایام مؤلف جوان و در شیراز انگروه را ملاقات کرد کار ایشپخدر بجائی رسید که توقف نتوانست در شبی تیره که از اوایل جمادی الثانی بود با همراهان خیره خویش کوچیده بتفلیس گریخته محمد حسینخان قاجار دوداغ ایشانرا تعاقب کرده تا محال آوران ایروان هرکه را دید اسیر کرد از قرار تحریر وقایع نگاران آن اوان چهار هزار نفر قتیل و اسیر از روسیه متجاوز است و از اهالی ایران یکدو هزار کس نوشته اند والعلم عند الله محمدخان قاجار زیادلوی ایروانی مورد نوازش و التفات حضرت خاقانی گردیده کماکان فی السابق بحکومت ایروان مقرر و پسرش نیز مرخص و قرین پدر شد و ابوالفتح خان جوانشیر بن ابراهیم خلیل خان صاحب شوشی و قراباغ مخلع و مرخص و بحکمرانی قراباغ ملک موروثی خود پرداخت الکسندر میرزا برادر گرگین خان که بروسیه متوسل و حاکم گرجستان شده بود بحکم خاقان گیتی ستان بتوقف محال نخجوان رخصت یافت چون اسمعیل خان قاجار شامیاتی در سال قبل بخواهش اهالی خوی در انجا حاکم بود و محمدعلی خان شامیاتی برادرش نیز بسرداری آذربایجان اختصاص داشت بهمان دستور مسطور بحکومت و سرداری نولایت مقرر و مفتخر بودند و چون ایام زمستان فراز آمده و ملتزمین رکاب طالب ایاب باوطان خود بودند لهذا پادشاه والاجاه در روز دوشنبه هفدهم رجب یکهزار و دویست و نوزده معاودت گزیده و مظفر و منصور ببلد السلطنه نزول فرمود و مدت یکسال رنج و تعب در آن سفر زحمت و مشقت رزم ملتزمین را روی داده بود و در سکونت طهران بتلافی آفات و راحت و بزم پرداختند

ذکر سلاطین اوزبک بخارا و مجملی از حالات ایشان و آمدن فرستاده ناصرالدین توره بخدمت خاقان سکندر نشان فتحعلی شاه قاجار و بیان سوانح

روزگار بر مخفی نماناد که سلسله اوزبکیه از اولاد اوزبک خان و از احفاد جوجی خان بن چنگیز خان است و بعد از توقتای خان که در هفتصد و هجده وفات یافت اوزبک خان بیست کس از شاهزادگان و فرزندان توقتای خانرا بکشت و پادشاه ماوراءالنهر شد و تا اواخر ایام سلطان ابوسعید وی پادشاه الوس جوجی بود و اول کسی از اوزبکیه است که اسلام گزید و دختر خود را بملک ناصر حاکم مصر داد طول و لایتش تقریبا

ششصد فرسنگ و مدت دولتش تا سی سال بود و بعد از وی اولوس جوجی خان را اولوس اوزبک خان خواندند جانی بیک خان پسر او بود
که با آذربایجان آمد و اشرف را اسیر کرد القصه سلاطین اوزبکیه چندین فرقه شدند و در هر جا حکمرانی نمودند یک سلسله ایشان نیز سالها در ماوراء
النهر و بخارا بر مسند خانیت تکیه زدند و از آن جمله بودند اولاد محمد خان شیبانی که شیبانی خان نیز نام یکی از خوانین اوزبکیه است در اواخر عهد صفویه
و اوایل دولت نادرشاه افشار هم از سلسله چنگیزخان ابوالفیض خان چنگیزی خانیت ترکستان داشت و رحیم خان اتالیق پسر حکیم اتالیق که
دخترزاده ابوالفیض خان پادشاه ترکستان بود با ده هزار سوار از اوزبک در رکاب نادرشاه افشار ملازمت داشت و بعد از قتل نادرشاه
به بخارا آمده ابوالفیض خان را از میان برداشته بر مسند خانیت بخارا تکیه کرد بعد از او دانیال اتالیق در بخارا سلطنت داشت تا میر معصوم نام
مکنی به شاهمراد و ملقب به بیگجان بن دانیال اتالیق عم رحیم خان اتالیق پشت به پشت بقاعده دولت چنگیزیه پدرانش مرتبه اتالیقی سلاطین
اوزبکیه داشتند اما رحیم خان اتالیق با ابوالفیض خان مخالفت کرده بطریق تدبیر و تدریج در مال و ملک او متصرف شد و پادشاهی یافت
بعد از وی پسرش میر معصوم بیگجان بر مسند خانیت بخارا متمکن گردید و طریقه ورع و تصوف و زهد پیشه گزید و اهالی آن ملک بطریق ارادت
بدو سلوک کردند و او را پیر و مرشد و شیخ و خلیفه شمردند و آخر چنانکه مرقوم شده است غایت سلطنت حاصل کرد و بیرام علیخان قاجار
عزالدینلو حاکم مرو را بکشت و مرو را خراب کرد و خاقان سعید شهید در سفر خراسان به او تهدید فرمود و او متعهد آبادی مرو گردید و چون
مقدر نبود قضا روزگار آن سلطان کامکار را سپری کرد در شوشی بشهادت رسید مع القصه پس از شاهمراد بیگجان او را دو فرزند بماند
اول امیر حیدر توره دویم ناصرالدین توره نخستین حاکم بخارا بود ثانوی حکومت مرو داشت امیر حیدر عزم استیصال برادر کرد وی بدولت ایران
توسل جست و بتوسط کارگذاران دربار نواب شاهزاده والا محمد ولیمیرزا والی خراسان فرستاده گان و نامه اش در دارالسلطنه طهران از حضور
پیشگاه حضرت خاقان گیتی ستان فتحعلی شاه قاجار بگذشت و پادشاه ذیجاه درباره امیر ناصرالدین توره اظهار مهربانی و التفات فرمود و او را
نسبت فرزندی داد و افسری مکلل بدو فرستاد و نواب شاهزاده محمد ولیمیرزا در رعایت و حمایت و اعانت و تقویت او منشور سلطانی برقم یافت
و فرستاده او خرسند و خوشنود مراجعت نمود و هم از جمله وقایع این ایام فتنه محمد علیخان افغان سیستانی در حدود کرمان بوده

ذکر طغیان محمد خان ولد اعظم خان افغان سیستانی در بم و نرماشیر کرمان و مأموریت نوروز خان قاجار

سالار اما بر اعظم خان افغان غلجائی که همانا در اواخر دولت احمد شاه افغان درانی بسبب ضدیت ابدالی و غلجائی متوهم شده
از قندهار بنزد کریمخان زند آمده بود و در نواحی سیستان با طایفه خود مسکون گردیده بود با اذن کریمخان زند حکومت نرماشیر یافته و جمعی از
افاغنه برگردش جمع آمده قلعه در آنجا بنا نهادند و بتدریج قوتی گرفتند و اعظم خان از میان رفت و پسرش محمد خان بر جای او بزرگی
طایفه و حکومت نرماشیر یافته چون نواب امیرزاده ظهیرالدوله ابراهیم خان بن مهدیقلی خان بن محمد حسن خان خاقان شهید که بنی عم و
داماد خاقان عهد بود بحکومت دارالامان کرمان و انتظام بم و نرماشیر و سیستان رفت محمد خان پسر اعظم خان مذکور از بیم سطوت شاهزاده
روانه طهران و بتوسط کارگذاران دولت ابد مدت دیگرباره بحکومت سیستان و بم و نرماشیر مفتخر و مخلع بازگشت و چون بسامان خود رسید بنجی
دلبری کرد و متابعت ظهیرالدوله نپذیرفت و گردن بخودسری برکشید اندک اندک در بلوکات قریب بم و نرماشیر فتنه کرد و بسرقت و دزدی و
غارت و نهب پیشه گرفت لهذا شرح حالش بتوسط دولتخواهان بپایه سریر عدالت مسیر خاقانی معروض شد گوشمال آن غول بیابانی را
میربار و حاجب بزرگ دربار نوروز خان قاجار مأمور بدان صفحات گردید و با جیشی آراسته و استعدادی شایسته در عشر اول شهر شوال
از شهر طهران عزیمت مقصد کرد و بعد از ورود در آن حدود سپاه کرمان نیز با وی موافق و بر سر محمد خان رفتند و او در قلعه بم توقف داشت
با آنکه بم از قلعه‌های مشهور عالم است از حصانت ورود سردار قاجار بم را خالی گذاشته با تاله زیر راه نرماشیر برداشته و در آنجا متحصن شد
سپاه پادشاه قلعه را فرو گرفته محاصره کردند محمد خان جلادت ورزیده با سپاهی رزم کوش جوشن بپوش تکیه تازاسب انداز از در حصار
بدر آمده صف برکشید و از دو جانب آتش حرب شعله ور گردید مع القصه در آن هنگامه هایل دو زخم منکر برداشته بجانب سیستان فرار
کرده ببلوچستان گریخت توابع سیستان و قلعه نرماشیر و بم ضمیمه ملک کرمان گردید و نوروز خان ایشیک آقاسی عزالدینلو مذکور با
سران بسیار بحضور پادشاه ایران بازگشته مورد تلطفات شد

ذکر عزیمت پادشاه فلک جاه سلطان فتحعلی شاه

قاجار باذربایجان و مأمور شدن شاهزاده نایب السلطنه عباس میرزا به تسخیر شوشی و مجادلهٔ اسمعیل خان دامغانی با محمد حسن خان بن ابراهیم خلیل خان جوانشیر

در بهار سال یکهزار و دویست و نوزده که سال هشتم جلوس پادشاهی بود رای شهریار کامکار بر آن مقرر شد که عزیمت آذربایجان و تدمیر سرکشان دور و نزدیک آن سامان را بنفس مبارک تقدم فرماید نواب مستطاب شاهزاده معظم نایب السلطنه عباس میرزا استدعای انجام این خدمت کرد لهذا حکومت طهران و نیابت خاقان بنواب شاهزاده حسنعلی میرزا برادر کهتر نواب فرمانفرمای فارس مفوض آمد و جناب میرزا عیسی مشهور بمیرزا بزرگ فراهانی که تا این وقت در دار الملک مأمور بوزارت و توقف بوده بپیشکاری و وزارت نایب السلطنه العلیة العالیة عباس میرزا مفتخر شد و کارگذاران دربار شهریار بتدارک سفر آذربایجان پرداختند و در چهاردهم شهر صفر یکهزار و دویست و بیست نواب نایب السلطنه با بیست هزار سپاه رنگین آراسته راه آذربایجان برگرفت و رایت ظفرآیت حضرت شاهنشاه در جمعه بیست و چهارم شهر مذکور با کوکبه سلیمانی و دبدبه سلطانی روانه سلطانیه گردید اسمعیل خان دامغانی غلام پیشخدمت خاصه قدیمی که از دلیران باسل و امیران عاقل بود با غلامان رزم دیده و سواران تراکمه مأمور بالتزام رکاب نایب السلطنه گردید و روانه شد و نواب نایب السلطنه بعد از ورود بزنجان برادر کهتر خویش نواب شاهزاده علیخان را در خمسه گذاشته و خود روانه آذربایجان گردید و در منزل میانج مهدیقلی خان قاجار دولو را بحکم حضرت پادشاهی و آن ایروان و اسمعیل خان شامبیاتی قاجار حاکم خوی را نیز باتفاق وی مأمور داشت و اردوی بزرگ شاهانه در پنجشنبه شانزدهم ربیع الاول از سلطانیه حرکت بچمن اوجان نزول فرمود در آنجا معروض شد که ابراهیم خلیل خان قراباغی جوانشیر از حرکت شاه و شهزاده جهانگیر مطلع و مشوش و از خوف جان جعفرقلیخان نبیره خود را نزد سیسیانوف اشپخدر سردار روسیه که در گنجه بود فرستاده و استمداد جسته او نیز محمد حسن خان بن ابراهیم خلیل خان که پدر جعفرقلیخان مذکور بوده با جماعتی از سواران قراباغ و سیصد نفر صالدات روسی بمحافظت پل خدا آفرین فرستاده که راه عبور لشکر منصور را بسته و سد سازند و از جانب شاهزاده ولیعهد اسمعیل خان دامغانی بمدافعه محمد حسن خان و صالدات روسیه روانه شد اسمعیل خان دامغانی ایلغار کرده در منزل جبرئیل لو با آن گروه عزرائیل خو برخورده بمقابله صف آرا گردیدند و از طرفین مصاف چون کوره حدادی افروخته دهانها سوخته آمد دلیران دو جانب بیکدیگر تاختند و از طرفین جمعی بقتل رسیدند غریو توپهای روسی بر فلک آبنوسی برآمد و غرنگ تفنگ در کوه و صحرا ثانی صور سرافیل شده قابض ارواح را بازار روائی یافت و متاع جانها کاسد گردید بسیط خاک بجوهر نار مستحیل گشت و عنصر هوا بشعله فروزان تبدیل گزید صمصام قزلباشیه و قاجاریه سرفشانی بنیاد نهاد و سواران ایران در دریای آتش شناور شدند و برخی پروانه و بعضی سمندر آمدند بالاخره شکست در سواران قراباغی و هزیمت در پیادگان روسی در افتاد و محمد حسن خان خود را به بیشه و جنگل کشید و ایرانیان گرد بیشه را فرو گرفتند و نواب نایب السلطنه پیش از اطلاع با دلیران شجاع بمحاربت با جماعت مسارعت فرمود ولی وقتی رسید که براهنمائی ارامنه محمد حسن خان و متابعانش از یکسوی آن جنگل برآمده و راه شوشی حصار برگرفته بودند شاهزاده تا منزل آق اغلان بقفای گریختگان ایلغار کرده بدیشان نرسید چه ایشان گذشته بودند بشوشی رسیده لهذا حضرت نایب السلطنه هم در آن منزل آرام فرمود و رؤس قتیلان روس را با عریضه در اوجان از نظر پادشاه گیتی ستان بگذرانیدند موکب حضرت شاهنشاهی از چمن مذکور حرکت و از رود ارس عبور و در تخت طاوس هشت فرسنگی شوشی با شوکت کیکاوس از راه قراچه داغ نزول گزید و ارقام سرافرازی ولات داغستان و شیروان و ایلات قزاق و شمس الدینلو و احضار ایشان مرقوم و مرسول و نواب شاهزاده تاکید در اتمام کار ابراهیم خلیل خان جوانشیر رفت

ذکر محاربهٔ نواب شاهزاده نایب السلطنه با بالکونیک روسی که از جانب سیسیانوف اشپخدر سردار روسیه بامداد ابراهیم خلیل خان بشوشی روانه بود و هزیمت بولکونیک و کتلروسکی و مراجعت بجانب گنجه

نواب شاهزاده نایب السلطنه نجفقلی خان گروسی را با فوجی از پیاده و سوار بمحافظت آق اغلان گذاشته و خود از راه چناقچی بجانب قلعه شوشی راه برداشت حاکم شوشی حصار را از این اخبار دهشت افزوده بسیسیانوف سردار روس پیغام کرده ماجرای اختلال حال خود را پوشیده نگذاشت که اینک مرز و بوم قراباغ محل ترکتازی ترکان سپاه پادشاه ایران و من در قلعه پناه آباد محصورم گاه امداد و اعانت است سردار روسیه

بولکونوک کرکین و کتلر اوسکی که از مشهوران صاحب منصب صالدات بود جمعی او بود ند با فوجی چند و بیست عراده توپ جهان آشوب بمدد او
روانه نمود و باد و بیست عراده اسلحه و آذوقه و قورخانه در رسید بمنزل عسکران نزول کرد شاهزاده نایب السلطنه بمحض استحضار نهضت
گزین و بجانب بولکونوک کرکین ایلغار جست سمعیل خان دامغانی بمنقلای لشکر مامور و روانه و پیر قلیخان شامبیاتی و حسینقلیخان قاجار قوینلو
و صادق خان عزالدینلوی قاجار بسر تیپی و بسرکشی سواره مغفتم و پیاده کان فراهانی و کزازی با بنقد و یردی خان قاجار خزینه دار لوی سپرده
شد و مهدیقلیخان قاجار قوینلو را بمحافظت توپ بزرک مقرر داشت و سه ساعت بغروب مانده در حوالی محل عسکران تلاقی عسکرین دست
داد آوای نای و کوس بسپهر آبنوس برآمد و نعرهٔ شیپور و شندف کوش ملائکه را کر ساخت شقه های علم کشاده کردید و مرکبان توسن
بجولان در آمدند نهنکان پلتن ها و باربیدن و بلع شیران بیشهٔ مصاف دهان باز کردند و افعیان مهره افکن بفشاندن مهره های روئین ناله سر کرده
از دو سوی توپهای کبر دید و جهر از آتک و مرکب افتاده پر آمد کشتی میدان رزم از چراغان شعلهٔ آتشبازی توپ و تفنک ایوان بزم آراست
و آن عرصهٔ بهشت مانند از التهاب نار قعر دوزخ کردیده است سواران اسب افکن چون خلیل در آن آتش نمرودی راکلستان می پنداشتند　تهی دو بشدند
تا خورشید جهانتاب روی بمغرب کرد شور مصاف تافته بود و طناب حرب پیوسته و باقتضا آخر الامر از میدانها بیوان ها بازکشتند و شب همه
شب پاس داشتند دیکر روز هنکام طلیعهٔ شاه کردون بر خاور شاهزاده دلاور از جای بر انکیخته بیر تیبی تمام و قانونی با نظام بمقابلهٔ روسی
سپاه لشکر کشید بولکونوک کرکین و کتلر اوسکی صفها بیاراستند و بنیاد انداختن توپ کردند آسمان قاقم کون کبود جامه شد
و سحاب شمشیر بجاده بار آمد بر حم رماح کلکون و قبضهٔ سیوف پر خون کردید و بلیت رکشته همه دشت آوردگاه　تن و دست و سر بود و ترک و کلاه
شده ترک و فرق سران چاک چاک　بخون و بمغز اندرون خار و خاک　از نامداران سپاه شاهزاده نایب السلطنه صادق خان قاجار عزالدینلو
یکدو زخم برداشته و بعضی از دلاوران رکابی بعز شهادت رسیدند شاهزاده اسفندیار رزم سکندر حزم بمتانت کوه قاف دران سهمکین
مصاف ثبات ورزید و بنفس مبارک حملات کرد و جمعی کثیر از پیاده و سواره روسیه عرضهٔ تیغ بیدریغ شدند بولکونوک کرکین و کتلر اوسکی
کار را بر خود تنک دیدند و اطراف خویش را پر از سوار و پیادهٔ ایران یافتند خود را بمقبرهٔ خراب که در آن حوالی بود کشیدند و توپ و عراده و
مطرس بکرد خود حلقه ساخته زیر آنها را کنده و خاک بر پشت عراده ها بر آورده نمونه از خندق و خاکریز ساختند و در پشت آنها نشسته
با فکندن توپ و محافظت خویش بسر بردند تفنکچیان کزازی و فراهانی با مر سالار لشکر نایب السلطنه بر فراز تپه که در آن نزدیکی و مشرف بر
اردوی سردار روسیه بود برآمدند مانند ابر بهار که ژاله بار باشد از فراز تپه پیاپی کلولهای روئین بر اردوی روسیه میریختند مسرعی
سبک سیر از نزد شاهزاده مآل اندیش باردوی بزرک رفته از قصه خبر داد بحکم پادشاه جمجاه قاجار حسینقلی خان و الو و ذو الفقار خان
دامغانی و دسته او و چهار عراده توپ روانه اردوی شاهزاده شد و پس از رسیدن آن دو عدد با اتفاق سنکرهای روسیه را
هدف تیر بلا و سیل طوفان عنا ساختند مجملا در مدت شش روز محاصره و مشاجره و مقاتله امتداد یافت و سپاه اسلام غلبه کرده
در سنکر روسیه ریختند و خون سرخ آنکروه را با خاک سیاه آمیختند دیکرباره آن مقبره کهن مدفن کشتکان آن کروه دید بولکونوک دو تا
منکر برداشته نیمشبی فرار کرده در قلعهٔ ترناوت سه منزلی کنجه قدم رنجه کرد اسباب سنکر ایشان سراسر تصرف غازیان لشکر اسلام در افتاد
پیر قلیخان شامبیاتی و جمعی بمحاصرهٔ آن قلعه شتافتند و عرصه بر آنها تنک کردند لاجرم بولکونوک از شاهزاده مهلت شش روزه خواسته که
بحضور اعلی آید بعد از مهلت در شبی فرار و بکوه چمرق که سقناق ارامنه بود رفته متحصن شد و خبر این فتح بزرک بمسمع خاقان سترک در رسید
و هکذا خبر تسخیر ایروان نیز در آن موقع شیوع یافت در این هنکام فتح قلعهٔ ایروان بید مهدی قلیخان قاجار قوینلو واقع کردید
شفقت و مرحمت بکیلان را مامور شدند میرزا یوسف مستوفی کرجی اشرفی بکیلان ثات و مرحمت
بیماران شفقت روسی پیش از این نکاشته آمد که حضرت خاقان کیتی ستان قاجار هنکام فرستادن نواب شاهزاده نایب السلطنه
باذربایجان مهدی قلیخان دوالو را بعضی فرمایشات فرموده بجانب ایروان روان و سمعیل خان قاجار شامبیاتی که حکومت خوی داشت
بموافقت و مرافقت او فرمان داد اکنون تفصیل آن اجمال الامر رقوم میکردد که مهدیقلی خان بجهه تحقیق موافقت و مخالفت محمد خان قاجار زیادلوی
ایروانی بدان ملک مامور شد و قبل از ورود وی سمعیل خان شامبیاتی بنزد محمد خان یادلو رفته بر او محقق و مشهود کردید که محمد خان از دل با استمداد

ایران از و توسط کردید و او در سامان کردستان مسکن گرفت در بن اوقات احمد چلبی استدعای استرداد او کرده جواب ذریعه او بارسال میرزا محمد
صادق وقایع نگار مروزی متضمن مقرر شد که چون ملتجی باین دولت است باید با یالت شهرزور برقرار کردد ع فقلنا و بعد القول فی حد تمام
پس از ارسال رسایل و رسل شاهزاده کامکار نواب نایب السلطنه را در حکومت آذربایجان مستقل فرموده معین الدوله مهدی قلیخان
دوالو بایالت ولایت ایروان و ان موکب شهریاری در اواخر جمادی الثانی از اوجان بطهران ورود یافت و بسور و سرور جشن عروسی
نواب شاهزاده حسنعلی میرزا حکمران طهران اشارت رفت صبیه عم اکرم مرتضی قلیخان بن محمد حسن خان قاجار سعید شهید را بحباله نکاح
شاهزاده در آوردند و سوری شگرف و طوی عظیم بنیاد نهادند و در پانزدهم شعبان یکهزار و دویست و بیست زفاف اتفاق افتاد

ذکر وقایع سیسیانوف ایشپخدر سردار روسیه و رفتن او به بادکوبه و کشته شدن وی بدست اهالی بادکوبه

بعد از مراجعت پادشاه قاجار بطهران سیسیانوف ایشپخدر فرصت یافته خود را بحصار شوشی کشید و ابراهیم خلیل خان جوانشیر صاحب بناه آباد
در بر روی ایشپخدر بگشاد و طوفان خانه کن را در خانه راه داد ایشپخدر یکی از یاوران صالدات خود را در شوشی گذاشته راه گنجه بر داشته
شیخعلی خان بیگلربیگی قبه و دربند و حسینقلی خان حاکم بادکوبه و سرخای خان لکزی باندیشه آنکه شاید شفت بعد از مراجعت از گیلان
محاصره بادکوبه اراده کند استمدادی در دولت شهریاری نمودند لهذا عسکرخان افشار ارومی بمعاونت مامور شد و شفت از دریای خزر
در برابر بادکوبه کشتی محاربه را لنگر افکند حسینقلی خان و عسکرخان و قشون کابلی با شفت رزمهای دلیرانه کردند چون چند فروند کشتی روسیه
در ساحل دریا از توپ اهالی بادکوبه شکسته شد شفت از آب بیرون آمده در برابر قلعه بادکوبه و قلعه گیان و حسینقلی خان و عسکرخان
آتش افشانی بنیاد کرده و خاک وجود جمعی را بر باد داد مقارن این اتفاقات شیخعلی خان قبه و نوح بیک ولد سرخای خان لکزی
با افواج خود بحمایت حسینقلی خان بادکوبه رسیدند شفت را شکستی فاحش داده بدریا دوانیدند و نیز در میان پشت ساری مکان
منزل گزید ایشپخدر سردار روسیه از گنجه بجهة استمالت مصطفی خان شیروانی بشروان رفته و پیرقلیخان شامبیاتی بامداد مصطفی خان
مامور شده در کنار رود کر دوازده فرسنگی پیرقلیخان را معلوم افتاد که مصطفی خان ایشپخدر را استمالت کرده و فریب داده و او از
فرط غرور از او مطمئن و باصلاح حال شفت چون باد صرصر بجانب بادکوبه رفت شفت نیز بجهة معاونت ایشپخدر اطمینان یافته
در ثانی روی از پشت ساری برتافته مصطفی خان ایلات و احشام شیروان را کوچ داده بجبال شامخه فرستاده خود در قلعه موسوم به
کلستان کرده نشست شاهزاده نایب السلطنه حسینقلی خان قاجار دوالو را بحمایت مصطفی خان و حفظ بادکوبه روانه فرمود احمد خان
مقدم بیگلربیگی مراغه و تبریز را نیز با توپخانه و پیادگان قدر انداز متعاقب وی ساخت و خود از تبریز باردبیل نزول فرموده از دربار سلطانی
نیز سپاهی رزم جوی باعانت مامور شدند ایشپخدر اطراف خود را از سپاه شهریار قاجار مسدود و خویش را محصور دیده با حسینقلی خان
بادکوبه بنا را ابرام و ته نهاده و نیز بمفاد الحرب خدعة بمخادعت در آمده ایشپخدر بجهة مشاوره در حوالی قلعه دعوت کرد ایشپخدر با دو
کس آمده بگوشه با حسینقلی خان بمکالمات اشتغال کرد ابراهیم خان بنی عم حسینقلی خان بادکوبه با دو سه تن باجازه او از جانب پشت
ایشپخدر در آمد و او را هدف مهره آتشین دلنشین تفنگ ساخته فوراً ایشپخدر روی بعالم عدم نهاد و باد غرور از سرش بدر رفت
سپاه اسلام که در چهار جانب آماده بودند روی بازدوی سردار روسیه کرده دمار از روزگار انگروه برآوردند شفت چون آن
واقعه شگفت را دید دل از جان برگرفت بقایای روسیه را با خود برداشته بکشتیها نشسته روی به پشت ساری کرده در دریا
متواری گردید سر پر هوا و هوس و دست کثیر التطاول سیسیانوف ایشپخدر سردار را از بدن بریده باردبیل بردند و از آنجا بدار السلطنه طهران
آوردند و تعهد حاجی میرزا محمد نیشابوری معروف باخباری در وعده و موعد قتل ایشپخدر بظهور رسید و مورد شهرت و آفت وی گردید و تفصیل
این اشارت در خاتمه تاریخ در ضمن حال این عالم کامل مرقوم خواهد شد و شفت بعد از چندی توقف در پشت ساری از موافقت مصطفی خان طالش
نومید گردیده سر خود گرفته راه دیار خود برداشت نواب شاهزاده نایب السلطنه مهدیقلی خان دوالو بیگلربیگی ایروان را بمدافعه جعفرقلیخان دنبلی که بار دوم
در نواحی ایروان بود روانه کرد و کلبعلی خان نخجوانی هم بتلافی جسارت ابراهیم پاشای حاکم بایزید بتاخت حدود آنمرز و بوم رفت حسینقلی خان افشار
ارومی و اسمعیل خان شامبیاتی و حاجی محمد خان قراگوزلو بنهب میانه تفلیس و گنجه رفتند و از مراتب تاخت و تاراج و نهب و غارت دقیقه مهمل نگذاشتند

و بسبب

و با کسب موفور مظفر و منصور مراجعت کردند و به تبریز اندر آمدند و از جمله واقعات این اوان و اواسط این سال رحلت امیر کبیر غفران مآب اعتضاد الدوله
سلیمان خان بن محمد خان بن اسکندرخان بن موسی خان قاجار قوینلو رحمه الله تعالی بود که در اواسط جوانی جهان را بدرود و خاقان گیتی ستان در
ماتم وی کمال ملال حاصل نمود و با فرزند ارجمندان مغفور محمد قاسم خان اظهار تفقدات بلانهایات کرد و او را مانند فرزندان خویش گرامی داشت و بشرف
مصاهرت مخصوص گردانید و در مقام خود مذکور خواهد شد

ذکر وقایع عید سعید نوروز فیروز سال خجسته مآل یک هزار و دویست و بیست و یک هجری و تفویض منصب استیفای ممالک بجناب حاجی محمد حسین خان بیگلربیگی صفهان و تفویض اصفهان بعبدالله خان پسر وی و نهضت موکب فیروزی کوکب بچمن سلطانیه و احضار سردار خراسان و سایر وقایع آن ایام

از جمله واقعات سال یکهزار و دویست و بیست و یک یکی آن است که جناب حاجی
محمد حسین خان حاکم و بیگلربیگی اصفهان که از اعاظم اسخیای العهد بوده بواسطه صدق و امانت بامین الدوله ملقب و بوزارت استیفای ممالک مخصوص
شد توضیح این مقال آنکه سلاطین و انابنای ارکان ملک و دولت خود را مبنی بر چهار رکن داشته اند زیرا که عنصر خانه بچهار حد مهیاست و در قبض
و بسط امور چهار وزیر مقتدر معین کرده اند و هر یک را در کار خود مستقل ساخته اند و حضرت خاقان گیتی ستان که دست پرورد خاقان شهید
با تدبیر بوده و خود نیز بوفور عقل و رای دانش ارسطاطالیسی در پیکر اسکندری جمع کرده و داشت تمامت اختیار ملک و دولت و کشور و لشکر را در
دست یک کس گذاشتن و خود را بوی محتاج داشتن مصلحت ندانست لهذا چهار وزیر با تدبیر صداقت کیش صافی ضمیر مقرر فرمود اول جناب
صدارت مآب صدر اعظم میرزا محمد شفیع مازندرانی که سالها در دولت خاقان مغفور شهید بخدمتگذاری و جان نثاری مراتب اخلاصش بر
محک امتحان زر خالص بود در رشته قرار و مدار عزل و نصب ولات و بیگلربیگیان بلاد و ولایات و مشاورۀ خلوت خاص و اسرار لشکرکشی و دشمن کشی
در دست وی نهاده آمد دویم وزیر استیفای ممالک که قرار معاملات و جمع و خرج و وجوه مالیات و غیره مخصوص وی بود سیوم وزیر دیوان
انشا که از منشی الممالک خوانند و مخصوص اوست حکم تحریر نامه جات دول خارجه و فرامین قضا آیین مطاعه و ملفوفه جات اسرار مکنونه و مرموزه چهارم
وزیر عسکر که مباشر امور لشکر و حصول و وصول مقرریات و مواجب و علوفه سپاه و عرضه کردن افراد سان در معرض حضور پادشاه و تغیر و تبدل
غایب و متوفی است چنانکه اشارت رفته صدارت عظمی با میرزا محمد شفیع بود و وزارت استیفای ممالک و دار الانشا با میرزا رضاقلی نوائی
متخلص بسلطانی بود و در هر دو کار مداخلت مینمود و نوشته جات هر دو گونه را در حضور مبارک پادشاهی بمهر مبارک مشرف میکرد پادشاه نکته دان
درست نمود که امر معامله و محاسبه و صدور احکام و ارقام و مهر بروات و فرامین هر دو را یک کس دخیل باشد چه اگر فرضا متصدی این امر خواهد
تغلب آغازد هزار گونه برای او ممکن است لهذا دار الانشا را میرزا رضاقلی منشی الممالک داشته و میرزا هدایت الله تفرشی را که سیدی عالی نسب
و دبیری والا حسب بود بوزارت لشکر استقلال داد و جناب حاجی محمد حسین خان اصفهانی بیگلربیگی اصفهان را که از آغاز طلوع کوکب دولت
قاجاریه در صداقت و مخالصت یکتا بود از دار السلطنه اصفهان احضار و بمنصب استیفای ممالک محروسه مفتخر فرمود و لقب او را بواسطه
امانت امین الدوله نهاد و پسرش عبدالله خان را حکومت اصفهان داد و هر یک از این وزرای اربعه را در مقام خود مستقل کرد که احدی در امر
احدی مداخلت نمینمودی و هر یک کار خود را بکمال میرسانیدی و هیچیک بی رای دارای ملک آرای قادر بر امری از امور نبودی و افزودن و
کاستن دیناری از متوجهات دیوانی یا مقررات عساکر سلطانی نمی توانستندی چون امیر کبیر سلیمان خان اعتضاد الدوله قاجار بجوار رحمت پروردگار
پیوسته و از زحمات روزگار رسته بود و امر لشکرکشی و سرداری بعد از وی خالی از آفتی و فتوری و قصوری نبود و حسینخان قاجار قزوینی بحکم
قدمت خدمت قابل این مرحمت و عطوفت بود و بسرداری خراسان و حکومت نیشابور مامور لهذا او را احضار بحضور فرموده مرتبه سرداری و
سپه سالاری بخشید و محمد خان قاجار دولو حاکم سابق کراز و ملایر را بسرداری خراسان و نیابت استمامان مفتخر ساخت و روانه خدمت نواب
شاهزاده محمد ولی میرزا والی خراسان نمود و باحضار سپاه ایران فرمان صادر شد و عزم سفر سلطانیه تصمیم یافت و صفحات انجمن از ازدحام دلیران
لشکرشکن و تهمتنان تن دشتی پر شیر و پیل و عفریت و اهرمن گردید

ذکر مجملی از حال دولت فرانسه و آمدن موسیو ژوبر فرستادۀ امپراطور فرانسه ناپلیون بایران و سفارت میرزا محمدرضا قزوینی بجانب پاریس

پوشیده نماناد که ممالک فرانسه بهترین اغلب ممالک فرنگ و شهر پاریس اعظم بلاد عالم است حدود اربعه فرانسه از طرف شمال بمملکت نمرلاند

اتصال دارد و نهر رینو میان حد است و از طرف مشرق ایضاً نهر رینو و کوه الپ که بسته بخاک مملکت ایطالیاست و از طرف جنوب بحر سفید
مشهور باق تنکیز و کوهستان پرنه و از طرف مغرب بحر محیط بعدش از خط استوا از نقطه سمت جنوب با نقطه جانب شمال چهل و دو درجه
الی چهل و هشت درجه است مسافه این طول دویست و ده فرسنگ و عرض آن دویست و هشت فرسنگ است جمعیت خلقش را
شصت و هشت کرور دانسته اند هوای جانب جنوبش را لطیف و سالم و فواکهش را ممتاز شمرده اند خاصه انگور و معادن مس و سرب و نقره دارد
مردمش بغایت صاحب صنایع و هنر و شجاع با غیرت و دلاورند و نهر سنا از وسط شهر پاریس جاری است و تخمیناً یک فرسنگ راه بر آن
رود پلهای متین و جسرهای زرین بنیاد نهاده اند و از اطراف ولایات کار بر تماشای آن شهر ولوع دارند و در اطراف آن ولایت از کنار دریا
و جانب خشکی سمت اروپا بنادر کشتی گاه فراوان مرتب است چنانکه لقب پادشاه روس زار و لقب سلاطین انگلیس کینک بوده
پادشاه فرانسه را روی میخوانده اند و از ابتدا طایفه لوئی در آنجا سلطنت داشته اند و چون سابقاً اهالی فرنس ببلاد ایران آمد و شد میکرده اند
ایرانیان فرنسی را فرنگی خواندند تا رفته رفته کل قرالات را از روس و انگلیس و غیره هنوز عوام ایران فرنگی خوانند و فرنسی قبل از انگلیس با
سلاطین صفویه مراودت کرده اند در سنه یکهزار و دویست و چهار اهالی فرانسه شورش کرده روی شانزدهم که از طایفه لوئی بود
بکشتند و قرار کار بر جمهوریت و مشورتخانه و عدالت بر نهادند بعد از اندک زمانی مردی دانا و توانا از طایفه بناپورته که ینارال شجاع بود
ترقی کرده پایه بپایه بعلو مقام رسید و مرتبه سروری و سالاری یافت و مقام پادشاهی حاصل کرد و با غالب دولتها محاربه کرده مظفر شد
و با ملت روس جنگها کرده شهر مسکو را بگرفت پس از تاراج روسیه آتش زده بسوختند آخر الامر بعلت قلت آذوقه و کثرت سپاه و شدت
برف و سرما از آنجا بازگشت در سال یکهزار و دویست و نه که سلطان شهید آقا محمد خان قاجار غازی شهر تفلیس را مسخر و قتل و غارت کرد
پادشاه فرانسه ناپلیون مطلع گردیده بواسطه عداوت و مخاصمه با دولت روسیه اظهار دوستی و مواحده با خاقان شهید خواست عهد
نامهای سلاطین صفویه را که با دولت فرانسه نوشته داشتند با فرستاده خود بایران فرستاد ولی وقتی رسید که آن شهریار در قلعه شوشی
بعز شهادت رسیده بود و خاقان کامکار قاجار فتحعلی شاه هنوز جلوس نفرموده و اطراف بلاد پر آشوب و فساد بود حاجی ابراهیم خان
جوابی سرسری بدو داده بازگشت در سال واقعه قتل کربلا و طغیان وهابیه که در هزار و دویست و شانزده بود اسمعیل بیک غلام بغداد
نامه برده بود خواجه داود نامی در صورت تجار در بغداد دیده دعوی کرد که من از دولت فرانسه مأمور بایرانم و با اسمعیل بیک بپات بدار السلطنه
آمد چون خط فرانسه خواندن در ایران متداول نشده بود از نوشته وی عقده حل نگشت و در دعوی او شبهه داشتند همچنان جوابی سرسری
نگاشتند و داود را لقب خانی دادند و فرستادند الحاصل درین سال که یکهزار و دویست و بیست و یک بود موسی ژوبر نامی از دولت فرانسه عزیمت ایران
داشت پاشای بایزید وان بملاحظه مصالحه عثمانیه و روسیه او را موقوف داشت و دو چاکر او را بکشت چون نواب شاهزاده نایب السلطنه
بشنید کس فرستاده موسی ژوبر را از پاشا بخواست و نیز بفرستاد و با عزتی تمام او را به تبریز آوردند و بسلطانیه آمده شرف حضور سلطان
ایران را دریافته معلوم شد که داود خان مذکور با وی همراه است الحاصل نامه بدادند و از جانب ناپلیون ایمپراطور پیغامات دوستانه بگذرانید
و جواب نامه او را میرزا رضی تبریزی بفارسی مرقوم و بسفارت میرزا محمد رضای قزوینی وزیر شاهزاده آزاده محمد علی میرزا روانه پاریس شدند تتمه
احوال سفیر در محل خود نگارش تحریر خواهد آمد **ذکر بنا و واقعه قتل امیر ابراهیم خلیل خان جوانشیر حاکم پناه آباد
و شوشی و قراباغ بدست سپاه روسیه و اختلال امر قراباغ و رفتن امرا و سرداران ایران بدانجا
حدود و وقایع آن اوان** چون آغاز کار ابراهیم خلیل خان جوانشیر را از جلالت و جلادت فاتحه و انجام عمرش را از شهامت
و شهادت خاتمه بود و درین میانه او را بانحراف از جاده مستقیم اسلام و تمایل بملت عیسویه متهم کرده بودند تا این شبهه از خواطر مرتفع شود حسن
عاقبتی مختوم بخاتمه خیر بر عنوان دیباچه احوالش مسطر گشت تا دانشوران بدانند که سعادت و شقاوت را آثار است نه انکار و اقرار ارباب غرض
و اصحاب مرض است الحاصل چون بعضی از خوانین و امرای آذربایجان که در مقام و مرتبه از اقران و اکفای ابراهیم خلیل خان حکمران قراباغ بودند
برادر رحمان را دندان شیر بسر انگشت و از متابعت دولت ابد مدت پادشاه قاجار گردن کشی کرده سالها سر بخودرائی بر آورده از کمال غیرت
مکرر مستعد خلاف و جنگ گردیده تن بعار و ننگ در ندادند تا درین اوقات بدیع بصیرت ملاحظه کرد که تقویت روسیه با ضعف دولت و قلت اهل

اسلام است ازین کار سخت برآشفته شد و چون میان فرزندش ابوالفتح خان بمتابعت پادشاه جمجاه قاجار حضرت سلطان فتحعلیشاه کمر مطاوعت بسته داشت و همشیره اش در سلک خادمان حرم عفت توأم منسلک گردیده بکمال احترام دید حضرت شاهنشاه والاجاه بمیانجی محرمان حرم بدو پیغامی فرستاد و از کار رفته ملامت فرمود و او نیز از گذشته اظهار ندامت کرد اصلاح ذات البین را بتوسط نامه و تامه بر سخنان ما اثر رفت تا آنکه خشم را عرق غیرتش بجوش آمد و متعهد شد که در تقویت اسلام کوشد و از حمایت مخالفین دیده بپوشد ولی چون مایوررسی با جمعی صالدات در شوشی ممکن بود چنان معاهده رفت که لشکری از پادشاه و پادشاه زاده در آن حوالی حاضر و آماده آیند تا از درون و بیرون مدفع دشمنان خاکی بکمال حمیت و مردانگی بظهور در رسد خان پیر جوانشیر بر دفع طاغیان قراباغ همت گماشت و بر این سر لوای معرکه آرائی برافراشت و بتوسط و دستیاری داماد خویش عریضه بخدمت حضرت نایب السلطنه فرستاد و در اردبیل رسید حتمی شد که موکب نایب السلطنه بقراباغ توجه فرماید و قبل از آن فرزند ارجمند معظمش ابوالفتح خان جوانشیر را که شیری جوان بود از راه قپان روانه نمایند تا پدر پیر را معاونت کند و هکذا فرج الله خان شاهسیون را با افواج دیگر از راه چناقچی در مقدمه لشکر ظفر اثر انجم حشر مامور نمایند و علی التعاقب همای رایت میمنت آیت جناح پرواز بدان سوی برگشاید بعد از عبور از پل خداآفرین در کنار رود ارس امیرزاده ابوالفتح خان بن ابراهیم خلیل خان باز آمد و معلوم شد که روزگار غدار بازی تازه برانگیخته است و خون مرد بزرگی را با آسانی ریخته توضیح این اشارت آنکه امیر ابراهیم خلیل خان بعد از این معاهده از شهر و قلعه بهانه تفرج با عیال بیرون آمده در یکفرسنگی شوشی نزول کرد و جمعیتش دو هزار نفر از عمله و خدمه خاص با جمعی عیال با وی بود و منتظر فرزندش ابوالفتح خان و فرج الله خان و سپاه کینه خواه حضرت خاقان گیتی ستان همی برد که بوصول آن گروه باشکوه استیصال مایوررسی را حصول اتفاق افتد از قضایای اتفاقیه مقدره نبیره امیر کبیر ابراهیم خلیل خان جوانشیر یعنی جعفر قلیخان بن محمد حسن خان که با عم اکرم اکبر خود ابوالفتح خان مخالفت و معاندت داشت و ظاهرا و باطنا بدولت روسیه متوسل شده بود از مکنون خاطر نیای امجد خود استحضاری حاصل کرده چون با دولت ابد مدت پادشاه جمجاه قاجار راهی نداشت و پیشرفت این رای را مایه عدم و فنای خود می پنداشت مایوررسی را ازین معاهده و مواعده با دولت ایران آگاه کرده قبل از ورود ابوالفتح خان و فرج الله خان و سپاه شاه ایران در شب بیست و سیم شهر ربیع الاولی سیصد نفر از صالدات روسیه را از راه خانه خود بخارج قلعه بر سر جد امجد خود آورده چون آن شیر پیر را گمان چنین امری خطیر نبود و در رعایت حزم و احتمال رزم مبادی و بی حارس و پاسبان بخواب در شده بود و از کید نبیره بمروت عاری از فتوت اطلاعی نداشت در چهار ساعت از شب گذشته مایوررسی مست هوا پرست با صالدات خویش در خارج قلعه بیخبر بر سر ابراهیم خلیل خان پیر جوانشیر بتاخت و شلیک کرده دست بر قمه و سر نیزه برده بقتل عام برداختند حارسان حرم خانه آسیمه سر از خواب برخاستند و رزمی سخت برآراستند چندانکه توانستند از روسیه بکشتند و مغلوب شدند و روسیه مرد و سیرت ابراهیم خلیل خان را که چون ابراهیم خلیل در آتش توپ و تفنگ بی پروا بود با سی و یک کس بقتل اندر آوردند که غالب ایشان اولاد و دختر و عیال او بودند و از آنجمله دختر سلیم خان شکی و دختر او که خواهرزاده همای خان الکزی بود و دو دیگران بودند که با اناث و ذکور و عیال و اولاد و احفاد او بقتل اندر آمدند و مدت این قتل سه ساعت امتداد یافت آتش بیباکی برافروختند و نهالان کهن و برنا را در آن وقود سوختند و بتیشه بیداد ریشه امجاد را برکندند و بنیان سیستم مبادی بنائی و برین برافکندند ذلک تقدیر العزیز الحکیم چون شیرازه این فترات گسست و آوازه این واقعه منتشر گردید ایلات قراباغ از هم پراکنده شدند و هر گروهی در دامن صاحب شکوهی دست تولا در زدند اهالی شوشی حصار و بنا آباد بلوای عام کردند و سر بشوریده گی برآوردند ناچار مایوررسی اطفای نوایر فتنه را بمهدیقلی خان ولد خان مقتول پیوسته و او را بر جای پدر بنشاندند و خود بحفظ قلعه شوشی پرداخته اصلاح این افساد را چاره همی خواستند و بحاکم تفلیس در تصرف قراباغ خبر داد و منتظر امداد روس بود و همچنین اهالی قراباغ دیده در راه انتظار ورود جنود نواب شاهزاده نایب السلطنه و مکافات این واقعه همی داشتند و طوایف او تو ژاگلی که از قبیله جلیله جوانشیر بودند از قتل ابراهیم خلیل خان جوانشیر و سی و یکنفر از اناث و ذکور متعلقین او که در عداد او تو ژاگلی بودند بالکلیه دامان شکیب و عنان ثبات از دست دادند و در وسوسه و اندیشه بعیده در افتادند

در بیان نهضت نواب شاهزاده نایب السلطنه بجانب قراباغ و آمدن ینارال نیالسین روسی از تفلیس بقراباغ و وقایع اتفاقیه آن ایام

نواب نایب السلطنه بعد از اطلاع از اختلال امر قراباغ قبل از وصول لشکر جرار از تبریز حرکت فرموده در منزل آق اغلان معروض افتاد
که نیارال نیاسین با صالدات رزم گزین از تفلیس بعرصه قراباغ درآمده جماعت روسیه گنجه نیز با وی اتفاق کرده اند و در منزل عسکران
با عسکر خود محاربه را آماده و مهیا نشسته است و هم در عرض راه عریضه سلیم خان شکی رسید که گروهی از روسیه را که در سال قبل بلجاجت
مصطفی خان شیروانی بشکی برده اطاعت مینموده ام بعد از قتل ابراهیم خلیل خان قراباغی و اطلاع از ورود موکب والا بکلی آواره نموده
و مستعد خدمت این حضرتم و مستدعی اعانت این دولت بناء علیه شاهزاده آزاده نایب السلطنه حاکم آذربایجان فرج الله خان
شاهسون را بامداد سلیم خان شکی مامور فرمود و چون اکثری از ایلات قراباغ بعد از این واقعه متمنی شدند که از قراباغ کوچیده در قراجه داغ متوقف
شوند عطاء الله خان شاهسون بخدمت مامور شد و جمعی از سپاه را نیز از پیش بسرکردگی نجفقلی خان ضمیمه همراهان مهدی قلیخان
قاجار حاکم ایروان فرموده بود و گروهی را در خوی و تبریز بتوقف مامور داشته اسمعیل خان قاجار و حسینقلی خان افشار متعهد شدند
که از راه ایروان بگنجه و گرجستان روند و مصدر خدمات بزرگ شوند الکسندر میرزا والی تفلیس نیز متعهد بعضی خدمات بود و جماعتی
با انهار رفته بودند و ملتزمین رکاب نیز زحمات سرما و بلیات اسفار بادکوبه و موغان را متحمل گردیده خستگی و کلوم تمام از این یورش و یاسا
داشتند و جمعیتی شایسته در رکاب والا نبود نواب شاهزاده با این حال بعزم رزم نیارال نهضت فرموده از آق اغلان حرکت و احمد خان
مقدم خوئی را با جمعی بمحافظت بنه و اغروق مامور داشته و خود با قلیلی از سپاه بمقابله نیارال لوای همت برافراشته در منزل خانشین
ملاقی عسکرین روی داد و ابواب فتوحی بر روی سپاه نایب السلطنه برگشاد و در آن ایام باستدعای ابوالفتح خان جوانشیر گرفتاران قراباغ را
مطلق العنان فرمود و اتباع روسیه خبر دادند که غازیان قزلباشیه و قاجار از بنه دور و علف صحرا آتش گرفته و فقدان آب نایاب و اهالی سپاه
وارد و در عسرت و اضطراب اند از استماع این اخبار مایه جسارت کفار شده اقدام بمحاربه کردند و دو روز از آغاز طلوع مهر تا هنگام غروب سپاه
کینه خواه روزها در اجتماع و احتشاد پراکندگان سپاه و شبها تا سحر دیده قرین سهاد و سهر داشتند و از آب نیز دور بودند مع هذا در هنگام مقاتله
فوجی از اعراب بسطام و دیگر فوجی از عراقیان سخت عنصر گرازوفراهان چنان دلیرانه و مردانه بکوشش راندند که گفتی در دهان توپ همی رفتند و از ترک و تارک
روسیه خون بر هوا همی افشاندند روسیه نیز از میان عرادها بیرون آمده با اعراب دست و گریبان محاربه میکردند صمصام خون آشام با تارک
دمیران اقتران بود و خنجر جگر شکاف را بر گردن دلیران منتها وارد آمد او داج افواج صورت و سیرت بحر ثجاج همیگرفت و رئوس روسیه
چون اوراق رزان از ریاح خزان همیریخت موهای خنک روسیان از خضاب خون چون شعرهای محنا گلگون همی نمود و دیده پیروزه گون
شان از غلبه دم عقیق نمائی همی گشت نیارال روسی از غایت اضطراب صورت پادشاه روس و شمشیر خود را بر زمین افکنده که مایه غیرت سپاه
شود و هیچ سودی نداشت و تاب آفتاب تموز و عطش جانسوز طرفین را باعث بیتابی شده روی برتافتند و بمنازل خود شتافتند و
چون در سپاه شاهزاده دانش پناه آب و آذوقه نبود از پل عبور کرده بچشمه حسن و حسین نزول نمود و در این وقت حسین خان و حسن خان قاجار قزوینی
و اسمعیل خان دامغانی و امان الله خان افشار که از دربار حضرت سلطان سکندر حشمت فتحعلی شاه قاجار مامور بخدمت شاهزاده بودند با افواج
دریا امواج آراسته و پیراسته در رسیدند و چون مصطفی خان شیروانی بو لهب آسا با شیاطین روسیه درساخته بود اسمعیل خان سردار
و امان الله خان افشار بغارت شیروان و تدمیران حیران تاختند و آنچه لازمه نهب و غارت بود بظهور آوردند ایلات اخذ و در اکلاکوچانیدن
و بعطاء الله خان شاهسون که حسب الامر با آنان بود سپردند و بقراجه داغ و موغان آوردند و بعد از انتظام مهام النساحات شاهزاده به تبریز
مراجعت فرما گردید و محاسن خدمات هر کس برای شهریار قاجار هویدا و آشکار آمد

ذکر بعضی وقایع که فیما بین افواج و امرای شاهزاده باحکام دربند و شیروان روی داده

مخفی مباد که از جمله سوانح و وقایع اتفاقیه که در هنگام توقف
شاهزاده نایب السلطنه در سر چشمه حسن و حسین روی داد حکایت محاربه روسیه و قراباغی در سر کوچ ایلات با ابوالفتح خان بن ابراهیم خلیل خان
شهید سعید قراباغی بود و اجمال آن اینکه عطاء الله خان شاهسون که بکوچانیدن ایلات قراباغ رفته بود و پس از حرکت ایلات با ابوالفتح
خان جوانشیر بنهارامی آوردند طایفه جبرئیل لو بنهانی کس نزد نیارال روسی فرستاده فوجی از روسیه و جعفرقلیخان قراباغی را باعانت
خود خواندند در حوالی محال قپان که مشتمل بر معابر سخت است در رسیدند از دو ساعتی روز تا هنگام زوال رزمی سخت اتصال داشت

وسرب و باروط تفنگچیان با تمام رسید و مغلوب شدند چون نواب نایب السلطنه آگاه شد اسمعیل خان و حسن خان سردار را روانه کرد و خود نیز از قفا از راه اصلاندوز با شیران اصلان شوز راه برگرفت استماع این خبر رعب و رهبت در دل بیتار ال روسی درافکنده معدودی را بقلعه پناه آباد فرستاده و خود طریق گنجه را در پیش گرفت و در وقت عبور از ارس عریضه شیخعلی خان و حسینقلی خان مشعر بر موافقت اهالی دربند بادرو رسید و عزم انگروه بلدن حدود دربند رسید و چون پیرقلیخان قاجار معروض داشت که خان شیروان بنفاق مملو و آکنده است لهذا نواب شاهزاده حسین خان سردار را از پیش فرستاده در هنگامیکه سردار مذکور از آب کر عبور مینمود نایب السلطنة العلیة العالیه نیز بر لب رود آمد پیاده کان شیروان که برانسوی آب بممانعت راکرد آمده بودند چون باد فرار کردند و حسین خان آتش نهاد در آن حدود برافروخت و مصطفی خان شیروانی شفیع برانگیخت و در رفت داغی متوحش ماند و محمد علیخان خالهزاده خود را باردوی شاهزاده فرستاده بمعاذیر متمسک شد نواب نایب السلطنه از رود کر عبور فرموده روانه آق سو شدند و اسمعیل خان را بتصرف قلعه شیروان مامور فرمود و حسینقلی خان نیز با وی همراه بود قلعه را متصرف شدند و شش هزار خانوار را کوچانیده بمغان روانه کردند مصطفی خان سلیم خان شکی را واسطه کرده و تعلل میکذرانیدند تا آنکه شیخعلی خان فوجی را از رکاب نصرت مآب بقبه برده خود باتفاق حسینقلی خان بادکوبه بحضور شاهزاده آمده مستدعی پرداختن بکار دربند شد و سخنین فت داغی از بیم بحضور نیامدند و یکبار مدافعه کردند و جمعی تقتل در رسیدند و امان الله خان بسیاری از آنان را اسیر کرده بازدو آورده پیرقلیخان قاجار و شیخعلی خان بدربند مامور شدند و حسینقلی خان بادکوبه نیز بانها رفت مصطفی خان شیروانی از راه تذویر آوازه درافکند که شاهزاده نایب السلطنه حسن خان برادر سلیم خان را که سابقاً بدست مصطفی خان قاجار دوالو کور شده بود با فوجی از سپاه بقید و اخذ و حبس سلیمخان شکی مامور کرده سلیم خان هراسیده بکوه پناه برده نواب نایب السلطنه وزیرزاده آزاده میرزا ابوالقاسم بن میرزا بزرگ فراهانی را باستمالت سلیمخان فرستاده آن ساده دل سلیم القلب را مطمئن کرده کذب این اخبار بر او آشکار شد و چون بیماری در اردوی شاهزاده شیوع یافت عزم معاودت فرمود و از جانب خاقان گیتی ستان بشارت رفت که احمد خان بیگلربیگی تبریز و مراغه بجای مهدیقلی خان قاجار بحکومت ایروان مفتخر شود و احمد خان بعد از ورود بایروان بمرض وبای عام گرفتار و قریب بهلاکت رسید و امر نخجوان نیز بواسطه مخالفت کلبعلی خان و عباسقلی خان بنی اعمام اختلالی یافت و فیمابین حسینقلی خان ادومی و مصطفی خان حاکم هکاری که از جانب دولت عثمانیه برقرار بود اختلاف افتاد این دواعی و اسباب باعث اختلال امر الصفحات و تعطیل نظام آن بلاد شده تا ساليان از آن قسم مراجعت کردند و فیمابین دولت علیه قاجاریه ایرانیه و عثمانیه مخالفتی آشکار آمد

ذکر بیان اسباب منازعت و مخالفت فیمابین امرای دولتین علیه ایران و شوکت سنیه عثمانیه و ایالت شاهزاده محمد علی میرزا در اصفهان

سابقاً نگارش یافت که عبدالرحمن پاشای حاکم شهرزور بواسطه سوء سلوک علی پاشا حاکم و وزیر بغداد با پنجهزار کس از اتباع و اشیاع خویش ملتجی بدولت ایران شده در کردستان و سنقر متوقف شد و میرزا صادق مروزی در نیاب مامور بغداد گردید و باتفاق احمد چلبی فرستاده علی پاشا راه برگرفت علی پاشا نظر بغروری که داشت وقعی بر سخن نگذاشت و خالد پاشا را بحکومت شهرزور فرستاد و معتمدی از خود بدار السلطنه طهران روانه کرده ببعضی معاذیر نا موجه متمسک گردید پادشاه جمجاه ایران حضرت خاقان گیتی ستان تدبیر و خیالات او را که بمنزله نقش بر آب بود سنجیده عبدالرحمن پاشا را از کردستان احضار فرموده بشمشیر و کمر خنجر مرصع و مکلل او را مخلع فرموده بایالت شهرزور سرعت روانه فرمود و بامان الله خان والی کردستان مرقوم شد که او را بایالت شهرزور استقلال افزاید و بسبب امتثال امر نموده رعایت و حمایت نمود خالد پاشا ببغداد گریخت و عبدالرحمن پاشا بشهرزور استیلا یافته بایالت نشست لهذا ببعضی ملاحظات رای دارای ایران مصمم شد که آن حدود و ثغور را بوجود حاکمی مستقل زینت افزا کرد و نواب شاهزاده آزاده والا مقدار محمد علی میرزا را که اکبر اولاد شاهنشاه قاجار بود با خلعت و مثال و اسباب جلال بحکومت آن ولایات فرستاد که از حدود بصره الی خرم آباد و از کرمانشهان تا خاک بغداد امر و نهی او را مطیع و منقاد بوده باشند و از امرای دربار ابراهیمخان دولوی قاجار و محمد علیخان شامبیاتی و گروهی کاردان در رکاب ملکزاده بسیاردان مامور شده در دهم جمادی الاول از رحمن سلطانیه روانه آن ولایت شدند علی پاشای وزیر بغداد از استماع این اخبار زیاده از ایام سابقه متوحش و متفکر شده بفکرهای دور و دراز در افتاد و دوستی و مواحدة و یکانگی و مراوده دولتین علیتین اسلامیه را ملاحظه نکرده و بی استیذان از امنای دولت عثمانیه سی هزار کس را احتشاد کرده با توپ و تیپ بشتاب آمده و سلیمان پاشای کهیا خواهرزاده خود را

حاکم کوی سنجاق با سلیمان پاشای کهیا

با پانزده هزار سوار از اعراب و کرجیه بر سر شهرزور و دفع عبدالرحمن پاشای مذکور برگماشت خالد پاشای دیگر که حاکم کوی و حریر بود همراه کهیا روانه
کرد عبدالرحمن پاشا با ایشان مقاتله کرده منهزم شده بکردستان باز آمد علی پاشا از وقوع این امر غرورش افزوده از منزل ذهاب قدم
فراتر نهاده بطاق کرا که فصل مشترک حدود دولتین است درآمده این اخبار در سلطانیه بسمع خاقان قاجار رسید هنوز نواب شاهزاده حاکم
عراق در همدان بود که نوروز خان میرباز عزالدینلوی قاجار با سپاهی آراسته در رسیده ایلغارکنان در منزل کرند کرمانشاهان نزول کرد و
علی پاشا از اطلاع این اخبار از طاق کرا حرکت کرده در کنار رود سیروان که میانه شهرزور و بغداد است رخت نزول گسترد برحسب امر
شاهزاده والاتبار نوروز خان قاجار و محمد علی خان شامبیاتی با دو هزار سوار از اکراد مدانلو و جهان بیکلو و اتراک قراگوزلو ترکتازی و یغما
درآمدند از بعقوبه تا مندلیج را عرضاً و از ذهاب تا بعقوبه را طولاً در آن فرهاب و ایاب خراب تر از سراب کردند فتاح پاشا حاکم ذهاب برزم
جوقی شتافت خسته فتحی نیافت در هم شکست و علی پاشای عثمانی هوست اسیر کثیر در دست سپاه ایرانی درافتاده مظفر بار دو باز آمدند

بیان محاربه علی پاشا حاکم بغداد با سپاه پادشاه ایران و شکست عثمانیه و گرفتاری سلیمان پاشای کهیا

چون اخبار متفرقه جنگ پادشاه پیروزجنگ ایران با سپاه روسیه و گرفتاری مراد در آذربایجان و خراسان بمدافعه
منازعه سرکشان اطراف گوش زد علی پاشا شده بود عبدالرحمن پاشا و شهرزور را بهانه کرده خیالات دیگر داشت و تتمه آن است که گفته اند
ع ای بسا آرزو که خاک شود * و چون شاهزاده آزاده نواب محمد علی میرزا مشغول بانجام خدمات دیگر نیز داشت پادشاه کارآگاه گیتی ستان
ایران مجدداً فرج الله خان آغخلوی افشار نسقچی باشی دربار را با محمد ولیخان قاسملو افشار و صفی یارخان کرد بچه با هزاره جات سواره ایشان
روانه شهرزور فرمود که عبدالرحمن پاشا را منصوب و علی پاشا را منکوب نمایند و اطراف اراضی بغداد را تاراج زنند و وزیر دارالسلام را از تیغ دلیران
ایران خبردار سازند علی پاشا بعد از استماع و اطلاع سلیمان پاشای کهیا را با غوا و اغوای خالد پاشا و اذن علی پاشا و سپاهی بسیار
و توپخانه آتشبار متهورانه روانه و از حدود شهرزور قدم عبور و مرور الحی پیشتر نهاده در کنار بحیره مریوان طنطنه افکن و غریوان بمقابله
شیران کنام ایران اندر آمدند میسره سپاه ایرانی را که با میمنه گروه عثمانی تقابل داشت بهزارجات افشار آراسته کردند و جنود اردلانی
و کردان کردستانی در میمنه صف برکشیدند در جناحین محمد ولیخان افشار و صفی یارخان کرد بچه مقام گرفتند و فرج الله خان و اللهیار
خان افشار در قلب لشکر قرار و آرام گرفتند هم از آنسوی سلیمان پاشای کهیا با غلامان کرجی و سپاه عثمانی در مقابل افشاریه صف آراستند خالد
پاشا و سلیمان پاشای متسلم کرکوک با اعراب و اکراد در برابر دلاوران اردلانی اتفاق افتادند مقدمات رزم از دو جانب بظهور آمد کوس و نای بنوا بر
گرفتند و توپ و تفنگ نعره بلند کردند سواران چرخچی در عرصه میدان اسبها بجولان درآوردند تیر و نیزه بریدن و خلیدن بنیاد نهادند گرز و کمند
شکستن و بستن آغاز کردند دلاوران ایران از خون بجوش آمده عنان شکیب از کف رها شدند و بر مراکب کینها آشنا کردند یکبار اسبها تاختند
و تیغها آختند میسره ایرانیه بر میمنه عثمانیه که کهیا در آن بود حمله بردند و یکدیگر بر زدند سرها بریدن گرفت و دلها زاریدن بندها گشادن و دستها
فتادن سلیمان پاشای کهیا که کرجی رومی نژاد و اهرمن قوی بنیاد بود تیپ خود را متزلزل و بی ترتیب دید قزلباشی بخاطر آورده بسوی میسره عنان
تافت با فوج سلیمان پاشای متسلم بمیمنه سپاه ظفر همراه تاخته آتش محاربه را مشتعل ساخته جنگی سخت کرد و حمله های قوی نمود ولی سودی نکرد
دلیران ایران او را در کمند اسار فرو بستند و سپاه عثمانیه را در هم شکسته هزیمت دادند و دسته کرده یک گروه را تا اردوی علی پاشا
تعاقب کردند و دیگران را تا قصبات کرکوک و موصل بضرب شمشیر اعصاب و مفاصل همی مقطوع ساختند شمار قتلی سپاه عثمانیه
از سه هزار کس اندر گذشت و تعداد گرفتاران از زیاده از این اعداد نگاشته اند به نیروی بخت شاهنشاه فلک تخت عساکر عثمانی از جیش
دو سه تن از غلامان حضرت خاقانی تا حوالی بغداد بازنه ایستادند و وزیر بغداد دست شفاعت در دامان جناب عالم فاضل کامل شیخ
محمد جعفر نجفی لحساوی در زده او را بتشفع و تضرع خواند شیخ مذکور بخدمت نواب مستطاب شاهزاده اکبر محمد علی میرزا آمده بشفاعت
و ضراعت پرداخت بجز کهیا که روانه حضور پادشاه ایران کردند دیگران را بتوسط شیخ رها ساختند و بدو بخشودند بعد از ورود سلیمان پاشای
کهیا بدربار پادشاه سلیمان جاه فتحعلی شاه قاجار غل و زنجیر از کهیا برداشتند و او را بمیرزا محمد شفیع صدر اعظم سپردند تا مجدداً جناب
شیخ جعفر نجفی بدار السلطنه آمده او را شفاعت کرد و با خود ببغداد برد و یوسف پاشای والی ارزنة الروم نیز مفتی محمود افندی معتمد

خویش را

خویش را بتوسط کارگذاران سرکار نواب شاهزاده والا مقدار نایب السلطنه العلیه العالیه عباس میرزا با عریضه بشفاعت و استخلاص سلیمان پاشای کهیای مذکور فرستاده بود و ولی شاهنشاه شریعت پرور او را بتوسط جناب شیخ جعفری مذهب شیخ جعفر مرخص و او را بایالت عراق عرب مفتخر و مخلع فرمود و فرمان تشریف حکومت شهرزور را مجدداً بجهة عبدالرحمن پاشای مذکور ارسال داشت و میرزا صادق وقایع نگار مروزی کرت ثانی بمرافقت سلیمان پاشای کهیای مذکور بدار السلام بغداد مأمور آمد ع چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار

ذکر وقایع آذربایجان و واگذاشتن حکام ان بلاد و ولایات خود را بدست سپاه روسیه و مأمور شدن حسینخان قاجار قزوینی بحکومت ایروان و سرداری آن

ایناما از جانب حضرت خاقان گیتی ستان فتحعلیشاه قاجار چون فرهاب ایاب عساکر طرفین تطویل یافت و آرام و راحت رعایا و برایا تقلیل گرید سرحد داران در خدمت دولت تقصیر کردند و خود را در اسار ازادی بگرفتاری درافکندند لاجرم روسای سپاه روسیه تغلب را اغلب بلاد آذربایجان و قراباغ غالب شدند چه بخت گرگین خان بن ایرکلی خان تفلیس را بتصرف داد و از آن پس نصیب بیک شمس الدینلو چاکر جواد خان گنجه خیانتا دروازه گنجه را بر روی اشپختر بگشود و قلعه شوشی را نیز مرتضای ابراهیم خلیل خان تصرف کردند پس از مراجعت پادشاه اسلام ابوالغاکوف نام از اهالی بادکوبه را بر حسینقلی خان بشورانید و او با عیال خود به تبریز آمد شیخعلی خان قبه در عالم سرمستی با ابوالغاکوف اظهار دوستی کرده او را بقبه راه داد بالاخره از سوء سلوک روسیه تاب درنگ نیاورده بداغستان شتافت ینارال نیالتسین نیز بر سر شکی رفته سلیم خان را از اهالی شکی جواب دادند و او بشکی اهالی شکی به تبریز تاخت و مصطفی خان شیروانی روسیه را از گنجه خواسته شیروان را بامان وعده کرد که علی خان سالیانی را که سالیان دراز باو معاندت میورزید از میان بردارد دروازه سالیان بگشادند و روسیه را راه دادند پس شیروان را بگرفتند و مصطفی خان بفت داغی گریخت و بر سر آن کوه بستوه آمد حاصل آنکه بدین سهولت این بلاد را از دست دادند و داغ نامردی بر جبهه حال خود نهادند و چون بعد از عزل محمدخان قاجار زیادلوی ایروانی مهدیقلی خان قاجار دولو بایالت ایروان میپرداخت و چون از عهده کار بر نیامد پس از سالی با حمدخان مقدم بیگلربیگی تبریز و خوی مفوض گردید او نیز در این باب مسامحه امور را ناقص کرد لهذا بالحکم حضرت خاقان صاحبقران فتحعلیشاه حسینخان قاجار قزوینی سردار سابق خراسان بحکومت ایروان و ایالت انسامان و سرداری مملکت آذربایجان مأمور و مفتخر و با سامانی شایسته و اسبابی شایان روانه آذربایجان و ایروان شد و در اندک مدتی انتظام تمام در امور انصفحات داد

ذکر حرکت پادشاه جمجاه ایران بسلطانیه و ایالت نواب شاهزاده علی نقی میرزا در قزوین و منازعه گداویچ سردار روسیه با یوسف پاشا سرعسکر عثمانیه

در آغاز بهار سال یکهزار و دویست و بیست و دو بعد از انقضای مجلس عید سعید نوروزی چنانکه رسم سلاطین عجم است موکب ظفر کوکب حضرت شاهنشاه ملک عجم و شایسته کاه کسری و جم فتحعلیشاه عزیمت سلطانیه فرمود و نواب شاهزاده علی نقی میرزا را بحکومت قزوین مقرر داشت و در اینجا خجسته منظر بجانب سلطانیه شقه گشا گردید چمن سلطانیه از خیام گوناگون و ازدحام سپاه و افواج غیرت صحف انگلیون گردید چون این چمن عرصه گاه و معسکر پادشاه جمجاه بود و از این محیط بی پایان بهر سو خلیجی جاری و روان میگردید قلوب ملوک ترک و تاجیک و دور و نزدیک از این تحریک تحریک سیماب وار در صدور لرزش گرفت و با یکدیگر همی گفتند نظم

تا باز درتن که ببانگ آمده است — تا باز برتن که بجوش آمده است

دم هر جا که کنده باشد تلی شود چو کوه — هر جا که قلعه باشد قعری شود چو یم

چون بعد از واقعه قتل سردار بزرگ دولت بهیه روسیه یعنی سیسیانوف اسپخدر چگونگی معروض رای امپراطور روس الکسندر پاولیچ گردید بغراف گداویچ نام را که پیری بود سالخورده و مجرب و دانا و بسرداری قفقاز سبقت با موریت داشت حکم داشت که بتفلیس آمده انچه مقتضی مصلحت وقت است بعمل آورد و چون در این ایام یوسف پاشا صدر اعظم دولت عثمانیه بایالت و انتظام بلاد ارزنة الروم و آن سرحدات آمده بود و درباب حدود قارص و آخسقه وغیره با غراف گداویچ گفتگوئی در میان داشت و فیما بین غبار مخالفت و منازعت ارتفاع یافته بود مصلحت چنان دانست که با دولت علیه ایران ابواب مسالمه و مکالمه گشاید و با دولت عثمانیه اظهار منازعت و مخاصمه نماید لهذا روسیه قراباغ و شیروان و شکی را از تعرض بحدود ایران ممانعت کرد و استپانوف نام که [با نامه نامی] سرکار الکسندر پاولیچ امپراطور روس بمیرزا محمد شفیع صدر اعظم ایران نگاشته بود روانه نمود و اظهار مصالحه کرد و امنای دولت ایران امر مصالحه را منوط و مشروط برد بلاد ضمیمه قدیمه ایران

که روسیه تصرف کرده اند داشتند و فرستاده را خوشنود بازگردانیدند ولی وقعی براین سخنان ننهادند و بصلاح وقت دولت ابد مدت خود پرداختند و احتیاطاً حسن خان قوللر آقاسی برادر حسین خان قاجار قزوینی سردار و حاکم آذربایجان و ایروان را بمعاضدت و موافقت برادر اکبر روانه نمودند اشرف خان دماوندی و جمعی بمحارست حصار ایروان روان شدند چون سابقاً که فیضی محمود افندی فرستاده یوسف پاشای وزیر اعظم دولت سلطان سلیمان خان خواندکار بتوسط و استشفاع و استخلاص سلیمان پاشای کهیا آمده بود بنواب نایب السلطنه اظهار خلوصی کرده و دعوی موافقت و اتحاد ملت نموده بود درین اوقات بحکم نواب شاهزاده نایب السلطنة العلیه العالیه فتحعلی خان رشتی و لدهایت الله خان روانه نزد یوسف پاشا شده اظهار موافقت و مواحدت نموده بازگشته الحاصل فیمابین سرداران روسیه و عثمانیه منازعه گرم گردید حسین خان سردار از ایروان حرکت و در اول خاک آخرکلک توقف کرده نواب شاهزاده نایب السلطنه نیز از تبریز بیرون آمده منتظر اخبار بهجت آثار بود که داویچ ینارال سویدوف را بر سر قارص فرستاد و پسر خود بایدروف را بر سر قلعه اخرکلک از توابع آخسقه روانه کرد و خود نیز با بقیه سپاه روانه انسامان سید علی پاشا را شکست داد و سلیم پاشا والی آخسقه بحکم یوسف پاشای سرعسکر سه هزار کس بمدد اهل قلعه اخرکلک روانه کرد بایدروف شب بر سر قلعه تاخته کداویچ هم در رسیده نردبانها نهاده صعود کردند اهل قلعه خبردار شده سحرگاه ایشان را از زیر انداختند روز دیگر جنگی عظیم کردند و قزاق شکست فاحش یافته بتفلیس بازآمدند و این اخبار در حرمین سلطانیه معروض رای دارای قاجار گردید و مقارن این خبر محاربه محمد خان قاجار نایب خراسان با فیروزالدین میرزا والی هرات و شکست افاغنه و قتل صوفی اسلام در رسید

ذکر محاربه نواب شاهزاده محمد ولی میرزا والی خراسان با فیروزالدین میرزا والی هرات و کشته شدن صوفی اسلام و هزیمت فیروزالدین میرزا

تبیین این اجمال آنکه ولایت غوریان که در هشت فرسنگی هرات است در زمانیکه حسین خان سردار در خراسان بود بسعی او بدست آمد و باسحق خان قرائی سپرده شد و او نیز حکومت غوریان را بیوسف علیخان برادرزاده خود بازگذاشت و خود در خدمت شاهزاده کامکار نواب محمد ولی میرزا والی خراسان همی بود و برادرزاده اش بعهد و وعید متابعت حاجی فیروزالدین میرزای افغان والی هرات را برگزید او نیز حقوق سابقه پادشاه جمجاه ایران را فراموش کرده مخالفت آغاز کرد و صوفی اسلام نامی از اهالی کرخ من توابع هرات که از راندگان بخارا و خواندگان وی بود و قبول عامه تمام داشت با پنجاه هزار سوار از افغان و ایلات انسامان برداشته عزم شکیبان که شش فرسخی هرات است نموده نزول گزیده حسب الامر شاهنشاهی نواب شاهزاده محمد ولی میرزا و محمد خان نایب و خوانین خراسان در اوایل ربیع آخر جماعتی از قشون خراسان و رکابی را برداشته در شاده یکفرسخی شکیبان نزول نموده دیگر روز که پنجشنبه بیست و دویم شهر ربیع الاخری بود در صحرای شکیبان مقابله کردند صوفی اسلام را در هودج زرین برنشاندند و سیصد و شصت و شش تن بر گرد وی مهیای خدمت شدند صفوف سپاه فیروز میرزا برآراسته شد و همراهان شاهزاده نیز میمنه و میسره و قلب و جناح و ساقه برآراسته و نصرت و فیروزی از خداوند عزیز خواستند از دو لشکر قیامت حشر غوغای کوس و نای بر سپهر بلند برآمد چرخ چیان طرفین جمه میدان را ببازی و اسب تازی دکه لعاب ساختند و بر اسبان ترکی و تازی سواران هر سوی بترکتاز درآمدند تیرها از ترکش پرواز گرفت و نیزها بطعنه درآمد سواران میمنه و فاریاب و اویماقات جمشیدی و تیموری و نکودری و دلیران فیروزکوهی و قایمی اسب درراندند و خسته شدند و مردان فراه و اندخود و بادغیس و مارو چاق و اسفرار و قندز و ختلان ختلیان صرصر تک بجولان درآوردند محمد خان نایب تامل کرد تا سپاه هرات قریب شدند با فکندن توپ و تفنگ هوا را نیلی رنگ کرده مانند برق خاطف و ریح عاصف یکبار بر دشمنان حمله برد چون تار و پود بیکدیگر پیوسته شدند شمشیرها سرافشانی کرد و دشنه‌ها جان ستانی و رمهارخنه گری بنیاد و ناچخها مغز کوبی آغاز کرد صوفی اسلام نا صوفی مسکین را در همان هودج پیل پاره پاره و قتیل و همراهانش را اسیر و ذلیل نمودند شکست در سپاه فیروز افتاده هزیمت کنان و نعره زنان راه هرات بجهة نجات برگرفتند یکصد و سی نفر از خوانین معتبر که از انجمله بدل خان فوفلزائی و کدا خان و محمود خان تایمنی و برادر یلنک توش خان جمشیدی بود با شش هزار کس از آن جنود عنود عرصه شمشیر آبدار آتشبار شدند و بیست نفر از دلاوران و سرکردگان بزرگ که عبدالغیاث خان افغان فوفلزائی و برخوردار خان اسحق زائی و برادر دیگر یلنک توش خان جمشیدی بودند با سه هزار کس از سپاهیان اسیر آمدند و کل اردوی ایشان از سیم و زر و امتعه و اقمشه و خیمه و خرگاه و جمال و بغال و توپخانه و زنبورکخانه و نقاره خانه بتصرف سپاه ایران درافتاد و فیروز منهزم با آقا خان وزیر خود بهرات گریخت

شاهزاده نایب تا دروازه هرات ایشان را تعاقب کرده حصار را محصور ساخته و اقامت گزیدند ناچار فیروز میرزا خراج دو ساله هرات را
داد و وجوهات هر ساله را گردن نهاد و با ملک حسین پسرش یوسفعلی خان قرائی را که ماده این فتنه بود با دست بسته باردوی شیران کرگ
خوی روانه کرده گرفتاران را بقیمت اعلی خریداری کرد. و شاهزاده در کمال جلال بارض اقدس باز آمد و آوازه این فتح بزرگ در ایران و ترکستان
طنطنه در انداخت و در شهر جمادی الاخری سرهای کشتگان و بدره‌های شال و صره‌های زر خراج دو ساله هرات در چمن سلطانیه از حضور
حضرت خاقان کامکار فتحعلی شاه قاجار درگذشت نواب شاهزاده والاتبار محمدولی میرزای والی و خان نایب مورد تفقدات خاص خاقانی
شدند و موکب فیروزی کوکب شهریاری از چمن مذکور در هفتم شهر رجب المرجب بدار السلطنه طهران رجوع فرمود و خبر ورود جنرال
غاردان سفیر دولت قدیمه عظیمه فرانسه از جانب امپراطور ناپلیون در رسید **ذکر ورود سفیر دولت قویه فرانسه
از جانب امپراطور ناپلیون پادشاه فرنسه با معلمین فن جنگ بحضور شاهنشاه ایران و تفقدات
شاهانه با جنرال غاردان خان** میرزا محمدرضای قزوینی فرستاده پادشاه جمجاه ایران که بمرافقت موسیو ژوبر سفیر ناپلیون
بپاریس مامور بود و در سال گذشته رفت در مملکت نمسا بحضور آن شهریار توانای دانا رسید و بکمال احترام دید عهدنامه دوستی ختام
با دولت ایران بسته شد و سفیر مذکور بعد از چندی مراجعت گزید و در اینوقت قریب بحضور حضرت پادشاهی بود و جنرال غاردان نام
که سردار دوازده هزار قشون ناپلیون بود با هفتاد نفر از اهل حرفت و صنعت و معلمین سپاه نظام و مهندسین عالی مقام و عهدنامه
ممهور بمهر آن پادشاه بزرگ و تحف و هدایای نفیسه قریب شدند فتحعلی خان نوری قوریساول باشی نواب ولیعهد آسمان مهد بمهمانداری
شتافت و در اواسط شوال یکهزار و دویست و بیست و دو وارد دار السلطنه طهران شدند بعد از ظهور قواعد تکریمات و قوانین
تشریفات در سرای جناب صدر اعظم میرزا محمد شفیع نزول نمودند و جنرال غاردان بحضور پادشاه دانای کاردان شرفیاب شد
بلقب خانی ملقب و بتوقف مامور گردید و از جمله خواهشهای سفیر بعضی آن بود که در ضمن یازده فصل مرقوم کرده بودند چون بهار آید یکم ز
و خطب مقرره اعیاد و تفاصیل زیاد و عبارات کثیر التفصیل و صورت عهدنامهای دول خارجه را مؤلف فقیر در این تاریخ درج نگاشتن
منشأ فایده چندان نمیداند بقدر الضروره اشاره میرود و الا اینکه بهر نوع از صلح و جنگ که مقتضی وقت باشد روسیه را از قراباغ
و انگلیس را رفع و دفع خواهیم کرد معلمین قواعد نظام همه ساله با ادوات و آلات جنگ داده خواهد شد و هر وقت ضرورت افتد باذن
پادشاه جمجاه ایران هر قدر سپاه بخواهند خواهیم فرستاد مشروط بر اینکه پادشاه جمجاه ایران موافقت با دولت انگلیسیه را متروک دارند
و بعد از رفع و اخراج روسیه از سرحدات آذربایجان قشون و سپاه فرانسه را راه دهند که از خراسان بر سر هندوستان رفته باشند
با دوست دوست و با دشمن دشمن در همه حال باشند و چون در این ایام اولیای دولت انگلیس در امداد و معاونت دولت ایران مواظبت
نداشتند و در تقویت مضایقه مینمودند پادشاه جمجاه قاجار فتحعلی شاه شرایط مواحدت را قبول فرمود و عهدنامه بمهر صدر اعظم میرزا شفیع
صدر و حاجی محمد حسین خان اصفهانی امین الدوله مرقوم فرمودند و عسکر خان افشار ارومی بسفارت دولت فرانسه روانه پاریس شد
و تتمیم این وقایع در مقام خود نگارش خواهد یافت **ذکر آغاز نظام جدید در مملکت ایران و بعضی وقایع آن
اوان و آمدن سلیمان آقا سفیر سلطان سلیمان عثمانی بدار السلطنه طهران** خواص و عوام دانسته اند
که دو تن متفق را بر ده تن مختلف در مصادمه و مقاومه برتری است علی هذا القیاس ده هزار لشکر با ترتیب و قاعده و قانون و نظم و
اتفاق کار پنجاه هزار هر یک مختلف الرأی خودسر بلکه بیشتر ساخته خواهد شد لهذا حکمای قدیم در اجتماع و اتفاق سپاه جدی بلیغ مرعی داشته اند
و بدین سبب از ده باشی تا امیر خمسین و امیر تومان در مرتبه بمرتبه صاحب حکمی مقرر کرده اند که انقلاب و اختلاف در رأی سپاهیان ر[illegible]
و این قاعده در قدیم الایام اول در ایران بوده و بدیگر بلاد سرایت نموده چنانکه از اشکال صور آثار قدیم ابنیه پارسیان ظاهر است و بمرور قواعد نظام
و قوانین جنگ بدولتهای دیگر نشر کرده و در دولت ایران بعد از اسکندر نقصان یافت چه اسکندر دولت ایران را منتظم صلاح خود نمیدانست و
زیان خود میشمرد و از دلایل و براهین قوت نظام یکی آنست که اسکندر با سی هزار پیاده نظام بایران آمد و دارا با ششصد هزار کس بی نظام
بمجادله رفته چندین بار شکسته شد و جنگ پیاده نظام در عرب و اسلام مقرر و متداول بوده و مردم با خبر دیده و رد اند که بهمان قاعده که صحابه حضرت

ذکر قواعد نظام جدید افواج

رسول عربی پیاده می ایستادند و صف بر میکشیدند و دامن بر دامن یکدیگر فرا میدوختند و یکبار حمله ور میشدند یا دفاع میکردند همان معنی جنگ
بقانون و نظام است چه صف جدال را بآیین صف نماز می بستند و در حرکت و سکون متفق بودند کریمهٔ الّذین یقاتلون فی سبیله صفّاً
کانّهم بنیانٌ مرصوص بر این معنی منصوص است و بنا بر این قاعده پیادگان لشکر اسلام در اندک وقتی بر جنود نامعدود کفار غلبه کردند چنانچه
در تواریخ مسطور است و بعد از رحلت حضرت نبوی این قاعده در اسلام معمول بود و بدین شیوه هم ولایت ایران و روم را مفتوح کردند در
میان سواره نیز چون این اتحاد مرعی باشد در معنی سواره نظام خواهند بود چه در تواریخ آمده که حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب در رزم
صفّین از چندین هزار سوار خویش ده هزار کس زبده کرد و بدیشان امر فرمود که میخواهم با من چنان حرکت در جنگ نمائید که حکم یک کس داشته
باشیم چون من بایستم همه کس بایستید و چون بر انم کلاً بر انید و چون تیغ بکشم همه برکشید و چون فرود آرم هر ده هزار یکبار فرود آرید
لهذا چنین کردند و یکصد و بیست هزار سپاه معاویه را در هم شکستند و این جنگ همچنان قایم بود تا بلیلة الهریر کشید و سپاه معویه را آن
یکدیگر بپاشید تا کلام الله مجید بر سر نیزها کردند و گذشت آنچه گذشت الحاصل غرض آنستکه بر وفق عقل و نقل اتفاق و اتحاد و اجماع را
قوّت و نیروی تمام است ید الله فی الجماعة را همین معنی است چون قواعد رزمیه نظامیه در اروپا قوت گرفت عقلا در تکمیل آن کوشیدند
تا بکمال رسید و در ایران بواسطه ملوک طوایف این قانون اندراس و انطماس یافت تا درین اوقات سلطان سلیم خان عثمانی در فکر انجام
سپاه نظام افتاد و بملاحظه جهت جامعهٔ اسلامیه سلیمان آقا نامی را با یران فرستاده پادشاه اسلام را با روسیه بمعارضه بمثل ترغیب کرد
امّا علمای اسلامبول بواسطه تقلید سپاه ینگی چریک را اغوا کردند و این طریقه را تشبه بقوم کفار نام نهادند و رد کردند و سلطان را معزول
و سلطان مصطفی ولد سلطان عبدالحمید خان را که محبوس بود بر تخت نشاندند و ابراهیم نامی را که مروّج و مقنّن سپاه نظامی شده
بود بقتل اندر آوردند و چون مبنای این گونه سپاه رزم خواه باستعداد توپ و تفنگ جانکاه است و در ایران کمتر ساخته میشد صفویه در عهد
خویش شمشیر زن بودند و چون ملا حسین کاشفی صورت تفنگ را در عهد سلطان حسین بایقرا از فرنگستان بایران آورده بود صفویه بعد از
محاربات با عثمانیه و اوزبکیه بفکر ریختن توپ و ساختن تفنگ افتادند و بسیار ساختند ولی بخوبی کار فرنگ و روم نبود و مع هذا شاه عباس
صفوی چندین هزار تفنگچی عراقی داشت و توپها ریخت و توپها از عثمانیه گرفت و معلم فرانسی بایران آورد و اهالی مازندران و استراباد را
تعلیم تفنگ اندازی دادند و در عهد حضرت خاقان کبیر فتحعلی شاه نیز از دارالمرز و عراق تفنگدار بسیار ملازم رکاب بودند ولی نظامی
تمام نداشتند چه بعد از جنگ و غلبه بغارت متفرق میشدند لهذا درین اوقات بحکم پادشاه ایران قرار نظام جدید و مشق و تعلیم توپ
و تفنگ تجدید یافت بسیاری از شاهزادگان و امیرزادگان در میدان مشق و تعلیم جولان میکردند و در اندک فرصتی و کمتر مهلتی در ممالک
آذربایجان و طبرستان و سمنان و دامغان افواج چند مهیا و معیّن شدند و از آنجمله باهتمام نوّاب شاهزاده نایب السلطنه و پیشکاران
انجناب بیست هزار پیاده نظام از اهالی آذربایجان تربیت یافتند و هر فوجی بامیری سپرده آمد و شانزده هزار کس از طبرستان مازندران و سمنان و
دامغان مقرر آمده آنانرا سرباز نام نهادند و چهارده هزار عراقی سوای ده هزار بختیاری از عراق ساخته شدند و سپهداری این گروه عراقی بیوسف
خان گرجی مفوض شد و بسیاری از بلوکات عراق بجهة مخارج ایشان بدو داده آمد و توپها ریخته گشت و توپچیان معین آمدند و مشق کردند تا بجائیکه
توپی که نادرشاه افشار از سر ده خوار با یکصد نفر پیاده بدشواری حرکت میداد و سی نفر انرا پر و خالی میکردند درینوقت شش توپچی و چهار سر اسب
در میدان بهر طرفیکه میخواستند میکردانیدند و در هر دقیقه هفت بار پر کرده خالی مینمودند و دویست توپ خوب در این ایام در طهران و تبریز سوار
کردند و روز بروز بر این تعلیم و مشق و سرباز بیفزودند و از کارهای کارنمی بودند ولی پیداست که نظام هزار ساله را با نظام یکساله چه فرقهاست که گفته اند
قطعه نه هر صدف که فرو برد قطره باران ضمیم سینهٔ او گشت جای در دانه صدف بباید و باران و بحر سالی چند هنوز نیست معیّن که میشود یا نه
بمرور دهور خامها پخته گردند و خارها گوهر رخشان شوند و صخرها لعل بدخشان گردند ابتدای هر کاری بازیچه نماید و چون قوت گرفت حقیقت و خاصیت
آن بر پیر و برنا آشکار و هویدا آید چه جهال بر در و گری نوح و حلقه سازی داود و قتل از خواص متحیر و متفکر بودند و از آن کاری بیفایده تصور مینمودند
ذکر بعضی وقایع متعاقبه و نایرهٔ الروم و بغداد و سفارت جناب آقا ابراهیم خوی سابقاً نگاشته شد
یافت که کداویچ سردار روسیه از پاشایان آخسقه و قارص منهزم گردید درین اوقات بتلافی مافات در منزل بایندر لوی شوره گل اقامت کزید و گرد

و یوسف پاشای صدر اعظم دولت عثمانیه بواسطه غلبه سابقه متهورانه با محمد پاشای حاکم قارص و سید علی پاشا بر سر او رفته شبیخون کردند
تا دو ساعت از روز گذشته جنگ از طرفین گرم بود یوسف پاشای سرعسکر انهزام یافت و محمد پاشا که صداقتی نداشت بحکم او مقتول آمد اما وقایع
سرحدات بغداد اینکه علی پاشا وزیر بغداد در اواسط جمادی الثانیه این سال که یکهزار و دویست و بیست و دو بوده بتحریک یکدو نفر از خاصان
خود مقتول شد سلیمان پاشای کهیا بر مسند وزارت بغداد برنشست و چون حکم وزارت از دولت علیه عالیه ایران داشت اهل
فریقین بر او بموافقت کلمه اتفاق کردند قاتلین پاشا را بکشت و احمد چلبی را با عریضه و پیشکش بدار السلطنه طهران فرستاد و هذا تأویل رؤیای
من قبل پیشکاران دولت عثمانیه چنان صلاح دیدند که یوسف پاشا سرعسکر ارزنة الروم بحکومت بغداد رود ولی بملاحظه توسل سلیمان
پاشای کهیا بدولت علیه ایران حکم کردند که یوسف پاشا عثمان پاشا را در ارزنة الروم گذاشته خود باسلامبول رود و چون سلطان مصطفی خان
خواندکار تازه بر سریر سلطنت نشسته بود بسبب رعایت سلیمان پاشا با این دولت جاوید مدت موافقتی منظور کرد و بنا بر رعایت رسوم
متداوله تعزیت و تهنیت مقرر شد که از ایران سفیری باسلامبول معین شود لهذا جناب حقایق مآب عارف معارف صوری و معنوی و عالم
معالم حقیقی و مجازی شیخ الاسلام و المسلمین آقا ابراهیم شیخ الاسلام بلده خوی که در سمو رتبت و علو مرتبت بی بدیل و عدیل بود بتصدیق
همه بزرگان آذربایجان بسفارت اسلامبول مأمور و مکلف گردید و با نامه مودت ختامه پادشاه جمجاه ایران حضرت فتحعلی شاه گیتی ستان
راه دیار اسلامبول برگرفت و پس از انجام این مهام پادشاه اسلام بزیارت مرقد حضرت معصومه بقم و تفرج کاشان نهضت فرمود و دیگر باره
بدار السلطنه طهران معاودت نمود و درین ایام فرخنده انجام فرستادگان والی ملک سند از جانب میران آن ولایت بتلثیم درگاه
حضرت شاهنشاه ایران آمدند

ذکر مجملی از حال ممالک سند و آمدن فرستادگان میران آن ولایت بدرگاه پادشاه ایران

مجملی از اوصاف ملک سند این است که سند ملکی بر این سوی رود گنگ و خاکش متصل برود سند که
هم از آن حدود بعمان میرود و فصل مشترک مابین ایران و هندوستان است و گویند از شکل مثلث واقع شده و مسافتش طولاً شصت
فرسنگ و عرضاً بیست فرسخ است جنوبش بعمان پیوسته و شمالش بملک لاهور و مشرقش باجمیر که از خاک هند است و راجه پوتان گویند و مغربش
محدود است ببلوجستان و ملک سند را از اقلیم دویم شمرده اند و فیما بین هند و کرمان و سیستان واقع و منسوبست بسند بن حام بن
نوح ع و از آن است بلاد دیبل و منصوره و نهرواله و سومنات و مولتان و غیرها و اکنون ملتان و نهرواله و سومنات را از ملک سند شمارند
اکثر آبادیش در جنب رود سند واقع است و محل ایالت آن ملک شهر حیدرآباد است و آن شهر در جزیره ایست که در رود سند است و جمعیت این
بلده را بیست هزار تخمین کرده اند اکثر اهلش بدین هنود و آنان که از بلوچستان بوده اند در اصل اعراب بادیه و مذهب اهل سنت و جماعت
داشته اند و قلیلی شیعه مذهب در آنجا بوده در قدیم الایام از اهل همان ملک حکام داشته اند قریب بهفتصد سال بعد از ولادت حضرت
مسیح بدست اعراب مسخر شد و از جانب خلفای عباسی حاکم مقرر آمد و اعراب نجد و حجاز را بدان ملک مأمور کردند و از همان گروه اعراب
که اکنون بلوچ خوانند بمحافظت و محارست شهر و حاکم اشتغال داشته اند و وقتی بتصرف افاغنه در آمد و چندی در دست مغولیه افتاد القصه
چون نادرشاه افشار از هندوستان بازگشت تقی خان شیرازی را از راه دریا بدان ملک مأمور کرد و خود از راه صحرا بتصرف آن ولایت
توجه نمود و بالاخره حکومت آن ولایت بخدایار خان عباسی رسید و اما چون او از قلعه عمرکوت فرار کرده و گرفتار شد نادرشاه افشار او را
یک کرور جریمه کرده و بگرفت و ملک سند را به سه قسمت منقسم کرد قسمتی را بخدایار خان داد و دیگری را بشاهقلی خان و قسمت ثالثه را که ببلوجستان
متصل بود بمحبت خان حاکم بلوچستان تفویض فرمود و برخی از مواضع دست راست را بخوانین داود بوتره میسر عنایت کرد و در آنسال که
یکهزار و پنجاه و سه هجری بود از سند بازگشت پس از قتل وی خدایار خان عباسی وفات یافت و نوبت ایالت بمیر غلام شاه که هم از آن
سلسله بود رسید چهار برادر از طایفه دالپور بلوچ که میر فتحعلی و میر غلامعلی و میر کرمعلی و میر مرادعلی نام و از اهل ملت شیعه بودند باستحفاظ
شهر و حاکم چنانکه مقرر بود منصوب بودند و میر غلام شاه عباسی از ایشان احتیاط میکرد و با آنان اراده وصلت کرد و چون قانون آن
نبود که دختر بغیر طایفه خود دهند اظهار امتناع نمودند و میر غلام شاه بزور و زر آنان را راضی ساخت و دختر بگرفت آنان گفتند که ما را
در میان اهالی سند تخفیف کردی و نام ما را بننگ مبدل ساختی میر غلام شاه نوشته بدانان داد که با سایر طوایف نیز همین گونه رفتار

خواهم کرد که شما مورد ایراد و شنعت دیگران نشوید آن چهار برادر نوشته او را بر اهالی سند ابراز کردند و مردم را برآشورانیدند خلایق اجتماع
و اتفاق کرده میر غلام شاه را بکشتند و در خارج حیدرآباد مراد واقعه و بارگاهی رفیع بساختند و چهار برادر مذکور ارکان اربعه حکمرانی آن ملک شدند
وثیقه نگاشتند که هر یک از اخوان اربعه و اولاد ایشان مخالفت کنند سه برادر دیگر اتفاق نموده او را از میانه برگیرند پس از چندی برادر زاده اکبر
میر فتحعلی میر درپسرش بر جای او نشست و اسباب اظهار ارادت و خلوص این طایفه بدولت علیه ایران آن بود که بواسطه صیت جلالت و استقلال
پادشاه جمجاه بیهمال خاقان کبیر فتحعلی شاه قاجار متوهم شدند که داعیه تسخیر و تصرف ملک سند که ضمیمه ممالک محروسه قدیمه ایران بود از ضمیر منیر وکلای
دولت برزند دیگر آنکه چون محمود میرزا بن تیمور شاه افغان بحمایت پادشاه ذیجاه ایران در هری و قندهار رونق آب استقلالی یافته بود از و توهمی
داشتند و سبب ثالث آن بود که چون در سنه هزار و هفتصد و پنجاه و هفت عیسوی مملکت هندوستان تصرف اهالی دولت بهیه انگلیس درآمده
بود اندیشه کردند که شاید بملک سند نیز مداخله کنند و متوسل بدین دولت قوی شوکت شدند در سال یکهزار و دویست و بیست و دو میرزا محمد علی
و میرزا اسمعیل نامی را از اکابر اهل سند برسالت ایران معین کردند و از بندر عباسی بخاک پارس درآمدند و در اواخر شهر ذی قعده بدار السلطنه
طهران رسیدند فتحعلی خان خواجه وند غلام پیشخدمت که جوانی هوشمند بود برسالت و سفارت سند مامور شد و سه دست خلعت آفتاب طلعت برای
سه برادر و یک قبضه شمشیر مرصع بافتخار میر غلامعلی خان برادر اکبر ایشان انعام رفت و فرستاده پادشاه ایران با سفرای سند باز گشتند

در بیان وصول فرستاده غراف کداویچ و میناو بجنرال غاردان خان سفیر فرانسه و بعضی وقایع این سال

در سال یکهزار و دویست و بیست و سه پس از جشن نوروزی فرستاده از غراف کداویچ سپهسالار روسیه که در تفلیس بود بدربار
شاهنشاه قاجار رسید مکتوبی نیز بجنرال غاردان خان سفیر دولت فرانسه در مصالحه نگاشته بود حضرت شاهنشاه جمجاه قاجار پاسخ
داد که چون تقدم منازعت از آنجانب وقوع یافته و از جانب دولت ایران اقدامی نرفته بیت نه بیند زما دشمن بدگمان بجز روی شمشیر و
پشت کمان پس از رجوع فرستاده غراف کداویچ حضرت شاهنشاه اسلام پناه عزیمت چمن سلطانیه فرموده با سپاه ایران بدان
مرز و بوم نزول گزین گردید و در روز پنجشنبه دهم شهر ربیع الثانی خبر رسیدن امیر ناصر الدین توره بن امیر معصوم بیکجان که برادر حیدر توره
حکمران بخارا بود با یکهزار خانوار مروزی بمشهد مقدس رسید چه او اظهار ارادت و توسل بدولت ایران کرد و برادرش امیر حیدر
توره متوهم شده از آنجا بمرو لشکر کشید و بند مرو را خراب نموده زیستن در مرو صعوبت یافت امیر ناصر الدین شرح حال بشاهزاده محمد ولی میرزا
والی خراسان برنگاشت و نواب معظم الیه حقیقت حال را به پیشکاران دولت دارای بیهمال عرضه کرد و باشارت حضرت خاقان گیتی ستان محمد خان
نایب خراسان بمرو رفته امیر ناصر الدین توره و محمد شریف خان مروزی قاجار برادر زاده امیر کبیر حاجی محمد حسینخان عز الدینلو را با هزار سوار
برداشته بارض اقدس مشهد مقدس نزول داد و با نواب شاهزاده والاتبار محمد ولی میرزا اظهار صداقت و موافقت کرده مواصلتی فیما بین وقوع
یافته پس از مدتی بسیاحت روم و روس عزیمت نمود و در ولایت روسیه از کف ساقی اجل شراب اجل نوشید و ما تدری نفس بایّ
ارض تموت

در بیان رفتن فرج الله خان افشار باستقلال عبد الرحمن پاشای بابان و آمدن نواب شاهزاده محمد علی میرزا بحضور مبارک حضرت خاقان و شرفیابی میرزا بزرگ فراهانی وزیر شاهزاده نایب السلطنه باردوی مبارک پادشاه گیتی ستان

بعد از نزول اردوی حضرت شاهنشاه ایران بچمن سلطانیه
و افغان موافقت بپایه سریر گردون مصیر سلطانی معروض داشتند که سلیمان پاشای والی و وزیر بغداد با آنهمه مراحم پادشاه سلیمان نهاد حقوق خدمت را
فراموش کرده و سر بهوای اهرمنانه برآورده عبد الرحمن پاشای بابان حاکم شهرزور را در محاربه مقهور ساختند و عبد الرحمن پاشای مقهور در شهرزور
اشارت رفت و بتنبیه سلیمان پاشای اهرمن سیرت نیز ماذون گردید و مقرر شد که پس از انجام و اتمام این خدمات از راه کردستان روانه
آذربایجان شود و در رکاب نواب نایب السلطنه عباس میرزا بپیوندد و فرج الله خان نیز پس از تمشیت این احکام و اوامر حسب الامر رفتار نمود و قبول از
در روز سه شنبه هفتم جمادی الثانی نواب شاهزاده والاتبار محمد علی میرزا باردوی همایون آمد و پیشکشی فراوان از حضور پادشاهی گذرانید و مطمح نظر
آفتاب اثر شاهانه گشت و در آن ایام جشنی بزرگ و چراغانی شگرف و سوری عظیم و طویی دلکش در چمن سلطانیه رفت و با اسب دوانی مسابقت برداشت خرج شد
و بعدها شاهزاده بمقر سلطنت و ایالت خود اذن رجوع یافت و جناب میرزا عیسی فراهانی مشهور بمیرزا بزرگ که در انتظام سپاه نظام ساعی و جاهد

دیگر باره منهزما بکرمانشاهان آمده پادشاه سلیمان جاه از جسارت سلیمان پاشا در مزاج وهاج لغزشی حاصل شد و دیگر باره فرج الله خان را بنصب عبد الرحمن پاشای

بود

بود فوجی از سپاه نظامیهٔ آذربایجان آراسته و پیراسته از حضور اعلی گذرانید و التفات خاص از حضرت پادشاه جلالت اختصاص دید و بر امثال و اقران مزیت یافت و چون در وقتی که فرستادهٔ غراف کداویچ نامهٔ جنرال غاردان خان سفیر دولت فرانسه آورده بود از و پاسخ برد که اگر امسال شهر گنجه و قراباغ نیایی من در خدمت پادشاه ایران کار مصالحت و موافقت را بانجام خواهم رسانید درین ایام که میرزا بزرگ در اردوی سلطانی بهی زیست بارون و بردی نام رسول غراف باز آمد و جواب آورد که درین سال بجهة ملتمسات شایان دولت عثمانیه درین یک متوقف خواهم شد و بحدود ایران نخواهم آمد جنرال غاردان نیز امتنان اظهار کرده و بکارگذاران دولت ایران اطمینان داده و جمعیتی که اراده آذربایجان داشتند در فرستادن مانع شد و تصریح کرد که چون ناپلیون امپراطور فرانسه را با پادشاه روس الکسندر پاولیچ قرار مصالحه است من نگاشته ام که قرار تخلیهٔ ولایت گرجستان و قراباغ و اران را نیز با دولت روسیه داده باشند و عنقریب غراف کداویچ در استرداد بلاد و رجوع ولایت روس حکمی از دولت روسیه خواهد رسید درین صورت فرستادن سپاه باذربایجان امری است بی ضرورت میرزا بزرگ وزیر آذربایجان را با جنرال غاردان خان درین باب مشاجرات رفت تا آخر جنرال مذکور نوشته ممهور سپرد که اگر کداویچ امسال بر سر ایروان آید و ابواب مخاصمه و منازعت گشاید من مجرم و مقصر خواهم بود بنا علی هذا میرزا بزرگ مطمئن شده بی سپاه رزمخواه از حضور پادشاهی بازگشته در بلدهٔ خوی بحضرت نایب السلطنة العلیة العالیه رسید و در همین اوقات مجددا فرستادهٔ غراف کداویچ سپهسالار دولت روسیه بجنرال غاردان خان رسید که از جانب امپراطور اعظم بتسخیر ولایت ایروان مأمورم و چون پادشاهان فرانسه و روس مصالحه کرده اند امیدوارم که قراری در دولت ایرانیه و روسیه شده باشد جنرال غاردان از این خبر سراسیمه شده موسی بردی نام فرانسه را نزد کداویچ و منع از عزم ایروان روانه کرد و تتمیم ذکر این اخبار در محل خود مأمول است

ذکر بنا و ورود جنرال ملکم بهادر انکلیس از هندوستان بحوالی بندر ابوشهر و مراجعت او و خبر مأموریت مستر هرفرد جنس از انکلتره بجانب ایران و ولادت کثیر السعادهٔ شاهزادهٔ آزاده محمد میرزا ولد امجد نایب السلطنة العلیة العالیة درین سال سعادت منوال و بعضی وقایعات دیگر

هم در چمن سلطانیه معروض افتاد که جنرال ملکم بهادر سفیر سابقهٔ دولت انکلیس از جانب جناب فرمانفرمای ممالک هندوستان بجهة انجام اتحاد و دوستی دولت ایران و انکلستان و جواب سفیر دولت فرانسه مأمور بدین جانب است و بحوالی بندر ابوشهر آمده لنگر اقامت افکنده منتظر احضار و مهماندار پادشاه والاجاه ایران میباشد جنرال غاردان خان سفیر دولت قدیمه فرانسا ازین خبر برآشفت و باذن ورود موافقت ننموده متعهد اخراج سپاه و سپهسالار روسیه از اراضی گرجستان و آذربایجان گردید و متمنی گشت که احدی از جانب این دولت قوی شوکت مأمور گردیده به بنادر فارس رود و جنرال ملکم صاحب را از آمدن بایران مانع شود چون هنوز خلاف عهدی از جنرال غاردان بتحقیق نپیوسته بود امنای دولت استدعای او را پذیرفتند و اسمعیل خان دامغانی غلام پیشخدمت خاصه با جمعی خواص بدین خدمت مأمور شد و بعد از ورود بشیراز بمیانجی کاردانان دانا بملکم صاحب پیغام داد که تا زمان ظهور تعهدات سفیر دولت فرانسه یعنی جنرال غاردان این فرستادهٔ کاردان در هر جا که هست توقف کرده باشد و در اثنای آمد و شد پیام و نامه هم از جانب جناب فرمانفرمای مملکت هندوستان حکمی بجنرال ملکم صاحب رسید که چون مستر سر هرفرد جنس سفیر بزرگ دولت انکلتره از جانب پادشاه انکلستان مأمور بسفارت ایران است و اینک وارد بندر ممبئی شده توقف تو در آن سامان لزومی چندان ندارد و مراجعت اولی است لهذا ملکم صاحب مراجعت کرده بکلکته باز گردید و اسمعیل خان دامغانی از فارس بسلطانیه باز آمد و در اواخر شهر رمضان المبارک موکب حضرت سلطانی از سلطانیه بطهران بازگشت و با شاهد عیش و سرور در مسازو هم درین سال سلطان سلیم خان عثمانی معزول و سلطان محمود خان خواندگار بسلطنت نشست و در ششم شهر ذیقعدهٔ امسال گذشته که داخل یکهزار و دویست و بیست و دو هجری بوده جناب نایب السلطنة العلیة العالیه را از بطن صبیهٔ محترمهٔ امیر کبیر میرزا محمد خان بیگلربیگی قاجار دوالو فرزندی نجیب متولد و باذن حضرت شاهنشاه جمجاه خاقان گیتی ستان نام مسعود آن مولود را محمد میرزا نهادند و درین نام خاقان اکبر آقا محمد شاه قاجار را مجددا رونق دادند معنی الاسماء تنزل من السماء بظهور آمد و عاقبت مانند سمی خویش بر تخت سلطنت مقام یافت و هم درین سال از فرزندان خاقان بیهمال شاپور میرزا و ملک قاسم میرزا و منوچهر میرزا و ایرج میرزا و کاوس میرزا متولد شدند

ذکر حرکت غراف کداویچ بعزیمت ایران و وصول امرای ایران و منازعهٔ سپاه دو دولت با یکدیگر

چون حریف خریف خنکی از حد برد و پادشاه ایران بدار السلطنه بازگشت و جنرال غاردان متعهد منع روسیه گردید و سپاه اطراف هر یک آسوده به بنگاه خود بازگشتند غراف گداویچ با سپاهی شگرف در عین شدت سرما و برف بجانب ایروان روان شد و بتوهم توقف نایب السلطنه در خوی و تشویش از سپاه وی نیارال نبالیسین و نیارال سماندراویچ را با پیاده و توپخانه موفور بنخجوان و شرور روانه کرد که شاهزاده را بدو مشغول سازد و خود بکار ایروان پردازد و چنانکه سابقاً اشارتی رفت فرج الله خان عبدالرحمن پاشا را در شهرزور استقلال داده از راه کردستان برکاب نایب السلطنة العلیة العالیه پیوست امان الله خان ولدش نیز که حاکم خمسه بود با دو هزار سوار خمسه در رسید اسمعیل خان قاجار نیز با سپاه و اسلحه بسیار باذربایجان روانه شد و حسین خان سردار قزوینی کار ایروان را انتظامی داده بمحاربه نیارالان روسیه عزیمت کرد با ایشان منازعتی و مدافعتی کرده بعلت قلت سپاه کاری از پیش نبرده فرج الله خان و امان الله خان نیز در منزل چورس برکاب شاهزاده نایب السلطنه آمدند و صادق خان عزالدینلوی قاجار با فوج افشار ارومی در محال شرور بعنان گیری روسیه رفتند درین وقت معروض شد که حسین خان سردار با سالار سپاه روسیه گداویچ قورتمشال مقابله کرده سواران ایروانی و اکراد انساما ن بمحض مقابله بدون مقاتله متفرق شده بازگشته اند و سردار نیز ناچار مراجعت کرده بلشکر رفته نواب شاهزاده نایب السلطنه چون این خبر بشنید فرج الله خان و امان الله خان را از راه چورس و نخجوان بحمایت سردار ایروان فرستاده و امیرخان قاجار دولو را با فوجی از دلیران رزم آزمای و شیران زنجیرخای بحدود دامغان و قراباغ مامور فرمود و قبل از ورود فرج الله خان و امان الله خان افشار بایروان گداویچ خود عزم محاصره ایروان کرده نیارال سماندرویچ را بالشرور مامور نموده سردار ایروان حسینخان بمحض اطلاع بمقابله نیارال مذکور آمده بنحویکه تدبیر کرده بود با تقدیر موافقت نیافته کاری از پیش نبرده همراهانش پراکنده شدند و در همان روز خوانین مذکوره افشار در رسیدند پراکندگی سواران سردار دیگرباره بجمعیت تبدیل یافت بمحاربه روسیه استعداد و عزیمت کردند و درین ایام اسمعیل خان قاجار با عساکر و خزینه بسیار از نزد حضرت خاقان گیتی ستان فتحعلی شاه باردوی نایب السلطنة العلیه العالیه وارد گردید و قوتی در قلوب عساکر بیفزود

ذکر آمدن نواب نایب السلطنه بلب رود ارس و فرستادن سرداران بمحاربه سپاه روسیه و مظفر یافتن

چون احمدخان مقدم از عهده خدمتی که مامور بود بر نیامد و سپاه روسیه بحوالی نخجوان در آمدند نایب السلطنه عباس میرزا بخیال انتظام امور آن سامان و اجتماع خیالات خوانین آنحدود برلب ارس آمده باحضار فوجی از همراهان امان الله خان فرمان داد حسینخان چون از طرف ایروان و حصانت آن حصن فلک توامان اطمینان داشت فرج الله خان و امان الله خان برکاب والا پیوسته و صادق خان قاجار را در شرور بعنان گیری و مدافعه نیارال روسیه گذاشت و بعد از ورود خوانین ثلثه روسیه نیز بحوالی قریه قرابابای نخجوان رسیدند بامر شاهزاده والاتبار حسینخان سردار و امان الله خان افشار با دسته محمد خان زنگنه و محمد بیک قاجار افشار و علیخان قاجار با دسته حاتم خان دنبلی و نبی خان گرازی بمصاف روسیه مامور شدند مگر کوهساری که بر ایشان مشرف بود گرفتند و در آن شیخ بمحاربه در آمدند بعد از اندک زمانی مدد روسیه رسیده جنگ در پیوست و محمد بیک سرهنگ دو زخم برداشته جنگ کنان گریزکنان خود را از میان پیاده روسیه بیرون انداخت و روسیه خیره گی کرده تا حوالی صف سپاه قلب نایب السلطنه راندند جنگ پیوسته شد و درین رزم از طرفین یکهزار کس بقتل در رسیدند و صد و پنجاه راس از سر روس بر سر نیزها رفت و دو دسته توپ ایرانیان بدست روسیه در افتاد و توپچیان مقصر بسیاست رسیدند در هنگام ورود روسیه بنخجوان احشام آنجا باینطرف آب در مقام دره شام آمدند نواب شاهزاده از رود ارس گذشته در منزل قبان باسان توقف و علیخان قاجار و ابراهیم خان یوزباشی غلامان را بگوشمال روسیه نخجوان مامور فرمود و علی الغفله بر سر روسیه رفته جمعی که بیرون لشکر بودند در خون کشیدند ما بقی هزیمت یافته شهر خرابه نخجوان را لشکر کردند علیخان با غنایم موفور باردوی شاهزاده نایب السلطنه باز آمد با میر کبیر امیرخان سردار قاجار دولو که در اردبیل و موغان متوقف بود حکم رفت که رفع وحشت خاطر حکام اردبیل و طالش بر آید و ایشان را اطمینان و عهود مقارن اینحالات هم در منزل قبان باسان موسی لارزار فرستاده جنرال غاردان خان سفیر فرانسه که نزد سردار روسیه رفت بیمار و نزار در رسید و مستدعی شد که تا وصول و محاربه سبقت نرود لهذا موکب شاهزاده بچورس عزیمت فرمود و موسیو لارزار بگداویچ قورتمشال پیوسته بعد از جواب و سوال همانا از مصالحه مایوس شد لهذا بقلعه ایروان فتحعلی خان برادر حسینخان را کوشش زد میکرد که ایروان را بهیچ دفعه بتصرف سردار روسیه دهد که مبادا بعد از قهر و غلبه و تصرف قتل عامی اتفاق افتد و گداویچ نیز چنین پیام خام

بقلعه داران ایروان میفرستاد و اصلاً این اصوات را بسمع رضا تلقی نمی‌نمود **ذکر محاصرهٔ ایروان و محاربه با روسیه و رفتن کداویچ بگرجستان و انهزام روسیه** چون سردار روسیه از متابعت کوتوال و والی قلعه عالی ایروان قرین یاس آمد رای بر محاصره جزم کرده ده هزار کس را بچهار حصه و بهره کرده در چهار طرف قلعه سنگر زدند و با فکندن گلولهای توپ شهر آشوب باره کوب اصرار و لجاج کردند همانا ذرعی دو سه از سر دیوار حصار بصدمه گلوله فرو ریخت لهذا در شب نهم شهر شوال سال هزار و دویست و بیست و سه صالدات روس را از چهار سوی یورش حکم داد و یکبار قلعگیان خود را مرکز دایره عنا دیدند حسن خان برادر سردار و کلبعلی خان سپانلوی قاجار و اشرف خان دماوندی و میرزا علی تفنگچیان فندرسکی استرابادی دسته‌جات خود را که در حصار بودند بمنع و ردع و طرد روسیه از عروج بر بروج آماده کردند چون سردار قلعه در آنشب قرار داده بود که مستحفظین اطراف مستعد نزاع و مصاف جابجا آرام و قرار داشته و نفسی بر نکشند و حرکتی ننمایند که روسیه چنان دانند که اهالی قلعه در خواب بیخبرند و چون روسیه بفراز برج و باره رسیدند بامر سردار مستعدین محاربه که با تفنگ و سرنیزه و قمه و خنجر و شمشیر در بروج و باره حصار مستعد و منتظر نشسته بودند یکبار دست برآوردند و بر روسیه حمله و شلیک کردند مشاعل و قواریر نفط و کاسات آفتاب و مهتاب برافروختند شهر و حصار و بروج روشنتر از اضحی گردید توپ افکنان روسیه از خارج بانداختن توپ اصرار کردند و شهریان نیز در محاربه جدی بلیغ مرعی داشتند بضرب حربهای سرافکن و ناچخهای سینه شکن و تیغهای آبدار و خنجرهای سربار بقطع مفاصل روسیه پرداختند و انگروه را از فراز بروج و حصار دور با نهای استوار کشته و مجروح بزیر حصار و قعر خندق در انداختند پنداشتی کبوتران معلق از فراز هوا بر زمین همی آیند یا اخگرهای افروخته از بام بزیر همی ریزند درون و بیرون حصار از خون سرخ روسیه لاله‌زار مینمود و دیوار بروج و باره رنگ بقم گرفته بود مدت دو ساعت تمام سه هزار کس از فیسه و مایور و بولکونوک و کپیتان و صاحب منصبان روسیه درین محاربه مقتول شدند و دو هزار زخمدار مجروح و از سپاه اسلامیان زیاده از ده کس ضایع نگشته بود کداویچ در شب بیست و دوم شوال سنگرها را خالی کرده بصوب گرجستان روانه شد حسین خان سردار و اسمعیل خان قاجار در دنبال آن هزیمتیان بقتل و غارت و نهب و یغما همی رفتند و جمعی کثیر از پیاده کان روسیه در میان برف از آن سرمای شگرف قالب تهی کردند و بر جای سرد بماندند و سیاه شدند نواب نایب السلطنه بنخجوان توجه فرموده بعد از انتظام مهام آن حدود بدار السلطنه تبریز معاودت و مراجعت فرمود و شیخعلی خان قبه در همان ایام جماعتی از دلیران لگزیه فراهم آورده در حوالی دربند با روسیه محاربه خشنا کرده سه توپ از ایشان گرفته بداغستان بازگشت و اخبار این فتوحات معظمه متوالیه متواتر در زرند ساوه معروض رای دارای قاجار سلطان فتحعلی شاه کامکار گردید و بعد از تفرج و شکار موکب شهریار بدار السلطنه طهران آذین و تزیین افزود و چنارال غاردان خان سفیر دولت فرانسه از معاهده و دعوی خویش و معانده و رزم آنطایفه مصلحت اندیش نادم و خاسر و منفعل گردید و شرمساری همی برد عمداً او سهواً چنین واقعه که مخالف قرار او بود درین سال روی داد و امنای دولت جاوید مدت ایران را بقول وی اعتماد و اعتقاد نماند و مقارن این واقعات خبر ماموریت ایلچی بزرگ از دولت بهیه انگلیس در رسید و چون کیفیت اوضاع دولت انگلستان و قانون آن مملکت در تواریخ اهالی ایران کما هو حقه مذکور و مسطور بلکه مشروح و مشهور نگردیده و این دولت بهیه را با دولت علیه ایران بکمال موافقت و معاونت رفتار است اولی آنکه در تحقیق حال آن دولت شرحی نگاشته شود که مایه استحضار اهالی ایران گردد آنچه تا اکنون شنیده شده اعتماد را نشاید

ذکر بیان شمه‌ئی از شرح جزایر و ولایات دولت انگلیس و وضع آن جزایر و صفت شهر مشهور بلندن دار السلطنه انگلستان و ماموریت سر هرفرد جنس بارونت ایلچی بزرگ دولت بهیه انگلیس بایران و صدور واقعات

بر سیاحان محیط بینش و سیاحان بسیط آفرینش واضح باد که در محیط غربی که از اتلانتیک خوانند دو جزیره وسیع قریب بیکدیگر واقع شده که از ابرتانیای اعظم گویند اول انگلتر مشهور بانگلیس و ولایت قال متصل بآن و اسکاتلند موسوم باکوسی دوم جزیره ایرلند است و این دو جزیره قریب بیکدیگر و همه این ولایات واقعند مابین چهل و نه و شصت و یکدرجه عرضی شمالی و مابین صفر درجه و سی دقیقه و سیزده درجه طولی شرقی و سطح همه اینها پانزده هزار و سیصد فرسخ مربع است و از جانب مشرق محدود بدریای شمال و از جانب شمال و مغرب محدود بمحیط اتلانتیک یعنی محیط غربی و از جانب جنوب بدریای مانش که حد دولت انگلیس و فرانسه است اما ملک انگلیس اوسع از اراضی برتانیا و در جنوب آن ممالک واقع منقسم است بدو قسمت یکی انگلتره و دیگری ولایت قال و انگلتره مشتمل است بر جبال متعدده و مراتع و مزارع

مشتمل است بر ملک

وجنگل و چمنهای سبز و خرم و قال که در میانه ولایت برتانیه اعظم واقع است مانند ولایتی است جداگانه که رسوم و عادات و طبیعت و زبان دیگر دارند
و بمرور دهور تغییری نیافته اند حکما و فلاسفه و شعرا و اهل موسیقی این ولایت پیش از همه جا بوده است و کوهستان این ولایت بیشتر از انگلیس و
حاصلش کمتر گندم و سایر حبوبات در آنجا بعمل می آورند الا تاک انگور که بعمل نمی آید و ملک اکوس از حیثیت وضع و مکان چنان اتفاق افتاده
که اهالی انجا مدتها ولایت خود را بطریق آزادی نگاه داشتند و انگلیس در آنها تصرف نتوانستند چه کوهها و رودها و بحرها دارند که تسخیر آن قدری
صعوبت دارد تا در هزار و هفتصد و هفت از ولادت حضرت عیسی گذشته که یکصد و چهل و شش سال قبل بوده بتصرف انگلیس در آمده این
ولایت در شمال جزیره انگلیس واقع است بواسطه خلیج سولوی و رود تود از جزیره انگلیس جدا شده و بدو قسمت منقسم است شمالی را هیقلند و
جنوبی را لولند یعنی اراضی بالا و کوهپایه و اراضی زیرین و صحرا اگرچه هوای لولند تیره و مختلف است ولی از جزیره انگلتره هوایش اسلم
و احسن است و کوههای معدن با منافع دارد و در لهجه و خوی اهالی این دو قسمت نیز فرق است جزیره ایرلند اهالی انجا مدتها آزاد و بی معرفت
و وحشی بوده اند حال بواسطه حاصل خیزی و رستنیهای خوب یکی از ولایتهای نخبه پسندیده برتانیای اعظم است و این جزیره بواسطه لسان
البحر سن ژورژ و دریای ایرلند از جزیره انگلتره جدا شده است معدن طلا و مس کثیر و نقره قلیل در آن یافته اند و مع هذا مردمش فقیر و بی اوضاع
و بفاقه گرفتارند و در اخلاق باهل فرانسه اشبه هند الحاصل دولت بهیه انگلیس دولتی است اعظم و در هیچ مملکت اسباب و کارخانه صنایع
و تجارت بقدر دولت انگلیس نخواهد بود و کشتیهای زیاده از حد دارند که متصل اقمشه و امتعه ریسمانی و ابریشمی و پشمی و ریسمان تابیده
و آهن و فولاد و اسباب خرازی از قبیل مقراض و قلمتراش و اسباب برنجی و هفت جوش و سرب و جواهر و آلات زرگری و ظروف بلور
و زین و یراق چرمینه و اسباب بخاری و خراطی و چیزهای ساخته و نساخته حتی ذغال سنگی و نمک و ماهی و پیه و روغن نهنگ باطراف کره
زمین حمل و نقل مینمایند و پنبه و ابریشم و قهوه و چای و شکر و حبوبات میوه و عطریات و هرچه بکار ایشان آید حتی شراب و عرق ولایات
بلندن بر میگردانند و دقیقه احدی از کار خود فارغ نمی مانند لهذا املاک ایشان روز بروز معمورتر و آبادتر خواهد شد و این ممالک که مذکور
شد هر یک چند بلوک دارند چنانکه ممالک انگلتره مرکب است از چهل بلوک و قال دوازده بلوک و اکوس سی و چهار بلوک و ایرلند را چهار
که محتوی است بر سی و دو بلوک مجملا جمعیت کل ممالک برتانیای اعظم چهل و پنج کرور و یازده هزار کس زیاده اند و دار الملک آنشهر لندن است
و پادشاه را تختگاه و این شهر معظم ترین شهرهای عالم و پیش از بعثت حضرت مسیح بوده و در کنار رود تمس واقع شده پلهای مستحکم و کوچهای
بزرگ عالی و دکاکین با صفای مشحون بانواع نفایس دارد و جمیع کوچهای اینشهر همه شب از روشنائی گاز که بخار ذغال سنگی است که شعله میدهد
روشن است و هر گلخنش بهتر از گلشن چون احصای محسنات آنشهر ممتنع است بهمین قدر اشارت رفت جمعیت اینشهر دو کرور و سیصد هزار
کس بقلم در آمده و از این جمع مذکور شانزده هزار گدا و سایل و صد و پانزده هزار دزد و سه هزار دستیار شریک آنها و سی هزار زن فاحشه و بیست هزار
کس بی سر و سامان و بیخانه و منزل میباشند که قوت یومیه ندارند و نمیدانند که شب در کجا خواهند بسر برد و دولت انگلیس دولت مشروطه
و سلطنت در اناث و ذکور بالارث است و پادشاه در اجرای احکام دولتی مختار و در تصرف با مور شرعی و معامله بلاد نمیتواند مداخلتی
کرد و قرار این دو فقره بمشاورت دو طایفه از اهل شوری است که یکطایفه وزرای دولت و یکطایفه وکلای ملت میباشند و در هرچه
اتفاق این دو طایفه شود جاری است و چون مملکت هندوستان بتصرف اهالی انگلیس در افتاد غالب دولتها بر ان حسد بردند و بطمع تسخیر
آن در افتادند و ظفر نیافتند تا در این زمان که امپراطور ناپلیون فرانسه دعوی شاهنشاهی کرد و با دولت علیه عالیه قاجاریه اظهار موالات
و اتحاد کرد و سفیر بدربار شهریار فلک جاه قطب الملوک سلطان فتحعلی شاه فرستاده یکی از خواهشات وی راه دادن سپاه فرانسه را
از خراسان بهندوستان بود و چون جنرال غاردان خان با بدن سر جان ملکم بها در سفیر فرمانفرمای هندوستان راضی نگردید و باز
گشت اولیای دولت بهیه انگلیس سر هرفرد جنس هارونت را که از معارف ملک انگلتره و بفطانت و متانت معروف بود اختیار
کرده بسفارت ایران و وکالت دولت خود از لندن با نامه مودت ختامه پادشاه انگلستان و دستور العمل لارد حق وزیر دولت مامور گردید
که نزد فرمانفرمای کلکته آمده قرار کار سفارت را داده بایران آید و به بمبئی وارد و از ملاقات فرمانفرمای هند سر باز زده از راه دریای عمان به
ابوشهر وارد و متوقف و شرح حال بر امنای دولت حضرت خاقان بهمال عرضه کرد و ضمنا اظهار کرد که با وجود توقف سفیر دولت فرانسه

محالات

از آمدن بحضور معذورم که دشمنان باهم اتفاق نجویند و مخالفین براه اتحاد نپویند اگر دولت علیه ایران ما را طلبند از سفیر فرانسه درگذرند و الا من نیز باز گردم

ذکر مشاورت و محاورت وزرای دولت علیه ایران و التزام جنرال غاردان سفیر دولت فرانسه و رفتن غاردان خان و آمدن سر هرفرد جنس ماروننت سفیر بزرگ دولت بهیه انگلیس بمملکت ایران و حضور حضرت خاقان اکبر فتحعلی شاه قاجار

چون تعهداتی که جنرال غاردان خان در باب اصلاح امر گرجستان و قراباغ و آذربایجان کرده بود هیچیک از قوه بفعل نیامده بود امنای دولت و وزرای مملکت بادی بمشاورت و مناظره نشستند و ویرا التزام دادند اولا که نبود که بعد از ملاقات ناپلیون امپراطور فرانسه با پادشاه ذیجاه دولت روس الکسندر پادلیچ قراری در مصالحه و تخلیه ولایات گرجستان و آذربایجان خواهند داد و بعد از ملاقات آن دو پادشاه ذیجاه ناپلیون هیچ جواب از امپراطور روس الکسندر پادلیچ چنین تمنائی نکرد بلکه اصلا سخنی در میان نیاورد دیگر آنکه غاردان خان نوشته پا بمهری سپرده بود که گداویچ عزیمت ایروان نخواهد کرد و لشکر ایران را بازگرداند و موسی ویردی نام را نزد گداویچ سپهسالار روسیه روانه کرده نامه نگاشت و فرستاده او از طرف گداویچ سردار روسیه در سر ایروان ساعی و جاهد بود دیگر آنکه موسی لامی و موسی ویردی که بتعلیم نظام سپاه آذربایجان مقرر شده بودند گاه عزیمت گداویچ بر سر ایروان از تعلیم سپاه جدید استعفا جستند و اظهار نمودند که جنرال غاردان بما نوشته که پس از مصالحه فرانسه و روسیه تعلیم نظام جدید ایرانیه مخالف دوستی آن دو پادشاه والاجاه است دیگر آنکه عسکرخان افشار ارومی ایلچی ایران را ناپلیون مدتها معطل کرده باز نفرستاده و جواب مطلب و ارانداده اینها منافی اظهار دوستی و یگانگی است لهذا جنرال مذکور ملزم و مقهور گردید و تعهد کرد که سی هزار تفنگ فرنگی سربازی و سایر ادوات جنگ مباشرین فرانسه در آذربایجان تحویل کنند و نوشته سپرد که اگر از عهده این قرار برنیاید و تفنگ و اسباب جنگ نرسد امنای دولت ایران سفیر انگلیس را راه دهند و مقرر شد که علی العجاله بمهمانداری بفارس رفته سفیر مذکور را از بندر بفارس آورد چندی در فارس و عراق بماند تا جواب نامه و ظهور تعهدات جنرال غاردان بروز کند آنگاه او را عذر خواهند لهذا حسب المقرر علیمحمد خان حاجیلر استرابادی یوزباشی نواب حسنعلی میرزا حاکم طهران بمهمانداری سفیر روانه فارس شد و محمد زکیخان نوری غلام پیشخدمت خاصه مقرب الحضرت نواب فرمانفرمای فارس به بندر ابوشهر رفته سفیر انگلیس را در کمال تکریم و تحریم بشیراز آوردند مدتی در فارس و عراق متوقف بود و از تعهدات جنرال غاردان اثری بظهور نرسید بی اذن امنای دولت ایران و حکم سرکار ناپلیون خود از طهران بیرون شده به تبریز رفت مدتی هم در آنجا بماند بتفلیس رفت و جوابی باز نفرستاد لهذا امنای دولت پس از اتمام حجت سفیر کبیر دولت بهیه انگلیس را از اصفهان بطهران خواستند در بیست و هشتم شهر ذیحجة الحرام سال یکهزار و دویست و بیست و سه و استقبال امیر کبیر نوروز خان قاجار ایشیک آقاسی باشی دربار شهریار سفیر مذکور وارد طهران و در خانه جناب حاجی محمد حسین خان امین الدوله اصفهانی مهمان گردید و در سیوم محرم الحرام سال هزار و دویست و بیست و چهار با عزت و حرمتی تمام بمجلس حضور خاقان سلیمان حشمت سکندر شوکت شرف ورود یافت نامه مودت ختامه را با قطعه الماس که بیست و پنجهزار تومان بهای آن گوهر گرانبها بود از حضور گذرانید و مورد تفقدات بلانهایات شد عهد مودت با دولت بهیه انگلیس بسته و عهود دیگر چون سر زلف دلبران عهد شکن شکسته آمد ع اساس کهنه برچیدند و طرح نو در افکندند * و پس از چندی در آذربایجان بفقره قرار مواحدة و عهدنامه دوستی فیمابین دولتین ایرانیه و انگلیسیه استحکام تمام یافت و در نزد نواب نایب السلطنة العلیة العالیة تقربی و محرمیتی تمام حاصل کرد که محسود مقربان و مغبوط محرمان بود و چون جنرال غاردان بی استیذان از شهریار دولت ایران و ناپلیون فرانسه از طهران و آذربایجان بپاریس رفت مورد سیاست و مواخذت ناپلیون گردید و از مقام خود تنکیث (؟) یافت و عسکرخان افشار را خواسته از طول مدت و نکول عهدت عذرخواهی نموده با نامه دوستی آئین روانه ایران کرده موسی اوتره نام را با وی روانه کرد و موسی ژوانین (؟) فرانسه که از جانب غاردان خان به نیابت بمانده بود نیز پس از چندی مراجعت کردند و ایلچی دولت انگلیس کمال رفتار و سلوک با اهالی ایران مسلوک داشت و ملکم بهادر نیز از دولت هندوستان بایران آمد چندی توقف کرده چون با وجود حضور سر هرفرد جنس ماروننت توقف او را لزومی نبود از راه خشکی هندوستان بکلکته مراجعت کرد

ذکر فتوی علمای اسلام بغزو و جهاد با سپاه روسیه و آمدن فتحعلی خان خواجه وند از سفارت سند و آمدن میر ثابت علی از سند با پیشکش و عریضه بحضور حضرت خاقان گیتی ستان و مراجعت جناب شیخ الاسلام

آقا ابراهیم خویی از اسلامبول و بیان زلزله

این سال علمای اعلام و فضلای اسلام اتفاق کردند که محاربه با
روسیه جهاد است و خاقان قاجار غازی جاهد فی سبیل الله و در این باب رسالات نگاشتند و احکام مرقوم داشتند و جناب
قایم مقام میرزا عیسی فراهانی رساله جهادیه جمع کرد و خلق ایران را بر مدافعه روسیه رغبت و شعف افزود و فتحعلی خان خواجه وند که بسفارت
سند رفته بود با میر ثابت علی فرستاده میران سند و پیشکشی شایسته باز آمده از آنجمله بود چهار قبضه تفنگ دو لوله نشان مکلل و سپری
پولاد مجوهر و یکدست فرش حکن دو زوج و دو طاقه شمله اعلی کشمیری و غیر ذلک و در سپارش حکام سند شرحی بسفیر دولت بهیه انگلیس فرستاد
رفت و بنواب شاهزادگان معظم محمد ولی میرزا حکمران خراسان و حسنعلی میرزا فرمانفرمای فارس فرمان صادر شد که از هر طرف افاغنه و غیرهم عزم
تصرف در آن بلاد کنند به نیروی شمشیر قزلباشیه ایران سدی سدید در برابر روی ایشان کشند و اعدا را بر این قوم چیره نپسندند و
میرزا مهدی نام اصفهانی از نویسندگان امین الدوله حاجی محمد حسین خان را او روانه شد و از وقایع عجیبه این سال زلزله عظیمه دار المرز
طهران بود و آغاز ظهور آن در مازندران هنگام عصر روز جمعه اواخر شوال بود که ناگاه زمین متزلزل گردید و از یکدیگر فروشکافت و گل و لای
سیاه برآمد و عمارات و مساکن عالیها سافلها شدند تا مدت یکماه در کمال شدت زمین را چون صفرائیان تب لرزه همی گرفتی و کمر
کوه فروشکستی نظم بلرزیدی زمین زان زلزله سخت * که کوه اندر فتادی زو بگردن * توگفتی هر زمانی زنده پیلی * بلرزاند ز رنج پشه کان
تن و در آنسال نگارنده این نامه در سن صباوت و در بارفروش مازندران روزها گرفتار دبستان و شبان تا سحر شمع شبستان بود
همانا در نه سالگی بودم و اکنون که مجرب هزار گونه محنت و رنجم و بحسب شمار سنین در مرحله پنجاه و پنج هنوز دهشت آن روزگارم فراموش
ننموده است مع القصه مدت شش ماه متمادی بود و خسارت بسیار بارباب زراعت و تجارت رسید

ذکر مأموریت شاهزادگان و تعیین فرمانروایی ایشان ببلاد خمسه و بروجرد و ملایر بحکم پادشاه جمجاه

نواب شاهزاده عبدالله میرزا متخلص
بدارا که ولادت مبارکش در بیست و چهارم جمادی الاولی سنه یکهزار و دویست و یازده بوده و در این سال از عمرش تخمیناً سیزده سال رفته
بود بحکومت و ایالت صفحات خمسه و زنجان مامور گردید و از چاکران صادق کیش امین میرزا محمد تقی مستوفی خاصه دیوان اعلی که فرزند
و خلف الصدق میرزا محمد زکی علی آبادی مازندرانی مستوفی بزرگ خاقان شهید سعید آقا محمد شاه قاجار طاب ثراه بود بوزارت و تربیت
وی مقرر گردید و همچنین نواب شاهزاده محمد تقی میرزا بحکومت و لایات بروجرد مخصوص و میرزا علی کرایلی وزیر نواب حسینقلی خان مرحوم
بوده و مرحمت پادشاهی او را بخشوده بوزارت شاهزاده مفتخر گردید سیوم نواب شیخ الملوک شیخعلی میرزا که بطناً نبیره شیخعلی خان زند و بحکومت
ملایر منسوب بود و پیشکارش حاجی میرزا اسمعیل اشرفی ناظر سابق معین آمد و نواب شاهزاده حسنعلی میرزا حاکم طهران و بسطام و جاجرم
بمدد معاش چاکرانش افزوده گشت و در این ایام خبر رسید که چون غراف گدادیچ فورتمشال سردار سپاه کینه خواه روسیه از محاصره
و مشاجره ایروان با هزیمتی کامل و شکستی فاحش به تفلیس در افتاد امپراطور روس الکسندر پاولیچ او را بحضور احضار و مغضوب و
خوار فرمود و دیگرباره طبور مصوف نامی را بسرداری گرجستانات مخصوص و با سپاهی رزمجوی بهرام خوی بدین صفحات روانه
داشته است حضرت شاهنشاه فلک درگاه باحضار عساکر جرار اشارت فرمود و مقرر داشت که نواب شاهزاده والاجاه اکبر
محمد علی میرزا حکمران کرمانشاهان و عراق و کردستان و خوزستان نیز در موعدی معهود در چمن سلطانیه مشرف بحضور اعلی شود

ذکر سفارت حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی بلندن و از راه اسلامبول روانه شدن

چون اخراجات سفرای دولت علیه ایران در عهده فرمانفرمای هندوستان بود در این اوقات سر هرفرد جنس بارد تن یکصد و
بیست هزار تومان وجه امدادی سپاه اسلام را که مقرر گشته و مقرر کرده بود بفرمانفرمای هندوستان خطی بر نوشته حواله کرد و او در ادای
آن عذر آورد و دیگر باره ملکم صاحب را از جانب خود سفیر میخواست و سر هرفرد جنس ضمانتی داد بالاخره برآن برنهادند که از جانب
دولت ایران احدی بلندن رفته تحقیق امر نماید و وجه مذکور را معین کند و امضای عهدنامه صادر باز آرد آخر الامر قرعه این کار
بنام حاجی میرزا ابو الحسن خان همشیره زاده و داماد حاجی ابراهیم خان مرحوم شیرازی اعتماد الدوله خاقان قاجار برآمد و حاجی محمد حسین خان
امین الدوله در حضرت خاقانی از او توسط کرده بلقب خانی ملقب و بدین خدمت مفتخر شد و چون از راه اسلامبول گذار داشت نامه بجناب

سلطان مصطفی خان عثمانی که گذشته آمده بود آن سفیر رشته‌های مروارید شاهوار و شالهای کشمیری مخصوص و حقهای فادزهر مرصع و قالیهای
ابریشمی ملمع بود و در روز شنبه اوایل ربیع الثانی سال هزار و دویست و بیست و چهار سفیر لندن از راه اسلامبول آغاز حرکت کرد و تتمهٔ ذکر او
در مقام خود ترقیم خواهد یافت و درین ایام موکب فیروزی کوکب شهریاری در بیستم ربیع الآخری در چمن کمال آباد شهریار نزول گزید و امیر
قلیج خان تیموری از جانب نواب شاهزاده محمد ولی میرزا والی خراسان مصطفی قلیخان عرب میش مست ترشیزی حاکم ترشیز را که قریب
هشت سال بود در حصار شهر حصاری و از دیدار امنای دولت متواری بود با دست بسته و سر شکسته بحضور حضرت خاقان منصور
درآوردند بتوقف طهران مأمور شد و موکب نصرت آیت بدولت و اقبال و شوکت و اجلال راه چمن سلطانیه برگرفت ذکر ورود

جنود نامعدود حضرت پادشاه سلیمان جاه قاجار بچمن سلطانیه و اوجان و شرفیابی شاهزادگان بزرگوار نواب محمد علی میرزا و نایب السلطنه بحضور سلطانی

در روز ورود مسعود موکب ظفر کوکب
شاهنشاه فلک خرگاه بچمن سلطانیه نواب شاهزاده اکبر محمد علی میرزا بحکم حضرت خاقانی با سپاهی مستعد و آراسته و ساخته مکمل و مسلح غرق آهن
و فولاد در رسید و بوسه بر رکاب مستطاب پدر والاجناب زد همراهانش بعد از عرض در خیام زنگار رنگ فرود آمدند و کمند اسبان تازی
میل در میل امتداد یافت قبه‌های خرگاه طعنه زن مهر و ماه آمد و جناب میرزا عیسی مشهور بمیرزا بزرگ وزیر آذربایجان نیز از تبریز وارد شد و چون
از عزیمت شاهانه بجانب آذربایجان و توقف در اوجان اطلاع حاصل کرد فی الفور العود احمد گویان بجهة انجام خدمات سلطانی طبل رحیل
فرو کوفته معاودت و مراجعت گرفت نواب شاهزاده تهمتن توان فرامرز سنان دلیر محمد علی میرزا در ورود پیشتر از جنبش رایات فیروز شاهانه
با شیران بیشه شجاعت و پیلان صوبه مناعت برسم منقلای نصرت و اریشا پیش همای علام سیمرغ شکار همی رفت لمؤلفه

تو گفتی که بهرام پویان براه * بتازد سبک بر سر ساوه شاه
همه تازی اسبان بر زینه زین * ببازی گهی بر هوا که زمین

خسرو گیتی
با جهان جهان احزاب و جیوش چون بحر خزر در جوش همی رفت تا بچمن اوجان که در هوای اوجان مندرج است نزول گزین آمد و در روز
ورود باوجان نواب شاهزاده اسکندر عزم اسفندیار رزم نایب السلطنه بیست هزار سرباز جان نثار آذربایجانی را دو صف صاف
راست قرار داده و بیست عراده توپ قلعه کوب در عرض سه فرسنگ راه باز داشته کپیتان مرصوص جنبش منکر دند بنظامی جدید مانند
سد سدید ایستادند شاهنشاه و سپاه از میان صفین مانند امیر صفین عبور و مرور فرمود و زبان بتحسین شاهزاده بیقرین برگشاد و باسر تیپان
و سرهنگان و یاوران عموم افراد آحاد جانبازان جدید تفقدات فرمود و تشویقات و ترغیبات نمود و در بیست و دوم جمادی الاول بدولت
واقبال در عمارت اوجان نزول اجلال گزید

ذکر مأموریت شاهزادگان عظام نواب نایب السلطنه و نواب محمد علی میرزا بمحاربه روسیه و رفتن بگنجه و قراباغ بتفلیس و پروسیه یافتن سرداران روسیه

طور مصوف
سردار سپاه روسیه که بتلافی خون ایشپختر و رفع ننگ هزیمت گدویچ بگرجستان آمده بود در منزل سوغانلوق بکم سنگی تفلیس توقف کرده
نیازل نیسین را با جماعتی از ضالالت بقراباغ فرستاد و فوجی را بمحافظت حدود حمالو و بنبک کندی و گمری من محال پنبک و شوره گل
مأمور و دلی بولکونوک را بمحارست گنجه و ایلات قزاق و شمس الدینلو روان نمود و چون این اخبار در چمن اوجان بعرض پادشاه ایران
رسید دریای غضب آنحضرت متموج شده بند از شرزه شیران برگرفت و سلسله از زنده پیلان بگشاد شاهزاده اکبر محمد علی میرزا را که فی
المثل غراز بن ضمصام و شبل بن ضرغام خواندن رواست بخواند و با بیست هزار پیاده و سوار و پنج عراده توپ بتاخت و تاراج تفلیس براند
شاهزاده ابو السیف با سپاهیان جرار برنشست و برفت مرکبش برصرصر پیشی گرفت و در آتش با قضا خویشی جست و بگرمی برق بسوی تفلیس
همی تاخت و از امراء مهر علی خان بن مرتضی قلیخان قاجار عم شهریار و حسین خان قاجار قزوینی سردار ایروان و اسمعیل خان دامغانی و محمد علی خان
شامبیاتی و میرزا محمد خان لاریجانی و ذو الفقار خان و مطلب خان سمنانی و سواران و پیادگان دلیر در رکاب شاهزاده همی شدند
و در شنبه پانزدهم شهر مذکور شاهزاده اعظم نایب السلطنه اکرم عباس میرزا را که از جوانی با پیران برنشسته و از خوردی با بزرگان برزد
بود و برمش عرصه رزم و ایوانش پهنه میدان بوده با گروهی از پلنگان قوی پنجه بجانب گنجه روان کرد و عبدالله خان فیروزکوهی و مهدی
خان لارستاقی مازندرانی و محمد صالح خان عرب بسطامی و علیمراد خان افشار خمسه و محمد نظر خان افغان با هزاره جات سوار و پیاده خویش در رکاب

انجناب روی بطرف مقصد نهادند چون مصطفی خان طالش بهوای ولایت گیلان با روسیه مرافقتی داشت و با طوایف شاهسون اردبیل و مشکین اظهار یگانگی میکرد و دختر خود را بنظرعلیخان بن نصیرخان شاهسون داده بود و نفاق آشکارا میکرد فرج الله خان افشار نسقچی باشی در غره رجب بسمت اردبیل روانه شد و چون هوای چمن اوجان مایل بگرمی شده بود و ناموافق مزاج وهاج گشته لهذا اردوی بزرگ شاهنشاهی بچمن سراب فرخ مآب جست و منتظر اخبار فتوحات اطراف همی بود اما از مامورین بخت شاهزاده والاتبار محمد علی میرزا که اکبر اولاد پادشاه والانژاد بود در محال حمانلو سه منزل دور از ایروان بروسیه در رسید از دو سوی بجنگ درآمدند پیادگان شلیک کردند و سواران اسب برانگیختند با شمشیرهای کشیده بر سر روسیه تاختند بازار سر اندازی و مهره بازی رواجی یافت ابر وغا متقاطر و وبل بلا متواتر گشت بحدت باران گلوله باران همی شد و بسرعت ماران تیرها پران همی آمد شمشیرها گونه مرجان گرفت و گیاهها رنگ بیجاده شد صاالدات روسیه تفنگها ریختند و بدامان قاتلان در آویختند شاهزاده آزاده مروت توامان آنگروه را امان داد و جمعی را با روس مقطوع باردوی معلی فرستاد و خود از معابر صعب المسالک روی بتفلیس نهاد دست چپاول بر ایلات انحدود برگشادند و تیغ بیدریغ در آن گروه انبوه نهادند احشامات برچلو و ارامنه و گرج که قرب تفلیس مسکن و مکمن و مرتع و مربع داشتند اناثا و ذکوراً قتیل و اسیر شدند و اموال ایشان بغارت رفت در آن صحرا شورش قیامت بوقوع پیوست و برحسب امر اعلی از آن محال بحوالی ایروان باز آمد و انتظار ورود موکب ظفر کوکب شاهزاده نایب السلطنه همی برده اما نواب نایب السلطنه از راه گوکچه ییلاق بگنجه تاخته ایلات آنرا کوچانیده بایران روان ساخته دلی بولکونوک که بمحارست و محافظت آن محل و ایلات آمده بود از بیم فرار برقرار برگزید امیر کبیر امیرخان قاجار سردار تا حوالی گنجه او را تعاقب کرد سر و زنده بسیار از آنان گرفته باردوی شاهزاده آورد و طور مصوف که از منزل سوغانلق بیک فرسخی تفلیس بمنزل ترکن از محال گنجه قدم رنجه کرده بود چون از فتوحات شاهزاده محمد علیمیرزا استحضار یافت متوهم و متوحش شده نامه و فرستاده بخدمت نایب السلطنه فرستاد و متعهد شد که بعد از حرکت رایات منصور گنجه را خالی و تسلیم ملازمان عالی کند و خود بتفلیس رود و اگرچه تلبیس و تدلیس وی معلوم بود چون آذوقه اردوی شاهزاده نایاب بود منتی بروی نهاده روانه ایروان شد و برادر اکبر محبت سیر شاهزاده محمد علیمیرزا بشوق ملاقات نواب نایب السلطنه عباس میرزا از ایروان روان و هر دو آزاده سرو سرو بوستان سلطنت و جهانداری در چمن گوکچه که چون طالع ظفر کیشان ایشان مخضر بود دیدار تازه کردند و سروری بی اندازه نمودند پس از روزی چند دو برادر مهربان از گوکچه برگشت و نهضت فرمودند نایب السلطنه بایروان بماند و شاهزاده بجانب اردوی بزرگ شاهنشاهی روانه شد بعد از زیارت وجود مبارک حضرت شهریار مرحمت شعار بتفقدات بیکران مخصوص و بامر بیرون الا کهر بشهریاری کرمانشهان بازگشت

ذکر مصاف فرج الله خان با مصطفی خان طالش و هزیمت او و گرفتاری خوانین شاهسون

اما فرج الله خان افشار که امیری بود مریخ صلابت و کیوان مهابت باردبیل رفته نظرعلیخان و فرج الله خان شاهسون عم او را که حاکم و نایب اردبیل بوده بدست آورده مقید و مغلول بحضور پادشاه عهد فرستاد و بر سر مصطفی خان طالش رفته او نیز باستظهار روسیه که در میان پشت ساری بندرگاه روس و سالیان توقف داشتند قدم تهور و جرات پیش نهاده بمنزل وریغ خرامید بمحض مقابله تاب مقاتله نیاورده از منزل وریغ با ناله و دریغ منهزم شده در قلعه لنکران خزید و دلیران افشار در انحصار محصورش ساختند از آنجا نیز فرار کرده از روی آب بساحل جایش وان شتاب کرد لشکر بقلعه ریختند بالتهاب و التهاب شکستن و بستن و کندن و سوختن و آتش زدن و افروختن لنکران پرداختند و از آنجا بجایش وان فتند و میرزا محمد خان لاریجانی بمعاونت فرج الله خان مامور شد داد او را در آن قلعه بستوه آوردند ناچار با مان در آمد و در خدمت نواب نایب السلطنه شفیع بر انگیخت میرزا بزرگ وزیری نظر فرا نی باستمالت و اطمینان او رفته بعد از قرار کار فرج الله خان باردوی بزرگ باز آمد

ذکر ماموریت ابو الفتح خان جوانشیر بمحال قپان و مقری و بعضی صادرات آن ایام

در هنگام توقف شاهزاده نایب السلطنه در چمن گلنبر ابو الفتح خان جوانشیر بن ابراهیم خلیل خان مغفور قراباغی را با جمعی بر سر ایلات قراباغ متصله بمحال قپان و مقری که در تصرف او بود روانه کرد که آنان را استمالت و دل گرم بخدمتگذاری دولت ابد اتصال دارد و معدودی سواره شاهسون بیکدلی تعین شدند که بحدود باد کوبه رفته خبری از روسیه بیاورند شبی در عرض راه غفلته با روسیه دچار شدند و ناچار دست بمحاربه برگشادند جنگی مردانه اتفاق افتاد و تمام روسیه را بکشتند سرهای آنان را باد

عراده بدربار فرستادند و از خاقان گیتی ستان انعامی شاهانه یافتند سرکار نایب السلطنه از چمن کلنبر حرکت کرده از راه اردوباد بمشقت بسیار
توپخانه و بنه و اغروق را گذرانیده بمنزل نخجوان نزول فرمود بولکونوک بارون ویردی م اصیصور منجائیل برادرزاده طورمصوف سردار
روسیه با نامه بحضور آمدند مطلب اینکه بعضی از ولایات مملکت ایران از جانب دولت علیه بدولت بهیه روسیه مفوض شود تا در عوض
مملکت ارزنة الروم و بغداد و سرحدات ممالک عثمانیه متصله با ایران بموافقت دولت روس منتقل بدولت ایران گردد و اگر از جانب ایران
ایلچی بروس رود کار مصالحه انجام گیرد اگرچه سخنانی بی‌فروغ بود عریضه او را شاهزاده نایب السلطنه بدرگاه خاقان گیتی ستان فرستاد
و خود از راه نخجوان که تا گنجه دوازده فرسنگ بود نهضت فرمود و چون در بعضی منازل ناچار توقف لازم و وصول و حصول آذوقه صعوبت داشت
و آذوقه چند روزه در بلده نخجوان تدارک و از راه شرور روانه چمن گوگچه و رایات ظفر آیات بدانسو در اهتزاز آمد پیر قلیخان قاجار و حاجی محمد خان
قراگوزلو را با جماعتی از سپاه بانتظام ایلات گنجه مامور فرمود و موکب منصور از آنجا بحرکت درآمده ایلات مذکور بورود پیر قلیخان اطاعت
گزیده روانه حضور والا شدند ولی بولکونوک از استماع این اخبار جمعیت خود را برداشته از میان ایل گنجه فرار کرده نواب نایب
السلطنه امیرخان قاجار را مامور گنجه فرمود و امیر مذکور بورود قرب گنجه چند نفر روسیه را طعمه شمشیر غازیان دلیر ساخته و وضیع و شریف
بخدمت امیرخان آمدند و متعهد گرفتن و سپردن قلعه گنجه شدند و درین اثنا معروض شد که طورمصوف از استماع خبر مراجعت لشکر شاهزاده
نامور محمد علی میرزا و مشغولی فرج الله خان بطالشیه عرصه را خالی گمان کرده با همه سالدات خویش وارد رکن من اعمال گنجه شده بیلدا
نیالسین نیز بدو پیوسته و ولی بولکونوک نیز باو ملحق گردیده و بهیئات مجموعی مستعد مقاتله اند و از تعهد ارامنه گنجه در دادن قلعه
مطلع شده اند کس نزد روسیه گنجه فرستاده همه ارامنه را گرفته مقید و مغلول کرده اند نواب نایب السلطنه با قلیل لشکر رکابی
عزم رزم او فرموده و از کثرت اعدا اندیشه ننموده مهدیقلی خان قاجار قوینلو را بمحارست بنه و اغروق گذاشته خود بحرکت آمد بر سر روسیه
رفته و آن روز تا شب هر دو لشکر بکمین یکدیگر راه پیمودند و شب اراده شبیخون داشتند و صورت نیافت چه که هر دو سپاه رعایت حزم
و احتیاط کرده قراولان مستعد داشتند و بخواب نرفتند علی الصباح طورمصوف دیگر باره از صلح و صلاح سخن بمیان درآورده طورمصوف
بگرجستان بازگشت و شاهزاده بایروان فرمود و از آنجا بتبریز باز آمد چنانکه سابقا اشارت رفت چه این وقایع قبل از رفتن شاهزاده به سراب
و بازگشتن فرج الله خان از طالش وقوع یافته بوده است

ذکر غلبهٔ نواب شاهزاده محمد ولی میرزا بر تراکمهٔ تکه و لقب یافتن بعضی از اعاظم دربار سلطانی و منصوب شدن بمناصب شایسته مانند قائم مقام و معتمد الدوله

سابقا مرقوم افتاده که نواب شاهزاده محمد ولی میرزا والی خراسان حسین خان سردار قاجار قزوینی را بگوشمال و تادیب
و نکال و تعذیب طایفه ترکمانیه تکه و طرف بروانه فرمود و تنبیهی بسزا یافتند و سالی دو پای در دامن ادب فرو کشیدند همانا در زمستان
دیگر باره دست تطاول دراز کردند و پای چپاول باز و شتر دمه از زایر و سایر عرض راه ارض اقدس طوس را چنانکه شیمه و شیوه آن راه زنان
است غارت و اسیر کردند و شی چند از پرده گیان زوار به ترکی بردند آن شاهزاده غیرتمند دلیر که از عهد مهد پرورده بشیر شیر بود از روبا
بازی آن دیو سیرتان اهرمن سریرت برآشفت و سپه بخواند و بر نشست و برق وار براند با مردان مرد بتاختن نسا و ابیورد و ویرانی
درون و برون برونه و مهنه ساخته شد کشش فراز نیامد الا که ماسور و مقهور شد و شی را اندید جز آنکه سر بریده ترکمانان اخال را خال عار بر چهره نهاد
و چون صقر که بر عکه تازد بر دلیران تکه تاخت مع القصه از جمله غنایم او یکصد هزار اغنام نصیب و کسب همراهان رکابش شد و سر سرداران
از تن جدا کرده بفراز رماح باردوی پادشاهی فرستاد و بدین خدمت و همت مطرح تشریف عزت و مطلع نظر رحمت شاهانه شد و جناب میرزا
رضاقلی قدیمی نوائی که منشی الممالک و مقرب حضرت ملک الملوک بود بوزارت والی والاشان خراسان اختصاص یافت و منصب انشای
دیوان اعلی بجناب سیادت مآب مسیری نظیر و فاضل کامل تحریر میرزا عبد الوهاب اصفهانی متخلص بنشاط صاحب گنجینه مفوض گردید و
پیر ازین منصب بسزا و حکم بحق مفتخر و مسرور گشت و جناب حاجی محمد حسینخان اصفهانی امین الدوله و مستوفی الممالک بتفریغ محاسبات عراق
و فارس مامور آمد هم درین ایام و هنگام که افواج دریا امواج سلطانی در سراب چون بحر مواج متموج بودند القاص بیک نامی گرجی
باگروهی از نوادزادگان گرجستان از جانب والی آخسقه و پاشا حق که از توابع گرجستان سرحدات روم است بحضور حضرت شهریار

کامکار آمد اگرچه والی مذکور بحکم توافق مذهب با ولات تفلیس مواصلتی کرده و مثبت چون الکسندر میرزا والی گرجستان در پناه این دولت درآمده بود
انها نیز از متابعت دولت روسیه اظهار ملالتی کرده استمداد و استعدادی منظور داشتند در رعایت و حمایت والی آخسقه بنواب والا
نایب السلطنه اشارتی رفت و القاص مشمول خلعتی خاص شده بازگشت و چون فصل دی قریب و ابر کافور بار زمین را پر توده کافور کرده بود و ایام
صیام نیز در رسید و مسارعت و مسابقه پیشه داشت در دهم رمضان از سراب خراب اردو راه حرکت داده در عین باد و برف و سرمای شکرف
راه معموره ری برگرفتند و برحمت تمام در اواخر همان شهر بشهر طهران درآمدند

ذکر ماموریت صادق خان قاجار از نواب شاهزاده حسینعلی میرزا بمحاربه اعراب و قتل ایشان و تسخیر بستک و جهانگیریه

بستک و جهانگیریه نام دو مقام از بلاد
لارستان فارس است و اهالی آن محال لین از عبدالله خان ولد نصیر خان لاری متوحش شده با عراب وهابی که در بر ساکن بودند متوسل شدند
و بمدلول الاعراب اشد کفراً و نفاقاً آن گروه انبوه بمعاونت اهالی بستک و جهانگیریه برخواستند عبدالله خان بیگلربیگی لارستان شرح حال
بخدمت شاهزاده ستوده خصال حسینعلی میرزا فرمانروای فارس عرضه کرد صادقخان ولد رضاقلیخان قاجار دولو از فارس بسرداری
انصفحات و خمود و قود فتنه انطایفه بدین سوی رفت در حوالی بحرین و قطیف ملاقی شدند صادقخان بمفاد الحرب خدعة هم از آغاز مقابله تدبیر کرده
بازگشت اعراب دلیر شده بمحلی که اردوی و بنه گاه و اعزوق و مطبخ و صندوق بود بریختند و بغارت در آویختند صنادیق شکر و حلوا را شکستند
و بخوردن نشستند و در آن کار با یکدیگر به پیکار درآمدند صادق خان قاجار ناگاه بر سر آنگروه حمله آورد و تمامت انطایفه کثیر الوخامت را عرضه
تیغ بیدریغ کرد بطمع آن شکر و حلوا احدی از آن واهیه و بلوا جان بدر نبرد لمؤلفه عرب گرسنه تری و حلوای شکر تا شکم هست کی از
دادن جان اندیشد　قلاع محکمه بستک و جهانگیریه بدین سهولت از منافقان پرداخته و کار حاکم لار بروفق خاطرخواه ساخته آمد و صادقخان
بجانب شیراز بازگردید میرزا مهدی فرستاده دولت ایران و امین الدوله که بسند رفته بود با میر غلامعلی باز آمد و تحف و هدایا آورد و معززاً
بسند بازشد و چون رای ملک آرای شهریاری بساختن بعضی قلاع متینه و حصون رزینه مصمم گشته بود جناب میرزا عیسی فراهانی وزیر نواب
مستطاب نایب السلطنه العلیه را از تبریز بحضور خواند و میرزا حسن فرزند ارجمند وی را بوزارت آذربایجان و قراباغ و اردبیل و طوالش حصاری
منیع و قلعه های رفیع بنیاد نهد و بآلات حرب و آذوقه مفرط مشحون دارد و درین اوقات که میرزا محمد شفیع مازندرانی لقب صدارت عظمی داشت
میرزا بزرگ فراهانی را بنیابت وی لایق نمود و بقایم مقام صدر اعظم ملقب شد و جناب میرزا عبدالوهاب منشی الممالک را معتمد الدوله
لقب عطا رفت و قایم مقام بآذربایجان و پادشاه والامقام بزیارت معصومه قم عزیمت گزید و در اواخر ذیحجه بدار السلطنه عطف عنان
فرمود

مقرر فرمود که در دو ماه دولت میرزا بزرگ مذکور آذربایجان داده که در بلاد م

ذکر نهضت موکب شاهنشاهی بچمن سلطانیه و مامور شدن نواب شاهزاده علی خان و دیگران باطراف

در بیست و هفتم ربیع الثانی خاقان گیتی ستان بعد از نوروز سلطانی با سپاه بیکرانه بچمن سلطانیه نهضت
فرمود طور مصوف سردار بهیه روس یولکونوک باران ویردی را بخدمت نایب السلطنه فرستاده اظهار قرار مصالحه داده و ضمناً خواهش
دیدار و گفتار جناب صدر اعظم را نمود و مقرر شد که قایم مقام صدارت جناب میرزا عیسی با طور مصوف ملاقات و مقالات کنند اگرچه در
عسکران یکدیگر را دریافتند مصالحه و معاهده معاقده نیافت و از یکدیگر بازگشتند و هم از دو سوی بنیاد خلاف قوی گردید و تیغهای بران
از غلاف سرکشی کرد و ایلات گنجه و قراباغ بمساعی جمیله امیران قپسلا ابوالفتح خان جوانشیر و سعی اوغورلو خان بن جواد خان گنجه و پیرقلیخان شاهسون
کوچیده و درین سوی رود ارس نزول کردند و ایل آیرملوی گنجه نیز بمحال شرور و نخجوان آمدند و بحکم خسرو با داد و دین نواب علیخان شاهزاده
برادر صلبی و بطنی نایب السلطنه العلیه العالیه از چمن سلطانیه بدفع روسیه پنبک و آباران مامور شد و اسمعیل خان دامغانی و برادرش
ذوالفقار خان و مطلب خان با چاکران سمنانی و سواران مافی و خواجه وند و عبدالملکی در رکاب ظفر کردار التزام یافتند و بعد از وصول بمحال پنبک
و آباران با بنیارال یارت بکین روسی مستحفظ آن امکنه محاربتی رفت و غالب گردید تا نزدیکی قراباغ و محال گنجه تاخته و بسیاری از ایلات آن نواحی را
راجع ساخته با سر و اختر مه با بر دوان باز آمد و در وقتی که چمن اوجان مضرب خیام عساکر پیروزی مآثر بود بحضور حضرت خاقان جلالت نشان
شرفیاب شد و از جمله وقایع اینکه چون در سنه یکهزار و دویست و بیست و چهار خبر سفارت جان ملکم بهادر از جانب هندوستان رسید
و سر هرفرد جنس بارونت سفیر بزرگ دولت بهیه انگلیس از لندن چنانکه گذشت در مستقر سلطنت حضور داشت و حاجی میرزا ابوالحسن خان

میشرانی

شیرازی مأمور بلندن شد و چون هنوز از سفیر ایران خبری نرسیده بود ملکم صاحب وارد بوشهر شد و محراب خان کشیکلوی افشار بمهمانداری او مأمور گردید
لهذا در پانزدهم جمادی الاولی ملکم بهادر و چند تن از کرسی نشینان یعنی نایب و داکتر و مترجم و مستر کرشط و مستر لزی و توپخانه و گلوله و دیگر آلات
در چمن سلطانیه شرف حضور حضرت سلطان ایران دریافتند و مشمول عنایات بی غایات شدند و هدایا و تحف ایشان از نظر انور
گذشت و فیمابین او و ایلچی بزرگ دولت ملاقاتی بی اکراه و اتضاد دست داد هم درین میان عریضه سفیر ایران در رسید که کارگذاران
دولت بهیه انگلیس سر هرفرد جنس بارونت را از جانب دولت ممضی داشته اند و ملکم بهادر را امر مراجعت فرموده اند مع هذا حضرت پادشاه
جمجاه ایران فتحعلی شاه جان ملکم بهادر را خورسند و خوشنود از راه مراغه و بغداد بهندوستان روانه داشت و از سلطانیه باوجان
توجه فرمود

ذکر سرداری ابراهیم خان قاجار بقراباغ و مراجعت و بنیاد واقعه قتل سلیمان پاشای وزیر بغداد و ایالت عبدالله پاشا

هم در چمن اوجان فرستاده لگزیه داغستان و شیخعلی خان قبه و مصطفی خان
شیروانی با اظهار ندامت باردوی شاهنشاهی آمدند و سلیمان خان شکی و حسینقلی خان بادکوبه بمرافقت و موافقت آنان استدعای سرداری
بجهة محافظت کنار رود کر و انعام بخواهی برای شیخعلی خان قبه کردند که سلیم خان زاده شکی مستقل کند و جمعیتی از لگزیه را بمقاتله و مضاربه بارد روسیه استعداد
و استجماع دهد ابراهیم خان قاجار بسرداری مأمور و وجهی نقد نیز برای شیخعلی خان مرسول شد چون از تعهدات او اثری بظهور نرسید و معلوم شد
که حیلتی کرده و دیناری چند اخذ نموده سردار مذکور بچپاول ایلات قراباغ پرداخت و باردوی بزرگ شهریار ترک رجوع کرد و از وقایع عراق عرب
و دار السلام بغداد معروض گردید که چون امنای دولت عثمانی سلیمان پاشای حاکم بغداد را مایل بطرف دولت علیه حضرت خاقانی دیدند
او را با یوسف پاشا را بوزارت بغداد فرستادند و او بی نیل مرام راجع و از حکومت ارزنة الروم که سابقا داشت نیز معزول شد پس از آن حالتی افندی
ملک الکتاب را با خلال امر سلیمان پاشا روانه بغداد کردند که پاشایان موصل و کرکوک را بر او براغالیده و بشورانیده استقلال او را با هیچکار
تبدیل و تحویل دهند چون چنین نشد افندی بعزم بازگشت از بغداد بدر آمده در سلیمانیه با عبد الرحمن پاشای بابان موافقت جست و طرح
نامه نگاری و فتنه شعاری کرد تا اعراب با همین سیرت اعراب برگرد سلیمان پاشا بغیاد شورش و یورش کردند و وی نامه فرستاده شاه
پاسخ نیافت و از دار السلام برون تاخته مغلوبا بخانه یکی از مشایخ اعراب رفت و بیچاره ندانست ع کان سیه کاسه در اول بکشد مهمان را
آن عرب ناجوانمرد مهمان کش او را بقتل آورد و عبد الرحمن پاشا در اوایل رجب وارد بغداد شد و بمواضعه حالتی افندی عبدالله آقا
نامی از کرجیه را بایالت آن ولایت مخصوص کرد و احمد چلبی از جانب عبدالله پاشا عریضه و پیشکش بحضور حضرت شاهنشاه ایران آورده فرمان
ایالت بنام پاشای مذکور مرقوم و مسطور گردید و میرزا صادق مروزی که باصلاح ذات البین رفته بود در کرمانشاهان از قتل سلیمان پاشا
مستحضر شد ناچار بازگشت و چون هوای چمن اوجان از حد اعتدال بانحراف گرائید موکب فیروزی کوکب سلطانی در غره شوال از آن چمن نهضت
کرد و در اواخر شهر مذکور بدار الملک رونق بهار و زینت گلزار داد

ذکر شبیخون روسیه بر حسینقلیخان سردار ایروان و فرار او و مراجعت او و شبیخون بکینا روسیه و هزیمت روسیه و فتوحات دیگر

طور مصوف سردار روسیه
بمیانه تفلیس و پاشاچوق رفته سلیمان خان والی گرجستان را بهانه اصلاح خواسته قصد خود و حبس او کرد و او در مجلس شراب تفرس این معنی کرده بهانه
بیرون شده بپاشاچوق رفت و کس نزد امنای دولت علیه عالیه فرستاده استمداد حسینخان سردار ایروان بر حسب امر اعلی بتقویت و اعانت او
روان شد و روز دیگر روز دو باخسقه بعضی از نادادان کاریتیل و قراقلخان که از روسیه بر بودند نزد سردار آمده مستدعی شدند که لوان میرزای
والی زاده گرجستان را که همراه او بود با خود ببرند و او از طوایف کاریتیل و اوس و قراقلخان احتشادی کرده مبارزات بظهور آورده و سلیمان
پاشای والی پاشاچوق نیز باعانت سردار بسیاری از روسیه را از آن بلاد اخراج و الا یک قلعه زیاده در تصرف آنگروه نبود سردار با طمینان اینکه
شریف پاشا سر عسکر آخسقه قراول و جاسوس فیمابین سپاه ایران و روس گماشته غفلت ورزید شبی روسیه بر سر سردار تاختند و جمعیت
او را متفرق ساختند و سردار از اردو بدر آمده روسیه داخل شدند و بیغما و تاراج دست برگشادند میرزا علی نقی خان فندرسکی استرابادی محاربه
عظیم و بسیاری از روسیه بقتل و اسیر در آورد و سردار بخدمت سرکار نواب شاهزاده آمده دیگر باره احتشادی کرده بتلافی مافات و قصد
مکافات در بیست و سیوم صیام بجانب کلیسای نبک که مجمع و مکمن روسیه بود بازگشت محمد بیک قاجار افشار سرهنگ و قاسم خان

بدولت علیه ایران فرستاده

هزار چریک مازندرانی سرکردهٔ غلام تفنگچیان بهمراه وی بودند و در آن سفر دلیریها نمودند علی الجمله در یک شبانروز بیست و هشت فرسنگ مسافت
در میانهٔ برف و یخ و سرما پیاده طی کردند در هشت فرسنگی سنگر نظام خود را انتظام داده دو ساعت قبل از طلوع صبح بسنگر حاجی قرا رسیدند
و پنجنفر از مخبران سرباز را بخبرگیری اردوی روسیه فرستاده دو نفر صالدات را از خارج اردو گرفته نزد سردار آوردند و بهمان دم سپاه اسلام
بر سر روسیه رفتند و جنگ در انداختند و داخل سنگر شدند و روسیه را در میان گرفته و بسیاری بقتل آوردند و همه سنگرها را بگرفتند و
قرای ارامنه که قریب سنگر وار دو بودند مسخر نمودند و بقتل و غارت پرداختند و توپهای آنان را بشکستند و دواب و اغنام ارامنه را بغارت
بردند و مظفر و منصور باز گشتند و وارد حضور نواب نایب السلطنه شدند و شرح این فتوحات در دار السلطنهٔ ری بسمع حضرت خاقان قاجار
رسید و شاهنشاه عدالت پناه درین ایام بکاشان و اصفهان توجه فرمود و یکصد هزار تومان نقد از اصل مالیات بتخفیف رعایا مبذول داشتند
و در سه شنبه بیست و دویم شهر صفر در سال هزار و دویست و بیست و شش بدار الخلافهٔ ری مراجعت گزین گردیده برآسودند و در آغاز نهال صادق
خان قاجار از جانب نواب حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس بمنازعهٔ طایفهٔ ضالهٔ وهابیه مامور شد تبیین این اشارت آنکه طایفهٔ اعراب وهابیه رفته
رفته در بحرین که از اجزای فارس است تصرف و تسلط پیدا کردند و گاه گاه در حوالی بندر مسقط که آن نیز در دست اعراب خوارج و باج
گذار فرمانفرمای فارس بوده و میباشند بغارت می آمدند صید سعید خان و صید سلطان امام مسقط شرح واقعه بفرمانفرمای فارس معروض
داشتند لهذا صادق خان سردار و بمسقط رفته از آنجا با جمعیت اعراب به بر نجد تاخته بحوالی درعیه دار الملک مشایخ وهابیه رفته از جانب
سعود نام مسعود محمد بن سیف و سیف بن مالک که دو سردار دلیر بودند بمقابلهٔ صادق خان آمدند رزمی گران رفت و از خون اعراب بر نجد
ساحت بدخشان شد و سرداران مجروح و زخمدار فرار کردند و سردار قاجار نصرت یافت و برخصت اقتلوا المشرکین کافةً کافهٔ آن مشرکان
عرضهٔ صمصام خونخوار شدند و غالب اماکن و مساکن آنان سوخته و افروخته گردید و سردار قاجار بمسقط آمده از آنجا با تحف و هدایای امام مسقط
صید سعید سلطان بشیراز برگشت و مورد الطاف نواب فرمانفرما گردید

ذکر وصول فرستادهٔ سلطان محمود خان از اسلامبول و جشن عروسی شاهزاده آزادهٔ نواب عبدالله میرزای دارا و نواب شیخعلی میرزا در سلطانیه

چون بواسطهٔ بغداد و تخالف حکام و وزرای جوار قریب بدان رسید که فیمابین دولت سنیهٔ عثمانیه و دولت علیهٔ قاجاریه نقاری روی دهد
لهذا از جانب سلطان محمود خان ولد سلطان عبدالحمید خان عبدالوهاب افندی و شاکر افندی و حیرت افندی برسالت و سفارت
آمدند و در شهر ربیع الثانی بطهران وارد و در خانهٔ جناب میرزا شفیع صدر اعظم مسکن کردند و بهنگام حضور نامه و هدایای خواندگار را
بطرزی شایسته بگذرانیدند و اظهار مواحدت کردند و ضمناً از فتنه انگیزی عبدالرحمن پاشا شکایتی راندند و پاسخ دولتی بر این مقرر شد که
باید تعیین پاشایان شهرزور برخصت و صوابدید امنای دولت ایران باشد و وزیر بغداد نیز مردی بیغرض و سلیم النفس و مصلح تا مسافرین و
مجاورین مشاهد مقدسه در ذهاب و ایاب و سکون و حرکت مرفه و آسوده خاطر باشند و هرگاه اختلافی از پاشایان مذکوره صدور یابد
عهد موافقت نپاید و سفیر مذکور به تبریز و خدمت نواب نایب السلطنه مامور شد و روز شنبه نهم جمادی الاولی موکب پادشاه غازی قاجار
با جهان جهان لشکر جرار روانهٔ چمن سلطانیه گردید و اسمعیل خان سردار دیگرباره بجانب آذربایجان روان آمد در چمن سلطانیه که هم معسکر اهل
رزم و هم مجلس ارباب بزم را شایسته است سور و سروری مهیا گردید و عیشی مهنا رفت و از تمام بلاد ایران ارباب طرب در آنجا طلب
کرده بودند لهذا اجتماعی شگرف روی داد شبها چراغان داغ رشک در دل سپهر هشتم نهادند و روزها بانواع ملاهی و اغانی ناهید را
شرمسار میکردند مع القصه طوی بزرگ رفت و جشنی بدیع آراسته شد و صبیهٔ محترمهٔ امیر کبیر سلیمان خان اعتضاد الدوله قاجار مغفور را
بعقد نکاح نواب شاهزاده آزاده عبدالله میرزا متخلص بدارا حکمران خمسه و زنجان و صبیهٔ امیر میرزا محمد خان دوالوی قاجار را بنواب شاهزاده
شیخعلی میرزا حکمران ملایر و تویسرکان در آوردند نیرین و سعدین در دو برج مقابله و مقارنه کردند

ذکر فتوحات خراسان بدولت نواب شاهزاده محمد ولی میرزا و تسخیر شهر مرو و کوه سرخس بدست شاهزاده محمد علی میرزا

در واقعات سنهٔ هزار و دویست و بیست و دو مرقوم افتاد که محمد خان نایب و سردار خراسان نواب فیروز الدین میرزا والی هرات را
بهزیمت راند و صوفی اسلام و جمعی را به تیغ بگذرانید و هرات را محاصره کرد و متوجهات دو ساله را از فیروز الدین میرزا دریافت نمود و این قرار

استمرار

استقرار یافت چون درین ایام فیروز الدین میرزا در دادن وجوه دیوانی و پیشکش سلطانی تهاون و تسامح پیشه کرد باجازه حضرت خاقان گیتی ستان شاهزاده والاتبار نواب محمد ولی میرزا والی خراسان در سه شنبه بیست و هشتم جمادی الثانی با سواران دلیر و جوانان شهرگیر از اکراد و اعراب و اتراک راه هرات برگرفت و در محل پل نقره سه فرسنگی هرات در کمال شوکت و حشمت اردو زد و سواران تاختند و تاراج اطراف هرات دست برآوردند و فیروز الدین میرزا چون ماهی در شبکه اضطراب طپش آغاز کرد و شفعا و وسایط از خوانین بزرگ خراسان در خدمت شاهزاده عظیم الشان برانگیخت و ملک حسین میرزا پسر خود را با پیشکش و ساوری و وجوه مالیات ماضیه هرات بیرون فرستاد لهذا باستدعای خوانین پذیرفته شد و شاهزاده والاتبار مراجعت بایل آمد و شرح وقایع در چمن سلطانیه معروض رای سلطان کامکار قاجار افتاد و چون عبدالرحمن پاشای بابان که بحمایت دولت پادشاه ایران در شهرزور ولایت یافته بود بتحریک حالتی افندی ملک الکتاب دولت عثمانیه با سلیمان پاشای وزیر بغداد که پرورده دولت شهریار ایران بود چنانکه گذشت غدر نمود و بعد از هلاک وی کوی و حریر را بحیله و خدیعه بر شهرزور بیفزود خالد پاشا بنی عم خود را در زهاب و محمود آقا پسر خویش را در کوی و حریر و احمد آقا برادرش را در قلعه سردشت که رأس الحد بابان است بنشاند و با امان الله خان والی کردستان نقض عهد آغازید لهذا بحکم حضرت شهریاری مقرر آمد که نواب نایب السلطنة العلیة العالیه احمد خان مقدم بیگلربیگی مراغه و بداق خان حاکم ساوجبلاغ مکری را از راه سامان بلباس با سپاهی کثیر البطش و الباس روانه کند و نوروز خان قاجار سالار بار از راه سردشت بر سر برادرش مامور گشت و امیر کبیر ظهیر الدوله محمد قاسم خان بن سلیمان خان بن محمد خان بن اسکندر خان قاجار قوینلو که اباً عن جد بشهامت و فخامت معروف و بمصاهرت خاقان اعظم نیز موصوف بود با امیرزادگان دلیر ابراهیم خان و محمد حسن خان فرزندان امیر جان محمد خان قاجار دولو و فرج الله خان نسقچی باشی افشار آدخلو و یوسف خان گرجی سپهدار عراق و نصر الله خان قراگوزلوی همدانی مامور شدند که برکاب ظفر مآب نواب شاهزاده اکبر جلادت سیر محمد علی میرزای والی کرمانشهان و لرستان و عربستان و خوزستان بپیوندند و باتفاق امان الله خان اردلانی والی کردستان از راه زهاب بشهرزور عبور کنند و این عساکر بیکران در دوشنبه دوازدهم رجب از سلطانیه چون بحر مواج بجنبش و حرکت درآمدند و از اطراف روانه شدند بعد از وصول بدار الدوله کرمانشهان نواب دولتشاه محمد علی میرزا نهضت فرموده در غره شهر شعبان ساحت زهاب مضرب خیام خورشید قباب گردید لمؤلفه

همه دشت پر مرکب و مرد بود   رخ مهر از بیم شان زرد بود
ز بس خیمه در خیمه در دشت و کوه   زمین گشته در زیر لشکر ستوه

خالد پاشا خود را غریق لجه بحر فنا دید یک پسر عبدالرحمن پاشا که در آنجا بود برداشته باردوی والا التجا آورد با جمعیت اکراد بابان برسم قراولی و یزک در پیشاپیش جنود نامعدود تازان و شتابان همی رفت سپاه دولتشاه والاجاه از زهاب حرکت کرده در کنار رود سیروان فرود آمدند و پس از روزی دو سه قصد شهرزور تصمیم یافت از سوی دیگر نوروز خان حاجب بار و ایشیک آقاسی درگاه شاهنشاه قاجار غارت کنان بسردشت آمد احمد برادر عبدالرحمن هزیمت گزیده بدر رفت عبدالرحمن مشوش شده در شهرزور تاب درنگ نیاورده بکوی و حریر گریخت نواب شاهزاده محمد علی میرزا ملقب بدولتشاه بشهرزور وارد و از قفای عبدالرحمن چون سیلاب خانه کن کوه افکن بکوی و حریر روی کرد قلعه کوی را محاصره فرمود گفتی کوی مانند گوی در خم چوگان محاط یافته و سپاه مانند بحر محیط برگرد آن باره احاطه کرده اند توپهای تنین تن کوه شکن را بگرداگرد آن قلعه فرو چیدند و بر جدار حصار بربستند از شعله زنی قلعه شکنی آتش در نهاد قلعگیان درافکند و خرمن ثبات ایشان یکباره سوخته شد عبدالرحمن شمشیر در گردن افکنده شرمسار از قلعه کوی باردوی روی نهاد و از آب دیده خاک راه را گل کرد و بتاج و هاج پادشاه عهد و سوگند داده مستدعی جان بخشی گردید ما یعرف و ما یملک خود را بنعل بهای مرکب خاصه شاهزاده آزاده فرو ریخت زنان و فرزندان خود را برسم نوا و گروگان در رکاب نصرت مآب روانه دار الدوله کرمانشهان نمود و خود دیگر باره بحکم دولتشاه بحکومت شهرزور و کوی و حریر مفتخر و منصوب گردید و رایت ظفر آیت دولتشاه والاجاه بجانب دار الدوله کرمانشاهان نهضت و ایاب جست و اردوی بزرگ شاهنشاهی از سلطانیه بدار السلطنه روی کردند روزی چند در چمن کمال آباد کرج بمهمان میرزا محمد شفیع صدر اعظم و پس از آن در ششم شوال بدولت و اقبال بقریه کن دو فرسنگی شهر طهران نزول اجلال اتفاق افتاد و در جمعه سیم شهر مذکور بشهر مذکور درآمدند

ذکر مراجعت حاجی میرزا ابو الحسن خان سفیر دولت علیه ایران باتفاق ایلچی انگلیس سر گور اوزلی بارونت بجانب ایران و طوفانی شدن کشتی ایشان در بحر محیط و افتادن بحوالی ملک برازیل

ذکر حال سفیر ایران که بسفارت انگلستان از ممالک پرتکس و باز گشتن بسواحل و بنادر عمان و رسیدن بطهران

حاجی میرزا ابوالحسن خان سفیر دولت علیه ایران که در هزار و دویست و بیست و چهار مأمور شده بود در اینسال باز آمد و سر گور اوزلی بارونت ایلچی بزرگ دولت بهیه انگلیسیه بمرافقت او روانه ایران شد و سر گور اوزلی سابقاً چندی در ولایت لکهنو در نزد جناب آصف الدوله وزیر هند که از اسخیای دوران بوده وکالت داشته علی الجمله سفیرین مذکورین در اواسط بحر عمان درآمدند و باد مخالف زمام سفینه را از اختیار کپتان کشتی بان در ربوده وقتی خبردار شدند که بجانب ملک امریکا مشهور به ینکی دنیا رسیده بودند و بمدد کشتیهای کوچک بساحل آمده مقیم شدند و در حوالی دریا شهری است بندرگاه ریخنرو نام از مملکت برازیل و در تصرف پادشاه پرتکیس است و او از بیم ناپلیون امپراطور فرانسه بدین شهر فرار کرده بود و پناه بدینجا آورده و از حال سفیرین دولتین اطلاع یافته ایشان را با تکریمی شایسته بشهر ریخنرو آورده روزی چند میهمانی کرد و از اتفاقات عجیبه در آن ایام ماری را صید کرده بجهة غرابت بنظر پادشاه مذکور رسانیدند که سیزده ذرع طول قامت و قریب یک ذرع سطبری عرض داشت کردن ماری بود لهذا پوست آن را کنده و پوست آن بضخامت جلد گاو است و آن را باتفاق سفیرین روانه ایران نمود و هنوز آن پوست در صندوقخانه مبارکه دولت علیه ایرانیه موجود و مشهود است علی ای حال چون خبر ورود میرزا ابوالحسن خان و سر گور اوزلی به بنادر فارس رسید از جانب حضرت خاقانی مستوفی الثانی میرزا محمد زکی نوری مازندرانی بمهمانداری رفت و در بندر ابوشهر سفرا را ملاقات نمود و در پنجشنبه هشتم شهر شوال اینسال وارد شهر طهران شدند و در روز ورود محمد علی خان کاشانی وزیر نواب شاهزاده آزاده علیخان حاکم طهران و در استقبال کردند و در سرای جناب حاجی محمد حسینخان امین الدوله وزیر استیفای ممالک منزل گزیدند و این سفیر بی نظیر دولت بهیه انگلیس کمال فطانت و متانت داشته بلغات مختلفه عربی و فارسی و انگلیسی و ترکی و فرانساوی و روسی و هندی تکلم کردی و خطوط این السنه را نگاشتی استحضاری کامل از تواریخ عالم داشتی در نشر علوم غریبه و بسط فنون عجیبه وحید و مجلس آرای عظیم بودی در جمعه بیستم شوال در عمارت شاهانه گلستان شرف حضور پادشاه سکندر حشمت سلیمان شوکت سلطان فتحعلی شاه قاجار را دریافت نامه مودت ختامه پادشاه انگلستان را در آن گلستان با قطعه الماس پربها که بوزن بیست و پنج قیراط و بها بیست و پنج هزار تومان ارزیدی از حضور گذرانید هم در مجلس نخست از بیان شیرین و سخنان دلپذیر و نکات حکیمانه دل پادشاه را بخود مایل کرد و نظری خاص اظهار حقارت ارمغان خود کرد که خسرو نکته دان دانا شناس فصاحت بغیاس بلفظ مبارک فرمود که اگرچه هدیه دوستان در نظر دوستی مطلوب ولی آورنده هدیه از هدیه زیاده تر مرغوب اتفاق افتاده سفیر مذکور در ادای شکرگذاری از این توجه خاص داد بلاغت و فصاحت داد و حاضران انگشت حسرت بر لب نهادند مع القصه پس از روزی چند زوجه اش باتفاق حاجی میرزا علیرضا خلف حاجی ابراهیم خان شیرازی وزیر سابق بحرمخانه اندرونی بمهمانی رفت و بانوی حرم سرای خسروی و مشکوی شهریاری اغنی صبیه مرضیه محترمه امیر ابراهیم خلیل خان جوانشیر با او تلطفی بزرگانه کرد و او را خوشنود باز گردانید و خاتون ایلچی بزرگ مذکور یعنی سر گور اوزلی بارونت عنبرچه الماس که مبلغ بیست و چهار هزار باجقلی بها داشت ببانوی حرم محترم مستوره مشهوره معروف بآقای مطلق پیشکش و تعارف نمود و امرای دربار سلطنت کمال میل و انس با سفیر مذکور بهم رسانیدند و او را مکرر بطویهای دلکش و میزبانیهای خوش دعوت نمودند و برحسب امر شاهنشاه آفاق در حوالی دروازه عراق مشهور بدروازه عبد العظیم عمارت و باغی خوش ساخت و اوضاع سفرای متوقفین دار السلطنه را بآئینی شایسته در آن عمارت مهیا کرد و وجه مقرری مددی را از روز ورود سر هرفرد جنس بارونت تا یکسال از آن پس که سه سال تمام بود یک کرور و یکصد هزار تومان تحویل و تسلیم نمود و سی هزار قبضه تفنگ انگلیسی و بیست عراده توپ و چهل عراده قورخانه کش و سی نفر معلم و مهندس بجهة تعلیم قوانین نظامیه و رزمیه و عهدنامه مفصل مابین دولتین علیتین نگاشته آمد و مشتمل از بیش مقامات وداد و مراتب اتحاد فیمابین بظهور رسید و ریپوست و سر هرفرد جنس بارونت سفیر سابق چون از عهده عهد خود بر آمد بدلخواه خویش عزیمت مراجعت بلندن کرد و از طرف اسلامبول مراجعت گزید

ذکر محاربه سلطان بود و غلبه سپاه اسلام بر ضلالت روسیه و ورود ایشان بدار السلطنه طهران و حضور خاقان

اگرچه مزاج شاهزاده بلند همت والا نهمت نایب السلطنه العلیه العالیه در این زمستان علیل بود بجانب ایروان و نخجوان مسافرت گزید سواری

باخت محال معاذ برده بر کشاط و مقری روانه کرده جنگهای دلیرانه روی داد گروهی از روسیه و ارامنه اخذ و کشته شدند و ایلات جوان قربان
و جبرئیل لو را از آن سرحدات کوچانیده در نخجوان و قراباغ و ایروان سکنی دادند جعفر قلیخان نبیره ابراهیم خلیل خان قراباغی که در دست
روسیه اسیر و اراده بردن تفلیس و فرستادن بسیبر درباره او داشتند بر اسبی برنشانده بودند و زمام در دست صالداتی سپرده که او را
بتفلیس برده از آنجا بسیبر منزل دهند چون از قرب جوار شاهزاده والاتبار اطلاع یافت هنگام عبور از معبر رود ترتر زمام اسب خود را
که در دست صالدات بود بریده و مانند باد صرصر از رود ترتر اسب برانگیخته و یال اسب را گرفته خود را بمیان ایل جبرئیل لو رسانید ایشان را
کوچانیده بولایت قراجه داغ آورد و الحق جلادتی عظیم کرد نواب نایب السلطنه حکومت قراجه داغ را بعلاوه چهار هزار تومان مواجب نقد در
وجه او برقرار داشت و خود همه جا منزل بمنزل عازم قراباغ و در سه فرسنگی محل سلطان بود نزول فرمود و ینارال مرکز سردار روسیه که بهمان
طور مصوف باز آمده بود و سه هزار نفر صالدات با توپخانه و آذوقه کامل بدانجا فرستاده داشت سنگری بسته نشسته بودند نواب اشرف
والا علی الصباح با توپخانه و سرباز از سه فرسنگی حرکت و بر سر آنها آمده امر بیورش فرمود مستر لنیسن توپچی باشی انگلیس توپهای انگلیسی را بر سنگر
روسیه بست و توپ و عراده ها را از هم فرو شکست صالدات بسنگر گریختند و سربازان ایرانی نیزه پیش کرده بر سر سنگر راندند و جمعی از
صالدات و یکنفر مایور و چند تن کپیتان و افیچال و افیسر و سرژند بقتل در آمدند و ینارال نیز زخمدار شده و زنده اسیر آمد و امارات ضعف و قصور
و علامات عجز و فتور از حالات بقایای صالدات روسیه استنباط رفت و دو علم سفید برپای کردند و محقق شد که طالب امانند جناب
قایم مقام صدارت عظمی باستمالت آنها توجه کرده بقانون آداب خود کلاه برگرفتند و جناب معظم الیه بر اطمینان امان داده بالکلیه را
بخدمت نایب السلطنه آورده و ایشان هشتصد و بیست نفر صالدات و دو عراده توپ و دو شقه علم سفید که علامت خاصه دولت
روسیه است با نشانهای یوربزرگ و بتمامت تفنگ و اسلحه و قورخانه و کپیتان و مهندس و افیچال بودند و اینها را روانه دار الخلافه طهران
نمودند و بهمین اوضاع و ترتیب بطهران وارد شدند و پادشاه جمجاه در عمارت فوقانی کریاس دیوانخانه سلطانی بسلام عام برنشسته آن
فوج را وارد کرده بحضور پادشاه جمجاه آورده عریضه حضرت نایب السلطنه ولیعهد دولت ابد مهد را جناب امام الکتاب میرزا عبد الوهاب
نشاط ملقب بمعتمد الدوله در میان فسیح به بیانی فصیح خواندن گرفت و کل الجماعت که در عرض راه بزحمت مجاعت گرفتار و برناقه فاقه سوار
بودند بحاجی محمد حسینخان امین الدوله که خوانسالار اسخیای عرب و عجم بود و طیره ده ارواح معن و حاتم سپرده آمدند و چند روز بشکر نعمتهای
بی انتهای الهی و شکر انعام و اطعام حضرت ظل اللهی پرداختند و مبلغ دویست هزار تومان نقد با اسرای مذکور روانه نزد نواب نایب السلطنه
شد و بسیاری از این فوج مسلمان شدند و بفوج ینکی مسلمان مشهور و معروف آمدند و عبد الله خان قاجار که در زمان ابراهیم خلیل خان
نزد وی رفته گرفتار روسیه بود در این اوقات ینارال مرکز سردار روسیه او را از کنجه رها کرده روانه نزد شاهزاده نمود و عریضه نگاشته اظهار
مصالحه کرده هم در این سال معزول شد و ینارال ردیشجوف بسرداری قفقاز و تفلیس و آذربایجان آمد هم در این اوقات احمد خان مقدم
حاکم مراغه و عسکر خان افشار ارومی بامر نایب السلطنة العلیة العالیة بتنبیه طایفه بلباس مامور شدند و گوشمالی بلیغ بدانها دادند و اهالی
سلدوز و صاین قلعه از تعدیات بلباس آسوده شدند و از جمله اتفاقات این سال آنکه چوپانی در دامنه کوه سجاس بود و خمسه موشی دید
که مهره سپید چند از ثقبه بیرون آورد و پس از بروز و تفتیش حاکم نواب شاهزاده عبد الله میرزا حاکم آن ولایت و شکافتن آن محل دسته خنجری و حقه
و کمری مرصع و جامی طلا و موئی چند مختلف اللون بدست آمد ارباب دانش در تواریخ را تفرس رفت که همانا مزار ارغون خان مغول بوده
چون سلاطین وارث سلاطین آن فتنه را بخزینه پادشاه ایران نقل کرده بنهادند هم در این سال سلیمان میرزا و فتح الله میرزا و ملک منصور میرزا
و بهمن میرزا از کتم عدم بعرصه وجود قدم نهادند و در همه سال خاقان بیهمال را از ایزد متعال فرزندان متعدد موهبت میرفت چنانکه در محل خود تعداد
آنان معین خواهد شد و بنام سلیمان میرزا عمارت و قلعه سلیمانیه در حوالی رود کرج در این سال بنیاد نهاده آمد

ذکر نهضت پادشاه اسلام بسلطانیه و مامور شدن سپاه کینه خواه بلنگران و قتل میر مصطفی خان طالش و محاربه با روسیه

حضرت خاقان کامکار سر گور اوزلی بارونت ایلچی دولت بهیه انگلیس را بجهة قرار و مدار کارها روانه تبریز فرمودند و میرزا ابو الحسن خان
شیرازی نیز بهمراهی وی مامور داشتند و موکب همایون شهریاری با لشکری بیحد و حصر بکنار رود کرج نزول گزید و فرمایش اتمام سلیمانیه

بحاجی محمد حسینخان اصفهانی امین الدوله رفت و از جانب او میرزا ابوالقاسم اصفهانی نایب کاشان متصدی آن خدمت گردید و دسته
تفنگچیان جاجرمی بسکونت و حراست سلیمانیه با کوچ و خانه مامور شدند و در دوشنبه دوازدهم جمادی الاخری وارد چمن برلاله و چمن
سلطانیه شد و در این اوان معروض شد که مصطفی خان طالش دیگرباره متوسل بسردار روسیه است اسمعیل خان قاجار شامبیاتی و
عبدالله خان ارجمندی سرکرده هزاره فیروزکوهی در اواخر رجب بجانب ولایت گیلان حرکت کردند و جناب نایب السلطنه در جنب
قلعه لنکران طالش سنگری متین ساختن فرمود و فوجی از سربازان رکابی و آذربایجانی بمحافظت آن سنگر مامور شدند صادق خان
قاجار عزالدینلو و محمدخان سرهنگ ایروانی و جعفرقلی خان ولد میرزا محمدخان لاریجانی را با سه عراده توپ بحفظ سنگر لنکران مامور و پیر
قلیخان شامبیاتی و عسکرخان افشار ارومی و علیخان شاطرباشی نوری و میرزا احمد سرهنگ کاشانی برادرزاده فتحعلی خان ملک الشعرا
با سپاهی آذربایجانی بمحارست قلعه ارکوان نامزد فرمودند و بهر یک تاکیدات در حفظ قلعه و سنگر و استحضار از کار اعدا رفت و رفتن

نواب شاهزاده محمدعلی میرزا و امیر محمدقاسم خان ظهیرالدوله بتسخیر بغداد و گوشمال عبدالله پاشا

سابقا معروض شد که نواب شاهزاده والاتبار محمدعلی میرزا حکمران دارالدوله کرمانشهان ملقب بدولتشاه بعد از غلبه بر عبدالرحمن پاشا او را
بحکومت شهرزور استقلال داد امنای دولت عثمانیه مآل این کار را مایه اختلال امر صفحات بغداد شمردند حکمی بعبدالله پاشای وزیر بغداد
در قتل او صادر شد و عبدالله پاشا با سپاهی بیکران بر سر عبدالرحمن پاشا آمد و در محل موسوم بدلو عباس تلاقی طرفین دست داد
عبدالرحمن منهزما فرار و بکرمانشاهان آمد و وزیر بغداد شهرزور را بخالد پاشا ابن عم او واگذاشته ببغداد برگشت و اسمعیل آغای حاکم اربل
با عریضه اظهار معذرت بدربار معدلت مدار شاهنشاه قاجار فرستاده و در سلطانیه باردو آمده جوابی دلخواه نشنید بی نیل مرام بدار
السلام مراجعت کرد چون فیمابین دولتین عثمانیه و قاجاریه بسبب کلمه جامعه اسلامیه مقرر بود که در مصالحه با دولت بهیه روسیه
ملاحظه طرفین مرعی شود و مکرر روسیه با قاجاریه اظهار مصالحه کردند چون با دولت عثمانیه صلح نمیکردند دولت علیه قاجاریه بهمین سبب
قبول صلح نفرمودند و درین ایام فیمابین عثمانیه و روسیه مصالحه روی داد و بخلاف مقرر عثمانیه اصلا اظهار اصلاح روسیه با دولت ایران
نکردند و ابدا نام نبردند و ظهور این فقرات مایه غرور عبدالله پاشا و نقار خاطر امنای دولت ابد مدت شاهنشاهی شد لهذا دیگرباره جناب
ظهیرالدوله امیر قاسم خان قوانلو و فرج الله خان افشار ادخلو و یوسف خان سپهدار گرجی در پنجشنبه چهاردهم شعبان بتنبیه وزیر بغداد
و تعیین پاشای سابقه شهرزور که منکوب و مقهور شده بود روانه شدند و اردوی بزرگ سلطانی از سلطانیه بچمن سنجاس رفت و خمسه نقل
و تحویل گزید و نواب شاهزاده محمدعلی میرزا بعد از خبر لشکر مهدیخان کلهر را ببغداد بنصیحت عبدالله پاشا فرستاده اتمام حجت فرمود و در منزل زهاب
فرستاده مهدیخان از دارالسلام بغداد باز آمد معلوم شد که اندرز و نصیحت شاهزاده در دل وزیر بغداد اثری ننموده نواب اشرف والا
که میدان رزم در نظر همتش براحت ایوان بزم بود ملتزمین رکاب را بسه قسمت منقسم قسمتی را از طرف قراتپه و گروهی را از جانب قزل رباط مامور
و خود از راه زهاب ذهاب و در کنار رود خانقین ورود گزید سپاه مامور مانند آتش سوزان و برق فروزان تمامت آن دیار را از خشک
و تر سوخته شد و ابقا برکس نکردند غارت و یغما در اطراف درگرفت و وزیر بی تدبیر بغداد مضطرب گردیده متوسل بذیل عنایت و شفاعت
جناب شیخ محمدجعفر نجفی گردید و او را مستشفع و متوسط روانه حضور شاهزاده غیور نمود بملاحظه حرمت شرع مطهر و قدوم شیخ مکرم سپاه ظفرپناه را
از تاراج و تاخت منع فرمود عبدالرحمن پاشا دیگرباره بمیل نهانی خاطر اشرف و اصرار ظاهری وزیر بغداد بحکومت شهرزور مسرور شد و
مبلغی زر مسکوک نعل بهای ابرش شاهزاده بزرگوار اسفندیار کارزار رفت تا عطف عنان بدارالدوله کرمانشهان کرد و موکب خاقانی در
شهر صیام بطهران رجوع فرمود و نواب شاهزاده عالیمقدار محمدولی میرزا والی خراسان با ناصرالدین توره اوزبک و اسحق خان قرائی بدارالسلطنه
طهران آمده مورد التفات بی پایان شدند

ذکر شبیخون کتلروسکی سردار روسیه در منزل اصلاندوز بر سپاه نواب شاهزاده نایب السلطنه و جنگ طرفین و غلبه سپاه روسیه

رتیشچوف سردار روسیه بعد از حادثه سلطان بود بتدبیر کار افتاده مکرر در خدمت نواب نایب السلطنه و قائم مقام باظهار مصالحه کس فرستاده و پیغامات دوستانه
داده و اظهار اختیار در وکالت مصالحه مینمود سرگور اوزلی بارونت سفیر انگلیس نیز گاهی جعفرقلی خان گروسی و ولد او محمدصادق خان و

کاهی مستر غارد و مستر لیندسی توپچی و مستر کل حکیم و مستر موریه نایب خود را نزد رتیشچوف سردار روسیه سفیر ساخت و فیمابین دولتین
انگلیس و روسیه نیز مصالحه محقق شد و نواب نایب السلطنه از تبریز برآمده در سلطان حصاری منزل داشت و در آن هنگام
الکسندر میرزا والی گرجستان که در ایروان بود بملاقات سلیم پاشای والی اخسقه رفته بتکلیف جمعی از توادان کاخت بتفلیس
رفته بنای شورش گذاشته سردار روسیه این امر را از تدابیر شاهزاده میشمرد لهذا ینارال کتلروسکی که بتهوری معروف بود
بافوجی چند در آق اغلان گذاشته دستور العملی بدو داده خود بتفلیس رفت نواب شاهزاده در کنار رود ارس در محل موسوم
باصلاندوز اتراق داشت تا از صلح و جنگ چه اسبابی فراهم آید کتلروسکی در پنجشنبه پنجم شهر ذیحجه بدلالت مرادخان دلاغارده با صالدات و توپخانه
بعزم شبیخون بر سر اردوی شاهزاده آمد و از معبری غیر معهود عبور و سواران قراق و قراباغ قراولان اردو را در آنشب تار غفلتاً بدست آورد
احدی خبر بعساکر نایب السلطنه نیاورد اهالی اردو وقتی خبردار شدند که سیاهی سپاه روسیه را در حوالی اردو دیدند و چون جعفرقلیخان جوانشیر
بجانب قراباغ رفته بود گمان قشون جعفرقلیخان کردند که باز آمده اند یا صادقخان قاجار مراجعت کرده علی ای حال بخبر بر سر اردو رسیده و
غالب اهالی اردو در چمن و لب رود متفرق شده بودند نواب نایب السلطنه چون دانست که سپاه روسیه است بجهة اطلاع سپاهیان
اسلام و اجتماع خواص و عوام مقرر فرمود که زنبورکچیان شلیک نمایند تا دوران اردو فراز آیند و خود بمیان سربازان آمده فرمان حاضرباش
و جنگ داد و میانه دو لشکر فاصله نمانده بود و قریب الوصول بودند علیخان پنقچی باشی خواست اهالی اردو بازار و بنه مامورین کشیکی را از
میانه هنگامه بزعم برون برد سواران قراق عنان بحمله گشادند و بر سر اردو آمدند حضرت نایب السلطنه دلیر صفوف سربازان را است
کرده بر اسب برآمد و بر صف سواران بر زد و ایشان را باز گردانیده داخل توپخانه و صالدات روسیه کرد توپ و تفنگ روسیه آتش بازی
کردند و زبانه نوایر نار از زبانا در گذشت چون میانه انگلیسیه و روسیه مصالحه رفته بود توپچیان نو آموز آذربایجانی از عهده توپ افکنی برنیامدند
نایب السلطنه بر سر توپخانه آمده دامن بر کمر استوار کرده بتوپ افکنی پرداخت هر زاویه از آن معسکر هاویه بر شر گشت و دو جهان تیره گرد
و آن رزم مهیب بنیه ساعت قریب شد روسیه توپخانه را برشته کشیده گلولهای آتشین مانند تگرگ بر سر اهالی اردو ریختند تا اردو را خالی
کرده خود بدرون سنگر و اردو آمدند و هر چه بود متصرف شدند حضرت نایب السلطنه و ملتزمین رکاب خود را بفراز تپه اصلاندوز کشیده
بخودداری و اجتماع عساکر متفرق کوشیده و جعفرقلیخان مقدم سرهنگ فوج مراغه در آن کمال پایداری و دلاوری بظهور آورده و مصابرت
او مایه مظاهرت فوج نخجوانی و شقاقی گردید از روز تا شب تیراندازی تواتر داشت و در طرف عصر گرمتر گردید از طرفین بمدافعه و منازعه میکوشیدند
شب هنگام کتلروسکی خود را بدامن پشته بلند که بمقام اردو متصل بود کشیده که بتیرگی ظلام لیل معاودت کنند بعضی از اسرای
سلطان بود که در اردوی نایب سلطان بودند روسیه را خبر دادند که کار اردوی اسلامیان برآشفته است و دیده بخت سربازان
ایشان خفته اگر هیچوا امید ما پیشتر شده اسم بعضی سربازان را که میشناسیم میبریم و شما را بمیانه فوج شقاقی و نخجوانی میرسانیم ینارال کتلروسکی
این رای را پسندید از قرار تمهید ایشان عمل نموده سربازان نخجوانی و شقاقی وقتی خبر شدند که روسیه در میان ایشان آمیخته شده بودند مجال
از سر گرفتند مستر کرشت انگلیس سرهنگ فوج شقاقی اگرچه محاربه مینمود با چند کس دیگر از سربازان نخجوانی کشته شدند و سربازان راه تپه
اصلاندوز برگرفتند و روسیه نیز تعاقب ایشان از دست ندادند حضرت نایب السلطنه بجهة اطمینان و استعانت سپاه و صاحب منصبان
درگاه هر ساعت بسوئی میتاخت و اسلامیان را بمدافعه دلگرم میساخت و در آن شب سیه گون که نمونه روز قیامت بود انقلابی
عجیب در سپاه او فتاد و در آن وقت شاهزاده خود را بیرون از گیرودار اردو افکنده در فکر چاره بود همانا اسبش در کوی قعیر عمیق در افتاد
و خود از پشت اسب بر روی زمین جای کرد چاکران در اندیدند و زیاده مضطرب شدند چنان پنداشتند که آن شاهزاده اسکندر رزم دارا
بزم مقتول گردیده بکلی دل از جان برگرفتند و بهر سوی پراکنده شدند سربازان مراغه نیز از آن پشته که معدن کشته بود بزیر آمدند اما نایب
السلطنه در آن کوی عمیق پیاده همی ماند ناگاه سواری را دید که جنیبتی بی راکب با خود همی برد گمان کرد که از سواران خصم است و غنیمتی گرفته
در گذر است بشمشیر برهنه بر او حمله کرده پرسش کرد خود آن سوار رکابدار خاصه این شهریار بود و جنیبتی از جنایب سرکاری همی کشید صدای
خداوند نعمت خود را در آن کوی شناخته پیاده گردیده شاهزاده را بر جنیبت نشاند و بفراز آمدند و بقایای لشکر از سلامتی آن شهریار لشکرکش

محل

خوشنود شدند و بیکدیگر تهنیت و مژده همی بردند و در محل حاجی حمزه لو جمع آمدند و خبر رسید که روسیه بعد از این فقرات در اصلاندوز درنگ نکرده از رود ارس شتاب گرفته چون باد رفته اند علی الصباح کسان باردو مامور شدند اسباب باز مانده اردو را ضبط کردند و اجساد مجروح شهدا کفن نمودند و همانا بسیار کس از اهالی اسلام بسعادت شهادت استعداد یافته بودند و نواب اشرف والا نایب السلطنه از آنجا بمشکین آمده روزی چند بیاسود و یوسف خان گرجی سپهدار را بدربار شاهنشاه کامکار فرستاد و به تبریز باز آمد و چون اینحادثه در ری بسمع حضرت خاقان گیتی ستان رسید فوراً اسمعیل خان دامغانی را با سپاه جرار در عین سورت سرما و برف روانهٔ آذربایجان فرمود و چون گمان بود که روسیه بجانب اردبیل روند وی بدان جانب روانه شد و چندان اظهار التفات بنایب السلطنه فرمود که ملالت و کسالت آن هزیمت اصلاً در خاطرش باقی نماند

ذکر مقابله کتلروسکی با سپاه لنکران و ارکوان و غلبه بر هردو و هزیمت اهالی ایران

کتلروسکی پس از آنکه جراحات سپاهش بالتیام انجامید در عین سرما راه ارکوان برگرفت ذکر ما کرم ایل قراباغی را با خود موافق کرده باستظهار ایشان پس از جبر اصلاندوز بارکوان رسید مستحفظین آنمکان پای ثبات از پیش بدر برده بفکر نجات افتادند و سر خود گرفته پای بوادی فرار نهادند الا میرزا احمد کاشانی برادرزاده ملک الشعراء فتحعلی خان که بسرهنگی فوج یکی مسلمان مقرر بود و معنی تخلص خویش را که صبور بود بمنصهٔ ظهور رسانیده در آن مکابرت و مشاجرت مقاومت و مصابرت ورزید تا بدرجهٔ شهادت رسید روسیه خیره و چیره شدند و از خون مسلمانان نباتات اراضی ارکوان را بگونهٔ ارغوان کردند بعد از استیلا با سپاه گران عزیمت لنکران نمودند در شب نهم ماه محرم الحرام سنه یکهزار و دویست و بیست و هشت از یورش در لنکران شورش یوم القیام بظهور آوردند از برجی که در دست تفنگچیان لاهیجانی گیلانی بود و بواسطه قتل سرکرده خود متفرق شده بودند نردبان نهاده ببالا بر آمدند و در آن شب فیمابین سپاه روسیه و اسلامیه جنگی عظیم رفت و مقاتله کثیر اتفاق افتاد قریب بیست و شش ساعت بازوها از فرود آوردن شمشیر و پنجه‌ها از کشیدن چخماق آسوده نبودند برق تفنگ و توپ تواتر و ابر خونباری تقاطر گرفت محمد بیک قاجار افشار که دلیری نامی بود جلادت بسیار بظهور آورد بالاخره شهید شد سحرگاه که مهر خاوری بنظارهٔ آن داوری زرد رنگ از مشرق سر بر کرد بیت سر از البرز برزد جرم خورشید ‌ چو خون آلوده دزدی سر ز مکمن ؛ روشن آمد که در آن شب تار سفاین روان بسیاری از مستحفظین لنگرگاه لنکران در بحر بیکران مستغرق گردیده صادق خان قاجار عز الدینلو مشهور بسیاه و محمد بیک سرهنگ ایروانی و جعفر قلیخان سرکرده فوج لاریجانی و مهدیخان شفتی گیلانی و حسن خان عجم بسطامی و بسیاری از سپاهیان بقتل آمده اند و عدد قتلی معرکه اصلاندوز و لنکران همانا از پنجهزار کس درگذشته بود و تعداد کشتگان روسیه از دو هزار و پانصد افزون بود و کتلروسکی سه زخم کاری منکر برداشته با بقیة السیف بجانب جاپشوران و معاونت مصطفی خان طالش روی کرد و بعد از سعی بسیار زخمهایش بهبود یافت ولی دست و پایش اشل و اعرج ماند مع القصه از سانحه اصلاندوز و فتوری کامل امرای ایران را شامل گردید چه پیر قلیخان بعد از استماع اینخبر از حدود مشکین و صادق خان و جعفر قلیخان از جانب قراباغ و ابراهیم خان از طرف سالیان روی بجانب تبریز کردند و سانحه لنکران نیز پس از آن حادثه مزید علت گردید هم در این ایام خبر رسید و نوشته سردار روس با ایلچی انگلیس واصل شد که امپراطور فرانسه ناپلیون بونه پارت پس از فتح شهر مسقو از اندیشه احتشاد روسیه تاب توقف نیاورده از ملک روس بازگشت اما چنان معلوم شد که از کثرت سرما و قلت آذوقه و آتش زدن روسیه شهر مسقو را صلاح در توقف ندانسته راه مراجعت و معاودت برگرفت اگرچه شرح سلطنت دولت خارجه را در این دفتر که منحصر بذکر دولت سلاطین ایران است نگاشتن مناسب نخواهد بود ولی بواسطهٔ رابطهٔ کلام گاه گاه اشارتی مجمل لازم است که سلسله سخن بی ارتباط نماند

ذکر دگرگونی سلاطین فرانسه بوربن تا بنه پارت ناپلیون مشهور بامپراطور

سابقاً لختی از حال ولایت فرانسه و پاریس که دار الملک آن دولت است نگاشته آمد ولیکن تفصیل حال سلاطین آن ملک مرقوم نگردید اینک اجمالاً مذکور میشود که سلسله قدیمه پادشاهان فرانسه را بوربن گویند و در عهد سلطنت لوی شانزدهم که هزار و هفتصد و هشتاد و نه تاریخ ولادت حضرت مسیح بود و آغاز انقلاب ملک فرانسه شد و در سنه هزار و هفتصد و نود و دو وکلای رعیت وضع دولت را تغییر داده لوی شانزدهم را کشتند و سلسله بوربن را اخراج از بلد کردند و پس از آن بنا را بر جمهوریت و اتفاق نهادند و این گروه جمهوری با پادشاهان فرنگستان جنگهای سخت کردند ناپلیون بنه پارت ایتالیایی از سرکردگان

جمهوری بود نظر بفتنهای عظیمه بریاست جمهوریه رسید و در هزار و هشتصد و چهار عیسوی ملقب بامپراطور گردید و کار او قوت گرفت و در همه
ملک اروپا دعوی سلطنت و شاهنشاهی کرد و با دولتها منازعه ها در پیش گرفت و از پیش برد چنانکه تفصیل حالات او در تاریخ خاصه او
که ترجمه اش تخمیناً پنجاه هزار بیت است نگاشته گردیده و در ینسال بر سر مسقو آمده مسخر کرد و چنانکه گذشت اهالی مسقو شهر را آتش زده
بعلت قلت آذوقه و شدت سرما و علل دیگر مراجعت کرد و آخرالامر از سلطنت استعفا نمود و پس از لوی هجدهم که از سلسله بوربن بود
پادشاه فرانسه شد و در مقامی که مناسب باشد ذکر حال آن طایفه اجمالاً مرقوم خواهد گردید

ذکر حال یوسف خواجه کاشغری و طغیان او و ماموریت شاهزادگان بمدافعه وی و انجام روزگار او

یوسف خواجه بن محمد امین خواجه بن آی
خواجه بوده و آی خواجه از نبایر مخدوم اعظم سید جلال بخارائی بسادات مخدوم اعظمی مشتهر بوده و در کاشغر کمال احترام و جلال داشته اند
و کاشغر مملکتی است مشهور و شهری است از اقلیم ششم بلاد الغور و قاعده آن ملک یعنی تختگاه آن است و آن را کاشغر نیز خوانند و نام آن شهرها
با این آئین است کاشغر و یارکند و اقسو و ایله و ختن و قامل و طرفان از طرفی متصل بخاک بدخشان و از جانبی بملک ختا ایل قلماق که نژاد
ایشان بچنگیز خان می پیوندد و سیصد هزار خانوارند فیما بین کاشغر و ختا نشسته اند و پیوسته باذیت اهالی کاشغر مایلند و وقتی یکی از اولاد مخدوم
اعظم را بکاشغر عبور افتاد و کاشغریان را که تا آن غایت بت پرست بودند بدین اسلام درآورد ایل قلماق نیز بدو گرویدند و دست
از آزار و اذیت کاشغریان کشیده داشتند پس از فوت آی خواجه و کون خواجه یعنی ماه خواجه و آفتاب خواجه از و مخلف شدند
کون خواجه بر مسند ارشاد برنشست و آی خواجه بسلطنت جلوه کرد باعانت قلماق ختائیان را مخذول و منکوب ساخت پادشاه
بتدریج و تفاریق ایام تدابیر بکار برده بتفریق ایل مذکور پرداخت چون آن دو خواجه بسپهدار کار روستا حاصل شدند به بدخشان آمدند در پناه
سلطان شاه بدخشانی پناه جستند پادشاه ختا بوفور زر و سیم و عطا سلطان شاه را بفریفت و بهلاک آن دو خواجه راضی ساخت
سلطان شاه شبی هر دو را دعوت کرد و سر هر دو را نزد شاه ختا ارسال داشت محمد امین بن آی خواجه بکابل گریخت و با احمد شاه افغان
متوسل شد احمد شاه بدخشان را گرفت و سلطان شاه را بدست آی خواجه داد و آی خواجه او را در میدان کابل بقصاص خون عم و باب
هلاک کرد و از دار آونک نمود و محمد امین خواجه بکاشغر رفته بر مسند ارشاد برنشست و پس از وی یوسف پریشان حال بمصر رسید
و از مصر نیز دربدر شده بکردستان افتاد در شهرزور و بغداد عبدالرحمن پاشا و اسعد بیک ولد سلیمان پاشا را بمکر و خدیعت بخود مشغول
میداشت چون پرده از روی کارش برافتاد وزیر بغداد او را به بالیوز انگلیس داده بهندوستان فرستاد و از ممبئی گریخته ببصره باز آمد
و از بصره بشیراز و از آنجا بطهران و چون در هنگام عزیمت شاهزاده محمد علی میرزا باضمحلال عبدالرحمن پاشای بابان و غارت اموال وی
ازین خواجه نیز خبری بغارت رفت ایمنغی را دستاویز کرده بواسطه جناب حاجی محمد حسین خان قاجار مروزی دعای استرداد اموال
خود همیکرد و استدعای فرمانی نمود و بخدمت صدر اعظم آمد و شدی همی یافت چای ختائی بسیار خوردی و باذکر کلو نفس را حبس کردی
در اسب تازی و شطرنج غلو داشتی و نیرنگ سازی را کمال جهد داشتی تا قربان قلیچ ترکمان او را اغوا و اغرا کرده بگرگان برد و آن
گرگ حیله مند را میان گرگان سپردومی به نیرنگ سازی و حقه بازی ساده دلان ساده لوح بیابانی گرگانی را بفریفت و براو گرد آمدند
و تابع وی شدند در اندک زمانی قبول عامه حاصل کرد و حشری برآراست و بمحاصره قلعه پیرک از محال فندرسک عزیمت کرد میرزا
علی نقی خان فندرسکی از سادات رفیع الدرجات و اولاد میرزا ابوالقاسم حکیم فندرسکی را بدشت دعوت کرد و بعوض خون
اوبای خان کوکلان به بت فرزندان وی هلاک کرد و پیمانی قلعه پیرک را بدست آورد و بیغمای حدود استراباد پرداخت و ترکمه را با خود یار و
مطیع ساخت چون حال بعرض پادشاه دیجاه قاجار رسید بنواب شاهزاده محمد ولی میرزا والی خراسان اشارت رفت که از راه جاجرم بگوشمال
طوایف کوکلان عزیمت کند و همچنان شاهزاده محمد قلی میرزا ملک آرای مازندران و طبرستان ایمائی شد که از طریق استراباد بر سر یموت یورش
برد و خواجه کاشغر را که با آن غری دعوی سروری نماید از میان برگیرند ابراهیم خان قاجار دولو با پنجهزار پیاده و سوار از دلیران شیر اوژن
بدشت گرگان راند و ذوالفقار خان سرکرده سمنانی و دامغانی که از جمله امرای شجاع باثبات رزم آزموده قادر قاهر بود از راه چمن کالپوش
بصید آن گروه کالوحوش چون شیر غران همی رفت و پادشاه جمجاه اسلام پناه بر طریق استمرار عزیمت چمن سلطانیه و انتظام ممالک محروسه

و برزدن با امپراطور روس و سلطان روم جنبش کرده در دوازدهم جمادی الثانی با فر سلیمانی و حشمت خاقانی کمر سلطانیه نزول
فرمود نواب محمدتقی میرزا حکمران بروجرد و جاپلق با سپاهی آراسته و جنودی پیراسته حسب الامر وارد اردوی همایون سلطانی
شد و از وقایع عجیبه این ایام قتل عبدالله پاشا وزیر دار السلام در دست اسعد بیک بن سلیمان پاشای کهیاست ذکر کشته شدن

عبدالله پاشا حاکم بغداد در دست اسعد بیک بن سلیمان پاشای کهیا و حکومت او در بغداد و فرستادن رجب آقا بحضور پادشاه جمجاه سلطان فتحعلی شاه و آمدن جلال الدین افندی ایلچی سلطان محمود خان عثمانی و سایر وقایع این سال

سلیمان پاشای کهیا حاکم سابق بغداد را پسری اسعد بیک
نام بوده و بحکم کوکب مسعود ترقی نموده و در میان ایل اعراب بنی منتفج رفته ایشان را بر عبدالله پاشا بشورانیده عبدالله پاشا با جماعتی از بغداد
بیرون آمده بمقابله اعراب در آمد در آن ملحمه بقتل رسید و اسعد بیک ببغداد رفته بر مسند وزارت تکیه کرده و سر عبدالله پاشا را بدولت عثمانیه فرستاد
تشریف ایالت و منشور وزارت بنام او آوردند و رجب آقا نامی را بحکم ارادت موروثی بدولت علیه ایران فرستاد و همانا از این جانب نیز
امضاء و رخصت حکومت خواست نصرالله خان نوری غلام پیشخدمت خاصه با خلعتی شایسته و ساختی و ستامی مکلل بجواهر ببغداد روانه شد
و در ساعتی سعد اسعد پاشا از پیکر و زینت رکوب شد هم درین ایام جلال الدین افندی که مردی درشت سخن خشن طبع قلیل الادب
کثیر الشغب بود برسالت ایران از دولت آل عثمان مأمور آمده از راه بغداد بدار السلطنه طهران وارد شد و در پنجشنبه پنجم جمادی الثانی
بحضور پادشاه بزرگ و خاقان ترک مستسعد گردید و وی بخلاف سید عبدالوهاب افندی سفیر سابق بود چه سفیر اول مردی سلیم النفس و متدین
و مهذب و این جلال الدین پس ناخوش و ناخشنود فرستاده بود که در هنگام ملاقات سخنان سخت راندی و امنای بزرگ دولت را بنام خواندی و او را در
ضمن رسالت دو مقصود بود یکی گله مندی از ارسال سپاه باطراف بغداد و اهانت ساکنین آن بلاد و اعانت عبدالرحمن پاشای بابان و دیگری
استرداد اموال منهوبه متعلقین بدولت سنیه عثمانیه چون گفتگوی او بحضور سید عبدالوهاب افندی اختتام نیافت فرمودند در تبریز بود او را
نیز به تبریز روانه فرمودند و بهمراهی جناب قایم مقام روانه شد که در هنگام نزول چمن اوجان سفیرین بحضور آمده مأمور بایاب شوند در پنجشنبه نهم
رجب ممش خان کرد زعفرانلو ولد امیر گونه خان حاکم خبوشان با یکهزار و پانصد نفر اسیر ترکمان و سیصد و پنجاه نیزه سر از آن گروه
از جانب نواب شاهزاده محمد ولی میرزا والی خراسان بحضور پادشاه گیتی ستان آمد و معلوم شد که شاهزاده معظم الیه و اسمعیل خان شامبیاتی و ذوالفقار
خان سمنانی در سند و چند رملی و بدشت رفته اند و هفت شبانروز قتل و غارت و یغما و تاراج و اسر و نهب کرده اند خواجه کاشغری که
چون سرو کاشمری قامت برکشیده بود خمیده تر از بید مولی در پیغولهای دشت و کوهسار ابوالخان متواری شد و از جانب شاه قدردان
خدمت شناس یک قبضه شمشیر مرصع خاص بشاهزاده با اختصاص و خلاع آفتاب شعاع و خنجرهای مکلل بخوانین خراسان التفات رفت و علی مراد
بیک افغان جراح باشی اردو بدین خدمت روانه شد و موکب منصور شهریار کامکار بعزم چمن اوجان تبریز و مدافعه روسیه حرکت بر سکون برگزیده
با کوکبه سلیمانی و فر فریدونی راه سپار گشت نواب شاهزاده محمدتقی میرزا حکمران بروجرد و امیر یوسف خان گرجی سپهدار عراق با پیاده عراقی
و سواره باجلان و بختیاری در چهارم رجب از راه ینگی و سرچم روانه اردوی شهریار اعظم آمدند و از آن پس نواب شاهزاده محمود میرزا
با توپخانه بزرگ و سواره خواجه وند و عبدالملکی بریش سفیدی فرج الله خان و امان الله خان در دوشنبه ششم روی بدان سوی نهادند و همچنین
نواب شاهزاده علی خان و امرای قاجار مهر علی خان قوینلو و رضا قلی خان و محمد حسن خان دوالو و سپاهی بیشمار در پنجشنبه نهم حرکت کردند نواب ولیعهد و
دولت نایب السلطنه با جمیع توپخانه و پیاده و سواره در روز ورود اوجان باستقبال موکب پادشاه گیتی ستان آمد در دوشنبه سیزدهم شهر
مذکور چمن اوجان از کثرت توپ و تیپ و زنبورکخانه و نقاره خانه و سواره و پیاده و خیمهای گوناگون مانند دریای خزر موج در موج مینمود

نقطه سیه بود چندانکه دریای روم * نمودی به پیش چو یک مهره موم * ز هر شهر ایران بهر سو سپاه * دگرگونه جوشن دگرگون کلاه * چنین
تا بیک هفته لشکر گذشت * کشیدند صف هفت فرسنگ دشت * تو گفتی زمین موج خواهد زدن * از آن موج بر اوج خواهد زدن * سنایق

برای این جماعت روسیه گوشمالی یافته بودند چه نواب نایب السلطنه العلیه العالیه حسینخان سردار را به تبریز خواسته بود خبر رسید که سردار
روسی سنارالی از راه پنبک و شوره گل بغارت قرای ایروان فرستاده حسینخان سردار بمدافعه آن جماعت ایلغار کرده دو هزار نفر مردانی بجهاد جو

علمای ایشان کفن در گردن افکنده بجهت مقابله با روسیه خود را بر صفوف ایشان زدند دست بشمشیر و تفنگ و خنجر و قمه برآورده سی چهل تن از اسلامیان بقتل آمدند و چهارصد کس از روسیه عرضه تیغ بیدریغ شدند و بهزیمت در سپاه روسیه در افتاده فرار کردند و سر کشتگان را بحضور عالی آوردند

ذکر تمنای نیکولای ردیشچوف سردار روسیه از سرگور اوزلی بارونت ایلچی بزرگ دولت انگلیس قرار مصالحه فیما بین دولتین و از رفتن میرزا ابوالحسن خان بگلستان و قرار مصالحه

چون حضرت فریدون حشمت شاهنشاه ایران خاقان قاجار باچشمی خونخوار بچمن اوجان نزول کرد صیت ورود جنود نامعدود در رواق فلک طنین در افکند اخبار این احتشاد و احتشام در اطراف ممالک انتشار یافت و ردیشچوف سردار روسیه متوهم گردید و مقاربان آن اطلاع که امپراطور ناپلیون فرانسی دیگرباره عزم رزم روسیه کرده است و با سپاه و توپخانه موفور روی بدان ولایت آورده عزیمت دو پادشاه بزرگ از فرانسه و ترک را بر یکدولت مخالف حزم دانسته شرحی بسفیر بزرگ دولت بهیه انگلیس سرگور اوزلی بارونت نگاشته او را در معاهده و مصالحه واسطه ساخته سفیر مذکور با ظهار این سخنان با امنای دولت مجلسها ساخت و سخنها کرد و بر رضایت افزود میرزا محمد شفیع صدر اعظم که دبیری ارسطو توأم بود با سفیر مذکور بعهد استان آمد و لی نواب نایب السلطنه بجهان ارائی سال قبل بمنازعه مایل بود و در ضمن این گفتگوی و نشستن و خواستن خبر رسید که خواجه کاشغری دیگرباره طلوع کرده و از دحاجی فرهم آورده بجانبه دشت که پیوسته مایل فتنه آغازی و آشوب طلبی بوده اند با خود موافقت داده اراده تسخیر گرگان و مازندران کرده است لهذا مراجعت پادشاه ایران بدار السلطنه طهران مناسب وقت نمودی میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه و ایلچی بزرگ ایران با سرگور اوزلی بارونت وزیر مختار انگلیس در قرار مصالحه اتفاق کردند و مقرر شد که در گلستان قراباغ با بنیارال ردیشچوف ملاقات و مقالات کرده امر مصالحه را سرانجام دهند حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی بدانجا رفت و بنیارال روسیه نیز بسابق نیز زودی آمده قرار و مدار امر مصالحه را دادند و عهدنامه نگاشته شد و در تعیین حدود و سنور و ثغور و قرار معامله تجار شرحی مفصل در آن عهدنامه مرقوم داشتند اگرچه صورت عهدنامه گلستان اینک در نزد نگارنده این نامه حاضر و موجود و مهیا و مشهود است همانا حاجت بنگارش در این تاریخ نخواهد داشت زیرا که بدین قرار نماند ع منصوبه چرخ هر زمان بر رنگی است تاریخ این عهدنامه بیست و نهم شوال یکهزار و دویست و بیست و هشت هجری مطابق با دوازدهم ماه اکدبر سنه یکهزار و هشتصد و سیزده از مولود حضرت مسیح بوده

ذکر رفتن میرزا محمد رضای قزوینی بسفارت اسلامبول و خبر قتل یوسف خواجه کاشغری در استرآباد

بعد از انجام امر مصالحه با دولت روسیه در فکر ارسال رسایل و رسل بدولت سنیه عثمانیه در افتاده امنای دولت با سید عبدالوهاب افندی و جلال الدین افندی ایلچیان سلطان محمود خان خواندکار نشسته گفت و شنود کردند و میرزا محمد رضای قزوینی که سابقا بسفارت دولت فرانسه رفته باز آمده بود بجهت طی این مقالات بسفارت اسلامبول روانه گردید اما یوسف خواجه کاشغری دیگرباره احتشادی کرده بعد از عزیمت نواب شاهزاده محمد ولی میرزا بارض اقدس انتهاز فرصت نموده بر سر استرآباد آمد نواب شاهزاده محمد قلی میرزا ملک آرای مازندران از استرآباد بدر آمده عزیمت گرگان کرد ابراهیم خان قاجار دولو را با گروهی از دلیران جرار بدانسوی رود گرگان فرستاد یوسف خواجه با بیست هزار کس از ترکمانیه در پانزدهم رمضان در برابر سپاه کینه خواه صف برآراست و خود از کمال غرور و جسارت آستین تا مرفق برزده نیزه خطی بر دست در پیشاپیش سپاه ترکمانیه اسب انداخت و جنود مسعود قزلباش قوم ترکمان را از جای برکنده غالب بودند و گرگان تاختند اکثری از سپاه شاهزاده از بیم آتش شمشیر ترکمانیه از خاک گرگان فرار کرده چون باد خود را با آب رود زدند و جمعی غریق لجه فنا شدند ناگاه یکی از آحاد تفنگچیان طایفه کرایلی یوسف خواجه را شناخته سینه او را هدف گلوله تفنگ کرده از پشت زین بروی زمین در افتاد و ترکمانیه بر سر نعشش آمده غوغا برانگیختند چون پادشاه بدخشان بعوض خون پدرش سلطانشاه سر یوسف خواجه را از ترکمانان خواسته بمبلغی خطیر مشتری گردیده بود ترکمانی سر او را بریده بر کرد و شکست در ترکمانیه افتاده متفرق شدند سپاه اسلام جسد او را با سپرسنان یک خلیان صرصر تنگ ساخته کارد و انگشتری که نامش بر آنها نگارش داشت بحضور شاهزاده آوردند و بدار السلطنه بردند و بار دوی اعلی رسانیدند

ذکر فتنه انگیزی خوانین خراسان و ظهور مخالفت

ذکر مخالفت خوانین خراسان با شاهزاده والی

با نواب شاهزاده عظیم الشان محمد ولی میرزا والی آن مملکت نواب شاهزاده بزرگوار جلالت آثار بعد از حکومت
سمنان بایالت خراسان مامور شد و مدت دوازده سال در کمال اجلال و نهایت استقلال در تمامت خراسان مبسوط الید و حکمران
بود سلاطین افاغنه و خوانین اوزبکیه کابلستان و طخارستان و ترکستان از باس و سطوتش در اضطراب و قلوب تراکمه خوارزم و کرکانج
و تکه و آخال و مرو و سرخس و میوت و کوکلان از نهیب بالرزش سیماب خوانین اکراد و اتراک حوالی و حواشی ارض اقدس که همواره در خودرائی
و فتنه آرائی ضرب المثل امثال و پیشوای ارباب اضلال بودند از بیم شمشیر تارک نشین و تدبیر فتنه نشانش پای در دامن صلاح کشیده و سر
بجیب فلاح فرو برده کرکان صحرا کرد رمه خوار میشی از درویشی بردن یاراند اشتند و دزدان غارتگر خرمن سوز خوشه‌ئی توشه ربودن نمی یا
بنفس نفیس در کار ملک و دولت تصدی کردندی و دست ارباب ظلم و تعدی کوتاه کردی وزرا بر فقرا اعتساف نیارستندی و حکام
بر رعایا اجحاف نتوانستندی در اجرای اوامر شرعی و عرفی اهتمام تمام فرمودی و ساعت بساعت بسیاست که زیور جمال ریاست آ
انتظام مهام ملکی بر فزودی و فی الواقع چهار رکن خانه ملک حضرت خسرو گیتی ستان فتحعلی شاه خاقان از چهار شاهزاده عظیم الشان قو
و قویم و محکم و متین بود اولا مملکت آذربایجان از سرکار نواب شاهزاده بزرگوار اسکندر عزم و فریدون حزم نواب شاهزاده ولیعهد عباس
میرزای نایب السلطنة العلیة العالیه ثانیا مملکت عراق عرب و کرمانشهان و لرستان و عربستان از سرکار نواب شاهزاده اکبر محمد علی
میرزا متخلص بدولتشاه و ثالثا نواب شاهزاده مذکور والی والا شان خراسان و رابعا نواب شاهزاده والاشان منوچهر چهر حسینعلی میرزا
فرمانفرمای ملک فارس که بذکر هر یک در مقام خود مامول است اگرچه شاهزادگان گزین بسیار بودند ولی این چهار ملکزاده بنیان سلطنت خاقا
ایران را چهار رکن رکین و چهار عنصر متین محسوب میشدند و چون خوانین خراسان از بطش و سیاست نواب شاهزاده محمد ولی میرزا خایف و
هراسان میزیستند در مقام فرصت چاره کار خود انتظار میبردند در این اوقات که حکایت سانحه رزم اصلاندوز و لنکران و غلبه روس
و طغیان خواجه کاشغری و عصیان تراکمه دشت در میان بود آنان نیز در خیال محال خودسری و سروری برآمدند هنوز مصالحه با دولت
بهیه روسیه دست نداده بود در هنگام مراجعت شاهزاده والی خراسان از معارضه یوسف خواجه کاشغری و معاودت از کرکان
هر یک بیهانه از عرض راه ولایت خود برداشتند اسحق خان قرائی که سرد فتر اهل تدبیر بود و نیز از منزل بابا قدرت تربت حیدریه شتافت
و اکراد باشاره خوانین خود دو روز چهارشنبه بیست و هفتم شعبان ایلخیان نواب شاهزاده را که در محال چناران بود تاخت کرده بغارت
بردند با جمعیت وافر روی بارض اقدس آوردند و در حوالی خارج شهر بتاراج و یغما کلمه خلاف و طغیان آشکار ساختند نواب شاهزاده
والی اسحق خان قرائی را با خوانین اکراد موافق و متحد میدانست لاجرم باحضار او و مدافعه خوارج فرمان داد اسحق خان از راه پخته کاریهای
دیک تذویر در ستافوس بر سر زده اظهار دولتخواهی کرده با عدت و سپاه موفور بجانب مشهد مقدس آمد شاهزاده از اراده و معاهده
خوانین اکراد غافل در یکشنبه یازدهم شهر صیام محمد خان قاجار نایب و میرزا رضا قلی نوائی وزیر را باستقبال اسحق خان مامور فرمود
اسحق خان قرائی کار را بر وفق مراد خود دیده نایب و وزیر را نیز کرفته نکاه داشت و بخدمت شاهزاده والی والا پیغام داد که چاره و دفع
فساد خوانین اکراد در صورتی ممکن خواهد شد که برج و باره و قلعه در تصرف اکراد قرائی و کسان من باشد تا مایه اطمینان من گردد شاهزاده
ناچار رضا داده و کوشش بر اخبار نهاده اسحق خان حسب الاذن سرکار شاهزاده تفنکچیان خود را بحفظ برج و باره حصار و ارک مامور
کرده و خود در چهار باغ نزول کزیده آثار اقتدار و اختیار بظهور آورد شاهزاده آزاده بر این قضیه مصابرت کرده بتقدیر قضا رضا داده بکنجی
نشست و چون کنج در بر روی بربست مضمون این بیت را باضطرار اختیار فرمود که گفته اند عربیه کفطوی لنفس او طنت قعر دارها
مغلقة الابواب مرخی حجابها ❊ و چنان کمان برد که همانا در ایران امری غریب سنوح انجامیده و اهالی خراسان دلیر گشته اند صبر کرد تا حقیقت
امر ظاهر شود اسحق خان قرائی ترتیب زمام ملک را در قبضه اختیار خود دیده بدعوت اعوان اشتغال کزید و خوانین خراسان را نیز بخود خواند
رضا قلی خان کرد زعفرانلو و لد امیر کونه خان و نجفعلی خان شادلو حاکم بجنورد و اسفراین و بیکلر خان ترک چاپشلو حاکم دره جز و سعادت قلی
خان بغایری حاکم جهان ارغیان در شهر نیشابور اجتماع کردند مجلس کنکاشی مهیا کرده جناب جلالتمآب سید سند میرزا هدایت الله مشهدی
خلف الصدق سید شهید سعید میرزا محمد مهدی قدس الله سره در آن مجلس تشریف حضور داشتند روی نصیحت بخوانین اکراد کرد

بخطاب

بخطاب حسب الکمانه فرمود که بشما میکویم که مخالفت با پادشاه بزرک کشورستان که پدر پنجاه شاهزاده لشکرکش و سلطان پنجاه هزار سوار دشمن کش است و سالهاست که آبا و اجداد و امجادش بر تخت پادشاهی پای نهاده و بلقب ظل اللهی نام برآورده اند کاری سهل و آسان و در خور قوت و قدرت خوانین خراسان نخواهد بود بمحض وصول اینخبر بدار السلطنه طهران کیتی بهم برآید و شور در طبع برادران غیور شاهزاده والی در افتد و از اطراف باعانت برادر و اهانت اعادی بجنبش در آیند و شما هر یک را بجای رست و محافظت شهر و خانه خود باید رفت نخست زمام اختیار همه در دست یکتن معین لازم است که بر همکان مزیت و فرمان روائی داشته باشد احدی را بر خود امیر نماشید و دیکران را مطاوعت پذیرید چون اسحق خان قرائی بحسب عمر و سن از همه مهتر و بحسب نسب از بعضی بهتر بود بنابر حرمت کفتند خان ما را بمنزله پدر است و هر چه فرماید بسمع رضا بشنویم جناب سید حکیم عاقل دانا فرمود مطاع و مطیع و حاکم و محکوم را علامات و آثاری و طریقه و کرداری است اگر چنین است بپای خیزید و در برابر او بایستید و کوش بفرمان او دارید چون اسحق خان در نسب از خوانین انجب نبود و بتدبیر و تدبیر خود را سردار و امیر میخواند خوانین از استماع این تکلیف عنیف بهم برآمده از مجلس برخواسته دامن استغنا برافشاندند هر یک خشمناک بولایت و مرکز حکومت خود بازکشتند و با اسحق خان دل بد کرده بیکدیکر در خلاف او ایتلاف کردند و بدین رای فتنه برای اختلال تمام در کار خوانین متفقه حادث کردید اسحق خان از وخامت عواقب این امور براندیشه شد ناچار بموافقت و مصادقت با نواب والی والا شان ارادت نمود در جمعه بیست و هشتم رمضان بحضور شاهزاده والا نژاد در رفته دو سه بار زمین بوسی کرده بعذرهای نا موجه متمسک شده اظهار صداقت و ارادت کرد مع القصه در روز عید صیام شاهزاده بسلام عام نشسته و بمژده و شادمانی چند نوبت نوبتهای نوبتخانه فرو کوفتند و اسحق خان میرزا شمس الدین معتمد خود را با عریضه مبنی بر اظهار خیانت خوانین و اثبات امانت خود روانه دار الخلافه طهران و پیشکاه حضرت خاقان قاجار نمود و خبر اول در سلطانیه معروض و در نوزدهم رمضان منتشر و حضرت خاقان در سلام عام با منای دولت فرمایش فرمود و نواب شاهزاده بزرکوار اسکندر عزم نایب السلطنه العلیه مستدعی حرکت بخراسان و تدمیر خوانین انسامان شد و چون مصالح کذشته بود و توقف در آن چمن لزومی نداشت اردوی بزرک سلطانی از سلطانیه در دوازدهم شوال بجانب دار السلطنه حرکت و در روز ورود بقزوین خبر ثانی معروض شد و در نهم ذیحجه میرزا شمس الدین در سلیمانیه بحضور شهریار سلیمان احتشام رسید و بمکر و ریو امر راستی خواست و در عرض راه ری در منزل قشلاق عارضه موت بر شمس الدین عروض و حقیقت امر را کما هو حقه معروض داشت و روی بسوی عالم دیکر کذاشت حضرت خاقان دانای آدمی شناس فرمود که نصف مفاسد خراسان بواسطه عارضه موت بر این فرستاده مفسد مرتفع کردید و فی الواقع چنین بوده که اشارت رفت

ذکر آمدن محمد رحیم خان خوارزمی بجانب دره جز و بازکشتن و ورود سفرا و فرستادکان ترک و عرب بدربار حضرت خاقان کیتی ستان قاجار

چون خوانین خراسان مرتکب جسارتی عظیم شدند با شاهزاده عظیم الشان از در خلاف در آمدند و بولایات خود بازکشتند و شهر در دست اسحق خان کرد قرائی بماند و شاهزاده را بر مسند جلوس بر نشاند خوانین از کار کذشته ندامت یافتند و نهانی کس بخیوه دار الملک خوارزم فرستادند و بمحمد رحیم خان بن عوض ایناق که بعد از برادرش ایلتزر خان اوزبک در خوارزم حکومت و خانیت داشت پیغام عرضه دادند و او را بجانب خراسان خواندند تا فتنه بزرکتر و ماده غلیظتر کردید بلکه ایشان را سودی کند محمد رحیم خان اوزبک از خوارزم سپاهی احتشاد و اجتماع کرده با سواری بسیار از طوایف تراکمه کوکلان و یموت و ایکدر و چودر و سالور و ساروق و تکه و جماعتی از سران اوزبکیه از راه طرق بر سر دره جز آمده بتاخت خراسان عزم کرد ولی خوانین مذکوره نزد او نیامدند تا متهم در این امر نباشند مقارن اینحال اخبار مصالحه دولت علیه عالیه ایران با شوکت بهیه روسیه باطراف رسید و مراجعت پادشاه قاجار خاقان اکبر از سفر آذربایجان و سلطانیه بطهران نیز اشتهار یافت و فتنه های کران باضطراب در افتاد و در کار خود چون پرکار سرکردان بماندند و محمد رحیم خان اوزبک نیز از حال ایران و خراسان اطلاعی حاصل کرده از مفسده جوئی و دوروئی خوانین مستحضر شد بتاخت قلعه از قلاع دره جز اکتفا کرده بخیوق مراجعت کرد ملک علی نامی از معتمدین خود را با عریضه معذرت آمیز حاکی بر ترغیب الی خراسان آمدن خود بدربار ارسال داشت حضرت خاقان کامکار جوابی مناسب مبنی بر اظهار التفات

و پوزش عذر او مرقوم و مرسول داشت و از وقایع خراسان اینکه حسینعلی خان ولد اسحق خان قرائی که قبل از وزارت میرزا رضاقلی نوائی
در پیشگاه شاهزاده محمد ولی میرزا پیشکار بود بدار السلطنة آمد و دو مقصد داشت یکی سبب خلاف از پدرش اسحق خان و اثبات خدمت و
صداقت وی و ثانی خواستن لشکر و حشر بجهة مدافعه خوانین طاغیه خراسان و مقارن آنحال عریضه و پیشکش امیر حسن خان عرب زنگوئی
حاکم طبس مصحوب پسرش امیر علینقی خان که در دعوی خدمت صداقت داشت رسید و جناب حاجی محمد حسینخان امین الدوله بنظم
فارس و عراق مأمور شد و نظام الدوله لقب یافت و فرزندش عبدالله خان امین الدوله لقب یافت و مستوفی الممالک شد و علیرضا
نامی از جانب امیر حیدر توره بن امیر معصوم شاهمراد مشهور بیکجان که بعد از پدر بر مسند خانیت بخارا بر نشسته بود رسید و مراسله مخالصت مآل
آورد و قبائی و سرپوشی بزرگ از ابریشم که بلعل و یاقوت مرصع و مکلل بود از نظر خاقان گیتی ستان بگذرانید و بروم یعنی اسلامبول رفت و چون
اهالی خراسان و ترکستان کلا حنفی مذهب و ابوحنیفه نعمان بن ثابت کوفی را امام اعظم میدانند و در مسائل او را پیروی مینمایند و حکام و خوانین
ماوراء النهر از خوقند و بخارا و خوارزم و غیره خود را خلیفه و سلطان اسلامبول را خلیفة الخلفا میشمارند فرستاده مذکور بجهة ابتیاع چند جلد
کتاب از تصانیف و احکام مشایخ حنفیه و استفتاء و مبایعه اسرای شیعه باسلامبول مأمور بود و بعد از رخصت و خلعت از راه بغداد
بزیارت امام اعظم و سفارت اسلامبول رفت هم از فرستادگان این اطراف دو نفر عرب فصیح البیان طلیق اللسان عریضه از جانب والی
یمن آوردند و از سعود نامسعود وهابی شکایت کردند فرستادگان سعود نیز درین ایام ورود یافته عریضه و تحف که از آنجمله قطعه زمردی
بود مسطح بقدر کف دست از حضور شاهنشاه ایران بگذرانیدند و استدعا کرده بود که بواسطه قرب جوار از این پس اهالی ایران از
راه نجد بزیارت مکه معظمه مأمور و مأذون شوند که بکمال خدمت بحاج مرعی خواهیم داشت و شیخ علی نامی از جانب مشایخ و حکام بحرین با عریضه
و چند رشته تسبیح مروارید غلطان و بعضی از نفایس هندوستان در رسید و چون طایفه اعراب عتوبی ساکن جزایر فارس بعد از
قتل نادرشاه افشار بحکومت بحرین ظفر یافتند و تابعین ایشان طایفه قواسم مشهور بجواسم در جزیره قشم که بجزیره دراز معروفست
سکونت گزیده بودند و بزوارق و سفاین تجار ایران و هندوستان دست اندازی میکردند بعد از اتحاد و وداد دولت علیه ایران
با انگلیس مقرر شد که از طرفین جهازات بمحاذات بحرین و جزیره دراز رفته در قلع و قمع جواسم و عتوب بکوشند لهذا فرستاده حاکم بحرین
و سفرای دیگر را بطرزی که امنای دولت صلاح دانستند جواب صادر کرده مخلع و مرخص شدند و چون عرایض اعراب بلغت عربی فصیح
بود جناب فضایل مآب میرزا عبدالوهاب معتمد الدوله اصفهانی که منشی الممالک و در سلک کمالات صوری و معنوی سابق و
سالک بود پاسخ نامها را بعربی نگاشته و بخاکپای حضرت شاهنشاهی معروض داشته مورد توجهات و تفقدات خاص پادشاه دانش
شعار مکرمت گستر دانا پرور گردید

ذکر ادای قروض جناب میرزا عبدالوهاب معتمد الدوله که سی هزار تومان بوده از خزینه عامره و روانه کردن سفرای روس و انگلیس

جناب معتمد الدوله
میرزا عبدالوهاب موسوی اصفهانی که از بدایت سن باکتساب علوم حقیقی و مجازی و اقتباس لغت ترکی و تازی و نگارش خطوط
ترسل و شکسته دست اختیار و شعار بر پشت بسته داشت و در انشاء نثر و انشاد نظم طرزی مخصوص و بیانی خاص را مخترع
و مبتدع بود در اصفهان بنهایت عزت و مرجعیت معروف و بصفات انبیا و اولیا موصوف بود از کثرت مخارج و قلت
مداخل و طمع فقرا و بذل طبیعی مبلغی خطیر مقروض شد و غریمان از وی در دار الخلافه تنگی و تشکی اقبال کردند تا خدمتش از عراق بطهران
خوانده شد و از کمالات او در حضرت شاهنشاه دانش پرور شرحی مبسوط معروض افتاد و در سلک منشیان عطارد نشان منسلک
گردید و بواسطه کمال و تربیت پادشاه بیهمال روز بروز شأنش مفزود تا در سالی چند بمدارج بلند واصل و مکین آمد و درین اوقات که نامهای عربی
در کمال بلاغت و نهایت عذوبت بپاسخ اعراب نگاشت و مطبوع طبع شاهنشاهی گشت خیرخواهان دولت عرضه داشتند که
قروض وی از کسبه و تجار ولایت بسیار و با آنکه سالی مبلغی خطیر از مرسومات و مقرری دارد قریب به بیست هزار تومان بوی میرسد اکنون سی هزار
تومان مقروض است و از تقاضای طلبکاران طبع منبسطش مقبوض مروت پادشاهانه چنان سیدی کامل فاضل و ادیبی باذل را
مقروض و مقبوض روا ندیدند و مبلغ سی هزار تومان زر مسکوک نقد از خزینه عامره خاصه بوی انعام رفت و جناب معتمد الدوله بادای دین

خود پرداخت و آسوده خاطر بنشر کمالات و نظم مقالات اشتغال جست و اکنون گنجینه وی بنقد مملو از جواهر زواهر محامد و مدایح
و دعا و ثنای آن شاهنشاه مغفور مبرور انار الله برهانه و طاب ثراه است و از نیکونه بذل و بخشش و انعام و اکرام چندان رفته که بتحریر نگنجد و بهر یک
در مقام خود اشارتی خواهد رفت انّ الله کریم و یحب الکریم عربیه و مقبوض کف المرء حین ولادته دلیل علی حرص المرکب فی الحیّ
و مبسوط کف المرء عند مماته یقول انظروا انّی خرجت بلا شیء علی الجمله خاقان گیتی ستان درین سال بمعصومه قم و کاشان توجه فرمود
و عمارت فین را در سر چشمه سنگی کاشان بنا نمود و بر عمارات صفویه موسویه در عراق عمارتها بیفزود و در روز یکشنبه هفتم ربیع الاول هزار و
دویست و بیست و نه بدار الخلافه طهران معاودت گزید و نواب شاهزاده بزرگوار ولیعهد دولت ابد مدت پایدار عباس میرزا نایب السلطنه
بشوق شرفیابی حضور بطهران آمد و بتفقدات شاهانه اختصاص یافت و امضای عهدنامه را حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی بسفارت مأمور
شد و سفیر بزرگ دولت انگلیس سر گور اوزلی بارونت بمراجعت دولت انگلیس راغب آمد و مستر موریه را بنیابت گذاشته از راه پطرزبورغ
عزیمت ولایت کرد جواب مراسله پادشاه دیجاه انگلستان بطرزی ستوده مرقوم افتاد و اسبان عربی نژاد ترکمانی با ساخت و ستام
مرصع و شالهای کشمیری اعلی و زریهای مفتول باف اصفهانی و ظروف و اوانی زرین بسفیر بصیر مذکور انعام رفت و در اواسط ربیع الآخر
از راه پطرزبورغ روانه مقصد شد و حاجی میرزا ابو الحسن خان با تدارکی شایان که ده هزار تومان نقد بجهة مخارج و دو زنجیر فیل بیستون شکل
و ده راس اسب کوه پیکر و یکصد طاقه شال کشمیری و چند رشته تسبیح مروارید شاهوار و قطعات لعل بدخشانی و یاقوت رمانی و تیغهای
مهنده خراسانی و حقهای فادزهر مرصع و مقلمه‌های مرصع دوات و قالیهای ابریشمینه و پشمینه و سایر تحف و هدایا روانه شد و پس از
رفتن او برات چهل هزار تومان نقد از تجار گرفته بدو ارسال رفت که تحف و هدایا را بخدمت امپراطور اعظم روس الکسندر پاولیچ برده در
استرداد بلاد مفتوحه متصرفه مخارج لازمه نموده باشد

ذکر رفتن اسمعیل خان سردار دامغانی و سام میرزا بخراسان و محاربه با خوانین آن سامان و مغلوب شدن خوانین خراسان

اسمعیل خان سردار دامغانی با ذو الفقار
و مطلب خان برادرانش و امان الله خان افشار و پیاده و سواره بسیار بحکم خسرو کشورستان راه دیار شرق و خراسان بر گرفتند و چنان
رفتند که شیران گرسنه بنخجیر و مرغان از بند رسته باشیان در و کوه و دشت از حط و ترحال و نزول و ارتحال آن سپاه بهرام طبع ضرغام خوی
پر فرغ بود و شیر سیاه از رویت رایت شیر سارشان در جزع بعد از ورود بمشهد مقدس رضوی و زیارت آن سرور ستوده مصطفوی
برائت ذمت و استمداد همت کرده از شهر برآمدند و در هفدهم ربیع الاول بحوالی مرقد ربیع اردو زدند خوانین خراسان با یکدیگر موافقه و معاهده و
مرافقه و معاقده کرده رضا قلیخان کرد زعفرانلو حاکم خبوشان و نجفعلی خان حاکم بجنورد و بیگلرخان چاپشلو حاکم اتک و صید محمد خان
جلایر حاکم کلات و قوجه خان کیوانلو حاکم رادکان و سعادتقلی خان بغایرلو حاکم جهان ارغیان سراسر با جمعیتهای آراسته و سواران
نو خواسته از مرکز خود حرکت کرده چون سیلهای جاری از اطراف بارض طوس درآمدند در شب نوزدهم شهر مذکور بالاتفاق
شبیخونی سخت براردوی اسمعیل خان سردار بردند و دست به تیر و نیزه و تفنگ و شمشیر برآوردند سردار بمتانت کوه پای استقرار
افشرده و جمعی از سپاه خوانین خراسان مقتول شدند ای عجب که سپاه خوانین مذکوره به بیست هزار کس رسیده بودند و همراهان مأموره
سردار از پنجهزار پیاده و سوار نگذشته چون از شبیخون عقده کاری نگشاد روز برآمد سردار دامغانی پیاده و سوار خود را فوج بفوج و تیپ به تیپ
مقرر کرده هر دسته را بکنداوری سپرده بنخجیر آن پلنگان خشمگین تعیین نموده سواران دوران بفشردند و یکران برانگیختند و پیادگان بترتیب
نظام همی آمدند نجفعلی خان شادلو و سعادتقلی خان بغایرلو با ده هزار سوار جرار بر سر جانبازان سمنانی و دامغانی که با توپخانه انباز بودند آب
در انداختند و دست برافراختند گفتی پروانگان خود را بر شرار شمع زدند و خاشاک متفرقه خویشتن را بر شعله کانونی جمع عرضه کردند گلوله و
حراقه توپ و تفنگ آتش در خرمن شجاعت ایشان برفروخت و مرکب و راکب آنگروه چون هیزم خشک و تر با یکدیگر بسوخت رضا قلیخان
بتلافی کار دو نفر رفیق شفیق با بیگلرخان چاپشلو از جای برآمده خود را بر تیپ امان الله خان افشار بر زد و صف برشکافت و یک بدیگر
شدند سواران خواجه وند و عبد الملکی و دلیران افشار و بختیاری از بخت پادشاه یاری خواسته برزم درآمدند شمشیرهای گلگون لاله کاری
گرفت و چرخهای مارسار مهره باری گزید رمحهای ارمح شکار بر صدور و بطون اعاظم و اکابر رخنه درافکندند و تیرهای پران بر جوشنهای

فولادین چاک و نقبه بیفزودند آخر الامر رضاقلی خان و سایر خوانین مقهور و مکسور باز آمدند و یکدیگر را التصاق و التحاق جسته عزیمت هزیمت کردند سردار جرار از قفای آنگروه تا حوالی شهر خبوشان براند و با بسیاری از اسیر و ذلیل و مجروح و قتیل بازگشت و پس از یکروز توقف بشهر وارد شدند و خبر شکست خوانین در دار السلطنهٔ طهران بسمع خسرو کشورستان رسید و بسردار و همراهان مرحمتها و مکرمتها مبذول رفت

ذکر خروج محمد زمان خان قاجار استرابادی و فتنهٔ ترکمنیه و مثال پادشاهانه بجهت تعهد سادات مفسد تبه و گرفتن محمد زمان خان

حضرت خاقان کامکار در یازدهم ربیع الثانی امسال بقصر قاجار شتی و موقف و با سپاهی بحر جوش نخجیرگاه کالپوش اصطیاد آراست و روزی چند بنشاط و انبساط گذشت و بفیروزکوه باز آمد و توسط کارگذاران نواب شاهزاده محمد قلی میرزا ملک آرای مازندران معروض شد که محمد زمان خان قاجار عزالدینلو بیگلربیگی استراباد که بعد از سانحهٔ خواجه کاشغری مدت سالی از ایالت او افزون نرفته بود سر بطغیان برآورده و خود را فتحعلی خان قوینلو کمان برده معارف قاجار را که دولتخواه میشمرده محبوس نموده و بعضی را بهانهٔ استمالت یموت بدشت فرستاده و بقتل و حبس ایشان اشارت نموده امیرخان برادر خود را بقلعهٔ یاران فرستاده و جمعی را با خود یار و در هر دیار حکومت داده و ترکمنیه نیز با وی همداستان شده اند و سی هزار سوار از قاجار و یموت و گوکلان با خود موافق ساخته و با خوانین خراسان نیز معاهدتی در میان دارد و بر آن سر است که رای ری کند و قصد تسخیر تختگاه کی خاقان کامکار از خیالات خام آن خیره سر تیره دل لختی بخندید و بر خواند شعر کریم که ار چوبکند تن بشکل مار گو زهر دشمن و گو مهره بهر دوست شهر دلیری در خروج استراباد نایب السلطنهٔ ایران پادشاه کامران نکرده که از آبا و اجداد ما را اصحابی دیگر است او را که در عهد دولت عم شهیدم چون سرو در یک قبا دیده ام اکنون صنوبروار دعوی صاحبدلی کند و با آنکه چنار آسا همیشه با دست تهی بوده اینک چون رز زمهرکانی داعیهٔ زرفشانی نماید مع القصه مثالی شاهانه بسادات عالیدرجات سلسلهٔ مفیدیه که بشیخ الاسلامی استراباد معروف و بخیرخواهی دولت ابد بنیاد موصوف بودند مرقوم افتاد که تکلیف اهالی استراباد این است که این دیوانه را در زنجیر کشند یا همه بدست سپاه پادشاه کشته شوند جاسوسی این مثال را بسادات رسانیده جناب آقا محمد محسن و آقا سید رضا و سایر بنا بر سید مفید رحمه الله کدخدایان و اعاظم شهر را هم در آن تیره شب بخانهٔ خود خوانده فرمان شاهانه را بنمودند بزرگان استراباد و قرای آن خدمات چندین سالهٔ خود و آبای خود را بر این دولت ابد مدت ضایع نخواستند کل اهالی شهر با حربهٔ جنگ و شمشیر و تفنگ سحرگاه گرد خانهٔ آن طاغی را فرو گرفته او را بی اختیار نموده شرح کار عرضه کردند میرزا یوسف اشرفی نایب مستوفی الممالک و میرزا محمد خان یوزباشی غلامان عرب بسطامی بضبط مال و عیال و آوردن امیر جسارت خصال رفته شد در هنگامیکه چمن بیگه دامغان مضرب خیام فلک احتشام اقدس بود محمد زمان خان و امیرخان را با متابعان ایشان مقید و مغلول بحضور آوردند بعد از چوب و کوب و طعنه و تماخرهٔ الواط اردو دو چشم هر دو برادر مکحول گردید محمد حسین آقای قاجار شامبیاتی ولد محمد تقی بیک قاجار بن فضلعلی بیک شامبیاتی و علیمردان و ملک عبدالحسین و مرتضی قلی استرابادی را بند از بند جدا نمودند و از غرایب فراست سلاطین با دولت اینکه فضلعلی بیک شامبیاتی را فتحعلی خان مغفور شهید سعید چنانکه در آغاز کتاب مرقوم شد بقتل آورد و ولد فضلعلی بیک را محمد حسن خان قاجار مقتول کرد و محمد تقی بیک پدر همین محمد حسین آقا را خاقان شهید آقا محمد شاه اکبر در خون کشید و فرمود که این محمد حسین آقا قسمت و رسد ولیعهد دولت جهانبانی فتحعلی خان خواهد بود و بمدلول ارباب الدول ملهمون در این وقت وقوع یافت و محمد زمان خان در سیزدهم روز بمرد و ایالت استراباد بنواب شاهزاده ملک آرا مفوض شد زیرا که چنان سرحدی را بدست بیگانه سپردن خلاف حزم بود و سادات مورد مسرور غالات و التفات بی نهایات شدند و موکب سلطانی از چمن بیگه کوچیده با رباع میدان جوق در آمد

ذکر فتنهٔ خراسان و هرات و رفتن اسمعیل خان سردار و مراجعت کامران میرزای افغان و رفتن سردار بهرات و مراجعت نزد فیروز الدین میرزای هراتی

ابراهیم خان هزاره که یکی از مفسده خویان حادثه جویان خراسان بود و بعد از موافقت مصلحتی اسحق خان تربتی با شاهزادهٔ آزادهٔ بیهمال نواب محمد ولی میرزا والی خراسان در قریهٔ ابدال آباد جام بفکر خیالات خام در افتاده و با حاجی فیروز الدین میرزای افغان والی هرات در دوستی و موالات برگشاده و او را بتسخیر غوریان تشمیر همی کرد و متعهد شد که اگر سپاه افاغنه بمحاصرهٔ غوریان مجاهدت جویند

ورا مهاجرت پوینده و وی نیز با جمعیت جماعت هزاره از پیاده و سواره اعداد امداد کند لهذا حاجی فیروز الدین ملک قاسم فرزند خود را با حاجی
آقاخان وزیر خویش بر سر غوریان فرستاد چون محمد خان بن اسحق خان قرائی در حصار غوریان محصور گردید مصلحت حال خود را بمواضعه بدر جبلت سپر
کس بقندهار فرستاده کامران ولد شاه محمود افغان را بقرآن ممهور و ایمان معهود بجانب ارض اقدس خواند که شهر مشهد را با او سپارد و بدولت
افاغنه و تقویت انان همت گمارد کامران میرزا بدین افسانه بمغز فریفته و شیفته و بمحاصره هرات مستعد و مصمم گردید حاجی فیروز الدین از استماع
خبر وصول کامران میرزا از قندهار از عمل خود نادم شده ملک قاسم میرزا را از دور غوریان مانع و بهرات قانع گردید و در حفظ آن خود را قادر
ندید ناچار معتمدی چند نزد اسمعیل خان سردار گسیل کرد و متمنی شد که سردار بدفع کامران و محارست هرات بدینجانب پوید و وی از کامران استخلاص
جوید و پنجاه هزار تومان نقد متقبل و بدامان دولت جاوید مدت شاهنشاه گیتی ستان خاقان اکبر متوسل آمد و نوشته فرستاد و متعهد خراج
همه ساله و سکه و خطبه بنام حضرت فتحعلی شاه در هراة گردید لهذا اسمعیل خان دامغانی سردار دولت ایران که مردی دلیر و جلادت مصیر بود
با برادران خود ذوالفقار خان و مطلب خان که او را بمنزله یمین و یسار و در رزم دو ابر صاعقه بار بودند بسوی هرات راند و در منزل پل نقره
سه فرسنگی هرات شنید که کامران از آنسوی در سه منزلی هری موسوم بروضه باغ اتراق کرده چون شیر غضبان که بصید گور عزم جزم کند
با قلیل سواره و پیاده از دامغانی و سمنانی که مانند دلیران سجستانی همی اندند و اغروق را در پل نقره بتوقف امر کرده نقره خنگ باستقبال
کامران برانگیخته در پل مالان که یکمنزل از آنسوی هرات گذشته است کامران استماع کرد که آن شیر شرزه با جماعتی چون مار گرزه در آن بیابان
بسوی او شتابان است چون تفاصیل شجاعت این سردار و برادران او در رزمهای آذربایجان و گرگان شنیده بود صلاح در مقابله
و مقاتله با آن جانبازان بی بیم ندانسته با خوانین افغان مجلس کنگاج و مشاوره برآراست در تنگ و جنگ را قصه شیشه و سنگ شمردند
و شتاب و ایاب را مایه راحت و استراحت شناختند نصیر خان قوللر آقاسی خود را بمعذرت بخدمت سردار فرستاده و عزیمت خویشتن را
بمحض عداوت فیروز الدین میرزا بخرج داده چون باد صرصر بجانب قندهار رجوع کردند و روزی چند را غنیمت شمردند بلکه چگونه جنگ خیره
با با دگرد کسی پنبه را جفت آتش نکرد علی الجمله کامران میرزا بصوب قندهار مراجعت گزید و فیروز الدین میرزا از بیم رست و آسوده در هری بر نشست
و بعهد خویش وفا کرد و ذوالفقار خان برادر سردار را که ذوالفقاری بود مرحب کش و ذوالخماری دشمن سوز بشهر هرات برد و وجه مقرره
معهوده را بدو سپرد و با سردار و همراهان او اظهار محبت و مخالصت کرد و سردار دامغانی چونانکه رستم سیستانی از ترکستان باز گردد با بدرقه
فتح و نصرت دمساز در اواسط رجب مظفراً و منصوراً بارض اقدس یعنی مشهد مقدس بازگشت و در اوایل شعبان المعظم اخبار این فتوحات بزرگ
مقروع سمع حضرت خاقان اعظم بزرگ گردید و چون در زمانیکه اسحق خان قرائی پسر خود حسنعلی خان را بدربار حضرت خاقانی فرستاده بود
عرضه کرده بود که چون کلفتی و وحشتی فیمابین خوانین خراسان با شاهزاده محمد ولی میرزا روی داده اگر شاهزاده دیگر بحکومت و ایالت خراسان
مقرر شود نه عجب که آن مملکت و اهالی آن آسوده خاطر شوند لهذا حضرت شهریار ایران نواب شاهزاده آزاده حسنعلی میرزا را باردو خواسته
استخاره فرمود بتبدیل و تحویل نیکو نیامد و جناب میرزا عبدالوهاب معتمد الدوله که در رکاب شاهزاده محمد ولی میرزا بچمن میدان جوق احضار
شده بود باستمالت خوانین خراسان با فرج الله خان افشار بارض اقدس بازگشت و نواب شاهزاده آزاده حسنعلی میرزا را دار العباد
یزد بر حکمرانی طهران ضمیمه و بسطام نیز او را از سیورغالات قدیمه بود لهذا شاهزاده آزاده تهمتن تن بدار السلطنه خورسند باز آمد

در بیان احوال ترکمانیه صاین خانیه یموت و کوکلان و انهزام ایشان از ازدحام لشکر قاجاریه و مراجعت الله یار خان

چون طوایف ترکمانیه که سابقاً با آبا و اجداد حضرت خسرو گیتی ستان قدمت خدمت داشتند و خود را از چاکران آن
سپر صداقت گهر می پنداشتند و خاقان مغفور آقا محمد شاه شهید سعید قاجار همواره خدمات آنگروه بنظر انصاف منظور همی داشت از فرط
نادانی بکاری چند ناخردمندانه اقدام نمودند که از انجمله یکی مطاوعت و متابعت یوسف خواجه کاشغری بود چنانکه گذشت بقتل اندر آمد
دیگر باره با محمد زمان خان قاجار عز الدینلو که آبا و اجدادش از چاکران دربار حضرت سلطان سعید شهید آقا محمد شاه قاجار بودند موافقت
نمودند طبع غیور شاهنشاه قاجار از طوایف یموت و کوکلان آزرده شد و خدمات قدیمه ایشان را از لوح نسیان نگاشت و ایشان را به تنبیه و
تادیب گوشمالی سزا و اجزا دید لهذا الله یار خان دولوی بن میرزا محمد خان بیگلربیگی را که در آنحضرت با اعتبار و بمنصب سالار بار بود

با حاجی رضاقلی خان قاجار و عیسی خان امیرآخورباشی و امامقلی غلام پیشخدمت باشی و امیرکبیر محمدقاسم خان ظهیرالدوله بن امیر سلیمان خان اعتضاد
الدوله و فرج‌الله خان افشار و یوسف خان گرجی سپهدار که در چمن کالپوش و در میان جوق اجتماع داشتند بگرگان مأمور شدند و تراکمه
اهل و عیال خود را بسقناقات صعب المسالک برده احتیاطاً خود استعداد مقابله کرده بودند سواران ایشان جریده و سپاهی
در محل گرگان آماده جنگ شیران ایستاده چون علامت سپاه سلطانی را دیدند چنانکه از رسوم و عادت ایشان است خویش را واپس کشیده
سپاه را بخود متمایل کردند که در مقامی بری از آب و عری از آذوقه بمقاتله پردازند و مکنون خاطر خود را آشکار سازند بعد از غلبه قلیل و ظفری جزئی
سرداران لشکر پادشاهی خدیعت و حیلت آنگروه را استنباط کرده در قفای آنان نرفتند و مراجعت مسارعت کردند و اتمام کار آنان را بوقتی
دیگر محول نمودند و بمیدان جوق بازگشتند در بیست و ششم شهر شعبان در چمن مذکور در منزل چشمه علی که بعرف اتراک انزاعلی بلاغ خوانند و ییلاقات
فیروزکوه و لاریجان و نواب صید و شکار و نخجیر بشمار و تماشای مرغزار گذرانیده در اواخر شهر رمضان المبارک بلد السلطنه طهران بازگشتند
و در این سال چهار کس از شاهزادگان کامکار و فرزندان خاقان قاجار را که هنوز سور و سرور مزاوجت و مناکحت آراسته نگردیده بود با چهار
تن از صبایای محترمه عقد مواصلت بستند اول نواب امام‌ویردی میرزای ایلخانی ابن جلیل قاجار و کشیکچی باشی دربار و صبیه محترمه
محمدخان قاجار ایروانی با یکدیگر اقتران دادند دیگر نواب شاهزاده محمدرضا میرزا که صبیه حسینقلی خان بادی نامزد گشت سیوم نواب
شاهزاده حیدرقلی میرزا که صبیه مهرعلیخان قاجار در سلک ازدواجش منسلک آمد چهارم نواب محمود میرزا هم از صبایای محمدخان قاجار
ایروانی با وی هم بالین شد و مدت یک هفته بعیش و عشرت و چراغان و آذین گذشت و هنری الس انگلیس بجهت تغییر دو فصل از فصول عهدنامه
که سرگور اوزلی بارونت بلندن برده بود از راه اسلامبول بایران آمد و صورت عهدنامه را دو نسخه مطابق نگاشته بیکدیگر سپردند و بنا
بر رعایت بعضی مصالح اجمل آن نگاشته میگردد

صورت عهدنامه دولت علیه ایران با دولت بهیه انگلیس

فصل اول که اولیای دولت علیه ایران برخود لازم داشتند که از تاریخ این عهدنامه فیروز هر شرط و عهدی بهریک از دولتهای
فرنگ که با دولت بهیه انگلتره در حالت نزاع و دشمنی باشد بسته اند باطل و ساقط دانند و لشکر سایر طوایف فرنگیان را از حدود متعلقه بخاک
ایران راه عبور بطرف هندوستان و سمت بنادر هند ندهند و احدی از این طوایف را که قصد هندوستان و دشمنی با دولت بهیه
انگلتره داشته باشند نگذارند که داخل مملکت ایران شود و اگر طوایف مزبور خواهند که از راه خوارزم یا تاتارستان و بخارا و سمرقند و غیره
عبور بملک هند نمایند شاهنشاه ایران حتی المقدور پادشاهان و والیان و اعیان آن ممالک را مانع شوند و از راه دادن طوایف مزبوره
بازدارند خواه از راه تهدید و تخویف و خواه از روی رفق و مدارا **فصل دویم** چون این عهد خجسته بصدق و راستی بسته آمده
امید چنان است که انشاء الله از تغییر و تبدیل مصون و روز بروز مقتضیات یگانگی در میانه افزون گردد و پیوند موافقت میان این دو
پادشاه جمجاه فلک دستگاه و ولیعهد و فرزندان و احفاد و امجاد ایشان و وزرا و امرا و ولات و حکام ولایات و سرحدات مملکتین
ابدالآباد برقرار و استوار باشد پادشاه والاجاه انگلیس قرارداد مینماید که اگر بر سر امور داخله مملکت ایران فیمابین شاهزادگان یا امرا
و سرداران منافقتی روی دهد دولت بهیه انگلیس را در میان کاری نیست تا پادشاه وقت خواهش نماید و احیاناً اگر احدی از مشار
الیهم ولایتی و جائی از خاک متعلقه بایران را بآن دولت بهیه بدهند که بازاء آن کومک و اعانتی نمایند هرگز اولیای دولت بهیه انگلیس باین
امر اقبال نکرده پیرامون آن نخواهند گشت و دخل و تصرف در ممالک متعلقه بایران ابداً نخواهند کرد **فصل سیم** مقصود کلی از این
عهدنامه آنستکه دو دولت قوی شوکت از جانبین امداد و کومک بیکدیگر نمایند بشرطی که دشمنان در نزاع و جدال سبقت نمایند
و منظور این است که از امداد جانبین بیکدیگر هر دو دولت قوی و مستحکم گردند این عهدنامه محض از برای رفع تقدم و سبقت نمودن
دشمنان در نزاع و جدال استقرار پذیرفته است و مراد از سبقت تجاوز نمودن از خاک متعلقه بخود و قصد ملک خارج از ملک خود کردن است
و خاک متعلقه بهریک از دولتین ایران و روس از قراریست که باطلاع وکلای دولتین ایران و انگلتره و دولت روس بعد از این مشخص
و معین گردد **فصل چهارم** چون در یک فصل از فصول عهدنامه مجمله که فیمابین دولتین علیتین بسته شده قرارداد چنین است
که اگر طایفه از طوایف فرنگیان بممالک ایران بعزم دشمنی بیایند و دولت علیه ایران از دولت بهیه انگلیس خواهش امداد نمایند فرمانفرمای هند

از جانب

از جانب دولت بهیهٔ انگلیس خواهش مذکوره را بعمل بیاورند و لشکر بقدر خواهش با سردار و اساس جنگ از سمت هندوستان با ایران بفرستند و اگر فرستادن لشکر امکان نداشته باشد بعوض آن از جانب دولت بهیهٔ انگلیس مبلغی نقد که قدر آن در عهدنامهٔ مفصله که من بعد فیمابین دولتین قویمتین بسته میشود معین خواهد شد الحال مقرر است که مبلغ و مقدار آن دویست هزار تومان سالیانه خواهد بود و اگر دولت علیهٔ ایران قصد ملکی خارج از خاک خود نموده در نزاع و جنگ سبقت با طایفه از طوایف فرنگستان نمایند امداد مذکور از جانب دولت بهیهٔ انگلیس داده نخواهد شد و چون وجوه نقد مزبور برای نگاهداشتن قشون است ایلچی دولت بهیهٔ انگلیس را لازم است که از رسیدن آن بقشون مستحضر و خاطر جمع شود و بداند که در خدمات مرجوعه صرف میشود **فصل پنجم** هرگاه اولیای دولت علیهٔ ایران خواهند که برای تعلیم و تعلم نظام فرنگ معلم با ایران بیاورند مختارند که از مملکتی از ممالک فرنگ که با دولت بهیهٔ انگلتره نزاع و جدال نداشته باشند معلم بگیرند **فصل ششم** اگر کسی از طوایف فرنگ که در حالت مصالحه با دولت بهیهٔ انگلیس میباشد نزاع و جدال با دولت علیهٔ ایران نمایند پادشاه والاجاه انگلستان بکمال سعی و دقت نماید که فیمابین دولت علیهٔ ایران و آن طایفه صلح واقع گردد و اگر این سعی بجا نیفتد پادشاه ذیجاه انگلستان بطریقیکه مرقوم شده از مملکت هند عسکر و سپاه بکومک ایران مامور کند یا آنکه دویست هزار تومان مقرره را بجهت خرج عساکر و سپاه و غیره کارسازی دولت علیهٔ ایران نمایند و این اعانت و امداد را مادام که جنگ فیمابین دولت علیهٔ ایران و آن طایفه باشد و اولیای دولت علیهٔ ایران صلح ننمایند مضایقه ننمایند **فصل هفتم** چون قرارداد مملکت ایران این است که مواجب قشون شش ماه بشش ماه داده میشود قرارداد تنخواهی که بعوض عساکر دولت بهیهٔ انگلیس داده میشود چنین شد که تنخواه مزبور را ایلچی آن دولت بهیه هرچه ممکن شود زودتر و پیشتر کارسازی کند **فصل هشتم** هرگاه طایفهٔ افاغنه را با دولت بهیهٔ انگلیس نزاع و جدالی باشد اولیای دولت ایران از این طرف لشکر تعیین کرده بقسمی که مصلحت دولتین باشد بدولت بهیهٔ انگلیس امداد و اعانت نمایند و وجه اخراجات آن را از دولت بهیهٔ انگلیس بگیرند از قراری که اولیای دولتین قطع و فصل نمایند **فصل نهم** اگر جنگ و نزاعی فیمابین دولت علیهٔ ایران و افغان اتفاق افتد اولیای دولت بهیهٔ انگلیس را در آن میان کاری نیست و بهیچ طرف کومک و امدادی نخواهند کرد مگر اینکه بخواهش طرفین واسطهٔ صلح شوند **فصل دهم** اگر از رؤسای ایران کسی بخواهد دشمنی کند و یاغی شود و فرار بولایت انگلیس نماید باید بمحض اشارت اولیای دولت ایران انگلیس او را از ولایات مزبوره بیرون نمایند و اگر بیرون نرود او را گرفته روانهٔ ایران کنند و اگر خبر دهند قبل از ورود او را بولایت خود راه ندهند و الا اگر رفته بفرستند شرط این فصل از طرفین استقرار پذیرفته **فصل یازدهم** اگر در بحر العجم دولت علیهٔ ایران را امدادی ضرور شود از دولت بهیهٔ انگلیس بشرط امکان و فراغبال در آن وقت کشتی جنگ و قشون بدهند و اخراجات آن را موافق برآورد آن وقت قطع و فصل کنند و بازیافت نمایند و کشتیهای مذکور بر آن خورها و لنگرگاهها عبور کنند که امنای دولت علیهٔ ایران نشان دهند و از جای دیگر بی رخصت و ضرورت عبور ننمایند و این عهدنامه بتوسط میرزا شفیع صدر اعظم و نایب الوزاره قایم مقام و معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب منشی الممالک وکلای دولت علیهٔ ایران با مستر موریه نایب سر گور اوزلی بارونت سفیر بزرگ دولت بهیهٔ انگلیس که در این اوقات ایلچی جدید بود نوشته و مقرر و از طرفین نسخه برداشتند و در خاتمه نوشتند ما که وکلای حضرتین علیتین میباشیم این عهدنامهٔ مفصله را که سابقا فیمابین وکلای دولتین بفصول دوازده گانه نگارش یافت حال تغییرات چند که منافی دوستی و یکجهتی دولتین علیتین نبود بصلاح حضرتین مناسب مینمود در فصول یازده گانه تبیین و تقریر و تحریر کرده دستخط و مهر گذاشتیم بتاریخ بیست و پنجم ماه نوامبر سنهٔ یکهزار و هشتصد و چهارده عیسوی مطابق دوازدهم ذیحجة الحرام سنهٔ یکهزار و دویست و بیست و نه هجریهٔ مصطفویه علی هاجرها الف السلام و التحیة تحریرا فی دار الخلافهٔ طهران صانها الله عن الطوارق الحدثان

ذکر ورود و صدور سفیر و ایلچیان اطراف و برخی از وقایع اتفاقیهٔ این سال در ملک ایران

میرزا محمد رضای قزوینی که سابقا بسفارت دولت سنیهٔ آل عثمان مامور بود بعد از وصول باسلامبول در کمال تکریم و تحریم بحضور سلطان محمود خان خواندکار رفته مطالب خود را با امنای دولت در میان نهاده مقضی المرام عزم رجوع کرده در اواخر ذیحجهٔ همین سال وارد طهران و شرفیاب حضور حضرت شاهنشاه شد بهمراه او احمد چلبی باب العرب سفیر از جانب وزیر بغداد اسعد پاشا با عریضه و پیشکش در رسید و از جانب جنرال نیکولای ردیشچوف سردار روسیه یخیوف نام گرجی بتهنیت مصالحهٔ دولتین روس و ایران

و باتفاق حاجی میرزا ابوالحسن خان بحضور مبارک آمد و خورسند بازگشت و نصرالله خان نوری غلام پیشخدمت خاصه حامل خلعتی زیبا و یک راس اسب و یک قبضه شمشیر هندی و یک قطعه نشان مرصع شیر و خورشید خاصه دولت علیه ایران بجانب سردار مذکور روانه شد و پس از وصول و رجعت نصرالله خان دیگرباره از جانب سردار دولت روسیه بولکونوک بالاوانیچ نام وزیر و مباشر امور عساکر با پیشکشی وافر [illegible] آمدند و اظهار ارادت و امتنان از مراحم حضرت خاقان گیتی ستان کردند و معزز و مکرم رخصت یافتند و هنری الس وکیل دولت بهیه انگلیس پس از اتمام عهدنامه روانه لندن شد و در بیست و ششم محرم الحرام که آغاز سال هزار و دویست و سی بود حاجی آقاخان وزیر حاجی فیروزالدین میرزا حکمران هرات بحضور اعلیحضرت خاقانی شرفیاب و از تعدی شاهزاده محمود افغان حاکی و شاکی و استدعای استعداد و استمداد کرد خلعتی بجهت فیروزالدین میرزا والی هرات با مثال پادشاهی معین و میرزا محمد صادق وقایع نگار مروزی روانه آن صفحات شد و ابراهیم خان هزاره بواسطه افسادی که در باب امر غوریان سابقا نموده بود بتوقف دارالخلافه مامور و امارت طایفه هزاره بازادخان پسر محمد خان هزاره مفوض و مرجوع افتاد و مهدیقلی خان قاجار دولو را که از حکومت بندر بوشهر فارس بازآمده بود بوزارت شاهزاده آزاده محمدقلی میرزا ملک آرای مازندران مامور و میرزا رضی حمزه کلائی وزیر او معزول گردید ملا محمد زنجانی که از علمای رسمیه متوقفه در دارالخلافه طهران بود بجهت قبول عامه با مردی از اواسط الناس که از باده سرخوش و در عرض راه بازار با وی عربده کرد جمعی از عوام کالانعام را با خود یار کرده بخرابی کلیسیای ارامنه که از زمان شاه عباس صفوی ماضی در همه ایران برپاست حرکت کرده با آنکه اهل جزیه بودند بخانه ایشان رفته بشکستن خمهای شراب ناب بلوی عام برانگیخت و بعضی ابنیه را نیز در آن غوغا خراب کرد و خمهای از نظاره شکسته خفتگان زیر تراب را از جریان شراب سرمست ساخت نواب شاهزاده حسنعلی میرزا حاکم طهران وقتی اطلاع یافت که این متزاهد خشک مغز بدین آلایش بغز تر دامان شده بود لاجرم بحکم سیاست سلطانی او را از بلده طهران اخراج بلد کردند و غرامت و خسارت اموال ارامنه را از مرتکبین ماخوذ و بدانها موصول داشتند و محمد مهدیخان مازندرانی متخلص بشحنه که از امرا و شعرای این دولت بود بس نکو سروده رباعی

زاهد بشکست از سر خامی خم می ❊ اسباب نشاط میکشان زو شد طی
گر بهر خدا شکست یا وای بمن ❊ ور بهر ریا شکست پس وای بوی

حکایت ذلف آباد و اشاراتی در باب غرابت بنیاد الی آخره

گویند ابودلف عباسی در محال فراهان از اعمال قم دو شهر بنا کرده یکی در زیر زمین و دیگری بر فراز آن خاک زیر را بربالا آورده بنای شهری نهاده و زیر زمین را خالی ساخته عمارات و بیوتات و مساجد و معابد و دکاکین و کوچه و بازار در کمال متانت بنیاد نهاده چنانکه اطراف آن سه فرسنگ مسافت و وسعت دارد و از هر خانه زیرین بخانه فرازین سوراخی و راهی گذاشته که هم مایه روشنائی خانه زیرین شود و هم وقت ضرورت و غلبه سپاه اعدا هر یک بشهر زیرین گریخته از تطارق و تسارق طارق و سارق مصون و محصون باشند و نام شهر را بمناسبت نام خود دلف آباد بفتح دال بی نقطه نهاد و چون بقاعده قدیمه پارسیه دال را منقوط میکرده اند بمرور ایام ذلف آباد شهرت نموده علی ای حال مردم و اهالی ذلف آباد شریر و مشهورند و غالبا با حکام بمنازعه برمیخیزند و در هنگام مغلوبیت بشهر نهانی زیر زمین میگریزند و بیگانه در آنجا راه ندارد و اگر رود دیگر بازگشتن نیارد در این وقت با ایمانی خان حاکم فراهان یاغی شدند و گماشته او را راندند و براهزنی قوافل پرداختند یوسف خان سپهدار عراق ماجری بر پیشگاه خسرو آفاق عرضه کرد عبدالله خان گرجی یوزباشی غلامان شاهسون و خرل و پیاده خلج و ساوه بتدبیر آنکه سوراخ جوی مامور شدند هشتصد نفر از آنان استعداد کرده برابر سپاه آمده مغلوبا بسوراخهای زیر زمین گریختند سپاه ماموره اطراف شهر انهار را مسدود کرده نشستند تا از قحط آذوقه ستوه جستند و بیرون آمده فرار کردند و متفرق شدند و شهر و خانه ایشان خراب کردند آن بوم اکنون مخصوص بومان ولی شهر زیر زمین هنوز برقرار است و خرابی آن کاری بس دشوار

ذکر ماموریت سردار بدفع معاندین خراسان و مخاصمه خوانین و حرکت اردوی شاهی بچمن خوش ییلاق کبودجامه

سابقا شرحی از کار نواب شاهزاده کامکار محمد ولی میرزا والی خراسان مرقوم افتاد و ماموریت سردار و مقهوریت خوانین مذکور شد چون سردار بازآمد دیگرباره خوانین با یکدیگر عهد موافقت بستند و با شاهزاده بمخالفت برخواستند چون برای بیضا ضیای پادشاهی پیدا و از روشن بود که ماده این نفاق و مایه این شقاق اسحق خان قرائی است محمد اسمعیل خان سردار دامغانی

مأمور بخراسان شد و نواب شاهزاده والی بنا بر مصلحتی چند احضار یافت موکب ظفر کوکب پادشاهی نیز در هفدهم رجب با جیشی دریا شکوه و دوزخ لهب بچمن خوشش ییلاق نهضت گزید و سردار از راه جاجرم و اسفراین بجانب خوانین خاین روانه گشت و خوانین کرد و ترک که در خبوشان جمع آمدند و اسمعیل خان سردار دامغانی خبوشان را بمحاصره در میان گرفت و محمد خان قاجار نایب خراسان و اسحق خان قرائی با بشارت خاقانی از ارض اقدس بمحاصره قلعه رادکان آمدند توجه خان کیوانلو حاکم انجا و بیگلر خان چاپشلو حاکم اتک که با یکدیگر بودند در روز اول از قلعه بدر آمده جنگی روبرو کرده بهزیمت شدند توجه خود را برادکان در انداخت و بیگلر خان بدره جز محل حکومت خود در تاخت با آنکه تسخیر رادکان را از حوز امکان دانسته اسحق خان قرائی محمد خان نایب را بفریفته حاصل اطراف قلعه را با اموال رعایا غارتیده باردوی سردار دامغانی روی نهادند مجدداً از سرکار عظمت مدار شاهنشاهی فرامین قهر آیین بامیران و آزادکان در تاکید بمحاصره رادکان و خبوشان صادر شد و خطابات سخط آمیز چنانکه کیخسرو بطوس راند بسردار طوس نهاد طوس و خبوشان در قلع و قمع فتنه کیشان و مفسده اندیشان خراسان ابلاغ یافت سردار که خانه زاد دولت و پرورده نعمت حضرت خاقان کیخسرو کلاه و افراسیاب جاه پادشاه ترک فتحعلی شاه بود هراسان شد در بیست و هشتم شهر شعبان چون دریای جوشان باحاطه شهر خبوشان امواج افواج متموج گشت پیادگان کوه کرد و کوه نژاد بختیاری شدند ارکان اربعه بچهار دسته انقسام یافتند و بر چهار برجی که در چهار جانب قلعه خبوشان سر بفلک برکشیده بود و مشحون بجنگیان بهرام خوی کیوان نیروی اکراد و اتراک بود یورش شورش کرده بعون ایزد یکتا پس از دوگانه رب یگانه و سه ساعت گذشته چون دریای طوفان زای بچهار موجه در آمدند و در پنجم ساعت از روز گذشته نعره نخوت شجاعت در کشش جهته بر افکندند مع القصه بیک حمله مردانه جمله مردان چار برج را طعمه شیر شمشیر و عرضه ضبارم صارم کردند و پس از تسخیر بروج اربعه مبارزت کوشان بمعارضه اهالی شهر خبوشان تصمیم عزم رزم کرده عرصه بر آنان تنگ نمودند قلعه قریب التسخیر آمد و دیگر باره پسر کرک یوسف خوارمیش کرد و اسحق خان قرائی بنیاد فتنه فزائی و حیلت آرائی نهاده در نزد محمد خان قاجار نایب خراسان و اسمعیل خان سردار حکمران سمنان و دامغان تشفع و توسط خوانین خاینه تشمر جست و از کمال فطانت و ذکا و حصانت و دها گرفتاری امرا و اصلاح حال خود و ایشان ندانسته بچاره کار کوشید و با بشارت او امیر گونه خان کرد زعفرانلو که از عظمای خوانین و حاکم خبوشان بود ولد خود رضا قلی خانرا در قلعه گذاشته خود باردوی سردار آمد معتمدین مشهد مقدس فرستاده عالیجنابان میرزا هدایت الله و میرزا عبد الجواد ولدین سید سعید شهید ثالث میرزا محمد مهدی طاب ثراه را بشفاعت خود خواند و مقرر شد که پسر او رضا قلی خان و نجفعلی خانرا با نسوان ایشان و مالیات دو ساله خبوشان اطاعت کند و خود در خدمت سادات مذکور راه پیشگاه پادشاه ایران خاقان کشورستان بر دارد و اگر معفو گردد بخبوشان باز آید و رضا قلی خان و نجفعلی خانرا نیز بدار الخلافه فرستد و خود در ارض اقدس همواره در خدمت شاهزاده خدمتگذار باشد سادات مذکوره رسیدند پسران و نسوان او بر حسب مقرر بارض طوس رفتند و امیر گونه خان زعفرانلو و حسنعلی خان بن اسحق خان تربتی قرائی در خدمت سادات عالیدرجات راه چمن خوشش ییلاق بر گرفته بحضور شاهنشاهی رسیدند بشفاعت آن دو سید بزرگوار معفو شدند و سردار دامغانی از تعرض بخبوشان ممنوع آمد مشروط بر اینکه امیر گونه خان پس از رجعت رضا قلی خان و نجفعلی خانرا به پیشگاه حضرت خاقان ایران فرستد که در خدمت باشند و اگر جز این کنند دیگر شفاعت شفعا و سادات را فائده نباید بنا علیه مجدداً نواب شاهزاده والاجایگاه والی خراسان بخلعت ولایت خراسان مخلع و فراغت بال و رفاغت حال یافت و امیر گونه خان و حسینعلی خان وارد ارض اقدس شدند و موکب سلطانی از چمن مذکور روزی چند متفرج و مسرور در چمنهای سادواشی هیلامیشی و اصطباح من الغدو الی الرواح بر آسود و در چهارشنبه بیست و دوم شوال بدار الخلافه مراجعت و معاودت فرمود

و اصطباح و استرواح

ذکر مراجعت میرزا محمد صادق وقایع نگار مروزی از هرات و رفتن حضرت فتحعلی شاه بشکار رسیله قمرو مراجعت

سابقا ایراد رفت که میرزا محمد صادق وقایع نگار مخلص بهای مصاحبت حاجی آقا خان وزیر هرات باعانت فیروزی فیروز الدین میرزا رفت و چون از طرف دولت قوی صولت شاهنشاه ایران اطمینان و قوتی حاصل کرد بضعف حال برادرش محمود میرزا یکدل گردید و رشید خان درانی را با تحف و هدایای شایسته به پیشگاه خاقانی مرسول و رسول آراست و در ذی قعده الحرام وارد و در سرای جناب میرزا محمد شفیع صدر اعظم قعود و قیام گزید و در اواسط شهر ربیع الاول سال یکهزار و دویست و سی و یک که کوی و برزن زی از اقتضای فصل دی پر از قاقم و سنجاب و ژاله

و نواب شاهزاده نیز از ظاهر شهر بکر در رادکان در آمد رضاقلی خان کرد زعفرانلو خود در خبوشان بماند و پدر خود امیرگونه خان را بحضور والا فرستاد و دل
خوانین خراسان با یکدیگر بود و زبان ایشان با شاهزاده و در ظاهر اظهار موافقت میسنمودند و باطنا مخرب کار بودند بالاخره باتفاق چاپاری
با عریضه بدربار حضرت خاقان کشورستان بتشفع قوجه خان کیوانلو فرستادند خاقان قاجار نظر بمصلحت وقت تعهد و تصرف و توسط خوانین را
درباره قوجه خان و منع محاصره رادکان قبول فرموده بجهة اتمام حجة شاهزاده را از محاصره نهی و برجوع مشهد امر کرد و عباسقلی خان نوائی روانه و بر حسب
امر اعلی احضار نمودند امیرگونه خان بخبوشان و اسحق خان بمشهد مقدس آمده در خدمت شاهزاده بتذویر و مکر و خدیعه کما فی السابق اشتغال
داشت و شیوه نفاق را مایه قوام و دوام دولت و عزت خود می پنداشت **در بیان مسامحه حضرت خاقان گیتی ستان با خوانین خراسان و ذکر حال اسحق خان قرائی و حسنعلی خان** مکرر تذکار رفت که خوانین خراسان با شاهزاده محمدولی میرزا از کثرت
بطش و سیاست او استقلالش در جزئیات و کلیات خراسان دل دیگرگونه کرده بودند و خود را با وجود وی با اقتدار و اختیار نمی‌دانستند و در
هر حال با یکدیگر معاهده و معاقده کرده ایالت آنجناب را مایه خرابی حال خود میشمردند و سالی چند بتذویرات هنگامه جوئی و فتنه فزائی اوقات بسر
میبردند و دور روزگار بدیشان ملاعبت همی آراست و انار غشوه همی داد و حضرت خاقان بی‌مثال و سلطان بیهمال که بجبهه جبهه جامعه جلال و
جمال در غالب امور رعایت تعدیل میفرمود بدانگونه که اقتضای رای ملک‌آرای آنحضرت بود در رفتار تغافل همی فرمود و پس از مصالحه روس در
فتنه خراسان لختی براندیشید و بر وفق رای حکیمانه معمول همی داشت نواب شاهزاده محمدولی میرزا والی خراسان را در چمن خوشن ییلاق
بحضرت خواند و مجددا بولایت و حکمرانی خراسان تقویت و تربیت فرمود و اسحق خان قرائی دیگرباره کار را بخواطر خواه خود ندید حسنعلی خان
فرزند خود را با آنکه تازه در رکاب شاهزاده از دار السلطنه طهران حضور حضرت خاقان بازگشته بود به بهانه استدعای ترشیز بدار الخلافه طهران
فرستاد و در معنی طالب اسباب عزل والی والاشان خراسان همی بود و او بدار الخلافه آمده مکنون ضمیر خدیعت تخمیر خود را بر امنای دولت
آشکار کرد و لیکن اولیای دولت عزلت شاهزاده آزاده را مصلحت دولت ندیدند و بملاحظه رفع وحشت اسحق خان قرائی از تفویض قلاع
ترشیز بحسنعلی خان مضایقه ننمودند تا مگر از افساد با صلاح آید و از کلفت بالفت گراید و لیکن حسنعلی خان جوان نادان خون گرم
بخت رفته جسور بعلت قلت تجربت و کثرت غرور بعد از حکومت ترشیز و مرخصی از خدمت پادشاه اعتنائی بحضرت والی والاشان خراسان
نکرده و امضای فرمان قضا مضای شاهنشاهی را بمثال شاهزاده نیکوخصال ممضی ندانسته بحکومت ترشیز پرداخت قلعه سلطان آباد
آن بلاد را که از قلاع حصینه و محکمه‌ای رزینه بود انضباط و استحکام داد که روزی مامن و مکمن خود سازد و بدانچه اقتضای ذات او
پردازد چون مقصود اسحق خان قرائی از اینهمه مفسده آرائی قلع و خلع شاهزاده آزاده از خراسان بود دیگرباره حسن نامی قرائی را
بطهران فرستاده صراحتا طالب عزل شاهزاده و راغب نصب حاکمی مجدد گشت و نواب شاهزاده کامیاب والانسب بیاروش دادار والی
خراسان محمدولی میرزا را که اطلاع بر این دقایق و حقایق بود و بر چاره این مفاسد قادر و فایق کار از مدارا در گذشت و عرق عصبیت
بهیجان اندر آمد با آن استقلال چندین ساله در خاوران و کارهای بزرگ از زد و بازی این پیرگرگ مزاج و هاج بخشم اندر آمد و ملاحظات ملکی و مملکتی را
از لوحه خاطر عاطر محو کرده در اتلاف و اهلاک او تصمیم رای فرمود و دل از ملک خراسان برداشت و دانست که حرص پیرانه سری اسحق خان قرائی بهیچگونه
تداوی نخواهد پذیرفت و جهل فرزند نادانش معالجت به مسیح طبیبی علاج نخواهد یافت که حکما و بلغا گفته اند عربیه سقام الحرص لیس له دواء
وداء الجهل لیس له طبیب ٭ لاجرم بلطایف الحیل حسنعلی خان را از ترشیز بارض اقدس خواند و در روز ورود وی مخصوصان حضرت را
با ازدحام و احتشام صداقت کیشان اشارت راند و اسحق خان قرائی و حسنعلی خان پسر او را بحضور خود خواند تا از حوادث غافل و نواب ارضی
و سماوی مطمئن به بواعث منیع مانی بحضور شاهزاده آمدند **در ذکر قتل اسحق خان قرائی و پسرش حسنعلی خان بامر شاهزاده حکمران خراسان نواب محمدولی میرزا والی خاوران** پوشیده نماناد که تربت حیدریه شهری است در خراسان
معروف و بنا بر آنکه قطب الدین حیدر مقدم حیدریان در آنجا مدفون شده بتربت حیدریه موصوف هوایش خوب و مشتمل بر پنجاه قریه مرغوب
فواکهش مطبوع و سیبش بهتر از به ذقن خوبان طراز مردمش شیعی و دلیر و در مردمی بی‌نظیر شهرش در زمین هموار اتفاق افتاده و حصار آن را اسحق
خان کرد قرائی مذکور بنا نهاده محتوی بر هزار و پانصد خانه و ایلاتش دوازده هزار مرد مردانه و اسحق خان از اواسط الناس ایل قرائی بود و در روز

و بروز ترقی نمود در اندک وقتی برای و تدبیر تمامت آن ملک را بتصرف و تسخیر درآورد و طریق عدل و داد سپرد و گوی سبقت از امثال برد لاجرم آوازهٔ شوکت و صلابت او در قلوب دور و نزدیک و بلاد ترک و تازیک انتشار گرفت و یمین الامرا به سردار خراسان باشتهار یافت خوانین الصفحات مطاوعت وی کردندی و بصلاح و صوابدید او رفتار نمودندی تا بازدیاد خیل و خدم و ایل و حشم از همه درگذشت و بعقل و رای او در خراسان کس نبود و چنانکه در ضمن حالش اشارت رفت بر نواب شاهزاده محمد ولیمیرزا چیره گشت و او را بی دخل کرد و دیگر باره بروی کار آورد و از شوکت او فرودگاه و بر حشمت خود بیفزود و فی المثل شریک دزد و رفیق قافله بود تا در این اوقات پسر خود حسنعلی خان را بعزل شاهزاده بدار الخلافه روانه کرد و حکومت ترشیز را نیز بوی تفویض فرمودند و باز گشته بترشیز رفت و پس از مدتی بمشهد آمد و اسحق خان در حضور نواب شاهزاده ایستاده بود و از مرگ خود بیخبر ناگاه پسرش حسنعلی خان با جامه سفر و موزه در رسید و بر شاهزاده سری سرسری فرود آورد چنانکه شاید شرط تعظیم و تکریم آشکار انکرد شاهزاده او را پیش خواند و بدو از هر جا سخن راندوی بنا بر غرور جوابهای لا یعنی و پاسخهای بی معنی عرضه کرد و بخشونت و استغنا گفتار و رفتار آراست و اظهار خودسری و سروری جلوه خواست شاهزاده والا تبار از مرتبه حلم و حوصله بخیدین مرحله دور و قوه غضبیه بر مزاجش استیلا گرفت از فراشان حضور طناب خواست فوراً طنابی بر گردن حسنعلی خان کردن کشش در انداختند و او را خبه کردند پدرش را بهمان رسن بوجه حسن به حسنعلی ملحق ساختند و جسد هر دو را در میدان ارک انداختند چاکرانش متفرق شده بهر سو روی نهادند و کس بضبط اموالش روانه آمد و همه حشمت و جلال او هبا و هدر شد و عمرش از هفتاد سال متجاوز بود چون پدر پیر و پسر جوان با یکدیگر یکمنزل روانشدند امرای خراسان هراسان گردیدند و بیم بر نهاد ایشان غلبه کرد و بفکر کار خود افتادند و از جانب شاهزاده ولایت ترشیز و سر جام و خاف که ضمیمه تربت حیدریه کرده بود تصرف کردند و محمد خان پسر اسحق خان که در تربت بود ضبط انجا را ببرادر دیگرش حسنعلی خان بازگذاشته بقلعه دولت آباد که محکم و سخت بنیاد بود رفته متحصن و طاغی شد و محمد خان قاجار نایب خراسان و قلیچ خان تیموری بر سر او رفتند و اکراد قرائی بدیشان پیوستند و بمحاصره دولت آباد یکدل شدند و چون در این ایام آزاد خان عم لد محمد خان هزاره وفات یافته بود ضبط ولایت جام و امارت طایفه باسکندر خان مفوض و غوریان نیز ضمیمه آن شد و بدانجا روانه گردید و میرزا عبد الکریم تفرشی مستوفی بسفارت هرات رفت ذکر فتنه خراسان و انقلاب انسامان و مراجعت خان نایب بمشهد مقدس حاجی فیروز الدین حاکم هرات چون از کار اسحق خان خبر یافت بتصرف غوریان طمع نمود و محمد علی خان مروزی ساکن قلعه شکیبان من توابع هرات را با سیصد کس بتصرف قلعه غوریان فرستاد و دو ولایات جام و باخرز نیز دست تطاول دراز نمود و نواب شاهزاده اسکندر خان را که بنظم غوریان فرستاده بود اکنون بنهب و غارت و خرابی انجا اشارت کرد اسکندر خان بیگلربیگی هزاره پس از غارت انسامان با بنیاد خان هزاره در ساخته طبل خودسری فرو کوفت و او با جماعتی بسیار در غوریان بدعوی برخواست و برادر خود را که در قندهار بود بلطایف الحیل بیاورد و با فیروز الدین میرزا عهد موافقت بربست و محمد خان نایب چون خبر فتنه غوریان بشنید از محاصره دولت آباد درگذشت و بر گرد غوریان آمد حاجی فیروز الدین چون آگاه شد از روی خدیعت جماعتی دو را غرض را بنزد میرزا محمد صادق مروزی که در هرات بود فرستاده بدو چنان فهمانیدند که جمعیتی از هرات بشبیخون اردوی نایب مامورند و میرزا صادق که اسمی با مسمی داشت این دروغ را راست پنداشت و از راه خیرخواهی بنایب خبر داد نایب را چون جمعیتی کامل نبود از غوریان حرکت کرده راه ارض اقدس برگرفت و کار بر وفق کام فیروز الدین میرزا گردید و پسرش ملک قاسم میرزا را بغوریان فرستاد و متصرف شد بنیاد خان هزاره نیز باغوای محمد خان قرائی و اغرای فیروز میرزای هراتی بنیاد خلاف و غارت و اعتساف فرو چیده بزور خود و قرائی زور آباد و خاف را بخوف غارت کرد مجدداً محمد خان قاجار نایب با دو هزار پیاده و سوار رکابی و فرج الله خان افشار بتاخت احشامات کوسویه و باخرز و غوریان رفته بعد از تاراج و یغمای بیشمار بتربت شیخ جام یعنی احمد ژنده پیل آمدند و عساکر بتقسیم اموال منهوبه پرداخته شده و بجهة رسانیدن نهب و غارت و قسمت خویش اندک اندک متفرق شدند محمد خان قرائی و اسکندر خان عم بنیاد خان هزاره و نصیر خان چون نایب را در جام بی سرانجام دیدند سپاهی کثیر انجام داده بر سر او آمدند و اطراف او را احاطه کردند نایب هراسان شده خایف و خاسر و خایب راه ارض اقدس برگرفت و در آن مقاتله اگرچه دسته جات استرابادی بنهایت مردانگی و ثبات ورزیدند بعلت قلت غالب نشدند مصطفی خان بعد از رستاقی در دست محمد خان قرائی گرفتار شد و نایب بمشهد رسید و قرائی و هزاره از این فتح غروری کامل حاصل نموده عزم تسخیر ارض اقدس را تصمیم دادند

برادرزاده محمد خان

و حاجی فیروز الدین میرزا را بحرکت ترغیب فرمودند و نیز مدد خان افغان نایب هرات و حاجی آقا خان و نیز دوست محمد خان افغان درانی را
با فوجی از افاغنه بولایت جام فرستاد در اندک زمانی در ساحات جام و باخرز و غوریان جمعیتی کامل از افاغنه و غیره جمع شدند اعاظم اکراد و
را کلا بهرات راندند و در قریه‌ای از خود حاکم و ضابط و عامل و حافظ فرو نشاندند و حاجی فیروز الدین را سر طغیان بآسمان رسید و با اولیای
دولت سرگران کرد و میرزا عبدالکریم مستوفی فرستاده شاهزاده را با جوابی ناصواب بازگردانید و میرزا محمد صادق وقایع نگار مروزی متخلص بهما
در سرای خراب که سزاوار جغد و غراب بود در عقابین عقاب بازداشت

ذکر تفویض ایالت خراسان بنواب شاهزاده کامکار شجاع السلطنه حسنعلی میرزا و احضار نواب شاهزاده محمد ولی میرزا

چون اخبار خراسان بمکان
مشهود رای حضرت خاقان فلک شأن افتاد بر خاطر صافی و اندیشه صایب حضرت سایه خدا پرتو افکند که ازین پس میانه شاهزاده والاتبار
والی خراسان و خوانین انسامان التیام امکان نخواهد داشت زیرا که بعد از واقعه اسحق خان غالب خوانین خراسان حتی امیران طبس و قاینات که
پیوسته بارادت خدمتگزار دولت بودند متوحش شدند و استدعای حاکمی دیگر کردند لهذا خسرو فلک جاه چنانکه از پیش تصور فرموده بود نواب
شاهزاده حسنعلی میرزا را که بحکومت دار السلطنه طهران اختصاص داشت بایالت ولایات خراسان برگماشت و اسمعیل خان دامغانی
سردار را باوی مامور فرمود و ابراهیم خان هزاره را که در طهران محبوس بود شفاعت کرده در رکاب خود ببرد و امان الله خان افشار با آوردن
شاهزاده محمد ولی میرزا روانه آمد و نواب شجاع السلطنه حسنعلی میرزا در روز هفدهم شهر محرم الحرام سنه یکهزار و دویست و سی و دو بارض اقدس
رسیده بزیارت روضه مطهره و مرقد منوره حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا مشرف گردیده و نواب والی والاشان روانه طهران شد
پس از ورود نواب شجاع السلطنه حسنعلی میرزا بمشهد مقدس خوانین مفسده آئین حساب کار خود برگرفته هر یک باندازه گلیم خود پای کشیدند
و دست تطاول بعد از این اعتدال نهفتند حاجی فیروز الدین اظهار خلوص کرده عبدالرشید خان افغان را با نامه و هدایا بتهنیت ورود نواب
شجاع السلطنه فرستاد و از ما مضی معذرت جست اسمعیل خان سردار مامور بتربت حیدریه و آوردن محمد خان قرائی شد و او را بحضور نواب
والا آورد مورد الطاف بیکران شد و متعهد آوردن دیگران و باجازت شاهزاده بملاقات خوانین اکراد رفت و با هر یک گفت و شنود کرد و آنچه
صلاح خود دانست بدیشان القا نمود و بسبب سنیه موروثیه با هر یک معاهدتی و مواحدتی کرد و در مراجعت معروض داشت که خوانین متوحشند
و اطمینان میجویند و در مقام انتظام کار خود ایستاده و منهوبات اموال پدر و برادر استرداد خواسته و دو هزار خروار غله از محصول خالصه ترشیز
بانعام او مقرر شد و بدولت آباد نقل کرده ذخیره را انبار ساخت و بتربت بازگشته حسنعلی خان برادر خود را معزول و محبوس کرد بانیاد خان
و نصیر خان هزاره که در جام بودند باده مودت در جام کردند و در تربت آسوده مقام و اثری از خدمتگزاری وی و خوانین کرد بظهور نرسید لهذا
باشارت شجاع السلطنه العلیه العالیه اسمعیل خان سردار با جمعی از پیاده و سوار بتاخت و تاراج و گوشمال خوانین لا علاج شد نواحی و حوالی رادکان
الی جنوشان بغارت رفت بر روی حکام ابواب مفتوح نمود لا بد شدند و از در اطاعت درآمدند و عبدالرشید خان افغان نیز از حضور شاهزاده رخصت
رجعت حاصل کرد شاهزاده فرمایشات مشتمل بر وعد و وعید در باب تخلیه غوریان و ارسال مالیات دیوان و صدور سکه و خطبه در هرات بنام
نامی حضرت خاقان بدو کرده او را روانه هرات نموده و بعد از وصول چگونگی را با فیروز الدین میرزا در میان نهاد وی سخت بلرزید و نیک بترسید
و بخت وقایع نگار را که نه ماه در هرات چون یوسف در چاه محبوس کرده داشت روانه نمود و وی را وسیله کار خود شمرد و وقایع نگار بارض اقدس
آمده در خدمت نواب شجاع السلطنه بماند و از وقایع گذشته خود واقعات برخواند

ذکر رفتن امیر خان سردار قاجار بسر طایفه خوی نشین بلباس و قتل و غارت مفسدین انکروم و بازگشتن

طایفه بلباس سابقا مورد بدهوائی شده
بودند و از جانب حضرت خدیو زمان خاقان گیتی ستان بنواب شاهزاده کامکار نایب السلطنه در تنبیه آن قوم اشارتی رفت لاجرم امیر جلادت مصیر
امیر خان قاجار خال شاهزاده بیهمال با یوسف خان گرجی سرهنگ فوج بهادران نو مسلمان بگوشمال اکراد بلباس رفته قتل و غارتی از آن طایفه
بظهور آوردند در این اوقات دیگر باره امیر خان قاجار با جمعیت بوداق خان مکری و سربازان جمعی ابراهیم بیک سرتیپ و جعفر قلیخان مراغه و گروهی
دیگر از پیاده و سواره بر سر اکراد بلباس که بخاک اروی رفته بی اعتدالی کرده بودند مامور شدند در محل کرمیان قریب شهر زور که محل سقاق آن
جماعت است منازعه برآسند طایفه بلباس صف برکشیده پای بمیدان جلادت فشردند از دو سوی بازار نبرد روائی گرفت و متاع جان و سر ارزان

وابولمیه بلا

کرده

گردید پیداست که خار و خاشاک راه بر سیل دمان نه بندد و رمه گوسفند با گرگ درنده مقابله نتواند ملازمان منصور رکاب امیر حمله کوه مانند بر سقناق آن
گروه آورده ایشان را درهم شکستند و سقناقات سراسر را متصرف گرفتند قریب بهزار کس از آن طایفه در آن محاربه بقتل آمدند و بقیة السیف هر یک
بطرفی پراکنده شدند بکوهستانات گریختند و زیاده از اندازه احمال و اثقال و جواهر و رزینه آلات و اقمشه و دواب و اغنام تصرف سپاه نصرت
فرجام درآمد امیر قاجار سردار مظفر و منصور باز گردید و این خبر در دار الخلافه طهران معروض پادشاه زمان گشت

ذکر رفتن شاهزاده جلالت همراه بجنگ میران بختیاری و تابع ساختن اسد خان بامر حضرت شهریاری

نواب شاهزاده معظم محمد علی میرزای
مخلص به دولتشاه نیز حسب اشارت پادشاه جمجاه بانتظام امور عربستان و لرستان بختیاری مامور شده بود در اواخر فصل خریف بدان
سامان حرکت کردند و چون اسد خان بختیاری هفت لنگ که اشجع الطوایف از نواب شاهزاده محمد تقی میرزا حکمران بروجرد خایف و بقلعه محکمه
دز میران پناه برده بود و بمخالفت سر برآورده و آن قلعه از مشاهیر قلاع و از فرط علو و ارتفاع با فلک الافلاک برابر و معبرش بغایت صعب المسلک
و بمدد طناب و ریسمان بالا شدنش میسور و از قلاع محکمه مشهور بود آن خیره سر بدان حصن استوار فلک بنیان اطمینان کامل داشت و تخم
عصیان و خذلان در مزرع افعال میکاشت و وقتی میرزا علی کرابلی وزیر نواب محمد تقی میرزا و آقا قاسم طهرانی صندوقدار نواب شاهزاده
دولتشاه باستمالت وی رفته بودند هر دو را گرفته در زاویه غاری مقید کرده بود در این سال که احشامات بختیاری بحکم حضرت شهریاری
با جناب دولتشاه اشتغال یافته عزم استیصال آن پلنگ قله جلادت و عفریت دژ صلابت فرموده با شیران پلنگ شکن و مردان اهرمن
افکن مانند اسفندیار رویین تن که بدژ رویین شتابد یا چون کیخسرو که بفتح اردبیل رود قصد دز میران اسد خان بختیاری کرد چون قریب
بدان محکمه شد نخست میرزا محمد لواسانی وزیر و پیشکار خود را باستمالت اسد خان فرستاد و بهیم و امید بند و پیام چند داد و وزیر صایب
تدبیر با فسونهای دیو بند و مار افساییهای همانند آن مار گزنده و شیر شرزه را از فراز غار در پایان ورد و او را بسخنان نرم و درشت که تأثیر
سمور و خار پشت داشت مشغول کرده چنانش از باده التفات شاهزاده سرگرم نموده بود که باطراف خود نمیپرداخت شاهزاده بهمن حزم شیران رزم
با سواران دلیر و گردان شیرگیر ایلغار کرده گرداگرد دز را احاطه فرموده اسد خان آنگاه با خبر شد که غلامان رکاب نصرت مآب تفنگهای
کشیده بر سر دست و بر اطراف او محیط بودند و منتظر اشارتی که آن شیر دلیر را در خون کشند جناب دولتشاه که با میل چاکران دلیر و مربی
مردان بی نظیر بود بر جوانی اسد خان رحمت فرموده چاکران را از انداختن تفنگ و مقدمات جنگ بمنع بلیغ اشارت فرمود و اسد خان که خود را
شیر سیاه میشمرد و دیو سپید آن دز گمان می برد مانند شاخ بید از باد شدید در رعشه و لرزه بود سر از پای نشناخته سر بر پای رخش ملکزاد
جان بخش نهاد و از کمال مروت و نهایت فتوت با او التفات فرموده و او را مژده نجات و جان بخشی جاودانی بخشود و مرخص بازگشت دز
خویش نمود و مقرر کرد که بعد از روزی چند برکاب ظفر پیوند پیوندد و دل در خدمت آن ولی نعمت عالی همت بندد و اسد خان بمسکن
خود باز گشته در کمال مردانگی و فرزانگی تدارک کار خود دیده با سامان مواظبت در ملازمت رکاب شاهزاده فیض یاب گردید پس از ملازمت
او در خدمت والا طوایف بختیاری ترک دزدی و راهزنی و غارت و خودسری گوشیده نواب دام العمره دولتشاه فلک جاه چاکری و جان
فشانی کردند و بعد از قضیه ناگزیر آن ملکزاده بی نظیر اسد خان بدیگری خدمت نکرد و سر در چنبر اطاعت در نیاورد علی الجمله از استماع
این اخبار حضرت شهریار قاجار خورسند گردید و خلعت آفتاب طلعت ارسال فرمود و در این سال که نواب شاهزاده بهمال شجاع السلطنه
حسنعلی میرزا بایالت خراسان مامور گشته بود نواب شاهزاده اسمعیل میرزا دست پرورده و سپرده خدمتش بنیابت حکمرانی طهران گردیده و
بواسطه صغر سن او و میل و رغبت اهالی دار الخلافه بنواب شاهزاده آزاده علیخان ملقب بعلیشاه برادر صلبی و بطنی حضرت نایب السلطنه نیابت
دار السلطنه بدو انسب بود لهذا بلقب ظل السلطانی ملقب و بحکومت طهران مخلع و مخصوص آمد و شاهزاده اسمعیل میرزا بخراسان رفته حکومت
ترشیز یافت و چون حکومت یزد با نواب شاهزاده شجاع السلطنه و میرزا موسی رشتی بوزیر و نایب وی در یزد و حضورش در خراسان واجب بود
نایب را احضار و به پیشکاری خراسان منصوص فرمود و حکومت یزد بحاجی محمد زمان خان خلف الصدق حاجی محمد حسین خان نظام الدوله اصفهانی
مفوض گردید

ذکر وصول حاجی میرزا ابوالحسن خان سفیر ایران بولایت روس و نمسا و رسیدن بحضور شهریار روس و الکساندر پاولویچ امپراطور اعظم و مراجعت بدربار شاهنشاه معظم

آمدن الکسندر یرملوف بدولت ایران

حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی سفیر دولت علیه عالیه که بسفارت دولت امپراطور روس الکسندر پاولیچ مامور بود بعد از وصول بخاک آن دولت
معزز و محترم همی رفت تا در باغ خارج شهر پطرزبورغ نزول نمود چون پادشاه والاجاه روسیه بعزم مجادله با بوناپارت ناپلیون امپراطور فرانسه بولایات
نمسا حرکت فرموده بود سفیر ایران چندی در آنجا بماند و بوزورود دش اورا احترام تمام کرده بودند و از شهر پطرزبورغ الی سه فرسنگ اساس
استقبال چیدند و کالسکه سرکاری را بجهة سفیر آوردند و بنیارالان از جانب امپراطور پرسش و اظهار تفقدات مکرر آمدند و بعد از آسودگی از کسالت سفر
بحضور امپراطور روس شرفیاب شد و مورد التفات بحساب و امضای عهدنامه مختوم بخاتم همایون را سپرده و مطالب را برشمرده مجملا تا امپراطور
فرانسه ناپلیون گرفتار نگردیده امید سفیر در مقاصد مکنونه افزون و احتمال استرداد بلاد متصرفه بیشتر می‌رفت چون کار ناپلیون آشفته شد و دیده دولتش
خفته گشت نومیدی سفیر ایران صورت ظهور یافت مجملا اینکه دولت قوی شوکت کارکن کاردان انگلیس دولتهای دیگر اوروپا را با خود موافقت
و مرافقت داده دوک ولنستن از جانب دولت بهیه انگلیس سردار و باسی هزار سپاه و آتشخانه روی بدفع ناپلیون نهاد و بلوخیر نام نیز با جماعتی کثیر
از دولت پروس مامور و له و دانماریق و دیگران نیز امدادها کردند با جماعت روسیه و گروهی فرانسه که از ناپلیون روگردان بودند بدفع او اتفاق
کردند در محل واترلوی فرانسه دوک ولنستن سردار انگلیس با ناپلیون رزمی دلیرانه کرده و شکستی فاحش بناپلیون در رسید و در پایان با نهایت سرگردان
گشت و کار خود را از اطراف پریشان و آشفته دید ناچار بدولت انگلیس که در ثبات عزم معروفند روی کرد گماشتگان آن دولت او را در جزیره انگلتره
گرفتند و بر حسب صوابدید و رای عقلای جمهور دولتها او را بجزیره سانتالینا که در میان دریای محیط و در وسط امریکا و افریقاست برده محبوس
نموده مقرر است سه هزار کس حافظ نگهبان بر او گماشتند و بعد از این قضیه لوی هیجدهم که از سلسله بوربن و در انگلتره بود در این سال که یکهزار و دویست و سی
هجری و یکهزار و هشتصد و چهارده عیسوی بود بر مسند حکمرانی فرانسه نشست و بعد از حبس ناپلیون پادشاهان فرنگستان در نمسا اجتماع
و مشاورت کردند و عهد و مقرر شد که هر کس بملک خود قناعت کنند و بطمع ملک یکدیگر نیفتند و اگر کسی در ملک دیگری تصرف خواهد همه دولتها
باهم موافقت کرده بر سر او روند و او را از میان برگیرند و بر این مقرر تعهد کردند مع القصه امپراطور روس بملک خود آمده در پطرزبورغ بر آسود و سفیر ایران
و تصریح کرد که در باب رد بلاد متصرفی ما گماشتگان ما هیچ یک را بقهر و غلبه نگرفته اند بلکه حکام هریک بطوع و رغبت نزد ینارالان ما آمده استدعا کردند
که ولایت خود را بتصرف دولت ما دهند و اهالی گرجستان بجهة قتل و غارت در اخذ و دو مواحدت با ملت ما با ما انسب میباشند و چون کوه نشینان
داغستان با اهالی گرجستان اذیت میرسانند اگر با دو حاکم باشند مایه مخالفت خواهد بود در باب ولایات گنجه و شیروان و طالش در این ایام الکسندر
یرملوف که ایلچی مختار و سردار جدید گرجستان است روانه اخذ و دمنائیم که از حال اهالی آن بلاد پرسش و تحقیق نماید که رضای ایشان چیست بقاعده
که در میان ما از نظام و در اسلام مروت خوانند آنجماعت را که بپای خود ملتجی بدولت ما شده اند و روی بما آورده اند شرط انصاف نیست که بدست پادشاه
والاجاه ایران دهیم که مورد سیاست شوند اگر خود راضی شوند مضایقه نخواهد رفت مع القصه بعد از این معاذیر میرزا ابوالحسن خان و سردار قفقاز مرخص
شدند و بتدریج بتفلیس آمدند سردار در آنجا بماند و سفیر مرکب عزیمت بجانب ایران براند و معتمدی چند از جانب الکسندر یرملوف با عریضه باتفاق
سفیر ایران بطهران وارد شدند هم در این سال هنری ولکاک انگلیس از دولت خود مامور بتوقف طهران و منصب وکالت شد و مستر موریه نایب ایلچی
انگلیس را بدولت احضار کردند و گویند مستر موریه دو کتاب تالیف کرده از رنگ و بد سفارت خود هرچه دیده و شنیده در آن درج نموده از سفیر ایران
یعنی حاجی میرزا ابوالحسن خان نکایت و حکایت بسیار بر نگاشته است

در بیان ماموریت الکسندر یرملوف سردار گرجستان بآمدن حضور حضرت شاهنشاه فلک جاه فتحعلی شاه و ماموریت جناب معتمد الدوله اصفهانی و میرزا فضل الله مستوفی علی آبادی مازندرانی باستقبال و ورود وی در آذربایجان و چمن سلطانیه

در بهار سال فرخنده فال یکهزار و دویست و سی و دو که جهان پیر برنائی از سر گرفت و تاثیر هوا کوه و دشت را در کسوت اخضر بنفشه خاقان بهمان
فریدون مثال بفر فریدونی بر سریر مرصع برنشست و مجلس عید سعید نوروزی در کمال ابهت و حشمت و اجلال در گذشت فرستاده کاردان
الکسندر یرملوف ایلچی مختار دولت بهیه روسیه باتفاق حاجی میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه بحضور اقدس حضرت شاهنشاه گردون بارگاه
شرفیاب شدند و بعد از گذرانیدن عریضه و هدایا و رخصت تهنیت و یافتن جواب و خلعت مقرر شد که سفیر مذکور در اواسط فصل بهار در چمن
سلطانیه بحضور سلطان کامکار در آید و احکام قضا نظام بافتخار نواب شاهزاده والاجاه نایب السلطنه و نواب ملکزاده آزاده عبدالله میرزا

متخلص بلند افرمان بود والی خمسه و زنجان و حسین خان سردار ایروان صدور یافت که هنگام عزیمت سفیر دولت بهیه روسیه از ابتدای سرحدات
متعلقه بایشان مقدم او را بتکریمات شایسته و تحریمات بایسته گرامی دارند و عسکرخان افشار ارومی بمهمانداری او مقرر شد و جناب فضائل
مآب سیادت انتساب میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله باستقبال و همراهی و میرزا فضل الله بن حاجی میرزا نصرالله علی آبادی مستوفی
خاصه بجهة انجام تدارک و نزل و اخراجات و مایحتاج او روانه شدند و مستر جان نامه بر بکرمان شاهان و کردستان رفتند و بر حسب امر پادشاه بحر کرم
بنواب شاهزاده والاجاه محمد علی میرزای دولتشاه و امان الله خان والی اردلانی اعلام نمودند که در موعد مقرر در چمن مذکور با سامانی شایان
حاضر آیند

ذکر حرکت نواب شجاع السلطنه بمحمود آباد جام و محاربه او با اهالی قلعه و تسخیر قلعه و قتل جمعی کثیر

حاجی فیروزالدین میرزا والی هرات که سابقاً در جام و غوریان تداخل و تصرف کرده بود چون از حد خود تجاوز نمود لهذا غیرت
جبلی و همت ذاتی نواب شاهزاده شجاع السلطنه حسنعلی میرزا تحمل اینگونه تطاول ننموده باجماع عساکر و احتشاد جیوش اشارت راند و با سپاهی
جرار ایلغار کرده بیخبر چون دریای جوشان نزول بشهر خبوشان گزید رضاقلی خان ولد امیرگونه خان که پدر پیر خود را محبوس و از حکمرانی مأیوس کرده بود
اختیاراً و اضطراراً سر در قدم شاهزاده نهاده بخدمت پرداخت و در آن شب تمام مایملک خود را پیشکش کرد نواب شجاع السلطنه که همتی بلند داشت
و حاصل بحر و کان را در نظرش جلوه نبود پس از قبول تمامت را بدو مبذول داشت و از ظهور اینگونه فتوت و مروت او را سر بر افلاک بر افراشت
دیگر روز خوانین خراسان نجفعلی خان شادلو حاکم بزنجرد و بیگلرخان چاپشلو حکمران درجز و سعادتقلی خان بغایرلو حاکم جهان ارغیان و قوجه خان
کیوانلو حاکم رادکان در خبوشان شرفیاب حضور شاهزاده شجاع السلطنه شدند و بانواع التفاتهای شایسته مشمول آمدند و شبانگاه هر یک
بمنزل و مقام خود بازگشتند و بتدارک و تهیه خدمت محوله بخود پرداختند و شاهزاده مجدداً بارض اقدس رجوع فرمود و خوانین مذکوره پس از
روزی چند زنان و فرزندان خود را بصیغه گروگان با پیشکشهای لایقه بمشهد مقدس فرستادند و دو هزار سوار بملازمت رکاب تعیین نمودند و
شاهزاده پس از زیارت روضه مطهره و مرقد منوره امام الجن و الانس حضرت علی رضا ع باطمینانی خسروی و قلبی قوی و قالبی پهلوی نهضت
کرده با سپاهی بصلابت سنگ و سختی آهن و حدت پولاد و سرعت باد بمنزل سنگ بست جام مقام گزید و محمدخان قرائی تربتی نیز در آن منزل
بحضور آمد و مقرر شد که مشارالیه میرزا محمدخان تکلوی جامی را با خود برداشته از قرار مقرر محمودآباد را متصرف دهد و شاهزاده دیگر روز و رکال خیرآباد
نزول اجلال گزید و محمدخان که قرار داده بود که بنیاد خان و نصیرخان در هنگام ورود محمودآباد را تخلیه نمایند در راه باز رسید و مذکور داشت که
خوانین مذکور در دادن قلعه مضایقه کرده اند و بمعاذیر مموهه متمسک شده اند و لطفعلی بیک برادرزاده خود را در آن قلعه گذاشته خود در بیرون در
کمین عذر مکین گردیده و چون قلعه محمودآباد در عرض راه و معبر لشکر ظفرپناه بود هنگام عبور از حوالی قلعه مذکور یکنفر تفنگچی هزاره از فراز برج و باره تفنگی
خالی نمود اگرچه محمودآباد از رفعت فلک بنیاد و مشتمل بر باره رفیع و خندقی وسیع بود نواب شجاع السلطنه ازین جسارت برآشفته سپاه را بتسخیر آن حصار
مامور فرمود عبدالله خان ارجمندی فیروزکوهی و رستم خان قراگوزلوی همدانی با پیاده و سواره خویش دامن همت بر کمر زده پیش رفتند و اسمعیل خان
و مطلب خان دامغانی چون شیران خشمگین اطراف حصار را فرو گرفتند شاهزاده نیز مشیاً پیش جانبازان سمنانی و دامغانی مانند آتش سوزان بحرکت در آمد
و هر یک را دل بمیدان توپهای فلک پیکر دوزخ شرر با آتش فشانی در آمدند و بضرب مهرهای تنین بسیار شکست در بروج و جدار در افکندند مردم هزاره که در آن
باره بودند خود را طعمه اژدهای مرگ و لقمه نهنگ فنا دیدند از بیم جان بر آکردن تفنگ و شمخال اصرار کردند چاره نبخشود بلکه مزید قهر داور دهر و موجب خشم
امرای قلعه گیر آمد دلیران پیاده خود را بخندق رسانیده از آنسوی برآمدند و بر حصار برشدند و بر بروج عروج گزیدند رایات گوناگون سرخ و زرد
که علامات فتح و نصرت بود بر باره حصار استوار ساختند لطفعلی بیک کوتوال حصار در آن گیر و دار جدار را شکافته خود را بدر افکند و تمامت قلعه
گیان اسیر گشتند نواب شجاع السلطنه چون از فرار لطفعلی بیک بجانب هرات مطلع شد بنفس نفیس با سواران تراکمه از دنبال او ایلغار کرده تا پنج
فرسنگ راه آنگروه را تعاقب فرمود و جماعتی کثیر قتیل و اسیر نمود تا قریب بغروب سیصد و پنجاه کس زن و مرد و یکصد و بیست نیزه سر از نظر شاهزاده
در گذشت و پس از رجعت باردوی معلی گرفتاران هزاره را بهزار گونه سیاست مورد غضب ساخت و غالب آنان را با میخهای بلند چوبین بزمین دوختند
و اجساد بعضی را سوختند و در شارع عام کله مناری بده ذراع ارتفاع و سه ذرع قطر بنیاد نهادند و بنیاد هزاره را از کار او یادگاری بهای کردند و خود
چنان گریخت که از او خبری نیامد و حکومت محمودآباد جام را بمیرزا محمدخان تکلوی جامی که مردی نامی بود مفوض فرمود و پس از سه روز توقف بعزیمت

هرات بحرکت آمد اخبار این کردار دهشت فزا فیروز الدین میرزا را ماری جانگزا گردید و چون مار گزیده با نقلاب درافتاد و عطا محمد خان افغان را بعرض عجز
و اطاعت از هرات بیرون فرستاد و در منزل تربت شیخ جام بحضور شاهزاده نیکنام در رسید و بسپردن غوریان متابعت کرد و ضمنا اظهار کرد که
از هرات درگذرند و آن را بدو ده احمد شاهی واگذارند نواب شجاع السلطنه او را بجوابی مناسب وقت و اعطای خلعتی درخور مرخص و روانه داشت و منزل
کوسویه رایت عزم برافراشت امیر حسن خان عرب زنگوئی حاکم قون و طبس با جماعتی از اعراب زنگوئی و لالوئی و بخعی درین منزل بحضور آمد و چون والد
شاهزاده نیره قادر خان عرب حاکم بسطام بود بخطاب خالو نیت مخاطب فرمود دیگر روز از غوریان حرکت کرد و از غوریان درگذشته بمنزل شکیبان
رسید و پس از ورود پل نقره شه فرسنگی هرات معلوم شد که حاجی فیروز مصلای هرات و تل بنگیان را که محکمه سخت است مامن عافیت شمرده گروهی از
شمخالچیان در انجا نشانیده و استعداد کارزار آماده و مهیا ساخته خود آسوده خاطر در شهر هرات نشسته نواب شاهزاده شجاع السلطنه دیگر روز با ساز و
اهبتی تمام و ساخته کی تام بحرکت درآمد عبدالله خان ارحمندی و مطلب خان دامغانی و رستم خان قراگوزلو و محمد نظر مافی را در یمین و یسار جای داد و خود
در زیر لوای نصرت التوای عالی نهضت درآمد سردار با اقتدار اسمعیل خان دامغانی با امیر حسن خان زنگوئی و امیر علم خان عرب خزیمه قاینی و امیر قلیج
خان تیموری و محمد خان قرائی در سایه رایات نصرت آیات و قلب سپاه بخشش درآورده توپهای تنین پیکر در پیشاپیش چون عفریتان حراقه انداز همی بردند
و بدین آراستگی از پل نقره بجانب هرات روان شدند

ذکر محاصره هرات و اطاعت حاجی فیروز الدین میرزا والی هرات و سکه و خطبه بنام خاقان قاجار

چون سپاه ظفر پناه منصور قریب بمحکمه مصلی شدند باشارهٔ شاهزاده پرخاش خوی اسمعیل خان سردار
تسخیر محکمه و قلع و قمع حافظین آنجا اشارت راند سپاهیان از رود انجیل درگذشته با مهابتی وافر و صلابتی متکاثر بدیشان تاختند و بضرب شمشیر
چو تیر صفوف آنان را شکافته بر ایشان غلبه کردند خون جماعت افاغنه مصلی را رنگین کرد و پیکر خسته جنگیان تل بنگیان را سنگین ساخت مستحفظین
هر دو محکمه بالکلیه عرضه شمشیر و اسیر و دستگیر شدند شبا هنگام اردوی سعادت دلیل در کنار رود انجیل اردو زدند و سنگرهای متین بستند امیر
حسن خان عرب زنگوئی و حسینقلی خان بیات نیشابوری بمحارست مصلی و تل بنگیان مامور شده علی الصباح بر محاصره حصار هرات عزم جزم
کردند میر حسن خان بدروازه خوش و امیر علم خان بدرب قندهار و امیر قلیج خان بدرب قوطی چاق و محمد خان قرائی بدرب عراق و حسینقلی خان بیات بدرب
ملک مقرر و در جنبش آمدند و دلاوران جلادت نشان سواره بغارت و نهب ولایات سبزوار و فراه تا بحدود گرشک و قندهار مطلق العنان و
خلیع العذار شدند تمامت صحرانشینان و آبادی و مزارع و قرای آن ولایات را بجاروب نهب و غارت پاک رفتند و بسیاری از زن و مرد از
صدمات مردان لشکر پادشاهی خواهی نخواهی در خاک هلاک فرو خفتند شبان روزی سه چار در آن حدود و دیار فتنه عجیب و حادثه غریب وقوع داشت
و فیروز الدین میرزا وقتی با خبر شد که تمام ولایت خراب و اهالی هرات در شکنجه عقاب گرفتار بودند عقلای قوم را جمع کرده بمشاوره پرداخت آخر الامر
بجز اطاعت و انقیاد چاره ندانستند پنجاه هزار تومان وجه نقد و کلید هرات را بامید نجات بخدمت نواب اشرف والا شجاع السلطنه ارسال
داشت و تخم عجز و الحاح و تضرع و تخشع در مزرعه خاطر کاشت تا بتوسط امرا و وزرا و اکابر خاطر شاهزاده آزاده با او بر سر التفات آمد جرائم او را
عفو فرمود و مقرر داشت که در هرات سکه و خطبه بنام مبارک حضرت شاهنشاهی خاقان صاحبقران فتحعلی شاه زده و خوانده گردد حاجی
فیروز الدین میرزا والی هرات اطاعت کرده بسکه و خطبه پرداخت و خود را از آن شبکه اضطراب آزاد ساخت حضرت شجاع السلطنه او را مورد
الطاف فرموده مخلع و مطمئن فرمود

ذکر حرکت نواب شاهزاده شجاع السلطنة العلیة العالیة بجانب بالا مرغاب و محاربه اسمعیل خان سردار دامغانی با هزاره و منهزم شدن سردار و سایر واقعات

در هنگام [illegible]
قلعه محمود آباد محصور و مفتوح شد چنانکه اشارتی رفت بنیاد خان و نصیر خان و لطفعلی بیک هزاره فرار کرده بجانب بادغیسات ره گذر کردند و در دره
بام از اعمال مارو چاق و در پنجفر سنگی رود مرغاب با ایماقات فیروزکوهی بنای مواصلت و مواحدت نهادند و قرار توطن در آنجا دادند بهرام خان
فیروزکوهی نیز ایماقات خود را از بادغیسات هرات آورده بملاحظه قرابت با بنیاد بدر بنیاد در دره بام بام رشام و شام را بام همی بردند و چون
ابراهیم خان بیگلربیگی هزاره را با بنیاد خان و برادرش مخاصمتی شدید بود امیر قلیج خان تیموری ابراهیم خان را با جماعتی از پیاده و سواره هزاره
باستمالت آن طایفه روانه کرد پس از آن سردار کثیر الاقتدار اسمعیل خان و امیر قلیج خان تیموری و مطلب خان دامغانی و عبدالله خان فیروزکوهی
و رستم خان قراگوزلو و محمد نظر خان مافی و نگهدار خان چکنی با دسته جات ایشان در رکاب مستطاب حرکت و بمنقلای لشکر ظفر اثر مامور شدند

و نواب والا پس از روانه فرمودن امان بعد از دو روز دیگر از منزل کهندستان با امیر حسن خان عرب و امیر علم خان و محمد خان قرائی و حسینقلی خان بیات
و سواران دیگر و توپخانه آتش افشان حرکت کرد پس از قطع دو منزل از صعوبت راه و کثرت سنگلاخ صدمه تمام بمراکب و راکب روی داد و روشن
شد که اصرار ابراهیم خان بمحض عداوت بنیاد خان و صرفه حال خویش بوده تا کار چنان شد که در بعضی مسالک کثیر المهالک نواب شاهزاده
و امرا پیاده همی رفتند بلکه در کشیدن عراده‌های توپهای گران عمله توپخانه را امداد و اعانت و شرکت و تقویت همی فرمود و از قلت آذوقه و آب
و علف بسیاری از بارگیران تلف گردید مع هذا چون مراجعت از آن مضایق دلیل بر فتور حال سپاه و جسارت طاغیان بود بدین زحمات
تن در داده همی رفتند بعد از یازده روز در محل قلعه نو که مسکن قدیم طایفه هزاره بود روزی دو بتوقف گذشت و محقق شد که ابراهیم خان هزاره
بواسطه غلوی در عداوت بنیاد خان سر بغی بر سر او تاخته و با نصیر خان برادر او رزمی آراسته شکست خورده مراجعت فرموده و باردوی
اسمعیل خان سردار روی نهاده و سردار بر سر ایشان روانه شده بعد از حرکت از منزل موسوم بمرغ چوبین سقر سنگی دره بام بنیاد خان هزاره
و برادرش با قراولان اردوی سردار دچار گردیده دست بمقاتله بر آورده اند و از قراولان لشکر سردار بهزیمت رفته روی بحصار دره بام نهاده
سردار چون از این واقعه مستحضر گشته با ایلغار راه بر گرفته بدیشان رسید و جنگ در انداخت جمعی کثیر از هزاره از فراز دامان جبال شامخه بضرب گلوله
جانبازان دامغانی به نشیب افتاده جان بسپردند و نصیر خان برادر بنیاد خان هزاره طالب امان و مهلت شد و روزی دو مامون بودند و
مقرر کرده بودند که بعد از مهلت و امان بخدمت آیند و سردار بدینخان دروغ که فی المثل شمعی بی فروغ بود غره و فریفته شده و از طریقه حزم [illegible]
و چون این اخبار در منزل قلعه نو بشاهزاده شجاع السلطنه معروض افتاد امیر حسنخان و امیر علم خان را بمعاونت سردار فرستاد و سه هزار پیاده
و دو عراده توپ سواره راه بر گرفتند و در بادغیسات هزاره همی گذاره کردند

ذکر محاربه سردار و کشته شدن عباسقلیخان هزاره و مقاتله بنیاد خان هزاره و بقتل آمدن کربلائی باقر ابزانی و هزیمت رفتن سپاه سردار

مخفی نماناد که طایفه هزاره در انحدود از صد هزار خانه افزونند و درین ایام بنیاد خان با بهرام خان فیروزکوهی مواصلت و موافقت کرده بود
و این امان و مهلت بجهة استمداد از دیگران بود مع القصه در روز موعد اثری از آمدن نزد سردار و خدمتگذاری شاهزاده والی خراسان بظهور
نیامد مطلب خان برادر سردار با جانبازان دامغانی سنگری که در اول دره بام و عباسقلی خان برادر بنیاد در آن مقام بوده آمدند بزم دستبرد
و بشمشیر ایشان او عباسقلی خان و هر کس که در آن سنگر بودند شربت اجل نوشیدند و سپاهیان چنان تصور کردند که کار باتمام و جنگ بانجام
یافته در کار حاصل و نصیب و غارت و کسب کوشیدند و از رعایت حزم دیده پوشیدند بنیاد خان با جماعتی از فیروزکوهی و هزاره از راهی غیر معهود
راند و خود را بسپاه سردار رسانید پیادگان و سواران متفرق و در تاراج و غارت بر یکدیگر تقدم میگرفتند وقتی آگاه شدند که سوار و پیاده
بیشمار اطراف ایشان را احاطه کرده و بر کوه و پشته بر همه مشرف آمده اند سپاه استرابادی و ابزانی که پیشرو غازیان لشکر ایران بودند و
کربلائی باقر ولد حمزه سلطان که در جنگ کلباد پدرش خدمتی بزرگ بخاقان شهید کرده بود در آنوقت در سلک غلام پیشخدمتان خاصه و
سرکرده ملازمان ابزانی و در ثبات و تهور کودرز ثانی بود با سپاه هزاره بمبارزت اقدام کرد و در آن پیکار بسعادت شهادت رسید
پیادگان ابزانی بی سر ماندند و از پای در آمدند و بهزیمت شدند چون در آن دره تنگ سوار را از ازدحام و مجال تقدم بجنگ نبود هزاره
یکباره حمله آوردند و بسیاری از سوار و پیاده را بکشتند و دره بام از خون لاله فام وادی عقیق و معدن شقیق گردید و بقیة السیف کام
و ناکام روی بر تافتند سردار جلادت شعار کار را بد نیکونه و روی خاک را از خون دلیران گلگونه دید کلاه از سر برداشته پای بفشرد و
هزیمتیان را به ثبات تحریص همیکرد ولی سودی نداد و روندگان باز نیامدند و ماندگان نیز برفتند چه قرار سرداران بود که در روزهای
جنگ و وقتهای تنگ پیاده گشته سر برهنه نموده بمحاربت و مضاربت همیکوشید و همراهانش در پای او سر میدادند درین روز این کار ثمر
فایده نبخشید و متفرقان مجتمع نگردیدند چون لختی تنها و یکتنه بر سر دشمنان هزاره تیغ راند ناچار بر اسب بر نشست و عنان باز گردانید زمرگان
تاخت و سواره هزاره دنبال پیاده و سواره گرفته بقتل آوردند چون این خبر بسمع اشرف شجاع السلطنه رسید که سردار با بنیاد در گیر و دار است
و او را در آن کارزار کار زار بجهة اخبار دشمن و دوست بشلیک توپخانه فرمان داد و بسرعت رو بجانب رزمگاه نهاد زمانی نرسید
که سپاه بر گشته و کار در گذشته بود و بر سواران هزاره که در عقب پیاده و سواره سردار همی تاختند حمله بزرگ برد و بیک حمله یکصد و سی

از هزاره اسیر و دستگیر ملتزمین رکاب والا شد جمیع الجماعت را بمدد میخهای چوبین برزمین دوختن فرمود و بقیة السیف هزاره از استماع صدای شلیک
توپخانهٔ مبارکه قرب جوار شاهزادهٔ کامکار را لفحص و تفرس نموده فرس برانگیختند و یکسره بجانب دره بکر بخشید چون سردار بجانب قلعه نو عزیمت کرده بود نواب
والا اطلب او سواری فرستاد و خود مجدداً در منزل معروف بمرغ چوبین با مدارانی بمانند بهرام چوبین توقف گزید اطراف اردو را به پیادگان
پیل صولت عساکر شاهی چون سد سدید استوار کرد و درین شب سردار با سواری سه چاروار در دیدید یکروز که سردار سپاه اختران مهر درخشان
چهر بر خنگ شیر رنگ سپهر برنشست شاهزاده شجاع السلطنه و سردار و امرای خراسان در مجلس مشاوره نشستند و گفتند و شنفتند و در انتقام
طاغیان دره بام از بام تا شام سخن کردند دلیران اهالی خراسان که از بنیاد هزاره هراسان بودند از معاودت بدان دره بالمرّه تحاشی کردند چون
چاکران استرابادی و مازندرانی بقلعه نو رفته در آنجا متوقف بودند و ملتزمین رکاب شاهزاده والاجناب بالحصار سپاه خراسانی داشت و انان
درین داستان همداستان منکر دیدند و بنیاد بی بنیاد در مقام تصور مراتب دلیران باستان بلکه بمنزله رستم دستان همی ستودند نواب شجاع السلطنه
این کار را نه بر وفق رای دید بلکه تقادم و تقدم را مایه تهادم و تندم شمرد و فی الحقیقه چنین بود لاجرم بحکم اقتضای وقت مراجعت از آن مشاجرت اولی
مینمود پس از منزل مرغ چوبین شاهزاده شجاع السلطنه حسنعلی میرزا حرکت فرموده بقلعه نو شتافت تا قشون متفرقه اجتماع کردند و از قلعه نو کوچ بر کوچ
جنبش کردند و در عین شکیبائی بشکیبان آمدند و در آنجا معروض افتاد که مددخان افغان درانی در پشنگ از اعمال غوریان اقامت کرده است
و حقیقت آن برای بر شاهزاده ملک آرای مبهم بود میرزا محمد صادق وقایع نگار مروزی متخلص بهما که اندران سفر در سلک ملازمین کثیر الظفر بود بتحقیق آن
امر مامور شد معلوم و مشهود آمد که از استقلال حاجی آقاخان وزیر رنجیده و بدولت خاقان گیتی ستان شاهنشاه قاجار متوسل گردیده او را
بحضرت خواندند و مورد التفات ملکزاده کردند خلاع زرفشان و خنجر مکلل بجواهر رخشان بدو اعطا فرمودند و حضرت شجاع السلطنه روز دیگر از
شکیبان بچمن پرنی باز حرکت فرموده عطا محمد خان افغان عرض بیگی یعنی ایشیک آقاسی حاجی فیروزالدین میرزا والی هرات بحضور والا آمد و
با عطای خنجری مرصع و خلعتی ملمع مفتخر شد و بهرات بازگشت امیر علم خان عرب و ابراهیم خان هزاره و محمد خان قرائی از منزل مذکور بمواطن و اماکن
خود مرخص شدند و شاهزاده و دیگران بمشهد آمدند در شنبه دهم رمضان وارد ارض اقدس شدند و شرح حال بخاقان بیهمال عرضه دادند و
درینسال بامر خاقان بیهمال سور و سرور و عیش عروسی نواب اشرف حسنعلی میرزای شجاع السلطنه در دار الخلافه طهران مایه شادکامی قلوب
پیر و جوان گردید و محجوبه از صبایای نواب حسینقلی خان مغفور مخطوبه وی گردید و دیگری نواب اللهوردی میرزا عقد مواصلت و مناکحت یافت
و درین ایام جناب شاه زمان افغان که برادرش محمود بن تیمورشاه او را چنانکه سابقاً نگارش یافته کور کرده بود بعزیمت زیارت بیت الله
بطهران رسیده بود و با پسرش در مجالس جشن و سرور و طوی خسروانه حضور داشت و خوشنود روانه مقصد شد و بعد از انقضای این عیش
جیش سلطانی بعزم سفر چمن سلطانیه مصمم شدند و پیشخانه کشان بحرکت درآمدند

در بیان حال الکسندر یرملوف سردار قفقاز و سفیر دولت بهیهٔ روسیه و آمدن به تبریز و سلطانیه

چنانکه سابقاً ایراد رفت که الکسندر یرملوف
از جانب پادشاه والاجاه روسیه الکسندر پاولیچ بسرداری ممالک قفقاز و حاجی ترخان و گرجستان مأمور و بتفلیس وارد آمد و پس از چندی
عزیمت شرفیابی حضور پادشاه جمجاه ایران فتحعلی شاه ملقب بخاقان کرد و عسکرخان افشار ارومی بمهمانداری او رفت و در اوچ کلیسیای
ایروان بدو رسید و با احترامی تمام روانه گردید حسن خان برادر حسینخان سردار ایروان با پنجهزار سوار ساخته آراسته باستقبال او رفت
و سردار خود در خارج شهر خیمه و خرگاه وسیع و رفیع برافراخت که مشتمل بر پنج عمود طویل بود و بزمی مهنا مهیا ساخت و تا دو فرسنگ راه پیاده
و سواره ایلات ایروان در کمال جلال ستاده بودند و خود با ابهتی تمام در خیمه مقام داشت چون سفیر مذکور در رسید سردار قدمی چند پیش رفته دست
او را گرفته چنانکه رسم است اظهار مهربانی کرده بر جای خود نشستند و مجملاً چنان رفتاری کرد که پسندیده آن سفیر بی نظیر افتاد چه این سفیر صاحب
اختیار کل توپخانهٔ دولت روسیه بود و از مقام نیارالی برتر منصب داشت و خود را در نسب از بنا بر دختری جوجی خان بن چنگیز خان همی پنداشت
و با ازدحام و سامانی بیش از پایهٔ سفارت بمرز ایران درآمده بود و مردم را درباره او توهمات وافر و ظنون متکاثر میرفت مع القصه در روز ورود
به تبریز از حوالی قریه سهلان تا دولتسرای نواب شاهزاده معظم نایب السلطنه ولیعهد از دو سوی سواره و پیاده و توپهای بر فراز عراده و قرب یکصد
هزار جمعیت از ملازمان سرکار دولت و چریک آن ولایت صف بصف و جابجا بنظام تمام قیام داشتند و چشم بر ورود ایلچی و وحشه جناب میرزا

ابوالقاسم خلف میرزا بزرگ قایم مقام با سران و اعاظم آذربایجان باستقبال رفتند و با ایلچی بازگشته بحضور شاهزاده نایب السلطنه درآمد
بعد از شروط میزبانی و بروز مهربانی سخن از مصالحه و یگانگی راندند و از طرف وکلای دولت ایران بخلاف آن پاسخ یافت و از همین برآشفت و دیگر
بنیاد مواحدت و موافقت نهاد و نواب شاهزاده نایب السلطنه با وی تلطف کرد و در هنگام عبور از خمسه نواب شاهزاده عبدالله میرزای دارا
با او بکمال ملاطفت بظهور آورد و او را اکرامی کریمانه فرمود و حرمتی سند بگذرانید تا در چمن سامان ارخی که از سامان سلطانیه است نزول کرد جناب
میرزا عبدالوهاب منشی الممالک اصفهانی که در خمسه منتظر ورود سفیر مذکور بود در نیمه مدتها او رفتاری مناسب و شایسته نمود الکسندر بریلوف
مردی شدید البطش کثیر الطیش راسخ العزم ثابت الرای سخت گوی تندخوی بود و کمال صلابت و تکبر داشت و چون بمقبره اولجایتو سلطان
رفتی او را خال خود خطاب کردی که گاه نیز بدو عتاب نمودی الحاصل موکب ظفر کوکب شاهنشاهی در روز یکشنبه بیست و هفتم شهر شعبان
سنه یکهزار و دویست و سی و دو از دار السلطنه طهران با فر فریدونی و ثروت قارونی و حشمت خسروی و معدلت کسروی منزل بمنزل
همی رفت تا بچمن بحقانیه فرسنگی سلطانیه نزول فرمود و در جمعه نهم رمضان عزم ورود بچمن سلطانیه جزم کردند دیگر ذکر ورود

موکب حضرت اقدس شاهنشاه سلیمان جاه خاقان اعظم و شاهنشاه معظم فتحعلی شاه قاجار بچمن سلطانیه و آمدن سرکار سرژنرال گرجستان و سفیر کبیر دولت بهیه روسیه بحضور اعلی و گذرانیدن تحف و هدایا

در روز جمعه مذکور که روز ورود موکب مسعود سلطانی بسلطانیه بود از حوالی چمن جاین قلعه خمسه الی قریه دیزج که از
هفت فرسنگ متجاوز است فوج فوج و صف بصف سواره و پیاده بنظام و ترتیب تمام ایستاده بودند و دیده مشتاق در شاهراه را
شاه جمجاه گشاده نخست جماعت صاعقه بار زنبورکچیان بهرام شکار با جامهای سقرلات گلناری بر پشت هیونان کوه کوهان برنشسته همی آمدند
گفتی خرمن خرمن آتش سرکش شعله زن و کوه کوه تلهای لاله نعمان در حرکت است لحظه بلحظه از کام تنینهای آتشبار رعد و برق آشکار میکردند
و غرنگ در طاس سپهر نیلی رنگ می افکندند شیاطین نار فطرت از نزدیکی ایشان خایف همی ماندندی و کره اثیر از تف کوره زنبوره امان
رها کشتی بشرر افشانی زمهریر را دوزخ جانسوز و هوای دی را بطبع تموز مینمودند و از آن پس عمله توپخانه بر فراز بختیان خراسانی خروش طبل و
کوس و کرنای در کوه و دشت در افکنده با هنگی مناسب در حرکت آمدند و از بانگ زنبوره و توپخانه در پرده های صماخ صخره صماطنین در می
افتاد و از دنبال ایشان به کابلدران خاصه جنیبتهای ترکی و تازی با ستام و دوال مکلل و مرصع همی کشیدند و فرجاوشان و قراولان در
کوه و بیابان ارتعاش افکندی و شارهای رنگارنگ و جامهای گوناگون هر یک هوا و زمین را پر از طاوس و بوقلمون کردی رایات
منقش بتمثال شیر و خورشید بر آفتاب و اسد طعنه زدی و از عکسش هوا پر از شیر و خورشید شدی حضرت شاهنشاه بارویی چون
ماه در جواهر رخشان مستغرق همی آمد از اشعه جواهر درخشنده دیده ها خیره و بصرها تیره گشتی رخشش پاینده تر از چهارم سپهر و رویش تابنده
تر از مهر بود شاهزادگان مکلل تاج مرصع توپوش زرین کمر ع همه چون ستاره بدور قمر ع در رکاب قمر انتساب با حشمتی کامل و شوکتی وافر
آمدند با چمن سلطانیه نزول فرمودند و در انجمن انجمن شدند و سراسر آن صحرا و دشت پر از خیام و سراپرده گوناگون گشت و زمین سلطانیه خمسه
در حشمت و شوکت از افلاک ثمانیه در گذشت و در همه خیمه ها ترکان بهرام طیش در اندیشه رزم و خوبان ناهید عیش در تهیای بزم بودند و زبان
زمانه در صفت آن سپاه این همیگفت نظم حبذا خسرو ایران و لشکرگاهش * که کند دیدن آن دیده پر از رنگ و نگار * سراهایی همه را تیغ بحرخیز و بچین
گلستانی همه را انجم زنگار و تتار * نظر زهره و مریخ بهم یافته اند * که همه رود نوازند و همه تیغ گذار * نه برزم ملنند بجز اسب و سلاح
نه ببزم ملنند بجز بوس و کنار * الکسندر بریلوف پس از ورود موکب ظفر انتساب بچمن سلطانیه از چمن سامان ارخی بلباس مبدل
باردوی قیامت اثر حضرت شاهنشاهی آمده تفرجی تمام و تفرسی لاکلام نموده مراجعت نمود و حشمتی عجیب و دولتی غریب دید و از این احتشام و
ازدحام لحیی بخاطر رسید و بمقام خود معاودت و مراجعت کرد پس از چند روزی صفیار خان کرد بچه افشار اسبی خاصه با ساخت و ستام و لگام
مرصع احضار ایلچی را بسامان ارخی رفته و امان الله خان اردلانی والی کردستان با معادل پنجهزار سوار تا نیم فرسنگ راه برسم پذیره و
استقبال پیش رفته و ایلچی مذکور را در عین حرمت و عزت برداشته بسوی اردوی شاهی آوردند و دو میل راه از میان دو صف سپاه
گذرانیده بسراپرده جناب میرزا شفیع صدر اعظم فرود آوردند و امیرکبیر محمود خان دنبلی در آن خرگاه از جانب حضرت شاهنشاه فلک دستگاه

اظهار پرسش و تفقدات بظهور آورده دیگر روز در سراپرده خدیوانه شهریار گیتی مدار که در پایان قصر سلطانیه از گردون رفیع بالاتری داشت
بزمی ملوکانه مرتب داشتند و انواع اسباب تجمل و تحشم فراز آوردند شاهنشاه ایران با آن شمایل و مخایل و روی و موی و جلال و جمال که از شاهان
دهر بی‌نظیر و همال بود غرق اشعه جواهر رخشنده بفراز تخت مرصع برآمد و یکهان شاهزادگان و میران سران از حوالی پایه تخت تا در سرای
پرده وسیع جای بجا ایستاده شدند و کورنش را آماده مقارن قعود شاه گردون غلام سجود و رکوع اهل قیام وقوع یافت نوای نای و شیپور اهل
نظام بلند آوازه و خطبه خطیبان و مدحت سخن سرایان بر سپهر برین رسید اسلحه و ادوات و سپر و شمشیر و سایر آلات و ظروف و اوانی
مرصع بجواهر گرانبها که خاصه مجلس حضور سلطانی است هر یک در دست یکی از وشاقان زرین کمر سیمین غبغب بیجاده لب آماده گشت
و فضای بارگاه در زیب و زینت و بها از کارگاه سپهر اعلی درگذشت امیر محمود خان دنبلی قوریساول باشی خاصه حضور با عصای مرصع باحضار
سفیر بی‌نظیر مذکور مامور و محسن بیک قراچورلو نایب امیراخورباشی با اسبی خاصه زرین زین مرصع ستام نزد سفیر رفته که او را بر نشانده بدر
بارگاه شاهنشاه آورده باشد و الکسندر ریلوف که مردی عاقل و بزرگ منش و زیرک بود در هنگامیکه اسب خاصه مخصوصه مذکوره را
سوار شدن خواست از راه تحریم و تکریم و آداب دانی زانو و رکاب اسب را بوسه داد و پای در رکاب برنهاد و با احتشام و احتشاد تمام و چهل کس
از همراهان و صاحب منصبان دولت روسیه و دو تن زبان دان مترجم طلیق اللسان ذلیق البیان براه افتاد تا در خیمه کشیک خانه که مجمع امرای
یگانه بود فرود آمد و لختی برآسود و از حضرت اعلی بخواندن وی اشارت رفت الکسندر ریلوف با نیازال نقری ترجمان از اعزه ارامنه اقلاق
و بغدان بهمراهی محمود خان بحضور خسرو محمود شان شتافت در چهار مکان و مقام مراسم رکوع و سجود و برداشتن کلاه و سر برهنه رفتن در پیشگاه
اقدام کردند و بعد از عرض حاجب بار و اجازت شهریار بخرگاه فلک درگاه داخل گردید و چون فرستاده نشانه و نمونه و واسطه و رابطه فرستنده
پادشاه جمجاه دولت ایران بنا بر مواحدت و موافقت با امپراطور اعظم دولت روسیه بجلوس سفیر اشارت راند وی بنا بر امتثال بر کرسی
نشست و بجهة احترام امر فور را برجست پس از استعلام و استفسار حال سلامتی امپراطور نامه پادشاه والاجاه روسیه را جناب میرزا محمد
شفیع صدراعظم از سفیر فیروز بخت معظم گرفته بر فراز تخت مرصع برنهاد و پادشاه جمجاه باحضار همراهان سفیر فرمان داد همگان شرفیاب
حضور شهریار ایران گشتند و بمعرفی سفیر بزرگ هر یک بقدر مرتبه و شان و نشان و منصب مورد تفقدات و تلطفات حضرت خاقان
سلطان نشان شدند و از آن پس مرخص گشتند و همه روزه و هر شبه در جناب صدراعظم و امرای معظم مجالس دلکش و طویهای خوش
روز را بشب و شام را بایام میرسانیدند و سیوم روز تحف و هدایای جناب امپراطور اعظم را بحضور شاهنشاه معظم آوردند و بر روی میز و صندلی
و گاه و تخت فرو گستردند **ذکر مجلس حضور و هدایای سرکار امپراطور و مراجعت سفیر روسیه** از جمله
هدایای شاهانه پیل و هودجی از زر احمر بود که استادان صاحب صناعت بدیع کار در جانب آن ترکیب ساعتی بکار برده بودند که چون
با کلید از کوک کردندی اعضا و جوارح زنده پیل زرین بمانند پیل زنده متحرک اظهار حرکت طبیعی نمودی و اجزای آن بحرکت قسری در جنبش
بودی و نغمات دلکش و مقامات خوش از جوف آن برآمدی و بر دیده بینندگان و گوش نیوشندگان از حرکات و اهتزاز و نغمات و
آواز جلوات وافره کردی و نیز از الجمله تحف سه قطعه آینه صاف شفاف اصفی از صرح ممرد بود که هر یک را طول دو زرع و نیم و افزون از یکزرع
عرض و ثخن آن از چهار یک زراعی کمتر نبود و چون در برابر شاهنشاه والاجاه بنهادندی اصلا و عکسا چهار اسکندر دارا حشمت سلیمان شوکت
مجسم و منصور گشتی و برحسب امر اعلی دو قطعه آن مرآت را در جلد ردیوانخانه خاصه طهران که محل جلوس حضرت خاقان بود نصب کردند و
دیگری با قاب و اسباب زرین و سیمین در شاه نشین عمارت بلور باغ مشهور بگلستان بنهادند و پیکر پیل زرین را نیز در فانوسی از آینه
لطیف محفوظ داشته در پایان مسند بگذاشتند و بجهة میرزا محمد شفیع صدراعظم نیز افسری زرین مکلل بجواهر ثمین که نشان صدارت
بود عنایت رفته بود و بهر یک از امرا و سپهبدان تحف و راه آورد آورده بود و مجملی از مطالب و مقاصد سفیر مذکور این بود که ما
با دولت عثمانیه بنای مخالفت است و چون با دولت ایران مواحدت داریم مارا اگر ضرورت افتد امداد نمایید و اگر نکنید از آنجانب نیز معاونت
ننمایید جواب این فقره داده شد که در فصول یازده گانه ازین فقره ذکری نرفته است و چون سرحدات ایران و ولایات آل عثمان را با یکدیگر
اتصال است محتمل که در کاوش با آن دولت اختلالی درین سرحدات بظهور آید و آنکه با دولت آل عثمان نیز موافقت و مصالحت مقرر دارید که مبادا

امری

امری بود که موافقت دولتین ایران و روسیه بمخالفت کشد مطلب دیگر سفیر آن بود که چون خاک خوارزم بخاک روسیه پیوسته است گاهی
تجار ما را زیان رسانند و متعرض شوند چون خوارزم سابقاً جزو ایران بوده و اکنون جدا شده یا خود باستیصال ایشان پردازند یا ما را
از بحر خزر و استراباد برفتن آن بلاد ماذون سازند پاسخ یافت که عبور روسیه از استراباد در فصول مقرره نبوده و راه دادن سپاه روسیه
در این ملک امتناع دارد و تعیین لشکر بر سر خوارزم در صورتی است که هرات و بلخ و بخارا ضمیمه مملکت محروسه ما باشد تا لشکر ایرانی بآسانی برزم
خوارزم تواند پرداخت چنانکه نادرشاه بعد از فتح آن و سه ولایت بخوارزم رفت و مفتوح کرد مطلب دیگر تعیین قونسل روسیه در گیلان بود
و علی التصریح مقبول نیفتاد مقصد دیگر تعیین حدود و طوالش و توقف وکلای طرفین در سر حد بین بود پاسخ این دو فقره بمراجعت سفیر بتفلیس و اظهار
ثانوی و آمدن معتمدی دیگر محول شد و پس از چندی سفیر و همراهانش مشمول عواطف بیکران خاقانی شده خورسند و خوشنود باعطای
نشانهای خاصه دولت علیه ایران و خلعتهای شایسته از خنجر و شمشیر و اسب و شال کشمیر روانه تفلیس شدند و عسکرخان افشار در ایاب و
ذهاب الکسندر برملوف معزز و مشعوف بمقصد رسید و هم در این سال که یکهزار و دویست و سی و دو بود محمدعلی خان خلج با یک زنجیر فیل
کوه پیکر و چهار راس اسب ترکمانی و چند طاقه شال کشمیری و چند رشته تسبیح مروارید و هدیهای دیگر بسفارت اسلامبول مامور و روانه خدمت
سلطان محمودخان خواندگار گردید و موکب اعلی در شنبه یازدهم ذی قعدة الحرام از چمن سلطانیه بمقر سلطانی یعنی دار السلطنه طهران قدم اسعادی
ارزانی فرمود

ذکر بیان قتل سید شاه خلیل الله اسمعیلی در یزد که از اکابر العباد بود و سیاست مفسدین بامر شاهنشاه معدلت آئین

میرزا ابوالحسن خان کهکی قمی که از بدو دولت سلاطین زندیه تا آغاز ظهور ملکداری شهریاری خاقان سعید شهید
بحکومت کرمان مفتخر بود بعد از خود فرزندی میرزا خلیل الله نام بیادگار گذاشت و در محلات قم متوطن گشت چون سلسله شیعه اسمعیلیه
چنانکه در کتب اخبار مسطور است اسمعیل بن امام جعفر الصادق ع را بعد از آنحضرت امام میدانند و اولاد او را پشت به پشت و خلفا بعد خلف
خلیفه بحق میشمارند و میرزا خلیل الله الحسینی الاسمعیلی از اولاد اسمعیل بوده و در ایران و هندوستان و توران جماعتی بسیار از این طایفه
بوده و میباشند که زکوة خود را هر وقتی بهر کس از این طایفه که موجود است میرسانند در این سنوات در خدمت وی آمد و شد کثیری اتفاق
می افتاد و زکوة بیشمار می آوردند و چنانکه رسم است منکر و مقر برا و انکار و اقرار داشته شد و در این اوقات بیزد رفته مدت سالی دو بود
که در آنجا توقف گزیده معزز و مکرم معیشت میکرد بهمانا روزی فیمابین گماشتگان و چاکران شاه خلیل الله و مردی از کسبه سوق منازعتی رفت
بازاری بازاری بخانه جناب نواب صدر الممالک یزدی رفته قصه باز گفت صدر الممالک چاکران شاه خلیل الله را بجهة تنبیه و سیاست
احضار کرد و ایشان بخانه شاه خلیل الله پناه برده خلاف امر کردند و بعضی از جهلای علما در میانه دامن زن آتش فتنه و فساد گردیدند و هنگامه آرائی
نمودند و در احضار کسان شاه خلیل الله اصرار و لجاج بظهور آمد تا ملا حسین نامی یزدی که از متابعین و مصاحبین نواب یزدی بود با اجماع و
ازدحام عوام کالانعام بغارت خانه شاه خلیل الله و گرفتن ملازمان وی رفته آن نیز در و بام خانه شاه خلیل الله را تسخیر نموده بنابر اراده تحفظ
وجود او که امام زمان میشمردند اهتمام تمام کردند القصه پیداست که جماعتی را در یکشهر با یکشهر مخاصمت و مقابلت امتناع کلی دارد بالاخره در و
دیوار را شکستند و بخانه سید مذکور در آمدند و از طرفین پیکار رفت آخر الامر شاه خلیل الله را بیگناه کشتند و چون آن سید حسینی قرشی را
بخاک در آغشتند و باین میهمان کشی مفاخرت و گردنکشی گزیدند حاجی محمدزمان خان حاکم یزد خلف جناب حاجی محمدحسینخان نظام الدوله اصفهانی
با آخوند ملا حسین گرفته محبوس و واقعه را بر پادشاه جمجاه معروض داشت و بامر همایون کس باحضار نواب میرزا جعفر صدر و ملا حسین و دیگر
ماموره همه را بالحضور آوردند چون جناب صدارت از علما و فضلا و فی الجمله رعایت وی شرعاً لازم بود او را بالحضور نخوانده مورد التفات نفرموده معفو
و بمنزل معین باز داشتند و ملا حسین را با غل و زنجیر در بند و زندان دلگیر معذب فرمودند و آخر الامر بشفاعت جناب حاجی محمدحسینخان
نظام الدوله سیاست ملا محمدحسین یزدی بخوردن چوب و افکندن ناخنان و کندن ریش تقصیر یافت لهذا او را بالحضور پادشاه عادل
کامل سایس عاقل در آوردند پس از عتابهای حکمت آمیز و خطابهای وحشت انگیز بفراشان و روزبانان مردم کشان بهرام خوی کیوان
روی اشارت رفت که آن عالم برجیس شاره عطارد خامه البرز عمامه جرجیس جامه را دو پای در رسن فلک بقید کردند و فلک وار بنظر
اعلی بردند و بضرب چوب با ظفار رواز جل او را مضروب و معیوب نمودند جناب مولانا در آن جسارت مورد چندین فضیحت و خسارت شد تا

بهزار زجری اجرمن بدو لعشی الی مطلع الفجر گرفتار رفتار محصلین پرنشت کردار سخت کفتار بود نواب میرزا جعفر خدمتی نمایان کرد و نقدی شایان داد تا
خلاص یافت و چون قاتل شاه خلیل الله شرعا معین نبود و در کشتن او اجماع عوام کرده شده بود حضرت پادشاه شریعت آگاه در اجرای این حکم
متامل شد بنابر رعایت و حمایت این سلسله علیه آقاخان پسر او را تقویت و تربیت فرمود و بشرف مصاهرت اختصاص داد و ضبط بلوک قم را بر
محلات محلات بیفزود **ذکر حرکت نواب فرمانفرما بلارستان و سرداری محمد زکیخان نوری بر بنادر و محاصره قلعه بندر مغویه و تسخیر آن قلعه و قتل اعراب** هم از وقایع این سال واقعه فتح بندر مغویه دریای فارس است که از بنادر
لارستان و بر ساحل عمان واقع است اهالی آنجا از سوء سلوک حاکم لارستان متوحش شده با اعراب عتوبی بحرین و طوایف جواسم جزایر
عمان اتفاق کردند و طاغی شدند نواب حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس پس از استیذان از شاهنشاه گیتی ستان با حشمتی پر طیش بسوی لارستان
رکضت گزید سعادت مقدمش طارم را رشک طارم اعلی و فرق را غیرت فلک و سبعه را نظیر سبعه معلقه کرد چنانکه بهرام لشکر لارستان از زر
بلارستان شهر امید و بفال فرخ به بنج فال نزول اجلال افتاد در دو منزلی بندر مغویه معلوم شد که اهالی آن بندر از اعراب جزایر و طایفه
جواسم استعانت جسته پنجهزار نفر از اعراب با زوارق و سفاین و غراب به بندر مذکور آمده تمام اهل و عیال و اثقال آنگروه را بار کرده مساکن خود برده
و مستعد مقابله و مقاتله نشستند نواب اشرف فرمانفرما مقرب الحضرت محمد زکیخان نوری سردار فارس را بمدافعه و منازعه آنگروه انبوه مامور و
روانه فرمود اهالی بندر و اعراب معاو بعد از گروفری قلیل بقلعه محکمه خود متحصن شدند جنود مسعود بامر سردار با اقتدار محمد زکیخان نوری بمحاصره
پرداختند تفنگچیان نوری با فروختن نایره قتال اشتغال و بنار جدال هوا را پر کره نار کردند و سواران ترک غبار زمین را بسطح چرخ برین رسانیدند بعد از
سه روز سردار و سوار بحوالی قلعه آمده هفتصد تفنگدار نوری با هزار تفنگچی فارسی امر بیورش نمود نفیر طبل و شیپور بر فلک بر آمد یکبار از همه جانب
بر باره و برج تاختند و قلعه بدان متانت و رصانت فتح شد و ناطق قلعگیان بغارت و یغما رفت و از رؤس رؤسای خفی ملتان حصار کله منار بسیار
بر افراخته شد خلیج عمان برنگ سرخاب و خاک بندر بگونه روناس و عناب آمد سردار مذکور مظفر و منصور با اسرای بیشمار و سر بسیار بشیراز مراجعت
کرد و از جانب شاهنشاه فلکجاه و فرمانفرمای مکرمت آگاه بخلعتهای شایان مفتخر شد و حضرت اقدس شهریاری در ربیع الثانی یکهزار و دویست و
سه عزم تفرج مازندران و ساری فرمود و شاهزادگان والاتبار نواب محمد ولی میرزای والی و حیدرقلی میرزای خان و محمدرضا میرزای افسر و
همایون میرزا در آن سفر شرفیاب رکاب مستطاب بودند و نواب شاهزاده محمدقلی میرزای ملکآرا در بدایات خاک مازندران با اعاظم و
سروران قاجار و دار المرزی باستقبال موکب فیروزی کوکب شاهنشاهی سعادت یافت و خاقان بیهمال چندی در ساری بجشن و سور
و صید و سرور پرداخت **ذکر نهضت موکب همایون شاهنشاه فلک جاه خاقان اکبر سلطان فتحعلی شاه قاجار به بهار فروش و نزول در عمارات بحر ارم** ولایت مازندران در خوبی هوا و کثرت ماء و تراکم اشجار و
وفور سبزه زار معروف است و به بسیاری نخجیرگاه و ازدیاد طیور موصوف تماشاگاهی است فزاینده و تفرجگاهی پسندیده و شاه عباس
صفوی در بارفروش و اشرف البلاد و فرح آباد عمارات دلپسند بنیاد نهاده از جمله در حوالی شهر میدان قرب بارفروش ابکیری ژرف
و شمری است شگرف در وسط آن عمارات رفیع و فضاهای وسیع مشتمل بر بیوتات اندرونی و بیرونی حتی گرمابه و مسجد مرتب است و گرداگرد
آن عمارات را آب احاطه کرده و در نهایت عمق است و معبر آن منحصر است بیک پلی که شاه عباس پایه آن را از قعر آب بنیاد نهاده و بر فراز آن
ساخته و تا فضای آن محوطه رساینده و سواره و پیاده از آن پل عبور و مرور کنند و انواع و اقسام طیور آبی در آن مرداب در نهایت
توافر روزها و شبها در زورقهای کوچک نشسته با تفنگ و شبکه باصطیاد مرغ و ماهی مشغولی کنند مع القصه مکانی است در غایت
نزاهت و لطافت و خرمی در نهایت نضارت و خضارت حضرت خاقان گیتی ستان و شاهنشاه صاحبقران که سالها در آن
صباوت در آن بلاد بشکار و راحت معتاد بود درین اوقات نشاط شکار مرغابی فرمود و در آن دریاچه که بحر ارم موسوم نزول کرده
شبانروز بشکار و عیش همی گذرانید و شبها با فروختن شموع و چراغان و عکوس شعلات آتشبازی در آن بحر ارم میان سطح زمین نمونه
چرخ هشتمین همی بودی بعد از فراغ از عیش و شکار در پنجشنبه پنجم جمادی الاول بطهران رجعت فرمود **ذکر فتنه خراسان و امدن فتحخان افغان بهرات و تصرف آن ولایات و مقهور شدن فیروز الدین میرزا** سابقا در هر مقامی که در

[حاشیه: مستحکم خسته شدند صاحب]

کار بود مجملی از حالات شاهزاده محمود افغان مذکور شد و نگاشته آمد که بواسطه رابطه بدولت جاوید آیت بر هرات و قندهار و کابل و دره جات
و مضافات استیلا یافت و نام پادشاهی بر خود نهاد و هری و سبزوار و فراه را ببرادر خود حاجی فیروز الدین تفویض نمود لهذا در سال
گذشته که شاهزاده والا مقدار نواب شجاع السلطنه حسنعلی میرزا بغیر فیروز الدین میرزا والی هرات در آویخت و وی را مستاصل کرد وی از تولای
این دولت ابد مدت متوحش و مایوس و دیگرباره بمواجدت و موافقت شاه محمود راغب و مانوس آمد پسر خود ملک حسین را با حسن خان
ناظر خود بکابل فرستاد و از کابلشاه استمداد و استعانت جست محمود شاه که پیوسته طالب گسستن فیروز الدین از اولیای دولت قاجاریه
بود و پیوستن او را با خود بکام خود میشمرد فرصت غنیمت شمرد و فتح خان بارکزائی افغان وزیر اعظم خود را که مردی دلیر و بصیر بود با استعداد
بیکران بحمایت برادر که در معنی بتسخیر و تصرف هرات و قلع و قمع او بود مامور ساخت و این فتح خان افغان مردی متهور و مدبر بود و بیست برادر صلبی
داشت و هر یک در دیاری و محلی صاحب اختیار و اقتدار بودند و از سلطنت الصفحات پیش از اسمی با محمود نبود با جمعیتی وافر و سپاهی متکاثر و
خزانه بیشمار و توپخانه صاعقه بار روی بسامان هرات نهاد حاجی آقاخان وزیر هرات باستقبال او رفته در حوالی ظاهر هرات آورده وی از راه
خدیعت و مکیدت از دخول بشهر اباورزیده در خارج نزول گزیده مجملا باتمام امنای دولت حاجی فیروز مواضعه نموده همه را با خود رام کرد و روزی بهانه
وداع فیروز میرزا و عزیمت غوریان بشهر رفته حاجی فیروز و کل متابعانش را مقهور و ماسور و معزول و مخذول نمود و خزینه و دفینه و ملک و مال و محارم
و عیال او را تماما بتصرف گرفت تحریری که سالها بسلسله سدوزائی معمول بود از میان برداشت محلات و خانات و دکاکین و اسواق هرات را
کابلیان یغما نمودند وزیر حاجی فیروز الدین میرزا حاجی آقاخان و عبدالرشید خان درانی را عرضه شمشیر کین و چون کنج در خاک دفین کرد و ملک
قاسم را مجروح و مقید داشت و فیروز الدین و عیال او را روانه کابل نمود و یکی از برادران دلیر خود را که کهن دل خان نام و بین العوام بکهن دل شهرت یافته
بتسخیر غوریان و بعضی بلاد خراسان روانه و بخوانین خراسان نامها نگاشته استمالت خاطر هر یک را بمضمونی تازه منظور داشته مجملا تمام امرای خراسان را
که انتظار چنین اسبابی و بهانه داشتند با خود مربوط و مایل نمود حتی محمد رحیم خان خوارزمی را نیز در غارت خراسان و تصرفات در آن سامان با خویش
موافق ساخت و یکباره تمام خراسان و خوارزم و کابلستان و طخارستان بر آشفته گردید و در هر سری سودائی و هوسی بروز کرد و تفصیل این سوانح
بخاکپای مبارک حضرت شاهنشاهی معروض افتاد و از همت بلند و دل قوی تصورات موهومه فاغنه و اوزبکیه را مانند سراب و بنای بر آب و
سودای محال و ظهور برق الخیال پنداشت فرمان قضا مضای قدر قدرت بافتخار و اطمینان شجاع السلطنه حسنعلی میرزا مرقوم گردید و با حضور
عساکر فیروزی آثار اشارت رفت **لمؤلفه** دگر زلف رحمت برآشفته شد ✽ دگر دیده دوستی خفته شد ✽ درو دشت پرشد ز نیزه و پلنگ ✽
همی رست شمشیر و تیر خدنگ ✽

بیان سفارت حاجی میرزا ابوالحسن خان بدول خارجه فرنگستان و عزیمت شاهنشاه والاجاه بجانب خراسان

چون پادشاه فلک جاه گیتی ستان حضرت سلطان فتحعلی شاه خاقان از فتنه خراسان و هرات و اندیشه و قصد
بزرگان کابل و زابل و طمع خام اوزبکیه خوارزم استحضار یافت جناب میرزا عبدالوهاب معتمد الدوله را که مستغنی از تعریف و توصیف است
باستمالت و دلگرمی هنگامه جویان دم سرحد خراسان مامور و از آن پس که نوروز فیروز سعید سال یکهزار و دویست و سی و سه بطرازی شایان
و طرازی نمایان در گذشت بتهیه میدان رزم از ایوان بزم حکم نافذ جاری کرد و جهان جهان سپاه بعزم یورش خراسان و خوارزم و هرات مشمر و
مجهز آمدند و ذوالفقار خان سمنانی که ذوالفقاری کافر شکاف مرتد سوز بود با مطلب خان برادرش و حاکم کیخان حاجان دامغانی که هم نبرد دلیران
زابلی و سیستانی بودندی برسم مقدمة الجیش راه حدود خاور بر گرفتند و حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی سفیر دولت ایران را بسفارت انگلیس
تجدید تأسیس وداد و اکمال شرایط اتحاد روانه فرمود و چون از راه اسلامبول میگذشت نامه دوستی ختامه بسلطان محمود خان خواندکار روم را
مقرر آمد و همچنین بامپراطور دولت نمسا و لوئی هیجدهم امپراطور فرانسه تحف و هدایا مرسول شد و تحفه پادشاه والاجاه انگلیس که مقصد اصلی بود
دوازده راس اسب تازی نژاد و یک قبضه شمشیر مرصع خراسانی و شالهای کشمیری و مرواریدهای عدنی جعبه از طلای مینا و نقابی از الماس معقود
بصورت بیمثال شاهنشاه بیهمال مرسول شد و سفیر مذکور در اواسط رجب المرجب این سال روانه مقصد گردید محمد علی خان خلج را که در سال گذشته
باسلامبول رفته بود در اوچ کلیسا ملاقات کرد میرزا عبدالحسین خان همشیره زاده سفیر ایران که بسفارت نمسه مامور شده بود بعد از وصول بان
ولایت در آنجا گذاشته خود بانگلتره رفت و شرح حال او در مقام خود مسطور خواهد شد پس از روانه شدن سفیر ایران بسفارت فرنگستان شاهنشاه

موکب نصرت کوکب حضرت شاهنشاه کامران فتحعلی شاه خاقان در هجدهم رجب از دار الخلافه طهران بباغ نگارستان خارج شهر مکان یافتند و بتبدیل قمر
و از راه فیروزکوه با سپاهی کوه شکوه دریا دریا کرده بحرکت و توجه در آمدند و در چمنهای هنگو و ساوز میدان جوقابچه خرگاه فلک انباز زحل همراز بر سر
بیعوق برکشید و عرض سپاه معروض افتاد

ذکر حالات فتح خان افغان و انقلاب خراسان و منازعه شاهزاده شجاع السلطنه با فتح خان

چون در سال گذشته حسب الامر اعلی قلعه غوریان و محمودآباد در استحکام و انضباط تازه حاصل شده
بود و محمد امین خان پاپزوکی کرد و امیر قلیچ خان تیموری را بمعاونت یکدیگر بدانجا مامور داشته و جماعتی از یکه تازان را بغارت و نهب و تاخت و یغمای
حدود باخرز و تربت حیدریه فرموده بودند و تاخت و تاز بیحساب در آن ولایات بظهور آورده بودند و در غوریان و محمودآباد متمکن گزیده در این سال
که فتح خان وزیر اعظم محمود شاه بلکه امیر مطلق العنان زابلستان و کابلستان بهرات آمد و چنانکه گذشت باسهل وجوه هرات را متصرف شد و لوای
جلال و اقتدارش کیوان سپار گشت در فکر تسخیر غوریان بلکه تصرف خراسان در افتاده باجتماع حشر و احتشاد عسکر جهدی وافی کرد از طوایف
قزلباشیه کابل و سکزیه زابل و افاغنه قندهار و اویماقات هرات و طخارستان و طوایف هزاره و بلوچستان و جمشیدی و تیموری و فیروزکوهی و
تایمنی و تراکمه سپاهی اکثر من النمل و اطمّا من الرمل مهیا کرده با توپخانه آتش افشان و زنبورکخانه دوزخ نشان و اسبابی ملوکانه و اثاثه شاهانه و
فری فرعونی و شدّتی شدادی از شهر هرات روی بسوی ارض اقدس مشهد مقدس نهاد و از قرار معاهده محمد رحیم خان اوزبک خوارزمشاه که مکرر با
خانان بخارا بر زده بود و تا استراباد باری چند آمده و خود را نظیر سلطان محمد خوارزمشاهی می پنداشت و در خوارزم افراسیابی در ترکستان همی
انگاشت باغوا و اغرای خوانین اکراد چمشگزک و تحریک فتح خان افغان مذکور بحدود سرخس و سامان درون و مهنه عنان عزیمت معطوف داشت
و چندین هزار سوار از طوایف ترکمانیه دشت گرگانیه و گرگان با خود برزده دامان همی آورد و محمد خان قرائی و ابراهیم خان هزاره از تربت و باخرز
نزد فتح خان افغان رفته بهواخواهی دولت افاغنه هوسناک شدند رضا قلی خان کرد زعفرانلو و نجفعلی خان شادلو و بیگلرخان چاپشلو و سعادت
خان بغایرلو از غایت بیسعادتی و از عادت باسعایتی مذبذبین بین ذلک شدند و در قلعجات خود مصلحت وقت را ساکن آمدند که بطرف اقوی
میل نمایند و ابواب تدویر برگشایند سرکار شاهزاده شجاع السلطنه حسنعلی میرزا را نه بر امرای خراسان اعتمادی بود که بدلشان راز دل گوید و نه
در لشکر برجا شجر که با افاغنه و ازبکیه پرخاش جوید اگر عزم سرخس کردی فتح خان افغان از خاک خراسان دود بر آوردی و اگر بسوی افاغنه
شدی محمد رحیم خان بر این سوی چیره آمدی حالتی عجیب و حیلتی غریب لازم افتاده بود بالاخره صلاح دولت در آن دید که محمد رحیم خان گرگانجی را
بحالت خود گذارد و بفتح خان افغان که فتنه او بیشتر است روی آرد پس از زیارت علی بن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا و استمداد همت از بواطن
فیض مواطن آنحضرت در هشتم رجب با عزمی ثابت و حملی ثابت و رائی قوی و هیکلی پهلوی و شهامتی کامل و شجاعتی شامل راه دیار هری بر گرفت
و با عظمتی جبروتی بجال با قوتی راند و از کمال پختگی در ان کار نه بجناب معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب و سرکار سردار ذو الفقار خان مطلع ن
چون رودهای جاری بمحیط اردوی شهریاری پیوستند و برباط کافرقلعه نزول گزیدند که دو فرسنگی کوسویه بود و در آن منزل محقق شد که [illegible]
افاغنه فتح خان با سی چهل هزار سوار آراسته ساخته کارزار در کوسویه صمیم محاربه و مضاربه نشسته است شاهزاده شجاع السلطنه نیز اغروق را
برباط کافرقلعه نهاده با ده هزار سواره و پیاده چنانکه شیر غضبناک بصید گور گراید بمقابله افاغنه تجهیز و تشمیر کرده راه بر گرفت چندانکه تارکدلان
سپاه از کثرت جیش اعادی قصه راندند سودی نداد و با عزمی قوی و تعجیلی سخت بسوی اعدا ایلغار کرد در صحرای وسیع الفضای میانه کافر
قلعه و کوسویه دو لشکر بیکدیگر تلاقی کردند فتح خان افغان از در چاره و تدبیر بر آمده بخدمت شاهزاده عرضه کرد که مقصود استرداد غوریان است
که بما واگذارید و تربت را بمحمد خان قرائی و باخرز را با براهیم خان رد نمائید تا ما باز گردیم و بساط نزاع در نوردیم و الا کار بدر رود و دراز خواهد کشید
تمامت زابلستان و کابلستان سر در سر این کار کنند و از این راه پای فرو نکشند نواب شجاع السلطنه چون این ترهات و اباطیل استماع کرد در برآشفته
پاسخ داد که اولا فتح خان را چه پایه که در حضرت ملوک پیام فرستد چه اینگونه سخنان از حد شاه محمود افغان که پرورده او است نیز زیاده است و تو
در بهر دو دولت خیانت چه حرمت سدوزائی را بردی و در حرم حاجی فیروز الدین تطاول کردی این سوء ادب از ذل نسب است که گفته اند من شاء
ادبه لطاع نسبه نه با ولی نعمت خویش ادب مرعی داشتی و نه در خاک خراسان بمشاورت وی پا گذاشتی همانا تو مردود طرفین و مطرود جانبین
باشی و سخن از روی بوزه و بنگ رانی و مگیت زبانی که اندر سرش مغز نیست ۞ اگر در بپارد همان نغز نیست ۞ آن دو سه فراری قرائی و هزاره را

دست بسته بما فرستد و پا از اندازه پیش ننهد و الا با افغانستان و کابلستان همان کنم که بهمن با زابلستان کرد فرستاده چون تندی جواب و
گرمی عتاب را دید تیز برگردید بسردار پیوست و شنیده بیان کرد شاهزاده پس از پیام اسلحه حرب در پوشید و بر رخش صرصر سرعت برنشست و
بنواختن کوس حربی اشارت راند و صف راست کرد و پیش صف بایستاد جیش خویش را بر پنج بهره کرد و هر بهره با میری شهره سپرد فضلعلیخان
بن مهدی قلیخان قوینلوی قاجار را با جناب سلالة الاطباء معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب که باصلاح حال مفسدین خراسان مأمور بود در جناح
یمین بنهاد و سواران خواجه وند و عبد الملکی و یکعراده توپ صف شکن در نزد آنان گذاشت و پیاده گان استرابادی را در مقدمه ایستادن
فرمود و ذو الفقار خان حاکم سمنان را با جانبازان سمنانی در طرف یسار مقرر کرد ع که دل در پهلوی چپ باشد از تن * و سواره اکراد قراچورلو
که شمشیر زن و اسب افکن بودند با پیاده گان دامغانی و سمنانی انباز کرد و خود با سواران هانی بوانجمی محمد نظر خان و غلامان خاصه خراسانی و
غیرهم در قلب برآسود و حسینعلی خان پاپت نیشابوری را با پیاده گان خراسانی در جناح میمنه باز داشت و مطلب خان حاکم دامغان را با علی
اصغر خان عجم بسطامی ممد میسره کرد و سردار کابلستان نیز سپاه خود را بهفت تیپ ترتیب داد شیردل خان برادر خود را با افواج بلوچ و
زابلستان و فیروزکوهی و جمشیدی در جوانغار و کهندل خان دیگر برادرش با جنود هروی و تایمنی و درزی در برانغار مقرر کرد و بنیاد
بنیاد هزاره را با سواران هزاره و چیکتو و میمنه در جناح میسره نهاد و محمد خان نهی افغان را با گروه فراهی و سبزاری و دیگران معاون میمنه
کرد و خود با قزلباشیه کابل و افاغنه قندهار و ابراهیم خان هزاره و محمد خان قرائی و توپخانه و زنبورکخانه در قول قرار گرفت و دو تیپ دیگر
از لشکر را در ساقه و کمینگاه از دو سوی باز داشت و مقدمات جنگ بظهور آمد و غرش توپ و تفنگ بفلک رسید زمین و هوا پر از
گلوله آتشبار و مهره مار سار شد و دو چرخ کبود تیره گی افزود و آتش بکره اثیر تاثیر کرد بندقهای روئین تن رهها همی شکست و اراقم پیچان
گرهها همی گشود روز معرکه از کثرت آتشباری رسم جشن شب سده نو کرد و در ریختن سواران از صدر زین بصرصر حمله دلیران گزین فصل مهر
گان تجدید نمود گردان اسب انداز اسبها برانگیختند و تیغها برآمیختند چون نور و ظلمت تقابل کردند و چون تار و پود تداخل جستند و جناب
جناب ملک الشعرا گفته نظم ز گرد دیو پرنده ز خون شیر درنده * هوا گردونی از قطران زمین دریائی از روین * همان عفریت پنهان
ببر شهرت و بسر شاره * برخ چون سنگ با خاره بتن چون کوه ریم آهن * اظهار تهور کرده پیش صف رانده برادران خود را بحملات متواتره
تاکید همی کرد و سپاه خویش را بلطف تطمیع و بخطر تهدید همی راند شیردل خان بمیسره جنود شاهزاده شیردل حمله برد پیاده گان سمنانی
و سواره گان قراچورلو بفشاندن گلوله و کشاندن قراچوری بسیاری از افاغنه بر خاک فکندند دیگر باره فوجی دیگر حملهای پی در پی آوردند
ذو الفقار خان که مانند ذو الفقار شکستن نیافت اسب خود را پی کرده فرود آمد و همراهان را از فرار و گریز مأیوس و بستیز یکدل ساخت جان
بازان سمنانی چون کوه ثابت و شجر نابت از جای نجنبیدند و بضرب گلولهای جانگداز روی سواران را باز گردانیدند کهندل خان با دلاوران
سکزی و سیستانی و ادیماقات هرات از میسره کوشش بمیمنه سپاه ایران حمله کرد و شیردل خان که باز گردیده بود با وی موافقت کرده بر طرف
راست روی نهادند پیاده گان استرابادی بملاحظه اینکه سواران نزدیکتر آیند تفنگها رها نکردند اما سواران خواجه وند و عبد الملکی که در
اغلب حروب دلیریها کرده و نامها برآورده بی مصادمتی روی برتافتند و خللی کلی در بنیان صفوف در انداختند بنیاد خان هزاره بطمع غارت دست برد
خود را به محلی که بنه اندک سپاه شاهزاده در آن بود رسانیده قصد غارت کرد سواران ملکی و خواجه وند که از صف گریخته بودند بوی باز خوردند و بر یکدیگر
برزدند شاهزاده شجاع السلطنه گروهی باعانت ایشان فرستاد بنیاد خود را بر کناری کشید بالجمله هر سوئی رزمی گران در پیوست و گرد و غبار
و دود توپ و تفنگ هوا را تیره و تار کرد گروهی از شکسته گان سپاه ایران روی بسوی ارض اقدس نهادند و جماعتی از فراریان افغان بجانب
گوسویه افتادند مقارن این حال گلوله جانسوز بر کام و دهان فتح خان ناکام آمد و از آن لقمه دندان شکن دندان طمع از سفره ظفر و دهان فتح بر کند
روی فرار بجانب فراه و شهر ارگذاشت و از سخنان یاوه دهان بر بست ذو الفقار خان تو هم پراکنده گی لشکر خنک کنان و مردافکنان خود را
بکنار رود هری کشید و از فور غبار و پراکندگی سوار فتح و هزیمت هیچیک از لشکر و دو سوی محقق و مبرهن نبود اما شاهزاده شجاع السلطنه با گروهی از
خواص بر جای همی بود و با خصم مدافعه و منازعه مینمود فوجی از سواران افاغنه بر سر وی تاختند و تیغ برافراختند خنک سرکشش سرکشی آهنگ کرده شمشیر
دشمن بر دهان اسب آمده از آنجناب رد کرد دیده خدمتش بازوی بهمنی برافراخته تیغی بر فرق وی زد که در خون غرق آمد و یک سوار دیگر را اصغر علی بیک

و مشهد قلی قلیچ و رستم شادلو بر خاک هلاک انداختند و دیگران بگریختند سواران ایران در قفای افاغنه تاختند جماعتی را اسیر و قتیل کردند و تا سامان اسفزار
که قریب پانزده فرسنگ است تعاقب فراریان افغان همی شدند تا بنیاد خان هزاره در کنار رود هری که در حوالی جوم بزد بود ایستاده فکر دستبردی داشت
جناب معتمد الدوله در آن آشفتگی او را از کمان عساکر خود کرده چنان پنداشت که شاهزاده شجاع السلطنه است و بجانب وی دفعه بپای خود بدام اندر آمد
بنیاد وجود آنجناب غنیمت شمرده با خود بکوسویه برده چون محمد خان قرائی جناب معتمد را گرفتار بنیاد خان دید او را وسوسه کرد که آنجناب را بهرات
فرستد و خدمتی بدولت افاغنه کند بنیاد نپذیرفت و همای اوج سعادت را در دام خود نتیج علو بخت شمرد جناب معتمد الدوله موسوی که نفسی عیسوی و
دلی قوی داشت نرم نرم دل سخت بنیاد را بولای خود گرم و او را بمطاوعت دولت ایران رام و قرین ازرم نمود عریضه در شفاعت وی بنواب
شجاع السلطنه نگاشت و بکافر قلعه ارسال داشت و چون ذو الفقار خان خود در الحوالی رود هری کشید شب در آنجا بیارمید و علی الصباح بغارت
و تاراج اردوی برجای مانده و اغروق سپاه فتح خان اقدام جست نواب شاهزاده وقتی رسید که همه اموال و اثقال افاغنه و سردار کسیب و نصیب
ذو الفقار خان شده بود لهذا در خیمه مخمل زر اندود فتح خان برآسود و بنابر مصلحت وقت رهائی جناب معتمد الدوله خلعت و منشور حکومت غوریان
و باخرز و کوسویه را مصحوب میرزا علی رضا برادرزاده جناب میرزا موسی وزیر و نایب پیشکاری به بنیاد خان فرستاد و نیز جناب معتمد الدوله را با تدارکی
شایان روانه حضور شجاع السلطنه کرد و شاهزاده بجهت تهیه و تدارک ورود مسعود پدر والاگهر و شاهنشاه بزرگ معدلت گستر فتحعلی شاه خاقان اکبر
بارض اقدس بازگشت و خبر این نصرت و ظفر و فتح بزرگ نامور بعرض خاقان صاحبقران در رسید و نواب شجاع السلطنه مورد التفاتهای
بیکران گردید و مجدداً بمحاصره قلعه تربت حیدریه و تسخیر آن حصار کیوان بنیان و تدمیر محمد خان مامور گشت و حسن خان قاجار قزوینی با پنجهزار سوار رفت
بتسخیر صفی آباد جهان ارغیان و تنبیه سعادتقلی خان بغایرلو روانه گردید و نواب شاهزاده محمد تقی میرزا حاکم بروجرد و بختیاری با امیران نامدار مهدیقلی خان
و محمد خان دوالوی قاجار و ده هزار سوار بمدافعه محمد رحیم خان اوزبک خوارزمی مامور آمد و مقرر شد که اگر خان خوارزم بسامان دره جز آمده باشد
او را محصور و حال عرضه دهد و هرگاه از وردن و مهین پیشتر نیامده بمحاصره بجنورد و گوشمال نجفعلی خان شادلو پردازد و موکب فیروز کوکب مصمم عزیمت
بخراسان گردید

ذکر عزیمت حضرت خاقان صاحبقران فتحعلی شاه قاجار بجانب خراسان و فرار محمد رحیم خان خوارزمی بخیوق

چون حضرت خاقان اکبر و پادشاه بزرگ از جانب خوارزم و ولایات خراسان آسوده خاطر نبود بعزم رزم خوارزم و
قصد تسخیر طخارستان و غرجستان و کابل و زابل عزیمت یورشی ملوکانه کرد جهان جهان راکب و دریا دریا مواکب و کوه کوه عرادهای توپ
آهنین پیکر و گردون گردون پیلان خارا شکر در جنبش آمدند نقاره خانه و زنبورکخانه در مقدمه سپاه نصرت پناه در کوه و دشت و لوله و
زلزله در انداختی و کره خاک را چون پاره سیماب لرزنده ساختی لشکر قیامت حشر بهفت تیپ ترتیب یافتند و هر تیپ را بیکی از شاهزادگان معظم
سپردند نواب شاهزاده کامکار محمد ولی میرزا والی سابق خراسان و نواب شاهزاده محمد رضا میرزا متخلص بافسر و نواب شاهزاده همایون میرزا
با تیپهای منسوبه بخویش در میمنه موکب خسروی و نواب حیدرقلی میرزا و شاهزاده اللهوردی میرزا و امیر کبیر محمد قاسم خان قوینلوی داماد
که مقام شاهزادگی و خطاب فرزندی داشت در میسره مقرر شدند و شاهزاده امام ویردی میرزای ایلخانی ایل جلیل قاجار و کشیکچی باشی سراپرده
گردون اعتبار با سی هزار نفر سوار جرار و پیاده آتشبار در ظل لوای فرخنده اختر شاهنشاهی معین گشتند و در هر تیپی از امرای قاجار سرتیپی بر قرار
بود و دیگر امرا باتفاق ایلخانی همی رفتند بدین ترتیب و زیب از چمن میدان جوق راه برگرفته از راه جاجرم و اسفراین روانه خراسان شدند
و در میان آباد فرستاده شجاع السلطنه با خبر فتح و نقاره خانه و زنبورکخانه و جزایر و تفنگهای عمل سند بحضور اقدس اعلی در رسید و در
سه شنبه سیم رمضان هزار و دویست و سی و سه بمرز و بوم بام که از جمله ولایت جهان ارغیان ملک سعادتقلی خان است خیام فلک احتشام بر
افلاک سر کشید و نزول اجلال روی داد و قبل از ورود مسعود شاهنشاهی معروض داشتند که سعادتقلی خان خود در صفی آباد و مرتضی قلی برادرش
در بام مقام کرده بحفظ خود اهتمامی دارند حضرت اقدس خاقان فوراً بمحاصره اشارت فرمود و برشته برآمده سپاهیان بامتثال امر پرداختند عبدالله خان
فیروزکوهی از چمن بندی و چاکران قراخانی و گرازی باتفاق بمحاصره اصرار ورزیدند و در عرض دو روز بضرب گلولهای توپهای گران سنگ کار بر قلعگیان
تنگ کردند مرتضی قلی تاب درنگ نیاورده از قلعه بیرون آمده خود را باصطبل خاقانی رسانیده بخربندگان خدمتگذاران طویله ملتجی گردید لاجرم
مهتران آن کهتر را در سر گنده اسبان پناه دادند و امیر آخوران بشفاعت وی پرداختند چون ایام صیام بود و قتل و غارت قلعگیان حرام شمرده و

شریعت پناه

شریعت پناه حقیقت آگاه سه هزار تومان نقد بکبیرزادگان قلعه انعام فرمود و اموال و اغنام رعایا را تصرف نکردند سعادتقلی خان را استماع تسخیر قلعه بام
مشوش و بی آرام شد بمقربان دربار شهریار الحاح و عجز پیام داد و بتوسط و تشفع امیرکبیر محمد قاسم خان قوینلوی قاجار بحضور آمده معفو گردید و از جمله
اخلاق کریمانهٔ خدیو آفاق یکی آن است که در وقت محاصرهٔ قلعهٔ بام روزی بر سبیل تماشا از اطراف قلعه گلوله بدانحضرت افکندند و بر پیشانی غلامی
از نزدیکان آمده درگذشت و بعد از تسخیر قلعه معلوم شد که عامل الفعل محمد نامی بغایری بوده و فرار نموده خسرو کریم اصلا بمتعلقین او خشم نراندند و اظهاری
نفرمودند و در آن ایام جناب میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله از نزد نواب شجاع السلطنه بحضور اعلی آمد و معروض داشت که خان ملاخان در آنی ملا
و شمس مفتی هرات از نزد شاه محمود افغان بعذرخواهی و اظهار مخالصت آمده اند و معروض میدارند که در تقدم و جسارت فتح خان بدان امر ملا
بنموده و بی اذن من محض هوا و هوس این خودرائی نموده حضرت اقدس خاقانی فرمود چنین نوکری که مایهٔ چنین امری خطیر بی اذن ولی نعمت باشد
وجود او مایهٔ خطر است و تقرب و عزت را نشاید اگر چنین است و این سخن صدق است و دعوی دوستی و دولتخواهی شاه محمود را معنی است او را
مقید و مغلول بدرگاه ما فرستد یا مخذول و مکحول در خانه نشاند و الا آماده آمدن لشکر ایران بزابلستان و کابلستان بوده که اینک بحرهای ذخار
متموج و بلدن سوی وی همیگذارند و فرستاده گان شاه محمود را اذن شرفیابی حضور نداده براجعت رخصت دادند و محمد حسینی ان خوارزمی از
استماع اخبار خراسان و عزیمت شاهنشاه صاحبقران مطلع شده از طرز عزم خیوه و هزاراسب کرد و نواب محمد تقی میرزا که برزم خان خوارزم
مامور بود مجددا بمحاصره بجنورد فرمان یافت و در رسیدن اطراف تشدد گزاف مرعی داشت نجفعلی خان شادلو مستاصل شده آقاخان ولد خود را
با محراب بیک و شرف خان بیک برادرانش و بیست نفر از کدخدایان و جمعی از سادات و علما و پیشکشی شایان روانه دربار حضرت خاقان
گیتی ستان کرد و گناهش بارض اقدس روانه و معاذیرش مقبول طبع شاهانه آمد چون رضاقلی خان زعفرانلو بمشاورت محمد خان قرائی عازم
تربت شده بود و تربت محصور گردیده بقلعه درمانده متحیر بود و مفری نداشت و خبوشان از حضور او خالی مانده بود حسن خان قاجار قزوینی و عیسی خان
دامغانی با ده هزار کس بمحاصرهٔ خبوشان رفتند و موکب همایون شاهنشاهی در دو روز شنبه دهم رمضان از قلعهٔ سفلای مذکور بخبوشان رفت و بعد از
نزول بحوالی خبوشان باشارت حضرت شاهنشاه قاجار فی الفور اسمعیل خان سردار دامغانی و یوسف خان سپهدار گرجی خاصه با جانبازان
عراقی در سمت شرقی قلعه و حسن خان و عیسی خان در طرف غربی سنگر بستند و بعزم محاصره و مفاتحهٔ حصار مصمم نشستند و اردوی کیهان پوی حضرت
ملک الملوک قریب بقلعه کوه و دشت را فرو گرفت و چاووشان حکم توقف نه ماهه را بر سپاه القا کردند در مدت روزی دو حصار نو برکرد اگرد
قلعهٔ قدیم بر فلک الافلاک برآمد رضاقلی خان کرد مشی فرصت جسته خود را از قلعهٔ تربت بیرون انداخته با شدت کرب راه خبوشان بر گرفت و
متوانست که خود را بخبوشان افکند لاعلاج اضطرارا بقلعهٔ شیروان که در ده فرسنگی خبوشان واقع است رفته تمکن و تحصن اختیار کرد بفرمان حضرت
خاقان اکبر شاهنشاه اعظم نواب شاهزاده محمد تقی میرزا از اطراف بجنورد کوچیده بمحاصرهٔ شیروان مشغول شد و رضاقلی خان کرد زعفرانلو از این واقعه باد
پرخون و چهره چون عفران مانند مهره در ششدر حیران و اسیمه سر ماند و فرستادن جناب معتمدالدوله میرزا عبدالوهاب اصفهانی
محمدخان کرد قرائی را بخدمت نواب شجاع السلطنه و آمدن شاهزاده و خوانین خراسان باردوی
حضرت خاقان چون در زمان مقابله و مقاتلهٔ نواب شاهزادهٔ اکرم شجاع السلطنه حسنعلی میرزا با شیخ خان تحکم شاهزاده آزاده میر حسن خان عرب
زنگوئی بامور تسخیر قلعه جات تربت حیدریه بوده در سامان محولات بگشادن قلعهٔ موسوم بدوغ آباد میپرداخت بعد از آنکه نواب والا بمحاصرهٔ تربت آمد
او را احضار فرموده کار محمد خان قرائی ضعف یافت مستدعی شد که جناب امام الکتاب میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله بتربت رفته او را اطمینان داده
بیرون آورد جناب معتمد او را مطمئن ساخته بحضور شاهزاده شجاع السلطنه آورد و مخلع شده بتربت بازگشت و استدعای قدوم شاهزاده کرد لهذا نواب
شاهزاده بدعوت او اقبال فرموده و جمیع اموال خود را حتی خواهران و فرزندان خود را پیشکش نمود شاهزادهٔ بلندهمت بدنیاری طمع نفرموده در
کمال استغنا باردوی معلی ایاب فرمود و محمد خان را با خود بمشهد برده از آنجا قصد شرفیابی حضور پادشاه فلک جاه خاقان اکبر کرد و امیر حسن خان
طبسی و محمد خان قرائی و امیر قلیچ خان تیموری و ابراهیم خان و کریم داد خان و نذر محمد خان برادر بنیاد خان هزاره و یلنگ توش خان برادر
صید محمد خان جلایر حاکم کلات و خوانین چاپشلو و منصور خان فرستاده کامران میرزا حاکم هرات و حکیم خان حاکم سرخس و ریش سفیدان طوایف
ترکمانیه از سالور و ساروق و سرخس و مرو تکه و سران تمر علی و علی ایلی و چیچه و مهنه و دردن و مهین و نسا و ابیورد و اخال سراسر در رکاب مستطاب شاهزاده

کذا مضمون نامه از قلعه بام

شجاع السلطنه باردوی بزرگ خاقان ترک عزیمت کردند و در روز ورود کل شاهزادگان و امرا و ارکان با حشمتی تمام تا یکفرسنگ راه باستقبال آمدند
و با احترامی کامل و احتشامی شامل بحضور حضرت خاقان صاحبقران شرفیاب شده مورد عواطف بیکران آمد محمد خان قرائی هم از آغاز وصول
باردوی اعلی شاهنشاهی بعفو و اغماض و جود و فیض خاقانی متوکل و بذیل تشفع شاهزاده متوسل گردیده باصطبل مبارکه اسبان خاصه گریخته بر سر گمند
التجا برد بتوسط مقربان حضرت زلاتش معفو گردید و اورا با میرحسن خان طبسی در جوار سراپرده سپهر اعتبار بار دادند و ابواب رافت بر روی هر یک
گشادند و سران طوایف ترکمانرا بمهمانداران محول کردند **ذکر پذیرایی و مهمانداری جناب نظام الدوله اصفهانی ریش
سفیدان طوایف ترکمانیه را** جناب حاجی محمد حسین خان نظام الدوله اصفهانی که در اغلب صفات حمیده گزیده بود و در مراتب
سماحت و سخاوت و علو همت و سمو نهمت از بسیار امرای بزرگوار گذشته از حضرت شهریاری استدعا کرد که مهمانداری سران طوایف مذکوره که بدیشان اشارت
رفت مادام توقف بوی محول باشد و اجماعا در روز و شب از خوان احسان و اکرام نعمت و انعام برند حضرت صاحبقرانی رخصت این خدمت داد نظام
الدوله اصفهانی که در سفر و حضر اسباب تجمل و حشمتش شرم ده روح نجم ثانی بود فورا بخیمه گاه خود باز آمد و فرمان داد که چندین خیمه و خرگاه وسیع رفیع و
چیقهای بزرگ بدیع با فرشهای زیبا و مفرشهای دیبا و رخت خواب بیشمار و لوازم بسیار مهیا و آماده کردند و یکهزار و پانصد نفر از رؤسای طوایف
ترکمانیه و غیرهم را بمهمان خواند و بر سماط نعمت مستلزم چار پهلو گرد انواع و اقسام ماکولات و مشروبات که آن بیابان نوردان وحشی صفت کثیر الشبع
قلیل المعرفت ابدا ندیده و نشنیده بودند بر طبق ظهور بر نهاد و در آن صحرا اشیلاقی کشید که در شهرستان حکام را میسر نمیگردید و برهان بر صحت این واقعه
بی اغراق آنکه شبی دو تن از آن طایفه عبور میکردند و در گودی عمیق که فاضل آب مطبخ جناب نظام الدوله بود در افتاده غریق شدند و چندانکه بیرون آمدن خواستند
و جهد کردند نجات نیافتند و هر دو در آن خلاب بمردند و از آن شمر قعیر بسفر سعیر رخت بر بستند و هم در روزی سواری خود را بر آن آب زد و با اسب
فرو شد نیزه خود را طور از کرده از کنار آن خلاب بگرفتند و بکشیدند او بسلامت بر آمد و اینجماعت زیاده از یک اربعین در ضیف آن صدر منیر
که زیاده از معین زاید بود مهمان بودند و در هر شبی از سیصد تومان مخارج مطبخ و علیق الدواب همیکرده و مکارم اخلاق و عطایای آن مفخر آفاق
در مقام انسب مرقوم خواهد شد **ذکر تاخت و تاز سغناقات رضاقلی خان و انجام امر محاصره و مراجعت حضرت اقدس
بمشهد مقدس و دار الخلافه طهران** چون رضاقلی خان کرد بقلعه شیروان متحصن شد و محصور گشت و از حالات فتح خان افغان
و رحیم خان اوزبک و انهزام ایشان اطلاع حاصل کرد و دریا دریا لشکر قیامت حشر را بر گرد شیروان محیط یافت متزلزل شده بحضور جناب صدر
اعظم مستدعی آمد لهذا جناب صدارت و میرزا فضل الله مستوفی علی آبادی و میرزا محمد رضای قزوینی از کرد خبوشان ده فرسنگ طی کرده بقلعه
شیروان که بمتانت و رصانت حصار ایروان بود رفتند رضاقلی خان با پانصد نفر جزایرچی باستقبال آمده بوسه بر رکاب جناب صدارت زد و تا باب
دادن سواری گرفت و بقلعه باز آمدند و هشت روز ایام توقف و گفتگو تطویل یافت و رضاقلی خان باتفاق جناب صدارت باردو نیامد حاجی
آقا بزرگ لاهیجی منجم باشی نیز بعد از صدارت بدانجا رفته بصحبتش و نیز حاصلی نداد و با جناب صدارت بازگشتند شبی در اردوی شاهزاده محمد تقی میرزا
بماندند و باردوی بزرگ شاهنشاهی روی نهادند و در هنگام عبور جناب صدارت از حوالی خبوشان تفنگی بجانب صدر رها کردند و این جسارت
دریای غضب دوزخ لهب حضرت شاهنشاه بهشت روی فرشته خوی بتموج در آمد و از شیران ایران طوق و زنجیر منع برداشت و بتاخت و تاراج
سغناقات وی اشارت راندند نواب شاهزاده والا تبار محمد ولی میرزا بتسخیر سغناق خارج و اسپید جرد عزیمت کرد و شاهزاده امام وردی میرزا
ایلخانی بافتتاح سغناق استاوخره و نواب محمد رضا میرزا و امیر کبیر محمد قاسم خان قاجار قوینلو بغارت جبال خبوشان روی کردند محمد خان
قاجار دولو از اردوی شاهزاده محمد تقی میرزا با گروهی خانه برانداز مردانه بتاراج محل زار و قوشخانه شاهین وار جناح ایلغار بر گشادند در عرض سه روز از
تطاول و چپاول آن عساکر فیروز کوه و دشتان نواحی خالی و اردوی شاهنشاهی چون عرصه محشر معرض صامت و ناطق گردید حسن خان بن روشن
خان کرد زعفرانلو که سواری دلیر و متهور و صاحب مچ و شاخ بود با شاهزاده آزاده نواب محمد رضا میرزا در آویختن خواست ولی سودی نبرد
و از این سودای خام نامی بپختگی بر نیاورد الحاصل حاضرین قلعه خبوشان بر محصوران عرصه تنگ کردند و از جوانب اربعه حصار و جهات سته برج
آن گروه مظفر و مستعلی شدند و از فراز و شیب بصفت مردده دوده شیاطین و خراطین اقبال کردند گلولهای خمپاره مبین هر باره آمد
و مهرهای زنبوره جدران بروج را در خروج مانند بیوت زنبوران کرد اوج حصار موج حصبه کرد بد و طبع هوا طبیعت اثر گرفت رضاقلی خان کرد زعفرانلو

چون پری در شیشه و غزال در پیشه محبوس و مایوس بماند و در فکر رهائی از آن مخمصه و مهلکه در افتاد منازعه را بمتارکه و مخالفه را بموالفه تبدیل خواست
و اسباب نقل و تحویل برآراست کدخدایان و ریش سفیدان روشن بروز تاری درون ایلات و ولایات با ازواج و صبایا و اولاد و عطایا
و شش عراده توپ و تمامت آلات حرب و ادوات طعن و ضرب از زنبوره و کتاره و شمخال و خمپاره و جزایر و تفنگ و سایر اسباب جنگ ناچار
و ناکام با عریضه ارادت فرجام باردوی بزرگ شاهنشاه سترگ فرستاد و آنحضرت را بحضرت سلطان السلاطین امام علی بن موسی الرضا علیه
التحیة والثنا سوگند داد که از افنا و اهلاک و استعجال در استیصال او اغماض و تسامح فرماید و ابواب عنا بر روی او نگشاید چه هم بندگان خاقان
از خواجگان قهار معاین و وحشت روبهان از شیران واضح بتوسط نواب مستطاب شجاع السلطنه استدعای او مقبول افتاد و خسرو پوزش پذیر
بی نظیر بر آن طاغی سست رای سخت نگرفت و اثبات خیانت و خبایت او را محول بزمانی مقدر فرمود تا غافلان بلکه عاقلان برافکندن بنیاد
دودمان او را بر بی التفاتی سلاطین جلیل الشان محمول ندارند و حجت بر خاین ثابت و تمام باشد و امرای خاور زمین نیز در این امر تصدیق کردند
و در اصلاح کار آن امیر منافق توفیق گزیدند از آنجا که گفته اند دع رموز مملکت خویش خسروان دانند ٭ حضرت خسرو خسروحشم پرویز خدم باغماض
کوشید و از مخایل رذایل او دیده بینا تعمدا پوشید از انهدام بنیان خمود شان و انعدام بنیاد وجود آن پریشان مسامحه فرمود و نوا و گروگان آن
بینوا را قبول فرموده بمراجعت ارض اقدس مشهد مقدس فرمان داد

در ذکر وقایعات و فتوحات سفر خراسان و مراجعت حضرت شاهنشاه جمجاه سلطان فتحعلی شاه بدار الخلافه طهران

سابقا مرقوم شد که در باب جسارت امرای افاغنه
فتحخان بشاه محمود اشارتی رفته بود در این هنگام که رایت منصور شاهنشاه ایام عزیمت معاودت فرموده بود منصور خان بارکزائی و بنگ
فرستادگان سابق و لاحق شهریار کابلستان شاه محمود افغان بدربار حضرت شاهنشاه مسعود عاقبت محمود آمدند و در باب فتحخان عذرخواه
و عارض شدند که شهریار افاغنه از تهدید خاقان خواقین و سلطان سلاطین فتحعلی شاه قاجار مشوش گردیده و بساط خلاف و نفاق را بدست
وفاق در نوردیده جهان روشن را بر دیده فتحخان تیره ساخته و به برآوردن عینین او پرداخته وجودیکه مایه النزاع با شاهزاده شجاع بوده اعدام
ماده اصلیه مابه الصلح گردیده بنابرین شاهنشاه از تقصیر و قصور شهریار مذکور درگذشت و نجفقلی خان ساوجبلاغی با احکام قضا نظام و خلاع آفتاب
شعاع و کمر خنجر مجوهر مکلل مرصع زیب بر و دوش شهریار افاغنه راه هری برگرفت و سراپای شاه محمود را از تفقدات شاهنشاه مسعود در زر و زیور
گرفت و امیر حسنخان عرب حکمران تون و طبس در ازای خدمات ملقب بلقب وکالت خراسان و ایالت مرکز خویش شد و اردوی کیهان پوی بهرام
قلاوز ناهید قوال در روز چهاردهم شهر شوال با یکصد هزار سپاه جرار غیر فرار بعزم زیارت حضرت علی بن موسی علیهم السلام حرکت بر سکون
برگزید و چون بدان حوزه چون روضه قریب آمد هم از آغاز وصول بدروازه خیابان بالا از زین زرین خنگ مجره تنگ والا فرود آمده شتابان
و سرافکنده چنانکه در بر مولا بنده همیرفت و با جزعی گوهربار و نرگسی شکوفه فشان در کمال اطاعت و نهایت ضراعت و منتهای خفض جناح
بپای عبودیت لختی فرو ستاد و سری که با افسر مهر منیر گران بود بر خاک تیره فرونهاد و گردنی که بار منتی از هیچ آفریده بر ننهاده بود و جز در هنگام دوگانه رب
یگانه فرو نمی آمد از غایت ادب و احتیاج پیچیدگی و اعوجاج گرفت و بر مثال عبدی ذلیل در حضور رب جلیل بنیاد عبودیت و اظهار افتقار نمود
پس از شرایط روابط خلوص و عقیدت بی روی و ریای و خدیعت و مکیدت بسراپرده خسروانی بازگشت و با شواهد فتوح و امارات نصرت دمساز و همراز
و پس از شش روز نزول و وقوف در خارج شهر معروف و بذل انعام و نشر اکرام بسادات و قادات و برایا و رعایا و خواص و عوام مقرر کرد که بنای صحن
جدید محکمتر از حدید بنحوی شایان و زیبایان بپای مرقد طاهر و نمایان شود و مبلغ ده هزار تومان نذر نقد از وجوه حلال بجهة مصارف آثار آن خورشید
سپهر جلال یعنی حضرت علی بن موسی بوزیر با تدبیر خراسان جناب میرزا موسی مکرمت رفت که در تعمیر و تشیید روضه امام هشتم مصروف دارد و پس
از این نذر در هفتم روز ورود مسعود همای همایون رایت نصرت آیت خاقانی بعزم دار الخلافه سلطانی جناح فوز و فلاح و امن و نجاح برگشاد
و پس از نزول بمنازل بسطام بنه و اغروق پادشاهانه را با انتظام تمام بهمراهی جناب نظام الدوله العلیه العالیه در کمال عزت و وقار از راه سمنان
و خوار بطهران روانه فرمود و در علی بولاغ دامغان چندی باصطیاد و نخجیر پرداخت و کوه و دشت را از کبک و غزال بری و عری ساخت
و در هشتم ذیحجه اینسال که هزار و دویست و سی و سه بود بدار الخلافه معاودت و مراجعت فرمود و جناب ملک الشعرای کاشانی در ضمن مدیحه
بس مناسب این مطالب منظوم کرده که بیت در خراسان رزم کردی بهار احسنت ای ملک ٭ سوی ری لشکر کشیدی بار احسنت ای ملک

ذکر ورود خالقوردی خان درانی باستان حضرت خاقانی و اداء معروضه و هدایای کامران میرزا

بعد از رجوع شایستهٔ تاج جم و تخت کی بدار الملک طهران وری خالقوردی خان درانی با یک زنجیر فیل قوی هیکل و سی طاقه شال کشمیری و پنجهزار تومان
زر نقد از جانب شاهزاده کامران هدیه بدربار شاهنشاه صاحبقران آمده معروض داشت که برحسب امر اعلی کامران میرزا فتح خان را در هرات غفلتاً گرفته
کور کرد و برادرش شیردل خان را مقید نمود و شاه محمود از فراه بقندهار رفته بفکر کار افتاد و پردل خان برادر دیگر فتح خان در قلعه نادعلی با جمعی
بهور و پردلی جمعی را برگرد خود ازدحام داد و با کامران قصد خلاف کرده برادران محبوس خود را طلب نمود کامران لاعلاج شده فتح خان و شیردل
خان را به پردل خان سپرده آسوده خاطر شد ولی چون برادران او که هر یک در صوبه صوبه دار و حاکم با اقتدار بودند ازین واقعه مستحضر شدند سر طغیان
برآوردند محمد عظیم خان که حاکم کشمیر بود دوست محمد خان و یار محمد خان برادران خود را به پیشاور فرستاد و شاهزاده ایوب را بتخت نشانیدند و
با شاه محمود منازعه بزرگ کرده محمود بهزیمت رفت و ایوب الکای پیشاور را تا حدود جلال آباد بتصرف درآورد دیگر باره محمد عظیم خان برادر خود
عبد الجبار خان را با تدارکی بیشمار برافقت دوست محمد خان بتسخیر کابل و اخلال دولت شاه محمود روانه کرد و محمد زمان برادرش را بهندوستان
فرستاده شجاع الملک ولد تیمور شاه را که بدولت بهیهٔ انگلیس ملتجی شده بود بخواسته بپیشاور درد و با سمندر خان حاکم دره جنگی کرده او را شکست داد و
محمد هاشم میرزا و سلطان اسد میرزا نیز از شاه محمود دلبسته بشیردل خان پیوستند پردل خان در رکاب محمد هاشم میرزا بتحصیل و اخذ منتوجهات
بلوچستان و شکارپور رفت مجملاً شجاع الملک و محمد زمان خان و محمد هاشم میرزا و پردل خان در پیشاور و بلوچستان و دوست محمد خان و برادرش
در خدمت شاهزاده ایوب در کابل و شیردل و سلطان اسد میرزا در قندهار با لشکرهای آراسته بکینه‌خواهی با شاه محمود برخواسته مهیای جنگ شدند
و بجز هرات و شهرهای حصاری در دست محمود و کامران نماند بالجمله فتنهٔ عظیم در الصفحات حدوث یافته و کار دولت محمود نامسعود مختل و مهمل
گردید چون امنای دولت علیه خاقان صاحبقران ازین سوانح اطلاع یافتند دانستند که حکم پادشاهانه در باب فتح خان پایه چه مصلحتهای
حکیمانه گردیده است و کامران بدست خود تیشه برریشه نهال دولت و کامرانی خود زده است و فرستاده او پس از روزی چند امیدوار بهرات
مراجعت کرد و نواب شاهزاده حسنعلی میرزای شجاع السلطنه برحسب امر قصد شرفیابی حضور حضرت خاقانی کرد و رضاقلی خان کرد از قرار
داد و تعهد خود در التزام رکاب والا طهران تخلف کرده در خبوشان اقامت گزید و شاهزاده بدار الخلافه آمده بعتبه‌بوسی استسعاد یافت و
نواب شاهزاده کامکار حسینعلی میرزا حکمران فارس از شیراز حسب الامر اعلی مامور بحضور و دیدار برادر مکرم شجاع السلطنه گردید و از وقایع این سال
وفات حاجی محمد حسینخان فخر الدوله عز الدینلوی قاجار مروزی بوده که سه روز پیش از نوروز عالم کهن را بهشت و روی به بهشت عنبرسرشت کرد
رحمه الله

ذکر آمدن بولکونوک مزراویج از جانب دولت بهیهٔ روسیه بدار الخلافه طهران و مراجعت میرزا عبد الحسین خان از دولت نمسه

که سابقاً مرقوم افتاد که در باب برخی امور مقرر بود که از دولت روسیه معتمدی بایران آید درین وقت بولکونوک
مزراویج که در اصل از ایتالیا و نشو و نما در روس یافته بود بتفلیس آمد از آنجا با شاه میرخان ارمنی مترجم خود روی بطهران کرد و در خانهٔ جناب
صدر اعظم فرود آمد بعد از شرفیابی بحضور حضرت خاقانی مقرر شد که بخدمت نواب شاهزاده اعظم و ولیعهد معظم نایب السلطنه رفته بصوابدید امنای
دولت بوکالت در هر جا که صلاح باشد متوقف شود و جناب میرزا محمدعلی آشتیانی مستوفی خاصهٔ نایب السلطنه برحسب امر شاهزاده با وی بتعیین
حدود طوالش مامور گردیده و اهتمامی تمام درین باب رفت و مشارالیه در تبریز متوقف شد و میرزا عبد الحسین خان شیرازی که باتفاق خال خویش میرزا
ابو الحسن خان بسفارت نمسه رفته بود با جواب نامهٔ امپراطور نمسه و برخی تحف باز آمد و از نظر انور شاهنشاهی گذرانید و وقایع سفارت خود را
مفصلاً معروض رای امنای دولت ابدمدت داشت

ذکر حرکت نواب شجاع السلطنه و تعیین لشکر به بغداد و وفات میرزا شفیع صدر اعظم و صدارت نظام الدوله

در آغاز سال فرخ فال نوروز فیروز سال یکهزار و دویست و سی و چهار برحسب فرمان
شاهنشاه کامکار شجاع السلطنه حسنعلی میرزا بخراسان روانه و اسمعیل خان سردار دامغانی و برادرش ذوالفقار خان با ده هزار سوار و پیاده
مامور بآن صفحات شدند و حضرت خاقان صاحبقران در بیست و هفتم شعبان بچمن سلطانیه نزول کردند و بانتظام امور سرحدات مشغول شدند
و چون داود پاشا وزیر بغداد سیرت جالوت بنیاد نهاده بود پادشاه سلیمان جاه لشکری دیوپیکر اهرمن منظر بتنبیه آن سفیه برگماشت تبیین
این اشارت آنکه داود پاشای مذکور اصلش از گرجیهٔ بغداد و در زمان حکومت اسعد پاشا دیوان افندی بود و اسعد را اخراج کرده و با پاشایان

کرکوک

کرکوک و موصل محتاج آخر الامر ملتجی بدرگاه شاهزاده والاجاه حضرت دولتشاه شد و آن ملکزاده والاهمت بر اعانت وی گماشت تا او را حاکم بغداد کرد و چون او مستقل شده بود که پس از وزارت بغداد پنجاه هزار تومان بکارکنان دربار والا خدمت و بندگی کند بعد از استقلال تسامح و تغافل گذرانید لهذا شاهزاده غیور جنگجوی منصور بعزم استیصال آن مغرور قصد بغداد کرد و عیسی خان سمنانی میرآخور با ده هزار سوار دلیر بهادر بمتابعت شاهزاده رفت و میرزا محمّد صادق وقایع نگار مروزی نیز برسالت و اصلاح بدانجا مامور گردید از آن پس که مندلیج و زهاب و خانقین الی یعقوبیه بپای سمند سواران نیرومند بها شد داود متوحش و مضطرب شده جناب آقا احمد کرمانشاهانی که در عتبات عالیات مجاور بود با احمد چلبی بغدادی و پیشکشی تمام روانه اردوی والا کرد و مروّت فطری و رحمت ذاتی شاهزاده آزاده جرایم او را بعفو مقرون ساخت و بر او بخشود و مراجعت فرمود و چون رعایای گیلان از حکومت مقرب الحضرت خسرو خان گرجی شکوه کردند و بعد از محاسبه معزول و نواب شاهزاده محمّد رضا میرزا که متخلق باخلاق پسندیده بود بحکومت گیلان منصوب شد و جناب معتمد الدوله میرزا عبدالوهاب بتفریغ محاسبه گیلان عزیمت آن ولایات کرد و نوّاب شاهزاده معظم نایب السلطنة العلیه بحضور حضرت خاقانی آمده پس از چندی با جناب قایم مقام مراجعت کرد و در نوزدهم ذی قعده موکب سلطانی با فر فریدونی از سلطانیه بدار الخلافه طهران رجوع فرمود و در آغاز این سفر جناب میرزا محمّد شفیع صدر اعظم در عرض راه مریض شد و بقزوین متوقف آمد و میرزا احمد حکیم باشی و حاجی آقا بزرگ حکیم باشی گیلانی و امیر محمود خان دنبلی قوریساولباشی بمصاحبت صدر اعظم مامور شدند و در نوزدهم رمضان آن وزیر والاشان رحلت یافت و شاهزاده علینقی میرزا حاکم قزوین نعش او را با تجملی شایسته روانه سلطانیه کرد و روزی چند در بقعه ملا حسن کاشی در سلطانیه بامانت مانده و بامر پادشاه فلک جاه جعفر خان بکری نایب ایشیک آقاسی و جمعی بردن جسدش بروضه مطهّره و عتبات عالیات حضرت امام حسین ع مامور شدند و از آن مغفور الا صبیه که در حباله نکاح شاهزاده همایون میرزا بود نماند و مخلّفات او بحکم شرع بدو انتقال یافت و آن منصب جلیل و مقام نبیل یعنی صدارت اعظم بجناب حاجی محمّد حسین خان نظام الدوله اصفهانی اختصاص یافت و پسرش عبدالله خان مستوفی الممالک گردید گروهی غمین و گروهی شاد شدند ع مصایب قوم عند قوم فواید ٭ و لفظ وزیر اعظم تاریخ این هر دو واقعه است و در این سال نوّاب شاهزاده شجاع السلطنه بمحاصره بجنورد و خبوشان رفت و پس از عجز و الحاح خوانین این دو حصار استوار و تقبلهای سزاوار شاهزاده بارض اقدس و اسمعیل خان سردار بدار السلطنه طهران باز و با فتح و ظفر انباز شدند

ذکر جشن و سور کثیر السرور نوّاب مستطاب سمی حضرت خاتم الرسل شاهزاده محمّد میرزا ابن نوّاب ولیعهد نایب السلطنه دولت ابد مدت

پوشیده نماناد که مکرر مراتب حقوق خاقان صاحبقران عهد در طی وقایع نگارش یافته لهذا حضرت صاحبقران نام مبارک او را بر فرزند دلبند سرکار شاهزاده نایب السلطنة العلیه نواب امیرزاده اعظم اکبر امجد محمّد میرزا که ولادت باسعادت آنحضرت در ششم ذیقعده هزار و دویست و بیست و دو فیض بخش عالم امکان گردیده بود برنهاد و او را لقب فرزندی و شاهزادگی داد و در این ایام همواره خاطر مبارک حضرت خاقانی بتربیت آن محمّد شاه ثانی توجه تمام داشت و پیوسته جنابش را بامارت جنود و ایالت حدود و امارات دولت و علامات سلطنت در ناصیه حالش مشاهده میکرد و خدمتش را گرامی تر از فرزندان صلبی همی پرورد تا در این سال که سنین عمر مبارکش بسیزده در رسید لهذا آن گوهر بیهمتا را همتایی و آن وجود بیقرین را قرینی اندیشه فرمود از آنجا که امیر کبیر محمّد قاسم خان بن سلیمان خان بن محمّد خان نیز در حضرت خاقانی مرتبه فرزندی و منزله شاهزادگی داشت و باضافه آن نسب و حسب با مفاخرت با حضرت شاهنشاهی نسبت مصاهرت داشت و همشیره شاهزادگان معظم نوّاب حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس و حسنعلی میرزای شجاع السلطنه در حباله نکاح آن امیر کبیر جلالت مصیر مقرر بود و در این اوقات صبیه از صبایای وی بمقام رشد و کمال مرتبه جلال و جمال ارتقا و اعتلا جست از آنجا که قلوب سلاطین مخزن اسرار یزدانی و مهبط انوار سبحانی است بالهامات غیبی و اشارات لاریبی ظاهراً و باطناً صورتاً و معناً بتقویت و تربیت او شعف تمام حاصل کرد بچندین ملاحظه صایب و اندیشه واجب آن فرزندزاده بیمانند یگانه و فرزند روحانی را که شایسته ترین ملکزادگان آفاق و وارث تاج و تخت بالاستحقاق بود بثبات نسب و قوام حسب و حقوق خدمت و شیوع نعمت بازدواج و امتزاج صبیه محترمه محتشمه آن امیر کبیر که صلباً از عشایر خالی و بطناً از تبار بیهمال شاهنشاه ایران است بدین عطیه کبری و عارفه عظمی انسب و اقرب شمرد و بمقتضای اراده شاهانه بتهیای سوری شگرف و جشنی ژرف فرمان داد و در میادین دیوانخانه و بساتین عمارات پادشاهانه اساسی

عجیب و اسبابی غریب بنیاد نهادند و تمامت شهر را آیین آذین بستند از عیشهای مهنا هر روزی از شهر ربیع الثانی را نوروز و فیروز و هر شبی را از
پرتو عکوس شموع و چراغان و فانوس روشن‌تر از روز کردیده و هر شبانگاه عرصهٔ خاک پر پرتو آفتاب و ماه شدی و چون نخل وادی ایمن هزار سرو
و چنار شعلهٔ نار نمودی للمؤلفه شدی در هر شب تاریک دیجور * کریبان هوا چون دامن طور * هویدا از شهاب مرد لاعب * بیکدم بر سما
صد نجم ثاقب * چناران سعد دوز هر چناری * فروزان شعلهٔ نار و چه ناری * به پیش پیشگاه خرگه خاص * بتان خرگهی کردیده رقاص * مغنی
چنگ و بربط ساز کرده * سرود پهلوی آغاز کرده * ملک از خرمی ساغر گرفته * غلامان جمله مینا بر گرفته * الحاصل بمدت یکهفته سراسر
کوی و برزن و میدان و ایوان و کلشن و کلخن بر پا بود و هفته و شواهد چهارده ساله بود و درین ضمن فرزند امیر کبیر سمی جد امجد سلیمان خان کنی نجان
خانان را که نبیرهٔ حضرت خاقان بود با صبیهٔ نواب ملک آرا مزاوجت دادند و صبیهٔ میرزا شفیع صدر مغفور را بنواب شاهزادهٔ آزاده همایون
میرزا هم بالین داشتند همچنین دو کوهر از درج سلطنت را بدو امیرزادهٔ آزاده در سلک انعقاد در آوردند و آن دو محمد صادق خان قوینلو و علی محمد خان
دوالو بودند مع القصه چندین ماه و خورشید و بهرام و ناهید را در ساعتی سعد عقد مزاوجت بستند و در یکشب همه را با یکدیگر اتصال و اقتران
دادند و پس از انجام این سور و طوی ملوکانه حضرت ملک الملوک خاقان اکبر بزیارت معصومهٔ قم توجه نمود و از آنجا بعمارت چشمهٔ فین کاشان نزول
فرمود و دیگرباره در جمعه دویم جمادی الثانی بدار الملک خاقانی رجوع فرمود و درین اوقات سلیمان افندی نام فرستادهٔ سلطان محمود خان
عثمانی باتفاق محبعلی خان خلج بجانب دار السلطنه طهران قریب آمده بود و میرزا محمد صادق مروزی وقایع نگار او را استقبال کرده حسب الامر
اعلی بخانهٔ جناب صدر جدید سعید اصفهانی نزول داد و محترم و معزز زیست و بعد از زمان وقوف رخصت حرکت یافت با عطای یک خنجر مرصع
و خلعت خاصهٔ کشمیری سرافراز کشته معاودت کزید

ذکر ورود فرستادهٔ کامران میرزا و شاه محمود والی هرات و ارسال سفیر دولت بهیهٔ روسیه و حرکت خاقان اعظم بچمن سلطانیه و مراجعت

در اوایل این بهار که سال یکهزار و دویست و سی و
پنج بود فرستادهٔ شاه محمود و کامران میرزای افغان عبد الصمد خان نامی با پیشکشی شایان بحضور حضرت صاحبقران آمد حاصل مقصود آن بود
که برادران فتح خان افغان با افاغنهٔ هرات و کابل و قندهار همداستان شده اند عزیمت استخلاص هرات کرده اند و بجای آنکه نواب شجاع السلطنه
ما را تقویت و امداد کند از اعانت چشم پوشیده و باهانت ما کوشیده ملتمس آنکه ما را رعایت و از اعدا حفظ و حمایت فرماید تا علاوه بر شرایط ارادت سالی
چندین هزار تومان بدولت ابد مدت تقبل و خراج داده باشم خاقان ضعیف نواز ظالم کداز بر ایشان بخشود و بشاهزاده شجاع السلطنه در حمایت ایشان
فرمان داد و رسول افغان را خورسند و کامیاب بمحمود و کامران باز فرستاد و در پنجشنبه بیست و ششم شعبان ساز سفر مهیا شد و عساکر کرد آمدند و از
طهران بسلیمانیهٔ کرج نزول افتاد و درینوقت فرستادهٔ امپراطور اعظم الکسندر پاولیچ در رسید و از جمله تحف و هدایای او یک قطعه حوضهٔ کوثر مانند مشتمل
بر دو ذرع طول و عرض و یک ذرع عمق بود که از قطعات بلور الماس تراش ترکیب یافته ترتیب یافته و فواره هم از یکپارچه بلور بارتفاع ذرعی در وسط
آن حوضه مصفاتر از روضه مستقیم بود و آیینهٔ دو سه ذرعی بسیار و چل چراغ و قنادیل بلور بیشمار متضمن این مصنع اصفی از صرح ممرد آورده بودند و
حسب الامر اعلی حوض بلور را در وسط عمارت بلور گلستان نصب کردند و چل چراغ و قنادیل را نیز در آن ایوان تابان آونک نمودند و رایت ظفر
آیت در دوازدهم رمضان بچمن سلطانیه سایه افکند شاهزادکان فرخ نشان نواب نایب السلطنه از آذربایجان و نواب ظل السلطان از طهران
بحضور آمدند و پس از انقضای ایام صیفی شمیم بازگشتند و چون در آن توقف لزومی چندان نبود موکب فیروزی کوکب شاهانه بدار الخلافهٔ طهران
ایاب جست و در یازدهم شهر ذیقعده ورود مسعود روی نمود

ذکر رفتن نواب شجاع السلطنه به تربت حیدریه و اتمام کار محمد خان و امداد فرستادن بدولت افغان

بعد از فرستادن عبد الصمد خان افغان دیگرباره شاه محمود باغوای بنیاد خان
هزاره و اویماقات جمشیدی پرداخت لهذا نواب شجاع السلطنه آوازهٔ سفر هرات در انداخت و بعد از حرکت چو آوازه افکندند و از راست شدند
یعنی روی به تربت حیدریه گذاشته ولایت باخرز و شهر نو را بتصرف آورده با میر قلیچ خان تیموری سپردند و چون امیر حسن خان طبسی و محمد خان قرائی
در رکاب بودند و شاهزاده را از گرفتن محمد خان میر حسن خان غالبا ممانعت نمودی از اتفاقات غریبه آنکه در حدود تربت محمد خان و امیر حسن
خان طبسی در خیمه باتفاق نشسته قرار کار ضرابیچیان همی دادند ناگاه میر حسن خان بفجاه درگذشت و بصوابدید ذو الفقار خان سمنانی و دیگر
امرا فی الفور محمد خان را گرفته مقید و مغلول کردند و به تربت شتافتند علیخان و مهدی قلیخان برادر محمد خان و مادرش اطاعت گزیده تربت را بی زحمت

و تربت

و کربت بتصرف دادند و شرح حال بدرگاه حضرت خاقان بیهمال معروض شد و انجام این کار بشاهزاده موکول و محول آمد چون محمدخان از در ضراعت
و اطاعت و عجز و مسکنت درآمده بود شاهزاده بروی ترحم و تکرم فرموده مرخص و مخلع بتربت باز فرستاد و همشیره او را بعقد مناکحه درآورده زفاف
کرده و شاه محمود از این کار اندیشه مند شده سید کریمخان افغان را با پیشکش معهوده بسفارت دربار شاهزاده کامکار روانه و مستدعی ترک
عزیمت هرات شد بنا علیه شاهزاده امیر قلیچ خان مذکور را بحکومت خاف و باخرز گذاشته مظفر و منصور بارض اقدس بازگشت و فرستاده شاه محمود را
بدرگاه شاهنشاه مسعود فرستاد و حکومت طبس و لقب وکالت با میر علی نقی خان بن امیر حسن خان مفوض گردید

ذکر شکار طارم و لوشان و تادیب بعضی از چاکران شاهزاده محمدرضا میرزا والی گیلان و سایر وقایع این اوان

چون طریقه طریقت سلسله
شاه نورالدین نعمة الله ماهانی کرمانی را از عهد امیر تیمور الی زمان صفویه در ایران کمال عزت و شهرت بوده و تشیع آنان باثبات رسیده بود بسیاری
از علما و فضلا بمشایخ این طایفه رغبت کردند و جماعتی از امرا نیز میل باین طریقه نمودند و در زمان دولت ابد مدت خاقان کامران حاجی محمدحسین
اصفهانی از اولاد شیخ زین الدین و حاجی محمدجعفر همدانی از طایفه قراگوزلو و بسیاری از این قوم بریاضت و زهد معروف شده لهذا شاهزاده محمدرضا
میرزا حاکم گیلان از واسطه علیخان اصفهانی وزیر وی باین طایفه و سلسله تقویتی رفت گروهی از این قوم در گیلان جمع و اجتماع کردند و بملازمت ملکزاده موفق
اقدام جستند چون گروهی از مقلدین و متشبهین در هر طایفه خواهند بود و تحقیق محق و مبطل موقوف بصیرتی کامل است علمای گیلان با از بعضی نقاری
بخاطر روی داد و در حضرت خاقان شریعت پرور معروض شد و گروهی از ارباب اغراض این طایفه را بداعیه سلطنت متهم کردند لهذا خاقان کامکار
بشکار طارم رغبت فرمود و نواب شاهزاده نایب السلطنه بحضرت آمد و پس از استیفاء حظ از شکار رخصت یافت و موکب پادشاهی با همراهان
رکاب بمنزل لوشان نهضت نواب شاهزاده محمدرضا میرزا و عمال گیلان را احضار فرمود و وزیر مذکور را معزول و برخی را مقهور و مغلول
ساخت چون این طایفه بارادت حاجی محمدجعفر قراگوزلوی کبودرآهنگی مشهور بودند فاضل خان گروس حاجی باشی که مردی ادیب و فاضل بود
مامور شد که بهمدان رفته هزار تومان از وی و سید حسن همدانی جریمه گناه گیلانیان اخذ کند وی رفته بگرفت و در منزل لوشان فرستاده
شاهزاده آزاده نایب السلطنه در رسید و معروض داشت که سرخای خان لگزی و مصطفی خان شیروانی از رفتار روسیه دلگیر و روی بمینوی
کرده اند از جانب شاهنشاه ایران مورد التفات بیکران شدند و امین الدوله عبدالله خان بن صدر اعظم اصفهانی بتفریغ محاسبه اهالی گیلان
و رشت مامور بدان ولایات گشت و در پنجشنبه بیست و هشتم جمادی الاول سال یکهزار و دویست و سی و شش انتهای بار معظم و خدیو اعظم بدار الملک
بازآمد و چون بواسطه قرب جوار بختیاری و طایفه قشقائی و ایلات فارس در میانه ایشان نزاعی رفته بود امیرکبیر جلالت مصیر محمدقاسم خان
بن سلیمان خان مغفور بفارس مامور گردیده و با اهتمام تمام بانجام این مهام اقدام کرد و بعراق و فارس رفت و حاجی میرزا ابوالحسن خان
شیرازی که بسفارت اسلامبول و انگلیس و فرانسه و نمسا رفته بود و زمان غیبت و هجرتش از سه سال گذشته در این ایام بازآمد و یکصد هزار تومان وجه
مقرری شش ماهه قبل از مصالحه را بازآورد و ولایت عهد نواب شاهزاده کامکار نایب السلطنه را که در سفارت مستر الیس انگلیس از عهد
نامه خارج شده بود امضا داشتند و پادشاه و نجباء دولت انگلیس بقطعه انگشتری الماس گرانبها مبارکی امضای ولیعهدی بجهت
ولیعهد نایب السلطنه ارسال داشته بود و مزید اتحاد و وداد دولتین علیتین گردید

ذکر بنا و بواعث حوادث و فتن فیما بین دولتین علیتین قاجاریه و عثمانیه و نقار خاطر مبارک شاهنشاهی از کارگذاران آن دولت و رفتن میرزا علیرضا صاحب منصب آقاسی بعزیمت مکه معظمه

چون فیمابین دولتین علیتین ایرانیه و عثمانیه شرایط اتحاد
و روابط وداد محکم و متین بود از اخلال و افساد سر عسکران و سوء سلوک با تجار و قوافل اختلافی روی داد از انجمله قاسم آقای حیدرانلو
بتحریک سلیمان پاشای والی بایزید و موش از محل چالدران و سایر محال با ایل و عشیره حیدرانلو کوچیده و ایل سیپکی را نیز با خود برده چندانکه
از این دولت اظهار و اصرار در رد او رفت انکار نمودند دیگر آنکه صادق بیک پسر سلیمان پاشا از داود پاشا وحشت یافته باین دولت پناه
آورده حافظ محمد پاشا سر عسکر ارزنة الروم از حضرت ولیعهد مستدعی فرستادن او شد و پس از مراجعت او را با بیست نفر از همراهان او در میدان
ارزنة الروم بقتل درآوردند نوشته جاتیکه در باب اغوای ایلات حیدرانلو و سیپکی بسلیم پاشا حاکم موش نوشته بود بدست افتاد و محقق شد که خون
و مال اهالی ایران را بجرم تشیع و ولای خاندان پیغمبر مباح شمرده اند و با اهالی حاج رفتاری از روی عناد و لجاج همیکردند و از انجمله در این سال جمعی از

از خادمان حرم محترم با ده هزار کس از حاج که حاجی میرزا علیرضا بن حاجی ابراهیم خان شیرازی بزرگ ایشان بود از راه ارزنة الروم قصد مکه معظمه کردند چه میرزا علیرضای مذکور و خدمه محترمه خاقان منصور و جماعتی از امرای آذربایجان و وجوه و ائمه ایران در خارج ارزنة الروم نزول گزیدند و در خیام و خرگاه و سراپرده و شامیانه خود بیارمیدند از تجار عجم که در آنجا بودند میرزا علیرضای مذکور وزیرزاده ایران و ایچ آقاسی حضرت خاقان که در آن سفر امیر حاج گروه حجاج بود پیغام کردند که سرعسکر گفته اند که اموال کثیری از تجار ایران با شماست و برای گذرانیدن از گمرکخانه عشور در ضمن اموال اهالی حرم مستور کرده اند لهذا جمعی را بکاوش و تحقیق مامور کرده و مقرر داشته که گروهی بسراپرده اهالی حرم محترم ریخته آنچه از مال التجاره تجار است بیرون آورده اجرای ده یک دیوانی بر آن جاری سازند میرزای امیر حاج ازین سوء ظن و لجاج اندیشه مند شد و در فکر چون و چند افتاده که بسراپرده خادمان شاهنشاهی آمدن خلاف حرمت و منافی عصمت است و این بهانه ضد آثار دوستی و محبت همانا کسرشانی در نظر دارند و این اظهار شوکت را برهانی بر ضعف حشمت ما می شمارند امیر حاج از استماع این سخن سراپا یکشعله آتش شد و شعله وار بر فلک سرکش بزرگان حاج را بخواندند و با آنان درین باب فصلی براندند ده هزار کس از اهالی حاج که در آن سفر متفق بودند ازین سخن متغیر شده رگهای گردن ایشان بلند و صورت تسلیم شان نژند گردید بخیام خود رفتند و سخن گفتند و دیگر روز چهار هزار تفنگچی جرار آتشبار مستعد کردند و چند هزار سوار ساخته پرداخته را مستعد نمودند و در جوانب اربعه سراپرده پرده گیان شاهنشاه وارث تاج و تخت کیان بترتیب و نظام تمام جابجا قیام و اقدام گزیدند و امیر حاج محبوب مردانه شعار اسلحه بر خود برآراسته مانند اسفندیار ساز رزم کرد و عزم پرخاش بر خویش جزم نمود تا از جانب ولایت ارزنة الروم گمرکچیان معلوم پرخاشخر و معتمدین سرعسکر با دو هزار ینکچری و عسکری با نصویی خام و تهوری تمام در رسیدند و شیران ایران را مهیای کارزار دیدند گمرک آقاسی کار را نه بر وفق خیال خود دید همراهان را در خارج گذاشته با دو سه نفر بخیمه امیر حاج در آمد در کمال خفض جناح و ادب کامل لوازم تحریم و تکریم را عامل و بعد از صرف قهوه و غلیان بی اظهار غلیان ماده طغیان برخواسته سر خود در پیش گرفته مراجعت کرد و همچنین در هنگام مراجعت امیر حاج از حلب که ببغداد همی آمدند طوایف اکراد که در آنحدود و بلاد باشند لختی خامی و برخی بی اندامی خواستند و نتوانستند و دو قوه نار خلاف را دودی کردند و سودی نبردند و این رفتار بعرض شاهنشاه قاجار رسید همانا بحلم و حوصله بگذرانیدند و حاجی حیدرعلی خان شیرازی را بجهة استیصال طایفه وهابیه سفارت مصر فرمودند و در تدارک این کار همی بودند

ذکر مأموریت حاجی حیدرعلی خان شیرازی نزد جناب محمدعلی پاشا حکمران مصر و استیصال طوایف وهابیه

مخفی نماناد که مصر از امصار مشهوره یکی از ولایات افریقیه و واقع است مابین بیست و سه درجه و بیست و سه دقیقه و سی و یک درجه و سی و هفت دقیقه عرض شمالی و مابین بیست و دو درجه و ده دقیقه و سی و سه درجه و بیست و یک دقیقه طول شرقی از خط نصف النهار پاریس دار الملک فرانسه و این مملکت یعنی ملک مصر محدود است از جانب جنوب بولایت نوبه و از جانب غرب بصحرای لی بی از جمله صحاری افریقیه و از جانب شمال آب دنگیز یعنی دریای سفید و از جانب شرق بدریای سرخ و مصر یکی از ممالک عثمانیه بوده و بعد از استیلای محمدعلی پاشا از تحت تصرف اولیای دولت آل عثمان بیرون رفته پاشای مذکور مدتها در کمال جلال و شوکت بنفسه کوس استبداد در آن بلاد مینواخته و مکرر با سلاطین اسلامبول بمخالفت و منازعت میپرداخته و کمال سلوک با مترددین خاصه حاج ایران مسلوک میداشته و سکه را بر او استقلالی نموده و جمعیت خلایق این ولایت سه ملیان است که هر ملیانی یک کرور یعنی پانصد هزار کس باشد و دار الملکش شهر مصر و از بلاد معروفش یکی اسکندریه است که بنای آن از اسکندر شده و چون بنهجی که سابقاً مسطور شد طایفه وهابیه در اراضی نجد و طایف قوت گرفتند و درعیه بساختند و مشاهد مقدسه را بزیان آوردند و خطا کردند حضرت خاقان صاحبقران شریعت پرور معدلت گستر حاجی حیدرعلی خان برادرزاده حاجی ابراهیم خان شیرازی را که در خدمت نواب شاهزاده اعظم نایب السلطنه معظم منزله نیابت وزارت داشت مامور بسفارت مصر فرمودند و نامه ملاطفت ختامه با موازی یک قبضه شمشیر خراسانی مجوهر مکلل بیاقوت بدخشانی و مرصع بلعل رمانی برسم خلعت هدیه ارسال داشت و در باب تنبیه طایفه وهابیه اشارت راند که اگر پاشای مذکور در مدافعه با آنان مسامحه جوید الفاکند تا سپاهی از بر و بحر فارس بدان حدود مامور فرمائیم و بقلع و قمع آنان اهتمام ورزیم چون سفیر ایران بمصر رسید و محمدعلی پاشا از حقیقت حال نکبت آل عبدالله بن سعود بزرگ طایفه وهابیه استحضار یافت بحسب اشارت حضرت خاقان صاحبقران ابراهیم پاشا ربیب رشید نجیب خود را با عساکر رزم کیش بدفع آن طایفه مامور نمود تا شهر درعیه را خراب و عبدالله بن سعود منحوس را مقید و مغلول نموده باسلامبول فرستاد و در میدان پیشگاه حضرت سلطان محمود خان او را بقتل آوردند و اراضی نجد که منشا ذوق و وجد بود از لوث وجود شیخ عبدالله که در معنی مظهر شیخ نجدی بود پاک ساختند و فرستاده مذکور بعد از ادای سفارت

والتمام

و اتمام زیارت با اجری تمام از راه شام به تبریز آمده جام مرامش از راح التفات نواب نایب السلطنة العلیة العالیة لبریز گردید **ذکر وقایع سال جدید و مأموریت جناب معتمد الدوله نشاط بخراسان و عزیمت شاه بخوش ییلاق** در آغاز نوروز سال یکهزار و دویست و سی و شش که عالم پیر زلیخا وار جوانی از سر گرفت خوانین و امرای خراسان دیگرباره از نواب شجاع السلطنه متوحش شدند و بخواستن جناب میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله همداستان آمدند لهذا بامر حضرت شهریار اولوالامر جناب نشاط در روز بیست و دویم رجب روانه شد و نواب شجاع السلطنه بجهة اثبات عذر و مکر خوانین و خیانت و جنایت آن مخاذیل بعتبه بوسی آستان شاهنشاه بعدیل آمد و در اوایل شعبان وارد گردید و نواب مالک الرقاب شاهزاده دولتشاه از دار الدوله کرمانشاهان بدربار شاه شاهان آمد و از فتنه آغازی و حیله سازی محمود پاشای بابان و داود پاشای وزیر بغداد راز ها عرضه داد و نواب شجاع السلطنه بامر سلطانی بمملکت خراسان رجوع کرد و نور محمد خان دوالوی قاجار با لشکری خونخوار بخراسان مأمور گردید و رایات ظفر آیات فلک پایه هما سایه خاقانی بفیروزکوه فرجودی داد و از آنجا تا چمن خوش ییلاق اهتزاز گرفتند و نواب شاهزاده دولتشاه بدار الدوله مراجعت فرمود و در چمن مذکور حسینقلی خان ولد رضاقلی خان زعفرانلو و علیمرادخان ولد نجفعلی خان شادلو و مهدیقلی خان برادر محمد خان قرائی و محمد صادق خان برادر امیر علی نقیخان عرب و اسدالله خان ولد امیر علیخان عرب خزیمه وارد اردوی شاهنشاه جهانجوی شدند و معلوم شد که جناب معتمد الدوله خوانین خراسان را استمالت نموده و آمده کارها از رسم گردکان روانه طهران فرمودند **ذکر بیان خلاف بنیاد خان هزاره و هزیمت او از حضرت شجاع السلطنة العلیة العالیة** در وقتی که شاهزاده شجاع السلطنه بحضور خاقان معظم منصور آمده بود بنیاد خان هزاره دیگرباره بنیاد فتنه و فساد نهاده شهر نو را که در تصرف امیر قلیچ خان تیموری بود محاصره کرده و اطراف باخرز را تاخته جمعی را اسیر ساخته مراجعت نموده بود چون شاهزاده دلیر بمشهد باز آمد از این معنی مانند بر آشفته شیر بیشه برنهاد و سپه برنشاند و با فرزندان ارشد خویش امیرزاده هلاکو میرزا و ارغوان میرزا و غلامان خاصه و سواران خراسانی عزم تنبیه بنیاد خان سفیه را جزم کرد در نزدیکی شهر نو دو لشگرگاه کهن و سید مؤتمن جناب معتمد الدوله از سامان تربت حیدریه و استدعای توقف شاهزاده و رفتن خود نزد بنیاد خان هزاره بالحاح رسانید و نزد بنیاد خان رفته بادی ملاقات و مقالات نمود و از محاصره شهر نو او را منع کرد و بنیاد بدون اینکه بخدمت شاهزاده والاتبار تشرف جوید در راه تلهف پوید از گرد شهر نو برخواسته در کاریز ارغمان باخرز مقیم شد و بر جاده بد بنیادی و بی اعتنائی مستقیم آمد شاهزاده شیر دل با آنکه زیاده از سه چهار هزار کس در رکاب حاضر نداشت و با بنیاد ده هزار کس از جمشیدی و فیروزکوهی و هزاره مستعد کارزار بودند تأمل ننموده چون دریای کف انداز شورانگیز سپاه آتش بار خاک وقار آسمان باد رفتار را بجانب کاریز راند بنیاد در اهر گرائین کمان میرفت که شجاع السلطنه بر سر وی تاختن نیارد و خود بنفسه باوی نزد نبرد بازد ناگاه شاهزاده را با شرذمه قلیل سد راه خود دید در آن روز که روز بیست و چهارم رمضان بود و هوا در منتهای درجه گرمی شاهزاده صف برآراست و بنیاد دیو سینه چون پلنگ متکبر و شیر متهور سپاه خود را تیپ تیپ کرده بقانون و ترتیب بمقابله ایستاد و این رزم را گمان رزم بامر کرد غافل که پیوسته سبو از آب درست باز نگردد و هیچ کهی مال باشد که کوشمال یابد شاهزاده فریبرز رزم نریمان بزوی سام حسام بهمن بازوی شجاع سواران خود را بگرم کردن تنور مصاف و دمیدن کوره خلاف تحریص همی فرمود چرخیان چرخ گردش بهرام کوشش بارها ختلی بجومه میدان رانده رمحهای خطی از آتش در آوردند و بر قلب سپاه بنیاد قلب سپاه حمله بردند دمدمه کوس برکنبد آبنوس بر آمد و گرد و غبار چشمه خورشید بنیاد بست تیرهای غیبدقی از کمانهای چاچی پریدن گرفت و پیکر ابطال را دریدن شمشیرهای خراسانی خفتانهای آهنین را بآسانی میبرید و پاسبجهای فولادین عیبه های حدیدین را بسهولت میشکافت از گاه طلوع مهر خاوری تا هنگام زوال مدت کارزار و اقتتال ممتد بود و شدت اشتعال آتش جنگ شدید امیرزاده هلاکو خان را دل از جای بر آمد اسب از میمنه برانگیخته بر میسره بنیاد برد و ارغون خان ارغون فولاد سم را بر میمنه خان هزاره بتکاپوی اورد و توگفتی دو پیلند آهن جگر تزلزل تمام و تخلخل عظیم در بنیاد ثبات بنیاد در افتاد مردم مرکب و راجل و فارس بکدیگر در افتادند خسته و کشته هامون را کوه کرد از خون صحرای کاریز پر کاریز گشت خان هزاره تاب درنگ و قدرت جنگ در خود ندید روی برگاشته پشت داد و بجانب کوسویه هزیمت گرفتند و همه اموالش را بغنیمت گرفتند نواب شاهزاده آزاده از علو همت بدان اموال و اثقال کالرمال و الجبال اعتنا و التفات نفرموده بلکه هیچ بدان ننگریست گفت که روی چنین مال مهاجر گرفت چشم سپهر شکست و بمانند شیر شرزه غضبناک که در قفای غزال گریخته پوید تعاقب آن جبر بهودان موسویه عنان سبک کرد و رکاب گران ساخت بنیاد در حصار کوسویه نیز درنگ نپسندید چون اهرمن از قرآن و دیو از لاحول از بیم شاهزاده جمشید حشمت طهمورث شوکت ظفرمند دیوبند

راه میگاه و یماقات فیروزکوهی و جمشیدی برگرفت و اندوختهٔ او که حصار کوسویه بسالیان دراز گرد کرده بود مانند غنایم کار زیر سراسر تصرف
و تاراج دلیران ایران در آمد و اسرای مسلمان که آن سرخیل امرای نامسلمان بیع و شری را در کوسویه اجتماع و ازدحام داده بود تمامی بحیز تصرف
و تملک شاهزاده شجاع السلطنة العلیة العالیه در آمده آزاد و مطلق العنان فرمود و هر یک بمساکن و مواطن خود شدند ابراهیم خان هزاره بحکومت
ولایت باخرز و شهر نو و نظم ایلات هزاره مفتخر شد

عزیمت جناب شجاع السلطنه بصوب هرات و اطاعت شاهزاده محمود افغان

چون بمین توجهات خاطر جلادت مآثر شاهزاده شجاع السلطنه امور انتصفیات انتظامی و قوامی گرفت پرچم رایات ظفر آیات
جناب شجاع السلطنه بعزم تسخیر هرات و تدمیر شاه محمود متلون صفات در اهتزاز آمد و با جوانان تیره باز در چمن بیرنی تار رسید جناب شاه محمود
افغان ازین ورود اضطراب یافت و معموری هرات را مقارن خرابی شمرد تا راه سیل بند داز مشت خار و خس * گروهی از معتمدان بزرگسار را
با جمعی از افاغنه کثیر المداهنه روانه حضور شاهزاده غیور کرد و امان بامر شهریار افغان جمع و چیره و موکب حضرت شجاع السلطنه را پذیره شدند
درباره قواعد شکرگذاری و ادای تقبلات و پیشکشهای حضرت شهریاری با جناب میرزا موسی گیلانی معاهده و معاقده بنیاد نهادند میرزای
وزیر صافی ضمیر بجهة اتمام این مهام بهرات رفت یکصد طاقه شال کشمیری و نوشته ده هزار تومان نقد مستمری همه ساله از کامران میرزا گرفته
باردوی نواب شاهزاده کامکار بازگشت و این وقایع در ششم شوال در چمن خوش ییلاق بمسامع مقربان حضرت خدیو آفاق رسید و نواب
امیرزاده هلاکو خان بلقب بهادرخانی ملقب گردید و هم از فتوحات این ایام فتح تراکمه بود

ذکر محاربه نواب ملکزاده محمد قلی میرزای ملک آرا با تراکمه تکه یاموت و یموت و ظفر یافتن

ترکمانان تکه ساکن یاموت و یوموت متصله بخوارزم در سال گذشته
اطراف جوین و اسفراین را غارت کرده بودند و علی مراد خان قلیچی حاکم جوین بر آن گروه ضلالت پژوه تاخته اسرا را استرداد کرد و هفتاد نیزه سر و یکصد نفر از
نامواران تکه اسیر کرده بدرگاه خاقان گیتی پناه فرستاد ولی چون غیرت سلاطین بزرگ فزون تر از اندازه تصور خرد است استماع این جسارت بر طبع مبارک
خاقان صاحبقران که همیشه تراکمه خادم و تابع نیاکان و پدرانش بودند گران آمده تا آنگروه را گوشمالی بسزا داده شود. نواب محمد قلی میرزا ملک آرای
مازندران مأمور فرمود و ذو الفقار خان سمنانی و علی مردان خان افشار خمسه با پیاده و سواره خود بالتزام رکاب شاهزاده مقرر شدند لمؤلفه ذکر باغ
گرگان پرآشوب شد * همه مرز و بومش لگدکوب شد * سوی دشت راندند زآجام و کوه * پی رزم مازندرانی گروه * ملک آرای مازندران با سپاه
گران بگرمی در خشم و نعره شد رجده و دسند و چند بر اندو بادصرصر را از فرط مسارعت در قفا بماند خود در انتقام رعایت حزم را قیام نمود رفت و سپاه را
با ذو الفقار خان سمنانی که امیری جسور و دلیری مشهور بود بر سر آن مخاذیل افسد من العزازیل رخصت یکصف داد سردار فرمان بردار سمنانی با گروهی
ایرانی مشمری الذیل للویل کالسیل متدرعین علی متون الخیل کقطع من اللیل سرعت از باد و وزان و جرئت از مار گزان کسب کرده بصلابت شیران شرزه
و مهابت ماران گرزه روی بسوی تراکمه تکه فرو نهاد صبحگاه عید فطر یا و بای تراکمه علی الغفله ریختند و خون آنها را با خاک در آمیختند هیاهوی مردان
بر فلک گردان پیوسته و دهٔ و گیر گردان راه نزول قضا بر این ژرف فضای مشتد ربربست طبرستانیان احمله ضرغام محارب و ترکمانیه راحیله
ثعالب و ارانب بودی تا کار بدان رسید که تراکمه تکه مقهور و ماسور و قزلباشیه مظفر و منصور شدند و غازیان منصور با کسب فزون از نصیب
باردوی شاهزاده آزاده بازگشتند و باشاهد فتح و ظفر انباز و زیاده از پنجاه هزار گاو و گوسفند و اسب و مادیان بغارت آورده بودند و در این اوقات
مساعدت آیات حضرت سلطان صاحبقران صافی اعتقاد شیعی نژاد یکزوج باب مرصع که بده هزار تومان اتمام یافته بود بمرقد فرقد پایه کیوان آستانه
حضرت والا رتبت امام همام ولایت مقام علی ابن موسی الرضا علیه التحیة والثنا بتوسط جناب عبد الله خان امین الدوله اصفهانی در روز نوزدهم
شهر شوال المکرم بدان ارض اقدس و مشهد مقدس بسبیل نذر و نیاز انفاد داشت و در چهارشنبه شهر ذیقعدة الحرام نواب حسنعلی میرزای
شجاع السلطنة العلیة العالیه با جمیع علما و فضلا و سادات و قادات و متولیان و خدام آن روضهٔ عرش درجات پذیره را پذیرا شدند و قبول آنرا
استقبال کردند و آن باب مستطاب را بر رؤس و رقاب مفاخرت بر نهاده مکبرانه و مذکرانه و مسبحانه و مهللانه همی شدند در حرم محترم در آن مقدس
در شنبه یازدهم شهر مذکور که روز مولود مسعود آن امام والا مقام بوده پس از تسلیه اسلافی بزرگ و طوئی سترگ علما و فضلا بوساطهٔ جناب
مجتهد الزمانی میرزا هدایت الله الحسینی آن باب را در پایان ضریح مقدس حضرت اقدس رضویه موسویه علویه مصطفویه بر نهادند و بالاتفاق زبان بدعای
دوام دولت ابد مدت شاهنشاه اسلام پناه برگشادند جناب امین الدوله بعد از زیارت در چمن مسطور بحضور سعادت دستور معاودت کرد

واردوی بزرگ خاقانی در جمعه بیست و ششم شوال از چمن خوش ییلاق بعزیمت دار السلطنهٔ طهران حرکت و در بیست و دوم ذیقعده وارد شدند
و از جمله وقایع غریبه و سوانح مهیبهٔ این سال وقوع زلزلهٔ هایله شیراز بود که در جمعهٔ اواسط ذیحجة الحرام رخ داد نخست در چهارشنبه بیست و پنجم شهر
مذکور در کازرون دو سه منزلی شهر شیراز زلزله بظهور رسید و روزی دو از آن سپس در آغاز روز جمعه بیست و هفتم زلزلهٔ شدید در اصل شهر
وقوع یافت که بسیاری از عمارات قوی قویم از ابنیه جدید و قدیم فرو ریخت و قریب هشتصد کس در آن واقعه در زیر جلد و عمارات و دیوار
هلاک شدند و از بیم بخارج شهر رفته در خیام و باغات و صحاری بسر بردند همچنین غالب اوقات تزلزل در ان ارض تواتر داشت تا در نیمهٔ صفر
مجدد ازلزلهٔ عظیم روی داد و دیگر باره بناهای عالی عالیها سافلها شدند و در آن ایام نگارندهٔ این نامه در فارس توطن داشتم و بعینه دیدم آنچه
نگاشتم للمؤلف چنان بومی نشاط افزای ایران ✿ بروزی چند تا گشت ویران ✿ تو گفتی بسته کردون با زمین عهد ✿ که طفلان بجنبانند در بن
مهد ✿ ز موج قهر این بحر حبابی ✿ بناها روی کرداند خرابی ✿ مع القصه شاهنشاه شهر گیر شهر بخش وجوهات آنشهر را بخشید و دیگر باره بساختن
بیوتات و برج و باره فرمان داد و باندک زمانی چنان شد که بود

ذکر بنای تخالف سرحدداران آذربایجان و ظهور خلاف پاشایان ارزنة الروم و عزیمت شاهزادهٔ معظم کامکار نایب السلطنه بتسخیر بلاد آن دیار و فتح توپراق و آق سرای و بایزید و سایر قلاع

سابقا اسباب کلفت دولتین قاجاریه و عثمانیه اشارتی رفت و این نقار روز بروز در تزاید
و بروز بود و حضرت شاهنشاه قاجار بنا بر رعایت مواحدت و معاهدت باغماض و اعراض همی گذرانید تا حسن خان قاجار قزوینی بحکم نواب نایب السلطنه
مامور شد که بملایمت و حسن سلوک ایلات حیدرانلو و سیبکی را کوچانیده از آن سوی بمواطن و اماکن خود باز آورده مسکون سازد سلیم پاشا بارود
حسن خان بجنگ و شور و شغبی عظیم بر انگیخته بمنازعت و مدافعت تقدم کرد حسن خان بی نیل و حصول مراد باز گردید و قصه معروض داشت خسرو
محمد پاشا چون بسر عسکری منصوب شد سوء سلوک را فزونتر از سلیم پاشا کرد با آنکه ایلات را رد نکرد و دعوی چهریق نمود شاهزاده حاجی علی بیک
کدخدای تبریز را نزد پاشا فرستاده که در باب ادعای چهریق من توابع سلماس گفتگو نماید و رفع شبهه پاشا کند کدخدای مزبور را گرفته محبوس
نمودند شاهزاده نایب السلطنه چگونگی را بحضرت سلطان السلاطین خاقان اعظم فتحعلی شاه گیتی پناه معروض که کار از مسامحه در گذشته است و خلاف
منتسبان دولت آل عثمان بر دانا و نادان بظهور و وضوح پیوسته باذن و اشارت خاقانی شاهزاده والاتبار قصد سرحدات ارزنة الروم کرد نخست
در روز دوازدهم ذیحجة الحرام هزار و دویست و سی و شش از تبریز بخوی رفت و در آنجا احمد افندی نام از جانب سر عسکر وارد و بمداهنه و تملقات مزورانه
پرداخت شاهزادهٔ حقیقت شناس مکتوب او را جوابی سرسری نگاشته و احمد را روانه فرمود و حسن خان سردار قزوینی بمنقلای لشکر ظفر اثر چون شیر دد
غضوب بقدوم و رکوب گزید و نواب والا ولیعهد کامکار بر اثر او همی رفت و حسن خان در منزل لشکر داستماع کرد که جماعتی از ارزنة الروم بحوالی توپراق
قلعه آمده اراده تجاوز از خاک خود و تجاسر بارض سرحدات ایران دارند حسن خان سبحانقلی خان قاجار قزوینی را در مقدمهٔ سپاه خود فرستاد و خود
از قفا راه بر گرفت سبحانقلیخان از در عرض راه با قراولان سپاه ارزنة الروم مقابله روی داد و بمقاتله پرداخت بیک حمله قراولان را برداشته
تا لشکر سر عسکر بگریزانید سر عسکر از جای بر آمده عزم محاربه را تصمیم داد و سبحانقلی خان نیز با قلت همراهان پای ثبات افشرده حسن خان نیز از قفا در رسید
از صباح الی زوال کار محاربه و بازار مقاتله رواجی تمام داشت و در آن سودا جانها بر زبان رفت شمشیرها تا قبضه گلگون و رمحها تا پرچم غرق خون بود دلیران
قاجاریه و آذربایجان حملهای سخت بر آن سمت عمدان بردند و عرصهٔ فراخ میدان از انگروه تن پرور تنگ کردند آخر الامر پاشای سر عسکر سر خود
گرفته عسکر را فراموش کرد و پناه بدیوار حصار توپراق قلعه برده بحفظ خود کوشید حسن خان بار و اصلان بر سر سر عسکر تاخت و دیگر باره شور جنگ
تافته و نفته ساخت از دو جانب هیاهوی مردان بگردون گردان پیوست و شباشاب تیر و چکاچاک تیغ بهرام و تیر رسید پای ثبات و
درنگ سر عسکر از جای بدر رفته شتاب گرفت و چون تیر در پرتاب همی رفت معادل چهار هزار نفر از سپاه سر عسکر در آن محاربه کشته شدند
و قلعهٔ توپراق قلعه تصرف همراهان سردار در آمد اما نواب شاهزادهٔ کامکار نایب السلطنه از چالدران رکضت گزید و بسمت بایزید روان شد
بمحض وصول بدان حدود قلعهٔ زنک زور را بجنگ و زور مسخر کرد و کوتوال در ان جنبانید بالتماس و استدعا و استشفاع علما و قضات و سادات
سپاه را از یغما و تاراج شهر منع فرمود خسرو محمد پاشا بهلول پاشا حاکم سابقهٔ بایزید را که در ارزنة الروم مقید داشت از حبس نجات داد بحکومت
و محارست بایزید فرستاد و او بقلعهٔ آق سرای رفته و شبا هنگام تا بامداد بر ها کردن توپ و تفنگ و اظهار تقدیم محاربه و جنگ در درون سکان قلعه زد

رعب و شور در افکند ولی از این معامله سودی نبرد و حاصلی نیافت علی الصباح حضرت نایب السلطنه فوج بهادران و یوسف خان گرجی را بسرداری امیر
اصلان خان دنبلی بر سر قلعهٔ آق سرای فرستاد و بهلول پاشا را باردوی معلی بخواند بهلول پاشا باظهار امتناع خودداری کرد و چون یحیی از برادرانش
در ارزنة الروم بود در رفتن خود باردوی شاهزاده صلاح وقت نمیدانست تا مأمورین جنگ بر محصورین قلعه کار را تنگ ساختند و بهلول
اظهار اطاعت کرد و برادرش را بجای خود روانهٔ موکب عالی کرد اما نواب نایب السلطنه بماندن او و آمدن برادرش متقاعد نگردیده حکم باصرار
و شدت محاصره داد دلیران ایران گرد قلعه را کمین وار فرو گرفتند و احاطه کردند شرار توپ و تفنگ بچرخ الماس رنگ رسید و آق سرا از غلظت
دخان تیره و گلوله های توپ و تفنگ فراچادر گردید بهلول پاشا معقول باضطرار از حصار بدر آمده قلعهٔ آق سرای نیز مسخر شد و بهلول پاشا پاشای
بایزید و یکی از اقربایش موسوم بعبدالحمید بایالت الشکرد مقرر شد و حسین خان سردار باتفاق ایشان بشهر بایزید وارد و در جامع بایزید خطبه بنام
شاهنشاه اسعد سعید خواندند و شانزده عراده توپ از زنگ و زور و آق سرای با اسلحهٔ بسیار بدست عساکر ایران در افتاد و موکب شاهزاده
بتسخیر ارزنة الروم مهیا و آماده گشت **ذکر مأموریت محمد زمان خان قاجار خالوزادهٔ سرکار نایب السلطنة العلیة**
العالیة بمحاربهٔ پاشایان محدود حاجی حسن پاشای صحن اوغلی سرعسکر عساکر بایزید که مردی دلیر و امیری خبیر بود چون از تطاول
سپاه ایران و قهر و غلبه بر متابعین آل عثمان استحضار حاصل کرد صلاح حال خود را در مقاومت بهنهٔ جنگ ندیده بقلعهٔ سنگ پناه گزید
چون امیر ارسلان خان بدان جانب رکاب جلوه داد از مخاوف رزم و جنگ در قلعهٔ سنگ نیز توقف را جایز نشمرده راه ارزنة الروم بر گرفت
و در منزل الشکرد معروض افتاد که گروهی انبوه سخت تر از کوه در حسن قلعه بوده اند و بعد از فتح بایزید با جیشی از یدمن یزید باروئی سیاه تر از قار
راه قراحصار سپرده و با جیشی از کرمیان راه معدن و نرمان که از آنسوی ارزنة الروم است طی کرده است و محال آنسوی از سپاه مبارزت
جوی خالی و متوحش و مندحش از یورش و شورش موکب عالی است و جنود نصرت و فود را آگاه نکامیشی و جلادت کیشی است بناء علی هذا
حضرت شاهزاده عباس میرزا خالوزادهٔ سرکار کثیر الاقتدار خود محمد زمان خان قاجار را با حسن خان قاجار قزوینی و عبدالله خان دماوندی
و رحمت الله خان فراهانی و دو هزار پیاده و شش هزار سوار بتعاقب جماعت اهل سنت و جماعت فرستاد و موکب والا نیز از راه ملازگرد
بدانسامان روی کرد در منزل خامور جماعتی از صدور و وجوه ارزنة الروم باتفاق صدقی افندی مدرس و مفتی آن دیار بضراعت و اظهار مسکنت
و عبودیت برکاب اعلی پیوستند و الحاح تمام بظهور آوردند و عریضهٔ سرعسکر که در بار این قلعه بود در رسید مستدعی عفو زلات و متمنی قبول خدمت
و دادن پیشکش شد و مقارن اینحال خبر رسید که سلیم پاشای والی ارمنیه که در حدود بولانلوق بوده قبل از اطاعت سرعسکر باشارت او بیست هزار
جمعیت از قفای محمد زمان خان قاجار رفته و از پیش روی نیز گروهی بمقابلهٔ او آمده اکنون خان مشار الیه و همراهان او محصور بین المحاصرین شده اند
نواب شاهزاده نایب السلطنه که خدیوی اسکندر عزم اسفندیار رزم بود از استماع اینخبر آشفته و متغیر گردید حاجی ملا باقر قاضی عسکر خویش را با صدقی
افندی و تحریرات شدید و پیغامات تهدید آمیز روانه بنزد سرعسکر فرمود و بایلغار از قفای سلیم پاشا طی مسافت نمود و بسلیم پاشا پیام داد که یا سلیما الهما
لا ابلک مرحوما و مسکینا ۞ آماده پیکار باش که رسیدیم سلیم از استماع ایلغار آنحضرت و قرب وصول عساکر فیروز مضطرب گردیده فرار بر قرار اختیار کرد و
سر خود گرفته مهمیز بر مرکب گریز بر زده چون باد شد و تیز بگریخت و مانند گسان سلیم با عذابی الیم بدر رفت سواران اسب انداز دنبال او گرفتند تا محل کلی
سولمز او را تعاقب کردند و از همان منزل که موسوم ببولانلق بود محمد زمان خان قاجار و سایر خوانین با اقتدار و دو عراده توپ تنین تن و ده هزار سپاه
دشمن شکن با آوردن ایل حیدرانلو راه دیار بکر گرفتند و چون ایلات مذکوره فرار کرده بودند سپاه منصوره بتاخت و تاراج قری و مزارع و سقناقات
و مضاجع آن دیار پرداخته پنجهزار کس اسیر و هفده عراده توپ و دویست هزار دواب و اغنام کسب کرده بازگشتند و بسیاری از اغنام
و انعام را بجهت سبکباری در آب فرات ریخته باردو باز آمدند اسمعیل خان [illegible] بامر شاهزاده با ثبات قلعهٔ ملازگرد را مسخر کرد و حسین خان سردار
که شیر در زیرش کمتر از موش بود قلعهٔ شیر را که مشهور بموش است محاصره نمود و فیما بین سلیم خان و حسین خان سردار رزمی گران بوقوع انجامید
و نواب اشرف والا از معابر جبال شامخه و جنگلهای متراکمه بدانجانب رانده و توپخانه را در حوالی قراسو بمانده خود با افواج قاهره بقلعهٔ شیر
عزیمت فرمود و امر بمحاصرهٔ آن حصار استوار نمود قلعگیان متزلزل شده علما و سادات را باردوی والا فرستاده مهلت خواستند که
سلیم پاشای مذکور بحضور آید و مدت چهارده ساعت مهلت یافتند و بحصار بازگشتند و سلیم از کثرت بیم یارای آمدن نداشت تا محمد حسین خان بکمه

نایب ایشیک آقاسی سرکار باستمالت و اطمینان او رفت و او را بخدمت آورد و مورد التفات شد جناب وزیر الشانی میرزا ابوالقاسم فراهانی داخل
شهر شده خطبه بنام شاهنشاه سلیمان جاه فتحعلی شاه قاجار بخواندند و قلاع خنوس و ارجیش نیز تصرف در آمد و محمد حسینخان و محمد زمان خان در آن خدمت
قدمت داشتند سلیم پاشا از جانب شاهزاده شهر گیر شهر بخش مخلع و بحکومت ارمنیه کبری استکبار تمام یافت و برادرش محمد بیک بلقب خانی
ملقب شد و ده هزار نفر از ایلات بملازمت حضرت والا مفاخرت حاصل کردند و محمد خان مذکور بسرکردگی ایشان منصوب و سرور آمد بالجمله
درین عزیمت قلاع بایزید و الشکرد و یادین و ملازکرد و بدلیس و موش و اخلاط و عادلجواز و ارجیش و خنوس سوای توپراق قلعه که حسینخان مفتوح
ساخته بود مسخر چاکران نایب السلطنه عباس میرزای قاجار در آمد و ضمیمه ممالک محروسه آذربایجان شد و چهل و هشت عراده توپ قلعه کوب
با غنایم وافره و اغنام متکاثره بدست سپاهیان ایران در افتاد و اخبار این فتوحات در روم و روس انتشار یافت و شاهزاده قلعه
ستان دشمن شکر با یکجهان فتح و ظفر در اواخر شهر صفر یکهزار و دویست و سی و هفت از آن سفر بازگشته به تبریز رفت و میرزا ابوالقاسم
شرح فتوحات را بپایه سریر گردون مسیر حضرت شاهنشاه اکبر و خاقان کبیر عرضه داشت چنانکه جناب میرزا تقی علی آبادی صاحب دیوان
اشارت کرده نظم از رزم شاه غازی عباس شاه ترک ٭ آن بخت فتح و نصرت و پیروزی و ظفر ٭ در پیشگاه حضرت خاقان بروز بار ٭
داوار قصیده خامه دستور از آن خبر ٭ خاقان صاحبقران شمشیری مجوهر مرصع مکلل بجواهر بپاداش خدمات مذکوره بفرزند دلبند کامکار منصور ارسال
داشت و حسن خان و سایر خوانین و امرا سراسر بخلاع زرتار و قبای شجاع مخلع شدند و بالجمله خبر رسید که اولیای دولت سلطان محمود خان خواندکار
سر عسکر را معزول کردند و سه نفر قاضی و مفتی و افندی که وجوه حسینخان سردار و حسین آقای نیلان را سابقاً از میان برده و مصدر این فساد عظیم
شده بودند مقتول نموده اند و در ولایات ارزنة الروم اختلال و انقلاب تمام و هنوز سر عسکر آن حدود نامعلوم است و امنای دولت عثمانی
در مقام خلاف و قرار مصاف و لوع تمام دارند و همت بر تلافی این وهن فاحش میگمارند

ذکر مقابله محمد آقای کهیا و محمود پاشای بابان و سپاه عثمانیه با شاهزاده کامکار محمد علی میرزا و هزیمت شدن پاشایان بجانب کرکوک

چون از قرار
نگارش یافته داود پاشای وزیر بغداد با محمود پاشا ولد عبدالرحمن پاشای بابان که از جانب دولت ابدمدت ایران حاکم شهرزور بود مخاصمتی جبلی
داشت و همواره تخم فتنه و فساد در سرحدات جانبین میکاشت نهال کیدش تا در از مان ثمر رسید و امنای دولت عثمانیه از دو سوی یعنی دیاربکر و
بغداد حشمی متوافر و سپاهی متکاثر بسرحدداران امداد کردند و با اولیای دولت قاجاریه مخالفت را بنیاد نهادند از مسوی سیزده عراده توپ و گروهی
از دلو باش نیز داود پاشا فرستادند که بجنگ و زور و سپاه نامحصور در سرحدات ایران مداخله کند و شهرزور را که بدست محمود پاشاست و از
مطیعان این دولت والا استخلاص نماید داود پاشا محمود را بدمدمه و افسون و حیلتهای از حد افزون بطرف خود مایل ساخت و محمد آقای کهیا را با ده هزار
کس از متجنده ولایات متصرفه خود ضمیمه سپاه دلو باش کرده سر بدیوانگی بر آورده بشهرزور فرستاد و شاهزاده آزاده کامکار و الاتبار محمد علی میرزای ملقب
بدولتشاه که خدیوی بود فلک جاه سر بمخالفت برکشید محمود پاشا نیز با سه هزار نفر سوار جرار بابان با داود پاشا موافقت گزیده ضمیمه سپاه محمد آقای
کهیا گردیده و در کنار آب سیروان اجتماع کردند و اردو زدند و مستعد محاربه با دولتشاه نشستند حضرت شاهزاده بعد از تحقیق آن اراده با ده عراده
توپ جانسوز و پانزده هزار سوار دلیر و زوار و دار الدوله کرمانشاهان بیرون آمده قصد تدمیر مخالفین فرمود و حسن خان فیلی که تا آن غایت از در
گردان بساط خدمتگذاری بود باستمالت میرزا محمد لواسانی با جمعیت لرستانی بحضرت والا تقرب جست و شاهزاده بزرگوار والاتبار حسین
ولد علیخان خمسه افشار و محمد باقر خان بن محمد نظر خان فیلی با گروهی پیاده و سوار راه سنندج مامور تسخیر شهرزور روا داشت و موکب خاصه دولتشاهی با
همه سپاهی در چهاردهم ذیحجه از عقبه چقان عبور کرده در همانجا نزول فرموده مامورین نیز باردوی والا اتفاق و التصاق جستند و در بیستم شهر مزبور
وارد صحرای وسیع حوالی شهرزور شدند محمد آقای کهیا و محمود پاشا در یاسین تپه که دو طرف آن متصل برود آب و یکطرف مزرع و خلاب بود سنگری
متین بر بسته در آن نشسته پانزده عراده توپ جهان آشوب در پیش روی سنگر جابجا مهیا و آماده نهادند و محمود پاشا از روی مکیدت و خدعت با
محمد آقا حیلتی اندیشید و تدبیری کرد و بحضرت شاهزاده پیغام عرضه داشت که اگر مطمئن شوم در هنگام مقاتله باردوی اعلی آمده با دشمن مقاتله کنم سرکار
دولتشاه نیز نویدات مصلحت آمیز بدو ابلاغ فرمود و موکب اشرف در آن شب ایل بکنار آبی که قرب سنگر سپاه عثمانیه بود شب بروز آورد و از آنروز که نوزدهم
ماه ذیحجه بود مقابله مصمم شد و محکم ساخته برنشست و سپه برنشاند پیادگان نظامی را بسرکردگی موسیو دو معلم فرانسه با توپخانه و زنبورخانه و سواران

دلیر فرزانه از میان بره که مشهور جنود عثمانیه بود روانه و مقرر داشت که از قفای سپاه کهیا در آیند و بر جان آنگروه آتش در زنند و خود نیز میمنه و میسره
و جناحین لشکر را ترتیب و در هر تیپی سرتیپ معین داشته بنظام تمام بمقابله اقدام کردند سواران طرفین از صفوف بیرون تاخته تیغها کشیدند و رمحها
آخته حمله ور شدند غرش توپ در دشت و کوه از صور سرافیل خبر میداد و برش تیغ برابر و منع رشحات خون گلگون مترشح میساخت دیوانه سران و لوباش
برزم و پرخاش درآمدند و سرها بباد دادند باسلان موصل و کرکوک برماح دلیران چون پنبه بر دوک بچرخ درافتادند سواران فیلی و الوار نیز بهلاک و
قتل مبارزان یکی چرک با قابض ارواح سهیم و شریک گشتند ناگاه توپخانه و زنبورکخانه و سپاه نظامی و معلم فرانسی اردوی مذکور با شوکت موفور
بقفای لشکر کهیا قرب گشته بنیاد آتشباری و دشمن شکاری نهاده لشکر عثمانیه را نظر کرده اثر و بدیل حوزه سعیر ساختند دلیران نهنگ و کلهر از پیش
روی و آتشخانه جحیم افروز از پس و پشت سپاه کهیا محمود را محمود عرصه را بر آنان تنگ تر از چشم مور کردند لهذا شکست در سپاه عثمانیه درافتاده بهزیمت
شدند کهیا محمود بهزار سعی و زحمت آهنگ انفرار را کوک و پشت بفرار زبان داده روی بکرکوک کردند شاهزاده منصور باردوی کهیا متوقف توپخانه
و زنبورکخانه و اموال و اثقال او را متصرف شد و دیگر روز دولتشاه فیروز با احتشام سلیمانی بسلیمانیه توجه فرمود کهیا را چون روی رفتن بغداد نبود
شمشیر بگردن انداخته باصطبل مبارکه دولتشاهی تاخته ملتجی و تایب و خاسر و خایب شفیع از بخت و جان بخشی دید و عبدالله پاشای عم علی پاشا والی دیار
بکر که بدولت قاهره پناه آورده و حاضر بود بایالت شهر زور منصوب شد و شاهزاده در آن ایام محرم الحرام در سلیمانیه بقعود و قیام توقف داشت
و در غره صفر عزم سفر بغداد را پیشنهاد همت عالی بنیاد ساخت عنان استدار تحریر روزگار

ذکر عزیمت شاهزاده منصور بتسخیر دار السلام بغداد و غارت اتباع داود پاشا و مراجعت دولتشاه و رحلت او در آغاز شهر صفر

دولتشاه با فتح و ظفر از سلیمانیه روی بسوی سر من رای کرده پس از زیارت عسکریین و محل غیبت امام کونین سلام الله علیهم اجمعین و دعای دولت
پادشاه فلکی خاقان معظم و استدعای عفو زلات و توبه از سیئات و بذل و بخشش وافی بسادات و خدام آنمقام بعزم استخلاص قلعه دار السلام
کمر همت بر میان بسته بتاخت و تاراج اطراف بغداد فرمان داد داود پاشا ماهی وار در شبکه اضطرار محبوس ماند و جناب شیخ موسی بن شیخ جعفر
نجفی را شفیع انگیخت و استدعای عفو و اغماض نمود چون در منزل دلو عباس عارضه در مزاج مبارک شاهزاده روی داده و روز بروز در تزاید
بود شفاعت و ضراعت شیخ را قبول و داود پاشا را معفو داشته عزیمت رجعت را تصمیم داد در منزل طاق کسری مشهور بطاق کرتی چاره
و دفع مرض اسهال از سهولت بصعوبت بلکه بمحال انجامید و روزی چند نزول لازم افتاد تا طبیب انگلیس از بغداد در رسید و او وقتی رسید که
مفید فایده نبود مع القصه حضرت ملکزاده والا جاه حسن خان فیلی و اسد خان بختیاری را که ملتزم رکابش بودند بعد از خود احتمال خطر و گمان ضرر
جانی در آنها میدید از غایت فتوت و کمال مروت مرخص و باوطانشان روانه کرد و در شب پنجشنبه بیست و ششم شهر صفر یکهزار و دویست و
سی و هفت در هنگام سحر شاهباز روح پر فتوح آن شهریار بخت جلال و خورشید سپهر جمال عزم آشیانه اصلی و وکر حقیقی کرد و بر ساعد قرب ملیک
مقتدر بنشست فی الحقیقه ابیات صاحب دیوان علی آبادی که در این باب گفته بس مؤثر است و از ایراد آن بعد در قطعه دولتشه جوان که بدی
باختر بغدای ؛ از آرام کدخدای جهان شاه نامور ؛ چون برفراختی قد یکبار سرو کی ؛ چون برفروختی رخ یکبوستان بهار ؛ آن جویبار سرو که اش بیخ
و شاخ عدل ؛ آن بوستان بهر که در رنگ و بو هنر ؛ زان پس که نام جست ز فتح سپاه روم ؛ آمد پی گشادن بغداد بی سپر ؛ سستی گرفت کار و
عالم از آن گشاد ؛ تلخی گرفت کام دو گیتی از آن شکر ؛ باز جهان بود دو شرع معدوم از او نشان ؛ گرگ اجل دریدش و محروم از و نظر ؛ نوی بخته آتش
ز تخت کشاندند ناگهان ؛ بگذشت از آن گذر که نبودش از آن گذر ؛ مع القصه آن ملکزاده سفندیار همال سیاوخش خصال را که زال پیر چرخ جهان بین
بردوخت و شرار قهر رود اره غدار فلک خرمن آمال سوخت بهمنی بکام اژدها شد و دارائی مقهور سکندر فنا گشت ملازمان و پیروان جسد شریف بیرون
آن جان جسد شجاعت و کان گهر مناعت را در تخته روان نهاده با گریبانهای تا دامان جامه دریده و جیبهای دنبال و پال بریده و کسوتهای سیاه
و حالتهای تباه بهمراه لشکریان و اقوام و خیران روی بسوی کرمانشاهان کردند و نواب امیرزاده محمد حسین میرزا فرزند اکبر آنحضرت در منزل
هارون آباد در رسید و پس از فزعی شگرف و جزعی ژرف در موافقت نعش او مرافقت گزیده بدار الدوله درآمد و اهالی آن شهر از مهر او مهر و بر بلاد
نا دان و نا دا چنان جز بر دل نالیدند و زاریدند که ناله ایشان قلوب اهالی ملکوت را کباب و سیل گریه شان بنیاد طاق سماوات را خراب
داشت و در دار السلطنه طهران این خبر وحشت اثر منتشر شد که رای آرا که در حضرت دارا از مرگ چنان فرزند زیبنده تاج و تخت سخن راندن میرزا محمد تقی

علیابادی که در امورات آن ملکزاده وکالت و وخالت و در حضرتش مقام عبودیت و ارادت داشت نوشته میرزا محمد لواسانی با انجاب امین الدوله اصفهانی
پدیدار کرد و امیران عظام و وزراء کرام اندک اندک لباس گوناگون را بشعار عباسی تبدیل کردند و خنده و عشرت را بگریه و ضجرت تحویل نمودند تا رفته
رفته در آن ایام هفته حضرت خاقان دارا شان را دل نیک اندیش بدگمان شد و هر روز از امنای دولت و وکلای حضرت از خاتمه کار صلح و جنگ فرزند
کامکار پژوهش کردی و ایشانرا از عدم اطلاع توبیخ و نکوهش فرمودی کسرا یارای تقدم درین واقعه نبود آخر الامر باموزگاری بزرگان فرزانه ملکزاده
خورد سال این سانحه را بر ملک الملوک بیهمال القا کردند و پادشاه بیرون شتافته امراء و امنا را بخواند و پرسش کرد ایشان ملول و دلتنگ سر بزیر افکندند
چون ابر بهاران از دیده سرشک باران شدند و حقیقه حال بر شاه ملک خصال مکشوف گردید دست بر زانوی تلهف زده بسوکواری درآمد و بحرم سرای
اعلی و شبستان خاصه والا رفیع شاهانه ندبه کرد بر آن شه نشان سپهر چون این راز پوشیده بشهرت آفتاب تابنده گشت آفتاب رویان حرم و سنبل
مویان محترم موی کندند و روی شخودند طایفه گیسو بریدند و جماعتی جامه دریدند مطربان و بازیگران اندرونی که زیاده از حد بودند و همه شب در بزم
خاص بر امشگری و لعابی اختصاص داشتند در سوک آن ملکزاده ملک سیر مضرابها شکستند و زخمه افکندند از نایها ناله برآوردند و آهنگ مویه برکشیدند
کسوتهای نیلی پوشیدند و رطلهای حمری نوشیدند قرب ماهی در تمام جوامع دار الخلافه و در کل بلاد ایران مجالس عزاداری و مراسم سوکواری
اتصال داشت **لمؤلفه** خزانی باد آوخ بر بهاری گلستانی زد ❊ که هر زیبا گلی بردی رواج از صد گلستانش ❊ زپا افکند صرصر ای دریغا سرو آزاد
که سرو از پا فتادی دیدی ار سرو خرامانش ❊ دریغا بر سپهر جاه ماهی را محاق آمد ❊ که چهر مهر را بودی کسوف از چهر تابانش ❊ دریغا شد سیاوش وش جهان
جوئی زکاووسی ❊ که کاوس و سیاوش پرده دارانند و دربانش ❊ دریغا شیده زاد افراسیابی آسمان بستد ❊ که هم نیروی هومان بود و هم تدبیر پیرانش ❊
بگل خورشید اگر گویند پنهان می نیارد شد ❊ نه او خورشید بود و دهر در گل کرد پنهانش ❊ مجملا شاهزاده مذکور مغفور اکبر اولاد ذکور حضرت شاهنشاه اسلام
پناه خاقان اکبر سلطان فتحعلی شاه قاجار ولادتش در شب هفتم ربیع الثانی یکهزار و دویست و سه در قصبه نوا بوده چنانچه مسطور شده و رحلتش در بیست و
ششم شهر صفر المظفر بعد از رجعت از سفر بغداد در طاق گرا و در دوازده سالگی ایالت مملکت فارس یافته پس از چندی بحکمرانی شهر قزوین شتافته بعد از
دو سال بیت حکومت سابقه صاحب اختیار ولایات خوزستان و لرستان و بختیاری و کرمانشهان گشته و بسبب حسن رفتار و گفتار و همت بلند و
اخلاق کریمانه و فتوت و مروت در اندک روزگاری صیت حشمت و شوکتش از ایران بتوران و روس و روم انتشار و اشتهار یافته و غزوات بزرگ در سرحد
روس و روم و ترک بظهور آورده در حسن شمایل و علو فضایل نظیر نداشته در بذل و جود قاآن ثانی و در عدالت نوشیروان دوم بوده و دور و نزدیک در عرب و
عجم از خوان احسانش نعمت یاب و همه ساله صرهای سربسته پر زر ناب بهریک از بزرگان و اعیان دربار خاقانی استمرار سال داشتی و در صله مدایح جوایز
خطیر دادی فتوت و مروت او را شرح و بیان بیش و از آثار معروفه اش شادروان شوشتر است که ناسخ سد شاپور ذوالاکتاف گشته و شوکت و صلابت
سد سکندر را فرو شکسته مع القصه مدت عمر مبارکش سی و چهار سال بوده و در ینسال که هزار و دویست و سی و هفت بوده رحلت نموده و چون در نظم دری
شرم نجم دری است دولت تخلص میداشته بدولتشاه ملقب گردیده دیوان اشعار آنجناب بکری است مملو از لولو ناب و اشعارش در تذکرها مسطور
و در افواه مذکور از انجمله است **نظم** یکدو روزی پیش و پس بود دار نه از دور سپهر ❊ بر سکندر نیز بگذشت آنچه بر دارا گذشت ❊ بر هر که درین بتکده دیدیم
تحقیق ❊ در خرقه توحید نهانش صنمی هست ❊ نه بیم ز برقی و نه منت ز سحابی ❊ خوش آنکه چو من دانه درین خاک ندارد ❊ العرض شاهزاده مغفور مبرور اکبر را
قصاید و غزلیات فصیحانه و عاشقانه بسیار است و برخی در تذکرهای فقیر مؤلف و معاصرین ثبت است و اولاد امجادش همه بکمالات صوری و معنوی
آراسته و از نقایص و معایب نفسانی و روحانی پیراسته اند مانند عقول عشره ده امیرزاده آزاده بوده اند **اول** نواب محمد حسین میرزا الملقب بحشمة الدوله
که مادرش دختر احمد خان مراغه و درین ایام حاکم لرستان بود بحکم حضرت خاقان فلک شان برجای پدر مغفور بایالت نشست **دویم** نواب امیرزاده
طهماسب میرزا الملقب بمؤید الدوله که در رسوم جاه و جلال و فنون فضل و کمال اسکندری است فلاطون سیر و بوذرجمهری کسری پرور و بعد از والد ماجد
در حجر تربیت عم اکرم نواب شاهزاده اعظم نایب السلطنه بمرتبه فرزندی و مصاهرت سربلندی و مفاخرت یافت و شرح حالش در مقام خود خواهد آمد
سیم نواب امیرزاده نصرالله میرزا که در شکل و شمایل بشاهزاده مغفور مشابهتی صوری دارد **چهارم** نواب اسدالله میرزا **پنجم** نواب فتح الله میرزا
ششم نواب امیرزاده امامقلی میرزا **هفتم** نواب جهانگیر میرزا **هشتم** نواب نورالدهر میرزا **نهم** نواب محمد رحیم میرزا **دهم** نواب ابوالحسن میرزا و ذکر
حال هریک ازین امیرزاده گان خواهد آمد بالجمله از وقایع و سوانح این سال حوادث اشتمال ظهور بلیه عظیم و بای عمیم ملک فارس بود که اول در سواحل

ولطون سپاه بقعها درانداخت و اجزای خون اندر اجزای ابدان عرصهٔ صحاری و براری را رشک سیحون و جیحون کرد دلیران سپاه رومیه بر عساکر ایران تاختند
از آن فوق فایق آمدند و توپهای خود را باز رستند و پیادگان افواج را مانند احجار از اکناف قلل و اطراف تلل به نشیب دره فرو افکندند پیداست که تا
هزار آسوده با هفت هزار خسته فرسوده چها توانند کرد ولیکن عجب اینکه با این حال لحکم شاهزاده بهمال نایب السلطنه بیمثال دیگرباره پیاده و سواره آذربایجان
مانند ضیاغم غضبان مامور بکوه سپاری و آهوشکاری شدند فوج سرباز تبریزی و مرندی را بسرهنگی جعفرقلیخان مرندی و قاسم خان ترکمان و محمد
رضاخان ماکوئی برادر ابراهیم خان سرتیپ معاونت حسن خان قاجار اشارت نمود چون عقابان تیزپر و شهبازان کوه سپر از شیب بالا و از اسفل
باعلی عزیمت کردند و داد مردانگی دادند مجمل این مفصل آنکه از دو جانب تمامی عساکر مهیای حرب شدند و صفها بیاراستند قول همیون خاصه و تیپ
بزرگ امیرخان سردار قاجار دوالو که خال شاهزاده بهمال بود در برابر تیپ بزرگ جلال الدین محمد چپان اوغلی و سلیم پاشا واقع و صفوف دیگر هر یک
در مقابل صفهای پاشایان آراسته گردید یکباره کوس و نای و شیپور نفخهٔ صور آشکارا نمودند و افواج دریا امواج مانند دریای مواج از جای برآمدند لطفعلی
خان کتول اسب بر سر توپخانهٔ رومیه جهانید و شش دو از توپچیان را گردن از بار سر سبک ساخت و برخواند که ع بزرگان ایران گشاده دلند ٭ و برزم اندر
آمد در هنگام جنگ گلولهٔ توپ رومیه بدان دلیر رزم آزمای برخورده روز رش البسر آورد چون دلیران ایران میری نامی را کشته دیدند مانند شیران
خشمناک تن در ورطهٔ هلاک افکندند اسکندرخان قاجار امیر توپخانه که شجاعی فرزانه بود با توپچیان سرکاری حملهٔ سخت بر سپاه عثمانیه بردند و ایشان را از
جای برکندند کار از جنگ توپ و تفنگ درگذشت دست و گریبان شدند بسر نیزه و دشنه و خنجر و کارد بر یکدیگر تاختند جسدها در ره رتل کرد و خونها کوه را
جوی ساخت اتلال دمن معدن یاقوت و بیجاده گردید و شخار جبال مخزن لعل بدخشانی شد گفتی بر همه دشت لاله کشته اند یا خاک را بروین در آغشته نباتات
آن وادی گونهٔ شاخ ارغوان گرفت و بیخ رستنیها برنگ بقم شد و رزمی عظیم درگرفت للمؤلفه ٭ در آن زمان که قضا را لب اجل بسام ٭ در آن زمین که قدر را یم
اجل مواج ٭ ز هول طبل بدنها بلرزه از طبال ٭ ز بانگ سنج روانها برعشه از سنّاج ٭ ستادگان چو طیور و فتادگان چو حبوب ٭ دلاوران چو صقور و
شاوران چو دجاج ٭ دریده تیر ز پهلوی پهلوان اعصاب ٭ بریده تیغ ز حلقوم سروران اوداج ٭ زمین ز بسکه ز خون یلان در آغشته ٭ نسیج
گلگون گسترده گوئیا نساج ٭ جلال الدین محمد چپان اغلی سیرت گرگی رها کرده صفت میشی گرفت و با آنکه جلال الدین بود در عزیمت هزیمت بر شاطران دونده
پیشی گزید و خود را از میمنهٔ معسکر بسنگر درانداخت و بحراست خود فرمان داد حافظ علی پاشا که بمحاصرهٔ توپراق قلعه جهدی بلیغ داشت دست از محاصره
کشیده پای گریز نهاد و مانند چپان اغلی او نیز در سنگر لنگر انداخت امیرخان سواره سپاه شاهزاده در تعاقب عساکر رومیه جدی تمام کردند چون
توپخانه و سواره نزدیک و همراه نبود شاهزاده اینمعنی را خلاف قانون لشکرکشی و حزم شمرده با توپخانه و سرباز از جای حرکت کرده روی بسنگر پاشایان منهزم
نهاد چون شوکت توپ و تیپ و صفوف غازیان با فر و زیب در نظر اعاظم سپاه عثمانیه جلوه کرد متزلزل شدند گفتی صرع ماه نودیده در سنگر نیز نماندند
چپان اوغلی بجانب ارزنة الروم و هر یک از پاشایان بطرفی متفرق شدند و سراسر اردوی ایشان نصیب سپاه منصور افتاد و در قفای هر یک سواران
سمند فیند و از ایشان همی کشتند و همی گرفتند جمیع توپخانه و قورخانه و خزاین و بیوتات اردوی ثلثه با همگی خیمه و خرگاه و اعلام و اجمال و اثقال و احمال
بتصرف عساکر ایران درآمد فنجانهای قهوه را از دست نهاده گریخته بودند و در آن رزم عجیبه از هفتاد هزار سپاه ایشان قریب به پنجاه هزار کس از صدمات
تفنگ و توپ و صمصام خاراشکاف روی بعرصهٔ عدم نهاده بودند نواب شاهزاده آزاده دشمن مال یکروز در آنجا توقف و آن مال و اموال را که زیاده از
هزار تومان بها بود بسپاه تقسیم فرموده چندانکه همراهان تسخیر ارزنة الروم حضرتش را تحریک و تعریک خواستند بملاحظهٔ جهت جامعهٔ اسلامیه قبول نفرمود و
اگر رفتی در کمال صعوبت ارزنة الروم را مسخر کردی دیگر روز مظفر و فیروز بمنزل خالبارکه بهمین ییلاق آن دیار است توجه فرمود و روزی دو از آن زحمت
برآسود و از آن منزل جناب میرزا محمد تقی آشتیانی مستوفی خاصه با احکام بلیغه بارزنة الروم مامور و بمحمد امین پاشا نوید وعده و وعید سخن راند و اظهار موافقت
و مصالحت کرد پاشای مذکور معروض داشت که با وجود توقف سرکار نایب السلطنه در ایندرود خاطرها را آسایشی نیست که بصلح اطمینان یابند بلکه تدبیری
شمارند بعد از حرکت موکب فیروزی کوکب به تبریز اظهار اینمعنی صداقت محض جلوه خواهد کرد لهذا نایب السلطنه جنگجوی مظفر بمصلحت وقت به تبریز مراجعت
فرمود و تفصیل این فتح جزیل در هشتم ذی قعده در چمن سلطانیه معروض رای حضرت شاهنشاه گیتی آرای شد و شاهزاده بزرگوار و همراهان جلادت شعار
او را مورد توجهات و تلطفات شاهانه فرمود و لقب سالار و اصلانی بر حسن خان سردار مقرر شد و شعرا مدایح خواندند و تواریخ نگاشتند جمله میرزا فضل الله
خاور شیرازی گفته قطعه که عباس شاه غازی شد سوی روم و آمد ٭ از طالع شهنشه امرز و بوم مفتوح ٭ تاریخ فتح او را از پیر عقل جستم ٭ گفتا

زشاه عباس ابواب روم مفتوح دید **ذکر حرکت رایات نصرت آیات شاهنشاهی بجانب کردستان و بغداد و فتوحات امرای بزرگ دران سامان و حدود** چون غالب سلاطین شیعی مذهب ایران در هنگام فرصت شوق زیارت مراقد مطهره واقعه در دیار عراق عرب بسر بوده حضرت خاقان صاحبقران اکبر را نیز بخاطر رسید که شاید درین سال زیارت روزی شود و مزید فتح و فیروزی گردد نواب شاهزاده محمد حسین میرزای حشمة الدوله بن شاهزاده مغفور دولتشاه را که بجای پدر مقرر بود بر سبیل منقلای با سوار و پیاده بیشمار و ده عراده توپ البرز بر بصوب بغداد فرمان نهضت داد و امیر کبیر جلادت مصیر محمد قاسم خان قوانلو بن سلیمان خان بن محمد خان را با قدر اندازان استرابادی و هزار سرباز بموافقت او مامور داشت از آن پس نواب عبدالله میرزای دارای خمسه و زنجان را با سواران افشار خمسه و پیاده کان سمنانی و دامغانی بتسخیر ولایت شهرزور مامور فرمود و مطلب خان و ذوالفقار خان برادر در رکاب شاهزاده منسلک داشت و از امرای با اعتبار دربار فضلعلی خان بن مهدی قلیخان بن محمد خان بن فضلعلی بیک برادر خان بزرگ فتحعلی خان شهید را با امان الله خان والی کردستان و سواره و پیاده بسامان روانه و جناب میرزا فضل الله بن میرزا نصرالله علیابادی مازندرانی بوزارت آن عسکر و رسانیدن علوفه آن لشکر مخصوص فرمود در بیست و دویم ذیقعده از چمن سلطانیه در حرکت آمد و اردوی بزرگ شاهنشاهی با سپاهی نامتناهی در سیم ذیحجه از چمن مذکور بحرکت در آمده عید اضحی را در چمن بحچین من محال اسفندآباد گذرانیده روی بسوی پارسینج نهاد و مژده فتوحات مامورین سابقه درین مقام معروض شد که نواب محمد حسین میرزا ولایت مندلیج و جسان و بدرائی و زرباطیه را مسخر و بعزیمت بغداد در بعقوبه نشسته و داود پاشای وزیر بغداد جناب سید عبدالله شبر را شفیع انجیه و نواب عبدالله میرزا نیز در سامان شهرستان شهرزور و روایل با بان معرکها انگیخته و خونها ریخته مقارن اینحال معلوم شد که بلای وبا عموم حاصل کرده در اردوهای مامورین باتلاف سپاه کمر کینه بسته و کار را بر جنگ بر آن سپاه جنگی تنگ کرده **ذکر عروض و بروز مرض وبا در اردوهای متعدده سپاه حضرت شاهنشاه و مراجعت فرمودن از اطراف بغداد** از تاثیرات قضا و قدر و قرانات اختر بلکه بتقدیر حضرت داور در بلاد چین و هندوستان مرضی مهلک قتال روی کرده بود و بسیاری را از پای در آورده تا به بنادر و سواحل فارس بعراق در رسید و از فارس بعراق عجم رسید و در بلاد ایران سیر و سیاحت کرد و در هر جا بر پیر و برنا ابقا ننمود و جمعی کثیر و جمی غفیر از هر شهر روی بوطن اصلی نهادند و حکما آنرا از عفونت هوا شمرده بمقویات قلب و دماغ و معطرات لطیفه قویه معالجه مینمودند و یخ آب و حموضات میدادند و غالبا سودی نمیداد و در بدو حال قی و اسهال بر طبایع چیره میشد و گرداگرد دیده ها سیاه و تیره ناخنها کبود و صدغین فرو رفته و فوات می یافتند و احیانا بعضی معالجه می یافتند برخی را فصد مینمودند و به بعضی جوهریات و راح می نمودند فی الحقیقه قانونی و معالجتی صریح نداشته و کما کان الی الآن ندارد و جناب قایم مقام در پنجم ذی قعدة الحرام در تبریز بدین مرض وحشت انگیز درگذشت و منصب او بفرزند ارجمندش میرزا ابوالقاسم که ادیبی اریب و حکیمی نسیب بود در سیاده و وزارت نایب السلطنه بمیرزا موسی خان خلف آن مغفور مفوض شد و درین ایام در اردوی ثلثه شاهزادگان فتوری عظیم و وهنی جسیم در افکند جماعتی انبوه از هر گروه متاع جان را از وبا در معرض هدر و هبا دیدند و از آنجمله مطلب خان سرکرده فوج دامغانی بود و در اردوی بزرگ شاهنشاهی نیز بروز کرده جماعتی براه دیار عدم قدم نهادند و توهم تمام در همه افتاده کسرا یارای عرض این عارضه نبود تا آخر جناب میرزا محمد حسین اصفهانی حکیم باشی خاصه حضرت خاقانی بعرض شیوع و وقوع این عارضه در اردوی بزرگ اقدام کرد و چون یکی از جمله مجربات ضعف این مرض عدم اجتماع و ازدحام و تفرقه در منزلات و ییلاقات و کوهستان است شاهنشاه کارآگاه عساکر نصرت مآثر را رخصت رجعت باوطان داده فسخ عزیمت بغداد و در دامان کوه الوند فرمود در آن مکان نیز جعفر قلیخان نوائی قوریساول باشی خاصه و میرزا مقیم مستوفی ساروی مازندرانی و محمد علی خان معیر الممالک بسطامی که مردی امین و صدیق و پاک بود بدین مرض مهلک وفات یافتند اردوی اعلی از انجا کوچ داده بنهاوند روی نهادند و امیر معظم اللهیار خان قاجار دولو که بسرداری سپاه ظفر پناه از سلطانیه باذربایجان مامور بود در انجا شرف حضور اعلی دریافت و مورد الطاف خاطر اقدس همایون شاهنشاه اکبر گردید مجملا درین سال از بلاد ایران معادل یکصد هزار کس بدین علت راه دیار فنا بر گرفتند و حضرت اقدس شهریاری بعد از ادای شرایط عزای حضرت خامس آل عبا علیه التحیة والثنا در بروجرد رای فرمود و نواب شاهزاده محمد تقی میرزا خدمتی بسامان و شایان کرد و اردوی شاهنشاه بهشت روی و مشکین موی پرویز جلال خورشید جمال رای ری کرد و در بیست و چهارم محرم مستقر سلطنت کبری و دار الملک خلافت عظمی شرف نزول بخشید **ذکر بعضی فتوحات در حدود هکاری و آذربایجان و خراسان و بازگشتن شاهزاده شجاع السلطنه از ارض اقدس بطهران**

و استعفا از ولایت خراسان و از جمله وقایع این سال یکی آن بود که در ایام غیبت سرکار نواب شاهزاده کامکار ولیعهد دولت ابد مدت حضرت
شاهنشاه قاجار متمردین از اکراد اسناسان سازشی کرده باتفاق یکدیگر بر سر سلماس آمدند دست بیغما و تاراج برگشاده بعضی را مقتول کردند
و چون شاهزاده نایب السلطنه بدار السلطنه تبریز رجعت کرد یوسف خان غلام گرجی را با فوج بهادران و جماعت نومسلمان بگوشمال اکراد فرمان داد
پس از حرکت یوسف خان از سلماس عثمان بیک سپرتوشی با نصیر خان ولد مصطفی خان حکاری که با پدر رفتار ناشایسته میکرد سه هزار کس از اکراد جمع کرده
بمقابله یوسف خان گرجی آمده هزیمت یافت و اقبالش قرین ادبار گردید و یوسف خان قصد تسخیر قلعه را بصورت ظهور آورد و در مدت دو ساعت آن
قلعه را مفتوح کرد و کوتوالان قلعه کیان سراسر عرضه تیغ بیدریغ شدند و یوسف خان مذکور پس از تسخیر قلعه سطوا ابراهیم خان حاکم قلعه را باتفاق عسکر خان
افشار ارومی بدربار والا فرستاد و تفرقه ایلات را از هر جانی جمع کرده در مساکن و مواطن سابقه مسکون ساخت مصطفی خان حکاری که خود را از اولاد
خلفای بنی عباسی میشمرد بدرگاه حضرت ولیعهد یعنی عباس شاه قاجار آمد و بالتفات خاص امتیاز و اختصاص یافت و بحکومت آن دیار قرین افتخار گردید و
بعد از بازگشتن او نصیر خان پسرش که حقوق پدر را بر طاق نسیان گذاشته بود و رایت خودرائی و عقوق برافراشته داشت جهانرا بدرود کرد مصطفی خان
بیدغدغه در حکومت استقلال یافت و یوسف خان دویست نفر از فوج بهادران را در قلعه باشقلان گذاشته خود بحضور نایب السلطنه آمد و امیر جلالت
مصیر امیر خان قاجار دوالوی که حضرت ولیعهد را خالوی بود بحکومت و سرداری خوی و باشقلان و حکاری و کردستان منصوص گردید و هم درینسال
موازی دو هزار سوار از ترکمانان تکه ساکن مرو بسالاری مراد سردار و تحریک خان خوارزم و موافقت خوانین اکراد چمشکزک اطراف ارض اقدس را
بغارت دیده عزم مراجعت نمودند از ماجرای رفته نواب شجاع السلطنه را اخبار کردند با آنکه سپاهی و سواری مهیا نبود با هفتصد کس از غلام مروزی و غیره
برنشست و پی سردار در گرفت و در چهار فرسنگی مشهد مقدس بایشان رسید و حمله برد و مراد سردار نامراد عرصه را بر خود تنگ یافت تا رهائی یابد
خود در ابریشته کشید و از زبر و زیر گردان دلیر همی کوشیدند و خاک را خلعت گلگون پوشیدند بالاخره ترکمه تاب جنگ نیاوردند و پای درنگ نفشردند اسرا
رها کرده اموال را ریخته متفرق گردیدند و حضرت شجاع السلطنه از ایشان بازگشت تا بسیاری را کشت سیصد نیزه سر و یکصد و پنجاه نفر اسیر اضافه بر اسرای
مطلق العنان کرده بارض اقدس رجعت کرد و جناب میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله در اواسط شهر ربیع با صید محمد خان کلاقی که از طایفه جلایر بود باستان
بوسی خاقان گیتی ستان آمد و جناب شیخ موسی نجفی نیز بشفاعت وزیر بغداد و استدعای استرداد مندلیج و دیگر بلاد بدربار شاهنشاه کامکار آمده و شاهزاده
آزاده بزرگوار حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس در سه شنبه بیست و دوم ربیع الآخر بطهران وارد و بعتبه بوسی آستان اعلی مفتخر و نواب شجاع السلطنه
حسنعلی میرزا برادر کهترش که والی خراسان و ملقب بشجاع السلطنه بود بدار الخلافه آمده بدیدار برادر والاتبار شرفیاب شد و چون خوانین خراسان او را
متهم بداعیه دارائی و دعوی خودرائی کرده بودند از حکومت خراسان استعفا کرده و ملتزم رکاب شد و نواب شاهزاده آزاده محمد ولی میرزای والی سابق
خراسان بایالت یزد مامور گردید و حاجی محمد ولیخان خلف جناب صدر اعظم که حاکم یزد بود بنیابت استیفای ممالک سربلند وارجمند آمد ذکر

بعضی وقایع سال خیریت مآل یکهزار و دویست و سی و هشت و مقدمات مصالحه دولتین علیتین

در بهار سال یکهزار و دویست و سی و هشت که جهان کهن از اقتضای فصل ربیع دیگر باره نو گشت چنانکه رسم ملوک ایران است شاهنشاه گردون خرگاه حضرت
خاقان اکبر فتحعلی شاه سور نوروز و سور جشن نوروزی برآراست و بعد از تحویل حمل و عید سعید و بذل خلاع آفتاب شعاع و ایثار اقچه و دینار که تفصیل آن سرمایه
تطویل است باصلاح امور ملکی و مملکتی پرداخت نواب شاهزاده کامکار عباس شاه قاجار ولیعهد و نایب السلطنه دولت ایران معروض داشت
که اولیای دولت عثمانیه از جانب سلطان محمود خان خداوندگار اسلامبول که معروف بروم است محمد امین رئوف پاشا سرعسکر ارزنة الروم را در
مصالحه امین و مختار فرموده است حضرت خاقان سکندرشان دولت علیه ایران نیز وکلای ولیعهد را در این امر مختار فرمود لهذا جناب میرزا محمد علی آشتیانی
مستوفی خاصه که مردی دانا و کامل و در نظم پارسیه تخلصش مایل بود در انجام این کار بارزنة الروم مقرر و مخصوص شد پس از ملاقات و مقالات صادقانه عهدنامه
اینقه بلغت ترکیه و فارسیه نگارش یافت و بوساطت جناب میرزا ابو القاسم قایم مقام ثانی و نجیب افندی سفیر دولت سنیه عثمانی صورت اختتام
پذیرفت و هم درینسال خدمات و انتظام مهمات سرحدات کردستان و بابان در عهده کارگذاران دربار حضرت نایب السلطنة العلیة العالیه شد
و از اهتمام کارگذاران آنحضرت و الاعبد الله پاشا از حکومت شهرزور عزلت یافت و محمود پاشا بمدارج انتصاب و معارج عزت رسید و ابراهیم خان
بادکوبه با افواج مراغه و تبریز بدانسوی رفت و تا کرکوک و موصل شتافته و غنیمتها و تقبلها یافته رجعت کرد و به نیروی دلیران شهر کیر حصار کوی و حریر را چون

گوی دهر را در چوگان قدرت خود مسخر و در مقراض تسلط خویش مقرض یافت و درزی وار بریدن و دریدن و دوختن متفرد گشت سرها برید و پرها درید و بپایمردی تیر دوزن کردار دریده‌ها دوخت و باز آمد **ذکر مبارزت نواب محمد حسین میرزا با اولیای دولت عثمانیه و تسخیر مندلیج و حکومت خسرو خان در آنجا** سابقاً اشارتی رفت که داود پاشا وزیر دار السلام بغداد جناب شیخ موسی نجفی را بحضرت شاهنشاه ایران فرستاد که از جانب او تعذر جوید و در راه تشافع پوید اغماض مضلات او را رابطه و عفو زلات وی را واسطه شود و مندلیج را پس از تسخیر بدان وزیر بی تدبیر رد فرمایند و چون استدعای خویش را مقرون بانجاح مشیر دو توسط او را بلا رفع و الدمع کمان هیر داز غایت نادانی و نهایت خامی پیش از آنکه از قبول حضرت سلطان گیتی ستان خبری رسد بتصرف مندلیج اقدام کرد مصرف افندی معتمد خود را با جماعتی انبوه بسرعت با دو ثقلت کده بمندلیج فرستاد فتنه طلبان انحصار از ضعف نفس و قوت مدار بدان جنود جنون امود تمکین کردند ایمانی خان فراهانی که در مراتب خدمت و جانفشانی مریدیها ایمان و عبدیها ایقان چون احتشام و ازدحام آن شیاطین و ملاعین عنید را ملاحظه کرد فرار بر قرار گزید و محمد علیخان کلهر که در ارادت و صداقت کالحجر بود طوایف سردار نابکار دولت سنیه عثمانیه را تمکین نکرده و روی ارادت بحضرت کثیر السعادت خلیفه عهد داشت ثبات قدم ورزیده و از خلاف معتا ولو الامر عهد لرزیده اسیر و دستگیر و ببغداد روی نهاد و فی الواقع این داود جالوت فطرت جسارتی عجیب و خسارتی غریب را مصدر و مظهر شد و کمال نادانی و جهالت و غایت گمراهی و ضلالت کرد چون این مراتب بمعرض حضور حضرت شاهنشاه سلیمان جاه رسید بس متغیر و غضوب شد و کلمه چند از کلک دبیران ارجمند بنواب شاهزاده یعنی حشمة الدوله بن دولتشاه مغفور بر نگاشتند و از گردن آن شیر شیرزاده قلاده بر داشتند خسرو خان گرجی که در ایران جلال خسرو پرویز را نظیر خود می شمرد و با اینهمه دعوی غلام خاصه شاهنشاه پرویز غلام بود با چاکران بختیاری باستعانت و یاری نواب حشمة الدوله مامور شد و قبل از ورود و وصول او کار انجام یافته بود و مقصد اتمام جسته چه نواب امیرزاده والامقام پس از وصول حکم شاهنشاه کیخسرو غلام با پنجهزار سوار جرار و پنج عراده توپ شرربار بدان سوی نهضت و رکضت بر آراست و در نخستین روز ورود موکب فیروز از یورش و جوانمردی جنود کلهر و زنگنه و پایمردی دلیران میسره و میمنه در مدت سه ساعت و نیم آن قلعه عظیم بتسخیر و تصرف در آمد و دلیران عجم شمشیر هندی نژاد بر هیاکل اعراب و اتراک بغداد بر نهادند و از خون آنگروه ضلالت پژوه عرصه صحرا را سیرت دجله ارونددادند قرب هشتصد کس از آنگروه ناکس در شرار قهر مانند خار و خس بسوختند و چون این معنی بحضرت خاقان گیتی معروض شد خسرو خان گرجی بتوقف مندلیج و نواب حشمة الدوله برجعت کرمانشاهان مامور شد و همانا در ازای این خدمت والا حضرتش بحشمة الدوله ملقب گردید و بشمشیری مرصع مفتخر و مخلع شد داود پاشا از وقوع این امر بغایت پریشان حال شد و از این کار اظهار ندامت کرد و بمعاذیر ناموجه متوسل گردید و جناب شیخ موسی را در این امر دخیل کرد چون حضرت شاهنشاه ایران رعایت جانب علما و مجتهدین را بغایت همی فرمود و همه امورات ملکش بر وفق شرع متین همی بود لهذا در این مصالحه اغماض کرد و بر آن گروه سست عهد سخت نگرفت و بشرطی چند که مقرر و محرر شود و بتوسط شیخ مذکور را خواندکار روم بر بنیاد مکالمه و مصالحه نهاد و مجملی از آن مفصل در این مقام تسطیر خواهد یافت **ذکر بنای شرایط و احکام حضرت شاهنشاه فلک جاه با اولیای دولت عثمانی در باب مصالحه دولتین و تکالیف طرفین** حکم و شرط اول آنکه از خانقین الی بغداد در سر حد و شرعیه امام اعظم از زوار ایران و عجم مراسم باج خواستن موقوف و مرتفع شود ثانی آنکه خزینه نجف اشرف غرویه علویه را که در فتنه جماعت متبدعه وهابیه بزمین فیوضات قرین کاظمین آورده‌اند دیگر باره باستحضار معتمدین عتبات عالیات و معتمدی معین از دولت علیه ایران برگردانند و طوامیر ممهور محتوی بر اساطیر مسطوره بدرگاه گردون خرگاه فرستند تا شرح و بسط آن در دفاتر نگارنده کان دفتر اعلی بحیز ضبط و ثبت اندر آید سیم آنکه در نجف اشرف اعلی و عتبات معلی و مراقد حضرتین کاظمین حکام و مباشرین نیکو گفتار خوش رفتار خالی از غرض و مصون از مرض گماشته گردد که اغماض در امور شرعیه فرعیه را بتعصب راجع نسازند و با عموم زوار آن روضات نوار با انصاف سلوک کنند و دواعی شرعیه متعلقین بملک عجم را بمفتی و مجتهد شیعی مشرب مرجوع دارند که بی ریب و ریا و شائبه تعصب از عهده این کار بر آیند چهارم آنکه علی العجاله مبلغ پنجهزار تومان زر مسکوک صحیح الوزن بشکرانه عفو زلات رفته همدرین ایام و هفته بصیغه جریمه بدربار کریمه ارسال دارند و همه ساله این مبلغ را مقرر و مستمر شمارند چون احکام قضا نظام صادر شد میرزا محمد صادق مروزی وقایع نگار باجرای این ماجری روانه بغداد شد و داود پاشا که در بدو حال تقویت یافته این دولت بی‌همال بود و بحکم یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق باعانت اولیای دولت ابد مدت علیه ایرانیه وزارت عراق عرب همی راند در این احکام اضطرارا و اختیارا تمکین تمام کرد و تخلف نتوانست و با معتمدی از خویش جناب میرزای وقایع نگار مروزی را بدربار سعادت مدار باز گردانید **بنای حکومت نواب شاهزاده علینقی میرزا بخراسان و تفویض**

قزوین بنواب شاهزاده امام‌وردی میرزا ایلخانی خوانین خراسان که مصروع و وارز هلال شمشیر حضرت شجاع السلطنه العلیه العالیه خا
و هراسان بودند پس از کنکاج و مشاوره نواب شاهزاده را که شایسته دعوی خودرائی بود بادعای سلطنت و دارائی تهمت افکندند لهذا شاهزاده
بدار الخلافه آمده بعجز و الحاح ازین ایالت استعفا آمد و نواب شاهزاده علی نقی میرزا حکمران قزوین بجای او مامور شد و اتمام حجة خوانین خراسان ملقب بحجة
السلطانی یافت و در غره رمضان بپیشکاری جناب معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب و وزارت میرزا ابو القاسم اصفهانی بخراسان شتافت و ایالت
ولایت بسطام را نیز بنواب اللهوردی میرزا برادر حجة السلطان مفوض فرمود و با تفاق او روانه آنصوب نمود و نواب شاهزاده امام‌وردی میرزا که ایلخانی
این جلیل قاجار و کشیکچی باشی دربار بود و برادر بطنی نواب حجة السلطان بنا بر مصالح ملکیه بایالت قزوین تمکین و تحسین یافت و جناب میرزا اسد الله
لشکرنویس باشی ریش سفید دفتر عساکر منصوره را پس از رفتن کشیکچی باشی مقام نیابت وداد و او را پاسبان باشی نام نهاد و بکشیک خدمت سرای
درونی و برونی از فرط اعتماد مامور فرمود و چون خدمات میرزا اسد الله لشکرنویس باشی منحصر بدین امور نبود اظهار مرحمتی بر مرحمتی و مکرمتی بر مکرمتی برآن فزود و
فرزند ارجمند او را یعنی جناب مستوفی الثانی میرزا هدایت الله نوری منصب نیابت پدر ارجمند داده کشیک اندرون و بیرون بمحض موهبت و عین
مکرمت حضرت اقدس همایون بدو مفوض گشت و نواب شاهزاده حسینعلی میرزا بمراجعت فارس و نواب شجاع السلطنه حسنعلی میرزا بمعالجه سوء مزاج
باصفهان مامور شدند و نواب شجاع السلطنه پس از چندی توقف در عراق در هفدهم ذیقعدة الحرام بدار السلطنه طهران رجوع فرمود و در ظل رایات
همایون شاهنشاهی برآسود و در ییلاق موکب همایون شاهنشاه نیکوخصال به تنزهات شمران و نخجیر در آن سامان مشغولی همی فرمود و چون شعبه از
شعب جبل البرز که بچندین نام موسوم است در جانب شمال دار الخلافه طهران واقع است غالباً شکار کبک کوهسار و در تفرج ایام بهار در آن حدود
همی رفت

ذکر مجملی از اوصاف کوه البرز و رفتن خاقان فلک‌شان تفرجاً بر آن کوه و وقایع اتفاقیه آن شکار

مخفی نماناد که کوه معروف بالبرز کوهی است عظیم و در هر جائی بنامی موصوف چه که بواسطه بودن قارن سوخرا در حدی از حدود آن
بکوه قارن مشهور شده و بعضی کوه قاف همانرا دانسته‌اند که پیوسته از سبزه زمرد گون کوئی یکپاره زمرد است و از غایت تطویل و تمدید کوئی بر کرد کره
گیتی محیط است و در وسط مایل بجنوبی طبرستان و مازندران واقع است و گفته‌اند ابتدای این جبل قمر است که در مملکت سنار از بلاد و امصار سودان
و زنگبار در اواسط خط استوا است و منبع رود نیل نیز از آنجاست بطرف جبال امتداد یافته از ملک سودان گذشته باقلیم صعید و مصر آمده در نزدیکی
قاهره مصر مایل بسمت مشرق شده بعد از طی هشت منزل بجانب شمال ممتد میشود و بعد از طی یکماه راه بارتفاع کبری و قرامان و اناطولی همی رسد و چون
بمیانه اقلیم چهارم رسد بسوی مشرق کشیده شود و از بلاد داغستان و گرجستان و آذربادکان یعنی آذربایجان گذشته از شمالی طهران مرور کرده از دیار
طبرستان و خراسان و زابل و کابل و سیاپوشان گذشته و جنوبی بلاد بدخشان را قطع کرده تمامت بلاد کشمیر و تبت را گرفته آنگاه از غربی ملک تنگتاش
و ختن و چین گذشته از شرقی هندوستان و نیپال و بنگاله مرور کرده ببحر محیط منتهی میگردد طول این کوه فلک شکوه را یکهزار و پانصد فرسنگ شمرده‌اند و
قریب دوازده هزار شهر و ولایت در جوانب آن آبادان است و بسبب قرب هر ولایت بنامی جداگانه موسوم گردیده و گروه سیاحان ایران نگاشته‌اند
که نزدیک بهفتاد لغت اسم این کوه را شنیده‌ایم و افزون از دویست طایفه مختلف العقیده و اللسان بر دو جانب آن دیده و قریب بسیصد طایفه از
مذاهب متعدده متضاده در دو سوی آن بنظر درآمده است الحاصل از سوی طهران دو فرسنگ و نیم تا البرز مسافت است و در صعود بر قله آن جبل
شامخ بکمال مشقت و مخافت حضرت خاقان والاشان را که دریادرجنب همت شمر نمودی و کوه از کاه زبون‌تر بودی خیال صعود بر این جبال مسعود
از کریوان همت سر برزد و روزی دو از آن پیشتر پیشخانه کشان کهکشان سپار و فراشان با فروشان و اقتدار اشارت رفت که خیام و خرگاه بدان
قله آسمان درگاه برند و انواع ماکولات و ملزومات از اطعمه و اشربه و فواکه بر تقدیر توقف چندروزه بر آن جبل کردن محل آماده نمایند و در اوایل ذیقعده
از قصر کاوس امام‌زاده قاسم عزیمت این تماشا فرمود و در مدت چهار ساعت مراکب راه سپاه تیزپویه کام گذار نیاسودند تا بفراز برآمدند و بر بالای
آن کوه چشمه ایست که در فصل تموز آب آن در غایت برودت جمد وار منجمد میگردد و آب سیال صخره صما میشود و قرنهای بیشمار رفته که البرز آب در آن
قلل ثریا پیوند حجریت حاصل کرده کوئی در مقام اشارات مقامات شرعیه مظهر است یا در عین فصل تموز در آن منازل جنت سرشت آثار بهمن و تیره و دخان
کرج که از جانب غربی شهر طهران بسوی بلوک شهریار ساری و رود جاجرود که هم از طرف شرقی این شهر بورامین خوار جاری سرچشمه هر دو در آن مکان
متحد است و چون در ایام حر تموز بردش مشابه است سدیست که در زمان برد العجوز برودتش چه غایت است القصه با بشارت حضرت خاقان گیتی‌ستان حشید

حشم

حشمت طهمورث شوکت فریدون احتشام کنجیره غلام قاجار شبها در آن کوهسار از آتشبازی و شعله افروزی و انجمن سازی و شجر سوزی تجلی نخله وادی ایمن و تشعشع شب سده تعدد و تجدد یافت از شیب تا فراز آن کوه فلک مانند چون آتشخانه سعیر و کوه آتشین بهمید زجشید و تمامت عراق و مازندران و طبرستان را پرتو درخش همی بخشید نظم آتش و دود چو دنبال یکی طاووسی ✽ که برانوده بطرف دم او قار بود ✽ وان شرر گوئی طاوس بگرد دم خویش ✽ لولوی چند فتالیده بمنقار بود ✽ چون یکی خیمه مرجان زبرش نافه مشک ✽ که سمن برگ بر آن نافه عطار بود ✽ یا چو نسرین شجری در شده اطراف شجر ✽ که بر و برگ ثمر از لولوی شهوار بود ✽ و در آن برودت هوای کوهسار مهدی قلیخان دولوی قاجار را از شدت سرد هوا طبع بفسرد و چنان شد که قریب بملوت گردید جناب میرزا محمد رحیم شیرازی طبیب خاصه که سیدی نجیب و فاضلی ادیب بود و در نظم اشعار دری همدم تخلص مینمود در معالجه او حکمت اشراقی مرعی داشت و ساقی را به پیمودن آتش ابگون و آب آتشگون فرمان داد و او را از سردی هوای کوهسار بگرمی سلسبیل کرم گرم و حیاتی تازه داد و سقم او را به صحت تبدیل و موت او را بحیات تحویل کرد و چون هوای آن قلل از غایت افسردن اعضای متوقفین را بمناب اجل بود حضرت شاهنشاه حکمت آگاه را زیاده در آن کوهسار توقف صواب ننمود لهذا عزم مراجعت فرمود و از سوانح این سال رحلت جناب فصاحت مآب ملک الشعرا فتحعلی خان متخلص بصبا بود که در ماه صفر عزیمت سفر بدیار روحانیان فرمود و شرح حال وی در اواخر این دفتر در سلک امر مرقوم خواهد شد رحمه الله تعالی و نیز از وقایع این ایام فوت جناب اکرم الصدور حاجی محمد حسینخان اصفهانی صدر اعظم بود که بعد از مراجعت از اصفهان بمرض مزمن یرقان شدید گرفتار شد و از بقایای معامله اصفهان قریب به پنجاه هزار تومان از اجناس بصندوقخانه و خزینه داد و خازن نخواه نقد خواست و آن صدر اعظم اکرم در آن چند روز بیماری تمامت آن اجناس را بعوام و خواص و مستحق و غیر مستحق بذل و انعام نمود و بیان علو همت و کثرت سخاوت وی را دفتری جداگانه در خور است و در این مقام نگنجد مع القصه در روز چهارشنبه سیزدهم شهر صفر سال یکهزار و دویست سی و نه آن دریای همت بخوشید و آن جهان کرم در زیر خاک نهان گشت و منصب وی رسماً لا اسماً بفرزند ارجمندش عبدالله خان امین الدوله تفویض یافت و از اموات خیر در این سال حاجی علی محمد کاشانی که مردی درویش مشرب متشرع بود و بپارسائی موصوف با حاجی خواجه سرای پادشاهی از جانب پادشاه شریعت شعار ملجا قبله عالم پادشاه اعظم و والده مرحومه حضرت خاقان شده از وجه حلال هر یک هزار تومان زر حلال داده شد و بمکه معظمه رفتند و در هنگام رفتن بامورین بحرین الشریفین حضرت خاقان غزلی موزون فرموده بر سنگی مرمر که با شرافت گوهر بود منقور آمد و در اصل حرم محترم منصوب شد و از آن غزل است نظم محرمی باید که پیغامی برد ✽ نزد جانان نام گمنامی برد ✽ با تن و جان دلی لبیک گوی ✽ پی بدرگاه دلارامی برد ✽ عرض درویشی بسلطانی کند ✽ در دنا کامی بخود کامی برد ✽ و هم در این اوقات سفر معصومه قم روی داد و بعد از زیارت و بذل و بخشش بفقرا و علما بدار السلطنه طهران رجوع فرمود

ذکر ورود نجیب افندی فرستاده سلطان محمودخان خواندکار روم و مراجعت قاسم خان سرهنگ در این ایام نجیب افندی بسفارت ایران از اسلامبول در رسید و میرزا ابوالقاسم اصفهانی باستقبال او مخصوص و در سرای جناب امین الدوله العلیه العالیه عبدالله خان مستوفی الممالک وارد گردید و در عمارت مبارکه گلستان بهمراهی امیرکبیر محمدخان دنبلی قوریساول باشی بحضور حضرت شهریار محمود غلام رفته مورد تفقدات شاهنشاهی گردید و نامه مودت ختامه سلطان جلیل الشأن سلطان محمودخان خواندکار روم و امضای وثیقه مصالحه و معاهده که فیما بین محمد امین رئوف پاشا سرعسکر ارزنة الروم و جناب مستوفی الثانی میرزا محمد علی آشتیانی مرقوم رفته بود بیاورد و چون بعضی مطالب انیقه در آن وثیقه مصلحت دولت علیه عالیه شاهنشاه ایران نبود حضرت شهریاری اعتنائی بدان نفرمود جناب میرزا ابوالقاسم قائم مقام صدارت عظمی در مجالس متعدده با سفیر مذکوره ملاقات و مقالات کرد در کرت ثانی نامه حضرت صاحبقرانی عهدنامه شایسته نوشته و باسم مصلحین مذکورتین مرقوم و بخاتم مبارک مختوم گردید و سفیر مذبور مرخص گردید قاسمخان سرهنگ فوج خاصه تبریزی با نجیب افندی بسفارت اسلامبول روانه شد و بعد از وصول و قبول رجوع نموده امضای آن را از مهر سلطان محمودخان خواندکار بحضور پادشاهی آورد و نگاشتن صورت انعهدنامه در اینمقام بصواب اقرب است

صورت عهدنامه دولتین علیتین شاهنشاه قاجار فتحعلی شاه و سلطان محمودخان عثمانی خداوندگار روم و اسلامبول غرض از تحریر این کتاب مستطاب آنکه در این چند سال بسبب وقوع بعضی حوادث میان دولتین علیتین اسلام روابط صلح و صفوت و ضوابط دوستی و الفت قدیمه مبدل بنقار و خصومت و مؤدی بحرب و کدورت گشته بود بمقتضای جهت جامعه اسلامیه اسلام و عدم رضای طرفین بسفک دماء و وقوع

اینگونه حوادث و غوغا اعادت سلم و مودت و تجدید دوستی و محبت از جانب دولتین فخیمتین اظهار رغبت و موافقت شد و بموجب فرمان همایون اعلیحضرت
شاهنشاه ممالک ایران بالقابه فتحعلی شاه خلد الله ملکه و اقباله و حکم ماموریت نامه نواب ولیعهد دوران عباس میرزا بارواحنا فداه این عبد مملوک و چاکر
جان نثار بوکالت نامه مباهی و مخصوص گشته از جانب دولت علیه عثمانی نیز بامر و فرمان اعلیحضرت سلطان غازی سلطان محمود خان تجدیده وکالت
نامه بجناب والی ولایت ارزنة الروم محمد امین رئوف پاشای سرعسکر جانب شرق عنایت شده بود این عبد مملوک در مدینة ارزنة الروم با جناب
سرعسکر مشارالیه بعد از مبادله وکالت نامهای مبارکه عقد مجلس مکالمه کرده مصالحه مبارکه باین آیین ترتیب و تعیین یافت اساس از قراریکه
در تاریخ یکهزار و یکصد و پنجاه و نه بموجب مصالحه و عهدنامه واقع گشته حدود و دستور قدیمه و شرایط سابقه از امر حجاج و تجار و رد فراری و تخلیه سبیل اسرا
و اقامت شخص معین در دولتین علیتین تماما و کمالا بین الدولتین باقی و مرعی و معتبر بوده بارکان آن بوجه من الوجوه خللی عارض نشده در مابین دولتین
علیتین شرایط دوستی و مقتضای الفت و محبت ابدالدهر برقرار باشد بعد ازین شمشیر خلاف در غلاف بوده در میان دو دولت معامله که مؤدی بکدورت
و برودت و منافی سلم و صفوت باشد وقوع نیابد و آنچه داخل حدود قدیمه دولت علیه عثمانی میباشد و در اثنای حرب و قتال بدست دولت
علیه ایران آمده از جمله قرا و اراضی و قلاع و فضا و قصبه حال تحریر مصالحه از تاریخ این تمسک معتبره الی مدت شصت روز بطرف دولت عثمانی
تماما تسلیم شود و بمراعات حرمت این مصالحه خیریه گرفتاران طرفین را بلا کتم و اخفا تخلیه سبیل کرده آنچه در اثنای راه محتاج الیه ایشان باشد از ماکولات
و غیرها اعطا شود و بسرحدات طرفین ایصال نمایند **مادهٔ اول** دولتین علیتین را در امور داخله یکدیگر مداخله جایز نیست فیما بعد از جانب
بغداد و کردستان مداخله جایز ندانسته از جمله محالی که از توجهات سنجاق کردستان داخل حدود میباشد سببا من الاسباب و وجها
من الوجوه از طرف دولت علیه ایران مداخله و تجاوز و تعرض در متصرفین سابق و لاحق تصاحب نشود و در حوالی مذکوره اگر از اهالی طرفین به ییلاق و قشلاق
عبور نمایند در باب رسومات عادیه ییلاقی و قشلاقی و سایر دعاوی که وقوع یابد بابین وکلاء نواب ولیعهد دولت ایران و وزیر بغداد مخابره شده
رفع نمایند که باعث کدورت در میان دو دولت بگردد **مادهٔ ثانیه** از اهالی ایران کسانیکه بکعبه معظمه و مدینه مکرمه و سایر بلاد اسلامیه
آمد و شد مینمایند مثل حجاج و زوار و تجار و مترددین اهالی بلاد اسلامیه رومیه با آن جماعت مثل اهالی خودشان معامله نمایند و از ایشان دورمه و سایر
وجوه خلاف قانون شرعیه اصلا چیزی مطالبه نشود و کذلک از زوار عتبات عالیات مادامیکه مال التجاره نداشته باشند از ایشان مطالبه باج
و غیره نشود و اگر مال التجاره داشته باشند بروفق حساب گمرک مطالبه شده زیاده طلب ننمایند و از طرف دولت علیه ایران نیز با تجار طرف دولت بهیه
عثمانی و اهالی ایشان برین وجه معامله نمایند و بمقتضای شرایط سابقه فیما بعد در حق حجاج و تجار دولت علیه ایران شفقت و اجرای شرایط قدیم از جانب وزرای
عظام و امیر حاج و میرمیران کرام و سایر ضابطان و حکام دولت علیه عثمانی کمال دقت و رعایت شود و از شام شریف الی حرمین محترمین و از آنجا
الی شام شریف از جانب امین صره همایون بمعرفت معتمدی متعین که در میان آنها است نظارت نماید و از مخدرات حرم شاهنشاهی و حرمهای شاهزادگان
عظام و سایر اکابر دولت علیه ایران که بمکه معظمه و عتبات عالیات میروند فراخور مرتبه ایشان حرمت و اعزاز شود و کذلک در خصوص رسومات گمرک
تجار و اهالی دولت علیه ایران مانند دولت بهیه عثمانی معامله شود و از مال تجارت ایشان یک دفعه بقرار یکصد قروش چهار قروش گمرک گرفته و بدست ایشان
تذکره داده مادامیکه از دست ایشان بدست دیگری منتقل نشده است مکرر از ایشان گمرک نگیرند تجار ایران از اجل التجاره چپوق شیراز که بدار السعاده
می آورند در بیع و شرای آن انحصار نباشد و بهر کس که خواهند بیع نمایند و با تجار و تبعه و اهالی دولتین علیتین که بممالک جانبین آمد و شد مینمایند بمقتضای
جهة جامعه اسلامیه معامله دوستانه شده از هر ایذا و اضرار محفوظ باشند **مادهٔ ثالثه** آنچه از عشیره حیدرانلو و سپیکی متنازع فیها بوده و امروز
در خاک دولت بهیه عثمانی ساکن میباشند مادامیکه در سمت آنهاست اگر بحدود ممالک ایران تجاوز کرده خسارت رسانند سرحدداران در منع
و تربیت ایشان دقت نمایند و اگر از تجاوز و جسارت دست برندارند و از جانب سرحدداران منع ایشان نشود و از تصاحب ایشان دولت بهیه
عثمانی کف ید نماید و اگر ایشان برضا و اختیار خود بجانب ایران بگذرند دولت عثمانی ایشان را منع و تصاحب نکند بعد از آنکه بطرف دولت
بهیه ایران گذرند بعد اگر بخاک عثمانی بیایند قطعا تصاحب و قبول ایشان نشود در صورتیکه ایشان بطرف ایران بگذرند و آنوقت از حدود دولت
عثمانی تجاوز کرده خسارت برسانند سرحدنشینان دولت علیه ایران در منع و تجاوز ایشان دقت نمایند **مادهٔ رابعه** بموجب شرط قدیم
فراری دولتین از طرفین تصاحب نشود و کذلک از جمله عشایر و ایلات هر کسیکه بعد ازین تاریخ از دولت علیه عثمانی بدولت فخیمه ایران و از دولت علیه

ایران بدولت علیه عثمانی بگذرد با یدان گذشته گان تصاحب نشوند **ماده خامسه** آنچه در دار السلطنه و سایر ممالک دولت عثمانی اموال تجار
ایران موافق شرع و دفتر محفوظ نگاه داشته شده است از تاریخ این تمسک در ظرف شصت روز و در هر محلی که باشد بموجب دفاتر مرقومه و معرفت شرع
و معتمد دولت ایران بصاحبان آنها تسلیم شود و سوای اموال محفوظه آنچه در اثنای وقوع عداوت از حجاج و تجار و سایر اهالی ایران که در ممالک عثمانی بعضی
ضابطان جبراً بعضی گرفته باشند بعد از افاده و اظهار دولت علیه ایران از دولت علیه عثمانی فرمان بر طبق همان افاده بعهده وکیل آنها در محل صادر شود
و بعد از اثبات شرعی گرفته تسلیم نمایند **ماده سادسه** در ممالک دولت علیه عثمانی از اهالی ممالک طرفین کسانیکه فوت میشوند اگر وارث و وصی شرعی
نداشته باشند مامورین بیت المال ترکه همان متوفی را بمعرفت شرع دفتری کرده به ثبت و سجل شرعی رسانند و آن مال را بعینه در محل امن تا مدت یکسال
حفظ نمایند تا وارث و وکیل شرعی آن آمده بموجب ثبت و سجل شرعیه اشیاء متروکه تسلیم شود و رسوم عادیه و کرایه محل آن اشیاء را گرفته باشند و آن
اشیاء اگر در مدت مذکوره حریق و تلف شود آن نشود و اگر در مدت مذکوره وارث و وصی نرسد ترکه محفوظه را مامورین بیت المال　ادعای
باطلاع معتمد دولت علیه ایران ثمن آن را حفظ نمایند **ماده سابعه** بعینها بموجب شرط سابقه برای تایید و تابید دوستی و مودت در هر سه سال یکنفر از
دولتین در طرفین علیتین معتکف و مقیم باشد و از تبعه دولتین علیتین که در اثنای حرب بطرفین گذشته اند در حق ایشان نظر بحرمت مصالحه خیریه
سیاست این اساءت نشود **خاتمه** آنچه از اساس و شرایط و مواد که در فوق مذکور شد بر منوال محرره که بالمذاکره قرارداد شد و از طرفین قبول
گشته ادعای اموال منهوبه و تضیعات و تضمین مصارفات جزئیه از جانبین مضی ما مضی گشته صرف نظر شود و از جانبین دولتین بوفق عادت تصدیق
نامها مبادله شده بواسطه سفرا از تاریخ این تمسک الی مدت شصت روز در راس حدود دولتین بیکدیگر ملاقات کرده با آستانه دولتین ایصال
و تسلیم شود و با این صحیفه عقد و تجدید این مصالحه خیریه مسالمه حقیقیه از تاریخ تمسک معتبره مرعی و معتبر گشته و از هر جهت نایره کدورت و خصومت منطفی بوده و
منافی دوستی و خلاف این عهود و شروط معقوده مربوطه از جانبین وضع و حرکتی و معامله جایز ندارند و از جانب جناب وکیل مشار الیه نظر برخصت کامله
از جانب دولت عثمانی در این تاریخ یکهزار و دویست و سی و هشت یوم یکشنبه نوزدهم شهر ذیقعده الحرام این تمسک ممهور و ممضی شد الخاتمة بالخیر
والسعاده والحمد لله اولاً و آخراً و باطناً و ظاهراً تحریراً فی اواخر شهر ربیع الثانی سنه یکهزار و دویست و سی و نه در دار الخلافه طهران این عهدنامه مبارکه
در حضور نجیب افندی سفیر دولت عثمانی تصحیح شد **ذکر بعضی واقعات این سال و تغییر و تبدیل حکام بلاد و محال و ماموریت
شاهزاده اعظم محمد میرزا بهمدان** چون حضرت شاهنشاه فلکجاه انتظام امر عساکر و سپاه را در حرکت و سفر تربیت فرموده و در ضمن سفر
سلطانیه فواید و مصالح بسیار مراعات نموده داشت و سال گذشته در دار السلطنه طهران متوقف و موکب همایون اعلی انهضتی بسوی ننموده بود در
بهار پس از عید سعید نوروز باجتماع عساکر اشارت رفت و در اواسط شهر شوال از طهران بباغ نگارستان نقل و تحویل و در بیست و دوم شهر مذکور
عزیمت چمن سلطانیه صورت گرفته شاه و سپاه با کوکبه جمشیدی و فر فریدونی و کثرت تعداد راه بر گرفتند و در چهارشنبه دوم ذیقعده الحرام چمن
مذکور سلطان گیتی ستان را مضرب خیام گردید و رعایای گیلان از بیکاران نواب شاهزاده محمدرضا میرزا گله گردند و حکومت آن بلاد بنواب
یحیی میرزا مقرر گردید و جناب منوچهرخان غلام خاصه گرجی که از اسرای ارامنه تفلیس بود و بواسطه استعداد محرمیتی کامل حاصل داشت و بعلت
محبوبیت ایچ آقاسی حرم محترم و بر امثال و اقران مقدم می بود بتربیت و کارگذاری شاهزاده مذکور مامور شد و نواب شاهزاده علی نقی میرزا ملقب بحجة
السلطان که بولایت خراسان مخصوص و سالی در آنجا بسر برده از معاشرت اکراد بستوه آمده بحضور اعلی آمد استعفا از این ایالت جست
دیگر باره نواب شاهزاده شجاع السلطنه حسنعلی میرزا که بفارس در صحبت برادر اکبر نواب حسینعلی میرزا فرمانفرمای ملک جم معزز و مکرم بود بامر شاهنشاهی
در عرض یکهفته از فارس بطهران رفته بولایت خراسان اختصاص گزید و نواب علینقی میرزا از رکن الدوله لقب و بحکومت قزوین راجع آمد و نواب
ایلخانی امام ویردی میرزا مانند سابق کشیکچی باشی گردید و جناب میرزا اسدالله نوری بمنصب وزارت لشکر استقلال یافت و چون در سال گذشته نواب
شاهزاده کامکار والاتبار حضرت نایب السلطنه ولیعهد دولت ابد مدت را سوء مزاجی عارض و میرزا احمد احمدآبادی که طبیبی جالینوس فطرت بود
انحراف مزاج وهاج مبارک وی را باعتدال باز آورده در عین صحت و قوت بود حضرت خاقان گیتی ستان را شوق دیدار مسرت آثار پایه احضار
ولیعهد آسمان مهد گشته لهذا در چمن سلطانیه بشرف حضور استسعاد یافت و نواب میرزاده معظم سمی جد امجد اکرم محمد میرزا امین فرزند انجب اطیب نایب
السلطنه و نواب سیف الملوک میرزا برادرزاده و خلف ارشد شاهزاده ظل السلطان و نواب امیرزاده خسرو میرزا ولد نایب السلطنه سعادت تشرفاتی

حضور حضرت خاقان جمشیدشان قاجار را دریافتند و مورد مراحم گوناگون شدند و دیگرباره در رکاب مستطاب ولیعهد والاجناب به تبریز بازگشتند و چون حضرت خاقانی به انتساب امیرزاده اعظم محمد میرزا محبتی خاص بود ایالت محالات طوایف قراگوزلو را بکارگذاران حضرتش موهوب و موکول داشت و در دوازدهم ذیحجه موکب سلطانی از سلطانیه عزم دارالسلطنه فرمود و در بیست و دوم مقر سلطنت را بسعادت افزود و از وقایعات و سانحات این عام رحلت دو تن از علما و عرفای خاص و العام بود که آن دو بزرگوار جلیل و محقق نبیل قریب بیکدیگر گیتی را بدرود گفته رحیل کردند یکی جناب فخر المکاشفین و زبدة العارفین الحاج محمد جعفر بن الحاج صفرخان القراگوزلو الهمدانی که از اماجد زهاد و عباد محقق مرتاض عهد بود و در خطه تبریز رحلت نمود و در بقعه شاهزاده حمزه مدفون کردند رحمة الله علیه و دیگر جناب اوحد الموحدین الحاج میرزا ابوالقاسم شیرازی قدس الله سره العزیز که از خلفای کامل جناب حقایق مآب حاج عبدالوهاب نائینی یزدی علیه الرحمه و از کاملین عصر اختصاص داشت در شیراز وفات یافت و در بقعه شریفه حضرت امام زاده بزرگوار میر احمد بن موسی الکاظم علیه السلام مستور و مغفور گشت و چون درین اوقات در اصفهان بعضی امورات حادث شد ماموریت جناب عبدالله خان امین الدوله باصفهان باعث گردید ذکر

حرکت موکب فیروزی کوکب حضرت شاهنشاه اعظم و خاقان معظم سلطان فتحعلی شاه ملقب بخاقان بسفر اصفهان و تنبیه بعضی مفسدین

از سایر آنان در اغلب اوقات که دولت دنیوی بر حسب تقدیر با اتفاق بطایفه یا سلسله اقبال کند گروهی از دور و نزدیک برگرد او اجتماع کنند و خود را بوی بربندند و بنای تزویر بر نهند و مفسدتها برانگیزند و در لباس خیریت بسا اسباب شرارت چیده بظلم و ظلام خونها ریزند و گروه خلایق بتوهم انتساب ایشان این بصدور مغرور را از ابراز مفاسدت ایشان اغماض جویند لهذا چون جناب عبدالله خان امین الدوله بملاحظه مصالح دولت خویش با حاجی رجبعلی بختیاری ساکن محله لنبان خویش گردید و دختر او را بحباله نکاح درآورد و مخدوم زاده جناب ایشان میرزا علی محمد خان خواهرزاده او مردی با کمال آمد حاجی هاشم خان بن حاجی رجبعلی خال او محسوب می‌شد و جماعتی از الواط و اشرار برگرد حاجی هاشم خان ازدحام کردند بواسطه غرور جوانی و تهیای اسباب کامرانی او را ببعضی امور ترغیب همی کردند همانا شبها بخانه متمولین بجابرفتی و ایشان را باقتضای حصول و وصول سیم و زر گرفتی و متعلقین وی بر غالب رعایا و برایا غلبه کردند و بسیاری از اهالی اصفهان را عنفاً بقید اطاعت درآوردند و جناب امین الدوله بواسطه میل بوالده میرزا علی محمد خان و سلطان جعفر بران خانم الاشان در اصلاح این افساد اغماض نمودی تا کار بجائی رسید که سیدی از نسب حاجی هاشم خان ازو از دار آویخت و پسران سید نوجوان عریضه درد آمیز غیرت انگیز به پیشکاران پیشگاه حضرت خاقان گیتی ستان معروض داشت و از ظهور این اخبار ملالت آثار مایه تغیر مزاج وهاج حضرت شاهنشاه گیتی پناه گردیده تصمیم سفر اصفهان اشارت فرمودهم در روز ورود مسعود حاجی هاشم خان مذکور با جماعتی از الواط و اشرار و عراقی و الوار باستقبال موکب جلال تقدم کرد و این جسارت را مورد خسارت خود نمود و پس از ورود جنود میمنت مورود خاقانی او را بحضور سلطانی درآوردند و دو دیده بینای آن مغرور مجهول را بگزلک سیاست از حدقه جبین اخراج کردند و اموال مظلومان خاسر را ازو استرداد نمودند و چون جناب عبدالله خان امین الدوله در ضمن این امانت قرین خیانت گردید از حکومت اصفهان معزول و بجای هزار تومان براو وارد آوردند و نواب شاهزاده آزاده سلطان محمد میرزا را سیف الدوله ملقب و بایالت اصفهان اختصاص بخشیدند و مقرب الخاقان یوسف خان گرجی سپهدار را بوزارت آن شاهزاده خلیق کریم علیم رئوف سلیم حلیم مامور ساختند و مبلغ دو صد هزار تومان از بقایای رعایا و برایای اصفهان تخفیف مقرر شد و جناب امین الدوله العلیه العالیه عبدالله خان اصفهانی را مامور بتفریغ محاسبات فارس و بانواب مستطاب شاهزاده معظم فرمانفرمای ملک جم روانه آن ساحات گردید و پس از مراجعت موکب خاقانی بدار السلطنه طهران صدارت اعظم مقرب الخاقان اللهیارخان قاجار دولو که حاجب بزرگ و سالار بار و بمصاهرت حضرت شاهنشاهی قرین افتخار بود تفویض یافت و فرزندش حسن خان که بطناً نبیره خاقان فلک شأن بود بمنصب ایشک آقاسی باشی منصب سابقه پدر مامور مخصوص و بسالار باری ملقب شد و از قرار قانون معمول در روز هشتم ذیقعدة الحرام چمن سلطانیه مضرب خیام گردون احتشام گردید و عرصه آن دشت و کوهسار از تهاجم و تراکم شیران بیشه دلاوری و پلنگان قله صفدری غیرت آجام دشت ارژن و ساحت بربرگشت و رای بیضا ضیای حضرت ملک الملوک اعظم و خاقان اکرم با نظام مهام ممالک محروسه مقرر گردید و چنانکه مصلحت ملکداری و شهریاری بود باصلاح مواد فساد دیار و بلاد احکام حکمت آثار شرف صدور و نشور یافت و زمانه غدار بتهیه اساس و اسباب فتنه و فساد همی کوشید

ذکر ورود دیوالکو نولتمزاریج وکیل دولت بهیه روسیه و ماموریت وقایع نگار بجانب تفلیس و

وقایع

وقایع مخفی نماناد که اگرچه در عهدنامه دولتین علیتین ایران و روس حدود و ثغور همه ولایات سوای سنور طوالش مضبوط بود و در این ایام مصالحه
که قریب بچهارده سال بوده از طرفین معتمدین تشخیص و تعیین اراضی و صحاری و مراتع معین و مقرر شدند در این سال فیمابین سرحدداران فتنه جوی آب
نفاق و خلاف چیده و صلاح حال خود را بفساد مصالحه دیده زیرا که در این مدت که تیغ خلاف در غلاف غنوده و جنگجویان بزم دوست در خانه و سرای خود
آسوده بودند حکام سرحدات آذربایجان را بهانه در دست نبود که در ازای دخل ولایت خرجی رعایت کنند و بایستی مالیات مقرره دیوانی بخزانه
حضرت خاقانی انفاد شود و رعایا بکار رعیتی خود پردازند و عمال با تکالیف صعبه حواله و اطلاق نسازند کارگذاران دولت بهیه روسیه در باب
محال بالغلو و کونی و کوکجه و دیگر از توابع ایروان سخن راندند و آن محال ثلثه را داخل تقسیم خود خواندند و حسین خان سردار و حاکم ایروان در قبول آن
دعوی سر رضا بجنبانیده شرح حال بخاقان بیهمال معروض داشت و بنارال یرملوف سردار گرجستان نیز بجهة اثبات مقصود خویش بولکونوک
مزاویچ وکیل دولت را بترجمانی شاهمیرخان ارمنی روانه خدمت خاقان گیتی ستان کرد و نواب مستطاب نایب السلطنه العلیه العالیه و حسن خان
سردار برای تحقیق این دعوی بحضور شاهنشاهی احضار شدند و روزی چند امنای دولت ابد مدت جناب آصف الدوله و حسن خان ملقب بساروصلان
و حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی واسطه صلحنامه و جناب میرزا محمد علی آشتیانی که در این امور دخالت داشت با وکیل دولت بهیه روسیه نشستند و
گفتند و برخواستند و حاصلی نبخشید تا وکیل مذکور صریحا مذکور کرد که عدم قبول موهبت این محال مورد نقض عهد اتحاد و موجب ترک مصالحه و برگ مجادله آن
ایمپراطور دولت بهیه روسیه است صرفه در نزاع و مقاتله لهذا چون حضرت خاقان اصرار وکیل را بغرض و لجاج دلیل دانست او را مخلع فرموده یکعدد
کل الماس گرانبها و باقه های کشمیری اعلی بدو داده میرزا محمد صادق مروزی وقایع نگار را باتفاق مزاویچ روانه تفلیس داشته که در نزد جناب بنارال
یرملوف که بانصاف موصوف است طی این دعوی شود و از سر لجاج و اعوجاج درگذرند و در مواحدت و یکانگی خللی در نیفکنند و در این اوقات چون
حاجی میرزا ابوالحسن خان سفیر براحوال اهالی دولتها بصیر بود بمنصب وزارت دول خارجه منصوب آمد و در نوزدهم محرم الحرام حضرت خاقان گیتی
ستان بجهة سرانجام امور تعزیه داری جناب امام همام که پیشه آن پادشاه شریعت پناه حقیقت آگاه و شیوه مقرره همه امنای دولت و مقربان
درگاه بود بطهران بازگردیدند و نواب شاهزاده اعظم نایب السلطنه با نظام همدان عزیمت فرمود و شاهزادگان بولایات متعلقه بخود رجوع کردند

ذکر تصرف سپاه روسیه در بالغلو و آغاز اختلاف فیمابین دولتین

و از وقایع اتفاقیه مقدره این ایام و شهور
و اعوام این بود که چون مقرر شد که میرزا محمد صادق وقایع نگار در موافقت و مرافقت بولکونوک مزاویچ بتفلیس رفته باتفاق در قطع و فصل شجر نفاق
یکدل شوند چون به تبریز رسیدند وکیل دولت روسیه رفیق سفر را بر جای گذاشته و بتعجیل بتفلیس ایلغار کرد و بعد از وصول بمقصد بنارال
یرملوف را برانگیخت و مقدمات مخالفت را طرح و بنیاد در ریخت لهذا جناب یرملوف کینیاز مستحفظ اوچ کلیسیا را بتصرف بالغلو اشارت کرده و بدست
آویز بهانه انتظام امور داغستان سفر کرد و برونق مذهب نظام طفره را جایز شمرده ماموریت وقایع نگار را ناشنیده پنداشت وقایع نگار ناچار در تبریز
توقف نموده در وخامت عواقب این امور اندیشه همی کرد تا حضرت نواب نایب السلطنه العلیه العالیه از سفر عراق بدار الملک باز آمد و او را روانه مقصد فرمود
و در دوشنبه دوازدهم شهر ربیع الاول با ایروان راه برگرفت و در روز ورود بروی معلوم و مشهود آمد که بالغلو را روسیه تصرف کرده اند و متوقفین
گردیده و هم استماع کرد که یرملوف سردار بسرحدات داغستان عزیمت کرده با آنکه کینیاز اوچ کلیسیا شرحی بحسن خان ساروصلان سردار ایروان
نگاشته و وقایع نگار و سفیر دولت خاقان کامکار را در زمان غیاب سردار والاجناب گرجستان از عزیمت تفلیس ممنوع داشته مشارالیه حسب
قواعد ماموریت عزیمت تفلیس کرده و از راه بالغلو بابلاغ حکم شهریار گیتی مدار مرحله پیمائی تفلیس را التصمیم داد و در روز سه شنبه بیست و پنجم شهر ربیع الاول
بدان شهر جنت آثار وارد شد و مع هذا ارباب قاعده دانی و نظام دولت کمال تجلیل و تعظیم و تشریف و تکریم درباره او رعایت کردند و او را در منزلی
مناسب و عمارتی رفیع فرود آوردند نایب جناب بنارال یرملوف که او را نام ولیمنوف بودی جناب وقایع نگار را ملاقات و در باب بالغلو حسب الامر
با او مقالات کرد و بجائی منجر نگردید و لیمنوف اسکات وقایع نگار معروف را شرحی نوشته بدو سپرد و بمهر خاتم خود ممهور کرد و در آن نگاشته تصریح
کرد که ما محل بالغلو را من جمله اراضی سدی خاک منفصله خود انگاشته ایم و تصرف در آن را صواب پنداشته ایم و بی اذن و حکم اولیای دولت بهیه روسیه
تخلیه آن محال است و زیاده بر این گفتگوی قیل و قال و در خلال این احوال ایمپراطور روس یعنی حضرت الکسندر پاولیچ سپنج سرا را بدرود کرده بعالم دیگر
بسیج کرد و این خبر بتوسط سفیر تفلیس بعرض شهریار نامور رسید و کار دولت قوی صولت از وقوع این سانحه مقرون بتردید و تشکیک شد و دو گمان

ایران اندیشان برآشفتند و درین باب سخنان مخالفه گفتند و دیگر باره گردون گردان آهنگ نفاق را ساز کرد و در فتنه بر کل گیتی باز کرد بیان

وفات و فوت بعضی از امرای دولت خاقانی و آمدن نواب شاهزاده سلطان محمد میرزا سیف الدوله بدربار حضرت سلطانی

درین سال جمعی از امرای والاتبار درگاه حضرت شاهنشاه روی بسوی جنت برین نهادند از جمله جناب امیرزاده ابراهیم خان ملقب بظهیرالدوله عمزاده و داماد خاقان صاحبقران فتحعلی شاه قاجار بوده که مدت بیست و دو سال در کرمان زمین باستقلال حکمرانی فرموده و از بیم سیاستش افغانستان و بلوچستان و سند و مکران محکوم تر از کرمان بودند چون از مرکز ایالت بدار السلطنه طهران آمد مرضی مزمن یافت و بجوار رحمت الهی شتافت شاهزادگان عظام و امرای کرام سراسر بمشایعت جنازه مرحوم موافقت کردند و در عین ندم و اسف و سوگواری قرین گریه و زاری گردیدند چون والده ماجده او بعد از نواب مهدیقلی خان عم حضرت خاقان در سلک ازدواج خاقان فلکشان درآمده و نواب مستطاب شاهزاده بزرگوار محمد قلی میرزای ملک آرای دار المرز برادر بطنی ظهیرالدوله بود بوکالت و دخالت امور بازماندگان آن مغفور پرداخته میرزا جعفر حمزه کلائی مازندرانی وزیر خود را بکرمان فرستاده و خلعت و فرمان حکومت آن بلاد به پسر اکبر ارشدش نواب عباسقلی میرزا که همشیره زاده شاهزادگان بزرگ نواب فرمانفرمای فارس و شجاع السلطنه حکمران خراسان بود مفوض گردید و بر جای پدر والاگهر بنشست و دیگری از امرای معتبر دولت ابد مدت امان الله خان والی کردستان بود که رحلت نمود و وی با عهد ولایت مذکور را والی و صاحب مقامات عالی بود و مدت سی سال بدولت قاجاریه بصداقت و راستی اطاعت و خدمت کرد و پس از وی پسرش خسروخان که داماد حضرت خاقان صاحبقران بود بولایت کردستان ایالت یافت و دیگری از امرای عراق محمد حسین خان قراگوزلو بود که از بدایت دولت تا این گاه بحکومت همدان و امارت قراگوزلو مخصوص بود و منصب او به پسرش رستم خان بعد از وی انتقال یافت و بخدمتگذاری نواب شاهزاده بزرگوار محمد میرزا خلف اکبر حضرت نایب السلطنه که حکمران همدان بود بشتافت و دیگری از امرا یوسف خان سپهدار عراق بود که در اصفهان رحلت کرد و امیرزاده غلامحسین خان فرزند ارجمندش که نسبت مصاهرت با حضرت خاقان داشت در هفده سالگی بمنصب پدر اختصاص گزید و حکومت عراق و سپهداری بدو مفوض شد و جناب خسروخان گرجی که امیری جلالت مصیر بود بوزارت نواب شاهزاده سیف الدوله باصفهان مأمور آمد و در شان و جلال و نام و شهرت ملکزاده مذکور افزود و هم از جمله امورات و واقعات عظیم امسال وفات محمد رحیم خان بن التذر خان اوزبک خان خوارزم بود که ذکر

وفات الکساندر پاولیچ امپراطور اعظم دولت بهیه روسیه و جلوس نیکولای پادشاه روس

از جمله وقایع این عام رحمت فرجام فوت سرکار الکساندر پاولیچ امپراطور اعظم دولت بهیه روسیه است که در سال یکهزار و دویست و شانزده بر تخت سلطنت روس جلوس کرده بود و در تربیت و تقویت دولت و ملت خود کمال جد و جهد مبذول داشت پادشاهی عاقل و عادل و سایس و کامل بوده و شمه از خصایص احوال او سبق نگارش یافته پس از وفات او قسطنطین بن پول برادرش را هوس سلطنت دولت روسیه در سر فتاد بنا بر شدت طیش و بطش و تندی خوی او وزرای مصلحت جوی بدو رضا ندادند و برادر والاگهر دیگر او را که دارائی بود نیکولای و مسمی به نیکولای بر حسب شایستگی و استحقاق بامپراطوری و سلطنت دولت روسیه اختیار کردند و بر تخت شاهی جلوس کرد آغاز جلوس الکساندر پاولیچ مذکور در هزار و هشتصد و یک تاریخ رفع مسیح بود و در یکهزار و هشتصد و بیست و پنج که مطابق یکهزار و دویست و چهل از تاریخ هجری عربی مصطفوی ص بود جهان را بدرود کرد و در رحلت او مایه اختلال امر مصالحه ایران و روس گردید چنانکه بیان خواهد یافت

ذکر وفات محمد رحیم خان خوارزمی و عزیمت الله قلیخان بمشهد و محاربه شجاع السلطنه

چون محمد رحیمخان خوارزمی درگذشت پسرش اللهقلی خان چنانکه رسم اوزبکیه خوارزم است بر مسند خانیت بنشست و در دار الملک خیوه که معرب آن خیوق است جلوس نمود بجهة اثبات نام و اظهار اجلال عزیمت سفر جست و سپاهی بسیار از اوزبکیه و قنقرات و ترکمه یموت و سالور و ساروق و میرلی فراهم کرده بتاخت و تاراج ارض اقدس عازم گردید و در اطراف مشهد مقدس خیمه اجلال برافراخته بتاخت و تاز آن اراضی فرمان داد و بر حسب تقدیر رب قدیر در آن شب برفی عظیم فرود آمدن گرفت و بادی شد از صرصر عاد بهبوب آمد اندر آن دی و وی بهم برآمدند و چارپایان هلاکت گرفتند و سپاه دل سیاه تفرقه یافتند بهر سو گشتافتند بنه و احمال و اثقال و دواب و احمال خود را ریخته گریختند سواره و پیاده راه سرخس برگرفتند علی الصباح حضرت شاهزاده شجاع السلطنه ازین واقعه اطلاع یافته بغارت اردو و اجتماع عسکر اشارت راند بهمایگان شهر از آن غنایم بهره یافتند و با مایه شدند و اللهقلی خان در سرخس سپاه متفرقه را اجماع داد و فوج از ترکمه بدفع جام بغارت جام و سرجام فرستاد و در منزل شریف آباد با سواران امیرزاده جلادت نهاد ارغون میرزا دوچار شدند و بر یکدیگر بر زدند بسیاری

طعمه شمشیر

طعمهٔ شمشیر و کثیری اسیر گردیدند و بعضی بسرخس روی تافتند فوجی دیگر از ترکمه خوارزم با امیر نصر الله خان تیموری رزم گزیده منهزم گردیده صرفه بردند
و جان سپردند خان خوارزم مبتلا فیه بهای پی سه هزار سوار جرار از اوزبکیه و قراقلپاق و ترکمهٔ تکه و ساروق بسرداری دولت نظر بی و عوض اتالیق
در رجب مهتر و دولت مراد پروانچی و مراد سردار تکه و تراب بی و سعید نیاز خان تاختن حوالی مشهد مأمور ساخت و آنقوم بوالعجب در چهارشنبه
چهاردهم رجب بحوالی شهر آمدند و بغارت پرداختند نواب شاهزاده شجاع السلطنه بعد از اطلاع عزم رکوب کرد و اسلحه خواست و قامت سرو آسا را
فرق فرقدسا بخفتان و خود بر آراست با آنکه معدودی حاضر و موجود بودند دل بد نکرده از شهر بر آمده بر سر سپاه خوارزمی براند و دیده گردون پیر از چنین کار
و جلادت بر خویش حیران ماند للمؤلفه رسید و دید و صفی بر کشید ٭ و رزمی بساخت که خواست بر فلک از رزمگاه خون و غبار ٭ بجنگ هر تن کان تیغ
برق سیر رسید ٭ ز رشک توسن تازی بخاک کرد گذار ٭ گهی به نیزه و گاهی به تیغ و گه به تفنگ ٭ همی فکند و همی کشت و خست زان اشرار ٭ دامان اژدر
کوه از خون آن گروه انبوه منبت شقیق و معدن عقیق شد تیر و سنان سواران ترکمان جگرها میدوخت و جگرها میسوخت و شمشیر شیران ایران همی درید و
همی برید تا کار کارزار از دست اختیار بدر رفت و راکب و مرکب را قدرت موی و قوت پویه در تن و پای نماند لخت لخت زدنی شمشیر دو روی و پشت
گرمی کمان افعی خوی ترکمه پشت بدادند و بفرار روی نهادند موازی پانصد نیز مسرو دیگر از نفر کشته و زنده بدست شاهزاده فرخنده و همراهانش در افتاد در
همان محل که خان خوارزم اردو زده بود و چنانکه گذشت گریزان شده بحکم شاهزاده آزاده زندگان را مانند مردگان سرها از تن جدا کردند و بنائی چند از شهر
پا ورده آجر و سنگ و آهک و گچ بنائی بنیاد نهادند و سرهای ایشان را بجای خشت خام و سنگ رخام در آن بنای مشید بکار بردند و از کله آن
گروه مناری بهار است شد که بر آن منار کرکس دیده بان و بوم نوحه خوان بود داللهقلی توره و رحیمخان از این معامله قرین مجادله و بخیوه رجوع کرد و خبر آن
کار بزرگ در نوروز بزرگ بسمع محرمان حضور شاهنشاه ترک و دور رسید و در نمایش آن فرزند شجاع همی گفت که بیت ز آتش چه آید جز افروختن ٭ چه
آیدش عالی سوختن

ذکر خطبه و سکه صاحبقرانی و جشن و عیش حضرت خاقانی و بعضی وقایع سال یکهزار و دویست و چهل و یک که قرین اول سلطنت شاهنشاه قاجار بود

چون نوروز فیروز سال یکهزار و دویست و چهل و یک در آمد از روزگار سلطنت خاقان کامکار یکقرن سعادت مقرون گذشته بود و همه ایران بنعمت و راحت و دولت و ثروت قرین گشته جشنهای
بزرگ مهیا و عیشهای سعید مهنا هر کوی و برزن انداخته شهر دکان پر اکلیل و گرزن و هر جانب ایران از انبوه شیران ساخته دشت ارژن لهذا خطیبان منبری
در او یان گوهری در انشاد و انشاد اشعار حضرت خاقان قاجار را صاحبقران خواندند و مانند امیر گورکان لقب صاحبقرانی نهادند چاره و فوراً واداد و احفاد
آنحضرت کیومرث اول و ابو الملوک ثانی بود و از هر حیثیت در خور ملک الملوکی و صاحبقرانی لهذا سکه کشورستانی را بصاحبقرانی تبدیل کردند نقره مسکوک
مشهور بریال را صاحبقرانی و اشرفی را کشورستانی خواندند و در خلال این حال در بلوک ورامین ری و کوهستان سمنان و دامغان لختی زر و سیم مسکوک از خاک
بدیدار آمد که برخی را بسکه شاپور نسبت دادند چه نقش آن سکه را نقش صورت شاپور ذوالاکتاف که در بعضی از فارس و شوشتر بر سنگ منقر کرده اند مشابه
تمام بود و همچنین سکه بعضی از آن بنام خلفای عباسی و خلفای بنی امیه و خلفای اربعه مشهود آمد و بعضی از سلاطین چنگیزی و تیموری و پاره از صفویه موسویه بحکم
حضرت صاحبقرانی تمامت آن دنانیر را بجناب حسینعلی خان خلف الصدق دوستعلی خان که بشرف مصاهرت بر اقران مفاخرت یافته و بعد از والد ماجد
بمنصب معیر الممالکی و خزینه داری مفتخر بود بسپرده کردند و در سلک سایر کنوز قدیمه خزینه عامره را ضمیمه آمد و پس از انقضای جشن نوروزی فرمان قضا جریان
خاقان صاحبقران صادر و بادر و باجتماع عساکر نصرت آثر در ممالک محروسه سایر و دایر آمد و عزیمت سفر آذربایجان انتشار و اشتهار یافت و
هواجیان مریخ شان بفرق مراتع و چمنهای خمسه دو اسبه تاختند و اهالی آن سامان از عزیمت حضرت خاقان صاحبقران آگاه و منتبه شدند

ذکر نقار و کدورت و خلاف فیما بین سرحدداران دولتین علیتین ایرانیه و روسیه و سفر سلطانیه و واقعات اتفاقیه

از این پیش در ضمن نگارش و گذارش واقعات اشارتی رفت که کارکنان حدود و سرحدداران عنود در تعیین اراضی و صحاری مخالفه
کردند و میرزا محمد صادق بتفلیس مأمور شد و بولکونوک بادی موافقت نکرد و بالغلو را تصرف کردند و سفیر شهریار ایران را از ورود بتفلیس تدلیس ممنوع داشتند
و مدتی در آنشهر ارم بهر بماند و سردار گرجستان را ندید و شرح حال معروض پیشگاه خاقان بهمال داشت و از این نوع سلوک طبع غیور ملوک بر تابید و نایب السلطنه
صاحبقران چنان تصور کرد که چون عهد مصالحه و مواحده با پادشاه نجاه روسیه الکسندر پاولچ معاقده یافته و در این ایام امپراطور ذوی الاحتشام
بعالم دیگر شتافته همانا اولیای دولت پادشاه جدید را آن تازه است و اعتنائی بمعاهده قدیم ندارند و تصرف در بلاد متنازعه را نوعی از زیرکی و کیاست

میشمارند و درین میانه مفسده جویان ناتمام و عربده خویان خام میدان مضاجرت را بجیول مشاجرت تنگ کردند و تصرفات و تطرقات سرحدداران را مجمول
برجنگ و بهانه او وقایع نگار مروزی نیز از دلتنگی در شهر و سیع تفلیس مشروحات مشتمل بر سوء سلوک اولیای دولت روسیه و مرقومات محتوی بر نقض
عهد آن دولت بهیه باجناب و اصحاب نگاشت و سخنهای غرض آمیز کلفت انگیز معروض داشت و برامنای دولت ابدمدت اسلامیه چنان خاطرنشان شد
که بعد از تسلط روسیه بر گنجه و شیروانات و قراباغ دست تعدی بر عرض و ناموس اهالی اسلام دراز کرده باندراس ملت اسلام و اندراس شریعت
خیر الانام مجد و مهد نند و نسخ و فسخ دین مبین خیر المرسلین راعی و ساعی و این اخبار مخالف آثار در بلاد ایران پراکنده گشت و بنیاد صبر و سکون علمای متعصب را
کنده آمد همانا کارگذاران دربار حضرت ولیعهد کامکار که بنابر بعضی مصالح راضی بمصالحه نبودند نیز درین باب تقویتی نمودند علمای ایران که برحسب مذهب
اثناعشری خود را نایب امام و مجتهد انام می دانستند از دیار عرب و عجم بهمهمه و دمدمه درآمدند که اگر پادشاه ایران درین باب مسامحه و معاطله کند تکلیف ما
که مروجان دین مبین و حامیان شرع حضرت سید المرسلینیم آنست که بالاتفاق با همه عوام و خواص اهل آفاق موافقت ورزیم و مرافقت جوئیم و با سرداران
دولت روسیه راه محاربت و مضاربت پوئیم اگر مغلوب شویم و مقتول آئیم عواقب با خیر و منزل و مرجع ما بهشت عنبر سرشت و اگر غلبه کنیم مآل کار ما
بر تحصیل مثوبات خواهد بود و چون عموم عوام کالانعام مطیع و منقاد علمای معروف با جتهاد ند براین قول اتفاق کردند و انحن بالصحیح و این عقیدت را تصریح
نمودند و چون جناب مجتهد الزمانی آقا سید محمد اصفهانی را ظن بر آن بود که حضرت شاهنشاه صاحبقران مخالفه با اولیای دولت بهیه روسیه را
صلاح دولت ابدمدت نخواهد دانست اسلم و اصلح آنکه معتمدی از خود بدانحضرت روانه نمائیم و استمزاجی حاصل آوریم لهذا ملا رضای خوئی را با صورت
حکم جهاد بحضرت خاقان صاحبقران فرستاد که استمزاجی بود و از مکنون خاطر خطیر صاحبقرانی تحقیقی شود حضرت شهریار دانش شعار رفاجار صاحبقران
کامکار که پادشاهی عاقل و دانا و شهریاری دقیق و توانا بود و از قواعد علمای اسلامیه اثناعشریه مفصلا اطلاعی کامل داشت و دانست که مجتهدین اسلام
خود را نایب امام و پادشاه عهد را در این کیش نایب مناب از جانب جناب خویش همی شمردند و اگر جز این باشد عوام را برانگیزند و طرح فساد ریزند و برحسب قانون
ملت بسلطان عهد بدین علت طغیان کرنیند کار دولت خود را از دو روی و دو سوی قرین اختلال دانست چه که با مخالفه علمای اعلام و مجتهدین
اسلام امر سلطنت ایران را کمال اختلال همی دید و یا موالفه دولت بهیه روسیه مفاسد تاین کار بزرگ را بیشتر مقرون بفساد همی فهمید و عقلا دانند
که چون کاری مشکل را دو روی از دو سوی ظاهر شد بطرف انسب و اوجب متمایل شدن لازم است بناء علی هذا حضرت شاهنشاه صاحبقران بر عامت
جانب عموم اهالی ایران اولی شمرد و ملا محمد رضای فرستاده جناب اکمل المجتهدین آقا سید محمد را بر وفق رضای او پاسخ نگاشته و بعتبات
عالیات عرش درجات مرجوع داشته روانه فرمود و چون او بدان مقصد رسید و تمکین حضرت شاهنشاه شریعت آگاه را مصدق کرد و بدیع جناب
سید سند فضایل القاب را که قبول خاصه و عامه و گرمی هنگامه داشت بحضور حضرت صاحبقرانی ترغیب کرد جناب سید مجتهد که در کیش
اسلام بمنزله نایب و اعلم علمای فضیلت مآب بود با جماعتی از معارف مجاورین اعتاب فیض قرین حرکت فرموده بدار السلطنه طهران تصمیم عزم فرمود
و در اوایل شوال وارد گردید و بنابر رعایت شریعت اسلام تکریم و تعظیم او بر خواص و عوام لازم شد و از حضرت خاقان صاحبقران و شاهزادگان
والاشان تعظیم و تکریم بکران دید لهذا بعموم فضلای ایران نامها نگاشت و آنها را بآمدن دار السلطنه مجبور و مامور داشت همه علمای ایران در
طهران گرد آمدند و در امر جهاد با روسیه بدنهاد هم داستان شدند پادشاه ذیجاه قاجار ناچار بدان گروه شریعت پژوه موافقت کرد و آنها را بعید
مرافقت درآورد و اگر نعوذ بالله چنین نکردی بلوای عام شدی و کار سلطنت خاصه تمام مبلغ سیصد هزار تومان نقد مسکوک اضافه بر مخارج مواجب
و علوفه بر شهر ملوک بمصارف معارف اصل جهاد مقرر شد کارکنان توانا بحکم حضرت صاحبقرانی مقدار زر سره را در قوصره کرده بار دواب
کیهان پوی اعلی نقل و تحویل نمودند

ذکر بنای خبر مکدنالد جان مکدانلد الکبرا انکلیس سفیر کمپنی هندوستان به بندر ابوشهر و اقامت میرزا ابو القاسم مستوفی اصفهانی برحسب امر اعلیحضرت صاحبقرانی بمهمانداری
و میزبانی او

چون هنری ولک وکیل دولت بهیه انگلیس که حکومتی خاص سابقا ترقیم یافت از جانب اصل دولت در دربار این شاهنشاه قوی
صولت مقیم همی بود و کارگذاران نواب نایب السلطنه بعضی جهات از وی خوشنود نبودند و بقول و فعلش اعتنائی که باید نمی نمودند میرزا صالح شیرازی
مهندس را بدار الملک لندن سفیر کردند و او ولک صاحب را معزول کرد اهالی مشورتخانه دولت بهیه انگلیس مقرر کردند که پس از عزل وکیل دولت
ایلچی سرکار کمپنی هندوستان در دار الملک ایران وکیل باید لهذا فرمانفرمای هندوستان ایلچی مشار الیه را بسفارت مرسول داشت و چون از

اصل گسستن و بفرع پیوستن منافی رای اعتنای دولت جاوید بقای ایران بود چنانکه مدتی کثیر بواسطه عدم استیذان امنای دولت حضرت جمجاه
قریب سالی در بندر ممبئی توقف کرد تا آخر الامر باستدعای جناب نایب السلطنه خاقان صاحبقران باحضار او رضا داد و قاسم خان هزار جریبی
سرهنگ فوج تبریزی که با موکلی سبتی بود باوردن او مأمور بمبئی شد و بشیراز آمده به بندر رفت و میرزا ابوالقاسم مستوفی بمیزبانی و مهمانداری او
مأمور آمد و تتمیم این اشارات و تختیم این عبارات در محل خود مرقوم همی خواهد شد و درین ایام نواب محمود میرزا را ایالت لرستان فیلی دادند و همایون
میرزا برادرش را الحکومه نهاوند فرستادند و جناب امین الدوله که از وزارت معزول بود بنابر مناسبت مشرب بمهمانداری عالیجناب آقا سید محمد که
فضلای امجد مأمور گشت و در سه شنبه بیست و ششم شوال موکب شاهنشاه معظم و خاقان صاحبقران مکرم باشوکت سلیمانی و حشمت خاقانی از طهران
بسلیمانیه نهضت فرمود و در ششم ذیقعده چمن سلطانیه را از فر مقدم سعادت توام قرین روضه بهشت و شرم دهنده سپهر صافی سرشت کرد و خبر ورود
فرستاده پادشاه جدید دولت مدیره روسیه جناب نیکولای پاولیچ امپراطور اعظم در رسید و نواب نایب السلطنه بحضور مبارک احضار و روانه دربار شاهنشاهی
قاجار شد

ذکر بیان ورود نواب نایب السلطنة العلیه بحضور حضرت سپهر بسطت و آمدن کینیاز منچیکوف ایلچی دولت بهیه روسیه و اخبار فوت الکسندر پاولیچ امپراطور روس و جلوس نیکولای برادر او و مشاورات اولیای دولت و مجتهدین ملت در کار نام و ننگ و امر صلح و جنگ

حضرت نواب مستطاب نایب السلطنه
در روز جمعه دهم شهر ذیقعدة الحرام در چمن دلکش سلطانیه بحضور شاهنشاه کیوان غلام در رسید و التفاتهای بسیار دید و کینیاز منچیکوف ایلچی دولت
بهیه روسیه نیز وارد تبریز شد و پس از استیذان از حضرت صاحبقران در کمال احترام و احتشام باردوی اعلی آمد و سبب آمدن او آن بود که الکسندر
پاولیچ در عوالم دوستی وعده داد تختی از بلور بجهة جلوس حضرت خاقان باتمام آورده قصد ارسال داشت و در آن حین شیشه عیشش بصخره ممات در شکست
و دیده از گیتی بربست و فیمابین قسطنطین و نیکولای مخالفت رفت و جناب نیکولای پاولیچ چنانکه مذکور شد در سلطنت دولت روسیه استقلال یافت
و تخت مذکور را روانه دربار خاقان منصور نمود و سفیر مشار الیه بعد از نزول و ورود بحضور حضرت خاقانی رسانید و صفت آن صرح ممرد آنکه قطعات بلور
شفاف صاف الماس تراش بی ثقبه و فیروزجی را بیکدیگر اتصال داده باندازه سه زرع طول و دو زرع عرض اورنگی الماس رنگ مرتب داشته پله آن
از بلور فیروزجی و سایر اجزا و نشیمنگاه بلور سپید تر از نور ماه بود و از هر طرف نشیمنگاه سه مشربه برای فوران آب ساخته و در قفای نشستنگاه صورت
خورشیدی از یکپاره بلور الماس تراش پرداخته الحق اورنگی در کمال صفا و بهاء و جلوس چنین پادشاه بزرگ را سزاوار همی بود و سفیر مذکور در منزل جناب
آصف الدوله اللهیارخان وزیر اعظم نزول کرد و در آن یکدو روز کارگزاران دربار شهریار کامکار جناب میرزا ابوالقاسم قایم مقام و جناب میرزا محمد رحیم
شیرازی طبیب که در آن سفر منشی الممالک بود و جناب میرزا محمد تقی صاحب دیوان علی آبادی خلف الصدق میرزا محمد زکی وزیر خاقان سعید شهید
منشی خاصه دیوان اعلی بدین سفیر مذکور مأمور شدند مع القصه از تکریمات و تشریفات مخصوص مقرر رسومی درباره ایلچی نکات و اظهار کمال مواحدت و اتحاد
با سرکار شوکت مدار امپراطور روس نیکولای پاولیچ بظهور آمد و اصلا خیال خلاف در خاطر با انصاف حضرت شاهنشاه صاحبقران پرتو نیفکند هم در
روز جمعه هفدهم اینماه عالیجناب سلالة الاطیاب آقا سید محمد اصفهانی مجتهد عصر و مفتی عهد که در قبول عامه و خاصه منفرد و باجرای احکام فرعیه و اصولیه
احدی از امثالش نامتمرد بود با فضلای عظام حاجی ملا محمد جعفر و آقا سید نصرالله استرابادی و حاج سید محمد قزوینی و سید عزیزالله طالشی و بسیاری از علما
و فضلای هر بلد وارد اردوی خاقان صاحبقران شدند و در کمال تعظیم و توقیر و نهایت کثرت و توفیر و در خیمهای آماده بیاسودند و در ورود این علمای اعلام
خوانین و عظما مقدم ایشانرا استقبال کردند و عموم لشکریان اردو باسلام و صلوات و تکبیر و تهلیل در رکاب ایشان پیاده همی آمدند همه غریب دیار طرف اعتنا
یافت و عموم اهل ایران اهتمامی موافقت و متابعت با پیشوایان دین مبین مرکوز ضمیر ارادت تخمیر گردید پس از روزی دو جناب حاجی ملا عبدالوهاب قزوینی
و حاج ملا احمد نراقی و جمعی از علما در رسیدند الحاصل رای تمام پیشوایان شریعت که حامیان ملت و دین مبین اسلام بودند برین مقرر شد که باید
حضرت صاحبقران با دولت بهیه روسیه ترک مصالحه و مدارا کند و لازم است و واجب شرعی که عداوت و منازعت آشکار سازند چه بر ما معلوم شده
که سلوک اهالی این دولت در بلاد متصرفه قراباغ تعرض بعرض و ناموس و تمسخر بدین و آیین اهالی اسلام والامقام بنحوی است که در شریعت ننگ و مایه
و جنگ و تکلیف پادشاه ایران و تمامی اهل اسلام و ایمان در جهاد با روسیه است و تمامت فقها و علما که بحسب مذهب پیروی ایشان بر پادشاه ایران
عهد لازم بود فتوی دادند و محاله نگاشتند که این امر یعنی جهاد بر پادشاه و همه مسلمانان واجب است و مسامحه درین باب کفر و ضلالت است ناچار کل امرای دربار

بفتاوی علمای مذکور گردن اطاعت نهادند و بمطاوعت تن در دادند الا جناب معتمد الدوله العلیه العالیه میرزا عبد الوهاب نشاط اصفهانی و حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی وزیر دول خارجه که بر این رای انکار داشتند و مخالفت با دولت بهیه روسیه را صلاح دولت و مملکت نمی پنداشتند علما و فقها برین دو عاقل دانا پیامهای تهدیدآمیز و وعیدانگیز فرستادند و ایشان نیز از بیم تسلیم نمودند و سفیر دولت بهیه روسیه با امنای دولت علیه قاهره مجالس ملاقات و مکالمه آراست سخن از ترک خلاف با اندوه مفید نیفتاد و مقارن این حال روزگار رفته رفته فتنه انگیز بود و دوران پیکار جو تا میرزا اسبانی محمد بیک قوام آورده و خبر رسید که کینیاز و سرحدداران چنبک در قراکلیسا از حدود خود تجاوز کرده و با باران ایروان روی آورده استماع این واقعه بر لجاج علما برافزود و نصح سفیر روسی در ایشان سرایت ننمود و کار بر حضرت شهریار صاحبقران تنگ و با برام و اصرار مجتهدین ملت مجبور بجنگ شد ناچار سفیر دولت بهیه روسیه اتفاق آرای علما و امرا را در میان نهاده و او را رخصت معاودت داده مبلغ یکهزار تومان نقد و چهار طاقه شال کشمیری سوای انعام همراهان بجهت سفیر بخشکوف التفات نموده و روز جمعه بیست و چهارم شهر ذی قعده روانه شد و میرزا اسمعیل ابجدانی بمهمانداری سفیر مذکور تا تفلیس مأمور گردید و فتنه خفته از خواب بیدار آمد و از دو سوی موالفت بمخالفت تبدیل یافت و تمامت ایران برآشفته شد و دلهای عموم رعایا و برایا از مواعظ علما بهم برآمد گشت و زمام رتق و فتق این فتنه عظمی از دست تصرف پادشاه دانش آگاه اسلام پناه بدر رفت و کار ملک بکف کفایت گروهی بیکفایت در افتاد و عوام کالانعام را کار بجائی رسید که احکام علما بر اوامر سلطان ایران ترجیح دادند و کوشش جان و دل بر طاعت و اطاعت مجتهدین نهادند و کمر همت بر جهاد بربستند و بر در ارباب اجتهاد نشستند بازار لاف و گزاف گرم و دیده عقل و انصاف بیشرم گردید کتاب خوانان شمشیرجوی شدند و قلمزنان رمح برگرفتند عمامه بجهاد و خامه بخود و رمح بدل و عبا و قبا بخفتان و قزاگند مبدل آمد و جام عام مایه امید عوام گشت و جلوه سراب در دیده متعطشان نادان دریای آب همی نمود بعینه

و یکذب کالسراب بلا وراء ❁ فیحسبه العطاش زلال ماء ❁

تا در همه ایران کار چنان شد که اگر حضرت خاقان صاحبقران برأی علما انکار کند اهالی ایران سلطانی برانگیزند و بمخالفت شاهنشاه اسلام برخیزند لاجرم حضرت خاقانی با آن فر سلیمانی بمتابعت ملت محافظت دولت خواست و سپاه کینه‌خواه بمحاربه و مجادله با سرحدداران قراباغ و ارمن برآراست

ذکر مأموریت شاهزادگان باسترداد بلاد منصرفه اولیای دولت روسیه

نخست نواب شاهزاده اسمعیل میرزا با قدر اندازان استرابادی و هزار چریک فندرسکی بمنقلای لشکر برخاسته در چهارشنبه ذیحجه روانه آذربایجان شد و از آن پس محمدقلیخان ولد جناب آصف الدوله با دسته جات خواجه وند و عبد الملکی و مافی که ابوابجمع وی بودند راه برگرفت و نواب نایب السلطنه العلیه العالیه یازدهم روز شهر مذکور بجانب تبریز رکضت گزین گشت و عالیجناب آقا سید محمد رئیس مجتهدین که بحکم اجتهاد مفتی و مروج جهاد بود با علما در چهاردهم حرکت کرد و حاجی محمدخان قاجار دوالو براه طالش روان شد و بحسن خان و حسین خان ایروانی ارقام نگارش یافت که مستعد محاربه و اخراج روسیه از گوکچه و نکروبالغلو باشند و موکب همایون اعلیحضرت خاقانی با شوکت سلیمانی و همت قاآنی در روز پنجشنبه بیست و یکم از راه ارمغان جای بحرکت درآمد و در بیست و ششم بساحات اردبیل موج دریای نیل بخشید سپاه رزمخواه کوه و در و دشت را از کثرت و انبوه بستوه آوردند و خیام گوناگون برپای کردند

لمؤلفه

مانند رود نیل سیه شد بپای جبل ❁ تا مرز اردبیل زری خاک رهگذر ❁
جوشن وران بکوه البرز کرده جای ❁ والبرز با جوشن آورده جلوه گر ❁
از برز شان و ماد در رعشه دیو و دد ❁ وز گرز شان ماهی درلرزه بوم و بر ❁

هم در روز ورود موکب مسعود از جانب حاجی محمدخان قاجار دوالو که بحدود طالش مأمور بود معادل سی نیزه سر و بیست نفر و دو عراده توپ از روسیه باردو وارد و از نظر اقدس شاهنشاهی در گذشت و معروض افتاد که حاجی محمدخان قاجار بعد از ورود بمحال اوجارود بقریه گرمی که در تصرف سپاه روسیه بود تاخته و جمعی را کشته و گروهی را اسیر ساخته بحضور اعلی فرستاده پس از روزی دو سه خبر رسید که حسین خان و حسن خان قزوینی در نوزدهم ذیحجه از رخصت شهریاری بمجاهده روسیه اطلاع یافته در بیست و دوم ماه بر سنکر باش اباران که یکهزار کس از صالدات روسیه در آن متمکن بوده اند ریخته و جمعی را کشته و کینیاز [illegible] گرجیه سیجا نقلی خان قزوینی نیز در همان شب به سنکر بالغلو یورش برده مستحفظین را مقتول و دو عراده توپ تصرف کرده حسن خان ساروا صلان سردار ایروان از طرف گمری بر سر قراکلیسا رانده جماعتی از چهار هزار نفر ساخلو را بکشته و دو عراده توپ گرفته و جمعی را اسیر کرده و محال شوره گل را متصرف و بوداق سلطان ایرملو را گرفته بحضور سعد ایروان آورده و همچنین نقی خان برچلو ساکن گوکچه نیز از راه دره چچک بر سر اسبان توپخانه کینیاز که در حمزه چمنی بوده رفته و اسبان را گرفته و نواب نایب السلطنه العلیه العالیه بعد از ورود به تبریز الکسندر میرزای والی گرجستان و مصطفی خان شیروانی و محمد حسین خان شکی را با تدارکات نقد و جنس روانه بلاد سته کانه فرموده و حاجی محمدخان قراگوزلو را با مصطفی خان همراه ساخته و امیر کبیر امیرخان سردار قاجار را

ذوی الاقتدار خود را با مهدیقلی خان جوانشیر قراباغی از راه مقری و برکشاط باجماع ایلات مامور و خود در بیست و دوم ذیحجه حرکت نمود چون نظام
روسیه از عزایم ملوکانه پادشاه ایران و ازدحام ارباب عمایم مستحضر شدند دو هزار نفر از صالدات مستحفظین کرکوس و خنزرک و چناقچی را بقلعه شوشی
خواندند و مهیای کارزار شدند صالدات مزبور در عرض راه بنواب اسمعیل میرزا برخوردند و جنگ در پیوسته شد و حاجی آقالر بیک قراباغی با
جماعتی از قراباغیان از قفای روسیه در آمدند و بمحاربه سرگرم گردیدند و جنگ قوی درگرفت نواب شاهزاده نایب السلطنه نیز درین حین در رسید و
مجاهدین را بدفع معاندین ترغیب کرد از بام تا شام از طرفین آتش حرب تافته بود و آخر الامر قریب بغروب که آتش فلکی برنشست اسلامیه بر روسیه غلبه
کردند پانصد نیزه سر و هزار نفر زنده از ایشان بگرفتند و چهار عراده توپ نیز بدست آوردند و همه را روانه اردوی بزرگ خاقانی کردند در چهارشنبه یازدهم
محرم یکهزار و دویست و چهل و دو در خارج اردبیل گروه اسیر و قتیل بنظر خاقان صاحبقران در رسیدند و حاجی محمد خان دوالوی قاجار بعد از تصرف قریه
کرمی با میر حسن خان ولد مصطفی خان طالش و آقا سلیمان گیلانی سرهنگ فوج شقاقی بر سر لنکران رفتند و در شب تاسوعا آن قلعه را بگرفتند و در
چهارده سال قبل از سم در شب تصرف روسیه در آمده بود دویست اسیر و سه عراده توپ روسیه را روانه حضور اعلی کردند سالیان نیز مفتوح شد
و حکم تخریب لنکران صادر آمد و حکومت طالش بمیر حسن خان مقرر و ملقب باسبق المجاهدین ملقب شد و پنج کله منار از روس در برابر شرقی اردبیل
ساخته گردید و سر سران بافلاک افراخته و چهارصد تن از اسرای آن گروه بنواب شاهزاده سلطان محمد میرزای سیف الدوله حکمران اصفهان فرستاده شدند
و دیگران در توقف طهران مستعد و آماده آمدند

ذکر رفتن اوغورلوخان ولد جوادخان زیادلوی قاجار گنجوی بگنجه و وقایع آن ایام

حسب الامر نواب نایب السلطنه اوغورلوخان بن جوادخان قاجار گنجه با محمد ولیخان افشار ارومی مامور گنجه شد و شاهزاده
معظم الیه مذکور علیقلی آقا برادر اوغورلوخان را که در ایروان بود از راه ایروم بر سر ایلات قاجار و ایرملو و قزاق و شمس الدینلو روانه فرمود چون
اوغورلوخان بحوالی گنجه قدم رنجه کرد مردم شهر و ولایت بهوای او برخواسته هجوم کرده سر بشورش بر کشیدند و ایلات قزاق و شمس الدینلو اهل سکی
خویش را بکشتند روسیه ساکن زوراباد بفکر کار افتاده روی بسوی گنجه نهادند اهالی شهر در خان باغی گنجه با روسیه پنجه در پنجه درافکندند و مقابله عظمی و مقاتله
خشنا روی داد و عاقبت ظفر اهالی گنجه را بود و گروهی از روسیه مقتول و بسیاری اسیر و مغلول شدند و هشت عراده توپ از ایشان بدست سپاه اسلام
و اهالی گنجه درافتاد معدودی با یک عراده توپ راه شمکور برگرفته اوغورلوخان کس بتعاقب ایشان فرستاد در خرابه شمکور اسیر شدند و قلیلی بتفلیس رسیدند
اوغورلوخان قاجار زیادلوی که از عهد صفویه آبا عن جد بحکومت گنجه می پرداخته در کمال استقلال بملک موروثی خود در رسید و شرح حال بخاقان بیهمال قاجار
صاحبقران معروض داشت عبدالله خان دماوندی و نوروزعلی خان سرکرده دسته سمنانی باستحفاظ و توقف گنجه مامور شدند و امیر کبیر امیرخان سردار
قاجار نیز با جماعتی از سپاه جرار بتوقف گنجه رفت مصطفی خان شیروانی نیز تا حوالی شیروان تاخت و ابراهیم خان بن حاجی محمد خان دوالو با دو عراده توپ و
جمعی از غازیان جهان آشوب از طرف سالیان و حاجی محمد خان دوالو نیز بحمایت مصطفی خان شیروانی و محمد حسینخان شکی تا منزل جواد و جواد صراد
براندند روسیه کار را دیگرگون و بخت را واژون دیده هر دو شهر را تخلیه کرده در سقناق محال بر یک اعتکاف جستند و دو ولایت مشهوره بدو صاحب ولایت
مذکور رسید اما کینیاز قراکلیسیا از عزیمت سار و اصلان خانه و عمارت و انبار خود را آتش زده بقلعه لری رفته محصور بماند مجملا از جمعه بیست و دوم
ذیحجه تا بیستم محرم الحرام تمامت آن ولایت بحیز تسخیر در آمد و چهار هزار کس قتیل و اسیر سپاه اسلام شدند و نواب شیخعلی میرزا بقبه و بادکوبه مامور شد و موکب
ظفر کوکب شاهنشاهی بعزم فتح قلعه شوشی از اردبیل حرکت و در بیست و چهارم محرم در کنار رودخانه طویله شامی یکفرسنگی شهر اهر خرگه و خیام نصرت مقام
برافراخته آمد و جناب آصف الدوله با بیست هزار کس بالتزام رکاب نواب نایب السلطنه مامور گردید و یکصد هزار تومان زر نقد و ده عراده توپ بجهة
اخراجات این عسکر و انتهاض آن لشکر بدو داده آمد و روانه گردید که بعد از فتح شوشی باستخلاص تفلیس و گرجستان که از عهد صفویه تا دولت خاقان
شهید ضمیمه ملک قدیم ایران بود روی گذارد و آن بلاد ارم نهاد را بدست آورد در جمعه بیست و نهم اردوی اعلی حرکت کرده در چهارشنبه دهم صفر باردوی
ولیعهد فریدون فر پیوست هم درین ایام جان مکدانلد کبیر ایلچی جدید دولت کمپنی که از هندوستان مامور بود و بمهمانداری میرزا ابوالقاسم مستوفی در
بیست و نهم محرم وارد اردوی کیهان پوی اعلی شد و برحسب امر محمد حسن خان دوالو ینکیچی باشی و محمد ولیخان افشار باستقبال و تکریم او مامور بودند و دیگر روز
جناب مستوفی الثانی میرزا فضل الله بن حاجی میرزا نصرالله علیابادی مازندرانی و میرزا محمد صادق وقایع نگار مروزی داروغه دفتر بمیدان او رفتند و در
چهارم صفر بآداب شایسته و قانون مقرره او را بحضور شاهنشاه صاحبقران قاجار آوردند و مورد تفقدات خاطر خطیر مرحمت تخمیر حضرت خاقان

صاحبقران قاجار آوردند و مورد تفقدات خاطر خطیر مرحمت تخمیر حضرت خاقان گیتی ستان قاجار گردید

ذکر مقاتله نواب شاهزاده محمد میرزا با ینارال مذکور در خارج گنجه و واقعه شهادت امیرخان قاجار سردار

چون محال گروس و قراپرک و غیره که از معظمات قراباغ است بتصرف کارکنان دربار پادشاه قاجار درآمد نواب شاهزاده نایب السلطنه در محاصره شوشی پای ثبات افشرد و از هر طرف سیبه ها و سنگرها پیش برد مستحفظین قلعه با انتظار مدد و عدد پیغامات نرم نرم و وعده های گرم گرم مجاهدین اسلام را از اصرار در محاصره آن حصار غافل و سرد دل نمودند نواب نایب السلطنه سرکار شاهزاده آزاده بزرگوار محمد میرزای سمی خاقان شهید قاجار را بحراست قلعه گنجه مامور و محمدقلیخان قاجار بن جناب آصف الدوله را که خالوزاده آنحضرت بود ملتزم رکاب آنجناب ساخت و از مقابله مجادله روسیه منع فرمود و خود بصوابدید جناب آصف تسخیر تفلیس همداستان شد از آنسوی ینارال مذکور که از ینارالهای روسیه بجلادت و تهور معروف بود با جمعیتی کامل از صالدات روسیه و پیاده و سوار قزاق و ارامنه و بیست عراده توپ آتشبار و توپچیان قوی پنجه روی بسوی گنجه نهاد امیرخان سردار قاجار گنجه را بنظر علیخان مرندی سپرده در روز شنبه چهاردهم شهر صفر در رکاب نواب امیرزاده اکبر محمد میرزا روی بشمکو گذاشت در صحراهای شمکو فیمابین آن سردار غیور و صفوف صالدات مذکور مغرور مقابلتی سخت و مقاتلتی عظیم رفت ینارال روسیه پا فکندند تفنگهای افعی سار مهره بازو توپهای تنین پیکر ضیغم اوبار فرمان داد امیر کبیر امیرخان بن فتحعلیخان دوالو که شجاعتی موروث و جلادتی مکتسب جمع کرده داشت به پیش صف اندر آمده نبرد همی کرد و سپاه را بمحاربه همی برانگیخت و از صهیل نعال رخش صرصر تک خاک بر تارک ساکنین افلاک همی بیخت ناگاه از انقادیر قضا و قدر گلوله آتشین از دهان چرخ آهنین بیرون شده بر مقتل آن امیر مقبل آمد و در عرصه جلادت و مجلس سعادت ساغر شهادت نوشید و با علو طبعی غنی از راحات دنیای دنی دیده پوشید سپاهیان خونخوار از ریختن خون سردار قاجار مانند تن بی سر و طایر بی پر از کار بیکبار بیکار ماندند و پای ثبات از پیش بدر رفته بر استقامت دست برافشاندند مذکور پس از اختلال صفوف وی و هزاهز جیوش چون دریای پر جوش متلاطم و متهاجم درآمده همراه توپ زنان و عربده کنان بی زحمت مانع و کشمکش بجانب گنجه براند نظر علیخان مرندی را قوت واهمه فرو گرفته و تنش بضعف گرایید و در محافظت شهر نپایید شهر و قلعه از دست تصرف داده پای بوادی تلهف نهاده فرار بر قرار اختیار کرد ینارال مذکور بی دغدغه شهر گنجه را تصرف کرد و این خبر در هنگام محاصره شوشی حصار بنایب السلطنه والا تبار در رسید و از شهادت خال نیکو حال برآشفته شد فوراً امیرزاده دلیر مهدیقلیخان جوانشیر را بکوچانیدن ایلات قراباغ بجانب قراجه داغ فرمان داد و خود از محاصره شوشی حصار درگذشت و بمدافعه مذکور و مدد سپاه ماموره بگنجه آماده و روانه گشت و در هنگامی بحوالی گنجه رسید که گنجه در تصرف مذکور درآمده بود و کار از کار گذشته و عساکر متفرق گشته لهذا بواسطه کلول عموم سپاه از راکب و مرکب روز ورود در امر معارضه و مبارزه با مذکور معطل و مهمل و موقوف گذاشت و بدیگر روز محول و موکل داشت

ذکر بیان مقابله و مقاتله نواب شاهزاده آزاده نایب السلطنه و جناب آصف الدوله با ینارال مذکور و هزیمت سپاه آذربایجان

و ینارال مذکور در همان شب بر شعب شهربند گنجه بیرون آمده بر حصار و روی بر کارزار کرد و با انتظار مدد و وصول صد ینارال بسقاویچ همی بود و هم در آنشب داج بسقاویچ با چهار هزار صالدات و توپخانه البرز صفات بدو ملحق آمده و کار مذکور از مدد الصفوف با کمال رونق و نواب شاهزاده نایب السلطنه از وصول امداد استحضار یافت و هم در آنشب قرار توپ و تیپ و گرفتن فراز و نشیب تل و دره و جای میمنه و میسره را مقرر کرد و دل بر رزم نهاد و لوازم حزم را رعایت فرمود تا از شبیخون روسیه مصون ماندند نظم

طلایه بیرون شد بره داشتن ☆ یتاقی بنوبت نگه داشتن ☆
جلاجل زنان گفت هارون شاه ☆ که شه کامور باد و دشمن تباه ☆

دیگر روز که همانا دوشنبه بیست و دوم شهر صفر سال یکهزار و دویست و چهل و دو بود هم از بامداد دو لشکر از خواب برخواستند و صفوف برآراستند سپه سالار روس بنواختن شیپور جنگ در افلاک غریو درافکند و لشکر سرخ پوش سرخ نوش سرمست رزم پرست خود را چون چهر عروس و چشم خروس برآراست و بقانون نظام روسیه جای توپ جهان آشوب در اطراف و اکناف معین گردید و نواب شاهزاده بهلال رکاب نایب السلطنه والاجناب جنایب و کتایب را ترتیب و میمنه و میسره را ترکیب دادند و چنانکه صلاح وقت بود بایستادند سواران عبدالملکی و خواجه وند با جانبازان عراقی و بختیاری در میمنه میمون جای گرفتند و گروهی دیگر از مردان آهن جگر و پیادگان استراباد و مازندران در جانب میسره مقر ساختند سوار و سرباز آذربایجانی با تمامت توپخانه ایرانی در وسط دو جانب کتایب مقر شدند و نواب امیرزاده جهانگیر میرزا و دو تن دیگر از امیرزادگان حکمران ملک آذربادگان بسرتیپی ایشان مامور شدند و خود بنیت کمین با رای رزین و قولی گزین در پناه دره جای گزید ینارال مذکور کل توپخانه و صالدات

خود را در برابر مقابل سپاه آذربایجان بازداشته و بهمگی سواران قزاق و غیرهم را روباروی مازندرانی و عراقی برگماشته افواج آذربایجانی بر پشته
که قبل از وقت بتصرف سپاه روسیه بود یورش بردند و شورش کردند و آن را بدست اندر آوردند روسیه روی بسوی افواج خود نهادند و دست
معارضه گشادند سواران ایران که در اسب تازی خصم اَملی همواره با شمشیر و کتاره رخنه در سنگ خاره فرو می افکندند بیک حمله در یک لمحه سواران
قزاق را از جای برکنده تا باغات شهر دوانیده معه بگرد حصار رسانیده فی الواقع بر آنان ظفر یافتند و بمدافعه دیگران شتافتند نظم در آمیخته
فوج ایران و روس ✤ بسرخی سپیدی چو روی عروس ✤ جز سرهای روسی خروشان شده ✤ دماغ از تف خشم جوشان شده ✤ بنار اللّه روسی را جمهور
سرکوب از صفرای خشم سند روسی گشته مانند دریای مرجان موج فوج افوج بحرکت در آمدند افواج عمان امواج خود را بر فراز پشته که سرکوب اکب و مرکوب
آذربایجانی بود برده و ثعبان کرده آسیر بفشاندن آتش سرکش توپ جهان آشوب دوزخ اشتعال جبت شرار دود بر سپهر کبود و سوت
و گلولهای بوقین و شیون و زمزمه چرخ را در هم فرو شکست حضرت نایب السلطنه از حال فرزندان پراندیشه گردید و از غایت مهر دامان او ردیان منوچهر چهر ✤
عطوفت پیشه گرد سوار برا تعجیل بدیشان گسیل ساخت و به پرورندگان آنان که در عرف سخن دانان لاله و لله خوانند پیام داد که حفظ و صیانت ایشان را
از میان صفوف که مکانی است مخوف بکناری کشند آن نادانان رزم نادیده متوهم شدند و باضطراب و تزلزل در آمدند و بطرزی خام و غیر معتاد امیرزادگان
علی رؤس الاشهاد از میانه صف بر کرانه بردن خواستند سرهنگان بی ثبات و ترتیب از رفتن بی ترتیب متخلخل گردیده رفتن آنان را محمول بر فرار شمرده و تاب
ثبات و قرار نیاورده از محل سکون و قیام بچند قدم واپس اقدام جستند گروه آذربایجانی بر اسبان عراقی و مازندرانی که در منازعه و جان فشانی
کامل و عامل از مرکب پیاده و در اصل بوده نه بر نشسته بتاختند و آن گروه را اسیر قوم خصیم و فوج ضنیم ساختند پس از فرار آذربایجانیه آن گروه نیز دست از رزم
جوئی بر داشتند چون پیاده مانده بودند گریز نتوانستند در کوهی متحصن شدند و در حفظ خویش متفق و متمکن آمدند سه توپ از نواب نایب السلطنه و
یکعراده از توپهای بزرگ کابی بتصرف روسیه در آمد و سپاه منهزم ایرانی از حوالی گنجه تا کنار رود ارس در یکشبانروز ایلغاری بر سبیل فرار جستند و در هیچ مقامی
متوقف نشدند جماعت روسیه بر سر پیادگان عراقی و بختیاری که در آن کوهسار محصور و متواری بودند بتاختند و غبار بیکار برانگیختند پس از یکشبانروز
خودداری تمامی بعرض اسیر در آمدند نواب ولیعهد و جناب آصف الدوله در کنار رود ارس بیارمیدند و پراکندگان لشکر بدیشان پیوستند و در کار
روزگار بصورت بهمی بوده از حضرت شاهنشاهی خایف و شرمگین و خاطری حزین داشتند چون خاقان صاحبقران و پادشاه بزرگ ایران از واقعه آگاه شد
معتمدی چرب زبان شیرین بیان بدلجوئی و استمالت جناب نایب السلطنه و آصف الدوله فرستاد و ایشان را باردوی مبارک خواست و در یکشنبه بیست و هشتم
شهر صفر شرفیاب حضور دارای بحر و بر شدند و شاهنشاه عذر نیوش خطا پوش دامن عفو بر زلات غراریان بپوشید و بمومیائی الطاف جابر قلوب شکسته
آن شکستگان گردید و فرمود چنین کار بهمه سلاطین افتاده دل بد نباید کرد و دست باید گرفت و سخت نباید کوشیده و بحکم اعلی لشکر از جای بر آمدند و
بالتزام رکاب نواب نایب السلطنه مأمور بتوقف کنار رود ارس شدند کشتی دریائی آتش بر لب رود آب در التهاب بست مقارن اینحال در شب جمعه غره
ربیع الاولی در محل طویله شاهی که مضرب خیام اهالی اردوی شاهی بود چنان برفی فرود آمد که خیمها انباشته و ستونها نهالی سر بسر در خاک گاه

جوالی کافونه

همی بود بیت در لحاف فلک افتاد شکاف ✤ پنبه باریدی از این کهنه لحاف ✤ دستها از کار افتاد و خیول و دواب بزیر برف بشکر و سقط
همیشدند توقف لشکر در چنین زمین کمال صعوبت داشت و حضرت خاقان صاحبقران بر عساکر پریشان خاطر دل بسوخت و ترحم فرموده از آن منزل کوچ داد
و در اهر که بکفر سنگی نخجوانست نزول گرفت چون آذوقه و علوفه اینهمه سپاه بعد از توقف بسیار در آن دیار روی بکمیابی نهاده بود و بعلت قلت ضروریات
سپاهیان بعسرت در افتاده بودند از اهر عزیمت تبریز فرمود و چون عوام تبریز بجهه کشته شدن تنی دو از سادات و قادات آن ولایت با جناب آقا سید
محمد مجتهد سوء ادب پیشه کرده بودند حضرت شاهنشاه بدین جناب مجتهد العصر توجه فرموده زنگ کدورت از آیینه خاطر علما زدوده و پس از چندی توقف
از خارج تبریز بخوارغان شش فرسنگی مراغه قشلاق افتاد و روسای محال چهار و معارف داغستان در آن منزل بسعادت حضور حضرت شاهنشاه صاحبقران
دریافتند و متعهد خدمات شایسته شدند و خرسند و خوشدل رخصت انصراف جسته باز گشته نواب شاهزاده شیخعلی میرزا نیز با حاجی محمد خان والی ایروان
قاجار از قبه باز آمدند و امیر جلادت مصیر محمد تقی خان جوانشیر که بکوچانیدن ایلات قراباغ رفته بود با شش هزار خانوار کوچیده در رسیده بخدمت
نواب نایب السلطنه آمد و بحکم ولیعهد دولت علیه ایران حدود قراجه داغ و موغان قشلاق و ییلاق آن قوم را تعیین آمد در بیان بعضی واقعات ایام
و تاختن و تاراج قراباغ و اطراف تفلیس نواب نایب السلطنة العلیة العالیة که در کنار رود ارس نشسته بودند بر سوی سواران جرار

بغارت اطراف تفلیس و شورش حصارها می فرستاد از انجمله حسن خان سردار مشهور بسار و ارسلان یعنی شیر زد مصطفی خان شیروانی و محمد حسین خان ششکی از
ایروان و شیروان و شماخی و شکی به النوی روی نهادند و الی دو فرسنگی شهر تفلیس را تاخته خاک اندیار را بباد دادند و از آبادانی اثری و اثری نماند و جانوری
در آن اراضی زنده نگذاشته و میرحسن خان طالش در حکومت طوالش استقلالی کامل حاصل کرده حضرت ولیعهد تا اوایل زمستان بحکم حضرت خاقان صاحب
قران در کنار ارس متوقف بوده چند هزار تفنگچی از دلیران هزارجریبی و سوادکوهی و اتراکی استرابادی بر کنار رود ساغلو و حافظ گذاشته در تردد و منع
سپاه روسیه اهتمام همی فرمود و موکب همایون اعلی در روز یکشنبه بیست و ششم ربیع الاول حرکت گزیده از راه مراغه روانه و در پنجشنبه بیست و دوم
ربیع الثانیه وارد دار السلطنه طهران گردیده بعد از مراجعت موکب فیروزی کوکب پادشاهی مهدوف حکمران قراباغ عرصه را خالی یافته با چندتن از
مایوران و صالداتی مستعد در اوایل جمادی الثانیه بعزم استرداد ایلات قراباغ از آب ارس گذشته وارد مشکین گشته پس از ورود بمحال لنکرلو با
پکلو و از آنجا بمیزان آمده در کرملو اقامت گزید نواب شاهزاده نایب السلطنه قاسم خان هزارجریبی و حسین پاشای یوزباشی را با رحمة الله خان سرتیپ
دو فوج قراجه داغی و محمدرضا خان سرهنگ فوج دویم تبریزی بمقابله او مامور داشت و نواب عبدالله میرزای دارای خمسه و زنجان نیز برحسب امر
پادشاه صاحبقران حضرت خاقان در اواسط جمادی الثانیه روانه اردبیل گردید و لشکریان اطراف بتهاجم و تلاطم در آمدند تا با ال مهدوف را احاطه
کردند چون خود را در میانه سپاه نامحصور محصور دید تاب درنگ و قدرت جنگ نداشت عزم رحیلش با قامت تبدیل یافت و رجعت گرفت اسباب
توپخانه و عرادهای آذوقه او سراسر نصیب سپاه ایران آمد و کیسه دلیران شد و در بیست و ششم جمادی الثانی این اخبار بعرض همیکاران پیشگاه حضرت خاقانی
در رسید و هم از وقایعات امسال وفات عالیجناب فخر المجتهدین آقا سید محمد اصفهانی بود که در تبریز مریض و در عرض راه بمرض اسهال ارتحال جست
و با مقام اجتهاد و ثواب جهاد روی بسوی عالم جزا نهاد

در ذکر وقایعات خراسان و عزیمت نواب شاهزاده شجاع السلطنه بهرات و آمدن اللهقلی خان اوزبک قتلغ‌شاه خوارزم بجانب جام و بازگشتن بخیوق دار الملک خویش

اجمال مقال اینکه شاه محمود افغان از فرزند خود کامران وحشتی حاصل کرده از هرات برآمده با افاغنه فراه و سبزوار اتفاق گزید و بدفع کامران مشغول
گردیده شاهزاده کامران که در هرات بود بنواب شاهزاده شجاع السلطنه متوسل گردید لهذا محمد امین خان کردپا زوکی که از مقربان آنحضرت و امنای آن دولت
بود با پانصد سوار جرار بهرات رفت و مایه قوت کامران شد شاه محمود از میمنه و مرغاب و بادغیس و غرجستان چهار هزار کس فراهم کرده عزم دفع
کامران نمود کامران میرزا پسر خود جهانگیر میرزا با گروهی افاغنه بمخاصمه و مبارزه شاه محمود مامور داشت چون شاه محمود ازین کار مستحضر شد از بادغیس
چون باد حرکت کرده از دامان کوه معروف بکرکاغ بخارج بلده هرات رسید بخت گروهی بمدافعه محمد امین خان که در باغ شاه نزول داشت فرستاد
و آن جنگ محمود را سودی نداد پس بر سر جهانگیر میرزا تاخت و بیک حمله کار او را ساخت لهذا کامران ناکام در قلعه محصور گشت و محمد امین خان اندک ذخیره را
صاحب و گنجور آمد کامران از بیم شورش اهالی شهر هرات استدعای تقویت و حمایت از سرکار شجاع السلطنه کرده و شاهزاده در اوایل ذیحجه سال هزار و
دویست و چهل و یک از نیشابور ایلغار و روز پنجم در چمن پرتل از غوریان اقامت گزید کامران مستظهر و قوی دل شده از شهر بیرون آمده با شاه محمود
بمنازعه در آویخته شاه محمود مغلوب و مطرود از پیش کامران گریخته بدر رفت و نواب شاهزاده در چمن سنگ بست نزول و از ماجری مستحضر گردید
و کامران میرزا نیز کامران و مظفر باستقبال و پذیره شاهزاده شجاع السلطنه آمده استدعای ورود حضرتش را بهرات کرده بعد از ورود کلید دروب شهر و
حصار و مقالید خزاین و بیوتات را بحضور والا آورده همه را پیشکش کرده خود را مطیع و منقاد و هرات را ضمیمه بلاد مملکت محروسه خاقان صاحبقران
محسوب داشت نواب شجاع السلطنه از علو همت و سمو نهمت یک حلقه انگشتری عقیق از تمامت خزاین و جواهر او قبول فرموده همگی را بدو بخشید
و باستدعای کامران میرزا والی هرات نواب ارغون میرزا فرزند خود را با پنجهزار سوار خراسانی و سه عراده توپ و رویین بیگ در هرات گذاشته و در
اوایل محرم یکهزار و دویست و چهل و دو بارض اقدس رجوع نمود و این اخبار در هنگامی که اردوی حضرت شاهنشاه قاجار در منزل طویله شامی متوقف
بود معروض افتاد و هم از وقایعات امسال آمدن اللهقلی خان والی خوارزم ولد محمد رحیم خان اوزبک باغوای محمد خان قرائی بسر جام بوده و در آن
حدود بیغما و غارت دست بر آورد خوانین اکراد و اتراک نیز بهوای او در خارج ارض اقدس اتحادی و اجماعی کرده انتهاز فرصت و انتظار
وقت همی بردند اتفاقا قاشقی چند از اردوی خان خوارزم اسبی چند رها گشته بیکدیگر افتادند و در اردو بجولان در آمدند اللهقلی خان خوارزمی اوزبک
که در منزل محمودآباد جام از جام دهشت مدام وحشت همی کشید چون آن غوغا و هیاهوی بشنید گمان برد که سپاه شاهزاده در این شب شبیخون انداخته

برخوار از میان تاخته اند بر اسبی برنشسته از اردو بگریخت و از دو بهم برآمده تا سر خرس واپس بنگر رسیده و از آنجا نیز بهزار اسب برآمده علی الصباح
جامیان سراسر اردوی بنهاده خوارزمیان را بتاراج و یغما انتصاحب کردند و امدکان آن قوم را تعاقب و شرح این واقعه غریب و لغریب در دار
الخلافه طهران بعرض امنای دولت شاهنشاه صاحبقران ورسید

ذکر رفتن نواب بدیع الزمان میرزا حاکم استرآباد بر سر ایل ترکمان جعفربایلی و قتل و غارت آنگروه و مظفر باز گردیدن

در بهار سال یکهزار و دویست و چهل و دو بعد از انقضای جشن نوروزی سپاه اطراف ایران چون سیلهای بهاری بجریان درآمدند و عرصه دار الخلافه ری بر عساکر رکابی تنگ آمد
درین هنگام خبر فتنه طایفه ترکمان جعفربایلی و سرکشی قیات در رسید تبیین این خبر آنکه طایفه روسیه بعد از وقوع منازعت سال گذشته بفکر افتادند
که از طرف بحر خزر بدر استرآباد و جرجان گذر کنند و مانند آن که مأمن سلاطین قاجاریه است بهم بر زنند و فروند کشتی بفرضه جات آن دو ولایت راندند
و ببذل سیم و زر ترکمه را بخود خواندند قیات نام جعفربایلی مباشر امور فساد گروه ایل مذکور را که بر لب بحر خزر بودند بالتمام بمخالفت امنای دولت شاهنشاهی
اسلام دعوت کرد و بخود رانی پرداخته و کلمه فساد را اعلان کردند نواب شاهزاده محمدقلی میرزا ملک آرای مازندران در خدمت دارای صاحبقران
همی بود و دلدار جمند شن بدیع الزمان میرزا صاحب اختیار ولایت استرآباد که دلیری بود جلادت نهاد بی اعلام انجبر بمقربان دربار جهدیخان و محمدتقی خان
هزارجریبی و میرزا اسمعیل خان خندرسکی و نقدعلی خان کتول را با تفنگچیان شیردل آن بلاد و یکهزار سوار ترکمان کوکلان برداشته در شب نوزدهم
شعبان قریب بطلوع صبح صادق بر سر ایل آنگروه کاذب منافق ریخته دست بقتل و غارت و اراقت و اسارت برگشادند و آن حشر قومی جاهل
به پیکار و پرخاش درآمدند و آن امیرزاده بهمال خود نیز مفسد مستعد جدال و مستبد قتال گردید در تفریق جمع و تشتیت شمل بکمال جلادت و تمام
شجاعت و تهور بکار برد مجملا سپاه امیرزاده آزاده در آن ایل محیل در افتاده بحرق و خرق و قلع و قمع و هدم و حسم و قتل و اسر ناطق و صامت ذیحیات
و ثابت و جامد و نابت پرداختند و در عین نصرت و فتح باسترآباد باز گردیده شرح کار بدربار شهریار عرضه کردند و از این پیکار اظهار عرضه ورود
از آن مهر بابوس گردیده شارع خداع بر افراشته ازان فرضه بازگشتن را فرض شمردند و باحتیاط رزم و رعایت حزم منوچهر خان گرجی ایچ آقاسی باشی
دربار شهریاری بحفظ و حراست بندر انزلی و فرضه گیلان روانه شد و جناب امین الدوله عبدالله خان اصفهانی که در این مدت از عمل وزارت معزول
و معزلت و عطلت مشغول بود بوزارت نواب شاهزاده سیف الدوله سلطان محمد میرزا حکمران اصفهان منصوب و مأمور شد

ذکر مأموریت بسقاویچ بسرداری گرجستان و مدافعه و منازعه با حسن خان سردار ایروان و وقایع آن اوان

چون یرملوف سردار قفقاز و گرجستان چنانکه گذشت بازار مجادله را اکرم و طومار مصالحه را طی کرد و دوستی و مواحدت چهارده ساله دولتین را بدشمنی
و مجاهده انجامانید و قلاع متصرفی روسیه بتصرف غازیان ایران درافتاد همانا در دولت بهیه روسیه بتقصیر و خیانت منسوب و از منصب خود معزول آمد
و ینارال بسقاویچ بسرداری آن بلاد منصوب گردید کیسنار مدوف نیز از ایالت قراباغ و شیروان ممنوع و منصب او بالخوف مرجوع گشت و ینارال
بسقاویچ بتدارک خسارت سال گذشته جبران آن کسر همی خواست لهذا دویچ نام را با ده هزار صالدات کثیر الثبات و بیست عراده توپ کوه آشوب
قبل از حرکت خود بایروان روان کرد و الخوف نیز با شش هزار صالدات و ده عراده توپ عزیمت قراجه داغ کرد و دویچ در غره شوال باوچ کلیسیا درآمد و
الخوف در کنار پل خدا آفرین متوقف ماند حسین خان سردار خود با استعدادی شایان بحفظ قلعه ایروان نشسته و حسن خان سارو اصلان را با پنجهزار سوار
و یکفوج سرباز در خارج قلعه بگذاشت از طرف قراجه داغ نواب شاهزاده اعظم محمد میرزا ولد اکبر ولیعهد دولت با شش هزار سوار و چهار فوج سرباز و پنج عراده
توپ از اوچ کلیسیا باستخلاص قلعه سردارآباد ایروان روان شد و آن قلعه از محدثات حسین خان سردار و در وسط اوچ کلیسیا و قلعه طالین واقع و در شش
فرسنگی ایروان و آبش از رود ارس بود و قلعه در کمال متانت و حصارش را نهایت حصانت مملو و مشحون بآذوقه و ضروریات قلعه داری بود
سارو اصلان از عزیمت دویچ استحضار یافته بجانب اوشتاقه در کنار قراسو که میانه سردارآباد و اوچ کلیسیاست خود را بسپاه روسیه زده جنگ دیوبست
و نعره توپ و تفنگ بر خم افلاک خم آهن تنگ طنین افکند پس از کر و فری مردانه سارو اصلان با عادل و دویست نفر زنده دستگیر و یکصد و سی تن قتیل
شمشیر و تیر گردیده روسیه خود را بقلعه سردارآباد رسانیدند و شبا هنگام یورش برده و قلعه گیان بمدافعه و منازعه پای افشرده روسیه از آن حمله
دست بیافشند از آنجا بازگشته روی بتسخیر قلعه طالین گذاشتند از آنجا نیز ظفری نجسته مراجعت کردند و سارو اصلان در کنار رود زنگی بماند
و ینارال دویچ از اوچ کلیسیا بایروان برانده روسیه در کنار پل خدا آفرین بامور توقف شده بودند عزم عبور از رود ارس کردند غافل که امیرزاده

توپ بکنار رود ارس اقامت فرموده و ینارال دویچ با نه هزار صالدات و یکهزار سوار قزاق و چهار عراده توپ

امیرزاده محمد میرزا ابن نایب السلطنه با دریای آتش بر کنار رود ورود فرموده و در مقام رد و منع خصم ثابت قدم نشسته در هنگامی که صالدات روسیه
بمیان رود ارس رسیدند امیرزادهٔ معظم با بلترین کتائب از کمین بدر آمده گرم تر از شعلهٔ سوزان رخش صرصر شتاب به آب براندند و شمشیر آبدار برآهیخت از دو
سوی هیاهوی برآمد و مجادله برخاست توپها بخروش آمدند و روی آب آتشکدهٔ آذرآبادگان شد ارس را معنی سرخاب عارض گردید و روسیه چون بط
و سرخاب در آن شط پویان و روان بودند و سر را آب همی برد و شهاز و رق وار همی رفت بسیاری از روسیه در رود غریق و جمعی در آتش توپ حریق
گشتند بنه و اثقال را نهاده جان بدر بردند و امیرزادهٔ اعظم مظفر و خرم از رود بازگشت و این اخبار مسرت بار در اواخر شوال مسموع امنای دولت شاهنشاه
جبار گردید و قندیلی که بهزار و دویست مثقال زر احمر و انواع لالی و گوهر موزون و مشحون بود و مقومان آنرا به پنجهزار تومان قیمت کرده بودند بمضجع مقدسه
معصومهٔ محترمهٔ احمدی به شهر قم انفاذ رفت **ذکر محاربهٔ سردار ایروان با ینارال روسیه و انهزام روسیه و غلبهٔ سردار بر آن سپاه و گرفتن پانصد عراده از دوقه اتکروه** در سه شنبه هشتم ذیحجة الحرام سال یکهزار و دویست و چهل و دو
موکب اجلال خسروانه از طهران بعزیمت آذربایجان بسلیمانیه روانه گشت و در منزل میانج از نصرت سار و اصلان اخبار در رسید تفصیل آنکه روسیه
اوچ کلیسا بعد از انهزام از سردار مذکور اراده شبیخون باردوی سار و اصلان کرده ینارال میکروف و کبسینیار سوار سیم و چهار هزار سالدات پیاده
و یکهزار قزاق سواره و چهار عراده توپ آتشبار در شبی تیره از رود ارس درگذشته روی باردوی سردار گذاشتند قراولان اردوی سار و اصلان
از عزیمت روسیه آگاه شده سردار را با خبر کردند وی با سپاه آراسته از اردو بدر آمده در کناری کمین کرد و روسیه در کمال خیرگی خود را باردوی وی
رسانیدند و بی‌موانع و منازع دست بغارت احمال و اثقال برآوردند سواران سار و اصلان که چهار هزار کس بودند از خارج لشکر بدر آمدند و بر سر روسیه
بتاختند بسیاری از آن گروه را اسیر و قتیل کردند ینارال منکروف توپخانهٔ خود را گذاشته فرار کرد و در آن شب تار برود ارس زد سواران سردار
از دنبال ایشان همی رفتند و همی زدند و همی گرفتند و همی کشتند و گروهی از آنان در رود ارس غرقه آمدند و جان دادند و قلیلی جان بدر بردند لهذا امیر
مذکور پانصد نیزه سر آزان کرده با شکوه با عریضهٔ سار و اصلان از نظر همایون حضرت خاقان صاحبقران درگذشت و روس ایشان از ابدار الخلافه
فرستادند و شاهنشاه والاجاه راه برگرفته تبریز را بمقدم سعادت توام قرین باغ ارم و عرصهٔ حرم فرمود هم در انجا معروض افتاد که پانصد عراده آذوقه
از تفلیس بجهة حاضرین ایروان همی برده اند و سردار بر سر آن مامورین رفته همه را مقتول و عراده های آذوقه را بقلعهٔ خود که سردار آباد نام داشت برده ضبط
کرد و موکب نصرت کوکب شاهی در روز غرهٔ شهر ذیحجه وارد چمن قبله از محال کنی تبریز گردید و نصب سرادقات اجلال فرمود **ذکر خیانت احسان خان و تصرف ینارال بسقاویچ ذکر قلعهٔ عباس آباد نخجوان** عباس آباد قلعه ایست متین و حصنی حصین که در سال یکهزار و دو
بیست و پنج بفرمان شاهزاده نایب السلطنه در نیزدا آباد نخجوان ساخته شد یکسمت آن برود ارس اتصال دارد و اطراف دیگرش بجانب صحاری است و در
دو فرسخی نخجوان واقع است جدارش متین و خندقش عمیق و اضلاع خارجش بشکل مثلث و کنگره و برجش همسر سپهر مسبع و مشحون بآذوقه و غلات و حبوبات
و مملو بسرب و باروط و توپهای بزرگ و طرح از موسی لامی مهندس فرانسه ریخته بود و چون سرهرفرد جنس بارون سفیر دولت علیهٔ انگلیس از او جسر
آن را که از چوب بر روی ارس ساخته بودند بدید تصدیق بر مهندسی موسی لامی کرد و بسیار پسندید مع القصه در این ایام که روسیه دست از محاصره
ایروان باز داشتند و عزیمت نخجوان کردند نواب شاهزاده نایب السلطنه از بلدهٔ خوی حرکت و بچورس آمد از غایت لطف و احسان در حق احسان خان
کنگرلو ولد کلبعلی خان نخجوانی او را بحراست قلعهٔ عباس آباد مامور فرمود و محمد امین خان دولوی قاجار را که بشرف مصاهرت خاقان کامکار ایران
مفاخرت داشت با عباس خان سرکردهٔ بختیاری بمشارکت و معاونت احسان خان مقرر داشت احسان خان نخجوانی از نادانی حقوق احسان
ولی نعمت را بعقوق تبدیل کرد و از پیغامات نرم نرم بسقاویچ را بقصد تسخیر عباس آباد دلگرم ساخت و حضرت شاهنشاه صاحبقران نواب نایب
السلطنه را بحضور خواندند و نواب رکن الدوله علینقی میرزا را با پنجهزار سوار بمحال چورس فرستاد و رایات نصرت آیات قبلهٔ عالم و عالمیان از چمن قبله
حرکت کرده و در خارج خوی نزول فرمود و نواب نایب السلطنه پس از ورود و گفت و شنود پنجم روز از اردوی فیروز مراجعت کرده در چورس
منزل ساخت جناب الله یار خان آصف الدوله با پنجهزار سوار و پیاده رکابی با حضرت نایب السلطنه مامور بود و پسرش محمد حسن خان سالار با
نبیرهٔ شاهنشاه کامکار به نیابت پدر بپیردلخت و ینارال بسقاویچ سردار سپاه روسیه بترغیب احسان خان بمحاصرهٔ عباس آباد رغبت کرد و کار
بر اهل حصار تنگ نمود لاجرم آصف الدوله و علینقی خان رکن الدوله در رکاب حضرت نایب مناب عزم عباس آباد کردند و بمعارضهٔ روسیه کمر همت بر

بستند مقرر شد که حسن خان ساری اصلان نیز بمقابله پسقاویچ روی نهد تا او را از محاصره عباس آباد ذاهل و بخود مایل سازند و حضرت نایب السلطنه
نیز کمین گزیده در هنگام عبور روسیه از کنار آب ارس بسپاه روس حمله برد نمایانی از ارامنه که در اردوی ساری اصلان بود از این توطئه و مواضعه
پسقاویچ را مخبر گردد وی هم بکمال حزم و احتیاط از کنار رود ارس گذشته فیمابین مقاتله روی داد و تیر تدبیر از تأثیر تقدیر بخطا شد چون اغلب توپخانه و
استعداد رزم با ساری اصلان بود و نواب نایب السلطنه با معدودی از سواران در کمینگاه بمانده بود و سپاه پسقاویچ در کمال ساختگی جنگ سان
دادند و توپهای آتشین دم را مهره برگشادند سپاه بی نظام قیام نتوانستند و بهم برآمدند و روی برگاشتند نواب شاهزاده در رد و منع ایشان بیارست و
بازگشت سواران قزاق دنبال او فرو گرفتند و چهار سوار بدان بزرگوار اسفندیار شعار قریب شدند حضرت نایب السلطنه چون سواران اربعه را در آن
کار مصر و مجاهد دید بضرب گلوله تفنگ و شمشیر مهند هر چهار را از اسب درانداخت و اجساد را طعمه نسور ساخت فضلعلی خان بن حاجی مهدی قلیخان
بن محمد امین خان بن حاجی فضلعلی بیک برادر خاقان شهید فتحعلی خان بزرگ قاجار قوینلو که مردی دلیر و جسور و باسل و مشهور بود و از رزمهای مردانه کرده بود
رکاب شاهزاده جان فشانیها نمود تا کار بجائی رسید که اسبش مجروح و مطروح شد و او در غلطید و اثر طپانچه بر بدنش در رسید پرستارانش از میان
بدر بردند و جراحاتش التیام یافت و در حضرت شهریار ملقب بجان نثار گردید و مورد الطاف شد الحاصل سپاه متفرقه در خوی مجتمع شدند نیارال
پسقاویچ رایتی را که علامت دولت ایران بود برافراشته از رود ارس مقابله درگذشت و بمحاصره حصار عباس آباد آمده احسان خان خوان احسان
بر روی آن مهمان گسترده باندک کر و فری قلعه را بتصرف داد و قلعگیان را بند بر نهاد محمد امین خان و عباس خان و دیگر حرمه عباس آباد را بتفلیس بردند
و احسان خان در ازای این خدمت حکومت نخجوان یافت و چون پدرش کلبعلی خان کنگرلو در غایت خیانت در دست خاقان شهید بکحل عمی مکحول شده
بود این خلف الصدق بمکافات آن کینه چنین خیانتی عظیم را روا داشت و این واقعه در اوایل سال یکهزار و دویست و چهل و سه وقوع یافت و نیارال
پسقاویچ قلعه عباس آباد را بمستحفظین روسیه سپرده و احسان خان را مورد التفات و امان کرده دیگر باره روانه اردوی خود گردید و چون این اخبار
بسمع حضرت شاهنشاه قاجار در رسید حاجی محمد خان دولوی قاجار و اسفندیار خان گرجی داماد و نایب یوسف خان سپهدار را با سربازان ساوه و قم
و خلخالیان بمحارسه قلعه خوی مقرر داشت و عبدالله خان ارجمندی فیروزکوهی را با دسته او بمحافظت تبریز فرستاد و اردوی اعلی از خارج خوی بچمن چورس
نزول گزیده و تاخت و تاز ولایات قراباغ بعهده نواب امیرزاده اعظم محمد میرزا خلف الصدق نواب نایب السلطنه قرار گرفت و امیرزاده جهانگیر میرزا
خلف جناب نایب السلطنه بسالیان مامور گردید و رکن الدوله علینقی میرزا بتوقف محال چورس مستقیم گشت و نواب نایب السلطنه بایروان روان
آمد و موکب نصرت کوکب شاهنشاهی از مرند بقلعه الیجق و از آنجا بچمن مهربان از توابع بلوک بدستان تبریز عزیمت فرموده باتراق فرمان رفت ذکر آمدن

کرمالدوف باظهار مصالحه و ناکام بازگشتن و مأموریت میرزادگان و سرداران باطراف آذربایجان

در این ایام که خاقان صاحبقران قاجار که در چمن مهربان بمعیت بود و پسقاویچ از عباس آباد بازگشته باردوی خود در رفت و در اردوی
او مرض وبا عام شده هر روز قریب سیصد کس باستفراغ و اسهال ابهی مردند لهذا نیارال کرمالدوف را که همشیره زاده وی و از اکابر آن دولت بود
بحضور نواب نایب السلطنه فرستاده اظهار صلح و صلاح و فوز و فلاح در میان آورد و از شرایط صلح دادن ایروان و یکصد هزار تومان و واگذاشتن
روسیه طالش و موغان از کارگذاران ایران بود و چون مایه این فساد حسینخان سردار ایروانی بود و از این شروط آگاه شد بتوسط امنای دولت متعهد
گردید که در سال آینده عباس آباد را استرداد و ایروان را محفوظ بدارد مشروط بدانکه پنجاه هزار تومان مدد خرج این مدت بدو مرحمت شود امنای
دولت آن داعیه واهیه را بپذیرفتند و کام او روا کردند وی مخلع و کامروا بازگشت خاقان صاحبقران قاجار فرستاده نیارال پسقاویچ را
بحضور بخوانده رخصت رجعت فرموده مکالمه مصالحه مقبول نیفتاد و اظهار سرکار سردار و روسیه از در هنگام و بابر کید و اهمال و استدلال
صالدات پریشان و اجتماع ایشان تصور فرموده مقارن این حال خبر رسید که شیخعلی خان کنگرلو برادر احسان خان قلعه نظاره اردوباد را
روسیه داده امیر جلیل الشان ابراهیم خان بن حاجی محمد خان قاجار دولو با سپاه مقدم و قراگوزلو بتسخیر قلعه نظاره روانه شدند و بسرعت هرچه
تمامتر راه بریدند و بظاهر حصار رسیدند در ساعت ورود بامر سردار قاجار یورش بحصار بردند و جنگ از دو سوی در پیوسته شد و
طالع فیروزی مطالع شاهنشاهی حصار نظاره با حصاریان یکباره بدست آمد و رؤس مستحفظین روس را بریده از کنگره بزیر افکندند و شرح
حال معروض داشتند و همچنین نواب امیرزاده بزرگوار محمد میرزای قاجار و امیرزاده جهانگیر میرزا که بقراباغ و سالیان مامور بودند در آنجا و فتحی

بزرگ یافتند ولایات قراباغ را بکلی بیروز بروخارسان سالیان سراسر اسیر گشت و در جمعه هفدهم شهر صفر این خبر باردوی اعلی رسید که
اتفاقاً تسکین محن مهربان از امیرزاده جهانگیر و دیگران معروض افتاد مجملی از کار امیرزاده جهانگیر میرزا آنکه
افواج نظام شقاقی و غلام و تفنگچیان عرب را در اردبیل گذاشته با چهار عراده توپ و دو هزار سوار با دینه بازار طالش رفت میر حسن خان طالش با نهصد
سواره و پیاده در کوک تپه و همیشه رود مغان با امیرزاده ملحق شد استماع کردند که روسیه از حاجی ترخان آرد و آذوقه بسیار حمل و از دریا بصحرا میرسانند
و از سالیان برود کر کشیده برود ارس می اندازند و از ساری میش صالدات بعراده حمل کرده باردوی بقاویچ میبرند امیرزاده و خوانین طالش
قرار دادند بقدر پنجاه شصت فروند ناو کرجی از کنار بحر خزر بقزل آغاج برند و روز پنهان کنند و شب سیران نمایند و از رود کر بحوالی سالیان فتح
منظور رود جنود ایرانی باشند و امیرزاده جهانگیر در آن شب ده فرسنگ راه بی آب را قطع کرده حوالی سحر بکنار آب رسیدند و محقق شد که از سالیان
پشته چهل پنجاه نفر صالدات روسی آذوقه میبرند و بمامورین طالشیه برخورده اند امیرزاده جهانگیر از سه دسته سرباز و یکعراده توپ را بمدد تفنگچیان
طالش و مدافعه روسیه که در کرجی ها می آمدند روانه کرد و چهارصد سوار نیز معجلاً فرستاد که پشت سر سرباز روسیه را گرفته و بمحض رسیدن سرباز
جنگ در پیوست و هفتاد نفر صالدات زنده با توپهای کوچک کشتی بتصرف در آوردند و تفنگچیان طالشیه با کشتیهای کوچک بسلامت باردوی
امیرزاده رسیدند و بولکونوک روسی که در قصبه سالیان نشسته بود مطلع شده با توپ و صالدات و سواره شیروان بمدافعه لشکر ایران آمدند
میر حسن خان طالش با یکفوج سرباز و دو عراده توپ با ناو و کرجی از آب گذشته و یکفوج سرباز و دو عراده توپ در این طرف آب مانده بودند که لشکر
روسیه در رسیدند و بنیاد محاربه کردند سلیمان خان سرتیپ فوج را با دو عراده توپ از میان خشک رودی برداشته بمقابله روسیه روانه شد
میر حسن خان طالش با سواره و پیاده خود روی بسواران سپاه روسیه که از اهالی سالیان و شیروان بودند کرده نواب جهانگیر میرزا نیز با دو عراده توپ
و افواج ملتزم خویش برابر روسیه در آمده با فکندن توپ مشتغل شدند بولکونوک روسی تصور کرد که بجز سواره میر حسن خان لشکری از آب نگذشته
سواران خود را بمقابله او امر کرد و بتعجیل بر سر جهانگیر میرزا راند و سلیمان خان در قفای او براند مع هذا خود را از میان رود خشک آشکار کرده بمحاربه پرداخت
از دو سوی لشکر ایران بولکونوک را با فکندن توپ سراسیمه و منکوب نمودند و گلوله بر عراده توپ وی زده عراده بشکست و توپ از پیکار بیکار ماند
جماعتی از سرباز روسیه از شلیک تفنگ افواج آذربایجان مقتول شدند و سواران امیر حسن خان طالش نیز سواران شیروانیه را فرو شکستند
و بولکونوک بجانب سالیان فرار کرد و سرداران مذکوره او را تعاقب کردند اهالی سالیان نیز بمخالفت وی برخاستند بولکونوک مضطرب و متوحش
احمال و اثقال و آذوقه و کرجیها و ناوهای خود را گذاشته روی بشیروان نهاد امیرزاده جهانگیر و سلیمان خان گیلانی که مردی دلیر بود بقصبه سالیان
راندند و یکصد و پنجاه نفر صالدات زنده و دوصد سر بریده با حسینقلی خان شاهسون خالو روانه حضور خاقان صاحبقران قاجار کردند و شرح کار معروض
داشتند و همانا این واقعات پیشتر از حادثه تسخیر عباس آباد وقوع یافته در روز جمعه هفدهم شهر صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و چهل و سه این اخبار در
چمن مهربان بعرض خاقان صاحبقران رسید و عریضه و رؤس کشتگان سپاه روس از نظر انور گذشت

ذکر محاربات سپاه ایران و صالدات روسیه در قریه اشترک ایاران و اوچ کلیسیا و شکست و هزیمت صالدات روسیه

حضرت خاقان کامکار صاحبقران قاجار مقرر فرمود که نواب ابوالسیف نایب السلطنه بجانب ایروان و معاونت سارو اصلان پردازد و آن صفحات
مضبوط و منسق سازد و بعد از عاشورا نواب رکن الدوله علی نقی میرزا با سپاه الوار و اتراک در محال چرس گذاشته خود بسامان ایروان روان
گردید و پس از ورود در سازبرگ شهر و ارک ایروان افزود و توپخانه و قورخانه آن بلد را زیادت یافت قاسمخان سرهنگ فوج تبریزی و جعفرقلیخان
مقدم سرهنگ فوج مراغه و حاجی میرزا محمد خان مقصودلوی استرابادی و لطفعلی خان طایری بمحافظت و محارست قلعه ایروان ضمیمه دیگر مستحفظان
فرمود و حسینخان سردار را ملتزم رکاب داشته روی همت بتسخیر اوچ کلیسیا گذاشته چون اوچ کلیسیا در تصرف روسیه در آمده بود و گروهی
بصیانت آنجا مامور بودند در ینوقت از فرط خوف و بیم اندوسیه ساکن ایاران استمداد کردند و ایشان نیز با استعدادی مکاثره و احتشادی
متوافره عزیمت مظاهرت اهالی اوچ کلیسیا را وجهه همت ساختند حضرت ابوالسیف نایب السلطنه پس از تحقیق این اخبار یوسف خان گرجی سرهنگ
توپخانه را که مردی دلیر بود با سهراب خان گرجی و چهار هزار کس بمحاصره اوچ کلیسیا مامور کرد و خود با بقیه پیادگان و سواران راه ایاران بر گرفت و وقتی بقریه
اشترک از قرای ایروان در رسید که روسیه ایاران بقصد اعانت اهالی اوچ کلیسیا می آمدند ناگاه با سپاه ابوالسیف نایب السلطنه و دلیران ایران دوچار
شدند

شدند از دو جانب صف برآراسته مصمم پرخاش و جنگ گردیدند نخست توپهای آهنین تن آتش افشانی گرم و زان سپس دیده دلیران از مروت
و ترحم بی آزرم گردید تفنگها نعره برداشتند و نیزه‌ها قامت برافراشتند فشافش تیرهای دلدوز برآمد و چکاچاک تیغهای جانسوز در پوست
خاک زمین از خون لعل نگین گونهٔ مرجان گرفت و غبار هوا از جنبش صبا گرد و نژاد در کرهٔ کحلی نهفت گلولهای توپ با تمام رسید و سر نیزه و شمشیر و
دشنه میانجی آمد سیلاب خون از اشترک با یروان روان شد و باران بلا از ابر ان اوچ کلیسیا رسید عربیه والسمر تبکی دماً والبیض ضاحکة
والجو داج ولون الملتقی قان فطمر بن روسیان غرق خون چند میل * رخانشان بقم چشمها همچو نیل * سم بادپایان ز خون چون عقیق * شده تا بند
زین بخون در غریق * در آمیخته اهل ایران و روس * بسرخی سپیدی چو روی عروس * ز روی بهاجوی خون ریختند * گرفتند و کشتند و آویختند
مع القصه از آغاز طلوع مهر جهانتاب تا قریب بغروب بزم دو سوی در پیوسته بود و سرها چون برگ رزان از باد خزان همی ریخت جنود روسیه را پای
ثبات از جای بدر شد و راه نجات مسدود گشت توپخانه و عراده خود را ریختند و بقایای ایشان سراسیمه بجانب اوچ کلیسیا گریخته سواران ایران
از قفای ایشان همی تاختند و انبازرا مقتول و ماسور همی ساختند ناگاه از پیش روی افواج مامورهٔ تسخیر اوچ کلیسیا روی بر روسیه نهاده ایشان را از
دو سوی در میان گرفتند دیگرباره تیغ سپاه تیغ سر اندازی اصرار کرد و دشتها چون تشتها بخون آشامیدن ابرام جستند تا کار چنان رفت که سپاه روسیه
بزینهار در آمدند و تفنگها از دست بیفکندند و امان خواستند چون اهالی ایران عمداً و سهواً ان سرگشتگان مقهور و روزبرگشتگان مغلوب را امان
نداده راه نگردند دیگرباره تفنگها برگرفته بجنگ ایستادند هم بستوه آمدند و تن باسیری دردادند و گردن بسلسلهٔ خذلان بر نهادند غازیان اسلام بسیاری
را بکشتند و کثیری را بگرفتند و الاقلیلی رستند ینارال دالغورکی که سردار آنگروه بود زخمی بر زانو خورده با جماعتی زخمدار خود را بحصار اوچ کلیسیا رسانید
و درین مقاتله زیاده از دو هزار صالدات روسیه ضایع و تلف گردیدند نواب ابو السیف نایب السلطنه روزی دو در انجا توقف و با سپاه منصور
تفقد و تلطف کرد و یحیی خان تبریزی قوللر آقاسی خود را با اسرای روس و رایات روس انجماعت منکوس بدرگاه حضرت شاهنشاه صاحبقران فرستاد و خود با موکب
نصرت کوکب روی باوچ کلیسیا نهاد و در تضییق امور محاصره انحصار و حصاریان کوشید و درین اوقات چهار هزار صالدات و یکهزار سوار قزاق
و بیست عراده توپ که ده عراده آن توپ بزرگ قلعه‌کوب بود از پطرزبورغ به تفلیس و معاونت بسقاویچ ینارال دولت بهیهٔ روسیه در رسید و آن عدد
او بیفزود و نواب نایب السلطنه نیز از این اخبار استحضار یافت و بسقاویچ که در نخجوان بمقابلهٔ نواب نایب السلطنه آمده بود بعد از اطلاع ازین نزاع ینارال
ارستوف گرجی را بحراست عباس آباد گذاشت و از منزل قرابابای نخجوان راه ایروان برداشت نواب رکن الدوله علی نقی میرزا و حسن خان ساری
اصلان نیز از چرس بجانب ایروان آمدند و ایلات و احشامات کنار رود ارس را کوچانیده بقلعه‌جات محکمه جای دادند نواب ابو السیف نایب السلطنه
بعد از ملاقات با رکن الدوله در دامنهٔ آقری داغ قریب بقریهٔ انجوره اقامت جست و ینارال بسقاویچ باوچ کلیسیا آمده زحمداران لشکر را به تفلیس فرستاد
و بمحاصرهٔ سردارآباد روانه فرمود و خود بجهت تفرق بال و تشتت حال بسقاویچ روی بعباس آباد و نهب و غارت انحدود گذاشت ینارال
ارستوف از عباس آباد بیرون آمده در قریهٔ خوک که از اخترک نیز خوانند بمقابلهٔ نایب السلطنه اقدام کرد در رزمی صعب در گرفت و قتلی شنیع رفت
و ارستوف بهزیمت شد و بعباس آباد در خزید و نواب نایب السلطنه مفاخر و مباهی بمنزل چشمهٔ شاهی خوی نزول کرد و حضرت خاقان صاحبقران
از چمن مهربان آصف الدوله و عبدالله خان احمدبیگی و طهماسبقلی خان لاریجانی و ولیخان تنکابنی و حاجی حسنخان دامغانی و علی نقی خان قراگوزلو سرهنگ
فوج همدانی و عبدالله خان دماوندی را بحفظ و حراست تبریز مامور داشت و ده هزار تومان تنخواه نقد بجهت مخارج نواب نایب السلطنه انفاذ فرمود
وارد دوی علی بهراب نزول کرد و در اواخر شهر صفر یحیی خان و اسرا و سرهای روسیه در رسیدند دو هزار و سیصد نیزه سر و یکهزار و پانصد نفر اسیر
و پنج عراده توپ قلعه‌کوب از نظر خاقان صاحبقران بگذرانیدند یکصد و پنجاه تن از آن اسرا از معارف ینارال و مایوران و افیسران بودند یک
فوج از اسرا با دو عراده توپ با نعام نواب شاهزاده با وقار سلطان محمد میرزای سیف الدوله حاکم اصفهان مبذول و روانه شدند و تتمه را بطهران
بردند و اردوی بزرگ خاقانی با شوکت سلیمانی بدار الخلافه ری بازگشت و با شاهد عیش و سرور دمساز و نواب نایب السلطنه امیرزاده آزاده کبیر بهرام میرزا
فرزند خود را با فوج نظام خوی و فوج جانباز خلج و سه چهار عراده توپ در خوی گذاشته و میرزا محمد تقی آشتیانی ملقب بقوام الدوله را بوزارت او باز داشته
غالب افواج را که خسته و از کار باز مانده بودند بمواطن و مساکن رخصت داده خود با پانصد سوار قاجاریه و ترکمانیه بعزم تبریز فرموده در قریهٔ شندآباد
کنی آسوده گی جست و می دانست که سرفتنه دارد روزگار **ذکر مغلوبیت سردار ایران حسن خان ساری اصلان**

و غلبهٔ ینارال پسقاویچ و تسخیر سردارآباد و ایروان و تفکیک حسینخان مخفی نماناد که مادام که موکب همایون
حضرت شاهنشاه ایران خاقان در اطراف و ارباع آذربایجان توقف داشت اهالی آنجا دل قوی بود و ینارال پسقاویچ سردار بزرگ دولت بهیه روسیه
باطمینان اقدام در امورات خطیره نمیکرد و بجسارت روی بهر خطیره نمی آورد و چون رایت فتح آیت حضرت ابو الفتح و النصر فتحعلیشاه قاجار از آذربایجان سنقر
جلال سایه انداخت و نواب ابو السیف نایب السلطنه عباس میرزا بصوب تبریز باز آمد ینارال پسقاویچ از امرا آگاهی یافت بتسخیر سردارآباد و ایروان شتافت
با سپاهی آتش خوی آهن روی که در آتش رزم سمندر و در دریای جنگ نهنگ بودند و توپهای بزرگ خاره شکن باره فکن تصمیم تمیم کار سردارآباد و ایروان
کرد چه از دولت بهیه روسیه در هدم بنیان ایروان مامور و ماذون همی بود و در کمال شدت و نهایت عدت حصار سردارآباد را که حصنی حصین و سدی
متین بود بمحاصره در آورد و بر سردار ملقب بسارو ارسلان عرصه تنگ کرد او را چندانکه قوت مصابرت و قدرت مشاجرت بود در حفظ قلعه
و قلعگیان حزم و ثبات مرعی شد چون کار از اندازه در گذشتن گرفت دل از سردارآباد بر کند و در تیره شبی ظلمت آگین از جدار انحصار استوار
خود را بدر افکند ناکام و کام بایروان روان شد دیگر روز که آفتاب بر آمد از مدامنه انحصار از فرار سردار آگهی یافتند و باستقبال ینارال پسقاویچ
شتافتند در روز دوشنبه نهم شهر ربیع الاولی سال یکهزار و دویست و چهل و سه سردار دولت روسیه بدولت و اقبال وارد سردارآباد شد
و از ظهور این فتوح شاد گردید ذخایر و علوفه و آلات حرب و آذوق وافره بتصرف گرفت و در مرتبه و مقدار ضرورت سپاه حمل و نقل و عزم ایروان
کرد اولا جعفرقلیخان مقدم که با فوج مراغه بصیانت قلعه مامور بود بتحریک احسان خان نخجوانی فرار نمود و حسن خان سارو ارسلان سردار نیز اطمینانی
با اهالی قلعه نداشت و دست واهمه گریبان خاطرش فرو میکشید مع هذا دوازده شبانروز بحفظ قلعه میپرداخت تا سپاه روسیه از اطراف حصار ایروان
سنگرها پرداخته از ریختن گلوله توپهای باره کوب شهر آشوب شهر را کانونی پر شرار و جحیمی پر نار ساختند درین هنگامه خبر رسید که تبریز را ینارال ارستوف
بتسخیر در آورده است لهذا دست قلعگیان از کار فرو ماند و سپاه روسیه قوت گرفتند بالاخره در شب جمعه چهاردهم هنگام طلیعه رایت صبح رایت
ظفر آیت دلیران روسیه بر باره بر آمد و از جانب جامع بر قلعگیان غلبه کردند شهریان از بیم جان امان جستند و ابواب شهر مفتوح کردند حارسان دست
از حراست باز داشته متفرق شدند و سردار سارو اصلان لقب در خود انقلابی عجب یافته مسجدی که از مستحدثات او بود شتافته روی در قبلهٔ تسلیم
کرد و پای در دامن توکل پیچیده مجملا سردار و حاجی میرزا محمد خان مقصودلوی استرابادی و حمزه خان انزانی و سایر اعاظم و سرکردگان بحکم ینارال
پسقاویچ اسیروار از ایروان بتفلیس روان کردند و توپهای شکرانه و شیپورهای شادیانه زمین را متزلزل و هوا را متخلخل ساخت و این اخبار شاقه در بلدهٔ
خوی بمسامع شاهزادهٔ خجسته خوی نایب السلطنة العلیة العالیه رسید رحمت الله خان فراهانی و فوج عراقی بمحافظت دره دز گرگر که روسیه را بنخجوان
معبر بود رفت و نواب نایب السلطنه بمرند آمده از غایت حزم اندیشه مال رزم همیکرد **ذکر آمدن ینارال ارستوف از دره دز گرگر
و آمدن بمرند و رفتن بسر تبریز و اطاعت اهالی شهر و تصرف در تبریز و سایر وقایع آن ایام** مخفی مباد
که اسباب این فتنه از دوروئی و دورائی امنای دولت حضرت خاقان و اختلاف امرا و بعضی سببهای دیگر سالی چند فراهم و مهیا آمده
بود و مایه این خلاف و مصاف از سرحدداری آذربایجان سردار ایروان بود که بر خلاف رای نواب نایب السلطنه در حضرت خاقان متعهد معارضهٔ روسیه
و حفظ ایروان گردید و فتنه عظیم بظهور آورد اعاظم آذربایجان نیز بدین بین فی الک بودند گروهی از نایب السلطنه خایف و مایوس و جمعی بسردار
روسیه مایل و مانوس بمضمون ع یجب الانقلاب لو علینا * هر کس از راهی بفتنه انگیزی رغبت داشت و درین سال امر تبریز را خاقان صاحبقران باصف
الدوله اللهیار خان قاجار دوالو تفویض و محاربت استرآباد و مازندران محول داشته بودند آن معنی نیز باعث رنجش و عدم اطمینان اهالی آذربایجان
شده و درین ایام نیز نواب نایب السلطنه و امیرزادگان عظام فرزندان کرام الجناب عموماً در خارج تبریز بنظم امور آذربایجان توجه داشتند نواب
امیرزاده بزرگوار فریدون میرزا به نیابت در شهر و میانت اهالی حرم محترم مشغول و از تصرف در امر صلح و جنگ معذور بوده اهالی تبریز با جناب آصف
الدوله صفائی نداشتند و از چاکران حضرت نیابت الحاجی علی اصغر خواجه سرای مازندرانی احدی در آن شهر نبود قریب شش هزار کس پیاده در شهر
بمحافظت قیام و اقدام می نمودند و توپخانه و آذوقه و استعداد نیز در کمال وفور و افراط داشتند ولی اتفاق آرای که مایه قوت امورست در میانه نبودی
چنانکه غالب سپاهیان از معارضات چندین ساله سرداران قفقاز و ینارالان دولت روسیه بستوه آمده و در تمکین ایشان همگروه و ظاهراً و باطناً
با مان متوسل خاصه جماعتی از اهالی مرند بتجبه قتل نظر علی خان مرندی که سابقا روی داد از حضرت نایب السلطنه مشوش و رنجیده دل ینارال ارستوف سردار

پیچوف از قصد تسخیر تبریز ترغیب و تحریص همی کردند و رای وی را در این عزیمت تصمیم همیدادند لهذا نایارال مذکور که به وفور جلادت و رشادت مشهور بود از عباس آباد کوچ کرده که ده فرسنگی شهر تبریز است و در دو فرسنگی مرند واقع با طمینان خوانین مرند آمده با سه هزار صالدات عزم تبریز کرد و بعضی از اعاظم و اعیان تبریز نیز بوی مراسله نگار و مستدعی وصول او بدان دیار شدند چنانکه نواب جهانگیر میرزا خلف الصدق حضرت نایب السلطنه در تاریخ تالیف خود نگاشته و تصریح بدین مطالب نموده بمشاورت جمعی از خارج و داخل مقرر شد که نایارال ارستوف از رود ارس عبور کرده از پشت کوه مشو که سراسر فاطع فیمابین محال خوی و کنی و مرند است و خالی از عساکر ایران حرکت کرده بیخبر بساحت تبریز در آمده شهر را تصرف او دهند بلوای عام و هجوم و ازدحام نموده حارسین قلعه و حصار را بی تصرف و مداخله کرده مقهور دارند و او نیز با سه هزار صالدات روسیه و ده عراده توپ قلعه کوب بدستور العمل موافقین رفتار نموده بناگاه در قریه صوفیان شش فرسنگی تبریز در آمده با آنکه جمعی در حفظ دره و ذرگر مامور بودند تجاهل نموده احدی از چاکران دربار و همراهان الهیارخان از عبور و مرور و حرکت و سکون او اطلاع نیافته بلکه گرد و غبار عرصه صوفیان را حمل بر پیاده و سواره جناب نایب السلطنه نموده بی اندیشه و بیم بودند آصف الدوله سواری بجهة خبرگیری روانه کرده و باز آمده محقق شد که لشکر روسیه در قریه صوفیان رسیده اند و عزم تبریز دارند خاطر او پریشان شده با هرکس مشاوره کرد و اتحاد کلمه نشنید و مقارن اینحال شهر بهم بر آمده هیاهو برخاست مارند اینان دل بر قلعه داری نهادند و آقا میر فتاح ولد جناب علامة العلما حاجی میرزا یوسف تبریزی که بعد از فوت پدر بزرگوار بحکم وراثت امام و پیشوای اهل تبریز بود ساغر خاطرش از باده غرور و جوانی لبریز در حفظ شهر و بیان اطاعت نایارال روسیه را اولی و انسب و بصرفه وقت اقرب دانسته تن بمتابعت آصف الدوله در نداد و از تسلیم و تمکین روسیه سخن براند و عموم اهالی شهر را با خود مطابق و موافق کرد و مع هذا آصف الدوله اللهیارخان بدروازه گجیل آمده بر برج مقابل سپاه روس بر آمده حکم به انباشتن توپ نموده بی دو سه ار باروط و گلوله انباشته سر صد محاربه و مصاف بایستاد لشکر روسیه بکنار رود اجی نیم فرسنگی تبریز رسیدند و گرد و غبار روی هوا تیره کرد و برق اسلحه دیده نظاره کیان خیره میرزا محمد خان لاریجانی که مردی سالخورده و کاردیده خیرخواه راز آگاه بود با این اعدای خارجی و داخلی سکون عیال و حرم محترم نواب نایب السلطنه را در تبریز صلاح دولت ابد مدت ندانسته با تمامی دسته خود و تفنگچیان مازندرانی بدرب اندرون آمده همگی ایشان را از کمال جلال حمل و نقل بخت روان نموده در عین بطش و طمطراق براه عراق بر گرفته نایارال ارستوف خوانین مرند را با هزار سوار قزاق و دو عراده توپ بجهت نهب و اسر بنه و اغروق و حرم محترم نواب والا فرستاده بضرب گلوله جان سوز دلیران لاریجانی که سر آمد تفنگچیان مازندرانیند جمعی بر خاک هلاک در افتاد و جان دادند چندانکه سواران مرند و غیرهم در تعاقب اهالی حرم قصد تطاول و چپاولی کردند سودی ندیدند و بازگشتند و از سر این طمع خام در گذشتند و از آنسوی آصف الدوله سه توب بجانب سپاه نایارال دولت روسیه در افکنده لشکر روسیه متحیر شدند چه که به نایارال چنان وانموده بودند که بی افکندن تفنگ و آغازیدن جنگ تبریز را تسلیم خواهیم کرد چون اینحال دید بخوانین مرند که در این امر با پیر دو کفیل و متعهد و وکیل بودند بدگمان شده بقید و حبس ایشان فرمان داد و از اقدام در این امر نادم گردید در این هنگامه آقا میر فتاح مذکور با کل اهالی شهر بدروازه گجیل آمده حکم بگشادن دروازه کرده دروازه را قفل شکسته و توپچی را از بام دروازه بزیر افکندند و علم خود رائی برافراشته باستقبال نایارال ارستوف چنانکه معهود بود تقدیم و رزید تفنگچیان حصار از ملاحظه اینحال دست از محاربت برداشته برج و بارو را برداشته متفرق شدند و هر یک بکنجی خزیدند آصف الدوله نیز مایوس در خانه یکی از رعایای محله خیابان مختفی گشت آقا میر فتاح و عموم اعیان شهر بنزد نایارال رفته استدعای قدوم او بشهر نمودند در سیم شهر ربیع الثانی وارد دار الاماره خاص مکان گرفت و یکهزار نفر صالدات بحفظ ارک و قورخانه و انبار تعیین کرد و دو عراده توپ بارسیما نها بفراز طاق علیشاه که از ابنیه قدیمه قویمه و رفیعه طایعیست بر کشیدند و نایارال شرح کار بخدمت نایارال پسقاویچ انهی کرد و آصف الدوله را بدست آورده بحبس داشت و بیچاره بتبریزیان کام و ناکام حفظ مال و ناموس را با عساکر روس مراوده و مخالطه ورزیدند و چنانکه در ایام صفویه مکرر سپاه عثمانیه تبریز را مسخر کرده بودند و نهانی اهل شهر از آنان میکشیدند و ایشان را می نهفتند دست بقتل صالدات روسیه بر گشادند و ظاهرا در کسوت وفاق و باطنا در سیرت نفاق داشته اند که گفته اند نظم چو در طاس لغزنده افتاد مور رهاننده را چاره باید نه زور و در نهم شهر ربیع الثانی خبر فتح تبریز در هنگام محاصره ایروان چنانکه بدان اشعاری رفت به پسقاویچ سردار ایروان رسید و ایروان نیز چنانکه سابقا مذکور شد بتسخیر در آمد و پسقاویچ با سی هزار کس صالدات و توپخانه بیشمار بتعجیل از آب گذشته به تبریز رسید و سی هزار سپاه دیگر بجهة محافظت قراباغ و شیروان و گنجه در اخد و داشت به تبریز خواند و نایارال ارستوف را در کار تبریز بجنون مشهور مقصر کرده او را معزول و بدولت بهیه روسیه مقید و مغلول روانه کرد و بتحقیق پیوست که شصت هزار صالدات و یکصد عراده توپ بزرگ از رود ارس گذشته بتسخیر آذربایجان

بلکه همگی ایران مامور بودند و المامور معذور در زمانیکه نواب نایب السلطنه در سلطان‌آباد متوقف بود این اخبار ملالت آثار معروض میگردید از تسخیر سردار آباد و ایروان و تبریز تزلزلی تمام در ملازمان رکاب وی آورد و غلامان که در تبریز عیال داشتند شب هنگام فرار کرده از اردو بدر شدند و همه روزه این حادثه مقرر و مستمر بود تا چنان شد که الا مخاصون نماندند و بمضمون المخلصون فی خطر عظیم از این خطر خطیر در پیش بود از امیرزادگان نواب خسرو میرزا و از امرای بزرگ امیر کبیر محمد خان امیر نظام آذربایجان که از اولاد شیخعلی خان زنگنه وزیر صفویه بود بجای ماندند و از خوانین و امرای قاجار محمد ابراهیم خان سردار خلف الصدق حاجی محمد خان قاجار دولو و از غلامان و صاحب منصبان یوسف خان گرجی توپچی باشی و سهراب خان گرجی جمعی از عمله خلوت و حضر ملازمین رکاب و توپچیان نظام و سواره قاجاریه و غلامان ترکمانیه و قریب بهفتصد نفر از فراریان صالدات روسیه که بملازمت آمده بودند احدی در اردوی حضرت شاهزاده اسکندر عزم فرامرز رزم ثبات و سکون نداشت و با شهود این حالت توقف در سلطان‌آباد با عزم تبریز بر خلاف مآل اندیشی و حزم بود لهذا حضرت نایب السلطنه عزیمت بسوی ارومی را از عزم خوی اولی و انسب شمرده با قلیل سپاهی که در رکاب بودند بقصد ارومی بسلماس رفته و بنواب امیرزاده معظم بهرام میرزا فرمان صادر فرمود که افواج و توپخانه خوی را برداشته در سلماس بحضور اشرف آید لهذا وی با پانزده عراده توپ و فوج خلج برکاب پدر نامور آمده روانه ارومی شدند و اهالی ارومی باستقبال و جانفشانی اقدام کردند و از جانب حضرت نایب السلطنه پرن خان گرجی برسالت بنزد دینارال پسقاویچ رفته سخن مصالحه در میان آورده مقرر شد که در ارومی چندان توقف رود که قرار مصالحه تکمیل یابد و سابقاً نیز از جانب جناب نایب السلطنه مقرب الحضرت فتحعلی خان بن هدایت الله خان گیلانی که بیگلربیگی تبریز بود بنزد دینارال پسقاویچ رفته و گفتگوی مصالحه و متارکه پرداخته و دینارال او را در تبریز کماکان بمنصب ایالت برقرار داشت و با آصف الدوله نیز ملاقاتی مشفقانه کرده سخن از صلح راندند چه دینارال پسقاویچ از هجوم عام ملت اسلام و اجتماع و ازدحام شاهزادگان اطراف برزم و مصاف بغایت می اندیشید و تصرف اینسوی آب خاصه تبریز را با کمال مصلحت حال میدید چون نواب نایب السلطنه متوطنین خوی را برکاب عالی خواندند ایالت آن ولایت را با میر اصلان خان دنبلی تفویض فرمود از آنجا که او نیز مانند غالب حکام بلاد با روسیه اتفاق و اتحاد داشت خوی را بتصرف سپاه روسیه داد و آن بلده را نیز بتصرف در آوردند مع القصه خوی و مرند و قراجه داغ و تبریز و مشکین و سراب و گرمرود تا میانج و بعضی از محال مراغه و خلخال از تصرف اولیای دولت حضرت نایب السلطنه بیرون رفت و ارومی و ساوجبلاغ و صاین قلعه و مراغه که هزار سوار کرمانی در آنجا بود و قلعهٔ اردبیل و طالش و مغان در تصرف کارگذاران حضرتش باقی ماند و جناب میرزا ابوالقاسم قایم مقام نیز با نامه و پیغام تهدیدآمیز بنزد دینارال پسقاویچ رفته از وعد و وعید و بیم و امید و فخر و ننگ و صلح و جنگ سخنان گفت و قرار معاهده و مصالحه دادند که در ده خارقان نواب نایب السلطنه و وی ملاقات و فصلی چند درین باب مقالات نمایند و نواب امیرزاده اعظم و شهریار مکرم محمد میرزا فرزند ارشد اکبر اعظم حضرت نایب السلطنه از قراجه داغ و مشکین عزم حرکت فرمود و عیال و حرم را از راه اردبیل بعراق روانه و خود پس از روزی چند با نه عراده توپ بسپرده گی قاسمعلی خان بهارلوی و سیصد غلام قراجه داغی از قراجه داغ راه اردبیل برگرفت و از معارف و اعاظم جناب میرزا نصرالله اردبیلی و میرزا علی کرایلی در رکاب مستطاب حضرتش سعادت التزام داشتند چون باردبیل در آمد نواب امیرزاده جهانگیر میرزا با یک فرسنگ استقبال کرده وارد قلعه شدند و چون چهل پنجاه عراده توپ و قریب ده هزار کس آذربایجانی و عراقی داشتند در نهایت استقلال در اردبیل متوقف شدند و کوشش در اجرای احکام حضرت شاهنشاه سلیمان احتشام همی داشتند

ذکر ورود شاهزادگان و سپاه اطراف بدرگاه حضرت خاقان صاحبقران و تصمیم عزم محاربه با روسیه

در روز جمعه دهم شهر ربیع الثانی اخبار آذربایجان و تصرف بلاد تبریز و ایروان معروض سدهٔ سنیهٔ حضرت خلافت خاقان صاحبقران اعظم ابوالملوک فتحعلی شاه قاجار گردید در نهایت حلم و متانت و کمال تدبیر و فطانت باحتشاد حشم و اجتماع خدم فرمان راند و بانتظام امور توپخانه و قورخانه و استعداد یورش شاهانه اشارت راند و پیشکاران پیشگاه خاص بتهیهٔ یاساق آذربایجان پرداختند و جناب میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله اصفهانی منشی الممالک که در آن روزگار در کمال قربت و مباشر امور وزارت بود احکام قضا نظام قدر فرجام بشاهزادگان بلاد ایران مرقوم و واقعه را بهر یک مشهود و معلوم داشت و هر یک را از مقر خویش بالتزام رکاب اشارت رفت بریدان سریع السیر سرعت و طیران از طیر وام کرده با مناشیر ملکانه ملک الملوک بهر شهر و بلوک روانه شدند تمامت ایران از جوشش جیش بحر مواج امواج راهی ماندی ندای الجهاد از پیر و برنا و ضعیف و توانا و عالم و جاهل بر فلک کحلی رسید و از هر سو سپاه جنگجوی در هیجان آمدند شاهزادگان اطراف که هر یک در ملک خویش شاهی بی خلاف بودند در ابذال گنج و گوهر و ارسال فوج و لشکر نصرت حضرت شاهنشاهی بر یکدیگر سبقت میجستند از حدود فارس و کرمان و خوزستان و عراق و لرستان و کرمانشهان و خراسان و استرآباد

و مازندران معابر و مراحل از راکب و راجل انباشته و مشحون همی بود **للمؤلفه** کفتی بوم و بام و شیخ و شاخ و جوی و جر ٭ کفتی بکوه و کاخ و در و دشت و کوه و کان ٭ جوشد بجای سبزه همی خنجر و حسام ٭ روید بجای برک همی دشنه و سنان ٭ خیلی کشاده مرغ صفت پویه را جناح ٭ قومی ببسته رمح صفت کینه را میان ٭ صحرا چو بحر فوج چو موج و غبار ابر ٭ اسبان چو کشتیان و علمها چو بادبان ٭ یک رشته کرزه مار بهر یوسنی سوار ٭ یک بیشه شرزه شیر بهر جوشنی نهان ٭ شیران بپشتشان برسیدند از آنجوزه ٭ مرغان بسهمشان بپریدند ز آشیان ٭ چون طره نکارین در دستها کمند ٭ چون ابروی نکویان بر دوشها کمان ٭ ز انشان چو دشت کوه چو از کوه شان کذار ٭ ز انشان چو کوه دشت چو در دستشان مکان ٭ نخست شاهزاده شیخعلی میرزا که بطنا بنیره شیخعلی خان زند بود و در ملایر و تویسرکان حکومت مینمود با سواران زند و کردان مردبند بصوب زنجان و خمسه که نیارال رازن از جانب بسقاویچ سردار با سپاهی بسیار بدان حدود آمده بود مامور کردید و جناب میرزا محمد تقی علی آبادی منشی خاصه بملاحظه وزارت سابقه آن بلاد بحفظ رعایا و عباد زنجان نامزد کشت و غلامحسین خان سپهدار سپاه عراق با دوازده هزار پیاده سرباز و دو عراده توپ جان کداز در چهاردهم جمادی الثانی بساوه رسید و حسب الامر روزی چند توقف کزیده در اوایل رجب المرجب شاهزاده عظیم الشان محمد قلی میرزا ملک آرای استراباد و مازندران با ده هزار پیاده و سوار از کرایلی و اوصانلو و افغان و استرابادی و هزار جریبی و ترکمان در رسید و شاهزاده حسام السلطنه محمد تقی میرزا حکمران لرستان و خوزستان و بروجرد با شش هزار سوار با جلالوند و بیرانوند و بختیاری و سیلاخوری و پنج عراده توپ بحضرت اعلی آمد و نواب شاهزاده معظم شجاع السلطنه حسنعلی میرزا والی والای خراسان با جماعتی از اتراک و اکراد خاور زمین و رایت نصرت آیت جناب امام ثامن سلطان الاولیا علی ابن موسی الرضا علیه التحیة والثنا در آمد مع القصه ولات و حکام بلاد ایران که غالبا اولاد و احفاد حضرت خاقان صاحبقران بودند با سپاههای بیشمار بحضرت آمدند و برخی در مرکز حکومت خویش استعدادی بیش از پیش ماموربتوقف و منتظر حکم مبارک شدند حضرت شجاع السلطنه و شاهزادکان بخاکبوسی آستان شاهنشاه شرفیاب شده اظهار خدمتکذاری و جان نثاری کرده عرضه نمودند که بسیار سلاطین بزرک را چنین حوادث اتفاق افتاده است و بتدبیر و شمشیر آنرا چاره کرده اند این امر اندیشه نباید کرد و عما قریب سپاه خصم را از ملک موروث اخراج کنیم و جزای خاینان عاصی بدهیم الحمد که کنج و کوهر و حشم و لشکر و توپخانه بیشمار آماده است **نظم** زمین برنتابد سپاه تورا ٭ نه خورشید پر کلاه تورا ٭ بفر تو زیر فلک شاه نیست ٭ بزیب تو بر آسمان ماه نیست ٭ جهاندار پیروز کر یار باد ٭ سر تخت دشمن نکونسار باد ٭ بکوشیم و فرجام کار آن بود ٭ که در حکم دارای کیهان بود ٭ شکاریم یکسر همه پیش مرک ٭ سری زیر تاج و سری زیر ترک ٭ حضرت شاهنشاه حقایق آکاه با هریک التفاتی خاص فرموده ایشان را از عجله نهی و بتانی امر فرموده و نیز فرمایش رفت که اکر پس از چندین ورکار و چندین کارزار که با سپاه دولت بهیه روسیه رفته است وقتی که تواکنون قلاع آذربایجان بدانها مایل شده بعضی بلاد را بدیشان سپارند یا فی المثل در عرصه جنک مغلوب آیند پیداست که فتح و ظفر از حقتعالی است و از چنان دولتی قوی و قویم و شوکتی بزرک و عظیم نقصان شکست یافتن ننک و عار نخواهد بود و غالب سلاطین سلف را چنین کار بسیار افتاده قصه کیکاوس و مازندران و حکایات افراسیاب و هوم بر همه کس واضح است و معلوم هکذا واقعه سنجر و غزان در تواریخ مبسوط است و از متاخرین وقایع شاه اسمعیل صفوی و سلطان سلیم عثمانی مشهور و تصرف آل عثمان در همدان و تبریز در همه دفاتر مسطور همچنین استیصال بطر کبیر در محاربه با سپاه محمد پاشای بالتاجی وزیر سلطان احمد خان عثمانی و مصالحه کردن حرم بطر در تاریخ بطر کبیر مرقوم پیوسته فیما بین سلاطین مقاتله ها رفته و انجام بصلح و جنک این رشته مقطوع شده ما را از اختلاف مشرب و مذهب آذربایجان و روسیه اندیشه است که اکر درین باب تهاون و تسامح ورزیدیم در میان سلاطین اسلام از حضرت رسول انام شرمسار و منفعل خواهیم بود **نظم** که به بینیم تا بر چه کردد سپهر ٭ که که جنک و قهر است و که صلح و مهر

ذکر تحمل و تراضی خاطر نیارال بسقاویچ بمصالحه و ملاقات نواب نایب السلطنه با وی در ده خارقان

تبریز سابقا اشارتی رفت که فیما بین نواب شاهزاده نایب السلطنه و نیارال بسقاویچ سردار دولت روسیه سخنی از معامله و مصالحه رفته بود در این اوقات مقرر شد که در ده خارقان ملاقات اتفاق افتد و در باب مصالحه مقالات در میان آورند لهذا نواب مستطاب نایب السلطنه از شهر ارومی با پانصد نفر از امرا و خواص عزیمت میعاد کاه کرده نجفعلی خان افشار را بحکومت ارومی کذاشته و نواب شاهزاده ملک قاسم میرزا حاکم سابق ارومی را بجهة اخبار این قرار روانه دار الخلافه طهران و حضور حضرت خاقان صاحبقران داشته و نواب امیرزاده بهرام میرزا فرزند خود را با میرزا محمد تقی قوام الدوله و یوسف خان توپچی باشی با توپخانه و نظام پیاده و هزار سوار کرائی و دو فوج افشار که در رحمت آباد بودند ابواجمع کرده بکنار رود خانه چغاتو بتوقف مامور و خود بواسطه نقاهت در تخت روان نشسته با ملتزمین رکاب

که نواب امیرزاده خسرو میرزا و امیرکبیر محمدخان امیرنظام و خان والاشان ابراهیم خان سردار قاجار و میرزا علی مستوفی و حاجی میرزا مسعود خوئی و محمد
حسین خان ایشیک آقاسی و بعضی از خوانین افشار و آقایان قاجار و سایر چاکران جان نثار راه دهخوارقان برگرفته و بنیارال پسقاویچ در روز پنجشنبه با سه هزار
صالدات و یکهزار و پانصد سوار و ده عراده توپ و اعیان دولت بهیهٔ روسیه به دهخوارقان آمده مهماندار و خدمتکار باستقبال موکب نواب اشرف
امجد والا نایب السلطنه تا یکمنزل راه فرستاده با احترام تمام و احتشام کامل در رکاب حضرت والا همی آمدند تا وارد مقصد شدند و جناب آصف الدوله
از تبریز احضار نمودند و ابواب موافقه و مصادقه مفتوح کردند و در اصلاح امر سخن راندند و مقرر شد که بوکالت نواب نایب السلطنه و تصدیق حضرت خاقان
کامکار قاجار در این وکالت خاصه طی دعاوی شود و ضمناً بنیارال پسقاویچ شرایط چند در میان آورد که حاصل آن این بود که ایروان و نخجوان و اردوباد که
در تصرف لشکر روسیه است استرداد نیابد و ارس سرحد دولتین مقرر شود و طالش و مغان به دولت روس رد شود و بیست کرور اشرفی
یکمثقالی که دولت بهیهٔ روسیه درین سنوات و محاربات مخارج کرده و متضرر شده از دولت علیهٔ ایران داده شود و نواب نایب السلطنه یا امیر
زادهٔ اعظم نواب محمد میرزا فرزند اکبر اکرم آنحضرت بدولت روسیه رفته عذرخواه مخالفات گذشته و نقض عهد رفته شود و بعد از گفتگو بنیارال پسقاویچ وکیل امر صلح
و سردار مختار روسیه پنج کرور از بیست کرور مذکور را تخفیف داده بنواب نایب السلطنه مقدم بها واگذاشت و سخن از پانزده کرور وجه مصالحه رفت و از جانب
جناب نواب مستطاب نایب السلطنه فتحعلی خان ولد هدایت الله خان رشتی که مردی معتبر و باخبر بود بطهران مامور شد و شرح حال و حاصل مقال معروض
رای دارای خورشید جمال جمشید جلال حضرت خاقان کرد و غیرت ملوکانهٔ خسروی بدین مصالحه تن در نداده از محاربه تقریر رفت و شاهزادگان اطراف
که با سپاه اجتماع کرده بودند بحرکت مامور شدند و راه قزوین برگرفته بودند و در اواسط رجب بقزوین رسیدند صحرا و شهر از تهاجم افواج و سپاه دریاوار
تموج و تلاطم گرفت جناب قایم مقام از جانب نواب نایب السلطنه و بولکونیک والخنکی از نزد بنیارال پسقاویچ بطهران روانه شدند و چون مکاتبات
نامهٔ نواب نایب السلطنه در امر مصالحه از نزد حضرت خاقان صاحبقران بتعطیل انجامید و در طهران گروهی گمان نیابت بنواب شجاع السلطنه
میبردند و سخنان مختلفه مذکور و مسموع میشد والخنکی شرحی به بنیارال پسقاویچ از اختلاف اقوال امرای دربار پادشاه بهمان نگاشت و در امر مصالحه
مماطله روی داد و سردار روسیه ازدحام سپاه را در هر جا حمل بر خدیعت کرده و تعطیل امر بر مکیدت مبنی شمرده بفکر احتیاط و حزم و رعایت
لوازم رزم در افتاده لهذا با آصف الدوله عزم رجعت تبریز کرد و نواب شاهزاده نایب السلطنه بجانب گروس رفت و سپاه روسیه از هر
جانب و جایگاه که توقف و ساخلو داشتند دیگر باره لوای حرکت و مجادله برافراشتند و میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه که مامور بحضور در
محضر مصالحه بود در خمسه متحیر ماند و مقارن اینمقالات از حکام یزد و کرمان نیز اخبار خلاف و نفاق در رسید و سرکشان اطراف گردن برآوردند و
کوشش در راه اخبار و دیده بر منصهٔ آثار گشادند چنانکه بعد از امضای مصالحه از ایشان بیانی خواهد رفت

ذکر توسط جناب سرجان مکدانلد ایلچی مختار دولت بهیهٔ انگلیس و مقالات وی با جنرال پسقاویچ و قرار امر مصالحه

سرجان مکدانلد ایلچی مختار دولت بهیهٔ انگلیس که در سال گذشته بسفارت دولت علیه مخصوص و در تبریز متوقف بود بنا بر مصلحت جوئی و خیرخواهی
و راستگوئی در مقام اصلاح کار برآمده با بنیارال پسقاویچ ملاقات نموده از کار ناپلیون و ناسازیهای او با دولتها و عاقبت کار او سخن راند که قرار
دولتها بعد از او چنین است که بجهة بملک یکدیگر طمع ننمایند و اگر بی انصافی از حد درگذرد دول دیگر اجماع کرده با آن دولت ظالم محاربه کنند
و اگر مصالحه نینجامد دولت مضایقه ندارند که در مخالفه شما با دیگر دول موافقت ورزند و مقارن اینحال فیمابین دولت روسیه و عثمانیه منازعه
روی داد و از آنسوی نیز کار بمجادله کشید لهذا اسباب مصالحه اقوی گردید و ایلچی مختار دولت بهیهٔ انگلیس چون سردار قفقاز را ساکن و بصلح
مایل کرد جان مکنیل صاحب حکیم را که با وی همراه و مردی عاقل و از همه جا آگاه بود روانهٔ طهران نمود و او در محفل خاص بحضور حضرت خاقانی اختصاص
یافته درین باب سخنان صواب معروض داشت طبع مبارک شهریار گیتی مدار از مراحل قهر و غضب و مسالک شور و شغب بصلح و صلاح و فوز و فلاح
مایل کرد و صریح اظهار کرد که هرگاه غیرت سلطنت مانع ادای وجه مصالحه است ما را که دوستدار و خیرخواه دولت ایرانیم ماذون فرمایند که مال
المصالحه را در هر جا که مطالبه کنند بوکلای دولت بهیهٔ روسیه برسانیم چه اگر قرار بر کارزار و نزاع و پیکار شود چنانکه گذشته خسارت بسیار
بجهة اخراجات سپاه جرار کشیده عاقبت کار از فتح و ظفر و شکست و خطر مبهم است اولی آنکه مصالحه انجام یابد و مملکت آرام چنانکه بسا سلاطین
بزرگ پس از جنگها صلحها کرده و سالها برآسوده اند چه کرام اسرا را بزر خرند اگر بهای اسرای بلاد آذربایجان کروری چند اکرام شود از کرم خاقان

کریم بعید نخواهد بود و کروری چند از خلایق را عبید خواهند فرمود مع القصه حکیم دانای فرزانه چندان سخنان حکیمانه تقریر کرد که خاقان معظم رای وزیر را تحسین و
تحسین فرمود و بمنوچهر خان ایچ آقاسی اشارت راند که هشت کرور که هر کروری پانصد هزار تومان باشد از خزینهٔ عامره حمل و نقل و با وکالت نامهٔ معاهده و مصالحه
بنواب نایب السلطنه موصول دارد و کار مصالحهٔ دولتین را باتمام آورند و فی الواقع مصلحت دولت ابد مدت و رفاه سپاهی و رعیت در قبول آن
مسئول بود و چنانکه اسکندر سدی بندو برآورد این شاهنشاه اسکندر جاه سدی از زر ناب در معبر سپاه بحساب دولت بهیهٔ روسیه
برکشید که الی یومنا هذا در آن سد سدید رخنه و ثقبه نخواهد افتاد و سپاه سرحدات برآسودند و در مهد امن و امان غنودند للمؤلفه بحفظ ایران این همتی که
خاقان کرد ❊ نه کرد حاتم و جعفر نه معن و قاآن کرد ❊ بدین و دولت اسلام مشکلی رو داد ❊ بیک اشارت کنجور شاه آسان کرد ❊ تیغهای خلاف
در نیام بماند و دلهای رمیده آرام یافت حکیم صاحب و منوچهر خان و قایم مقام از طهران و میرزا ابوالحسن خان از زنجان بحرکت درآمدند و
نواب مستطاب نایب السلطنه از گروس و ینارال پسقاویچ و آصف الدوله از تبریز با امنا و وزرای دولتین علیتین در قریهٔ ترکمان
من اعمال تبریز اجتماع کردند و در شب پنجشنبه پنجم شهر شعبان یکهزار و دویست و چهل و سه سال شکوز ئیل ترکی مجلس مصالحه منعقد کردند و نواب
نایب السلطنه و ینارال پسقاویچ وکالت نامهٔ خود را بیکدیگر دادند و عهد مودت بستند و عهدنامهٔ مصالحه نگاشتند و سه روز و شب شادیانه
نوبتهای عیش و طرب بغرش درآمد و صیت نایهای رزم با نواهای بزم تبدیل جست و نعرهٔ تفنگ بنغمهٔ چنگ تحویل یافت آصف الدوله و منوچهر خان
بطهران روی کردند و حاجی میرزا ابوالحسن خان و ینارال با ازن سردار سواره نظام روسیه با پنج تن معتبره بجهة وصول صلحنامه در اواخر شعبان
بحضور حضرت خاقان صاحبقران رسیدند ذریعهٔ ینارال پسقاویچ را داده معزز و مخلع بازگردیدند و لشکرها از سرحدات برخواسته و ینارال
از تبریز مراجعت کرد و نواب شاهزادهٔ نایب السلطنه العالیه از سر اسکندر هشت رود به تبریز ورود فرمود و چون صورت عهدنامه را کمال تفصیل است
زبدهٔ مطالب فصول مرقوم میگردد

صورت اجمال عهدنامهٔ وکلای دولتین علیتین در محل ترکمان چای و امضای آن

اعلیحضرت امپراطور اعظم کل ممالک روسیه بالقابه و اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران باوصافه علی السویه اراده دارند
که نوایر جنگی نهایتی بگذارند و بسبب همجواریت صلحی بی نفاق بعمل بیاورند لهذا امپراطور اعظم جناب ایوان پسقاویچ جنرال نوتار را و پادشاه والا
جاه ممالک ایران نواب نایب السلطنة العلیه عباس میرزا را وکلای مختار خود تعین گردید و ایشان در محل ترکمان چای اختیارنامهای خود را
بهم سپردند و فصول آتیه اقرار دادند **فصل اول** بعد الیوم مابین اعلیحضرت امپراطور کل ممالک روسیه و اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران
و ولیعهدان و اخلاف و ممالک و رعایای ایشان مصالحهٔ مودت و وفاق کامل ابد الآباد واقع خواهد بود **فصل دویم** از تاریخ حال هر دو
پادشاه با اجلال عهدنامهٔ واقعه در محال گلستان قراباغ را متروک و این عهدنامهٔ جدیدهٔ میمونه را با عهود و شروط مسلوک داشتند
فصل سیوم پادشاه ممالک ایران از جانب خود و ولیعهدان کل الکای نخجوان و ایروان از خواه اینطرف رود ارس خواه آنطرف بدولت روسیه
واگذار میکند و تعهد مینماید که بعد از امضای این عهدنامه در مدت شش ماه همه دفتر و دستور العمل که متعلق بادارهٔ این دو ولایت باشد بتصرف
امرای دولت روسیه دهد **فصل چهارم** در باب سرحد دولتین ایران و روس بموجب خط وضع شده از نقطهٔ سرحد ممالک عثمانی
که در خط مستقیم بقلهٔ کوه آغری کوچک اقرب است ابتدا کرده و از آنجا بسر چشمهٔ رودخانهٔ قراسوی پائین که از سراشیب جنوبی اغری کوچک آمده
فرود آمده بمتابعت مجرای این رودخانه تا بالتقای آن برود ارس در مقابل شرور ممتد میشود چون این خط باینجا رسید بمتابعت مجرای ارس تا
بقلعهٔ عباس آباد و در دور تعمیرات و ابنیهٔ خارجهٔ آن که در کنار راست ارس واقع است نصف قطری بقدر نیم فرسخ رسم میشود و این نصف قطر
در همهٔ اطراف امتداد می یابد همه اراضی و عرصه که در این نصف قطر محاط و محدود میشود بالانفراد تعلق بروسیه خواهد داشت و در مدت دو ماه
مشخص خواهد شد و بعد از آن از جائی که طرف شرقی این نصف قطر متصل بارس میشود خط سرحد شروع و متابعت مجرای ارس میکند تا معبر یدی
بلوک و از آنجا خاک ایران بطول مجری ارس امتداد می یابد تا بفاصله و مسافت سه فرسخ بعد از وصول این نقطه خط سرحد باستقامت از صحرای
مغان میگذرد تا بمجری رودخانهٔ بالهارو بمحلی که در سه فرسخی واقعست مابین ملتقای دو رودخانهٔ کوچک و سوم آدینه بازار و ساری قمش و از آنجا
این خط بکنار چپ بالهارو تا بملتقای رودخانهٔ مذکور صعود کرده بطول کنار راست رودخانهٔ آدینه بازار شرقی تا منبع رودخانه و از آنجا باوج بلندیهای
جکیر امتداد می یابد بنوعی که جملهٔ آبهائیکه جاری ببحر خزر میشود متعلق بروسیه خواهد بود و همهٔ آبهائیکه سراشیب و مجرای آنها بجانب ایرانست تعلق بایران

خواهد داشت چون سرحد دو مملکت اینجا بواسطهٔ قلل جبال تعیین میباید لهذا قرارداد شد که شیبهائیکه ازین کوهها بسمت بحر خزر است بروسیه
و طرف دیگران بایران متعلق باشد از قلهٔ بلندیهای چکیر خط سرحد تا بقلهٔ کمرقوئی متابعت کوههائی میرود که طالش را از محال ارس منفصل میکند
چون قلل جبال از جانبین مجرای میاه را فرق میدهند لهذا در اینجا نیز خط سرحد را همان قسم تعیین میکنند که در فوق در باب مسافت واقعه مابین آدینه بازار
و قلل چکیر گفته شد بعد از آن خط سرحد از قلهٔ کمرقوئی بلندی کوههائیکه محال زوند را از محال ارس فرق میدهد متابعت میکند تا بسرحد محال ولکنج
همواره بر طبق همان ضابطه که در باب مجرای میاه معین شد محال زوند بغیر از آن حصه که در سمت مخالف قلل جبال مذکوره واقع است ازینقرار حصهٔ روسیه
خواهد بود از ابتدای سرحد محال ولکنج خط سرحد مابین دو دولت بقلل جبال کلوبوتی و سلسله کوههای عظیم که از ولکنج میگذرد متابعت میکند
تا بمنبع شمالی رودخانهٔ موسوم باستارا پیوسته بملاحظه همان ضابطه در باب مجرای میاه و از آنجا خط سرحد متابعت مجرای این رودخانه خواهد کرد
تا بملتقای دهنهٔ آن ببحر خزر و خط سرحد را که بعد ازین متصرفات روسیه و ایران را از هم فرق خواهد کرد تکمیل خواهد نمود فصل پنجم اعلیحضرت
پادشاه ممالک ایران از جانب خود و ولیعهد آن تمامی الکا و اراضی و جزایر و جمیع قبایل خیمه نشین و خانه وار را که در میان خط حدود معینه و قلل برفدار
کوه قفقاز و دریای خزر است الی الابد متعلق بدولت روسیه میدانند فصل ششم اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران بتلافی خسارت دولت
و رعیت روسیه مبلغ ده کرور نقد که عبارت از بیست ملیان مناط سفید روس است قرارداد و موعد و رهاین وصول این وجه در قرارداد
علیحده که لفظ بلفظ گویا درین عهدنامه مندرج است معین خواهد شد فصل هفتم چون پادشاه ممالک ایران نواب عباس میرزا را ولیعهد
دولت قرارداده امپراطور روسیه نیز تصدیق برین مطلب نموده تعهد کرد که نواب معزی الیه از تاریخ جلوس بر تخت شاهی پادشاه بالاستحقاق
الملک دانند فصل هشتم کشتیهای تجارت دولتین روس و ایران از هر دو طرف اجازه دارند که در بحر خزر و طول سواحل آن بطریق سابق سیر
کرده بکنارهای آن فرود آیند و در حالت شکست کشتی از هر دو طرف امداد و اعانت خواهد شد در باب سفاین حربیه که علمهای عسکریه روسیه دارند مثل
سابق اذن تردد در بحر خزر دارند و بغیر از دولت روس دولتهای دیگر این اذن ندارند فصل نهم وکلا و سفرای طرفین اعم از متوقفین و عابرین
باید از دو طرف مورد کمال اعزاز و احترام شوند و درین باب دستورالعملی مخصوص از طرفین مرعی و ملحوظ گردد فصل دهم در باب امر تجارت
هر دو پادشاه والاجاه موافق معاهده جداگانه که باین عهدنامه ملحق میگردد و تصدیق نمودند و اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران در باب کونسلها و
حامیان تجارتی که از دولت روس کما فی السابق در هر جا که مصلحت دولت اقتضا کند معین شود تعهد میکند که این کونسلها و حامیان را که زیاده
از ده نفر اتباع نخواهند داشت حمایت و احترام نماید امپراطور روسیه نیز در باب کونسلها و حامیان تجارت ایران وعده میکند که بهمین نحو مساوات
منظور دارد هرگاه از دولت ایران محقق شکایتی از کونسلها و حامیان تجارت روس واقع شود وکیل یا کارگذار دولت روس که در دربار دولت
ایران متوقف است و اختیار کونسلها و حامیان تجارت با اوست اذن دارد که امر مزبور را بعنوان جاریه بدیگری رجوع نماید فصل یازدهم
همه امور و ادعای تبعه طرفین که بسبب جنگ بتاخیر افتاده بعد از انعقاد مصالحه موافق عدالت باتمام خواهد رسید و مطالباتیکه رعایای جانبین
از یکدیگر یا از خزانه داشته باشند بتعجیل و تکمیل حصول پذیر خواهد شد فصل دوازدهم دولتین علیتین معاهدتین بالاشتراک در منفعت
تبعه جانبین قرارداد میکنند که برای آنهائیکه مابین خود بسیاق واحد در دو جانب رود ارس املاک دارند موعدی سه ساله مقرر نمایند تا بآزادی
در بیع و معاوضهٔ آنها قدرت داشته باشند لکن امپراطور ممالک روسیه از منفعت این قرارداد در همهٔ آن مقداری که باو متعلق و واگذار میشود
سردار سابق ایروان حسین خان و برادر او حسن خان و حاکم سابق نخجوان کریمخان را مستثنی میسازد فصل سیزدهم اسرائیکه در جنگ آخر و قبل ازین
تبعه که از هر مدت باسیری افتاده اند از هر دو طرف قرارداد شد که در مدت چهار ماه با اخراجات راه بعباس آباد فرستاده شوند و وکلای طرفین
که در آنجا مامور باین کار میباشند آنها را گرفته باوطان خود برسانند و هرگاه در مدت مذکوره تعویقی واقع شود هر وقت از هر طرف مطالبه کنند
یا اسرا خود استدعا نمایند بلا مضایقه رد کرده آید فصل چهاردهم از دو طرف قرین الشرف تعهد میشود که رعایای جانبین اعم از فراری
یا غیر فراری که در حالت جنگ و قبل از آن بمملکت طرفین رفته اند یا بعد ازین بروند در صورتیکه وجود ایشان منشاء ضرر و فسادی نباشد مطالبه
نشود و لکن اشخاص صاحب رتبه و شان اعم از حکام و خوانین یا رؤسای ملاهای بزرگ و غیر آن را که وجود ایشان در ممالک دو طرف بسبب مکاتبات
و مخابرات خفیه منشاء ضرر و مضرات است در ممالک طرفین نگاه ندارند و از حدود معینه در فصل چهارم اخراج سازند فصل پانزدهم

اعلیحضرت

اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران باید از تقصیر اهالی آذربایجان از خاصه و عامه که در مدت جنگ و تصرف عساکر روسیه در ولایات استردادی که مباشر
خیانتی شده اند درگذرند و هر یک خواسته باشند با عیال از آن ولایت بیرون روند تا مدت یکسال بایشان مهلت داده شود که اموال و اثقال خود را
یا بیع یا نقل بمملکت روسیه نمایند و احدی از حکام بهیچ وجه متعرض خسارت آنها نشود و در باب بیع املاک پنجساله مهلت داده شود هرگاه در مدت یک
سال مذکور از احدی خیانتی تازه بظهور رسد داخل در عفو و گذشت نشوند **فصل شانزدهم** بعد از امضای این عهدنامه میمونه فی الفور وکلا
مختار جانبین دستور العملهای لازمه بحدود خود روانه سازند که بترک خصومت و تعدی پردازند این مصالحه نامچه در دو نسخه بیک مضمون ترتیب یافته و بخط
وکلای طرفین رسیده و مابین ایشان مبادله گردیده است باید امضای آن بتصدیق دو پادشاه ذیجاه در مدت چهار ماه و اگر ممکن شود زودتر مابین
وکلای مختار ایشان مبادله شود تحریراً در قریه ترکمان چای بتاریخ دهم شهر فیورال سنه یکهزار و هشتصد و بیست و هشت مسیحیه که عبارت است از پنجم
شهر شعبان المعظم سنه یکهزار و دویست و چهل و سه هجری بملاحظه و تصدیق نایب السلطنه رسید بامضای وزیر امور دول خارجه میرزا ابوالحسن
خان رسید **فصول عهدنامه تجارت** بدانکه این عهدنامه میمونه نیز مشعر بر فصول تسعه و تفصیل فصول ازین قرار است که بعینه ایراد میگردد
فصل اول چون دولتین علیتین متعاهدتین تمنا دارند که اتباع خود را از جمله منافع و فوایدی که از آزادی و رخصت تجارت حاصل میشود بهره مند دارند
لهذا باین تفصیل قرارداد کردند که رعایا و اتباع روس که تذکره متعارفه در دست داشته باشند در همه ممالک ایران می توانند تجارت کرد و کذلک
بممالک مجاوره دولت مذکوره میتوانند رفت و بهمین نسبت اهالی ایران امتعه خود را از دریای خزر یا از راه خشکی سرحد دولتین روس توانند برد و معاوضه
و بیع نمود و خرید کرده متاع دیگر بیرون برد و از هرگونه حقوق و امتیازاتی که در ممالک اعلیحضرت امپراطوری باتباع کامله الوداد دولتهای اروپا داده میشود
بهره مند خواهند شد در حالتی که یکی از اتباع دولت روس در مملکت ایران وفات یابد اموال منقوله و غیر منقوله برعیت دولت دوست است
بدون قصور باقوام یا شرکای او تسلیم خواهد شد که باختیار تمام بنحوی که شایسته دانند معامله نمایند و در صورتیکه اقوام و شرکای او حاضر نباشند اختیار ضبط
و کفالت همین اموال بوکیل یا کارگذار یا کونسلهای روسیه واگذار میشود بدون اینکه هیچگونه ممانعتی از جانب حکام ولایت صادر شود **فصل
دوم** حجج و بروات و ضمانت نامه ها و دیگر عهدها که برای امور تجارت خود مابین اهالی جانبین مکتوب میگردد نزد کونسل روسیه و حاکم ولایت و در جائیکه
کونسل نباشد تنها نزد حاکم ولایت ثبت میشود تا اینکه هنگام منازعه بین الطرفین برای قطع دعوی بر طبق عدالت تحقیقات لازمه توانند کرد اگر یکی از طرفین
خواهد بدون اینکه بنحو مذکور فوق تمسکات محرره و مصدقه که لایق قبول هر محکمه عدالت است در دست داشته باشد از دیگری ادعائی نماید و جز اقامه شهود
دلیلی دیگر نیاورد این قبیل ادعاها و اینکه مدعی خود تصدیق حقیقت آن نماید مقبول نخواهد شد همه معاملات منعقده که بصورت مذکوره مابین اهالی جانبین
واقع شده باشد با دقت تمام مرعی و ملحوظ شده هرگونه مجانبت که در انجام آن بظهور رسد و باعث ضرر یکی از طرفین گردد موجب تلافی خسارت
شایسته از طرف دیگر خواهد شد و در صورتیکه یکی از تجار روس در ایران مفلس و شکست شود حق ارباب طلب از امتعه و اموال او داده میشود اما
اگر از وکیل و کارگذار یا کونسل استعلام نمایند که مفلس مذکور مال ممکن الصرف که بکار استرضای همان ارباب طلب بیاید در ولایت روسیه گذاشته است
یا نه برای تحقیق اینمطلب مساعی جمیله خود را مضایقه نخواهد کرد این قراردادها که درین فصل معین گشته همچنین درباره اهالی ایران که در ممالک روس موافق
قوانین ملکیه تجارت میکنند مرعی خواهد شد **فصل سیم** برای اینکه تجارت تبعه جانبین منافعی را که علت غائی شروط سابقه الذکر گشته اند محقق و مستحکم نمایند
قرارداد شد که از هرگونه متاعی که بتوسط تبعه روس بایران آورده یا ازین مملکت بیرون برده شود و کذالک از امتعه محصوله ایران که بتوسط تبعه آن دولت
از دریای خزر یا از راه خشکی سرحد دولتین روس و ایران بولایات روس برده میشود و همچنین از امتعه روس که رعایای ایران از همان راهها بیرون
میبرند کما فی السابق در وقت داخل شدن و بیرون رفتن هر دو یکدفعه پنج از صد گمرک گرفته میشود و بعد از آن اینگونه گمرک دیگر از ایشان گرفته نخواهد شد
و اگر دولت روس لازم داند که قانون تازه در گمرک و تعریفهای مجدد قرارداد کنند متعهد میشود که درین حالت نیز گمرک مزبور را که پنج از صد است
اضافه ننمایند **فصل چهارم** اگر دولت روس با ایران یا دولت دیگر در جنگ باشد تبعه جانبین ممنوع نخواهد شد از اینکه با امتعه خود از خاک
دولتین علیتین متعاهدتین عبور کرده بممالک دولت مزبوره بروند **فصل پنجم** چون موافق عاداتی که در ایران موجود است برای اهالی بیگانه
مشکل است که خانه و انبار و مکان مخصوص برای وضع امتعه خود باجاره پیدا کنند لهذا به تبعه روس اذن داده میشود که خانه برای سکنا و انبار و مکانات
برای وضع امتعه تجارت هم اجاره نمایند و هم بملکیت تحصیل کنند و متعلقان دولت ایران بان خانها و انبارها و مکانها عنفاً داخل نمیتوانند شد

ولیکن در وقت ضرورت از وکیل یا کارگذار یا کونسل روسیه استر خاص میتوانند نمود که ایشان صاحب منصب یا ترجمانی تعیین کنند که در وقت ملاحظه
یا خانه یا امتعه حضور داشته باشد **فصل ششم** چون وکیل کارگذار دولت امپراطوری و صاحبمنصبان مأموره ایشان و کونسلها و ترجمانها در
ایران امتعه که بکار ملبوس ایشان باید و اکثر اشیاء ضروریه معیشت برای ابتیاع پیدا نمیکنند لهذا میتوانند بدون باج و خراج هر گونه امتعه و اشیا که خاصه
که بمصارف ایشان تعیین شده باشد بیاورد و کذالک این امتیاز است بتمامه درباره وکیل و کارگذار و کونسل دولت ایران که مقیم دربار دولت روس باشد
مرعی و ملحوظ خواهد شد و کسانیکه از اهل ایران برای خدمت ایلچی یا وکیل و کونسلها و حامیان تجارت روس لازم است مادامیکه نزد ایشان باشند
مانند تبعه روس از جانب ایشان بهره مند خواهند بود ولکن اگر شخصی از اینها مرتکب جرمی شود که موافق بقوانین ملکه مستحق تنبیه باشد در آن صورت وزیر
دولت ایران یا حاکم و در جاییکه اینها نباشند بزرگ ولایت مجرم را بواسطه از ایلچی یا وکیل یا کونسل و ر نزد هر کدام که باشد مطالبه میکند تا اجرای عدالت
شود و اگر این مطالبه مبنی باشد بر دلایلی که جرم و تقصیر متهم را ثابت کند ایلچی یا کونسل یا وکیل در دادن او مضایقه نخواهد کرد **فصل هفتم** همه دعاوی
و امور متنازع فیها که مابین تبعه روسیه باشد بالانحصار بملاحظه و قطع و فصل وکیل یا کونسلها اعلیحضرت امپراطوری بر طبق قوانین و عادت دولت روسیه
مرجوع میشود و همچنین است منازعات و ادعائیکه مابین تبعه روس و تبعه دولت دیگر اتفاق بیفتد در حالتی که طرفین بآن راضی شوند و منازعات
و ادعاهائیکه مابین تبعه روس و ایران واقع شود بدیوان حاکم شرع یا حاکم عرف ولایت معروض و محول میگردد و ملحوظ و طی میشود مگر در حضور ترجمان
وکیل یا کونسلها چون اینگونه ادعاها که یکدفعه موافق قانون طی شده باشد دوباره استعلام نمیشود هرگاه اوضاع نوعی باشد که اقتضای تحقیق و ملاحظه
ثانی کند بدون اینکه وکیل یا کونسل یا کارگذار روسیه را سابقاً از آن اخبار شود ملاحظه نمی توانند شد و در اینحالت این امر استعلام و محکوم علیه نمی تواند
گردید مگر در دفترخانه اعظم پادشاهی که در تبریز یا طهران باشد و کذالک در حضور یکنفر ترجمان وکیل یا کونسل روسیه **فصل هشتم** کار قتل و امثال
آن گناههای بزرگ که در میان خود رعایای روسیه واقع شود تحقیق و قطع و فصل آن مطلق در اختیار ایلچی یا وکیل یا کونسل روسیه خواهد بود بر وفق قوانین
شرعیه که با ایشان درباب اهل ملت خود داده شده است اگر یکی از تبعه روسیه بدعوی جرمی مستلزم السیاسة با دیگران متهم باشد بهیچوجه او را تعاقب
و اذیت نباید کرد مگر در صورتیکه شراکت او بجرم ثابت و مدلل شود و درین حالت نیز مانند حالتی که یکی از تبعه روسیه بنفسه بجرمی متهم میشد حکام ولایت
نمی توانند که بتشخیص حکم جرم بپردازند مگر در حضور گماشته از طرف وکیل یا کونسلهای روسیه اگر در اماکن صدور جرم از وکیل و کونسلها کسی نباشد
حکام ولایت مجرم را بجاییکه کونسل یا صاحب منصبی از دایره وکالت روسیه در آنجا باشد روانه میکنند و استشهادنامه که درباب برائت
و شغل ذمه متهم بواسطه حاکم و مفتی آن مکان از روی صداقت مرتب و بمهر ایشان رسیده باشد و باین کیفیت عملی که حکم جرم خواهد شد فرستاده شود
اینگونه استشهادنامه ها سند معتبر و مقبول او خواهد بود مگر آنکه متهم عدم صحت آنرا علانیه ثابت نماید و در صورتیکه متهم چنانکه باید ملزم گشته
فتوی صریح حاصل شود مجرم را بوکیل یا کونسل روسیه تسلیم میسازند که برای اجرای سیاستی که در قوانین مقرر است بممالکت روسیه بفرستند
فصل نهم دولتین علیتین معاهدتین اهتمام تمام درباب رعایت و اجرای شروط این معاهده خواهند داشت حکام ولایات و دیوان
بیگیان و سایر رؤسای طرفین هم از مواخذه شدید بر داشته در هیچ حالت تخلف و تجاوز نخواهند کرد بل در حالتیکه بتکرار تخلف چنانکه باید محقق
شود موجب معزولی ایشان خواهد بود خلاصه ما وکلای مختار اعلیحضرت امپراطور کل ممالک روسیه و اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران که در ذیل
دستخط نوشته ایم شروطی را که درین معاهده مندرج است و از نتایج فصل دهم عهدنامه عمده است که همان روز در ترکمان چای اختتام
یافته است و چندان اعتبار و قوه خواهد داشت که گویا لفظ بلفظ در خود عهدنامه مرقوم و مصدق گشته است منظم و مقرر داشتیم لهذا
این معاهده جداگانه که مشتمل بر دو نسخه است بتوسط ما دستخط گذاشته بمهر ما رسید و مبادله شد تحریراً در قریه ترکمان چای بتاریخ دهم شهر فورال سنه
یکهزار و هشتصد و بیست و هشت مسیحیه که عبارت است از پنجم شعبان المعظم سنه یکهزار و دویست و چهل و سه **ذکر بعضی وقایع
ولایت کرمان و حوادث یزد که درین سال روی داد و اصلاح آن فساد** چون ظهیر الدوله
ابراهیم خان بن نواب مهدی قلیخان که عمزاده و داماد حضرت خاقان سلیمان شان فتحعلی شاه صاحبقران بود در سال یکهزار و دویست و چهل و هجری
وفات یافت نواب عباسقلی خان ولد اکبر آن مغفور که همشیره زاده نواب فرمانفرمای فارس بود بحکومت کرمان رسید و محمد قاسم خان دامغانی در خدمتش
پیشکاری و سرداری یافت و رستم خان قاجار ولد دیگر خان مغفور نیز در قلعه بم که حصنی است معروف و محکم حکومت داشت و ابوالقاسم خان کرد سن نزد

وی معتبر و معظم نیست و باطناً فیمابین دو برادر و دو سردار نفاقی شدید وقوع داشت و محمد قاسم خان نواب عباسقلی خان بفریفته با ضمحلال ابوالقاسم
خان و استیصال رستم خان راضی ساخت بتسخیر ایلغار کرده بقلعه بم وارد و ابوالقاسم خان را که از معارف کرمان بود دستگیر نموده بکشت و دیگر برادرش را
که در کرمان بود ببرادر ملحق نمودند و محمد قاسم خان استقلالی تمام در سرداری و پیشکاری کرمان یافت و باطناً سودای سروری در دماغش طغیان
نمود لهذا خاقان صاحبقران خانلر خان و لد علیمراد خان زند را که بطناً نبیره خاقان شهید محمد حسن خان قاجار و سمی او بود با نظام کرمان فرستاد
و مراقب و مواظب اصلاح کار کرد و نواب عباسقلی خان بد و تمکین ننموده وی رنجیده قصد رجعت کرد ارباب حسین نام از جسوران کرمان با
حکمران آن سامان در منزل رباط قلعه باغین شب هنگام با جماعتی اشرار بر سر او ریخته خانلر خان مذکور را مقتول کردند و طغیان پوشیده
بر ملا شد همچنین احمد بیک برادر محمد مهدیخان متخلص بشحنه که یکهمشیره اش از خدام حرم سرای شاهنشاهی و دیگری از ازواج ظهیرالدوله مرحوم و مردی
دلیر بود ببهانه تنگ شدند و محصلین دیوانی را مقید کردند و باعلان کلمه خلاف جاهد شدند و درین ایام نواب شاهزاده معظم محمد ولی میرزا والی سابق خراسان
با ایالت یزد میپرداخت چون از کار کرمان استحضاری کامل داشت بحضور حضرت خاقانی آمد که شرح حال قاسمخان عرضه دهد و کرمان را نیز ضمیمه یزد
کرده منتظم سازد و عبدالرضا خان یزدی و لد تقی خان بیگلربیگی سابقه یزد که بخدمتگذاری نواب والا مغرز بود چون از محاربات روسیه و تصرف
بعضی بلاد و سرکشی حاکم کرمان مستحضر شد سر بخذلان برآورده عیال نواب شاهزاده را از شهر بیرون کرده روانه طهران داشت و مجموع اندوخته و خزینه
و دفینه سرکار را بضبط درآورد و مترصد ایالت و سرکشی گردید بعد از مصالحه روسیه نواب والا عزم مراجعت یزد نمود و در عرض راه محقق شد
که عبدالرضا خان بدین خیانت پرداخته چون محمد قاسم خان دامغانی از امر یزد اطلاع یافت فرصت غنیمت شمرده ببهانه خدمت دیوان و تنبیه
عبدالرضا خان نواب عباسقلی خان را با سوار و پیاده کرمانی و افشار و بلوچ برداشته با جبروتی تمام قصد تسخیر یزد کرد چاکران مازندرانی که از
ملازمت ابراهیم خان بملازمت فرزندش موروث و مجبور بودند از وخامت مآل و سخافت رای سردار کثیر الاقتدار دامغانی اندیشه کردند و با اعاظم
کرمان مشاوره کرده همداستان شدند و اهالی کرمان بقتل حاجی محمد مهدی آمدند و بخلاف سردار موافق و مواثق گردیدند در منزل رباط شمش که
دوازده فرسنگی یزد و منتهای خاک کرمان است توپخانه را بر روی ملتزمین رکاب حاکم خود بستند و مستعد پیکار شدند همراهان نیز اظهار عصیان
را ممهد و محاربه را مستعد شدند اردو بهم برآمده هر یک بطرفی متفرق گردیده دست غارت برآوردند نواب عباسقلی خان که ناچار در دست سردار
بخذلان گرفتار بود فرصتی غنیمت شمرده روی بفرار نهاده بخیال سهل خود فرمانفرمای فارس متوسل گردید از انجا حمایتی و رعایتی ندیده رای
بخدمت عم اکرم ملک آرای کرده بمازندران رسید و محمد قاسمخان پریشان شده با ناله زیر و حالت زار و وفور غم راه بم گرفته چون راه آشنا ندید
باسیستانیان روی بسجستان نهاد

ذکر ماموریت نواب شاهزاده حسنعلی میرزای شجاع السلطنه با نظام امر یزد و کرمان و وقایع آن زمان

چون حقیقت این امور برای جهان آرای حضرت خاقان صاحبقران عرضه شد نواب شجاع السلطنه
حسنعلی میرزا والی خراسان را با نظام یزد و کرمان اشارت فرمود و آقا محمد حسن مستخدمت خاصه مازندرانی باسترداد اموال نواب شاهزاده معظم محمد
ولی میرزا بیزد مامور شد و نواب شاهزاده والی بدربار پادشاه قاجار آمده استعفا گزید و شجاع السلطنه با سواران جرار خراسانی بظاهر یزد در رسید و
در باغ دولت آباد نزول فرمود عبدالرضا خان سراسیمه شده ناچار متحصن گردید و باسباب قلعه داری و چاره کار خود پرداخت سواره و پیاده بمحاصره
شهر یزد پرداختند و عرصه را به عبدالرضا خان بغایت تنگ ساختند جمعی از اهالی یزد را با عریضه و پیشکش وافره روانه دربار خاقان کامکار کرد و این
مخالفه را بسوء سلوک نواب والا و اهالی یزد و اجماع عام محول داشت و تمام اعیان یزد اسناد عدم حکومت خان یزدی نمودند و دسته بدسته و نقره نقره
با عجز و الحاح و عریضه و پیشکش بدار الخلافه طهران آمدند خاقان پورش پذیر از جرایم خان یزد اغماض فرموده خلعت و فرمان حکومت بوی مرحمت کرد
بلی ع رموز مملکت و ملک خسروان دانند ٭ آقا محمد جعفر کاشانی تفنگدار خاقانی بیزد رفته نواب شجاع السلطنه را از محاصره یزد و قلع و قمع آن
خان حسب الامر اعلی منع کرد و شاهزاده نیز دست از محاصره باز داشته بحکم خاقانی بصوب کرمان و نظم آن سامان روانه شد و حکومت یزد بنواب شاهزاده
ظل السلطان مفوض و عبدالرضا خان به نیابت او رتق و فتق امور میکرد و آقا محمد حسن مستخدمت اموال و اثقال نواب شاهزاده محمد ولی میرزا را از عبدالرضا
خان گرفته بحضور حضرت پادشاه جمجاه آورده و نواب شجاع السلطنه بجلال تمام وارد کرمان گردید و بنظم و نسق امورات آن ملک پرداخت بلطف و عنف
مردم را بخود خوانده کرمانیان از رعایت و اهمه سر بطغیان برآوردند آقا علی نامی که نبیره تقی خان درانی معاصر وکیل زند بود سرخیل گروه اشرار گردیده در و

شهر را مسدود کردند و با تفنگچیان کرمانی بحفظ قلعه پرداختند دوازده شبانروز از خارج و داخل هنگامه نبرد گرم بود و دیده فتنه بیدار و بعضی شرم محمد حسین خان قاجار در آن گیرودار مقتول گردید و میرزا علی قلی ولد میرزا عبد الجبار کلارستاقی مازندرانی که پدر و پسر هر دو بوزارت ابراهیمخان مغفور مفتخر بودند در شهر بقتل رسید آخر الامر بتدبیر آقا محمد حسن مشتخدمت که با میرزا علی قلی منسوب بود آن فتنه فرونشست و شهر تصرف در آمد و پس از چندی دیگر باره کرمانیان عزم خروج و طغیان کردند و در خانه شیخ حسن کرمانی که شیخ نجدی ثانی بود اجتماع کرده تمهید مقدمات شورش و یورش همی کردند نواب اشرف والا استحضار یافته حکم بگرفتن مفسدین کرد کلبعلی خان لک و هفت نفر از اعاظم مقتول و مکحول شدند و شیخ صاحب خانه از خوف خود را بچاهی افکنده هلاک شد و پس از چندی نواب شجاع السلطنه محمد قاسمخان دامغانی را ابتدا بر صاحبه بدست آورده روانه دربار حضرت خاقان صاحبقران کرده در پیشگاه سیاست مستوجب عتاب و خطاب دیده جهان بینش بمحل عمی مکحول شد و وی جوانی بغایت تنومند و خوش پیکر و بلند قامت و دلپسند منظر بود و صولتی تمام داشت بدان حالت کوری چندی بدامغان زیست و در گذشت و شجاع السلطنه بحکومت و توقف کرمان مقرر شد و نواب شاهزاده اسمعیل میرزا بولایت خراسان معین و با میرزا موسی رشتی نایب بخراسان رفت و وی گرد خوانین خراسان بخدمتش آمده اظهار چاکری کردند و نواب شاهزاده محمد قلیمیرزای ملک آرای مازندران از نواب عباسقلی خان بن ابراهیمخان شفاعت کرده خاقان صاحبقران از جرمش در گذشت و او را بدو بخشود و در پنجم شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۴۴ تحویل آفتاب ببرج حمل اتفاق افتاد و چنانکه شیمه و شیوه پادشاهان ایران است جشن نوروزی آراسته شد و سرور امرا و وزرا و عموم اهل حضور بخلعتهای سنگین و شالهای رنگین مخلی و مزین گردیدند و در بدو این سال جناب عبد الله خان اصفهانی دیگرباره بوزارت استیفای ممالک رسید و آصف الدوله برسم سابق امیر الامرا و پسرش حسن خان سالار باز و حاجب بزرگ دربار شد

در ذکر تتمه وقایع امور آذربایجان بعد از مصالحه با دولت روسیه و ورود نواب نایب السلطنه از تبریز بطهران بعد از مصالحه دولتین علیتین و وصول وجه مصالحه و رفتن نایار ال پسقاویچ بجانب تفلیس

نواب نایب السلطنه در مقام دلجوئی اهالی تبریز بر آمده از محال هشترود ارقام مرحمت فرجام بعموم تبریزیان نگاشته و همه را انکار گذاشته معذور داشته خائنان خایف اطمینان پذیرفته خیالات تفرقه را بجمع بدل کردند و روی باستقبال موکب حضرت نایب السلطنه نهاده گروه گروه و دسته دسته مورد الطاف و اعطاف خسروانه شدند ولیکن از اثاثه دولت و سلطنت چیزی در تبریز بر جای نمانده بود چه جمیع توپخانه و قورخانه را برده بودند الا پنجاه عراده توپ اردبیل و سیصد عراده که در خوی و اردوی مانده بود روسیه تتمه را تصاحب و تصرف کرده همراه داشتند و بیست و پنجهزار تفنگ سربازی نیز در میان نبود معامله دیوانی ولایت پرداخته و کارهای رعیت ناساخته امور رعایا و لشکری در نهایت اختلال قطع نظر از این امور در باب تتمه معاهدات شرفیابی نایب السلطنه بحضور پدر والاگهر کمال ضرورت داشت لهذا باذن امنای دولت قصد حضور حضرت خاقانی نمودند و در چهارشنبه بیست و ششم شهر ذیحجه بحضور اعلی رسیدند و در مجالس خلوت و جلوت مورد توجهات بیکران گردید چون خواهش نایار ال پسقاویچ آن بود که در باب رد لنکران و ایروان حکمی مجدد از امپراطور اعظم بیابد و اولی آنکه نواب نایب السلطنه یا شاهزاده معظم محمد میرزا بنزد امپراطور رفته تهنیت جلوس او اظهار مودت و خلوص نمایند احتمال رد ولایات خواهد بود حضرت خاقان صاحبقران نیز بماموریت نایب السلطنه و رفتن به بطرزبورغ تمکین فرموده تهیه این سفارت پرداختند و چون جناب آصف الدوله اللهیارخان در نقض عهد جهد داشتند و غالبا در منازعه با دولت روسیه اصراری همی نمودند و در معنی رای خود را صیانت همی دیدند و اینهمه خطا بظهور پیوست و حفظ تبریز را نیز نتوانست گرفتار شد حضرت خاقان صاحبقرانی تنبیه او را مایه انتباه امثال او شمرده فرمان داد که نواب نایب السلطنه آصف الدوله را خوانده بر سندی فکنده نشانده بدست مبارک خود پای او را بزخم مجروح و منقوب فرماید لهذا چنین شد و پس از قرار و مدار امور نزدیک و دور حضرت خاقانی به ییلاقات شمیران فرموده بتفرج و شکار اشتغال می ورزید و نواب نایب السلطنه مرخص و بجانب همدان و قلمرو علیشکر ترکمان حرکت فرموده و در هنگام مرخصی نایب السلطنه و مامور شدن بطرزبورغ تحت شاهانه از زر ناب که مینا شده بود با کمر خنجر گرانبها و شمشیر مرصع موسوم بجهانگشا که زیاده از یکصد هزار تومان بهای داشت و نیم تاج پادشاهی و سایر تدارکات از حضرت خاقان صاحبقران بشاهزاده داده شد و بنابر یکی از شرایط و معاهده دولت انگلیس دویست هزار تومان بر گردن اولیای آن دولت نهاده ایشان نیز دادند و اضافه کرور ناقصه شد مع القصه نایب السلطنه مصمم سفر بطرزبورغ گردیده بتهیه و تدارک مشغول بود و در همدان شاهزادگان عراق محمد تقی میرزا حاکم بروجرد و شیخعلی میرزا حاکم ملایر و همایون میرزا حکمران نهاوند بخدمتش شرفیاب شدند و همدان را بفرمایش پادشاه دلشاد حضرت خاقان صاحبقران بنو

فرح سیر میرزا را گذاشته بر فیل بزرگ زرین هودج که خاقان بیهمال رکوب او را التفات فرموده بود سوار شده از همدان بمراغه و از آنجا روانهٔ تبریز
گردیدند و امیرزادگان و حکام آذربایجان بحضرتش آمدند

ذکر بیان تفصیل وقایع خراسان بعد از توجه نواب شاهزادهٔ شجاع السلطنه و مامور شدن نواب شاهزاده اسمعیل میرزا و مراجعت نواب امیرزاده هلاکو میرزا

در وقتی که نواب شجاع السلطنه عزیمت حضور حضرت خاقانی داشت فرمان ایالت خراسان بنام نامی نواب امیرزاده هلاکو میرزای الملقب بهادر خان صادر شد
و برادر دیگرش نواب ارغون میرزا بحکومت سبزوار مامور آمده و ترشیز را بنواب سکوقاآن میرزا واگذاشته میرعلی نقیخان عرب زنگوئی حاکم طبس را در نزد
او بگذاشته خود بطهران و قزوین آمده و چنانکه مرقوم شد بیزد و کرمان رفته بعد از آمدن شجاع السلطنه و انقضای مدت شاه محمد خان قرائی حاکم تربت حیدریه
چنانکه معهود و مجبول بود سر از ربقهٔ خدمتگذاری در کشیده خودسری آغاز کرد و چون رضاقلی خان کرد زعفرانلو حاکم خبوشان که ایلخانی خراسان لقب داشت
با محمد خان در مقام مخاصمه بود نواب امیرزاده بهادر خان هلاکو میرزا را بر سر تربت حیدریه بردن خواست شش هزار سوار از جمعیت خراسانی اجتماع
کردند رضاقلی خان و نجفعلی خان شادلو حاکم بجنورد و صید محمد خان جلایر حکمران کلات و سبکلر خان چاپشلو حاکم دره جز اتفاق کرده در رکابش بماه صیام
همین سال از ارض اقدس حرکت و در منزل رباط سفید امیر علی نقی خان طبسی و میر اسد الله خان خزیمه حاکم قاینات در رسیدند و روی بتربت نهادند
یار محمد خان افغان که از جانب کامران میرزا والی هرات در غوریان منتظر اشارتی بود هم با ده هزار سوار افغان در دور تربت بار داد و ملحق شد و یکی از منسوبان
مبیاد خان هزاره نیز بخواهش ایلخانی با هفتصد سوار بخدمت آمد محمد خان قرائی که مزوری بود مرائی عرصه جنگ بر خود تنگ دید بخدیعت و مکیدت پرداخت
و بنای مراوده با نواب امیرزاده بهادر خان استوار کرده به پیغامات مزورانه او را بفریفته معروض داشت که اگر بهادر خان مرا به استخطی مطمئن کند و سخن
خوانین را درباره من نپذیرد سر قدم ساخته بخدمت خواهم آمد نواب هلاکو میرزا دستخطی بدلجوئی او مرقوم داشته استدعای او را قبول کرد و وی همان
نوشته را بخوانین فرستاده همه مایوس شدند و پراکنده گشتند و نواب امیرزاده ناچار از دور قلعه تربت برخاسته بعزیمت شهر مشهد همی آمد فیمابین
محمد خان و رضاقلی خان و سایر خوانین مجددا کوس مواحدت بلند آوازه و عهد موافقت مستحکم و تازه گردید و سواران هزاره بتاخت و تاراج حوالی
ارض اقدس پرداختند و این واقعه بعرض امنای دولت ابد مدت رسید نواب شاهزاده اسمعیل میرزا را که سابقا والی ترشیز بود حاکم خراسان کردند و
میرزا محمد رضای فراهانی کارگذار ایلخانی از طهران قصه بر نگاشت و در رباط سفید این خبر مشتهر شد خوانین همراه بهادر خان او را تنها گذاشتند و برفتند
وی بمشهد آمده بماند و چون حقیقت این خبر بیقین نبود رضاقلی خان نواب امیرزاده اباقاآن میرزا را بوالی گری برداشته در میان برادران تخم نفاق
کشت و نواب هلاکو میرزا را معزولا و مجبورا بخبوشان برده بعد از چندی توقف از آن کار پشیمان شده او را رها کرد بهادر خان بولایت سبزوار
نزد ارغون میرزا آمد رضاقلی خان نیشابور و بلوکات را تصرف کرد و جعفرقلیخان ولد نجفعلی خان شادلو را که آماده بود به نیابت نیشابور مامور داشت
چون نواب اسمعیل میرزا بمشهد رسید و عیال شجاع السلطنه در ارک بودند و مستحفظین سبزواری داشته و سبزوار در دست امیرزاده ارغون میرزا
بود اسمعیل میرزا را بارک راه ندادند در خارج شهر توقف گزید و چون وجود امیرزادگان و اسمعیل میرزا مانعة الجمع بود از جانب خاقان صاحبقران حسین خان
قاجار سردار قزوینی بسرداری خراسان رفته و اسمعیل میرزا بحضور آمد حسین خان بمشهد رسیده شهر را بتصرف آورده بنشست ولی سبزوار کماکان در
دست ارغون میرزا بود و در این ایام حسینعلی خان جوانشیر از جانب قزلباشیه کابل عریضه بخدمت خاقان صاحبقران آورد و از راه سیستان
بکرمان و از آنجا بطهران آمد مقصود آنکه برادران فتح خان افغان بعد از کور کردن او هر یک در جانبی طغیان کرده از اولاد تیمور شاه شی بدست آورده
ظلم و تعدی تقصیری دارند و رنجیت سنگه هندو از مریدان سلسلهٔ بابا نانک شاه بر کشمیر تسلط یافته اهالی کابل و پیشاور استدعا کرده‌اند که شاهزاده
بدان ولایات مامور شود تا او را خدمت کرده با اعادی منازعه کنند چون مضمون این عرض معتبری نبود خاقان مغفور او را بوعده معاودت داد و او را
از راه هرات را بخوف و خطر تغییر کرده حکمی بوالیان سند نوشتن استدعا کرد و امنای دولت مضایقه نکردند و از تزویرات او که مقصدی دیگر داشت
غافل ماندند و وی با فرمان پادشاه ایران بولایت سند رفته خود را ایلچی دولت علیه ایران بخرج داد و خاتمه حال او در مقام انسب مرقوم خواهد شد
و در اواسط جمادی الاولی سال یکهزار و دویست و چهل و چهار خاقان کامکار قصد زیارت معصومه قم کرد و پس از روزی چند عزیمت سلطان آباد
که از شهرهای معظم و بناهای سپهدار اکرم محمد یوسف خان سپهدار بود فرمود

ذکر حرکت حضرت شاهنشاه آفاق بجانب عراق

ذکر عزیمت خاقان صاحبقران بعراق و ورود بشهر سلطان آباد جدید سپهدار عراق یوسف خان گرجی

یوسف خان گرجی حاکم و سپهدار افواج عراق امیری بزرگ از امرای دربار حضرت خاقان قاجار بود و در عراق شهری جدید بنیاد کرده بنام سلطان ایران سلطان آباد نام نهاده بود و بلده بود از هر حیثیت در کمال جمال از برج و باره و رسته بازارش در غایت متانت و حصانت اتمام یافته حضرت شاهنشاه صاحبقران را در این سفر بدین شهر رغبتی افتاد افتخار او را عزیمت آن صوب فرمود و بعد از ورود بعرصه گرازبانی ع که شاه غزنوی آید سوی سرای ایاز شعر آن یوسف مصر عراق عزیز آفاق کرد و جناب سپهدار صداقت شعار که با شوکت قارن و ثروت قارون بود بحکم آنکه گفته اند ع العبد و ما فی یده کان لمولاه شعر بشکرانه توجه حضرت مالک الملک کل ما یملک و ما یعرف خود را از نقد و جنس و صامت و ناطق بر صفحه طوماری نگاشته و بپای برنج حضرت شاهنشاهی و نعل بهای سمند ظل اللهی عرضه داده و بر منصه ظهور نهاده و در شهر سلطان آباد مذکور که ما دام ایام توقف اردوی شهریاری در سلطان آباد اصلا رسوم بیع و شری مرعی نشود و هر کس را هر چه حاجت و ضرورت افتد از انبار و سرکار سپهدار برده باشند و رطبا و یابسا اهالی سلطان آباد نفروشند و نه خرند و چیزی نیارند و نبرند لهذا اگر کسی زیاده از مقدار احتیاج از انبار خانه سپهدار بر سبیل غارت و یغما آذوقه برده بود پس از انقضای زمان توقف اضافات سیورسات بر جای بماند و حمل نتوانست کشتی حریصان فاقه زده اردوی حضرت شهریاری را سلطان آباد شهر مصر و سپهدار یوسف نام عزیز ایام بود که ببضاعت مزجات همگی را بکیل میل مرهون عواطف خود کرد و مشمول عوارف خود فرمود و با تمامی ملکزادگان خدمات تمام بظهور آورد اعلی و ادنی را از خود راضی داشت حتی آحاد لشکری تلطفات نمود و احدی از آن گروه را جای گلگی از مقامات تشکی نماند دارای ملک آرای قاجار یعنی خاقان صاحبقران کامکار از سیاق چاکری و رسوم خدمتگری وی غایت تراضی حاصل فرمود و جناب یوسف خان را بلقب کدخدائی عراق ملقب و باعطای نشان مکلل مصور بتمثال بیمثال مفتخر داشت و رقبات او را که برغبت عرضه حضور اقدس اعلی کرده بود به تیول ابدی و سیورغال سرمدی مقرر فرمود و پنج عراده توپ قلعه کوب و دو صد کس غلام علوفه خوار رکابی خاصه بمحافظت شهر سلطان آباد مقرر شد و اشارت فرمود که خندقی عمیق که مخارج آن از دیوان سلطان صاحبقران ممضی شود بر گرداگرد شهر سلطان آباد ساخته و پرداخته شود چون بر مدارج جاه و جلال سپهدار عراق بفزود و امور الصفحات را چنانکه مصلحت وقت بود انتساق تمام داد عزیمت مراجعت فرمود و در روز پنجشنبه بیست و هفتم شهر جمادی الثانیه شهر طهران را از فر ورود مسعود سپهر هشتم فرمود و خبر آمدن گریبایدوف در رسید

ذکر ورود جنرال گریبایدوف سفیر دولت بهیه روسیه بدار الملک طهران و حضور شاهنشاه صاحبقران و سوء سلوک وی با عموم اهالی ملک ری و ازدحام عوام و قتل گریبایدوف و رهائی نایب او ملسوف

چون مقرر شده بود که مصالحه نامه دولتین بواسطه سفرای معتبر از جانبین بدو سلطان عظیم الشان حضرت شاهنشاه ایران فتحعلی شاه خاقان و حضرت امپراطور اعظم نیکولای پاولیچ برسد علی هذا از دولت روسیه جنرال گریبایدوف همشیره زاده جنرال مرشل پسقاویچ سردار گرجستان و قفقاز بسفارت ایران ممتاز گردید و وزیر مختار از دولت بهیه روسیه نیز لقب یافت و بایران شتافت و این سفیر و وزیر در منازعه و مصالحه حاضر و از امورات گذشته مطلع و خبیر بود لهذا برای اتمام شرایط معاهده مصالحه بپطرزبورغ رفته و بامور بانجام عهد و پیمان و توقف در طهران مدد و تحف و هدایای امپراطوری را که چهل چراغهای بلور و ظروف و اوانی از قطعات سنگ یشم و سماق تراشیده بودند و نهایت تصنع در آنها کرده داشتند با او فرستادند و نظر علیخان افشار ارومی بعد از ورود او بتفلیس از جانب حضرت ولیعهد بتقدیم مهمانداری او روانه و تا تبریز در غایت احترام و تعظیم با وی همراهی کرد و بعد از رسیدن بحضور حضرت ولیعهد دولت ایران نواب نایب السلطنه یکماه توقف و قونسل و نایب در تبریز معین کرده و بی استیذان از امنای دولت حضرت خاقانی و مشاورت با ایشان از جانب خود کونسلی بگیلان فرستاده خود در کمال تجبر و تکبر راه دار الخلافه طهران طی کرده با مهماندار افشار بحوالی شهر رسید و در روز ورود او که یکشنبه پنجم شهر رجب المرجب هزار و دویست و چهل و چهار هجری بود میرزا محمد علیخان کاشانی وزیر نواب شاهزاده ظل السلطان با محمد ولیخان افشار قاسملو حسب الامر شاهنشاهی باستقبالش رفتند و با احترام تمام او را بشهر آورده در حوالی دروازه شاهزاده عبد العظیم منزلی خالی دادند و بعد از ورود گریبایدوف سفیر و وزیر مختار دولت روسیه بامر حضرت شاهنشاه ایران میرزا ابو الحسن خان شیرازی وزیر امور دول خارجه و اللهقلی خان قاجار دولو نایب نسقچی باشی و میرزا فضل الله علی آبادی مستوفی خاصه دیوان اعلی بدیدن جنرال گریبایدوف رفتند و با او بلوازم مهربانی پرداختند و چنانکه رسم بود از جانب دولت اظهار مواحدت و یگانگی کردند و پس از روز

دو سه چنانکه قاعده آوردن سفرای روم و فرنگ و روس بحضور حضرت خاقانی بود و مکرر تشریفات و تکریمات ایشان در سلک بیان مقرر و محرر
شده پیشکاران دربار خاقانی و کارکنان سرکار سلطانی بحضور مبارکش آوردند و برسم معهود قبل از حضور ایلچی او را در کشیکخانهٔ امرای دیوان
جلالت نشان شایسته تکریمات و تکریمات بظهور آوردند و او خود بدین قواعد متغیر و از مقام مأموریت بمرتبهٔ آمریت تمایل داشت و اینگونه رفتار
بی‌حرمتی و بی‌عزتی خود پنداشت و سخنان دلخراش میراند و بر آداب ادب و حرمت آستین استغنا برمی‌افشاند و بواسطهٔ اتفاقات گذشته نهایت خیلای
و ما نیاد طبع و دماغ مخزون داشتی و ریشهٔ تکبر و تجاسر در مزرعهٔ تدبر و تجبر همی کاشتی اگرچه در آن سنوات من بنده نگارندهٔ این کرامی‌نامه در ملک
پارس همی بودم و از حقیقت این حال کما هو حقه استحضاری حاصل ننمودم بر وجهی که مرقوم دیده‌ام و مذکور شنیده‌ام این گریبایدوف ایلچی روسیه آنچه
چیزکی نظام روسیه بر تبریز و آذربایجان تجبری عظیم و تکبری جسیم بوده و بوفق قوانین خواقین ترکستان با پادشاه ایران که اعظم از خاقان چین و افخم از خان
توران زمین بوده رفتار و سلوک شایسته مرعی نمی‌نموده چندانکه عقلای دوربین دستش پند و اندرز و نصیحت کردندی که از اینگونه اتفاقات در زمن
دست امورات بسیار اتفاق افتاده که پادشاهان بزرگ وقتی مغلوب شده‌اند و بر حسب اقتضای وقت بمصالحه آمده‌اند چنانکه پطر کبیر را با آل عثمان
و شارل دوازدهم را با پطر کبیر واقع شده و هلم جرا سلاطین را با سلاطین رفته است از فرستادگان و سفرا و امرا و وزرا مداخله و مماطله در امور
دولت خلاف ادب است او را سودمند و دلپسند نمی‌افتاد و زبان بگفتار لاطایل همی‌گشاد و امنای دولت کار او را باغماض همی گذرانیدند
و بخلاف ایتلاف رای نمی‌زدند و جسارتهای او را از حضرت خاقان همی نهفتند و خودسریهای وی را در پیشگاه شاهنشاه ایران بتصریح نمی‌گفتند چون بمجلس
همایون شاهنشاه قاجار فتحعلی شاه صاحبقران درآمد چنان شنیدم که بر بساط مبارک که محل جبهه‌سائی سلاطین بزرگ و بوسه‌گاه شاهان سترگ
بود خلع نعلین نکرد و از رمز فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ بِالْوَادِی الْمُقَدَّسِ طُوًی غفلت ورزید و در خطاب و بیان خشونت پیشه کرد و سخنان درشت
راند مع هذا شاهنشاه ایران که در جاه افراسیاب و در رای پیران را بنده خود می‌شمرد بمبادی ملاطفت و ملایمت مرعی داشت درشتیهای او را بنرمی و
سردیها را بگرمی پاسخ داد و حاضرین بارگاه چندانکه باشارات خفیه و بیانات جلیه بنارال گریبایدوف را از اینگونه سلوک با حضرت ملک الملوک ممانعت
و مناصحه کردند از کمال غرور در آن جوان حسور تغیری حاصل نشد از آنجا که فرستادهٔ امپراطور روسیه بود و اتمام مصالحه را میانجی و میهمان دولت
خاقانی شده بمفاد اَکْرِمُوا الضَّیْفَ وَ لَوْ کَانَ کَافِراً حضرت خاقان بخیه دان سوء ادب گریبایدوف بنظر اغماض مستور میفرمود و پس از روزی
چند آغا یعقوب ارمنی که از خواجه‌سرایان حرمخانهٔ خسروی و مشکوی مشکبوی کسروی بود و از مال دیوان مبلغی خطیر بر ذمه داشته و کارگذاران دولت او را
مطالبه میکردند پناه بحمایت بنارال گریبایدوف برده چون در فصل سیزدهم صلحنامه مقرر شده بود که اسرای قدیم و جدید را که از عهد خاقان شهید بایران
آورده‌اند مسترد سازند و یعقوب از ارامنهٔ ایروان و از اسرای سپاه ایران بود خود را رسته و آزاد خواست و در نزد گریبایدوف اسباب فتنه و فساد را
مسبب آمده اسرای گرجستان را از زن و مرد اسماً و رسماً بر ایلچی عرضه کرد و حال آنکه جمعی از زنان بدین اسلام و نکاح خواص و عوام اندر آمده بودند و از ایشان
اولاد داشتند و استرداد آنان کاری سخت صعب و در مذهب اسلام ننگ بد بود معهذا بسیاری از آنان را بعنف و لطف بردند و از آنجمله دو زن گرجیه مسلمه
در خانهٔ جناب آصف الدوله اللهیار خان قاجار امیرالامرای دربار بودند و بنارال گریبایدوف هر دو را بخواست و برد و در خانهٔ خود نگاه داشت
و آن دو زن بعلمای شهر طهران پیغام میکردند و برجوع از ملت اسلام و بازگشت بآئین ارامنه رضا نمی‌دادند تا کار بجائی رسید که فرستادگان وی
با یعقوب بخانهای خواص سرزده رفتندی و جستجوی زنان گرجیه کردندی و در شهر فتنه برخواست و خلایق از رفتار ایشان بعلما و فضلا و مجتهدین
تنگی و تشکی کردند و ضمناً از سکوت امنای دولت درین باب با پادشاه فلک‌جاه بدگمان شدند و با همه دل یکی کردند قضاة و مشایخ و سادات و مجتهدین را
غیرت دین دامن‌گیر گشته با یکدیگر اتفاق کردند و در مقام چاره برآمدند و نزد بنارال گریبایدوف کس فرستاده پیغام دادند که ما را بمصالحه و منازعه
دولتی رجوعی نیست ولی در امورات شرعیه و قواعد دین و ملت نتوانیم ساکت بود چه اگر بعد از این مصالحه کار چنان شود که ایلچیان روسیه زنان مدخوله
اهل اسلام را بعنف و زور و زجر باز پس گیرند و اسرای گرجستان را از زمان کریمخان زند تا این سلطنت ابدپیوند و استرداد جویند اولاد و احفاد
مسلمانان در دست روسیه خواهد افتاد و فتوری و قصوری تمام در کار ملت اسلام روی نهد پادشاه اسلام حفظ ملک خود را کرده با
روسیه مصالحه فرموده ما نیز پیشوایان این دین مبین و حامیان و مروجان شریعت حضرت سیدالمرسلینیم بنا بر قواعد مذهب از اینکار که در پیش گرفته
مسامحه نتوانیم چه عموم اهل ایران برما بشورند و بلوای عام روی نماید و حاکم و محکوم و عالم و معلوم از میان برخیزد و صلاح در استرداد زنان مسلمه جبان

ایشان است چون فرستاده علما بنزد ایلچی روسیه رفته و اینگونه سخنان بمیان آورده گریبایدوف برآشفته و بدو دشنام گفته و بجوابهای درشت
و عتابهای قبیح فرستاده را خایباً خاسراً بازگردانید علما و سادات در جامع طهران اجماع کرده افضل الفضلاء المجتهدین جناب حاجی میرزا مسیح را
با خود موافقت داده بمخالفت ایلچی همداستان شدند همانا اهالی شهر که غالباً مرید علما بودند بر گرد ایشان اجتماع کرده ابواب دکاکین فرو بستند
و مستعد احکام حکام شرع شده مقصود علما تخویف و تنبیه ساختن گریبایدوف و رد کردن تا آن موصوفه بود ولی چون ازدحام عوام از شهری
و روستائی بچندین هزار کس رسیده کار از دست امنای دولت و علمای ملت بیرون رفته بود و با صد هزار کس چگونه بر می آمدند کارگذاران دولت در
اصلاح این کار در ماندند القصه ازدحام عوام و غوغای تمام روی بازدیاد نهاد و راه سرای گریبایدوف برگرفتند و خانه او را که در خارج ارک سلطانی
و قریب بقورخانه حضرت خاقانی بود احاطه کردند چندانکه از جانب حضرت خاقان صاحبقران شاهزادگان و امرا باصلاح امر و اسکات ایشان رفتند
چاره آن بلوای عام و غوغای قیام نتوانستند و صریح گفتند که اگر دولت بخلاف رای ما فرمان دهد جمهوراً از پادشاه روی برتابیم و با او نیز مدافعه نمائیم
ایلچی مزبور و همراهانش که قریب بدو صد کس میشدند چون اینحال ملاحظه کردند درهای سرا را بستند و با تفنگ و حربه بفراز بام برآمدند و تفنگ رها
کردند جوانی چهارده ساله هدف تیر اجل گردیده بخون خود درغلطید چون خلق همراهان ایلچی را در قتل اهل اسلام بدین غایت دلیر دیدند در دکاکین حاجیات
براطراف عمارت یورش بردند و دست بآلات حرب آشنا ساختند یعقوب ارمنی که مکرر با فرستاده مجتهدین بسخنان مرتدانه پاسخ داده بود دستگیر شد
بامر ایلچی بیرون آمد فی الفور تیغ تیز در و نهادند اعضای او را دریدند و سر او را بریدند دو نفر زن گرجیه را بیرون فرستاد که کسان علما محافظه کردند تا بجا
رسانیدند الحاصل قریب بهشتاد تن از اهل اسلام درین غوغا مقتول شدند و دیگران که زیاده از حد بودند ممنوع گشته ببالا بر آمدند در خانه بنیان
گریبایدوف ریختند نواب شاهزاده ظل السلطان و پیشکاران شهر دیگرباره بممانعه اهل هجوم رفتند فایده نداد و کار از کار در گذشت بنیارال گریبایدوف
وزیر مختار روسیه را با سی و هفت نفر از همراهان وی مقتول نمودند و آنچه در آن خانه بود بیغما بردند و آن خانه را از بنیاد برکنده زمین آنرا نیز شکافتند و بهر
سوی متفرق شدند کس ندانست که از کجا آمدند و بکجا شدند قاتلی معین نبود و بزرگی محقق نشد که مورد قصاص یا مواخذه و سیاست شود ملسوف
نامی که نایب اول ایلچی بود پنهان شده و پناه بمسلمانی برده نجات یافت و او را خاقان صاحبقران خواسته مورد التفات و اکرام فرموده در اندیشه
این حادثه عظمی در افتاد و امر فرمود که اجساد مقتولین روسیه را بکلیسیای واقعه در طهران برده بامانت نهادند و ملسوف نایب اول را با نظر علیخان
افشار معزز و مکرم به تبریز فرستادند و او در حضور حضرت ولیعهد نایب السلطنه بجرمها و تقصیرات دولتی گریبایدوف تصدیق نمود در رفتن

ملسوف نایب گریبایدوف بتفلیس و پطرزبورغ و تقصیر ایلچی را تصدیق کردن

نواب نایب السلطنه بعد از مراجعت از طهران بساز و برگ سفر پطرزبورغ اشتغال و مستعد حرکت بدانسامان بود و در آنوقت این اخبار حادثه بارسموع و ملسوف نایب
ایلچی در رسید بملاحظه اتحاد دولتین حکم داد که اهل نظام و غیر نظام بپوشیدن لباس عباسی و آثار سوگواری پرداختند سه روز در و دکاکین مسدود
و علامات عزاداری مشهود گردید و تصدیق نامه ملسوف را در تقصیر گریبایدوف در نامه خود ملفوف فرموده بنزد بنیارال مرشل بسقویچ مرسول داشته
عذرخواه این حادثه نابهنگام گردید و مضمون نامه نایب السلطنه که جناب قایم مقام فراهانی نوشته بود این است که بنیارال گریبایدوف ایلچی آن دولت جاوید
بعد از ورود بدار الخلافه بهجت مبانی و شرفیابی حضور اعلیحضرت صاحبقرانی دست بپاره رفتارهای ناهنجار زده مباشر برخی از جسارتهای ناهموار
شد همراهانش آنچه منع نمودند فایده پذیر نگردید بالاخره دست بکاری زد که خلاف طریقه دین غرای اسلامیان بود و هیچیک از اهالی شرع شریف حوصله
چنان خلاف شرعی را نمی نموده رشته کار از مصلحت دولتداری گذشت پیشوایان دین مبین لابد برعایت شریعت جناب سید المرسلین ص
نوبت دینداری گشت بجهت رعایت دین جهت دولت را فراموش کردند و شورش عام در دار الخلافه دست داده ایلچی و همراهانش را بقتل آوردند
حکم قضا با اقدام پیشوایان شریعت غرا و هجوم عوام بی سر و پا موافق افتاده ایلچی دولت بهیه روسیه بجهة جسارتهای اتفاقیه جان خود و همراهانش
بباد فنا داد اولیای دولت قاهره را ازین معنی خبری نه و از وجود مباشر و قاتلی که توان سیاست نمود اثری نه همان تعصب دینداری بر عدم اطلاع
اینان دولت ابد مدت شهریاری دلیلی روشن است و شهادت ملسوف صاحب نایب بر جسارتهای بنیارال گریبایدوف و شورش عام از بی
و ملهوف برهانی مبرهن هرگاه امنای دولت روس رجوع بحکم عقل خرده بین نمایند دانند که دولت علیه ایران بعد از ظهور موافقتی چنان و
خسارت گنجی شایگان مباشر عملی چنین قبیح که مایه هزار گونه تفضیح است نخواهند شد و خود را در دولتهای بزرگ بدنام نخواهند خواست اگر این معاذیر

حقه را می پذیرند و شهادت ملسوف صاحب را که خود حضور داشته بنظر مقبول میگیرند اولیای دولت علیه نیز تلافی این امر خطیر را بر وجه احسن بعمل خواهند آورد و آنچه از آن سردار باتفاق ارد دستور العمل در رسد معمول خواهند کرد و هرگاه خدای نخواسته باز امر باشتباه است و قرار کار بر کدورت و اکراه خواست خداوندی در میانه حکم است و قطع این گفتگو موقوف بحکم دو شاهنشاه معظم زیاده چه نوشته شود علی الجمله ملسوف صاحب با نوشته و مهماندار بتفلیس رسید و قصه را بژنرال ایشل بسقویچ که مردی با فطانت بود دانست که حدوث این حادثه بحکم قضا و قدر و جسارت ایلچی و شورش عامه بوده امنای دولت در این کار انکار داشته اند ملسوف را بپطرزبورغ گسیل ساخت و برفع اشتباه امنای آن دولت پرداخت و جواب صواب بحضرت نایب السلطنه نگاشته و در فرستادن سفیری خطیر بعذرخواهی قتل سفیر لوازم اظهار را مرعی داشته بعد از عرض این عریضه بحضرت خاقان صاحبقران مقرر شد که نواب رکن الدوله بتبریز رفته و میرزا محمد صادق مروزی وقایع نگار بسفارت پطرزبورغ مامور شود ذکر ماموریت

نواب امیرزاده خسرو میرزا خلف حضرت نایب السلطنه بسفارت دولت روسیه و محمد خان امیر نظام دولت ایران و فتنهٔ طهران

بعد از تحویل آفتاب عالمتاب ببرج حمل و گذشتن لوازم جشن نوروزی حضرت شاهنشاه جمشید حشمت نواب شاهزاده رکن الدوله را برای ملاقات و گفتگو بخدمت جناب نایب السلطنه فرستاده در روز سه شنبه پانزدهم شوال یکهزار و دویست و چهل و چهار روانه شد و بعد از ورود به تبریز معلوم افتاد که بافشارت امپراطور روس مقرر شده که یکی از ملکزادگان نامدار بعذرخواهی کار رفته به پطرزبورغ رفته تا مزید عزت آن دولت شود لهذا قرار کار بر آن برنهادند که نواب امیرزاده خسرو میرزا فرزند حضرت نایب السلطنه و امیرکبیر نظام محمد خان زنگنه که از احفاد شیخعلیخان زنگنه وزیر صفویه بود و جمعی اکابر ارباب مناصب با تحف و هدایای مناسب روانه شوند و قبل از ورود رکن الدوله وقایع نگار مروزی حرکت نموده و چون این خبر معروض پیشگاه حضرت خاقان صاحبقران شد یکصد هزار تومان بجهة مخارج عرض راه امیرزاده خسرو میرزا مصحوب میرزا نبی خان قزوینی وزیر رکن الدوله بچاپاری ارسال رفت و با میرزاده وصول یافت و روانه مقصد گردید و در این هنگام ژنرال دالغورکی از دولت روسیه بسفارت ایران آمد و در سه شنبه بیست و پنجم شهر ذیحجه الحرام وارد تبریز شد که از حقیقت کار قتل ایلچی روس استحضار کامل یابد و در دوازدهم شهر محرم الحرام یکهزار و دویست و چهل و پنج بدار الخلافه طهران رسید و در پنجشنبه بیست و دوم شهر مذکور بحضور حضرت خاقان صاحبقران احضار یافت و بعد از عرض مطالب معلوم شد که از جمله تکالیف دوستانه دولت روسیه یکی آن که هرگاه مباشر قتل ایلچی معین نیست که بقصاص رسد مایه اجماع عام که جناب میرزا مسیح بوده از شهر طهران بیرون رود تا مایهٔ وداد و اتحاد دولتین گردد و چون در روز قتل گریبایدوف رضا قلی بیک طالش و الله پناه بیک را با شمشیر خون آلود دیده بودند و در شمیرانات نیز مباشر قتل احدی از ناس شده و فرار کرده بود او را بدست آورده در میدان خارج ارک مقتول نمودند و در خروج جناب میرزا مسیح حضرت خاقانی را تامل تمام بود و چون در آن ایام جناب فضایل مآب حاجی محمد ابراهیم کلباسی خراسانی ساکن اصفهان بطهران آمده بود حضرت خاقانی از مجتهد الزمانی در این امر مشورتی خواسته جناب ایشان بملاحظه صلاح دین و ملک و حفظ بیضه اسلام رفتن جناب میرزا مسیح را بعتبات عالیات تجویز نموده حضرت خاقان صاحبقران او را خواسته بنحوی خوش و بیانی دلکش بسفر عراق عرب دعوت و راضی فرمودند ولی مریدان بجناب میرزا امر را مشتبه ساخته چنان وانمودند که بعد از خروج از شهر آنجناب را گرفته بار دیل یا بتفلیس گسیل خواهند کرد میرزا را در رفتن تردیدی حاصل گردید و در روزی چند تا مدو شد هنگام گذشت دیگرباره عوام بمحافظت و ممانعت وی ازدحام کردند تمام شهر و بلوک بهم برآمد شورش عامه در این روز از روز قتل ایلچی بمراتب درگذشت و کار بجائی رسید که درب ارک مبارکه را فرو بستند و توپ بر بروج کشیدند و بخرابی شهر و مسجد و قتل عام مرد و زن و انباشتن محلات و برزن فرمان صادر شد آخر الامر میرزا مسیح شب هنگام بلباسی غیر معروف ملبس و از شهر بیرون و بجانب عتبات عالیات رفت و شورش عامه و گرمی آن هنگامه فرو افسرد و فتنه بخفت و امنای دولت روسیه بی نهایت از این امر راضی و متیقن بر خودسری عامه در حادثهٔ ماضیه شدند ذکر وقایع

خراسان و ایالت نواب محمد علی میرزا و مراجعت حسینخان و حسنخان بعراق

سابقا مرقوم رفت که حسینخان سردار ایروان بسرداری خراسان رفت بعد از وصول او خوانین خراسان خاصه رضا قلی خان ایلخانی زعفرانلو با وی مخالفت نموده او را تمکین نکرده سردار با محمد خان قرائی مراوده گزید و دار با حسنخان سالار و اصحاب برادر خود بر سر رضا قلی خان که در نیشابور علانیه سرکشی میکرد در وا داشت ایشان با شهر ازکس بدانجا رفته کاری از پیش نبردند و بمشهد آمدند و بتدبیر و تزویر مستحفظین ارک و شهر را که اکراد بودند تغییر داده از قرائی مستحفظ

نهادند صید محمد خان کلاتی نیز با محمد خان قرائی ساخته با سردار خلاف کردند تا کار بجائی رسید که سردار در ارک محصور ماند و محمد خان شهر در
دست یافته اموال تجار و تقویت اشرار و فجار درزده غلبه تمام یافت و مع هذا دزدی یکبار دیدن سردار رفته اظهار صداقت نمودی و این
کار را بدیگران نسبت دادی علمای مشهد مقدس شرح حال ارض اقدس را بحضور اعلیحضرت خاقانی عرضه داشتند رضا قلیخان نیز از محمد خان
قرائی در ضمن عریضه خود شاکی و میرزا محمد رضای فراهانی کارگذار خود را روانه دار الخلافه کرد استدعای شاهزاده کرده لهذا نواب احمد علی میرزا که از
ملکزادگان معتبر بود بحکومت خراسان در سه شنبه سیم شهر صفر روانه شد و میرزا موسی نایب رشتی که سابقا وزیر نواب شجاع السلطنه و مدتها در خراسان
بود بوزارت شاهزاده احمد علی میرزا مقرر گردید و مصطفی قلیخان عرب میش مست حاکم سابق ترشیز که بیست سال در طهران سرگردان مرتبت نواب
شاهزاده با خود برده و در دوازدهم ربیع الثانی بچمن جناران نزول افتاد رضا قلی خان کرد ایلخانی و جعفر علی خان شادلو بحضور آمدند و نیشابور را تخلیه
کردند و بجهة استخلاص شهر مشهد از محمد خان قرائی تخمینا بیست هزار کس از کرد و ترک آماده کردند و بمرافقت سپاه رکابی و هشت عراده توپ روی
بمقصد نهادند خوانین اعراب و تیموری نیز در مزار خواجه ربیع بخدمت آمدند صید محمد خان کلاتی ترک رفاقت محمد خان قرائی گفته از شهر بیرون آمده
ملازمت گزید بهرام خان ولد نبیاد خان هزاره بیگلربیگی جام و باخرز بتاخت تربت حیدریه رفته محمد خان کار را سخت دیده شهر را خالی نموده بتربت
عزم کرد و شاهزاده در هفتم رجب وارد شهر شد و مصطفی قلیخان عرب بترشیز مامور شد و بواسطه عداوت سابقه با بعضی از اهالی ترشیز بسوء سلوک
در شهر و بلوک مشهور آمد مردم هم درساخته شبی بر سر او ریخته او را گرفته محبوس کردند و برادرش محمد تقی خان را بر خود حاکم کردند و حسینخان و حسنخان
مامور بدار الخلافه شدند و حسنخان هم از عرض راه از بیم مؤاخذه شاهنشاه راه عتبات عالیات برگرفت و حسینخان در سن نود سالگی بحکومت فریدن
و چار محال و سرداری ایل بختیاری مشعوف بود تا باجل موعود درگذشت

ذکر فوت جناب ابو المعالی میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله و انتقال لقب و منصب او باعاظم عهد

جناب ابو المجد و المعالی میرزا عبد الوهاب نشاط اصفهانی که
در فضل و کمال و بذل و حال ممتاز بود و قرب سی سال در کمال عزت و جلالت بر مسند کفایت و کفالت مصدر بود اگر چه منصب منشی الممالکی داشت
ولی دخل در امور وزارت و صدارت میفرمود درین سال بمرض سل و دق گرفتار و مسلول و مدقوق بیمار گشت و چون بدر بهمی گداخت و چون هلال
همی کاست تا در دوشنبه پنجم شهر ذیحجه یکهزار و دویست و چهل و چهار بجوار رحمت حضرت پروردگار پیوست و مصراع «از قلب جهان نشاط رفته»
تاریخ وفات آنجناب و از نتایج طبع محمد زمان خان منصف است و بامر حضرت خاقان قدردان جسد آن سید کامل و دبیر فاضل را بعتبات
عالیات نقل کردند و لقب معتمد الدوله را بر منوچهر خان گرجی تفلیسی ایچ آقاسی حرم محترم شاهنشاهی بر نهادند اما زین حسن باآن حسن فرقی است
ژرف اگر چه منوچهر خان امیری بزرگ بود ولی کمالات معتمد الدوله مرحوم در شخصی واحد بنادر جمع شدی علی الجمله منصب منشی الممالکی با جناب میرزا
فریدون مشهور بمیرزا خانلر ولد حاجی خان جان جلالی خوانساری ساکن بندپی که خدماتش بخاقان سعید شهید در ضمن وقایع آن عهد مرقوم شده و دبیری باکمال
بود مفوض فرمود و موکب جلال حضرت خاقان بهمال در شهر صفر یکهزار و دویست و چهل و پنج بشمیرانات عطف عنان کرده در اصفهانک مشهور
بسوهانک شمیران بعیش و شکار میگذشت و درین ایام بلای وبای عام در دار الخلافه قرب بده هزار کس بهلاکت رسیدند و جناب منشی الممالک
جدید میرزا فریدون مذکور نیز از اجل مهلت نیافته و بهشت جاودان شتافته بعد از وی جناب میرزا محمد تقی علی آبادی متخلص بصاحب صاحب دیوان
انشای ممالک شد و کما ینبغی از عهده این منصب برآمد و روز بروز جاهش در مراتب تزاید سیران و شهباز همتش در هوای رفعت طیران میکرد
و در اواسط شهر ربیع خاقان صاحبقران از باغ شمیران بشهر طهران رجوع فرمود و منتظر اخبار امیرزاده خسرو میرزا و ماجرای رفته همی بود

ذکر وصول امیرزاده خسرو میرزا بحضور اعلیحضرت امپراطور دولت روسیه نیکولای پاولویچ و مراجعت او از پطربورغ

نواب امیرزاده خسرو میرزا و امیر نظام و حاجی میرزا مسعود انصاری و میرزا محمد تقی فراهانی و محمد حسین خان
ایشک آقاسی چون بتفلیس رسیدند و با ینارال مرشال بسقاویچ گفتند و شنیدند بصوابدید مرشال عزم پطرزبورغ جزم و در سه شنبه اول شوال
سنه ۱۲۴۴ راه برگرفتند و محمد حسین خان ایشک آقاسی به تبریز باز آمد و ینارال بسقاویچ چنانکه مامور بود از تفلیس روی بمحاربه با دولت سنیه آل عثمان
نهاده با سپاه روسیه روانه شد و چون خبر آمدن امیرزاده خسرو میرزا مسموع امپراطور اعظم روس گردید از پی اظهار دوستی و حرمت داری
مشعوف شد بحکام عرض راه در تعظیم و توقیر امیرزاده اشارت راندند و در تمام منازل از نخجوان تا شهر پطرزبورغ در کمال عزت و جلالت با چهل تن از

امام قلم ملتزمین رکاب همی رفتی و در کمال ادب و عدل رفتار نمودی و در منازل کالسکه های سرکاری آوردندی و امیرنظام را با احترام تمام بردندی در روز ورود به
پطربورغ بحکم امپراطور تمامی صاحب منصبان بزرگ تا یکفرسنگ راه صفوف استقبال از پیاده و سواره برآراسته شد و در وقت ورود شهر
توپها خالی کرده شیپورها نواختند و از مهربانیها و نکته دانیهای امپراطور اعظم دولت بهیهٔ روسیه یکی آن بود که خود بتعجیل التفات فرموده امیرزاده را
بپذیره آمده و بقدر دو سه گام او را بر خود مقدم داشته بدین نحو روی بشهر گذاشته و او را در سرای خاصهٔ خود مقام داد و در هنگام غذای روز
و شب با امیرزاده موافقت میورزیدی و در هنگام قعود و جلوس امیرزاده را بر دست راست خود همی نشاندی و هر روز التفاتی جدید بظهور
آوردی غالبا مجلس بزم و دانس یعنی رقص فرو چیدی و دلبران قاص و دختران بسیار روی در آن بزم انس برقصیدندی و امیرزاده اصلا بدانها
ننگریستی و شرم داشتی وقایع سفر امیرزاده را میرزا مصطفی افشار که در رکاب او بوده بطریق روزنامه مفصلا برنگاشته لهذا اطناب در آن باب
جایز نیست امپراطور اعظم را از رفتار و گفتار امیرزاده و امیر والامقام محمدخان امیرنظام بسیار خوش آمده و خورسند گردیده مطلقا از حادثهٔ قتل
گریبایدوف پرسشی نفرمود و چون از وجه مصالحه دو کرور هنوز باقی بوده در هنگام روانه داشتن امیرزاده یک کرور را با پای برنج او بخشید
و یک کرور دیگر بخیال مهلت داد و با هر یک از همراهان امیرزاده التفاتی خاص فرمود خاصه با امیرنظام دولت ایران که شایستهٔ هرگونه محترمی و
مکرمتی بود و امیرزاده با احترام تمام بازگشت و در بیستم رمضان سنه ۱۲۴۵ به تبریز رسید و مدت سفر سفارت ده ماه و پانزده روز امتداد یافت و خبر جمعیت
امیرزاده و تفاصیل گذشته بعرض امنای دولت ابدمدت خاقان صاحبقران رسید و فتنه بیدار خفته گشت و خاطر مخاذیل ایران از این مصالحه
برآشفته گردید و رای بیضا ضیای خاقانی با انتظام بعضی حادثات و اختلال ممالک ایران تصمیم جست و عزیمت یورش عراق و فارس فرمود

ذکر مجملی از فتنهٔ فارس و عراق و عزیمت حضرت صاحبقران فتحعلی شاه بفارس و خوزستان

چون در سال یکهزار و دویست و چهارده نواب شاهزاده حسینعلی میرزا بفرمانفرمائی فارس مأمور گردید خاقان صاحبقران از چاکران مازندران اطمینان تمام داشت
و بجهة تقویت کار فرزند والاتبار یکهزار نفر تفنگچی نوری را با کوچ و بنه مأمور بتوقف در شیراز فرمود و سرکردگی ایشان را بلشکرالله خان ولد جناب
میرزا اسدالله خان وزیر لشکر مفوض نمود و چون لشکرالله خان در سن جوانی و هنوز بتجارب روزگار و تدرب ملازمت شهریار مجرب نگشته بود
عم اکرم او میرزا زکی برادر وزیر لشکر را لقب خانی داده باسم غلام پیشخدمتی شاهزاده بفارس فرستاده و انتظام امور آن طایفه را رسما بدو موکول
داشته خان معزی الیه با سلاطین و ریش سفیدان طوایف نوریه سلوکی نیکو مرعی میداشت و تخم بر و احسان در مزارع قلوب ناس میکاشت
و افساد حال هر یک از آنگروه را باصلاح تبدیل میکرد رفته رفته کارش بالا گرفته در خدمت شاهزاده اعتباری تمام یافته محسود اقران و مشهور ایران
گردید و با سلسلهٔ کلانتریه سابقه و لاحقه وصلت جست و طایفه حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله و میرزا ابراهیم کلانتر از اقربا و احبای او شدند و همگی
فارسیه بوجود وی محتاج آمدند حتی وزرای دربار از تقرب او در آن سرکار اندیشه مند بودند و بخلاف خاطر خواه وی رفتار و گفتار نمی توانستند تا مدار
کثیرالاقتدار فارس گشت و خدمات بزرگ کرد مدت سی سال در کمال استقلال با طایفهٔ مذکوره در آن ولایت بجاه و جلال مشهور بود و بسا اعمال نیکو از
وجود وی بظهور آمد آخر الامر بمصاهرت حضرت خاقان صاحبقران اختصاص جست و همشیرهٔ نواب فرمانفرما را بنکاح درآورد و چون او را این مقام
دست داد نواب فرمانفرما صبیهٔ از صبایای خود را که بطنا خواهرزاده رضاقلی خان کرد زعفرانلو ایلخانی خراسان بود از غایت رأفت و رحمت بلشکرالله
خان نوری تزویج فرمود و از آنجا که محمدعلیخان قشقائی ولد جانی خان ایلخانی ایلات فارس و با ثروت و قوت و برادران دلیر و قابل خدمات بزرگ بود او را
نیز شرف مصاهرت اختصاص بخشید و او نیز قوت گرفته با لشکرالله خان دعوی تکافی همی کرد و گروهی از فارسیه را با خود راه داشت و باطنا چنانکه
رسم زمانه است طبع فرمانفرما را بخود مایل میخواست و درین ایام جناب محمدزکیخان سردار امارت و وزارت را جمع کرده بود و بر همگی بنادر و بلاد فارس
استیلای تمام یافته اتفاقا وقتی یکی از ملازمان نوریه از گرمسیرات فارس بسوی شهر همی آمدی چون اتراک غالبا در خارج بلاد و ییلاق و قشلاق
دارند و خالی از سرقت و شرارت نیستند آن مرد نوری را کشته و سیصد تومان تنخواه نقد که با وی بود ببردند و معلوم افتاد که قاتل از ایلات اتراک بوده
چندی از این واقعه درگذشت و ترکی در دست مردی نوری کشته شد و مخاصمه فیمابین اتراک و نوریه برملا گردید و ایلات بشهر آمده اجماع کردند و با نوریه
بنیاد نزاع اهالی فارس نیز با ایلات موافقت کردند و ازدحام عام نمودند و قاتل را طلب کردند لشکرالله خان تمکین ننموده بمعاذیر پرداخت و نواب
فرمانفرما در مقام اصلاح این افساد برآمده بنده مؤلف نامه را که با خان معزی الیه صدیق و با عجد با آن سلسله رفیق میدانست که در آن سنوات

در فارس نیز بسیم تنبیه نزد شکرالله خان فرستاده قاتل را طلب فرموده وی رضا نداد و اهالی فارس در این باب لجاج ورزیدند و کار بجنگ تفنگ انجامید و کل ایلات و شهری بخلاف با نوریه معاهده کردند و رشته کار از دست شاهزاده والاتبار بیرون رفت و بکوچانیدن طایفه نوریه ناچار شد و جناب محمد زکیخان از وزارت معزول و میرزا محمد علی مشیرالدوله منصوب گردید و بجهه رفتن آن طایفه از شیراز و وفاق فارسیه با یکدیگر امور فارس اختلال تمام یافته متوجهات دیوانی پادشاهی در عهده تعویق افتاده بود و نواب فرمانفرما بمدارا و مسامحه میگذرانید و همچنین امور یزد و عراق و خوزستان و لرستان خالی از انتظام نبود لهذا خاقان صاحبقران عزیمت سفر عراق و فارس و لرستان فرموده بیاساقی سپاه پرداخت و در مقدمه این سفر خیریت اثر میر عبدالعظیم خان قزوینی غلام پیشخدمت نواب شاهزاده ظل السلطان اسپکده مأمور و بعبدالرضاخان حکمران یزد که زحمتی از شرح جنایات و خیانات او با نواب شاهزاده کامیاب محمد ولی میرزای والی مرقوم گردیده پیغامات قهرآمیز هیم انگیز ابلاغ رفت که درین عزیمت خاقانی بملک فارس با ممالیک یزد و متوجهات دیوانی املاک و عموم رؤسا و وجوه کدخدایان یزد در دارالعلم شیراز بخاکپای مبارک اعلی شرفیاب شود تا مورد انواع الطاف و اقسام اعطاف خسروانه گردد و اگر بمسامحه و مساهله و مخادعه و معاطله بگذراند منتظر ظهور جنود سخط و غضب شاهانه باشد و خود را مستوجب عقاب عقاب رایت نصرت آیت سپاه کینه خواه شیر شکر پلنگ کبر بر جمله شمارد و همچنین امقرب الخاقان جناب حسینعلی خان ولد دوستعلی خان بسطامی معیرالممالک که بشرف مصاهرت اختصاص داشت بجهه حصول و وصول مالیات دیوانی تا هنگام ورود موکب فیروز کوکب شاهنشاهی باصفهان مأمور فرموده و میرزا یوسف لاهیجی گیلانی پیشخدمت خاصه را باحضار نواب شاهزاده شجاع السلطنه بشیراز روانه کرمان داشت و مکاران دستگاه خلافت در نسق و تنظیم جنود نامعدود اشارت رفت و سپاهی خاصه ساخته و اسبابی زینه پرداخته شدند

ذکر مأموریت شاهزادگان و امرای دولت بالتزام رکاب همایون اعلیحضرت خاقان صاحبقران قاجار فتحعلی شاه بن ابوالفتح حسینقلی خان جهانسوز شاه بن محمد حسن خان بن شاهقلی خان قوینلو بسفر فارس و عراق و خوزستان و لرستان و وقایع این اوان

چون فتنه جویان و یاوه گویان در بارهٔ حضرت شاه قاجار چنان معروض داشته بودند که اعاظم فارس و اتراک ایلات که زیاده از پنجاه هزار خانه اند با یکدیگر موافقت کرده اند و نواب شاهزاده حسینعلی میرزای فرمانفرما را چنانکه باید تمکین نمی نمایند و اهالی فارس نیز نسبت امرای خراسان قصد خودسری دارند رای مبارک شاهنشاهی بتحقیق این اخبار تصمیم فرموده احتیاطا بر رویه خرد و دربین و طریقه حزم حکمت گزین در بدو کار نواب شاهزاده اللهویردی میرزا را با دسته تفنگچی نوائی را بسرکرده گی عبدالمجید خان نوائی بنظم محال قمشه و سمیرم روانه فرمود و نواب معظم الیه بدان ساحات متوقف آمد پس توپخانه مبارکه را قبل از ورود مسعود روانه محال کمره فرموده با میرزا مدار غلامحسین خان سپهدار مقرر داشت که با شش هزار نفر از جانبازان عراق و دو عراده توپ دیگر توپخانه مبارکه را برداشته تا باصفهان روی نهاده منتظر حکم شاهانه باشد و از شاهزادگان معظم الیه جمعی را مأمور بالتزام رکاب حشمت مآب فرمود که از آنجمله نواب رکن الدوله علینقی میرزا صاحب اختیار دارالسلطنه قزوین و برادرش شاهزاده امامویردی میرزای ایلخانی و کشیکچی باشی خاصه حضرت خاقانی و نواب شاهزاده عبدالله میرزای دارا فرمانروای سابق زنجان و خمسه و نواب فتح الله میرزا حاکم لاحق انجا و نواب شاهزاده بهمن میرزا حاکم ولایات سمنان و خوار و دامغان و همچنین شاهقلی میرزا و محمد مهدی میرزا و نواب شاهزاده ابوالملوک کیومرث میرزا و ملک ایرج میرزا و سلطان ابراهیم میرزا مأمور بملازمت رکاب ظفر انتساب خاقانی شدند و از سرکردگان جلالت ارکان محمد ولیخان افشار قاسملو و محمدخان افشار و فضل الله خان قراگوزلو ساکن قریه شورین همدان و محمد حسینخان قراگوزلوی خرقانی با دسته جات خویش ملتزم رکاب بودند و از سرکردگان پیاده عبدالله خان فیروزکوهی و عبدالله خان دماوندی و مصطفی قلیخان سمنانی مأمور آمدند و جناب امین الدوله عبدالله خان مستوفی الممالک دیوان اعلی بجهه انتظام امورات ممالک محروسه خاصه طبرستان و خراسان و دیگر سامان در دارالخلافه طهران بتوقف با جناب شاهزاده ظل السلطان مفتخر گردید و از امرای دولت جناب آصف الدوله اللهیارخان قاجار دولو و معتمدالدوله منوچهر خان گرجی ایچ آقاسی و حاجی محمدخان دولوی قاجار نایب و علی محمدخان فرزندش و امیر محمد صادق خان دنبلی که بعد از حاجی محمد حسینخان مروزی بجای او مخاطب بامین الدوله بود و میرزا ابوالحسن خان شیرازی سفیر بزرگ ایران و وزیر امور دول خارجه و از صاحب منصبان و باشیان آستان اعلی محمد حسن خان ولد آصف الدوله سالار بار و نبیره خاقان کامکار و محمد حسن خان نسقچی باشی دولوی قاجار و امیر محمود خان دنبلی قوللر آقاسی و لباسی سعادت التزام داشتند و از دبیران

عطارد

عطارد خامه جیس نشاره جناب صاحب دیوان میرزا محمد تقی علیابادی ولد مرحوم میرزا محمد زکی وزیر خاقان سعید شهید طاب ثراه منشی الممالک
نایب امین الدوله عبدالله خان اصفهانی و میرزا محمد تقی نوائی خلف الصدق حاجی میرزا رضاقلی المتخلص بسلطانی منشی خاصه و میرزا محمد صادق
وقایع نگار مروزی جامع تاریخ جهان آرا و میرزا فضل الله خاوری شیرازی مؤلف تاریخ ذوالقرنین و از مستوفیان عظام و لشکرنویسان کرام
جناب میرزا نصرالله مشهور بمیرزا آقاخان و لد میرزا اسدالله خان نوری و میرزا احمد نوری و میرزا زمان نوری و میرزا ابراهیم نوری و میرزا اسمعیل
گرگانی ملتزمین رکاب همایون اعلی شدند الحاصل در روز یکشنبه بیست و چهارم سال یکهزار و دویست و چهل و پنج از دارالخلافه طهران حرکت و در
قریه حاجلق از بلوک فشافویه طهران رایات ظفرآیات سربند و چرخ برین برافراشت و قبه خیمه و خرگاه با مهر و ماه لاف انبازی در گرفت و معتمدالدوله
منوچهرخان درین منزل که متعلق بوی بود مصدر خدمات عالیه گردید روز دیگر از راه دیرکاج قریه قمرود قم را نظیر گردون هشتم فرمود بعد از چهار روز
توقف و زیارت و سان بختیاریان خاصه راه کاشان برگرفتند روز یکشنبه دوازدهم جمادی الثانیه عمارت و سرچشمه فین که در یک فرسنگی کاشان
واقع است از فر مقدم سعادت توام رشک کوثر و خلد برین گردید میرزا محمد خان ولد امین الدوله عبدالله خان بسبب اجرای خدمات پسندیده
بلقب جد امجد خود نظام الدوله ملقب گردیده و جناب آصف الدوله دو روز قبل از حرکت لوای نصرت التوا با میرزا محمد تقی منشی خاصه دیوان اعلی
بجهة سرانجام خدمات روانه اصفهان شدند و موکب شاهنشاهی بقریه جزیره فرسنگی صفهان نزول کردند و صدای طنطنه شلیک در رود و همهمه
رجال جنود در لرزله افکن طارم گردون گردید نواب سیف الدوله العلیه سلطان محمد میرزای حکمران عراق با جناب علامة العلما و خاتم الحکما مولانا
علی نوری و تمامی اعیان و وجوه و عمال و ضباط اصفهان بخدمت شهریار جهان در رسیدند و خاقان اعظم در روز دوشنبه دهم شهر جمادی
الثانیه بسعادت و اقبال و شوکت و اجلال و حشمت و عظمت باغ سعادت آباد را بهزار گونه سعادت آباد فرموده و پس از شش روز توقف از آنجا
بساحت قمشه روی نهاد جناب امیرزاده آزاده سلیمان خان ملقب بخان خانان نبیره حضرت خاقان و فرزند امیر کبیر محمد قاسم خان بن سلیمان خان اعتضاد
الدوله حکمران آن محال بود شرفیاب حضور و مورد انواع مراحم و تفقدات شاهنشاهی گردید و غلام حسینخان سپهدار عراق با کمال طمطراق و توپخانه
صاعقه بار سلطانی را حرکت داده بمنقلای سپاه ظفرپناه خاقانی راه دیار فارس برگرفت اهالی قلعه ایزدخواست از ورود جنود سلطانی
متوهم شده در فکر حفظ خود افتاده درب قلعه بر بستند ملازمان سلطانی متغیر گردیده بحرکتی اندک بر آن قلعه و قلعه کیان استیلا یافته بسیاری
از اموال ایشان را بغارت بردند و جناب سپهدار پس از ورود و استحضار قیمت اموال منهوبه ساداة آن شهر را که زیاده از پانصد تومان بود از کیسه خود بصاحبان
آن داده و ابواب لطف و احسان بر روی هر یک گشاده و بدین فصل که هوا در غایت برودت و سحاب در عین تقاطر و برف در نهایت تواتر
بود شاهنشاه و سپاه در تمامی راه آسوده همی رفتند نواب حسینعلی میرزای فرمانفرما با جمیع عمال و اعیان فارس در منزل شولکستان آباده
روی نیاز بر آستان شاهنشاه بنده نواز نهاده و از منزل اقلید رخصت رجعت یافته بارکن الدوله علی نقی میرزا و سهراب خان غلام گرجی تحویلدار
خاصه شاهی بجهة تدارک سامان ورود مسعود در راه شیراز همی سپردند و در روز ورود همایون شاهنشاه بظاهر شیراز که سیم رجب المرجب بود مستقبلین
از علما و فضلا و سادات و قادات و ارباب عمل و اصحاب منصب و امیرزادگان و عموم صنوف خلایق در دشت و کوه را فرو گرفته بودند و
غرش توپخانه و زنبوره زمین را متزلزل و فلک را متخلخل همی داشت و حضرت خاقانی با حشمت سلیمانی بباغی از ابنیه نواب فرمانفرما که خیابان خواجه
حافظ سابقا بستوده و میان جعفرآباد و مصلی واقع گردیده شرف نزول بخشید و سراسر باغ و راغ و بیابان و خیابان بپای اندازهای گرانبها
مفروش و مشحون بود و از جمله دو صد هزار تومان زر نقد اشرفی مسکوک در اطراف حوض آن روضه ارم مثال فرو چیده و بپای رنج شاهنشاه
تاج و گنج را آماده گردیده بود و حضرت خاقان صاحبقران که در عهد شباب در آن مملکت فرخنده بعیش و عشرت بسا گذرانیده بود در هنگام
مشیب بتصور آن خوشیهای رفته خاطر خود را فریب و شکیب همی داد و بعد از سان سپاه رکابی مقرر شد که سرکردگان و دسته های
قشون بلوکات فارس متفرق گشته را کب مراکب باتمام و استحمام آسوده شوند سپاهیان رنج راه دیده در مراتع خوش و چمنهای
دلکش منتشر و متفرق شدند و براحت و فراغ در راغ و باغ بساط نشاط فرو گستردند و شرار خاوی در کانون بلورین برافروختند و خرمنهای عقل و داد
بشعله آن آتش آبگون و آب آتش رنگ همی سوختند و خاصان حضرت در رکاب خاقان جم شوکت بشهر شیراز وارد و هر یک در عمارات معینه
و دور و نزدیک منزل گزیده آسوده شدند و مدت ده روز تمام تمامی سپاه از خواص و عوام میهمان خوان نوال شاهزاده جمشید جلال فریدون خصال

بودند پس از ده روز مصارف و سیورسات ملتزمین رکاب از متوجهات دیوانی فارس بحساب درآمد **ذکر ورود نواب شاهزاده حسنعلی میرزای شجاع السلطنه از کرمان و آمدن جناب میرزا سلیمان یزدی بشفاعت عبد الرضاخان و بعضی وقایعات آن ایام و اوان** در ایام توقف حضرت خاقان صاحبقران در شهر شیراز چنان اتفاق افتاد که همه شبها ابر بهمنی بدر باری و نثار در بار شهریار بهمن نوال دارا جلال همی برخواستی و کوی و برزن را بباریش و ریزش سیمها لولوی بر گردن و گوش برآراستی از بام تا نیمروز آفتاب در پس پرده سحاب تواری داشت و از ظهر تا شام نزول باران را آرام و ظهور مهر جهانتاب را اتصال بود لهذا ان ایام دی و بهمن فروردین و اردی را شرمنده میکرد و اعتدال هوا مرده را زنده همی نمود در هر معبری از تراکم امطار رودی و در هر برزنی از نشاط مطارب سرودی بود بزرگان و خوردان درگاه شاهنشاه بلهو و لعب و عیش و طرب داد دل از روزگار بگرفتندی و بی نقش و نگار تصورات و توهمات همه شب با جام باده و یار ساده مست خفتندی و با عاذل و لایم باین ابیات پاسخ گفتندی عربیه

دع عنك لومي فان اللوم اغراء ❊ وداوني بالتي كانت هي الداء ❊ صفراء لاتنزل الاحزان ساحتها ❊ وان مسها حجر مسته سراء من كف ذات حرفي زي ذي ذكر ❊ لها محبان لوطي وزناء ❊

و همه روزه حضرت خاقان صاحبقران علی التوالی بعرایض ادانی و اعالی پرداختی و داد مظلومان از ظالمان گرفتی و بر عجزه ملهوفین رحمت آوردی و بر ارباب کمال و هنر التفاتها کردی هم درین ایام نواب شجاع السلطنه با عمال و ضباط کرمان بحضور اعلیحضرت خاقانی شرفیاب و محاسبات ولایت فارس و کرمان بتوسط کلک مستوفیان دیوان پرداخته آمد و بتقاضای هرکس بسهراب خان گرجی تحویل یافت و جناب میرزا سلیمان طباطبائی یزدی با برادر و بنی اعمام و اقارب عبد الرضاخان و پیشکش و تحف و هدایا و عریضه ضراعت ضمیمه شفاعت او در رسیدند و میر عبد العظیم خان قزوینی بتوسط او در نزد مقربان حضرت الحاح کرد با کارگذاران دربار صلاح امراو که صلاح وقت بود پرداختند و او را مطمئن ساختند و اعاظم فارسیه هریک یکی از امنای دولت ملتجی گردیده در حضرت خاقانی برائت ذمه از مسامحات رفته نمودند و مبالغی خدمت کردند و مورد مرحمت و مکرمت شدند و نواب اشرف فرمانفرما قرین مباهات گردیده میرزا محمد علی وزیر آن سرکار لقب مشیر الملکی یافت و میرزا علی اکبر کلانتر ولد حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله مرحوم قوام الملک لقب گرفت و محمد علیخان بن قشقائی ایلخانی ایلات فارس گروهی از دزدان بختیاری را بحضور اعلی فرستاده بسیاست رسیدند و خدمات دیگر کرده مورد التفات شد و آقا باباخان مازندرانی بارفروشی که از چاکران قدیم دربار خاقانی بود بسرداری فارس مفتخر گردید و ارباب خدمت و صنعت و کمال و حال هریک در خور مرتبه انعام و رابته یافتند شعرا و فضلا بحضور اعلی فایز شدند و بتوجهات خاقانی فایض گردیدند مؤلف این نامه که موروثا در فارس بخدمتگذاری حضرت فرمانفرما و منادمت نواب نایب الایاله مخصوص بود بمعرفی جناب جلالتماب میرزا محمد تقی صاحب دیوان علی آبادی منشی الممالک بحضور اقدس شرفیاب گردید و چون خدمات سابقه آبا و اجداد در نظر مبارک شاهنشاهی بود شرحی از قدمت خدمت و الد با امنای دولت آصف الدوله و صاحب دیوان شفاها فرمایش رفت و قرب بده بار بخطاب خانه زادی دولت مخاطب شدم بعد از تقدمات بانشاد قصیده مدیحه و عرض غزلی چند ملیحه مامور گشتم و بلقب امیر الشعرائی مفتخر و مامور بملازمت رکاب شاهی آمدم و غالب اوقات در خدمت امنای دولت خاقانی جناب آصف الدوله و معتمد الدوله و محمد صادق خان دنبلی و محمود خان و جناب صاحب دیوان و سپهدار والاشان معزز و مصاحب همی بودم و در هنگام خروج موکب اعلی بواسطه عروض مرض در رکاب اعلی محروم و ازین حرمان مهموم ماندم چندانکه امنای دولت خاصه جناب صاحب دیوان در عدم توقف و التزام رکاب مبارک ستیها و جاهد شدند حرکت نیارستم **ذکر حرکت موکب شاهنشاهی از شیراز بجانب کوه گیلویه و بهبهان و خوزستان و شوشتر و باز گردیدن نواب شاهزاده شجاع السلطنه و محمد زکیخان نوری وزیر کرمان بدانسامان** سابقا مجملی از خصال و جلال محمد زکیخان نوری و امارت و صدارت او در فارس مرقوم شد و بعد از تغیر و تبدیل اوضاع آن ملک و خروج طایفه نوریه از آن شهر او نیز با شکر الله خان نوری و اولاد و اقربا حسب الامر خاقانی و یاوری آغا بهرام قراباغی بدار الخلافه طهران آمده مورد الطاف خاقانی شد و در سلک غلام پیشخدمتان خاصه منسلک گردید و چون درین ایام فارسیه بعجز و ادب و الحاح شفعا بر انگیختند و خدمات بظهور آوردند بسبب وقوع گذشته از توقف محمد زکیخان در ملک فارس متوحش

بودند حضرت خاقان اعظم بنا بر رعایت احوال فارسیه درین باب حکمی حتمی نفرمودند بمصالح چند محمد زکیخان را بوزارت و پیشکاری
و سرداری نواب شاهزاده معظم شجاع السلطنه مامور و باطنا وعده تفویض ملک یزد نیز بنواب والا فرموده و او را خرسند و خوشنود
مرخص فرمود و میرزا سلیمان طباطبائی و همراهان او را نیز مخلع و معزز بیزد روانه داشت و عبد الرضا خان را بحال خود وا گذاشت
و اغروق و صندوقخانه و خزانه را مصحوب نواب شاهزاده والا شان بهمن میرزای بهاء الدوله حکمران خوار و سمنان و دامغان از راه اصفهان
بمراجعت طهران مامور فرمود و مصطفی قلیخان سرکرده پیاده کان سمنانی را در خدمت شاهزاده مامور و بمحمد علیخان ایلخانی فارس حکم شد که با
سواره ایلات تا غایت خاک فارس و بدایت مرز و بوم عراق در رکاب شاهزاده حاضر و همراه بوده باشد و بعد از وصول بعراق
براه رجوع پوید و موکب شاهنشاه صاحبقران بعد از یک اربعین تمام توقف در شیراز و انتظام امر صفحات آن ملک جنت طراز بعزم تحریک
لوای ظفر انتما مستعد گردید امیر نامدار غلام حسین خان سپهدار مامور شد که سه روز بعد از حرکت خاقانی توپخانه را برداشته از راه
فهلیان در قصبه بهبهان برکاب مستطاب الحاق و الصاق جوید و خاقان صاحبقران در عصر روز جمعه یازدهم شعبان در
عین نزول باران حرکت فرموده در منزل چنار راهدار نزول اجلال وقوع یافت میرزا منصور خان حاکم کوهکیلویه و بهبهان که از
سادات عظیم الشان بود برهبری و قایدی اردوی همایون و التزام رکاب میمون مفتخر گردید و در روز سه‌شنبه از راه دشت ارژنه
روانه قصبه کازرون گردیدند و در کمال تفرج بمنزل رسیدند

ذکر مجملی از صفات قصبهٔ کازرون و باغ نظر و نرگس زار فهلیان و عبور حضرت خاقان صاحبقران از این راه به بهبهان و وقایع اتفاقیه

کازرون از جمله بلاد اقلیم سیوم شمرده اند گویند از اصل سه قریه بوده است و طهمورث دیوبند آن را بنیاد کرده
و آخر الامر فیروز بن بهرام یزدجرد آن را شهری کرده بعد از خرابی در ایام عضد الدوله دیلمی سمت آبادانی یافته و باز روی بخرابی نهاده
آنچه در ایام ما مشهود گردیده است قریه‌ایست بزرگ و طولانی و قرای چند از قبیل دوان و بلیسان و نودان و غیرهم از توابع آن است
چون از دشت ارژنه بفراز کوه بر آیند و برباط در آیند کوهی دیگر که عوام آن را اوشنک نامند و قلعه هوشنک بر فراز قلل آن بوده
بگذرند بصحرائی بین الجبلین رسند که فامور و سراب فامور بر یکسوی آن است و در آنجا نرگس زاری خودروی وسیع است و چون بشهر کازرون
رسند که و بازار و سرای کاروان و بیوتات قدیمه و جدیده دارد و حکام این عهود که از آنجمله کلبعلی خان کازرونی از اولاد علی قلیخان حاکم
کازرون معاصر زندیه بوده است قلعه کوچک بنا نهاده است و باغی نیکو در حوالی آن بلده است که آن را باغ نظر نامند و در آن باغ اشجار
نارنج و گل سرخ و یاسمن بترتیب و قاعده تمام غرس کرده اند که کمال موزونیت و مطبوعیت دارند و بهار نارنج و نارنج را در هر فصلی
در آن باغ کمال صفا و جلوه است و در ظاهر باغ شمری قعیر عظیم تر از نهر آبیه واقع و سراسر آن شهر و صحرا از اقسام و انواع ریاحین و نباتات
رنگین آن زرم عرصه تا تارور شک مملکت چین است و فصول شتائیه آن ربایع اجمل از ازمنه بهاریه و ربیعیه فروردین ماه پارسیه با آنکه جدار
سراهای آن شهر از سنگ و گچ بر پا شده بهر بهار از آن جدار گیاههای اخضر همی روید و صحرایش از کثرت سبزه و ریاحین رنگین از فامور تا
شاپور بهشت را همی ماند کثرت طیور مسمی بدراج که لحوم آنها را بر کبک رجحان است در آن اراضی بکثرت زیره در کرمان و خرما در بصره است
علی الجمله چون حضرت خاقان صاحبقران بدانجا نزول فرمود در باغ نظر که از بناهای حاجی علی قلیخان افشار کازرونی است پنج شبانه روز بر آن
و از آب و هوای آن ولایت بغایت خوشنود شدند هم درین چند روز ایام توقف چشم سحاب متصل گریان بود و جگر برق بریان و لی هم در عین
باران خاقان کامران از کازرون حرکت فرموده و بعد از قطع دو فرسنگ برود شاپور که رودی مشهور رسیده سمند آهن رگ را در آب رود
جهانیده چون بط از آن شط بشنا در گذشت و بر فراز تلی بلند بر آمده بایستاد و بگذرانیدن بنه و اغروق و اهل حرم محترم فرمان داد و بعد از عبور
تمامی در منزل سراب بهرام نزول گزید دیگر روز از پهلوی قلعه سفید که بر فراز کوهی فلک سا پا راست گذار کرده در منزل فهلیان که از جنات
اربعه شمارند منزل فرمود و از سراب بهرام تا فهلیان که شش فرسخ است کثرت ریاحین و لاله و نسرین از حد نعت و وصف در گذشته است
و نرگس زار فهلیان بوسعت و نزهت معروف است تا دیده همی پسندد نرگس خود روست که صحرا را فرو گرفته و رایحه آن مشام عابرین را معطر کرد
و در آن عرصه رودی عظیم پهناور است چون حضرت خاقان بهمال دریا نوال از رود در گذشت و بجهة گذشتن سپاهیان در آنسوی

رود فرود آمد هنگام ناهار گشتن خوان شاهانه بگستردند و خاقان دولت یار صاحبقران بطعامهای الوان التفاتی نفرموده بقدری نان و شربت
اکتفا کردند و ظروف و اوانی مملو با غذیه را بمقربان حضرت و امنای دولت بذل فرمود محمد ابراهیم خان ناظر ولد حاجی محمد حسینخان نظام الدوله
صدر اعظم اصفهانی و جمعی از اعاظم که قریب به پنجاه کس بودند از آن طعام تناول نمودند انقلاب در احوال همگی حاصل شد و قی و اسهال و تهوع بر
طباع و امزجه ایشان غالب آمد و قریب بهلاکت شدند میرزا محمد حسین حکیم باشی را چنان گمان رفت که سمی در آن اغذیه تعبیه کرده اند تا معلوم شد که شب
دوشینه این طعام را در سر آب بهرام مطبوخ و آب آن از چشمه بوده بصفت سمیت موصوف لهذا رفع سوء ظن امنای دولت گردید و مباشرین
مطبخ و کارخانه از غضب سلطانی معفو شدند و نواب شاهزاده حسینعلی میرزای فرمانفرمای فارس از آن منزل مرخص و بشیراز رجوع کرده دیگر
روز بعزم منزل سر آب سیاه حضرت شاهنشاهی بحرکت در آمدند بعد از شکار دراج و تیهو و غزال و آهو و تفرج چمن و سبزه زار و عبور از
رود سنگ شیر بمنزل باشت اتراق افتاد و نواب امیرزاده نجفقلی میرزا ولد جناب فرمانفرما که والی کوهگیلویه بود در منزل باشت بابوئی سعادت
عتبه بوسی حضرت خطیر بی نظیر را دریافت و مورد التفات خاقانی شد و روز دیگر بدو گنبدان توقف افتاد و بخیر و اقبال از رود سیرم خیرآباد عبور
افتاد و در لب رود کردستان استهلال هلال شهر صیام مبارکی بخشید و امیر غلامحسین خان سپهدار والاشان حسب المقرر با توپخانه خاصه در آن
روز برکاب بوسی استسعاد یافت و از آنجا بمنزل کوه سیاه عزیمت رفت از رودی مهیب در گذشتند و نشاط شکار در خاطر خطیر حضرت شاهنشاه
تاجدار در افتاد و با خواص چاکران بنخچیر پرداخت سواران شیراوژن و غلامان شیرافکن آثار کام شیر در آن اراضی و جنگل احساس کرده معروض داشتند
حکم شاهنشاهی جاری شد که سوار و پیاده در آجام و جنگل به بیرون کردن شیر و سایر ددان پردازند پس از لختی تجسس و تفرس دو شیر دلیر از بیشه
سر بر کردند و بصحرا روی نهاده بر سواران حمله بردند پس از کر و فر طرفین سپاه شیرگیر بر شیر چیره شدند و او را با خاک بکشتند شیری دیگر بمحاذی حضرت
خاقان اکبر واقع شد اسبان برمیدند و خاقان صاحبقران بضرب گلوله تفنگ آن شیر را از پای در افکندند و از تواتر گلولهای هژبرافکن جرمش
منقط تر از جرم پلنگ گردید و از توالی شمشیرهای برنده دوالش مخطط تر از پیکر ببر آمد و بعد از وصول حضرت شهریار جمجاه بمنزل کوه سیاه نواب
محمد تقی میرزای حسام السلطنه حکمران بروجرد و بختیاری بحضور اعلی رسید و پیشکش و هدایا و عریضه شیخ مشاور عرب حاکم محال کعب از نظر اقدس
درگذشت و همچنین سپهدار عراق برسم منقلای لشکر با توپخانه دوزنجیر روانه شوشتر گردید و مقرر شد که بورود شوشتر جانبازان عراقی را
باوطان رخصت دهد و خود منتظر ورود موکب اعلی باشد از رودی بزرگ سلطانی از کوه سیاه بحرکت در آمده بمنزل رامهرمز نزول کردند
درین جا درختی تاریخ عظیم قدیم است که در ان صفحات چنان مشهور آمده که روزی نوشیروان عادل بر آن درخت تکیه نموده حکمی بعدل جاری فرموده
و آن شجر تاریخ هنوز از اثر عدل او برپای و بارور است و گویند طوایف مجوسیه ایرانیان بمانند سرو کشمر آن شجر را زیارتگاه است

ذکر ورود موکب مسعود حضرت خاقان اعظم صاحبقرانی بشوشتر و دزفول و وقایع اتفاقیه

از رودی بزرگ حضرت شاهنشاه فلکجاه در روز جمعه دهم شهر رمضان المبارک بمبارکی و اقبال وارد شوشتر گردید و در کنار شط خیمه و خرگاه و سراپرده آسمان
گرای زد روز دیگر بملاحظه و تماشای سدی که نواب غفران مآب دولتشاه محمد علی میرزا حکمران سابق کرمانشاهان و خوزستان و لرستان بسته
بود توجه فرمود توضیح این اشارت و تنقیح این عبارت آنکه شاپور ذوالاکتاف پادشاه قدیم ایران که در تواریخ شرح حالش گذشته است در شهر
شوشتر که از جمله خوره شاپور است بساختن سدی همت برداخت و آب آن رود را از مجرای قدیم برگردانیده از شیب قلعه سلاسل که واقع در کمر کوه و متصل
معموره شوشتر است بکندن و تراشیدن سنگ بصحرای شوشتر جاری ساخت و بمرور دهور و کرور شهور آن سد سدید از لطمه امواج شدید و کثرت
سیلاب خراب گردید و آن وادی از هجوم آب بی آب ماند تا در سنه یکهزار و دویست و بیست و پنج باستدعای اهالی شوشتر بساختن آن سد
که منویه همت عالی او بود متوجه گردید اختتام الامر بعد از بسیار رنج و صرف مخزن و گنج آن سد را تجدید فرموده آب را بوادی که سرابی خشک بود جاری و بنا
فرموده مایه آبادانی و آسایش اهالی شوشتر گشت خاقان مغفور بعد از تماشای آن سد استوار بیاد آن فرزند اسکندر همت فریدون حشمت فتاد
بسیار متأثر و متحسر گردید و در یازدهم از شوشتر بدزفول نزول و پنجروز اتراق فرمود و از رود بلارود که در دو فرسخی دزفول است با تخت روان
از آن رود روان عبور گزیده و بمنزل حسینیه نزول فرمود و نواب حشمة الدوله محمد حسین میرزا خلف دولتشاه مغفور از کرمانشاهان در رسید و تفقد
بیکران از جد صاحبقران دید مع القصه از این منزل تا خرم آباد لرستان فیلی که پنج منزل است شبانروز کثرت باران رحمت شهریار و همراهان همی داد

در روز

در روز جمعه بیست و سیم عرصهٔ خرم آباد از مقدم شاهنشاه خرم و آباد شد و از آنجا اردوی همایون بهمدان آورد **ذکر ورود نیارال دالغورکی ایلچی و وزیر مختار دولت روسیه به همدان بحضور حضرت خاقان و آمدن از آنجا بدار السلطنه طهران** چون نوروز سال یکهزار و دویست و چهل و پنج در عرصهٔ خرم آباد بخرمی گذشت در باغ علی آباد که هر سرو کشش غیرت سرو کشمری بود جشن شیلان و خلعت چنانکه رسم ملوک عجم است انجام آمد و خاقان جهان به بروجرد نزول اجلال فرمود در آنوقت خبر وصول نیارال دالغورکی ایلچی دولت روسیه بهمدان در رسید و چنانکه از حضرت خاقانی امنای دولت دستور العمل داده بودند میرزا مهدی ملک الکتاب فراهانی از عراق و فارس بمهمانداری در رفته و بهمراهی او بهمدان آمده و نواب شاهزاده کامکار ولیعهد نامدار با حشمت الامر اعلی با فرزند خود نواب امیرزاده خسرو میرزا که از سفارت روس بازگشته بود در همدان بحضور اعلی حضرت خاقان صاحبقران شرفیاب شدند چنانکه رسم دولت خاقانی بود ایلچی مقرون باکرامات و تشریفات گردیده امنای دولت باشارت حضرت خلافت او را بطویهای دلکش و دعوتهای عظیم مشغولی همیداوند و در دعوت آصف الدوله قاجار و سپهدار از استماع نغمات و اجتماع لذات و بازیهای بازیگران هندوستانی که از جهای بنارس آمده و در رکاب بودند ایلچی را حیرت بر حیرت برافزود و شرح لعب و شعبده‌های ایشان درین مقام نگاشتن مایهٔ قطع سلسلهٔ کلام است الحاصل در آن اوقات میرزا محمد علی خان وزیر طهران با دویست کس از کدخدایان و اشراف و اعیان مملکت ری ببلدهٔ همدان آمده التماس رجوع و ورود حضرت خاقانی را بتختگاه خاصهٔ خود نمودند چه سی سال بود که جشن نوروزی و تحویل حمل در ری استقرار داشت چون درینسال همدان محل ظهور عید سعید آمد عمال ری بتوقف شاهنشاه در آن بلد توهم کرده ملتمس ایشان بظهور رسید نواب نایب السلطنه با نظام ولایات شهرزور و سرحدات عراق عرب مامور گردید و نیارال دالغورکی و همراهان او مخلع و بموضع توقف طهران مرخص شدند و رایات سعادت آیات صاحبقرانی در اواخر شوال از همدان باهتزاز آمده در هشتم ذیقعدة الحرام بدار الخلافه طهران شرف نزول ارزانی داشت و اخبار و وقایع خراسان معروض رای ملک آرای حضرت خاقان گشت **ذکر آمدن اللهقلی خان خوارزمی بحوالی خراسان و بازگشتن و قتل صید محمد خان کلاتی** سابقاً مذکور شد که بعد از رسیدن شاهزاده احمد علی میرزا بمشهد مقدس صید محمد خان جلایر کلاتی از محمد خان قرائی گسسته بخدمت والی والا پیوست پس از چندی باغوای گرایلیان زعفرانلو تاخت چناران و رادکان پرداخت و جمعی را اسیر و برده ساخت و رضا قلیخان چاپشلو پسر بیگلرخان حاکم دره جز را که در سن شباب از حکومت موروثی کامیاب بود نیز فریفت و با خود موافق کرد و پیغام و نامه بالله قلیخان خوارزمی فرستاده او را بتصرف بلاد خراسان تطمیع نموده و در اوایل ذیقعده اینسال که یکهزار و دویست و چهل و پنج بود با سپاهی از طوایف اوزبکیه و ترکمانیه از خیوه و گرگانج بحوالی دره جز آمد نواب شاهزاده احمد علی میرزا خوانین خراسان را اعلام کرده و بعد از ورود بصحرای الان دشت اللهقلی خان خوارزمی از احتشاد سپاه اطلاع یافته پرتو خوف و دهشت بر آیینهٔ ضمیرش تافته عزم مراجعت بمملکت خود کرد و نواب شاهزاده بعد از استحضار قصد تاخت پشت کوه متعلق بصید محمد خان فرمود و او بامیدواری اعانت رضا قلی خان چاپشلو بمحال دره جز آمده چون فیمابین رضا قلی خان و سلیمانخان پسران بیگلرخان مخالفتی روی داده و سلیمان خان با گروهی از تراکمه دشت و ایلات علی ایلی در قلعهٔ محمد آباد بمنازعت مستعد نشسته بود صید محمد خان با وی معرکه آرای هنگامهٔ قتال و جدال گردید و از میامن تاییدات الهی در آن گیرودار و کارزار صید محمد خان کلاتی هدف تیر قلعگیان محمد آباد شده از اسب فرو غلطید و از اثر آن گلولهٔ گرم تنش بر جای سرد شد و نواب شاهزاده احمد علی میرزا قلعهٔ جعفری از توابع رادکان را که در تصرف صید محمد خان بود مسخر در آورد و کلیهٔ قلاع پشت کوه و بلوک قیود خور خارج دربند کلات بتصرف سپاه ایران اندر آمد و جمیع خانوارهای ایل جلایر اسیر و مقهور نواب شاهزاده آزاده شدند و آنانرا بعوض اسرای اکراد چناران و رادکان که صید محمد خان برده بود نواب والا بجعفر قلیخان ولد نجفقلی خان شادلو داده و خود مراجعت بارض اقدس گزیده و در اواسط محرم یکهزار و دویست و چهل و شش مژدهٔ این فتوحات در طهران بعرض امنای دولت حضرت شاهنشاه کامران خاقان صاحبقران قاجار در رسید و درینسال ییلاق همایون در بلوکات شمیران گذشت و از تاثیر وبای عام جماعتی از خواص و عوام در گذشتند و از جمله امرای دربار محمد حسن خان نسقچی باشی دولوی قاجار بود که رحلت نمود و از مستوفیان خاص میرزا محمد زکی نوری بود که خاقان مغفور قدردان منصب او را به پسرش میرزا محمد تقی نوری تفویض فرمود **ذکر مخالفت شاهزادگان عراق نواب**

حشمة الدوله و حسام السلطنه و وقایع نواب مهدیعلی خان و گرفتاری او و استخلاص وی از ترکمانیه

چون نواب حشمة الدوله محمد حسین میرزا از حکومت موروثی معزول و بخدمت حضور حضرت خاقان کبیر مشغول بود اهالی کرمانشاهان اجماع کرده او را
نخواستند و خاقان صاحبقران استدعای آنها نپذیرفت و بدار الدوله رفت چون کارگذاران حسام السلطنه با رعایا تعدی مینمودند و
اهالی خوزستان و لرستان نیز از نواب محمد تقی میرزای حسام السلطنه برمیدند و بوی گرویدند و حشمة الدوله با جماعتی روانه شدند و در ورود بخرم آباد
فیلی تمامی اهالی لرستان از پشتکوه و پیش کوه الا طایفتین حسنوند و یوسف وند بمتابعت نواب حشمة الدوله خدمتگذار شدند و نواب حسام السلطنه
گروهی از بیرانوند و باجلان و بختیاری جمع کرده قصد تسخیر شهر کرمانشهان نمود و نخست نواب همایون میرزا برادر کهتر و حکمران ولایت نهاوند را بجهة
سرگرم کردن نواب حشمة الدوله و غفلت او از عزم خلاف بهانه مصالحه و قرارداد فیمابین بروانه خرم آباد کرد اما حشمة الدوله از این خیالات اطلاع
یافته نواب همایون میرزا را از مراجعت ممنوع و بکرمانشاهان مرسول داشت و از آن طرف نواب شیخ الملوک شیخعلی میرزا حکمران ملایر و تویسرکان
بجهة خصوصیتی که با حشمة الدوله داشت با سواری بسیار از الوار و چهار توپ شعله بار روی تسخیر بروجرد نهاد و نور محمد خان قاجار دوالو و بروجردیان
در حفظ شهر و باره و صیانت عیال شاهزاده حسام السلطنه کمال ثبات ورزیدند و بعد از سه روز توقف شیخعلی میرزا منازعات روی داد و
شیخ الملوک فرار کرده میرزا محمد حسن وزیر او که شیرازی بود زخم گلوله برداشت و میرزا اسمعیل خان گلپایگانی بقتل رسید و بسیاری اسیر شدند و
نواب حسام السلطنه با احتشادی بی پایان قصد محاربه نواب حشمة الدوله کرده در هشتم محرم در خارج قصبه خرم آباد بنیاد مقاتله نهاد و رزمی بزرگ
در پیوست نواب نصر الله میرزا برادر نواب حشمة السلطنه که بواسطه مصاهرت در سپاه عم خود حسام بود بنزد برادر مکرم آمد و هزیمت در سپاه حسام
السلطنه در افتاد و قریب بدو ثلث لشکر او اسیر شدند و عورها گشتند و حسام الدوله خود را به بروجرد در افکند و نواب حشمة الدوله در آن صفحات
کمال استقلال حاصل نمود و حضرت خاقان صاحبقران غلامحسین خان سپهدار را به بروجرد مامور فرمود و نایره این فتنه را در باب اصلاح و مصالحه
فرونشاندند و درینسال جماعتی از ترکمانان تکه باغوای اللهقلی خان اوزبک خوارزمی با دو هزار سوار بتاخت خراسان آمدند نواب شاهزاده احمد علی میرزا
از ارض اقدس برآمده ایشان متفرق شدند و بیشتر در میانه عباس آباد که معبر زوار است کمین کردند در مراجعه زوار بر آنها تاخته پانصد نفر اسیر
گرفته و دویست کس بقتل آوردند و از جمله اسرا نواب مهدیقلی خان جلال الدوله ولد سعادتقلیخان برادر جناب آصف الدوله و زعیم لکهنو بود و
خاقان صاحبقران حاجی اسمعیل خان قاجار شامبیاتی با جماعتی از سواره به تنبیه طوایف ترکمانان مامور و احکام بخط آمیز بنواب احمد علی میرزا مرقوم شد
که درین باب بتدارک و تلافی پردازد و برضاقلی خان زعفرانلو حاکم خبوشان حکم صادر شد که تا ده هزار تومان داده و کس فرستاده مهدیعلی خان نواب را
از ترکمه خریداری نماید و فرستاده وی وقتی رسید که ترکمه اراده داشتند اسرای خود را بخیوق برده بها دهند رسول رضاقلیخان نواب مذکور و زوجه
شیخ ابراهیم عرب جزایری را بیکهزار تومان زر خریداری کرده باز آوردند و از قرار تقریر او دران سفر یکصد هزار تومان نقد و جواهر و اقمشه او بغارت
رفت و حاجی اسمعیل خان قاجار در آن سفر برحمت پروردگار پیوست و در ارض اقدس مدفون گشت و در همان ایام لشکرها بر سر ترکمه تعین شده
دمار ایشان برآوردند و تکافی و تلافی تمام کردند و درینسال یوزباشی عبدالرحمن فرستاده منور خان افشار والی میمنه و شبرغان با عریضه ارادت
فریضه بحضور اعلی آمد و مورد التفات شد و فرمان مرحمت بنیان در جواب عریضه اش شرف صدور یافت هم درین اوقات بهرام خان هزاره
ولد بنیاد خان بیگلربیگی جام و باخرز با بستگان تفرقه ایل خود بسرخس رفته بدست هزاره که با پدرش خونی بود کشته شد و محمد خان قرائی فرصت یافته جام و باخرز را
بتصرف گرفت و یعقوب خان و آقا خان بنی اعمام او را با پنجاه نفر از آن سلسله مقتول ساخت و خود بضبط باخرز و جام پرداخت ذکر اعلام

فرستادگان میر مراد علی خان حکمران سند بدربار خاقان صاحبقران و مأموریت نظر علیخان قاجار بدانسامان

در ضمن گذارشات سال یکهزار و دویست و چهل و سه اشارتی رفت که حسنعلی خان جوانشیر از جانب قزلباشیه کابل عریضه بخدمت خاقان صاحبقران
آورد و بدین دستاویز از راه سند رجوع کرده مقصود خود را بعمل آورد و استدعای سفارش نامه از امنای دولت جاوید عدت نمود و بمیر مراد علیخان والی
سند مرقوم و بختام حضرت صاحبقرانی مختوم شد بعد از رسیدن بسند و دادن فرمان اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی در نزد حاکم سند خود را ایلچی
و سفیر دولت علیه عالیه ایران جلوه داد و از مأموریت قشون منصور بتسخیر ولایات کابل سخنی چند براند و والی سند از این اخبار متوحش شده
میرزا محمد علی نام شیرازی را با جماعتی دیگر و سه زنجیر فیل کوه پیکر و سی طاقه شال کشمیری بدربار شاهنشاهی روانه داشت مأمورین از راه بیابان

بلوچستان به بندر عباسی عزیمت جست و حسنعلی خان جوانشیر از راه دریا به بندر بمبئی هندوستان شتافت و بملاحظه نسبت چاکری بدولت علیه
ایران از ملکم بهادر جان انگلیس حاکم آن شهر تعارفات و انعامات بیکران یافت و دو ماه قبل از وصول فرستادگان سند بحضرت شاهنشاه سعادت
حضور یافت و از ظهور این خدمات در نزد امنای دولت علیه ایران معزز گردید و فرستادگان سند نیز در رسیدند و درین اوقات بهبود خان
جوانشیر از جانب قزلباشیه کابل عریضه آورده مستدعی توجه خاقانی و متعهد خدمت درگاه سلطانی شدند و جواب بهمان فقرات سابقه یافتند
و محمد حسن بیک کتول غلام پیشخدمت سرکاری بمهمانداری سفرای سند روانه بندر عباسی شد و میرزا محمد علی و فیلان کوه پیکر و پیشکش و عریضه
میر سند در یازدهم ربیع الثانیه یکهزار و دویست و چهل و شش بدرگاه گیتی پناه فرود آمدند و در سیم شهر مذکور بحضور اعلی شرفیاب شدند
و مدت سفر ایشان از حیدرآباد سند الی طهران یازده ماه امتداد یافته بود و پیلان از رنج راه ضعیف و لاغر گشته بودند یکی از آنها که از
عظمت هیکل و ضخامت پیکر کوه پستونی بچهار ستون مصور بود مهد و تخت زرین شاهنشاهی را حامل و پس از چهل روزه فربهی یافت
و دیو آدمی خوار شد بالجمله از جمله مطالبات والی سند یکی شکوه از تعدیات حاکم کشمیر رنجیت سنگ هندو بود و دیگری یاساق قزلباشیه
کابل او نیز تمنای مامور شدن یکی از شاهزادگان بکابل نمود تا از تعرض رنجیت سنگ ایمن و مصون ماند امنای دولت ابد مدت التماس مستدعیات او را
محول بوقتی خاص و موقعی مخصوص داشتند و نظر علی خان قاجار قزوینی نایب ایشیک آقاسی باشی بسفارت سند مامور شد و یکقبضه شمشیر خراسانی
و یکدست خلعت مفتول باف اصفهانی بافتخار میر مراد علی خان حاکم سند ارسال رفت و یکهزار تومان بمیرزا محمد علی انعام افتاد و هر یک خلعتی یافتند
و با نظر علی خان در اواخر جمادی الثانیه راه مراجعت برگرفتند و بعد از ورود بعباسی از راه دریای سند روی بمقصد نهادند

ذکر محاصره کردن نواب شاهزاده حسنعلی میرزای شجاع السلطنه شهر یزد را و مقتول شدن محمد کاظم خان سواد کوهی مازندرانی و وفات سردار نامدار محمد زکیخان نوری و مراجعت نمودن نواب شجاع السلطنه

سابقا مرقوم افتاد که نواب
شاهزاده شجاع السلطنه از حضرت خاقان بهمال استدعای استخلاص یزد و انقیاد عبد الرضا خان نمود و خاقان صاحبقران رخصت نفرمود
چون درین ایام شفیع خان برادری که حاکم یکی از بلوکات کرمان بود باغوای عبد الرضا خان که با او وصلتی کرده بود سر از چنبر انقیاد برزده متحصن
گردید نواب شجاع السلطنه تاب سکون و صبر نیاورده بی استیذان از امنای دربار خاقان کامکار با گروهی از سواران سیستان و کرمان و خراسان
در اواخر ذیحجه روی بظاهر یزد کرد و چون در آن ایام نواب امیرزاده تیمور میرزا ملقب بحسام الدوله از جانب جناب فرمانفرمای فارس بحکومت و انتظام
سرحدات فارس مامور بود و در آباده توقف داشت باشارت عم اکرم منزلی دو سه قطع کرده بظاهر یزد رسید و چون ایالت یزد محول بنواب امیرزاده
سیف الدوله میرزا ابن شاهزاده معظم ظل السلطان بود وی باذن حضرت خاقانی بیزد مامور شد که نواب شجاع السلطنه دست از محاصره باز داشته
بجانب کرمان گراید و بعد از ورود نواب سیف الدوله میرزا بیزد عبد الرضا خان را اطمینانی حاصل شده بیشتر از پیشتر با ملازمان دربار شاهزاده
شجاع السلطنه اظهار سرکشی و تکبر و تجبر نمود این معنی بر طبع اشرف والا گران آمده اصرار در محاصره شهر افزود و بتاخت و تاز بلوکات فرمان داد و بعزل
و نصب ضباط علم براند عبد الرضا خان بسبب اطمینان از حاکم شهر در مقام نزاع و دفاع برآمده همه روزه آتش مصاف گرم بود و جمعی از فوج
جنود در آن لهب شعله وسمت وقود داشتند محمد کاظم خان سواد کوهی مازندرانی که امیری دلیر و سرداری بی نظیر بود در آن مقاتلات بگلوله تفنگ
شهریان هدف گردید و جهان را بدرود کرد و از این راه ضعفی بهمراهان نواب شجاع السلطنه روی داد و محمد زکیخان نوری سردار سابق فارس و وزیر
لاحق کرمان که شمه از محامدش نگاشته کلک حقایق سلک گردیده درین ایام محاصره از غلبه مرض فلغمانی که مقدمه شقاقلوس است جهان ناپایدار را بدرود کرد
و روی بجهان باقی آورد رحمه الله حضرت شجاع السلطنه با وجود این دو اتفاق فسخ عزیمت ناکرده در امر محاصره جد و جهدی بلیغ مرعی داشت چون سامان
قلعه داری از شمخال و جزایر و تفنگ و توپ و برج و باره استوار و قوی عبد الرضا خان مهیا بود و دولتی وافر بدست آورده داشت خود داری
تمام کرد تا ایام محاصره حصار نه ماه امتداد یافت و صورت شاهد فتح در مرآت مراد مصور نگردید

ذکر بنیاد مامور شدن نواب مستطاب شاهزاده اعظم نایب السلطنة العلیة العالیة عباس میرزا باستخلاص یزد و انتظام سامان الی آخره

سابقا رقم یافته که نواب
نایب السلطنه بانتظام امور خراسان مامور بود و از جانب خاقان صاحبقران بدو اشارت رفت که بحضور اعلی شرفیاب شده قلعه یزد را مفتوح
و عبد الرضا خان را مقلوع و انتظامی در امور یزد و کرمان داده راه خراسان برگیرد در عین شدت فصل دی بنابر امتثال امر پدر تاجدار و شاهنشاه

کامکار را از اردبیل حرکت کرده با ده هزار سرباز دلیر و بیست و پنج عراده توپ به شهر تبریز بحضور خاقان کبیر عزم کرده و در اواخر شهر رجب المرجب از اردبیل برای
نواب شاهزاده معظم و امیرزاده مکرم محمد میرزا فرزند اکبر اغر خود را از راه ساوه با سرباز و توپخانه روانه قم فرموده خود با جناب قایم مقام و معدودی از خواص اهل
نظام در روز پنجشنبه دوازدهم شعبان یکهزار و دویست و چهل و شش بسعادت حضور خاقان مستسعد گردید و پس از القای مطالب مکنونه از حضرت
شاهنشاهی مرخص بسفر یزد و روانه کردن نواب شاهزاده شجاع السلطنه بحضور مبارک گردید در روز سه شنبه بیست و چهارم راه یزد بر گرفت عبدالرضا
خان بیگلربیگی یزد با جمیع برادران و برادرزادگان و اشراف و اعیان در منزل عقدا با مصحف و شمشیر بحضور حضرت نایب السلطنه دلیر آمدند و معفو
شدند و در روز دوشنبه ششم شهر شوال عید سعید نوروزی بفرخی و فیروزی در بلده یزد بانجام رسید و در بهار این سال موکب فیروزی کوکب
شاهنشاهی با جلال و عظمت لاتتناهی بسفر عراق و کند مان یاساق فرموده و در اصفهان توقف گزیده انتظار اخبار ممالک محروسه همی برد چون
نواب شجاع السلطنه از استقبال و پذیره یزدیان و شرفیابی حضور نواب نایب السلطنه در منزل عقدا اطلاع یافت دست از محاصره یزد باز داشته
با همراهان رکابی روی بسوی کرمان نهاد و نواب ولیعهد نایب السلطنه پس از سه چهار روزه توقف و انتظام امر رعایا و برایا حکومت را کماکان
بنواب امیرزاده والا شان سیف الدوله میرزا برادرزاده خود تفویض کرده چون آثار قحط و غلا در آن ولایت محسوس بود به بلوکات کرمان
توجه فرمود و راه کرمان سپرد نواب شجاع السلطنه حسنعلی میرزا بعد از اطلاع از عزیمت حضرت نایب السلطنة العلیة العالیة نواب امیرزاده هولاکو
خان فرزند اکبر خود را تا دو منزلی کرمان بعزیمت استقبال موکب والا روانه داشت و خود نیز راه پذیره را بقدم تکریم و تعظیم سپرده در اواخر
شوال موکب حضرت ولیعهدی بخارج شهر نزول استقلال گزید و نواب شجاع السلطنه بخدمت آمد چون آقا محمد کریم منشی خدمت خاصه باحضار او
مامور بود و نواب شجاع السلطنه از شرفیابی حضور خاقانی متوهم و از بیم مؤاخذه حضرت صاحبقرانی خایف بود و بنواب نایب السلطنه
نیز از جانب صاحبقرانی در ارسال او حکمی رفته بود بعد از ملاقات و مقالات بر حسب امر اعلی یکفوج قراول احترام بر نواب شجاع السلطنه
مقرر شد و محمد زمان خان دولوی قاجار با دویست سوار بهمراه او روانه دار الخلافه طهران شد

ذکر حال میر حسنخان طالش ولد مصطفی خان و آمدن او بطهران و وفات یافتن در آن ایام

در واقعات سال یکهزار و دویست و چهل و یک
مرقوم افتاده است که میر حسنخان ولد میر مصطفی خان طالش در معارک مخالف با روسیه لنکران و ارکوان بمعاضدت سپاه رکابی با آن طایفه
کارزارها کرده و اسبق المجاهدین لقب گرفت و بعد از مصالحه دولتین از قرار عهدنامه ولایت طالش در تقسیم داخل دولت روسیه افتاد میر حسنخان
بخیال آنکه در آن دولت نیز متصدی امر حکومت طالش خواهد بود بنزد ینارال پسقاویچ سردار گرجستان رفته ملتجی گردید و چون مقرر بود که فراریان
معروف را از دو جانب نگاهداری ننموده تصاحب ننمایند نواب نایب السلطنه او را از ینارال پسقاویچ خواسته وی نیز بداد و بحکم نایب السلطنه
بمحمد قلیخان سعدلو حاکم خلخال سپرده شد در زمان توقف یزد خبر رسید که میر حسنخان از خلخال فرار کرده بطالش رفته بدستاویز نوشتجات
مجعوله بر ولایت خود مستولی شده صالدات روسیه را بعد از محاربات از لنکران و ارکوان بیرون کرده حکومتی بالاستقلال حاصل نموده
و ینارال پسقاویچ چون به تنهائی محاربه را با او نمی پسندید شرحی بنواب نایب السلطنه بر نگاشته بدفع و رفع او پرداخته لهذا بحکم حضرت شاهنشاهی
جمعیت اردبیل بصوب طوالش روی نهاده ینارال نیز دو فوج از روسیه روانه شیروانات کرده در استیصال او همداستان آمد چون میر با تدبیر خود را
محصور بین الحاصرین دید با نزلی و مازندران گریخته از آنجا بطهران آمده و در اندک زمانی گیتی را وداع کرده از زحمت کفر و اسلام برآسود و در غرفات
جنات غنود رحمه الله

ذکر واقعات خراسان و عزیمت الله قلیخان خوارزمی بارض اقدس و محاربه ترکمانیه تکه و ساروق با سپاه شاهزاده و هزیمت ترکمانیه و سایر وقایع

چون فیمابین رضاقلی خان کرد زعفرانلو و محمد خان قرائی تربتی
داعیه هم سری و برابری قایم بود و در این اوقات رضاقلیخان بنواب احمد علی میرزا والی خراسان خدمت همی کرد و محمد خان مغضوب و مغلوب بود
بنابر حفظ خود دست توسل بدامان الله قلی خان خوارزمی زده با او اظهار مخالصه نمودی و یلنگ توش خان برادر صید محمد خان جلایر حاکم کلات
نیز پس از قضیه مقتول شدن برادر از دولت ایران میده بنزد خان خوارزم روی کرده سردار سرحدات ترکستان لقب یافت و خان خوارزم
ترکمانان ساروق را بتاخت و سرقت ارض اقدس فرستاد از جانب شاهزاده والی جماعتی بمدافعه ترکمانیه مامور شدند و در پل خاتون قریب بسرخس مقاتله
اتفاق افتاد جمعی کثیر از تراکمه قتیل و اسیر شدند و رسول فرستاده الله قلیخان که بنزد محمد خان قرائی مامور بود نیز دستگیر شد نواب شاهزاده او را باستمالت

مطمئن نموده رخصت رجعت داد و شرحی بخان خوارزم در گسستن از محمد خان و پیوستن با اولیای دولت پیغام فرمود خان خوارزم از بیم دمی و فوت ترک
مخالفت کرده و برگ موافقت ساخته رؤسای تکه و ساروق و سالور را با اسبهای ترکمانی و تحف و ارمغانی بدربار والای والی فرستاده و اظهار انقیاد
کردند و شاهزاده اسرای ایشان را آزاد فرموده بازگشت شد محمد خان قرائی ناچار از هرزه درائی زبان بکام کشید و اظهار اطاعت گزید یلنگ توش خان جلائر برادرزاده
خود محمد علی آقا را بحضور والی فرستاده بضراعت و شفاعت بسوی باب اقدس نهاد و جمله امتنان از کار رفته آغاز کرده مطمئن شده و مراجعت

توجه رایات نصرت آیات حضرت خاقان اعظم و صاحبقران معظم فتحعلی شاه قاجار بجانب ییلاقات عراق و وقایع ایام این یورش و یاساقها

چون رعایت انتظام امور عراق منظور نظر شاهنشاه آفاق بود و فیما بین شاهزادگان عظام باطفاء غبار نقار چهره پوش
مرآت صفا و وفا گردیده خاطر خطیر خاقان کیهان با طفای لهب خلاف فرزندان بزرگوار رغبت کرده در روز پنجشنبه ششم شهر ذیحجة الحرام سنه یکهزار و
دویست و چهل و شش از دار الخلافه طهران حرکت فرموده در شنبه هشتم بلده شریفه قم وارد و روزی دو سه بمراسم زیارات در روضه جنت مثال
حضرت معصومه اعتکاف افتاد بعد از وصول جنود نامعدود خاقانی بمنزل کمره و توقف در آن چمن پر سوسن و سمن شاهزادگان عظام نواب حسام
السلطنه محمد تقی میرزا والی بروجرد و شیخ الملوک شیخعلی میرزا حاکم ملایر و امیرزاده معظم محمد حسین میرزای حشمة الدوله بن دولتشاه جنت جایگاه از بلاد
خود برکاب بوسی خاقان صاحبقران اکبر شرفیاب شدند و ذره وار در آفتاب جلال سلطانی محو و نابود شدند از راه بیم و امید پیشکشهای وافره
گذرانیدند و مدت دو هفته اردوی همایون در آن چمن اتراق گزین آمد و غلامحسین خان سپهدار و حاکم عراق خدمات کلی از هر حیثیت بظهور آورد
و چون آن ولایت متعلق بوی بود از سیورسات و علیق الدواب زیاده از اندازه حمل و نقل بعموم ملتزمین رکاب رسانید پس از ارتفاع غوایل از میانه
شاهزادگان عراق موکب حشمت کوکب خاقانی بعزم چمن قهیز بجنبش در آمد شاهزادگان مرخص شده بولایات خود بازگشت نمودند در غره شهر محرم
الحرام یکهزار و دویست و چهل و هفت عرصه چمن قهیز رشک افزای هشت بهشت گردید و فی الواقع آن چمن در عذوبت ماء و لطافت هوا و کثرت
ریاحین و وسعت میادین در همه عراق ممتاز است و از وصف واصف بی نیاز لهذا مدت یکماه در آن مقام اتراق افتاد و جناب امین الدوله بضبط
محاسبه فارس مأمور شد و در منزل قمشه بخدمت نواب فرمانفرمای فارس که بعزم شرفیابی حضور خاقانی آمده بود در رسید و بازگردید و نواب شاهزاده
سیف الدوله حکمران اصفهان نیز با عیال باردوی خاقان بهمال آمده مدت ده روز چنانکه رسم سلاطین شیعه اسلامیه است در آن محرم بتعزیه داری
و سوگواری خامس آل عبا و ثالث اهل ولا حسین بن علی سلام الله علیه پرداخته شد از آن پس باحضار شاهزاده اعظم نواب نایب السلطنه العلیه العالیه
فرمان صاحبقرانی صادر و بادر شد و بریدی سریع السیر حرکت از جناح طیر اقتباس کرده روی بساحه کرمان نهاد و در این ایام حسینخان قاجار قزوینی
سردار سابق بانتظام امور بختیاری و حکومت چهار محال عراق مخصوص گشت و اسد الله نامی از کدخدایان خوانسار که با جماعت سارقه بختیاری
پایمردی و دستیاری داشتی بدست آمده از پای در افتاد و دو عراده توپ که در زیر خاک پنهان کرده بود پدید آمده جزو توپخانه مبارکه شد و برادر
نصر الله بجای او منصوب شد و نواب شاهزاده سلطان محمد میرزا بجهت تدارک و تهیه ورود مسعود حضرت صاحبقرانی بشهر اصفهان رفت و اردوی
بزرگ خاقانی در روز دوشنبه چهارم صفر المظفر از چمن قهیز حرکت کرده عصر همان روز چمن سنگبار را که از حضرت خاقان چمن گلباران لقب یافت
مضرب خیام شوکت قباب فرمود و بواسطه نزاهت و نضارت قرب یکماه شاهنشاه را در آن چمن توقف افتاد و در ششم شهر صفر المظفر از شاهزاده
معظم نواب محمد میرزا فرزند ارجمند اکبر انجب نواب نایب السلطنه العلیه فرزندی متولد گردید که صلباً و بطناً نبیره انجب حضرت صاحبقران و از
هر دو جانب قوینلو بود و نام نامی او را ناصر الدین میرزا نهادند و بوجود او افتخار کردند و عیشها و سورها گزیدند و در چمن گلباران بیمن مولود مسعود
خاقان صاحبقران و امرای قاجار و ملتزمین رکاب بعیش و عشرت کامیاب بودند و بر سبزه زمرد فام لعل مذاب همی نوشیدند لمؤلفه

صنم سیمبری هر جا قدح نوش — زنخدان برفتن چون چاه بابل
می رنگینشان در جام سنگین — بمیمین غنچه یا سیمین انامل
تو گفتی لعل رخشان است باده — که در درجش ز الماس است منزل
بروز روشنش آن تاب در عکس — که اندر تیره شب تابان مشاعل

در این چمن مینو وش مینا رنگ امیرزاده ارغون میرزا ابن شاهزاده شجاع السلطنه از سبزوار در رسیده باصطبل مبارکه پناه برد زیرا که بعد از احضار شجاع
السلطنه بمنازعه روسیه فرزندان وی که در خراسان حکومت داشتند با عیال او بوی پیوسته شد و ارغون میرزا همچنان در سبزوار بخودسری
حکومتی میراند و بواسطه رشادت و جلادت متابعت عم خود شاهزاده احمد علی میرزای والی خراسان را گردن ننهاد و بتاخت و تاراج مواف

و مخالف می‌پرداخت و با بشارت امنای دولت اهالی سبزوار بروی شوریده دامن از خدمتش درکشیدند وی از راه بیابان جندق باردوی اعلی ملحق و از بیم سیاست حضرت خاقان کمیر بر سر کمند مرکبان خاصه رفته شفعا برانگیخته بتوسط عم اکرم شاهزاده فرمانفرمای فارس معفو گردید **ذکر مأموریت حسنخان ولد آصف الدوله قاجار الملقب بسالار بار بخدمت شاهزاده گردون و قدوم نایب السلطنه و آمدن خدمتش بحضور خاقان صاحبقران** چون ایام ورود شاهزاده اعظم نایب السلطنه بحضور خاقان صاحبقران معظم نزدیک گردید در ازای خدمات او خاقان صاحبقران بقبضه شمشیر جواهرنشان که در شب تار تابنده‌تر از راه کهکشان بود بحسن خان ولد آصف الدوله قاجار که بطناً همشیره خاقان کامکار و صلباً خالوزاده نایب السلطنه و ملقب بسالار بار بود برسم خلعت التفات مرحمت شده و ضمناً باحضار حضرتش اشارت رفت و درین زمان مهندسی روسی که از جانب ینارال سقادیج مامور بخدمت نایب السلطنه می‌بود در رسید و در قمشه بملاقات شاهزاده فیضیاب شد و چون ضرورتی نداشت معزز و مخلع بمراجعت مامور گردید و بعد از گذشتن از تبریز مرض مالیخولیا بر طبعش غلبه کرده خود را برود ارس به بی‌باکی درافکند هلاک شد و نواب حشمة الدوله محمدحسین میرزا در چمن کلباران از رکاب ظفرمآب حضرت خاقان اذن رخصت و رجعت گرفته اختیار محال سنقر و کلیائی ضمیمه ایالت ولایات سابقه گردید پس از فراغ از کار شکار و ایاغ و سرانجام انتظام مهام بلاد خمسه و تخجیر و شهریار فریدون نهاد بارای سرو بخت جوان در سرچشمه آب زنده رود و آب کرن فرود آمده و رود دگر زنده سراپرده خسروانه خاقان یگانه را بر فراز آب رود چیچون نمود سر شهریار آورد و زند منیخ طناب بر کوهان ثور و ماهی فرو کوفتند و در آن سرچشمه فیروز مدت چهار روز اتفاق اتراق افتاد و یکبار بتماشای سرچشمه آب کرن که در دامنه زرده کوه بختیاری است حضرت شهریاری را نشاط سواری افتاد و چهار فرسنگ راه بپای مرکب چهارگام صرصر شتاب فرو نوردید و بخیمه‌گاه باز آمد و همه جا از آب زنده رود بقریه کرد چهار محال آمده در آنجا نزول اجلال واقع شد و روزی چند در آن قریه شهریار مانند بسر رفت و با انتظار ورود موکب فرزند همایون مسعود نایب السلطنة العلیة العالیه و مامور فرمودن او بنظم خراسان همی گذشت **آمدن نواب شاهزاده معظم نایب السلطنه از کرمان باصفهان بحکم خاقانی و مأموریتش بخراسان** چون احضار نواب نایب السلطنه از آذربایجان بمحض انتظام خراسان بود و نظم یزد و کرمان ضمیمه شد لهذا پس از انتظام مهام کرمان و یزد او را احضار بحضور و بخراسان مامور خواست که برحسب امر خدیو صاحبقران توپخانه و سرباز نظام را از راه طبس روانه و خود بعد از تشرفیابی از هر راهی که انسب نماید حرکت فرماید حضرت شاهزاده ولیعهد امیرزاده خسرو میرزا فرزند خود را با یوسف خان گرجی امیر توپخانه مامور بتوقف کرمان و سلیمان خان سرهنگ را با فوج شقاقی بیزد فرستاد که در نزد امیرزاده سیف الدوله توقف کنند خود با شش عراده توپ سپهرکوب و سه فوج نظام دریاموج مشیاً علی الرأس لا سعیاً علی القدم راه خدمت پدر والاگهر خاقان قاجار در گرفته در منزل قمشه محمدحسن خان دولو سالار بار را دریافته بشمشیر مرصع مخلع شد و در روز پنجشنبه غره ربیع الثانیه در منزل ده کرد شرف عتبه‌بوسی دریافت و مورد الطاف و اشفاق شاهانه گردید و در خلوات و جلوات مکنون خاطر خطیر را باوی آشکار کرد که خوانین خراسان چندی است که قوت گرفته در مراتع خودسری خلیع العذار میچرند و با حکام خود بمداهنه و مخادعه بسر میبرند با بدنظمی تمام در آن سرحد داده شود و از دامغان و سمنان رفتن اولی است و روزی در محضر سلام عام نایب السلطنه را پیش خوانده قدحی زرناب که پر از شربت و گلاب بود بوی التفات فرموده قرار سفر خراسان و تعهدات امر انساما ن را باهل حضور بمقام ظهور آورد و مقرر شد که نواب امیرزاده والامقام محمد میرزا ابن سلطان سعید شهید را که محل اعتماد خاقان صاحبقران و وارث و حارس دولت ایران و انجح و اظهر میرزادگان عهد بود در حضرت والا گذاشته تا تدارک سفر نایب السلطنه را مهیا و با او روانه دارند نایب السلطنه روانه اردوی خود گردیده امیرزاده سیف الملوک میرزا را حاکم کرمان کرده و فوج همدان و آباده و عراده توپ بدو سپرده و مقرر داشته شد که امیرزاده خسرو میرزا با یوسفخان امیر توپخانه از راه بیابان تون و طبس و قاینات رفته از آنجا ملحق باردوی والا شوند و خود باصفهان روزی دو سه توقف کرده پس بقم آمده بعد از زیارت از راه سیاه کوه با گروهی کوه‌شکوه راه مقصد اعلی برگرفت و مبلغ پنجاه هزار تومان زر نقد از خزینه عامره بصیغه انعام و تدارک سفر خراسان از حضرت خاقان صاحبقران بدو التفات شده هزار تومان هم بانعام سرباز و عمله توپخانه انعام رفت و بکرمان فرستاده شد فرمان اختیار ممالک شرقی متعلقه بدولت علیه ایران طولاً الی رود جیحون و عرضاً تا آب اترک و قرانگک که سرحد خوارزم است بنام نامی حضرت ولیعهد نگاشته آمد و چون نواب امیرزاده معظم مفخم فریدون میرزا از جانب حضرت نایب السلطنه به نیابت تبریز مشغول بود فرمان صادر شد که مقرب الحضرت محمدخان زنگنه امیرنظام که از چاکران قدیم با احترام است در خدمت نواب امیرزاده نایب الایاله

فریدون میرزا

فریدون میرزا با مارت آذربایجان پردازد و با دو روز دیگر رفتاری شایسته ظاهر سازد و میرزا اسحق نبیره میرزا بزرگ قایم مقام باسم وزارت آذربایجان بتنقیح معاملات و توضیح محاسبات مأمور آمد و چون عبدالرضا خان یزدی در هنگام حرکت نواب نایب السلطنه از کرمان بحضور خاقان صاحبقران سپرده نواب امیرزاده خسرو میرزا بود علی خان ولد او در خدمت نایب السلطنه آمده با عیال روانه آذربایجان شد بعد از رفتن نایب السلطنه فرار کرده بیزد رفت و حضرت خاقان صاحبقران پس از ارسال ولیعهد بیمانند پنجروز در نجف آباد توقف کرده در دوشنبه دوازدهم ربیع الثانی با فر سلیمانی وارد اصفهان شدند

ذکر فرار شفیع خان راوری کرمانی و عبدالرضا خان یزدی و تسخیر هر دو قلعه بدست امرای نایب السلطنه

سابقاً اشارتی رفت که شفیع خان راوری کرمانی با عبدالرضا خان یزدی وصلتی کرده مواخده کرده بودند و با شجاع السلطنه مخالفت آغاز کردند درین اوقات که بحکم حضرت نایب السلطنه مأمور بتوقف در خدمت امیرزاده خسرو میرزا بودند نفاق جبلی خود را آشکار کرده با تفاق فرار کرده شفیع خان براور و عبدالرضا خان بقلعه بافق بها باد رفت و ظهور این نفاق در هنگامی بعرض حضرت نایب السلطنه رسید که در قصبه قمشه توقف داشت فوراً حکمی بیوسف خان گرجی و سلیمان خان گیلانی که در کرمان و یزد بودند بقلع و قمع این دو خاین صدور یافت و یوسف خان قلعه راور را در ظرف مدت سه ساعت تسخیر آورد و شفیع خان را با دو فرزند او اسیر کرده روانه طهران و اردبیل کرد و سلیمان خان گیلانی نیز حصن بافق را که پهلو با فلک گردون همی سود در یک شبانروز مفتوح کرد ولی در تیره شبی که سپاهیان بتسخیر حصار بر یکدیگر سبقت همی گرفتندی عبدالرضا خان با چندتن از بنی اعمام و خدام بیرون آمده راه طبس و قاین در پیش گرفته بدر رفت و این اخبار در اواخر ربیع الثانی سال یکهزار و دویست و چهل و هفت در اصفهان بعرض خاقان صاحبقران رسید شمشیری مکلل بجواهر تابان و خلعتی شایسته بیوسف خان و سلیمان خان فرستادن فرمود

ذکر وقایع اتفاقیه عراق و فارس و مراجعت خاقان صاحبقران از اصفهان بدار الخلافه طهران

نواب شیخ علی میرزا بعد از مرخصی از چمن کمره بملایر و تویسرکان باز گردید و بجهات مختلفه که یکی از آن سوء سلوک کارکنان او با اهل شهر و بلوک بود خلایق ملایر بروی بشوریدند و او تسکین این فتنه نیارسته عیال خود را بدولت آباد برده خود راه آستان حضرت خاقان بر گرفت شاهنشاه صاحبقران علی العجاله حکومت ملایر را بغلامحسین خان سپهدار محول فرمود و وی میرزا شریف تفرشی معتمد خود را بدانجا فرستاد و بامر حضرت خاقانی مقرب الخاقان میرزا فضل الله علیابادی مستوفی خاصه مأمور بتحقیق امور اهالی ملایر و آوردن ضباط و عمال آنجا بپایه سریر گردون مایر گردید معادل یکهزار نفر در چمن کردان بدربار دارای ترک آمدند و در رد و قبول دو فرقه شدند و خاقان شریعت پرور محاکمه ایشان را بحکم شرع اطهر و مرجوع بجناب فضایل مآب سیادت انتساب حاجی سید محمد باقر شفتی گیلانی مقبول علمای عصر فرمود و کسی از جانب شاهزاده بمرافعه وکیل شده بر وفق شرع انور اجرای احکام شد و در تعیین حاکم استخاره رفت و هم شیخعلی میرزا والی بود از جانب خاقان اعظم مقرر شد که کسی از معتمدین جناب حاجی سید محمد باقر مفتی مسلم عصر بهمراه شیخ الملوک بملایر رفته مراقب معاملات و رفتار او گردد که بتعدی و خلاف شرع امری روی ندهد و امینی نیز از جانب حضرت شاهنشاهی مأمور شود که جمع و خرج و دخل آن ولایت را تصحیح کند و دخل و خرج را موافق کند از جانب مفتی عصر ملا احمد خراسانی و از جانب خاقان عهد میرزا قوام الدین بهبهانی مأمور شدند و درین ایام جمعی از سیاه قاین بلوچ را که نواب بهاء الدوله شاهزاده بهمن میرزا حکمران سمنان و دامغان بحضور اعلی مقید و محبوس فرستاده بود بسیاست رسیدند و مبلغ دویست هزار تومان از اصل مالیات فارس بسبب وفور ملخ و آفت غلات بنواب شاهزاده معظم فرمانفرمای فارس تخفیف عنایت شد و مقضی المرام بشیراز بازگشت و امیرزادگان عظام و برادرزادگان کرام نواب هلاکو میرزا ملقب ببهادر خان و ارغون میرزا و اباقا آن میرزا و اوکتاقاآن میرزا پسران شجاع السلطنه را باذن خاقانی بهمراه خود بفارس برده در مقام تربیت ایشان برآمد و موکب شاهنشاهی در ششم جمادی الاولی از اصفهان بجنبش درآمده از میانه نطنز و جوشقان و نراق روی بدار الخلافه طهران آورده در روز دوشنبه هفدهم ورود بشهر قم اتفاق افتاد و نواب ظل السلطان حکمران طهران و یحیی میرزا والی گیلان در خارج قم برکاب بوسی خاقان صاحبقران سعادت یاب شدند پس از زیارات مخصوصه و قراءت ادعیه ماثوره و انعام و احسان با خدمه و متولیان آنحرم رایات ظفر آیات بهوای سیر دشت و وادی شقه کشا گردید و در سه شنبه بیست و پنجم جمادی الاولی بباغ دلگشای نگارستان نزول افتاد و در یکشنبه غره جمادی الثانی ورود مسعود بدار الخلافه طهران سعادت بی پایان بخشید و بملاحظه شیوع وبای عام در گیلان نواب شاهزاده یحیی میرزا مأمور بتوقف ری گردید و نواب شاهزاده معظم محمدقلی میرزای ملک آرای مازندران نیز از بلای وبا

فرار کرده بحضور اعلی آمد و بمعاجین یاقوت اکسیر صحبت خاقان صاحبقران اعظم قوت قلب یافت **ذکر بیان وصول شاهزاده اسکندر**
عزیمت نواب نایب السلطنة العلیة العالیة بقلعه سلطان میدان و تسخیر آن و نهضت فرمودن بجانب خراسان
در سال یکهزار و دویست و بیست و نه که خوانین خراسان بر نواب شاهزاده جلیل الشأن محمد ولی میرزا بشوریدند و این خبر در چمن اوجان بعرض خاقان
صاحبقران رسید چون حضرت اعلی را بعلم و بینش و احکام نجومی میرزا محمد حسین اصفهانی منجم باشی اعتمادی بود و اخبار و احکام صادقه از
وی بروز مینمود حقیقت نظرات و تأثیرات کواکب را در باب امر خراسان پژوهش فرمود وی عرضه داشت که تا مدت هفده سال قوت
امرای خراسان بسر حد اعلی خواهد بود و با ایشان مدارا باید فرمود و چون این مدت بگذرد یکی از دراری عمان سلطنت و دری گرم دودمان دولت
بر ایشان غلبه کند و درین ایام که زمان موعد منقضی شده بود و خاقان صاحبقران نواب شاهزاده نایب السلطنه را بقلع و قمع خوانین سرکش آن بلاد
مأمور فرستاد بعد از بیان این مطلب از مکنونات ضمیر منیر شرح شفاها فرمایش رفت و نصیحت فرمود که بقدر امکان در سفک دماء مسلمانان مدارا
کنند و تا کار باصلاح و تدبیر تواند گذشت بحربه و شمشیر نگذرانند و نیت خود را بخیر موقوف دارد و ابداً از عبدالرضا خان یزدی نگذرد که مایه خرابی
همه حکام او بوده و رضاقلی خان و محمد خان را بهر نحوی که باشد زنده بدست آورده با خود بحضور اعلی آورد تا مکافات بیع و شری اسرای شیعه را
هم در حیات معاینه کنند و چون نواب شاهزاده اسکندر عزم نخجیر و رزم از اصفهان و راه کاشان بدامغان در رسید جانبازان سمنانی
و دامغانی و سواران اوصانلوی خواری و مازندرانی بر رکاب ظفر انتساب پیوسته شد بعد از ورود بولایت سبزوار امور آنجا را نظمی تمام داده
نواب امیرزاده قهرمان میرزا را بایالت آن ولایت گماشت و محمد رضا خان فراهانی را مأمور بوزارت وی داشت سابقاً مرقوم شد که رضاقلیخان
خبوشانی در زمان حکومت شاهزاده احمد علی میرزا بمصلحت حال خود قلعه نیشابور را که در تصرف داشت علی رغم محمد خان قرائی واگذاشت
و بلوک سرولایت را که بخبوشان اقرب بود بجای آن متصرف شد جماعتی از سواره و پیاده زعفرانلو و شمخال جهان مرغ خوار ریش سفیدی
اسمعیل بیگ میدانی در قلعه سلطان میدان سرولایت مستحفظ نهاده درین اوقات که ملکزاده ملک صفات نایب السلطنه بدانجا رسید
بملاحظه رأی و رزین گذشتن از سلطان میدان از اصلاح وقت ندیده بتسخیر آن تصمیم فرمود و روز حرکت از سبزوار محمد حسینخان زنگنه ایشک آقاسی را
با پیغامات مشعر بر وعد و وعید نزد رضاقلیخان فرستاده خود روی بقلعه سلطان میدان نهاده در حوالی قلعه توقف فرمود و یورش امر
نمود اسمعیل بیگ میدانی مستدعی دو روزه مهلت شد و رضاقلیخان استدعا کرد که جناب قایم مقام و یرا مفتخر کرده قراری دهد چون قایم مقام
از تدبیرات اهالی خراسان اطلاعی تمام نداشت نواب نایب السلطنه میرزا موسی رشتی نایب را که از زمان حکومت شجاع السلطنه تا زمان ولایت
احمد علی میرزا در خراسان متوقف و از خدیعت و تدویر خوانین آن بلاد آگاه بود بهمراه قایمقام روانه فرمود پس از گفتگوی طرفین سخن رضاقلی
خان بدانجا ختم شد که حضرت نایب السلطنه مرا و خبوشان را از یکدیگر نگسلد و ما بقی هر چه هست بطیب خاطر نعل بهای سمند اوست و زن و فرزند برهن
دهم و در بسیج خدمت تهاون نکنم ولی از فرط بیم و خوف از خبوشان بیرون نتوانم آمد از قلعه سلطان میدان نیز در گذرم الحاصل در روز چهارشنبه
نهم رجب المرجب یکهزار و دویست و چهل و هفت کس فرستاده سلطان میدان را ناچار تخلیه کرده بکسان حضرت والا باز گذاشت و حسینعلی خان
ولد رضاقلیخان و جعفرقلیخان ولد نجفعلی خان شادلو دیگر روز بسعادت بساط بوسی در رسیدند و پیشکشی فراوان آوردند قلعه محمدآباد از
بلوک میان ولایت مشهد مقدس را که هم در تصرف اکراد زعفرانلو بود رضاقلیخان طوعاً کرهاً خالی کرده بتصرف داد و نواب نایب السلطنه
آن قلعه را با منفعه آن بجناب میرزا موسی رشتی نایب در ازای این خدمات بخشید و بتیول ابدی او مقرر گردید و محمد جعفر خان با جماعتلو را با یکصد نفر
سرباز بمحارست قلعه سلطان میدان گماشت و راه ارض اقدس در گرفت و محمد زمان خان قاجار دولو را در نیشابور به نیابت گذاشت و در
هفدهم شهر رجب المرجب در کمال جلال وارد ارض اقدس شد و در بدو ورود در نهایت ادب و مسکنت بزیارت فیضیاب گردید و بعضی از
خوانین جزو مانند دو نفر علیمراد خان جوینی و خورشاهی و رستم خان جوله و ابراهیم خان کیوانلو و محمد خان نعایری بدفعات بحضور والا آمده بسعادت
رکاب بوسی اختصاص یافتند و پیشکشها گذرانیدند و بمساکن و اماکن خویش رخصت رجعت جستند یلنگ توش خان جلایر برادر صید محمد
خان کلاتی که مردی دانا و عاقل و دلیر بود در بیست و دویم رجب در ارض اقدس مشهد مقدس بحضور حضرت شاهزاده نایب السلطنه شرفیاب شد
چون سابقاً بخوارزم رفته بود و با خان خیوه اللهقلی خان رابطه داشت از جانب نواب والا بسفارت خوارزم مأمور شد که خان خوارزم را از

ورود موکب والا بخراسان اخبار و باسترداد اسرای ایران بحضور والا اشعار کرده باشد و او بکلمات رفته مریض شد و انجام این خدمت بتعویق کشید چون نواب احمد علی میرزا والی خراسان حسب الامر حضرت صاحبقران مامور بطهران بوده بعد از ورود موکب نایب السلطنه و مایوسی از ایالت خراسان در منزل بابا قدرت نقل مکان کرده در یکشنبه هفدهم شهر شعبان حرکت گزیده در روز پنجشنبه سیزدهم شهر رمضان وارد دار الخلافه طهران گردید و بشرف آستان بوسی حضرت خاقان صاحبقران مشرف آمد

آمدن نواب خسرو میرزا از راه طبس بر سر سلطان آباد ترشیز و تسخیر آن قلعه و رفتن بارض اقدس

سابقا ترقیم یافت که نواب امیرزاده خسرو میرزا از دار العباده یزد مامور شد که براه بیابان طبس عزیمت ارض اقدس نماید و بامیر علی نقیخان عرب زنگوئی حاکم تون و طبس و وکیل خراسان اشارت رفت که ضروریات سفر بیابان بی پایان از قبیل آب و آذوقه و علوفه بقدر قدرت سرانجام کرده تا هر که ممکن شود باستقبال امیرزاده و همراهانش رفته آنانرا وارد طبس سازد نواب امیرزاده از معبر ریگ شتران که پیدائی است ناپیدا کران عبور کرده در سلخ شهر شعبان بطبس در رسید امیر علینقی خان وکیل در آن سفر خدمات شایسته کرده و بامتثال الامر بخدمتگذاری سر بر آورد چون محمد تقیخان عرب میش مست ترشیزی در آغاز ایالت نواب احمد علی میرزا برادر خود مصطفی قلیخان را محبوس ساخته و خود بحکومت پرداخت تحریک محمد خان قرائی ارادتی بحرج میداد و روی بحضور والا نهاد و نواب امیرزاده خسرو میرزا مامور شد که او را از خواب غفلت بیدار و از مستی سفاهت هشیار کند با میر علینقی خان نیز حکم رفت که با جماعتی از اعراب بخی و لالوئی و زنگوئی در رکاب امیرزاده بتسخیر سلطان آباد ترشیز تجهیز جویند و فوج سرباز از مامورین نیشابور هم بخدمت مامور شدند در یکشنبه هشتم رمضان وارد ولایت ترشیز شدند و در نهم در سنگی قلعه سلطان آباد مقیم آمدند محمد خان قرائی چهار هزار جمعیت برداشته از تربت بیلوک کوه سرخ آمده اقامت کرد که اگر قلعه مفتوح شود اظهار خدمتی کند و اگر قضیه بعکس وقوع یابد بسپاه دولتی دستبردی زند یا بترشیز رود و شهر را متصرف شود حضرت ولیعهدی که از عهد مهد قواعد لشکرکشی و دشمن کشی را آموخته بود و تجربتهای بسیار از مکیدت و خدیعت اهل نفاق در مدت العمر اندوخته حکم صریح فرمود که محمد خان بتربت بازگردد و او ناچار مراجعت کرد و محمد تقی خان حاکم ترشیز چند کرت با جنگیان قلعه بیرون آمده کر و فری بظهور آورد و مقهور و مخذول بقلعه بازگشت و امیر علی نقی خان وکیل بملاحظه عصبیت عربیت بقلعه رفته او را برداشته باردوی امیرزاده آورد و ولی جعفر قلیخان برادر او که در شهر بود از کثرت بلاهت و سفاهت بلکه از غایت جسارت و شرارت دروازه فرو بسته بقلعه داری نشسته بنیاد بیباکی نمود لاجرم بگوشمال سزاوار گشت و امیرزاده قلعه گیر فرمان یورش جاری کرد یوسف خان امیر توپخانه که مردی دلیر بود توپهای تنین تن خاره شکن را حرکت داده بمحاذات قلعه استوار ساخت و افواج عمان امواج نظام بتهور تمام از اطراف سنگر راه آتش بر ده نقابان بحفر نقوب و مورچل صخره سای شدند یکبار غوغای قیامت را علامت ظاهر آمد شیپور و نای نفخه صور در کوه و در در افکند و غرش توپ با آوای رعد را شرمسار کرد زمین از خروش توپ بتزلزل در افتاد و تواتر شلیک سربازان ابر بهاری را منفعل ساخت آتشباری دلیران هوا را کانون پرشرار ساخت و جریان خون زمین را حله لعلگون بگستر آنید پیادگان افواج مانند موران امواج میساختند و از بروج و باره سلم و نردبان میساختند اهالی شهر چون هنگامه هایل را مشاهده کردند قصد گرفتن حاکم نمودند او مضطرب شده با جمیع سادات و علما مصاحف در دست و صوارم برگردن از قلعه بیرون آمده نواب امیرزاده خسرو میرزا بر گریه و ناله شهریان ترحم فرموده بمنع افواج قاهره از قتل و قمع الخبیع اشارت راند و علی اصغر خان عجم بسطامی را با دسته او بضبط برج و باره مامور داشت و در روز سه شنبه هجدهم شهر رمضان سنه یکهزار و دویست و چهل و هفت این فتح نامدار روی داد و در دوشنبه عید فطر مژده این امر در دار الخلافه طهران بمسامع مقربان حضرت ظل اللهی خاقان صاحبقران در رسید بالجمله نواب امیرزاده خسرو میرزا فردای آنروز با حشمت سلطانی بقلعه سلطان آباد ترشیز که از قلاع متینه رصینه بود توجه نزول فرمود زر و جواهر و خیول و بغال و جمال و گله اغنام و دواب و انبارهای مشحون بانواع غلات و حبوبات بحساب بتصرف ملتزمین رکاب درآمد و حاجی فیروز الدین میرزا برادر شاه محمود بن تیمور شاه افغان در ترشیز انتظار وقت میبرد در این ایام بدست سربازان مستحفظ قلعه سلطان آباد و ترشیز بقتل رسید علی الجمله نواب خسرو میرزا محمد تقیخان و مصطفی قلیخان و متعلقین ایشانرا حرکت داده با خود بارض اقدس برده و التفات بیغایات از حضرت نایب السلطنه دیده و آوازه فتح ترشیز در تمامت خراسان ولوله افکن بنیان ثبات خوانین نفاق کهین خدعه آئین گردید و آغاز بهار سال یکهزار و دویست و چهل و هفت نواب امیرزاده بدیع الزمان میرزا ولد شاهزاده ملک آرای

طبرستان که صاحب اختیار ولایت گرگان و ترکمانان یموت و کوکلان بود با سواره و پیاده استرابادی و مازندرانی بحکم خاقان صاحبقران بمتابعت
نایب السلطنه دولت ایران مامور شدند و از جانب دشت گرگان راه برگرفتند **ذکر وفات جان مکدانلد کنر ایلچی دولت فخیمه
انگلیس و معین شدن مستر کمبل بمنصب او و رفتن بحضور حضرت خاقان صاحبقران** جان مکدانلد کنر ایلچی دولت بهیه
انگلیس که در هزار و دویست و چهل و یک از قراریکه مرقوم است بایران آمده در تبریز مقیم بود هنری ولک که قبل ازین منصب وکالت از اصل دولت داشت
به نیابت ایلچی مبسکذرانید و قرار دولت انگلیس است که در صورت فقدان ایلچی نایب اول بجای او منصب سفارت خواهد داشت و تصدیق ایلچی
اول نیز در این باب دخیل لهذا هنری ولک صاحب بدین قانون مستعد السفاره بود و جان مکدانلد کنر را درین ایام در تبریز مرضی صعب عارض و از
گیتی درگذشت و بسفارت جهان عدم قدم گذاشت کارگذاران دولت نواب نایب السلطنه او را بقاعده ملت مسیحی مدفون کردند نوشته
بخط و مهر او ابراز کرد که او مستر کمبل نایب دویم خود را ایلچی کرده و مطلقا نامی از هنری ولک بمیان نیاورده هنری ولک ازین کار آشفته خاطر گردیده
بملک انگلتره رفت و امنای دولت بهیه انگلتره وصیت ایلچی متوفی را ممضی داشتند و حکم سفارت بجهة او فرستادند لهذا مستر کمبل سفیر جدید
اجان بکیل حکیم که در آن وقت نایب اول بود امر طبابت بدیگری تفویض و مرجوع شد عازم دار الخلافه طهران شدند و میرزا محمد علی شیرازی برادرزاده
حاجی میرزا ابو الحسن خان که خدمت دار الانشای امور دول خارجه را متکفل بود باستقبال ایلچی مذکور مامور شد و تا قزوین برفت و در روز ورود
ایلچی امان الله خان افشار آدخلو و سلیمانخان افشار قاسملو همشیره زاده امان الله خان که یکی غلام پیشخدمت خاصه و دیگری سرکرده هزاره افشار است
ایلچی را استقبال کرده وارد ساختند و در عمارت مخصوصه خود که در دار الخلافه بنا کرده امر نزول کرد دیگر روز از مستوفیان دیوان اعلی میرزا فضل الله
خاوری شیرازی و میرزا محمد تقی ولد میرزا زکی نوری و میرزا محمد رفیع اشتیانی بدیدن ایلچی رفتند و پس از سه روز دیگر چنانکه رسم دولت ابد
مدت خاقان صاحبقران بود او را بحضور احضار فرمود نامه مودت ختامه و هدایا را از نقد و جنس و چهل چراغ بلور بگذرانیده مورد توجهات
خاص خاقانی شد و در طهران مستقر و مقیم آمد هم درین ایام نظر علی خان قاجار قزوینی که بسفارت سند رفته بود با منشی مهر علی نام فرستاده میر مراد علی
خان حاکم سند و عریضه او بحضور اعلی شرفیاب شده جواب عریضه او صادر و او را مخلع مرخص فرموده بازگردید و از واقعات این سال فوت
کامل مکمل حاج محمد حسن نایینی مرید حاجی عبد الوهاب نایینی است که بعد از نود و شش سال مدت زندگانی از جهان فانی درگذشت و در هنگام
مسافرت امیرزاده معظم نواب محمد میرزا بصوب کرمان کنایتا مژده سلطنت ایران بآنحضرت داده بود و هم از اعاظم عهد محمد مهدیخان متخلص بشحنه
که از کرام زمان بود و سالها در فارس و عراق به نیکنامی زندگانی نمود باصفهان درگذشت و در چهار باغ جدید و مقبره ملا محمد سراب که از اجداد
امی او بود مدفون گشت رحمه الله **ذکر بعضی از سوانح سرحدات آذربایجان در غیبت حضرت نایب السلطنه
و اصلاح آن باهتمام امیر نظام** درین ایام که نواب نایب السلطنه بانتظام یزد و کرمان و خراسان نهضت فرموده بود اهالی سرحد
آذربایجان بلاد را از افواج نظام خالی دیده از گوشه و کنار بمیان آمدند و سوای دو فوج افشار لشکری در آذربایجان نمانده بود نواب جهانگیر میرزا
حاکم خوی باشاره امیر نظام بگرفتن سرباز جدید پرداخت تدریجا از تبریز و خوی دو فوج سرباز گرفتند و محمد خان بترتیب سپهتار تومان از میر روانند
گرفته و ولایت سلیمانیه را بسلیمان پاشا سپرده افواج افشار را مرخص کرده به تبریز عود کردند و صالدات بهادران نیز بقریه قراورن مراغه و سلماس
سکنی داشتند و درینحال بتحریک میر روان قزمحال اشنویه و مرگور و ترگور و دشت و سومای و برادوست که کردستان آن سرحد بوده بهم برآمده
و خوانین افشار سر از اطاعت ابراهیم خان قاجار سردار باز زده و شبا هنگام در چادر و خیمه او که در نیمفرسنگی ارومیه بود گلوله باریدند و سردار
ناچار بشهر ارومی رفته و شبها الواط و اشرار محبس او رفته مقصرین و محبوسین را رها میکردند و میر روان در طوایف روند و شکاک و اهالی قریه
اشنویه دخل و تصرف مینمود و قلعه سردشت را ضبط کرده بلباس را بتاختن طایفه قراپاپاق ساکن سلدوز اغوا میکرد و اکراد جلالی و سپکی
در معابر قازلی کول و دیادین بتاخت و تاراج و قتل مترددین پرداختند و طایفه اکراد خان محمود بمحال قطور خوی آمده ادعای قلعه قطور را
مینمودند و از طرف هکاری سلیمان بیک مدبر از جانب نور الله خان حاکم آنجا بقلعه باشقلان نشسته در البای و در یک و کردیان مداخله
مینمود و درین ایام دولت سنیه عثمانیه از دولت بهیه روسیه مقهور و بدادن بیست و هفت کرور و واگذاشتن ولایات بسیار از طرف
یونان و دست کشیدن از فارص و اخسقه و اخرکلک متصل بولایات گرجستان مجبور گشته بودند و با ابراهیم پاشا ولد محمد علی پاشای مصری

منازعه داشته باحوالی مملکت حلب بتصرف مصریان درآمده بود و هنگام آن بود که بقاعده مراوده و اتحاد دولتین ازان دولت خواهش
نظم سرحدات آذربایجان و کردستان رود چه فراغ پرداختن بآنچه رو نداشتند و سرحدداران تبریز خودسر شده بودند بنابرین مقدمات انتظام
الصفحات خالی از زحمتی و صعوبتی نمی‌نمود مع هذا امیرزاده جهانگیر میرزا بمدد استانی جناب امیرنظام شش عراده توپ و هزار و پانصد سرباز جدید
و صالدات روس و دو هزار کس از سواره اکراد زیلان و میلان و شمسکی و مکوری اجتماع داده بصحرای محمودیه رفته باستمالت تیمور پاشای ملی
حاکم وان و بهلول پاشای سلیوان حاکم بایزید و خان محمود رئیس طایفه اکراد پرداخته و این تدبیر موافق تقدیر واقع گردیده تیمور پاشا بسبب عزل خویش
از دولت رومیه متوهم شده با چهار هزار سوار و شش عراده توپ و جمیع اعیان و اکابر وان و خان محمود بصحرای محمودیه آمده با امیرزاده ملاقات
کرده کسان بهلول پاشا و نورالله خان حاکم هکاری نیز باردوی محمودیه آمدند در سرحدات کردستان آرامی ظهور پیوست و تیمور پاشا تمنی
کرد که امیرزاده بقلعه وان رفته او و وانرا بتصرف دهد و امیرزاده مهلت خواسته مراتب را در کرمان بعرض حضرت نایب السلطنه دولت علیه
ایران رسانید و سرعسکر ارزنة الروم پریشان خاطر شده کس به تبریز فرستاده از امیرنظام خواهش کرده که این جمعیت محمودیه را بتفرقه تبدیل
نماید و اسحق پاشا را بموش فرستاده و امین پاشا را بامداد او مامور کرد که او را در ملک وان مستقل سازد که مبادا لشکر ایران بامداد تیمور پاشا
حاکم معزول بوان آمده باشند و امیرنظام امیرزاده را از حمایت تیمور پاشا و قصد وان منع کرده و سرعسکر مطمئن گردیده امین پاشا را با دوازده
هزار کس بجانب وان فرستاده تیمور پاشا نیز شش هزار کس و شش عراده توپ امیرزاده را وداع کرده بمقابله امین پاشا رفت و اردوی امیرزاده بالباق
آمده انتظار اخبار همی برد تیمور پاشا بعد از مقاتله شکست یافته و اهالی وان اسعد پاشا پسر او را از شهر اخراج کردند پدر و پسر هر دو بقلعه خوشاب
رفته متحصن شدند و امیرزاده با جناب حاجی میرزا آقاسی ایروانی که همراه او بود بخوی مراجعت نمود و درین زمستان نواب امیرزاده آزاده
طهماسب میرزا از خراسان بآذربایجان فوج بهادران را با هشت عراده توپ بزرگ سی و دو پوندی بخراسان حرکت داد و نواب امیرزاده بهرام میرزا
از حکومت قراجه داغ استعفا کرده بشوق زیارت حضرت امام همام و شرفیابی خدمت پدر والاگهر والامقام بارض اقدس رفته حکومت آنجا
بنواب امیرزاده سلطان مراد میرزا تعلق پذیرفت

ذکر ماموریت امیرزاده جهانگیر میرزا و محمدخان سرتیپ ایروانی بمدافعه شاهمراد بیک میر رواندز

شاهمراد بیک کرد معروف بمیر رواندز از طایفه اکراد که در کوهستان کردستان فیمابین
کرکوک و وان هر وقتی از اوقات بنابر مصلحت حال خود بدولت ایران و روم متوسل میکردند بعد از آنکه طایفه اکراد بلباس از صدمات
سپاه نایب السلطنه اضمحلال تمام یافتند در آن حدود قوت گرفته در آن سرحدات بفتنه و فساد میپرداخت و سابقا از جانب حضرت نایب السلطنه
العلیه بحکومت کوی و حریر مفتخر و فرمان پذیر بود درین سال علی الغفله بر سر لاهیجان ساوجبلاغ مکری تاخته بغارت لاهیجان و صدک و زیوه و مسکان را
بتصرف در آورد و قراچوم آقا با پانصد تفنگچی بقلعه سردشت فرستاده و در قصبه اشنویه داروغه نشانید و ابراهیم خان قاجار سردار چاره آن کار
نتوانست و شرح حال معروض داشت چون آن خبر بعرض خاقان دادگر رسید حکمی بخسرو خان والی کردستان در رفع میر او صدور یافت و امیرنظام
نیز چاپاری بحضرت نایب السلطنه فرستاده از جانب ولیعهد حکمی بامیرزاده جهانگیر میرزا و امیرنظام آذربایجان رسید که یکدیگر را دیده بمشاورت
و موافقت در دفع او اهتمام ورزند لهذا مقرر شد که محمدخان سرتیپ ایروانی با افواج نظام افشار و سوار مقدم و قراپاپاق و مکری بر سر سردشت
روند و گوشمالی بشاهمراد بیک میر رواندز دهند و او روانه گردید و امیرزاده جهانگیر میرزا نیز با چهار عراده توپ و چهارصد صالدات که از فراری روس
تازه جمع شده بودند و ششصد نفر از سربازان جدید خوی و یکهزار سوار حیدرانلو و زیلان و سبکی از راه سلماس با رومی رفته خوانین برزا را
بجهة مسامحه در حفظ اشنویه کرده بودند گوشمال و تنبیهی لایق فرموده میرزا معروف اشنویرا که بمیر رواندز پیوسته بود محبوس داشته و خوانین
افشار را نیز آرام داده سربازان نظام بسر قلعه برادوست فرستاده قلعه کان رش را از برادوست تصرف کردند و از آنجا بمحال دشت آمده قلعه
برده سور را بگرفتند و اکراد با محمد بیک دشتی بقلعه کله کاه فرار کرده و ولایت اشنویه باطاعت در آمدند و افواج افشار بسرتیپی علیقلی خان
افشار با علینقیخان برادرش بامداد محمدخان سرتیپ ایروانی روانه شدند و بسر قلعه سردشت آمدند قراچوم آقا با تفنگچیان خود از آنجا گریخته بدر
رفت محمدخان سرتیپ توپها را از مضایق سخت کشیده بر سر قلعه دربند و قیچقای که از قلاع میر رواندز است رفته قلعه جات را بضرب توپ
قلعه کوب کوبیده بولایت حلو و میان طایفه سنجابی درآمد از طرف بغداد نیز سپاه بغداد بسبب بی اندامیهای او بر سر میر رواندز آمده و از جانب

عمادیه نیز موسی پاشا با سپاه عمادیه و تکریت بر میر رواندز راندند و او خود را در چهار موجه دریای هلاک غرقه دید و لاجل هزار تومان بوزیر بغداد داده سپاه او را از سر خود مندفع و مرتفع کرد و سی هزار تومان نیز محمد خان سرتیب داده عریضه با رومیه و تبریز فرستاده عساکر آذربایجانیه را از خود انصراف داده پس از فراغت از احاطت لشکر آذربایجان و بغداد بر خویش بر سر موسی پاشا رانده قلعهٔ عمادیه را از و انتزاع کرده بکوی و اربیل رفت و از این سوی محمد خان سرتیب با خدمات سلیمانیه مامور شده نظام افشار را با رومی مرخص نموده انتظام تمام در سرحدات آذربایجان حاصل شد و تا انقضای زمستان بکمال امن و امان در آن ولایات بود و در اواخر شهر محرم الحرام مژدهٔ این فتوحات در دار الخلافه طهران مقرع سمع جمیع خواص و عوام آمد در ارض اقدس بعرض حضرت ولیعهد رسید و مایهٔ اطمینان خاطر اهالی آذربایجان گردید

ذکر مخالفت شاهزادگان عراق و رفع آن بفرمان شاهنشاه آفاق

سابقاً مرقوم افتاد که شاهزادگان عراق بر سر ولایات یکدیگر منازعه می ورزیدند و در چمن کره بحضور خاقان معظم صاحبقران فتحعلی شاه قاجار شرفیاب شدند رفع مخاصمه ایشان شد تبیین این مقال آنکه چون نواب شاهزاده حسام السلطنه معروض داشت که برادر مخالفت نواب حشمة الدوله زیان بسیار روی داده و خسارت بیشمار افتاده امنای دولت مقرر داشتند که خسارات برادر را حشمة الدوله اداکند لهذا متشکی از دکر فتند و مع هذا از ادای این تمسک نکول ورزیده نداده و نواب حسام السلطنه بدون استیذان و استحضار امنای دولت بخیال تصرف لرستان و خوزستان در افتاده امیرزاده ابو الفتح میرزا ولد ارجمند خود را که بطنا نبیرهٔ مرحوم حاجی ابراهیمخان شیرازی است بمیان ایلات فرستاده استمداد کرده در بیست و یکم ذیحجه امیتال در باغ شاه خارج بروجرد نقل مکان کرده بعد از سه روزه توقف قصد خرم آباد نموده ابو الفتح میرزا با دو هزار سوار لرستانی بدو پیوست روزی دو در منزل ابستان بماندو از انجا بخرم آباد براند نواب نصر الله میرزای والی که برادر حشمة الدوله دا، حسام السلطنه از جانب حشمة الدوله حاکم آنولایت بود دروازهٔ قلعهٔ موسوم بفلک الافلاک با بربست و آسوده خاطر در آن حصن حصین نشست نواب حشمة الدوله بعد از اطلاع بخبر از کس اجتماع داده روی بتسخیر بروجرد نهاده حسام السلطنه بنواب نصر الله میرزا اظهار قرابت کرده متوقع گشادن دروازه گردید و ی امتناع ورزیده لاجرم حسام حسام طمع را در نیام کرده بمقابلهٔ حشمة الدوله گرائید در دوازدهم محرم در محل مزند بیرزاد مقاتله اتفاق افتاد در آول حمله سستی در قشون کرمانشهان روی داد ولی آخر الامر هزیمت در سپاه حسام السلطنه در افتاد و فرار بشهر بروجرد کرد و حشمة الدوله بمحاصرهٔ شهر رفته او را محصور نمود چون اینخبر بعرض شاهنشاه دهر رسید فی الفور امیر نامدار سپهدار را با شش هزار کس بمنع نواب حشمة الدوله از محاصرهٔ بروجرد و ضبط بروجرد از حسام السلطنه مامور فرمود اما قبل از ورود سپهدار دو سه دفعه ابو الفتح میرزا با چارصد سوار خود در ابر لشکر حشمة الدوله زده نامی برآورد چون زمان محاصره از چهل روز گذشت سپهدار در رسید بر حسب امر حضرت خاقان صاحبقران حشمة الدوله راه کرمانشهان بر گرفته و نواب محمد تقی میرزا و پسرانش ابو الفتح میرزا و محمد میرزا و کامران میرزا در نگارستان بحضور مبارک حضرت شاهنشاه در رسیدند و التفاتی ندیدند و مدت چهار ماه ولایت بروجرد در تصرف سپهدار عراق بود تا خاقان صاحبقران را بروی ترحم آمده از تقصیر او در گذشته او را بولایت خود رخصت داد و روانه شد و پای در دامن ادب پیچید و ببروجرد قانع گردید

ذکر وقایع خراسان و اجماع خوانین و توجه رضاقلیخان ایلخانی و بعضی وقایعات

چون نواب شاهزادهٔ کامکار حضرت نایب السلطنه عباس میرزای قاجار را از نظم و تصرف ولایت ترشیز فراغی حاصل شد بخیال افتاد که ولایت خبوشان را مسخر سازد و بقلع و قمع رضاقلیخان کرد زعفرانلو ولد امیرگونه خان ایلخانی خراسان پردازد چون شوکت و حشمت او از سایر امرای خراسان افزون و مدت سی و هجده سال در آن ولایات از هر حیثیتی صاحب ثروت و جمعیت و استقلال گشته بود و با خان خوارزم و حاکم هرات و سایر طوایف رابطهٔ مخصوص حاصل کرده بود چنانکه گذشت نواب امیرزاده طهماسب میرزا را که فرزند ارشد جناب شاهزادهٔ مرحوم دولتشاه بود بمصاهرت نواب نایب السلطنه اختصاص داشت باذربایجان فرستاده با چهار هزار نفر از پیاده نظام و سوارهٔ آذربایجان احضار فرمود در این وقت امیر اسد الله خان عرب خزیمه حاکم قاینات در دوشنبه هفتم ذیحجه وارد و عبد الرضاخان بیگلربیگی یزد را که بدان ولایات فرار کرده بود بحضور والا آورد و زبان بشفاعت جرایم او برگشاد و معفو گردید محمد خان قرائی تربتی نیز در سه شنبه نهم ذیقعده بآستان بوسی رسید و مورد انواع تفقدات گردید و مقرر شد که نخست آوازهٔ یورش هرات در اندازند و از آن پس باستیصال اکراد پردازند چون یار محمد خان افغان ملقب بامین الدوله وزیر کامران میرزای حکمران هرات در آن اوقات در غوریان و باستحکام قلعه که در محال کوسویه از مستحدثات او بود میپرداخت جناب میرزا محمد علی آشتیانی که دبیری مدبر و دانا و در هر علمی توانا بود برسم رسالت از جانب حضرت والا نزد

امین الدوله رفته پس از گفتگوی بسیار ظاهر شد که یار محمد خان امین الدوله را سر خدمتگذاری نیست بلکه بحمایت رضاقلی خان کرد یکدل است مع هذا امیرزاده قریش
نامی را با جناب میرزا محمد علی در اظهار مکنون خاطر روانه دربار اعلی کرد و خود با سپاهی مستعد در قلعه غوریان نشست و فرستاده او مامور بتوقف در رکاب
ظفر مآب شد و جواب صواب نیافت مع القصه محمد خان قرائی در کمال اطمینان در چهارشنبه ذیحجه با تعداد سپاهیان خود و آوردن بخدمت اعلی
رخصت گرفت و بجانب تربت حیدریه رفت و رضاقلی خان ایلخانی از ذهاب و ایاب محمد خان قرائی و اتفاق او در خدمتگذاری دولت ابد مدت استحضار
کامل یافته مشوش گردید نجفعلی خان برنجردی شادلو را بجهت اصلاح کار بقلعه چناران روانه کرد از دربار حضرت نایب السلطنه مستدعی شد که جناب قایم مقام
میرزا ابوالقاسم را روانه امیرآباد فرمایند تا با نجفعلی خان گفتگوی التیامی بمیان آورده ابواب موافقت را مفتوح دارد نواب والا بجهت اتمام حجه مضایقه
نداشته قایم مقام را روانه و در چهارشنبه پانزدهم ذیحجه نجفعلی خان شادلو و قایم مقام در حصار سپهر بنیاد امیرآباد ملاقات و مقالات کردند خان معروف
الیه نیز درین میانه متردد همی نیست چراکه نجفعلی خان ابا عن جد همواره با سلاطین سلسله علیه قاجاریه بخدمت و صداقت رفتار کرده بوده چنانکه
در مبادی تاریخ مذکور شد جدش بحمایت سلطان شهید نواب محمد حسن خان قاجار بمحاربه سردار زندیه آمده بود و در بدو دولت خاقان صاحبقران
که نایب السلطنه حاکم طهران بود این نجفعلی خان که سمی جد امجد بود برسم گروگان در طهران مقیم و در خدمت شاهزاده اش قربتی عظیم بود و در این اوقات
بواسطه قرابت با رضاقلی خان زعفرانلو مخالفت را با او شایسته نمی دید لهذا در تحیر و تفکر می بود تا درینوقت از قایم مقام اطمینان تمام یافته بخدمتگذاری
دولت یکروی گردید و او و قایم مقام ظاهرا از یکدیگر باز گشته دانسته نزد رضاقلیخان رفته و این بحضور حضرت نایب السلطنه آمده شرح ماجری باز
گفتند و بچاره کار انباز شدند

ذکر حرکت نواب شاهزاده نایب السلطنه بجانب خبوشان و تسخیر امیرآباد چناران

چون حضرت نایب السلطنه بی نظیر از خدمتگذاری رضاقلی خان نومید گردید در قلع و قمع او شمشیر ناچار گشت لهذا در
دوشنبه دوازدهم محرم الحرام آغاز سال یکهزار و دویست و چهل و هشت آوازه یورش هرات در افکند ع چو آوازه افکند و از راست شد
با پیاده و سواره افواج و ملازمان رکابی از ارض اقدس حرکت نموده توپخانه و افواج را در النگ یاقوتی که مایل معبر هرات و در دو فرسخی شهر است
نزول و او پس از شش روز توقف و تهیه کار کارزار و اسباب فتح حصار از النگ یاقوتی کوچیده بچمن قهقهه سه فرسنگی شهر مشهد مایل بجانب
خبوشان فرود آمد روزی چند نیز در آن چمن سپاه را آسوده و غنوده همیداشت در یکشنبه دوم شهر صفر ختم بالخیر والظفر با امیران جلادت
نهاد و سرهنگان والانژاد قلعه امیرآباد چناران را احاطه کرد مجملی از حصانت امیرآباد اینکه چون رضاقلی خان ایلخانی بر نیشابور و چناران و سایر
بلوکات استقلال یافت حصار چناران را که در ده فرسنگی شهر مشهد مقدس رضوی بود از ریشه برآورد و جدارانرا با خاک برابر کرد و قریب به نیم
فرسنگ بر بالای سر قلعه قدیم حصاری قویم بنیاد نهاد که دیوار از انه ذرع تمام عرض بود و خندقی عمیق برگرد اگردان حفر کرد و باب مملو ساخت و
از هر گونه استعداد و قلعه داری در آن حصن حصین فراز آورد و از ایلات زعفرانلو که با وی در کمال صداقت و وفاق بودند دو هزار کس زبده و نخبه
کرده با بعضی کرد و کانان ترکمانان که در انجا منزل داد و سیصد نفر دلیر شمخال چی زعفرانلو که در شب تار دیده مور و مار بگلوله شمخال اژدها مثال
فی المثل دوختندی و از مسافات بعیده بشعله تفنگ پیکر صخره و سنگ سوختندی بسرکرده گی یوسف خان تاتار که دلیری بود دانشمند یار آنها
مستحفظ آن رویین دژ ساخت و مدت هشت سال این قلعه باتمام رسید و هرگز گمان نمی برد که تسخیر آن حصار هیچ سلطانی را حاصل خواهد شد
و خود مطمئن در خبوشان نشسته گوش بر اخبار همی داشت و تخم مکر و تدویر در خاطر خدیعه پذیر همی کاشت لمؤلفه بدانست مسکین که این شهریار
بگیرد بیک حمله روئین حصار ٭ دلیران ایران چو شور آرش برند ٭ بحصن نهم باره یورش برند ٭ از آن کوه تن اژدر کوه سای ٭ همی کوه خارا
درآید ز پای ٭ در روز شنبه هشتم صفر بفرمان شاهزاده فریدون فر یوسف خان امیر توپخانه بیورش قلعه امیرآباد و قلع یوسف تاتار مامور
شد افواج قلزم امواج چون هاله بگرد ماه گرد حصار ماه رفعت را احاطه کردند و نقابان خاره فرسا با آلات کوه کن صخره شکن دست بردند
گاهی از زخم تیشه ریشه کوه کندند و زمانی از ضربه متین پهلوی گاوزمین دریدند مورچل و سنگر را بحصار قریب ساختند و بخالی کردن پی برج
پرداختند حصاریان باری چند از صدای تیشه و کلند بر نقب نقب مشرف و مطلع آمدند و نقوب را باطل کردند بالاخره توپچیان
مریخ فعل بالک عمل سنگر خود را بکنار خندق رسانیدند نقابان نقب را بزیر شاه برج جانب جنوب برده از داروی آتشین انباشتند
در شنبه نوزدهم صفر که صباح روز فتوح و آغاز طلیعه آفتاب ظفر بود بحکم یوسف خان گرجی امیر توپخانه توپچیان آتش بر باروط در زده توپ

داروی آتشین آن یک برج آهنین را از جای برکنده بر فراز برده و در قعر خندق افکنده مترصدان کار پشتهای خاشاک و خار بر فراز خاک خندق
فرو ریختند آن را با سطح زمین هموار برابر کردند یوسف خان امیر توپخانه سیصد با جقلی زربسی تن سرباز دلیر داده بر بروج عروج کردند و خود را بفراز باره
رسانیدند شیپورچیان افواج و طبالان توپخانه نفیر و خروش شندف و کوس بر سپهر آبنوس بر آوردند توپهای بزرگ بغرش در آمده
بر اطراف امیرآباد زلزله افکن گشت قلعگیان مشوش گردیده بمحاربه در آمدند و از فرو باریدن گلوله شمخال گیتی را پر ولوله داشتند در هنگامیکه امیر توپخانه
بر فراز برج و باره سربازان را بتسخیر تشویق همی کرد از برجی دیگر گلوله شمخال بر مقتل آن امیر بیهمال رسید فی الفور روی بسوی عالم باقی نهاد و سی تن سرباز نیز
که بر فراز برج بر آمده بودند متوقف ماندند سایر افواج دست از یورش نگاه داشته روی بهاز پس گذاشته بحکم شهریار شهرگیر و ملکزاده دلیر امیرزاده بهرام میرزا
با فوجی دیگر بمدد افواج رفته بقهر و غلبه آن قلعه فلک مانند را مفتوح کردند و گروهی انبوه بقتل آوردند یوسف خان تا روز روشن خود را مشابه شب
تار دیده از دروازه دیگر بیرون با قلعگیان شمشیر بگردن افکنده بزنهار در آمده و از حضرت والا خلعت امان مخلع گردید چون قرار نظام آنست که بهر
حصاری که بقهر و غلبه غالب شوند ساعتی بقتل عام مبادرت ورزند و دست بیغما و تاراج بر گشایند و امیر توپخانه نیز درین محاربه بقتل رسیده بود
کینه در خاطر سپاه نظام قوی گردیده حضرت شاهزاده ازین امر مشوش شده بجهة ممانعت سپاه از قتل و غارت مسلمانان خود بنفس نفیس بقلعه
امیرآباد در آمده سربازان نصرت ارتسام بقوانین نظام از قتل و غارت ممنوع نگشتند تا نواب والا مبلغ بیست هزار تومان جان و مال و عیال مسلمانان
ساکن قلعه را خریداری نموده سپاه دست از قتل و یغما برداشتند و از آنچه در آن حصار بود موازی سیصد راس اسب و سیصد قبضه شمخال
و پنجه وار سرب و باروط و شش صد خروار غله بکارگذاران حضرت ولیعهد رسید و کریمخان زعفرانلو برادرزاده ممش خان کرد چناران را حسب الامر
والا حکومت چناران یافت و آن قلعه مستحکم بامر والا کوبیده و با خاک برابر شد و مدت ده روز در انجا توقف افتاد و نواب امیرزاده آزاده طهماسب میرزا
درینمقام با چهار هزار پیاده و سوار و پنج عراده توپ آتشبار باردوی والا ملحق گردید خبر فتح امیرآباد برسالت اسدالله خان افشار یاور توپخانه مبارکه
در روز دوشنبه ربیع الاولی در طهران بسمع محرمان حضرت خاقان صاحبقران رسید مبلغ پانزده هزار تومان نقد بصیغه انعام و پنجاه دست
خلعت التفات بجهة نواب شاهزاده اسکندر شوکت و ملازمان آنحضرت و پنجهزار نفر ملازمان رکابی بمصحوب حسنخان سالار بار ولد آصف الدوله
قاجار بخراسان فرستاده شد و در یکشنبه پانزدهم شهر ربیع الاولی روانه شدند نواب شاهزاده ملک قاسم میرزا که از آذربایجان بطهران آمده بود نیز
روانه خدمت برادر مرحمت گستر نایب السلطنه والا شد تاریخ این فتح را خاوری شیرازی چنین یافته ع خرد گفتا امیرآباد فتح الباب قوچان شد

ذکر بنای فتح خبوشان و گرفتاری رضاقلیخان زعفرانلو ایلخانی خراسان بدست نایب السلطنه ایران بعد از مراجعت خان خوارزم بخیوق و گرگانج

سابقاً سمت تحریر یافت که ایلخانی خراسان بخان خوارزم و
حاکم هرات ملتجی شده ایشان را حامی و ممد خود خواسته یار محمد خان افغان با سپاه هرات در غوریان نشسته و الله قلی خان خوارزمی با سی هزار سوار ازبک
و ترکمان بهانه اخذ زکات بسرخس آمده متوقف بود و در هنگامیکه شاهزاده نایب السلطنه عزیمت امیرآباد داشت امیرزاده اعظم و فرزند معظم نواب محمد میرزا
را با جماعتی از عساکر نصرت آثر بمقابله خان خوارزم فرستاده در محلی مناسب دوازده روز توقف گزیدند چون خبر تسخیر امیرآباد که نظیر سبع شداد بود بگوش
خان خوارزم رسید معاونت و حمایت خود را با ایلخانی خراسان صلاح دولت خود ندیده از امیرزاده عذرخواهی نموده مراجعت کرد و بعد از رجوع
وی از سرخس بجانب هزار اسب و خیوه امیرزاده آزاده با سپاه خود ملحق باردوی اعلیحضرت نایب السلطنه شده و چون نواب خسرو میرزا در وقت اراده امیرآباد
مقدمة الجیش بود و خدمتی نمود بعد از فتح امیرآباد به نیابت حکومت مشهد مقدس مفتخر شده بشهر مذکور بازگشت مع القصه در پنجشنبه بیست و هفتم شهر صفر
با عالم عالم فتح و ظفر از امیرآباد سپاه را کوچ داده عزم خبوشان را جزم داشتند و روزی در رادکان توقف افتاد ابراهیمخان کیوانلو خدمتگذاری کرده
مورد توجهات شد و یکصد نفر از تفنگچیان قبایه بتوقف رادکان مامور شدند و در جمعه ششم ربیع الاول در منزل طاس تپه نجفعلی خان شادلو بخدمت
آمده تفقدات بی پایان دیده و رضاقلیخان کرد که امیری کرد بود با دوازده هزار کس از طوایف اکراد برنجرد و طوایف خاصه بلوچ و زعفرانلوی چناران
و بغایری و ایناللوی خراسان و شقاقی و اهل شهر و محال خبوشان و تراکمه با جعفرقلیخان ولد ارشد نجفعلی خان کرد شادلو که قرابت قریب داشت در کمال
اجلال نشسته بود اگرچه از خبر تسخیر امیرآباد تشویش خاطری یافته ولی بجمعیت حضور خود در خبوشان غروری داشت مع هذا بحیله بازی و زمانه سازی
در آمده عرایض بسیار ارسال داشته بدادن باج و ادای خراج تعهد کرده بفکر گردانیدن این سیل بنیان کن خاره شکن پاره فلک همی کوشید و نمی دانست

که رصانت حصار و انبوهی عام سوار با سپاه نصرت همراه برابری نتوانند و حصار محکم با اجل مبرم چاره نیارد که گفته‌اند بیت آن الاچیق بلند ترکمان ؏
پست باشد پیش پیل پیلبان ؎ و نواب اشرف ولیعهد دولت ابد مهد را در تسخیر امیرآباد زیاده از هشت هزار سپاه حاضر و نواب طهماسب میرزا با پنج هزار نفر در رسید
و انتظار وصول سایر سپاه همی برد لهذا بملایمت و آهستگی راه همی سپرد و پیاده نظام را بمدارا همی برد و در بیست و پنجم ربیع الاولی بحوالی خبوشان رسید
و در ان روز بدیع الزمان میرزا صاحب اختیار استراباد و گرگان با شش هزار سپاه مازندران سعادت رکاب بوسی یافت و اردوی والا از یکفرسنگی خبوشان
کوچ داده به نیم فرسنگی آمده در جانب غربی قلعه نزول گزیدند و امیرزاده بهرام میرزا و ملک قاسم میرزا و نواب طهماسب میرزا مرخص شده بزیارت مشهد مقدس
سلطان اولیا علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا رفتند و سپاه آذربایجان و مازندران سنگرها بستند چنانکه رسوم سپاهیان است بمحاصره خبوشان
اهتمام کردند مع هذا متحصنه خبوشان شبها بسنگرها با شمشیر برهنه ریخته جنگ همی کردند و روزها با افکندن گلوله توپها و تفنگها مردانگی و تهور همی نمودند و از طرف
سپاه ولیعهد عهد نایب السلطنة العلیة العالیه دولت ایران نیز توپها بر اطراف خبوشان بسته روزها بکوبیدن قلعه و برج و باره و شبها به پیش بردن
سنگرها و افکندن خمپاره عرصه بر قلعگیان تنگ کردند و حسینقلی خان پسر رضاقلیخان که در حصار شیروان بود شبها باطراف اردوی والا آمده دستبردی
همی‌خواست ولی از حزم قراولان نظام و سواره اردوی نصرت فرجام سودی نمیبرد در سه‌شنبه دهم ربیع الاول فرستاده کامران میرزا و یار محمد خان امین الدوله
او بحضور والا آمد مضمون عریضه آنکه شاهزاده را اگر با رضاقلی خان ایلخانی منظور اتلاف اوست ما را از امداد او چاره نیست و اگر مقصود اصلاح ما بینهما است
درین امر اقدام خواهد بود شاهزاده نکته‌دان فرستاده او را پیش از ساعتی در اردو نگذاشته جواب فرمود که منظور با ایلخانی سازش است نه گدازش
اگر شما اصلاح ذات البین خواهید بدینصوب آیید یار محمد خان امین الدوله بعد از زیارت رقم استغنا شیم و اطلاع از تسخیر امیرآباد متحیر و متفکر شده
جمعیت خود را روانه هرات کرده و با یکصد و پنجاه نفر عمله خود در شب بیست و دویم وارد اردو گردیده در حوالی سراپرده اعلی برآسود و ملا حسین کوچک
سبزواری که در خبوشان سکنی داشت مکرر باصلاح امر نزد قایم مقام آمده حاصلی ندیده بازگشت یلنگ توش خان کلاتی با پنجاه نفر از ریش سفیدان
سالور و تکه سرخس برکاب بوسی آمدند و اسبان ختلی نژاد آوردند و از اردو بتوقف مشهد مامور شدند و خسرو میرزا در حفظ انها اشارتی رفت
القصه چون رضاقلی خان را بقلعه‌داری خود نهایت رجا و وثوق بود و مدارات سپاه را حمل بر مسامحه و فتور میکرد لهذا نواب شاهزاده دانای افلاطون
رای اسکندر بسالت که جامع هر دو حالت بود و ودیع روح افلاطون در کالبد اسکندر داشت دلیران قلعه‌گیر را بتضییق و تنسیق امور محاصره امر بلیغ
فرمود سمت شرقی قلعه را اردوی بزرگ داشتند و در سمت شمالی امیرزاده بدیع الزمان میرزا با جماعت استرابادی و مازندرانی براه عبور و مرور صبا
و دبور بربستند سهراب خان گرجی غلام پیشخدمت باشی با سرباز و توپخانه بجانب جنوبی برابر ارک و گرد محله متوقف شدند حسین پاشا خان مقدم مراغه
با فوج مراغه در طرف غربی خبوشان خیام نظام را اقامت و استظام دادند نقابان عرض و عمق مورچل را بدان سان توسیع افزودند که سه سوار در
پهلوی یکدیگر در آن گردیدن میتوانستند و اهالی قلعه آنا بر آن دیدن نمی‌یارستند سربازان توپچیان سپیه و سنگر را تا کنار خندق بردند و قلعگیان
مضطرب شدند و راه آمدن و شدن بر محصورین حصار بسته گردید و از امارات کوکب اقبال در همین حال محمد حسن خان سالار بار با خلاع زرنگار و سیم
بیشمار و خزینه زر در رسید و ولیعهد دولت ابد مهد بپذیره تشریف شاهانه اقدام فرمود و بهنگام عبور از حوالی حصار خبوشان مستحفظین آن قلعه
رفیع باصدار حرکتی شنیع مبادرت کردند یعنی توپی از فراز برج بر تیپ سواره رکابی نواب مجد والا فرو افکندند که مزید قهر و غضب خاطر والا شد بجهة اتمام حجة محمد
طاهر خان قزوینی را نزد رضاقلیخان خبوشانی بپیغام تهدیدآمیز فرمود ولی چندانکه محمد طاهر خان رضاقلیخان را نصیحت کرد و بیان کرد که ؏ این نه آن شیر است
کز وی جان بری ؏ حاصلی نبخشید و محمد طاهر خان مأیوس باز آمد و کار از سر حد مدارا و مسامحه درگذشت خلعتهای شاهنشاه را زیب پیکر و بر کردند و
شهزاده نقد راتب سپاه حضور قسمت فرمودند و عموم سپاه را اذن یورش و تسخیر حصار صادر آمد چندین هزار پیاده و سوار فوج فوج مانند دریای مرجان موج
بتلاطم و تصادم درآمدند شقه‌های لوای نصرت انتمای هر فوجی گشاده شد و عراده‌های توپ بچرخ درآمدند چهار جانب شهر خبوشان را احاطه کردند و یکبار توپهای
رعد آهنگ برق رنگ را از جوانب اربعه آتش زدند خروش طبل و نای و شیپور و غرش توپ و تفنگ و زنبوره گوش ساکنین ملأ اعلی را کر کرد و گرد و
خاک و دخان روز روشن را تیره شب ساخت برج و باره را حالت سیماب حاصل آمد و خون مستحفظین را صفت سیلاب ظاهر گردید رضاقلیخان
مشوش گردیده شهر را در شرف تسخیر دید و خود را در چنگ اعدا اسیر نه از مدد یاورانش اثری و نه از حمایت خوارزمیانش خبری خان خوارزم بخیوه تاخته
و امین هری در خیمه خود را باخته نجفعلی خان بوزنجردی بدار اردوی شاهزاده معزز و محترم و برج و باره خبوشان در تصرف جعفرقلیخان و طایفه شادلو همه آباء

هلاک خود را آماده دیده و چاره کار از دست رفته یافت متحیر در وثاقی تنها اندیشه درگرفت اهالی قلعه بر سرش ازدحام کردند که عنقریب شهر مفتوح و قلعه گیان
مذبوح یا طاعت کن قلعه را رها کنیم و جان بدر بریم سرکار ایلخانی خراسان ازین کار بغایت هراسان شد و از جعفرقلیخان ولد نجفعلی خان که اقربا و اقربای او
بود بد دل شده معتمدی با ردو روانه کرده نجفعلی خان او را نزد قایم مقام آورده صریح پیغام کردند که تا هنوز امید شفاعتی است سر قدم ساخته باردوی اعلی
بیا و الا سرت در سر انحصارداری خواهد رفت و بجهة دلالت براه نجات میرزا علی ولد جناب قایم مقام بخبوشان رفته ناچار ایلخانی بهادی بخدمت قایم مقام
آمده در ذیل شفاعتش متشبث گردید باتفاق او بحضور مرحمت ظهور حضرت شاهزاده دشمن مال مکرمت سگال نایب السلطنه رفته توجهات خاص اختصاص
یافته بخیمه باز آمد و قراولان احترام برگرد خیمه اش بخدمات مرجوعه قیام جستند روز دیگر که چهارشنبه نهم شهر ربیع الثانی بود شاهزاده بقصد استحکام شهر
خبوشان رفته در خانه ایلخانی بگرمابه خاص شست و شوی گرد و غبار پیکر و عذار فرمود زوجه ایلخانی که صبیه نجفعلی خان شادلو و والده سام خان بود از
کمال آداب دانی یکدست ملبوس طرز کشمیری و ده طاقه شال اعلی و ده راس اسب تکه و ترکمانی و سی نفر اشتر خراسانی و خیوقی با فرزندش سام خان
بدر گرمابه شاهزاده آزاده خدمت شناس فرستاد نواب نایب السلطنه فرزندش را قرین التفات و بلقب ایلخانی خراسان مفتخر کرد و سام خان ولد رضاقلی
خان ایلخانی جدید گردید و در هنگام رجوع نواب والا از خبوشان مستحفظین شادلو را بانعام نقد از جیب خاص و دست مبارک خوشنود فرمود و در هنگام
بذل انعام بطایفه شادلو سربازان فوج خاصه پنج پنج و ده ده و کماپیش برحسب مقرر بدرون شهر آمده برج و باره را متصرف شدند و جمیع سرخیلان
ایل زعفرانلو با چهرهای زعفرانی در اردو بحضور اعلی آمده مورد الطاف شدند و بخلاع ارغوانی بازگشتند الحاصل از غنایم و ساز و برگ خان ایلخانی
بیست عراده توپ و دو هزار قبضه شمخال و جزایر و انبارهای مملو و مشحون از غله و سایر آذوقه سزاوار قوت و گلوله و سرب و باروت با همگی ایلخیان ایلخانی
بتصرف و ضبط کارکنان دربار سرکار نایب السلطنة العلیه العالیه درآمد و بحکم محتوم والا قلعه خبوشان را از بنیاد برکنده وادی خموشان ساختند حکومت
ولایات خبوشان که سر ولایت نیشابور و بام و صفی آباد و جهان ارغیان بود بسرهنگ نور محمد خان برادر جناب آصف الدوله اللهیار خان قاجار دوالو
مفوض و مرجوع افتاد مدت ده روز پس از فتح مذکور در خارج شهر اردو متوقف بود و مژده این فتح مفتوح توسط عریضه و رسالت محمد طاهر خان قزوینی
در دار الخلافه طهران بعرض عاکفان حضور اعلیحضرت خاقان صاحبقران فتحعلی شاه قاجار دررسید و مورد تحسین دوست و دشمن گردید و درین
ایام نوشته ممهور صادق خان برادر بیگلرخان چاپشلو که در مخالفت با شاهزاده نایب السلطنه برضاقلی خان نگاشته بود و از محبره ایلخان مذکور
برآمد بنظر مبارک رسید و چون او در اردو با این نفاق و شقاق لاف صدق و وفاق میزد تنبیه منافقان را باو نموده بعد از هلاک جسدش را
بر در خیمه ایلخانی فرو افکندند از مآل نفاق او را آگاه ساختند و چون حضرت والا اراده تسخیر سرخس و اطلاق اسرای اسلام و گوشمال
تراکمه آن سامان بود بحسب ظاهر قشون کابلی آذربایجانی را باوطان مرخص داشتند و در خفیه اشارت رفت که از راه نیشابور بولایت جام رفته
در آق دربند نشسته منتظر حکم مجدد باشند و موکب ظفر کوکب در روز یکشنبه بیست و دویم ربیع الثانی بحرکت درآمده و در پنجشنبه دویم جمادی الاولی
در ارض اقدس و مشهد مقدس شدند سه روز بعد از ورود شهر رضاقلی خان ایلخانی که در ارک منزل داشت اذن استحمام گرفته بحمام معمارباشی که در
خیابان بالاست رفته پس از بیرون آمدن از حمام یکی از ملازمانش طپانچه و شمشیری بدو رسانید وی قصد فرار کرده سه نفر قراولی که با وی بودند یکی را
بگلوله طپانچه و دیگری را بضرب شمشیر از پای درافکند و از اسب پیاده شده دوان دوان بجانب روضه مقدسه همی رفت سربازانی که بزیارت میرفتند
او را دیده گرفته صدمات و لطمات بسیار بروی وارد آورده ریش او را از ریشه برکندند و بحضور اعلی بردند و شرح حال عرضه کردند چون او را
برهنه کرده بودند نواب شاهزاده مرتبت اندیش مروت کیش جبه خود را بروی پوشانیده مقرر فرمود که او را مجددا بارک برده محفوظ دارند و پنجاه نفر
قراول مستحفظ بروی گمارند

ذکر صفت سرخس و عزیمت شهریار نامدار نواب السلطنه بتسخیر آن شهر و دیار و غلبه بر آن اشرار

مجملا اینکه سرخس شهریست بخراسان از اقلیم چهارم که سرخس بن گودرز بنام خود بنیاد نهاده چون غالب محاربات
ایرانی و تورانی در آنحدود اتفاق می افتاد در سرخس خونریزی بسیار شده و هر وقتی بتقالیب دوران و تصاریف زمان مسکن جماعتی شده و خراب و شهری
آمده درین ازمنه از توابع مرو بوده و موطن طایفه ترکمان سالور گردیده و ایشان چهار هزار خانوار بوده اند و گویند نسب ما بسالورخان که ملقب بتولی خان بن چنگیز
خان است منتهی میشود و بیرامعلی خان قاجار عزالدینلوی در زمان حکومت مرو چندین کرت تاخت و تاراج بر آن طایفه برده و خراج بر ایشان بر نهاده بعد از قتل او
خوانین خوارزم و بخارا علی التناوب در آن تصرف داشته اند در بدایت دولت ابد مدت حضرت خاقان قاجار که سفر اول خراسان وقوع یافت طایفه سالور مرتعی

معین نداشتند از حضرت خاقانی مستدعی مقامی و مکانی و یورتی معین شدند که در آن مسکنی کرده باطاعت پادشاه جمجاه ایران کوشند حسب الاجازه
در آنحدود ساکن شدند و رفته رفته خود را مالک و صاحب سرخس شمردند و با تراکمه ساروق و تکه و یمرالی و علی ایلی رابطه یافتند و ایشان را بمتابعت خود در آوردند
مجملا طایفه سالور خود را بانی و انجب تراکمه خوانند و دزدی و سرقت و راهزنی را نقص خود دانند ولیکن بسیاری طوایف مذکوره اسب و شمشیر دهند و بسرقت
فرستند آنچه غنیمت و اسیر آورند تنصیف کنند و پیوسته تجار اسیر فروش از طوایف هزاره و جمشیدی و تیموری بولایت سرخس آمده بدین معامله پردازند و اسرای
شیعه را بولایات اهل سنت و جماعت برده بفروشند و ایشان بغلامی برداشته بانواع تکالیف شاقه و خدمات دون مشغول دارند و بیشتر زراعات آن بلاد
و عراده کشی و شترچرانی ایلات بعهده اسرای شیعه مقرر است و بعضی بواسطه تخالف مذهب کمال زجر و ظلم نسبت با سیر خود بظهور آورند و در آن بلاد
خاصه خوارزم بسیارند خود طایفه سالور در ولایات خوارزم و خراسان بتجارات اسب و پوست گوسفند و غیره اشتغال دارند و قریب بقرنی بود
که این طایفه از این ممر سیم و زر بسیاری اندوخته بودند و اسیر بسیار در آن ولایت اجتماع یافته باشارت حضرت خاقانی نایب السلطنه العلیه مأمور بانجام خدمت
نیز بود که اسرای شیعه را از سرخس بازپس گرفته ایشان را تنبیهی کامل فرماید لهذا بعد از فتح امیرآباد و خبوشان و ورود بمشهد مقدس در تهیه این سفر بود
مدت ده روز بتدارک یورش سرخس پرداخته در اوقاتیکه محمدخان قرائی مشهد مقدس را تصرف کرده بود و ابراهیم خان هزاره معزول و مخذول
در نزد او می بود او را باستمالت ایل هزاره فرستاد و وی بقدر یکهزار تومان اسب از جماعت سالور سرخس خریداری کرده چون زر نقد نداشت عیال
و عروس خود در نزد ایشان بگروگان گذاشت سواری چند آماده کرده بهمراه برده اسکندرخان برادرزاده اش با شیرمحمدخان اسبها را
از او گرفته او را پیاده رها کردند و طایفه سالور عروس و عیال او را بعوض طلب خویش نگاه داشتند در این اوقات که خراسان بفر وجود شاهزاده
بزرگوار فریدون فر اسکندر در شرافت یافت حسن خان ولد ابراهیم خان هزاره مذکور که زنش در دست سرخسیان بود بحضور نایب السلطنه العلیه
العالیه آمده استدعای استخلاص زوجه خود کرده شاهزاده بوی وعده چاره فرمود و چون مدت ده روز بعد از ورود سپری شد فرمان نظامی صدور یافت
که عساکر ظفر مآثر بعزم یورش هرات از شهر مشهد بیرون خرامند و آماده سفر شوند ریش سفیدان سرخس را که سابقا بحضور آمده بودند با یارمحمدخان هراتی
بامیرزاده خسرو میرزا نایب مشهد سپرده از حرکت ممنوع داشت و در روز یکشنبه دوازدهم شهر جمادی الاولی از ظاهر ارض اقدس حرکت فرموده
راه سرخس برگرفت و در پنجشنبه شانزدهم با لشکر قیامت حشر وارد منزل آق دربند گردید و سپاه مأموره سابقا باردو ملحق شدند مهدیقلیخان
و محسن خان برادران محمدخان قرائی تربتی در آق دربند با سیصد سوار شرف رکاب بوسی یافتند و آن شاهزاده والا و شهریار توانا سپاه را
بچهار بهره قرار داده هر قسمتی را بامیری و ملکزاده سپرد نخست امیرزاده والاجاه طهماسب میرزای ابن مرحوم دولتشاه با سواره شاهسون و افشار خمسه
و قراگوزلو و بنیقلای لشکر صفت قراولی داد و از آن پس توپ خاص و قول اخص که پیاده استرابادی و مازندرانی بود بجمیع امیرزاده بدیع المثال
بدیع الزمان میرزا ابن شاهزاده ملک آرای مازندران با انضمام هزاره جات سمنانی و دامغانی بودند در رکاب مبارک خود حرکت داده دو هزار سوار
جرار خراسانی بسرتیپی مقرب الحضرت جعفرقلیخان شادلو ولد نجفعلی خان بوزنجردی که پدر و پسر مصدر خدمات کلیه شده بودند مقرر داشت که بفاصله پنج
فرسنگ در قفای قول بزرگ و تیپ اعظم خاصه حرکت نمایند و نواب امیرزاده اعظم و فرزند معزز معظم محمد میرزا را با افواج نظام و سواره آذربایجانی و توپخانه
بزرگ باتفاق سهراب خان گرجی غلام پیشخدمت باشی امر فرمود که پنج فرسنگ فاصله دنبال تیپ جعفرقلیخان شادلو راه برگیرند و خلاف این ترتیب
و نظام را جرمی عظیم شمرند با همین آیین در آق دربند حرکت فرموده بشکوهی تمام راه سرخس قطع کردند و روز سه شنبه بیست و دوم جمادی الاولی
در حوالی سرخس نزول فرمودند و در این ترتیب و قوام و ترکیب و نظام مراعات حکیمانه و لشکرکشی سلاطین فرزانه رعایت رفت که روح اسکندر کبیر
و جان شارل سوید را در آذر آزرم و اخگر شرم گداختند از جمله فواید یکی آن بود که در حوالی پل خاتون موازی سیصد سوار ساروق سارق که بتاخت
قاینات رفته اسیر و غنیمت کثیر گرفته بودند به تیپ نواب امیرزاده اعظم محمد میرزا دوچار شدند سهراب خان گرجی با سواران جرار آذربایجانی ایشان را تعاقب
کرده و دوانیده به تیپ جعفرقلیخان بوزنجردی شادلو رسانیدند بحکم نظام بدو سپردند جعفرقلیخان شادلو با سواران خراسانی که جنگ تراکمه در نظر
ایشان بازیچه اطفال می نمود ایشان را تعاقب کرده با اسیر و مال در دور سرخس باردوی همایون شاهزاده وارد ساختند و تمام آن سواران با اسرا و اموال
از نسوان و رجال اسیر سپاه نصرت همراه شدند و بضرب قمه های داغستانی سربازان آذربایجانی و سرنیزه های تیز و شمشیرهای خونریز پاره پاره و ریز ریز
آمدند و کل اسرای قاینات مستخلص شده بهمراه معتمدین باوطان رسیدند و بشکر دوام دولت پرداختند و ملازمان رکاب نصرت آیات که از صعو

راه سرخس قبل از عزیمت کمال وحشت داشتند بدین فراغت و سهولت در مهد امن و امان غنوده بمنزل و مقصد رسیده امثال ایمقال مترنم شدند
نظم همی شنیدمی از هرکسی که راه سرخس ٭ بود نشیمن آفات و مرکز اهوال ٭ طریقهاش بباریکی پل محشر ٭ مضیقهاش بتاریکی دل دجال ٭ چو در رکاب
تو شاهسپرده شد این راه ٭ بما معاینه شد کان حدیث بود محال ٭ همی بخار بفر تو رست برگ سمن ٭ همی بخاره همین تو زاد آب زلال ٭

ذکر محاربه با تراکمه سرخس و تسخیر سرخس و جزا کردن سرخس و اسیر کردن تراکمه سالور

مخفی نماناد که چون سپاهی خاصه از ایران بر سر طایفهٔ از طوایف ترکمانیه رود بنابر عصبیت ترک خصومتهای رفته خود گویند ندای ایلیلیک در اندازند از هر جا و هر فرقه بیاری او روند و بملاحظهٔ صرفه و منفعه سر برباد فنا دهند چون ورود سپاه حضرت مجدد دولت ایران و نایب مستحق حضرت خاقان بتراکمه ظاهر گشت از سرخس تا گرگان و قپچاق و ارال خان تا بخارا و قزاق ایلات را اخبار کردند و از هر گوشه روی براه نهادند مع القصه روزی پس از ورود مسعود مقرر شد که نواب امیرزاده طهماسب میرزا با دو هزار سوار بعزم قراولی از اردو بیرون رفته بشرایط آن کار را اهتمام نماید چون از اردوی والا قدری بعید شد ناگاه جماعتی از سواران سالور سرخس که در اسب افگنی و صف شکنی وحید بودند و بعزم دستبردی بیرون آمده بودند با سواران امیرزاده دچار شدند و گرد و غبار کارزار برخواست جمعی از سواران ایران گرفتار و مقتول شدند و ما بقی جنگ کنان گریزان در خدمت امیرزاده خود را باردو رسانیدند در همانحال نواب امیرزاده اعظم محمد میرزا از گرد راه در رسیده با مردی نامور بر سر ترکمانیه راند و ایشان را واپس نشاند بعد از متفرق کردن آنان بازگشت و با شاهد فتح و ظفر دمساز روز دیگر حضرت نایب السلطنه سپاهیان رکاب را بیورش اجازه داد و دریای لشکر بتموج و تلاطم در آمدند و از اطراف متفقا روی بقلعه سرخس نهادند سهراب خان گرجی امیر توپخانه که باروی رضوان بهشت و خوی مالک دوزخ بود فرمان داد که توپچیان بهرام کین زحل آئین عرادهای توپ بزرگ قلعه کوب را بمحاذات بروج و باره سرخس استوار کردند و بنیاد افکندن گلولهای خاره شکن باره فکن نمودند و دود توپ هوا را جامه کحلی داد و شرار و طرقه آسمان را صفت کره اثیر بخشید از صدمات تواتر گلوله برج و باره شهر متزلزل و از ثقبات آن جدار و دیوار قلعه متخلخل گردید ساکنان سرخس مشوش گردیده کار را سخت دیدند دو سه هزار اسیر شیعی ایرانی که از حدود خراسان برده بودند بر دور خاکریز قلعه آورده از خورد و بزرگ و نسا و رجال جابجا نشانیده سپر بلای خود کردند و هدف تیر غضب شاهزاده ساختند اسرای بیچاره فریاد الامان بر آورده بحکم والا توپچیان از زدن توپ ممنوع شدند اهالی قلعه نیز از در چاره جوئی در آمده بالی محرم بهادر قراولباشی و آدینه قورت خان سالور باتفاق زنانی که شوهران ایشان با بلنک توش خان بحضرت والا آمده بودند و در مشهد مقدس از مراجعت ممنوع شدند باردوی مبارک نایب السلطنه سلطانی آمده با لحاح عجز متعهد شدند که شوهران ایشان را رخصت داده بسرخس آیند و ایشان نیز اسرای شیعه سرخس را رد نمایند سرکار نواب والا فرمود که شوهرهای شما غایب و اسرا حاضرند اسرا را باردو بیاورید و تسلیم نمائید تا ما کس فرستاده شوهرهای شما را از مشهد بیاوریم و اشارت رفت که زنان را نیز در اردو متوقف دارند تا تمامی اسرای شیعه را سرخسیان باردو روانه نمایند آنگاه زنان رها شوند سرخسیان ناچار شده معادل سه هزار کس از اسرای شیعه که در شهر باقی مانده بودند و هنوز بفروش نرفته باردوی والا فرستادند و از جانب حضرت نایب السلطنه بالی محرم بهادر قراول باشی و آدینه قورت خان سالور که سالار گروه بودند بجهت استمالت مابقی بقلعه رفتند که آنها را راضی و ساکت و مطمئن کرده بحضور آورند همانا قلعگیان تمکین نکردند و سر بطغیان بر آوردند و دانسته شد که مسامحهٔ دلیران قلعه گیر و سرپنجگان با تدبیر بجهت رهائی اسرای ایران بوده اکنون که لنگرانی و نگرانی ندارند اسرای شیعه از سوء رفتار تراکمه نسبت بخود تفصیلی عرضه کردند که خون و جان و مال و عیال ما را بر خود مباح میدانند و زنان شیعه را بی عقد و نکاح تصرف مینمایند و بر مذهب ما زبان طعن و شتم میگشایند از استماع این فقرات مزاج مبارک ولیعهد دولت ابد مهد ایران متغیر شده بر سنت سنیهٔ شاه عباس صفوی ماضی بقتل و نهب اهل سنت راضی گردید بسر تیپان و سرهنگان سپاه اشارت کرد که بمقدار ساعتی در تسخیر سرخس و قتل ساکنین آن زیاده انتظار نخواهم برد یکبار چندین هزار پیاده و سوار از جای بر آمدند و بقوانین نظامیه گرد سرخس را حلقه کرده حلقه را دمبدم تنگ تر ساختند بی نقب و مورچل و سنگر و سیبه بقانون قزلباشیه الله الله گفته مانند مور و ملخ بر فراز یکدیگر پای نهاده از برج و باره سرخس بالا رفتند چندانکه تراکمه ساکن قلعه از فراز بروج با انداختن تیر و سنگ و زدن طپانچه و تفنگ مدافعه خواستند سودی نبردند توپهای بزرگ بر اطراف شهر معنی زلزلة الساعة شیء عظیم بظهور آوردند برج و باره یکباره با زمین برابر شد و افواج سلطانی در شهر ریختند دست بشمشیر و سرنیزه و قمه و دشنه و خنجر کتاره بر آوردند پیر و برنا و ضعیف و توانا و کبیر و صغیر و مرد و زن را در هر کوی و برزن پاره پاره کرده بر فراز یکدیگر رشته ساختند بالی محرم قراولباشی که قاصد [illegible]

بود

بود هم در آن مغلوبه بقتل در آمد جوی خون رود وطیرزن را گلگون کرد و آب جیحون را از سیحون افزون شمشیرهای صیقلی الماس رنگ از خون کشتگان یاقوتی گردید
و نیزه‌های خطی سبز گون ارغوانی گشت صمصامها با قبضهٔ صندلی بود و از پرتو چون برق میخندید و از خون چون ابر میگریست عربیه بیض یصافح
بالایدی مقابضها ❊ وحدها صافح الاعناق والقمم ❊ یضحکن من خلل الاغماد مصلتة ❊ حتی اذا اخلقت صر باکین دما ❊ پس از یکساعت قتل
عام نهب و غارت پرداختند و آنچه در آشکار و نهان یافتند بردند و چون سرخس سالها بود که از دستبرد حوادث دوران صیانت داشت
وطایفهٔ سالور ساکنین آنجا از رباط رسیده بود پوستهای گاو راکنده و سیم و زر و جواهر آکنده بودند کلاً یغما و غارت رفت حتی اینکه ادنی سربازی
را کمتر از یکهزار تومان غنیمت حاصل بخشت و طبع بلند همت حضرت شاهزاده نایب السلطنه در دیناری از آن غنایم طمع نفرمود الا اینکه معادل سه هزار
خانوار سالور با اسبان تکه خاصه سرخس که تخمیناً سیصد راس بود در تقسیم غنایم بنصیب و کسیب حضرت والا داده شد و بقیهٔ اموال سرخسیان
از بافته و زر و صامت و ناطق بتصرف سپاه در آمد چون حضرت والا محمدحسنخان پسر ابراهیمخان هزاره وعده دادن عیال و عروس محبوس در
سرخس فرموده بود پس از حضور ایشان او را بخواندند عیال وی را بدو داد و برحسب امر نایب السلطنه قلعهٔ سرخس را کوبیده با خاک یکسان نمودند و از
طوایف تکه و ساروق و مرلی و علی ایلی و بخارا ایلات جمشیدی و تایمنی و هزاره و تیموری چهارصد و پنجاه نفر تاجر قاجار اسیر فروش در آن بلده بودند
و بدین شغل عنیف اشتغال مینمودند باسارت و الا اسرای شیعه تمامی القوم را بضرب شمشیر و خنجر و قمه و دشنه چاک چاک کرده بر خاک افکندند
و یکهزار و پانصد کس از سواره ساروق مرو بحمایت سرخسیان آمده چون کار بدینگونه دیدند سر خود گرفته بدر رفتند و شرح حال سرخسیان در خوارزم
و گرگنج و ابوالخان و گرگان و استراباد و از سوی دیگر تا خال و بخارا و بلخ و هرات و فرغانه و تمامت بلاد ترکستان منتشر شد و ولوله و همهمه در افتاد
حتی اینکه اطفال خوارزمیان از شب بجهة آرام و خواب تهدید مینمودند و میگفتند که بخسب اگر نه عباس شاه قاجار خواهد آمد خان خیوه و امیر بخارا را
خواب راحت نداشتند و هر صباح خود را از روز قیامت همی پنداشتند علی الجمله در شهر آباد عدد کشته بطعن قناة از حد آمات در گذشت و از
ضرب اسیاف بضروب آلاف در رسید و چون در ارض اقدس غله در غایت غلا بود و بهایش در مرتبه علا مقرر شد که غلات و آذوقهٔ سرخس را
بحمل اشتران کوه کوهان و بغال ماه نعال کرده بمشهد بردند معادل سه هزار اسیر شیعی ایرانی و سه هزار خانوار اسیر جدید ترکمان در خدمت جعفرقلیخان
شادلو و سرکردگی مصطفی قلیخان سمنانی و سواره خمسه زنجانی و پیاده کان و امغانی قبل از اردو بارض اقدس بردند و در روز شنبه شانزدهم شهر
جمادی الثانی اسرای مذکور بخارج مشهد رسیدند کمال شادمانی بر اسلامیان روی داد و هر کس باستقبال اسرا همی رفت جمیع علما و فضلای خراسان
و پیشوایان ارض اقدس بیرون شهر رفته جناب مجتهد الزمانی میرزا هدایت الله در مصلای خارج با عامه گروه بنماز ظهر تقدم فرمود و پس از نماز بشکر
این کار بدعای دولت ابدمدت حضرت شاهنشاه قاجار خاقان صاحبقران و نواب شاهزاده اسکندرشان پرداخت اسرای شیعه هریک باوطان
خود رفتند و اسرای تراکمه برحسب امر والا ببلوکات و قرای ارض اقدس تقسیم یافتند و در یکشنبه بیست و چهارم جمادی الثانی این اخبار بعرض مرتبان
حضور حضرت خاقانی رسید تحسین و آفرین تمام بر فرزند دلیر والامقام راند و فرمود خنک شاه کوچون تو دارد پسر ❊ عربیه لقد بسطت فی
الارض عدلاً خصاله ❊ به ائتلفت شاء و ضباء ❊

ذکر فتوحات ولایت تربت حیدریه و گرفتاری محمدخان قرائی بدست چاکران شاهزاده نایب السلطنة العلیة العالیة

موکب ظفرکوکب شاهزاده سکندر حشمت کیخسرو شوکت
اگرچه عزم تسخیر خوارزم داشت ولی چون سپاهی مدتی بود که بزحمت و عسرت میگذرانیدند فسخ عزیمت کرده روی باق دربند آورد و هفته در آنجا بیاسود
و نواب امیرزاده بدیع الزمان میرزا صاحب اختیار گرگان را بشرف مصاهرت اختصاص داد و بعد از انواع تلطفات با سواره و پیاده مازندران و استراباد
مرخص باوطان نمود و خود بنظامی تمام بصوب جام شتافت و در آن برف سرمای شگرف سپاه را بدلگرمی هرچه تمامتر بمحمودآباد جام رسانید و چون
محمدخان قرائی تربتی حاکم اینولایات در رکاب نصرت آیات بسرخس نیامده بود و بنفاق میگذرانید و قلعه‌جات خود را استحکام داده با ذوقه بسیار مشحون
کرده بود مهدیقلیخان و محسن خان برادرانش که ملتزم رکاب بودند از التفاتهای نواب نایب السلطنه امیدوار شده بواسطهٔ نفاقی که با برادر داشتند اهل
قرائی را تحریک کرده با محمدخان مخالف ساختند و در این وقت که موکب والا بمحمودآباد رسید در ساعت ورود آن قلعه که در دست کسان محمدخان بود
بی نزاع و دفاع بتصرف چاکران دربار حضرت شاهزاده عباس میرزای قاجار در آمد محمدخان از استماع این خبر مشوش آمد و نعل صبرش بر آتش زیرا که
سه قلعه دولت آباد و زاده و سنگان را قبل از وقت استحکام داده مستحفظین در آن نهاده اموال نفیسه خود را از تربت حیدریه حرکت داده در سنگان

جمع داشت که اگر تربت بتصرف شاهزاده درآید او و یکی از قلاع ثلثه متحصن شود و از تقدیرات گردون کمال غفلت داشت چون محمودآباد جام بتصرف درآمد حکومت جام و باخرز با ابراهیم خان بیگلربیگی سابق هزاره مفوض شد و جمعی را در قلعه جات آن دو ولایت نگاشته از آنجا قصد تربت کرد نواب امیرزاده اعظم محمد میرزا بمقلای عساکر منصوره روانه شد و همواره یک منزل در پیش اردوی پدر والاگهر میرفت و در معنی میامن اقبال وی این فتوحات پی در پی وقوع می یافت و پدر والاگهر ناظم ممالک محروسه پسر بهر سو همی شتافت علی ای حال محمدخان قرائی که از تسخیر قلعه جات خبوشان و گرفتاری ایلخان خراسان و قضیه سرخس و عزیمت حضرت نایب السلطنه بصوب تربت چون مرغ در قفس و ماهی در دام مضطرب و بی آرام بود از غایت توحش در شهر تربت تاب ثبات و توقف نیافته و هوای ایلات قرائی را با خود بد هوائی دید از تربت بدرآمده در حصار سنگان روزی دو بتحیر و تفکر بسر برد و عقیده مستحفظین این قلعه را نیز با خود چنان دید که با وی مرافقت نخواهند کرد بلکه او را گرفته بگماشتگان حضرت شاهزاده خواهند سپرد در چاره کار خود تدبیر کرده اولی چنان دانست که حرز اضطراری را اختیاری مخرج داده رو بسوی حضرت والا نهاده باشد لهذا با چهل و هفت سوار از حصار سنگان بیرون آمده در چمن هفت چشمه باخرز خویش را باردوی امیرزاده اعظم نواب محمد میرزا فرزند اکبر نایب السلطنه رسانیده ملتجی شد و چون در هنگام عزیمت بتسخیر امیرآباد و خبوشان خلف وعده کرده بالتزام رکاب مستطاب والا مساعدت نیافته بود در رکاب امیرزاده معظم الیه فیمابین هفت چشمه و اسکندرآباد بسعادت رکاب بوسی حضرت اشرف والا فیضیاب شد و حضرت والا را با شوکتی و ابهتی تمام بقلعه تربت حیدریه آورده بخدمت میان بربست و در دو سه روزه ایام ورود مسعود بترتیب تحف و هدایای دلکش و جشن ضیافت و طویهای خوش اقدام کرد و قلعه دولت آباد و زاده را کس فرستاده تخلیه کرده بتصرف کارکنان دربار اعلی داد و اما در باب سپردن قلعه سنگان که مخزن اموالش بود دفع الوقت همی داد و مقارن این حال فرستاده کامران میرزا والی هرات با نوشته صداقت بینات بحضور والا آمده نامه که محمدخان بدو نگاشته بود بنظر والا رسانید مضمون اینکه عزیمت حضرت ولیعهد بدین ولایات مخصوص استیصال من است بلکه اراده تسخیر هرات دارد و چون ایل قرائی را با خود مخالف می بینم اولی آنکه شما جمعی افاغنه بمحافظت تربت بفرستید و من جماعتی قرائی که از ایشان مطمئن هستم بمحارست هرات فرستم شاید چندی دست تعدی او از ما کوتاه شود ع که بر خراسان این ترک چیره دست شده است مع القصه کامران میرزا در ارسال این نوشته بعد از یأس از کار او اظهار ارادت و صداقت به بندگان نایب السلطنه ورزید که شاید بدین تدابیر این سیلاب خانه کن را روی از آن سوی برتابد و روزی چند از معارضه و مبارزه ایمنی و سلامت یابد چون محمدخان قرائی از وصول این نوشته خبر یافت از فرط دهشت و کمال وحشت بفرار مصمم گردید و از بخت بیدار شهریار نتوانست لهذا در این باب بضبط وی حکم جاری شد و او را محفوظ بداشتند چون در این وقت رهائی مهدیقلیخان و محسن خان خلاف حزم مینمود و برادران او را نیز نگهداری نمودند تا از بیم جان باعث حادثه و افسادی نگردند قلعه سنگان که مجمع اموال و مخزن اثقال او بود بتصرف درآمد و اندوخته موروث و مکتسب الیان او که بیشتر از حصر بود بضبط آوردند و وجوهی که از مر اسیر شیعه فروختن گرد کرده بود بمکافات نصیب غازیان شد و مثل مال موذی نصیب غازی را معنی ممثل آمد و حضرت شاهزاده نایب السلطنه غازی حکومت ولایات تربت و برشن و کدکن و محولات و سرجام را بسهراب خان گرجی غلام پیشخدمت باشی تفویض فرمود و اختیار کار ابراهیم خان هزاره و ولایت جام و باخرز را نیز از راه احتیاط بمشار الیه موکول داشت مصطفی قلیخان سرکرده سمنانی را با جانبازان دامغانی و حسن خان قاجار سالار بار رخصت معاودت باوطان و طهران داد و بعد از انتظام امورات مهدیقلی خان و محسن خان برادران محمدخان را از حبس اطلاق فرموده و روانه مشهد مقدس رضوی گردید در اواسط شهور وارد آن شهر فیض بنیان شد و محمدخان نیز با رضاقلیخان هم منزل آمد و در حفظ امان قراول تعین یافت و مژده این فتوحات در اواخر شعبان بعرض خاقان صاحبقران رسید و مزید امیدواری دولتخواهان گردید ع چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار

ذکر بیان حال یار محمد خان افغان وزیر کامران والی هرات و مکالمات نواب شاهزاده نایب السلطنه با وی و آمدن ایلچیان خوقند و فرغانه از نزد محمد علیخان فرغانه و ترکستان و روانه شدن بدار السلطنه طهران

حضرت شاهزاده اسکندر خصلت بوزرجمهر حکمت شهریار گیتی ستان نایب السلطنه دولت علیه ایران و ولیعهد حضرت خاقان صاحبقران نایب السلطنه عباس میرزا را منظور آن بود که ممالک خوارزم و مرو و بلخ و هرات و کابل و قندهار و زمینداور و زابلستان را چنانکه سابقا در تصرف پادشاهان صفویه و نادرشاه افشار ترکمان بوده مطیع و منقاد شاهنشاه جمجاه ایران سازد لهذا یار محمدخان افغان وزیر شاهزاده کامران والی هرات را که در ارض اقدس بانتظار او موقوف مانده بود بخواند و شفاها بادی تکلم فرمود که در ازمنه سابقه ولایات متصرفه افاغنه همواره در تصرف سلاطین قزلباشیه ایران زمین بوده و سلاطین

صفویه و نادرشاه تمامت طخارستان و زابلستان را تسخیر نموده اند و توقفا فاغنه در سلک ایلات هندوستان و کابل و قندهار بخدمت سلاطین کامکار میرسیده
و بدان خدمت مفاخرت میکرده اند اگر احیاناً در ولایات خراسان حکومتی میراندند باج ده و خراج رسان دولت ایران بوده اند پس از قتل نادرشاه احمدخان
افغان ابدالی بتدویر و تقلب در زمان فتور دولت سلاطین ایران بر بعضی ازین ممالک استیلا و استقلال یافت و چون خوانین مذکوره را بواسطه تن پروری
و عدم تسلط قدرت تصرف هرات و طخارستان نبوده بفارس و عراق قناعت نمودند بعد از انقراض آن سلسله خاقان سعید شهید بخراسان آمده ادعای
تملیک ممالک سابقه را کرده حکام خراسان تصدیق کردند حتی اینکه بکجان امیر بخارا مرو و بلخ را تخلیه خواست و مقارن اینحال فتنه روسیه و آمدن قزل ایاغ
بحدود قراباغ روی داد خاقان سعید از خراسان مراجعت کرد و از آن پس بحکم تقدیر قادر بشهادت آنحضرت در شوشی حصار روی داد و حضرت خاقان
صاحبقران در سنوات بسیار بجهاد روسیه اشتغال داشت و فرصت اتمام این امر را نفرمود و اکنون که فراغ از آن معارضه حاصل شده است بامر خاقان صاحبقران
کبیر من بنده که یکی از چاکران آنحضرتم مامور بانجام آن نتیجه متمم و بنظم خراسان و دفع خاینان و طلب ملک موروث مامور و مبعوث گردیده ام و مکرر از کابل و قندهار
قزلباشیه و جوانشیریه آن دیار رسل و هدایا و عرایض بحضرت خلافت اعلی فرستاده استدعا کرده اند که یکی از گماشتگان حضرت خاقان صاحبقران روی
بدین سوی کند تا با همه بنده وار در رکابش بخدمتگذاری کمر بندیم و ولایات متصرفه فاغنه را مستخلص سازیم اینک حسینعلی خان و بهبود خان جوانشیر فرستاده کابلی
قزلباشیه کابل در حضرت ما مستدعی همین خدمتند مجملاً باید کامران با کوچ و عیال بدرگاه شاهنشاه گراید و هرات را خالی کند یا مانند سایر حکام ممالک محروسه مالیات
دیوانی و هدیا مستعد و لازم و بر غاشیه باشد که با ما همین اندک سپاه آماده یورش بلخ و هراة میباشیم و خود که امین الدوله او نیز درین ایام در رکاب والا
بودی و دیدی و شنودی که با خاینان صاحب شوکت خراسان چه رفت با سالور ترکمن حرم پشد عزم ثبت الدهر من حد صمصام علی حیدر شوالمدت
بر عدو فامن ما افاقی ❊ چون یار محمدخان افغان این بیان را لنجراش زهره گداز استماع کرد عرضه داشت که فرمایشات مطاعه نایب السلطنه لازم الاجرا
بتوسط معتمدی پیغام میکنم تا پاسخی در رسد و فرستاده او در اوایل شوال روانه هرات گردید کامران یار محمدخان وزیر با تدبیر خود را در شکنجه گرفتاری مقید
دید و دانست که رهائی او بسهولت صورت امکان نخواهد داشت تحف و هدایا و عریضه مزورانه بحضرت والا فرستاده ضمناً از وزیر شکایت کرده معروض
داشت که وی زیاده از حد وزارت دخالت در امور ملکی مینموده نیکوان است که او را در رکاب والا موقوف داشته روانه هرات نفرمایند تا بی
اخلال او قراری درست در خدمات والا داده شود نواب نایب السلطنه تدبیر و تزویر امیر و وزیر را دریافت فرموده پیش از پیش در حفظ
یار محمدخان سپارش و اهتمام فرمود

ذکر تبیین بلاد خوقند و ترکستان و تشخیص حکام و خوانین آنسامان علی الاجمال و آمدن عبدالرحمن بیگ فرستاده محمدعلیخان خوقندی

مخفی نماناد که خوقند دار الملک فرغانه است
چنانکه خیوق دار الملک خوارزم است و فرغانه ولایتی است از اقلیم پنجم توران و گویند انوشیروان آنرا آباد کرده و از هر خانه مردی بدانجا
آورد و مسکن داد لاجرم آنرا ولایت هر خانه خواندند و فرغانه معرب آنست و از شهرهای مشهور متعدده است مانند اسروشنه و اخسیکت و
اسفرنک و خجند و اندجان و تاشکنت و مرغینان و کاشان و بناکت که معرب آن فناکت است و از آنجا چون شاهرخ بن تیمور تعمیر کرده
شاهرخیه نیز خوانند و خوقند شهری بوده اکنون از همه فرغانه معروف تر است و پادشاه نشین آن ملک است و حکام آنجا غالباً از سلسله اتراک
مغول و ازبکیه بوده اند عالم خان و عمرخان دو برادر بودند و در آنجا حکمرانی داشتند و حاکم اصلی عالم خان بود وقتی وی بتاشکنت رفته اهالی
فرغانه عمرخان را قبول کرده بر مسند خانیت بر نشاندند و عالم خان را معزول کردند بعد از عمرخان محمدعلیخان حکومت یافت و درین سنوات
وی خان خوقند بوده چون در عهد او خان ختا قصد تسخیر کاشغر کرده و بتصرف درآورد محمدعلیخان و اهالی فرغانه و ترکستان اجتماع کرده با
ختا رزمی بزرگ کردند و وی بهزیمت رفت و کاشغر را مستخلص ساختند و جمیع لشکر ختا را که کافر بودند از ولایت اسلام بیرون کردند استقلالی تمام
در ترکستان حاصل کرد و شرح حال خود را معروض رای پادشاه اسلام داشت کنیزی و غلامی ختائی از اسرای ختا با عریضه صداقت فرضیه مصحوب
عبدالرحمن بای و قاضی فرغانه روانه ایران نمود نواب نایب السلطنه العلیه العالیه فرستاده او را با معتمدی روانه دار الخلافه طهران نمود و سفیر مزبور
بعد از شرفیابی حضور حضرت خاقان صاحبقران و یافتن خلعت و انعام با مهمانداری از راه آذربایجان روانه مملکت اسلامبول شدند و پس از چندی
مراجعت کرده بخوقند باز گشتند و بقایای حال آن طایفه در زمان مناسب مذکور میشود

ذکر بنا حکم حضرت صاحبقرانی ایالتگری بنواب امجد محمد میرزا در خراسان و ذکر انتظام آنسامان

چون حضرت نایب السلطنه را نیت یورش بزرگ

بود از دربار حضرت خاقان صاحبقران قاجار و پدر بزرگوار مستدعی شد که ولایت خراسان بنواب مستطاب والا امیرزاده اعظم محمد میرزا مفوض گردد
لهذا فرمان قضا جریان بافتخار امیرزاده عظیم الشان سمی خاقان سعید شهید اکبر محمد شاه مغفور ماضی صدور یافت و معتمد حضرت ولیعهد فرمان و خلعت
شاهانه را بخراسان برده زیب بر و دوش امیرزاده والا محمد میرزا والی کل مملکت خراسان کرد و میرزا موسی رشتی نایب که مردی مدبر و وزیری دانا بود بمنصب
سابقه در خدمت والی والا برقرار شد و میرزا صادق نبیره قایم مقام مغفور و برادرزاده میرزا ابوالقاسم قایم مقام ثانی بامر وزارت معاملات مامور آمد
و نواب شاهزاده نایب السلطنه شش فوج پیاده نظام از بلوکات و بلاد خراسان ترتیب داده که عبارت از چهار هزار و هشتصد نفر بودند و چهار هزار سوار
از اکراد و اتراک مقرر داشته و در مقام ترتیب آنان برآمده و جمع و خرج آن ولایت را با یکدیگر تطبیق فرمود و از نجفعلی خان بوزنجردی شادلو و رضاقلی خان بشلو
حاکم دره جز و سایر حکام و نواب التزام نامچه گرفته که بلاد را از تاخت و تاز ترکمه محفوظ دارند و بر هر در بند جمعی مستحفظ گماشته و امر موقوفات سرکار فیض مدار
خاصه طاهره را انتظامی تمام داده میرزا موسی خان برادر کهتر جناب قایم مقام را که بشرف مصاهرت و الاختصاص داشت ناظم کل معاملات سرکار فیض آثار
فرموده میرزا محمد علی مستوفی و حاجی میرزا کاظم ناظر آنحضرت را تابع ناظم کل داشته باندک توجهی امورات کلیه و جزئیه خراسان را منظم و منسق فرمود و اختیار
همه را در دست امیرزاده محمد میرزا والی خراسان نهاد و فرزند ارجمند خود را بر دیگران مزیت داد و در این سنوات دوگانه که آن شاهزاده کشورگیر کانه در خراسان
توقف گزیده بود در فارس بعضی وقایع روی داد که تحریر آن ناگزیر است

ذکر بیان بعضی وقایع فارس و کرمان و رفتن نواب شاهزادهٔ معظم حسینعلی میرزا فرمانفرما بجانب شهر بابک و کرمان و وقایعات آن ایام

نواب شاهزاده آزاده فرمان
فرمای فارس بعد از خروج طایفه نوریه از فارس بطهران بر بعضی چاکران دربار بی اعتماد شده اطمینانی تمام بدانها نداشته چه اغلب اعاظم فارسیه با یکدیگر
موافقت و مرافقت گزیده بودند و وفاق ایشان مایه نقصان خدمت دیوان اعلی میگردید و شیخ عبدالرسول خان دریابیکی و حاکم بندر ابوشهر و مضافات را
در مرکز حکومت موروثی خود بکمال استقلال و انتظام بود و باغوای ارباب غرض دغدغه در خاطر او راه یافته در انجام خدمات تهاون میکرد و از آمدن
بحضور والا متوهم بود در زمستان سال توشقان ئیل که ساحات کازرون و خشت و کمارج و دشتستان نمونه بهشت برین است نواب فرمانفرما
قصد تفرج و انتظام آن بلاد فرمود با بعضی امیرزادگان والا تبار مانند نواب امیرزاده رضاقلی میرزای نایب الایاله که بطنا صبیه زاده محمد قلی خان قشقائی
ارومی بود و برادرانش نواب تیمور میرزای ملقب بحسام الدوله و نواب هلاکوخان و لدشجاع السلطنه و میرزا محمد علی مشیر الملک وزیر فارس و آقا باباجان
لله باشی مازندرانی سردار و جمعی از محرمان از شیراز بکازرون آمده روزی دو سه در باغ نظر برآسوده بکمارج و خشت و دالکی و دشتستان عبور فرمود
شیخ عبدالرسول خان عرب دریابیکی را تشویش افزوده در جهازات خود نشسته بمیان خلیج عمان راند بالاخره بوساطه امنای دربار اطمینان تمام
یافته بحضور اشرف آمده مورد توجهات بیغایات شد و نواب نجفقلی میرزا والی کوهگیلویه نیز از راه لیراوی دشت بحضور پدر والا گهر آمده قرین مباهات
گردید چون تیپ و توپ و سربازان رکابی را در داخل بندر گنجایش نبود بامر حضرت فرمانفرما امیرزاده آزاده نواب نایب الایاله بتوقف در صحاری سمل و اباد
و تجهیز سپاه نصرت بنیاد مامور شد و بنده بمقدار مؤلف این دفتر نیز در رکاب امیرزاده معظم بود از آنجا که فیمابین نایب الایاله و نجفقلی میرزای والی
کوهگیلویه ببعضی جهات گذشته فی الجمله نقاری واقع شده بود و قول مؤلف را در هر دو دربار قدری اعتبار اسبابی فراهم شده در چمن آباد که از کثرت
ریاحین رنگین و دشتی است بهشت آیین شبانروزی دو سه ملاقات و مقالات کردند و در طویهای دلپسند غبار نقار مرتفع شد و پس از خروج نواب
شاهزاده فرمانفرما از بندر ابوشهر و ملازمت شیخ عبدالرسول خان دریابیکی در رکاب مستطاب و ورود باردوی مذکور جمال خان دشتی و سایر متوحشان
نیز بحضور اعلی آمده روی بمراجعت نهادیم چون فیمابین میرزا علی اکبر قوام الملک بن مرحوم اعتماد الدوله شیرازی و محمد علی خان بن جانی خان قشقائی خلج
ایلخانی ایلات فارس بخلاف سابق در شیراز اظهار مواصلتی و مرافقتی روی داد و مشیر الملک را چنان توهم رفت که این اتفاق بجهة اتفاق او است و صورت
حال ایشان را در حضرت والا بنحوی دیگر جلوه داد و نواب والا را سوءظنی بدیشان رفت و دریابیکی را که با آنان صفائی نداشت با خود برداشته روی بشیراز
کرد ام غنیمی نیز مایه وهم آنان شده بیشتر با یکدیگر اتفاق کردند بعد از ورود فرمانفرما قوام الملک برائت ذمه کرد و مطمئن شد ولی محمد علی خان ایلخانی
که در ایلات خود بحالت توهم برقرار ماند و در مقام چاره خود برنیامد بعد از نوروز فیروز که ایلات فارس بقاعده مستمره باید از قشلاق روی به ییلاق
نهند و در مراتع مقرره خود بسر برند و مال دیوان را کارسازی کنند ایلات بازنگردیده و عودت نکردند و معلوم افتاد که مرتضی قلیخان ایل بیکی برادر کهتر ایلخانی
باشارت او ایلات را کوچانیده و از گرمسیرات فارس روی بسردسیرات کرمان نهاده و این کاری غریب و امری عجیب مینمود زیرا که ایلات فارس را کاری

و ذکر اسدخان بوزرکی و فلاوکی که در این ایام بامر اعلی بفارس باز آمده بود و بعضی دیگر نیز نیست

بمراتع کرمان نمی بود و اینگونه حرکت ممانعت ایلخانی را ثابت و ریشهٔ خلاف ورا نایب میداشت عجبتر آنکه محمد علی خان ایلخانی نیز کار را بهانه کرده که علی اکبرخان ریش سفید ایل نفر و بهارلو و جمعی از اکابر در رفقای مرتضی قلیخان راه کرمان بر گرفته اند من باز گردانیدن آنان رفتم و حال آنکه خود آنان از وی آن داشت القصه میرزا محمد حسین وکیل حاکم فسا و دارابجرد که از احفاد افضل الفضلا سید علی خان شیرازی بود با خود بر داشته روی بکرمان کرد و ایل را رانده بخاک کرمان رسانید و امر غالب بلوکات و ضباط بلاد از بیم انقلاب و اختلال تمام یافت زیرا که پنجاه هزار خانوار ایلات که زیاده از صد سال در ولایتی باشند هزار گونه معاملات و قرابت و داد و ستد و بستگی خواهند داشت

ذکر اطلاع امیرزاده سیف الملوک میرزا حکمران کرمان از کار ایلات فارس و مراتع دادن بدیشان

نواب میرزاده سیف الملوک میرزا خلف الصدق سرکار نواب شاهزاده معظم ظل السلطان که بحکومت کرمان اختصاص داشت بتصدیق مفسده جویان و تحریک حوش آمد گویان آمدن چندین هزار ایلات فارس بکرمان فوزی عظیم شمرده بجهة ایشان مراتع و مساکن معین ساخت و بدلجوئی و نگاهداری اعاظم آنان پرداخت و محمد علی خان ایلخانی و مرتضی قلیخان ایل بیکی و مصطفی قلیخان برادر دیگر ایشان قریب بکرمان شدند ایلات را بجوانب بم و نرماشیر روانه کرده ایل بیکی برادر کهترش با ایلات برفتند و ایلخانی و میرزا محمد حسین وکیل فسائی و میرزا قاسم خان خلج داماد ایلخانی بشهر کرمان رفته بخدمت امیرزاده رسیدند و بعد از محاورات و مشاورات مقرر شد که وکیل و میرزا قاسم خان عریضه شرح حال ایلخانی را از راه یزد و طبس بخراسان برند و ببرند ایلخانی در کرمان و برادرانش در بم و نرماشیر بیاسودند چون مبلغی خطیر از متوجهات دیوانی امسال در کردن ایلات بود و بتعطیل گذرانیده بودند نواب فرمانفرما ناچار در مقام باز گردانیدن ایلات بر آمده با نواب امیرزاده کان عظام و برادرزادگان کرام در اواسط محرم سال یکهزار و دویست و چهل و هشت عازم صفحهٔ کرمان گشت امیرزاده رضا قلی میرزای نایب الایاله و فرزند اکبر خویش را به نیابت فارس گذاشته آقا بابا خان سردار مازندرانی و جمعی امنا را بخدمت او مامور کرده با پانزده هزار جمعیت و هشت عراده توپ از راه نیریز و دارابجرد راه صفحات کرمان بر گرفت

ذکر قتل شیخ عبد الرسول خان حاکم عرب دریابیکی بندر ابوشهر و رفتن نواب نایب الایاله بانتظام آن صفحات

شیخ عبد الرسول خان دریابیکی مردی جلیل و سایس و غلیظ و غضوب و رشید بود و اضافه حکومت بندر ابوشهر از ولایات دشتستان مضافات بندر کرده بود و سالم خان حاکم برازجان برادر را در سنوات قبل هلاک نموده داشت اهالی دشتستان که خوانین با طایفه بودند از وی خاطری خشمگین داشتند ولی از بیم فرمانفرما با وی خلافی بظهور نمی آوردند تا در این اوقات که فرمانفرمای فارس بباز گردانیدن ایلات ترک راه کرمان سپرد و انجام این سفر معلوم نبود و شیخ دریابیکی رخصت رجعت بندر یافت همانا با وی در مقام خطا اندیشی بودند چون شیخ را با والد مؤلف در طهران و شیراز اخوت و مودت اتفاق افتاده بود و مرا در این اوقات در خدمت نواب نایب الایاله فارس مقرب و محرم همی شمرد و شبی که بخارج شیراز نقل مکان کرده بود از بنده مشاورت نمود که از کدام راه بابوشهر رفتن من اسلم و اصلح چون از عداوت اهالی دالکی و شبانکاره و برازجان با وی اطلاعی داشتم گفتم اگر از این راه متداول باز نگردی و راه را بگردانی از راه لیراوی به بندر شوی بطریقه حزم اقرب است وی گفت که از ولیخان ممسنی که طاغی و در قلعه سپید یاغی است و راه من بدانسو اقرب است این ترسم چون او را با من بنده کمال وداد بود نامه بدو نگاشتم که سواری چند همراه دریابیکی کرده او را بمنزل رسانند همانا در عرض راه اندیشهٔ دیگر بخاطر آورده با نصیحت ناصح بغرض راحمل بر غرض کرده از راه ممنوعه بدالکی رفت شبا هنگام رؤسای آن ولایات یکدیگر را اخبار کرده با جمعی کامل بر گرد وی آمده روزی دو بگیر و فر و جنگ و نزاع گذشت آخر الامر غلبه کردند و دریابیکی را بضرب گلولهٔ تفنگ در برج سرای دالکی بکشتند و اموال کثیرش را بغارت بردند و فتنهٔ بزرگ در گرمسیرات دشتستان و بندر بوشهر برخواست و چون بندر بوشهر منبع تجارت ایران و هندوستان و انقلاب آن شهر مایهٔ خسارت و زیان بود بعد از رسیدن این اخبار بشیراز امنای دولت بالاجماع صلاح در آن دیدند که خود نایب الایاله با صلاح این فساد پرداخته بابوشهر رفته تسکین آن فتنهٔ عظیم فرمایند و اگرچه در آن صفحات بروز طاعون بود و حرارت مؤلف را نیز رمدی شدید و هوا در غایت حرارت بنده را مجبور بخدمت نایب الایاله کرده روانهٔ آن صفحات نمودند و جمال خان دشتی که از عظمای حکام گرمسیرات بود نیز رخصت دادند که در خدمت والا بوده مامور خدمتی شود چون در این کار تعجیل بود بطریق اختصار و سرعت راه در نوردیدیم و بدو سه روز بدالکی رسیدیم هنوز خون دریابیکی در برج پاشیده و در و دیوار از گلوله بسیار خراشیده بود مع القصه حاجی محمد خان حاکم برازجان و محمد امین خان شبانکاره و محمد علی خان تنگستانی

و میرحسین خان و سایر خوانین انولایت طوعاً و کرهاً بخدمت نایب الایاله آمدند و متوهمان را مطمئن کردند و روز ورود به بندر ابوشهر تخمیناً بقدر ده هزار
پیاده و سوار در رکاب والا اجتماع داشتند و تجار شهر از این ازدحام توحش تمام یافته و جمال خان شیرازی کارگذار دریابیگی نیز خایف شده بجهاز
سرکاری دولت بهیه انگلیس که در دریا لنگر انداخته بود پناه برده و مستر پلین صاحب و هنل صاحب و دیگر رباخ ازو حمایتی نمودند و بحضور والا امر
بندر نامنسق بود لاجرم خیرخواهان رکاب بر این یکدل شدند که بار آوردن او از کشتی دولتی ببندر عین صواب است این خدمت بتیزبر کردن مؤلف افتاد
با وجود خستگی و گرمی هوا در عین تابش آفتاب ببندر رفته مستر پلین بالیوز را دیده و تفصیلی گفته و شنیده حکیم انگلیس را با خود برداشته در زورق
نشسته بلنگرگاه رفته جمال خان را اطمینان داده بهمراه خود بخدمت نواب نایب الایاله آورد و فی الجمله کار انولایت انتظامی حاصل نمود و سپاه
دشتی و دشتستان باوطان خود رخصت یافتند و تفصیل این وقایع را در ضمن عرایض بکرمان ارسال رفت

ذکر وقایع کرمان و شهادت امیرزاده ارغون میرزا ولد نواب شجاع السلطنه و بقتل رسیدن مصطفی قلیخان برادر کهتر ایلخانی و تسخیر کرمان

نواب شاهزاده فرمانفرمای چون بمنزل سروستان رسید شیخ محمدامین تمامی شیخ الاسلام فارس را
باتفاق جناب قوام الملک کلانتر فارس باستمالت فراریان ایلات و اعاظم ایشان روانه داشت و مدت چهل روز در بلوکات فسا و داراب گرد و بوانات
و نیریز که قرب بخاک کرمان است توقف کرد و معتمدی بدار الخلافه طهران فرستاده شرح واقعه را معروض رای شاهنشاه آفاق خاقان صاحبقران
نمود و از دربار خاقانی رضا خان قاجار سپانلو امیر جار یاماً مأمور شد که میرزا محمدعلی مشیر الملک را بحضور اعلی آورده باشد چون نواب فرمانفرما از مراجعت
واسترداد ایلات نومید شد با سپاه جرار در اواسط شهر ربیع الاول بجانب شهر بابک از بلاد کرمان در رسید جناب شیخ الاسلام و قوام الملک در
انمنزل از نزد ایلخانی بازگشتند و معلوم شد که رای رجوع ندارد چون صبیه حضرت خاقان مغفور که زوجه محمدابراهیم خان قاجار مرحوم حاکم
کرمان بود برحسب الامر اعلی در قصبه شهر بابک سکنی داشت و همشیره نواب والا بود قوام الملک و شیخ الاسلام بپرسش حال او که نواب متعالیه لقب
داشت مامور آمدند و نواب متعالیه برادر والا گهر خود را بضیافت دعوت کرد مستحفظین ارجمار که دویست نفر سرباز از فوج همدانی بودند ناچار ابواب
قلعه را گشادند و سر خط ملازمت سرکار فرمانفرما نهادند نواب والا داخل شده و شهر را بتصرف گرفت و دویست نفر سرباز همدانی را بملازمت قبول فرموده
روانه شیراز داشت و مورد التفات کرد و چون از تقریرات شیخ و قوام الملک بصحت پیوست که ایلخانی با وجود وزارت مشیر الملک بشیراز نخواهد آمد بنابر
مصلحت وقت مقرر فرمود که وی بصفحات گرمسیرات و بنادر آمده متوقف باشد و باصلاح امور و معاملات کازرون و غیره پردازد و در حقیقت او را
بجانب نایب الایاله روانه فرمود و چون از ولایت بندر بوشهر تا کرمان مسافت بعید است و صحت اخبار آن صفحات موقوف بتقریر و ملاقات مشیر الملک
بود باجازه نواب نایب الایاله بنده درگاه بچاپاری و اختصار از بوشهر بکازرون رفته روزی دو سه در خدمت نواب حاجیه والده معظمه سرکار نایب
الایاله که در کازرون ییلاق داشت توقف و بصحبت جناب مشیر الملک رسیده حقایق این واقعات را تفصیل استفسار کرده و استحضار حاصل
و جناب مشیر را بحمایت و رعایت از جانب نایب الایاله اطمینان داده با عریضه او و نوشته جات دیگر ببندر رجوع نمودم الحاصل نواب شاهزاده
فرمانفرما بعد از روانه کردن مشیر شیخ و قوام را بطلب ایلخانی فرستاده او را بجهة قرار و مدار مطالب بحضور والا خواندند او نیز شرفیاب شد
ولی نواب سیف الملوک میرزا پس از رفتن ایلخانی ایلات را از رجوع ممنوع داشت و در مدت دوازده روز توقف نواب والا در شهر بابک
جمعی کثیر از بزرگان کرمان بشکایت امیرزاده آمدند و نوشته بخط و مهر او بنظر فرمانفرما رسانیدند که عبارت ناشایسته بنسبت بعم اکرم مرقوم داشته
بود و مردم را از خدمت او و دادن سیورسات ممانعت کرده منع نموده بود فرمانفرما که شاهزاده حلیم سلیم النفس با شرم حضور بود دم فرو بسته
قوام الملک را روانه شیراز و خود بجانب بم و نرماشیر روانه شد و میرزا محمد برادر میرزا محمدحسین وکیل را نزد امیرزاده سیف الملوک میرزا فرستاده
بعضی نصایح و اندرز پیغام داد ضمناً از بی اعتنائی و نفاق او گله مندی فرموده همانا در آن روز امیرزاده بشکار رفته بود و بعد از مراجعت اهل
شهر کرمان او را راه ندادند و از وی بشکوه آمدند نواب فرمانفرما بجهة تسکین کرمانیان مقرر فرمود که علی نقیخان قاجار قوینلو نواب امیرزاده را بر آورد
باسم بردن بفارس تا بوانات رفته از آنجا رها نموده که بهر جا مصلحت دانند رفته باشند تا این فتنه فرو نشیند و از جانب حضرت شاهنشاهی حکمی صادر
شود او چنین کرده و امیرزاده بیزد رفته با سواد ایلات فارس نیز بعد از روانه شدن امیرزاده روی بفارس نهادند و مرتضی قلیخان ایلبیگی نیز با
ایلات رفته و مصطفی قلیخان برادر کهترش را که جوانی شایسته و خوش شمایل و با اخلاق کریمانه و شجاعت و مناعت بود با دو هزار سوار جرار بالتزام

رکاب

رکاب والا روانه کرده اظهار خدمتگذاری نموده چون فرمانفرما اراده مراجعت بفارس کرد کرمانیان الحاح کردند که بعد از شکوه ما و روانه کردن امیرزاده
ورنجش متابعین او از اهالی کرمان و بودن ارک و شهر در تصرف سرباز حضرت شاهزاده نایب السلطنه ما چگونه توانیم در کرمان زیست چاره درین کار باید یا ما
نیز در رکاب با عیال و اطفال بفارس حرکت فرمائید سرکار نواب فرمانفرما درین امر تأمل کرده حق بجانب ایشان دید مگر معتمدی نزد علی نقیخان سرکرده
طایفه قراگوزلو که مردی متهور و دلیر و بزرگ منش و امیر بود فرستاده که وی نیز ارک را تخلیه کرده کوچ و عیال امیرزاده را حرکت داده بنزد رساند وی اعتنائی
بدین پیام نکرده با عبدالله خان قراگوزلو بمخالفت فرمانفرما در آمده حصار را دربر بستند و درین دو اربکار و روشن شد تا آثار خلاف علانیه شد سپاهیان
کرمان بتسخیر ارک اجتماع کردند و نواب امیرزاده ارغون میرزا و مصطفی قلیخان قشقائی نیز بمداخله در کار قلعه در آن حوالی رفتند هر دو جوان دلیر سرو بالای سیمای
فرامرز رزم سهراب پیکر ندانسته هدف گلوله سربازان همدانی شدند و این حادثه عظیم مایه قهر و غضب شاهزاده حلیم سلیم گردید للمؤلفه دریغ آنجوان پیکر پهلوی
دل همی فر کیخسروی ❊ ببالا چو سرو و بعارض چو ماه ❊ برخشنده مه هاله خط سیاه ❊ مع القصه ازین مصیبت امیرزادگان رکاب والا و ارکان
رزمجوی خاره فرسا جامه دریدند عزم رزم جزم کردند فرمانفرما نیز بجز تسخیر ارک چاره نداشت و سپاهیان را از یورش و تصرف ارک فرمان داد که

فتنه بندر بوشهر و خروج اعراب و غلبه نواب امیرزاده رضاقلی میرزای نایب الایاله برایشان بعد

قتل دریابیگی و انقلاب امر بندر بوشهر پسر شیخ نصر بن شیخ عبدالرسول بن نصر بن ناصر فرار کرده در جهازات نامی دریابیگی نشسته بروی دریا
رفت و از راه سوء ظن چنان دانست که قتله دریابیگی بهستیندان نواب نایب الایاله مرتکب این امر شده اند و الا امیرزاده مذکور چرا پس از ورود
بوشهر در مقام قصاص قاتلین شیخ برنیامده غافل که الامورات مرهونة باوقاتها درین اثنی خبر شهادت نواب امیرزاده ارغون و مصطفی
قلیخان برادر ایلخانی بدین صفحات رسید و فی الواقع برای فرمانفرما وقوع اینحادثه وهنی عظیم بود فتنه جویان این صفحات پسر شیخ نصر را تحریک
کرده که از اعراب بروجواسم و عتوب احتشادی نموده بدعوی ملک موروث و خون پدر مقتول باز آید و درین ایام چنان مقرر بوده که این
خانه زاد دولت که در آن شهرم بر جمعیت نام بر آمده از جانب امیرزاده نایب الایاله شیخ نصر را استمال کرده بحضور آورم و ببعضی حکومات مخصوص
شود این جوان نامجرب تن بخدمت در نداده بمیان اعراب رفته ازدحامی برگرد خود اجتماع داده با جهازات خود و دیگران بعزم تسخیر و تخلیص بندر ابوشهر از
تصرف امیرزاده در روز روشن که هماناز زمان ظهر بود بحوالی بندر آمده بنیاد توپ زدن کرد مرا ازین جسارت و خامی حیرت آمد و اینمعنی را حمل بر کمال غرور
آن جوان جسور کرده دانستم که بی شک شبا هنگام باطیشی تمام بتسخیر بندر اقدام خواهد کرد چون سه سوی آن بلده آب دریا محیط و یکطرف مشتمل بر برج و باره و راه
آمد و شد پیاده و سواره بدشتستانات است تفنگچیان شیرازی و تنگستانی را که در حکم محمد علی خان ولد احمد شاه خان تنگستانی و محمد علی سلطان شیرازی
بوده در آن بروج تقسیم نمودیم ولی درین ایام زیاده از ششصد و پنجاه کس در بندر بوشهر حضور نداشتند و با وطان مرخص شده بودند چه بگمان فتنه نمی رفت
مع القصه چون شب در رسید هوا تیرگی گرفت ❊ بیت ❊ شبی تاری چو بی ساحل دمان از قیر دریائی ❊ فلک چون برزنس برکت نیل اندوده صحرائی
بناگاه نیمی از آن تیره شب رفته جهازات و زوارق نصرت شاهی و اعراب لاتعد و لاتحصی با آلات حرب و ادوات ضرب بحرکت در آمدند و غرش توپ از سه جانب
دریا بر فلک رسید و گلوله چون باران همی باریدند از سوی دیگر از سواحل بلده بندر و فراز بروج دروازه نعره توپ و تفنگ گردون گرای شد
غنه عربان و لحن اهوزه ایشان دریا و صحرا را پر غوغا کرد و نغمه شیپور و طبل سرباز بیوت شهر را پر صدا ساخت عموم خلایق از خواب بر آمدند و بخود در هم
افتادند سربازان مستحفظ دروازه و بروج زیاده از سیصد کس نبودند و تفنگچیان نیز بهمین تعداد میرسیدند و اغلب غلامان از خانها برنیامدند و غالب
ضعیف حکران پنهان شدند بعضی از مستحفظان دروازه و بروج مجروح و مقتول گردیدند و معلوم شد که اعراب از زوارق و سفاین در آن شب دیجور
فرود آمده برج و باره و دروازه را تصرف کرده اند زیرا که از طرف دروازه بخانه دریابیگی که حرم نواب نایب الایاله در آن بودند و من نیز جمعی در بالا
خانه ان بچاره این کار و روانه کردن حضار مشغول بودیم گلوله تفنگ همی آمد مجملاً شهر و برج و باره الا دو برج بحری و باروی خانه دریابیگی تمام بدست
اعراب در آمده هنگام طلوع فجر دیگرباره جنگ شمشیر بر فراز بروج درگرفت چنانکه بالیوز شهر و سایر انگلیسان بربام کوتی دولتی آمده بتماشا مشغول
بودند از جمله واقعات آنکه در آنوقت عربی بر در دولتخانه والا آمده سری بریده در دست داشت پرسیدم که تو کیستی و این سر کیست گفت من از
اعراب موخ تابع بوشهرم و این سر عبدالله سرکرده اعرابی است که برج و باره را گرفته مقارن اینحال نقاره چیان که فراز نقاره خانه بر آمده جانب دروازه
می نگریستند بدانها گفتم که شادیانه بنوازید که سر رئیس اعراب اینک بر در بار امیرزاده افتاده آنان یکباره بنواختن نقاره و کوس و سورنای پرداختند

لشکریکه کان عساکر یکبار از سرا بیرون آمده با حربه و تفنگ و طبل و شیپور روی بدروازه نهادند و شکست در اعراب در افتاد و در خدمت امیرزاده تا دروازه برفتیم و اسیر و مجروح همی آوردند و انعام و خلعت همی ستدند بعضی زنان را که مباشر قتل شده بودند شقه کرده بر دروازه بیاویختند و مابقی را در زنجیر کشیدند سپاه شیخ نصر روی بهزیمت نهاده بضرب توپ سفاین ایشان را از حوالی غاوی و لنگرگاه دور کردند علمی سیاه برپا کرده تا دیده همی دیدی برباد سبقت گرفته همی رفتند از انهزام آغاز امیرزاده بهر جا خبر رسید و از فتح انجام نیز نامه بهر جانب فرستاده شد و تمامت ولایات کرمسیرات و بنادر فرح بعد الشده یافتند و مقارن این اتفاق خبر فتح کرمان و بازگشتن نواب شاهزاده معظم فرمانفرما بشیراز در رسید و فرح بر فرح طرفین افزود

ذکر فتح کرمان و حکومت نواب امیرزاده هلاکو خان

توضیح این اشارت آنکه بعد از چهل روز محاصره ارک بتصرف سپاه نصرت همراه در آمده و علی نقیخان قراگوزلو بحضور والا رسیده بی مؤاخذه و سیاست مخلع و با کوچ و عیال امیرزاده سیف الملوک که همشیره محترمه نواب شاهزاده اعظم نایب السلطنه العلیه العالیه بود روانه دار العباده یزد گردید و از جانب فرمانفرمای فارس امیرزاده هلاکو میرزای ملقب بهادر خان بایالت کرمان مفتخر و مقرر شد لنلجان صاحب انگلیس معلم فوج همدانی و الله ویردی خان نایب توپخانه مبارکه سرکار ولیعهدی بطوع و رغبت بقبول چاکری نواب شاهزاده فرمانفرما اقرار و افتخار کردند و روانه فارس شدند و جناب فضایل مآب میرزا حسن نظام العلما خلف الصدق ملا علی اصغر ملاباشی خاقان صاحبقران که عالمی با تدبیر و وزیری صداقت مصیر بود در خدمت هلاکو خان بانتظام امور کرمان متوقف شد و امیرزاده محمد صادق خان ولد حسینقلی خان قاجار قوینلو برادر خاقان صاحب قران که در رکاب نواب والا بمصاهرت الحضرت مفتخر بود بجهة اطلاع این واقعات روانه طهران گردید و نواب امیرزاده اباقاآن میرزا برادر امیرزاده هلاکو خان با جماعتی از اهل فارس و کرمان بنابر احتیاط برباط شمس راس الحد یزد و کرمان برفته توقف کرد و نواب فرمانفرما در اواخر شهر جمادی الثانی وارد شیراز شد و وقایع گذشته در هنگامیکه نواب شاهزاده اعظم نایب السلطنه بمحاصره خبوشان اقدام داشت معروض افتاد محمد نظر خان و باقی بدر خان جلیلوند با پانصد تفنگچی نیشابوری و سبزواری و ترشیزی بامداد علی نقیخان قراگوزلو مامور شدند وقتی بیزد رسیدند که فتح ارک کرمان واقع شده بود مراتب را دیگر باره بخدمت کارگذاران دربار حضرت ولیعهد عرضه داشت شد و ضمنا معروض افتاد که اهالی یزد نیز از رفتار کارگذاران نواب امیرزاده سیف الدوله رضامندی ندارند لهذا نواب امیرزاده آزاده قهرمان میرزا برادر صلبی و بطنی حضرت امیرزاده اعظم محمد میرزا والی خراسان مامور بحکومت یزد گردید و محمد رضا خان فراهانی بوزارت او اختصاص یافت و بیزد آمدند و متوقف شدند و نواب هلاکو خان نیز در یزد تنها بایالت پرداخت و بعد از ورود نواب شاهزاده فرمانفرما بشیراز اسرای اعراب عتوبی و جواسمی که در بندر محبوس و قریب بسی و چهل نفر از عاظم آن طایفه بودند صید سعید خان امام مسقط که همشیره نواب نایب الایاله در خانه او بود توسط خواسته حاجی عبدالله بن شیخ جابر فرستاده امام مسقط باتفاق هنج درگاه بشیراز آمده بعد از دادن عریضه و پیشکشهای متناسبه سرکار نواب فرمانفرما اسرا را بامام مسقط بخشیده مرخص و روانه ولایات خود شدند

ذکر مأموریت و سفارت میرزا محمد مهدی مستوفی خاصه و لد محمد زکیخان سردار نوری رحمه الله بتفلیس

نیارال بسقاویچ سردار قفقاز و گرجستان بعد از خدمات گذشته مامور شد که بولایت لیدر رفته انانرا که سر از ربقه اطاعت باز زده اند قلع و قمع نماید او نیز بحکم امپراطوری بدان خدمت اقدام کرده آن ملک را متصرف و منتظم ساخته و در ازای این خدمات از پایه سرداری ترقی کرده بمقام شاهزادگی رسید لهذا منصب او را به نیارال بارون رازن دادند و بگرجستان فرستادند نام سرداری و فرمانروائی در قفقاز یافته چون در عهدنامه و مصالحه دولتین علیتین قرار رفته بود که همواره در سرحدات ایران و روس یکنفر ایلچی مختار از جانبین مقیم باشد که امور دولتی و معاملات تجارتی را انتظام دهد لهذا امنای دولت بهیه روسیه یکنفر از معتبرین دولت خود در اروانه تفلیس کردند که اگر از امنای دولت علیه ایران اذن یابد بدرگاه حضرت شاهنشاه صاحبقران شتابد نیارال بارون رازن فرمانروای گرجستان میرزا ابراهیم مسیحی برادر معتمد الدوله منوچهر خان را روانه خدمت حضرت خاقان کرده که از سرداری خود اعلام و از آمدن ایلچی استیذان کرده باشد و او در اواسط ربیع الاول سال یکهزار و دویست و چهل و هشت وارد طهران گشت و در خانه برادر خود معتمد الدوله ایچ آقاسی باشی برآسود و بعد از شرفیابی بحضور اعلی و دادن عریضه و پیشکش سردار تفلیس و قصد مراجعت بمقصد از جانب خاقان صاحبقران بلقب خانی مفتخر و مخصوص آمد و بخلعت مرحمت مخلع گردید و چون لازم بود که از معتبرین امین درگاه فلک خرگاه کسی شایسته و دانا برافقت میرزا ابراهیم خان مذکور بتهنیت ورود نیارال بارون رازن سردار و فرمانروای گرجستان رفته باشد جناب میرزا محمد مهدی مستوفی خاصه نوری ولد اکبر و ارشد محمد زکیخان سردار مغفور بدینخدمت مفتخر و مامور آمد در جمعه بیست و پنجم جمادی

الاول از دار الخلافه بیرون شده راه گیلان برگرفته و جناب معتمد الدوله کمال تحریم و تکریم از ایشان کرده بعد از ملاقات میرزا محمد مهدی سفیر و مستوفی خاصه اعلی برادر خود را بوی سپرده از راه خلخال وارد اردبیل و تبریز بصوب تفلیس روانه گردیدند و در روز ورود جناب میرزا محمد مهدی معظم الیه را با حرمت و حشمت استقبال نموده وارد تفلیس کردند بعد از بیست روز توقف عزم رجوع جزم کرده راه دار الخلافه در پیش گرفت و در روز چهارشنبه بیست و هفتم شهر شوال سنه مذکوره وارد طهران گردیده بتفقدات بیکران خاقان صاحبقران مباهی برأقران آمد

ذکر قحط و غلا و برف بسیار در این سال و مرحمتهای خاقان صاحبقران

از جمله وقایع اینسال وقوع طاعون و نزول ملخ در گیلان و مازندران و اصفهان بود و نواب شاهزاده محمد قلی میرزا ملک آرای مازندران و یحیی میرزا حکمران گیلان و نواب شاهزاده سیف الدوله صاحب اختیار اصفهان بدرگاه خلایق پناه حضرت خاقانی آمدند و از کار خلایق و اتلاف رعایا و برایا شرحی مبسوط معروض کردند مالیات و متوجهات طبرستان و گیلان بحکم حضرت خاقان معفو و مبذول افتاد و مبلغ چهار صد هزار تومان نیز بسبب ملخ خوارگی باصفهان بتخفیف مرحمت رفت و هم درینسال تراکم و تواتر برف در طهران و سایر بلاد ایران از حد و اندازه بیان درگذشت و در ری از اول میزان تا آخر حمل سال آینده که پنجماه است علی التوالی هوا کافوری میشود و از انبوه برف بامهای سراها و برزنها مسدود و مانند کوهها در کوچها برافراشته گردید که از میان آن معبر کردندی و بزحمت اسباب معیشت فراز آوردندی طرق و شوارع بالکلیه بسته آمد و راه آمد و رفت مفقود و مسدود شد تسعیر اجناس بمرتبه اعلی رفت و هیزم و زغال عزت کوگرد احمر یافت در گرمسیر اینکه هرگز نام برف نشنیده بودند کوه و صحرا حواصل پوش و سنجاب خرقه آمد و این فقیر نگارنده نامه با جمعی بسیار از دشت ارژنه قصد خان زنیان و شیراز داشت و مدت چهل روز بواسطه تواتر برف و انسداد معبر و فرو رفتن مرکوب در معابر در آن قصبه از ذهاب و ایاب ممنوع و محروم بود و بسیاری از قوافل فرو شدند و هنوز برنیامدند کارگذاران دولت ابد مدت در خزاین و انبار خانها برگشادند و پنجاه هزار غریب مسکین را درین عرض مدت نقد و جنس دادند و از مرگ و احتیاج رهانیدند و پس از گذشتن ایام قحط و غلا همه را با ساکن و اماکن امان آسایش دادند

ذکر ورود عید سعید سال یکهزار و دویست و چهل و هشت و رسیدن ایلچی مختار دولت روسیه کراف سیمانویچ از جانب امپراطور روسیه نیکولای پاولیچ بحضور حضرت خاقان صاحبقران فتحعلی شاه قاجار

در سال تیلان ئیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و چهل و هشت بعد از انقضای هفت ساعت و چهل و دو دقیقه از شب پنجشنبه بیست و هشتم شهر شوال که پادشاه انجم سپاه سریر چهارم به بیت الشرف حمل توجه کرد چنانکه رسم و آئین شاهان اقلیم چهار ارکان ایران زمین است سنت متداوله جمشیدی عجم برآورنگ جم برآمد حضرت شاهنشاه فلک کلاه خاقان صاحبقران اکبر که احسن و اجمل تمامی پادشاهان دهر بوده و در حشمت و شوکت و ازدیاد اسباب سلطنت و وفور فرزندان فرشته طلعت محسود سلاطین همه عالم گردیده در عمارت چهار فصل واقعه در باغ گلستان مشهور بکلاه فرنگی جلوس کرده شاهزادگان خورشید افسر و امرای خاص دربار و علمای اعلام دار الملک و وزرای بوزرجمهر فطنت در مجلس حضور شرف اختصاص یافتند بعد از گذشتن ساعت تحویل و تهنیت علما و فضلای حضور سکهای سیمین و زرین و اقچه‌های نقره و طلای مسکوک که بعرف این عهود شاهی و اشرفی خوانند بهمه حضار تیمنا و تبرکا بدست مبارک مرحمت شد و در روز پنجشنبه در عمارت دیوانخانه دار الخلافه بر تخت مرمر خاص برآمده جلوس فرمود تخت با خبار امنای دولت و احضار امرای حضرت توپهای تنین تن که در میدان ارک علی الرسم نهاده از برای شلیک نوروزی آماده بود دیکبار بخروش و غرش درآمدند تزلزل در خاک سپهر برین درافکندند آنگاه در نوبتخانه شاهنشاهی نوبت زنان دوال بر طبلهای رویین آشنا کردند و مطربان طرب انگیز نواختن شهنایها و سورنای و کرنای درآمدند ملکزادگان حضور با خلعتهای کشمیری و چینی و شارهای رنگین و شمشیر و خنجرهای مرصع چندین جا زمین بوس کرده باطراف حوض جا بجا ایستاده دم بربسته و امنای دولت از وزرا و مستوفیان و امرا و صاحب منصبان ارباب سیف و قلم و اصحاب طبل و علم با جلالت که درزی و کفالت برای شرفیاب حضور آمده ایلچیان ولایات خارجه از روس و انگلیس و روم و مصر و خوارزم و بخارا و سند و هند هریک در مقام خود بقیام گزیدند و زیر دول خارجه حاجی میرزا ابو الحسن خان ترجمانی هریک پرداخته تهنیت عید سعید معروض داشتند و مبرزبان استماع کردند خطبای هنرپرور خطبهای بلیغ خواندن گرفتند و شعرای بلاغت قصیده‌های بدیعه معروض داشتند فیلان منکلوسی که از هند و سند و کابل و قندهار و هرات و کشمیر بپایه سریر اعلی فرستاده بودند با هودجهای زرین و سیمین و پیلبانان هندی و سندی بدیوانخانه درآمده چنانکه تعلیم داده بودند پیلان با خرطوم و رکش تعظیم و زمین بوس نموده در کنار حوض وسط خیابان بار بسیدند فرستادگان حکام و سفیران بلاد ممالک دیک و دور هریک با عرایض و راه آورد و ارمغان و پیشکش خویش توسط نواب حاجب بار ایشیک آقاسیان دربار بحضور شاهنشاه قاجار آمده نقد و جنس

خود را عرضه کردند بارگاه خسروی از الوان مدره های نگارنگ چون کارگاه آذری و ارتنگ مانوی بود ولی فضای باغ از صره های زر ده دهی و
سکه های شاهنشهی کوه زر رویان را در آتش حسرت همی گداختی پنجاه تن از فرزندان بزرین کمر مرصع خنجر مانند کواکب درخشان بر گرد خورشید
درخشان پره زده بودند و هر یک حامل یکی از ادوات مرصع و آلات مکلل خاصه گردیده سپر مرصع بیواقیت آبدار و لعلهای آبدار در
یکی چون چرخ پر نجوم متلالی بود دو شمشیر زرین مکلل بلآلی و الماس را هر یک بخراج هفت اقلیم برابری همی نمود از جواهر زواهر مخصوص که در اعیاد و ایام
جلوس زیب پیکر مبارک میگشت یکی حمایل مجره تمثال و دیگری کمر شمشیر و خنجر مرصع بود که اندوخته کان و پرورده عمّان بهای عشر عشیر گوهری از آن
نمیکردید و بازوبند شاهنشاه ظفرمند را چهار قطعه الماس گرانبهای معروف که یکی را دریای نور و دیگری تاج ماه و سیم نور العین و چهارم را اورنگ
زیب خوانند از عهد ابو الملوک کیومرث پیشداد الی زماننا هذا انجم نیامده بر بازوی توانای حضرت شاهنشاهی چون دریای نور و قرص قمر همی تابید کلاه کلیل
مبارک که مشهور بکلاه کیانی است و مشتمل بر هشت ترک از گرزن پرویز بمراتب رخشنده تر همی نمود و بخت خورشید رخش را از فخر پایه بر فرق فرقدان
همی سود شمایل حضرتش در بیان نگنجد و حسن و جمال همایونش بتحریر نیاید و از وقایع این سال یکی آمدن ایلچی مختار دولت بهیه روسیه است که سابقاً بدان
اشارتی شد و درین اوقات قریب الوصول آمد امان الله خان او خادی افشار و سلیمان خان قاسملو باستقبال او رفتند و در پانزدهم ذی قعدة الحرام ورود
یافت و در عمارت نواب ظل السلطان نزول کرد و پس از روزی چند باتفاق میرزا الکسندر مترجم و میرزا صالح مهندس شیرازی بحضور اعلی رفت
و تحف و نامه خود را گذرانید و امنای دولت قرار اقامت او را در تبریز دادند و مخلع و مفتخر او را بدانجا فرستادند میرزا الکسندر ترجمان او بجانب خراسان
رفته و نامه و هدایای نواب نایب السلطنه را برسانید

ذکر بعضی وقایع خراسان و توسط الله قلیخان خوارزمی از برای اسرای سرخس و قرار شروط با طایفه و غیرهم

سابقاً مسطور شد که حضرت نواب نایب السلطنه در فتح و تسخیر سرخس پنجهزار نفر از ترکمه
سالور و غیره را اسیر کرده بارض اقدس آورده در بلوکات تقسیم و تفریق فرمود درین اوقات جمیع ترکمه خوارزم در خدمت خان خوارزم الله
قلیخان بن محمد رحیم خان بن محمد امین اتالیق اوزبک قنقرات اجتماع کرده خواهش استرداد اسرای مذکور را کردند و در معنی خان خیوه را
شفیع انگیختند و او عریضه بخدمت شهریار قاضی نایب السلطنه نگاشته و با امینی فرستاده مقرر شد که مبلغ پنجاه هزار تومان باسم قیمت یا پیشکش
داده شود و پنجهزار کس اطلاق یابند حضرت والا رضا ندادند میرزا موسی رشتی مرجحات ذکر کرده حضرت والا را بتراضی آورد مشروط ببعضی شروط و
ریش سفیدان سالور سرخس و ساروق مرو و جمیع رؤسای تکه وثیقه نگاشته مهر کرده بدادند **شرط اول** آنکه طایفه سالور ابداً عزیمت
تاخت و تاز حوالی و حواشی بلکه کل مملکت خراسان ننمایند **شرط دویم** آنکه قراول در اطراف نهاده طوایف ساروق و تکه و غیره را از سر
تاخت و تاز منع نمایند **شرط سیوم** آنکه هر گاه طایفه از طوایف ترکمه علی الغفله بتاخت آیند یا بکارگذاران خراسان اعلام نمایند یا اگر
فرضا مالی و اسیری برده باشند خود گرفته بصاحبانش برسانند **شرط چهارم** تجار خراسان را از انطرف تا رود جیحون و ازینطرف تا آق دربند
صحیحاً سالماً برسانند و اگر در ولایت سرخس مالی از ایشان بتاخت رود از خود تاوان دهند **شرط پنجم** تجار اسیرفروش را در ولایت
خود راه ندهند و اسیر شیعه را نیز نخرند **شرط ششم** هر وقت سوار امدادی برای خدمت اطراف ضرور شود بقدر کفایت تدارک کرده روانه
کنند و همه ساله نیز پیشکشی از اسب و غیره داده شود و پیوسته باظهار خدمت و متابعت اقدام ورزند بعد از قرار و مدار این شرایط ستّه
پنجاه هزار تومان نقد بجهة مخارج سپاه منصوره از آن گروه مقهوره گرفته پنجهزار نفر مذکور را بایشان داده بسرخس فرستاده خان خوارزم نیز
ممنون گردید و جواب فرمایشات سرکار نواب نایب السلطنه که بیار محمد خان شفاهاً در باب امر هرات فرمایش رفته بود بازرسید حاصل
آنکه پانزده هزار تومان اطاعت مینمائیم که بر جاده سلامت استقامت داشته باشیم و نواب اشرف والا مانند سایر برادران با سلوک کنند
و چون این پاسخ رسید باعث تغیر مزاج حضرت نایب السلطنه گردید و باحضار عساکر و تهیه یورش هرات و غیره اشارت راند و عریضه
بحضور پیروز الا کهر خاقان اکبر صاحبقران نگاشته استدعای مامور کردن سواره و پیاده مازندرانی و استرابادی و سمنانی و دامغانی
که بخراسان از سایر سپاه ایران اقرب‌اند نموده همچنین چاپاری باذربایجان روانه داشته سپاه نظام انجا را احضار فرمود و درین ایام
فیمابین نواب امیرزاده قهرمان میرزا والی یزد و امیرزاده هلاکو خان والی کرمان در باغین محاربتی رفت و ظفر هلاکو میرزا را بود و دویست کس در
دست امیرزاده فروغ الدوله بن شجاع السلطنه و سپاه کرمان اسیر و قتیل شدند و قهرمان میرزا بیزد باز آمد و خاقان صاحبقران حکومت یزد را

بهلاکو میرزا تفویض فرمود و یزد را بنواب سیف الدوله التفات فرموده امیرزاده قهرمان میرزا و محمد رضا خان فراهانی مامور بخراسان شدند اختصار

نواب نایب السلطنه بطهران با رضاقلیخان و محمد خان و عبد الرضا خان و ورود بحضور اعلی

چون عریضهٔ فرزند نامدار بحضرت خاقان کامکار رسید مقرر فرمود که سپاه مازندران روانه خراسان شوند و با نواب امیرزاده آزاده بزرگوار محمد میرزا فرزند اکبر نایب السلطنه بتسخیر هرات روند و خود نواب نایب السلطنه رضاقلی خان و محمد خان و عبد الرضا خان و سایر مفسدین و خائنین الصفحات را در رکاب عالی برداشته بحضور مرحمت ظهور اعلیحضرت صاحبقرانی شرفیاب شود چون حکم خاقانی بجناب نایب سلطانی رسید بشرفیابی حضور اعلی نهایت اشتیاق حاصل نموده حسب الامر امیرزاده اعظم را در ارض اقدس گذاشته و میرزا موسی رشتی نایب را بخدمتش مفتخر و مواظب ساخته که بعد از رسیدن سپاه رکابی با پانزده هزار کس بتسخیر هرات تقدیم نماید و جناب قایم مقام فراهانی و آن سه نفر امیرخاین یزدی و خراسانی و محمد تقی خان عرب میش مست ترشیزی و مهدیقلی خان قرائی برادر محمد خان تربتی و جعفرقلیخان و لطفعلی خان صداقت شعار و جمعی از خدمتگذاران مخصوص را در رکاب عالی ملتزم کرده روانه دار الخلافه طهران شد و ایام عاشورا را در سبزوار برسوم تعزیه داری و سوگواری حضرت امیر المؤمنین حسین بن امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیهما السلام گذرانیده و از آنجا راه درگاه حضرت شاهنشاه را قطع کرده در کمال شوق و شعف در روز جمعه بیست و پنجم محرم الحرام ۱۲۴۸ بحوالی شهر رسید با شارت حضرت خاقان صاحبقران تمامی شاهزادگان و امرا و ارکان و توپخانه و زنبورکخانه سلطانی باستقبال موکب ظفر کوکب شاهزاده کامکار و شهریار نامدار نایب السلطنة العلیة العالیه روانه شدند و در یکفرسنگی شهر طهران بشرف رکاب بوسی تشریف یافتند و سعادت وار در خدمت والا بشهر شتافتند و بعد از ورود مسعود در حرمخانه خاصه خاقانی بحضور خاقان کامکار رسیده شرایط آداب و زمین بوسی بجای آورده مورد توجهات خاص صاحبقرانی شد چون آغاز گرمی هوا و گاه توقف شاهنشاه در باغ دلگشای نگارستان بود منزل شاهزاده اعظم در برج نوش قریب بنگارستان تعیین یافت و در روز ورود والا رضاقلیخان ایلخانی خراسان و محمد خان قرائی و عبد الرضا خان یزدی را مقید و مغلول بشهر آورده از معبر عام بازار گذرانیده در ارک و شهر محبوس داشتند

ذکر حال رضاقلیخان و محمد خان و عبد الرضا خان بیگلربیگی یزد در دست خدمهٔ سرکار نواب شاهزاده معظم محمد ولیمیرزا

سابقاً شرحی در باب جنایت و خیانت عبد الرضا خان بیگلربیگی یزد در خدمت نواب شاهزاده معظم محمد ولیمیرزا در حکومت یزد مرقوم و مسطور رفت در این اوقات بر حسب اراده جسر و صا کبیر و اهتمام نواب نایب السلطنة العلیة العالیه او را بدار الخلافه آوردند و محبوس کردند چون مکرر بنواب شاهزاده مقرر شده بود که بعد از گرفتاری او باید در دست مقیمان حضرت و حاضران خدمت نواب والا بسیاست رسد بوعده کریمانه وفا فرمود عبد الرضا خان را در روز ورود بدار الخلافه بجهت تسهیل کار خود افیون خورده و نمرده بود بحضور اعلی آوردند پس از مواخذات سلطانی نواب شاهزاده معظم محمد ولیمیرزا والی سابقه خراسان و یزد را احضار فرموده پیشکار خاین جسور او را بدو سپرده مقرر داشت که حکما با صعب احوال و اسوء حال باید بقتل آورد نواب معزی الیه در حضور خاقان صاحبقران شکر این التفات پرداخته آن خاین را از حضور اعلی با غل و زنجیر گران بیرون برده راه دولتخانه خود برگرفت وی در کریاس سلطانی خنجر از کمر فراشی برکشیده بر شکم خود زد و پرده را بدرید و بسیوم پرده رسید جراحان زخم او را معالجه کرده روانداشتند که بدین آسانی بدست خود راه دیار فنا پوید در روز دوشنبه بیست و هشتم محرم الحرام سال یکهزار و دویست و چهل و هشت هجری اولاد امجاد و سایر اهل و عیال و خدمه و غلام بچه بلکه عموم سیاه و سفید دولتخانه والا که هر یک از او داغی در دل داشتند با آلات و ادوات خارجه از قبیل شمشیر و خنجر و کارد و تبرزین و نیشتر و ساطور روی بسوی وی آوردند پس از ضربهای حربهای نواب چنگیز میرزا و ناصر الدین میرزا و نصر الله میرزا و امامقلی میرزا که نبیره بیگجان امیر بخارا و صهر نواب شاهزاده والا بود تمامی اهالی دولتخانه بیگلربیگی را پاره پاره نمودند بعد از آن اندا خاتن نعشش را در معبر عام دفن کردند و چون کار بیگلربیگی یزدی محول بنواب شاهزاده شد بحکم حضرت خاقان صاحبقران بخیر از محمد تقی خان عرب ترشیزی بر گرفتند و او را بخدمت نایب السلطنه و رجوع بخراسان امیدوار فرمود اما رضاقلی خان کرد زعفرانلوی خبوشانی را با دو پسر کوچک با محمد خان قرائی که داعیهٔ سروری داشت و بعد از خاقان صاحبقران خود را محمد شاهی انگاشت بتوقف در تبریز مامور فرمودند و رضاقلی خان در منزل میانج شقاقی گیتی را وداع کرده وفات یافت و محمد خان بتبریز شتافت و سالها بماند و در این ایام نواب امیرزاده خسرو میرزا حسب الامر با جمعیت آذربایجانی در رسید و مامور بخراسان و خدمت نواب امیرزاده اعظم محمد میرزا گردید محمد حسین خان ایشیک آقاسی نسخه و آقا میرزا بابای طبیب خاصه دربار ولیعهدی بحکم الحضرت روانه تبریز شدند که بسفارت دولت روس و انگلتره پردازند و در این اوقات نواب شاهزاده محمد قلی میرزای ملک آرای مازندران و شاهزاده حسام السلطنه بواسطهٔ عروض و ظهور حالتی

زمرا کز ایالت خود بحضور علی آمدند و نواب حشمة الدوله و نواب بهاء الدوله نیز بعد از مرخصی حضرت نایب السلطنه بخراسان از کرمانشاهان و سمنان احضار شدند و از
وقایع این اوان عزل و نصب بعضی از صاحب منصبان دربار شاهنشاهی بود جناب میرزا محمد تقی صاحب دیوان علی آبادی بواسطهٔ غرور عزت و وفور ممکنت و قدمت
خدمت با اجداد در این دولت خداداد دود ز عالم منصب شاه دیوان ممالک سهواً بسبب فرمانی که بنظر مبارک حضرت قبلهٔ عالم خاقان کیتی رسانیده بود بعد از سه
سال منشی الممالکی و کمال اعتبار از این منصب معزول و میرزا محمد تقی ولد جناب حاجی میرزا رضا قلی نوائی بجای وی منصوب افتاد و هم روزه حضرت نایب السلطنه
مورد توجهی خاص همی شد چنانکه تا روز حرکت بخراسان معادل مبلغ پنجاه هزار تومان زر نقد و جنس در ازای خدمات وی بوی التفات شد و پس از
استیفای حظ حضور حضرت خاقان صاحبقران و القای احکام دنیات خاقانی در نوزدهم شهر ربیع الاول رخصت یافته وداع واپسین کرده روی
بسوی عرصهٔ خراسان نهاد و زبان زمانه بگوش قضا آهسته این ترانه میخواند که ع دریغا کاین شدن را آمدن نیست * و بعد از روانه داشتن نواب نایب السلطنه
بجانب خراسان مزاج مبارک حضرت شاهنشاهی از اعتدال افتاده نوبهٔ شطر الغب عارض گردید و بمواظبه کشید شاهزادگان و امنا و ارکان و اهل حرم ملکه
تمامی ایران را اضطرابی تمام دست داد و بنذورات و خیرات و صدقات مبلغهای خطیر مصروف شد تا آخر الامر بکنه که از ادویهٔ جدیدهٔ اطبای فرنگستان
و قشر درختی است از امریکای جدید مسمی به ینکی دنیا معالجه افتاد و در این سال بواسطهٔ ناخوشیهای صعب و تب لرزه‌های سخت بسیاری از خلایق بهلاکت
رسیدند در نفس دار الخلافه هشت هزار کس و دویست هزار کس از عراق و فارس و آذربایجان و طبرستان و گیلان وفات یافتند و چون در بلاد
فارس اختلالی بود و حضرت فرمانفرما استدعا کرد نواب شجاع السلطنه که تا این غایت مغضوب حضرت خاقانی بود مرخص و روانهٔ فارس
شد و بعد از مدتی روی بکرمان نهاد **ذکر مراجعت نواب شاهزاده نایب السلطنه از طهران بجانب خراسان**
و عزیمت نواب امیرزاده محمد میرزا بهرات نواب شاهزاده اعظم نایب السلطنة العلیة العالیه در نوزدهم شهر ربیع الاول از طهران
راه خراسان برگرفت بحکم تقدیر بهمرفت سواره دسته جات شاهیسون خمسه و جانبازان سمنانی بالتزام رکاب والا مستعد شدند و روزی چند در
چمن کالپوش اتراق افتاد تا مامورین رکاب مانند رودها و جویها بعمان محیط اردوی نایب السلطانی پیوستند و نواب امیرزاده آزاده والاتبار محمد میرزا
برحسب قرارداد بهرات روان شد نواب خسرو میرزا ملتزم رکاب آنحضرت گردید و ملک قاسم میرزای افغان ولد حاجی فیروز الدین میرزا والی سابق هرات
که با کامران بغایت متضاد و سرگران همی زیست با شاه پسند خان افغان در رکاب والا مامور بودند و از امرا و خوانین خراسان جعفر قلی خان شادلو و خوانین
اتراک با سوارهٔ خاصهٔ خود و امیر علی نقیخان اصبی وکیل خراسان و امیر اسد الله خان حاکم قاینات بسپاه آذربایجانی پیوستند و معادل پانزده هزار کس در آن سفر
مستعد پرخاش و ظفر بودند و تمام مهام خواص و عوام در دست تصرف جناب میرزا موسی رشتی نایب بود مع القصه حضرت نایب السلطنه بعد از حرکت امیرزاده
کامکار روانهٔ صوب هرات داشت **ذکر یورش امیرزاده محمد میرزا والی خراسان و ذکر فتح حصار کوسویه و محاصرهٔ**
غوریان و رفتن بجانب هرات و محاربه با افاغنهٔ هرات در پل نقره سه فرسنگی شهر مذکور و هزیمت
افاغنه چون ولایات کوسویه و غوریان در تصرف یار محمد خان امین الدوله کامران بود و او چنانکه اشارت رفت در شهر مشهد موقوف و بخروج
ماذون نبود و متعلقین او در آن ولایت در کمال تسلط و تیقظ سد راه شده اظهار شجاعت و جلادت بظهور میرسانیدند نواب امیرزاده والی ولایات مشرقی
با سپاه نصرت پناه بحوالی حصار کوسویه رسید حافظان حصار در پس دیوار تحصن ممکن ورزیدند بامر امیرزادهٔ اعظم پیادگان و سواران یورش بر قلعه
برده بنیاد مکاوحت کردند و در عرض مدت یکساعت الحصار بتصرف در آمده و قاسم خان توپچی خوئی در اینجا مقتول شد و از آنجا بغوریان رسیدند
غوریان نام حصنی اندر راه * بود دو پای و سرش ماهی و ماه * پاسبانان چو برج آن حصن * نغمهٔ زیر زهره بشنفتی * گر حمیدی بباره بی تشویش
شدی از شاخ ثور پایش ریش * خندقی ژرف گردان باره * کش فلک رعشه ور ز نظاره * کهشی کرده این محال و گزاف * که محیطی احاطه کرده بقاف
چون گشادن این حصار مایهٔ تعطیل کار و نواب کامران میرزا والی هرات پنجهزار سوار باستقبال سپاه جرار امیرزاده والی والاشان خراسان فرستاده بود موکب
والا از غوریان نهضت کرده راه مقابله با سپاه مقابل برگرفته و در سامان پل نقره مقاتله اتفاق افتاد بیک شلیک توپ و یکحمله سپاه جهان
آشوب سردار و سپاه افاغنه زیر و زبر گردید مانند برگ درخت از صرصر سخت بر خاک هلاک فرو ریختند دلیران خراسانی و آذربایجانی تا دروازهٔ شهر
هری گریختگان را تعاقب کردند و اردوی والا در نیم فرسنگی شهر اتراق کرده تدارک یورش پرداختند و جناب میرزا ابو القاسم قایم مقام از دنبال
سپاه همی آمد تا بغوریان رسید دو هزار کس را بمحاصرهٔ حصار غوریان گذاشته روی مقصد نهاده در خارج شهر هرات باردوی والا ملحق گردید و امیرزاده

خسرو میرزا و احمد میرزا تل تلکیان را که قریب به دروازه است سنکر زده سرباز و توب کذاشته میرزا قریش مستوفی هرات و قاجاریه شبیان بخدمت امیرزاده والی والاشان آمده بخدمتکذاری پرداختند و کامران میرزا از تمام احباب تابعه خود ۰۰ دو عدد در هرات آورده بحصارداری اشتغال داشت وارد وی والی والاشان در زیر پل الخیر بنزول کزیده بود پس از ده روز توقف مقرر شد که اردو را حرکت داده بحوالی دروازه خوش اردو و سنکر زده شود و امیرزاده والی بجانب دروازه خوش حرکت فرمود وارد و در حوالی مقبره متبرک حضرت باری شیخ عبدالله انصاری نزول کزیدند

ذکر خروج سپاه هرات از دروازه خوش و محاربه با نواب امیرزاده والی والاشان محمد میرزا و هزیمت اهل هرات

در هنکامیکه نواب امیرزاده والی بحوالی دروازه خوش توجه می‌نمود در دروازه شهر را کشاده قریب بچهار هزار کس بدر آمده بمقابله همراهان والی اقدام جستند و کار بمقاتله انجامید دلیران دو سوی دست بشمشیر برده اسب برانگیختند سرها بر خاک افتادن کرفت و خون بر زمین لاله کون کردید چون طیور تیرها پران در آمدند و رمحها چون افاعی بکزیدن پرداختند مع القصه والی والاشان مظفر کردید و هراتیان منهزم شده بشهر خزیدند و از وی سنکر بستن صورت تیسیر نکرفت دیکر روز ملکزاده فیروز بروسکی صاحب معلم را مبستن سنکر مامور کرد بروسکی با یکفوج سرباز جدید بدین کار پرداخت سپاهیان هرات بممانعه و مدافعه بیرون آمدند و جنکی سخت با بروسکی کردند و غالب شدند و سیصد نفر از نظام جدید بقتل آوردند و مابقی دیوار باغی را ملجا کرده در آن محصور شدند و عراده شکسته توب فرو افتاد و از جانبین ببردن توب جانها بباد رفت بحکم والی والاشان امیرزاده خسرو میرزا بامداد بروسکی رفته تمیع افاغنه را بشهر رانده مابقی سربازان و توب مذکور را باردوی والا آوردند و نزد سنکر بستن امکان نیافت وارد و بتحت فر قرار کرفت شبی از آن شبها تفنکچیان افاغنه از شهر بر آمده بر فراز کوهی که برار دو اشرف مشرف بود در رفته بنیاد کلوله باری در خیام اردوی شهریاری کردند نواب احمد میرزا جماعتی از دلیران ایران بر فراز کوه رفته آنکروه را بزیر دوانیدند چون آنمحل اتراق برتسندیده نمودار دو حرکت کرده بسمت شرقی هرات که سنکر شیر دل خان کوتوال بود متوقف شدند

ذکر محاربات چندگانه فیمابین افاغنه و قزلباشیه و روی داده

جهانکیر میرزا ولد کامران معادل دوازده هزار کس از افاغنه شهر هرات و تایمنی و دو عراده توب باتفاق شیر محمد خان هزاره که بمدد کامران میرزا آمده بود از دروازه بیرون آمده روی بارد و همایون نهادند اهالی اردو صفوف برآراسته نواب امیرزاده والی خراسان بمیان صف آمده سوار و پیاده و توپخانه را برسم نظام جابرجا مقرر داشته بنیاد جنک کردند **للمؤلفه**

خیره شد مهر و تیره شد افلاک ۞ زانکه کرد و مرد و جنبش خاک ۞ مهر تابان بکرد تیره و تار ۞ چون یکی طشت خون که در یم قار ۞ در هوا بسکه کونه کونه درفش ۞ ابر کشته سرخ و زرد و بنفش ۞ از سقرلات پوش فوجا فوج ۞ دشت بحری ز لعل موجا موج ۞ سپهی با نظام کوش تا کوش ۞ بیشه برز شیر دوشادوش ۞ روی ایشان ز روی و آهن و سنک ۞ پشت ایشان کسی ندیده بجنک ۞

مع القصه شلیک تفنک در هرات و مرو و غور و غرنک در افکندند و آوای طبل و کرنای در بلخ و سرخس غرش رعد را طیره کرد شمشیرهای بران خود و خفتانرا چون پرند و پرنیان میکند و تیرهای پران صقور و نسور صفوف را چون تیهو و عصفور بهزیمت و فرار میکاشت صحرا از خون دریا بود و نهادر آن حوت شناور همی نمود زمین جهاف از اجساد کشتکان کوه کشت و نفیر نوبت و طبل از نوبتخانه کیوان در کذشت آخر الامر شکستی عظیم در لشکر افاغنه روی داده بسیاری از دو سوی بقتل اندر آمدند دیکر روز اهالی شهر تدویری آغازیده واسطه صلح برانکیختند و در وقتی که ملا بهرام نام سخن از مصالحه میراند ناکاه دروازه کشوده شد و سپاه جنکی تاختند تا زروی باردو کردند نواب امیرزاده والاشان محمد میرزا از کید افاغنه آکاه شده فرصت سواری نفرموده خود را پیاده بتوپخانه والا رسانید و بزدن توب فرمان داد مهدی خان قراباغی با سواره ماکوئی بسر کرده کی آقا بیک بمدافعه افاغنه مامور داشت نظر بقلت مامورین افاغنه برانها احاطه کرده مدد بر ایشان نرسید آقا بیک مقتول کردید و زیاده از صد نفر قتیل شدند و دیکران خود را بدامان کوه کشیده استمداد از امیرزاده افراسیاب نهاد کردند والی والاکروهی بامداد آنها فرستاده ایشانرا باردو آوردند ملا بهرام مذکور که بتدلیس و تلبیس سخن از مصالحه میراند خود را باسب رسانیده در آن غوغا از میانه کرانه کرفت و بعلت قلت آذوقه از این مکان حرکت کزیدند قراولان افاغنه هرات بجنک بیرون آمده شکست خوردند و تا پل مالان پویان و نالان برفته خود را بقلعه روضه کاه که قبر اعزه افاغنه است در افکندند مستحفظین که در آنجا بودند بمجادله در آمدند صمصام خان سرتیب فوج بهادران تسخیر قلعه روضه کاه رفته در کمال سهولت آن قلعه را تصرف در آورده و در اوقات امیر اسدالله خان قاینی با هزار نفر پیاده باردوی همی آمد افاغنه سر راه بر او بر بستند اسدالله خان متحصن در قلعه شده بنواب امیرزاده والی خراسان خبر رسید از اردو نظام و توب روانه و امیر را با پیادکان وی از معرکه افاغنه رها ساخته بخدمت والی والاشان آوردند و چون هنوز تمامی سپاه مامور نرسیده بودند نواب والا بمسامحه و مدارا همی کذرانید و در آن ایام خبر حرکت نواب شاهزاده نایب السلطنه از دار الخلافه بمشهد و ماموری قایم مقام با اشتهار

کس از مشهد بهرات معروض رای امیرزاده والی والاتبار گردید و مزید اطمینان خاطر اهالی اردو گردید زیرا که هنوز سپاه مازندران و استرآباد و سمنان و دامغان نرسیده بودند و امیرزاده قهرمان میرزا برادر صلبی و بطنی والای امیرزاده معظم والی از راه یزد و طبس با میر علی نقیخان باردو واصل نگردیده بودند و در هزار جریب بحضور امیرزاده بزرگوار رسیدند

ذکر تقسیم سپاه کینه‌خواه در اطراف اردوی والا و بنای یورش و تسخیر هرات

بامر نواب امیرزاده آزاده محمد میرزای والی والاشان و صوابدید قایم مقام خسرو میرزا با سه هزار نظام و دوازده عراده توپ و پانصد سوار بیل‌داران مامور شد که شیر محمد خان هزاره را که در خارج شهر پشت بقلعه داده اردو زده است از مقام و مقر خود حرکت داده زایل سازد و بگوشمال او پردازد و امیرزاده احمد میرزا را با محمد رضا خان فراهانی و تنخیر از سپاه عراقی و خراسانی و شش عراده توپ بمحاصره و تسخیر غوریان که در بدو امر بی تسخیر از آن عبور کرده بودند خلاف حزم بود مامور داشت و صمصام خان سرتیپ را با جماعتی بطرف میمنه اردو مامور داشت که در چهار فرسنگی اردو بمحافظت شبیخون و دستبرد افاغنه سد راه کرده و غفلت نکرزند و محبعلی خان سرتیپ ماکوئی را قرار فرمود که نگهبان و حافظ میسره اردو باشد و باستحضار میرزا قریش مستوفی هرات علیق الدواب و سیورسات حواله شود و بقدر امکان با رعایا سلوک و رفتاری درست کرده باشند تا آذوقه در اردو جمع کرده باطمینان خاطر بیورش و تسخیر قلعه هرات پردازند غافل که ؛ نظم ؛ هزار نقش برآرد زمانه و نبود ؛ یکی چنانکه در آیینه تصور ماست ؛ کسی نه چون و چرا دم همی نیارد زد ؛ که نقش بند حوادث ورای چون و چراست

ذکر ابتدای حال نواب شاهزاده اعظم و شهریار ملک کریم معظم نایب السلطنه عباس میرزا و بیماری آن حضرت و وفات او انار الله برهانه

اجمال مقدمات و بواعث این واقعه ناگزیر که خاتمه کار برنا و پیر است آنکه حضرت شاهزاده نایب السلطنه را ورم کلیه عارض شد و در یکهزار و دویست و سی و هشت جناب میرزا محمد صفهانی احمدآبادی بامر خاقان جلالت نشان اکبر به تبریز رفته مدت یکسال در آنجا بماند و بتدابیر چند این مرض را معالجه کرده مراجعت نمود پس از آن بیماری که مدت شش ماه تطویل یافت و بهبود گزید دیگر باره بواسطه عدم احتما عود کرد و نواسیر و بواسیر نیز مزید حرارت کبد گردید و دکتر کارمک انگلیس مدت دوازده سال بحکمتهای علمی و عملی مانع شدت و ازدیاد امراض بود و پیوسته در سفر و حضر ملازم رکاب ظفر انتساب داشت در هنگامیکه شاهزاده قصد خراسان کردی بجهة تحصیل بعضی ادویه و جوهریات رخصت گرفته به تبریز رفته که بعد از آن روانه مشهد گردد و بعد از فراغ روانه ارض اقدس شده در منزل مرندیان وفات یافت و میرزا بابای حکیم باشی نیز که استحضاری از معالجه این مرض داشت بسفارت مامور شده و به تبریز رفته بود و حاجی بابای خاصه تراش که در زمان معالجه غالبا حاضر و باعمال معالجین ناظر بود و قلیل سررشته حاصل داشت نیز مرخص شده بآذربایجان رفته بود و از رکاب عالی غایب بود حکیم کارمک وقتی خدمت نایب السلطنه عرض کرده بود که از امتداد این مرض مشوش نباشید که مهلک نخواهد بود چه وقتی مهلک است که پاها را تهیج حاصل شود و اثر ورم به حضیتین برسد در هنگام مرخصی شاهزاده از حضور خاقان صاحبقران همانا قایم مقام در غیاب شاهزاده بخاقان اکبر معروض داشته بود که حکمای ایران و فرنگ اتفاق دارند که حرکت و مسافرت بجهة مزاج نایب السلطنه مضر است و خالی از تشویشی نیست چون نایب السلطنه از اسباب منع سفر استحضار یافت بواسطه غیرت جبلی و ملکه کشورستانی متغیر شده قایم مقام را بحضور خوانده مورد سیاست فرمود و بدست مبارک خود مشتی چند بر سر او کوفته و باظهار خاقان بیمال مطمئن و آسوده خاطر نگردیده عزیمت سفر جزم کرده روانه شد و در عرض راه این مرض روی باشتداد نهاد و علاجی حاصل نبود تا بعد از ورود که خبر فوت کارمک صاحب و اکثر انگلیس رسید مایه توهم سرکار والا شد و خاقان مغفور جان مکنیل انگلیس را تکلیف برفتن خراسان فرمود چون وی گمان علاج نداشت بعذری برد آخر حضرت حکیم داود خان مسیحی را مامور کرد وی نیز مریض شد و چون معالجه مقدر نگردید هیچ تدبیری بهدف مراد نیامد تا ورم روی بازدیاد نهاد و نایب السلطنه از حیات خود نومید گردید و بزاد و راحله سفر آخرت پرداخت نخست از در توبه و انابه درآمده بطاعات و عبادات کوشید و زیارت مرقد مطهره حضرت رضویه و اعتکاف لیالی را در آن حرم محترم وظیفه فرمود تا در شب دهم جمادی الآخر سال یکهزار و دویست و چهل و نه که چهل و هشت سال از عمر مبارکش منقضی شده بود بعد از مراجعت از مرقد مطهر امام والامقام در دولتخانه مبارکه لحظه بخواب رفت پس از خوابی اندک بیدار شده حالت تهوع در خود استنباط فرموده لگن مملو خون استفراغ شده متیقن فوت خود گردید چون از امیرزادگان احدی در خدمت آنحضرت نبود الا صبیه صغیره لاجرم حاجی علی اصغر خواجه سرا را احضار فرموده و خود را روی بقبله کرده کلمه توحید رطب اللسان شده بجوار رحمت الهی پیوست حاجی وقتی رسید که کار گذشته و شاهزاده بگلگشت جنان پویان شد و همین کلمه تاریخ رحلت آنحضرت است ع که بگلگشت جنان پویان شد ؛ بملاحظه توقف سپاه در اطراف هرات پنهانی جسد پاک آن شاهزاده معظم را تغسیل و تکفین کرده در زیرزمینی همان اطاق بامانت سپردند تا نواب امیرزاده محمد میرزا باز آمده قراری بدهند اگرچه این واقعه را مستور خواستند ولی خورشید را چگونه در خاک پنهان توان داشت آری ع نهان کی ماند آن رازی کزو سازند محفلها ؛ در اندک وقتی این خبر وحشت اثر بطهران و هرات و تبریز رسید و خاطرها پژمرده و دلها افسرده آمد و لمؤلفه

دریغا

دریغا ز عباس شاه دلیر ٭ که در بزم بد شیر و در رزم شیر ٭ یکی عمر بر لشکر روم و روس ٭ همی راند با رایت و طبل و کوس ٭ کفش ابر نیسان بخشندگی
رخش مهر تابان بر خشندگی ٭ مه و سال زین کوهه اش تخت بود ٭ شب و روز از جوشنش رخت بود ٭ عبیر مشامش همه خاک جنگ ٭ ز شیپور گوشش همه بانگ و جنگ
جهانجوی مانند اسفندیار ٭ جهانگیر بر سان سام سوار ٭ بلشکرکشی بود دیو پلنگ ٭ بدشمن کشی چون تهمتن بجنگ ٭ بطوبش بستر درون خشکی
مهیا سپهش در آشفتگی ٭ سیه تخته بگزید بر تخت عاج ٭ بنا کام بگذشت از تخت و تاج ٭ بمینو روانش همی شاد باد ٭ ز اولادش این گیتی آباد باد
بپا باد جاوید با تاج و تخت ٭ ملک ناصرالدین شه نیکبخت ٭ که تاج نیای و پدر آن اوست ٭ همه ملک ایران بفرمان اوست ٭ ولادت با سعادت آنحضرت
چنانکه سبق ذکر یافته در روز چهارشنبه چهارم هلالی شهر ذیحجة الحرام سال یکهزار و دویست و سه در قصبه نوا ۱۲۰۳ و رحلتش در شب پنجشنبه دهم جمادی الثانی
سال یکهزار و دویست و چهل و نه و مدت عمر مبارکش چنانکه نگاشته شد چهل و هشت سال و بیست و شش نفر اولاد ذکور و بیست و یکنفر اناث از آنحضرت در عالم
بماند که درین واقعه هایله الآن تن همه رشید و کبیر و در کمال تمیز بودند اجمالا اسامی مبارکشان از اینقرار است اول سرکار نواب مستطاب شاهزاده محمد میرزا
اکبر اولاد که درین ایام بمحاصره هرات اشتغال مینمود دویم نواب امیرزاده بهرام میرزا سیم نواب جهانگیر میرزا چهارم نواب بهمن میرزا پنجم نواب
امیرزاده فریدون میرزا ششم نواب اسکندر میرزا هفتم نواب خسرو میرزا هشتم نواب قهرمان میرزا نهم نواب امیرزاده اردشیر میرزا
دهم نواب احمد میرزا یازدهم امیرزاده سلطان مراد میرزا دوازدهم نواب فیروز میرزا سیزدهم نواب جعفرقلی میرزا چهاردهم
نواب منوچهر میرزا پانزدهم نواب لطف الله میرزا شانزدهم نواب امیرزاده حمزه میرزا هفدهم نواب مصطفی قلی میرزا هیجدهم نواب خانلر میرزا
نوزدهم نواب عبدالله میرزا بیستم نواب مهدیقلی میرزا بیست و یکم نواب ایلدرم بایزید میرزا بیست و دویم نواب محمد رحیم میرزا
بیست و سیم نواب بهادر میرزا بیست و چهارم محمد کریم میرزا بیست و پنجم نواب فرهاد میرزا بیست و ششم جعفرخان و فتوحات
و محاربات و غزوات آنحضرت غالبا در ضمن وقایع سنوات درین تاریخ مندرج است و هنوز در افواه و السنه اهالی روس و روم و کرمان و یزد و دیار بکر و وان
و آخسقه و خبوشان و سرخس مذکور میباشد لهذا اشارت ببعضی از ابنیه و آثار آنحضرت خواهد نمود اول قلعه عباس آباد که در کنار آب ارس در خاک نخجوان ساخته
شده قلعه ایست که اگر او را نظیری باشد در ممالک فرنگستان خواهد بود و چنان ساخته اند که بر رودخانه ارس جسر بسته اند و دروازه بر لب جسر واقع است بیداری
رود ارس قلعه را خندق و جسر تخته پلی است که بر او بسته اند تخمینا یک کرور بمخارج و مصارف قلعه و تدارکات قلعه اخراجات شده دویم قلعه اردبیل است
اگرچه جدار جوانب اربعه آن از قدیم الایام بوده ولی بحکم نواب نایب السلطنه قلعه قدیمه آنرا تا نیمه خراب کرده اند و قلعه دیگر بر گرد آن برآورده و خندق و خاکریز بطرز سابق
قلاع ساخته شده و این قلعه از عباس آباد کوچک تر است و تخمینا دویست هزار تومان بمخارج آن صرف شده و همانا از عباس آباد محکمتر و متین تر است
سیم کشیدن قلعه ثانی بر دور شهر تبریز و کندن خندق و ریختن خاکریز است که بمدت بیست سال اتمام یافته و مبالغ خطیر مصروف انحصار بی نظیر گردیده چهارم
قلعه حصین متینه شهر خوی است که قلعه درونی از آثار نواب سلطان سعید شهید محمد حسن خان قاجار بطرز قلاع ایرانیه ساخته و سرکار شاهزاده عالیمقدار نایب السلطنه
العلیه قلعه و خاکریزی و خندقی دیگر کشیده چنان مطبوع ساخته شده که شهر خوی را عروس شهرهای آذربایجان خوانند و زیاده از سیصد هزار تومان
بمخارج آن رفته دیگر ماهوت خانه بطرز ماهوت خانه های فرنگ در شهر خوی ساخته که ماهوت جبه وار و قبا وار خوب از آن کارخانه مرغوب بیرون می آمد
و در زمان فتنه و حادثه روسیه و مسافرت خراسان از رونق افتاده استادان آن متفرق شدند و ماهوتی سوای ماهوت برونه از آن بیرون نیامد دیگر
احداث قلعه کوردشت در کنار ارس و کنار قراجه داغ که برای مصلحتهای دولتی و سرحدداری بنا فرموده اند دیگر سرائیست در میانه اردبیل و محال سراب
در گردنه موسوم بصاین ساخته اند و عمارات متعدده دارد و در ایام زمستان بسیار بکار کاروانیان می آید دیگر در دارالسلطنه تبریز عمارات عالیه
بنیاد فرموده که اکثر آنها دارالاماره است و دو باغ در تبریز طرح انداخته اند یکی موسوم بباغ صفا که خالی از امتیاز نبوده و قنوات خوب در تبریز احداث
فرموده اند و عمل چاپ باسمه که در فرنگستان ظهور یافته بحکم آنحضرت به تبریز آوردند و مبالغی کلی مخارج آن کردند و از آنجا بطهران و سایر بلاد ایران
منتشر و مشتهر شد دیگر طرز و سلوک و رفتار آنحضرت در ولایت آذربایجان مجملا چنان بود که کل رعایا و برایا و عمال و ضباط و حاکم و محکوم الا
آنحضرت را امنی نشناختند و احدی از اکابر دربار شوکت مدار دخل و تصرفی در هیچ امر از امور جزئیه و کلیه بحکم و الامی نتوانست مالیات هر شهر و بلد را جز بخبر
نوشته بدفترخانه آورده بودند و دیناری و حبه افزون تر حواله و اطلاق نمی شد و امری باشتباه و تلبیس نمیگذشت و کارگذاران قدرت اخذ و حل
نداشتند و روزنامه نویسان صدیق در هر شهر تعیین فرموده بود که حال ظالم و مظلوم را بملاحظه نگاشته بامنای دولت میرسانیدند و داد مظلوم را از ظالم میگر

لهذا کسی را یارای ظلم و تعدی نداشت و چون معامله ولایتی از شهر و بلوک معین و مضبوط و جزو کل را نوشته بدست اهالی هر بلد داده بودند دیناری اضافه نمیگرفتند و رعایا نیز نمیدادند اهمال در دادن جرم دهنده و اضافه از گیرنده گناه حاکم و هر دو مورد سیاست میشدند بنابراین رعایای آذربایجان صاحب ثروت و سامان شدند و عساکر ایشان در اوقات مختلفه ببلاد بعیده رفته بشوق و ارادت چاکری مینمودند **ایضاً** از اعمال حکمت مآل آنحضرت نظم و نظام جدید است از دسته دسته ساختن و فوج فوج نمودن ایشان و حرکات مشق پا و تعلیم تفنگ اگرچه صورت این نظام از معلمین اروپا بظهور آمد ولی اصل و حقیقت نظام از آنحضرت معنی و مغز یافته اولا مقرر فرمود که افراد و آحاد افواج نظام رعایت ایلیت و عشیرتی صاحب طایفه و حاکمی ننمایند و در تمام مراتب مناصب نظر ایشان بر حکم و فرمان آنحضرت باشد و بحکم او تابع امیر نظام و صاحب منصبان والامقام بوده باشند و اختیار عزل را باحدی از صاحب مناصب محول نفرمود و احدی از افواج در سفر و حضر دست بخوشه گندمی یا دانه انگوری دراز کردن نمی توانست **حکایت** وقتی عجوزی بسربازی نسبت داد که کاسه ماست من گرفته و خورده و بها نداده و انکار کرده حضرت سکندر حشمت نایب السلطنه فرمود که ما شکم سرباز را پاره می نمائیم اگر چنانکه تو میگوئی آنکه ماست ترا خورده اثر آن در معده او خواهد بود و او بسزای خود رسیده و اگر چنین نباشد و تو دروغ گفته باشی شکم ترا بقصاص او خواهیم درید پیرزن رضا داد و شکم سرباز را دریدند و صدق قول عارضه عجوزه ظاهر شد انعامی بدو داده مرخص فرمود این سیاست مایه نظام تمام گردید **ایضاً** دیگر تکمیل قورخانه و تنظیم توپخانه است و حرکت دادن توپ بزرگ در ازمنه سالفه کمال اشکال داشته زیرا که بایست در وقت حرکت دادن توپها کل رعایای قریب و بعید عرض را اجماع کرده گاوها و الاغها و زنجیرها و طنابها آورده و با تشر و توشر و کمر و دوش روزی یکدو فرسنگ توپ را حرکت داده باشند و آنحضرت قراری فرمود که بزحمت رعایا و برایا شش نفر توپچی و دو اسب توپ را حرکت داده بمنزلها میبرند و اگر دویست عراده توپ مامور بملکی شود در روز یا شب چنان عبور میکنند که غالب رعایای ساتیق از آن عبور و مرور بیخبرند مع القصه آنجناب در سیاست مدن و نظام عسکر و فتح حصار و دقایق کارزار و تربیت احبا و قهر اعدا پایه بلند داشته و از بسیار سلاطین بزرگ برتر بوده مقرری منای دولتش از سالی یکهزار تومان الی بیست هزار تومان بحسب مراتب و مناصب معین بود و از امارات سلطنت الا سکه و خطبه و لقب پادشاهی چیزی نقصان نداشت آن نیز بجهت حرمت پدر بزرگوار و خاقان کامکار بود اگرچه تقدیر ربانی چنین رفت که از تاج و گاه حرمان یافت ولی الحمد لله سلطنت و دولت ایران باولاد و احفاد آنحضرت سعادت اختصاص جست و انشاء الله الی الابد برقرار خواهد بود

ذکر بروز خبر فوت حضرت شاهزاده اعظم نایب السلطنه مغفور طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه ذکر اردوی حضرت شاهزاده والاشان معظم محمد میرزا و روانه فرمودن جناب حاجی زین العابدین شیروانی بهرات و قرار مصالحه و متارکه با کامران میرزا و ماندن میرزا موسی رشتی نایب و نجفعلی خان شادلو در هرات و حرکت اردوی والا بجانب ارض اقدس و مشهد مقدس

در اوقاتیکه هزار جریب خارج هرات مخیم اردوی امیرزاده جهانجوی نواب محمد میرزا والی ولایات خراسان بود و باطراف و جوانب لشکرها مقرر داشت و در فکر سپه و سنگر و تسخیر شهر هرات تصمیم عزم جزم کرده از بازیچه های سپهر مشعبد این منصوبه رخ نمود و مهره های عقول نرد دستان نرد دلاوری و دانائی در ششدر حیرت در افتاد از شهر و خارج خبر این قضیه هایله انتشار یافت اگرچه در چنین مقامی وقوع چنان امری عظیم و فقدان چنان پدری بر چنین فرزند مهربان سخت صعوبت داشت و جای آن بود که در حواس ظاهری و باطنی این امیرزاده بزرگوار اختلال افتد ولی بحکم عقل و تدبیر اصلا تزلزل در خاطر مبارک راه نداده کماکان بنظم لشکر و ثبات عسکر همی پرداخت چون عساکر باطراف هرات تعیین شده بود نواب امیرزاده احمد میرزا که بر سر غوریان همی رفت حکم بتوقف او در مقام خود صدور یافت و امیرزاده خسرو میرزا از پل مالان و صمصام خان و محمد علی خان ماکوئی سرتیپ را از میمنه و میسره باردو احضار فرموده و جناب حاجی زین العابدین سیاح شیروانی که بعد از خروج از شیراز بارض اقدس رفته بشرف صحبت امیرزاده مشرف و در مجالس خاص مشاور و مقرب و محترم بود و سابقه با هراتیان داشت مامور فرمود که بشهر هرات رفته قرار مصالحه و متارکه را با کامران میرزای والی هرات داده باشد لهذا آن مرد دانای جهاندیده مجرب دانشمند مهذب با کامران ملاقات کرده بنصایح پیرانه و سخنان حکیمانه کامران را ساکت و بمتارکه راضی نموده اسرائی که در مدت سه ماه از اطراف اردو بدست هراتیان در افتاده بودند بازپس گرفته و چنان شهرت دادند که در دارالخلافه طهران امری واقع شده که حضرت نایب السلطنه اردو را بمشهد مقدس احضار فرموده و میرزا موسی رشتی و نجفعلی خان شادلو را در هرات گذاشته که باتمام مصالحه کوشند و اردو از دور هرات حرکت کرده راه مقصد برگرفتند و میرزا موسی بلطایف الحیل از شهر برآمده باردو رسید و نجفعلی خان بجهة انجام کار بماند و در یک منزلی هرات سعادتقلی میرزا ولد شاهزاده کامران با بعضی از امرای افغان بحضور والا آمده عریضه و پیشکش خود را بگذرانیده رجوع کرد و بعد از نزول اردو در منزل قلعه کوسویه عادل و دویست خانوار سکنه آنجا را اناثا و ذکورا

کوچانیده بامیر اسدالله خان عرب خزیمه حاکم قاینات بخشیدند و خوانین اعراب را در امر نزل رخصت رجعت با وطان داده و در کافرقلعه منزل گزیده
دسته جات سواران کابلی را مرخص داشته و در اواخر شهر جمادی الثانی بحوالی شهر مشهد مقدس رسیدند و رسوم سوکواری و عزاداری به الظهور آوردند
نخست امیرزاده معظم چون آب حیات در ظلمات لباس سیاه درآمد دیگرباره در خراسان شعار عباسی شیوع یافت قایم مقام و سایر امرای رکاب تمامی
مشکین سلب و کحلی ثیاب شدند چندین هزار پیاده و سوار در کمال افسردگی و دلمردگی ناله برگرفتند و مویه درگرفتند دنبال اسبان ترکی و عربی را بریدند و جامهای
سیاه را تا میان بر دریدند تمامی پیادگان سرباز سرها برهنه کرده سراپای تفنگ خود را سیاه ساختند بر فراز توپهای جنگی و عرادهای قورخانه پوششهای نیلی
گستردند طبالان نظام با اندوهی تمام طبلها را وارونه کوبیده با ناله طبل ناله برکشیدند للمؤلفه همی گفت هرکس که ای شهریار ٭ کجائی که ایدون نه آشکار
سپاهت زملک براه آمدند ٭ بدیدار رویت براه آمدند ٭ نپرسی کسی را از آن رزمگاه ٭ بگوئی زکار سران سپاه ٭ یکی عمر بستی بردی کمر ٭ بهر رزم جستی
بر اعدا ظفر ٭ چرا مرگ بر پیکرت چیره شد ٭ چرا شید رخشنده ات تیره شد ٭ دریغ آن رخ و چشم و موی سیاه ٭ که در تیره خاک کند اکنون تباه ٭ دریغ آن
بر و بازوی بهمنی ٭ دل رستمی جسم روئین تنی ٭ شکستی پی لشکر روم و روس ٭ شکستی زچنگ اجل ای فسوس ٭ دریغ ای جهانجوی عباس شاه ٭ سزاوار
تاج و سزاوار گاه ٭ جهاندار غازی خدیو بزرگ ٭ زعدلت بیک آبخور میش و گرگ ٭ تو در خاک و بر خاک ما زنده ایم ٭ ازین زندگی سخت شرمنده ایم
القصه در نهایت ملالت و کرب در هفدهم شهر رجب وارد شهر مشهد مقدس شده علما و سادات و مشایخ و قضات با لباس سوکواری باستقبال موکب
شهریاری رسیدند و تمام شهر مرد و زن و کوچه و برزن پر از شیون شدند امیرزاده آزاده و برادران معظم با گریبانهای دریده و پایهای برهنه وارد روضه مطهر حضرت
امام الجن و الانس علی بن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا شده شرط زیارت بجای آوردند انگاه بدولتخانه خاص عالی رفته بر مقبره و مرقد پدر نامور گریستن آغاز کردند
و پیکر شریف لطیف آن ملکزاده ملک خصال را در محفه محفوف برحمت لایزال نهاده امیرزادگان عظام با حزنی و رقتی تمام بدوش برگرفته با علما و فضلا و سادات
و قراء آستانه مبارکه رضویه برده در بهترین مقامی مضجع حفر نموده نعش آن مغفور را بر گرد مرقد پرنور طواف داده در پناه آنحضرت بخاک سپردند للمؤلفه
بگل خورشید اگر گویند پنهان می نخواهد شد ٭ نه او خورشید بود و چرخ در گل کرد پنهانش ٭ زمین اوج فرو بنهفت اندر خود سپهر را ٭ که بر رغم سپهر آمد بعدل
و داد دورانش ٭ ازین پروردن و زین بر دردن در شگفتم من ٭ درو دیگر خوانم این هر کهن را یا که دهقانش ٭ مدتی گهگفته امیرزاده معظم و برادران مکرم و خوانین
سترگ و امرای بزرگ برسوم تعزیه داری و قانون سوکواری پرداختند و میرزا علی بیک سیر بدار الخلافه فرستاده ازین قضیه جانسوز امنای دولت را اعلام
منتظر احکام قضا نظام حضرت خاقان کسری نظیر صاحبقران بودند و هشت هزار نفر پیاده نظام را در بلوکات خراسان تقسیم فرموده که بعد از گذشتن فصل دی و رسیدن
حکم کیهان مطاع عمل نمایند و نجفعلی خان شادلو از هرات بازآمده با یار محمد خان که در مشهد بود و کلای کامران میرزا قرار پیشکش هرات را داده به پانزده هزار تومان
نقد و پنجاه بسته شال ترمه کشمیری گذشت که سکه صاحبقرانی نیز در هرات زده شود و همه ساله اینمبلغ بکارگذاران دولت ایران رسیده باشد و یکی از پسران کامران
بادای رسوم تعزیت بارض اقدس آمده پنجهزار تومان از آن وجه را بهمراه آورده تسلیم کارکنان دربار والا کرد **ذکر وصول خبر رحلت شاهزاده نایب السلطنه**
بطهران و عرض خاقان صاحبقران و تفویض آذربایجان و خراسان بنواب امیرزاده اعظم محمد میرزا قاجار
رکن معتمد جناب آصف الدوله اللهیار خان قاجار دولو که سابقا بخدمت نواب نایب السلطنه رفته و در آن واقعه هایله حاضر بود بسرعت تمام بطهران بازگشته شرح حال
را با آصف الدوله در میان نهاده بود در جمعه بیست و چهارم شهر مذکور این خبر وحشت اثر فیمابین امنای دولت حضرت خاقان صاحبقران منتشر شد و کس را یارا
نبود که پس از واقعه ناگزیر دولتشاه فرزند اعظم اکبر حضرت شاهنشاه چنین خبری بحضرت خاقان معروض دارد زیرا که تمام امید حضرت خاقان بر نایب السلطنه
مغفور بود مع القصه بعد از دو روز بدستیاری دو تن از ملکزادگان خورد سال اینخبر پرملال گوشزد حضرت خاقانی شد حالتی عجیب و ملالتی غریب در خسرو
صاحبقران پدیدار آمد که بتحریر و تقریر نگنجد چه که از پادشاهی شصت و شش ساله چنین فرزندی چهل و هفت ساله رفتن مصیبتی بزرگ است از آن گذشته از احکام
اهل تنجیم گوشزد خاقان صاحبقران شده بود که رحلت نایب السلطنه بسالی قبل از رحلت خاقانی است از اینخبر دل از زندگانی خود نیز برگرفت و مویه درگرفت که گفته اند
چلیک هجرت ز وصل غیر خبر میدهد مرا ٭ مرگی نوید مرگ دگر میدهد مرا ٭ چون صحت اینخبر بحقیقت پیوست بعد از گریه و زاری و ملالت و اشکباری فرمان داد که اهالی شهر
بتعزیه داری پردازند و رسوم و عادات شهر محرم را مجدد سازند و نواب شاهزاده ظل السلطان حاکم و نایب طهران که برادر کهتر بطنی و صلبی نایب السلطنه مغفور بود مجلس ختم
فاتحه و تعزیه گرفت و آشفته حال بنشست شاهزادگان و امرا و ارکان دسته دسته و فرقه فرقه با لباس مشکین و خاطر غمگین بدانجا رفته آداب تعزیه و تسلیه مرعی میداشتند
تا سه روز هنگامه عجیب در شهر و کوچه و بازار و تکایا بود و بهر شهری که خبر رسید شور قیامت قیام کرد الحاصل خاقان صاحبقران فرمان داد که فرامین شاهانه بنواب امیرزاده اعظم

محمد میرزا و ملتزمین رکاب خوانین خراسان نگاشته شد و بطرزی شایسته و طوری بایسته هر یک را امیدوار و قرین افتخار داشته لاچین بیک ترکمان غلام پیشخدمت راه خراسان برگرفت و اهالی ان ممالک بخدمت امیرزاده مامور شدند و آقا علی اکبر مازندرانی پیشخدمت خاصه با احکام مخصوصه باذربایجان رفته اهالی آذربایجان را بوجود نواب امیرزاده محمد میرزا و استقرار و استقلال او برجای نایب السلطنه مغفور تسلیه خاطر و تخلیه باطن و ظاهر کرده احکام قضا نظام حضرت خاقانی را بنواب مستطاب امیرزاده کامیاب بهرام میرزا و نواب امیرزاده فریدون میرزا و جهانگیر میرزا رسانیده امیرزادگان از قضیه نایب السلطنه نهایت ملال حاصل کردند و بسوگواری پرداختند ولی خاطر خود را بوجود مبارک برادر اعظم اکبر که اکنون بمنزله پدر بود خورسند داشتند عریضه اظهار رضامندی از آذربایجان و خراسان بحضور حضرت خاقان رسید محمد باقر خان دوالو برادر مهتر جناب آصف الدوله که کوتوال شهر طهران و خال بلند اقبال حضرت والی والاشان نواب امیرزاده محمد میرزا بود با خلعت خاصه والی و یکصد دست خلاع مهر شعاع عالی دیگر بجهة امرا و خوانین انسامان روانه ارض اقدس شد و امیرزاده و امرا لباس مشکین را برآوردند همچنین امیرزا محمد خان بیگلربیگی که سمی جد امجد و فرزند آصف الدوله و بطنا نبیره حضرت صاحبقران بود با یکصد دست خلعت دیگر برای امیرزادگان آذربایجان و خوانین و حکام بلاد روانه تبریز گشت و امیرزادگان عظام و قایم مقام و امیر نظام و صاحب منصبان کرام دو ولایت بزرگ لباس عباسی برآوردند و شعار محمدی تازه کردند و درین اوقات بعضی سوانح در شیراز روی داد

ذکر گرفتاری مرتضی قلیخان شقاقی ایل بیگی ایلات فارس در عهد آقا باباخان مازندرانی سردار و وفات ایل بیگی

سابقا واقعه رفتن ایلات ترک فارس بکرمان و بازگردانیدن نواب فرمانفرما ایشان را بفارس و تصرف کرمان از دست نواب سیف الملوک میرزا و ایالت نواب امیرزاده هولاکو خان مشروحا مرقوم شد و سبب اخراج طایفه نوریه از شیراز و اتفاق فارسیه از ترک و تات با یکدیگر نیز مبین یافت لهذا ایضاح آن اشارات اینکه ایلخانی فارس از جانب مقربان حضور نواب نایب السلطنه اطمینانی یافته بود و اظهار چاکری بدان دربار مینمود و نواب فرمانفرما نیز این معنی را دانسته تغمد مینمود و مداهنه میگذرانید تا وقتی اقتضای جزای عمل کند و ان عمال بکیفر و سزای خود رسند درین اوقات مرتضی قلیخان برادر اوسط ایلخانی که غالبا در ایلات به ییلاقی و قشلاقی اوقات میگذرانید و بکمال جلال و نهایت استقلال داشت چنانکه از شصت هزار خانوار ایلات ده هزار سوار جرار با اسبهای عربی و ترکی انتخاب و زبده کرده ایشان را اعمله خود نام نهاده بود و وقتی سابق بر این با هشت هزار کس بر سر قمشه تاخته نواب امیرزاده سلیمان خان خانان خلف جناب امیر کبیر را که همشیره زاده نواب فرمانفرما بود از قمشه بفارس برده و نواب امیرزاده شاهرخ میرزا ولد نواب فرمانفرما را بر جای بر نشانید و فرمان فرمانفرما را تمکین کرده همچنین اوقتی محمد زکیخان نوری بحکم خاقان صاحبقران بوزارت و سرداری فارس تجدید یافت و از طهران باصفهان آمد که بشیراز گراید مرتضی قلیخان جمعیتی برداشته سر راه بر بسته صحرا و را از آمدن بشیراز ممنوع ساخت و او ناچار رجعت گزید علی الجمله مرتضی قلیخان مردی غیور جسور کریم بهیم مجلل معظم بود و بحسب شمایل و مخایل و برز و بالا و یال و کوپال و فر و شکوه همدی نظیر نداشت و وقتی در عوالم تهدید گفته بود که خوانین خراسان را هزار یک بثروت و دولت و عدت و حشمت ما نبوده مع هذا بسروری و خودسری گذرانیدند اگر فرمانفرما ما را نخواهد مال و جهات دیوانی خود را از جزو جمع فارس موضوع و بخزینه طهران بی میانجی حکمران فارس موصول خواهیم داشت علی الجمله درین سال فتنه مال از جانب نواب شاهزاده ستوده خصال فرمانفرمای فارس آقا باباخان مازندرانی بارفروشی که از مقام ریاست فراشان بمقام و منصب سرداری فارس رسیده بود مامور شد که ببهانه وصول و اخذ مالیات بلوکات بجانب قشلاقات رفته بهر نحوی که تواند ایل بیگی را بچنگ آورده بحضور والا رساند و درین معنی درین باب اشارتی از خاقان صاحبقران بنواب شجاع السلطنه داده و بحضرت فرمانفرما ابلاغ رفته بود مع القصه آقا باباخان سردار در قلعه برکان از قلاع بلوک فیروزآباد که متانتی داشت نزول کرد و بلطایف الحیل بمرتضی قلیخان پیغامات مهرانگیز فرستاده متمنی ملاقات شد و عذر از رفتن خود خواست مرتضی قلیخان عزم دیدار وی کرد با چهل نفر سوار مرد ربای خاره فرسای خاصه عمله مخصوصه بدان قلعه آمد آقا باباخان قبل از وقت احتیاط کار بجای آورده تفنگچیان و غلامان همراهی خود را بر فراز و نشیب عمارات و برج و دروازه ترتیب کرده بود چون مرتضی قلیخان در آمد دروازه بر بستند و مستعد شدند سردار بعد از صحبت حکمی که در باب اخذ ایل بیگی از سرکار فرمانفرما صادر شده بود برآورده بوی نمود ایل بیگی ازین سخن برآشفته دشنام و سخط گویان بعزم رجوع بدروازه پویان شد تفنگچیان مقابل بر حسب مقرر بنیاد فکندن تفنگ کرده بروی و همراهانش گلوله باریدند از درون و بیرون نایره فتنه بالا گرفت بالاخره زخم گلوله بر ران ایل بیگی رسید که از رفتار وا ماند همراهانش بعضی مقتول و برخی اسیر شدند همانا غالبا بر گرد او مدافعه کردند تا بقتل آمدند از آن پس سردار او را بر بسته بجانب شیراز راند و چاپاری سریع السیر بابلاغ این خبر قبل از ورود خود فرستاد

ذکر شرح گرفتاری محمد علیخان ایلخانی فارس و میرزا قاسمخان خلج داماد او و بند امیرزاده امامقلی میرزا ولد نواب فرمانفرما و کور کردن میرزا قاسم خان و محبوس نمودن میرزا علی اکبر قوام الملک و محمد علیخان ایلخانی

چون گرفتاری مرتضی قلیخان مسموع فرمانفرما شد مقرر کرد که امیرزاده امامقلی میرزا با خدام ایلخانی و میرزا قاسم خان داماد وی پردازد و چون میرزا علی اکبر قوام الملک کلانتر شهریاری منزلت فارس بوسیله قرار مواصلت با ایلخانی متهم گردیده بود اگرچه حضرت شاهنشاه صاحبقران

بدان وصلت

بدان وصلت رضا نداده همشیره نواب شاهزاده کامران میرزا را بفرزند قوام الملک میرزا فتحعلی خان که انجب و اعقل و ارشد اولاد او بود مرحمت فرموده و الخیال مرتفع
گشته فرمانفرما از بابت اشتباه و احتیاط خدمت شهریاری منزلت را نیز در باب الحرم بخلوت خاص دیوانی خوانده روزی چند موقوف و معتکف داشت و میرزا محمد خان
فرزند نامیرش را نیز در خدمت او آوردند و هادی خان ولد میرزا ابراهیم کلانتر سابق هم روزی چند نام کلانتری بر نهادند ایلخانی را محبوس و میرزا قاسم خان خلج داماد او را
که از راه یزد و طبس بخراسان رفته عریضه بحضرت نایب السلطنه برده بود و بعضی شرارتهای دیگر نیز نسبت میدادند مکفوف البصر فرموده و شرح واقعه با امنای دولت حضرت
خاقان برنگاشت و اموال بسیار درین سانحه از ایلخانی و این بیکی بیغما و غارت رفت و بسیاری بتصرف امرای حضرت درآمد از جمله شصت هزار تومان نقد در باغی بجار
شهر شیراز که از مستحدثات ایلخانی بوده است مدفون داشت شد و برآوردند و تصرف کردند و در این ایام نواب نایب الایاله رضاقلی میرزا فرزند اکبر نواب فرمانفرما
بنظم و نسق امور گرمسیرات و بنادر در بندر ابوشهر توقف داشت و محرر این نامه نیز در خدمتش اقامت و چون این اخبار از شیراز در رسید نواب معظم الیه شکرالله خان
نوری را بنیابت خود در بندر بوشهر گذاشته راه شیراز بر گرفتیم و بحضور حضرت فرمانفرما شرفیاب شدیم چون مرا در خدمت جناب قوام الملکی خلوصی بود بدان خلوت رفتیم
و تحقیق حال کردم و از حقایق آگاه و در چاره این کار با موافقان همراه شدم و پس از چندی مستخلص شد و کمال جلال حاصل کرد و در ان ایام که قریب زمان حرکت ما از بندر
ابوشهر بود بیست و چهار نفر از سرکردگان و معلمین با کولونل وارد عمارت بلیغ صاحب بالیوز دولت انگلیس شدند که باذربایجان رفته بتعلیم سربازان و تقویت دولت
ایران اشتغال دارند و مستر لنسین معلم توپخانه با قدری تفنگ انگلیسی فرمایشی حضرت علی نیز در رسید بحضور خاقانی رفته مورد الطاف سلطانی شد و در روز شنبه
پنجم ذیحجه خاقان صاحبقران بزیارت معصومه قم ع توجه فرموده و بعد از زیارات و تعمیر ابنیه و عمارات نواب شاهزاده سلطان احمد میرزای سیف الدوله حکمران اصفهان
بحضور اعلی آمده در رکاب مستطاب بطهران رفته بروز شنبه شانزدهم وارد شدند و در روز عید غدیر دامن دامن زر و سیم بر فقیر و غنی و نجی و لئیم برافشاندند نظم

گرچه در اسلام جشنهای کبیر است * خوبتر از هر جشن عید غدیر است
زانکه درین عید دست عهد پیمبر * بوده بدستی که دست رب قدیر است

ذکر جشن عروسی سیف الدوله و نیر الدوله و صاحبقران میرزا و معیر الممالک حسینعلی خان و سلیمان خان افشار

چون طبع مبارک پادشاهانه از سوک فرزند ارجمند والا مقام نایب السلطنه بی نهایت منزجر شده بود و غالب اوقات قرین اسف و ندم بود امنای دولت مصلحت
در آن دیدند که خاقان صاحبقران اعظم را باسبابی خوشنود و خرم نمایند چه که طبع مبارک شاهان غم پرستاید و ضجرت ملوک مایه ملالت اعیان دولت شود و کار ملک خلل پذیرد
لهذا عقلای دربار همداستان شدند که مشغولی خاطر خاقانرا جشنی شگرف و طوئی بزرگ فراهم کنند چون نواب شاهزاده سلطان محمد میرزای سیف الدوله حکمران اصفهان را
در خدمت اعلی کمال تقرب و تعزز بود و مهد علیا و ستر کبری تاج الدوله صدف آن گوهر گرانبها را در حرم سلطنت اختصاصی عظیم و هنوز از بنات مکرمات شایسته گوهری را
در سلک ازدواج انملک زاده منسلک نکرده بودند انجام این کار را اتفاق کرده مدت یکهفته اسباب جشنی بزرگ فروچیده محلات و اسواق و میادین و عمارات را با نواع آذین
تزیین داده ارباب طرب از بلاد دور و نزدیک طلب کرده و تمامت شهر را آراسته شبها بچراغان و آتشبازی و روزها بجشن و رود نوازی گذرانیدند و در درون و بیرون
همه ساز لهو و لعب و برگ عیش و طرب مهیا گشت تا بفرخی و سعادت مدت یکهفته بعیش و عشرت گذشت و حجله زفاف آراسته گردید و نواب شاهزاده سلطان محمد میرزای
سیف الدوله و برادر کهترش نواب فرخ سیر میرزای نیر الدوله والی همدان هر یک با شاهد کام هم آغوش گردیدند و نواب شاهزاده صاحبقران میرزا درین ضمن با همسر معنبه
خویش هم بالین آمد و چون خاقان کبیر همه عاظم ایرانرا پدرانه تربیت فرمودی و خانه زادان دولت را پروردی مقرب الخاقان حسینعلی خان معیر الممالک خلف الصدق
دوستعلی خان بسطامی که جوانی صدیق معقول آرام خلیق شایسته بود بشرف مصاهرت خویش برگزید و همشیره نواب شاهزاده محمد مهدی میرزا را بعقد مناکحت وی
درآورد و همچنین سلیمان خان افشار قاسملو را که سرکرده هزار افشار بود بمصاهرت قرین مفاخرت داشت از دوشنبه عید غدیر خم الی یکهفته مدت این جشن تمادی یافت
و پس از روزی چند شاهزادگان مذکور سیف الدوله و نیر الدوله بمرکز ایالت خود اصفهان و همدان بازگشتند و در اواسط شهر ذیحجه خبر گرفتاری ترکمان آق دربند بحضرت
شاهنشاه بیمانند رسید

ذکر حال امیرزاده خسرو میرزا و سبب فرار او از خراسان بطهران و بعضی وقایع ان زمان

مبین این مقال اینکه نواب امیرزاده خسرو میرزای خلف نایب السلطنه مغفور که بمحارست و انتظام آق دربند معبر تراکمه رفته بود شنید که جماعتی از سواران ترکمان بتاخت
حوالی و حواشی بسطام رفته اند و با غارت و اسیر بازمیگردند امیرزاده بر ایشان بر بسته صف برکشید از دو جانب منازعه و مدافعه در گرفت و سواران بر یکدیگر حمله در شدند
و چون تار و پود بیکدیگر آمیختند و خون بریختند آخر الامر ظفر امیرزاده را بود و اسیر و اموال خراسانرا از تراکمه گرفته بسیاری از ترکمانیه را بقتل رسانیدند و ما بقی را زنده
بدست آورده روانه خدمت برادر اکبر امیرزاده والا گهر محمد میرزای والی خراسان کرد و از آنجا شرح واقعه معروض رای امنای دولت خاقان صاحبقران شد و خسرو میرزا
مورد الطاف و اشفاق حضرت خاقانی گردید و همچنان نواب اسمعیل میرزا صاحب اختیار بسطام با تراکمه ساروق محاربه کرده بر انها که بتاخت بسطام آمده بودند غلبه کرد

روش مخوف کشتگان ایشان را بدربار اعلی انفاذ داشت و چون امیرزاده خسرو میرزا بخدمت نواب والی والاشان رسید چنانکه متوقع بود از برادر اکبر التفاتی ندید همانا بسعایت جناب قایم مقام خاطر اشرف را از وی و برادرانش غباری حاصل گشته بود بالاخره متوهم شده فرار کرد و تفصیل این اشارت آنکه نواب جهانگیر میرزا و خسرو میرزا و احمد میرزا و مصطفی قلی میرزا از یک مادر در خدمت نایب السلطنه مغفور معزز و معتبر بودند و جهانگیر میرزا با یالت خوی و ارومی اختصاص داشت و در آن دلایات بهمت و جلادت نام بر آورده بود و آنچه جناب امیر نظام صلاح آذربایجان را امید است و بوی اشارت میکرد بخلاف آن رفتار می گزید و فیما بین امیر نظام و قایم مقام بواسطه منصب صدیتی نهانی میرفت در این اوقات که نایب السلطنه از میان رفته بود و امیرزادگان عالی مقدار با قایم مقام چندان صفائی نداشتند وی بمصلحت حال خویش در مقام تضییع امیرزادگان اربعه بر آمده در هر وقتی بمناسبت مقام از ایشان سخنی میراند و حاصل آن بود که این جوان بخدمتگذاری نواب امیرزاده والی که فرزند اکبر نایب السلطنه است سر فرود نمی آورند و بجهة اثبات این غرض اسباب بسیار فراهم همی کرد و نواب جهانگیر میرزا در تاریخی مختصر که تالیف فرموده چنین نگاشته است که نواب محمد میرزا والی والای خراسان امیرزاده خسرو میرزا را مامور بطهران فرمود و قایم مقام موقوف داشت و بدو گفت که سبب موقوفی ماموریت شما عدم التفات امیرزاده والی والا نسبت بتو و برادران اعمی است و سبب تفرقه کردن سپاه ابوالجمعی تو نیز همین است لهذا او را بواهمه افکنده و روز بروز در قوت این واهمه می افزود و وقتی مراسله نایب الدوله نگاشته مضمون اینکه امیرزاده خسرو میرزا در مقام خلاف و نفاق است و نواب اشرف والی اراده دارند که او را گرفته محبوس دارند و بعلی محمد خوئی گفته بود که در لباس خیرخواهی از مضمون این نوشته خسرو میرزا را مطلع نماید که فلان چاپار حامل این مکتوب است علی محمد این ماجری را بخسرو میرزا اعلام کرده حامل نوشته را نیز بدو گفته از آنطرف بحامل نوشته سپارش کرد که نزد خسرو میرزا رفته اظهار کن که روانه طهرانم و نوشته بآصف الدوله میبرم هرگاه شما نیز بکسی نامه می نگارید بدهید تا برسانم و ضمناً بچاپار سفارش کرده بود که اگر خسرو میرزا نوشته آصف الدوله را بخواهد که بخواند بمضایقه بدو بسپار چاپار چنین کرده خسرو میرزا از دیدن نوشته مشوش شده بالکلیه مضطرب و مایوس گردیده بفکر فرار افتاده و از اقتضای عهد شباب از تدبیرات قایم مقام غافل و بیرخصت از نواب امیرزاده اکبر محمد میرزا سوار شده بیکرکضت در شبانه روزی از مشهد به نیشابور رسید قایم مقام بعد از فرار او عرایض خود را در امر بر ساخته مخالفت خسرو میرزا و برادرانش را بثبوت رسانیده و با میرزاده قهرمان میرزا حاکم سبزوار حکمی صادر کرد که خسرو میرزا را از عزیمت طهران مانع شود و بارض اقدس راجع کند قهرمان میرزا در منزل مزینان با یکصد سوار بخسرو میرزا رسیده او را بجانب مشهد باز گردانید و قوت واهمه بر او غلبه کرده از میان سواران بدر رفته راه ری بر گرفته سواران قهرمان میرزا تا منزل میامی او را تعاقب کرده بدو نرسیده باز گشتند و خسرو میرزا خود را بطهران رسانیده و بسبب آمدن او بقاین نیز پیوست و او را در خانه عم اکرم نواب شاهزاده ظل السلطان بتوقف امر فرمودند تا امیرزاده محمد میرزا بحضور خاقانی آمده حقیقت امر مکشوف شود و بحسب امر خاقان صاحبقران فرمان قضا جریان بمحمد خان زنگنه امیر نظام و نواب امیرزاده جهانگیر میرزا صدور یافت و پس از اظهار مکرمت و مرحمت تاکید اکید در مطاوعت و متابعت ایشان با امیرزاده دشیان عالی والای خراسان محمد میرزا رفت **ذکر صادرات سرحد آذربایجان و خدمات امیرزاده جهانگیر میرزا** در این اوقات دیگر باره طایفه اکراد جلالی بقافله که از اسلامبول به تبریز می آمدند دست یغما و غارت بر گشاده جمعی را مقتول کردند و اموال و اثقال ایشان را بردند و نواب امیرزاده جهانگیر و محمد علیخان ماکوئی سرتیپ افواج تبریز باشارت امیر با احتشام محمد خان امیر نظام با سه چهار هزار کس بکوشمال طایفه جلالی رفتند چون اماکن و مساکن ایشان در سنگلاخ و مواضع صعب است مقرر شد که در سر کوچ بر سر ایشان ریخته کاری سازند چون امیرزاده به نیم فرسنگی ماکو رسید علیخان ماکوئی را نیز اخبار کرده که با همراهان خود بار دوی والا رسد و خان بابا خان و لد محمد خان ایروانی سرتیپ را نیز با خود برده همه جا در دامن آقری داغ راه سپرده بیخبر بر سر طایفه جلالی رسیدند و گرد ایشان را احاطه کردند اکراد جلالی دست عیال خود را گرفته قصد فرار کردند و خان بابا خان ایروانی با جمعیت ماکو و جواد خان و لد اغرلو خان قاجار گنجه و سواران او اکراد جلالی را بضرب گلولهای جانسوز بر خاک افکندند و هشتاد هزار گوسفند و پنج هزار گاو و گوساله و هفتصد اسب اخته و مادیان از آنطایفه بغنیمت گرفتند و چون از آنجا تا بایزید زیاده از دو فرسنگ نبود و پاشای آن بلد بدتی بود که پای زیاده از حد گلیم خود دراز کرده منع پیچبانی اهالی ملک خود را نمی نمود غنایم را از راه ماکو و قراقیون بمنازل خود رسانیده سپاه مسعود در خدمت امیرزاده روی بدانسوی نهادند و قصد کوچاندن طایفه محمد یونس حیدرانلو کرده چون بحوالی بایزید رسیدند اهالی قلعه مطلع شده بکاسهای مهتاب و مشاعل بر تاب برج و باره و شهر را روشن تر از روز نموده سپاه را ملاحظه کردند و احتیاط بجای آوردند و امیرزاده بر سر طایفه حیدرانلو راند محمد یونس بدر رفته سپاه دست بغارت ایل حیدرانلو بر گشادند و در این وقت بقدر چهارصد سوار از شهر بایزید که بحمایت محمد یونس می آمدند رسیدند و در پای گردنه قازلی گول امیرزاده راه بر ایشان بربست تا غنایم ایل حیدرانلو را با واجق و قراکلیسیا رسیدند امیرزاده نیز با ایشان سر راه بر گرفته بقراکلیسیا رفته در آنجا مظفر و منصور و با غنیمت نامحصور بخوی رسید قریب بیست هزار تومان از قیمت این غنایم بسرباز نظام رسید و طایفه اکراد جلالی که بغارت رفته کاروان ایران که از اسلامبول باز می آمدند غارت کرده قریب بسیصد هزار تومان اموال آنها را بردند محمد خان امیر نظام نامه بسر عسکر نوشته مطالبه این تنخواه را

گرده و جهانگیر میرزا نیز امر شد که با سپاه بقازلی گوّ رفته مطالبه مال التجار نماید مقارن این حال خبر آمدن خسرو میرزا بطهران مسموع جهانگیر میرزا شده ابراهیم خلیل خان را
با پیشکش و عریضه روانه خراسان داشت و بجنورد میرزا نگاشت که بمشهد بازگشته عذر حرکت خود را از امیرزاده والاشان محمد میرزای والی بخواهد وقتی که او بطهران رسید
ورود موکب جلالت کوکب نواب امیرزاده اعظم والی ولی الاقرب بود و عریضه او در طهران رسانید و حضرت نیکولای اول ولیعهد امپراطور روسیه در این اوقات اوستوف
نامی را با تعزیت نامه بطهران فرستاده در اواسط محرم الحرام سال یکهزار و دویست و پنجاه وارد گردید و تشریفات لازمه او بظهور آمد و در ضمن مراسله در تقویت
و تربیت اولاد نایب السلطنه مرحوم خاصه امیرزاده اکبر نواب محمد میرزای والی تاکیدی رفته بود و بعد از صدور جواب مراسله مراجعت گزید و از جانب خاقان صاحبقران
باحضار والی والاشان رفت راه بکر رفته همی آمد و در این ایام مزاج مبارک پادشاه اسلام از حد اعتدال انحراف پذیرفته مرضهای مزمنه عارض وجود مبارک گردید
که ذات الجنب و ذات الصدر و بواسیر اعظم آنها بود و مدت دو ماه معالجه گذشت و طرق و معابر مسدود شد و طایفه بختیاری پنج هزار تومان تنخواه که از اصفهان
بطهران می‌آوردند در رشته قهرود بنظر تجارت بردند و بسیاری از مال التجاره تجار ضایع کردند و بسرقت بردند تا آخر الامر صحت بمزاج وهاج شاهنشاه صاحبقران روی داد و در عمارت
چشمه اندرون سلام عام فرمود و پس از روزی چند بدیوانخانه خاصه آمده بسلام عام و نظام امور ممالک پرداختند و اهالی ایران بشکرانه بهبودی خاقان صاحبقران
مبالغی خطیر بنذورات مصروف داشتند **ذکر ورود نواب امیرزاده اعظم محمد میرزا خلف الصدق نایب السلطنه مرحوم
از خراسان بحضور خاقان صاحبقران** نواب امیرزاده والاشان محمد میرزا نواب قهرمان میرزا در ارض اقدس گذاشته محمد رضا خان فراهانی را که مردی
پخته و کاردان بود منصب وزارت وی گماشته دو فوج سرباز در آنجا نهاده با جمعی دیگر که لازم بود روی براه کرده در شنبه ششم شهر صفر وارد طهران گردید
بامر شاهنشاه صاحبقران صاحبقران میرزای شاهزاده ذیشان سالار توپخانه و زنبورکخانه با چهار عراده توپ و جناب امین الدوله عبدالله خان مستوفی الممالک دیوان
و ده نفر از مستوفیان معظم ذیشان مامور باستقبال امیرزاده بهمال شدند در قریه دولاب بر رکاب بوسی امیرزاده سعادت یافتند و با هر یک عنایتی درخور فرمود و پس از
ورود بحرم خاص خاقانی رفته بحضور مبارک تقبیل پای بوس یافت و چندان عطوفت و رحمت دید که قصه پر ناموران نظرش محو گردید و در ضمن فرمایشات صریح
و کنایه مژده فتح الباب دولت بر وجنات حالش مشهود آمد چون نواب ظل السلطان خصوصاً و بعضی شاهزادگان عموماً راغب نیابت سلطنت و طالب ولایت عهد
حضرت خاقانی بودند و تقدیر و تدبیر شاهنشاهی موافق آمده این منصب اعلی مخصوص امیرزاده والا داشته بودند خاقان صاحبقران منوچهر خان معتمد الدوله
ایچ آقاسی باشی فرمود که در خدمت امیرزاده اعظم بکشیکخانه دربار که محل اجتماع امرای عظام است رفته در حضور شاهزاده ظل السلطان و سایر شاهزادگان
فرمایشات خاقانی را تقریر و بهمه حاضران تبلیغ کند و احسب الامر رفتار نموده بعد از ملاقات امیرزاده آزاده با عم اکرم معتمد الدوله زبان برگشاد که خاقان صاحبقران
چنین فرموده که ما ولیعهد من عباس میرزا در حیات بود از شما دو برادر او نایب سلطنت و بمحافظت سنور و ثغور اشتغال داشت و بمدافعه با اعادی همت میگماشت
و دیگری بنیابت دار الخلافه طهران حافظ وجود پادشاه زمان و حارس خزینه و دفینه خاقان بود اکنون نایب السلطنه از میان رفته آن فرزند یا برادرزاده را بجای
برادر برگزینید یا خدمت خود را بدو واگذارد و بجای برادر ولیعهد باشد چون فرمایش خاقانی بظل سلطان رسید حضور دار الخلافه را ترجیح داده معروض داشت
که ع رای آنچه تو اندیشی حکم آنچه تو فرمائی ٭ عین صواب است تمکین او بجای پدر اولی و انسب است و من بخدمت ماموره لیق و اقوم لهذا چنانکه منظور نظر خاقانی
بود بظهور آورد و نواب امیرزاده را در باغ دلگشای نگارستان نزول فرمود و نواب شاهزاده خوش خصال صاحبقران میرزا میهمانداری او مامور آمده و افواج در باغچه
برگرد باغ مذکور خیمه زده پروانه وار برگرد شمع وجود امیرزاده جمع بودند و در راه او از آب و آتش پروانه میکردید **ذکر تفویض منصب جلیل ولایت
عهد و نیابت سلطنت دولت علیه ایران از جانب سنی الجوانب حضرت خاقان صاحبقران فتحعلی شاه
قاجار بفرزند زاده اعظم اکرم انجب افخم نواب محمد میرزا خلف نایب السلطنه مرحوم طاب ثراه و بعضی سوانح و وقایع
و وصایای ملکانه** چون تدبیر رای خاقان ملک آرای کیهان مطابق تقدیر اتفاق افتاد و مرآت ضمیر منیر خاقانی محاذی اشعه لمعات الهام ربانی واقع
و عکس پذیر گردیده بود در روز پنجشنبه دوازدهم شهر صفر المظفر سال یکهزار و دویست و پنجاه که چهل سال و کسری از مدت سلطنت خاقان کیهان متمادی گشت
مقرر فرمود که در باغ نگارستان مجلس طوئی ملوکانه آراسته شد و اعاظم فضلا و علمای ایران و اماجد امرا و وزرای دربار و صاحبان مناصب بزرگ در آن
مجمع حاضر شدند و چنانکه رسم ملوک عجم است اسباب مرصعی که از لوازم منصب جلیل ولایت عهد است از قبیل شمشیر و خنجر و بازو و کمر و نشان شیر و خورشید
مجوهر با انضمام یکدست ملبوس خلعت آفتاب پیکر و فرمان قضا جریان ولایت عهد و نیابت سلطنت برسالت شاهزاده صاحبقران میرزای میهمان امیرزاده
معظم الیه بدان مجلس ارم مونس انفاذ شد و خلعت را زیب بر و دوش خود نموده فرمان مبارک را افسر وار بر سر زده طبقهای سیم و زر بر سر حاضران مجلس بخشیدند

وخطبه خواندند وتهنیت راندند وحضرت ولیعهد جدید ونایب السلطنه سعید محمد میرزا با تمامی ارکان دولت ابد مدت ایران بحضور خاقان صاحبقران وجد امجد مهربان آمده از لفظ گوهربار مبارک مبارکباد شنیدند وبمراسم عبودیت وارادت قیام کرد دیگر روز در خلوات بحضور اعلی آمده مخزن جواهر حکمت اندرز ونصیحت پادشاهانه کردید. وآنچه از چنان شاهنشاهی عاقل ودانا در خوران خلیفه برنای توانا بود در مراتب ملکداری ورعیت پروری وسلوک با طبقات امم ولشکرکشی با تمامی ابدجه ظهور آمد وچون بعضی ملکزادکان بزرگ وقاجاریه سترگ ووزرای امین بنا بر اغراض نفسانی واعراض وهمانی با وجود اعمام کرام تفویض منصب خلافت را ببرادرزاده خورد سال عجب میشمردند وخاقان صاحبقران که جهان جهان دانش وبینش داشت ودر حقیقت اکمل خواقین دوران واعقل سلاطین زمان بود که از دفاتر ملوک باستان وقوع اینگونه داستان سخنی گوشزد ارباب حضور میفرمود که مثلا امیر تیمور گورکان بعد از وفات پسرش جهانگیر که ولیعهد او بود با وجود تعدد وکثرت اولاد صلبی ولایت عهد خود را به پیر محمد ولد جهانگیر تفویض کرد وشاه عباس ماضی صفوی که فی الحقیقه از اغلب سلاطین این سلسله اعقل وازکی بود بعد از محمد باقر میرزای ولیعهد خویش ولیعهدی خود را بپسر او سام میرزای ملقب بشاه صفی واگذاشت علی ای حال تمامی اولاد خاقان معظم که زیاده از پنجاه کس کبیر بودند کام وناکام دم درکشیدند وخواه وناخواه در زاویه تسلیم در خزیدند وچون مکنون خاطر خطیر ومذکور ضمیر منیر حضرت صاحبقران بقرین اجتماع وموافقت اولاد نایب السلطنه مغفور بود وبا انتشار وافتراق ایشان رغبت نداشت وآمدن نواب خسرو میرزا از خراسان بطهران مقدمه خلاف ونفاق مینمود اصلاح این نقبه وتعمیر این ثلمه را میرزاده خسرو میرزا را بحضور خوانده نشانی که منقش بتمثال همثال صاحبقرانی بود بدستش داده او را بهمراهی نواب شاهزاده امام ویردی میرزا ایلخانی ایل قاجار وآغا بهرام قراباغی روانه منزل ولیعهد کرده تشفعی از او رفت واز جانب حضرت خاقان بعفو زلات او اشارت شد وحضرت ولیعهد بزرگوار محمد میرزای قاجار از قصور وتقصیر خسرو میرزا درگذشته او را قرین انواع اصطناعات واقسام مراعات داشت وفی الحقیقه در آن سینه مبارک کینه را راه نبود وچون میرزا ابو القاسم فراهانی قایم مقام صدارت عظمی بود با مسند عالی او میرزا محمد فرزندش بوزارت حضرت نایب السلطنه مامور گردید ومقرر شد که او در رکاب شوکت مآب مستعد سفر تبریز شود وقایم مقام روزی چند در دار الخلافه سکونت جوید تا قرار ومدار بعضی امورات داده شود آنگاه بآذربایجان بپوید روزی خاقان صاحبقران قایم مقام را در هنگام حضور مخاطب فرموده بدو فرمود که پدرت میرزا بزرگ قایم مقام مردی نیک ذات عادل خجسته صفات بود وسالها بارادت وصداقت بنایب السلطنه مرحوم خدمتگذاری وجان نثاری کرد وبعد از فوت او این منصب جلیل را بتو تفویض فرمودیم وهمچنین بعد از قضیه ناگزیر او از را بشاهزاده محمد میرزا فرزند اکبرش عنایت نمودیم ومقصود ما تقویت وتربیت اوست باید پس از رجوع بآذربایجان خلایق را بدرب خانه او دلالت کنی وخانه خود را بمردم ننمائی یعنی خلق او را بشناسند وبدو امیدوار باشند واز وی هراسند وبالقطع والیقین بدان که ابدا در مشیت الهی سلطنت تو واولاد تو نگذشته است وتا حال در هیچ تاریخی نخوانده ایم که از فراهانی سلطانی برخواسته باشد فاعلما بدانکه هر وقت از او برگردی ونسبت بدو بتدویر ومداهنه پردازی خدا از تو خواهد برگردید وخیرخواهی دید قایم مقام از این خطاب عتاب آمیز سیاست آمیز متزلزل شده اظهار صداقت وارادت وزمین بوس درآمده اظهار صدق وصفا وارادت ووفا کرده مرخص شد

ذکر مرخصی نواب مستطاب امیرزاده اعظم حضرت نایب السلطنة العلیة العالیة محمد میرزای خلف الصدق نایب السلطنه مرحوم از خدمت خاقان کبیر صاحبقران بولایت آذربایجان وصادرات آن ایام

بعد ما که حضرت خاقان صاحبقران در خلوات وجلوات از مراسم اندرز ونصیحت ومراتب تکریم وتقویت نواب نایب السلطنه محمد میرزا سلیل جلیل خویش دقیقه از دقایق مرعی نگذاشتند او را با کجهان فر وشکوه مرخص وروانه مستقر خلافت تبریز فرمودند. در یکشنبه شانزدهم شهر صفر روی بسوی ولایت آذربایجان کذاشت وقایم مقام فراهانی بجهة قراری که در تتمه مصالح رویه که مهلت گرفته بودند وقبول کرده دوری چند بماند واو نیز در یکشنبه بیست ویکم ماه مذکور رخصت انصراف یافته از قفای حضرت ولیعهد راه برگرفت وچون اردوی والا بمیانج رسید اهالی آذربایجان بشرف رکاب بوسی فایز شدند ونواب مستطاب امیرزاده مکرم سلطان مراد میرزا که با ایالت ولایات مراغه ومضافات آن اختصاص داشت بشوق شرفیابی حضور واستقبال موکب منصور ولیعهد معظم حرکت نموده در زمانیکه منزل او جان فی المثل منزل شان بود واو جان بسعادت حضور حصول یافت ومورد عواطف وعواطف خاصه گردید وهمچنین نواب مستطاب امیرزاده کامیاب اردشیر میرزا حکمران صاین قلعه وکردستان در شهر قزوین بحضور سعادت قرین مخصوص گردید والتفات دید مع القصه نواب جهانگیر میرزا حاکم ارومی وخوی نیز در بین منزل شرفیاب حضور شد وجناب قایم مقام نیز در منزل صومعه بار دوی والا پیوست وچون بکرر معروض داشته بود که جهانگیر میرزا سر خدمتگذاری نخواهد داشت وطغیان خواهد گزید وحتی در تبریز هم بخدمت والا نخواهد رسید آمدن جهانگیر میرزا مخالف رای وقول او واقع شد بخیمه او رفته بدو گفت که چرا بی اذن واطمینان از من باستقبال ولیعهد آمدی وحال آنکه من نیز بدو مطمئن نیستم زیرا که سخن مرا نمی شنود واز بابت مصلحت حال خود اظهار عدم استقلال کرد ومذکور نمود که حضرت ولیعهد مجد از اغاز شباب با من مرحمتی نداشته ودر ایام دوازده سالگی جا حتی محمد خان قراگوزلو در مراغه بوزارت

او مخصوص بوده و آنحضرت را با من بی التفات نموده و چون بایالت همدان رسید میرزا محمد علی مستوفی و برادرش میرزا حسن که هر دو عدو من بودند در منصب
عزت و وزارت داشتند و بدگوئی از من می نمودند و چون باردبیل و قراجه داغ حکمرانی داشت میرزا نصر الله اردبیلی صاحب اختیار در رب خانه اش بود و در باب
من سعایت میکرد و در این اوقات گذشته حاجی میرزا آقاسی ایروانی و حاجی زین العابدین شیروانی مجالس و موانس او بوده اند و پیوسته زبان به بدگوئی من گشاده
اند و اللهیار خان آصف الدوله بواسطه منصبی که من دارم با من در کمال خصومت است مع القصه از این مقوله تشکی اظهار کرد و نواب جهانگیر میرزا را از آمدن بحضور منع هم
میخواست و جهانگیر میرزا تخطی که از نایب السلطنه مغفور در متابعت و مطاوعت امیرزاده والاشان سابقا بدو نگاشته بود بجناب قایم مقام نمود و وی سکوت
کرده پس از ساعتی برفت ولی در خاطر امیرزاده جهانگیر از این سخنان غدغه روی کرد الحاصل در منزل دیگر امیرزادگان معظم بهرام میرزا و فریدون میرزا و محمد خان
امیر نظام و وزیر مختار دولت روس سعادت دستبوس یافتند و در همه منازل اعاظم و اعیان و امنا و ارکان دسته بدسته و فوج بفوج همی آمدند و آرد دی
والا ارجمند اوجان بدو کوچ به تبریز رفته بسبب رعایت ساعت ورود در باغمیشه در خانه حاجی صادق که خدا نزول فرموده وارد و در صحرای پشت باغ شمال اتراق
گزیدند از قراریکه نواب جهانگیر میرزا در مجموعه تاریخ گونه خود نگاشته جناب قایم مقام بخدمت حضرت ولیعهد معروض داشته که بی احضار آمدن جهانگیر میرزا تا باغ
برای آنست که خود را در میان جمعیت آذربایجان افکنده در هنگام مورد خیانتی شود و الا ارومی و خوی را خالی گذاشتن و با سواری چند نا خواسته باستقبال آمدن
را راهی دیگر نخواهد بود و من از این امر مشوش خاطرم و توقف او را در اینجا صلاح دولت نمیدانم حضرت ولیعهد فرموده بود که هرگاه حضورش در اینجا مورث فساد
است بهر نوعیکه مصلحت دانید او را روانه دارید لهذا در هیجدهم ربیع الاول بحکم قایم مقام نواب جهانگیر میرزا را در بالاخانه مخصوص گرفته با برادرش خسرو میرزا به
نواب بهمن میرزا سپردند که با چهار صد مستحفظ و باتفاق جناب میرزا نصر الله اردبیلی باردبیل برده محبوس دارند و برادر دیگرش احمد میرزا و مصطفی قلی میرزا
که در خوی و ارومی نیابت میراندند نیز گرفته بتبریز آورده محبوس کردند و نواب امیرزاده والاگهر نایب السلطنه محمد میرزا در روز تعین ساعت سعد وارد تبریز شده
در عمارات ملوکانه پدر بزرگوار آسوده و برتق و فتق و قبض و بسط اوامر و نواهی مملکت داری توجه و اقدام فرموده در باب یک کرور وجه مصالحه با وزیر دولت روسیه
قرار دادند که دو ساله از وجوه آذربایجان برسانند

ذکر بعضی از وقایع خراسان و منازعه شجاع الملک با برادران فتح خان افغان و هزیمت او بجانب هندوستان

در هنگامیکه نایب السلطنه مرحوم در خراسان بود و عزیمت طهران کرد نورمحمد خان قاجار دوانلو را
چنانکه بدان اشارت رفته در خراسان گذاشت و رضاقلی خان چاپشلو که نواب ولیعهد او را عباسقلی خان نام داده و در دره جز حکومت داشت همانا خود سری
خواست نورمحمد خان با جمعیتی کامل بر سر او رفته او را محاصره و مستاصل کرد ناچار بخدمت سردار آمده عیال بگروگان داد و نقدا و جنسا خدمات لایقه کرد و
استخلاص جست و یلنگ توش خان جلایر کلاتی بواسطه قرب جوار دره جز بخدمت خان قاجار آمده خدمت و اطاعت کرد و نورمحمد خان کامیاب بمشهد رجوع
نمود و از جمله وقایع خراسان آنکه چون نواب نایب السلطنه مغفور اراده تسخیر هرات بلکه حدود قندهار و کابلستان را که سابقا ضمیمه ملک ایران بوده داشت
اولیای دولت بهیه انگلیس اندیشه نمودند که اگر نایب السلطنه بدان حدود عزیمت کند شاید در امر هندوستان خللی روی نهد جناب مستر کمپل ایلچی مختار دولت
مکنیل صاحب نایب خود را بخراسان فرستاده در باب این سفر گفتگو کردند و او بازگردیده ولیکن مطمئن نشدند لهذا شجاع الملک میرزای تیمور شاه افغان که از تعدی
برادران مدت سی سال در ظل حمایت دولت انگلیس آسوده بود با سی هزار کس روانه کابلستان شد و بقندهار رسید کامران میرزا از آمدن او متوحش شد
از نواب امیرزاده قهرمان میرزا نایب خراسان استمداد کرد و بالاخره برادران فتح خان افغان در دور قندهار با شجاع الملک مقاتله کردند و رزمی عظیم در پیوستند
شجاع الملک شکستی فاحش یافته بجانب هندوستان گریخت و این خبر در عشر اول ربیع بعرض محرمان بارگاه رفیع حضرت صاحبقرانی در رسید. ذکر بیان

اختلال نظام عراق و فارس و عزیمت حضرت خاقان اکبر فتحعلی شاه قاجار بجانب اصفهان

در سالی که بختیاری ملازم
رکاب مستحفظ عباس آباد جبن و بددلی پیشه کرده بی مبارزت و مصابرت قلعه بدان متانت را بتصرف سپاه روسیه دادند و بگریختند حضرت خاقان قاجار
ملازمین آنطایفه را که دو هزار بودند اخراج فرمود و عیال و خانه کوچ همه را مرخص داشت که بولایات خود روند و بعد از این واقعه طوایف بختیاری در عرض راه عراق
بدزدی و راهزنی معیشت میکردند و چون هر طایفه بیکی از شاهزادگان عراق متوسل و در میانه شاهزادگان خلاف و غرض متداول گردیده بود در مدافعه طایفه
مسامحه کردند تا کار بجائی رسید که محمدتقی خان بختیاری ولد علیخان کنورسی شش هزار کس برداشته بتسخیر شوشتر رفت و شوشتر و دزفول را بتصرف در آورد و از آنجا
رای او هر مرز خاک فارس کرد اهالی کوهکیلویه و الوار ممسنی و حکام دشتی و دشتستان فارس از خدمت دیوان سرباز زدند و با یکدیگر موافقت کردند و با محمدتقی
خان رابطه جستند و مبالغی از متوجهات دیوانی فارس ضایع و مهمل ماند و مبلغ یک کرور و یکصد هزار تومان در فارس باقی ماند و نواب اشرف والا حسینعلی میرزای

فرمانفرمای فارس یوسف خان گرجی غلام پیشخدمت خاصه خود را که مردی دلیر و بزرگ منش بود بوزارت امیرزاده نصرالله میرزای عضدالدوله بشولستانات و ممسنی
فرستاده و ضمناً در گرفتن ولیخان ممسنی بکش که حاکم ایلات خود بود و قلعه سپید در تصرف داشت او را مختار کرد وی قصد گرفتن ولیخان نمود و ولیخان بگریخت و او از
دنبالش با شمشیر برهنه رسیده ضربتی بوی زد ملازمان و تفنگچیان او را که در خارج عمارت سوار بودند شلیک کرد یوسف خان را بکشتند و ولیخان را بدر بردند و
از اینگونه حوادث در فارس مکرر روی داده بود لهذا باصرار و تقویت امین الدوله عبدالله خان اصفهانی خاقان صاحبقران قاجار با وجود ضعف بنیه و قوت امراض
صعوبت سفر را بر حضر و زین را بر مسند و زحمت را بر راحت رجحان داد و سپاه مازندران و پیاده عراق را مامور برکاب داشته در یکشنبه سیم شهر جمادی الاولی
سال یکهزار و دویست و پنجاه از دارالخلافه طهران بباغ دلگشای نگارستان نزول اجلال اتفاق افتاد روز شانزدهم شهر مذکور که سه روز با ابتدای میزان مانده بود
موکب فیروزی کوکب شاهنشاه کبیر و خاقان پیرروی بسوی مقصد نهاد و در دوشنبه هجدهم وارد معصومه قم گردیده بزیارت بضعه موسی رفته بفکر اتمام
منزل سرانجام خود افتاد

ذکر ساختن خاقان صاحبقران مرقد و مضجع و مدفن خود را در جنب معصومه قم و سعی در اتمام آن نمودن

بر ارباب قلوب مکشوف است که سلاطین صاحب نفس قوی دل ایشان مهبط فیوضات و الهامات غیبی است
غالباً بعضی امورات آینه عکسی در خاطر ایشان منعکس میگردد و بحال و مآل خود لختی بینا میکردند چه جای آنکه عمر طبیعی از شصت تجاوز کرده و قریب بهفتاد گردیده با
قوای نفسانی روز بروز بتحلیل رود و شیخ نظامی بس نیکو گفته است مثنوی نشاط عمر باشد تا چهل سال * چو چهل آمد فرو ریزد پر و بال * چو شصت آمد
نشست آمد بدیدار * چو هفتاد آمد افتاد آلت از کار * بهشتاد و نود گر در رسیدی * بسا سختی که از دوران کشیدی * وز آنجا گر بصد منزل رسانی
بود مرگی بصورت زندگانی * اگر صد سال مانی ور یکی روز * بباید رفت ازین کاخ دل افروز * و همانا در این اوقات سنین مبارک حضرت شاهنشاهی
بشصت و هفت سال و ماهی چند رسیده بود و هفتاد نیز گویند و عدد اولاد ذکور و اناث از دویست و شصت در گذشته و تعداد اولاد و احفاد تا
هفتصد و هشتاد و چهار بشمار آمده با آنکه مندرجاً یکصد و پنجاه نفر از ایشان بسوی عالم باقی سفر کرده بودند چگونه توان از کار رحیل بر آسود و حال آنکه اشارت
رفت که منجمین کامل ایران خاصه میرزا محمد رضای مجوس جدیدالاسلام کرمانی که نسب خود را بجاماسب حکیم قدیم اسناد میداد حکم صریح کرده بود که وفات نایب السلطنه
بسالی قبل از واقعه ناگزیر یعنی رحلت خاقان کبیر اتفاق خواهد افتاد و این خبر گوشزد آنحضرت گردیده مع القصه خاقان کبیر بعد از واقعه نایب السلطنه در فکر انجام کار
خود افتاده و بمرگ تن در داده در وقتی که فخرالدوله بعتبات عالیات میرفت مقرر فرمود که بقدر پنجاه من از خاک پاک تربت عالی رتبت حضرت امام همام حسین
بن علی علیهما السلام مخصوص محل مرقد خاقانی آورده باشد و در بارگاه معصومه قم مضجعی لطیف ساختن فرموده آن تربت پاک را زینت مرقد خود قرار داد و سنگی
مرمر را حجاری و نقاری امر کرد و اشارت راند که نقش پیکر بیمثال خاقانی را بر روی آن مرمر بر وجهی اشبه منقوش و مبت کردند و اشعاری چند مشعر بر این حالت از طبع
صاف جناب صاحب دیوان میرزا محمد تقی علی آبادی صادر و بر آن صفحه محکوک و مثبوت افتاد و در اوقاتیکه از طهران عزیمت این سفر پر خطر فرمود ضریحی سیمین بجهت مرقد
مطهر حضرت امامزاده والامقام عباس بن امیرالمؤمنین علی بشش هزار تومان ساختن فرموده و دو کس از مستوفیان عظام دیوان اعلی یعنی جناب زبدة الالباب
میرزا هدایت الله نوری و میرزا محمد تقی نوری متصدی اتمام و انجام آن بودند و چون یکصد هزار تومان نذر مصارف روضه مطهره معصومه فرموده بود و در این ایام
قلیلی از آن باقی بود بصرف ما بقی حکم راند القصه در آن مکان شریف رفته مرقد و مضجع خویش را نگریسته دل از دنیا برگرفته و عاریت وار دمی چند را غنیمت میشمرد
و بواسطه غیرت فطری در فکر انتظام امورات ملکی و ملتی و گوشمال مفسدین بختیاری و الوار و امن و امان طرق و بلاد و دیار همی بود و چون عبور توپخانه از راه قم
باعث زحمت رعایای عرض راه بود هم از دارالخلافه فرمان داده بود که توپخانه و زنبورکخانه در خدمت شاهزاده کامکار الاتبار امام ویردی میرزای کشیکچی باشی
و صاحبقران میرزای سالار توپخانه و سپاه پیاده و سواره مازندرانی و عراقی از راه جوشقان عبور کرده در منزل مورچه خورت اصفهان برکاب شاهنشاهی
الحاق جویند الحاصل پس از سه روز توقف در دارالایمان قم عزیمت کاشان فرمود و در روز جمعه بیست و دویم در عمارت فین تزیین افزود بعد از هشت روز
بجانب اصفهان حرکت فرمود مامورین رکاب سعادت انتساب پادشاه سلیمان جاه در منزل مورچه خورت برکاب اعلی پیوستند و نواب حسام السلطنه محمد تقی
میرزای حکمران بروجرد و بختیاری نیز حسب الامر اعلی در آن منزل بحضور خاقان صاحبقران رسید. نواب شاهزاده سیف الدوله حاکم اصفهان باستقبال موکب همایون
راه سپرده سعادت و اقبال حضور یافت و توپخانه و زنبورکخانه رعد غریو برق انگیز همه جا نعره زنان و آتش فشان زلزله و ولوله در اصفهان در افکنده موکب
اجلال بسعادت در باغ سعادت آباد هزار جریب که گلستانی است دلفریب نزول فرمود و بمدلول **ما تدری نفس بای ارض تموت**
در بگاه اجلال در آن عمارت فردوس همال مکان فرمود ملؤلفه بیت کشتی ازین بحر بساحل رسید * قافله عمر بمنزل رسید *

ذکر بنا و وقوع

بعض

بعضی امورات و آمدن نواب شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس باصفهان و مأمور شدن با حسام السلطنه بمراجعت فارس و رحلت خاقان صاحبقران فتحعلی شاه قاجار در سعادت آباد اصفهان و انقلاب حال شاهزادگان

پوشیده مباد که اگرچه بحکم اِذا جاءَ اَجَلُهُم لا یَستَقدِمونَ ساعَةً وَلا یَستَأخِرون هیچ سببی مسببی برتر از حکم تقدیر و قضا نخواهد ولی بحسب صورت نیز سببها درکار است حضرت خاقان صاحبقران که شاهنشاهی غیور و جلیل الشان بود در اواخر ایام سلطنت از غلبهٔ دولت روسیه و دادن کرور چند بمال المصالحه و فوت فرزندان کامکار محمد علی میرزای دولتشاه و عباس میرزای نایب السلطنه و اختلاف شاهزادگان عراق و فارس حادثهٔ سخت و واقعهٔ گران بود و از ضجرت و غیرت همی گداخت تا کار مزاج اختلال یافت و امراض مزمنه روی داد و مرض دق و سل ایجاد شد و اطبا بتغییر تجویز کردند ان نیز مزید علت شد و این حرکت نیز چنانکه اطبا میگفتند باعث قوت مرض آمد و چون باصفهان در رسید جناب آصف الدوله را در خدمت شاهزاده سیف الدوله مأمور بتاخت و تاراج اماکن و مواطن طایفهٔ بختیاری فرموده بتهیه میپرداختند و نواب فرمانفرما را از فارس بجهة اخذ بقایای سنواتیکه از کرور گذشته بود بخواندند و او در سه شنبهٔ دهم شهر مزبور با معدودی از خواص بشرفیابی حضور اعلی در رسید و در ادای مالیات چهار ساله بمعاذیر و دفع الوقت میپرداخت و مبلغ خوارهٔ کلی و بقایای لا وصول و طغیان حکام محول میساخت خاقان صاحبقران مقرر فرمود که حسام السلطنه محمد تقی میرزا با فرمانفرما بشیراز رفته تنخواه را بوصول رسانند و امین الدوله نیز با هفتهزار کس از سواره و پیاده رکابی بعد از روزی دو از قفای ایشان شتابد و بتفریغ محاسبات و تنظیم معاملات فارس جد و جهد مرعی کند و حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی وزیر دول خارجه و میرزا سید علی مستوفی دفترخانهٔ قاهره نیز با امین الدوله مأمور بفارس شدند صدق مقال آنستکه شاهزادگان و امرا و وزرا دل از حیات حضرت خاقان برگرفته بودند و هریک در اندیشهٔ مصلحت کار خود افتاده استخلاص و استرخاص خود را از این مهلکهٔ هایله اسبابی همی چیدند و اصرار و الحاح امین الدوله در حرکت خاقان صاحبقران بعراق و فارس محض رسیدن بوطن و بلد خود و پیوستن بفرمانفرما و شجاع السلطنه و ملاحظهٔ مآل حال خود بوده چه میدانسته که با وجود ولایتعهد نواب نایب السلطنه محمد میرزا و پیشکاری قایم مقام و منسوبیت آصف الدوله تمکن و تمدن او در ایران محال خواهد بود و بمضمون اینکه ع زین میان تا بتوان به که کناری گیریم ٭ خود را بجانب فارس کشیدن خواستی نواب فرمانفرما و حسام السلطنه در سه شنبهٔ هفدهم از حضور خاقانی رخصت انصراف بساحات فارس یافته روانه شدند و این در اراضی لسان الارض مشهور بتخت فولاد خارج اصفهان نقل و مکان منتظر اخبار بود و خاقان صاحبقران اکبر در روز دوشنبه پانزدهم جمادی الثانیه در اوایل طلوع قدری کاهو تناول فرموده هنگام چاشت بکباب آهو رغبت کرده مزاج ان نبات و حیوان در هضم با یکدیگر مخاصمه و منازعه کردند و طبیعت را در تصرف تحیر دادند عصر همان روز خاقان سپر اجوانی در سر افتاده در کنار زنده رود بتیر خرج جبه چنانکه معتاد بود بتیراندازی پرداخت و تیر قضا بر هدف آمد ذات الجنب و قولنج بر ذات الصدر که استمرار داشت بیفزود و میرزا حسین حکیمباشی معالجتی میکرد دو سه روز درگذشت و مع هذا از کمال غیرت طبع بدیوانخانه آمده برتق و فتق و حل و عقد امور ملکی میپرداخت تا در روز پنجشنبه نوزدهم شهر جمادی الثانی که طلوع خورشید عمر مبارک قریب بغروب گردیده بود سه ساعت بنماز شام مانده از خواب برخاسته پس از صرف شوربا و ادای فریضه لباس خاص خواست که پوشیده و بدیوانخانهٔ همایون خرامد در هنگامیکه قامت قیامت قیام را چون سرو سهی راست کرده بند قبای دارائی همی بست ضعفی قوی بر مزاج خسروی مستولی گشته ناچار بر زمین فرو نشست آغا بهرام خواجهٔ قراباغی به پیش آمده خاقان صاحبقران از کمال ضعف براو تکیه داد و نفسی چند گسیخته و شمرده بر کشید و دم در کشید و بلیت بخوشید دریای فر و شکوه ٭ بجوشاد دریا بموفاد کوه ٭ آغا بهرام و خواتین ناهید چهر بهرام غلام بر سر خاقان صاحبقران ازدحام کرده دیدند که شاهباز روح پر فتوحش قفس تنگ قالب عنصری شکسته و بر ساعد قبول ملیک مقتدر نشسته جسم فرخنده اش بیروح و نفس عیسی دمش مقطوع است دود حسرت از کاخ دماغ حاضران بر فلک نهم پیوست و حیرت زبان بیان همه را بربست در کتمان این اسرار کوشیدند و کسوت صبر و سکون پوشیدند دیگر روز با شتباه گذشت در روز دیگر که بیست و یکم بود بوضوح انجامید علی الجمله جسد خاقان مغفور را تغسیل و تکفین داده کرده در عمارت هفت دست برآن نماز گذاردند و بتهیهٔ حرکت پرداختند نعم ما قال السعدی نظم خبر داری ای استخوانی قفس ٭ که جان تو مرغی است نامش نفس ٭ چو مرغ از قفس جست و بگسست قید ٭ دگر ره نگردد بسعی تو صید ٭ سکندر که بر عالمی حکم داشت ٭ در آن دم که میرفت عالم گذاشت ٭ میسر نبودش کز و عالمی ٭ ستانند و مهلت دهندش دمی ٭ نگهدار فرصت که عالم دمی است ٭ دمی پیش دانا به از عالمی است ٭

در تصمیم کار شاهزادگان ملتزم رکاب و حرکت دادن محفه و تخته روان حضرت خاقان مغفور را بجانب کاشان و شهر قم و در مقبرهٔ معصومهٔ علیها السلام سپردن

نواب سیف الدوله سلطان محمد میرزا که مأمور بانتظام بختیاری و در چهار محال متوقف بود در رجوع بمرکز ایالت را اصلاح خود ندیده در یکفوج جدید اصفهانی که ما لیور خان ارمنی سرهنگ و معلم آنها بود بماند نواب شاهزاده حسام

السلطنه محمد تقی میرزا که با شاهزاده حسینعلی میرزا مامور بفارس و باطنا طالب ایالت آن ممالک بود بعد از استحضار از این واقعه فرمان فرما را وداع کرده این راه پیموده
و آن ماه شیراز برگرفته برفتند امین الدوله از تخت فولاد با ابوالجمع خود باردوی اعلی آمده مستوره کبری تاج الدوله اصفهانی والده نواب سیف الدوله را برداشته
وارد شهر اصفهان شد و من باب الاحتیاط بدولتخانه جناب سید سند عالم کامل فخر مجتهدین حجة الاسلام حاجی سید محمد باقر زید فضله رفته ساکن شد و نواب شاهزاده
عبدالله میرزای دارا ببعضی ملاحظات در اردو نمانده بجانب طهران روی نهاد و نواب شاهزاده محمد رضا میرزا راه محلات برگرفته بخدمت جناب حاجی زین العابدین
شیروانی سیاح که در آن ایام در آنجا ساکن بود رفته از آن مرد جهاندیده مشورت در مصلحت حال خود کرد وی گفت بالقطع والیقین صاحب تاج و نگین نایب السلطنه
محمد میرزا خواهد بود صلاح حالت آنستکه بسرعت راه تبریز گرفته بخدمت ولیعهد رسی و اظهار اخلاص کنی و در رکاب وی بطهران آئی و در ظل عطوفتش بپاسبانی شاهزاده
معظم الیه قبل از همه مسرعان اینخبر را بنایب السلطنه و الاکشان رسانیده از آن پس حاجی میرزا کوچک فرستاده حاجی زین العابدین وارد تبریز شده شرح واقعه بر حضرت ولیعهد
معروض داشت علی ای حال اهالی اردوی اعلی بهم برآمدند دسته جات سواره شاهسون خارج اردو را غارت کرده راه بلاد خود برگرفتند و اهالی اصفهان کوچها را
سینه بندی کرده با حزم همی بودند و کسی را بشهر راه نمیدادند شاهزادگان اردو بواسطه کبرسال محکوم نواب رکن الدوله علی نقی میرزا شده بر در باغ سعادت آباد اجتماع
کرده بفکر حرکت دادن نعش خاقان مغفور و عیال حرم و اثاثه سلطنت افتادند نخست نواب رکن الدوله اسباب خاصه سلطنت را از قبیل شمشیر و خنجر و حقهای مجوهر
و تاج و افسر و بازوبندهای الماس مشهور بتاج ماه و کوه نور را برداشته بنواب امام ویردی میرزای کشیکچی باشی که برادر امی او بود سپرده در حفظ آنها او را امین کرده از آن
پس بحمل و نقل خزاین و دفاین مصمم گردید چون اغلب استران بارکش و شتران سرکاری بجهة تعلیف بصحراها و چمنها متفرق بودند و بعضی را هم شاهسونان غارت
نمودند مجال توقف چندان نبود جمیع اسباب و اساس بیوتات سرکار اعلی را در انجا ریخته عزم طهران کردند نعش شریف خاقان مغفور را در تخت روان زرین نهاده
صباح روز شنبه بیست و یکم جمادی الثانی با توپخانه و زنبورکخانه و ملازمان رکابی مازندرانی و آصف الدوله و اسکندر میرزا خلف شاهزاده ملک آرا روانه شدند
و چون اهالی اصفهان دروازها بربسته و کوچه بندی کرده بودند از خارج شهر بحرکت در آمدند و در دور حصار شهر سه روز گردش کرده تا از خلاب و وحل و جوی
و جدول در گذشته راه نطنز سپرده روی بقم نهادند دسته جات سواره و پیاده مازندرانی و استرابادی که صاحب اختیار ایشان نواب اسکندر میرزا
خلف ملک آرا و مطاع ایشان جناب میرزا آقا خان وزیر لشکر بود در آن سفر بحفظ اثاثه سلطنت کمال تیقظ و اهتمام و تحفظ و انتظام بظهور آوردند و سربازان
عراقی مکرر در راه قصد دستبردی کردند چون کل اهالی مازندران با یکدیگر متفق بودند و حارسانه راه می سپردند عراقیان پای جرات در پیش نهادند با [illegible]
که جنیبتها و توپخانه و زنبورکخانه و نقاره خانه پیشاپیش همی رفتند و خاقان صاحبقران از قفای آنان راه می سپردند در ینوقت نیز بنظام تمام حرکت کرده و تخت
روان حضرت خاقان بی روان از پیش افکنده با آداب و اشکباری و تعزیه و بیقراری در دنبال صف برآراسته همی رفتند و بهر قریه و ده که در رسیدند از خروش
و ناله مردمان جهان پرآشوب همی شد زنان و مردان جامهای سیاه در بر کرده و مقنعه های مشکین بر سر افکنده کل ولای و لژن و خاک بر سر و روی پاشیدند
شاه جویان و شاه گویان خود را بر خاک راه می افکندند مویه کنان و موی کنان همی غلطیدند گفتی روز فزع اکبر است و هنگامه محشر که کس را پروای کس
نیست و احدی را احدی دادرس نی همراهان تخت روان چندان بگریستند که سر و پای ایشان غرقه دریای خوناب بودی و چندان بنالیدندی که گوش
گردون انباشته از سیماب شدی کتلهای مشکینه پوش برآراسته و پیلسهای سیاه بر گردن افکنده مزید ناله و آه شاهزادگان و امرا گشتندی بالجمله در روز پنجشنبه
چهارم رجب که روز ورود قم بود جمیع علما و سادات و مشایخ و فضلا و قراء و چاوش بلکه صغیر و کبیر و اناث و ذکور شهر قم با عمامهای سیاه و سبز و جامهای
نیلوفر و کحلی سراپای برهنه از شهر بیرون آمده و در پیش تخت روان شاه ایران بر خاک افتادند و ناله و خروش بر کشیدند تا بشهر داخل شده کل شهر را بسیاه بسته
و ضریح حضرت معصومه را مشکین لباس پوشیده جنازه خاقان صاحبقران کبیر را که در واقع پدر کبیر و صغیر اهل ایران بود و تا دیده گشاده بودند جز او را
ندیده بودند بر گرد مرقد مطهره حضرت معصومه طوف داده در محلی مخصوص که معین شده بود و تربت حسینیه را در آن گسترده بودند جسد شریف شاهنشاه عهد را بخسبانیدند
و بقانون ملوک عجم در دخمه اعلی را ترکیب قبر ترتیب داده ببستند و برآوردند و سنگ مرمر مصفی منقش مثبت را برفراز آن بنهادند و اسباب قرائت و تلاوت
فرو چیدند و سه روز و سه شب شیلانی ملوکانه کشیدند و بعد از رعایت لوازم تعزیت و بر و احسان بر پیر و جوان رکن الدوله با همراهان بدار الخلافه طهران براندند و
آصف الدوله ببعضی ملاحظات در قم بماند و مدایح و تهنیت فصحای عهد برانتی و تعزیت بتبدیل یافت تواریخ گفتند و در مصایب سخن ملمع لفظ سپهر است
کویم از توام دل در بهر آستی ❁ که دوران تو را بر کین و خونریزی اساستی ❁ جوی در خرمن با بت نه و بر خرمن هستی ❁ در دو دن آسیر مه مهت بر شکل داستی
مستعد طاسی بازی ساحرت بینم که در دستش ❁ که همینه جاستی گهی زرینه طاستی ❁ دو قرص سرد و گرمت بیش فی بر خوان در گردش ❁ گر سنه صف بصف

بر سپهمانان سپهپایستی ٭ همی گردی و زین گردش ندانی چیست مقصودت ٭ که دایم دیده ها بر بسته چون کاوخراستی ٭ بعالم هر که آینده است ماند از تو باینده ٭ که سال و
ماه ساینده که و مه را چو آستی ٭ بجز نابوده زود و راست آسوده ٭ گر زین سان اسپ هر سودن اجسام ناستی ٭ بجام و کاس هشیاران گیتی از تو سنگ و خون ٭ بجای
نوشش دایم زهرت اندر جام و کاستی ٭ ز تقدیر تو در عقل و حس اهل خرد نقصان ٭ ز تاثیرت اگرچه جمله را عقل و حواستی ٭ بخاک تیره بس ماه دلارا از تو خوش خفته
که رنگ گلرخان چین و ترکان ایاستی ٭ کفن شد ملبس سلطانی که در حشمت همی گفتی ٭ سلیمان دوم بی اشتباه و التباستی ٭ ملک را از غبار سم اسپ او زرور سستی
فلک را از عطوس خاک راه او عطاستی ٭ شه صاحبقران فتحعلی شه کابحشمت کبیر ٭ تو گفتی گرد خرگاهش بزرگ داران پاستی ٭ مع القصه مدت عمر شریف حضرت خاقان
باختلاف روایتین از شصت و هفت الی هفتاد و زمان سلطنتش سی و نه سال و کسری بوده و پنجاه و نه پسر و چهل و شش دختر در زمان رحلتش موجود بودند و بذکر اسامی
شاهزادگان ذکور میپردازیم

ذکر اسامی شاهزادگان والا نژاد ذکور حضرت خاقان صاحبقران فتحعلی شاه قاجار قوینلو نوّر الله مضجعه علی الاجمال

بر ارباب سیر مخفی نماناد که از آغاز پادشاهی کیومرث پیشدادی الی الآن که یکهزار و دویست و هفتاد هجری است در هیچ
تاریخی بنظر نرسیده که کثرت اولاد هیچ سلطانی بدین تعداد بوده باشد چه که از بدو شباب تا ختم شیب دویست و شصت اولاد ذکور و اناث از آن شاهنشاه جمجاه بوجود
آمده و مساوی یکصد و پنجاه و نه نفر در ایام حیات آن زبده ممکنات متدرجا وفات جسته اند و یکصد و یکنفر ذکور و اناث بعد از رحلت آنحضرت باقی بودند و بغیر شاهزاده
مرحوم دولتشاه و حضرت نایب السلطنه مغفور که پیش از خاقان مبرور سرای عاریت را بدرود کردند در رحلت خاقان اکبر پنجاه و سه پسر و چهل و شش دختر در عالم شهود
وجود داشتند و اولاد و بنابر بلافصل خاقان که زاده از صلب و بطن ذکور و اناث شاهزادگان بوده تا سال پنجاه که رحلت خاقان در آن اتفاق افتاد هفتصد
هشتاد و چهار تن میشده و در ذکر اناث ادب مانع است ولی اسامی مبارک شاهزادگان بهمال بی رعایت ترتیب سال نگاشته شد تا مانند این دولت ابد مدت نام
ایشان نیز در روزگار موبد گردد اوّل نوّاب شاهزاده نایب السلطنه عباس میرزا در چهارشنبه ذیحجه سال یکهزار و دویست و سه در قصبه نوا از بطن صبیه محترمه فتحعلی خان
قاجار دوالو برادر جان محمد خان بوده و چنانکه گذشت در سال ۱۲۴۹ رحلت نموده دوّیم نوّاب شاهزاده محمد علی میرزا در همین سال متولد شده و در سنه ۱۲۳۷
رحلت یافته سیّم نوّاب شاهزاده محمدقلی میرزا در شب هفتم ربیع الثانی همین سال در قصبه نوا متولد شده والده اش صبیه محمد خان قوینلو خال خاقان شهید و همشیره امیر
کبیر اعتضاد الدوله سلیمان خان قاجار بوده چهارم ولادت نوّاب شاهزاده محمد ولی میرزا را در جمعه عید رمضان المبارک و غرّه شوّال تصحیح کرده اند و سالها در خراسان
و یزد حکومت داشته و بعدها در خدمت خاقان صاحبقران بوده شرح حالاتش در متن تاریخ ترقیم یافته است پنجم نوّاب شاهزاده حسینعلی میرزای فرمانفرما ولادتش
در عید اضحی همانسال و مولدش نیز همان قصبه و والده اش دختر جعفر خان بن قادر خان عرب بسطامی ششم نوّاب حسنعلی میرزای شجاع السلطنه برادر صلبی و بطنی او
در جمعه ذیحجه یکهزار و دویست و چهار متولد شده هفتم نوّاب علیشاه ملقب بظل السلطان برادر صلبی و بطنی نایب السلطنه مرحوم ولادتش در ششم شعبان سنه ۱۲۰۱ بوده
هشتم شاهزاده محمد تقی میرزا حسام السلطنه حاکم بروجرد نهم نوّاب علی نقی میرزای رکن الدوله حاکم قزوین در سنه ۱۲۰۷ متولد شده دهم امام ویردی میرزای ایلخانی
برادر بطنی رکن الدوله در یکهزار و دویست و ده متولد شده یازدهم نوّاب شیخعلی میرزا حاکم ملایر بوده و مادرش دختر شیخعلی خان زند است ولادتش در شهر رجب ۱۲۱۰
دوازدهم نوّاب شاهزاده عبدالله میرزای متخلص بدارا حاکم خمسه در بیست و چهارم شهر جمادی الاولی سنه ۱۲۱۱ متولد شده سیزدهم نوّاب حیدرقلی میرزا حاکم گلپایگان
والده اش صبیه عم خاقان مغفور مرتضی قلی خان قاجار بوده چهاردهم نوّاب محمود میرزا حاکم نهاوند بوده پانزدهم نوّاب همایون میرزا برادر صلبی و بطنی اوست
شانزدهم نوّاب احمدعلی میرزا برادر سیّم این دو شاهزاده بوده هفدهم نوّاب جهانشاه میرزا چهارم برادر ایشان بوده هیجدهم نوّاب الله ویردی میرزا
نوزدهم نوّاب اسمعیل میرزا حاکم ترشیز و بسطام بوده بیستم نوّاب شاهزاده محمدرضا میرزا متخلص بافسر حاکم گیلان بوده و استعفا نموده بیست و یکم
نوّاب علیرضا میرزا برادر بطنی اوست بیست و دوّیم نوّاب حاجی شاهقلی میرزا مادرش صبیه علیخان زند بوده بیست و سیّم نوّاب ملک قاسم میرزا والده اش
صبیه امامقلی خان افشار بیگلربیگی ارومی بوده بیست و چهارم ملک منصور میرزا برادر بطنی اوست بیست و پنجم نوّاب حسینقلی خان ملقب بجهانبانا
و جهانسوز والده اش صبیه حسینقلی خان بیگلربیگی ارومی است بیست و ششم نوّاب ملک ایرج میرزا بیست و هفتم نوّاب سلطان مصطفی میرزا برادر امی
اوست بیست و هشتم نوّاب کیومرث میرزای ملقب بابو الملوک والده اش کرجیه بوده است بیست و نهم نوّاب منوچهر میرزا سی ام نوّاب کیقباد میرزا
سی و یکم نوّاب کیکاوس میرزا سی و دوّیم نوّاب کیخسرو میرزا هرسه از یکمادرند سی و سیّم نوّاب یحیی میرزا والده اش والده ملک قاسم میرزا بوده سی و
چهارم نوّاب شاپور میرزا سی و پنجم نوّاب حاجی بهرام میرزا سی و ششم نوّاب هرمز میرزا سی و هفتم نوّاب محمد مهدی میرزا سی و هشتم
نوّاب محمد امین میرزا سی و نهم نوّاب محمدهادی میرزا چهلم نوّاب سلیمان میرزا چهل و یکم نوّاب سلطان سلیم میرزا چهل و دوّیم نوّاب سلطان

ابراهیم میرزا برادر صلبی و بطنی رکن الدوله است چهل و سیم نواب فتح الله میرزای شعاع السلطنه حاکم خمسه بوده چهل و چهارم نواب سلطان محمد میرزای
سیف الدوله والده ماجده اش علیا جناب تاج الدوله مشهور است و خود حکومت اصفهان داشت چهل و پنجم نواب فرخ سیر میرزای نیر الدوله حاکم همدان
و برادر سیف الدوله بوده است چهل و ششم نواب سلطان احمد میرزای عضد الدوله برادر رسیم آن دو شاهزاده بوده چهل و هفتم نواب بهمن میرزای بهاء الدوله
والده اش گرجیه خازن الدوله لقب داشته خود حاکم سمنان بوده چهل و هشتم نواب سیف الله میرزا برادر امی بهاء الدوله است چهل و نهم نواب صاحبقران میرزا
نامش اسکندر میرزا است و سالار توپخانه خاقانی بوده پنجاهم نواب پرویز میرزا والده اش شمرانی بوده پنجاه و یکم نواب شاهزاده علی قلی میرزا والده اش از گرجیه
دیار ارمن بوده و در اولاد خاقان مغفور بکثرت فضایل و علوم و کمالات نفسانی و روحانی و اخلاق حمیده و علو همت مخصوص است پنجاه و دویم نواب عباسقلی
میرزا برادر کهتر شاهزاده علی قلی میرزا است پنجاه و سیم نواب کامران میرزا والده اش مازندرانیه و ملقب بمهد علیا بوده پنجاه و چهارم نواب
اورنگ زیب میرزا برادر امی اوست پنجاه و پنجم نواب سلطان جلال الدین میرزا والده اش دختر جمشید بیک کرد نایب امیراخور و درینوقت هشت ساله بوده
پنجاه و ششم نواب امان الله میرزا از بطن صبیه علی قلیخان دوالو بوده پنجاه و هفتم نواب سلطان حسین میرزا مادرش گرجیه بوده که او را پس از خاقان مغفور
فخر الدوله تربیت نموده و اینهمه ملکزادگان جلیل الشان علی اختلاف مراتبهم با مناصبی درخور و مراتبی شایان و حکومتی نافع و ایالتی موفور و خدمی و حشمی کافی معیشت
میکرده اند و دربار هریک بوزیر زیور و بامیر زینت داشت و از ایشیک آقاسی و قوللر آقاسی تا آبدار و بازیار مقرر بوده و مستعدین هر شهر و نجبای هر بلد در خدمت
هریک مرفه الحال و فارغ البال زندگانی مینمودندی و هر تن در مقام خود تاجداری و هریک در شهر خود شهریاری بودندی عموم ملکزادگان عهد حتی رضیعان مهد
همگی خدم و حشم و عمله و مقرری معین داشته اند و آنان که ببلاد و سواد مقرر و لوای جلالت براوج سپهر اخضر برکشیده خود هریک در تجمل و تحشم شاهی و بر فلک
حکمرانی ماهی محسوب میکرده اند چنانکه در مقامات خود مذکور شده و خواهند شد و هریک از اولاد این شاهزادگان از ادب خانه و دستگاهی و خدمه و عمله بقدر ضرورت
و کفایت در هر ملکی مقرر بوده اما بنات معظمه آنحضرت هرکدام بحسب رتبه و شان متناسب با بنی اعمام و اقارب و امرای قاجاریه و بعضی خانه زادان صداقت سیر مسلک
آمده اند که تفصیل آن درین مقام مایه تطویل کلام است و میرزا فضل الله شیرازی متخلص بخاوری در تالیف موسوم به ذو القرنین نام و نسب بنات و نبایر خاقان
صاحبقران را از کبایر و صغایر مذکور ساخته لهذا بواسطه کثرت اولاد آنحضرت در اندک مدت تمامت ایران امت واحده شدند و احدی نماند که از راهی رابطه و پیوستگی
بستگی به بستگان و منتسبان دولت خاقانی حاصل نموده باشد و در غم و عیش این دولت همه ایران شرکت داشته اند **ذکر بعضی از نعمتهای خاص**
حضرت خاقان مغفور که بفضل الله الوهاب بدان مخصوص بوده علی الاجمال حضرت واهب بی منت و منعم بی ضنت
بخاقان صاحبقران کثیر مکرمتهای خاص و موهبتهای اخص اکرام و انعام کرده بود که اغلب ملوک را حاصل نیست چه از زمان باستان تا این روزگار
هیچ سلطانی را این کثرت ازواج و عدت اولاد و احفاد اتفاق نیفتاده است زیرا که عدد زنان معینه مستمره چهارصد بوده و تعداد اولاد از عشایر و نبایر و اسباط
اکنون که سال یکهزار و دویست و هفتاد رفته غیر آنچه بمرور وفات یافته اند چهار هزار کس موجودند **دیگر** آنکه آنحضرت از آغاز سن شباب در حضرت
خاقان شهید رتبه فرزندی و مرتبه ولیعهدی داشته و همه عمر مبارک را بحشمت و عزت گذاشته پیوسته بایالت و امارت و حکمرانی و سالاری بسر برده و در
کشور عجم مدتها ایالت کرده و پس از واقعه عم اکرم بل پدر بمحبت توام مدت چهل سال بر تخت جلال و استقلال جلوس داشته و پیوسته از ملوک اطراف و سلاطین
اکناف رسل و رسایل و تحف و هدایا کاروان در کاروان بجانب درگاهش روان بوده **دیگر** آنکه بحسب پیکر و جمال و شمایل و خصال بی انباز و همال بوجود آمده
احدی از ملوک بدان اعتدال قامت و صفای طلعت و مشکین موی و گلگونی روی و تناسب اعضا و توافق اجزا مشهود نیامده ابروی و چشمی مقوس و شهلا خدی
و قدی رسا و رعنا محاسنی مشکین مجعد تا بحوالی کمر و چهره در لحیه چون در شب تاری درخشنده قمر رفتاری دلپسند و گفتاری شیرین تر از قند بر تخت فرخنده تر
از جمشید و بر زین درخشنده تر از خورشید در چابکسواری نوریسام و در صید افکنی بهرام تیرش خطا نکشتی و گلوله اش جز بهدف نیامدی طیور را از حوالیش قدرت
پرواز نبودی و وحوش را از برابرش مجال رهائی نیفتادی **دیگر** آنکه قطعات جواهر گرانبهایش هریک بیش از خراج اقلیمی ارزیدی طایر تقویم مقومان به پیرامن
قیمت یکی از آنها نگردیدی قطعات اربعه معروف بدریای نور و تاج ماه و نور العین و اورنگ زیب که بازوبند خاصه آنحضرت بودی خود مشهور عالم است و معروف
فیمابین سلاطین اعظم تاج کیانی و کمر مرصع و اورنگ مکلل و افسر مجوهر و شمامه و گرز و سپر و حمایل و زنار و چتر و مسند و متکای آنحضرت که در سفر و حضر مشهود
دیده اولوالابصار گردیده هیچ سلطانی را میسور نیامده بخشش طاقدیس را بنده کرده و تاجش گرزن را شرمنده **لمؤلفه** برتخت چو تخت طاقدیسش دو صد خسرو
چو خسرو خاک لیسش لآلی ثمین و جواهر رنگین آنچه فزون از حوصله ضبط ضباط و دفاین و خازن بیوتات و صنادیق آمده با اهالی حرم و صبایای محترم و خدمه عزت

توام

تومان ابدال و انفاق یافته و در خارج زیب کمر و زینت پیکر و افسر ملکزادگان آزاده و چاکران ارادت کیش گردیده بود تا بجائی که ستام و لگام مرکبان خاصه و کوهه
زین توسنان گزین بدان ترصیع یافتی حتی چوبدستی صاحب بار و ظروف و اوانی رکابدار را از آن یواقیت و لآلی بهره بودی و صاحبان بعضی تواریخ خزاین
نقود و جواهر نامعدود را سی کرور و غیر مسکوک از اوانی و ظروف را بیست کرور و جواهر بیاده را بیست و پنج کرور قیاس و تخمین کرده نگاشته اند العلم عند الله تعالی
دیگر وقتی کتابخانه مبارکه را باز دید کرده بودند آنچه بعرض در آوردند خطوط میرعماد و سلطانعلی و میرعلی و نور او شاه بابا و رشیدا و عبدالجبار و آقا مهدی
ملک الکتاب سرکار خاصه و میرزا مهدی فراهانی که روزی یکهزار بیت بخط خوش کتابت کردی و سایر خوش نویسان و از شکسته نگاران شفیعا و میرزا حسن
و درویش مجید و دیگران و از مصاحف و دعوات بخط یاقوت مستعصمی و ملا علاءالدین تبریزی و آقا ابراهیم قمی و میرزا احمد نیریزی و آقا محمد هاشم یزدی
مشهور باصفهانی زیاده از هزار مجلد بمعرض در آورده شد و از تواریخ عرب و عجم و کتب ادب و نسب ده هزار جلد مصحح منقش مزین مذهب بثبت اندر آمد
شمار خیول و احمال و ستور و افیال خود قابل نگارش درین گذارش نخواهد بود دیگر اهالی حرم عفت توأم از تمام ممالک محروسه ایران از مخدرمه و خدمه
و منتسبان مخدرات همانا از ده هزار افزون بوده اند و بعضی از شبها که به تنشیط مزاج و تفریح دماغ از مشاغل ملکی می آسوده چهل تن از نسوان صبیحه و حوران ملیحه با لبهای
رنگین و طرهای مشکین در مجلس خاص مهیا و آماده بودی چنگ و رباب و بربط و نای ایشان بر چرخ زهره را برقص آوردی و در خاک نکیسا و بوجد بر انگیختی باربد و با مشاهده
از نغمات قوالان خوش الحان حسد بردندی و سرکت و سرکش از غمزات ساقیان مهوش در آذر آزرم سوختندی و زیاده از پانصد کس خواجه سرای کرجی و ترک و کرد
و سیاه و سفید در زیر حکم منوچهرخان معتمدالدوله ایچ آقاسی فرموده که بمحارست و محافظت آنها در سفر و حضر میپرداخته اند دیگر در بذل و بخشش و انعام
اکرام چنان بوده که غالب متوجهات ملکی بمصارف اهل همان ملک رسیدی چنانکه مالیات آذربایجان که زیاده از پانصد هزار تومان بوده بمخارج نواب نایب السلطنه
مرحوم مقرر فرموده مبلغ دویست هزار تومان نیز علاوه آن همه ساله بجهة مدد خرج نایب السلطنه از خزینه مبارکه التفات میشد که صرف مجاهدین اسلام میگردید همچنین
ملک خراسان نیز بملاحظه محاربه با ترکمه و اوزبکیه بسیورغال والی مقرر بوده و متوجهات فارس که انقد وجوه خزینه مبارکه بودی مذکور شد که شش صد هزار
تومان در نزد حاکم و محکوم و آمر و مامور فارس باقی مانده بود و همه ساله مبلغ صد هزار تومان نقد و صد هزار خروار جنس بارباب وظایف از سادات و علما و مشایخ و
و قضات رسیدی و از این گذشته همه ساله بتوسط امنای حضرت صره های زر بهر شهر و بلد روان و بمستحقین محروم موصول میشد و سالی ده هزار کس را از ارباب فقر و حاجت
در دارالخلافه جیره و جامه میداده اند و از جمله اکرامش یکی آن بوده که سی هزار تومان قرض جناب میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله را از خزینه ادا فرمود و بجایزه شش قصیده
شش هزار تومان بفتحعلی خان ملک الشعرا انعام فرمود دیگر از خیرات و نذوراتی که در مشاهد مقدسه مطهره فرموده یکی تذهیب ایوان و قبه حضرت سید الشهداء علیه التحیة
والثناست که مبلغ پنجاه هزار تومان بوده و دیگر نصب ضریح نقره در آن حرم محترم که باهتمام جناب ملک الشعرای مرحوم مبلغ بیست هزار تومان بانجام رسیده و دیگر بنای
قبه و بارگاه حضرت عباس ع که چهل هزار تومان صرف آن شده و پنج عدد قندیل زرناب که بوزن چهارده من تبریز است در حرم حضرت امام همام علی بن موسی علیهما
السلام موقوف است و دو ضریح نقره هر یک بده هزار تومان اتمام یافته یکی مخصوص حضرت عبدالعظیم حسنی است که در یکفرسنگی طهران است و دیگری نذر
جناب سید میر احمد بن موسی الکاظم که در شهر شیراز است دیگر تذهیب قبه مبارکه و بنای صحن مقدسه و اتمام در ب مینا و ترصیع ضریح معصومه قم و بنای مدرسه
دارالشفا و تعمیر سد قم که بیکصد هزار تومان مخارج رسیده بوده است دیگر صحن جدید در جنب روضه حضرت علی بن موسی که در سنه ۱۲۳۳ هنگام تقبیل خاقان قاجار
بدان روضه تمام آثار بمبلغ بیست هزار تومان انجام یافت و نیز یک قندیل مرصع بجواهر الوان و یکباب زرین مهیا کرده که هر یک دوازده هزار تومان از زر ناب انجام
یافته و وقف آستان ملایک پاسبان فرموده **در ذکر بعضی از امرا و ندما و فضلا و شعرای دربار حضرت خاقان صاحبقران**
مغفور علی سبیل الاجمال گرچه تحریر احوال مقربان حضرت صاحبقرانی از گنجایش این دفتر بیرون است و بحصر تنها هم ذکر نام و بیان مقام همه صورت
امکان نپذیرد ولی بمضمون ما لا یدرک کله لا یترک کله بملاحظه تقدم تاخیر مجملا بنام بعضی اشارتی میرود چه از ذکر حال هر یک متون تواریخ و بطون اخبار مملو
و مشحون است **امیرالامراء العظام و اجل الکبراء الکرام اعتضادالدوله سلیمان خان قاجار قوینلو** خلف الصدق
محمدخان قاجار و الد ماجدش از اجله سلسله علیه قاجاریه و خال خجسته خصال خاقان شهید آقا محمدشاه انارالله برهانه بوده و به نیابت سلطان سعید محمدحسن خان
در مازندران ایالت می نموده و در متن کتاب واقعه طغیان افاغنه مازندران و محاربه خان ذیشان با آن طایفه و قتل عام آن فرقه و مستقل کردن محمدحسن خان
قاجار را بعد از هزیمت از فارس مرقوم کرده ام و فرزند ارجمندش سلیمان خان بعد از فوت کریمخان و مراجعت از شیراز و پیوستن بحضرت آقا محمدخان پایه بندهء
بزرگ بوده و بعد از شهادت آن خاقان سعید در حضرت خاقان صاحبقران کمال قرابت و اتحاد داشته سالها بسرداری و سالاری ایران و ایالت و حکومت گیلان

گذرانیده در مجالس بزم حضرت خاقان زامشیر رای زن و در مواقف رزم امیر لشکرشکن بودی مدت پنجاه سال در کمال حشمت و نهایت شوکت مرجع دور و نزدیک و ملجأ ترک
و تاجیک بود در اواخر حال بواسطهٔ ظهور داعیهٔ خاقان صاحبقران بدو بذول شده او را در امورات مملکتی مبسوط الید نخواستند امیری نظیر نیز بعراقت و جلالت روزگاری
گذرانید تا در سال یکهزار و دویست و بیست جهان را ناچار بدرود کرد رحمة الله علیه نواب امیرزادهٔ کامکار ظهیر الدوله ابراهیم خان قاجار
قوینلو والد ماجدش مهدیقلی خان و کهتر برادر آقا محمد خان شهید و در هنگام محاصرهٔ زندیه برگرد شهر استراباد در آغاز شباب رحلت کرد و خاقان صاحبقران
والدهٔ معظمه اش را که صبیهٔ مرضیهٔ محمد خان و همشیرهٔ معظمهٔ امیر الامرا سلیمان خان بود بحبالهٔ نکاح خود در آورد و نواب شاهزاده محمد قلی میرزای ملک آرا از وی متولد گردید
الحاصل ظهیر الدوله از وجهی بنی عم و از وجهی ربیب خاقان مغفور بود و همشیرهٔ حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس را بوی خطبه کردند سمت مصاهرت با خاقان
صاحبقران حاصل کرد و از جانب خاقان بحکومت کرمان اختصاص یافت بعقل و تدبیر و قهر و شمشیر بر بلوچیان و افغان تسلط تمام یافت بیست و دو سال
تا هنگام رحلت در آن ملک بشوکت و عزت گذرانید و پس از وفاتش ایالت کرمان بعباسقلیخان انتقال یافت و چنانکه در اصل تاریخ مسطور شد از و اثر
پذیرفت جناب امیر المطلق امیر محمد قاسم خان ابن سلیمان خان اعتضاد الدوله قوینلو والدهٔ ماجده اش از طایفهٔ زندیه بوده همانا دختر
بسطام خان کارخانه ایست و خان معظم الیه در دولت خاقان صاحبقران مراتب قربت و منزلت ترقی تمام کرده تا اینکه خاقان مغفور صبیهٔ محترمهٔ خود همشیرهٔ معظمهٔ
نواب شاهزادگان عظام حسینعلی میرزای فرمانفرمای و حسنعلی میرزای شجاع السلطنه را بمناکحهٔ آن امیر امیرزاده در آورده او را از مقام دامادی برتبهٔ فرزندی منا
بلکه بر فرزندان صلبی خود رجحان داد و امیر کبیر لقب بر نهاد و در انجاح مطالب و مقاصد ملجأ شاهزادگان عظام بود و در امضای عرایض و مطالب مرجع در رأی
عالیمقام گردید بزرگان در حضرتش بخوردی معترف و اعاظم در سده اش بحقارت معتکف یکی از پیشکارانش میرزا عبد الکریم ساوجبلاغی بود که بکثرت مال
و ثروت و وفور جاه محسود اقران آمد وقتی آن امیر بی نظیر با نظام فارس آمده مؤلف این نامه بخدمتش شرفیاب و از مخصوصان حضرتش حساب شدم و بواسطهٔ
اینکه اغلب اقارب و منسوبان پدر من بنده در سلک ملازمانش بودند غالب اوقات سعادت حضور داشتم و با قهرمان خان و ایاز خان و سلطان حسین بیک و
محمد قلی بیک و عیسی بیک طالش مأنوس گردیدم گاهی بصحبت شعر و تواریخ در خدمت امیر کبیر منادمت مینمودم سفری دیگر کرةً بعد اولی بفارس آمده در
کمال شوکت گذرانید الحاصل آن امیر بزرگوار در قصبهٔ قمشه در سنه برحمت ایزدی پیوست جناب اللهیار خان آصف الدولهٔ دولو
فرزند ارجمند رکن الدوله میرزا محمد خان بیگلربیگی دولوست والد ماجدش بخاقان سعید خدمتها کرده و در ایام آن دولت جلادتها نموده آخر الامر بحراست
شهر طهران مانده و خاقان شهید بشوشی آمده بعد از آن قضیه بیگلربیگی مذکور و میرزا شفیع صدر مازندرانی دار السلطنه را محفوظ داشتند و کس را راه ندادند
تا خاقان صاحبقران از شیراز آمده جلوس فرموده او را پسری چند ارجمند بوده محمد باقر خان و نور محمد خان و اللهیار خان که بآصف الدوله ملقب گشته و بمصاهرت
خاقان صاحبقران اختصاص جسته مدتی بوزارت مخصوص و عهدی به حجابت منصوص لهذا حاجب تخلص نمودی و گاهی بیتی سرودی همشیرهٔ معظمه اش در
حبالهٔ نکاح نواب نایب السلطنه عباس میرزا بود و نواب امیرزاده آزاده محمد میرزا که پس از پدر نامور بمنصب ولیعهدی رسید با بهمن میرزا و قهرمان میرزا از همشیرهٔ وی
تولد یافته بودند و جناب آصف الدوله در خدمت خاقان صاحبقران کمال تقرب داشته و بعد از رحلت خاقان در معصومه بمانده منتظر اخبار آذربایجان
بود و خاتمهٔ کار او در مقامات آینده مذکور خواهد شد و سلسلهٔ دولو بعد از معاهده در ورامین با خاقان شهید آقا محمد خان لب بنفاق نگردند و کمال وفا نمودند
ولی حسنخان سالار بعد از این فقرات این طایفهٔ نیکنام را قرین بدنامی کرد و انفعال داد چنانکه انشاء الله در دفتر دیگر مبین خواهد یافت حاجی مهدیقلیخان
قاجار قوینلو آن امیر جلالت مصیر خلف الصدق محمد امین خان بن فضلعلی بیک برادر نواب خان جلالت نشان فتحعلی خان شهید قوینلو بوده و چنانکه در
آغاز تاریخ مرقوم افتاد فضلعلی بیک و فتحعلی خان و مهرعلی بیک سه برادر و فرزند شاهقلی خان قاجار بوده اند و پس از آنکه فضلعلی بیک و مهرعلی بیک در دست بیگلربیگی
استراباد گرفتار و مقتول شدند فتحعلی خان استخلاص یافته محمد خان بیگلربیگی ترکمان و میرزا احمد قزوینی وزیر او را بقتل آورده در استراباد و گرگان لوای استقلال برافراشته
و چنانکه گذشت بسعادت شهادت فایز شد محمد امین خان بعد از شهادت محمد حسن خان و بردن آقا محمد خان بشیراز از الجمله مهاجرین بوده و بعد از فوت وکیل با
برادر اکبرش محمد قلیخان بخدمت بنی عم امجد اعظم حضرت آقا محمد خان آمده بخدمتگذاری اشتغال داشت و برحمت ایزدی پیوست پسرانش در خدمت شهریار ایران
بمناسب شایسته و خدمات مناصب میگذرانیدند و چنانکه در متن تاریخ است مهدیقلی خان چندی مأمور بحکومت قمشه و قزوین بوده مدتی نیز بیگلربیگی دار السلطنه طهران
شده در دولت خاقان صاحبقران بزیارت مکهٔ معظمه رفته باز آمده فرزند انجب اعزش موسی خان که از طرف مادر نسبتش با میر گونه خان افشار طارمی میرسید
بمصاهرت خاقان مغفور اختصاص داشته همشیره زادهٔ محمد مهدیخان مازندرانی متخلص بشحنه که از احفاد محمد خان اوبی بوده بحکم خاقانی در عقد نکاح داشته علی ای حال

معظمه

معظم الیه بسمه برحمت ایزدی پیوسته اولاد امجادش معروف و مشهورند امیر خان سردار دولو رحمه الله خلف امیر کبیر فتحعلی خان قاجار دولو برادر اکبر
حاجی جان محمد خان سردار دولو است که شرح بزرگواری و واقعات سرداری او درین تاریخ مضبوط آمده و صبیه مرضیه وی بر حسب قرارداد شهریار ایران آقا محمد
خان سعید شهید در حباله نکاح خاقان صاحبقران فتحعلی شاه درآمده و نواب شاهزاده نایب السلطنه و ظل السلطان از آن مخدره بوده اند و امیر خان سردار سالها
در خدمت نایب السلطنه بسرداری و فتوحات میپرداخته آخر الامر در محاربه روسیه شمکور در سال یکهزار و دویست و چهل و دو بسعادت شهادت یافته بروضات
بهشت رسید نصر الله خان و میرزا محمد خان و مرتضی قلیخان و مصطفی قلیخان فرزندان ارجمندش در دولت حضرت خاقان مغفور و نایب السلطنه مرحوم بمناصب
عالیه رسیدند و همچنین در زمان آینده و دولت پادشاه فلکجاه سلطان محمد شاه نیز در کمال جاه و جلال بوده و هستند انشاء الله تعالی در مقام مناسب
شرح حال ایشان مذکور خواهد شد ابراهیمخان دولو رحمه الله خلف الصدق امیر کبیر حاجی جان محمد خان قاجار دولو که از غایت اشتهار حاجت باظهار
ندارد بوده والد ماجدش مصدر خدمات بزرگ درین دولت ابد مدت شده و در عهد خاقان شهید و خاقان مغفور مرتبه و شانی اعلی داشته و بزیارت مکه معظمه
شرفیاب شده و باتفاق مصطفی خان عم خاقان مغفور و حاجی محمد تقیلیخان مذکور و حاجی رضا قلی خان و میرزا رضا قلی نوائی در مراجعت از راه دریای فارس
بشیراز آمده و بدار الخلافه آمدند الحاصل سردار با اقتدار ابراهیم خان سالها بحکم خاقان صاحبقران در فارس سکونت داشته و نواب فرمانفرما بکمال تعظیم و
تکریم نسبت باو مرعی میداشته و با بنده مؤلف این دفتر بنهایت التفات و اشفاق بظهور می آورده بعدها بدار الخلافه رجوع کرده سالها در حدود کرمانشاهان
و عراق عرب و سرحدات آذربایجان بانتظام مهام و محاربات با اعادی این دولت بد فرجام بسر میبرده تا در سنه بجوار رحمت الهی پیوسته فرزندان
بزرگوارش در مقام خود مذکور خواهد شد رحمة الله علیه مهدیقلیخان دولو بیگلربیگی امیر موقر متین محل گزین و خلف الصدق محمد زمان خان
قاجار دولو و همشیره زاده امیر شمشیرزن دلیر صف شکن مصطفی خان دولو بوده و سالها در دولت خاقان قاجار معزز و مکرم و بخدمات کلیه مأمور گردیده چندی
در ملک فارس بمنصب سرداری و حکومت بندر ابوشهر گذرانیده خلق آن ولایت سر موئی از وی و چاکرانش رنجش نیافتند و کمال نصفت و عدالت و جلادت
و جلالت داشته بعد از مراجعت از فارس غالب اوقات بسرداری و ایالت اشتغال داشت مدتی نیز بیگلربیگی شهر استراباد و گرگان بود و مکرر بر ترکمه تاخته
اسیر و دلیل از ایشان گرفته سرکشان آن گروه را ایل کرد و فرزند مکرمش بمصاهرت خاقان صاحبقران و شاهزادگان والاشان اختصاص داشته ذکر حال هر یک
در مقام انسب ترقیم خواهد یافت حاجی رضا قلی خان قاجار دولو خلف الصدق صادق خان قاجار دولو بوده و در عهد خاقان صاحبقران
بمرافقت مصطفی قلیخان عم و جان محمد خان سردار بمکه مشرف شده بطهران باز آمد فرزندانش محمد کریم خان و محمد صادق خان امیرزادگان بزرگوارند حاجی محمد
باقر خان قاجار دولو بیگلربیگی فرزند اعز ارشد جناب امیر الامراء العظام میرزا محمد خان بیگلربیگی دار الخلافه طهران بوده و در دولت
خاقان شهید و خاقان مغفور همیشه معزز و مکرم و بعد از رحلت بیگلربیگی مرحوم بآن خدمت مخصوص گردیده و بشرف مصاهرت خاقان صاحبقران منصوص
در رحلت خاقان مغفور بمنصب [illegible]قرار بود و انتظار نواب نایب السلطنه محمد میرزا که همشیره زاده اش بود میبرد چنانکه مرقوم خواهد شد خدمات بزرگ کرد
و در دولت حضرت سلطان محمد شاه بمکه رفته منصب خود را با میرزاده آزاده عیسی خان فرزند اکمل خود واگذاشته در سال ۱۲۶۰ وفات یافت محمد کریم خان و عیسی خان
و محمد رضا خان فرزندانش برقرارند محبعلی خان قاجار دولو علیه الرحمه فرزند اکبر میرزا محمد خان بیگلربیگی دولو بوده و مدت متمادی در مراغه ایالت
و لقب بیگلربیگی داشته عمر معقولی یافته فرزندان معظمش اسکندر خان و محمد ولیخان سالها بحکومت و سرداری بلاد گذرانیده اند سایر اولادش در مراغه بوده اند
اسکندر خان باتفاق آصف الدوله در خراسان و محمد ولیخان به نیابت او مشغول بوده اند تتمه حالات ایشان در مقام خود مذکور خواهد شد مهر علیخان بن نواب
امیرزاده مرتضی قلیخان قاجار قوینلو بحسب و نسب و حسن و شمایل زیب محافل بود و بعد از والد ماجد در کمال ملایمت و آرام و بنهایت سلامت نفس و صباحت
رفتار می نمود اگر چه در مجالس جلوس بعد از شاهزادگان بر همه امرای دولو و قوینلو مصدر می نشست و لیکن بطریقه کدخدائی و معقولیت سلوک می نمود مرتبه امارت را
با شیوه تجارت آمیخته داشت و علو نسب را با اشفاق مرکب کرده با آنکه بنی عم حضرت خاقان بود با اواسط الناس اظهار موالات و مواعدت مینمود و اگر خرجی کردی
نمودی علی الجمله سالها بر الوار ساکن و ایالات کرمانشاهان و سنقر سرداری کرده و احدی از و نرنجیده بالاخره گیتی را بدرود نموده محمد صادق خان ولد ارشدش
بمصاهرت خاقان صاحبقران مخصوص بود و قبل از پدر رحلت کرد و محمد باقر خان و محمد رحیم خان اولاد امجاد او موجودند محمد خان قاجار دولو خلف
میرزا علی خان دولو بیگلربیگی استراباد بوده چون والدش بقتل نواب حسینقلی خان قوینلو متهم شده نواب مرتضی قلیخان باسترآباد رفته او را بقتل آورده بعد از معاودت
حضرت خاقان شهید آقا محمد شاه محمد خان بخدمات بزرگ پرداخت از جمله سالها در رکاب بسرداری و ترکتازی بسر برد و در دولت خاقان مغفور به نیابت خراسان منتخب بود

و از بیم شمشیرش دل در بر ترکمه و اوزبکیه می آرمید برادرش در کرمان کشیکچی باشی نواب ظهیر الدوله ابراهیم خان قوینلو بوده فرزندش علیمحمد خان بمصاهرت خاقان
مغفور بود و در سنه رحلت نمود محمد حسینخان قاجار قوینلو مدتی در حضرت خاقان شهید معتمد علیه و از بابت امانت بنظارت خاصه توجه داشت بعد ها
بمنصب بزرگ کشیکچی باشی خاصه منصوب شد و در دولت خاقان مغفور در همین منصب استقلال تمام داشت بعد ها این شغل عالی بنواب شاهزاده امام وردی میرزا
تفویض یافت نوروز خان ایشیک آقاسی باشی عزالدینلوی قاجار بحسب شمایل و پیکر و شکوهمندی خلقت بی نظیر بود و سرداری نموده و محمد
خان عزالدینلو و محمد زمان خان شرح حالشان در تاریخ مسطور است حسن خان و حسینخان سردار قزوینی در ضمن صادرات این کتاب صورت حال ایشان
مشهود گردیده است اسمعیل خان و ذوالفقار خان و عیسی خان و مطلب خان و محمد علی خان از اهالی سمنان و پنج برادر شجاع والاشان بوده اند و شرح
حال ایشان در ضمن واقعات دولت بتحریر آمده یوسف خان سپهدار گرجی سرداری عظیم الشان بوده و همتی وافی داشته و چندی وزارت اصفهان نموده
و شهره بود در عراق ساخته و فرزند ارجمندش غلامحسین خان پس از وی بمنصب او رسیده و داماد خاقان صاحبقران گردیده در علو همت و سمو منزلت بی نظیر و شرح
حالش در مجلد آینده تحریر خواهد یافت در سفر شیرازش با من التفات بوده و مرا بحقش خلوص عقیده است حاجی محمد حسین خان عزالدینلوی قاجار
مرو فرزند الجناب خلف الصدق بیرامعلی خان قاجار عزالدینلوست که از زمان صفویه پشت در پشت بایالت مرو اختصاص داشته اند چون میر معصوم ملقب بشاه
مراد ملقب بیکجان بر مسند خانیت ماوراء النهر تکیه کرده استقلال یافت بفکر تسخیر مرو و تدمیر بیرامعلی خان قاجار افتاد باری و بر سر مرو آمد و کاری نساخته برگشت کرت
دیگر در حینی که سپاهیان مرو بر سر طوایف تکه ساکن مهنه و ابیورد رفته بودند بر سر مرو تاختن کرد بیرامعلی خان استحضار یافته بمدافعه بیکجان در رسید و مقابله کردند
بیکجان ضعفی در حال عساکر خود دریافته بچهار دیواری خراب پناه برده بمدافعه پرداخت و خان قاجار بمحاصره و محاربه وی اصرار داشت مقارن اینحال تیری بر مقتل وی
آمده کاری شد همراهانش منهزم شده بشهر رفتند و متحصن شدند بیکجان مرو را تسخیر نتوانسته بخارا بازگشت حاجی محمد حسین خان در مشهد مقدس بتحصیل و زیارت بود باستدعای
مرویان بمرو آمده بایالت موروثی پرداخت و مهدیخان برادرش بکابل رفته از تیمور شاه افغان پنجهزار کس با لشکری بامداد آورده سه سال بمخالفت گذشت آخر
بند و سد رود مرو را شکسته شد و قحط و غلا در مرو در گرفت و بعد از دو سال مصالحه کردند و حاجی را در نهایت عزت بخارا بردند و ناصر الدین توره پسر خود را
بمرو فرستاد در سال یکهزار و دویست که خاقان کشورستان آقا محمد شاه بخراسان نهضت جست حاجی محمد حسینخان از بخارا فرار کرده برکاب علی پیوست و از جانب
شهریار ایران حکمی باسترداد مرو صادر شد و چنانکه در متن کتاب ترقیم یافته بجهة آمدن روسیه باذربایجان حضرت قهرمان ایران مراجعت فرمود و قضیه ناگزیر روی داد بیکجان
مرو را خراب کرده لجاج و عناد را بمرتبه اعلی رسانید حاجی محمد حسینخان از خراسان بحضور حضرت خاقان قاجار فتحعلی شاه آمده مورد الطاف بیغایات شد چون آن امیر جلالت مصیر
بفضایل نفسانی و خصایل روحانی بر امثال رجحان داشت در درگاه خاقان قدردان بمصاحبت و منادمت خاص اختصاص یافت و از همه امرای دربار و فضلای
درگاه بوفور فضل و کمال و ازدیاد جاه و جلال در گذشت در سلام عام مخاطب خاص و در خلوات خاص مصاحب کثیر الاختصاص بود و تمام شاهزادگان والا مقدار
او را تعظیم و تکریم کردندی و از شهر و بلد او را ارمغان و تحف فرستادندی در شهر طهران مدرسه عالی بنیاد نهاد و موقوفات مدرس و متولی بجهة اخراجات طلاب و تعمیر
مدرسش مقرر داشت بالاخره در سنه ۱۲۲۳ از جهان فانی را بدرود کرد و قرین رضوان شد اعتماد الدوله حاجی ابراهیم خان شیرازی چنانکه در اصل
تاریخ مرقوم است مایه خدمات بزرگ گردید اختلال حال لطفعلی خان و برهم خوردن اردوی او بدست عبدالرحیم خان برادرش و تسخیر شیراز باشارت او بوده سالها در خدمت
خاقان شهید در نهایت استقلال منصب صدارت اعظم داشته برادرانش امرای بزرگ بودند و در دولت خاقان صاحبقران متهم شده در یکروز اساس حشمتش
پیچیده و برچیده شد و فرزندانش مجذول و مکفوف و مکحول و مقتول شدند الا میرزا علی اکبر که بتربیت خاقان صاحبقران حق شناس دیگر باره تجدید آن سلسله کرد
و بکلانتری فارس و لقب قوام الملکی اختصاص یافت و در خدمتگذاری نواب فرمانفرما بتقصیری از خود راضی نگردیده همواره بصداقت رفتار همی داشت لهذا فرزند
ارجمندش میرزا فتحعلی خان بمصاهرت خاقان اختصاص یافت و همشیره نواب شاهزاده کامران میرزا بنکاحش درآمد و حاجی میرزا علی رضا برادر قوام الملک در سلک
خدام حرم محترم شاهنشاهی بکمال اعتبار داشت و بزیارت مکه معظمه فیض یاب شد و بالاخره رحلت کرد و قوام الملک نیز بمکه معظمه رفته باز آمد و در دولت خاقان مغفور
و سلطان محمد شاه قاجار مکرم و معزز زیسته عاملی است کافی و با عقل و تدبیر وافی قابل خدمات عظیم و با اخلاق پسندیده کریم است اللهم احفظه میرزا شفیع
صدر اعظم مازندرانی از آغاز دولت خاقان گیتی ستان آقا محمد شاه مانند فتح و ظفر پیوسته در حضر و سفر ملازم رکاب نصرت انتساب بوده
و بعد از قضیه اعتماد الدوله حاجی ابراهیم خان بصدارت اعظم رسید و سالها در خدمت خاقان صاحبقران نیز مختار و با اعتبار بود در رای و تدبیر و محاسبات
و تحریر بی نظیر بود در حزم و ثبات رای از وزرا برتری داشت آخر الامر در سنه ۱۲۳۴ چنانکه در اصل تاریخ مرقوم است مرحوم آمد رحمه الله علیه حاجی محمد حسینخان نظام

الدوله اصفهانی از بدو کشورستانی خاقان شهید مستدرجا ترقی کرده و در دولت خاقان صاحبقران کارش بالا گرفت بحکومت کاشان و قم و اصفهان
و منصب استیفای ممالک از اقران ممتاز شد و بعد از رحلت وزیر بی نظیر میرزا محمد شفیع مرحوم بصدارت عظمی مخصوص گردید در بذل و کرم از حاتم و معن زائده در گذشت
در جود و سماحت و بر و احسان ثانی قاآن بود چاکرانش صاحب دولت و ثروت شدند و هریک بحکومتی و خدمتی ممتاز آمدند در تربیت ایتام و اطفال و طلاب و تقویت
علما و فضلا و سادات و عموم ارباب استحقاق دقیقه از دقایق بذل و جهد نامرعی نداشتی در بدو حال امین الدوله پس از نظام الدوله از آن پس بصدر اعظم ملقب
شد و فرزندش بشرف مصاهرت مفاخرت یافت و فی الواقع رتق و فتق عراق و فارس و یزد و قم و کاشان کلا خاصه او بود و در تمام ممالک محروسه خاقان مبسوط
الید و مختار مطلق گشت شاهزادگان عظام بی استیذان او در امری دخالت نتوانستندی با وجود این مقام بلند شبها در لباس غیر معروف بگرد محلات گشتی و
بعلما و فقرا و ارامل و ایتام وجوه نقد دادی و التماس دعا کردی و عذر خواستی و همه ساله بجمعی از سادات صغیر و طلاب کبیر مرسومی معین و ملبوسی مزین بذل نمودی در شرم
حضور و حفظ الغیب کمال مروت و نهایت فتوت داشت و از بخشش پانصد تومان و یکهزار تومان شرم میداشت کار کرمش بجائی رسید که مردم نادان او را صاحب
عمل اکسیر میشمردند و خود اکسیر او زراعت و فلاحت بود که در آن علم و عمل کمال فطانت و حذاقت داشت تمام صاحب منصبان دربار شاهنشاهی از دستمری داشته اند
و هنگام سفر و حضر بقدر امکان از نقد و جنس اخذ مینموده اند از یکهزار تومان تا ده هزار تومان بذل کردی و بمنت تمام بپذیرفتی وقتی در سفر خراسان چند تن از تراکمه شبی در قافله
آب [illegible] غریق شدند و وفات یافتند زیاده از یکصد هزار تومان بدفعات بنجف اشرف و عتبات فرستاده بمصارف اعمال خیر و تعمیرات آن مشاهد مقدسه رسانید اگر
آنچه از بر و احسان آن صدر معظم استماع رفته و محقق آمده درین محل نگاشته شود کار تحریر بدرازی کشد و از عهده بر نیایم و بر او ظلم کرده باشم اگر عمر وفا کند اندیشه تالیفی
در حالاتش میرود و تفصیل کرمهای آن صدر بزرگوار در آن نامه مرقوم میشود و علی الجمله آن بزرگوار در سنه ۱۲۳۹ در دار السلطنه طهران درگذشت رحمه الله و فرزند اکبرش
عبدالله خان امین الدوله بجای او مخصوص شد از فرزندان گرامش ابراهیم خان ناظر که داماد خاقان مغفور بود در دار السلطنه طهران میگذراند و جناب میرزا عبد الحسین خان
فرزند دیگرش که چندی در دولت خاقان صاحبقران حکومت سمنان و مدتی نظارت دیوان داشته اکنون در اصفهان است و بحسن اخلاق و حسن الخط و فنون
فضل و حذاقت در علوم طب مشهور ایران و محسود اقران اللهم احفظه رحم الله معشر الماضین **اکفی الکفاة میرزا عیسی المشهور بمیرزا بزرگ**
فراهانی رحمه الله آنجناب از سادات حسینی و فرزند میرزا حسن برادر جناب میرزا حسین متخلص بوفائی فراهانی وزیر دولت زندیه است که سالها
خدمت عم اکرم نایب الوزاره بودی پس از انقراض دولت عاجل بدربار خاقان شهید رسید و بخدمتگذاری اشتغال ورزید و در روزگار دولت خاقان
صاحبقران که نواب شاهزاده معظم نایب السلطنه بخلافت کبری گردید او نیز قایم مقام صدارت عظمی شد و باذربایجان رفت و در آن ولایت نظمی نهاد که مافوق آن متصور نه
و نظامی قرار داد که منظم تر از آن در ایران سپاهی آراسته نگردیده مانند بعضی وزرا رشوه گیر عشوه پذیر نبودی و انجام کار خلایق را بجهه صلاح دولت و رضای خالق
مینمودی هر شبی صبحی در خدمتش باز داشتند و کار میگذرانیدند و احدی بی موقع بمجلسش نرفتی و سخنی بی وقت در حضرتش نگفتی اگر فرضا امری واقع شدی که بعرض آن
تعجیل بودی فورا بدان پرداختی و عار[illegible]انه ساختی در تمام ایام و هفته امرای دربار نایب السلطنه بیکار و آسوده بودندی و در کاری تعطیل روی ندادی و در
مرفه الحال بتدابیر نظم ملکی پرداختی تا چنان کاخ دین و دولت را شید و محکم ساختی احدی از عموم رعایا و برایای آذربایجان آزادی گله در خاطر و شکوه بر زبان
نیاوردی و با جلالت و تکبر و مناعت بر خود بستی و مانند صدور فخور بصدر ننشستی و چنانکه در اصل تاریخ گذشت با دولت روسیه قاعده معارضه بمثل محکم کرد
و آن بنیاد را درین دولت خداداد سر بر فلک برد کتابی در رد ایرادات پادری نصاری نگاشته و بهشت و ارهشت باب مقرر داشته در هر بابی خطابی فرموده
و هر سؤالی را جوابی تحریر نموده که عقلاً و نقلاً چنان تالیفی کمتر نوشته شده است الحاصل آن وزیر ارسطو نظیر در سنه در گذشت از آنجناب اشعار فارسی نیز در مدح
خاقان مغفور صادر شده و فقیر بعضی از آن در تذکره مجمع الفصحا مسطور کرده است میرزا معصوم و میرزا ابو القاسم فرزندان وی بوده اند و مانند پدر معظم
کسب کمالات عالیه فرموده اند **حاجی میرزا رضا قلی نوائی متخلص بسلطانی** در حضرت خاقان شهید و خاقان مغفور بملاحظه قدمت
خدمت محرمیتی خاص داشته و دبیری هنرمند و وزیری ارجمند بودند مدتها وزارت خراسان فرموده در اواخر ایام با امرای قاجار حاجی محمد خان و دیگران
بمکه معظمه رفته و رجوع بطهران از ساحل عمان کرده و در شیراز بوزارت نواب شاهزاده حسینعلی میرزای فرمانفرما امتیاز یافته توقف گزید و سالی چند بماند با منشیش
لطفی خاص بود و بحکم همنامی مورد نیت طبع غالبا صحبتهای مشفقانه میفرمود از آنجناب است بیت حکمت لم یزلی یوسف کنعانی را * گر بزندان فکند
حکمرانی کند * فرزند ارجمندش میرزا محمد تقی منشی الممالک متخلص بنوائی در کمالات فرید بوده و اشعار نیکو منظوم فرموده بعضی از آن در تذکره مؤلف ثبت افتاد
رحمه الله **حاجی میرزا نصر الله علی آبادی مازندرانی علیه الرحمه** در بدو ایالت حضرت خاقان مغفور بفارس بوزارت اختصاص

داشته و زمام مهام قبض و بسط ملکی در قبضهٔ تصرفش بوده بعد از قضیهٔ شهادت خاقان شهید آقا محمد شاه جلوس خاقان فلک جاه اعتماد الدوله درین منصب
انسب نمود و بدو مفوض شد ولی در زمان مأموریت نواب حسینقلی خان بفارس شغل وزارت مخصوص الجناب بود خان معظم الیه در هنگام طغیان خدمتش را
مکفوف البصر کرده و خود نیز بعینه کیفر دید لهذا مدت عمر در مازندران و به پیشکاری نواب ملک آرا مشغول بود تا رحلت نمود رحمه الله فرزند هنرمندش جناب میرزا
فضل الله مستوفی دیوان اعلی در حضرت خاقان صاحبقران معزز و مکرم و مصدر خدمات بود و بعد از خاقان نیز بمناصب عظیمه رسیده چنانکه در ذیل تاریخ
و مجلد دیگر مذکور خواهد شد میرزا حسن و میرزا ابراهیم الدعو میرزا بزرگ سمی جد امجد برادران جناب مستوفی الثانی مذکورند **ابو الفضایل میرزا رضی**
تبریزی رحمه الله خلف الصدق میرزا محمد شفیع مستوفی نادر شاه و وزیر آذربایجان بوده و خود در عهد خاقان شهید قاجار متکفل امورات آن دیار
گردیده در زبدهٔ دولت ابد مدت خاقان صاحبقران که زمان بهار گلزار کمال بود بدربار خسروی راه یافته زر ششسری هنرش بر محک آزمون خالص و
و ویژه برآمده دیوان رسایل را صاحب آمده و استیفا نیز یافته خاقان معظم را با او مکرمتی خاص بوده و او را بتحریر تاریخی مأمور فرموده و میرزا عبد الکریم و آقا
عبد الرزاق بیک دنبلی را نیز در خدمت با وی شرکت داده و انواع نوازشها فرموده و وعدها نموده بعد از مدتی مدید بمعاونت یکدیگران تاریخ نگاشته شد
مع هذا واقعات دوازده سال از دولت خاقان بیهمال در آن مندرج است و آن کتاب را زینت التواریخ نام است و تاریخی است منشیانه و با الفاظ صحیح و بیانی
فصیح و بین الانام بنام میرزا عبد الکریم منشی اشتهاری دارد علی الجمله خطی دلکش و طبعی خوش داشته در عربی و عجمی و ترکی خاقان صاحبقران را مدایحی نموده
و آخر الامر مدقوق گردیده در سنه ۱۲۲۳ وفات یافت و نعشش را بامر حضرت شاهنشاه کمال آگاه بمشاهد مقدسه نقل کردند اشعارش در تذکرهٔ مجمع الفصحا مسطور است
و در تخلص مقاطع بنده مشهور **محمود خان دنبلی متخلص بناظم رحمه الله** امیری نجیب و ادیبی اریب و پسرزاده شهباز خان دنبلی بیگلربیگی خوی و سلماس
و مزید بوده شرح حال آبا و اجداد و اعمام و الانژاد سلسلهٔ علیه درین تاریخ مذکور گردیده از زمان صفویه تا این عهد حکومت و ایالت خوی و غیره درین طایفه مخصوص
بوده و شهباز خان مرحوم را با حضرت خاقان سعید شهید محمد حسن خان قاجار ارادتی خاص آشکار و چنانکه در تاریخ نگاشته ام در هنگام محاربهٔ آزاد خان افغان
با آن سلطان جلیل الشان شهباز خان تعمداً فرار اختیار کرده بزیر رایت ظفرآیت محمد حسن خان قاجار در آمد و آزاد خان هزیمت رفت لهذا تبریز نیز ضمیمهٔ ایالت خوی
گردیده بوی تعلق گرفت و بعد از واقعهٔ خاقان قاجار محمود خان بدست وکیل زند گرفتار و سالها در شیراز بوده با خاقان شهید آقا محمد خان خلوص موروثی داشت
بعد از رهائی بطهران آمده بحکومت موروثی رسید و بعد از دو سال خود استعفا گزید و ملازم حضور حضرت خاقان صاحبقران شد و در سلام عام طرف خطاب
و صحبت بود و در غیاب امیر الامراء خان قاجار مروزی مدتی بدین شرف اختصاص داشت و خاقان صاحبقران را با وی مرحمتی اخص بود و بعد از رحلت خاقان سالها
در خدمت وارث تاج و سریر ایران سلطان محمد شاه ثانی همی بود تا در سنه ۱۲۶ در اصفهان رحلت نمود در علوم ادبیه اش نصیبی وافر و در طب و ریاضی حظی متکاثر
بودی و در نظم فارسی طرزی پسندیده داشته دیوان اشعارش دیده شده و در تذکره بسیاری گزیده آمده سابقا در شیراز بخدمتش رسیدم و او را دوست گزیدم
و با منش التفاتی خاص بود و در حضرت خاقانم همی ستود رحمه الله علیه فرزند ارجمند هنرمندش شهباز خان قوللر [illegible] باشی بنام جد امجد موسوم داشت
و در خوبی اخلاق و نیکی ذات در همه عالم وحید اللهم احفظه **ابو المجد و المعالی میرزا عبد الوهاب اصفهانی علیه الرحمه** لقب معتمد الدوله
و تخلص نشاط و دیوانش گنجینه و سنبلش موسوی و نفسش عیسوی نفسش مرده دلش زنده خطش غیرت خط خوبان خطا خلقش آزرم ده اخلاق اهل صفا
چون آفتاب مشهور و ادبش در همه ایران مذکور در فضل و کمال بی عدیل و در ذوق و حال بی بدیل همتش غارت دریا و کان و حشمتش غیرت گیتی و کیهان از آن پس که در صفاهان
بواسطهٔ مخارج نوال و مصارف بسیار مقروض و شرح حالش بخاقان بیهمال معروض افتاد او را بحضور اعلی خواند و بر مسند عزت نشاند و سی هزار تومان قروض
او را از خزینهٔ عامره ادا کرد و او را بلقب معتمد الدولگی ملقب فرمود و اختیار قبض و بسط و رتق و فتق مهام امام را بکف کفایتش محول داشت آنجناب بر وجهی
احسن از عهده برآمد سالها در دار الخلافه و خراسان مرجع انام و ملجأ کرام بود و در ابذال و اکرام مدبر و نزدیک و ترک و تاجیک تقصیری نمی نمود شرح
حالش در تاریخ مذکور است مجملا آنکه در همه کمالات بر اقران اسبق و بهمه مفاخر و مناصب از همه الیق بود و در هر هفته غزلی بنام حضرت خاقان مختوم باطرفی
بنات سفید بحضور شاهی بردن مقرر داشت باری حضرت نشاط را حالی عالی بودی و عالمی دیگر داشتی که بتحریر و تقریر نمی گنجد سالها رفته که بدین جامعیت
فاضلی و کاملی بعرصهٔ ظهور نیامده با آنکه فاضل مردی در حضور سلطانی از و سخنان ناشایسته گفتی وی هرگز برنیاشفتی **نظم** کاه عدو گفتی هست او چنان
کاه ولی گفتی هست او چنین * او زهمه فارغ و آزاد و خوش * چون گل و چون سوسن و چون یاسمین * بالاخره در سنه ۱۲۴۴ تن را بدرود کرد و بعالم اصلی باز
گشت **میرزا محمد تقی صاحب دیوان مازندرانی** آنجناب خلف الصدق مرحوم میرزا محمد زکی علی آبادی مازندرانی است که در زمان خاقان

شهید

شهید اختیار بیوتات سلطنت مستقلا بدو انحصار داشت و در آن حضرت نهایت اقتدار و اعتبار از آن سپس که میرزای معظم الیه بحضرت خاقانی آمد بیمن تربیت
پادشاهی روز بروز رتبتش مقامی اعلی از دیگر روز حاصل شد تا بوزارت نواب شاهزاده معظم عبدالله میرزای دارا منصوب و معزز آمد و در ولایت خمسه سجاس
وسهرورد مبسوط الید گردید و پس از ده سال بحضور خاقان بیهمال بازگشت و در سلک مقربین حضور انبار خلوت خاقانی را ندیم عدیم المثال و مجلس سلطانی را
دبیر بیهمال و بحکم محرمیت امین رسایل و امیر قبایل و ملجا صنادید عالم و مرجع اساتید افاضل گشته اقرانش ببزرگی اقرار کردند و امثالش ببیمثلی اعتراف نمودند
حضرتش کعبه آمال زایرین بود و درگهش قبله طاعات سایرین آمد در وسعت خلق و فسحت طبع و عذوبت لسان و ملوحت بیان محسود همگنان و محبوب همگان
گردید خوان نعمتش پیوسته گسترده بود و بیگانه و خویش و غنی و درویش بر آن برنشسته همتش عالی و نهمتش متعالی محاورتش مطلوب و مجاورتش محبوب با آنکه
در مراتب جلال خواجه جلیل و در مناهج کمال صاعدی نبیل بود اصلا آثار تکبر و صلف و رعونت و کلف در ناصیه حالش ظاهر نمی آمد مثلا از صدر مسند وزارت
برخاستن و بر خاک صف حقارت نشستن در نظر همتش یکسان می نمود و بود و نمود دهر متظاهر و تنافر منکر دنیا تا کارش چنان شد که در سفر شیراز به نیابت
امین الدوله وزارت راندی و امارت کردی از فرط نیک ذاتی باستماع بیتی چند موزون قبل از ملاقات مراد حضرت خاقانی ستودن گرفت و پس از ملاقات
در عزم فزود غالب ایام و لیالی بلکه علی الدوام و التوالی در خانه خویشم بانتظار نشاندی و در خانه خویشم بخواندی شبها تا نیمه شب مجلس صحبت بود و خلوت الفت نه در
طبع متین کسالت و نه در آن رای رزین کلفت و همه اخلاق حمیده فرید و در همه صفات گزیده وحید بود علی الجمله بعد از رجوع از فارس شکستگی در مزاجش حاصل
شده چندی از زحمت منصب استعفا کرد تا خاقان صاحبقران درگذشت آخر الامر خود نیز در سنه ۱۲۵۶ جهان را گذاشت و بعالم جان گذشت در نظم و نثر یگانه و در
غزل و قصیده مسلم اهل زمانه است بعضی از قصایدش در تذکره مسطور کرده ام فرزند ارجمندش آقای میرزا علی نقی در فکر جمع دیوان اوست و اکنون اساس به
نگاشتن فرموده و آن دیوان مطبوع سزاوار است که بجهة تعدد مطبوع گردد **میرزا اسدالله خان نوری لشکرنویس باشی** از اعاظم
رجال دولت ابد مدت خاقان صاحبقران بوده اختیار لشکر و لشکرنویسان در کف کفایتش انحصار داشته و وقتی بر جای امام ویردی میرزا کشیکچی باشی چار
و پاسبان حضرت خاقان صاحبقران و خزینه و اهالی حرم گردیده و برادرش نصرالله خان بسرکردگی ملازم نور منصوب بوده از قرار تصدیق سردار با اقتدار محمد
زکیخان برادر نامور الجناب نصرالله خان با والد مؤلف وداد و اتحاد بسیار داشته در اصل تاریخ تفصیلی از ماموریت شکرالله خان بسرکردگی تفنگچیان نوری
بشیراز و آمدن محمد زکیخان به نیابت و رسیدن بمقامات بلند امارت و وزارت فرمانفرما و مصاهرت خاقان صاحبقران نگارش یافته و احوال میرزا هدایت الله
نیز در آن مقامات گذارش پذیرفته و تحقیقات شده الحاصل جناب لشکرنویس باشی دبیری کاردان و وزیری کدخدامنش آهسته روش بوده اسباب منصب خود را
در کمال محکمی استحکام داده و امور حکومت خود را در ولایات رستمدار در نهایت قاعده انتظام فرموده در همه اعاظم و امرای دربار خاقانی بعقل و فرزانگی
نام برآورده و بجز و جز و امور خویش رسیده اصلا بانتساب برادر و پسر با خاقان بر و بحر راضی نبوده و بدینگونه امورات تقدم نمی نموده لهذا بیشتر خاندانهای
امرای عهد خاقان برچیده گردیده که اصلا از ایشان اثری نیست و بواسطه حسن نیت و صدق عقیدت آن پر روشن ضمیر سلسله اولاد و عشایر او یوما فیوما در ازدیاد
و کار دو جهانشان بر مراد است و اولاد امجادش همه بر مسند عزت تمکین و مرجع و مآب اعدا و احبای خویش میباشند الحاصل در سنه برحمت ایزدی پیوست
و منصب ارجمندش قبل از فوت او بفرزند بیمانند کهترین جناب میرزا آقاخان که در معنی از دیگران مهتر و بهترین بوده مفوض آمده و در مقام خود توضیح این اشارت
خواهد پرداخت و معنی نحن الآخرون السابقون را مشهود خواهد ساخت **امین الدوله عبدالله خان اصفهانی** فرزند ارجمند حاجی محمد حسین خان
نظام الدوله صدر اعظم اصفهانی بوده و سالها بعد از پدر خویش در حضرت خاقان صاحبقران وزارت و حکومت اصفهان نموده مدتی از آن شغل خطیر معزول
و در اصفهان بخدمت دیگر مشغول و جناب آصف الدوله اللهیار خان دولو متصدی آن منصب خطیر گردیده پس از محاربه با روسیه و مصالحه با آن دولت دیگر
باره بوزارت اختصاص یافته و تا زمان رحیل خاقان بیعدیل در آن منصب تصرف داشته و خاتمه کارش در زمان دولت حضرت سلطان محمد شاه ثانی قاجار
مرقوم خواهد افتاد فرزندش میرزا علی محمد خان ملقب بنظام الدوله داماد خاقان و حاکم کاشان جوانی هنرمند و صاحب کمالات صوری و معنوی و حاوی فضایل
و جامع خصایل گردیده اکنون در عتبات عرش درجات است **میرزا محمد علی آشتیانی رحمه الله** برادر اکبر جناب میرزا حسن مستوفی الممالک خلف
الصدق میرزا محمد کاظم آشتیانی قمی است که در دولت خاقان شهید سعید مستوفی الممالک بوده و خود میرزای معظم الیه در خدمت نواب شاهزاده معظم نایب
السلطنه مرحوم بکمال عزت و مرتبت داشته و رسیله جات خاصه را بروجهی احسن می نگاشته مکرر برسالت و سفارت مامور شده و در عقل و تدبیر از دهات دهر
محسوب می گردیده در نظم و نثر معجز نگار و صاحب رتبه اعلی بوده دبیری دانشمند و مترسلی بیمانند است در ضمن این خجسته تاریخ مجملی از شرح خدماتش تحریر آمده

قصاید فارسی به اسلوب و سیاق استادان ترکستان منظوم میفرموده و در مقاطع اشعار رایل تخلص مینموده بعضی اشعار فصاحت آثارش در مجمع الفصحا مرقوم
شده در سنه وفات یافته و بجنت شتافته فرزند هنرمندش میرزا هدایت الله در این دولت ابد مدت بخدمات دیوان اعلی امتیاز دارد **میرزا رحیم فخر الدوله**
علیه الرحمه خلف الصدق میرزا سید محمد طبیب موسوی اصفهانی است که با عنجد آبا و اجدادش در خدمت سلاطین صفویه موسویه حکیم باشی بوده اند والد
ماجدش را کریم خان وکیل زند از اصفهان بشیراز برده و جناب میرزا در آنجا متولد شده بکسب کمالات پرداخت بعد از تکمیل و تحصیل در حضرت خاقان صاحبقران
مرتبه اعلی یافت و پیوسته بموافقت جناب میرزا محمد حسین حکیم باشی اصفهانی و میرزا احمد بمجلس همایون رفتی و در هنگام ضرورت معالجه کردی سیدی خوش شمایل
پسندیده خصایل عالی همت صافی فطرت با کمال با جلال بود مناعتی باندازه داشت و متانتی باعتدال بالاخره از طبابت احتیاط کرده مقام مداومت و
منصب انشاء ممالک یافت و چندی نیز در شیراز همی زیست و نواب فرمان فرما با وی توجهات همیکرد غالب اوقات در آن ولایت حضورش دست میداد
و بصحبت شعری همی گذشت در مکارم اخلاق بی نظیر بود و سیاق غزلش با شیخ شیرازی بس متشابه برادر دیگرش حاجی میرزا باقر ملاباشی فرمانفرمای مرحوم
و فضلی تمام داشت و تالیفات همیکرد کهتر برادرش در حضرت والا حکیم باشی بود عموما سلسله علیه ایشان خانواده سیادت و جلالت و تقوی و تقدیس بوده
اند وی از خاقان مغفور فخر الدوله لقب داشت و بمکه معظمه مشرف شده مراجعت کرد و در سنه در قم رحلت نمود رحمة الله علیه **میرزا محمد صادق**
وقایع نگار مروزی از نجبای آن ولایت و از پروردگان جناب حاجی محمد حسینخان فخر الدوله مروزی مرحوم بوده پس از فتنه بکجان اوزبک و
شهادت امیر الامراء بیرامعلی خان قاجار عز الدینلو حاکم مرو شاهیجان او نیز جلاء وطن فرموده از راه فارس و سواحل و بنادر بنجف اشرف رفته توقف گزیده
پس از چندی از صحبت اعراب قلیل الآداب ملالت و کسالت حاصل نموده قصد عراق عجم کرد تا در شهر قم بمصاحبت حاجی سلیمان بیک صباحی کاشانی
رغبت نموده که در آن ولایت متاهل شد و متوطن گشت چون رای خاقان ملک آرای بتربیت ارباب استعداد و تقویت اصحاب سداد بود و امنای دولت
نیز مردمانی خیر اندیش مکرمت کیش بودند خاصه جناب فصاحت مآب فتحعلی خان ملک الشعرا که در ترغیب و تشویق اهل هنر جدی بلیغ داشت شرح حالت
او را در خدمت خاقان فرشته خصال معروض داشته بحضور اعلی آمد چون تتبعی وافی و استحضاری وافر در تواریخ داشت مقرر شد که بمنصب وقایع نگاری دولت
ابد مدت منصوب شود و چون در علم حساب نیز تجلدی داشت داروغگی دفتر همایون نیز بوی محول گردید و جناب میرزا بانجام خدمات محوله بجود اهتمامی تمام نمود
وقایع سی ساله دولت خاقان صاحبقران را در دو مجلد نگاشته و جهان آرا مرا نام کرده و قصایدی که شعرا و بلغای عهد در مدحت خاقان صاحبقران
موزون و منظوم همی نمودند جمع کرده تذکره گونه نثری بر آن نگاشته زینت المدایح و زینت المآثر نام کرده رساله قواعد الملوک و شیم علیه و تحفه عباسی نیز از تالیفات
و تصنیفات آنجناب است همه را فی الحقیقه نیکو نگاشته در نظم اشعار هما تخلص میکرده بعضی اشعارش در تذکره انجمن خاقان تالیف فاضل خان گروسی
راوی مسطور است و بعضی در مجمع الفصحای هدایت مذکور بعد از مرحوم منصبش بفرزند ارجمند آن مرحوم میرزا محمد جعفر وقایع نگار این دولت ابد مدت
محول و مفوض گردیده است و از زمان آغاز دولت حضرت سلطان محمد شاه ثانی تا حال تحریر که یکهزار و دویست و هفتاد است و از فوت خاقان بیست
سال تمام گذشته این خدمت با ایشان محول است با اخلاق و اوصاف حمیده در همه عالم ضرب المثل است **میرزا فریدون مشهور بمیرزا آقاخانلر**
منشی الممالک فرزند ارجمند حاجی خانجان بندپی مازندرانی از طایفه مقدسه جلال خویه است والد ماجدش در حکومت آن ولایت بکمال سلوک
و جلال داشته تا نحویکه در تاریخ آمده رضاقلیخان قاجار برادر خاقان سعید شهید آقا محمد خان قبل از تمکن بر سریر سلطنت ایران در سنه ۱۱۹۰ بر حضرت آقا محمد
خان طغیان کرده او را با والده خاقان و حسینقلی خان ثانی که کودک بودند محصور کرده بدست آورده قصد قتل و عمی آنان نمود حاجی خانجان مذکور و
آقاسی خان برادرش مانع آمده او را بولایت خود بردند و محافظت کردند و عماقریب با سپاهی از تفنگچیان خویش برداشته بدار الملک ساری آورده
بر مسند استقلال استقرار دادند لهذا خدمات آن طبقه در نظر خاقان مغفور بود و میرزا فریدون مشهور بمیرزا آقاخانلر را بعد از مراجعت از عتبات عالیات
بخدمت آورده روز بروز بر عزت و منصب او افزود و زمام مهام عظیمه دولتی را در دست تصرف او گذاشت و بمناصب عالیه رسانید و بمنصب انشاء رسایل اختصاص
داد فرزند دانشمندش میرزا اسمعیل خان بمصاهرت خویش مظاهرت افزود و محمد قاسم خان فرزند اکبرش را حاکم آن ولایات نمود مع القصه آقای میرزا آقاخانلر مردی
نجیب با کمال بوده در اخلاق کتابی خوب تصنیف نموده نظما و نثرا عربا و عجما در کمال بلاغت است و نسخه آن کمیاب و میرزا اسمعیل خان مستوفی ذیشان
و دبیری فطانت شعار متانت دثار است و قابل همه گونه خدمات عظیمه ولی چنان مشهور است که نسبت بقابلیت و استعداد بختش ضعیف و کوکبش کم قوت است
میرزا موسی مستوفی نایب رحمه الله خلف حاجی سمیع مستوفی است و در دولت خاقان صاحبقران تربیت یافته و بوزارت نواب شاهزاده

حسنعلی میرزا حاکم دار الخلافه طهران اختصاص جسته و چندی نیز به نیابت شاهزاده معظم الیه بحکومت یزد پرداخته و در وزارت کاری به پیشکاری خراسان و وزارت
شاهزادگان والی آنسامان گذرانیده در هنگامیکه نواب شاهزاده اعظم نایب السلطنة العلیة العالیة عباس میرزای مغفور بانتظام آن ممالک توجه کرده با شاه
حضرت خاقان قدردان در خدمت والا مشیر و مشار و در آنملک صاحب تصرف و اختیار می بوده است چنانکه در صادرات وقایع گذشته درین تاریخ
تحریر پیوسته خدمات کلیه بظهور آورده بعد از مراجعت نایب السلطنه بطهران و شرفیابی بحضور خاقان همچنان بوزارت نواب امیرزاده معظم محمد میرزا و والی
خراسان مخصوص بوده و تا هنگام رجوع از سفر هرات خدمات کلیه نموده بعد از خاقان مغفور در خدمت سلطان محمد شاه ثانی معزز و محترم می زیسته
تا چنانکه آید در سنه ۱۲۶۵ رحلت یافته فرزندانش و پسران کاردان وی درین دولت ابد مدت بمناصب استیفا و غیره اختصاص دارند خاصه میرزا اسدالله که در
وزارت آذربایجان بی نظیر است **فتحعلی خان ملک الشعرای کاشانی رحمه الله** آنجناب از بدو شباب بتحصیل کمالات و اکتساب اخلاق
پرداخته در اندک وقتی مسلم اقران شده غالب اوقات جوانی را بصحبت حاجی سلیمان بیک بیدگلی کاشانی متخلص بصباحی میگذرانید تا در سال ۱۲۱۱
که خاقان صاحبقران فتحعلی شاه جهانبانی از فارس بجهت زینت تاج و سریر موروثی عم اکرم شهید روانه طهران بود قصیده فریده معروض داشت و بمنصب
جلیل ملک الشعرائی نوید یافت بعد از جلوس سعادت مانوس خاقانی قصیده در تهنیت عید سعید نوروز فیروز و مدحت خاقان صاحبقران معروض داشته
مورد الطاف و اشفاق بضیا اشراق گردیده بمنصب ملک الشعرائی اختصاص یافت و حکومت قم و کاشان نیز ضمیمه آن خدمت بود و در حسن سلوک و رعایت
رعیت سرآمد اماثل و اقران آمد و در صله شش قصیده فریده شش هزار تومان بصیغه تخفیف بقایای کاشان بدو عنایت رفت و از حکومت استعفا کرده مستسعد
خدمت حضور شد و در کمال جلال و نهایت عزت ندیم محفل حضور خاقانی بود تا در سال عزیمت خاقان گیتی ستان بقلع و قمع طاغیان قراباغ و
دفع و رفع غلبه روس در رکاب ظفر مانوس بنظم مثنوی بحر تقارب مامور گردید و روزی دویست بیت منظوم همی فرمود تا چهل هزار بیت بانجام آمد
و شهنشاه نامه یافت و از ابتدا تا انتها بعرض خاقان صاحبقران رسیده وعده که سلطان محمود غزنوی بحکیم طوسی کرده بود و بدان وفا ننمود خاقان محمود
پاسبان بوعده بهر بیتی مثقالی زر بجناب ملک الشعرای دانشور اکرام کرد و از آن پس بنظم خداوندنامه مامور گردیده در مدت سه سال سی هزار بیت سنجیده
پخته در غزوات و معجزات با اخبار صحیحه و آثار صریحه ثقات منظوم آمده این دو نامه گرامی که جامع هفتاد هزار بیت نامی است در شش سال باتمام رسید و حکیم
فردوسی در سی سال چهل و شش هزار بیت بنظم آورده مصراع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا ٭ و فی الواقع ملک الشعرا درین باب خرق عادت و معجزه
کلیمی آورده صبا را هست اگر فضل تقدم سخن بود دیدیم ٭ شرنگ در دم مار است و مهره در دنبال ٭ قطع نظر از این مرحله کرده دیوان شعرای مخصوص
زمان گذشته را دیده ایم که زیاده از سه چهار هزار بیت الی ده هزار در آن دواوین مجموع نیست چنانکه دیوان حکیم عنصری بلخی ملک الشعرای محمودی و منوچهری دامغانی
و ابو الفرج رونی و در هر یک هزار بیت زیاده افزون نخواهد بود و دیوان ملک الشعرای مرحوم سی هزار بیت متین مشهود است و مثنوی لیلی مجنون و هفت پیکر
از مثنویات جناب ملک الشعرا نیز در بعضی اسفار مفقود شده و مثنوی موسوم بعبرت نامه آنجناب عبرت اولوا الالباب و محتوی بر مضامین دقیقه است علی الجمله
حضرت ملک الشعرای بالاستحقاق در اخلاق و احوال نیز از همگنان طاق بوده و در سنه ۱۲۳۸ در طهران رحلت یافته و بعرفات جنان شتافته فرزند اکبرش
محمد حسینخان متخلص بعندلیب بالارث و الاستحقاق بدین منصب اختصاص گزیده چندین هزار بیت قصاید و غزلیات دارد بعضی در مجمع الفصحا مسطور است
و تفصیل کمالات آنجناب و برادر کهترش ابو القاسم خان فروغ و فرزند امجدش میرزا محمودخان و میرزا محمدخان در ضمن فضلا و شعرای دولت ابد مدت خاقان
سکندرشان مرقوم خواهد افتاد **میرزا سید محمد سحاب مجتهد الشعرای اصفهانی** خلف الصدق میرزا سید احمد طبیب اصفهانی
متخلص بهاتف بوده بعد از زیارت مکه معظمه بشرفیابی آستان خاقان صاحبقران قرین سعادت شده بداروغگی دفتر و لقب مجتهد الشعرائی مخصوص شد
در علم عروض و قافیه و حساب و طب استحضاری تمام داشته و سالها همت بمدایح خاقان قاجار گماشته تا در سنه ۱۲۲۲ رحلت کرده هشت هزار بیت دیوان
دارد و تذکره مسمی برشحات سحاب مینگاشته رساله سحاب البکا در مغازی و مراثی حضرت امام حسین نگاشته اشعارش در تذکره انجمن خاقان فاضل خان راوی
و مجمع الفصحای من بنده رضاقلی المتخلص بهدایت مضبوط است **آقا سید حسین مجمر اصفهانی رحمه الله** از سادات طباطبائی اردستان
بوده و در اصفهان تحصیل نموده در زمان اشتغال بتهذیب ضمناً تهذیب اخلاق کرده و روی بدرگاه جهان پناه خسرو آفاق آورده بواسطه اوراق مذهب
و اخلاق مهذب در خدمت جناب ابو الفضل و المعالی معتمد الدوله اصفهانی راه یافته و بمیانجی تعریف آن سید بزرگوار و دبیر معجزه آثار بارگاه حضرت
خاقانی شتافته از ملتزمین رکاب اعلی شد و لقب مجتهد الشعرائی یافت و بنواب حسنعلی میرزا سپرده آمد بالجمله در سفر و حضر بمدحگذاری خاقان و بر میرزا پرداخته

قصیده را بطرزی تازه و غزل را بملاحتی بی اندازه می سروده و در سنهٔ ۱۲۲۵ در عین جوانی ازین سرای سپنج درگذشت دیوانش معروف و اشعارش مشهور است
میرزا فضل الله خاوری شیرازی خلف میرزا عبد النبی حسینی شیرازی و نبیره جناب آقا محمد هاشم ذهبی مرحوم بوده در بدو حال تربیت
از صدر فلک قدر میرزا شفیع مازندرانی یافته و بتوسط او در حضرت اعلی شتافته محرر رسایل جات بوده و چندی نیز وزارت نواب همایون میرزا نموده آخر الامر
استعفا کرده در سلک منشیان دیوان اعلی انخراط یافت و چون تاریخی دلپسند و کامل و جامع در دولت خاقان مغفور تحریر نیافته بود زیرا که جناب
میرزا رضی تبریزی وقایع دوازده سال از دولت خاقان گیتی ستان نگاشته وفات یافت و آن تاریخ با تمام نرسید و همچنین جناب میرزا صادق وقایع نگار
بنای تاریخ جهان آرا گذاشته بعد از نگارش صادرات بیست و دو سال رحلت یافته و آن دو تاریخ منشیانه و مترسلانه با الفاظی مغلق و بیانی متعقد تحریر آمده
و در فن تاریخ فصاحت بیان و عذوبت لسان و صراحت معانی و صرافت بیانی مطبوع است لهذا میرزای مشار الیه که در نظم و نثر طبعی متوسط داشت بنگاشتن
تاریخی ساده مامور شد وقایع آبا و اجداد امجاد خاقان را در کمال اختصار نوشت و روزنامه صادرات ایام را تا رحلت خاقان صاحبقران تحریر آورد ولی در بدایت
براعت استهلال بطرزی تازه تأسیس کرده که ادبا و فصحای این عهد را مطبوع نیست و اسامی اهالی حرم محترمه و بنات مخدرهٔ مکرمهٔ خاقان صاحبقران را بر وجهی القا
داده که از ادب بعید است و عقلا این گونه بیان را در اهالی سرادقات عصمت ملوک نکوهیده شمرند علی الجمله دیوانی تمام کرده و چون خاوری تخلص داشته از او
مهر خاوری نام نهاده مع هذا مردی باکمال و با حال و سیدی عزیز مکرم بوده برادر کهترش میرزا ابو القاسم مشهور بمیرزا بابا سیدی است جلیل القدر و فاضلی
متشرع الصفات و مریدان سلسلهٔ علیهٔ ذهبیه بحضرتش ارادت بیشمار دارند و وجودش را غنیمت میشمارند میرزا محمد مهدی ملک الکتاب فراهانی
از اجلهٔ سادات حسینی و اعزهٔ بنی اعمام جناب قایم مقام فراهانی رحمه الله است از علوم عربیه و ادبیه بهره کافی داشته و در حسن خط مسلم معاصرین آمده
بتوسط جناب ملک الشعرای کاشانی در حضرت خاقان صاحبقران معروف افتاده بمنصب ملک الکتابی اختصاص یافت با وجود صفا و رعونت خط در هنگام
تعجیل کتاب بهر روزی یکهزار بیت درست نغز لطیف نیکو می نگاشته و القاء حضور خاقانی میداشته مورد الطاف و اکرام و تشریف و انعام می آمده
و در شعر نیز تسلطی وافی و تتبعی کافی بوده عشرت تخلص داشته و عمری بعشرت میگذاشته خانلر خان زند متخلص بفرخ اسم شریف محمد
حسنخان و خلف الصدق علیمراد خان زند و بطنا نبیره سلطان شهید محمد حسن خان قاجار قوینلو بوده و در حضرت خاقان سکندر شان صاحبقران محرمیتی
خاص داشته چندی وزارت نواب شاهزاده شیخعلی میرزا مامور گردیده دیگر باره التزام رکاب خاقانی را بر آن رجحان داده در هنگام فتنهٔ محمد قاسم خان
دامغانی در کرمان بتحقیق آن اخبار رفته بتحریک مفسدین شب در قلعه بافین او را مقتول کردند اشعار نیکو داشته قلیلی از آن را مسطور کرده ام رحمه الله
حاجی عبد الرزاق بیک دنبلی رحمه الله خلف الصدق نجفقلی خان دنبلی بیگلربیگی تبریز است که در این تاریخ ذکر احوالش علی التفصیل تحریر
در آمده بعد از پدر نامور از قبول ایالات و حکومت تحاشی کرده بتحصیل کمالات و تبدیل حالات کوشید تا در علوم متداوله و در اخلاق متحاسنه فرید
عهد گردید غالب اوقاتش بنشر علوم میگذشت در نگارش زینت التواریخ با میرزا رضی سهیم بوده و خود تاریخی مختصر موسوم بمآثر سلطانی در وقایع آن
دولت نوشته و تا یکهزار و دویست و چهل و یک غالب فتوحات نایب السلطنه را مرقوم داشته رساله نیز موسوم به ناز و نیاز مرقوم کرده بنظر رسیده کتاب
درر غرر اشعار عرب و عجم نیز تحریر در آورده و زیارت شده همانا صورت اتمام نیافته یا مؤلف اتمام آن ندیده در سنهٔ ۱۲۳۲ بزیارت مکه معظمه رفته باز آمده پس از
چندی رحلت یافته بهاء الدین آقای فرزندش در خدمت نواب نایب السلطنه و نایب السلطنه محمد میرزا تقربی تمام حاصل کرده شرح حالش مرقوم خواهد افتاد بعضی
از اشعار حاجی مذکور که مضمون بخاطر میرسید منفیر نموده در مجمع الفصحا ثبت تحریر یافته رحمه الله میرزا معصوم فراهانی متخلص بمحیط فرزند فاضل جناب میرزا عیسی
الحسینی الملقب بقایم مقام بزرگ و برادر میرزا ابو القاسم قایم مقام ثانی ست در اخلاق حمیده و صفات پسندیده فرید و وحید و در اشعار عربی و عجمی
عهد و انوری عصر بوده است در خدمت نواب نایب السلطنه تربیت یافته و بوکالت امور قایم مقام در طهران میزیسته در سنهٔ ۱۲۴۵ درگذشت رحمه الله میرزا
احمد صبور کاشانی برادرزاده آزاده جناب ملک الشعرا و در خدمت نواب شاهزاده نایب السلطنه در سلک منشیان و ندیمان منسلک بوده و کمالات
نفسانی و روحانی جمع داشت گویند متهجد و شب زنده دار و مقدس و طاعت شعار بوده تا در حادثه ارکوان طالش چنانکه در محل تاریخ آمده رزمی بارویه
کرده بمرتبه اعلای شهادت رسید و حضرت نایب السلطنه با پسرش میرزا محمد تفقدات بینهایت فرموده و متعلقین او را در مهد امن و امان و فراغت و وسعت تربیت
نمود اکنون نیز در طهران و در اخلاق از همگنان طاق است اللهم احفظه محمد مهدیخان شحنه مازندرانی خلف محمد حسن خان بن حاجی محمد خان بیات
او بهی هراتی است جدش در زمان نادرشاه مامور بساختن چند فروند کشتی گشته بمازندران آمده در بندر مشهدسر و بارزوار بانجام این خدمت میزیست و ضمناً

دریابیگی و حکومت مازندران ضمیمه بخدمت شد و از آنجا که وی مردی شجاع بود و ارباب غرض از او سعایت کردند پادشاه در خشم او را برآورده بعد از نادرشاه
با میرزا مهدیخان بمکه معظمه رفته بمازندران بازآمد نواب محمدحسن خان هرگاه بمازندران رفتی و بزیارت مشهد سر توجه فرمودی شبی در پای او در خانه او خفتی
و او را بدیدار آنه تمجید کردی و از روزگار دولت نادرشاه سؤالات فرمودی بعد از مضای زمان حیاتش محمدحسینخان ولد اکبر او که مادرش صبیه محمدخان
افشار حاکم مشهد مقدس بود و جد امی مؤلف است بهرات رفته بجهت منال او که ملک موروثی اوست توقف کرده هم در آنجا درگذشت و محمدحسنخان در خدمت نواب
علیقلیخان عم خاقان بوده و وفات نموده خاقان صاحبقران محمدمهدیخان را که ولد او بود پیشاولی حضرت نامه و همشیره اش را در سلک خادمان حرم منسلک داشت
رفته رفته محمدمهدیخان صاحب مناصب شده و بخدمت نواب حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس رفته ترقیات عظیمه کرده بوزارت ملکزادگان و سرداری
بعضی از انساء مان و شحنگی شیراز و قوللر آقاسی باشی ممتاز بود در حینیکه رنجیده باصفهان آمد و در خدمت نواب شاهزاده سیف الدوله بود در سنه ۱۲ وفات
یافت و مؤلف را با وی دوسه قرابت و از آن جمله یکی مصاهرت است و شرح حالش در انجمن خاقان با اشعارش مذکور است **فاضل خان گروسی**
مراوی رحمه الله خود در خاتمه انجمن خاقان آورده که فقیر را اسم محمد و لقب فاضل و تخلص راوی و طایفه بابندری و ولادت در یکهزار و نود و هشت بوده
است و در یکهزار و دویست و چهارده جلای وطن نموده القصه بعد از ورود بدار الخلافه همانا بخدمت جناب ملک الشعرا که در بارش مرجع امرا و فقرا بود
رسیده و در روایت اشعار او را فصیح دیده در مقام تربیتش برآمده بحضرت اعلی برده او را خود مقرر کرده بتربیتش کوشید تا اسمی با مسمی یافت و ادبی
فاضل شد و منصب چاپارچی باشی یافت و در مجلس امرا بمصاحبت شتافت چون در طبیعت انگروه نخالت و حسد ره نداشت هریک بقدر خویش او را
مشوق و مقوی شدند از آنجا که طبع حضرت خاقان موزون و شعرای حضرتش از فرزندان و امرا از حد حصر بیرون بود نامقرر فرمود که تذکره مشتمل بر اشعار
شعرای متاخرین و معاصرین تحریر آرند احمد بیک گرجی متخلص باختر که بواسطه طال اللسانی امیر کبیر سلیمان خان قاجار بقطع زبانش حکم رانده بود مدعی اینخدمت
شد و عمرش بسر رسید برادرش محمدباقر بیک نشاطی تخلص چندی باین کار پرداخت او نیز طبل رحیل نواخت و اینخدمت بعهده فاضل خان مقرر گشت شرحی
ادیبانه بر آن نظمها افزوده بانجمن خاقان موسوم کرد و بهر ولایتی از آن نسختی فرستاد و مبلغی خطیر از شاهزادگان صله و جایزه یافت بالاخره در سنه ۱۲۵۲ درگذشت
حاجی اکبر نواب شیرازی قدوه علما و زبده فضلا و برادرزاده مرحوم آقا بزرگ مدرس و خلف الصدق آقا علی مغفور بوده که اهل خاندانی فضیلت
میان بوده‌اند و الجناب بحلیه کمالات عربیه و ادبیه محلی بوده نظماً و نثراً عربیاً و فارسیاً مرتبه اعلی شتافته تالیفات عالیه داشته مانند نورالهدایه در اثبات نبوت
خاصه و شرح سی فصل خواجه نصیرالدین محمد الطوسی رحمه الله و حاشیه بر تفسیر قاضی بیضاوی فارسی و در حضرت شاهزاده فرمانفرما باعزتی عظیم و مکانتی جسیم ملقب
و بیت ملقب و در درگاه خاقان بهمال معروف و بصفت فضل و کمال موصوف منصب نقابت اشراف و رقابت اوقاف از حضرت خاقان صاحبقران بوی مخصوص
شده در اشعار فارسیه از قبیل غزل و قطعه و رباعی ماهر بالاخره در سنه رحلت نمود و تذکره موسوم بدلگشا نگاشته فرزندانش صاحبان فضل و کمال و بالقاب
صدریت و نوابیت موصوف و در شیراز بعزت و ثروت معروفند اشعارش در ریاض العارفین مؤلف مضبوط است رحمه الله **میرزا کوچک**
وصال شیرازی اسم شریفش میرزا محمدشفیع و پایه کمالاتش بمقامی رفیع از علوم ادبیه عربیه با بهره تمام و در صناعات یدی مسلم اهل ایام تمام خطوط را
خوش نگاشتی و در خط نسخ ثانی نام خوش نویسان عصر بودی در علم موسیقی مهارت کامل و در حسن صورت و حسن صوت صفت خاصه داود و یوسف را شامل
در طریقه فقر و قناعت با تکمیل و مناعت چون خاقان صاحبقران بشیراز آمد جناب او را بمجلس اعلی خواند و مورد الطاف فرمود و باسرف در کمالات نسبت داد
و وی اگرچه این فرمایش از روی تفقد و تحسین بود بر رنجید مع القصه جامعیت تمام داشته و مصاحف و دعوات پسندیده نگاشته که هریک را بمبلغی خطیر
هدیه کردندی و باقالیم بعیده بردندی دیوان قصاید و غزلیاتش بحری است پر لآلی ثمین و مثنوی وحشی بافقی را که در حکایات فرهاد و شیرین منظوم است تمام کرده
و بسیار شیرین فرموده فرزندانش همه با کمال و استعداد و صاحب طبع عالی باشند مدتی است که صحبتشان دست نداده چون در قواعد تاریخ نگاری
زیاده از این نگاشتن بی موقع است مفصلا در تذکره مؤلف مرقوم خواهد شد **میرزا ابراهیم شیرازی** مردی خوش محاوره طلیق اللسان
عذب البیان خوش طبع مهربان بوده افسانهای رموز حمزه و امثال ذالک را بشعرهای مناسب آمیخته در شبهای استراحت و ایام اسفار حضرت خاقان
قاجار بطرزی خوش و آهنگی دلکش فرو خواندی در مجالس غزلیات منظور تخلص کردی چه بسیار شبها که گوش بر افسانهای مطبوع وی کرده بروز رسانیدیم
رحمه الله **نشاطی خان هزارجریبی رحمه الله** در بدو حال اشتغال بهقنت و فلاحت موروثی مشعوف بود طبعی موزون داشت و بشاعری
پرداخت و بیمن تربیت خاقان صاحبقران از شعرای کامل شد و در قصیده سرائی و قطعه درائی پایه یافت و از وجوه صلات و جوایز مایه اندوخت نظر باستعداد

تخلص را بلقب خانی زینت داد و بدین لقب معروف و بصفت هجاگوئی موصوف آمد غالب اکابر عهد را هجای رکیک گفته در آخر عمر تایب شد و مراثی راغب
در سنه ۱۲۳۲ درگذشت **نصرت طالش** آمش سلطان حسین بیک طالش یوزباشی غلامان خاصه سرکار امیر کبیر مطلق ظهیر الدوله محمد قاسمخان قاجار قوینلو
بود و برادر دیگرش محمد قلی بیک را بجهت حسن صورت و خال چشم ماه چشم خواندندی در شیراز مکرر صحبتش دست داد دیوانی ترتیب کرده بود در قصیده و غزل
هر دو قادر و اشعار پسندیده از طبعش صادر آخر الامر در گیلان متوطن شد الحاصل از مداحان امیر کبیر مطلق و بتوسط کارگذاران ان دربار در حضرت خاقان
قاجار مدحت بردی و عرضه کردی مدتی است که از حالش اطلاعی حاصل نیامده **طرب همدانی** جناب میرزا یوسف شیخ الاسلام از مشاهیر فضلای
این روزگار بوده دوازده سال در اصفهان تحصیل نموده بتوسط جناب فخر الدوله بمنصب موروثی یعنی قضای همدان رسیده و در خدمت شاهزاده مرحوم
دولتشاه عزت و جاه یافته برادر جناب میرزا ابو القاسم ذو الریاستین است که از مشاهیر وزرا و فضلا و شعرای این دولت بوده است اشعارش در
انجمن خاقان مسطور است و بمزید دانش و حسن تقریر مشهور در حضرت شاهزاده نایب السلطنه با مرتبتی رفیع و منزلتی منیع بوده اند و ذکر حال ذو الریاستین بعد از
قضیه خاقان صاحبقران در ضمن تاریخ مذکور خواهد شد **میرزا عبد الباقی صفهانی** ابن عم جناب ابو المعالی معتمد الدوله نشاط اصفهانی و نبیره
میرزا عبد الباقی طبیب و کلانتر شهر اصفهان بوده از ان شغل استعفا کرده بزیارت عتبات رفته بعد از رجوع نواب شاهزاده دولتشاه جنابش را بمناد
حضرت گزیده از رجعت اصفهان ممنوع فرموده **میرزا عبد العلی یزدی متخلص بکوکب** خلف جناب میرزا محسن خراسانی است
که باستدعای تقی خان یزدی در یزد متوطن و بتدریس مدرسه تقی خان متفرد بوده و میرزای معظم الیه در انشهر متولد آمده بانواع هنر و کمالات معروف و بخوش
نویسی خط نسخ موصوف گشته و جماعتی از ارباب سلیقه و خبرت خط وی را بر خط میرزا احمد نیریزی رجحان نهاده اند علی ای حال در دولت خاقان صاحبقران
بمنصب جلیل صدارت علما ملتزم رکاب ظفر مآب بوده و همواره در بارگاه از همگنان ممتاز همی زیسته اشعار نیکو دارد **میرزا محمد ندیم** حضرت خاقانی
را از ملازمان قدیم و در ان آستان نهایت عزت و محرمیت داشته غالبا بصحبتهای نمکین مزاج صاحبقران را قرین انتعاش میداشته و گه گاه کتاب خوانی
میکرده و گاه شعری مناسب میگفته نظما و نثرا تالیفات از وی دیده شد و بعضی مطایباتش از برادرزاده او میرزا محمد قلی پیشکش نویس دولت خاقانی شنیده آمده
رحمه الله **هدایت مازندرانی** از موزونان عهد دولت ابد مدت و از خانه زادان خاقان صاحبقران بوده والدش محمد هادی چاردهی
الاصل بعد از خدمت نواب جعفر قلیخان بن سلطان محمد حسن خان قاجار و شهادت او سالها در خلوت خاقان سعید شهید بود و در سفر شوشی از شهادت
تو هم از خدمت رکاب تباعد گزیده بعتبات رفت و در آغاز دولت خاقان حسب الامر اعلی بطهران باز آمده در سفر خراسان در رکاب اعلی بود و در هنگام
ماموریت نواب فرمانفرما بفارس بتحصیلداری کل متوجهات دیوانی مخصوص و در سنه ۱۲۱۸ وفات یافت و بنده ناقابل مدتی در مازندران و طهران
و شیراز بتحصیل کرده بملازمت نواب فرمانفرما و منادمت نایب الایاله رضاقلی میرزا و بعضی مناصب مناسب بسر بردم تا بعد از دولت خاقان بطهران آمده
در حضرت محمد شاه فلکجاه ببعضی خدمات مفتخر شدم و اکنون که سال یکهزار و دویست و هفتاد و دو است بعد از مراجعت از سفارت خوارزم و ماموریت بمدرسه
دار الفنون بامر حضرت خاقان خواقین و سلطان سلاطین غیاث الاسلام و المسلمین ناصر الملة و الدین سلطان ناصر الدین شاه بن سلطان محمد شاه بن عباس شاه
بن فتحعلی شاه بن جهانسوز شاه بن محمد حسن خان سعید بن فتحعلی خان شهید نور الله مضاجعهم قرب سالی است که حسب الامر بنگارش این تاریخ ماموریم و بر حسب
امر اعلی از سنه نهصد و پنج الی الآن وقایع و صادرات سیصد و شصت و هفت سال سلاطین صفویه و قاجاریه نگاشته ضمیمه روضة الصفای میرخواند خواهم کرد و بتجدید دیگر
شروع خواهد رفت و در مدت عمر بجز این تالیف در نظم و نثر نامها پرداخته ام و سی هزار بیت از قصاید و غزلیات موزون ساخته اسامی بعضی از کتب فقیر از اینقرار است
هدایت نامه ٭ انیس العاشقین ٭ گلستان ارم ٭ ریاض العارفین ٭ بحر الحقایق ٭ لطایف المعارف ٭ مجمع الفصحا ٭ مظاهر الانوار ٭ انوار الولایه
منهج الهدایه ٭ مفتاح الکنوز ٭ مدارج البلاغه ٭ فهرس التواریخ ٭ خرم بهشت ٭ سفارت نامه خوارزم ٭ امید که بیمن توجهات حضرت سلطان عصر و
خاقان عهد جلد دهم این تاریخ خجسته ترتیب نیز اتمام یابد و مقبول خاطر دریا مقاطر همایون اعلی شود و چنانکه مقرر است مطبوع و متعدد و منتشر گردد
اگرچه شعرای این دولت از بدو ظهور و کشورگشائی خاقان شهید اکنون زیاده از حد تحریر و تعداد جمعی معروف ملتزم رکاب نصرت معطوف اجمالا مذکور شدند و
تفصیل شعرای عهد در کتب تذکره قوم مبسوط و تشخیص آن بمطالعه انجمن خاقان و غیرهم منوط لهذا بذکر اسامی سامی بعضی علما و حکما و عرفای عهد خاقانی
میپردازد **در ذکر جمعی از اعاظم علما و فضلا و حکما و عرفای معاصرین دولت ابد مدت کثرهم الله تعالی**
علی الاجمال جناب فضایل مآب عالم عامل مجتهد کامل آقا محمد باقر بهبهانی از علمای معروف و مشهور عهد خاقان سعید شهید بوده و در سنه ۱۲۰۵ رحلت

نموده جناب آقا سید مهدی طباطبائی رحمه الله از فحول علما و فضلای عهد خاقان شهید و از اهل بروجرد و ملقب ببحر العلوم بوده در سنه ۱۲۱۲
که سال اول جلوس خاقان صاحبقران است رحلت نموده رحمه الله جناب میرزا ابوالقاسم جابلقی مشهور بقمی طاب ثراه
از مشاهیر مجتهدین این ایام خاقان صاحبقران از ابدان جناب خلوص تمام و در سنه ۱۲۳۱ رحلت یافته جناب آقا سید علی طباطبائی رحمه الله
از معارف سادات عالی درجات و مجتهدین شیعه و رحلتش در سنه ۱۲۳۱ بوده میرزا محمد تقی کرمانی رحمه الله از فحول فضلا و حکمای عهد بوده
و کاهی طبابت مینموده وفاتش در سنه ۱۲۱۵ حاجی عبد الوهاب نائینی از مشاهیر اهل معرفت و ریاضت بوده و در سنه ۱۲۱۴ رحلت نموده جناب
میرزا محمد مهدی شهرستانی از فحول علمای عهد خاقان صاحبقران بوده و در سنه ۱۲۱۶ رحلت نموده حاجی میرزا محمد نیشابوری
از فضلای عهد خاقان صاحبقران بوده و در سنه ۱۲۳۲ مقتول شده حاجی میرزا ابوالقاسم شیرازی از مشاهیر اهل حال و ریاضت بوده در
سنه ۱۲۳۹ رحلت نموده حاجی [illegible] همدانی از معارف علما و عرفای عهد خاقان بوده و در سنه ۱۲۲۹ رحلت نموده جناب فخر الحکما
الالهیین ملا علی نوری از فحول محققین عهد خاقان صاحبقران بوده در سنه ۱۲۴۶ رحلت نموده رحمه الله جناب آقا سید محمد مجتهد
رحمه الله از معارف مجتهدین و سادات بوده در سنه رحلت نموده جناب آقا میر محمد حسین اصفهانی امام جمعه و جماعت اصفهان بوده در
سنه رحلت نموده حاجی محمد حسن قزوینی رحمه الله از مجتهدین عهد و ساکن شیراز بوده و در سنه رحلت نموده جناب آقا محمد
بیدآبادی اصفهانی از فحول محققین عهد خاقان بوده و در سنه رحلت نموده شیخ مفید شیرازی رحمه الله از مشاهیر مشایخ شیراز و معاصر
خاقان صاحبقران بوده و در سنه رحلت نموده جناب آقا محمد علی کرمانشاهی از معارف و فضلای عهد خاقان بوده و در سنه رحلت نموده
حاجی محمد حسین شیخ زین الدین از معارف علمای عهد بوده و در مسجد شاه اصفهان امامت مینموده در سنه وفات یافته جناب ملا
احمد یزدی از محققین عهد بوده در شیراز رحلت نموده جناب آقا میرزا مهدی الحسینی از فحول علما و مجتهدین بوده در سنه ۱۲۱۸ نادر میرزای
افشار او را در مشهد مقدس شهید نموده حاجی محمد حسن نائینی یزدی از مشاهیر ارباب ریاضت و حال بوده در سنه در نائین رحلت نموده
حاجی محمد ابراهیم کلباسی از فحول علما و فضلای عصر بوده در سنه در اصفهان وفات یافته جناب حاجی سید محمد باقر رشتی
طاب ثراه از اعاظم مجتهدین عصر بوده و حجة الاسلام لقب داشته و شرح حال آنجناب در ضمن سلطنت خاقان کیتی ستان سلطان محمد شاه ثانی
مذکور خواهد شد حاجی شیخ محمد حسن نجفی آقا سید محمد تقی قزوینی حاجی سید تقی کاشانی آقا محمود کرمانشاهی
حاجی سید ابراهیم قزوینی حاجی ملا اسد الله بروجردی اخوند ملا سعید بارفروشی حاجی ملا جعفر
استرابادی حاجی سید کاظم رشتی میرزا احمد تبریزی ملا آقای قزوینی آقا میر محمد مهدی اصفهانی
حاجی ملا صالح برغانی حاجی ملا تقی برغانی مخفی نماند که اگر مولف در مقام تعیین نسب و حسب و سال عمر و زمان وفات و بیان کتب
و تالیفات علما و فضلا و محققین این عهد برآید کاری بس صعب و مشکل گردد و خلاف سیاقت تاریخ نگاری است لهذا از اطناب معذور دارند و نگارنده
در رد و قبول احدی از اهل غرض نشمارند چه مقصود ذکر معارف علمای معاصرین است نه تحقیق مسایل دین و العذر عند الکرام مقبول در ذکر بعضی
از ابنیه و اعمال خیر و آثار حضرت خاقان صاحبقران انار الله برهانه از جمله ابنیه خیر حضرت خاقانی امام مسجد جامع
سلطانی است در دار الخلافه طهران و خواستن امام جمعه بجهة امامت آن مسجد بهشت نشان دیگر مدرسه جدیده خاقانی در کاشان دیگر مسجد و مدرسه
سمنان که بی نظیر است و بسرکاری حاجی سید حسن اتمام یافته که هر یک را درایت باید نه روایت و از عمارات خاصه ملوکانه که سلاطین بزرگ را از آن ناگزیر است
عمارات خورشید و گلستان و عشرت آئین و سروستان و کاخ بلور و صرح ممرد و باغ خارج شهر موسوم بقصر قاجار و نگارستان و دلگشا و در اصفهان بنام
خاقان بهمال و بسرکاری معماران سنمار مثال عمارات بسیار بنیاد شده و بانجام آمده از جمله عمارت خلد برین قریب سعادت آباد قدیم و از بساتین دو جهان
باغ یکی در خارج دروازه خواجو موسوم بفتح آباد و دیگر دروازه طوقچی مشهور بامین آباد دیگر شهر و قلعه و عمارات سلیمانیه بر لب رود کرج دیگر تخت قاجار
شیراز و جهان نما و بحر الارم بارفروش و چهار [illegible] سلطانیه و قصر خان چشمه علی و عمارات اوجان تبریز و عمارت فین کاشان و از رباطات رباط جاجرود
و کناره گرد و رباط کویر و رود شور قم و رباط سنسن کاشان و بحکم حضرت خاقانی هر یک از شاهزادگان در بلدی بناها کرده اند و مصارف از خرج دیوان
اعلی آورده الدال علی الخیر کفاعله اگرچه هنوز چنانکه باید آنچه شاید از اخلاق و اوصاف خسروانه تحریر نیامده ولی از بیم اطناب و خوف سهام عنان

ادهم خامه سیر را اسیر را از جولان فرو کشیدن اولی و بذکر بعضی از وقایع قبل از جلوس حضرت نایب السلطنه العلیه العالیه محمد میرزای قاجار ولیعهد شهریار مغفور آثار پرداختن اولی و انسب است تا سلسله کلام از یکدیگر گسیخته نگردد و با صادرات جلد دیگر که سیوم مجلد تالیفات من بنده درگاه و دهم مجلد روضة الصفای میرخواند محسوب همیگردد ارتباط محکم و اتصال کامل حاصل کند در بیان بعضی وقایع و حوادث که بعد از رحلت خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب الله ثراه و قبل از جلوس میمنت مانوس وارث تاج و کلاه خسرو و صاحبقران نایب السلطنه و ولیعهد دولت حضرت سلطان محمد شاه قاجار ادام الله ملکه روی داده است علی الاجمال

سابقا ترقیم یافت که بعد از قضیه ناگزیر حضرت خاقان نواب حسام الدوله محمد تقی میرزا که با نواب شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس مامور بوصول تنخواه بقایای فارس بود بعد از استماع اینخبر وحشت اثر او را وداع کرده راه بروجرد برگرفته برفت و فرمانفرما نیز براه شیراز پویان گردید نواب سیف الدوله در فوج جدید ابوالجمعی مایور خان بماند و امین الدوله تاج الدوله را برداشته بشهر رفته در خانه جناب حجة الاسلام حاجی سید محمد باقر مجتهد معتکف شد و نواب شاهزاده آزاده عبد الله میرزا را قبل از حرکت اردو بسوی دار الخلافه رفت و نواب شاهزاده محمد رضا میرزا بجهة ابلاغ اینخبر و اظهار خلوص با حضرت نایب السلطنه مخصوص براه تبریز روانه گردید و آصف الدوله بعد از ورود بقم و تدفین جسد مبارک صاحبقرانی توقف کرده بدار الخلافه نیامد و بهدار بعراق رفت اطراف ممالک ایران که هر یک مشحون بوجود شاهزادگان و امیران بود اختلاف و انقلاب گرفت و در هر سری سودائی در آمد نواب شاهزاده فرمانفرما از عرض راه محمد کاظم خان شیرازی را بشیراز فرستاده بمحرمان و مقربان خود از این قضیه آگهی داد و غالب خلایق استحضاری حاصل نکرده بودند تا موکب والا بحوالی شیراز رسید و چون ارباب استقبال پذیره کوکبه جلال رفتند نواب فرمانفرما را دیدند که با روئی چون چهارده ماه ولی در تتق میغ سیاه بخلاف همیشه که در ورود زینتی و تجملی بکمال مرعی میفرمود امروز با لباس مشکین و با حالتی غمگین است خلایق نیز ملول در رکاب فرمانفرما آمده وارد باغ شهر شدند و در عمارت آینه موسوم بکاخ همایون که از ابنیه جدیده بود نشست عموم خلایق را از امرا و رعایا و کدخدایان و ریش سفیدان بنزدیک خواسته اظهار واقعه کرد و همگی چنانکه رسم است تسلیت گفتند و اظهار اطاعت کردند چون سابق بر این او را در خطاب فرمانفرما میگفتند در این وقت مترددشدند و در هنگام تکلم خطاب بطیء و لکنت متکلم میشدند جناب شکر الله خان نوری و مؤلف در نزدیکی کاخ ایستاده بودیم و این معنی را معروض داشتیم نواب فرمانفرما پاسخ داد که هر چه سابقا خطاب میکردند و لقب داشته ام اکنون نیز همان است تا شاهد تقدیر از پرده غیب روی نماید مع القصه مردم را رخصت داده برفتند و منتظر اخبار دار الخلافه همی بودند و پس از چندی نواب شجاع السلطنه بشیراز آمده در این باب سخنان راندند و مجالس کنکاج برآراستند تا خبر رسید که نواب ظل السلطان در دار الخلافه جلوس کرده شجاع السلطنه مذکور کرد که پیداست که ما کمتر از ظل السلطان و با اظهار داعیه از و انسبیم و نواب فرمانفرما از جهت دولت و مال و کبر سن از همه الیق شاهزادگان عراق نیز نامه فرستاده و بعضی نیز خود آمدند مع القصه بر مصلحت وقت اظهار داعیه کردند و سکه زدند و خطبه خواندند و حضرت فرمانفرما را بندگان اقدس لقب دادند و همچنین در مناصب ارباب مناصب نیز تغییر و تبدیلی رفت نواب رضا قلی میرزای نایب الایاله را که در بندر بوشهر و دشتستان همی بود بفرمان فرما ملقب داشتند و هکذا مقامات سابقه همه را بجانب علو متمایل ساخته بهر کس منصبی تازه داده شد از جمله مؤلف این تالیف را که در آن اوقات صندوق ارجمنی و بمنصب حساب شیراز نیز منصوب بود بخلعت و منصب ملک الشعرائی و قصیده خواندن در سلام عام اختصاص دادند القصه چندی بر این نهج در گذشت تا از پرده چه بظهور آید و همه روزه از جناب امین الدوله نوشتجات اخبار و تشویق باقتدار میرسید و نواب شجاع السلطنه را بحرکت از شیراز باصفهان ترغیب همیکردند و در تهیه حرکت بودند ذکر وقایع حال نواب شاهزاده ظل السلطان و جلوس در طهران سابقا مرقوم افتاد که نواب شاهزاده علی شاه ملقب بظل السلطان برادر صلبی و بطنی نواب شاهزاده اعظم ولیعهد معظم نایب السلطنه العلیه عباس میرزا بوده و بعد از رحلت آنحضرت تمنای نیابت سلطنت داشته و بالاخره مقرر شد که نواب امیرزاده بزرگوار محمد میرزای قاجار ولیعهد دولت و حکمران آذربایجان و خراسان باشد و نواب ظل سلطان حاکم طهران و حارس وجود مبارک گردد و بر این جمله بگذشت و حضرت ولیعهد چنانکه گذشت باذربایجان فرمود و زیاده از نه ماه فاصله المنصب و رحلت خاقان معظم نشد چون ظل السلطان حاکم طهران و خزینه دولتی و اهالی حرم شاهزادگان محترم همه در دست او بودند خود را سلطان بالاستقلال شمرد خاصه که رکن الدوله بعد از ورود با جنود بازوبند مخصوص گرانبهای حضرت خاقان را که مشهور عالم است بوی داده شاهزادگان نیز بجهة صلاح حال خویش یکرو و در اجتماع کردند و سر بسلطنتش فرود آوردند پس از اطمینان از ملکزادگان و امرای دربار ساعتی سعد تعیین کرده تاج کیانی را بر تارک برنهاده کمر خنجر و بازوبند و سایر اثاثه سلطنت خاقان بمیان بند به خود ترتیب داده و

در مجلس

در مجلس جلوس جا بجا بر نهاده بر تخت خاقان بر رفته خطبه تهنیت راندند او نیز با حضار سلام اظهار التفات و اکرام کرده بوعد و وعید و بیم و امید جملگی را سکون داد و بفکر تهیه استحکام امر پادشاهی افتاد و بشاهزادگان اطراف نامها و پیامها کرد و بندها و بندها بکار برد و هر قطعه از قطعات صفحهٔ ایران که نام شهرستان است با قطاع شاهزادگان عیش طلب مقرر کرد و در خزاین خسروی و سرد فاین کسروی گشودن فرمود و مضمون این بیت را بکار بست که گفته اند نظم بزر میتوان لشکر آراستن * بلشکر توان کینه خواستن * نخست بهر یک از شاهزادگان حضور بقدری که میخواست بذل و بخشش کرد و سپاهیان متفرقه را مجموع خواست بازیان بمایه بهوای زر مکمل و مسلح شده بشغل و منصب و انعام و مقرری امتیاز یافتند و بنیاد لاف و گزاف کردند و عرصهٔ باغ شاه را که میدان باغ رزمگاه و میدان درب ارک را تصور میدان اجل و مرگ نموده دو اسبه بجولان در آمدند و غافل که ع بسیار فرق باشد از اندیشه تا وصول * نخست رکن الدوله علینقی میرزا را باصلاح ذات البین روانه خدمت حضرت ولیعهد کرده تمنا آنکه آذربایجان بوجه اقطاع او باشد و سلطنت ایران بعم اکرم واگذارد و بعد از رفتن رکن الدوله نواب شاهزاده امامویردی میرزای کشیکچی باشی و ایلخانی قاجار را با پانزده هزار کس پیاده و سوار و توپهای تنین تن اژدر او بار بمحاربهٔ حضرت ولیعهد و سپاه آذربایجان مأمور داشت و بیست هزار تومان بنواب امیرزاده اسکندر میرزا فرزند شاهزاده ملک آرای مازندران داده که سپاهیان دار المرز را تهیه و تدارک کرده بحضور اعلی آرد و روانه تبریز گردد و سه هزار تومان نیز بجهة جذب قلب و استمالت خاطر آصف الدوله بعزم ارسال داشته مجملا قریب بهفتصد هزار تومان از خزانهٔ عامره بیرون آورده و بر مردم تقسیم نمود و نام نامی خود را علیشاه و عادلشاه نهاده بقبض و بسط امور ملکداری پرداخت و خوش آمدگویان از اطراف او را بمرحلهٔ غرور و نخوت بی سپر ساختند و بجلب منفعه خود پرداختند و نواب ظل السلطان ملقب بعادلشاه در طهران و حضرت حسینعلی شاه و نواب حسنعلی میرزای شجاع السلطنه و امیرزادگان فارس و کرمان در فارس و امیرزاده هلاکوخان در یزد و نواب سیف الدوله در اصفهان و نواب شیخ الملوک در ملایر و نواب حسام السلطنه محمد تقی میرزا در بروجرد و نواب حشمة الدوله محمد حسین میرزا در کرمانشاهان و نواب فرخ سیر میرزا در همدان و نواب قهرمان میرزا در مشهد مقدس و نواب شاهزاده معظم محمد قلی میرزا در مازندران و سایر شاهزادگان و حکام ایران در دار الخلافه همه بانتظار وقت و انتهاز فرصت مترصد بودند که کار بر چه منوال خواهد رفت و فیمابین حضرت نایب السلطنه ولیعهد و عم اکرم صاحب تختگاه و خزاین چه خواهد گذشت تا هر یک بعد ها تکلیف حال خود را دانسته باشند و از آنجا که کار دولت بر یک سلطان قوی شوکت قرار گیرد از صلح و جنگ آنچه صرفه حال هر کس باید رفتار نمایند و هر یک بسر انجام سپاه و استعداد حرب تمام داشته

ذکر وقایع تبریز و مراجعت امیر نظام از قارلی کول و انتشار خبر رحلت خاقان صاحبقران و انتظام آذربایجان و جلوس حضرت سلطان محمد شاه در تبریز

اما حضرت ولیعهد بختیار و شهریار کامکار محمد میرزای نایب السلطنه خاقان قاجار بعد از انتظام امر بلاد آذربایجان و فرستادن امیرزادگان جهانگیر میرزا و خسرو میرزا و احمد میرزا و مصطفی میرزا محبوس و معزولا بقلعه اردبیل در باب اموال تجار که در سرحدات ایران و روم اکراد بغارت برده بودند با پاشایان آنسرحد و سرعسکر دولت آل عثمان گفتگو فرموده کار بدانجا رسیده بود که امیر نظام آذربایجان محمد خان زنگنه با لشکرهای مأموره بسرحد رفته در قارلی کول اتراق نموده و محمد سعید پاشا سرعسکر ارزنة الروم نیز بسرحد آمده با نظام آذربایجان مقرر داشتند که معادل هفتاد هزار تومان نقد خسارت و غرامت اموال تجار را که اکراد جلالی بسرقت و غارت برده بودند کارسازی نمایند و از قرار مصالحه نامهٔ فیمابین دولتین ایران و روم متعهد شدند که طایفهٔ جلالی و سایر طوایف متعلقه بخاک ایران را در خاک ارزنة الروم راه و جا ندهند و پیوسته عهد و میثاق اتحاد را مرعی دارند که مقارن اینحال نواب شاهزاده محمد رضا میرزای متخلص بافسر از راه در رسید و کیفیت رحلت خاقان صاحبقران مغفور را در اصفهان چنانکه رفته بود معروض داشت و این خبر دهشت اثر وحشت اثر در آذربایجان پراکنده و منتشر شد و طوامیر خیالات سابقه و مناشیر تصورات لاحقه کطی السجل للکتب پیچیده و در هم نوردیده گشت و محقق گردید که مادر حبلی دهر حادثه زا چه حادثهٔ تازه زاده است و بنای سلطنت ایران را تازگی بر بنیادی جدید نهاده حضرت نایب السلطنه که از رحلت پدر معظم خاطری ملول داشت از وفات جد اعظم بغایت اندوهناک شد و بریدی سبک سیر باحضار امیر نظام روانه فرموده او را با سپاه مأموره از قارلی کول بدار السلطنه تبریز خواندند و با امرای دربار و جناب قائم مقام مشاوره برنشاندند و کلا بنیاد و کلمه مشاورت را بر این نهادند که خاصه و صایت و صاحب ولایت و نایب سلطنت خاقان پیر و صاحبقران کبیر امیرزاده بزرگوار است و باید بدولت و اقبال عزیمت دار الخلافه را مصمم کرد و بدان سرعت که کیخسرو از توران بایران آمده در ملک نیای خویش کیکاوس استقلال یافت این فرزند زاده نیز به تختگاه موروثی جد و پدر برنشیند ع زیرا که وارث پدر و جد بود پدر * امرای آذربایجان و قائم مقام لازم الاحترام با جشن سپاه نظام و اجتماع سواران والا مقام اشارت راندند و بعزم ورود طهران عزیمت محکم کردند جناب امیر نظام توقف آذربایجان و محافظت آن سرحدات و سامان عهده جناب قائم مقام

نایب السلطنه ولیعهد والتزام رکاب ظفرمآب مفتخر گردید لهذا معروض داشت که با وجود مکانت و سلامت امیرزادگان اربعه که مزاج شخص آذربایجان را ازین عناصر
اربعه اند در اردبیل طریقهٔ حزم نیست که بدار الخلافه روی آوریم هرگاه ملازمت من بنده در رکاب لزومی داشته باشد نخست باید حضرت ولیعهد از جمیع اقارب و عشایر
و اعمام و اخوان چشم بپوشند و آنچه در اهلاک و اتلاف هریک معروض دارم بنیوشند تا کار ملک موروث که اکنون چون کمان بکژی خوی کرده چون تیر
خدنگ راست گردد و الا مرا رخصت دهند که در خانه نشسته بدعاگوئی اشتغال گزینم و هرکس را که صلاح دانند مأمور بشرفیابی رکاب و التزام ذهاب فرمایند
چه بعد از استیلا و استقلال برادر که اجلال احتمالهای امیرزادگان با تقرب اعمام میرود و آنان با من مخاصمت خواهند کرد مقدمهٔ این اقتراح عمی امیرزادگان
است و همانا والدهٔ حضرت ولیعهد را نیز درین باب با خود متفق القول کرده سخن راندند و گروهی نیز تصدیق نمودند حضرت ولیعهد تصور فرمود که گذاشتن
او در تبریز و بردن امیرنظام صورتی صحیح ندارد و نبودن او در رکاب خاصه در آغاز کار صلاح نخواهد بود لاجرم بدلخواه او سکوت گزیده فرمود هرچه مصلحت دولت
است مختاری جناب قایم مقام رقیمه نگاشته مهر مبارک حضرت ولیعهد را بر آن زده بیرون آمد بدست اسمعیل خان قراداغی فراشباشی داده مأمور بار
نموده وی به ... رفته امیرزاده جهانگیر میرزا و خسرو میرزا را مکفوف البصر و احمد میرزا و مصطفی قلی میرزا را مرخص کرده باز گردید و آن دو امیرزادهٔ دلیر عالی همت را
در آغاز جوانی و ابتدای سلطنت برادر اکبر از تماشای تجملات شاهنشاهی دیده آرزو فروبسته شد بلیت چنین است دوران و زین سان بسی است
زیان کسی سود دیگر کسی است ❊ بالجمله نواب جهانگیر میرزای مذکور در تاریخ مجملی که بعد از وقوع این واقعه نوشتن فرموده مرقوم داشته که اسمعیل خان
بنابر حزم در این امر تقدم نکرده بعد از ورود باردبیل بآستانهٔ جناب شیخ صفی الدین قدس سره معتکف شد و حکم را بنواب امیرزاده بهمن میرزا داده و گفته که
چون من چنین حکمی از حضرت نایب السلطنه شفاها مأمور نشده ام و قایم مقام مرا فرستاده و این حکم را بمن داده من خود را در کار اولاد نایب السلطنهٔ مغفور
دخالت نخواهم داد و از مآل این کار خایفم و در شب پانزدهم رجب ۱۲۵۰ محمد مهدیخان ولد فتحعلی خان نوری حاکم اردبیل و جمعی فراشان میرغضب [illegible]
بدین امر مقاومت ورزید علی ای حال چون این کار چنانکه مقدر بود گذشت حضرت ولیعهد دولت ابدمدت که در هفتم شهر رجب المرجب باصرار وزرای مختار
جلوس فرموده بود و عساکر نصرت مآثر آمادهٔ حرکت در رکاب مستطاب سلطانی گردیده بودند بحرکت از تبریز مصمم و در اواسط شهر رجب بخارج شهر نقل
مکان بتجهیز و تشمیر فرموده نواب امیرزادهٔ معظم فریدون میرزا را نیابت آذربایجان داده امیرنظام را در خدمتش بوزارت نهاده بدولت و اقبال
با نهایت شوکت و اجلال عزیمت دار الخلافه طهران فرمود و دریا دریا افواج ظفرامواج با توپ و تیپ و فر و زیب در ظل لواهای زنگارنگ بعزم مجاز
و جنگ براه ری و تختگاه کی پویان آمدند و تاریخ جلوس سعادت مأنوس حضرت پادشاه جمجاه محمد خصال بهمال سلطان محمد شاه ثانی را ظهور الحق
مقرر کردند للمؤلفه ❊ در جلوسش چو بود نور الحق ❊ گشت تاریخ آن ظهور الحق ❊ و چون آغاز دولت و کشور ایران نامنتظم بود غالب عساکر را
بمحافظت بلاد و حدود و سرحد و ثغور آذربایجان مأمور داشته و خود متوکلا علی الله با جیشی سنگین‌تر از البرز و ثباتی گرانتر از الوند و شش هزار
لشکر نظام و بیست و چهار عراده توپ اجل فرجام و سه هزار سواره صف شکن مبارز افکن چون سیل منحدر فراز و نشیب را درهم نوردیده همی آمد للمؤلفه
خجسته جیشی سرتن برزم چون پرویز ❊ ستوده فوجی هریک برزم چون بهرام ❊ همه بپویه تذرو و بپایه چون شاهین ❊ همه بجلوه غزال و بحمله چون ضرغام
همه بروی سیاووش و نیروی بیژن ❊ همه بهیکل هومان و فر رهام ❊ بدلکشی قد هریک چو رادسرو سهی ❊ به نیکوئی رخ هریک چو گرد ماه تمام
چو خور بچهر و لیکن بشیوه چون کیوان ❊ چو مه بمهر و لیکن بکینه چون بهرام ❊ چو لب بسفتند و شیپور و نای جنگ زنند ❊ قیامتست تو گوئی بدهر کرده قیام
چون سخن بدین مقام کشید تا این مجلد را اعتدالی باشد خردخورده بدین راه چنان صواب نمود که وقایع عرض راه و ورود دری و غلبهٔ سلطان کامران خاقان
بن الخاقان بن الخاقان سلطان محمد شاه غازی ثانی خلد الله ملکه و سلطانه بر اعدا و اعمام را در آغاز افتتاح مجلد ثالث از تصانیف بندهٔ درگاه
رضاقلی الهدایت که دفتر عاشر از دفاتر سبعهٔ تاریخ روضة الصفاست مرقوم دارد و عنان جواد اعوج نژاد خامهٔ سریع السیر را از جولان در میدان
فصاحت کشیده بدعای دوام دولت ابدمدت حضرت سلطان السلاطین شاهنشاه جمجاه ناصر الاسلام ❊
والمسلمین قهرمان الماء والطین خسرو عصر ابو الفتح والنصر سلطان ناصر الدین شاه ❊
غازی خلد الله ملکه و ابد الله دولته پردازد ❊

حرره العبد المذنب الاحقر الافقر ابن محمد جعفر ❊
عبد الرحیم شیرازی فی سنه ۱۲۷۱

هو
الناصر
الوهاب



جلد
دهم تاریخ روضة
الصفا ناصری که مشتمل
است بر ذکر صادرات
زمان سعادت توامان اعلیحضرت قطب السلاطین
وغوث الخواقین سلطان محمد شاه قاجار
ثانی و فتوحات ایام دولت ابد مدت اعلیحضرت
سلطان السلاطین شاهنشاه جمجاه خاقان گیتی ستان
جوان بخت آرایش تاج و تخت شهریار کشور ایران
و شاهنشاه فلک آستان ابو السیف و النصر خدیو عصر الناصر
لدین الله سلطان ناصر الدین شاه قاجار غازی
ادام الله ایامه و قرن بالنجح مرامه که باشاره اولیای
دولت قوی صولت ایدهم الله بنده
درگاه رضاقلی المتخلص بهدایت تلفیق
و تصنیف نموده و در
مطبع خاصه مطبوعه
بدار المدینه عسمی
من البدایة

النهایة
صورت
انطباع یافت
سنه
فی



بسم الله الرحمن الرحیم

بزرگ شاهنشاهی را ستایش همی باید که در گیتی خدائیش انجام و آغازی نه که هو الاول والآخر و سترگ خدیوی را سپاس شاید که در کیهان کیائیش همتا و انبازی نه
هو الظاهر والباطن پرتو خورشید پرتاب او از همه ره بدیدار است چه که ان الله اعزّ من ان یری و اظهر من ان اخفی و فروغ گوهر بی سوی او از همه سو آشکار است
چه که اینما تولوا فثم وجه الله جز او همه را مانند است و او بیمانند لیس کمثله شیٔ و هو السمیع العلیم او بی نیاز است و همگان بدو نیازمند ان الله لغنی عن العالمین مهری که
از شیدش این تاری سرا رخشنده گی و لله نور السموات والارض تا پست از تابش و یکتای بی امید مزد ار بخشندگی لا تقنطوا من رحمة الله رازیست از بخشش آفریدگار
که آفرینش را سپاسگزارانه است ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها و بخشایش گری است که آمرزش او بیچارهانه است ان الله یغفر الذنوب جمیعا خوانسالاری که از خوانش هیچ آفریده
بی بهره نه و هو اللطیف الخبیر و جهانداری که کس را سر از فرمانش بهره نه و هو علی کل شیٔ قدیر گرامی پیغمبران درین درگاه در اندیشه و بیم که من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه و بزرگ آیین
وران در شناسائیش دل بر دو نیم که ما عرفناک حق معرفتک درود یزدان بر سرور سروران و مهین پیغمبران سرکرده آزادگان و سرهنگ فرستادگان پاک پیغمبر
ستوده خوی و یزدان شناس خجسته روی حشور زیباکیش خاکی نهاد دستور نیک اندیش تازی نژاد که پای فرزانگی راه کشور لی مع الله وقت پوید و در پایه یکانگی سخن من رآنی فقد
رای الحق گوید آفرین بر پاک داماد گزین سنده در خیبر افکنده بر سر عرشه در شهربند دانائی و گوهر دریابار بینائی مهین برادر است آنکه بهین خداپرست پاک نهاد دلیر مهرورز کین توز
هنر پرور دوست پرور دشمن سوز داننده رازهای نهانی خواننده رازهای دو جهانی دریای بی پهنای گهرباری کوه فلک شکوه بردباری تهمتن شیر شکن پیشه رزمسازی مهین پیغمبر
بهین دخت پیغمبر تازی که وی و فرزندانش تن سپهر را جان و جان کیهان را روان و پیشوای رهبران و رهنمای گمراهانند و بعد بر بنده شرمنده ضعیف رضاقلی المتخلص بهدایت
مصنف این خجسته تصنیف چه شکرها واجب گشته که چنانچه در دیباچه نخستین اشارت رفته بر حسب امر اعلی فهرستی کثیر الفواید کوشش و کردن شاهدان این نامه را
بمنزله تمایم و قلاید محتوی بر نام نامی انبیای عظام و منطوی بر اسامی سامی سلاطین کرام نگاشته آمد بقدر وسع و مقدور بر مجلدات سبعه این تاریخ
مشهور گذشته و به تنقیح و تصحیح و تبویب و تکتیب آن کوشیده و وقایع سیصد و هشتاد و اند سال اساطین سلاطین ایران را که چندین هزار بیت است تا طلوع
آفتاب این دولت بی زوال در ضمن سه جلد بر آن مجلدات سبعه منضم کرده در دار الطباعه کامل الصناعه خاصه جدیده نسخ بدیعه عدیده منطبع نموده معادل یکهزار
جلد کامله العدد که بشمار دیگر ده هزار مجلد و انشاءالله چون بنای دولت مشید علی هر مجلدی مخلد موجود گشته و فی الواقع این تاریخ مدروس ناقص اکنون نامه کامل است که
بر واقعات دولت ابد مدت شامل است و بروضة الصفای ناصری ملقب یافته و روح مجرد حقایقش در عین صفا بقالب مثال طبیعی در آمده و نام مبارک متیمن کردن
اشتهار و وشاح پیکر اعتبارش شده خاصه این دو هم مجلد که خاصه واقعات حضرت خاقان سکندرشان قطب السلاطین سلطان محمد شاه قاجار ثانی علیین و حضرت
سلطان السلاطین و خاقان الخواقین قهرمان الماء والطین مهر سپهر شوکت و ماه فلک حشمت ضرغام کنام مناعت صمصام نیام شجاعت پلنگ قله جلال

عمل میرزا علیقلی خادم مدرسه دار الفنون

در جلادت نهنگ لجه کمال و سعادت المؤید من عند الله سلطان ناصر الدین شاه شاهنشاه عصر ایده الله بالفتح والنصر وضاعف الله سلطانه و اعز اعوانه است

در ذکر عزیمت مساعدت ضمیمت حضرت سکندر رتبت شهریار عادل کامل و پادشاه غازی باذل سلطان السلاطین و اعظم الخواقین قهرمان الماء و الطین محمد شاه بن نایب السلطنه بن خاقان صاحبقران فتحعلی شاه بدار الخلافه و غلبه بر اعدا و ورود بطهران

چون بعد از رحلت خاقان صاحبقران فتحعلی شاه قاجار طاب ثراه نواب ظل السلطان در طهران بقوت تمکن در تختگاه و تصرف در خزاین پادشاه در چهاردهم رجب جلوس کرده نواب شاهزاده رکن الدوله علی نقی میرزا بمصالحه و اماموردی میرزای ایلخانی را بمدافعه با پانزده هزار پیاده و سواره روانه آذربایجان کرده بود و حضرت ولیعهد دولت ابد مهد نایب السلطنه محمد شاه در هفتم رجب المرجب ۱۲۵۰ در تبریز جلوس مختصر فرموده و نواب میرزاده معظم فریدون میرزا برادر خود را نایب الایاله آذربایجان نموده جناب امیر نظام محمد خان زنگنه را که بجهة نظم اتفاقات سرحد ایران و روم بقارزی گول رفته بود بگذرانیدن امر و رجعت امر فرموده در چهاردهم رجب با وزرای دول خارجه و داخله و امرای آذربایجان شش هزار سپاه نظام و بیست و چهار عراده توپ برداشته بجانب دار الخلافه طهران همی راه برید المؤلفه همین در پیش هم بسیر دیسار هم نصر در قفایش و هم فتح در عنان تاج حسام او که سر دشمنش مقام مرغ سهام او که دل حاسدش مکان با همت بلندش پس پست آن سپهر با حشمت بزرگش پس خورد این جهان در اثنای راه میرزاده آزاده بهمن میرزا برادر صلبی و بطنی حضرت اعلی که در اردبیل بود با فوج بهادران حسب الامر برکاب همایون پیوست و در منزل میانج سعادت شرفیابی حضور شاهانه یافت و مورد الطاف سلطانی شد و نواب شاهزاده رکن الدوله در زمانیکه وارث ملک ایران و ولیعهد حضرت خاقان بخمسه عراق از نعال مراکب هزار ماه و پروین بخاک ریخته بود در منزل ینگی و سرچم و خیرآباد باردوی همایون نزول یافت و از شهریار جوانبخت الطاف و اشفاق دید و لی در تبیین مقاصد و تقریر مطالب هدف سهام طعنه و بذله حاشیه نشینان مسند خلافت گردید چه که زبده و نخبه پیام عم اکرم این بوده که بحکومت آذربایجان و لقب نیابت سلطنت قانع باش و سلطنت ایران را بعلیشاه موهبت فرمای تا ملک ایران آشفته و دیده دولت خفته نماند و در هر مجلس که با علما و فضلای کاب و وزرا و امرای جناب از این دست سخنان میراند مستمعین را تحیر و تبسم راه تغیر و تکلم فرو می بست چه با وجود جنود دریا شکوه و توپهای مانند کوه و عساکر رزم آزموده و وزرای ستوده و تصدیق خاقان مغفور و تمکین دولتهای مشهور چنین تکالیف حرفی است سخیف چون نواب رکن الدوله در دولتخواهی ظل السلطان دلوعی تمام داشت و از این مقوله سخنان واهی در حضرت پادشاهی تکرار میکرد خسرو حلیم بردبار بستوه آمده اشارت راند که قراولان محترم بر در خیمه آن عم لازم التعظیم جا نموده راه عبور و مرور و ذهاب و ایاب بر صادر و وارد و صالح و فاسد بجهت فراغت او مسدود کردند نواب شاهزاده شجاع السلطنه فتح الله میرزا که اخلاص سابقه بحضرت نایب السلطنه داشته چون از قرب جوار اردوی معلی استحضار یافت تهیه سورسات و آزوقه اهالی رکاب اعلی را بوجه اتم و اکمل دیده سعیا علی الرأس لا مشیا علی القدم بشرف کاب بوسی اقدام کرده بتوجهات اخص مخصوص و بحکومت بلوک خمسه زنگان زنگ از آئینه خاطر زدوده در همان منزل فرستاده مقرب الحضرت منوچهر خان معتمد الدوله گرجی حاکم گیلانات با عریضه و پیشکش در رسیده بالتفات شاهانه افتخار یافت

ذکر اطلاع خسرو جوانبخت حضرت سلطان محمد شاه قاجار ثانی از حرکت اماموردی میرزای ایلخانی و آمدن با سپاه بمدافعه پادشاه و نهضت موکب ظفر کوکب بجانب قزوین و اختلال حال ایلخانی و سپاه ظل السلطان

مقرر و مسموع کارکنان رکاب شهریار گردون جناب افتاد که ظل السلطان عادلشاه بدان طمعهای خام اصرار تمام دارد و شاهزاده اماموردی میرزای ایلخانی را با پانزده هزار پیاده و سوار جرار بمدافعه و منازعه شهریاری لشکرکش و تاجداری رستم از نای المؤلفه سالها با پدر بعزم روس لشکری برده همچو چشم خروس سپهی جامهایشان گلگون بسکه بر جامه از اعادی خون روانه کرده مثل ریال در کذرکه شمالی و هجوم پشه در مهب صرصر همه را در نظر ممثل و مصور آمده براین تدبیرات خام خنده ور شدند و افواج منصوره را بانتقام و لقصادم ترغیب فرمودند شیپور کوچ نواخته شده اعلام جنبش افراخته جو هوا از رایات گوناگون نظیر صفحه الکلیون و گردن بوقلمون و سطح زمین از نعال هلال مثال کردون پر بدر و هلال آمد عرادهای توپ جهان آشوب بدوران درآمد و فوجهای نظام قیامت قیام بشوق رزم چون معربدان بزم دست افشانان و پای کوبانان شدند المؤلفه برکف جمله اژدهای عظیم ساحر او بار چون عصای کلیم همه در کف گرفته ثعبانی طرفه ثعبان آتش

افشانی ماررویین مهلک قتال نیش در پیش مهره و در دنبال مهرهاشان در دیده مهره پشت نرم اما کینه ور و درشت بالجمله خسرو جهانگیر و دارای بی نظیر چنانکه سرخوش بگلستان خرامید با دادا و شبتکار آید آن سپاه را استقبال کرده بعزم ورود قزوین استعجال فرموده قطع طریق و از منحلا همی کرد فضلعلیخان قراباغی که با دو هزار سوار و پانصد غلام رکابی و پنج عراده توپ از زنجان مقدمة الجیش حضرت خاقان جوانبخت بود در منزل سیاه دهن بسواران مقدمه ایلخانی ماموردی میرزا که با پانزده هزار کس همی آمد برخورده مقدمه ایلخانرا در نوردیده بسابقه او ملحق شدند سماء و هیئی کامل ایلخانرا حاصل افتاد چون اخبار قرب جوار لشکر آذربایجان و پادشاه ایران گوش زد جنود نامعدود ایلخانی گردید سیماب وار دل در بر ایشان بطپیدن و اضطراب در آمده اندیشه کردند که با خدمت چندین ساله بجد کامکار و پدر والامقدار این شهریار جوانبخت که وصی خاقان و وارث ایرانست ما را چگونه حد منع و ردع سپاه او خواهد بود الا که ابلیس وار خود از رحمت پروردگار مطرود و مردود آییم بلکه از لبیبی باردوی همایون مانده شاهزادگان و اعاظم سپاه و سرکردگان کارآگاه با یکدیگر معهد و متفق شده دسته دسته و فوج فوج و فرقه بفرقه و بیت به متابعت ایلخانرا وداع گفته اعلام لشکرکشی را سرنگون و احوال طغیان و رزیرا دگرگون نموده بنده وار روی بسوی اردوی حضرت شهریار نهادند و سر بر زمین سوده با آداب تمام بپای ستادند و عذر مافات خواستند ایلخانی قاجار وقتی خبردار آمد که برادر اکبرش رکن الدوله در قراولان بنظام اسیر و خود در معرض خطری خطیر است ناچار و لابد روی امید بآستان حرم پوش حضرت پادشاه حقایق آگاه نهاده او نیز مانند برادر از صلح و جنگ آسوده و در مهد بی اختیاری غنوده گشت و تمام توپخانه و زنبورکخانه و پیاده و سواره ماموره باردوی شهریاری مختلط و چون پود و تار بیکدیگر آمیختند و از اندیشه اقانیم ثلثه وارسته بطریقه محمدی رسیده با اهالی آذربایجان امت واحده شدند ذکر تشرف یافتن

آصف الدوله اللهیارخان قاجار خالوی حضرت شهریار از شهر قم بقزوین و رسیدن مثال مطاع پادشاه بی مثال بمحمد باقرخان بیگلربیگی دار الخلافه و خروج ظل السلطان و ورود حضرت پادشاه جمجاه محمد شاه بظاهر طهران

بتقدیر ایزد منان جناب آصف الدوله اللهیارخان دولوی خالوی حضرت پادشاه فلکجاه که در شهر قم معتکف شده بطهران نیامده بود و گوش بر اخبار آذربایجان نهاده داشت چون از حرکت موکب ظفر کوکب حضرت اقدس استحضار یافت مشعوف گردیده از شهر مذکور بیرون رفته بقزوین آمده شرفیاب حضور همایون اعلی شد و بالطاف خاص شهریاری مخصوص گشت و چون خال دیگر پادشاه بهمان میرزا محمدخان بیگلربیگی دار الخلافه در این ایام در ری بود همانا بدو امانی یا خطی رسیده سرکردگان مازندرانی و هزار جریبی که بمحافظت ارگ مبارکه سلطانی مامور بودند احضار کرده شرح واقعه و وارث تاج و تخت را بقزوین و مخذول بودن مامورین علی التفصیل بدیشان معلوم داشت و قرار کار بر این برنهادند که ایشان نیز در دار الخلافه بخدمتی قدمتی جویند لهذا اجتماعی و اتفاقی کرده سرکار وزیر الشانی محمد جعفرخان کاشانی را ماخوذ و منکوب ساخته اموالش را بالضبط در آورده آنگاه باجتماع شرفیاب خدمت عادلشاه گردیده با وجود قرب جوار ولیعهد خاقان قاجار بدو منزلی ورا از جلوس بر تخت صاحبقران منع کردند ظل السلطان ناکام و ناچار بحرمخانه رفته بتقدیر آسمانی تسلیم شد همانا متزلزلا نود روز بدنشت ملکش در دار الخلافه امتداد یافته بود و عرصه آن امیر باید پیر در منزل تنگی امام در این باب بحضرت اقدس رسیده از کار دار الملک استحضار یافته سهولت این همه امورات صعبه را از فضل پروردگار دانسته چنانکه خوی آنحضرت بود ایزد و هابرا تحمید افزود که بمحاربه و مقاتله و اتلاف جمعی از اجلاف کار بدینگونه گذشت چنانکه مؤلف این تاریخ در وقایع آغاز دولت معروض داشته لمؤلفه ملکزادان بی سایه گرد سایه سلطان همیگشتند تا بندند بر روی فر سلطانی در مخزن گشادند و فشاندند قحبهای زر بدامانها که هم دامانی آزاهم گریبانی غنی گشتند عوران بیا زان زر و در دعوی زمیدان نکته یاراند آن رندان میدانی ولیعهد شهنشه نایب عباس شه آمد بسوی تختگه با فره و آیات ربانی ز افواجش که چون امواج عمان دهر در لرزه زمر دانش که چون گردان گردون چرخ زندانی فلک تاج او قماع شاهان فلک حشمت خور آسا تیغ او قلاع میران خراسانی بری اندر جمید و شاه ری پیش جمید آری چو بی سامان بود شاهی چه سود از گنج سامانی بهر کشور رشد آوازه که قاآن شد شه تازه دمانها وقف خمیازه روانها محو حیرانی ذکر ورود حضرت اقدس همایون اعلی سلطان سکندرشان محمد شاه

قاجار ثانی بدار الملک طهران و جلوس بر تخت خاقان مغفور فتحعلی شاه

بر ارباب الباب پوشیده مباد که چون در دولت خاقان اعظم فتحعلی شاه قاجار شاهزادگان والامقدار بسیار بودند و کس نمیدانست که بعد از ایام سلطنت حضرت خاقان

این امر بکدام یک اشتغال خواهد یافت لهذا غالب خلایق از هر صنف طالب تحقیق این معنی بودند و از ارباب علوم از قبیل اصحاب مکاشفه و
جفر و نجوم استفسار و استعلام همیکردند از جمله شیخ عبدالله مبارک عرب در شیراز بریاضت و مکاشفه معروف بود چنانکه قبل از وفات از روز
و ساعت فوت خود خبر داده و وصیت کرده و یکی از سیّاح را از او بعجز و لابه تحقیق این امر نمود پس از الحاح جواب داد که ما در مشاهده مقدسه از شیخی
شنیده ایم که شاهزاده محمد علی میرزا و نایب السلطنه هر دو قبل از رحلت خاقان وفات می یابند و محمد نامی بعد از خاقان سلطان ایران
خواهد بود و همچنین استماع شده که در وقتی که حضرت شاهزاده نایب السلطنه بسفر کرمان رفته حضرت پادشاه جوانبخت با بنی اعمام خویش در آن سفر
با پدر بزرگوار بوده در نایین بملاقات حاجی محمد حسن نایینی که پیری هشتاد ساله بود توجه فرموده او نیز در حضور والا کنایه و در غیاب صراحةً بپادشاهی
حضرت محمد شاه اشارت راند و فقیر قریب بیست سال سابق چنین خبری شنیده بود و بعضی از بزرگان دینی نسبت میدادند و گویند سید
صدرالدین دزفولی نیز در این امر اظهاری کرده علی ای حال این خبر بعد از رحلت دولتشاه بین الناس قریب باشتهار بود و عجبتر اینکه از احکام
نجومی میرزا احتشام ترتیبی خراسانی در تولد اسبی حکم کرده که محمد نامی بر این اسب سوار شده بسلطنت داخل دارالخلافه طهران خواهد شد و
محمد خان ترتیبی قرائی خود را شاه گمان میکرد و آن اسب را اسب دولت نام نهاده منتظر وقت بوده تا بعد از مؤاخذه و مقهوریت او آن اسب
دولت بدست حضرت نایب السلطنه افتاده از آن پس نصیب حضرت محمد میرزای ولیعهد گردیده در آن ایام که بدروازهٔ دولت وارد میگردید
بحکم تقدیر بر اسب دولت محمد خان قرائی سوار بود لیقضی الله امراً کان مفعولاً علی الجمله شاهنشاه جوانبخت وارث تاج و تخت در بیست دویم شعبان
در نگارستان تهران بر اورنگ خسروی جلوس فرمود و آصف الدوله بشهر رفته نواب مستطاب ظل السلطان و نواب مستطاب شاهزاده
محمد ولی میرزا و جماعتی از خواتین حرم محترمه را بحضور همایون آورده اعمام عظام مورد التفات بغایات شدند و میرزا فضل الله علی آبادی
مستوفی و عباس خان قاجار باوردن نواب شاهزاده ملک آرا بمازندران رفته و حضرت اقدس شاهنشاه در دویم رمضان بارک ببار
رفته اهالی حرم را ملاقات فرمود و در چهاردهم رمضان المبارک حضرت اقدس اعلی محمد شاه در دارالخلافه طهران جلوس مفصل فرموده بر تخت
جد امجد خاقان صاحبقران بر آمده تاج کیانی خاصه را زیب فرق مبارک کرده و بازوبندهای مشهور بدریای نور و تاج ماه و نورالعین و اورنگ
زیبی را بر بازوان کشورگشا بربسته با شوکت و بهجتی تمام رخصت سلام عام فرموده و شاهزادگان عظام اعمام والامقام و امرای عالیمقدار و
وزرای والاتبار و صاحب منصبان دولت خاقان و سرتیپان و سرهنگان آذربایجان جا بجا ایستاده از غرش توپهای تنین پیکر رعد آسا
گوش افلاک قرین صمم گردید و زمین متزلزل شد شعرا و خطبا با انشاء نظم و نثر مدیحت و خطبهٔ تهنیت رطب اللسان آمدند و طبق طبق حلویات و
شربت و زر و سیم بچاکران جدید و قدیم موهبت رفت و مجلس جلوس بفرخی و سعادت درگذشت و بنظم و نسق مشاغل و مناصب ملکی اهتمام
رفت و چون اهالی اردوی همایون لشکران و ورود آن جنود در بیوتات شهر بر شهریان گران بود بحکم حضرت شهریار عدالت شعار توپچیان
و نظام و سپاه در خارج دروازهٔ دولت و حوالی باغ نگارستان و لاله زار خیام گردون قیام برپا کرده در غایات انتظام و اتساق
اردو زده بودند و بقدر ضرورت و احتیاج در شهر و بازار آمد و شد میکردند و تمام خلایق در مهد امن و امان آسوده بودند و نواب امیرزاده
فیروز میرزا و معتمد الدوله منوچهر خان و امرای جلیل الشان بتسخیر عراق و فارس مأمور شده و جناب آصف الدوله بحکومت خراسان مخصوص
گشت و باحضار نواب امیرزاده قهرمان میرزا بحضور مبارک از تربت حیدریه اشارت رفت غلام حسین خان سپهدار از عراق بخدمت شاهنشاه
آفاق در رسید و نواب طهماسب میرزا خلف الصدق شاهزاده مرحوم مؤید الدوله ملقب و بحکمرانی کاشان مأمور گردید و امیرزاده جهانگیر میرزا
برادر مؤید الدوله بحکومت یزد رفت و هلاکو میرزا ابن نواب شجاع السلطنه که در شهر یزد تمکن گرفته بود بجانب کرمان عطف عنان گزید نامور

نواب امیرزاده معظم بهرام میرزا بکرمانشاهان و آمدن نواب حشمت الدوله بطهران و اقدام ملکزادگان بلاد بشرفیابی خدمت حضرت اقدس محمد شاه و توقف در طهران

چون نواب امیرزاده محمد حسین میرزا حشمة الدوله
فرزند شاهزاده مغفور دولتشاه را در ایالت کرمانشاهان استقلالی تمام و استجماعی کامل حاصل شده بود از عرض راه حضرت اقدس
محمد شاه بمشاورت قائم مقام چنان صلاح دانستند که نواب امیرزاده معظم مکرم دانشمند بیمانند محترم بهرام میرزا برادر حضرت اقدس
شهریاری با استعدادی لازمه روانه کردستان شده حشمت حشمة الدوله را در آن ساحات منغص سازد و خود بایالت آن ولایت پردازد لهذا نوا

امیرزاده روانه کردستان شده ببذل بخشش و لطف و کرم تمام اکابر و اصاغر آن ولایت را با خویش راغب نموده و سلیمان خان کوران و میرزا هدایت الله
و محمد خان سرتیپ اردلانی که در سلیمانیه بود باردوی نواب والا ملحق شدند نواب نورالدهر میرزا ولد شاهزاده مغفور دولتشاه که با جمعیتی در
سرحد ذهاب متوقف بود تاب ثبات نیاورده بکرمانشهان عزیمت کرد و نواب امیرزاده معظم بهرام میرزا بکنار رود سیران آمده قوام الدوله بحکم
ملاقات نواب حشمة الدوله و استمالت او بکرمانشهان رفت رضاقلیخان والی با قشون کردستان در ماهی دشت بخدمت امیرزاده معظم رسید
امیرزاده بقلعه حاجی قاسم نزول فرمودند و اعیان شهر کلاه و خرابه بتهنیت و استقبال آمدند و نواب حشمة الدوله راضی بسفر طهران شده نواب مستطاب
امیرزاده معظم خرمند قلوب اعاظم و اعیان و علما و سادات و سرکان و سرتیپان را بخدمت دولت ابدمدت قرین شوق و شعف نموده
در کمال جلال قصد ورود کرمانشاهان فرموده اعاظم شهر مستعد استقبال موکب امیرزاده بزرگوار شدند و تمکین نواب حشمة الدوله نیز حاصل شد
حشمة الدوله ناچار شده از کرمانشاهان بیرون آمده راه طهران و شرفیابی حضور پادشاه جوان برگرفته نواب امیرزاده مکرم بهرام
میرزا با اهتمام تمام وارد شهر کرمانشاهان شده بضبط و ربط امورات سرحدداری پرداخت و خود را در خدمتگذاری اعلی مورد التفاتهای
خسروانه ساخت و حشمة الدوله با آنکه چندین عراده توپ آماده و چند هزار سوار مهیا داشت ناچار همه را افکنده بدارالخلافه آمده بملازمت و متابعت
کردن نهاد و مجملا عموم شاهزادگان اقطاع ایران شرفیاب حضور اقدس شدند چه میرزا ابوالقاسم قایم مقام بنواب شاهزاده معظم محمدقلی
میرزای ملک آرا نگاشت که چون شما فرزند اکبر خاقان کبیر بید و حرمت شما لازم و حضرت شهریاری که ولیعهد دولت است برخصت و اذن
شما پای بر تخت سلطنت نخواهند گذاشت شما تشریف آورده موافق شریعت مطهره جنازه خاقان مغفور را برداشته و اجازه جلوس
بولیعهد دولت داده بمازندران رجوع فرمایند نواب ملک آرا از راه صداقت و پاکی طینت باور کرده بدارالخلافه آمده بازگشتن نیافت
و بهمان متوقف شد تا در سنه ۱۲۶۵ بروضات جنان خرامید و همچنین چون فیمابین نواب شاهزاده حسام السلطنه محمدتقی میرزا و نواب شیخ الملوک
شیخعلی میرزا مخالفت و ضدیت بود جناب قایم مقام بهر دو نگاشت که هر یک زودتر بدارالخلافه آیند ولایت دیگری نیز از او خواهد بود
هر دو بدین طمع باستعجال بر یکدیگر سبق گرفته شدند و محمدتقی میرزا یکروز زودتر رسیده و هر دو محروم ماندند مع القصه از ملکزادگان معظم نواب
شاهزاده اعظم فرمانفرمای فارس و شجاع السلطنه بداعیه سروری و لاف برتری در فارس توقف کرده به پیغامات جناب امین الدوله
مغرور شدند و در خدمت این پادشاه مؤید من عندالله اقدام و سبقت نجستند لهذا کارکنان قضا و قدر بسرانجام اسباب این کار پر خطر
تعجیل نمودند ذکر ماموریت نواب امیرزاده معظم اردشیر میرزا بتنبیه عم خود شاهزاده اسمعیل میرزا در زمان حیات صاحبقران
فتحعلیشاه خاقان حکومت بسطام بنواب شاهزاده دلیر اسمعیل میرزا تفویض یافته بود و او بحکم موافقت با نواب شاهزاده مکرم معظم
شجاع السلطنه حسنعلی میرزا با دولتخواهان شاهزاده معظم نایب السلطنه عباس میرزا مخالفتی در پرده میکرد و در ایامیکه امیرزاده قهرمان میرزا
در تربت حیدریه و بوزنجرد و خبوشان امارت داشت با وی لوای خلاف بر می افراشت و بهوای فرمانفرما و شجاع السلطنه که هنوز محل امید
خامان بودند بدهوائی می اندیشید علی هذا در سنه ۱۲۵۰ که خاقان صاحبقران درگذشت و ولیعهد دولت ابدمدت حضرت محمدشاه بر حسب وراثت
و وصایت و درایت و کفایت بتختگاه موروثی وارد و جالس شد معروض داشتند که نواب اسمعیل میرزا علی الرسم بر جاده خلاف پی سپار است
و با مفسدان اکراد خراسان و متمردین یموت و کوکلان بواسطه نسبت امی موافق و یار امنای دولت جاوید عدت شوکت و قوت او را
در آن سرحد مخالف عقل و مباین حزم شمردند و در واقع چنین بود چه که خراسان مجمع امیران لشکرکش و استراباد معدن دلیران دشمن کش بود
و او را در خاک هر دو مملکت ریشه و بیخ شوکت محکم گشته بود و هنوز فارس و یزد و کرمان نیز در تصرف شاهزادگان معظم فرمانفرما و شجاع السلطنه
صافی و مستخلص نگشته و گروهی از اعاظم افاخم ایران دیده امید بجانب آن دو شاهزاده بزرگوار نگران بود و پس از مشاورت امنای دولت
چنان مقرر افتاد که نواب امیرزاده آزاده اردشیر میرزا را که هم از سن شباب دوازده سالگی پدر کامکارش بآموختن علوم محاربه و فنون
مضاربه مجرب فرموده بود و در تحصیل قواعد حرب و تکمیل رسوم طعن و ضرب و مشق حسام و رشق سهام و اقتباس علوم حرکات توپخانه و
اکتساب قواعد درجات قورخانه که در معنی پشت سپاه و قلب لشکر و بازوی جیش و نیروی ظفر است تکمیلی تمام یافته بود و مدتها در حکومت
ولایات کروس و صیانت صاین قلعه و رفع شدت تطاول و منع حدت چپاول اشرار لاابالی خاصه از بی مبالاتی خسرو خان والی

در آن صفحات رنجها برده مامور بقلع اسمعیل میرزای مذکور بلکه انتظام امر خراسان و انضباط یموت و گوکلان فرمایند چون رایها موافق و نیتها
مطابق افتاد و او را بخواندند و با وی در این باب فصلی براندند و بسرداری آن سامان منصوب کردند پس از اعطای خلعت شاهوار و اکرام خنجر مرصع
آبدار و اسب با زین و ساخت زر دستام و لگام مرصع بجوهر جماعتی از همراهان معزز و مخلع مامور بدان خدمت کردند و اسکندرخان بن فتحعلی
خان حاکم مراغه را با فوج مراغه و ابراهیم خلیل خان خوئی را با دو فوج ارنگه و رودبار و مصطفی قلیخان را با فوج سمنانی و دامغانی و دو هزار نفر از
سواران شاهسون و اکراد از غلامان رکابی پادشاه پادشاه نژاد و دوازده عراده توپ قلعه کوب در رکاب وی روانه داشتند و نواب اسمعیل
میرزا که جماعتی از اعجام و اعراب و تراکمه فراهم کرده بود چندانکه اندیشه شبیخونی کرد مجال نیافت و نواب امیرزاده اردشیر میرزا چنانکه اردشیر
بابکان بر هفتواد تاخت بر او تاخت و او را مغلوب و مقهور ساخت و بدربار شهریار فرستاد و تا بمرزبنان روی نهاد و توپخانه و افواج بمظاهرت
نواب امیرزاده قهرمان میرزا روانه کرد و خود ببسطام باز آمد و طرق و شوارع را منظم ساخت پس باستراباد تاخت در آنجا نظمی کامل داد و حاجی
علی اصغر مازندرانی که از مقربان خاصه سلطانی بود با توپخانه و قورخانه حضرت سلطان و فوج روس موسوم به ینکی مسلمان و صمصام خان
سرهنگ آن طایفه و بخشعلیخان قراباغی یوزباشی غلامان شاهی و یکهزار سوار از شاهسون و دویرم و افشار بجهة تقویت امیرزاده نامدار باردوی
امیرزاده رزم جوی حزم خوی ملحق شدند و انتظامی کامل در دشت گرگان دادند و تراکمه را تنبیهی عظیم کردند و بعد از شیوع وبا در آنجا در رجعت گزیدند
و بحضور اقدس اعلی حضرت شاهنشاه قاجار قطب السلاطین محمدشاه غازی آمده و مورد تفقدات و تفضلات شاهانه شده بر درجات خلوص
و جلادت و تهور و رشادت امیرزاده معظم اردشیر میرزا مقامات عالیه برافزود چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار بنا بر این در دیگر سال
که شاهنشاه بهمال عزیمت یورش گرگان و استراباد و اترک فرمود بحفظ ذخایر خزاین و حراست دار الخلافه تختگاه ری امیرزاده را مخصوص فرمود
و وی در ارسال حشم و جنود و ایصال مالیات و نقود اهتمام وافی بظهور رسانید **ذکر محاربه سپاه نواب فیروز میرزا و معتمد
الدوله منوچهرخان در سرحد عراق و فارس با نواب شاهزاده شجاع السلطنه و غلبه یافتن** چون فارس و کرمان
و یزد در حوالی یکدیگر در تصرف نواب فرمانفرمای حسینعلی میرزا و بکثرت دولت معروف بود و شجاع السلطنه نیز بشجاعت و قبول عامه
موصوف و امین الدوله نیز در عراق ساکن و نواب سیف الدوله در اصفهان متوقف مردم ایران را بدو شاهزاده و یک وزیر ظن دولت
و ثروت و شمشیر و تدبیر همی رفت لهذا در کار ایشان متردد بودند چندانکه امین الدوله در رفتن نواب شجاع السلطنه باصفهان تاکید و اصرار کرد
برحسب تقدیر بتاخیر انجامید تا ورود حضرت خاقان اسکندرشان محمدشاه قاجار و جلوس بر تخت جد والاتبار محقق افتاد شاهزادگان را
چنان گمان بود که در این ابتدای ورود و زمان شتا سپاهی مستعد ماموریت بفارس در دار الخلافه موجود نخواهد بود دیگر آنکه گمان میبردند که
آن ولایت را بطریق متارکه و مصالحه بدان دو برادر واخواهند گذاشت و کار بمجادله نخواهد رسید اما کارگذاران دربار حضرت شهریار مسامحه
در امر فارس و عراق را ابدا جایز نمیدانستند و از عراق آسوده خاطر بودند ولی اتفاق شجاع السلطنه و امین الدوله و رسیدن شجاع را باصفهان
خلاف رویه حزم میشمردند لهذا نواب امیرزاده فیروز میرزا را با معتمد الدوله منوچهرخان گرجی و میرزا محمدخان قاجار دولو خالوزاده نواب
نایب السلطنه مغفور و مستر لنزی انگلیس و شیل صاحب و چند نفر از صاحب منصبان انگلیس و جمعی از سرتیپان و سرهنگان و سرکردگان ایلات قزوین
و شش هزار سپاه نظام و غیره و چند عراده توپ باتفاق محمدعلی خان سرتیپ ماکوئی و جعفرقلیخان سرتیپ قراداغی و رضاقلیخان سرهنگ
قاجار و منصورخان فراهانی و سلیم خان چکنی و سایر سرکردگان ایلات قزوین مامور فرمودند و جناب میرزا ابوالقاسم همدانی وزیر نواب
حشمة الدوله که در مجلس قایم مقام باعزت و احترام بود با محمد طاهرخان قزوینی از راه عراق روانه فارس داشتند و این امیرزاده و سپاه
اصلا داخل اصفهان نگردیده از راه اردستان گذشته پای در سرحد عراق و فارس نهادند و سابق بر این از کثرت تاکید و تعجیل امین الدوله نواب
شاهزاده شجاع السلطنه با پنجهزار سوار و پیاده شهری و ایلات و جمعی از امیرزادگان فارس و چند عراده توپ راه اصفهان برگرفته همی رفت
چون بشولگستان رسید معلوم شد که سپاهی از جانب حضرت اقدس پادشاهی بسرداری لنزی صاحب انگلیس باصفهان آمده و از آنجا
حرکت گزیده بعزم تسخیر فارس با توپ و قورخانه مستعد و افواج رزم آزموده و سواره افشار بایزد خواست آمده سد راه و مستعد محاربه اند
شباهنگام بمشاوره شاهزادگان کرام سلیمان میرزا و غیره نواب شجاع السلطنه قصد کرد که از راه جرقویه عبور کرده خود را باصفهان برساند

و معارضه با سپاه آذربایجان نماید چون از تقدیر رب قدیر چاره نیست شب هنگام عبور میسر نشد و همانا از قصد نواب شجاع السلطنه اهالی اردوی لنزی
صاحب را اطلاع دادند لهذا علی الصباح راه بربستند و اقدام بمنازعه کردند نخست نواب شاهزاده شجاع السلطنه مرکب را تبدیل نموده رمحی خطی
برکف گرفته بصف آرائی پرداخت و استماع رفته که این مصراع همی خواندی بجز سپهسالار لشکر مباد توپی دوازده جانب بستی کردند و سوار و پیاده
برزم جوئی آماده شدند گلوله توپ توپچیان انگلیس را عراده توپ فارسیان هدف گردید کیفی شکسته که قراب آمد با زلزله در دکان فخار روی
داده توپ از فراز عراده برخاک درافتاده مستر لنزی انگلیس بتوپ افکنی درآمده متابعانش موافقت کردند یکبار چندان توپ صف آشوب
بر تیپ شاهزاده شجاع السلطنه آمد که ترتیب تیپ پیروز بر پیاده و سوار در یکدیگر شدند پیداست که توپخانه آزموده و توپچیان مستعد کار فرموده
انگلیس را با توپچیان رزم نادیده پارسیه چه تقابل و برابری است سپاه شاهزاده بهم برآمدند و چندانکه در اجتماع ساعی و جاهد شد مجال
لبث و درنگ و قدرت ثبات و جنگ نداشتند و در راه و بیراهه شکرف و کوه و دشت پر برف همی افتان و خیزان برفتند و اسبان
توپخانه مانند برق توپ را در دنبال آنان کشیده مجال درنگ ندادند تا بکوهستان رسیده بهزار زحمت و کرب خود را بشیراز رسانیدند و
شرح قضیه بعد از لحظه هنگفتی آشکارا شد و در افواه خلایق درافتاد و خوف و رعب در قلوب اکابر و اصاغر تزلزل درافکند و امنای دولت نواب
شاهزاده معظم فرمانفرمای فارس در تدبیر این کار مختلف الرای شدند و هر یک جداگانه سخنی داشتند و اعاظم فارسیان از زبان با نواب
با نواب شاهزاده فرمانفرما و دل با مامورین دولت پادشاه بود و گمان بعضی چنین میرفت که امیرزاده فیروز میرزا و ملتزمین رکاب والا مامور
بورود شیراز نیستند و بتوقف در سرحد عراق و فارس محکوم شدند و معتمد الدوله به پیامهای نرم نرم دل شاهزادگان را با خود گرم ساخته بتوقف
امید مصالحه و موافقه همی داد شاهزاده معظم فرمانفرما بجز تسلیم چاره نبود زیرا که سپاه آماده محاربه نداشت و از فارسیه نیز مطمئن نبود و حرکت
از شیراز را با اینهمه عیال و اولاد در حیز امکان و فایده نمیدید روزی سرکار نواب شجاع السلطنه از مولف پرسید که در چه حالتی عرضه داشتم
که در حالت حیرت موهوم فرمود شش روز دیگر کار ما قوت خواهد گرفت معتمد الدوله با ما است و معلوم افتاد که شعبه پیغامهای مصلحت آمیز معتمد
الدوله منوچهر خان گردیده و ورود آن سپاه را مایه مزید اجلال و تقویت حال خود تصور فرموده و از خدعت و مکیدت اعدا غافل شده
ذلک تقدیر العزیز الحکیم

ذکر ورود جنود حضرت پادشاه فلک جاه در رکاب امیرزاده فیروز میرزا بشهر شیراز و محاصره ارگ وکیل و گرفتاری شاهزادگان بعدیل نواب فرمانفرما و شجاع السلطنه و بردن ایشان بطهران و اردبیل و انجام این کار

چون ایام اتصال زمستان و امتداد نزول برف باران بود و سپاهیان آذربایجان در غایت زحمت
و کربت شب و روز رانده بناگاه از خارج شهر شیراز الله اکبر نمودار آمدند غالب چاکران دربار حضرت والا فرمانفرما بعقوق و عدم حقوق کوشیده
باستقبال شتافتند نواب امیرزاده فیروز میرزا و معتمد الدوله و جماعتی از امرا و اعاظم سپاه در باغ فرمانفرما که در خارج شهر است نزول کردند
و محمد طاهر خان باستمالت شاهزادگان وارد شهر شده بدلایل و براهین ایشان را مطمئن کرده و مقرر شد که فردا نواب امیرزاده فیروز میرزا و معتمد الدوله
وارد شده با شاهزادگان ملاقات نمایند و شهر را آرام و خلق را مطمئن بسازند و روزی دو از آن پیش غالب اهالی حرم متوحش شده از ارگ
بیرون آمده بسرای علما و اشراف و اقربا رفته ملتجی شدند و از این حرکت شهر بهم برآمده نقد و جنس بسیار از اسباب ارگ مبارکه در عرض راه بغارت
اهل غوغا رفت و در آنشب که علی الصباح افواج قاهره بشهر وارد میشدند احدی از سربازان و صاحب منصبان نواب والا در اطراف ارگ
برجا نمانده بودند هر یک سر خود گرفته بسرای خود رفته در اندیشه فردا همی زیست در اثنای ورود سربازان در خارج شهر نواب امیرزاده رضاقلی
میرزای نایب الایاله و نجفقلی میرزا و تیمور میرزا و والده ایشان بچستی و چالاکی از دروازه باغ شاه بیرون رفته راه فرار برگرفتند و بسلامت
گذشتند علی ای حال امیرزاده فیروز و معتمد الدوله و میرزا ابو القاسم همدانی و صاحب منصبان نظام بنظمی تمام در رسیدند و چون از کار رفتار
و موافقت آنان با خویش و عدم استعداد ممانعه شاهزادگان استحضار وافی داشتند از دروازه اصفهان وارد شهر شدند توپخانه و سرباز
بمیدانهای اطراف ارگ رسیده ارگ را احاطه کردند و نوبهارا چنانکه باید احتیاط بمعابر شهر و ابواب میدان و ارگ فرو بستند نواب امیرزاده
و همراهان سابق الذکر پیاده شده داخل ارگ گردیدند نواب فرمانفرما در طالاری نشسته و شجاع السلطنه در برابرش ایستاده معدودی از
فرزندان حضور داشتند نواب امیرزاده فیروز میرزا تعظیمی بعم معظم کرده باظهار حرمت و آداب مشغول گردیده تا امرای نظام خارج ارگ را

تمام کردند امیرزاده و معتمد الدوله بیرون آمده قراول بر ابواب ارک نهادند و بنظم و نسق امورات سپاهیان و انجام سیورسات و منزل و مکان ایشان
پرداختند و روز دوم امیرزاده فیروز میرزا و سپاه آذربایجان در شهر شیراز بهمه در آمده تمام بوده معتمد الدوله در باغ متصل بارک منزل گرفته و
میرزا ابوالقاسم همدانی در اندرونی کریم خانی معروف بحرم و فتح الله خان و محمد طاهر خان در عمارت حاجی آغا بشیر و هر یک در عمارات
دیوانی ساکن شدند و میرزا محمد خان قاجار دوانلو خلف الصدق جناب امیرخان سردار نیز در خانهٔ نایب الایاله نزول فرمود و در شب ثانی آن روز
نواب فرمانفرما و شجاع السلطنه را از ارک بیرون آورده بدست منصور خان سرتیپ فراهانی داده با یک فوج سرباز و جمعی سوار و شش عراده توپ
روانهٔ دار الخلافه کردند علی الصباح که مؤلف بدیدن میرزا ابوالقاسم همدانی رفتم قصه فروگفت و این بیت از قصیدهٔ نونیهٔ لامعی فرو خواند بیت
یک قوم را ز تارک برداشتند تاج — یکقوم را جواهر بستند بر جبین — مع القصه نواب فرمانفرما و شجاع السلطنه را با خادمی دو سه بجانب طهران
حرکت دادند و شبانروزان همی رفتند تا بکنارهٔ گرد یک منزلی شهر طهران رسیدند از غایت قبول عامه که در دار الخلافه طهران نواب شجاع السلطنه را
بود جناب قایم مقام از ورود او بطهران اندیشه مند شده متوهم گردید باذن شاهنشاه خود محمد باقر خان بیگلربیگی قاجار را با بعضی روانه
کرده در راه نواب والا شجاع السلطنه را دیده از دیدار جهانیان بربستند و با جراحت آن نیش از خارج شهر ببرج نوش که در حوالی باغ لاله زار قرب
بارک و دروازهٔ دولت است نزول دادند و مستحفظین برگرد برج نهادند و نواب شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس را از دروازهٔ دولت
درون آورده در عمارت خورشید سکونت بخشیدند حاجی میرزا حسن ناظر هزار جریبی که از چاکران نواب فرمانفرما بود و حاجی آغا جوهر خواجه سرای او نیز
دو سه از چاکران در خدمتش همی بودند چون دو سه ماه براین ورود در گذشت و مرض وبای عام در ری شیوع تمام یافت نواب فرمانفرما در ربیع
الاولی بدان مرض مهلک وفات یافت و بآشیانهٔ اصلی شتافت نظم فغان زین ستمکاره کوژپشت — یکی را نپرورد کاخر نکشت — چراغی نیفروخت
گیتی مهر — که آخر نبیند دودش بچهر — شاهزادهٔ مغفور در همه شاهزادگان ایران بوفور جاه و جلال و کثرت حشم و مال متفرد بود و مدت سی سال
در کمال راحت و عزت در فارس شهریاری کرد و از آغاز شباب بعیش و طرب و فراغ و رفاغ همی گذرانید و اخلاق ستوده داشت مدت عمر
مبارکش چهل و هفت سال بود و بیست و شش نفر اولاد ذکور و اناث از آن مغفور معروف و مشهورند اول نواب میرزادهٔ آزاده رضاقلی میرزای
نایب الایاله فارس که والده اش نواب حاجیه صبیهٔ محترمهٔ محمد قلیخان افشار بیگلربیگی ارومی بود و او ارشد و اعقل و اکرم و اکمل اولاد ذکور
شاهزادهٔ مغفور بوده و بندهٔ مؤلف سالها در خدمتش حریف حجره و گرمابه و گلستان بوده ام و بعد از زمانی از شیراز بولایات انگلیس رفته و
بعراق عرب باز آمده و معزز و مکرم ساکن شد دوم نواب امامقلی میرزا والده اش مازندرانی و همشیرهٔ یوسف خان تلیکه سری بوده سیم نواب امیر
زاده والا نجفقلی میرزای والی کوهکیلویه و بهبهان والده اش گرجیه بوده و سالها در آن سامان ایالت نموده صبیهٔ محترمهٔ شاهزادهٔ مرحوم
دولتشاه برادر نکاح داشته چهارم نواب نصرالله میرزا برادر کهتر امامقلی میرزاست که حکومت شولستان داشته و در خط شکسته خوش نویس است
و با اخلاق حمیده است پنجم نواب حسام الدوله تیمور میرزا برادر کهتر نایب الایاله و در فروسیت و اخلاق و چابکسواری و جلادت بی نظیر است ششم نواب
شاهرخ میرزا برادر اوسط نواب والی است امیرزاده با کمال پاک طینت هنرمند خلیق و صبیهٔ محترمهٔ ظهیر الدوله امیر کبیر مطلق محمد قاسم خان بن اعتضاد
الدوله سلیمانخان قاجار قوینلو در حبالهٔ نکاح داشته هفتم نواب جهانگیر میرزا برادر امی امیرزاده محمد صادق خان بن مرحوم حسینقلی خانست که والدهٔ
ماجده اش بعد از قضیهٔ عم در حرم فرمانفرما بوده هشتم نواب اکبر میرزا برادر ثالث والی والا بوده نهم نواب کیخسرو میرزا والده اش صبیهٔ امیرگونه خان
کرد زعفرانلو ایلخانی خراسان بوده و برادر اکبرش انوشیروان میرزا سابقاً رحلت نموده امیرزادهٔ بس مهربان و خلیق و آسوده و شفیق است دهم نواب اسکندر
میرزا برادر صلبی و بطنی نواب نایب الایاله و تیمور میرزاست یازدهم نواب محمد میرزا کهتر برادر ایشانست دوازدهم نواب نادر میرزا برادر امامقلی میرزا سیزدهم
نواب محمد کاظم میرزا والده اش از نجبای شیراز است و در اصل گرجیه بوده است چهاردهم داراب میرزا پانزدهم کامران میرزا شانزدهم ایرج میرزا
هفدهم منوچهر میرزا از فرزندان خردسال شاهزادهٔ مغفور بوده اند

در ذکر مجملی از فضایل و خصایل و استقلال و استعجال جناب میرزا ابوالقاسم قایم مقام فراهانی در امورات ملکی و دیوانی و ملالت طبع مبارک پادشاه فلکجاه و انعدام و فانی

رحمه الله جناب میرزا ابوالقاسم ملقب بقایم مقام دبیری توانا و وزیری دانا در همه کمالات از اقران متفرد بود ولی تشیید مبانی صدارت
و وزارت خود را در استبداد رای و استقلال در امور صواب و خطای همی شمرد و هیچیک از محرمان و مقربان سدهٔ سنیهٔ سلطنت را در وساطت و دخالت

جزئیات و کلیات مدخل میداد هم از آغاز حکمرانی حضرت پادشاه در خراسان میرزا صادق برادرزادهٔ خود را بوزارت و پیشکاری آنحضرت مقرر
داشته و حرکات و سکنات وی موافق طبع شهریاری نبود رفته رفته اموری چند بتدریج ظهور می یافت که مایهٔ تنفر و تکدر قلب مقدس
حضرت اقدس میگشت و از غایت حلم و اخلاق آثار آن اطوار از کمون ببروز نمی آمد تا بعد از قضیهٔ ناگزیر حضرت صاحبقران و جلوس ولیعهد دولت
بر مسند سلطنت ایران و عزیمت دار الملک از تبریز چنانکه سبق ذکر یافته حادثه امیرزادگان جهانگیر میرزا و خسرو میرزا روی داد و این معنی
بر وفق رضای خاطر اقدس حضرت شهریاری نبود و چنانکه درگذشت باصرار جناب وزارت مآب آن دو امیرزادهٔ آزاده در عنفوان شباب
و جوانی از دیدار شاهد عیش و کامرانی دیده فرو پوشیدند و در هنگام جلوس و استقلال شهریاری در دار الملک طهران نیز در مکفوف داشتن عم اکرم
نواب شجاع السلطنه خاطر مبارک با وزیر صافی تدبیر توافق و تطابق نداشت ولی استیذان و استحضار حضرت اعلی صدور اینگونه امور را
خیرخواهی و صلاح دولت شمرده بدان امور خطیره اقدام مینمود و از رعایت حزم و احتیاط غافل بود که گفته اند صاحب السلطان کراکب
الاسد بلکه امیرزا محمد فرزندش که نام وزارت علی الرسم بروی نهاده بودند گستاخانه ذهاب و ایاب و سؤال و جواب همی کردی و در عزل و نصب
خلع و لبس حکام و ارباب مناصب بانفراده جسارت میگزیده و خود را در هر کار فاعل مختار همی پنداشته و جمعی از علما و ارباب حال و محارم
مجلس انس که حضرت اقدس را بمجالست و موانست آنان شغفی بود بانحاء مختلفه و انواع متنوعه رنجیده خاطر گذاشتی و چاکران جدید را
بر خادمان قدیم رجحان دادی و مناصب بزرگ بمنتسبان خویش مرجوع داشتی از آنجمله قاسم خان لالان که آغوشی سرتیپ فوج خاصه
که بخدمات سالیانه و زحمات روزگار این منصب یافته بود و کشیک خاصه سرکاری بدو اختصاص داشت و معتمد علیه حضرت بود بی استرضای
خاطر حضرت شهریاری معزول و منصور خان فراهانی را منصوب همیخواست چون عالیجنابان حاجی میرزا آقاسی ایروانی و حاجی زین العابدین
شیروانی و میرزا نصر الله اردبیلی و میرزا اسلم خوئی و میرزا نظر علی حکیم باشی از ارباب حال و اصحاب کمال در رکاب اقدس از هر سوی اجتماع
یافته بودند و در خلوات خاص صحبت و نصیحت اختصاصی کامل داشتند و حضرت اقدس را هم از بدو جوانی اعتمادی بدین طایفه و اعتقاد
بدین طبقه بود و غالبا بحق تعلیم تقدیم یافته بودند حضرت شهریاری شکایت گونه از شوق رفتار و گفتار و سوء اعمال و افعال او بدیشان اظهار فرمود
آنان نیز سخنانی مقرون بصواب و صلاح وقت معروض داشته زنگ ملالت از مرآت ضمیر منیر حضرت اقدس پادشاهی زدودند همانا چاکران
نمام و محرمان غمازه بر وجه حقیقت صورت این محاوره و مشاوره را گوشزد بندگان قایم مقامی نموده او را متوهم و متوحش ساختند و وی
در مقام تحقیق امر برنیامده بمحافظت و صیانت و تقویت و اعانت حال خود پرداخت و ضمنا امرا را از حضرت اقدس خایف و مایوس و بکاردانی
و خیرخواهی خود مایل و مانوس خواست غبار نفاق دیدهٔ بصیرتش را تیره و غرور استقلال قوهٔ بصارتش را خیره کرد تا بفکر دور و دراز افتاد
یکی از شاهزادگان و اعمام حضرت خسرو گیتی و غلام را از گوشه از حال شاهزاده ظل السلطان پژوهش کرد و پیغامی دوستانه بدو فرستاد
که اگر خواهی تمکین که آب رفته بجوی در آید و آفتاب طالعت از زیر سحاب احتجاب و ضعف بر آید وی تحاشی کرده و شرح پیام را بمحرمان حضرت
اعلی ابلاغ نمود و این معنی نیز مزید رنجش خاطر اقدس گردیده چندی اجرای اوامر و نواهی از طرفین بتعویق و تعطیل انجامید و خلایق که از بلاد
دور و نزدیک برتق و فتق امورات خود آمده معطل و حیران فرو ماندند و جناب وزارت مآب نیز از شرفیابی بحضور اعلی تن زده بتمارض و
تعارض و اهمال و امهال میگذرانیده کار بدان قریب شد که فتنهٔ عظیم در ملک موروث حادث شود که رفع آن مشکل گردد لهذا
حضرت اقدس ظل اللهی باحضار قایم مقام فرمان راند و چون ایام حرکت به ییلاقات بود و حضرت اعلی در باغ نگارستان قریب بدروازهٔ
دولت طهران متوقف و قایم مقام در عمارت باغ لاله زار تحویل داشت بر حسب امر اعلی در بوک و مکر و خوف و رجا از باغ بیرون آمده قصد
ورود نگارستان نمود و گروهی بسیار از اهل هر دیار که در دار السلطنه ازدحام و اجتماع یافته بودند و همگی در انجام مهام خود متحیر و از عدم حصول
مقصود و آمال متکدر و متغیر میزیستند در رکاب قایم مقام نالان و پویان و شرح سرگردانی خود را بلابه گویان همی رفتند و خدمتش ساکت و
خاموش همیشدند تا بحوالی درب باغ نگارستان در رسید و چاکران جناب وزارت مآب عارضان مستمند و متحیران نژند را بپاسخ امیدوار
کرده میگفتند خموش و ساکت باشید تا حضرت قایم مقام از باغ نگارستان بازگردد وی از مرکب جلال پیاده شده با معدودی از خواص
بباغ رفت و چون حضرت شهریار گردون وقار را شرم حضور مانع ملاقات و مقالات با آن مغرور بیهوده گو از استمالت قلوب و استنزال

عیوب درگذشته بود از صفه بار بخلوت خاص توجه فرمود و قایم مقام بعمارت خاص در رسیده حاضران گفتند که چون حضور جناب وزارت مآب
بتطویل کشید حضرت شهریاری بخلوت اندرونی توجه فرموده اند ساعتی آسوده شوید تا مراجعت فرمایند خدمتش لختی بنشست و انتظار همی برد
و چون آثار نومیدی استنباط شد رجعت خواست و رخصت بیافت و برآشفت و سخنان سست گفت و جوابهای سخت شنفت اسمعیل
خان قراجه داغی که سرهنگ فراشان زحمت کش و دژخیمان مردم کش بود او را بسرداب برده پیغام اجل بگوش آن امیر اجل فرو خواند و آن
سید نجیب ادیب که با سحبان و حسان در طلاقت لسان و ذلاقت زبان پهلو زدی خاموش فرو ماند ناکام بتقدیر تسلیم شد و مستحق شربت
کوثر و تسنیم آمد و کان ذلک فی سلخ شهر صفر المؤلفه روزی ذکر چو گنج بخاک اندر جا کرد و گرد راضی رضوان را در فضل و علم گنج فراوان بود +
خاک است جای گنج فراوان را بعد از این قضیه رزیه قاسم خان سرتیپ مذکور با خمس فرزندان و پیوستگانش مأمور و میرزا محمد وزیر فرزند
اکبرش را با دو برادر او بگرفتند و میرزا اسحق برادرزاده آزاده اش که در تبریز بود دلی خیار نمودند و جسد شریف آن وزیر نجیب بآستانه سید میر
عبدالعظیم حسنی ع مدفون گردید عجب تر اینکه مردم عوام بجای این تعزیت یکدیگر تهنیت می گفتند و برسم اعیاد مصافحه و معانقه همی کردند و از بازیچه
های گردون مشعبد لعاب سنوح اینگونه سوانح را استعجاب و استغراب چه زاینگونه حادثات بسیار بوقوع انجامیده بیت جهان زینگونه بس
اعیاد دیده است بماتم بس مبارکبادها دیده است پس از وقوع این واقعه در سرهای ارباب هوا هوس وزارت و طمع صدارت بیفزود و دهر منتظر
بروز و ظهور احکام و سوانح جدیده بود و این خبر در ممالک محروسه انتشار یافت و احباب و اصحاب بر واقعه آن سید سعید شهید تلهفها کردند
گریستند و تأسفها خوردند و فی الحقیقه خدمتش ادیبی بزرگوار بود و فاضلی بلاغت شعار وقتی در تمجید او گفته بودم المؤلفه پس از پدر زپدر درگذشت
در گیتی چنانکه نام نکو در گذشت از گردون ز بعد عیسی آید بلی ابوالقاسم بمعجزات و کرامات جمله زو افزون

ذکر حسب و نسب جناب آصف الدوله الله‌یارخان قاجار دوالو و حکمرانی خراسان و آمدن او بحضور اقدس اعلی حضرت پادشاهی محمدشاه

جناب آصف الدوله الله‌یارخان از اعاظم نجبای سلسله قاجار دوالو و فرزند میرزا محمدخان بیگلربیگی طهران ولد حسن خان
بیگلربیگی استرآباد بود که واقعات هریک در مقام خود سمت ترقیم یافته بعد از مخالفتهای قوانلو و دوالو در مراجعت خاقان شهید از
فارس بمازندران و توجه بورامین حوالی ری اول کسی که عهد موافقت و کمر مطاوعت آن شهریار را محکم کرد میرزا محمدخان بود و برادران
او بادی انقیاد نمودند و در عهد دولت خاقان شهید سعید و خاقان صاحبقران کبیر بکمال اعتبار و دولتخواهی داشت و امیری معین بود
خاقان صاحبقران فرزندش آصف الدوله را بوزارت و حجابت و امارت و مصاهرت خود اختصاص افزوده و همچنین همشیره او را در عقد
نکاح نواب شاهزاده اعظم نایب السلطنه در آورده و حضرت شهریار عدالت شعار محمدشاه قاجار از آن عفیفه مخدره تولد یافته لهذا جناب
آصف الدوله در این دولت بیش از پیش طمع جاه و جلال و عزت و مال همی داشت ولی چون وزارت اعظم متعلق بقایم مقام بود حکومت
خراسان و امارت آن سامان با آصف الدوله تعلق یافت و قبل از حکومت خراسان که هنوز امر شاهزادگان معظم نواب فرمانفرما و شجاع
السلطنه نگذشته بود قایم مقام با آصف مأموریت بفارس و قلع و قمع ایشان تکلیف نموده وی اسباب حشم و خرگاه و خدم و اثاثه زاید
از اندازه کار بجهة آن سفر معین و خواهش نمود و صورت این مطالب را بر صفحه نگاشته بنظر حضرت اقدس اعلی رسانیده چون قایم مقام بعد از آن
وی بحضور پادشاهی رفت و از آن نوشته سخن در میان آمد بحضرت اقدس عرضه کرد که الا تاج و نگین چیزی از توقع سلطنت باقی نگذاشته است
همانا آن دو را بعد از استقلال در فارس و عراق طلب خواهد نمود این سخن در ضمیر اعلی رسوخی تمام و وقوعی سخت حاصل کرد لهذا آصف را نظم
و حکومت خراسان و توقف در ارض اقدس نامزد و معتمد الدوله منوچهرخان گرجی را چنانکه گذشت بفارس فرستادند و چون آصف الدوله از قتل
قایم مقام آگاهی یافت بی استیذان از حضرت اقدس از مشهد مقدس حرکت کرده بحضور اعلی آمد و این معنی منافی طریقه عقل و ادب و متابعت
بود لهذا حضرت سلطان نکته دان آگاه محمدشاه تهدیدها بدو فرمان رجعت داد و تأکیدا او را بسوی خراسان بازگشتن فرمود و از این جسارت
خام خسارت عام ببرد و چون افواج آذربایجانی زحمت التزام رکاب و توقف در خدمات کشیده بودند راحت و رجعت آنان را تبدیل و تغییر
اولی فرمان همایون صادر شد که محمدخان زنگنه امیر نظام با فوجی چند از آذربایجان بطهران آمد آنان را ندن و این خواندن طعن اعیان حضرت
به پیشکاری امیر نظام تقویت کرد و در این اوقات و ایام صدور بعضی احکام و بروات و ارقام بجناب میرزا نصرالله اردبیلی پیشکار سابق و صدر الممالک

لاحق مرحوم میسی اقشار جمعی او را بوزارت قریب میشمردند و گروهی محمد حسین خان ایشیک آقاسی زنگنه ظن میبردند و مقارن این احوال مرض عام وبا
در طهران وقوع و شیوع یافت حضرت اقدس شهریاری بییلاقات شمیران و لواسان قصد فرمود و امیرنظام را حکام کان مامور به تبریز و آبادانی
و کارگذاری میرزاده قهرمان میرزا برادر بطنی خود معطوف داشت و بعد از تفکر و تامل بسیار و ملاحظه عواقب این کار رشته مهام ملک و دولت را
در دست تصرف جناب حاجی میرزا آقاسی ایروانی نهاد و خدمتش را بتشریف و منشور صدارت اعظم اختصاص بخشید اندیشها بهتاب شده و
امیدها بدر ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء در ذکر مجملی از حال و فضیلت و کمال و سعادت و اقبال جناب حاجی میرزا آقاسی
بیات ایروانی و وصول وی بمنصب خطیر صدارت اعظم و سایر واقعات این ایام جناب فضایل مآب حاجی میرزا
عباس المشهور بحاجی میرزا آقاسی اصلش از طایفه بیات ایروانی و پدرش میرزا مسلم در سلک علمای زمان ولادت وی در سال یکهزار
نود و هشت و در سن شباب باتفاق پدر بعتبات عالیات رفته در خدمت جناب حقایق مآب مولانا فخرالدین عبدالصمد همدانی که از فحول
فضلا و عدول عرفا بود تلمذ اختیار کرد و ارادت گزید و اختصاصی حاصل نمود در سال یکهزار و دویست و شانزده که طایفه وهابی بکربلا تاخته
قتل عام کردند مولانا عبدالصمد بشهادت رسید و وی عیال و اطفال مولا را برداشته در کمال پریشان حالی و فقر و فاقه پیاده و سواره
بهمدان رسانید و مدتهای دیگر بتحصیل کمالات نموده در اغلب علوم متداوله تجربتی حاصل کرد چندی در لباس فقر و کسوت درویشی سیاحتی
کرده بزیارت مکه معظمه شرفیاب شد بالاخره بآذربایجان آمده در خدمت امیرزادگان اعظم و اعیان دربار حضرت نایب السلطنه معروف
آمد و بتعلیم میرزا موسی خان برادرزاده قایم مقام مغفور اختصاص یافته و بکذا چندی معلم نواب امیرزاده فریدون میرزا بود و بحضور شاهزاده آزاده
نواب محمد میرزا فرزند اکرم اکبر نایب السلطنه راه یافت و آنحضرت بعضی علوم در نزد وی می آموخت و در طبع مبارک و مزاج مسعود آنحضرت
بعلم و فضل و ذوق و حال رسوخی کرد چون شاهزاده از پاکی ذات و خوبی صفات و کمال صفای عقیدت و ضیای فطرت بزهد و ورع
و طاعت و عبادت و اذکار و اوراد رغبتی تمام داشت و با اهل طریقت معرفت حسن ظنی کامل حاصل کرده بود و از قراین خارجه و دلایل
واضحه جمعی بسلطنت آنحضرت ظن غالب داشتند و این خبر گوشزد خواص و عوام آمده بود جناب حاجی میرزا آقاسی نیز بدین مواعید در خاطر
پاک آن امیرزاده بزرگوار صداقت شعار تصرفی و وقعی یافته همانا از آنحضرت نیز وعده وزارت خاصه مسموع کرده منتظر وقت همیبود و
در این اوقات پادشاه صافی دل صادق الوعد پاک فطرت بلندهمت جنابش را بوزارت خاص اختصاص بخشید و بواسطه حسن ظن تمام
مهام رتق و فتق و قبض و بسط و حل و عقد کلیات و جزئیات امور ملکی و مملکتی را در کف کفایت وی نهاد و عمه خود را نیز بدو داد و امنای
دولت کام و ناکام زبان در کام کشیدند بجای و مقام بپا رمیدند و اختیار معاملات و محاسبات و حصول مطالب و وصول مواجب
و سان لشکر و عرض عسکر از قدیم و جدید و حاضر و غایب بمقرب الخاقان و معتمد السلطان میرزا آقاخان نوری حفظه الله تعالی مفوض و وزیر لشکر
لقب یافت و بالاستقلال بنظم امور عساکر پرداخت و میرزا حسن آشتیانی بمنصب استیفا و وزارت دفتر اختصاص یافت و میرزا نصرالله اردبیلی
وزیر وظایف سادات و علما گردید و میرزا مسعود آذربایجانی وزارت امور دول خارجه یافت و شاهزاده ضیاء السلطنه حسب الامر بنکاح او
درآمد نواب امیرزاده بهمن میرزا بحکومت بروجرد و سیلاخور و نواب امیرزاده منوچهر میرزا بگلپایگان مامور شدند و فضلعلی خان قراباغی بیزد
روانه شد و آقاخان محلاتی بکرمان حاکم گشت و عباسقلی خان جوانشیر بجای نواب طهماسب میرزا بکاشان رفت و نواب خانلر میرزا حکومت
یزد یافت و آصف الدوله نجفقلی خان شادلو را بدست آورده با خوانین خراسان بحضور اعلی آمد و محمد خان امیرنظام با امیرزادگان و خوانین
آذربایجان بحضرت سلطان رسید و نواب امیرزاده قهرمان میرزا بحکمرانی آذربایجان رفته و نواب فریدون میرزا بحضور آمده ملتزم رکاب شد
جناب آصف الدوله قاجار بولایت خراسان رسید و قهرمان میرزا بطهران آمد و امیرنظام به نیابت نواب امیرزاده معظم قهرمان میرزا
با آذربایجان مقیم شده و معتمدالدوله منوچهر خان به پیشکاری نواب امیرزاده فیروز میرزا بفارس مستقر گردید و نواب امیرزاده اعظم بهرام میرزا
بحکومت کرمانشاهان اختصاص یافتند و بهریک از بلاد اطراف ایران حکمرانی مناسب مقرر گشت و جناب محمد باقر خان برادر اکبر
آصف الدوله بیگلربیگی طهران بود و فرزند ارجمندش عیسی خان به نیابت او معین آمد و چون محمد حسین خان زنگنه ایشیک آقاسی باشی حضرت
پادشاه جمجاه در این ازمنه درگذشت این منصب بمقرب الحضرت محمد قلیخان قاجار دولو اکبر آصف الدوله تفویض یافت و جناب نصرالله خا

قاجار خلف الصدق مرحوم امیرخان سردار خالوزاده نایب السلطنه کشیکچی باشی مبسوط الید گردید و حسینعلی خان معیر الممالک کما فی السابق بمنصب خود اقتدار
یافت و مقرب الحضرت علیخان مراغه که از چاکران محرم و معتبر نایب السلطنه مغفور بود امین نظارت خاصه شد و آقا محمد حسن بصندوقداری
اختصاص یافت و قاسم خان هزارجریبی قوللرآقاسی خاصه شد و الله ویردی بیک کرجی که از چاکران نایب السلطنه مغفور بود بمنصب
مهرداری خاصه رسید استیفای ممالک بمیرزا حسن آشتیانی که با عمید مستوفی دیوان اعلی بودند موهبت شد میرزا نبی خان مازندرانی
الاصل قزوینی المسکن که سابقا در خدمت نواب رکن الدوله و بمصاهرت حضرت خاقان صاحبقران مفتخر گردیده بود بامارت دیوان عدالت
مامور آمد همچنین مناصب بزرگ بجماعتی مناسب از نازیک و ترک محول و مرجوع رفت مقارن این حالات مرض وبای عام اشتداد تمام یافته
بود و حرکت موکب ظفر کوکب بییلاقات لواسان لازم افتاد در این ایام و لیالی شبی در محلات دار السلطنه طهران برخلاف نظام
تفنگ بسیاری رها کردند علی الصباح که کدخدایان محلات و کلانترشهر در معرض مواخذه درآمدند معلوم شد که غسالی فوت شده و اهالی شهر
این معنی را محمول بر رفع وبا دانسته شادمانی کردند امنای دولت جرایم این گروه عامه را معفو داشتند و از این عمل این معنی ممنوع فرمودند
و مقرر شد که هرکس در شب تفنگی رها کند بسیاست و یاساق رسد و چون اجتماع شاهزادگان متعدد در شهر طهران مایه بعضی اراجیف عامه میگردید
بحکم امنای دولت شاهزادگان معظم نواب شجاع السلطنه حسنعلی میرزا و محمد تقی میرزای حسام السلطنه و علی نقی میرزای رکن الدوله و امام
ویردی میرزای ایلخانی و شیخعلی میرزا و محمد حسین میرزای حشمت الدوله و اسمعیل میرزا و محمود میرزا و بدیع الزمان میرزای خلف نواب ملک آرا
و دیگر امرا باتفاق حاجی خان شکی و نوروزخان چاردولی روانه اردبیل آذربایجان داشتند و از شاهزادگان مخالف بجز نواب ظل السلطان
علیشاه عم پادشاه فلک جاه و فرزندش سیف الملوک میرزا و نواب ملک آرا که دو تن مذکور مقید تسلیم مطلق بودند کسی در دار الخلافه طهران نماند و معهذا
شهریار کردون وقار دیناری از ثروت دولت احدی از اعمام محرم و غیرمحرم تصرف نفرموده همه را مورد الطاف و اعطاف و سیورغال و مقرری
داشته از اناث و ذکور و از ازواج خاقان صاحبقران مغفور مطالبه جواهر و اهر ثمین و اثاثه سیمین و زرین ننموده با آنکه ظل السلطان قریب بهشتصد
هزار تومان از خزینه بجمعی داده بود و همه حاضر و آماده داشتند پادشاه دریادل قاآن همت اغماض فرموده از سر همه در گذشت از چندین کرور
نقد و جنس دولت تعمدا دیده طمع بپوشید بعد از انجام و انتظام امور ملکداری و تشیید مبانی شهریاری از خارج طهران به ییلاقات لواسان
ورود بار عزمیت فرمود ماهی چند در آن متنزهات دلپسند بتفرج و شکار و ییلاقمشی گذشت در این اوقات جناب حاجی زین العابدین سیاح
شیروانی صاحب حدیقة السیاحه باکرام و انعام سلطانی مشمول و قریه قشن در خارج شیراز که سالی یکهزار تومان مداخل آن بود بمدد مخارج او
واده شد و بمسکن خود بازگشت و صیت عدل و همت آن پادشاه دارا حشم و کریم قاآن خدم در اقطاع و اقطار عالم انتشار یافت و یکصد هزار
تومان بارباب وظایف از علما و فضلا و سادات و نقبا مستمر امیدوار افتاد و شاهزادگان عظام و اعمام کرام حضرت فلکجاه نواب شاهزاده
اکبر معظم محمد قلی میرزای ملک آرای مازندران و نواب شاهزاده افخم محمد ولی میرزای والی خراسان و نواب عبدالله میرزای دارا و نواب
محمد رضا میرزای افسر و حیدر قلی میرزای خاور و نواب کیومرث میرزا و نواب بهمن میرزا و شاهزاده فاضل دانشمند کریم الطبع علیقلی میرزا و عموم
ملکزادگان خورد و بزرگ در ظل عاطفت و رافت حضرت شهریاری مرفه الحال برآسودند و در سفر و حضر و مجلس خوان و دیوان بار حاضر و خدمتگذار
بودند و از این جمله نواب جهانشاه میرزا رحلت یافت و قریب هشت هزار تن از خلایق ایام در ملک ری بوبای عام درگذشتند و موکب ظفر کوکب
از عماره و لواسان در کمال حشمت و شوکت و جلال بدار الملک باز آمد و از جمله حکام خسرو خان کرجی بحکومت اصفهان و نواب شاهزاده جلیل
الشان سیف الدوله سلطان محمد میرزا خلف الصدق خاقان مغفور از اصفهان بحضور اعلی مفتخر شدند و نواب امیرزاده بهمن میرزا حکومت
بروجرد یافت و جناب میرزا اسلم خوئی برحمت حق پیوست و سفرا و فرستادگان اطراف بدربار کیوان مطاف آمده هدایا و تحف و رسایل رسانیده
خوشنود بازگشتند

ذکر ظهور حکمت و بروز رحمت حضرت ملهم الصواب و تفویض منصب ولایت عهد دولت ابد مدت

بنواب شاهزاده معظم ناصرالدین میرزا ابد الله بقائه و رفع الله لوائه بر دانشوران خبیر و هوشمندان بصیر مستور نیست که حضرت
مالک الملوک حقیقی بر وفق حکمت بالغه کامله و طبق رحمت واسعه شامله نظام کار عالم و قوام حال بنی آدم را بسلطنت کبری و خلافت عظمی
که عبارت از پادشاهی صوری و معنوی و ریاست دینی و دنیوی است منوط و مربوط داشته و بجهة عظم و شان این منصب منیع و مرتبه منیع

قبل از خلقت خلیفه بایجاد مخلوقات را بشارت داد اذ قال ربک للملائکة انی جاعل فی الارض خلیفة و این معنی دلالت براین کند که بنی آدم بحکم وراثت
خلفای روی زمین‌اند و بمدلول هو الذی جعلکم خلائف الارض و رفع بعضکم فوق بعض درجات این خلافت را درجات متفاوتست تا بمرتبه
خلافت عظمی برسد که آن مرتبت مخصوص انبیای عظام و اوصیای کرام و پس از ایشان سلاطین عادل را مقام خلیفة اللهی و ظل اللهی است لهذا
بر وفق حکمت سلاطین را لازم است که هم در عهد دولت دوران سلطنت خود خلافت ملکت و ولایت عهد را بفرزندی اقرب و انسب که در حسب
و نسب و عقل و ادب شایسته باشد تفویض فرمایند و بحکم ارباب الدول ملهمون هر صاحب دولتی از خویش و بیگانه احدی را تعیین کرده چنانکه
بعضی فرزند و بعضی فرزندزاده را اولی و الیق شمرده اند و خوردی و بزرگی سال را در این باب منوط باعتبار ندانسته چه که چنگیز خان فرزند
سیم خود اوکتاقاآن را ولایت عهد داد و برادران اکبر را بمتابعت او امر کرد و شاه عباس فرزندزاده خود سام میرزا را ولیعهد کرد و شاه صفی
خواند همچنین خاقان سعید شهید آقا محمد شاه قاجار با وجود برادران بزرگوار برادرزاده فرزند مقام خود فتحعلی خان را قابل این مقام شمرد و خاقان
مغفور صاحبقران با وجود این همه فرزندان کبیر فرزندزاده خود نواب محمد میرزا که از طرفین زبده قاجاریه قوانلو و دولو بود ولیعهد فرمود هم
در وقتی که والده نواب عباس میرزا که صبیه محترمه فتحعلی خان دولو بود بنواب فتحعلی خان جهانبانی میدادند خاقان شهید فرمود که فرزندی
که از ایشان بوجود آید شایسته مسند ملک است لهذا نیابت سلطنت بنواب شاهزاده معظم عباس میرزا مفوض گردید و همچنان شاهزاده
والاجاه محمد شاه ثانی از دو جانب بدینگونه بوده لاجرم قابل ولایت عهد خاقان و سلطنت ایران آمده و در سنه ۱۲۳۵ که بامر حضرت خاقان کبیر
صاحبقران نواب مهد علیای محترمه صبیه محتشم امیر کبیر محمد قاسم خان ظهیر الدوله ابن اعتضاد الدوله سلیمان خان مرحوم را که بطنا صبیه زاده
خاقان کبیر بود و صلبا خالوزاده خاقان شهید در سلک ازدواج نواب میرزاده محمد میرزا ابن نایب السلطنه مغفور که صلبا نبیره حضرت خاقان
صاحبقران و بطنا نقاوه دودمان بیگلربیگیان دولو و اولاد حسنخان بیگلربیگی استراباد بن قراخان قاجار بود حضرت خاقان صاحبقران از
سور و سرور و نشاط و انبساط تمام بودی و مکرر فرمودی که فرزند ارجمند این دو میرزاده آزاده بلا شبهه انجب سلاطین دوران و وارث سلطنت
ایران خواهد بود و در معنی تاج و سریر را از مقدم آن مولود مسعود مژده همی داد و تهنیت همی گفت و چون در ششم شهر صفر ختم بالنصر و الظفر
سال یکهزار و دویست و چهل و ششم آن مولود مسعود از عالم غیب بعرصه شهود جلوه گر آمد آن وعده که اقبال همی کرد وفا شد خاقان صاحبقران
و نایب السلطنه را از میلاد با اسعاد حضرتش سرورها و حبورها روی داد و چون نصرت دین و دولت را در جبهه‌اش امارات و آثار ظهور بود بمفاد الاسماء
تنزل من السماء نام نامی و اسم سامی ویرا سلطان ناصرالدین میرزا نهادند و تیمنها کردند و در این اوقات که سلطنت ایران بحسب وراثت و وصایت
بپادشاه عهد شهریار معدلت شعار محمد شاه قاجار انتقال یافت برحسب بشارة لازم الاشاره خاقانی بولایت عهد که در معنی از عهد مخصوص
و منصوص حضرتش بود اختصاص یافت لهذا پادشاه زمان فرمان و منشور و خلعت و افسر و خنجر مرصع و قبای کیانی مکلل بگوهر و بازوبند
زنار و نشان شیر و خورشید خاصه و اسباب اثاثه ولیعهدی موهبت فرموده جشنی شگرف و سوری ژرف در طهران و تبریز برپای آمده
وزرای حضرت و وکلای دولت از خارجه و داخله حکم همایون را مجری و ممضی داشتند و سلاطین اطراف تمکین و تصدیق نمودند نظم
حبل المتین ملک دوتا کرد روزگار اقبال را بوعده وفا کرد روزگار امید که حضرت ذوالجلال آفت عین الکمال از آنحضرت دور فرماید
و روز بروز آفتاب دولت او را از مطالع شرف طالع دارد عربیه فلم یخل من نصره من له ید ولم یخل من شکره من له فم ولم یخل من الثنا به
عود منبر ولم یخل دینار ولم یخل درهم چون خبر مسرت اثر ولیعهدی نواب شاهزاده معظم ناصرالدین میرزا در ممالک دور و نزدیک
مسموع ترک و تازیک شد غالب خلایق خورسند و مطمئن شدند و بعضی از ابنای ملوک که بطمع خام سر خود را قرین سرسام داشتند مایوس گشتند از جمله
نواب شاهزاده معظم ظل السلطان که خود را نایب السلطنه گمان میبرد مرفوع الطمع گشت و نواب امیرزاده معظم فریدون میرزای نایب الایاله آذربایجان
بحضور اعلی احضار شد و نواب امیرزاده قهرمان میرزا به نیابت حضرت ولیعهد دولت بحکمرانی آذربایجان رفت و امیر نظام به پیشکاری او مشغولی
میکرد و چون بعد از مراجعت از سفر عمانه و لواسان عزمت یورشی در خاطر سلطانی پرتو افکنده بود امیر نظام را با بعضی افواج نظام بدارالخلافه
خواسته دیگرباره اعاظم و اعیان پروانه وار برگرد آن شمع محفل وقار جمع آمدند و بمجلس جناب حاجی میرزا آقاسی کمتر رسیدند این معنی
بر پیشگاه رای بیضا ضیای حضرت پادشاهی مشهود افتاد مجددا دستخط همایون و تشریف میمون بجناب حاجی التفات فرموده منصب صدارت

عمل زرنوئی

اعظمش را قوامی و کار پریشان وزارتش را نظامی حاصل آید نظم هر که سلطان مرید او باشد گر همه بد کند نکو باشد و از جانب سنی الجوانب سلطان محمود
خان خداوندگار روم عالیجاهان کمال افندی و اسعد افندی با نامهٔ مودت ختامه و تحف و هدایا بتعزیت خاقان مغفور و تهنیت سلطان منصور
آمدند و عهدنامهٔ دولتین مستحکم کردند و بازگشتند چون حضرت پادشاه جمجاه عزیمت یورش گرگان را در خاطر خطیر و ضمیر منیر تصمیم فرموده بودند و نواب
طهماسب میرزای مؤید الدوله بحکومت همدان مقرر بود و توقف نواب شاهزاده علیشاه ظل السلطان مدعی سلطنت ایران در دار الخلافه مناسب
نبود نواب معظم الیه را از طهران بهمدان و از همدان حسب الامر همایون اعلی بمراغه و از مراغه باردبیل بردند و فرزندش سیف الملوک میرزا را بقزوین برده
موقوف داشتند و نواب امیرزاده فریدون میرزا را با حسن خان سارو اصلان بمقلای لشکر قیامت اثر مامور بگرگان فرمودند که در اوایل بهار موکب
ظفر کوکب شهریاری بدانسامان جنبش فرمایند

ذکر بعضی سوانح واقعه در ملک فارس و تسخیر قلعهٔ سفید و طغیان ولیخان لر و عزیمت نواب امیرزاده فیروز میرزا و معتمد الدوله بدفع وی و گرفتاری او

و مخفی نماناد که فارس مملکتی است وسیع و در ان
ولایت قلاع رفیع گویند در آن نواحی هشتاد قلعهٔ معروف بوده و در عهد دولت سلاطین سلاجقه بواسطهٔ تخالف اهالی فارس تا اتابک چاولی
بدان ولایت رفته اکثر آن قلاع حصینه را ویران ساخت و شانزده قلعهٔ محکمه را خراب کردن نتوانست و از جمله قلاع قدیمهٔ محکمهٔ آن ملک قلعهٔ اصطخر
و شنکوان و شکسته و کل و کلاب و قلعهٔ سفید است که باسپید دز معروف بوده و فردوسی در شاهنامه گفته نظم پناه دلیران ایران زمین سپید دز و اصطخر و
کلاب گزین و قلعهٔ سپید خود کوهی است خدا آفرین و در ارتفاع و استحکام بیقرین بانی آن از غایت قدمت بنسیان بر دانا و نادان معلوم
نیست بمرور دهور و کرور شهور گاهی آبادان گشته و گاهی خراب تا در زمان دولت سلاجقه ابونصر نامی دیگر باره آنرا صورت عمارت بخشید
مجملا آن قلعه بر فراز کوهی واقع است که دورش هشت فرسنگ است چنانکه با هیچ کوهی متصل نیست و بجز یک راه ندارد که ببالای آن توان رفت
و آن راه نیز راهی است صعب و باریک و پرمخاطرات عظیم همه راه سواره نتوان رفت و پیاده نیز بی امداد عصا و چوب دستی احتمال افتادن
از فرازش بزیر نزدیک بوقوع است بلی تا نیمهٔ آن سواره توان شد و نیمهٔ دیگر را پیاده قطع کردن نیز مایهٔ خوف و خطر است و بر بالای آن کوه زمینی
نرم و هموار است که بیک فرسنگ قریب است و در آن مقام زراعت توان کرد و چشمهای آب خوشگوار دارد و از باران نیز مدد بدان رسد و باغات
در آن بحاصل آید و پیرامن آن کوه از دو سوی میدانی فراخ است که در آن زراعت توانکرد و در شیب آن قلعه است و در این زمان آن صحرا را صحرای
نورآباد نامند و از جانب دیگر نیز فضائی است که از آنجا بفهلیان معبر قوافل است ولی راه بدان قلعه ندارد و از عیوب آن قلعه آنست که هزار
کس استحفاظ آنرا ناچار بباید و الا از اطراف آن محفوظ نگردد در هنگامی که امیر تیمور گورکانی بدفع سلاطین آل مظفر بفارس همی رفت چنانکه در تواریخ
گذشته ترقیم یافته بدلالت مردی سگاری بلکه بعون و عنایت کردگاری بدان قلعه ظفر یافت و آنرا خراب کرد باز در ازمنهٔ مختلفه آبادان شد
و در آن مستحفظ گذاشتند دیگرباره ویران کردند تا در عهد دولت سلاطین صفویه که الله‌وردی خان ایالت فارس یافت آنرا صورت آبادی داد
چون آن ولایت مرتع و منزل لوار بود غالب اوقات طوایف لوار ممسنی که چندین شعبه اند در آن تصرف یافته اند و در زمان دولت ابد مدت
قاجاریه طایفهٔ بکش و رستم در تصرف آن مخاصمات ورزیدند هر وقتی در دست طایفه افتاد و بواسطهٔ آن قلعه براهزنی و دزدی و فتنه پرداختندی
در عهد خاقان مغفور صاحبقران بتصرف خویبار خان ممسنی از طایفهٔ بکش که با طوایف دیگر معادات داشتند در افتاد و از آن پس ولیخان نام پسر
خویبار خان قوتی گرفت و آن قلعه را تصرف نمود و کار او بالا گرفت و چون محل عبور تجار بندر ابوشهر از آن حوالی بوده و راه کهکیلویه و شوشتر
و عربستان بدان حصار انحصار داشت هر گاه که بدیوان اعلی خدمت نکردی و بسببی از اسباب راه طغیان سپردی کالای قوافل را
تاراج کردی و معبر و مفر را مسدود ساختی لهذا او از این ممر صاحب اموال فراوان گشت و استعدادی کامل حاصل کرد تا کار وی بدان رسید
که چندین کرت بحکم نواب شاهزاده فرمانفرمای فارس چندین هزار سوار از اتراک بر سر او رفتند یا بمقابله آمدی یا بشعب جبال مختفی شدی
و پس از رجعت عساکر بازبکار خود پرداختی و بدین شیوه و طریقه غالباً عصیان میورزید و راه خدمتگذاری فرو گذاشته یاغی بود و بسیاری بحث
و بسی گشتن داد چنانکه وقتی بحسب ضرورت مرا باصلاح این فساد که کس را طمع بدان مرا اقدام نمی افتاد مامور فرمودند که با همراهان معدود
از آن محل بکهکیلویه رفتن خواستم بلطایف الحیل از آن صحاری و جبال در گذشتم ولی در مراجعت چون راه عبور بدان حصار انحصار داشت
ناچار بحوالی آن افتادم و بمخاطرات سفر و مقاسات خطر تن دردادم و بدان قلعه رفتم از هنگام صباح همی راندم تا بوقت عشا بدروازهٔ آن قلعه

رسیدم نیمی سواره نیمی پیاده و روز و شبی چند در آن در بماندم تا بنجوی خویش و را اصلاح کرده بشیراز باز آمدم ای عجب او را با من مودتی عظیم واقع شد
که آنچه بدو گفتم بپذیرفت و از آن پس تا بودیم سخن من شنیفت الحاصل چنان فهمیدم که او را داعیه پادشاهی است زیرا که خود اظهار کرد که الک یعنی
طایفه کریم خان زند بمقام سلطنت ارجمند گشته اند و چه عجب باشد که الوار بدین مقام اعلی رسند علی الجمله بعد از ورود من بنده بشیراز ضبیته
او را بنواب تیمور میرزا عقد بستند و بدین واسطه چندی از خادمان بهمه بود و در هنگام ورود لشکر حضرت پادشاهی با نواب امیرزاده فیروز میرزا
بهمکاری معتمد الدوله منوچهر خان که فرزندان نواب شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس بجانب بنادر هزیمت گزیدند چنان مشهور شد
که ولیخان راه بر نواب حاجیه بربست و از جواهر خاصه بدو قسمتی داده و بگذشتند و در هنگامی که فارس مسخر اندر آمد و شاهزادگان معظم
حسینعلی میرزا و حسنعلی میرزا بدار الخلافه بردند لاجرم عموم حکام و عمال فارس از هیبت لشکر ترک و صاحب منصبان افرنج راه هربار برگشته
بشیراز آمدند محمد ولیخان صاحب قلعه سپید نیز مانند دیگران سر بر ربقه طاعت نهاده بحضرت فیروز میرزا روی کرد و مورد التفات شد چون
لختی بر آن بگذشت از او مطالبه جواهر تابان و لآلی رخشان کردند و متحیر فروماند و از آمدن خود ندامت یافت و در استخلاص خود چاره ندید الا آنکه
بمکیدت و خدیعت از آن قید رهائی یابد لهذا با اولیای دولت معروض داشت که من مردی از الوار صحرا گردم و از جواهر زواهر استحضارم نیست
ولی سنگهای سرخ و زرد و سبز در تصرف من بسیار در آمده و در معاقل جبال و مکامن تلال مدفون و مخزون کرده ام که غیر مرا بر آن خبری
نیست اگر معتمدی با من گسیل کرد و عقبات این جبال و سهول در نوردد آنچه در دست است نثار پای او کنم و قلعه سپید را که بحصانت
و رصانت مشهور آفاق است بتصرف وی دهم لهذا جناب معتمد الدوله منوچهر خان بدین اندیشه در افتاد که او را از تنگنای شیراز رهائی دهد
باتفاق کسی روانه کند تا هم قلعه مشهوره را بتصرف در آورد و هم جواهرات مذکوره را استرداد نماید میرزا ابوالقاسم همدانی که مردی حکیم و دانا بود
در این امر با من بنده مشاورت کرد چنانش پاسخ دادم که بدین مهم رضا ندادم لهذا قبول این کار بر رقبه محمد طاهر خان قزوینی افتاد و او نیز از من
بنده استشاره نمود و او را در قبول این خدمت ممنوع ساختم و دلایل گفتم ولی از فرط طمع و ترغیب سرکردگان طوایف ایلات قزوینی ممنوع
نگردید و باصرار جناب معتمد الدوله منوچهر خان با جماعتی از سرهنگان و سرکردگان و پیاده و سواره و چند عراده توپ بانتظام صفحات شولستان
و کوهگیلویه روانه شد و چون بحوالی قلعه سفید فرود آمدند ولیخان مستی تفنگچیان خود را حکم کرده از فراز بزیر آمده و حسنعلی خان پیات زرندی
با فوج خود بتصرف و تحفظ قلعه رفته نشست و چون قلعه از تصرف ولیخان بدر آمد و اولیای دولت اطمینان یافتند باستقلال خود مغرور
گردیده و تکلیفات شاقه و تحکمات عنیفه کردند و در مطالبه مخازن و جواهر مبالغه کردند و از تحریم و تکریم او کاستند بلکه قصد مؤاخذت و
محافظت وی نمودند و چنان استماع رفت که باقر خان پسر ولیخان نیز از منوبان چاکری صبیح و ملیح بود و بعضی از جوانان اردو در آن
طمع خام کردند و کار از مطایبه بمعاتبه و از مقاوله بمجادله انجامید تا مخالفت چاکران در سروران سرایت کرد و در آن تیره شب سهمگین که از اشک
سحاب متقاطر بود گلولهای تفنگ متواتر گشت سواران و پیادگان الوار که از عهد مهد فروسیت و محاربت آموخته بودند بر سر اردو در تاختند
و دست بشمشیر و رمح و طپانچه و تفنگ بر آوردند و توپچیان و سربازان خواب آلوده از خوابگاه بر جستند و دوست از دشمن نشناختند چون
شبیخون الوار از چهار سوی بود و غالب گلولهای توپ و تفنگ بخطا همی رفت محمد طاهر خان و جعفر قلیخان قراجه داغی و رضا قلیخان قاجار
سرهنگ و سرکردگان طوایف ایلات قزوین مضطربا از فراش بیرون آمده بمحافظت خویش و مدافعه بداندیش جهد مینمودند ولی سودی نداد
ولیخان و پسران او از ایلات دیگر نیز استمداد خواسته بر امر غلبه کردند و ایشان را از میان خیمه ها بیرون آورده راه جبل و قلل در پیش گرفته
همانا از طرفین یکهزار کس بقتل آمد سربازان علی الصباح بی سرهنگ و سالار مانده شرح حال بمعتمد الدوله انهی کردند معتمد الدوله از وقوع این واقعه
غریبه و سنوح این سانحه عجیبه متحیر و متغیر شده از غفلت سرکردگان قزاونه دست افسوس بر زانو زده با بیات قایم مقام مترنم همی بود که گفته
آه ازین قوم بی حمیت بیدین و چون اطلاع حاصل کرد که سرهنگان و سرکردگان در دست الوار گرفتارند باجتماع عساکر و احضار تجنیده فرمان داد
در رکاب شاهزاده فیروز میرزا راه شولستانات و کوهگیلویه بر گرفت اما ولیخان پس از این جسارت بر سر قلعه رفته که بتصرف در آورد
افواج پیات زرندی او را بباران گلوله راندند چون مامنی نداشت خود را بکوهستان انداخته هر روز بمنزلی و هر شب بجائی همی زیست در
ماهور بزرگ که کوهستان و دره های متصله بخاک کوهگیلویه دارد متواری و از بیم سپاه پادشاهی فراری همی بود و مامورین باخذ و اسر او از طرف

همی راندند و پی از پیش ایشان روی بحدود کوهگیلویه آورده سرهنگان و سرکردگان را باکرده بقلعهٔ گل و گلاب عزیمت کرد چون از همه سوی عرصه
بر خود تنگ دید قلعه بگذاشت و آن دو قلعهٔ مشهور نیز تصرف سپاه حضرت پادشاه فلک پناه درآمد زنان لوا که در آن حصار بودند از راه غیرت مردانه
گیسوهای خود را بگیسوی یکدیگر محکم بربستند و بالاتفاق از فراز قلعهٔ گلاب خود را بزیر انداختند و بالمره بمردند و داغی بر دلهای خام طمعان
اردو نهادند اما ولیخان ممسنی با معدودی از چاکران و یکی دو از پسران در بیابان روی نهاده اهل و عیال و دولت و مال او بتصرف
سپاه منصور درآمده و اسمعیل خان همدانی سرتیپ سواره قراچورلو در قفای وی راند تا بوی رسیده براو و همراهان مظفر شد و با خود بشیراز آورد
و بحکم امیرزاده فیروز میرزا و معتمد الدوله در خارج دروازهٔ باغ شاه برجی مشید بنا کردند که رؤس و اجسام الوار از نشیب تا فراز منزلهٔ سنگ و خشت
آن بنا بوده و ولیخان را با دو پسر او باقرخان و هادیخان روانه دربار خاقانی نموده بحکم امنای دولت باردبیل و تبریز بردند و ولیخان
در اردبیل درگذشت و چون در آن اوقات مؤلف این نامه در آن ولایت بود و غالبا در خدمت نواب امیرزاده فیروز میرزا و معتمد الدوله معروف
قصیده در تهنیت موزون افتاده که همانا مطلعش آنست بیت فتح کلات و گل و صطهر و سپید است　فصل گلاب و گل و شراب و نبید است
از مژدهٔ این فتوح بتجار رسید و عرب و عجم جشنها مهیا کردند و از این پس مرغ الحال از بنادر بفارس آمد و شد گرفتند چه که ولیخان دلیری بود که
با شیر شکار جستی و به شهار بشهار بزدی و از قتل برادران نیندیشیدی و چند مرحله اسکندر ایلغار کردی و شبانگاه در خوابگاه معین نخفتی همه
شب تا صباح بر پشت زین خوابگاه داشتی و مکرر با قلیل سواری با هشتهزار سپاه جرار مقاتله کردی و گلولهٔ تفنگش در شب تار خطا ننمودی
و شمشیر برش خاره از خار فرق نکردی و وقتی ایلخانی فارس با ششهزار سوار ترک بر وی شبیخون برد با آنکه تنها بود و چند زخم منکر برداشت از میان
آن سواران بیرون رفت اغلب اعضایش از ضرب و طعن شمشیر و نیزه آثار داشت و یکطرف چهره اش را باروت طپانچه سیاه کرده بود و خود معاینه
کردم که سوارانش در شب مهتاب خرگوش دونده را بضرب گلولهٔ تفنگ مجال گریز ندادندی و پیادگانش زودتر از سوار بکوهسار بر شدندی
علی الجمله پادشاه جمجاه پس از اطلاع بر حال آن راهزن گمراه و فتح قلاع سه گانهٔ مذکوره از وضع او خوشنود گردید و با امیرزاده فیروز میرزا و معتمد الدوله
تلطفات فرمود **ذکر عزیمت پادشاه فلک جاه سلطان محمد شاه قاجار بانتظام ولایت گرگان و اترک** بعد از روانه
فرمودن نواب امیرزادهٔ معظم فریدون میرزا بصفحات جرجان و اترک بعزم تنبیه متمردان گوکلان و یموت و بنیابت نواب امیرزاده اردشیر
میرزا در طهران در اوایل بهار و زمان تساوی لیل و نهار با موکب خسرو انجم حشم قاجار سپاه ظفر همراه مانند دریای مواج بتموج درآمد و افواج آذربایجانی
و عراقی و مازندرانی در رکاب مستطاب بحرکت و شتاب همی رفتند چون ساحت فیروزکوه مخیم آن گروه گردید از شکوه افتاد منوچهرخان معتمد الدوله
وزیر فارس که میرزا محمد تقی قوام الدوله بمنصب و منصوب گشته بود بحضور اعلی رسیده و بسرحدات عراقین مأمور شد محمد حسین خان بن عبدالله
خان ارجمندی که حاکم آن ولایت و سرتیپ افواج فیروزکوهی بود خدمتی شایان کرد و تمامت امرای رکاب را ضیافتی بزرگ نمود و فنون انواع
اطعمه و اشربه بمرتبهٔ اعلی رسید و لحم طری برههای طری بشیران قسمت افتاد حضرت پادشاه قدردان ویرا مشمول عنایات بیکران
فرموده از آنجا درگذشت همه راه بتفرج و شکار و تماشای دشت و سبزه زار سروری تازه و روحی بی اندازه در مزاج مبارک خسرو مالک رقاب
و همراهان و ملتزمین رکاب روی همی داد سراسر کوه و دشت پر بنفشهٔ طری و نرگس و سنبل بود و تمامی عرصه را پر خوید و ریحان و گل لمؤلفه سبزه
سر کوی در ششتری　زلاله رخ خاک پر ششتری　چمان در چمنهاش وحشی خروس　پر و بال چون چهرگان عروس　بهر سو بس بیشه های گشن درختان
پر از خارهای خشن　دراو کوه پر از سرو و شمشاد و سرو　جو جوی پر کبک و سار و تذرو　همه باغ و راغ و همه کشت و رز　پر آهنگ مرغ سحر بوم و بر
سپاهیان جراره بپیکان و صوارم گور و غزال همی افکندند و مراکب کائب بدندان و سنابک آذریون و بنفشه همی کندند همه راه محل
عیش و جشن بود و همه جشن سرگرم جوش و طرب بودند خسرو و گنجه و خدم در کمال حشمت و تمکین از چمن بسطام منزل بمنزل حرکت گزین بود تا چمن
کالپوش مرتع چهارپایان آمد و بتوقف در آن عرصه اشارت رفت بیت فرو زد بماهی و بر زد بماه　بن نیزه و قبهٔ بارگاه　عرصهٔ کالپوش
صحرائی پر شیر مردخوار و پلنگ شیر اوبار گردید کثرت خیام هر گوشه را رشک سپهر مینا فام کرد و دو فوج ترکان پارسی گوی هر کنار را غیرت سغد
سمرقند نمود از شیپور سربازان فلک را نغمهٔ صور فراموش شد و از آوای طبل و نای ملک را پنبه در گوش کوه تا کوه از دلیران پلنگ صلابت
نمونهٔ کوه بر کوه و دشت تا دشت از شیران هژبر مهابت نمود از دشت ارژن بود و نوای ترکان صماخ مریخ بدریدی و غوغای سربازان زهره

زهره آب گردیدی نظم هم زبر سگان در هر جهتی هویا هوی هم زبر بازان در هر طرفی هایا های چندان آهو و گوزن بخون در غلطید که خاره لعل
بدخشان شد و خار مرجان درخشان آمد کبک و تیهو را اثر نماند و ثعالب و ارانب را آثار گیتی برافتاد و همه شب خیمها پر نوای نای و چنگ
و دف بود و همه روز کوهها پر نعره شیپور و شندف تا زلزله در خاک گرکان افتاد و ولوله در جان ترکان و سپاه منصور فوج فوج بدشت
راندند و کوکلان و یموت را بخاک خیوه و گرکانج دوانیدند و در این مقام عباسخان قاجار بیگلربیگی استراباد با سران و بزرگان تراکمه بخاکپای
مبارک رسید و از فتوحات امیرزاده معظم فریدون میرزا و تصرف قارین قلعه و قتل و نهب ترکمانان دشت معروض داشت که بطالع فیروزی
مطالع نواب امیرزاده آزاده فریدون نام فریدون احتشام خاک گنبد قابوس را بر فلک آبنوس ارتفاع داد و بنیان قارن در زابسنای
خیول هم بستر قارون کرد لمؤلفه جهان بدیده ترکان چو دیده شان شد تنگ بدشت ترکان زامر ملک چو شد بقتال بعزم رزم ز قیچاق
دشت غو برخواست ز خاک کفشی جوشید ترک کینه سگال مصاف کفشی عمانی آهنین کردید ز موج خنجر و شمشیر و ناچخ و کوپال ز خون
کشته و از کشته دشت گرکان گشت یک بند دش گوی پر از بحار و جبال بخون ترکان گرداب رود گرکان سرخ زمین و دشت ز اجسام
شان پر از تلال علی الجمله اردوی بزرگ شاهنشاهی از چمن کالپوش حرکت و از شهر کرایلی بدشت مرحله پیما گشت و در بی بی شیروان نزول کردند
و نواب امیرزاده فریدون میرزا بعد ما که غلبه تمام بر تراکمه کرد و اثقال و احمال آن گروه کسیب غازیان نصرت نصیب آمد و از همه کان فرزند
و عیال خواو گرو کان بستد بحکم پادشاه فلک جاه مظفر و منصور مراجعت کرده در مکان موسوم به بی بی شیروان که از ابنیه قدیمه شمس المعالی
قابوس وشمگیر بوده است باردوی بزرگ پادشاهی الحاق یافت و مورد الطاف و اشفاق گردید مساعی جمیلهاش باحماد مقرون گردید
بوعده حکمرانی ملک فاخر فارس مفتخر شد موکب فیروزی کوکب نصرت اندوز پس از مضای ایام ربیع و قضای فصل تموز از راه آق امام چمن
بسطام رجوع فرمود و بقصد دار الملک مصمم گردید جمعی از مقربین حضرت مجالس مشاوره و محاوره ارآسته در سعایت جناب حاجی
میرزا آقاسی همداستان شدند و وثیقه مشتمل بر عدم کفایت وی برنگاشتند و چون بعرض پادشاه جمجاه رسید با آن گروه برآشفت و چنانکه
تادیب و تعذیب ایشان و حبس و عزل آنان را محول بجناب وزارت مآب فرمود وی از راه نیک نفسی بعضی را بنصیحت ساکت و گروهی را بتهدید و
وعید رام و جمعی را از سده سنیه سلطنت ممنوع داشت و در کمال استقلال بدار السلطنه طهران باز آمد بیت خلاف رای سلطان رای جستن
بخون خویش باشد دست شستن

ذکر انتظام کرمانشاهان و عراق و لرستان و عربستان باهتمام نواب امیرزاده معظم بهرام میرزا

سابقا ذکر راه تبریز و طهران از ماموریت نواب امیرزاده معظم بهرام میرزا بکرمانشاهان و روانه کردن نواب امیرزاده
محمد حسین میرزای حشمة الدوله بدار الخلافه و انتظام آن سامان اشارتی رفت و چون ورود و سعادت آمود همایون اعلی حضرت شاهنشاهی
بتفاصیل وقایع اطراف ممالک محروسه از هر حیثیت تقدم داشت بدان پرداخت اکنون بذکر بعضی وقایع کرمانشاهان و لرستان میپردازد
و مجملی از خدمات نواب امیرزاده معظم الیه را مرقوم میدارد که نواب معظم الیه بتاریخ هجدهم شهر رمضان المبارک سنه هزار و دویست و پنجاه از سر
ماهی دشت حرکت نموده والی کردستان و قشون او را در دانه سنندج داشته و خود بقلعه حاجی میرزا قاسم نزول گزیده در روز بیست و چهارم ماه مذکور
با قوام الدوله و سایر اعاظم بعمارات خاصه شاهزاده مغفور دولتشاه طاب ثراه وارد گردید ملا عبد العزیز ملاباشی را باستمالت نواب نصر الله میرزا
والی لرستان و محمد علیخان نکری که از چاکران شاهزاده مرحوم بود و نیز داسد الله میرزا حکمران عربستان مامور داشت در اوایل ورودش بعزل
سارقین و رنود را بقاعده نظام بقطار فوج مراغه انداخته سیاست نمودند و مبالغی خطیر اموال نقد و جنس قوافل و زوار که در زمان رحلت خاقان
صاحبقران بغارت و یغما برده بودند استرداد فرموده بصاحبان آن واصل داشت و بهمین سیاست انتظامی تمام در آن ولایات حاصل و ظاهر گردید
از دار الخلافه نشان و فرمان ایالت مجدد رسید برات سه هزار تومان انعام نیز خاصه نواب امیرزاده معظم و یکهزار بجهت جناب قوام الدوله ضمیمه رقیمه
کریمه امنای دولت علیه عالیه بود و نواب امیرزاده فرهاد میرزا بحکومت و ایالت خرم آباد و لرستان اختصاص یافت و با قوام الدوله آیة الصفحات
رفته او استقلال یافت و قوام الدوله باز گردید و در اواخر ماه صفر سنه ۱۲۵۱ خبر عزل قایم مقام و نصب حاجی میرزا آقاسی بنواب امیرزاده رسید
و قوام الدوله را احضار بطهران کرده جناب میرزا موسی رشتی را بجای او منصوب داشتند و در این ایام سلیمان خان کور را بواسطه سوء خلق
و کوری منسوبان او بکشتند و بجانب بغداد کوچ کردند و نواب امیرزاده معظم پیر او ولیخان را که در سن شباب بود در کرمانشاهان خواسته بجای

و بوزیر

و تقویت و تربیت فرمود و شما پس از ورود میرزا موسی نواب امیرزاده آزاده بانتظام مهام ولایت عربستان مامور شد و میرزا محمود جهانشاهی بعرض سپاه بهلیلان و جایدر آمده پست و پنجهزار سواره و پیاده را عرض داده بجهت تعلیم نظام برابنس صاحب مسیحی انکلیس سپرده در کار نواب والا اراده لرستان را گرفتند جناب میرزا موسی نایب وزیر کرمانشاهان بازگردید و میرزا بزرگ قزوینی بوزارت لرستان اختصاص یافت در اول خاک عربستان شفیع خان بختیاری از جانب محمدتقی خان کنورسی بختیاری وارد اردو شده اظهار انقیاد کرد میرزا امین مستوفی علی آبادی باتفاق او باستمالت خاطر محمدتقی خان رفت و او متعهد شد که در ورود اردو بشوشتر رکاب والا آید و اردوی میرزاده والا حرکت نموده تا شهر دزفول بده روز توقف قطع منازل نمود جعفرقلیخان ولد اسدخان بختیاری و پنجهزار کس از آن طوایف در رکاب والا حاضر بودند نواب امیرزاده معظم و نواب فرهاد میرزا بعد از ورود بدزفول بزیارت مرقد حضرت دانیال ع و ملاقات جناب سید صدرالدین دزفولی رفته و پس از ده روز توقف بجانب شوشتر نهضت گزیدند و بعد از عبور کردن از شوشتر میرزا امین و شفیع خان بازگردیده عرضه داشتند که محمدتقی خان از آمدن مخوف است و در قلعه تل متحصن گردیده است و علی نقی خان برادرش بتشفع او می آید که در محلی خارج از اردو قرار آمدن بحضور نواب والا داده باشند امیرزاده آزاده پس از مشاورات و رعایت شروط حزم نواب امیرزاده فرهاد میرزا و نایب را در اردو گذاشته با فضل الله آقای سرتیپ توپخانه و رابسن صاحب انکلیس و سی سوار خاصه روانه شده بعد از سه روز بسقیاق و رسیدند لوازم خدمتگذاری بظهور آورد و اطمینان یافته باردو آمد و تکالیفی که بدو فرمود قبول نموده علی نقی خان برادرش را بگروگان ملتزم رکاب والا داشتند و او بجهت انجام خدمات قبولیه رخصت یافت و اعراب بنی لام را که در مقدمه وفات خاقان صاحبقران باموال اهالی شوشتر دست اندازی کرده بودند تنبیهی کامل فرموده شیخ مذکور را معزول و شیخ نعمه را بجای او منصوب فرموده مخلع داشتند و پنج چشمه از پل شوشتر که خراب شده بود ده هزار تومان مخارج تعمیر فرمودن مقرر داشتند و پس از اهتمام در انتظام امور عربستان و لرستان قشون و توپخانه را از راه بلارود روانه کرمانشاهان داشته و نواب والا خود از راه خیلی عازم خرم آباد شدند و نواب امیرزاده فرهاد میرزا و میرزا موسی رشتی حسب الامر بطهران رفتند و چون موکب ظفر کوکب حضرت شاهنشاهی عزیمت دشت ترکمان داشتند فوج کوران را که در حقیقت کوران وحشی بودند با مستر ابنسن معلم انکلیس روانه دار الخلافه فرموده در نظر همایون مبارک جلوه تمام کردند و خلعت شاهانه شمشیر کل مرصع با بند زمرد و الماس در بروجرد بنواب امیرزاده بهرام نام بهرام انتقام در رسید و در بروجرد بملاقات برادر مهربان نواب امیرزاده معظم بهمن میرزا و دعوت او و تلطف فرمودند در عمارت شمس العماره صحبت داشتند و در روز ورود بچمن سنگباران افواج چهار محال و فریدن بسرپرستی سلیمانخان گرجی و جعفرقلیخان و کلبعلی خان بختیاری و امیرخان شاهسون باردوی والا آمدند فیما بین علی نقی خان بختیاری و فوج کرمانشاهی منازعه شده او را معلولا روانه کرمانشاهان کردند و سلیمانخان گیلانی مامور بفارس شد و نواب امیرزاده والا باستدعای خسرو خان گرجی حاکم اصفهان بحوالی شهر در قریه کوشک نزول فرمود و پس از ملاقات و مقالات از اصفهان حرکت فرموده راه کرمانشاهان برگرفت و در گلپایگان نواب امیرزاده منوچهر میرزا شرایط دعوت و خدمت بجای آورده علی الجمله نواب اشرف والا در بیست و پنجم شعبان سنه ۱۲۵۲ وارد کرمانشاهان شده و در پنجم رمضان فرمان قضا جریان باحضار امیرزاده بحضور مبارک در رسید و در چهارم شوال با میرزا جعفر وزیر مازندرانی از راه قم بحضور مبارک شاهنشاه شرفیاب گردید و مورد الطاف شده بحکمرانی صفحات قزوین مخصوص گشت

دربیان حکمرانی و فرمانفرمائی نواب امیرزاده والا فریدون میرزا بفارس و ماموریت نواب فیروز میرزا بکرمان و بعضی واقعات دیگر

اگرچه معتمدالدوله منوچهرخان در دولت خاقان صاحبقران بهر گونه خدمتی تربیت یافته سیاست با ریاست جمع کرده بود و ولایت باکفایت یارساخته ولی در معامله قلیخان عزمی بخلاف حزم از وی بظهور آمد و با ایلخانی و کلانتر فارس قوام الملک رفتار بسزا نداشت همه همتش از کثرت طمع بجمع مال بود و افزودن منال چون پادشاه والاجاه بر حالش استحضار حاصل فرمود نواب امیرزاده معظم فریدون میرزا را که نایب الایاله سابق آذربایجان و در کفایت و کفالت و دقایق و حقایق حکمرانی پرورده نایب السلطنه بزرگوار و تربیت یافته خسرو عدالت شعار بود چنانکه در خدمت فتح قارن قلعه وعده رفته بود بحکمرانی ملک فارس مقرر داشت و میرزا محمدتقی آشتیانی که از مستوفیان معتبر نایب السلطنه مغفور بود و ملقب بقوام الدوله بامر معاملات دیوانی مامور فرمود و نواب امیرزاده فیروز میرزا را بحکومت کرمان و معتمدالدوله را بمراجعت طهران اشارت رفت بنابر امتثال امر قضا قدر قدر نفاذ سلطانی امیرزاده فیروز میرزا بعد از ورود نواب مستطاب

فریدون میرزا فرمانفرمای فارس رخصت انصراف و اذن انعطاف بجانب کرمان گرفته با چاکران و وابستگان خود روانه گردید چون من بنده مولف
این تاریخ در آن زمان بصوابدید معتمد الدوله بملازمت و مصاحبت امیرزاده مذکور معتبر و مامور بودم و جمعی از متعلقین و عیال در موطن مالوف
یعنی شیراز داشتیم لهذا نواب اشرف فرمانفرمای جدید فارس فریدون میرزا مرا از حرکت منع و بسکون امر فرموده بخلعت و انعام و رحمت و اکرام
در حضرت خود معزز و مشعوف همیداشت چنانکه در تهنیت ورود ش مدحتی که زیاده از هشتاد بیت بود موزون و معروض داشتم بعد و اینات
اشرفی تومانی جایزه جایزه شمرده و ادا فرمود مع القصه در اندک زمانی مملکت فسیح الارجای فارس را که محتوی است بر بلوکات بزرگ و بنادر بسیار
و جزایر قدیمه و قلاع قویمه از حالت انقلاب و اغتشاش بمقام امن و امان و انضباط و انتظام آورد چون سنت من بنده چنان بود که در ضمن
وقایع ایالت از بعضی از بلاد نیز مختصری مینگاشت ذکر برخی از خصوصیات این مملکت خالی از فایده نخواهد بود در تبیین جزایر و بنادر
و ممالک و ایالت فارس و فرمانفرمائی نواب امیرزاده معظم فریدون میرزا این ملک بنام فارس بن ماسور بن سام
موسوم است و در قدیم الایام شهرهای بزرگ داشته مانند جهرم و بسا و دارابجرد و فیروزآباد و اصطخر و شاپور که هر یک را سلطانی در عهد
خود ساخته و اکنون دار الملکش شهر شیراز است و از ابنیه طهمورث دیوبند بوده و یوسف بن محمد ثقفی برادر حجاج آنرا تعمیر نموده عمرو لیث
حصارش را برافراشته و عضد الدوله دیلمی در کمال آبادیش کوشیده و بر طرف قبله آن قصبه بنا کرده که فنا خسرو و سوق الامیر میخواندند
چه فنا خسرو نام او بوده و گفته اند آبادی آن قصبه بمحلی رسیده که هشت هزار دینار حقوق دیوانش بوده اکنون از آن آثاری در میان نیست
و طن مؤلف آنست که متصل بدروازه باغ شاه بوده الی باغات مشهور بمسجد و بتصاریف زمان خرابی یافته و از حلیه آبادی افتاده
منفصل گردیده و شهر شیراز را در ازمنه سابقه قبة الاسلام ایران مینامیده اند طولش را از جزایر خالدات هشتاد درجه و بیست دقیقه و عرضش را
بیست و نه درجه و سی و هشت دقیقه و اطول ایامش را سیزده ساعت و پنجاه و چهار دقیقه نگاشته اند و آن شهر تا جوار مرقد سعدی بشکل طولانی
در حوالی کوه واقع بوده چنانکه گفته اند بقعه حافظ در شهر و بقعه سعدی در حوالی شهر واقع شده بعد از حصاری که صمصام الدوله بن عضد الدوله
فنا خسرو دیلمی بران شهر کشیده و ویرانی یافته شرف الدین محمود اینجو مجدداً باره ساخته و منهدم شده و شاه شجاع بن محمد مظفر در عمارت آن
حصار جهد نموده آن نیز خرابی یافت و کریم خان بن اویناق زند برج و باره در کمال استحکام و خندقی عمیق بر گرد شهر بساخت بعد از او بحکم
شهریار ایران آقا محمد شاه قاجار ویران کردند و حصاری دیگر بساختند آنرا نیز زلزله ویران کرد و خندق انباشته شد بنا علیه در افواه افتاده
که شهر شیراز حصار ندارد و از این قرار خالی از حقیقت نخواهد بود مع القصه شیراز شهری است کوچک مشتمل بر شش دروازه و محتوی بر یازده محله و قریب
به هزار باب خانه که مردمش در آن مسکون بوده اند و از ابنیه قدیمه جامع عتیق از بناهای عمرو لیث معروف است و مسجدی دیگر که خانه اتابک سعد زنگی بوده
مشهور است و از بناهای وکیل چهارسوقی از دروازه اصفهان با مسجدی و حمامی و سرائی دو سه و ارک و باغ و عمارت اندرونی و بیرونی مخصوص
سلاطین و حکام داشته و آبش از قنوات است و بهترین آن قنات رکن الدوله و کم آب است و آب قنات زنگی از قنوات قدیمه سعد زنگی نیز چندان
نیست که کفایت کند و شهرش در زمینی پست واقع شده که بدین جهت رطوبتی دارد و در تابستان زود قبول عفونت کند و هوایش بگرمی
مایل است و مزار متبرکه فرزندان امام موسی الکاظم علیه السلام معروف بسید میر احمد و سید میر محمد در آنجاست و خلقش غالباً زرد فام و لاغر اندام و باذوق
و نیکو فطرت و با مناعت و قناعت چنانکه کسبه اش را چون قوت شب سرانجام شود از دکه برخیزد و با احباب در صحرا یا در شهر شبی بروز کنند
در اکثر اوقات و فصول بازارش از ریاحین خالی نیست و متاع هند و ایران در آن فراوان خاک فارس مشتمل است بر ییلاقات و قشلاقات
لهذا فواکه سردسیری و گرمسیری همیشه در آن شهرها وفور است از طرفی رطب تازه و مرکبات از قبیل لیمو و نارنج و ترنج و امثالهم آورند و از جهات
دیگر فستق و بادام و آنچه در ییلاقات بهم رسد استحصال در ایام ربیع و فصل بهار خارج شهر بهشتی است پر نقش و نگار بتکاپای خوب و بساتین خوش
و مزارات با صفا و مزارع منزه در آن بی منتها که بر کنند دل مردم مسافر از وطنش مجملاً آنکه فارس مشتمل است بر چهارده بندر بندر ابوشهر
ریشهر کنگان چارک نخیلو عسلویه ریگ دیلم ماشول غزاله بردستان زیارت شیلو عباسی و بحر فارس را شانزده جزیره متعلق بفارس است
جزیره بحرین جزیره دال جزیره بلو جزیره خارک جزیره خارگ جزیره استوار جزیره بندراوی جزیره لارک جزیره تاخو جزیره قیس ملکان جزیره
قشم جزیره هنگام جزیره قلوه جزیره هرمز جزیره سرتنا میار جزیره قشم که مشهور بجزیره دراز است طولش بیست و دو فرسخ است و عرضش یک فرسخ

جزیره هرمز که در چهار فرسخی بندر عباسی است دورش ده فرسخ است و شرح آن در وقایع زمان شاه عباس صفوی مرقوم افتاده و از جزیرهٔ هرمز الی جزیره
بحرین مغاص لؤلؤ است و بحر فارس لجه ایست از دریای هندوستان و از سمت شمال محدود است بولایت فارس و از جانب جنوب بدریای
عمان و یمن و از طرف غرب بملک عراق عرب و خوزستان و بر نجد و از جانب شرق ببحر هند و این لجه را تا ببحر هند رسیدن صد و هشتاد فرسنگ
تخمین کرده اند و عمقش را هشتاد باع نگاشته اند از ابتدای وصول شمس ببرج سنبله تا شش ماه مواج است آنگاه ساکن گردد و وقتی بضرورت مؤلف
با بعضی امیرزادگان فارس در بندر کنگو و عسلویه تماشای دریا خواستیم بعد از نزول در زورق باد بوزیدن آمده دریا تموج افزود و عنان از دست
تصرف ناخدای کشتیبان در ربود ناچار دریائی شدیم و خطرات غرق معاینه کردیم تا بهزار زحمت و مشقت شبانگاه بساحل رسیدیم و نجات
یافتیم مملکت فارس را چندین شهر قابل ایالت است مانند کوهکیلویه و کازرون و شولستان و دشتستان و بوشهر و داراب‌جرد و فسا و نیریز و
اصطهبانات و جهرم و لارستان و هر ملکی در دست حکمرانی قدیم و جدید بوده و طوایف ایلات اتراک و الوار در فارس قریب بصد هزار کس
میباشند که بعضی ساکن اماکن و بیشتر طریقه ییلامشی و قشلامشی سپارند و محمد علی خان بن جانی خان قشقائی که سابقا مجملی از حالات وی و احوالش
مرقوم شد بر ایلات ترک ایلخان گردیده چون سابقه خدمت بدین دولت ابد مدت داشته و معتمد الدوله با وی عناد و لجاج پیش گرفته بود
حضرت خاقان زمان او را بالتفات خاص اختصاص داده و بنواب فرمانفرما فریدون میرزا هم متعلقین وی را سپارش فرمود و او را بحضور اعلی
خواند و برادرش محمد قلیخان ایل بیکی و نایب او بود و نواب والا فرمانفرما تمام اعیان و اعاظم فارس را بمراحم پادشاه عهد امیدوار کرده هر یک را بمرکز
حکومت او روانه داشت و در این ایام نصیر خان ولد عبدالله خان بن نصیر خان اکبر بیگلربیگی لارستان که ابا عن جد خدمتگذار این دولت بود
بحضور والا آمد و میرزا منصور خان کوهکیلویه که از سادات صحیح النسب و بحسب وراثت حکمرانی در آن صفحات داشت و سایر حکام بلاد و امصار
ایالت یافته بکار خود مشغول شدند و جناب کهف الحاج حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک خلف الصدق اعتماد الدوله حاجی ابراهیم خان شیرازی
صدر اعظم سابق خاقان قاجار مورد اشفاق شاهانه گشت و میرزا محمد علی مشیر الملک وزیر فارس نیز در معاملات دیوانی دخالت یافت تمامت
حکام و ضباط و رعایا و برایا در مهاد امن و امان غنوده و بساط عدل و رأفت ممهد گردید دیگر باره کعبهٔ معدلت و انصاف فریدون فرخ در مملکت
جم سمت ظهور و شیوع یافت در زمان روزگار نواب امیرزادهٔ کامکار فریدون میرزای متخلص بفرخ را بدین دو بیت مخاطب داشته همگفت

بیت

فریدون فرخ فرشته نبود ‌ بمشک و بعنبر سرشته نبود
بداد و دهش یافت آن نیکوئی ‌ تو داد و دهش کن فریدون توئی

و در این سال خجسته مآل نواب امیرزادهٔ معظم اردشیر میرزا بحکمرانی مازندران مخصوص شد و فضلعلی خان قراباغی احضار یافت و محمد خان ایروانی امیر تومان
شده بحکومت عراق رفت و سپهدار ملتزم رکاب شد و سیف الملوک میرزا را بقزوین برده بحاکم سپردند

ذکر عزیمت موکب فیروزی کوکب اعلیحضرت شهریار فلک دربار سلطان محمد شاه قاجار بیورش خراسان و زیارت حضرت امام والامقام علیه السلام

چون پادشاه فلک جاه نیکونهاد صافی اعتقاد ارادتی کامل بحضرت امام همام علی بن موسی الرضا علیه التحیة و السلام بود دیگر بار
در ایام پادشاهی و سلطنت در آن عتبهٔ فلک رتبه اظهار عبودیت و مسکنت خواست تصمیم عزیمت سفر خراسان فرمود مسرعی بارض اقدس
مامور و مقرب الحضرت آصف الدوله قاجار دولو را که خال آن شهریار بیهمال بود از مکنون خاطر آگاهی داد بعد از نوروز فیروز سلطانی و انقضای
بزم و جشن خاقانی سرهنگان دربار و سر رشته‌داران سرکار را از تهیهٔ ضروریات یورش خراسان و احتشاد و اجتماع افواج دریا امواج بیکران اشتباه
و اطلاع افزود باشارهٔ جناب مؤتمن السلطان میرزا آقاخان نوری وزیر عساکر نصرت مآثر که مطاع دیوان لشکر و مختار حرکات افواج بود
و کارگذاران دولت ابدمدت بانجام مهام سفر شاهنشاهی پرداختند ابواب خزاین و اقفال بیوتات خاصه گشادن گرفتند از اسلحه
و خفتان و کمر شمشیر و نقود و اجناس همه گیتی بی نیاز آمده فتیله های جبول را از مراتع و چراخور رانده بحوالی ری رسانیدند بی صنعت و حیف باب
سیف تقسیم نمودند

نظم

هزاران دیو شد از بند جسته ‌ بهر دیوی هژبری بر نشسته

اشتران کوه کوهان در زیر توپخانه و زنبورکخانه فرد کشیدند
و استران آهن رگ را حامل احمال و اثقال داشتند بعد از اجتماع و ازدحام جنود منصوره حرکت موکب ظفر کوکب و نقل مکان بیبابانی خارج دار الملک
و اندک درنگ حضرت قطب السلاطین محمد شاه قاجار عرض سپاه خواسته بتوسط جناب وزیر لشکر هشتاد هزار کس معروض افتاد و هشتاد
عراده توپ بزرگ و پنجهزار با قورخانه مشهود شد صحرای عسکر نمونهٔ دشت محشر و قورخانه دوزخ مقر شرم افزای طبقات جحیم و سقر بود و مع القصه

نواب میرزاده فرهاد میرزا به نیابت طهران و محمد باقر خان قاجار بیگلربیگی و حاجی قاسم خان تبریزی و فوجی چند مامور توقف دار الخلافه شدند
و نواب میرزاده سلطان مراد میرزا و امیر اصلان خان قراگوزلو با نظام بختیاری و عراق رفتند و فضلعلی خان قراباغی بحکومت اصفهان رفت
و خسرو خان گرجی بر کلبه همایون آمده فرستاده سلطان عظیم الشان سلطان محمود خان کمال افندی که بجهة تاکید اساس وداد بطهران آمده
بود رخصت رجعت یافت در نوزدهم شهر ربیع الثانی باشاره پادشاه ترک اردوی بزرگ شاهانه بجنبش در آمد شاهزادگان خاقان نژاد
و وزرای آصف نهاد در رکاب شهریار سلیمان حشمت بر مراکب بادرفتار بر آمدند از بروق اسلحه مصیقله کاینب دیده آفتاب خیره و از غبار
مظلمه محلل عساکر چهره آسمان تیره بود یک عالم کوه آهنین در حرکت بود و قیامت کبری نه و یک دشت مار روشین جلوه گر و از معارضه موسیقی غریو
شیپور و طبل افواج و لوله در کوه و دشت افکندی و غنه سربازان اتراک لرزه بر خاک ترکستان همی آوردی ز نعره توپ در بطن مادران کودکان را
حول خواست و از شیلیک تنبوره صماخ صخره صماصم گشت امیر تومانان و امیر غضبان رستم و دستان را از امثال خود شمردند و سرتیبان و سرهنگان
طوس نوذر را از کفای خود دیدندی اسشد سیوفهم ام الاجال و رماحهم یتیم الاطفال الحرب دابهم و الجد آدابهم و النصر طعمهم و العقد غنمهم نظم و من
العجایب ان بیض سیوفهم تلد المنایا السود و هی ذکور با فر فرمانروایی و شکوه کیخسروی از راه سمنان منزل بمنزل همی سپردند تا بساحت بسطام مقام
گزیدند در دشت را خیمه و خرگاه شاهانه و چتر و شامیانه از پرتو آفتاب محجوب ساخت و قبهای خیام با زحل و بهرام انبازی گرفت مدت
چهل روز پادشاه والاجاه در آن چمن پر سنبل و سمن اتراق فرمود و ملتزمین رکاب بحضرت مآب بعیش و راحت و استحمام و استراحت پرداختند
و در محافل بزم ساز مواقع رزم را کامل همیا کنند چون کامران میرزا والی هرات طریق عبودیت موروثی نسبت بدین دولت ابد مدت از دست
داد و ببرده گرفتن و اسیر بردن رعایای خراسان دست تطاول دراز کرد و تسخیر سیستان که یکی از احفاد صفاریه در آن حکمران و اظهار اطاعت
بشاهنشاه ایران مینمود لشکر کشید و او نامه عجز آمیز بپادشاه ضعیف نواز ظالم گداز عرضه کرد بحکم پادشاهی یرلیغی بلیغ محتوی بر تهدید و تخویف
بکامران مرقوم افتاد و با فتح خان نام افغان فرستاده او ارسال شد مقارن این حال عرایض امیر دوست محمد خان سردار کابل و کهندل خان
حاکم قندهار و شمس الدین خان سردار فرقه افاغنه مشتمل بر اطاعت و اخلاص با هدایا و تحف خاص در رسید و استدعای توجه موکب همایون
بجانب خراسان و تصاحب بلاد ضمیمه قدیمه ایران کردند قبل علیخان مافی با خلاع آفتاب شعاع بدان صفحات مامور شد و مقرر شد که نواب امیر
زاده حمزه میرزا با حسن خان سارو اصلان و سی هزار کس حرکت و در نیشابور بمعسکر منصور پیوندند و حبیب الله خان میر توپخانه با توپهای جهان آشوب
در سبزوار متوقف باشند و در این ایام معروض افتاد که الله قلیخان اورگنجی جماعتی از گوکلان قارن قلعه راگو جابنده که بجوار زم برد و بجعفر قلی خان
شادلو بمدافعه او پرداخته موازی یکهزار و پانصد خانوار از آن طایفه را قهرا قسرا گرفته به بجنورد معروف بوجنورد برده سکونت داد و پس از وصول این
اخبار آصف الدوله بشوق عتبه بوسی بحضور همایون آمده قرار حرکت اردوی کیهان پوی بسمت مقصد محقق گردید تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون

ذکر استخلاص و رهائی حضرات شاهزادگان جلیل از حصن حصین اردبیل و روی کردن بدولت روس و روم و انجام کار ایشان

در مضامین قضایای مرقومه گذشته معروض گردیده که حضرات شاهزادگان جلیل را از طهران باردبیل نزول افتاد
و از حیثیت عزت و راحت و وسعت و نعمت نقصانی در مراتب معیشت ایشان باقی نماند الا اینکه بخروج از آن حصن جواز نداشتند با اهل و عیال
و فرزند و مال آسوده همی بودند چون ماهی چند در گذشت نواب رکن الدوله علینقی میرزای حکمران سابق قزوین را از رعایای قزوین منقطعه در
سلک خدمه حرم اندراج و انسلاک داشت و او را از قزوین بخواند و باردبیل رسید آن خادمه را برادری مقنی بود که حرفت او حفر چاه و قنات بود
و در این امر قدرتی وافی داشت و در جرگه خدمتکاران شاهزاده ملازمت همیکرد و چون چندی بر این بر آمد و شاهزاده از رهائی یاس و از توقف
هراس یافت بتدبیر استخلاص اندیشه همیکرد و مقنی قزوینی باشارت او آلات حفر و نقب از تیشه و بیل و کلنگ مهیا نمود شاهزاده بهانه اینکه مغتسلی
یا بالوعه در حرمخانه ترتیب دهد حاجی علی اصغر مازندرانی که نگهبان ملکزادگان جلیل و حکمران شهر اردبیل بود بفریفت و خام کرد و از درون حرمخانه
که جدارش با دیوار حصار و خندق قلعه اردبیل اتصال داشت مقنی قزوینی منسوب خود را بحفر نقب و رسانیدن بخندق مامور داشت نخست چاهی
بزرگ و عمیق بنام بالوعه ساخت و خاک آنرا بخارج عمارت نقل کردند بعد از آن بحفر نقب پرداخته هر چه از ممر نقب خاک بر می آورد در آن چاه
خالی همیکرد تا ره بنزد کسی که مقصودش هست و در مدت اشتغال بدین کار شاهزاده مراکب و رکائب خاصه تشخیص و تعیین فرمود در خارج

قلعهٔ اردبیل مهیا داشت و پس از سه ماه که کار صورت اتمام و انجام گرفت و سر نقب از حرمخانهٔ نواب رکن الدوله علی نقی میرزا با سافل و اواسط خندق
خشک پیوست شبا هنگام ملازمان خارج اسبان بزین کرده از کار بر آورده را بحوالی خندق آورده در ششم ربیع الاولی شاهزادگان معظم ظل
السلطان علیشاه و رکن الدوله مذکور و نواب امامویردی میرزای کشیکچی باشی برادر صلبی و بطنی او از راه حرمخانه بنقب اندر آمدند و از خندق
بیرون شدند بر اسبان راهوار نشسته راه فرار پیمودن گرفتند در راه و بیراه همی راندند تا با ویهٔ ایلات شاهسون رسیدند از آن طایفه دلیلی گرفته
بدلالت او قریب دوازده فرسنگ قطع کرده بحلونه که آغاز خاک متعلقه بدولت بهیهٔ روسیه و محل قراول سالدات آن طایفه است رسیدند
و ملسوف صاحب نایب کرپیاندف دری بحکم سابقه توقف طهران و نجات یافتن از ظلمات آن لجهٔ بیکران آنها را اشناخته آنها نیز مطمئن گشته
فرود آمدند و از رنج ایلغار و کسالت فرار بر آسودند زورق طوفان زدهٔ وجود ایشان از محیط بیم بساحل امید لنگر انداخت حاجی علی اصغر خواجه
مازندرانی وقتی آگاه شد که چارهٔ کار از دست و تیر تدبیر از شست بدر جسته بود بسرعت و تعجیل از اردبیل بیرون رانده ارتقالا و ارتجالا در ره دشت
پیمودن گرفت تا بقراولخانهٔ خاصهٔ دولت بهیهٔ روسیه رسید آهوان از دام جسته را در پناه کنام ضرغام دید چندانکه بتلطف و مداهنه آغاز کرد سودی
نداد و دری بر روی خدیعت و مکیدتش بر نگشاد ناچار و ناکام سر انگشت حیرت بر دندان خایید خائب و خاسر و خائف و نادم باز گردید و دیده بحفظ
و حراست سایر شاهزادگان اهتمام کرد و شرح کار گذشته را در لباس شرمساری و بیم برای اولیای دولت ابد مدت حضرت شاهنشاه ایران عرضه
داشت و از آنسوی شاهزادگان وارسته از قید روی بتفلیس نهادند و کارگذاران دولت بهیهٔ روسیه چگونگی حال ایشان را بحضرت امپراطور اعظم
معروض داشتند امنای دولت نظر بملاحظهٔ رعایت وداد و حسن عهد و اتحاد مقدم شاهزادگان را بتمکین تلقی نداشتند و آنچه منظور و مقصود
آنان بود در مرآت آمال روی ننمود اگرچه بانعام و اکرام مشمول شدند ولی بحمایت و رعایت خاص امپراطوری اختصاص نیافتند ناکام
بعد از غلبهٔ یاس بر امید از آن مرز و بوم روی بارض روم نهادند از بلاد ارزنة الروم باسلامبول افتادند هم از آنجا براه دریا باسکندریهٔ مصر عزیمت
کردند و توفیق حج اسلام و زیارت رسول انام یافته از یثرب بشام باز آمدند و از شام ببغداد رفتند و باشارت دولت در بغداد متوقف
و متوطن شدند و خیالات خام از سر نهادند و بتقدیر رضا دادند و سرانجام حال هر یک در مقام انسب مرقوم خواهد افتاد و هم در این ایام
اردوی همایون حضرت شهریار ایران قطب السلاطین محمد شاه قاجار زینت افزای ساحات بسطام بود نامهٔ مودت ختامهٔ اعلیحضرت امپراطور
روس نیکولای پاولیچ رسید که ما را قصد زیارت اوچ کلیسای ایروان و تماشای بلاد ضمیمهٔ قراباغ است و قرب جوار حاصل چون اشتیاق بسیار
بملاقات شما داریم اگر باین حدود آیید و یکدیگر را دیده باشیم نهایت مهربانی است بعد از مطالعهٔ این نامهٔ دوستانه چون شاهنشاه ایران را عزیمت
یورش خراسان بود و بواسطهٔ قرب جوار و رعایت اتحاد دولتین علیتین اظهار وداد با امپراطور اعظم غایت لزوم داشت امنای دولت
چنان مصلحت دیدند که حضرت ولیعهد دولت ابد مدت بملاقات اعلیحضرت امپراطور اعظم شتابد و باعث ازدیاد محبت و مودت فیمابین گردد

ذکر ماموریت شاهزادهٔ معظم حضرت ولیعهد دولت ابد مدت علیهٔ ایران الناصر لدین الله سلطان ناصر الدین میرزا از جانب اعلیحضرت قطب السلاطین محمد شاه قاجار بایروان و ملاقات با امپراطور اعظم دولت بهیهٔ روسیه اعلیحضرت نیکولای پاولیچ و شرح ذهاب و ایاب این سفر سعادت مآب بین الایجاز و الاطناب

چون خبر عزیمت اعلیحضرت
امپراطور اعظم بجانب بلاد قراباغ و اران و اوچ کلیسای ایروان محقق و مصرح گشت رای بیضا ضیاء حضرت قطب السلاطین محمد شاه والا
جاه چنان صواب دید که در این هنگام که موکب فرمانروای ممالک روسیه بسرحدات و ثغور ایران قرابت اشخاص حاصل فرماید بتوسط
ثالثی که بمنزلهٔ نفس نفیس شاهانه باشد گلزار اتحاد جانبین از نو طراوتی گیرد و حدایق موالات طرفین بتازه نضارتی پذیرد و شاخسار نهال دوستی
و یگانگی که همواره از رشحات سحاب صفا برومند و سرفراز بالا کشد و قواعد قصور محبت و برادری که پیوسته از عوارض تزلزل مصون باد توکید و
تمهید بیفزاید و موارد مواخذت که از شوایب مباینت صافی است اصفی گردد و مشارب موافقت که از عذوبت مرافقت خوشگوار است اعذب
شود لهذا مقرر فرمود که حضرت ولیعهد دولت ابد مهد از آذربایجان با امرای بزرگ بپذیرهٔ عم اکرم امپراطور اعظم نهضت گزینند بجهة سرانجام این
امر محمد طاهر خان قزوینی که از جانب جناب حاجی میرزا آقاسی لقب وکالت یافت مامور شد که از رکاب ظفر انتساب شاهنشاهی بدار الملک
طهران آمده از آنجا به تبریز پوید و برحسب امر اعلی باتفاق جناب امیر نظام و جمعی اعاظم در خدمت رکاب ظفر مآب حضرت ولیعهدی راه ایروان برگیرد

ذکر ملاقات حضرت ولیعهد دولت ابد مهد با اعلیحضرت امپراطور

چون در ایام غیبت در زمان هجرت قطب السلاطین محمد شاه قاجار نواب امیرزاده فرهاد میرزا خلف الصدق نایب السلطنه مغفور بحکم نیابت در
دار الخلافه طهران متوقف بود و بحفظ خزینه و ارک و حرمسرای علیه مامور و حاجی قاسم خان تبریزی سرتیپ خاصه و حسین پاشا خان مراغه
با افواج متعلقه بخود در شهر طهران و انجام فرمایش دیوان ساکن بودند از جانب امنای دولت حکم صریح اصدار یافت که بعد از ورود محمد
طاهرخان قزوینی نواب امیرزاده ده زوج شال رضائی کشمیری اعلی و پنج رشته تسبیح مروارید غلطان بر چهارده اسب عربی و ترکی که
از رکاب اعلی آورده بیفزاید و معزی الیه را روانه آذربایجان نماید پس از امتثال امر خاقانی و وصول وکیل به تبریز با بشارت لازم البشارت
شاهنشاه عهد جناب امیر کبیر محمد خان زنگنه امیر نظام که سابقا در خدمت نواب امیرزاده خسرو میرزا شرفیاب حضور اعلیحضرت امپراطور
اعظم شده بود تهیه سفر دیده با اسباب و آلاتی لازم رکاب نصرت مآب حضرت ولیعهد را ملازم گردید و چون عالیجناب فضایل مآب حاجی
ملا محمود تبریزی در حضرت ولیعهدی رتبت معلمیت اختصاص داشت بسعادت همراهی مستعد گردید و مقرب الحضرت عیسی خان بن امیر کبیر مغفور
مرحوم محمد قاسم خان قاجار اعتضاد الدوله که حضرت ولیعهد را مربی عقیدت سگال و آنحضرت را خال بود با جمعی از ملازمان و عمله و خدام در رکاب
مستطاب مستعد خدمت آمدند همچنین از مستوفیان عظام جناب میرزا محمد تقی فراهانی که از بندگان درگاه نایب السلطنه مغفور و دست پرورد آن
قایم مقام و امیر نظام مذکور بود و در این ایام مقام وزارت نظام داشت بحکم امیر نظام مامور بخدمت گردید و میرزا محمد حکیم باشی نیز بنا بر ضرورت
و رعایت حزم در رکاب مستطاب همراه اردوی همایون حضرت ولیعهدی از دار السلطنه تبریز نهضت گزین گردیده به بهلان سه فرسخی شهر نزول
اجلال گزید هنگام غروب آفتاب جناب محمد خان زنگنه امیر نظام وارد اردو گردید دیگر روز بصوفیان تشریف فرما شده و از آنجا منزل بمنزل رانده تا بکنار
ارس رسیدند در کنار ارس هفت کس از روس که بحسب منصب کپیتان و سرتیپ و سرهنگ بودند بخدمت آمده از لوازم تکریم و اطاعت
کشتی پیش کشیده نواب اعلی با دریا دریا جلال در زورق نشسته از رود درگذشته در خیمه گاه همایون فرود آمدند از جانب دولت بهیه روسیه
حلویات و قندهای روسی و میوه های تر و تازه در پیش روی خیمه با انبوه فرو چیده بودند و ملتزمین رکاب عطا رفت اگرچه اخراجات همراهان
حضرت ولیعهدی را نقد کرده بهر یک میرسانیدند هم از سرکار اعلی باهتمام امیر نظام امر اکل و شرب و معاش اهالی اردو در کمال انتظام بود و در
تمامت خیام شمعهای کافوری تا صباح رفع ظلام همیشه چون در این اوقات خاصه در آن حدود مرض وبای عام شیوع تمام داشت و
ملتزمین رکاب نصرت انتساب حضرت شاهزاده اعظم ولیعهد دولت ابد مهد معظم تشویش خاطر داشتند و در آن زمین سوام و هوام و افاعی و عقارب بسیار بودند
لهذا توقف زیاده از این بر وفق صلاح عقل و دولت نیامده عزیمت رخصت مصمم شد و در این ایام توقف گاه گاهی مشغولی مزاج مبارک شاهزاده
و ولیعهد را صیادان روسی در رود ارس بشکار ماهی میپرداختند و از جمله دقایق اعمال ماهیگیران رود یکی این بود که چون در تقسیم نصف رود متعلق
بدولت علیه ایران است شکارچیان روس از حد قسمت تجاوز و تعدی نمیکردند و چنان مینمودند که اگر در ماهی این نهر رود که متعلق با ایران است تقصیر
کنیم خلاف عدالت و نظام کرده ایم ذکر ورود مسعود حضرت شاهزاده معظم و ولیعهد و نایب السلطنه مکرم سلطان ناصر
الدین میرزای قاجار بایروان و رفتن بحضور اعلیحضرت امپراطور اعظم نیکولای پاولیچ پادشاه دولت بهیه
روسیه و مقضی المرام بازگشتن در ایام شهر رجب المرجب موکب فیروزی کوکب حضرت ولیعهدی ابدالله عهده بایروان در رسید
اگرچه عمارات عالیه را تزیین داده بودند خرگاه شاهزاده فلک درگاه را در فضائی سبز و خرم سر تا رک ماه برافراختند روز دیگر بعد از ورود مسعود
صدای توپ برآمد و یازده بار توپ را پر و خالی کردند معلوم شد که اعلیحضرت امپراطور اعظم وارد گردیده باندک فاصله یکی از اکابر صاحب منصبان
آن دولت قوی شوکت بارون روزن نام از جانب امپراطور بپرسش و تفقد حضرت ولیعهد معظم آمده پس از اظهار فرح و شادمانی و بیان
محبت و مهربانی معروض داشت که امپراطور اعظم میفرمایند که بحکم و فرمان ما بجهة منزل و مکان شما عمارات عالیه خالی کرده اند و بطورهای
شایسته مفروش ساخته چرا در آن عمارات نزول نفرمودی حضرت ولیعهد معظم پاسخ داد که صفای سبزه خضرا و صفوت هوای صحرا هر آینه
کاری و عمارات منقشه احسن و الطف است لهذا طبیعت را با وطاق مسقف رغبت نیفتاد و فرستاده معروض داشت که امپراطور میفرماید که از
قراری که ما شنیده ایم مزاج شریف نحیف و بنیه لطیف ضعیف است همانا در عرض راه زحمت بسیار بوجود شما راه یافته نواب والا حضرت ولیعهد فرمودند
که زحمت راه با راحت حضور عم اکرم در شماری و اعتباری نخواهد بود و از فرط شوق حضور عم اکرم چنان نموده که این مسافت کمتر از یک گام بوده

حضرت ولیعهد ایران تحضو ۴

هنوز کام دو ویم برنگرفته به سر منزل مقصود وصول یافته شام با ردن روز تحسین کرده تبسم نموده گفت فردا نه ساعت از دسته گذشته من می آیم و در
خدمت اعلیحضرت امپراطور اعظم میرویم دیگر روز در وقت مقرره بحضرت آمده بعد از صرف چای و صحبتی مختصر درشکه مخصوص آورده حضرت
ولیعهد در آن کالسکه مخصوص نشسته عیسی خان قاجار خالوی آنحضرت نیز سوار شده جناب امیر نظام محمد خان زنگنه و جناب حاجی ملا محمود معلم
خاصه و میرزا محمد تقی فراهانی وزیر نظام و محمد طاهر خان قزوینی وکیل و میرزا محمد حکیم باشی در رکاب ظفر مآب سواره راه پیموده بمنزل خاص
اعلیحضرت امپراطور اعظم رسیدند در اوطاقی بزرگ که متصل با وطاق خاص امپراطور بود فرود آمدند و بر کرسیها و صندلیها برنشستند ناگاه
اعلیحضرت امپراطور اعظم دری از درهای منزل خود را برگشاده حضرت ولیعهد را از صندلی برداشته در برگرفته باندرون اوطاق خاصه خود برد
عیسی خان قاجار نیز بی فاصله از قفای ایشان بدان اوطاق درآمد امپراطور دیگرباره در رابست و شاهزاده ولیعهد را در دامن و بر ران خود
بنشاند و بسیار ملاطفت و مهربانی کرد و ولیعهد را بخنده و تبسم و سخن و تکلم تکلیف و ترغیب همی فرمود انگشتری الماس گرانبها که بصورت همایون
امپراطور مصور بود از انگشت مبارک برآورده بانگشت اشرف اعلی کرد و فرمود که هر وقت از اوقات هرچه میخواهی از این عم بزرگ بینی خود بخواه
که بتو خواهد داد دیگرباره در برگشاده جناب امیر نظام و عالیجناب حاجی ملا محمود معلم را بدرون خواند و از آن پس میرزا محمد تقی وزیر نظام
و محمد طاهر خان وکیل را که حامل هدایا بود بخواست و نامه مودت ختامه شاهنشاه ایران خلد الله ملکه با رشته های مروارید و بافته های کشمیری و
اسبهای ترکمانی و عربی را بحضور آوردند و میرزا محمد حکیم باشی و میرزا علی اکبر تبریزی مترجم نیز درآمدند چون جناب امیر نظام را بواسطه نقرس
درد پائی بود اعلیحضرت امپراطور اعظم از کمال مرحمت و رافت دست بر شانه و کتف امیر نظام نهاده فرمود که پای تو درد میکند بنشین امیر نظام
امتثال امر اعلی را بر صندلی فرونشسته و اعلیحضرت امپراطور و سایر امرا همچنان ایستاده بودند و بشاهمیر خان دیلماج فرمود که از امیر نظام بپرس
که هریک را از همراهان ولیعهد معرفی کند پس حال عالیجناب معلم را پژوهش فرمود امیر نظام گفت که از عظمای علمای آذربایجان و معلم سرکار
نواب شاهزاده ولیعهد است مترجم جواب را با امپراطور عرض کرده دیگرباره از جانب امپراطور بحاجی مذکور سفارش کرده که در تربیت و تعلیم
این گوهر گرانمایه بکمال اهتمام نمای که مورد اجر و نفع دنیا و آخرت و دعای خلایق خواهی بود من نیز تربیت و تعلیم ولیعهد را بتو می سپارم
حاجی عرض کرد که چون رجوع این خدمت بقلب دو شاه بزرگ که دل هریک محل الهام غیبی است بروز کرده امید که بتوجه ایشان از عهده خدمت
توانم برآمد بعد از ترجمه این سخن مایه خشنودی و تحسین اعلیحضرت امپراطور شده پس احوال محمد طاهر خان وکیل را باز پرسید مترجم عرض کرد که امیر نظام
عرض میکند که نوکر بزرگ نایب السلطنه مغفور بوده و در آنحضرت محرمیت داشته و اکنون حامل هدایا است جواب فرمود که محرمیت بنایب السلطنه
منصب بزرگی است پس استفسار از حال میرزا محمد تقی فراهانی نمود امیر نظام عرض کرد که مستوفی نظام بوده بواسطه خدمت اکنون بوزارت
نظام رسیده و در سفر سابق در پطرزبورغ بحضور مبارک امپراطور شرفیاب شده امپراطور فرمود که الحمد لله یکبار دیگر رفیق خود را دیدم
بعد از آن بلغت روسی فرمود که احوالت خوبست وزیر نظام هم بزبان روسی عرض کرد الحمد لله از التفات امپراطور اعظم از آن پس
حال میرزا محمد حکیم پرسید عرض شد که حکیم باشی ولیعهد است پس التفات بمیرزا محمد حکیم باشی فرموده گفت پای امیر را زود معالجه کردی و من
از تو راضی شدم امیر نظام از روی صندلی برخاست که بایستد دیگربار امپراطور دست بر دوش امیر نهاده حکم بنشستن فرمود و چون
در وقت ورود نشانی بمیرزا علی اکبر داده بود بوی فرمود نشان تو مبارک باد و پس از این تفقدات شاهزاده ولیعهد را اذن رجعت بمنزل
داده با امرا روانه شدند و امپراطور در اوطاق بربست در هنگامیکه از پلهای عمارت بزیر همی رفتند قوطی انفیه مرصع بالماس امیر نظام
التفات فرموده از دنبال آورده بامیر دادند و امیر با دست تواضع کرده انفیه دان را در بغل نهاده روانه شد شاهزاده و همراهان بمنازل خود
تشریف فرما شده باستراحت پرداختند چند نفر صاحب منصب آمده یک قوطی انفیه دان بجهة عیسی خان خالو آوردند و یکی برای محمد طاهر
خان و دیگری بجهة میرزا تقی خان وزیر نظام و بجهة عالیجناب حاجی ملا محمود دویست عدد باجاقلو و بانعام حکیم باشی پنجاه عدد باجاقلو
آوردند چون محمد آقا فرزند حاجی معظم الیه در خدمت حضرت ولیعهد بود یک حلقه انگشتری برلیان بجهة وی مرحمت شد و فرموده بود
که چون حاجی از علما است نشان بایشان دادن شایسته نبود قیمت قهوه برایش نقد فرستادیم علی الجمله پس از نیم ساعت اعلیحضرت
امپراطور اعظم از منزل بیرون آمده بر اسب یکنفر قزاق سوار شده اسبهای ارمغانی ایران را دیده و تحسین کرده و از آنجا بکالسکه رسید سوار شد

روز دیگر با بشارت حضرت ولیعهد بسرامان رکاب قصد مراجعت نمودند و از ورود تا زمان رجوع مسعود هشت روز بود و در مدت یکهفته متصل باران
همی آمد و اهالی ایروان همگی استقبال نمودند و اهالی نظام بخدمت آمدند و شب ورود امپراطور شهر را چراغان کردند و شب تاریک چون روز روشن
شد و از آن پس حضرت ولیعهد روی براه نهاده امپراطور نیز بجانب پطرزبورغ بازگشت و بعد از ورود ولیعهد معظم بتبریز از جانب اعلیحضرت
امپراطوری جیقه برلیان الماس علی و نشان عقابی با حمایل آبی که مخصوص سلاطین است بیاوردند و زینت بر دوش مبارک حضرت ولیعهد معظم
کردند و چون اعلیحضرت قطب السلاطین سلطان محمدشاه از مراجعت حضرت شاهزاده ولیعهد و تصدیق و تمکین امپراطور اعظم بولایت عهد
همایون او مطلع شد از ایران اطمینان حاصل کرده روی توجه بانتظام بلاد شرقی نهاده مصمم حرکت بجانب هرات گردید از جمله لطایف نکات
که در زمان حضور اعلیحضرت امپراطور از امیر نظام بظهور آمده این بوده است که در هنگام پرسش احوال شاهنشاه فرشته خصال محمدشاه قاجار و
عزیمت تسخیر هرات امپراطور فرموده بود که اهالی هرات که تابع و رعیت دولت علیه ایرانند در چه مقامند که پادشاه ایران بنفس نفیس خود عزیمت
تادیب آنان کند و چرا چنین تسرکشی کنند امیر نظام عرض کرده بود که آنان نیز مانند طایفه لکزیه داغستان گروهی سرسخت و عصیان کیش و فتنه
اندیش میباشند لاجرم شیمه قلع و قمع ایشان از زحمت و صعوبتی خالی نیست و این قول را در خاطر امپراطور وقعی و اثری تمام ظاهر و در فکر
استیصال آن طایفه افتاد

در ذکر نهضت رایات نصرت آیات قطب السلاطین سلطان محمدشاه غازی قاجار از چمن بسطام بجانب باخرز و جام و ماموریت آصف الدوله

چون بسبب بعضی وقایع و حوادث رعایت حزم واجب افتاد
اعلیحضرت شهریاری پس از اطمینان از انتظام ثغور و سرحدات ایران جناب آصف الدوله اللهیارخان دولو خال خود را از خراسان برکاب
نصرت مآب بخواند و روی از خراسان روی ببسطام و نیشابور نهاده همی آمد و پس از چهل روز که بسطام مضرب خیام نصرت ارتسام بود باشارت
کارگذاران دولت قوی صولت در غره جمادی الثانی پیشخانه اردوی کیوان پوی بجانب نیشابور در حرکت آمد دیگرباره گوش ساکنان سپهر
از نوای جرس و جلاجل بغال و جمال بمرض طنین مبتلا گشت و بقعه ارض از ارتفاع خیام و خرگاه نظیر افلاک سبعه بلکه مماثل جنات ثمانیه گردید نظم

طراق مقرعه بر کوه و بر سنگ		ادب کرده زمین را شصت فرسنگ

اردوی بزرگ شاهنشاهی با احتشادی زیاده از ماه تا ماهی از راه
مزینان راه شهر سبزوار سپردن گرفت و روز ورود محمود امیر توپخانه خمپاره های دوزخ لهیب و توپهای شدر نهیب را از نظر مبارک بگذرانید
و پس از چهار روز توقف در سبزوار اردو بحرکت درآمد و عزم نیشابور کرد دیگرباره در رود دشت از جنبش سپاه و افواج مشابه دریای مواج
بود از جنبش توپهای کوه پیکر پنداشتی که روز عرض اکبر است و کوهها بجنبش درآمده اند و از آتش بازی زنبورکچیان و توپچیان گفتی که زمان
اشتعال و التهاب سقر است و زبانیه هنگامه گرم همی کنند حضرت شاهنشاه گیتی پناه با حشمتی وافر و شوکتی وافی و خاطری اصفی از آینه
صافی بشهر نیشابور اندر آمد و بیست روز بماند و جناب آصف الدوله اللهیارخان قاجار خال شاهنشاه بیهمال که حکمران بلاد خراسان بود در حضر
پادشاه سلیمان جاه بسعادت زمین بوسی یافت و باشفاق خاص پادشاه مخصوص گشت رای بیضا ضیای خسرو چنان صوابدید که اردوی
بزرگ از راه جام و باخرز نهضت جوید و آصف الدوله مرخص گشته در سرجام باردوی گردون احتشام پیوندد و آصف الدوله امتثال امر
اعلی را واجب شمرده بعد از ورود موکب ظفر کوکب توقف در جام با چهارده عراده توپ عفریت هیکل و چهارده هزار کس متجنده ضرغام پیکر در
سرجام باردوی بزرگ الحاق جست و پس از عرض سپاه و فرمایشات حضرت شاهنشاه مامور شد که از راه بادغیسات بانتظام و تسخیر بلاد میمنه
واندخود و شبرغان توجه نماید مخالف و موالف طوایف ایلات آن صفحات را بعنف و لطف و قهر و مهر جزا و سزا دهد اسکندرخان ولد فتحعلیخان
قاجار دولو که امیری موقر و متین و سرداری مشهور و دوربین و در آن ایام حاکم تربت و با ابن عم خود آصف الدوله در مقام قربت بود بحسب
اشارت شاهانه با خوانین عظیم الشان خراسان باتفاق آصف الدوله ببعضی خدمات مامور گردید و راه برگرفت و در منزل قدمگاه جناب فضایل مآب
حاجی و نواب شاهزاده عبدالله میرزا و بسیاری از اعاظم امرا مرخص شدند که بمشهد مقدس رفته سعادت زیارت دریابند و سه روزه باز گردند
و چنین کردند و باز آمدند و اردوی بزرگ شاهانه با حشمتی فزون از اندازه پیان از سرجام حرکت گزیده در بیست و هشتم رجب بتربت شیخ جام
احمد زنده پیل قدس سره نزول فرمود و بنابر حسن اعتقاد بزیارت مرقد و مضجع آن شیخ بزرگوار توجه فرموده بخدام و فقرای آن بقعه سیم و زر
بسیار نیاز و نثار فرمود علی الجمله شهریار با عاقبت محمود بطالعی سعید و اختری مسعود از محمود آباد دیکوسویه و از آنجا بکنار هری رود در چمن شش

نزول اجلال گزید و صیت جنود نا مسعود در اقصی بلاد شرقی انتشار یافت **ذکر قلعهٔ غوریان و استعداد شیر محمد خان برادر یار محمد خان و آمدن سپاه افاغنه بقصد شبیخون بر اردوی همایون و اطلاع کارگذاران دولت و مقابله و مقاتلهٔ محمد خان ایروانی و امیر تومان در خارج قلعهٔ غوریان با سپاه افاغنه و هزیمت یافتن سپاه افغان** غوریان از قلاع محکمه آن بلاد است و ولات خراسان را با حکام هرات غالبا در تصرف آن قلعهٔ متین و حصن حصین منازعه ها رفته است و چون در این ایام گماشتگان دولت افاغنهٔ ابدالی در آن متصرف بودند کامران میرزا حکمران هرات و یار محمد خان پیشکار وی چنان مصلحت دانسته که آن قلعه را به ذخایر مشحون و بتوپ و عساکر مملو دارند لهذا جماعتی از سپاهیان رزم آزموده و سرداران محاربت دیده را باتفاق شیر محمد خان برادر یار محمد خان در غوریان بتوقف امر کردند و مقرر داشته شد که بقدر امکان در منع عساکر و سد معابر سپاه شاهنشاه قاجار اهتمام نمایند غافل که خس و خاشاک راه سیل بستن نتوانند و خار خشک منع شعلهٔ سرکش نیارد مع القصه شیر محمد خان و سایر خوانین افاغنه که بحفظ غوریان عزم جزم کرده بودند معادل چهار هزار سوار جرار شب هنگام بحوالی اردوی بزرگ فرستاده که اگر توانند شبیخونی در افکنند و بعضی از اطراف اردو را آشفته کنند آن گروه بحوالی اردو آمده نظامی دیدند در نهایت حراست و سپاهی در کمال فراست توپها در گرداگرد اردو صف چیده توپچیان بر سر هر یک مستعد فرمان ایستاده و پیادگان افواج بپاس و نگهبانی دور و نزدیک مترقب شده لهذا محروم و مایوس باز گردیده بخیال خام در افتادند که در روز روشن که افواج و بنه حرکت نمایند بلکه دستبردی توانند بحکم حضرت پادشاه کامکار از مقربان حضرت املی محمد خان سردار ایروانی که در این ایام منصب امیر تومانی ارتقا جسته بود معین شد که با پنج هزار کس از سپاه رکابی که دو هزار ایشان سوار و سه هزار پیاده سرباز باشند و شش عراده توپ بر سبیل مقدمة الجیش روی بسوی غوریان نهند و سواران افاغنه را گوشمالی دهد محمد خان ایروانی بر حسب امر خاقانی راه برگرفت و اردوی بزرگ بحرکت در آمده در کمال احتشام و انتظام همعنان شدند زیاده از هشتاد عراده توپ با اردوی بزرگ در جنبش آمد عرادهای گردون توان گردون وار گردش گرفتند و توپهای البرز بر چون کوه متزلزل جنبیدن گرفت توپچیان بهرام طیش روز رزم را روز عیش شمردند و زنبورکخانه و نقاره خانه عرصهٔ صحرا را گلستانی پر از ارغوان جلوه میکردند و آتشکدهای پر آتش بنظر می آوردند از گلگون لباسان فوج کوه و دشت بحری مرجان موج مینمود عکوس اسلحه های صیقلی دیدهٔ خورشید را خیره و غبار نعال مراکب چهرهٔ سپهر را تیره میداشت ناگاه چشم محمد خان امیر تومان در آن صحرا بر سپاهی مستعد جنگ افتاد که پنج تیپ ترتیب داده مقاتله را ایستاده اند و نیز دل برزم نهاده و با نظامی درست قطع مسافت میکردند تا قرب جوار حاصل شد سواران افاغنه بیکدیگر ملحق گردیده یک تیپ شدند و یکباره عنان مراکب را سپردند و بهیات اجتماعی بر سر امیر تومان آمدند محمد خان فرمان داد که سواران و نیز از اسب پیاده شده باتفاق افواج پیاده صف راست کردند و اشارت راندند که توپها را بر تیپ افاغنه فرو بندند یکبارگی آن دیوان خاکی خوار بر آمده دو زخ وار آتش افشانی گرفتند راکب و مرکب افاغنه در جوب المتلاشی گشتند و اجزای اعضا تفرق بر اتصال گزیدند دیگر باره سواران افاغنه باز گشته اتفاق کردند و حمله دیگر بر صفوف سپاه نظامی آوردند توپها آتش فشانی بنیاد نهادند و آبروی حیات آن خاکساران را بباد نیستی بر دادند جماعتی کثیر در آن سپهر اثر رنگ آتش گرفته هلاک شدند فرار بر جنگ و ثبات برگزیدند نیمی راه هرات در گرفتند و بگریختند و نیمهٔ دیگر خود را بقلعهٔ غوریان افکنده متحصن شدند تقی خان بیات یوزباشی غلامان خاصه با سواران ساخته از قفای هزیمتیان تاختند و بسیاری را بکشتند و گروهی را اسیر آوردند و چون کوکبهٔ شاهنشاهی قریب آمد اسرا و سران افاغنه را بحضور جلالت ظهور حضرت قطب السلاطین محمد شاه غازی آوردند مورد التفات شدند پادشاه فرمان داد که سپاه کینه خواه گرد قلعهٔ غوریان را احاطهٔ انگشتر بالاصبع فرو گیرند تا آن حصار را محاصرت مستحکم کنند آن مقام حرکت نمایند **ذکر محاصرهٔ غوریان و تسخیر حصار و آمدن شیر محمد خان افغان سردار شاهزاده کامران ابدالی و سایر خوانین و اعاظم غوریان بحضور حضرت خاقان کامکار و تصرف آن حصار** چون حضرت خاقان سکندر نشان بمحاصره و تسخیر غوریان حکم محکم راندند در دهم شعبان المعظم اردوی جهان پوی عرصهٔ بر کوه و هامون تنگ کرد و یک عالم خیمه و خرگاه گوناگون برپای شد خارج غوریان معمورتر از داخل غزنین و غور آمد بعضی از جسوران بفراز قلعه آمدند از ضرب گلولهای قلعه شکن پاره فلک بنشیب افتادند اطراف غوریان را با میران شهرگیر و سرهنگان دلیر تقسیم کردند حبیب الله خان ولد علیقلی خان شاهسون که امارت توپخانهٔ مبارکه بوی مفوض بود و در این منصب استقلالی کامل داشت بر طرف شمالی غوریان واقع و آن قسمت بوی محول افتاد

و جانب جنوبی شهر مخصوص حاجی خان قراباغی سرتیپ و فوج شقاقی ملقب ببهادر جنگ گشت سمت مغربی را بولیخان تکابنی گیلانی و محمد
حسین خان ارجمندی فیروزکوهی و افواج سوادکوهی و بندپی و سرکردگان مازندرانی بسپردند و طرف شرقی بمحمد خان ایروانی امیر تومان
و سرکردگان وی رسید از چهار جانب بحفر نقب و مورچال پرداختند و قلعگیان باطمینان متانت حصار و امداد حکمران هرات
میگذرانیدند غافل که بنیاد ایشان بر هواست و عما قریب آن بنای محکم هبا خواهد بود در عرض ده روز کار نقب و مورچال بانجام رسید از جناب
شاهنشاه فلک جاه بتسخیر حصار حکم صریح صدور یافت افواج عمان امواج از اطراف بحرکت درآمدند فغان طبل و کرنا و شیپور و شندف در گنبد
صماخ طنین در افکند و غرش توپ قلعه کوب و لوله در عرصه غبرا انداخت نقوب بروج را باباروط و نفط و چوب و هیزم بینباشتند که به نیروی آتش
منهدم سازند و خندق را از آب خالی کرده بخاک برآکندند تا بران گذر کنند از تواتر گلولهای توپ صخره شکن بروج و جدار حصار تزلزل و
تخلخل یافت و از مهرهای خمپاره سنگ انداز و باره برجای نماند لمؤلفه جرم مریخ کفشی ز سر خاک · پیر در لحظه بر افلاک طرفه مریخهای آتش
رنگ که زشش بچرخ در آهنگ · شیران قلعه گشت از جان سیر · کاوج مریخ شد بخانه شیر لاجرم دل شیردل خان سردار چون گندم در تابه بتفته طپیدن
گرفت و شغبار انگیخت که برکاب آید و خدمتکاری پذیرد از آنسوی که اردوی افواج مازندران بود نامه نگاشته بزیر افکند و محمد حسین خان ارجمندی
فیروزکوهی آن نوشته را دریافته بنابر مطاوعت و متابعت سنت بجناب وزیر لشکر و پناه کشور میرزا آقاخان نوری حفظه الله تعالی تحدیش برده
معلوم شد که شیر محمد خان بغایت مضطرب و ملتجی بجناب وزیر لشکر گردیده و او را بحمایت و رعایت و وساطت و شفاعت خود ناچار کرده او
نیز مراتب اضطراب و انقلاب حال شیر محمد خان و سرداران افاغنه را مشروحا بخاکپای مبارک معروض داشت شهریار خطابخش پوزش پذیر
فرمان داد که سپاهیان از هدم حصار و قتل اشرار دست نگاه دارند روز دیگر که پانزدهم شهر شعبان المعظم سال یکهزار و دویست و پنجاه و سه بود جناب
میرزا آقاخان وزیر عساکر و محمد حسین خان فیروزکوهی مازندرانی حضرات سردار و قلعگیان را از جانب جناب فضایل مآب حاجی میرزا آقاسی
ایروانی اطمینان داده نردبان بر جدار قلعه نهاده شیر محمد خان و دیگر خوانین افغان را در بیست و سیم شعبان از فراز به نشیب آوردند و بحضور حضرت
شهریار رافت شعار برده مخلع و مطمئن ساختند و حسب الامر اعلی غوریان را با میر اسدالله خان قاینی سپرده دو هزار کس را از تفنگچیان طبسی و قاینی بحراست
آنجا گذاشته رو بسوی هرات نهادند شاهنشاه دریادل در مدت یکهفته با ابهتی تمام و حشمتی کامل بخارج شهر هرات رسیده در روز ورود
اردوی شاهنشاهی بظاهر هرات ولیخان تکابنی با دو هزار کس پیش نیک(؟) در مقدمه سپاه پیشاپیش همیرفت چون از پوزه کبوترخان درگذشت
شش هزار کس از بهادران افاغنه بدرآمده علی الغفله حمله آوردند آن سرتیپ دلیر اصلا متوهم نشده جنگی سخت با آن سپاه کرده بحملهای متواتر آن
گروه را در هم شکسته جمعی مقتول و جماعتی اسیر گرفته مورد التفات شاهانه شد در بیست و چهارم شعبان در محل سنگر نادری بحوالی نهر نقره نزول
اجلال دست داد و جنود نامعدود هر یک در جای و مقام خود خیمه و سراپردهها برپای کردند همهمه و ولوله در جان کامران و جسم یار محمد خان
ابدالی در افتاد

ذکر بیرون آمدن متجنده هرات بعزم شبیخون و قصد آتش زدن قورخانه همایون و اطلاع طلایه و حارس لشکر و محاربه با آن گروه و هزیمت شدن هرویان و بقتل آمدن جماعتی از افغان

مخفی نماند که سنگر نادری در
ساق سلمان در یک فرسخی شهر هرات بر لب نهر نقره واقع است و در آغاز ورود خرگاه فلک درگاه شاهنشاهی را بر لب رود سر بفلک رسانیدند
و آب رود را برگردانیده خشک ساختند و قورخانه اعلی بر لب نهر واقع شد در خاطر اهالی هرات خطور کرده که در هنگام تیرگی شب جماعتی
از شهر بدر آمده از طرفی جنگ در اندازند و جماعتی دیگر از میان رود خشک موسوم بنهر نقره عبور کرده خود را بقورخانه رسانیده آتش در آن
اندازند که قورخانه ضایع و تمام شود و تا سرانجام کردن یا از دار الخلافه آوردن فرصتی و مهلتی در حفظ و حراست شهر هرات بدست آید
بدین اندیشه خام و خیال ناتمام سه ساعت از شب بیست و پنجم شعبان گذشته جنگ در انداختند متجنده هرات با انبوهی تمام فی امان
من لباس الظلام از دروازه شهر بمیان نهر درآمده قصد وصول بقورخانه همایون کردند غافل که قراولان اردوی پادشاهی در شب تاریک
مور و مار بر سنگ سیاه تشخیص کنند و قدر اندازان مازندرانی بنوک ناوک خال از چهره ترکان حصاری بربایند حارسان حضرت و حافظان
دولت بنگهبانی و حراست از کلنگ فرا گرفته اند و سحرخیزی از غراب مستعار کرده اند ناگاه گروهی از حرسه قراولان اردو استشعار شبیخون
شهریان کرده چنانکه رسم اردوی نظام است همگنان را پاکا پاینده افواج مستعد بقانونی که نشسته و ستاده بودند تفنگها بدست گرفته احدی

از افغانی که

از مقامی که مقیم بودند قدمی پیش و پس نگذاشت و اصلا از آن اردوی بزرگ که زیاده از صد و پنجاه هزار کس بود صدا و آوازی بر نیامد همه را گوش
بفرمان حضرت شاهنشاه ایران بود بناگاه بحکم پادشاه شیپورچی خرگاه شیپور با خبر از جنگ بودن بنواخت از تمام افواج نوای شیپور برآمد
و توپخانه نیز آماده محاربه شده مهتابها بر دست مستعد افکندن توپ شدند کاسهای مهتاب عرصه کوه و صحرا را روشن کرد جمعی از متحصنین
اردو با متواریان سپهر نقره بمدافعه و منازعه درآمدند و غلبه کردند چون هرویان صرفه در محاربه ندیدند بازگردیده در حصار شهر خزیدند و هرچه از آنان
گرفتار شدند بدار البوار رخت بست دیگر روز مهندسان اردوی فیروز در خدمت جناب وزیر لشکر اطراف شهر را بنظر دقت ملاحظه کرده در برابر دروازه
عراق محلی را که بچمن سنگ سفید موسوم بود اختیار کردند و اردوی بزرگ سلطانی در چهارم شعبان در آن مکان مقیم گشت و همانا تا شهر تخمینا
قریب بشش هزار گام فاصله داشت از جمله وقایع غریبه که در روز ورود اردو وقوع یافت این بود که چون قریب شش هزار کس از دلیران افاغنه و
سایر طوایف که در هرات اجتماع کرده بودند از شهر بدر آمده با ولیخان سکابنی مقدمة الجیش سپاه حضرت شاهنشاه ایران بمحاربه و مضاربه مشغول
شدند پسر پیر محمد خان افغان الکوزائی فرصت جسته سواره خود را بفیل خاصه سلطانی که با جنایب همراه بوده رسانیده شمشیری بر فیل زده
سپاهیان پادشاهی بر سر آن شوریده سر تاخته او را اسیر ساخته بعد از ورود موکب مسعود بحضور اعلی آوردند و بضرب شمشیر هندی گردن او را
زدند و در زیر نعال مرکب پادشاه دارا همال افکندند هم در آن روز مهدیخان ولد تقی خان قراپاپاق و حسن خان و اسکندرخان برادرانش که در شجاعت
از اماثل و اقران متفرد و طاق بودند با سواران خویش حمله بر افاغنه برده جنگی سخت کردند و جمعی از آن سخت سران را اسیر نموده و سر بریده بحضرت آوردند
و سرها را بر پای اسب شاهنشاه فرو ریختند و مورد انعام و اکرام عظیم شدند و بعد از سه روز اردو تراق سپاه بحکم حضرت شاهنشاه در روز بیست هفتم
شعبان سنه هزار و دویست و پنجاه و سه مصطفی قلیخان سرتیپ دو فوج سمنانی و دامغانی بحفظ قورخانه مبارکه معین شد و محمد حسین خان سرتیپ
فیروزکوهی و سوادکوهی و عباسقلی خان سرتیپ لاریجانی بطلایه داری اردوی بزرگ مأمور شدند محمد خان سردار ایروانی امیر تومان با پنجهزار سوار
و پنجهزار پیاده بجهت محارست سرحدات کرخ و بادغیسات مأمور شد که قرب نیم فرسنگ دور از شهر هرات در برابر دروازه قندهار قرار گیرد و افواج
سنگرها را ساخته رایت منازعه برافراختند شاهنشاه جمجاه بر مرکب بادرفتار برآمده در برابر شهر افواج را حکم فرمود که از طرف برج خاکستری سنگر را
پیش برده حاجی خان قراباغی ملقب بامیر بهادر جنگ با افواج شقاقی از جانب راست آن برج و سام سام خان روسی با فوج جنگی مسلمان
بهادران از طرف چپ و ولیخان سکابنی سرتیپ افواج خمسه و قزوین از وسط این دو سنگر پیش برده و در میانه راه سنگر را کج کرده از سنگر امیر بهادر
جنگ بگذرانند و طرف راست را بگیرد و برحسب قرارداد پادشاه بیهمال افواج در اتمام سنگرها اهتمام تمام ورزیدند چون ولیخان برحسب امر شاهنشاهی
بایستی از سنگر حاجی خان عبور کند و طرف راست را بگیرد و در بین که سرتیپ سربازان قزوین سنگر شقاقی بند شد حاجی خان شقاقی از فرط شقاق
و راه عداوت اتراک با اهل عراق فرمان داد که فوج قزوین را سنگباران کنند چون قزاونه مضطرب شده سر از سنگر برآوردند تفنگچیان هرات که
در باره و برج منظر نشسته بودند از برج خاکستری آنان را هدف گلوله تفنگ ساختند و سی نفر از جوانان آنان را از پای درانداختند مهندسان
واقعه را بقبله عالم معروض داشتند حاجی خان در معرض عتاب درآمد و در این ایام از طون و طبس سیورسات و بارخانه و قورخانه و پنجهزار تومان
زر نقد می آوردند افاغنه مطلع شده سیصد کس در شب بر سر ایشان ریخته سی نفر را کشته تنخواه را بشهر هرات بردند و در اینوقت شمس الدین خان
افغان با سواری چند بخاکپای حضرت شهریاری آمد و بخدمات اشتغال جست و مرحمتها دید **ذکر مأموریت سپاه ظفرپناه بسرداری**
جناب آصف الدوله الله یارخان قاجار بتسخیر چاراویماق و بالامرغاب و میمنه تا زمان احضار باردوی
همایون ظل اللهی خلد الله سلطانه چنانکه در طی کلام سابقه بدان اشعاری رفت جناب آصف الدوله الله یارخان قاجار
والی خراسان و خالوی شهریار بمأموریت تسخیر بادغیسات و میمنه متمردین گردیدند و از منزل محمودآباد جام با شوکت و حشمت تمام رخصت حاصل نموده روانه
شد و ده هزار قشون رکابی بهمراهی وی بحرکت درآمدند و چهار هزار کس نیز از سواران خراسان با رؤسای خویش با وی اتفاق کردند از جمله اعاظم
و معارف که مأمور بودند اسکندرخان قاجار بن فتحعلی خان حاکم مراغه بنی عم آصف بود که بر فوج مراغی و فوج قرائی و سواره قرائی سرتیپ
بود و دیگر جعفرقلیخان قراچه داغی سرتیپ دو فوج قراچه داغ که حسن خان سرهنگ فوجی شیرخان بنی عم وی و دیگر احمدآقالو کلبعلی خان افشار
با فوج اخلاص از افواج افشار و سواره کلیائی و افشار دیگر بنی خان قراگوزلو با فوج قراگوزلو جمعی خود که عبدالله خان قراگوزلو منصب یاوری داشت

سرباز کروس جمعی علیمراد بیک سوار شاهسون جمعی نور الله خان شاهسون و از خوانین و امرای خراسان جعفرقلیخان بن نجفعلی خان کرد شادلو حاکم بجنورد
و ایلخانی خراسان با سوار خراسانی شادلو و غیره و هزار نفر سرباز نیشابوری و ترشیزی و پیاده سرولایتی و شمخالچی کوهپایه مشهد مقدس الحاصل
بعد از قطع منازل تربت و کاریز و کهستان که اول هرات است بشکیبان و قوشه رفته از آنجا بجانب محال بادغیسات که یورت طایفه
جمشیدی و جماعتی از احشام چهار اویماق است درآمدند چون بقراتپه رسیدند معلوم شد که ساکنین آنجا فرار نموده کوچیده اند آذوق و علوفه
و غله و یونجه و پسته و خربزه خشک و ترنجای مانده سپاه نصرت پناه از آنجا حرکت نموده بمنزل کوشک که محل اقامت زمان خان بزرگ طایفه
جمشیدیست رسیدند او نیز از دهشت و بیم و خبر سپاه کینه خواه فرار کرده بود بجهة زیادتی آذوق و ضروریات رواکب و مراکب دو شب
در آنجا توقف و اوتراق افتاد از آنجا بجانب قلعهٔ نو که یورت طایفه هزاره است راه سپردند مشهود افتاد که آنان نیز تاب ثبات نداشته
کوچیده بطرف بالامرغاب رفته اند علی الجمله در غالب منازل آتش زده کوچیده بودند در منزل قلعه نو آصف الدوله توقفی کرد تا از حالات و خیالات طوایف
و ایلات استطلاعی و استحضاری رود پس از ده روز اوتراق حرکت و بمنزل پده کج رفتند و بحکم آصف الدوله اسکندرخان قاجار دو الو باد و فوج
سرباز و سواره جمعی خود بقراولی مامور شد چون آن راه دره و کوهستان و اراضی پست و بلند و تلال و شعاب بود همانا راه خطا شد و از سوئی
دیگر برفت و اردو از جانبی دیگر عبور کرد بعد از ورود و نزول اردو بمنزل محقق افتاد که خان پیش قراول بطرفی دیگر روی نهاده و از اردو جدا افتاده
تا صورت امکان داشت اشطاروی کشیدند و نرسید و شب تیره شد و نعرهٔ توپ و شمخال در جبال پیچیدن گرفت و چنان بود که وی هنگام
عبور از یکی از آن دره و ما مور درآمده در حالتیکه در نشیب دره شک افتاده اند سواره هزاره و جمشیدی و فیروزکوهی و قپچاق با جمعیتی کثیر دو طرف
کوه را گرفته ابرار نسپاهیان او و قطع به تیغ آبدار و شمخال آتشبار بمیزبانی آن نورسیده مهمانان مشغولند چون مضایق سنگ و مسالک باریک و
معابر تنگ و شب تاریک بود و عساکر منصوره مطلقا از آن طریق و معبر اطلاع نداشتند بحفظ اردو رعایت احتیاط اولی دانستند تا صبحگاه
بپاس و تیقظ بگذرانیدند و اسکندرخان اسکندروار در ظلمات آن شب تار جلادت شعاری و پایداری پیشه کرده از پیش بدر رفت

رفتن ایلخانی شادلو و سرتیپان افواج بمدد اسکندرخان قاجار و غلبه بر اعدا و محاربات متعدده با سواران اویماق

و غیرهم چون شب درگذشت و سپیده دمیدن گرفت سپاه منصور مانند شیران آشفته و گرگان گرسنه بصیت اعدا جنبش گرفتند جعفرقلیخان
ایلخانی شادلو با سواران خراسانی و جعفرقلیخان قراچه داغی با افواج خویش و نبی خان قراگوزلو و کلبعلی خان افشار ساعتی از طلوع آفتاب
گذشته باسکندرخان رسیدند در حالتی که آن دلیر با ثبات دست از حیات شسته آنچه از سرباز و اسب همراهان وی مقتول شده سنگر خود
ساخته و زخمی چند برداشته بمدافعه و منازعه اشتغال دارد سوار و پیاده ممد و معاون یکبار از اطراف کوهسار برآمدند و بر غنیم حمله بردند شلیک
تفنگ کوه را پر از غریو و غرنگ کرد و جوی خون روان شد بچند حمله مردانه دشمنان از درهم شکستند تا دوستان بر شدند و بالاتفاق قصد رجوع
باردو کردند دیگرباره سه هزار از اویماقات بمدد طوایف مذکوره آمدند و فراریان مستظهر و قوی دل باز گشتند و این بار نوبت کار بسواران ایلخانی
خراسان افتاد شمشیرها بسرافرازی و سراندازی و گردن زنی گردن کشیدند و تیرهای خدنگی از کمانهای چاچی پریدن گرفتند تیرها پیکرها را
سوراخ سوراخ کردند و شمخالها سینه ها را ثقبه ثقبه و رخنه رخنه ساختند مقارن این حال فوج جعفرقلیخان قراچه داغی با شیرخان سرهنگ در رسید
بمحض ورود بر سواران تاختند و جنگ درانداختند و محاربتی کردند که هنوز ذکر آنان در افواه سایر است بار دیگر بر اعدا فیروزی یافتند و رحیم داد
سلطان هزار افری که از سواران سامی و سرداران نامی هزاره است زخمدار شد و بسیاری بقتل آمدند و غنایم وافر عاید سپاه منصور گردید
کمتر از بیست سوار از خراسانی کشته شد و کما پیش همین پایه اسب بگلوله افتاد و از آن منزل بعزم بالامرغاب نهضت کردند حاجی بیک نامی از
طایفه شیرمحمدخان هزاره بمکیدت و خدیعت پناه باردوی سپاه کینه خواه آورده با وجود گمراهی دعوی از بلدیت راه کرده هادی و سایق شد
بیت اذا کان الغراب دلیل قوم　سیهدیهم سبیل الهالکینا　تعمدا اردو را از معبر دره شک درگذرانید و خود مفقود شد چون سپاه در آن شکنای
درآمدند طوایف هزاره از دو سوی کوه ایشان را بباد سنگ و مهره تفنگ در میان گرفتند چنانکه رفتن و ماندن و بازگشتن و حرب کردن
هیچیک امکان نداشت فوج کلبعلی خان افشار که بحفظ جبال و اصل و ضبط معابر تلال مخصوص بودند چون برخلاف هزاره بلدیت در آن سنگ و خاره
نداشتند عاجز فرو ماندند جعفرقلیخان ایلخانی و سواران خراسانی از اسبها پیاده شده زمامها بکف و درودست از جبال برآمدند و خود را بفوج افشار رسانیدند

محمد علی خوانساری

جمعیت مخالف را متفرق بردند و راه باز کردند و عزیمت اردو نمودند و اما افواج سرباز را در آن وقت از کثرت کوشش و حدت جوشش و قلت تاب و ندرت
آب چنان سپاهیان سلطانی متوحش و متعطش شدند که یارای رفتار نداشتند و قدرت گفتار علی الجمله با اشارت ایلخانی شادلو که مردی آزموده
خیرخواه کریم بود سواران خراسانی چندانکه آب داشتند بتشنگان افواج دادند و مقداری جوهر لیمو که مسکن عطش بود و ایلخانی همراه داشت هم
بافواج و صاحب منصبان چشانیده آتش شعلهٔ التهاب عطش آمد و باردو باز گشتند و دران مقاتله مراکب بسیار بجهة اینکه سنگر کرده بودند بگلوله
تفنگ هدف گشته بود و جماعتی از سواران پیاده ماندند و در آن شب دست تصرف هیچکس به بنه و آغروق و ذخیره و آذوق خود نرسید زیرا که همه
در زیر بار و فرصت بار نهادن نبود و صبحگاه بمنزل خواجه کند متوجه شدند و در آن روز محمد رحیم خان شادلو برادر جعفر قلیخان ایلخانی با سوارهٔ شادلو
برادر جعفر قلیخان ایلخانی با سوارهٔ شادلو و خراسانی چنداول بود و پس از ورود و اکب زین برداشتن از مراکب ساعتی دو سه آسایش خبر آورد
رسید که سوارهٔ هزاره بر قراولان اردو که سوارهٔ قرائی جمعی اسکندرخان قاجار بودند دچار شده و بر آن گروه غلبه کرده قریب ده پانزده سوار
اسیر برده اند بحکم جناب آصف الدوله سواران اردو زین بر مراکب بستند و برنشستند قریب دویست سوار بایلغار بمدد قراولان رسیدند
و بنیاد محاربه و مضاربه نهادند سه هزار سوار هزاره که کمین کرده بودند از کمینگاه بیرون تاخته بر سواران اردو اسب انداخته و عرصه بر ایشان
تنگ کردند ایلخانی فرمانداد که سواران فرود آیند و بطرز بدار او حزم و خودداری رزم و مدافعه نمایند تا بمددی قوی رسد مقارن این واقعه از
اردوی آصف الدوله اسکندرخان قاجار و جعفر قلیخان سرتیپ قراجه داغی با سیصد سوار در رسیدند و خود آصف الدوله نیز بحرکت درآمد
و دسته دسته و صف صف سوار و پیاده بعزم رزم نزدیک شدند سوارهٔ هزاره پس از ادراک مدد متوالی و عدد متعاقب پایداری مصلحت ندیده
متفرق و متجانب شدند پس اردو از آن منزل کوچ کرده بکنار آب شهد رود که اکنون بسالامرغاب مشهور است فرود آمدند و در آن منزل سواران اکراد
شادلو که پیش قراول اردو بودند زیاده از پنج شش هزار گوسفند از طایفهٔ ارساری که در آن صحرا چرا میکردند با بیست نفر از شبانان بدست آوردند
و در اردوی آصف وفور نعمتی حاصل آمد از آنجا حرکت کرده بکنار رود شهد سیر نموده در سواحل فرود آمدند

ذکر اجتماع و اتفاق جماعت اوزبک و ترکمان سالور و ساروق و طوایف چار او یماق بعزم مدافعه و رفتن آصف الدوله بمقابله و غالب شدن سپاه منصور

در هنگام نزول اردو بر لب شهد رود مجنون نام خادم شیر محمد خان هزاره بسببی از او روی گردان شده شمشیر
او را دزدیده پناه باردوی آصف الدوله برده و خبر داد که طوایف اوزبک از میمنه و سرپلی و اندخودی و شبرغانی با سواران تراکمه سالور و ساروق
و سواران چار او یماق و شیر محمد خان و سایر خوانین اتفاق کرده معادل بیست هزار کس احتشاد نموده بدو فرسنگی اردو رسیده اند و تمام ممر آب
و معابر سپاه را از تلال و جبال و نشیب و فراز سنگرها بسته و در آنها نشسته لشکر منصور را مانعند آصف الدوله با اعاظم خوانین و اکابر امرا مشاوره
نموده رایها بر آن اتفاق کردند که بنه و آغروق و اثقال و احمال اردو در اردو گذاشته و اردو را بمحمد ابراهیم خان قاجار سپرده دو هزار سوار و پیاده
و دو سه توپ و عراده بجهة تحفظ و صیانت بوی داده خود و بقایای عساکر نصرت مآثر و توپخانه عفریت پیکر بر سر سنگرهای آنان حمله بردند و چنین کردند
و بتاختند در هنگام وصول باشتعال نیران حروب دامن زنان شدند و بر سر هر سنگر حملهای سخت بردند و خارهای جبال را لعل بدخش
کردند قریب چهار ساعت آن مقاتله مطاوله یافت و شمشیر در یکدیگر نهادند و چنان مغلوبه شد که سواران طرفین چون تار و پود یکدیگر اختلاط
و ارتباط جستند و در آن محاربه نورالله خان شاهسون که سرکرده مرد افکن و دلیری صف شکن بود جنگی مستانه کرد و بسیاری از آن سواران
بر خاک هلاک افکند و سواران اوزبک و ترکمان و غیرهم چهار بار بر عساکر منصوره حملهٔ قوی کردند هر باری افواج قاهره و توپچیان جلادت
آثار بر آنها دوزخ دوزخ آتش ریختند تا سواران باز گشتند چون از غلبه جز بار حرمان حاصل ندیدند بمدافعه ایستادند تاب ثبات نیاوردند
متزلزل شدند یکبار سواران اردو اسب بر ایشان رانده با تفنگ و شمشیر و نیزه و تیر در آنها افتادند سوار از زین برداشتند مقارن این ظفر
افواج قاهره بر سنگرها یورش برده همه را مسخر کردند و هزیمتی عظیم و شکستی فاحش در آنها راه یافته قریب هفتصد نفر از ایشان در آن مقتول و گرفتار
شدند بنه و آغروق و اسباب خود را گذاشته فرار کردند و تماما نصیب سپاه منصوره شد پس از آن اردوی سلطانی حرکت کرده بجای
فراریان آمده اردو زدند بعد از سه شب توقف بجانب تورت اوزبک حرکت و بمنزل چیچکتو نزول کردند و از آنجا بمنزل خواجه آمدند کوه
التین خواجه غاری است که شش نفر مرده در آنجاست که اجساد آنها اصلا از یکدیگر نپاشیده و یک سگ و یک آهو و مرغی شبیه بچکاره نیز در آن

غاراست که جسد آنها بحال خود مانده و متلاشی نشده است حتی در پرهای آن مرغ و مویهای انسان و آهو خللی راه نیافته است و عجب تر آنکه اثر جراحتی که در زیر لب و دندان سگ ظاهر است باطل نشده و بعضی بر آنند که آنها اصحاب کهفند العلم عند الله والعهدة علی الراوی علی الجمله از آنجا بمنزل چهار شنبه و از آنجا بقیصار دوازده فرسخی میمنه اردو زدند پس از ورود بدانمکان کدخدایان میمنه و سرپلی و اندخودی و شبرغانی و سران طوایف چاراویماق نزد جناب آصف الدوله آمدند و استدعا کردند که عساکر منصوره توجه بآنحدود ننمایند و جناب آصف در همان مقام مقیم شود و جعفرقلیخان شادلوی بوزنجردی ایلخانی خراسان باتفاق ایشان بامیدواری شیرمحمد خان هزاره و زمان خان جمشیدی و دیگران رفته قرار کارها داده باشند **رفتن جعفرقلیخان ایلخانی خراسان بشهر میمنه و استمالت قلوب خوانین و بازگشتن باردوی همایون اعلی** جناب آصف الدوله برحسب استدعای کدخدایان و ریش سفیدان مذکوره ایلخانی را روانه بلد میمنه نمود و در شش فرسنگی شهر میمنه شیرمحمد خان هزاره و زمان خان جمشیدی با یکهزار سوار ایلخانی را استقبال کردند و او را بقلعه المال که در همان شش فرسخی واقع است دعوت نمودند پس از قبول دعوت شب در قلعه مذکور متوقف شده روز دیگر بعزیمت ورود میمنه سوار شدند از راه توقوزکتل که نه کوه است که شهریار جبار نادرشاه افشار هنگام عبور بدان جبال راه توپ را احداث کرده بوده است بجانب میمنه روان شدند در دو فرسخی میمنه تمامت خوانین طوایف ازبکیه با یکهزار سوار باستقبال ایلخانی خراسانی استعجال کردند و بالاتفاق در کمال حرمت و جلال بمیمنه وارد گردیدند مضراب خان والی میمنه مقدم میمون ایلخانی را غنیمت شمرده بلوازم تکریم و تکریم کوشیده ایلخانی پس از مدت شانزده روز توقف و با هریک از بزرگان آن طایفه تفقد و تلطف آنچه لازمه دولتخواهی و صداقت کیشی دولت ابد مدت سلطانی بود بظهور آورد و قرار و مدار اطاعت و متابعت هریک را چنانکه مصلحت دولت بود داده از هریک پیشکش و تحف و هدایا و گروگان گرفته عزیمت مراجعت کرد و والی میمنه حکومت خان ولد خود را برسم نوا و رهانت روانه اردوی کیهان پوی خدیوانه کرد و رستم خان شبرغانی و شاه ولیخان اندخودی و ذوالفقار شیر سرپلی از طوایف ازبک و شیرمحمد خان هزاره و زمان خان جمشیدی و سایر طوایف چاراویماق هریک یکی از اولاد خود را برسم غلامی بدربار همایون شاهنشاهی روانه نمودند و زمانخان جمشیدی بنی عم خود میراحمد خان را فرستاد و ایلخانی خراسان با قرب یکصد راس اسبهای ترکمانی و پیشکشها و گروبها از میمنه بیرون آمده باردوی جناب آصف الدوله رسید و کاروانیان اطمینان حاصل کرده اسباب و اشیائیکه دارا و ضرورت داشت حمل و نقل کرده بهمراه ایلخانی باردو رسیده امتعه و اقمشه و قند و چای و ملبوسات و ماکولات خود را در عین فراغت بفروخته بها گرفته مراجعت نمودند و اردوی آصف الدوله از آنجا کوچیده منزل بمنزل رجوع نموده در حوالی هرات باردوی بزرگ شاهنشاهی پیوستند و گروبها و پیشکشهای خوانین مزبوره از نظر انور گذرانیدند و هریک بقدر پایه و شان بعواطف و عوارف و خلاع فاخره مفتخر و مرخص شدند علیخان سیستانی و مرادخان ایلخانی طوایف فیروزکوهی و یوسف خان حاکم ایلات تایمنی و شاه پسند خان بزرگ لاش و جوین و یحیی خان کردخی بخدمتگذاری افتخار و اعتبار یافتند و امیر دوست محمد خان برادر فتح خان افغان حکمران کابل هدایا و پیشکش و عریضه فرستاد و برادرش کهندل خان حاکم قندهار محمد صدیق خان و محمد عمر خان پسران خود را با هدایای موفور روانه حضور اعلی داشت و محمد صدیق خان بحکومت فراه و سبزوار و خنجر گوهر آگین و خلعتی ثمین اختصاص یافت و کهندل خان بده هزار تومان انعام نقد مخصوص گشت و همه اطراف هرات در تصرف اولیای دولت درآمد و شهر را بمحاصره در میان گرفتند و همه روزه از طرفین آتش محاربه و مقاتله بر فلک اثیر شعله میزد و از خارج و داخل در قتل و اسر یکدیگر بتسامحی و تهاونی از خود راضی نمیشدند و حصاریان شب و روز همت بر مدافعه و مطارده با جنان گماشته بودند و در حفظ برج و باره و دفع حملات پیاده و سواره در کمال تیقظ و رعایت تحفظ مرعی میداشتند چون شهر هرات حصنی حصین و جداری متین بود و ساکنین آن مسلمین لهذا حضرت شاهنشاهی در تخریب و تسخیر و قتل و اسر اهالی آن ترحم و تعلل میورزید **در صفت استحکام شهر هرات و ذکر بعضی از واقعات** مخفی نماناد که شهر بند هرات شهریست قدیم البنیان از بلاد شرقی ایران از اقلیم رابع و جوانبش واسع چندین بار خراب و آباد شده لهراسب و بهمن آنرا بنیاد کرده اند و در فتنه مغول خلقش بقتل رسیدند و شهر خراب شد دیگر باره معمور آمد هم بعهد امیر تیمور ویران و باز آباد گردید در زمان نادرشاه و صفویه اختلالها یافت و رونق جدید گرفت اکنون چندگاه است که در تصرف طایفه ابدالی در آمده و همیشه تابع دولت شاهنشاه ایران بوده اند در این ایام دارالحکومه نواب کامران میرزا ابن شاه محمود بن تیمور شاه بن

احمدشاه افغان

احمد شاه افغان ابدالی بوده مانند آبا و اجداد بدین دولت خداداد سالها متابعت نموده در این ایام گاه گاه در اطراف خراسان فتنه می آغالیده
و اسیر می‌بردند رای بیضا ضیای خاقانی بگوشمال و تنبیه او مصمم گردید چون از عزیمت موکب ظفر کوکب استحضار یافت باغوا و اغوای یار محمد خان
وزیر خویش از متابعت بمخالفت رای کرد شهر را مضبوط و بروج را محکم کرده مردان کارزاری و آذوق بسیار مشحون ساخته دل بر تحصن
و تمکن نهاد مسافت گرداگرد شهر تخمیناً هفت هزار و سیصد گام است و پنج دروازه دارد دروازه ملک بر طرف ارک است و چهار دروازه دیگر دروازه عراق و دروازه خوش و دروازه
قپچاق و دروازه قندهار است و قطر این بلده از درب ملک تا فیروزآباد و درب خوش عراق یکهزار و نه صد قدم و شهر بند هرات مشتمل بر دو فصیل است
و فیمابین هر دو ده گز درجه است و صد و چهل و نه برج داشته عرض خندق آن سابقاً بیست ذرع بوده اکنون هیجده گام است عرض خاکریز
بیست و پنج گام و پس از خندق و خاکریز زمین را بمقدار یکقامت حفر کرده‌اند که تفنگچی در آن ایستاده جنگ نمایند و شش گام عرض آنست و
بعد از خاکریز شیر حاجی بعرض سه چهار یک و قلعه اختیارالدین در وسط شهر و حصنی است حصین و این شهر در میانه دو کوه بر طرف شمال اتفاق
افتاده است و عرض مسافت آن دو کوه سه فرسخ و نیم گشاده طولش بیست و پنج فرسخ است و مجموع این جلگا آباد است و هفت نهر بزرگ
در آن جاری و در خارج شهر تکایای خوب است و مضافات هرات نه بلوک و مردم آنملک بالطبع عیاش و بالفطره شجاع‌اند بیت نظر زهره مریخ
بهم یافته‌اند که همه رود نوازند و همه تیغ گذار الحاصل فیمابین عساکر سلطان و متحصنه افغان مکاوحات و منازعات در پیوسته بود و غالب
اوقات سفرای گلوله و تیر از دو جانب بابلاغ پیغام مرگ ناگزیر بودند و چون از خارج و داخل جماعتی در تسخیر شهر مداهنه و مسامحه جایز میشمردند و
گاه گاه سخنان مصالحه و متارکه مانع منازعه بود و جناب فضایل مآب حاجی میرزا آقاسی که مردی عالم و فاضل و از تدابیر آن مدابیر و معاذیر
آن مخاذیل و معامله مقابله استحضاری کامل نداشتی این کار در حیز تعویق و تطویل و تغییر و تبدیل می افتاد دیگر باره بر سر کار رفتند و کارزار را
از سر گرفتند و در این ایام عزیمت موکب ظفر کوکب شاهنشاهی و اهتمام بانتظام خراسان شرقی و محاصره هرات در ممالک محروسه ایران
بعضی واقعات و اتفاقات روی داده که ترقیم آن واجب است **ذکر عزیمت نواب کامیاب امیرزاده اردشیر میرزا حکمران
مازندران بتادیب قیات ترکمان و تخریب جزیره چرکن** در هنگام عزیمت حضرت شاهنشاهی بجانب بلاد خراسان نواب امیرزاده
دانای رعیت پرور مرحمت گستر اردشیر میرزا بحکمرانی و انتظام مملکت طبرستان و مازندران و استراباد و گرگان مخصوص و منصوص بود و چون
سلوکی پسندیده و اخلاقی حمیده داشت و تمامت آن بلاد و بلوک و حدود و ثغور را بوفق خاطر خواه حضرت شاهنشاه منظوم و مضبوط کرده
و تمکین تمام در حکمرانی آن صفحات حاصل داشت و طایفه ترکمانیه را از سیاستش بیمی عظیم در سویدای خاطر مقیم گشته بود بتادیب و تنبیه قیات
نام ترکمان از طوایف کر جعفربایلی در جزیره چرکن بسرقت و فساد اشتغال داشت اشارت فرمود تفصیل این اجمال اینکه بحر خزر را معابر و جزایر
متعدده است و چنانکه سابقاً بشرح باز نموده آمده است در سواحل و بنادر و جزایر و معابرش گروه خیره سر ترکمانیه سکنی دارند خاصه طوایف مختلفه
تراکمه صاین خانی یعنی یاتو خان که آتابایلی و جعفربایلی دو شعبه معظم آن اصل خبیث و فرع خسیس میباشند و در استراباد و گرگان و اترک و سواحل
بحر خزر سکونت دارند با اینکه قرنهاست که از ضرب شمشیر سیاه پادشاهان ایران زمین سر گزیت دهند و رعیتی کنند از شرارت نفس و دنائت
طبع فی حین الفرصه در سرقت اموال و غارت احمال ساکنین شهر استراباد و عابرین معابر اشرف و کلباد مسامحه جایز ندانند در این ایام قیات خان
نامی جعفربایلی از ممر راهزنی و راهبری بمنی صاحب ثروت و مکنت تمام گشته اشرار را بخود مایل و راغب و معاشر و مصاحب ساخته جزیره چرکن را که
جزیره ایست از جزایر بحر خزر اوسع و بواسطه معادن نفط و نمک از سایر جزایر اولی و انفع و گرداگردش شش فرسنگ و در برابر بندر بادکوبه واقع
مامن ساخته و کشتیهای کوچک بدست آورده در آن جزیره برسم شرارت و اسم تجارت سکنی کرده بود و چون از نفط و نمک ولایت مازندران
و دشت گرگان و بندر بادکوبه را گزیری نیست در اندک مدتی از این رهگذر دولتی و ثروتی فراهم کرده و جماعتی از تراکمه را مطیع خود ساخته بحکام
استراباد چندان متابعتی نمیکرد و بیهانه آمد شد در دریا و جزیره و سفر بادکوبه اسرائی که از گوشه و کنار بدست می آورد بساکنین آن دیار میفروخت و
درهم و دینار می اندوخت در هنگام اجرای تکالیف حکام استراباد خود را وابسته دولت بهیه روسیه خواندی و همچنین بالعکس همانا که او و متابعانش را
آیت مبارکه مذبذبین بین ذلک لا الی هؤلاء و لا الی هؤلاء مصداق حال بودی چون حقیقت حال آن شریر بدسگال بر رای امنای دولت
ابدمدت مشهود افتاد از غایت حزم و مآل اندیشی بیخ و بنیاد این زشت خارخس را محکم دیدن مصلحت ندانستند که آغاز سیل اتصال قطرات

متواصل است و انجام عمر اتفاق امراض و علل متداخل نکته اول العیث رشس ثم منکب مثلی مشهور است و تأنی و توانی در چنین مواقع و مواضع از حزم دور خاصه در حینی که موکب نصرت کوکب شاهنشاه جمجاه ایران نصره الله در ساحات خراسان سایر است کاه صیانت و محافظت معابر و جزایر علی الجمله در اطفای این نایره و قطع این دایره با میرزاده اردشیر که دانائی دلیر و پیشانی هژبر بود اشارتی رفت و یرا که تقادم برزم و تواطب بحزم حالتی فطری و سیرتی جبلی بود آموزکاری به ازدانش ضرورت نداشت و تشریح و تصریح روایات و کنایاتش حاجت نه با آنکه اول سال حکمرانی مازندران و آغاز افسونکری آن دیو کوهران بود دهشتی نخواست و وحشتی نرفت فرماندادکه سپاه جلادت پناه دارالمرز که هر یک خود را اشجع از برزو و فرامرز مید انستند مهیای رزم کردیدند لاجرم پشمینه پوشان مازندران که خاره و خارا از نرم تر از خارا و حریر شمارند و جراحات نیزه و تیر را بهتر از راحات پرنیان و پرند پندارند احتشاد کردند و احرص من النمل و اکثر من الرمل بجنبش درآمدند میرزادهٔ آزاده فرمود که من از دیرکاه جسارت و تهور و بسالت و شمر مازندریان از دانم و مرا چندین جنود نامعدود حاجت نیفتاده هزار مرد کاری بسنده است قیات ترکمان کیست که چنین احتشادی را شاید و دفع او را اجتماعی باید بسیج کار کنید و بهزار کس احتصار جوئید زبرب و زورقی در خور اندازه کافی است و راکب و مرکبی در مرتبهٔ حاجت وافی و با وجود من که در این رزم حاضرم و بدین کار ناظر م کثرت را بر وحدت رجحانی نخواهد بود چه یکمرد جنکی به یکدشت مرد علی الجمله با یکهزار مرد قدر انداز رزم ساز از اشرفی و کلبادی و عمرانلو و طالش و تخشکی که ساکنین لب دریا و درکار رزار تراکمه بینا بودند با آزدق و آعزوق و تدارک توپخانه و تهیهٔ اوتاتب قورخانه که از لوازم بر و بحر است از بلدهٔ اشرف که اشرف البلاد و اخضر السواد است و سلاطین صفویه را در آن ملک آثار و اسناد بساحل دریا عزمیت فرمود و خود و همراهان در سفاین و زوارق که بعرف هر طبقه آنها را نامی است مناسب نشسته دل بحفظ خداوند بر و بحر بسته چون دریائی در زورق زورق در دریا همی راندند تا در جزیرهٔ عاشوراده که تقریباً کرداکردش نیم فرسخ و تا ساحل اشرف تخمیناً شش فرسنک است و تا میان کاله نیم فرسخ و تا قریهٔ انزان که یکی از بلوکات استراباد است دو فرسنک مسافت دارد اسباب و آرامش را لنکر اقامت انداخته روزی دو سه آسودن فرموده چهارم روز با احشر فیروز در زوارق نشسته راه جزیرهٔ چرکن بریدن کرفت ذکر وصول

نواب امیرزادهٔ معظم اردشیر میرزا حکمران مازندران بجزیرهٔ چرکن و محاربه با قیات خان ترکمان و قتل و غارت آن طایفه و تسخیر و تخریب جزیره و رجعت بمازندران

بعد از حرکت از جزیرهٔ موسوم بعاشوراده دیکرباره امیرزادهٔ آزاده دلیر دریادل مرکب دریا بر آب شکاف بیخوار و خواب رهبر راندن فرمود و سپاهیان نیز در مراکب و زوارق خورد و بزرک بر نشسته در دنبال او همیشدند بر آب کفتی یک شارسان بود چو پین دردو روز اول بادموافق کشتیها را امداد ملاح همیرد نه بحر را انقلابی و نه خلق را اضطرابی سیم روز ریاح عواصف و زیدن کرفتند و بروق خواطف دمیدن سحاب قطره فشانی و آفتاب پرده نشینی کزید رعد بخروش درآمد و بحر بجوش دریا بجنبش و موج افزود و کشتی بحضیض و اوج افتاد امواج متراکم شد و خیز آب متلاطم زوارق تزلزل یافتند و سفاین تخلخل دلها بطپیدن درآمدند و تنها بپریدن بطیلان بدیل شط شدند و نزیلان نظیر بط کرچیان حال حوت یونس داشتند و لاکنها صفت تابوت موسی هم آن بود که بالکلیه اغراق در آب بحر غریق شوند یا در آتش برق حریق شبانه روزی در این واقعه شب از روز نشناختند و موت از حیات فرق نتوانستند تا مرسل الریاح و مغلق البحار پس از عسیر یسر داد و بعد از یاس امید افزود آن مصروع کف بر لب شفا یافت و آن دیو تیره روی صفا پذیرفت آفتاب از ورای حجاب روی آشکار اکرد و ابر و باران پنهان کشت دریا پایاب امید و زورق بحر امید و قتی قیات ترکمان و متابعان آن بدکمان از خواب غفلت بیدار و از مستی نخوت هشیار شدند که احاطه الخاتم بالاصبع لشکر بلا را بر کرد خود محیط دیدند و خود را در کام اژدهای مرک ممضوغ یافتند دست بحراست مال و جان و تحفظ خانمان بر آوردند و پای بعرصه رد و منع نهادند غافل که قضای مبرم تغییر نیابد و سپر تیزی شمشیر تقدیر بر نتابد با شارت امیرزادهٔ رزم آزمای دشمن مال توپهای تنین پیکر بنعره درآمدند و لقمه های ناخاییده از حلق بیرون افکندند چو هوا را دخان توپ تیره کرد و چشم سمارا بریق تیغ خیره تفنکهای ارقم مثال مهرهای مرک حصال باریدن کرفتند در جزیرهٔ چرکن رود خون جریان یافت تراکمه از کثرت واهمه خود را بدریا همی افکندند و از راه آب بآتش دوزخ میرفتند تا از آتش توپ هائی یابند جمعی در نار حریق و جماعتی در آب غریق شدند و بقیة السیف اسیر و دستکیر آمدند اموال و اثقال آنقوم کسب و نصیب سپاهیان سلطانی شد و بیوتات آنطایفه را از بیخ برکنده با آتش خاکستر کردند پس از دو روز توقف رای میرزادهٔ ملک آرای ببازکشت مصمم شد باز بر مراکب و سفاین دریانورد برنشسته دریا بریدند و بصحرا رسیدند نیز دانرا درود کفشند

واگشتی فرود آمدند شرح حالات رفته را هم در آن هفته مصحوب چاپار دالسگار معروض حضرت شاهنشاه قاجار داشتند

ذکر مأموریت آقا اسمعیل پیشخدمت خاصه بوصول خلعت شاهانه نزد نواب امیرزاده معظم اردشیر میرزا حکمران مازندران و گرگان و مراجعت باردوی حضرت شاهنشاه سکندر نشان

چون اخبار این خدمت بزرگ و نصرت سترگ در عرض راه عرضه بعرض امنای دولت جاوید ثبات رسید مقرب الحضرت آقا اسمعیل پیشخدمت که از پروردگان نایب السلطنه مغفور و از خاصان شهریار منصور بود مأمور شد که بمازندران آمده خلاع آفتاب شعاع خسروانی را زیب بر و دوش افتخار نواب امیرزاده نامدار حکمران مازندران که در قمع ارباب جهالت و دفع احزاب ضلالت چنین رنجی برده و فتحی کرده نماید و بعد از ورود مقصود یکدست خلعت عالی و یک قبضه شمشیر مرصع بجواهر و لآلی و نشان خاصه شیر و خورشید تمام الماس از مرتبه دویم سرتیپی با حمایل افتخار سرخ مخصوص دولت ظفرمانوس را بامیرزاده آزاده موصول داشته چنانکه معمول است استقبال و ترحیب و تعظیم و طوی و جشن و تهنیت بظهور آمد و هر یک از خدمتگذاران بحسب مرتبه و منزله مورد خلعت و موجب مکرمت شاهانه شدند و پس از چندی توقف در کشور مزبور حامل مذکور راه رجعت برگرفت و روی باردوی همایون نهاده همی رفت تا بمشهد مقدس و ارض اقدس در آمد و معلوم کرد که مدتیست که مبلغی خطیر و مقداری کثیر از وجوه نقد خزانه و مصارف قورخانه و ملبوس و ماکول که نواب امیرزاده معظم فریدون میرزا فرمانفرمای فارس و دیگر حکام ممالک محروسه انفاذ داشته اند حسن خان ایشیک آقاسی خاقان مغفور ملقب بسالار که بنیابت پدر خود آصف الدوله در مشهد صاحب اختیار است نگاهداشته و معطل گذاشته بخیالات فاسده و دعاوی کاسده از نقل و حرکت آن ممانعت کند آقا اسمعیل در آنجا توقف گزیده عریضه انفاذ دربار معدلت مدار کرده از جانب اولیای دولت فرمان قضا جریان صادر شد که دو عراده توپ و پانصد نفر سواره و پیاده از حسن خان سالار گرفته آن احمال و اثقال و نقود و اجناس را بجانب اردوی شهریاری حرکت دهد و سالار بنا چار امتثال امر اعلی کرده بمعاذیر متموهه پرداختن نتوانست و چون شیر محمد خان برادر یار محمد خان وزیر هرات و چاکر ایشان در اردو بودند از بعضی اخبار یار محمد خان را باطنا اخبار نمودند یار محمد خان یکهزار سوار افغان و هزاره بأخذ و تصرف خزینه و آذوقه مذکور مأمور کرد و این خبر در منزل لاخاف گوشزد آقا اسمعیل شده خایف ماند شرط تیقظ و تحفظ رعایت کرده مجددا باردو اعلام داشت و در اردو نیز از این امر خبری انتشار یافته بود حبیب الله خان امیر توپخانه با بشارت شاهنشاه فلکجاه هزار سوار مردانه برداشته بحفظ خزانه و دفع اعدا روانه شد

ذکر وصول امیر توپخانه حبیب الله خان شاهسون بسواران افاغنه و هزاره و محاربه با ایشان و مظفر و منصور باردوی شاهنشاهی بازگشتن

سردار افاغنه با یکهزار سوار خود قطع راه کرده بحوالی رودخانه دلیجان مشهور بدریا بجور رسیده کمینگاه ساخت شد که در حین عبور آقا اسمعیل پیشخدمت خدمتی از پیش برند و او را و خزانه را بهرات رسانند غافل که او مردی با حزم و متانت است و فکر کار خود کرده منتظر امداد و اعانت مانده چون امیر توپخانه مبارکه بشش فرسنگی رود فرود آمد و خبر ورود او با دلیجان رسید سی چهل کس از رعایا تهیه تحف و هدایا کرده روی باردوی وی نهادند سواران هراتی بر آن بیچارگان تاخته همه را اسیر کردند الا شخصی که فرار کرده باردوی امیر توپخانه رسیده قصه باز گفت آن امیر دلیر فی الفور با سواران خود ایلغار گزیده بر سواران افاغنه تاخته عنان ستیز و جنگ در انداختند از طرفین تیغهای یمانی سر افشانی کردند جنگی بزرگ وقوع یافت آخر الامر نسیم نصرت بر پرچم امیر منصور وزیده ظفر و غلبه یافت دویست تن از سواران هزاره و افاغنه سر بباد هلاک و فنا داده عرضهٔ شمشیر شدند و شصت تن زنده دستگیر آمدند و اسرای دلیجانی استخلاص یافتند و سرهای سواران مقتول بر سنانهای مصقول همی درخشید و امیر توپخانه در کنار رود فرود آمده مسرعی بتعجیل روانه جانب آقا اسمعیل کرده او را از آن کار مژده داد حامل خزانه خسروانه بسیار مسرور و فردا روانه اردوی مذکور گردید از دیدن سرها و اسرا دل در برش قوی گشت و با امیر مذکور روانه شد چون این خبر باهالی اردو رسید بامر اولیای دولت ابد مدت نقاره خانه و افواج و شیپورچی و موزیکانچی و سواره بسیار مأمور باستقبال شدند و قوتی تمام در قلوب انام بظهور آمد و امیر توپخانه مورد التفات خسروانه گردید یک راس اسب با ساخت و زین زرین و ستام و لگام ثمین با میر توپخانه مکرمت رفت و یکطاقه شال کشمیری بپیشخدمت خاصه عنایت شد و در ازای این خدمت پس از چندی آقا اسمعیل مأمور باصفهان شده محصل سی هزار تومان بقایای قسط دیوانی بود و از بیگلربیگی اصفهان فضلعلی خان قراباغی وصول کرده در اوایل مراجعت موکب ظفر کوکب از هرات بامنای دولت تحویل و تسلیم کرد و هم از وقایع اتفاقیه ممالک در غیبت موکب

ظفر کوکب مأموریت و خدمات نواب امیرزاده معظم سلطان مراد میرزا بانتظام مهام عراق و لرستان و عربستان و فارس است که مجملی از آن مرقوم
میگردد ذکر مأموریت نواب امیرزاده دلیر مکرم سلطان مراد میرزا ابن نایب السلطنه مغفور بانتظام صفحات عراق و
لرستان و عربستان و فارس و وقایع آن ایام تا زمان مراجعت پادشاه اسلام چون طوایف الوار بختیاری گروهی
خیره سر طراز و قومی بیشمارند و در اغلب ولایات عراق و لرستان و عربستان حق جوار و راه گذار دارند و مانند اقوام تراکمه هنگام فرصت بسرقت و اسارت
و قتل و غارت معتاد و غالب آن طوایف مایل بفتنه و فساد اند و امنای دولت قوی شوکت دفع مفسدت آنکسان را چنان مصلحت دانستند که
در ایام عزیمت موکب همایون شاهنشاه جمجاه قطب السلاطین محمد شاه امیری باشوکت و سرداری با فطنت در صفحات عراق تعیین کنند که سبب
انتظام امور بختیاری و عراق و عربستان و فارس و یزد و کرمان شود تا در هر ضلعی از اضلاع پیکر مملکت یا در هر عضوی از اعضای شخص دولت
وجع حادثه یا مادهٔ ناسیه عارض و حادث شود بوساطت رای و تدبیر یا میانجی باس و شمشیر او ردع مایهٔ آن اوجاع از آن اضلاع یا قطع مادهٔ آن
اجزا از آن اعضا تواند کرد لهذا اولیای دولت این قرعه را بنام نامی نواب کامیاب امیرزاده هنرمند سلطان مراد میرزا فرزند مکرم نایب السلطنه
مغفور بر تخته اختیار ثابت دیدند و حاجی امیر اصلان خان بن حاجی ابوالمعصوم خان قراگوزلو الهمدانی که از انجاب آن طایفه و اطیاب آن طبقه
و مردی آزموده و مجرب و مهذب بود بوزارت او مقرر گردید و سرتیپ و سرهنگی چند جلادت شعار با پیاده و سوار و توپخانه مرد او بار باختیار او مسلم
داشتند که از آنجمله منصور خان فراهانی سرتیپ فوج فراهان و کمره و گلپایگان و علی خان قراگوزلو سرتیپ فوج همدان و آقا خان سرهنگ جرفادقانی
و فوج او بودند و هفتصد سوار شاهسون دیرم که هر تن خود را بدیل سام و عدیل نریم میشمردند و اسمعیل بیک نایب توپخانه با سه چار عراده توپ
عفریت پیکر ابلیس کوه بدین افواج منضم و ملحق داشتند و امیرزاده دلیر دشمن کش لشکرکش در پنجم شهر رجب سال یکهزار و دویست و پنجاه و سه از دار الخلافه
طهران صانها الله عن الحدثان نهضت و رکضت گزیده منازل و مسالک در نوشته بچمن کندمان که مرکز دوایر امصار عراق و مجمع نوایر اصحاب
شقاق بود و انتشار کامکاری و انتظام بختیاری را اوتراق فرمود چون نواب امیرزاده معظم الیه کهتر برادر صلبی و امی نواب مستطاب امیرزاده
اعظم کامیاب فریدون میرزای نایب الایاله سابق تبریز و فرمانفرمای لاحق فارس بود و از جانب امنای دولت رخصت و جواز داشت که بحکم
برادر اکبر با احدی مطاوعت و متابعت نکند و در این اوقات بجهة نظم فارس عساکر منصوره سلطانی لزومی داشت بفرمایش نواب اشرف
فرمانفرما علی خان بن رستم خان قراگوزلو الهمدانی که در نجابت و اصالت و جلادت و بسالت از اقران ممتاز بود با فوج گلپایگانی بفارس
احضار شدند و پس از روزی دو توقف نواب امیرزاده سلطان مراد میرزا در چمن کندمان و انتشار صیت جلالت و بسالت او در آن حدود
سامان طوایف الوار بختیاری هفت لنگ را که هارب و راهب بودند استمالت فرموده چنانکه وحوش را مانوس سازند بملاطفت و مرحمت
و ملایمت و مکرمت باردوی خود کشانید و از مرتبه و مقام خودسری و کوهسپاری در رهگذر متابعت و مطاوعت دولت ابد مدت نشانید
تا ادای مالیات مقرره دیوانی کردند و گروگان برسم رهانت و نوا سپردند و ملتزم شدند که مسالک و شوارع و معابر و مراتع آن صفحات را از تطرق
و تصرف سراق فریق و قطاع طریق مامون و مصون دارند و مدت دو ماه تمام در چمن کندمان توقف رفت و قلاع و بقاع و دیار و صقاع و دوابّ
و تلال و سهول و جبال مساکن و اماکن طوایف بختیاری بیاری بخت بلند حضرت شهریاری در حیطهٔ تملک و حوزهٔ تصرف در آمد پس فصل زمستان
در رسید و شهر الله الاعظم یعنی رمضان بنیاد تکالیف بر کف صوم و ترک نوم استوار نمود و لشکر سرما دو اسبه تاختن گرفت و جنود برف و برد دلها را
از گرمی هنگامهٔ رزم و بزم دست سرد کردن نواب امیرزاده والاحفظ جان جان نثاران رکاب را بدو فرسنگی کندمان که طوایف جانکی را مربع و مرتع است
مخیم و مضجع مناسب شمرد و قبهٔ خرگاه برماه برد حاکم آن محل شاهرخ خان جانکی از افراط جهل و فور جنون و دیوانگی از سواران اسب افکن و پیادگان
پیل شکن و فوج فرزانگان فرزین تدبیر و فور شیران صافی ضمیر در شطرنج رنج مات ماند و فرار خود را بر قرار رجحان داد و عقاب وار در خفای قفای
قاف جبال و براری مغرب و متواری گشت لاجرم نواب امیرزاده سام حسام زال همال تا آن سیمرغ دستان آموز را بدست آورد سه ماه تمام در آنحدود
مقام گزید و غبار شوائب روایت را از لوحهٔ خاطر او باستنزالت زایل کرد و دل رمیده دهشت منزل او را با خود باستمالت مایل آورد و او متابعت گزید
و مطاوعت گرفت و فرزند دلبند او را ملتزم رکاب ساخت و حکومت آن سامان را بدو تفویض نمود و در کمال جلال از سردسیر بگرمسیر
جانکی راند و در این مسالک کثیر المهالک چه مشقتهای شاق کشیدند تا مسافت شش منزلی را بیست آفت با احمال و اثقال و تحریک و تحویل توپهای

گران سنگ دشمن‌مال در مضای مدت هفده روز با پیاده و سواره عساکر منصور فیروز بی‌ملال ضمیر در شش فرسنگی قصبه جانکی مسمی بچمن مال امیر رسانید

ذکر مخالفت محمدتقی خان بختیاری با عساکر منصوره حضرت شهریاری و مغلوبیت او و فرستادن برادر خود علی‌نقی خان را باردوی نواب اشرف امیرزاده سلطان‌مراد میرزا و انجام این کار و عزیمت امیرزاده بعربستان و کوهکیلویه و وصول بفارس و رجوع بدربار اعلیحضرت شاهنشاه غازی قاجار خلد الله ملکه

محمدتقی خان بختیاری
که خود را شیری شمردی شکاری و سالها بسرکشی و خودسری سر برآورده داشت و نامی بلند حاصل کرده صیانت حال و مال خود را از طوایف الوار
گروهی بسیار استجماع کرد و با احتشادی تمام و استعدادی در حد کمال از معابر قلل و مضایق تلل سیل وار آهنگ تشبث کرده با جماعتی صف‌شکن در
کنار رود کرن مقیم شد که آن دریای موج انگیز و عمان طوفان خیز یعنی عساکر سلطانی و جیوش خاقانی را از معابر رود مجال عبور و ورود ندهد غافل
که این اندیشه تخیلی است بی‌ریشه و سپاه نصرت همراه چون سفاین از بحر در گذرند چه جای رود چون نواب امیرزاده از آن اراده استطلاع کرد سخت
بجوشید و گرم بکوشید و افواج دریا امواج را بسواحل رود کرن جنبش کردش فرمود هیئت توپ چون بحر پرآشوب متموج شدند و از فراز و فرود مقاتله
و مکاوحه را بر سواحل رود دور رود کرن دیدند از آتشباری توپ و تفنگ و اشتعال نیران جنگ رود کرن حالت درکات سقر گرفت و جماعتی از دوزخیان
بختیاری را در آن سقر مقر افتاد عنصر آب سیرت کره اثیر پذیرفت و کره هوا طینت هوای سعیر یافت بالجمله مدت پانزده روز و شب کار بدین منوال رفت همی
و جنگهای سخت فیمابین عساکر منصوره حضرت شهریاری و طایفه خایفه بختیاری قایم گشته بود و مبارزان اردوی نواب امیرزاده سخت عنصر
رزم دوست سلطان‌مراد میرزا از حیثیت نایافت آذوق قوت و اسباب قوت تنگی تمام یافتند و بهترین خورش و لوت آن قوم بلوط بود و مرکب آن
رکایب بریشه گیاههای صحرائی قناعت میکردند عسرت و جوع در تمام خواص و عوام شیوع و وقوع یافت مع هذا دست از جنگ باز نداشتند و
سپاه الوار را بلقمه‌های روئین و طعمه‌های سنگین توپ و تفنگ دعوت و میزبانی میکردند و جماعتی از اشرار الوار بشرر دار البوار احتراق یافتند چون
محمدتقی خان بختیاری معاینه کرد که عساکر حضرت شهریاری بیاری بخت بلند خسروی و عون ایزدباری در طی دریا و رود صفت بط و در ورود
نیران و نار طبع سمندر دارند از آن پایداری ننگ بترسید و سخت بهراسید و دانست که کشتی وار آن جنود بر شوارع و سواحل رود لنگر اقامت
انداخته و شراع نزاع برافراخته نیم شبی خود را از کران رود کرن بکنار کشید و علی‌نقی خان برادر خود را بضراعت و شفاعت بمیان اردوی نواب
امیرزاده مظفر سلطان‌مراد میرزا فرستاد و خود از فرط ترس و بیم تاب ثبات نیاورده بقلعه موسوم بتل که بر فراز تلی است عظیم تحصن گزیده و در خوف و رجا
همی زیست علی‌نقی خان بتوسط وسایط بحضور امیرزاده بار یافت و بوکالت او اشتغال جست عساکر نصرت مآثر بترفیه بال و تطییب خاطر خود چون
سفاین تیزرفتار و زوارق صرصر کردار از رود کرن عبور کردند و گذرانیدن توپ و عراده مانند صراط و سعیر از چنین رود وسیع و قعر امری صعب بود
و بسهولت گذشت و وقوع این واقعه بر واهمه خان بختیاری افزود و طوعاً و کرهاً طبع سرکش خود را بقبول طاعت رایض کرد و رقبه خود را بالتصاق
ربقه اطاعت راضی نمود و نواب امیرزاده شهریر دلیر از رود کرن در گذشته نزول در چمن مال الحیثیار کرد و آن چمنی است سه فرسنگ در چهار فرسنگ
مشحون بآب چشمه و علف و مملو بریاحین گوناگون مختلف بعد از ده روز توقف محمدتقی خان سر بخنجر طاعت نهاده پسرش را با پیشکش و سیورسات
باردو فرستاده خدمات گزیده پسندیده کرد ولی خود از آمدن باردو و معاذیر ناموجه پرداخت چون از جانب امنای دولت اشارت رفته بود
که اگر آن پلنگ کوه گردن کردن بر قلاده مطاوعت ننهد او را در کمند قهر اسیر آورده زنجیر بر گردنش نهند بمحاصره محکمه‌اش اصرار رفت و او مضطرب شده
بجناب منوچهرخان معتمدالدوله متوسل و ملتجی شده از جانب معتمدالدوله عالیجناب سید عبدالحسین شوشتری بشفاعت و وساطت او آمده خواهش
نمود که از اخذ و قید او درگذرند تا استمالت شده پس از حرکت اردو بخدمت گراید لاجرم بنا بر استدعای او نواب امیرزاده سلطان‌مراد میرزا دست از
اصرار بمحاصره بازکشیده قشون را بحرکت امر فرمود و چون معتمدالدوله سرکار امیرزاده جلادت شعار را ببلده شوشتر دعوت کرده بود در غره محرم سنه ۱۲۵۶
نواب والا بشوشتر که از تمامت بلاد عربستان و خوزستان بحسب آب و هوا خوشتر است توجه و تصمیم گزید و در روز ورود و ایام وقوف کمال تعظیم
و تکریم بظهور رسید گروهای خوانین بختیاری را بمعتمدالدوله سپرده ایام عاشورا بتعزیه‌داری پرداخته در یازدهم شهر محرم از آن شهر ارم توأم حرکت
و از راه رام هرمز بکوهکیلویه و بهبهان و دشت بابوی و فهلیان و ممسنی و کازرون نهضت گزیده انتظامی تمام در امورات آن محال داده
وارد دار العلم شیراز شد و سرکار نواب اشرف والا فرمانفرمای فارس که یوسف مصر جلال و عزیز صدر کمال بود با آن گرامی برادر با جان برابر بیمان

کرد که یوسف صدیق در ورود بنیامین بمصر آن تلطفات تقریر نموده بود تمام اعاظم و اکابر فارس و صاحب منصبان نظام پذیره و استقبال
سعادت یافتند و امیرزاده آزاده بخدمت برادر اکبر رسیده بدیدار یکدیگر اظهار فرح و سرور کردند و مدت پنجاه روز در شیراز آسایش یافته دیگر باره
با سپاه نصرت پناه و افواج دریا امواج بعزم ورود چمن کندمان از شیراز رخصت گزیده مدت سه ماه در آن چمن بانتظام امور پرداخت چون موکب
ظفر کوکب اعلیحضرت شاهنشاهی از یورش یکساله خراسان شرقی رجوع فرمود در غره شهر رجب المرجب سنه هزار و دویست و پنجاه و هشت حکم قضا
مضا باحضار نواب امیرزاده سلطانمراد میرزا شرف صدور بخشید و حسب الامر قشون و توپخانه را منصور خان سرتیپ فراهانی واگذاشته
با صاحب منصبان افواج حرکت نموده در بلده سمنان باردوی بزرگ حضرت سلطان رسیده شرفیاب حضور مرحمت ظهور شاهنشاهی
گردیده مشمول عنایات بیغایات خاقانی شده بمنصب سرهنگی و نشان خاص و حمایل سفید اختصاص یافت و از این پس مصدر خدمات
رفیعه و مظهر امورات منیعه مانند حکومت و ایالت صفحات بروجرد و لرستان و انتظام مهام ملوکات خمسه و زنجان گردید تا منتدرجا بحکومت
خراسان رسید چنانکه در مقام خود مرقوم خواهد افتاد **ذکر منازعات و محاربات سپاه شاهنشاه جمجاه با متجنده هرات و**
روش عزیزخان مکری سرهنگ بشهر و بازآمدن و اعاده اراده محاربات مخفی نماناد که در این عرض مدت که سپاه
حضرت شاهنشاه جمجاه بمحاصره شهر هرات میپرداختند غالب اوقات از طرفین نایره اقتتال بر کره اثیر اشتعال داشت و نقد جان در رسته
صرافان اجل بهای پشیزی نمی‌ارزید گاه گاه از جانب یارمحمدخان در معامله مصالحه سخنی خدیعت‌آمیز در میان می‌آمد و صورت صدقی نمیگرفت
در این ایام نیز بر فراز برج برآمده بسنگرها آواز داد که لمحه دست از جنگ و افکندن توپ و تفنگ بدارید که ما طالب امان و مطیع شاهنشاه زمانیم چاکران
دربار این سخن را بعرض شهریار رسانیدند و مقرر شد که افواج دریا امواج روزی چند دست از جنگ کشیده دارند شاید بنحوی بگذرد که خون
مسلمانان زیاده ریخته نگردد حسب الامر شاهنشاه با فرهنگ مقرب الحضرت عزیزخان سرهنگ بجهة قرار و مدار امر مصالحه بشهر هرات رفته روزی
دو توقف کرده باز آمد معلوم شد که استدعای کامران و یارمحمدخان و خوانین افغان آنست که بارسال مبلغی شخواه نقد و بسته چند بافته
کشمیری راه آن سیل خطرناک را از سیل هلاک باز گردانیدن خواهند پادشاه ثابت عزم جواب عریضه کامرانرا بنغره توپ رزم پاسخی دندان شکن
فرمود و امیر بهادر جنگ یورشی بشهر برده و در شب هجدهم رمضان هفت ساعت گذشته با دو فوج شقاقی که مخالفت با افواج عراقی
داشتند قریب سه ساعت یورش ببرج خاکستری برده از طرفین منازعه و مدافعه گرم شد در این اثنا بهادر جنگ نیز زخمی برداشته کاری از
پیش نبرده پای واپس نهاد مع هذا بجلدوی او از حضرت سلطان شمشیری مرصع بدو داده شد و مراحم خسروی زخم او را بمنزله مراهم التیام داده
شبها افاغنه از شهر بیرون آمده در ظلمت لیل از بریق صوارم و شعاع بنادق شب تار را روز روشن میکردند و از خون یکدیگر سنگ و خاره را
کوه بدخشی میساختند و چون غلبه میدیدند بقلعه میتاختند روزی یارمحمدخان سردار و نصرالله خان قاجار کشیکچی باشی با سواران و غلامان
بدلالت شمس الدین خان افغان بقراء و بلوکات رفته تحمل و نقل ماکولات و آزوق مینت برحافظان بنه و اعزوق مینهادند و غالبا دلیران افاغنه
بیرون آمده با ایشان داد مصاف میدادند و بشهر مینهادند تا در اوایل ذی قعده علما بر منابر آمده سلسله علیه قاجاریه را با کمال ایمان کافر و
نامسلمان خواندند و امر بجهاد کردند و پانزده هزار کس بموافقت علما و قضات با دیده های تر از دروازه خوش بیرون آمدند و از اردوی محمدخان امیر
تومان ایروانی علی نقی خان سرکرده سواره افشار و علی محمدخان ولد صفی خان کردبچه بقراولی مشغول بودند علی الغفله در برزنی شکاز کوچه باغ
هرات با آن گروه دچار خوردند با وجود قلت از آن کثرت اندیشه نکرده بمحاربه و مضاربه سبقت جستند علی نقی خان و علی محمدخان دلاوری و
بهادری تمام بظهور آوردند در این حال علی محمدخان کردبچه هدف تیر تفنگ یکی از افاغنه شد و آن شیر عرین از خانه زین بر زمین افتاد و قاتل خواست
که سر او را جدا کرده مایه سروری خود سازد علی نقی خان افشار بحکم جلادت و رشادت روا نداشت که سر چنان سرکرده دلیر بدست اعدا افتد و مانند
شیر بر آنها حمله کرد و پنج تن را طعمه شمشیر ساخته نعش آن دلیر کردبچه را در پیش که بر زین گرفته با آنکه دستش زخمی داشت او را از دست نگذاشت و عزیمت
مراجعت تصمیم داد و محمدخان امیر تومان بناگاه از این ملحمه آگاه گشته با پنجهزار سوار روی بسوی این کارزار کرده شهنشاه جمجاه نیز نواب امیرزاده
آزاده حمزه میرزا را با پنج عراده توپ و دو هزار کس بمعاونت آنها مامور فرمود و شور محاربه تافته و رشته مضاربه بافته شد مغلوبه عظیم روی نمود
چنانکه کار از محابا و مدارا درگذشت و دو لشکر دست و گریبان شدند و بخنجر خنجر یکدیگر بریدن گرفتند و بمشت طپانچه بر روی یکدیگر همی زدند عاقبت

نسیم اقبال در تنسم آمد و غنچه آمال در تبسم و صبای فتوح بر پرچم رایت ظفرآیت وزیدن گرفت و افاغنه را با دیده تر و لب خشک منهزم و با حالی ناخوش
تا دروازه خوش بتاختند مظفر و منصور بحضور دارای دهر آمدند امیر کشور روس مفرط در بیرون سراپرده و خرگاه شاهنشاه سکندر جاه بخاک راه فرو افکندند
و مورد الطاف و التفات پادشاهانه شدند و نعش علی محمد خان را بمشهد مقدس تحویل دادند و بمنصب او فرزندش محمد صالح خان تقریر
فرمودند امرای افاغنه باز از در مداهنه درآمده از استیمان سخن گفتند و بهادر جنگ شقاقی را شفیع خواستند یاور فوج شقاقی بدرون شهر هرات
رفته از قبیل سخنان سابق بتوسط لاحق بیان کردند و فایدتی ندادند و نجفعلی خان برادر فضلعلی خان قراباغی که یوزباشی غلامان خاصه بود
با یکصد غلام جرار مامور شد که بجدود و تربت جام و اراضی ارض اقدس رفته که حافظین سیورسات و آذوق را مرفه الحال باردوی کیوان پوی پادشاه
سهام اتصال آورد و در خلال این حال یار خان فرستاده آصف الدوله وارد و از فتوحات شهر میمنه و خدمات آصف پادشاه سلیمان جاه را
مژده داد نظم چون از جناب آصف پیک بشارت آمد از حضرت سلیمان عشرت باشارت آمد و خود در روز نوروز فیروز بحضور جمشید عهد رسید و او
و همراهانش هریک درخور خدمات و باندازه درجات تفقد و تفضل دیدند

ذکر مراجعت قنبر علی خان از قندهار و آمدن فرستادگان رنجیت سنگه والی کشمیر و پنجاب و نامه امیر دوست محمد خان والی کابل و سفرای بخارا و خوارزم و سیستان بحضور اعلیحضرت قطب السلاطین محمد شاه قاجار و رسانیدن عرایض و هدایا

سابقا بماموریت قنبر علیخان بقندهار و بردن شمشیر
مرصع و خلعت فاخره بجهت سردار کهندل خان اشارتی رفته بعد از ورود بمقصد و لوازم استقبال و تکریمات سردار مذکور خلعت شاهنشاه منصور را
زیب پیکر و زیور کمر کرده پس از چندی فرستاده شهریار ایران را با عریضه و پیشکش و هدایا و دو پیل کوه پیکر توانا باز گردانیده و معروض داشت که اگر مقرر شود
سپاه قندهار در رکاب نصرت مدار مستمند از جانب شاهنشاه یرلیغ بلیغ صدور یافت که ما را حاجتی بسپاه قندهار نیست شما لشکر خود را برداشته
بجانب فراه و اسفزار و غور که در تصرف نواب جلال الدین میرزا پسر شاهزاده کامران میرزا است توجه نمایید و همچنین از جانب امیر دوست محمد خان
سردار کابل و رنجیت سنگه پادشاه کشمیر و پنجاب و امیر بخارا و خوان خوارزم و والی سیستان پیاپی تحف و هدایا و عرایض و رسایل و رسل متواتر و متوالی
بود و از تمامت ممالک و ولایت ایران از نقد و جنس و قورخانه و ماکول و ملبوس متعاقب و مترادف یکدیگر باردوی اعلی میرسید و در خارج هرات
رسته بازار و دکاکین و مسجد و حمام و عمارات عالیه ساخته بودند در معنی شهری در برابر شهری عمارت یافته بود و بحکم پادشاهی حاتم خان
شهاب الملک که باروت سازی و اسباب توپ ریزی برپا کرده هر دو را بانجام رسانیدند و از سنگ گلوله بجهت توپها تراشیدند و بکار
بردند و فشنگ جنگی ساختند و انداختند هم در این ایام فرخ خان پیشخدمت خاصه و صنیع قدر صنی با قطار قطار از هرگونه حمل و بار باتفاق
نجفعلی خان قراباغی یوزباشی غلامان خاصه باردوی اعلی رسیدند و در اینوقت مقرر شد که در امر محاصره مسارعه نمایند و چهار جانب حصار
هرات سنگر بسته راه خروج و دخول مسدود کنند بهادر جنگ شقاقی با افواج خود از طرف ارک هرات مشهور بتل بنگی سنگر برده میانه دروازه
قوطی چاپی و دروازه ملک را گرفته بحفظ هر دو پرداخت و ولیخان شکاکی سرتیپ افواج خمسه و قزوین و هزار نفر از افواج شکاکی و گجوری و کلارستاقی
و یک فوج سمنانی و دامغانی و سیصد نفر از فوج خاصه در دو طرف برج خاکستر سنگر بردند و صمصام خان روسی نیز با فوج بهادران از میان
دروازه عراق و برج خاکستر بحفر سنگر پرداخت و حسام الملک کلبعلی خان افشار با فوج کنگاور و کلیایی و فوج خدابنده لو از سمت برج قلیچ نه
بجنگ ... مور و مار میدویدند و اسکندر خان قاجار بن فتحعلی خان دولو با افواج قراچه داغی و فوج قرایی و فوج مراغه و فوج گروس میانه دروازه
خوش و برج شاه کرم را فرو گرفتند و نبی خان قراگوزلو سرتیپ افواج همدانی در زیر برج خواجه عبد المصری شب و روز بحفر سنگر و جنگ لشکر
مشغول بود و محمد خان سردار ایروانی با افواج عراق برابر دروازه قندهار بجنگ و کارزار میپرداخت علی الجمله تمام سپاه از پیاده و سواره بزحمت و
مشقت کارزار گرفتار بودند و آسودگی نداشتند غالب اوقات از طرفین جنگ پیوسته بود و قابض ارواح بقبض جانها مترصد نشسته که
گاه افاغنه هراة دلیری کرده از دروازه شهر حمله ور گشته با سربازان افواج جنگی صعب کردندی و ایشان را باز پس نشانیدندی و گاه چنان
افتادی که بصبح آمده با سپاه نصرت همراه او گشته و آخر الامر بجانب شهر گریخته جان دادن را ننگ و عار ندانستی و از پیش شمشیر برنده فرار
نمودندی فی الواقع مردمان دلیر لیکن پروای سخت سر بودند که با این همه طول مدت و عرض عدت از محاربت دلتنگ و ملول نگشتند
ایام مدی دوید رسید و امر معاش بمحصورین شهر تنگ شد و بستوه آمدند و از شهر ملوکات و قرا چندین هزار کس ناچار روی باردوی اعلی نهادند

و از غایت عنایت پادشاه مکرمت پناه بسرداران مقسوم و مشمول نعم گوناگون از ملبوس و مطعوم گردیدند جناب آصف الدوله پای حصار هرات رفته
یار محمد خان را بخواست و نصایح کرد و سود نداد چون باشارت شاهنشاهی کهندل خان پسر خود سردار محمد عمر خان را با سپاهی آراسته از قندهار
بدفع جلال الدین میرزا حاکم فراه و اسفزار فرستاده بود و علمای اهل سنت و جماعت از اطاعت کهندل خان با پادشاه ایران متغیر شده بر رؤس منابر
باغوا و اکابر از حمیت مذهب سخنان گفتند ششصد از عوام قندهار بجهة اکتساب ثواب عزم جهاد با غازیان نصرت نهاد اردو کردند و محض
اطلاع شیران شجاع حبیب الله خان امیر توپخانه با دو عراده توپ و سیصد سرباز و یکصد سوار مرد انداز آن خون گرفتگان مجاهد را در سه فرسنگی
اردو استقبال کرد آنان بقلعه کهنه متحصن شدند غازیان بتسخیر قلعه پرداختند و بضرب توپ قلعه را با دشت ساختند پانصد و نود و دو نفر را سر بریدند و
یکی را بحضور اعلی آوردند پس از تحقیقات از قندهار او را رخصت دادند که سرگذشت مجاهدین را بعلمای قندهار شرح دهد و بر حسب امر اعلی از آن سرهای
پیمغز در خارج اردو منارها برپا کردند تا مایه عبرت اولو الابصار گردد و از اتفاقات اینکه چون شقاقیان از اهل نفاق و شقاق و با یکدیگر بمخالفت رفتار
مینمودند با افاغنه مداهنه ورزیده اظهار دوستی کردند و آمد و شد گرفتند و دشمنی از میان برداشتند و شبها بزم آراستند و رزم گذاشتند لهذا
شبی افاغنه بیخبر در حالت سکر و نوم بر سر آن قوم ریختند یکصد و پنجاه نفر از آن طایفه بکشتند و یک توپ دوازده پوند از شهر بردند و از این واقعه حضرت
شاهنشاهی را بر امیر بهادر جنگ اعتمادی نماند و از نظر انور بیفتاد و میرزا علی نقی منشی اسرار خاصه که از اهالی فراهان بود متصدی خیانت بزرگ شد
بافشای اسرار پرداخته بامر قهرمان ایران ورا بکشتند و جلال الدین میرزا حاکم غور و فراه تاب مقابله با محمد عمر خان نداشته اسفزار و فراه بتصرف
سردار افغان درآمد لهذا او ناچار شده با اسمعیل خان کلانتر روی امید بدولت جاوید آیت آورد چون بحوالی اردو رسید نواب شاهزاده معظم
محمد رضا میرزا عم شاهنشاه جمجاه باستمالت شاهزاده جلال الدین مأمور شده او را در اردو فرود آورد و بمهمانداری و تلطفها کرده سردار
محمد عمر خان نیز با سپاه خود بحضور اقدس شرفیاب گردید شاهزاده کامران با یار محمد خان پرخاش کرده عریضه بحضرت اعلی نگاشت و در
عریضه این بیت مسطور داشت بیت ای باغبان چو باغ ز مرغان تهی کنی کاری به بلبلان کهن آشیان مدار وضمنا مستدعی شد که یکی از اکابر اردو را
روانه شهر هرات فرمایند تا گفتگوئی و قراری در میان آید چون حاجی عبد المحمد محلاتی مردی درویش سیرت و در خدمت جناب حاجی مرتبه مصاحبت
و محرمیت داشت بشهر هرات رفته مکالمه کردند و کامران میرزا عزم حضور اعلی کرده مستعد آمدن باردوی معلی گردید از خارج شهر ارباب غرض
او را منع از آمدن و امر بخودداری کردند **ذکر یورش سلطانی بتسخیر هرات و جنگ عظیم و تفصیل خدمات و جان فشانی
چاکران دولت ابد مدت قویم** چون برای ممالک پیرای خسروی روشن شد که گوش کامران از سخنان ارباب اغراض آکنده است
و از مواعظ و نصایح در دل او اثری مترتب نخواهد بود بر رخش جهان پیما برآمده بر فراز تلی که در حوالی شهر است قرار گرفته حکم یورش در داد و یکبار
شیپور جنگ نواخته شد و کار رزم ساخته افواج دریا امواج چون عمان بتموج درآمدند و فشنگهای جنگی مانند صاعقه بر در و دیوار برج رخنه
افکنده بهوا عروج گرفت از بالای باستیانها عقاب فشنگ پرواز کرد و از سنگرها و مارپیچها سرباز مار سیرت بحرکت درآمدند از بانگ کوس
و طبل در طاس افلاک طنین افتاد و از نعره توپ و خمپاره کوه و دشت حالت زیبق گرفت و مقرر شد که سرتیپان و سرهنگان هر یک
یورش تقدیم جویند و از جانب برج خاکستری صمصام خان روسی و مصطفی قلیخان سمنانی و ولیخان شکاکی بالاتفاق حرکت نمایند
ولیخان که مردی دلیر رزمجوی راستگوی بود بنحو مقرر با افواج خویش روی بسوی شهر نهاده قریب سه هزار گام در سنگربندی استحکام طی مسافت
کردند و خان روسی و خان سمنانی از بددلی و نادانی در اول سنگر درنگ کردند و پای فراپیش ننهادند و شرط موافقت را بمخالفت و منافقت
تبدیل نمودند و ولیخان از روی مراجعت ننمود و کام و ناکام با افواج خود گام میزد و از غایت غیرت مانند شیران غیور و پلنگان جسور خشمگین همی رفت و
سرباز را از دل همیداد تا بر لب خندق در رسید صفوف افاغنه را شکافته از خندق و خاکریز گذشته بشیر حاجی شتافته رایت ظفر آیت را بر شیر
حاجی سیوم نصب کرده صد نفر سرباز بنگهبانی رایت مقرر داشته عزیمت کرد که بازگردد و فوجی دیگر از سرباز را بمعاونت و امداد آن یکصد
نفر برده کار را استحکام کند بعد از عبور از خندق گلوله توپی بخطا از اردوی پادشاهی بر سر و گردن آن دلیر سرافراز آمده سر بباد داد و بر سکی صاحب نیز
هدف گلوله شده هلاک شد سرخوش خان قزوینی حکم بسرباز داده که جسد ولیخان را بیرون آورند که تن چنان سرداری دلیر پی سپر برنا و پیر نگردد سربازان
از بیم مسامحه کردند خود سرخوش خان سرهنگ از میان سنگر قامت راست کرد که سرباز را تشجیع نماید ناگاه گلوله تفنگ بر پهلوی راستش آمده

کارگر شد و ابراهیم خان از سنگر بیرون آوردند و از جانب شهر گلوله مانند باران متواتر و متقاطر بود افواج خمسه قزوینی و شقاقی بی سرتیب و سرهنگ
ماندند ناچار بازگشت شد و از طرفی دیگر کلبعلی خان حسام الملک بطرف برج قپلخانه یورش برده سه شیرحاجی را متصرف شده و جمعی از همراهان
وی نیز هدف تیر قضا شدند سربازان وی از شعله نیران جنگ دو توپ و تفنگ متوحش و از واقعه برج خاکستر متذهش گردیده راجع شدند
حاجی خان قراباغی نیز کاری نساخته بازگشت اسکندرخان قاجار از طرف دروازه خوش و برج شاه کرم یورش برده و فوج قراچه داغی از
خندق و خاکریز گذشته در شیر حاجی سیوم قدم نهاده و منتظر باشند که حرارت شمس جعفرقلیخان سرتیپ و شیرخان سرهنگ مشکل آب شنیده خواستند
تا بر بروج عروج نمایند شیرخان سرهنگ در طلب آب از شیرحاجی بزیر آمده ناگاه گلوله تفنگ آتشبار در خرمن عمرش آتشی بارید که هیچ آبی خواموش
نداشت سربازان لحظی در نگ کرده چون از شیرخان و آب اثری و خبری نرسید از کثرت عطش بیتاب شده متفرق گردیدند و در این هنگامه مصاف
جعفرقلیخان قراچه داغی سرتیپ نیز زخمی برداشته مراجعت کرد افاغنه از برج فرود آمده سر شیرخان را بریده برفراز بردند و سربازان نعش او را
بیرون آوردند و بعلت این شکست قراچه داغی سایر ابواب جمعی اسکندرخان سردار نیز که از طرفین آن برج رفته بودند باز آمدند نبی خان سرتیپ
قراگوزلو و محمعلی خان سرتیپ ماکوئی و محمد علی خان ماکوئی و افواج ایشان هم در آغاز تفنگ اندازی از طرف برج خواجه عبدل مصری روی
بجنگ نهادند و در میان خندق با افاغنه دست بشمشیر بجنگ پرداختند و زخم شمشیری بر دست محمعلی خان سرتیپ رسید و عساکر برافاغنه غلبه
کردند و ایشان بگریختند اما محمعلی خان از شدت وجع دست قوت رفتن در خود ندیده بازگردید و همراهان وی نیز مراجعت نمودند اما نبی
خان قراگوزلو مانند شیر خشمناک از خندق و خاکریز گذشته در زیر شیرحاجی سیوم برآمده چون نردبان کوتاهی کرد دو سلم را بایکدیگر محکم بستند تا دو
نفر سرباز قراگوزلوی همدانی از شیرحاجی گذشته و برج خواجه عبدل مصری را بتحت تصرف درآورد و کوس نصرت فرو کوفت نواب مستطاب
امیرزاده حمزه میرزا با ابواب جمعی خود بقصد عروج بر بروج و تسخیر شهر کرده قدم جسارت و بسالت برفراز نهاده قلعه گیان بباریدن سنگ سر
آن جوان دلیر را شکافتند و در خاکریز مدهوش افتاده اسکندرخان سردار قاجار بر سر امیرزاده جلادت شعار رسیده خدمتش را بسنگر خود
برده بستن زخم و معالجه جراحت پرداختند پس از روزی چند بهبودی یافت و نبی خان قراگوزلو تا دو ساعت بغروب مانده آن برج را در تصرف
داشت افاغنه باتفاق بر سر او تاختند بضرب گلوله تفنگ آن نهنگ لجه جنگ را شهید کردند سربازان نعش او را برداشته مراجعت نمودند محمد
خان سردار ایروانی نیز از سمت دروازه قندهار یورش برده تا شیرحاجی سیوم رفته دو تن از سران سپاه عراق و جمعی از سربازان او مقتول شدند
او نیز راه مراجعت درگرفت و آفتاب قریب بغروب شد دیگر روز بحکم شاهنشاه ایران جناب جلالت انتساب میرزا آقاخان وزیر لشکر نظام عجم
نظام ایران و حسنعلی خان خوئی آجودان باشی افواج بتحقیق مقتولین عساکر پرداختند محقق گردید که هفتصد کس سعادت شهادت یافته اند و با ...
کس زخم دار شده اند و از خارج معلوم گشت که یکهزار و چهارصد و پنجاه نفر از افاغنه بقتل آمده اند اعلیحضرت شاهنشاهی همه را بانعام و اکرام و تحسین و
احسان خوشدل ساخته نعش کشتگان را بمشهد مقدس رضوی بردند و مناصب هریک را بمتعلقین او تفویض فرمودند یکفوج از فوجهای همدانی
و دیگر را بمهدیقلی خان قراگوزلو و فوج ولیخان را بحبیب الله خان پسرش و سرهنگی فوج قراچه داغی را بعلی خان برادر شیرخان مرحمت فرموده و فوج
قزوین را بفضلعلی خان ولد سرخوش خان دادند و محمعلی خان ماکوئی امیرپنجه شده و بسرداری دو فوج شقاقی اختصاص یافت و حاجی خان بهادر جنگ
بواسطه کثرت نفاق و تمرد و نفاق مورد سیاست و قتل بود بروضه مطهره رضویه پناه برده ساکن شد و مصطفی قلیخان نیز خفت و خواری
تمام یافت و بملاحظه سابقه خدمت آخرالامر رستگار شد و دو فوج سمنانی و دامغانی بسید حسن خان فیروزکوهی و رضاقلیخان بن پیرقلیخان
قاجار شامبیاتی مفوض گشت و محمدخان سردار ایروانی مریض و فوت شد و محمد حسن خان فرزندش بمنصب و لقب پدر منصوب گردید و شاهنشاه
ایران همت بر تجدید یورش و تسخیر هرات گماشته مستعد جنگی بزرگ و رزمی سخت گردید و یار محمدخان متوسل بکارگذاران دربار شهریاری شد

و جناب وزیر مختار انگلیس بطن هر و پنهان از او رعایت و بدو حمایت کردن پیشه ساخت **ذکر واقعات خارجه و حادثات داخله**
و اسباب مراجعت پادشاه فلک جاه از بلاد شرقی بدار الملک بعد از یورش بزرگ بزرگان شهر هرات مضطرب
و پریشان دل شدند و عزم جزم کردند که بعضی بروج را عمداً بتصرف عساکر منصوره دهند و بتقدیم خدمتی بر اولیای دولت ابدمدت منت نهند
چه که از تسخیر هرات چیزی باقی نمانده بود جدار حصار و بروج ویران گردیده و متوطنین شهر بجان رسیده بانتظار اجل بودند جناب وزیر مختار دولت

انگلیس کامرانرا بصبوری دل همی داده بارسال زر نقد و اجناس ماکولات تقویت همی کرد و کس بشهر فرستاده در محاربات شهریانرا حمایت همی نمود و بلغو
و زبان آنانرا حمیت همی فزود و چاپار و نامه متواتر با منای دولت انگلیس همی رفت و وزرای دولت بهیه پادشاه تازه علیا حضرت ویک توریه
بدو نامه و پیام همی کردند از جمله واقعات خارجه این سال آنکه در بیست و هشتم ربیع الاول در ماه جون مطابق سنه یکهزار و هشتصد و سی و هفت مسیحی
ولیم چهارم ستین فرزند ارجمند جناب جارج سیم که پادشاه ذیجاه دولت بهیه انگلستان بود رحلت یافت و بعالم دیگر شتافت مدت ملکش
هفت سال و زمان عمرش هشتاد و یکسال و ده ماه بود و در روز هجدهم از ماه قوس ارکان دولت انگلستان اورا دفن نمودند چون جارج سیم
ولد اکبر خود را ولیعهد کرده بود و پس از پدر سلطنت نمود و از او بجز دختری که در حیات پدر ممات یافته بود اولادی نشد و پسر دویم جارج سیم نیز امیر نظام
بود و قبل از برادر درگذشت پسر سیم جارج که ولیم چهارم بود در چهارده سالگی نایب و یم جهازات جنگی و امارت بحر داشت پس از فوت برادر
هفت سال بیشتر صاحب تاج و افسر پادشاهی شده ولی اولادی از او نمانده بود و دو دختر داشت که مرده بودند لهذا دختر برادر کهترش که فوت
شده بود و نام شیر بعش ویک طوریه بود و منصب ولایت عهد سلطنت انگلستان داشت ارکان دولت بهیه انگلیسیه اجتماع کرده اورا
بر تخت سلطنت جلوس دادند و استقلال یافت و چون خبر فوت اعلیحضرت ولیم چهارم پادشاه ذیجاه انگلستان و جلوس علیا حضرت ویک طوریه
در دار الخلافه طهران صینت عن الحدثان انتشار و اشتهار یافت نواب امیرزاده فرهاد میرزای نایب الایاله جناب وزیر دول خارجه حاجی میرزا
مسعود را با حاتم خان خوئی بر سبیل تعزیت و تهنیت بجانب جناب وزیر مختار دولت بهیه انگلیس سر جان مکنیل صاحب فرستاده شرائط وداد
و اتحاد مرعی داشتند و بعد از وصول خبر فتح غوریان جناب وزیر مذکور روانه صوب هرات شد و پس از او جناب غراف سمنوویچ صاحب
وزیر مختار و ایلچی کبیر دولت بهیه روسیه نیز راه اردوی بزرگ در پیش گرفته در شهر محرم الحرام وصول یافتند و در حضرت پادشاه فلکجاه قطب
السلاطین محمد شاه بنهایت عزت و منزلت میرسیدند و چون از تسخیر شهر هرات چیزی باقی نمانده بود مفسدان خارج و داخل تدبیری اندیشیده
گوشزد جناب سر جان مکنیل نمودند که اگر هرات مسخر و مفتوح شود همانا که بواسطه رابطه و اتحاد دولتین بهیتین ایران و روسیه سپاه نظام روسیه را
معبری بجهة عبور به بلاد افغانستان و طخارستان حاصل آید و بالمآل شاید مصلحت دولت بهیه انگلیس نباشد این سخن را در خاطر جناب وزیر مختار
وقعی حاصل شد و در مقام منع تسخیر شهر برآمد چندانکه امنای دولت ابد مدت در مقام رفع این اندیشه برآمدند قوت خیال فزودن گرفت چه که حکمای
محقق گفته اند نظم هر درونی که خیال اندیش شد چون دلیل آری خیالش پیش شد تا کار بجائی رسید که جناب وزیر مذکور با منای دولت ابد مدت
تصریح کرد که اگر از محاصره و تسخیر هرات در نگذرید و از در این شهر سپاه را بر نخیزانید در دوستی و معاهده و مصالحه و معاقده دولتین علیتین ایران
و انگلیس نقص و نقضی خطیر روی خواهد داد چندانکه امنای دولت ابد مدت خواستند که جناب سر جان مکنیل وزیر مختار دولت بهیه انگلیس را
ساکن و ساکت و رفع شبهه او نمایند فایده نبخشود و او رنجیده از اردوی بزرگ شاهنشاهی عزیمت معاودت و مراجعت بدولت بهیه کرد و چند
نامه جنگ نوشته ارسال داشت و معلمین انگلیس را که مامور بتوقف ایران بودند بطرف بغداد و ارزنة الروم روانه ساخت و مکتوبی بجناب سیادت مآب
فخر العلماء الاعلام حجة الاسلام حاجی سید محمد باقر گیلانی ساکن اصفهان نگاشته از زنجان بدو فرستاد و از جانب نواب امیرزاده آزاده
فریدون میرزا فرمانفرمای فارس عریضه و چاپار رسیده که سفاین و جهازات جنگی دولت بهیه انگلیس بفرضه عمان درآمده جزیره خارک را که ضمیمه
جزایر متعلقه بفارس است متصرف گرفته و با اعتقادی تمام در آن نشسته اند و همچنان از جانب بندر عباسی و کرمان اینگونه اخبار متواتر
معروض افتاد شاهنشاه ذیجاه از نقض عهد آن دولت قوی صولت متغیر شده مدافعه با مامورین آن دولت ذیشوکت را از تسخیر هرات اولی
شمرده عزیمت رجوع بدار الملک فرموده مقارن این حال در شب شانزدهم جمادی الآخر از طرف برج عبدل مصری افاغنه هرات فوج
همدانی را راه داده متصرف شدند حضرت شاهنشاهی پس از آگاهی حکم فرمود که فوج از بروج فرود آمده متعرض شهر نگردند ایشان نیز چنین
کردند الحاصل چون امنای دولت ابد مدت تسخیر هرات و منافع آنرا با دوستی و موالات و اتحاد یکجهتی دولت بهیه انگلیس که سالهای
فراوان اتحاد بی پایان بدولت علیه ایران داشتند سنجیدند و شرط انصاف رعایت کردند رجحان مودت دولتین علیتین بر تسخیر
منفعت تسخیر هرات مقابله کوه و کاه و مطابقه دریا و قطره شناختند کیفیت حال را در حضرت شاهنشاه بهمال معروض داشتند این
تصور خام و اندیشه ناتمام که وزیر مختار دولت بهیه را افتاده بود در نظر کیمیا اثر پادشاه جمجاه سخت غریب افتاد و پاسخ داد که اگرچه هرات و بلخ

و مرو و سرخس ضمیمهٔ بلاد قدیمهٔ ایران و در حکم پادشاهان این دولت بوده و مدخلیتی با افغانستان ندارد و در عهدنامهٔ دولتین علیتین مقرر است که اگر شاهنشاه ذیجاه ایران عزیمت جنگ با حکام افغانستان نماید کارگذاران دولت بهیهٔ انگلیس را در آن مداخلتی نخواهد بود مع هذا شهر هرات که در دولت سلاطین صفویه در تصرف حکام و امرای آن سلسله بوده و نادرشاه افشار نیز تصرف نموده و نواب شاهزاده شجاع السلطنه در آن سکه بنام خاقان صاحبقران قاجار زده و حضرت ولیعهد مغفور تسخیر آن عزیمت فرموده و ما خود مدتی آن را محاصره در میان داشتیم و پس از واقعهٔ ناگزیر ولیعهد نورالله مرقده بازگشتیم و مالیات و خراج و شال و پیشکش آن را میرزا موسی نایب رشتی از رفقای اردوی ما بارض قدس آورده اکنون سبب ممانعت دولت بهیهٔ انگلیس از تصرف و تسخیر آن چیست و چرا باعث نقض عهد دولتین خواهد بود ولی ما از تسخیر این شهر میگذریم و از دوستی ایشان میگذریم

در ذکر مراجعت حضرت قطب السلاطین محمد شاه قاجار ثانی از یورش و انتظام بلاد خراسان و هرات بدار الملک طهران

چون رای مبارک پادشاه سکندر جاه سمی رسول و سایهٔ اله بحکم صلاح دولت و تشفع دولتخواهان حضرت بمراجعت دار الملک تصمیم یافت در نوزدهم شهر جمادی الثانی یکهزار و دویست و پنجاه و چهار اردوی بزرگ خاصه را از ظاهر هرات بکوچ امر فرموده و در منزل موسوم بسنگ خزان شیر محمد خان برادر یار محمد خان وزیر هرات که تا آن غایت در اردو متوقف بود با جلال الدین میرزا پسر شاهزاده کامران رخصت معاودت داده قریب سی هزار کس از هراتی و اهالی توابع هرات که در اردو بودند مقرر شد که در بلاد خراسان و عراق سکنی دهند و محمد خان افغان و شمس الدین خان در رکاب سعادت مآب بودند و در غوریان امیر اسدالله خان وکیل قاین را بولایت خود مامور و محمد علیخان پسر آصف الدوله و جعفر قلیخان بزجردی شادلو را با شش هزار کس بمحارست غوریان بگذاشته و در روز شنبه هشتم شهر رجب وارد مشهد مقدس رضوی گردید و روز ورود حضرت شاهنشاه اسلام از دروازهٔ پایین خیابان پیاده شده با ادبی تمام و حضوری کامل زمین بوسی نموده بزیارت سعادت یافته در هنگام طواف مطاف این بیت بر زبان ارادت ترجمان جریان یافت که بیت در محفلی که خورشید اندر شمار ذره است خود را بزرگ دیدن شرط ادب نباشد و در آن روضهٔ متبرکه ده روز بزیارت بسر رفت و برای ترویح ارواح نایب السلطنه مبرور و فتحعلی خان قاجار شهید بخیرات و مبرات و صدقات توجه فرمود و جناب آصف الدوله را بولایت خراسان مخصوص و بخدمات سرکار فیض آثار روضهٔ مقدس منصوص داشته منزل بمنزل طی کرده راه طهران برگرفت و در نوزدهم شهر شعبان المبارک بمبارکی و فرخی بر تخت جلالت و تاج کیانی فری تازه و شکوهی بی اندازه بخشید فتنه جویان اطراف و مفسدان اکناف از خبر ورود مسعود سر طغیان بجیب خذلان فرو کشیدند و بکنجی آرمیدند وزرا و امرای درگاه فلک اشتباه را بتشفع و تضرع برانگیختند لاجرم خاقان پوزش پذیر خطاپوش عطابخش بنظر اغماض و عفو در هر یک نگریسته ایشان را بمکرمتی جدید امیدواری افزود و نواب بهاء الدوله بهمن میرزا از کاشان معزول و مصطفی قلیخان سمنانی بجای او منصوب شد و نواب امیرزاده آزاده حمزه میرزا در ازای خدمات سفر هرات حکومت قزوین یافت و در این ایام نواب امیرزادهٔ معظم فریدون میرزا فرمانفرمای فارس بندهٔ مؤلف و علیقلی خان سرتیپ افشار را با بعضی تحف و هدایا روانهٔ دار الخلافه نمود و پس از شرفیابی حضور حضرت سلطانی و معروضات در خدمت جناب حاجی ایروانی بتوقف رکاب مامور شدیم و بعد از رجعت موکب ظفر کوکب پادشاهانه جهازات انگلیس که ببحر عمان و فارس آمده بودند رجوع کردند و از جزیرهٔ خارک که قریب بندر ابوشهر است و در آن اجتماع و ازدحام کرده بودند بازگشتند و سفرا بدولتهای قریب و بعید آمد و شد گرفتند کارگذاران دولت سنیهٔ آل عثمان از تصرف در بندر محمره کعب معاذیر برداشتند و چون جناب وزیر مختار دولت بهیهٔ انگلیس رنجیده از ایران رفته بود و هم از حضرت ارض اقدس بحکم پادشاه ذیجاه خلدالله ملکه مقرب الخاقان حسین خان مقدم آجودان باشی افواج نظام بسفارت فرنگستان خاصه انگلستان مامور گردید با تجملی وافی و تدارکی کافی و نواب عاقل و همراهان دانا از راه ارزنة الروم روی باسلامبول نهاد و بعد از وصول در شب پانزدهم رمضان المبارک باتفاق جناب میرزا جعفر خان مشیر الدوله ایلچی ایران که مامور بدولت آل عثمان بود بحضور اعلیحضرت سلطان والاشان سلطان محمود خان خداوندگار روم شرفیاب آمدند و بعد از ظهور مراسم وداد و اتحاد و مواصدت بجهة اظهار جهة جامعهٔ اسلامیه با حضرت شاهنشاه ایران محمد شاه ثانی قاجار رخصت انصراف یافته روانه شد و بدولت نمسا رفته بخدمت امپراطور نمسا رسیده و از آنجا بپاریس دار الملک فرانسه شتافته و از آنجا بدولت علیهٔ انگلیس رفته بلوازم ماموریت و سفارت خود اقدام کرده بعد از مدتی مراجعت نمود چون تفصیل سفارت آجودان باشی مذکور را میرزا عبدالفتاح گرمرودی نایب او در رسالهٔ مسطور تحریر

کرده و قریب به چهار هزار بیت است تشریح آن در این محل مناسب نبود و بعضی از آن در هنگام مراجعت موکب بدار الخلافه اشارت خواهد رفت تتمیم

ذکر خوانین و امرای افاغنه بعد از رجوع پادشاه از خراسان و آمدن خوانین افاغنه بطهران و بیان بعضی از حوادثات افغانستان و واقعات این اوان

چون در زمان یورش خراسان و محاصرهٔ هرات خوانین و امرای افاغنه از در دولتخواهی و خدمتگذاری با شهریار مکرمت شعار در آمده بعضی برکاب نصرت مآب آمدند و برخی فرزند و پیشکش فرستادند محمد عمر خان پسر کهندل خان سردار قندهار که در رکاب مستطاب بود با بعضی خوانین افغان بدار الملک طهران آمده در خانهٔ مقرب الخاقان غلامحسین خان سپهدار او را منزل دادند و ابواب الطاف بر روی وی کشادند اما امیر دوست محمد خان حکمران کابل بعد از مراجعت اردوی شاهنشاهی از ظاهر هرات استماع کرد که قریب سه هزار کس از سپاه دولت بهیهٔ انگلیس از هندوستان عزیمت افغانستان کرده‌اند صلاح حال خود را در آن یافته که با امیر نصرالله خان حکمران بخارا اظهار مودتی نماید و در معنی خود را پیوسته و بربسته بدان دولت کند شاید روزگار او را از آن ممر فایدتی و منفعتی زاید لهذا با دو نفر از فرزندان خود به بخارا رفته بسعادت ملاقات امیر بخارا فایز شد پس از چندی توقف استنباط نمود که امیر را بحکم طبیعت و رخصت ائمهٔ اهل سنت به پسر کهتر او که در کمال جمال است میلی فاحش و طمعی فاسد روی داده حفظ و صیانت فرزند را اولی و اهم شمرده چندانکه رخصت رجعت طلبید روی خلاص ندید ناچار نیمشبی با پسران خود از حصن بخارا بیرون آمده فرار در گرفت و هامون و جیحون همی در نوشت امیر بخارا از فرار امیر مفخم مکرم و بردن نور چشم معظم اطلاع یافته روز روشن بر دیده‌اش شب تاریک شد بحکم آنکه دل داده بود جماعتی را بباز گردانیدن امیر و فرزندش مامور کرد و منظور خود با ایشان باز گفت سواران با امیر دوست محمد خان رسیدند و او را برجعت تکلیف عنیف کردند امیر تن در نداده در قبول آن کار انکار بلیغ کرد اظهار کردند که اگر خود باز نگردی بحکم امیر فرزند بی نظیر را رخصت انصراف ده که امیر را بوی خاطر متعلق است و بوصالش متشوق امیر دوست محمد خان از قبول این امر صعب عظیم امتناع نموده ایشان دست بمبارزت بر کشادند چون همراهان امیر دوست محمد خان قلیل و مامورین را جمعیتی کامل بود کار بدان رسید که بغلبه فرزند او را باز گردانند و این عار و ننگ در دودمان ایشان بماند و امیر از غایت غیرت و رجولیت فرزند دلبند خود را بکشت و سواران از بی اصلی منازعه آگاه ساخت ناچار فرستادگان امیر بخارا مراجعت کردند و قصهٔ قتل آن بدر منیر با امیر فرو گفتند دود حیرت از کاخ دماغ امیر اوزبکیه بر آمد و چون مار بر خود پیچیدن گرفت و هیچ چاره نیافت و امیر دوست محمد خان بمقصد شتافت و این نام و ننگ در دودمان هر دو امیر جاویدان بماند و هم در اواسط شهر رمضان المبارک کهندل خان افغان حاکم قندهار و مهردل خان و رحمدل خان برادرانش از خلوص نیت و صفای طویت باستان بوسی پادشاه دوست نواز دشمن گداز سلطان محمد شاه قاجار آمدند و مورد تفقدات شاهانه گردیدند چون ایشان را ازدحامی کلی و جمعیتی تمام بود دو بلوک هراة و مرو از بلوکات معمورهٔ معروفهٔ فارس و کرمان به تیول و سیورغال ایشان معین آمده بدان اصواب رفتند و در آن محال تعیش گزیدند بسالی دو پس از این ایام سپاه دولت بهیهٔ انگلیسیه چنانکه بدان اشارتی رفته بافغانستان در آمدند و پس از ورود و تصرف کابلستان بسوء سلوک پرداختند امرای افاغنه با یکدیگر مرافقت و موافقت گزیده با محمد اکبر خان ولد امیر دوست محمد خان مواضعه کردند شبگیر بر سر سپاهیان ایشان شبیخون بردند و از چند جانب جنگ در انداختند فیما بین توپخانه و اردو و قلعه حایل شده تا د صاحب و جمعی کثیر از صاحب منصبان و سپاهیان بعرصهٔ تلف و هلاک در آوردند و هزیمتی فاحش بسپاه انگلیس روی داده افاغنه غلبه یافتند و شجاع الملک را که پناه بدولت انگلیس برده بود و در این ایام او را با سپاه بافغانستان فرستاده و پادشاه کرده بودند افاغنه مذکور بکشتند و پسر شاه زمان را بشاهی بر داشتند و هم از کابل سواری بایران فرستاده خوانین افاغنه و کهندل خان را احضار کردند ایشان نیز از راه بیابان بلوچستان خود را بقندهار و کابل رسانیدند و پس از استیصال دیگر باره دم از استقلال زدند و هم از واقعات خارجهٔ این سال رحلت سلطان محمود خان بود که ولادت وی در هزار و دویست و یک بوده و در هزار و دویست و بیست و سه جلوس نموده و در شب دوشنبه نوزدهم ربیع الاولی از سال یکهزار و دویست و پنجاه و چهار رحلت کرده مدت ملکش قریب بسی و چهار سال امتداد یافته زمان مرضش سه روز زیاده نکشید لهذا چون در میانهٔ او و محمد علی پاشا والی مصر منازعه قائم بوده و سر عسکر منهزم باز آمده فوت سلطان را بعضی از غلبهٔ غم و گروهی از سامت سم بشمردند بعد از او فرزند ارجمندش سلطان عبدالمجید خان که ولادتش در سنهٔ هزار و دویست و سی و هفت روی داده بود در دوشنبه ربیع الاولی بر تخت و مسند خوندکاری و سلطنت موروثی قرار گرفت و استقلال

تمام یافت و این سلسلهٔ علیهٔ آل عثمان تا اکنون زیاده از پانصد سال است که در اسلامبول پشت به پشت بسلطنت نشسته‌اند و با سلطان مغفور سلطان محمود خان سی نفر بوده‌اند و سلطان عبدالمجید خان سی و یکم آن طایفه است و از جمله غرایب اتفاقات اینکه در روز عاشورای سال یکهزار و دویست پنجاه و پنج در شهر مقدس چند نفر از اطفال یهود کلهٔ سگی را بر سر چوبی کرده العیاذ بالله بعضی کلمات کفرآمیز بر زبان میراندند و این خبر در روضهٔ مطهره بمجمع عام گوشزد خلایق شده بالاجماع بخانهٔ یهودان ریخته دویست تن از آنان بکشتند و اثاث البیت ایشان را غارت کردند طایفهٔ یهود زبان بکلمهٔ طیبهٔ شهادت گشاده مأمون گشتند و حاجی میرزا موسی خان همه را مسلمان کرده و اطفال آنان را بمکتب نشانیدند و اموال آنها را بعد از اسلام رد کرد قریب یکهزار خانوار بشرف اسلام مشرف شدند

ذکر حرکت اعلیحضرت شاهنشاهی از دار السلطنهٔ طهران بجانب عراق و اصفهان و انتظام امور فارس و عراق و رفع فتنهٔ کرمان

چون در هنگام عزیمت یورش خراسان حکومت اصفهان بحکم شاهانه بفضلعلی خان قراباغی که از اعاظم چاکران معتبر و دلیران نامور نایب السلطنهٔ مغفور بود مفوض افتاد و پس خسرو خان گرجی احضار شد در غیبت موکب ظفر کوکب که بتطویل انجامیده بود بعضی فتنه جویان در ایران تفتین میکوشیدند و از خارج و داخل رخنه و ثلمه در حدود و ثغور این ممالک میخواستند جمعی از اشرار اصفهان نیز در این ایام سر بفتنه و شرارت برآورده بودند فضلعلی خان بیگلربیگی اصفهان میرزا جواد وزیر مالیات دیوان اصفهان را که محرک اشرار بود بقتل آورد و بعضی از مفسدین را در میدان نقش جهان بکشت برخی از وقایع اصفهان را با امنای دولت ابد مدت معروض داشت لهذا حکم تهیهٔ سفر عراق جریان یافت و در چهاردهم شهر شوال المعظم موکب همایون از دار الخلافه حرکت کرده بعد از زیارت آستانهٔ جناب امامزادهٔ معظم حضرت میر عبدالعظیم حسنی طاب ثراه در حوالی آن بقعه اردوی بزرگ سلطانی نزول اجلال کرد افواج و توپخانه و امرای لشکر هر یک در محل و مکان خود قرار گرفتند پس از تهیه و تدارک لوازم سفر در روز چهاردهم شهر ذیقعده سنهٔ ۱۲۵۲ اردوی پادشاهانه بحرکت درآمد با تیپ و توپ و افواج دریا امواج و توپخانهٔ سلطانی از راه نی‌زار عزیمت عراق تصمیم یافت و سمت کاشان از قدوم میمنت لزوم رشک گردون پر نجوم گردید و فضلعلی خان قراباغی بیگلربیگی اصفهان برکاب بوسی استسعاد یافت و مورد عواطف و موجب عوارف شاهانه شد مقارن این حال معروض افتاد که اهالی کرمان بر نواب امیرزاده خانلر میرزا برادر پادشاه که حکمران آن صفحات بود شوریده و خدمتش را در تصرفات و تحکمات ملکی تمکین ننمایند بحکم حضرت شاهنشاهی فضلعلی خان قراباغی که بجلادت موصوف و برشادت معروف بود با فوجی سرباز و دو عراده توپ و سیصد سوار را از انجاب طوایف شاهیون مأمور شد که بنظم کرمان و اخذ مفسدان پردازد و نواب امیرزاده خانلر میرزا را اگر اصلاح نشود برکاب روانه سازد و چون بکرمان رسید معلوم شد که نواب امیرزاده در ارگ محصور است بوعد و وعید و بیم و تهدید فتنه جویان را متفرق ساخته هر یک بحصنی از حصون پناه بردند و جمعیت آن گروه بتفرقه تبدیل یافت و نواب امیرزاده را حسب الامر بخاکپای مبارک روانه کرده مفسدین را بدست آورده بطهران فرستاد مقارن این حال فتنهٔ آقاخان اسمعیلی ولد شاه خلیل الله الحسینی بظهور رسید و تبیین این مقال آنکه او سابقاً در بدو دولت ابد مدت چنانکه مرقوم افتاده دو سالی کما بیش حکومت کرمان کرده و پس از عزل او و حکم احضار بقلعهٔ بم تحصن شده بشفاعت نواب فرمانفرمای فارس بحضور مبارک آمده بحکومت محلات مخصوص شد و لیکن این سید جلیل بواسطهٔ کثرت ثروت و بسیاری اصحاب دعوت از مرید و امت همیشه در سرش هوای عصیان و ادعای خودسری و طغیان بود و در سفر عراق که شاهنشاه آفاق بخشعلی خان یوزباشی را بگرفتن نواب شاهزاده فرخ سیر میرزا والی همدان مأمور فرمود آقاخان چنان تصور کرد که بأخذ او مأمور است و خود را بکوهستان نراق کشید و یوزباشی اطلاع یافت که او را جمعیتی و جماعتی فراهم است و از عبور او از طرف محلات بهمدان متوحش و متوهم است آقاخان نیز دانست که بخشعلی خان چاکر صدیق حضرت سلطان از داعیهٔ واهیهٔ او استحضاری حاصل کرده است صلاح خود را در آن دید که متعلقین خود را از ایران ببهانهٔ عتبات عالیات روانه کند و خود بجانب کرمان روی نهد و اسباب فتنهٔ تازه شود بدستیاری میرزا احمد اصفهانی که در شیوهٔ نگاری و مهرسازی تصنعی کامل داشت احکام و ارقام مناسب بهر که خواست نگاشت و روی بکرمان نهاد تا در آن بلاد لوای سرافرازی برافرازد و قلاع محکمهٔ آنرا در وقت ضرورت محکمهٔ خود سازد زیرا که آقاخان مذکور در مذهب اسمعیلیه امام عهد و بحسب انتساب نیز شرف مصاهرت خاقان صاحبقران مغفور حاصل کرده بتدریج در ولایت کرمان جماعتی از مریدان موروث و مکتسب

داشت و خود بشجاعت و سخاوت نام برآورده بود و غالب متشبعان این ملت نیز از اهالی حیدرآباد سند و معبر ایشان بندر
عباسی بود پس کوچ و عیال خود را از محلات که مسکن او بود بعتبات عالیات فرستاده و خود باذن زیارت مکه معظمه رفته که از راه
بندر عباسی به خلیج عمان رفته معبر طایف و نجد قطع نماید آن اسناد و احکام مزور و مجعول که مشعر بر حکم حکومت وی در کرمان بود
ساختگی کرده قبل از ورود خود بدوستان خویش فرستاد و آنها را بتحریک مردم و اجتماع احباب و اصحاب مایل کرده خلق را
بفریفتند امنای دولت ابدمدت بعد از اطلاع از این فتنه و تزویر بنواب بهمن میرزای بهاء الدوله حاکم یزد و فضلعلی خان
حکمران کرمان باخذ و قلع و قمع او احکام فرستادند چون آقاخان بیزد رسید نواب بهاء الدوله حکمران یزد دو عراده
توپ برداشته با جماعتی از ملازمان خود در حوالی منزل مهریز بدو رسید و پای ثبات فشرده بعد از اندک کر و فر شب در رسید
و آقاخان بگذشت بی سانحه و حادثه روانه کرمان شد و شهربابک در رسیده داعیه خود را آشکار کرد و چشم از مواسات
و مدارات فرو پوشید و احکام حاکمانه بحکام کرمان فرستاده امر را مشتبه کرد و بیکی از اعاظم آنشهر که مرجعیت تمام داشته
رقیمه بدین مضمون نگاشته که من عزم زیارت مکه معظمه داشتم و در عرض راه احکام و فرامین حکومت کرمان در رسیده
بتوقف و تصرف مامور شدم و در فلان روز وارد خواهم شد بیت سفر کعبه کنم تا بخرابات رسم　زانکه سالک بحقیقت رسد از راه مجاز
مهمان پذیر باشید و السلام چون آبا و اجداد او که عبارت از سید ابوالحسن خان و غیرهم باشند در عهد خاقان شهید چندی حکومت
کرمان داشته اند و جماعتی از ایل عطاءاللهی و خراسانی بدین طایفه بسمت ارادت موسوم بوده اند رؤسای آن ایلات اجتماع و جمعیتی
تمام کرده سه چهار هزار کس منتظر مقدم و مستعد فرمان او شدند حاجی محمد علی شهربابکی نیز بخدمت و دولتخواهی آقاخان مصمم گردیده او را
اردشیر بابکان و صاحب شهربابک و کرمان انگاشته و خود را با اختر کرم هفتواد همطالع پنداشته با اقربای و اخوان خود اتفاق کرده
بدو پیوسته در این اثنا چاپار دولتی شش روزه بکرمان رسیده از خدعت و مکیدت آقاخان فضلعلی خان قراباغی بیگلربیگی کرمان را
آگاه ساخت و این در زمانی بود که سردار افغان کهندل خان هنوز در شهربابک بسر میبرد و بافغانستان نرفته بود حاجی محمد علی حاکم
سابق شهربابک نیز با افاغنه کدورت و مخالفت داشت در اینوقت فرصت غنیمت شمرده با جمعیت خود که قریب بچهار هزار کس
بودند بر سر سردار افاغنه رفته ایشان را در شهر محصور کرده عرصه بر آن گروه تنگ نموده آقاخان نیز در رسید و وقوع این حادثه را
از قوت طالع و آثار اقبال خود شمرده دامن زن شعله خلاف و نفاق اهالی کرمان گردید چنان تصور کرد که نخست باید شهربابک را
مفتوح کرد و دولت و ثروت سرداران افغان متصرف شد و بعد از ضبط آن ولایت و حصول جواهر آبدار و وصول اسباب بسیار بسر
کرمان رفت لهذا محمد باقرخان برادر خود را با جماعتی بسیرجان فرستاده که آنجا را تصرف نموده خلق را بمتابعت آقاخان مایل و
راغب گرداند چون چاپار دولتی رسیده فضلعلی خان از کار آگاه گردید توکل بر خالق جزو و کل کرده قلیل جمعیتی که داشت
برداشته روی با قاخان نهاده چون بمنزل پاریز رسید از عمرو و زید استماع کرد که محمد باقرخان برادر آقاخان در زیدآباد نشسته
و مردمانرا بآقاخان دعوت همیکند لهذا ایلغار کرده خود را بزیدآباد رسانید و محمد باقرخان فرصت فرار نیافته ناچار در
حصار رفته را رجعت و مسرعی بنزد آقاخان فرستاده او را اطلاع داد آقاخان در کمال جلادت جمعیت عطاءاللهی
و خراسانی و شهربابکی را زبده کرده روی بزیدآباد نهاد در وقت طلوع فجر بمقصد رسید و دست بمحاربه دراز
کرده فضلعلی خان دل بر مرگ نهاده چون کوه راسخ در مقابله پای افشرد و از دو جانب آتش مصاف اشتعال یافت
از طلوع صبح تا زوال شمس محاربتی صعب رفت و جمعی کثیر بکمند هلاک و بوار گرفتار آمدند بیمن دولت بی زوال پادشاهی
سکندر خصال آثار فتوح در سپاه فضلعلی خان بظهور پیوست آقاخان شکست عظیم یافته جماعت او متفرق شدند و خود با معدودی
بطرف احمدی و لار فرار کرد حکمران کرمان مظفر و منصور بجانب شهربابک حرکت کرده مفسدین و متمردین شهربابک را بدست آورده
بسیاست رسانید و سرداران افاغنه از محاصره استخلاص یافته خوشنود و خوشدل شدند آقاخان دیگرباره گروهی را با خود متفق ساخته بجانب
اسفندقه و جیرفت عزیمت نمود سعید خان رودباری و اهالی گرمسیرات کرمان را بمتابعت دعوت کرده با وی موافقت کرده دیگر کرت حکمران کرمان

عزم اسفندقه نموده در بلوک سوغان خبر رسید که آقاخان قلعهٔ اسفندقه را که حصنی است حصین و بامنی متین محکمه خود قرار داده و غله بسیاری بدانجا فرستاده با فرقهٔ از رودباری و جماعتی از بلوچ متفق و مستعد است فضلعلی خان رعایت حزم کرده در سوغان بماند و دو عراده توپ و سه فوج نظام را از شهر نیز در خود خوانده عزم رزم آقاخان تصمیم داد آقاخان را پای ثبات از پیش بدر رفته بسمت گرمسیرات میناب گریخته سرمای زمستان را در آن گرمسیرات بتهیهٔ استعداد مخالفت بگذرانید بیگلربیگی هم در شهر برتق و فتق حکمرانی خود اشتغال ورزید ذکر ورود مسعود

حضرت پادشاه فلک جاه محمد شاه قاجار باصفهان و وقایع اتفاقیهٔ آن زمان چون علما و فضلا و سادات و قادات و حکام و عمال اصفهان از قرب وصول موکب همایون اعلی استحضار کامل یافتند بشوق و شعف بی پایان در پذیره و استقبال در رکاب بوسی شاهنشاه خجسته خصال از یکدیگر سبقت گرفتند و در منازل عرض راه بتدریج سعادت حضور یافتند و هر یک بقدر پایه و مایه مورد التفات و عنایات خسروانه شدند در بیست و دوم شهر ذیحجة الحرام که ساعت ورود حسب اشعار ارباب تنجیم و اصحاب تقویم افتاده بود عمارت هشت بهشت از نزول اعلی فروغ و بهای جدید حاصل کرد و امرا و ارکان دولت هر یک در مقامی درخور اقامت گزیدند شهر اصفهان که از نسیم جهان [illegible] بر لشکر پادشاه دشمن شکن تنگ آمد کوه و در و دشت از راکب و مرکب مملو گردید و میل در میل خیمه و خرگاه نور مهر و ماه را از عرصهٔ خاک مانع و حایل شد حکام اطراف با هدایای شایسته بحضور مبارک آمدند و بناصیهٔ عبودیت و شفاه خلوص خاک آستان اعلی را منقش و ممجد ساختند جناب سیادت مآب فخر المجتهدین و زین المتهجدین حجة الاسلام علی الانام حاجی سید محمد باقر شفتی رشتی زید فضله و جناب الحاج الفاضل حاجی محمد ابراهیم کلباسی و سایر عظمای علما و قضات و مشایخ بمجلس حضور پادشاه دانشمند ایزدشناس استسعاد یافتند با هر یک تفقدی خاص رفت و صحبتی مخصوص افتاد که عموما بحسن خلق و غور درک و علو همت و سمو مرتبت شاهنشاه اسلام پناه متفق الکلمه شدند و بدعای دولت و ثنای حضرت رطب اللسان آمدند و از جانب پادشاه عصر بهر یک از طلاب مدارس و سلاک خوانق ادرارات و انعامات مستمره تقسیم و تشخیص رفت و جناب فضایل مآب حاجی میرزا آقاسی ایروانی که فی الواقع از فضلای عهد بود ابواب مراودت و مواخات با هر یک از فحول علما و رجال عرفا مفتوح کرد و همگنان را از صفای عقیدت سلطان عهد و منتسبان آن دولت ابد مهد مشعوف و متشکر داشت همچنان جناب میرزا نصرالله اردبیلی صدر الممالک که صاحب فضل کافی و ذوق وافی و طبع صافی بود اصحاب فضل و ذوق بمجلس اعلی و اعطای وظایف عظمی دلالت و وکالت همی کرد و در شهر محرم الحرام سفرای دول خارجه در رسیدند و جناب صارم افندی سفیر دولت سنیهٔ عثمانیه از جانب سلطان عبدالمجید خان بن سلطان محمود خان غازی با نامهٔ مصادقت ختامه در رسید و سعادت حضور یافت و مورد تشریفات مقرره شد و حسین خان آجودان باشی که بسفارت دول خارجه مأمور بود باتفاق جناب کنت سرسی صاحب فرستادهٔ خاص دولت قدیمه قویمه فرانس از شهر پاریس در اصفهان بزیارت لقای همایون پادشاه نیکوشمایل زیبا مخایل مستسعد گردید و دخامل صاحب سفیر دولت بهیه روسیه و آتابیک محرم فرستادهٔ خان خیوه الله قلی خان خوارزمی و عبدالرزاق افندی فرستادهٔ علیرضا پاشا حکمران دار السلام بغداد بحضور شاهنشاه باعدل و داد آمدند و هدیهٔ خان خوارزم چهل راس اسب ترکمانی بود که هر یک را قوایم صبا و صرصر و هیاکل محکم کوه قارن توانستی خواند هر یک مطالب و مآرب خود را عرضه کردند و از جانب مرسل خویش اظهار موافقت و مواحدت بدارا رسانیدند چون بنهجی که اشارت رفت برخی از جامر و اوباش در آن شهر پای از اندازهٔ رعیتی برتر نهاده بودند و با ضعفا و فقرا و عجزه و مساکین بیمروتی و بی اعتدالی گزیده احیانا بقتل و غارت بی چند ضعیف پرداخته بملاحظهٔ شر جزئی از برای خیر عام باخذ و قید و قتل و صید آنان اشارت رفت مقرب حضرت خاقانی نصرالله خان قاجار دوالو کشیکچی باشی واقعی و خالوزادهٔ حقیقی پادشاه با جماعتی از غلامان خاصهٔ سلطانی در شهر شرط تفحص بجای آورده آن اشرار را از زوایای مفر و خفایای مهرب بیرون کشیده مقید و مغلول همیداشت هفتاد تن که بی شایبه و شبهه موجب سیاست خاقانی و مورد مواخذت سلطانی گردیده بودند در معرض قهر دارای دهر در آمدند و احدی از آن گروه ضلالت پژوه بناواجب در پنجهٔ شکنجه رنجه نیامد و برخی را از سپاهان بطهران آوردند و جمعی را رها کردند علی الجمله چون انتظامی بکمال در امور فارس و عراق روی داد ایالت اصفهان معتمد الدوله منوچهر خان گرجی حکمران سابق کرمانشاهان که امیری کبیر بود مفوض افتاد و لرستان و عربستان نیز بدان انضمام یافت و بهر شهری حکام و فرمانروایی متناسب تعیین رفت موکب ظفر کوکب قصد رجوع بدار الملک فرموده از راه خوانسار و گلپایگان بحرکت درآمد نواب شاهزاده فرخ سیر میرزا را از حکومت

ازپا درآمد و سر بر خاک هلاک نهاد بعد از قتل وی همراهانش هر یک بطرفی گریختند و آقاخان مظفر و منصور شد و بر سر عبدالله خان سرتیپ ایلغار
برده بعد از مقابله و مقاتله او را نیز مغلوب ساخته و او بقلعهٔ رنجان تاخته تحصن اختیار کرد و خان معظم الیه بوی نپرداخته مضمون و کل الصّید
فی جوف الفرا بعزم قتل فضلعلی خان و فتح شهر کرمان استعجال کرد و هم در عرض راه بولیمحمد خان رسیده بحملهٔ چند بنیاد ثبات او را از بیخ برکند جمعیت او را
بتفرقه مبدل ساخت و او را در کمند قهر اسیر و دستگیر آورد و در کمال غلبه و جلال ببردسیر که دوازده فرسنگی کرمان است نزول اجلال کرد و کار
او قوت تمام یافت و صیت شجاعت و نصرت او در شهر و بلوکات منتشر و قلعهٔ مشیز را متصرف گرفت و در آن بتوقف بماند و فتحنامه باطراف و
اکناف روان کرد و بعظما و زعمای شهر درباب اخذ و قید بیگلربیگی نامها فرستاد و خان قراباغی از وقوع این امور پریشان خاطر آمد و دانست که اگر
در شهر توقف گزیند روی خیر و فلاح و فوز و نجاح البته نه بیند و عما قریب کلانتران شهر او را دست بسته بجهة خود اهل شهر با قاخان خواهند سپرد
و جاویدان بدنام و تمام خوار گردید و امنای دولت او را بسخافت رای و جبانت طبع نسبت دهند لاجرم با معدودی از منسوبان و خاصان
خویش از شهر خروج کرد و دست از جان شسته روی بسوی مشیز نهاد آقاخان از آن گرزه مار سرکوفته برادر کشته خشمگین که در فروسیت و دلیری
معروف بود و شجاعت و سخت سری موصوف براندیشید و پای ثبات او از پیش بدر رفت و قبل از ورود و وصول جنود او از قلعهٔ مشیز برآمده روی
بگریز نهاده و راه بم و نرماشیر درگرفته بهیشه توپ و تپش از او فرو ماندند و بیگلربیگی قراباغی دست از تعاقب باز نداشت در قفای او همی راندند و او را مجال
درنگ در محال محال بود تا از بم درگذشت و راه بلوچستان پیش گرفت بدان قدر نیز معاف نشد در منزل ریگان که آخر بلوک نرماشیر است و اول
خاک بلوچستان بیگلربیگی قراباغی خود را بدو قریب ساخت و هم از گرد راه دست بشمشیر بازید و آهنگ ستیز بلند آوازه کرد و او نیز لختی توقف و
مدافعت پیشه کرد و از بیم عاقبت وخیم اندیشه تاب مقاومت نیاورده دو ثلث از لشکریانش مقتول و ماسور آمدند چون کار چنان سخت دید بنه و
آغروق گذاشته از همراهان کناری گرفته فی امان من لباس الظلام وقتی که ظلمت غسق دمیده بود در راه بیابان سپرد توپخانه و آزوقه و قورخانه
و آغروق و مفرش و صندوق او بالتمام غنیمت سپاه منصور سلطان ایام شد و او ناچار از راه لوط بقندهار رسید در آنجا نیز درنگ نکرده
بهندوستان رفت و محترما در آنحدود است و خان قراباغی تفاصیل حال مشارالیه را مشروحا معروض داشته مورد الطاف خاص و خلاع
و نشان اخص گردید و مدت این مصاف و خلاف بهمانا چهارده ماه تطویل یافت و از دور و نزدیک بر کار هر دو تحسین کردند و جای آن بود و قبل از
وصول خبر فرار آقاخان از کرمان بجانب بلوچستان و قندهار حبیب الله خان امیرتوپخانه بمعاونت فضلعلی خان قراباغی بیگلربیگی کرمان
مامور شد و چون بدان حدود رسید کار آقاخان گذشته بود و بخدمات دیگر مامور شد و چون دو حکمران در ملکی مثل دو شمشیر است در نیامی
لهذا حضرت شاهنشاه فلکجاه بیگلربیگی را بجهة دلجوئی و تفقد و ارتقای مراتب عز و علا بحضور مبارک احضار فرمود و بعد از التفات و مراحم
بیغایات مقرر فرمود که بشرف حضور مبارک مشرف باشد و امیرتوپخانه حکمران کرمان باشد ذکر طغیان اهالی بمپور و افاغنه و مأموریت

حبیب الله خان امیرتوپخانه بحکومت کرمان و قلع و قمع بلوچ و افغان و بعضی وقایع این سال

حبیب الله خان امیرتوپخانه اعلی فرزند علیقلی خان شاهسون از امجد امرای دربار شاهنشاهی بود و چون سابقا معروض افتاد که آقاخان اسمعیلی و محمدعلیخان
تارونی حاکم بمپور و بلوچیه پای از گلیم خویش فراپیش نهاده مقصدی جسارات غریبه میگردیدند در بلوکات غربیه کرمان دخل و تصرف مینمایند
پادشاه دانش شعار معدلت کردار دانست که طبقات صحرانشینان از قواعد عقل و ادب بیخبرند و از مراسم عدل و مروت ابدا استحضاری
ندارند تا صدمهٔ تیغ تیز و هیبت جنود پرستیز محصول و زکار و مشهود ابصار ایشان نگردد بمقام و محال خود قانع و شاکر نخواهند بود لاجرم
امیرتوپخانه را فرمان داد که با عرادهٔ چند توپ شش تن و چندی مرد صفشکن راه آن صوب در نوردد و متمردان افغان و بلوچ را که در تعداد بهایم
و علوجند گوشمالی بسزا دهد لاجرم خان والاشان با تجمّل شایان و تهیهٔ مناسب از شهر کرمان به بمپور روانه شد و در ضمن احکام خدیوانه
اشارت رفت که مهردل خان برادر کهندل خان افغان که در آنحدود و سامان باقطاع و سیورغال مخصوص بود بموافقت امیرتوپخانه
جنبشی کند و آثار عوالم قهر خسروانه استطلاعی نماید او نیز با یکصد سوار از در کارزار با امیرتوپخانه بجد و دگر مسیرات کرمان و بمپور و بلوچستان
ارتقال جست و بجهة مدد مخارج آن جنود مبلغی کلی مقرر شد از جمله سی هزار تومان بفارس محول افتاد نواب امیرزاده فرهاد میرزا حکمران
فارس مبلغ مذکوره را نقد کرده مصحوب سی سوار روانه کرمان کرد و در موقعی مناسب بجنود منصور موصول افتاد مع القصه حصار حصین

بمپور را که معرب آن بنفهل است و شحلفان متصرف شده بودند و آن قلعه بکمال متانت معروفست بمحاصره احاطه کردند مدتی از طرفین کار بکارزار کذشت و جماعتی در این میانه از شهرستان وجود بدیار عدم بار بربستند امیر سعید خان بلوچ حاکم رودبار کرمان که پیوسته خدمتکار دیوان اعلی و دولتخواه حکام کرمان بوده و خدمات بسیار بدین دولت نموده با هزار نفر جمازه سوار رسید و در این سفر بهمراه حبیب الله خان امیر توپخانه مقدمة الجیش بود و در محاصره و تسخیر بمپور اهتمام تمام کرد تا آخر الامر جنود سلطانی بر فئه شیطانی غلبه کردند قلعه را تسخیر و قلعه کیان را اسیر ساختند در روزی که امیر توپخانه بشکار اشتغال داشت و در اردو نبود همانا سربازی یکی از عورات اسیر بمپوری دست اندازی خواست آن فرقه با یکدیگر موافقت جسته نخست نسوان خود را بکشتند آنگاه با فوج بمحاربه در آمدند جوی خون جاری گردید و بسیاری مقتول شدند بعد از مراجعت امیر توپخانه چون متفرق شدند مجدداً قشون نظام طغیان و ازدحام کرده در قتل آن طایفه اهتمام تمام کردند و امیر توپخانه با عموم رعایای افاغنه و بلوچیه بجز قتل و قهر رفتار نکردند و چندین هزار کس از آن طوایف اسیر و قتیل کردند و سفک دما و هتک ما تطاولی سخت رفت که فی الحقیقه پادشاه عدالت پناه تا بدان حد ابدا رضا نداده بود و مال کثیر بیغما رفت و قومی بسیار اسیر شدند و زیاده از بهر حلو بقتل اندر آمدند چون پادشاه عدالت شعار بر آن بیداد مستشعر شد باصلاح آن امور پرداخت و ماندگان را از کمند اسر رهائی فرمود و از واقعات فارس آنکه چون سابقا فیما بین اولیای دولت علیه ایران و وزیر مختار دولت بهیه انکلستان در باب امر هرات نقاری رفته بود و بر نهجی که اشارت بدان رفت جماعتی از جنود انکلیس از راه بحر عمان بسواحل فارس رانده جزیره خارک که قریب بندر ابوشهر است و معبر سفاین تجار تصرف در آورده بودند بعد از رفع تکدر طرفین و اصلاح جانبین جزیره مذکوره را تخلیه کرده بمواطن خود بازگشتند برحسب امر کارگذاران دربار شهریار نواب امیرزاده فرهاد میرزا حکمران فارس لطفعلی خان برادرزاده علیخان بیکلربیکی لارستان را با یکصد نفر تفنکچی لاری و قورخانه بقدر ضرورت برسم ساخلو بخارک مامور کردید ماه بماه علوفه و آذوقه آنان را از ابوشهر و تنکستان و برازجان حمل و نقل و واصل میکردند و دویست و پنجاه تومان مالیات دیوانی که اعراب آل حرم سواکن جزیره خارک همه ساله بدیوان خدمت میکردند معاف فرمود و از جانب نواب امیرزاده فرمانفرمای فارس هشت دست خلعت شایسته بمشایخ آل عتوب سکان بحرین مرسول و موصول شد و در این سال بفرمان خسرو بیهمال نواب شاهزاده فتح الله میرزای ملقب بشجاع السلطنه از حکومت کاشان معزول گردیده و امر حکومت آن ولایت را بمقرب الحضرت علیخان مراغه قدیمی که از پروردگان نایب السلطنه مغفور بود و در این اوقات بحکم دیانت و امانت بمنصب نظارت اختصاص داشت مفوض فرمود که مداخل آن ولایت را بمخارج کارخانه دار النظاره مصروف دارد و تا خود از حضور حضرت والا غایب نکردد مقرر شد که والدش که مردی عاقل و کدخدامنش بود به نیابت او پردازد و هم در این اوان نواب امیرزادکان معظم بحکومت بلاد مامور شدند بروجرد بنواب سلطانمراد میرزا رسید و همدان بنواب خانلر میرزا و ملایر بنواب شاهقلی میرزا اشتغال یافت و بعضی از حکام در بلاد تبدیل و تجدید یافتند از جمله حاجی خان شکی حاکم کرمانشاهان شد و نورمحمد خان قاجار دولو بوزارت بهمن میرزا رفت و حسین خان آجودان باشی بحکومت یزد منصوب شد و نواب بهاء الدوله معزول آمد و نواب شاهزاده خاقان لقب وفات یافت و حاجی خان در کرمانشاهان بسوء سلوک مشهور و معروف و با ایلات آن ولایت که غالبا غالی و دوستار و پرستار حضرت علی عالی میباشند بواسطه تسنن خود عداوت پیشه کرد بالاخره حیاتقلی خان و دیگران در منزل کرند ناچار شده از او رمیدند و خلق ازدحام کرده او را بکشتند و از خوف پادشاه ایران کوچیده بخاک بغداد رفتند و فرمانی از شاهنشاه ایران بعلیرضا پاشای حکمران بغداد صادر شد و حسب الامر ایلات را راه نداده ناچار در بیم و امید بمحل و مکان خود باز آمدند و از حادثات ایام در این اوقات هنگام رحلت نواب قهرمان میرزا برادر صلبی و بطنی حضرت قطب السلاطین محمد شاه قاجار بود که در تبریز بیمار و مریض و در حین عنفوان شباب در شهر ذیقعده جهان را بدرود کرد و دیده جهانیان از سوک خویش اشک آلود ساخت و نواب امیرزاده بهمن میرزا که برادر اکبر او که بایالت بروجرد اختصاص داشت بحکومت آذربایجان رفت و بروجرد بنواب شاهزاده ملک قاسم میرزا عم اکرم شهریار انتقال پذیرفت و هم جناب محمد خان امیر نظام دولت علیه عالیه ایران که از اعاظم امرا و نسبش چنانکه در مجلد هشتم تحریر یافته بشیخعلی خان زنگنه وزیر صفویه منتهی میکردد و خود پیوسته در آذربایجان بانتظام امور نظام مختار و با اقتدار بود در شهر رمضان طبل رحیل فرو کوفت و روی بسوی عالم عقبی نهاد و در این سال اعلیحضرت سلطان عبدالمجید خان خداوندگار روم که بعد از سلطان محمود خان بجای والد ماجد سلطنت روم یافت و ولادت باسعادتش در سال یکهزار و دویست و سی و هفت جلوس میمونش در یکهزار و دویست و پنجاه و پنج بود با محمد علی پاشای مصری

از پا در آمد و سر بر خاک هلاک نهاد بعد از قتل وی همراهانش هر یک بطرفی گریختند و آقاخان مظفر و منصور شد و بر سر عبدالله خان سرتیپ الیغار
برده بعد از مقابله و مقاتله او را نیز مغلوب ساخته و او بقلعهٔ رنجان تاخته تحصن اختیار کرد و خان معظم الیه بوی نپرداخته بمضمون و کل الصّید
فی جوف الفرا بعزم قتل فضلعلی خان و فتح شهر کرمان استعجال کرد و هم در عرض راه بولیمحمد خان رسیده بحمله چند بنیاد ثبات او را از بیخ بر کند جمعیت او را
بتفرقه مبدل ساخت و او را در کمند قهر اسیر و دستگیر آورد و در کمال غلبه و جلال بر دسیر که دوازده فرسنگی کرمان است نزول اجلال کرد و کار
او قوت تمام یافت و صیت شجاعت و نصرت او در شهر و بلوکات منتشر شد و قلعهٔ مشیز را بتصرف گرفت و در آن بتوقف بماند و فتحنامه باطراف و
اکناف روان کرد و بعظما و زعمای شهر در باب اخذ و قید بیگلربیگی نامها فرستاد و خان قراباغی از وقوع این امور پریشان خاطر آمد و دانست که اگر
در شهر توقف کند روی خیر و فلاح و فوز و نجاح البته نه بیند و عما قریب کلانتران شهر او را دست بسته بجهة خود اهل شهر با قاخان خواهند سپرد
و جاویدان بدنام و تمام خواهد گردید و امنای دولت او را بسخافت رای و جبانت طبع نسبت دهند لاجرم با معدودی از منسوبان و خاصان
خویش از شهر خروج کرد و دست از جان شسته روی بسوی مشیز نهاد و آقاخان از آن گرزه مار سر کوفته برادر کشته خشمگین که در فروسیت و دلیری
معروف بود و بشجاعت و سخت سری موصوف بر اندیشید و پای ثبات او از پیش بدر رفت و قبل از ورود و وصول جنود او از قلعهٔ مشیز بر آمده روی
بگریز نهاده و راه بم و نرماشیر در گرفته همه توپ و توپخانه از او فرو ماندند و بیگلربیگی قراباغی دست از تعاقب باز نداشت در قفای وی همی راند و او را از مجال
درنگ در محال مجال نبود تا از بم در گذشت و راه بلوچستان پیش گرفت بدان قدر نیز معاف نشد در منزل ریگان که آخر بلوک نرماشیر است و اول
خاک بلوچستان شیر مرد قراباغی خود را بدو قریب ساخت و هم از گرد راه دست بشمشیر باز زد و آهنگ نبرد بلند آوازه کرده او نیز لختی توقف و
مدافعت پیشه کرد و از بیم عاقبت و خیم اندیشه تاب مقاومت نیاورده دو ثلث از لشکریانش مقتول و ماسور آمدند چون کار چنان سخت دید بنه و
آغروق گذاشته از همراهان کناری گرفته فی امان من لباس الظلام وقتی که ظلمت غسق دمیده بود در راه بیابان سپرد توپخانه و آزوق و قورخانه
و آغروق و مفرش و صندوق او بالتمام غنیمت سپاه منصور سلطان ایام شد و او ناچار از راه لوط بقندهار رسید در آنجا نیز درنگ نکرده
بهندوستان رفت و محترما در آنجا بود داشت و خان قراباغی تفاصیل حال مشارالیه را مشروحا معروض داشته مورد الطاف خاص و خلاع
و نشان اخص گردید و مدت این مصاف و خلاف بهمانا چهارده ماه بتطویل یافت و از دور و نزدیک بر کار هر دو تحسین کردند و جای آن بود و قبل از
وصول خبر فرار آقاخان از کرمان بجانب بلوچستان و قندهار حبیب الله خان امیر توپخانه بمعاونت فضلعلی خان قراباغی بیگلربیگی کرمان
مأمور شد و چون بدان حدود رسید کار آقاخان گذشته بود و بخدمات دیگر مأمور شد و چون دو حکمران در ملکی مثل دو شمشیر است در نیامی
لهذا حضرت شاهنشاه فلکجاه بیگلربیگی را بجهة دلجوئی و تفقد و ارتقای بمراقی عز و علا بحضور مبارک احضار فرمود و بعد از التفات و مراحم
بیغایات مقرر فرمود که بشرف حضور مبارک مشرف باشد و امیر توپخانه حکمران کرمان باشد **ذکر طغیان اهالی بمپور و افاغنه و مأموریت حبیب الله خان امیر توپخانه بحکومت کرمان و قلع و قمع بلوچ و افغان و بعضی وقایع این سال** حبیب الله خان
امیر توپخانه اعلی فرزند علیقلی خان شاهسون از امجد امرای دربار شاهنشاهی بود و چون سابقا معروض افتاد که آقاخان اسمعیلی و محمد علیخان
تارونی حاکم بمپور و بلوچیه پای از گلیم خویش فراپیش نهاده مقصدی جسارات غریبه میکردند در بلوکات عرضه کرمان دخل و تصرف مینمایند
پادشاه دانش شعار معدلت کردار دانست که طبقات صحرانشینان از قواعد عقل و ادب بیخبرند و از مراسم عدل و مروت ابدا استحضاری
ندارند تا صدمهٔ تیغ تیز و هیبت جنود پرستیز محصول و زکار و مشهود ابصار ایشان نگردد بمقام و محال خود قانع و شاکر نخواهند بود لاجرم
امیر توپخانه را فرمان داد که با عرادهٔ چند توپ شین تن و چندی مرد فسکن راه آن صوب در نوردد و متمردان افغان و بلوچ را که در تعداد بهایم
و علوجند گوشمالی بسزا دهد لاجرم خان والاشان با تجملی شایان و تهیه مناسب از شهر کرمان به بمپور روانه شد و در ضمن احکام خدیوانه
اشارت رفت که مهردل خان برادر کهندل خان افغان که در آنجا بود و سامانی باقطاع و سیورغال مخصوص بود بموافقت امیر توپخانه
جنبشی کند و از آثار عوالم قهر خسروانه استطلاعی نماید او نیز با یکصد سوار از در کارزار با امیر توپخانه بجد و در کرمسیرات کرمان و بمپور و بلوچستان
ارتقال جست و بجهة مدد مخارج آن جنود مبلغی کلی مقرر شد از جمله سی هزار تومان بفارس محول افتاد و نواب میرزاده فرهاد میرزا حکمران
فارس مبلغ مذکوره را نقد کرده مصحوب سی سوار روانهٔ کرمان کرد و در موقعی مناسب بجنود منصوره موصول افتاد مع القصه حصار حصین

میمور را که معرب آن بن فهل است و شحلفان متصرف شده بودند و آن قلعه بکمال متانت معروفست بمحاصره احاطه کردند مدتی از طرفین کار بکارزار گذشت
و جماعتی در این میانه از شهرستان وجود بدیار عدم بار بربستند امیر سعید خان بلوچ حاکم رودبار کرمان که پیوسته خدمتکار دیوان اعلی و دولتخواه
حکام کرمان بوده و خدمات بسیار بدین دولت نموده با هزار نفر جمازه سوار رسید و در این سفر همراه حبیب الله خان امیر توپخانه مقدمة الجیش بود
و در محاصره و تسخیر میمور اهتمام تمام کرد تا آخر الامر جنود سلطانی بر فئه شیطانی غلبه کردند قلعه را تسخیر و قلعگیان را اسیر ساختند در روزی که
امیر توپخانه بشکار اشتغال داشت و در اردو نبود همانا سربازی چکی از عورات اسیر میموری دست اندازی خواست آن فرقه با یکدیگر موافقت جسته
نخست نسوان خود را بکشتند آنگاه با فوج بمحاربه درآمدند جوی خون جاری گردید و بسیاری مقتول شدند بعد از مراجعت امیر توپخانه چون متعرض
نشدند مجددا قشون نظام طغیان و ازدحام کرده در قتل آن طایفه اهتمام تمام کردند و امیر توپخانه با عموم رعایای افاغنه و بلوچیه بجز قتل و قهر رفتار
نکردند و چندین هزار کس از آن طوایف اسیر و قتیل کرد و بسفک دماء و هتک ما لطاولی سخت رفت که فی الحقیقه پادشاه عدالت پناه تا بدان حد ابدا
رضا نداده بود و مال کثیر بیغما رفت و قومی بسیار اسیر شدند و زیاده از هزار نفر بقتل اندر آمدند چون پادشاه عدالت شعار بر آن بیداد مستشعر شد باصلاح
آن امور پرداخت و ماندگان را از کمند اسیر رهائی فرمود و از واقعات فارس آنکه چون سابقا فیما بین اولیای دولت علیه ایران و وزیر مختار دولت
بهیه انگلستان درباب امر هرات نقاری رفته بود و بر نهجی که اشارت بدان رفت جماعتی از جنود انگلیس از راه بحر عمان بسواحل فارس رانده
جزیره خارک را که قریب بندر ابوشهر است و معبر سفاین بحار بتصرف درآورده بودند بعد از رفع تکدر طرفین و اصلاح جانبین جزیره مذکوره را تخلیه
کرده بمواطن خود بازگشته شدند برحسب امر کارگذاران دربار شهریار نواب امیرزاده فرهاد میرزا حکمران فارس لطفعلی خان برادرزاده علیخان بیگلربیگی
لارستان را با یکصد نفر تفنگچی لاری و قورخانه بقدر ضرورت برسم ساخلو بخارک مأمور گردیده ماه بماه علوفه و آذوقه آنان را از ابوشهر و تنکستان
و بنادر جات حمل و نقل و واصل میکردند و دویست و پنجاه تومان مالیات دیوانی که اعراب آل حرم سواکن جزیره خارک همه ساله بدیوان خدمت
میکردند معاف افتاد و از جانب نواب امیرزاده فرمانفرمای فارس هشت دست خلعت شایسته بمشایخ آل عتوب سکان بحرین مرسول و موصول
شد و در این سال بفرمان خسرو جهان نواب شاهزاده فتح الله میرزای ملقب بشعاع السلطنه از حکومت کاشان معزول گردیده و امر حکومت آن
ولایت را بمقرب الحضرت علیخان مراغهٔ قدیمی که از پروردگان نایب السلطنه مغفور بود و در این اوقات بحکم دیانت و امانت بمنصب نظارت
اختصاص داشت مفوض فرمود که مداخل آن ولایت را بمخارج کارخانه دار النظاره مصروف دارد و تا خود از حضور حضرت والا غایب نگردد مقرر شد
که والدش که مردی عاقل و کدخدامنش بود به نیابت او بپردازد و هم در این اوان نواب امیرزادگان معظم بحکومت بلاد مأمور شدند بروجرد بنواب
سلطانمراد میرزا رسید و همدان بنواب خانلر میرزا و ملایر بنواب شاهقلی میرزا انتقال یافت و بعضی از حکام در بلاد تبدیل و تجدید یافتند از جمله
حاجی خان شکی حاکم کرمانشاهان شد و نور محمد خان قاجار دوالو بوزارت بهمن میرزا رفت و حسین خان اجودان باشی بحکومت یزد منصوب شد
و نواب بهاء الدوله معزول آمد و نواب شاهزاده خاقان لقب وفات یافت و حاجی خان در کرمانشاهان بسوء سلوک مشهور و معروف و با ایلات
آن ولایت که غالبا غالی و دوستدار و پرستار حضرت علی عالی میباشند بواسطه تسنن خود عداوت پیشه کرد بالاخره حیاتقلی خان و دیگران در منزل کرند
ناچار شده از او رمیدند و خلق ازدحام کرده او را بکشتند و از خوف پادشاه ایران کوچیده بخاک بغداد رفتند و فرمانی از شاهنشاه ایران بعلیرضا
پاشای حکمران بغداد صادر شد و حسب الامر ایلات را راه نداده ناچار درهم و امید بمحل و مکان خود باز آمدند و از حادثات ایام در این اوقات و
هنگام رحلت نواب قهرمان میرزا برادر صلبی و بطنی حضرت قطب السلاطین محمد شاه قاجار بود که در تبریز بیمار و مریض و در عین عنفوان شباب
در شهر ذیقعده جهان را بدرود کرد و دیدهٔ جهانیان از سوک خویش اشک آلود ساخت و نواب امیرزاده بهمن میرزا که برادر اکبر او که بایالت
بروجرد اختصاص داشت بحکومت آذربایجان رفت و بروجرد بنواب شاهزاده ملک قاسم میرزا عم اکرم شهریار انتقال پذیرفت و هم
جناب محمد خان امیر نظام دولت علیه عالیه ایران که الحق از اعاظم امرا و نسبش چنانکه در مجلد هشتم تحریر یافته بشیخعلی خان زنگنه وزیر صفویه
منتهی میگردد و خود پیوسته در آذربایجان بانتظام امور نظام مختار و با اقتدار بود در شهر رمضان طبل رحیل فرو کوفت و روی بسوی عالم
عقبی نهاد و در این سال اعلیحضرت سلطان عبدالمجید خان خداوندگار روم که بعد از سلطان محمود خان بجای والد ماجد بسلطنت روم
یافت و ولادت با سعادتش در سال یکهزار و دویست و سی و هفت جلوس میمونش در یکهزار و دویست و پنجاه و پنج بود با محمد علی پاشای مصری

مضافات داده مظفر شده و ولایاتی که محمد علی پاشا متصرف شده بود استرداد شد و بموافقت دولت بهیه روسیه و دولت نمسا کار بر آن تقریر یافت
که ولایاتی که محمد علی پاشا تدریجا بتصرف درآورده واگذارد و حکومت مصر مخصوصه نسلا بعد نسل متعلق باو نماند و معاهده قوام یافت و دولت
بهیه عثمانی اقوی گردید هم از حادثات عراق عرب وقوع واقعات بوالعجب حکایت فتنه عتبات عالیات است و مجملا اینکه در این
سال نجیب پاشا سرعسکر بغداد از دولت قوی بنیاد عثمانی بحکومت و ایالت آنشهر و مضافات مامور شد و چون جماعتی از اوباش و رنود
و اجلاف بتدریج از بلاد اطراف و اکناف بعتبات عالیات جمع شده بفتنه و فساد و لهو و الحاد میکوشیدند و رفته رفته بخود سری و تن
پروری پرداخته یکباره بخود امیر ساخته در امورات آنشهر تصرف و استیلا یافته و کار ایشان قوت گرفته حاکم و محکوم آنشهر متبرکه و اخلاف
با آنطایفه کاری صعب گردید پاشای مذکور بجهة انتظام مصالح جمهور عسکری بمدافعه ایشان فرستاده ایشان نیز اتفاق کرده بحصار پرداختند
و ساکنین شهر را ناچار با خود متفق ساخته مدتی از طرفین بمنازعه و مقاتله درگذشت بعد از محاصره شهر بتصرف عسکر دولتی درآمد و بقتل و غارت نهایت
غوایت و جسارت ورزیدند و اموال جماعتی از تجار و صلحای دولت علیه ایران که در آن روضه جنت نشان بود بغارت رفت و جمعی کثیر از
صالح و طالح و عالم و جاهل و صغیر و کبیر عرضه شمشیر قتل شدند بعد از خرابی بیشمار و سوء ادب بسیار بازگشتند چون این اخبار بمسامع دولتخواهان
حضرت شهریار رسید از آنجا که پادشاه جمجاه مریض و بیمار و استماع اینگونه اخبار مزید رنج و تیمار بود معروض نداشتند و پیشکاران حضرت
با وزرای مختار هر دو دولت بگفتگو و مشاوره درآمدند و مقرر شد که بتوسط سفرای طرفین در اینباب و سایر موادی که در ثغور سرحدات اتفاق افتاد
مطالب و مقاصد اظهار و جواب و سؤال طرفین آشکار شود و مقارن این حال معروض افتاد که حبیب الله خان امیر توپخانه مبارکه در صفحات
کرمان و بلوچستان نظمی تمام داده و روز جمعه التیام برده تطاولی عظیم و جباولی خطیر در بمپور ظاهر ساخته رعایا از وی خایف و برایا از وی ملولند
پادشاه عدالت پناه بجهة تقدیم بعضی خدمات او را بحضور اعلی خوانده حکومت و ایالت آن صفحات بعباسقلی خان بن ابو الفتح خان بن
ابراهیم خلیل خان جوانشیر قراباغی که در اخلاق حمیده و صفات مستحسنه ضرب المثل بود مفوض فرمود و امیر توپخانه بطهران آمده بتهیه جشن سور
و سرور زفاف و عروسی پرداخته تدارکی غریب سرانجام کرده و اساسی بزرگ بنیاد نهاده و بهنگامی که مخطوبه محجوبه وی از میان ایل
شاهسون با تجمل وافر وارد طهران شد آن امیر بی نظیر مریض و ناکام چشم از دیدار عروس حجال جلال بربست آن سور بسوک و آن عیش بماتم و
آن شادی بغم تبدیل یافت و از فضلای زمانی و علمای حقانی جناب حقایق مآب سید صدر الدین دزفولی که پیری معمر و میری منور بود رحلت
نمود و از سرحدات خراسان و خوارزم منهیان نگاشتند که الله قلیخان اورگنجی والی خوارزم پس از هجده سال خوارزمشاهی درگذشت و نعش
او را در جوار مزار پهلوان محمود قتالی مدفون کردند و رحیم قلیخان پسرش بحکم وصیت و وراثت بر مسند خانیت خوارزم برنشست و از جانب
پادشاه جمجاه میرزا رضای تبریزی برسم سفارت و تعزیت و تهنیت با بعضی هدایا روانه آن مرز و بوم شد

ذکر عزیمت نصرت ضمیمه نواب مستطاب امیرزاده معظم اردشیر میرزای قاجار بگرگان و انتظام آن سامان و مراجعت بمازندران

اهالی ترکستان من باب الحرمة مشایخ طریقت خود را که غالبا از سلسله نقشبندیه اند نام نبرند و حضرت ایشان خوانند لهذا هر کس که دم از ارشاد زند
بدین لقب موسوم شود در این ایام مجهولی گمنام بزراقی و شیادی طوایف تراکمه را مرشد و هادی شد و سلسله نسب خود را بعثمان بن
عفان منسوب کرد و بشعبده و نیرنگ گروه ساده دل تراکمه را بفریفته با خود مطاوع و متابع ساخت و بنهب و غارت دور و نزدیک پرداخت
و فساد آنطایفه در استراباد بغایت سرایت نمود و حاکم و محکوم متساوی شدند مقرب الخاقان محمد ناصر خان قاجار حکمران استراباد
شرح این حادثه را معروض داشت پس بحکم حضرت شاهنشاه ایران نواب مستطاب امیرزاده معظم اردشیر میرزا حکمران مازندران با سواره
و پیاده آن سامان مامور به تنبیه تراکمه شد و برای تعریک آنطایفه خیره سر از ساری تحریک یافته روانه استراباد گردید و بجهة معاضدت و
مظاهرت حضرتش محمد حسن خان سردار ایروانی ولد محمد خان امیر تومان مغفور نیز از دار الخلافه طهران با توپخانه و قورخانه فراوان و افواج
آذربایجانی و عراقی و سواره باجلان و بیرانوند از راه سمنان و دامغان بصحرای گرگان رفت و بر طوایف ترکمان تاختند و بسی را
بر خاک هلاک انداختند تا چنان شد که از سهم سپاه عراق و مازندران خانان ترک ترک نمودند خانمان مدت نه ماه تمام امیرزاده والا
مقام و سردار کثیر الاقتدار در آن دشت از بانگ توپ جهان کوب زلزله روز ساعت آشکار امیکردید چون ایشان و مخدوم قلیخان ترکمان

هادم اللذاتش امان نداد

اوبا بلخان

روی ببلخان آورده باشاره امنای دولت جعفرقلیخان کرد شادلو بنجوردی باشهزاده از مرکز ایالت خود روی بتراکمه آورده راه فرار برانکروه فروبست عاقبت الامر بستوه آمدند و قبول خدمات کردند و زر دادند و سر دادند و برهانت و نوا دختر و پسر فرستادند و چون خان خوارزم محمد قلیخان نایب دوه الور را نفرستاده بود توقف امیرزاده در صحرای ترک و حرکت خان شادلو از جانب بنجورد مایه توهم او شد خان معظم الیه را با عزاز و اکرام و احترام تمام با هدایا و عریضه مخلصانه بپایه سریر گردون مصیر پادشاهی روانه داشته تا برحسب امر میرزاده و سردار کسپاه نصرت شعار مراجعت کردند و حضرت ایشانرا با پسر مخدوم قلیخان رئیس تراکمه بحضور مرحمت ظهور خسرو بزرگوار فرستادند و از فرط مکرمت پادشاهانه با جرمهای بسیار بجان امان یافت و بی نام و نشان ماند و حکومت استراباد بکماکان بر مقرب الخاقان محمد ناصرخان قاجار دوالو استقرار یافت و نواب امیرزاده اردشیر میرزا در ازای این خدمت باعطای نشان تمثال الماس و حمایل اول سرتیپی مفتخر و مباهی شد مقرب الخاقان حکیم باشی میرزا بابای آذربایجانی که بامر نایب السلطنه مغفور سابقا بولایات فرنگستان رفته بود و از علوم طبیعی حظی وافی تحصیل کرده و در این ایام بمعالجه نقرس پادشاه جمجاه سلطان محمدشاه میپرداخت در شهر شعبان سنه هزار و دویست و پنجاه و هشت در شهر طهران مریض گردید وفات یافت و چون او سالها در حضور اعلی بود و از مزاج مبارک نهایت استحضار داشت بعد از فوت او اطبا را در قواعد معالجه مباینت و مخالفت رفته مرض مزمن و علاج مشکل شد

در ذکر بیماری اعلیحضرت شاهنشاهی و شدت وجع مفاصل و نقرس و عزیمت آب گرم معدنی سمت قزوین و مراجعت بولیان و دریاوک و ییلاق‌نشینی در آنجا و احضار شاهزادگان و اهالی حرم محترم بولیان و مراجعت بشمیران

چون مزاج مبارک اعلیحضرت شاهنشاه معدلت پناه از جانب اعتدال بطرف انحراف انصراف گرفت و علت بر عادت و سقم بر صحت استیلا و استعلا یافت و اطبای حاذق در تشخیص ماده نقرس دم سوداوی نقرس کردند بتدابیر و معالجات کوشیدند و از آنجمله استحمام باب گرم معدنی را فی الجمله در اصلاح طبیعت مفید شمردند لهذا حضرت شهریاری عزم سفر قزوین و آب گرم آنجا فرموده با جناب فضایل مآب حاجی میرزا آقاسی ایروانی و جماعتی از عظما و امرای ایرانی و اثاثه در خور و کفایت و چیزی در مرتبه ضرورت روانه آنجا شدند و چون هوای شهر طهران با حرارت زاید و سکونت در شمیرانات مشتمل بر محاسن و فواید بود خادمان حرم عفت توام و شاهزادگان خورد سال بزرگ خصال علی الرسم به ییلاقات آن محال و تنزهات آن سهول و جبال عزیمت کردند و پادشاه جمجاه بعد از وصول بمقصد و حصول مقصود بچمن و دمن دریاوک توجه فرموده شب و روزی چند بعیش و عشرت گذشت و شبها از کثرت چراغان و فرط آتشبازی آن دشت و کوه بوادی ایمن و سینه سینا مشابهت می جست پس از آن بولیان که در عذوبت ما و لطافت هوا از اماکن معروفه و مساکن موصوفه آن صفحات است نزول اجلال واقع شد و مدتی عزم توقیف تصمیم یافت لهذا از مسند سلطنت باحضار اهالی حرم و شاهزادگان محترم حکمی منیع و یرلیغی رفیع صادر شد پس از وصول یرلیغ بلیغ و توقیع وقیع و حصول استطلاع و استحضار بر حکم فرمان منیع امتثالا للامر الاشرف شاهزادگان و اهالی حرم محترم از نیاوران حرکت کرده بقریه کن مسکن و از آنجا بقطع مراحل و طی منازل و نزول و ارتحال و حط و ترحال بمخیم جلال و اردوی گردون تمثال وصول افتاد و من بنده مؤلف در عرض راه بحمی نوبه شطر الغب گرفتار و پس از روزی چند بمعالجات حکیم خرقیل و حکیم موسی موسائی مشغول و چون تدبیر بر وفق تقدیر افتاد از ان سقم صحت روی داد و بهنگام رجعت در کصنت رکاب نصرت مآب همایون اعلی با نواب شاهزاده عباس میرزا بباغ و نگارستان بازگشت شد زیرا که هنوز آثار حر تموز ظاهر و ورود بشهر نامناسب بود اعلیحضرت شاهنشاه به نیاوران شمیران رجوع فرمود و پس از مضای ماهی توقف دیگرباره عرصه طهران مورد ورود مسعود حضرت خاقان جهانبان گردید و در این ایام استماع رفت که جناب حاجی سید کاظم فاضل حکیم رشتی جهان فانی را بدرود کرد و همچنین فاضل خان کروسی چارچی باشی خاقان صاحبقران که ادیبی فاضل و راوی حافظ و متخلص براوی و جامع تذکره موسوم بانجمن خاقان بود در حلت کرد و حضرت شهریار مکرمت شعار بیازماندگان ایشان تفقدات فرمود در بیان ماموریت و

سفارت میرزا جعفرخان مهندس باشی عساکر منصوره و ایلچی مختار دولت علیه ایران بمملکت اسلامبول مشهور بروم و معاهدات و مقررات او با دول خارجه و ذکر صورت عهدنامه او با دولت بلحقا و وصول آن

بحضرت قطب السلاطین محمدشاه قاجار خلد الله ملکه جناب مشیرالدوله میرزا جعفرخان الحسینی که از انجاب و اطیاب

عراق و از جوانی در حضرت نواب نایب السلطنه مغفور بمصادقت و مخالصت از اکفاء و اقران طاق و روزگاری در ایران و چهار سال در فرنگستان
خاصه لندن باکتساب کمالات و اقتباس علوم رنج برده و در این ایام مهندس باشی کل افواج نظام بود در یورش ترک و کرکان که چمن کالپوش
مخیم چوش و کنام و منام و مجمع و مضجع یکعالم شیران و کرکان زره پوش بود بملاحظه جهة جامعهٔ اسلامیه و اتفاق و اتحاد دولتین علیتین و
تشخیص ثغور و تعیین حدود نامزد سفارت اسلامبول گردیده و در منزل بی بی شیروان از توابع کرکان مرخص گشته از راه سواحل بحر خزر و استراباد
و مازندران بطهران رسیده و بعد از چندی از راه ارزنة الروم از راه خشکی وارد شهر معظم و سواد اعظم اسلامبول گردیده در باب شاهزادگان فراری
اردبیل و حادثهٔ بندر محمره کعب سخنان صواب در میان آورده سؤال و جواب نمود و حاصل مدت سالی چند در آن دولت قوی شوکت ایلچی مختار مقیم
همیبود و چون سفرای دول خارجه غالبا در اسلامبول اقامت داشتند و یکانگی و اتحاد و موافقت و وداد با دولت علیه ایران راغب بودند با دولت
بلژیک که چهار میلیون و صد و بیست هزار جمعیت وار در راه مراودت سپرده بعد از استیذان از امنای دولت علیه و رخصت از پیشکاران حضرت
بهیه با وکیل آن دولت عهدنامه دوستی در میان آورده و برای ملک آرای اعلیحضرت اقدس شاهنشاه جمجاه عرضه کرده صورت آن چنین است
بر خردمندان شیرهوش و شیرهوشان سخن نیوش پوشیده نماناد که جناب رب عباد امور معاش و معاد عباد در قبضهٔ ارادت و اختیار سلاطین
با عدل و داد نهاده تا کافهٔ برایا در تحصیل مال و حصول آمال و انجاح مطالب و اسعاف مآرب طریق مهربانی و وداد سپرند و پیرامون تعاند و خلاف
نگردند بتبیان این مقال آنکه اعلیحضرت کیوان رفعت مشتری سیرت بهرام سطوت خورشید شوکت ناهید بهجت عطارد فطنت قمر طلعت مالک
ممالک محروسه ایران وارث تاج و تخت سلاطین کیان ظل الله فی الارضین کهف الاسلام و المسلمین محمد شاه قاجار خلد الله ایام سلطنته الی آخر
الادوار و اعلیحضرت فلک رفعت قضا درایت قدر رتبت پادشاه تمامی ملک بلجیق لیوپولد ادام الله ایام سلطنته الی آخر الزمان هر دو علی السویه
چنین مناسب دیدند که بجهة تأسیس قواعد دوستی و محبت و تمهید مراسم یکانگی و مودت و ترفیه حال رعیت و کشایش ابواب منافع تجارت
برروی عامه رعایا و برایا مابین دولتین علیتین معاهده دوستی و تجارت منعقد شود لهذا دولت علیه ایران عالیجاه مقرب الخاقان میرزا
جعفر خان مهندس باشی عساکر منصوره ایلچی مختار دولت علیه ایران در دربار عثمانیه صاحب نشان صورت همایون و نشان اول شیر و خورشید
سرپنتی و صاحب دو حمایل افتخار سبز و سرخ و نشان افتخار دولت علیه عثمانیه را از قرار دستخط اعلیحضرت همایون و امضای جناب جلالتمآب
اجل افخم حاجی میرزا آقاسی در این خصوص وکیل و مختار نموده و اعلیحضرت پادشاه بلجیقا از قرار دستخط همیون و امضانامه جداگانه جناب برون
فرانوا جان وزیر بحر و وزیر مختار دولت بهیه بلجیقا مقیم اسلامبول صاحب منصب و نشان اعلیحضرت پادشاه تمامی مملکت بلجیق و صاحب نشان
آبرو و عزت دولت فخیمه فرانسه و صاحب نشان هم
درجه اول افتخار دولت علیه عثمانیه را در این باب ماذون و مختار ساخته لهذا مامورین مذکورین بعد از تبدیل اختیارنامه طرفین قرار معاهده را
در ضمن هفت ماده بنهج آتیه دادند ماده اول فیما بعد مابین دولت علیه ایران و دولت بهیه بلجیقا و تبعه ایشان اساس دوستی موبدا پایدار و برقرار شود
ماده دوم تبعهٔ دولتین علیتین آمنا و سالما بمملکت یکدیگر تردد و گشت و گذار نمایند هرکدام خواهند یا کرایه یا مر تجارت و نشیمن خود منزل و حجره
و اسباب را اجاره کنند ماذون باشند و از طرف مباشرین دیوان ممانعت نشود و در حق آحاد رعیت دولتین رعایت و حرمت ملحوظ شود و از
اجحاف و ستم محروس و مصون باشند و اگر یکی از دولتین فخیمتین با دولتی دیگر جنگ و محاربه داشته باشد اصلا بدوستی ابدی این دولت
بهیچوجه خلل نخواهد رسید ماده سیم اشخاصیکه از تبعه دولتین بهیتین بعنوان تجارت یا سیاحت بممالک یکدیگر میروند تا توقف مینمایند در حق آنها لازمه
احترام مرعی شود از عوارض و تقسیم معاف باشند و در وقت دخول و خروج تجار دولت بلجیقا از امتعه آنها در کجا یکدفعه از صد پنج گمرک زیاده
مطالبه نشود و از امتعه تجار دولت علیه ایران مثل تبعهٔ دولتین متحابتین فرانسه و انکلیس موافق تعرفه رفتار گردد ماده چهارم از تبعهٔ دولت بهیه
بلجیقا اگر بطریق سیاحت یا تجارت بممالک دولت علیه ایران تردد نمایند برای امنیت و سلامتی آنها از طرف دولت علیه ایران احکام داده
باشد و عبور و مرحمت شود که کسی مزاحم و مانع آنها نشود و حمایت از آنها نمایند ماده پنجم دولت علیه ایران ماذون نمایند هر دو نفر رئیس تجار
از دولت بلجیقا در تبریز و دار الخلافه طهران مقیم شوند که بامور تبعهٔ دولت خود داری کنند و همچنین اگر دولت علیه ایران بخواهند که در شهرهای
بروحل و انورس مملکت بلجیقا رئیس تجار بگذارند ماذون خواهند بود ماده ششم اگر مابین تبعهٔ جانبین از بابت معامله نزاع و دعوائی اتفاق
افتد با استحضار رئیس تجار یا ترجمان آن دولت موافق شریعت و عادت مملکت قطع و فصل آن دعوی شود و در صورتیکه یکی از تبعه دولتین مفلس شود

بعد از تشخیص و تحقیق اموال و اسباب ورا فیما بین ارباب طلب بطور غرما بسویت و تقسیم نمایند و همچنین در وقت وفات یکی از تبعه طرفین اموال متروکات
او بر تبعهٔ دولت تسلیم شود ماده سیم ایشان را این عهدنامه دوستی و تجارت ابدالدهر با کمال صداقت در وقت از طرفین ملحوظ و مرعی خواهد شد و بهیچوجه خلل
و نقصانی باجرای آن راه نخواهد یافت این عهدنامه دوستی و تجارت بسیاق واحد در دو نسخه تحریر و املا شده و از جانب مرخصین دولتین علیتین
ممضی و ممهور گشته و مبادله گردیده انشاء الله تعالی نسخه مذبوره از طرفین دولتین بهیتین بتصدیق گشته در مدت چهار ماه یا کمتر این تصدیق نامها باستلام متعلق
آمده بین المامورین از سر نو مبادله گردد بتاریخ روز چهارشنبه بیست و پنجم جمادی الاولی مطابق سال و دیل یکهزار و دویست و پنجاه و هفت
مطابق چهاردهم شهر جولای هزار و هشتصد و چهل و یک عیسوی در دار الخلافه اسلامبول سمت انجام پذیرفت

ذکر حکومت و ایالت عباسقلی خان بن ابوالفتح خان بن ابراهیم خلیل خان جوانشیر قراباغی در کرمان و طغیان فتحعلیخان مهنی و عصیان با دولت ابد مدت و گرفتاری او در دست میرزا اسدالله بن میرزا جبار مازندرانی وزیر سابق ظهیر الدوله ابراهیم خان قاجار و آوردن او بدار الخلافه طهران و وفات او

و در آن ایام و اوان ولایت کرمان بحسب آب و هوا اعدل بلاد ایران است ولی بواسطه قلاع محکمه و جبال شامخه و قرب جوار بلوچیه و افاغنه گاه گاه مادری است حادثه زا و ساغری است عربده افزا چنانکه در ضمن نگارشات گذارشات آن ملک بدان اشارتی رفته و میرود و چون دور حکومت آن ولایت بسخی نجیب و کریم ادیب عباسقلیخان والی افتاد و بر حسب امر اقدس راه مقصد بر گرفت هنگام عبور و نزول در شهر یزد مدت دو روز توقف کرد و اسرائی که سابقا امیر توپخانه مبارکه حبیب الله خان از رعایای بمفهل ببلاد عراق و آذربایجان منتشر کرده بود بدست آورده بهر قیمتی که بود بخرید و در حین حرکت بصوب کرمان بجناب میرزا محمد علی مجتهد یزد سپارش نمود که هر قدر ممکن شود خریداری کرده روانه کرمان دارد و معادل سه هزار و هشتصد تومان مخارج این معامله شد و پس از ورود بکرمان از اسرای بمفهل هر قدر در نزد سرباز و توپچی یافته شد خریده همه را نزد برادرزاده محمد علیخان بمپوری روانه کرد و عریضه بخاکپای مبارک اعلیحضرت شاهنشاهی خلدالله سلطانه فرستاده که بجهت دلجوئی اهالی بمفهل و امیدواری بدولت ابدمدت اسرای رعایای آنمرز و بوم را جمع آوری و خریداری کرده بمواطن و مساکن آنان فرستادم و این معنی مرضی طبع رعیت پرور معدلت گستر شاهنشاه عادل و شهریار باذل افتاده حکم شاهانه صادر شد که از نواحی خمسه و زنجان هر چه از آن طایفه پریشان دریابند خریداری کرده روانه دارند و حسب الامر مقرر داشته شد و خان والی چنانکه ذکر شد بمبایعه و غیر مبایعه سه هزار و هشتصد نفر اسیر بمفهل و بلوچستان بمنازل خود رسید بمحراب خان بمپوری و محمد رضا خان سیستانی خلعتها فرستاد و تخفیفها برعایا داد و مایه ترضیه و ترفیه خاطر رعایا و برایا شد و طرق و معابر عبور تجار که مسدود بود مفتوح گردید و معادل دو هزار تومان مال التجاره که سابقا سرقت شده بود از مقری خود بداد قلعه بم که مخروب بود تعمیر کرده و در نرماشیر دویست تن جمازه سوار تفنگچی بسرکردگی اسمعیل خان برادر عباسقلی خان کرد جهانبیگلو گذاشته که از آنجا تا سرحدات سیستان محافظت نماید و مقرر داشت که موافق قواعد پنجه بندی دوازده کرور اصله توت زارعین مغروس نمودند علی الجمله در مدت دو سال ایام ایالت چنانکه اقتضای فطرت و سرشت او می بود با عموم رعایا و برایا طریق فتوت و سبیل مروت سپردن گرفت و بر جراحات صدور و قلوب خلایق نزدیک و دور از مراهم مراحم و اصطناعات و جراحات که رسید تمامت عمال و ضباط و اصحاب معاملات دیوانی در کمال صداقت و مهربانی بانجام خدمات محوله بجود از یکدیگر قصب السبق میربودند الا فتحعلی خان مهنی که همانا اصلا از اعراب مهنه دشت خاوران خراسان بوده اجدادش وقتی بحسب اقتضای مصلحت خود از آن حدود و ثغور بمحال کرمان آمده با جماعتی از طایفه خود ساکن گشتند و علی التناوب نوبت بزرگی و ریش سفیدی آن طایفه بوی ملبند آوازه شد و در ایامی که نواب مستطاب شاهزاده معظم نایب السلطنه مکرم از کرمان باز می گشت فتحعلیخان مهنی را محبوسا به تبریز فرستاده و بعد از رحلت خاقان مغفور و عزیمت حضرت محمد شاه منصور بدار الخلافه طهران فتحعلیخان از تبریز فرار اختیار کرده خود را بکرمان برسانید دیگرباره اجلال یافته و در این ایام معادل دو هزار کس از آن قوم حشم معدود و معاون داشت و حکومت محال اسفندقه که بلوکیست از بلوکات معروف آن ولایت بوی مفوض بود جمعیت آن بلوک نیز اضافه طایفه وی شده بخار نخوت در دماغ راه داده از سر کبر و پندار بسرکشی مبادرت و بعصیان و طغیان مظاهرت بجست و مکمن و مامن و کوه مرتفع داشت که عقاب بمعاقل آن نرسیدی و طایر وهم از مضایق آن نگذشتی لهذا هنگام غلبه و قوت سپاه دیوانی چون دیو در مکامن کوه زمان زمان بود و در زمان تشویش خاطر از وی وارد و صادر در قلعه جبل مسمی بهر آسمان که

که سر بر آسمان سودی سقناق نمودی و حکام کرمان از آن غول مغوله حیران و حرمان متغیر بودند و بروزگاری باوی بمدارا بسر میبردند و از سرکشی و حذر
میکردند در سال اول والی جوانشیر که با همتی عالی بود خواست که ویرا بمواسات در کمند مطاوعت اسیر آورد چندان بروی سخت گیری و لجاج نکرد و تمام
محصولات دیوانی او حاصل شوانست نمود و لطایف الحیل دران ملحد دغل فایده نبخشید بلکه مزید علت شد لاجرم در دیگر سال آثار خشم و قهر بر آثار
لطف و مهر غالب ساخت و چون مکرر جماعتی سواره و پیاده با توپ و عراده بمدافعه وی مامور گشته بودند و کاری از پیش نرفته بلکه وی قوت گرفته بود
از تمامت اعیان و اشراف کرمان بحسن تدبیر و لطف تحیل میرزا اسدالله مازندرانی کجوری الاصل برادر کهتر میرزا علیقلی مغفور مقتول فرزند میرزا
جبار وزیر ظهیرالدوله ابراهیم خان قاجار مغفور را که در سلک مستوفیان منسلک بود اختیار کرد و دانست که چون اصلا از اهل مازندران است با اهالی
کرمان بمدارا و مداهنه و در خدمت مساهله و مسامحه نخواهد کرد و این تدبیر بوفق تقدیر افتاد لهذا میرزا اسدالله را با معدودی سواره و پیاده باخذ فتحعلی خان
مهنی فرستاد و دوستان وی قبل از وصول غنیم او را از ماموریت مشارالیه مطلع کردند چون میرزا بحوالی اسفندقه رسید و شبانگاه بیارامید
فتحعلیخان مهنی از اسفندقه یکهزار سوار و پیاده کارزاری برداشته بعزم شبیخون برسر او رفته تیغ در یکدیگر نهادند و آتش در خرمن یکدیگر افروختند جمعی
مقتول شدند و میرزا اسدالله جلادت کرده از پیش بدر نرفت پای ثبات افشرده تا صباح بمدافعه و منازعه پرداخت چون روز برآمد سپاه دیوانی
برآن دیوان زندانی مسلط شدند و دلیرانه خود را برایشان زدند خان مهنی بهزار محنت عار فرار اختیار کرده از عرصه ستیز بسته گریز تاخت و خود را بمفر
و مقر خود رسانیده میرزا اسدالله او را تعاقب کرده بوی نرسید بخیم خود و منزل خود باز آمد فتحعلیخان مهنی بعد از وصول بمرکز حکومت جماعتی از
طوایف خود را مستعد مقاتله کرده بقصد مقابله بازگشت و طرق و شوارع و مکامن و اماکن خود مضبوط و مستحکم ساخت دیگر بار با پیاده و سوار جرار
بر سر میرزا اسدالله تاخته جنگی صعب در انداخته از تهور و جلادت سر موئی باقی نگذاشت این دو پیر دلیر که کس را بدو چنین گمانی نمیرفت با عزمی سخت تر
از سنگ و شدتی تیزتر از باد و حزمی محکمتر از سد فولاد بجای ایستاده دل بر هلاک نهاده میکوشید دیگر باره فتحعلیخان بهزیمت عزیمت کرد و روی
بر تافته بمحکمه محکمه خود همیرفت میرزا اسدالله تمام دانست که اگر آن دیو بشعاب جبال و قلل تلال تشبث کند از آن معابر و مضایق بیرون شد
با همراهان دنبال او برگرفت تا در او رسید و شنلیک تفنگ گوش سواران مهنی را اصم ساخت بالضروره بایستادند و محاربتی عظیم کردند و
خان مهنی مصلحت در درنگ ندانسته روی از جنگ باز گردانید که بمفر خود در آمده مقر کند آن مرد دانا راه بروی بربست و بر او سخت گرفت تا
سواران وی متفرق شدند و آن اصحاب زندقه بسوی اسفندقه گریختند و همراهان تفرقه گزیدند و فتحعلیخان گرفتار و دستگیر آمد و او را بحضور
خان والی برده شرح حال بیان کرده روانه دارالخلافه داشتند و در طهران همیبود تا درگذشت و در ازای این خدمات میرزا اسدالله لقب
خانی و حکومت اسفندقه و معروفیت دربار خاقانی دریافت و کان ذلک فی سنه هزار و دویست و پنجاه و نه هم از واقعات این سال
احضار نواب امیرزاده فرهادمیرزا حکمران فارس بطهران و ماموریت میرزا نبی خان مازندرانی الاصل مشهور بقزوینی امیر دیوان بود که بحکومت فارس
اختصاص یافت و بدان ملک بهشت سرشت شتافت و برتق و فتق و قبض و بسط و حل و عقد متصرف شد و از آثار نواب امیرزاده فرهاد میرزا
در حوالی شیراز باغ فرهادآباد است که عمارت آن بر بالای باغ فرمانفرمای مغفور حسینعلی میرزای مبرور است و میان جعفرآباد و مصلی طرف
شمالی شیراز و در آن باغ عمارتی بصور عبدالرحمانیه ساخته و جناب میرزا کوچک وصال ماده تاریخ آن بنا را در این مصراع بیان کرده که جنان
در آسمان‌ها آسمان چون در جنان   و آئینه کاری روضه مطهره میراحمد بن موسی الکاظم معروف بشاه چراغ و مسجد مخصوص طایفه شیعی در قریه کله دار
از محالات گرمسیرات فارس قریب به بندر کنگان است هم از حوادث این ایام آنکه جماعتی از ترکمه از سرخس گذشته و قریب هشتصد سوار شده
جمعی از زوار ارض اقدس اسیر و غارت کردند و بسرخس مراجعت مینمودند در عرض راه محمدولیخان بن فتحعلیخان قاجار دولو که به نیابت
آصف الدوله در مشهد بود در این روز با قلیلی سوار بشکار اشتغال داشت برخورده و غلبه کرده او را نیز با خود بردند و بحکم شهریار عزت شعار محمدعلی
خان غفورخان باستخلاص او بخوارزم مامور شد هم از واقعات این ایام عهدنامه میرزا جعفرخان مهندس باشی افواج دولت علیه ایران و سفیر مختار
دولت بهیه آل عثمان با وکلای دولت قویمه قدیمه اسپانیول است که صورتش این است و در سال یکهزار و دویست و پنجاه و هشت تحریر یافته
و در اسلامبول مبادله شد صورت عهدنامه مواحدت و معاملات دولت ابد مدت علیه ایران که با دولت بهیه
اسپانیول انعقاد یافته است الحمدلله رب العالمین دولت علیه ایران و دولت بهیه اسپانیول بجهة ملاحظه صرفه و صلاح تجار

و عموم رعیت مملکتین و ترقی و وسعت دادن بصنف تجارت و تشویق این امر مهم که از مصالح معظم دولت است چنین یافتند که بهیچ مقدمه مانند انعقاد عهدنامه باین مهم جسیم معین و مفید نخواهد شد لهذا هر دو علی السویه مناسب دیدند که بعد ازین مابین دولتین ذیشوکتین و تبعهٔ آنها اساس دوستی و اخذ و نقد موافق عهدنامهٔ مبارکه دوستی و تجارتی که بزیور حقانیت و عدالت آراسته شده است برقرار و پایدار باشد برای انجام این مرام علیحضرت فلک رفعت شمس برج جلالت نخبهٔ سلاطین زمان وارث تاج و تخت کیان صاحب اختیار ممالک وسیع المسالک ایران ظل الله فی الارضین کهف الاسلام و المسلمین السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان محمد شاه قاجار ابدالله ایام سلطنته از طرف قرین الشرف خود عالیجاه مقرب الخاقان میرزا جعفرخان مهندس باشی عساکر منصوره ایلچی مخصوص دولت علیه ایران در دربار عثمانیه صاحب نشان تمثال مهر صورت همایون و نشان اول شیر و خورشید مرتبی و صاحب دو حمایل افتخار سبز و سرخ و نشان درجه اول افتخار دولت علیه عثمانی را در ضمن حسب الامر نامه جداگانه در بخصوص وکیل مطلق و مختار نموده و همچنین بدر منیر نزاهت و آفتاب درخشان سلطنت شکوفه نونهال بستان جلالت دونا ازابل ثانی که بنام نامی ایشان در ایام صغر سن امور سلطنت بلقب ولیعهدی بحضرت بال دوم راصبیر تر و صاحب اختیار ممالک دیگر توار دمر محول است از طرف خود موسیو آن طولی لویص دوکارد دو صاحب نشان بسیار مشهور و ممتاز چارلز نیم پادشاه اسپانیول و صاحب نشان امیر قان سلطان ازابل کتالیک و صاحب نشان عیسوی دولت پورتقال و صاحب نشان صین کر مقدس پپت المقدس و صاحب نشان اول افتخار دولت علیه عثمانیه اجزای مشورتخانه حضرت سلطان ازابل کتالیک نویسنده خالص پادشاهی وزیر مختار دولت مشار الیها در آستانه علیه را از قرار نوشته وکیل مطلق و مختار نامزد کرده مامورین مزبورین بعد از نشان دادن و ملاحظه نمودن اختیارنامه یکدیگر همه را موافق رسم و ضابطه یافته قرار عهدنامه مبارکه را در ضمن هفت ماده آتیه بدین نهج دادند ماده اول بعد الیوم مابین دولت علیه ایران و دولت بهیه اسپانیول و تبعه طرفین الی ماشاالله تعالی اساس دوستی صادق و محبت و موالات دائمه باقی و برقرار باشد ماده دوم تبعهٔ دولتین علیتین ماذون باشند که بآزادی و امنیت تمام بمملکت یکدیگر آمد و شد نمایند و معامله تجارت و سیاحت کنند خانه و دکان و حجره و انبار بقدر ضرورت امور خود کرایه سازند و از طرف مباشرین دیوان بهیچوجه ممانعت نرود بلکه پیوسته احوال ایشان را مراعات نموده دقت کنند که بسیاحان و تجار طرفین خوش رفتاری شود و بقدر مقدور باستراحت و آرام آنها بیفزایند و در وقت ضرورت احکام و باسپورت عبور بآنها مرحمت شود که کسی مانع نشده ممانعت از آنها کند ماده سیم در حق تبعه دولتین ذیشوکتین که بعنوان معامله و تجارت و یا بطریق سیاحت بمملکت یکدیگر تردد مینمایند از زمان ورود تا وقت خروج لازمه احترام مرعی شود و از آنها بهیچ اسم و رسم عوارض مطالبه نکرده مگر اینکه از امتعه آنها در حین ورود و خروج در مملکت یکدیگر مثال تبعه دولت متحابه گمرک گرفته شود ماده چهارم دولتین علیتین بجهت آسایش و اطمینان تبعه خود شان که بخاک یکدیگر آمد و شد خواهند کرد ماذون خواهند نمود که در دو محل مناسب وکیل تجار اقامت کند دولت علیه ایران ماذون خواهند ساخت که یکنفر وکیل تجار از طرف دولت بهیه اسپانیول در دار الخلافه طهران و یکنفر دیگر در دار السلطنه تبریز مقیم شود و همچنین دولت بهیه اسپانیول راضی خواهند گشت که یکنفر وکیل از طرف دولت علیه ایران در مدرید پای تخت دولت مزبور و یکنفر دیگر در بندر برصلون و یا بعوض محل ثانی در بندر دیگر که دولت علیه ایران مناسب دانند وکیل تجار نصب نمایند ماده پنجم هر وقت که در خصوص معامله و داد و ستد وغیره مابین تبعه دولتین متعاهدتین گفتگو و نزاعی اتفاق افتد آن نزاع باید که باستحضار و اطلاع وکیل تجار و یا ترجمان آن دولت موافق عادت و شریعت مملکت قطع و فصل شود و اگر کار یکنفر تاجر از تبعه دولتین ذیشوکتین علیتین معیوب شود و یا آن شخص ادعای افلاس نماید باید بعد از ملاحظه دفتر و ارسال مرسول اموال و مطالبات و باطلاع وکیل تجار و یا ترجمان آن دولت قسمت غرما شود و هر قدر که از قرض آن مفلس باقی میماند ارباب طلب و باید ذمه او را بری نموده تمسکات او را رد نمایند و همچنین وقتی که یکنفر از تبعه دولتین وفات کند باید جمیع متروکات و دفتر او بوکیل تجار آن دولت تسلیم شود قرض و طلب او را باستحضار وکیل تجار موافق شریعت مملکت جاری شود ماده ششم اگر یکی از دولتین متعاهدتین با دولت دیگر جنگ و محاربه داشته باشد باید ازین رهگذر بدوستی ابدی دولت علیه ایران و دولت بهیه اسپانیول بهیچوجه خلل و قصوری نرسد ماده هفتم این عهدنامه دوستی و تجارت که مابین دولتین بنهج گذشته در ضمن هفت ماده قرار داده شده است بیاری خداوند یگانه امنای دولتین متعاهدتین جمیع مواد آنرا دایم مرعی داشته بهیچوجه بارکان آن خلل نخواهد رسانید و انشاالله در مدت پنجماه و یا کمتر عهدنامه مزبوره با مضای و مهر امنای دولتین علیتین رسیده در اسلامبول مابین وکلای دولتین مبادله خواهد شد خاتمه این هفت ماده که بتصدیق

و صاحب نشان [illegible] دولت یونان

وکلای طرفین در دو نسخه بطریق واحد انجام پذیرفته بعد از مهر و امضای طرفین در دار الخلافه اسپانبول بتاریخ سیوم مرج مطابق بیستم محرم الحرام
هزار و دویست و پنجاه و هشت هجری ۱۸۴۲ عیسوی عوض و مبادله گردید **ذکر سفارت حسینخان مقدم اجودانباشی بدول
خارجه انگلیس و نمسه و فرانسه و مراجعت از پاریس با ایلچی دولت بهیه فرانسه و معلمین و صحبت افواج و تشرفیابی حضور
حضرت قطب السلاطین محمد شاه و مامور شدن بحکومت یزد و ذکر بعضی از آثار او و در آن ملک** حسین خان مقدم
اجودانباشی از اولاد آقاخان مقدم است و آقاخان از امرای معروف دولت شاه صفی صفوی بوده چنانکه سبق ذکر یافته و طایفه مقدم از ایل [illegible]
و از نجبای طوایف ترک بوده اند حسین خان در خدمت نایب السلطنه مغفور بملازمت و خدمت نام و کام یافت و بتقویت امیر نظام
محمد خان زنگنه در نظام منصب گرفت و بر تمامت افواج نظام اجودانباشی گردید در زمانیکه اعلیحضرت قطب السلاطین سلطان محمد شاه قاجار
عزیمت یورش بلاد شرقی فرمود و افواج نظام و توپخانه آذربایجان را احضار برکاب نصرت مآب فرمود حسین خان اجودانباشی افواج را
مواجب داده قریب بیست هزار پیاده و سواره را در شهر سمنان از حضور سلطان گذرانیده ملحق باردوی بزرگ خاقانی کرد مورد الطاف
و اشفاق گردیده نشان مرتبه سرتیپی و حمایل سرخ و خنجر مرصع بدو عنایت رفت و ملتزم رکاب بود و مفسدان بر آن شدند که فیمابین دولت
علیه و دولت بهیه انگلیس که بکمال اتحاد بود اخلال و افسادی نمایند و امری بر سر جان مکنیل صاحب وزیر مختار و مقیم ایران مشتبه شده چنان
تصور کرد که بعد از فتح هرات که همیشه ضمیمه ایران بوده داعیه تصرف افغانستان از ضمیر منای دولت سر بر خواهد کرد و محتمل که بعد از تسخیر هرات
بواسطه دوستی فیمابین دولتین فخیمتین روس و ایران خواهشمند عبور و مرور بدان صفحات شوند و وقتی برای هندوستان عزمی کنند
و پس از استماع این سخنان بمضمون الحزم سوء الظن ادراک کمانی حاصل شده بخیال دور و دراز در افتاد لهذا کنایه و صراحة منع و اخلال در تسخیر هرات نمود
و ظاهراً و باطناً افغانان را تقویت و حمایت کرده و آخر الامر رنجیده راه لندن برگرفت و علانیه اظهار رسم خلاف و ابلاغ امر مصاف حکم کرده و سپاهی
دولت بهیه انگلیس از دریا و صحرا بحرکت در آمدند و خارک را که جزیره ایست از اجزای بندر ابوشهر تصرف در آورده متوطن شدند چون اعلیحضرت
قطب السلاطین محمد شاه قاجار از این تصورات و توهمات استحضار و استطلاع فرمود بملاحظه دوستی قویمه و حقوق قدیمه آن دولت بهیه با دولت
علیه ایران با آنکه چیزی از تسخیر هرات باقی نمانده بود دوستی و وداد آن دولت را بر منافع تسخیر هرات رجحان داد و مراجعت فرمود تا امر بر اعلیحضرت
پادشاه انگلستان مشتبه و ملتبس نماند و در دول خارجه بنقض عهد منسوب بشاهنشاه ایران نکنند واجب شمرد که سفیری آگاه بدولت بهیه انگلیس بفرستد
تا حقیقت حال را مکشوف دارد و این امر را پوشیده نگذارد حسین خان مقدم را که از حقیقت واقعات مستحضر بود اختیار فرمود و در القاب اجودانباشی
کل افواج لشکر ممالک محروسه و مشیر مشورتخانه خاص و ایلچی مخصوص کبیر ملقب فرموده بسفارت دول ثلثه یعنی دولت انگلیس فرانسه و نمسه مأمور
فرمودند و از منزل میامی راه رجعت برگرفت بطهران و بتبریز رفته تهیه و تدارک مأموریت خود را چنانکه بایسته و شایسته بود انجام داد و در بیست و
سیم شهر جمادی الثانی سال یکهزار و دویست و پنجاه و چهار هجری نبوی با همراهان خود روی براه نهاده منازل را همی سپرد و در سلخ شهر
مذکور بشهر مشهور خوی در رسید و در ششم بقریه موسوم بکلیسا کندی از محال اواجق در آمد و دیگر روز باول خاک سرحد دولت عثمانی که آنرا
قازلی گول خوانند رسید و از جانب بهلول پاشا حاکم محال بایزید مهمانداری و مستقبلی بتعیین یافت و در عرض راه عبد الرزاق بیک برادر پاشای
بایزید استقبال کرد و در قراکلیسا محمد بیک پسر پاشا به پیش اندر آمد که هنگام نزول ببلاد ارزنة الروم که ولایتی است معروف و معلوم از جناب
عثمان نوری پاشا سرعسکر و حاکم ولایت مستقبلین با قواعد مرسومه رسیدند و روز شنبه شانزدهم رجب بحسن قلعه که حصنی است حصین بر فراز
تلی واقع دیوارهایش از سنگ و ابوابش آهنین منزل گرفت و در آنروز جناب سرعسکر محمد رشید افندی کهیای خود را با جماعتی از سواره نظام
و یک راس اسب با زین و یراق زرین و دوازده تن چاووش که بعرف ایران شاطر خوانند بفرستاد و در نیم فرسنگی شهر یکدسته سربازان نظام را برسم استقبال
باستعجال روانه داشت و بعد از ورود بقوانین عاقلانه با یکدیگر رفتار نمودند و بتعارفات و تلطفات شایسته بگذشت و در بیست و هشتم ماه مذکور
سفیر مزبور بمحال گمشخانه در آمد و این محالی است که سی و پنج معدن نقره در آنست و اول خاک طرابزون است و پس از اخراجات عمله معادن
از هر یک در سالی یکهزار و پانصد تومان منفعت بدولت آل عثمان رسد سفیر ایران در غره شعبان بشهر و اسکله طرابزان در آمد و برسوم قرانتین
موافقت کرد و طرابزان از بنادر معتبره قرادنگیز است و در این بندر کشتی بخاری تجار که آنرا واپور خوانند سیصد تومان کرایه گرفته سفیر و همراهان

او را سوار کردند با آنکه از طرابزان الی اسلامبول یکصد و شصت فرسنگ مسافت معین است و کپتان کشتی در دوازده ساعت بسواحل سیناب و صمصون
ضرورتاً توقف نمود سفیر ایران در روز پنجشنبه دوازدهم بر مرکب چوبینهٔ آتشخوار دریانورد برآمد و در یکشنبه پانزدهم شعبان هزار و دویست و پنجاه و چهار
سه ساعت قبل از غروب آفتاب وارد شهر اسلامبول گردید چون وضع کشتی بخار از مستحدثات جدیده است و غالب خلایق بر آن زبان حسرت
با کر محملی از آن نگاریم بی فایدتی نخواهد بود زیرا که علم بهر چیز نیکوست باری غالب اوقات دو فروند کشتی بخار تجارتی دولت نمسه که در این دریا
کرایه کشی همی کنند و پنجاه و یک ساعت الی شصت ساعت از بندر طرابزون باسلامبول و بالعکس ذهاب و ایاب کرده اند و زوارق مخففه بخاریه همانا
بهایش کمتر نیست از چهل هزار تومان در هر ماهی از چهار هزار تومان الی شش هزار تومان آنرا مداخل است و مرتبهای متعدده دارد و هر مرتبه را کرایه ایست
معین التحاصل و در بعضی اوقات چنان اتفاق افتد که بسا کسا که در حوالی طرابزون بسبب تغییر مزاج و انقلاب طبیعت چنانکه دیده ایم پنج و د کرد دو
بخود افتد و قی کند و تغذی ننماید و از خود آگاه نباشد و همچنین بخسبد تا در ورود اسلامبول بخویش آید و پندارد که شبی خوابی کرده و سحرگاه بیدار گشته
و بالجمله در حین ورود و اوالی تشریفات لازمه سفیر بزرگ دولت ایران را رعایت کردند و جناب میرزا جعفرخان مهندس باشی سفیر مختار دولت علیه
ایران که در اسلامبول مقیم بود اسب و قایق و تقبلین برای استقبال آجودانباشی که همانا همشیره زاده وی بود روانه نمود و از جانب سنی الجوانب
سلطان ملاطفات رفت و مشیرالدوله میرزا جعفرخان و آجودانباشی و محمد رضا بیک یاور و میرزا فتاح نایب سفیر بحضور سعادت ظهور
سلطان رسیدند و بعد از اظهار مواحدت و موافقت و اثبات اختصاص از جهت جامعهٔ اسلامیه رخصت انصراف یافتند و ایلچیان مقیم با سفیر کبیر
دولت قدیم قویم شرایط دید و بازدید بجای آوردند و بعد از رمضان آجودانباشی بتصمیم عزیمت و حرکت نمود چون رودخانه دنوب بسته بود از
راه جزیره سیره و تریستیه بکشتی درآمده هنگام غروب بمقابل اسکله ازمیر رسیده و از آنجا گذشته بجزیره سیره که اول خاک یونانست وارد شدند که روم
ایلی و گریک عبارت از این گروه میباشد و دارالملک آنجا آتنه است از روما که صاحب اختیار آن دولت پاپ است و او را خلیفه حضرت عیسی ع
خوانند گذشته بشهر تریستیه درآمدند بعد از قطع یکصد و چهل و هشت فرسنگ بشهر وینه دارالملک نمسا درآمدند و بعد از وصول بحضور اعلیحضرت امپراطور
و ظهور التفاتهای بسیار راه ملک پاریس برگرفت در غرهٔ صفر سنه هزار و دویست و پنجاه و پنج در یکفرسنگی شهر پاریس نزول نمود و در زمان حضور نامه مودت
ختامه شاهنشاه فلک جاه محمد شاه را بپادشاه عظیم الشان فرانسه داده باظهار اتحاد و وداد مبادرت نمود هم در آن ایام هشت نفر رعایای جمهوری
برخواست و نزاع بآخر رسید و آجودانباشی رخصت یافته بلندن رفته بتفاصیلی که در روزنامهٔ سفارت او مسطور است جواب و سؤال نموده بالاخره
سه هزار تومان از نواب اقبال الدوله نیشابوری الاصل که از هند بلندن رفته بود بسبیل استقراض خواسته بمخارج خود مصروف داشته بعد از چهل روز
توقف بپاریس باز آمد و دولت بهیه فرانسه جناب کنت سرسی سفیر بزرگ را با سه نفر معلم توپچی و دو نفر معلم سواره و پنج نفر معلم پیاده باتفاق سفیر کبیر
دولت ایران روانه طهران نمودند پس از وصول بمرسیلیه که تا شهر پاریس یکصد و چهار فرسنگ است در کشتی نشسته در چهارده شبانروز باسلامبول رسیدند
یکماه نیز متوقف و بحضور اعلیحضرت سلطان جلیل الشان عبدالمجید خان شرفیاب شد از آنجا بطرابزان و تبریز درآمده و چنانکه بدان اشارت رفت
در شهر صفهان بحضور حضرت خاقان جهانبان محمد شاه قاجار شرفیابی گزیده سفیر دولت بهیه فرانسه پس از سه ماه توقف رخصت انصراف یافت
و آجودانباشی مورد التفات شد و در سال یکهزار و دویست و پنجاه و هشت بحکمرانی یزد اختصاص یافت چون سابقاً در سال هزار و دویست و
چهل و شش پادشاه فلکجاه محمد شاه بهمراه والد مظفر منصور شاهزاده نایب السلطنه بیورش کرمان مامور بود و از نایین یزد تا انار بیست فرسنگ
بیابان بی آب دید و سپاه بسیار چون ماهی بر خشک در شبکهٔ اضطراب یافت در وقت مرخصی آجودانباشی بجانب یزد اشارت فرمود که در آن
بیابان احداث قنوات و آب انبارها نماید آجودانباشی بعد از سعی و اهتمام تمام دو رشته قنات در آنجا حفر کرده نظر بخوابی که سابقاً دیده بود که ایشان
حضرت خضر و سفارش جناب حاجی آن مکان را حفر باید کرد و در بیداری وقوع حاصل نمود یکی را خضرآباد و دیگری را حاجی آباد نام نهاد و از هر یک یک سنگ
آب جاری شد و در منزل کنسبد قلعه بنا نهاده سی و دو خانوار رعیت را در آنجا نشاندند و مداخل آن قنوات را وقف نمود و قسمتی را بمخارج ساکنان
قراولان آن مکان مقرر کرد که از عبور و مرور سارقین بلوچ اطلاع دهند و قراولان شب بر فراز سیاه کوه که معبر آن گروه است برآمده با فروختن آتش که در بنه
وافد دیده شدی خلایق از آمدن طایفه بلوچ اطلاع میدادند و مکرر ایشان را دستگیر و اسیر مینمودند و قناتی نیز در وسط کنسبد و انار احداث کرده
باسم خود موسوم داشت و رباطی در آن راه ساخت و چهارده هزار تومان بمخارج آن مصروف شد و در هنگام تفریغ از محاسبات یزد بحکم حضرت پادشاه

و محمد حسن خان برادرزاده خودم

قاآن بهمت مقبول افتاد و را باعطاف و الطاف خاص مخصوص فرمود و پس از دو سال حکومت یزد بخدمتی دیگر اختصاص جست و حکومت آن‌ولایت
بمقرب الخاقان حسینعلی خان معیرالممالک بسطامی تفویض یافت **ذکر تفویض حکومت و ایالت یزد بمقرب الخاقان حسینعلیخان**
معیرالممالک بسطامی دوستعلیخان بسطامی که از اولاد و احفاد سلطان العارفین ابایزید بسطامی بوده در بدو حال بخدمت خاقان
سعید شهید مفتخر بوده بعد از شهادت آن شهریار بسالت کردار در حضرت خاقان معظم صاحبقران بمرتبه امانت و دیانت ترقی نمود لهذا امین
خزینه و واقف دفینه شاهی شد و صاحب جمع تمامی وجوهات ممالک محروسه گردید و در خوبی اخلاق و پاکی دامن و صدق عقیدت و صفای نیت
و اعمال خیر و افعال بر از امثال و اقران ممتاز بود و خاقان صاحبقران بعد از وی فرزند ارجمند اکبر انجب اعقل وی حسینعلیخان را از دیگران برگزیده
در ظل عاطفت و محفل ملاطفت بپرورید و او را محرمیت خلوت خاص داد و بمصاهرت خویش اختصاص و خزاین و دفاین و تحویلداری وجوهات
و معیری ممالک و اشیاء عمله توپخانه و شاطرخانه و ریش سفیدی غلامان متعلقه بجمع آوری و محصلی خزینه را در کف کفایت او نهاد و روز بروز
بر منزله و جاهش بیفزود تا صاحب اختیار و اقتدار تمام شد و از اماثل و اقران در گذشت و بخدمات بزرگ مامور شد و از عهده برآمد چنانکه در ضمن
تاریخ مرقوم است و بعد از رحیل خاقان صاحبقران جلیل نورالله مرقده حضرت شهریار معدلت مدار سلطان همت شعار قطب السلاطین محمد شاه
قاجار بر مرتبه سابقه او فزودن گرفت و او را بکمال قربت تخصیص بخشید و در مناصب و مشاغل او بیفزود و دارالعباده یزد را بدو مفوض فرمود
ولی چون او را از حضور مبارک مهجور نخواست مقرر شد که نایبی از خود بایالت آن بلد روانه کند لهذا برادر کهتر خود محمدقاسم خان را بحکومت یزد فرستاد
و در آن‌ولایت رفتاری بسزا کرد و پس از چندی که بخدمتی انسب اولی افتاد او را بخواند و فرزند مکرم خود دوستعلی خان را که با وجود جوانی در کمال
عقل و ادب و خلق و رفتار پسندیده بود به نیابت یزد فرستاد و وی در آن خدمت سالی چند قوام و دوام یافت و از عهده چنان خدمتی بزرگ
بوجهی برآمد و مادام ایام ملکت و سلطنت پادشاه عهد همی بر سر آن کار بود و چون کوس روزگار دیگر شد و دورانی دیگر بنیاد نهاد وی
بدارالخلافه طهران آمد و بخدمات دیگر مامور شد **ذکر سوختن شهر گیلان و رحلت جناب سیادت مآب فاضل حجة الاسلام**
کهف انام الایام حاج سید محمد باقر شفتی گیلانی در شهر اصفهان حوادث گیتی بی پایان است و نوایب دوران بیکران
گهی سوز گهی ساز زمانی نواز و دمی گداز قوه عقول ناقصه انسانی با دراک حکمتهای یزدانی وافی نکند و بجز تسلیم با تیر باران بلا سپر نباید شهر گیلان
که بمعموری بیت المعمور ناز کردی و در صنع و طراز بر روی اهالی ایران باز داشتی چون غالب بیوتات و سراها و دکاکین و عمارات آن‌ولایت از چوب است
از قضایای ربانی آتشی در سرائی بدمیدن باد بالا گرفت و چون در اطفای آن تغافل رفته بود بدیگر عمارات جوار در افتاد و الحاصل چنان شد
که کار از دست رفت و نشاندن آن شعلات سرکش صورت امکان نپذیرفت تا شهری بدان آبادی و جماعتی با آن چالاکی بسوختند و
سراها توده خاکستر شد و بناها خرمنی از خاک چون شرح این حادثه برای بیضا ضیای حضرت ظل الله فی الارضین عرضه کردند دل مهربانش
بر اهالی آن شهر بسوخت و مال دیوانی را تخفیف مبذول داشت و خلایق را اطمینان ساحت و حکم اعلی صادر شد که شهری به از اول بنا کنند از
همت و الانعمت شهری جدید با بنیانی سدید چون حدید بساختند که همانا شدت حدت نار را در آن کار این بیش نخواهد رفت و زلزله عظیم آزار حرکت
نتواند داد اما شهر روحانی که بنیانش بر علوم و معارف و ارکانش بر فضل و بذل بود و از آتش اجل چنان مشتعل شد که بهیچ آب فرو ننشست تصریح این
کنایت و تشریح این حکایت آنکه جناب سیادت نصاب فاضل باذل فخر المجتهدین و زین المسلمین بهیم کریم حاجی سید محمد باقر که فی الحقیقه
حجة الاسلام و عماد الایام و در همه بلاد مسلمانان مقبول خواص و عوام بود در رحلت یافت و قلوب ارباب علوم را ضجرت این واقعه بشکافت
تمامت صفاهان بسوکواری و عزاداری تقدیم جستند و در مجالس فاتحه خوانی نشستند و باستدعای مریدان و مستفیدان فرزند سعادتمند
گرانمایه اش جناب سیادت مآب فضیلت نصاب آقا سید اسدالله حفظه الله تعالی و زید الله بقاءه که در عتبات عالیات عرش درجات بتحصیل
علوم دینیه و تکمیل رسوم یقینیه اشتغال داشت آمده بر مسند موروث والد ماجد برنشست و بنشر علوم مبالغت فرمود اللهم احفظه هم از وقایع
این سال وفات جناب محمود خان بن شهباز خان دنبلی قوریساول باشی است که بنیابت معتمدالدوله منوچهر خان در صفهان متوقف بود و
در اخلاق و دانش متفرد و بناگاه جهان را بدرود کرد و جهان پیچ جبار را بر دو منصب او را حضرت پادشاه جمجاه بفرزند معظمش شهباز خان که
سمی جد امجد خویش است تفویض فرمود و در تربیت و تقویت او مثل از پیش افزود و ابیات پسندیده آن مغفور که تخلص بخاور است بکمال متانت

دارد و بعضی از آن در مجمع الفصحای مؤلف مسطور است ذکر بنیان جشن مبارک همایون و بنیاد طوی معظم بزرگ که بحکم حضرت ظل الله قطب السلاطین محمد شاه قاجار بلکه بتقدیر حضرت کردگار بجهة نواب کامیاب شاهزاده اعظم و ولیعهد دولت ابد مهد معظم نایب السلطنة العلیة العالیة ناصر الحق و الحقیقة و الدنیا و الدین ناصرالدین میرزای قاجار متعنا الله بطول بقائه و یمن لقائه در خارج دار الملک خطه طهران لازالت بفضل الله محروسة و رایات الاعادی منها منکوسة انجام یافت در این سال فرخ فال فرح منوال که عمر مبارک شاهزاده آزاده نجیب دانا و کریم توانا حضرت ولیعهد سلطان شاهزاده ناصرالدین میرزا خلد الله سلطانها و شید بالنصر مکانها بچهارده رسید و از تحصیل کمالات و تکمیل حالات کمالی تمام حاصل فرمود و جمالی بکمال یافت قامت بی عدیلش باعتدالش سرو سهی را پای در گل کرد و طلعت منورش ماه چهارده را از غلبه نور خجل آهوان شیر شکارش در مراتع قلوب پاکان چریدن گرفت و ابروان کماندارش با سهام مژگانش تیغ صبر و شکیب نظارگیان دریدن فرمود دلهای صاحبدلان بر دیدار مبارکش شیفته ماند و خاطر عاقلان بر ارادت خدمتش فریفته لمؤلفه زلف سیه بطرف بناگوش روشنش شامی مبارک از صبحی خجسته بود زنان پار بامید یک نگاهش هنگام سواری از بام تا شام بر لب بام چون نقش بر دیوار محو انتظار بودند و بنات جمیله هر قبیله بصد هزار خدیعت و حیله چهره ارآسته خود را بدو مینمودند ولی از آنجا که عفت ذیل آنحضرت بود ابدا با حدی رغبت و میل نمیفرمود آزرمی بجلال آمیخته و شرمی از وقار انگیخته داشت جز با محرمان خدمت تکلم نفرمودی و جز با حاضران خلوت تبسم ننمودی چون بر رای مبارک حضرت ظل الله پادشاه جمجاه محمد شاه واضح بود که این فرزند وارث تاج و نگین و ناصر دولت و دین است دلایل شهریاری در ناصیه او لایح و مخایل بختیاری بر چهره او واضح از کثرت محبت و غایت مودت آن جان جهان را شها شوانست دید و شی شایسته را با آن جهان جان قرین خواست هم از بنات مکرمات دوده صاحبقرانی صبیه مرضیه نواب شاهزاده احمد علی میرزا فرزند خاقان کبیر صاحبقران مغفور را در سلک ازدواج شاهزاده خورشید تاج مزدوج فرمود و مقرر شد که جشنی بدیع و بزمی رفیع و سوری شگرف و طوی ژرف که سزاوار این کار باشد ترتیب دهند و چون قورخانه و انبار باروط در شهر و ارک متعدد بود بنا بجانب حرم فرموده در خارج شهر مکانی تعیین کردن فرمود اگرچه ایام تموز و حر هوا بود و پادشاه دینجاه و اهالی حرم محترم در نیاوران شمیران بسر برد از اینجهة که اهالی شهر را نقل بشمیرانات صعوبتی داشت مقرر شد که در خارج باغ نگارستان اساس این سور و سرور نهاده و اسباب این فرح و حبور را آماده شود کل امرای دربار و کسبه و تجار مشغول بدین کار شدند و در اندک روزگاری پست و بلند خارج باغ نگارستان را مسطح خاره و خاری در آن نماند پس معماران و مهندسان طرح معموره پر مقصوره ریختند و از چوب و تخته و گچ و آجر بخچه رسته بصفای دسته از گل رنگارنگ بر افراختند و آنرا بانواع و الوان زینت مزین ساختند گفتی نگارستان چین و بهارستان ختن و جنت عدن و روضه رضوان یکباره مصور و مجسم گردید از تختها تختها بیاراستند و بفروش غالی گرانبها بپوشیدند ارباب طرب از بلاد بخواندند و بر بساط انبساط بنشاندند نوای زیر و بم بر کشیدند و صلای عیش و عشرت در دادند بتیشه شعف ریشه غم بکندند و بزخمه طرب چهره رود بخراشیدند خنیاگران با غانی مغانی راه بر مسلمانان بزدند و ساقیان باقداح راح سرها گران را با خواجکان گران همسر کردند کودکان لعاب سیمین سیما کون را ترجرج سیماب آموخته بودند و رقاصان سرو قد تمایل از بید موله اندوخته گفتی در آن پیکرها اصلا عظامی نبود و در آن عهد اخفشکان حالت قیامی نه همه روز کثرت طعام و انفاق و اسراف و اطلاق شکمخوارگان اطراف و آفاق را تخمه آوردی و خوانهای پر نعم گوناگون بر فقیر و غنی و برنا و پیر و مسافر و مجاور بطرح دادندی جایعی نماند که از طعام شبعان نشد و تا تشنگی نبود که از شراب سکران نماند شبها از تعدد چراغ و شموع و توقد فانوس و مشاعل با روز روشن مشابه و مماثل بود و جو هوا از کاسهای آفتاب و مهتاب رشک فلک ماه و غیرت طارم چارم میگشت چندان ستاره بر سپهر بر آمد که فلک ثوابت انفعال یافت و آنمایه آتش بهوا گرفت که از چرخ اثیر در آتش خجلت بتافت امرای دربار و وزرای سرکار بقبول خدمتی و حصول زحمتی بر یکدیگر نصبت سبقت میجستند و منت مینهادند تا بدان رسید که بیم آن بود که چاکران سلطانی با یکدیگر بمدافعه آیند و عزم کردند که امیر دیوان میرزا تقی خان که طوی بیگی بود بالاتفاق ممنوع و معزول بلکه مجروح و مقتول نمایند چه که غالبا از خود بیخبر بودند و از آتش می و نغمه نی فارغ از اندیشه خشک و تر گردیده مع القصه در شب زفاف سعادت اتصاف حضرت ظل الله معدلت پناه از نیاوران بنگارستان تشریف فرما شد و مقرر فرمود که تمامت امرا و اعاظم اعم از صاحبان سیف و قلم و سایر ناس در رکاب شاهزاده عباس میرزا بباغ لاله زار رفته هودج محجوبه علیا را

بحرمتی تمام بنگارستان آوردند و برحسب امر اعلی قریب بغروب شاهزاده را سوار کرده با کل امرا که در رکاب پیاده بودند بنگارستان بباغ لاله زار رسیم
چنانکه رسم است محمل ستر کبری را بمحفل حضرت والا آوردیم اقتران ماه و مهر روی داد و قران سعدین موجب سعادات بیغایات شد دیگر روز که همانا
از ایام اواسط شهر رجب المرجب بود در رکاب مستطاب شاهنشاه کامیاب بنیاوران رجوع افتاد و چون در آن شب مؤلف این وقایع شاهزاده
عباس میرزا را در ذهاب و ایاب بنحوی شایسته حرکت داده بود مورد تلطفات شد و بخلعت خاص اختصاص یافتم و بشکر نعمت اعلی رطب اللسان
گشتم و چون در این ایام برحسب فرمان اعلیحضرت امپراطور اعظم دولت بهیه روسیه جنرال ورانصوف جانشین ممالک قفقاز بحکومت و صاحب
اختیاری بلاد گرجستان آمده مقرب الخاقان میرزا جعفر خان مهندس باشی بتهنیت حکومت او را از جانب شاهنشاه معظم با یکقطعه نشان تمثال همایون
و یکرشته تسبیح مروارید غلطان مأمور بتفلیس گردید و چون نواب امیرزاده بهمن میرزا نیز در سرحد آذربایجان با جانشین حق جوار داشت مقرب الحضرت
محمد خان بن فتحعلی خان بیگلربیگی بن هدایت خان رشتی را از جانب خود با هدایا و تحف دوستانه روانه تفلیس نمود و پس از وصول بمقصد و حصول
مقاصد معزز و مکرم بمحل خود باز آمدند و هم در اینسال که یکهزار و دویست و شصت و یک هجری بوده بعد از مراجعت موکب ظفر کوکب بدار الملک
طهران دیگرباره عارضه مرض برجوهر مزاج پادشاه ایران طغیان کرده خاطر چاکران را پریشان بواسطه شدت سقم تزلزلی تمام در ارکان عقاید خواص
و عوام راه یافت و در سرهای خامان سوداهای خام جای گرفت و باطراف و اکناف اخبار موحش شایع شد فتنه جویان با فساد و افتتان
پرداختند و لله الحمد پس از شدت رخا و بعد از خیبت رجا روی داد و در قواعد علاج و تداوی میانه حکیم روسی و انگلیس تطابق و تساوی رفت
و مزاج مبارک صحت پذیرفت و بگوشمال و تنبیه مفسدان احکام صادر شد و گروهی مورد سخط و سیاست حضرت سلطان شدند **ذکر حال
نواب الله قلی میرزای ایلخانی قاجار و حکومت بروجرد و مأمور فرمودن او بتوقف عتبات عالیات** از برادرزادگان
خاقان صاحبقران بتی چند بشرف مصاهرت خاقان گیتی پناه مغفور مخصوص گشته بودند از آنجمله موسی خان بن مرحوم حسینقلی خان بود که شاهزاده
باعزت همشیره زاده محمد مهدیخان مازندرانی را بوی نصیب افتاد الله قلی میرزا از وی بماند و وی درگذشت شاهزاده در دولت پادشاه جمجاه
محمد شاه بحکم ظل اللهی در حباله نکاح جناب فضایل مآب حاجی میرزا آقاسی درآمد و چون نواب الله قلی میرزا ربیب جناب حاجی بود بتربیت
وی اهتمامی فرمود نخست او را ایلخانی سلسله علیه قاجاریه بخواند پس خوانین مازندرانرا بوی سپرد اندک اندک کارش را رونقی حاصل شد و در
حضرت سلطان اعتباری یافت و در امورات دیوانی توسط و تداخل کردن گرفت بزرگان نیز مطاوع وی گشتند تا اختیاری و اقتدار
یافت و بحکم نسبت بنده نیز با خدمتش طریق مصاحبت داشت و گاه گاه در عوالم خیرخواهی مناصحت بوی روا میشمرد ولی چنانکه گفته اند سکر
الشباب اشد من سکر الشراب نشاه غرور شباب و جوانی و وفور عزت و دولت و حکمرانی و تملقات ارباب احتیاج حالت وی بگردانید از
پایه ملازمت بمرتبه اعلی رغبت کرد و او را بمقتضیات نفسانی و مشتهیات طبیعی مایل کردند و کاسه لیسان گرد خوانش بگرفتند و راست گویانرا
مجال مقال با وی محال افتاد لاجرم سر خود گرفته از وی مباعدت جستند چون در ایام بیماری شاهنشاه فلک احتشام از او نیز بعضی سخنان
خام بسمع پادشاه رسیده بود و بنابر ملاحظه حرمت جناب حاجی سلمه الله او را رعایت میفرمود مقرر شد که بحکومت بروجرد که تا آن غایت با نواب
شاهزاده ملک قاسم میرزا بود مأمور شود و حسب الامر روانه شد و هادی خان خالوزاده شاهزاده حاجبه پیشکار وی بود و از آن تقادم تقاعد جست
و از تقرب تباعد یافت میرزا محمود خان ولد محمد حسینخان ملک الشعرای کاشانی را با خود ببروجرد برد و چندی در آنجا بماند بخاکپای مبارک
عرضه داشت که ایلخانی مالیات بروجرد را در ممر مخارج نا واجب مصروف میدارد و با رعایا رفتاری بس ناملایم میکند حضرت شاهنشاه او را از آن
ایالت معاف فرمود و او قصد حضور کرد حاجی فرامرز بیک بباز گردانیدن او مأمور شد در حوالی قم بوی رسیده دستخط همایون را بوی نموده
حسب الامر اعلی روانه عتبات عالیات گردید و بجهة مخارج او مبلغی مقرر آمد که در آن اماکن مقدسه ساکن و بدعای دولت پردازد و همچنین معلوم شد
که در این ایام بیماری فیمابین نواب بهمن میرزا برادر پادشاه و آصف الدوله و سالار مکاتبات و معاهدات رفته از راه صواب بجانب خطا افتاده اند
امنای دولت خاطر بتحقیق آن اخبار گماشته تا صدق و کذب آن معین و معاین گردد و هم از واقعات این ایام وفات جناب میرزا حسن
آشتیانی وزیر دیوان استیفای ممالک بود که در بیست و سیم جمادی الثانی پس از استیفای حظ روحانی و جسمانی عالم فانی را بدرود نمود
عمرش شصت و هفت سال بود و پادشاه قدردان فرزندش میرزا محمد یوسف را بمنصب پدر منصوب فرمود و نیز حاجی محمد ابراهیم کلباسی خراسانی

که در اصفهان توطن داشت و از کبار علمای عهد بود درگذشت رحمة الله علیه

در ذکر اجرای آب رود کرج بجانب طهران و توجه خاقان کامکار محمد شاه قاجار بر لب نهر و طوی عظیم و شیلان بزرگ

چون دار الخلافه طهران از زند و دولت ابد مدت حضرت آقا محمد شاه سعید شهید نور الله مضجعه دار الملک و تختگاه خواقین کامکار و سلاطین نامدار قاجاریه کثرهم الله و مکنهم گردید و روز بروز در ظلال معدلت پادشاهان با عظمت بحلیه آبادی و معموریت متحلی شد از کثرت اجتماع خلایق و احداث عمارات و خوانق و اکثار بساتین و حدائق سواد اعظم بلاد ایران آمد بحکم علیکم بسواد الاعظم طبقات امم در آن شهر جنت بهر تمدن و تمکن جستند آب قنوات سالفه ساکنین و قاطنین این شهر را مکفی نبود در ای بیضا ضیای راحت فزای شاهنشاه عهد ابد الله دولته باجرای انهار و احداث آثار مصمم گشت تا بسهولت اسباب معاش و وسعت وجوه اشغال عموم خلایق فزوده حکم سلطانی که نازل منزله تقدیر آسمانی است جریان یافت که از رود کرج که تا شهر هفت فرسنگ مسافت واقع است نهری بریده آب آنرا بشهر جاری کنند مهندسین آگاه و معماران درگاه بامضای آن حکم قضا مضا مسابقه و مطابقه پیشه کردند پس از شانزده هزار تومان مخارج این کار را شاهد یاس و حرمان هم آغوش شدند که از نهر قریه وسمنار رد که اصل آن از رود کرج است نهری بریده بشهر رسانند و چنین کردند چون آنرا وسعتی چندان نبود و آب آن کفایت نمی‌نمود دیگر باره بدستور العمل جناب فضایل مآب حاجی میرزا آقاسی پیشکار ایران عباسقلی خان ایروانی و معمار باشی مامور شدند که از اصل رودخانه کرج نهری جدا کرده از خاک و سنگ و معابر سخت و تنگ گذرانیده بشهر رسانند قریب دو سال در این خدمت مشقت و رنج بردند و دوازده هزار تومان مخارج آن مصروف داشتند و از رودخانه نهری بزرگ بریده از بالای باغ نگارستان گذرانیدند که از دروازه شمیران بشهر می‌نشست و بقرای خارجه سودمند بود لهذا بحکم حضرت شاهنشاهی بر لب نهر شاهی سراپرده حشمت و اردوی کیتی شکوه سر بثریا افراخت جشنی برپای کردند و شیلانی شاهانه کشیدند و طوی بزرگ برآراستند بار سلام عام دادند خطبه و تهنیت رانده شد و تاریخ و تهنیت خوانده آمد من بنده نیز با بشارت شاهنشاه دانش پناه نظمی ترتیب کرده در خلوت معروض داشتم که از آنجمله است لمؤلفه

خدایگان ملوک جهان محمد شاه　که فر مملکت و فخر دودهٔ قاجار
ز بهر محمد بعد از محمد مهدی　به است شاه بغیر از محمد مختار
چو خشکسالی در ری بدید کم آبی　فزود همت اندر فزایش انهار
ز کوه و سنگ یکی رود ساختن فرمود　بران گماشته چندین مهندس معمار
بچند سال و بچندین هزار تومان زر　ز سنگ رودی بریده شد ابتدا ز کنار
ز هفت فرسنگ آن نهر را بشهر آورد　چنانکه خیره در آن دیده اولو الابصار
بسالی آمد این کار طرفه کز هجرت　دو صد برفته و دو سی و یک بعد هزار

و از واقعات این ایام و حادثات این عام وقوع بلا و شیوع وبا بود در شهر و روستاقات جمعی از ملوک و ممالک بدین مرض قاتل و مهلک درگذشتند و پریشانی تمام در خاطر هر جمع روی داد حضرت شاهنشاهی با جماعتی از اهالی حرم و سپاهی رای قرای لواسان فرموده در بیست و پنجم شهر رجب در موکب مسعود از رود جاجرود و دیکد گذشتیم و بنجار کلار رسیدیم و آن دریای بلا را بر خود محیط دیدیم الله ویردی بیک مهردار گرجی و قاسم خان صاحبجمع قزوینی و فتح الله خان مافی و گروهی از معارف درگذشتند از آنجا بلواسان بزرگ و حوالی لار گذار افتاد هم در شب ورود شاهزاده خاقان لقب بر رنج و تعب علت جست و حکیم کلوکه فرانسی حکیمباشی در اجل را چاره نتوانست حضرت شاهزاده معظم و ولیعهد مکرم در حوالی قچه ار زده بود هر یک هفته بشوق شرفیابی حضور شاهنشاه اعظم بلواسان آمده مراجعت فرمود مع القصه هراسان بکلات و لواسان کوچک بازگشتیم در هر منزلی جان می‌داد تا بحکم اقدس اعظم در خدمت شاهزادگان و اهالی حرم به نیاوران بازگشتیم هم در شب ورود یکی از بنات پادشاه جهان زاد در گذشت موکب خاقان سکندر نشان در اواخر شعبان از لواسان بشمیران نهضت فرمود و در این ایام معروض افتاد که رحیم قلیخان خوارزمی بعد از پنج سال خانیت خوارزم درگذشته است و چون رحمن قلی مرتبه ایناقی داشته محمد امین خان بن الله قلیخان بر مسند حکومت متمکن گشته حضرت شاهنشاهی بقانونی که از عهد دولت صفویه الی الان معمول و متداول است تعزیت و تهنیت خان خیوق برقیمه ملاطفت ضمیمه و ارسال شمشیری مرصع میرزا رضا میرزا آقاسی ابسفارت خوارزم مامور فرمود هم در این سال جناب غراف مدم وزیر مختار دولت بهیه روسیه که در دار الخلافه طهران مقیم بود بامر امنای آن دولت بپطرزبورغ رجعت گزیده جناب کینیاز دالغورکی وزیر مختار دولت روسیه در روز جمعه هفدهم شهر محرم الحرام بطهران وارد شده بر جای وی اقامت گزید و جناب حاجی میرزا خان برادرزاده جناب میرزا ابو القاسم قایم مقام مغفور که بفرمان پادشاه جمجاه ایران متولی باشی سرکار فیض مدار مشهد مقدس رضوی بود در شب چهارشنبه هفدهم شهر ربیع الثانی بجنت شتافت مدت عمر شریفش چهل و دو سال بود در ایام استقلال او امورات خراسان انتظام تمام داشت چون او درگذشت جناب آصف الدوله الله یار خان قاجار نام تولیت سرکار فیض مدار را

بخود مخصوص کرد و پسرش حسن خان سالار یعنی ایشیک آقاسی خاقان صاحبقران را بحکمرانی خراسان استقلال داد چندانکه جناب حاجی میرزا آقاسی
در امور خراسان دخالت خواست بقدر قوه نگذاشتند و بعذرهای ناموجه متمسک شدند اندک اندک غبار فتنه و خلاف فیمابین جانبین
ارتفاع یافت و جمعی محرک طرفین شدند چنانکه مشروحاً مرقوم خواهد افتاد و نواب امیرزاده حشمة الدوله محمد حسین میرزا ابن دولتشاه مغفور طاب الله
ثراه در ربیع الاولی بشهر تبریز بعالم عقبی انتقال کرد **ذکر بعضی از واقعات دول خارجه و سفارت جناب وزیر نظام عساکر**
منصوره دولت علیه ایران میرزا تقی خان فراهانی بجانب ارزنة الروم در ایامیکه اعلیحضرت سکندر رتبت قاآن همت قطب
السلاطین محمد شاه قاجار یورش خراسان کرد و بمحاصره شهر هرات اهتمام ورزید جناب علی رضا پاشا حکمران دار السلام بغداد و مضافات
به بندر محمره که از جانب دولت علیه ایران حاجی جابر عرب در آنجا حکومت داشت عزیمت کرد حاجی مزبور حرکت مذبوحی نموده تاب مقاومت و
نیاورده روی برتافت و بسیاری از جمعیت او مقتول و بعضی منهزم شدند قشون دولت علیه عثمانیه داخل بندر محمره شده شهر را غارت کردند
و اموال تجار را بردند و جماعتی را اسیر کرده ببغداد بازگشتند و این خبر در خارج هرات معروض امنای دولت افتاد شکایت نامه از کار پاشا
و دخالت در امر بندر محمره نگاشته نزد مقرب الخاقان مشیر الدوله میرزا جعفر خان ایلچی مقیم اسلامبول فرستادند بعد از ملاقات او با جناب صدر
اعظم و وزیر امور دول خارجه و ادعای خسارت و طلب ترضیه پاسخ دادند که بندر محمره از توابع بصره و بغداد و ملک ماست و رعیت خود را تنبیهی
کرده ایم اگر ثابت کردید که محمره از اجزای ایران است آنگاه از ترضیه گفتگو کنید و مقارن این گفتگوی سلطان معظم ذیشان سلطان محمود خان
خداوندگار روم یعنی دولت بهیه عثمانیه رحلت یافت مشیر الدوله بطهران آمد که کیفیت سؤال و جواب را شفاهاً با امنای دولت خاطرنشان کند
و باندک فاصله جناب صارم افندی از جانب حضرت سلطان جدید سلطان عبدالمجید خان مامور بسفارت ایران و در شهر اصفهان بشرف
حضور پادشاه ایران تشرف یافت و بعد از مقالات با جناب حاجی میرزا آقاسی و نگذشتن این کار باسلامبول بازگردید و چنان مقرر شد که
بتوسط و دخالت وکلای دولتین علیتین کرونل ولیمس انگلیس و قونول دنیز وکیل دولت بهیه روسیه وکلا و سفرای دولتین ایران و آل عثمان در
شهر ارزنة الروم مجلس مکالمه و مقاوله منعقد کرده تحقیق دعوی نمایند و مشیر الدوله میرزا جعفر خان ایلچی مختار ایران مامور بحرکت گردید ولی چون
بتبریز رسید مریض شد و حرکت نتوانست کرد لهذا از دولت علیه ایران انجام این خدمت بعهده جناب میرزا تقی خان فراهانی وزیر نظام
آذربایجان محول شد مقارن این حال نجیب پاشا والی بغداد لشکر بعتبات عالیات کربلای معلی مامور کرده در قتل و غارت و نهب و اسارت
دقیقه مهمل نگذاشتند و این خبر نیز بعرض امنای دولت رسیده مایه خلاف را غلیظ تر دیده تاکید در روش جناب وزیر عسکر نظام و غیر نظام
حامل نشان شیر و خورشید مرتبه اول سرتیپی و حمایل افتخار سبز وکیل مخصوص دولت میرزا تقی خان فراهانی کردند و وکلای اربعه روی بارزنة الروم
نهادند معظم الیه در روز حرکت از آذربایجان قریب دویست نفر از صاحب منصبان معتبر توپخانه مبارکه و افواج قاهره همراه داشت
و در کمال جلال و نهایت وقار و غایت نظام روی براه آورد در اول خاک روم بمنزلی که مسمی است بقزل دیرج یکنفر یوزباشی و پنجاه
سواره نظام باستقبال آمدند تعظیم نظامی کرده همراه بودند و در ورود بمنزل اظهار میهمانداری کردند و دم از میزبانی زدند جناب وزیر سفیر
قبول ننموده جواب داد که ما بهیچوجه تفاوتی در میان دولتین علیتین نمیدانیم و انواع ملاطفات باستقبلین بظهور آورد تا ورود بارزنة الروم
ایشانرا مهربانی میزبانی ننمود بعد از ورود بارزنة الروم ایشانرا مهربانی میزبانی ننمود بعد از ورود بارزنة الروم قایم مقام با فوجی از عسکر و سرتیپ
و سرهنگ از جانب جناب سعد پاشا باستقبال آمدند و وزیر سفیر را بخانه که برای او خالی کرده بودند منزل دادند و شیرینی آوردند و دویست تومان
نقد باسم خرج بناظر وزیر اظهار نمودند قبول نیفتاد در روز دویم ورود دو نفر صاحب منصب از دولتین بهیتین انگلیس و روس که مامور بتوسط بودند بدیدن
وزیر آمدند و سفیر سه روز پس از ورود پاشا را دیدن نمود دیگر روز بعد پاشا باز دید آمد قبل از ورود وزیر نظام سفیر دولت عثمانیه بارزنة الروم آمده
وفات یافته بود لهذا پس از سه ماه دیگر انور افندی مامور شده با احترام تمام وارد شد قرار مجالس مکالمه را چنان دادند که روزی در منزل وزیر سفیر میرزا
تقی خان و روزی در منزل جناب انور افندی و دو روز دیگر در منزل مامورین متوسطین دولتین گفتگو نمایند و بیانات یکدیگر را نوشته جواب
و سؤال را بمتوسطین دولتین میدادند بعد از جواب مطلبی مطلبی دیگر رجوع می افتاد تفصیل سؤال و جواب که در هیجده مجلس میان آمد در سفارتخانه
دولت علیه مضبوط است و صورت آن مکالمه بمطاوله کشید و مدت چهار سال جناب وزیر سفیر در ارزنة الروم توقف داشت و از دولت

ابد مدت مخارج او و همراهانش بدو میرسید و در کمال جمال و نهایت انضباط امر حرکت مینمود چون مدت سفارت از حد گذشت بعضی از همراهانرا که ضرورتی نداشتند روانهٔ آذربایجان کرد و خود با سی نفر در آنجا بماند و منتظر جواب قرار دولتی بود و از جناب وزیر سفیر قدغن بلیغ بعمله و نایب و کل همراهان شده بود که با مردم مخالطه ننمایند و بیجهة بشهر و بازار نگردند و اگر بحسب ضرورت رفتن بحمام یا بازار لازم شود بساعتی معین باز آیند و اگر دقیقهٔ از آن بگذرد بسیاست و مواخذت برسند

ذکر فتنه و حادثهٔ ارزنة الروم و غوغای عام خلایق آنمرز و بوم و هجوم بر همراهان جناب وزیر نظام

از غرایب اتفاقات اینکه خانه و منزلی که اسعد پاشا حاکم ارزنة الروم بجهة نزول جناب وزیر نظام معین و معلوم کرده بود همانا از خانهای مردی از کسبهٔ آنشهر بوده و در اینمدت توقف اجاره و کرایهٔ آنخانه بصاحبش نرسیده پاشا را گمان که سفیر کرایه دهد و سفیر را بالعکس تصور آنکه حاکم از جانب دولت علیه اجاره او را داده صاحب خانه چون مدت توقف سفیر و وزیر را متمادی دید از زیان خود اندیشه‌مند شده خواست تدبیری کند که سفیر از آنخانه بیرون رود کودکی خوردسال را با همراهان و عملهٔ سفیر متهم ساخته و او را در حوالی منزل یکی از عملجات وزیر انداخته در شهر افتاده خلایق را بمنازعه و مخالفه با همراهان سفیر تحریک کرد جمعی از رفقا و همکاران وی با وی موافقت نمودند و بکوی و برزن و بازار و مساجد رفته بنا خوش تصوری نسبت فساد بعمله و زیر سفیر مذکور نمودند بازاریان و عوام و متعلقین آن کودک بدنام اجتماع کرده در خدمت قاضی تظلم بردند و از قباحت آن نسبت زور و تهمت دروغ تکلم نمودند کار بعرض پاشا رسید اسعد پاشا نیز بشبهت در افتاده کیهیا را با آن غوغا و اجماع بجانب وزیر سفیر روانه ساخته آنکس را که بدو نسبت فساد میدادند بخواست جناب میرزا تقی خان پاسخ داد که در صورت صدق این تهمت و تشخص آن فاعل بحکم شرع اسلام و سنت رسول انام هرچه شارع مقدس و مفتیان بلد حکم نمایند معمول خواهد داشت چراغعلی خان نزد انور افندی و اسعد پاشا رفته قرار شد که در محضر هر یک از علمای شهر که مقرر شود رفته قطع این دعوی کنند و در آنشب سراسر اهالی شهر اتفاق کرده در منزل پاشا اجتماع نمودند و گفتند که فردا تمام دکاکین و بازارها را خواهیم بست و هرچه عجم ایرانی در این شهر ساکنند خواهیم بقتل آورد علی الصباح ازدحام و اجتماع کرده با غلبهٔ تمام و کثرتی کامل روی بسوی خانهٔ سفیر و وزیر نهادند و دست بافکندن سنگ و رها کردن تفنگ گشادند عمله و همراهان جناب وزیر نظام که زیاده از سی نفر نمانده بودند متحیر شده بحفظ خود پرداختند اضطرارا درب خانه را بر روی خود فرو بستند خلایق هجوم نموده آتش در بنیان در زدند از این سوی خارج آتش افروزی و از سوی داخل آبریزی در گرفت چون پاشنهٔ در سنگ آهن محکم بود آتش مؤثر نیفتاد نردبانهای بلند آورده بر اطراف دیوار خانه برنهاده بفراز برآمدند و از نشیب نیز با آتش زدن در و کندن جدار پرداختند و آبی هم که از خارج داخل آن عمارت میشد بستند همراهان سفیر در کار خود متحیر و مضطرب شده ناچار بمدافعهٔ اعدا و محافظت احبا اهتمام کردند جناب سفیر قدغن فرمود که تفنگ بیندازند و احدی را مجروح نسازند تفنگهای بی گلوله را منع ننمود در اثنای این حادثه میرزا حسن نام از چاکران وزیر نظام از شدت واهمه و خوف از غلظت خاتمه فرار را بر قرار رجحان داده خود را از بالای مهتابی بزیر افکنده راه گریز در گرفت جمعی او را تعاقب کرده گرفته بیازار قصابان برده بیشوار پاره پاره نمودند مقارن این اتفاق گروهی از اهل غوغا بفراز بام رفته خود را از بام مهتابی خانه رسانیده از دری از قهوه خانهٔ اطاق نشیمن وزیر نظام در آن مهتابی بود داخل قهوه خانه شده یکنفر دیگر از عملهٔ سفیر را گرفته با طپانچه و خنجر مقتول کردند و آن کشته را ببام برده پاره پاره ساخته اعضای متفرق و متلاشی او را از بام بزیر افکندند و بیشتر از ملازمان سفیر جراحت زده مجروح کردند چراغعلی خان را نیز گلوله زدند ولی مقتول نشد سفیر در آنخانه محصور و بناگزیر متوقف مانده نه قوت محاربه و نه قدرت مهاربه داشت بمضمون فرّ من القطر و قعد تحت المیزاب از پیش لطمهٔ سنگ اندک واپس رفته سنگی درشت تر از کوه وقار آمد رخصت داد که مشتی ساچمه ریزه در تفنگ و طپانچه ریزند و بر ایشان بازند تا محو شده بازگردند یا از خیرگی و چیرگی بازمانند ملازمان عالی چنین نمودند چند تن از آن جمهور متهور مجروح شده از شدت بیتابی مهتابی را خالی کردند اسعد پاشا حاکم شهر چون مادهٔ خلاف و نزاع را چنان غلیظ دید از سوء خاتمت و وخامت عاقبت این بلوای عام اندیشه‌مند شده باتفاق جناب قونسول و نیز وکیل دولت بهیهٔ روسیه بدر خانه و منزل وزیر نظام آمده حکم کرد که در بگشایند تا ما آمده در پهلوی سفیر نشسته او را محافظت نمائیم و این غلبه و غوغا و هجوم و بلوی را فرو نشانیم چاکران جواب دادند که اگر منظور شما این است که پس از فتح باب و دخول در این جناب خلایق ما را بکشند و فردا جواب دهید که اجماع امت بود و چنین امری روی نمود و خبر لا تجتمع امتی علی الضلالة را حجت سازید اولا اجماع را متفرق کنید تا ما بدرون آئید اسعد پاشا با وکیل دولت بهیهٔ روسیه رنجیده بازگشتند و آتش این فتنه هر دم بالا گرفته در تزاید بود تا اینکه کثرت خلق

از سی چهل هزار در گذشت هیاهو و همهمه و غلغلهٔ آن گروه و ولوله در دشت و کوه در افکندند در آن وقت بحری پاشا که منصب فریقی یعنی امیر تومانی داشت
و با افواج خود بحفظ و صیانت آن ولایت مأمور بود از این واقعه آگاه شد چون مردی عاقبت اندیش و صداقت کیش بود فوراً حکم داد که تفنگ
دو فوج جمعی او را که از اهالی ارزنة الروم بودند بگرفتند و چهار فوج دیگر را که از عربستان بودند با سرهنگ توپخانه حکم داد که از قفای او بیایند
تا تسکین این فتنه کنند و سیصد نفر همراه برداشته با طبل و شیپور بسوی منزل سفیر ایران تعجیل کرده گروه اهل اجماع چون نوای طبل و نای استماع کردند
چنان تصور کردند که عسکر دولتی بامداد آنها آمده اند و باید مردانه کوشید یکبار بشلیک درآمدند و بهجوم آوردند سفیر ایران و همراهان به هلاکت
خود متیقن شدند بر بخشش احمال و پاشیدن اثقال و انداختن نقد و جنس اهل غوغا را ساعتی مشغول یغما کردند چون جناب فریق پاشا قریب رسید
جماعتی از آن عساکر که همراه داشت بر اطراف عمارت منزل سفیر گذاشت و روی بخلایق کرده گفت باز گردید و قطع و فصل این محاکمه را بمن گذارید
اگر این جماعت را واجب القتل دیدم خواهم کشت والا فلا چرا باید رفتاری نمایید که دولت ما را در میان جمیع دول بدنام کنید و بگویند که
اجتماع کردند و ایلچی دولت علیهٔ ایران را که باصلاح آمده بود و مهمان ایشان بود کشتند الحاصل بنصایح فریق پاشا عمل نکردند بلکه بدو نیز از در محاربه
درآمده وی مدارا کرد تا افواج اربعه در رسیدند جماعتی را بفراز بام عمارات مأمور کرده غوغاییان خانه کن را بیرون نمودند و نردبانهای
اطراف را برداشتند و آب را که بسته بودند بر روی کسان سفیر گشودن فرمود خود نزد جناب میرزا تقی خان وزیر نظام آمده معذرت جست و تفقد
کرد و از دقایق شرایط فتوت و مروت دقیقه مهمل و نامرعی نگذاشت پس بیرون رفته با سعد پاشا پیغام کرد که حکم بتفرقه المجمع کند و الا بجهة
ملاحظه رفع بدنامی دولت آل عثمان با عسکری که حاضرند با عوام محاربه خواهم کرد چون جواب صریحی از جانب پاشا نشنید بفراز
تلی رفته با افواج خود گفت که آیا شما راضی هستید که دولت پادشاه و سلطان بجهة کشتن سفیر ایران درین غلبه عوام بدنام شود همه گفتند
ما محکوم بحکم تو ایم پس از اطمینان فرمان داد که توپها را پر کردند و افواج مستعد قتال شدند چون پاشا مفسده را بدین پایه دید بیکبار ترسید
قاضی از جانب اسعد پاشا آمده مردم را متفرق ساخت و اسعد پاشا و مامورین متوسطین دولتین علیتین و قاضی و اعیان نزد
میرزا تقی خان آمده جراح آوردند و بمعالجه زخمداران کوشیدند اگرچه سفیر نیز دو سه زخم سنگ برداشته بود از شدت غیرت دم وقار را از
لب نگشود و چون خانه مذکور خراب مانده و سفیر و همراهان بی اوضاع و اسباب ضروریه بودند جناب فریق پاشا با اسعد پاشا قرار داد
که سفیر و همراهانش را باردوی نظام خود برده تا منزلی معین شود اسعد پاشا گفت اگر چنین است باید چند دست ملبوس رومی بیاورند و ملبس بآن
لباس شده بروند که اهالی شهر ایشان را نشناسند و مجدداً قصد فسادی نکنند میرزا تقی خان جواب داد که هیهات با چو منی چه این خیال
خامی است که کرده اید نعوذ بالله من ذلک هرگز بخلاف شأن دولت ایران رفتار ننمایم علی الجمله فریق پاشا سفیر و همراهان او را سوار کرده
دو فوج در پیش رو و دو فوج در دنبال معین نموده مجروحین و مقتولین را بر عرادها نهاده باردوی خود برد چادری پوشدار و چادرهای چند بجهة
سفیر و همراهانش برپای کرده بالتیام جراحات مجروحان پرداختند میرزا تقی خان با وکلای دولتین تقریر کرد که دیگر توقف ما درین شهر
بیفایده است و مستعد مراجعت بتبریز شد وکلا باین امر راضی نشده پس از ملاقات خواهش توقف کردند و نوشته سپردند که اگر تا بیست و دو روز کار
بخوبی نگذشت ما را در رفتن شما حرفی نخواهد بود صورت ضرر و خسارت سفیر و همراهان او را خواسته چاپار بدولت علیهٔ آل عثمانی فرستادند و
از آن حادثه بوالعجب اخبار نمودند در روز بیست و دوم یوسف بیک ملقب بیاور حرب وارد شد معادل پانزده هزار تومان برسم ترضیه و اسم
غرامت آورده هر پانصد تومان را در مجموعه نهاده سی مجموعه بدست وکلا و ارباب مناصب داده از میان بازار و خانه پاشا بمنزل سفیر ایران آوردند
و تمامت اهالی ارزنة الروم را اتحاد دولتین علیتین مشهود و معلوم افتاد و از رفتار خود ندامت و ملامت حاصل کردند جناب سفیر ایران در
قبول آن مبلغ چند روز مضایقتی بلیغ کرده و وکلای دولتین درین امر او را ممانعتی شدید نمودند تا ساکت شده بپذیرفت و خواست که بحال
تعارفی کند معلوم شد که با مرا منای دولت بحضور دخروج کرده بود و قبل از وصول تنخواه عارف پاشای ایشیک آقاسی که مستحفظ خاص
حضرت سلطان بود و او را صورت سلطان میدانستند بمعذرت آمده اظهار نمود تنها با دولت علیه عالیه ایران کرد **ذکر مجملی از خواتیم
این واقعات و عزل اسعد پاشا و سیاست مفسدین شهر ارزنة الروم و نصب فریق پاشا و صورت عهد
نامه دولتین علیتین ایران و آل عثمان** چون پاشای یاور حرب که حامل تنخواه مذکور بود باسلامبول بازگشت و شرح فتنه شهر ارزنة الروم

برای امنای دولت علیه عثمانیه معلوم افتاد اسعد پاشا را بدار السلطنه اسلامبول احضار فرمودند و او را معزول و خانه‌نشین داشتند و حکومت ارزنة الروم را
بفریق پاشای میرتومان واگذاشتند پس از چندی پاشا با دو فوج از افواج شام باخذ و قید و قتل و صید مقصرین ارزنة الروم در رسید و حکم
سلطانی این بود که اگر احدی بحمایت مفسدین و مقصرین پردازد چنان تصوری فرمائیم که ارزنة الروم را در اصل ندانسته‌ایم شهر را خراب و قتل
عام خواهیم کرد در ملاء عام این حکم بر خواص و عوام اهلی و تبلیغ یافت پس از محاوره و آراء مشاوره شبی پانصد سوار باطراف و جوانب شهر معین نمودند
که کسی از مقصرین فرار نکند و یکفوج را بمحافظت و مواظبت منزل سفیر ایران میرزا تقی خان وزیر نظام برگماشتند و توپهائی نیز که در بارهٔ این قلعه بود
مهیا و آماده داشته در گذرها نیز توپها گذاشته و عساکر مقرر کردند پس از رعایت حرم قاضی را معزول کرده کهیای وزیر را نیز عزلت داده سیصد
کس از مردمانی که مادهٔ فساد شده بودند گرفته با بنا را محبس محبوس داشتند و بعد از یکماه پاشای نجیب با افواج چند برسم ساخلو بارزنة الروم مأمور شده
و افواج مأموره سابقه را احضار فرمودند روز ورود پاشای جدید فریق پاشا بلوازم استقبال و اقبال کرد قبل از وصول با افواج مجدد
صدای تفنگی برآمد و فریق پاشا از فراز زین در افتاد فی الفور جان داد و قاتل او مشخص نگردید هر کس سخنی گفت و افواج سابقه روانه شدند
جمعی از مقصرین را بهمراه بردند و مورد سیاست سلطانی گشتند چون لختی از ایام در گذشت از جانب دولتین علیتین احکام مصالحه و اتمام
معاهده در رسید و برای تهنیت دولتین علیتین مجلسی آراستند و چنانکه رسم است شلیک توپخانه کردند و چادری بزرگ خاصه وزیر نظام
ایران به بیرون شهر زدند پاشا و تمام ارباب مناصب در آنجا درآمدند و یکفوج نظام را مأمور کردند که در وقت عزیمت میرزا تقی خان تحمید
مذکور در رکاب و همرکاب شوند تا پیاده شده نزول کرد بعد از صرف چای و قهوه پنجاه تومان بعمله‌جات پاشا انعام کرده وداع کردند و
وزیر روی براه نهاده یکنفر یوزباشی سواره نظام با پنجاه سوار بهمراهی و مهمانداری جناب میرزا تقی خان وزیر نظام تا بسرحد ایران که قارز
بود مأمور آمد از دولت علیه ایران بسیار سوار باستقبال وزیر نظام آمدند چون یوزباشی قصد مراجعت کرد یکطاقه شال بیوزباشی و پنجاه
سواران همراه او داده آنها باز گشتند و میرزا تقی خان منزل بمنزل قطع کرده به تبریز رسیده و از آنجا بدار الخلافه طهران آمده شرفیاب حضور
مرحمت ظهور حضرت قطب السلاطین محمد شاه قاجار گردید و عهدنامه را بنظر مبارک رسانید و مورد الطاف خاقانی گردید صورت

عهدنامهٔ مبارکه دولتین علیتین که بتوسط جناب میرزا تقی خان فراهانی وزیر عساکر منصوره نظام و غیر نظام ایران و جناب انوری زاده السید محمد انوری سعدالله افندی در شهر ارزنة الروم مبادله یافته است

غرض از ترقیم
و نگارش این کلمات خجسته دلالات آنکه از مدتی باین طرف چون فیمابین سلطنت جاوید آیت سنیه و دولت دوران مدت علیه ابدی الدوام
با دولت علیه عثمانی بعضی عوارض و مشکلات حدوث و وقوع یافته بود بر مقتضای التیام اساس دوستی و الفت و ضوابط سلم و صفوت جهتی و
جامعه اسلامیه که میان دولتین علیتین در کار و افکار سلیمه که طرفین علیتین بدان متصف میباشند بالسویه اینگونه مواد نزاعیه را بر وجه موافق و
مناسب فخامت شأن دولتین علیتین تجدید تاکید بنیان صلح و مسالمه و تشیید ارکان موالات و مودت از جانب دولتین علیتین اظهار
رغبت و موافقت شده برای تنظیم و مذاکره مواد عارضه و تحریر و تسطیر اسناد مقتضیه برحسب فرمان همایون اعلیحضرت قدر قدرت کیوان حشمت
مملکت مدار ملک گیر آرایش تاج و سریر جمال الاسلام والمسلمین جلال الدنیا والدین غیاث الحق والیقین قهرمان الماء والطین ظل الله الممدود فی الارضین
حافظ حوزهٔ مسلمانی داور جمشید جاه داراب دستگاه انجم سپاه اسلام پناه زیب بخش تخت کیان افتخار ملوک جهان خدیو دریادل کامران شاهنشاه
ممالک ایران السلطان بن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان محمد شاه دام الله تعالی زمام سلطنته فی کف الاجلال
وزین فلک قدره بمصابیح کواکب الاقبال بنده درگاه آسمان جاه میرزا محمد تقی خان وزیر عساکر منصوره نظام و غیر نظام که حامل نشان شیر و خورشید
مرتبه اول سرتیپی و حمایل افتخار سبز است بوکالت مخصوص و مباهی گشته و نیز از طرف اعلیحضرت کیوان منزلت شمس فلک تاجداری بدر افق شهریاری
پادشاه اسلام پناه سلطان البرین و خاقان البحرین خادم الحرمین الشریفین ذو الشوکة والشهامة السلطان بن السلطان بن السلطان عبدالمجید خان
جناب مجدت مآب عزت نصاب انوری زاده السید محمد انوری سعدالله افندی که از اعاظم رجال دولت علیه عثمانیه و حائز صنف اول از رتبه
اولی و حامل نشان مخصوص بآن رتبه است مرخص و معین شده بر وجه اصول عادیه بعد از نشان دادن و ملاحظه و مبادله وکالت نامهای مبارکه
انعقاد معاهده مبارکه در ضمن نه فقره آتیه قرار داده شده که در این کتاب مستطاب بیان و در مجلس منعقده ارزنة الروم مبادله میشود فقره اول دولتین اسلام

صورت عهدنامهٔ مذکوره

قرار دهند که مطالبات نقدیهٔ طرفین که تا بحال از یکدیگر ادعا میکردند کلها ترک کنند ولکن با این قرار مقاولات تسویهٔ مخصوصه مندرجه در فقرهٔ چهارم خللی راه نیابد فقرهٔ دوم دولت ایران تعهد میکنند که جمیع اراضی بسیطهٔ ولایت ذهاب یعنی اراضی جانب غربی آنرا بدولت عثمانی ترک کند و دولت عثمانی نیز تعهد میکند که جانب شرقی ولایت ذهاب یعنی جمیع اراضی جبالیهٔ آنرا مع درهٔ کرند بدولت ایران ترک کند و دولت ایران قویا تعهد میکند که در حق شهر و ولایت سلیمانیه از هر گونه ادعا صرف نظر کرده بحق تملکی که دولت عثمانیه در ولایت مذکوره دارد وقتا من الاوقات بکطور دخل و تعرض ننماید و دولت عثمانی نیز قویا تعهد میکند که شهر و بندر محمره و جزیرة الخضر و لنگرگاه و هم اراضی ساحل شرقی یعنی جانب یسار شط العرب را که در تصرف عشایر متعلقهٔ معروفهٔ ایران است بملکیت در تصرف دولت ایران باشد و علاوه بر این حق خواهند داشت که کشتیهای ایران بآزادی تمام از محلی که بحر منصب میشود تا موضع التحاق حدود طرفین در شط مذکور آمد و رفت نمایند فقرهٔ سیم طرفین متعاهدتین تعهد میکنند که باین معاهدهٔ حاضره سایر ادعاهای خود را در حق اراضی ترک کرده از دو جانب بلا تاخیر مهندسین و مامورین را تعیین نموده برای اینکه مطابق مادهٔ سابقه حدود ما بین دولتین را قطع نماید فقرهٔ چهارم طرفین قرار داده اند که خساراتیکه بعد از قبول اخطارات دوستانهٔ دو دولت بزرگ واسطه که در شهر جمادی الاول سنهٔ هزار و دویست و شصت و یک تبلیغ و تحریر شده بطرفین واقع شده و هم رسومات مراعی از سالی که تاخیر افتاده برای اینکه مسایل اینها از روی عدالت وصول و احقاق حق شود از دو جانب بلا تاخیر مامورین را تعیین نمایند فقرهٔ پنجم دولت عثمانی وعده میکند که شاهزادگان فراری ایران را در بروسا اقامت داده علنیت آنها را از محل مذکوره و مراودهٔ مخفیهٔ آنها را با ایران رخصت ندهد و از طرف دولتین علیتین تعهد میشود که سایر فراری بموجب معاهدهٔ سابقهٔ ارزنةالروم عموما رد شوند فقرهٔ ششم تجار ایران رسم گمرک اموال تجارت خود را موافق قیمت حالیه و جاریهٔ اموال مذکوره نقدا یا جنسا بوجهی که در عهدنامهٔ منعقدهٔ ارزنةالروم در سنهٔ هزار و دویست و سی و هشت در مادهٔ ششم که دایر بتجارتست مسطور شده ادا کنند و از مبلغی که در عهدنامهٔ مذکوره تعیین شده زیاده وجهی مطالبه نشود فقرهٔ هفتم دولت عثمانیه وعده میکند که بموجب عهدنامههای سابقه امتیازاتیکه لازم باشد در حق زوار ایرانی اجری دارد تا از هر نوع تعدیات بری بوده بتوانند بکمال امنیت محلهای مبارکه را که کاین در ممالک دولت عثمانی است زیارت کنند و همچنین تعهد میکند که بمراد استحکام و تاکید روابط دوستی و اتحاد که لازم است فیما بین دو دولت اسلام و تبعهٔ طرفین برقرار باشد مناسبترین وسائل را استحصال نمایند تا چنانکه زوار ایرانیه در ممالک دولت عثمانیه بجمیع امتیازات نایل میباشند سایر تبعهٔ ایرانیه نیز از امتیازات مذکوره بهره ور بوده خواه در تجارت و خواه در مواد سایره از هر نوع ظلم و تعدی و بیحرمتی محفوظ باشند و علاوه بر این بالیوزهاییکه از طرف دولت ایران برای منافع تجارت و حمایت تبعه و تجار ایرانیه بجمیع محلهای ممالک عثمانیه که لازم باشد نصب و تعیین شود بغیر از مکهٔ مکرمه و مدینهٔ منوره دولت عثمانیه قبول نماید و وعده میکند که کافهٔ امتیازاتیکه شایستهٔ منصب و ماموریت بالیوزهای مذکوره باشد در حق قونسولهای سایر دول متحابه جاری میشود در حق آنها نیز جاری شود و نیز دولت ایران تعهد میکند که بالیوزهاییکه از طرف دولت عثمانیه بجمیع محلهای ممالک ایرانیه که لازم بیاید نصب و تعیین شود در حق آنها و در حق تبعه و تجار دولت عثمانیه که در ممالک ایران آمد و شد میکنند معاملهٔ متقابله را کاملا اجرا دارد فقرهٔ هشتم دولتین علیتین اسلام تعهد میکنند که برای دفع و رفع و منع غارت و سرقت عشایر و قبایلی که در سرحد میباشند تدابیر لازمه اتخاذ و اجرا کنند و بهمین خصوص در محلهای مناسب عسکر اقامت خواهند داد و دولتین علیتین تعهد میکنند که از عهدهٔ هر نوع حرکات تجاوزیه مثل غصب و غارت که در اراضی یکدیگر وقوع میابد بر آیند قرار داده اند عشایری که متنازع فیه باشد و صاحب آنها معلوم نیست بخصوص انتخاب و تعیین کردن محلی که بعد از این دائما اقامت خواهند کرد یکدفعه باراده و اختیار خودشان حواله شود و عشایری که تبعیت آنها معلوم است جبرا باراضی دولت متبوعهٔ آنها داخل شوند فقرهٔ نهم جمیع مواد و فصول معاهدات سابقه خصوصا معاهده که در سنهٔ هزار و دویست و سی و هشت در ارزنةالروم منعقد شده که بخصوصه باین معاهدهٔ حاضره الغا و تغییر نشده مثل آنکه کلمه بکلمه در این صحیفه مندرج شده باشد کافهٔ احکام و قوت آن ابقا شده است و فیما بین دو دولت علیه قرار داده شده است که بعد از مبادلهٔ این معاهده در ظرف دو ماه یا کمتر مدتی از جانب دولتین قبول و امضا شده تصدیق نامههای آنرا مبادله خواهند کرد و کان ذلک فی یوم سادس عشرون شهر جمادی الثانی سنه هزار و دویست و شصت و دو و از جملهٔ واقعات این عام آنکه در زمان حکومت فضلعلی خان قراباغی بیگلربیگی کرمان ابوالحسن خان برادر آقاخان بن شاه خلیل الله الحسینی که سابقا شمهٔ از شرح کار او تحریر یافته با بلوچیهٔ بلوچستان موافقت کرده در آن نواحی فتنه می انگیخت و بناحق خونها میریخت باهتمام بیگلربیگی در دست احمد سلطان

قراباغی که مردی دلیر بود اسیر گشت و او را بدار الخلافه ری که تختگاه وارث ملوک پیشدادی است کشانیدند و در پانزدهم شهر رجب وارد و محبوس گردید و
روی رهائی ندید **در ذکر قتل محمد حسینخان نردینی از جانب جناب آصف الدوله و نسبت این کار بجعفرقلیخان ایلخانی و
احضار او و مخالفت کردن آصف الدوله** یکی از اسباب فتنه خراسان این بود که در زمان ایالت و حکومت جناب آصف الدوله
اللهیارخان دولو میرزا موسیخان فراهانی متولی باشی سرکار ارض اقدس مشهد مقدس که مردی کافی و دولتخواهی وافی بود دهها نزاید رود گرد
و آصف الدوله پیری و بچه گی برخود بسته خود را از حکومت خراسان معاف داشته بنام تولیت سرکار فیض آثار از رتق و فتق امورات دیوانی
خراسان بری کرد و فرزندش حسن خان که بطنا نبیره خاقان صاحبقران و بواسطه منصب حجابت ملقب بسالار بود در حل و عقد و قبض و بسط
امور دخالت ورزیده در صدد تعقل اشغال و معرض تکفل اعمال درآمد و در عرض مدتی آمری مطاع و حاکمی طویل الباع گشت و چون فیمابین آصف
الدوله و حاجی میرزا آقاسی ضدیتی پیدا و پنهان بود این جوان خام ندانست که مخالفت با پیشکار پادشاه وهن و فتور دولت شهریار خواهد بود خوانین
خراسان نیز خواه و ناخواه متابع رای او گردیدند و بعضی باغوا و اغوای او از در غدر درآمدند از جمله محمد حسینخان نردینی کرد که سابقاً ازو اسکان نجفعلی
خان بجنوردی شادلو و جعفرقلیخان ایلخانی ولد او بود و از آنها رنجشی داشت چون با وجود خوانین بزرگ خراسان در خدمت آصف اعتباری نداشت
با امنای دولت مراودتی و عقیدتی و مصادقتی و ارادتی درمیان آورده بعرایض و هدایا در خدمت حضرت اقدس ظل اللهی معروف گشت و بخلعت
و فرمان حکومت نردین که قلعه کوچک واقع در میان کوهستان جاجرم و استرآباد است و معبر ترکمه بدینجا مخصوص گردید و بدار الخلافه آمده از حضرت
اقدس شاهنشاهی و جناب حاجی التفاتها دید و حمایتها یافت پس از رجوع بنردین خود را از آصف الدوله و سالار و خوانین خراسان مستغنی شمرد و چون
مردی دلیر بود دیگر در عبور و مرور با سواران ترکمه جنگها کرده و تاختها برده جماعتی از مفسدین و سارقین ایشان را کشته سرهای آنان را بدربار معدلت
مدار فرستاد و بمزید جاه و اعتبار در آن صفحه صاحب اقتدار گردید قلعه نردین را استحکام و آباد ساخته یکهزار سوار جرار آماده نمود پس از چندی
خوانین خراسان بر آصف الدوله ازوی شکوه بردند و استقلال او را در آن حدود مبنی بر فتور حکمرانی آصف الدوله اثبات نمودند آصف الدوله
باستیصال او اشارت راند خان بجنوردی شادلو با ترکمه مواضعه نمود و از سواران کرد جماعتی دلیر و کرد را با ایشان الحاق داده شبی در هنگام
فرصت بر سر او ریخته او را و منسوبان او را مقتول و عیال او را ماسور و مخذول قلعه نردین را بالکلیه خراب کردند چون این اخبار بعرض امنای
دربار رسید در حضرت شاهنشاهی معروض داشتند و نسبت این جسارت و شرارت را بسواران اکراد شادلو و اشارت ایلخانی محقق ساختند اعلیحضرت
شاهنشاهی فرمان قهرآمیز با آصف الدوله ارسال و جعفرقلیخان ایلخانی را بدار الخلافه احضار فرمودند آصف در ارسال و مسامحه و مماطله گذرانید
زیرا که مبادرت در این امر بحکم او متعلق بود چندانکه مدت ایام تعلل و تمهل با متداد کشید آثار بی عنایتی و کم مرحمتی حضرت سلیمان زمان با آصف
اوان بیشتر بظهور آمد تا آصف الدوله متقلب و مضطرب و بحفظ خویش با خراسانیان متحد و متفق گردید سالار نیز که جوانی خودرای و دلیری بی پروای
بود خوانین خراسان را بمخالفت احکام امنای دولت تحریص و تحریک کرد و آمد شد مترددین چاپار و نوشتجات امنای دربار بدو رود دراز کشید
آصف الدوله جوابهای مختلفه متفاوته معروض داشت و حاصل همه اظهار معانده با حاجی و اثبات عدم احضار او از قواعد پیشکاری بود و این قول
خود در حضرت سلطنت بنا بر حسن ظن و صدق نیت اصلا وقعی نداشت فی المثل وزیدن نسیم بود بر کوه البرز و ریختن قطره در بحر محیط بلکه اظهار
عداوت با حاجی مزید علت مردودیت و معین اثبات مطرودیت او میشد چه از سر تاج و تخت برخاستن در پیش همت بلند آنحضرت از ترک
حاجی که مقام مرادیت داشت اسهل مینمود و چون آصف الدوله در اجرای احکام خلاف خلف خود را مخالف خود بخرج دادن میخواست و خود را
متولی و او را والی میخواند اولیای دولت ابدمدت آصف الدوله را بخاکپای مبارک پادشاه جمجاه خواندند بدان نیز تمکین نکرده ببعضی عذرهای
ممموه ناموجه متمسک گردید که بجهة معاملات سرکار فیض آثار سلطان اولیا امام والا مقام علی بن موسی الرضا علیه التحیه و الثنا متولی لازم است
لهذا اولیای دولت بجهة رفع عذر او حاجی میرزا عبدالله خوئی منشی را که مردی متدین بود بدین منصب منصوب و مامور بخراسان نمودند علی العجاله خود
آصف الدوله مستاصل گردید از کثرت اصرار در احضار خویش لابد و ناچار بدار الخلافه آمد که اصلاحی کرده بازگردد و بحضور شاهنشاه سلیمان جاه رفته نیز
خود را از موری کمتر دید و بحکم محکم که مانند قضای مبرم است مامور بزیارت مکه معظمه و مدینه مکرمه شد و در صفحات عتبات حسب الامر متوقف گردید از آنکه
آصف الدوله آنهمه خودرائی و بی پروائی را بسالار نسبت میداد و خود را از دخالت در امورات ملکی معاف مینمود مقرر شد که حاجی میرزا محمدخان ملقب

بیگلربیگی که در حضرت قطب السلاطین محمد شاه بشرف مصاهرت اختصاص داشت و فرزند آصف و برادر سالار بود باستمالت برادر و حکومت خراسان
مخصوص کرد و که ولایت خراسان از آصف الدوله و اولاد او انتزاع یابد این تدبیر نیز مزید قوت و شوکت سالار شده مایه مظاهرت و معاضدت او شد
و فی المثل برادر بازوی پرنیروی برافزود و پس از وصول بمقصد موافقت خود را با سالار و مخالفت با امنای دولت شهریار معاین و مشهود ساخت

ذکر وقایع فارس و ظهور سید علی محمد باب در شیراز و خواستن حسین خان آجودان باشی صاحب اختیاری فارس و تحقیق حال وی در خدمت علما

سابقاً سمت ترقیم یافت که حسین خان آجودانباشی افواج نظام شهریار سلیمان احتشام بسفارت پاریس
و انکلیس و منسا مصدر خدمات عظیمه گردید و پس از ورود چندی در رکاب مستطاب بود و بحکم حضرت شاهنشاه جمجاه بصاحب اختیاری ملک جم
یعنی فارس اختصاص یافت و بدان کشور شتافت سالی چند چنانکه از او شایسته بود بحکومت فارس گذرانید و استقلالی تمام حاصل کرد
و بخاکپای مبارک عرضه داشت که اگر آب رود شپیر بصحاری و قرای شیراز درآید مزید آبادی و مایه خصب نعمت و زراعت شود پادشاه مکرمت
پناه رخصت داد که هرچه مخارج اجرای آن رود باشد در حضرت دیوان اعلی مجری است لهذا صاحب اختیار فارس باین اندیشه درافتاد و همت
برانجام این خدمت گماشت و فی الواقع کاری صعب و امری مشکل بود و حقیقت این امر آنست که آب رود شپیر سرچشمه اش در جبال و تلال الوار
ممسنی واقع است و در بلوک دکان از سه جای سنگ میجوشد و چون قریب بهزار ذرع جریان یافت رودی بزرگ میگردد که در بهار و زمستان
اسب از آن بدشواری میگذرد و در زمان قلت آب آبش زیاده از پنجاه سنگ است و برود فهلیان ریخته بدریای عمان متصل میشود و از چنین آبی
عظیم در قبیله محمد رضا خان دشمن زیاری زراعتی قلیل حاصل می شد و بقایای آب بی حاصل و فایده میگذرد وقتی در خدمت نواب میرزاده
فریدون میرزا فرمانفرمای فارس بسبیل تفرج و تماشا بدان سرچشمه رفتیم و استحضاری حاصل نمودیم از سرچشمه تا بشیراز بخط مستقیم هجده فرسنگ
و بخط منحنی دو چندان و آثار نهری از قدیم نمودار است و اکنون خراب گشته در زمان صفویه اللهوردی خان حاکم در اجرای آن اهتمام کرد و عمرش
وفا ننمود و کریم خان وکیل نیز این اندیشه کرد و معمارانش خطا کرده از آن درگذشت در این دولت صاحب اختیار رنجی تمام برد و مبلغی خطیر مخارج
آن مصروف کرد و بعد از مدتی آن آب را بحوالی شهر آورد ولی استمرار نیافت و حوادث تابع افتاد و از جمله وقایع ایام صاحب اختیاری در ملک فارس
ظهور سید علی محمد ملقب بباب است و او جوانی بود فرزند میرزا رضا نام از طبقه سادات شیراز و آبا و اعمامش بتجارت و بزازی در یزد و شیراز
معاملتی داشتند وی مدتی در عتبات عالیات در حوزه تدریس علمای عهد خاصه حاجی سید کاظم رشتی مسلک بود و زیارتی نمود پس از چندی
به بندر ابوشهر درآمده و سکونت گرفت و بریاضت رغبت کرد روزها در آن آفتاب گرم که حدتی بشدت دارد سر برهنه ایستاده بدعوت عزایم
عزیمت تسخیر شمس داشتی تا تاثیر حرارت شمس رطوبت دماغش را بالکلیه زایل و بیرون شمسانش مایل ساخت یاوه درائی و بیهوده سرائی درگرفت و
افسانهای قدیم از سر گرفت در پرده خود را مرشد خواندی و از این دست سخنان خام گوش زد خواص و عوام کردی و سخنان آمیخته از علم و جهل سرودی
و خود را نایب حضرت امام غایب وانمودی ساده دلان بدو گوش نهاده او را داعیه فزودن گرفت تا اظهار کرد که چنانکه امیرالمؤمنین علی باب
مدینه علم نبی است من نیز از منصوصات امام حجه غایبم و باین سبب آنحضرت را نایب و باب در این گفتار نیز کیش مشتبه و ممنوع نفرمود و بعضی جهلا و بلها را شبهه
افکند پس پای جرأت بر پایه دیگر نهاده گفت خود امام که او را منتظرید و یکهزار سال انتظار ظهورش بردید از این مرتبه فراتر آمده دعوی نبوت
خاصه کرد پس از چندی خاتم الانبیا را نیز انکار نمود و خود را نعوذ بالله منها بر آنحضرت رجحان داد و رطب و یابس چند بی ارتباط در کسوت الفاظ عرب
بیکدیگر اختلاط داد و در صنعت کتابت بسرعتی معتاد شد و نامش را معجزه کرد و مخذولی چند را که از همه کاری معزول بودند بخود یار کرده خلیفه خواند
بترویج آن دعوی بصحیفه باطراف فرستادن گرفت یکی از آن جهلا بشیراز درآمده با علما مکابره و مناظره جست و بطلان عقیدت رای آشکارا شد
علمای عهد بحاکم وقت قصه کردند او را بخواند و پس از تحقیق براند و در دویم شعبان او را سیاست کرد تا قدم نامبارک از خانه بیرون ننهد و رگ پای ببرید و سید را از
بوشهر بشیراز خواست و در نوزدهم رمضان با وی بخلوت ملاقات کرد تا عقاید مخفیه او پنهان نماند او را بلطف و عنایت و تکریم افزود و گفت پس از
اجرای سیاست بر نواب نوشتی بخواب دیدم که بر سرم آمدی و لگدی بر من زدی و گفتی که چون نوری در تو می بینم از تو درگذشتم والا مکافات
نایب و خلیفه خود تو را میکشتم سید خوشحال شده گفت بخواب ندیدی بلکه به بیداری دیدی آمدم و چنین کردم و چنان گفتم صاحب اختیار گفت
من بدین تو درآمدم و دستش ببوسید وی نیز روی او را بوسه داد صاحب اختیار گفت من با سرباز و توپ در رکاب تو جهاد خواهم کرد سید گفت

ولی قنات خراب را به چهار[هزار] تومان مخارج تعمیر و اصلاح دو سنگ آب از آن جاری شد

من نیز سلطنت روم را بتو دادم وی گفت سلطنت نمیخواهم میخواهم که در رکاب تو سعادت شهادت یابم اکنون بیا با علما صحبت دار و آنانرا
ملزم و مجاب کن پس او را با خود بمجلس عام که مشتمل بر علمای اعلام بوده برده مکالمه کردند سید یحیی ولد جناب آقا سید جعفر اصطهباناتی نیز در آن مجلس حضور
داشت علی الجمله سید علی محمد باب صاحب اختیار را مرید خود شمرده بی اندیشه بلاف و گزاف در آمده تا کار سخن را بمقامی رسانید که بتصریح اظهار
کرد که قرآن من از قرآن رسول افصح و بهتر است و دین من ناسخ دین پیغمبر چون کار بدینجا رسید علما گفتند که عقاید و مذهب ناسخ و منسوخ و قواعد شرع
مجدده خود را بنگار تا دیده تحقیق و تصدیق نمائیم آن بیچاره ساده دل صفحه برداشته کلماتی غیر فصیح و ابتر در آن نگاشته بعلما داد و همگی اختباط دماغ
و اختلال حواس وی مشهود و معاینه رفت بالاتفاق بر جنون وی تصدیق نمودند و بنا بر حرمت سیادت بر تنبیه او متفق الکلمه شدند چوب
بسیار بر پای او زدند و روی او را سیاه کرده بمسجد وکیل بردند و اظهار توبه و انابه کرد و بر خود لعن نمود و پای جناب فضایل مآب شیخ ابوتراب
امام جمعه و جماعت را بوسید و استغفار کرد پس او را آورده محبوس کردند و مدت شش ماه در زنجیر بود و عاقل نگردید تا سواران معتمد الدوله منوچهر خان حاکم
اصفهان بطلب او آمده او را از شیراز باصفهان بردند و متوقف کردند معتمد الدوله با او مدارا میورزید و بدو نگاهبانها داشت و پنهانی او را حرمت میکرد
و بجهه مصالح چند موهوم وجود او را مغتنم میشمرد تا در ربیع الاولی یکهزار و دویست و شصت و سه معتمد الدوله باصفهان در گذشت و حال سید علی محمد
آشکار گشت بحکم امنای دولت او را از اصفهان احضار و وارد دار الخلافه نکرده بچهریق آذربایجان که متعلق بود بیحیی خان کرد بردند و در آن قلعه
بند کشیدند و بر وی نگهبان گماشتند سید یحیی نیز بیزد رفته سایر مریدین باب متفرق شدند و باطراف افتادند و خلایق را بفریفتند و شبهه
افکندند و از وی معجزات و کرامات بیان نمودند چون کسی را بدو راه نبود شنیده ها را باور کردند و مجهولیت وی مخفی ماند و گروهی از علمای دنیا
طلب ارادت و متابعت وی را مایه عزت و مرجعیت خود دانستند و او را تقویت کردند و نوشتهای قرآن ثانی خواندند و اباحات ملاحده تجدد
یافت و اصطلاحات مرموزه تعدد پذیرفت و کار اباحیه بالا گرفت و مذهب مخترعه رونق یافت و طریقه تناسخ را رجعت نام شد و اسامی
مبارکه ائمه اثنا عشر بر آحاد و افراد اهل زندقه والحاد اطلاق یافت و فتنه عظیم برخواست و قبولی کامل در دلها نشست گروهی نادیده بوی حلقها
او کرویدند و در هر شهری جمعی بخروج منتهز فرصت بودند تا علما و فضلا فتوی بر کفر و زندقه و حکم بر قتل و هدم این طبقه کردند آنان نیز علما را تکفیر نمودند
و بعضی را بکشتند و جماعتی از طرفین بهلاکت افتادند و در سر این کار جان بر باد دادند چنانکه بتدریج ترقیم خواهد یافت ذکر بعضی از وقایع

عراق و عربستان و ماموریت محبعلی خان امیر پنجه بمعاونت معتمد الدوله منوچهر خان و حکومت کرمانشهان

معتمد الدوله منوچهر خان حاکم اصفهان و عربستان و لرستان در امور حکومت کفایتی کامل داشت ولی خوانین بختیاری غالبا در آن ولایات
خیره سری میکردند و قوی گردنه بودند لهذا باشارت امنای دولت علیه عالیه محمد تقی خان بختیاری بزرگ طایفه چهار لنگ را که بحکم استیلای
بر چهار لنگ و هفت لنگ اظهار خودسری میکرد و با اعراب رامهرمز و فلاحیه نیز معاهده داشت گوشمالی لازم بود چندانکه معتمد الدوله او را باصفهان
خواند نیامد و بمعاذیر پرداخت برادرش علینقی خان و کارگذارش شفیع خان را روانه کرده خود عذر آورده ناچار معتمد الدوله با استعداد و سامان
کامل قصد سفر بختیاری کرده کلبعلی خان هفت لنگ و پسرش ابدال خان و علی نقی خان همراه بودند بعد از وصول بولایت و مراتع و مساکن چهار
لنگ محمد تقی خان استقبالی کرده و از جمعیت احشام و ایلات خود احتشام و استقلالی بخرج داده در پای قلعه بلوازم خدمتگذاری پرداخت و
در هنگام حرکت معتمد از ملازمت رکاب عذر آورده تعهد کرد که در شوشتر بخدمت آید و دو ماه بگذشت و وعده بوفا نکرد برادرش و شفیع خان بهانه
آوردند و آوردن او نتوانستند و هیچیک باز نیامدند معتمد الدوله با ده پانزده هزار کس از شوشتر عزم قلعه تل و خانه محمد تقی خان قلعه را خالی نموده با اهل و
عیال و اقارب و اموال راه رامهرمز و منگوه بهمنی برگرفته در جبال و تلال همیرفت سواران معتمد الدوله بایلغار رفته و برگرفتند ده هزار کس از ایلات که
با او میرفتند منزل بمنزل از او باز پس مانده بمعتمد الدوله ملتجی شدند محمد تقی خان فرار کرده بجانب فلاحیه کعب رفته در خور بنی عامر رسیده ملتجی بشیخ
ثامر خان عرب حاکم کعب و فلاحیه شده معتمد الدوله از قفای وی تعجیل کرده در حوالی فلاحیه اردو زده کناره رود جراحی را محل سکون کرده او را از شیخ کعبی
بخواست و شیخ سعد بحرانی بشفاعت آمده در اردو بماند بالاخره مقرر شد که عیال محمد تقی خان را بشوشتر برند و خود باتفاق سهام الدوله بخدمت معتمد الدوله
آمده او را بمیرزا محمد خان کلبادی سپرده علی نقی خان و شفیع خان در نزد شیخ ثامر بماندند و در چاره رهائی محمد تقی خان رای زدند مقارن این حال میرزا
قوام الدین بن میرزا سلطان محمد که پس از برادر خود میرزا منصور خان حکومت کوهگیلویه داشت از کوهگیلویه فرار کرده بکعب آمد و منصور خان فراهانی

که محصل مالیات دیوانی او بود از قفای وی راه برگرفت و از سمت رود هندیان رسید و در آن سوی رود جراحی باردوی خود متوقف گردیده
حسب الامر اعلی محکوم حکم معتمد الدوله بود ولی باطنا خالی از خلافی ننمود و معتمد الدوله خوانین بختیاری و عیال ایشان و میرزا قوام الدین را باصرار از شیخ
ثامر خان مطالبه میکرد و شیخ متأمل گردیده با شفیع خان و علی نقی خان و میرزا قوام معاهده کرده که شبیخونی باردوی معتمد برند و محمد تقی خان را دیگر باره
بدست آورند و کار معتمد الدوله را پریشان سازند علی الجمله اعراب فلاحیه و کعب و بهبهانی و ایلات بختیاری با یکدیگر اتفاق کرده در استخلاص
محمد تقی خان ساعی شدند و علی نقی خان و محمد تقی خان یکدیگر را اطلاع دادند که در شبی معین ششهزار از الوار و اعراب متفق الکلمه شبیخونی باردوی معتمد
الدوله برند و اردو را شکسته و خان بختیاری را بدر برند و چون منزل او در خیمهٔ میرزا محمد خان کلبادی بود مقرر شده بود که در وقت معهود تفنگی چند از
خیمهٔ پسر سهراب خان بختیاری رها شود تا بهوای صدای تفنگ سواران بختیاری بدان خیمه آمده باستخلاص محمد تقی خان کوشند همانا معتمد
الدوله از این مقررات بوئی برده بانضباط اطراف اردو مثالی داده بود و شش عراده توپ بر اطراف اردو نهادند و افواج خوی و تبریز و لرستان
و سوارهٔ بختیاری و پیادهٔ مازندرانی را جا بجا باستقامت وصیت کرد و سهام الدوله را بر سر توپخانه فرستاده نیم شب علی نقی خان با
سواران اعراب و الوار بعزم شبیخون عزیمت اردو نموده بحسب قرار داد چون از رود گذشتند تفنگی رها کردند و یکی از خوانین بختیاری که با سواران
خود قراول اردو بود برخورده او را از پیش برداشتند و از خیمهٔ محمد تقی خان نیز بنابر معاهدهٔ مقرره تفنگی چند خالی شد معتمد الدوله حکم نمود که میرزا محمد
خان کلبادی فی الفور محمد تقی خان و ملازمانش را گرفته در زنجیر کشیده بحضور آورد و خود مشعل برافروخته در نهایت وقار و متانت بترتیب سپاه
و سرهنگان از محاربه و مدافعه دلگرم میکرد و غلبهٔ جنگ از طرفی بود که افواج خوی و تبریزی در آن سمت پای ثبات افشرده داشتند عظیم آقای ارومی
و ایشان مردانه کوشیدند و نام جلادت و رشادت بیفزودند در هنگام خستگی و کسالت توپچیان سهام الدوله سلیمان خان گرجی خود بتوپ
اندازی مبادرت جست و در کمال چالاکی و چستی توپها پر و خالی کرد فی الغرض مدت پنج ساعت تمام از آنسوی حمله و از اینسوی مدافعه بود در حوالی
سحر بخت بلند پادشاه از ثبات سهام الدوله و عظیم آقای سرهنگ شکستی فاحش بعلی نقی خان و اعراب و الوار رسیده روی بهزیمت نهادند
مقارن این حال منصور خان فراهانی که از شیراز مامور باردوی معتمد الدوله شده بود فرصتی یافته او نیز دست غارت بر بقایا و سبایای الوار و
اعراب دراز کرده و میرزا قوام الدین بهبهانی خود را باردوی معتمد الدوله رسانیده ملتجی شد و منصور خان باذن معتمد الدوله بفارس مراجعت کرد
و پیشکش و رهینه از شیخ ثامر خان گرفته شد و معتمد الدوله در خواستن علی نقی خان و شفیع خان اصرار همی نمود شیخ ثامر خان قرار داد که آنان را در رامهرمز
بحضور عالی رسانیده و نذر برکرده خلاف نمود و بطایفه از اعراب اشارت کرد که از این راه آنان را گرفته رها کردند و آخر الامر علی نقی خان خود را بفارس
رسانیده بنواب مستطاب امیرزاده فرهاد میرزا ملتجی گردید و شفیع خان و دیگران را بکشتند و محمد تقی خان و میرزا قوام الدین را با پیشکشهای شایسته
باتفاق میرزا محمد خان کلبادی بطهران فرستاد و مورد الطاف شاهانه گردیدند و شرح خدمات معتمد الدوله و خیانات طایفهٔ بختیاری و تمرد
شیخ ثامر خان حاکم کعب و فلاحیه مفصلا بعرض امنای دولت رسید و چون این اخبار بعرض حضرت شهریار کامکار رسید محبعلی خان امیر تومان
ماکوئی را که از عهد شباب در رکاب نایب السلطنه مآب برزم آزموده و بشجاعت ستوده شده بود با شش عراده توپ بانضمام قورخانه و چهار فوج
سرباز و دو هزار سوار سرانداز باعانت معتمد الدوله روانه فرمود و چون وی بخرم آباد رسید معتمد نیز از شوشتر حرکت کرده راه فلاحیه کعب درگرفت و شیخ
ثامر خان مشوش شده عیال و اموال خود روانه بصره داشته خود نیز از قفای آنان برفت حضرت شاهنشاه جمجاه قاجار آقا اسمعیل پیشخدمت خاصهٔ
قدیمی را با کمر شمشیر مرصع و خلعت و نشان مخصوص ولقبی روانه نزد معتمد الدولة العلیه فرمود و وی در ولایت بختیاری در آمده جعفر قلیخان
ولد اسد خان را استمالت کرده با خود برده تا در کنار رود شوشتر باردوی معتمد الدوله رسید و بجهة اطمینان اعراب کعب و فلاحیه بکعب رفته اموال و اثقال
محمد تقی خان بختیاری و شیخ ثامر خان و اسلحه و پنجاه عراده توپ و خمپاره نزد معتمد آورده و خدمتی شایسته بظهور رسانید و بجزیره رفته در بستن
سد توقف کرده اهتمام کرد معتمد الدوله و سردار ماکوئی بمحمره رفته پنجاه روز از دوازده بماندند فوج خلج ساوه را در محمره از توابع فلاحیه و کعب گذاشته
بانتظام امر لرستان مصمم شدند معتمد الدوله با قشون و توپخانه بنظم عربستان متعهد و محبعلی خان با دو فوج خوئی و یکهزار سوار و نصف فوج لرستان
راه بختیاری برگرفت و از راه شوشتر میان آن طوایف درآمد فوج جمشید خان ولد محمد علی خان ماکوئی را که برادرزادهٔ او بود بسمت کوه لرستان
که گریزگاه بختیاری است فرستاده خود بحوالی دز اسد خان بختیاری رسید جعفر قلیخان پسر اسد خان خدمت کرده از عهدهٔ تکالیف دیوانی

بنکاهد

ینک برآمده در دو سردار را دعوت کرده مورد التفات شد از آنجا گذشته در چمن اندکاه آرام و جایگاه گرفته تمامی خوانین بختیاری بخدمت آمدند
و مالیات یکساله را پرداخته در مدت پنجاه روز تنخواه و کرد و ملازم و سایر خدمات انجام یافت و چون قبل از این خوانین کرمانشاهان حاجی
خان شکی حاکم خود را بواسطهٔ سوء سلوک و سوء خلق و افراط در قتل و اکثار در هتک و مباینت مشرب و مخالفت مذهب با دویست تن از اتباع او در کرند بقتل
آورده بودند و با عبد الحسین خان جوانشیر حاکم تازه خود نیز بصداقت و ارادت رفتار نمینمودند از دار الخلافه حکم رسید و سردار ماکوئی بتنبیه و تادیب مقصرین
کرمانشاهان مامور شد و بلطف و عنف آن وحشیان را رام کرده عبد الحسین خان جوانشیر حاکم کرمانشاهان از زور و داور رمیده خاطر شده با خوانین راه معاهده سپردن گرفت
و این موافقت با رای امنای دولت مخالفت تمام حاصل شد و او را معزول و محمد علی خان را منصوب داشتند و مصطفی خان پدر اسد الله خان سرتیپ
کوران محمد ولیخان را بقتل رسانیده مقصرین را نیز بدست آورده با یک فوج سرباز حسب الامر اعلی روانه دار الخلافه نمود و تمامت طوایف را قهراً و قسراً سر در چنبر اطاعت
کشیده استقلالی کامل حاصل کرد و در این ایام عبد الله پاشای بابان بخودسری سری برآورده بود و از جانب اولیای دولت اشارت رفته که رضا قلیخان
والی کردستان محمود پاشا را بسلیمانیه برده بحکومت مستقل نماید عبد الله پاشا تمکین محمود پاشا نکرده با جمعیت خود در سرحد بابان نشسته محمود پاشا هم در
سلیمانیه توقف کرده عبد الله پاشا مغافصةً قشون خود را برداشته با هشت عراده توپ از دره که در برابر اردوی رضا قلیخان والی بود بدر آمده بنیاد
توپ اندازی و آتشبازی نهاده اردوی والی بهم برآمده متفرق شدند و اموال و اثقال آنها بغارت رفته عبد الله پاشا باز روانه سلیمانیه شده محمود
پاشا هم برگشته بمقام خود مقیم گشت و امنای دولت قوی صولت را از وقوع این واقعه حیرتی عظیم و غیرتی جسیم روی داده بخان حاکم ماکوئی
حکمران کرمانشاهان احکام صادر شد که بخار نخوت از دماغ عبد الله پاشا بیرون کند و نیز اشارت رفت که اگر عبد الله پاشا داخل خاک کردستان
شده او را با خاک یکسان باید کرد و اگر در اراضی سلیمانیه متوقف است حقیقت حال را معروض باید داشت و عبد الله پاشا یک منزل درست بخاک
کردستان داخل شده بود و از این حکم اطلاع یافته رای مراجعت کرد و حکمران کرمانشاهان بنا بر رعایت امر شاهنشاه با افواج مخصوصه و ده
هزار جمعیت کرمانشاهانی بر سر او تاخت و بر حسب حکم متوجهات و مالیات ماضیه دیوانی را از او استرداد کرده مورد عوارف و عواطف خسروانی
گشت و چون یکصد نفر سرباز در قلعه کلهر بجهة وصول و حصول مطالبات دیوانی نشسته بودند و مزاج حاکم کرمانشاهان بواسطهٔ جراحتی که
در هرات بر دست وی عارض شده بود و بهر چند مدت عود و شدت مینمود از اعتدال بانحراف گرائید مفسدین کرمانشاهان فرصتی یافته بجهة
اخراج آن سربازان جماعتی فراهم کرده بر سر آن قلعه بردند حاجی شکور خان سرهنگ برفع این غایله مامور شد با چهار عراده توپ
و دو فوج سرباز بر آن گروه تاخته آنها را بسوی ماهی دشت متفرق و منهزم ساخته روز دیگر نیز جنگی کردند و تنگی بردند در دو سه کرت محاربه و
مضاربه ظفر حاجی شکور خان را بود و در این اثنا زالین صاحب بالیوز بغداد که بسیاحت کرمانشاهان آمده بود حکیمی و اکثر همراه داشت و
زخم مزمنهٔ محمد علی خان را در مدت پانزده روز معالجه کرد چون بزرگهای ایلات کرمانشاهان بعرض امنای دولت رسید محمد علی خان ماکوئی را
بمعاونت محمد علی خان مامور فرمودند و فضل الله خان همدانی و کلبعلی خان افشار را هم فرمان دادند که باعانت روند و فوج شقاقی نیز بمتابعت
او مامور شدند الحاصل ده عراده توپ با انضمام قورخانه و هشت هزار جمعیت و شش فوج نظام و چهار هزار سوار جرار محکوم حکم سرکار محمد علی خان
حاکم کرمانشاهان کردند و وی نظمی تمام در آن صفحات داد و قدرتی وافی و حشمتی کافی در آن حدود حاصل نمود و مدت حکومت او در آن ولایت
امتدادی یافت و از لوازم تسلط در آنجا بود کرد آنچه کرد و گفت آنچه خواست

ذکر مامور شدن سلیمان خان دنبلی حاکم سابق خوی بحفظ و حراست سرحدات خراسان و توقف در بسطام و استحضار از خیالات سالار

باری چون آثار خلاف و نفاق
حسن خان بن آصف الدوله قاجار ملقب بسالار از پردهٔ اختفا بعرصهٔ انجلا جلوه کرد تا خیالات او تحقیق برای پیشگاه ضیای حضرت شهریاری
پرتو افکن کرد و چنان صلاح مملکت شرقی دانست که یکی از اعاظم چاکران ارادت کیش را که خالی از اغراض نفسانی باشد بسرحد ولایات خراسان
مامور فرمایند که از استرآباد و تراکمه و خراسان و اکراد متوقفه در آنجا استطلاعی حاصل کرده روز بروز واقعات و حادثات آن اطراف را بامنای
دولت ابد مدت معروض و معلوم سازد و چون چندی قبل از این سلیمان خان بن جهانگیرخان دنبلی از حکومت خوی معاف و در دار الخلافه
متوقف بود رای مبارک شهریاری و جناب پیشکاری متعلق گردید لهذا او را برسم حراست و اسم حکومت ولایت بسطام روانه آنجانب فرمودند چون
بمنزل فیروزکوه در رسید استماع کرده که طایفهٔ تراکمه گوکلان بر سرکار امیرزاده سلیمان خان ملقب بخان خانان شوریده بطغیان و عصیان سر برآورده

برای تحقیق این خبر مردی بسطامی زیرک باستراباد فرستاد و مقارن این حال محمد حسین خان نردینی از غلبهٔ اکراد بوزبجرد فرار کرده چنانکه سابقا مرقوم
شد بطهران رفت و از خیالات سالار شرحی معروض داشت و بولایت خود بازگشت و مقتول شد بعد از تحقیق فرستاده سلیمان خان دیو
سیرتان طوایف گوکلان جواب دادند که ما را الفتنه انگیزی و خونریزی و نفاق و شقاق با حکمران استراباد مجبور کرده اند و المامور معذور
از بوزبجرد هم خبر رسید که سالار در خیال خروج مصمم است و در این تدبیر که از تمامی اعاظم و اعیان خراسان گرو گرفته آنان را بکلات فرستد
آنگاه لشکرکشی کند و اینک باشارت او طایفهٔ گوکلان بتاخت بسطام عزیمت دارند چون این خبر محقق شد سلیمان خان دنبلی با کدخدایان
بلوک جاجرم و فرنگ و فارسیان و چناشک بخلعت و انعام و مهربانی و اکرام بنای مراوده و موافقت را استحکام داده تمامی قلعه جات را
اخبار کرده بمحافظت و محارست خود پرداختند قریب هفت مرتبه هر باری یکهزار و پانصد سوار گوکلان بتاخت غنایم و بهایم این حدود آمدند
و زیاده فایدتی نبردند و پس از چندی که آصف الدوله عزیمت طهران کرد چنان معلوم شد که همیخواهد ولایت قومس یعنی سمنان و دامغان و
بسطام و استراباد و شاهرود را ضمیمهٔ ملک خراسان نماید و لشکر آنجا را محکوم حکم خود دارد و سلیمانخان اظهار کرد که بعد از این تاخت و تاراج
بسیار خواهد شد و تا من بخراسان بازنگردم این فتنه بنشیند مدخان دنبلی که مردی دانا بود آنچه دانست با منای دولت خاطرنشان کرد لهذا
حسب الامر اعلی آصف از مراجعت خراسان ممنوع و بزیارت مکه معظمه چنانکه اشارت رفته مجبور شد و پادشاه حقایق آگاه بفکر انتظام خراسان
و قلع و قمع سالار افتاد

در بیان ماموریت ابراهیم خلیل خان بن حاجی اسمعیل خان خوئی بمحاربهٔ جعفرقلیخان کرد شادلو ایلخانی خراسان و مقابله با یکدیگر

چون اخبار تجاسر سالار بار بتواتر بعرض امنای دولت شهریار قاجار رسید از خیالات
خام و تدابیر ناتمام حسن خان دو الوطرفه متعجب شدند زیرا که از دو سوی نژادش بپادشاه ایران همی پیوست چه از یک راه نبیرهٔ خاقان مغفور بود و عمه زادهٔ
پادشاه منصور و از دیگر طرف خالوزادهٔ شهریار معظم و پروردهٔ این دولت ابد توام و چنانکه در مواقع کثیره نگاشته شده آبا و اجدادش همیشه بشغل خدمات
و متابعت سلاطین قاجار مباهات داشته اند علی الجمله محقق شد که مادهٔ سودا در دماغ سالار غلبه کرده بتهیهٔ لوازم سروری و خودسری اشتغال
میورزد نخست از اشرار خراسان و طوایف ترکمانیهٔ مرو و سرخس و طرشن و اخال و اتک و ایلات هزاره و تیموری و جمشیدی و سیستانی و طخارستانی
سپاه بسیار بر سر خود جمع کرده کار شهر مشهد را انتظامی تمام داده تفنگچی و شمخالچی در بروج و دروب شهر نهاده توپها را برارک و شهر تقسیم نموده پس
بکلات عزیمت کرده فوج فیروزکوهی و قراگوزلو را که باستحفاظ آن حصن حصین مامور بوده اند از منصب معزول و از خود در آنجا مستحفظ نشانیده قریب
بسی هزار سوار و پیاده در هم کشیده و بسیاری از اکابر و اشراف و اعاظم و حکام خراسان سر بر چنبر طاعتش نهاده عزیمت دار الخلافه طهران دارد و
جعفرقلیخان ایلخانی شادلو فریب سالار خورده و بکام و ناکام با او موافقت کرده با دوازده هزار سوار مستعد جرار از اتراک و اکراد در مقدمة الجیش
راه بسپارد و از بزبجرد بقریهٔ قهیج نشسته است و سالار بار نیز با سپاهی بیشمار در قفای او متوجه بطهران همی قطع منازل کند حضرت شاهنشاه
ذیجاه فرمان داد که سوار و پیاده بلاد قریبه را اخبار و تهیهٔ سفر احضار نمایند و ابراهیم خلیل خان سرتیپ اکه سالها در خدمت نایب السلطنه
مغفور پروردهٔ رزم بود مامور بمدافعهٔ اهل طغیان فرمود و در حوالی نگارستان خارج طهران از حضور شاهنشاه غیور گذشته راه دیار خراسان سپردن گرفت
و در هنگامی که روانه میشدند و بنده حضور داشت چون مذکور بود که سالار بار با همین میرزا مواضعتی کرده که او را سلطنت برگیرد پادشاه دانش آگاه
بمحمد قلیخان ایشک آقاسی باشی برادر مهتر سالار قاجار خطاب کرده این مصراع بخواند و لختی بخندید   مبادا که بهمن شود تاجدار   علی الجمله ابراهیم خلیل
جلیل با دو هزار سرباز افشار ارومی و سواران خواجه وند و عبد الملکی و سوارهٔ عبدالله خان افشار رضایین قلعه و دوازده عراده توپ راه برگرفته تن
شیرغان همی رفت و از آنجانب سالار با استعدادی بیشمار بسبزوار رسیده ایلخانی را بقهیج فرستاد که حقیقتی معلوم نماید و بدو انهی کند و ابراهیم
خلیل خان نیز با قلیل پیاده و سواره بسرعت برق و باد منازل قطع میکرد و باستعجال باستقبال رزم همیرفت و چون ببسطام در آمد پیاده عرب و
عجم بسطامی و سواره کوداری که ابو الجمعی مهدیقلی خان فرزند سلیمانخان بود ضمیمهٔ سپاه او شدند و اتفاق کردند و عساکر سالار نیز پیاپی بیامی میرسیدند
در تدبیر کارزار همی بودند چون این اخبار بعرض جناب فضایل مآب حاجی رسید نامه بسلیمان خان و ابراهیم خلیل خان نگاشته که اگر لشکر سالار بسیار است
و قریب بشمار رسیده و تاب مقابله و خودداری ندارید از بسطام بسمنان بازآیند تا ممد و معاون بشما الحاق یابد امرا بعد از مطالعهٔ این رقیمه
دانستند که امتثال این امر مایهٔ خذلان و مزید طغیان خصم خواهد بود چه یک گام از معرض مقابله و محاربه واپس نشستن مایهٔ هزیمت و شکستن است

بعد از آن

بعد از مشاوره عزم بر رزم جزم کردند و احمال و اثقال را با بنه و اغروق و خیمه و خرگاه از اردوی خارج شهر بدرون شهر نقل کردند و چنان مقرر شد که سلیمان خان بحفظ شهر پردازد که اگر وهنی اتفاق افتد ابراهیم خلیل خان نیز بشهر آمده متحصن شوند تا از دار الخلافه معاون و مددی رسیده باشد در هنگام خوابانیدن خیام و احمال و بارکردن اثقال و احمال جعفرقلیخان ایلخانی چنان تصور کرد که اردوی سرتیپ خوئی اراده فرار و عزیمت هزیمت کرده اند خود با همه سواران بر اسب بر آمده عزم تاختن کردند سرتیپ جنگجوی قوی دل هفتصد نفر سرباز را قلعه وار بر چهار سوی قسمت کرد و سواره خود را در میان قلعه جای داده توپها را بر اطراف قلعه برنهاده روی بسوی سپاه خراسان گذاشت از آنطرف نیز سواران کرد و ترکمان رو با فواج نهادند و از چهار سوی حمله آوردند چون نزدیک شدند اژدهای آهنین تن بغرش در آمده بنیاد آتشباری کرد طرفه قلعه مشتمل بر چهار برج آتشین دیدند و از آن آتش چون شیر برمیدند جعفرقلیخان سپاه خود را چهار صف کرده هر صف را از طرفی بر سر آن حصن مربع آتشبار فرستاد یکباره آن قلعه بحرکت در آمد از جوانب اربعه توپهای مردربای نعره ور شدند و روی بسپاه خراسانی در نهایت آرام و وقار و کمال نظام جنبش گرفتند مع القصه سواران ایلخانی را پای درنگ و دست جنگ از کار باز مانده روی بفرار آوردند و متفرق شدند و تا حسین آباد دهی گریختند سرتیپ بملاحظه اینکه مبادا افواج و سواره او بهوس غنیمت تفرقه یابند بجانب اردوی ایلخانی نرفته بازگردیده باردوی خود آمده متوقف شد و این منازعه پیش در قلعه کهنه خراب قاسم آباد وقوع یافت و این محاربت از صباح تا رواح امتداد داشت چون شب در رسید سرتیپ دلیر در حوالی قلعه حسین آباد که تا اردوی ایلخانی یک میدان مسافت بود برای دفع کلوم و خستگی و رفع جوع و تشنگی فرود آمد شب را بهر حال بسر بردند دیگر روز که خورشید بر آمد پیاده و سواره منصوره از جای بر آمدند و با نظامی کامل روی باردوی ایلخانی نهادند جعفرقلیخان نیز سوار شده فراپیش آمد قریب دو ساعت با رشتخالچیان خراسانی بنیاد جنگ کردند و جنگی دلیرانه نمودند ولی آخر الامر ستوه آمده فرو شکسته بعقب رفتند سربازهای دلیر آنان را چنان بگریزانیدند که تا طناب خیام اردوی ایلخانی برسیدند ولی بملاحظه مصلحت وقت داخل اردو نگشته بازگردیده در مقام شب دوشین بخواب نوشین شدند در یکی از این محاربات مهدیقلی خان دنبلی سرتیپ عرب و عجم جلادت کرده بر ترکمانی تاخت اگرچه زخمی بر دستش رسید ولی ترکمان را نیز اسیر ساخت دیگر روز در اردوی ایلخانی همهمه روی داده معلوم شد که باستقبال سلیمانخان دره گزی و جهانگیرخان کرجی که با هزار سوار بامداد و اعانت ایلخانی آمده اند همی روند و بعد از ورود آنها مصلحت دیدند که بجانب اصفیه بروند و اردوی خود را حرکت داده چون معبر اصفیه از کنار اردو بود نخست جماعت رشتخالچیان را بر سر تپها و بلندیها فرستاده عزم عبور کردند در آنروز سرتیپ خوئی مریض بود غفار بیک سرهنگ افشار دو دسته سرباز و یکعراده توپ کوچک برداشته بجلوگیری ایشان رفت و بنای افکندن توپ گذاشت چون ایشان را سر رفتن بود بجای پای نفشردند راه راست را کج کرده باصفیه روی نهادند چند نفر از رشتخالچیان ایشان بگلوله توپ راه عدم سپردند جعفرقلیخان چون باصفیه رسید اردوی خود را در آنجا گذاشته نزد سالار که در مزینان بود روانه شد و از جانب سالار محمد خان بغایری با سواره خود باردوی اصفیه آمد از اینطرف هم خبر قرب وصول محمد علیخان سرتیپ ماکوئی در رسید **رفتن محمد علیخان سرتیپ ماکوئی بطرف بسطام و محاربه او با محمد خان بغایری و سلیمانخان دره جزی و جهانگیرخان کرجی و حیدرقلیخان شادلو و غلبه بر اعدا** چون اخبار اردوی سالار و منازعات دو سپاه جرار بامنای دولت رسید محمد علیخان بن حسینخان ماکوئی را با ده عراده توپ و چهار فوج سرباز بموافقت و معاضدت ابراهیم خلیل خان سرتیپ خوئی روانه فرمودند و همچنان بر ملایر رفت تا بقریه موسوم به ده ملا رسید سالار و ایلخانی از آمدن او اطلاع یافتند محمد خان بغایری و سلیمانخان دره جزی و جهانگیرخان کرجی و حیدرقلیخان برادر ایلخانی شادلو چند هزار سوار جرار برداشته باستقبال او آمدند و تدبیر اندیشیدند که شب در گوشه کمین کرده سحرگاه که اردوی او را خیال کوچ در دست و هنوز منتظم نگردیده اند بر سر وی تازند و کار او را اتمام سازند تا با ابراهیم خلیل خان ملحق نگردد و قوتی تازه نیابد چون روز در رسید آشکارا شدند و از اطراف غریو و غرنگ در گرفتند محمد علیخان اصلا مشوش و مضطرب نگشته گلولهای توپ جهان آشوب بر صف سواران فرو باریدن گرفت و چون هم در آنشب سلیمانخان دنبلی و ابراهیم خلیل خان خوئی از عزیمت خوانین خراسان بر سر اردوی خان ماکوئی استحضار یافته بودند سلیمان خان در اردو مانده ابراهیم خلیل خان سواره جرار اردو را برداشته با توپ و تیپ راه ده ملا بر گرفته بدو ملحق شد سواران خراسانی مایوس و محروم براه اصفیه روانشدند و خبر ورود نواب مستطاب امیرزاده کامیاب حمزه میرزا سپهسالار خراسان گوشزد خلایق گردیده جمعی را دل قوی و گروهی را تن ضعیف آمد **تفویض حکومت ولایت خراسان**

بنواب مستطاب امیرزادهٔ معظم حمزه میرزا و روانه شدن بصوب بسطام و واقعات آن ایام و روش نواب مستطاب
امیرزاده اردشیر میرزا بر سر تراکمه چون در نزد اهل بینش تن را از جان گزیر نیست و اعضا را بی سر هستی نه سپاه سابقه و لاحقه را مو بنحر بیا امیری
آمری شایسته شایست و امیری بایسته بایست چه حکمرانی لشکرکش در اینوقت ضرورت داشت که میدان را بمنزله رستم و ایوان را بمرتبه خاتم
باشد تا بعنف و لطف متمرد را بکدازد و متفرد را بنوازد و بتیشه تدبیر ریشه هر اصل خسیس نسل را از بن برکند و بمراهم مراحم جراحات قلوب
قلوب مخلصان را ملتئم سازد شاهنشاه حقایق آگاه برادر معظم خود نواب امیرزادهٔ مکرم حمزه میرزا را که بحسن قبول در خدمات سابقه تقدم یافته بود
و در سفر گرگان و هرات شجاعت و بسالت او مشهود آمده و در حکمرانی زنجان و قزوین بعدالت نام برآورده بدفع اعدا و قهر خصما و حفظ ملک
و ملت و صون دین و دولت ممتاز دیده بمناصب جلیل سپهسالاری و ولایت خراسان اختیار فرمود و فوجی چند دلیر و گروهی چند هژبر در رکابش مقرر
و روانه آن بلاد داشت و چون بسیاری از تراکمه در رکاب سالار بودند بفرمان شاهنشاه صافی ضمیر صایب تدبیر نواب مستطاب امیرزادهٔ معظم
اردشیر میرزا حکمران مازندران با لشکر گران بدشت گرگان و اترک مامور شد بعد از ورود در آنجا و وصیت مهابتش کوه و دشت را فرو
گرفت ایلات تراکمه از کثرت خوف و واهمه با اقربا و احباب خود که در نزد سالار بودند از حادثه دشت و نزول آن واقعه عظیم نامه و پیام فرستادند
اغلب سواران ازکرد و پریشان شده بحفظ و حمایت و صون و صیانت او با عیال خود آمدند و از این معنی پایه و بنیه بزرگ بجهت سالار گردید
از این راه فتور و قصور تمام در قصور استقلال او راه یافته پریشان و بی سامان شد و نواب مستطاب معظم الیه مدت یکسال در سامان تراکمه توقف
گزید همه را مطیع و منقاد کرده از حمایت سالار باز گردانید علی الجمله نواب امیرزاده حمزه میرزا بحکومت خراسان مامور شد و در قطع طریق او تاکید
فرمودند و در هشتم ماه رمضان یکهزار و دویست و شصت و سه دوازده عراده توپ و توپچیان فرزانه و اسبان قورخانه و فوج بهادران و
فوج خاصه و فوج سمنان و دامغان را با طاعت نواب والا مامور فرمودند وی چون ترک از شصت پرواز گیرد از دار الملک ری بصوب خراسان
راست همیراند و دشت همی نوشت تا بدامغان رسید و محمد علیخان سرتیپ ماکوئی و ابراهیم خلیل خان خوئی قدم از سر ساخته بتقبیل رکابش تاخته
با گردانی گردون شکوه و گروهها توپهای چون کوه بشهر بسطام درآمد صیت ورودش در فراز و فرود پیچیدن گرفت و بیم کامل دلهای دشمنان را
شامل گشت سپاهیان خراسان از ورودش چون گور از شیر هراسان شده بجانب سالار که در میامی گرفتار غمهای بیپایان بود پیاپی همیشدند
للمؤلفه که تنگ بحر دیگر درآمد موج نهنگان هر موجه اش فوج فوج بجنبش یکی کوه و دشت و دره بپیش یکی پیل و شیر و بره سر رشته است
طبعش برنج و بتاب نه آرام داند نه خورد و نه خواب چون سالار بارگه خود را ایران سپهسالار شمرد این گونه سخنان جانکاه در دفزای شنید
سخت بهم برآمد و بتنگ خیره شد جهان پیش چشم اندرش تیره شد با آنکه فزون از بیست و پنجهزار سوار خراسانی و اکراد داشت قدمی پیش نهادن
نیارست و در میامی بنشست و اندیشهای باطل در پیوست نواب امیرزاده حمزه میرزا چون از قعود او در منزل مذکور آگاه شد شیپور رزم نواختن و
بسوی او تاختن فرمود از بسطام کوچ داد و بمیامی رو نهاد چون دو لشکر بر خاک شجر متقابل شدند دل بر مرگ نهادند و دست بمقاتله برآوردند
صفها راست کردند و تیغهای کج برکشیدند رمحها را سنان درخشیدن گرفت و سهمها را پیکان خلیدن آموخت امیرزاده آزاده بخت بست برود
نکته دانی چرب زبان بسالار پیامی فرستاد که نیک براندیش که از دوده ستوده شما هیچیک از نیاکان بزرگ و آبای سترگ را دعوی سلطنت یا نژاد
جلیل ما نبود پیوسته ملکت ما را خدمت شمار را تقریر رفته اکنون چه افتاده که بنده به مولی و خادم بر آقا آغالش جوید و طریق نافرمانی پوید اگر
از این راه پر عواقب چاه باز گردی و اوراق خلاف با انامل انصاف در نوردی بحکم اهلیت و قواعد مردمیت هم در خدمت شاهنشاه جهت
شفیع شوم تا صاحب مقامی رفیع شوی سالار نادان مغرور در جواب این بیت مشهور مترنم شد که نظم مرا عار آید از این زندگی که سالار
باشم کنم بندگی امیرزاده دانست که سرسام خودسری را در دماغش غلبه تمام است و قطع این داعیه و اهبه مخصوص بپامردی حسام للمؤلفه
بفرمود تا رزمها ساختند هژبران بر آن آهوان تاختند ز گرد دو خان روی خود پرده بست کمرگاه کوه از گرانی شکست چون هژبر سپاهیان
سالار چاکران شهریار گردون وقار و پروردگان نعمت و خوکردگان خدمت بودند ناچار با دیو موافقت گزیدند در کوی مرافقت خزیدند لکنو
که مفر و مناص نیافتند از حبس ناچاری خلاص جستند فوج فوج و دسته دسته صفوف سپاه سالار را شکسته برکاب بوسی نواب مستطاب آمدند
و عذر گویان همیشدند چون صورت نصرت در مرآت مخاصمه روی نمود کریم خان هزاره و ابراهیم خان نه دکانی و حسین خان ییش آقاچی و هزار سوار

جرارا مان خواسته برکاب مستطاب آمدند و مورد الطاف والا شدند و علی اکبرخان سرهنگ قاجار تمامت آنها را بحضور امیرزاده آزاده نواب حشمة الدوله
العلیه العالیه حمزه میرزا آورده همگی را مخلع فرمود و در مقدمه پیش بدافعه سالار مامور فرموده چهار عراده توپ و دو فوج از افواج را بمحارست اردو
و اعزوق گذاشته و خود نواب والا با بیست و شش عراده توپ و افواج منصوره بعزیمت مقابله و محاربه سالار بمیامن توفیق یزدانی راه میامی
طی همی کرد چون سالار از حرکت امیرزاده والاتبار اطلاع یافت عنان توسن ثبات از کف داده با دوازده عراده توپ و سواره و پیاده اکراد و تراکمه
و افاغنه راه ارض اقدس گرفت و جنود منصوره نواب والا همی راندند تا بمیامی رسیدند معلوم شد که سالار فرار اختیار کرده و در این منزل عالیجاه
عبد العلی خان سرهنگ توپخانه که در اردوی سالار محبوس و ناچار مانده بود برکاب والا آمده شرایط اطاعت و بندگی بظهور آورده و در حوالی
پل ابریشم سالار را از تعاقب و تواتر سپاه جرار حضرت شاهنشاه قاجار توهم افزوده و از ازدحام سپاه و احتشام حشمة الدوله آگاه شده خود را در
بحر هلاک غریق و در نار دمار حریق دید و ملتزمین رکاب خود را در هر منزلی در تفرقه یافت و سپهسالار قاجار را چون شیر در دنبال گوزن بکمال عجلت سر
سپرده دید چون بیچاره سالار حال بر اینمنوال دیده با جعفرقلیخان ایلخانی و فرزندان خود راه فرار بگردانیده بقلعه بزنجرد شتافت و در آنجا مجال
توقف و تصرف نیافت لمؤلفه بناچار شد آن بد بدگمان زبیم شه ترک زی ترکمان تمام توپ و توپخانه و توپچیان فرزانه و افواج فیروزکوهی
و سواران رکابی که لابد در خراسان بمتابعت و موافقت کرده بودند برکاب نواب مستطاب آمدند و هر یک بنحوی از انحاء عذر تقصیرات خود
خواستن گرفتند امیرزاده آزاده مسرعی سریع السیر بحضرت دار الخلافه روان کرد و شرح حال بیان در حضرت شاهنشاه بودیم که تفاصیل این فتوحات
شنودیم ذکر تسخیر بوزنجرد و اسفراین و قلعه کلات و مشهد مقدس و تربت و جنوشان نواب مستطاب امیرزاده دلیر لشکرکش حمزه میرزا
والی والای خراسان چون به پل ابریشم رسید دانست که سالار و ایلخانی بجانب بوزنجرد رفته اند حکمی بعهده محمدولیخان بن فتحعلیخان قاجار
بیگلربیگی که بنی عم آصف الدوله که آنگاه محبوساً در مشهد میزیست و با سالار مخالفت همیداشت نگاشته نیابت ارض اقدس را بدو تفویض فرمود
و سرکردگان قشون دولتی را که در مشهد متوقف بودند بمتابعت او امر نمود و خود در کمال جلال از راه اسفراین و فیروزآباد روی بسوی بوزنجرد
نهاد سالار بعد از اطلاع از قرب جوار آن دریای آتشبار با ایلخانی شادلو از بزنجرد میان تراکمه آخال روی نهاد نواب والا بسلامت ورود
بدان شهر روزی چند متوقف شده سلیمان خان دره جزی را بتسخیر و تصرف کلات روانه کرده مشارالیه کلات را از تصرف مستحفظین سالار و ایلخانی
انتزاع نموده بدره جزی سپرد و فوج بهادران و دو عراده توپ بمحافظت و محارست کلات فرستند و نواب والا اراده داشت که بتعاقب
سالار بجانب آخال روی نهاده کار او را باتمام آورد مقارن این حال از مشهد مقدس خبر رسید که فیمابین شهری و سپاهی منازعتی رفته است
و اهالی شهر بر سپاهی و محمدولیخان قاجار غلبه کرده اند و ایشان ناچار متحصن شده استعانت جسته اند لاجرم محمدعلیخان ماکوئی را که [illegible] بود
مشهور و دلیری تهمتن بحکومت بزنجرد و الی شیروان و جنوشان مامور فرمود شش عراده توپ و یکصد بار قورخانه و افواج عراق و کرازه و امان
و خلج و بیات را در نزد وی گذاشته ابراهیم خلیل خان را با نظام تربت و ترشیز با چهار عراده توپ و چهار فوج افشار و غیرهم معین فرمود و
خود عزیمت شهر نمود الحاصل نواب امیرزاده حمزه میرزا پس از انتظام امور بلاد روی بسوی ارض اقدس نهاد در بیست هفتم ذیقعده سنه هزار و دویست و
شصت و سه بشهر اندر شد و آن شهر از مهرش مستقر آمد دست بعدل و داد گشاد و بنیاد بر عقل و انصاف نهاد لمؤلفه شد آنشهر چون کاخی
آراسته دران خواسته هرچه دل خواسته چون ولایات خراسان بردو گونه است که یکی را عربخانه و دیگری را کردخانه دانند حکومت عربخانه یعنی
قاینات برابراهیم خلیل خان خوئی که خوئی ستوده داشت مقرر آمد و ایالت کردخانه بر محمدعلیخان ماکوئی معین گردید هر یک در محل خود باستقرار
و استقلالی باشند و بدانچه مقتضای طبیعت آنان بود قادر شدند لمؤلفه جهان بازئی تازه بنیاد کرد یکی را بسوک یکی شاد کرد ذکر
حادثه بوزنجرد و آمدن سواران شادلو و تراکمه باستخلاص آنشهر و منازعه طرفین و قتل محمدعلیخان نصرة الدوله
ماکوئی ابراهیم خلیل خان در قاینات که مرکز حکومت اعراب خراسان است بفرزانگی و مردم داری میپرداخت و محمدعلیخان ماکوئی در
بزنجرد که محل اکراد است نرد حکمرانی میباخت ولی بواسطه غرور جوانی و حصول ساز کامرانی دست از آستین بطر دل برآورده برافت و حرمت
که لازم قوانین مردم داری و حکمرانیست چندان التفات نکرده دور و نزدیک و ترک و تاجیک و آشنا و بیگانه و بعید و همخانه از وی برنجیدند
و با یکدیگر در اظهار نفاق و ابراز شقاق وی متوافق و مترافق گردیدند سران دیار کرد که هر یک تنی بودند گرد از دایره مخالفتش بیرون شدند

و با ایلخانی اکراد که مردی بود والا اثر دشمنی و متوصل آمد چه که وی همه شب تا صباح بمعاقره با خوبان ملیح و معاشرت با نسوان صبیح سحر کردی و با بانگ رود
و چنگ غافل از کار صلح و جنگ بسر بردی با ملایم‌ترین رکابش پیوسته عتاب بودی و با محترم‌ترین جنابش همواره خطاب رفتی با اهالی شهر بجنورد از وی
برمیدند و با ایلخانی سابقه گرویدند سالار و جعفرقلیخان شادلو ایلخانی خراسان از این اخبار عزم اندوز شاد گردیده با اهالی شهر مواضعه آراسته
و غبار خلاف زمرآت خاطر پیراسته از ترکان دشت گرگان و اکراد عصبیت نهاد شادلو دو هزار سوار جرار معین داشته در شبی که بهزار فرزند
مصایب حبلی بود قطع مسافت و طی منازل کرده بحصار بجنورد درآمدند محمد علیخان ماکولی را محصور کرده و بتحصن ارک مجبور بسیاری از سربازان را
علی الغفله بقید اسارت آوردند و در پای هلاکت و امانت سپردند خان ماکولی که شبی آبستن چنین روزی بدان گمان هنگر دمشوش گردیده از بیم بفراز
ارک رفت که خود را محافظتی نماید و توپی چند بر فراز دروازه ارک کشیده و خودداری نموده تا روشنی روز درآید فشافاش تیر بر فلک اثیر رسید و
غریو و غرنگ تفنگ جهان فرو گرفت در این گیر و دار خوف و خطر گلوله تفنگی بر مقتل آن جوان دلیر آمد و روزش بسر رسید ولی افواج دریا امواج
بتحفظ و تیقظ پرداختند و ارک را از دست ندادند و لازمه صیانت را رعایت کردند ولی سالار و ایلخانی با غلبه تمام شهر را تصرف کردند و فوج
بیات را تماما با دو عراده توپ از خارج گرفته اسیروار داخل کردند و هزار قبضه تفنگ آنان را انتصاحب نمودند و بمحاصره ارک کوشیدند و چون این خبر
باطراف رسید هواخواهان سالار از اکناف بنزد وی آمدند و قریب دوازده هزار از پیاده و سواره اکراد شادلو و زعفرانلو و تراکمه سرخس و اخال بر گرد
سالار و ایلخانی اجتماع کردند تا خبر این رزیه کبری و قضیه عظمی بنواب امیرزاده شجاع و والی مطاع حمزه میرزا رسید سام خان روسی را بحفظ و صیانت
شهر مشهد مقرر داشته چون غالب افواج در تربت و ترشیز و کلات ساخلو بودند نواب والا یکهزار سرباز زبده و دوازده عراده توپ قلعه‌شکن برداشته
با سواران خراسانی چنانکه بهمن بیستان آید یا تیزی باران گراید در هشت روز پنج منزل درنگ ناکرده روی به بجنورد نهاد چون خبر قرب وصول
امیرزاده از ارض اقدس بدان ملک رسید سالار و جعفرقلیخان ایلخانی صلاح فلاح در درنگ ندیده سواران خود را برداشته بمهرب و مخلص خود بازگشتند
سالار با خال رفت و ایلخان با ایل خود بمانه گریخت ولی در این حادثه بسیاری از سربازان در معرض قتل و اسر درآمدند و تراکمه سرخس آنان را خریده بخیوق
و بخارا بردند و بفروختند و نواب مستطاب امیرزاده آزاده پس از انتظام امر بجنورد و روانه کردن نعش مرحوم محمد علیخان و زخمداران سپاه بمشهد مقدس
قصد تعاقب سالار و جعفرقلیخان نمود و سواران خراسانی از اطراف برکاب آمدند و ابراهیم خلیل خان سرتیپ حاکم تربت نیز بعد از غلبه بر محمد
علیخان قاجار برادر سالار و فرار او بهرات و انتظام امور آن صفحات از تربت و ترشیز باردوی والا آمده لشکری و بهمن بتیزه پیکان از آن باران و
نزول سپاه شگرف تدریجا سرتاسر کوه و هامون را بتصرف درآوردند و عرصه بر سپاه نواب امیرزاده تنگ داشتند و جاده‌ها انباشته شد
و آذوقه کمیاب گردید تا چار اردوی امیرزاده قاجاریه بجانب مانه روانه شدند و ایلات شادلو در عین خوف و غمناکی از مانه کوچیده بجانب سلطان
رمشند و در ایام توقف در مانه آذوقه و سیورسات و علیق الدواب بکمال وفور رخصت یافت و با آنکه چهل روز موکب فیروز در آن مکان مکین بود
ده من نان را یکهزار دینار کس نخرید و از وقایع غریبه آنکه در این اوقات نواب امیرزاده والا روزی که پنجم محرم بود قصد نخجیر نمود در نیم فرسنگی از دو
نیستانی بکنار آب اترک وقوع داشت و امیرزاده با یکصد سوار از عمله‌جات و خواص در آن نیستان بشکار مشغول بود ناگاه سالار و جعفرقلیخان
که در آنجا در کمین کرده بودند با شش هزار سوار خود را به نیزار رسانیدند سواران امیرزاده متفرق شده باطراف فرار کردند و امیرزاده دلیر چون شیر در آن
نیستان بمحاربه درآمده همراهان عنان وی را گرفته از آن مکاوحه ممانعه کردند و این گونه تهور را از عقل بعید دانستند نواب والا نیز رای صواب آنان را
پسندیده از رود عبور نموده بدین سوی آمد و چون خبر باردو رسیده بود ابراهیم خلیل خان و جماعتی با توپخانه دررسیدند و در لب رود بنیاد
آتشباری نهادند جنگی عظیم روی داد و گروهی مقتول شدند آخرالامر سواران خصم فرار کردند و متفرق شدند چون در مانه نیز آذوقه نایاب شد
موکب والا بسملقان راند ایلات شادلو از آنجا بسرحد کوکلان و یموت رفتند بعد از چندی توقف در سملقان معروض افتاد که جعفرقلیخان
با سواران تراکمه و کرد در اینچه سر گرگان نشسته منتهز فرصت است باشاره نواب والا سواره افشار و صاین قلعه و سواران خراسانی بسرداری عبدالله
خان افشار بر سر جعفرقلیخان مامور شدند و در حین شکار بدو رسیدند جعفرقلیخان فرار اختیار کرده بجانب هرات رفت و پناه بیار محمد خان
برد و اردو و اغروق او بالکلیه نصیب سپاه نصرت همراه افتاد و نواب امیرزاده حشمة الدوله باشارت امنای دولت ابد مدت قصد تنبیه
طوایف تراکمه فرموده یکصد نفر سرباز را بمحافظه بنه باز داشته در یک شب قریب چهار فرسنگ راه ایلغار نموده بر سر تراکمه تاخته جماعتی را اسیر

ساخته بسیاری بقتل اندر آورد بالاخره سعدالله خان فندرسکی را شفیع انگیخته سیصد خانوار بکرد دادند و خود متعهد پذیرفتند و نواب والا آنانرا باسملقان
یورت دادند و سواره ایشان ملتزم رکاب والا شدند و این عید سعید را در چمن رادکان بمیمنت بگذرانیده در اندیشه آن بود که بعشق آباد که مکان
سالار بود روی نهد و کار او یکسوی کنند ناگاه خبر رسید که سالار بتراکمه سرخس و مرو شهزار کس در هم کشیده قصد شهر دارد ابراهیم خلیل خان
و جمعی بمدافعه او مامور شدند و در کال یاقوتی از خونهای یاقوت گون خارها مرجان رنگ شد و خراسانی منهزما فرار کردند چون توپخانه و نظام هنوز
در عقب مانده بودند سواران مکری و افشار مغلوب شدند و عبدالله خان صاین قلعه باد و برادرزاده بقتل آمد چون توپخانه در رسید سالار انهزام
یافته و نواب والا امر فرمود که تمامت دربندها را بگرفتند سواره تراکمه در حین رجوع گرفتار شدند محمد خان مکری سیصد سر از آن قوم بد اختر
باردوی والا فرستاد و از شهر خبر رسید که میرزا محمد خان برادر سالار و کسان ایلخانی که در روضه مقدسه نشسته اند بنای شورش عامی نهاده
مستعد کارند نواب امیرزاده آزاده بجهت انتظام امورات شهر با قشون و توپخانه رکابی یکروزه دوازده فرسنگ راه را ایلغار و قطع کرده مانند
برق خاطف سوزنده و فروزنده بجانب ارض اقدس مراجعت فرمود و امور شهر را انتظامی داد و قراول برگرد میرزا محمد خان نشانید و در فکر قلع و
قمع سالار افتاده چون او بطرف آق دربند و سرخس رفته بود امیرزاده والا امر ارک مشهد مقدس و بروج و حصار شهر را انتظامی کامل داده و جماعتی
از توپچیان و سرباز و صاحب منصبان در آنجا نهاده از شهر بیرون رفته بچمن موسوم بکال یاقوتی روانه شده اقامت گزیده و سام خان زائر از شهر
بالتزام رکاب خوانده مصطفی قلیخان سرتیپ همدانی را بمحارست شهر باز داشته بعزم دفع سالار از قوزغان بقرا القبعه حوالی سرخس رفته ریش سفیدان
سرخس متکفل فرستاده بشفاعت سالار و فسخ عزیمت نواب والا الحاح کردند فرج الله آقای کلاتی بسرخس رفت و در این اثنا نواب والا را مرضی
شدید عارض شد و سالار فرصت غنیمت شمرده کس نزد برادرش فرستاده قرار تدبیری داد که مایه استخلاص این و باعث استقلال آن گردیده
باشد چه در این ایام عموم خلق خراسان از باس امیرزاده آزاده و بطش او بغایت هراسان بودند و اهالی شهر که سابقا با سالار موافقت و مرافقت
جسته بودند خود را مخلص صحیح پسند و بر والی والای آن ولایت ایمن نبودند لاجرم فتنه جدید بنیاد نهادند و ابواب فتنه انگیزی و دست خونریزی
برگشادند

ذکر اتفاق اهل نفاق در قتل خیر الحاج حاجی میرزا عبدالله خوئی متولی باشی سرکار فیض مدار مشهد مقدس رضوی ع باذن و اشارت حاجی میرزا محمد خان بیگلربیگی قاجار دوالو

چون حاجی میرزا عبدالله خوئی پیری
امین نیکخوی و مردی صدیق راستگوی و از حقایق کار آگاه و رازدار حضرت شاهنشاه سکندر جاه بود در هنگام ماموریت او بمنصب بزرگ
تولیت سرکار فیض مدار احکام و امثال بسیار باهالی و امرای خراسان و ارباب مناصب دیوان که متوقف در آن شهر جنت بهر بودند نگاشته آمد
و حاج معزی الیه بعد از ورود بحسن خلق و لطف بیان و گرمی دل و نرمی زبان قلوب اعاظم شهر را در مدت شش ماه ایام توقف از پیوستگی و میل
بسالار منحرف و بزبان حال و قال آنانرا بخدمتگذاری دولت ابد مدت معترف ساخت و با عموم علما و فضلا و وجوه و اعیان شهر علی اختلاف طبقاتهم
رفتاری عاقلانه کرد تا خللی فاحش در کار سالار حادث شده عموم خلایق از سوء خاتمه آن جرم عظیم و خطب وخیم اندیشه مند و متزلزل شدند حاجی
میرزا محمد خان چون ماهی در شبک در حریم مقدسه رضوی گرفتار ماند و سالار منهزما بسرخس افتاد برادران به پیام و نامه یکدیگر ابلاغ کردند
و بخیرخواهان خود که خاین دولت بودند اعلام نمودند که در شهر فتنه برانگیزند که عامه خلایق را در آن شرکت افتد تا از بیم سیاست نواب والا
والی خراسان با یکدیگر اتحاد جویند و راه خلاف پویند و بواسطه ارتکاب بدان مهم خطیر و گناه کبیر متوهم و مخوف شده از توجه بادولت
دولت روگردان شوند لهذا بمواضعه و مشاوره یکدیگر قرار دادند که حسن خان کرد چناری که از معارف اصحاب جلادت و مشاهیر ارباب
شجاعت بود در شب عید صیام که هر کس در فکر فرداست با جماعتی انبوه بر سر اسبان توپخانه مبارکه ریخته تمامت مراکب را بشمشیران پی برند
و محمد خان بغایری با گروهی بر سر قورخانه شهر تاخته آتش در آن زنند و میرزا بابای گمرکچی که در کار تجار دخیل است جماعتی از لواط و اشرار
شهر را در زی و لباس تجار بمبارکباد عید سعید فطر داخل ارک نماید و مصطفی قلیخان قراگوزلو را که بحراست ارک مامور است علی الغفله گرفته ارک را
متصرف شوند و رجب بهادر مروی و آقابابا بیک فراشباشی و دیگران با غلبه از اشرار و فجار سربازانرا قتیل و اسیر سازند و حاجی میرزا عبدالله
متولی باشی و ابراهیم سلطان داروغه شهر را نیز بقتل آورند آنگاه سالار را مطلع کرده با استعداد تمام از تراکمه گرگنجی و یموت و گوکلان طرفی
و سرخسی و اکراد شادلو و قرائی بر سر نواب امیرزاده حمزه میرزا آید یا بشهر وارد شود و از داخل و خارج کارها اتمام یابد علی الجمله بعد از این مواضعه تهیه کار

از جانب دست چپ کالسکه خاصه خسروی بفاصله یکصد قدم آشکار گشته شرایط تعظیم و آداب تکریم بجای آورد و نگارنده این نامه نیز با نواب عباس میرزا
در کالسکه دیگر در قفای پادشاهی ندیم شاهزاده عباس میرزا را نظر بر او افتاده چون لباس غریب بر برداشت او را نشناخته از بنده پرسش کرد
که این دو سوار که از آن طرف آشکار شده اند کیستند من پاسخ عرض کردم که از جبه و کلاه چنان معلوم میشود که از تجار آذربایجان خواهند بود مقارن این
حال با بشارت پادشاه بهمال تقرب الخاقان معیر الممالک که در پهلوی کالسکه شهریاری سواره همی رفت بدان دو سوار نزدیک شده امیرزاده را
بشناخته باز گشته معروض داشت و حضرت شاهنشاه او را پیش خوانده پرسش مختصر فرموده بسواری رخصت داد امیرزاده نیز نزدیک کالسکه آمده
نواب شاهزاده عباس میرزا الملقب نواب مستطاب امجد اعظم شاهزاده معظم مفخم ولیعهد دولت ابد مهد نموده سر فرود آورد و معلوم شد که خطا
کرده بجانب حضرت ولیعهد روحنا الفداه نیامد بلکه بمحض حضور او حضرت ولیعهد رخش صرصر شتاب را جهانیده در پهلوی کالسکه پادشاهی راهی سپرد
امیرزاده با سایر شاهزادگان و امیرزادگان چندانکه اظهار خصوصیت خواست از بیم شهریار تاجدار و ولیعهد کامکار کس با وی مکالمه ننموده همه از و
بر میدند تا خسرو قاجار بعمارت مخصوصه رسیده پیاده شده باستراحت پرداخت چندانکه امیرزاده بهمن میرزا از بیوتات رعایا کن منزلی خواست
هیچکس راضی نگشت آخر الامر بخانه از خانهای رعایا که بسیار محقر و مختصر بود فرود آمد و بیم آن بود که از کثرت غلبه واهمه هلاک شود چون فطرت
پادشاه وسیع الصدر عظیم الخلق مخمر بمهربانی و عفو بود و از غلبه حسن برادر اطلاع داشت و دانست که اگر در این شب ورود با او اظهار مرحمتی نشود
محتمل که قصد خود کند یا از واهمه هلاک گردد لهذا این غلام را مامور فرمود که بخدمت امیرزاده رفته از جانب شاهنشاه او را اطمینانی دهد اگرچه
در بدو امر این غلام راضی بدین خدمت نبود ولی از اطاعت حکم شاهنشاه چاره نداشت کس فرستاده منزل او را تحقیق کردم و بدانجا رفتم در
در او طاقی محقر یک زوج رختخواب مشهور بنجدان چرمی نهاده بود و رختخوابی فکنده و وی در آن افتاده چون بدرون شدم امیرزاده برخواست و
نشست و گریستن آغاز کرد و مرا بجلوس رخصت داد و شرحی از خدمات سابقه خود تقریر کرد و پس از آن همه تفاصیل وصیت نمود که از حضرت پادشاه
گیتی پناه خایفم و گمانی قریب بیقین دارم که امشب مرا بحکم سلطان کور کنند و چون عیال و اولاد بیشمار دارم معروض دار که اولاد مرا پس از
من تربیت فرمایند فرمایشات حضرت شاهنشاه را که مشعر بالتفات و مرحمت بود چندانکه تقریر میکردم باور نمینمود آخر الامر عرض کردم که علامت
صدق قول بنده آنست که امشب حضرت شاهنشاه شما را در وقت شام بطعام بحضور دعوت خواهند فرمود و مراجعت کرده تفاصیل عرض
معروض داشتم و شب او را بخوان خاص احضار فرمودند و مهربانی نمودند تا اطمینانی حاصل کرد و لختی از تشویش او بکاست و در رکاب مبارک
بشهر آمده متوقف شد و قرار محاسبه معامله آذربایجان داده شد و روزی چند بدان معامله و محاسبه مشغول بود و چون مبلغی خطیر مفقود بود و
او را دولتی و ثروتی وافی حاصل گشته توهم کرد که مبادا بعوض بقایای دیوانی در اموال او تصرفی رود و پناه بسفارت خانه خاص دولت بهیه
روسیه برد نظر بسابقه مرادات در مقام توسط و تشفع او بر آمدند و حضرت اقدس که زر و مال خزاین گیتی در نظر همتش از ریگ کمتر بود بنظر عفو
و اغماض در جرایم رفته او نگریست و از او درگذشت و بتشفع روسیه بخاک روس رفته ساکن شد و الان بحکم آن و خسروخان گرجی حسب الامر
بکردستان رفته رضاقلی خان والی را با والاش را بدست آورده روانه بحضور اعلی کرد و خود در آن ولایت والی گردید و در این ایام جناب حاجی
ملا عبد الوهاب مجتهد قزوینی که در نجف اشرف معتکف بود پس از هشتاد و سه سال عمر در محرم الحرام جهان را بدرود کرد و علما را محزون ساخت
هم از وقایع این ایام آنکه چون جناب حاجی میرزا آقاسی ایروانی مطاع دولت سلطانی در امور زراعت و فلاحت که از لوازم وزارت است
ساعی و جاهد بود در مدت چهارده سال استقلال خود ضیاع و عقاری عظیم حاصل نمود و از املاک قرا و بلوک که عدد آنها بهزار و چهار صد و
سی و هشت رسید و معادل مبلغ هزار هزار تومان قیمت و بهای آنها را مقوم و حساب آوردی در این وقت در کمال رضا و صحت مزاج و نهایت
اختیار و عدم اضطرار قبالجات همه را جمع کرده بطریقه شرع مبارک بحضرت شاهنشاه جمجاه محمد شاه هبه شرعی نمود و مجموع قبالجات را
بکارگذاران دربار شهریار سپرد و معروض داشت که تا حال زیاده از حد توپ ریخته شده و معادل یکهزار عراده اینک سواره است و تخمینا اگر از
قیمت توپخانه و قورخانه هشت هزار کرور است حسن خلوص او در خدمت شهریار ایران جلوه قبول کرده بالطاف خاص اختصاص و پروانه
کردن سرکار نواب مستطاب شاهزاده اعظم حضرت ولیعهد مکرم با آذربایجان و انتظام آنحدود نیز نکد او نکته گردید ولیکن صورت این امر
هنوز بروز نکرده در پرده خفا مختفی بود و هر کس ظنی میبرد و هوسی می پخت چون بر این غلام محقق گشت و یقین حاصل شد بمحمد تقی بیک پیشخدمت

خاصه حضرت ولیعهد اظهار نمودم و او نیز قبل از اظهار و بروز در حضرت همایون معروض داشت در بیان سفر خیر اثر حضرت شاهزاده
معظم و نایب السلطنه و ولیعهد اعظم ناصر الدین والدوله ابو النصر ناصر الدین میرزای قاجار قوینلو خلد الله سلطانها
و شید بالنصر مکانها بمملکت آذربایجان و انتظام امور عساکر و رعایا و حفظ سرحدات روم و روس چون زید و
دولت ابد مدت سلاطین قاجاریه خاصه خاقان صاحبقران مغفور مقرر بود که نایب سلطنت عظمی و ولیعهد دولت کبری در مملکت
آذربایجان و شهر تبریز حکمران باشد چنانکه نایب السلطنه مغفور سالها در آن مملکت مشهور بحکمرانی پرداخت و نواب مستطاب شاهزاده ولیعهد
نیز در اوایل دولت ابد مهد در آن شهر ایام بهر متوقف بود چون بواسطه کمال میل شاهنشاه ذیجاه بفرزند ارجمند معظم او را بطهران بخواندند و نزد
خود پرورش همی دادند لهذا نواب امیرزاده قهرمان میرزا و بهمن میرزا بواسطه صغر سن حضرت شاهزاده ولیعهد برسم نیابت در آذربایجان
حکومت میراندند اکنون گاه آن آمد که حق بمرکز خویش قرار گیرد و فرزند معظم بولایت آذربایجان رفته و سلطنت پایتخت را به
دار الخلافه مراجعت فرماید لهذا آنحضرت را با جماعتی از نجبای خانه زادان و عمله جات شاهانه و امیرزادگان عظام خانلر ... کریم نصرالله
خان مهردار و امیر اصلان خان ... آقاسی و اسدالله خان میرآخور بوزارت و پیشکاری حضرت خاقان میرزا فضل الله نصیر الملک علی آبادی
مستوفی خاصه دیوان شاهنشاهی مامور فرمودند و عباسقلی خان بن ابو الفتح خان جوانشیر شوشی قراباغی و میرزا موسی تفرشی مستوفی و
حاجی ملا محمد معلم تبریزی و حاجی ... خان لله غلام ... خاصه نایب السلطنه مغفور و فرزندش حسینخان ... و ... رضا خان و عبد العلیخان
فرزند حاجی علیخان مراغه ... شاهنشاه جمجاه و محمد کاظم خان ولد اسمعیل خان قراچه داغی فراشباشی و پاشا خان برادرزاده منصور
الحضرت عزیزخان سرهنگ و محمد تقی بیک پیشخدمت طهرانی و گروهی دیگر از نجابت و اطبا و بزرگزادگان ایران از هر صنف از اصناف
پروردگان دولت ابد مدت مامور بالتزام رکاب مبارکش شدند و در پنجم شهر صفر المظفر روی بانجا سفر مبارک آوردند و نواب امیرزاده
محمد محسن میرزا که بکمالات صوری و معنوی مرش بر اکفا و اقران آشکار و فرزند اغر انجب شاهزاده مغفور عبد الله میرزای متخلص بدارا است
برسم منادمت و مصاحبت در رکاب مسعود حسب الامر اعلی برفت و وزیر آذربایجان نصیر الملک علی آبادی مازندرانی چندی توقف کرده
بعد از قطع و فصل عمل ولایت و حساب قرا علی از عقاقب موکب فیروزی کوکب حضرت ولیعهد نصرت راه همی رفتن گرفت و در ماه جمادی الثانی
بتبریز و حضور حضرت ولیعهد سعادت قربت یافت اما موکب همایون بواسطه تعجیل در ورود و در عرض راه آسودگی ندیدند و بعلت سرما و برف
باران ملتزمین رکاب مستطاب زحمتی وافر و مشقتی متکاثر متحمل شدند ... ولی ... سعادت ملازمت درازای هر
زحمتی بزرگ رحمتی و در برابر هر رنجی شاکر گنجی پاداش یافتند و هر تن در آن ملک محترم و محتشم و بحکومت و مناصب شایسته شدند و روز ورود
موکب مسعود تمامی اعاظم و امرا و اکابر و علما و صاحب منصبان نظام و عموم خواص و عوام ... توپ و تفنگ ... شور و عیش و سبز و اقبال
رکاب نصرت مآب سرافراز گشتند و هر یک در خور مراتب خویش بالتفات و تفقد و نوازش تلطف مخصوص و محظوظ گردیدند هر کس بشغل و منصب کار
و مکسب خود پرداختند گفتی جانی نو در تن رنجور تبریز بساری و یا آب حیات در کام خشک لبان بادیه ممات جاری گردید رعایا و برایا در مهاد
امن و امان آسوده و بر بستر راحت و استراحت غنوده گردیدند و در این مدت اتفاقی که مورد تجشم خاطر گردد اصلا واقع نگشت الا اینکه بعضی از
ارباب غرض فیما بین تبریزیان و ارامنه ساکنه تبریز ساغر مخالفت و منازعت مالامال و لبریز آمد و روزی چند ... تسلسل یافت و چون چاپاران
دولت این معنی را بعرض امنای دولت ابد مدت رسانیدند احمد خان نوائی مازندرانی بتبریز مامور شد که تحقیق آن نموده مقصرین را بحضور اعلی
آورده باشد و او در وقتی رسید که بفرمان قضا جریان حضرت ولیعهدی و حسن خلق جناب نصیر الملکی آن فساد اصلاح پذیر گردیده بود و گناه
کاران مورد سخط و سیاست دیوانی گشته بودند لهذا مراجعت کرده صورت حال را معروض داشته مزید اطمینان و رجای خاطر مبارک
شاهنشاهی نسبت بفرزند معظم و ولایت پناهی گردید و خاطر همایون زیاده از آذربایجان آزاد داشت و بر نظم امور ولایات دیگر همتی ملکانه می گماشت و
در این ایام هوای طهران بگرمی مایل گردید و نزدیک بایام حرکت ییلاقات شمیران شد چون شاهنشاه جمجاه را همه ساله توقف در قریه نیاوران شمیران
بود و هوائی بآن خوشی و آبی گوارا نداشت مقرر فرمود که مهندسین اقلیدس اندیشه و معماران سنمار پیشه هم در اراضی و بقاع دامان البرز و سامان شمیران
محلی مرتفع و مکانی منتخب معین نمایند و در آن بقعه قصبه خسروی و عماراتی قوی طرح ریزند حسب الامر اقدس روزی چند تفرس و تفحص کردند و در حوالی

اسدآباد و باغ فردوس متعلق به مقرب الخاقان حسینعلی خان معیر الممالک که تجریش قریب است زمینی قابل ابنیه و عمارات شاهانه معین کردند و بنیاد قصری
عالی نهادند و عمارات متعالی شایسته نزول پادشاه و خدمه حرم محترمه و مقربان درگاه ساختن گرفتند و در روز جمعه بیستم جمادی الثانی شروع
در بنیاد آن قصبه و قصر کردند **ذکر بنیاد و عمارات قصر جدید سلطانی در حوالی تجریش و اتمام آن و نزول اعلیحضرت شاهنشاهی**
فلک درگاه قطب السلاطین و غوث الخواقین محمد شاه غازی قاجار در آن قصور ناهمایون و بیماری حضرت شهریاری
و غلبه امراض و انتقال بقرب حضرت باری و اشتغال امنای دولت بمصایب سوگواری در این ایام محنت فرجام
که اعلیحضرت شاهنشاه ایران در باغ نگارستان خارج شهربند طهران نزول اجلال داشت چنانکه بدان اشارت رفت کارکنان قضا و قدر
بسر انجام زمان مهلت و اتمام ایام دولت میکوشیدند ولی معامله بازکار و محاسبه فذلک شمار را از دیده خلایق بحکم حکمت خالق همی پوشیدند
چندین هزار عمله و مزدور شبانروز بپرداختن و ساختن قصر جدید سلطانی اینکه بر قصبه اسبق میربودند جناب فضایل مآب حاجی میرزا آقاسی
و امنای دولت همه روزه در ایام هفته بر سر کار آن قلعه و قصر رفته لوازم تاکید و توطید در اتمام و انجام آن قصور بمقصود رشید تمشید بظهور می
آوردند انعام و خلع بمعماران و تیغ همی دادند باری دو سه نیز شهریار والاجایگاه بتماشای آن قصر و کاخ گردون پایگاه رفته مباشرین آن خدمت را
بنواخته مورد احسان و الطاف و اشفاق و اعطاف فرمود بیوتات و عمارات درونی و بیرونی و گرمابها و مساجد و مسالک و معابر در آن برپا
داشتند و طول آن قلعه سیصد ذرع و عرض آن یکصد ذرع فسحت و وسعت یافت و بر بروج و خندق و فصیل و دو دروازه بزرگ طویل اشتمال
داشت و چندین هزار تومان بمصارف و مخارج و اجرت مزدوران و کارکنان آن حصار نااستوار پرداخته آمد و همچنان هنوز صورت اتمام نیافته
هوای معتدل نگارستان بحرارت افزود خسرو ایران برحسب تقدیر رب قدیر قصد آن قصر جدید و بنیاد مشید فرمود در نوزدهم شهر رجب المرجب
خیمه برقرار بام عمارت فوقانی سر در آن حصار افراختند و حضرت شهریاری در آن چادر شاهانه نزول کردند و امنای دولت تهنیت ورود
مسعود پیشکشها آوردند و پای اندازها گستردند و اهالی حرم محترم هم در نیاوران و اسدآباد بماندند تا بعد از اتمام عمارات بیرونی و درونی بقصر جدید
مذکور تحویل جویند و غالب مقربان حضرت در تجریش و دیگر قرای قریبه قصر جدید منزل گزیدند و خاص جناب حاجی میرزا آقاسی ایروانی را در حوالی
این قصر بنیاد سرائی مشید بسنگ و سیم برنهادند و بزودی مسکون کردند او نیز با اهالی خارج و داخل خود در آن عمارت مستحکم متوقف گردید و در این ایام
غالبا شاهزاده عباس میرزا بحضور اعلی همی آمدی و شب باسدآباد شدی روزی که این غلام در حضور و بسلک مخاطبان حضرت اعلی مسلوک بود فرمایش
رفت که زری مسکوک از بقاع عراق پیدا کرده اند که سکه سلاطین هندوستان دارد یعنی چند از سلاطین غیر معروف را نام مذکور شد تا سخن بذکر حال محمد
اورنگ زیب کشید معروض داشتم که نود و اند سال عمر یافت و در مدت زیاده از قرنی سلطنت کرده حضرت شهریار که دولت جهان را منعوت بزخارف
میداشت و حیات مستعار را مانع عروج بر معارج حقایق و معارف می پنداشت بفرمود که عمر طویل را حاصلی جز مشقت قال و قیل نیست و ایام مباعدت
از مبداء حقیقی هرچه کمتر خوشتر است و دلیل مباعدت و من خود نظم آن مرد نیم کز عدم هم آید　آن نیمه مرا خوشتر از این نیم آید همانا در دل مبارکش که مهبط
الهام الهی بود قرب اجل و عود پرتوی افکنده بود و علی الجمله چون نیمه شعبان در رسید مزاج مبارک شاهنشاهی که غالبا از اعتدال بانحراف مایل می
افتاد از حالت صحت بجانب سقم میل نمود و روزی چند معالجات اطبا بگذرانید ولی روز بروز از قوت طبیعت بکاست و بر ضعف بنیه بیفزود و اهالی
حرم را بقصر متقارب بخواندند و هر یک در عمارتی مناسب بنشاندند در روز عید صیام که هنگام سلام عام بود شاهنشاه را قدرت حرکت و قیام
و حالت صحبت و کلام نماند پنجره های عمارت فوقانی را بالا بردند و جسم نحیف شهریار را بامداد خدمتکاران حضور بر فراز صندلی جای دادند و در برابر
عمارت فوقانی که مشرف بود بر میدانی تحتانی صفهای سلام چاکران بزرگ انعقاد و تسویه یافت و هر کس بر جای خود بایستاد خطیب خطبه تهنیت
عید سعید خواندن گرفت و میرزا محمد تقی کاشانی منشی و شاعر خاصه قصیده فریده تحیت انشاد کرد چون زیاده حالت جلوس نبود لاجرم پنجره بنهادند
و شاهنشاه را ببستر بردند جماعت حضار غایب بتفرقه و غیاب متفرق و غایب شدند ملول و تنگدل بمنازل خود روی بنهادند و اخبار بیماری
حضرت شهریاری ببلاد و دیار انتشار و اشتهار یافت و در معابر و مسالک اختلال حاصل گشت هر راهزنی بیژنی شد و هر مخنثی بهمنی هر روبهی
دعوی شیری آغاز کرد و هر صعوه هوای صید شهباز گزید طبیبان ایرانی و فرنگستانی چندانکه در دفع مرض جهد کردند بحکم تقدیر فایدتی نبخشید و
مزاج وهاج شهریاری از جانب اعتدال بطرف انحراف افتاد و اسقام متضاده صعب العلاج اتحاد یافتند سحاب بر آفتاب غلبه کرد

[illegible]

واهرمن برجم چیره شد سکندر در میان ظلمات بماند و خضر ممنوع از آب حیات گردید بزرگان و امرا و وزرا مایوس و متحیر شدند و هر یک متفکر رائی زدند و در پنجم شوال که آفتاب عمر آن پادشاه کریم بزوال قریب بغروب فنا گردیده بود دو سه رقعه مضطربانه بخط جناب حاجی میرزا آقاسی به بنده مصنف مؤلف رسید و حاصل جمله آن که حکم صریح کرده بود که نواب عباس میرزا بعباس آباد آورده بمن برسان اگرچه منظور او علم الله بسبب غیبت وجود مبارک حضرت ولیعهد از طلب حضور شاهزاده انتظام امور شهر و لشکر بود بلی شائبه ریبت ولی بنده مؤلف توهم کرد که امتثال این مثال تحمل بالمآل مصلحت حال نباشد دفع دادم و بترک مناسک آمدم و بمعاذیر چند متمسک شدم چون بعضی از امرای حضرت و امنای دولت نیز اظهار کرده بود ایشان را در آن روز زیر ساخت نمودم تا شب در رسید بنده متلفق و رجا در متعلق بخویش در خدمت مقربین حضرت سلطان معیر الممالک خاقان و حاجب الدوله حاجی علیخان ملول و متفکر نشسته بودیم ناگاه فرستاده میرزا محمد خان قاجار دوالو کشیکچی باشی خاصه باحضار ما آمد وقتی که بخیمه او در آمدیم معلوم شد که کار از کار گذشته یعنی تخمینا دو ساعت و کسری از این شب پر شغب که سه شنبه ششم شوال پر ملال بوده شاهباز بلند پرواز روح کثیر الفتوح آن شاهنشاه فلک خرگاه از نشیمن جهان بال گشاده و بر ساعد ملیک مقتدر جای گرفته نعوذ بالله از آن حالت و وا اسفاه از آن ملالت کثرت هیمان غم بر دیده راه هیجان نم فرو بست و غلبه تحیر مجال تصرف بتغیر نداد دلها همه در جوش و لبها همه خاموش بود جانها میسوخت و دود بر نمی آورد مغزها میجوشید و اشک از چشم نمیریخت دیدها باز بود و قوت ابصار نداشت دهانها گشاده مانده و حالت گفتار نبود پنداشتی آن تیره شب در درازی از روز قیامت زاده است و آن محوطه دلگیر برادر عرصه محشر افتاده نامههای اعمال بر جزای احوال در پیش انظار و مقابل ابصار مجسم و ممثل گشته و هر کس در عواقب امر خود متردد مانده تمامی امرا از یکدیگر خایف و تا سحرگاه بر گرد خیام و مقام یکدیگر طایف سکری بی شراب و قیدی بی طناب یافته لعمرک انهم لفی سکرتهم یعمهون الحاصل للمؤلفه خون ریخت همی با چون ماه شفق و ماه بگریست همی با چوبین در و دیوار جانها بشرار غم در تافته چون موی دلها بتف ماتم بشکافته چون نار سوزنده همه دلها چون برق بکانون بارنده همه چشمان چون ابر بآزار هنگام سحر آگه شد همی خلق شد شور قیامت همه در دهر پدیدار نه حارس درگاه دهل کوفت نه شیپور نه نوبتی شاه بزد سنج نه مزمار نالنده همی طبل ولی ناله آن زیر مونیده همی نای ولی مویه آن زار آن راز که پنهان بود آن شب دل خلق فردا همه گفتند عیان بر سر بازار زان روی دریغا که بدش سرخی شنگرف زان موی فسوسا که بدش سبزی زنگار

در ذکر بعضی وقایع که بعد از قضیه هایله شاهنشاه جنت آرامگاه مغفور مبرور تغمده الله بغفرانه روی داده است

از امهات حوادث روزگار اینکه روزی سه چار پیشتر از این قضیه جناب حاجی میرزا آقاسی بتشخیص اطبای ایرانی و فرنگی دریافت کرد که مرض شهریار ایران ممتنع العلاج است ناچار چاپار با جناب حضرت شاهزاده معظم ولیعهد مکرم فرزانه روانه داشت در روز پنجم شوال قصد حضور پادشاه حمیده خصال و عزم عیادت برسم عادت نمود همانا از مردمان مفسد فتنه خواه کسی در راه بدو گفت که پادشاه را حالت فراق و امنای دولت را در خلاف با تو اتفاق است حاجی متوهم شده چون بخت خود از میانه راه برگشته زود بعباس آباد رفته چنانکه ذکر شد در طلب نواب عباس میرزا بمؤلف رقعات پیاپی نوشته و جمعی از صاحب منصبان ایروانی و ماکولی در خدمتش بلوازم مصادقت و موافقت از دحام کرده بودند چون در میانه وی و امرا بسعایت مفسدین وحشتی روی داد از یکدیگر متدهش شدند و در اندیشهای دور و دراز افتادند و الفت بکلفت تبدیل یافت و بزرگان شهر متصلف و بهر شدند و راه تخلف سپردن گرفتند جناب حاجی از آمدن بقصر جدید عذر آورد و امرا از رفتن بشهر طفره جایز شمردند و بوزرای مختار دول خارجه اعلام کردند که تا حاجی در امر متصرف و در شهر متمکن است ابدا ما بشهر در نیاییم و اهالی حرم و شاهزادگان و نعش پادشاه مغفور را هم بشهر نرسانیم ایشان جواب دادند که شما حاجی را این منصب نداده که بازش ستانید امنای دولت چون این پاسخ شنیدند بخدمت نواب مهد علیا بتوسط نواب شاهزاده علیقلی میرزا عریضه کردند و سرکار مهد علیا دستخط عزل بحاجی نگاشت امرا آن دستخط را بوزرای مختار نمودند ایشان بحاجی پیغام کرده او را از وزارت مایوس کردند ناچار از شهر بیرون رفته راه یافت آباد پیش گرفت که بیافت آباد رفته استحصان جوید یا باستقبال پادشاه تازه حضرت ولیعهد دولت استعجال کند امرا و امنا مخوف شده نور الله خان شاهسون بمحض عداوت سابقه با سواری چند بتعاقب حاجی رفت همراهان حاجی مشوش و متفرق شدند و وی چون خصیم و غنیم را معاینه کرد راه بگردانید و از یافت آباد روی بحضرت امامزاده عبد العظیم نهاد و نور الله خان در او رسیده تهدیدی کرده همانا شمشیری قیمتی از وی گرفته بازگردید و وی باطمینان سوابق خدمات و انتظار ورود حضرت ولیعهد خجسته صفات در بست امامزاده نشسته بر روی خود در بست عالیجناب معارف مآب میرزا نصر الله صدر الممالک اردبیلی که همواره آتش با حاجی ایروانی مخالفتی صریح و منافقتی وقیح بود با امرا و وزرای مختلف پیوسته ایشان را با خود متحد ساخته با برازو وزارت و اظهار صدارت پرداخته در معنی مشاهیر جماهیر امرای حضرت گردید

شوکت و امنای دولت ابد مدت طریقه جمهوریه پیش گرفتند و روز بروز در قوت ایشان فزایشی روی داده در غیبت موکب فیروزی کوکب پادشاهی بمشاورت و کنکاش و اتفاق رتق و فتق امورات کردند و بعد از اتفاق احکام ممهوره بمهر امرای جمهوره بتوسط نواب شاهزاده علیقلی میرزا بخدمت علیا جناب مهد علیا و ستر کبری والده ماجده حضرت ولیعهد سلطنت امیرزاده آزاده بتوقیع و تسجیع عالیه مزین نمودندی و اجرا و امضا یافتی و محرره و مقرر افتادی و چون در این ایام نواب عباس میرزا روانه اندرون و خود نیز در خانه خود نشسته بودم امنای دولت مرا بخواندند و حکمی بالاتفاق نوشته و بصحه نواب مهد علیا و ستر کبری و نشان خاصه مزین کردند و کماکان بمناصب سابقه و مواجب مقرره و حکومت فیروزکوه و تصرف در محال تبریز فارس و ملارد شهریار و نظام امرا ارامنه و یهود شهر برقرار داشتند و ناچار بر سر خدمت محوله رفتم ولی والده شاهزاده عباس میرزا از این احکام و ارقام سوء ظن حاصل نموده با من بنده دل بد کرده اطمینانی نداشت الحاصل در غیبت موکب نصرت کوکب ولیعهد دولت جاوید مدت امرای مذکوره بحل و عقد امورات ضروریه همی پرداختندی و در فکر اصلاح مفاسد و اقماع حوادث تعمقی داشتند و با وزرای دول خارجه مراودتی مینمودند و در محافظت شهر و ارک و خزاین و دفاین و خرابی کار جناب حاجی میرزا آقاسی بتدبیر و حیله بکمال مساعی جمیله بظهور می آوردند و چون از توطن او در مرقد حضرت عبد العظیم مطمئن شدند بفکر حرکت نعش مطهر پادشاه مغفور و آوردن شاهزادگان و اهالی حرم بدار الخلافه طهران افتادند و در روز سیم آن واقعه هایله تمام علما و فضلا و قضات و مشایخ از شهر بقصر جدید آمده نعش بی روان شاه صافی ضمیر را در تخت روان نهاده و با شاهزادگان و امیرزادگان و امرا و وزرا و سرکردگان و سرتیپان و امیران و دبیران و اهالی حرم و والده ماجده شاه محترم حرکت داده با آدابی تمام و ادبی کامل بشهر در آوردند گریه دیدگان خاک را گل میکرد و دود آه مهر و ماه را سیاه مینمود تمامت خلایق در لباس سوکواری و در حالت ناله و زاری قطع مسافت کرده محفه محفوف برحمت الهی را در اوطاق وسط باغ لاله زار نهاده قرار نهادند و بتلاوت قرآن مشغول شدند و همه روزه بخیرات و مبرات و اطعام و انعام فقرا و ارباب استحقاق می افزودند و کارها را بهر نحوی که شایسته بود منتظم کردند و انتظار ورود مسعود و عاقبت محمود حضرت ولیعهد معظم میداشتند و جسد شاه مغفور را پس از ورود و جلوس شاه جوان بخت بر تخت در دوازدهم ذیحجه با مراعی و حضور همایون کل شاهزادگان و امرا بر دوش گرفتند و حضرت اقدس شهریاری تشییع جنازه فرموده تا خارج باغ بسوکواری تمام همی آمدند تخت روانی شایسته بیاوردند و تن پیروان پادشاه ایران نژاد را ان بنهادند و همه اعاظم و اعیان سواره و پیاده چنانکه سپاهی با شاهی جنبش کنند در قفای آن گرامی محمل همی رفتند و گریه کنان همی گفتند کدامین شاه را یا رب درین محمل بود منزل که محمل میرود از شهر و شهری از پی محمل مع القصه با احتشامی تمام بقم نقل و تحویل دادند و در روز هیجدهم شهر مذکور در جوار قبه مطهره چون گنج بخاک نهفتند و بفقرا و مساکین لازمه اکرام و اطعام بظهور آوردند علی الجمله ولادت آنحضرت در سه شنبه ششم هلالی چهار ساعت و بیست و هشت دقیقه از آن روز گذشته بماه ذی قعده الحرام سال یکهزار و دویست و بیست و دو در تبریز بوده و رحلتش در شب سه شنبه ششم شوال دو ساعت و کسری از غروب گذشته در قصر نامیمون شمیران اتفاق افتاده نواب مستطاب امیرزاده فاضل ادیب فرهاد میرزا دو تاریخ عربی و فارسی در این واقعه عظیمه بخاطر رسید که هر دو بس نکوست هذا العاقبة للمتقین دیگر آنکه محمد پادشاه در قصر جدید مرد علی الجمله اولاد ذکورش نواب شاهزاده معظم ولیعهد اکرم سلطان ناصر الدین میرزا حفظه الله و شاهزاده عباس میرزا و نواب عبد الصمد میرزا نواب محمد تقی میرزا نواب ابو القاسم میرزا و آن پادشاه بزرگ در همه اخلاق حمیده کامل و در همه علوم عالیه فاضل در خط نسخ تعلیق و حساب و هندسه با قدرتی کامل بوده و بشمایل و صورت در مقام احسن التقویم در بذل و بخشش عدیلش عدیم

مدت سلطنت و دولت خاقان حلیم و سلطان کریم محمد شاه طاب ثراه چهارده سال و سه ماه و مدت عمر مبارکش چهل و دو سال و کسری بوده

لمؤلفه

دریغا محمد شه نامدار دریغا از آن دادگر شهریار
شریعت شعارش طریقت لباس حقیقت پژوه و حقیقت شناس
دلی با پرستندگان نرم داشت توگفتی برخ یکجهان شرم داشت
ملک بود و مستغنی از دهر بود همه بخشش قریه و شهر بود
چو درویش دل بود و درویش دوست همه مغز بگزید و بفکند پوست
دل تن بنودش سر جان نداشت جز از شوق دیدار جانان نداشت
دو ابرو مقوس دو جادو کحیل لبش درفشان تا بوقت رحیل
سری کز شرف بر قمر سوده است کنون در دل خاک فرسوده است
بجا دید گیتی همی زنده باد دلش فرخ و جانش پاینده باد
بفرزند او دهر آباد باد هنرش ارجمند و دلش شاد باد

ذکر طغیان نواب سیف الملوک میرزا ابن ظل السلطان شاهزاده علیشاه در قزوین و گرفتاری او بدست سلیمانخان میرپنجه افشار و آوردن بطهران و محبوس داشتن دیگربار

چون خبر رحلت پادشاه مغفور طاب ثراه در اسماع و افواه افتاد و ورود مسعود حضرت ولیعهد دولت ابد مهد بتعویق انجامید مفسدین و متمردین در عرض راه قزوین با قوافل و مترددین

دست اندازی و فتنه آغازی پیشه گرفتند نواب امیرزاده سیف الملوک میرزا که فرزند دلیر نواب شاهزاده ظل السلطان و داماد و بنی عم پادشاه ایران بود و بواسطه جسارت سابقه در قزوین محبوس و از عمر و زندگانی مایوس فرصتی یافته از محبس گریخته و فتنه مجدد انگیخته جماعتی از ایلات قزوین بدو پیوسته شد و بسرقت و راه زنی و غارت و بیمروتی دست برآوردند مقارن این حال معادل چهار هزار با چقلو چاپار دولتی بجهة مخارج جناب وزیر مختار دولت بهیه روسیه که در طهران مقیم بود می آورد سیف الملوک را بخاطر رسید که حصول آن دینارهای نقد مایه وصول بمقام بلند خواهد شد با سواران خود بر او تاخته آن زرها را متصرف شده در استعداد جمع فوج خود افزودن گرفت سواران و پیادگان اطراف بهوای خودسری بدو پیوسته شد و قریب بهزار کس مهیا ساخت و بزرگان ایلات را بخود دعوت کرد چون سلیمانخان افشار با جماعتی از طایفه او بحفظ معابر و مسالک آنحدود مامور بود بدو نیز نامه مشتمل بر وعد و وعید نوشته او را بموافقت خود خواند و خواهش ملاقات کرد خان مذکور که با خاقان صاحبقران مغفور نسبت دامادی و موسوم به پدر بر پدر خدمتکار این دولت ابد توام بود از این تکلیف عنیف و تحریک کیک سخت متحیر شد امنای دولت را که در طهران بطریق جمهوریت اظهار ماموریت میکردند آگاه کرده بخدمت نواب مهد علیا و ستر کبری دامت مجدها معروض داشته شد و بحکم مهد علیا سلیمان خان افشار با خذ و قید او مامور شد ایلات خود را که در آن حدود مربع و مرتع و مسکن و موطن داشتند اعلام و احضار نموده جماعتی زره جوی شد خوی از اطراف و اکناف با جبه و جوشن و تیغ و مجن برکاب او حاضر شدند نخست بر وفق عقل و تدبیر نوشتها با یلات قزوین و سرکردهای آن گروه نوشته نصایح مشفقانه نموده از سیاست حضرت پادشاه جوانبخت و وارث بالاستحقاق تاج و تخت همه را بیما کاهیند و متفرقه از اطراف وامر کرد و از آمدن خود خبر کرد عقلای آن قوم بمنازل خود راندند و مابقی جهلای طوایف بغی باقی ماندند خان دلیر که پرورش با تیغ و تیر شده اصلا منتظر اجتماع و احتشاد نگردیده از قفای فرستاده نامه بر خود بانو دلیر رزم آزمای آهن خای بحرکت در آمده و در امامزاده موسوم بکاظر سنگ مستعد جنگ و مقابله فشاد الوار و اشرار ایلات قزوین چون بزرگ ایل افشار را با سواران دشمن شکار دیدند یقین دانستند که این رشته سر دراز دارد چنانکه از شیر گوزن و آهو و از شاهباز دراج و تیهو برمند و بپرند انجمع یکباره متفرق شدند و نواب سیف الملوک میرزا نیز بعزیمت هزیمت عطف عنان بگران صرصر شتاب کرده صحرا را بگذاشته روی بکوه نهاده سواران افشار دنبال وی بر گرفتند و بدو رسیدند و او را اسیر و رنجه کرده بنزد امیر پنجه آوردند امامعلی خان یوزباشی و نورالله خان شقاقی که از طهران پای تخت برکاب مستطاب پادشاه جوان بخت مامور بودند در اینوقت در رسیدند و از قضیه مستحضر شدند چون عرضه اینخدمت و عرضه لازم بود سلیمان خان عریضه بخاکپای مبارک حضرت شهریاری نگاشته مصحوب ایشان روانه داشته شب در همان امامزاده متوقف و دیگر روز متمردا سیف را برداشته بقریه چندار از قرای خاصه خود در آورده شرح حال بامرای جمهوره و حکمران معظم مذکوره معروض داشت پس از روزی دو سه از حضرت دار الخلافه بفرستادن او بطهران حکم صریح رسید لاجرم حسب الامر او را مقید و محبوس با سواران چند روانه طهران نمود در روز ورود از دروازه ارک مبارکه موسوم بدولت خلایق بتماشای او رفته از خیال خام او عبرت گرفته بر دولت پادشاه جوان بخت تازه دعاهای بی اندازه کردند و آوازه آوردن او مفروع سمع هر جمع شد و آن سیف در غلاف تجسس مطموس و دیگر باره چون آغاز محبوس ماند و خان معظم الیه با وجیلاغ رجعت گزیده با نتظام مهام صید و مراحل پرداخت و در هنگام عزیمت موکب ظفر کوکب شاه جوانبخت الناصر لدین الله سلطان ناصرالدین شاه قاجار خلد الله سلطانه در همان منزل کاذرسنگ شرف حضور و رکاب بوسی پادشاه منصور دریافته مورد تلطفات خسروانه شد و چون فتح و نصرتا ورود بشهر دار الخلافه ملتزم رکاب ظفر مآب حضرت دارای عهد و سلطان عصر بهبود

ذکر وصول قضیهٔ هایله پادشاه مغفور به تبریز و جلوس سعادت مانوس حضرت شاهزاده معظم مکرم ولیعهد دولت ابد توام السلطان الاعظم و الخاقان الاکرم ناصر الحق و الحقیقة و الدین سلطان ناصرالدین شاه قاجار قوینلو و عزیمت بدار الملک طهران صانها الله عن الحدثان

چون ایام بیماری حضرت شهریاری قریب به بیست روز تطویل یافته بود و نزدیکان مرفوع الطمع از صحتش بودند در همه منازل عرض راه چاپار خانه و اسکدار منتظر اخبار مانده در هشتم شهر شوال از مضمون تعلیقه جناب حاجی میرزا آقاسی که در حرکت دادن حضرت ولیعهد بسوی تختگاه موروثی بعلیخان ماکوئی سردار آذربایجان نوشته و تاکید در آمدن آنحضرت کرده بود و این خبر وحشت اثر با هالی دار السلطنه تبریز رسیده تواتر یافت و میرزا فضل الله نصیر الملک وزیر آذربایجان نهفتن این راز عالمگیر را بیفایده دانست شرح حال پادشاه پنهان و گذشتن از این سرای پر ملال را ابراز کرده بتعزیت و سوگواری و مصیبت اشکباری روزی چند بگذاشت و حسب الارث و الاستحقاق و الوصیة عزیمت دار الخلافه

طهران تصمیم دادند و علما و فضلا و وزرای دول خارجه و داخله اتفاق کرده حضرت علی را از سوگواری پدر بزرگوار ممانعت کردند و در شب چهاردهم
شوال المکرم حضرت ولیعهد دولت را بجلوس بر سریر سلطنت تمکین دادند و کمر اطاعت بر میان جان بستند افواج آذربایجان را بالتزام رکاب
مستطاب اعلیحضرت شهریاری اخبار و احضار نمودند و قریب پنجاه هزار تومان بمخارج سفر خیریت اثر مصروف کردند کل اعاظم آذربایجان از عمال
قریب و بعید باقتضای بخت سعید بشوق خدمت پادشاه جوانبخت حاضر شدند و میرزا محمد تقی خان فراهانی وزیر نظام آذربایجان بتهیه و تدارک
توپخانه و افواج پرداخته در اندک فرصتی و مهلتی ملتزمین رکاب را حاضر ساخته خود را مورد الطاف پادشاه با عدل و انصاف نموده دوازده
عراده توپ جهان آشوب با قورخانه مستعد بسرهنگی الله ویردیخان ولد قاسمعلی خان افشار بهارلو در حرکت آمد و افواج مانند بحر مواج جنبش
گزیدند فوج خاصه تبریزی و فوج ششم تبریزی بسرتیپی محمد خان بیگلربیگی بن فتحعلی خان بن هدایت الله خان گیلانی و فوج سیم مراغه بسرتیپی
جعفرقلیخان قاجار بن اسکندر خان بن فتحعلی خان بیگلربیگی مراغه و فوج پنجم قراداغی ابوالجمعی جعفرقلیخان قراجه داغی و فوج شانزدهم شقاقی
ابوالجمعی ابوالفتح خان افشار ارومی و فوج قهرمانیه ابوالجمعی حسنخان ولد حاجی بشرن خان کرجی قدیمی و فوج مخبران شقاقی ابوالجمعی قاسم خان
قراباغی برادرزاده فضلعلی خان بیگلربیگی قراباغی و علی هذا القیاس افواج پیاده و عساکر سواره از شاهسون و سایر طوایف آذربایجان در رکاب
مستطاب پادشاه کامیاب بحرکت درآمدند و در منزل مشهور بباسمنج محاسن خدمتکاری میرزا تقی خان وزیر نظام در نظر مبارک پادشاه
اعلی مقام جلوه قبول نموده او را بمنصب بزرگ امارت نظام که سابقا با محمد خان زنگنه مرحوم بود منصوب بخلعت و نشان و تفقدات خاصه مخصوص
فرمود و تمام منازل را بانتظامی تمام قطع مینمودند با آنکه زیاده از سی هزار کس در رکاب ظفر مآب ملتزم بودند برعایا و برایای معابر و مسالک و منازل
و مراحل حیفی و ظلمی و جوری و جفائی نرفت چون سابقا مرقوم شد که مقرب الخاقان خسرو خان کرجی بولایت سنندج مامور و والی آن حدود و ثغور بود
بعد از اطلاع از رحلت پادشاه مغفور و استحضار از کیفیت شهریار منصور از سنندج بیرون آمده در سامان منزل سامان زنجان برکاب مستطاب
اعلی پیوست همچنین محمدعلی خان ماکوئی حکمران کرمانشاهان چون از اخبار دار الخلافه مستحضر گردید توقف در کرمانشاهان نتوانسته راه آذربایجان برگرفته
در این منازل بشرف رکاب بوسی پادشاه بیهمال مشرف شد و علیخان ماکوئی بن حسینخان که برادر اکبر محمدعلی خان و محمد علیخان و دیگران بود و سابقا
بحمایت جناب حاجی میرزا آقاسی بلقب سرداری آذربایجان ملقب و بشمشیر مرصع مخلع شده بود چون از استیصال حاجی استطلاع کرد مشوش شده
بکوه ماکو مراجعت گزید همچنین میرزا آقا پسر میرزا مهدی برادر جناب حاجی با دویست سوار بعزم ملازمت در رکاب مستطاب پادشاه کامیاب آمده او را
نیز مشوش کردند فرار کرده با نه گردیده بنحوی رفت حاجی خان قراباغی که امیر بهادر جنگ لقب داشت و در سفر هرات معزز بوده پس از هجوم حملههای
شاه مغفور به تبریز آمده بود نیز از ملازمت رکاب تجانب گزیده کشیکچی باشی نواب شاهزاده ملک قاسم میرزا نایب الحکومه تبریز شده بحکم امنای
دولت او را معزول کردند و باندک فرصتی از عالم در گذشته وفات یافت چون خبر استیصال جناب حاجی بدست امرای جمهوریه بعرض پادشاه
ذیجاه رسید تامل فرمود تا در طهران حقیقت آن مکشوف شود و جناب میرزا نصرالله اردبیلی در طهران مدعی وزارت و صدارت دیوان اعلی بود و قبل از
ورود حضرت خاقانی در خانهای جناب حاجی میرزا آقاسی نزول اجلال نمود غالب خلایق را چنان متصور بود که این منصب بزرگ بوی اختصاص
خواهد یافت وی نیز بحل و عقد بعضی امورات دیوانی میپرداخت و در اردوی همایون اختیار ارقام و احکام بر وجه سابق بسرکار وزیر لشکر ثانی
نصیر الملک علی آبادی مازندرانی مفوض بود و میرزا تقی خان امیر نظام مهمات نظامیه را کفالت مینمود و در اندیشه اکتساب شئونات عالیه و مقامات
متوالیه نیز بسیت باحتشادی تمام و احتشامی تام موکب فیروزی کوکب بحوالی دار الخلافه رسید همه روزه در همه منازل فوج فوج امنای دولت
و اثاثه سلطنت بسلطان جوانبخت و دارای فلک تخت حصول وصول مییافتند و شاهزادگان و امیرزادگان باستقبال موکب جلال تعالی
همی شتافتند تا عرصه یافت آباد مخیم اردوی سعادت بنیاد گردید قبه و خرگاه حضرت پادشاه ذیجاه سر بر فلک هشتم برافراخت و بجهة تعیین ساعت
ورود روزی دو در آن منزل توقف افتاد در میان امرای جمهوریه اختلاف افتاد و مورد ایرادات چند شدند و کام و ناکام بار دور فته بشرف
حضور اقدس ظل اللهی راه یافتند غالب صاحب منصبان قدیم از مناصب عزلت یافتند علیقلیخان سرتیپ سابقه افواج افشار ارومی که در رکاب
نصرت مآب شاهنشاهی بود بحراست شهر و بروج و انتظام امور دخول و خروج شهر مامور گردیده در خانه مقرب الخاقان عیسی خان بن حاجی
محمد باقر خان بیگلربیگی دولو نزول نمود و بخدمات خود اشتغال گزید و معلوم افتاد که غالب امورات رجوع بمیرزا تقی خان امیر نظام است

و او را در حضرت اقدس اعلی مرتبه و شانی تمام و جناب صدر الممالک قبل از ورود همایون از سکونت در خانه حاجی میرزا آقاسی ممنوع شده و بخانه خود رجوع کرد
و عمارات درونی و برونی حاجی مخصوص منزل جناب امیر نظام مذکور گردید اگرچه نواب شاهزاده عباس میرزا بایستی از قزوین باستقبال موکب نصرت کوکب
پادشاهی پذیره شود چون نقاهتی داشت صورت امکان نیافت ولی در روز ورود مسعود با دستور شاهی منزل یافت آباد او را سوار کرده با معدودی
از عمله جات او بسپردیم قبل از ورود جنود نامعدود از یافت آباد گذشته بموکب فیروزی کوکب قریب گردیده شاهزاده از اسب فرود آمده شرط
تعظیم و چاکری بجای آورده عالیجناب حاجی ملا محمود معلم و حاجی بهمن خان لله بعرض اقدس رسانیدند که عباس میرزا است اعلیحضرت پادشاه
ذیجاه که بسبب گرمی هوا در کالسکه نشسته بودند از امینوی ملتفت شده او را سواری و قرب کالسکه حضرت فرمودند استعلام را نیز بخواندند در حوالی کالسکه
رفته از شاهزاده پرسش حال فرموده تفقدات بی نهایات نمود عرض کردم که بواسطه کسالت و نقاهت دیر برکاب بوسی سعادت یافته و الا نیت
داشت که در قزوین سعادت حضور اعلی دریابد دیگر باره التفاتها فرموده پس از نزول در خیمه مبارک او را قریب بحضور نشستن باذون و الحق بکمال
مهربانی و رافت و عطوفت پادوی بظهور آورده اشفاق پدرانه آنحضرت مایه خوشدلی شاهزاده افسرده خاطر گردید و استعلام قصیده در تهنیت ورود مسعود
عرض کرده بودم بخاکپای مبارک معروض داشتم و مورد الطاف شدم و شفاها مأمور بتربیت شاهزاده عباس میرزا گشتم و بازگشتم **ذکر ورود مسعود**
اعلیحضرت شاهنشاه فلک جاه ایران بدار الملک طهران و جلوس بر تخت مخصوص خاقان صاحبقران
قاجار بالیمن و السعادة و الامن قد نزل لمؤلفه بنازای سرتاج بر لامکان   بیال ای پی تخت بر آسمان   که آمد فزاینده فتح و نصر
ملک ناصر الدین شهنشاه عصر   زکاه فریدون و دوران جم   چنین شاه کی دیده ملک عجم   بنا بر نیا خسرو تاجدار   پدر بر پدر عادل و شهریار   دلیری جهان
سرو سهی سراپا خردمندی و فرهی   منوچهر چهر و فریدون فر است   فر ایرج برزو سکندر رواست   جهان شد جوان و چو برگاه شد   بهشتی شد ایران
چو او شاه شد   چو شه ناصر الدین برآمد بگاه   پی تخت بالید بر فرق ماه   کهن دولتی کشته فرتوت و سست   از او شد جوان و قوی و درست   موکب نصرت
کوکب شاهنشاه جوان بخت پیر عقل عادل کامل ابو السیف و الفتح و النصر قهرمان الماء و الطین جدید و عصر اعلیحضرت سلطان السلاطین الناصر لدین الله ناصر
الدین پادشاه قاجار غازی خلد الله ملکه بدولت و اقبال و حشمت و اجلال با دریا دریا لشکر و افواج و کوه کوه توپ گردون کوب و نقاره خانه خسروی
و کوسهای کسروی در روز بیست و یکم شهر ذیقعده بدار الملک طهران نزول فرموده و صلای عام در داده و شاهزادگان و اهالی حرم محترم را بتفقدات شاهانه
مسرور و مستمال فرموده سوگواران از انخلاع آفتاب شعاع از کسوت عباسی بیرون آورده و در هشت ساعت از شب شنبه بیست و دوم ذیقعده یکهزار و دویست و
شصت و چهار با بازوبندهای مشهوره خاقانی و کلاه مرصع کیانی و سایر اثاثه خاص و اسباب حضور مرحمت اختصاص بر تخت و مسند پدر و جد
شاه بی شبهه وارث پدر و جد بود و پسر   خطیبان هنرور خطبهای عربی و پارسی خواندن بر گرفتند و شعرای بلیغ قصاید تهنیت معروض داشتند و
امنای دولت و امرای حضرت جابجا چون نقش دیوار محو و حیران بایستادند از شکوه و حشمتش تاج و تخت سر افتخار را بر پای اعتبار بر ماه و مهر گردان سپهر
گران کردند و شلیک توپهای پی در پی زمین را سیماب وار بلرزه در آورد و از خروش طبل و شیپور نفخه صور بمسامع مجامع نزدیک و دور همی رسید و از فر
وجود پادشاه جوان جوانبخت تاج و تخت خاقان صاحبقران پیرزلیخا وار جوانی از سر گرفتند و پس از التفات با امرای حضور مبارک که میمنت و سرور بحرم
شاهانه توجه فرموده و سر نیاز در حضرت خداوندگار کارساز بر خاک مسکنت نهاده بشکر نعمت پروردگار منعم کوشیدند و دیگر روز ببارگاه فلک اشتباه توجه فرموده
بحل و عقد و رتق و فتق و عزل و نصب پرداخت و نخست منصب عظیم صدارت عظمی و امارت کبری بجناب میرزا تقی خان فراهانی تفویض فرموده او را
اتابک اعظم و امیر کبیر لقب داد و استقلال افزود و بتشریف مصاهرت بر همه امثال و اکفا مفاخرت بخشید و مختار و اختیار فرموده نواب امیرزاده
خانلر میرزا حکمران مازندران بحکومت بروجرد و لرستان مأمور شد و نواب مهدیقلی میرزا برادر کهتر او را بایالت مازندران منعوت فرموده و برفت
ذکر مأموریت نواب مستطاب امیرزاده معظم اردشیر میرزا بنظم بلاد عراق و عربستان چون بعرض امنای دولت
کبری معدلت خسرو عهد و خاقان اعظم جوانبخت خلد الله سلطانه رسیده بود که بعد از رحلت شاهنشاه مغفور طاب ثراه گروهی از الوار کوه نشین بختیاری
در غیبت رکاب حضرت شهریار پای از جاده ادب بیشتر نهاده دست جسارت و شرارت بر اهالی عراق و رواحل قوافل گشاده اند حسب الامر اقدس
اعلی نواب مستطاب امیرزاده معظم اردشیر میرزا حکمران سابق مازندران بحکومت لرستان و بختیاری و عربستان و خوزستان و کعب و فیلی و جبه
و در آن مهر مقرر گردید و سلیمانخان سهام الدوله به پیشکاری و سرداری وی اختصاص یافت و با افواج قاهره و توپخانه واخره عطف عنان توسن عزم بجانب

کره و جرفادقان و خونسار و فریدن و چهار محال فرمود و مسالکی که محل مهالک شده بود از خس و خار وجود اشرار پاک برفت و مسافتی که مخافت داشت از
تصرف ارباب بغی و اصحاب طغیان بیرون کرد جماعتی از گروه الوار را بدابو فرستاد و گروهی را بدار الخلافه روانه کرد تا پای ایشان کرفته شد رعایای
مستهام استمالت کرده و برایای مضطرب آرام داد و اموال قوافل را از اشرار سارق و طارق مسترد نمود و بصاحبان آن خواسته ناخواسته بخشود
مکامنی که الوار بختیاری در قریه بروجن منتهای فریدن و مبتدای بلاد خود بنیاد کرده بودند بالکلیه خراب و مسکن بوم و ذباب کرد آن بوم شوم
که در آن مرز و بوم مساکن داشتند همگی را بدست آورد طعمه عقبان طعان و ضراب ساخت پس از مدت شش ماه انتظام مهام آن بقاع و قلاع بواجبی
داده پس از راه بروجرد بلرستان روی نهاده از معارف طوایف سراوند و سکوند و دلفان متمردین و مفسدین آنها را بگرفته بسیاست رسانید
و بحضرت سلطنت فرستاد و اهالی عربستان از اثر سیاست تمام کرد خراج و باج مستمر بر هر یک نهاده آن صفحه را بالکلیه از نفحات معدلت
خضرت و نضرت داد مورد عواطف و عوارف شاهنشاه سکندر جاه گردید سلیمانخان کرجی را با پنجهزار سوار و پیاده و شش عراده توپ به تنبیه اعراب
رامهرمز و فلاحیه و میرزا قوام الدین بهبهانی که در کوه گیلویه تصرفی و تسلطی حاصل کرده بود مامور داشت و قوام الدین بقلعه چم ملاکه در دامان
جبلی است متحصن شد و سلیمانخان در یکفرسنگی آن قلعه لشکرگاه ساخت و مشایخ عرب مانند حداد شاه و شیخ حاکم و شیخ جابر و شیخ قادر و
شیخ عبدالله و میرزا رضا پسر قوام الدین با جماعتی که داشتند بحوالی اردوی سلیمانخان آمده نشستند و اطراف سهام الدوله را بگرفتند چون
شاهزاده اردشیر میرزا مطلع شد شیخ سلمان را میان مشایخ اعراب فرستاد و بهریک خطی عربی نوشته بوعد و وعید و نوید و تهدید آنها را از این اجتماع
پراکنده کرد سلیمانخان از دنبال آنها تاخته در عرض راه حداد شاه و شیخ حاکم و شیخ جابر را اسیر کرده بخدمت نواب والا فرستاد و از آنجا بدار الخلافه
بردند پس بحکم دیوانیان اعلی بر سر قوام الدین رفته و از قلعه بقلعه میگریخت تا در قلعه گل و گلاب گریخته عباسقلیخان از جانب نصرة الدوله بگرفتن او
مامور شد و او را محاصره کرد و او ناچار مانده از قلعه بیرون آمده فرار میکرد در راه بدست کسان عباسقلیخان لاریجانی گرفتار شد و او را بشیراز و از آنجا بدار الخلافه طهران
آوردند و در بیست و دوم ربیع الثانی سنه ۱۲۶۲ بدار الخلافه رسیده محبوس شد

ذکر اختلال امر فارس و ماموریت نواب مستطاب امیرزاده معظم بهرام میرزا بایالت آن ولایات و انتظام آن ساحات و آمدن نظام الدوله برکاب مستطاب حضرت شاهنشاه خلد الله ملکه

در زمان قضیه خاقان مغفور و انتشار آن خبر وحشت اثر بممالک محروسه در مملکت فارس حادثه و فتنه عظیم بظهور آمد شهر و بلوکات بهم برآمدند و طرق و شوارع مسدود شد
تا کار بجائی رسید که الواط شهری با چاکران رکابی منازعه کردند و روز بروز زیادتی یافت و دمبدم شعله فتنه افزودن گرفت مقرب الخاقان حسینخان نظام الدوله
مقدم در ارک متحصن شد و افواج نظامی و صاحب منصبان بحمایت وی موافقت کردند همه روزه از جانب شهر هجوم و شورش بود و از جانب ارک قدوم و یورش و از طرفین
جمعی مقتول و مجروح شدند و در آغاز جلوس میمنت مانوس اعلیحضرت شاهنشاهی بر تخت خاقان صاحبقران و انتظام امور ممالک ایران چون معروض افتاده بود که حسینخان
مقدم آجودانباشی قدیم و نظام الدوله دولت جدید قویم که در این سنوات حاکم فارس و صاحب اختیار آن صفحات بود از غوغای شیرازیان تاب و فتنه
قشقائیان ناچار حکومت را ترک و بحصن ارک کریمخان متحصن و بی برگ و پس از صاحب اختیاری بی اختیار شده لهذا نواب عم اکرم امیرزاده معظم بهرام میرزا را
بحکومت مملکت فارس اختصاص بخشید و محمد علیخان قشقائی ایلخانی فارس را که مدت ده سال در دار الخلافه طهران بتوقف مامور و ملتزم رکاب پادشاه مغفور بود برای انجام
خدمات دیوانی در خدمت امیرزاده روانه فارس داشت و میرزا فضل الله نصیر الملک علی آبادی را بپیشکاری امیرزاده مقرر فرمود و یکصد سوار طالش مستعد رزم و چالش با جماعتی دیگر از
پیاده و سواره با نواب والا مامور شدند و بتاریخ چهاردهم ذیحجة الحرام سنه ۱۲۶۴ بیک ثوب جبه ترمه شمسه الماس مخلع گردیده و در بیست و چهارم شهر مزبور از دار الخلافه بیرون رفته قطع منازل
فرموده در نهم شهر صفر بشیراز رسید و فتنه را فرونشاند و بلاد را از اختلال امنیت بخشید و خلایق را اطمینان داد و نظام الدوله را محفوظ داشت و چون در اصفهان نیز فتنه برخاسته
بود و امیر دیوان از غوغای دیوان بکنجی نشسته و اختلال تمام بحال خواص و عوام راه یافته لهذا جناب میرزا تقیخان فراهانی باذن و اشاره حضرت خاقانی روحنا فداه
میرزا نبیخان امیر دیوان سابق طهران و حاکم اصفهان از آن حضور مهر ظهور بخواند سلیمانخان ملقب بخانخانان را که ولد انجب و اکبر میر کبیر مغفور مطلق محمد قاسم خان بن سلیمانخان
بن محمد خان قاجار قوانلو بود بحکومت اصفهان مفتخر فرمود و فضلعلیخان قراباغی بیگلربیگی کرمان را احضار و نواب امیرزاده آزاده طهماسب میرزای موید الدوله بن دولتشاه
مغفور که امیرزاده دانشمند است بحکمرانی کرمان و نظم سرحد بلوچستان روانه نمود و در آن ولایات خدمات بزرگ از او صادر گردید و در دو سال ایام حکومت سی و هفت قلعه از قلاع محکمه مسخر کرده
تصرف در آورد و نواب امیرزاده شاهرخ میرزا خلف فرمانفرمای فارس بحکومت کاشان مامور شد و جناب حاجی میرزا آقاسی روانه عتبات گردید و صدر الممالک را بکرمانشاهان
بردند و جناب جلالتمآب میرزا آقاخان نوری وزیر عساکر منصوره اعتماد الدوله العلیه العالیه لقب یافت و بمشاورت و مشارکت آنجناب اتابک اعظم امیر کبیر رتق و فتق امور میکرد

ذکر مجملی از واقعات این ایام که در تبریز و طهران و فارس وقوع یافته از واقعات بدیعهٔ این ایام این بوده
که چون در میانهٔ علمای شیخیه و مجتهدین اصولیه در بعضی مطالب دینیه خلاف رای واقع شده یکدیگر را تفسیق و تکفیر و تقبیح و تفضیح
روا داشتند و همانا در این اوقات از تبعه و تلامذهٔ آن طایفه که پیروان شیخ احمد احسائی بوده‌اند سخنی در خدمت جناب میرزا
احمد مجتهد تبریزی بنحوی مخالف شرع مطهره معروض داشته‌اند جناب مجتهد عصر حکم بر تکفیر آن طبقه رانده و پیروان آنان را کافر
خوانده و بردع و منع آنان از گرمابهٔ مسلمین فتوی داده و این حکم در افواه عوام و خواص تبریز افتاده بود و در این وقت مردی
از جماعت شیخیه قصد گرمابه کرد بنا بر حکم مجتهد تبریز گرمابه بانان ورا ممانعت از دخول گرمابهٔ خود نموده آن عالم بخشم درآمده
گرمابه بانان را گرم بکوفت و سخنان سرد بگفت جماعتی بحمایت گرمابه دار درآمدند با او بمخاصمه و ملاطمه پرداختند از آنسوی
نیز مردم برعایت و اعانت وی اجتماع کردند و با طبقهٔ مخالف بنیاد نزاع بر نهادند رفته رفته آتش فتنه بالا گرفت و مردم
فتنه جوی از دو سوی بر آن آتش دامن زدن گرفتند و کار بمکاوحه و مناطحه کشید و کس آبی بر آن آتش نریخت تا بدان رسید
که تمام کسبه و اهل حرفهٔ شهر دکانها بربستند و با دشنه و خنجر بیکدیگر پیوستند و بیم آن بود که شهری بر دو گونه شده یکدیگر را تاراج و قتل
کنند نواب شاهزاده ملک قاسم میرزا که در آنگاه حکمران آن بلدهٔ فاخره بود عاقلان را بخواند و برخوان برنشاند و باب
تدبیر التهاب آن آتش شعله ور را بتسکین و اطفا نمود و فیمابین علما و مقتدیان هر دو طبقه طرح مسالمه و مصالحه در افکند تا عامهٔ خلایق
از این منازعهٔ لفظی و مقارعهٔ ظنی باز رستند و مطمئن البال در پس دکان کسب و عمل خویش فرو نشستند و هم از غرایب این
سال دیگرباره در تبریز واقعهٔ فتنه خیز روی نمود و آن چنان بود که همانا در زمان سلف صاحبدلی از ارباب طریقت را در خواب
یا بیداری چنان نمودار شد که حضرت حجة الله الغایب صاحب الامر ع در وسط میدان معروف شهر تبریز بنماز ایستاده بود و این رؤیا
و مکاشفه از وی در آن شهر مشتهر گشت لاجرم مردم در حرمت و حشمت آن میدان بکوشیدند و آنرا میدان صاحب الزمان نامیدند
و پس از روزگاری دیریاز چون این معنی بجعفرقلیخان دنبلی که در زمان دولت سلاطین قاجاریه در آن شهر مکانتی لایق داشت
رسید وی در آن مکان بقعه برافراخت و متولی و خدمه بر آن برگماشت در شبهای جمعه جمعی از نسوان و رجال بزیارت آن محل
میپرداختند و قربانی همیکردند نذور و شموع در آن می‌افروختند و بزور اجماع این متاع روانی گرفت و این ازدحام تمکین پذیرفت
شگفت تر اینکه در این ازمنه قصابی گاوی را بمذبحی از اجزای آن میدان برده برای کشتن بخوابانید و چون قصد ذبح آن کرد
آن گاو برخواسته گریزنده بدرون دهلیز آن بقعه درآمده فرو خفت قصاب نیز از قفای او بدانجا شد و هم در آن زمان قصد ذبح
گاو کرد چون مصمم این کار شد و کارد برکشید ناگاه بیخود از پای درافتاد و قطره چند خون از بینی جزار برفت و بمرد و گاو از آنجا بخانهٔ
میرزا احسن متولی آن بقعهٔ شریفه گریخت خلایق از این واقعهٔ عجیب عظیم متحیر شدند و گرد آمدند و اخبار عموم خلق را نقارخانهٔ مخصوص
شهر را از نوبتخانهٔ خاص سلطانی بدانجا نقل کرده از غایت سور و شغف سورنای و طبل فرو کوفتند و روزی چند نوبت نواختند
و تمامت رستهٔ بازار و حجرات را محلی و مزین کردند و بر آنها آذین فرو بستند و شبها شمعهای کافورین در شعله‌نماهای بلورین برافروختند و
تا صباح عود و عنبر و مشک اذفر در مجمر همی سوختند و اعیان و اکابر شهر گاو و گوسفند در آن بقعهٔ منا مانند بقربانی بردند و دینار و درم
ایثار و بذل کردند و از قرا و قصبات بعیده و قریبه نسوان و رجال و اشیاخ و اطفال علی التوالی راه شهر بر گرفتند و با زدحام تمام
در آن بقعه اجتماع عام داشتند چندان غوغا شد که کس منع و طرد نیارست کرد محمدرضاخان فراهانی که در آن هنگام وزارت آذربایجان
کردی و مردی مجرب و دانا بودی از بلای بلوای عام سخت بترسید که زیادت فتنه قیام بخشد که اصلاح نیابد خود جای آن داشت
که بشکوه پس از دیدار با علما و گفتار با فضلا و التصاق با جهلا و اتفاق با عقلا و مکالمه و مسالمه با هر صنفی از اصناف گرماگرم آن جمع را
از آن جوش و خروش سرد کرده تا تفرقه یافتند و هر یک بمکمن و مسکن خود شتافتند و پس از این واقعه سلیمانخان افشار بدفع
میرزا علی محمد باب به تبریز مأمور شد و کار او را تمام یافت و اندیشهٔ عوام در باب باب بگردید و اگر نه این حادثه را نیز از آیات
ظهور او میشمردند هم از حوادث این سال واقعهٔ جانسوز شاهزاده سلطان محمود میرزا فرزند ارجمند حضرت شاهنشاهی بود

که در شب هفدهم رجب از بطن مستوره علیا و مخدره کبری صبیه شاهزاده احمد علی میرزا متولد گردید و در روز جمعه هفدهم ذیقعدة الحرام منشور ولایت عهد او را جناب میرزا سعید خان انصاری در کمال بلاغت و فصاحت باندک فرصتی مرقوم داشت و میرزا محمد تقی مستوفی کاشانی متخلص بسپهر در نهایت متانت در آن انجمن بر خلق بخواند و جناب میرزا تقی خان بمنصب و لقب اتابکی اعظم ولیعهد منصوب و ملقب شد اما دریغ که بر حسب تقدیر ولیعهد دیر نپایید پس از مدت هفت ماه در بیست و پنجم جمادی الآخره ۱۲۶۵ جهان را بدرود کرد لمؤلفه چون ماه که تابد ز جوف ابر چون مهر که رخشد ز پشت میغ تا پید و نهان ماند ای فسوس رخشید و فرو رفت ای دریغ هم در این اوقات اعلیحضرت امپراطور دولت روسیه نامه مودت ختامه در تهنیت سلطنت ابد مدت اعلیحضرت شاهنشاه ایران نوشته مصحوب جنرال شلنیک روانه ایران داشت و جانشین ولایت قفقاز جناب کینیاز دارانسوف نیز از جانب خود بولکونیک منکو دیدس را با عریضه مصادقت فریضه باتفاق جنرال روانه دار الخلافه نمود بعد از وصول بمقصد و شرفیابی بحضور مبارک حضرت شاهنشاهی و ابلاغ نامه و ذریعه و اصدار کتاب منیعه و اظهار تلطفات و تکریمات شایسته مراجعت گزیدند و بملک خویش رسیدند در این ایام نتیجة المشایخ شیخ نصر خان بن شیخ عبد الرسول خان دریابیگی حاکم بندر ابوشهر از جانب نواب شاهزاده معظم بهرام میرزا عم حضرت شاهنشاه جمجاه و حکمران ممالک فارس بحکومت موروثی خود برقرار بود و در بندر ابوشهر مقام داشت و مبلغی خطیر از میرزا محمد علیخان ناظم الملک شیرازی بوام برگردن داشت و در ادای آن دین تعلل و تسامح از حد بیرون برد تا ناظم الملک بستوه آمد و عریضه بحضرت دار الخلافه عرض کرد خواستار حکومت بندر ابوشهر شد و چون مردی معتبر مایه دار بود امنای دولت بپذیرفتند و ممضی داشتند و وی برادر کهتر خود میرزا مهدیخان را نایب الحکومه کرده روانه داشت و بدو سپرد که در هنگام ورود شیخ نصر خان را ماخوذ داشته بشیراز باز فرستد تا وی وجوه خود را از وی مطالبه کند اما شیخ نصر خان قبل از وصول نایب الحکومه به بندر ابوشهر این واقعات بشنید و مال خال خود باز داشت اموال و اثقال خود را در زوارق و سفاین نهاده بجزیره خارک فرستاد و خود احتشاد و اجتماعی کرده در بندر سکونت گرفت و مستعد مدافعت شد و چند کردون توپ بر فراز باستیانهائی که بامر حاجی میرزا آقاسی عبد الله خان معمارباشی دولت ساخته بود برنهاد و آسوده خاطر بماند چون میرزا مهدیخان نایب الحکومه به برازجان در رسید مردم آن ولایات بر دو فرقه شدند بعضی خواستار وی و گروهی دوستار شیخ نصر خان گشتند و در تقویت امر هر یک جهد و سعی همی کردند خواهر میرزا جعفر خان خورموجی که با شیخ سابقه نسبتی و قرابتی داشت و از بحای اهالی خرموج و دشتستان بود بضبط عمال دشتی و دشتستان آمد و شد کرده آنان را بحمایت شیخ نصر خان متفق ساخت تا کار چنان شد که آن مردم بهم آمیخته سه هزار تفنگچی برداشته برازکان درآمدند و بر مردم نایب الحکومه گلوله بباریدند باقر خان تنکستانی که مردمش بجلادت معروفند بحکومت محل موروثی خود استقلال داشت با بچهار تفنگچی تنکستانی بحمایت میرزا مهدیخان ببرازکان درآمد و بدو پیوست و محمد خان برازکانی مردم مجتمع را متفرق داشت و نایب الحکومه از آن ازدحام فراغت یافت و بمعاونت باقر خان تنکستانی با چهار هزار کس بظاهر بندر ابوشهر لشکر برد و از دو سوی مخالفت برخواست و دود تفنگ عرصه هوا را پر میغ ساخت از خارج و داخل زنهار رفت و توپ باستیان تفنگچیان خارج را از نزدیکی دروازه مانع و دافع بود پس باقر خان کس ببهبهان فرستاد از میرزا اسلطان محمد خان استمداد کرد و او با دو عراده توپ و دو هزار سوار و پیاده روی به بندر ابوشهر آورد و نیروی نایب الحکومه دو چندان شد و کار او قوت گرفت و چون سه سوی بندر با آب دریائی معبر است و حصار محصور نتواند داشت از یکسوی که راه عابر برج و باره و دروازه برساخته اند و آب گوارا روز تا روز بجهه ساکنین شهر از خارج بوشهر سقایان همی برند و اینوقت آن چاههای آب بدست سپاهیان خارج افتاده بود کار بر بوشهریان تنگ افتاد تا بالیوز انگلیس بواسطه و شفاعة اصلاح این افساد خواست و بنواب بهرام میرزا حکمران فارس در این باب شرحی عرضه کرد و شیخ نصر خان نیز بستوه آمد میرزا مهدیخان پیام فرستاد که اگر بکولی بالیوز انگلیس در آئی و مرا بسوگند اطمینان قلب دهی این جماعت متفقه اعراب و اعجام را از گرد خود پراکنده کنم و بشیراز روم و از جانبی دیگر این خبر بحضرت دار الخلافه بامنای دولت رسید این فتنه برخواسته نشاندن خواستند و بمقتضای وقت میرزا محمد علیخان حکمی محکم صادر شد که برادر خود را برجعت امر نمای و بوشهر را بشیخ نصر خان کماکان بگذارد و او امتثال امر نموده برادرش بشیراز بازگشت و شیخ نصر خان استقلالی جدید یافت و کمر طاعت بر میان جان بست و جناب اعتماد الدوله که بعد از دو سال و هشت ماه و بیست و چهار روز توقف کاشان بازگشته بود در این ایام استقلالی کامل یافت

در ذکر مجملی از حالات جناب جلالتمآب صاحب کافی و خواجه وافی میرزا نصرالله خان المدعو بمیرزا آقاخان خلف الصدق مقرب الخاقان میرزا اسدالله خان نوری مغفور و احضار آنجناب از کاشان و تفویض کفالت و وکالت و لقب اعتماد الدولگی و مساهمه و مشارکت دادن در امور وزارت و صدارت با امیرکبیر اتابک اعظم جناب جلالتمآب امارت انتساب میرزا تقی خان فراهانی اگرچه از سیاقت و فحوای مرقومات دیباچه اول این کتاب جامع و از مضمونات نگاشته در طی این وقایع نسب و حسب جناب جلالتمآب وزیر لشکر منصوره واضح است ولی هر سخن را مقامی است و شایسته هر مقامی کلامی قدرت کامله یزدانی اگرچه در ایجاد بر فور قادر است ولی حکمت بالغه اش تعالی شأنه در تکوین مخلوقات و تمکین ممکنات اقتضای تدریج فرموده چنانکه در خلقت طینت آدم ابوالبشر اربعین صباحاً مشهور است در تربیت وجودات کامله نیز ترتیب مقامات و ارتقای مراقی حالات مشهود است نردبان عزت و منصب را پایه‌ها است که مرتبه مرتبه باید بر آن بر شد تعجیل و شتاب بر نشاید علی الجمله اجداد امجاد میرزا اسدالله خان نوری از اولاد و احفاد خواجه بزرگوار مدنی مولد ابوالصلت عبدالسلام بن صالح الهروی مرید و محرم اسرار حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا. و بدین وجه طایفه شریفه ایشان را طایفه خواجه گویند و غالبا از اهل علم و عبادت بوده‌اند و کمتر ملازمت نموده اما جد اعلایش حاجی میرزا محمد اکبر که فرزند خواجه بیک و نبیره خواجه لطف الله اباصلتی بوده صاحب دولت و ثروت تمام گشته مرجع و ملجأ خواص و عوام رستمدار و مازندران و گیلان شده حکام مازندران در خدمت شاه عباس ثانی صفوی گاه ورود بمازندران و عزیمت اشرف البلاد و فرح آباد از او شکوه کردند که صاحب داعیه و دولت و مرجعیت تمام است شاه او را احضار فرموده چون بحضور رسید پادشاه که دلش مرآت ظهورات الهام غیبی و علوم لاریبی بود بنور کیاست و فراست دانست که در باب او آنچه عرض کرده‌اند محض غرض و حسد و افترا است آنچه گفته بودند بدو فرمایش فرمود وی عرض کرد که اجتماع و التجای خلایق در منزل و سرای من دو راه است اول آنکه غالبا از ظلم حکام فرار کرده بجانب این بلده روی میگذارند و ناچار دل از اهل و اوطان بر میدارند ثانی آنکه مرا هرچه باشد از مجاورین و مسافرین و ابن السبیل و مهمان دریغ نمیکنم سعایت حکام برای آن است که مرا متهم و ضایع نمایند و اموال مرا تصاحب کنند شاه دانش آگاه بیقین دانست که سخن او محض صدق است ارباب اغراض را سیاست فرموده در مرتبه و رابطه حاجی میرزا محمد اکبر افزود حکومت آن ولایت را به پسرش خواجه ابدال بیک داد و پسر دیگرش حاجی طاهر بیک را بهمراه برده از کمال اطمینان حرم آقاسی و ایشیک آقاسی حرم لقب داد ابدال بیک را فرزندی آقا رستم نام بود و کلانتری آن ولایات بدو تفویض یافت فرزند دیگرش میرزا هاشم نام از مستوفیان نادرشاه بود فرزند دیگرش محمد خان بعد از پدر حکومت نور و کجور یافت و فرزند دیگر را بنام پدر خود حاجی میرزا محمد اکبر موسوم کرده من باب استحسان میرزا آقابابا میخواندند و در زمان لوار زندیه که معرفتی بحال این سلسله شریفه نداشتند حکومت آن ولایت از ایشان بسلسله دیگر منتقل افتاد ولی در مقام کدخدائی و ریش سفیدی ولایت و طایفه خود مستقیم بودند و میرزا بابا والد ماجد مقرب الخاقان میرزا اسدالله خان نوری بوده ولی ملازمت ننموده سالها در عین قناعت و کمال شجاعت میزیسته تا آفتاب دولت زندیه روی بزوال نهاد چون مقدر بود که چندی فیوضات ظاهره این طایفه علیه نیز بعموم خلایق از معاصرین رسیده باشد لهذا میرزا اسدالله خان که فی المثل شیر این بیشه بود او را بحکم علیمرادخان زند بر سبیل رهانت باصفهان برده بودند بعد از فوت علیمرادخان از اصفهان باسترآباد آمد ملشکرنویسی حضرت خاقان اکبر سعید شهید تن در داد و پس از آن دولت در حضرت خاقان صاحبقران بکمال مرتبه محرمیت و عزت و اعتبار رسید و چنانکه در ضمن وقایعات زمان خاقان صاحبقران مغفور گذشت هر وقتی بخدمتی و منصبی اعلی والنسب مخصوص گشت و بواسطه امانت و دیانت بوزارت عساکر منصوره و معاملات تمامی سپاه اختصاص داشت چندی نیز بجای نواب شاهزاده امامویردی میرزای کشیکچی باشی سرکشیک امرای دربار و سرکردگان و غلامان خاصه حضرت خاقان صاحبقران بود و در زمان نهضت موکب فیروزی کوکب سلطانی باسفار و شکار جنابش امین خزاین و حارس دفاین و حافظ حرم و سرایر ارک مبارکه میگشت و برادرش نصرالله خان سرکرده ملازمان نوری و حکمران رستمدار بود و مقرب الخاقان محمد کریمخان برادر دیگرش سردار کل و وزیر بالاستقلال فارس و کرمان و داماد حضرت خاقان صاحبقران چنانکه در ضمن وقایعات گذشته رقم یافته الحاصل فرزندان وی نیز همه با استعداد و عقل و تدبیر بعضی از اهل قلم و برخی از اهل شمشیر واقع شدند میرزا هدایت الله در مستوفیان دیوان خاقانی نهایت استقلال و اعتبار و کفایت و کفالت داشت و چندی کشیکچی باشی خاقان صاحبقران بود و حاجی شکرالله خان سرکرده هزار نفر تفنگچی خاصه از اهالی نور و حکمران بسیاری از سلاطین و صاحب منصبان معروف مشهور بود و سیف و قلم را با یکدیگر جمع داشت مدتها بسرداری

و پیشکاری مملکت فارس بگذرانید و با نواب شاهزاده معظم حسنعلی میرزا فرمانفرمای فارس سمت مصاحبت داشت میرزا فتح الله فرزند دیگرش
دبیری فاضل و حکیمی عاقل بود و اخلاقی بحد کمال و فتوت و ثباتی کامل داشت همچنین سرکار میرزا فضل الله و آقا محمد حسن و جعفر قلیخان هر یک
در مرتبه و مقام خود بصفات حمیده متصف بودند ولی خاقان مغفور شاهنشاهی بود آزموده و مردم شناس و از زید و شباب در دولت و
سلطنت گذرانیده در عقل و تدبیر بی نظیر و فی الحقیقه از کل وزرای خود در امور ملک پناه داناتر پیوسته در مقام ترتیب ارباب استعداد بود و فرزند
ارجمند خان معظم الیه جناب میرزا نصر الله خان المدعو بمیرزا آقاخان که سمی عم مکرم خود و والده ماجده اش صبیه مسلم بیک و نواده رضا قلیخان
کرجی که از جانب نادرشاه افشار سرکرده ملازمان آن ولایت و حاکم ولایات رستمدار و بحسب سن از همه اصغر بود در عقل و استعداد از دیگران
اعقل و اکبر شناخت و از امثال برگزید و در سن شباب ورا نیابت وزارت عساکر کابلی داد و در سفر و حضر در رکاب مستطاب بداشت
و روز بروز جوهر ذاتی او بظهور و بروز آمد و رفته رفته بمرقات عزت و اعتبار ترقی کرد و در مرآت ضمیر منیر شاهنشاهی بقبول تجلی نمود تا چنان
شد که او را با امرای کبیر و وزرای پیر بحضور خواندی و در محافل خاص و مجالس سخن از دقایق و حقایق مصالح ملکی راندی چون رجحان فرزند
جوان بر پدر پیر نه طریق مروت است تا او را در مراتب تربیت چنانکه باید تقویت فرماید میرزا اسد الله خان را در سنه یکهزار و دویست و چهل و
پنج بحکومت و ایالت ولایات رستمدار از نور و کجور و شکاپن و کلارستاق و حکمرانی ایلات خواجه وند و عبد الملکی که ساکنین آن مرز و بوم بودند مامور
فرمود و جنابش بواسطه حب وطن بقبول این خدمت تن در داد لهذا جناب میرزا آقاخان بالاستقلال بوزارت عساکر مخصوص شد و روز بروز
اعتبار و اقتدارش افزود و در دولت خاقان صاحبقران همرتبه وزرای بزرگ گشت و بعقل و تدبیر و جودت ذهن و فطنت طبع مشهور آمد
و غالب ارباب بصیرت را مشهود بود که خدمتش بتدریج بمناصب اعلی خواهد رسید مع القصه چون روزگار خاقان صاحبقران در اصفهان
بسر آمد اختلافی تمام در میان شاهزادگان و امرای بزرگ روی داد بیم آن بود که رشته نظم سپاه گسیخته و بنیاد قصر سلطنت ریخته گردد جنابش
سرکردگان مازندران را بخواند و اتفاق داد در کمال انتظام نعش شریف و حرم محترم و خزینه و اثاثه سلطنت را از اصفهان بمقابله حادثه بطهران
رسانید با اینکه شاهزادگان ایران را هواها در سر بود باتفاق امرای دربار بحضرت ولیعهد دولت ابد مهد در عزیمت طهران از تبریز عریضه نوشت
سلیل جلیل خاقان صاحبقران چون بتخت ملک جلوس فرمود در کفالت امور لشکر و دخالت امور کشور مستقل و مستعدش داشت و چون
جناب فضایل مآب حاجی میرزا آقاسی لحتی شد خود دشنام گو بود عموم امرای دولت بلکه تمام اهالی مملکت از او طمع بریده داشتند و بواسطه حسن
خلق و خلوص مردم داری و مردم شناسی و پاکی فطرت و نرمی زبان و شیرینی بیان و بشاشت ناصیه و کفایت امور جمهور خلایق مایل بجناب وزیر لشکر
بودند و سخن راست با وی در میان داشتند چنانکه من بنده که بواسطه امتثالی و سری جناب حاجی ساکن و علی الظاهر بوی بسته بودم ولی باطن
دل در خلوص ارادت خان معظم پیوسته داشتم اگر چیزی متعلق بامور ایشان می شنیدم بواسطه عریضه یا پیغام بخدمتش انهی میکردم تا چنان افتاد که جناب
حاجی با همه اختیار و اقتدار برا در رشک برد و اظهار استعفای از وزارت کرد ناچار شاهنشاه معظم محمد شاه طاب ثراه بجهة اسکات جناب حاجی
وزیر لشکر را بتوقف کاشان مامور فرمود لهذا در ایام غیبتش در مملکت فتنها برخواست و خراسان معدن خلاف و مرکز مصاف گشت و تا انجام مدت
آنجناب انتظامی نگرفت در این ایام که روزگار پادشاه مغفور بسر رسید و حضرت شهریار منصور از تبریز عزیمت دار الخلافه فرمود بحکم احضار و دستخط خاصه
جناب وزیر لشکر از کاشان عزیمت طهران کرد امرای جمهوریه که منتظر مقدم مبارک حضرت شاهنشاهی از تبریز بودند باتفاق رتق و فتق امور مینمودند
از ورود ناگاه آن وزیر آگاه متوحش شدند جنابش پس از ورود حسب الامر در عمارت خورشید نزول کرد و کل اهالی مازندران از سرکردگان و سرتیپان
و مستوفیان و صاحب منصبان رجوع بجمهوریه ننمودند و تمامی در مجلس سامی او اجتماع داشتند این قبول عامه که خاصه او بود امرای جمهوریه
امنای رکاب نصرت مآب پادشاهی را متوحش و متدهش نمود زیرا که ترجیح مفضول بر فاضل و تقدیم مجهول بر عالم در هیچ مقامی جایز نخواهد بود
چندانکه از اردو و شهر در تضییع جنابش سعایت رفت فایدتی نبخشید بلکه مزید جلال و اقتدارش آمد و چون جناب میرزا محمد تقی خان در تبریز و
عرض راه بخدمت شاهنشاه بر امثال تقدیم یافته بود و عساکر مامور برکاب غالبا اهالی آذربایجان و فتنه سالار و اختلال امر خراسان هنوز
در میان بود حضرت پادشاه ظل الله دریا دل دانشمند کامل جنان صلاح دیدند که جناب وزیر لشکر با جناب امیر کبیر طریق مودت پویند و سخن از
موافقت گویند تا در امورات نظامی و در فتوحات قوامی حاصل آید لهذا فیما بین آن دو دبیر بلند پیر و وزیر صافی ضمیر رتق و فتق و بسط و قبض و حل و عقد

انورات ملکی بمشاوره و مشارکه مقرر افتاد و بجای منصب وزارت لشکر جنابش را بوزارت کشور اعتلا و اقتدار افزود و چون اعتماد کلی برای و کفایت آنجناب
داشت اعتماد الدوله که لقب مخصوص وزرای بزرگ سلاطین صفویه است خاصه وی کرد و بخلعت خاصش اختصاص داد و بنظم کشور مامور فرمود چه تمیز
و استحضار جناب جلالتمآب اعتماد الدوله العلیه العالیه در دقایق امور و حقایق جمهور ممالک محروسه بیشتر از جناب امیر کبیر بود که او از بدو شباب
جز از آذربایجان از بلاد دیگر ایران معرفتی حاصل نکرده و خلایق هر بلده و بزرگان هر فرقه را بواجبی نشناخت لهذا اتفاق این دو مشیر بی نفاق مایه انتظام
مهام بزرگ گردید و غالباً با یکدیگر مشاوره فرموده اجرای احکام همی کردند و پیکر شخص دولت را فی المثل بمنزله یمین و یسار بودند یا چهره مملکت را بمثابه
دو دیده روشن شدند که گفته اند نظم دو یار با هم اگر یکدلند چون مقراض برند از همه عالم ولی ز خود نبرند ور اتفاق نمایند و عزم جزم کنند سزد که
پرده افلاک را ز هم بدرند مثال آن بتمام تر از مهره نرد یکان یکان بسوی خانه راه می نبرند ولی دو مهره چو هم پشت یکدیگر گردند دگر طپانچه
شش را بهیچ رو نخورند

ذکر استقلال سالار در مشهد مقدس و عزیمت نواب حشمة الدوله حمزه میرزا بصوب هرات و رفتن حاجی نور محمد خان و سلیمان خان باستمالت سالار و مامور فرمودن نواب مستطاب سلطان مراد میرزای حسام السلطنه بولایت خراسان و مدافعه سالار و آمدن سام خان ایلخانی بسبزوار

سابقاً مرقوم افتاد
که نواب مستطاب امیرزاده آزاده حمزه میرزا والی والای خراسان در ارک مشهد مقدس بود و اهالی مشهد مقدس خاصه حاجی میرزا محمد خان بیگلربیگی
دولو مسرعی سریع السیر اسرع من الطیر بطلب سالار فرستاده و او وارد شهر مقدس گردیده و با امیرزاده والانژاد بمحاربه و مدافعه درآمد و از ارک و شهر
همه روزه اشتعال نوایر قتال بفلک الافلاک اتصال داشت و امیرزاده دلیر اصلا بمسامحه و تقصیر تن در نمیداد و جعفر قلیخان شادلوی ایلخانی از نزد
سالار بهرات رفته که از یار محمد خان استمدادی کند و فیمابین عساکر شهر و ارک مشهد منازعه و محاربه درپیوسته بود و بر نواب حمزه میرزا کار تنگ شده
مقارن این حال مسرعی که مکاتیب کارگذاران دار الخلافه را با ابلاغ خبر رحلت شاهنشاه غازی بنواب حمزه میرزا میبرد گرفتار مردم سالار شد
و سالار این واقعه را دلیل بر بختیاری و معین بر شهریاری خود شمرده نواب حمزه میرزا را اعلام نموده و بر اثاثه احتشام خود بیفزوده در اینوقت خبر حرکت
یار محمد خان و عساکر هرات با جعفر قلیخان شادلو بعزیمت ارض اقدس مزید شکسته خاطری عساکر عراق شد اما یار محمد خان بی اطلاع جعفر قلیخان میرزا
بزرگ خان قرائی را نزد حمزه میرزا فرستاده معروض داشت که حرکت من بجهة خدمت دولت است و نزد تو خواهم آمد در اراضی جام نیز بانه پیام
فرستاد و ولی بسالار نیز اظهار کرد که در شهر مشهد منزلی بجهة من مهیا کن که بشهر خواهم آمد و سالار چهار باغ شهر را برای او معین کرد و یزدان بخش میرزا
پسر خود را باستقبال او مامور داشت ولی چون در این امر مردد بود به پسر خود سپرد که اگر یار محمد خان روی بشهر دارد او را استقبال و تکریم تمام
کن و اگر بسوی ارک میل کند با جمعیت خویش در او آویز و اگر توانی خونش را بریز اما چون یار محمد خان بسر دو راه رسید بجعفر قلیخان گفت نخست
ارک را بستانیم پس بشهر آئیم و روی بارک روانه شد باشاره شاهزاده ابراهیم خلیل خان و عبد العلی خان سرهنگ توپخانه و اهالی نظام بتوپخانه
او را پذیره شدند سپاه شهری چون این بدیدند با سپاه هرات در آویختند افاغنه عنان زنان و جنگ کنان راه ارک برگرفتند تا بحضور
حمزه میرزا در آمدند و مورد الطاف شدند و بیکسوی اردوی والا خیمه و خرگاه جداگانه بپای کردند پس از روزی دو که آذوقه و علوفه در اردو نماند
یار محمد خان سواران خود را برداشته بقلعه گلستان رفته مقداری آذوقه و علوفه بار در رسانید مردم شهر بمخاصمه او یکدل شدند دیگر بار که بدین
کار رفت سپاه سالار دنبال او را گرفتند و بدو در آویختند و ویرا مضطرب و مستاصل نمودند بحکم والا گروهی بامداد او رفتند و وی را بارک
رسانیدند چون کار آذوقه بغایت تنگ بود توقف آن عساکر در آن اراضی متعسر گشت یار محمد خان چنان صلاح دانست که آن سپاه خود را
بجانب غوریان و هری کشد و پس از لختی توقف و گذشتن سرما و رسیدن مدد طهران باز بتسخیر مشهد مقدس معاودت کنند نواب حمزه میرزا
نیز بناچار بدین رای همداستان شد چون مراکب توپخانه بقدر کفاف توپ موجود نبود جعفر قلیخان ایلخانی شادلو که در اردوی یار محمد خان
متوقف بود تعهد کرده که اگر او را روانه شهر مشهد دارند پانصد شتر با آذوقه و یکصد راس اسب و صد [illegible] شتر باردوی والا بفرستد چون بآذوقه در کوچ
حاجت داشتند بپذیرفتند و او را خلعت داده روانه شهر نمودند ولی در ورود شهر او را ممکن نشد که از عهده آن دعوی برآید و در نزد سالار بماند
چون نواب والا از مراجعه و معاهده وی مایوس گشت توپهائی که زیاده از مقدار حمل مراکب توپخانه بود شکستن فرمود و مابقی را حمل نمود و عمارات
ارک را خراب و ویران کردن فرمود و از آنجا کوچ داده راه هری سپردند سالار با سپاه خود از دنبال اردو تا حوالی جام بطمع خام همی رفت تا مگر از دنبال

رجال سپاه غنیمتی تواند جست چون حرمان و یاس یافت بازگردید و در این وقت سالار اغلب محال خراسان را بتصرف آورد و بخویشان سپرد و چون نواب حمزه میرزا
بجام رسید از اینکه هنگام عزیمت یار محمد خان بمشهد بهادرخان جامی چند تن از افاغنه را اسیر گرفته بود بمحاصره جام فرمان داد و در عشر ثانی ذی حجه
بهادرخان بزینهار درآمد و خدمت بپذیرفت و علاوه سپاهیان همت بداد و قربانعلی بیک فرستاده وزیر مختار دولت انگلیس که مژده جلوس
میمنت مانوس شهریار ایران بحمزه میرزا همی برد و گرفتار مردم سالار شد و از آنجا فرار کرده بدنبال اردو همی آمد در این منزل برسید و دستخطی مبارک را
که در جامه پنهان کرده بود و مانند دیگر نامها بدست مردم سالار نیفتاده بنواب والا رسانید و خوشنودی تمام در خاص و عام شیوع یافت و سپاه
های مختلف فشار فوج گرازی و قراهالی رای ری کردند و دو فوج همدان و افشار نیز بهمراهی آنان برخواستند و دیگر افواج در رکاب نواب والا
نصرت اسا التزام داشتند چون عساکر پیروزی مآثر بقلندرآباد و شهر نو دهد رسیدند قبیله هزاره فرار کردند و مواشی و مراکب ایشان غنیمت اهل
اردو شده و کار مراکب توپخانه انتظامی و رونقی کامل گرفت و مهدیخان سرهنگ و میرزا بزرگ خان قرائی از جانب شاهزاده و یار محمد خان
بدار الخلافه مامور و روانه شدند و اردوی والا در دو فرسنگی غوریان در اراضی موسوم بششپر که جنگلی پر درخت دارد اوتراق فرمود و چندی بیاسودند
و در آن زمستان از جهت قلت حطب تعب نداشتند و در دهم ربیع الاول این سال فرمان مطاع شاهنشاهی مصحوب فرستاده محمد باقر خان
طبسی از شهر طهران باحضار حمزه میرزا بدار الخلافه در رسید و در بیستم ربیع الثانی برجعت مصمم گردید و در ایام توقف نواب والا در حوالی غوریان
یار محمد خان پنجهزار تومان وجه نقد و یکهزار خروار غله بر سبیل قرض بنواب والا داد و در هنگام حرکت اردو نیز جبار خان افغان را با یکهزار سوار
ملازم رکاب والا کرد و اردوی نواب حمزه میرزا بتربت حیدریه و از آنجا به نیشابور عزیمت گزید و در یازدهم جمادی الاولی در آن شهر با نواب
سلطانمراد میرزا والی تازه ملاقات نمود و چون منشور و تشریف حکومت خراسان بنام سلطانمراد میرزا در رسید نواب حمزه میرزا حسب الامر
بدار الخلافه آمد و در غره رجب وارد شد و پس از روزی چند بحکم حضرت شاهنشاه جمجاه حکومت آذربایجان یافت و بحشمة الدوله ملقب شد و حمایل
امیرتومانی گرفت و بعد از ورود به تبریز خوانین شاهسون را که تقاعدی در تقدیم خدمات حکام آذربایجان مینمودند بدست آورده به تبریز برد و قلاع
ایشان را که بسیار داشتند با خاک یکسان نمود **ذکر ماموریت مقرب الخاقان عباسقلی خان جوانشیر بایالت و حکمرانی محال**
اردبیل و قراجه داغ و مشکین در زمانیکه نواب حشمة الدوله حمزه میرزا بایالت ولایات آذربایجان مفتخر و روانه شد مقرب الخاقان عباسقلی خان
جوانشیر نیز بحکومت قراجه داغ و مشکین و اردبیل و انتظام ایلات آن صفحات مامور گردید در پانزدهم شهر شعبان از شهر طهران بیرون شد و راه مقصد برگرفته در
عرض راه بموکب نواب حمزه میرزا پیوست و در زنجان استماع کرد که طایفه حاجی خواجه لو و قبیله دمرچلو را با یکدیگر منازعه رفته و بیست و دو تن از مردم
طرفین مقتول شده اند و چون بحبس و تدمیر و بند و زنجیر اسکندرخان بن شکورخان شاهسون و شاهمار و برادرانش از متوطنین مشکین از دولت ماذون و مختار
شده بود هم از آنجا خطی حاکمانه به پسر جعفرقلیخان قراچورلو و بزرگان طایفه شاهسون و چلبیانلو فرستاد و اجماعی نموده قبیله حاجی خواجه لو را
تاخته اشرار آنها را مقید و محبوس نگاهداشتند و شرح حال بحاکم و والی خود برنگاشتند و جمعی نیز از آنان بر سبیل ضراعت شفاعت کردند تا خایب
و تایب رهائی یافتند هم در ورود به تبریز حکمی ببزرگان قراجه داغ نگاشت که اسکندرخان را گرفته مقید کرده به تبریز فرستند همانا اولا او مطلع گشته
فرار نموده به تبریز آمده و به بقعه سید حمزه پناه برد و عباسقلی خان والی در شهر ذیقعده از تبریز بقراجه داغ رفته در مشکین نزول کرد و محمد قاسم خان
غلام پیشخدمت مازندرانی را که بهمراه خود خواسته بود به نیابت بعضی محال مامور نمود و ملا مؤمن نامی در سلک علما و ابرار بصفت جهلا و اشرار
برآمده بود و مصدر شور و شر متعدده گردیده در اینوقت بحدود روس فرار کرده در بعضی بلاد ایران بمرثیه خوانی و موعظه رانی اشتغال داشت
پس از مدتی که طلب نیکنامی کرد بولایت مالوف باز آمد از اعمال گذشته اظهار انابت کرد و سخنان حاکم نوشته سپرده ملتزم شد که اگر از این پس مصدر
فتنه و خلافی شود مستحق قتل باشد و چندی بر این بگذشت تا چنان واقع شد که بازرگانان ایران در اراضی روسیه قریب ببادکوبه کالسکه کرایه
از مردم روسی گرفته بودند و در آن کالسکه هفتصد امپریال که تخمینا معادل یکهزار تومان و کسری است و بیست و دو هزار منات که هفتهزار و هفتصد
تومان ایران میشود بار کرده داشتند و بقصد مقصد راه می سپردند در روز بیست و هفتم شعبان دوازده سوار مسلح بر آن کاروان تاخته بعضی را مجروح و برخی را
عریان ساخته آن زر و مال را ببردند و چون این امر در اراضی روسیه واقع شده بود بحکم فصول عهدنامه تاوان آن بر حکام آن دولت وارد می آمد
لهذا ایشان از عباسقلی خان در این باب متمنی استمداد و تفحص بودند در روز دویم رمضان که این خبر بشنید شحنه و عسس و صراف و معامله داران

شهر را بخواندند و بدیشان سپرد که هر که در این بلاد منات در معرض بیع و شری درآورد او را نزد من آرید تا تحقیقی بصواب رفته باشد در هفتم ماه سه تن را با منات
نزد وی آوردند که از اهالی شیروان و قریب بده سال از این پیش از سپر فرار کرده بودند و بپریشانی یکی از آن سه که زینل نام داشت بدان سپر آشکار بود
بعد از اخذ ایشان معلوم شد که پنج سوار از آن ده سوار شیروانی و تبعهٔ روسیه بوده‌اند و هفت تن از طایفهٔ شاهمار و تبعهٔ ایران‌اند ایشان را محبوس بداشت
و اثقال ایشان را بیاوردند شش هزار منات از میان بنهٔ آنان برآمد آن زر را بمجتهد شهر سپرد تا صاحبان در رسند و زر خود بستانند چون بیست روز
درگذشت سادات خامنهٔ تبریز که صاحب مال بودند بیامدند و زر بستدند و صد امپریال در جامهٔ سه تن محبوس مخفی و مطموس بود آن مبلغ را نیز بدانان
رشوت دادند و از محبس بگریختند و عباسقلی خان زندانبان را سیاست کرد و شاه پلنگ خان را با خند دزدان فرستاد و ایشان را گرفته بروز عید اضحی نزد
والی آورد و بجانب اردبیل فرستاد تا محبوس دارند ملا مؤمن مذکور که از فساد تائب شده و التزام نامه سپرده بود به دوستان خود نوشت که دزدان را
در راه از فرستادهٔ والی بربایند و رها کنند نوشتهٔ او بدست مردم عباسقلی خان افتاده بیاوردند و بخان والی نمودند ملا مؤمن را بخواندند و خط بدو پیدا
نهاد و بقتل او حکم راند تا جماعتی از علما شفاعت کردند و معفو شد ولی او را نیز با دزدان در اردبیل محبوس بداشت و بدین اهتمام که او کرد رسوم شرارت
و فساد از آن دیار و بلاد منهدم و منعدم شد و پس از سالی دو بدار الخلافه باز آمد

ذکر ماموریت حاجی نور محمد خان سردار نزد سالار و سلیمان خان افشار باستمالت جعفرقلیخان شادلو و واقعات آن ایام

چون خبر ضعف لشکر نواب حمزه میرزا و تحصن او در ارگ
مشهد مقدس و عزیمت یار محمد خان بجانب ارض اقدس و استقلال سالار بار در آن نواحی گوشزد کارگذاران دولت ابد مدت شد و بعرض حضرت
شاهنشاهی رسید مقرر شد که حاجی نور محمد خان سردار عم سالار و سلیمان خان افشار قاسملو که با جعفرقلیخان بوزنجردی شادلو سابقهٔ مراوده
داشته بارقام قضا نظام باستمالت آنان روانهٔ خراسان کردند تا سپاهی جدید و سرداری عظیم بتسخیر آن ساحات و دفع سالار روانه شود
و ایشان راه برگرفتند و بسبزوار رسیدند و از واقعات خراسان مستحضر شدند که نواب حمزه میرزا بدعوت یار محمد خان قصد اراضی هرات کرده
و سالار در خراسان استقلال کامل حاصل نموده لهذا ارقام مرحمت آمیز شاهنشاهی را با نوشتجات خود ارسال داشتند و در بند فرمون فرستادهٔ ایشان
بسالار رسید و سالار از غایت غرور استمالت نگردیده ولی وعدهٔ ملاقات داد و خود بتربت رفته و ایلخانی را به نیشابور فرستاد و در وقتی که خوانین مذکور
در خارج نیشابور برباط شاه عباسی منزل کرده بودند ایلخانی خراسان در رسید و او را استقبال کردند و سلیمان خان شرحی از مراحم خسروانه بجعفرقلیخان
گفته او را استمالت ساخت و عریضهٔ مشتمل بر ندامت از کارهای گذشته بخاکپای مبارک شاهنشاه ایران نوشته بسلیمان خان سپرد و سلیمان خان در ضمن
عریضهٔ خود بآستان شاهنشاه جهانیان انفاذ داشت و پس از روزی دو حسن خان سالار امورات تربت را مضبوط کرده به نیشابور آمد با عم خود
نور محمد خان ملاقات و مقالات کرد عم مکرم بنحوی که شایست و بایست فصول وافی و رموز شافی از نصایح پدرانه و مواعظ مشفقانه بیان کرد مقرر آن
شد که سالار یکی از فرزندان خود را با عریضهٔ عفو انگیز بدربار اقدس شاهنشاهی فرستد و این مقاولات یک دو هفته بتطویل یافته بود تا گاه خبر مأموریت
نواب مستطاب امیرزادهٔ معظم سلطان مراد میرزا بحوالی سبزوار رسیده بر وحشت سالار بیفزوده و از سر گفتگوی گذشته در گذشت بفکر حافظت خویش و
محارست بلاد خراسان افتاده تبیین این مقال آنکه چون سالار از خبر فوت شاه مغفور قوت گرفت و نواب حشمة الدوله بره هرات رفت سالار حکومت
بلاد خراسان بر اخوان و اولاد خود سپرده عزیمت کرد که قبل از ورود حضرت ولیعهد دولت عاقبت محمود اگر تواند خود را بدار الملک طهران رساند امنای
دولت بعد از ورود مسعود اعلی نور محمد خان و سلیمان خان را مأمور نمودند که او را استمالت داده لختی در خواب غفلت کنند تا دیگر باره سپاه انجم حشر مأمور
بخراسان شوند بعد از ده روز از ورود مسعود اقدس شاهنشاهی جناب اتابک اعظم و جناب اعتماد الدوله معظم چنان صلاح دیدند که فرصت بسالار نداده چون نواب
حشمة الدوله در خراسان نیست نواب امیرزاده حسام السلطنه بزودی روانهٔ خراسان شود و ابتدا جمعی سواره و فوجهای متعدده با توپخانه در خدمتش روانه دارند
که بعضی از آنها نام مذکور می‌شود فوج نصرت مراغه جمعی جعفرقلیخان قاجار دولو اسکندرخان سردار فوج مخبران شقاقی جمعی آقا لرخان قراباغی فوج مراغه جمعی حسین
خان فوج قراجه داغی جمعی محمد علیخان فوج ماکوئی جمعی تیمور پاشای سرهنگ و سواره شاهسون جمعی امیرخان بن نور الله خان و از سواره نورخان چاردولی
و شاهسون افشار و ایناللو و جعفرقلیخان شاطرانلو و جعفرقلیخان مشکینی جمعی لیرزم ساز با هجده عراده توپ قلعه کوب و یکجا بار قورخانه از دار الخلافه منزل
بمنزل بمیر فشند تا وارد سمنان شدند سمنانی لابد اطاعت کردند و در غرهٔ محرم بسبزوار رسیدند و دروازهٔ شهر را بسته دیدند ملا حسن صدر جریر المطمئن که دزدان را
شهر روانه داشته باز نیامد و نواب حسام السلطنه را معلوم شد که امیر اصلان خان فرزند سالار در شهر است و ملا حسن را محبوس کرده در مصلی که دو هزار و پانصد گام

تا شهر مسافت دارد دو روز راه او تراق گزیده دیگر باره حکمی نوشته کسی نزد اعیان و علمای شهر فرستادند جواب عرضه کردند که اهالی خراسان از افواج اتراک بغایت هراسان باشند و ابدا با ایشان نخواهند ساخت از سبزوار کوچیده به نیشابور عزیمت فرمایید تا از دنبال شرفیاب شویم معلوم شد که هوای خدمت در سر ندارند و امیر اصلانخان بشتابان از متابعت ممانعت مینماید از سبزوار گذشتن و دشمن را در دنبال گذاشتن منافی حزم بود ناچار بمحاصره شهر اشتغال ورزیدند و از قلت آذوقه تنگی بتمام کشیدند اضطرارا قشون بنهب و غارت بلوک کوه میش اقدام کرده مقداری گوسفند و گندم و آرد آوردند و روزی چند سد جوع و رفع حاجت نمودند و بهای یکمن گندم بچهار هزار دینار رسید و بدست نمی آمد مقارن این حال سام خان کرد زعفرانلو و لد رضا قلیخان ایلخانی که از طهران بجانب خراسان رفته بود مستعد شرفیابی خدمت نواب حسام السلطنه گردید

ذکر حال سام خان ایلخانی چون سامخان و ابوالفیض خان برادرش در دار الخلافه طهران متوقف بودند بعد از رحلت شاهنشاه ماضی سام خان را بخاطر رسید که بهتر آنست که در این اوقات که امور خراسان آشفته است و عصابه عصیان بر پیشانی بسته اند بدان ولایت روم و مصدر خدمتی شوم تا در دولت شاهنشاه رفیع پایه اندوزم پس با برادر خود شش روزه از طهران تا سبزوار راندند چون از استیلای سالار استحضار یافت اندیشه کرد که بدست مردم او گرفتار شود چنان وانمود که خبر وفات خاقان را با سالار میبرم و سواران سالار با او راه پیمودند که این مژده زودتر بسالار برند وی در ارض راه فرصتی فرار کرد که بجاجرم نزد محمد حسن خان بزدینی رود و میدانست که محمد حسن خان از جانب دولت حکومت جاجرم داشته کسان جعفر قلیخان بجانب بزدین فرار داده اند و چون بدان اراضی قلاع رسید در قلعه او را گرفتن خواستند تفنگی بر ایشان رها کرده متفرق شدند دا ز پشت اسب علاقه دروازه را بر کشیده در گشاده شد و او بیرون جهانده با برادر بنزد بزدین رفت قریب دوازده روز در نزد محمد حسن خان بزدینی توقف کرد و از امورات خراسان استحضاری حاصل نمود و استماع کرد که قبایل زعفرانلو با برادرش یزدان ویردی خان انقیاد دارند و دست تصرف امیر اصلانخان از چناران کوتاه است و سلیمان آقای جوینی بحکم سالار در جاجرم است و حیدر قلیخان برادر جعفر قلیخان حاکم اسفراین گشته و در چنال بورنجرد است که از تصرف کاظم خان خلج که با دو عراده توپ و فوج خلج در آنجا نشسته بدر آرد بالجمله سام خان از بزدین بر نشسته از محال جاجرم راه بگردانیدند و از بامداد تا نیمه شب سی و پنج فرسنگ راه بریده بکنار اراضی اسفراین رسیده بمیان قبیله میلانلو از جماعت زعفرانلو رفته آسوده خاطر شد آدینه محمد نام ملازم خود را نهانی روانه بورنجرد کرده مکتوبی بکاظم خان خلج نگاشته که از حیدر قلیخان بیم مکن و مردانه پا وستیزه رای که از مردم کمک و آذوقه چندانکه ضرورت افتد بتو خواهم فرستاد کاظم خان پاسخ نگاشت که آذوقه شش ماهه دارم و لشکر من از جنگ سیر نمیشوند گر توانی تقدیم خدمتی برای حمزه میرزا کن که دارایی مقصود و تحصیل است پس سام خان از آنجا بشیروان من محال خبوشان آمد و جمعیتی فراهم کرده وارد خبوشان شد و سلیمانخان دره جزی را که با سالار بستگی نداشت بخواند و هر دو باتفاق آهنگ خدمت حمزه میرزا کرده بمنزل علی آباد سه فرسنگی خبوشان کوچ دادند و عریضه مخلصانه بحمزه میرزا فرستادند که مستعد فرمانیم در این وقت معلوم افتاد که کاظم خان خلج با حیدر قلیخان سازش کرده و قصد خدمت سالار دارند سامخان جماعت خود را برداشته بر گرد ایشان در آمد مانع شد و کاظم خان را از موافقت حیدر قلیخان منع کرد و ناچار شرویری کرده متخلص شد و آخر الامر از راه چناران قصد خدمت سالار کردند و از آنجانب حاجی بیگلر بیگی و محمد خان بغایری تا علی آباد برآمد که سامخان با سلیمانخان بحیلتی با این به حکم سالار بگیرند سودی ندادند و فریب نخوردند و خبر حرکت حمزه میرزا بسوی هرات شایع شد سام خان بخبوشان باز گشته بیگلر بیگی و امیر اصلانخان و محمد خان بغایری برای تسخیر سبزوار خواستند از هشت فرسنگی خبوشان بکنند سامخان برادر خود یزدان ویردیخان را بدفع ایشان فرستاده بیگلر بیگی عنان بگردانیدند و از راه دیگر رفت و دو دست تن از پیاده سرولایتی که ملازم او بودند باز ماندند و گرفتار یزدان ویردیخان شدند و با خود بخبوشان آورد و حکومت سرولایت نیشابور از دست سالار بدر شد و سامخان در خبوشان بماند تا پانزدهم ذیحجه که خبر آمدن حسام السلطنه بسبزوار معلوم کرد نخست عریضه فرستاده در مقام تحقیق محل اردو برآمده تا شرفیاب شود فرستاده سامخان با عریضه در رسید مطلب آنکه میخواهم برای خدمت باردو آمده باشم و نمیدانم اردو در کجاست که شرفیاب شوم فرستاده و از نواب حسام السلطنه مطابق آن سؤال را ست جواب گرفته با حصار او رفته پس از ده روز سامخان ایلخانی با ششصد سوار جرار در رسید و کوچک آقای برادرزاده سلیمانخان دره جزی و لطفعلی خان بغایری و نیز حیدر خان طاهر نیز با سواران خود بهمراهی ایلخانی شرفیاب خدمت نواب حسام السلطنه شدند و نوازش و تکریم یافتند پس از روزی چند سام خان ایلخانی عرض کرد که حسن خان سالار با جعفر قلیخان شادلو و جمعی از خوانین خراسان در باغ زرکران نیم فرسنگی نشابور است اگر توپ و تیپی چند بمن اعانت رود آنان را بجنگ آورم و بخدمت رسانم نواب حسام السلطنه جمعی بهمراهی آن جوان صدیق روانه فرمود تا چهار فرسنگی نیشابور براندند همانا در میانه طایفه از بلوچ نشسته بودند و قشون نسبت بدانها بی اعتدالی کردند آنان از بغارتیدند و رشته نظام ارباب نظام از یکدیگر بگسیخت و سامخان نیز تازه وارد گردیده اهل نظام را و نه اهل نظام او را می شناختند تصور کرد که شاید حکمی رانند و کس نخواندند لاجرم بازگشت و قصه فرو گفت و آن عزیمت فسخ یافت و در این اوقات چنان برفی شگرف فرو بارید که سه روز و سه شب اتصال داشت و عرصه بر پیاده و سوار اردو وار باب محاصره تنگ گردید و از خیمه بخیمه حرکت امکان نداشت و در این حین حاجی بیگلر بیگی قاجار برادر سالار و محمد خان بغایری از صفی آباد با دو هزار و چهار صد تفنگچی بمعاونت امیر اصلانخان و محارست سبزوار رسیده بشهر رفتند و کار اهالی اردو از حیثیت عدم آذوقه و وجود برف و حصانت حصار

دوم ولد

و وصول امداد سخت تر شد **ذکر حرکت اردوی سرکار نواب مستطاب امیرزاده حسام السلطنه سلطان مراد میرزا از محاصرهٔ سبزوار بخواهش سام خان ایلخانی بطرف جبوشان و تسخیر قلعهٔ امرودستان و اطمینان محمد خان بغایری و آمدن باردوی**

والا چون عرصه بر اهل اردوی والا از عدم آذوقه و غلبهٔ برف و سرما تنگ گردید سام خان ایلخانی معروض داشت که تشویش خاطر سواره و پیاده اردو افزوده است و مدت محاصره اگر بطول انجامد سختی سپاهیان بیفزاید اکنون مصلحت دولت در آنست که سرباز از محاصره دست باز داشته باردو باز گردد و اردو از حوالی سبزوار بجانب جبوشان نهضت و حرکت نماید و بنده تعهد میکنم که نصف قلعه و بیوتات جبوشان را بجهة سکونت اهالی اردو خالی کنم و سیورسات قشون را کلا بدهم چون اصرار ایلخانی مبنی بر مصلحت و خدمت بود نواب مستطاب امیرزاده قبول فرموده بجانب سر ولایت و جبوشان حرکت کردند محمد خان بغایری با چهارصد تفنگچی از شهر بیرون شده که هنگام عبور سر راه بر لشکر منصور بربندد و دستبردی کند چون دو منزل اردوی والا قطع طریق افتاد بقلعهٔ امرودستان رسیدند اهالی قلعه اقتفا بمردم سبزوار کرده در بربستند و سیورسات ندادند و یکنفر از اهالی اردو نزدیک قلعه پیام میبرد او را هدف گلولهٔ تفنگ کرده بکشتند چون حسام السلطنه از جسارت اهل امرودستان آگاه شد حکم بتسخیر قلعه فرمود سپاهیان قلعه را مرکزوار در میان گرفتند از سه ساعت بغروب مانده تا مدت شش ساعت از شب گذشته قلعهٔ امرودستان که قلعهٔ توبرتو بود بضرب توپ قلعه کوب ویران و مخروب شد و اهالی آن استیمان کرده مامون و مصون شدند و آذوقه و سیورسات دادند و این قلعهٔ محکم بلوک طبس سبزوار است و حصنی استوار که هنگام استیصال اهالی آن حوالی اموال و اثقال و اولاد و عیال خود را بجهت صیانت در آنجا آوردندی و تسخیر آن کاری صعب بودی بعد از فتح این حصار کدخدایان سر ولایت خوفناک بخدمت آمده مخلع شدند و بازگشتند و محمد خان بغایری بعد از بیرون آمدن از سبزوار خود را بدین قلعه رسانیده بود و ایشان را بمخالفت برانگیخته چون حالت ضعف قلعه گیان و صورت فتح قلعه ملاحظه کرد از سوی که کدخدایان باردوی می آمدند بیرون آمده راه بام و صفی آباد گرفته بدانجا رفت چه بام و جهان ارغیان محل سکنی و محکمهٔ اصلی او بود و آن حصار نیز بمتانت و رصانت معروف است و بحکم نواب حسام السلطنه و صوابدید مقرب الخاقان اسکندر خان قاجار دولو سردار و سام خان ایلخانی اردوی سلطانی بعزم تعریک محمد خان بغایری بجانب بام تحریک یافتند و لطفعلی خان بغایری که با محمد خان مغایرت داشت و سابقا در صفی آباد بحکومت می گماشت خود را بصفی آباد و جام رسانیده رعایا را مطمئن ساخته با پیشکش و سیورسات باستقبال نواب امیرزاده حسام السلطنه آورده مورد الطاف شدند محمد خان بغایری از استماع این اخبار عنان تماسک و تمالک از دست داده یقین دانست که حسام السلطنه سام حسام در قلعهٔ بام را بر دیده او شام خواهد کرد ضراعت نامه بسام خان ایلخانی فرستاده او را بشفاعت خود خواند و میرزا اسمعیل گماشته ایلخانی با محمد خان بغایری ملاقات کرده از اطمینان و استیمان حاصل کرده و مقرر شد که باردوی والا آید بعد از مراجعت میرزا اسمعیل باردو حسب الامر والا سام خان ایلخانی و جعفرقلیخان سرتیپ قراچه داغی و طالب بیک تفنگدار خاصهٔ حضرت شهریاری باوردن محمد خان مامور شدند و او باردو آمده شرفیاب حضور والا شده مخلع گردید و در رکاب والی والا شان خراسان بجانب اسفراین رفت و برادر جعفرقلیخان شادلو حکمران بجنورد که در میان آباد اسفراین ساکن بود توهم کرده با بعضی از نزدیکان خود فرار کرده نزد جعفرقلیخان رفت و موکب نصرت کوکب حسام السلطنه در کمال جلال باسفراین آمده توقف گزیده مدت یکماه تمام براحت و استراحت گذرانیدند و سلیمانخان دره جزی با دویست سوار باردوی والا آمده مورد الطاف شد و نور محمد خان سردار قاجار و سلیمانخان سرتیپ افشار در این ولایت بحضور سرکار حسام السلطنه آمده آسوده شدند و نواب حسام السلطنه بترغیب سام خان ایلخانی و دیگر امرای سلطانی قصد بجنورد تصمیم داد و روی توجه بدانسو نهاد و همین معنی سبب مفارقت ایلخانی از سالار شده ببهانهٔ محافظت خانمان خود از او جدا گشته با سه هزار سوار جرار اسب افکن صف شکن بقلعهٔ موسوم بروئینه در آمده بنشست و با اینکه در ولایات متعلقهٔ باو تصرفات و تطاولات رفت وی در این مدت یکماه قطعا خلاف قرارداد خدمت نکرد و بر عهدیکه با سلیمانخان افشار بسته بود ثابت قدم بماند **ذکر حال جعفرقلیخان ایلخان حاکم بجنورد و ملاقات با سلیمان خان سرتیپ افشار و عزیمت خاکبوسی پایهٔ سریر گردون مصیر اعلیحضرت شاهنشاه فلک درگاه سلطان ناصر الدین شاه** چون جعفرقلیخان از جانب سنی الجوانب امنای دولت ابد مدت اطمینان یافت و ببهانهٔ حفظ اسفراین و سر ولایت بجنورد بقلعهٔ روئینه در شتافت اگرچه در ولایات او تاخت و تاراج کردند وی با استعداد تمام در قلعه بدان استحکام بود و سر موئی خلاف ادب از وی بظهور نیامد بیگانه و خویش و دور و نزدیک محقق شد که او از کار رفته نادم و بحضرت شاهنشاهی قادم خواهد بود بنا علیه باشارت حسام السلطنه

عباسقلیخان جهان بیگلو میرپنجه را بجهت مزید استمالت خاطر ایلخانی شادلو بخدمتگذاری دولت جاوید مدت شاهنشاهی بروین در فرستاد و مزید اطمینان
او گردید و دستخط امان که امنای دولت بمصحوب طالب بیک تفنگدار خاصه فرستاده بودند با سلیمانخان سرتیپ افشار بروین در مرسول شد
و این معنی بالکلیه رافع توهم او گردید تا سلیمانخان افشار به ترنجرد رفته بتدارک و تهیه آمدن بطهران مشغول گردید پس از چندروزی با پنجاه سوار از
اکراد شادلو و اقربای خود از سر قدم ساخته فی الحقیقه جان بر کف دست نهاده از اعمال رفته شرمسار و با اشفاق آینده امیدوار بطهران آمد و
از امرای حضرت و وزرای دولت نهایت التفات یافت و حضرت شاهنشاه اسلام پناه بنظر مرحمت و مکرمت در او دیده و جرایم ماضیه اش بعفو و
اغماض پوشیده و بقرب حضرت سلطنت اختصاص یافت چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار شرح مراحم شهریار عدالت مدار با ایلخانی
مذکور در مقام خود مسطور خواهد گشت

ذکر حرکت نواب مستطاب امیرزاده سلطان مراد میرزای حسام السلطنه از اسفراین بجوین و نزول در حوالی قلعه جغتای و محاربه بعضی از اهل اردو با سواران سالار و هزیمت یافتن سوار خراسانی و رفتن سالار بجانب شهر سبزوار

نواب مستطاب حسام السلطنه والی خراسان چون از انتظام امور ترنجرد و عزیمت ایلخانی بخاکپای
مبارک خاقانی مطمئن خاطر گردید از اسفراین بجانب جوین نهضت گزید و بجهت آرام دادن رعایا و برایا به نیم فرسنگی قلعه جغتای نزول فرمود
معلوم شد که از جانب سالار بار سلیمان آقای قلیچی پسر علیمرادخان نواده اللهیارخان قلیچی حاکم جوین در آن قلعه حکمران است و سیصد سرباز
از فوج ترشیزی از سالار گرفته بمحافظت آن قلعه آورده است و قلعه را محکم کرده برعایا اذن خدمتگذاری بمیند اردوی نواب والا در ایام دو روزه
توقف سام خان ایلخانی و سلیمانخان در حجری را باستمالت سلیمان آقای قلیچی صاحب قلعه روانه داشته چون سلیمان آقا میدانست که سالار
در سه فرسنگی است و نواب والا استحضار نداشت در آمدن باردو بدفع الوقت و طفره میگذرانید و همه لحظه سالار را از کار اطلاع میداد روز دوم
ورود اردو بدین نواحی قدری سرباز و دو عراده توپ بقرای جوین بتحصیل آذوقه رفته بودند و بتفحص خبر پراکنده گشته قراول سالار او را از کار اطلاع
داده که آذوقه چی در دهات متفرق و همه از یکدیگر بیخبرند اگر سواری مأمور شود همه را اسیر و دستگیر توانند کرد آنجوان کم تجربه بسبکساری قبول کرده
یکهزار سوار روانه نموده در کمال تعجیل رسیدند و لابد دو عراده توپ و سیصد سرباز مخبران جمعی قاسم خان بن حاجی آقالرخان قراباغی که مردی
دلیر بود رسیدند و او را دستگیر خواستند و بجنگ در آمدند یکبار نظام نصرت انتظام مخبران خبردار شده خودداری کردند و توپ اژدها فعل را
با آتشباری رخصت دادند تفرقه در صف سواران در افتاد باز اجتماع کرده حمله آوردند گلوله توپ ایشان را از خانه زین بر فلک برین افکند بهادران
خراسانی فرار عار داشته بمنازعه و مکاوحه همراز گردیدند نعره توپ بنیاد بگوش متفرقان اردو رسیده از هرکنار باردو بازگشتند از سواران سالار نیز
دمادم بامداد بهادران مذکور رسیدند و همه رسیده و قاسمخان قراباغی که بسالت موروثی داشت از صبح الی سه ساعت بغروب مانده بهادران مرو
و جامی و خوافی و آق دربندی بمدافعه و محاربه مشغول و از دود توپ و تفنگ هوا را تیره کرده بود وقتی خبردار شد که سرهای جبال را شمخالچی و پیاده خراسانی
گرفته بر ایشان محیط گشته اند و تواتر و توالی سواران خراسانی نیز اتصال یافته و قورخانه نیز باتمام رسیده سواری باردو فرستاده قصه باز گفت نواب
والا سوار و پیاده و توپخانه را حرکت داده و خود پیشتر از وصول آنها ایلغار کرده خود را بدلیر قراباغی رسانیدند و او را بوصول الشکر والکرم مستظهر ساختند
و با قلیل سوار رکابی راه بر سوار خراسانی بربست و بر قلل تل تاخته پیادگان را از فراز کوه به نشیب انداخته قشون نیز از دنبال رسیدند و جنگ در پیوستند
شمشیرها مرجان رنگ گردید و رمحها پیچاده بار آمد بر سواران خراسانی غلبه کردند و دویست تن مقتول و اسیر شدند و غروب آفتاب و غروب خورشید
عمر ایشان مقارن افتاده بگریختند چون سالار از مراجعت و هزیمت سواران خود و عزیمت نواب حسام السلطنه آگاهی یافت از محل خود حرکت داده
چهار فرسنگ به بنال نشست و در کوه موسوم بزرقی بشیادی و عام فریبی و زراقی پرداخت و اردوی نواب والا از منزل مذکور کوچیده به تسخیر
آق قلعه که محکمترین قلاع خراسان و دو عراده توپ در پهلوی یکدیگر در پهنای جدار حصارش با آسانی حرکت توان داد مبادرت فرمود اگرچه
آن قلعه را از عهد خاقان مغفور الی الآن دوبار خراب کرده اند خرابی تمام نتوانسته اند و دیگرباره بحلیه استحکام محلی گردیده چندانکه توپ بر آن قلعه زدند
متزلزل نگردیده گلوله برمیگشت آخر الامر بمحاصره و طول مدت و عدم آذوق و اتمام سرب و باروت از در استیمان در آمده بعد از یکهفته امان خواسته
و پانصد نفر سرباز از فوج ترشیزی که در قلعه بودند باردو آمدند جزو افواج دیگر شدند و چون خبر فتح آن قلعه باهالی حصار جغتای رسید دل از جان
برگرفتند و امان خواستند و امان نامه بسرباز ترشیزی فرستاده شد و باردو آمدند و سلیمان آقا از اضطرار فرار کرده باردوی سالار رفت و

ومحمد ابراهیم خان قاجار سپانلو از جانب نواب اشرف والا بحکمرانی جوین معین شد و سالار مضطرب شده بسبزوار روی نهاده از محصور شدن نیز
اندیشه کردند حاجی میرزا ابراهیم سبزواری را با گروکان و توابع اعیان سبزوار برداشته روی بمشهد مقدس نهاد تا بانضباط و استحکام شهر مشهد مقدس
و اصلاح کار خود پردازد غافل که شعله این آتش سرکش که بسوختن خرمن او افروخته گشته لحظه بلحظه بالتهاب و اشتعال افزاید و بخار و خاشاک غرور
و پندار آنرا سد راه نمیشاید سپردن سالار سبزوار را ببرادر خود میرزا محمد خان ملقب به بیگلربیگی و امیر اصلان خان پسر خود
و شاهزاده محمد یوسف هروی و سلیمان آقای قلیچی و رفتنش بمشهد مقدس رضوی و رسیدن نواب مستطاب
امیرزاده دلیر حسام السلطنه بسبزوار و اطلاع از حقایق کار حاجی میرزا محمد خان بیگلربیگی و امیر اصلانخان فرزند ارشد سالار و شاهزاده
محمد یوسف افغان هراتی و سلیمان آقای جوینی و جمعی از خیرخواهان سالار باشارت او در سبزوار بماندند و خود بمشهد مقدس رفت نواب
مستطاب والی والای خراسان نیز عزیمت تسخیر سبزوار تصمیم داده با اسکندر خان قاجار سردار و سایر صاحب منصبان دربار از جوین بجانب مقصد
خرامید چون در آغاز ورود بجهات عدیده که سبق ذکر یافت فتح سبزوار تعسیر پذیرفت در اینوقت که بحکم العود احمد تسخیر این شهر مشهور می آمد
در عرض راه بدین بیت مترنم و متکلم بود که بیت قسمتم کاش بدانکوی کشد دیگر بار که از آن مرحله من دلنگران گشتم بار و پس از ورود بحوالی سبزوار
در خسروگرد یکفرسنگی شهر اوتراق افتاده ده روز توقف رفت و آدمی بشهر روانه شد و چندانکه بنصایح و مواعظ خائنین پرداخت چاره نشد و حاصلی
نداد جواب ملاطفات یورش پذیر بغیر توپ و تفنگ و قشا فاش تیر نرسید همه روزه بیگلربیگی و امیر اصلانخان که فی الواقع ارسلانی بود دلیر و دیگران
باسواران مبارز بمقابله اردوی والا آمده با قراولان بمقاتله میکوشیدند و قریب بغروب از مکافحه با قراولان اردو مخذول و منکوب بشهر سبزوار
رجوع میکردند مدتی کار بدین قانون و قرار میگذشت چون شرح استعجال بپادشاه جهان معروض شد که نواب حسام السلطنه در ایام ماموریت بقطع
وفصل فرع و اصل سالار بار تحمل چه زحمات شاقه فوق الطاقه شده و به تیغ مصری شاهره چه قلعه‌های چون قاهره مفتوح کرده و اکنون بتسخیر مولد و
کردار سر اعاظم شهر سبزوار سبزه وار رهی در رود بامنای دولت قوی صولت یعنی امیر و وزیر اشارت رفت که او را تقویت کنند سه عراده توپ
چهارده پوند و قورخانه دو زنح نهاد و سه هزار تومان زر مسکوک نقد و ملبوسات خلعتی و سواره کلیائی بمصحوب یحیی خان تبریزی سردار سابقه حضرت
نایب السلطنه مغفور روانه سبزوار فرمودند و چون سام خان ایلخانی فی الحقیقه مفتاح فتوح قلاع خراسان و مقدم جان نثاران اخلاص بنیان
بود بنشان شیر و خورشید سرتیپی خاص مخصوص دولت علیه ایران اختصاص یافت همچنین سلیمانخان بدو هم پایه آمد و بسایر اهالی خراسان
در خور پایه و اندازه مایه خلاع آفتاب شعاع التفات شد و اظهار تفقدات رفت و اهالی خراسان که بواسطه موافقت با سالار از قهر قهرمان
ایران هراسان بودند چون تلطفات و تفقدات پادشاه جوان بخت را با خطاکاران و وفاداران دیدند از اعمال سابقه و لاحقه نادم و دیگر باره
بدین دولت قویم خادم گردیدند لهذا جعفرقلیخان حاکم ترشیز بتوسط سربازان ترشیزی و منسوبان ایشان عریضه نگاشت که با همه خدمتگذار دولت
و ارادت شعار حضرتیم تحقیق صدق این مقال را ساخلوئی بترشیز بفرستید تا تسلیم کنیم لهذا بحکم نواب اشرف والا حسام السلطنه محمد تقی خان عجم با
چهارصد سرباز شجاعت توام برسم ساخلو بترشیز مامور شدند و تصرف کردند پس از روزی دو هم از تربت حیدریه عرایض رسید که چون اسکندر
خان بن فتحعلی خان بیگلربیگی مراغه برادرزاده آزاده آصف الدوله قاجار که اکنون در موکب نصرت کوکب سردار سابقا بحکومت مامور بود و از او نهایت
فتوت و کمال مروت و بزرگ منشی و درست روشی دیده ایم اگر امروز برما معین شود بالطبع والطوع والرغبه رقبه بربقه اطاعت او نهیم و این شهر را
بدست او دهیم نواب امیرزاده حسام السلطنه هم در آن شب خدمتش را با شش عراده توپ و سواره و سرباز مرغوب بتربت فرستاد و در اندک وقتی
بی زحمت و کربت ترشیز و تربت بتصرف در آمد چون از تسخیر اطراف اطلاعی حاصل شد و کار قوتی گرفت اردوی منصور از منزل خسروگرد حرکت کرده
سبزوار را محصور نمود و بروج و دروب شهر را بسپاه نصرت بهر تقسیم نمودند و علوم تسخیر را تعلیم هنگام محاصره و مساخرت سبزوار در رسید و سنگر
زدن و مورچال و نقب کندن پرداخته شد و کار بر قلعگیان صعب و تنگ کردند از آنجا که شهر تربت بتوسط یعقوب علی خان تربتی بخدمتگذاری
پرداخته شد و برادر یعقوب علی خان مذکور در ارک سبزوار با دویست نفر سرباز تفنگچی مستحفظ و مختار بود یعقوب علی خان نامه ببرادر خود مصطفی قلیخان
مستحفظ ارک سبزوار نگاشت که گاه عزت است و سبقت نه هنگام ذلت است و زلت ارک را بفلان تسلیم کن و در بندگی شاهنشاه فلکجاه بر امثال
تقدیم جوی چون این نامه صداقت ختامه بمصطفی قلیخان رسید آن نوشته را با نوشته خویش ببرادر صداقت کیش فرستاده سوال کرد که اکنون تکلیف

من حیث نوشتجات بخدمت نواب والا حسام السلطنه آوردند و او مصطفی قلیخان را اطمینان داده فرج الله خان سرکرده فوج اعراب بنی عامر بسطامی را
همراه فرستاده مصطفی قلیخان به سبزوار فرستاده **ذکر تسخیر و فتح سبزوار و فرار امیر اصلان خان پسر سالار و گرفتار شدن حاجی میرزا
محمد خان بیگلربیگی و شاهزاده محمد یوسف هراتی و سلیمان آقای قلیچی و سایر اعیان و فرستادن نواب والا حسام
السلطنه ایشان را با یحیی خان تبریزی بطهران و عزیمت نیشابور و تسخیر آن شهر مشهور** چون از یکطرف امر محاصره امرا بر محصوران
تنگ کرد و از طرفی تصرف ترشیز و تربت را استماع کردند در مقام خدمت برآمدند ولی امیر اصلان خان و بیگلربیگی آنان را مانع بودند و بصبر و ثبات
امر مینمودند چون مصطفی قلیخان مستحفظ ارک بنحوی که اشارت رفت به تسلیم قلعه همداستان شد بحکم نواب مستطاب امیرزاده حسام السلطنه فرج الله
خان سرکرده عرب بسطامی بتصرف ارک رفت و متصرف شد همهمه در خلایق افتاده امیر اصلان خان مستحضر گشته از غایت جلادت که داشت
فی الفور سوار شده با سه نفر سوار از دروازه شهر بیرون رفته راه ارض اقدس پیش گرفت سواران بتعاقب او مامور شدند و در او نرسیدند
تو گفتی که با باد انباز گشت ولیکن حاجی میرزا محمد خان بیگلربیگی برادر سالار و شاهزاده محمد یوسف افغان مروی و سلیمان آقای قلیچی خوئی
و سایر اعاظم و اعیان کلا گرفتار شدند و ایشان را باردوی والا آوردند بیگلربیگی از غایت اضطراب و انفعال حالت جواب و سؤال نمانده بود
علی ای حال نواب اشرف حسام السلطنه عریضه بخاکپای مبارک نوشته گرفتاران را با یحیی خان تبریزی که در اردو بود سپرده روانه دار الخلافه
طهران نمود و خود با حزمی ثابت و عزمی سایر بتسخیر نیشابور راه برگرفت در دو منزلی شهر نیشابور که گر بهشت است همانست و گرنه خود نیست امامویردی
خان بیات که در هنگام انقلاب امور خراسان از جانب نواب مستطاب حشمة الدوله حمزه میرزا بمحافظت و حکومت شهر نیشابور مخصوص
گشته بود و درین عرض مدت از شر سالار نیکو محفوظ داشت پای ارادت باستقبال موکب نواب والا پیش نهاده و استدعای ساخلو و محافظ
کرده جمعی را با خود برده شهر را بتصرف چاکران دولت داد و بیمن بخت پادشاه جوانبخت در اندک وقتی این بلاد و قلاع سخت در نهایت سهولت
بتصرف والی والای خراسان درآمد و زبان مژده رسان اقبال میگفت فتح در فتح و ظفر در ظفر است و چون نصرت و پیروزی حسام السلطنه
سلطان مراد میرزا مراد سلطان بود بهمت و نهمت او کار ملک خراسان مصفی گشت و بلاد و بقاع مستخلص گردید علی الجمله امیرزاده معظم الیه فیروز
در شب عید سعید نوروز سال یکهزار و دویست و شصت و شش وارد چهار فرسنگی نیشابور شده شهر را تصرف کرده و از فوج قراچه داغی جماعتی را باستحفاظ
بروج و دروب معین فرموده امامویردیخان مورد تفقدات بی پایان آمد و دو عراده توپی که سابقا خلیفه سلطان نام از اردوی حشمة الدوله بسالار
برده بود و سالار را از بابت انجذاب قلب امامویردی خان بدو فرستاده بود اکنون حسب الامر باردوی والا باز آوردند و در سلک توپخانه پادشاهی
منسلک کردند و در این ایام نواب امیرزاده حسام السلطنه بانجام مهام اردو و ولایت اشتغال داشت و بعد از ورود گرفتاران و یحیی خان
بدار الخلافه و ظهور خدمات امیرزاده حسام السلطنه در نظر اولیای دولت فرمان آفتاب لمعان و خلعت مهر طلعت بتصریح حکومت نواب والا
و احضار نواب امیرزاده حشمة الدوله بطهران بمصحوب حاجی میرزا علیخان خوئی صادر و با در شد و اخبار قرب جوار او در اردوی والا پرتو حصول
و وصول افکند و نواب حشمة الدوله پانزده روز پس از عید سعید به نیشابور رسید و از حقایق امورات مستحضر گردید **تتمیم ذکر حال نواب مستطاب
امیرزاده آزاده حمزه میرزای حشمة الدوله و مراجعت او از صوب هرات بخراسان و احضار او بطهران و مامور شدن
بحکمرانی آذربایجان و عزیمت بدان سامان** سابقا مرقوم افتاده که نواب مستطاب امیرزاده معظم حشمة الدوله حمزه میرزا در ارک
مشهد مقدس محصور و سالار در شهر ارض اقدس مغرور بود و مقارن این حال خبر رحلت پادشاه جمجاه در آن بلاد انتشار و اشتهار یافت
و وهنی تمام در کار چاکران دربار پادشاه اسلام روی داد مع هذا پای ثبات افشرده فتوری بخود راه نمیدادند و بقصوری راضی نمیشدند
و بلجوم اسب و اشتر سد رمق میکردند تا خبر رسید که ظهیر الدوله یارمحمد خان افغان الکوزائی صاحب اختیار هرات با شش عراده توپ و ده هزار
سوار بظاهر مشهد مقدس آمده معلوم نبود که بحمایت کدام طرف حمیت ورزیده بالاخره صلاح وقت در آن دید که نواب امیرزاده حمزه میرزا را
باردوی او محافظت کرده بجانب هرات دعوت نماید نواب والا نیز دعوت او را اجابت و بصوب هرات در حرکت آمده امنای دولت
از استماع این اخبار در حقیقت امر مردد بودند و بمقصود واقعی نواب حشمة الدوله و ظهیر الدوله بصیرتی کامل حاصل نکردند و بعد از جلوس میمنت
مانوس پادشاه ذیجاه سلطان السلاطین ناصر الدین شاه خلد الله سلطانه نواب امیرزاده آزاده سلطان مراد میرزای حسام السلطنه را

مامور بدافعهٔ سالار و استخلاص آن بلاد و دیار فرمودند و بتفصیلی که ترقیم یافت مصدر خدمات کلیه گردید و چون نواب حشمة الدوله از جلوس همایون
مستحضر و مستظهر شد بصوب خراسان عزیمت کرد و همانا استماع نمود که برادر ملاطفت گستر معاونت و ماموراست پس معلوم شد که منصب او منصوب
گشته لهذا قصد مراجعت بطهران نمود و چون امنای دولت اطلاع یافتند بصوابدید جناب جلالتمآب اتابک اعظم امیر نظام میرزا تقی خان
فراهانی چراغعلی خان کلهر که مردی زیرک کاردان و پرورده دولت امیر نظام مغفور بود بچاپاری مامور بطرف خراسان شد و چون به نیشابور
در رسید بخدمت نواب حشمة الدوله رفته نوشته دولتی را بدو داد حکم همیون اینکه نواب حشمة الدوله از آمدن بطهران فسخ عزیمت نموده بموافقت و
مرافقت نواب حسام السلطنه بقلع و قمع سالار و انتظام آن دیار پردازند و همچنین حکمی بسام خان نموده که متوقف باشد و دوازده متحد و متفق
گردند افواج منصوره که سالها در خراسان توقف داشته و خدمات عظیمه کرده و زحمات و خیمه برده و سالها ترک اهل و اوطان گفته و سامان
توقف برایشان باقی نمانده چون حکم مراجعت شنیدند تاب نیاورده چراغعلی خان را با دستگیران گریزاننده بسام خان روسی اخواه مخواه در
پیش انداخته حرکت آغاز کردند و بالاتفاق بخدمت نواب حمزه میرزا رفته خدمتش را کام و ناکام بحرکت مجبور داشتند و از این احکام و اخبار چندان
انکار نمودند که بیم آن بود که چراغعلی خان را که حامل آن نوشتجات بود قاتل شوند بالجمله بممانعت اسکندر خان سردار قاجار و دیگران رام نگردیده
شیپور کوچ کشیدند و با امیرزاده و سرتیپان و توپخانه راه طهران برگرفتند و از قرب جوار این سپاه جلادت شعار همه در خلایق افتاده متفکر و متحیر
بودند علی الجمله در حوالی طهران بلطف و عنف امنای دولت آن جمع بتفرقه تبدیل یافت و هر یک بانعام و اکرام پادشاهی خورسند و راضی شده
بعضی بشهر آمده متوقف گردیدند و برخی بآذربایجان رفتند نواب مستطاب امیرزاده معظم حمزه میرزای حشمة الدوله که الحق در خراسان به نیکنامی
و بسالت و حسن سلوک و جلالت نامی بلند برآورده داشت و کارهای بزرگ کرده بود و زحمات بسیار کشیده در ازای خدمات گذشته مورد
عواطف و عوارف خاص حضرت شاهنشاهی گردیده بخلعت و نشان اعلی و شمشیر مرصع مخلع و بایالت و حکمرانی بلاد آذربایجان مخصوص و مفتخر
و روانه گردید و حکومت ولایت خراسان بالاستحقاق و الاستقلال بنواب مستطاب امیرزاده حسام السلطنه مرجوع و موکول و بحرکت جانب
مشهد مقدس و تنبیه و تخذیل سالار مامور گردید و چون چراغعلی خان نزد سالار نیز رسیله و رسالتی داشت باتفاق اردوی والا بجانب مشهد مقدس
حرکت نمود

ذکر حرکت نواب مستطاب والا امیرزاده سلطان مراد میرزای حسام السلطنه والی خراسان از نیشابور بجانب مشهد مقدس و واقعات عرض راه ارض اقدس

بعد از انتظام امورات نیشابور اردوی والا حرکت کرده بصوب مشهد
مقدس قطع طریق پیش گرفته چون یار محمد خان حکمران هرات که از جانب دولت ابدمدت ایران بظهیر الدوله ملقب گشته بود از قرب جوار
امیرزاده کامکار حسام السلطنة العلیة العالیة مستحضر گشت یکهزار سوار جرار بسرکردگی عبدالجبار خان بجهة خدمتگذاری روانه اردوی والا کرده
در رکاب بودند و اردوی والا از سر ولایت نیشابور بجانب شهر همی رفت و چون بچناران نزول افتاد بفوج قرائی خبر رسید که ترکمه بغارت
تربت آمده اند اسکندر خان سردار حاکم تربت آن فوج را بتربت مرخص فرمود و چون خبر رفتن نواب حشمة الدوله و افواج او بطهران و باز گردیدن
بخراسان و آمدن فوج قرائی بتربت مقروع سمع سالار و وابستگان او گشت بغایت شادمان و خورسند گردیدند زیرا که از امیرزاده حشمة
الدوله بیمی و باسی کامل در قلوب خراسانیان و اردو نازل بود و چنان دانسته شد که فوج قرائی بی رخصت بتربت رفته اند و گمان کردند که از اهالی
اردو گسسته و بسالار پیوسته خواهند شد چه هزار و دویست نفر پیاده رزمجوی کاری بودند علی الجمله بورود چناران چراغعلی خان قصد عزیمت شهر
و تبلیغ رسالت نمود خوانین خراسان رضا ندادند و گفتند که چون در شهر مشهد اشرار مختلفه و الواط متحرفه اجتماعی دارند و او از جانب امنای دولت
ماموراست بجهة غلظت ماده عناد و فساد و عدم ظهور صلاح و اصلاح بعید نباشد که مرتکب قتل او شوند بالاخره مقرر شد که نوشته چند بسالار و
حاجی میرزا هاشم و حاجی میرزا حسن در این باب بنگارند و از ایشان اطمینان و استیمان جویند بحکم مشاورت بدین امر مبادرت کردند پاسخ آمد که البته
دو روز دیگر که یکشنبه این ماه است در اردو روانه دارند که فرمایشات دولتی را ابلاغ کند و جواب ما را شفاها استماع نماید

رفتن چراغعلی خان کلهر فرستاده جناب جلالتمآب اتابک اعظم امیر نظام بشهر مشهد و ملاقات با حسن خان سالار قاجار و سایر علمای بزرگوار و مراجعت بچناران و اردوی نواب حسام السلطنه

چراغعلی خان فرستاده امنای دولت پس از استیمان و استیذان
با یکنفر آدم خود و چهار سوار چاپار دولتی و یکنفر گماشته جعفر قلیخان روانه شهر مشهد گردید چون به نیمفرسنگی شهر رسید سواد لشکر که بهانهٔ استقبال

بیرون آمده بودند در معنی اظهار تحشّم مینمودند بنظر در آورد قریب پنجهزار سوار دسته بدسته می آمدند پنجهزار پیاده نیز با تفنگ طپانچه و استعداد کامل رسید
نه عراده توپ و چند صف شکن و جمعی شمخالچی هم جلوه دادند علی الجمله چراغعلی خان این تجمّل را در جنب تحشّم اردوی خسروی مثل نور چراغ در برابر
آفتاب درخشنده یا مشابه قطرات ابر با بحر محیط تصور کرده بر این تجملات تحملات لازم شمرده تا منزلی که مقرّر و معین کرده بودند در آمده فرود شد
دویست تفنگچی مروی بقاعدهٔ نظام تفنگها را بهم پیوسته در آمد و شد قراولانه حرکت مینمودند و در دل میگفت گیرم که مار چوبه کند تن بشکل مار
دو خوانچه شیرینی هم در مضیف از جانب میزبان نامهربان نهاده دید غافل که کاین کیسه کاسه در آخر بخشد مهمان را آرزو زاد و از القاعده جبابره
و قانون قیاصره بحضور نخوانده و بر مسند انتظار نشانده دیگر روز صلای سلام عام در داده در باغ خلوت کرده و هجوم عامه را منع فرموده از او پرسشها
کرد چون رقیمه جات امیر نظام را نخوانده گفت میرزا تقی نوشته که هرچه چراغعلی بگوید قول من است برگوی که چه گفته است تا بشنوم و پاسخ دهیم
وی گفت والا امیر فرموده که از این امور که در سرداری و در پیشکش گرفته در گذر و راضی مباش که خاندان چند ساله آبا و اجداد خود را که حق خدمت
بر این دولت دارند بر باد فنا دهی بی دغدغه و واهمه مانند جعفرقلیخان ایلخانی سوار شو و بحضور پادشاه عهد آی تا تقصیرات بپوشی و امین نشینی و بعد
از ورود بقدر نود و پنجهزار تومان که تیولات و مقرریات طایفه شماست برقرار ماند و فرزندانت مناصب مناسب یابند ولی باید خود بمکه روی و باز
گردی و اگر دعوی حکومت خراسان کنی و وعده کنم دروغ شمار اما بحکومت همدان و زنجان و قزوین فرستادن چه مضایقه و الا که با جماعت حاضره
داد باش مغرور شوی و بداعیه سلطنت که در دوده شما نبوده سر بر آوری کار بسر نخواهی برد و همه قرابت ضایع خواهند ماند سالار چون این پیام شنید
گفت مرا بداعیه سلطنت متهم کرده اند عزیمت من بطهران بجهة کشتن حاجی و خدمت پادشاه بود ممکن نگشت اکنون چه بهتر که ما و میرزا تقی باهم
راه رویم اما مرا بطهران نخوانند و حکومت خراسان بمن واگذارند و این قشون و افواج را از دور مشهد بردارند پس از سالی خود بخدمت آیم و الا آنچه
شدنی است خواهد شد چراغعلی خان گفت از اینقرار در یکمجلس جواب و سؤال با تمام رسید پس مرا رخصت ده که فردا باز گردم سالار گفت باش
تا علما را ببینی و گفت شنود کنی دو روز از آن پس حاجی میرزا هاشم و حاجی میرزا حسن را بخواسته بخلوت درونی برده و او را نیز بخواندند ایشان نیز آنچه
گفته بود دیگر باره گفت آنان نیز بر وفق قول او که مواضعه کرده بودند پاسخ دادند و مجلس تفرقه یافت و چراغعلی خان نیز بمنزل باز گشت همانا شب
عزم قتل وی کردند و ازدحامی تمام بر در منزل وی آوردند رجب بهادر مروی آنان را منع کرده منازعه برخواست و از طرفین بعضی جراحت یافتند
در این اثنا سالار و حاجی میرزا هاشم بیرون آمده آن اجماع عامه را متفرق کردند و این حادثه مایه بلوغ تب نوبه چراغعلی خان گردیده از کثرت بیم عرق کرده
صحیح شد چون کار بر اینمنوال دید بفکر نجات و خلاص افتاده رجب بهادر مروی را بفریفت که من میروم و اردو را از چناران بخبوشان حرکت میدهم
شما نیز این جمعیت را تفرقه بدل نمائید عریضه جاتی با چند راس اسب فرستاده من نوعی میکنم که سرکار سالار را تا یکسال بحکومت خراسان استقلال
دهند البته از آن پس اصلاحی خواهد شد و او سالار را در این عمل راضی کرده او را روانه داشتند و بخفیه آدمها او فرستادند که بعد از کوچ دادن اردو بخبوشان
برگشته سالار را استحضار دهد و بدین حیله و وسیله از شهر بدر آمده خود را باردوی والا رسانیده شرح حال عرضه کرده و فرستاده سالار را باز پس فرستاد
و از حرکت اردو بجانب مشهد مقدس او را خبر داده اردوی والا نیز از چناران حرکت کرده قریب بقلعه شاهاندژ رسیدند و آن دژی بود شاهانه در کمال
متانت و اهالی آن بقاع اموال خود را در آن قلعه برده سیصد تفنگچی دلیر در آنجا نشانیده چون بحوالی شاهاندژ رسیدند آدمی بجهة اطمینان ایشان
وا[illegible] فرمود که خدایان با آمدن اردو تن در ندادند مدت ده روز بدفع الوقت گذرانیدند و کار قلعه خود را مضبوطتر نمودند سام خان و سایر خوانین
صلاح ندانستند که آنها را بهمان حالت مخالفت باقی گذاشته بگذرند و اردو را بحوالی قلعه نزول دادند شخصی حسین نام را با نوشتجات خوانین
خراسان بقلعه شاهاندژ فرستادند آن ناجوانمردان فرستاده را بکشتند و سر او را برای سالار تحفه و اظهار حسن خدمت فرستادند چون اهالی اردو نیز
بشاهاندژ قریب شدند بزخم گلوله شمخال سه کس را بکشتند و چند تن را مجروح نمودند سالار یوزباشی هادی طرقبهی و یوزباشی حسن خان بشاهان
دژی را بمعاونت آنها فرستاده بود و تفنگچی بلوک کاترکلا در قلعه و باغات این بلوک نشانیده سنگرهای محکم در اطراف شاهاندژ بربسته بودند و از شهر
هم مجدداً معاون و مدد خواسته بودند چون این امر معلوم شد چاره بجز قلع و قمع ایشان نبود **ذکر محاصرهٔ شاهاندژ و مقابله با قلعگیان
و غلبه بر یوزباشیان سالار و تسخیر قلعه و تخریب آن بامر نواب اشرف والا حسام السلطنه** چون حقیقت اجتماع
یوزباشیان سالار و سپاهی بسیار در قلعه و عرض راه بر رای نواب اشرف والا مکشوف افتاد گذاشتن و گذشتن را بهیچ جهه روی بسوی خیر ندید

علیحده

حکم بمحاصره شاهان دز صادر شد واردو متوقف شدند بعد از دو روز حسام السلطنه بجهة احتیاط کار محاصره و منازعه با جماعتی از خواص سوار شده بجانب باغات و قلعه سیری میکردند هنوز سنگرهائی که در باغات و حوالی قلعه بود نرسیده بودند که بنای خالی کردن شمخال گذاشته جسارت تمام بظهور آوردند آتش غضب امیرزاده شراره و لهب برکشیده حکم فرمود که جعفر قلیخان سرتیپ پسر اسکندرخان قاجار دوالو با فوج نصرت و سه عراده توپ و سواران درجزی و شاهسون برنشسته پیاده کار از ردیف سواران کرده تا اکنون ز قلعه تاخته جنگ در انداختند بعد از محاربه چهارصد تن از اهل قلعه و صد تن سرباز مقتول شدند و مردم شاهاندز بهزیمت شدند و لشکریان از سنگرهای ایشان گذشته بکنار برجی که مشرف بقلعه و در ظاهر قلعه واقع بود رسیدند و آن برج را یورش کرده پست و شش تن شمخالچی که حارس آن برج بودند بقتل رسیدند و از آنجا دهان توپها را بقلعه گشادند قلعگیان از تاب ثبات نمانده ناچار نزد جعفر قلیخان آمدند و خواستار شدند که اورا بحکم قصد سرباز بدرون برده قلعه را بسپارند از نیمه راه با غوای مفسدین پشیمان شده دیگرباره در بربستند در این هنگام نواب حسام السلطنه لشکریان را بمحاصره قلعه بازداشته و خود بلشکرگاه شد و آن روز روز دویم رجب بود شب سیم در رسید و بگذشت و فردا قلعگیان با امان درآمدند و زن و مرد از قلعه بیرون شدند و با مرد الاوزبا حسن خان شاهاندزی و یوزباشی محمدهادی سرکرده شمخالچی را بدهان توپ بسته آتش زدند سام خان ایلخانی بر در قلعه رفته بایستاد تا اهل قلعه بیرون شدند و تمامی اموال و اثقال اهالی آن بلوک که در آن قلعه جمع کرده بودند بر جای بماند و سپاهیان دولتی بغارت و تاراج آن قلعه مرخص شدند مدت دو روز تمام از بیرون قبیل جنس از آن حصار بیرون میکشیدند و پس از غارت شاهان دز را با خاک یکسان کردند هنگامی که سپاه بغارت اشتغال داشتند بجانب قلعه دیگر که در میان رود بود روانه شده و چراغعلی خان روانه دارالخلافه شده واقعات گذشته را معروض داشت اردوی نواب والا حرکت کرده بچمن قهقهه نزول کردند و فرستاده سلیمانخان در دره جز رسیده معروض داشت که سلیمانخان که بر حسب امر مامور بکلات بود در عرض راه شنید که بعضی از اعاظم کلات با سالار قرار داده اند که محمد علیخان پسر محمد علیخان کلاتی را گرفته کلات را بمردم سالار بسپارند سلیمانخان معجلاً بجانب کلات تاخته برده مارچکال که یکی از قلاع کلات است رفته محمد علیخان بنزدیک او آمده مردم کلات را استمالت داده بنزد سلیمانخان آورده دویست تن از مردم سلیمان خان را بدرون برده کلات را تسلیم نموده و ده خانوار از اشراف کلات را نزد او بر سبیل گروگان فرستاده و سلیمانخان بعد از تصرف کلات بدره جز باز آمده حسام السلطنه فرستاده اورا باز فرستاد و امر فرمود که سلیمانخان در ظاهر مشهد مقدس بلشکرگاه حاضر شود و در دهم رجب چراغعلی خان از روانه دارالخلافه نموده خود از چمن قهقهه حرکت کرده عزیمت شهر نمود

ذکر ورود جنود نامعدود سلطانی با نواب مستطاب حسام السلطنه سلطان مراد میرزا بظاهر مشهد مقدس و محاصره شهر

چون نواب امیرزاده حسام السلطنه از انتظام بلوکات شهر مشهد فراغت حاصل کرد با سپاهی جرار و توپخانه آتشبار روی بظاهر حصار مشهد مقدس علی ساکنها الف الف التحیة والثنا نهاد و از چمن قهقهه برای اتمام حجت و رعایت اهل اسلام باز نوشتجات بسالار و اهالی شهر نوشته فرستادند سودی نداد بجز جنگ جوابی نیامد لاجرم اردوی بزرگ رایات مساعدت آیات ظفر پرچم نصرت توام را بگشادند و شیپورهای صورآوای افواج نظام بر اثبات واقعه راجفه و قبض ارواح اعدا نالیدن گرفته بچهان ضرغام پلنگ شکن و پلنگ شیرافکن پیاده و سواره بحرکت درآمدند غبار زمین کیوان سپار شد و چهر مهر منیر برنگ قار آمد بنظامی تمام و اجتماعی کامل در جنب باغات بجمیدالی شهر اردوی منصوره نزول کرد بهادران خراسانی هم در ساعت ورود اردو با ازدحام و احتشام تمام و تیپ و توپ از دروازه بیرون آمده بجنگ و زنگ کردند پیش قراولان اردوی والا ششصد نفر از فوج مخبران و دو عراده توپ و یکهزار سوار بود و قریب ده هزار کس یکبار از شهر بیرون آمده بمحاربه پرداختند با اینکه اردو هنوز فرود نیامده و جابجا نشده بود رشته جنگ در پیوسته شد و جماعتی دیگر از اردو بامداد پیش قراولان رفتند و دو عراده توپ عفریت پیکر برابر شهریان آورده بنیاد آتشباری نهادند مدت چهار ساعت تمام از دو جانب توپ و تفنگ و شمشیر و خدنگ از کار خود فرو نماندند چون نواب والا آن جسارت از شهریان دید حکم داد که افواج یکبار بجمله حمله ور گردند با هی ثبات شهریان از جای بدر شده شکست یافتند و فرار تا دروازه بالاخیابان گریزان و شتابان همی شدند و اکثری از ایشان در خندق ریختند و دروازه چنان مملو شد که تا نیمساعت نتوانستند باز بست و اگر رعایت حزم نمیشد افواج و سواره در آنحال بالکریچگان علی الاتصال وارد شهر می شدند ولی این عزم منافی حزم و مباین رزم بود پس باغات شهر را از دست شهریان گرفتند و زیاده از دویست تفنگچی را اسیر کردند و تفنگهای آنان را گرفته مرخص داشته بجهة میلان قلوب شهریان بشهر روانه نمودند و در همان روز دروازه شهر را که سراب و بالاخیابان باشد سنگر کردند و راه عبور بر شهریان مسدود ساختند و شب هنگام مظفر و منصور براحت پرداختند دیگر روز از باغات حرکت و در پهلوی

مزار خواجه ربیع نیم فرسنگی شهر که واقع فیما بین شمال و مغرب است نزول گزیدند و پس از مسدود کردن این دروازه مذکوره ساحتش افواج منصوره و فوج محمرانی و ماکوئی را بدروازه بالاخیابان با چهار عراده توپ مقرر داشتند و فوج قراجه داغی و فوج مراغه جعفرقلیخان سرتیپ و پسر اسکندرخان سردار قاجار با چهار عراده بدروازه سراب گذاشتند فوج مراغه حسین پاشاخان را در اردوگاه داشتند چون دروازه نوقان باردو نزدیک بود و بنای سنگر آنجا نهاده سام خان ایلخانی را با تمامت خراسانی و فوج ترشیزی بدروب نوقان معین کردند و چهار عراده توپ هم برای آنان مقرر شد آنها هم محل دویست قدمی دروازه سنگر محکمی ساختند و در این ایام همه روزه سواره و پیاده شهری از دروازه ارگ و پایان خیابان بیرون آمده با قراولان جنگ میکردند و غالبا بهزیمت میرفتند و کار از دو جانب بمدافعه و محاربه میرفت و از دو سوی آتش جنگ و جدال اشتعال داشت سرها چون گوی و خونها چون جوی در سریان و جریان بود و از اطراف و اکناف از طوایف ایلات خراسان بحکم عصبیت برای حمیت سواره و پیاده بامداد شهریان همی آمدند و روز بروز اجتماع ایشان همی افزود **ذکر ورود سردار تراکمه سرخس با سه هزار سوار ترکمان بحمایت و اعانت محمد حسن خان سالار بار و بیرون آمدن تمام عساکر شهری بمدافعه سام خان کرد زعفرانلو ایلخانی خراسان** مخفی نماناد که محمد حسن خان سالار قواعد بزرگی را از زمان خوردی بچاکری آستان پادشاه بزرگ خاقان صاحبقران فتحعلی شاه مغفور از آنحضرت اقتباس و اکتساب نموده بعد از سالها حکومت خراسان در آن صفحات قبول تمام یافته با کل طوایف ایلات خراسان طریق دوستی سپرده و در زمان ایالت نواب مستطاب امیرزاده معظم حشمة الدوله مدتی در سرخس بسر برده با رؤسای تراکمه تکه و یموت و اوکلان و سالور و ساروق که در سرخس و آخال و طژن و قریاب و خیوق ساکنند معاشرت و مواحدت کامل کرده لهذا پیوسته از طوایف تراکمه اورا معاونت و معاضدت حاصل میگردید و او نیز در دادن اسرا بدان طایفه کوتاهی ننمود و پیوسته سه هزار سوار جرار ترکمان بامداد او می آمدند و چندی خدمت میکردند و در هنگام رخصت بجای مواجب و انعام سه هزار اسیر از مسلمانان و سادات و رجال و نسوان شهر و خارج شهر بدیشان داده روانه میگشتند بعد از وصول تراکمه بمساکن خود سه هزار دیگر نیز داو می آمدند و بهمین منوال معمول می افتاد در این وقت نیز سه هزار سوار تراکمه بخدمت سالار رسیدند و ده پانزده هزار کس نیز از قشونات متفرقه و شهری با ایشان موافقت نموده با امیر اصلانخان پسر سالار که فرامرز عهد و اسفندیار زمان بود غالبا از شهر بیرون آمده بمحاربت و مضاربت میپرداختند در روز غره شهر شعبان سالار والامقدار قاجار تدبیری اندیشیده سواران تراکمه را از دروازه پایین خیابان بر سر سنگر سام خان ایلخانی فرستاده از برابر سنگر درآمدند ابوالفیض خان برادر سام خان که تازه از خبوشان آمده و روزها با میر محسن خان تیموری سمت شرقی سنگر ایلخانی را نگهبانی و قراولی مینمودند با سواران خود بمحاربه تراکمه سرگرم شدند و غالب بهادران خراسانی و چاکران ایلخانی بمعاونت ابوالفیض خان رفته قلیلی از افواج بمحافظت سنگر مانده بودند ناگاه سرکار سالار و فرزندانش و برادرش محمد علیخان قاجار و تمامت جمعیت سواره و پیاده شهر غفلة بر سر سنگر ایلخانی تاختند و طرح محاربتی بزرگ انداختند امیر اصلان خان و همگی سواران بهادر پیاده شده با شمشیر برهنه از یکطرف و تفنگچی و شمخالچی شهری هم از طرفی دیگر یورش بر سر سنگر بردند از برج و باره شهر تفنگچی و توپچی و شمخالچی یکبار بر سنگرهای ترشیزی و خبوشانی شلیک متصل کردند و اهل سنگر فوج ترشیزی که با سنگر ایلخانی سیصد قدم فاصله داشت منهزم شده و سنگر را خالی گذاشتند ایلخانی چون این حال دید که فوج ترشیزی فرار میکنند متغیر گردیده با شمشیر برهنه از سنگر خود بیرون آمده که فوج ترشیز را شاید از فرار ممانعت نماید و بمحل اصلی بازگرداند اهالی سنگر ایلخانی متوحش شده چنان تصور کردند که ایلخانی گریخته آنها نیز با سباب جمع کردن و برهم زدن سنگر پرداختند کار پریشان شد توپچی چون این حال را دید چند تیر توپ افکنده سپاهیان سالار پای جرات و جلادت پیشتر نهاده توپچی مضطرب گردیده تیر بها چمه توپ را وارونه بمیان توپ افکنده هرچه آتش میزد توپ آتش نمیگرفت قشون شهری از این ملاحظه پای جسارت پیش نهاده بسنگر ثانی ایلخانی ریختند و بغارت پرداختند اهالی سنگر هم ثبات نورزیده از سنگر بیرون شدند سپاهیان سالار سنگر را غارت کردند و هرچه در آنجا دیدند با انضمام دو عراده توپ و قریب یکصد نفر از ترشیزی و خوافی و سرولایتی و خبوشانی اسیر و دستگیر تصرف کرده با غنیمت و نخوت تمام عزم سنگر دیگر کردند چون این خبر باردوی والا رسید سرکار نواب امیرزاده حسام السلطنه فورا سوار شده فوج مراغه را برداشته و با توپ دو بجانب سنگر خراسانی آمدند وقتی رسیدند که کار گذشته بود و لیکن معبر قشون شهری را گرفته و از حرکت بجانب اردو مانع شدند سپاه سالار نیز همان اولجه و غنیمت را غنیمت شمرده جنگ کنان بدرون شهر شدند و سرکار نواب حسام السلطنه دو عراده توپ سنگر دیگر را با ایلخانی و سواره او و حاجی میر محسن خان تیموری باردوی خود آورده پیش آتش

در انضباط امور اردو و سنگرها اهتمام فرمودند **ذکر محاربهٔ روز دیگر و بیرون آمدن کل اهالی شهر مشهد مقدس و یورش بر سر سنگر افواج قاسم خان سرتیپ و فوج تیمور پاشا سرتیپ ماکوئی و مغلوبا بشهر بازگشتن** چون سالار و متابعان او در روز گذشته تصدر کاری چنان شدند مغرور گردیده قرار دادند که روز دیگر بر سر سنگر دیگر تاخته و سبزی نمایند و بازوی گشایند تمامی اهل شهر حتی طلاب علوم و خدمهٔ امام معصوم با عموم کسبه و محترفه بامید غنیمت و طمع غارت مکمل و مسلح سواره و پیاده از شهر بیرون آمده بجانب سنگر سرآب و بالاخیابان سیل وار روان و شتابان شدند پنداشتی دریائی بامواج درآمده است که تا دیده دیدی سوار و پیاده با حربه و اسلحه دیدی چون سنگر سرآب را با شهر مسافتی بود از دور به تیر تفنگ و رمی خدنگ جنگی مختصر کردند و از آنجا هجوم بر سر سنگر قاسم خان خلف الصدق حاجی آقالر خان قراباغی و تیمور پاشا خان ماکوئی بردند سرتیپان دو فوج مجربان و ماکوئی که مردمانی دلیر و افواج ایشان آزموده و مجرب بودند مضطرب نگردیده بترتیب و نظام تمام مستعد مدافعه بایستادند و اصلا تزلزلی بخاطر راه ندادند چون سپاهیان شهری بمحلی رسیدند که گلوله توپ و تفنگ بایشان میرسید افواج رزم دیده دسته بدسته بشلیک توپ و تفنگ پرداختند زیاده از یکصد نفر از آن مخاذیل از پای درآمدند و بر خاک هلاک افتادند دلیران افواج از سنگرها بیرون آمده ایشان را تعاقب کرده تفنگ زنان هزیمت شدند و شهریان همی گریختند سربازان تا حوالی دروازه بالاخیابان در دنبال سپاهیان شهری رفتند و از آنجا مظفر و منصور بازگشتند و آن منهزمان بشهر در شدند و دانستند کهی ال با شدکی گوشمال و پس از آن عزیمت و هزیمت تا ده روز از شهر بیرون نیامدند و اما سالار سواران باطراف فرستاده بتاخت بلوکات غربی و جنوبی که خدمت بدولت میکردند جهدی وافی داشت و از این پس بفکر شبیخون بر اردوی همیون درافتاده با سوار و پیاده مستعد از شهر بدرآمده نخست سلطان خان افغان را با دویست سوار بحوالی اردو فرستاد که اطلاعی حاصل کند سلطان خان نزدیک اردو درآمده با پیش قراولان اردو برخورده کار بمحاربه کشید و قراولان شلیکی کردند گلوله بر سلطان خان آمد از اسب درغلطید قراولان خواستند او را دستگیر کنند سوارانش بمحاربه ایستاده او را سوار کرده زخم دار بدر بردند و اهالی اردو از کار آگاه شده مستعد جنگ گشتند چون سالار دانست که اهل اردو خبردار شده اند فسخ عزیمت کرده مراجعت نمودند **ذکر محاربهٔ دیگر و بیرون آمدن سالار و سپاهیان خراسان از شهر مشهد مقدس و مقابله با اهالی اردوی نواب والا حسام السلطنه و هزیمت و بشهر بازگشتن** چون از واقعهٔ شبیخون مذکوره روزی سه چار درگذشت سالار و کل اهل شهر از ملازم و چاکر و کسبه و سکنه مقرر کردند که باتفاق و استعداد تمام و پیاده و سواره و توپ و تفنگ آتشبار از شهر بر سر اردوی نواب والا امیرزاده حسام السلطنه آیند و تار و مار اردو را بر هم زنند باز نکردند و این خبر گوشزد نواب والا شد در محافظت اردو اهتمامی بلیغ مرعی داشت سالار و سپاهیان او بالتمام از شهر بیرون آمدند و بجانب اردوی امیرزاده شدند صفها مقابل یکدیگر آراسته شد و توپها را جابجا بستند و بجنگ مبادرت نمودند در اردوی والا چهارصد سرباز مراغه جمعی حسین پاشا خان و سه هزار سوار و هفت عراده توپ زیاده نمانده بود مع هذا امیرزاده دلیر با قلبی قوی و پیکری پهلوی در برابر چندین هزار بهادر شیر شکار بایستاده از هر سوی که وهنی روی میداد خود بحمایت و رعایت آنجانب میرفت گلولهای توپ آتشین هوا را از حالت خرق فرصت التیام نمیداد و در کام آن زجان سیر گشتگان لقمهای دندان شکن مینهاد از آغاز طلوع تا انجام غروب شور مصاف گرم بود و قابض ارواح در کار خود بی آزرم هنگام شام شکستی فاحش در سپاه سالار درافتاده گریزان و افتان و خیزان بدرون شهر شدند بروز دیگر نیز بیرون آمدند و بدین دستور تا نماز شام از طرفین جنگ پیوسته بود تا بشهر بازگشتند چون جمعیت اردو اندکی بود حسب الامر والا از سنگرها برخی از افواج را باردو آورده معاون فوج مراغه کردند **ذکر محاربهٔ روز نستم و شکست فاحش یافتن سالار از نواب امیرزاده جلادت شعار حسام السلطنه و بشهر گریختن** لمؤلفه

سیم روز کز گنبد آبنوس / شد آونگ قندیلی از سندروس
تو گفتی که از حقهٔ لاجورد / برآمد درخشنده یاقوت زرد
دو لشکر پی رزم برخاستند / چو دو کوه آهن صف آراستند

سالار و برادران و فرزندان از شهر بیرون آمده سواره و پیاده خود را بر دو جانب اردوی نواب امیرزاده سام حسام حسام السلطنه فرستادند سواره سپاه سالار با امیر اصلان خان سپهسالار و سایر بهادران جلادت شعار از سمت شمالی اطراف اردو را گرفتند سواران رکابی و خراسانی نیز در برابر ایشان بیرون شده بایستادند و پیاده شهری از طرف شرقی و جنوبی اردو از میان باغات باردوی والا هجوم آور شدند سربازان افواج نیز در مقابل پیادگان شهری و تفنگچیان خراسانی صف راست کردند از دو جانب باد مخالف وزیدن گرفت و آتش محاربه شعله کشیدن هوا تاریک شد و اجل نزدیک دود توپ و تفنگ آسمان را تیره کرد و بریق نیزه و تیغ چشمها را خیره حملها از پس حمله موجهای بحر خزر بود از پس موج طعنها بر سر طعنه نیشهای افعی

حمیت بود بر آتشش خونها در جوش آمده و نایرها در خروش کامها پر خاک گردیده و زبانها از تشنگی چاک تا هنگام استوای آفتاب حملها متساوی و دست
و غالب و مغلوب تمیز نمی یافت نواب امیرزاده افواج را دل داده بوعد و وعید و خوف و رجا دلگرم کرد فوج مخبران مانند باد صرصر که بر تل
وزیدن گیرد بر یکسوی پیاده حمله سخت بردند و قدم جلادت پیش نهادند از یورش بردن ایشان بر پیاده شهری افواج نیز بحمیت در آمده باتفاق
یورش بردند بشلیک دو سه متوالی شهریان را از پیش برداشته واپس نشاندند و بر آنها غلبه کردند شهریان فرار را بر قرار ترجیح داده روی بسوی شهر نهاده
سواران اردو نیز بر سواران ترکمان و امیر اصلانخان پسر سالار غلبه و تسلط یافتند قریب بغروب هزیمت در سوار و پیاده در افتاده شکسته
رکاب و گسسته عنان بجانب شهر متفرق شدند و بسیاری بر خاک هلاک افتادند و پانصد نفر از ایشان اسیر و دستگیر سپاه منصوره پادشاهی
شدند و مظفراً بمقام و منام خود باز آمدند و بتحسین و احسان نواب مستطاب حسام السلطنه سرافراز گشته و چون معبر و مرصد شهریان باغات
متصله بشهر بود بحکم امیرزاده آزاده هم شبانه در اول باغات شهر سنگری حصین و مأمنی متین ساخته شد حسین پاشا خان سرتیپ را بدویست
تومان انعام و اسبی زرین ستام مخصوص و با دو عراده توپ بمحافظت سنگر و ممانعت لشکر مأمور داشته علی الصباح که شهریان بیرون آمده از
راه قصد حمله بر اردو کردند حسین پاشا خان از آن سنگر توپی بر سپاه سالار رها کرد گلوله توپ راکب و مرکوب چند را برداشته در هوا متلاشی
داشت سالار و همراهانش فسخ عزیمت کرده منکوب و مخذول بشهر برگردیده از خیال یورش بر اردوی والا مأیوس گشتند و بفکر تحفظ و تمکن شهر و تحصن
در افتادند و بواسطه طول مدت منازعه و مدافعه فی الحقیقه سپاهیان هر دو جانب قرین ملالت و کسالت آمدند نواب اشرف والا از زحمات
و خدمات امرا و خوانین خراسان و صاحب منصبان افواج را کماهو حقه با منای دولت ابد مدت معلوم و مشهود داشت و هر یک مورد مرحمتی
شدند

در بیان بعضی وقایع و حوادث که در اوایل دولت جاوید مدت همایون اعلیحضرت سکندر رتبت شاهنشاه اسلام پناه سلطان السلاطین ناصر الدین پادشاه خلد الله سلطانه در طهران و سایر امصار ایران اتفاق

افتاده و روی داده پیداست که در تجدید و تحویل جلوس ملوک تغییر و تبدیل در امورات دولت و شئونات اولیای حضرت البته روی خواهد داد
و عزل و نصب و عزت و ذلت و کثرت و قلت بی شبهه بظهور خواهد رسید و اختلاف امزجه و طبایع و صفت و سیرت خود امریست واضح لهذا
مشرب ملوک و صدور متفاوت است شاهنشاه مغفور محمد شاه طاب ثراه شهریاری عاقل و تاجداری کامل بود ولی چنان تقدیر افتاد که مرض
نقرس و وجع مفاصل بر مزاج مبارک آنحضرت غلبه کرد و بواسطه کثرت احتما و افراط مداوا ضعف قوی بر بنیت آنحضرت عارض شد لهذا امور سلطنت
و ملکداری لختی نقصان یافت اگرچه بالکلیه تفویض بجناب حاجی میرزا آقاسی ایروانی فرموده بود و او نیز بصداقت عمل مینمود ولی جنابش عالمی
بود در مدارس پرورده و بتصوف و درویشی خو کرده و در سن کهولت بدین منصب عظیم بسهولت رسیده اعوان و انصارش بیگانگان خویش پرست
و عوانان دنیا دوست وی نیز بموافقت و معاضدت آنان ناچار و در دفع قبایح اعمال آنان بی اختیار امر معاملات ولایات نامنظم
و جمع و خرج دولت نامنضبط و حضرت شهریاری را بکفایتش بکمال وثوق بلکه بارادتش مسبوق لاجرم مزاج ملک از حد اعتدال بجانب انحراف
میلی تمام کرد و خلایق به بی نظامی خو گر شدند و جناب میرزا تقی خان از زند و شباب در خدمت وزیر صاحب تدبیر و مشیر صافی ضمیر میرزا ابوالقاسم
قایم مقام فراهانی سعید شهید بسر برده و بدقایق و حقایق رموز وزارت آگاه گشته بعد از استقلال خویش خواست که بنیانی جدید بر نهد و قاعده
محکم بچیند همه کس را از مقام او آگاهی دهد تا افراط و تفریط در مقامات نماند پیداست که ظهور این معانی بی استیلای کلی و اختیار واقعی هرگز
صورت امکان نپذیرد و اجرای این حکم محکم بی رنجش قلوب اعاظم و اکابر واقع نگردد لاجرم بر خلایق سخت گرفت و بر روی همه سخت گفت و از زیادتی
و مرتبه هر کس بقدری که بخواست بکاست تا همه از او برمیدند و در مقام نفاق اتفاق کردند افواج را بر او بشورانیدند و قلوب را بدفعش بگماشتند
فوجی چند که قدمت خدمت داشتند و توقع مرحمت و مکرمت با یکدیگر اتفاق کردند و بالاتفاق از سربازخانه واقعه در ارک مبارکه بیرون آمده
سر از حکم سرتیپان خود بیرون کشیدند و در میدان توپخانه و در رو به رکاب سلام منتظمانه نشستند و از جناب امیر نظام تشکی کردند چون
امرا و امنای دولت را دلی شادمان از وی نبود در مقام چاره و صلاح آن کار بر نیامدند و آنان نیز ساکت نگشتند و تصریح کردند که با امیر
نظام سر متابعت و مطاوعت نداریم یا از او باید گذشت یا از ما باید گذشت پادشاه جمجاه از وقوع این حادثه متحیر گردیده چون انتظامی در امورات خراسان
هنوز حاصل نگشته بود و با بوسی افواج جنگ آزموده را مصلحت وقت ندانست و چون چنین امیری باید سر را نیز معدوم انگاشتن طریق صواب ندید

بجهة اسکات و تسکین افواج فرمانداد که جناب جلالتماب اتابک اعظم و امیر معظم از دولتخانه ارک خود بدولتخانه جناب جلالتماب اعتماد الدوله العلیه العالیه نقل و تحویل جویند تا بحسن تدبیر اصلاحی در این امر مشکل کرده باشد

ذکر نقل و تحویل جناب جلالتماب اتابک اعظم امیر کبیر نظام میرزا تقی خان فراهانی بدولتخانه جناب جلالت انتساب میرزا آقاخان اعتماد الدوله العلیه العالیه و توجه حضرت قدر قدرت در اصلاح این فساد عظیم و اتابک را در مقام امارت قویم تجدید استقلال دادن

چون شعله طغیان افواج اتراک بالا گرفت و بیم آن بود که فتنه عظیم تر گردد و فیما بین منتسبان و منتمیان اتابک اعظم و افواج جسارت توام مناقشتی شود و منازعتی رود باشارت حضرت شاهنشاه حقایق آگاه جناب جلالتمآب اعتماد الدوله نوری با مقرب الخاقان عیسی خان بیگلربیگی قاجار و میرزا نبی خان امیر دیوان مازندرانی و محمود خان کلانتر نوری و جماعتی بیشمار از امرای دربار موافقت کرده جناب اتابک اعظم را از دولتخانه ارک بخانه خاصه خود که در شهر داشت حرکت داده و غوغای افواج اتراک آذربایجانی با یکدیگر و نفاق با امیر کبیر فراهانی عراقی اعلام فرمود بحکم عصمت صاحب منصبان مازندران و عراق و فارس بلکه تمامت اهالی مملکت محروسه اجتماع و اتفاق کرده در دولتخانه جناب اعتماد الدوله جمع آمده اظهار حمایت و حمیت نمودند و سپاهها [illegible] شد تا از التماس صاحب منصبان افواج اتراک انهی کردند و آن گروه را از این جسارت و خودسری تخویف و تخفیف فرمودند عالیجناب میرزا ابوالقاسم امام جمعه و جماعت دار الخلافه و جناب حاجی شیخ رضا و سایر مشاهیر علما با غلبه عام و غوغای تمام نزد اتابک اعظم رفتند و از موافقه اهالی عراق بلکه اعالی برات شرحی دلخواه باز گفتند حضرت شاهنشاه جمجاه نیز بلطف و عنف و وعد و وعید سرتیپان و سرهنگان را توبیخ و تهدید فرموده از ثبات رای مبارک درباره امیر اتابک سخنان شاهانه بیان کرد که برآورده ما را فرو بردن و برافراشته ما را افکندن نشاید مقبول ما بر دیگران مردود نگردد و مردود ما مقبول چاکران مقبول نیفتد بلی شبهه مأموران بر امیر خود چیره نگردند و قرص آفتاب بمیانجی سحاب تیره نماند و این الغراب و هوی العقاب و این البغاث الطیور و صوالی الصقور سقر شکار تیهو نگردد و غضنفر اسیر آهو نشود جنبش پروانه شمع را فرو ننشاند و هبوب صرصر هیرمان را بنیاد بر نکند مع القصه چون نزدیکان بساط جلال ثبات رای شاهنشاه بیهمال را بدین پایه دیدند از مآل خیره سریهای گروه فرومایه بیمناک بترسیدند بالاخره زورق متزلزل امیر کبیر از لنگر حلم حضرت شاهنشاه و باد مراد دولتخواهان درگاه از غرقاب غنا رسته بر جودی جلال قرار گرفت و بحسن تدابیر جناب جلالتمآب اعتماد الدوله مدعیان مغلوب شدند و معاندان منکوب دیگرباره امیر اتابک با خلعت مبارک بمرکز امارت خود بازگشته بیش از پیش بحل و عقد امور و رتق و فتق مهام جمهور پرداخت و مفسدین را باطراف متفرق و پریشان فرمود بعضی را بعتبات و کرمانشاهان و برخی را باردبیل و تبریز روانه داشت از جمله آقا بهرام خواجه قراباغی را بکرمانشاهان نزد جناب صدر الممالک فرستاد و اسمعیل خان قراجه داغی فراشباشی شاهنشاه مغفور را معزول نمود و مبلغی خطیر از اموال وی تصرف کرد و مقرب الخاقان حاج علیخان مراغه ناظر سابق پادشاه مغفور که از زیارت مکه معظمه بازگشته بود بحسب استحقاق و صداقت باین منصب مأمور گردید و نظامی تمام در امورات دربخانه اعلی داد و مورد تفقدات خاص پادشاهی گشته عالیجاه مقرب الخاقان نصرالله خان بن امیر کبیر مغفور محمد قاسم خان که خال شاهنشاه بیهمال بود از فرط امانت و دیانت بمنصب خطیر امارت خاص اختصاص یافت عالیجاه محمد علی بیک بن الحاج بشیر خان گرجی که مردی فاضل بود از آن خدمت معزول آمد و چنانکه مذکور خواهد شد از گیتی درگذشت و مقرب الخاقان میرزا جعفر خان مشیر الدوله که بعد از جلوس میمنت مأنوس در تبریز بمهمات دول خارجه میپرداخت مأمور بسفارت روم و تشخیص سرحدات دولتین شد مقرب الخاقان عزیز خان سرهنگ که بشیراز مأمور بود چون در آن عرض مدت در حفظ ارک مبارکه و تقویت نظام الدوله حسین خان جلادت و اهتمام کامل نمود از فارس بدار الملک طهران احضار شد و بحسب شایستگی و قابلیت اجودانباشی کل افواج نظام گردید و مخلع و مفتخر گشت جمعی از بزرگزادگان به نیابت وی مقرر شدند و حسنعلی خان خوئی از این شغل معاف گردید مقرب الخاقان میرزا محمد علیخان برادرزاده حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی وزیر امور دول خارجه که از جانب خاقان مغفور و پادشاه مبرور در سنه ۱۲۶۳ بسفارت پاریس رفته بعد از تفاصیل حالات که در سفارت نامه نوشته است و مدت هشت ماه توقف در شهر پاریس باز گردید و در ایام جلوس شاهنشاه جوانبخت بطهران رسید چون حاجی میرزا مسعود چندی علیل و بیمار و بقرب ایزد غفار رفت میرزا محمد علیخان بصوابدید اتابک اعظم ناظم امور دول خارجه شده مرتبتی و منزلتی بلند یافت و در خلوت دیوانخانه منزلی خاص معین کرده و بلوازم کار خود اشتغال ورزید علی الجمله جمعی از اعاظم امرا بحکومت بلاد و امصار و مناصب بزرگ عالی مقدار مخصوص گشتند و انتظامی تمام در امور ممالک محروسه حاصل گردید و چون دفع سالار بتطویل انجامید دیگرباره عساکر نصرت مآثر معاودت و متابعت نواب مستطاب امیرزاده معظم حسام السلطنه

سلطانمراد میرزا والی خراسان مامور شدند **ذکر مامور شدن صمصام خان روسی با افواج پیاده نظام و سواره و توپخانه بتجدید محاصرت نواب مستطاب امجد والا امیرزاده معظم سلطانمراد میرزا والی خراسان و واقعات آن ایام و اوان** سابقا مرقوم افتاد که نواب مستطاب امیرزاده نامدار حسام السلطنه شهر مشهد مقدس را بمحاصره در میان گرفت ولی بواسطه مسافت محوطه مشهد و ابواب متعدده شهر محاصره کامل صورت نه بست لهذا اولیای دولت جاوید مدت بعد از استحضار سپاهی جرار بمعاضدت و مظاهرت نواب حسام السلطنه فرستادن روا دانستند صمصام خان روسی که در قواعد نظام و امور محاصره جلادتی تمام داشت مامور فرمودند و جمعی را بموافقت وی روانه نمودند و از آنجمله بودند عباسقلی خان ولد ابراهیم خان با دکوبه با فوج خوئی و علیخان قراگوزلو با فوج همدانی و حسنعلی خان گروس با فوج گروسی عبدالعلی خان سرهنگ توپخانه مبارکه با چهار عراده توپ و دو خمپاره و سواره چلبیانلو و قراداغی و سواره کلیائی و غلام مافی و جماعتی دیگر از طهران حرکت کرده راه ارض اقدس برگرفتند و در روز ورود این عساکر بکوه سنگی جمعیت مشهد مقدس بالاتفاق با استعداد کامل بیرون آمده اظهار جلادت و جسارت کردند محاربتی شدیده با عساکر جدیده نمودند کاری از پیش نبرده بشهر بازگشتند و روزی چند بعد از ورود آن اردو را بحکم نواب حسام السلطنه کوچانیده از مکان مشهور بکوه سنگی بیک میدانی اردوی والا قرار دادند پس از روزی چند سالار و امیر اصلانخان فرزندش و بهادران خراسانی بهیئت اجتماعی از دروازه نوقان بیرون آمدند و بر سر اردوی صمصام خان رفتند آنان نیز بقاعده نظام توپ و پیاده و سواره خود را بیت ترتیب دادند ساعتی چند از طرفین دو دو توپ و تفنگ جو هوا را بگونه شب داج کرده و شمشیرهای خراسانی و هندی و مصری سطح زمین را از خون گلگون برنگ اطلس رومی ساخت صمصام صمصام خان گونه ارغوانی گرفت رخسار سالار برنگ زعفرانی پذیرفت ناگاه روی بوادی انهزام نهاده بجانب دروازه نوقان شتابان شدند افواج منصوره شهریار تا دروازه مذکوره تعاقب کردند و تفنگ و شمشیر و اسب و اسباب هزیمتیان را بحکم غنیمت اصاحب نمودند گروهی اسیر بدست سپاهیان دلیر درافتاده مظفر و منصور باردوی خود بازگشتند و سالار و شهریان طنازبا افسوس و ندم مترنم و دمساز شدند چون محاربه و مضاربه بر وجهه سالار را صرفه کار نبود بمزورات موهومه و تدابیر مموهه پرداخت و قصد کرد که سواری بسیار بتاخت و تاراج بلوکات شهر خاصه خبوشان فرستاده طریق وصول آزوقه از اردوی عساکر منصوره مسدود و حاصل آنرا در شهر مشهد مقدس موجود دارند **ذکر بیرون شدن سواران تراکمه و غیرهم از شهر مشهد مقدس بتاخت چناران و اطلاع نواب مستطاب والا حسام السلطنة العلیة العالیه و مامور کردن سام خان ایلخانی را با جمعی بمدافعه آنها و شکست یافتن تراکمه و گرفتار شدن** از جمله تدابیر آن مدابیر یکی آن بود که سواران تراکمه سرخس و غیرهم را که از عدم تحصیل اسیر ستوه آمده عزیمت تفرقه و بازگشتن داشتند تطمیع کردند که باید بر سر چناران رفت و غارت و یغما برد در شب نهم شهر ذیقعده قریب چهار هزار سوار از تراکمه و سایر بهادران شهری از دروازه ارک بیرون آمده بجانب چناران حرکت کردند مستحفظین سنگری که در پیش دروازه سراب بود بواسطه روشنی مهتاب سیاهی و غبار سواران را از دور دیده بنواب اشرف والا اعلام کرده مخبر ساختند از سنگر دروازه بالاخیابان هم همین خبر در رسید و محقق افتاد که سواره شهر بسیت و قصد تاختن و تاراج قرای چناران دارند بحکم نواب والا حسام السلطنه سام خان ایلخانی خراسان با هر چه سواره که در اردوی والا بود بیرون آمده چون شیری خشمناک راه چناران برگرفت للمؤلفه

همیرفت غران چو شیر دژم
پر از چین بروها و لبها بهم
همیگفت کامد یکی کارزار
کزین شک چشمان برآرم دمار

در هنگامی رسید که سواران غارتگر ترکمان دو قلعه چناران را گرفته یکصد و پنجاه زن و مرد از هر قلعه اسیر کرده سواره ایشان بغارت قلاع چناران متفرق شده بودند ایلخانی خراسان و بهادران زعفرانلو و سواره رکابی هم از گرد راه عنانها سبک و رکابها گران کردند یکبار مارهای جانگزا را از مهرههای جان ربا تهی نمودند و مجال قتال تراکمه سرخس و سواران شهری نداده تیغ پی در پی دریغ در آنها نهادند جنگی عظیم در پیوست و جوی خون جریان گرفت شکستی فاحش در سواران شهری و تراکمه روی داد کل اسرا را از ایشان استرداد کردند و بقتل و اسر آنان پرداختند علی الجمله ششصد نفر از سواره شهری و سیصد تن از تراکمه گرفتار شدند و بسیاری از سواران شهری بقرای و بقاع چناران متفرق شدند اما اهالی آن ملک ایشانرا اسیر کردند باردوی والا آوردند سام خان ایلخانی با فتح و فیروزی وارد اردوی نواب امیرزاده آزاده حسام السلطنه گردید دویست نفر از تراکمه سرکش را در حضور نواب والا گردن زدند و دیگرانرا باطوار مختلفه بدار البوار فرستادند از این پس احدی از تراکمه سرخس و غیره

پای در خراسان تنها دو سواره شهری نیز برای بیرون آمدن از شهر ندا شتند و شوری و قصوری در بنیان کار سالار روی داد و بفکر محافظت
شهر افتاده و اهالی اردو نیز امر محاصره را شدید و محکم و عرصه بر شهریان تنگ کردند پس بحکم نواب اشرف والا مقرر شد که شبانه افواج ثلثه جدیده در پای
روی دروازه نوقان سنگر پیش برده و روز دیگر که سالار و بهادران شهری از این کار مطلع شدند بهیئت اجتماعی از شهر بیرون آمده بر سنگر هجوم آوردند
چون سرکار نواب والا از پیش بینی و هوشمندی دانسته بود که فردا سپاهیان شهر بر سر سنگر جدید هجوم و یورش خواهند آورد و اهل سنگر را از تمام کار
خود مشوش خواهند ساخت من باب حزم بقایای عساکر اردو را برداشته با چهار عراده توپ و دو هزار سوار جرار بمدافعه سپاه سالار اشتغال جست
تا افواج جدیده سنگر خود را باتمام رسانیدند و در آن شب شد دیگر روز نیز تمامی اهالی شهر با سالار و امیر اصلان خان بیرون آمدند و نواب حسام السلطنه
و بزرگان اردو در برابر آن جماعت بجنگ صف زدند تا قریب بغروب منازعه در پیوسته بود و از سنگر هم گروهی بامداد آمدند شکسته امید شهریان
بر سنگ آمده مایوس و مخذول بازگشتند روز دیگر با تمامی اهل شهر بیرون آمدند و بقصد خرابی سنگر جنگی عظیم کردند از طرفین دود توپ و تفنگ و فریاد و غریو
و غرنگ از یکدیگر می گسیخت تا نیم ساعتی شب جنگ اتصال داشت بالاخره محروم بشهر باز شدند چون سنگر مستحکم گردید نواب والا فوج مراغه جمعی
حسین پاشا خان بن احمد خان بیگلربیگی مراغه که سرتیپی دلیر و جنگ آزموده بود بمحارست سنگر گذاشته افواج اردوی جدیده را از سنگر بیرون آورد
اردوی آنان را از پهلوی اردوی بزرگ حرکت داده بحوالی دروازه پایین خیابان که طرف شرقی شهر است جای معین مقرر فرمود و جای داشتند
و اطناب خیام افواج نظام چون تار و پود بیکدیگر اتصال یافت بحکم نواب والا مقرب الحضرت الخاقان عبدالعلی خان سرهنگ توپخانه که
ثانی سام نریمان و همرتبه بیژن و هومان بود با شش عراده توپ شصت تن بمحافظت آن اردو معین شد و در آنجا توقف گردید و چون از اردوی
بزرگ نواب حسام السلطنه تا این اردو بحساب ربع فرسنگ مسافت بود و گاه گاه متمردین اردو را در عبور و مرور از مخالفت و پست دروازه
نوقان خالی بود در مقامات و محال خوف و خطر برجهای بلند ساخته شد و از تفنگچیان بلوکات مشهد جماعتی دلیر در هر برج نشانیده آمد که
اهل کمین در آن سرزمین دستبردی نتوانستند و دولتخواهان شهری پیغام کرده بودند که دیوار قلعه سمت پای چنار را چندان استحکام و استواری
نیست اگر جمعیتی بدین جای آورید و توپی چند بر آن جدار نااستوار بریزند عجب بنا باشد که ویران گردد و هم هنگام یورش تسخیر شهر آسان شود نواب
اشرف امیرزاده حسام السلطنه را اندیشه افتاد که افواج ثلثه را در میانه اردوی مخصوص خویش سنگرها ساخته بنا بر مصلحت مذکور مسکنی دهند
و در آن شب که عزم این حرکت جزم گشته بود واقعه دیگر روی داد و فرستاده میر محسن خان خوافی رسید که از آمدن سه هزار سوار ترکمان مروی بجانب
مشهد مقدس اعلام و اخبار نمود **ذکر محاربه سام خان ایلخانی و عباسقلی خان بادکوبه با تراکمه مرو و هزیمت یافتن تراکمه**
چون بابلاغ میر محسن خوافی معروض و معلوم افتاد که سواران تراکمه مروی از زیندانا و قراولی نها گذشته در محل موسوم بمیل ایاز شش فرسنگی
شهر رسیده اند بحکم نواب مستطاب حسام السلطنه دو هزار نفر سرباز مستعد خصم انداز بسرتیپی عباسقلی خان بادکوبه که سرداری دانا و جسور بود و دو
عراده توپ و قورخانه مضبوط و سوار زبده اردوی والا بسرداری ایلخانی سام حسام سام خان کرد زعفرانلو و سایر سرکردگان اردو بجانب سنگ
بست که میل ایاز در آن سمت است روانه داشت در آن شب بحر سریع تر از ماه و گرمتر از برق قطع طریق میکردند علی الصباح هنگام استوای آفتاب
در وسط السماء بسپاه تراکمه رسیدند مدت دو سه ساعت شور مصاف فتنه بود و گروه کردان چون گرده نان در آن شور تابه تفته گشته محاربتی
صعب و مدافعتی سخت اتفاق افتاد بیمن طالع فیروزی مطالع شاهنشاه اسلام فتح و نصرت سام خان را روی داد یکصد تن از تراکمه بقتل آمدند
و سیصد کس اسیر شدند لمؤلفه بقایای آن روز برگشتگان همی مویه کردند برگشتگان ایشان دختران شتابان و گریزان رو بمرو دوان نهادند
گرفتاران تراکمه بعد از ورود باردو تمامی بسیاست رسیدند و روس منحوس ایشان پایمال سپاهیان روی را در میدان ارک مبارکه بنظر اولیای دولت
رسید مهدیقلی بیک تفنگدار که حامل این بؤس بود لقب خانی یافت و از جانب شهریار قدردان خدمت شناس بنواب والا حسام السلطنه و ایلخانی
خراسان و سایر بزرگان تفقدات و تلطفات شاهانه رفت و نواب والا پس از این فیروزی چنانکه در اندیشه داشت افواج ثلثه را با اسباب سنگر
سازی میانه اردوی بزرگ و سنگر نوقان برده سنگر محکم زدند و باستیانی عالی بنا کردند که میان شهریان بدیدار بود و مقارن این حال از
دارالخلافه طهران حاجی محمد یوسف خان بن حاجی قاسم خان مرحوم تبریزی سرتیپ فوج قراچه داغی با فوج خمسه بسرهنگی توکل خان و چهار
صد سوار کلیائی و سه عراده توپ و پانصد بار قورخانه وارد اردوی والا شدند فوج مزبور را با یکعراده توپ بجده پولک سنگر پایین خیابان

متعلق بعباسقلی خان بادکوبه سرتیپ افواج خوئی فرستادند و توپ کوه را بر فراز باستیان سرکوب شهر برده بجهت هنگام ضرورت مستقر دادند ما بینه
خاقان صاحبقران محمد حسن خان سالار که فی الواقع دلیری بود رستم شعار بهیچ روی در کار مقابله و مقاتله و منازعه و مدافعه سر موئی مسامحه
جایز نمیدانست و در برابر هر سنگری دو سنگر خاکی پیش روی خندق ساخته و تفنگچیان مردانه در آنها می نشانیده روزی نبود که از دو طرف
جنگهای سخت اتفاق نمی افتاد و جلادتی روی نمیداد گفتی در آن مرز چون در سیستان فرامرز است یا چون پیران در توران و دستان در ایران
زیاده از دویست جنگ مردانه با اهالی اردوی نواب والا کرده بود شب و روز بتاخت و تاز و محاربات با اهالی سنگرها و اردو میگذرانیدند و سواران
مرو و کلات و خراسان در خدمتش التزام رکاب داشتند فرزند ارجمندش امیر اصلانخان که بابش قاجار و مامش ترکمان بود در جلادت و تهور
و رشادت و تهمتن عدیل سهراب و بدیل بیژن بود و بر کوه و زمین چون آتش بر زمین جهانی میسوخت و عالمی می افروخت مدت یکسال رشته اقتتال اتصال
داشت و تیغ خراسانی بقطع و فصل مفاصل دلیران همت می گماشت طول زمان محاربات کمتر از شجاعت امتداد می یافت و غالباً از طلوع آفتاب
تا غروب آن تیرچهای شتاب باز از محاربه گرم بود و دیده عزرائیل در قبض جان بی آزرم تیغها از کثرت ضرب در حرب فلول حاصل آمد و طبعها از غایت
درنگ در جنگ ملول شدند الحاصل بعد از قرار گرفتن افواج جدید در حوالی دروازه سید یا بین خیابان قشوری محکم و متینی کامل حال شهر با نزا شامل شد
و نواب والا اراده محاصره را محکمتر خواسته دو دسته از سربازان کروسی و خوئی و همدانی را بیکدیگر مخلوط کرده بتصرف قلعه خرابه که در یکمیدانی اردوی جدید
بود و در جانب جنوب اردو واقع و محاذی بدروازه مذکور و در نیمفرسنگی شهر مشهد مامور فرموده پنجاه تن از شمخالچیان حاجی مهدیقلی خان برادر احمد
خان قرائی با دو فوج قرائی در آنجا ساخلو گذاشتند و در قلعه عسکریه یکفرسنگی شهر نیز چهار صد سوار و دویست نفر از سرباز قرائی بسرکردگی عبدالغنی
خان سردار پسر شمس الدین خان افغان هراتی گذاشته که دور شهر را محصور کنند زیراکه در نزدیکی شهر دو جای محکم بود یکی مصلی و دیگری کاروانسرای
بابا قدرت و هر دو محکمه را شهریان سنگر و خندق ساخته و مستحفظ بسیار در آنها نهاده و اگر عساکر اردو بدان دو محکمه یورش بردندی همانا بقدر یورش
بردن بشهر هم اتلاف افواج بودی بحکم نواب والا در نیمفرسنگی شهر و آنطرف شهر نیز ساخلو گذاشته بمحاصره امر کردند از این پس عبور شهریان بخارج
صورت امکان نیافت و ملوکات آنطرف شهر نیز که سوجن و سرجام وارده باشد بتصرف اولیای دولت درآمد و شهریان محصور شدند و در
اردوی والا در اطراف شهر خانه و بازار و دکان و گرمابها ساخته شد و فی الواقع شهری در خارج شهر بنیاد نهاده آمد ماه محرم الحرام بعزاداری امام
والامقام و دعاگوئی دولت شاهنشاه اسلام گذشت و در یازدهم از جانب ظهیرالدوله یارمحمد خان حکمران هرات که از تبعه دولت ابد مدت شاهنشاه
ایران بود ششصد سواره افغان و هزاره بملازمت اردو آمد و سواره سابق را نواب اشرف والا حسام السلطنه الاعلی با جوایز انعام و تشریفات کرام
مرخص بهرات فرمود و از حسن خدمات ظهیرالدوله اظهار تراضی رفت و مقرب الخاقان اسکندرخان قاجار که بریش سفیدی همراهان نواب والا
مامور بود چون بر وفق رای والا رفتار نمینمود بعد از عرض بخاکپای مبارک حضرت شاهنشاهی احضار بحضور اعلی شده خان والاشان محمد ناصرخان
قاجار دولو بن محمد ابراهیم خان سردار مشهور با جماعتی موفور بموافقت نواب والا و سرداری اردوی بزرگ مامور گردید ذکر ماموریت مقرب

الخاقان محمد ناصرخان بن محمد ابراهیم خان بن حاجی جان محمد خان قاجار دولو بسرداری خراسان و تقویت امور نواب مستطاب امیرزاده معظم حسام السلطنه سلطان مراد میرزا والی والای خراسان و واقعات آن ایام نصرت

بنیان چون حقیقت حالات و کماهی واقعات خراسان بعرض پادشاه جمجاه فلک بارگاه سلطان ناصرالدین شاه قاجار رسید
بمشاورت امیرکبیر اتابک اعظم و جناب اعتمادالدوله چنان صلاح وقت دانسته شد که مقرب الخاقان محمد ناصرخان قاجار دولو را که پدر بر پدر
بسرداری و سپهکشی پرورده بود روانه خراسان نمایند و به پیشکاری نواب والا مخصوص سازند لهذا سپاهی جرار در خدمتش مامور داشته روانه
فرمودند و مقرب الخاقان عباسقلیخان ولد محمد زکیخان نوری سردار سابق فارس و کرمان که در این ایام سرتیپ افواج بود و در جلالت و
جلادت معروف بهمراهی او مقرر شد و عالیجاه حیدر علیخان سرهنگ فوج ششم تبریزی با انضمام چند عراده توپ کوه پیکر نیز در این جیش راه
بر گرفت بعد از قطع فیافی بحوالی مشهد مقدس رسیدند و شرح حال بخدمت امیرزاده بهمال معروض داشتند و روز چهاردهم شهر صفر از سمت
شریف آباد و سرجام بعسکریه وارد و مقام گرفت پس از استحضار نواب والا دستخطی بسردار معظم الیه مرقوم داشتند که فردا پس از قطع طریق و
نزول فریق در چمن طرق و تراق جویند تا روز دیگر شرایط استقبال بظهور آید و این نوشته وقتی رسید که عسکر سردار قاجار در حرکت بود و بسوی

ذکر محاربات با خارج شهر مشهد مقدس

عسکریه همی آمد سالار دید که از جانب عسکریه قشونی می آیند و از طرف اردو خبری نیست فرصت غنیمت شمرده با توپخانه و سواره و پیاده خود از شهر بیرون آمده راه بر آن سپاه
بربست فوج خسته راه سپرده بمنزل نرسیده بضرورت بمدافعه بایستادند و از دو سوی نعره توپ آسمان گرای گردید علی خان قراگوزلو و عبدالعلی خان سرهنگ
توپخانه و چهار عراده توپ بزرگ روانه شده وقتی رسیدند که سواره شهری و اهل پیاده افواج شده بودند خان سردار نیز با ابواجمعی خود بکار جنگ سرگرم
بودند ایشان از پشت سر قشون شهری در آمده بضرب توپ و تفنگ قشون شهر را از میان افواج بیرون کرده قشون سالار روی بدیشان نهادند امیر اصلان
خان پسر سالار و عباسقلی خان دره جزی هر دو پیاده شده سپاه را بجنگ آهنگ همی دادند نواب اشرف والا نیز با بزرگان عسکر و دلیران لشکر در رسیدند
محاربتی عظیم پیوسته شد جمعی کثیر از طرفین قتیل و اسیر شدند و از آن هنگام تا سه ساعت از شب گذشته هنگامه جنگ گرم بوده و محمدباقرخان شاهسیون
افشار گلوله بر ران خورده آخر الامر بدان جراحت در گذشت علی الجمله بعد از رفتن شهریان بشهر نواب والا باردوی سردار قاجار رفته سنگری که لازم بود بستن
فرمود و بعد از دو سه روز صلاح چنان افتاد که عساکر اردوی سردار قاجار از عسکریه حرکت کرده و از طرف کوه سنگی گذشته روبروی ارک را محاصره فرمایند از
حین حرکت تا ساعت ورود جنود سالار و شهری لاینقطع با سپاه سردار بجنگ اشتغال داشتند تا نزدیک کوه سنگی رسیده فرود آمدند و محل اردو را مشخص نموده
و آن اردو را بمقرب الخاقان عباسقلی خان سرتیپ واگذاشته سردار خود باردوی نواب والا آمدند و برتق و فتق امورات لازمه پرداختند و سرکار نواب والا
و سردار قاجار چنان صلاح دیدند که این افواج جدید اطراف ارک و دروازه ارک را محاصره و میان گیرند لهذا اردوی آنها را از کوه سنگی حرکت داده در یکمیدانی
ارک که توپ ارک بدانجا نمی رسید فرود آمده از آن پس بنای سنگر نهاده و با اسباب سنگرسازی این سه فوج با سه عراده توپ بهزار قدمی ارک فرستادند و جا
دادند آنها هم سنگر و ماریچ پرداختند از سنگر دروازه سراب تا سنگر ارک یکربع فرسنگ زیاده نبود اشرار و الواط شهر پس از ملاحظه این حال در نهایت
چالاکی میانه سنگر سراب و سنگر ارک دو سنگر خاکی ساخته در غایت محکمی تمام کردند و تفنگچی در آن هر دو نشانیدند که تردد اهالی سنگر سرابی را بسنگر ارک مانع شوند
بحکم نواب والا حسام السلطنه اهالی اردو نیز مجدداً سنگری ساختند و پیاده و تفنگچی کوه پایه‌های خراسان را در آن جای دادند و در مقابل آنها نشاندند که از عهده
یکدیگر برآیند و با اهل اردو متعرض نگردند و تردد این سنگر را با آن سنگر مانع شوند بعد از آرام گرفتن اردوها و اتمام سنگرها دولتخواهان شهری از شهر اعلام کردند که
عرصه بر اهالی شهر تنگ شده و بهای آذوقه بالا گرفته و گندم در شهر اصلا وجود ندارد و گروه مردم شهری هم از تعدی و تطاول لواط و اشرار مروزی
و هزاره بستوه آمده‌اند و بتسلیم کردن شهر تن در داده اگر محافظین سنگرها از دیگر نشینند اهالی شهر بفریاد و فتنه خواهند برخاست و کار سالار اختلال خواهد یافت
لهذا الحکم نواب امیرزاده حسام السلطنه سرهنگان و سرتیپان و ارباب مناصب هریک سنگر خود را پیش برده چون موران رخنه گر قرار مورچال و بنای
ماریچ را گذاشتند و همه روزه قشونات شهری در هر سنگری بنای جنگ سر نهادند که ملازمان سرکار والا از پیش بردن کار سنگر و اتمام ماریچ باز مانند از این
غافل که این افواج دریا امواج هر روزگاری در خدمت شهریار رزم آزمای منصور نایب السلطنه سپاه کش مغفور عمر را مصروف اینگونه خدمات نموده سنگر را
پیش برده‌اند و آماده محاربه و مضاربه‌اند چون شهریان بنیاد کار خود را خراب و دریای امید خود را سراب دیدند اضطراب تمام بحال آنان راه یافته
استدعا کردند که روزی چند صبر نمایند و حسین پاشاخان سرتیپ را بفرستند که با او قراری دهیم حسب الامر والا سرتیپ بملاقات آنها پرداخت از آن مقاولات
فایدتی متصور نگردیده بازگشت و متعهد گردید که اگر نقدی رود و پسر بانعامی مکرمت شود دو سنگر محکم خاکی مقابل سنگر نوقان را بتصرف در آوریم نواب
حسام السلطنه قبول فرمودند که دویست تومان نقد و یک جبه تفنگ دولوله انگلیسی و یک راس اسب خاصه صد تومانی و یک طاقه شال ترمه کشمیری و چهار
صد نشان طلا و نقره بحسین پاشاخان سرتیپ و فوج او مرحمت شود اما چون شهر محصور شد و علوفه و آذوقه مردم سالار کمیاب گردید سالار از علما و عظمای شهر
اطمینانی نداشت و در اینوقت حاجی میرزا عسکری امام جمعه مکتوبی بحسام السلطنه فرستاده و فرستاده او بدست کسان سالار گرفتار شد مکتوب او را گرفته
بسالار دادند سالار از مواضعه علمای شهر با شاهزاده مشوش شده امام جمعه را گرفته و ملتکر بایان مردی سپرده که نگهبان او باشند و مبلغ چهار هزار تومان
زر مسکوک از او بمصادره بگرفتند و حاجی میرزا هاشم را ملتکر حامی سپرده و میرزا صادق ناظر حضرت رضوی و حاجی میرزا کریم وکیل و میرزا محمدتقی را
بدست ولیخان دره جزی محبوس داشت و مردی مجهول را که باقرعلی نام زرگ مینامند با جمعی اشرار بخزانه حرم فرستاد و او یکی از همراهانش حکم داد که در خزینه
بشکند و آنچه در آن است تصرف کند آمر قبول نکرده باقر خنجری بر سینه او زده او را بکشت و بلگدپایی در خزینه بشکست و هرچه بود برگرفته نزد سالار برد پس
بقرار بار شهر شد گلوله توپی از خارج بر سینه او آمده نیمه تن او را بهوا متلاشی کرد سالار با چنین اشخاص متنبه نشد و ظروف ذهب و فضه و دیگر ادوات
زرین و سیمین را بدار الضرب فرستاد و بنام پادشاه عهد سکه زدند و ترکمه و دیگران بدادند همانا بیست و دو هزار تومان زر مسکوک برآمد عجب تر اینکه هرچه از

ازین موقوفات بر سبیل رفت اداری برذمت علمای مجوس مینهادند و از آن مجلی محتوم نجاتی یافته بخدام می‌سپردند و خامت این اعمال مایهٔ نکال و زوال او گردید

ذکر محاصرهٔ شهر مشهد و تسخیر سنگرهای شهری و اضطراب اهالی شهر و شفاعت انگیختن و مطیع شدن حسین پاشاخان

سرتیپ مراغه که مردی دلیر نجیب است تعهد این خدمت کرده از خدمت نواب والا رخصت یافته بمکان خود بازگشت سربازان خود را دلگرم کرده بتسخیر دو سنگر مذکوره اقدام ورزید از طرفین آتش مصاف و مضاربت و شعلهٔ خلاف و محاربت بر فلک اثیر رسید طنطنهٔ غرش توپ و تفنگ و لوله در عالم افکند سرتیپ دلیر روی بازنگردانیده حمله‌های قوی برد و باندک کر و فری سنگر را مسخر کرده جمعی را بقتل رسانیده و یکصد و پنجاه نفر تفنگچی را اسیر کرده دو ساعت و نیم از شب گذشته خبر این فتوح عظیمه در اردوی والا معروض افتاد چون جماعت شهری مطلع شدند با زدحام تمام از شهر بدر آمدند و بر سرتیپ رفته شدند مقرب الخاقان محمد ناصر خان که بروزگار ایالت جلادت و جلالت موروثی و مکتسبی جمع کرده بود با سواره و پیاده بسیار از اردو بامداد حسین پاشاخان دلیر رفته شهریان شهر را گریزانیده و بکمال ثبات تا صباح در آن سنگر توقف کردند دیگر روز نواب اشرف والا حسام السلطنه با امرای اردو بر سر آن سنگر رفته از این کار بزرگ عظیم متعجب شد و بدانچه موعود بود از نقد و جنس و اسب و تفنگ و نشان حسب المقرر وفا فرمود مرحمت و مکرمت بسیار با آن فوج بظهور آورده همه را خوشدل ساخت و ظهور این خدمت مایهٔ غیرت سرتیپان دیگر گشته یکایک کمر خدمتگذاری و جان نثاری بر میان جان بستند و هر یک بسنگرهائی که در مقابل آنها معین بود یورش برده بتصرف درآوردند چون اهالی شهر دیدند که همه روزه از بحر محیط دولت قوی شوکت حضرت شاهنشاهی خلیجی عمان وار روی بحوالی آن دیار دارد و جیش از دنبال جیش و لشکر از قفای لشکر و توپ از ورای توپ و سردار از عقب سردار بتسخیر خراسان همی رسند و کار محاصره بتنگی کشیده و عما قریب شهر مسخر خواهد شد و جوی خون از شریان شیران ژیان جریان خواهد یافت و عساکر نصرت مآثر را دم بدم و لحظه بلحظه فتح در فتح و ظفر در ظفر است نفسها سرد و لبها خشک گردیدند و در فکر انجام کار خود افتادند عظمای شهر و زعمای قوم و اعیان حشم و طبقات خدم و وجوه متجنده و گروه متمرده با یکدیگر ملاقات و از هر در مقالات کردند و کنکاج آراستند و نشستند و گفتند و شنودند و مصطفی قلیخان افشار و بهادر خان جامی و آقا بابا خان فراشباشی کریم دادخان و پیکلربیکی هزاره و عموم رجال پیاده و سواره نزد عباسقلی خان دره جزی رفته سخنان گفتند و برأی العین مشاهده کردند و معاینه نمودند که خورشید عمرها بر لب بام است و شیشهٔ امیدها قرین انفصام دانستند که آخر این روز شب میرسد این صبح بشام از کار گذشته نادم شدند و قرین الم گشتند و گفتند نظم

سخت شد کار و دریغا که هوسها همه سست
سوخت جان از غم و آوخ که طمعها همه خام

آخر این تیشه به بن آید و این شیشه بسنگ
آخر این می ز سبو ریزد و این شهد زجام

بالکلیه متفق الرای والکلمه شده که در دامن توبه آویزند و خاک بر سر غفلت ریزند روی باردوی والا نهند و از آن شکنجهٔ جانگزا وارهند در فکر شفاعتی بودند و طلب وساطتی مینمودند از طرف خارج شهر نیز افواج نظام دمبدم بجانب داخل قدم فراپیش مینهادند و بمارپیچ و مورچال تقدم میجستند و همت میگماشتند و خندق می‌انباشتند غلغلهٔ شادی بر فلک میرسانیدند و ولولهٔ دلیری بر سپهر میکشیدند سالار از آن کار مشوش شده درباره همگان بغایت بدگمان گردیده بمشاورت رجب بهادر مروی قصد گرفتن عباسقلی خان دره جزی کرده او نیز از او بکلی مایوس شده نیت خود علانیه کرده آدمی از داخل بخارج فرستاده از اطاعت خود و دیگران پیغام داده مقرب الخاقان سام خان ایلخانی را شفیع انگیخته استدعا کرد که نوعی شود که قتل و نهب و غارتی در شهر روی ندهد تا ابواب شهر مبسوط و سالار با رمقبوض افتد از جانب سرکار نواب حسام السلطنه اطمینان خواسته شد و استیمان جسته شد و میرزا اسمعیل نویسندهٔ ایلخانی که مردی مهذب و دانا بود و در این امورات مجرب و بینا باستمالت ایشان بشهر رفته اطمینان داده و استیثاق یافت و بازگشت و بازگفت تا در حوالی دروازهٔ نوقان عباسقلی خان دره جزی و سام خان ایلخانی ملاقات کردند حسب المقرر دیگر روز سرکار ایلخانی خراسان و همسام خان سرتیپ و چراغعلی خان کرمانشاهانی و عباسقلی خان کرد جهانبگلو بر در مشهد رفته با عباسقلی خان دره جزی و بهادر خان جامی و بابا خان فراشباشی و کریم دادخان و پیکلربیکی هزاره و دیگر اعاظم و ارکان مجلس معاهده انعقاد دادند و شرطها محکم کردند که شهر بدهند و شهریار بگیرند و متمنی شدند که بغارت اشاره نرود و بقتل فتوی ندهند و در هتک استار و فتک اشرار مبالغه نورزند و حدود بعضی را بگونهٔ ما بازنیالایند و حدود بعضی را چون گونهٔ ما بازنمایند نواب اشرف والا حسام السلطنه چنانکه مرضی آنان بود وثیقه داد و منت بر همگان نهاد

ذکر فرار محمد حسن خان سالار از صحن مقدس و بیرون آمدن باردوی نواب حسام السلطنه رفتن و جزای اعمال ماضیه و انجام کار او

عباسقلی خان دره جزی و کریمداد خان هزاره و ارض خان سرخسی مشهوره و سایر اعاظم مذکوره چون از سرکار نواب والا حسام السلطنه سلطانمراد میرزا والی والای خراسان و امنای دولت ابد مدت اطمینان کامل یافتند بهمراهی مقرب الخاقان سام خان

ایلخانی بن رضاقلی خان بن امیرگونه خان کرد زعفرانلو باردوی بزرگ آمده در کمال ضراعت و ندامت بمعذرت جرایم ماضیه اظهار ابتهال و انفعال نمودند
نواب والا که از عفو ذاتی و کرم فطری اعلیحضرت شاهنشاه جمجاه بلندهمت پاک فطرت صافی طویت استحضاری تمام حاصل داشت بامید
اعطاف ملوکانه ایشان از مراحم و اصطناعات شاهنشاهی امیدوار ساخته تا در اتمام خدمت گرم دل شوند هر یک را بخلعت و تشریف شایسته
مفتخر فرمود و آنشب همه را در اردوی والا بعزت نگهداری نموده ضیافت درخور کرد و هم شبانه چهارصد نفر از سربازان دلیر فوج قرائی بدروازه
نوقان و بالاخیابان گسیل فرمود آن فوج سر بعتر از موج سیل العرمرم بر در و بام بروج بدبدبه خروج و علو جسته در صداقت و ارادت ولوج و غلو نمودند
علی الصباح که صباح روز نصرت و ظفر بود خوانین مذکور را بهمراهی ضرغام کنام مناعت و صمصام نیام شجاعت فرامرز زال همال و نریمان
سام حسام سام خان ایلخانی و سرتیپ صداقت شعار سام سام خان روسی و عباسقلی خان کرد و چراغعلی خان کرمانشاهانی فرستاده
جناب اتابک اعظم با تمام و انجام آن خدمت بزرگ روانه فرمودند و ایشان نیز بعهد رفته وفا کرده خوانین را بشهر راه دادند و مردم شهر را
مطمئن ساختند و دروازهای شهر را بتصرف چاکران دولت ابد مدت دادند و هر چه توپ که در شهر و بروج بود بتصرف مقرب الخاقان
عبدالعلی خان سرهنگ توپخانه مبارکه داده همه را باردوی والا تحویل داد و سالاربار وقتی خبردار شد که کار از کار گذشته ناچار بصحن مبارک
گریخت و چنان داشت که صحن مبارک را مأمن و مکمن خود قرار داده بقدر امکان در آن مکان خودداری کرده باشد شاید زورق شکسته وجودش
روزی چند از غرقاب محیط فنا بسلامت ماند و فرصتی جسته خود را از شهر به بیرون افکند و جانی بدر برد و رجب مروی تا آنگاه با وی موافقت داشت او را
در حجره فوقانی از حجرات صحن مقدسه بها گذاشته بفکر خلاصی خود افتاده در هنگامی که ایلخانی خراسان و دیگر خوانین در شهر بودند نزد آنان آمده اظهار
اطاعت کرد وی را روانه اردو نمودند تا فراغتی حاصل کرده قراری در امر او داده باشند آنشب در حوالی خیمه ایلخانی مقام داشت دیگر روز یکی
از اهالی شهر بکینه مهمی نزد ایلخانی میرفت رجب بهادر مروی را در پهلوی خیمه ایلخانی دیده بوی دشنامی داده گفت آنچه با اهالی شهر از جور و
عدوان کرده مکافات خواهی دید و همه بر تو مدعی خواهیم گشت این سخن بوالعجب مایه رهیب رجب شده چه که از اعمال وقیحه و افعال قبیحه
خود با اهالی شهر استحضار تمام داشت طپانچه که پر کرده بود در زیر زنخدان خود خالی کرده هلاک شد نعش او را از خیمه بیرون افکندند و کودکان شهر
مطلع گردیده رسن در پایش کرده جسد او را بهر کوی و برزن کشیدند تا هر مرد و زن بر او سنگ بباریدند جسم او را سگان شهر پس از پنجروز بیرون افکنده
تا سگان او را بخوردند و زبان زمانه با او خطاب پرعتاب کرده همیگفت نظم چو بد کردی مباش ایمن ز آفات　که واجب شد طبیعت را مکافات
اما سالاربار متوحش در حجره نشسته گیتی در نظرش تیره بود جمعی از علمای شهر آمده او را از بودن در آنجا منع کردند او ل سخنان خشونت آمیز گفت جناب
میرزا عسکری بر آشفت که تو خاک این شهر را بباد دادی و حرمت این قبه شریف نگاه نداشتی کسی ترا در اینجا نگذارد و بیرون رفت پس چراغعلی خان نزدش
رفته سلام کرده جواب شنید سالاربار با آنهمه نخوت و بطر چون خود را در معرض خوف و خطر دید از او پرسید که اکنون چاره چیست پاسخ داد که آنگاه
که شرط نصیحت بجای آوردم و ترا بروش طهران و خدمت حضرت سلطان تکلیف همیکردم نپذیرفتی اکنون که یکباره کار از چیز چاره بیرون رفته باید بهر
وتیره و ترا و شفعا بخدمت نواب حسام السلطنه شرفیاب شوی و او را شفیع جرایم خودسازی گفت بر من تکلیفی عنیف و سخت است که با این همه خلاف
و گزاف و لاف در مصاف اکنون بدان اردو روم چراغعلی خان گفت که در اردوها فرقی نیست چه مجموع مانند نور شموع با یکدیگر با اختلاف پیکر صورت
اتحاد دارند و چاکران حضرت یک شهریارند در اردوی سمسام خان روسی که مرا در آنجا مقام است درای تا چاره در کار شود و شرح حال بخدمت ایم
بی همال نگارم بلکه رفاهی و خلاصی روی دهد گفت چندی هم اینجا نشینم تا چه شود جواب داد که حرمتی بر روضه امام همام باقی نگذاشتی و کشتن جمعی را
در اینجا روا داشتی قنادیل زر و سیمین آنحضرت را بگداختی و بر اشرار و الواط و ترکمه مبذول داشتی اگر خدام حضرت ترا نرانند نسوان این شهر ترا
نگذارند علی الجمله وی مایوس گردیده اضطرارا بخروج از شهر تن در داده چهار اسب بالائی بیاوردند سالار و برادرش محمد علیخان و دو پسرش امیر اصلان
خان و یزدان بخش خان از شهر برآمده باردو در شدند و بماندند و مدت چهار روز در عین درد و سوز بودند و حسین پاشاخان مراغه مستحفظ ایشان همی بود
پس از آنکه انتظامی تمام در امورات شهر روی داد سربازهای نشسته از سنگرها برخواستند و هر فوجی خاص بانعام و خلعت اختصاص یافتند چون
از مصادمه نواب حشمة الدوله و مقابله با سالاربار رو عامه متحدثه آن دیار ارک خاصه خراب بود بتعمیر آن اشارتی رفت و نواب والا امیرزاده
دلیر آزاده معظم حسام السلطنه والی خراسان بباغ آصف الدوله اللهیار خان قاجار والد ماجد سالار نزول فرمود و دگر بزیارت حضرت

چون چندین خانوار مروی از عهد خاقان مغفور تا این گاه در مشهد سکنی داشتند و غالبا مصدر شرارت بودند بکوچانیدن ایشان از شهر حکم شد

سلطان الاصفیا و الاولیا علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا مشرف باب شده شرایط تعظیم و تکریم و تحیت بظهور آورده باسدنه و حفظه و خدام آن والا روضه علیا احترام بکمال اعطاء عامات و تکریمات و تشریفات ثابت کرده عالیجناب شیخ عبدالرحیم بروجردی را متصدی امورات سرکار فیض مدار اعلی مقرر داشته و خلایق مطمئن و امیدوار شدند و هرکس بکار خود مشغول گرده نقوش کینهٔ دیرینه از الواح هر سینه محو و زایل گردید رعایا و برایا همگی در مهد امن و امان غنودند و بدولت ابدمدت شاهنشاه فلک جاه دعاهای بی ریا نمودند تحفظ شهر بعهدهٔ عباسقلی خان بادکوبه مقرر شد و با فوج خوئی و کروسی و همدانی مراو را بمحافظت شهر و محارست خلق مأمور کردند و نهایت دیانت و کمال صحیانت از قوه بفعل آورده بقایای اشرار کفار شهر بتدریج گرفتار شده کیفر یافتند و باشارت امنای دولت قوی شوکت محمد حسن خان سالار و فرزند جوان دلیرش امیر اصلان خان و برادرش محمد علی خان در ریعان جوانی و عنفوان کامرانی در شب دوشنبه شانزدهم شهر جمادی الآخره جهان فانی نابود را بدرود کردند و سلسله دوالو را که سالها بصداقت و وحدت بدین دولت ابدمدت خدمتگذاری نموده بودند از خام کاری و جهالت شعاری خود بدنام نمودند و متعلقین سالار را بحکم حضرت شهریاری قاجار متعرض نگردیده با یزدان بخش در طهران بقربای ایشان سپردند اگرچه فی الحقیقه حضرت شاهنشاه اسلام پناه قلبا باتلاف سالار راضی نبود ولیکن چون جمعی کثیر از اهالی ایران و بزرگان خراسان و چاکران اردو در این چند سال تدریجا در معرض هلاکت درآمده بودند هرگاه پادشاه ذیجاه با این همه تقصیر و گناه بدو ابقا نمودی عموم اهالی ایران و غالب بزرگان و امیران نعوذ بالله همانا با کارگذاران این عالی درگاه دل بد کردندی چه که قریب پنج سال در این طغیان ناپایست و عصیان ناشایست جماعتی کثیر فنا یافت و مبالغی خطیر زیان شد و از طغیان سالار معنی در امصار ایران فتنه‌های بزرگ برخواست و جمعی کثیر قتیل و اسیر شدند اگرنه چنین بودی با وجود قلب پاک و وسعت خاطر صاف و علو پایگاه همت شاهنشاه جمجاه بدیده عفو و اغماض در او نگریستی و چون این اخبار بدار الخلافه طهران رسید اهالی صداقت قرین این شهر که زیاده از دو قرن است بدیدار این دولت ابدمدت چشم روشن کرده اند بحکم امنای دولت بنای جشن و سور و شادی و حبور گذاشته شهر را آذین بستند و بعیش و عشرت نشستند چندانکه امنای دولت همی گفتند که سالار یکی از چاکران درگاه شاهنشاه قاجار است که کفران ورزیده و بکیفر رسیده این سور و سرور از چیست عموم خلایق نپذیرفتند و از غایت ارادت قرب بعشه بدین دیتره راه رفتند تا حضرت پادشاه جمجاه خلایق را از این کار ممانعت فرموده علی الجمله از مصدر خلافت حکم محکم جاری شد که نواب امیرزاده حسام السلطنه هر چه از سپاهیان دستی را در کار دارند با مور دولتی خراسان بگمارند و آنان که سکونشان در آنجا ضرور و وجوبی ندارد معجلا بدار الخلافه فرستند لهذا فوج قراجه داغی و مراغه و شقاقی و ماکوئی و کروسی و همدانی و خوئی و خمسه و عباسقلی خان سرتیپ بادکوبه و سواره آنچه بودند روانه دربار حضرت شهریار کردون وقار نموده و دو فوج قزوین و فوج ششم تبریز را با هر قدر توپ که کافی بود نگاهداشته مابقی را با عالیجاه عبدالعلی خان سرهنگ توپخانه مبارکه که مصدر خدمات بزرگ گردیده بود روانه دار الخلافه نمود و سام خان روسی را که طنطنه جلادت او بر فلک آبنوسی رسیده بود در خدمت نگاهداشت و چه دانا مردی بود و حسن سلوکی داشت که با تخالف مذهب و تباین مشرب در آن شهر رفیع چون در شهر ربیع درگذشت کافر و مسلمان و دانا و نادان بر او بگریستند و از فوت او بغایت اندوهگین شدند علی الجمله چون شرح خدمات صافی مشربان و زحمات صاحب منصبان و افواج منصور با عدد و عدت معروض و مشهود رای امنای دولت ابدمدت افتاد الله قلی خان ایلخانی و کری و ایشان با علی ناهیه بلند پایه و خلعتهای فاخره گرانمایه و ارقام و احکام و مناشیر و طوامیر بخراسان رسیده هریک از اعاظم مورد الطاف و اشفاق شاهنشاه آفاق شدند فرمان مرحمت آمیز میمون و خلعت لقب مذکور و نشان صورت همایون حضرت پادشاه ظل الله و شمشیر مرصع و جبه ترمه شمسه مرصع خاص نواب مستطاب اشرف والا حسام السلطنه بود و مقرب الخاقان نتیجة الامراء العظام سردار و پیشکار محمد ناصر خان قاجار بنشان الماس و فرمان التفات و جبه کشمیری اعلی اختصاص یافت سرکار سام خان ایلخانی نشان مرصع یافت و همچنین عباسقلی خان نوری خلف الصدق محمد زکی خان سردار مشهور مغفور بنشان اخص و فرمان و خلعت خاص اختصاص یافت هم عباسقلی خان دره جزی بمنصب بیگلربیگی شهر مشهد مشهور و بخلعت و منشور مفتخر و مسرور آمد و عبدالعلی خان سرهنگ خاصه توپخانه مبارکه نیز بانشان

مرجع مخلع و مرخص شد سام سام خان روسی و تیمور پاشا خان ماکوئی و قاسم خان قراباغی نشان و خلعت سرتیپی یافتند و حیدر علی خان محمد ابراهیم خان و حسن خان بخلعت سرهنگی مفتخر گشتند و سایر عاظم خراسان بتفاوت درجات مخلع گشتند و چراغعلی خان بعد از ورود بشهر بمنصب قوللر آقاسی مفتخر شد و نشان سرهنگی یافت و مقرب الخاقان سام خان ایلخانی بخبوشان رفته بتهیه سفر طهران مشغول و حسب الامر بخاکپای مبارک حضرت شاهنشاهی موصول قرین مباهات شده با عباسقلی خان کرد میرپنجه بمشهد مقدس باز آمده مامور بتنبیه تراکمه سرخس شدند چنانکه در مقام خود مصنف منصف این تصنیف و مؤلف این تالیف بایراد آن موارد خواهد پرداخت و شاهد حقایق آنرا براهین اعیان معاین و مشهود خواهد ساخت و بدایع وقایع جهان گذران غریب را گذارش و بدستیاری و پایمردی خامه و آه بر صفحه و نامه عما قریب نگارش خواهد داد لمؤلفه سخنگو رود دیر و زود از جهان سخن ماند از وی عیان و نهان شبی گر نخسپم بلی بیم و باک که بسیار خسپم در زیر خاک

ذکر ظهور فتنه سید علی محمد ملقب بباب و خروج پیروان او در خراسان و مازندران و محاربات ملا حسین بشرویه و تابعین و خلفای او با اهالی طبرستان و تبیین سوانح این ایام محنت فرجام

سابقا مجملی از دعوی سید علی محمد شیرازی ملقب بباب و خلفای او در فارس و مکالمه نظام الدوله حسین خان صاحب اختیار آن ملک با او و آوردن معتمد الدوله منوچهر خان او را باصفهان و بعد از آن بردن او بقلعه چهریق سلماس و خوی مرقوم افتاد اکنون بتتمیم ذکر او و ترقیم حال مریدانش باید پرداخت چون عقیدت واهیه سید باب بواسطه جلفای خلفای او و پیروان پیروانش گوشزد شیخ و شاب شد گروهی بی دیده نادیده گردن بر چنبر ارادتش نهادند و جماعتی نامطلع از مطالعه نوشته جاتش سر بر خط متابعتش گذاشتند و بهر شهر چنان شهره شد که نایب حضرت امام غایب صاحب الزمان در این زمان ظهور کرده و عما قریب حضرت منوب خروج خواهد فرمود اهالی ایران که زیاده از یکهزار سال است در این انتظار فرو مانده و بامید چنین روزگاری سر و جان بر باد داده چون این اخبار شنیدند بلا تحقیق از اطراف در جنبش آمدند و هر یک در شهری خلایق را به پیروی نایب دعوت کردند از جمله ملا حسین بشرویه که از علمای آن ولایت بود در شهر مشهد مقدس بدعوت پرداخت و ظهور این دعوی در زمانی بود که نواب امیرزاده حمزه میرزا حشمة الدوله بعزم مدافعه سالار در چمن رادکان بسر میبرد و شهر مشهد مقدس شهری پر آشوب بود و جماعتی خیرخواه سالار و گروهی ملازم آستان شاهنشاه قاجار بودند و چنانکه گفته اند که دزد بازار آشفته خواهد مولانا فرصتی غنیمت شمرده در شهر مذکور در آمده باظهار تقوی و تقدیس و ابراز امامت و تدریس پرداخت و در اندک فرصتی از عوام الناس شهامتی حاصل کرد و عزم خروج بسیف نمود سام سام خان روسی سرتیپ فوج را از کار وی اطلاع دادند و از فتنه تازه باخبر کردند وی عریضه بخدمت نواب امیرزاده والا حمزه میرزا والی خراسان نگاشته اظهار کرد که عالمی در این شهر آمده مواعظ و نصایح و سخنان مناسب خلق را بظهور نایب امام دعوت میکند و بیعت میگیرد و جماعتی بدو پیوسته اند و در میان علمای شهر اختلاف افتاده اکثر در محاربه و پیکارند و در تهیه این کارزار و غالب مردم نیز با وی فریفته و با خود یار کرده بیم آن است که بدین زودی افواج مامور بمحارست شهر مشهد مقدس نیز فریفته این مرد فتنه گر شوند و سر از چنبر اطاعت ما باز زنند سرکار والا حشمة الدوله فرمان داد که ملا حسین را گرفته با قراول روانه اردو نمایند تا این فتنه بخواب رود چون باردوی والا در آمد او را در خیمه منزل دادند و بر گرد او قراول نهادند و پس از چندی که در حرکت اردو بجانب عشق آباد متصل شد رفت او فرار کرده روی بمازندران نهاد و قریب سیصد چهارصد کس از معتقدین او بتدریج خود را بدو رسانیدند که در رکاب او با آذربیجان رفته مریدان خود را از اطراف ایران و سایر بلاد جمع نموده در خلاصی سید باب و خروج بسیف متفق شوند چون بر امنای دولت واضح شد که عامه خلایق بجهة محبوس بودن سید در قلعه چهریق در باب باب و علم و فضل او سخنان بلند میگویند و غالبا راه وهم و خیال می پویند تا مراتب نادانی و حیرانی او بر علما و جهلا مکشوف شود در ایامی که بحکم حضرت شاهنشاه فلک جاه محمد شاه قاجار نواب ولیعهد دولت ابد مهد علیه بایالت آذربایجان مامور شده بودند مقرر شد که سید را از قلعه چهریق بشهر تبریز آورند در خدمت نواب اشرف امجد والا شاهزاده ولیعهد علما اجتماع کنند از هر در سخنی رانند و از هر بابی از باب سؤالی نمایند تا حقیقت علم و کشف و دعوی و معنی او مشهود و مکشوف عالمیان گردد چنین کردند

در بیان مجلس حضور سید علی محمد باب در تبریز و مکالمات علما با وی و سؤالات عالیجناب حاجی ملا محمود نظام العلما از باب و جواب او بتفصیلی که در آن ایام که سنه ۱۲۶۴ بوده واقع شده صورت آن اسوله و اجوبه بی محبت و عدوان و بلا زیاده و نقصان

از خط جناب نظام العلما حاجی ملا محمود نقل میشود چون حدیث خلایق در اقرار و انکار سید باب در افواه افتاد و بشارت شاهنشاه

حقایق آگاه محمد شاه که پیوسته با ارباب حال و اصحاب کمال توجهی کامل داشت و فی الحقیقه شهریاری شریعت دوست و حقیقت جوی بود و تحقیق
امورات میپرداخت در حینی که ولایات آذربایجان خاصهٔ نواب شاهزادهٔ معظم و ولیعهد مکرم بود و حضرتش در دار السلطنهٔ تبریز اقامت میفرمود
سید باب را از چهریق به تبریز آوردند و در مقام تحقیق قال و حال او برآمدند چه از نوشتجات او رسالها و خطبها در دست مردم افتاده بود
و برخی آنرا تالی فرقان مجید و بعضی ناسخ قرآن حمید میشمردند و گروهی از معتقدینش او را امام حجت و فرقهٔ امام غایب و زمرهٔ رسول خاتم
میخواندند لهذا بر حسب امر همایون اعلی او را بمجلس خاص حضرت ولیعهد دولت ابد مهد آورده علمای اعلام و فقهای اسلام حاضر شده با سید
بملاقات و مقالات پرداختند عالیجنابان آخوند ملا محمد ممقانی و حاجی مرتضی قلی مرندی ملقب بعلم الهدی و جناب حاجی میرزا علی اصغر
شیخ الاسلام و حاجی ملا محمود نظام العلما با سید بکمال احترام بظهور آورده در هنگام جلوس در مجلس حضور حضرت شاهزادهٔ معظم ولیعهد مکرم
او را بر خود مقدم نشانیدند و حضرت ولیعهد با وی توجه و التفات فرموده پس از مدتی جناب نظام العلما افتتاح باب سؤال کرده بباب
گفت که حکم اعلیحضرت شاهنشاهی چنانست که شما ادعای خود را در حضور علمای اسلام بیان نمائید تا تصدیق و تکذیب آن محقق گردد و
اگرچه من از اهل علم نیستم و مقام ملازمت دارم و حالی از غرضم تصدیق من خالی از وقعی نخواهد بود و مرا از شما سه سؤال است اولا این کتبی که
بسیاق قرآن و صحیفه و مناجات در اکناف و اطراف ایران منتشر شده از شماست و شما تألیف کرده اید یا بشما بسته اند سید
باب در جواب گفت که از خداست نظام العلما گفت من چندان سواد ندارم اگر از شماست بگوئید و الا فلا سید گفت از من است نظام العلما
گفت معنی کلام شما که گفته اید از خداست این است که زبان شما مثل شجرهٔ طور است چنانکه روا باشد انا الحق از درختی چرا نبود روا از نیک بختی
این همه آوازها از شه بود گرچه از حلقوم عبدالله بود سید باب گفت رحمت بشما نظام العلما گفت شما را باب میگویند این اسم را که بشما گذاشته
و کجا گذاشته اند و معنی باب چه چیز است و شما راضی باین اسم هستید یا نیستید سید گفت این اسم را خدا بمن داده است نظام العلما گفت
در کجا در خانهٔ کعبه یا بیت المقدس یا بیت المعمور سید گفت هر جا هست اسم خدائی است نظام العلما گفت البته در اینصورت راضی هم هستید
باسم خدائی معنی باب چه چیز است باب گفت باب انا مدینة العلم و علی بابها نظام العلما گفت شما باب مدینهٔ علم هستید گفت بلی نظام العلما
گفت حمد خدا را که من چهل سال است قدم میزنم که بخدمت یکی از ابواب برسم مقدور نمیشد حال الحمدلله در ولایت خودم بسر بالین من آمده اید
اگر چنین شد و معلوم من گردید که شما باب هستید منصب کفشداری را بمن بدهید سید باب گفت گویا شما حاجی ملا محمود باشید نظام العلما گفت بلی
سید باب گفت شان شما اجل است باید مناصب بزرگ بشما داد نظام گفت من همین منصب را میخواهم و مرا کافی است حضرت شاهزادهٔ معظم
ولیعهد فرمودند که ما هم این سند را بشما که باب هستید وامیگذاریم و تسلیم مینمائیم نظام العلما گفت بقول پیغمبر یا حکیم دیگر که فرموده است العلم علمان
علم الابدان و علم الادیان در علم ابدان عرض میکنم که در معده چه کیفیتی بهم میرسد که شخص تخمه میشود و بعضی معالجه رفع میکرد و برخی منجر بسوء هضم
غثیان میشود یا بمراق منتهی میکرد باب گفت من علم طب نخوانده ام حضرت شاهزادهٔ اعظم ولیعهد اکرم فرمودند که در صورتی که شما باب علوم
هستید و میگوئید علم طب نخوانده ام با آن دعوی منافات تمام دارد نظام العلما عرض کرد که عیب ندارد چون این علم بطر است و داخل
علوم نیست لهذا با بابیت منافات ندارد پس روی بباب کرده گفت که علم ادیان علم اصول است و فروع و اصول مبدأ دارد و معاد پس بگوئید
آیا علم و سمع و بصر و قدرت عین ذات هستند یا غیر ذات باب گفت عین ذات نظام العلما گفت پس خدا متعدد شد و مرکب ذات با علم دو چیزند
مثل سرکه و دوشاب عین یکدیگر شده اند مرکب از ذات و علم یا از ذات و قدرت و همچنین علاوه باین ذات لا ضد له لا ند له است علم که عین ذات است
ضد دارد که جهل باشد علاوه باین دو مفسده خدا عالم است پیغمبر عالم است و من عالم در علم مشترک شدیم ما به الامتیاز داریم علم خدا از خودش است
علم ما از او پس خدا مرکب شد از ما به الامتیاز و ما به الاشتراک و حال آنکه خدا مرکب نیست سید باب گفت من حکمت نخوانده ام حضرت شاهزادهٔ اعظم
اعلم ولیعهد مکرم معظم تبسمی فرموده و فرمایش و تکرار بحث را دانسته نکردند و سکوت نمودند نظام العلما بباب گفت که علم فروع مستنبط از کتاب
و سنت است و فهم کتاب و سنت موقوفست بر علوم بسیار مثل صرف و نحو و معانی و بیان و منطق شما که باب هستید قال را صرف کنید باب گفت
کدام قال نظام العلما جواب داد که قال یقول قولا پس خود مانند اطفال نوآموز دبستان صرف کرده گفت قال قالا قالوا قالت قالتا قلن
و رو بباب کرده گفت باقی را شما صرف کنید جواب داد که در طفولیت خوانده بودم فراموش شده است باز گفت قال را اعلال کنید باب گفت

اعلال الکلام

اعلال کدام است اعلال کرده گفت باقی را شما اعلال کنید سید باب گفت گفتم فراموشم شده نظام العلما گفت هو الذی یریکم البرق خوفا و طمعا
ترکیب نمایید خوفا و طمعا بحسب ترکیب چه چیز است باب گفت در نظرم نیست نظام العلما معنی این حدیث را از او پرسید که لعن الله العیون فانها
ظلمت العین الواحدة سید گفت نمیدانم باز پرسید که مامون خلیفه از حضرت رضا ع پرسید که ما الدلیل علی خلافة جدک علی بن ابیطالب ع
قال الرضا آیة انفسنا قال لولا نساؤنا قال لولا ابناؤنا وجه استدلال رضا چیست و جه رد مامون چه چیز است و کیفیت رد رضا ع چیست سید
متحیر ماند پرسید که حدیث است نظام گفت بلی و اقامه عدلین کرد و گفت که اگر دعوی بربیت بود قسم استظهاری هم ذکر میکردم نظام العلما گفت
شان نزول انا اعطیناک الکوثر معلوم است که حضرت رسول ص میگذشت عاص گفت این مرد ابتر است عنقریب بمیرد و اولادی از او نمیماند حضرت
نبوی غمگین شد از برای تسلیه آنحضرت این سوره نازل شد حال بگویید که این چه تسلیه است سید گفت که واقعا شان نزول سوره این است نظام
العلما گفت آری و اقامه شهود نمود و سید مهلتی خواست و نظام العلما از سر این سخن درگذشت و از در دیگر درآمده و گفت ما در ایام شباب و جوانی
باقتضای سن مطایبه میکردیم و این عبارت علامه را می گفتیم حال میخواهم شما معنی آنرا بگویید که اذا دخل الرجل علی الخنثی و الخنثی علی الانثی وجب
الغسل علی الخنثی دون الرجل و الانثی و چرا باید چنین باشد سید تاملی کرده پرسید این عبارت از علامه است حضار گفتند بلی نظام العلما گفت از علامه نباشد
از من باشد شما معنی آنرا بیان نمایید آخر باب علم هستید سید جواب داد که چیزی بخاطرم نمیرسد نظام العلما گفت یکی از معجزات پیغمبر عربی قرائت
و اعجاز آن بفصاحت است و بلاغت تعریف فصاحت چیست و تعریف بلاغت چیست و نسبت ما بین اینها تباین است و تساوی است و عموم
و خصوص من وجه است یا عموم و خصوص مطلق است سید فکر بسیاری کرده جواب داد که در نظرم نیست حضار متغیر شده نظام پرسید اگر ما بین
دو و سه شک کنید چه خواهید کرد گفت بنا را بر دو میگذارم عالیجناب فضایل مآب حجة الاسلام آخوند ملا محمد ممقانی که از فضلای عهد و
مشربش بر وفق مشرب علمای شیخین بود تاب نیاورده گفت ای سید بدین تو شکیات نماز را نمیدانی و دعوی بابیت مینمائی سید گفت بنا را
بر سه میگذارم مولانا فرمود معلوم است وقتی که دو نشد لابد باید سه را گفت نظام العلما گفت این هم غلط است چرا نپرسید بلکه شک در نماز
صبح یا مغرب کرده ام آیا بعد از رکوع است قبل از رکوع است بعد از اکمال سجدتین است حاجی آخوند گفت شما شک نکنید اگر میگفت بنا را
بر دو میگذارم زیرا که شغل ذمه یقینی برائت ذمه یقینی میخواهد آنوقت چه میکردید پس جناب حجة الاسلام سوال کرد که تو نوشته که اول من آمن بی
نور محمد و علی این عبارت از شماست یا نه سید باب گفت بلی از من است مولانا گفت آنوقت تو متبوع و آنها تابع و تو افضل از آنها خواهی بود
جناب علم الهدی از سید پرسید که خداوند عالم فرموده است و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه و للرسول و شما در قرآن خود ثلثه گفته اید
چرا و از کجا سید باب جواب داد که ثلث نصف خمس است چه تفاوت دارد علمای مجلس بخندیدند مولانا پرسید که کسور تسعه چند است سید حیران
ماند نظام العلما بقاعده نظام طفره را جایز شمرده از مثنوی بیتی برخواند و اظهار مشرب ذوق کرده گفت شعر چند از این الفاظ و اضمار و مجاز سوز
خواهم سوز با آن سوز ساز من در بند لفظ نیستم کرامتی موافق ادعای خود بمن بنمای تا مرید شوم و بسبب ارادت من جمعی قدم در دایره ارادت
شما خواهند گذاشت زیرا که بعلم معروفم و عالم هرگز تابع جاهل نخواهد شد سید گفت چه کرامت میخواهی نظام العلما جواب داد که اعلیحضرت سلطان
اسلام محمد شاه مریض است او را صحتی ده حضرت شاهزاده معظم ولیعهد دولت ابد مهد فرمود که چرا دور رفتی اکنون تو حاضری در وجود تصرف
کند و ترا جوان سازد که همیشه در رکاب ما سوار باشی ما نیز بعد از ظهور این کرامت این مسند را با و خواهیم داد سید گفت در قوه ندارم حاجی جواب داد
که پس بچه جهت عزت نمیشود در عوالم لفظ کنکش و در عوالم معنی کنک پس چه هنر داری سید جواب داد که من کلام فصیح میگویم و گفت الحمد لله الذی خلق
السموات بالفتح حضرت شاهزاده معظم ولیعهد مکرم متنبی فرموده بخندید و بفرمود و ما بتا و الف قد جمعا یکسر فی النصب و فی الجر معا سید گفت
اسم من علی محمد با رب وفق دارد نظام جواب داد که هر علی محمد و محمد علی با رب وفق دارند آنوقت باید شما ادعای ربوبیت بکنید نه دعوی بابیت
سید باب گفت من آنکسم که هزار سال است انتظار ظهور مرا میکشید حاجی گفت یعنی شما مهدی صاحب الامرید باب گفت بلی نظام العلما گفت
شخصی یا نوعی گفت شخصی نظام العلما گفت نام مبارک او محمد بن حسن است و اسم مادر او نرجس یا صیقل یا سوسن و نام تو علی محمد است و نام پدر
و مادرت چیز دیگر است مسقط راس آنحضرت سامره است و مسقط راس تو شیراز است سن مبارک او پیش از یکهزار سال است و عمر شما قریب
بسی سال است این مخالفت در میانه است و انگهی من شما را نفرستاده ام باب گفت شما دعوی خدائی میکنید نظام العلما پاسخ داد که چنان امامی را

چنین خدائی میباید سید باب گفت که من بیکروز دو هزار بیت کتابت میکنم که میتواند چنین کند نظام گفت من در زمان توقف در عتبات عالیات
کاتبی داشتم که بروزی دو هزار بیت کتابت میکرد آخر الامر کور شد البته شما هم این عمل را ترک نمائید و الا کور خواهید شد چون معلوم شد
که سید را دعوی بی‌معنی است زیاده از این در حضور مبارک حضرت ولیعهد اعظم طول الله بقائه تطویل کلام بیحاصل مناسب ندانسته
و برخواسته و مجلس منقضی شد و محمد کاظم خان فراشباشی ولد اسمعیل خان قراجه داغی که نگهبان و میزبان او بود سید را بمنزل خود برده محفوظ
داشت و چون داعیهٔ او منتشر و غالب عوام در کار او بشبهت افتاده بودند دیگر روز سید را بحضور حضرت شاهزادهٔ معظم ولیعهد اعظم آوردند
حکم شد که او را چوب سیاست و یاساق زنند فراشان سرکاری بنا بر حسن عقیدت درین کار تقدیم نکردند بحکم علمای اعلام حاجی ملا محمود
و شیخ الاسلام ملازمان ایشان سید را چوب بسیاری زدند و او میگفت غلط کردم و خطا کردم و گه خوردم و توبه کردم تا مستخلص شد و چون
بحسب صورت از سلسلهٔ سادات بود قتل او را بتعویق افکندند و او را بچهریق برده محبوس داشتند و چون این اخبار باطراف رسید مریدان
و پیروان او قصد خروج نمودند و از اطراف مملکت محروسهٔ ایران فوج فوج روی بسوی آذربایجان نهادند و از جملهٔ رؤسای این قوم ملا محمد علی
بارفروشی بود که در صغر سن خدمتگذار دولتخانهٔ عالیجناب فضایل مآب خیر الحاج حاجی محمد علی بن حاجی یحیی مازندرانی مغفور بود و چون بمکه رفت
سید علی محمد باب شیرازی را ملاقات نموده حسن ظنی بدو حاصل کرده راهی بدو یافت و چون بمازندران باز آمد و مردم را بدو خواند و ملا حسین بشرویه
از مریدان سید باب که در این ایام در مشهد بفتنه‌گری میپرداخت بجهة تقویت خویش و تمهید مقدمهٔ خروج حاجی محمد علی مازندرانی را بخراسان
خواند و او ببهانهٔ زیارت بدانجا رفت و قرار کارها را دادند و چون باز میگشت دختر حاجی صالح برقانی که از پیروان این طایفه بود و عم خود
جناب حاجی ملا تقی برقانی را که منکر این گروه بود در دست دو سه تن از بابیه بقتل آورده بهوای ملا حسین و حاجی محمد علی عزیمت خراسان کرده
بود و در قریهٔ بدشت با جمعی از اهالی قزوین ملاقات کرد و با وی مقالات نمود چون هر دو اتحاد مذهب داشتند با یکدیگر متحد شدند چه زنی در
کمال جمال بود و ملحدهٔ شیرین مقال در خلوات جلوات بخرج داد و عقود عذاری اعتذار بگشاد تا هر دو قابل و مقبول و مانند مسیلمه و سجاح
فاعل و مفعول شدند و مکشوف بکرها بهم رشتند و آن ملعونه روزی روی گشاده بمنبر رفته و بر سنت غیر سنیهٔ ملاحدهٔ رودباریه اظهار اسقاط
تکالیف شرعیه نموده و بظهور قیامت کبری یعنی خروج شخصی کامل که مراد باب است قایل شد و قرة العین لقب یافت و در مراجعت با حاجی
محمد علی مذکور اتفاق کرده در یک هودج می‌نشستند و مردی که زمام ناقه می‌کشید شعری میخواند که حاصل آن بود که شمس و قمر هر دو در یک برج اجتماع
دارند تا بعضی مریدان منکر شدند و برگشتند و بعضی بماندند و ترک تکلیف گفتند و قرة العین خاطر ماندگان را نیز شاد میکرد و دل آنان را بدست می‌آورد
تا در ولایت هزار جریب مردم از عقاید باطلهٔ آنان مطلع شدند بر سر ایشان ریختند و اموال آنان را بغارت دادند پس حاجی محمد علی بدعوت
اهل مازندران آمد و قرة العین براهنمائی ساده دلان بنور و آمل رفت و پس از چندی ملا حسین بشرویه با چهار صد نفر از خراسان بمازندران آمد که از آنجا
بجانب آذربایجان رود و مقارن این حال حضرت شاهنشاه ذیجاه سلطان محمد شاه در شهر شوال سال یکهزار و دویست و شصت و چهار
جهان فانی را بدرود گفت و حضرت ولیعهد اعظم از تبریز روی بدار الملک طهران نهاد و نواب امیرزاده خانلر میرزا حکمران مازندران بشوق شرفیابی
رکاب نصرت مآب از مازندران عزیمت دار الخلافه کرد و ملا حسین را فرصتی بدست افتاده بعضی از علمای مازندران را بفریفت و با خود متفق کرده
عزیمت فسادی نمود علما او را بحرکت از آن بلاد تکلیف کردند و وی از بارفروش ده و ساری بجانب سوادکوه روی نهاد و در آن حدود جمعی
تابع او شدند و خروج بسیف را واجب شمردند و چون نواب امیرزاده خانلر میرزا از مازندران بطهران بازگشت وی و همراهانش بخیال فتنه و فساد
و خروج و الحاد بار دیگر ببارفروش روی نهادند و قصد قتل جناب سعید العلماء و دیگر فضلا کردند چنانکه مرقوم خواهد شد آتش فتنهٔ وی بالا گرفت
و جماعتی کثیر را بسوخت

ذکر فتنهٔ ملا حسین بشرویه و حاجی محمد علی و تمکن در مقبرهٔ شیخ طبرسی و ازدحام عوام بمتابعت ایشان و استحضار امنای دولت و عزیمت نواب امیرزاده مهدیقلی میرزا حکمران مازندران بمدافعهٔ خوارج

آن سامان مجملی معروض افتاد که پیروان سید باب در هر ولایتی بنیاد ظهور و خروج نهادند و قصور خلافت و بروج نیابت خود را
بزور بر کیوان عروج دادند در هر جا شریری صاحب داعیه بود خود را بدین طایفه نسبت کرد و بطمع تحصیل شهوات طبیعی بدان گروه پیوست
ملا حسین بشرویه از تلامذهٔ حاجی سید کاظم رشتی که بعد از او بسید علی محمد باب در شیراز رسیده بود و از آنجا بری آمده و منکوبا بخراسان رفته و در آنجا

بدستیاری احادیث مجعوله احداث مذهبی جدید کرده مردم را بظهور نیابت صاحب الزمان در شیراز دعوت میکرد و تفصیلی که در نوشتجات معتقدان طریقه جناب
شیخ احمد احسائی و حاجی سید کاظم گیلانی مبسوط است از رموز و کنایات و معانی و تاویلات آیات و اخبار سخن کردن گرفت و حق و باطل
رطب و یابس در هم آمیخته باظهار دعوی بیمعنی عوام را مغوی شد و از نیابت صاحب الامر یعنی سید علی محمد باب شیرازی در زمان توقف شهر
مشهد مقدس دعوی کرد و نواب مستطاب حشمة الدوله او را بگرفت و اخراج کرد جمعیتی فراهم آورده با اسلحه و سامان و ثروت و دولت شایان
روی بدینسوی نهاد چون بشاهرود رسید خبر رحلت پادشاه مغفور را شنید اندیشه کرد که در این ایام فترت که هنوز وارث تاج و تخت و ولیعهد
جوانبخت از آذربایجان بطهران وارد نگردیده و حاکم مازندران بری آمده و حاجی محمد علی بابی در بارفروش مرجعیتی دارد اولی آنکه بدان ولایت
بی حکمران یعنی مازندران که هر گوشه اش حصنی است حصین و هر بیشه اش حصاری رصین روی نهیم و در استعداد خود بیفزاییم و گر ممکن شود آن شهر را
بتصرف گیریم و الا روی ببلد دیگر گذاریم مع القصه از شاهرود روی ببارفروش نهادند و در خارج شهر و حوالی بحرارم که معروفست بسبزه میدان
رحل اقامت فرو گرفتند و بمعاملات پرداختند و ملا حسین تحت الحنک افکنده بلوازم شیادی و صیادی و طامات و ریا مبالغتی تمام کرد
ساده دلان مازندران که بالطبع بطاعت و عبادت و اقتدای بعلما خاصه علمای غریب و معیشان عام فریب راغب بودند از در ارادت درآمدند
و با آنگروه معاشرت گزیدند و سخنان آنطایفه را بجناب سعید العلما بردند و بدیشان پاسخهای سخت آوردند و این طایفه بر طریقه ارباب خروج
با اسلحه در شهر و بازار آمد و شد گرفتند و بافته های مشهدی فروختند و کتانهای مازندری خریدند حربهای خود را بسوهان و فسان زدند و صیقل
فرمودند و زنگار زدودند جناب سعید العلما و علمای مازندران اجتماع این طایفه غریبه را در آن ولایت صلاح ندانستند و بخروج امر کردند نقار و غوغا
در میانه پدید آمد سخنان نرم بدرشت کشید و ضرب زبان بزخم مشت انجامید و ایشان زیاده از پانصد تن مرد مجاهد مبارز بودند و قریب
سیصد تن بر ایشان فزودند عدد و مدد ایشان روی در تزاید نهاد و بیم آن بود که شهر را تصرف گیرند و بغارت دهند مقرب الخاقان عباسقلی خان
سرتیپ لاریجانی بن میرزا محمد خان که آباً عن جد خدمتگذار دولت ابد مدت قاجاریه بودند بنا به سعید العلما از این کار آگاه گشته محمد بیک یاور فوج را
با سیصد تفنگچی لاریجانی بمدافعه آنطایفه مامور کرده تا ایشان را از بارفروش بار برخر نهاده دجال وار روانه دیار بوار نماید ایشان بخشونت در عوض
دست برآوردند و کار بنزاع و دفاع انجامید یکبار قریب هفتصد هشتصد مرد سید عمامه یا صاحب الزمان گفته بمحاربه و مضاربه دست
برآوردند یاور و لاریجانیان بجنگ درآمدند دوازده کس از بابیه مقتول شدند و چند تن از ایشان زخمدار گشتند بالاخره آن مخاذیل در کاروانسرای
سبزه میدان متحصن شدند عباسقلی خان سردار لاریجانی بعزم نظم ساری و حفظ فرضه جات بحر خزر ببارفروش آمده ملا حسین و حاجی محمد علی مازندرانی
که رؤسای آن گروه بودند مستدعی شدند که بجانب عراق روند سردار لاریجانی مضایقتی نکرد و بر ایشان سخت نگرفت تا این فتنه فرو نشیند نفری
چند از تفنگچیان با ایشان همراه کرد که آنها را از علی آباد بگذرانیده بعراق روانه سازد و ایشان کوچ دادند و روی براه نهادند چون بعلی آباد رسیدند
تفنگچیان سرتیپ لاریجانی بازگشتند و ایشان چون از علی آباد حرکت کردند خسرو نام قادی کلائی از قرای علی آباد بطمع اموال ایشان افتاد
با جمعیتی دنبال آن کاروان گرفت و باسم همراهی و محافظه از آنان رشوتی خواست آنان نیز مضایقه نکردند ولی طمع خسرو که طبع از کرم و درم ایشان
افزون بود ایشان را از گذشتن منع کرد و بدادن اموال امر نمود و دست برآورد و دو تن از همراهان ملا حسین کشته شدند و قریب بغروب بمقبرهٔ شیخ طبرسی
رسیدند متحیر ماندند از خسرو و بیک و همراهان او نیز سخت خایف و مضطر شدند و خسرو اسب سواری ملا حسین را از وی خواست و در شمشیر او نیز طمع کرد
ملا حسین بشرویه که سوداهای بلند در سر داشت و روزگاری بمشق شمشیر بازوی خود را نیرو فزوده بود از سماجت و لجاجت آن گروه بستوه آمده شمشیر
برکشید و با همراهان در آن راهزنان بدرقه نام در افتاد و تیغی بر خسرو راند که بخون درغلطید و جمعی از موافقانش را نیز بکشت و معدودی فرار کردند و
از اهالی ولایت استمداد نمودند جماعت خوارج دانستند که کار بکجا خواهد کشید از عبور نادم شدند و بالاتفاق بازگشته در محوطه مقبره مرقد شیخ طبرسی که از
معارف مشایخ و فضلای محدثین قدیم طبرستان است متحصن شدند و مستعد مدافعه و منازعه بایستادند و نخست معابر آن محوطه را از در و دیوار
بچوب و درخت و گل و سنگ محکم و سخت کردند خندقی عمیق برگرد آن محوطه و حصار بآب بردند و خاکریزی محکم بساختند و قلعهٔ محکم شکل مثمن از خشت
بنیاد نهادند که جدار آن پنج ذرع ارتفاع داشت و مشتمل بر بروج عالیه بود و بر فراز هر برجی از چوب و درخت سطبر برجی دیگر بنا کردند و بروج را
زمیان خندق بالا بردند و چنان خاکریزی بساختند که بروج زیرین را حایل بود و از خارج بجز بروج چوبین مرتبهٔ اعلی مرئی نمیگردید از لب خندق

تا برج اعلی در سه مرتبه تفنگچی نشانیدند چون وضع قلعه بشکل مثمن و مارپیچ بود تفنگچیان آن قلعه و بروج سه طرف گلوله میزدند از میان قلعه بخندق راهها
کشادند که عبور کنند و در پشت دیوار قلعه از طرف داخل هم خاک ریز کرده بودند که تمامی جماعت ایشان در میان خاکریز درون و دیوار قلعه
عبور میکردند و فیمابین دیوار قلعه و خاکریز چاهها حفر کردند و بر روی چاهها خاشاک کشیدند و شاخهای باریک درخت گذاشتند و درون
چاه را بچوبهای تیز مانند سیخ بینباشتند که اگر از خارج یورش آورند در چاهها افتند و آن سیخهای تیز که نصب کرده اند بجای نیزه در اجسام ایشان
سوراخ افکنند و گاو و گوسفند و شلتوک و از هر گونه ماکولات غارت کرده بقلعه آوردند و چون مردم از ایشان خوفناک شدند در مخالفت
ایستادند بعضی موافقت کردند و از اطراف و جوانب آذوقه و اسلحه خریده اسباب تحصن فراهم آوردند و جمعیت متابعین ایشان بدو هزار کس رسید
که مرگ را حیات خود میدانستند و قید را نجات میشمردند و هم آیینان آنان در دار الخلافه و سایر امکنه مردم را بمزاد ایشان دعوت میکردند و با اسلحه
برای ایشان روانه میداشتند تا جماعتی از خواص و عوام و پیر و جوان و عالم و نادان بتدریج بدانها پیوستند کار ایشان رونقی تمام گرفت و
امر آنان بر دور و نزدیک مبهم ماند و غالب خلایق نادیده بحمایت آنان رغبت کردند و این واقعات در زمانی بود که اخبار ورود موکب فیروزی
کوکب حضرت شهریاری ولیعهد دولت جاوید مدت بدار الخلافه منتشر و حکام و ارباب مناصب برکاب بوسی روانه شده بودند سردار لاریجانی
نیز بطهران رفته مازندران از بزرگی حکمران خالی بود و در آن ولایات مشتهر گردید که نایب حضرت صاحب الزمان و گروهی از شیعیان او ظهور کرده اند
و سابقا در این باب نیز بعضی سخنان عوام پسند گوش زد خلایق شده بود و غالب زیرکان در امر آنها متردد بودند و اغلب دل در آنها بسته شدند
مع القصه چون جلوس میمنت مانوس در دار الخلافه روی داد کارگذاران دولت بفکر انعدام این طایفه افتادند نواب امیرزاده مهدیقلی میرزا را
بجای نواب خانلر میرزا حکمران سابق مازندران مامور داشتند و با کابر آن ولایت در باب قلع و قمع این طبقه ولحقه فرمان صادر شد و بحاجی
مصطفی خان سورتیج اشارت رفت که جمعیتی با محسن خان یا آقا عبد الله برادران خود در علی آباد حاضر کنند تا حاکم و سردار و دیگران از اطراف
اجتماع کرده بدفع و رفع این فتنه پردازند آقا عبد الله و میرزا آقا وزیر مازندران زودتر از دیگران بقریه افرای نظرعلیخان کرایلی رفته کار جماعتی
سپید جامه سیاه نامه را سهل انگاشتند باران شدیدی میبارید و چندتن بساحل شنگرو سپید رفتند و شب در آمد دیگر روز ملا حسین بر سر سنگر آمد
چند نفر را کشته آقا عبد الله از او فرار و انه شده شلیکی بر بابیه کردند و آنها بدرغه پیش آمدند ملا حسین جوانی افغان را بشمشیر زد و بر آقا عبد الله تاخت
تفنگچیان سورتیج از پیش بابیه فرار کردند و آقا عبد الله چون تنها ماند بتوب زاری گریخت ملا حسین در او رسیده شمشیری بوی زده و بیران
با فرار رفتند و افرا آتش زدند میرزا آقا و دیگران فرار کردند بنه و اسباب و اسلحه فراریان بتصرف بابیه در آمد و هر کس را دیدند کشتند حتی بر اطفال
رضیع و زنان فرتوت ابقا ننمودند و غارت کردند پس از قتل و حرق و غارت بقلعه مستحدثه محکمه خود برفتند و این خبر باطراف رفت و موجب وحشت
قلوب گردید تمام اکابر و عساکر مازندران با نواب مستطاب مهدیقلی میرزا از راه فیروزکوه و سرتیپ لاریجانی از محل خود مامور بمحاصره حصار شیخ طبرسی
شدند نواب والا از طهران روانه شده یکهزار کس احتشاد کرده با خوانین مازندران بعلی آباد رفت در قریه واسکس از توابع علی آباد که در یک فرسنگی
شیخ طبرسی واقع بود نزول فرمود و تهیه این کار پرداخت چون شب در آمد ملا حسین بشرویه و حاجی محمد علی مازندرانی بر اسبان صرصر تک نشسته بر سر
سیصد کس از دلاوران این طایفه منتخب نموده بشبیخون ملازمان نواب والا که در خانهای قریه واسکس متفرق منزل گرفته بودند مستعد شدند از
قضایای اتفاقیه سحاب مازندران که چون دیده عشاق پیوسته کارش قطره باری است متراکم بود و از غرش رعد و ریزش باران خانها متزلزل
و کوچها متلاطم کشتی تاری چوبی ساحل دمان از قعر دریائی ملازمان رکاب نیز خسته و مانده و از راهی دور رانده در خواب غفلت رفته بودند و صعوه
چنین در خواب نیز اندیشه منکردند ناگاه آن طایفه جسور و گروه مغرور بسراهای قریه واسکس در رسیدند چون عموم خانهای مازندران خاصه قراء ها
جدارش از چوب است و پوشش سقف و بام از نی فی الفور در آن قریه در آمده آتش در سراها زدند و دست بشمشیر بردند مقارن این حال باران منقطع
بود و باد وزیدن داشت یکبار خانها افروخته شد و اهالی آنها سوخته بیست و پنج کس از ملازمان رکاب نواب مهدیقلی میرزا در دست بابیه
بقتل آمدند و دو نفر از ابنای شاهزادگان که در خدمت نواب والا بودند در بالاخانه ماندند و بیرون رفتن نیارستند تا سوختند در آن شب تیره
آتش سوزان از خانمان متوطنین آنجا دود برآورد و عمارات عالیه متعلقه بآقایان علی آباد خراب کردند نواب امیرزاده مهدیقلی میرزا در عمارات
میرزا سعید خان علی آبادی منزل داشت ملا حسین و همراهانش بدر عمارت رفته با قراولان گفتند که ما عباسقلی خان لاریجانیم که بحمایت از راه میرسیم

آنان باور کردند و مانع تکشند پس همراهان خود را در سر کوچها گماشته که هر کس بامداد آید بقتل آورند و آوازه در افکنند که مهدیقلی میرزا کشته شده است
پس عمارات بیرونی را تصرف کردند و میرزا عبدالباقی مستوفی و دیگران را کشتند و باندرونی منزل خاصه نواب والا ریختند دو سه نفر از نواب
والا به تفنگ مقتول کرد و ملازمانش گریختند و بابیه غلبه کردند امیرزاده خود را بزیر افکنده از طرف صحرا بدر رفت و اسبی بدست آورده خود را
بساری رسانید و کل ملازمان رکابی فرار کرده متفرق شدند الا معدودی از تفنگچیان سورتی و اشرفی که بدیوار خرابه پناه برده در تیراندازی مسامحه
نکردند حاجی محمد علی مازندرانی که بابیه او را حضرت اعلی میخواندند بر سر آنها رفته گلوله بر دهان او زدند و بازگشته چند نفر از همراهان او نیز بضرب
گلوله اشرفیان هلاک شدند الحاصل بنه و آغروق و اسب و یراق همراهان نواب والا بتصرف بابیه در آمده با غنیمت بسیار بقلعه بازگشتند و همراهان
بساری عزیمت کردند معلوم شد که امیرزاده زنده و سلامت و بر همراهان و جای ملامت و این خبر بسمع اولیای دولت اعلی رسید دیگرباره
باجتماع و اتفاق قشونات مازندران احکام مؤکده صادر گردید ذکر آمدن نواب امیرزاده مهدیقلی میرزا و مقرب الخاقان
عباسقلی خان لاریجانی و محسن خان سورتی هزارجریبی و سایر خوانین و سرکردگان مازندران بمدافعه خوارج
بابیه شیخ طبرسی و وقایعات آن ایام چون کار خوارج بابیه بدینگونه قوت گرفت و صیت صلابت و مهابت این فرقه در طبرستان
شیوع یافت علما و عموم سکنه بعید و قریب متوهم شدند و امنای دولت قوی صولت مسامحه و مدارا با ایشان صلاح ندانستند بحکم محکم اعلیحضرت
اقدس پادشاهی و اهتمام جناب جلالت پناهی امیر اتابک یکباره نواب مهدیقلی میرزا و سردار لاریجانی و میرزا کریم خان اشرفی و محسن خان
هزارجریبی و سایر سرکردگان مازندران حتی کرد و ترک و افغان و کرایلی مأمور بمدافعه خوارج شدند و بهر یک تأکیدات اکیده رفته و بوعد و
وعید از لطف و قهر سلطانی خبر داده شد بزرگان مازندران از اطراف اجتماع و احتشاد کردند و در شهر ساری بخدمت امیرزاده رسیدند و متعهد
خدمات کلیه شدند مقارن این حال خبر رسید که سردار لاریجانی با جمعیت خود وارد شیخ طبرسی شده محسن خان هزارجریبی و محمد کریم خان اشرفی
و جماعتی از افاغنه و قادی کلائی مأمور شدند که با قشون خود باردوی سردار ملحق شوند و بلوازم احتیاط و حزم پردازند و از شبیخون خوارج
غافل نمانند خلیل خان سوادکوهی نیز بدیشان پیوست چندانکه بعباسقلی خان گفتند که بر گرد اردو سنگری لازم است بواسطه غرور شجاعت
و وفور مناعت تن در نداد و طایفه او گفتند که سنگر ما سینه‌های ماست ما را سنگر حاجتی نیست و سردار بر طرف غربی قلعه اردو زده بیار امید و در این
چند روز پنداشتی احدی در قلعه نیست بلکه اظهار خوف مینمودند تا در غفلت و غرور سپاهیان بیفزایند ملا حسین بشرویه که آن طایفه او را حضرت
اعظم مینامیدند و چون شریف بود عمامه سبز بر می‌بست و خود را سید علی میخواندند و چنانکه رسم آن فرقه است که اسامی ائمه بر خود نهند نعوذ بالله خود را
علی میدانست شبی غافل از معابر قلعه عبور کرده با جماعتی از دلیران آن طایفه از سواره و پیاده که حربه آنان غالبا کتاره‌های درخشنده و تیرهای
برنده و نیزه‌های درنده بود که بعرف طبرستان پشدار خوانند خیکهای نفط برداشته بیخبر و بی‌همهمه از دروازه غربی قلعه بیرون آمده در آن شب که دهم
شهر ربیع الاول سنه ۱۲۶۴ بود قریب سه ساعت بطلوع فجر که عین خواب نوشین بیداران شب‌نشین بود بر سر اردوی مذکور آمده خود با سواران
طرف غربی اردو را گرفته که اگر کسی فرار کند بقتل آورد اهالی اردو بخواب بودند و طوایف ترتیبی داشتند جماعت اول سوادکوهی بودند بابیه
داخل اردوی آنها شده چنانکه رسم آنان بود صیحه زدن گرفتند و دست بشمشیر و کتاره و تیر و پشدار برآوردند جمعی را کشتند وارد اردوی طوایف
سوادکوهی را برهم زدند و ایشان را از پیش برداشته داخل قادی کلائی نمودند و هر دو را بهزیمت داده بسورتی و اشرفی ملحق کردند و کل آنان را از
جای کنده داخل لاریجانی نمودند همه برداشتند و ولوله در افکندند خیکهای نفت را بر اماکن چوبین سپاهیان ریخته آتش در زدند صحرا شعله
زاری روشن شد و جنگ درگرفت خفتگان بیخبر متزلزل و مضطرب بمدافعه پرداختند سردار لاریجانی از دولی بهم برآمده و دوست و دشمن تار
و پود شده دید رعایت حزم را با جماعتی از میان اردو بکناری کشیده و بشلیک پرداخت محمد سلطان یاورکه مردی بود دلاور در میان اردو
مانده فوج را بمحاربه تحریص همی‌کرد خوارج بابیه خود را بدو رسانیدند و او را از الاریجانی پنداشته بجنگ ترغیب نمود و به ثبات قدم دل قوی
میکرد ناگاه آن قوم گمراه کتاره‌های خارا شکاف بیباکی بر سر او فرود آوردند و او را شهید کردند و جمعی از لاریجانی و هزارجریبی در دست آن طایفه
غدار از پای در آمدند از آتش زدن خانه‌های چوبین صحرا روشن شد و تا صباح جنگ محکم بود و ملا حسین بشرویه بشره الله بالنار داخل اردو شد
پیروان خود را بقتل و غارت تحریک مینمود چون اردو از شعله آتش روشن بود میرزا کریم خان اشرفی و آقا محمد حسن لاریجانی که در کنار اردو بانگ کنان

محسن خان برادر حاجی مصطفی خان و همراهانش ۴

تفنگ گرم کردن هنگامه جنگ ثابت قدم بودند سواری سبز عمامه سفید جامه دیدند که شمشیر کشیده پیادگان و سواران را بمحاربه و مضاربه دل همی داد
و فرمان و بطیع همی برند دانسته شد که ملا حسین موسوم بسید علی اعظم وی خواهد بود سینه او را هدف گلوله بلا کردند چون تفنگ میرزا کریم خان اشرفی رها
شد وی دستی بر سینه خود نهاده محقق شد که گلوله بر سینه وی رسیده سردار لاریجانی و آقا محمد حسن نیز او را منظر کرده تفنگ رها کردند تیر بر پشتان
آمده شکم او را بدریدان سنگدل سخت جان آهنین تن خودداری کرده با همراهان عزم مراجعت بقلعه نمود در کمال وقار و آهستگی باز گشتند و
تفنگچیان از دنبال آنها شلیک کردند و بعضی از پای درآمدند و بعضی مجروح شدند ولیکن هم در آن شب شبخون جمعیت این اردو بتفرقه تبدیل
یافته بود و پراکنده شده بودند سیصد و پنجاه نفر بقتل آمده بود که شصت نفر از آن لاریجانی و هزارجریبی بودند چون صبح بدمید میرزا کریم خان
اشرفی بر فراز دیوار خرابه رفته با ذان صدا بلند کرد که از سپاه متفرقه هرکه در آن حوالی است بمحل اردو که مقتل دون و عالی است باز آیند سردار
لاریجانی با پنجاه کس و محسن خان با چند تن و عبدالله خان افغان با سه کس باردو باز گشته محل اردو را لاله زاری دیدند از خون احمر و مسلح از اجسام
کشتگان بی سر خارها گونه شاخه مرجان گرفته و سبزه ها رنگ یاقوت بدخشان یافته سردار و سایر خوانین گریان و ملالان بر سر کشتگان گذر همی کردند
و بمضمون این بیت مترنم بودند که نظم نیش خاری نیست کز خون نگاری سرخ نیست آفتی بود این نگار افکن که زین صحرا گذشت اجسام مقتولان
معروف را حمل بولایت نموده و دیگران را هم در آن مقتل مدفون کردند تا جهان بوده اهالی مازندران را چنین عیب و عواری روی ننموده چه لازمه
غرور و بطر ظهور شرور و خطر و نتیجه عجب و خودپسندی بروز ضعف و مسکینی است و افراط الفخامه و خامه مثلی است مشهور اگرچه سردار لاریجانی و سرکردگان
مازندرانی از واقعه این وقعه چون مار سرکوفته بر خود همی پیچیدند و بر فوات کماة مقتوله جزع همی کردند چون عقل مستقیم را بر طبیعت سقیم حکمرانی و
کامروایی هست بمفاد المرء مجزوع لکنه محمول و للانسان شموس ثم ذلول از ورطه آفات یاد نکرده و خود را بر ذروه مکافات علو دادند غافل که در این
شکست درستی است و در این افتراق اجتماع و در این زیان سود خدنگ هدف را دریده و سنگ صدف را شکسته و آن مخذول مقتول و آن ملعون
در خون غلطیده بتحقیق این اشارات و تبیین این عبارت اینکه ملا حسین تا حوالی قلعه چنان آهسته آهسته میرفت که احدی از گلوله خوردن او مطلع
نشد در نزدیکی دروازه از اسب افتاد او را نزد حاجی محمد علی بردند وصایای مزورانه نمود و در آن حالت نیز از تزویر و ملعنت ندامت حاصل نکرد
بمریدان گفت که اگر من علی اعظم حاجی محمد علی علی اعلی است و در مقام و منصب از من بالاتر است و عما قریب بر مازندران بلکه بر ایران تسلط خواهید
شد و در رکاب صاحب الزمان شمشیر خواهید زد اصلا از مردن من مشوش مشوید که این مردن تبدیل هیئت است ببدنی دیگر و اگر روح مرا از بدن
مفارقتی افتد نه نقص بلکه بکمال من است چه بعد از چهارده روز دیگر مجدد زنده خواهم شد پس از این وصایای عام فریب بمحرمان خود سپارش
کرد که چون من درگذشتم بی اطلاع عامه مریدین جسد مرا در بن دیواری دفن نمایید که بر مردم معلوم نشود و چنان دانند که تن من در خلوت من
با مانت است و بخاک نرفته ام مع القصه شب جسد او را در بن دیواری از مقبره شیخ طبرسی بخاک کردند و دیگر باره دیوار را مانند اول بساختند و بر عوام
کالانعام امر را مشتبه و ملتبس نمودند و بیش از پیش در طاعت حاجی محمد علی اهتمام گزیدند و از آن سوی سردار لاریجانی و سرکردگان مازندرانی
دیگر باره باحتشاد و اجتماع همت گماشتند و روزی چند در آمل توقف کردند تا سپاه از هر جا جمع گردیده باشند و چون سردار و بقایای ماندگان
از دور قلعه بآمل رفتند طایفه ضاله بابیه بیرون آمده دیدند که کشتگان خود را دفن کرده اند و مقتولان بابیه را سرها بریده برده اند متغیر گردیده
تمامی مقتولان مدفون را از قبر بیرون آورده سر آن مردگان را نیز از تن جدا کرده جسد ایشان را در صحرا افکنده کشتگان خود را مدفون کردند و سرهای بریده
مردگان را بر سر چوبها و نیزه ها کرده در اطراف دروازه عزبی نصب کردند نواب امیرزاده مهدیقلی میرزا از ساری عزیمت محاصره شیخ طبرسی داشت
چون بسرخ کلا رسید هشتاد نیزه سر از طایفه بابیه که سردار با عریضه مصلحت آمیز فرستاده بود مصحوب عبدالله خان افغان در رسید امر مشتبه
گردید ولی عبدالله خان مذکور حقایق وقایع را کماکان بمقرب الحضرت میرزا عبدالله خان نوائی خلف الصدق حاجی میرزا رضاقلی نوائی شفاها
بیان نموده او نیز بهانه نواب امیرزاده را بگوشه برده سراسر امور را معروض داشت نواب والا متفکر و متحیر مانده در ذهاب و ایاب خود متردد گردید
بقریه از قرای کیا کلا نزول فرموده در جبران آن کسر رای همی زد و اندیشه همیکرد و قشونات اطراف را بمحاصره قلعه بابیه بآمدن تاکید همی فرمود

عزیمت نواب مهدیقلی میرزا از ساری بمحاصره قلعه مستحدثه شیخ طبرسی و اجتماع خوانین مازندران از اطراف باردوی والا

مقرب الخاقان عباسقلی خان لاریجانی چهار روز در آمل متوقف شده سپاه لاریجان را احضار نموده آن طوایف جنگجوی شد خوی عیوز را که

ودشت عزیمت آمل نمودند با شأنی چون البرز و عزمی چون الوند و علمهای گونه‌گونه و اسلحه‌های برق‌نمونه از آمل بیرون آمده با سنج و نای و شیپور و
نعره‌های مهیب‌تر از نفخهٔ صور دشت علی‌آباد را مملو ساختند تا بتلافی ما فات و امید مکافات گرداگرد قلعه خوارج را با پره رالکین‌وار در میان
گیرند و بر اطراف آن حلقه زنند نواب امیرزادهٔ والا نیز از کیاکلا بیرون آمده با جمیع عساکر مازندرانی دسته دسته فوج فوج روی بمقصد نهادند
تفنگچیان پیاده را در مقدمهٔ سپاه سواره بنظامی تمام حرکت داده چون عرض راه همگی جوی و جدول و رود و جنگل و معابر سخت و مضایق پر درخت
داشت قریب بغروب بنه و اغروق بحوالی شیخ طبرسی رسید و هنوز قشون سردار بمنزل نرسیده در قریهٔ دارد کاشت بود نواب والا با همراهان او
اطراف قلعهٔ شیخ طبرسی را قتلگاهی عجیب دیدند شهدا در آفتاب افتاده مکشوف جسد بعضی را سباع خورده و شکم برخی دریده و تن گروهی را با آتش
زده نیمی سوخته و سرهای شهیدان راه شریعت غرای نبوی بر سر چوبهای نیزه‌وار برافراخته خون امیرزاده و دلیران طبرستان از غیرت
بجوش آمد و دلها در خروش اشک از دیدها جاری گردید چون هنگام شام بود و لشکر در آن حوالی ماندن خلاف حزم چه آن طایفه دلیر از
جان سیر و در ستیزه مانند شیر بودند و زنان و شبان پیر و جوان آنان در محاربات اشجع از شبیب شیبانی لهذا نواب والا عزم قریهٔ دارد کاشت
فرموده سردار نیز بخدمت آمده در آن موضع اجتماع کردند و روزی دو سه ملازمان رکابی را بساختن سنگر مأمور داشتند چهارم روز بیمن بخت
فیروز با تمامی مأمورین حرکت گزیده با حشمتی تمام بظاهر حصار ملاحده آمده اطراف قلعه را بدسته‌جات تفنگچی تقسیم و حارس و قراول و کشیکچی را
منظم داشته اختیار نیمی از اردو را بمقرب الحضرت میرزا عبدالله خان نوائی که مردی مدبر عاقل است واگذاشته نیمی دیگر را بهادی خان
نوری ولد نصرالله خان میرآخور سابق سپرده که شبها مراقب و مواظب باشند و اصحاب یتاق و پاس را در کار خود مصمم دارند و کارکنان
و کارفرمایان بحفر ماریچ و مورچال و سنگر و باستیان که از لوازم محاصره است پرداختند جانب جنوب قلعه را بعباسقلی خان سردار
لاریجانی و سمت غربی را بمیرزا عبدالله خان نوائی و نصرالله خان بن میرزا اسمعیل خان سرهنگ بندپئی سپرده تفنگچی اشرفی و توابعی را نیز ضمیمهٔ آنان کرد
شرقی قلعه را بحاجی مصطفی خان هزارجریبی سورتی واگذاشته و دسته‌جات دودانگه و بالارستاقی رحیم خانی را بدان منضم نموده مابین مشرق
و شمال را بدسته‌جات کرد و ترک مازندران و شمال را بفوج سوادکوهی متعلق بعلی خان سرهنگ واگذاشته هریک در طرف خود باهتمامی بحفر ماریچ
و ساختن بروج و باستیان نمودند و راه عبور و مرور بر خوارج محصور مسدود کردند و تفنگچیان قدرانداز بر فراز بروج عروج کرده بمهرهٔ روئین مار
از آن گروه مارسار بر می‌آوردند چون خانهای ایشان در قلعه از چوب بود و سقفهای آن از نی بتدبیر و تعلیم دانائی فشنگها ساختند و بقلعه
انداختند که بعد از طی یکهزار و پانصد قدم مسافت چون بمنزل میرسید آتش میگرفت و خانهای آنان را میسوزانید و عرصه بر ایشان تنگ آمده
در ظلمت لیل اجماع کردند و از چهار جانب قلعه خاکریزی بلند برآوردند که در هنگام عبور پدید نمیشدند و از اطراف نقبها و سوراخها بجهة افکندن تفنگ
و شمخال ترتیب دادند که چون کس بقلعه قریب شدی بضرب گلوله مقتول آمدی روزگاری بدین وتیره گذشت و آنچه مقصود بود مفقود ماند زیرا
که بی‌حضور توپ قلعه‌کوب انهدام چنان قلعهٔ متین و حصنی حصین امکان نداشت و در مازندران بنابر بعضی مصالح توپ بزرگ حاضر نبود لاجرم شرح
حال بامنای دولت ابدمدت معروض داشتند باذن حضرت شاهنشاه جمجاه و حکم جناب امیر اتابک میرزا تقی خان فراهانی دو عراده توپ و
خمپاره و قورخانه و توپچی آتش‌دست با دشتاب بخاک مازندران چون آب روان شدند و بمقصد رسیدند باستیان‌های رفیع ساخته توپ
و خمپاره‌ها را بر فراز آنها جای دادند و نعرهٔ توپهای رعدآوا پیام مرگ بگوش جان آن مخاذیل رسانیدند حاجی محمدعلی رئیس آن طایفه چنین که
ملعنت از ابلیس پیش داشت و مرقد شیخ المحدثین شیخ طبرسی رحمة الله منزل و مسکن خاص آن گمراه بود فرمان داد که فیمابین دو خاکریز نقبی وسیع
کندند و در آنجا بماند و دیگران نیز در زمین و میان بروج و زیر خاکریزها ابنیه نهاده چون خراطین در میان خاک بسر بردند و غالب نقب
آنها در حوالی مزغل که محل نهادن تفنگ بود ساخته آمد و از توپ و فشنگ مصون و محروس شدند و از فراز بروج و باستیان خارج احدی
مرئی نبود و چون نزدیک قلعه میرفتند از سوراخهای اطراف گلوله‌های زره‌شکاف بر سینه و ناف همی آمد و چون آذوقه بسیار جمع نموده بودند
بدان معاش میکردند و حاجت بخارج نداشتند **ذکر آمدن جعفرقلیخان بن محمدتقی خان بالارستاقی هزارجریبی و طهماسب
قلیخان برادرزادهٔ او و سپاه جمعی ایشان باردوی نواب والا مهدیقلی میرزا و بیان بعضی وقایع و شهید
شدن جعفرقلیخان** در آن اوان بالارستاق از ولایات هزارجریب قریب باسترآباد است و حکومت آن ولایت با آقا اسمعیل

عم محمد تقی خان بود و بسلاطین سابقه قاجار خاصه نواب محمد حسن خان و حسینقلی خان فرزند ارجمندش خدمتها کردند و چون سریر سلطنت بوجود
خاقان اکبر شهید ممتاز شد همچنین سبقت خدمت داشتند و خاقان کبیر را بدین طایفه کمال وثوق و اعتماد بود و در زمان دولت خاقان صاحبقران
کبیر نور الله مضجعه محمد تقی خان حکمران آن ولایت و سرکرده تفنگچیان جمعی خود بود و مصدر خدمات بزرگ می گشت و چون حکمرانی مازندران و استرآباد
با نواب شاهزاده محمد قلی میرزا ملک آرای مرحوم تعلق داشت محمد تقی خان نیز در سلک منتمیان او بود در هنگامی که نواب غفران مآب
نایب السلطنة العلیة العالیة بنظم خراسان و دفع خوانین آن سامان عزم جزم فرموده از این حدود میگذشت محمد تقی خان در خدمتگذاری اردوی شهریاری
مبالغتی تمام کرد و خود را به بندگی و دولتخواهی آنحضرت اختصاص داد و پس از چندی نواب ملک آرای بهانه کرده حکم بر آوردن چشمان او نمود خاقان
صاحبقران از این جسارت سخت خشمگین شد و بملک آرای التفات آمد و مؤاخذت فرمود و محمد تقی خان را بحضرت خواند و خلعت داد و دلجوئی کرد و در
اصطناعات و نیکوئی فرمود و کماکان اختیار ولایت و ملازم را بدو مخصوص داشت و با اینکه مکفوف البصر شد در امورات کلیه خیل و از سرکردگان
آن صفحات بمزید مرتبت ممتاز بود و در دولت پادشاه جمجاه سلطان محمد شاه طاب ثراه از امثال درگذشت و اعتباری تمام یافت و
فی الواقع مردی دانا و عاقل و مجرب مهذب و غیور سخت عنصر بود مع القصه جعفرقلیخان فرزندش سرکرده بزرگ منش نیکو روش دلیر شجاع حلیم کریم
و مصدر خدمات عظیم میگشت چون کار محاصره قلعه خوارج باپسه بامتداد کشید بحکم کارگذاران دربار معدلت مدار او و برادرزاده اش طهماسب
قلیخان بالارستاقی و ملازمان جمعی هزار جریب با کمال فر و زیب باردوی نواب والا محمد تقی میرزا ابن نایب السلطنه مغفور مبرور آمدند و نواب والا
از وصول ایشان قوتی تمام حاصل شد و او را بنوازش و توجه دلشاد و سرافراز ساخت و بجانب غربی قلعه که میرزا عبدالله خان نوائی داشت
مدد و معاون فرمود وی متعهد شد که آنچه دیگران در سه ماه زمان محاصره از پیش نبرده اند در اندک مدتی بانجام رساند و فورا فرمان داد که تفنگچیان
بالارستاقی با آلات حرب و ادوات طعن و ضرب بیل و کلند و سایر مایحتاج برداشته در مدت سه روز باستیانی محکم و برجی متین قریب بقلعه
بساختند که امثال او متعجب شدند و نواب والا او را بنواخت و بخود مقرب ساخت و طایفه ضاله باپسه از او هراس بی قیاس برداشتند و در فکر
اضمحلال و انفعال او افتادند و مترصد فرصت شدند در شبی که بحکم والا جعفرقلیخان بالارستاقی و میرزا عبدالله خان نوائی بساختن جان پناهی
اهتمام میکردند جمیع تفنگچی دو دسته تا صبحگاه بحمل خاک و چوب و استحکام برج و جان پناه اشتغال ورزیدند خستگی و کسالت یافتند و هنگام
دوگانه رب یگانه بمنازل باز آمدند تا استراحت کنند و معاودت جویند بمحض ورود باردو نواب والا تعجیل و تأکید گزیده حکم نمود که میرزا عبدالله خان
و جعفرقلیخان با تمام کار سنگر خود باز گردند چندانکه استدعای لمحئی آسایش کردند مفید نیفتاد و بمراجعت اصرار رفت ناچار جعفرقلیخان از اردو
بیرون رفته قریب بیست و پنج نفر با وی همراه شدند و با میرزا عبدالله خان نیز ده پانزده کس پیش رفت و تفنگچیان که بایستی از دنبال آنان روند
تغافل کردند و خواب ایشان را ربود چون مامورین ببرج و سنگر خود رسیدند قرار گرفتند و منتظر آیندگان شدند و کس نرسید جعفرقلیخان را بخت بیدار
بخفت و چشم بخواب رفت همراهان و قراولان نیز بالکلیه بخفتند طایفه خوارج باپسه در زمان رفتن ایشان از ممر ماریچ بسنگر و بروج ایشانرا شماره
کردند معدودی دیدند و چون برج جعفرقلیخان بقلعه نزدیک بود از سوراخهای بروج خود دیدند که یکسر بخواب رفته اند و کلا خفته اند آن طایفه شریر دلیر
قریب بدویست کس تفنگچی و شمشیرزن و کتاره باز و زوبین افکن و تبردار و نیزه گذار پیاده از قعر خندق جای دست و پا ساخته بفراز بر آمدند یکصد
کس ببرج جعفرقلیخان و یکصد کس دیگر ببرج میرزا عبدالله خان رفتند میرزا عبدالله خانرا در میان گرفتند میرزا عبدالله خان و نصرالله خان سرهنگ فوج بندی و شش
تن از تفنگچیان آن برج شلیکی بر پیادگان باپسه کردند و دو نفر از آن طایفه بخاک افتادند ایشان بازگشته یکباره بر سر برج جعفرقلیخان رفتند
و داخل شدند آنگاه جعفرقلیخان از خواب بیدار شد که باپسه را بر خود محیط دید و خود را محاط یافت پیشتابی که در کمر داشت خالی کرده یکنفر را مقتول ساخت
با تفنگ نیز دیگری را بکشت برادرزاده اش طهماسب قلیخان نیز یکی را با تفنگ بقتل آورد و دو نفر از ملازمانش نیز دو نفر باپسه را بکشتند باپسه خیره و چیره
شدند کتاره های برنده بر افراختند و بر سر جعفرقلیخان تاختند زخمهای کاری بر آن شیر شکاری زدند و چهار ضربت کتاره نیز بر طهماسب قلیخان
بیچاره فرود آوردند و کاسه سرش بشکافت جعفرقلیخان چون مجال پر کردن تفنگ و طپانچه نداشت و خود را کشته دید بعمد خود را از برج بزیر افکنده
در خندق افتاد تفنگچیان قلعه مانند تگرگ از فراز و فرود حصار و بروج گلوله بباریدند که کسی را مجال امداد صورت نه بندد و در این محاربه که قریب
ساعتی امتداد یافت کسی بامداد و اعانت ایشان نرسید میرزا عبدالله خان و نصرالله خان تفنگها را پر کرده نوبت دیگر بر باپسه رها کردند

دو نفر دیگر مقتول شدند و از صدای تفنگ دیار دو همه در افتاد و قصد بروج کردند بابیه احساس نموده باز گشتند جعفرقلیخان را در خندق افتاده دیدند تیری بر تیر کاه آن جوان دلیر زده درگذشته شد میرزا عبدالله خان و نصرالله خان جعفرقلیخان مدهوش مجروح را از خندق باردو بردند و بمعالجه و مراهم پرداختند بعد دو روز او را بجانب ساری کوچ دادند تا در آنجا مداوا کنند شاهزاده مهدیقلی میرزا چون این بشنید در غضب شده که چرا بی جازت او را کوچ داده اند کس بفرستاد او را دوباره باز آوردند در این زمان بآب براو رحمت رسیده در آن شب بمرد و ماتمی بزرگ در تمام خلایق اردو روی داد **ذکر مأموریت سلیمانخان افشار قاسملو بمازندران و یورش بردن سپاه دارالمرز بر قلعهٔ شیخ طبرسی و فتح قلعه و گرفتاری خوارج بابیه و مآل حال حاجی محمد علی** چون خبر کشته شدن جوان دلیر جعفرقلیخان بامنای دولت رسید و محاصره قلعه بچهار ماه کشید امیر کبیر از این واقعه متعجب شده سلیمانخان افشار را که مردی دانا و هوشیار و دلیر و صداقت شعار بود بتحقیق امور آن معارک و تحریص دلاوران بدان مهالک روانه مازندران داشت و ارقام و احکام غیرت انگیز مسخط آمیز ببزرگان سپاه دارالمرز صادر شد زبده آنکه اگر سپاه مازندران که در همه ایران بجلادت و رشادت نام بر آورده اند از عهدهٔ این خدمت بر نمی آیند عجز خود در معروض دارند تا قشونات دیگر از خارج مأمور فرمائیم چون سلیمانخان ابلاغ احکام مؤکده کرد سردار لاریجانی و سرکردگان مازندرانی را خون حمیت در عروق عصبیت بجوش اندر آمد و این عیب و عار بر خود هموار نکردند علمهای گونا گون مختلف الالوان ترتیب دادند و قرار کار بر یورش بزرگ بر نهادند نقابان چابکدست از دو جانب قلعه نقب گذرانیده و بخاکریز رسانیدند و بداروی آتشین بینباشتند و توپها را پر کرده صفوف را بر آراسته هر دسته علم خاصه خود بعلمدار داده نقب را آتش زدند و بانگ شیپور از هر سوی برخواست و فوج فوج چون دریای پر موج از چهار جانب بحرکت در آمدند طرف غربی قلعه و برج و باره و پنجاه ذرع از حصار و خاکریز با زمین یکسان گشت ولی چون نقب طرف شرقی ناقص بود فایدتی نبخشید بالجمله سپاه نصرت همراه بنیروی طالع مسعود حضرت ناصرالدین شاه شورش کردند و یورش بردند میرزا کریم خان اشرفی و علمدار او و قلیلی از نوکر اشرفی از جان پناه یکباره بیرون رفته خود را بقلعه رسانیدند گلوله بر علمدار او آمده شهید شد خود علم را برداشته بپای برج رسید و از درون قلعه سر تفنگی بهوای زدن وی بیرون کردند آن دلیر ملتفت شده سر تفنگ را گرفته چنان فرو کشید که از سوراخ بیرون آورده علم را بر بالای برج خشتی کوبیده دیگران را بآمدن میخواند محمد صالح خان بالارستاقی برادر جعفرقلیخان شهید خود را بدو رسانید سردار و دیگران نیز حرکت کردند و گلوله نیز بر کتف سردار آمده بجراحت شد گروه بابیه بر طرفی که فرود آمده بود اجتماع کرده بمدافعه پرداختند الحاصل بقوت طالع فیروزی مطالع بر قلعه و اهالی قلعه مظفر شدند و بقایای بابیه مقهور گردیدند و بیرون آمده بر اهالی اردو تقیه را سپرده شدند بعضی از آنان که در توقف شیخ طبرسی ناچار و بی اختیار بودند تمهید معذرت و ندامت نمودند تا از قتل مستخلص شوند و غالب آنان زرد و ضعیف و لاغر و بیمار گونه بودند زیرا که چون در ایام محاصره آذوقه آنان تمام یافته بود و گاو و گوسفند آنها بانجام رسیده از احشاء و امعای دواب اسب و الاغ سد رمق مینمودند و مدتی نیز بخاییدن چرم و جلد دواب معیشت داشتند بحکم نواب والا چهارصد کس از معارف آن فرقه باغیه طاغیه بضرب تفنگ و شمشیر و نیزه سپاهیان مازندران بهلاکت رسیدند و از فلاکت رهیدند چندانکه بدان کرده نصیحت بباز گشت از آن طریقه کردند بسمع قبول اصغا ننمودند حاجی محمد علی بارفروشی رئیس آن جماعت و بعضی از آن خواهش عالیجناب فضایل مآب سعید العلماء و سایر فضلای مازندران ببارفروش بردند پس از سؤال و جواب عذرهای ناصواب بفتوی جناب سعید العلماء و دیگر اعاظم فضلا بر خر نشانیده و جال وار در شهر بگردانیدند آنگاه از ازدحام عام شده بضرب شمشیرهای تیز تنش را ریز ریز کردند و قلعهٔ جدیدهٔ شیخ طبرسی را با خاک سمت بستادی دادند و شی دو از اشراف سادات را که جرمی چندان نداشتند بطهران فرستادند و سردار و سایر سرکردگان دارالمرز که در این حادثه غریب و واقعه عجیب رنجها برده و متعلقین بکشتن داده بودند مورد الطاف و اشفاق بیکران اعلیحضرت شاهنشاهی شدند و تمامی بخلعت و انعام و نقد و اکرام ملوکانه اختصاص یافتند و پس از استیصال ستر خاص مظفر و منصور بأماکن و مساکن خود باز گشتند و در این مهلکه پانصد تن از زندانی و منزوی پانصد تن بابیه تعیین شدند تا چه شود و پیروان ایشان تا چه کنند چنانکه بتفصیل ترقیم خواهد یافت **ذکر دعوی و خروج ملا محمد علی زنجانی در شهر زنجان و مخالفت با مقرب الخاقان امیر اصلانخان بن امیر کبیر محمد قاسم خان قاجار قوینلو حکمران بلوکات خمسه و زنجان و مأموریت سید علیخان سرتیپ فیروزکوهی بمدافعه طایفه بابیه** ملا محمد علی زنجانی در بدایت تحصیل علوم از تلامذه شریف العلمای مرحوم بود و بعد از روزگاری توقف در زنجان قبول عامه کامل و مرجعیتی تمام حاصل کرده در اجرای فتاوی و احکام با علمای اعلام مناقضتی و مخالفتی بظهور میرسانید و از قراین خارجه و امارات داخله معلوم افتاد که مولانا را داعیه اماراتی در سر است و حکام زنجان

ذکر فتنه شهر زنجان و خروج ملا محمد علی

شرح حال ورا بامنای دولت حضرت سلطان زمان معروض داشتند و برحسب رقیمه جناب حاجی میرزا آقاسی مطاع دولت خاقان مغفور محمدشاه طاب ثراه
اورا بدار الملک طهران آوردند و در خانه محمود خان نوری کلانتر شهر نزول دادند مدتی در آنجا بود و خود را مظلوم جلوه میداد و بجذب قلوب و جلب
نفوس میپرداخت چون واقعه ناگزیر آن شاهنشاه بی نظیر روی نمود مولانا فرصتی یافته بزنجان گریخت و هواخواهان گرد آورد چون اعلیحضرت شاهنشاه
عصر خلد الله سلطانه بر سریر موروثی بالاستحقاق برآمد ایالت و حکومت بلاد ایران را باصحاب کفایت و ارباب شهامت تفویض فرمود از جمله
حکومت زنجان را بمجال بهمان خود امیر اصلان خان موهبت فرمود و در آن زمان حکمرانی او فتنه سالار در خراسان قوت داشت و سپاه فوج فوج بدان
حدود مامور شدند و خروج بابیه مازندران نیز در میان بود لهذا مولانا فرصت یافته ملاطفات و مراسلات متعدد بدیشان فرستاد و اظهار اشتیاق
و خلوص کرد و نیز جوابهای مهرانگیز ارادت خیز بمولانا نگاشت اگرچه ملاقات صوری واقع نگردید لکن مولانا بحسن ظن ارادت باب گزید و منصب
و لقب یافت و بموهومات خیالیه و تسویلات نفسانیه فریفته شد و دل بر متابعت وی نهاد و عامه خلایق را بدان طریق دعوت کرد و او را صاحب
الزمان موعود شمرد و در فکر طغیان و عصیان افتاد در لباس تقوی و طهارت باکتساب اسباب دعوی و امارت پرداخت و اشتهار فرصت همیکرد
و باجتماع و اجماع معتقدی و مرید اهتمامی تمام نمود و بیشتر اهالی زنجان گردن بر چنبر طاعتش نهادند و بنده وار در امضای نواهی و اجرای اوامرش
ایستادند چون حال وی بدار الخلافه معروض افتاد و از سوابق حالاتش استحضار داشتند باخذ و قید و نفی و ارسال او از زنجان بحاکم آن بلوک
اشارت راندند همانا او نیز از آن احکام و ارقام بوئی برده بتحفظ خود مبالغه تمام کرد و در احتشاد و احتشام خود فزودن گرفت تا کارش چنان بزرگ
شد و قوت یافت که قریب ده پانزده هزار کس از شهر و بلوک بروی جمع شدند و در هنگام ذهاب و ایاب بمسجد و منبر امامت پیرامون وی داشتند
و این موافقت و ارادت را سعادتی عظیم می پنداشتند و جز با یکهزار تفنگچی مصمم مستعد بخدمت امیر حاکم نمیرفت و چون کار خراسان و بعضی سرحدات
انتظامی تمام نیافته امنای دولت بر آن سست عقیدت سخت منکر شدند و او نیز بالضروره تهیه سامان کار خود همی پرداخت استعداد قلعه داری
و رزم شعاری همی افزود مقارن این حال یکی از اهالی زنجان بتقصیری سیاست یافت و توسط و تشفع مولانا در آن باب فایدتی نبخشید مولانا رنجیده
خاطر گردید و زیاده تاب سکون و آرام نیافت و بر سجاده خروج عروج کرد و سنگرهای متعدده خود را مامور بحفظ حصون و ضبط بروج نمود مواد فتنه تقویت
کارکنان طرفین غلظت یافت معد و ممد و معاون و موالف کار خلاف و امر مصاف را قوت دادند و از دو سوی کار از گفتگوی درگذشت و مقال
بجدال کشید و دستار بمغفر تبدیل یافت بجای عصا تفنگ و نیزه بدست علما در افتاد و از تلبس عبا اباکردند و از زره و جوشن پیرهن و قبا
پوشیدند تا برحسب امر امرای دربار شاهنشاهی سردار و سپاهی بنظم آن خطه لازم گشت سید علیخان و صدر الدوله سرتیپ سواره زنجان
و شهباز خان مراغه و محمد علی خان افشار با دویست تن سوار و محمود خان خوئی با پنجاه تن توپچی و دو عراده توپ و دو عراده خمپاره در پنجم
شعبان وارد زنجان شدند و از ورود این جنود هیبت اهالی خمسه بیفزود و یأس زنجانیان بسرحد علی رسید و بحکم تحفظ به تیقظ اهتمام کردند
چون دو قسمت از اقسام ثلثه شهر زنجان چهار یک شهر بمتابعت حکمران خیمه زده بودند و از نشر فتنه در امید بر روی خود بسته داشتند پس
از هفت هشت روز ثلثی از مردم آن شهر را که بر مذهب حقه اثنا عشری ثابت و باقی بودند و با بابیه در آن باب موافقت ننمودند از میان خود
بیرون کردند و بعد از جلای ایشان بابیه به بیوتات و دکاکین آنها ریخته آنچه از اسباب و ادوات محاربه و محاصره و آذوقه و آزوق و ماکول
و مشروب داشتند بالتمام متصرف گرفتند و رسته بازار شهر زنجان را غارت نموده از آن پس آتش زدند و خانهها را ویران کردند و در اطراف
شهر سیبه ها و سنگرها ساختند و سر کوچها و برزنها را استحکام داده و دروازهها برنهادند و از میان بیوتات راه تردد بخانههای یکدیگر گشادند
و چنان آمد و شد میکردند که در خارج احدی از آنان مرئی نمیگردید و کار ایشان بر اهالی اردو ظاهر نمیگشت خانههای اطراف حصار و جدار را
ویران کرده از خاک پشته ساختند و چنان ساختند که هر یک از چندین خاکریز اوسع بود و سوراخها در جدارها گشاده بجهت روز جنگ و افکندن
تفنگ مهیا ساختند توپی چند آهنین بریختند و زنبوره چند بزرگ بساختند اسلحه و تفنگ زیاده از اندازه خود آماده کرده بودند و سرب و باروت
بتدریج جمع آورده منبر داشتند آذوقه ایشان سالیان دراز را مکفی بود علی الجمله سید علیخان سردار پس از ورود بخارج زنجان به پیام و نامه
و روابط و وسایط چندانکه این فساد را اصلاح خواست و در این امر جد و جهد کرد سودی نداد خود وقتی برسالت و مصالحت و استحضار از امور
شهر بنزد ملا محمد علی رفته ملاقات و مقالات کرده در کار او نظری دید و خلق را با وی ارادتی یافت که ابداً تصور نمیکرد و از این روش پشیمان شده

خوف و واهمه بر ضمیرش غلبه کرده بتجلد و تعهد از قلعه رهائی یافته باز آمد بصیرتی در آن کار حاصل کرد و شرح سختی آن شهر بکارگذاران دولت ابدمدت
جناب اتابک اعظم میرزا تقی خان امیرکبیر فراهانی و جناب اعتماد الدولة العلیة العالیه میرزا آقاخان نوری مازندرانی عرضه کرد و استمداد نمود
الحاصل مدت سه ماه تمام بمحاصره و مقاتله اشتغال داشتند و شب و روز از دو سوی بگلوله فشانی میگذشت و اهالی شهر متنبه نشدند و روز
بروز در لجاج و عناد و طغیان و عصیان برافزودند و در ارادت ملا محمد علی قدمی ثابت و عزمی متین داشتند و او را بحق نایب امام غایب مطلق
می پنداشتند تا سرها در سر این دعوی بی سر و بن رفت و تنها عرضهٔ شمشیر و هدف تیر تلف شد **ذکر مأموریت و سرداری مقرب**
الخاقان محمد خان بیگلربیگی بن فتحعلی خان بن هدایت الله خان گیلانی بتسخیر زنجان و تدمیر ارباب
بغی و طغیان محمد خان میرپنجه و بیگلربیگی تبریز بن امین الملک فتحعلی خان بیگلربیگی بن هدایت الله خان حکمران سابقهٔ گیلانات که آبا
عن جد همواره در دولت خاقان گیتی ستان سعید شهید و خاقان صاحبقران مغفور غالباً بمناصب عالیه و مقامات بلند مخصوص بوده اند
و در این کتاب مستطاب بهر مقامی مناسب ذکر جمیلی از ایشان رفته چون از بدو شباب در خدمت نایب السلطنه مغفور تربیت یافته و در مقامات
چاکری پرورده و مجرب آمده بود و در زمان حکومت امیرزادگان معظم نواب قهرمان میرزا و بهمن میرزا در تبریز مناصب بزرگ داشت و در آغاز
ایام سلطنت ابدمدت شاهنشاه عصر ابوالفتح والنصر ناصرالدین شاه قاجار خلد الله سلطانه بطهران آمده بمنصب میرپنجگی مخصوص بود بحکم حضرت
سلطان ایران مامور بسرداری سپاهی جرار گردیده روانهٔ زنجان شد با فوج مخبران شقاقی و چهار صد نفر از فوج خاصه و شش عراده توپ خاره شکن و
و دو خمپاره باز فکن راه برگرفت و مقرر شد که فوج چهارم تبریزی بسرهنگی علیخان مکری فرزند مقرب الخاقان عزیز خان جودانباشی افواج منصوره و
فوج گروس بسرتیپی حسینعلی خان گروسی و فوج زرند بسرهنگی محمد مراد خان زرندی بدو ملحق گردند و بمتابعت او بخدمات محوله پردازند بیگلربیگی سردار مذکور
چون بظاهر شهر زنجان رسید اتمام حجت را به پیام و نامه بملا محمد علی سرحلقهٔ مخاذیل خوارج زنجان اظهار اصلاحی کرد ولی حاصلی نبخشید چه زعم
مدابیر و مخاذیل بابیه آن بود که عنقریب در بلاد ایران خروج و بر مدارج و معارج سلطنت عروج خواهند کرد و آئینی جدید با مبانی سدید بنیاد
خواهند نهاد که بمرور دهور و کرور شهور مندرس و مطموس نگردد چندانکه بنصح و مدارا با آن طایفهٔ لجوج عنود سخن رفت شعلات نیران نفاق و شقاق
ایشان سرکش تر شدی گفتی گوهر آن مخاذیل از عنصر عزازیل نموداریست که جز اعجاب و تکبر از ایشان بظهور نمی آمد و ریختن خون مسلمانان را ثوابی
جمیل و اجری جزیل تصور کرده بودند و نعوذ بالله من ذلک علی الجمله محمد خان بیگلربیگی چون از مصالحه مأیوس گردید چاره جز محاصرهٔ حصار و مقاتله
بکار زار ندید آغاز مسارعه و بنیاد محاصره نهاد ولی مرد مسلمان در خون اهل اسلام تجلد نتواند و ملازم پادشاه در هدم بنیان رعایای ممالک
محروسه تقدم نورزد اگرچه بروج و باره بسیار مسخر گرفت و تصرف در آورد دیگر سوی شهر را العمد وا گذاشت و مسدود نخواست تا آن مسلمانان نامسلمان
و فریفتگان نفس شیطان را مفری باشد و بکلی طریق گریز آن فریق مسدود نماند مع هذا البعضی از شهر بیرون شدند و قریب پنجهزار کس از مردان سخت تن
سنگدل آهن جان بعزم رزم اتفاق کردند و جان و مال و خون و عیال خود را در راه آن رهنمای گمراه ابذال و انفاق نمودند در چهل و هشت سنگر
محکم که داشتند تفنگچی گذاشتند روز و شب مهرهای روئین جان گزا آغاز مارساری و بنیاد گلوله باری نهادند جماعتی کثیر از دو طرف در جنگ مرگ اسیر
گشت و رحمی در دلها نماند فرخ خان پسر یحیی خان تبریزی که بعد از عزل صدرالدوله منصوب شده و پس از محمد خان بیگلربیگی بزنجان رفت شبی علیقلی خان
پسر نصرالله خان خمسه از لشکرگاه ملا محمد علی نزد فرخ خان شد و او را فریفته که اگر از جانب دروازهٔ قزوین پیاپی ما راهی دانیم که ترا با چندین مرد سپاهی
بی زحمت بخانهٔ ملا محمد علی بریم و او را گرفتار تو سازیم بشرط آنکه این سخن با احدی نگوئی فرخ خان نامجرب بیچاره قبول نموده صد تن برداشته باتفاق
ایشان راه برگرفت جماعت بابیه چون مطلع بودند چند سنگر را تهی ساخته واپس شدند تا فرخ خان و کسان او بجائی رسیدند که مجال فرار بجهت ایشان
نماند ناگاه بابیه از چهار جانب در آمده ایشان را در میان گرفتند فرخ خان و دوازده تن از سواران او زنده دستگیر شدند بعد فرخ خان را با آهن تفته داغ کردند و بمقراض
گوشت او را چیده سر او را بریدند هم از جملهٔ مقتولین خان بابا بیک یاور فوج خاصه بود که در جنگهای یومیه گلولهٔ تفنگ بدو رسیده درگذشت و قریب
بیست کس در یورش لیالی بضرب شمشیر و گلوله کشته شدند و جسد آن مسلمانان را بحکم مفتی مسلمانان زنجان آتش زده بسوختند و در مزابل و معابر پایمال
کردند و هیچ نیندیشیدند که این عمل نتیجهٔ کدام علم است و در کدام شریعت ظلمی بدین پایه روا باشد و نعم ما قیل **نظم** علم چون بر دل زند یاری شود علم
چون بر تن زند ماری شود چون محاصرهٔ زنجان قریب شش ماه تطویل یافت بامر امیر اصلانخان قاجار قوینلو حکمران آن سامان از اطراف پیوستات

و علوفه و آذوقه و ماکولات حمل و نقل کرده باردوی والا موصول داشتند و میرزا ابراهیم خان سرتیپ خمسه نیز همواره با غلامان سواره و ملازمان پیاده خود در تمام ایام و همه هنگامهای آن هنگام با امرای دولت مصادقت میورزید و موافقت ظاهر میکرد و متصدی خدمات بزرگ میگردید و جنگ طرفین پیوسته بود و آتش قتال بر فلک البروج اشتعال داشت و هیچ آب مصالحتی تسکین نمییافت و کار بر مسلمانان تنگ گردیده بود و سردار بیگلربیگی بکمال اهتمام در تسخیر شهر مینمود و مسامحه و مساهله جایز نمیداشت و مقارن این حال مقرب الخاقان عزیزخان آجودانباشی که بسفارت ایروان میرفت در زنجان باطفای نایرهٔ خلاف جهدی وافی کرد و سودی نیافت چنانکه ترقیم میباید **ذکر عزیمت مقرب الخاقان عزیزخان مکری آجودانباشی افواج منصوره بسفارت ایروان و اجتهاد در امر مصالحهٔ زنجان** سابقا مذکور افتاد که مقرب الخاقان عزیزخان مکری سرهنگ بعد از رجوع از فارس بمنصب بزرگ آجودانباشی افواج قاهره رسید و او را در کل نظام تصرفی تمام دست داد چون در این ایام و هنگام معلوم افتاد که حضرت ولیعهد دولت بهیهٔ روسیه الکسندر باولیچ برخصت پدر معظم علیحضرت نیکولای باولیچ امپراطور اعظم روسیه بزیارت اوچ کلیسیای ایروان و تماشای سرحدات آن سامان توجه فرموده بواسطهٔ قرب جوار و مواحدت دولتین علیتین فلک مدار اعلیحضرت شاهنشاه فلک جاه ایران ناصرالدین پادشاه قاجار غازی ابدالله سلطانه چنان مصلحت دانست که سفیری دانا و رسولی عاقل با نامهٔ مودت ختامه و یک قطعه نشان تمثال همایون مرصع مکلل بالماس و یک رشته حمایل آبی و بعضی تحف و هدایای مخصوص بحضرت ولیعهد معظم روانه دارد لهذا مقرب الخاقان آجودانباشی افواج نظام را روانهٔ آن سامان فرمود چون بزنجان در رسید طرفه هنگامه گرم دید گروهی از دو سوی بستوه آمده و روز و شب بمقابله و مقاتله بسر برده جانهای لطیف از کالبد کثیف رهائی جسته و تنهای نازپرور در زیر خاک و گرد پامال شده اند جماعتی مجروح و زخمدار و طایفتی مذبوح و جان سپار آجودانباشی را این کار سخت مخالف رای افتاده در معاملهٔ مصالحه مساعی جمیله بظهور آورد و کس فرستاد و نامه کرد و پیام داد که آن دانای نادان حیله در و مفتی دینا جوی فتنه گر را ساکن و از مخالفت با این دولت بزرگ قرین مخافت کنند تا با سر صلاح آید و پای از بادیهٔ نفاق فرو کشد روزی چند بشد آمد گذشت و هیچ حاصل نبخشید چون تیر تدبیر او بر هدف مراد نیامد بیگلربیگی را وداع و بمحاصره تاکید بلیغ نموده روانه بجانب ایروان شد پس از عبور از رود ارس صاحب منصبی روسی بمیزبانی سفیر صافی ضمیر مامور گشته در نهایت تکریم و تحریم مقرب الخاقان آجودانباشی و همراهانش را هشت روز قبل از ورود حضرت ولیعهد دولت بهیهٔ روسیه وارد ایروان نمود و در آن روز لوازم استقبال بعمل آوردند و حکمران ایروان با همه صاحب منصبان بدیدن سفیر ایران آمده شب بمهمانی دعوت کرده دیگر روز اسمعیل خان گرجی نایب اول سفارت و خازن تنخواه اهل نظام حسب الامر روانهٔ تفلیس شده هدایا و تحف خاصه فرمانروای قفقاز را رسانیده معزز و مکرم پس از شش روز بایروان بازآمد حضرت ولیعهد پس از ورود خود بایروان ایشک آقاسی و آجودان خاصهٔ خود را با کالسکهٔ مخصوص باحضار آجودانباشی فرستاده با اجزای سفارت در کمال احترام بحضور رفته تمثال همایون و حمایل و نامهٔ ملاطفت ختامه را بدست خود پیش برده حضرت ولیعهد در کمال محبت و مهربانی تحف و هدایا را گرفته اظهار خوشوقتی فرمود و اجزای سفارت را نیز فردا فرد اپرسیده و شناخته و مورد التفات خود ساخته پس از انصراف از حضور کینیاز بهبودوف که از اجلهٔ سرداران روسیه بود از جانب حضرت ولیعهد بدیدن و پرسش سفیر خطیر آمده ابلاغ ملاطفت نموده بازگشت مع القصه پس از اتمام امر و انجام کار و جواب نامه و عطیات خاصه با اجزای سفارت و میزبانی حکمران ایروان دیگرباره مقرب الخاقان آجودانباشی از ایروان بآذربایجان آمده بنظم امور افواج الولایات پرداخته پس از انجام خدمت بازآمد و همچنین میرزا حسن خان کهتر برادر امیرنظام فراهانی که در این ایام وزیر نظام آذربایجان بود بعتبه بوسی دربار اعلیحضرت شاهنشاهی روانهٔ دارالخلافه میگشت در توقف زنجان چندانکه سعی در اصلاح ذات البین نمود آن درد را بهبودی و آن زیان را سودی ندید و مأیوس از مصالحه بطهران بازآمد و حقیقت حال معروض داشت مجددا حکم محکم بتسخیر شهر و قتل و اسر خوارج صدور یافت **ذکر اتمام کار زنجان و محاصرهٔ شدید و یورشهای سخت و قتل ملا محمد علی زنجانی و تسخیر شهر زنجان و تدمیر اصحاب خذلان و مراجعت مقرب الخاقان محمد خان بیگلربیگی بآستان حضرت شاهنشاه فلک جاه سلطان السلاطین ناصرالدین شاه خلد الله ملکه** چون برای امنای دولت ابد مدت مشهود گشت که آن طایفهٔ ضالهٔ مضله را بهیچ جهد روی بسوی راه هدایت نخواهد بود

و فتنه این قوم کثیر اللوم در سایر عوام بلاد ایران سرایت خواهد کرد و حکم صریح بقلع و قمع آن مخاذیل صادر شد و محمد خان بیگلربیگی بقهر و غلبه خواب و راحت را
بر خود حرام کرده توپهای تنین پیکر بر اطراف بروج و سنگر فرو بست و راه شمال و صبا بر شهریان مسدود نمود و یورش عام حکم نظام داد افواج منصوره
در تسخیر آن شهر مشهور دامان همت بر کمر زدند و از اطراف چون سیل خانه کن بحرکت در آمدند اهالی زنجان باقتدای خود بمدافعه پرداختند و گلوله تفنگ
مانند باران بهاران متواتر شد و خونهای کشتگان از اجسام چون سحاب متقاطر همی رفت و لوله طبل و کوس در فلک آبنوس زلزله در افکند صیحه
دلیران گوش ساکنان ارض را کر ساخت دلیران سپاه منصور بر چهل و هشت سنگر زنجانیه حمله بردند و مسخر کردند اهالی زنجان از رجال و نسوان بمحاربه
و مدافعه در آمدند و عرصه شمشیر و هدف تیر شدند علی الجمله پس از مضای چهار ماه محاصره ثانویه سپاه منصور ظفر یافتند و قریب ششصد کس از دلیران
جنگی زنجان بقتل آوردند و تخمینا چهارصد کس الی پانصد تن از توپچیان و سربازان سعادت شهادت یافتند و جماعتی زخمدار شدند و میرزا یعقوب
جراح غالبا را معالجه کرد و قریب بدو هزار کس از پیروان آن عالم جاهل کشته شدند و گلوله بر بازوی او آمده دستش بشکست و پس از هفته بعالم
دیگر پیوست چون بقایای خلق را سری نبود و جز آن عالم مفتون مقتول راهبری نداشتند از در استیمان در آمدند و از حصار و شهر بند بیرون
شدند قریب یکصد و بیست نفر که قاتل مقتولین بوده و بودند بضرب شمشیر ورثه ایشان هلاک شدند و جماعتی را از آن قوم بدکاره طعمه کام خمپاره کردند
چون هوای بلندی در سر داشتند هوا گرفتند و سر در سر هوا و هوس نهادند بقایای رعایای خدمتگار بخدمت حکمران آن دیار آمده بمشاغل
و مکاسب سابقه خود پرداختند پس از زدودن زنگ نفاق از آئینه زنگان محمد خان امیر پنجه بیگلربیگی با سپاه نصرت مآثر حسب الامر اولیای دولت
بحضرت آمده و علی اختلاف طبقاتهم هر یک بقدر پایه و مایه خود مورد تلطفات و تفقدات شاهانه شدند و مقارن محاربات مذکوره بحکم علمای
اسلام و فتوی فضلای علام مقرر شد که ماده فتنه و ریشه خلاف را قلع و خلع نمایند سید باب را از چهریق به تبریز آورده مکتوبات او را بر او خواندند
و مجهولات او را مشهود ساختند و بفتوی علمای ایران او و دو نفر از مریدان او را میدان تبریز برده یک دسته از فوج بهادران سرباز نصاری
سپرده تا بپا ایستادند و افواج دیگر نیز حاضر شدند خلایق بالاجماع او را تیرباران [illegible] ... و چون در افتاد بضرب نیزه پیش او را هلاک شد و جسد او را
در خندق افکندند تا شب هنگام طعمه کلاب و ذئاب شد و کان ذلک فی سنه هزار [illegible]یست و شصت و شش اگرچه او را بقتل آوردند هنوز فتنه او
ساکن نبود و هر روز در شهری یکی از پیروانش خروج مینمود و با یکدیگر می گفتند بیت عشق عالم سوز را چندانکه عاشق میکشد فرقه دیگر بعشق از خاک سر
بر میکنند و در این ایام فتنه اصفهان و نیریز نیز بظهور آمد چنانکه ترقیم خواهد یافت و از جمله معتقدانش سید یحیی بن سید جعفر دارابی فارسی بود که هم
در این ایام خروج نمود و بجزای خود رسید

ذکر خروج سید یحیی بن سید جعفر الدارابی الفارسی در قصبه نیریز فارس و مأموریت مقرب الخاقان دیوان بیگی مهر علی خان بن حاجی شکرالله خان نوری و مصطفی قلیخان قراگوزلو سرتیپ بحکم نواب مستطاب نصرة الدوله فیروز میرزا حکمران فارس بمدافعه او و قتل سید و جماعتی از بابیه نیریز

نواب مستطاب امیرزاده معظم بهرام میرزا چون چندی بحکومت فارس بگذرانید بحکم اعلیحضرت شاهنشاهی خلد الله ملکه و سلطانه او را بحضور مبارک خواندند
و نواب امیرزاده فیروز میرزا الملقب بنصرة الدوله را بحکومت فارس فرستادند و هنوز وارد نگردیده بود که فتنه سید یحیی تجدید یافت تفصیل این
اجمال آنکه جناب فاضل کامل حاجی سید جعفر فارسی اصطهباناتی مشهور بدارابی عالمی بود فاضل و فاضلی کامل و مدتها در دارابجرد زیست پس
ببروجرد متوطن شد و بنشر علوم عقلی و نقلی پرداخت و مؤلفات نفیسه از او بماند سید یحیی فرزندش بر وفق طبیعت و رفتار پدر نبودی و نه بر طبق طریقه
او گفتار داشتی سری پر سودا داشت و خاطری پر غوغا با سید علی محمد باب حسن ظنی حاصل کرده داشت و در این ایام بجانب یزد رفته در آنجا
قصد خروج کرد و صورت نبست چون اهالی نیریز را بوی محبت و ارادت بود و در آن شهر مرجعیت داشت به نیریز شد و خلایق را بر گرد خود جمع نمود و از
باب بابی چند مفصل بیان کرد و عوام را بفریفت و ظهور این فساد و شور در حینی بود که رعایای نیریز از حاجی زین العابدین خان بن محمد حسین خان
نیریزی حاکم خود خاطری رنجیده داشتند و او را از نیریز بیرون کرده بودند و از او خوفی کرده و اعتصام بدامن عزیزی میخواستند چون سید در رسید
بحکم سابقه معرفت مقدمش را گرامی داشته و وجودش را مغتنم پنداشته سر بر خط ارادتش نهادند سید که منتظر حصول چنین اسبابی بود این معنی را از امارات
طالع خود شمرده فتوی داد که علی اصغر خان برادر مهتر حاجی زین العابدین خان را نیز از میانه برگیرید و از این سلسله حاکم نخواهید آنان نیز علی اصغر خان را
که با سید از در مخالفت در آمده بود با چند تن از اقوام و عشایر و اولاد و بنا بر این طایفه بکشتند و بکلی خود را بر سید بستند و سید باحتشاد و اجتماع سپاه

مشغول شده بقصد خروج مستعد و مصمم شد و چون این اخبار در چهار منزلی شیراز بنواب امیرزاده فیروز میرزا رسید احکام مؤکده بمصطفی قلیخان قراگوزلو سرتیپ که درآنزمان سرتیپ فوج قدیم و جدید همدانی بود بمدافعه صادر شد و چون مهرعلیخان نوری دران ایام دیوان بیکی فارس و قوللر آقاسی غلامان جلادت توامان بود و بشهامت و بسالت معروف و دران دیار با اقتدار رقمی نیز بعهده آن دلیر شجاع صدور یافت که با جماعتی از مشهوران به نیریز رفته در مقام رفع و دفع این حادثه برآید که بشهر و سایر بلوکات فارس سرایت ننماید چون مأمورین مذکورین از شیراز بدر آمدند ایلغار کرده هشت فرسنگ راه را قطع نموده در کمال کلوم و خستگی به نیریز رسیدند و دران حوالی وتراق داده احتیاط در گرد اگرد اردو سنگری محکم برآوردند و آن شب دران ساکن شدند طوایف خوارج موسوم ببابیه چون از ورود اردو و ایلغار سپاه و کسالت آن طایفه آگاه بودند مصلحت وقت دران دیدند که هم شب هنگام هنگامه شبیخون را گرم و دیده مروت را بی آزرم دارند احتشادی تمام کرده و استعدادی کامل یافته با شمشیرهای کشیده و بازوهای گشاده بر سر سنگر اردو ریختند و غوغا برانگیختند جنگ از طرفین درگرفت کار کارزار از توپ و تفنگ درگذشت و بیکدیگر درآمیختند و با شمشیر و طپانچه و خنجر خون یکدیگر را ریختند این دو دلیر بی نظیر که بزرگ سوار و پیاده و حکمران سپاه بودند بجنگ درنگ نکردند و شتاب بر محاربه پیشه ساختند مهرعلیخان که جوانی شجاعت خصال و بسالت شکال بود با ابوالجمعی خود حمله‌های قوی برآن قوم غوی برد و شهامت موروثی را بظهور آورد و مصطفی قلیخان نیز سرباز قراگوزلو را بحمله‌های متعاقب از همه جانب حکم داد تا بعد از کوشش بسیار بر خوارج باب یه غلبه کردند و جمعی از ایشان بکشتند هنگام طلوع فجر آن فجره راه گریز پیمودند و اسیر کرفتند علی الصباح سید و اهالی نیریز دل بر تحصن نهاده از بلوکات متجانبه استمداد کرده چند کرت مقابله کردند و از مقابل گریختند عاقبت الامر سپاه منصور برآن گروه مغرور ظفر یافته سید را بدست آورده با جمعی از آن طایفه سر دادند مظفر و منصور بشیراز بازگشتند ورثه مقتول بحکم قصاص سید را بکشتند و حاجی زین العابدین خان در مرکز حکومت خود استقلال حاصل کرد و بنیاد اهل فساد را برآورد هم درا و اخر پس از چندی ورا در گرمابه بکارد زدند علی الجمله بعد از ورود نواب نصرة الدوله بشیراز مهرعلیخان و مصطفی قلیخان قرین اکرام و اعزاز شدند و از جانب اولیای دولت ابد مدت درازای [illegible] الفاتها و مرحمتها بدیشان مبذول افتاد و در مدارج و مقام هر یک ترقیات تمام روی داد و چون دراین اوقات باشارت امنای [illegible] اعلی نواب فیروز میرزای نصرة الدوله شیخ نصرخان ولد شیخ عبدالرسول خان دریابیگی بندر ابوشهر را بطهران فرستاد و حکومت بندر و دشتی و دشتستان را بمیرزا حسنعلی خان فرزند ارجمند مقرب الخاقان حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک بن اعتماد الدوله حاجی ابراهیم خان شیرازی مفوض داشت شیخ حسین خان عم شیخ نصرخان متوهم شده میرزا حسنعلی خان را ببوشهر راه نداده در مقام مخالفت ثبات قدم ورزید لهذا حسب الامر نواب نصرة الدوله مصطفی قلیخان قراگوزلو بتنبیه شیخ حسین و تخلیص بندر بوشهر مقرر شد و پس از ورود بموافقین و مخالفین بلطف و عنف نامه کرد و امید و بیم افزود و کار شیخ وهنی و فتوری یافت با اتباع و اشیاع خود نیم شب در زوارق دریانورد نشسته فرار اختیار کرد و مصطفی قلیخان بی غدغه و غایله و وقوع واقعه نایله بوشهر را تصرف درآورد و دریابیگی را در آنمکان مکانت تمام و استقامت کامل حاصل شد و درازای این خدمت و سایر خدمات مصطفی قلیخان از مرتبه سرتیپی بمقام امیر خمسی و میر پنجگی ارتقا یافت

ذکر بعضی سوانح اصفهان و حوادث آنزمان که مقارن فتنه خراسان و زنجان و مازندران وقوع یافت

و باشارت اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاه جمجاه الناصر لدین الله سلطان ناصرالدین شاه ابقاه الله انتظام تمام گرفت و اشرار سزای اعمال یافتند در بدایات جلوس میمنت مانوس که از نهایات مصون باد بحکم حضرت شهریاری مقرب الخاقان خان خانان سلیمان خان خال شاهنشاه بهمال بحکومت اصفهان بر امثال و اقران مفتخر بود و فیما بین دو نفر وزیر یعنی میرزا عبدالوهاب کلستانه که از سادات عالیدرجات بود و میرزا عبدالحسین سررشته دار معاملات دیوانی اصفهان مخالفتی رفت و منافقتی افتاد و متدرجا کار بنزاع و مصاف و جدال و خلاف کشید و خان خانان بطرف میرزا عبدالحسین مایل شد و چون این قضیه بعرض امنای دولت رسید چراغعلی خان کرمانشاهانی را که مردی کاردان بود و منصب قوللر آقاسی و سرهنگی غلامان داشت برفع این فتنه و احضار میرزا عبدالحسین مأمور داشتند و چون بکاشان رسید معلوم افتاد که در میانه دو طایفه معتبره کاشان که یکی معروف بغفاری است و متعلق بفرخ خان کاشانی از سلسله ابوذر غفاری حاکم لاحق کاشان و دیگری منسوب بمحمد کاظم خان حاکم سابق کاشان منازعتی است و دراین اوقات نواب امیرزاده شاهزاده میرزا حسنعلی میرزای مغفور حکومت کاشان داشت و محمد کاظم خان بوزارت او مخصوص بود آخر الامر باهتمام نواب امیرزاده و نصایح چراغعلی خان

کار طلبی را

کار بمصالحه گذشت و چون ورود باصفهان روی داد چراغعلی خان بخدمت خان خانان رفته احکام او را داد و قصد خانهٔ امام جمعه و جماعت کرد
معلوم و مشهود شد که میرزا عبدالوهاب در مسجد جناب امام باجماع خواص و عوام اشتغال دارد لهذا بالعکس شهرت داده و مذکور کرد که با حضار
میرزا عبدالوهاب و استقلال میرزا عبدالحسین مأمورم و بحتی فتنه برخواسته فرو نشست و دکاکین بسته گشاده شد و اجماع عام متفرقه تبدیل یافت
و اهالی بلوکات بمواطن خود باز گشتند و میرزا عبدالوهاب با چراغعلی خان قوللر آقاسی بطهران آمده متوقف شد و پس از چندی خان خانان
نیز احضار مقرب الخاقان غلامحسینخان بن یوسف خان سپهدار سابق عراق بایالت اصفهان رفت و بحل و عقد امور آن ملک پرداخت در غرهٔ
رمضان سال یکهزار و دویست و شصت و شش وارد عمارات هفت دست گردید و بنا بر حصول ساعت سعد بجهة دخول شهر تا چهاردهم در آنجا
بماند و خلایق اصفهان از علما و فضلا و رعایا و برایا تمامی بدیدن سپهدار آمدند و خود نیز جناب آقا سید محمد امام جمعه و دیگر علمای معتبر را بازدید کرده
از شهر صیام بیرون شده و بنظم و نسق شهر و بلوکات پرداخت و محمد حسینخان خلج که از قدیم الایام با سپهدار والامقام ارادتی خالص داشت در این ایام
در خدمت حاضر و نایب الحکومه بود و رتق و فتق چنانکه لازم است مینمود جماعتی که پیوسته در انجام خدمات دیوان مسامحه میکردند و در بالوجهات
تصرفات داشتند باستقلال سرکار سپهدار دل ننهادند و در اطراف و اکناف طرح فتنه و فساد در ریختند و اسباب خلاف و نفاق انگیختند و بنیان این
کار را بر اختلاف فیمابین جناب آقای امام جمعه و سپهدار با اقتدار تأسیس نهادند و بهر یک سخنان مخالفه گوشزد کردند تا وحشت بمیانه افکندند
نخست خواستند که نایب الحکومه را معزول سازند پس متفق شدند که او را مقتول نمایند در مقدمهٔ این کار بروز جمعه جناب امام جمعه علی رسم المعهود مسجد
شاه آمده بنماز پرداخت و مرد و زن بسیار در آن مسجد جمع شدند یکی از کسان امام جمعه با سربازی مخاصمه نموده فیمابین افواج و کسان امام جمعه منازعه
برخواست و بعضی امداد کردند جناب امام جمعه از امر مطلع شده در کمال جلالت و عین مناعت بعد از ادای صلوة جماعت عزم رجوع بدولتخانه کرده
گروهی از سربازان خلج در میدان نقش جهان با بعضی از ملازمان جناب امام منازعتی کردند و از طرفین امداد و اعانت روی داد آتش فتنه بالا
گرفت و امام جمعه بخانهٔ سپهدار شد حکایت باز گفت قرار بر آن نهاد که ...ار فردا بمیدان آمده سربازان را که خلاف احترام با امام کرده اند تنبیه کنند
و بخانه رفت و عوام و خواص شهر از این امر با خبر شده در خدمت امام اجتماع ... کردند و سخنان واهی از مخالفت با افواج شاهی در انداختند محمد
حسینخان نایب الحکومه تسکین این حادثه را بخانهٔ امام والامقام رفته که معذرتی خواسته باشد فتنه جویانش مجال مقال نداده نانشسته احمد میرزا سر بر داشت
و با محمد حسینخان بنای مناقشه و مفاحشه گذاشت و چوبی که در دست داشت بر سر او فرود آورد اشرار را بقتل او امر کرد برخواستند و او را فرو کشیدند
و بکوفتند و بحوضهٔ آب در افکنده ضربتی چند بر او زدند و بیرون آورده در خانه انداختند جناب امام جمعه جراحان بالتیام جراحات او فرستاده
مساعی جمیله در معالجهٔ آن رئیس قبیله بظهور آورده بحکم اجل محتوم دیباچه عمرش بخاتمه مختوم شد چون سپهدار کثیر الاقتدار از این حادثه ناگاه آگاه شد
متحیر بماند و میرزا عبدالحسین وزیر خود را بخواند و در اینباب گفتگو کرد و فایده نداد سپهدار دانست که میرزا عبدالحسین نیز با اعیان شهر و اشرار
عهد موافق و یار است قصد اخذ و قید او کرد او نیز بلطایف الحیل رهائی جسته و در مسجد جناب فضایل مآب حاجی سید اسدالله خلف الصدق
جناب حجة الاسلام سید مغفور مبرور گیلانی پناه برده بنشست چون نوابان شهر که از احفاد خلیفه سلطان و اسباط صفویه بودند در این فتنه مداخلت
داشتند با میرزا عبدالحسین وزیر موافقت کرده بمسجد جناب سید رفته سکونت اختیار کردند و سرکار سپهدار در مقام گرفتن آنها بر آمده و بستگان
و حامیان ایشان اجتماع کرده در حوالی مسجد ازدحام کردند و بحفظ مسجدیان یکدل شدند تا ماده فتنه غلیظ تر گردید و بلوای عام روی داد سپهدار مقرر کرد که
ابوالفتح خان سربندی و هاشم نام صراف که داروغه شهر بود بر سر خانهای میرزا محمد علی و احمد میرزا و حیدر میرزا فرزندان اسحق میرزا ریختند و خانهای
آنها را خراب کرده غارت نمودند این معنی مایه این شد که همگی اصفهانیان تعصب کرده بحمایت نوابان برخواستند و از محله بیدآباد با تفنگچی و استعداد کلیت تمام
نموده باطراف میدان شاه آمدند و دار الامارهٔ سپهدار را محاصره خواستند و با سرباز و توپچی دیوانی بنا بر مخاصمه و منازعه نهادند چند روز علی الاتصال فیمابین جمعیت
اصفهانی و ملازمان دیوانی کار محاربه قایم و امر منازعه دایم بود فوج سربندی بمحله شمس آباد رفته خانهارا تصرف کردند بخانه میرزا عبدالحسین ریخته بغارت
پرداختند چون جناب میرزا زین العابدین پسر مرحوم حاجی سید باقر رحمه الله که میرزا عبدالحسین را در پناه خود داشت مطلع گردید حکم کرد کسی که بی اذن بخانه
کسی رود واجب القتل است چون میرزا عبدالحسین از این امر اطلاع یافت جماعتی را از راهی دیگر بخبر فرستاد با افواجی که در خانهای و رکشه بودند بجنگ
تفنگ پرداختند بالای بامها بر آمده از فراز اهالی نشیب را بباد گلوله خرمن حیات بر باد دادند بسیاری از سربازان مقتول شدند و شیخعلی خان خلج و بسیاری

از فوج نیز در آن میانه بقتل آمدند و پسر ولیخان سیلاخوری نیز مقتول شده سید محسن خان فیروزکوهی ارجمندی و محسن خان سوریتج هزارجریبی با فوج و دسته جات ایشان
و سواره عبدالقادرخان شکی در این منازعات وارد شدند و خدمات کلی کردند و محاسن خدمت و قدرت خود را در غلبه بر اشرار مشهود انظار اولو الابصار و مقبول خاطر سپهدار
داشتند مع القصه مدت این فتنه و حادثه بتطویل انجامید و از طرفین گروهی تلف شدند تا آخر الامر قرار بر آن بر نهادند که مخالفین سپهدار با علما و سادات و اخیار و اشرار از
اصفهان بیرون آمده راه دار الخلافه بر گیرند و داوری جویند تا امنای دولت چنانکه صلاح وقت و قانون عدالت در میانه آنها حکم فرمایند جناب حاجی میرزا اسدالله
بهمراهی خود تکلیف نمودند آنجناب نیز بملاحظه صلاح مسلمین و رفع آن غایله ها به مهاجرت و مسافرت تن در داد با نوابان و میرزا عبد الحسین و وابستگان ایشان از شهر
بیرون آمده بمورچه خورت رسیدند و بیارمیدند علی الصباح باشارت سپهدار جماعتی از افواج خلج و سربندی و پانصد سوار شکین و خلجانلی و عراده چند توپ در عقب
نواب حاجی کیکاوس میرزا که در آن ایام در اصفهان بر سر تیول خود بود بهمراهی ایشان ملتزم شد بر سر مهاجرین رسیدند بعضی فرار اختیار کردند کیکاوس میرزا از غایت
غضب رعایت ادب نکرده از آقا سید اسدالله اسب و سلب بگرفت و او را برنجانید و پسر برادرش را زحمت فراوان کرد و دست و گردن ببست و سر و روی میرزا
حسن حکیم را با چوب و سیلی درهم شکست و استر سواری و بنه و اغروق او را تصرف کرد و بر کسی رحم نکرد بعد سپهدار این کار را نپسندید و حکم کرد اسباب آنها را رد نمایند
و جماعتی که مصلح خیراندیش و از اهل دستار و طیلسان بودند تسلیم شدند و ایشان را برداشته باصفهان آوردند و از آنجمله بودند میرزا ابو الفضل فرزند میرزا زین العابدین
خلف الصدق سید سند حجة الاسلام گیلانی و همچنین جناب فاضل حکیم آقا محمد حسن خلف مرحوم ملا علی حکیم نوری و میرزا محمد پسر میرزا باقر نواب و میرزا امین و
سی نفر از سادات و طلاب که با گروهی بسیار از اهل حرفه و کسبه شهر وارد اصفهان شدند و جمعی بقم و کاشان فرار کردند و از آنجمله حیدر میرزا و میرزا محمد علی و احمد میرزا پسر
نواب اسحق میرزای خلیفه سلطانی و فرزندان ایشان اسمعیل میرزا و رضاقلی میرزا و طهماسب میرزا بالاتفاق میرزا ابو القاسم برادر کهتر میرزا عبد الحسین و میرزا عبد الباقی
بقم رفته شدند و بماندند پسران محمد حسینخان شبی در قم از عمارت بر ایشان از هدف گلوله کردند و پسر حیدر میرزا بقتل رسید و میرزا عبد الحسین با بعضی همراهانش عصر
کاشان افتاد پس از دو ماه توقف باغوای ملازمش بقریه از قرای خود رفته آن ملازم خدمتی بدیوان خواسته از او بخدمت سپهدار قصه عرض کرد و بحکم او رضاقلی
خان برادرش بگرفتن او مامور شد او با هاشم داروغه و سواری چند بقریه درآمده او را بگرفته باصفهان بردند و چند روز محبوس داشتند پس از استیذان از
امنای دولت او را بقتل آوردند و در میدان نقش جهان بیفکندند و بعضی از اشرار و الواط آن شهر را بسیاست و یاسا و کیفر رسانیدند علما و سادات گرامی را
و بتکریم و تحریم آنان بیفزودند مجملا آب تدبیر سپهدار صافی ضمیر آتش این فتنه مردم سوز و شعله شهر افروز فرو نشست و وقتی ملازمان رکابی بدار رسیدند که کار
بسامان بوده شهر با انتظام و فیروزکوهی و دیگران مدتی در اصفهان بماندند و چون این حادثه باعث ملالت خاطر سپهدار و علما و فضلای آن ولایت از یکدیگر
گردیده بود عریضه بخدمت اعلیحضرت شاهنشاهی نگاشته تمنی احضار شد و حسب التمنی حضرتش را بحضور مبارک احضار فرمودند و در شهر اول سال ایت ئیل ترکی
مطابق یکهزار و دویست و شصت و هفت هجری بدار الخلافه رسید

ذکر ماموریت چراغعلی خان کرمانشاهانی بتحصیل متوجهات دیوانی و بقایای سنواتی اصفهان و بحکم امنای دولت نایب الحکومه شدن در آن سامان

چون چراغعلی خان قوللر آقاسی کرمانشاهانی
مردی کاروان و دست پرورد جناب امیر نظام بود و یکدو بار باصفهان مامور گشته و استحضاری کامل از کار آن ولایت حاصل کرده بود بجهة تحقیق
معاملات و تحصیل متوجهات مامور بدان ولایت شد و پس از تنقیح معامله و تفریغ محاسبه نایب الحکومه اصفهان شده در خدمات دیوانی اهتمام کرد و با عموم طبقات خلایق
رفتاری درست نمود و بقایای اشرار آن ولایت را که در ازمنه سابقه سر بخودسری برآورده بودند بلطایف الحیل بدست آورد مقتول کرد و جمعی بدار الخلافه فرستاده
محبوس شدند از جمله معارف اشرار کریم نام اروجنی بود که از زمان حکومت نواب شاهزاده سیف الدوله دست بقطع طریق و اذیت فریق گشاده بود و تا این غایت
حکام اصفهان از ابروی استیلائی بنود چه محکمه محکم و ملجئی مستحکم داشت و در هنگام ماموریت سپاه بدفع آن گمراه در کوه و بیابان معقود الاثر میگشت در این ایام
نایب الحکومه بتدابیر چند او را استمالت کرده بشهر اصفهان درآورد روزی در رود و پنجاه سوار جرار با او همراه بود چون بشهر آمد و التفات بیپایان از نایب الحکومه دید
سواران خود را رخصت رجعت داده شبی چند محرم و معتمد را با خود نگاه داشته در خانه علی اکبرخان منزل گرفت و از نایب الحکومه مخلع شد و بوعده حکومت و
نیابت بلوک مطمئن بماند چون از وعده اثری بظهور نرسید دانست که چراغعلی خان در باب قلع و قمع وی و رفقایش اندیشه تدبیر است از آمدن خود پشیمان شده بفکر فرار
افتاد در رقعه بعلی اکبرخان نوشت که از تفویض نیابت بلوک امید توافق سلوک نایب الحکومه مایوسم و برفتن از اصفهان مستعد تا پس از رفتنم چه روی دهد و
ترا اخبار کردم که حمل بر ناجوانمردی من ننمائی و نکوئی کریم نامردی کرده بیخبر از خانه من رفته علی اکبرخان رقعه او را بنایب الحکومه رسانید که خود متهم نباشد
نایب الحکومه کریم را مطمئن کرده غافل ساخت و شبی بجهة قرار کار بمجلس خود خوانده و محمد رضا خان نایب بلوک چارمحال نامه نوشت که با جمعیت بر سر قلعه او رود

متعلقین او را گرفتار سازد و اعلام کند حاجی محمد رضا خان با یکهزار تفنگچی چهار محالی قلعه کریم اروجنی را در میان گرفت و پس از یکشبانروز محاصره و
محاربه بر اهالی قلعه ظفر یافته همه را اسیر کرده مقید و محبوس باصفهان فرستاد و کریم و همراهان او را در شهر گرفتند و بسیاست رسانیدند و گروهی را
بدار الخلافه فرستاده در انبار مجلس محبوس داشتند تا جان دادند و خلایق آن بلوک از شر آن اشرار آسوده خاطر شدند و یکدو جماعتی از مفسدین و
متمردین آن الوار را بتدریج ایام و اوقات قلع و قمع کرده نظمی تمام در اصفهان داده مدتی بحکمرانی آن شهر پرداخت چنانکه بقیه اعمال و خدمات او
در مقام خود مرقوم قلم صداقت رقم خواهد شد و از جمله واقعات این سال خجسته مآل که یکهزار و دویست و شصت و هفت بود تفویض بعضی مناصب است
بکارگذاران و جان نثاران دربار معدلت مدار حضرت شاهنشاه فلکجاه قاجار و از آنجمله بود سرتیپی محمد علی بیک ناظر سابق شاهنشاه مغفور
ولد حاجی بیژن خان کرجی قدیمی که چون منصب نظارت او بمقرب الخاقان نصر الله خان خلف الصدق امیر کبیر ظهیر الدوله محمد قاسم خان قاجار
قوینلو مفوض گشت و او سالی چند بی منصب بماند بنابر شایستگی و معقولیت او در این ایام بحکم حضرت شاهنشاه بیژن غلام بمنصب سرتیپی سواره ایلات
قزوین مخصوص و بلقب خانی ملقب آمد و چون با انتظام امر سواران مذکور بقزوین رفت بر حسب تقدیر بیک سوار اجل دو اسبه براو تاخت و در عین
عنفوان شباب ببازیچه چرخ پیر از زین زرین بر مرکب چوبینش سوار ساخت و آقا خان ماکوئی بمنصب او منصوب گشت مصطفی قلیخان
سمنانی معزول و فوج او با سواران مهاجرین بپاشاخان بن فرخ خان مکری که از چاکران قدیم شهریار و برادرزاده عزیز خان آجودانباشی افواج
نظام بود مفوض گشت و سلیمانخان بن حسینقلی خان دنبلی حکمران سابق خوی بحکومت تربت حیدریه رفت و فوج افشار بیوسف خان سرهنگ
سپرده شد و جناب سامی افندی سفیر دولت سنیه عثمانیه از جانب سلطان کامکار سلطان عبد المجید خان خواندکار روم بتهنیت و تحیت دولت
علیه عالیه قاجاریه آمد و بعد از تشریفات و تکریمات لازمه و شرفیابی بحضور سعادت ظهور حضرت سلطان السلاطین ناصر الدین پادشاه قاجار
غازی خلد الله سلطانه و تبلیغ پیام و نامه و هدایا و تحف دوستانه در خانه عبد الحسین خان جواهری نزول کرد و مشمول عنایات بیغایات حضرت
شاهنشاهی شد و مقضی المرام معاودت کرد و چون فتنه بلاد خراسان و مازندران و زنجان و فارس و اصفهان بیمن طالع فیروزی مطالع حضرت
شهریار معدلت مدار فرو نشست بامر اعلی مقرر شد که در هر شهری از شهرهای ایران در سر برزنها و معابر محلات سربازخانه مشتمل بر حجرات ساخته
و پرداخته شود که افواج در اطراف شهر متفرق بباشند و عرصه بر اهالی بلاد تنگ ننمایند و شب و روز چنانکه باید بقراولی و نگهبانی محلات پردازند و در
اندک روزگاری در دار الخلافه و سایر امصار و دیار قراولخانهای پسندیده عمارت و باشارت اعلیحضرت شاهنشاهی حدایق و بساتین و عمارات
خورشید آیین بنیاد نهادند و بجناب جلالتماب اتابک اعظم امیر کبیر میرزا محمد تقی خان فراهانی فرمایش رفت که طرح کاروانسرائی سدید و بازاری
جدید ریخته گردد و در وسط معموره باتمام رسد و در اندک روزگاری سرائی بزرگ و وسیع مشتمل بر عمارات و حجرات رفیع و خلوات و تیمچه های منقح و
باغچه های مروح ساخته آمد که محتویست بر سیصد و سی و شش حجره تحتانی و فوقانی و متصل به سه رسته بازار مشتمل بر دکاکین بسیار و مقرر آمد که در ممالک
اطراف بلاد و امصار چاپارخانه و اسکدار ساخته شود و در هر یک مراکب متعدده معین که هر کس را حاجت بارسال مراسله یا فرستادن فرستاده
شود تعطیل و تعویق روی ندهد و از قرار فرسنگی پانصد دینار اجرت و کرایه بیش مطالبت نرود و حکم شد که روزنامه وقایع امورات بلاد بعیده
و قریبه از اخبار و کردار هر کس از احکام و محکوم و عالم و معلوم بدار الخلافه موصول و مرسول شود و در کارخانجات صنعت طبع و باسمه و چاپ مکتوب
و مطبوع و متداول و شایع گردد که مردم بواقعات دول خارجه و داخله بسهولت مطلع شوند و چهارده فوج از افواج نظام پیوسته بجهة قراولی
خاصه و رجوع خدمات عامه در دار الخلافه مهیا و موجود و حاضر و مشهود باشند و بهر چندی بتبدیل و تغییر یابند و استاد عبد الحمید قنادی مامور شد که
از شکر مازندران قند مکرر سازد و مکرر ساخت و شال بافته کرمانی درجه شال کشمیری یافت کارخانهای بلورسازی و چینی سازی تمام یافت
و این صنایع و بدایع در اندک وقتی انجام گرفت چنانکه تفصیل آن در مقام خود مرقوم میشود

ذکر طغیان میرزا قوام الدین حاکم کوه گیلویه فارس و عصیان محمد باقر خان نوئی از الوار آن دیار و ماموریت عباسقلی خان سردار و سرتیپ لاریجانی بقلع و قمع ایشان و فرستادن آنها بدار الخلافه طهران و بعضی واقعات این اوان

کوهگیلویه ولایتی است از اجزای
فارس بر جانب شوشتر و دزفول و حویزه و کعب واقع و مردمش غالبا از الوار و اعراب و شهرش موسوم به بهبهان بیرون اصفهان و از روزگاری
که حکومت آنجا در سلسله سادات طباطبائیست و میرزا سلطان محمد خان در دولت ابد مدت قاجاریه بحکومت آن ولایت میپرداخت بعد از او

این خدمت بعهدهٔ میرزا منصور خان بهبهانی فرزند او مقرر گشت و سالها در آن ولایات بسر برده و در اکرام و انعام مترددین مدیحط ظاهر میکرد و گاه
گاهی از جانب حکام فارس حاکمی مخصوص در آن ولایت معین بود در این اوقات میرزا قوام الدین برادر میرزا منصور خان مغفور که بواسطهٔ مخالفت
با فرمانفرمای سابق فارس قریب پانزده سال در طهران با امین الدوله پیوسته بود و پس از او خود را بمعتمد الدوله بسته در ایام حکمرانی نواب
مستطاب بهرام میرزا خود را بموطن انداخت و بهوای خودسری قلاع گل و گلاب را که در پنجفرسخی شهر بهبهان است آباد ساخت و بر سر کار
عاملی و حکومت با برادرزادهٔ خود میرزا سلطان محمد خان که سمی جد خود بود بمخالفت کوشیده تا باصلاح سلیمان خان گرجی با یکدیگر مصالحتی
مزورانه گزیدند مقارن این حال نواب نصرة الدوله فیروز میرزا بایالت فارس رفت و مقرب الخاقان عباسقلی خان لاریجانی را بنظم کوه گیلویه
مامور داشت همچنین میرزا قوام الدین بموافقت سلطان محمد که برادرزاده و داماد او بود در آن ولایت ایالت داشت و در انجام خدمات دیوانی
بنا بر اغراض نفسانی مسامحه میکرد و چون کارگذاران نواب نصرة الدوله فیروز میرزا بر وی سخت گرفتند و بقایای وجوه سنواتیه دیوانی را
مطالبه کردند و وی بهوا و هوس تلف و ضایع کرده بود سر بطغیان برکشید و از سواره و پیاده الوار و اعراب آن صفحات احتشادی کرده مخالفت
گزیدن گرفت بحکم دیوانیان عباسقلی خان سردار لاریجانی که با ساخلو فارس بود و بقلع و قمع اشرار آن ساحات ماموریت داشت با او مدتی
مدید بمحاربت و محاصرت گذرانید و جمعی از طرفین ضایع شدند تا بر میرزا قوام الدین غالب شده وی را گرفته با سلطان محمد خان روانهٔ شیراز کردند
و همچنین محمد باقر خان نوئی که از الوار آن سامان و صاحب قلاع حصینه است از در خلاف و لاف درآمده منشاء خیانت و جنایت گردید سردار
مذکور او را نیز پس از زحمات موفور اسیر کرده بشیراز فرستاد علی سلطان قراگوزلو صاحب منصب فوج فضل الله خان میرپنجه همدانی که در شیراز بود
حسب الامر با سه دسته سرباز و دو عراده توپ بمحافظت ایشان مامور و ایشان را بشیراز آورده از آنجا روانهٔ دار الخلافه طهران داشتند سردار
لاریجانی موجب تفقدات سلطانی شد و ایشان مورد سیاست دیوانی شدند و در این ایام حکومت ولایت عراق بمیرزا احسن خان ملقب بوزیر نظام
برادر کهتر اتابک اعظم میرزا تقی خان امیر کبیر معظم مفوض و مرجوع افتاد و بدان سامان رفته بلوازم حکومت خود پرداخت و شفیع خان قراباغی
نایب اول آجودانباشی باقامت لندن و مصلحت گذاری دولت مقرر شد و برفت و میرزا حسینخان ولد امیر دیوان میرزا نبی خان مازندرانی مشهور
بقزوینی بمالیوزی و قونسلی شهر بمبئی هندوستان روانه گشت و محمود خان ولد نبی خان سرتیپ قراگوزلو که از نواب اول آجودانباشی بود
بپطرزبورغ و اقامت آن شهر عظیم مامور شد همچنین محمد قاسم خان برادر حسینعلی خان معیر الممالک مامور بکارپردازی تفلیس گردید و مقرب
الحضرت احمد خان ولد جعفرقلیخان سرکردهٔ نوائی و قراپیاول حضور پادشاهی که مقیم تفلیس بود حسب الامر اعلی بحضور مبارک احضار شد و میرزا حسن
بارزنة الروم روانه شد و نواب امیرزاده مصطفی میرزا بحکومت ارومی مخصوص گشت و عبدالله خان قراگوزلو ملقب بصارم الدوله که در کرمان متوقف
بود بحکم کارگذاران دولت ابد مدت و دستور العمل نواب مستطاب امیرزاده مؤید الدوله طهماسب میرزا حکمران کرمان بگرمسیرات بمپور مامور گردید
و آن صفحات را نظمی کامل داد و عریضهٔ عبودیت فریضهٔ محمد علیخان بمپوری را با پیشکش های وی بحضور حضرت شاهنشاه فرستاد و خود نیز حسب استدعای
خود ماذون شد که بحضور اعلی آمده متوقف شود و مجار جنرال سر هنری بوطون مشهور بلنزی صاحب انگلیس که در دولت خاقان مغفور محمد شاه
طاب ثراه منصب امیر تومانی داشت و بعد از جلوس سلطان السلاطین ناصر الدین شاه قاجار روحنا فداه بایران آمده بود و در طهران سکونت
داشت پس از زندگی بیماری درگذشت و صاحب منصبان با احترام تمام چنانکه رسم آن قوم است او را برداشته بخاک سپردند ذکر ورود اتاینا
محرم خیوقی فرستادهٔ خان جلالت بنیان محمد امین خان بن اللهقلی خان بن محمد رحیم خان خوارزمی با عریضه و پیشکش و هدایا بدار الخلافه طهران و مرخصی از حضور سلطان السلاطین شاهنشاه ایران ناصر الدین پادشاه قاجار خلد الله ملکه و ماموریت بندهٔ درگاه رضاقلی بسفارت خوارزم تا حین مراجعت از آن سفر و ورود دار الخلافه علی سبیل الایجاز
بر ارباب دانش پوشیده نماناد که خوارزم ملکی است برین سوی جیحون و داخل ولایات خراسان و ایران و سبب تسمیهٔ آن ملک بخوارزم آنست
که از عهد کیخسرو بن سیاوش بن کاوس افراسیاب پسر خود شیده را که خال کیخسرو بوده با سپاه ترکستان مامور بایران نموده شیده جلادت ورزید
از رود جیحون که سرحد ایران و توران بود قدم جسارت پیش نهاده بخاک ایران که بیشهٔ شیران بود درآمد کیخسرو در آن سرزمین بوی رسیده وی را بکشت
و سپاه او را رخصت رجوع داد و فرمود درین زمین خوار رزمی روی داد یعنی جنگی سهل و بیعظم اتفاق افتاده بنا علی هذا القاعده که در فارسیان

متداول است که چون دو حرف متحد بی‌فاصله متصل شود در تلفظ یکی را ترک کنند مانند سپید دیو و سپیدیو و سپیددار که سپیدار گویند آن زمین را زمین خوارزم
نامیدند و از آن پس آبادی یافت و گروهی در آن مسکن کردند و از اجزای ایران و بلاد متصله بمرو و استراباد و سرخس شد و خاکش از جانب جنوب غربی
متصل است باستراباد و از سمت جنوب شرقی بمرو و چون بجانب استراباد اقربست شهرش را گرگان نام نهادند و گرگانج معرب آنست و جرجانیه نیز
خوانند و چون رود گرگان فیمابین شهر استراباد و گرگانست بدو معنی برود گرگان موسوم شده و فاصله خاک استراباد و گرگانج قراتکلک است و
در حقیقت در ازمنه سابقه این زمین و ولایت اتصال و اتحاد داشته و سراسر استراباد بوده در عهد سلجوقیه حکام ایران نوشتکین غرجه از جانب
ملکشاه و سلطان سنجر بحکومت خوارزم مامور شد و اولاد وی در هنگام قوت خدمت بسلاجقه نکردند چون چنگیزخان طلوع کرد و سلطان محمد
خوارزمشاه هزیمت گرفت عیال خود را بقارن قلعه فرستاد و خود بجزیره آبسکون استراباد گریخت و سپاه مغول گرگانج را تا استراباد خراب کردند
و در زمان دولت صفویه حکام خوارزم متابعان دولت ایران بودند و مابین ایشان و اوزبکیه بخارا معادات میرفت و همواره در هنگام مغلوبیت
بایران می‌آمده از صفویه تقویت می‌یافته بر آن بلاد غالب میشدند و متابعت با صفویه میکردند و در عهد سلطان محمد صفوی جلال خان پسر محمد خان
اوزبک خوارزمی لوای خودسری برافراشت در دست مرتضی قلیخان پرناک حاکم مشهد کشته شد و سر او را باصفهان آوردند و حاجی محمد خان
مشهور بحاجیم خان را حاکم خوارزم کردند محمد خان شیبانی بر او غلبه کرد وی بخدمت شاه آمد شاه عباس در سال هزار و شش بخوارزم رفته غاصبین
آنملک را براند و حاجی محمد خان و پسرش عرب محمد سلطان را در حکومت خوارزم بنشاندند و بعد از عرب سلطان اسفندیار فرزندش و پس از او ابوالغازی
و پس از او عوض اویناق حکومت خوارزم یافتند و پرورده دولت سلاطین صفویه ایران بودند و ایلبارس خان بعهد دولت نادرشاه بر خوارزم تسلط
یافت نادر وی را کشته محمد طاهرخان را حکمران خوارزم کرد بعد از نادرشاه دیگرباره اولاد عرب محمد و عوض اویناق که جد اعلی خوانین خوارزم است
حکومت یافتند و الثذر پسر عوض ایناق بن محمد امین مستقل شد در یکهزار و دویست و یازده خان گردید و دو سال حکومت یافت برادرش محمد رحیم
خان بیست و هفت سال حکمران بود وقتی باستراباد آمد منهزما بخوارزم بازگشت و با خاقان صاحبقران اظهار اطاعت کرد فرزندش الله قلی خان
و پسرش رحیم قلی خان که همواره با سلاطین قاجاریه ایران متابع بودند و هدایا و اسب ارسال می‌نمودند و بدانها شمشیر و خنجر جلاعت داده میشد چون نوبت حکومت بمحمد
امین خان سمی جد اعلایش رسید محمد ولیخان قاجار برادرزاده آصف الدوله را که تراکمه گرفته بودند با پیشکش و عریضه باتفاق معتمد خود بخدمت
قطب السلاطین محمد شاه قاجار فرستاده و مورد الطاف شد و خلعتی بجهة او ارسال رفت میرزا رضای میرزا آقاسی بسفارت حامل خلعت شد
امنای دولت او را خوارزمشاه نوشتند وی نیز خود را شاه پنداشت و اندک اندک بنای کار را بر سرکشی و طغیان گذاشت و در این ایام که تخت
سلطنت بفر و شکوه پادشاه عهد حضرت سلطان السلاطین الناصر لدین الله ناصرالدین شاه قاجار زینت و جمال یافت محمد امین خان در ارسال
رسل و عرض عریضه و انفاذ هدایا و پیشکش تغافل و تجاهل پیشه کرد و تا سالار در حیات بود بملاحظه دوستی با او اظهار ارادتی ننمود چون دانست که
نقش لوحه وجودش با آب اجل محو و معدوم شده ناچار تا نیاز محرم پیشخدمت خود را با اسبی چند ترکمانی و چرغی دو شکاری روانه کرد و تهنیت و تعزیت
گفتن گرفت ولی عریضه نه بر وفق ادب نگاشت و خود را شاهی جداگانه پنداشت لهذا امنای دولت واجب دیدند که با خبری دانا بدان ولایت روانه
نمایند که از کار دور و نزدیک باخبر گردد و لختی خان خیوه را از این رفتار و شیوه تهدید کند و بوعد و وعید و بیم و امید او را بر سلوک مسالک آبا و اجداد
مستقیم دارد فرستاده او را مخلع ساخته مرخص داشتند و در حضور از رد اسرای خراسان بفرستاده او حکمی صریح صادر شد و من بنده بهمراهی او بسفارت
معین شدم و استدعای هدیه بجهة خان خیوق کردم تفنگی دولوله دنکی و طپانچه فرنگی و ساعتی طلا بمن بنده سپردند که بنام خود از جانب خویش بدو
تعارف و راه آورد دهم نه دیگر در فرمان شاهانه نگاشته شد و نه ارسال آنرا از جانب سلطان ایران روا داشتند بحکم شاهنشاه ایران مخلع گردیدم و قریب
یکهزار تومان بجهة مخارج سفارتم دادند و بحضور مبارک رفته مرخص شدم و فهرس التواریخی مختصر که نگاشته بودم بحضور آوردم و چون بخدمت
جناب جلالتمآب امیر کبیر رفتم تمامت سپارش را بیک مصراع فردوسی که نگارش می‌باید مختصر کرد که فرستاد باید فرستاده گفتم بلی فرمود البته شنیده
سفارت مرا در ارزنة الروم گفتم آری گفت نیکو برو و دانا باز گرد که موکب اعلیحضرت شاهنشاهی بر قصد سفر عراق در اهتزاز است و زمان سفارت
زیاده از سه ماه نباید که بهمت بلند ما را مهمی عظیم در نظر و صورت کاری بزرگ در مرآت خاطر شاهنشاهی جلوه گر است میرزا نور مهدی فرستاده
امیر بخارا را که باسلامبول رفته و باز آمده بود عرضه داشت که مرا قصد رجوع بخاراست امیر کبیر اتابک اعظم جواب داد که اینک سفیر دولت علیه ایران حاضر است

اگر بازگشت خواهی همراهی او راه برگیر تا بمقصد رسی وی مرا آشنا خواسته اظهار مرافقت کرد ولی بعضی خیالات خام موافقت ننمود و من بنده بخارج
شهر رفتم و در باغ جنت تحویل کردم و این نقل در پنجم شهر جمادی الثانیه سال یکهزار و دویست و شصت و هفت رفت و بنا بر بعضی مصالح ملکی و دولتی
مقرر شد که روزنامهٔ این سفر تا هنگام رجوع نگاشته گردد تا سلاطین آفاق بدانند که سلطان السلاطین با خوانین خوارزم چه تلطفها فرمود و محمد امین
خان چگونه سلوک نمود چه گفته اند بیت چوب را آب فرو می نبرد حکمت چیست　شرمش آید ز فرو بردن پرورده خویش و ها انا نشرع فی المقصود بعون
الملک الودود در روز شنبه نهم شهر مذکور در کمال سرور از راه ساری باسترآباد عبور لزوم یافت از رود جاجرود و قطع فراز و فرود کرده کوه البرز
که بچندین اسم موسوم است فرو نوشتیم و از او درگذشتیم للمؤلفه نشستیم بر پشت که پیکران　نشستیم کوه گران پیکران　سپردیم کوه و سپردیم در
بریدیم جوی و دریدیم جر　نخستم مهین کوهی آمد براه　پیش پیک ماهی سرش تاج ماه　مجملا پس از قطع مسافت هشت فرسنگ بقریهٔ اسک رسیدیم
گفتیم و شستیم و خوردیم و خفتیم بروز دهم ماه سحرگاه برجستیم و بدوگانه رب یگانه میان بستیم و با فرستاده خان خیوق نرد صحبت باختیم و بقصد
نزول منزل آئینه ورزان تاختیم آئینه هوا از زنگ سحاب فرو گرفت و بقول حکیم منوچهری دامغانی　برآمد ز کوه ابر مازندران　و باریدن آغاز
کرد تا چارتن در زیر دلق ملمع و سر در پناه چتر مشمع نهفتیم و فایدتی نداد و در راه برود بومهن رسیدیم و از سردی هوا چون بوم از بومهن لرزیدیم گرم تر
از آتش بر آب زدیم و شد تر از صرصر از غرقاب بیرون شدیم از کثرت باران و وحشت یاران و قطع نشیب فراز کوههای پست و دراز بستوه آمدیم
تا بمنزل کیلارد نزول کردیم لباسهای تر خشک شد و بدنهای سرد گرم معدهای خالی پر گشت و دلهای سخت نرم دیگر روز خوار خار در سر برزد
و شعلهٔ آن در خرمن ابرهای سوخته آن روز از آنجا بدو سه منزل بفیروزکوه رسیدیم و از آنجا به تنگنای عباس آباد روی نهادیم از سوادکوه و سرخ رباط
و میان دو آب و زیرآب و امامزاده و شیرگاه گذر کرده بفضای دلگشای علی آباد در آمدیم گفتی مرغی از قفس آزاد شد و گریزپائی از محبس در هفدهم شهر
جمادی الثانی بفضل باری بشهر ساری رفته پس از تشرف یابی خدمت نواب امیرزاده مهدیقلی میرزا حکمران مازندران و روزی دو توقف بیرون
آمده راه قصبهٔ شریفه اشرف البلاد برگرفتیم و در باغ شاه عباس صفوی نزول کردیم و صفت این باغ در روزنامه مفصل مسطور است للمؤلفه
یکی باغ دیدم بپهنای راغ　اگر راغ باشد پر از گل چو باغ　تو گوئی که نارنج و نارنج بن　ستاره است شب بر سپهر کهن　مع القصه از جر کلباد گذشته
بنوکنده انزان در خانهٔ حمزه خان بماندیم و فردا باسترآباد براندیم و مقرب الخاقان محمد ولیخان نایب و برادرزاده آصف الدوله که در این ایام
بیگلربیگی استرآباد و محتشمی عالی بنیاد بود با ما تکلفها و تلطفها و میزبانیها و مهربانیها فرمود و میرزا اسمعیل خان بالیوز و مصلحت گذار دولت
مودتها و محبتها نمود پس از چندی توقف و تهیه و تدارک چول و بیابان خوارزم از آب و نان و آذوق و سایر لوازم تا ورود بخوارزم بر لب گرگان نزول
کرده از او به قراخان اتابای حرکت و با تراکمه برود اترک ورود دست داد ریش سفیدان طوایف تراکمه را با نعام و اکرام خوشدل نموده رخصت
رجعت داده بمفاد اترک الترک و لو کان ابوک از اترک اتراک را ترک نمودم در بیستم رجب بمنزل قراتکلک که اول خاک خوارزم است و منزلی
شوره زار در رسیده از این منزل سواری ترکمان بخیوق فرستاده از ماموریت خود مخبر و بیست و دو شبانه روز بقطع سیصد فرسنگ بادیه درگذشت
در سلخ شهر رجب بقراقلاغ اول آبادی خوارزم رسیدیم و تا این غایت آثار آبادی ندیدیم در غرهٔ شهر شعبان از اعزهٔ شهر یوسف جان آقا عم
یکجان دیوان بیگی خوارزم با سوار بسیار باستقبال آمد و بطریق مهمانداری تا شهر خیوق همراه بود و معلوم شد که محمد امین خان حکمران خوارزم
بر سر مرو شاهجهان رفته در این راه بساتین و حدائق خوب بود و هر شب در باغی میگذشت و جماعتی مر بنده را بورود شهر خیوق استقبال کردند
و تحریمات بجای آوردند و بباغ محمد رحیم خان جد خان خیوق منزل دادند و مخارج یومیه معین کردند علما و عظمای شهر بملاقات آمدند و تنگری
قلی توره نایب دعوت کرد و اجابت نشد و شیرینی فرستاد و تفقد کرد از رنج مقاسات راه و مسافت و عدم اسباب تنعم و راحت در آن منزل
تب مستدام عارض شد اگر چه طبیبی در آن شهر نبود بفضل ایزد باری معالجه یافت و در این ایام خبر رسید که جعفرقلیخان میرپنجه قراجه داغی
باسترآباد و نظم الصفحات آمده با بیگلربیگی استرآباد در صحرای گرگان بمکاوحه و مجادله ترکان مشغولند هم از جانب سرخس معلوم افتاد که نواب
مستطاب حسام السلطنه والی خراسان بر سر سرخس تاخته خوارزمیان از این دو خبر که از دو سوی رسید متوهم شدند و من بنده نیز اسرای ایرانی را
که بتدریج بآن ولایت آورده فروخته بودند بکلی دیده بتصریح ایشان از رهائی و رجوع باوطان خوشنود و موعود داشتم مع القصه محمد امین خان در دوم
شوال از مرو بازگشته بشهر خیوه وارد شد و من بنده بتمارض از استقبال او تن زدم اظهار کسالت نمودم و ابواب ملالت گشودم و ملازمان

خود را بتماشا و تحقیق موکب و فرستادم و حقیقت توپ و تیپ و فر و زیب خوان خوارزم را از جیقه و افسر و کلاه و دستار و مرکب و لباس گلگون و دیبا
بر من مکشوف داشتند تا کیفیت سفر علی التحقیق معلوم شود میرزا علینقی طبیب فوج افشار که در این سفر همراه او و بزحمت خدمت گرفتار بود
بخواندم و فرستادم و از وی چگونگی آن یورش را پرسیدم و کماهو حقه مطلع گردیدم معلوم شد که چون از سپاه بردن نواب حسام السلطنه بر سر
سرخس استحضار یافته از مرو بازگشته و با نواب والا اظهار دوستی و با شاهنشاه والا جاه ایران اظهار خلوص نموده بعد از مراجعت نواب والا
حسام السلطنه همگی سپاهیان رکاب خود را بتاخت و تاز خراسان فرستاده و خود با معدودی روی بخیوق نهاده و پس از روزی چند
بیخبر بارگاه آراسته و مرا خواسته من بنده بعذر مرض از رفتن بحضورش اعراض کردم و چندانکه اصرار کرد از امتثال امرش اغماض وی از این معنی
سخت برنجید و سخنان سست گفت آخر الامر بمیانجی آتا نیاز محرم رفیق سفر قرار دادم که روز ملاقات را خود معین نمایم و چنین شد **ذکر ملاقات و مقالات**
با محمد امین خان اوزبک قنقرات خوارزمی و مجملی از تفصیل آن سؤال و جواب و مراجعت بطهران چون زمان گرمی هوا بود
و خان خیوق غالباً در باغهای خارج شهر تفنن و تفرج میکرد آتا نیاز محرم را اخبار کرده در باغ موسوم بانگریک که مخفف انگورینک است بوقت عصری
با ملازمان خود رفته چون نزدیک آمدم چنانکه رسم خوارزمیان است بر او سلام کردم و فاتحه گفتم ملا محمد نظر دیوان یعنی نویسنده که فارسی میدانست و مهتر
یعقوب وزیر او حاضر بودند خان از فهمیدن زبان پارسی اباکرد اگرچه میفهمید من بنده نیز از فهم لغت ترکی مجانبت گزیدم بترجمانی و دیلماجی ملا محمد نظر
پرسشها رفت و سؤالات شد و جوابها شنفت که تفصیل آن در فهرس التواریخ و روزنامه خوارزم مرقوم است چون پرسش از قوانین دولت و ملت
رسید و جوابهای صواب از هر یک شنید بوزیر خود مهتر یعقوب بترکی جغتائی گفت که این ایلچی ایران مردی با خبر از دول خارجه و داخله است و دانا
و دروغ نمیگوید از روم و روس و انگلیس و فرانسه نیکو مستحضر است و از نژاد سلاطین مغول مطلع وی را دعوت کنید و حرمت دارید و هرچه بکار
شما آید از او بپرسید پس از مهربانیها و اظهار صداقت و ارادت با حضرت شاهنشاه جمجاه ایران مجالس صحبت منقضی گشت و بدید و بازدید ایامی
گذشت الحاصل چون سخن از استرداد اسرا و فسخ عزیمت تسخیر مرو و سرخس بمیان آمد ببعضی معاذیر ناموجه پرداخت و لختی اظهار استقلال کرد
معلوم شد که زیاده از اندازه اسرای ایران بتدریج در خوارزم گرفتار و در آزار مانده اند و شب و روز بعراده کشی و زراعت و شترچرانی و زحمت بند معتادند
و چندانکه او را از نتیجه سوء این اعمال ملامت کردم و دلایل گفتم گاهی بفتوی علما محول کرد و گاهی برضای اسرا مشروط داشت و مقارن این حال اخباری
تازه از جانب خراسان همی آوردند و از من همی پوشیدند و من خود بر نقیر و قطمیر پنهان و آشکارا احاطه یافته بودم از آن پس که مقالات حاصلی
نداد و بتندی و پرده نفاق رفتار همی نمود عزم مراجعت از راه طرن و دره جز بخراسان کردم صراحةً عذر آورد و مانع شد چه هنوز سوارانش با میر احمد خان
جمشیدی بتاخت بلوکات خراسان مشغول بودند بالاخره از سخنهای شد من که الماس با آن کند بود از من برنجید و در پرده گله کرد و پاسخ چنین شنود
که گر در رسالت دلیر آمدم   بر روبه از پیش شیر آمدم   در جمله عاقبت الامر مقرر شد که محمد شریف بای برادر بلجان محرم دیوان بیکی و وزیر دول خارجه
باتفاق من بنده بخاکپای مبارک شاهنشاه ایران خلد الله ملکه شرفیاب شود تا در باب رد اسرا و سایر مطالب مجدداً حکمی صریح رود چه این
مطالب در فرمان شاهنشاهی بصراحت مرقوم نبود و همگی حوالت بتقریر سفیر رفته او چنان میدانست که در تقریر او سخت گیری همی رود علی الجمله ناچار
از راه گرکانج و بیابان باتفاق فرستاده او بازگشتیم و دوستان خوارزم بر هلاک من خاطر جزم داشتند چه که تراکمه دشت بر یکلربیگی شوریده و یاغی
بودند و از خوارزم پیاپی با ایشان مدد همی رسید و خان خیوق نیز از سوق گفتار و طرز رفتار با من دل خوش نداشت روزی چند بعد از روانه کردن
من خود نیز از خیوه با خواص خویش معجلاً بگرکانج آمده بفکر نظم کار خود و حمایت جماعت تراکمه گرگان همی بود و من بنده در عرض راه همی سواران دیدم که
بجانب گرگان میرفتند و او به و عیال و اطفال تراکمه منزل بمنزل بجانب خوارزم و بلجان همیشدند و برخی از همراهان منافق و بدخواهان ممادق تراکمه از
استماع بعضی اخبار و اجتماع برخی اشرار یغمور مزد درباره من اندیشها کرده مرا مخاطب داشته پنهانی بیکدیگر این مضمون گفتندی که ان السیف امامک
والموت قدامک من نیز مستعد اظهار استغنا کرده مجملاً تجلد نموده همی رفتم چه مرا چاره نبود نظم نه پای رفتن و نه جای ماندن   مبادا کار کس زینگونه دشوار
چون بحوالی گرگان رسیدیم و آن روزی بود که آذوقه و اتمام ما بالتمام رسیده و بایستی باسترآباد وارد شویم معلوم افتاد که سواران بسیار در عرض راه
منع مراد را انتظار برند و خود راه را بهمین معبر انحصار و از رکوب و احتمال اینگونه اخطار در چنین اسفار گریزی نداشتم که گفته اند عربیه اذا لم یکن الا الاسنة
مرکب   فلا رأی للمضطر الا رکوبها   در این اثنا پیاده رسیده خبر داد که یکهزار سوار در این حوالی راه بر شما بسته اند و بعزم اخذ و قید و قتل و غارت

این قوافل و رواحل نشسته باکمال استعداد بایل وردی قلیچ خان راه بکردانیدیم و بخطا و سهو سرابرا آب وقیر و قطران را مشکناب کمان کردیم کالمستجیر من الرمضاء بالنار بسهوا بخیام ترکمه یاغی رسیدیم و فرود آمدیم و اسیری چند از اهالی استراباد دیده شد و حقیقت و صورت حال ایشان فهمیده آمد و قد بدت البغضاء من افواههم لا عافهم الله چون از آنجا حرکت کرده دو سه میدان راه سپردیم ناکاه ترکمه منتظره آگاه شده بر سر ما آمدند و کرد و غبار هوا کرفت براستی دانسته شد که در این کردهای شد مردهای شرند و با ما مصمم جنک و پیش غبار متراکم و سوار متوالی آمدغنه و غریوی چون غول و دیو بر آوردند و از قفای قافله برنه و راحله من حمله کردند تو کفتی کرک بکله و ترک بغله در افتاد اشتران بنه و اسباب من بنده را که زیاده از دو سه قطار بود هم در حمله اول حمله ببردند اگرچه اظهار جلادت خواستم و اسب پیش راندم حاصلی نداد چه همه روی بمن داشتند و همت بر کرفتن من می کماشتند و عاقبت بمضمون ضاقت الارض بما رحبت عرصه بر من تنک کردند و ساعت بساعت احاطه الخاتم بالاصبع کرد اکردم حلقه کردن کرفتند لجشی باز پس آمدم و در انجام کار متحیر و متفکر شدم و از استیعاب آن طایفه در مواخذه خویش استعجاب همیکردم و بران دیوساران لا حول همیخواندم تا با فرستاده خان خیوق و سید خواجه نقیب عمه زاده امیر بخارا و دیگر عظمای همسفر تصریح کردند که مقصود ما کرفتن ایلچی ایران است اگرچه نیک مشوش بودم اما این مضامین بدیشان میسرودم که زهی صحرا نشینان بیخبر و بی سر و پایان خیره سر که چنین کاری صعب را از غایت جهل سهل دانسته اید و از مفاد النار ولا العار و السیف ولا الحیف که عنوان نامه غیرت و خامه دیوان رجولیت است غافل مانده اید از این مقال محال درگذرید که صرفه نمی برید للمؤلفه زمن خامه دیدی صمصام نه به تیر م شمر دید و بهرام نه مع القصه حدیث مقاوله بمطاوله کشید تن بهلاک و مدافعه در دادم و ابواب مسامحه و مسالمه را مسدود دیدم و شب در رسید ولی از یمن طالع فیروزی مطالع اعلیحضرت شاهنشاهی آثار فضل و قوة الهی ظاهر شد قاضی یموت که با من سابقه داشت در رسید از حالت من اطلاع یافته سوار آق و آتابای را خبر کرده با بزرکان آن طوایف قدری از شب کذشته بحمایت ما آمدند و با ما مطاوعت کرده بایل و اوبای قراخان رسیدیم و پس از روزی چند باستراباد رسیدیم و توقف کردیم و از آنجا بدار الخلافه طهران آمده شرح حال با امنای دولت معروض داشتیم و سید احمد نقیب خواجه عمه زاده سرکار امیر بخارا و محمد شریف بای را باشارت جناب جلالتمآب اتابک اعظم امیر کبیر میرزا تقی خان در خانه اسمعیل خان فراش باشی سابقه منزل دادند و ابواب التفات بر روی آنها کشادند ولیکن امیر کبیر از رفتار و کردار خان خیوه و جسارت ترکمه نیک متغیر شد و بفکر کوشمال و تنبیه آنان پیشتر افتاد و قصد یورش خراسان و انتظام بلاد شرقی ایران یعنی خوارزم و سرخس و مرو و هرات و بلخ کرده و باحضار سپاه نظام فرمان داد و مقارن این حالات از کردون کردان مهلت نیافت چنانکه در مقام خود مرقوم خواهد افتاد هر سخن جائی و هر نکته مکانی دارد

ذکر حرکت نواب مستطاب حسام السلطنه سلطان مراد میرزا والی خراسان بعزم تنبیه ترکمه سرخس و تسخیر آن شهر از متمردان و کیفیت کار محمد امین خان اوزبک حکمران خوارزم

سرخس شهری از اقلیم چهارم بخراسان که سرخس بن کودرز بن قارن بن کاوه در زمان محاربات پادشاهان ایران با افراسیاب در سرحد خراسان بجهة حفظ آن سامان بساخت و مکرر خراب شده آبادی یافت غالب اوقات سپاه ایران در آن سکونت داشتند و با ترکستانیان مدافعه مینمودند و در قدیم الایام مشایخ عالیمقام از آنجا برخواسته اند مانند شیخ لقمان و ابو الفضل که با شیخ ابو سعید ابو الخیر رحمه الله معاصر بودند اگرچه در ضمن وقایع سال یکهزار و دویست و چهل و هشت هجری در مجلد نهم این تاریخ کامل که مسمی است بروضة الصفای ناصری تفصیل حال طایفه سالور نکاشته آمده مجدداً در این مقام نیز بطریق اجمال مرقوم می افتد که سرخس از جمله شهرهای خراسان شرقی و ضمیمه ممالک محروسه ایران است و حکام مرو که از جانب اولیای دولت سلاطین مقرر بوده اند در سرخس مداخله داشته اند و در هر وقتی که ضعفی در حکام مرو روی میداده آن طایفه یعنی ترکمه سرخس خودسری میکرده اند و کاه کاه بمصلحت وقت با خان خیوه آمیزشی میکرده اند تا در زمان دولت خاقان صاحبقران مغفور فتحعلی شاه جنت جایگاه نواب شاهزاده کیتی ستان نایب السلطنه منصور عباس شاه قاجار بانتظام بلاد خراسان شرقی متعلقه بایران مامور شد و در سال مذکور پس از فتح امیرآباد و خبوشان از راه آق دربند بسرخس رفته پس از محاصره و محاربه شهر را بتصرف کرفت و قتلی بافراط رفت و اسرای خراسان را که سه هزار کس بودند مستخلص فرمود و بغیر عموم اسرا سه هزار اسیر از ترکمه سرخس و سیصد آتکه در تقسیم غنایم نصیب و غنیمت حضرت نایب السلطنه افتاد و چهارصد و پنجاه تن که ببیع و شرای اسرای ایران شغل کرفته بودند در حضور مبارک بدست اسرای شیعه مقتول شدند و پس از رجوع بارض اقدس و آوردن اسرای سرخس بمشهد مقدس ترکمه سرخس و آخال و الله قلی خان خوارزمی را شفیع انکیخته و عریضه بحضرت نایب السلطنه فرستاده ضراعت و شفاعت کرده یکهزار اسیر سرخسی را به پنجاه هزار تومان که ریش سفیدان ترکمه پیشکش دادند مرخص داشتند و منت بر خان خیوق نهادند و تمام رؤسای سرخس از سالاران سالور و تکه و سارقین سارق التزامی نوشته مهر نمودند مبنی بر شش فقره معاهده ملتزمه که ابدا تاخت حوالی و حواشی خراسان

اقدام نورزند و قراول در معابر نهاده سایر تراکمه را از تاخت خراسان ممنوع دارند و اگر طایفه بتاخت خراسان آیند یا اعلام کنند یا اموال مسروقه را از ایشان گرفته
بصاحبانش دهند و تجار خراسان از آن طرف تا جیحون و از این سوی تا آق دربند مصون و مامون آمد و شد نمایند و اگر اموال ایشان در سرخس و حوالی آن
سرقت شود تاوان دهند و تاجر اسیرفروش را بممالک خود راه ندهند و خود اسیر شیعه نخرند و هر وقت حاکم خراسان از برای خدمت اطراف بسواری حاجت
افتد بقدر کفایت روانه نمایند و همه ساله از اسب و غیره پیشکشی داده باشند و بعد از این قرار اهالی سرخس بازگشته و راه خدمت سپردند و در ایام دولت خاقان
قطب السلاطین محمد شاه با آصف الدوله خلافی نکردند ولیکن در زمان طغیان سالار و مخالفت پادشاه جهاندار خلاف عهد نمودند و پیوسته سه هزار
سوار بحمایت سالار بمشهد میفرستادند و هنگام بازگشت بسرخس سه هزار اسیر در ازای خدمت خود که عین خیانت با دولت علیه عالیه بود میبرده میفروختند
و چون سالار از پیش سپاه پادشاه قاجار فرار کرد بسرخس رفته او را حمایت و رعایت نمودند و چندین بار بخواطر خواه او بمحاربه لشکر منصور و تاختن بلوکات
مشهد مقدس آمدند و اصلا رعایت عهدنامه و التزام نامچه و وثیقه سابقه خود نکردند و با آنکه رعیت دولت علیه ایران بودند با همسایگان خود که طاغی و یاغی شدند
پیوسته شد و اسیر کثیر از بلوکات خراسان بردند لهذا بعد از قلع و قمع سالار اولیای دولت ابد مدت اعلیحضرت سلطان السلاطین سلطان ناصرالدین شاه
نصره الله مقرب الخاقان سام خان ایلخانی خراسان را با عباسقلی خان کرد میرپنجه افواج نظامی بدارالخلافه احضار فرمودند و پس از تفقدات و توجهات
رخصت معاودت دادند و در گوشمال و تنبیه تراکمه سرخس رخصت فرمودند و بنواب حسام السلطنه سلطان مراد میرزا والی خراسان حکمی صادر شد که بعد از انقضای
تحویل عید سعید تنکوزئیل سال یکهزار و دویست و شصت و هفت یورش بلاد سرخس و اتک و اخال و طرن که مستوجب سیاست شده اند کصتی رود و دولتشاهی
بواجبی مورد تنبیهی سازد نواب حسام السلطنه با سپاهی قلیل که زیاده از پنجهزار نبودند بتاخت سرخس که مجمع بیست هزار مستعد است روی نهاد و اصلا دل بد
نکرد و با افواج قراچه داغی و شقاقی و خراسانی و سواره شاهسون ایلغار گزیده در غره رمضان بسرخس رسیده چنان تاخته بود که تا دو فرسنگی سرخس احدی
از تراکمه سرخس از حرکت و ایلغار و ورود این سپاه جرار آگاهی نداشتند چون قریب بشهر شدند تراکمه سرخس دانستند که این سپاه از مشهد مقدس رسیدند
لهذا بفکر کار خود افتاده خانواری که بر کنار رود سکنی داشتند جمع نموده مستعد مدافعه و منازعه شدند اما چون سپاه منصوره از راه دهنه مزدوران بایلغار
آمده بودند و از کوه مزدوران تا چهار فرسنگ آب نایاب بود و بعد از آن باب شوری بشوریق موسوم رسیدند که دواب نیز نشایست تشنگی و عطش تمام داشتند
چه چهارده فرسنگ راه را با عدم آب در کمال شتاب طی کرده بودند و غالبا از شدت حدت گرمی روز در شبهای متوسط میرفتند و اردو و بنه را بمحمد حسین میرزا
سپرده توپی چند در انجا نهاده شش فرسنگ راه را قطع کرده و در هوای گرمگاه روز و آفتاب تموز همی رفتند تا بکنار آب سرخس رسیدند غالب جنود سواره و پیاده
از شدت عطش لب فوت گردیده بهلاکت بودند و بعضی که در عرض راه از پای در آمده بودند بر سواران تقسیم کرده ناچار با خود همی آوردند بعد از رفع تعطش و دفع
توحش بقتل و غارت پرداختند یکهزار نفر اشتر و یکصد نفر اسیر گرفتند سواران خراسانی و تیموری و مزدورانی و سرحدی که از آن ولایات مستحضر و از گله
و اغنام و اسب و اشتر آن گروه کالانعام با خبر بودند اتفاق کرده بغنیمت و غارت پرداختند بمکان موسوم بشیرتپه که در دو منزلی سرخس است تاختند و زیاده
از یکصد هزار گوسفند از آنجا بدست آورده از مزدوران و آق دربند گذرانیده تقسیم نموده با وطان خود رسانیدند نواب والی والاشان که در تدمیر طاغی و
یاغی و تسخیر قلاع و بقاع اقتفا بسنت سنیه پدر بزرگوار شهریار کشورگیر ملکدار نایب السلطنه منصور مغفور کرده و دشت یغما و غارت اکتفا نفرموده بلیت بقصد
غنیمت نکرد گفت که روز چنین مال مهاجر گرفت جیش سپهر شکست با بقایای پیاده و سواره رکابی در یکمیدانی سرخس اردو زده بمحاربه و مضاربه تراکمه پرداخت
تراکمه سرخسی اتفاق کرده بر سر اردو آمدند و از حملات پیاده و لطمات توپ و تفنگ مردم خوار کاری از پیش نبرده باز پس رفتند مع القصه مدت دو هفته
از دو سوی یکه تازان سالور و تکه و سواران صف شکن شاهسون بمطارده و مکاوحه اشتغال داشتند و جنگهای دلیرانه کردند و چون جمعیت موفور در رکاب
امیرزاده منصور که متصدی محاصره شهر شوند موجود نبود و جعفرآقای کلائی که در صورت خود را خدمتگزار دولت علیه ایران میخواندند و در معنی با خان خیوق
اظهار عقیدت میکرد عریضه بنواب والا والی خراسان فرستاده که محمد امین خان خوارزمی با شصت هزار سوار از مرو قصد امدادی بسرخسی کرده رعایت حزم
درین رزم واجب باید شمرد و از انسوی خان خیوه معتمدی باردوی نواب والا فرستاده معروض داشت که فرستاده من بحضرت شاهنشاه ایران رفته و با نامه مودت
آمیز ارادت انگیز و ایلچی ایران رضاقلیخان باز آمده اکنون در خیوق منتظر مراجعت من است در اینصورت غارت و تخریب سرخس چه لزومی دارد نواب والا چندی
تامل فرمایند تا ایلچی بدارالخلافه رفته بهر چه حکم مجدد در رود اقتدا نمائیم و مقارن این حال جمعی از بزرگان سرخسی باردوی والا اظهار طاعت و عبودیت نمودند
و دم از دادن پیشکش و خواستن حاکم از نواب والا زدند لهذا بصوابدید بزرگان اردوی والا نواب حسام السلطنه از حوالی سرخس کوچ داده بمنزل موسوم به پس کمر

که در وفور آب و علف ممتاز است نزول فرمود محمد امین خان بمشاورهٔ مهتر یعقوب قصد کرد که با تمام جمعیت تراکمه بمحاربت سپاه منصوره آید یکجان محرم
دیوان بیگی که با مهتر یعقوب در رای اختلاف و انضداد داشت و فی الواقع با وجود شباب از آن پیر پر عجله و شتاب اعقل بود وی را از این کار پر خطر
ممانعه نمود و بران مقرر شد که خان خیوه خوارزم بر گیرد و سواران خود را با میر احمد خان تیموری و برادران و بتاخت اردوی والا فرستد خود بسوی خیوق
آمد و تمامت سوارانش با سرخسی یار و مددکار شده دنبال اردو برداشتند و از معابر گذشته بتاخت خراسان پرداختند و بدین ملاحظه هنگام رجعت
من بنده را که از این کار با خبر شده بودم در باز گردیدن بطهران از راه طرق و دره جز ممانعت صریح و تهدیدات شدید کرد مع القصه سواران تراکمه خیوقی
و سرخسی بکنار اردوی والی والا آمده ترکانه بسقو گریدند و در آن شب قراولان اردوی والا طایفه باقی بودند و چون بقراولی رفتند دو هزار سوار ترکمان
کمین بکشودند و جنگی سخت با مافیها کردند و بسیاری از مافیها بقتل رسیده از دنیا و ما فیها درگذشتند چون بعضی را اسیر کردند و بکشتند و خبر باردو رسید
جماعتی بحمایت آن طایفه و محاربت تراکمه مامور شدند و بدانها رسیدند و بعضی از ایشان را هم در ایام رمضان بخیوق آوردند و ملازمان من بنده
در شهر و خارج از این کار استحضار حاصل کردند و یکی از آنها وقتی خود را بمن رسانید و قصه باز گفت علی الجمله چون سایر تراکمه از دستبرد این سواران آگاه
شدند آنان نیز در اینگونه امور دلیر و جسور شدند و نواب والا از عزیمت سواران ترکمان بتاخت و تاز بلوکات حوالی مشهد مقدس استحضاری حاصل فرمود
بنا بر مصلحت وقت از آن منزل کوچ داده بجلگاه مشهد مقدس در آمده در کال ایاقوتی متوقف گردید

ذکر تاختن سواران تراکمه خیوقی و سرخسی در محال خراسان و مراجعت و گرفتاری بسیاری از ایشان بدست سام خان ایلخانی خراسان و عباسقلی خان کرد میرپنجه و رهائی اسیران

چون سرخسیان بیاز گشت اردوی نواب حسام السلطنه و امداد لشکر محمد امین خان خوارزمی قوی دل و مستظهر
شدند بر آن بنهادند که چندین هزار سوار بتاخت و تاراج خراسان مبادرت جویند و از معابر دوفا فی گذشته باطراف تاختند و پنجهزار سوار از قواد
خانه جام بسوی تربت حیدریه شدند و قلعه زقلاع تربت را گرفته اسیر کثیر و اموال بسیار بدست آوردند چون این خبر بنواب حسام السلطنه رسید
فی الفور عباسقلی خان کرد جهان بیگلو میرپنجه را بمرافقت سام خان ایلخانی خراسان و فوج تربتی و ترشیزی و شش عراده توپ و دو هزار سوار کابلی
روانه داشت و بر ایلخانی محقق شد که سواران تراکمه از حوالی کوهستان هرات قصد مراجعت کرده اند در روز و دو شب از کال ایاقوتی سر بعتیر از صحرا
و شمال در قطع طریق از رقال کرده کوه و دشت در نوشتند تا در حد کوهستان هری و غوریان بسواران ترکمان رسیدند شیپور رزم جوئی نواخته شد و کارزار سخت
سواران کرد اکراد تراکمه را سدی آهنین شدند و پوچیان اطراف آن طایفه ضاله خندقی آتشین کردند گلولها تفنگ و توپ در سرها سرسام و در دلها آشوب در افکند
جمعی از سواران تراکمه بر خاک هلاک افتادند و سران آن قوم خیره سر سر بباد دادند چون بلا را بر گرد خود محیط و فنا را بر جان خود تشنه دیدند مالها و اسیران را بخشیدند
و سر خود گرفته از معرکه گریختند سام خان از ایشان باز نگشته تیغ بیدریغ در ایشان نهاد تا چهار صد راس اسب و سیصد کس اسیر گرفته و جمعی مقتول کرده بقیة
السیف قرین خذلان و نکال بکوه و دشت پریشان شدند و برادر میر احمد خان چند زخم منکر برداشته بطرفی آمد و این اخبار در آن بقاع و دیار انتشار یافت و
عجبتر اینکه پس از این فتح خبر رسید که از هزیمتیان تراکمه که بجنگل و کوهستان فرار کرده پیاده بفکر گریز بودند مردم تربت شیخ جام و سرجامی و کوهستانی اطلاع
یافته تا مدت یکهفته تمام بیست پیاده تراکمه را بدست آورده باردوی والا می آوردند و گرفتاران بحکم ریاست مستوجب سیاست میشدند پس از این واقعه سواران
سرخسی و خیوقی دیگر عزم تاخت و تاز بلوکات خراسان نکردند و از کردهٔ خود نادم و هراسان شده از سرخس کوچ داده قریب پانزده فرسنگ از آن سوی شهر بمحلی
موسوم بشورکال نشسته شفعا برانگیختند و اظهار اطاعت و رعیتی کردند و کدخدایان باردو فرستادند و استیمان جستند و حاکمی برای سرخس خواستند نواب
امیرزاده آزاده حسام السلطنه بجهت اطمینان این طوایف فرستادگان آنان را خلعت داده و عباسقلی خان دره جزی بیگلربیگی را بحکومت سرخس فرستاد
مدتی در شورکال توقف نموده بعضی از سرخسیان اهالی سرخس باز گردانیدند دیگرباره باشارهٔ محمد امین خان خیوقی میر احمد خان جمشیدی بحدود شورکال رفته سرخسیان
فریفته از متابعت عباسقلی خان منقلب ساخت و بطرفی خواند مشار الیه چون از دودلی سرخسیان با خبر شد صلاح در توقف ندیده بهانه نگار از شورکال
بمشهد مقدس رضوی آمده بخدمات پرداخته دیگرباره با غوای خان خیوه تراکمه سرخسی بتاخت بلوکات مشهد آمد و شد کردند و گاهی اسیر میبردند و گاهی
اسیر میشدند و چون در این ایام موکب فیروزی کوکب اعلیحضرت سلطان السلاطین الناصر لدین الله سلطان ناصر الدین شاه قاجار بقصد تفرج امصار
عراق از دار الخلافه حرکت فرموده در بروجرد و اصفهان متوقف و با نتظام امور فارس و یزد و کرمان توجه شاهانه داشتند نواب حسام السلطنه منتظر احکام
قضا نظام در باب امر سرخس و خیوه بود اگرچه سفر میمنت اثر عراق مطابق واقعات سرخس و مقارن ماموریت من بنده بود و از رکاب نصرت مآب محروم ماند

بودم ولی بعد از مراجعت بدار الخلافه که مدت شش ماه از روز عزیمت اشتغال گذشته و بخدمت امنای دولت رسید از مآثر این کتاب نصرت مآب شاهنشاه ناصر منصور تحقیق کرده بوقایع آن ایام کماهی آگاهی حاصل نموده مرقوم و معروض میدارد **در ذکر عزیمت موکب فیروزی کوکب اعلیحضرت شاهنشاه گیتی پناه الناصر لدین الله سلطان السلاطین ناصر الدین پادشاه قاجار غازی ببلاد عراق و توقف در اصفهان و انتظام امور در ممالک محروسه از فارس و یزد و کرمان و غیرهم** اگرچه اعلیحضرت شاهنشاه فلکجاه ناصر الدین پادشاه قاجار غازی نصره الله تعالی چند از این پیش رکضتی بشهر قم و نهضتی بنخجیرگاه موسوم به لار فرموده اند ولی سفری مختصر بقصد زیارت معصومه و خیرات و مبرات مأثور معروفه معلومه بوده چون هشت سنه ببلاد خراسان و امصار ایران فرو نشست رای قضا مضای همیون بتفرج بلاد و ترفیه عباد و تماشای عراق و انتظام آفاق مصمم گردید و از دار الملک طهران در سه شنبه نوزدهم جمادی الثانی سال یکهزار و دویست و شصت و هفت بباغ قصر قاجار نزول اجلال روی داد و ملتزمین رکاب نصرت انتساب از امرا و وزرا و اصناف اعاظم و افاخم بتفاوت درجات فضای دلگشای جوانب بقعه قصر را از وفور خیام رنگارنگ غیرت صحیفه انگلیون و کارنامه ارژنگ ساختند قبه های خرگاه مفاخرت بر مهر و ماه داشتند چون در گردش بلاد ممالک محروسه سپاه بسیار و عسکر بیشمار حاجتی نبود قریب بیست هزار کس در رکاب مستطاب ملتزم ذهاب و ایاب کافی بود و جماعتی از شاهزادگان و امرا و اعاظم و کبرا و افاخم باشارة لازم البشارة اعلیحضرت شاهنشاهی نصرت و اراده منصور مواظبت داشتند جناب جلالت مآب امیر اتابک و جناب اعتماد الدوله چون سعادت و اقبال در یمین و شمال شاهنشاه ناصر منصور از نزدیک و دور همیشه بودند و شاهزادگان معظم کیومرث میرزای ایلخانی و نواب شاهزاده علیقلی میرزا و نواب محمد رضا میرزا و بهاء الدوله بهمن میرزا و محمد محسن میرزا و امامقلی میرزا و صاحبقران میرزا در قول بزرگ خاصه همرکاب بودند و از امرا و صاحب منصبان دربار محمد حسن خان سردار و ایشیک آقاسی باشی قاجار و معیر الممالک خزانه دار و حاجی علیخان و مستوفی الممالک و ملک الکتاب و جماعتی از دبیران و منشیان عطارد نشان در کمال ارادت بهمراهی موکب فیروزی کوکب همسر سعادت بودند و از میرپنجگان دلیر و امیر تومانان بی نظیر فضلعلی خان قراباغی و محمد خان بیکلربیکی گیلانی با نظامی تمام ملازمت خدمت کثیر الاحتشام داشتند و از افواج فوج ناصریه و فوج گروس با نوای نای و شیپور و کوس پیاده راه همی سپردند الله ویردی خان سرهنگ که دلیریست فرزانه در پیشاپیش جنود نامعدود زلزله در زمین و زمان افکنده چندین دیو عفریت پیکر و اهرمن اژدها شکر را در سلاسل و اغلال کشیده بوقاری تمام حرکت همیداد و نصر الله خان زنبورکچی باشی در مقدمه جنیبت کشان خاصه و رکابداران با اختصاص اشتران کوه کوهان قوی قوایم را بهویدهای گلگون بر آراسته و زنبورکها از آتشلیک زنبوره نظیر موکلان سعیر ساحت و غلغله در در و دشت انداخته با ترتیبی درست و قانونی صحیح از منزل قصر قاجار در غره رجب حرکت کرده بسافت آباد و از آنجا بکرج و از آنجا بقاسم آباد بترتیب بمنازل نزول اقبال تا در سه شنبه هشتم رجب ورود بشهر قزوین روی داد و علما و سادات و مشایخ و قضات و اعیان و اشراف شهر باستقبال موکب ظفر کوکب قرین مفاخر و مباهات شدند و آقا خان بترتیب سواره ایلات قزوین هم در روز ورود همیون یکهزار و پانصد سوار ساخته از حضور امنای دولت گذرانید که هر طایفه از آن طوایف بلباسهای مختلفة اللون از یکدیگر متمایز بودند و اسبان ایشان بوسمت داغی خاص هم باسم هر طایفه موسوم گشته و چون عمارات خاصه سلطانی شهر قزوین محل نزول پادشاه باداد و دین گردید از آنجا که تعمیر عمارات عالیه سلاطین ماضیه صفویه موسویه بر ذمت همت پادشاهان آینده مقصور و محصور است و عمارات قزوین بتقریب تخریب بی رونق و آذین بود لهذا مقرب الخاقان حاجی علیخان مراغه فراشباشی سرکار اعلی که مردی باسلیقه مستقیم و تصرفی عظیم و در مراتب صداقت و عقیدت با حقیقتی جسیم بود پادشاه فلکجاه از صفای دل پاک و ذات با ادراک مقرر فرمود که اضافه بر شغل خاص تمامت عمارات دیوانی و بناهای سلطانی قدیم و جدید که در کل ممالک محروسه از قریب و بعید برقرار است رتق و فتق و قرار و مدار امور سرایدار و مستحفظ و معمار تمامت آنها مفوض و موکول بدو باشد و همچنین هر یک از شاهزادگان والاتبار و حکام عالیمقدار که بحکومت بلاد و امصار تعیین یابند فراشباشی آنان از فراشان دربار سلطان معین شود و زمام اختیار عزل و نصب ایشان نیز در قبضه اختیار او اختصاص و انحصار یابد **و ذکر انتظام و انضباط امور دار الخلافه طهران و ایالت نواب مستطاب امیرزاده آزاده معظم بهرام میرزا و اهتمام مقرب الخاقان عزیز خان آجودانباشی در کارهای اهالی نظام** چون انتظام دار الملک خاصه در عزیمت موکب اعلی اهم مهام است در هنگام تصمیم رای ضیای شاهانه بتفرج بلاد و امصار عراق ایالت دار الملک را بنواب مستطاب والا امیرزاده معظم بهرام میرزا عم اکبر اکرم مفوض داشتند و مقرب الخاقان آجودانباشی افواج نظام را بانتظام امور اهل نظام و محارست ارک و حرمخانه و خزانه عامره بر گماشتند و مواظبت قورخانه و توپخانه را بمقرب الخاقان فضل الله خان افشار سرتیپ تفویض نمودند و از افواج منصوره فوجی چند بجهة انجام خدمات در دار الخلافه ساخلو گذاشتند و از آنجمله بود فوج چهارم تبریز جمع علی خان

تر سنگک افواج سمنانی و دامغانی جمعی پاشا خان سرتیپ همچنین فوج سواد کوهی مازندرانی جمعی علیخان سوادکوهی و فوج گرندی جمعی حیاتقلی خان و فوج کلهر جمعی محمد حسن خان فوج خرقان جمعی مهدیخان فوج ساوجبلاغ جمعی سلیمانخان افشار و حسب الامر اعلی مقرر بود که رجوع مستدعیات و عرایض عامه خلق بخدمت نواب میرزاده آزاده بهرام میرزا بوده حکم او ممضی و مجری گردد و افواج و عساکر با استحضار مقرب الخاقان عزیز خان آجودان باشی امضا یابد و چون معظم الیه در باغ خارج شهر تبدادی اشتغال می ورزید و میرزا عنایت الله امین لشکر و محمود خان قراگوزلو نایب اول آجودانباشی همه روزه در او طاق نظام خاصه حاضر و بلوازم امورات سپاه و افواج میپرداختند جماعتی بخراسان و گروهی بفارس و بعضی بپایه سرحدات فرستادند و در دیوانخانه عامه میرزا محمد زمان مستوفی خاصه همشیره زاده جناب جلالتمآب اعتماد الدولة العلیة العالیة بجهة رتق و فتق امور معاملات ارباب معامله و رفع دعاوی اصحاب محاسبه متمکن بود و میرزا عبد الرحیم منشی باشی دیوان و جمعی دیگر در خدمتش بارقام ارقام و اجرای احکام حضور داشتند و از جانب وزیر امور دول خارجه میرزا عبد الغفار خان نایب بحل و عقد کار رعیت دولت علیه معین بود و محمود خان نوری کلانتر کدخدایان دار الخلافه بنظم محلات میپرداخت علی الجمله در کمال نظم و نسق کار طبقات خلایق میگذشت تا موکب فیروزی کوکب از سفر عراق بدار الملک رجعت فرمود و جعفر قلیخان میرپنجه قراچه داغی و فوج پیاده زرند و سواران قراچورلوی آذربایجان و عراق و چهار توپ در چهارشنبه نوزدهم رجب مامور شدند که باسترآباد گرگان رفته باتفاق محمد ولیخان قاجار دولو بیگلربیگی استرآباد بقلع و قمع اشرار تراکمه گوکلان و یموت پردازند و دست تعدی و تطاول آن طوایف را از دامان اهالی بلوکات استرآباد کوتاه سازند و در آتولایات جنگها کردند و نامها بر آوردند و محکمهای محکم ساختند و بندها بر رود گرگان بستند

ذکر حادثه سیل قزوین و خرابی بیوتات متوطنین و بستن سد متین بحکم اعلیحضرت سلطان السلاطین شهریار عصر سلطان ناصر الدین پادشاه قاجار

چون یکماه قبل از ورود موکب مسعود بشهر قزوین از کثرت باران در غالب بلاد ایران سیل و تگرگ شدید بظهور آمده بود در هشتم شهر جمادی الثانی قریب چهار ساعت بغروب باقی مانده از تقاطر و تواتر امطار تگرگی وحشت انگیز و سیلی طوفان خیز در شهر قزوین امتداد یافته بود از ممر رودخانه خشک سیلی خانه کن بنیان فکن بشهر روی نهاده چهار محله معروف را فرو گرفته در و دیوار و خانه و حصار متوطنین را از بنیاد بر کنده قریب سه هزار خانه را ویران کرده و بسیاری از خلایق را آب برده بود در این ایام خجسته فرجام که شهر مذکور از مورد مبارک خاقان منصور رشک روضه جنان گردید حسب الامر مقرر شد که چنانچه در ازمنه سلاطین ماضیه سدی محکم بر راه سیل بسته بودند مجدداً در این باب اهتمامی کنند و سدی سدید محکمتر از حدید بر معابر و مسیل فرو بندند که از این پس زیانی بدان شهر و شهریان نرسیده باشد و مهندسان و معماران سنمار پیشه اقلیدس اندیشه مبلغی خطیر در انجام این کار مصروف داشتند و آن شهر را محروس و مصون و خلایق را مأمون و ممنون نمودند و رکاب اعلی در هفدهم رجب المرجب از قزوین بحرکت درآمده از راه ساوه بسلطان آباد جنبش گرفت و پس از سه روز توقف عزیمت بروجرد صورت بست و در حصار که یکی از قرای بهترین کزاز است روزی با هشتر از گذشت و در نهم شعبان قصد بروجرد متحقق گردید نواب جلال الدین میرزا فرزند نواب مستطاب شاهزاده محمد تقی میرزا حکمران سابق آن سامان در آغاز سرحد بروجرد شرفیاب حضور اعلی گشته سعادت رکاب بوسی یافت و مورد الطاف خسروانه گردید و شهر بروجرد از مقدم شهریار والاتبار قاجار غیرت گلستان ارم و حیرت روضه حرم شد حکام و سرحدداران از اطراف و اکناف مانند چشمهای رونده و نهرهای پوینده روی بمحیط اردوی اعلی نهادند و هر یک بخدمتی از یکدیگر قصب السبق ربودند پس از دوازده روز توقف یکیک بمرکز حکومت خود رخصت رجعت گرفتند مقرب الخاقان اسکندر خان قاجار دولو والی کرمانشاهان باعطای دوازده هزار تومان تخفیف مالیات مخصوص شد و میرهاشم خان طالش حاکم ملایر و تویسرکان چهار هزار تومان قسمت برد و همچنین نواب شاهزاده حکمران همدان و شیخعلی خان بن فضل الله خان قراگوزلو میرپنجه و سلیمان خان نایب عراق و خوانین بختیاری و کرمانشاهانی هر یک مخلع و مرخص گشتند و اردوی شاهنشاه دوران بروز شنبه بیست و یکم شهر شعبان از شهر بروجرد قصد صفهان فرمود و نواب میرزاده کامکار خانلر میرزا والی بروجرد و عربستان و لرستان تا خوانسار در رکاب اعلی ملازم بود و با خلعت شایان خاص مرخص گردیده ببروجرد باز گردید و بسبب شکایت جماعتی از محمد باقر خان خرم آبادی او و متابعانش مورد غضب و سیاست سلطانی شدند و اردوی اعلی بچمن فهیز نزول گرفت و چون هوا از زمان التهاب از گرمی آفتاب کاهش حدت بود و شهر الله الاعظم رمضان سایه فرو افکند هواداران دولت و امیدواران حضرت معروض داشتند که نیمه رمضان را در چمن فهیز که باعتدال هوا و عذوبت ماء موصوف است و تراق فرمایند پس از ملایمت فصل و موافقت بخت فیروز عرصه اصفهان از ورود مسعود طعنه زن جهان گردد و چنین رفت در نصف شهر صیام آن شهر رام بهر مرکز قواعد ورود و سلام وقعه و قیام گشت

ذکر واقعات ایام توقف اعلیحضرت

[illegible]

سلطان

سلطان السلاطین ناصر الحق والحقیقة والدین ناصر الدین پادشاه در اصفهان تا هنگام مراجعت بدار الملک طهران اعلیحضرت
شاهنشاه فلک خرگاه بملاحظه گرمی هوای تابستان در عمارات صفویه نزول کردند ولی بجهت رفاهیت رعیت اصفهان مقرر داشت که اهالی اردو و عساکر
نصرت مآثر در خارج شهر متوقف گردند و در خیام مقام گیرند لهذا در کنار رود زنده رود فرود آمدند و خیمهای مطنب برپای کردند شهرستانی خوشتر از سعد
سمرقند و بغداد در خارج شهر و حوالی عمارات هفت دست صورت بست که افزون یا خانه شش تر خوشتر بود دارد ولی در کمال ترتیب و نظام با اسلوب کامل و
تمام آراسته شد که صفحش بحیز تحریر نگنجد و روز چهارشنبه بعید صیام سلامی بزرگ آراسته شد و بزرگان بحضور شاهنشاه خواسته شدند خطبا خطبه خواندن گرفتند
و شعرا تهنیت منظوم کردند از بذل و اکرام و ایثار و انعام دقیقه مهمل نماند و بر فقیر و غنی و اعلی و ادنی بذلهای خاص و عام گردید و در ایام توقف اصفهان محمد قلیخان
قشقائی ایل بیگی ایلات فارس با پیشکش و هدایا از شیراز در رسید و ابو الفیض خان برادر سام خان ایلخانی خراسان با دویست سوار برکاب بوسی آمد و نواب
امیرزاده نصرة الدوله فیروز میرزا حکمران فارس و نواب مؤید الدوله طهماسب میرزا والی کرمان بحضرت اعلی آمدند میرزا محمد علیخان برادرزاده حاجی میرزا
ابو الحسن خان شیرازی وزیر امور دول خارجه که در اواخر عهد خاقان مرحوم قطب السلاطین محمد شاه مامور بسفارت پاریس شده و در اوایل جلوس
سعادت مانوس سلطان السلاطین شاهنشاه عهد خلد الله سلطانه باز آمده در ملازمت رکاب همیون و مواظبت خدمات گوناگون تقدیم جسته بواسطه
کمال دانائی و آگاهی و دقایق بینائی بمنصب جلیل وزارت امور دول خارجه منصوب گردید و در روز دهم شهر رمضان المبارک مخلع و مستقل گردید چون عمارت
پل خواجو روی بخرابی نهاده بود چراغعلی خان نایب الحکومه اصفهان امر شد که آنرا تعمیری کامل نماید و عمارتی عالی در حوالی هفت دست قدیم مشرف بر پل
زنده رود ساخته شود و برحسب امر اعلی با تمام هر دو پرداخت شد ایلچیان مخصوصه وزرای دولتین علیتین که در شهر شعبان باصفهان وارد شده بودند
شرفیاب حضور شدند و مورد تکریمات گردیدند و سابقا بعضی از اشرار اصفهان که بنشافته و فساد گردیده بودند باشارت کارگذاران دربار همیون
اعلی چراغعلی خان آنانرا بدست آورده در میدان نقش راه عدم سپردن گرفتند و بجزای اعمال شنیعه و افعال قبیحه خود گرفتار شدند و حاجی میرزا احمد
کارگذار ارزنة الروم باصفهان آمده منصب نیابت دویم دول خارجه منصوب شد مع القصه رایت کیهان پوی اعلی از اصفهان در بیست و پنجم
شوال حرکت کرده در روز شنبه هشتم شهر ذیحجة الحرام با فر فریدونی حضرت شاهنشاه جمجاه وارد دار الملک طهران گردید چون ظهیر الدوله یار محمد خان افغان
که از جانب امنای دولت قوی شوکت علیه ایران بحکمرانی هرات بر امثال و اقران مفاخر بود و در هنگام ضرورت بحکم خلوص طویت کارگذاران امور
خراسان را معاون و مظاهر و بدین مناسبت بظهیر الدوله ملقب و رنیز از بتاریخ شهر شوال رحلت یافت و باشارت امنای دولت علیه ایران پسرش
سید محمد خان بجای او سکونت جست بنابر رسوم ارادت کیشی میرزا بزرگ خان افغان را با عریضه مخالصت فریضه و پیشکش شایان بدربار خاقانی فرستاده
متمنی تشریف و منشور گردید لهذا میرزا احمد خان قراهانی خلف محمد رضا خان وزیر سابق تبریز را با اسب یراق طلا و کارد مکلل و خلعت فاخر برای تسلیت
فوت ظهیر الدوله و تهنیت حکومت او باتفاق عبد الرسول خان مهندس ولد میرزا عبد الحسین خان بن نظام الدوله صدر سابق اصفهانی مامور بسفر هرات
داشته شد و میرزا محمد سعید آذربایجانی را که در نجابت نسب و اصابت رای و صفای قبل متفرد است لقب مؤتمن الملکی دادند و میرزا مصطفی ولد میرزا احمد
قوام امین الملک خواندند

ذکر ورود مسعود اعلیحضرت شاهنشاهی بدار الخلافه طهران و وصول عید اضحی و عید غدیر و انعقاد سلام با خواص و عوام

موکب ظفر کوکب حضرت خاقانی در هشتم شهر ذی حجة الحرام چنانکه بدو اشارت رفته بفیروزی و اقبال و ابهت و اجلال با شکوه جمشیدی
و حشمت سلیمانی از حضرت عبد العظیم عزم شهر طهران صانها الله عن الحدثان فرموده جانی نو در جسم خلایق بتازگی در آمد و دیدهای ارادتمندان بدیدار مبارک
همایون روشن گردید نظام توپچی و سرباز شهر بیاراستند و افرو کرفته بود و ازدحام فضلا و علما و قادات و ارباب عمایم و اصحاب علایم راه بر صبا و شمال بسته
داشت شلیک شادیانه توپخانه و زنبوره خانه گوش کر و دون کردان کر میکرد در چهار ساعتی روز که ساعتی سعید و فیروز بود از دروازه طرف مرقد
امامزاده معصوم مذکور وارد شهر شده از راه بازار بارک مبارک مخصوصه سلطانی توجه فرموده ایلچیان جلیل القدر دول خارجه و وزرای مختار مقیم ایران
که قبل از حرکت موکب نصرت کوکب خاقان از اصفهان بطهران آمده بودند هم در روز ورود مسعود با آداب پذیره و استقبال رکاب اعلی پرداخته در راه و
منزل بحضور معدلت ظهور خسرو عادل باذل مستفیض شدند و تهنیت و تحیت گفتند و در معنی در این یکدو روز دو عید سعید فیروز مر خلایق را روی داد
چه در هشتم ورود شاهنشاه ذیجاه بود و در دهم عید اضحی در رسید و اهالی ملک بدین دو عید مترنم و متکلم بودند نظم دو عید است ما را از روی دو معنی
هم از روی بدین و هم از روی دینی همایون یکی عید دیدار سلطان مبارک دگر عید قربان اضحی و در روز عید مذکور حضرت شاهنشاه منصور در دیوانخانه

خاص بر تخت مرمر جلوس فرموده صلای سلام عام در دادند و بقانونی که شیوه حمیده سلاطین اسلام است صلوة عید و ذبح قربانی بظهور آمد و وزرای بزرگوار و
امرای والامقدار بتفاوت درجات جابرجا ایستادند و خطبه خوانده شد و علی الرسم افصح الشعرا میرزا محمد علی سروش مداح خاصه حضرت اعلی خروش بر کشید
قصیده فریده که در تهنیت عید منظوم داشته بود معروض داشت و از انشاد ان ابیات ملیحه قلوب و ارواح مستمعین را مسرور و محظوظ نمود پس از سلام دیوانخانه
خاص و بارگاه فلک اشتباه حضرت شاهنشاه بعمارت فوقانی مشرف بر میدان توپخانه توجه فرموده و آن میدانی است وسیع و بر جوانب اربعه اش
چهارصد عمارت تحتانی و فوقانی کشیده رفیع و در آن میدان نیز اصحاب مناصب بسلام مجدد مباهی شدند و عامه اهالی شهر بتماشای اسباب عیش و سرور
و ارباب لهو و سرور آمدند و بترتیبی که قاعده سلاطین اسلامی ایران است اعضا و اجزای شتر قربانی خاصه را از حضور گذرانیده و بعد از قیام خاقان اعلی مقام
خواص و عوام بمنازل و مجالس خود باز گشته بلوازم عیش و عشرت دمساز و همراز شدند و در روز سه شنبه ذی حجه رکوب دست داد و باغ قصر قاجار که از ابنیه
عالیه خاقان صاحبقران مغفور است از فر قدوم میمنت لزوم رشک قصور جنت عدن گردید و از آنجا بتماشای عمارات جدیده عدیده نیاوران که در رفعت
موکب حضرت سلطان با تمام رسیده بود عزیمت رفت و جناب جلالتمآب وزیر مختار دولت بهیه روسیه در قریه زرگنده شمیران در عمارت خاصه خود
دعوتی شایسته کرد و اسباب آتشبازی فراهم آورد و در شبی ایلچی مخصوص و وزیر مختار دولت بهیه انگلیس را میزبانی نمود و غالب اکابر بعیش و عشرت پرداختند
و جناب جلالتمآب اتابک اعظم بر حسب استیذان از شاهنشاه معظم بحل و عقد امورات ملکی و عزل و نصب حکام دولتی پرداخت و بحکم مصلحت وقت
مراتب اختیار و اقتدار خود را در تصرفات امور کلیه و جزئیه بیشتر از بیشتر مشهور و مرکوز خاطر عوام و خواص ساخت و در انظار اولو الابصار وقعی و قوتی
و عظمی عظیم حاصل کرد و از مفاد اذا تم امر دنی نقصه غافل ماند هم در هیجدهم اینماه سعید عید غدیر خم که از اعیاد بزرگ اسلام و خاصه شیعیان خاص
حضرت اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه و آله السلام است در رسید اعلیحضرت شاهنشاهی که ارادت قلبیش نسبت بدان حضرت
کالشمس فی وسط السماء بر همه آشکار است جشنی عظیم و طوئی بزرگ آراستن فرموده و در تمام ممالک محروسه بسور و سرور و عیش و حبور گذشت و در روز مجلس
عید سعید غدیر بعدد اسم مبارک حضرت ولی رب قدیر یکصد و ده بار توپ شادیانه رها کردند و ببذل و بخشش و اکرام و انعام و ابذال و اطعام اسرافی
تمام رفت و خلعتهای فاخره ببزرگان حضرت التفات شد و از آنجمله نواب شاهزاده ابو الملوک کیومرث میرزای ایلخانی جبه از ملبوسات خاصه
و مقرب الخاقان حاجی علیخان فراشباشی کلیجه مخصوص مرحمت شد همچنین بتفاوت مراتب بهریک از اعاظم خلعتهای شایان داده شد چون نواب
مستطاب امیرزاده معظم بهرام میرزا عم اکرم حضرت شاهنشاه اعظم در ایام ایالت دار الملک مصدر خدمات شایسته گشته بود در این اوقات یکقبضه
کارد مرصع و یکثوب جبه شال کشمیری اعلی از ملبوسات خاصه بدو بخشیده اند همچنین بمقرب الخاقان عزیز خان مکری اجودانباشی افواج نظام نواب
نظام یکقبضه شمشیر جوهری مرصع التفات رفت و تمامی سرتیپان و سرهنگان و صاحب منصبان خلعتها دادند و بمحمود خان کلانتر طهران نیز شال
خاص اعطا رفت کدخدایان محلات نیز هریک یکثوب جبه بسلسله دار زینت پیکر اعتبار کردند علی الجمله در این یکماه معظم اهالی ایران خاصه موالی طهران از سه
عید سعید اعظم حاصل آمد و بشکر گذاری حضرت باری و دعای دوام دولت شهریاری رطب اللسان و عذب البیان شدند پس از بعد عید چون فلک
باد ضامن شهنشاه ما را ایزد تعالی و در این ایام امنای دولت چنان مصلحت دانستند که سفیری صافی ضمیر دانا بدولت بهیه روسیه مامور فرمایند لهذا
جناب میرزا محمد حسین قزوینی صدر دیوانخانه مبارکه را بجهة مزید وداد بین الدولتین بایلچی گری مخصوص مامور و منصوص داشتند و عالیجاه محمود خان
قراگوزلو نایب اول اجودانباشی را بمنصب نیابت اول سفارت دادند و یحیی خان یاور خلف میرزا نبی خان امیر دیوان مرحوم را مترجمی مقرر نمودند و میرزا
بزرگ امنشی سفارتخانه نمودند و در شانزدهم شهر ذی حجة الحرام از شهر طهران روانه شد و میرزا احمد خان و میرزا بزرگ خان فرستاده سعید محمد خان حکمران
هرات در پنجم شهر محرم الحرام روانه مقصد شدند و در روز عاشورا که مؤلف از خیوق بسمنان معاودت میکرد با ایشان ملاقات شد و اعلیحضرت شاهنشاهی
در روز پنجشنبه چهارم محرم بتماشای افواج نظام و توپخانه مبارکه که در خارج ارگ بیرون دروازه دولت در میدان مشق بتعلیم و تعلم مشغول بودند توجه
فرموده بنظر دقت و تربیت در ایشان تامل فرمود و توپچیان در هر دقیقه از یک توپ ده نوبت تیر می انداختند و با این مدت قلیل و کمال تعجیل توپ را
پر و خالی میساختند بجهة تشویق ارباب نظام هریک را بانعام عام قرین سرور داشتند چون مقرر است که همه ساله در ماه محرم الحرام اهالی ایران از اعلی
و ادنی و خواص و عوام در تکایا مجالس تعزیه حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام بر پای میدارند و باحراز مثوبات مخارج بسیار مینمایند و تا خلایق انجمع از
رحمت حر و برد ایمن شوند چادرهای وسیع بزرگ با ستونهای رفیع سترگ بر می افرازند در این ایام در تکیه دولتی متعلق بمنزل جناب جلالتمآب اتابک اعظم امیر

نظام که آن پنجاه و دو ذرع طول و سی و دو ذرع عرض است و مشتمل است بر حجرات متعدده تحتانی و فوقانی و نه ستون بلند عماد آن خیمه است روز تا مجلس تعزیه‌داری و اسباب سوگواری دایم قایم بود و در شب شنبه هشتم محرم دو ساعت بغروب مانده که ازدحام تمام در آن تکیه گاه بود بادی سخت بهبوب درآمد و دمبدم قوی‌تر گردید تا چادر آن تکیه را پاره پاره کرد فرو افکند و بعضی از ظروف و بلورینه آلات که در آن عمارات سقاخانه بود درهم شکست و باران ببارید مع‌هذا بحکم جاری اتابک اعظم هم در آن شب اصلاح آن فساد دست داد خیمه دوخته و ستون افراخته گردید چنانکه در دیگر روز معلوم نمیبود که چنان شکستی واقع شده و جماعتی از مردم در دریدن خیمه و شکستن ستون بشکست عماد جلال و دریدن خیمهٔ اقبال اتابک تطیر کردند و بفال نیکو نشمردند و نعم ما قیل بسا فال از سر بازیچه برخواست چو اختر میگذشت آن فال شد راست

در ذکر بعضی از سوانح و وقایع استراباد و گرگان که در حکومت محمد ولیخان قاجار دوالو و سرداری جعفرقلیخان قراچه داغی میرپنجه روی داده و پس از معاودت موکب فیروزی کوکب از اصفهان بطهران معروض افتاد

در این دفاتر حقایق مآثر اظهار شد که طوایف ترکمانیه یموت و گوکلان و غیرهم که در حدود گرگان و اترک سکنی دارند گروهی شریرند و بهنگام فرصت دست بر سر رعایا و سرقت برایا مسامحه جایز نشمارند و چون طایفهٔ صحرانشین بیخانه‌اند و مکانی معین مقید نیستند در واقع خانهٔ ایشان کوه و زمین است و تا اورگنج و خیوه ییلاقشی و قشلاقشی و مفر و مهرب آماده دارند چون میرپنجه قراچه داغی باستظهار بیگلربیگی قاجار بدانجا شد چندی طوایف گرگان دم از ایلی زدند و با طبیعت ابلیسی دعوی جبرئیلی کردند چون دانستند که قصد بیگلربیگی و سردار میرپنجه بقلع و قمع و تعذیب و شکنجهٔ آنانست با یکدیگر اتفاق کرده شدند و طریق نفاق و شقاق سپردند اهل و عیال و اثقال و احمال را بقارن قلعه فرستادند و بالاجماع بر سر اردو آمدند در غرهٔ ذیحجه بسنگر سیاه بالا که بیگلربیگی آنجا را برجی چند محکم محکمه قرار داده بود و تفنگچی نهاده یورش بردند و غلغله انداختند و بهر سو تاختند چون خبر باردو که در حوالی رود گرگان بود رسید جماعتی بامداد سکنه بیلیاه بالا رفته روز روشن بر دیدهٔ شب تراکمه سیاه کردند قریب ده نفر از معارف مفسدین ایشان بدست آوردند و تراکمه بهزیمت شدند نوبتی دیگر با غلبه و غوغای تمام و ازدحام و احتشام بر سر اردو تاختند و قصد دستبردی نمودند و هنگامی بود که جماعتی از اهالی اردو بتحصیل آذوقه و علوفه ببلوکات و قرا عزم داشتند چون تراکمه را دیدند بلی واهمه پای ثبات افشردند و محاربتی عظیم کردند از اردو نیز بدیشان مدد رسید و جنگی بزرگ شد تا شصت کس زنده و صد راس اسب کسب و نصیب غازیان افتاد و روزی نبود که از طرفین آسودگی دست دهد ماهها از دو جانب جنگها رفته بود و مایهٔ این فتنه آن شد که مردی از اهالی هزاراسب خوارزم که دعوی طریقت میکرد باشارت خان خیوه بمیان تراکمه آمده لاف شیخیت و ارشاد گرفت و آن گروه بدو گرویدند و بحکم او بمخالفت برخواستند و همه روزه جنگ از دو طرف قایم بود و اسباب فتنه دایم تا در اواسط ذیحجه محمد ولیخان بیگلربیگی قاجار و جعفرقلیخان میرپنجه دو عراده توپ و جماعتی از قشون رکابی برگرفته بر سر انبارهای آذوقهٔ تراکمه رفتند آنان نیز بمقابله آمدند و بیکدیگر درآویختند در آن معرکه ذوالنون نام رئیس آن قوم شریر با جمعی خبیث مقتول شدند و مابقی از موطن و مسکن حرکت کرده بدانسوی رود گرگان و اترک گریختند و قراخان ریش سفید طایفهٔ اتابای در دست بیگلربیگی گرفتار شده با جماعتی در استراباد محبوس ماند قلعه چند در آن نواحی ساخته شد و بندر رود گرگان پرداخته تراکمه ناچار خدمت کردند و رهان دادند و باستراباد درآمدند و چون این اخبار بعرض امنای دولت رسید باحضار میرپنجه و ریش سفیدان تراکمه اشارت نمودند

ذکر مجملی از اختلال احوال و اعتلال اقبال جناب میرزا تقی خان امیر نظام و انحراف خاطر سلطان السلاطین ناصرالدین شاه قاجار ازوی

بر ارباب بینش مشهود است و بر اصحاب دانش معلوم که خواقین تاجدار و سلاطین کامکار مظاهر قدرت حضرت پروردگارند که السلطان العادل ظل الله در یکی از کتب سلف تازی دیدم که بپارسی چنین است که حق سبحانه و تعالی میفرماید منم پادشاه پادشاهان و دلهای شاهان در دست قدرت من است هرگاه خلایق طاعت و امر و نواهی مرا کنند پادشاهان زمان را برایشان رحمت میگردانم و اگر عصیان ورزند پادشاه را بر خلق مایهٔ نقمت و انتقام میکنم تا جزای آنها را بدهد پس بدملوک مگویید و شکوه منمایید و بازگشت بمن جویید تا دل پادشاه را بر شما مهربان کنم لهذا عزت و ذلت بندگان بحکم خدا و بتوسط سایهٔ خداست که تعز من تشاء و تذل من تشاء هوشنگ بن سیامک بن کیومرث پیشدادی گفته که من رحمت ایزدم بر نیکان و زحمت اویم بر بدان و همه کس داند که جزای اعمال و سزای افعال از نیک و بد هم در این گیتی که مزرعهٔ جهان دیگر است آثار و امثال است پس هر که با خدا و سایهٔ خدا خیانت و نفاق و جنایت و شقاق ورزد بزودی مکافات و کیفر برد چون این مقدمه بدیهی الثبوت است حاجت بدلایل و براهین ندارد تصریح میشود که میرزا تقی خان در بدو جلوس میمنت مانوس حضرت خدیو عصر ناصرالدین شاه قاجار و زمان عزیمت از تبریز بدارالخلافه چون وزارت نظام داشت در آن نهضت بقدر قوه مصدر ارادت و خدمت شد مرحمت شاهانه اقتضا فرمود که بر درجهٔ عزتش برافزاید لهذا او را بامارت نظام که منصبی است جلیل و پایه‌ایست نبیل مخصوص داشت و زمام اختیار تمام عساکر افواج و غیر افواج را

در کف کفایت وکذاشت و با آنکه گروهی از چاکران صداقت شعار و مقربان ارادت آثار بعلت قلت حسب و ذلت نسب بدین منصب و را سزاوار ندانسته حضرت
شاهنشاه ظل الله محض اثبات ثبات عزم و رعایت قوانین حزم و اسکات خورده و بزرگ و الزام تا یک و ترک بر منصب او منصبی برافزود و بمرحمتی خاص و مزید اختصاص
داده بخصیصه مقام قرب قریب فرمود و حسبها حل و عقد امورات لشکر و کشور را در کف کفایت او کذاشته و او را بر امثال و اقران مسلط داشته تا بر عموم
خلایق معلوم کردد که شاهنشاه جمجاه را رعایت سبقت خدمت و اشاعه قوت قدرت مراد است که رتبه کفی خاک را بنظر رحمت و لطف بر افلاک رساند و اختر افلاک را
بکوشه چشم قهر توده خاک فشاند ذره را بفر تربیت خود بیضا و قطره را بیمن تقویت دریا فرماید و بسالی دو سه این بزرگ بیجاه را خلعت کرامت و احتشام در پوشاند
و بر سر عامه برایا و کافه رعایا قادر و آمر فرمود و مقالید حل و عقد مصالح عالمیان در دست تصرف و نهاد و مهمات طوایف آدمیان بمقتضی رای او بازبست
تا بتقویت سلطان مؤید نافذ الحکم و مبسوط الید کردیده در امورات کلی دخل کرد و در مخاطرات عظیمه قدم نهاد بهوای خاطر خود بزرگ کار را خورد داشت و خرد را
بزرگ و پیوسته بر اسباب تجمل و اوضاع تحمل خود برافزود و در رضا و سر اجهرا و سرا از صدود فرمانبری و خدمتکری تجاوز مجوز داشت و سنن حقوق نعمت
پادشاهی بشرط صداقت بواجبی نکذاشت و علم بی نیازی بر آسمان برین زد و منجوق انا ربکم الاعلی بر فرق عیوق برد کلا ان الانسان لیطغی ان رآه
استغنی تا تسویلات نفسانی و تخییلات شیطانی او از ذهن بخارج ظهور کرد و اولیای دولت بدان خیالات متفطن شدند و بر ماخولیای وی متیقن آمدند
شمه از آن مقربان حضرت انهی کردند که در خوف و رجا بحضرت اعلی عرضه داشتند سایه خدا که کوه حلم و بحر علم بود بمدتی مدید در تحقیق و تدقیق این مطالب
جهدی وافی فرمود و فحصی کافی و بر حقیقت آن ظن مشتبه یقینی کامل حاصل شد و اغماض همی فرمود تا میرزا علی مستخدمست که جوانی صدیق پاک دامن بود
چون امیر نظام او را در حضرت شاهنشاه منزلتی دید در کاشان بی استیذان از قبله عالم او را کرفته بکروس فرستاد و مدتی بنود تا صدر اعظم او را بخواند و برمنصب
خود بازداشت و چون موکب فیروزی کوکب از سفر اصفهان بدار الامان قم در رسید و نواب شاهزاده عباس میرزا برادر کهتر شاهنشاه ملازم رکاب بود
حضرت شاهنشاهی مقرر فرمود که وی بحکومت قم مخصوص و با مادر خود متوقف شود میرزا تقی خان بی رخصت شاهنشاه او را با مادر و بنه و آغروق پیش از
حرکت موکب همایون روانه جانب دار الخلافه کرد و در خاطر داشت که او را بمقام ولایت عهد برساند و بجهة مصلحت حال خود در دست داشته باشد چون این
جسارت برای مبارک شاهنشاه جلوه کرد فرمانداد تا شاهزاده و مادر او را با بنه و احمال و اثقال بازگردانیدند و چنانکه میخواست در قم بحکومت کذاشت و
میرزا لطفعلی مستخدمست را بپیشکاری او کماشت و در این مقام میرزا تقی خان از اجرای حکم خود محروم و ناکام شد خاطرش بوسوسه و دغدغه کرفتار آمد و در ورود
بدار الخلافه بفکر حفظ خویش و مشغولی خاطر شاهنشاه در افتاد ولی تدبیرات او خلاف تقدیر بود و در هجدهم شهر محرم الحرام بی التفاتی خاطر مبارک نسبت بوی
بمقام ظهور و بروز رسید حضرت شاهنشاه با آن حلم و وقار زیاده بر جسارتهای او دامن عفو و اغماض پوشیدن پسندیده ندانست تا بره غضبش ملتهب شد و فرمان رفت تا
میرزا تقی خان از مرتبت عظمی نیابت خود مستعفی و نیز از مقامات بلند یکباره منقطع شود فی الفور خط رفتن بر فذلک معالی و مناصبش کشیده آمد و در کنج سرای خود آرمیده تنها
عزلت و زاویه ذلت بی آزادانه مقید و بی پایه معذب ماند زیرکی در شطرنج شوکت اسب پیلتن حشمت با چنین شاهنشاهی شیردل همبر میراند بمطالعه رقعه حزن و رقعه عزل رخ
علت بر خاک ذلت بنهاده از رخش عزت پیاده آمده از غایت عبرت مات شده و بر نرد و مهره امیدش ششدر حسرت بسته ماندند اعوانش را ماخوذ و انصارش را معزول
کردند با همه سامان جلال دیده بکال سرکشته و روزش بجانب شب برکشته آمد پاس حقوق خدمات او را شاهنشه حق شناس بوی خطی و خلعتی که متضمن منصب امارت لشکر بجای
وزارت کشور بود انفاذ داشت امیر از غایت غرور و طمع و عبوس نفس از آن منصب خطیر سر باز زد و بنیاد فتنه کری بنهاد لاجرم شاهنشاه ایران با اثاثه خاصه و سامان و
برک بحرکت از ارک و توقف شهر کاشان هم در آن هنگامش مجبور و مامور فرموده در بیست و پنجم محرم الحرام آن حرم شد و در فین کاشان که بنزاهت معروفست بهی دو ماه توقف
همی نیست و بواسطه تسلط نقم و تغلب سقم در شب شنبه هجدهم ربیع الاول جهان فانی را بدرود کرد در میان تفویض منصب جلیل و پایه نبیل صدارت عظمی از
جانب حضرت فلک رتبت سلطان السلاطین شاهنشاه ایران ناصر الدین پادشاه بجناب جلالتمآب اعتماد الدوله العلیه العالیه
میرزا آقا خان نوری مد ظله العالی چون برای ملک آرای بیضا ضیای حضرت شاهنشاه عصر ایده الله بالنصر باهر و ظاهر بود که مردم نامجرب غیر مهذب به
پیشکاری پیشگاه پادشاهی نشاید و نا آموزدگان بر محک امتحان و امتهان در معیار امتحان را تمام عیار برنیایند و محافظت مصالح ثغور و بلاد و مراقبت مناظم حدود و
صلاح و سداد به پیشکاری محول باید داشتن که با استکفای مهمات ملک و ملت و استیفای مناظم دین و دولت کافی و وافی و در طریقت عدل و سیاست و شریعت عقل و
کیاست عادل و عاقل بود و بنظر حقیقت و بصر بصیرت عواقب امور را قبل از وقوع معاینه کند و در ظلمات لیالی حوادث بمشعل نور رای روشن خود جاده صواب و منهج
خطا تشخیص دهد هم بحلیه جمال محلی و هم بجلوه جلال مجلی از حسب و نسب متفرد و در علم و عمل متجلد بکاردانی و خصایص معروف و مهربانی و حقایق معروف باشد چه پادشاهان و اولوالامر

بحر و یابس مطالب عباد و کلیات مآرب بلاد به نفس نفیس رسیدن متعذر و متعسر تمام است و رعایت حقوق خدمت خدمتگزاران دولت و تعظیم خاندانهای عظیم و
تربیت اصحاب انساب و تقویت اهل بیوتات قدیم بر خسروان دانشمند کریم واجب است لهذا جناب جلالتمآب اعتماد الدولة العلیة العالیه را که آبا عن جد پیشکار
پیشگاه حضرت خاقان صاحبقران معروف و مشهور و هم از خوردی بمناصب بزرگ رسیده و مراتب عزت و ذلت و کثرت و قلت عالم روزگار را
مکرر دیده بود از همه اقران و امثال برگزیده بمنصب خطیر صدارت عظمی مفوض و بخلعت آفتاب طلعت کشمیری خاصه از ملبوسات مخصصه که عبارتست از جبه ترمه
شمسه مرصع مکلل بالماس و یاقوت مخصوص فرموده و تمامت امرا و وزرا را بانقیاد و اطاعتش بالطوع و الرغبه مامور فرمود چه خاندان قدیم و دودمان کریم
این خواجه بزرگ که از سلسله علیه خواجگان ابوصلتی است در مناسبت ذکر و فخامت قدر و علو درجه و سمو مرتبه از وساطت تقریر و دلالت تحریر مستغنی است
و چنانکه در چند مقام بدان اشارتی رفته و بعبارت در آمده اظهر من الشمس است که اسلاف و اشراف روزگار و اعیان وجوه بزرگوار بوده اند و از ابنای عهد
بذکر جمیل و سیرت حمیده قصب سبق ربوده بنظم بیض الوجوه کریمة احسابهم شم الانوف من الطراز الاول و خود آنجناب نیز بذات خجسته صفات خویش
پیوسته در علیه وجوه اکابر مرتب بوده و بحلیه فنون مآثر مزین و از اقتدا بسیر گزیده اسلاف موفق و از عهد دولت خاقان صاحبقران و پادشاه جنت
مکان تا این زمان خجسته اوان همواره بمناصب بلند و مراتب ارجمند اختصاص داشته و بروزگار امارت امیر مغفور نیز در حقیقت و معنی صدارت حقیقت و وزارت را
مصدر و مظهر بوده اما در اینوقت بانفراده متکفل مهام انام گردیده و پای بر دست صدارت خاصه نهاده بر القاب سابق او شخص اول ایران و صدر اعظم خاقان
لاحق آمده در کمال جلال بانجام مهام ملکی و مملکتی و انتظام امور دینی و دولتی دخل کرده بر جراحات دیرینه هر سینه مراهم مراحم بر نهاد و دست جور و تعدی بسته
پای عدل و مکرمت برگشاد بهمانا در ششم شهر صفر که روز مولود مسعود سلطان عاقبت محمود شاهنشاه جهانپناه ایران بود از نصب جناب صدر اعظم و عزل
امیر صلابت شیم عموم اهالی ایران الفرحی و فیروزی سه عید سعید روزی افتاد ملکه در منع خروج یاجوج فتنه بامر اسکندر عهد سد سدید استوار شد و
جناب جلالتمآب صدر اعظم اکرم بحل و عقد امور دست تصرف دراز و عقدهای تعطیل از رشته محوطه ملک باز کرده در تغییر و تبدیل عمال و حکام چنانکه صلاح
حال بود راتق و فاتق و رافض و ناصب گشت و باندک مدتی نظامی تمام در تمام امورات خواص و عوام صورت بست و اعلیحضرت شاهنشاهی بنفس نفیس
مبارک در تربیت افواج نظامی همتی بلیغ مرعی داشت و در روز سه شنبه شهر صفر میدان خارج شهر که قشون نظام در آنجا مشق و تعلیم اقدام میکنند توجه
فرموده بعد از ملاحظه ترقیات افواج جدیده بهریک مبلغی خطیر انعام مرحمت داشتند و در اتمام عمارت مدرسه دار الفنون تاکید کامل فرمودند و معلمین دانشمند
که از ممالک فرنگستان بجهة تعلیم مستعدین جوانان ایران خواسته بودند باتفاق موسیو جان داود مترجم اول دولت بعد مدتی از استریه و ایطالیا در رسیدند
و مورد تفقدات شاهانه شدند و مقرر شد که یکصد نفر از جوانان مستعد دانشمند نجیب بجهة اکتساب علوم غریبه از معلمین یوروپ بمدرسه دار الفنون برده تربیت
نمایند چنانکه تفصیل آن در موقع مناسب مرقوم خواهد افتاد و چون خدمات دیوانی و ملکی جناب جلالت انتساب شخص اول دولت علیه ایران اعتماد الدولة
العلیة العالیه صدر اعظم حضرت سلطان السلاطین ناصر الحق و الحقیقة و الدین خلد الله سلطانه و بهر برهانه در نظر همایون اعلی صورت استحسان یافت مرحمتی بر مرحمتی
و تقویتی بر تقویتی افزود و جنابش را باعطای عصائی مکلل بالماس ثمین و مکتوب جبه خاص شمسه مرصع و بند طومار شرابه مروارید مخصوص مخلع فرمود تا کلیم وار ثعبان عصا
سحره فجره حساد و اعادی را مطویه خفایای فنا معدوم دارد و اغنام خلایق را از ذئاب اشرار محافظت نماید و بهنگام کسالت از زحمت و ملالت ارباب حقد
دلتنگ نگردیده بر مرحمت و التفات خاص سلطانی و عون یزدانی متکی گردد

ذکر توجه و نزول اعلیحضرت سکندر حشمت سلطان السلاطین شاهنشاه آفاق الناصر لدین الله سلطان ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه بخانه جناب جلالتمآب صدر الصدور و قوام للشوکة البهیه مؤتمن السلطان و معتمد الخاقان اعتماد الدولة العلیه صدر اعظم شخص اول دام اقباله

چون سنت سنیه سلاطین اکرم
و عادت حمیده خواقین افخم است که هر صدری که در حضرت ایشان سعادت قبول یافت و بمزیت اختصاص قریب گشت آناً فآناً در تقویت و اقبال او فرمایند
و باعتزاز و احترام او نمایند و در اکرام او باهمال دقیقه خود را راضی ننمایند و بحسب فور منقبت در درجه و مرتبت او بیفزایند تا خواص و عوام و دور و نزدیک از رفعت
شان و علو مکان او آگاه گشته باوامر و نواهیش منقاد شوند و باخلاص و عقیدتش معتاد گردند بنابراین حضرت شاهنشاه عصر غرة نصرة در روز سه شنبه بیست و
دویم شهر صفر ختم بالنصر و الظفر بدولت سرای چاکر دولتخواه بل بنده خانه بنده درگاه جناب صدارت مآب مستغنی الالقاب رای فرموده و قربانیها و جانفشانیها
و نثارها و دینارها و پیشکشها و بندگیها بظهور آورد که تحریر نگنجد یا بملک خود را از قدیم و جدید و طارف و طریف و منقول و منقوله و محمول و معدود و سیم و زر
و بافته کشمیری و ساخته چینی و دیبا و اکسون و کتب و مصاحف و قطعات مرصع و قطعات مرقع طبق طبق و ورق ورق بر طبق عرض عرضه کرده معروض داشت

در کف کفایت و کفالت وی گذاشت و با آنکه گروهی از چاکران صداقت شعار و مقربان ارادت آثار بعلت قلت حسب و ذلت نسب بدین منصب و را سزاوار ندانستند حضرت
شاهنشاه ظل الله محض اثبات ثبات عزم و رعایت قوانین حزم و سکات خود و بزرگ را الزام تا نیک و ترک منصب و منصبی برافزود و بمرحمتی خاص و مراحم اختصاص
داده بخصیصی مقام قرب قریب فرمود و جهت سیار حل و عقد امور لشکر و کشور را در کف کفایت او گذاشته و او را بر امثال و اقران مسلط داشته تا بر عموم
خلایق معلوم گردد که شاهنشاه جمجاه را رعایت سبقت خدمت و اشاعه قوت قدرت مراد است که رتبه کفی خاک را بنظر رحمت و لطف بر افلاک رساند و اختران افلاک را
بگوشه چشم قهر بتوده خاک فرو نشاند ذره را بفر تربیت خود بیضا و قطره را بیمن تقویت دریا فرماید و بسالی دو سه این بزرگ زاده بی جاه را خلعت کرامت و حشمت و سیادت پوشاند
و بر سر عامه برایا و کافه رعایا قادر و آمر فرمود و مقالید حل و عقد مصالح عالمیان در دست تصرف او نهاد و مهمات طوایف آدمیان بمقتضی رای و بارز پسند او
تا بتقویت سلطان مؤید نافذ الحکم و مبسوط الید گردیده در امورات کلی دخل کرد و در مخاطرات عظیمه قدم نهاد و بهوای خاطر خود بزرگان را خوار داشت و خوار را
بزرگ و پیوسته بر اسباب تجمل و اوضاع تحمل خود برافزود و در رضا و سر اجهرا و سرا از حدود فرمانبری و خدمتگری تجاوز مجوز داشت و سنن حقوق نعمای
پادشاهی بشرط صداقت بواجبی نگذاشت و علم بی نیازی بر آسمان برین زد و منجوق انا ربکم الاعلی بر فرق عیوق برد که ان الانسان لیطغی ان رآه
استغنی تا سولات نفسانی و تخیلات شیطانی او از ذهن بخارج ظهور کرد و اولیای دولت بدان خیالات متفطن شدند و بر ماخولیای وی متیقن آمدند
شمه از آن مقربان حضرت انهی کردند که در خوف و رجا بحضرت اعلی عرضه داشتند سایه خدا که کوه حلم و بحر علم بود بمدتی مدید در تحقیق و تدقیق این مطالب
جهدی وافی فرمود و تجسسی کافی و بر حقیقت آن ظن مشتبه یقینی کامل حاصل شد و اغماض همی فرمود تا میرزا علی پیشخدمت که جوانی صدیق پاک دامن بود
چون امیر نظام او را در حضرت شاهنشاه منزلتی دید در کاشان بی استیذان از قبله عالم او را گرفته بکروس فرستاد و مدتی بود تا صدر اعظم او را بخواند و بر منصب
خود باز داشت و چون موکب فیروزی کوکب از سفر اصفهان بدار الامان قم در رسید و نواب شاهزاده عباس میرزا برادر کهتر شاهنشاه ملازم رکاب بود
حضرت شاهنشاهی مقرر فرمود که وی بحکومت قم مخصوص و با مادر خود متوقف شود میرزا تقی خان بی رخصت شاهنشاه او را با مادر و بنه و آغروق تشییع
حرکت موکب همایون روانه جانب دار الخلافه کرد و در خاطر داشت که او را بمقام ولایت عهد برساند و بجهة مصلحت حال خود در دست داشته باشد چون این
جسارت برای مبارک شاهنشاه جلوه کرد فرمان داد تا شاهزاده و مادر او را با بنه و احمال و اثقال باز گردانیدند و چنانکه میخواست در قم بحکومت گذاشت و
میرزا لطفعلی پیشخدمت را به پیشکاری وی گماشت و در این مقام میرزا تقی خان از اجرای حکم خود محروم و ناکام شد خاطرش بوسوسه و دغدغه گرفتار آمد و در ورود
بدار الخلافه بفکر حفظ خویش و مشغولی خاطر شاهنشاه در افتاد ولی تدبیرات او خلاف تقدیر بود و در بیست و هم شهر محرم الحرام بی التفاتی خاطر مبارک نسبت بوی
بمقام ظهور و بروز رسید حضرت شاهنشاه با آن حلم و وقار زیاده بر جسارتهای او دامن عفو و اغماض پوشیدن پسندیده ندانست تا نایره غضبش ملتهب شد و فرمان داد
میرزا تقی خان از مرتبت عظم مناصب خود منتسبه بر مقامات بلند منفک شود فی الفور خط ترقین به فذلک معالی و مناصبش کشیده آمد و در کنج سرای خود از مسند بها
غزلت و زاویه ذلت بی زوالانه مقید و بی پایه معدوم ماند و زیرکی در شطرنج شوکت اسب پیلتن حشمت با جنس شاهنشاهی شیردل همبر همیراند معطا (?) رقعه جرأن ر بقعه عز اخراج
علت خاک ذلت نهاده از رخش عزت پیاده آمده از غایت غیرت مات شده و بر نرد و ر دمهره امیدش ششدر شد و حسرت بسته ماند تا عوانش را ماخوذ و انصارش را معزول
کردند با همه سامان جلال در ته نکال سر گشته و روزش بجانب شب برگشته آمد پاس حقوق خدمات او را شاهنشه حق شناس نوعی خطی و خلعتی که متضمن منصب امارت لشکر جلیل
و وزارت کشور بود انفاذ داشت امیر از غایت غرور طبع و عبوس نفس از آن منصب خطیر سر باز زد و بنیاد فتنه گری بنهاد لاجرم شاهنشاه ایران با اثاثه خاصه و سامان و
برگ بحرکت از کرد و توقف شهر کاشان هم در آن حرم اش مجبور و مأمور فرموده و در بیست و پنجم محرم محرم آن حرم شد و در فین کاشان که بنزاهت معروف شاهی دو موقوف
همی زیست و بواسطه تسلط نقم و تغلب سقم در شب شنبه هجدهم ربیع الاول جهان فانی را بدرود کرد پس از آن تفویض منصب جلیل و پایه نبیل صدارت عظمی از
جانب حضرت فلک رتبت سلطان السلاطین شاهنشاه ایران ناصر الدین پادشاه بجناب جلالتماب اعتماد الدوله العلیه العلیه
میرزا آقا خان نوری مدظله العالی چون بر رای ملک آرای بیضا ضیای حضرت شاهنشاه نصره الله بالنصر باهر و ظاهر بود که مردم نامجرب غیر مهذب به
پیشکاری پیشگاه پادشاهی نشاید و نا آموزدگان بر محک امتحان و امتهان در معیار امتحان تمام عیار بر نیایند و محافظت مصالح ثغور عباد و بلاد و مراقبت مناظم عقود
صلاح و سداد به پیشکاری محول باید داشتن که با استکفاء مهمات ملک و ملت و استیفاء مناظم دین و دولت کافی و وافی و در طریقت عدل و سیاست و شریعت عقل و
کیاست نادل و ناقل بود و بنظر حقیقت و بصر بصیرت عواقب امور را قبل از وقوع معاینه کند و در ظلمات لیالی حوادث مشعل نور رای روشن خود جاده صواب و منهج
خطا تشخیص دهد هم بحلیه جمال محلی و هم بجلوه جلال مجلی در حسب و نسب متفرد و در علم و عمل متجلد بکاردانی و حصافت موصوف و بمهربانی و حقانیت معروف باشد چه پادشاهان و اولو الامر

بجزویات مطالب عباد و کلیات مآرب بلاد بنفس نفیس رسیدن نعذری و تعسری تمام است و رعایت حقوق خدمتکاران دولت و تعظیم خاندانهای عظیم و
تربیت اصحاب انساب و تقویت اهل بیوتات قدیم بر خسروان دانشمند کریم واجب است لهذا جناب جلالتمآب اعتماد الدوله العلیه العالیه را که آبا عن جد پیشکار
پیشگاه حضرت خاقان صاحبقران معروف و مشهور و خود هم از خوردی بمناصب بزرگ رسیده و مراتب عزت و ذلت و کثرت و قلت اعاظم روزگار را
مکرر دیده بود از همه اقران و امثال برگزیده بمنصب خطیر صدارت اعظم مفوض و بخلعت آفتاب طلعت کشمیری خاصه از ملبوسات مختصه که عبارتست از جبه ترمه
شمسه مرصع مکلل بالماس و یاقوت مخصوص فرمود و تمامت امرا و وزرا را با انقیاد و اطاعتش بالطوع و الرغبه مامور فرمود چه خاندان قدیم و دودمان کریم
این خواجه بزرگ که از سلسله علیه خواجگان ابوصلتی است در نهایت ذکر و فخامت قدر و علو درجه و سمو مرتبه از وساطت تقریر و دلالت تحریر مستغنی است
و چنانکه در چند مقام بدان اشارت رفته و بعبارت در آمده اظهر من الشمس است که اسلاف و اشراف روزگار و اعیان وجوه بزرگوار بوده اند و از ابنای عهد
بذکر جمیل و سیرت حمید و قصب سبق ربوده نظم بیض الوجوه کریمة احسابهم شم الانوف من الطراز الاول و خود آنجناب نیز بذات خجسته صفات خویش
پیوسته در علیه وجوه اکابر مرتب بوده و بحلیه فنون مآثر مزین و از اقتدار بسیر گزیده اسلاف موفق و از عهد دولت خاقان صاحبقران و پادشاه جنت
مکان تا این زمان خجسته اوان همواره بمناصب بلند و مراتب ارجمند اختصاص داشته و بروزگار امارت امیر مغفور نیز در حقیقت و معنی صدارت و حقیقت وزارت
مصدر و مظهر بوده اما در اینوقت بانفراد متکفل مهام انام گردیده و پای بر دست صدارت خاصه نهاده بر القاب سابق او شخص اول ایران و صدر اعظم خاقان
لاحق آمده در کمال جلال بانجام مهام ملکی و مملکتی و انتظام امور دینی و دولتی دخل کرد و بر جراحات دیرینه هر سینه مراهم مراحم بر نهاد و دست جور و تعدی بسته
پای عدل و مکرمت برگشاد بهمان ادر ششم شهر صفر که روز مولود مسعود سلطان عاقبت محمود شاهنشاه جمجاه ایران بود از نصب جناب صدر اعظم و عزل
امیر صلابت شیم عموم اهالی ایران الفرحی و فیروزی سه عید سعید روزی افتاد و ملکه در منع خروج یاجوج فتنه بامر اسکندر عهد سد سدید استوار شد و
جناب جلالتماب صدر اعظم اکرم بحل و عقد امور دست تصرف دراز و عقدهای تعطیل از رشته محوطه ملک باز کرد و در تغییر و تبدیل عمال و حکام چنانکه صلاح
حال بود راتق و فاتق و رافع و ناصب گشت و باندک مدتی نظامی تمام در تمام امورات خواص و عوام صورت بست و اعلیحضرت شاهنشاهی بنفس نفیس
مبارک در ترتیب افواج نظامی همتی بلیغ مرعی داشت و در روز سه شنبه شهر صفر میدان خارج شهر که قشون نظام در آنجا مشق و تعلیم اقدام میکنند توجه
فرموده بعد از ملاحظه ترقیات افواج جدیده بهر یک مبلغی خطیر انعام مرحمت داشتند و در اتمام عمارت مدرسه دار الفنون تاکید کامل فرمودند و معلمین دانشمند
که از ممالک فرنگستان بجهت تعلیم مستعدین جوانان ایران خواسته بودند باتفاق موسیو جان داود مترجم اول دولت ابد مدت از استریه و ایطالیا در رسیدند
و مورد تفقدات شاهانه شدند و مقرر شد که یکصد نفر از جوانان مستعد دانشمند نجیب بجهة اکتساب علوم غریبه از معلمین یوروپ بمدرسه دار الفنون برده ترتیب
نمایند چنانکه تفصیل آن در موقع مناسب مرقوم خواهد افتاد و چون خدمات دیوانی و ملکی جناب جلالت نصاب شخص اول دولت علیه ایران اعتماد الدوله
العلیه العالیه صدر اعظم حضرت سلطان السلاطین ناصر الحق و الحقیقة و الدین خلد الله سلطانه و بهر برهانه در نظر همایون اعلی صورت استحسان یافت مرحمتی بر مرحمتی
و تقویتی بر تقویتی افزود و جنابش را باعطا عصای مکلل بالماس ثمین و بکثوب جبه خاص شمسه مرصع و بند طومار شرابه مروارید مخصوص مخلع فرمود تا کلیم وار ثعبان عصا
سحره سحره حساد و اعادی را بمطموره خفایای فنا معدوم دارد و اغنام خلایق را از ذئاب اشرار محافظت نماید و بهنگام کسالت از زحمت و ملالت ارباب حقد
دلتنگ نگردیده برمرحمت و التفات خاص سلطانی و عون یزدانی متکی گردد

ذکر توجه و نزول اعلیحضرت سکندر حشمت سلطان السلاطین شاهنشاه آفاق الناصر لدین الله سلطان ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه بخانه جناب جلالتمآب صدر الصدور و قواما للشوکة البهیه مؤتمن السلطان و معتمد الخاقان اعتماد الدوله العلیه صدر اعظم شخص اول دام اقباله

چون سنت سنیه سلاطین اکرم
و عادت حمیده خواقین افخم است که هر صدری که در حضرت ایشان سعادت قبول یافت و بمزیت اختصاص قریب گشت آناً فاناً در تقویت و اقبال او بیفزایند فرمایند
و باعزاز و احترام او نمایند و در اکرام او باهمال دقیقه خود را راضی ننمایند و بحسب فور منقبت در درجه و مرتبت او بیفزایند تا خواص و عوام و دور و نزدیک از رفعت
شان و علو مکان او آگاه گشته باوامر و نواهیش منقاد شوند و با خلاص و عقیدتش معتاد گردند بنابراین حضرت شاهنشاه عصر غضنفر در روز سه شنبه بیست و
دویم شهر صفر ختم بالنصر و الظفر بدولتسرای چاکر دولتخواه اهل بنده خانه بنده درگاه جناب صدارت مآب مستغنی الالقاب را ای فرمود و قربانیها و جانفشانیها
و نثارها و دینارها و پیشکشها و بندگیها بظهور آورد که بتحریر نگنجد ما یملک خود را از قدیم و جدید و طالف و طریف و منقول و منقود و محمول و معدود و سیم و زر
و بافته کشمیری و ساخته چینی و دیبا و اکسون و کتب و مصاحف و قطعات مرصع و قطعات مرقع طبق بطبق و ورق بورق بر طبق عرض عرضه کرد و معروض داشت

العبد و ما فی یده کان لمولاه شاهنشاه دریادل ابر بخشش تمامت آن نقود و اجناس و سیم و زر و گهر و درر را که آن کان هم بدو بخشید و مضاعف عطا فرمود و در آن روز
خجسته که ملک الملوک از ارک مبارکه بخانه جناب صدارت عزیمت داشت تجار معتبره دار الخلافه و کلانتر و کدخدایان تمامت راه را زینت داده جدار را از
شالهای کشمیری و زربافتهای اسلامبولی مفروش و منقوش کرده از حوالی مدرسه فخر الدوله مروی تا درب سرای عالی قدم بقدم و پهلو بپهلو ایستاده
بودند بر در سرای و خانه هر کس از اعاظم و اکابر که در معرض آن مراصد و معابر واقع بود از ذبایح و حلویات و باقه کشمیری و مسکوک اشرفی و نثارهای
و نیازمندی رسته مینا و حوضه حرم و روضه ارم هویدا می گشت و از آنجمله سرای مقرب الخاقان میرزا محمد خان کشیکچی باشی قاجار و سرکار وزیر نظام میرزا
فضل الله برادر جناب صدارت مآب و محمد یوسف خان سرتیپ برادرزاده اش و میرزا فتح الله بن میرزا فتح الله لشکرنویس باشی بود که در پیشکش برابر یکدیگر بودند
چون قریب چهارصد قدم بدینگونه سپرده شد بر در سرای عالی جناب صدارت پناه راس گوسفند بدفع آفت عین الکمال در رسم اسب شاهنشاه بهمان قربانی
کردند و میرزا محمد صادق مستوفی خلف الصدق میرزا هدایت الله مستوفی نوری و میرزا فتحعلی خان فرزند حاجی قوام بن اعتضاد الدوله شیرازی بسنت سنیه
امرای مذکوره نثار کردند و حضرت اعلی زاده الله بقائه فرود آمده بدیوانخانه عالی درون رفت و در او طاق بزرگ جلوس فرموده پانصد اشرفی
مسکوک و چند طاقه شال کشمیری و خوانچه های نبات و حلویات بر سبیل نعل بهای مرکب خدمت شد از عمارات فوقانی و تحتانی مذکور تا باغ کلاه فرنگی سرا
گلدانهای پر گل و خوانهای پر حلوا و طاقهای شال و ذبایح متعدده علی الرسم معروض افتاد همچنین در هنگام توجه باندرون خانه خدمتها رفت و مقرب
الخاقان سلیل جلیلش میرزا محمد کاظم خان پیشکشها گذرانید که از آنجمله قطعات مرقع بهتر از قطعات مرصع بخطوط خوش نویسان معروف از قبیل میر عماد
قزوینی و میر علی مشهدی و غیرهم بود و علی الجمله در هنگام معاودت موکب اعلی جعفر قلیخان برادر کهتر جناب صدارت و عباسقلی خان ولد مرحوم
محمد زکیخان نوری سرتیپ افواج قزوین برسم معهود خدمتها کردند و چون سرای میرزا رحیم پیشخدمت خاصه ناظم محاسبات دیوانی و خانه مقرب الخاقان
میرزا شفیع صاحب دیوان در معبر مبارک واقع بود آنان نیز بدستور دیگران خدمت کردند و نثار آوردند و حضرت شهریاری در حفظ ایزد باری از دروازه
دولت در کمال شکوه و صولت بارک مبارکه ورود و بعمارت عالیه خاصه نزول فرمود و در این ایام مقرب الخاقان محمد حسن خان سردار بن محمد خان امیر تومان
ایروانی بیک قطعه نشان تمثال همیون مکلل بالماس اختصاص یافت و حاجی بشیر خان گرجی که از پروردگان نایب السلطنه مغفور و در حضرت شاهنشاه
عهد بقدمت خدمت موصوف بود بریش سفیدی عمله جات خلوت منصوب گشت و یکقبضه کارد مرصع بدو خلعت داده شد و در پنجشنبه پنجم شهر صفر
حضرت خاقانی بتماشای مدرسه جدیده دار الفنون توجه فرمود در اتمام آن تاکیدات فرمودند و اسکندر خان قاجار دوالو حکمران کرمانشهان با قرخان
قبه را با جمعی سوار بر سر اشرار طایفه کاکاوند فرستاده ایشان را تنبیهی بلیغ نموده و مقرب الخاقان سلیمان خان افشار معابر اسد آباد کنگاور را که غالبا طوایف
قطاع الطریق در آن بفساد و غارت مشغول میشدند نظمی کامل داد و نواب امیرزاده فیروز میرزای نصرة الدوله حکمران فارس بسمت کوهکیلویه عزیمت کرده
النصفی تراکه معدن الوار و مکمن اشرار است منتظم ساخته بشیراز باز آمد و باتمام نارین قلعه ارک شیراز اهتمام نمود چون مقرب الخاقان عزیز خان آجودانباشی
درباب نظم امور افواج نظام مساعی جمیله بظهور آورده بیک قبضه شمشیر مرصع از حضرت خاقانی مخلع گردید و همچنین حاجی علیخان مراغه که از تربیت یافتگان عهد
حضرت ولیعهد مبرور نایب السلطنه مغفور بوده و سالها در امانت و نظارت خاصه اعلیحضرت قطب السلاطین محمد شاه طاب ثراه شرط مخالصت و مصادقت
بجای آورده و بزیارت بیت الله شرفیاب شده در این ایام مراتب کفایت و درایت خود را بر منصه ظهور جلوه گر ساخته مهام فراشخانه و خیام خانه و انبار
مجلس اشرار و تعمیر عمارات دیوانی کل ممالک محروسه از قدیم و جدید و ترتیب بساتین و حدایق سلطانی از خارج و داخل شهر طهران و عزل و نصب نایبان
فراشخانه عموم حکام بلاد و امصار و امور مهمانخانه دولتی و نظم تعمیر عمارات خاصه و قراولخانهای دار الملک طهران و سایر بلاد در قبضه اختیار او مقرر شد
باسوابق خدمات گذشته و تشرف بحج بیت الله حضرت سلطان قدردان مناسب ندانست که چنین چاکری صدیق را باشی فراشان نامند لهذا او را حاجب
الدوله که معانی بلند دارد ملقب فرمود و یکقبضه قمه مرصع با خلعت این منصب مرحمت فرمود و در این ایام از اطراف ممالک محروسه خاصه سرحدات
خراسان و کرمان و فارس و عربستان پیوسته اخبار نصرت و فتوحات همی رسید از جمله نواب امیرزاده حسام السلطنه یکصد و هشتاد نیزه راس از رؤس سپاه
تراکمه انفاذ دربار اعلی داشت و در میدان درب ارک مبارکه کوی چوگان اطفال دار الملک گردید نصر فزاینده باد ناصر دین را و نواب مستطاب امیرزاده خانلر
میرزا ابن نایب السلطنه مغفور که در عرض این مدت بحکمرانی بروجرد و لرستان و عربستان مامور بود خدمات بزرگ کرد و محاربات صعب کرد و ابطال
رجال کثیر کشت و چون واقعات خراسان و حادثات تا به قرب یکدیگر واقع شد و اتصال یافت مقام اقتضا نکرد که تفاصیل واقعات لرستان و عربستان

مرقوم شود اکنون علی الترتیب والتفصیل در این خجسته تاریخ موسوم بروضة الصفای ناصری نصره الله عز نصره ترقیم می یابد و ملاحظه تاخیر و تقدیم نمی شود ذکر حالات

نواب مستطاب امیرزاده معظم خانلر میرزا حکمران و والی بروجرد و صفحات عراق و لرستان و عربستان و از اعلیحضرت سلطان السلاطین باحتشام الدوله ملقب گردیدن و مورد عواطف بی پایان شدن

نواب مستطاب امیرزاده آزاده خانلر میرزا خلف الصدق شاهزاده منصور نایب السلطنه مبرور و برادر پادشاه بزرگ منش نیکو روش قطب السلاطین محمد شاه طاب ثراه بود و در آن روزگار چندی بحکمرانی یزد و مازندران اختصاص داشت بواسطه همت بلند و طبع غیور کارگذاران سابقه و رابطیش در امور نسبت کردند از این غافل که پولاد را دل پر از آتش است لاجرم مراتب جلادت و رشادت و درجات کفایت و کفایتش مبهم ماند به بدو دولت سلطان السلاطین شهریار عصر خلد الله سلطانه خدمتش را از عرض راه دار الخلافه بحکومت بروجرد مامور داشته شد با آنکه آن ولایت از غلبه الوار دریائی طوفانزا بود و از اشرار بختیاری فوج در پی فوج و موج از پس موج بحر ابلی بلوکات و شهرستان بروجرد متراکم همی شد آن امیرزاده باسل و حکمران عادل اصلا اندیشه بخاطر جلادت پیشه راه نداده با سواری باندازه یکصد و سی تن از فارسان چلیپیانی وقبه هم از یافت آباد یکمنزلی طهران راه بروجرد برگرفت و چون تیر خدنگ بی درنگ همی رفت تا بباغ شاه خارج شهر نزول کرد غافل که دار السرور از الوار شریر دار الشرور است و سور و باره شهر یکباره مشحون از شر و شور طوایف بیرانوند و حسنوند که اعداد ایشان از چون و چند بود و ملخ وار در حاصل اهالی آن دیار فرو ریخته و از حاصل و محصول عامل و معمول گرد برانگیخته نصر الله خان نام والوند و قاسم خان لوند که دو کرد نام آور بودند در ده کرد سیلاخور مقام کرده و عنان یکران تعدی و تصدی طوایف خود را بالغارت و قتل و اسر و نهب شهر و قرا معطوف داشته حسنعلی خان و افراسیاب خان نیز بخودسری سر برآورده و در اعلی درجه شرارت و جسارت متمکن گردیده اند در شهر نیز جماعتی از جهلا در زی علما بفتنه و فساد و زندقه و الحاد و غلوی تمام گزیده شهری پر آشوب و بلوکاتی ویران یافت در چنین مقامی حزم و تدبیر را اولی از رزم و شمشیر شمرد با استمالت خاطر عالم و تاجر و بر و فاجر کوشید الحق اشرار را بوعد و وعید و ترغیب و تهدید تنبیه ساخت و برخی را بالعقل و کیاست گرفتار ساخته بقهر و سیاست پرداخته رفته رفته صیت ورودش در آن دیار و بلاد و بقاع انتشار یافت و ثبات رای و قوت حزم و سرعت عزمش اشتهار یافت ناگاه با صد و سی سوار چون اسفندیار گرد بر سر اهالی ده کرد ایلغار کرد و بیک حمله مردانه آن دو خان متحصن دیوانه را اسکار قلعه ده کرد را مفتوح و مقلوع کرد و اشرار الوار را از تصرف و تداخل اراضی بیگانه مهجور و ممنوع بنا بر مصالح زمانی حسنعلی خان بیرانوند را نیز گوشمالی بسزا داد و مقهور داشت و حشیار جماعت طوایف با جلالت با افراسیاب خان واگذاشت حکومت بختیاری را نیز بباقر خان و اسد خان و علی محمد خان تفویض نموده تا آن کوران رمیده وحشی را رام کردند ایشان را از مواطن خود رخصت انصراف داد و حاجی رحمن نام شیطان مقام را که از دولتخواهان جناب فضایل مآب مولانا میرزا اسد الله بروجردی بود بمعوذات مؤثره از شیطنت و ملعنت عنان فرو کشید و آرام داد در سال تخاقوی ئیل ترکی اسد خان بختیاری بر سر ایلات عبدالوند شبیخون برده گروهی از رجال ایشان بقید اسارت در آورد و جماعتی از ابکار نسوان ایشان را واجب فضیحت کرد نواب والا از این اعمال قبیحه و افعال شنیعه بیک متغیر و صعب متحیر شد سلامت آن ناجوانمردان را در مذهب جوانمردی مایه ملامت دانست غیرت جبلی و حمیت فطری مانع مدارات و قامع مواسات شده افراسیاب خان و قاسم خان و علی محمد خان را بلطایف الحیل بی زحمت جنگ و جدل بدست آورده در شهر مغلول کرد چون خاطر از ممر مفاسد و اتفاق منافقین ثلاثه مجموع داشت لوای نصرت التوای مبادرت و مبارزت را مفتوح و مرفوع فرمود

بیت

بنالید کوس و خروشید نای — دل مرد جنگی برآمد ز جای

بعزم نظم بختیاری متوجه شد و از تقی و طوایف سرلک با سپاهی کینه نهاد روی بچمن فتح آباد نهاده همی رفت در این احیان نواب امیرزاده اردشیر میرزا بسرداری سهام الدوله سلیمان خان گرجی بچهار محال و فریدن رسیده خسرو خان سرلک را بخدمت خوانده با اسد خان و باقر خان روانه طهران داشته شد الحاصل خانجان خان موگوئی پسر خواجه نظر علی خان چهار لنگ برادر عباس خان که معتمد الدوله او را سیاست رسانید در این ایام بطغیان و عصیان سر برآورده بود و در قلعه فهره نام مقام داشت نواب امیرزاده خانلر میرزا شبیخون برآراسته با یکصد نفر پیاده و دویست تن سواره و یکعراده توپ از فتح آباد بیکشب پانزده فرسنگ راه را قطع کرده مانند برق سوزان و آتش فروزان خود را بحصار دی رسانید قلعه را بمحاصره در میان گرفت تا بعضی از سپاهیان بر رسیدند و کار بمقاتله کشید جواد خان سرلک تیر برداشته نزد افتاد دیگران یورش بردند و قلعه را متصرف شدند ولی خانجان خان مبتهالی از حصار بدر رفته گرفتار نیامد بحکم نواب والا آن قلعه تمام سار را با خاک برابر کردند غالب طوایف بختیاری مطیع و خایف شدند الا طایفه بسحاقی که نواب والا از علی آباد بدانها تاخت و جنگی صعب در انداخت شصت کس از آنان بقتل آورد چون فصل زمستان در رسیده بود ببروجرد معاودت نمود و در نهم ذی حجه سال ایت ئیل هزار و دویست و شصت و هفت ببروجرد وارد شد از حضرت دار الخلافه علی حکم و مثال انتظام گلپایگان و خوانسار در رسید و حسب الامر اعلی فوج سیلاخور را بحمایت سرکار سپهدار باصفهان روانه کرد و نواب والا

بکلپایکان تاخته امر حکومت محمد رحیم خان قاجار را که مختل بود منتظم ساخته و کلپایکان و خوانسار در تحویل حمل و اول بهار بحکم اعلی ضمیمه بلاد متعلقه بنواب والا گردید نواب
ابراهیم میرزا را به نیابت فرستاده و حاجی رحمن مذکور را بلطایف الحیل گرفته بتهران روانه داشت خان باباخان خوانساری که مردی فتنه انگیز بود فرار کرده متعلقان
بخدمتگذاری آمدند و این واقعه در زمانی بود که اعلیحضرت سکندر حشمت سلطان السلاطین شاهنشاه قاجار از زیارت معصومه قم بسکار جمن نزار نزول
فرموده بود نواب والا امیرزاده دلیر بحضور حضرت اعلی آمده مخلع و مرخص گردیده برفت و نظم فریدن نیز بعهدهٔ امیرزادهٔ معظم الیه معهود گشت و از ساوه باز گردید
قلعهائی که از طوایف سرلک در حوالی محلات بود منهدم ساخته چهار قلعه از قلاع فریدن را نیز خراب و برکند مجدداً مثال و پرلیغ بیمثال شاهنشاه سلیمان
خصال در رسید و تفویض عربستان و لرستان و منشور و تشریف شریف در ربیع الاول یکهزار و دویست و شصت و هفت بشرف وصول بخشید **ذکر حرکت
نواب والا امیرزاده خانلر میرزا الصفحات لرستان و عربستان با انتظام امور آن سامان** در دویم ربیع دویم امیرزاده از بروجرد
حرکت کرده بمشقت تمام از برف عبور کرده بخرمی و فیروزی بچمن خرم آباد رسید جهانگیر خان ولد سهام الدوله و صاحب منصبان استقبال کردند روز دیگر
در گلستان سرباز کلپایکانرا سان دیده مرخص فرمود دوم روز فوج کمره را عرض دادند و بتوقف لرستان مامور شدند امورات شهر را نظمی داده از خرم آباد
بجاید رود نهاده توپخانه و افواج قاهره را از رود خانه جایدر عبور داده سه روز در آنجا توقف رفت نواب ایلدرم میرزا به پیشکاری عبدالله خان بحکومت لرستان
معین نمود و فوج کمره را با دویست سوار و دو عراده توپ آتشبار با وی همراه کرده مقرر داشت که بصیدمره رفته باشند و خود نواب والا در روز بیست و سیم وارد
دزفول شد مقرب الخاقان مشیرالدوله میرزا جعفرخان که بجهة تعیین و تشخیص سرحد و ثغور عربستان در آنجا بود نواب والی والا را پذیره آمد در صالح آباد و در رسید
در روز ورود سهام الدوله سلیمانخان گرجی با چاکران دیوانی استقبال کرد و پس از روزی چند با بشارت کارگذاران دیوان سلیمانخان روانه طهران شد و نواب
والی والا مشیرالدولة العلیة العالیه را حسب الامر روانه بندر محمره که از اجزای سرحدات متعلقه بایران است نموده خود بعد از روزی چند در کمال استقلال و
جلال و ابهت و حشمت و استعجال از دزفول بجانب شوشتر عزیمت کرد چون چهار چشمه از پل شوشتر را که از ابنیه قدیم است سیلاب از بنیاد برکنده بود و
عبور از آن رود هولناک در نهایت صعوبت دست میداد نواب والا در این سوی رود با دریای لشکر و افواج عمان امواج فرود آمد و مقرر فرمود که با کلک
اهالی ارد و را از رود شوشتر بسهولتی از هر چه خوشتر عبور و مرور دادند و مدت ده روز در شهر شوشتر توقف گزیده حاجی حسین خان بروجردی را ببستن پل مزبور مامور
نمود چون سرحدداران دولت عثمانی بجهة تعیین حدود با متوسطین دول متحابه بمحمره آمده بودند چنانکه تفصیل آن پس از آن در واقعات در مقام خود ترقیم خواهد
یافت نواب والی والا لرستان و عربستان امیرزاده خانلر میرزا تا زمان بودن آنها در محمره توقف نموده حرکت بجانب اهواز کرد و مقرب الخاقان مشیرالدوله را
از نهضت خود آگاه کرده مدت ده روز در اهواز متوقف گشت مشایخ کعب را مهر بحضور والا آمدند و همه را استمالت فرموده از آنجا بکشتی و زورق از آب کارون
گذشته بحویزه رفته در کنار نهر هاشم توقف گزیده با نتظام امور حویزه پرداخت و دستور العمل بستن سدی سدید بنام نامی حضرت سلطان عصر ناصر
الدین شاه اطال الله بقاؤه و قرن بالنصر لوائه موسوم بسد ناصری داده چون ورود مشیرالدوله میرزا جعفرخان بتطویل کشید نواب والی والا مجدداً حرکت بجانب
اهواز نموده در منزل ویس فرستاده مشیرالدوله رسید که بزودی مراجعت خواهند نمود نواب والا حرکت را موقوف و متوقف شده مامورین دولتین علیتین
روس و انگلیس با مشیرالدوله آمده بودند در این منزل رسیدند نواب والی والا از مراتب استقبال و قواعد تکریمات و تشریفات و لوازم ضیافت و مهمانداری
دقیقه از دقایق مهمل نگذاشته از آنجا بدزفول بازگشته مشیرالدوله نیز با مشایخ کعب و محمره در دزفول رسیده تعیین سرحدداران محمره و قرار و مدار امورات آنحدود را
منتظم فرموده مقارن این حال خبر توجه شاهنشاه بیهمال بدار السرور بروجرد مسموع شد نواب والی والا خانلر میرزای قاجار فرزند خود نواب ابراهیم میرزا را
به نیابت عربستان گذاشته عزم تقبیل رکاب همایون اعلی کرده در منزل آب سرد نصیرخان جودکی را که طاغی و یاغی بود و از رواحل قوافل باج و خراج
گزاف میگرفت نواب والا کرم اکرم گرفته بزنجیر در کشید و برادرش را توشمالی طایفه او داده بخرم آباد ذیلی آمده امورات آن ولایت را بنواب ایلدرم میرزا محول
داشته و او را مقرر فرمود که در میان دلفان و سلسله برود در خاوه باشد و بقدر ضرورت سواری در خرم آباد گذاشته عزیمت بروجرد نمود و چون مقرر
شده بود که سربازی از طایفه بیرانوند گرفته شود و از دزفول ابلاغ حکم همایون بطایفه مذکوره شده بود در منزل هرفه نواب والا شش عدد سرباز آراسته حاضر را
عرض کرده مقرر شد که از رفقای موکب والی والا به بروجرد آیند و خود مستعجلاً راه بریده بشوق شرفیابی حضور اعلی همی رفت تا در بروجرد برکاب نصرت مآب همایون
اقدس پیوست و مورد تفقدات خاص گشت **ذکر حادثهٔ لرستان و عزیمت نواب مستطاب والی والا خانلر میرزا بانتظام آن
صفحات بعون ایزد باری** در ایام توقف اردوی کیهان پوی شاهنشاه فرشته خوی در بروجرد بعضی از اهالی هرسن و بهاوند و کرمانشاهان

ارفاع داده

از حاکم طایفهٔ دلفان شکایتی عرضه داشته شد امنای دولت ابد مدت بنواب والی والا حکمران لرستان و عربستان و بروجرد حکم فرمودند که مفسدین و متمردین آن طایفه را بدست آورده مورد سیاست نمایند با آنکه نواب والا معروض داشت که اکنون هنگام این مؤاخذه نیست چه در حقیقت من محتمل که این امر بفسادی کشد و کاری نه بر وفق دلخواه روی دهد جناب میرزا تقی خان فراهانی اتابک اعظم که آنگاه در رکاب نصرت مآب مختار بود نپذیرفت و این حکم بنواب ایلدرم میرزا ابلاغ یافت او نیز جماعتی از آنان را که من باب الاحتیاط هرگز با یکدیگر جمع نمیگشتند بهنگام فرصت مجتمع ساخته گرفتار کرده در کمره این خبر رسیده نواب والی والا معروض داشت مجدداً امر رشد که مستحقین قتل را مقتول و سایرین را مغلول و روانه دربار اعلی کنند نواب والا چگونگی را بعبدالله خان پیشکار نواب ایلدرم میرزا مرقوم داشته وی بتأخیر و تراخی بگذرانید چون فیما بین سرباز کمره و سرهنگ جدید و صاحب منصبان آن فوج مخالفتی رفته بود و مدت دو سال توقف در لرستان با الوار آشنائی و آمیزشی داشتند کسان محمد حسین را تحریک کرده بطغیان و تحریک ترغیب نمودند و گروهی از اهالی اردو که بهوای حکومت کرده بودند نیز به پیام و نامه طاغیان را گرمی هنگامه دل قوی ساختند یکبار رشتهٔ سلسلهٔ دلفان محرک سلسلهٔ نفاق گردید و بالاجماع بگرد ایلدرم میرزا در آمده بنیاد مخالفت محکم داشتند و دست بمحاربت بر آوردند سرباز مذکوره که بدو بهوای موصوف بودند در منازعه و مکافحه سستی نمودند یکنفر توپچی هم در سر توپ مقتول شد در توپچیان فتوری روی داده توپ نیفکندند آخر الامر ایل اردو را ناچار کرده محمد حسین خود را آزاد ساخته برداشته برفتند و در این حادثه از یکدسته سرباز سیلاخوری و سوار عربان و توپچی هفت تن کشته شدند و از فوج کمره یک کس مجروح نگردند مع هذا فوج مذکور بعد از معاودت طایفهٔ دلفان بی استیذان و دستور حاکم از نواب ایلدرم میرزا باهاشم خان سرهنگ بی فرهنگ خویش ببروجرد رفتند ایلدرم میرزا تنها فرو ماند هم از لرستان شکسته و پریشان ببروجرد آمد پسران نصیرخان جودکی که پدرشان محبوس بود بعد از این واقعه بجز بر سر اعمام خود که حاکم طایفه شده بودند ریخته سه نفر عم خود را مقتول نمودند و طایفه را تصرف و تصاحب کردند و طایفهٔ سکوند که بسرکشی معتاد و بقتل و غارت پرورده بودند اجتماعی کرده بلوک خالصهٔ دیوانی را بغارت بردند و آتش فتنه در لرستان باشتعال درآمد نواب امیرزاده والی والا چون از این حادثات اطلاع یافت فوج سرهنگ و سواران با جلال آباد و عراده توپ کوه کوب برداشته روی بسوی لرستان نهاد بمحض ورود بساحات آن ولایات دیوان بند گسسته و غولان از صعب جسته خود را چون پری در شیشه گرفتار دیدند جمعیت ایشان روی بتفرقه نهاده در دره و دشت متواری شدند و خود از در استیمان درآمده ظهور این حوادث را بتقصیر عبدالله خان وزیر ایلدرم میرزا متعلق و مربوط داشتند و اظهار برائت ساحت کردند نواب والی والا نیز بدلجوئی و اطمینان ایشان عزم کرده عبدالله خان را سیاست فرمود و ایشان را استمالت نمود هم باستدعای آنان نواب ایلدرم میرزا حکومت لرستان و تحصیل وجوهات دیوان بازگذاشته لوای معاودت برافراشته ببروجرد آمد اما مقصود الوار دفع الوقت و مسامحه بود و نواب والا نیز ملاحظه مصالح کار را ملاحظه نمود تا کار بدانجا کشید که محصلین مالیات دیوانی را بی نیل مرام روانه کردند و سر براهی ارنی و اهر منی بر آوردند نواب ایلدرم میرزا در میان آن غرّان چنان بود که سلطان سنجر ماضی در میانهٔ غزان تا با حضار نواب والا ببروجرد رسید و باستشعار فرصت و انتظار مدت همی گذشت و در این اوقات همت بلند امیرزاده آزاده والی والا بآبادی و خرمی بلدهٔ خرم آباد مصمم بود چون شهر خرم آباد در دامان کوهی واقع است و آبی که از زیر قلعه و بالا میرود بواسطه آنکه ثلث دو شهر خرم آباد از آن ارفع است بدانجا نمی نشیند و غالب بیوتات متوطنین شهر را از آن آب قسمت و بهره حاصل نمیگردد و غالباً بعلت قلت آب و بدی هوا امراض مزمنه متوقفین شهر را علیل و مریض دارد نواب والا در مقام چاره این کار بر آمده با علی و ادنی اطراف و اکناف شهر تماشا و سیر کرده علامت و آثار و تلال دو شهری قدیم در پهلوی جبل و قبل مشاهده کرد تا محقق گشت که در ازمنهٔ سالفه نیز آب بشهر خرم آباد از رودخانه می آورده اند لهذا از سنگ باطکه تا شهر یکفرسنگ و نیم مسافت دارد نهری بریده در تمامت معابر با آهک و سنگ و ساروج محکم کرده و فرو بسته نقبهای جبل را شکافته در مدت دو ماه ایام توقف خرم آباد نهرها را بشهر متصل ساخته بجمیع خانههای فراز و فرود رسیده همه سیراب شدند و در بیوتات خود حوضه و باغچه و بساتین و حدائق نزهه بساختند و آن آبی خوشگوار و لطیف است بخلاف آب سابق که بدگوار و ثقیل بود بواسطه عذوبت و لطافتی نیز در هوا حاصل شده رفع بیماری بسیار سالفه گردید و زیاده از یکصد خانه در دامان کوه بنا تازه احداث کرده اند و در آنها باغچهای خوب با اسلوب ساخته قیمت خانهها بالمضاعف افزوده و صفای شهر بیشتر از پیشتر شده بالجمله در این ایام که امور لرستان بی نظام بود خبر عزل امیر نظام در آن ولایت انتشار گرفت و الوار بر شرارت و جسارت بیفزودند طایفهٔ سکوند جودکی را با خود متفق ساخته بکوچیدن دلفان و سلسله متفقاً روی بکرمسیرات نهادند و عزیمت عربستان کردند

ذکر مأموریت نواب ایلدرم میرزا بلرستان و عزیمت موکب نواب والی والا بانتظام آن سامان و بیان واقعات و منازعات اتفاقیه

چون نواب والی والا خانلر میرزا از پراکندگی و طغیان و نفاق و عصیان ایلات لرستان اطلاع حاصل کرد و ایلدرم میرزا در خرم آباد گذاشته و لیخان سیلاخوری و سوار عباسقلی خان پشت کوهی را برداشته روانهٔ گرمسیرات گشته

با آنکه فوج سیلاخور تازه از فارس رسیده بودند در کمال شعف با ولیخان مصمم خدمت دیوان شدند و عباسقلی خان از پشت کوه با دویست سوار و یکصد سوار هم از
بختیاری در هم پیوسته ایلدرم میرزا با این جمعیت حرکت کرده در طرهان متوقف شده چندانکه پیام و نامه بمخالفان فرستاده ایشان را بموافقت و مصادقت
دعوت همیکرد در کبر و بطر الوار همی افزود عاقبت آن دلیر ستوه آمده شبی بیخبر از مسافت پانزده فرسنگی ایلغار بر سر آن اشرار برده و بر یکدیگر تاختند و خونها
ریختند علیمردانخان رئیس دلفان مومیوند با نفری چند کشته شد موسی خان حسنوند و مابقی متفرق شدند و لرستان فی الجمله انتظامی گرفت و این اخبار
در دال پری پشتکوه بنواب والی والا رسید و عزمی که در پیش داشت که از راه صیمره بدنبال سکوند بلرستان رود بالمره فسخ کرد و بنواب ایلدرم میرزا و موسی خان
یاور برادر ولیخان و صاحب منصبان فوج و عباسقلی خان سرتیپ والی پشتکوه خلعتها فرستاده دلجوییها کرد و جواد خان سرهنگ را با فوج جدید سیلاخور
و یکصد سوار جرار از آنجا بلرستان نزد ایلدرم میرزا فرستاد که قلع ماده اشرار کنند اما لرستانی پس از آن شکست بزرگ دیگر باره اجتماعی کرده بصیمره رفته انبار
اجناس خالصه دیوانی را غارت کردند و از رعایا شتی چند را ناواجب بکشتند و مستعد اقتتال بماندند از نواب ایلدرم میرزا خبر رسید که اگرچه دو فوج با ماست ولی سپاه
الوار زیاده از هشت هزار اند نواب والی لا فی الفور دو هزار سوار و تفنگچی از طوایف بختیاری هفت لنگ و چهار لنگ و سنجاق بهمراهی حسینقلی خان و جعفرقلیخان
ابوالجمع محمد رحیم خان قاجار کرده بصیمره مامور داشت و با ایلدرم میرزا حکم شد که از آنطرف بر سر ایلات آید و او و محمد رحیم خان بالاتفاق اهل نفاق و شقاق را
در میان گیرند ایلدرم میرزا قبل از محمد رحیم خان در رسیده جنگ در گرفت از دو سوی بر لب رود شمشیر دو روی در روی هم نهادند و نیزه‌های دراز رشته اعمار
الوار کوتاه همیکرد مقارن این حال محمد رحیم خان قاجار نیز در رسید از پل کاومیشان از رود بگذشت و مصمم جدال گشت ایلدرم میرزا از وصول او خوشنود گردیده باطمینان
سوار و پیاده خود را بر آب زده چون باد بهاری از آن رود جاری بی آسیب بگذشتند بمحض قرب جوار بنادق ازدهان ارقم مهره بار برداشتند و تیغ بر ایشان حکم کردند
جمعی کشته شدند و گروهی اسیر آمدند کانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة فرار بر قرار اختیار کردند جماعتی دست استیمان در ذیل عفو و اغماض نواب ایلدرم میرزا در زدند
و جمعی با محمد رحیم خان که با دلی رحیم بود متوسل شده مامون گشتند اما پسرهای نصیر خان جودکی با سکوند اتفاق کرده بیخبر کوچ کردند و نیمی روی بسمت پشتکوه نهادند و قافله را
زدند قاصد و چاپار را گرفته نگهداشتند و مخالفت آشکارا کردند جلال الدین میرزا ولد نواب شاهزاده محمد تقی میرزا حکمران و نایب بالاکریوه با دویست سرباز
و صد سوار در منکره دیرکوند با سکوند رفاقت کرده در میان دره دو در آنها را گرفته جنس دیوانی هرچه در قیلاب بود ضبط کردند و بنای تعرض بقرای دزفول گذاشتند
سواران شان تا پل تنگ بعزم جلوگیری و جنگ تقادم جستند چون این اخبار در جایدر بوالی والاتبار رسید روزی دو در آنجا توقف کرد سیورسات
سپاهیان را آماده ساخته چه در آن اطراف سیورسات و علیق الدواب نایاب بود و از دزفول هم نمیرسید چون پسران نصیر خان جودکی این اساس فتنه را
مؤسس شده بودند تا پدر ایشان رهائی یابد هم در جایدر نصیر بئس المصیر سفر کرد و میرزا عبدالغنی بحکم والا با سرباز زبیر انوند از راه پل شک بسمت پشت کوه سر
طوایف پشت کوه نشین سکوند روانه شد و محمد رحیم خان قاجار با دو صد سوار بطریق تعجیل و ایلغار بقیلاب مامور گشت که تا جلال الدین میرزا و سربازان مامور
در آنجا متفرق نگردیده اند رسیده باشد خود پیش از وصول خان قاجار جلال الدین گریخته وارد اردو شد و محمد رحیم خان با سواران بختیاری در قیلاب بطوایف
سکوند رسیده آنها را شکست داده خود را بکوه کشیدند محمد رحیم خان با طوایفی که خدمت کرده بودند باستقبال موکب والی والا آمده وارد قیلاب شد بمحض ورود
بقیلاب فوراً هوا انقلاب یافته سحاب سیاه قطره باری و ژاله ریزی کرده ضباب آغاز کافوربیزی کرده فندقهای سیمین از ابر مشکین همی بیخت و سیل خانه کن از فراز
قلل و دامان تلل روی باردوی والا همی آمد در مدت پنج دقیقه سیلاب اردو را احاطه کرده خیام و سراپرده و مهچه قباب چون گنبد حباب بآب فرو نشسته شد
جمیع اهل اردو رهائی خود را بسته و اثقال بگذاشتند و بدامان کوه روی کردند قصه کهن مبنی بر یعصمنی من الماء صورتی نو یافت و لاعاصم الیوم حقیقت شد نواب والی
والا بقدر حوصله و وقار به ثبات ورزید تا سیلاب او را فرو گرفت خواست که از خیمه برآمده بیرون شود تا کمر فرو شد و کس بدو نپرداخت چه سر یوم یفر المرء من اخیه
و صاحبته و بنیه جلوه میکرد تا فراشی بجد تمام رفته لاشه پالانی رکوبش را حاضر ساخت و والی والا بالضروره خود را بر فراز آن کودن انداخت چون راندن خواست حرکت
نتوانست تا معلوم افتاد که دو پای آن با دپا فرو بسته است بهر حالت ناچار و لا رای للمضطر الا رکوب همان پشت ریش لاشه بی زین برنشست و از میان گرده بکنار
کوه کشید تا سیل در گذشت و باران بایستاد و ابر بیکسو شد و آفتاب بتافت هزیمتیان سهام ژاله و بریق شمشیر برق از گوشه کنار بمیان اردو در آمدند غالب
ضروریات خیمه خویش را بیکار و بصرصر رفته و همه مایحتاج خود را بتاراج سیل رفته دیدند و قرب هشت هزار تومان خسارت بنواب والی اردوی والا داد با آنحالت شب
برکنار اردو قلاوزی کردی و با سواری معدود تا صباح بمحافظت اردو مشغول گشتی دیگر روز اردو را از آن سیل خطیر و مکان کوی برکوچ داده در محلی اعلی
اردو زده جمعیت دیرکوند و سکوند و عبدالله خان را با فوج سیلاخوری جدید و جواد خان سرهنگ بجانب دزفول بامداد میرزا عبدالغنی مامور داشت دفع

نیمی روی بسمت قیلاب

نواب والا دو دهه در قیلاب سکونت گرفت و غالب ایام بظل سحاب و ظلام میگذشت و همانا در شبانروزی جز دو ساعت دیدار آفتاب و زمین نمیشد در آن
منزل حامل خلعت مهر طلعت شهنشاهی نازل شد و نشان تمثال و مثال لقب احتشام الدولگی زیارت افتاد لهذا نواب احتشام الدولة العلیة العالیة والی
والای بروجرد و عربستان و لرستان خانلر میرزا امورات بالاگریوه را مضبوط و مقصرین را مقهور داشته چون بیشتر طایفه سگوند در پشتکوه بودند و محتمل بود که اعراب
بنی لام آنها را اعانت و حمایت کنند و از علیخان والی اطمینانی حاصل نگشته بود و قبل از وصول موکب والا عبدالله خان و جوادخان قلعه سوکه قلعه ایست متین
و خدا آفرین بغلبه و قهر از دست سگوند بیرون کرده بودند و سگوند را بسر صحرا داده از آن سوی نیز میرزا عبدالغنی و فوج سرابند آنها را شکست درستی داده بودند و ایشان
روی بسوی علیخان و اعراب بنی لام نهاده چون نواب مستطاب احتشام الدولة با حشمت تمام از آب کرخه بگذشت کسی را نزد بنی لام فرستاده دیگری نیز نزد یک
سرحدداران دولت عثمانی که در بادرایی بودند روانه کرد که این الوار خاکسار بادیما که از برق شمشیر آتشبار سپاه جرار ما از آب گذشته بسرحد خاک دولت عثمانی فرار کرده اند
بخود راه مدهید و بحمایت مگیرید که من ناچار چوا شیری که شکار شیر را تعاقب کند در دنبال آنان پویه خواهم کرد و تا گریختگان را بچنگ نیارم و بخون آن خون گرفتگان چنگال
بنالایم البته باز نخواهم گشت و کار بدور و دراز کشد هم در این مقام حسینقلی خان بختیاری با دوصد سوار کارزاری و سواران اعراب آل کثیر با سوار تفنگچی کند و لو
ند که ابراهیم میرزا نایب الحکومه عربستان برکاب عالی فرستاده بوده در رسیدند و رکاب بوسیدند و بحمد وصول جواب پیغام روزی دو سه در قلعه سوکه توقف
رفت تا فرستاده بازآمد مشایخ بنی لام کسان خود را با کره چند تازی نژاد روانه خدمت کرده عرضه داشتند که ما دیر یست از رعایای ایران بوده و باشیم و هرگز مخالفت
نکرده و نکنیم و جمعیت خود را حاضر بهر موجب که امر شود مأموریم و بهر جانب که اختیار فرمایی مجبول و مجبوریم سرعسکر بادرایی نیز تبرک بادیمائی گفته معروض کرده بود
که دولتین علیتین عثمانی و ایرانی را اتحاد داده و حالت واحده اسلامی و مسلمانی است من ابدا رانده شما را نخواهم و خوانده شما را نرانم رعیت گمراه را بخود راه ندهم
و پای از جای خود با پیش ننهم نواب والا احتشام الدولة با دلیران اهرمن خوی شیر شکن بدال پری مسکن سگوند راندند ایشان ملتجی بمحمد رحیم خان شدند و با عیال و اطفال
بسر توپخانه بپناه آمده اند بعد از انتظام مهام سگوند بدزفول آمده چون در این مدت جعفرقلیخان بن اسدخان بختیاری را بخت یاری نکرده بشیوه پدرش کوه گردی
و صحرانوردی میکرد در دز یکمنزلی شوشتر متحصن بود و سهام الدوله نیز بروی سلطشی پیدا نکرده بلکه عظم او را افزوده داشت نواب احتشام الدولة قصد استیصال او جزم
کرد و تسخیر دز او عزم وی چاره جز خدمت ندیده از دز بزیر آمده بشفاعت جناب فضایل مآب شیخ جعفر مجتهد و ضراعت مشیرالدوله مهندس باشی از او عفو کرد
و دز را متصرف و ساخلوی در آنجا متوقف فرمود تا سالی دو آرامی داشتند و خدمتی میکردند دیگر باره با یکدیگر یاغی شدند و دزی دیگر در پنج فرسنگی
دزفول استحکام دادند و خوانین چهار لنگ بختیاری روی بدان دز نهادند در این اثنا نواب والا مریض گشته خوانین بختیاری فرصتی یافته محمد علیخان چهار
لنگ را از شهر بروجرد بیرون کرده بجانب دز روانه داشتند تا دیگران بدو پیوندند چون احتشام الدولة آگاه شد فورا گروش جعفرقلیخان و خان باباخان
و آقا اصلان فرمانداد و جمعی بر سر محمد علیخان فرستاد و او در دز تاب ثبات نیاورده به ییلاق گریخت سربازی در دز از جانب نواب والا ساخلو گذاشتند
بعد از مدتی محمد علیخان از بیراهه شبی خود را بدز انداخته مستحفظین غافل را گرفته دز را بتصرف در آورده چون خبر بشوشتر رسید ابراهیم میرزا با فوج حرکت کرده
روی بدز نهاد با اینکه بختیاری خان نهصد تفنگچی کاری داشته پس از روزی چند محاصره و محاربه دز بتصرف در آمد و وی به تنهائی خود را از دز بزیر انداخته بکوهستان
متواری شد و تسخیر این دز محکم قریب هزار کس تفنگچی زلزله در بنیان ثبات طوایف بختیاری افکنده از تحصن بقلاع امتناع ورزیدند و روی بخدمت نواب
اعلی نهادند و نواب احتشام الدولة در این مدت بآبادی بلاد و آسایش عباد و تخریب قلاع و تعمیر بقاع و انسداد سد ناصری و عمارت دزفول و شوشتر و نظم محمره
و عسکر پرداخت و خدمات خود را مشهود نظر مبارک پادشاه اسلام و شاهنشاه ایام ساخت چنانکه درین مقام بشرح این اشارات و ایضاح این عبارات
میپردازد و حقایق آنرا گوشزد ارباب سمع و اصحاب جمع میسازد

ذکر مجملی از حال بلاد عربستان داخله خاک ایران و ذکر جغرافی حویزه و اهواز و محمره و کعب و آبادانی آنها در این دولت ابد بنیان و ساختن نواب احتشام الدولة سد سدید موسوم بسد ناصری صانها الله عن الحدثان

بر سیاحان مسالک ممالک مخفی نماناد که حویزه از شهرهای معتبره و سرحدات ایران است و بندر واقعی جمیع
معاملات ولایتی وسیع بوده است از چهار منزلی بغداد یعنی از حوالی بادرایی و حسان الی رودکاران بلکه اهالی رامهرمز و حوالی بهبهان طولا و از ساحل
شط بغداد و شط العرب الی اراضی و جبال پشتکوه لرستان عرضا که صحرای وسیعی است هفتاد هشتاد فرسخ طول داشته و علی اختلاف الامکنه از هشت نه فرسخ
تا سی چهل عرض دارد و بر این امکنه خوزستان اطلاق میشده چه در آن ولایت نیشکر میکاشته شکر بعمل می آورده اند و این ولایت را در قدیم الایام و زمان پادشاهان
قبل از اسلام سوسیانا مینامیده اند و دار الملکش شهر شوش بوده و اکنون ویران است آثار و رسوم و تل آن بفاصله چهار فرسخ و نیم در سمت مغرب دزپل

که اکنون معرب آن در دولت طاهرست و مدفن حضرت دانیال نبی در آنجاست و شهر اهواز که در کنار یسار رود کاران قریب شانزده فرسخ بالای محمره است مقر
حکومت آن ملک بوده سدی در پهلوی اهواز بسته بوده اند که بیست و چهار ذرع عرض و دویست و پنجاه ذرع طول و چهار ذرع ارتفاع از سطح آب رود کاران
می نشسته و نهرهای عمیق و عریض که هر یک مشابه رودی عظیم بوده از چنین سد یمین و یسار رود کاران بر داشته بوده اند و لیکن بصوب حویزه و محمره تا حوالی
کرخه و شط العرب و ثانوی بطرف ورق و فلاحیه تا حوالی رود جراحی جاری و همگی بجهة زراعت و آبیاری بوده است بدین واسطه مداخل این مملکت بجائی
رسیده بود که هر شبی هزار دینار اشرفی نقد و یکطبق نان بجهة از مداخل اهواز بایستی در سفره خلیفه عباسی حاضر باشد تا طعام خورد لهذا شهر اهواز را سلة الخبز
میخواندند مدبری شکرهای آن ولایت را خریده انبار کرد و مدتی تعمدا آن را تصرف ننمود و بجائی نقل نکرد تا پس از سالی چند آن شکرها تعفین حاصل عقرب بسیار از آن
تولید یافته چون درها بگشادند چندین هزار عقارب در زنگ نقیع السم بیرون ریخته شدند و بشهر و کوچه و در و بام بر آمدند و متوطنین را گزیدن گرفتند تا جمعی هلاک
شدند و رفته رفته آن شهرستان ویران شد اکنون نیز در آنجا از آن جنس عقرب بسیار است چون برخلاف عقارب دم او بر زمین کشیده میشود عقرب جراره نام
یافته باری شاعری گفته نیشکر عقرب جراره شود در اهواز علی ای حال اکنون از آن شهر قریه کوچک و کارخانهای شکرسازی هشتاد هشتاد سنگ خراس
در آنجا دیده میشود محل حکومت این ملک یکی حویزه است و دیگری فلاحیه و تابع شوشتر و دزفول‌اند و عشایر کعب را این مکنه سالهاست که سکونت کرده اند و محمره
بندریست از توابع اراضی کعب که در طرف یمین رود کاران که از زرد کوه و سایر جبال طوایف بختیاری بر میخیزد و محل الضباب آن به شط العرب واقع است
کوت فیلی در طرف غربی محمره از اماکن مستحدثه این ایام و احداثی حاجی جابر حاکم سابق محمره است که اولاد و عیال او در آن سکنی گرفته اند و از محمره تا بصره که
در یمین شط واقع است زیاده از پنج فرسخ مسافت نیست و مقر حکومت شیخ المشایخ حکمران تمامت ملک و عشیرت کعب است آنجا که اکنون اعراب ساکنه
ایران فلاحیه نام کرده اند سابقا دورق مینامیده اند و عبای پشمینه دورقی از بافته های آنجا معروفست و در دوازده فرسخی طرف شرقی محمره جزیرة الخضراست
که آنهم از اراضی یسار شط العرب و محل سکنای عشیره کعب است و در جنوب محمره واقع است و عشیرت کعب قریب ده هزار خانوارند که از عهد کریم خان زند
تا حال خدمتگذار و رعیت دولت علیه ایرانند جماعتی بادی نیز در آن میانند که سه هزار خانوارند سابقا کعب تابع حکام فارس و اکنون تابع بروجرد ند و سالی
سیزده هزار تومان بدیوان اعلی میدهند و چون بندر محمره آبادی تمام یافت و محل ورود اموال تجار گردید در سال یکهزار و دویست و پنجاه و سه که قطب السلاطین
محمد شاه قاجار بجانب خراسان و هرات توجه فرموده بودند علیرضا پاشا والی بغداد فرصتی یافته برای خرابی بندر محمره و تفرقه تجار و آبادانی بصره و صرفه کار
احتشادی کرده در عین دوستی دولتین بدون اخبار بمحمره تاخته بقتل و غارت رجال و اموال خلایق پرداخته زیرا که در بندر عشور از تجار میگرفتند و حاجی
جابر عرب که از جانب دولت علیه ایران در آنجا حکومت داشت با متوطنین و ساکنین آنجا کمال حسن سلوک بظهور می آورد و در این مدافعه تاب ثبات نیاورده
مغلوب شده روی بر تافت و پاشا مظفر و منصور بندر را غارت کرده جمعیرا قتیل و اسیر نموده بعد از خرابی محمره ببغداد باز گشت چون این اخبار بعرض شهریار
قاجار در ظاهر هرات رسید بدین جهة و جهات دیگر مقرب الخاقان میرزا جعفر خان مهندس باشی که بسفارت دولت سنیه عثمانی مامور بود دیر لیغی صادر فرمود
که با امنای دولت عثمانی گفتگو کند و بعد از ورود پادشاه مغفور محمد شاه از خراسان بطهران و عزیمت اصفهان جناب صارم افندی بعذرخواهی این امور
بایران مامور و در اصفهان شرف حضور دریافت چنانکه در ضمن واقعات گذشته مسطور گردیده است و در ایام رحلت پادشاه مغفور طاب ثراه جماعت
اعراب بنی لام فرصت یافته بر سر حویزه آمدند و محصولات را غارت کردند و مبلغی خطیر بشوشتر و دزفول خسارت رسانیدند و حال آنکه در زمان حکومت شاهزاده
مغفور دولتشاه در کرمانشاهان و عربستان و لرستان حویزه در کمال آبادانی معمور بود و محل خروج و ورود زوارق موفور چنانکه سالی سی و شش هزار تومان
منافع آن ولایت بدیوان اعلی واصل میگشت چه نهر هاشم هنوز نشکسته بود و تحقیق آنکه رود خانه کرخه که از حویزه میگذرد مائه آن از رود قراسوی کرمانشاهان و آب
کاماسای نهاوند و رودخانهای لرستان که ما بین صیمره جمع میشود و رودخانه زال هم در نزدیکی زره بادمی پیوندد و از پهلوی شهر کرخه که از بلاد قدیم و اکنون ویرانست
میگذرد و بحویزه میرود و هاشم نامی در قدیم الایام نهری از این رود پنج فرسخ بالاتر از حویزه از یمین رود کرخه بریده بجهة زراعت آن اراضی فایده کلی داشت در زمان
مولی مطلب حویزاوی که از اجداد سادات عالیدرجات حویزه و مشعشع است این رودخانه بدان نهر مشرف بوده بمرور آب نهر را شکسته یکباره کل رودخانه
داخل نهر شده و آب از ممر قدیم افتاده حویزه بی آب ماند و لات انجا اجتماع نمود که شکسته در جلو نهر از چوب و خاک و خاشاک بسته آب را بحویزه بردند باز آب آنرا
برکنده بصورت اول شد اندک اندک رعایا متفرق شدند مقارن این واقعه در بیست و هفت سال سابق بر این طاعونی شدید در آن ولایت روی داده همه مردند و
سد بستن نتوانستند و سد بکلی خراب شد و آب رودخانه باز بمجرای نهر هاشم جاری شد و بستن سد میسر نگردید و در اواخر ایام پادشاه مرحوم مولی فرج الله که از سلسله

ولاة حویزه

ولات قدیم آنجا بود در دار الخلافه بتوقف مجبور در خدمت جناب حاجی میرزا آقاسی وزیر متعهد بستن سد و خدمات دیگر شده بحکومت عربستان رفت پس از
رسیدن بمقصد قریب یکفرسنخ بالاتر از محل سد قدیم بر فراز رگ سنگی که از میان رود کرخه گذشته بنای سد را گذاشته با سنگ و ساروج کار محکمی کرده در آمد نیامد
بدست اعراب گشته شد و اغتشاش در آن ولایات روی کرده این امر معوق و معطل ماند تا در اوان دولت ابد مدت حضرت شاهنشاه عصر شهریار ناصر منصور عزّ
نصره مقرر شد که نواب مستطاب احتشام الدوله والی آن ولایات اهتمامی در بستن آن سد و معموری آن حد نماید حاجی مصطفی خان دزفولی را بدان خدمت مأمور
کرده ده هزار تومان مخارج نموده و بانجام نرسید سالی دیگر دوازده هزار تومان خرج شد تا بنهر کنده و سد بسته شد ولی بحکم قد بلغ السیل الزبا سیل سد را بر هم زد و برد
برحسب امر اعلی عالیجاه میرزا رضای مهندسباشی بیازدید آنجا رفته دستور العمل بستن سد را داده سال دیگر نواب والی والاشان احتشام الدوله خود بدانجا
رفته در مدت سه ماه فصل تابستان نواب ابراهیم میرزا فرزند ارجمند خود را که حاکم عربستان بود ببستن سد گذاشته سد را بسته و آب بجویزه جاری کرد
مردم متفرقه جمع شدند و بفکر آبادی آن ولایت افتادند ناگهان سیل بهاری در رسیده سد را از جای برکنده حضرت شاهنشاهی پس از آگاهی برلیغ بلیغ
صادر فرمود که اگر صد هزار تومان از دولت ابد مدت بمخارج این سد مصروف شود باید سدی سدید محکم از حدید بسته گردد دیگر باره بهمت شاهنشاه
عهد بنیاد سدی استوار نهادند و سد را بمقدار دو عرض سابقه قرار دادند بتدبیر مهندسانه سدی محکم بر بستند و بسد ناصری موسوم داشتند از میامن
این اسم مبارک سد سدید مستقر ماند و آب بجویزه جاری شد چنانکه عبور مردم در حویزه از آب بکشتی میشود و پیش از این بجز دو چاه آب تلخ و شور در حویزه
آبی نداشتند لمؤلفه دیده افتد هر که را اکنون بسد ناصری شرمش آید نام بردن از سد اسکندری ذکر مجملی از تفاصیل پل شادروان شوشتر

و ویرانی آن پل بمرور دهور و ساختن در عهد دولت سلطان السلاطین ناصر الدین شاه از آن خوشتر پل شادروان

در شوشتر توطن داشته اند و آبادانی آن رعنی تمام و چون شهر از نزهت ریاحین و صفوت بساتین عاری و عاطل بود و در حلیه سبزه و گلستان بری
و عری و خلایق در عسرت و تنگی معیشت بسر داشتند و ملاحظه نمودند که رود کرن را که وجود بیفایده و از آب آن منفعتی و حاصلی بجهت مردم نیست فنوات
بسیار بجهة قریتین کتوند و جوبند که در اقصی اراضی شوشتر واقعند احداث فرمودند و دارا همت عالی بحفر نهر دارنان که مایه زندگانی اهالی آن سامان است گماشته
اجلش مهلت نداده دارای اصغر آب از میان نهر بصحرای موسوم بعسکر جاری ساخت و آباد کرد و لشکر بسیار کاشته و بعمل آوردند و قند عسکری منسوب بلشکر
عسکر است و در آن ایام شوشتر آباد آن شده از فارس و خوزستان معمورتر و بسبب آب و هوا خوبتر و خوشتر بود تا بمرور دهور و کرور شهور آب از نهر منقطع و مزارع
فاریاب خراب و نامنتفع گردید و خلایق متفرق شدند و غالبا خرابی آن از قیصر روم بوده است تا شاپور بر ملک روم غالب و او را بشوشتر آورده آن خرابه را عمران بساخت
چنانکه در کتب مرقوم است چون بستن سد شوشتر که بشادروان معروفست کاری صعب بوده ممر آب را گردانیده از طرف شرقی نهر رودی احداث کرده آب را بآن نفر
افکندند و اینطرف را خشک کرده شادروان پل را تمام نمودند پس از آن آب را از آن ممر گردانیده بممر اصلی انداختند و آب بجهة شادروان بالا گرفته زمینهای میان
آب کل مشروب شده تا آنکه شادروانی بستند و سنگهای عظیم طویل بقواعد جر الثقیل سطح شادروان محکم و میخهای آهنین استوار نمودند در عهد بنوامیه که
شبیب شیبانی در شوشتر خروج و مغلوب شده هنگام هزیمت در رود شوشتر غریق شد و حجاج بن یوسف ثقفی بشوشتر آمد بتخریب پل شوشتر حکم راند پس بکشتی
عبور میکردند تا در یکهزار و هشتاد فتحعلی خان پسر واختوخان حکمران عربستان بجهة غرق شدن جماعتی از فیلی همت بر ساختن پل گماشت پس از چهار سال
تمام کرد بعد خراب شد در عهد نادر شاه افشار اسفندیار بیک و حاجی محمد شوشتری تصدی ساختن آن شدند و نشد و روز بروز خرابتر شد تا در زمان حضرت
خاقان صاحبقران قاجار فتحعلی شاه طاب ثراه نواب شاهزاده محمد علی میرزای دولتشاه همت بر انسداد آن سد سدید گماشت بمباشری میرزا زمان
نایب عربستان در مدت سالی دو با اخراجات بسیار اتمام یافت در اندک مهلتی سیلابش بر بود دو دیم بار بمباشری محمد صالح خان مکری بمد تهات ختم
شد و استوار نماند و ویران گشت بار سیم دو صد هزار تومان بمخارج آن مصروف شد اما پل شوشتر در زمان محمد حسین میرزای حشمة الدوله بن دولتشاه مغفور سه
چشمه آنرا سیلاب برد در اوایل دولت سلطان محمد شاه طاب الله ثراه و حکومت معتمد الدوله منوچهر خان بسرکاری اسمعیل خان پسر علیمراد خان کرد جهان بیگلو ساخته
شد هم آنش ببرد در نیابت مولی فرج الله و سرکاری آقا محمد علی ساخته شد و در زمان حکومت میرزا نبی خان امیر دیوان بفارس چهار چشمه را با شادروان جلو آب بر بود
و آب بخشکید و زراعت نقصان یافت مال دیوان بر زمین ماند شوشتر روی بویرانی نهاد تا بعهد ابد مهد سلطان با داد و دین و شهریار پیغمبر قرین ناصر الدین شاه
زاده الله نصره که نواب مستطاب خانلر میرزای احتشام الدوله حکمران بختیاری و بروجرد و عربستان شد بحکم محکم اعلیحضرت شاهنشاه ایران بساختن آن مأمور
گردیده بدانجا رفته خود و همراهان بکشتی بشهر در آمدند و میرزا علی فیلی را بمباشر این کار نموده چون با تمام رسید در اواخر آن سال از شدت باران و کثرت سیل

بهاران سه چشمه از چشمهای کار جدید و مقلدی مستوفا از شادروان قدیم بتهاجم سیلاب بوده شد نواب والی والاشان بشوشتر رفته بتدارک چاره آن کار کوشید
حاجی حسین خان بروجردی را متصدی فرموده او نیز سعیها کرده هر هفت چشمه را احداث نموده با شصت ذرع شادروان و از کارهای اسمعیل خان و غیره محکمتر
ساخته مبلغی خطیر از دیوان شاهنشاهی بمخارج آن رفته بطالع فیروزی مطالع شاهنشاهی هنوز محکم و استوار است و آبادی تمام در آن ولایت وی کرد
و بحکم حضرت اعلی از دزفول تا شوشتر که دوازده فرسنگ بیابانی بی آب بوده بفاصله دو فرسخ چندین چاه حفر شده که پر از آب خوشگوار و مایه راحت
قوافل و مترددین آن دیار است که عین یشرب بها عباد الله و یفجرونها تفجیرا شاهد حال آن آبار　چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار ذکر تفویض منصب
وزارت نظام افواج بمقرب الخاقان میرزا فضل الله مستوفی خاصه دیوان و ماموریت او بآذربایجان پیداست که قهر
دشمن و نظم کشور بعون سلطان و صون لشکر باز بسته است بی نظام کشور لشکر خواسته نگردد و بی قوام لشکر کشور آراسته نماند چون غالب عساکر نصرت
مآثر حضرت ناصری زید نصره از اهالی آذربایجان و از آغاز نظام عساکر آن بلاد باین خدمت گزیدند و در دولت ابد مدت خواقین قاجاریه مصدر
خدمات بزرگ شدند لهذا انتظام امر افواج منظور نظر همایون بود و مؤتمنی دانا کارگذار میخواست مقرب الخاقان میرزا فضل الله مستوفی نوری
خلف الصدق میرزا اسدالله خان لشکرنویسباشی خاقان صاحبقران که از عنفوان شباب در فارس و آذربایجان خدمات نیکو کرده و باحتمال شداید
شاقه پرورده بود با انتظام افواج نظام قدرتی کامل داشت بوزارت نظام منصوب شد و به پیشکاری نواب مستطاب حشمة الدوله حکمران آذربایجان مأمور
گردید بخلعت خاص مخصوص آمد و در پنجشنبه نهم شهر ربیع الاولی از شهر طهران نقل مکان گزید و جمعی در خدمتش برتق و فتق امور آن ولایت معین شدند
و از جمله میرزا نصرالله ولد میرزا محمد قلی منشی مازندرانی بود که بسمت تحویلداری لشکر و معامله افواج مقرر گردید و چون بمقصد رسید اعاظم و صاحب منصبان
آذربایجان باستقبال سبقت و استعجال گرفتند نواب حشمة الدوله تفقدات شایسته کرد و مقرب الخاقان وزیر نظام با ابتهاجی تمام بعد از ورود به تبریز
بحل و عقد امور مصالح جمهور پرداخت و نظم و نسقی کامل در کار عساکر و رعایا بظهور آورد و شش قراولخانه بر قراولخانهای شهر بر شش دروازه معروف
تبریز ساختن فرمود در قراولخانه دربار با قلعه‌های آنجا که عبارت از دو پل باشد که در دو محل ورود و خروج آب رودخانه در زیر باره قرار داده اند ساخته آمد
که مار با قلعه سرخاب و بار با قلعه امیرخیز بنیا مند و بر دروازه نوبر و مهاد مهین و خیابان و سرخاب و شتربان و امیرخیز قراولخانهای ساخته که بمنزله
ضروریه بودند بقراول فوج ناصری مشحون و مأمون کرد و در وصول و حصول جانکی و مواجب و تعیین محل مرسومات افواج اهتمامی تمام نمود و مرضی خاطر
همیون اعلی شد چون بقعه مبارکه جناب سید حمزه در عهد نایب السلطنه مغفور ملجا و مرجع و ملاذ و معاذ خایفان بود و آنجا را بعبارت متداوله بست قرار
داده بودند و در این ایام نیز بحکم فی السابق مأمن مظلومان گردید و چون بر وزیر نظام محقق گردید که بعضی از قراولخانهای جدیده در اراضی موقوفه و مساجد معروفه
ساخته شده بنا بر حرمت شرع مقدس حکم بویرانی آنها کرده و دیگر باره مساجد را تعمیر کرد و قراولخانها را در امکنه دیگر بنیاد نهاد و این مخارج را از خود داد
و نواب حشمة الدوله مقرر فرمود که میرزا صادق رشتی در دیوانخانه عدالت تبریز دیوان بیگی کند و کدخدایان در آنجا نشسته عرایض مردم را بصوابدید
عالیجاه قنبرعلیخان فهرست کرده بخدمت مقرب الخاقان وزیر نظام برند و بعد از ملاحظه ایشان بحضور والا آورند تا بر وفق عدل و انصاف احکام
شرعیه و عرفیه جاری شود علی الجمله امور آذربایجان نظمی کامل حاصل کرد و از غرایب وقایع این ایام آنکه در شهر اصفهان دو نفر مجهول مصروع از طایفه
ضاله بابیه یکی دعوی نبوت خاصه و دیگری مدعی ولایت بود علما بکفر هر دو فتوی نوشتند و اتفاق کردند که واجب القتلند چراغعلی خان نایب الحکومه
بفتوای علمای اعلام و فقهای اسلام هر دو را در میدان نقش جهان مقتول کرد هم از وقایع این ایام عزل رحمت الله خان افشار از حکومت دامغان و
سمنان است و تفویض حکومت آن ولایات بمقرب الخاقان میرزا محمد خان قاجار دولو کشیکچی باشی خاصه دربار معدلت مدار و انعام بکقبضه شمشیر مرصع
خاصه باسم خلعت و عالیجاه امامقلی خان در سلخ شهر ربیع الاولی به نیابت آن دو ولایت رفت و همچنین مهدیقلی خان حاکم نهاوند معزول و محمدولیخان
بن فضلعلی خان بن حاجی مهدیقلی خان قوینلو مأمور بحکمرانی آنجا شد و حکیم کاشانی حکیم باشی افواج نظام درگذشت و حکیم داود خان مسیحی مرد و میرزا
محمدعلیخان شیرازی وزیر امور دول خارجه در دوشنبه بیستم ربیع الثانی وفات یافت جناب میرزا محمد سعید مؤتمن الملک که از نجبای آذربایجان بوده در
اخلاق ستوده محمود جهانیان لقب خانی یافت و مدیری مهام خارجه که قائم مقام وزارت دول خارجه است منصوب شد و تبعه وزیر دولت خارجه
متابع وی گشتند و میرزا عبدالوهاب ولد مرحوم وزیر مذکور بمنصب نیابت دوم وزارت خارجه منصوب گردید و مقرب الخاقان محمد ناصرخان سردار
خراسان خلف الصدق ابراهیم خان بن جانمحمد خان سردار دولو بنا بر شایستگی بمنصب جلیل حجابت کبری که بلغت ترکی ایشیک آقاسی باشی گویند منصوب

و مخلع گردید و بعصای مرصع که از لوازم این خدمت مخصوص آمد و نتیجة الخوانین العظام عباسقلی خان ولد محمد زکیخان سردار نوری و بنی عم جناب صدارت مآب
که با افواج قزوین در حدود خراسان متصدی خدمات شایان شده بود و پس از انتظام امور آن صفحات احضار بدار الخلافه شد و از حضرت همایون اعلی
بتشریف یک بند حمایل سرتیپی اعلی مخصوص و بمناصب عالیه موعود گردیدند **ذکر ظهور مرحمت حضرت شاهنشاهی درباره مقرب الخاقان میرزا
محمد کاظم خان خلف الصدق جناب جلالتمآب صدر اعظم افخم سلمه الله و ملقب شدن بلقب جلیل نظام الملکی و بعضی
واقعات این ایام** مقرب الخاقان میرزا محمد کاظم خان مستوفی خاصه دیوان اعلی که سلیل جلیل جناب صدارت مآب صدر اعظم مد ظله العالی
و برگزیده اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی نصره الله تعالی و هم از ایام صباوت خود و زمان ولایت عهد در حضرت اعلی اعلاه الله تربیت یافته و بارادت
خوی گرفته بود و در این زمان از میمنت مخصوص و بنص مصاهرت منصوص گشته اعلیحضرت اقدس شهریار بنا بر وفور شایستگی و ظهور خدمتگذاری و فکر صائب
و رای ثاقب و غایت فراست و کمال کیاست و استیناس سابق و اختصاص لاحق و قاعده سداد و قانون رشاد او از اماثل و اقران برگزید و بلقب جلیل و
منصب نبیل نظام الملکی ملقب فرمود و به پارچه خلعت مهر طلعت عالی فاخر که جبه ترمه و قبای ترمه و شال ترمه بود قامت اعتبارش را بیاراست و عهده
رعایت مصالح هر ولایت را بر ذمت کفالت و کفایت او بازبست تا هیچ دقیقه از دقایق ارادت کیشی و صداقت اندیشی مهمل نگذارد و در نظم معاملات و تفریغ
محاسبات بواجبی دخالت کند و حشمتش ادام الله تمکینه در عمارت نقاشخانه تمکن گزیده تمامت امرا و عظما و منشیان و مستوفیان بتهنیت آمده او را تمکین گزیدند
هم در این عید سعید همایون نوروز یکقطعه نشان مصور بتمثال بیمثال همیون مکلل بجواهر گوناگون و یکثوب جبه کشمیری اعلی که گرداگردش منظوم بعقود لآلی لالا بود
بجناب جلالتمآب صدر اعظم افخم میرزا آقاخان نوری ضاعف الله قدره مرحمت شد چون صیت صلابت و مهابت و خبر جلالت و بسالت
اعلیحضرت سکندر رتبت شاهنشاه جمجاه اسلام باطراف و اکناف آفاق انتشار یافته بود از اقطاع و اصقاع امصار نزدیک و دور سلاطین و حکام و سرحد
داران بعرض عریضه و ارسال هدایا و تحف و فرستادن فرستاده بر یکدیگر سبقت میجستند از جمله در این ایام جماعتی از جانب ایلات و ولایات شرقی بحضور اعلی
آمدند و قریب سی نفر از اعیان و اکابر بشرف سلام حضور یافتند و مقضی المرام و مخلع بمواطن خود بشتافتند و از آنجمله بودند محمد حسینخان برادر کریمداد خان
هزاره و محمد ولیخان بن ابراهیم خان بیگلربیگی سابق هزاره و الله یار خان پسر او و ارباب خالق و رضا بهادر و علی بهادر و حسین بیک و عظیم و جمعی از
معتبرین و کدخدایان طایفه هزاره و چهارده تن از کدخدازادگان آن طایفه و فرستادگان بزرگان تایمنی و جمشیدی و غیرهم از چهار ایماق سید علاخواجه
فرستاده حکومت خان ولد مضراب خان والی ولایت میمنه که حکمران چهل هزار خانه از اوزبکیه است و خان مراد فرستاده ابراهیم خان فیروزکوهی که تخمینا
ده هزار خانوار بحکم او و اکرم خان متابعند و عبد الحمید فرستاده حسن سردار هزاره پساکوهی و شادمان بیک فرستاده نصیر خان جمشیدی و کریم بیک فرستاده
ابراهیم خان تایمنی و در روز نوروز فیروز این فرستادگان در دیوانخانه مبارکه بسلام عام منسلک شدند و بکلی مخلع بودند و پس از روزی چند رخصت انصراف
یافتند چنانکه مذکور شد و چون نواب مستطاب امیرزاده آزاده امامقلی میرزا خلف الصدق شاهزاده معظم دولتشاه مغفور شایسته خدمات بزرگ و مستعد مقامات
بلند بود بحکومت کرمانشاهان مفتخر گردید با مثال و منشور و نشان و خلعت روانه مقصد گردید و مقرب الخاقان خسرو خان گرجی والی سابق گیلان و اصفهان
بحکمرانی قزوین مأمور گشت و چون عبد الله خان قراگوزلو ملقب بصارم الدوله خدمات بزرگ بدین دولت عظیم کرده بود در اینوقت که از سفر کرمان و انتظام
آن سامان بحضور اعلی بیکقطعه شمشیر کل مرصع مباهی و مخلع شد و مقرب الخاقان جعفرقلیخان قراجه داغی میرپنجه و سردار استراباد و گرگان در این اوقات
با خوانین تراکمه بدار الخلافه آمده بود مورد الطاف خاصه خاقانی گردید و دوازده نفر از بزرگان ایلات و طوایف تراکمه مخلع شدند که هریک باسم در ایران و
گرگان معروفند و پدر بر پدر در طایفه خود حکمران بوده‌اند از جمله آدینه نظر خان جعفربایلی و قلیجان آق و بابلو خان دوجی و دولی سردار و ازواد آدینه قلیچ الکدر و
قربان خان قجوق و بیک فولاد سلاق و خدری نظرخان قراوی و صاین قلی قالقره و ابا ریش سفید یداق و خضر ریش سفید امرلی و نوبت بیک بزرگ
پیرام شالی علی الجمله چون در این اوقات قراخان تابایلی محبوس بود و طوایف یاغی و متفرق و ایشان که مرقوم شدند در مخالفت او خدمت بدولت
کرده بودند مورد الطاف و اشفاق شدند **ذکر بعضی از واقعات سرحدات کرمان و عزیمت نواب مستطاب طهماسب میرزای
مؤید الدوله حکمران آن سامان ببلاد بلوچستان و تسخیر بعضی از قلاع و اطاعت کردن اعاظم بلوچستان** نواب
مستطاب امیرزاده آزاده طهماسب میرزای ملقب بمؤید الدوله خلف الصدق شاهزاده مغفور دولتشاه طاب ثراه است و از آغاز شباب در خدمت
حضرت نایب السلطنه نور الله روحه بشرف مصاهرت اختصاص یافت و مدتها بلشکرکشی و کشورداری در سفر و حضر از حضرتش تربیت و تقویت دید چنانکه آغا

در این روزنامه دولت روزافزون بهرحالی از خدمتش مقالی مرقوم افتاده است در این سنوات که خطه کرمان از معدلتش روضه جنان گردید رفتاری بسزا با اهالی شهر و بلوک و گفتاری شایسته با کارگذاران شهر و بلوک بظهور آورد که نه بر خاطری از او باری و نه در دلی از او غباریست در آبادانی کرمان سعی بلیغ مرعی داشت و غالب بلوکات را معمور نمود از جمله بلوک نارو و پاشیر را روی در ویرانی دیده و در رشته قنات را مخارج داده تعمیر کردند و مایه آبادانی آن بلوک شد و اگر احدی معطلا بدیناری چند معدود و بر رعیتی اجحاف نمود پس از اطلاع استرداد فرمود و ولی طوایف بلوچ که گروهی صحراگرد و بیابان نوردند و مانند ترکمانیه غالبا بسرقت و راهزنی مشغول گاه گاهی در بلوکات نزدیک بسرحد خویش پای جسارت از حد خویش فراپیش نهاده تطاولی میخواستند چون این معنی حقیقت شد نواب مؤید الدوله که تایید یزدانی و نیروی سلطانی از این دست طاغیان را بکس نشمارد و دلیران سگزی را کمتر از سگ پندارد و از عنفوان جوانی بساحت و ایلغا خو کرده و بر بسیاری سرکشان شبیخون برده خانه و نانه از کف بگذاشت و کتب و دبیره بر طاق نهاد فرمان داد که از سواره و پیاده دولتی و چریک ولایتی جماعتی رزم آزمای دشمن خای برتبین برآیند و در رکاب والاظفر اساس ملازم شوند و کوس بنواخت و شیپور برکشید از کرمان بعزم تسخیر بلوچستان و تدمیر متمردان بیرون شده منزل بمنزل همی قطع کرده تا بانغ گردن برافراخت و خاینان را سر بینداخت بحشمت جمشید جم روی بیوم بم نهاد و بسیالت شیر دژم نرماشیر و کرماکرم بمرز نرماشیر درآمد قلعه آن سامان بمنت و نعمت برکمند مطاوعتش نهادند و خدمت گزیدند قلعه بم که بحصانت و رصانت در همه گیتی معروفست و بعلو و رفعت چون ایوان کیوان بسمت سمو موصوف درآمد لختی بتعمیر و ترصیص آن فرمان داد بفراز ارک بلندش همه وسعت گیتی در نظرش چاهی تنگ نمود و بر بلاد ربع مسکون بی حجاب و حایل مشرف شد گفتی بام جام جم است که صورت همه عالم در او پدیدار است یا گنبد سپهر که از قدامت بنیان بانیش نا آشکار علی الجمله بعد از ورود بهم نرماشیر صلابت و مهابت سپاه کینه خواه در بلاد بلوچستان زلزله و ولوله درافکند و خوانین آن اطراف و مشاهیر آن اکناف از این عزیمت مستعد هزیمت شدند بعد از فتح قلعه بستکی و سرباز بلوچستان بغایت شورش کردند و با هم اجتماع کرده در کار خود فرو ماندند بالاخره رای زدند که تاراه سیل بندند از مشت خار و خس با پیشکشهای لایقه و هدایای رایقه و عرض نیاز و مندی باستان مؤید الدوله ملتجی شدند و قبول تکالیف شاقه کردند شفعا و وسایط نواب والا را از مقام قهر برتبه لطف ترغیب و بعفو و انعام تشویق نمودن گرفتند چون از آن خلق حمیده و عفو سدید بخشش و بخشایش برشقی و سعید چه عجب لاجرم سخنان امرا را بسمع قبول اصغا و از افنای جماعتی که برقع فنا در آن فنا ملجا داشتند در گذشته بر همگی ابقا فرمود و محمد تقی خان ضابط مغمل و شهدوست خان و اعظم خان ضابط قنوج و سیف الدین حکمران تکس در رشید خان و سالار مهدی خان را که از اعاظم آنان بودند بحضور خواسته بخلعت و خواسته مفتخر و معتبر ساخته رخصت انصراف داد مع هذا من باب الاحتیاط در نواحی خاک بلوچستان و سرحدات گرمسیرات کرمان قراولخانها ساخته فرمود و محافظ در هر یک نشاند تا گرفت تا توهم تطرق آن طایفه از خاطر خایفه همجواران منطمس گشت و علیمردان خان سرحدی متعهد شد که غالب بزرگان بلوچستان ایل کرده بخدمت آورد و در این یورش لشکر بسیار در رکاب نواب مستطاب والا مؤید الدوله بوده اند در ذهاب و ایاب دیناری بر رعایا زیان و خسران روی نداد حتی هیزم تا تاغ و بیضه مرغ که نافابل است بزر و سیم خریداری شد تمام رعیت و قشون در مهد امن و امان غنوده با خرسندی و خوشنودی تمام و دعاگویی مستدام باز گشتند آری انکس کاین سلوک تواند مؤید است و در بم و نرماشیر دو رشته قنات که آتش تحوشکوار آب حیاتست احداث فرمود و چون آن نواحی گرمسیر و قابل پرورش مرکبات است و اصلا در آن موجود نبود مقرر داشت که یکهزار اصله نارنج و نارنگی و لیمو بلوک جنیص بدانجا برده مغروس نمودند و در جیرفت باغستانی بنا نهاده که ده هزار درخت در آن کاشته آمده بنام مبارک حضرت شاهنشاه عهد نصره الله آن باغ را ناصریه نام نهاده که همواره آباد ذکر عزیمت مقرب الخاقان مشیر الدوله بجانب شوشتر و پیدا شدن شهر کهنه شوش و سکه و اسطوانه و فرستاد بحضرت دار الخلافه سابقا مرقوم افتاد که مقرب الخاقان میرزا جعفر خان مشیر الدوله از جانب کارگذاران دولت علیه عالیه شاهنشاهی بجهة تعیین و تشخیص بعضی اراضی و بقاع سرحدات متنازع فیه ایران و روم مأمور بغداد شد که باتفاق وکلای ثلثه دولت روس و انگلیس و عثمانیه بجانب عربستان و شوشتر و محمره حرکت نموده قطع و فصل گفتگوی سرحدداران کرده باشند در اوقاتیکه در شوشتر توقف داشت عریضه انفاد دربار معدلت مدار داشته تفصیلی از پیدا شدن آثار و عمارات شهر قدیم شوش که در چهار فرسنگی شوشتر واقع است معروض داشته و از سکه های قدیم که در آنجا بدست افتاد فرستاده اجمال این مقال آنکه عمارتهای وسیع رفیع عظیم قدیم از زیر خاک پیدا کرده اند که یکی از آنها دیوانخانه بار عام اردشیر درازدست است که بهمن مشهور گشته و آنچه الآن باقیست این است که آن عمارت مشتمل است بر سی و شش ستون سنگی یکپارچه و فاصله هر ستون هفت ذرع است و چون سر ستونها شکسته و افتاده است طول آنها معین و معلوم نمیشود ولیکن قیاسا از زیر ستون و سر ستون که اکثرش بصورت گوساله مصور است معلوم میکردد که ستونها بس بلند بوده و سی و شش زیر ستون هم در برابر همین عمارت رو بشمال و پیدا شده است و این عمارت در طرح و وضع بتخت جمشید فارسی مشابهت تمام دارد و در بعضی ستونها بخط میخی

وکلدانی حوادث زمان ثبت و نقاری کرده بودند و اکثر آجرهای پخته آن که هر یک بوزن شصت و هشت من این زمان می‌آمد بهمان خطوط مغشوش بود و برفراز عمارت سیم سکوک چند قریب بقروش رومی پیدا شد که سکهٔ واسط و بصره و دمشق و مرو و هرات و نشابور و دارابجرد و اصطخر داشت و هر یک روی آن سکه دو دایره برآورده و بخط کوفی در دایره وسط نقش کرده بودند که قل هو الله احد الله الصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد و برگرد دایره اول مغشوش بود که محمد رسول الله ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین و لو کره المشرکون و بر دیگر روی در متن بسم الله لا اله الا الله وحده لا شریک له و در دایره حاشیه مرقوم بود که ضرب هذا الدرهم بواسط فی سنة خمس و مائة الحاصل واسط شهریست از بناهای حجاج در وسط کوفه و بصره و باین واسطه اش واسط خواندند و این سکه در آن شهر در صد و پنج هجری سکوک گردیده و اکنون یکهزار و یکصد و شصت و سه سال بر آن تاریخ گذشته عجب اینکه با وجود اینمدت آن دراهم تیز رنگ و بغایت مصفا مانده بود علی الجمله از وقایع این ایام و شهور تفویض حکومت عراق بود بمقرب الخاقان میرزا یوسف مستوفی الممالک آشتیانی و لطفعلی خان نایب اجودانباشی به نیابت او رفت و هم تفویض حکومت خوی بنواب محمد رحیم میرزا و ایالت خلخال بنواب شاهرخ میرزا و تفویض منصب میرتومانی بفضلعلی خان میرپنجه قراباغی

ذکر مراجعت صدر دیوان قزوینی از سفارت دولت بهیه روسیه بدار الخلافه طهران و تشرفیابی او و صاحب منصبان روسیه بحضور شاهنشاه ایران

میرزا محمد حسین قزوینی که صدر دیوانخانه عدالت بود بسفارت مخصوصه بطرزبورغ مأمور شد و بیک قطعه نشان شیر و خورشید مرتبه اول سرتیپی تشریف یافت و روز هشتم ذی حجه برنس دالغورکی وزیر مختار روسیه را ملاقات کرده او نیز دیگر روز او را بازدید نموده بالجمله در دوازدهم ذیحجه با محمود خان قراگوزلو نایب اجودانباشی و نایب اول سفارت و یحیی خان یاور مترجم و میرزا بزرگ همدانی منشی سفارت راه مقصد سپردن گرفت و روز ... بتبریز بحکم حمزه میرزا جماعتی از تجار و اهالی بلد او را پذیره شدند و با جنرال قونسول روسیه نیز در تبریز ملاقات کرد پانزدهم محرم از تبریز روانه شد تا کنار رود ارس سی تن فراش و چهل غلام و دویست سوار و هشت اسب جنیبت همراه داشت رستم علی خان یوزباشی بجهة اعلام ورود او پیش براند چون از رود ارس برآمد یکصد و پنجاه سوار قزاق و سیصد سرباز او را پذیره شدند و در قراولخانه فرود آوردند چهار دستگاه کالسکه و سه عراده بارکش حمل بنه او را آماده شد پنج جنیبت و ده غلام و ده فراش با خود برداشت و دیگران را برمی فرستاد در نخجوان کپیتان و افیسر و حاکم شهر و اعیان او را استقبال نمودند و فرستاده جانشین قفقاز آمده اظهار کرد که در تمامت قفقاز مخارج سفیر داده شود و او در هر منزلی زیاده از شبی نماند شبی که در نخجوان مهمان حاکم بود پس از زمان خورش بر رسم آن سامان نخجامی بسلامتی شاهنشاه ایران و جامی بسلامتی امپراطور روسیه در کشید از نخجوان با یروان شد جنرال لاروف حاکم شهر پذیره آمد و هنگام فرود آمدن از کالسکه حرمت سفیر را بازوی او بگرفت و بزیر آورد در توقف ایروان بتماشای اوچ کلیسا رفته چون در حین مبارزت سابقه ایران و روس گروهی روسیه منهزم شده باوچ کلیسا پناه بردند و نایب السلطنه مغفور تشفع بر سین خلیفه حشمت دین آنان را انقصالی و کسری نپسندید و بعد از بستدن آلات حروب تمام روسیه را که ششهزار سرباز بودند مرخص فرمود این خلیفه در اینوقت بشکرگذاری لثقات گذشته نایب السلطنه پرداخته الحاصل بعد از ورود بتفلیس احمد خان نوائی کارپرداز اول دولت علیه ایران تا سه فرسنگ پذیره آمد و پرنس بهبودوف نایب جانشین پرنس و ارنصوف جمعی را با کالسکه خاص جانشین فرستاده با سفیر سوار شده بشهر درآمد و قبل از ورود او فربا طور حاکم شهر و لیلی صاحب کارگذار امور خارجه قفقاز در منزل سفیر جای کرده بودند و در آن منزل آئینها و شمعدانهای مطلا و دیگر آلات زرین و سیمین نهاده بودند و چون جانشین بمجاربه لگزیه رفته بود نایب او خواهشمند شد که سفیر بدیدار او سبقت کند و چون جانشین در رسد تلافی و مکافات در دیدن سفیر سبقت جوید لاجرم چنین کردند و سیم روز جانشین از محاربه طایفه لگزیه بازگردید هم در آنروز بحکم آنکه قادم بود با لیلی صاحب بمنزل سفیر مخصوص آمد و در آن شب سفیر باز دید او رفت پس از روزی چند که ششم شهر صفر و عید مولود شاهنشاه باشوکت و فر در رسید سفیر مخصوص جشنی دلکش برآراست آنگاه از تفلیس راه پطرزبورغ برگرفت و پانزده سوار قزاق با او بدرقه شد و از منازل و اراضی قاضی بیک و لارس از بیم جماعت لگزیه با زحمتی تمام عبور کردند تا شهر طول و از آنجا تا کنار رستو براندند و سفیر مخصوص در باغ امپراطور فرود شد دیگر روز ارباب استقبال رسیدند و کالسکه دولتی پیش کشیدند و تبعه سفارت را کالسکه‌های جداگانه پیاوردند و هر که را پایه فرومایه‌تر بود از پیش سوار کرده روانه داشتند و کالسکه سفیر مخصوص را در دنبال دیگران براندند زن و مرد اهل شهر پذیره شدند و در خانه بیگلربیگی مسقو فرود آمدند بعد از ملاقات او راه پطرزبورغ برگرفت و پس از طی مسافت قرار تشریفات باریافتن سفیر مخصوص ایران را بحضور امپراطور دادند و برحسب مقرر ایشیک آقاسی باشی سفیر مخصوص و تبعه سفارت را بسرای پادشاهی طلب نمود و کالسکه چهار اسبه آورده مترجم وزارت دول خارجه و مهماندار و دو تن از اهل دفترخانه تشریفات جای کردند و دو تن شاطر پادشاهی پیاده و دو تن چاپارسواره حاضر شدند

و کالسکه شش اسبه پادشاهی بهر سفیر مخصوص حاضر کردند و چهار تن از چاکران امپراطور از چپ و راست کالسکه برنشستند و یکتن از نایبان امیرآخور از پیش روی کالسکه همی رفت و دیگر کالسکه چهار اسبه از برای محمود خان نایب اول سفارت و یحیی خان مترجم و میرزا بزرگ منشی حاضر کردند و سه تن چاپار پادشاهی از قفای کالسکه تبعه سفارت می رفتند و چون سفیر مخصوص بعمارت پادشاهی داخل شد یکتن پیشخدمت از پیش روی و دلیل بود و در مشکوی اهل طرب ایشیک آقاسی باشی و سرایدار باشی او را پذیره شدند و از آنجا ایشیک آقاسی باشی سفیر مخصوص را با مترجم وزارت دول خارجه بحضرت امپراطور برد و سیناوین وزیر دول خارجه نیز حاضر بود و نامه شاهنشاه ایران را از دست امپراطور بگرفت و بعد از انجام امر سفیر مخصوص ایشیک آقاسی باشی تبعه سفارت را یکایک در خدمت امپراطور معرفی همی کرد آنگاه از نزد امپراطور بازگشته بهمان قانون تقدیم خدمت امپراطریس نمود و از آنجا بحضور ولیعهد دولت روسیه از آنجا بدیدن برادران ولیعهد رفته مراجعت نمود و سفیر مخصوص در حضرت امپراطور در اتحاد دولتین سخنان نیکو عرضه کرد و گاه مراجعت ایران غراف نسلرود وزیر اعظم را از مکنون خاطر آگهی داد چون در اینوقت امپراطور در پطرهوف جای داشت وزیر اعظم صورت حال را معروض داشت و امپراطور روز بیست و نهم ذیقعده سفیر مخصوص را طلب کرده باتفاق جنرال و میزان و مهماندار و میرزا بزرگ و موسیو داود خان مترجم اول دولت بکشتی بخار نشسته بحضرت امپراطور شتافت و جواب نامه شاهنشاه ایران را بکمال مهربانی باز داد و سفیر و تبعه او را رخصت داده یک قطعه نشان مرصع بالماس و یک رشته حمایل خاص برای سفیر مخصوص از جانب امپراطور غراف نسلرود وزیر اعظم فرستاد و یک قوطی انفیه مرصع بالماس و یکرشته حمایل خاص از جانب سیناوین وزیر دول خارجه برای نایب اول و دو قطعه نشان مرصع برای داود خان و یحیی خان و یک حلقه انگشتری زمرد که بالماس مرصع یافته بود برای میرزا بزرگ و پنج دستگاه ساعت قاب طلا با زنجیر زرین و پنج دستگاه ساعت قاب نقره با زنجیر زر عطای تبعه دولت افتاد و سفیر مخصوص غره ذیحجه از پطرهوف به پطرزبورغ مراجعت کرد و در نهم ذیحجه مصمم ایران شد بهمان قانون که رفته بود طی مسافت کرده راه دارالخلافه گرفته روز یکشنبه غره ربیع الثانی وارد شهر شد جمعی از دبیران بپذیره او مامور شدند بر طوف صاحب و دو تن دیگر از روسیه نیز با وی بودند غراف صاحب و صاحب منصبان روسیه ورا استقبال نمودند و بعد از ورود بشرف حضور شاهنشاه شدند **ذکر میلاد با اسعاد شاهزاده معظم نواب سلطان معین الدین میرزا و تفویض خدمت للّه کی و تربیت او مدالله فی عمره و من علینا باعلاء امره بنواب ساسان میرزا ابن شاهزاده بهاء الدوله بهمن میرزا** از جمله الطاف کامله حضرت ربانی که در این ایام بظهور رسید ولادت کثیر السعادة دُرّ درج شرافت و رخشان اختر برج خلافت شاهزاده نجیب الطرفین سلطان معین الدین میرزا بود که از بطن پاک آسیه روزگار و بلقیس عهد صبیه مرضیه نواب شاهزاده آزاده سیف الله میرزا برادر کهتر نواب شاهزاده بهمن میرزای بهاء الدوله بن خاقان صاحبقران نور الله مضجعه بتاریخ روز یکشنبه هفدهم شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۶۶ چهار ساعت پیش از غروب آفتاب قدم مبارک در عرصه وجود و شهود نهاده بود و در شب پنجشنبه پنجم جمادی الاول جشنی ملوکانه برپای کردند و اسباب عیش و طرب و چراغان و رود و سرود مهیا شد و در ساعت سعد نام مبارک شاهزاده معین الدین میرزا آمد دیگر روز میدان سلام عام آراسته و پیراسته گردید مانند ایام اعیاد عظما و کبرا با لباسهای فاخره و حربهای زاهره صف اندر صف در حضور بایستادند و عیشی مهنا آغاز کردند و چون پنجماه گذشت بحکم حضرت شاهنشاه ایران جناب نظام الملک نایب صدارت کبری بوزارت ولیعهد اختصاص یافت و نواب ساسان میرزا لله گردید و از بدایع واقعات اینکه حضرت شاهنشاه ایران که قلب منیرش خانه یزدان و آئینه ضمیرش مظهر تجلیات سبحان است شبی در عالم واقعه چنان ملهم شد که ابراهیم خان حاکم جوین را بار عایای آن ولایت رفتاری بظلم و اجحاف رفته است علی الصباح تحقیق این رؤیا مبادرت رفت و پرسش افتاد معلوم شد که اغلب ساکنین آنجا سادات صحیح النسب اند و حاکم را با ایشان رفتاری سزاوار نیست لهذا حکم بعزل ابراهیم خان رفته و علی خان قیراط بحکومت جوین مامور شد و بر جراحات قلوب برایا و سادات مراهم مراحم بر نهاد هم از واقعات این ایام فوت فضل الله خان میرپنجه در فارس بوده و بعد از اطلاع امنای دولت لطفعلی خان سرهنگ و فتحعلی خان پسرانش را بتشریف و منشور مخلع و مسرور داشتند و باستدعای مقرب الخاقان محمد خان بیگلربیگی محمد باقر خان پسرش بسرهنگی فوج ششم تبریز منصوب شد **ذکر بعضی واقعات خراسان و هرات و مامور شدن علیقلی خان افشار میرپنجه با افواج نظام از دارالخلافه بخدمت حسام السلطنه** مملکت خراسان فی المثل بمثابه دریائی است طوفان زای که در هر کنارش زوارق وجود گروهی سخت دریا مجری امواج که چون بتموج در آید موجی فرو نشسته موجی دیگر برخیزد چه محل و مکان طوایف مختلفه است که هر یک بسرافرازی و گردنکشی خو کرده اند در این اوقات چهار کس از ترکمه مردی بعزم سرقت و ناجوانمردی بتربت شیخ جام آمدند جامیان آنها را اسیر کرده بخدمت نواب حسام السلطنه آوردند و جام جسم ایشان از باده جان خالی گردید مقتول شدند

مرویان بنیاد بر لجاج نهادند و بتاخت و تاراج اطراف ایلغار کردند محمد شیخ مروی با ششصد سوار تراکمه از بیراهه کوهستان هرات عبور کرده قراولان از وی
آگاه نشدند ناگاه بغورقان پنج فرسنگی شهر مشهد رسیده سیصد گوسفند تیمور برگشته و ششصد اسیر گرفته و یکهزار گوسفند را رانده راه بیراهه بر گرفته بسرعت رفت همین
نواب حسام السلطنه چون این خبر شنید فی الفور با غلامان ابو الحسنی علیقلی خان یوزباشی و سواره محمد رضا خان تیموری و عباسقلی خان میرپنجه کرد بر نشسته دنبال
ایشان گرفت پس از یک شبانه روز تاختن اثری از ایشان بظهور نیامده ناچار مراجعت کرد و چون ظهیر الدوله یار محمد خان حکمران هرات بدین دولت خداداد
خدمتها کرده بود و موجب مرحمتها گردیده پسرش صید محمد خان حاکم هرات نیز در هرات باسم مبارک سکه زده با فرستاده و عریضه خود بدار الخلافه ارسال
داشت و مورد التفات شد؛ بواسطه مخالفت هراتی با صید محمد خان افاغنه قندهار طمع در هرات کردند محمد ولیخان قندهاری و خوشدل خان و غلام
محی الدین پسران کهندل خان با جمعی از معارف و هزار سوار و هزار پیاده و هفت عراده توپ و یک لوله زنبورک بحکم پدر بفراه از توابع هرات در آمدند و
فراه را متصرف شدند و محمد صدیق خان فرزند اکبر کهندل خان سردار قندهار نیز با جمعیتی و توپخانه کافی و وافی باسفزار عزیمت کرد و کهندل خان نیز بخاک
هرات رسید و اختلافی تمام در امور ایلات آن ولایت روی داده سواران افغان بتاخت و تاراج مشغول شدند پانصد سوار بتاخت اطراف خراسان
آمدند و نهبندانرا غارتیده سیصد تن از رجال و نسوان اسیر گرفته بردند و اطفال رضیع و خرد سال را در صحرا ریختند و راه مقصد بر گرفتند و مقارن این اتفاقات
که سواران تراکمه و افاغنه پراکنده بودند؛ در هر گوشه فتنه بود از جمله جماعتی از زائرین مشهد مقدس رضوی ع مراجعت بعراق میکردند و هفت سوار تفنگدار از
شاهنشاه ایران مصطفی قلیخان مقدم و عیسی بیک شقاقی و عیسی بیک مرندی و آقا بیک و فرج بیک و شاه پلنگ بیک و رضاقلی بیک با ایشان بودند سیصد سوار
ترکمان با ایشان دوچار شدند و قصد اسر زوار کردند مصطفی قلیخان اسب برجهاند و از چپ و راست بر ایشان حمله برد و در هر حمله تفنگی بزد و مرکب و راکبی از
تراکمه بیفکند شش تن دیگر نیز با وی موافقت کردند و بمحاربت و مضاربت در آمدند چند تن را بکشتند سواران تراکمه هزیمت یافتند و آنان با قوافل سالما
غانما بعراق عزیمت کردند همچنین بعد از آمدن سامخان ایلخانی بدار الخلافه گروهی از تراکمه قصد خبوشان و غارت آن سامان کردند یزدان وردی خان
برادر سامخان با جماعتی از سواران خود با ایشان در آویخت و چهل سوار آنانرا اسیر کرد و بقتل در آورد و محمد رحیم خان حاکم بجنورد با تراکمه تکه جنگ سخت کرده سر و
دیل بسیار گرفته بدار الخلافه گسیل داشت و چهل سوار ترکمان به بجنورد آمده چهار تن را اسیر کردند در هنگام مراجعت محمد رحیم خان راه بر ایشان
بر بسته سی تن از آنان اسیر کرده اسیران شیعی را باز پس گرفته آزاد نمود و یکهزار سوار ترکمان بغارت شاهرود آمدند افراسیاب خان نردینی بمحمد ولیخان
بیگلربیگی استراباد خبر فرستاده او نیز سوارانرا بمحاربه ایشان مامور داشت بالاتفاق در حدود گرگان ترکمانانرا هزیمت داده پراکنده ساختند و در بلده
تربت جام رسم شده که زنان در روز عید صیام با طرب و سرور بمسجد نور رفته شبانگاه بخانها باز گردند در این روز سکنه قلعه نرق نیم فرسنگ راه طی کرده بدان
مسجد در شدند و از اتفاقات چهل و شش سوار ترکمان اخالی و تکه طرن که باشارت خان خیوق بتاخت آمده بودند در رسیدند و سی تن از آن زنانرا اسیر کرده
عزم مراجعت کردند کریمداد خان هزاره بعد از اطلاع فورا سواران خود را برداشته پانزده فرسنگ از قفای تراکمه ایلغار کرده تا در ایشان رسیده بعد از محاربه آن
چهل و شش سوار را اسیر کرده با زنان ماسوره در دوازدهم شوال بمشهد مقدس در آورد و سوای آنرا القلعه نرق فرستادند چون نواب حسام الدوله از این اتفاقات
مستحضر شد اسکندر خان بن حسین پاشا خان مراغه را با عباسقلی خان دره گزی و یکهزار سوار و هزار سرباز و دو عراده توپ بدربند مزدوران مامور داشت
تا هشت برج محکم بر او زدند و پنجهزار زرع دیوار استوار کشیدند و یکصد و پنجاه شمخالچی بحراست گذاشتند و از آنجا باق دربند رفته چهار برج فراز کشیدند
و ششهزار زرع دیوار محکم بساختند و صد و پنجاه شمخالچی در آنجا گذاشتند و در قراولخانه میدان نیز برجی محکم زده و ده تفنگچی دلیر نشانیده راه تراکمه را بر بستند
چون میرزا رفیع خان فرکی در قلعه فرک و طبس از توابع قاینات سرکشی میکرد نواب حسام السلطنه پاشا خان سرتیپ تکمیرابادی (که از طهران بمشهد آمده بود) و فوج سمنانی
و دامغانی و چهار توپ و امیر اسد الله خان قاینی را بگوشمال او مامور داشت پس از محاصره فرک و مبارزت طرفین و جلادت افواج در یک ساعت
آن قلعه متین را که سه حصن حصین در یکدیگر داشت متصرف شدند و ساخلو گذاشتند و میرزا رفیع خان فرار کرده بهرات رفته صید محمد خان حاکم هرات را
شفیع ساخته و بتوسط او بمقرب الخاقان سام خان ایلخانی خراسان ملتجی شده بشفاعت او نواب والا از قتل میرزای فرکی در گذشته او را بدرگاه
طلب نموده قلعه را بتصرف ساخلو دیوانی دادند و شرح حال بدار الخلافه معروض افتاد پاشا خان و امیر اسد الله خان و علیقلی خان سرهنگ دامغانی
و سایر صاحب منصبان نشان و خلعت پادشاهی مفتخر شدند و قلعه کریک و طاقان از قلاع قاینستانرا نیز تصرف در آورده بامیر قاین سپرد
علی الجمله چون امنای دولت از اختلال حال رعایای خراسان و آشوب هرات و مرو اطلاع حاصل کرده بودند صلاح چنان دانستند که سپاهی جرار

با صاحب‌منصبی دلیر بخدمت نواب حسام السلطنه روانه دارند و این خدمت بعهدهٔ مقرب الخاقان علیقلیخان میرپنجه افشار ارومی مقرر شد دهم شهر رمضان روانه شد فوج چهارم تبریز و فوج جدید قلعه و فوج زرند محمد مرادخان بیات و دو فوج قدیم و جدید قزوین جمعی او شدند و در غرهٔ ذی قعدهٔ الحرام وارد ارض اقدس مشهد مقدس گردید و اردوی خود را در خارج شهر در حوالی دروازهٔ سراب برپای داشت و بانتظام امورات پرداخت و جماعتی از بزرگان اهل نظام که حسب الامر اعلی متابعت او مامور شده بودند بموافقت وی در خارج شهر و حوالی دروازهٔ سراب اردو را متحد کردند و خیام و خرگاه برافراختند و از آن جمله بود عسکرخان بن لطفعلیخان افشار قاسملو سرتیپ بنی عم علیقلیخان میرپنجه و دیگری فوج جدید مراغه جمعی اسکندرخان بن حسین پاشاخان بن احمدخان بیگلربیگی مراغه و یکهزار سوار جرار خراسانی و خمسه پیش تاز این پیادگان دلیر که در رزمها آزموده و در بزمها ستوده بودند و یکهزار سواره جمعی نذرقلیخان ثانی برادر فتح الله خان سرکرده این ایل جلیل و چهار عراده توپ عفریت شکل مالک فعل که جز بدشمن سوزی و آتش افروزی بجولی معتاد نگشته بودند علی الجمله چون میرپنجه بعزم سفر در خارج شهر بماند و بحکم امنای دولت ابد مدت نواب حسام السلطنه باستعداد یورش سرخس و انتظام امورات آن صفحات همی پرداخت و آوازهٔ تاخت سرخس و یغمای مرو و خیوه منتشر ساخت و به هر سوی گفتگوی رفت بزرگان سرخس را خاک که چندین هوان و نکال از متجندهٔ قزلباشیهٔ ایران دیده بودند و شهر خود را از یورش سپاهیان این دولت مکرر ویران مجلسها برآراستند و کنکاجها کردند و چنان صلاح دیدند که فرستاده فرستند و نوشته نویسند و راه این سیل منحدر را از مواطن و مساکن خود بازگردانند لهذا بمشورت یکدیگر ارض خان را با دویست نفر از کدخدایان بمشهد فرستادند و در کارها قراری مجدد دادند و بر این مقرر شد که پیوسته پنجاه کس از کدخدایان سرخس بر سبیل ملازمت در رکاب ظفرانتساب حسام السلطنه قاضب الله حسامه ملتزم باشند و یکصد سوار بنام غلام قراول مواظب شهر شوند و یکصد دیگر در خارج محافظ معابر گردند و در حدود آق دربند تحفظ وارد و صادر نمایند و بر این قرار اسبان خاصه سوار از نوسمت داغ معینه موسم نموده نگار دادند و مقارن این حالات معلوم افتاد که محمدامین خان خیوقی که خود را خوارزمشاه همی خواند با چندین هزار سوار ترکمان و اوزبک و چندین عراده توپ از دار الملک خیوق حرکت کرده بهزار اسب درآمده و از معابر در گذشته بطرف کذار کرده راه سرخس برداشته قصد مرو دارد **ذکر ورود رحمان ویردی پسر عبدالرحمان خلیفهٔ مروزی بمشهد مقدس و وصول عرائض اکابر مرو و اظهار اطاعت و رعیتی بدولت علیهٔ ایران و استدعای تعیین حاکم** مرو از اقلیم چهارم و در سه فرسنگی جیحون واقع است بارهٔ قدیمش از بناهای طهمورث دیوبند نبیرهٔ کیومرث پادشاه ایران بوده و بعد از ویرانی اسکندر تعمیر نموده شهری موسوم بمرو جالوس بنا نهاده که بمرو معروف شد سلطان ملکشاه سلجوقی بارهٔ تازه بر آن شهر کشید و چون سلطان را شاه جهان میخواندند آن شهر را منسوب بوی داشته بمرو شاهجهان موسوم کردند و بین العوام بمرو شاهجان مشهور شد در فتنهٔ مغول خراب شد شاهرخ میرزای گورکانی آباد کرد همواره با سلاطین ایران بود در ایام دولت طایفهٔ ترکمانیهٔ آق قوینلو اوزبکیه بر آن مسلط شدند شاه اسمعیل صفوی خروج کرده محمدخان شیبانی را در خارج مرو بکشت و بلخ را نیز تصرف کرد وقتی نورمحمدخان اوزبک مرو را تصرف کرد شاه عباس صفوی استرداد فرمود و از خوانین عهد پسر بکتاش خان استاجلو را بحکومت بنشاندند و نورمحمدخان اوزبک را گرفته بایران آورده در فارس تیول و مواجب میداد تا بمرد و در سال یکهزار و یازده عزیمت تسخیر ماوراء النهر فرمود و در این سال حسین خان شاملو حاکم هرات و بکتاش خان حاکم مرو و محرابخان قاجار حکمران خاف و باخرز و فراه بودند و در رکاب التزام داشتند و اندخود مفتوح شد و محرابخان حکومت خراسان یافت و غالب اوقات در دولت صفویه هرات و بلخ و مرو و سرخس و خوارزم و قندهار و بست و زمین داور و سیستان ضمیمهٔ بلاد ایران بود تا در اواخر ایام زندیه که خوانین نادان بودند ولایت خراسان مرکز ملوک طوایف شد و بکیجان امیر بخارا بیرامعلیخان قاجار عزالدینلو حاکم مرو را بدست آورده بکشت و بند مرو را خراب کرد و پسرش حاجی محمدحسین خان را ببخارا برد و مهدیخان برادرش بکابل رفت تا در سال یکهزار و دویست و ده که شهریار غیور و دارای منصور پادشاه گیتی ستان حضرت سلطان آقامحمدخان سعید شهید خراسان را مفتوح و قصد استرداد بلخ و مرو و هرات و قندهار کرد بکیجان مرو را خالی کرده ببخارا رفت و حسن خان قراگوزلو بطلب بلخ نزد شاه زمان بن تیمورشاه افغان مامور شد و اسمعیل خان بکری بکابل رفته شاه زمان و شاه محمود عریضه نگاشته در رد ولایات ضمیمهٔ ایران طریق اقبال سپردند و خاقان گیتی ستان بواسطهٔ عزیمت روسیه ببلاد آذربایجان از خراسان معاودت فرمود و در آن ازمنه شهادت یافت و در عهد خواقین قاجاریه نیز غالبا مطاوعت داشتند چنانکه مرقوم افتاده که نواب شاهزاده محمدولی میرزا والی خراسان با سی هزار کس بمرو رفته دو سه هزار کس کشته و مهدیخان سردار تکه را گرفته چهار هزار خانوار مروی را بمشهد آورده حکومت مرو را بمحمدکریم خان برادر حاجی محمدحسین خان مروی داده مراجعت بمشهد مقدس نمود و در این ایام

الله قلیخان خوارزمی بلطایف الحیل و وعده و وعید نیاز محمد بای را بمرو فرستاده که مرو را متصرف شود بتحریک امیر بخارا و سوء سلوک و مردیان او را کشتند و
خلیفه عبدالرحمن را بحکومت برگزیدند هر ساله خوانین خیوق بنا بر عداوت سابقه بر سر مرو میرفتند و حاصل و زراعات آنان را بزیان می آوردند و باز میگشتند
و محمد امین خان نیز بدان سنت رفتار همی کرده در این اوقات نیز عزیمت یورش مرو نمود اهالی مرو بستوه آمدند و در شب عید سعید سنه اودئیل هزار و
دویست شصت نه رحمان ویردی پسر خلیفه عبدالرحمن مروی که در معنی حاکم ایشان بود از جانب پدر بمشهد مقدس آمده عریضه آورده توسط نواب
حسام السلطنه بامنای دولت ابد مدت رسید معروض اینکه مرو شاهجهان همواره از اجزای ولایت ایران و از جانب سلاطین ایام حکومت این شهر
پیوسته با امیری بوده چون ما از غایت نادانی بخودسری افتادیم دولت علیه ایران بما اعتنائی نفرمود و حکام خوارزم و بخارا مدعی حکمرانی ما شدند
و همه روزه هر یک بر ما دست ظلم و تعدی کشایند چون تا اکنون ایام فترت بود ما بعسرت گذرانیدیم اکنون بر ما محقق شده که بی اعانت دولتی
بزرگ و بی حمایت پادشاهی سترگ معیشت و زندگانی نتوانیم کرد استدعا آنکه بامنای دولت شرح پریشانحالی ما را معروض دارید و حاکمی در شهر
مرو بگذارید و ما را بدو بسپارید که دست تعدی خوارزمی از ما کوتاه شود لهذا برحسب امر حضرت شاهنشاهی خلد الله ملکه مقرر شد که عباسقلی خان
بیگلربیگی دره جزی بحکومت مرو رود و خان مشارالیه یکصد و پنجاه سوار برداشته روانه مرو گردید وارد شده بنظم و نسق امورات رعیتی و ولایتی ترکمن
مرو اهتمام نمود و طبقات متوطنین آن ولایت را علی اختلاف درجاتهم مطمئن خاطر و مرفه الحال کرد چنانکه واقعات آن در مقام خود ارقام خواهد یافت
هم در این اوقات محمد کریم میرزا از جانب علیخان حاکم سیستان بحسام السلطنه عریضه آورد که چون مملکت سیستان از جمله ممالک محروسه ایران
بوده و هست استدعا داریم که لشکر و کشور این صفحات در ظل لوای نصرت لوای شاهنشاه ایران که نشان شیر و خورشید است سر افتخار برافرازند
و بر امثال و اقران بنازند اگر باین سعادت فایز شویم تعهد میکنیم و پیمان می نهیم که کاروانیان را از هفتاد و دو طریق مخوف که معبر شرار بلوچستان است
حافظ و حارس باشیم بنا علیه بشفاعت حسام السلطنه از جانب اولیای دولت ابد مدت بیرق خاص شیر و خورشید علامت دولت علیه ایران
چنانکه مؤلف گفته شیر و شمشیر و شید و تاج کیان　شد نشان شهنشه ایران　با فتخار اهالی سیستان مرحمت شد و امیر علیخان قاینی و حسین خان
جلیلوند آن رایت نصرت آیت را بسیستان حمل کرده و علیخان با دلی که در خور شان آن نشان بود باستقبال آمده آن بیرق را بر فراز قلعه سه کوهه
که خانه خاص اوست و از معظم قلاع سیستان است نصب کرده پسر خود را با پسران دوست محمد خان سیستانی و ابراهیم خان با میر علیخان همراه و روانه
مشهد مقدس نمود که ملازم خدمت و کردکان دولت باشند حسب الامر کارگذاران دولت ابد مدت محمد حسن خان پسر سردار علیخان سیستانی و شاه
پسند خان و میر کمال خان بآستان همایون شاهنشاهی آمدند و مورد الطاف و اکرام و خلعت و انعام شدند و رخصت یافتند

ذکر واقعات هرات و رفتن سامخان ایلخانی بمعاونت صید محمد خان حاکم هرات و مراجعت سردار کهندل خان بقندهار

سابقا معروض افتاد که چون ظهیرالدوله یار محمد خان حکمران هرات درگذشت بحکم حضرت شهریاری صید محمد خان ولدش حکومت هرات یافت
و چون جمعی بوی راضی نبودند و ببرادر کهترش رغبتی و اعتمادی داشتند به پیام و نامه کهندل خان سردار قندهار را به تسخیر هرات دعوت کردند و وی
بنحوی که ذکر شد با احتشادی تمام آمده فراه و سبزوار را تصرف کرده و ساخلو در آنجا گذاشته بر سر هرات آمده در دو فرسنگی نزول گزیده چون امنای
دولت علیه ایران دام الله تشدیدهم و صانهم عن التفرق عدیدهم از فرط پیش بینی حکم فرموده بودند که نواب حسام السلطنه هرگاه مستحضر گردد که
از قندهاری یا کابلی سپاهی بتصرف هرات که از جمله ممالک محروسه ایران است پای بند بی استیذان از کارگذاران دولت جمعیتی مستعد محافظت
هرات و مدافعه عصات مامور دارند لهذا چون عزیمت قندهاری بتصرف هرات محقق افتاد نواب والا مقرب الخاقان سامخان ایلخانی خراسان را
با هفتصد سوار جرار بمحارست هرات روانه فرمود و عباسقلی خان میرپنجه را با سه فوج خراسانی و شش عراده توپ و یکهزار سوار جلادت شعار بسرحد خراسان
و هرات مامور داشت که منتظر حکم ثانی باشد چون ایلخانی مقارن قرب وصول سردار قندهار بهرات رسید خیالات افاغنه در مخالفت با صید محمد خان
و موافقت با کهندل خان اختلال و اختلاف تمام یافت و از تقویت او و تخلیه هرات قاصر و عاجز ماندند و سردار قندهار بمحاصره حصار آمد و سواران
ایلخانی و هراتی بمحاربه بیرون شدند و دستبردی تمام نمودند همه روزه از جانبین مبادرت بمبارزت میرفت و جمعی از افاغنه مقتول میشدند چون سامخان
ایلخانی چنان دید بمیرپنجه عباسقلی خان نامه کرد که یکمنزل پیشتر آید مشارالیه بیکفرسنگی غوریان توجه کرد و عزیمت هرات تصمیم یافت جاسوس سردار
قندهار از حرکت اردوی میرپنجه بوی آگاهی داد کهندل خان دانست که هرات در سلک ممالک محروسه انسلاک و انخراط دارد و نتوان در آن بهوا و هوس

تصرفی کردیم شبی مضطرب بنجیر اثقال و احمال اردو را بحیشند بجده عراده توپ خود را برداشته از ظاهر هرات کوچ داده روی بعقب نهادند میر بچه نیز بمحل خود عود
کرد و ایلچی انی ماهی چند در هرات بوده کار صید محمد خان را منظم همیکرد و پسر برادر صید محمد خان محمد صدیق خان را با رؤسای افاغنه برداشته بارض اقدس آورده
روانهٔ دارالخلافه شدند و در پانزدهم شهر صفر وارد گشتند و در نوزدهم بخدمت صدراعظم ایران رفتند و پس از روزی چند بآستان بوسی شاهنشاه عهد
سعادت یافتند عریضهٔ صید محمد خان و بسته‌های شال کشمیری و صرهای زر و سیم که بنام نامی شاهنشاه ایران در دارالضرب هرات سکه یافته بود بگذرانیدند
و در اواخر شهر ربیع الثانی رخصت انصراف یافتند و محمد صدیق خان و امیرخان و سردار صالح خان و پیر محمد خان و خوشدل خان و دلاورخان و
فیض محمد خان و لشکری خان و سلیمانخان و عیسی خان و زنبیل خان و سرفراز خان و امیرخان و سردار تاج خان و امیراخور و میرزا عبدالله منشی و
ملا عبدالله مفتی و ده تن دیگر بخرآنان بخلاع فاخره مفتخر شدند و در ایام توقف دارالخلافه جناب نظام الملک و سی کس دیگر از امرای حضرت و عظمای
دولت هر شبی آنان را بخوان ضیافت دعوت کردند و پس روانه هرات داشتند و در این ایام امور خارج و داخل خراسان انتظام کامل گرفته تمام ترکمانان
افغان و سرخس و مرو و هرات راه خدمتگذاری می سپردند الا ترکمه خوارزم و طرش که باغوای خان خیوق و اغوای میر احمد خان جمشیدی سردار او
پای از اندازهٔ گلیم خویش بیرون مینهادند و بجزای اعمال سیئهٔ خود میرسیدند چنانکه در مقام مناسب تفصیل این اجمال مرقوم خواهد افتاد چون وقایع
سرحدات خراسان را با یکدیگر ارتباطی بود لختی از آن ترقیم یافت که سلسلهٔ کلام را گسیختگی نباشد اکنون بذکر بعضی از حوادث بلاد ایران و وقایع
طهران که هم در شهور سال یکهزار و دویست و شصت و هشت اتفاق افتاده می پردازد اگر چه ارادت کیش را طاقت تذکر این حادثهٔ کبری و قدرت
تجدید این واقعهٔ عظمی نیست لیکن در نگارش آن حکمتهای پنهانی و قدرتهای یزدانی بظهور خواهد آمد **ذکر بروز و ظهور حادثهٔ آسمانی و خروج
اشرار طایفهٔ ضاله موسوم ببابیه در دارالخلافهٔ طهران و قصد اعدام وجود مبارک اعلیحضرت سلطان
السلاطین ناصر الحق و الحقیقه و الدین ناصرالدین پادشاه قاجار اطال الله فی الملک بقاءه و جعل العدل
من الحوادث وقائه** بر عارفان معارف بینش و واقفان مواقف آفرینش واضح و لایح است که در سوابق ازمنهٔ ایام و سوالف شهور
و اعوام از سلسلهٔ زنادقه مزدکیه و ملاحدهٔ الموتیه و طبیعیه نقطویه و غیرهم لاعافهم الله چه فتنهای عظیم برخواسته و از روندیه و قرامطه و وهابیه
لااصلحهم الله چه فسادهای بزرگ بظهور آمده چه این طایفه بدین مصالح اوقات و تفاوت ازمنه هر وقتی باسمای متجدده موسوم و بالقاب متعدده
ملقب گشته‌اند و در اصل و ملت مفسد دنیا طلب بوده‌اند چنانکه طایفهٔ ملاحدهٔ صباحیه در زمان خلفای سابقهٔ سفاحیه و ملوک سلاجقه در اصفهان
راشد عباسی را بکشتند و نظام الملک طوسی را در حد نهاوند بکارد زدند هم در زمان صفویه طبقهٔ اباحیهٔ نقطویه چه دعوتها آراستند و چه بدعتها خواستند
و بس سادات عالیدرجات که بوساوس نفسانی و هواجس شیطانی خود را مهدی موعود خواندند و بنمودند و در اخبار است که چندین کذاب مرتاب
قبل از ظهور حضرت حجة القائم بر معارج دعوی عروج کنند و بر اعاظم ملوک عهد خروج نمایند آخر الامر بقوت حقیقی صاحب الامر دجال وار در چاه دمار
و بوار متواری گردند و نزد محققین بتحقیق پیوسته که هر سلطان والا مقام از سلاطین اسلام که همت او بر تمکین دعائم شریعت منوره و ارادت او بر تمهید
عزایم طریقت مطهره و اجتماع امت صالحه و اتفاق فئه ناجیه مصروف و موقوف است ارباب کفر و اختراع و ضلالت و اصحاب بغی و ابتداع و جهالت در
عهد مملکت او پیشتر از پیشتر بظهور آیند و بغلبه ظلمت کفر انطفای نور مستوی الظهور ذات بابرکات او پوشیدن خواهند چه پیداست که حق و باطل ضدان
لایجتمعانند و نور و ظلمت نقیضان لایتحدان و از بدو ایجاد و ابداع صنایع جواهر ارواح خلایق متخالف و ظواهر اشباح مردمان متفاوت و بیشتر
عوام الناس مانند نسناس بشرارت مجبولند و بحماقت مفطور و از مراتب مردمیت و انسانیت دور و از نادانی بطمع اجتلاب منافع شهوانی جان
خود را در کام نهنگ فنا اندازند و بتصور اجتذاب مطاعم حیوانی تن خود را طعمهٔ ضرغام اجل سازند و در این عهد و ایام سعادت فرجام که شاهنشاه
اسلام پناه حقایق آگاه زینت تخت و زیور دیهیم افزوده همواره به نشر احکام معدلت و تشیید ارقام مکرمت و تقویت ارباب علم و صلاح و تربیت
اصحاب فوز و فلاح همت والانهمت می گماشته و بیخ بدعت بر می کنده و تخم رافت میکاشته با نثار لطف علمای عهد را اکثرهم الله تکثیر مستمال داشته
و با نذار قهر جهلای قوم را دمرهم الله تدمیر میکرده باشاعهٔ خیرات و افاضهٔ مبرات اهتمام میفرموده شریعت را شعار پیکر سلطنت و طریقت را دثار
شخص مملکت میساخته متصدی چه بسیار امور بر و خیر گردیده و چه بقاع و مراقد اموات سادات بنی فاطمه که تعمیر و تشیید و ترصیع و تجدید فرموده چنانکه
ایام ولادت کثیر السعادت حضرت رسول و جناب زوج بتول صلوات الله علیهما را از اعاظم اعیاد ایام و اعیاد مقرر داشته و باحترام و تکریم آن

مبلغی خطیر مبذول نموده و پیوسته در فکر آسایش و فراغت حال و مال رعایا و برایا و آبادی بلاد و بقاع ممالک محروسه اهتمام تمام بظهور می آورده ای عجب
که را گمان بود که در همه گیتی آن ذات مستجمع الحسنات را دشمنی و بدخواهی امکان تصور باشد و بناگاه امری غریب از کمین قضا صورت بست که بدا
متصور نبود تفصیل این اجمال اینکه سابقا در ضمن وقایعات اعوام و شهور در باب دعاوی بی‌معانی باب کذاب مصروع مجهول و آن آیات بی قواعد موضوع
مجعول او خروج میرزا حسین و قیح سفیه او در مازندران و زنجان و نیریز و قتل او بفتوی علمای اسلام در شهر تبریز بتصدیق علما در اساطیر سطور مکاتیب بی
ترتیب او و ارتداد مریدان عزازیل و اثبات اباطیل اقاویل آن مخاذیل لعنهم الله و خذلهم الله شرحی مبسوط بی آلایش غرض بقلم صداقت رقم در این
کتاب مستطاب مرقوم افتاده از آنجا که این طبقه فسقه نیز مانند ملاحده رودبار و اباحیه الموت باغوای نفس و ابلیس در لباس تلبیس و تدلیس داعیه واهیه ملک
ستانی و کامرانی داشتند چون رؤس منحوس رؤسای ایشان بشمشیر سیاست و صمصام ریاست از پای در آمد خناسی دیگر بدعوی خلافت ابلیس گذشته
سر از جیب سفاهت و گریبان بلاهت برمیزد و برصدور ناس وسواس می افکند و باجماع اتباع و اشیاع معتقدیان بی اهتدا سخن از شیخ و مشایخ
میگفت جماعتی از معتقدان آن طایفه بد عاقبت عاقبهم الله در این مدت در زوایای خفایا اتفاق کرده مقرر داشتند که اقتفای طریقه غیر انیقه
فدائیه گزیده در لباس رعیتی و ژنده خریده بهانه اظهار تظلم و ابراز عرایض خود را در معبر حضرت شاهنشاه اسلام پناه انداخته دشنه های فرو زنده و چرخهای
سوزنده در زیر عبا و قبا پنهان داشته و باشتهار فرصت صبوری کرده نعوذ بالله دست بریده بکاری زنند که زبان از مخافت تقریر آن الکن و
الصق و خامه از مهابت تحریر آن مضطرب و منشق گردد علی الجمله آن کافر فاجر گمراه ملا شیخ علی نام ضال مضل که شیخ و مرشد آن گروه کالانعام بلهم اضل بود
بقانونی که تبدیل اسامی و تغییر القاب در آن مذهب سخیفه و مشرب کثیفه معمول است که نام خدا و رسول پاک و ائمه عظام و الا احترام بر یکدیگر نهند هر یک را
نامی و لقبی داده و هم مرتبه امامی نهاده و خود آن شیخ سقیم و شخص عقیم خود را حضرت عظیم ملقب کرده بمعتقدین خویش وعده حکومت بلاد و امصار ایران
و توران داده مقدم و مروج آن طغیان و مقدمه و منبع آن عصیان همو دو شبها در مجمعی خاص اجتماع کرده و باشوائی مخصوص باجماع جماع مدتی بجمع
اسلحه حروب و استعداد اثاثه خروج میگذرانید تا صباح سلاف خلاف از جام تصلف مینوشیده و خلاف خلاف در آن جام تخلف میکاشته و بفکر انقراض
حبل المتین متقن محکم دولت مؤید دام الله تاییده و اندیشه انتقاض عروة الوثقی نهال جلال و حشمت مسدد زاده الله تشدیده افتاده با قلام خیالات
باطله بر صفحه ورق الخیال چنان نقش بر آب زده بودند که بعد از قصد حضرت شاهنشاه فلکی وقاه الله من الآفات و وفقه علی الخیرات قصد اعاظم دهر
و اعالم شهر نمایند و تمام متمیان طریقه بابیه از کامن بدر آیند چون شهر خلوت است اول شهر را تصرف گیرند و ارک را تصاحب کنند و مخالفین را
تعاقب چون شهر و ارک و خزانه و توپخانه بدست آید همه کارها بر مراد است لهذا جماعتی در شهر متوقف گشتند و گروهی به نیاوران شمیران که ییلاق حضرت
و قصر سلطنت بود متفرق شدند شب و روز در آن حوالی سیرهای متوالی داشتند تا شنیدند که حضرت شهریار اراده شکار و سواری و با خواص بطرف
رود بارات شکار کبک همی رود دوازده نفر از آن مخاذیل که با نیروی اهرمن و نخوت عزازیل بودند اسلحه های سوزنده و برنده خود را در لباسهای ملاحین
و مدین نهفته با دلهای سخت از صخره صما بحوالی قصر حضرت شاهنشاهی آمده باطراف معبر متفرق شدند و منتظر فرصت بایستادند در آن روز که یکشنبه بیست و هشتم
شهر شوال سنه هزار و دویست و شصت و هشت دو ساعت از طلوع آفتاب جهانتاب گذشته بود اعلیحضرت شاهنشاهی بر قانون مستمره سلطنت
رخش جهان پیما بخواست و بقاعده متداوله توپ اخبار و احضار رها کردند زکام شین برخواست نعره شد اعاظم و اکابر و عموم اعالی و اصاغر
که در قرای دور و نزدیک از ترک و تازیک خیام و مقام داشتند از غرش توپ مهیای رکوب شدند و پیادگان رکاب که بشاطر معروفند کلاههای
مخصوصه بر سر نهاده قصد درب قصر خسروی کردند و چون قصر و عمارت شهریاری بر فراز تپه عالی واقع شده و یکطرف پیش روی آن قصر صحرائی است
وسیع و دو سه طرف دیگر مشتمل بر عمارت اندرونی و بیرونی و فضای معبر آن شکل چنان مقرر بود که عظمای دولت و امرای حضرت و غلامان خاصه کال
در آن صحرای وسیع اجتماع کرده با صفوف آراسته و جرگهای پیراسته و صاحب منصبان بزرگ و یوزباشیان سترگ منتظر وصول موکب اعلی ایستاده و شرط
تعظیم و آداب عبودیت بجا آورده پس از گذشتن موکب ظفر کوکب بفاصله معینه از دنبال کوکبه جلال راه برمیگرفته اند و در هنگام رکوب رکابدار و
امیر آخور و پیشخدمت و شاطر پیاده در رکاب اعلی بحشی میرفته اند پس از رسیدن بفراخنای صحرا سوار می گشته اند و از آنجا که پادشاه عدالت شعار و شهریار
عطوفت مدار را با عموم خلق مرحمت و مکرمت پیشه بود اگر چه دیوانخانه عدالت بر در بارگاه معین و بر متظلمین و عارضین مظلوم معلوم و مبین ولی اگر گاه
گاهی مسکینی و دادخواهی بحضرت شاهنشاهی عارض میگردید ملتزمین رکاب مانع نمیشدند و حضرت اعلی عنان کشیده بذات مبارک عرایض مظلوما را باستماع تحقیق

استماع میفرموده شفاها حکم قطعی در آن باب جاری میفرمود یا باهل شرع دعوی محول میداشت در هنگامی که اعلیحضرت اقدس راکب شده از آن معابر و کوچهای تنگ
عزیمت عبور مصمم داشتند و معدودی پیاده در رکاب اعلی راه می سپردند و جناب جلالتمآب صدراعظم و نظام الملک و سایر عظمای دربار در قفا ایستاده
که سوار کردند اگرچه متعهدین این خطب خطیر و ممهدین این امر کبیر دوازده تن بوده اند شش تن زودتر از دیگران از منازل خود حرکت کرده همی آمدند و سه تن از آنان
بر همراهان تقدیم یافته در آغاز رکوب شاهنشاه ایران از منزل و سرای سلطانی در رسیدند و در زی رعایا از اطراف نزدیک آمده چنان باز نمودند که ظلمی بر ایشان
رفته و بدادخواهی آمده اند و عریضه در جیب دارند و اینک بر می آرند حضرت شاهنشاه اعظم از کمال وقار و معالی خصال و غایت محاسن شیم عنان کشیده
همی رفت که داد مظلومان همی دهد ناگاه آن ظالمان مظلوم سیرت و آدمیان اهرمن سریرت از اطراف گرد آمده احاطة الدایره بنقطة المرکز گرد مسند صرصر تک پادشاه را
حلقه کردند و اظهار ستم رسیدگی نمودند یکی از آن ملاعین دغل دست ظلم در جیب جیب حیل برده بجای مکتوب و عریضه طپانچه آتش فشان بر آورده بسوی شخص
مبارک شهریاری رها کرده و لله الحمد که تیر آن ما در بخطا خطا کرده دیگری از سوی دیگر طپانچه دیگر بقصد انعدام وجود مبارک سایه خدا بگشاد آن نیز از فضل
الهی بهدف نیامد شاطرباشی و ملتزمین رکاب از هول این حادثه نفس در سینهها فرو مرده دم در مجاری عروق بفسرد شی چندی سر و پا دیدند که علامات شقاوت
از شمایل آنان ظاهر و امارات عداوت از مخایل ایشان باهر گشته ظلام گرد ماه تمام حایل و سحاب پرتو آفتاب را مانع گشته کلاب بر شیر غاب حمله ور
و خفاشان بمعاندت آفتاب جلوه گر پروانگان بنشاندن شمع جهان فروز بر خواسته و اهرمنان بمعادات سلیمان اجتماع کرده پس از همان و وله که فی الحقیقه
جای آن بود دست به تیغ و قمه و دشنه بردند و بر آن مخذول حمله کردند حاضرین رکاب مهدی نام زخمی بر دهان او زدند بالکلیه زخمی منکر بر دهان خورده داشت
بقصد شاهنشاه ایران با خنجر کشیده همی آهنگ میکرد در آن کشاکش او را بکشتند بناگاه دیگری بدر آمد و شخص همایون شهریار را هدف نموده طپانچه را
آتش داد که از آتش هند او پاداش و کیفر همانا از حرکت بابرکت مرکب و عطفه عنان راکب نصره الله تیر از نشان بجست و تن مبارک جان جهان شهریار
فدا باد از برابر دهان لوله طپانچه بدیگر سو شد ولی قرب شانزده پاره سرب بزیر پوست کتف چنانکه استخوان را نخراشید در رسید بعضی در زیر جلد بدر شد
و برخی از سر شانه بیرون جست حاضران رکاب را خون حمیت در رگ طبیعت بجوشید و آن ملعون را بگرفتند و بداشتند حضرت شاهنشاه که مظهر صفات و
ظل الله بود از عمل آن مردود نمرود سیر متحیر مانده ولی در نهایت وقار و کمال اقتدار فرو ایستاده نه از حمله آن دیوان دیوانه اضطرابی یافت و نه از حیله
آن غولان پیغوله انقلابی داشت به رکابی بر پهلوی مرکب آشنا و عنانی بر تافت نه از آن جراحت بصراحت سخنی فرمود و نه بدان نکایت بجنایت
حکایتی نمود از کمال وقار چون کوه ثهلان مستقیم بود از فرط قوت قلب چون بنای حرمان مقیم پیداست که شیر شرزه از روباه نترسد و شهباز دلیر از عصفور
نگریزد و برق خاطف اصلا بحر را نسوزاند و ریح عاصف ابدا کوه را نجنباند خار و خس ره بر سیل دمان نه بندد و دیو و دد غالب بر سلیمان نگردد نمرود
بر معبود چیره نشود و فرعون روز موسی تیره نکند با آنکه دو تن را از آنان گرفته در رکاب حاضر داشتند و چنین جسارت بشهود رسیده بود و جای آن
داشت که از غایت غیرت و نهایت عصبیت شمشیر پادشاه دلیر بخون غلطند همت بلندش را ننگ آمد که شمشیر پاک گوهر بخون آن ناپاکان خبث
آلوده دارد که نکند باز رای صید ملخ نکند شیر عزم رزم شغال مع القصه شاهنشاه فرمان داد که آن جیفه کثیفه را از راه برگیرند و آن دو زنده
منحوس را محبوس دارند تا خفایای این امر مخفی مکشوف و بقایای آن جمع مجهول معلوم و معروف شد و همچنان بر عزیمت صیدگاه رای استوار داشت و این حادثه بزرگ را
امری خورد انگاشت چون جناب آصف عهد از خروج اهرمنان بسلیمان زمان آگاه شد از آن حادثه عظمی و داهیه کبری شوریده و از حضرت شهریار
در رسید و پس از شکرگویی بسلامت شهریار بر فسخ عزیمت شکار الحاح و اصرار کرد و تحقیق اسباب این حادثه را فرض عین گرفت و بر اذناب و اذیال این
فتنه ایمن نخست شاهنشاه ایران بالتماس صدر فلک قدر از فراز زین زرین بسرای خاصه سلطانی فرود آمد آنگاه از آثار حرقت پوشش شخص مبارک
آشکار شد که همانا آسیب جراحتی به پیکر همایون رسیده طبیب و جراح حاضر شدند و چنانکه شایسته بود آن جراحت را مرهم کردند لله الحمد که نسیم صبای
صحت از مهب ریاح رحمت به تنسم و غنچه آمال و امانی به تبسم آمد و باندک مدتی آن جراحت التیام و التحام پذیرفت اگرچه از استماع این خبر وحشت
اثر در حضرت دارالخلافه اندک فتنه بر خواست بمیامن تدبیر آصف بوزرجمهر فی الفور فرو نشست من بنده نیز در آن روز در ارک مبارکه بمدرسه نظامیه
دارالفنون بخدمت مقرره مشغولی داشتم اهالی آن مجمع و مدرس را که از پیر و برنا زیاده بر دو صد تن بودند و آشفته خاطر شدند تا از تفرقه آنان در محلات
شهر وحشتی نیفزاید تا قریب بغروب بیرون شدن نگذاشتم و هم بر اثر خبر نخست اخبار بشاره در رسید چون بنا بر قضیه تجدد احوال تبدل در عزایم
رفت و کارها رنگی دیگر گرفت بصوابدید رای صایب صداقت توام جناب صدراعظم فردای آن روز سلام عام پیوسته آمد و امرا و اعیان

از اردو و شهر بحضور شاهنشاه دهر چنین سا کشتند و خبر با و ار بهمه را دیده بر آفتاب جمال شهریار حیران ماند چهرهٔ شاهنشاه بر تختگاه چون رخشنده مهر بر چهارم سپهر
همی تافت و بهر یک از اهل حضور باندازهٔ پایه و مایه او تکلمی و تلطفی همی فرمود چون صدر اعظم برای پیش بین میدانست که انتشار خبر آغاز در ممالک
یحتمل روزی چند در فتنه باز کند فکر انجام کرد از آغاز و پیران دولت را بخواند و در مجلس نشاندند مناشیر ملکانه تحریر کردند و خاتم شهریار بر نهادند
و بامصار و اطراف ممالک محروسه فرستادند و خبر ضاره اول و مژده ساره ثانی قریب بیکدیگر بهمه ممالک رسید و خلایق آسوده خاطر شدند
و تحیه و تهنیه آراستند و مژدگانی دادند بعضی از ارباب اغراض در چنین محلی سعایت خواستند و مضامین کذب آمیز انگیز آراستند که حدوث این امر را
بجناب صدارت نسبت کنند و نعوذ بالله جرمی و تهمتی بران ذیل پاک بندند چه در همین ایام محمد حسن خان ایروانی سردار بحکومت یزد و کرمان و رجوع
بدان سامان مامور و در شب آن روز بجهة فیصل مهمات و انجاح مقاصد خود در خانه صدر اعظم خلوتی بی مانع خواسته بود و علی الصباح عزیمت مقصد
کرده داشت ساعیان در حضرت شاهنشاهی عرضه کردند که احدوثه این جلوت از نتایج آن خلوت است ولی بر ضمیر مهر تنویر شاهنشاهی که مهبط الهامات
الهی است از این اغلوطه غباری ننشست و با آنکه آصف عهد از مفسدی و کوهران آگاه شد بدفع و رفع ساعیان نپرداخت و سعایت و جنایت آنان را
آشکار ناساخت بیش از پیش به تنظیم مبانی ملت و تشیید قواعد دولت بکوشید و گناه حاسدان را بپوشید پس با خذ و قید خوارج بابیه همت گماشت تا هم
از گرفتاران تحقیق و تصدیق افتاد که هشتاد تن از این قوم در شهر طهران در سرای سلیمان خان پسر یحیی خان تبریزی مجتمع و متحد اند و اسلحه حرب و آلات
طعن و ضرب بجهة خروج مهیا کرده لهذا حاجب دربار سلطانی بخانه آن غول بیابانی ریخته اهرمن سلیمان نام را با دوازده کس بگرفتند و گروهی پراکنده
شدند و تدریجا غالب را بدست آوردند و بحضور فخر الکفات و صدر الصدور بردند و ملا شیخعلی نامی خود را حضرت عظیم لقب نهاده بود و بر این ملاحده
ریاست داشت حاجب الدوله سی و شش تن دیگر بدست آورد و صدر اعظم بکمال تفحص و تجسس در این امر فرمود تا بیگناهی با گنه کار آمیخته نگردد و خون
مظلومی بجای ظالمی ریخته نشود بحبس آنان رخصت داد و در آن ایام یک یک را نزد خود خوانده از آن مذهب باطله استفسار کرده محقق گردید که این ملاحده
و از پی بستند در قتل هر تن جماعتی از علمای دیار و امرای دربار اتفاق کردند چه معلوم شد مقصود این گروه از این امر قتل علما و احداث مذهب الحاد و اباحت
کل اهل بلاد بوده گفته اند شر جزئی از برای خیر عام شرع رخصت میدهد بگذار کام لهذا ملا شیخعلی را علمای شهر و سید حسن خراسانی را شاهزادگان و
ملا زین العابدین یزدی را مستوفیان بکشتند و ملا حسین خراسانی را نظام الملک وزیر دول خارجه و عبد الوهاب شیرازی را جعفر قلیخان برادر صدر اعظم
و فرزندان جناب صدارت میرزا علی خان و موسی خان و ذو الفقار خان و فتح الله قمی را حاجب الدوله گلوله بر پشت زده فراشان پاره پاره کردند
و شیخ عباس طهرانی را امرای دربار و باقر نجف آبادی را پیشخدمتان حضور و تقی شیرازی را امیر آخور اصطبل و عمله او و محمد نجف آبادی را ایشیک آقاسی
و جارچی باشی و نسقچی باشی و عمله آنان بقتل در آوردند و محمد تبریزی را کشیکچی باشی و یوزباشی و غلامان و سید حسین یزدی را توپچی باشی و صاحب
منصبان نظام و میرزا نبی دماوندی را اهالی مدرسه دار الفنون مقتول کردند و محمد علی نجف آبادی را خمپاره چیان بر دهان خمپاره بستند و آتش دردادند
و میرزا رفیع نوری را سواران نظام و میرزا محمود قزوینی را زنبورکچی باشی و تبعه او هدف زنبوره ساختند و حسین میلانی را سربازان به نیزه پیش
سوراخ سوراخ کردند ملا عبد الکریم قزوینی را توپچیان حاضر رکاب بکشتند و لطفعلی شیرازی را شاطر باشی و شاطران هلاک نمودند و نجف خمسه را عموم
مردم شهر قتیل ساختند و حاجی میرزا جانی تاجر فاجر کاشی را ملک التجار و تبعه او از پای در آوردند و حسن خمسه را نصر الله خان ناظر و اتباع
دار النظاره پاره پاره ساختند و باقر که پایه را آقایان قاجار بشمشیر آبدار بگذرانیدند و صادق زنجانی ملازم ملا شیخعلی ملحد را که در روز وقوع آن واقعه
در حضور شاهنشاه از پای در آوردند جسدش را بچند حصه کرده چنانکه بدان اشارت رفته از ابواب شهر بیاویختند و حاجی سلیمان خان را که منشاء این اجتماع
و خانه اش مجمع این ملحدان بود با قاسم تبریزی وصی سید یحیی دارابی آقا حسن نایب شهر طهران آورده در تنش سوراخهای فراوان کرده بن شمعها در آن
فرو برد شمعها را بیفروخت و با ارباب طرب ساز که مبارکه بمیان کوی و بازار و برزن بگردانیدند و مردم بر او سنگ و خاکستر و خاک از زیر و زبر همی باریدند
و لعنت همی کردند در خارج دروازه حضرت عبد العظیم او را بچهار پاره کرده بچهار دروازه شهر بیاویختند و قرة العین که از حالش لختی نگاشته شد در این
ایام در خانه کلانتر شهر محبوس بود بیرون شهر برده با قبح وجهی هلاک کردند و جهان از آن ناپاک پاک ساختند و در روز جمعه هفدهم شهر ذیقعده الحرام
یکهزار و دویست و شصت و هشت اعلیحضرت شاهنشاه اسلام با شکوه و حشمت تمام زیبا در ان شمیران بدار الملک طهران نهضت گزیده در عمارت قصر
فوقانی میدان که محل خاص جلوس ایام اعیاد است توجه و جلوس فرمود عموم خلایق را از پیر و جوان و رجال و نسوان بر حضرت منای دولت بردو بام

اطراف میدان اجتماع و ازدحام کرده تهنیت و تحیت گفتند و دعا کردند و ثنا خواندند و آن مجلس برگذشت و بصوابدید امنای دولت نواب شاهزاده عباس میرزا که بحکومت شهر قم منصوب بود رخصت زیارت عتبات عالیات دادند و مبلغ دو هزار تومان بمخارج عرض راه و بهای خانه عتبات بدو انعام رفت و سه هزار تومان دیگر برسم مقرری بهمدان حواله شد که همه ساله دریافت کرده بمصارف مخارج خود برساند و با والده و عیال و ملازمین خود روانه عتبات عالیات شد

ذکر ماموریت جناب سفیر کبیر دولت عثمانی احمد وفیق افندی بحضور شاهنشاه ایران و اقامت در دار الخلافه طهران

چون در میانه دولتین علیتین ایرانی و عثمانی بملاحظه اتحاد ملت مسلمانی پیوسته تشییع مودت و الفت و تشیید بنیاد مسالمت لازم است در این اوقات از جانب سنی الجوانب سلطان کامکار سلطان عبد المجید خان خداوندگار روم جناب سفیر کبیر احمد وفیق افندی و جمعی از نواب و اصحاب بدولت علیه ایران و حضور حضرت خاقان مامور شدند و راه مقصد سپردن گرفتند و سفیر مذکور در هجدهم رمضان با همراهان خود در ولایت ارزنة الروم بجانب اراضی ایران و سرحدات آن سامان راه در نوشت میرزا حسن کارپرداز دولت علیه عالیه او را همراهی و مشایعت نموده باز شد پس از جانب نواب حشمة الدوله حکمران آذربایجان جعفرقلیخان سرتیپ بمهمانداری و پذیرفتاری قدوم سفیر کبیر تا سرحد دولتین پذیره شده و محمد حسن خان نایب ایشیک آقاسی باشی از دربار معدلت مدار تا تبریز برفته و سفیر کبیر در روز سیم شوال یکهزار و دویست و شصت و هشت وارد خوی گردید و از آنجا منزل بمنزل در کمال تکریم و تعظیم به تبریز درآمد و از لوازم و شرایط تشریفات و تکریمات لایقه آنچه مقرر بود در هر بلدی بکرر بظهور آمد محمد ابراهیم خان سرهنگ نوری و حسینخان و اسد خان یوزباشی و جماعتی از غلام پیشخدمتان و غلامان باستقبال سفیر رفتند در پانزدهم ذیقعده الحرام با تشریفات متداوله بدار الخلافه رسید و در روز یکشنبه بیستم ذیقعده با همراهان خود حیدر افندی مستشار سفارتخانه و عاصم بیک افندی نایب اول سفارت و خالد افندی نایب دویم و مختار افندی صاحب منصب نظامی و توفیق افندی و شش صاحب منصب دیگر بسعادت حضور شاهنشاه ایران پادشاه مورد الطاف شدند و بعد از مرخصی از حضور بمجلس جناب اشرف صدر اعظم رفته در سه شنبه بیست و دویم جناب صدارت مآب او را بازدید فرمود و سفیر کبیر پس از روزی دو سه عزم کرد که علم دولتی خود را در سرای خود افراخته دارد چون تا اکنون از طرفین بین السفرا اینگونه کردار متداول نگشته بود امنای دولت اذن ندادند و سخنان در میانه افتاد چنانکه مرقوم خواهد شد و در دهم ذیحجة الحرام عید اضحی در رسید و شرایط تکریمات شرعی آن عید سعید بظهور آمد عید عرب گشاد بفرخندگی علم فرخنده باد عید عرب بر شه عجم و همچنین در روز هجدهم همای سعادت فرای عید غدیر خم بر سر خلایق سایه درافکند و سایه خدا آثار بواجبی ادای حقوق فرمود و از صاحب آن عید تقویت و تشیید بنیان ملت و دولت استدعا کرد و در بیست و پنجم ذیحجه سنه ۱۲۶۹ محمد حسن خان سردار ایروانی که بحکومت یزد و کرمان میرفت فرزندش محمد یوسف خان را به نیابت یزد گذاشت خود راه کرمان برداشته پس از ورود بحل و عقد معاملات پرداخت و عید مولود مسعود همیون شاهنشاه ایران که در ششم شهر صفر بود در تمامت بلاد ایران جوانان و پیران گرامی داشتند و اسباب جشنهای مهنا مهیا نمودند و در این ایام وزیر نظام دو توپ سه پوندکه باهتمام خود در تبریز ریخته و تمام کرده بود در روانه دار الخلافه و پیشکش حضور شاهنشاه کرد و از حضرت ظل اللهی بخلعتی و تشریفی شایان قرین افتخاری تازه گردید و در آخر این ماه نواب شاهزاده احمد علی میرزا در طهران مریض گردیده وفات یافت و شاهزادگان عظام بشرایط عزاداری قیام کردند

ذکر احتجاج جناب اشرف افخم صدر اعظم با جناب سفیر کبیر عثمانی وفیق افندی باستحضار وزرای دول خارجه

در میانه سفرای دول آسیا متداول گشته که در هر دولتی که مقیم گردند بر فراز بام سرای خود رایتی که مخصوص بنشانه آن دولت است برافرازند و آن رایت را آیت حشمت و سکونت و مکانت دولت خود شمارند و این رسم گشته چنانکه وزرای مختار دول روس و انگلیس و فرانسه نیز در دار الخلافه طهران که دار الملک ایران است همین کار کرده اند ولی از سفرای فرنگ هیچ سفیری تا اکنون در نفس دار السعاده اسلامبول که اصل دار السلطنه سلطان جلیل الشان دولت عثمانیه است بدینگونه رایتی نیفراخته اند زیرا که از آغاز این امر اولیای دولت عثمانیه قرار کار بر این گفتار نهاده اند که بنا بر حشمت شریعت مقدسه حضرت نبوی مصطفوی صلی الله علیه و آله و مزید تقویت و عظمت ملت اسلام جماعتی را که بر دین و مذهب تازند در نفس دار السعاده اسلامبول فراحتن رایت و علم دولت خود نسبت بشریعت مقدسه ما منافی آداب حرمت است لهذا سفرای دول خارجه در خارج دار السعاده بنای افراحتن بیرق نهاده اند و بنا بر این مقدمات با سفرای دولت علیه ایران نیز از رعایت جهت جامعه اسلامیه اغماض کرده و متمسک بدین شدند که چون هیچیک از سفرا در دار السعاده بیرق دولت خود نیفراخته اند شما نیز مانند آنان در خارج دار السعاده برافرازید و چون خانه دولتی که سفیر ایران در آن مقیم خانه ملکی و زرخرید

دولت ایران است و آن در دار السعاده واقع شده سفیر ایران بنا بر حرمت دولت عثمانیه علم بر نیفراخته و سفرای دولت عثمانیه نیز در ایران بیرق می زده اند تا
در این اوقات که جناب سفیر کبیر دولت عثمانی احمد وفیق افندی بدار الخلافه آمد پس از ورود و نزول نیز در امنای دولت ابد مدت ایران پیغام کرد که بملاحظه
جهة جامعهٔ اسلامیه و اتحاد دولتین علیتین علامت دولت خود را در سرای خود افراخته خواهم داشت و خفته نخواهم گذاشت امنای دولت قوی
صولت علیهٔ ایران گفتند زنهار چنین مکن که فتنه خفته بیدار کردن دوست طالع هشیار از فراشتن این علامت ندامت خیزد و غیرت طبقه قزلباشیه
افتراق و اختلاف انگیزد او ستیزه کرد و خوش بی احتراز در صورت خیال خویش اصرار بیش از پیش تقدیم آورد جناب جلالتمآب صدر اعظم بطرق براهین
عقلی و قانون یاسای ملکی خواست که او را از نجا ندو کار را بلجاج و مکابره نرساند بلکه بملایمت و مسالمت و حجه قاطعه سفیر کبیر را ساکت و ساکن کند
پس بوزرای دول خارجه جناب دالغورکی وزیر مختار دولت بهیهٔ روسیه و تامسن صاحب وزیر مختار انگلیس در روز سه شنبه هفدهم ربیع الاول
دویست و هفتاد و یک پیغام فرستاد که بی شبهه شما را آگاهی حاصل است که تا امروز فرستادگان دولت علیهٔ عثمانی اسعد افندی و کمال افندی
و صارم افندی و نامق افندی که بدار الخلافه آمده اند علم بنفراخته اند اکنون احمد وفیق افندی که بعد از همه باین دولت آمده چنین پیغامی کرده و در این
باب اصراری دارد وزرای دول خارجه بالاتفاق پاسخ دادند و تصدیق کردند که بی استحضار و استطلاع امنای دولتین و شد آمد رسل و رسایل طرفین
این کار مجری و ممضی نخواهد شد جناب احمد وفیق افندی سفیر کبیر بدین سخنان از سر خیال خود درنگذشته بلکه در اصرار خود افزوده دیگرباره از جانب جناب
صدر اعظم ایران بوزرای مختار چنین پیغام شد شما را که میانجی بین الدولتین بهیتین بوده اید ابلاغ میکنم که اگر بیرق دولت عثمانی برافراخته شود و بنا
بر پاس حشمت سلطان و ملاحظهٔ اتحاد ملت اسلام ممانعتی نرود مدت مهلت آن چندان است که فرستاده ما باسلامبول رود و محمد خان مصلحت گذار
دولت بمعارضهٔ مثل اشارتی کند اگر با فراشتن بیرق دولت ما در دار السعاده تمکین کردند ما نیز در دار الخلافه تمکین کنیم و اگر مانع شدند پس از اطلاع ما نیز چنان کنیم
کارگذاران دولت چنین گفتگو داشتند که احمد وفیق افندی در افراشتن رایت تقدیم کرد و میرزا الطفعلی تفنگدار بسرعت با دو برق از جانب امنای دولت
خداداد باسلامبول رفت و حکم افراشتن بیرق را بمحمد خان ابلاغ نمود وزرای دول روس و انگلیس نیز بایلچیان مقیم خود در اسلامبول شرحی نگاشته
بودند و در رسید لاجرم محمد خان فی الفور رایت دولت خود را در سرای خود علم ساخت ناظر امور دول خارجه خیر الدین پاشا را بالمکتوبی مشتمل بر منع
از این کار نیز د مصلحت گذار دولت ایران فرستاد ایلچیان روم و روس در ترک این عمل بدو نامه کردند آخر الامر بر آن برنهادند که محمد خان بیرق خود را فرود
آرد و چندان صبوری کند که وزرای دولتین در طهران باصلاح این کار میانجی شوند و پا میردی نمایند محمد خان صورت قرارداد را عریضه کرده بحضرت
دار الخلافه بفرستاد و جناب صدر اعظم بوزرای دول خارجه اعلام کرد که حکم شاهنشاه ایران چنان است که هر دو رایت در هر دو دولت بملاحظه جهة جامعه
اسلامیه اتحاد دارند برپای باشد والا هر دو را نیفرازند دیگر آنکه خانه سفارت دولتین را در دار الملک با حشمت هر دو دولت بازمیگذاریم از دور و نزدیک
بهر کجا که خواهند بمانند آن وقت اگر کارکنان دولت عثمانی سفارتخانهٔ دولت ایران را بیرون اسلامبول جای دهند و در افراشتن بیرق ما ذکر کنند ما نیز
همین معامله نمائیم وزرای مختار گفتند که ظاهر است که دولت ایران از درشهر اسلامبول حق رایت فراشتن ثابت است اما که کار چنان می افتد که کسی از حق
خود درمیگذرد چنانکه ما را نیز بسیار اتفاق افتاده است ولی چون تا حال هیچیک از دول فرنگستان در نفس اسلامبول رایت نیفراخته اند از طرف ایشان سخت عظیم
و عجب می آید که دولت ایران در دار السعاده رایت خود برافرازند و آنان در خارج اسلامبول رایتها برپای کنند همان اولی که شما نیز رایت خود در شهر
نیفرازید و از پنج دولت فرنگستان که در آنجا مجتمعند خویشتن برتر نگیرید که مایه نقار شود جناب صدر اعظم پیغام دادند که بیرق از لوازمات خانه سفارت است و
سفارتخانه دولت ایران از روز اول در اصل دار السعاده اسلامبول بوده و در دیده اهالی دول خارجه عظیم ننموده در اینصورت بیرق که جزئی از اجزای
سفارتخانه است چرا بزرگ و عظیم نماید کارگذاران دولت از روز اول که سفارتخانه دولت ایران در سور اسلامبول نهادند چرا ملاحظه این نکردند
اکنون پس از استقرار سفارتخانه در آن محل در فراشتن بیرق چه جای طعن و دق است و حال آنکه سفیر کبیر عثمانی گوید که دولتین ایران و عثمانیه با یکدیگر
موافق و متحد باشند و در همه صورت جانب یکدیگر فرونگذارند و ما در فراشتن رایت مانع نشدیم و مهلت دادیم تا خبری از اسلامبول دررسد و نسبت
بدولت عثمانی این کار اظهار مواحدتی بزرگ بوده تا در ازای این صداقت و یگانگی حاصل ما چه باشد ما از حق خود نخواهیم گذشت یا رایت او را
افراخته نخواهیم گذاشت اگرچه وزرای روس و انگلیس در حقیقت این سخن انکار ننمودند ولی پاسخ آوردند که اگر این بیرق در نفس دار السعاده قایم
شود هر آینه از دول خمسه فرنگستان ممتاز خواهد بود و این کار بر ایشان صعب سخت نماید دیگرباره جناب صدارت پاسخ داد که جهة جامعهٔ اسلامیه

پاسخ این اختصاص و امتیاز را کافی است چه در بسیار از امور رسوم سفارتی ما از شما منفرد و مختاریم اول اینکه از زمان سلف ما را در شهر اسلامبول سفارتخانه بوده و شما را نبوده بلکه در آن روزگار اصلا سفیری در آن دولت نداشته اید دویم آنکه سلاطین شما که اکنون بزرگتر از بعضی سلاطین جهانند امروز هیچیک آنها را در منبر جدید مکه معظمه و مسجد الحرام راه ندهند و ادنی رعیت ایران را در آنجا شوانند بار ندهند و از اینگونه اختصاصات بسیار است که ما بدان افتخار منفردیم هم چرا این همه خصائص و تمیزات را برکناری نهاده با فراشتن بیرق پرداخته اید و اینها خود معترضه است آیا در افراشتن بیرق سخن ما حق است یا زیادتی خواهیم جست وزرا گفتند شما را حق است صدراعظم گفت که ما از طلب حق خود نخواهیم گذشت و شما که در این میانه میانجی بزرگید چه افتاد که آنکس را که بناحق زیاده طلبی کند از طلب ناحق باز نمیدارید وزرا گفتند که اگر رضا دهید ما صورت واقعه را بکارگذاران دولت خود بنویسیم تا از آنها چه جواب رسد جناب صدارت گفت ما را از این سخنان مماطله مدهید و معطل مدارید که از طلب حق خود از پای ننشینیم و شما خود وزرای مختار دولت خودید و صورت فرستادگان خویشید و در اعمال شما انکاری نرود وزرای مختار از این احتجاجات الزام یافتند بالاخره بنیاد کار بر این نهادند که لوای این دولتین در دو دارالملک در نصب عمود و کشیدن پرده و برجای داشتن و فرود آوردن بحالت واحده متساویه باشد و یکی را بر دیگری فرقی و فضلی مرعی نباید داشت و گاه مراجعت سفیر کبیر احمد وفیق افندی باسلامبول بخواهش او بدین مضمون نگارش کردند و از دو جانب وثیقه سپردند و بر این طریق مقرر شد و تساوی یافتند و چون در این مکالمه و مقاوله جناب صدراعظم با وزرای دول مذکوره از اول تا آخر جناب مجدت نصاب وزیر امور دول خارجه مؤتمن السلطان میرزا سعید خان انصاری که بکمالات جسمانی و روحانی متفرد است متصدی مناظرات و میانجی محاورات بود و فطانت طبع و رزانت رای وی برای حضرت شهریار آشکار شد در ازای این خدمات بنشان درجه اول سرتیپی و حمایل سرخ تشریف یافت و چون هنگام رخصت و رجعت جناب سفیر در رسید در پنجشنبه ششم ذیحجة الحرام یک قطعه نشان تمثال بیمثال همایون مکلل بالماس با حمایل آبی و تشریفات دیگر از جانب حضرت اقدس شاهنشاهی بوی مرحمت شد و بعاصم افندی نایب اول نشان سرتیپی اول و بنعمان افندی سرکاتب دویم نشان سرهنگی اول بخالد افندی نایب اول نشان سرهنگی دویم و مختار افندی یاور سفیر کبیر نشان یاوری اول موهبت رفت و سفیر کبیر جناب حیدر افندی را در دارالخلافه نایب خود کرده راه بغداد در گرفت چون قریب بشهر کرمانشاهان شد نواب میرزاده معظم عماد الدوله بلوازم تشریفات و تکریمات و استقبال مقرره پرداخته سفیر را پس از روزی چند روانه بغداد داشت و همچنان میرفت تا باسلامبول در رسید و از جمله واقعات سال هزار و دویست و شصت و نه آمدن حاجی میرزا محمد خان کارپرداز حاجی ترخان بدارالخلافه و یافتن منصب نیابت اول جناب وزیر دول خارجه و فوات محمد خان صلحگذار دولت علیه ایران در اسلامبول و مقرر شدن میرزا احمد خان نایب دویم وزیر دول خارجه بمقام و منصب او و نزول در سرای دولتی در نفس اسلامبول که بده هزار تومان مبایعه شده بود و همچنین تفویض مرتبه اول میرپنجگی بنواب احتشام السلطنه و سرتیپی محمود خان قراگوزلو نایب سفارت پطرزبورغ بعد از مراجعت هم در این اوقات افصح المتکلمین میرزا محمد علیخان متخلص بسروش که شعرش بر شهری اشهر من الشمس است لقب شمس الشعرائی و تشریف آن لقب یافت و نواب نصرة الدوله سفر گرمسیرات نمود و حاجی قوام الملک و آقا جانخان سرهنگ فوج بهادران بدشتستان و بندر ابوشهر سفر نموده امور میرزا حسنعلیخان دریابیگی را منظم ساخته احمد خان تنگستانی را بدست آورده بشیراز مراجعت کرد و نواب نصرة الدوله پس از ورود بشیراز میرزا محمد خان بیگلربیگی و میرزا محمد هاشم خان دیوان بیگی و میرزا عبدالله منشی باشی را در ازای خدمات ایام غیبت مخلع فرمود و جناب شیل صاحب عزم مراجعت بدولت انگلیس کرده با جناب جلالتمآب صدراعظم معاهده جدیده نمود

ذکر معاهده جناب جلالتمآب صدراعظم و مستر شیل صاحب وزیر مختار انگلیس

در امیسال شیل صاحب وزیر مختار دولت انگلیس بعضی ملاحظات در باب امر هرات پیمانی و سندی از جناب صدراعظم خواهش کرد و جناب اشرف صدراعظم بخواستاری او عهدنامه بنگاشت که خلاصه آن بدین مضمون است از تاریخ پانزدهم شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۶۹ مقرر شد که چندانکه سپاه بیگانه از قندهار و کابل و دیگر ممالک بر سر هرات تاختن نکند کارگذاران ایران سپاهی از بهر سفر هرات نامزد نکنند و هرگاه لشکر بیگانه بدان اراضی در آید لشکر ایران بحمایت هرات خواهد شتافت و دفع دشمن نموده مراجعت خواهد کرد و هرگاه حاکم هرات زر و سیم بنام شاهنشاه ایران نقش کند و پیشکش حضرت شاه آرد از وی پذیرفته خواهد بود و نیز هرگاه حاجت افتد چنانکه یار محمد خان لشکر هرات را بیاری حمزه میرزای حشمة الدوله بمشهد آورد حاکم هرات را رخصت است که بخواستاری کارداران ایران هنگام حاجت لشکری بمدد آورد و خوانین هرات را در ممالک ایران هیچ قید و بندی نیست در بلدان و امصار ایران مانند اهالی هرات هر جا بخواهند ساکن توانند بود و شرط است در این عهدنامه که کارداران دولت انگلیس هرگز در امور داخله و خارجه هرات بهیچوجه مداخلت ننمایند و کسی بدانجا سفر نکنند و [illegible] و هرگاه مداخله ایشان در هرات ظاهر شود این عهدنامه باطل خواهد بود پس از آن شیل صاحب بحضور شاهنشاهی شرفیاب رخصت مراجعت گرفته بواسطه تکسر مزاج [illegible]

ایلچی مخصوص و وزیر مختار دولت بهیه مذکور از تبریز روانه شده حکیم کارمک حکیمباشی آذربایجان را بهمراه تا طهران برده‌اند که متوجه اصلاح مزاج ایشان شده باشد
و عالیجاه مقرب الخاقان اسکندرخان قاجار دولو حاکم کرمانشاهان را که احضار بطهران شده بود بحکومت خوی روانه داشتند و چون بواسطه بروز
وبا در شهر و بلوکات خوی جمعی از رعایا و برایا تلف شده بودند و رعایت جانب رعایای خوی لازم بود مبلغ دوازده هزار تومان نقد و یکهزار خروار جنس تخفیف
رعایای آن شهر انعام و ابذال افتاد و در این ایام از جانب امیرالامراء العظام محمدحسن خان سردار حکمران یزد و کرمان عبدالله خان میرپنجه فرزند امیرحسین خان
با جمعی از ارباب مناصب بانتظام بلوچستان و کیچ و مکران رفته انتظامی کامل آن صفحات و سرحدات را حاصل شد و ارود عبدالله خان از اراضی بلوچستان
درگذشته بقلعه سورمیچ حوالی مکران رسیده تمامی بلوچیه اطاعت کرده و سردار علیخان سیستانی اظهار ملازمت بدولت علیه ایران کرده و چون
امیر علم خان قاینی و حسینخان جلیلوند از جانب دولت علیه از طرف خراسان بسیستان مأمور بوده‌اند و علم خاصه دولتی بهمراه داشته‌اند علیخان
بکمال تحریم و تکریم برایت نصرت آیت حضرت ناصرالدین نموده علامت مذکور منصور را بر قلعه سه کوهه که اعظم قلاع سیستان و مرکز حکومت اوست
منصوب نموده و خود را در سایه بلند پایه رایت ظفرآیت کشیده بمتابعت دولت ابدمدت ایران افتخار کرده پسر خود را با پسر او دوست‌محمدخان و ابراهیم خان
سیستانی برسم رهانت با میر علم خان وکیل قاینات سپرده آنها را مقضی المرام بازگردانیده و عبدالله خان میرپنجه از قلعه سورمیچ عزیمت مکران
زمین نموده و قلعه مکران از قلاع حصینه آن حدود است و قریب یکصد هزار کس از ایلات در آن ولایت سکونت دارند و سم سمند عساکر بیگانه کمتر
بخاک آن بلاد رسیده چون عساکر نصرت مآثر شاهنشاه بزرگ اعلیحضرت سلطان ناصرالدین شاه قاجار در مطاوعت و موافقت میرپنجه دلیر با تجدد
رسیدند دین محمدخان که بزرگترین خوانین بلوچستان است صلاح و صواب خود را در ظهور خدمت دانسته با علوفه و آذوقه و گاو و گوسفند بسیار و
ریش‌سفیدان آن دیار باردوی میرپنجه آمده شرایط خدمتگذاری بظهور آورده ضمناً مستدعی شد که چون طوایف صحرانشین بلوچستان مردمانی وحشی‌اند
از قواعد و آداب انسانیت و مردمیت بری و عری اولی آنکه سپاه ظفرهمراه بدین ثغور و حدود نزول و ورود نجویند مالیات و پیشکش را اطاعت مینمائیم
که از حد مکران عنان بکران عزیمت معطوف فرمایند میرپنجه و بزرگان سپاه پاسخ دادند که ما نه بمیل طبیعت و اقتضای رعونت بانتظام این صفحات آمده‌ایم
بلکه باشارت و فرمان قضاجریان شهریار ایران پای در این بیابان نهاده‌ایم این تکلیفی است که ابداً صورت نخواهد گرفت هیهات یصرف جید
بارد چون دین محمدخان و سایر اکابر از بازگردیدن افواج و عساکر مأیوس شدند با طاعت کوشیدند ولی رعایای قریب از نهیب سپاه صلابت نهیب
بجبال بعیده متفرق گشتند در روز سیم شهر جمادی الاول هزار و دویست و شصت و نه میرپنجه و سپاهیان ظفرمند داخل قلعه موسوم بقصرقند شدند و چون
دین محمدخان بهمراه سپاه بود اهالی قلعه مخالفت نتوانستند و امامعلی خان سرهنگ با سه دسته سرباز در قلعه نشسته آذوقه و سورسات بافواج تقسیم
همیکرد و پس از روزی چند آذوقه و علوفه سپاه باتمام رسید بقلعه دیگر که در چهار فرسنگی مکران بود عزیمت کردند نصرالله خان و قاسم آقای یاور با سواره و سرباز
و توپخانه بدانسو روانه شدند اهالی قلعه در بربسته بنیاد منازعه استحکام نهادند تا کار بشورش و یورش رسید و قلعه را قهراً مسخر نمودند یکنفر توپچی و دو نفر سرباز
مقتول شدند و از آنسوی نیز بیست کس مجروح و معدوم گشتند پس اهالی قلعه را محفوظ نموده از آنجا قصد ورزک نموده بتصرف گرفته الحاصل پس از فتوحات
قلاع و انتظام بقاع بدارالامان کرمان مراجعت نموده خدمات همراهان معروض افتاده بمیرپنجه و امامعلی خان سرهنگ و صاحب منصبان افواج و بلوچ
و موسی خان ولد مرحوم ابراهیم خان قاجار و امیر سعید خان و محمد خان کنکرلو از دربار مکرمت مدار خلعتها و نشانها و انعامها ارسال شد و از جمله حوادث
و نوائب که در این سال بشهر شیراز رسید حادثه زلزله عظیمه بود که در شب چهارشنبه بیست و پنجم شهر رجب ۱۲۶۹ تزلزلی چنان در اراضی آن شهر روی داد که غالب
بیوتات و عمارات عالیه عالیها سافلها گردید چنانکه تمیز و تشخیص حدود خانه مردم از خانهای دیگر همسایگان امتناع داشت نظم فراز گشت نشیب و
نشیب گشت فراز رمال گشت رماد و جبال گشت رمال دریده گشت زمین و خمیده گشت نبات دمنده گشت بحار و درنده گشت جبال زیاده از دو
هزار مردم معروف که هنگام هبوط عمارات در زیر خاک و خشت مرده بودند برآوردند و بسیاری هم در خاک مفقود شدند هم در شش فرسنگ راه از سو
و بنادر فارس که از دشتی تا بندر کنگان اتصال داشت تگرگی فرو بارید که هر دانه آن تخمیناً بوزن ده سیر بوده و از دواب هرچه در صحرا بودند رسیدند هلاک کرد
اسب و استر و شتر و گوسفند و گاو در آن حدود زیاده از حساب معدوم شد و یکی از آنها بر فرق زنی آمده فی الفور او را بکشت در ذکر تفویض ولایت
عهد دولت ابدمهد ابده الله بنواب مستطاب شاهزاده اعظم سلطان معین الدین میرزا اعزه الله و جشن بزرگ و طوی
عظیم در دارالخلافه طهران حرسه الله من الحدثان و تعیین نواب امیرزاده افخم اردشیر میرزا بحکومت دارالخلافه طهران

و برخی از واقعات ایران چون سلاطین بزرگ را که یورش بلاد نزدیک و دور و عزیمت اصطیاد گوزن و گور و مسافرت در ممالک محروسه و مجاورت
در امصار مانوسه واقع میگردد لهذا دار الملک و تختگاه از پایه امین و حکمرانی گزین که خدمت و ملازمت او بر امرای عظام سخت و شاق نباشد گزیری نیست تا
در هنگام غیبت حضرت اعلی چنانکه باید مظهر جمال و جلال گردد کاری و مصدر لطف و قهر شهریاری تواند گشت و شایسته این بلند منزلت در همه نزدیکان
سده سلطنت احدی از فرزند ارجمند اولی و انسب و اعلی و اقرب نخواهد بود که ظل آفتاب دولت و ثمره شجره مملکت و امواج وجود همایون و مرآت شکوه
روز افزون و مفتاح گنجینه اقبال و مصباح انجمن آمال و باعث سلوت قلب و مورث قوت روح و مایه قرة عین و علت فراغ خاطر و فتوح روزگار و مجموعه
آثار است و در این ایام که موکب اعلی را قصد حرکت به ییلاقات اطراف البرز مصمم گردید نواب مستطاب کامیاب شاهزاده ستوده خصال عدیم المثال
سلطان معین الدین میرزا بلغه الله غایة الآمال و وفقه لمحاسن الاعمال را بولایت عهد و نیابت ملک خویش اختیار فرمود و اقتدار افزود و تشریف فاخر
و مثال شاهره و نشان خاصه اعلی و منشور مبارک را نفاذ اختصاص و اختصاص بخشید و وزرای عظیم الشان دول خارجه و امرای فخامت بنیان
طوایف عامه و خاصه تصدیق و تسلیم نمودند و در دار الملک طهران و تمامت امصار ایران مجالس عیش و سرور و محافل طرب و حبور بیاراستند و طوی
عظیم و جشنی بزرگ بظهور آوردند و زیاده از یکهفته تا ماه و هفته را بولایت و نیابت حضرت آفتاب سلاطین تهنیت و تحیت گفتند و شیلانی بزرگ کشیدند
و قورلتائی شگرف ساختند و چون بعلت قلت سال و عدم تجارت روزگار کارگذاری دانا و حکمرانی توانا از جانب حضرت ولیعهد بهشت مهد در
حل و عقد امور دار الخلافه واجب و ضرور بود بر سنت سنیه و عادت حمیده خاقان صاحبقران اکبر نور الله مضجعه که ظل السلطان و شجاع السلطنه را در هنگام خود
بتعاقب اعوام و تناوب ایام در دار الخلافه بایالت و حکومت مقرر داشت اعلیحضرت شاهنشاه عصر ابو الفتح و المنصر سلطان ناصر الدین پادشاه ادام الله
سلطانه نیز از همگی شاهزادگان خاقان نژاد و اعمام عظام خویش بمحض مرحمت قلبی و مکرمت جبلی نواب امیرزاده افخم افهم اکمل اکرم اردشیر میرزا حکمران
سابق مازندران و لرستان و عربستان را برگزید و بمزیت عقل و وفور عزم و فزونی علم و فرط حزم و کمال صداقت و نهایت لیاقت از امثال ممتاز
دید بظهور عواطف شاهانه اش مخصوص و بشمول مراحم خدیوانه اش مشمول داشت بنعمت خدمت درگاه آسمان جاه و دولت سعادت تقبیل مشکاة یعنی حکمرانی
تختگاه و پاسداری خزاین و دفاین گیتی افتخار بخشید تا در دار الخلافه صانها الله عن الآفة جوهر ذاتی خود را ظاهر سازد و بشرایط حراست و دقایق
سیاست و اغاثه ملهوف و اذاعه معروف و ازاله اشرار و اضاعه فجار و حفظ شوارع و طرق و نظم شهر و قرا پردازد و مقرب الخاقان میرزا موسی مستوفی
خاصه تفرشی که بسمت قدمت خدمت و علو فطنت و سمو فطرت و حقایق درایت و دقایق کفایت وصمت داشت بوزارت دار الخلافه و متابعت
امیرزاده آزاده منصوب و منسوب فرمود و از این مرحمت کابر شهر طهران را در شهر شعبان بر تمامی اعاظم شهر ایران ترجیحی و ترجیحی کامل حاصل شد و در اوایل رمضان
رکاب اعلی به ییلاقات البرز و لواسان و امامه جنبش گرفت و با خواص مقربان بتنزهات آن سامان عشرت گزیدند و با آنکه وبای عام در دار الخلافه در افتاد
نواب حکمران معظم الیه و وزیر صایب تدبیر پدید غدغه و اضطراب شهر و شهریان را به پریشانی و تفرقه رخصت ندادند و با دل قوی در دار الملک خسروی
بنظم و نسق امورات خارج و داخل پرداختند و بحفظ و تیقظ ارک و شهر را منظم داشتند و از واقعات این ایام تبدیل فرمانروایان و حکام بود و نواب
نصرة الدوله فیروز میرزا را از فارس برکاب اعلی خواندند و نواب مؤید الدوله طهماسب میرزا حکمران همدان را بایالت فارس فرستادند و حکمرانی همدان با اسد الله
خان خال بیهمال حضرت شاهنشاه فرشته خصال ملقب بمعتمد الملک مفوض گشت و منصب وی بجهانسوز خان بن سلیمان ملقب بخان خانان مرجوع
افتاد و چون میرزا محمد خان بن حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک بن اعتضاد الدوله شیرازی مغفور در این ایام رحلت یافته بود منصب او بمیرزا علیخان فرزندش
گشت و بیگلربیگی شیراز شد و خلعتی نیز بقوام الملک که قوام ملک شیراز بدو است ارسال شد تا از صدمات تعزیه اندک تسلیه یافت و پژمرده دل خورسند داشت
هم در این ایام محمد امین خان بن الله قلی خان خوارزمی خان خیوه احتشادی کرده بتسخیر مرو مصمم گردید و این قصد بی هنگام بهنگامی بود که مردمان از شاهنشاه
ایران برای خود حکمرانی خواسته بودند و بشفاعت نواب حسام السلطنه چنانکه اشارت رفته عباسقلی خان دره جزی بیگلربیگی خراسان بایالت مرو
رفته بود و قرب ماهی در آن شهر منزل گرفته مع هذا خان خیوقی بحقوقی و خیره سری کرده بمحاصره مرو رفت عباسقلی خان و سواران خراسانی و مردمی با سپاه
خوارزم بسیار رزم کردند و در هر حمله جماعتی مغلوب و منکوب ساختند و نگذاشتند که خان خوارزمی را قدرت بر محاصره شهر مرو حاصل شود ولی از قضای آسمانی
فلکی بیگلربیگی دره جزی جهان را بدرود کرد و از نیستی درگذشت خان خیوقی در محاصره شهر مجاهدت گزید و فرصتی بدست کرد ولی غافل که یکی گردد دیگر آید
بجای چون این خبر بسمع نواب حسام السلطنه سلطان مراد میرزا والی الای خراسان رسید فورا فرزند ارجمند عباسقلی خان بهادر خان را با چهارصد سوار جرار

بمرو مامور فرمود و او همی رفت تا بحوالی شهر رسید و چون خان خیوه از آمدن بهادرخان خبر یافته بود سواران خود را بجهة دفع و منع وی از ورود بمرو در اطراف
پراکنده داشت چون بهادرخان بعد از مکاوحه و مناطحه با آن سواران صرفه در جنگ ندیده بر صف سواران تاخته و راه شهر بر گرفت و از میان آن همه سوار بی عیب
و عوار بسلامت جسته بمرو ورود و نزول یافت و همه روزه با سواران خود و مروی بیرون آمده بمقاتله خوارزمیان بپرداخت و بر ایشان غلبه میافت چون
محمد امین خان توقف و درنگ خود را در آن حوالی بصلاح مقرون ندانسته و بیماری در مردم او در افتاده پس از سه ماه قصد رجعت خیوق کرده ولی بهنگام
حرکت میر احمد خان جمشیدی را از جانب خود در قریاب شش فرسنگی مرو با جماعتی از سواران تراکمه و غیرهم بگذاشت و میر احمد خان با پنجهزار سوار بغارت
و تاخت اطراف مرو پرداخت تا بعلت قلت غله در شهر مرو غلا غلو کرد چنانکه یکخروار گندم بپانزده تومان بها گرفت و اهالی مرو حال خود بحسام السلطنه
شرح دادند و او بحضرت دارالخلافه عرضه کرد شاهنشاه ایران بفرمود تا از خراج دیوانی خراسان مبلغی گرامند بمردم مرو عطیه دهند و حسام السلطنه
جانب ایشان از دست نگذارد و پیوسته سپاهی منتظم مستعد بمحارسه و محافظه آنان مقرر دارد در این اوقات کاروانی بزرگ از تجار بخراسان بسمت آمد
در منزل چارجو متوقف شدند چه که از بیم تاخت تراکمه قریاب و ازبک خوارزم عبور کردن آنان سخت صعب بود و میر احمد خان با یکهزار سوار بانتظار
وصول آن قوافل و رواحل و غارت احمال و اثقال سر راه بر آنها بربسته بود بهادرخان چون این بشنید حسن خان سبزواری را با سیصد سوار بیرون فرستاد
و در دو فرسنگی چارجو با میر احمد خان دچار خوردند و صف برآراستند و جنگی سخت کردند و بیست کس از مردم میر احمد خان جمشیدی مذبوح و مجروح
شدند و زخمدار بجانب میمنه فرار کردند و سپس آن تجار بمشهد مقدس با کاروان بخارا فرستادند در این سال عباسقلی خان کرد میرپنجه از خراسان برکاب
منصور احضار شد و شرفیاب گشت و ملتزم رکاب بود

ذکر آمدن سلطانعلی خان از قندهار بدار الخلافه طهران بعتبه بوسی شهریار

هم در این ایام سردار سلطانعلی خان پسر کهندل خان والی قندهار از جانب پدر با عریضه صداقت آمیز و پیشکشی عطوفت انگیز از راه کرمان بجانب
ایران در رسید در نوزدهم شهر محرم الحرام با کمال احترام محمد خان بیگلربیگی میرپنجه و جمعی از سرتیپان و سرهنگان و محمد حسن خان نایب ایشیک آقاسی
او را باستقبال مامور آمدند و وارد کردند و در بیست و یکم محرم بمجلس جناب صدر اعظم رفته قرین مهربانی و التفات شد و در بیست و سیم آن ماه بسعادت
حضور حضرت شاهنشاه مساعد گشت پیشکش و عریضه کهندلخان را از حضور شهریار ایران بگذرانید و مورد اشفاق خاقانی گردید و چندی در دار الخلافه
معزز و مکرم بزیست آنگاه از سده سنیه بمراجعت رخصت یافت چون شاهنشاه روشن ضمیر در ناصیه او امارات ارادت و آثار بسالت مشاهده نمود او را
بمظفر الدوله ملقب فرمود و بخلعت خاص مخلع ساخت و چهل تن از اعاظم افغانستان که بهمراهش بودند یکان یکان بخلعت فاخره مفتخر شدند خلعتی
نیز از شاهنشاه کریم بمفاخرت کهندلخان و برادرانش مبذول افتاد و او استدعا کرد که از معلمین علم مشق پیاده نظام معلمی باو مرحمت شود که بهمراه برده
در قندهار فوجی دو مهیا ساخته بتعلیم علم نظام پردازند و چهار هزار تومان زر مسکوک و یکهزار قبضه تفنگ سربازی برای ساز و برگ افواج بدو سپرده شد
و سجلی بر ذمت کهندلخان مقرر داشتند که آن جماعت سرباز را بعد از تحصیل و تکمیل مشق نظام بدار الخلافه فرستند تا ملازم خدمت باشند و اگر در قندهار
بسپاهی حاجتمند شوند همان سرباز قندهاری و هر قدر از افواج نظام استدعا نمایند بدان ولایت مامور کردند و اگر یکتن از سرداران قندهار روی
دل از دولت علیه ایران بتابند کهندلخان و فرزندان او دفع او را واجب شناسند لهذا میرزا رضی خان کردستانی پسر میرزا هدایت الله وزیر کردستان
که در دار الفنون ترقی کامل کرده بود بآموزگاری و تعلیم فوج قندهار مامور گردیده با مظفر الدوله از راه بلوچستان بقندهار شد و در مدت یکسال و چند ماه
در آنجا توقف کرد و دو فوج سرباز پیاده نظام قندهار را معلم بود و تربیت مینمود و چون ظهیرالدوله حکمران هرات نیز باظهار خدمتگذاری
در دربار شهریاری مکانتی حاصل کرده داشت در اینوقت بامر امنای دولت یک دستگاه کالسکه سواری از کالسکه هائی که باهتمام معیرالممالک
در دار الخلافه ساخته بودند برای افتخار او با شعبانعلی خان بهرات فرستاده شد ظهیرالدوله و اعیان هرات تا یک فرسنگی شهر باستقبال
آمده چون قریب بکالسکه گردید پیاده شده در نهایت ادب و شکرگذاری بکالسکه در آمده بشهر هرات رفت و مفاخرتها کرد و از حوادث اتفاقیه
این سال فتنه مجدد پیروان طایفه بابیه نیریز بود که چون از کینه قتل سید یحیی با حاجی زین العابدین حاکم نیریز زیاده عداوتی غلیظ داشتند مترصد
فرصتی بودند تا در وقتی که زین العابدین خان بگرمابه در رفته بود و برهنه خفته درون شدند و او را زخمی چند منکر بزدند و گرفتار آمدند و بسیاست
رسیدند و جماعتی کثیر از آن طایفه در کوهی از جبال شامخه اجتماع کردند و دست بفتنه و فساد در آوردند بحکم حکمران فارس میرزا نعیم لشکرنویس
خلف محمد زکیخان سردار مغفور با جمعیتی موفور بر سر آنان تاخته و جنگ درانداخته همه را مقهور نمود و بکیفر کفران بجزا رسید تا چه اگر زمان مکافات

عمل لحشی بطول نخاهد عاقبت الامر نتیجه آن بظهور رسید چنانکه در صورت حال بعضی اشرار یزد مشهود گردیده **ذکر خاتمه کار محمد پسر عبدالله یزدی و قتل او**
در واقعه ناگزیر شاهنشاه مغفور محمد شاه طاب ثراه که دوستعلی خان پیشخدمت به نیابت معیر الممالک بحکومت یزد رفته بود چون خبر واقعه در یزد انتشار
یافت شهر آشفته گشت و اشرار آن دیار سر بفساد و خودسری برآوردند و رئیس آنان عبدالله نامی دهلیزبان سرای تجار بود که بعد از رفتن نایب الحکومه
از یزد بدار الخلافه اعتباری حاصل کرده و چندین کس متابعتش گزیدند چون حاجی بهمن خان گرجی بایالت یزد رفت او را بخود قریب ساخت و بدین سبب
معزول شد از پس او حاتم خان شهاب الملک و علی خان و ابراهیم خان فرزندان عبدالرضاخان یزدی بقلع و قمع اشرار یزد در شدند و بسیاری را گرفتند
و لی محمد فرار کرده پنهان شد چون شهاب الملک را نیز بخواندند و حکومت یزد و کرمان بمحمد حسن خان سردار ایروانی انتقال یافت و وی آقاخان منسوب
خود را نایب الحکومه یزد کرد و در نیابت او محمد دیگر باره از زاویه فرار بیرون آمده اظهار اقتدار کرد حسین نامی نداف از تبعه او بجرمی مستحق هلاک شد و بحکم
نایب الحکومه او را بکشتند محمد با هم عهدان خویش غوغا بپای کرد و نایب الحکومه ناچار بارک متحصن گردید و غوغائیان شهر اموال او را بتاراج بردند آخر الامر
خوانین یزد از بیم اتهام خود بر محمد تاختند او را با سیصد تن از اشرار هزیمت دادند و از شهر بیرون شد سواران آقاخان در قریه ده شیر بدو رسیدند بعد از
مقاتله بیست و پنج تن از اشرار آن دیار گرفتار آمده و برخی مقتول و محمد و مابقی بگریختند و پنهان شدند در زمانیکه سید یحیی بابی بعزم فساد به یزد و نیریز در آمده
بود و محمد دیگر باره بحمایت او خروج کرد و سه روز با نایب الحکومه مصاف داد و در آن محاربه گلوله بپایش رسیده شش تن از رفیقانش بقتل در آمدند و خود
فرار کرده پنهان شد و سید یحیی از یزد بفارس رفته مقصد نیریز گردیده چنانکه مرقوم شد بدست ورثه قاتلین آخر بقصاص رسید چون آقاخان معزول
و شیخعلی خان از جانب سردار منصوب شد بمحمد خلعتی فاخر فرستاد و او را مطمئن کرده بخدمت خود خواند و محمد نزدیک او رفته بماند نسیم روز ورود که محمد
قصد مراجعت از نزد حاکم داشت یکی از ملازمان حاکم او را بخانه خود دعوت کرد پس از نزول و وقوف اسمعیل نامی ایروانی خنجری بر کتف محمد درون کرد
و دیگری به تفنگی جانش از تن بیرون نمود و اهالی یزد از فتنه او بیاسودند و کار آن شهر انتظام تمام گرفت علی الجمله هم در این سال میرزا محمد صادق مستوفی
خاصه بزیارت مشهد رخصت یافته بارض اقدس رفته **ذکر تفویض حکومت شهر خلخال در قبضه اختیار نواب مستطاب شاهزاده**
خجسته خصال علیقلی میرزا ابن شاهنشاه مغفور صاحبقران قاجار نور الله مرقده و رفتن نواب شاهزاده عباسقلی
میرزا به نیابت آن ولایت نواب مستطاب شاهزاده معظم مکرم علیقلی میرزا اگرچه باعتبار قلت شهور و سنین از فرزندان کهین خاقان صاحبقران
مغفور طاب ثراه است و در هنگام رحیل آن سلطان بعدیل در عنفوان شباب بوده ولی بملاحظه اکتساب کمالات نفسانی و اقتباس حالات روحانی
از مهین فرزندان خاقان شناخته میشود که بزرگی بکمال است نه بسال و فرزندی بفضل است نه بمال نظم جهان پیر جوان و کجوان بردن ناورد بلند همت و
بسیار فضل و اندک سال شرف اصل را با وفور فضل منضم کرده و ادب نفس را با آداب بیان جمع آورده کسوت بزرگی بطراز فضایل او معلم است و
رشته فضایل به نیروی خصایل او محکم در براعت فضل و ادب بعدیل و در اشاعه جود و کرم بی بدیل است در ذکاء قریحه غره عصر و نادره دهر و بسعت
خاطر و شرف طبع و صفای ذهن وحید عهد و شهره شهر از بدو شباب بتکمیل نفس و تحصیل علم پرداخته و ذات اشرف خود را محسود اقران و مغبوط
اماثل ساخته در علوم عربیه و فنون ادبیه و حکمت الهیه و طبیعیه و حساب و هندسه و ریاضی و نظم و نثر و تاریخ متوحد و در علم و حلم و بذل و جود و کیاست و
فراست متفرد و صاحب تالیفات فایقه و تصنیفات رایقه است بعد از وفات نواب شاهزاده مهر فر که بخدمات چاکران دربار رفعت مدار نواب
ستر کبری و مهد علیا دامت مجدها میپرداخت بحکم حضرت پادشاه مغفور محمد شاه طاب ثراه و جعل الجنة مثواه وزارت و کارگذاری آن علیا حرم محترم
بنواب اشرف والا محول شد و در سفر و حضر ملتزم رکاب بود و امور معاملات و تیولات ملازمان دربار علیه عالیه بکفایت او منتظم در این اوقات
بامر حضرت سلطان السلاطین شهر خلخال و مضافات آن در وجوه مصارف آن سرکار مقرر آمد و نواب شاهزاده عباسقلی میرزا که برادرش به نیابت
حکومت آن ولایت رفت و آن صفحه را بعدل و نصفت معمور و منظوم داشت و تخم لطف و رحمت و بر و رافت در مزارع قلوب رعایا و برایا کاشت و چون
در این ایام بواسطه ظهور وبای عام در دار الخلافه و خارج طهران و امتداد گرمی روز و اشتداد فصل تموز موکب ظفر کوکب اعلی به ییلاقات لواسان
و لار و امامه و رودبار حرکت کرده بود پس از چندی عزیمت رجوع بدار الخلافه فرموده در شنبه سلخ شهر ذیقعده با حشمت و ابهتی تمام وارد شدند و
چاکران خدمتگذار صادق که در غیبت موکب اعلی در شهر مصدر خدمات شده بودند مورد التفات گوناگون شدند از جمله مقرب الخاقان فضل الله خان
افشار سرتیپ توپخانه مبارکه که از آغاز شباب در خدمت نواب غفران مآب نایب السلطنه مغفور ملازم رکاب و در همه معارک مظفر و منصور بود و منصب

امیر پنجه گی توپخانهٔ مبارکه منصوب و بتشریف و فرمان مبارک مخصوص شد ذکر سفر سلطانیه و عزیمت سردار و افواج بدان حدود چون سالی
چند بر رفته است که امنای دولت از ممالک آسیا معلمین دانا بممالک ایران آورده و بهر علمی مستعدین عهد را تربیت و تکمیل همی کنند که از آنجمله کسب قواعد
علم نظام پیاده افواج است و مشق همه افواج بالاتفاق در فضای بزرگ و صحرای پهن دست نمیدهد شاهنشاه ایران بر آن شد که آن افواج را در چمنی گشاده و
صحرائی کشیده بر نظر مبارک عرض دهند و از هر حیثیت چمن سلطانیه درخور این لشکر نمود ولی روزگاری گذشت که بخواهشگری کارکنان دولت بهیهٔ تو
سپاه نصرت همراه شاهنشاه ایران بعرضه گاه مذکور در نیامده بود در این روزگار که اتحاد دولتین و اطمینان سرحدداران طرفین بکمال انجامید از هیچ
سوی دغدغه بخاطر راه نیافت بصوابدید جناب صدر اعظم سلطان ممالک ایران عزم سفر سلطانیه و همت جزم شد قوادان سپاه را باجتماع در آن
چمن اخبار کردند در اینوقت جناب سفیر کبیر دولت سنیهٔ عثمانیه وفیق افندی مقیم دارالخلافه همانا باندیشه در افتاد که چون سابقاً در سنهٔ ۱۲۶۵
درویش پاشا بی جهة و سبب قطور خوی را که سالهای دراز از اراضی متعلقه بدولت علیه بود تصرف کرده بمعاذیر ناموجه پرداخته مبادا امنای دولت علیه
ایران را در اجتماع سپاه بچمن سلطانیه امری در نیت صورت بسته باشد که در مقام مکافات بر آیند لهذا وزرای مختار دولتین روس و انگلیس را بخواهشمندی
فسخ این عزیمت برانگیخته آنان نیز بتوسط میانجی و وسایل بسایل بصدر اعظم ابلاغ این معنی کردند که چه باشد که شاهنشاه ایران این عزیمت را بزمانی دیگر افکند
تا خاطر کارگذاران دولت عثمانی را اطمینانی حاصل شود و در ضمن این مطلب بمعاذیر چند متمسک شدند نخست اینکه در این ایام زمان شیوع وبای عام است
و وقوع این مرض را مایهٔ کلی اجتماع و ازدحام دیگر اینکه چون مخاصمتی با دولتی در نظر نیست و سفری وجوب نیافته است چرا باید مبلغی خطیر بمخارج لشکری
کثیر مصروف داشت و خزانهٔ سلطنت را زیانی آورد مع القصه این مکالمه و مراسله بتکرار پیوست و مطاولتی یافت جناب صدر اعظم پاسخ سرود که اولا
چنین اندیشها بخاطر راه دادن و عهد دوستی مابین دو دولت واحدهٔ اسلامیه را که بسختی حدید و حجر است اوهن من بیوت العنکبوت پنداشتن
خطاست و دیگر آنکه چه افتاده است که بگمان شما شاهنشاه ایران خصمی و دشمنی خود را با دولت عثمانی مستور دارد تا وقتی بظهور آرد و حال آنکه چنین اندیشه در خاطر
ما راه نکرده چه بوزیر بغداد کس فرستادیم و پیام دادیم که استماع افتاده است که قبایل اعراب سر بطغیان بر آورده اند و بسیار از ولایت متعلقه بدولت
شما را خراب ساخته قریب بیست فوج سرباز ایران نزدیک بحدود عراق عرب مهیا و آماده اند اگر شما را بامدادی حاجت افتد این افواج را بر آنان
بگمارید و کار آن اراضی را بنظام کنید ولی چون دولت شما در باب قطور احقاق حقی نکرده بی حقی آنرا ضبط نموده از کیفر کار خود سوءظن حاصل کرده اید
و اینکه از بلای وبای عام سخن در انداخته اید آنگاه که شاهنشاه عهد نیت سفر سلطانیه را بظهور آورد هنوز وبا بروز نداشت بعد از اخبار و احضار چندین
هزار کس بمحلی معلوم اکنون فسخ عزیمت ملوکانه پسندیده نیست و رای ما از فتور و بد نفور دور است و اینکه از بذل و نقص خزانه سخن راندید خرج ساز
و برگ سپاه در معنی دخل پادشاه است و جمع خزینه و حفظ دفینه برای تجهیز لشکر و تنظیم کشور است و الا زر بهر نهادن چه سنگ و چه زر خزینهٔ سلطان
رعیت است و دفینهٔ شاه سپاه خاقان مغفور نورالله مرقده همه ساله بی ضرورت جنگ با سپاهی ساخته بدان چمن آهنگ همی فرمود سپاه عثمانیه نیز
اناطولی را لشکرگاه کرده و در آنجا بی وجوب جایگاه دارد سپاه شاهانه را اگر رزمی در پیش نباشد تا بخوردن و خفتن و تن پروری عادت ننمایند ییلاق
و قشلاق و شکار و نخجیر دشت و کوهسار لازم است علی الجمله جناب صدر اعظم بملاحظهٔ دستخط مبارک وزرا را مطمئن ساخته و سرحدداران اطمینان
دادند و بتوسط جناب صدارت امارت آن سپاه بمقرب الخاقان عزیزخان آجودانباشی مفوض گردید و لقب امیرالامرائی یافت و تهیهٔ آن خدمت
پرداخت و جناب اشرف صدر اعظم بتبلیغ حکم محکم جزیل شاهنشاه بی عدیل و ماموریت سرداری سپاه بچمن سلطانیه در عمارت فوقانی میدان سلام که مجمع اهل نظام بود
رشته شیلانی کشیده و اهالی نظام را حاضر نموده فرمان مطاع و منشور لازم الاتباع سلطانی را بر سر آن انجمن خواندن فرمود و یک قطعه نشان صورت همایون اعلی مکلل
بالماس و حمایل سبز و آبی که مخصوص این مرتبت رفیع است زیب گردن سردار نمودند و اشیاء از رتق و فتق امورات و قشونات از توپخانه و زنبورکخانه و قورخانه و افواج قاهره
و سواره و حرکت ولایات در قبضهٔ اقتدارش مفوض آمد و آقا اسمعیل خزانه دار نظام نیز بلقب خانی ملقب و بتشریف سلطانی مخلع شد و تهیهٔ این سفر درخشند سپاه را احضار
کرده که در بیستم ذیقعده هزار و دویست و شصت و نه در چمن مذکور حاضر و آماده باشند و بیست روز قبل از حرکت موکب فیروزی کوکب سردار کل حسب الامر باسی کرده
توپ کردن کوب و امرای تومان و مینباشیان و سرتیپان و سرهنگان و مطر دسو کولونل ایطالیائی معلم افواج و بعضی از متعلمین و مستعدین دارالفنون روانهٔ سلطانیه شدند
سفارت ورود سردار تمامی افواج از پیاده و سواره که فزون از شمار بودند در چمن مذکور بکمال نظام خرگاه و خیام وارد و زده بودند و بزرگان هر خیل از روی طرح در کل
شرایط استقبال بجای آوردند و اظهار متابعت و مطاوعت کردند سردار پس از نزول و ورود با هر یک باندازهٔ پایه لطفی نمود پس مقرر داشت که بدستورالعمل

که اول مطرد سو معلم کل افواج و سایر معلمین پیاده جمهارا ترتیب دهند بهمین طالع فیروز در مدت دو شبانه روز اردوی باشکوه و انتظامی تمام آراسته شد که تا سلطانیه
مخیم سپاه سلاطین معظم گردیده چنان سپاهی منتظم ندیده و در روز یکشنبه پانزدهم شهر ذیقعده پیشخانه و آغروق شاهانه از شهر بیرون رفته ساحات امیرآباد و یافت آباد را
غیرت باغ ارم و صحن حرم نمودند خیمه در خیمه و خرگاه در خرگاه و طناب در طناب با هم موزا فروگرفت عرصه صحرا از قبه خرگاه و ماهچه رایات سپهری پر مهر و ماه شد سراپرده شاهنشاهی
از مقدم همیون بر مهر و ماه افتخار کرد **ذکر سفر میمنت اثر اعلیحضرت سلطان السلاطین شاهنشاه اسلام ناصرالدین شاه قاجار بجانب
بلوک خمسه و زنجان و نزول در چمن سلطانیه و واقعات آن ایام** در روز سه شنبه هفدهم شهر مذکور حضرت اعلی بر فره خنگ مجره شکن
هلال نعل پروین میخ جوزا مهر دم خارا سم برآمد خروش نای و شیپور و لوله نفخه صور در شهر در انداخت و افواج عمان امواج و توپچیان مریخ ابناز در گرد اگرد میدان
ارک صف برزدند و زنبورکخانه مبارکه شلیک بزرگ کردند چهار ساعت بغروب آفتاب فرومانده هنگام طلوع آفتاب جمال شاهنشاه بیهمال از کوهه زین
مرکب سپهر مثال بود و از تخته پل ارک بشهر پرتو افکنده از دروازه قزوین با شوکتی کامل و حشمتی عظیم بیرون رفته بامیرآباد رحمة الله علی بانیها نزول اجلال دست
داده از جناب جلالتمآب صدر الصدور و الکفی الکفات تا سایر امرای عظام و مقربان کرام هر یک در خیمه خود مقام گرفته شدند و بیاسودند و شب بغنودند دیگر
روز بجهت فیروزی یافت آباد نزول افتاد و بترتیب منازل شهر قزوین زیب و آذین افزود مقرب الخاقان خسروخان گرجی والی قزوین در رکاب همایون اعلی
تا خرم دره ملتزم بود و از آنجا مخلع بازگشت و اردوی اعظم در صاین قلعه در حفظ صیانت کردگار روزی توقف فرمود امیر اصلانخان حاکم خمسه تا منزل
سیاه دهن باستقبال موکب فیروزی کوکب شاهنشاهی آمد و در روز چهارم ذیحجة الحرام بچمن سلطانیه توجه کردند در روز ورود مسعود قشون منصور بترتیب نظام دستبازار اقصای
دشت و بیابان ممدود ساخته شدند و زیاده از فرسنگی از دو سوی خیابان نظام بر آراسته شد حضرت سلطان السلاطین از میان دو صف با شوکت جمشید و طلعت
خورشید گذر همیکرد و بدان نظام نظر همیداشت و امرا بمکرمت و مرحمت همینواخت تا بسراپرده خاص گردون مناص در آمد و بیک ساعت بغروب مانده خواص و عوام
عموم چاکران و الامقام را بسلام عام خواندند و بعد از ناهار خاصه مبارکه یکصد و ده تیر توپ شلیک کردند و پس از گذشتن سلام عام و التفات و کلام هر کس بمقام خود
بازگشت و مقرب الخاقان حکمران گیلان عیسی خان که بار ذوساد و عمال بخاکبوسی درگاه فلک اشتباه آمده بود در آن روز سعادت حضور یافت و نواب امیرزاده معظم
حمزه میرزا حاکم تبریز و مقرب الخاقان میرزا فضل الله وزیر نظام و میرزا محمد قوام الدوله در پنجم روز ورود فیروز بشرف خاکبوسی دریافتند و از آنجا که منظور کلی
ازین سفر خیریت اثر اجتماع عساکر نظام در یکمیدان وسیع و مشق و حرکت بالاتفاق بود غالب روزها که اعلیحضرت شاهنشاهی در ایوان رفیع عمارت بدیع سلطانیه
جلوس داشت بتعلیم مقرب الحضرت کولونل مطرد سو معلم کل مشقهای شایسته و حرکات منظمه میکردند و در نظر مبارک جلوه قبول مینمود و فی الواقع مشق پنجاه هزار
کس جز در چمن سلطانیه در میدانی دیگر امکان نخواهد داشت عجب اینکه اردوی نظام و غیر نظام که شصت هزار کس بودند ترتیبی و نظمی داشتند که از زنجیر بیرون نیست
اصلا آواز و همهمه از کسی بر نمی آمد **ذکر وصول عید سعید اضحی و سلام عام شاهنشاه اسلام در عمارت اعلی و لوازم بار عام و التفات با
خواص و الامقام** در روز شنبه دهم شهر ذی حجه که روز عید سعید قربان اضحی بود از اطراف و اکناف چندان گله گوسفند باردوی همایون آوردند که از حیز حساب
بیرون رفت چه شصت هزار کس اهالی اردو غالبا امرای عظام و امیرزادگان با احتشام بودند و بعضی از آنان از ده و بیست الی پنجاه گوسفند قربانی همیکردند ولی
بشبهه عدد گوسفندان از ناس مضاعف بود در آن روز خارج و داخل اردو از خون ذبایح نمونه عرصه بطایح بیت الله و مشعر و منا گشته و ریگ خارا و سنگ آهکین فر
در فرسنگ برنگ لاله نعمان و لعل بدخشان و یاقوت رمانی و عقیق یمانی جلوه همی نمود و حضرت شاهنشاه جمجاه بار عام داده چون خورشید رخشان برایوان
عمارت کیوان رفعت جلوس فرموده آن چندین هزار کس بتفاوت درجات و مقام صف بصف و گروه گروه در جایگاه خود قیام و آرام داشتند خطبا خطبه خواندند و شعرا
شعر راندند و ملک الملوک مقربین حضرت تکلمات شاهانه فرمود و هر یک را بمقدار رتبه و شأن بانعام و اکرام و خلاع آفتاب شعاع مخصوص
داشته بیست و چهار فوج از افواج نظام و یکهزار سوار و پیاده در حضور اعلی ایستاده و پانزده عراده توپ در یمین و پانزده در یسار بعد از نام
برکت آیت صاحب ولایت یکصد و ده بار خالی شدند و سه مرتبه باشارت نصرالله خان سرهنگ زنبوره خانه شلیک زنبوره و لوله در
کوه و دشت افکندند و زیاده از ربع فرسنگی مسافت میدان سلام مبارک بود و فی الحقیقه هیچ سلطان را در چمن سلطانیه چنان حشمی دیده
و چنین عیشی سعید روی نداده و از اهتمام جناب جلالت نصاب صدر اعظم حشمتی متکاثر در دیده بزرگان ایران و غیرهم جلوه گر دید تا اکنون
در ممالک محروسه ایران چنین سپاهی نظامی فراهم نیامده بود و در روز دوشنبه هشتم اینماه اعلیحضرت شاهنشاه نشاط شکار فرموده بر سبیل
و تفرج را بسرچشمه چمن سلطانیه عزیمت فرمود و پس بشکار کبک در دامان کوهسار مرکب کوه رفتار براندند و بگاه غروب از کوه بازگشت

در چهاردهم نیز با خواص بسر چشمهٔ مذکور توجه فرموده بهنگام عصر بقصر باز آمد و با شاهد عیش و عشرت دمساز و عید سعید میمون غدیر خم میمنت سمات
در رسید و بتجریم و تکریم منضم و مضمون آمد و در دار الخلافه نواب مستطاب شاهزادهٔ جلالت مهد یعنی سلطان معین الدین میرزای ولیعهد
ادام الله عمره در عمارت موسوم بقاپوشخانه توقف گزید و نواب امیرزادهٔ معظم مکرم اردشیر میرزا حاکم دار الخلافه صانها الله عن الآفه و نواب
ساسان میرزای لله باشی و میرزا موسی وزیر دار الخلافه و امیران پنجه و سرتیپان خاصه و سایر ارباب مناصب بحضور والا آمدند و شیلیک
و خطبه و تهنیت برسم معهود صدور یافت و دولت ابد مدت شاهنشاه اسلام پناه را دعا گفتند و دوام خواستند چون حکمای طبیعیین
ایران خاصه اهالی فرنگستان بتجربه معلوم کرده اند که توقف اردوی عظیم در محلی عقیم مایهٔ عفونت عنصر هوا و علت احداث مرض و باست خاصه
که در اضحی آن همه اغنام در میانهٔ اهالی اسلام مذبوح افتاد و از تعفن احشا و امعای آنان هوای لطیف کثیف گشت و شبهای قوی ضعیف ماند
عجب با میل تواتر انفاس شعر بر نفوس شاق آمد و شواهد اشباح را از ازدواج ارواح زمان طلاق هر روز جمعی از روز امل بشب اجل پیوست و بهر
شیشهٔ وجود نازک دلی بسنگ هلاکت شکست تدریجا آن ناخوشی خاص عام شد و صبح حیات بسیاری از ذهات و لحمات متواصل بشام

نظم

بهر تنی زد و با صد هزار رنج محیط — چو برگیاه ضعیفی احاطهٔ لبلاب
ز بسکه شست بآب آن و این سپرد بخاک — شکست بازوی غسال و تیشهٔ نقاب
کسی که جست ز دست اجل بکف بگرفت — عصا ز سستی امراض و سستی اعصاب
همه چو چنگ منفخ ز رنج استسقا — ز روی زرد قرین با قرابهٔ زرداب

با وجود عرض و طول

اردو از اذناب خدم و رجاله حشم در شیوع این بلیه و وقوع این قضیه از آحاد و افراد ملازمان رکابی و افواج آذربایجانی احدی نتوانست
از میان اردوی اعلی کناره جوید یا بکناری پوید چون مراتب شدت و شیوع مرض وبا معروض رای جهان آرای دارای دادگر گردید بمحض مرحمت
و عین شفقت بمراجعت پرداخت و سپاه نصرت همراه را با وطان مرخص ساخت و موکب اعلی در روز شنبه بیست و هفتم ذیحجه سال یکهزار و دویست و
شصت و نه بدار الخلافه وارد شد و امیرزادگان و حکام والا مقام که در سلطانیه برکاب بوسی آمده بودند هنگام عزیمت دار الخلافه مقضی المرام
و مخلع بمراکز حکمرانی خود باز گشتند و حاجی میرزا محمد خان نایب اول سفارت که دبیری دهی و مردی نجیب است بلقب دبیری مهام خارجه
ملقب گشت و بجای میرزا مصطفی بر نشست در خدمت نواب حشمة الدوله به تبریز توقف کرد و مقرب الخاقان احمد خان نوائی دیوان بیگی
امورات آذربایجان شده روانه گشت و قنبر علیخان که حاکم و دیوان بیگی تبریز بود احضار شد و با فتخار بهادر خان ولد عباسقلی خان دره
جزی و حسن خان سبزواری که در محاربات با خان خیوه و محافظت مرو مصدر خدمات شده بودند خلعت مرحمت ارسال شد و در این ایام
زلزلهٔ دیگر در شیراز وقوع یافت و در محرم الحرام چنانکه رسم است در طهران و سایر امصار بتعزیه داری و سوگواری پرداختند و در ششم شهر صفر
علی الرسم جشن ولادت شاهنشاه دهر را در هر شهر مرعی و معظم داشتند و امیر الامرا العظام عزیز خان سردار کل بجهت محارست سرحدات
آذربایجان در هفدهم صفر سنه ۱۲۷۰ بصوب خوی رفت و خان ناظر انوشیروان خان بلقب عین الملکی و کمر مرصع مفتخر و مخلع گشت و عید مولود
حضرت خاتم الانبیا را بتکریم و تعظیم حق گذاری کردند و گرامی داشتند چون محمد امین خان خوارزمی هر ساله بمرو آمده زکات طلب میکرد مقرر شد
که افواج ثلثهٔ خراسان را با اسمعیل خان برادر سپهسالار مرحوم عباسقلی خان و شش توپ و پانصد سوار روانهٔ مرو نمایند لهذا نواب مستطاب حسام السلطنه تا ق
در بند رفته توقف نمود و باستدعای اهالی مرو سپاه را روانهٔ شهر مرو فرمود یکهزار سواره قریابی بر سر راه عساکر منصوره آمده محاربه کردند و مغلوب
شدند و عساکر منصورهٔ مذکوره وارد مرو گردیدند و در روز یکشنبه چهاردهم شهر جمادی الاول اعلیحضرت شاهنشاهی خلد الله ملکه مرحمتی جدید
و توجهی بزرگ بانظام الملک فرموده خدمتش را به نیابت صدارت عظمی و وزارت نواب شاهزاده ولیعهد اختصاص داد و لقب و
مرتبه اش را جناب شخص دویم ایران بر نهاد و دستخط مبارک با فتخارش صادر شد و امرا و عظما آنجناب را تهنیت گفتند و تحیت بردند و در روز
سه شنبه بیست و یکم جمادی الثانی مطابق سال پارس ئیل ترکی تحویل آفتاب بحمل مبارکی روی داد و آفتاب خسروان نیز در عمارت باغ موسوم
بکلاه فرنگی بتحویل فرموده مجالس را چنانکه سنت سلاطین قاجاریه است بیاراستند علما و خواص امرا حاضر شدند و در روز بیست و دویم
بجلوس در دیوانخانهٔ بزرگ و سلام عام و خطبه و تهنیت گذشت و چاکران خلعت و انعام یافتند و در بیست و ششم اینماه نواب
مستطاب فیروز میرزای نصرة الدوله حکمران سابق فارس به نیابت نواب مستطاب شاهزادهٔ معظم سلطان معین الدین میرزا
ولیعهد دولت ابد مهد بامر حضرت اعلی اعلی الله و امره بحکومت آذربایجان اختصاص یافت و مقرب الخاقان میرزا محمد صادق

ذکر تخصیص امارت نظام بنواب والا امیر نظام

خلف الصدق میرزا هدایت الله مغفور نوری ملقب بقایم مقامی مخصوص و به پیشکاری عموم امورات آذربایجان روانه شد و نواب مستطاب
حشمة الدوله برکاب علی آمده و در دوازدهم رجب وارد و مورد التفات پادشاهی گردید و چون بروز سیزدهم رجب ولادت حضرت شاه ولایت
امیرالمؤمنین اسدالله الغالب علی بن ابیطالب ع محقق است و حضرت شاهنشاه اسلام پناه آنروز را عید سعید مقرر فرموده و اشرف اعیاد
شمرده دارالخلافه و سایر امصار ایران متداول داشته لوازم تعظیم و تکریم بظهور آمد و جشنی مبارک برپای شد و تهنیتها رفت در ذکر تفویض
امارت نظام بنواب مستطاب شاهزاده معظم والا مقام امیرکبیر محمد قاسم میرزا دام الله تمکینه و بسط علی الحضرات
یمینه و ماموریت نواب کامیاب فریدون میرزا بفرمانفرمائی خراسان و پیشکاری وزیر نظام و احضار
نواب حسام السلطنه بدارالخلافه چون ضمیر منیر سلاطین مهبط اسرار یزدانی و محل الهام ربانی است و قهر و لطف آنان نمونه از غضب
و رحمت سبحانی دل مبارک شاهنشاهی را که مرآت انوار الهی است بدیدار مولود مسعود و فرزند ارجمندی که در روز شنبه بیست و دوم شهر
ذیحجه سال یکهزار و دویست و هشتاد از ستر کبری و خدر علیا فروغ السلطنه میلاد یافت میلی فطری و مرحمتی جبلی حاصل شد و علامات جلالت
و امارات امارت و آثار ذکاوت و اطوار فطانت در ناصیه حالش مشاهده رفت اسم سامی و نام نامی جد امی خویش امیرکبیر محمد قاسم خان بن
اعتضاد الدوله سلیمانخان بن محمد خان قاجار قوینلو را که در این خجسته کتاب تکرار یافته بروی مخصوص فرمود و در روزبروز آثار رشد و استعداد
از وجنات حالش استشباح نمود تا این اسم را مسمائی و این لفظ را معانی صحیح و صریح حاصل شود مقرر فرمود که جشنی بیارایند و خلایق را از اهالی
نظام و امرای والا مقام اخبار و احضار نمایند تا نواب مستطاب شاهزاده معظم محترم را ببصر بصیرت به بینند و بنظر معرفت بشناسند و
شرط عبودیت بجای آرند و شکر تهنیت این منصب اعلی و لقب کبری بگذارند و در خلوت و جلوت خواص و عوام اجتماع کردند و جناب
جلالتمآب شخص اول و صدر اعظم و نوئین بزرگ اعتماد الدولة العلیة العالیه او را چون جان عزیز در بر گرفته عموم افواج بحضورش مشرفیاب
شدند و بخلعت و انعام و تفقد و اکرام مخصوص آمدند معلمین و مترجمین و متعلمین مدرسه نظامیه دارالفنون و بنده درگاه نیز بحضور والا شتافتیم
و سرور تمام یافتیم و آثار بزرگی که در ناصیه حال نواب شاهزاده بهمال امیر نظام والا مقام حفظه الله تعالی دیده می شد مضمون این بیت در خاطر تکرار همی یافت بیت
باش تا صبح دولتت بدمد کان هنوز از نتایج سحر است علی الجمله جناب جلالتمآب صدر اعظم ببالاخانه نظام رفته صاحب منصبان اجتماع نموده نخست
شیرینی بیاوردند و بسی خوان بگستردند و وقوع این جشن مهنای عجب بین الجمادی والرجب بود میرزا علیخان خلف جناب جلالتمآب صدر اعظم بوزارت
و پیشکاری امیر نظام مأمور شد و در این اوقات حکمرانی بلاد خراسان بنواب مستطاب فریدون میرزای فرمانفرمای سابق فارس مفوض شد و مقرب
الخاقان میرزا فضل الله وزیر نظام بوزارت خراسان معین گردید و از دارالخلافه روانه شدند و منزل بمنزل عرض راه را نظم داده همی رفتند چون خبر بخراسان
رسید که نواب فریدون میرزای ملقب بفرمانفرما عم شاهنشاه ایران و میرزا فضل الله وزیر نظام برادر جناب صدر اعظم از دارالخلافه بحکومت و وزارت
آن صفحات مامور و با استعدادی کامل راه برگرفته اند فتنه انگیزان آن حدود در بیم افتادند و خانان خاین متوهم شدند نخست جعفرآقای جلایر حکمران قلعه
کلات که مردی دوروی مفسده جوی بود برادر خود رضاخان را باستقبال رکاب عالی والی و وزیر نظام به نیشابور فرستاد ولی بر خود محکم کرده بود
که خود بحضور والا نیاید و حکومت کلات بروی مقرر باشد رضاخان پس از ورود به نیشابور و دیدار وزیر نظام و عرض سخنان پخته و خام در اندیشه کار بود
روزی وزیر نظامش بخواند و بدو گفت که از من برادرت بگوی که از خدمت دیوان کناره جستن و غراب وار در بوم کلات نشستن و از سر عزت و منصب
گذشتن و بدان چاردیوار پرشور غره گشتن شیمه عاقلان و شیوه عاقلان نیست چه اگر دیو آسا قصد آسمان کنی بتاییر کلک چون شهابت مرجوم دارم
و بتیر تدبیرت بر زمین فکنم تا آنگاه بدانی که بدو اخشت نامه و نشتری خامه خاصیت چیستی لشکر در نهفته ام چه اگر در کار توام تجهیز لشکر حاجت افتد با خاصان خود
چه مایه عسکر تسخیر باید کرد چون این مقالات جگرسوز که هر کلمه آتشش تیری بود جگردوز بانجام آورد رضاخان را مرخص کرد و امور منازل عرض راه را منتظم کرد
در نهم شهر رجب هزار و دویست و هشتاد بمشهد مقدس وارد شدند و در آنجا معلوم افتاد که نواب حسام السلطنه امیر حسینخان برادر سامخان ایلخانی را
چنانکه سبق ذکر یافته بود با دو صد سوار و مبلغی زر مسکوک بمرو مامور داشته فرستاده و دو هزار سوار قربانی گرد او را چهار روز محاصره کرده امیر حسینخان با سواران
خود شمشیرهای آخته بر پره لشکر قربانی تاخته پانزده تن را بکشت و هفت سوار از سوارانش زخم یافته از میان مخمصه بگور رفته است لهذا فرمانفرما روز بیست و یکم شهر رجب از مشهد بیرون
آمده تا آق دربند تاخت و سامخان ایلخانی و علیقلی خان میرپنجه که در خارج شهر اردو داشت با افواج و توپخانه در آنجا رسیدند سامخان ایلخانی را

با هزار خروار غله و لشکری کاری بجانب مرو روانه داشت و نواب والا خود قصد انتظام امر سرخس نمود و ارض خان سرخسی و عوشیند خان و رحمن قلیخان و سایر
عظما و زعمای مرو بخدمت آمدند و اظهار متابعت کردند عرض نمودند که ترکمن سرخسی دو طایفه‌اند قیمتش و تقمش و هر طایفه متفرق بدوازده فرقه و هر فرقه محتوی بر یکهزار
خانوارند اگر ما را بخدمتگذاری بپذیرند خدمتها کنیم و منهادارم و گروگان بدهیم و بمشهد بیائیم لهذا مقرر شد که دوازده خانوار بشهر مقدس بیاورند و برسم
گروگان بگذارند و معدودی از سواران سرخس نیز در شهر بمانند و اسرای سرخس را رخصت باوطان دهند و آنانرا که بتجار خریده‌اند بها باز خرند و رها کنند
و از این پس ترک این کار گویند هم اگر در آن حدود یعنی اراضی سرخس تاخت و تازی از دیگران شود از عهده برآیند و نگذارند و رواحل و قوافل امن و امان
بتجارا عبور نمایند و نواب والا مقرر داشت که غنایم و دواب سرخسیان در اراضی خراسان بمرتعی که رخصت دهند چرا خورد داشته باشند و حکام ممانعت
نکنند سرخسیان آسوده خاطر و مطمئن شدند و حسب المقرر بیست و چهار خانوار سرخسی بخدمت نواب والا آوردند و فرمانفرما آنانرا بمشهد روانه داشت
و بوزیر نظام بسپرد و وزیر نظام اخراجات و منازل آنانرا در مرتبه بسطت حتی فند و جای معین بر ایشان مقرر نمود و بودند و فرمانفرما قصد تنبیه تراکمه
اخال تصمیم داد و وزیر نظام در شهر مشهد اهالی کلات را بوعد و وعید و بیم و امید از جعفر آقای کلالی رمیده کرد و صریح گفت که میخواهیم رعایای کلات پامال
عساکر نصرت آیات شوند و آنان قرار بر نهادند و عهد کردند که بر جعفر آقا بشورند و او را برانند و کلات را بتصرف مردم دولت دهند پس از رخصت اهالی کلات
وزیر نظام تهیه و انجام این کار پرداخت آقاخان خوری و رضاخان کوارشکی و رحیم خان جوله را با دو هزار تفنگچی بکلات فرستاد بمحض ورود دروازه
نفتی و ارغون شاهی را بتصرف در آوردند اهالی کلات بر جعفر آقا بشوریدند و او ناچار با چار برادر و ده سوار فرار کرده بخوارزم شد و جواد خان شقاقی با
چهارصد سوار و بهادر خان دره‌جزی با جماعتی بحفظ و حراست کلات رفتند و چون خبر تسخیر کلات انتشار گرفت یکصد و پنجاه کس از سواران سرخس بمشهد
در آمدند و اظهار ملازمت کردند و در خدمت وزیر نظام ببودند اما وزیر نظام بملاحظه آنکه مبادا چون فرمانفرما از سرخس در گذشته بکلات رود سرخسیان
تبعیت بگردانند سواران سرخسی را بند بر نهاده نگاه داشت و مراجعت نگذاشت و فرمانفرما بکلات رفت سه فوج سرباز و ده عراده توپ با خود برده
چون اهالی سرخس گرفتاری سرخسیان مشهد را استماع کردند ناچار بکلات رفته گروگان دادند و گرفتار از امر خص ساختند و فرمانفرما میرزا ابراهیم خان
سرتیپ خمسه را با دو فوج سرباز در کلات بحکومت بنشاند و خود باراضی اتو و عشق آباد و اخال در آمد سواران تراکمه چون آگاه شدند اجتماعی کرده در روز ورود
والا با ول خاک اتک معروف بعشق آباد از در ممانعت و مدافعه بیرون آمدند از دو سوی جنگ در پیوسته شد سواران امیرخان شامبیون قورت بیگلو و
جواد خان سرکرده سواران شقاقی که پیش قراول اردو بودند ساعتی بکار بو مضاربه تقدیم جستند جمعی از تراکمه قتیل و اسیر شدند و پای ثبات آن
طایفه از پیش بدر شد و مقارن اینحال نواب والا با توپ و تیپ در رسید بعشق آباد نزول گزید فردا سواران بهر جانب پراکنده شدند و سواری از
تراکمه در آن حدود و اراضی دیدار نگردند بحکم والا اسی و بشش قلعه و سیقناق آنانرا با خاک پست کردند آزوق و آغروق قلاع آنانرا پاک بسوختند و چون
از آن طایفه اثری بظهور نرسید و در آن بیابان زیاده توقف را فایدتی متصور نمیرفت موکب والا بمشهد مقدس رجوع و خدمات خود را بدار الخلافه
عرض کرد از جانب شاهنشاه قدردان خلاع و نشان بفرمانفرما و دیگران علی اختلاف مراتبهم ارسال رفت و علی محمد بیک یاور بخراسان برد و
فرمانفرما مکتوب قبای ترمه کشمیری از ملبوسات خاصه پیکر همایون را با یک قبضه کارد دسته مرصع بالماس گرانبها زیب بر و زینت کمر کرد و میرزا ابراهیم
خان سرتیپ خمسه بیکثوب جبه کشمیری مخلع شد محمد حسن خان قرایالی بنشان و حمایل سرتیپی مشرف گردید امیر حسینخان زعفرانلو و سعادتقلی خان
دره‌گزی و امیرخان و جواد خان و سایر صاحب منصبان هر یک بخلعت و نشان سرافراز و شادمان شدند اما جعفر آقای کلالی بخیوق رفته با بشارت محمد امین خان
اوزبک خوارزمی بقرایاب باز آمده یکهزار سوار قریالی گرد داشته باستخلاص و استرداد کلات راند بعد از پنج ساعت منازعه و مدافعه برادرش مقتول
و چندین کس دیگر مجروح و مطروح گردیده عنان عزیمت برتافت و بهزیمت بشتافت و بخوارزم گریخت و پس از ورود فرمانفرما بمشهد مقدس
ارض خان و عوشیند خان بوفای پیمان و ادای پیمان بمشهد آمدند و تعهد خدمات سابقه را نمودند و در این ایام محمد شیخ بغارت کاروانی که بمشهد
عزم کرده اید رفت پانصد تن سرخسی بحمایت قافله رفتند بابا خان و محمد رضا خان هزاره و سواران جامی و خوافی نیز بکمک رسیدند قافله برد احشمند
و ظهیر الدوله افغان نیز جماعتی بر سر کاروان فرستاده بود در اراضی باخرز نزاعی عظیم اتفاق افتاد ترکمانان بهزیمت شدند و سپاه هرات بیست و
پنجهزار گوسفند و پنجاه و یکتن اسیر که از ترکمانان گرفته بودند بهرات بردند چون وزیر نظام از این واقعه اطلاع یافت میرزا محمد علی پسر خود را بهرات فرستاده
اسرا را گرفته رها ساخت دیگر باره پانصد سوار از تراکمه بتاخت اراضی قوشخانه آمدند و گرد قریه فریزه را فرو گرفته و سه هزار کس از جوانب دیگر در کمینگاه

باز داشتند تا مردم خراسان را بر سر خود جمع آورند و آن سه هزار سوار بر قرای و محال خالی از جمعیت تاخت بردند و مال و عیال رعایا را بغارت کشیدند مردم
فریزه بمدافعه پانصد سوار ترکمان پرداختند و قلعه خود را محفوظ داشتند چون ترکمانان تسخیر حصار را مشکل دیدند بر سر خرمنهای مردم فریزه رفته
در خرمن آنان آتش زدند و مواشی و دواب آنان را از مراتع براندند مقارن این حال یزدان ویردی خان برادر سام خان ایلخانی با خبر شده نجفی
خان بیک نایب قوشخانه و قدرة الله آقای خیرآبادی کس فرستاد که با جمعیت خود بحمایت اهالی فریزه شدند و چون این سواران در رسیدند
ترکمه از قرار مواضعه خود از پیش بدر رفتند و آن سه هزار سوار فرصت یافته بخیرآباد تاختند و گرد قلعه را محاصره کردند زنان قلعه بمنازعه در آمدند و بسنگ
و تفنگ مدافعه همی کردند ترکمانان عاری سخت دانستند که از محاربه نسوان و معدودی مردان روی برتابند نردبانها افراشته بحصار برآمدند
زنان خیرآباد شمشیر سر سی تن ترکمانان را بر انداختند و آنان را باز پس نشانیدند چون این خبر با فریزه رسید قدرة الله آقا و حاجی خان بیک چهارصد سوار
زبده کرده بجانب خیرآباد ایلغار نمودند هم از گرد راه بر ترکمانان حمله سخت بردند و تیغ در یکدیگر نهادند کار بدان انجامید که سه هزار سوار ترکمان از آن پانصد
سوار بهزیمت رفتند چه توهم کردند که خبر ایشان مشتهر شده و از هر سوی سواران خراسان بر ایشان خواهند تاخت مع القصه آن پانصد سوار دنبال
سواران ترکمان را گرفته چند کس از آنان بکشتند تا از اراضی خراسان بیرون رفتند و سواران خراسانی باز آمدند بیست نیزه سر و شش تن زنده نزد یزدان
ویردی خان آوردند و او با عریضه بحضرت دار الخلافه ارسال داشت و کارگذاران دولت ایشان را اول بمنصب سرهنگی و حمایل سفید مفتخر داشتند پس
از این واقعات ترکمانان در اراضی اتک قلعه محکم و مملو از آذوقه و علوفه و اسلحه جنگ آماده نمودند که ایشان را استحکامی و محکمی باشد و از آنجا بهر جا که خواهند
تاختن برند و غارتگری کنند محمد رحیم خان شادلو نایب بجنورد از این کار آگاه شد با جماعتی از سواران گزیده و مردمان رزم آزما بر سر آن قلعه رفت
و چون تسخیر آن حصار را دشوار دید بر اطراف قلعه تاخته و پانزده تن از ترکمانان را اسیر ساخته خود را از قلعه تعمداً بدور کشید سواران ترکمان بیرون آمده از قفای
او راه بر گرفتند محمد رحیم خان باز گردید و جنگ در انداخت و بعد از لختی درنگ چهل نیزه سر و سی تن اسیر و صد راس اسب از ایشان گرفته شکست در ترکمه
افتاده روی بگردانیده فرار کردند محمد رحیم خان دنبال ایشان برگرفته سوار همی افکند چنان ترکمانان را سراسیمه ساخت که راه قلعه را گذاشته بیابان گرفتند و بقلعه
باز شدن نتوانستند هم از واقعات این ایام که شاهزاده محمد یوسف خان که از جانب والی خراسان بنظام حدود جام مأمور بود جماعتی از سواران خود باراضی
اتک فرستاده بیست هزار گوسفند و پانزده ترکمان دستگیر ساخته باز گشتند و چون لختی راه بپیمودند گروهی از ترکمانان از قفای آنان در رسیدند پس از کر و فر بسیار
نیمی از گوسفندان خود را باز گردانیده با اتک بردند همچنین مطلب خان تفنگدار سرکرده سوار و تفنگچی کوداری و بسطامی و عرب که مأمور بحراست راه خراسان بود
اطلاع یافت که جمعی از ترکمانان در راه زوار مشهد مقدس آمده کمین کرده اند لشکری برداشته بر ایشان تاخته چهار زنده و ده سر از آنان گرفته دیگران بهزیمت شدند
و وی سرها را بدار الخلافه فرستاده مورد الطاف شاهنشاهی گردید علی الجمله چون فریدون میرزا بمشهد در آمد و بزیارت روضه مطهره رضویه سعادت یافت و در باب تعمیرات
آن عمارات بوزیر نظام و متولی باشی میرزا فضل الله تاکیدی نمود و او خود در این باب کمال دقت داشت و چون ایوان طلا را سالها رفته بود که زر رفته و جلا نداده بودند و از
صفا افتاده مقرر کرد که تعمیر نمایند و نو کنند و مسجد گوهرشاد را نیز تعمیر کردند و دکاکینی که در اطراف خیابان بود و اراذل و اوباش و اشرار در آنها سکنی داشتند و قمار باز
میکردند سراسر بکوبیدند و داخل خیابان نمودند و وجوه بعضی موقوفات که خدمه تصرف نموده بودند مقرر داشت که بمصارف تعمیرات و مخارج میهمانخانه سرکار فیض آثار رسد
و از وجوه حق التولیه مقرره حمام و بازاری خاص حضرت ساخته شود ابدالدهر وقف بماند در درب صحن عتیق رباطی مشهور بسناباد که از موقوفات قدیمه سرکار فیض آثار بوده است
و اولاد متولی باشی قدیم تصرف کرده بودند از ایشان انتزاع کرده قرار داد که رباط را خراب نموده دکاکین بسازند و کرایه آنها وقف بر مخارج روضه منوره شود از واقعات
چون مهدیخان تبریزی صاحب جمع وجوه خاصه در این اوقات درگذشته بود صاحب جمعی خاص بفرخ خان کاشانی که از پروردگان دولت خاقانی است
مخصوص گردید و میرزا محمد حسین نگارنده احکام نظام ملقب بدبیر الملکی ملقب شد و شفیع خان که در سنه ۱۲۶۶ از دولت علیه ایران بسفارت و اقامت لندن رفته بود
در این ایام احضار شد و در نهم شهر شعبان المعظم میرزا عبد الغفار خان نایب وزارت دول خارجه و جمعی از ارباب مناصب نظام و غیر نظام باستقبال او مأمور
شدند و بخاکپای مبارک شاهنشاهی شرفیاب گردید سردار کل در نوزدهم شعبان از آذربایجان مراجعت نموده مورد الطاف شاهنشاهی شد و حضرت شاهنشاهی
در باغ داودیه تفرج و تمکن پذیرفت روزی در ایام سواری بباغ فردوس متعلق بمعیر الممالک رفته از خدمات کلی کرد و پیشکشهای نیکو داد و افتخار کرد

ذکر سوانح فارس و وقایع بندر عباس و حالات شیخ سیف و صید سعید خان امام مسقط و مأموریت حاجی محمد رحیم خان شیرازی و حال او و سایر صادرات این ایام

اگرچه در ضمن مجلد هشتم این کتاب مستطاب که موسوم بروضة الصفای ناصریست تفصیلی از ولایت هرمز که از جزایر

بحر عمانست و از انبسیه ر دشیر بابکان و ذکر حکومت ملوک هرمز و تغلب گروه پرتگالیه نگاشته‌ایم مجدداً مرقوم می‌افتد که بعد از قلع و قمع پرتگالیه
امامقلی‌خان حاکم فارس در آنجا بندری بنام شاه عباس صفوی بنیاد نهاد و از آنگاه تا اکنون در تحت تصرف حکام فارس بود و در زمان
دولت خاقان صاحبقران انار الله برهانه که نواب شاهزاده حسینعلی میرزا بفرمانفرمائی فارس اختصاص داشته چون صید سعید خان حاکم
مسقط را که خوارج او را امام خوانند با نواب اشرف والا آشنائی دست داده بود متمنی شد که حکومت بندر عباسی با حاکمی ذو وجهین باشد که در میانه
اختلافی روی ننماید بنا علیه شیخ سیف نام بن نبهان عرب را فرمانفرمای فارس لقب خانی داد و حاکم بندر عباسی کرد چون شیخ سیف خان مردی
کاردان بود در اندک زمان بر ارتفاعات و وجوهات توفیر کلی حاصل کرده در قلیل مدتی دولتی عظیم و حشمتی کثیر بظهور آورد با استمالت خاطر و جذب
قلوب بر صفحات شمیل و میناب و تیاب و دابر و ایسمی و تحت و سرزه تا سامان بندر کچی و کراچی که سرحد بلوچستان و منتهای کیچ و مکران است
مسلط و متصرف آمد و جزایر و بنادر و سواحل دریا را بتصرف گرفت و از محصولات و ارتفاعات جزیره قشم مشهور بجزیره دراز که تا بندر سه روزه
راه مسافت دارد و مشتمل بر سیصد و شصت پاره ده است ثروتی کامل حاصل کرد تا از مرتبه خود تجاوز کرده با خوانین لارستان مراوده کرد
و دو سه ملوک معتبر سبعه از ایشان اجاره نموده در آنجد و قلاع مستحکم ساخت و متحفظ نشاند و در رسانیدن وجوه دیوان تغافل کردن گرفت و
دفع همی داد نواب نصرة الدوله فیروز میرزا در دویم سال حکمرانی خود در فارس با افواج قاهره روی بلار و سبعه و عباسی نهاده مالیات چندین
ساله را از شیخ سیف وصول نموده مراجعت فرموده امر آنجا منظم شد و در آن ایام شیخ سیف را صید ثوینی ولد امام مسقط بجانب خود خواند و بعد
هلاک شد لهذا برادرزاده او شیخ سعید خان را با شیخ عبدالرحمن قشمی که از ارباب دولت بود بحکومت بندر عباسی فرستاده آنان مغرور شده
محصلان دیوانی را عذر خواسته و اظهار اقتدار کردند مقارن این حال حاجی محمدرحیم خان شیرازی که سالها در ممبئی ملک التجار بود از
دارالخلافه بحکومت عباسی مامور شد و شیخین او را نظر بعصبیتی قشون دیوانی را که بتقویت او رفته بودند مرخص نموده عریضه بنواب نصرة
الدوله که در شش منزلی بندر عباسی نشسته بود نوشته که مراد مرکز حکومت استقلال است و منازعی نیست و بحضور سپاهیان حاجی نه نوب
نواب والا بازگشته بشیراز رفت و از آنجا بدارالخلافه احضار شد و نواب مستطاب مؤید الدوله طهماسب میرزا بفرمانروائی فارس اختصاص
یافت و در عید اضحی سنه ۱۲۶۹ وارد شد و حاجی محمدرحیم خان از امام مسقط احضار کرد و در جزیره هرموز محبوس بداشت و شیخین بحکومت پرداختند
سنه ۱۲۷۰
بعد از بروز این معنی نواب مؤید الدوله بتسخیر بندر عباسی و تخریب قلاع آن سامان و استخلاص محمدرحیم خان مامور شد و در شهر ربیع الثانی
از شیراز با جنود نامعدود و توپهای دشمن کوب راه مقصد برگرفت و در مقدمه جیش رضاقلیخان سرتیپ فوج عرب را با توپخانه و تدارکات لازمه
از راه سبعه بتسخیر قلعه کمیز روانه فرمود و خود از راه داراب‌جرد بلارستان رفته مدتی توقف فرمود چون از آمد شد برید و سفیر و تحریرات منشی دبیر
حاصلی ندید مصمم یورش گردید نصرالله خان سرتیپ را با فوج گلپایگانی و توپخانه و قورخانه در خدمت نواب ابوالقاسم خان فرزند خود روانه
داشت و عباس خان همدانی که مردی کافی بود بر آنها گماشت و بر اثر آن فوج فوج اتراک قشقائی را بسرتیپی لطفعلی خان مامور نمود فوج گلپایگانی
بحوالی بندر رسیدند و در سر کوچ همی رفتند که محلی بجهة نزول خود معین نمایند ناگاه اعراب شدید النفاق که در نیم فرسنگی شهر کمین انداخته و سنگر
بسته بودند کمین گشاده راه بر ایشان ببستند و گلولهای رعدآواز را باستقبال مهمانان نورسیده فرستادند و علی الغفله چندتن مقتول شدند
سپاه ظفرپناه بمحاربه پرداختند با آنکه شش فرسنگ مسافت قطع کرده بودند از چهار ساعتی روز تا دو ساعت از شب گذشته بجدال
و قتال اشتغال داشتند چهارده سنگر اعراب را متصرف شدند و جمعی را کشتند و در آن شب شرط تیقظ و تحفظ را رعایت نموده چون طلوع
فجر روی داد دیده کی ظلام مرتفع شد سپاه منصور خود را در کنار خندق بندر عباسی دیدند از اردوی نواب ابوالقاسم خان نیز قورخانه
و آذوقه بسربازان موصول شد و شرح حال بخدمت نواب مؤید الدوله معروض داشتند در دو شبانروز فرستاده از عباسی بلار رسید
و بلطفعلی خان سرتیپ قشقائی در وصول بفوج مذکور تاکید رفت و بزودی رسیدند افواج و سواران ایلات فارس و غلامان رکابی بمحاذ
و مکاوحه پرداختند شش روز متوالی از دو جانب مجادله و منازعه قائم بود و قلعه را بمحاصره داشتند هفتم روز بخت فیروز تمامت عساکر
متفق الکلمه و مجتمع الهمه عزم تسخیر جزم کردند شیپور و طبل بنواختند و سورن در انداختند نخست فوج گلپایگانی از جانب دروازه غربی بهجوم
شده بچند برج از بروج عروج کردند از آن پس از اطراف بر حصار تصرف گرفتند دروازها مفتوح نموده تمامی عساکر وارد شهر شدند و تعقیل عمار

پرداختند و قلعهٔ کمبر و سایر قلاع را تسخیر نمودند شیخ عبدالرحمن قشمی و اعراب دیگر با کسبه و تجار بندر مذکور در کشتیها نشسته بجزیره قشم و هرمز که از توابع
فارس است سیر فرشتند و زوارق تجارتگه بنا در فارس می آمدند از عبور منع کردند و متاع آنان را در جزیره مجبراً داشتند و بنا بر افساد گذاشتند و چون
اخبار این فتوحات بر رای امنای دولت واضح گردید بنواب اشرف والا مؤید الدوله ایده الله تعالی یک قطعه نشان تمثال همایون مکلل بالماس
کاجل عطایا است مرحمت شد و با میرزاده ابوالقاسم خان منصب سرهنگی و لطفعلی و نصرالله خان و رضا قلیخان عرب و عباس خان و مصطفی خان سرکی
و مصطفی قلیخان یوزباشی و مصطفی خان نایب توپخانه مبارکه بتفاوت درجات نشان مناصب و خلاع مناسب ارسال و انفاد شد و انتظام
کامل در آنحدود حاصل گردید و نواب والا بشیراز مراجعت کردند و در شانزدهم شعبان وارد شد و مصطفی خان بستکی را محبوساً در رکاب بشیراز برد
و چون در غیبت نواب والا مؤید الدوله فرزندش عبدالباقی میرزا ابقاه الله به نیابت شهر و انضباط امور دیوانی اهتمام کرده بود خلعتی نیز
بدو مرحمت شد و غالب خرابی و ویرانی بیوتات و عمارات شهر شیراز که در زلزله های متعدده روی داده بود بتاکید و تقویت نواب اشرف والا
مؤید الدوله تعمیر و تشدید یافت و بعد از مراجعت نواب والا شیخ سعید بن سالم که از معارف شرار اعراب و وجوه آن خراب است چند کشتی مشحون
بسپاهی بحوالی بندر عباسی آورده و قصد تسخیر آن بلده نموده جنود ساحلو که در آنجا بودند با وی محاربه نمودند گلوله توپ سپاه منصوره بستون
زورق او آمده فرو شکست و او مغلوبانه مراجعت کرد و در این ایام امر حکومت آن بندر بعباس خان همدانی غلام پیشخدمت محول بود و چهار
صد نفر از سربازان قشقائی و کلبایکانی و یکهزار تفنگچی گرمسیری در آنجا مستحفظ بودند ذکر ماموریت جناب جلالتمآب مسیو الخشکوف
شارژدفر و وزیر مختار مقیم دارالخلافه طهران و معاودت جناب پرنس دالغورکی وزیر مختار سابقه بدولت
بهیه روسیه و سایر واقعات هم از وقایع این اوقات ورود جناب موسیو الخشکوف شارژدفر دولت بهیه روسیه بدار الخلافه
طهران است در روز سه شنبه شانزدهم رمضان که وارد میگردید اولیای دولت علیه باقتضای دوستی و مودت و یگانگی دولتین علیتین
لوازم توقیر و تکریم درباره جناب معزی الیه بجای آورده مقرب الخاقان محمد خان میرپنجه و علیخان سرتیپ قراگوزلو و محمود خان نوری کلانتر دارالخلافه
و یکنفر یوزباشی و پنجاه غلام خاصه و اسبان سواری کلک حزام و جنابیت زرین ستام از جانب حضرت اقدس همایون اعلی و عالیجاه
خانبابا خان سرهنگ نوری خلف الصدق مقرب الخاقان عباسقلی خان از جانب جناب جلالتمآب صدراعظم افخم و میرزا غفار خان نایب
وزارت امور خارجه تا قریه طرشت یکفرسنگی شهر باستقبال رفتند و در آنجا خیمه و شیرینی مهیا کرده ملاقات نمودند و باتفاق وارد شهر شدند
و در بیست و هشتم شهر رمضان با جناب پرنس دالغورکی وزیر مختار سابق مقیم طهران و صاحب منصبان سفارتخانه بحضور مرحمت ظهور حضرت پادشاه
پادشاه اسلام پناه شرفیاب شدند و جناب پرنس دالغورکی بعد از عرض رجعت خود بدولت بهیه و منصوب بودن جناب شارژدفر بحضور
خسروانه نامهٔ محبت ختامهٔ اعلیحضرت امپراطور را به پیشگاه همایون رسانیده رخصت انصراف یافت و از آنجا بمجلس جناب جلالتمآب صدراعظم اکرم
آمده شرایط مودت مرعی داشتند و از آنجا بباز دید جناب مقرب الخاقان میرزا سعید خان وزیر امور دول خارجه آمدند و بشهر معاودت
نمودند و در روز شنبه بیستم نیز جناب صدارت مآب ببازدید ایلچی وزیر مختار رفته مراجعت فرمود و از واقعات این ایام آنکه چون جناب میرزا محمد
حسین قزوینی صدر دیوانخانه بسفارت دولت بهیه روسیه رفته و در شهر ربیع الثانی با یرملوف صاحب و دو نفر دیگر از ارباب مناصب
روسیه بدار الخلافه آمد التفاتی در ازای خدمات او لازم بود در این اوقات وزارت وظایف مخصوصه و موقوفات کل ممالک محروسه بعهدهٔ
کفالت و کفایت جنابش موکول و مفوض گردید و با نتظام این مهام پرداخت و عمدة الامراء العظام سعید محمد خان ظهیر الدوله حکمران هرات
سردار صالح خان افغان را با چند راس اسب ترکمانی و عریضهٔ ارادت فریضه بدار الخلافه فرستاد و در یکشنبه سیزدهم شوال در ییلاقات شمیران
بحضور اعلی شرفیاب شد و چون دوازدهم این ماه روز عید مولود اعلیحضرت امپراطور روسیه بود وزیر مختار آن دولت بهیه در قریه زرگنده
مجلس ضیافت و جشنی آراسته جناب نظام الملک و امیر الامراء سردار کل و مشیر الدوله و محمد خان میرپنجه کیلانی و فرخ خان خازن کاشانی
و مهدیخان سرهنگ و میرزا عباس منشی اول دول خارجه حسب الوعده در آنجا حضور یافتند چون قراولی قراولخانهای دارالخلافه با افواج
ثلثه قزوین جمعی مقرب الخاقان عباسقلی خان سرتیپ خلف الصدق محمد زکیخان سردار نوری مغفور بود و نیکو از عهدهٔ خدمت بر آمدند یکثوب کلیجه
ترمه اعلی از ملبوس و پوشش خاصه پادشاهی معزز و مباهی گردید یکطاقه شال ترمه نیز بفرزند ارجمندش خان بابا خان سرهنگ فوج قدیم قزوین

عنایت رفت و جعفرقلیخان کابلی فرستادهٔ میرالامرا دوست محمدخان با عریضه در این ایام بخاکپای مبارک شرفیاب شد و هنگام مرخصی خلعت و انعام شاهانه
با او همراهانش التفات شد و مکتوب جبه ترمه پادلک دو شمشیر مرصع و یکراس اسب عربی خاصه با زین و ستام زرین برای امیر دوست محمدخان و جبه ترمه بجهة سردار
محمد افضل خان و جبه دیگر برای غلام حیدرخان فرزندش مرحمت شده فرستاده راه کابل برگرفت و خوانینی که در خدمات فتح قلعه گمیز و قلاع بلوچستان
جلادت و جسارت ظاهر کرده بودند از قبیل امیر علم خان قرائی و آزادخان و ابراهیم خان ضابط بمپور و سید علیخان بمی و سایر افواج سراسر مخلع و متنعم
گردیدند نواب امیرزاده مهدیقلی میرزا حاکم سابقه مازندران برادر بطنی و صلبی احتشام السلطنه که بعد از عزلت در شهر شعبان سنهٔ ۱۲۷۲ بحکومت عراق سلطان آباد مأمور
شده بود در اواسط شهر ذیقعدة الحرام مریض و وفات یافت و چون خبر رسانیدن جنازه او به بروجرد در شهر ذی حجه مسموع احتشام السلطنه شد علما و سادات و اعیان
و قاریان را قریب بفرسنگی باستقبال مهد او فرستاد و پس از ورود بمدرسه نهادند و روزی دو سه برسوم عزاداری و سوگواری پرداختند پس روانه عتبات
عالیات داشتند و کارگذاران دولت بجهة احتشام السلطنه و محمدعلی میرزا ولد مرحوم مهدیقلی میرزا خلعتی فرستادند و از سیاه پوشی منع فرمودند و حکومت آن
بلاد باسم نیابت از جانب شاهزاده آزاده اعظم امیرنظام محمدقاسم میرزا بمیرزا احسن خان فراهانی برادر میرزا تقی خان مرحوم مفوض گردید و روانه شد. **در ذکر
بعضی واقعات بندر عباسی و محاربات** سابقا از وقایع بندر عباسی لختی مرقوم افتاد که پس از استخلاص آن نواب مؤیدالدوله حکمران فارس
و سپاه کرمان بمواطن خود باز گشتند و عباس خان همدانی در آنجا متوقف شد چون فصل تموز در رسید ساحل بندر عباسی بعضی بمردند و برخی از بیم جان بگریختند
و مقارن این حال سید سعیدخان سید ثوینی فرزند خود را با جماعت عرب بتسخیر بندر عباس فرستاد و او از مسقط لنگر کشیده نزاع افراخته بعد از قطع
مسافت بی رنج و آفت به بندر سرور که نیم فرسنگی بندر عباسی است وارد گردید از همهمهٔ اعراب بقایای تفنگچیانی که در بندر مانده بودند راه فرار سپردند
فریدون خان یوزباشی با سواران خود بشیراز رفته شرح حال بخدمت نواب مؤیدالدوله معروض داشت و از آنجانب سید ثوینی در کمال سرور از بندر سرور
بعباس آمده آن بلد و مضافات آنرا تصرف گرفت و بحفر خندق و تعمیر برج و باره و استحکام سنگر و گذاشتن توپ بر بروج و در و ب پرداخت چون این خبر
بشیراز رسید نواب مؤیدالدوله پسر خود عبدالباقی میرزا را با عبدالله خان صارم الدوله و دو فوج سرباز و رضاقلی خان سرتیپ فوج عرب باصیری با فوج
او و جمعی سواره متفرقه مأمور به بندر عباس داشت و همچنین محمدحسن خان سردار حکمران کرمان عبدالله خان میرپنجه پسر خود را با امامعلی خان و رستم خان سرهنگ
و دو فوج مجبران قراگوزلو که جمعا پنجهزار نفر می‌شدند با سه هزار خروار غله روانه داشت لشکر کرمان و فارس در اوایل ربیع الاولی در نیم فرسنگی بندر عباسی
در رود دزدی بیکدیگر ملحق و متفق گردیده راه بندر عباسی برداشتند و نزد سید ثوینی پیغام فرستادند که بیغایله به خود گیر و بکار خود شو و خود را و ما را بمرارت و خستگی
محاربه میفکن او گوش بر این سخنان ننهاده حکم کرد که سه سنگر متوالی بساختند و سه چهار جهاز بزرگ را با ده زورق کوچک از راه بحر نزدیک قلعه عباسی آورده
بجهة محاربه دهان توپهای کشتی را بسوی سپاه منصوره کردند و بیست و پنج عراده توپ بر فراز قلعه جابجا نصب نمودند و مستعد مدافعه و منازعه نشست
نواب عبدالباقی میرزا پس از مایوسی از اصلاح کار در روز هشتم ربیع الاولی آغاز محاربت کرد از صبح کاذب تا هنگام عصر از طرفین بازار پیکار را رونق درخور
تمام بود و معاملتی بر وجه مقابلت از دو سوی میرفت نزدیک بلکه آفتاب بنیاد غروب نهد عبدالباقی میرزا قصد مراجعت باردوی خود کرد که شب
آسوده بغنوند و دیگر روز کار پیکار از سر گیرند در این وقت سربازی باصلاح تفنگ خود اشتغال داشت و از همراهان لختی دور افتاده بود ناگاه خود را در برابر سپاه
خصم دید در دنبال خود نیز گروهی از اعراب نگریست ناچار شده روی بسنگر دشمنان دویدن و فرار درآمد که خود را در گوشه پنهان کند و از اعدا مستخلص شود چند
تن دیگر از سربازان دویدن او را چنان تصور کردند که تعمد القصد یورش و تاختن بر سنگر اعراب شتاب کرده آنان نیز بهمین نیت از دنبال وی بجانب
سنگر تاختند چون عبدالباقی میرزا کار چنان دید با عانت و امداد آنان سرباز روانه کرد و بازگشتن را موقوف داشت بالجمله سربازان یورش
بردند و از جانب قلعه نیز آتش توپ و تفنگ شور جنگ را گرم کرد از کشتیهای لب دریا هم بتوپ افکندن پرداختند و تا چهار ساعت از شب
محاربتی عظیم در پیوسته بود حاجی صادق سلطان از ضرب توپ در کنار دریا شهید شد و میر مصطفی قلی سلطان نیز زخمی رسید آخر الامر دروازه
عیسین را بگرفته و بگشادند و داخل شهر شدند اعراب چون این بدیدند فرار کرده بعمارت ولندیز که بنای قدیم و قویم و بمنزله ارک این قلعه است در شدند
و لشکر منصوره بر آنها تاخته جمعی را بکشتند و جمعی را مجروح کردند رستم خان سرهنگ مجبران دو عراده توپ و یکعراده خمپاره از اعراب بدست آورد و آنها را
محصور کردند سید ثوینی پسر خود را با چند کنیزک از راه دروازه متصل بکنار بحر بیرون برده و خود را بکشتی رسانیده بگریخت و قریب سیصد کس در عمارت
ولندیز محصور شدند دیگر روز عساکر نصرت مآثر از اطراف عمارت ببالا شدند عمارت را بگرفتند جمعی از اعراب خود را بدریا انداخته و بقیه بقتل آمدند

تخمیناً سه هزار کس مقتول و غریق شدند و هر کس از اعراب که در شمیل و میناب و سایر اماکنه بودند بگریختند و بدریا رفتند احمد شاه کلانتر میناب را نیز اعراب با خود برداشته بجزیرهٔ قشم رفتند عبدالباقی میرزا رئیس محمد صالح کلانتر میناب کرده و خود نیز بدان صفحات رفته تا ماه رمضان المبارک در آن نواحی بماند آخر الامر با قرخان تنکستانی را با تفنگچیان او در بندر عباسی گذاشته خود بلارستان رفت چون این اخبار بحضرت دار الخلافه عرض شد شاهنشاه ایران در ازای این خدمات نواب مؤید الدوله را نشان الماس تشریف داد عبدالباقی میرزا را نشان سرتیپی و حمایل سرخ و نیابت گرمسیرات مفتخر فرمود و صارم الدوله نشان میرپنجگی یافت و میرزا نعیم لشکرنویس فارس نشان و حمایل سرتیپی مرحمت رفت همچنین نصر الله خان سرهنگ فوج کلبایکان و رضا قلیخان عرب منصب سرتیپی موهبت شد و هر یک در خور پایه بمنصب و انعام و مرحمت شاهنشاهی شادمانه شدند **ذکر تفویض حکومت بندر عباس بجناب صید سعید خان امام مسقط و عمان** از این پیش هزیمت لشکر عرب در بندر عباس و فرار صید ثوینی مشروح شد از پس آن مبارزت صید سعید خان امام مسقط دانست که روی برتافتن از دولت علیهٔ ایران کاری خطاست پس عریضهٔ ضراعت آمیز نوشته با یک رشته مروارید منضود و اسبهای تازی و تفنگهای زرنشان در صحبت حاجی عبدالله معتمد خود روانهٔ دار الخلافه داشت و از برای صدر اعظم پیشکشی جداگانه داد و فرستاده امام مسقط راه ری برگرفت و از جانب دیگر صید سعید خان در میانه ثالثی مقرر خواست پس حاجی محمد علی وزیر خود را که در نزد او بصداقت لهجه ممتحن بود روانهٔ بوشهر داشت و مکنون ضمیر را با حاجی عبد المحمد ملک التجار دولت ایران بر نگاشت و خواستار شد که کارگذاران دولت ایران حکومت بندر عباس را بدو واگذارند و او را عامل خود شمارند و در ازای این موهبت منال بندر عباس را دو چندان و سه چندان تسلیم کند و بر زیادت از این پیشکشی شایان بحضرت شاهنشاهی فرستد حاجی عبد المحمد صورت حال را نگارکرده بدار الخلافه فرستاد جناب صدر اعظم پذیرفتن مسئول امام مسقط را بصلاح و صواب دانست و اجابت آنرا از ملک الملوک عجم باجرای هفده شرط معلق داشت بعد از آگاهی حاجی عبد المحمد از مکنون ضمیر اولیای دولت از آنجا که شرایط هفده گانه در میانه صعب مینمود رسل و رسایل بسیار مترددگشت عاقبت الامر صید سعید خان فرزند و برادرزادگان خود صید ثوینی و پسرش صید سالم و صید محمد و صید حمد بن سالم با دو مرکب بحری از مسقط بیرون فرستاد و ایشان در روز هشتم شهر رجب در برابر بندر عباس لنگر انداختند و یکماه و هفت روز از برای انجام امر و طی سخن اقامت جستند حاجی عبد المحمد صورت شرایط هفده گانه را بدیشان فرستاد و صید ثوینی در پذیرفتن شانزده شرط اکراه نداشت اما در پذیرائی شرط هفدهم که ضمانت کارداران فرانسه در امر امام مسقط بود تقاعد ورزید و از این روی امضای این امر بتعویق رفت و کار نابسامان گردید صید ثوینی بجزیرهٔ قشم کوچ داده و چون بازدید ایشان واجب بود حاجی عبد المحمد بجزیرهٔ قشم رفت بسم در آنجا با تمام این امر سخن راند صید ثوینی جواب داد که در پذیرفتن شرط هفدهم دولت ایران زیانی و ما را نیز نقصانی باشد اما زیان دولت ایران اینست که همیشه مسقط و بندر عباس و دیگر اراضی سواحل بحر مقهور این دولت بوده و از ممالک ایران بشمار آمده و امروز منت خدایرا که دولت ایران قوی و بکمال است چندانکه بممالک بیگانه دست توانند یافت چه واجب است که از دولت بیگانه ضامن طلب کنند و بربانی بر ضعف خویش اقامت فرمایند اما نقصان ما آنست که بپذیرفتن شرایط شانزده گانه و حمل حکومت بندر عباس با سختی این شرایط از بهر آنست که کارگذاران دولت خارجه ما را از عمال دولت ایران شمار کنند و ما بمظاهرت دولت ایران مکانتی حاصل کنیم اگر دولت بیگانه ضمانت ما کند ما را آن مکانت نماند چون سخنان او با صدق و صواب نزدیک بود حاجی عبد المحمد اجابت را بقدم قبول تلقی نمود و دیگر باره صید ثوینی سفر بندر عباس کرد و شرایط شانزده گانه رقم زد و با اتفاق صید محمد بن السالم خاتم برنهاد و صورت آن شرایط بدینگونه است **قرارنامه حکومت امام مسقط صید سعید خان در بندر عمان فارس** چون بر حسب امر و اجازهٔ اولیای دولت قاهره باهره خلد الله تعالی دوام شوکته و امره حکومت بندر عباس و جزیرهٔ قشم و هرمز و ایسن و تازیان و شمیل و میناب و پیابان و بندر خمیر را که همگی ملک مختصهٔ دولت ایران است از قرار شروط و قیود شانزده گانهٔ مقرره مفصله کارگذاران جناب جلالت و نبالت پناه مجدت و نجدت و شوکت انتباه شهامت و ایالت و بسالت همراه صید سعید خان امام مسقط و عمان واگذار کردیم که از قرار همین شروط و قیود مقرره رفتار نموده و هیچ شرطی از شروط را مهمل و موقوف و متروک نگذارد اولاً آنکه حاکم بندر عباس باید تابع این دولت باشد و مثل سایر حکام فارس در اطاعت فرمانفرمای فارس باشد و نوشته خدمت اولیای دولت بسپارد که من بعد از تبعهٔ دولت علیهٔ ایرانیم ثانیاً همه ساله مبلغ شانزده هزار تومان از بابت مالیات و پیشکش و تعارف از او بدار الخلافهٔ طهران یا دار العلم شیراز از قرار تفصیل در چهار قسط کارسازی نموده از کارگذاران دیوان اعلی سند خرج بگیرد و از این مبلغ دوازده هزار تومان مالیات دیوان اعلی

خواهد بود و معادل دو هزار تومان پیشکش جناب اشرف صدر اعظم خواهد کرد و یکهزار تومان فرمانفرمای فارس برسم پیشکش انفاذ خواهد داشت و هزار
تومان هدیه مهرعلی خان شجاع الملک خواهد بود و ثالثاً خندقی که بنا گذاشته در دور بندرعباس حفر نموده‌اند پر نمایند و بعد از این هم ابداً خندق را
حفر نکنند رابعاً مدت بیست سال اختیار حکومت آنجا با جناب امام مسقط و اولاد و امجاد او باشد بعد از انقضاء مدت بیست سال آنجا را
معمور و آباد بدولت واگذارند خامساً اگر ثانیاً باز اولیای دولت خواسته باشند حکومت آنجا را با امام مسقط و اولاد او واگذار نمایند باقتضای رأفت
فرمان و دستورالعمل خواهند داد و الا اختیار خواهند داشت که خود تصرف کرده حاکم دیگر بگمارند خامساً بیرق دولتی با چند نفر مستحفظ بیرق و یکنفر
تذکره چی همیشه در آنجا بوده رعایت شرایط احترام بیرق دولت را منظور دارند که در هرماه چاپار دولت بجهة آوردن روزنامه و سرکشی بیرق دولت
و عمله بیرق بآنجا بیاید و در ایام اعیاد و روز مولد مسعود بندگان اقدس شهریاری روحنا فداه توپ شادی و مبارکباد بلند آوازه زنند و همچنین هر شب
و صبح شلیک توپ وارد نمایند سادساً حکام بندرعباس و رعایا و قاطبه ساکنین آنجا که در دست حاکم بندرعباس خواهد بود و در این چند سال
خدمت بدولت کرده‌اند بهیچوجه در مقام ایذا و اذیت و بهانه جوئی با آنها برنیایند و بکمال رعایت از ایشان کرده باشند سابعاً حاکم بندرعباس
سوای بندرعباس و جاهائیکه در عهد خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه مبرور در دست داشته و حال نیز مرقوم است زیاده از آن بجای دیگر
دخل و تصرف نکند ثامناً هر وقت فرمانفرمای فارس یا حکمران لارستان برسبیل تفرج و شکار خواسته باشند بآنجا بروند حاکم بندرعباس مثل سایر حکام شرایط
خدمتگذاری و استقبال و لوازم احترام را بعمل آورد تاسعاً اگر برای حکام فارس یا کرمان بجهة مهمی لازم شود که قشون بصفحات کیچ و مکران و بلوچستان بفرستند
مثل سایر حکام ولایات در لوازم خدمت و رسانیدن سیورسات و بلد و بدرقه و اینطور چیزها اهمال نکرده و خودداری ننمایند عاشراً اگر فرمانفرمای فارس
قصوری در خدمتگذاری حاکم بندرعباس مشاهده نماید بمحض اخبار بجناب امام مسقط بدون عذر و اهمال فوراً او را عزل کرده حاکم دیگر که امام مسقط مصلحت
بداند و در اطاعت حاکم فارس باشد بجای او بگمارد حادی عشر هرگاه از رعایای لارستان و سبعه و سایر مملکت فارس یا از رعایای مملکت کرمان بآنجا
بیایند و بآنجا روند و فرار کنند بمحض اظهار و اعلام ضابط آن محل بموطن اصلی خود معاودت دهد ثانی عشر این شروط و قرارداد با جناب امام مسقط سید
سعید خان حی و حاضر و اولاد و امجاد اوست اگر متغلبی مالک عمان و مسقط شود دولت ابد مدت ابا و شروطی و قراری نیست ثالث عشر مادام که بندر
عباس و جزیرتین مرقومتین و شمیل و میناب و سایر متعلقات آنها در دست کسان جناب امام مسقط است احدی از مامورین دول خارجه را در آنجا راه
ندهند و متعهد شوند حفظ و حراست آنجاها را که در دست او است بحراً و براً با انضمام هر مکان و محلی که استعداد توقف جهاز و بغله و کشتی جنگی داشته باشد
و لنگرگاه بر آن صادق آید که از خاک اولیای دولت مفوض بدوست صراحة متعهد بشود که جمیع حدود و ثغور امکنه مذکوره را از مداخله و دست برد غیر با و اجنبی اعم
از راه دوستی و دشمنی باشد محفوظ بدارد و قتاً من الاوقات بهیچوجه نگذارد یک کشتی و بغله و جهاز و یکنفر محارب و دشمن با اسلحه یا بی اسلحه خواه عرب یا غیر
عرب یا از دول خارجه از حدود و امکنه مذکوره بخیال عداوت یا دشمنی یا بهانه دیگر بخاک این دولت و بجاهائیکه در دست بندرعباسی است بگذارد رابع عشر
امام مسقط حق ندارد که بندرعباس و ولایات مزبوره را اگرچه شرایط مذکوره هم باشد بدیگری اعم از دول خارجه وغیره واگذار نماید مگر باید بموجب قرارداد
بدست خود آن باشد و یکنفر از کسان و منسوبان او در بندرعباس و آن ولایات از جانب او دخل و تصرف کند لاغیر و بشرایط مرقومه باید عمل نماید خامس عشر
از قراریکه تجار و تبعه دولت علیه ایران بعرض رسانیدند سابقاً شخص هندوئی مستاجر گمرکخانه مسقط عاملی از جانب خود مقیم عباسی نموده است و تنخواه
مال التجاره تبعه دولت علیه ایران را که از بندرعباس حمل هندوستان و جای دیگر می‌شد عشور مسقط را در بندرعباس دریافت میکرد و حال آنکه در هیچ دولت
و ولایت چنین رسمی نیست که تنخواهی که وارد ولایتی نشود و احتمال غرق و حرق داشته باشد عشور آن ولایت را قبل از ورود از آن اخذ و دریافت نمایند
و چون این فقره بدعت و خلاف قاعده است لهذا باید امام مسقط این فقره را موقوف دارد تا رفع این بدعت بعد الیوم بالمره شده باشد و اجناس
مال التجاره که از طرف بر و بحر وارد عباسی شود آنهم بنحوی که شیخ سیف در حال حیات خود عشور میگرفته بگیرند و زیاده از سابق مطالبه عشور ننمایند
سادس عشر تنخواه تجار محجره در قشم را باید به بندرعباس آورده و بتوسط خیر الحاج حاجی عبدالمحمد ملک التجار بندر بوشهر بوکلای تجار که ساکن عباسی هستند
تحویل داده قبض الوصول دریافت و ارسال دارالخلافه الباهره نماید حرره فی العشرین من شهر شعبان المعظم سال یکهزار و دویست و هشتاد و دو مطابق
سنه لوی ئیل صورت نوشته حاکم بندرعباس بنده درگاه آسمان جاه سعید بن احمد خود را از تبعه و چاکران و بستگان دولت ابد مدت ایران
صانها الله تعالی عن الحدثان میداند حکومت عباسی و جزیرتین قشم و هرموز و شمیل و میناب و بیابان و یاسین و تازیان که واگذار باین بنده درگاه

آسمان جاه سلطانی شده است متعهد است که تنخواه قسط دیوانی بندرعباسی و سایر را موافق تشخیص و رسم مرحمت شیم قسط بقسط بدون تعطیل کارسازی نمایم و اسناد
خرج بجهة خود صادر کنم و در سرپرستی رعایا و آبادانی آنجا بکمال اهتمام را بعمل آورم و امری که منافی رای اولیای دولت قاهره باشد بدان اقدام نورزم و اگر
خدای نخواسته سهواً ترک اولی و خلاف حکمی از بنده درگاه صادر شود حکمش با اولیای دولت قاهره باشد با آنچه بفرمایند مختارند حرره فی بیستم شهر
شعبان المعظم سال یکهزار و دویست و هفتاد و دو هجری مطابق لوی ئیل خیریت تحویل مع القصه چون صید ثوینی و صید محمد این وثیقه را خاتم زدند
و روزی چند بگذشت جمعه یازدهم شهر رمضان قلعه بندرعباسی را تسلیم عمال امام مسقط کردند و صید ثوینی در زمان مسرعی سبک سیر بمسقط فرستاد
و صید سعید خان امام مسقط بر نشسته بیست و پنجم رمضان وارد بندرعباسی شد و سجل شرایط شانزده گانه را خاتم بر نهاد و نگاشته حاکم بندرعباسی را
بخط قبول مجری داشت و اموال تجار را که در جزیره قشم محجر کرده بود به بندرعباس حمل و نقل و تسلیم حاجی عبدالمحمد نمود تا بخداوندان مال مسترد داشت
و در قبول تمامت آن شرایط شاد خاطر بود الا اینکه بر زبان داشت که آقا محمد شاه آن هنگام که حکومت بندرعباسی را با پدرم صید سلطان
تفویض فرمود این دو جزیره را خویشتن مسخر کرد و عرب بنی معین را از این اراضی بیرون کرد اکنون اگر این دو جزیره را در وثیقه بنام مسطور نساختند و
جزایر بحریه را رقم کردندی نیکوتر بود حاجی عبدالمحمد گفت جزیره قشم بیست و چهار فرسنگ طول اراضی دارد و سیصد و شصت قریه و قصبه در این اراضی
آبادان است و پانزده هزار خانوار رعیت در آن سکونت دارند چگونه تواند بود که کارگذاران ایران دیده از آن بپوشند و نادیده انگارند بالجمله امام مسقط
تمامت شرایط را بر ذمت نهاد و عریضه از سر ضراعت و ضراعت نگاشته با دوازده هزار تومان زر مسکوک از برای پیشکش باضافه اشیای دیگر
بصحبت صید علی از خویشان خویش و احمد شاه و حاجی عبدالله روانه دربار شهریار ایران نمود و خود در روز پنجم شوال طریق مسقط گرفت و فرستادگان
او با حاجی محمد علی دهم شوال از طریق بوشهر راه شیراز بر گرفتند و در ششم ربیع الاول بشیراز رسیدند و در خانه مهرعلیخان شجاع الملک فرود آمدند
شجاع الملک رسم ضیافت و مهمان نوازی بجای آورد و همچنین نواب مؤید الدوله طهماسب میرزا ایشان را حاضر ساخته نوازش فرمود و هر یک را
جداگانه خلعت داد و ایشان نیز از قبل امام مسقط در خدمت مؤید الدوله بعضی از اشیاء نفیسه پیشکش پیش داشتند و عبدالباقی میرزا و ابوالقاسم میرزا
و شجاع الملک را جداگانه ارمغانی دادند و از آنجا راه دارالخلافه بر گرفتند بعد از وصول بطهران و تقبیل سده سنیه سلطنت علیه عریضه و پیشکش امام
مسقط را با دوازده هزار تومان زر مسکوک از پیشگاه شهنشاه بگذرانیدند و عقیدت او را در چاکری و بندگی معروض ساختند و تقدیم خدمت
جناب اشرف صدراعظم را نیز بر ذمت نهادند شاهنشاه ایران بصوابدید و صلاح صدراعظم منشور حکومت و خلعت عطوفت و نشان مرصع
بجواهر و مصور بتمثال شاهنشاه او را تشریف کرد و حاجی عبدالله فرستاده امام مسقط حمل منشور و خلعت کرده راه رجعت بمسقط بر گرفته اما از آنسوی
امام مسقط در شهر جمادی الاخره رخت بجهان دیگر کشید و پسرش صید ثوینی مجلس تعزیت و سوگواری بگسترید حاکم بندرعباس و والی میناب که
در بندرعباسی اقامت داشت نیز در مسجد قلعه ولنگر سوگ بپا داشتند و امام مسقط را فرزندان و ضیاع و عقار فراوان بود و نیمی از خزانه او
در مسقط و نیمی در زنگبار بود اندوخته مسقط را ثوینی بضبط داشت و اندوخته زنگبار را صید ماجد برادر کهتر حراست میکرد و در میان برادران
صفوتی لایق نبود از این روی صید محمد خان برادرزاده امام مسقط سفر زنگبار کرد تا میان برادران اصلاحی کند امام مسقط را پسری دیگر ترکی نام
هست که او نیز جلادتی بسزا دارد بالجمله چون بعرض امنای دولت رسید که صید سعید خان جهان را بدرود کرده صید ثوینی بجای او حکومت مسقط
یافت فرمان رفت که آن نشان و خلعت بدو سپارند و در ماتم پدر تعزیت و تسلیت او لازم دارند و نظم بندرعباسی و اراضی را بدو تفویض
فرمودند و امر حکومت او محکم و مبرم گردید **در ذکر ملک خوارزم و خوانین خیوق و طغیان محمد امین خان و انجام کار او** در این کتاب
مبارک در چند محل از خوارزم و خوانین آن مملکت ذکری علی الاجمال رفته است اکنون لازم است که حال حکام آن ولایت بسطی یابد که آن مقدمه را خاتمه
مفید نگاشته آید مملکت خوارزم بر این سوی جیحون واقع و از جمله ایران شرقی محسوب است از قدیم الایام تا اکنون ضمیمه ملک ایران و دارالملک سابق
شهر کرکانج مشهور باورکنج و آن شهری معمور و آباد بوده و در فتنه مغول مردمش بقتل آمده و شهر خراب گردید از آن پس خیوق روی بآبادانی نهاد و تاریخ
آبادانی آن موافق عدد همین نام است خاکش از طرف جنوب غربی متصل باسترآباد و از سمت جنوب شرقی بمرو شاهجهان پیوسته و پنج قلعه معتبر و قرای
بسیار دارد که هزار اسب و کات و خانکاه از آن قلاع خمسه است وقتی خوارزمشاهیه در آنجا رایت استقلال افراشتند و از آن پس غالباً حکام و سلاطین آن
ملک محکوم و مملوک پادشاهان ایران بوده اند خاصه در زمان سلاطین صفویه که فرمانروایان خوارزم اگر چه از طایفه اوزبک و ترکمه و غیرهم بوده اند متابعت پادشاهان

ایران مینموده اند چنانکه وقتی یونس خان از دوشی خان ازبک منهزم شد او و برادرانش نزد شاه طهماسب ماضی صفوی آمده و اعانت خواستند و آمدن
خوارزمیه تاریخ ورود آنان شده و اکر احیانا وقتی بجهة قرب فترت و بعد مسافت از متابعت تجافی میکرده اند کیفر میبرده اند چنانکه در عهد شاه سلطان محمد صفوی
جلال خان پسر محمد خان ازبک خودرائی و بدهوائی گزید و بدست مرتضی قلیخان حاکم مشهد مقدس کشته شد همچنین وقتی محمد خان شیبانی جوجی نژاد بر عرب
محمد خان حاکم خوارزم مستولی شد حاجی محمد خان ملتجی بآستان شاه عباس صفوی گردید بحمایت و اعانت شاه و سپاه ایران در سنهٔ ... بحکومت خوارزم
استقلال یافت دیگربار عبید الله خان ازبک بر سر او تاختن برده تاب مقاومت نیاورد و روی بدولت شاه عباس نهاده در کرت دیگر باعانت شاه
حکمرانی خوارزم یافت و عرب محمد سلطان و ابو الغازی و محمد امین اوبناق و سایر اولاد و احفاد او که از اجداد خوانین جدیده خوارزمند همه متابع و فرمان
پذیر پادشاهان ایران زمین بوده اند بعد از انقضای ملک صفویه که در ایران زمان فترت بود و سران طوایف از هر گوشه سر برزدند و دعوی پادشاهی کردند
در خوارزم نیز ایلبارس خان حکومت یافت و در وقتی که نادرشاه افشار سفر هند و ترکستان اختیار کرده بود وی در حدود خراسان بشیوه تاخت و تاز
جلادتی آغاز نهاد پس از رجعت نادرشاه عزم خوارزم کرد و چنانکه در تواریخ مسطور است خوارزم را مسخر ساخت و ایلبارس را با چندین هزار کس بقتل آورد
و حکومت خوارزم را بمحمد طاهر خان نواده ولی محمد خان چنگیزی سپرد و پس از قتل نادرشاه تراکمه بر خوارزم استیلا یافتند و در سنهٔ ۱۲۱۱ ایلتوزر بن
عوض اینــاق بن محمد امین اینــاق بن فاضل بن ابو الغازی بن اسفندیار بن عرب محمد سلطان بن حاجی محمد خان بن یونس خان ازبک قنقرات خروج
نموده تراکمه را در منزل عنقه چاشکن شکستی فاحش داد و بکرکان دوانید و استقلال یافت و دو سال خان خیوه بود و از آن پس محمد رحیم خان برادرش حکومت
یافت و وقتی باغوای تراکمه گرگان با سی هزار کس بجانب اترک و استراباد آمد بحکم خاقان مغفور ذو الفقار خان سمنانی با او مقابلتی کرده او را از خاک
استراباد بخوارزم دوانید و بسیاری از سپاه وی کشته شدند پس الله قلیخان حاکم شد و از آن پس رحیم قلیخان پسر او و از آن پس محمد امین خان برادر کهتر
رحیم قلیخان حکومت یافت و این طایفه پیوسته بارسال ذریعه و اسب و چرغ و باز و دیگر هدایا بدرگاه سلاطین ایران تقرب میجستند و بتقویت و
تربیت پادشاهان عهد افتخار میکردند چون ولایت خوارزم را غالبا دشتی بی آب و گیاه و بی علف و میاه راه دور و دراز است و از کثرت تراکمه عبور
و مرور سپاه بدان ملک باعث خرجی بیشمار و مورث زحمتی بسیار لهذا سلاطین ایران باندک مایه پیشکش و هدایا ایالت آن ملک را بدان طایفه تفویض فرموده
بودند و بدیشان منشور میفرستادند و بخلعت و شمشیر مرصع بر خوانین آنجا منت مینهادند و چون سرخس و مرو را بولایت آنان اتصال و قربت بود که گاه نیز
زکاتی از تراکمه آنجا میگرفتند و طلب میکردند و در این زمان الله قلیخان امیر بخارا امیر نصر الله قصد تصرف مرو کرد و الله قلیخان مرویان را از استمالت ساخته نیاز محمد بای را
از جانب خود بریاست آنان فرستاده و توپی چند معدود بقلعهٔ آنجا ارسال داشته بعد از چندی مرویان بسعایت امیر بخارا او را کشته و توپها را تصاحب
کردند و از خود حاکمی برگزیدند لهذا همه ساله فیما بین خیوقی و مروزی بنیاد منازعه قایم بود و چون مرو و بلخ و سرخس و کلات و هرات در حقیقت از بلاد خراسان
شرقی و ضمیمه ممالک ایران بوده و هست اهالی مرو از تطاول خوارزمی بدرگاه شاهنشاه ایران استغاثه کردند و استعانه خواستند و باشارت شاهنشاهی
حکام خراسان بحمایت مروی مامور شدند و در آن ایام که حکومت خراسان بنواب حسام السلطنه سلطان مراد میرزا مفوض بود بعضی از افواج و توپخانه
بحراست مرو و حکومت آن نواحی و گوشمال محمد امین خان فرستاد و با خان خیوق مقابله سخت کردند و او را هزیمت دادند و منکوب بجانب خیوق رفت
و چون بلای قحط و غلا در مرو شایع شد سپاه ساخلو مرو را باقتضای مصلحت وقت بخراسان طلب داشتند و خان خیوه فرصتی بدست آورده استمداد
از طوایف و قبایل آن ولایات کرده قبل از خود شاه مراد اینــاق و قوشبیکی را با توپخانه و دو سه هزار سوار بتسخیر سرخس روانه کرد و خود نیز حرکت نموده و در این
ایام نواب فرمانفرما فریدون میرزا بولایت خراسان آمده بود سرخسیان و مرویان بدو التجا کردند و اعانت جستند و او نیز شرح حال بحضرت دار الخلافه
عرضه کرد و اولیای دولت دانستند که این خیره سری از امارات بداختریست و خان خیوه از حقوق سلاطین ایران اغماض ورزیده خود را حکمرانی مستقل و
سلطانی مستبد پنداشته بگوشمال وی اشارت رفت و نواب فرمانفرما در هفدهم جمادی الآخره این سال با ده هزار کس بآق دربند ایلغار کرده فرود
آمد نخست حسن خان سبزواری را با سیصد سوار کاری باطمینان اهالی سرخس و دلگرمی متوطنین آن سامان پیش از سپاه منصور کرده بایلغار روانه داشت و
از قفای او محمد حسن خان فراهانی سرتیپ را با دو فوج عراقی جمعی او و یک فوج گروسی و چهار عراده توپ و یکهزار سوار مامور فرمود و پانصد سوار از
سواران جمعی محمد حسن خان برحسب امر والا از اردوی سرتیپ و پیش تازی کرده که بحسن خان سبزواری ملحق شوند و یکروز بعد از حسن خان پانصد سوار
نیز در رسیدند و چون خبر بمحمد امین خان رسید که فرمانفرما بآق دربند آمده و سپاه منصور بتوالی و تواتر راه سرخس در پیش دارند سپاه خود را بمحاصره

سرخس فرمان داد و راه برگرفت و حسن خان سبزواری با سواران خود بتکتاز ایلغار گزیده بسرخس رسیده و از وصول سواران حسن خان قوتی در دل ضعیف اهالی سرخس درآمده روز دیگر پانصد سوار سبزوار رسیدند و با سرخسی بالاتفاق بمحاربه خیوقی تقدیم جستند و شکستی فاحش بعساکر خوارزمی روی داده بهزیمت شدند و شش عراده توپ و پانصد قبضه شمخال و یکصد نیزه سر بدست سواران خراسانی و سرخسی درافتاد خان خوارزم را این انهزام مایه انعدام وجود گردید و بر لجاج و عناد وی برافزود و مستحضر گردید که محمد حسن خان سرتیپ در راه و نواب فرمانفرما در آق دربند متربصه و مصمم حرکت است بسرخس رفته و بفکر جبران این کسر افتاد و معلوم داشت که افواج دریا امواج علی التوالی خواهند رسید در تسخیر سرخس و محاصره شهر تاکیدی بلیغ نمود که شاید قبل از وصول مدد و ورود اجناد کاری از پیش برده شود و خود بمعاضدت مامورین مصمم گردیده و با چهل هزار کس از طوایف و ایماقات جمشیدی و قربانی و تیمنی و میمنه و شبرغان و سالور و ساروق و غیرهم که اجتماع داده بود بتسخیر سرخس آمد و محمد حسن خان فراهانی بشش فرسنگی شهر سرخس در رسید و نواب والا در شب دوشنبه سلخ جمادی الآخره از آق دربند مهدیقلی میرزا و سامخان ایلخانی و شاهزاده محمد یوسف افغان هراتی و امیرخان شامبیوت قورت بیکلو و محمد حسین خان هزاره را نیز با دو هزار سواره جرار بایلغار روانه نمود و قبل از ورود سپاه منصوره محمد امین خان خوارزمی نیز با همراهان خود نزدیک آمده حکم بمحاصره و یورش سرخس کرده خود بر فراز تلی که موسوم بقاتلو تپه در جانب شرقی شهر واقع بود و تا شهر دو هزار گام مسافت داشت خیمه گلگون و زرنگاری برپای کرده با خواص و انصار و توره کان اوزبک آرام گرفت و بوعد و وعید مردم خود را بمحاصره و تسخیر سرخس حمیت همی افزود چون سواران خوارزمی بگرد قلعه سرخس آمدند از قلعه سرخس حسن خان سبزواری و سواران خراسانی بیرون آمده و بر صفوف جنود خان خیوه حمله کردند اهالی سرخس نیز حمیت و عصبیت بظهور آورده در کمال احتشاد از دو دروازه جنوبی و شمالی بیرون آمدند و جوارزمیان تا حشمت ختند محاربتی سخت درگرفت و گرد و غبار سوار هوا را تیره و تار نمود شمشیرهای خراسانی چون قضای مبرم از قطع اوداج باز نمیگردید و رمحهای سرگرای با قلوب و اکباد راز همی گفت **للمؤلفه** تو گفتی آن سپه شد تار و این پود　دگر ره این سپه شد پود و آن تار　اجل را سر درشد از سود دکان　اجل را گرم شد از قتل بازار　حسام سوسن آسا گشت روین　سنان یاسمن گون گشت گلنار　نحوست گشت با خوارزمیان جفت　سعادت بود با ایرانیان یار　آخر الامر شکست و هزیمت در صفوف سپاه خوارزمشاه درافتاده قریب سه هزار سر اسب و شتر بسیار و شمخال و تفنگ بیشمار و یکعراده توپ هجده پوند و شانزده صف شکن و دو بیرق از ایشان بدست عساکر منصوره غنیمت شد و فتوت خیوقی را از محاذی خیمه و خرگاه محمد امین خان گذرانیدند چون خان خیوه عرصه سرخس را از روخون بدیل سیحون و عدیل جیحون دید اقامت را صلاح ندانسته سلامت خود را در رحیل تصور نموده اسب خاصه بخواست و قصد رکوب کرد چون مرکب خاصش زرین ستام بود و گوی طلا در دم داشت و جیقه خاص و کلاه سرخ خود متفرد در آن علامات در همه خوارزم از او تعدی مینکرد سواران سرخسی و خراسانی او را بواجبی بشناختند و از نشیب تپه چون بازان تیز پرواز بشکار آن کبک طناز بفراز تاختند غالب همراهانش که اسب یافتند از اطراف آن تپه فرار کردند و سواران دلیر در او رسیدند در وی و حاضران تیغ نهادند نخست قربان کل شمشیری بر دهان خان خیوه زد که تا گوش او بردرید و او همیگفت که مرا زنده نزد شاهنشاه ایران ببرید از او نشنیدند هنگام جدا کردن سر او در میان قربان و سایر سواران منازعه رفت تا دوازده کس در سر آن سر کشته شدند آخر الامر صحبت نیاز خان پسر اراض خان سرخسی سر او را از تن جدا کرده اثاثه او غارت شد و گاه این واقعه روز دوشنبه سلخ جمادی الآخره سنه ۱۲۷۱ بوده در میان تن او و سر بعد المشرقین اتفاق افتاد مع القصه سواران جرار او را باسی و دو تن از معارف خواصش در خون کشیدند و چهارده تن از بنی اعمامش که معروف بتوره یعنی خانزاده اند بکشتند قاضی خوارزم را نیز از آن ساغر شرابی مردافکن دادند اسامی مقتولان سامی که در نامه نامی نگاشته بودند و برخی را من بنده در خوارزم دیده و می شناختم بدین گونه است یکجان دیوان بیگی بمنزله وزیر امور خارجه بوده و خدایاربی از معتبران او و داروغه محرم و عبدالله محرم از پیشخدمتانش و دولت یاربی و سردار یکجان و نیاز قلی مینگباشی و الله قلی یوزباشی حق نظر مینگباشی دولت نیاز یوزباشی پسر نیاز محمد بای که سابقا پدرش را مرویان کشته بودند از اقارب و بنی اعمام مهتر یعقوب وزیر بود ویس بای ریش سفید یعنی کلانتر خیوه پسر حکومت خان بن مضرابه خان والی میمنه که با هزار سوار بمعاونت او آمده بود بیک مرادبای تکه که در قریاب متوطن بود و سلطان تکه نیز اهل قریاب است محمد شیخ سردار که همیشه با دو هزار سوار بتاخت خراسان می آمد پسر عباس بای تکه قربانی جعفر آقای کلاتی میر احمد خان جمشیدی زخم برداشته و بعد وفات یافته و دویست و هشتاد کس از صاحب منصبان او بقتل آمدند و سر آنان را نزار ماح کرده با آق دربند و مشهد مقدس آوردند

دو روز قبل

و در روز چهارشنبه دوم شهر رجب که روز عید سعید نوروز فیروز سال خیریت مآل توشقان ئیل بود بآق دربند و اردوی فرمانفرمای خراسان بردند و در سیزدهم
رجب که عید مولد مسعود حضرت امیرالمؤمنین علی ع بود خبر این واقعهٔ غریبه و حادثهٔ عجیبه بعرض امنای دولت قوی شوکت رسید و در پانزدهم رجب رضاقلیخان
قزوینی روس را بدارالخلافه وارد کرد و محقق شد و من بنده که او را بعینه دیده بودم و نصیحتهای صواب گفته و جوابهای خطا شنیده در آن سر متحیر ماندم و این
رباعی را در حضرت اعلی بالبدیهه فرو خواندم للمؤلفه شاها بفلک صیت سخای تو رسید بر جن و ملک فیض عطای تو رسید خوارزم شه آنکه سرکشی کرد ز تو
اینک سر او بخاکپای تو رسید اما چون خان خیوه از خان زادگان خوارزم بوده و آبا و اجدادش را سلاطین صفویه تربیت و تقویت کرده بودند و حق
خدمت بدولت علیهٔ ایران داشتند و منتسب بملت حنیف احمدی و متقلد بشرع شریف محمدی ص بوده اند پادشاه اسلام پناه را ارسال سر او بدارالخلافه مرضی طبع
مروت تخمیر نگردیده مقرر فرمود که در خارج دروازه دولت عمارتی رفیع احداث نمایند و سر او را بعد از تغسیل و تکفین در کمال تکریم و تحریم در آنجا مدفون
سازند و روس اکابر دیگر را در حوالی او بخاک سپارند و بر آن مرقد قراء تلاوت قرآن کنند و آیهٔ آتش بفقرا دهند و چنین کردند **ذکر واقعات خراسان
و رفتن نواب فرمانفرما بانتظام امور سرخس و مرو و اخال و عشق آباد و مراجعت بمشهد** سابقا مرقوم شد که قبل از واقعه
قتل خان خیوق دوهزار سوار از آق دربند بحمایت اهالی سرخس مأمور شده بودند وقتی در رسیدند که خان خیوق و همراهانش بنحوی که نگاشته شد کیفر کفران
نعمت یافته بودند اما عبدالله خان بنی عم خان پس از آن حادثه فرار کرده بجانب مرو افتاده و قریب یکصد و پنجاه هزار تومان مال بقبایل ترکمهٔ مرو و
غیرهم داده تا از میان آنان بسلامت گذشته خود را بخیوق رسانید و سام خان و شاهزاده محمد یوسف و امیر خان شاهسون و سواران ایشان قریب
بدوازده فرسنگ از قفای او ایلغار کردند و در او نرسیده باز گشتند بسرخس آمدند و سپاه خوارزم متفرق الخاطر و مختلف الرای خود را بخوارزم رسانیدند
اما فرمانفرمای خراسان سه روز بعد از واقعهٔ خان خیوه بسرخس وارد شده و مدت پنج روز در سرخس کهنه توقف کرده انتظامی در امورات ایلات تکه داده با پانصد
نفر سوارهٔ سرخس را ملتزم رکاب کرده در منزل دربند خان ریش سفیدان طایفهٔ ساروق باستقبال در رسیدند و چون منزل دیگر آب نداشته سپاهیان از
این منزل آب دو روزه حمل کرده یکشب در بیابان اوتراق نموده دیگر روز بکوچه قم وارد شدند سواران ساروق نیز بجهة حسن خدمت و اظهار خلوص و ارادت
پنجاه شتر آب بمدد آوردند و با خود برداشته بودند اگر چه بدان حاجت نیفتاد ولی مستحسن نموده و در هجدهم رجب نواب والا و همراهان رکاب بمرو در رسیدند
ایل ساروق نیز از قریاب بر حسب امر حرکت نموده در حوالی مرو رود فرود آمدند و کل اعیان و اعاظم مورد الطاف و خلعت گردیده و بخدمتگذاری دولت جاوید
آیت مصمم شدند و چون متوطنین قریاب از اوبه و یماقات خود قریب ده دوازده هزار خانوار اجتماع داشتند و محکمه و سیغناق محکم ساخته بودند بعد از سه روز که ایل
از قریاب حرکت کرده و سیغناقات خود را خالی نمودند بحکم نواب فرمانفرما آن محال و محکمه با خاک یکسان گردید و هشتاد خانوار از معتبرین ایل ساروق را
برسم گروگان کوچ داده باردو آوردند و بقایای ایل بجایگاه خود باز گشتند و ایل سالور نیز اطاعت گزیدند و بحکم نواب والا یکی از آن طایفه بحکومت آنان
متعین شد و خانوار خان هزاره را بحکومت مرو شاهجهان مقرر داشته در پانزدهم شهر شعبان از مرو مراجعت نموده بسرخس وارد گردیده هشت روز دیگر
در آنجا توقف داشتند عبدالجبار خان فرستادهٔ ظهیرالدوله یار محمد خان حاکم هرات را رخصت رجعت بهرات داده و عزیمت مشهد مقدس تصمیم یافت
و در غرهٔ شهر رمضان سنه ۱۲۷۱ وارد آن ارض اقدس شدند و چون خبر قتل خان خیوه بهرات رسید ظهیرالدوله شهر را آذین بست و بعیش و سرور پرداخت
بالجمله مدت عمر محمد امین خان بن الله قلیخان خیوقی سی و شش سال و زمان حکومتش ده سال بوده و چون خبر این فتح بزرگ در شب سیزدهم شهر رجب که
روز مولود مسعود حضرت اسدالله الغالب امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام است بدارالخلافه رسید شاهنشاه ایران از کمال ارادت بجنابش لا انتها
مقرر فرمود که عید مولود حضرت ولی الله را بر آیین اعیاد عظیمه همه ساله در سیزدهم رجب جشن بزرگ کنند و تهنیت عظیم گویند و چنین کردند و در این اوقات
بحکم شاهنشاه ایران سرتیپی دو فوج اصفهان بمحمد ابراهیم خان بن محمد رضا خان بن محمد زکی خان سردار نوری مفوض گردید و بفارس و بندر ابوشهر
مأمور گشت در روز ورود بشیراز که غرهٔ شهر صفر المظفر سنه ۱۲۷۲ بود بحکم نواب مؤیدالدوله حکمران فارس لطفعلی خان سرتیپ فوج قشقائی و صاحب منصبان
آن فوج و عبدالحسین خان سرهنگ توپخانهٔ مبارکه با جماعتی از سرکردگان سواره و صاحب منصبان باستقبال محمد ابراهیم خان مأمور شدند و با احترام تمام او را
وارد شهر نمودند چون افواج او در عرض راه با کمال نظام حرکت کرده بودند مایهٔ خوشنودی مؤیدالدوله شده بعد از اظهار ملاطفات خلعتی خاص بسرتیپ داده
و مبلغ یکصد تومان نقد نیز بافواج او انعام کرده و روز دیگر در خارج شهر بعرض و سان آنها پرداخته در هر باب اهتمام تمام نمود و ایشان را در بیست و ششم
شوال مأمور بجانب بندر ابوشهر نموده و روانه شدند با کمال آراستگی همی رفتند تا در پانزدهم شهر ذیقعده بحوالی بندر ابوشهر رسیده در باغ لیل که نخلستانی است

در یکفرسنگی بندر ریگ فرود آمده میرزا حسنعلیخان دریابیگی و حاکم بوشهر با فوج فریدن و تمام صاحب منصبان دیوانی او را استقبال کرده دیگر روز باتفاق وارد
شهر شدند بمحافظت و محارست بندر بوشهر و خارک پرداخته بهر محلی جماعتی از افواج خود روانه ساخته و نواب مؤیدالدوله بصوابدید حاجی قوام خروار
خروار غله ببوشهر حمل داده تحویل نمودند و مهرعلیخان شجاع الملک جمعی از سرباز فوج شیرازی روانه لار نمود و خلعت آفتاب طلعت شاهنشاه ایران
که بمفاخرت مؤیدالدوله و شجاع الملک انفاد شده بود بعد از استکمال لوازم استقبال زیب بر و دوش کردند و پس از مدت توقف محمد ابراهیم خان
در بوشهر فوج نهاوندی بجای ایشان مامور و افواج اصفهانی بهمراه سرتیپ روانه شیراز شدند و در حین مراجعت محمد حسین خان برازجانی را
باشارت حکمران مملکت فارس گرفته بشیراز آورده مورد التفات شد هم از جمله واقعات این سال وفات عالیجناب مقدس القاب میرزا ابوالقاسم
امام جمعه و جماعت طهران بود که در چهارشنبه پانزدهم شهر ربیع الاولی رحلت نمود و در خارج دروازه حضرت عبدالعظیم مدفون شد و اهالی دارالخلافه
بنابر حسن خلق آن مغفور تحریم و تکریم کامل کردند و بیشتر از حد تحریر و تقریر متاسف و متلهف شدند و نواب کامیاب میرزاده معظم اردشیر میرزا حاکم دارالخلافه
جنازه آنجناب را تشییع نمودند و در مجلس ترحیم همه روزه حاضر بودند هم نواب امیرزاده مصطفی قلی میرزا حاکم مازندران وفات یافت و بجهت نیابت
چون حقیقت این خبر بدارالخلافه منتشر شد برادرش نواب احمد میرزا حسب الامر اعلی بحکومت مازندران مامور داشتند و خلعتی نیز برای محمد کریم میرزا خلف
مصطفی قلی میرزای مرحوم مرحمت شد میرزا اسدالله مستوفی خلف الصدق میرزا موسی نایب رشتی را بوزارت مازندران معین نمودند و بحاج محمد بیک پیشخدمت
خاصه خاقان مرحوم محمد شاه طاب ثراه که ابا عن جد خانه زاد این دولت ابد مدت بوده و خدمات متعدده نموده حسب الامر اعلی لقب خانی و منصب
ترخانی موهبت شد و از قراریکه محقق گردید اعلیحضرت امپراطور روسیه نیکولای پاولیچ در دارالملک سنت پطرزبورغ وفات یافته و ولیعهدش
اعلیحضرت الکساندر پاولیچ بر تخت سلطنت جلوس نمود مدت پادشاهی نیکولای پاولیچ سی سال بوده چون این واقعه معروض شد بامر اعلیحضرت
شاهنشاهی میرزا محمد حسین عضدالملک بسفارتخانه رفته وزیر مختار دولت روسیه و صاحب منصبان از تعزیت و تسلیه گفته باتفاق ایشان بحضور
مهر ظهور اعلی آمده رسم تعزیت و تهنیت مرعی گردید و بعد از رخصت انصراف وزیر مختار و صاحب منصبان روسیه بملاقات جناب جلالتمآب اشرف
صدراعظم رفته از جانب سنی الجوانب شاهنشاهی شیرینی و حلویات بجهة تهنیت جلوس امپراطور جدید روسیه بمجلس عالی آوردند و بعد از مراجعت جناب
وزیر مختار دولت بهیه روسیه بمنزل سفارتخانه جناب نظام الملک از جانب حضرت سلطنت بسفارتخانه خاصه رفته جلوس امپراطور اعظم روس را
تهنیتی سعید بیان کرده دیگر روز جناب جلالتمآب صدراعظم بسفارتخانه توجه نموده از رسوم تهنیت جلوس دقیقه مهمل نگذاشته مراجعت فرمود و امنای دولت
و امرای حضرت دیگر روز بهمین قانون سنیه عمل نمودند و از جمله واقعات این سال تجدید عهد دولتین ایران و روس بود **ذکر معاهده جدیده دولتین
ایران و روس** چون سرحدین دولتین قریب و عبور مسافرین و فراریان در جانبین آسان است امنای دولتین چنان مصلحت دانستند که در باب
مسافرین و فراریان معاهده مشتمل بر چهار فصل تجدید کنند فصل اول آنکه رعایای دولتین بی خط و مهر کارگذاران دولت باراضی یکدیگر عبور نخواهند کرد
فصل دویم آنکه رعایای دولتین اگر بی خط و مهر دولت خویش باراضی یکدیگر روند بدست سرحدداران گرفتار خواهند شد فصل سیم آنکه هرگاه
که رعایای دولتین هنگام مهاجرت از دولت خود خواهند کرد بی مداخله اولیای دول خارجه خواهد بود فصل چهارم اگر مباشرین دولتین از راه وداد
و اتحاد از بهر رخصت و اجازت خواهند کاغذ خطی طلب کنند بی اکراه خاطر تسلیم خواهند نمود مگر آنوقت که بر حسب قانون و قاعده مانعی و دافعی بوده باشد چون
در زمان دولت سلاطین صفویه خلیفه سلطان وزیر در منزل قم که صحرائی بوده بی آب و شوره زار برای عبور و مرور حوضی بزرگ ساخته بود که از آب باران مملو می گشت و مترددین
در ایام تموز بسهولت و آسانی از آنجا عبور می کردند و این حوض بواسطه طول ایام شکستگی تمام یافته بود لهذا در این ایام باشارت شاهنشاه اسلام جناب اشرف
صدراعظم بذوالفقار خان فرزند خود که بحکومت قم مخصوص است حکمی نگاشت که حوض سلطانی را بقدر امکان تعمیری سزاوار نموده باشد و اضافه بر آن حوض سطحهای
متعدد و مسجد بزرگ قصبه در آن محل بیفزاید بر حسب حکم اعلی ذوالفقار خان اهتمامی در این کار بظهور آورده حوض قدیم را تعمیری جدید نموده و دو سطح بزرگ بر آن بیفزوده و
آنهار را از قناتی که تا این محل سه فرسنگ مسافت دارد در نهری عریض جاری داشته که در کمال فراوانی و نهایت آسانی آب بآنجا میرسد و در آنجا قلعه و سرائی بنا نهاده
که از برای نزول قوافل زیاده از اندازه نافع و سودمند است چون محاسن خدمات او در انتظام قم و ابنیه جدیده سدیده برای حضرت شاهنشاهی پرتو قبول افکند
بخلعت التفات مخصوص شد **ذکر ورود جناب جلالتمآب چارلس استس مری وزیر مختار و ایلچی مخصوص دولت بهیه
انگلیس بسفارت دولت علیه عالیه ایران و اقامت در دارالخلافه طهران** چون جناب جلالتمآب وزیر مختار مذکور وارد

بندر ابوشهر فارس شد کارگذاران دیوان بکمال تعظیم و تکریم بظهور آوردند و جناب معزی الیه از راه بغداد عزیمت کرمانشاهان نمود نواب مستطاب عماد الدوله امامقلی میرزا حاکم آن ولایات از جانب خود مصطفی قلیخان دیوان بیگی و میرزا صادق طبیب مترجم زبان انگلیس را بمیزبانی وزیر مذکور روانه داشت و در نهایت احترام و احتشام وارد شهر کرمانشاهان شد مقرب الخاقان مصطفی قلیخان قاجار سرتیپ که با مر امنای دولت ابد مدت از پیشگاه حضور همایون پذیره و میزبانی مامور بود از کرمانشاهان تا دار الخلافه طهران بمهمانداری و حرمت شعاری اهتمام تمام کرد و در بیست و ششم شهر رجب در قریه بخشی آباد خیمه و خرگاه دولتی برپا کرده امیر الامراء العظام مقرب الخاقان میرزا محمد خان کشیکچی باشی و نصر الله خان سرتیپ از جانب سنی الجوانب اعلیحضرت شاهنشاهی خلد الله سلطانه و خان باباخان سرهنگ از طرف قرین الشرف جناب جلالتمآب امیر نویان معظم صدر اعظم اعتماد الدوله اعتضاد الشوکه دام مجده العالی و میرزا عفار خان نایب دویم وزارت امور خارجه از جانب میرزا سعید خان وزیر دول خارجه بپذیره شدند و محمود خان کلانتر و کدخدایان محلات شهر دار الخلافه و ارباب استقبال از غلامان خاصه و عامه بنحوی که از تشریفات الحمل بود او را بسفارتخانه خاصه انگلیسیه رسانیدند و بعد از ورود در روز سه شنبه بیست و نهم شهر رجب سنه ۱۲۶۴ هجری مقرب الخاقان شهباز خان بن محمود خان دنبلی قوریساولباشی بسفارتخانه رفته جناب معزی الیه و همه صاحب منصبان سفارت را بحضور اعلی بشارت داد و موافق تشریفات متداوله ایشان را بکشیکخانه مبارکه وارد کردند و از آنجا با ایلقاقخان قاجار و سالار بار امیر الامراء العظام مقرب الخاقان محمد ناصر خان ایشیک آقاسی باشی برسم و آیینی که معمول است بحضور اعلی و مجلس خاص پادشاهی در آمدند نظر از آداب و معقولیت جناب معزی الیه در پیشگاه همایون اعلی موقع قبول و استحسان حاصل کرد و با کمال میل طبیعی جنابش را مورد نوازش و توجه ملوکانه فرمود و بعد از مرخصی از حضور اعلی بلا فاصله بمجلس ملاقات جناب جلالتمآب اشرف امجد امیر نویان مجدد و صدر معظم اعظم اعتماد الدوله مفخم افخم رفته با اظهار مواحدت و موافقت و بیانهای محبت آمیز سخنهای مودت خیز گذشت و بمنازل خود بازگشت شدند روز دیگر جناب صدارت ایشان را بازدید فرموده در روز پنجشنبه دویم شعبان جناب معزی الیه بمنزل شخص دویم دولت ایران نایب الوزاره خاقان جناب فخر الانجاب نظام الملک رفته و بعد از ظهور مهربانیها بازگشته روز دیگر که جمعه بود نظام الملک بازدید فرموده در سفارتخانه متعلقه بدولت علیه انگلیس اقامت کردند و بانجام امورات خود پرداختند و در این ایام که جناب مقرب الخاقان میرزا محمد صادق قایم مقام از دار الخلافه بآذربایجان بازگشت حکومت بلاد ملک آذربایجان را بجمعی از کارگذاران کافی عاقل بازگذاشت از جمله نواب محمد رحیم میرزا را حاکم خوی نمود و سلطان احمد میرزا را ارومی و اکبر میرزا را اردبیل داد و حکومت مشکین را بحیدر قلیخان بزچلوی محول نمود و بحکم نواب مستطاب امیرزاده معظم نصرة الدوله صاحب اختیار آذربایجان هریک بمرکز حکمرانی خود رفته شدند رتق و فتق امورات دیوانی را بدست گرفتند و جمعی از صاحب منصبان نیز از منصبی اوسط بمنصبی اعلی اختصاص حاصل شدند در این ایام که شهر رمضان بود بتلاوت قرآن و طهارت ذیل و صیام نهار و قیام لیل و اشاعه خیرات و افاضه مبرات و تعظیم علما و تکریم فقرا گذشت و حکومت قزوین بنواب مستطاب شاهزاده عبد الصمد میرزا ابن خاقان مغفور طاب ثراه مفوض گردید و حاجی حسنعلی خان خوئی آجودانباشی سابق بوزارت و پیشکاری خدمتش مخصوص شد

ذکر ماموریت جناب مجدت القاب جنرال بروسلیف فرستاده علیحضرت امپراطور اعظم دولت بهیه روسیه بمژده جلوس جدید با نامه مودت ختامه و آمدن عالیجاه معلی جایگاه بولکونیک بارطالامی از جانب جناب مرادیف جانشین قفقاز

چون جناب مجدت همراه جنرال بروسلیف فرستاده اعلیحضرت امپراطور جدید دولت بهیه روس الکسندر باولیچ با نامه دوستی ختامه متبنی بمژده جلوس روانه ایران بود با عالیجاه بارطالامی بولکونیک از جانب جناب مرادیف جانشین نایب مممالک قفقازیه با ذریعه مخالصت و دیعه بسرحد ایران در رسیدند نواب مستطاب نصرة الدوله فیروز میرزا حکمران آذربایجان قاسم خان سرتیپ را بمیزبانی و تکریم ایشان باز فرستاد پس از ورود بشهر تبریز و چند روزه اقامت علی نقی خان سرتیپ بمهمانداری رفته در همه راه با آداب تمام همراه آمده در یکشنبه هفدهم رمضان سنه ۱۲۷۱ بقریه طرشت که از کارگذاران دولت برحسب قانون حرمت خیمه دولتی زده بنیجه لامر العظام محمد خان بکلربیگی سابق تبریز و میرپنجه نظام و محمد رضا خان کرکری سرتیپ عالیمقام و خان باباخان سرهنگ از جانب حضرت سلطان السلاطین و جناب صدر اعظم امیر نویان و میرزا عبد الغفار خان نایب امور وزارت خارجه و محمود خان نوری کلانتر دار الخلافه و کدخدایان شهر و جمعی مستقبلین معروف رفته او را با پس از نزول و صول بباغ میرزا نبی خان در آوردند و در روز دوشنبه بیست و پنجم رمضان مقرب الحضرة العلیه محمد حسن خان نایب خانه بار و عارض عنت بلا

کردار موافق تشریفات خاصه آنان را انگشتری نه مبارکه آورده بعد از توقف و اظهار لطف مقرب الخاقان امیرالامراء العظام محمد ناصرخان قاجار ایشیک آقاسی باشی بزرگ دربار معدلت مدار ایشان را بحضور باهرالنور آورده جناب ایلچی و همه اجزای سفارت با نامه اعلیحضرت امپراطور اعظم و ذریعه جناب جانشین تکرم شرفیاب شدند و مورد الطاف خاص آمدند و پس از ملاقات جناب جلالتمآب صدراعظم ایران چنانکه مرقوم افتاد و تکرار یافته بمنزل مخصوص سفارتخانه خاص رفته انواع تکلفات و تفقدات مرسومه معاودت نسبت بآنجناب بظهور آمده و در اینما محمد علیخان جوانشیر بن ابوالفتح خان را توفیق رفیق گردید قصد اعتکاف در روضه مطهره کرده و مطاف عتبات عالیات نموده لهذا امیرتومانی فوج اول خاصه شریفه ببرادر کهتر او محمد قلیخان مفوض گردید

ذکر ماموریت جناب جلالتمآب سفیر کبیر و وزیر مختار مقیم دولت ابد مدت ایران موسیو نیکولا پرسپر بوره صاحب از جانب دولت قویمه قدیمه فرانسه از شهر اعظم پاریس دارالملک اعلیحضرت امپراطور ناپلیون ثالث و ورود به بندر ابوشهر سرحد فارس و آمدن بدارالخلافه طهران علی التفصیل

در جلد نهم شرحی از شهر پاریس و دولت قدیمه مستقیمه فرانسه مرقوم افتاد که این دولت دولتی بزرگ و آن شهر شهری عظیم است و حدود اربعه آن ملک نگارش یافت و مذکور شد که اهالی آن مملکت در عهد سلاطین صفویه بایران آمد و شد داشتند و با سلاطین مذکور معاهده و مواخات میکردند و فرانسه را در ایران فرنگی خواندند و بدین نام معروف شدند و در سنه یکهزار و دویست و چهار اهالی فرانسه شورش کرده روی شانزدهم را که از طایفه لوئی بود کشتند و مدار کار بر طریقه جمهوریه نهادند و مشورتخانه قوت گرفت و از طایفه بناپورته ناپلیون برتبه امپراطوری رسید و بر لشکر ملت مظفر شده با روسیه محاربتها کرد و شهر مسقو بگشاد و از آنجا بسبب عدم آذوقه بازگردید و در سال یکهزار و دویست و نه که خاقان گیتی ستان آقا محمد شاه تفلیس را قتل و غارت فرمود امپراطور اعظم سفیری بایران فرستاد و اظهار ملاطفت و مودت کرد لما وقتی رسید که آن پادشاه بزرگ بفوز شهادت فایز شده بود و در عهد سلطنت خاقان صاحبقران خواجه داود نامی در لباس تجار با نامه روانه ایران داشت و در سال یکهزار و دویست و بیست و یک موسیو ژوبر بدارالخلافه آمد و نامه آورد و میرزا رضای قزوینی مامور بپاریس شد و میرزا رضی بن میرزا شفیع تبریزی جواب نامه بپارسی صرف در کمال فصاحت نگاشت که در تاریخ میرزا محمد صادق وقایع نگار مغفور مسطور است و بعد از انقضای زمان سلطنت امپراطور اعظم ناپلیون و تلونهای دهر بوقلمون لوئی هیجدهم که از دودمان قدیم سلاطین عظیم دولت فرانسه بود و آنطایفه مدت نهصد سال سلطنت کرده بودند بر تخت سلطنت و امپراطوری فرانسه برآمد و بعدل و داد و رونق معاملات تجار و معموریت بلاد پرداخت در عهد دولتش ترقی کلی افزود چون هشت سال پادشاهی کرد درگذشت و برادرش شارل دهم بپادشاهی نشست و کارش قوتی کامل گرفت با دولت اسپانیا محاربه کرد و مظفر گردید و ولایت معروف بالجزیره را که تخمینا کرور جمعیت دارد به تصرف درآورد در سال چهارم سلطنتش در مملکت فرانسه شورشی تمام برپا شده طریقه جمهوریت سپردند و او مجبورا از پاریس مهاجرت گزیده بمملکت انگلیس رفته متوقف شد لوئی فیلیپ که از اقربای وی بود بر ملک مسلط و مستقل گردید و در عهد دولتش کار مملکت زیاده از سابق قوت گرفت و شکوه سلطنت او از لوئی هیجدهم درگذشت و از جمله فتوحات او تسخیر شهر بوم بآن ور از مملکت بلژیقا بود که صد هزار نفس داشت و شهری دیگر که آنرا آنقونا میخواندند و محتوی بود بر سی هزار کس از مملکت ایطالیا مسخر درآورد و چند شهر دیگر از اطراف الجزیره بتصرف او درآمد و در جزیره واقع آوران و قسطنطین و بون والثور عمارات قدیمه را برانداخته کوچها و عمارتها را بطرز و طور شهرهای فرنگستان بنیاد نهاد و چند شهر جدید خود طرح ریخته بساخت و باتمام رسانید و مدت سلطنتش هیجده سال بود و در سال آخر مذکور شورش عظیمی در مملکت فرانسه شده او را نفی کردند او نیز بلندن رفته توقف کرد پس از دو سال توقف در انگلستان در سن هشتاد و چهار سالگی درگذشت و مدت سه سال قرار کار آن ولایت بر شیوه جمهوریت گذشت تا اعلیحضرت امپراطور لوئی ناپلیون سیم که برادرزاده امپراطور ناپلیون بزرگ بود و پدرش مورثا در ملک هولاند سلطنت داشت از راه وفور عقل و رای و فرط جلادت و کاردانی پای بر مسند امپراطوری گذاشت و طومار تصرفات و غلبه جمهوریت را فرو پیچید و در سلطنت و پادشاهی استقلال تمام حاصل کرده و در این ایام برای ملک آرایش مشهود داشته شد که جمعی در مملکت روم بر جناب پاپ بزرگ که رئیس ملت کاتولیکهاست طغیان ورزیده اند و بر او بعصیان بیرون آمده اند و آن قاعده قدیم قویم را منهدم و منعدم میخواهند حضرت امپراطور معظم ناپلیون سیم جمعی از سپاه فرانسه را بحمایت پاپ و اضمحلال طاغیان مامور فرموده عاصیان را مغلوب و طاغیان را منکوب و جناب پاپ را در ملک روما مستقل ساختند و جماعتی از سپاهیان فرانسه را بجهت حفظ ملت و رفع شورش در آنجا بتوقف امر فرموده که تا غایت بدان خدمت مامورند و در عهد دولت امپراطور لوئی ناپلیون سیم تعمیر و آبادی تمام در شهرها حاصل شده و چون رعایای الجزیره در اصل عرب و مسلمانند و غالبا بزیارت مکه معظمه عازم و رعایت و حمایت ایشان در شرع

سیم که برادرزاده امپراطور ناپلیون

عدالت لازم است در بلاد جده و مصر و شام قونسلهای مخصوص گماشته که مترددین دولت بهیه فرانسه خاصه رعایای مسلمان الجزیره که بطواف مکه معظمه میروند
بی زحمت و دغدغه در کمال آسودگی و فراغت بمقصد رسیده مرفه الحال رجعت نمایند و در عرض راه احدی متعرض ایشان نشود و در بحر سفر چند فروند
کشتی مخصوصه و اپور یعنی آتشی معین نموده که حجاج مسلمانان از دریای مدیترانه عبور کرده باشند و معطل نگردند و نهایت عدالت و سلوک با عموم رعایا
و برایا مسلوک دارد و در این زمان آبادی و ترقی دولت بهیه فرانسه باقصی الغایه رسیده است چنانکه بتحقیق عدد نفوس جمعیت ملت فرانسه هشتاد و
دو کرور است و جمعیت الجزیره و توابع آن که بتصرف این دولت درآمده ده کرور است تعداد جماعتی که در نفس شهر معظم پاریس مسکون میباشند
دو کرور است و آنشهر از عجایب امصار و اعاظم بلاد است و گرداگرد شهر مساحه ده فرسخ مسافه است و تفصیل آن در اینمقام موجب تطویل است و تعداد
شهرهای بزرگ مملکت فرانسه قریب بسیصد است که در هر شهری از آنها از دو کرور گرفته تا بیست هزار نفس موجودند و قشون سپاهی آندولت در زمان
امنیت پانصد هزار است و در هنگام ضرورت و معادات عموما دو کرور خواهند بود زیرا که تمامی رعایای آن ملک از اهل نظام و هنگام کارزار با
با استعدادی تمام باشند و مالیات آن دولت دویست و پنجاه کرور تومان است الحاصل در عهد دولت شاهنشاه مغفور قطب السلاطین محمد شاه
طاب ثراه چنانکه سبق ذکر یافت حسینخان آجودانباشی بسفارت آنولایت رفته هنگام مراجعت او بحکم محکم لوی فلیپ کنت سرتیژ وزیر مختار و چند
کس از اجزای سفارت بایران آمدند و حاجی میرزا آقاسی مغفور چنانکه بایست از فواید دوستی و اتحاد و توقف آنان در دولت علیه عالیه آگاهی
حاصل نکرد و بعد از شرفیابی حضور از دار السلطنه اصفهان معزز و مکرم مراجعت کردند و در اواخر آندولت میرزا محمد علیخان شیرازی بسفارت فرانسه
مأمور گردید و در اوایل دولت ابد مدت باز آمد و مرکنت سرتیژ وزیر مختار دولت بهیه فرانسه با جمعی از ارباب مناصب با نامه مودت ختامه بحضور اعلی آمدند
و باقامت در دار الخلافه مأمور شد و این واقعه در زمان اقتدار و استیلای امیر اتابک میرزا تقی خان فراهانی رحمه الله بود و اگرچه او امیری بود دانا و وزیری
مدبر و توانا و در اغلب امورات ملکی کافی و باکفالتی وافی دوستی و محبت و یگانگی و مودت این دولت فخیمه را چنانکه باید قدر ندانست و حق گذاری
این عارفه کبری را بواجبی نتوانست پس از قدری اقامت جناب وزیر مختار دولت بهیه فرانسه را بمضمون اینکه گفته اند آنجا که قدردان نبود قدر خزف
بدان عزم رحیل بر اقامت رجحان یافت و بملک خود بازگشت و عقلای عهد و بزرگان ایام در اینباب بر امیر کبیر بزرگ دانش خرده گرفتند که ای
عجب چرا مرافقت چنین دولتی بزرگ و موافقت چنین ملتی سترگ خالی از مرض و عاری از غرض را بیحاصل پنداشت علی الجمله در این ایام که دست وزارت
بر حسب استحقاق جناب صدر الصدور آفاق رائی پیرآمد بر وفق رای دوربین و بر طبق حزم متین بدانست که این دولت بهیه عظیمه از دولتهای قویه
قدیم و از هر حیثیت صاحب مزاجی مستقیم و سلیقه قویم و در مراتب حب و بغض با استقامت و استدامتی عظیم خواهند بود لهذا در این ایام که سال
هجرت بر یکهزار و دویست و هفتاد و یک برآمد معلوم شد که از جانب اعلیحضرت امپراطور اعظم دولت بهیه فرانسه لوی ناپلیون سیم که عمر مبارکش از
چهل و هشت سال گذشته و در مراحل فطانت و ذکاوت و عقل و تدبیر بر امثال و اقران سابق و سایق گشته و در مضای زمان سه سال سلطنت
کارهای پادشاهان عظیم الشان سی ساله بظهور رسانیده است سفیری کبیر مأمور بدار الخلافه است حقیقت امر را برای ملک آرای اعلیحضرت سلطان
السلاطین قهرمان الماء و الطین الناصر لدین الله سلطان ناصر الدین شاه قاجار غازی خلد الله ملکه و سلطانه مکشوف داشته مقرر شد که میهمان پذیری
صافی ضمیر میزبانی و مهربانی از دار الخلافه طهران به بندر ابوشهر که سرحد ملک فارس و آغاز مملکت ایران است رفته قدوم مودت لزوم این فرستادگان
کهن مودت را بقبول تلقی دارد لهذا سرتیپ مقرب مجرب علیخان بن رستم خان قراگوزلو را بفارس و بندر روانه داشت که چنانکه از مراسم یکجهتی و مودت
بهمراهی آنان عازم دربار معدلت مدار سلطانی شود و وی راه برگرفت و بمقصد رسید و مقصود یافت و قبل از وصول او به بوشهر از جانب نواب
مستطاب مؤید الدوله طهماسب میرزا حکمران فارس میرزا علی محمد خان به بندر ابوشهر رفته برسوم میزبانی پرداخت و میرزا حسنعلی خان خلف الصدق
مقرب الخاقان حاجی قوام الملک شیرازی که حاکم دریابگی بوشهر بود لوازم تحریم و تکریم را بظهور آورده خیمه بزرگ را بر ساحل دریای عمان برافراخته و اسباب
ضروریه را در آن مهیا ساخته در روز یکشنبه نوزدهم شعبان این سال که گاه ورود جناب وزیر مختار دولت بهیه فرانسه بود میرزا علی محمد خان و میرزا
محمود خان نایب آجودان وزارت امور خارجه که در آن بندر بود بزورق کوچک نشسته ایلچی بزرگ را استقبال کردند و در زمان ورود بساحل احترامات علیه
ملیت و مکتوبه را کردند و اهالی بوشهر را از ورود ایشان آگاهی فرودند و با وجود تعیین منازل مخصوصه جناب ایلچی و وزیر مختار و نواب و صاحب منصبان دو
بخانه قونسول دولت بهیه انگلیس که عمارتی سرکاری است توجه نمودند و در بیست و پنجم شعبان از بوشهر خروج و عزیمت شیراز کردند و علیخان مهماندار در عرض راه

صورت عهدنامهٔ دولتین علیّتین ایران و فرانسه

بدیشان پیوست و در کمال عزت و حرمت وارد شیراز شدند و در هنگام توقف از جانب نواب مؤید الدوله طهماسب میرزا تشریفات و تکریمات و
مهربانی و تفقدات نسبت بجناب جلالتمآب وزیر مختار و ایلچی مخصوص دولت بهیه بظهور رسیده در مجلس حضور سؤالات مدققانه و صحبتهای محققانه
در میان آمده پس از چندی توقف عزیمت دار الخلافه نمودند در سه شنبه هفدهم شهر شوال در قریهٔ بخشی آباد نزول سفیر و همراهان او را از جانب
کارگذاران دولت ابد مدت خیمهائی گوناگون برپای کردند و از جانب اعلیحضرت سلیمان حشمت شاهنشاهی ابدالله ملکه عالیجاه نتیجة الخوانین العظام
مقرب الخاقان علی خان افشار میرپنج و عالیجاه نصرالله خان سرتیپ بپذیره جناب جلالت نصاب ایلچی و وزیر مختار مامور شدند و عالیجاه
خان بابا خان خلف الصدق مقرب الخاقان عباسقلی خان سرتیپ افواج ثلثه از جانب جناب جلالتمآب اشرف افخم امیر نویان معظم اعتماد الدوله
صدر اعظم و میرزا غفار خان نایب دویم از جانب وزیر دول خارجه میرزا سعید خان باستقبال فرستادند همچنین محمود خان نوری کلانتر دار الخلافه
و کدخدایان محلات و جماعتی از غلامان خاصه رکابی با ایشان موافقت و مرافقت داشتند و جناب جلالتمآب وزیر مختار و ایلچی مخصوص دولت
بهیه فرانسه و نواب صاحب منصبان و مترجمانش وارد سفارتخانه خاصه شدند و احترامات و تشریفات متداوله بطرز اجمل و نحو اکمل درباره
جناب معزی الیه بظهور پیوست و در پنجشنبه بیستم ماه مذکور محمد حسن خان نایب ایشیک آقاسی باشی نوری بسفارتخانه رفته جناب وزیر و اجزا
سفارت را بحضور حضرت شاهنشاه بی نظیر دعوت نموده بر وفق تشریفات معموله مکرر مذکور شده بعد از سکون در کشیکخانه باتفاق مقرب الخاقان
ایشیک آقاسی باشی قاجار محمد ناصر خان بحضور اعلی آمدند و نامه مودت علامه محبت ختامه بآئینی درست بنظر رسید و اطوار معقولیت و اداء
ماموریت جناب سفیر وزیر در پیشگاه همایون جلوه قبول کرد و مورد الطاف و اعطاف مخصوصه شاهانه گردید و بعد از مراجعت از حضور حرمت
ظهور اقدس اعلی با صاحبان مناصب موسیو لکونت دوکوبینو نایب اول و کنت پرکو نایب دویم و موسیو میناز صاحب منصب و موسیو
نیکولا مترجم اول و موسیو کیری مترجم دویم بملاقات جناب اشرف ارفع صدر اعظم رفته بمنازل خود بازگشتند و فردای آنروز جناب
اشرف نوئین معظم ببازدید جناب سفیر وزیر فرمود در شنبه بیست و دویم جناب معزی الیه بدیدن جناب شخص دویم ایران و صهر اول السلطان
میرزا محمد کاظم خان نظام الملک رفته و در بیست و سیم بازدید یافته برآسودند و در ایام توقف چندان آثار خیرخواهی و بیغرضی از جناب
وزیر مختار معزی الیه نسبت بدولت علیه عالیه ایران بظهور و بروز رسید که مزید رغبت و میل و معین محبت و شوق امنای دولت بمرافقت
و اتحاد و موافقه و اتفاق دولتین علیتین گردید لهذا باقتضای رای مبارک و صوابدید پیشکار دولت ابد مدت مقرر شد که فیمابین ابواب
معاهده و مواحده باز و مفتوح و بنیاد مغایرت و مباعدت مهدوم و مقلوع افتد پس بتراضی طرفین و اجازه دولتین در اندک وقتی
بی میانجی ثالثی و رابعی و تداخل مخالفی و متابعی معاهدتی مصادقت پیوند محکمتر از البرز و الوند استحکام و استقرار یافت و فی الحقیقه مزاج
و تاج شخص دولت ابد مدت ایران را که با دول ثلثه رومیه و روسیه و انگلیسیه معاهدت و موافقت داشت عناصر اربعه کامل
گشت بیت این خانه بچهار رکن شد است خانه بچهار حد مهیاست و صورت آن عهدنامه مسدد موبد موطد موکد این است که مرقوم میگردد
و تصریحا و تحقیقا براهالی و دولتهای خارجه و داخله معلوم می افتد صورت عهدنامه منعقده مابین دولت علیه ایران و دولت
بهیه فرانسه که در هزار و دویست و هشتاد و یک مقرر شده بسم الله الرحمن الرحیم چون اعلیحضرت کیوان رفعت خورشید رایت
فلک رتبت گردون حشمت خسرو اعظم خدیو انجم حشم جمشید جاه دارا دستگاه وارث تخت و تاج کیان شاهنشاه اعظم بالاستقلال کل ممالک
ایران و اعلیحضرت کیوان رفعت خورشید رایت شمس فلک تاجداری مهر افق شهریاری برازنده دیهیم صاحب کلاهی شقه طراز لوازم
شاهنشاهی خسرو باذل نامدار ناپلیون ثانی امپراطور ممالک فرانسه هر دو علی السویه اراده تمنای صادقانه دارند که روابط دوستی فیمابین دولتین
برقرار باشد و بواسطه عهد دوستی و تجارتی که بالسویه نافع و سودمند تبعه دولتین قوی بنیان خواهد بود مودت و اتحاد جانبین را استحکام بنمایند
لهذا برای تقدیم این کار اعلیحضرت شاهنشاه کل ممالک ایران اعتماد الدوله العالیه صاحب نشان مکلل امیر تومانی با حمایل سبز و قرمز و صاحب
نشان تمثال همایون از درجه اول و حمایل شمشیر مرصع و عصای مکلل بالماس و دارنده شرابه الماس و مروارید و صاحب نشان درجه اول امیر
نویانی اعظم و حمایل سبز درجه مخصوص شخص اول و صاحب لقب اقدس جناب اشرف افخم امجد میرزا آقا خان صدر اعظم دولت علیه ایران را و اعلی
حضرت امپراطور ممالک فرانسه جناب موسیو نیکولا پرسپر بوره وزیر مختار و ایلچی مخصوص دولت بهیه فرانسه صاحب نشان افتخار مسمی بلژیان دونور و حمایل

مسمی بمسیو بوره که دارای نشان افتخار مجیدیه و غیره را وکلای مختار خود تعیین کردند و ایشان بعد از آنکه در دارالخلافه طهران مجتمع شدند و اختیارنامه خود را مبادله
کردند و موافق قاعده شایسته دیدند و فصول آتیه را برقرار نمودند فصل اول بعد الیوم الی الابد فیمابین دولت علیه ایران و رعایای آن دولت و دولت
دو دولت بهیه فرانسه و رعایای آن دولت دوستی صادق و اتحاد دائمی برقرار خواهد بود فصل دویم سفرای کبار و وزرای مختار که هریک از معاهدتین
بخواهند بدربار یکدیگر مامور و مقیم سازند همان رفتار و سلوکی که در حق سفرای کبار یا وزرای مختار دول متحابه و اتباع آنها معمول میشود بعینها همان
رفتار نیز در حق سفرای کبار و وزرای مختار دولتین معاهدتین و اتباع ایشان معمول و مجری و همان امتیازات محفوظ خواهند بود فصل سیم تبعه دولتین
علیتین معاهدتین از قبیل سیاحان و تجار و پیله ور و غیرهم در مملکت محروستین سیاحت یا توقف نمایند بالسویه از جانب حکام ولایات و وکلای
طرفین بعزت و حمایت قادرانه بهره مند خواهند گردید و در هر حال سلوکی که نسبت باتباع دول کاملة الوداد منظور میشود در حق ایشان نیز منظور خواهد
شد و بالمفاوضه ماذون و مرخصند که هرگونه امتعه و اقمشه و محصولات چه از راه دریا و چه از راه خشکی بمملکت یکدیگر بیاورند و از مملکت همدیگر ببرند و بفروشند
مبایعه و معاوضه نمایند و بهر بلدی از بلاد مملکتین که بخواهند حمل و نقل نمایند فصل چهارم هرگونه امتعه و اقمشه که اتباع دولتین علیتین معاهدتین بمملکت
یکدیگر نقل نمایند و یا از مملکت همدیگر بیرون ببرند وجه گمرکی که از تجار و اتباع دول کاملة الوداد حین ورود امتعه و محصولات ایشان بولایات دولتین
و حین خروج از مملکتین مطالبه میشود از ایشان نیز مطالبه خواهد شد و حق و وجه علیحده بهیچ اسم و رسم در دولتین علیتین مطالبه نخواهد شد فصل پنجم در ممالک محروسه
ایران اگر فیمابین اتباع دولت بهیه فرانسه مرافعه یا مباحثه یا منازعه روی دهد طی گفتگو و اجرای عدالت آن بالتمام بعهده وکیل یا قونسول دولت بهیه
فرانسه است اگر متوقف در محل و مکان این مرافعه و مباحثه و منازعه بوده باشد و الا در مملکتی که اقرب بمکان مزبوره است خواهد بود وکیل یا قونسول مزبور
این گفتگو را بروفق قوانین متداوله در مملکت فرانسه خواهد کرد هرگاه مرافعه یا مباحثه یا منازعه فیمابین دولت بهیه فرانسه و اتباع دولت علیه در مملکت
ایران حادث گردد در محکمه ای که وکیل یا قونسول دولت بهیه فرانسه مقیم باشد مقاولات متداعیین و تحقیق و تدقیق و اجرای حکم بعدل و انصاف در محکمه
دولت علیه که محل عادیه طی اینگونه امورات است با حضور احدی از منتسبان وکیل یا قونسول دولت بهیه مزبوره خواهد شد هرگاه مرافعه یا مباحثه یا منازعه
در مملکت ایران فیمابین اتباع دولت بهیه فرانسه و تبعه سایر دول خارجه در ممالک محروسه فرانسه اتفاق افتد قرار انجام و اتمام آن بنحوی خواهد بود که با
اتباع دول کاملة الوداد در مملکت مزبوره معمول و مرتب میشود و تبعه دولت علیه ایران در ممالک فرانسه با اتباع دول بهیه فرانسه در ممالک ایران اگر متهم
بجنایات کبیره گردند بنهجی که در مملکتین مزبورتین با اتباع دول کاملة الوداد رفتار میشود با ایشان نیز معمول و مرتب و قطع و فصل خواهد شد فصل ششم هرگاه
احدی از اتباع دولتین علیتین در مملکتین محروستین وفات یابد در صورتی که شخص میت را قوم و شریکی نباشد متروکات و امانات او بوکیل یا قونسول دولت میت
تسلیم شود تا مشارالیه بروفق قوانین متداوله در مملکت خود هم متداوله در مملکت خود چنانکه شاید و باید در این باب معمول دارد فصل هفتم دولتین علیتین
معاهدتین جهة حمایت اتباع و تقویت امور تجارت و فراهم نمودن اسباب حصول معاشرت دوستانه و عادلانه فیمابین تبعه دولتین چنین احتیاط نمودند
که از طرفین سه نفر قونسول برقرار گردد قونسولهای دولت بهیه فرانسه در دارالخلافه طهران و بندر ابوشهر و دارالسلطنه تبریز تعیین و قونسولهای دولت
علیه ایران در دارالسلطنه پاریس و شهر مرسیا و جزیره بوریان توقف نمایند و این قونسولهای دولتین معاهدتین بالسویه در محل متوقفه مسکونه مملکتین
محروستین از اعزازات و امتیازات و معافاتی که قونسولهای دول کاملة الوداد در مملکت محروسه جانبین محظوظند بهره یاب خواهند گردید فصل هشتم
این عهدنامه دوستی و تجارتی حاضره که بملاحظه کمال صداقت و دوستی و اعتماد فیمابین دولتین ذیشوکتین ایران و فرانسه منعقد شده است بعون الله تعالی
طرفین شروط مندرجه در آن را ابدالدهر از روی صدق و راستی مرعی و محفوظ خواهند داشت و وکلای مختار دولتین معاهدتین متعهدند که امضانامجات
خدیوانه از جانب سنی الجوانب شاهنشاه خود در دارالخلافه طهران یا دارالسلطنه پاریس در ظرف مدت شش ماه یا کمتر اگر مقدور گردد مبادله نمایند وکلای
مختار دولتین معاهدتین این عهدنامه مبارکه حاضره را بخط و مهر خود مرقوم و مختوم نمودند این عهدنامه مبارکه بتاریخ بیست و هفتم شهر شوال سنه یکهزار و
دویست و هفتاد و یک مطابق دوازدهم ژولیه هزار و هشتصد و پنجاه و پنج عیسوی در دو نسخه بخط فارسی و فرانسوی مطابق و موافق یکدیگر مرقوم شد
و چون جناب جلالتمآب مسیو بوره وزیر مختار و ایلچی مخصوص دولت فرانسه در انعقاد این عهدنامه دوستی و تجارتی فیمابین دولتین ذیشوکتین ایران
و فرانسه نهایت صداقت و اهتمام را بمنصه ظهور رسانید اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاه جمجاه بمحض ظهور مکرمت و عین وفور مرحمت خاصه در
حق جناب معزی الیه و تشیید مبانی اتحاد دولتین یک قطعه نشان مکلل بالماس موشح بتمثال مهر مثال همایون و حمایل آبی مخصوص درجه و مرتبه نشان مبارکه

که اعظم و اجل نشانهای این دولت است بافتخار جناب معزی الیه مرحمت فرمود و همچنین یک قطعه نشان شیر و خورشید از مرتبهٔ دویم کستاره دار بافتخار عالیجاه
فخامت همراه موسیو لکنت و کوپینو نایب اول وزارت و سفارت خاصهٔ مذکوره که از خانوادهٔ قدیم و تا دو صد پشت بایشش معروف و دانای چندین
لغت و زبان و مصنف چند کتاب در علوم مختلفه و صاحب اخلاق ستوده است التفات فرمود و نشانی دیگر از مرتبهٔ دویم بدون ستاره بافتخار
عالیجاه مجدت همراه موسیو نیکولا مترجم اول سفارت مبذول افتاد و نشانهای مبارک در چهارشنبه غرهٔ ذیحجة الحرام که عید مولود امپراطور فرانسه
بود بمصحوب عالیجاه میرزا ملکم سرتیپ و مترجم مخصوص دولت علیه مرسول شد و جناب جلالتمآب وزیر مختار در کمال آداب و تعظیم تمثال همایون
همایون را در آن روز مخصوص که عید خاصهٔ آنان بود زیب پیکر مفاخرت نمود از حسن نیت و مراتب یگانگی و محبت اولیای این دولت امتنانی کامل حاصل
کرد و از جملهٔ واقعات متفرقهٔ این شهور عزیمت موکب ظفر کوکب شاهنشاهی به ییلاقات شمیران و لواسان و لار است و توقف نواب مستطاب
شاهزاده ولیعهد در دار الخلافه طهران و ماموریت مقرب الخاقان میرزا علی نقی خلف الصدق صاحب دیوان مغفور میرزا محمد تقی علی آبادی
بامورات دربخانه نواب مستطاب شاهزاده آزاده ولیعهد دولت ابد مهد و اهتمام نواب امیرزاده اردشیر میرزا و میرزا موسی وزیر دار الخلافه
و انجام و انتظام مهمات شهر و خارج و مراجعت جناب مجدت همراه جنرال بروسیلوف ایلچی دولت بهیهٔ روسیه با نشان و خلعت بمهمانداری علینقی خان
سرتیپ افشار و توجه فرمودن اعلیحضرت شاهنشاهی از چمن لار بافجه و چون قریهٔ افجه از متنزهات آن سامان و از ابنیهٔ خاصهٔ جناب صدر اعظم دولت
علیهٔ ایران است اعلیحضرت شاهنشاهی در آن عمارت سکونت فرمودند و عید سعید قربان اضحی را بسلام عام و شکوه تمام در آن عرصهٔ سعادت فرجام
گذرانیدند و سلام عید غدیر خم و جشن تهنیت کثیر البرکت روز مذکور را در قریهٔ نیاوران شمیران در عمارت مستحدثهٔ رفیعه موسوم بجهان نما بجاه و جلال و
نظم و کمال و شوکت و حشمت بگذرانیدند و چاکران دربار را بانعام و خلعت و اکرام و نعمت بنواختند و جناب حاج ملا محمد کاشانی را و میرزا جلال الدین
و آقا سید احمد منزوی را مخلع ساختند و در بیست و ششم شهر ذیحجه موکب همایون اعلی از نیاوران وارد دار الخلافه طهران گردید و در این ایام نواب
مستطاب حشمة الدوله بحکومت اصفهان مامور و چراغعلی خان برکاب اعلی احضار شد و محمد حسن خان سردار ایروانی که بحکومت یزد و کرمان میپرداخت
رحلت یافت و ایام محرم هزار و دویست و هشتاد و بعزاداری و سوگواری حضرت سید الشهدا حسین بن علی علیهما السلام درگذشت و در شهر صفر
عالیجناب حاج ملا محمود نظام العلما مریض و فوت گردید و چون مقرب الخاقان نصر الله خان قاجار خال بیهمال ستوده خصال شاهنشاه جمشید
جلال حاوی علوم گزیده و جامع اخلاق حمیده و حامی علما بود و بشوق مکاسب اخروی بمناصب دنیوی چندان رغبتی نداشت لقب نظام العلمائی ملقب
و معمم گردیده در مجالس خاص بجلوس اختصاص گزید و مقرب الخاقان وزیر نظام که در مشهد مقدس نظمی کامل داده بود و ابنیهٔ جدیدهٔ عدیده بنیاد نهاد
بدار الخلافه احضار شد و میرزا محمد قوام الدوله و عضد الملک و سام خان ایلخانی از طهران بخراسان رفتند و چون عبد العلی خان پیشخدمت خاصه
خلف مقرب الخاقان حاجب الدوله با وجود اخلاق شایسته و صفات پسندیده در مراتب کمالات از نثر و نظم رتبتی عالی حاصل کرده بود حضرت
شاهنشاه فلک جاه او را ملقب بادیب الملکی مخصوص و مخلع فرموده شبی کل موزونان طهران را از پیر و جوان و قدیم و جدید ضیافتی بزرگ کرده مجلس مدایح
ظل الله گیتی پناه درگذشت و حاجب الدوله غالب را انعام و اکرام نمود و چون مقرب الخاقان مهرعلیخان ملقب بشجاع الملک خلف الصدق حاجی
شکر الله خان نوری که شجاعتی موروثی و مکتسبی دارد مصدر خدمات بزرگ در فارس شد بخلعت و نشان همایون سرپنجگی مخصوص گردید و بر امثال و اقران
افتخار و اقتدار گزید در این ایام از جملهٔ واقعات شیراز وفات عالیجناب فخر المشایخ شیخ ابو تراب امام جمعه و جماعت شیراز بود که در شهر ربیع الاولی
رحلت نمود هم در این اوقات موکب همایون چندی در باغ خارج شهر که از ابنیهٔ مستحدثهٔ جناب جلالتمآب صدر اعظم است و بنام فرزند ارجمند
نجیب مستعد خود میرزا داود خان ساخته و داودیه لقب یافته و از بناهای رفیعه و عمارات منیعه است تفنن و تمکن گزید و مقرب الخاقان محمد ولیخان
قاجار دوالو بیگلربیگی استراباد بحضور اقدس خوانده شد و جعفر قلیخان یوزباشی ایلخانی شادلو که مدتی در دار الخلافه مقیم بود بحکومت استراباد و
جاجرم و نردین و گرگان مامور شد و عالیجاه میرزا اسمعیل خان مباشر مهام خارجهٔ استراباد که مردی عاقل باکفایت است و آگاه از حقایق
آن ولایت به پیشکاری امورات آن سرحدات مامور و مخلع و روانه گردید ذکر ماموریت عمدة الامراء العظام جناب مقرب الخاقان سیف
الملک عباسقلی خان میرپنجه ایلچی کبیر بسفارت سنت پطرزبورغ بجهة تعزیت و تهنیت اعلیحضرت امپراطور اعظم
الکساندر با ولیعهد سابقا مذکور شد که جناب مجدت همراه جنرال بروسیلف باخبار و مژدهٔ اعلیحضرت امپراطور روس بدار الخلافه آمد نامه

ذکر سفارت سفیر کبیر جناب سیف الدوله

مودت خانه آورد و معزز و مکرم بازگشت چون در طریقه مواحدت دولتین لازم بود که بزرگی شایسته و صاحب منصبی خجسته از جانب دولت جاوید مدت
بتعزیت و تهنیت امپراطور جدید دولت بهیه روسیه مامور گردد در این ایام الانسب و الانجب از جناب عمدة الامراء العظام مقرب الخاقان عباسقلی خان
خلف الصدق محمد زکی خان نوری سردار فارس و کرمان بود چه بنی عم جناب جلالتمآب اشرف افخم اعتماد الدوله صدر اعظم و خال جناب نظام الملک
بود و در شجاعت و مناعت و کمال و جلال عدیم المثال لهذا بمزید اکرام و انعام و بتعیین خطاب و القاب و اعطای نشان و حمایل و خلعت
و شمشیر و کمر مرصع معزز و مخلع گردیده و مقرب الخاقان محمد قاسم خان برادر کهتر معیر الممالک ایران که سابقا کارپرداز اول دولت علیه متوقف
در تفلیس بود احضار و بمستشاری سفارت کبری با جناب سفیر کبیر مامور شد که بجناب جانشین قفقازیه تهنیت گفته باتفاق سفیر کبیر روانه پطرز
بورغ شود و نریمانخان ولد سهام الدوله سلیمانخان گرجی به نیابت اول سفارت کبری و میرزا صادق حکیم به نیابت دویم و حاج میرزا
محسن بمترجمی اول و لطف الله آقا بمترجمی دویم معین شدند و میرزا مهدی و میرزا حبیب الله منشیان سفارت گشتند و جناب سفیر کبیر
رخصت انصراف یافته با جلالتی وافی و بنالتی کافی و سامانی محتشمانه و شکوهی محترمانه راه آذربایجان برگرفته همی رفت و در نوزدهم
ذی حجة الحرام به تبریز رسید تمامی اهالی نظام و حاج میرزا محمد خان دبیر مهام و میرزا احمد خان برادر مقرب الخاقان قایم مقام
تا باسمنج لوازم استقبال بظهور آوردند و از جانب نواب نصرة الدوله فیروز میرزا حکمران آذربایجان و قایم مقام اسبان جنیبتی زرین ستام
پیش آوردند و عالیجاه جنرال قونسول دولت بهیه روسیه که در نعمت آباد بود با اجزای سفارت باستقبال سفیر کبیر سیف الملک استعجال جست
پس از ورود بباغ شمال با قونسول مذکور میهمان مقرب الخاقان قایم مقام گشتند پس از چندی توقف در دوازدهم محرم الحرام
روانه مقصد گردیده در هفدهم شهر مذکور وارد سرحد دولتین علیتین شده صاحب منصبان که بپذیره و میزبانی جناب سفیر کبیر مامور بودند
با جمعی سالدات و سواره و صاحب منصبان دیگر و ده عراده کالسکه و ده عراده ترشکه در رسیدند و معارف ایشان نام چنین بوده کاخانوف
سرهنگ توپخانه بوره شوف مترجم پارطانوف نایب مراجانوف حاکم نخجوان کلبعلی خان پسر احسان خان مرندی ژوکوف و شرمیس
حکیمباشی شرایط تحریم و تکریم بظهور رسانیدند و شیرینی و قند و حلویات چند بیاوردند و اظهار مهربانی و دوستی کردند و در روز نوزدهم
از ارس حرکت نموده روانه مقصد اصلی گردیده روز ورود بتفلیس جنرال ماجور مهر اسنکی و جنرال قسطنطین للی کارگذار امور خارجه مملکت
قفقازیه و پولکونیک قلی تکین بیگلربیگی تفلیس و پولکونوک مایور سواره نظام و دو نفر پولکونوک مایور پیاده نظام نیز دو نفر اجودان
جناب کیسنیاز بهبودف نایب جانشین قفقازیه و حاکم کل مملکت و میرزا اسکندر مایور و مترجم کیسنیاز و صد نفر سواره ژاندارم یعنی محافظ
شهر و صد و پنجاه سواره نظام و تمامی کارگذاران امور خارجه و اجزای دفترخانه رسم استقبال بجای آورده پیاده گشته یکدیگر را دریافتند و تا باغ
مانیستو که قریب بشهر است و عمارتی عالی دارد بیامدند و سه نفر جنرال بر در باغ پیاده شده احترام لازمه بجای آوردند و جناب سفیر کبیر بباغ فرود
آمده پس از صرف چای و شیرینی و قهوه بیرون آمده با اجزای سفارت در کالسکه هائی که حاضر کرده بودند سوار شده عزیمت شهر نموده پلیس مستطر
شهر تفلیس با تمامی اجزای پلیس باستقبال آمده پس از آن کلانتر شهر با معارف تجار و اعیان و طبل و علم در رسیدند و کل اهالی شهر از ملل مختلفه و
طوایف متفرقه بیرون آمده صف برکشیدند هشتاد راس گاو و گوسفند قربانی کردند و اهالی قراولخانه بادای احترامات نظامیه و سلام با بیرق و شیپور
پرداخته در حین ورود بشهر هشت و یک توپ بجهة احترام خالی کردند و اهالی قراولخانه بزرگ در خانه جناب جلالتمآب مرادیف جانشین
قفقاز احترامات نظامیه و سلام بجای آوردند و جناب سفیر کبیر سیف الملک در خانه ناچارلینک اشتاب یعنی امیر نظام که بهترین خانهای
امرای عالیمقام بود نزول اجلال فرمود و در آن محل نیز قلعه بیگی و اهالی نظام پیش فنگ زده سلام نظامی بعمل آوردند و جنرال برودسیلوف
و برادر کیسنیاز بهبودف رئیس دیوانخانه با لابت و نویسندگان دیوانی صف کشیدند و معرفی نمودند و جناب سفیر کبیر بمنزل معینه مخصوصه
درآمد و بلافاصله از جانب کیسنیاز شیرینی مبارکی منزل بیاوردند و فرستاده او عذرخواهی کرده بازگشت و دو نفر اجودان و سه نفر فقیر را
مواظب خدمت سفیر کبیر نمودند و بفاصله دو ساعت گذشته جناب کیسنیاز بهبودف بدیدن جناب سفیر کبیر آمده تهنیت ورود گفته مهربانیها
نمودند و اظهار شعف بملاقات کردند بعد از صرف چای و قهوه بازگردید دیگر روز جناب سفیر کبیر عزم بازدید کرده جناب کیسنیاز احتراما مجلس بازدید را
در خانه جناب جلالتمآب جانشین مقرر داشته تمامی اهالی تفلیس از ارباب قلم و اصحاب شمشیر فدا و طاقها صف کشیدند و در زمان ورود کیسنیاز [illegible]

تا حوالی سیم و طاق باستقبال پیش آمده اظهار مودت نموده ارباب مناصب را معرفی کرده پس از صرف چای و قهوه و شیرینی جناب سفیر کبیر بمنزل مخصوص
مراجعت نموده بلافاصله جناب بهبودف با بعضی از جنرالهای بزرگ ببازدید سفیر کبیر آمده اظهار محبت و مهربانی و شعف کرده بمنزل خود بازگردید و
پس از لمحتی توقف جناب سفیر روانهٔ مسکو و پطرزبورغ گردید در روز بیستم شهر صفر المظفر که زمان حرکت از تفلیس و عزیمت مقصد بود جناب جنرال
بهبودف عالیجاهان حاکم شهر و صاحب منصبان عظیم الشان تا یکفرسنگ راه بمشایعت جناب سفیر کبیر آمدند و چند تن تا آخر خاک تفلیس همراهی
کردند در هر منزل و مسکن ضباط و عمال و کارگزاران دولت شرایط استقبال و حرمت بظهور آوردند و در شهر ولادی قفقاز و استاوراپل و
نوچرکس و وارانژ و طولا که از بلاد عظیمه است یکفرسخ بشهر مانده حاکم و جنرالهای بزرگ سواره و پیاده نظام آن دولت با فوج و بیرق و شیپورچی
چنانکه سابقا مشروح و مرقوم رفت بلوازم تکریم پرداختند و جناب جنرال کوریورس که در استاوراپل سردار هشتاد هزار قشون است و
جناب جنرال اتامان که در نوچرکس سردار یکصد هزار کس است مراسم پذیره و اکرام مرعی داشتند و دیدن کردند و بیست و یک تیر توپ انداختند و در
هر شهری بتماشای تیاتر و کارخانه و چاپخانه و مدرسهٔ نظامی تکلیف نمودند تا قصبهٔ پادولوسکی شش فرسنگی شهر مسکو معین التجار میرزا علی اصغر با تجار
دولت علیه ایران که در آنجا متوقف بودند باستقبال آمده قربانیها کردند و در روز حرکت از آنجا و ورود بمسکو که نوزدهم ربیع الاولی بود جنرال کینیاز
که از جانب اعلیحضرت امپراطور بپذیره و استقبال بمسکو آمده بود با جناب مقرب الخاقان محمود خان سرتیپ مصلحت گذار سابق دولت علیه مقیم
پطرزبورغ تا سه فرسنگی باستقبال جناب سفیر کبیر آمده و ماموریت خود را اظهار کرد و تا حوالی شهر مسکو صاحب منصبان بزرگ و اکابر شهر سواره
و پیاده بسیار در رسیدند در نزدیکی دروازهٔ شهر خانهٔ بس عالی که بنزول سفیر کبیر را معین بود نزول نمود و قدری استراحت کرد پس از فراغت کالسکه‌ها
که از احترام آورده بودند سوار گشته ساعتی بعز و تمام به عمارت مخصوص ورود در آمد و فوج سالدات و مستقبلین احترامات بعمل آوردند و جناب
فرمانفرمای مسکو شیرینی فرستاد و تحیت گفت جناب ایلچی کبیر ساعتی بعد از ظهر روز بیست و دوم ربیع الاول بدیدن فرمانفرمای مسکو رفت و
کمال احترام دید و چون بمنزل آمد فرمانفرما بازدید نمود و خواهش کرد که شب بتماشاخانه بروند و مقبول افتاد و برفتند و بازگشتند و بیاسودند و بغنودند غافل
که فتنهٔ دهر غدار کس را آسوده نگذارد و دیدهٔ چرخ بیدار فتنه را غنوده نپسندد کس را شربتی نداد که ضربتی نزد و نوشی نفرستاد که نیشی نداشت خارش با گل نشسته
و خمارش با خمر پیوسته خزفی نبخشید که دری نگرفت صدفی ننهاد که گوهری نبرد بزمی است که تا حریفان نشسته اند برخواسته اند و تا چون بدر تمام
فروغ داده اند فروکاسته اند گلشنی است که بهارش را خزان در پی و گنجی است که دینارش را اژدها بر سر در خنده اش گریه مدغم و در شهدش زهر مضمر است
علی الجمله سفیر کبیر را فرزندی هجده ساله رشید بلیغ دلیر زیرک دانا همراه بود و چون هوای مسکو که بها یضرب الامثال فی البرودة از کمال دم سردی کانون
پیری میکرد و کمان دی از غایت دل سختی گلوله ریزی و دزدان راهزن برف معابر و مضایق عبور و مرور را بسته بودند و سپیدجامگان سیاه کار بر در
و بام عمارات بر نشسته خفتگان نبات هنوز از خواب سبات برنخواسته و بیداران سهر را هنوز دیده بخواب سحر گرم نگشته رفع سردی زمهریر دی را داوطلب
آن جوان جلیل جمیل بخاریهای آتشین برافروختند و نیل چهرهٔ کمال او را سپندوار ذکال زمستی هم بسوختند همانا غلبهٔ بخار آتش زغال سنگی راه نفس و
مسدود در ریعان اوان جوانی و عنفوان زمان کامرانی بناکام جهان را بدرود کرد در بیست و سوم ربیع الاول که بر جناب سفیر کبیر محرم بود و صباحش نظیر روز
قیامت و فزع اکبر چون خدمتگاران خفته برخواستند بخت جوان را خفته دیدند و خاطر جمعی را آشفته لاجرم این راز پرده در در پرده نماند و این شعلهٔ جهانسوز از
اشتعال ننشست جناب سفیر کبیر شنید آنچه شنیدن نمیبارست دید آنچه دیدن نمیتوانست بنا بر پاس تعظیم دولت و اظهار تاسیس صولت دم بر نیاورد و
آه نکشید و ناله نکرد و اشک نبارید چه منافی قواعد وقار و مباین رسم اهالی آن دیار بود بناچار در این آتش بی دود میسوخت و بدین زیان بی سود مصابرت
میکرد یعقوب وار در بیت الحزن رسالت متمکن بود و یوسف عزیز خود را در چنگ گرگان میدید و بمعاضدت عقل معاینه میکرد که این درد را درمان نه و
این جراحت را مرهم نیست این راه دیدنیست و این گل چیدنی این مرحله رفتنی است و این غنچه شکفتنی این ساغر شکستنی است و این صید رستنی این جام
نوشیدنی نیست و این جامه پوشیدنی کسی از این دام بجهد بجهد و از این قید بجید نرهد دل پر خون بدعای دولت روزافزون حضرت شاهنشاهی مشغول میداشت
و خود را از عزم ناشکیبائی معزول مینمود گفت نظم دولت شاه جهان است که ماند جاوید بجهان تکیه مکن کو بفنا متهم است علی الجمله محمود خان
و قاسم خان و سایر صاحب منصبان سفارت کبری و تجار تبعهٔ دولت اسلام کثرهم الله در تشییع جنازه با تاسف بی اندازه موافقت کردند و بزرگان دولت
روسیه نیز لوازم احترامات بظهور آوردند جناب فرمانفرمای مسکو و جمیع صاحب منصبان بزرگ بعد از ظهر بمنزل ایلچی کبیر آمده تعزیت و تسلیت آغاز کردند و

بسرعت سیر چرخ صاعقه این خبر را بدار الملک مسکو رسانیده شد و از جانب اعلیحضرت امپراطور اعظم فرمانفرمای مسکو تعزیت سفیر کبیر مامور شد و جنرالی نیز از جانب
جناب غراف نسلرود وزیر اعظم بمنزل سفیر کبیر آمده اظهار تاسف نمود در بیست و هشتم شهر ربیع الاولی تمامت صاحب منصبان روسیه بجهة مشغولی
خاطر سفیر کبیر بمجلس آمده در باب چرخ صاعقه سخن کردند و مقرر شد که مطلبی تقریر نمایند و جواب بخواهند در شش دقیقه از چهل فرسنگ سؤالی را جواب
صحیح بیاوردند و هنگام عزیمت از مسکو بپطرزبورغ تفصیلی که در روزنامه مسطور است تشریفات و تکریمات لا اندازه بظهور آمد و جناب سفیر کبیر
و صاحب منصبان سفارت در کمال اعزاز منزل بمنزل قطع کرده بدار الملک پطرزبورغ رسیدند و در بیست و نهم ربیع الاولی که روز ملاقات
جناب جلالتمآب غراف نسلرود وزیر اعظم بود ایشیک آقاسی باشی امپراطوری با کالسکه دولتی آمده سفیر کبیر و اتباع سفارت را با وطاق خاص
جناب معزی الیه رسانیدند در همراه وطاقی ارباب مناصب احترامات کردند تا وطاق بمنزل خاص وزیر ماندند پس پرسش اظهار مهربانی نموده در
ثانی جناب سیناوین با جمعی استقبال کردند و در سیم او طاق خود جناب جلالتمآب غراف نسلرود احترامات نسبت بجناب سفیر کبیر نموده و نوشته و مراسله
جناب جلالتمآب اشرف امجد ارفع صدر اعظم ایران را مطالعه نمودند و مجالس در کمال مهربانی و مودت گذشت و سفیر کبیر بمنزل مخصوص باز آمد
و جناب وزیر اعظم بمدت نیم ساعت فاصله ببازدید سفیر آمده اظهار محبت کرد و در روز وصول بحضور اعلیحضرت امپراطور نیز تشریفات مجدده خاصه
بظهور رسید سفیر کبیر و متابعان سفارت بتفاوت درجات در کالسکه‌ها نشسته معزز و مجلل بحضور اعلی رفتند و شرف خدمت اعلیحضرت امپراطور
و علیاحضرت امپراطریس و نواب مستطاب ولیعهد دولت بهیه روسیه را دریافتند و شرط تعزیت و تهنیت از جانب اعلیحضرت سکندر رتبت شاهنشاهی
از قوه بفعل آوردند و نامه محبت ختامه را ابلاغ نموده کلمات مودت آیات بمیان آورده مراجعت کردند در روز دوازدهم ربیع الثانی جناب ایلچی
کبیر و اتباع سفارت بدیدن نوابان قسطنطین و میخائیل برادران اعلیحضرت امپراطور رفتند و قرین عزت و سعادت بازگشتند و از چهاردهم
ربیع الثانی امنای دولت و ارباب مناصب تا روز بیست و سیم ربیع الثانی حسب الامر علی بدیدن سفیر کبیر آمدند و اظهار دوستی و مواحدت کردند
و ایلچی کبیر نیز ایشان را بترتیبی که آمده بودند در ملاقات تاخیر و تقدیم منظور داشته همه را خورسند داشت علی الجمله سفیر کبیر را نظر باتحاد دولتین حشمتی وافی
و مکانتی عالی حاصل بود و امپراطور اعظم در محفل عیش و ضیافت که باصطلاح آن قوم آن را بال گویند بر همگی سفرای دول خارجه مقدم بداشت و محل
جلوس او را بفاصله ذرعی در رفقای خود معین کرد و غالبا سفیر کبیر را بتماشاخانه‌های لایق مشغولی میداده اند و اظهار محبت و مهربانی مینموده اند
همانا در این ایام روزی خدمتش را بنظاره عمارتی و فضائی و خانه بردند که با آلات حرب و ادوات ضرب مشحون و از هر محاربه هر تحفه غنیمتی بدست
آورده بودند مفاخره را در محلی معین نهاده جلوه همیدادند اتفاقا سفیر کبیر بخانه در شد که بعضی از اسلحه جنگ متعلق باهالی ایران در آن بود و آن چیزها را
در جنگ گنجه از سپاه ایروان گرفته بودند چون اسباب را جلوه عیان دادند غیرت و عصبیت سفیر کبیر این معنی را برتافت و بجلدی پاسخ داد که در محاربات
چنین امورات بسیار می‌افتد چرخ بازیگر از این بازیچها بسیار دارد چه وقتی خاقان سعید شهید قصد تسخیر ایران و ارمن کرد و بر شهر تفلیس تاختن برد
و سی هزار کس از نسوان و رجال در رعایت حسن و جمال از اسرای گرجیه و ارامنه بایران آورده در تمامت ایران بخدمت امیران میبرد اختند و از
آن قوم هنوز بیشترکان در بلاد ایران بسیار بجا مانده و تسخیر و فتوح تفلیس را نیکو یادگاری باشند روزی در محفلی دیگر مردی سخن در میان افکند که گویند مردم
بسطام عباسقلی‌خان نام حاکم بسطام را بکشتند و این نه کاری نیکوست که محکوم حاکم و مامور آمر خود را بقتل آرد آصف الملک پاسخ داد که این چه شگفت است
چنین اتفاقات بسیار افتاده است و بعضی ممالیک ممالک اروپ ملوک خود را کشته اند چنانچه رعایای روس پول پدر امپراطور نیکولا را هم
در نظر فرزندان بقتل آوردند و اهالی پاریس لوی شانزدهم را بکشتند و بالحاح او گوش فرا نداشتند الحاصل چون جناب سفیر کبیر مدت چهار
بیست روز در آن شهر توقف گزید امپراطور روسیه او را بعواطف و عوارف شایان بنواخته یک قطعه نشان تاجدار مرصع بالماس قیمتی
از مرتبه اول آنکه درجه اعلی است با حمایل سبز و یرا تشریف داد و بهترین از تبعه سفارت کبری را مشمول عنایات ساخته رخصت انصراف فرمود و
موسیو سیناوین کارگذار امور خارجه آن دولت و موسیو لیوف ناظم امور خارجه با تمام تبعه وزارت خود و بگلربیکی شهر و جمعی از جنرالان و
صاحب منصبان بزرگ در سرای سفیر کبیر حاضر شدند و یکفوج سواره ژاندرم بر در آن خانه صف بزدند و کالسکه خاص سواری امپراطور را
برای سفیر بیاوردند و او را با حشمتی لایق و مکانتی موافق مشایعه نمودند تا شهر مسقو در رعایت جلالت او مساحتی نرفت و در منازل بر رسم
گذشته قراولان مقرره با طبل و شیپور سلام نظامی میدادند و قیام احترامی کردند و بروز ورود مسقو شرایط استقبال و مکارم از اکابر و اعاظم

بطهور رسید و کالسکهٔ خاص فرمانفرمای سقوره المخصوص سفیر کبیر داشتند و او را بر نشاندند و برنشسته و بشهر در آوردند و میزبانیها کردند در کمال فراغت
بال ضیافت بان ترتیب کردند و خدمتش را بدیدن در کارخانهای دولتی همراه شدند و صنایع و بدایع هر کارخانه بنظرش جلوه دادند و از برای
پیشکش حضور حضرت شاهنشاه ایران هر چه پسندیده دانست بخادمانش سپردند و خود هر چه رغبت کرد بمنت و صنت بدو هدیه کردند و گاه خروج حاکم شهر
سقو حکمران آن شهر و اعاظم آن ولایت بتودیع و تشییع سفیر کبیر بدار السفاره آمدند و او روانه شد همچنین در تمام بلاد و امصار عرض راه مانند طولا
و شهر وازو و شهر نوچرکس و استاوراپول الی قفقاز و تفلیس پذیره های باشکوه از هر گروه بصدور آمد و تبعهٔ دولت علیه ایران در تفلیس با میرزا حسین خان
قونسول دولت علیه مقیم در تفلیس استقبال و ذبح قربانی و جنرال ایسلی بی سواری سفیر کبیر را پا وردند برنشسته در شهر بخانهٔ کینیاز بهبدوف نزول
نمود و پنجاه و یک تیر توپ بتحریم و تکریم ورود سفیر بعرضش در آوردند روز دیگر سفیر کبیر بملاقات جانشین رفت و هر رواق و وثاق که در می آمد
جماعتی از صاحبان مناصب به پیش باز می آمدند و در چهارمین وثاق جانشین خود باستقبال آمد بالاتفاق برواق پنجم درون رفته بنشستند و بعد از
رجوع سفیر بمنزل خاص بی توانی و تامل جانشین بباز دید آمده روز چهارم او را بالضیافت طلب کرده برخود مقدم برنشاندند و در مجلس بال که نسوان
و رجال بموافقت رقص می کردند جانشین قفقاز از سفیر کبیر پرسید که آیا در ولایات ایران چنین لعبهای آشکار و مجلسهای عشرت روی میدهد یا زنان روی پوشند
سفیر پاسخ داد که در قانون شریعت اسلام زن بیگانه بی پرده اگر بمجلس در آید حدود شرعیه بروی برانند و او را برنجانند و بکشند و بخشند جانشین
جواب داد که دور نیست که تا ده سال دیگر ممالک ایران چون فرنگستان شود سفیر کبیر گفت دانشمندان را بر بنیاد مده اطلاعی نیست چه باشد که تا آن مدت فرنگستان
رنگ ایران گیرد و زنان روی گشاده پوشیده روی شوند دیگر باره جانشین گفت شنیده ام در ولایات ایران خانها و عمارتها و آثار ملوک قدیم
و باستان بسیار بوده و قریب بویرانی و معدومیت گشته و دولت ایران آن بناهای عجیبهٔ قدیمه را تشیید و تعمیر نکنند در استقامت و استدامت
آنها سخن برند ایلچی بزرگ گفت که از دولت پادشاهان قدیم ایران تا اکنون زیاده از پنجهزار سال رفته و این بناها روزگاریست که بنیاد یافته
در این روزگار دیریاز از حوادث زمینی و آسمانی و زلزله های سخت و وزیدن بادها و تابش آفتاب و بارش باران در این مدت چه عجب که روی بویرانی
نهند و در آن قصور قصوری و فتوری روی دهد که حکمای سخن سنج گفته اند بناهای آباد گردد خراب ز باران و از تابش آفتاب اما چون بناهای
عمارات دولت روسیه که چندان مدت بران نگذشته و روزگار در آن نزدیده هنوز انهدام و انعدام بنیاد شده باشد عجب که بجا سفیر کبیر با حشمت و اجلال از تفلیس بر آمد
بخاک روس دارس و از آنجا به تبریز آمد نواب نصرة الدوله فیروز میرزا حکمران آذربایجان چهار دسته سرباز و دو صد تن سوار آراسته باستقبال او بیرون
فرستاد چون از آنجا راه حضرت دار الخلافه بسپرد در نوزدهم شهر محرم الحرام وارد ییلاق نیاوران خواست شد با شارت حضرت شاهنشاه
ایران مقرب الخاقان میرزا داود خان وزیر لشکر پسر جناب اشرف صدر اعظم با جمعی از امیران ایران او را پذیره شدند و از بزرگان دولت روسیه
غراف صاحب مترجم اول سفارت و پاولروف صاحب نایب دویم و بکلروف صاحب مترجم دویم و ملکوف صاحب منصب و میرزا یعقوب خان
مترجم باستقبال سفیر کبیر در رسیدند و بعد از ورود و سعادت حضور شاهنشاهی مورد الطاف و اشفاق نامتناهی شد و اضافه بر نشان مرتبه
دویم تیرسپی و نشان مرتبه اول و حمایل سرخ و نشان مرتبه اول میرپنجی و شمشیر مرصع و کمر مرصع که در خدمات سابقه داشت در ازای خدمت سفارت
کبری بنشان خاص تمثال بیمثال مبارک شاهنشاه مکلل بالماس مفتخر و سرافراز شد **ذکر ماموریت غلام حسین خان سپهدار بحکومت**
کرمان چون محمد حسن خان سردار حکمران یزد و کرمان وفات یافته و در آن سرحدات سایسی کامل و حاکمی عاقل البته لزوم داشت امیر الامرا
العظام مقرب الخاقان غلام حسین خان سپهدار سابق عراق و حاکم الحاق اصفهان که از اجلهٔ معارف آستان مروت پاسبان بود و بحسن
کفایت و نظم ولایت و خصال کریمه و اوصاف حمیده معروف بحکومت آن ولایات و انتظام آن صفحات مامور داشتند و یکثوب جبهٔ مروی اعلی
دو زنجیره و قبای ترمهٔ کلی از ملبوسات خاصه برسم خلعت بدو التفات شد و حامل خلعت محمد تقی خان پیشخدمت خاصه بود و فرزند دانشمندش
محمد حسن خان که علوم غریبهٔ نظامیه و هندسه را علی التفصیل در سالی چند بمدرسهٔ مبارکهٔ دار الفنون تکمیل کرد و از امثال و اقران برسر آمد به سرهنگی
توپخانهٔ مبارکه و انتظام امور قورخانه و غیره در خدمتش روانه شد و عالیجاه میرزا محمد علی علیابادی مازندرانی بوزارت آن ولایت اختصاص یافت
و میرزا اسد الله خان مازندرانی الاصل کرمانی الموطن که از جملهٔ مستوفیان نجیب است و در طهران متوقف بود برحسب فرمان همایون دولت مامور بخدمات
آن صفحات گردید و حشمت ولایت یزد بحکمرانی محمد یوسف خان پسر سردار مغفور مذکور مفوض افتاد و فرزند اکبرش عبد الله خان میرپنجه

مباشر امور خارجه با جماعتی از کارگزاران باستقبال سفیر کبیر بیرون آمدند و کالسکهٔ جانشین گرجستان را

بدار الخلافه آمده از ملتزمین رکاب شد ذکر توجه اعلیحضرت شاهنشاهی بشکار حوالی جاجرود و نخجیر اندازی در آن صیدگاه
مسعود مرز و بوم شکارگاه جاجرود بوفور صید و نزهت ارض و عذوبت ماء و صفوت هوا معروفست و مانند سایر نخجیرگاههای قریبه حضرت
دار الخلافه بصفات معموریت مکان و اشتمال بر قصور مقصوره و عمارات سدید البنیان موصوف چون خدیو عهد و زمان حضرت شهریار
جوانبخت گیتی ستان را بواسطه شجاعت فطری و بسالت و جلادت جبلی بهرام وار خاطر بصید افکنی و نخجیر اندازی مولع است و مایل و غالب اوقات
بشکار گور و گوزن و اصطیاد سباع و ضباع راغب و شاغل و از آغاز صغر سن پیوسته تیرش را پیکر غزال ترکش و شمشیرش را سینه مرال قراب همچو
نظم زبیری فرو شیر بودی ببالا که تیرش همی خورد خون غضنفر در این ایام که ایام شهر ربیع و ربیع الاول از وفور ریاحین و لاله نظر گاه نشابور و کان
بدخشان گشته نشاط شکار و رغبت نخجیر از طبع همایون سر بر زد جماعتی از منتجبه شکار افکن و بازداران کبک شکن برادر رکاب اعلیحضرت
رکوب داد پرویز دار بر گلگون راه سپار بر آمده بعد از قطع فراز و فرود چون دریای مواج بر لب رود جاجرود فرود آمد بروزی چند چندان کبک
و تیهو و گوزن و آهو در خون کشید که گفتی اطلس رومی بر در و دشت فرو گسترده اند نظم ز بیم تیرش شد کوه بر پلنگان چاه ز بیم یوزش شد دشت بر غزالان
تنگ شکارگاه بسرخی چو لاله زاری کرد ز خون سینه گور و ز خون جسم پلنگ چون از بسیاری قتل شکاری در آن حوالی نخجیر کمیاب شد شهریار جمشید
اورنگ قصد قریه موسوم بسیاه سنگ فرمود و پس از لختی تفرج در صحرا و کوهسار و عدم حصول نخجیر و شکار کسالتی و ملالتی در طبع صیدجوی آن
شاه شیر خوی پدید آمد و از جستن گور و گوزن نومید شد و در این محل کوهی شامخ سر بفلک بر آورده که مرور آب بتصاریف دهور و کرور شهور
سنگ خاره را بریده و دره و دار معبری پرداخته و راهگذاری ساخته و قریب بده ذراع فضائی مسطح نموده چنانکه طول آن شکنا زیاده از یکصد
ذرع و رودی از آن شکنا فراخ جاری گشته بصحرا روانست و از دو سوی آن رود دو کوه بلند آسمان ساست و ابدا در آن شکنا و رود گمان نخجیری
نیست چون پادشاه اسلام پناه از صید مایوس گردید بدان محل توجه فرمود که بر لب رود لختی نشسته و ناهاری شکسته رجوع فرمایند خوانسالار سفره بگشاد و انواع
طعامها فرو نهاد و همانا در دل الهام منزل پرتو افکند که چه بودی اگر هم اینجا کباب تر از ران آهوی خشک حاضر آمدی همانا از قوت نفس کامل
و امارت بخت شامل گوئی دو درنده گوزنی چرنده را برمانیده از دشت و کوه بدین سو دوانیده چنانکه شکارچیان نخجیر وال و جرگه آوران کوه هال
صید را برابر تیر شهریاران نخجیر گیر آوردند آن گوزن کهن سال گشن شاخ را نظم دراز گردن و کوتاه پشت و گرد سرین سیاه شاخ و سیه دیده و نکو
دیدار بچشمش اندر گفتی کشیده بود دستی بسحر سرمه خوبی و نیکوئی سحار بپاره کوهی که بر فراز سر خدیو سرافراز بود آوردند و بیچاره گوزن که از گرگان
همیگریخت وقتی خبر شد که دو گرگش در قفا و شیری از برابر آشکارا شد ناچار قصد کرد که بر کوهی فراتر که پنج ذرع اعلی بود بر جهد و از تیر شهریار شهرگیر وارهد
پادشاه شیر شکن نخجیر فکن بچالاکی از جای بر جسته تفنگی بر او بگشاد که از هوا بزمین افتاد خادمان خاک آغشته بخونش بیافتند و شاخش که گونه شاخ ارغوان
داده بحضور بیاوردند بجناب صدر اعظم افخم که در رکاب اعلی بود مرحمت شد و حضار از این کار متعجب شدند و آفرینها گفتند و بعد از چندی بدار الخلافه
مراجعت افتاد و جوان لبیب نجیب میرزا فتح الله لشکرنویس باشی که در این ایام بزیارت کربلای معلی میرفت در عرض راه مریض و در سیزدهم
ربیع الثانی وفات یافت و نعشش را بعتبات عالیات نقل نمودند و غالب خلایق از این حادثه متاثر و متحسر شدند و چون در این ایام مقرب الخاقان فرخ
خان صندوقدار مصدر خدمات شایسته شد از حضرت شاهنشاهی یک قطعه گل کمر مکلل بالماس مفتخر و مباهی گردید هم عالیجناب مجتهد الزمانی
شیخ عبدالحسین سلمه الله که بزیارت ارض اقدس و مشهد مقدس رفته بود پس از زیارت بدار الخلافه طهران باز آمد و در استقبال و تحریم و تکریم جناب
اجتماعی بسزا روی داد و بنشر علوم پرداخت و نواب فریدون میرزا فرمانفرمای خراسان که چندی مریض و بستری بود در شانزدهم ربیع الثانی
سال یکهزار و دویست و هفتاد و دو در شهر مشهد مقدس ارتحال کرد و برحسب اشارت امنای دولت در مسجد شاه دار الخلافه مجلس ترحیم و
فاتحه برپای کردند و تمام شاهزادگان و عظمای علمای ملک و ملت سه روز بعزاداری و خیرات پرداختند قبل از آنکه خبر وفات فریدون میرزا
بدار الخلافه برسد حضرت شاهنشاه حسام السلطنه را مامور بسرداری خراسان و نظم اختلال افغانستان کرده بعد از آنکه چند منزل طی کرده و بخراسان نرسیده بود
خبر وفات فرمانفرما بدار الخلافه رسید بی تامل فرمان حکومت خراسان نیز بعهده حسام السلطنه صدور یافته انفاذ شد و حکومت خراسان دیگر
باره با نواب حسام السلطنه سلطان مراد میرزا برادر کهترش مفوض افتاد نظم چنین است رسم این گذرگاه را که دارد بآمد شد این راه را یکی را برآرد
بهنگامه شیر یکی را از آن نخاله گوید که خیز هم از وقایعات این ایام ماموریت نواب لطف الله میرزاست بحکومت مازندران و مخصوصیت نواب

محمد محسن میرزا خلف الصدق شاهزاده مرحوم عبدالله میرزای دارا بمنصب میرآخوری و مخلع گردیدن او بگذار ارسال خلعت مهر طلعت بافتخار نواب
حشمة الدوله حمزه میرزا حکمران اصفهان ذکر حال جعفرقلیخان ایلخانی شادللو در حکومت استراباد و بجنورد و جاجرم و نردین و محاربت
او با طوایف تکه و غیرهم جعفرقلیخان ایلخانی را نسبت بحسب ظاهر است عاقلی است باصالت و بسالت معروف و عاملی بکفایت و کفالت موصوف
سالها در خراسان با عن جد مرجع اعاظم و ملجأ افاخم و روی وجوه و پشت گروه و معاضد ابرار و معاند اشرار بنا نهنده صلح و پذیره گشته جنگ بر او بنده
نام و فرو برنده ننگ بوده هم از گاه خردی مصدر کارهای بزرگ گشته و از جوانی به نیروی خرد بزرگان را خرد کرده صیت جلادتش از میمنه و محکمه در گذشته و نام شجاعتش از اندیمه
و خوارزم منتشر آمده چه شبها که بر سر طوایف غنیم سریعتر از اجل مبرم تاخته و چه روزها که مهمان خود را چون عمر عزیز بسر آمده تکیه گاهش قبضه شمشیر است و بسترش
کوهه زین مجلسش میدان نبرد است و خلوتش حوزه کین اگرچه چندی در اواخر عهد پادشاه ماضی طاب ثراه بموافقت آصف و سالار قاجار متهم گردید چون
پدر بر پدر بدین دولت جاوید خدمات کرده داشت تن بدین ننگ در نداده چنانکه سبق ذکر یافته در آغاز جلوس میمنت مانوس شاهنشاه عصر سر خود برگردن گرفته مردانه بپای
تیغ شهنشاه جرم بخش روی نیاز فرو نهاد و شه تدارک و تلطفات شاهانه معزز و معفو گردید و چندان بارادت افزود که در پایه از ایام سلف در گذشت و
چون چنین پرورده را در دولت عاطل و باطل نگذارند حضرت شاهنشاهی حکومت استراباد و جاجرم و نردین و بجنورد و توابع این ولایات را بقبضه اقتدار او فرو
نهاد و در شهر ربیع الثانی با سرباز عرب و سوار عجم و یکهزار سوار از طوایف اکراد شادللو و نردینی و چکنی و تراکمه را برگرفت با جلالتی کامل و صلابتی هایل باستراباد
درآمد و رتق و فتق امور معاملات را بمیرزا اسمعیل خان پیشکار تفویض کرد و طوایف تراکمه در بیم و امید از اماکن قریب و بعید بخدمتش پیوستند و اسرای آن سرحد را از بیم
سیاستش باز آوردند رعایا و برایا در مهاد امان غنودن گرفتند و طاغیان سر بجیب خمول فرو کشیدند از سطوت شبیخون و ایلغار بردن وی تراکمه را خواب
در دیده خار و موی بر اندام مار بود و از هر جا در سلک متابعانش منسلک شدند بپاشند بزرگان به پیش داوری بپاسیدند بدریا چو در رسند نهار گرگان گرگان
کله را شبان و دزدان بیوت و بنه را پاسبان آمدند اما تراکمه قبایل تکه که در قزل باط و اخال مربع و مرتع داشتند و در ظل لوای محمد سردار خود را از آفت آفتاب حوادث
مصون می پنداشتند همانا چنانکه بایدی بمکانت ایلخان تمکین نخواستند سر او غنایمی که در سال گذشته از ملقان برده بودند باز پس نیاوردند و بعضی از تراکمه که سر
خدمت ایلخان نموده عزم استراباد داشتند آنان ممانعت همی کردند چون این اخبار حقیقت شد ایلخانی بتحقیق بدانست که سواران طوایف و قبایل در آن صحرا و منازل
بواسطه بعد مکان و طول زمان ضراب طعان دلیران اکراد را فراموش نموده یا چنان تصور کرده اند که مگر ایلخان شادللو را سنین شباب از فراز به نشیب مشیب
مایل و رغبت و شوق ایلغار و تاخت از مزاج و نهادش زایل آمده غافل که چنان طبعی که حرب و جنگ طبیعت ثانویه وی شده بمرور دهور و کرور شهور از آن و بر تنه خوی
مردانه باز نیاید نه طبع او شکیبد ز رزم بجاعت نه دست او ز عنان و نیزه و خنجر ز حرص جنگ بسازد گرش نیاید ساخت ز دست جوشن حسام و ز روی خفتان تبر
لاجرم آن پرورده مام طعن و ضرب خو کرده شیر غزو و حرب و یم روز نوروز آوازه بنگجه در افکند و معنی چنان بود تا سواران تا محل کلی داغ و اثقال را در چند بانگ و
چاکران پراکنده خود را از محال استراباد و بجنورد گرد کرده بر نشاند و بر نشست و با نواب شاهزاده جهانسوز میرزا چون باد صرصر دشت بپیمود و کرد همی درید و مانند
ستاره مریخ سنانش همی درخشید و چون شهاب ثاقب سوزنده و فروزنده همی تاخت با سه هزار کس شیوه ایلغار و طریقه ارقال پیش داشت و سی و پنج فرسنگ
راه در یک شبانروز بهم در نوردیده با وبای تکه رسید و در گرمگاه روز چون آفتاب تیغ زن بر سر قبایل و منازل محمد سردار ظل ذلت افکند و شمشیر در آنجماعت نیست
همی خون ببارید از ابر تیغ بدانسان که باران ببارد ز میغ تیغها علم شد و علمها قلم بالای رماح لرزان و کالای رواح ارزان سواران تکه بمحاربه و مضاربه درآمدند و
از مدافعه و منازعه بهیچ طرفی نبستند و سودی نبردند دلیران اکراد و اتراک مار را زجان یکه تازان تکه برآوردند و ترکه چون شاهین بر علکه غلبه کردند پنج او بای معتبر آنان را
بغارت بردند و بسیار کس را بکشتند و بسی زنده گرفتند و یکهزار نفر اشتر آنان را براندند و عزم مراجعت کردند و تراکمه یکدیگر را اخبار کرده از قفای وی ایلغار کردند چون
همراهان ایلخانی را از تاخت و تاز ایلغار و زحمت کارزار تا بش آن همه بهایم و بردن آنهمه غنایم راندن رجال و نسوان پیاده و سواره عیال و صبیان فتاده با سرعت و
عجلت منافی بود و طی مسافت بنیرو شواری داشت لهذا سواران تراکمه اتک سه هزار مرد کار احتشاد کرده بتک و پو سپردند چون برق و باد ناگاه با ذناب
اجناد در رسیدند هم از گرد راه تیغها در رمحها افراخته و کمیت ها و سمندها تاخته شد بحکم ایلخان که چنین رزمها بازیچه میشمرد تمامت اثقال و غنایم و اموال و بهایم را
در میان گرفتند و بر گرداگرد آنان پره زدند و با تراکمه بمدافعه درآمد راه همی سپردند و حمله همی بردند تا بدامان کوهی بلند رسیدند اشتر و احمال را در دره تنگ باز داشته سواران
صف شکن چون سیل هامون کن از فراز جبل بنشیب راندند در حمله اول از مهره آتشین تفنگ و جد صارم آبرنگ جماعتی انبوه از آن گروه بخاک افکنده و بی سر هم گذار
کردند ترکمانان را این ترکتازی مایه ندامت و علت ملامت شد چون بخت خود روی بگردانیدند ایلخان و سواران او دو فرسنگ افزونی دنبال آنان را رفته پس از قتل جمعی

بازگشت شد هم آن شب را در آن سیغناق بدفع کلوم و اکل لحوم الصبح بردند و روز دیگر راه بریده از محل چند ربنه و اغروق خود را برگرفته بیرون شدند چون نام ترکمانان که در این
جنگ قرین ننگ شد بجبران این کسر انجمن کردند و شوری نهاده و زبان دادند و ده هزار مرد جنگی با مراکب قوی قوائم از قبایل تجهیز کرده بتاخت راز و تسخیر
تسخیر جبشند و چمن قوروق را لشکرگاه کردند ایلخانی شادللو چون این خبر بشنید شاد شد و بحفظ و استحکام توپخانه پرداخت و جاسوس و دیده بان بر ترکمانان
برگماشت تا از کار آنان با خبر شوند و بدو آگاهی دهند و خود روزی چند در آنجا بماند و از آنجا برآمد برج و باره را از آب ساخت و اعداد کار کرد ترکمانان چون
از ایلخان اقدام دیدند ننگ شمردند و از تقدیم بغایت تن زده قدم فرا پیش نهادند و اما چون ایلخان از حصانت راز باز پرداخت تصمیم عزم کرد که اهالی
نخورزار که در دو فرسنگی اتک سکنی دارند گوشمالی بسزا دهد و آن گروه انبوه در میانه دو کوه که راه عبور شمال و دبور بر آنان مسدود بود مامن و مکمن داشتند و هزار
سوار کاری مسلح از آنان بیرون می آمد و غالبا دلیل و راهنمای سپس تراکمه اتک در غارات بوده و بر سر ایلات و قرا آنان قلاووزی مینموده اند و اینوقت
در میانه آنان مخالفتی رو بتباین رای روی داد و نیمی از آن قوم با ترکمانان اتک مخالف و قدوم ایلخانی را بنخور مستدعی شدند و ایلخانی بر آن عزیمت برفت اما
نیمی دیگر با ترکمانان موافق و بمدافعه ایلخانی از آنان استمداد کردند چون ترکمانان بنخور اقرب بودند قبل از ورود ایلخانی دویست تن تفنگچی از آنان بنخور رسیده
و فرستادگان ایلخانی را که باستمالت آمده بودند بگرفتند و ایلخانی بیخبر از این غایله با جماعتی قلیل عزیمت نخور کرده همی آمد چون بنخور رسید و از کار آگاهی یافت
تا آنکه استعداد کار و اعداد کارزار آماده نداشت مراجعت را ننگ پنداشت با جماعت قلیل خود سنگری بر ساخت و راه آمد و شد قلعه گیان مسدود کرد
و شبانروزی بتواتر مهره های آتشین قلعه گیان محصور را آتش فوات در خرمن صبر و ثبات همیافکند تا آنان کس باتک فرستاده مجددا استمداد کردند و در اندک فرصتی
پیاده تراکمه در رسیده بقلعه رفتند و سواران نیز فراز تل و قلل را گرفته ایلخانی و مردم او را در میان آن دو کوه محصور داشتند و از فراز کوه چون باران نیسانی از اعلا
گلوله تفنگ متواتر و متقاطر همی بود تفنگچیان پیاده فرصتی بدست آورده از میان قلعه بیرون آمدند و بهیات اجتماعی بر ایلخانی و مردم او حمله ور شدند بیم آن بود که مردم
ایلخان از حملات آن جمع متفرق شوند ولی از ثبات آن کوه راسخ آن حمله بیادی نیز نزیید و تزلزلی در نهاد او روی ننهاد ولی چو سالار شایسته باشد بجنگ
شود سپاه اژدها و نهنگ سپهبد و سپاهیان با دلیران پای در میاوردند و بصمصام نگاری خون گلناری جاری می ساختند و پای از دایره
جنگ فرا پس نمیگذاشتند یکشبانروز دیگر دست بمضاربت بر آوردند و پای بمبارزت محکم کردند سیم روز جماعتی مجددا از تکه بمعرکه رسیده بر آتش اقتتال
دامن اشتعال زدند و مر آب بر عسکر ایلخان بربستند و کار سخت تر کردند ای عجب آن گروه سخت عنصر را پای مقاومت و دست مکاوحت بشکست بنیاد
ایلخان که وقرش بسنگ کوه و قلبش بسختی سنگ بود و اصلا دل بد نکرد و مشوش نشد چه این شیر پیر از جوانی در آجام رماح و سهام پرورده و بصبوری در پنجه
مخالب شکنجه و نوایب خو کرده بود جماعت خود را بر دو بخش کرده نیمی در نزد شاهزاده جهانسوز نهاده محمد خان چکنی و مرتضی قلی خان سرهنگ و محمد رحیم خان
و محمد قلیخان و سبحانقلی خان و شیر محمد خان هر یک را در سنگری بگذاشت و خود سوار از ابرو داشته راه بر سواران ترکمان بربست و دست شجاعت از آستین
بسالت برآورد چندان در معرکه پای مصابرت و نای مشاجرت بیفشرد و بیاد رستم مبارزت کرد که سواران ترکمان ستوه و بعزیمت هزیمت همگروه
شدند و قریب چهار فرسنگ از قفای آنان رفته جنگ همیکرد و مرد همی کشت و از آنسوی شاهزاده جهانسوز با پیادگان قلعه داد مدافعه و منازعه
همیداد تا پشت بدادند و روی بقلعه نهادند سنگرهای آنان خالی بماند و سوار و پیاده هزیمت یافته شدند و ایلخانی از قفای آنان بتاخت و بانصد نفر اسیر
و دستگیر کرد و چون سرب و باروت و سپاه تمام شده بود و تسخیر قلعه بی توپ قلعه کوب تیسیر نمی پذیرفت ایلخان عزم رجوع کرده باسترآباد در آمد در ازای
این خدمت و جزای این زحمت شمشیری گزین که قبضه آن بالماس ثمین ترصیع داشت برسم تشریف و تکریم با منشور شاهانه بافتخار آن پیر مردانه ارسال
فرمود و بدیگران نیز از حضرت شاهنشاه خدمت شناس بهریک درخور خدمت و زحمت اکرام و انعام رفت علی الجمله چون صیت این دستبرد بزرگ در ترکستان
و خوارزم ولوله افکند تراکمه خوارزم نشین بدانستند که گرگ اندر آمد میان رمه عموم طوایف خائف شدند و روی دل با او کردند و بر دور و نزدیک و ترک
تازیک روشن شد که بیمن اقبال حضرت شاهنشاه ایران این شیر را که زنجیر از گردن برگرفته بهر شکستن گرگان گرگان و گرکانج است و این گرامی کرد دلیر کارها
ایوار و شبگیر چپان را هیبت که می کشان بمحفل صبوح و غبوق و نظر بازان بدیدار معشوق پس پشت و روی بکارزار نهادند و اول و آخر امر را فزود دیدند در پناه
او بودن مایه ایمنی بود ملامرم ده هزار خانوار ترکمان کوکلان که ایامی در یار زنا این گاه در خاک خوارزم اقامت داشتند با یکهزار خانوار از اسرای
قزلباش بلاد ایران حرکت کرده بقارن قلعه از توابع استرآباد آمدند و ساکن شدند و ایلخان مرتع آنجماعت را در چمن کالپوش حوالی شمرد و محمد رحیم خان
و قلیخان یوزباشی را نیز در آنجماعت بدین امر وا داشت که مبادا از دشمنان دور و نزدیک در قارن قلعه گزندی ببینند آنان جواب دادند که بفر دولت

شاهنشاه قاجار یاد این مکان خویش را از دشمن حراست توانیم و در توقف این صحرا ایمنی کنیسیم و پانصد تن از اسرای ایران را مطلق داشته محمد رحیم خان دادند و یکصد و چهل تن از اکابر و اعاظم آنان نیز در املیخان آمده طریق طاعت و متابعت سپرده و بخلعت و انعام حشمت و اکرام یافته با اهل و الوس خود بازگشتند و امور التصفیات انتظامی کامل حاصل کرد

ذکر نقار و رنجش جناب جلالتمآب وزیر مختار دولت بهیهٔ انگلیس

چون سابقا اشارتی بر رنجش وزیر مختار دولت بهیهٔ انگلیس رفته بود اکنون بر وجه ایجاز بتوضیح آن تقدیم می افتد که میرزا هاشم خان نوری که از صغر سن تا عنفوان شباب و این ایام نصرت فرجام در مراتب ملازمت از پایه غلام بچگی و پیشخدمتی و شاگردی مدرسهٔ دار الفنون پیوسته جامگی خوار و خدمتگذار این دولت ابد مدت بوده همانا با مستر طامسن صاحب مشار دو فر انگلیس مراودتی یافت و چند بار صاحب مزبور در مقام توسط او برآمده امنای دولت بسمع قبول اصغا نکردند وی بیشتر از پیشتر اظهار تردد و تودد با صاحب مشار الیه مرعی داشته چون جناب وزیر مختار مقیم دار الخلافه در نهم رجب ۱۲۷۱ بنهجی که مرقوم شد بدار السفاره خود اقامت کرد و چندی درگذشت همانا در نزد وزیر معروف گردیده وزیر خواهش و استدعا نمود که بر مقرری دیوانی میرزا هاشم خان لختی بیفزایند امنای دولت پاسخ دادند که او را باندازه پایه مواجبی مقرر است مصدر خدمتی تازه نگردیده که مستوجب مرحمتی جدید شود وزیر را از این جواب غباری بر خاطر نشست و در تصاحب و تقویت او عزم جزم نمود خواست که از جانب خویش او را در شیراز بمنصب وقایع نگاری دید امنای دولت گفتند که بر وفق عهود و شروط دولتین جز در تبریز و بوشهر و دار الملک طهران از تبعهٔ دولت انگلیس بالیوزی مقرر نبوده و تجویز این امر نکردند و وزیر مختار در تصاحب او افزوده عیال او را که از منتسبین خاندان سلطنت بود از خانه او حرکت داده و قریب بمحل سفارتخانه خاصه خود آورده منزل دادند و چون این نقل و تحویل بطریق قواعد شرع و عرف شایسته نمود بحکم امنای دولت او را از آنجا بخانه پدرش فرستادند و این معنی مزید رنجش خاطر وزیر گشته اظهار گله‌مندی و رنجیده خاطری نمود و در ترضیه خود سه شرط مقرر داشت و در این معنی نوشته رسمیه بامنای دولت فرستاد اولا آنکه عیال میرزا هاشم خان را از خانه پدر باز آورده در دایرهٔ سفارت بدست میرزا هاشم خان بسپارند ثانیا آنکه اذن دهند که میرزا هاشم خان در شیراز شهبندر شود ثالثا جناب صدارت اعظم رسما بسفارتخانه آمده عذر خواهی کند امنای دولت بملاحظه ناموس سلطنت و محافظه اتحاد و مساعدت مقرر کردند که عیال و حرم او را سفارت در هر مکان که میرزا هاشم خان خواهد بدو سپرده شود در باب تکلیف ثانوی که با عهود و شروط سابقه توافقی نداشت تعدیلی کردند که چون منظور وزیر مختار توسعه معاش اوست بمداخله غیر مبلغی بر مرسوم امروزه او افزوده خواهد شد و در باب فقره ثالث چون امری عظیم و خطیر واقع نگشته بود که این تکلیف شاقه مجوز شود بمحض رعایت سلم و صفای جانبین و ملاحظه سوابق مواحدت دولتین مقرر داشتند که مؤتمن السلطان میرزا سعید خان وزیر دول خارجه که بسلامت نفس و عدم اغراض معروف و موصوفست بسفارتخانه رفته برضا جوئی خاطر جناب وزیر مختار دولت بهیه انگلیس کوشد اما وزیر مختار بهیچیک از این فقرات تن نیافته در نهم شهر ربیع الاول بیرق سفارتخانه را فرود آورده و بعد از چند روز مهمانداری خواسته رنجیده به تبریز رفت و مستر استیونس قونسل دولت بهیه انگلیس که در دویم جمادی الاولی این سال از تبریز بطهران آمده بود بجای وی مقیم شد و کارگذاران دولت ابد مدت بر سوء از مکانت او نکاستند آخر الامر او نیز در شهر صفر قصد رفتن کرد و چون از تجار ایران مبلغی کلی بوام گرفته داشت از کارگذاران دولت متمنی شد که بحکمران فارس فرمانی صادر شود که بالیوزی که در بندر بوشهر است اگر عزم رفتن کند کسی ممانعت و معارضتی نکند و چون این فرمان صادر کرد در سلخ صفر عزم سفر جزم نمود و خود را بصورت و هیئت چاپاران راه سپار برآراسته با تنی چند از مردم خود با اسبهای چاپارخانه دولتی بی‌خبر و وداع امنای دولت راه بسوی گیلان برگرفت و در چاپارخانها مراکب را تبدیل کرده بتعجیل وارد رشت گشت و چون زورق بارگیر تجار حاضر نبود مدتی در آن ولایت بماند و احدی از اهل طهران و عرض راه گیلان از هیچ راه بادی سخنی از نیک و بد نرفت و خردمندان دانستند که مراد وی از این گونه بیرون شدن دو تدبیر بوده نخست آنکه چون مبالغی وام داشت میخواست دیون تجار ادا ناکرده برود دیگر آنکه بامنای دولت خود چنان باز نماید که اگر من بلباس تبدیل نقل و تحویل نکردمی مردم ایران مرا از زدندی و بیحرمتی کردندی تا این معنی مزید نقار اندولت شود و در اسباب بهانه جوئی آنان قوت حجت آید مع القصه چون امور عجیبه باتفاق افتاد عقلای ایران متحیر شدند که این بهانه جوئی بی وجه در رنجش بی سبب از چه بگذار واجب افتاده و از دولتهای خارجه نیز در روزنامهای خود سخنان نگاشتند و بولایات و ممالک ارسال کردند و مرتکبین هیئت دولتین را بر مزید صراحت بملامت و قباحت منسوب داشتند هم در این ایام علی سلطان بهارلو و محمود سلطان که با یازده عراده توپ و یکصد و پنجاه رأس اسب توپخانه مامور بفارس شده بودند در رسیدند و بحکم نواب مؤید الدوله روانه بندر بوشهر شدند و محمد علی خان سرتیپ فوج تخته قاپو قراجه داغی که با فوج خود مامور بتوقف بندر بوشهر بود در بیست و چهارم شهر ربیع الثانی وارد شد و با مهدیخان سرهنگ فوج نهاوندی دو توپچیان

دیوانی و سایر مأمورین متوقف گردیده و سه عراده توپ ببرج بحری برده گذاشتند ذکر اقتران عیدین سعیدین ولادت کثیر السعادت حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و نوروز فیروز سلطانی و جشن و سرور اهالی ایران اگرچه محاسن اخلاق و مکارم شیم این شاهنشاه کاوس خدم بیش از تحریر و تقریر است یکی از اعمال پسندیده و افعال خیر که بمقتضای ارادت و بواعث سعادت از ضمیر منیر آنحضرت سر بر زده است و تا اکنون هیچیک از سلاطین اسلام مصدر اینگونه الهام نگردیده اند این است که چنانچه روز میلاد با اسعاد حضرت خاتم النبیین صلعم را اهالی اسلام از اعیاد عظام شمارند باشارت این پادشاه دقایق آگاه مقرر شد که روز ولادت شاه ولایت حضرت اسد الله الغالب علی بن ابیطالب را عید سعید کریم عظیم مقرر دارند و از غالب اعیاد اسعد و اشرف شمارند اگرچه در ولادت کثیر السعادت آنحضرت فی الجمله اختلافی است ولی تحقیق آنست که چون والده ماجده آنحضرت یعنی فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف برادرزاده عبد المطلب صدف آن گوهر شاهوار گردید چندان امارات و علامات سعادت بر او مکشوف و ظاهر شد که بنیز بزرگواری و جلالت شان فرزند غایب خویش مطمئن گردید و مثرم بن رعیب بن شیقام که از رهبانین حق پرست صومعی و یکصد و نود سال عمر داشت و در کوه لکام شام که معبد مرتاضین است او را مقامی بود وقتی بجناب ابوطالب از آن مولود مژده داد که الحمد لله الذی اعطانی سئلتی و لم یمتنی حتی ارانی ولیه و چون مدت حمل فاطمه بپایان رفت روزی آهنگ کعبه معظمه کرد حایط بشکافت و بدرون شد و حایط بهم باز آمد عباس بن عبد المطلب و یزید بن قعنب و دیگر حاضران متحیر شدند و امکان در گشودن و درون شدن در نیافتند تا چهارم روز فاطمه بیرون آمده فرزند خود را بر دست داشت و بدو مفاخرت میکرد و جناب ابوطالب در رسیده با او بدرون بیت الله رفت و لوحی یافت که این دو بیت بر آن مکتوب و منقوش بود خصصتما بالولد الزکی والطاهر المنتجب الرضی ان اسمه من شامخ علی علی اشتق من العلی گویند آن لوح در کعبه آویخته بود تا هشام بن عبد الملک بر گرفت الحاصل روز ولادت آنحضرت جمعه سیزدهم شهر رجب بود بده سال قبل از بعثت حضرت رسول و بیست و هشت سال قبل از هجرت و در آن وقت رسول الله بیست و هشت ساله بود که حضرت ولی الله در آنخانه بر زبر رخامه حمرا متولد شد بی شبهه علی است خانه زاد معبود و اختر شناسان دقیقه شناس گفته اند که طالع ولادت آنحضرت را چنین یافته ایم ساعت میلاد بطالع عقرب و زهره و قمر در خانه طالع بود و مریخ و زحل در حوت جای داشته عطارد و آفتاب و مشتری در سنبله بوده اند از اینکه صاحب بیت المال در وبال است مال دنیا مطلقه آنحضرت بوده و چون مریخ و زحل در بیت پنجم که منسوب با ولاد است بوده اند فرزندان او را به تیغ که منسوب بمریخ است و بزهر و سم که نسبت بزحل دارد شهید میکرده اند و همانا نظیر این احکام در کتاب منسوب بجاماسب حکیم ایرانی دیده شده علی الجمله بحکم پادشاه اسلام روز سیزدهم رجب را ترحیب و تعظیم تمام واجب دیدند و سالی چند در تمامت بلاد و امصار ایران این روز را از اعیاد عظام شمردند و در اینوقت چنان واقع شد که روز سیزدهم جامع عید سعید مولود آنحضرت و عید نوروز فیروز سلطانی که هم از حسن اتفاق روز جلوس آنحضرت بر مسند خلافت و امامت است واقع گردید و در معنی بملاحظه اتحاد انوار حقیقی این روز را روز مولود مسعود حضرت رسول الله نیز توان خواند که انا و علی من نور واحد لمؤلفه علی ولی مظهر قدرت حق که اسمش بود مشتق از ز اعلی بیکحرف علی فزون از علی شد بیکپایه از وی فزون حق تعالی چو نور نبی اولین خلقت آمد علی نیز نور نبی شد بمعنی دوئی نیست در نور غیر از تعین بیکبار دو کرد از تجلی بمعنی یکی بوده اند از بصورت علی بود هرون نبی بود موسی چنان چون از آن پیش تر یک حقیقت گهی بود موسی گهی بود عیسی حضرت شاهنشاه اسلام تطابق و توافق عیدین سعیدین مذکورتین را از آثار دولت و اقبال و امارات سعادات و اجلال دانسته عید میلاد مسعود را به نیروز فیروز رجحان واجب دانست و تکریم آنرا بتقدیم سبقی شمرد در آنشب که پنجشنبه سیزدهم بود شاهزادگان عظام را بملاحظه صله ارحام بباغ عمارت خاصه خاقانی دعوت سلطانی فرمود و بر خوان نوال و احسان بنشاند و بنواخت و شب بعیش و عشرت و سور و سرور بگذشت بروز عید سعیدین نخست باکرام عید مولود مسعود حضرت شاه اولیا علی المرتضی علیه التحیة والثنا توجه فرمود و چنانکه رسمی است معهود بنواختن نوبتخانه و شلیک توپخانه اشارت رفت و خطبا خطبه خواندن گرفتند و شمس الشعرا خدمتی مناسب آورد و چون شش ساعت و پنجاه و چهار دقیقه از روز گذشت زمان تحویل آفتاب ببرج حمل در رسید آفتاب سلاطین بایوان کیوان رفعت کاخ همیون که محل تحویل حمل و بمساعدت و میمنت ضرب المثل است جلوس کردید و جماعتی از شاهزادگان عظام و علمای اعلام و امرای کرام در محفل جنت شاکل بشرف حضور مخصوص شدند و بانواع اصطناعات محظوظ گشتند و عیدین سعیدین که مایه رونق دین و دولت و شرف ملک و ملت بود بفرخی و فرهی در گذشت و در این ازمنه مسعوده بچاکران دربار خلاع گرانمایه و صلات بلندپایه مبذول افتاد چون در هر وقتی از ایام سعادت فرجام مرحمتی خاص و التفاتی بزرگ و عطیتی عظیم و رابتی مخصوص در ازای خدمات شایسته

ذکر اختصاص جناب جلالتمآب صدر اعظم به نشان همایون مکلل بالماس

نسبت بجناب جلالتمآب کفایت نصاب اشرف امجد ارفع افخم صدر اعظم مدظله العالی بظهور می‌آمد و جناب معظم الیه را بتقدیم جار نشان و حمایل امیر تومانی
و امیر نویانی و تصویر بی‌نظیر همایون درجه اول و لقب اتابک اعظم و عصای مکلل و شرابه مرصع و شمشیر مجوهر و خاتم ثمین و ساعت مکلل بالماس و ثیاب
فاخره و خلاع زاهره اختصاص افزوده بودند در این عید سعید که در حقیقت سه عید معظم بود شخص اول دولت ابد مدت ایران را باعطای یکقطعه قلمدان مکلل
بالماس خاص مخصوص داشته مقرب الخاقان حاجب الدوله حاجی علیخان حامل آن گشته در مجلس مشحون بامرا و اعاظم بحضرت عالی آورده مراتب مراحم
بی‌پایان اعلیحضرت سکندر شوکت خدیو ایران و سلطان سلاطین کیهان ادام الله حشمته و ابد الله عیشه را برسر جمع در محفل عام معروض داشت و مزید افتخار
و معین اقتدار جناب جلالتمآب مدظله العالی گردید و ارجو که چنانکه بر زبان الهام ترجمان علی که ترجمان اسرار یزدان است رفته این صدر بزرگ قدر بحر
جبر دانای مدبر بهر قلمی از این مقلمه که بحر این محبره در زند مصدر فتوحات جسیم و مظهر انبساطی عظیم گردد بمدد مدادی مدینه که سواد اعظم ملکی باشد بگشاید و برهم
قلمی خط تصرف باقلیمی کشد و باصلاح نامه انشا همسایگانه بنشاند و بترقیم سطری شطری از حوادث ثغری منفی سازد و بتحریر سخنی سنخی از متمردین طاغی را
باطاعت آرد چه از بدو این منصب تاکنون چه عقدهای بسته ملکی گشاده و چه رخنهای گشاده ملتی بسته بپایمردی خامه و دستیاری نامه کارها
بزرگ را بمحض حسن تدبیر بی‌زحمت زخم شمشیر بآسانی گذرانیده و گلستان دولت ایران را خضرت و نضرت بآبیاری کلک در رسلک خود فزوده
و چهره شواهد ملکت را صباحت و طراوت بدستکاری ماشطه رای ملک آرای بخشوده که تفاصیل آن بر آینه رای مبارک حضرت سلطان السلاطین
پرتو افکن است و اجمال برخی از آنان در نظر مقربان حضرت ظاهر و روشن علی الجمله در این اوقات مقرب الخاقان میرزا صادق قایم مقام حسب الامر
از آذربایجان بدار الخلافه طهران آمده مورد الطاف خاص حضرت سلطانی شد و جمعی از اعاظم و ارکان دولت بواسطه حسن خدمات مستوجب خلعت
و نشان و منصب و القاب شدند و از آنجمله ایشیک آقاسی باشی قاجار محمد ناصرخان بن ابراهیم خان سردار و فرخ خان خازن کاشانی و ادیب
الملک عبدالعلی خان و آقا اسمعیل پیشخدمت باشی سلام بودند و نواب والا شاهزاده فضیلت گستر دانا پرور علیقلی میرزا خلف الصدق خاقان
صاحبقران که بهمه گونه مکرمتی سزاوار است از اعلیحضرت سلطنت پناهی ظل اللهی باعتضاد السلطنه ملقب گردید و بخلعت خاص مخلع شد و مقرب
الخاقان حاجی علیخان حاجب الدوله بسبب انجام خدمات و اتمام عمارات که خدمتی بزرگست و تفصیل آن در محل مناسب ترقیم خواهد یافت بیک
قطعه تمثال نشان همایون مکلل بالماس گرانبها افتخار یافت و جشن ایام الرهان که از توابع عید نوروز و لواحق فصل بهار است در میدان خارج
دار الخلافه منقضی گردید و اسبان خاصه سرکاری قصب السبق ربودند و چابکسواران سریع السیر مشعوف گشتند چون در این ایام انتظام لار لازم بود لهذا از
جانب نواب مؤید الدوله حکمران فارس مصطفی قلیخان قراگوزلوی میرپنجه که در فارس بود بلارستان مامور شد و با پنج عراده توپ و یکعراده خمپاره
شهر آشوب و توپچیان و قورخانه و دو فوج فدوی روانه مقصد گردید و در بیستم شهر رمضان وارد لار که از ابنیه قدیمه فارس است شد و فوج خرقانی بمدت
تمام سان دیده و رعایا و برایا را بمرحمت حضرت شاهنشاهی امیدوار ساخته و بنظم و نسق امورات سپاه و ولایت پرداخته جعفرقلیخان سرتیپ توپخانه
نیز در کمال انتظام بخدمات محوله بخود اقدام می‌ورزید چون غله در آن ولایت کمیاب بود میرپنج دواب خود را باطراف و اکناف فرستاده غلات بسیار
بار و نقل نمود و بدین تدبیر غلو تسعیر غله روی در رخص نهاد و در آن شهر منتظر احکام مؤید الدوله بنشست و بعد از چندی مامور بنظم بنادر و سواحل فارس شد
و چون خدمات سابقه مؤید الدوله در پیشگاه حضور شاهنشاه جلوه قبول کرد در اوایل شهر ذیقعده الحرام این سال بیک قبضه شمشیر مرصع تشریف یافت
و میرزا موسی وزیر دار الخلافه نیز از موهبت شاهنشاهی بعصای مرصع بین الاماثل مفاخر و مباهی گردید و چون در این اوقات حکیم کلوکه فرنساوی از
قضایای سماوی درگذشته بود و حکیم پولاک نمساوی معلم شاگردان درس طب که از معلمین مدرسه دار الفنون بود بواسطه ظهور حذاقت و بروز صداقت
شایستگی تمام داشت بفرمان حضرت شاهنشاه اعلام و ابلاغ نگارستان خارج شهر دار الخلافه برده شرفیاب حضور اقدس اعلی گردید و مورد الطاف آمد
و بر مقرری سابقه او یکهزار تومان افزوده گشت و منصب حکیم کلوکه بوی مفوض و حکیم باشی مخصوص شاهنشاهی شد هم در این سال محمدخان بیگلربیگی تبریز
از حضرت شاهنشاهی بمنصب امیرتومانی یافت و ضمنا مقام جنرال اجودانی خاصه همایون و مهمات عساکر منصوره و هشیار مدرسه دار الفنون بوی محول
گردید و عیسی خان بیگلربیگی سابقه دار الخلافه که بمتانت و نجابت معروفست بحکومت ملایر و تویسرکان مخصوص و مامور شد و امارت دیوان عدالت میرزا
محمد زمان نوری که در درست رفتاری و راست گفتاری ممتاز است محول شد و پاشاخان پیشخدمت خاصه که بصفت صداقت و امانت موصوف
امین حضره لقب یافت و ادای مقرریات و مرسومات عساکر منصوره بحضور و دخالت او مقرر گشت و امتحان متعلمین مدرسه دار الفنون بانجام رسید و هریک

از اهالی آن مجمع مورد مرحمتی و مکرمتی شدند و چون در این خجسته کتاب نام دار الفنون تکرار یافته بذکر مجملی از شرح آن مجمع و مدرس مبادرت میرود در ذکر بنای

عمارت مدرسهٔ مبارکهٔ دار الفنون و احضار معلمین از فرنگستان و تعلیم و تعلم بعضی علوم شریفه در آن مدرسهٔ مبارکه

اگرچه مجمع علوم حکمت و منبع فنون صنعت و مخزن بدایع و معدن صنایع از قدیم الایام ممالک فسیح المسالک ایران بوده و هر گونه علمی و صنعتی از ایران ببابل و مصر و سایر امصار بعیده ساری و جاری میگردیده ولی پس از غلبهٔ عرب بر عجم و تسلط حکام و ملوک اعراب و اتراک و اکراد و الوار زیاده از یکهزار سال بر این بلاد و دیار اکثر علوم شایسته و اغلب رسوم بایسته در ایران مطموس و معدوم آمد و در ممالک اروپا بواسطهٔ استقامت دولت و استدامت ملت و رغبت بعلم و صنعت و شوق بدانش طبیعی و حکمت روز بروز در ترقی و شیوع است لهذا مدرسها در هر دولتی از دول خارجهٔ ایران ساخته اند و از هر علمی عالمی اختیار کرده پیوسته متعلمین باکتساب آن علوم و اقتباس آن نجوم اشتغال دارند و تا جوانان در آن دانشها کامل و بهره مند نگردند منصب و مقرری سلطانی قابل نباشند اگرچه دولت بهیهٔ روسیه نسبت ببسیار دول قدیمهٔ اوروپا قدمتی ندارند ولی از روزگار دولت امپراطور صافی ضمیر بطر کبیر آن دولت نیز قوت گرفته و در هر فن و هر صنعت ترقی عظیم یافته و در آن دولت نیز رسم تحصیل هنر و تکمیل نفس شایع است و نه مدرسه ساخته اند و در هر یک متعلمین بتعلیم علوم ضروریه مجاهده دارند و فواید آن تحصیل را مشاهده مینمایند در یک مدرسه اول آن هفتصد شاگرد معین است و از شش ساله بزرگترند و غیر نجبا را در آن راه نیست و مقرر است که پانزده سال در این مدرس بتحصیل کمالات حرفه پردازند و لباس تمام اهل این مدرسه بلونی معین است و سال بسال بتغییر رنگ میدهند و در این مدرسه باید بتحصیل علوم لسان و لغت فرانسه و نمسه و جغرافیا و تاریخ و [illegible] طق و فن معماری و علوم هندسی و جبر و مقابله حتی علم ترقص کوشند و همه ساله آنانرا امتحان نمایند و بر مراتب آنان بیفزایند چون بعد از پا[illegible] سال کامل گردند آنانرا منصب لایق و مقرری مطابق نوازند و بخدمتی مناسب مورد دارند و این رسوم که مایهٔ علوم است در ایران ارتسام و انتظام کا[illegible] یافته و [illegible] ماضیه از فواید این کار استحضاری حاصل نیامده بنابراین صنایع اهالی ایران چنانکه باید ترقی نکرده و برای اغلب اشیا بولایات دیگر محتاج [illegible] بر وفق حکمهٔ کاملهٔ یزدانی رسوم ملوک طوایف از ایران محو و مطموس آمد و رایت اقبال الوار بشمشیر بران سپهبدان قاجار مقطوع و منکوس و سلطنت و دولت این ملک در یک سلسلهٔ جلیله و دودمان نبیلهٔ قاجاریه که تا ابد الآباد باقی و پاینده باد انحصار و اختصاص یافت و با دولتهای خارجه تودد و تردد حاصل شد از جناب شهنشاه ماضی مغفور چند تن از نجبا و جوانان با استعداد ضجرت هجرت دیدند و کربت غربت کشیدند و در پاریس سالی چند تحصیل کردند و باز آمدند و فایده معارضهٔ بمثل در محاربات ممثل و مشهود و قرار سپاه نظام در ایران مقرر و موجود آمد اما هر آینه بتکمیل آن کار بر واجبی صورت امکان نمیگرفت الا در احضار و اجماع چند تن معلم فرنگستان بایران لهذا در بدو دولت شاهنشاه عهد که از چشم مصون باد بابشارت حضرت شهریار و صوابدید پیشکاران هوشیار موسیو جان داود خان مسیحی بممالک نمسه و استریه سفر کرد و شش چند از معلمین آن ممالک از امپراطور استریه بابشارت شاهنشاه ایران بخواست تدارک و تهیهٔ آنانرا بر واجبی مهیا داشته و باتفاق عزیمت ایران کردند و قبل از ورود معلمین بابشارت شاهنشاه ایران مهندسین ستاره پیشه و معماران اقلیدس اندیشه در ضلعی از اضلاع ارک مبارکه بمدت سالی در مدرسی بپرداختند که طول و عرض اراضی آن تخمیناً هشتهزار ذراع بود و عمارتی ملوکانه بنیاد نهادند مشتمل بر فضائی گشاده و مدید و مبنی بر بنائی شدید و سدید در جوانب اربعه اش صفه‌های پهن بپرداخته و ستونهای بلند برافراخته هر سوی ایوانهای رفیع و مصور بنقشهای بدیع دوازده اوطاق و رواق بزرگ در چهار جانب پس زوایای ایوانها و ستونها بر پای که طول و عرض هر یک از آنها چهارده ذرع کما بیش است و در چهار زاویه چهار خلوت محتوی بر حجرات و کارخانه جات و چاه آب و منبع و درپس اوطاقهای جنبین مدرسه نیز فضائی طویل و هر یک مشتمل بر چهل و پنج حجره کوچک و بعضی از آن حجرات کارخانهٔ شمع کافوری و محل جوهرکشی و مجمع ادویه سازی و یکی از آن اوطاقهای بزرگ خاصهٔ طاعت پروردگار چون مسجد حاضرین دار الفنون و مؤلف در یکی از قصاید بدین معنی اشارت کرده و مجملی از صفات این مدرس را بنظم آورده و گفته

شگرف مدرسه‌ای ساخت دلکش و دلخواه   خدیو عصر ابو النصر ناصر الدین شاه
شهنشهی که اگر کوه‌ها شود همه زر   بدست همت او کوه کمتر است از کاه
بپیش حشمت او پیل مست چون پشه است   بنزد شوکت او شیر شرزه چون روباه
خجسته مدرسهٔ خاص علمهای غریب   معین دولت و ملک و مزید نظم سپاه
فراز قصرش بر پای بیرق دولت   ز پیش گذشته ز ماهی سرش رسیده بماه
بخواند اهل هنر از ممالک فرنگ   فزود حشمت تشریف و مال و منصب و جاه
چو شد بمدرسه تدریس هر فنی ز علوم   بنام دار فنون شهره گشت در افواه

مع القصه چون این مدرسهٔ محکم بنیاد صورت اتمام یافت بهر منزلی فرشهای عالی بگستردند و بر هر دری شادروان عالی در آویختند خدمه و قراول و مستحفظ معین کردند و از فرزندان ارجمند جناب صدر اعظم و شاهزادگان و امیرزادگان با استعداد قریب بصد تن برغبت خاطر و میل

طبع تمد این مدرسه را بر ذمت همت لازم گرفته و بدربارگاه آفتاب خسروان انجم وار انجمن شدند حاجب باب وزیر دول خارجه همه را در پیشگاه حضور شهریار ایران
عرضه کرده نام و نسب هریک شمرده و ملبوس نظامی از ماهوت و سقرلات که انجا بر بالای آنان مرتب کردند ولوازم اثاث معیشت تمامی را در مدرسه مهیا داشتند
و بعد از وصول معلمین میرزا محمد علیخان وزیر امور دول خارجه مدرسه را از اجرای عمل خود دانسته فرزندش را به نیابت خود اختیار کرد و اختیار داد و عزیزخان
اجودانباشی اسامی این منصب را بجود و اهل نظام النسب شمرده و ناپی برسر آن کار فرستاد و چون رغبت خاطر شاهنشاه ایران در ترویج این کار رسید بدرجه مزید
قربت حضرت را در تقدیم این خدمت میدانستند اما بر رای مهر ضیای شاهنشاه واضح و لایح بود که جوانان محکوم جوانان نشایند بلکه به پیری مجرب مهذب بیاید سپرد
که بوفور امانت و ظهور دیانت و قلت میل و عفت ذیل و دقت رای و رقت قلب و طیب اعراق و حسن اخلاق موصوف و معروف باشد تا فرزندان عزیز امرای
نجیب را پدرانه تربیت نماید و طبیعت ساده و طینت صافی هریک را از اخلاط مواد رذیله و ارتباط صفت خبیثه محفوظ بدارد و در این نزدیکی من بنده از سفر
دور خوارزم که هشت ماه امتداد یافته بود باستان بوسی شهنشاه با عزم و حزم بازگشته معهود بها آنکه از روی انصاف هیچیک از این صفات حمیده اتصاف نداشت
حضرت شاهنشاه ایران بمحض موهبت و مکرمت این پیر غلام ناقابل را قابل این خدمت بزرگ شناخته بحضور همایون خواند و بریاست دار الفنون فرستاد و مکتب نایب
و ده تن فراش دیوانی و جمعی قراول بجهة خدمات مدرسه معین و مقرر فرمود و برسر آن خدمت شدم و پس از چندی وزیر دول خارجه جهان بگذاشت و بگذشت
و مراجعه عزیزخان اجودانباشی با بشارت شاهنشاهی با نظام قواعد نظام دار الفنون افزون گشت و در هنگام ماموریت او بسفر سلطانیه بحکم سلطانی
محمد خان بیگلربیگی ا[illegible] مراقبت و مواظبت امور نظامیه افواج و سرپرستی اهالی مدرسه نظامیه و قورخانه مبارکه اختصاص یافت و لی همه ساله در
تمامت شهور [illegible] تا شام بی ملالت حرو برد متوزودی و کسالت وبا و بلای طهران و ری مواظبت آن دار و ملازمت آن کار رو توقف در آن
محل و تصرف در آن [illegible] مخصوص من بنده بود و چون رای بیضا ضیای وارث ملک جم و حارس دولت عجم به تنظیم این امر تصمیم داشت غالبا بنفس
مبارک و تشخص [illegible] گاهی برای ترغیب و ترحیب و تقویت و تربیت معلمین و متعلمین بدان مدرس و آن مجالس توجه فرمود ندید از حقایق آن معلمات
نظر مرحمت [illegible] و باصغای معالم آن مکتوبات سمع استماع می نهادند و پیوسته بانعام و اکرام و تشویق و ترغیب در مقام خورسندی و خوشنودی
اهالی آن محل از حضرت شاهنشاهی و جناب آصف جاهی اقدام میرفت و در هر سالی یکنوبت امنای دولت بامتحان مراتب تحصیل و تشخیص درجات
تکمیل هر صنفی از صنوف متعلمین دقت کرده افزایش انعام و رواتب و نشانهای مراتب و اظهار احسان و تحسین را بر ذمت همت خود واجب میشمردند و اگر
احیانا احدی روی در تنزل داشت مورد تهجین و تعذیب و موجب توبیخ و تادیب دیوانی میگشت و با آنکه چندین هزار تومان بمخارج عمارات آن مدرس مصروف
بهر سالی چندین هزار تومان بمصارف اهالی آن مجمع از دیوان اعلی مبذول میگردد و در آن مدرس چندگونه علم نفیس مباحثه میشود و هر متعلمی را مترجمی و شاگردی
معین است و هرکدام متعهد شده اند که تا مدتی معین علمها بشاگردان خود بیاموزند که مجملی از آن مرقوم میافتد اول موسیو کرشیش مشار الیه متعهد شد که علم
حساب و هندسه و اشکال هندسی و علم مساحت و علم جغرافیا و علم نقاشی و علومی که متعلق بتوپخانه است و علم ساختن جمیع اسباب توپخانه و حکمت طبیعی
آن و ترجمه تواریخ جنگهای سلاطین و سرداران معروف فرنگستان و مشق توپچی از قبیل پیاده و سواره و مشق شمشیر و تیراندازی از توپ و خمپاره
و جمیع حرکات ضروریه مشق و حربرا در مدتی معین بمتعلمین خود بیاموزد و قریب ده نفر از آنان زودتر از سایر تکمیل کنند که قابل رجوع خدمت شوند و علم جراثقال
نیز بدیشان بیاموزد و چون این معلم تکلم بلغت فارسی نمیدانست و او را مترجمی لازم بود که هم بزبان فرنسی و هم فارسی تکلم کند میرزا زکی خلف الصدق
حاجی میرزا مقیم مازندرانی علی آبادی را که سابقا بپاریس رفته و سالی چند توقف کرده تحصیل علم حساب و هندسه و لغت فرنسی نموده و در خواندن و نگاشتن
خط فرنسی کامل بود بمترجمی او معین کردند از مراقبت و مواظبت معلم و مترجم شاگردان توپخانه بیش از امثال ترقی یافتند و قابل رجوع خدمت و تفویض
منصب گردیدند و معلم علم طب و جراحی و کحالی موسیو پولاک مشار الیه بود و او نیز تعهد کرد که متعلمین خود را در علم و عمل طب و معالجه مرضی و دقایق جراحی تکمیل
کند و بمریضخانه مخصوص دولت ببرد و حقایق معالجات را برایشان مشهود دارد و کتب طبی را از علم تشریح و قرابادین که ادویه مفرده است و ادویه مرکبه و قوانین
اعمال یدی و غیرهم بشاگردان خود بیاموزد و حاصل علوم خود را بفارسی ترجمه کرده در کتب و رسالات تنقیح و تصحیح نموده در باسمه خانه متعلقه بنگارند و از آن
تاریخ نسخهای متعدده طبع شده بکتابخانه مدرسه تحویل شود و مترجم او نیز قبل از تعلم و تکلم فارسی محمد حسین خان قاجار بود و در تربیت شاگردان سعی جمیل کرد
و قابل معالجات شدند و چون حکیم کلوکه فرنساوی وفات یافت حکیم پولاک بجای وی حکیم باشی خاصه سلطانی شد لهذا حکیم شلیمر مشار الیه بتعلیم
شاگردان طب پرداز و حکیم پولاک حکیم باشی تا اکنون چند جلد کتاب از علوم متعلقه بطب و تشریح و جراحی و کحالی و معالجه از زبان فرنساوی بلغت

فرس ترجمه و تمام کرده و باسمه شده تحویل کتابخانه مدرسه گردیده و دیگر بارون صاحب معلم پیاده نظام بود که پس از چندی بواسطه سوء مزاج مرخص و روانه
موطن خود گردید و قولونل مطردسوی ایطالیانی بجای او معین و مقرر گردید و در مشق افواج روزگاری استقلال یافت و متعهد تربیت شاگردان شد
که علم و عمل پیاده نظام و ضروریات صاحبان مناصب افواج و قواعد جنگ در کوه و صحرا و معابر تنگ و جزایر و جنگل و تحصن فوری و دوامی و دفعه
در قلعه کو ... و غیرهم را بدیشان بیاموزد و حاصل آن علم را نگاشته بقالب طبع درآورند و بصاحب منصبان افواج و شاگردان مدرسه سپارند تا در علم
کامل گردند و او را در علم مشق تفنگ و علم حرکت افواج دو کتاب است که باسمه شده و بافواج دادند و جز این معلمین مدرسه از اهالی یوروپا چند کس دیگرند که
بمشق افواج مامورند و شش جلد کتاب از علوم متعلقه بتوپخانه ترجمه و باسمه شده در کتابخانه مدرسه تحویل غلامزاده علیقلیخان کتابدار و اجودان مدرسه
شد معلم دیگر موسیو ساتی مهندس بود که بعد از ورود بواسطه سوء خلق و طیش طبع رسوم سلوک مرعی نداشته پس از چندی مریض و فوت شد و چندی
میرزا ملکم خان بن میرزا یعقوب خان در علوم متعلق بهندسی شاگردان را تعلیم میکرد تا مهندسی دیگر معین گردید و آن موسیو بوهلر فرنساوی بود که از پاریس
بدار الخلافه آمده سمت ملازمت یافت و تعهد کرد که در زمانی معین علم حساب و هندسه و علم مثلثات و جبر و مقابله و علم ژومتری یعنی هندسه نظری
و برهان جبر و مقابله بر هندسه و علم جغرافیا و تحصن فوری و تحصن دوامی و علم اظلال و نقشه کشی و علم مسطح و مشق محاصره و جنگ زیر زمین و علم تسویه صفوف
و حیل جنگ و علم شیمیا و فزیک را بشاگردان خود بیاموزد و محمد حسین خان قاجار که سابقا مترجم طب و راجع بر تحصیل لغت فرنسه و علوم هندسه کرده بود
در اینوقت مترجم وی گردید و بتربیت معلمین خود پرداخت و شاگردان با استعداد از او حظی وافر یافتند و قابل رجوع خدمت شدند و کتب علمیه و
نیز در علم حساب و علم هندسه و قانون قواعد ادارد و غیرهم بترجمانی عبدالرسول خان و جعفرقلیخان بر حسب قرار مطبوع و باسمه شده میشود معلم دیگر
موسیو نمیروی معلم سواره نظام نمساوی بود و او نیز تعهد کرد که شاگردان خود را در علم و عمل متعلق بسواره نظام از قبیل مشق شمشیر و مشق سواری و غیرهم
تربیت نماید و دویست تن از سواره نظام را همه روزه در مدرسه و خارج شهر علم حرکات و سکنات لازمه سوار نظام بیاموزد معلم دیگر غراف قراجای
معلم علم اتاماژوری بود که جمعی شاگردان مخصوص را از علوم جنگ و نقاشی و نقشه کشی و ترجمه کتب رزمیه و دقایق قواعد رزم و علم جغرافیا می آموخت
معلم دیگر موسیو ریشار فرانسه معلم علم لغت فرانسه و بعضی علوم دیگر است که بکل متعلمین مدرسه بحسب تفاوت درجات علم لغت و تکلم و نوشتن خط
فرانسه می آموزد و تا اکنون جمعی در تکلم فرنسه و نگارش خط فرنساوی تکمیل یافته اند و قابل مترجمی شده اند و میرزا عبدالوهاب یزدی متخلص بمحرم در
زبان فرنسه خلیفه اوست و لغات فرنسه را ترجمه و مرقوم داشته حاصل آن در دار الطباعه مطبوع شده و میشود معلم دیگر چارنطای نمساوی بود که در
علوم معادن و شناختن احجار و فلزات ماهر بود و شاگردان خاصه خود را در مدرسه علم می آموخت و بمعادن برده احجار مینمود و او نیز پس از چندی
وفات یافت و مترجم او میرزا آقای تبریزی بوده معلم دیگر موسیو فکتی ایطالیانی که در حکمت طبیعی و جوهریات و صنایع دیگر ماهر بود در فزیک و شیمیا
شاگردان خود را تعلیم و تکمیل مینمود و مترجم او میرزا رضای کاشانی شد که در عهد شاهنشاه ماضی مغفور با چند تن دیگر بپاریس رفته در علم فزیک و شیمیا
تحصیلی کرده داشت و تصدیق و تحقیق مراتب ترقی و تنزل هر صنفی از اصناف مذکوره را فضل و دانش سرکار نواب مستطاب اشرف امجد والا شاهزاده
معظم علیقلی میرزای اعتضاد السلطنه نقاد و محک و میزان اعتبار مقرر گردیده است و در امتحانات و سایر اوقات بمراتب علمیه و عملیه آنان میپردازند و چون این معلمین را
خانه ها در محلات شهر معین شده هر یک بعد از تعلیم بسراهای خود میروند کارکنان دیوان اعلی مقرر فرمودند که بجهت تقویت قوانین شرع شریف از علمای
اسلام امامی در مدرسه مقتدای جوانان باشد لهذا شیخ محمد صالح اصفهانی که نسلا و اصلا از احفاد و اولاد شیخ زاهد گیلانی است من بنده بمدرسه خوانده
اطفال را تعلیم علوم شرایع و مقدمات عربی کرده در هنگام صلوة ظهر سید جعفر کاشانی مؤذن مخصوص مدرسه اذان گوید و شیخ مذکور در ایوانی وسیع
باداء صلوة پردازد و تمام اهالی مدرسه بوی اقتدا نمایند و بعد از اداء صلوة بکار خود اهتمام دارند و تمامت اهالی مدرسه از اعلی و ادنی از حضرت
شاهنشاهی مقرری و مواجب مرسوم و انعام معین دارند و لباس و غذای آنان نیز از دیوان مقرر است و میرزا یوسف نوری لشکرنویس بمحاسبه و معامله
مقررات و مخارج کارخانه جات و صدور بروات و تقسیم وجوهات متعلقه بمدرسه مامور و هر کس بکار خود پرداخته و بخدمت خود مشغول است

ذکر وصول نامه مودت ختامه اعلیحضرت امپراطور دولت قویمه فرنسه و اهدای نشان خاصه بحضرت دار الخلافه

سابقا معروض شد که فیمابین اعلیحضرت شاهنشاه ایران و امپراطور فرنسه بر وفق موالات و مودات سابقه عدیده و ارسال رسل و رسایل جدیده
انعقاد عهدنامه موافقت ختامه مراتب محبت و اتحاد استحکام تمام یافت و امپراطور معظم علامت یگانگی را چنانکه در دول خارجه مقرر است

اعظم نشانهای خاصه خود را که از درجه اول لژیون دونر و مرصع بالماس گرانبها بود با حمایل که لازم آنست مصحوب موسیو لژن نزد جناب موسیو بوره وزیر مختار و ایلچی مخصوص مقیم دربار شاهنشاه ایران فرستاد و پس از استیذان از امنای دولت و استعلام از زمان شرفیابی خدمت حسب الامر اعلی محمد حسن خان نایب حاجب بار در روز پنجشنبه هفتم ذیقعدة الحرام این سال که عرصه نیاوران ییلاق شمیران محل نزول و وقوف شاهنشاه ایران بود با بیست کس از غلامان خاصه خاقانی و ده تن از فراشان دیوانی بمنزل جناب وزیر مختار رفته باتفاق او و موسیو لژن حامل نشان مذکور و وجوه اجزای سفارتخانه بدربار شهریاری روانه شدند و بکشیکخانه خاصه همایون شاهنشاهی درآمده لختی آسوده و آرام شدند و جمعی از اجله متعینین کرام برای تکریم وزیر مختار مذکور در آن مجمع حضور یافتند و پس از ساعتی بحضور اقدس شاهنشاهی شتافتند و در آنوقت از حاضران حضور جلالت ظهور نواب اردشیر میرزا حاکم دار الخلافه و نواب شاهزاده علیقلی میرزای اعتضاد السلطنه و نواب احمد میرزا و ایلدرم میرزا هر یک حامل اسلحه مرصع بودند و از صاحب منصبان بزرگ جناب نظام الملک و وزیر دول خارجه میرزا سعید خان بالباس سلام و نشان و حمایل مخصوصه در پیشگاه همیون حضور داشتند و نواب ایلخانی قاجار شاهزاده کیومرث میرزا و کشیکچی باشی خاصه دربار میرزا محمد خان دوالو و بعضی از خواص یوزباشیان و غلام پیشخدمتان صف راست کرده بودند و محمد ناصر خان ایشک آقاسی باشی جناب وزیر مختار و همراهان او را به پیشگاه همیون اعلی درآورد و نامه مودت منصوص و نشان محبت مخصوص را در طبقی زرین پیش داشتند و پس از عرض و ابلاغ پیام و اذن جوار شاهنشاه اسلام موسیو لژن نزدیک شهریار زمن آورده حضرت شاهنشاهی بدست مبارک برگرفته در آن تامل فرمود و باظهار موالات رایقه و سؤالات لایقه از سخنان شاهوار گهرهای شاهوار همی ریخت و پس از طی سخن آنان از رخصت رجعت از انجمن فرمود و با همان احترامات زمان ایاب و ذهاب توافق داشت از آن پس بمنزل جناب صدارت مآب شدند و باحترام تمام بنشستند و بعد از تقریرات محبت فزای و تکریمات مودت پیرای بمنازل خود بازگشتند و روز دیگر یک قطعه نشان لژیون دونر از درجه اول که مخصوص جناب صدر اعظم و نشانی از مرتبه سیم که از برای نظام الملک آورده بودند وزیر مختار فرانسه بر حسب اذن شاهنشاه ایران حاضر کرده در کمال مهربانی بدیشان سپرد و چون میرزا عباس خان منشی وزارت خارجه و میرزا ملکم خان مترجم دولت ایران در این معاهده پایمردی داشتند هر یک نیز بنشانی مفتخر شدند و در این ایام شاهنشاه ایران از ساحات دربند و منتزهات فیروزکوه و دماوند نشاط اصطیاد و عزیمت تفرج خواست و در یازدهم ذیقعدة الحرام با جناب صدر اعظم و برخی خواص و محرمان محفل سعادت اختصاص رایت فیروزی آیت بر صوب فیروزکوه و دماوند نهضت کرد و چون اکثر خادمان حرم محترم و اغلب چاکران دولت ابد توام در نیاوران مامور بتوقف بودند اردوی بزرگ را بحرکت رخصت نرفت و در خدمت نواب مستطاب شاهزاده ولیعهد دولت ابد مهد بتوقف مامور شدند و انتظام امورات اردو و قرای شمیران بمحمد ابراهیم خان نوری سرتیپ افواج عراق محول افتاد و در روز حرکت موکب فیروزی کوکب مقرب الخاقان فرخ خان امین الملک که بسفارت دولت فرانسه مامور بود رخصت حرکت یافت

ذکر سفارت امین الملک سفیر کبیر ایران فرخ خان کاشانی خازن سلطانی بدار الملک اسلامبول و پاریس

در این اوقات که عهد مجدد مسدد فیمابین دولتین ایران و فرانسه موضع و ممهد گشت مزید تشیید این قواعد را ارسال رسل و رسایل بدار الملک پاریس واجب نمود چه استحکام ابنیه صفو و صفا و تشیید اساس وثوق و وفا بین السلاطین نخست منوط بتحریرات متین وزرای کامل و سپس مربوط بتقریرات رزین سفرای عاقل است و در معنی گفتار مرآت انوار خاطر گوینده است و فرستاده انموذج ضمیر فرستنده لهذا حضرت شاهنشاه ایران جناب جلالتمآب فرخ خان کاشانی امین الملک و خازن سلطانی را که از مبادی زمان ملازمت ملتزم خدمت حضور خواقین مالک الرقاب بوده و در تمادی مضای زندگانی چار پادشاه قاجار را خدمت نموده صنیع این دولت کبری و رضیع این نعمت عظمی و ذره... مع حکم خاطر و وفا داو را تصور محکوم و در مجامع کلم منطق نفاذ او را نطق بلزوم بود از سایر محرمان حضرت برگزید و بتشریف تمثال همیال مکلل بجواهر گرامی و توقیع مثال امثال مشتمل بمضامین نامی مشرف و محلی فرمود با نایب و مترجم و منشی و دیگر تبعه سفارت در یازدهم شهر گذشته از رکاب همایون اعلی رخصت انصراف حاصل نمود و مقرر داشت که از راه ارزنة الروم بدار السعادة اسلامبول رفته نامه نامی حضرت خاقانی را بسلطان جلیل الشان دولت عثمانیه برده و برخی را جواهر گنجینه فرعیه شرعیه و بعضی از رموز کنوز جعبه جامعه اسلامیه از خزینه جنان بمنصه بیان جلوه ظهور فزاید و غبار مرآت شک و ریب دو دولت را که در معنی ملت واحده اند ببراهین قاطعه و دلایل ساطعه از صفحات مرآت حضور و غیبت دو دولت بزداید و آنگاه بملک فرانسه زورق عزیمت را شراع برکشد علی الجمله جناب سفیر کبیر امین الملک فرخ خان بفالی فرخ و روزی همایون از حضرت دار الخلافه راه تبریز گرفت و چون از آنجا بسرحد ارزنة الروم راه نزدیک کرد وجیه پاشا والی آنولایت میهمانداری متین با نامه حفاوت ضمین از پیش روانه نمود و از قفای او حسین پاشای فریق یعنی امیر تومان و حاجی عاکف

ذکر سفارت جناب امین الملک

افندی میرپنجه و سلیم بیک سرتیپ و علی آقای سرهنگ نظام و حاجی مصطفی سرهنگ غیرنظام و با دویست و پنجاه سوار راه استقبال برگرفتند و در دو فرسخ
معبر صف راست کردند و باستقبال مقدم سفیر کبیر تقدیم جستند بالاتفاق بقریه الاشکرد اولین منزل ارزنة الروم ورود و نزول گزیدند و محمد بیک سرتیپ
آنجا نیز با یکصد سوار رسم پذیره مرعی داشته بود و سفیر کبیر با حشمت خطیر همی آمد تا منزل چهارم منزلی ارزنة الروم میرزا بزرگ کارپرداز دولت علیه ایران
او را پذیره شد و در هنگام ورود حسن قلعه دو منزلی ارزنة الروم حالت افندی دفتردار آن ولایت با ابراهیم پاشا بملاقات سفیر کبیر آمدند و در روز ورود
بنی چای دو فرسنگی شهر جناب وجیه پاشای حاکم و والی ارزنة الروم کهیا بیک پیشکار خود را باستقبال فرستاده و در بیست و نهم محرم که از آنجا
اراده ورود بشهر بود در یک فرسنگی شهر حاجی غالب پاشای میرلوا و مصطفی افندی مینک باشی از جانب والی مذکور با جماعتی از غلامان که باصطلاح
آن ولایت آنان را ضبطیه خوانند باستقبال سفیر کبیر حاضر شدند و از جانب جناب اسمعیل پاشا سردار اردوی اناطولی چند تن از صاحب منصبان
نظام سفیر کبیر را به پیشباز آمدند و میرزا بزرگ کارپرداز دولت علیه با دویست کس از اعیان و معارف تجار ایران باستقبال استعجال کردند
و عالیجاه موسیو ابت صاحب نایب قونسول دولت بهیه انگلیس باقتضای رسوم مودت ماضیه استقبال سفیر کبیر کرد چون قونسل دولت
فرانسه خود مریض بود صاحب منصبان او مستقبل و نزدیک بنیم فرسنگی شهر فوجی سرباز نظام با طبل و موزیکان بصف بایستادند و سلام نظامی
دادند سفیر کبیر از بزرگان آنان پرسش دوستانه کرده درگذشت پس دو صد کس از بزرگان بازرگانان تبعه دولت علیه ایران فرا پیش آمده از دو سوی صف
برستند و سرکشیک باشی و جماعتی از ملازمان در رسیده در پیشاپیش مرکب سفیر کبیر افتاده پیاده راه می سپردند در این وقت از علما و فضلای آن ولایت قاضی
و مفتی و کل اجزای مجالس عالیه ارزنة الروم ایستاده بودند و چون سفیر کبیر بدیشان گذر کرد باکرام و اعظام آنان اقدام نمود پس بخیمه و خرگاهی که بحکم والی
بخاص ورود سفیر را در نیم فرسنگی شهر برافراخته بودند از نزدیک کرد درویش پاشا و علی پاشا و عمر پاشا و چند کس دیگر قریب یکصد گام از خیمه بیرون
آمده شرایط تحریم و تکریم سفیر را بجای آوردند و جناب والی آن ولایت با علی پاشای فریق و مفتی و قاضی و شیخ الاسلام تا لب خیمه پیش آمدند و بعد از
تقدیم لوازم تشریف و تکریم با سفیر کبیر بخیمه درون شده لختی بنشستند و آسوده گی یافتند از آن پس جناب سفیر مرکوب خواسته برنشست با تبعه سفارت کبری
و قاضی و مفتی و شیخ الاسلام و گروهی از ارباب مناصب دولت عثمانی و سرهنگ و سرکشیک و والی و سوارهای نظامی و بیرقها و لواهای دولت عثمانی
را شهر برگرفته بحشمتی شایان وارد آن بلد گردید و پس از ورود بشهر سفیر کبیر بمنزل سفارت کبری که خاص او تعیین یافته بود درون رفته با تبعه خود نزول
و ورود نمود و همچنان در آن روز ورود بیرقهای دولتی قونسولهای دول متحابه با علامت خاصه هر دولتی افراخته و کشیده آمد و پس از نزول سفیر کبیر معروفی
از جانب جناب وجیه پاشا والی ارزنة الروم بتهنیت ورود و نزول سفیر آمده بعد از ادای تحیات اظهار کرد که در این شب و روز ورود والی سفیر کبیر را
ضیافت نموده اطعمه و اشربه گوناگون تهیه بمنزل مخصوص سفیر فرستاده هم در آن روز با آنکه قونسول دولت بهیه فرانسه مریض بود با سایر صاحب منصبان
دولتی بدیدن سفیر آمد و از طرفین اظهار مواحدت شد و نایب اجودان باشی از جانب جناب مشیر پاشا نزد سفیر آمده رسم تهنیت بجای آورد و برای او
تعیین وقت ملاقات نمود بعد از تعیین وقت مشیر پاشا و عمر پاشای داغستانی و علی پاشا که این دو منصب لوائی داشتند و سایر صاحب منصبان
نظامی با لباس رسمیه بسفارتخانه کبری در آمدند و از دو طرف باظهار لوازم احترامات و تعارفات محبت آیات اقدام رفت و عالیجاه قونسول دولت بهیه
روسیه نیز بدیدن سفیر کبیر ایران آمد و همچنین مفتی و قاضی شهر بملاقات آمدند و عالیجاه موسیو ابت صاحب نایب قونسول دولت بهیه انگلیس نیز بمجلس ملاقات
امین الملک در آمد و هنگام عزیمت سفیر ببازدید والی والا کشیکچی باشی خود را و پنجاه نفر از ملازمان ضبطیه ملبس بلباس رسمیه بمحض احترام سفارت بسفارتخانه
کبری فرستاده و ایلچی ایران با صاحب منصبان سفارت بترتیب و نظام مقام ببازدید والی برفتند و والی تا خارج اطاق نشیمن به پیشباز آمد
بعد از تلطفات و تفقدات از طرفین و اندک زمانی فاصله سفیر کبیر از آنجا برخواسته بهمان ترتیب ببازدید مشیر پاشا رفت و نیز شرایط استقبال مقدم
اقدام کرده اظهار نمود که موزیکانچی افواج را رخصت موزیکان نواختن دهید و آن مجلس باستماع اغانی و اظهار مهربانی نیکو گذشت همچنین بمقامات دیگر
سفیر کبیر هر یک را بدفعات دیدن و ملاقات کرده تا در بیست و پنجم محرم الحرام بمنزل میرزا بزرگ کارپرداز دولت علیه راه برداشت سرکشیک والی و ملازمان
ابواب جمعی او علی الرسم از باب تکریم همیشه بهمراه سفیر کبیر میبودند کارپرداز دولت علیه گوسفندهای متعدده قربانی نمود و بمسافت یکهزار گام معبر را تا سرای خود بقصد
طاقه شال زینت جدار و بام داده بود و تکلفات بی اندازه بظهور آورد و تجار تبعه دولت علیه ایران در آن محل شربتها نوشیدند و خطبه بلیغ بنام نامی
حضرت شاهنشاه ایران مدالله دولته ادا کردند علی الجمله در روز بیست هشتم محرم که روز حرکت از ارزنة الروم بود دو ساعت قبل مصطفی پاشای میرلوا

و ملی پاشای لوا و صاحب منصبان نظام با قاضی و مفتی لازم الاحترام حاضر شدند و کارپرداز دولت علیهٔ ایران نیز با تجار و تبعهٔ دولت برسم مشایعت موافقت
کردند و تا ربع فرسنگ یکفوج نظام با بیرق و موزیکان رسوم احترام بجای آوردند و بعد از گذشتن فوج سفیر کبیر با پاشایان و علما تودیع کرده راه برگرفت و کار
پرداز ایران تا سه فرسنگ راه طی مسافت کرده اذن رجوع یافت و حسین پاشای فریق برسم مهمانداری با سفیر کبیر روانه شد و تا سرحد اراضی ارزنة الروم ملازم
خدمت بود و چون سفیر کبیر از آن حدود درگذشت و بخاک طرابزون رسید نسیم پاشا والی آن ولایت کیا وزیر خود را باتفاق ایشیک آقاسی بمهمانداری
فرستاد و حاجی میرزا احمد خان که از جانب دولت علیهٔ ایران وزیر مقیم اسلامبول بود تا حد طرابزون باستقبال آمد و در روز ورود سفیر کبیر بطرابزون
دو فرسنگ از شهر بیرون آمده در رسید و همچنان دفتردار افندی و قاضی و مفتی و جمعی از اکابر دولت سنیهٔ عثمانیه و موسیو یونشار قونسول دولت بهیه
فرانسه و تجار تبعهٔ دولت علیه باستقبال سفیر کبیر در رسیدند و در ظاهر شهر بخیمه که خاص نزول سفیر بود فرود آمد سربازان حاضر برسم مقرر سلام نظام دادند
والی پاشا نیز سفیر را در خیمه دریافت و بعد از ساعتی از آنجا روانهٔ شهر طرابزون شدند با حشمتی و شکوهی تمام در سرای والی پاشا که معین شده بود نزول نمود
و پاس حشمت سفیر را بیست و یک تیر توپ بغرش در آوردند و قونسولهای دولت فرانسه و منسه برای حرمت سفیر بیرق دولتی برافراشتند و در روز چهارم
شهر صفر از طرابزون روانهٔ اسلامبول گردید و والی پاشا را وداع کرد و بعد از خروج ایلچی سفیر نوزده تیر توپ خالی کرده و قونسول فرانسه و منسه تا لب دریا مشایعت
نمودند و سفیر کبیر با تبعهٔ دولت علیه در زورق پابر نشسته بتماشای بحر مشغول گردند　کشتی شد آن آب ژرف از نهاد　چو دشتی پر از کوه تازان بباد
تو گفتی که گیخت هامون نیل　بحمله برد هسی زنده پیل　چو سیلی بمیدان تک و تاب　ورا پیلبان باد و میدانش آب　برفش برآورده پر مرغ وار
همه ره بسینه خزنده چو مار　مع القصه آن منازل پرخطر سنگ و معابر بی کوه و سنگ را در نوشتند بر فراز سر گردون نیلگون بود و در زیر پی بحر نیلگون تا روز
جمعه هفدهم شهر صفر آن ابلق دونده یعنی زورق رونده بکنار شهر اسلامبول رسید بیرق شیر و خورشید که خاص دولت علیهٔ ایران است باشارت سفیر کبیر بر
صفحهٔ کشتی نصب کردند و شادروان برکشیدند　سه شد شیر و خورشید چرخ کبود　دو در آب و بیرق یکی آنکه بود　فی الفور دو امیر آخور و شش تن رکابدار سلطان
و دو رالص صدر اعظم و دوازده تن فراش برسیدند و چهار اسب خاصهٔ سلطانی را مخصوص سفیر کبیر ایرانی بیاوردند و پانزده راس اسب نیز جهت رکوب تبعهٔ
سفیر حاضر کردند ایلچی بزرگ و همراهانش برنشسته راه سفارتخانه در پیش گرفتند و تجار تبعهٔ دولت ایران قربانیها کردند و سفیر با حشمتی لایق و مکانتی فایق بسفارتخانه
در آمدند دیگر روز کامل بیک از خدمت حضرت سلطان بسفارتخانه در آمده از سفیر پرسش حالی نمود و نوید التفاتی آورد و چنانکه رسم قدیمهٔ آن دولت قویمه است
پنجم روز ورود سفیر علامت تشریف سفارت کبری از دربار سلطنت عظمی حاضر شده سفیر کبیر و تبعه او را بهمراه خود بباب عالی برده نخستین بمنزل فواد پاشا
ناظر امور خارجه رفت و وی یک نیمه فرو شد از مجلس سفیر را به پیش باز آمد و برده بر صدر انجمن بنشاند و تبعهٔ سفارت بر صف برنشستند و صحبت و مودت
و اظهار مواصلت دولتین علیتین و سخنهای شایان مجلس به پایان رفت و سفیر کبیر از آنجا بمجلس عالی پاشای صدر اعظم دولت عثمانی روی کرده
جناب صدارت نیز در تعظیم و تکریم سفیر مسامحتی روا نداشته تا نیمه رواق خود او را استقبال کرده پس بمجلس نشستند و کلمات دوستانه در پیوستند و مراسله
مودت [illegible] سلسله صدر اعظم ایران را بدو داده آنجناب نیز در عین رغبت و کمال شوق بسته و برداشت پس از طی صحبت سفیر کبیر با تشریف و حشمت و جلالت
و بنالت از آنجا بسفارتخانه خود بازگردید در روز یکشنبه سیم شهر ربیع الاول از حضرت سلطان جلیل الشان دو راس اسب خاصه با ساخت و ستام
زرین و پانزده راس دیگر رکابداران باره بند سلطانی برداشته بدار السفاره آوردند سفیر کبیر و وزیر مقیم و تبعهٔ سفارت برنشستند و راه عمارت سلطانی
سپردند و در این راه تا دربارگاه قراولان خاصه برسم نظام تهنیت و سلام مرعی داشتند و بعد از ورود بسرای سلطنت کامل بیک تشریفچی و سعید
بیک مترجم و عاصم بیک پیشاپیش سفارت کبری همی رفتند و در هر گریاس و فضا از عمارات سلطانی عسکریان دولتی با ملبوسات نظامی سلام همی دادند
فواد پاشا ناظر امور خارجه جناب امین الملک را در رواق ملاقات کرد و در باب اتحاد دولتین اسلامیین با او تحفی مقالات نمود پس باتفاق راه پیشگاه
سلطان اسلام پناه سپردن گرفتند و برفتند و در هر مقامی غلامان خاصهٔ سلطنت در توقیر و تکریم سفیر کبیر بر یکدیگر تقدیم همی جستند و چون قرب حضرت
سلطان دست داد ایشیک آقاسی باشی نزد سفیر آمده و باتفاق برواق اعلی درون شدند و در آنوقت اعلیحضرت سلطان عظیم الشان عبد المجید خان
خداوندگار روم در ایوان خویش بپای ایستاده بود سفیر کبیر و تبعهٔ سفارت خطیر برسم و قانون دولت علیهٔ ایران سلطان را پرسش کردند و نماز بردند و توجه
والتفات سلطان با وجود ایشان قرین شد و سفیر کبیر بخوشترین عبارتی ماموریت خویش را از دربار شاهنشاه قاجار بخدمت سلطان والا تبار عرضه
کرد و نامهٔ نامی شاهنشاهی را که بنگار شهر طاوس و بهای افسر کاوس بود در پیش داشت سلطان در کمال مهربانی و مودت قدم فرا پیش نهاده بدست مبارک

نامه مبارک اخذ کرد و در مقام پرورش و پرسش حال شاهنشاه بیهمال درآمد از آن پس از حال سفیر کبیر تفحص و تجسس فرمود و باین عبارت شاهانه متکلم شد که من بسیار
خوشنود و شاد میشوم چون چاکران مقرب از دولت ایران بدین حضرت میرسند سفیر کبیر معروض داشت که بواسطهٔ سعادت آستان بوسی این حضرت از این پس قدر
من بنده در حضرت شاهنشاه ایران خواهد فزود و بعد از این گفتار اعلیحضرت سلطان حاجی میرزا احمد خان وزیر مقیم دار السعاده اسلامبول و تبعهٔ سفارت
کبری را نیز بنوازش ملکانه بنواخت و مورد التفات ساخت پس رخصت رجعت و انصراف فرمود سفیر کبیر با تبعهٔ سفارت قرین حشمت و عزت از حضرت بازگشته
بدار السفاره خود رفت و دیگر واقعات سفارت سفیر کبیر در مقامات خود سمت تسطیر خواهد یافت و اکنون بذکر بعضی واقعات ایران باید پرداخت **ذکر حال
محمد شاه خان سبتی بلوچ و تحصن او در حصن سب و طغیان کردن و دفع او بحکم سپهدار با اقتدار** سابقا مرقوم افتاد که مقرب
الخاقان غلام حسین خان سپهدار سابق ایران بحکومت کرمان و انتظام بلوچستان مامور گردید و بدان سامان در رسید بنظم شوارع تجار خراسان و تنبیه
اشرار بلوچستان همتی بلیغ گماشت همانا جمعی از زایرین مشهد مقدس رضوی ع در ارض مشهور بریگ شتران عبور میکردند سی و چهار تن اشرار و راهزنان بلوچستان
بدانها دچار شده اموال آنان را بغارت و نهب بردند و سه تن از اطفال سادات را اسیر کردند و از آنجا باراضی خبیص بلوک کرمان درآمده قریه موسوم به قاضی را تاختند
و چند کس را بکشتند چون سپهدار کثیر الاقتدار را از این امر اطلاع حاصل شد بریدی سبک سیر با امامعلی خان سرتیپ که در بم بود فرستاده او را بمدافعه بلوچیه فرمانداد
و او گروهی از سواران کنگرلو و چاردولی و بمی و نرماشیری و سیستانی برداشته از راه لوط زنگی احمد که ریگستانی است بیکران بایلغار میرفت تا در سه منزلی
سیستان آن جماعت را بگاه بازگشتن دریافت سر راه بر آنان گرفته بدود تفنگ هوا اکنون کحلی و بخون گلرنگ زمین را اطلس لعلی بپوشید تمامت آن جماعت را
دستگیر کرده سر برداشت و اموال منهوبه و اسرا را باز گردانیده سی و چهار نیزه سر مصحوب حاجی خان غلام ایروانی بحضرت دار الخلافه فرستاد و مورد الطاف
خاقانی گشت و چون خبر ماموریت او در بلوچستان انتشار یافت خوانین آن صفحات از قبیل دین محمد خان و عبدالله مکرانی و مهیم خان کیچی و پسر محمد شاه
خان سبتی از اماکن عدیده و مساکن بعیده رای بوم بم گرفته و بعجز و لابه و توبه و انابه اظهار عبودیت و متابعت بدولت ابد مدت علیه شاهنشاه ایران نمودند
و مالیات و پیشکش بر ذمه گرفتند هم در این سال در اراضی بلوچستان محمد شاه خان سبتی باستظهار قلعه سب که کنگره‌اش با زحل انباز و بنیادش با ماهی
دمسازی داشت لوای خودسری برافراشت چون خبر طغیان و عصیان او بسپهدار حکمران کرمان معروض افتاد مقرر داشت که امامعلی خان سرتیپ افواج
کرمانی با سپاه کرمان و خلج و جماعتی دیگر از عساکر نصرت آثر ببلوچستان روند و بباریدن سیه برگ دشنه و خنجر بخار نخوت از دماغ او بیرون کنند و چون امامعلی
خان با همراهان خود بدانجا در رسید حصاری دید سر بر نهم طارم فلک کشیده و پای در هفتم طبقه زمین فرو برده فی الحال بمحاصرهٔ آن حصار همت گماشت و
از طرفین آتش پیکار شعله ور گردید و محمد شاه خان باطمینان حصانت آن حصن متین و رزانت آن باره سدید بطریق مصالحت و مسالمت پای فرو نگذاشت
و همچنان مصاف میداد چه آن قلعه را بیست و شش خشت عرض دیوار و سی و دو ذرع بلندی جدار بود و از این مقدار قریب بیست ذرع از طول باره از پس فصیل در
خاکریز پنهان بمانده بود چون مدت نه شبانروز بنصب مورچال ساختن و گلوله توپ بر بروج و حصار انداختن بگذشت و روز سه شنبه بیست و سیم شوال
امسال بضرب گلوله توپ خاره شکن باره کوب پاره‌ای از آن باره فرود آوردند و از دیگر سوی نقب را ببرج اتصال داده بباروت بینباشتند و با آتش شعله ور کردند
اگرچه از آن نیز زیانی ببرج و باره راه یافته همچنان دست از پیکار باز نداشته آن روز و شب را پیوسته برزم در شدند و بر تسخیر قلعه‌ای استوار بر گماشتند روز دیگر بهنگام
زوال آفتاب به نیروی دولت بیزوال شاهنشاه بیهمال یورش بردند و قلعه را مفتوح داشتند محمد شاه خان و پسرش نادر شاه خان با اقربا و عشایر و اولاد
و بنایر دستگیر کردند و بزنجیر کشیدند و اموال قلعگیان منهوب سپاهیان منصور شد و آنانرا بکرمان رسانیده شرح کار سپاه با سپهدار لشکر پناه باز گفتند و
او در روز ورود امامعلی خان و آوردن محمد شاه خان سبتی جمعی را باستقبال فرستاد و بعد از ورود بمیدان ارک خود بتماشای سپاه و سردار رفته التفات
بسیار با همگی کرده هر یک را بقدر خدمت بانعام و جایزه و تشریف و بایزه امیدوار و مسرور داشت و شرح واقعه آن وقعه بکارگذاران سده سنیه دولت
علیه برنگاشت و بر عزت و اعتبار او بیفزود و مستوجب تشریف و تکریم شد در این ایام عید اضحی و غدیر در رسید و بیمنت و سعادت در گذشت و کل
شاهزادگان و امرای عظام بسلام و تحیت ولیعهد دولت ابد مدت سرافراز شدند **ذکر آوردن نشانهای دولت بهیه روسیه بحضرت
دار الخلافه** چون ارسال رسل و اهدای تحف در میان دول متحابه مزید موالات و مبرز مصافات است و دیری است که فیمابین دولتین فخیمتین ایران
و روس در موافقت عهدی است محکم و عقدی مبرم لهذا در این ایام اعلیحضرت امپراطور ممالک روسیه بنابر اتحاد چند قطعه نشان بلندپایه با حمائل
گرانمایه منصبی نیز بجناب شارژدافر مقیم دار الخلافه فرستاد که باجازت شاهنشاه ایران بشاهزادگان عظام و صدر اعظم و دولتخواهان کرام موهوب شود و بحکم

حضرت شهریاری مقرر گردید که روز دوشنبه چهاردهم محرم الحرام بحضور مبارک شرفیاب گردند و بجهت تحریم و تکریم فرستاده دولتی در این روز محمد علیخان نایب
ایشیک آقاسی باشی با ده نفر غلام از غلامان خاصه پادشاهی بسفارتخانه دولت بهیه روسیه رفته جناب شارژدفر را با حامل آن نشانها بحضور اعلی خواندند
و بعمارت مبارکه نیاوران شمیران وارد شدند پس از لمحتی آسایش در کشیکخانه مبارکه و استقبال جمعی از معتبرین چاکران شاهنشاهی شارژدفر را بشرفیابی حضور
حضرت شاهنشاهی مستسعد نمودند و سلامی خاص مرتب بود و بعضی از خواص حضور داشتند حاجب بار ورود فرستاده و وصول نشانها را که در طبقچه
زرین حاضر بود چنانکه رسم است معروض داشت حضرت شاهنشاهی طبقچه را نزدیک خواست و بنظر قبول در هر یک نگریست و از حال امپراطور پرسش
فرمود و بحامل نشان توجه و التفات نمود و اذن جواز یافتند که هر یک را برده بشاهزادگان عظام و امرای کرام که معین شده اند شارژدفر و حامل
قطعات نشان از حضور اعلی بازگردیده با آدابی شایسته و ادبی بایسته بمنزل خاص نواب مستطاب شاهزاده آزاده اعظم ولیعهد دولت ابد توام رسیدند و
جناب نظام الملک و بعضی از خواص اعاظم دربار شاهنشاهی در عمارت مخصوص حضور داشتند پس از نزول و جلوس و آسایش بقدر کفاف بتحیت
شاهزاده ولیعهد کامیاب شدند و یک قطعه نشان موسوم بسنت اندره امپراطور را بدست خود به پیکر شاهزاده معظم مزین داشته از آنجا با صاحب
منصبان و وزیر دول خارجه میرزا سعیدخان انصاری بسرای خاص شاهزاده فلک کریاس نواب اشرف والا امیر کبیر نظام در آمدند سردار کل و
اعاظم امرای لشکر در آن عمارت حاضر بودند بهمان قانون بعد از اندک توقف شاهزاده معظم بیمن مقدم خود آن عمارات را مشرف فرمود جناب
شارژدفر نشان مخصوص سنت اندره را بمواصلت پیکر مبارک شاهزاده آزاده عزت افزود و نشانهای دیگر را بخدمت جناب صدر اعظم آورده
پس از تمجید و تعریف نشان مخصوص خود را برداشته زینت پیکر اعتبار ساخت و نشانهای دو نفر شاهزاده معظم هر یک قطعه نشان عقاب موسوم
بسنت اندره مکلل بالماس ثمین بود که حمایل آنگون اعلی و اجل نشانهای آن دولت است و نشان جناب صدر اعظم صورت عقاب سفید مرصع
بالماس مشتمل بر عقاب و پیکر و یک پیکر با حمایل آسمان رنگ و بجهت جناب نظام الملک و وزیر دول خارجه هر یک یک قطعه نشان سنت انا از رتبه
اول مرصع بالماس با حمایل متفاوت و بجهت میرزا عباس خان منشی اول امور وزارت خارجه نشان مکلل بالماس از درجه دویم با حمایل زرد و سرخ برای میرزا
ملکم خان مترجم مخصوص دولت علیه نیز نشان سنت استانیسلاف مرصع از درجه دویم با حمایل سفید و سرخ تعیین یافته بود و چون او در اینوقت باسلامبول
رفته بود نشان او را بدو فرستادند و امنای دولت از ظهور اینگونه هدایا که دلیل بر اتحاد دولتین و اتفاق جانبین است سرور و حبور تمام حاصل نمودند
و در این اوقات مقرر شد که حاجی علیخان حاجب الدوله در تنظیم تشریفات متداوله سفرای دول خارجه تقدیمی کند و از ذهاب و ایاب و ورود و خروج
هر یک استحضار جوید و بر وفق شان و پایه و منصب و مایه هر یک چنانکه مقرر و معهود است تشریفات و تکریماتی را مواظبت کند تا افراط و تفریطی در این
موارد وارد نیاید و نیز میرزا محمد تقی مستوفی کاشانی ناسخ و جامع تاریخ ناسخ التواریخ که متکلمی طلیق اللسان و مترسلی فصیح البیان است و در اشعار تخلص
سپهر دارد اینوقت ملقب بلسان الملکی ملقب گردید و منشور و تشریف این رتبت یافت و در این ایام جناب آقا محمود مجتهد بروجردی بدار الخلافه آمد و روزی بحضور شاهنشاه
ایران فیض یاب شد و ملک الملوک چون در تعظیم علما و تکریم فضلا و حرمت شریعت و حشمت طریقت عزمی راسخ و عقیدتی صافی دارند او را بنواختند و مسرور
و مفتخر داشت و در زمان رجعت به بروجرد مبلغی زر مسکوک برای اخراجات راه و تشریفات متعدده مخصوص او و برادر و پسر او موهبت شد و بر حسب استدعای
او جماعتی از طلاب علوم شرعیه که در بروجرد تحصیل میکردند بوظیفه و مرسوم مستمر موظف و بهره ور شدند تا آسوده خاطر با کتاب دانش جهدی وافی کنند
و حظی کافی برند هم از اتفاقات این ایام در سه ده از توابع اصفهان صاعقه از هوا هبوط کرد و قریب بزمین سه پاره شده بخاک فرو رفت و راعیان انعام
صحرا و دهقانان مزارع که از دور آنرا دیده بودند بتفحص آن زمین را حفر کردند و یکپاره از آن بدست آوردند و بیرون کشیدند و سنجیدند بوزن چهار من تبریزی
گرانی داشت و آنرا بدار الخلافه حمل و نقل کردند

ذکر مراجعت جناب سفیر کبیر دولت فرانسه موسیو موره وزیر مختار و ایلچی مخصوص ایران بپاریس دار الملک فرانسه

جناب وزیر مختار مردی دانای حلیم خلیق متواضع زیرک بود و چون لختی توقف کرد از دولت خود رخصت بازگشت
یافت و در روز هشتم شهر صفر بحضرت شاهنشاه آمده جواز رجوع بملک پاریس خواست و ماذون شد و بعد جناب صدارت عظمی و نظام الملک و وزیر دول خارجه
نیز تودیع کرده با آذربایجان ره بر گرفت و در چهارشنبه چهاردهم وارد تبریز شد نواب نصرة الدوله حکمران آذربایجان جماعتی از صاحب منصبان نظام و
سرتیپان کرام باستقبال او مامور داشته بود و میرزا صادق قائم مقام اسبی با زین زر و زین لجام و شمشیری جوهری زرین نیام و چیزهای دیگر بود و
هدیه فرستاده قرار بر آن بود که پس از رفتن وزیر مختار جناب موسیو تکلیفو بجای او شارژدفر مقیم دار الخلافه باشد ولی در اینوقت بواسطه روانه داشتن

عیال و اولاد خود بولایت پاریس تا تبریز رفته بود و در آن شهر دخترش بیمار مانده بدین سبب قبل از حرکت موسیو موره بدار الخلافه نرسید ما بعد از او در روز هفدهم ربیع الاولی بدار الخلافه مراجعت کرد و بفرمان شاهنشاه محمد قلیخان یوزباشی و سی تن غلام رکابی و میرزا عبد الوهاب نایب دویم وزارت خارجه و میرزا عباس خان منشی اول وزارت خارجه و چند تن دیگر از معارف باستقبال شارژدفر رفتند و او را با حشمتی فایق و مکانتی لایق وارد کردند و در روز پنجشنبه بیست و یکم ربیع الاولی محمد حسین خان نایب حاجب الدوله با ده تن یاساول دیوانی و ده تن فراش و پنج شاطر سلطانی مامور و اسبی کوه پیکر با زین و لگام و ستام زر خاص سواری شارژدفر بردند و او را بکشیکخانهٔ دولتی آوردند و جمعی از اعاظم سفارتخانه او را در آن عمارت به پیشباز آمدند و مصاحب و مجالس شدند پس باتفاق محمد ناصر خان حاجب بزرگ بار بحضور شاهنشاه با اقتدار رفت و مورد الطاف و اشفاق بیکرانه شد و از حضور بازگشته برسم مقرره بخدمت جناب صدارت و نظام الملک و وزیر دول خارجه علی الترتیب رفته بعد برای سفارت خاصهٔ دولت فرانسه که معین بود رفت و ملتزمین خدمت وزیر مختار غایب چنانکه بودند در خدمت شارژدفر نایب الشرام یافتند و او چون مردی داناست و عالم بچندین زبان مختلفه و از مذاهب و تواریخ قدیم و جدید گیتی آگاه در اندک وقتی پارسی اندوخت و نگارش خط آموخت و بتالیف قلوب اصحاب تصنیف تاریخ و کتاب پرداخت با فضلا و علما و دانایان این مملکت طریق مراوده و مخالطه پیش گرفت و مطبوع طباع انام و مقبول خواص و عوام گردید

ذکر واقعات خراسان شرقی و اختلال امور هرات

چون در بیان وقایع خراسان شرقی از ذکر اصل و فرع افاغنه و تشریح بلاد افغانستان گزیری نیست اینک مجملی مرقوم میگردد و مورخین در نسب افغان اختلاف کرده اند بعضی نسب آنان را به بنی اسرائیل و برخی باسحق و برخی بخالد بن ولید منتهی دارند و گروهی گفته اند که این طایفه از احفاد قبط بن مصرند و جماعتی گفته اند از اولاد طالوت بوده اند بهمه حال از مصر جلاء وطن کرده اند و چندی در بیابان عرب زیسته اند و بعضی از هندوستان بمولتان و بعضی از عربستان بایران و کرمان و [illegible] کیچ و مکران بهندوستان و مولتان و پیشاور افتاده اند صاحب ناسخ التواریخ تحقیق و تحریر کرده است که این جماعت پس از هلاک فرعون مصر ولید بن مصعب بدست موسی علیه السلام از مصر بهندوستان شدند و در کوه سلیمان بماندند و احفاد ایشان بسیار شد و در سال شصت و دو از هجرت که مسلم بن زیاد از جانب یزید پلید اموی در خراسان ایالت یافت خالد بن عبدالله را که بزعم برخی بخالد بن ولید نسب میرسانید و بعقیده جماعتی از اولاد و احفاد ابوجهل بود حکومت کابل داد پس از چندی که عزل یافت مراجعت بعراق را ننگی دانسته بکوه سلیمان مابین پیشاور و مولتان رفته دختر خود را بیکی از اکابر آن سامان داده در آن اراضی روزگاری متوقف و متوطن شد و از او فرزندان بوجود آمدند که از آنجمله نام یکی لودی بود و نام دیگری سور و در سال صد و چهل هجری این گروه قوت گرفتند و از فراز قلل و جبل بصحرا و دشت در آمدند و بر بعضی از امکنهٔ هندوستان مستولی شدند نواحی کرماج و پیشاور را متصرف گرفتند و با راجه لاهور محاربه کردند و منصور شدند و در این محاربات قبایل غور و خلج نیز بامداد این گروه چهار هزار کس فرستادند و در عرض پنجماه با اهالی لاهور هفتاد کرت محاربه کردند و در اغلب نصرت یافتند و جمعی نیز در آن کوهستان مقتول شدند و پیوسته کار بر وجه مبارزت میرفت وقتی حال این گروه کوهستانی از کابلی و خلج از امداد ایشان باز می آمدند پرسیدند که حال اهل کوهستان با هندوستانیان چگونه گذشت جواب دادند که کوهستان بگویند افغانستان بگویید لهذا آن نام بر آن کوه و این لقب بر این گروه باقی بماند علی الجمله بتدریج قوت و کثرت یافتند و با ضیع آمیختگی کردند و بعضی ثغور هندوستان را متصاحب نمودند و در کوهستان پیشاور شهری چنبر نام بنیاد نهادند و ناصر الدین سبکتکین که بغزای هنود شغف و ولوع تمام داشت وقتی بسیاری از این طایفه بقتل آورد و جماعتی را برسم عبید و اماء بخدمتکاری گرفت و در غزنین خادم بودند و نخستین کس که از این طایفه سروری نام بر آورد شیخ حمید نامی بود که از جانب جیپال راجه پنجاب بریاست افاغنه و حراست لمغان و مولتان مامور شد چون نسل این طایفه بسیار شد ولایت آنان نیز طول و عرض یافت از اجداد معروف این قوم حسن ابدالی بوده که در پیشاور مدفون است و فرقهٔ ابدالی بدو منسوب ابدال را زیرک نام پسری شد و از زیرک چهار پسر بوجود آمد اول اسپر دویم پوپل سیم بارک چهارم الیکو و از پوپل دو فرزند بماند اول حبیب دویم بامد و از حبیب سه پسر ماند بامو و حسن و اسمعیل و از بامو دو فرزند صالح و زین و از صالح فرزندی ماند سدو نام و کل شعب ابدالی سدوزائی از نسل او بینند و منشعب بدو شعبه اند اسپرتیرین و توریترین و سلطنت این طبقه در سدوزائی است و از بارک شش پسر زاد کرج و نور الدین و عبدالله و سوریار و نصره و ماکل و از نور الدین سه فرزند محمد و اچک و پتان و هر که از اولاد زیرک باشد او را پنج پایه گویند و هر که از اولاد و احفاد نور الدین و اسحق و علی باشد داخل پنج پایه است و چون پنج بطن بگردید در آخر نام او زائی اضافه نمایند مانند سدوزائی و بارکزائی و پوپلزائی و نورزائی و علی هذا القیاس و طایفهٔ ابدالی را چون احمد شاه افغان بسلطنت رسید درانی لقب داد خود را در درانی خواند و طایفهٔ دیگر ابدالی را بردرانی لقب داد و آنان نیز چند شعبه اند طایفهٔ دیگر افاغنهٔ غلیجائی است که ابدالی آنانرا غلجزائی خوانند و نسب آنانرا بطریق دزدی و حرام نسبت کنند و آن سلسله نیز شعبها

دارند مانند بوتکی و توخی و ترکی و اندری و سهاک و سلیمان خیل و علی خیل و ابراهیم خیل و غیرهم از آن طبقه‌اند و شعب این فرقه بشانزده شعبه منتهی میشود و در هندوستان
که گاه بعضی از افاغنه حکمران شدند مانند بهلول لودی و پسرش اسکندر و غیرهم طایفه دیگر افاغنه کاکری باشند و از شعب آن است کرزائی عبدالله زائی احمدزائی
منده‌زائی سلیمان زائی اپوزائی و این طوایف بیست شعبه‌اند و هر یک چنانکه گذشت نام و نسبی دارند و از هرات الی قندهار و کشمیر و حدود هندوستان
و جبال زابلستان زیاده از سه چهار ملیان اکنون ازدحام و جمعیت دارند و زابلستان که طولش بیست مرحله و عرضش پانزده منزل و غالب جبال آن
مسکن کرده‌اند و بلاد معروفه زابلستان محدود است از سمت مشرق بکابل و از مغرب بسیستان و از جنوب بسند و از شمال بجبال هزاره و قندهار و بست
و قندهار و غزنین و بزینداو و میمند و فیروزکوه و فراه و سبزوار از امصار معروفه زابلستان محسوب است و پیوسته این ملک از اجزای ایران بوده و سلاطین
صفویه نیز سالها در تصرف داشته‌اند و اکنون نیز خراسان مشرقی نام دارد و در اواخر صفویه چنانکه مشهور و مسطور است بعضی از ابدالی ببلخ و هرات استیلا
یافتند و دو تن از غلجائی با سپاه افغان باصفهان آمدند و صفویه را منقرض کردند و قرب هفده سال تغلب حکومت بعضی از عراق و فارس داشتند
تا نادرشاه اشرف را براندند و از ایران بیرون شد و هلاکت یافت و بعد از نادرشاه احمدخان ابدالی افغان درانی در کابل و قندهار و بعضی از بلاد موضوعه هندوستان
سلطنت یافت و تفصیلی که در تاریخ نواب مستطاب شاهزاده اعتضاد السلطنة العلیة العالیه است مملکت گیریها کرد و پس از بیست و نه سال سلطنت در هزار و
یکصد و هشتاد درگذشت و او را پسر تیمورشاه که ولیعهد او بود پنج فرزند دیگر فیروز و داراب و سلیمان و اسکندر و شهاب نام بود تیمورشاه از هرات قصد
قندهار کرد و سلیمان برادرش باطاعت آمد و پسر خود همایون را قندهار داده بکابل رفت و در آنجا بیست و دو سال سلطنت راند تا نماند و وی بیست و چهار
پسر داشته شاهزاده محمود و شاه زمان و فیروزالدین و همایون و شجاع الملک معارف آنان بوده‌اند امرای افاغنه تمامت اولاد او را در بالاحصار
بازداشته تیمور را پادشاه خواندند و همایون برادر دیگر در بدو حال بقندهار دعوی شهریاری کرد و بدست شاه زمان استیصال یافته دیده زیان کرد و
شاهزاده محمود پس از او کر و فر باطاعت شاه زمان درآمده حاکم هرات شد و این کار در سنه ۱۲۱۰ بود که خاقان شهید سعید فتح خراسان کرد و افشاریه را
مضمحل و منقرض ساخت چنانکه مرقوم شده و چون بتحریک شاه زمان قلیچ خان تیموری هرات را متصرف شد محمود و فیروزالدین و کامران روی بدولت
ایران آوردند چنانکه در تاریخ روزگار خاقان صاحبقران مرقوم افتاده باعانت امیر علیخان و امیر حسنخان عرب فراه و سبزوار را بدست آورده و شاهزاده قیصر
منهزماً بهرات رفت و در محاصره هرات بتدبیر زمانخان درانی شاهزاده محمود را کار تباه و فراری گردید علی الجمله چون شاه زمان سران افغان را که با وزیر او
وفادار خان دل بد کرده بودند و بعزل شاه همداستان شدند بدست آورده بکشت یکی از آنها که عمده دولت او بود پاینده خان ملقب بسرفراز خان بن
جمال خان بارکزائی پدر فتح خان افغان بود و پاینده خان بیست پسر نامدار بزرگوار داشت که معارف آنان بدینگونه‌اند فتح خان محمد عظیم خان دوست محمد خان
جبار خان طره باز خان پردل خان شیردل خان مهردل خان کهندل خان یار محمد خان عطا محمد خان اسد خان صمد خان و غیرهم و این برادران در
استیصال دولت شاه زمان چنانکه در تاریخ افغانستان آمده سعیها کردند و محمود را مستقل ساختند تا شاه زمان را کور کرده محبوس داشت و مدت ملک شاه زمان
هشت سال بود و چون دولت محمود محکم گشت کل اختیار امور وزارت و امارت با عمده سلطنت او فتح خان بود و برادران او در همه افغانستان عظیم
قوی و بزرگ شدند و نامی بر محمود باقی بود و فتح خان را امیرالامرا نموده شاه دوست خان لقب داده بود و ندانست که این دوستی بالاخره بکینه دشمنیها
مبدل خواهد شد و قتله پدر او را قصاص کرد و شجاع الملک که در زمان شاه زمان ایالت پیشاور داشت در زمانیکه سفرا و نامه ناپلیون فرانسه بایران مراوده
یافت و طایفه انگلیس نیز آمد و شد گرفتند چون صلاح دولت خود دانستند که با شجاع الملک افغان در سازند و روی دل وی بجانب دولت خود گردانند
و الفنستین بدین کار رفت و از آن پس که شجاع الملک از کامران میرزا بگشت و بلاهور افتاد و جواهر مشهوره کوه نور و یاقوت زرد موسوم بفخراج را
راجه رنجیت سنگه هندو از او بگرفت شجاع الملک بلودهیانه متوقف شد و از دولت انگلیس متوظف بود و بعدها که افاغنه بر محمود قصد خروج کردند
شجاع الملک را بخواندند و بکابل آمد و محمود را بمکافات شاه زمان همان کحل در دیده کشید که ابداً جهان بیش چهار ندید شاهزاده فیروزالدین بهرات حکومت
داشت و از جانب شجاع الملک شاهزاده قیصر حکومت قندهار یافت کامران نزد عم خود فیروز بهرات آمد بحکومت فراه و سبزوار رسید بحکم فیروز
ملک قاسم و کامران بتسخیر قندهار رفتند شاهزاده قیصر بمقابله آمده هزیمت یافت و قندهار مفتوح شد و در این وقت باشارت شاهنشاه ایران خاقان
صاحبقران نواب شاهزاده محمد ولی میرزا والی خراسان بتسخیر هرات رفت و فیروزالدین ملک قاسم را از قندهار بامداد خواند و او استمداد کرده
با چهل هزار کس افغان و اوزبک روی بخراسان نهاد و از سبزوار و سپاه ایران شکست یافتند و چنانکه مرقوم شده است محاربه صوفی اسلام

وقتل او در شکبیان بوقوع پیوست و لشکر ایران هرات را محاصره کردند مقرر شد که فیروز الدین حکمران هرات سالی یک لک روپیه بر وجه خراج بدولت
علیه بدهد و یک زنجیر فیل و یکصد طاقه شال کشمیری بشاهزاده محمد ولی میرزا والی خراسان هدیه داد و ملک حسین پسرش را بگروگان بمشهد فرستاد و مع القصه
فتح خان پس از گرفتاری شاه محمود ناچار در خدمت شاهزاده قیصر بود اما او بسعایت عم خود شجاع الملک فتح خان را محبوس کرد پس از چندی عطا
مختار الدوله نجات یافته بهرات آمده و فیروز الدین را بمخالفت شجاع الملک اغوی و اغری میکرد و او قبول ننمود پس فتح خان با بعضی از برادران
نزد کامران بفراه رفته متوقف و متابع شد و شاه شجاع تمام اختیارات ملکی را بقیصر واگذاشته خود بعیش و طرب مشغول شد و چون شاه شجاع
ماموریت شاه ولیخان صدر اعظم ملقب بمختار الدوله بکشمیر امروز را با کرم خان نورزائی تفویض کرده بود وزیر اعظم بعد از مراجعت از شاه برنجید
و قیصر را بر شجاع الملک برانگیخت و در غیاب شاه شجاع بکابل برده اما بعد از محاربه از کابل بقندهار گریخت و شاهزادگان محبوس بالا حصار در این گیر
و دار بدستیاری خیاطی نجات یافتند و فتح خان از رهائی شاه محمود شادمان شد و او را بقندهار برده بسلطنت بنشاندند و قصد کابل کرد و شاه شجاع را در
منزل اشنان شکست داده شاه شجاع قندهار را خالی دیده بقندهار آمد و شهر را مفتوح کرد شاه محمود پیشاور را بعطا محمد خان برادر فتح خان داده باز
گشته قندهار را بگرفت و فتح خان امارت و وزارت را جمع کرد و برادران از در افغانستان حکومت داد و از سلطنت جز نامی برای شاه محمود باقی ننمود و
در سنه ۱۲۳۳ چنانکه ذکر یافته بخراسان آمد و هزیمت یافت و سالی دیگر کامران از قندهار بهرات آمد بحمله تقاری که در گرفتن ملک قاسم بن فیروز الدین از
فتح خان در دل داشت فتح خان را گرفته میل کشید برادران فتح خان بدین سبب بطغیان سر بر آوردند و بنیاد محاربه نهادند کامران فتح خان را در سید آباد
میانه کابل و غزنین بکشت و در سر آسیا با لشکر امیر دوست محمد خان مصاف داده شکسته بهرات باز آمد و قندهار را شیردل خان و کهندل خان متصرف
در آوردند و شجاع الملک از محمد عظیم خان برادر فتح خان بلودهیانه گریخت و محمد عظیم خان شکارپور را نیز بگرفت و برحمدل خان سپرد و حکومت قندهار
و کابل را ببرادران خود تقسیم کرد کرت دیگر شجاع الملک بقندهار آمده شهر را محاصره کرده امیر دوست محمد خان بعد از چهل روز در رسید و در خارج شهر با او مصاف
آراست و او را شکست و هزیمت داد دیگر باره بلودهیانه رفته بماند و در ایام توقف از دولت انگلیس موظف بود و شاهزادگان درانی در افغانستان
ضعیف گشتند چنانکه شاه محمود و کامران بهرات قناعت داشتند و اظهار اطاعت و انابت بخاقان صاحبقران فتحعلی شاه طاب ثراه میکردند
و پیشکش میفرستادند و در سنه ۱۲۴۱ کامران از پدر برنجید و نواب شاهزاده شجاع السلطنه والی خراسان را بتسخیر هرات ترغیب کرد شاهزاده برفت و مکرر رفت و
پسر خود ارغون میرزا را در هرات بگذاشت و خود باز گشت و ارغون میرزا نیز بعد از لحظی توقف باز آمد پس با بشارت شاهنشاهی نواب نایب السلطنه منصور
بنظم خراسان شد و کارهای بزرگ کرد چنانکه مرقوم افتاده و شاهزاده محمد میرزا را بتسخیر هرات فرستاد و در زمان محاصره هرات نایب السلطنه در مشهد
رحلت یافت و شاهزاده صلح گونه کرد و مراجعت فرمود و ولیعهدی و حکومت آذربایجان یافت چون خاقان صاحبقران درگذشت و ولیعهد سلطنت
یافت از آنرو که در سال مذکور فتح هرات نیافته بود و دید بود این دولت هراتیان پای از حد ادب پیشتر نهادند و بتاخت خراسان آمدند آنان را
تنبیهی واجب دید قصد استخلاص خراسان شرقی تصمیم داد و بعد از زیارت حضرت علی بن موسی الرضا ع عزیمت بگشاد و هرات را محصور فرمود و یک
نیمه افغانستان و ترکستان را آصف الدوله مسخر کرد و قنبر علیخان باستمالت قلوب سرداران کابل و قندهار رفت و آنان اطاعت گزیدند چنانکه شرح رفته
از جانب دولت انگلیس نیز سکندر برنس بکابل و لنج صاحب بقندهار رفتند تا سرداران افغان را بدولت خود مایل نمایند و در آن زمان اختیار هرات
با یار محمد خان الکوزائی وزیر کامران بود و چون فتح هرات قریب افتاد دغدغه در خاطر مستر سرجان مکنیل در افتاده مضطرب شد و در تسخیر شهر رضا
نمیداد و بظاهر بود باطن اختلال در امر تسخیر میکرد تا صراحه اظهار رنجش کرد و بجائی رسانید که ابلاغ و اظهار جنگ نمود و شاهنشاه مغفور مراجعت نمود و
امنای دولت انگلیس چنان صلاح دیدند که در مزاج خوانین افغان تصرفی در دولت افغانستان تداخلی داشته باشند بعد از اتفاق لشکری بسر جنرال
کین از هندوستان بجانب افغانستان حرکت دادند و با شجاع الملک در حکومت آن ولایات اتحاد کردند و عهد و عقد او را باستقلال دادند و لارد سر ولیم
مکناتن را وزیر او مقرر داشتند و در اواخر بهار سنه ۱۲۵۵ سپاه انگلیس بدان جانب روانه شد و از راه خرم چند فوج با شاهزاده تیمور پسر شجاع الملک از راه
پنجاب و پیشاور به پیت و شنکی طرف جنوب قندهار فرستادند و یار محمد خان شاهزاده کامران را در خانه محبوس داشت آخر الامر در سنه ۱۲۵۶ او را بقتل آورد
و خود کامران شد و چون خبر سپاه انگلیس انتشار یافت سردار کهندل خان در قندهار بماند و رحمدل خان و مهردل خان را با لشکری بمدافعه آنان فرستاد و
بحوالی آنان رفته قصد شبیخون داشتند حاجی خان کاکری مخالفت کرده با سپاه و طایفه خود نزد سپاه انگلیس رفت لاجرم مراجعت کردند و نشستند

که در قندهار محصور خواهند شد اهل و عیال خود را برداشته با پانصد سوار در رمضان ۱۲۵۴ بدار الخلافه آمدند و شهر بابک هرات و مرو را پادشاه ایران باقطاع
آنان مقرر فرموده به انجا رفتند و بماندند سه روز پس از خروج سرداران لشکر انگلیس وارد قندهار شدند شجاع الملک پس از سه ماه توقف شاهزاده فتح جنگ
پسر خود و ولیچ صاحب انگلیس را در قندهار گذاشته خود بتسخیر غزنین برفت و غلام حیدر خان پسر دوست محمد خان را محاصره و گرفته محبوس کردند و امیر دوست محمد خان ببخارا رفت
جز آنکه امیر بخارا در پسر او طمع کرده حاصلی ندید بار دوم به انگلیس رفت و وی را بهندوستان بردند و محمد اکبر خان در کوهستان کابل و افغان متواری شد و چون
امر افغانستان بخاطر خواه انگلیس شد سر ولیم مکناتن سفیر افغانستان بحکومت ممبئی باز رفت و الکسندر بجای وی بماند و با سپاه افغانستان بتوقف
جلال آباد مامور شد و در ۱۲۵۷ شجاع الملک و صاحب منصبان انگلیس در آن صفحات نافذ الامر شدند و تفصیلی که در تاریخ افغانستان نواب شاهزاده
معظم اعتضاد السلطنه مرقوم و ترقیم ببلاغت توام نموده در رمضان این سال کار افغانستان پریشان و مردم بر سپاه انگلیس بشوریدند و کار بمقابله و مقاتله
کشید و وزیر محمد اکبر خان و سایر سرداران افاغنه متفق شدند و از کابل و قندهار و هرات انگلیس را بیرون نموده بقتل رسانیدند و هلاکت شش فوج پیاده نظام
و جماعتی از توپچیان با سه دسته قدر انداز و یک فوج سواره نظام و چهار فوج سواره بی نظام و دوازده هزار کس بتبعه لشکر نظام در ولایت افغانستان
بقتل در آمد و چهار کرور تومان ایران خزینه دولتی هند بغارت و تاراج رفت و یکصد و چهار تن از بزرگان دولت انگلیس بهلاک و دمار رسید و آنچه از افواه
افاغنه مسموع است چهل هزار کس از آن قوم عرصه شمشیر فنا شدند و بالمضاعف آنچه مذکور شد زیان بدولت و خزینه آن سپاه رسید و عیال و اولاد
ایشان اسیر گردیدند و از این همه لشکر یک تن که دکتر بریدون نام داشت مجروح و عریان و زخمدار بجلال آباد رسید و محمد اکبر خان با ده هزار سوار قریب بتیمور سنکی
جلال آباد رفته بعد از محاربه و ظفر سه ماه شهر را محصور نمود و جمعی در این ایام کشته شدند و تنها یک انگلیس یکی از چاکران محمد اکبر خان هنگام فرصت
طپانچه بر کتف ولی نعمت خود رها کرده او را مجروح ساخت لهذا سپاه افغان بازگشته در تیزین نه فرسنگی کابل توقف نمودند و در هفدهم شهر محرم الحرام
۱۲۵۸ که شجاع الملک بعزیمت جلال آباد در منزل سیاه سنگ نزول داشت در هنگام عبور از کنار چمن دروازه لاهوری شجاع الدوله خان و اشیک
آقاسی جعفر که از ملازمان سابقه فتح خان بودند او را بضرب تفنگ و شمشیر بکشتند و اثاثه او را غارت کردند و پسر او فتح جنگ در کابل بواسطه کثرت جود
و بذل اعتباری حاصل کرد و محمد اکبر خان با او مصاف داده او را بشکست و بگرفت و بداشت پس از چندی فرار کرده خود را بجلال آباد رسانید عاقبت
الامر قرار مصالحه در میانه قوام یافت اسرای انگلیس را بجلال آباد فرستاد و آنان نیز امیر دوست محمد خان را مرخص نموده بکابل آمد و بر مسند حکمرانی تکیه کرد
و استقلال یافت و کان ذلک فی ۱۲۵۸ و چون اختلال افغانستان و حکومت صفدر جنگ در قندهار بعرض امنای دولت ابد مدت ایران رسید
شاهنشاه ایران سردار کهندل خان را بتصرف و تصاحب قندهار که در معنی خانه او بود مامور فرمود و بعباسقلی خان جوانشیر حاکم کرمان اشارت رفت که جماعتی
از سپاهیان بحمایت و رعایت وی بقندهار روانه داشت و سردار در حدود دهنه کاریز با صفدر جنگ محاربه کرده او را بگرفت و محبوساً او را بکابل
فرستاد و بحکمرانی قندهار مستقل گردید و ارادت و اخلاص او بدولت علیه ایران بیشتر از پیشتر گردید و همه روزه بارسال عرایض و فرستاده و هدایا
اظهار توسل بدین دولت ابد مدت میکرد و بشمشیر و تشریف و فرمان مفتخر میگشت و امیر دوست محمد خان نیز بر همین قانون روی با دولت روزافزون
داشت و مقرر بود که هر یک در مرکز حکمرانی خود ثابت و قادر باشند و در بلاد یکدیگر مداخله ننمایند و چون بر وفق تقدیر الهی حضرت سلطان محمد شاه
نور الله مرقده تاج و تخت بفرزند جوان بخت السلطان ابو النصر ناصر الدین شاه خلد الله ملکه باز گذاشت و بگذشت همگان بعریضه و رسول سرداران
هرات و کابل و قندهار بدربار شهریار همی آمد و در مراتب ارادت آنان نقصانی روی ننداد و هر یک در محل خود آسوده بودند تا آنکه وقتی کهندل خان
حکمران قندهار بواسطه عداوت سابقه با ظهیر الدوله یار محمد خان حاکم هرات احتشادی کرده تا پل مالان آمده فراه و بکوی را تصرف کرده بود و قصد
انتزاع و استخلاص هرات و قمع ظهیر الدوله کرد اولیای دولت ایران باشارت حضرت شاهنشاه سپاهی از خراسان بحفظ هرات و دفع سردار
قندهار مامور فرموده از قرار داد سابقه و بستگی ظهیر الدوله بدولت علیه بکهندل خان تذکاری و اظهاری رفت و او بر جسارت و جرم خود اذعان نموده
تصدیق کرده باشاره امنای دولت علیه بمرکز حکومت خود بازگشت و رشته این قرار و مدار محکم تر گردید

ذکر وفات سردار کهندل خان و اختلاف برادر و پسر او با یکدیگر و عزیمت امیر دوست محمد خان بقندهار

چون سردار کهندل خان در سال هزار و
دویست و هفتاد و یک رحلت یافت فیمابین برادر او رحمدل خان و پسر او محمد صدیق خان اختلاف کلمه و تباین اندیشه روی داد و هر یک حکومت
قندهار را برای خود انسب همی دانست تا کار بمجادله و مقاتله کشید و هر یک از این دو اعداد کار کرده جمعیتی برآراستند و در نسیم محمد صدیق خان

امارت از

آثار منازعه و مدافعه بظهور آورد و در برجهای ارک سنگرها پرداخت و توپها و رمیده‌ها مرتب کرد چندانکه خیرخواهان او را از این رفتار ممانعت کردند سودی
نداد تا آنکه بصوابدید یحیی خان نوفلزائی مردم رحمدل خان شبانگام بر برج بزرگ که در سرای کهندل خان بود پرداخته آنرا متصرف آوردند مصلحان تقریر
داشتند که رحمدل خان آن برج را رد نماید و سردار محمد علمخان پسر سردار رحمدل خان با فوج و لشکر جدیدی که آمده در خارج شهر توقف کرده‌اند و غلام محی
الدین خان برادر محمد صدیق خان نیز با فوج که از راه میرسد در بیرون شهر منزل گیرد تا قراری محکم در این امر داده شود و اگر کار بجنگ کشد در خارج شهر
این افواج محاربه کنند و مردم شهر تلف و ضایع نگردند و مال و عیال کس زیان نیابد و هرکه جز این کند علما و اکابر با وی مخالفت کنند و در این
هنگام فوج غلام محی الدین خان در رسیده بدون حکم و اجازه بشهر روی نهاده که بمحمد صدیق خان ملحق شوند غلام محی الدین خان نیز ناچار با آنها بشهر
بارک شدند و محمد صدیق خان دو روز بعد ز ورود فوج از ارک بیرون آمده در شهر جای کرد و افراد و آحاد افواج و صاحب منصبان بر فراز بام و دیوارها
خانه رحمدل خان و سلطانعلی خان بنیاد سنگر و سیفاق نهادند چون افواج سردار رحمدل خان در خارج شهر بودند بشیپور احضار حرکت کرده وارد شهر شدند
بمحض ورود مقدمات محاربت و مخالفت آشکار شد سردارزادگان و بزرگان قندهار نیز دو گونه شده بسردار رحمدل خان و محمد صدیق خان پیوستند
و در آن منازعه غلام محمد خان بن میر افضل خان و چهار پنج کس مقتول شدند دیگر بار باصرار و مواعظ علما دست از جنگ باز داشتند و بعد از دو سه روز
غلام محی الدین خان و سلطانعلی خان نزد رحمدل خان رفته اظهار متابعت کردند و غالب خوانین نیز بوی پیوستند و علما و اکابر شهر بحکومت او گردن
نهادند و از محمد صدیق خان که مایه فساد شده بود اجتناب کردند و مقرر داشتند که وی بکرشک رفته توقف کند و وی نیز ناچار برفت در این هنگام
اکابر قندهار و نجبای آن دیار که سابقا از کهندل خان موظف بودند در طلب حقوق سابقه برآمدند و متوقع بودند که اکنون آن تیول و ادرار و مقرر
و اقطاع افزوده شود رحمدل خان از [illegible] قندهار استحضاری نداشت و مواجب هر یک را مضاعف کرد و چون بمحاسبه رسید فرعی زیاده بر اصل
لهذا از آن اقرار نکول و عدول کرد و این معنی مایه بخشم و نقار خاطر اکابر و اصاغر گردید و غوغا برخواست و سلطان خان دراینوقت فرستاده سردار رحمدل خان
که مجله و محضر حکومت و ریاست او را بدوستمحمد خان برده بود باز گردید و معلوم افتاد که امیر دوستمحمد خان قصد سفر قندهار است و رحمدل خان باندیشه فرو
و مردم را دل بدوستمحمد خان مایل بود و زبان با رحمدل خان موافق و چون پرسیدی که اگر امیر باصلاح کار ما آید این همه لشکر چرا با خود کشیدی که مراد او
تسخیر هرات است قندهار را و از خواب غفلت و خیال شبهت از تدارک کار خود باز داشتندی تا شیر علیخان پسر امیر در رسید و در دامان کوه نگار
اردو فرود آورد و بشارت داد که این سپاه بسیار که در رکاب امیر است باشاره وکلای دولت بهیه انگلیس بجهة تسخیر شهر هرات تشمیر یافته است و مردم
قندهار این معنی شنیدند و این سخن پسندیدند زیرا که فتح قندهار بی حکمرانی مستقل را بدین پایه سپاه مستعد حاجت نبود و این یورش را باشارت کار
گذاران دولت انگلیس بجهة تصرف هرات همه کس باور میداشت علی الجمله در شهر ربیع الاولی سنه ۱۲۷۲ امیر دوستمحمد خان بسی فرسنگی قندهار در رسید
تمامت سردارزادگان و اکابر و اعیان شهر شرایط استقبال مقدمش بجای آوردند و دیگر روز بخارج قندهار نزدیک شد سردار رحمدل خان و
سلطانعلی خان مظفرالدوله بپذیره اش رفتند و امیر در جانب شرقی قندهار اردو بزد و هم در آن شب تیرسنگی را با قراولان باخذ و قبض مفاتیح ابواب
شهر بفرستاد و برحمدل خان اظهار کرد که ارک شهر را خاص نزول امیر تخلیه کنند این وقت رحمدل خان و سلطانعلی خان را روشن شد که از این احکام
رایحه صفاوت و وفاق استشمام نتوان کرد لابد ترک ارک گفتند و خالی خالی ساختند و وی بارک اندر آمد و نزول کرد رحمدل خان بدو پیغام
فرستاد که اکنون که با ما از در حیلت باختی و ما را از خانمان بیرون انداختی بهتر که رخصت زیارت خانه خدا دهی تا روی بدانسوی نهیم چون افواج
خود را سامان محاربه افزود و امر برج و باره را یکباره منظم نمود فرمان داد که رحمدل خان و مظفرالدوله تا چاشتگاه از شهر بیرون شوند آنان بیدرنگ
بیرون شدن خواستند و وی منفعل گردیده سلطانمحمد خان برادر خود را با حافظجی و قرآن مجید نزد ایشان فرستاده سوگند خورد که جان و مال شما را
زیانی نخواهم در شهر باشید سردار را عزم رحیل باقامت تبدیل یافت ولی محمد علمخان آموخت که بعزیمت شکار بیرون رفته در سرحد بلوچی کوش
بجنبر ثانوی دارد و خود با جماعتی از سردارزادگان بنیاد کار بر آن بر نهاد که باتفاق بیرون رفته در اطراف فتنه انگیزی و خونریزی انقلاب و اضطراب
اهالی شهر را مستعد کرده در عرصه ابر امیر دوستمحمد خان شکست ملک [illegible] و بار دیگر با وی جنگ کند همانا امیر از این اندیشه آگاهی یافته چند تن از متهمین
و مستعدین و بدامغا فصه بگرفت و خوشدل خان و سلطانعلی خان گریخته رحمدل خان پس از روزی دو با چهار پسر دنبال رفته گان گرفت و در
عرض راه ملحق شدند و شش نفر اشتر و سی سراستر خاصه دوستمحمد خان بغارت با خود ببردند و بسرحد غلجائی در آمدند و دوستمحمد خان سردار سلطان احمد خان و محمد اعظم خان

با جازت تصریح نمود ولی استعجام شعله

با سه فوج پیاده و سه هزار سواره بر سر خوشدل خان و سلطانعلی خان فرستاد و آنان تاب ثبات نیاورده راه شالکوت و توشکی گرفتند و او نیز از عقب همی تاخت و شیرعلیخان پسر امیر بمدافعه سردار رحمدل خان مامور شد و او از کلات غلیجائی بسرحد کاکری رفت بالاخره محمد عمر خان و خوشدل خان ناچار بقندهار رفتند و مظفرالدوله از راه سیستان روی بدرگاه شاهنشاه ایران آورد و سردار محمد علم خان بن رحمدل خان باشارت او از راه لاش و جوین بایران آمد استغاثت آراست و استعانت خواست و رحمدل خان عزیمت ایران داشت و خبر شدت مرض دوست محمد خان ویرا باندیشه در افکنده پنهانی بشهر رفته که مستعد محاربه گردد آن مرض شدید بصحت مبدل شد و رخصت حرکت عیال از امیر دوست محمد خان طلب کرد او نیز مضایقت نمود و در این ایام جواب عریضه جات خوانین و سردارزادگان افغان که از دارالخلافه باز می گشت در گرشک بدست محمد صدیق خان افتاده وی بامیر رسانید و امیر از اجتماع متعلقین دولت ایران در قندهار متوهم شده در پراکندگی آنان اهتمام کرد و خانه میرابوالحسن حکیمباشی قندهار که مردی دانا و آزموده با تحمل بود بتاراج داده وی بکربلا رفت و سردارزادگان معروف سلطان احمد خان و سردار شاه دوله خان پسر محمد زمانخان و جعفر خان کابلی ملازم امیر که دل بدین سوی داشت بارض اقدس آمدند و عزیمت دارالخلافه کردند و چون کار قندهار بر دوست محمد خان راست شد باندیشه تسخیر و تصرف هرات افزود در شرح

خاتمه کار ظهیرالدوله صید محمد خان حاکم هرات با شاهزاده محمد یوسف بدالی درانی

سابقاً اشارتی رفته که یار محمد خان وزیر هرات شاهزاده کامران را بتدریج بمسکرات مشغول و آخرالامر معزول و مقتول کرده بنفسه متصدی حکومت هرات شد و پسران کامران نام کام متفرق شده بایران آمدند و مورد الطاف شاهنشاه ماضی شدند و یار محمد خان از دولت ایران اندیشناک گردیده بعریضه جات عفو انگیز از قتل ولینعمت خود انکار کرد تا شاهنشاه ایران از سر اغماض آورد و در واقعه ناگزیر آن شاه بی نظیر نواب حمزه میرزا خدمتها نموده لهذا از شاهنشاه عهد ظهیرالدوله لقب یافته بتشریف و منشور شاهانه مفتخر گردید و متوسل بدین دولت جاوید آیت بود تا در سنه ۱۲۶۷ درگذشت چنانکه درگذشت و اعاظم هرات پسرش صید محمد خان را بجای او بنشاندند و بعریضه جات از شاهنشاه ایران امضای حکومت و لقب و تشریف استدعا کردند و بلقب پدر ملقب شد و خود این وقایع بشرح رفته تکرار نباید مجملاً اینکه از صید محمد خان ظهیرالدوله پس از استقلال آثار خفت عقل و خست رای بسیار بظهور رسید رفتاری نه بر وفق رزانت رای و متانت نفس همی کرد با اخذ اموال مردم با ثروت ولوعی داشت و در قتل و نهب عروجی و رجوعی و چندین بار بتاخت و تاز خراسان سواران افغان همی فرستاد از جمله وقتی باراضی بیرجند چهارصد سوار فرستاد جمعی را اسیر کردند و هفت تن از سادات را اسیر بردند و بازگشتند چون امیر علیخان پسر امیر قاین این واقعه بشنید دویست تن سوار زبده گرد و دویست تفنگچی عرب آنان را ردیف برنشاند و چون شب شتابانی از غیرت مسلمانی بتاخت و در آنان رسید و هم از گرد راه حمله برده کارگاه جنگ را پود و تار از پیاده و سوار در پیوست اسرا و اموالی که بغنیمت برده بودند از آن گروه بازگرفت و شصت نیزه سر و هشتاد اسیر و برده برای بیرجند بفرستاد و بازگشت و بقیة السیف شکسته رکاب و گسسته عنان خود را بهرات رسانیدند هم بار دیگر سیصد سوار از اراضی طبس در گذشتند و جنگل را از توابع تربت حیدریه و جنابد را از محال تون و طبس و زیرکوه را از قاینات غارت کردند امیر علیخان با ایلغار رفقای آنان بگرفته چنان برفت که آموخت بادرا رفتار و در منزل کبوده قریب باراضی افاغنه در ایشان رسید و مدت چهار ساعت کامل رزمی مردانه کرد چهل و دو نیزه سر و چهل اسیر زنده از افغانان گرفته تمامی اموال منهوبه و اسرا را استرداد کرده بازگشت سرها و اسیرها را باتفاق محمد کاظم بیک فرستاد خود با عریضه مصادقت فریضه بحضرت دارالخلافه عرضه کرد و در بیست و هشتم ذیحجه وارد شدند و از نظر امنای دولت بگذشته او را بعواطف و عوارف شاهنشاهی مفتخر و بین الاماثل مشتهر داشتند از جمله سخافت رای و جلافت طبع ظهیرالدوله ثانی اینکه چون از سفر غورات بخارج هرات بازمیگردید بفرمود تا توپچیان وی بضرب گلوله توپ برج و بدنه شهر را مثقب و مجدر ساختند و خاطر عقلا را مرعوب و مکدر نمودند چون سبب این عمل از وی پژوهش رفت پاسخ آورد که خواهم بیازمایم که حصار هرات بگلوله توپ مخروب شود یا نه دانایان قوم را از این عمل و جواب از دانش وی نومیدی تمام حاصل شد دیگر آنکه بخلاف عهدنامه های متعدده کارکنان دولت انگلیس [illegible] و در خلاف خلوص با دولت نصرت منصوص اغرای و اغوا کردند وی ابواب موافقت با آن دانایان نادان فریفته شد و با آنان مکاتبه و مراسله در پیوست و عهد مصادقت و موافقت با کارگذاران دولت ابد مدت ایران فرو گذاشت و بعضی مکاتیب و مراسلات که با کارکنان دولت انگلیس در میان داشت بدست مردم ایران ماخوذ افتاده بامنای دولت بدیدند علی الجمله ظهیرالدوله در سر و علانیه سر بخلاف برآورد و پای از اندازه گلیم بیرون تر کرد با محمد امین خان خان خیوقی نیز در ساخت و در منازعات گذشته وی را اعانت کرد و شیردل خان فرستاده او در روز قتل خان خیوقی کشته شد و اخر خون کریمداد خان هزاره را بجرم رعیت و انقوم

ازاو برسید و کینه او در سینه نهفته شد و افاغنه را با خود یار کردند و فکر حکمرانی از سر آن دیار . شاهزاده محمد یوسف بن شاهزاده قاسم بن فیروزالدین که
سالیان دراز و زمانهای دیر باز در حد سکنداری دولت ایران مقیم و در اینوقت بخدمت والی خراسان متوقف و در نزد وی سمت ملازمت داشت تا که
کردند و ویرا بحکومت هرات خواندند و محمد رضا میرزا برادر خود را با چند تن از هزاره روانه هرات کرد و با سرتیپ عیسی خان متفق شد و بدستیاری هزاره
و هروی خلایق را بر ظهیرالدوله بشورانیدند روزی چند از طرفین کار بمنازعه و مناطحه همی رفت تا بر ظهیرالدوله دست یافتند و دست او بر تافتند
و او را بکرفتند و شاهزاده محمد رضا به نیابت حکومت نشست و کس بمشهد فرستاد و از حال فتنه خبر داد شاهزاده یوسف بی ایستیدان و استطلاع والی
والای خراسان با محمد حسینخان هزاره برنشسته بهرات رسید و استقبال یافت و در سیم محرم سنه ۱۲۷۲ وارد شد و بر مسند حکمرانی تکیه زد و چون هنوز فرقه
غرور و نخوت شیاطین انس و جانی نکشته بود در کمال ادب عریضه چاکرانه معروض دربار حضرت شاهنشاهی داشته حاصل و محصول عریضه آنکه بی
خسارت و مرارت اولیای دولت علیه ملک موروث خود را بدست آوردم و در خلوص نیت و صدق عقیدت ثابت و مستدعی تربیت و تقویت
از شاهنشاه ایرانم و از علما و اشراف هرات نیز عریضه که محمد حسن قاضی و امین محکمه شرع و محمد عثمان قاضی و فیض الله مفتی و میرزا ابوالقاسم صوفی
بن صوفی اسلام کرخی و قاضی ابوالخیر و شیخ مرتضی وکیل دولت افاغنه و فیض محمد مدرس و سردار عیسی خان بردرانی و جمعی علما نکاشته و خاتم بر زده بودند
در تصدیق سفاهت ظهیرالدوله و تمکین حکومت شاهزاده یوسف و استدعای امضی و تشریف منشور مبارک در رسید حسب الامر اعلی فرمانفرمای
خراسان خلعت و فرمان حاکم هرات العباسقلیخان کروسی داده روانه داشت و شاهزاده یوسف محمد خان سردار سرحد غوریان را با پانصد سوار و
یکعراده توپ بپذیره خلعت فرستاد بعد از ورود در کوهستان هرات میرزا محمد علیخان هروی باستقبال خلعت آمد و چون راه نزدیک شد شاهزاده
یوسف با ده هزار پیاده و سوار آراسته باستقبال آمد و در بقعه عبدالرحمن جامی وی خلعت پوشیده و شربت نوشیده بهرات بازگشت و شاهزاده
عباس برادر خود را بحکومت اسفزار فرستاد و در حکمرانی هرات استقلال تمام یافت و هفتصد خانوار باخرز زیرا که بروزگار خاقان صاحبقران شیر
محمد خان هزاره از باخرز بهادغیس برده بود و یار محمد خان بهرات آورده بنشاند شاهزاده یوسف با عباسقلیخان و میرزا رفیع خان هروی بباخرز
باز پس فرستاد و مکتین از انکلیسان مغوی ظهیرالدوله را چون توقف او در آن شهر خلاف معاهده دولتین بود از شهر بیرون روش فرمود اما در بدو امر
مرتکب عملی چند نکوهیده شد که در خشم کاربدان جزا یافت نخست ظهیرالدوله را بکشت و در آن کارش مکافات عذری است که وی کامران را قاتل
بود و این خود رفتار برخلاف شرع و سنت زوجه ظهیرالدوله را بی مهلت عده بسر بردن در دیگر شب بنکاح آورد و بدو هم بستر شد و این کار بر وجه خطا
بود و دو خواهر ظهیرالدوله را نیز با مادر پیروی بیکناه بقتل آورد و قتل زنان شوم و مذموم افتاده است و چندان نگذشت که امیر دوست محمد خان قصد
قندهار کرد و قندهار را تصاحب نمود و تسخیر فراه و سبزوار کس فرستاد و خاطر در فتح و تصرف هرات بسته داشت و بنوا و نوید قریب و بعید را
بجانب خود میل میداد و شاهزاده محمد یوسف از اول کار ربود و پریشان خاطر شد و در استدعای اعانت و حمایت عریضه بدارالخلافه فرستاده متمنی
وصول سپاهی شد و بخصوصه سام خان ایلخانی را بخواست و پذیرفته شد و سام خان با یکهزار سوار و پانصد شمخالچی روانه هرات گشت و مقرر بود
که بعد از نزول بهرات اگر لشکر کابل عزیمت اینسوی کند ایلخانی خبر باز دهد تا لشکری گران بمدافعه امیر دوست محمد خان با والی خراسان مامور شود و چون امیر دوست محمد
از ورود سام خان اطلاع یافت و استعداد و آهنگ سپاه ایران بجانب خراسان مشرقی استماع کرد علانیه آهنگ هرات کرد نه خاریدن کام اژدها و
تا پسودن یال شیر شمرده چه میدانست که آنگاه که در ایران تعداد توپهای تنین تن به پنجاه عراده نرسیده بود و افواج بی نظام از بیست هزار نگذشته
گاهی سرداران ایران و سرهنگان سمنان در میمنه و شبرغان زلزله می افکندند و زمانی در چکتو و اندخود ولوله می انداختند اکنون که دولت ایران با پادشاهان
بزرگ و امپراطوران سترگ دول متحابه عثمانی و روسیه و فرانسویه و انکلیسیه و نمساویه و بلژیکه مواحده و مصالحه است و الحمد لله بعد از هیچ سوئی
و هیچ روئی تشویش خاطری و زلت قدمی نه و اعداد توپهای سواره از یکهزار درگذشته و افواج با نظام از یکصد و پنجاه هزار فزون گشته چگونه
ممکن است که افواج کابلی نژاد دست بهاد توانند قدم در میدان مقابلت نهند و داد محاربت دهد لهذا با غوای افاغنه بنیاد بر تزویر و مداهنه نهاد
و بدوستان نامها کرد و پیامها فرستاد و بوعد و وعید سخنها راندند در خروج ایلخانی سعایت تمام کرد تا بی جنگ شهر هرات بچنگ درآید و عقده
کارش بی زحمت دست و دندان گشاید علی هذا اعاظم افاغنه هرات بتحریک امیر دوست محمد خان با ایلخانی دل بد کرده او را از نزول بارک عذر خواستند
بباغ شاه منزل دادند و در آنجا نیز بتوقف او رضا ندادند بقلعه ملک دو فرسنگی هرات فرستادند چون بدانجا شد جمعی ابر قتلش کماشته شدند و با خراج

از خاک هرات مجبور داشتند و عریضه مختصر با امنای دولت شاهنشاهی فرستادند که ما را معاونت شما احتیاجی نیست و چون ایلخانی به شکیبان
در رسید عریضه بنواب حسام السلطنه فرستاد که افاغنه در راه و بیراه بقتل من بنده اتفاق کرده اند اگر ممکن باشد مرا از این گروه برهانید نواب حسام
السلطنه پاشاخان سرتیپ را با جمعی سوار بایلغار روانه شکیبان فرمود و در آنجا با سامخان پیوست و او را و همراهان او را مستخلص ساخته عزیمت
رجعت بخراسان کرد در آن وقت گروهی از غفلت و حرص غوریان بر سر راه ایلخان آمدند و قصد معارضه با وی کردند ایلخان و پاشاخان با قلیلی سواری
که داشتند پای ثبات افشرده بنواب حسام السلطنه که در جام متوقف بود از گرفتاری خود در پره سواره افغان پیغام کردند نواب والا با جمعیتی
در خور رکاب برهائی آنان شتاب گرفت سواران غوریانی چون گرد سپاه ایران دیدند دانستند که در آن گردها مردها خواهند بود در حصن غوریان
تاخته متحصن شدند و چون عریضه سردار علیخان سیستانی نیز از سه کوهه رسیده بود که امیر دوستمحمد خان یکی از فرزندان خود را بتسخیر و غارت سیستان
که از جمله بلاد ایرانست فرستاده و در این باب استمداد از دولت علیه کرده بود امنای دولت را موجب چندین حقوق ملکداری واجب افتاد که سپاهی
شایسته حفظ خراسان شرقی و دفع عساکر کابلی روانه نمایند و بتجهیز سپاه پرداختند و بنواب حسام السلطنه امر اعلی صادر شد که تا رسیدن عساکر
منصوره بقدر قوه آن صفحه را خالی نگذارد چه مستند شد منظور امیر دوستمحمد خان آنست که اهالی هرات را از دولت ایران بیم افکنده و در میانه طرح
معارضتی ریزد و آنان از مجادله عساکر منصوره سرگرم کرده تا روی بدو نهند و عرصه هرات خالی ماند و وی بی زحمت مبارزت و کلفت محاصره بتصرف
شهر تسلط یابد آنگاه قصد اختلال سرحدات ایران کند لهذا نواب حسام السلطنه با آن سپاه قلیل کابلی تا رسیدن عساکر منصوره متحمل حملات متوالی
و صدمات متواتر سپاه هرات و توابع آن بود تا سپاه بزرگ بحسام السلطنه برای مدافعه امیر دوستمحمد خان در رسید و امیر پای در دامن ثبات کشید
و نهانی بخیال تسخیر هرات بکوشید و به پیام و نامه بزرگان هرات را بمخالفت ایران و موافقت خود دعوت میکرد ولی بظاهر خود از حد خود پا بهیچ جا قدم
فراپیش ننهاد و نواب والا بحکم وجوب محاصره حصار هرات پرداخت و شاهزاده محمد یوسف را نتیجه تقدیر بکام دهان گرگ اجل درانداخت و شرح این
اشارات در ضمن عبارات آتیه واضح و لایح خواهد گردید

ذکر ماموریت نواب حسام السلطنه والی خراسان بانتظام خراسان شرقی با سپاه منصوره

چون اخبار کثرت سپاه امیر کابلی و تصرف قندهار و انقلاب و اختلال امور سیستان و فراه و اسفزار و طغیان
شاهزاده یوسف حکمران هرات و اخراج سامخان ایلخانی خراسان و وقایع غوریان بعرض امنای دولت ابد مدت رسید و عرایض سردار رحمدل
خان و میر افضل خان و محمد صدیق خان و محمد عمر خان و سلطانعلی خان و غلام محی الدین خان و عبدالله خان و خوشدل خان و صاحبزاده
فتحی محمد خان و محمد علیخان از بیرحمی و تطاول امیر کابل بدار الخلافه تواتر گرفت امنای دولت ایران بس متحیر شدند که دوستمحمد خان را چه داعی شده که قندهار را
بتصرف گرفته و هوس سیستان و هرات در سر دارد و حال آنکه از زمان روزگار شاهنشاه ماضی تا این اوان پیوسته هدایا فرستاده و عرایض او بدار الخلافه
میرسید و مورد الطاف شاهنشاه ایران میگردید و این هنگام لشکر بر سر بلاد متعلقه بدولت ایران می آورد و از این جسارت جسارتی دیگر و جلادت پیشه تر از او
دور نباشد که رشته انتظام سرحدات خارجه خراسان گسیخته گردد و هرج و مرج تمام در بلاد داخله خراسان روی کند لهذا پیشکاران حضرت که از رای ثاقب
بر خواهش نا آمده آگهی میدادند اشتداد این سانحه را سهل نشمرده نواب حسام السلطنه سلطان مراد میرزا والی والای خراسان را از وصول امداد و حصول اعداد مظاهر
لازم دیدند و تا هوش هوای تصرف هرات و هوس تسلط بر آن صفحات از صفحه خاطر فاتر سردار کابلی نژاد زایل کرده و ابر کارهای رفته صفحات از صفحه
خاطر فاتر بیزدایند کابلی نژاد زایل نکنند و از کارهای رفته صوفی اسلام و فتحی خان اعتباری حاصل کند و سرداری کابل را بالطبع سالاری زابل متزلزل
ننماید و بسر علیخان جلیلو مدرا با فرمان مشتمل بر قهر و لطف و وعد و وعید با بنشاه و امیر و کتابتی چند از تجهیز سپاه و تشمیر دامن همت که در آن فرمان
شاهانه مسطور و روانه داشتند و قلنا و بعد المقول فی حد صادم آنگاه باجازت حضرت شاهنشاه ایران زنجیر از گردن شیران برگرفتند
و غزان راه خاوران سپردند و گردونهای توپ عفریت هیاکل چنبرها برگردن هامون و تل سم کردند و نعال مراکب بر پیکر آتشها در خاره و خار دشت
و جبل و رزند سپاهیان سرافراز و سرهنگان سرانداز با افواج دریا امواج صفحات خراسان را معدن شیر و سیل و عرصه هرات را از شیپور و توپ بکمن ابر فیل
و غریو سیل کردند هنگام دمیدن ناقور متوج و زمان رسیدن قابض روح ؛ رسید نظم همه دشت در جنبش آمد ز فوج　چو دریا که در جنبش آید ز موج
جاده خراسان شرقی چون طریق کهکشان از بریق اسلحه آیینه رنگ و برق صیقل توپ و تفنگ همی روشنی و تابش داشت و در شب تار بر دیده
دیده بانان از چندین فرسنگ مسافت هویدا بود و نخستین فوجی از افواج منصوره ناصرالدین شاهی فوج ثانی نصرت بود و سرتیپ آن محمد رضا خان

گرکری تبریزی و دیگر فوج مخبران شقاقی جمعی قاسم خان و فوج خوئی سپرده با قراقاچی سرهنگ و فوج جدید مراغه بسرهنگی اسکندرخان و فوج شقاقی جمعی ابوالفتح خان و دیگر فوج شقاقی بسرتیپی رحمة الله خان و فوج جدید افشار ارومی جمعی یوسف خان سرتیپ و فوج جدید طهران هم جمعی محمدرضا خان گرکری فوج برچلو جمعی عباسقلی خان سرهنگ فوج قدیم قزوین متعلق بعباسقلی خان سیف الملک با فوج جدید قزوین جمعی خانبابا خان سرهنگ پسر او و فوج افشار تکلو بسرهنگی فرج الله خان فوج قدیم خمسه جمعی میرزا ابراهیم خان سرتیپ با فوج جدید خمسه فوج ششم تبریزی بسرهنگی محمد باقرخان بن محمدخان امیر تومان فوج خدابنده لو بسرهنگی جعفرقلیخان دو فوج عجم و عرب بسطامی بسرتیپی نواب جهانسوزخان آقاخان میرپنجه و امیرعلیخان سرتیپ و میرحسن خان و حسینعلی خان با سواران خراسان و پیاده فوج ترشیزی و فوج قرائی و فوج نشابوری خود در خراسان حاضر بوده انداز توپچیان زیاده بر هزار تن بسرتیپی عبدالعلی خان و الله ویردیخان سرهنگ و توپهای آتشبار و قورخانه بشمار مامور شدند و از سواران جرار نامدار سواره خمسه جمعی ذوالفقارخان بن حسنعلیخان خمسه و سواره شاهسون افشار جمعی محمدتقی خان و شاهسون دویرن جمعی لطف الله خان و جماعت قزاق جمعی پاشاخان و افشار تکلو جمعی محمد صالح خان و شاهسون اینانلو جمعی صفرعلیخان و سواره قراگوزلو و آدینه وند و عبدالوند و سواره غلام پیشخدمتان جمعی ابوالقاسم خان سرتیپ غلامان خراسانی و از پرورندگان مدرسه دارالفنون که در علوم توپخانه و هندسه و سایر متعلقات عسکریه استحضاری دارند هم چند تن مامور بدان صفحات فرمودند و مامورین از بلاد بعیده و قریبه ایران متواتر و تدریج قطع مسافت کرده بنواب حسام السلطنه ملحق میگردیدند و در این ایام که غوریان مرکز خیام اردوی والای والی خراسان بود چنان اتفاق افتاد که در روز نهم رجب بی اطلاع قراولان قورخانه که چند تن از فوج افشار بودند آتش بقورخانه در افتاد و یکصد بار باروت و گلوله یکبار دخان گشته هبا و هدر شد و بروز سه شنبه یازدهم رجب الله ویردیخان سرهنگ توپخانه با چند عراده توپ و هشتاد بار قورخانه از مشهد مقدس روانه غوریان شد و سردار احمدخان قلعه کاهی با دو هزار سوار افغان بامر شاهزاده یوسف باتفاق شاهزاده محسن درانی آهنگ لشکرگاه نواب حسام السلطنه کرد و روز هیجدهم رجب که این خبر بسمع نواب والا رسید حسب الامر سامخان ایلخانی با سواره خراسانی و هزاره و صفرعلیخان سرتیپ شاهسون و فوج ترشیزی و دو عراده توپ باستقبال محاربه افاغنه استعجال کردند نظم

رفت آنچنان که خاک نشورید بر زمین — راند آنچنانکه مرغ نجنبید زآشیان

و روز دیگر در کنار قلعه زنده جان آن دو سپاه با یکدیگر دوچار شده صف برزدند و تیغ برکشیده محاربه گرم کردند دلیران ایران چون شیر که در رمه در افتد مرد و مرکب آن تازه در یکدیگر شکستند و آن سپاه را پراکنده کرده و تا دو فرسنگی هرات بهزیمت راندند و بعد از قتل و اسر تمام باردو و خیام بازگشتند و این خود اولین فتحی بود که در این یورش عساکر منصوره را پیش آمد و از آن پس فتوحات تواتر یافت نواب حسام السلطنه فرمان داد تا غوریان را محاصره کردند و روز بیست و یکم رجب حسنعلی خان سرتیپ گروس با فوج خود از راه رسیده بلشکرگاه پیوست و در این روز لشکریان ایران از چهار جانب غوریان را بر چهار ابلب خندق رسانیدند و شبها هنگام خندق را مهیا ساختند که سحرگاه قلعه را یورش تسخیر کنند سردار محمدخان افغان که حاکم غوریان و داماد سرتیپ عیسی خان کارگذار هرات بود چون این محاصره تنگ و مخاطره جنگ بدید دانست که پلنگ غضبان از شکار بره و غزال و شاهین گرسنه از صید صعوه و نال چنگ و چنگال بسته ندارد و بی شبهه لاحق ترکمانرا پای پیل مست با خاک پست کند و شیده عنکبوت دامصر شد بر قرار ساکن نگذارد بنا بر این اندیشه عجز و انابه و خضوع و لابه پیشه کرد و از در استیمان در آمده امان یافت و در بیست و دویم رجب محمدخان را با قرآن مجید بحضور والا آوردند و معفو شد و غوریان بتصرف در آمد و بحکم والا مردم غوریان را که از آن نواحی بقلعه آورده بودند بمزارع و مزارع خود پراکنده مساکن نمودند و سعادتقلی خان یاور فوج ترشیزی با سیصد تن سرباز بمحافظت غوریان مامور شد هر برج و باره که بتوپ و خمپاره شکسته بود درست کردند و آنانرا که در این محاصره و مبادرت مصدر خدمت شده بودند بقدر پایه منصبها سیم و زر مفتخر ساختند و چون خبر فتح غوریان بهرات رسید در بیست و چهارم رجب چهارصد تن سرباز تیموری که حافظ برج و باره شهر بودند از حساب کار خود اندیشه کرده با تفنگ و اسلحه از برج حصار فرار کردند و عطاء الله خان ایل بیگی تیموری با چهار هزار خانوار تیموری از خارج هرات کوچیده بحوالی اردو آمده سکونت یافت و بازار ناروای بیع و شری که چندی بی بایع و مشتری مانده بود و بتوروائی گرفت و میوایان قلعه و اردو از زمان بینوائی بگذشت و بزرگان هزاره احمدقلیخان و محمدرضاخان و محمدحسین خان و باباخان باردو آمدند و از نواب والا برای کوچ دادن قبایل خود از نزدیکی هرات با جدآباد مبلغی سیم و زر گرفتند و مخلع شده و این اخبار تزلزلی تمام در بنیان ثبات اهالی هرات درافکند و بروز چهارشنبه بیست و ششم رجب اردوی والا از کنار غوریان بقصد هرات کوچ داد و امیرحسینخان برادر سامخان با پانصد سوار خراسانی و دو عراده توپ بر منقلای سپاه و هزار و دویست تن سواره عراقی با یکعراده توپ بر ساقه لشکر مامور شدند و شادروان رایات نصرت آیات بجانب عرصه هرات گشاده گشت و تا مزید

رغبت رعیت شود بحکم والا سنبله از زراعتی تا مقصد زیان ندیده و روز دوشنبه غره شعبان نواب والا یک فرسنگی شهر هرات فرازآمده و در زمین مصلی لشکرگاه
بزد و دو روز بماند و چهارشنبه سیوم شعبان در حرکت آمده ایلخان زعفرانلو با پانصد سوار چرار خراسانی و اکراد و پاشاخان مکری با دو فوج سمنانی و دامغانی
و سولیه کرد و ترک و چهار عراده توپ جهان آشوب پیش تازی عساکر مخصوص بودند و تا چمن سنگ سفید که تیر پرتابی بشهر مسافت دارد چون بحر
ثجاج و سیل مواج براندند و در اینوقت سپاه افاغنه که در پست و بلند و ماهور و تلال آن اراضی کمینگاه کرده بودند بیرون آمدند و مانند تگرگ گلوله ششخان
و تفنگ باریدن گرفت و از فراز برج خاکستری گلولهای آتشین توپ چون کوکب مریخ از گنبد نیلوفری همی طلوع کرد امیرحسینخان بجنگ درآمده سامخان
و پاشاخان نیز باعانت وی بر افاغنه حمله کردند و های و هوی گیرودار بر فلک دوار برفت نواب حسام السلطنه رکاب بر توسن صرصر شتاب زده
در رسید و آن هنگامه را گرم دید حسنعلی خان سرتیپ گروس را با دو فوج گروس جمعی او و ابوالفتح خان را با فوج شقاقی و فوج نیشابور و فوج افشار و
جماعتی از سواران چرار امر بمحاربه کرد و آنان بمقاتله درآمدند و حمله ور شدند و بامر نواب والا عرادهای توپ را بر پشتهای سرکوب صعود دادند و دهان آن اژدها
سایان آتش افشان را بسوی سواره و پیاده هرات برگشادند و حراقهای آتش بر خرمن حیات اعدا بسوختن دادند و علمهای باد انگیز نیران قتال را
دامن زدن گرفتند و پس از ساعتی شکست در سپاه افاغنه درافتاد و پشت بشمشیر و روی بگریز راه شهر گرفتند و سواران و پیادگان چنان شد بر قفای
آنان حمله بردند که بسیاری از گریختگان بخندق ریختند و در این مقاتله هشتاد تن از مردم شهر بقتل آمد و سرهنگی از آنان مقتول شد و از این سوی سرقدار
فوج نیشابور را بازو بزخم شمشیر افاغنه مجروح گشت و بیرق او بدست مردم هرات درافتاد و نواب والا بروی خشم گرفت و او را کشتن خواست و بشفاعت
بزرگان از آن جریمه درگذشت و نام او را از دفتر لشکریان محو فرمود و زن و فرزند شاهزاده یوسف که تا این گاه در شهر مشهد میزیستند اینوقت تحت
قبه مبارکه پناه بردند و جناب عضدالملک متولی باشی تا جامه خود را تبدیل کرده بجانبی نگریزند بر آنان حارس و نگهبان بگماشت و شرح حال بحضرت
والی بهمال برنگاشت و اردوی منصور شهر هرات را در میان گرفته متوقف شدند **ذکر واقعات این ایام و اختلاف فیمابین عیسی خان**
و حاجی غلام خان و گرفتاری شاهزاده محمد یوسف چون نواب حسام السلطنه سلطانمراد میرزای قاجار عم شاهنشاه کامکار
خارج شهر هرات لشکرگاه کرد و بمحاصره هرات پرداخت شاهزاده یوسف در شهر چون ماهی در شبکه اضطراب همی طپید و استخلاص خود میجست و از در
چاره و حیله درآمده و بنواب والا پیامی عرضه کرد که من خود یکی از پروردگان دولت ایرانم و سالها بنعمت این دولت پرورش یافته ام و در خدمت والی
خراسان ادرار و مقرری داشته ام اکنون از این کار مرا تشویش خاطر افزوده و از تقصیر خود نادم گردیده ام بر آنم که شاهزاده محمدرضا برادر خود را با وجوه
اعاظم هرات بر وجه گروگان باردوی والا فرستم و استدعا کنم که این لشکر گران از کنار شهر هرات تا اراضی غوریان حرکت نمایند و از محاصره کرانه گیرند
تا خود از قفای اردو بحضور موفور الاشرف نیابت حاصل کنم و بدار الخلافه کوچ دهیم امر امر شاهنشاه ایران است و در روز سیزدهم شهر شعبان شاهزاده محمدرضا
با گروهی انبوه از اعاظم و ثقات هرات بیرون آمد و دو عراده توپ که یکی را هنگام محاصره هرات از لشکر شاهنشاه ماضی هرویان برده بودند و دیگری را
نواب حمزه میرزا ظهیرالدوله بیارمحمدخان داده بود با بیرقی که در این ایام از سرقدار نیشابور گرفته بودند باتفاق او انفاذ اردو داشت و در باب مطلب
مذکور الحاح کرد لاجرم نواب حسام السلطنه که طمعی بحکومت شهر هرات نداشت این معنی را مایه فوز و فلاح کار پنداشت که بی مقاتله شاهزاده یوسف
که بعد از حکومت مغرور گشته است و دیگرباره تجدید اسباب کارزار و تایید حصانت حصار کوشید در اینوقت سردار محمدخان افغان داماد
عیسی خان سرتیپ ملتزم رکاب بود کس بهرات فرستاده برحسب امر والا از عیسی خان تقدیم این خدمت بخواست وی معروض داشت که اگر
اردوی والا تا غوریان بازپس گراید من شاهزاده یوسف و برادرزاده او شاهزاده محسن و دیگر مفسدین را بند بر نهاده بلشکرگاه فرستم که با اعیان
هرات بگروگان در طهران بمانند لهذا نواب حسام السلطنه بده فرسنگی غوریان نزول گزید و منتظر وفای عهد سرتیپ عیسی خان همی بود اما در شهر
شاهزاده یوسف استشمام رایحه خلاف از سرتیپ عیسی خان کرده با حاجی غلام خان مواضعتی در مواخذه عیسی خان نهادند و بنیاد امر بر پیش دستی گذاشتند
و در روز جمعه نوزدهم شهر شعبان بر قتل او یکدل و یکجهت شدند و روز دیگر حاجی غلام خان جماعتی از طایفه خود برداشته بخانه عیسی خان روان شد
و عیسی خان نیز چون با وی صافدل بود مردم خود را آماده کرد و چون بیکدیگر نشستند و در صلاح و صواب کار هرات سخن در پیوستند از بیرون در غوغای
گیرودار آشکار شد حاجی غلامخان فرصت کرده پیشتوی که در پس پشت بزیر جبه نهفته داشت برکشیده بسوی عیسی خان بگشود ملازم عیسی خان که حاضر
بود دستی بزیر پیشتو زده دهان او را بسا بالا برد و گلوله کلاه سرتیپ را از سر ربود و فورا کسان عیسی خان بدرون ریخته بزخم خنجر و پیشتو او زخم منکر بر حاجی زده

وحاجی غلامخان محبوس بداشتند و دولتخواهان وارد شهر بدست آورده خانهای آنانرا بغارت دادند و دراین روز پرویزخان چاردولی و اسکندرخان جهنک
با فوج مراغه باردوی والا پیوستند و بروز بیست و دویم شعبان بترتیب عیسی خان شاهزاده یوسف شاهزاده محسن و حاجی غلامخان افغان و پیرمحمدخان را
دست باگردن بسته بدر... مان نیازخان و سواری چند داده بلشکرگاه والا آوردند و محبوس بداشتند و برآنان نگهبان گماشتند و ازآنجانب عیسی خان
چون ازاین کار بپرداخت رایت استبداد را برافراخت و حکمرانی هرات را خاصه خویش شمرد و درحفظ برج و باره اهتمام تمام کرد عید و سید محمدخان ازاین کار
مژده داد نواب حسام السلطنه چون این معنی بدانست بطن قطعی دریافت که سرتیپ باغوای دوست محمدخان دل درحکومت هرات بسته و شاهزاده یوسف را
که بدولت ایران سابقه بستگی داشته ازمیان برداشته هردو جانب را ازخود خورسند نموده لاجرم درفکر قلع ماده این مرض درافتاده تبدیر عیسی خان
یکدل و یکرای گردید و لشکر را ازغوریان بظاهر هرات یورش داد و عرصه جنگ برمردم شهر تنگ کرد چندانکه توانستند مردم ازشهر هرات فرار جستند
کردند و بسیاری بدست سپاهیان اردو افتادند و ازآنجمله درشب چهارشنبه چهارم ذی حجه اللهقلی خان برادر عبدالله خان جمشیدی با پانصد تن
ازجمشیدی و فیروزکوهی و بردرانی براسب و استر نشسته بخیال فرار ازشهر بدرآمدند چون برسنگر اسکندرخان مراغه که درقرب تل بنگی بود گذشتن خواستند
قراولان فوج مراغه و افشار آنانرا بدیدند و تفنگی چند برایشان بگشادند صاحب منصبان مراغه دوتن زنده و سرباز آنطایفه دوسر اسب و یکتن اسیر ازان
فراریان بگرفتند و افاغنه گریخته درغایت تعجیل خود را بنهر انجیل رسانیدند و درآنوقت صد سوار ازشاهیون صفرعلیخان که درکنار نهر مذکور طلایه لشکر
بودند با ایشان دوچار شده بگیرو فرد درآمدند سه تن ازطایفه جمشیدی کشته شد و پست سراسب بدست سواران شاهیون درافتاد و افاغنه بهزیمت
شتاب کردند و این خبر دراردو انتشار یافت و سواران شاهیون و سواره خراسانی ایلخانی بدنبال هزیمتیان هشت فرسنگ راه درنوردیدند و
هفده تن اسیر و سه نیزه بهره و هشتاد و دو راس اسب غنیمت سواران شاهیون و دوازده تن اسیر قسمت سواره هزاره و دوسه تن اسیر بهره سواره مقدم افتاد
و اللهقلی خان ازآمیانه درکمال تنگ و عوار با چهار سوار جان بدر برد و چون این خبر بشهر در رسید خاطر شهریان آشفته تر شد چه ازتنگی آذوقه و علوفه جای اقامت
نبود و ازفراخی اردوی والا راه سلامت نه دیگر روز سیصد تن مردم شهر را بعلت قلت آذوقه ازشهر اخراج کردند و درمحوطه دروازه جمع آمدند و چون این خبر
بنواب حسام السلطنه آوردند با اهالی اردو و قراولان قرب بحصار حکم فرمود که رعایا را بیرون آمدن نگذارند تا آتش قحط و غلا را درشهر شعله بلندتر شود و آن گروه
زودتر از کار حصارداری بستوه آیند پس لشکریان ازپس سنگرها دوتن ازآنانرا بگلوله تفنگ بخاک هلاک افکندند و دو روز آن آوارگان بیچاره و بیچارگان آواره را
درمیان دروازه بداشتند تا باشد که شهریان در برایشان بگشایند و نگشادند و آن سرگشتگان ازشهر رانده و ازده مانده عطشان و جوعان درکار خود حیران بودند
آخرالامر حسام السلطنه برآن جمع پریشان رحمت کرده و اذن پراکندگی داد و بعد ازنجات درقرای هرات متفرق شدند و بحکم نواب والا رحمة الله خان و امیر
علیخان قاینی با سپاهی درخور بفتح اسفزار مشهور بسبزار مامور شدند و سردار علی خان سیستانی نیز حسب الامر بموافقت آنان نامزد گردید و چون سردار احمدخان
که درغوریان گرفتار شد درکنار هرات ازار دو بقلعه کاه فرار کرده بود سردار علیخان سیستانی او را بدید و با وی مقرر داشت که پسرش را بگروگان دهد و خود
خدمت دولت کند و او بپذیرفت لهذا نواب حسام السلطنه فرمان داد که ازوی گروگان گرفته بلشکرگاه گسیل دارد و الا او را مستاصل و ناچیز سازد رحمة الله
خان چون این معنی بدو پیام کرد وی سرباز زد و ازقلعه کاه بقلعه نوه گریخت چون قلعه لاش تصرف رحمة الله خان درآمد خیرالله خان که ازجانب امیر دوست محمدخان
حکومت فراه داشت کس برحمة الله خان فرستاد که اگر با معدودی سپاه بدینسوی گرائی فراه را بتو سپارم و تابع و خادم دولت ایران شوم رحمة الله خان و امیر
علم خان بنابراین آهنگ قلعه تجک که تا فراه پنج فرسخ است کردند و روز دهم ذیقعده بکنار تجک آمدند و حاجی محمدخان اسحق زائی و افاغنه که درقلعه مذکور بودند
بیرون آمده صف برکشیدند و رحمة الله خان سیصد سرباز و ده شمخالچی برایشان بگماشت تا ایشان شکسته داخل قلعه شدند و سربازان نیز ازقفای ایشان
برفتند قلعه را محاصره کردند و خانهای خارج قلعه را گرفته سنگر بستند و نشستند و دراین یورش سه تن ازسربازان کشته شد و بوقت غروب آفتاب سردار
علیخان که برای آوردن آذوقه بسیستان رفته بود با چهار هزار سپاه برگشته بفتح قلعه همداستان شد و شب هنگام دو عراده توپ نزدیک قلعه آورده نصب
کردند و صبحگاه با فکندن توپ آشوب قیامت درقلعه درانداختند و پاره ازبرج و باره فرود کشیدند و بازدرسر این کار دو سرباز هلاک شد شب دیگر یکعراده
توپ دیگر روبروی قلعه بداشتند و گلوله بباریدند و دراین کرت نیز یکتن توپچی و سه تن سرباز مقتول گشت روز دوازدهم لشکر دل بر یورش نهادند مردم
قلعه را نیروی ثبات و سکون نمانده بامان درآمدند و قرآنهای مجید ازبروج فرو آویختند و فریاد الغیاث برداشتند و بجان و عیال مامون شدند و
اموال آنان خاص سپاه دیوان شد و غلات آنانرا برای نگهبانان قلعه ازاهل سیستان هم درقلعه منجزتر کردند و دویست کس سیستانی درقلعه بگذاشتند

و مجدداً حکمی از نواب حسام السلطنه در تسخیر سبزوار رسید و چون سردار احمدخان فتح قلعه کجک بشنید دانست که آهنگ قلعه نوه خواهند کرد لابد پسر خود و داماد
خود سلطان محمد را با گروگان نزد رحمة الله خان بفرستاد تا به نواب حسام السلطنه فرستند و در این هنگام سردار علیخان سیستانی محمد علیخان بلوچ همشیره‌زاده خود را
با چهارصد سوار نزد رحمة الله خان نهاده خود بخدمت حسام السلطنه رفت و از آنجانب نواب حسام السلطنه میرزا نجف خان هراتی را با پانصد سوار
افغان مأمور خدمت شهاب میرزا داشتند که به تسخیر سبزوار فرستاد و چون بظاهر سبزوار رسیدند گروهی از افغان بر ایشان تاختند حاجی عبدالواحد خان پسر
مختارخان افغان را که با آنان بود اسیر کردند و اموال آن جماعت را بغارت بردند میرزا نجف منهزم شده بلشکرگاه بازآمد و مردم سبزوار بدین کار از خشم نواب
حسام السلطنه هراسیدند و بعد از این گناه یار محمدخان را که از جانب عیسی خان سرتیپ حکمران هرات حاکم سبزوار بود گرفته مغلولاً باردو فرستادند و حاجی
عبدالواحد خان اسیر خود را بر خود امیر گزیدند نواب حسام السلطنه برای انضباط کار سبزوار آقاخان میرپنج را با پنجهزار کس بسبزوار فرستاد چون اهل سبزوار را قدرت
مقابله نبود ناچار اطاعت کردند و وی بدروازهای قلعه نگهبان و حارس بگماشت امیر علم خان و رحمة الله خان نیز بسبزوار آمدند و بخواهش خیر الله خان
رحمة الله خان و امیر علیخان روی بفراه نهادند و در راه شنیدند که مردم فراه خیر الله خان را محصور کرده‌اند ناچار بسبزوار بازگشته شرح حال بنواب والا عرضه
داشتند چون نواب والا این واقعه بشنید حکومت سبزوار را بمحمد عمرخان پسر سردار کهندلخان واگذاشت و امیر علم خان را بتوقف نزد او امر فرمود و بجهت کمی آذوقه
میرپنج را با لشکر او باردو خواند و در این ایام جماعتی از سواران افغان در کنار سبزوار دیده شدند و نگهبانان قلعه بمدافعت آنان بیرون آمدند و در این محاربت پسر
نظر علیخان مافی و سواری دو سه مقتول شدند و آخر افاغنه فرار گزیدند هم در این ایام کار محاصره هرات شکلی تمام یافت و عبور و مرور احدی از خارج بداخل
محال و ممتنع شد و آذوقه شهریان اتمام یافت چنانکه دو تن باری از تنباکو و روغن پیه و شیری را بشهر هری بردن خواستند و هر دو گرفتار و مقتول شدند
و روز شانزدهم ذیحجه هشت تن از سربازان شهر فرار کرده باردو پناه آوردند و هم در این روزها ظهیر الدوله با فرزندان و بنابر از قندهار آمده بلشکرگاه رسیدند و مورد
التفات حسام السلطنه شدند و سربازان قزوینی اردو نقبی را حفر کردن داشتند که بزیر برج خاکستری درسد افاغنه پیش‌بینی کردند و از آنسوی سر نقب را گشادند
و تفنگها رها کردند سه تن سرباز بسر تازیدند و دیگران پای واپس کشیدند و پاشاخان برادر عبدالعلی خان سرتیپ نیز در میان سنگر بزخم گلوله جراحتی منکر یافت و روز
پنجشنبه نوزدهم ذیحجه نواب حسام السلطنه بفرمود که بهادرخان جامی و سواران نامی شاهزاده یوسف و محمدرضا و حاجی غلام خان افغان را برداشته بمشهد
مقدس درآیند و حارس و حافظ حدود ارض اقدس باشند و روزی دو سه از این پس مشهدی ابوالحسن ملک التجار هرات از جانب عیسی خان باردوی والا آمده
بخدمت حسام السلطنه باریافت و استدعا کرد که معرفی از بزرگان لشکر بشهر رفته بعرایض عیسی خان گوش استماع باز دهد تا باشد که پایان این مکالمه بمسالمه بود
امیر حیدرخان باتفاق او بشهر شد و درون رفت سرتیپ بدو گفت که من از این واقعه بدانجام ننگ هراسناکم اگر نواب حسام السلطنه خواهد که این حرب را
بسلم و این غضب را بحلم تبدیل کند تا حد غوریان کوچ فرماید و سامخان ایلخانی را با پانصد کس بشهر فرستد تا من عیال و اطفال و گروهی از پیوستگان و جمعی از
وابستگان خود بگروگان اطاعت او را سپارم و اطاعت و بندگی شاهنشاه را موجب مفاخرت شمارم و همانا چون این قول از نیت صافی مایه نبود در خاطر
نواب والا اصغای آن وقعی نداشت امّا از این جانب چون کار محاصره هرات بدرازا کشید نیران قهر قهرمان ایران ملتهب شد و بیم آن میرفت که قوّاد سپاه
گناهکار و بی‌گناه یکباره محترق و تباه شوند جناب صدراعظم عرضه داشت که بی آنکه احدی مورد عتاب و عقاب شود من این کار را بسامان کنم و چون
از حضور اعلی بسرای خود بازگشت نامه چند از در تهدید و توبیخ و تشنیع و توسیخ بنواب حسام السلطنه و قوّاد لشکر و اجناد کشور برنگاشت و از قهر و لطف
سلطانی و وعد و وعید خاقانی نکتی چند در آنها درج کردن فرمود و بیتحاشی حسینخان یوزباشی را بخواند و بتودیع اهل و فرزند برنشانده و هراسان
بخراسان بفرستاد وی سریعتر از برق و باد تلال و وهادی درنوردید تا بلشکرگاه هرات درآمد پیامهای عزت انگیز و نامهای سخط آمیز را بهمه بگفت و
بداد و سرتیپان سپاه و سرهنگان درگاه در انجام این خدمت متعهد شدند و حسنعلی خان سرتیپ گروسی و ابوالفتح خان سرتیپ و عبدالعلی خان و خانبابا
خان و پرویزخان و صفر علیخان و پاشاخان و قاسم خان سرتیپ و یوسف خان و کریم خان و اسکندرخان سرهنگ و محمد صالح خان و محمد صادق
خان و احمدخان و سران سوار کرد و مقدم و شقاقی از ترک و عراقی باتفاق عریضه نگاشته بحضرت دارالخلافه عرضه کردند که بزودی حصار هرات بگشایند
و از شرمساری برآیند و باندیشه این کار همت بگماشتند

ذکر مواضعه اهالی شهر در تسلیم برج و باره و وقایع این حوادث غریبه

در این اوقات میرعباس خان هراتی که خدمت دولت ایران را بر گردن جان نهاده باردوی والا آمده بود در فتح شهر مساعی جمیله بظهور می‌آورد
بدستیاری پیام و نامه با حیدرقلیخان سرتیپ و میرزا حسین مستوفی هرات و گروهی از اکابر و فارسی زبانان و اهالی مواضعه بنیاد نهاده مقرر شد

و با انتظار زمان فرصت تصرف فراه و تدبیر این کار روز میگذرانید صح

که بهنگام فرصت لشکریان را بشهر راه دهند نواب حسام السلطنه و قوام الدوله و سامخان ایلخانی و حسینخان یوزباشی این راز در میان نهاد و از تعدی آن بغیه
الحاح کرد در روز جمعه بیست و هشتم ذی حجة الحرام که اکابر افاغنه یکباره در جامع شهر بجماعت مشغول بودند و حارسین بروج بدین کار کمتر در برج و باره توقف
داشتند میعاد این امر مقرر بود و در شب آن روز حسینخان یوزباشی هزارگان لشکر رجب مروالاخطی فرستاد که فردا احدی از سپاهیان از [illegible]
که از لشکر خود حرکت کند تا حکمی مجدد برسد و در آن نیم شب بلشکر حسنعلی خان و محمدرضا خان سرتیپ درآمد و آنان را آگاه کرد که فردا سپیده دم افواج خود را
ساخته کار و آماده کارزار بلشکر قاسم خان حاضر دارند ولی زیاده از این بدیشان راز نگشاد و حقیقت مواضعه باز نگفت و فردا سامخان ایلخانی و عباس
خان هروی و جماعتی از اهالی هری بباغ علی اکبرخان که در کنار شهر است منتظر فرصت و منتظر نصرت بودند چون ساعتی از زوال درگذشت و جماعت افاغنه
در جامع بجماعت شدند حیدرقلیخان و میرزا حسین مستوفی با مردم خود بفراز برج عبدالمصر برآمدند و تا راه سپاه خارج را بداخل صافی کنند بعضی از افاغنه
که در خندق و فصیل و باره حراست را حاضر بودند بگلوله تفنگ پراکنده کردند آنگاه از فراز باره بانگ برآوردند که ای لشکر ایران درآیید و برآیید که کار بکام است
و امر تمام نخست سامخان ایلخانی و امیر عباس خان هراتی بجانب شهر تاختن بردند و بخندق درون شدند حسنعلی خان گروسی چون دید لشکریان بجانب
برج عبدالمصر رواندند و مانعی نیست با فوج خود آهنگ آنسوی کرد و فوج محمدرضا خان و قاسم خان و سربازان ترشیزی و قرائی نیز بی اجازت تیرستانی
خویش قدم بسوی برج مذکور برداشتند و محمدرضا خان و قاسم خان و کریم خان نیز از قفای افواج خود بحرکت درآمدند چون بپای برج رسیدند از بالای
برج رجال و نسوان فارسی زبان شیعی آیین باعانت سپاهیان دستارهای خود را طناب آسا فرو آویختند میرزا نجف خان و امیر عباس خان از بالا
دو صد تن سرباز بفراز برکشیدند و سامخان و حسنعلی خان و محمدرضا خان و قاسم خان و کریم خان بپایمردی نردبان دویست کس بفراز باره فرستادند
و سربازان از برج عبدالمصر ببروج دیگر رفته هفت برج بجانب دروازه قندهار و هفت دیگر بسوی دروازه خوش فرو گرفتند و یکعراده توپ هجده پوند
که بر سطح برج عبدالمصر نصب کرده بودند دهانش را بجانب شهر برتافته پنج گلوله توپ بشهر فرو افکندند و در اینوقت قورخانه آن توپ باتمام رسید و
از فراز باره قورخانه کافی از اردو طلب کردند حسینخان چون این ندا استماع کرد بر اسب خود برنشسته که بتوپخانه اردو رسد و قورخانه تازه ببرج رساند این
هنگام افاغنه اسب او را بگلوله از پای درآوردند و او پیاده بعبدالعلی خان سرهنگ توپخانه رسید یک بار قورخانه و پنج تن توپچی با خود بپای برج مذکور
آورد و پاشاخان مکری که از این واقعه آگاه نبود معاینه کرد که سربازان بفراز باره اند و اینک شهر مفتوح خواهد بود و او را در این خدمت نامی و نانی حاصل
نخواهد گشت و در این کار شرکت نخواهد داشت بتعجیل افواج سمنانی و دامغانی را برداشته از دروازه خوش بدرون شهر شد و در اینوقت حیدرقلیخان با گروه
پارسی زبانان چون از تصرف و حفظ بروج فارغ و ایمن شد با فارسی زبانان بمیان شهر درآمد و بر سر چارسوق شهر که راه جامع بود برفت که اگر افاغنه
آگاه شده از جامع بعزم استرداد بروج خروج کنند با آنان مدافعه کند تا غلبه سپاهیان اردو در تصرف شهر قوت تمام گیرد مقارن اینحال زیاده از پانصد کس از
اوخاش و اجامر و اوباش و ارازل اردو چون شهر را گشاده دیدند بطلب غارت و طمع غنیمت بمیان فصیلها و خندقها رخت کشیدند پلاسی و لباسی و تفنگی و
لحافی که در آنجا یافتند برگرفته شتابان باردو بردند که رسانیده دیگرباره باز گردند و جمعیت این اوباش در حالت بازگشت اتفاق داشتند و مانند
نهر [illegible] میدویدند بعد از سه ساعت که افواج بر فراز بروج عروج داشتند یکبار دیدند که قریب هزار تن از مردم اردو بجانب لشکرگاه شتابان همی دوند
آن ساده دلان تصور کردند که امری عظیم واقع شده و غلبه از اهل شهر روی نموده که اینان بدین شتاب گریزان باردو همی روند خوف و وجل و هول
و هرب بر نفوس منحوس آنان استیلا یافته یکایک و دو با دو و پنج پنج و ده ده خود را از بروج بزیر افکنده راه اردو نوردیدن گرفتند حسینخان که قورخانه را
تا پای برج برده بود این حال عجیب دیده متحیر ماند نواب حسام السلطنه را چون رجعت مردم افواج از فراز بروج معاینه شد خشمناک شمشیر برکشیده
اسب براند و بممانعت سرباز بر لب خندق آمد بدین سو و آنسو بتاخت و به بیم و امید فرار سرباز را منع خواست و میسر نگردید و قوام الدوله نیز بوعده زر و وعید
ضرب و منع آن گوسفندان رمیده [illegible] و بجامع خبر افتاد که افواج ببروج عروج کردند و پس از تصرف جماعتی بتوقف و همانی بازگشتند افغانان
دلگرفته با اسلحه حرب و آلات ضرب بجانب بازار و حصار هجوم آوردند و بر هر که رسیدند بخون کشیدند و افواج پاشاخان که خود از خارج و
داخل هیچ جا آگاهی نداشتند حمله بردند و نود تن سرباز و صاحب منصب مقتول شدند تا خود را بدروازه کشیدند علی الجمله سربازان ایران از فراز بروج
خود را بنشیب افکندند و افاغنه بفراز برآمدند چون برجها بتصرف افغانان درآمد بر سپاهیان گلوله باریدند و اسب سواری نواب حسام السلطنه
در اینوقت هدف تیر قضا گردید و پای محمد آقای آتامار از جراحت یافت و میرزا نجف خان خود را از برج بزیر افکند و در کنار خندق بهره [illegible]

تفنگ جان بداد و میرزا رضی خان پسر میرزا هدایت الله وزیر کردستان که بعد از مراجعت از قندهار اینوقت در این اردو بمحاربه رفته بود خود را نشیب
افکند و پایش بشکست و کرکیش بنا رست بیچاره فرو افتاد و افغانان بدو رسیده سرش بریدند و بردند و در این حادثه از اهل اردو پنجاه تن مقتول و صد
مرد زخمدار و مجروح شد و حیدرقلیخان فارسی زبان که در این خدمت زحمت برده با جماعت خود آهنگ بازار چهارسوق شهر کرده خود را در معرض
خطر افکند چون از فتور کار آگاه شد قصد رجوع کرد که برج عبدالمصر در رسد و با افاغنه مدافعه نمود چند تن از مردم او را بخون درکشیدند و دو برادر او
نیز مجروح گشتند و او آخر خود را بفراز باره رسانیده بزیر افکند و با سر و دست خسته و اعضای شکسته جانی بدر برده بلشکر قاسم خان رسید و از فارسی
زبانان نیز دویست و پنجاه تن بلشکرگاه پیوستند و حیدرقلیخان سرتیپ مذکور و حسنعلی خان و محمد ابراهیم خان سرهنگ هر سه مجروح بودند و نیز دیگری
صفرعلیخان سرتیپ بمنزل گزیده بمعالجه پرداختند و میرزا مهدی و میرزا کوچک کلانتر هرات و اولاد غفور خان سرهنگ از دنبال ایشان هم
باردو درآمدند و نواب حسام السلطنه ایشان را هشتصد تومان نقد و چهل بسته خلعت العطا و انعام فرمود و از جانب شهر سرتیپ عیسی خان اموال
حیدرقلیخان را بغارت برد و زن و فرزند او را بمیرزا محمدعلی سپرد و اولاد میرزا محمدحسین مستوفی را بعبدالله خان جمشیدی داد و نسوان و فرزندان دیگر را
با فغانان جمشیدی بخشید و خانمان ایشان خراب کرد و آتش در زد و یکصد تن از فارسی زبانان را بدست آورد و محبوس بداشت و در خانهای آنان آتش
افروخت و پاک بسوخت و افاغنه از این فیروزی نخوت و عجب تمام یافتند جسورتر و عقورتر شدند و آهنگ سنگر سپاه ایران کردند در اینوقت
سربازان سنگر را خالی و بهزیمت شدند و عبدالعلی خان سرهنگ توپخانه چون رعب سرباز بدید حمیت کرد و فرمان داد که توپهای آذرافشان را
بر جماعت افاغنه دهان بگشادند و جمعیت آنان را بتفرقه بدل کردند افاغنه مغلوب و منهزم بیازگشت شهر سر از پای نشناختند و دروازه را بر روی خود
بربستند و در پس دیوار آسایش نشستند چون این فتنه عظیم فرو نشست و وحشت از خاطرهای سربازان برخواست نواب مستطاب حسام السلطنه
دیگر روز با خشم جهانسوز بزرگان لشکر را بخواند و عتاب آغازیده و در کار رست خواند و بهر یک سخنان سخت گفت و گروهی را بسخط قرین کرد و جمعی را
بتوبیخ و شناعت خوار داشت و بفرمود تا میرفتاح سلطان قرائی را طنابی برگردن افکنده فرو کشیدند تا چه کنند سرهنگان بزبان تعهد و تضرع
در مقام توسط و تشفع او درآمدند و بعهده گرفتند که تا پانزده روز دیگر هرات را مفتوح دارند و پس از این واقعه روزی چند مردم دو جانب دست از کار
کشیده داشتند در شب چهارشنبه نهم محرم الحرام ۱۲۷۳ افاغنه بمارپیچی که ابوالفتح خان سرتیپ حفر کرده بود در راه یافتند و بمبارزت مبادرت جستند و
سربازی را مجروح کرده آخر الامر مغلوب شده بگریختند چون روز جمعه پنجم درآمد شتی از افاغنه حیلتی اندیشیده بجانب لشکرگاه بگریخت و از دنبال او آنانکه
با او مواضعتی داشتند چند تفنگ بر قصد خطا بگشادند که او را زیانی نرسد و امری برا اهالی اردو پوشیده ماند و وی نفس گسیخته و عرق ریخته خود را بسنگر قاسم خان
سرتیپ رسانید و پناه آورد و همانا در دل داشت که هنگام فرصت کاری بزرگ کند و بزرگی را بقتل آورد چون آن محیل غادر بر آن قادر نشد شب هنگام
چند قبضه تفنگ دزدیده راه مراجعت پیش گرفت قراولان اردو ویش بگرفتند و تا صباح بپای بداشتند و روز بحضور والا بردند و بحکم او سر از تنش جدا
ساختند و چون امر محاصره بتطویل انجامید موسیو بوهلر مهندس معلم مدرسه دارالفنون مامور بالتفحصات شد و بتکمیل لوازم محاصره و تسخیر پرداخت و
بآموزکاری او خمپاره که بر زمین تعبیه کرده بودند از بیرون دروازه قندهار بجانب اهالی شهر آتش زدند و چهل تن از مردم هرات بدان زخم هلاک شدند و ولوله
در شهر افتاده قاطنین هرات را هول و هیبتی عظیم فرو گرفت که در مواطن و مساکن خود آرام و راحت نداشتند سرتیپ عیسی خان ناچار مانده اخوندزاده
محمداسلم خان را باردوی والا فرستاده و پس از وصول بنواب حسام السلطنه معروض داشت که عیسی خان مستدعی آنست که از فرمان [illegible] مناشیر شاهنشاهی حکمی که
در باب او کرده اند بازیابد و اگر قدرت آزادی دارد متابعت کند و از این شکنجه بلا زیاده رنجه نگردد و نواب والا شب دوشنبه هشتم محرم الحرام حسینخان یوزباشی را
بمرافقت وی بارک هرات روشن فرمود تا فرمان نافذ شاهنشاهی را که مشعر بر تسلیم شهر هرات بود بوی باز نمود و عیسی خان بنای سخن بر این بنا در نهاد که
ارک را از افاغنه پرداخته بتصرف کارگذاران دولت اعلی دهد و پانصد سرباز و دو عراده توپ از اردوی والا بدان حصار نقل کنند [illegible] تا بعد از این کار آرد و
والا تا بکنار غوریان حرکت کنند و چون چنین رفت عیسی خان با اکابر هرات در غوریان برکاب والا پیوندد حسین خان یوزباشی شنیده را در مراجعت بعرض
رسانید و چون از تحصیل مواعید عرقوبی بود وقعی حاصل ننمود مهداشت دیگر هم یوزباشی بشهر درون شد و گفت حسام السلطنه مسئول شما را باجابت
مقرون داشت سرتیپ عیسی خان با آهنگی دیگر نغمه بر داشت و سخن را از مقام راست بگردانید و گفت مرا اطمینان باید و بی اطمینان این کار نشاید عبدالله خان
جمشیدی و [illegible] الله خان فیروزکوهی گفتند قوام الدوله بشهر درآید و ما را آسوده خاطر کند هم یوزباشی قبول کرده باردو باز آمد و عیسی خان در این قول نیز

استوار بنود و این دفع الوقت برای کار دیگر میکرد چه روز چهارشنبه سیم شهر مذکور یکی سریع السیر از شهر بیرون کرده بقندهار روانه کرد که از خدمت امیر دوست محمد خان استمداد
سپاهی کند و با عساکر منصوره برزند پیک او در کنار اردو گرفتار شد و او را با مکاتیب بحضور والا آوردند و مقصود مشهود گشت نواب والا بفرمود که یکدست
کوشش او را قطع نموده او را بحوالی هرات افکندند عیسی خان حاصل تدبیر خود را مشاهده کرد و از دو سوی دل از مسالمه و مصالحه برکندند و دیگر باره نایره مقاتله شعله
برافروخت و خرمن وجودها فرو سوخت حسینخان بیم بزرگان لشکر را در حضور والا انجمن کرد و با حسام السلطنه خطاب پیوست که از جمله پیغامات و تقریرات
جناب صدر اعظم که هنگام ماموریت بمن بنده القا کرد این بود که هر که بسلامت طبع معروف باشد سپاهیان که بشرارت نفس خو کرده اند در احکام
و اوامر او توانی گزینند و تو مهربانی و گشاده روئی با بزرگان سپاه رفتار و گفتار کنی و با این سیرت فتح هرات صورت نه بندد و چندانکه شاهنشاه ایران
ترا در قلع و قمع و اخذ و قتل و عزل و نصب قواد آن عسکر رخصت فرموده متعهد از تقصیر سپاهیان مسامحه جایز داری و مقصر از امؤاخذه نفرمائی و از
مرسوم سیاست که ملزوم ریاست است کناره گزینی اینک من بدار الخلافه از این صاحب منصبان شکوه نگارم و عدم میل آنان از فتح شهر معروض دارم
سرتیپان و سرهنگان از این گفتار بهراسیدند و از اواسط محرم تا اوایل ماه مهلت طلبیدند و از آن محل بیرون آمده بتهیه کار مشغول شدند محمد رضاخان
و اسکندرخان و یوسف خان در برابر برج فیلخانه سنگری محکم ببستند و بحفر زمین پرداختند و تا بزیر خندق نقب فرو بردند حسنعلی خان سرتیپ و خانباباخان
و ابوالفتح خان مارپیچها را بکنار خندق رسانیدند و نواب حسام السلطنه محال هرات را مضبوط ساخت عبدالباقی خان پسر شمس الدین خان را در بلوک شاقلان
حکمران فرمود و محمد صدیق خان بن یار محمد خان ظهیر الدوله را حکومت اوبه بداد و افاغنه متوطنین اوبه راضی نبودند و بشوریدند نواب والا دید و امر قلوب
رعایا و برایا را خرسند بهتر دانست محمد صدیق خان را احضار فرمود و حکومت اوبه را نیز بعبدالباقی خان سپرد و او نایبی در شاقلان نهاده باوبه رفت و
محمد ابراهیم خان قاجار بحکومت کروخ مامور شد و در حکومت آنجا بماند تا محمد ولیخان جمشیدی از هرات بدولت ایران پناهید و از نواب والا حکومت
کروخ یافت و محمد ابراهیم خان با سواران جوینی بخدمت رکاب آمد علی الجمله در روز بیست و یکم محرم سردار احمد خان با خاطری مطمئن و آسوده از لاش و جوین
باردو آمد و نوازش و مرحمت دید و بعد از دو روز دیگر آقاخان سرتیپ با فوج خوئی و برجلو و گروهی از سوار از سبزوار در رسید و در محاصره هرات با لشکر انباز
شد و در بیست و پنجم محرم از باسیتانی که قاسم خان سرتیپ برآورده بود و چون بجانب شهر نقبه گشادن خواستند از توپ برج خواجه عبدالمصری گلوله
توپی در رسیده هر دو پای یکتن توپچی را ببرد و وقوع این معنی بر قاسم خان صعب سخت افتاد و فرمان داد که تا بیست و نهم محرم قبرستانی را که از طرف
خندق مردم شهر سنگر کرده بودند سربازان او بیورش فرو گرفتند و در این یورش دو تن قرائی و ترشیزی مجروح و شش تن از فوج مخبران مقتول آمد دیگر باره افاغنه
بسنگر قاسم خان یورش افکندند و فوج او قدم ثبات محکم داشته صد تن از ایشان را بقتل آوردند و سایر افغانان را هزیمت دادند روز دیگر فوج فریدنی
برجی که شهریان از آنسوی خندق بمنع نقب بردن سپاه منصوره بمیان خندق شهر ساخته بودند یورش بردند افاغنه از راهی که به بیرون برج مهیا کرده بودند
بیرون تاخته نه تن سرباز را بگلوله هلاک کردند و سربازان روی از جنگ بپیچیدند و از دیگر جانب سرباز فوج مراغه و افشار با هراتیان بمحاربه بودند چون شهریان
بهزیمت شدند بر حسب اتفاق بعیال و اولاد عباسقلی خان غوریانی که مقرر بود از شهر باردو درآیند دچار شدند و اموال آنان را غارت کردند و بحکم نواب
والا باز پس دادند و بروز جمعه بیست و ششم محرم عیسی خان سرتیپ از غلبه قحط و غلا جمعی از زن و مرد هرات را بیرون کرد تا در اطراف شهر پراکنده شدند
و پنجشنبه دویم شهر صفر جماعتی از دلیران افاغنه بسنگر پاشاخان حمله آوردند و جنگ در پیوسته شد و یکتن را زنده بگرفتند که بحکم والا مقتول شد و جمعی را
کشته مابقی منهزم شدند و روز دیگر اسکندرخان سرهنگ حفره مارپیچ را بخندق شهر نزدیک برد و بمحاربه فرمان داد شهریان نقبی بزیر سرباز در برده باروت
مشتعل شد و آتش در زد شش تن سرباز هلاک گشتند و از جانب دیگر پانزده تن افغان با شمشیر کشیده بمیان سربازان حمله آوردند و بضرب تفنگ از آن
فوج دو تن کشته شد و مابقی بگریختند و بروز چهارم صفر بریدی که از جانب عیسی خان بدوست محمد خان میرفت بگرفتند و مکتوب او را که مشتمل بر استمداد بود
بشهر افکندند و دیگر روز کبوتری که نامه در گردن داشت لشکریان بگلوله فرود افکندند و نامه آنرا بخواندند دوست محمد خان با اهالی هرات نوشته بود که مردانه
و پایدار باشید که لشکر ایران را قدرت مقاومت نیست و از طول توقف بستوه آمده اند و بدین زودی پراکنده خواهند شد و روز ششم صفر بهنگام
زوال آفتاب دو هزار مرد شمشیرزن ساخته جنگ و سردار دروازه خوش بیرون آمده بکندهای فصیلها درآمدند و پانصد کس از ایشان با شمشیر آخته
بسنگر پاشاخان سرتیپ تاخته حمله کردند و از دو سوی جنگی سخت پیوسته گردید و افواج سمنانی و دامغانی پای ثبات افشرده بمحاربه و مضاربه
درآمدند و بعد از کشش و کوشش و طپش و جوشش افاغنه شکسته شدند و بگریختند و بسیاری کشته شدند روز هفدهم صفر اهالی شهر سامان کار را ساز کرده

بمارپیچی که مردم فوج ترشیزی حفر کرده بودند بحیله جنگ در انداختند و تیغ علم ساختند بیست تن از سربازان را کشتند و زنده بگرفتند و از دیگر سوی سنگر شاه
خان یورش افکندند ولی چهل تن از افاغنه بقتل آمدند و بقیة السیف بهزیمت رفتند و خانبابا خان سرتیپ بزیر کاسه برج مردم شهر نقبی در برده آتش
در زده ده تن هروی بسوختند و هم از افغانان جمعی بفوج خوئی حمله بردند و ظفر نیافتند و سنگرها چنان با یکدیگر قریب افتاد که اهالی آنها با یکدیگر سخن میگفتند
و جواب می شنفتند و خاک سنگر را بسنگر یکدیگر میریختند و موسیو بوهلر مهندس که از مدرسه دار الفنون بدان اردو رفته بود و در خدمات لازمه محاصره و سنگر
و ماریچ از پیش بردن اهتمام تمام کرده بود بمنصب سرتیپی منصوب شد و فرامرز خان یاور و میرزا باقر خلف الصدق میرزا احمد مهندس که هم از تربیت
یافتگان مدرسه دار الفنون و بدانجا مامور بودند نیز بواسطه خدمات بمنصب سرهنگی رسیدند و در این ایام جمعی از سربازان شهر هرات باتفاق سپر
یاسین بار دوی والا آمده قبول ملازمت کردند و مورد عواطف و عوارف نواب حسام السلطنه شدند **ذکر ورود شاهزاده محمد یوسف**
حکمران هرات بدار الخلافه و بردن او بحضور حضرت شاهنشاهی سابقا اشارتی رفت که شاهزاده یوسف را بمشهد مقدس و
از آنجا بدار الخلافه روانه داشتند و در این اوقات از راه او را وارد شهر طهران نمودند و زمانی چند در بیم و امید همی زیست تا روز ششم شهر صفر که عید
میلاد با اسعاد ملک الملوک عجم است قریب گشت و مقرر بود که در آن روز او را بحضور حضرت شاهنشاه ایران آورده بمواخذه اعمال و شرارت خوی
وی را سیاست کنند زیرا که چنانکه بدان اشارتی رفته وی از پروردگان نعمت این دولت عظمی بود در وقتی بموافقت با سالار در شهر سبزوار گرفتار گشت و
معفو شد و روزگاری دراز در خدمت نواب فریدون میرزا فرمانفرمای خراسان سمت ملازمت داشت و از آن پس که بحکومت هرات رسید استغنا
و استکبار گزید و صید محمد خان ظهیر الدوله و خواهران او را مقتول کرد و با محارم او بملاحظه قواعد شرعیه در آمیخت و در حکومت هرات خاتم تاجدار
بساخت و بر نامه همی نهاد و حشمت دولت ایران را بواجبی رعایت نکرد و خود را پادشاهی مستقل شمرد و سامخان را باعانت خود بخواند و بسعایت ارباب
غرض براند علی الجمله چون جناب صدر اعظم از غضب شاهنشاه عجم آگاهی یافت بمقام تشفع بر آمد و از آنجا که مرام و مطالب او همیشه در حضرت سلطنت
ممضی است و مستدعیاتش پیوسته مجری خاصه در عید سعید که بهرگونه اعزاز و اکرامی مخصوص است در شب عید چندین عریضه عرض کرد تا آتش غضب
شاهنشاهی را لختی شعله و شراره فرونشست و در روز عید مذکور که شاهنشاه جمجاه در عمارت و بارگاه ییلاق نیاوران بر سریر جلال برنشست و شاهزادگان
و امرا و ارکان جا بجای و صف در صف بایستادند و رسوم تهنیت مرعی داشتند عوانان و مردم کشان مریخ فعل بهرام طبع شاهزاده یوسف افغان را
موی کشان ببارگاه آوردند و در برابر نظر مبارک بجلی دور باز داشتند و منتظر صدور حکم و اجرای سیاست بودند حضرت ظل اللهی بدو نظر انداخت او را
مخاطب داشته بفرمود که سالها ترا در سلک چاکران دربار منسلک و بنعمتهای بسیار بپروردیم و بفرمانفرمای خراسان فرمان دادیم که ترا بحکومت بعضی
از آن بلاد اختصاص داد و جاه و کام و نان و نام بیفزود و با آنکه صید محمد خان را عقلی مستقیم نبود چون پدرش روی بدین دولت آورده و خدمات کرده داشت
او را بلقب پدر ملقب فرمودیم و در مقام تربیت او بودیم ترا چه افتاد که بی استیذان و استحضار امنای دولت بهرات بتاختی و کار او را بساختی و عیال
او را مصاحب شدی و خواهران او را قاتل آمدی نه در عزیمت هرات از امنای دولت سخنی پرسیدی و نه در قتل او از ما رخصت طلبیدی این خودرائی و
خودسری علامت داعیه سروریست و آثار بداختری وی عرض کرد که من در قتل ظهیر الدوله یکباره بیم چه او درین دولت گناهکار شد و مکرر سواران خود را بتاراج
قاینات فرستاد و با خان خیوق در ساخت و در صدد خراسان فتنه انداخت بمکافات خیانات و خداوند قهار مرا بر او دست داد تا بجای او را بقتل آوردم حضرت
شاهنشاه فرمود اگر این عمل در ارادت ما کردی چرا اخت جماعتی از سپاهیان ما را که بحفظ هرات و دفع دوست محمد خان استدعا نمودی و بعد از ورود شما
طریق ارادت بگذاشتی و سر از گریبان جلافت برافراشتی و آنان را از آن حدود باصرار براندی شاهزاده محمد یوسف عرضه داشت که باغوای دوست محمد خان
کابلی و اغوای بعضی از مردم انگلیس بزرگان افغان اتفاق کردند و مرا بمخالفت دولت ایران مجبور داشتند چون شاهزاده یوسف بمخالفت خود اقرار
کرد آتش خشم و غضب شاهنشاهی چنان شعله زد که گونه رخسار مبارکش نارگون گشت و قریب بدان بود که بقتل او فرمان دهد جناب صدر اعظم چون این
مقال بشنید و این حال بدید بیچاره یوسف را در پنجه گرگ هلاک چاک چاک معاینه کرد بساط بارگاه را بلب نیاز مجدد کرد و بشفاعت او ابرام و الحاح نمود تا خشم
جهانسوز نیران افروز سلطان فرونشست و شاهزاده یوسف دل طپیده و رنگ پریده از دام اجل برهانید **ذکر استعداد محاصره شهر و انقیاد**
سرتیپ عیسی خان افغان و تسخیر شهر هرات و وقایع آن اوقات چون تاکید و تهدید امنای دولت در قهر عیسی خان و
فتح شهر هرات تجدید و تهدید پذیرفت در امور محاصره شهر جدی تمام در گرفتند و کار بر شهریان تنگ کردند و از همه جانب مقدمات یورش انجام ساختند

قبه و بام مقبره امامزاده منصور را فوج مخبران قرائی و سرباز منصور ترشیزی یورش از افاغنه بپرداختند و این قبه بر برخی از بیوتات شهر مشرف بود و فوج خوی
بجانب برج خواجه عبد المصر خضر ماریچ برکرفتند و فوج بزچلو در میان دروازه عراق و برج خاکستر بکار درآمدند و روز نهم ماریچها بکنار خندق هرات رسید
و دود از نهاد هرویان برآمد حالها سرگشته و بکجا بازگشته ماندند و هر روز جمعی از شهر بیرون آمده باردو پناه همی آوردند و قوادان سپاه اسباب جنگ و خصومت
بساختند و اعلام فتح و نصرت برافراختند و ولوله و زلزله خوف و رعب در زمین و زمان درافکندند و منادی اقبال حضرت ناصرالدین شاه ندای نصر
من الله و فتح قریب برکشید و هاتف غیبی در قلوب واعیه نیروی نوید بنصره من یشاء افزودن گرفت اهالی شهر دل از جان و مال و فرزند و عیال برداشتند
و نعره و اغوثاه برافراشتند چون بحار خصومت در تموج آمد و بخار فتنه در تاوج سرتیب عیسی خان را خاطر سراسیمه گردیده در کار خود فرو ماند و در مقام چاره جوئی
کار برآمد چه میدانست که چون شهر به نیروی غلبه و قهر مسخر شود دیگر تن زنده بنگذارند عریضه بخدمت نواب حسام السلطنه نگاشته متمنی گردید که اسمعیل بیک
ملازم سامخان ایلخانی را رخصت دخول بشهر دهند تا کلمات او را شنیده بنواب والا عرضه کند از آرزوی که پیغامات کذب آمیز او مکرر معروض شده بود و آثار
صدق ظهور ننموده این کرت نیز از بیمهای او را لن ترانی پاسخ بود تا آخر الامر میر عبد العظیم برادر حاجی ابوبکر را که از اجله سادات هرات بود باردوی والا فرستاد و
بدلایل صفای نیت و براهین صدق عقیدت عیسی خان اندک خاطر رمیده نواب والا را آرمیدگی داد و اسمعیل بیک را بامر والا روانه شهر گشت و پس از ملاقات
و مقالات روشن شد که قرار کار عیسی خان کنون بر صدق و راستی است لهذا ایلخانی بهرات رفته به بیانات شافی که نتیجه عقل وافی است عیسی خان را مطمئن
خاطر نموده و بزیارت دستخط مبارک اعلی چشم روشن گشته در تسلیم ملکت و تصمیم خدمت یکدل و یکروی گردیده در روز شنبه بیست و پنجم صفر عبد الله خان جمشیدی
بیگلربیکی و فتح الله خان فیروزکوهی را با خود برداشته بمرافقت سامخان ایلخانی روانه لشکرگاه نواب والا حسام السلطنه گردید چون این خبر مسموع نواب والا
گشت گروهی از صنادید و صاحب منصبان بزرگ اردو را سایند اکابر لشکرگاه را باستقبال ورود او روانه فرمود و وی با حشمتی لایق و رفعتی فایق
بلشکرگاه درآمد و در خیمه‌گاه ایلخانی خراسان قدری از رنج راه آسوده گشت و پس از آسایش با ایلخان بحضور نواب حسام السلطنه رفت و مورد الطاف
و اشفاق شایسته گردید و نوشته‌های امیر دوست محمد خان کابلی و پسر او را که در ضبط و حفظ هرات بدو نگاشته بودند بنظر والا رسانیده بسپرد دیگرباره بخیمه
ایلخانی بازگشته متوقف شد و روز دیگر بزرگان و خوانین هرات از قبیل محمد خان و خان محمد خان و امان نیاز ترکمان و سایر اشراف و اعیان بخدمت
نواب حسام السلطنه پیوستند و کمر اطاعت بر میان جان بربستند و لله الحمد که این کار بر نهجی آسان پیش رفت که اهالی هرات از اذاقه غم و اراقه دم برستند
نواب والا حسنعلی خان سرتیب را با دو فوج کروسی بمحافظت و محارست شهر مامور فرمود و او در چهار سوق بازار شهر داروغه بگماشت و بر دروازها
قراول بگذاشت و چند برج از بروج شهر را نیز بسرباز فوج کروسی بسپرد نواب والا فرمان داد که از مردم لشکرگاه کس بی خط جواز بشهر نرود و از شهر
بی رخصت کس باردو نیاید و مقرر فرمود که سامخان ایلخانی و عیسی خان بهرات شده در تسلیم و تنظیم شهر اهتمام کنند و روز بیست و هفتم صفر محمد
رضا خان سرتیب با دو فوج سرباز او بضبط ارک مامور گشته و خبر تسخیر هرات در اطراف منتشر شد و عمال نواب والا را که در غوریان و سبزوار و لاش
و جوین و سایر محال مقرر بودند کار با نیروتر شد و چون کار شهر انتظام تمام گرفت و اهالی هرات دیده امید در راه انتظار ورود مقدم نواب والا باز
داشتند در روز جمعه غره ربیع الاول دو ساعت قبل از غروب آفتاب با سران لشکر و بزرگان عسکر برنشست و چهار فوج افشار و مراغه و قزوین
و خوی بنظام تمام از دو سوی او پیاده همی رفتند و ششصد تن سوار از غلامان و سایر سواران از قفای چتر والا با صفی آراسته تر از چتر طاوس
راه سپار شدند و نواب حسام السلطنه در کمال شکوه و اقتدار از دروازه قندهار بدرون شهر درآمد و تمامت اعاظم با سامخان ایلخانی و آقاخان
میرپنج و سرتیب عیسی خان و عبد الله خان جمشیدی و مجید خان داماد عیسی خان و جانو خان و دیگر بزرگان لشکری و شهری از دروازه پیاده
در رکاب والا روان بودند و نواب والا با شوکتی تمام و حشمتی کامل بارک درآمده بر مسند جلالت و نبالت تکیه زده بزرگان در پیشگاه حضور
بایستادند و هر یک باندازه و پایه و مایه مورد تلطفات و نوازش تازه گشتند و همگی را ابر رحمت و رافت و تحسین و احسان حضرت خاقان سلطان
ناصرالدین شاه قاجار مطمئن و امیدوار ساخت و برحسب امر والا سامخان ایلخانی و حسین خان یوزباشی بجامع هرات درآمدند و بعد از فراغ جماعت
شهری خطیبی عذب البیان طلیق اللسان بمنبر صعود کرده پس از حمد و نعت خطبه بلیغ مزین بنام نامی و اسم سامی حضرت سلطان السلاطین شاهنشاه
ایران برسر جمع فروخواند و جمیع به ثنا و دعا و سلام و درود و تهنیت و تحیت پرداختند و کل حاضرین جامع را از دوستکانیهای بزرگ بشربت حلاوت
دهان و کام شیرین و شایستگان را خلعت گوناگون سراپا رنگین ساختند و کامروا بحضور نواب والا باز آمدند و چون اکثر عمارات ارک از توپ و گلولهای چون

تکرک شکستگی و ویرانی یافته بود و محلی شایستهٔ نشستن نواب والا و پیوستن عقد سلام عام در ارک مهیا نبود دیگر روز نواب حسام السلطنه بعمارت موسوم
بچهارباغ که در میان شهر واقع است درآمده بر کرسی ایالت بجلالت برنشست و اهالی هرات جای بجای و مقام بمقام بثبات و قیام یافتند و
خطیب خطبهٔ تهنیت آمیز بنام مبارک اعلی ملا کرد و میرزا فتح الله بسطامی که متخلص بذوقی و از بلغای شعرا و مترسلین ادباست قصیده فریده در فتح هرات
انشاد نمود و نواب حسام السلطنه بسخنان امید انگیز و کلمات فرح آمیز خاطر اهل حضور را مسرور داشت و جماعتی را بتشریف شریف ساحت
و بحل و عقد آحاد و نظم و نسق کار بلاد پرداخت و بعضی را بتنبیه و ترهیب انذار و گروهی را بترفیه و ترحیب بشارت فرمود تا همه در مقام خود ساکن شدند
و چون روزی دو سه ازین واقعات درگذشت خبر گرفتاری قنبرعلیخان و بردن او بجانب قندهار در رسید تفصیل این اجمال آنکه چون قنبرعلیخان
از جانب امنای دولت مامور بقندهار و ملاقات امیر دوست محمد خان والی کابل و قندهار شد در خارج شهر قندهار با او ملاقات کرده امیر قصد کابل
کرد و قنبرعلیخان مراجعت بایران خواست چون بجوین در رسید هنگامی بود که محمد صدیق خان و محمد عمرخان فراه را گرفته بودند و خیر الله خان حاکم فراه
در ارک محصور بود محمد صدیق خان و محمد عمرخان بقنبرعلیخان پیغام دادند که از لاش و جوین دویست تفنگچی برداشته بفراه آی تا فراه را بتو سپارم
او نیز تفنگچی از مردم لاش و جوین برداشته بفراه آمد و در برج و بدنهٔ شهر بحراست گماشت مقارن این حال جلال الدین خان پسرزاده دوست محمد خان
از جانب غلام حیدرخان بن دوست محمد خان که در اینوقت والی قندهار بود با هفتصد کس بامداد اهل فراه آمده بعد از محاربه و منازعه غالب گردید
سرداران با قنبرعلیخان گرفته تفنگچیان جوینی را مقتول و ماسور نموده شاهنواز خان پسر محمد اکرم خان و مردان خان نورزائی با هشتاد کس در فراه
گذاشته گرفتاران را برداشته روانه قندهار شد در منزل جاش رود محمد صدیق خان شبی فرار کرده بکوهستان گریخته بعد از دو سه شب از راه بیراه بسبزوار
رسید و محمد عمرخان و قنبرعلیخان و سایر گرفتاران را بقندهار بردند و بعد ازین واقعه امیرعلیخان زین العابدین خان منسوب خود را با دویست کس در لاش
و جوین گذاشته و درزک تیمور را نیز بدو واگذاشت و بدوست محمد خان اسحق زائی سپرده خود بقاین رفت و رحمة الله خان روانه هرات شد و میرزا ابو الحسن
حکیمباشی قندهاری که تا جوین باتفاق قنبرعلیخان آمده بود چون ازین حادثه آگاه شد از راه کرمان بدار الخلافه ره سپار شد **ذکر وصول عریضه
نواب حسام السلطنه بپیشگاه اعلی در فتح هرات و واقعات دار الخلافه** در روز شنبه بیست و پنجم شهر صفر که بترتیب عیسی خان
بخدمت والا آمد و هرات مسخر شد نواب والا حسن بیک صندوقدار خود را با عریضه و مکاتیب بچاپاری بدار الخلافه فرستاد و وی از شهاب
شتاب وام کرده آن مسافت بعیده را درنوردیده روز دوم ربیع الاول باستان شاهنشاهی شرفیاب گردید روز دیگر امیر حسینخان زعفرانلو
برادر سامخان ایلخانی در رسید و از ضبط و تصرف شهر مژده آورد و از آنجانب نواب والا حسام السلطنه در غرهٔ ربیع الاول که بشهر هری ورود کرد
مقرر داشت تا مبلغی خطیر از زر ناب عیسی خان در دار الضرب هرات بنام حضرت شاهنشاه ایران سکه کردند و حسینخان یوزباشی حامل آن زر
مسکوک گشته با مجید خان روانه دار الخلافه شد و بترتیب عیسی خان افغان عریضه ضراعت آمیز عرض داده بسردار مجید خان داماد خود سپرده و در آن
نگاشته بود که این بنده را در مراسم چاکری جرمی چندان نیست چه شاهزاده محمد یوسف را که در خدمت دولت ابد مدت ایران عاصی و طاغی
شد مقید بنواب حسام السلطنه فرستادم و اگر خود روزی چند پای بدامن کشیدم از بیم جان و مال و تشویش بستگان و عیال بود و خود از شاه و شیر
ترسیدن عاری و ننگی نباشد چون سامخان ایلخانی مرا از جانب کارگذاران دولت ابد مدت مطمئن و مستمال کرد گردن بزنجیر اطاعت و پای
بحلقه ضراعت نهادم شهر را تسلیم دادم و سکه بنام مبارک زده با عریضه عبودیت فریضه فرستادم علی حال بر چاکری این آستان افتخار میکنم و
ازین جانب چون خبر فتح هرات متحقق گشت امنای دولت بر آن شدند که بروز دوشنبه چهارم ربیع اول حضرت شاهنشاه ایران فر سریر
سلطنت افزوده بار عام دهد تا بتهنیت فتح هرات امنای دولت بحضور آمده محمدت و تحیت عرضه دهند و در این اثنا سانحه غریب اتفاق افتاد
که مانع و حاجز این نیت گردید توضیح مقال اینکه حکمت حکیم علی الاطلاق جل شانه همانا چنین اقتضا کرد که این شاهنشاه آگاه پیوسته دل با آن دارد
بحصول مآرب و وصول مطالب و فتح امصار و قلع اشرار مغرور و شاغل و از یاد حق مهجور و غافل نگردد و بنظر تحقیق و بصر تدقیق درنگرد که دنیا سرائیست با
دو در و بنائی بر رهگذر نوشش ضمین نیش و بدوارش قرین بیش گلش را اگر بند خار کار و گنجش را بلای مار یار بهارش با خزان دی و روز روشنش را
شب در پی شادیش را غم برابر و یسرش را عسر در کنار مجملا در این روز شاهزاده والا تبار ولیعهد دولت ابد مدار معین الدین میرزا که قریب به پنج
سال از عمر مبارکش گذشته بود و مریض جهان را بدرود کرد و خاطر مبارک را رنجه ساخت امنای دولت ازین واقعه هایله دیده پوشیدن

[illegible] قزوینی

[illegible] شد و روزی چند بلوازم سوگواری بسر بردند پس از انجام کار مقربان حضرت و امنای دولت بحضور اعلی آمده تسلیه طوطیه کردند که گلستان خلد را فرزند
گلی روی نگاه و شجر طوبی را از خمیدن شاخی شکست نخیزد و از غروب اختری فلک تیره نشود و از خروج گوهری کان تهی نماند حضرت شاهنشاه مؤید را اگر
مؤید باد آغاز شباب است و امید فرزندان بحساب البته حکمت یزدانی اقتضای ظهور ولیعهدی طویل العمر کثیر النسل شایسته این مقام بلند و مستحق
این منصب ارجمند فرموده است لمؤلفه نگار گرکه ز طومار بسترد پیرنگ　بدان بود که کشد خوبتر بصفحه صور　لهذا بتقدیر رب قدیر تن در باید داد و ابواب
شادمانی بر چهره اهالی ایران باید گشاد و در این فتوح که شوکت دین و ملت و حشمت ملک و دولت است جشنی بر پای باید داشت و نقوش عیش و طرب
و نگار لهو و لعب بر صفحه امانی و آمال خواص و عوام نگاشت　اگر یک گل شد از بستان عالم　تو باقی مان که هستی جان عالم　علی الجمله مقرر شد که در
پنجشنبه هفتم ربیع الاول حضرت شاهنشاه خاصان درگاه را به پیشگاه همایون رخصت حضور فرمایند و کارکنان شهر دار الخلافه را بزیور و زینت آذین داده
بیارایند و صباح آن روز پیش از زمان بار از حضور حضرت شاهنشاه کامکار حاجب الدوله حاجی علیخان بمجلس جناب صدر اعظم بالقای فرمایش
قبله عالم در آمده تقریر کرد که شاهنشاه میفرماید که با هیچوقت در محاسن خدمات و مآثر تدبیرات صدر اعظم اغماض نفرموده ایم و در ضمن هر خدمتی بادی
اظهار مرحمتی و مکرمتی جدید بظهور آورده ایم و پیوسته از مرتبه بمرتبه اعلی شان و منصب والا ارتقا بخشیده ایم و با ثبات هر مقامی لقبی و نامی و اقتداری
و احترامی افزوده ایم چنانکه از پایه امیر تومانی و نشان تمثال بمثال همیون و اعطای عصای مرصع و شمشیر مرصع و قلمدان مرصع و موهبت رشته
مروارید و دستخط مبارک بجلالت در جزئیات و کلیات تصرفات ملکی و وکالت بی عزل در عزل و نصب حکام و صاحب منصبان دولتی مخصوص
و مخصوص داشته ایم اکنون که مژده فتح هرات رسیده نیز از مآثر تدبیرات و نتایج تحریرات او شماریم و اینک جامه گرانبهای کشمیری که بطانه آن سمور
اعلی و چهل بند مرصع بجواهر ثمین از آن او گیخته و از اجداد امجاد تاجدار و سلاطین والانژاد قاجار بما رسیده بتشریف صدر اعظم آن سخنان بشنید
خرم شد و بپذیره تشریف شریف قدمی چند برگرفت و تن خود بدان بیاراست و بعزم حضور اعلی برخواست و با شاهزادگان و امرای بزرگ بدیوانخانه
سلطانی در آمد و در محل سلام قیام جست و تمامت اعاظم از اهل خامه و شمشیر صف صف بایستادند و از پیش میدان بارگاه بعد از نام مبارک حضرت
امیرالمؤمنین علی یکصد و ده بار توپ آتشبار نعره بر آورد آنگاه شاهنشاه ایران جناب صدر اعظم را بخطاب لطف آمیز مخاطب داشته از اصابت
تدبیر و رزانت رای و بیانی وافی فرمود و از خدمات حسام السلطنه و قوام الدوله و سامخان ایلخانی و دیگر صاحب منصبان نظام نیز شرحی کافی تقریر
کرد پس محمد حسنخان زنگنه نایب ایشک آقاسی بزرگ دربار امیر حسینخان برادر ایلخانی و محمد حسن بیک صندوقدار حسام السلطنه را که حامل نامه فتح بود
بحضور پیشگاه آورده و عریضه حسام السلطنه را میرزا محمد تقی مستوفی لسان الملک در عین بلاغت و بیان و کمال طلاقت لسان در بار عام بتمامی
برخواند و خطیب بنیاد خطبه کرد و چون از خطبه بپرداخت شمس الشعرا میرزا محمد علیخان سروش بقرائت قصیده تهنیت نای بگشاد و بدین وزن و رویی
چکامه پارسی پهلوی انشاد کرد نظم　شهر هری مسخر شاه و ستاره یار　ای غیرت ستاره بدین مژده می بیار　کرده است چرخ عهد که هر ساله آورد　از
شاه مژده فتحی بزرگوار　امسال داد مژده فتح هری بدو　چونانکه مژده سبزوار زمشاه پار　دی فتحنامه هری آمد بنزد شاه　فردا بدو رسد خبر فتح
قندهار　شهر هری بقهر گرفتش طلسم بود　بشکست این طلسم شهنشاه کامکار　فخر ملوک ناصر دین شاه دادگر　شاهنشه مظفر منصور بختیار　علی
الجمله چون این روز مبارک بمبارکی گذشت شاهنشاه ایران بچاکران خدمتگزار بیدل سیم و زر مکرمتی تازه خواست بپاداشتن پیشخدمت این صره که بخشش
این اشعار را چاپار استماع کرده معروض داشت یکهزار تومان زر انعام فرمود و سه هزار تومان نیز بسادات و علما و اصحاب دعا و اعیان قاجاریه
عطا کرد و ده هزار تومان دیگر بجناب شیخ عبد الحسین مجتهد که از این پیش بحکم اعلی با ده هزار تومان نقد بتعمیرات عتبات عالیات رفته بود فرستاده شد
و چون نواب شاهزاده حاجی محمد ولی میرزا از قوانین استخراج احکام نجومی بدین فتوح خبری معین داده بود دو عصای سر مرصع بخنجر و مخلع شد و بجناب
میرزا محمد سعید خان وزیر دول خارجه که پیوسته اش بتقدیم خدمات جهدی موفور و سعی مشکور است و به نیکذاتی و پاکدلی مشهور نشانی از تمثال بمثال
مرصع بالماس آبدار موهوب افتاد و دویست تومان بمیرزا رضای منجم باشی که چهار ماه از این پیش زمان این فتح را تعیین کرده بود اکرام رفت و میرزا محمد
حسین دبیر الملک و حاجی میرزا محمود خان دبیر مهام خارجه و میرزا محمد تقی لسان الملک مستوفی عارض عریضه فتحنامه و صاحب کتاب ناسخ التواریخ
و میرزا عباسخان منشی اول وزارت خارجه بخلاع گرانمایه بلندپایه شدند و چون در اینوقت محمد قلیخان بن بابا علیخان شاطر باشی خاقان بزیارت
مشهد مقدس مصمم بود و برادر اکبرش مصطفی قلیخان حاکم سبزوار مصدر خدمات صادقانه گشته بود دیگر ثوب جبه ترمه مصحوب محمد قلیخان شاطر باشی

(حاشیه: سخنان جناب صدر اعظم)

شاهنشاه ایران با شیخ را اکرام شد و در این ایام و لیالی فرخنده که کار بعیش و سرور و بزم و حضور میرفت شبی برحسب امر اعلی علی الله اوامره جناب اشرف صدراعظم و شاهزادگان اکرم و اعاظم رجال دولت ایران در عمارت گلستان بمجلس ضیافت خاص انجمن شدند و در آن شب عرصه آن باغ و عمارات برگزیده جماعت سیار نظیر فلک ثوابت بود چه که ده هزار شمع کافور در چراغدانهای بلور افروخته گردید و برگ و ساز و زینت و طراز آن مجلس را بدین مصابیح قیاس باید کرد و چون شب بشادکامی بسر رفت و کار خوان و خورش انجام یافت جناب صدراعظم جبه ترمه کشمیری که در اینوقت از قورخانه سلطانی خلعت یافته بود با نوشیروان خان ملقب بعین الملک بن سلیمان خان خال شاهنشاه بهمال که بلوازم این مجلس ناظر و ناظم و حاضر بود داده و سه شب ارک مبارکه و میادین و بساتین و عمارات را چراغان کرده بسور و سرور گذرانیدند و هفته در شهر و بازار کار بعیش و طرب میرفت و عوام و خواص بلهو و لعب میگذرانیدند و در روز هفدهم شهر ربیع الاول سنهٔ ۱۲۷۳ که روز میلاد مبارک حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم بود حضرت شاهنشاهی که بحسن عقیدت و صدق طویت از جمله سلاطین اسلام ممتاز است این روز را عیدی عظیم و جشنی قویم مقرر داشته و برسم سایر اعیاد در بارگاه جلوس فرموده خطیب باشی خاصه سلطانی میرزا سید رضای قزوینی خطبه غرا بنام حضرت خاتم الانبیا و مختوم بدعای بقای ذات شاهنشاه اسلام برخواند و شمس الشعرا میرزا محمد علیخان اصفهانی بزبانی فصیح و بیانی ملیح در حضرت اعلی نیز قصیدهٔ فریده انشاد کرد و هردو بخلعت مرحمت تشریف یافتند و عموم اهالی ایران از خاص و عام بدعای دوام دولت ابدمدت قیام و اقدام جستند حسینخان یوزباشی و مجید خان افغان که بمأموریت آنان شارلی رفته بود از هرات بیرون آمده بعد از سیزده روز حرکت منازل عرض راه را در نوردیده بدار الملک طهران در رسیدند و عرایض نواب حسام السلطنه و عیسی خان را با پیشکش آنان در پیشگاه حضور جلوه ظهور دادند و شرحی از انتظام امر هرات و انضباط آن صفحات و اتفاق رعایا و اتحاد برایا عرضه کردند شاهنشاه کریم طبع بذال که سیم و زر در نظر انورش از خاک و مدر بیقدرتر است تصمیم رای فرمود که این سکه های مسکوک را که از هرات ببارگاه آورده اند هم بخواص و عوام بذل و بخشش فرماید و برای اظهار این اندیشه روزی مبارک تعیین فرمود چنانکه مشروح خواهد افتاد

ذکر تزئین پیکر همایون شاهنشاه ایران بزینت تمثال بیمثال حضرت سلطان اولیا امیرالمؤمنین علی ع و شرح این جشن بزرگ

حضرت شاهنشاه اسلام ناصرالدین شاه قاجار را که صحیفه زندگانی برقوم کامرانی مرقوم و صفحهٔ احوال بوسوم اقبال موسوم و نهال دولت ناصر و نامی و ایزد عز اسمه ناصر و حامی باد بحکم پاکی طینت و صافی نیت از بدو شباب بحضرت نبی و ولی و احفاد ایشان که ائمه والا گهر و خلفای خجسته سیر ند ارادتی کامل بوده و روز میلاد با اسعاد هر یک را عیدی سعید مقرر فرموده و غالب اوقات بصورت و معنی بحضرت شاه اولیا امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب ع توسلی کامل داشته اند در اینوقت که خبر این فتوح گوش زد گردید تمثال شمایل مبارک حضرت شاه ولایت را که از قدیم الایام از روی شمایل مبارک اصلی در زمان حیات آنحضرت نقش کرده بودند و از خزاین ملوک سلف بخزینه این دولت انتقال یافت و روزگاری دراز در خزانه این دولت ابدمدت از گوهرهای نفیسه سرامد و ممتاز بود و شاهنشاه صافی عقیدت هر صباح زیارت آن تصویر مبارک را مفتاح چندین افتتاح و نماز بردن بر آن تمثال بیمثال را مایه هزارگونه فوز و فلاح میدانست مقرر بفرمود تا میرزا ابوالحسن خان نقاشباشی بدان شکل و شمایل صورتی ساخته پس بجواهر ابدار ترصیع کردند و بلآلی شاهوار علاقه بستند و در روزیکه آن نشان همیون و صورت مبارک را زینت پیکر خواست فرمود جناب صدراعظم جشنی شاهانه بپای کرد و طوئی بزرگ برآراست و در روز چهارشنبه بیست و هشتم ربیع الاول که منجمین مستخرج سعادت این کار معین کرده بودند سراسر فحول علما و عدول فضلا و اعاظم شاهزادگان و ارکان دولت و بزرگان حضرت را بدین طوی عظیم دعوت کرد و در مجالس متعدده برخوان نشاندند آنگاه علما و سادات که پیشوا و قادات عموم خلایق اند در مجلس خاص سلطانی باریافته و سایر طبقات اعاظم و اکابر را صف بر صف و گروه بر گروه در ساحت فسیح عمارت بارگاه بزرگ جای دادند پس جناب صدراعظم نشان صورت مبارک حضرت سلطان اولیا را در طبقی مرصع نهاده بحضور شاهنشاه آورد و داخل ایوان مجلس شاهنشاهی شده بایستاد شاه پسندیده نیت بپای خواست و نشان مبارک را تکریم و تعظیم کرد و جناب صدراعظم طبقچه را پیش داشته جناب شیخ رضای امام جماعت که اعقل عقلا و اعظم علما و شیخ المشایخ است آن هیکل مبارک را از پیکر مبارک و تخت که زاو و سایه یزدان دیگرباره بازگشته برفراز سریر نشست و از میدان توپخانه بعد نام مبارک حضرت امیرالمؤمنین ع یکصد و ده بار توپ شادیانه بغرش در آوردند و حضرت شاهنشاه بجناب صدراعظم سخن در پیوست و فرمود هر یک از کارگذاران دولت ما که بخدمتی اقدام کند و مستحق التفاتی شود نشان تمثال خود را بدو عطا فرمائیم تا برای مفاخره از پیکر خویش درآویزد من بنده که سلطان خلایق و بنده خالق و خود را از غلامان حضرت صاحب ولایت مطلقه بشمار می آورم

و در این بزم [illegible] اعظم ۴

دوان

و جان و سر خود را برای نثار راه او دریغ نمیداریم از مولا و مقتدای خود اگر شانی برای حرز جان و زینت تن داشته باشیم و شمایل همیون او را حضوری خاطر
و دل کنیم همانا دور نباشد که بر تمامت سلاطین اسلام بدین صورت مبارک امروز افتخار کنیم و فردا بشفاعت او رستگار شویم صدر اعظم معروض داشت
که تواند بود که چاکران سلطان زاده را در کار آستان بوسی ریا و سمعه در دل مخفی بود ولی حمد مر خدای را که در این اظهار ارادت که منشأ هزار گونه سعادت است
شاهنشاه را از ریا و سمعه هیچگونه آلایشی بر دامن عقیدت نبوده و نیست و امروز که اهالی اسلام ارادت سلطان زاده حضرت ولی یزدان بدین پایه دیدند عجب
نباشد اگر پس از طاعت یزدان اطاعت سلطان را واجب شمرند و در رکاب اعلی جان باختن را غزا و جهاد واقعی دانند و این روز مبارک را شریفترین
ایام خوانند چون این سخنان بپایان رفت شاهنشاه اسلام از فراز سریر شاهانه فرود آمد و بشکرانه این تشریف نقودی که در فتح هرات مسکوک و بدربار
آورده بودند با مبالغی خطیر زیادت بر آنها بذل کردن خواست و سادات و علما را که در مجلس اعلی جالس بودند پیش خوانده و یکان یکان را بدست مبارک
مشت مشت زر مسکوک بداد و مرخص داشت پس از ایوان عرش آیین بیرون آمده به پیشگاه عالی بر کرسی زرین برنشست و نخست از جناب صدر اعظم
که مایه این فتوح معظم بود افتتاح کرد و از آن پس پایه بپایه و صف بصف بزرگان را بخواند و کار هر یک بزر چون زر کردند آن پنجه زرافشان از کمال
جود دستش از قبض و بسط رنجه داشت و نه آن بازوی با نیرو را از حرکت و سکون کسالت خواست تا مدتی دراز شکفته روی و گشاده جبین بذل زر ناب
شتاب میفرمود تا نوبت باحاد و افراد افواج و اجناد رسید و از افواج و سوار که در آن روز بدار الخلافه حاضر خدمت بودند در میدان ارگ اجتماع کرد
بدست سردار و وزیر لشکر صرهای زر بدانها مبذول شد و تقسیم کردند و همگان از انعام عام شاهنشاه ایران نصیب وافی بردند و حمد و ثنای داور گفتند
و روان محمد غفاری رازی از خلد بانشاد این ابیات خود ترانه برداشته بود نظم بس املاک که جهان را بشبهه افکندی • که زر سرخ است این یا شکسته سنگ و
سفال بس املاک که دو دست تراکاه عطا • نه از زمانه قیاس است و نه از گذشته مثال • بس املاک که تا صد هزار سال بقاست • قیاس گیر و بتقدیر
سال بخش اموال

ذکر بعضی سوانح هرات و سرحدات خراسان و محاربات واقعه با ترکمانان

نواب حسام السلطنه چون
در ملک هرات استقلال یافت محمد علی خان کروسی فرمود که زنان فاحشه بدکاره را بمحضر علمای شهر برده توبه دهند و اگر نپذیرند اخراج بلد نمایند و
هشت تن از آنان تائب شدند و دیگر را اخراج کردند و هزار زر و مالی که در ایام فترت بسرقت برده بودند پیدا کرده بصاحب آن سپردند تا اینکه شئی از
قراولان در شهر هرات بعضی از اشیا و لباس و مروارید بزرگ یافت پوشیده نتوانست بخلیفه محمد و عبدالله بیک یاور کروسی که شحنه شهر بودند باز گفته
صاحب آن را جسته رد کردند و چون هنوز بلای غلای مدت محاصره از میان مردم شهر مرتفع نگشته بود حسام السلطنه بفرمود تا از انبار پادشاهی
خاصه گندم و سایر حبوبات بمردم شهر دادند و سامخان و میرزا کوچک را بسپرد تا نرخ اجناس شهر را تخفیض نمودند و ارزانی و فراوانی مایه آبادانی شهر
گردید و مجری نهر آب شهر را که لشکریان هنگام جنگ قهراً از خارج دروازه بسته و شکسته بودند درست کردن فرمود تا دیگر باره خانهای چون
سراب رودهای پرآب شد و چون بواسطه اخذ و قید شاهزاده یوسف و زخم و حبس حاجی غلام خان افغان در میان طوایف افاغنه مخاصمه
درافتاده بود در این اوقات در کمینگاه مکافات قصد طایفه بردرانی کرده بودند میر عصمة الله خان پسر میر صدیق خان بردرانی که در مبادی
امر بلشکرگاه والا آمده فرمان پذیر و خدمتگذار گشته بود برای کاری بخارج شهر عبور داشت هنوز کمتر از هزار گام مسافت در نگذشته بود که ناگاه بی
چند برو تاخته او را بکشتند و جسدش را در خیابان باغ شاه بخاک نهفتند و قاتلان او معلوم نیفتاد و نواب والا از شهر بلشکرگاه درآمده خوشنودی
اهالی شهر را حکم تمام کرده و خلایق را از دادن مال دیوان معاف داشت و میرزا کوچک کلانتر هرات و جمعی بزرگان شهر در روز جمعه هشتم ربیع الاول
بجامع شهر رفته قاضی عثمان پس از فراغ از جماعت خطیب را بر فراز منبر باداء خطبه بنام ملک الملوک اسلام فرستاده آنگاه رقم والا را بر جمع بخواند
و تمامت خلایق بر عمر و دولت شاهنشاه ایران دعا و ثنا گفتند و مؤذنان بر مناره مساجد هنگام اذان و اقامه بولایت علی ولی شهادت دادند
و وجوه عشور و سایر بارهای بدعت را از دوش عموم رعایا برگرفتند و خرابیهای ارگ و شهر را تعمیر محکم کردند و از جمله سوانح این ایام آن بود که در جمعه ششم
ربیع الثانی دو ساعت بغروب مانده سرتیپ عیسی خان بردرانی از شهر بآهنگ اردو می شتافت در حوالی توپخانه مردی پشتوی بقصد او
رها کرد و او قدمی چند دویده بر زمین افتاد و دو تن از رفقایش تاخته او را بکشتند و شهر برآشفته شد و از قتل او لشکریان بردرانی که برای عرض دادن
حاضر شده بودند در شهر غوغا خواستند کارگذاران اردو که بنظم شهر مأمور بودند آنان را گرفته محبوس داشتند و عبدالله خان بیگلربیگی را در منزل هاشم بیک
فراشباشی ماخوذ داشتند و جانی خان برادر محمد خان را با پسر او در ارگ بمحمد رضا خان سرتیپ سپردند و حسنعلی خان کروسی جماعتی از اوباش [illegible]

شهر را تاراج کرد تا هر یک بخانه خود ساکن شدند و چند عیسی خان را فراشباشی از خاک برگرفته هم بخاک نهفت و امان بیار ترکمان بدگمان شده بگریخت و
و عباس خان از نفایش بتاخت و چند انکه بحکم والا قاتل عیسی خان را جستند بجستند و حال او مجهول ماند و نواب والا ازین واقعه دلتنگ گردید هم از
واقعات خراسان اینکه در زمانیکه لشکر ایران بر هرات لشکرگاه داشت ترکمانان سرخس و قریاب از جاده اطاعت منحرف شدند و دیگر باره از باب
عبور و مرور از کاروانیان بنیان کاربر نهب و قتل بر نهادند و در اوایل ربیع الثانی محمد شیخ ترکمان سه هزار سوار برداشته بکاریز و خاف درآمد و در
اینوقت کاروانی بزرگ قریب بسه هزار کس از نیشابور و مشهد و ترشیز در خاف اجتماع داشتند و قریب پنجهزار سر شتر و استر با آنان بود که بجانب هرات و
بناگاه محمد شیخ بر آنان تاخته ایشان را با اموال تصرف درآورد و مراجعت کرده در دو فرسنگی کاریز بماند و این واقعه هنگامی بود که محمد ابراهیم خان قاجار
و حسن خان سبزواری با سواران شاهسون بمشهد میرفتند و چون از خاف بکاریز کوچ دادند صفرعلیخان سرتیپ و عبدالعزیز خان هزاره با چهارصد تن
و محمدحسینخان هزاره با پانصد سوار از باخرز در رسید و حاجی حسنعلی خان خافی با سیصد تن شمخالچی و دویست سوار سبزوار در کاریز شد و در میانه
باباخان هزاره که ساکن کاریز بود در راه نفاق قدم میزد و تراکمه بدلالت او این مال بدست آورده بودند و وی در ظاهر با سپاهیان موافقت بکرد چ
مبدا و آخر الامر این بزرگان باتفاق باباخان آهنگ جنگ محمد شیخ کردند و او از محل اوتراق خود کوچ داده بمیان جنگل تومان آقا که در جهت قهستانی معروف است
درآمد و فیما بین سرکردگان مذکور در اوتراق و تاخت اختلاف کلمه بهم رسید حسن خان سبزواری در تاختن تقدیم کرد و محمد ابراهیم خان بوی موافق شد
و باباخان هزاره کناره نتوانست از دنبال بدیشان پیوست و صفرعلیخان و محمدحسینخان و عبدالعزیزخان با مردم خود جداگانه بر جدال مصمم شدند
و سواران شاهسون بر تراکمه حمله بردند و رزم پیوسته شد و صحرا گلگون گشت باباخان و حسینخان سبزواری شکسته شدند و راه گریز بر ستیز راجح دیدند صفرعلیخان
آنان را منع کرده فایدتی نبخشید و بگریختند صفرعلیخان نیز بعد از کر و فر دنبال آنان گرفت در اینوقت حاجی حسنعلی خان خافی و میرمحسن خان در میان
تفنگچی خاف پیاده بخویشتن داری میپرداختند و تفنگ و شمخال می انداختند حسن خان سبزواری که با سوار شکسته میگریخت خود و سوارانش بمیان
پیادگان زده که از آنسو بدر شوند بدین سبب رشته نظام پیادگان نیز بگسیخت و جمعی در زیر سنابک اسبان سواران خسته و کوفته شدند حاجی حسنعلیخان
جماعتی را از آن پیادگان بکناری آورده سنگری بساخت و ترکمانان گرداگرد او گرفته حمله بردند و آنان از هنگام زوال تا نشستن آفتاب مدافعه کردند
و یکصد و سی سوار از ترکمان بدار البوار فرستادند ولی سرب و باروت پیادگان تمام شد ناچار آن بیچارگان دست فراهم نهادند و اسیر را منتظر بایستادند
ترکمانان حاجی حسنعلی خان و پیادگان خافی را بیخوف اسیر کردند و در این مبارزت و منازعت صد تن هزاره و پانصد خافی گرفتار و بیست سوار
شاهسون کشته شد و اسرا را با خود ببردند ولیکن ده تن از مردم باباخان هزاره را که با آنان مواضعه داشت رخصت رجعت دادند و چون این سانحه بگذشت
میرزا محمدحسین عضدالملک متولی باشی مرقد مطهره منوره علویه رضویه سلام الله علیه خبر رسید که امان سعد سردار با جماعتی بسیار از تراکمه بقصد غارت و
تاخت مشهد مقدس میرسد عضدالملک و عراده توپ و توپ پوند و یکعراده صف شکن با قورخانه لایق در نهم ربیع الثانی بیرون فرستاد و مقارن این حال
محمد ابراهیم خان قاجار حاکم جوین با دو هزار سوار بجهة انتظام امور دره گز از هرات برسید و مدافعه ترکمانان را از مؤاخذه مجرمان دره جز اولی
شمرده با توپخانه و سواره خود باستقبال ترکمانان استعجال کرد و طی مسافت کرده در شاه پشه که معبر آنان بود اوتراق نمود چون پس تراکمه آنان را
آگاه ساخته از این ممر و معبر عنان برتافته باراضی خواف و تربت تاختند و معدودی اسیر گرفته بازگشتند

ذکر انفاذ خلعت و انعام از دار الخلافه بنواب حسام السلطنه و اکابر سپاه

چون خدمات نواب حسام السلطنه و بزرگان عساکر پیروزی مآثر برای جهان
آرای خسرو خدمت شناس خدیو ایران آشکار شد پاداش جان نثاری و خدمتگذاری چاکران را بر ذمت همت علا واجب شناخت و
بکارگذاران دولت در اینباب فصلی وافی سپارش فرمود از خلعت و نشان و انعام مبلغی خطیر آماده و سرانجام شد اولا بنواب حسام السلطنه
کمری مرصع بجواهر ثمین و دشنه با نیام زرین و قبائی زربافت تشریف آمد و چهار هزار تومان زر مسکوک انعام رفت و از آن پس بوزیر خراسان
میرزا محمد ملقب بقوام الدوله خلف الصدق میرزا محمدتقی قوام الدوله سابق رحمه الله و سام خان ایلخانی خراسان که ملقب بشجاع الدوله گشت
خلاع گرانبها فرستاده شد و همچنین بمهدیقلی میرزا و عضدالملک و آقاخان میرپنج و قاسم خان و پاشاخان و حسنعلی خان و محمدرضا خان
و عبدالعلی خان و خانباباخان و ابوالفتح خان که سرکردگان افواج و توپخانه بودند خلعتها و نشانها موهبت فرمود و بسرکردگان فوج و توپخانه
از قبیل اسکندرخان و یوسف خان و الله‌ویردی خان و جعفرقلی بیک و علی قلیخان و کریم خان و عباسقلی خان و باقر آقا و محمد آقا و فرج الله خان

و امیر علیخان و رحمة الله خان نیز خلعت و نشان مبذول و مواجب و مناصب جمعی مضاعف شد مجملا یکهزار و سیصد و پنجاه قطعه نشان زرین و سیمین
به امرا و سلاطین و سربازان افواج تقسیم یافت و بسرکردگان سواران طوایف که صفرعلیخان سرتیپ و پرویزخان چاردولی و محمد ابراهیم خان قاجار
و محمد صالح خان کردبچه و پاشاخان قراق و حاجی فتحعلی خان یوزباشی و بهادرخان و محمد رضا خان و عطاء الله خان تیموری و علیخان مقدم و محمد
صادق خان بیاور و احمدخان شاطرانلو و حسنخان سبزواری و حسن خان خورده اویماق و کریم آقای قاجار و نظرخان مافی و صفرعلیخان جلیلوند و
حسینخان یوزباشی و علیخان بادلو و میرزا باقر مهندس و نصرالله خان و محمد علیخان جامی و محمد قلیخان هداوند و میرزا محمد حسین مباشر و میرزا مهدی
لشکرنویس بتفاوت درجات خلعت و نشانهای شایسته مرحمت شد و امیر حسینخان برادر سامخان ایلخانی و حسینخان یوزباشی را که بحضرت
دارالخلافه آمده بودند مرسوم و مواجب دوچندان گشته مخلع بمراجعت هرات مامور گشتند و حسن بیک فرستاده نواب والا منصب سرهنگی و لقب خانی
یافت و بخوانین و سرداران هرات و صاحب منصبان و فضلا و قضات جداگانه از مکرمت شاهانه خلعتها و نشانها مبذول افتاد و مبلغ هفتاد
هزار تومان زر ناب مسکوک بجهة مخارج و انعام و مساعدهٔ مردم هرات و سپاه مامور بهرات انفاذ شد و مامورین راه خراسان شرقی در گرفتند
و حسینخان یوزباشی که دراینوقت منصب سرتیپی یافت و حامل آن نقد و جنس بود چون بمشهد مقدس رسید فرج الله خان سرهنگ عجم را با فوج
و لطف الله خان دویرن را با سواران او و رحمة الله خان سرهنگ و جماعتی از سپاهیان و یک عراده توپ سه پوند با خود همراه کرده راه هرات
در پیش گرفت ترکمانان که پیوسته درصدد قتل و غارت و مترصد قطع طریق و اسارت و دیده بانان در شوارع دارند از این حمل و حمل و جنس و
نقد آگاه گشته بر سر راه آمدند و از اراضی جام و مواطن هزاره جمعی اسیر و گاو و گوسفند کثیر براندند و در محکمه پوشیده ماندند و انتظار وصول خزینه
می‌بردند و چون حسینخان بمحمود آباد جام در رسید در روز هفدهم جمادی الاول از محمود آباد به تربت شیخ احمد جام ره سپار گشت چون قریب بنیم فرسنگ
سیصد سوار ترکمان بدیدار آمدند و بروی روشن شد که آن سواران قلاوز ترکمانانند و تا کثرت و عدت تراکمه براو واضح شود عنان بازکشیده بایستاد
و برحمة الله خان سرهنگ فوج شقاقی و فرج الله خان سرهنگ فوج عجم و لطف الله خان سرکرده سوار شاهسون دویرن و محمد علیخان و نصرالله خان
سرکرده سوار جامی و علی قلیخان غلام پیشخدمت و دیگران گفت که آماده جنگ و ساخته کارزار شوند و ترکمانان با آن قلت عدد تا این گروه را بکمینگاه
سواران مخفی کشند در حمله تقدیم جستند و لشکریان بر آنان تاختن برده شش دو را اسیر و دیگر را عرضه شمشیر کردند و چون ساعتی بگذشت ناگاه چهار
بیرق که هر یک بقانون آنان علامت دویست سوار است از برابر دیده شد و معلوم گشت که سواران سرخسی و قریاب واخالند که بغارت حمل و مال
آمده اند لاجرم حسینخان سرتیپ چون این معنی بدانست بنه و آغروق و حمل و صندوق را بمحمود آباد باز پس برد و فرو گرفت و سنگری در پیش روی خزینه
ساخته نگهبان بر خزانه برگماشت و سواره و پیاده و توپ را حرکت داده آهنگ تراکمه کرد و آنان از توپ هراسنده بهزیمت عزیمت کردند و حسینخان
قریب به پنج فرسنگ ورقهای آنان راه در نوردید و هنگام نزدیکی بمبارزت مبادرت میکرد و معلوم شد که شصت هزار گوسفند و یکهزار شتر و یکهزار گاو و صد
تن اسیر از محال جام با خود دارند و اکنون از اندیشه غارت تازه بیرون رفته اند و لوع دلیران ایران بجنگ و دفع آن تنگ بالا گرفت و بتاختند و جنگ
شدید درانداختند و از دو جانب حمله ها متواتر گشت و سیفها متقاطر در پایان کار پای فرار تراکمه بتک و تاز آمد بی تحاشی اسرا و مواشی را بجای مانده بگریختند
هشتاد و نیزه را از رؤس آن گروه منحوس سرگران شد و یکصد و پنجاه سواره آنان اسب گذاشته جان بدر بردند و بسیاری اسیر شدند و از امینوی بیزدی
اختر شاهنشاه بلند اختر جز کمین سوار شاهسون مقتول نگردید و چون این دلیری از لشکریان بظهور رسید حسینخان سیصد تومان بدانها مبذول داشت و خزانه را
بجانب هری حرکت داد در هفدهم جمادی الاول در روز ورود او نواب حسام السلطنه و بزرگان لشکر و اعاظم شهر قریب پنج فرسنگی بتکریم تشریف
شاهنشاهی به پیش باز آمدند و در باغ شاه خارج شهر جشنی عظیم برپای فرمود و گلوله توپهای غرا ابعره متواتر بخراشیدند و تشریف خلعت شریف
شاهنشاهی مباهی گشت و کمر ارادت بر میان جان استوار کرد و دشنه دشمن شکاف بر او فرو آویخت و در کسوت زرتار زربافت چون آفتاب زرین شعاع بتافت
و اجازت داد تا دیگران از گذشته خلعت و انعام و نشان و اکرام حضرت خدیو ایران را گرفته در برابر یکدیگر زینت بر و زیور پیکر کردند و تهنیتها گفته شد و
ثناها تکرار یافت و هنگام غروب از باغ بعزم شهر کوچ کرد و بسرای خاص درآمد و بانتظام امور آن بلد اهتمام کرد و مقرر داشت که یک فوج از
فارسی زبانان و فوجی از افاغنه هرات گرفته شود و بمیرزا محمد حسین مستوفی هرات فرمود که از دفتر ملازمان سابقه هرات اسامی طوایف جامی و شاملو و
قاینی و شاهسون و غیرهم را نگاشته و اسلحهٔ آنان را معین کرده پس از ترتیب عرضه دهد و برقرار دارد و از فارسی زبانان هشتصد مرد و صد تن افغان از حیدر قلیخان

سرتیپ و عباس خان تا بیست و پنجم جمادی الآخره انجمن کردند و نظام سربازان در ارک جدید مشق حرکات نظامی آموخته شدندی و بجز این گروه نیز جوانان دلاور باشکوه را بملازمت اختیار کرد و هر کس را مرسومی مسبوق بود موهوب داشت در خاکریز فصیل ارک سربازخانه‌های جدید ساختن فرمود و از چهار جانب ارک تا یکصد ذرع فاصله دکاکین و بیوتات محکم و الاکلاشه را ابتیاع نمود و بکوبید و بطرف شمال از ارک دری بگشادند و آن را باب النصره نام نهادند و فوج آن بفوج نصرة نامزد گشت و بسوی مشرق نیز دری دیگر از ارک مفتوح کردند و گروهی را بمحارست آن بگماشتند و بلاگر خان مستوفی علیجانی تحویلداری نظام مفوض شد که سه ماهه بسه ماهه رواتب و مواجب آنان را بایشان موصول دارد و فرستادگان امیر والی حاکم تاش قرغان و سفرای میمنه و اویماقات پشت کوه و اتالیغ والی قندهار با تحف و عرایض اطاعت وارد شدند و حاجی عطاء الله خان پسر حاجی خیر الله خان که برادر نصر الله خان در محاربه برج کشته شد بمهمانداری فرستادگان ولات معین گشت و نواب حسام السلطنه فرستادگان کهنعلی خان حاکم تاش قورغان و اتالیغ بیک والی قندهار را بخلعت و انعام مباهی داشته رخصت رجعت داد و میر معصوم خان ایشک آقاسی خود را با جبه که خز سیاه بطانه داشت و شاره کشمیری طاره بتشریف حکومت خان والی میمنه روانه کرد و ضمنا بحکومت خان حکم داد که دو هزار خروار غله بهرات حمل و نقل نمود و پانصد شتروار غله از مرو بهرات آوردن فرمود تا مردم از تنگی معاش و قلت انتعاش برستند و تدبیری اندیشید و بعضی از قشونات و عساکر را با میرزا محمد قوام الدوله روانه مشهد داشت و در این دو حکمت بود نخست اینکه چون لشکری کم گیرد در ماکولات و حبوبات شهر افزونی خیزد و دیگر آنکه ساحات خراسان از ترکتاز ترکمان مصون ماند و فوج مخبران و افواج ثلاثه خراسان را نیز در خدمت قوام الدوله بارض اقدس مامور داشت و فرمود که سوار شاهیسون دویرن با او بتربت حیدریه رفته آزوقه و علوفه از تربت بهرات نقل نماید پس نواب حسام السلطنه بهرات بماند و قوام الدوله بمشهد براند

ذکر بعضی واقعات اراضی خراسان و محاربات عساکر منصوره با ترکمانان

در این ایام وقتی الله یار آقا و بهادر خان با چهارصد سرباز قورخانه از شهر مشهد بهرات می‌بردند گروهی از تراکمه سرخس در تربت شیخ جام کمین داشته منتظر کار بودند و چون قورخانه بدان اراضی رسید ترکمانان سواری چند معدود در برابر سربازان فرستادند که قلت آنان باعث جسارت و مبادرت سربازان شده دنبال سواران گیرند و از قورخانه جدا مانند و تراکمه از کمینگاه برآمده قورخانه را تصرف نمایند غافل که سربازان نظام بقواعد و قوانین محاربت از آنان بیناتر و داناترند و بهمان آیین که داشتند راه می‌بریدند و صف نظام خود را تغییر ندادند سواران ترکمان چون از این تدبیر سودی ندیدند از کمینگاه برآمده بر سر سربازان تاختند و سربازان شیپور بکشیدند و توپ بگشودند تراکمه از غلبه و اهمه مهمیز بر اسب گریز آشنا کرده روی برتافتند و در اینوقت پرویز خان سرتیپ با سواران خود بحکم نواب والا برای حمل و حفظ قورخانه و وصول بهرات در رسید و پیادگان ملحق شد و قورخانه را بی آفت بهرات تحویل کردند و در روز بیست و هشتم جمادی الآخره که قوام الدوله از هرات بتربت شیخ جام رسیده بود مکشوف و معلوم گشت که دو هزار سوار ترکمان از آق دربند بمحال مشهد رسیده‌اند شکر الله خان و ابو الفتح خان و سرکردگان هزاره جربی و حسنعلی خان عجم و سواره خراسانی با دو عراده توپ ایلغار کرده قریب بغروب بقورغان پنجم سنگی مشهد رسیدند و شنیدند که تراکمه از قبیله تیموری اسیر و گوسفند بسیار برده‌اند و محمد رضا خان و الله یار خان جمشیدی ناچار با هفتاد سوار از قفای آنان رفته علی الصباح که توپخانه از قفا در رسید سپاه تا لنگر براندند و در آنجا محمد رضا خان و الله یار خان و بهادر خان و فرامرز خان و باقر خان و محمد خان که در لنگر قامت افکنده بودند پیوسته شد و راه برگرفتند دیده بان محمد رضا خان خبر آورد که ترکمانان در کنار رود چهار گنبد فرود آمده برای عبور دواب و اغنام بساختن پل پرداخته‌اند و دو فرسنگ راه افزون مسافت نیست ابو الفتح خان چون این خبر بشنید بهراسید و عزم بازگشت کرد چندانکه او را ملامت کردند سودمند نیفتاد و بمعاذیر نادلپذیر متمسک شده با دیگران نفاق بپذیرفت و شکر الله خان و همراهان وی بجانب ترکمانان آهنگ جنگ ساز دادند و دیده بان ترکمانان از سپاه بدان گروه خبر باز برد و آن جمع را خاطر پریشان کرد آنان که از پل اسیر و گوسفند را گذرانیده بودند بگریختند و دوازده هزار گوسفند و سی تن اسیر که بر اینسوی رود بود بدست لشکریان افتاد و مراجعه کردند هم در دوازدهم رمضان محمد شیخ سردار تکه و ساروق با چهار هزار سوار از سر جام گذشته بلوک میوه ژن را یغما کرد و سواران او بمحال نیشابور تاختند و قوام الدوله چون آگاه شد با ابو الفتح خان سرتیپ که با توپخانه سرباز رهسپار سرحد بود بمدافعه تراکمه پیام فرستاد و بعبد العلی خان سرتیپ که در اراضی جام بسرحدداری قیام داشت کس فرستاد و یکهزار و پانصد سوار چاردولی و افشار خمسه و سواره خراسانی و هزاره که در شهر مشهد بودند بامداد ابو الفتح خان برشدند و در روز چهاردهم رمضان جاسوس سپاه خبر آورد که فردا صبحگاه از طرف چلمه سنگ که با این اردو مسافتش دو فرسنگ است تراکمه گذشتن خواهند روز یکشنبه پانزدهم ابو الفتح خان و پرویز خان سرتیپ و ذو الفقار خان بن حسینقلی خان افشار خمسه سرکرده سواران خمسه و بهادر خان بیگلربیگی و سواران

عراقی و خراسانی مردم خود را زبده کرده با دو عراده توپ و یکهزار سوار سرانداز با آهنگ جنگ ترکمان درنگ نکردند و ترکمان اراضی سرجام و سوه ژرن و نیشابور را
در نوردیده از قبایل بلوچ و تیموری هزار تن مرد و زن و سه هزار سر مواشی از شتر و مادیان و حمار و گاو و سی هزار گوسفند در هم آورده در شب یکشنبه از کار فرز
بجانب میامی میرفتند صبحگاه تراکمه و سپاه روبا روی دوچار شدند و از دو سوی صف برزدند چون خروش توپ بگوش آن مخاذیل آمد بند از شتشد
بنفخهٔ صور و صورت عزرائیل مجسم گشته سر بر یال مراکب نهاده چون باد بدر رفتند و سراسر آن غنایم و بهایم را برجا گذاشتند دلیران جنود در تعاقب
آنان تاختند و رزیده سیصد کس از آن گروه ماسور و مقتول کردند و ذوالفقار خان خمسه که سمی جد اعلای خود است با آنکه اول بکار او بود در این کار
مبادرت کامل کرده و ابوالفتح خان و بهادرخان و پرویزخان با فتح و پیروزی و بهادری بازگشتند و چون این اخبار بحضرت دارالخلافه عرض و اظهار یافت
هریک مورد تشریف و موجب توصیف شاهنشاهی شدند و چون از واقعات خراسان که بیکدیگر ارتباطی داشت لختی نگارش یافت اکنون
بذکر برخی از واقعات دارالخلافه که در این شهور و ایام روی داده اقدام میرود **ذکر واقعات دارالخلافه و سایر بلاد ایران** از جملهٔ وقایع
دارالخلافه در این اوقات آمدن محمد یوسف خان سرتیپ پسر محمد حسن خان سردار مرحوم بود که از یزد بدارالخلافه آمده با میرزا شفیع وزیر یزد در اواسط ربیع الثانی
شرفیاب حضور حضرت شاهنشاهی گردید و از آن پس بخدمت جناب اشرف صدر اعظم رفته مورد الطاف خاص شد و حاجی علیخان حاجب الدوله
بواسطهٔ حسن خدمات بعصائی سر مرصع از حضرت شاهنشاهی مباهی گردید و آقا جانخان سرتیپ فوج بهادران که در محمره و عربستان تقدیم خدمات
کرده بود بشمشیری زرین نیام تشریف یافت و میرزا مهدی منشی نظام که در نظم و نثرش قدرت وافی است لقب خانی گرفت و چون نگابورسکی صاحب
قونسول دولت بهیهٔ روسیه که مامور باقامت رشت بود در این ایام بگیلان می آمد از جانب امیر اصلانخان عمید الملک حکمران گیلان میرزا محمد علی
مباشر امور خارجه آن ولایات با اسب خاصه و جنیبت دیوانی و گروهی از صنادید آن ولایت او را بپذیره شد و چون شش روز از ورود او برفت عماطو
صاحب قونسول سابقه روانه دیار روسیه گردید و هم در این ایام سردارزادگان افغانستان سردار سلطان احمد خان بن محمد عظیم خان حکمران سابق
کشمیر که مردی جلیل الشان بود با نواب سردار شاه دوله خان پسر نواب محمد زمانخان افغان بحضرت دارالخلافه آمده معزز و مکرم در زیر لوای رحمت شاهنشاهی
آسایش یافتند و در مقام خود بشرح حال سردارزادگان افغان که در دارالخلافه اجتماع کردند خواهد پرداخت و تا سلسلهٔ وقایع گسیخته نگردد بذکر اتفاقات دول
خارجهٔ روم و فرنگ میپردازد **ذکر واقعات ایام توقف جناب سفیر کبیر امین الملک در اسلامبول الی ورود بپاریس**
سابقاً لختی از چگونگی ورود جناب سفیر کبیر امین الملک فرخ خان بدارالسعاده اسلامبول و شرفیابی بمجلس حضور اعلی حضرت سلطان معظم عبدالمجید خان
و توقف در اسلامبول مرقوم افتاده اکنون بذکر واقعات این ایام اقدام باید بعد از مراجعت سفیر ایران از حضور اعلیحضرت سلطان و توقف در منزل
مخصوص خویش قونسولهای دول متحابه بسفارتخانه آمده با جناب امین الملک ملاقات کردند و کارگذاران دولت سنیهٔ عثمانی در عدم تعیین منزل و ترک
ضیافت و نگشادن توپ بمژدهٔ ورود سفیر کبیر بعضی معاذیر متمسک شدند و در تعویق روز شرفیابی مجلس اعلی سلطانی استعفا و عزل عالی پاشا و تعیین و نصب
رشید پاشا را باعث تاخیر و سبب تاخیر نهادند علی الجمله سفرای دول متحابه با جناب امین الملک ابواب مودت و مراودت مفتوح داشتند بغیر جناب لارد
کلیف وزیر مختار دولت بهیهٔ انگلیس که اظهار ملاطفتی نکرد لاجرم امین الملک یکی از همراهان خود را که از تبعهٔ سفارت کبری بود نزد او فرستاد و پیامی مشفقانه
داد که من از کارگذاران دولت علیه ماذونم که بطریقی که کسر شان دولت ایران نباشد اصلاح ذات البین کنم و این رنجش را از میانهٔ طرفین بکناری کنم
وی بجواب گفت که من از اولیای دولت خود رخصت معاشرت و مصاحبت و ملاقات و مقالات با فرستادهٔ دولت ایران ندارم چون امین الملک
این بشنید حاجی میرزا احمد خان را نزد وی روانه داشت ایلچی انگلیس او را بخود بار نداد و دیدار نکرد و روزی چند بر این بگذشت لارد کلیف سفیر کبیر دولت انگلیس
نایب سفارت خود را پیش امین الملک پیام داد که اگرچه حاجی میرزا احمد خان از این پیش نزد من آمد و با وی ملاقات نکردم اکنون مرا اجازت داده اند
که سخنان شما را در باب ترضیهٔ مستر موره استماع کنم صورت حالات رفته را در صفحه نوشته بمن فرست تا استحضار یابم امین الملک مختاریت خود را در
اصلاح فیمابین اظهار نمود وزیر مختار انگلیس کس فرستاد که اکنون خاطر خود را مرقوم دار تا در آن نوشته تاملی کنم و همانا قصد وی بدست آوردن سندی
بخط و خاتم امین الملک بوده جناب امین الملک مرقوم داشت که من از کارکنان دولت علیه ایران مامورم و مختارم که در مقام رفع منازعه فیمابین برآیم
و دولتین را بسلم و صفای سابقه بازگردانم فرستاده لارد کلیف دیگرباره باز آمد که این نوشته مجمل و مبهم است امین الملک صفحه بنگارد و خاتم برزند
که من از جانب دولت ایران مختارم بترضیهٔ کارگذاران دولت بهیهٔ انگلیس و بر ذمهٔ من است که دولت ایران عساکر خود را از هرات و افغانستان

بازخواهد و ابداً در اراضی افغانستان مداخله نکنند و زیانی و ضرری که بولایت افغان در این ترکتاز رسیده از خزانهٔ دولت ایران داده شود چون شد آمد و بنا بر تکرار پذیرفت سفیر کبیر انگلیس پیام داد که از دولت انگلیس مرا امر کرده‌اند که اگر امین الملک سفیر ایران خط بسپارد و تعهد کند که عساکر ایران از هرات باز گردند و ضرر را غرامت از خزانهٔ ایران ادا کنند در این کار با او گفتگوی والا مراودت و مکالمت را با او بریده دار که قطع و فصل کار را با ایران با جنرال او ترام بزرگ عساکر بحری خود تفویض کرده‌ایم که در خلیج عمان فارس چنانکه داند کار را بانجام رساند چون امین الملک اینگونه سخنان بشنید بحر حیرت در افتاد و با اندیشه غرقه ماند علی العجاله چندانش در باب پیام و تقریر و کلام و تدبیر آشفته خاطر داشتند تا بدین شرح از وی سندی گرفتند که نخست لشکر دولت ایران از مداخلهٔ افغانستان درگذرد و ضرر مخارج آنان را از خزینهٔ ایران بهادهد چون این خط بگرفتند جناب لارد کلیف دیگرباره با امین الملک کس فرستاد که چون این نوشته برضای خاطر ما نگاشتی از ملاقات شما مضایقتی ندارم و اما قبل از ملاقات باید این شرایط را نیز بپذیری و برگردن گیری و الا ملاقات نخواهد شد اول آنکه سپاه ایران از هرات باز آید و زیان هرات داده شود دوم آنکه دولت ایران مداخله در افغانستان را ابداً موقوف دارد و اگر در میانه مخاصمتی روی دهد بصوابدید کارگذاران انگلیس اصلاح پذیرد سیم آنکه عهدنامهٔ تجارتی جدید نگاشته شود که در سراسر شهرهای ایران قونسول انگلیس توقف کند چهارم آنکه جمیع مطالبات تبعهٔ انگلیس را دولت ایران بی مماطله و مسامحه ادا کند پنجم بندرعباسی را بر طبق رضا و خواهش سید سعید خان امام مسقط بدو بازگذارند ششم آنکه شاهنشاه ایران برای اموری چند که از جناب صدراعظم روی داده او را تبدیل فرمایند جناب امین الملک در این باب متحیر مانده در رد و قبول این شروط متردد بود تا در روز یکشنبه بیست و سیم شهر ربیع الاول خبر تسخیر هرات در اسلامبول تشهیر یافت الا سفیر کبیر دولت انگلیس سایر سفرا شادمان شدند و روزی دیگر امین الملک اطمینان یافته بسرای لارد کلیف رفته سخن بر این مختوم شد امین الملک گفت که اگر مرا مطمئن دارید که سپاه شما بجد و دایران نروند من این شرایط ششگانه را در ضمن عریضه بحضرت دارالخلافه عرضه کنم تا فرمان چه رسد سفیر انگلیس از قبول این مسئول سر باز زد و معلوم افتاد که این مماطله و دفع الوقت برای تجهیز و تشمیر عساکر انگلیس و قصد سواحل و بنادر فارس است و امین الملک صورت حال را معروض داشت و چون این اخبار بدارالخلافه رسید حضرت شاهنشاه را از قبول این تکالیف شاقه موی براندام خار گشت دریای غضب و بحار موجه درآمد و لنگر کشتی حلم گران سنگ او از تموج قهر گسیخته گردید و لختی بر این تکالیف ضعیف خنده زد و فرمان داد تا عساکر ممالک محروسه بدارالخلافه حاضر شوند و از همه جانب ساخته کارزار گردند و با افغانستان یورش برند و بجانب هندوستان راه برگیرند و از سند و پنجاب قصد دهلی و کلکته تصمیم دهند و تخلخل در جبال سند و تزلزل در بلاد هند در افکنند و بجناب صدراعظم فرمود که سپاهیان ممالک محروسه را آماده سازد خزینه‌های اندوخته را بمصارف سپاهیان بپردازد و جناب صدارت و شاهزادگان محفل مشاوره و مجلس مناظره آراسته نشستند و گفتند و برخواستند و از چهارسوی مملکت ایران عساکر منصوره را اخبار و احضار نمودند جناب صدراعظم خطی بفرخ خان امین الملک نگاشتن گرفت که وزیر مختار انگلیس ترا بفریفت و بگفتگوی مصالحه مشغولی داد و از آنسوی عساکر بحری دولت انگلیس را بتسخیر بنادر و سواحل فارس فرستاد اینک بی آگهی ما قصد بندر ابوشهر کردند تو نیز شرحی رقم نمای که چون سفیر انگلیس مرا مغلطه داد و این حادثه برانگیخت از این سوی بنیاد مصالحت و از آنسوی آغاز مخاصمت کرد آن خطا که من سپردم باطل و آن شرایط از درجهٔ اعتبار ساقط است چون این خط نوشتی وزرای دول خارجه را که در اسلامبول حاضرند بر این امر گواه کن و راه پاریس برگیر و بسرعت بران چون فرستادهٔ سریع السیر با امین الملک در رسید بر وفق رای جناب صدراعظم عمل کرد و آن مطالب نگارش داد و نوشتهٔ سابقه خود را باطل کرد و سفرای دول خارجه را گواه گرفت و مصمم پاریس شد و در روز بیست و چهارم ربیع الاول با تبعهٔ سفارت بزورق بخاری که از دولت بهیه فرنسه در بوغاز دریای اسلامبول برای او مهیا شده بود درآمد و شراع برکشیده آهنگ نوردیدن بحر کردند و شب و روز همی رفتند ریاح عواصف بوزیدن درآمد و تندی باد زمام از دست کشتیبان کشتی در ربوده چون برق برفت و با آنکه مقصود بندر مرسلیه بود آن زورق بخار به بندر طولون در رسید ناچار اهالی آن بندر را از قدوم جناب سفیر کبیر ایران آگهی دادند و باستقبال آمدند و مهربانیها و میزبانیها کردند سفیر کبیر دو روز در آن بندر بماند و سیم روز از آنجا به بندر مرسلیه در رسید کارگذاران بندر مذکور بتهنیت ورود سفیر کبیر توپها گشادند و با حشمت و شوکت تمام فرود آمد و از آنجا راه مقصد برگرفته دو ساعت از شب دوشنبه بیست و چهارم شهر جمادی الاولی گذشته وارد دارالملک پاریس شد و قبل از ورود او وزیر دول خارجه صاحب منصبی با پنج عراده کالسکه برای سفیر کبیر فرستاد و او و تبعهٔ سفارت با عزتی شایان و جلالتی درخور بمنزلی لایق فرود آمدند و دیگر روز مسیو پیرستن که مهماندار جناب امین الملک بود از جانب وزیر دول خارجه دولت بهیه فرانسه جناب سفیر کبیر را تهنیت ورود گفت روز پنجشنبه امین الملک بدیدن وزیر دول خارجه رفته و بمنزل خود مراجعت کرد

و مقرر شد که در روز شنبه بیست و هشتم جمادی الاولی جناب امین الملک بمجلس حضور اعلیحضرت امپراطور اعظم دولت بهیه فرانسه لوی ناپلیان شرفیاب گردد
در این ایام که سفیر کبیر عزیمت پاریس کرده بود حادثهٔ بندر ابوشهر و دریای ایران روی داد که در این محل بذکر آن پرداختن واجب است **ذکر آمدن سپاه بحری انگلیس بخلیج عمان فارس و بیرون شدن جونس صاحب از بندر ابوشهر و سایر وقایع آن ایام** و چون از حرکت جهاز
جنگی و سپاه انگلیس بالیوز مقیم بندر ابوشهر جونس صاحب خبر رسید در روز یازدهم شهر ربیع الاول سنه ۱۲۷۳ خطی بمیرزا حسنعلی خان دریابیگی
فرستاد که من که تا اکنون بتوقف این بندرگاه مأمور بوده ام از دولت خود بخروج مأمور گشته ام و بعضی از اثقال اثاث البیت که حمل آن صعوبتی
دارد در نزد تو بودیعت خواهم نهاد دریابیگی بقبول مسئول و آن اشیا را در دو صفحهٔ قرطاس در دو ثبت مطابق نموده و بر آن خط و خاتم نهاده بیکدیگر
سپردند و چون این کار بانجام رفت بالیوز در روز هفدهم شهر مذکور بوداع دریابیگی آمده با او و مهدیخان سرهنگ و میرزا رضا و میرزا محمود خان تودیع
کرده بیرق دولتی انگلیس که در کوتی یعنی خانهٔ خود داشت فرود آورد و از بوشهر بیرون شد و متوقفین آن شهر باندیشهٔ کار در افتادند و ارباب حرفه
آشفته خاطر شدند روز پنجشنبه بیست و یکم ربیع مذکور سه فروند جهاز انگلیس از ظاهر بندر مسقط گذشته بجزیرهٔ قشم و بندر بوشهر روانه شدند و در سلخ
شهر مذکور هفت فروند دیگر کشتی از انگلیس در لنگرگاه بوشهر پدیدار آمد و تا چهارم ربیع الثانی سی فروند کشتی در لنگرگاه بندر ابوشهر حضور یافت
و بجز این جهازات نیز بعضی زوارق آنان در بصره و بغداد بابتیاع گاو و گوسفند و آذوقه و غله و سایر ضروریات و اعداد کار پرداختند پس از تهیهٔ مهمات
ساخته شدند در لنگرگاه بندر کشتیها را لنگر فکندند و صاحب منصبان این جهازات و سپاه چند تن بودند اترم صاحب سردار قشون بحری
سرهنری لیک سواندر انچیف و یک میجر جنرال استاکر و دو هزار و دویست و هفتاد از این جماعت سپاه توپچی و سرباز لندنی بودند و سه هزار و
چهارصد تن از افواج هندی داشتند و سه هزار و هشتصد و پنجاه کس سپاه چریک و خدمه بودند و از جهازات آن طایفه سی فروند جهاز بادی بادبانی
بود و هشت فروند جهاز دولتی سرکاری و هفت فروند جهاز آتشی تجاری اجاره کرده با خود آورده بودند و یکهزار و صد و پنجاه سر اسب سواری
و چهارصد و پنجاه راس گاو بجهت کشیدن کاری حمل و نقل نمودند علی الجمله چون قطعات سحاب که جای بجای سپهر نیلگون را پرده شود فروندها
زوارق جنگی روی دریا را حایل گشت و شهری بر فراز بحری ساخته آمد و شراعها افراخته گشت   بر آب گفتی یک شارسان بود چو بین اما
چون کارگذاران دولت علیه ایران گمان محاربه با انگلیس و عزیمت ایشان بر مقاتله نداشتند لشکری مستعد بدان بندر مأمور ننموده بودند و از قضایای
اتفاقیه محمد علیخان سرتیپ فوج قراجه داغی پسر فضلعلی خان امیر تومان که با قلیل سربازی در آن بندر بود در پنجم ربیع الثانی بسرای جاودانی رفته
بود و او را در خارج حصار بوشهر باستیانی با چار عراده توپ ساخته بود و سربازانش پس از فوت او بی فرمان ده ماندند دریابیگی مقرر داشت
که توپ و سرباز او را از باستیان خارج حصار بشهر اندر آمدند و نعش او را در مسجد بوشهر مدفون کردند و چون سپاه خصم در برابر بود فرصت سوگواری
و عزاداری او نکردند و رستم خان برادرش را میان فوج آوردند و مهدیخان سرهنگ فوج نهاوندی که او را نیز فوج کامل و تمام نبود در شهر جای داشت
و برج و باره آن حصار در تصرف سربازان او بود و قراولخانه شهر نیز با فوج او بود و در این وقت دریابیگی و مهدیخان صورت واقعه را بحضرت
نواب مؤید الدوله معروض داشتند که اینک عساکر و زوارق انگلیس در لنگرگاه مصمم منازعه و محاربه آمده نه از کارگذاران دولت ما را جواز حرب است
و نه سپاهی باندازه این کار در اینجا حاضر آمده نواب مؤید الدوله را از نقض عهد دولت انگلیس حیرت آمده باعداد کار کارزار پرداخت و محمد قلیخان ایلخانی
فارس را با لطفعلی خان سرتیپ قشقائی و چند عراده توپ روانه دشتی داشته که در آن بلوک متوقف و هنگام حاجت مدد و معد سفر بوشهر باشند و در هشتم
ربیع الثانی مهر علیخان نوری ملقب بشجاع الملک از شیراز بعزم بوشهر خیمه بیرون برد و فوج خاصه و فوج چهارم و نیمی از فوج شیرازی و یکصد سوار
غلام و چهار عراده توپ و یک عراده خمپاره با خود برد و مؤید الدوله روز یازدهم ربیع الثانی خطی بدریابیگی فرستاد که بزرگان سپاه انگلیس بگو که رسم
دولتهای بزرگ نبوده که بموجبی عهد بشکنند و بعد از شکستن عهد بیخبر بر سر ولایت دولتی روند و تصرف در آورند اما از آنسوی سردار انگلیس
فرصت را از دست نداده بفکر تهیهٔ کار خود افتاد و جنرال صاحب بهادر و امیرال صاحب که سپاه بری و بحری را سردار بودند بدریابیگی بدین شرح
نامه نوشتند که کشتیهای جنگی و توپهای دولت انگلیس در کنار بوشهر حاضر و در قوت بازوی ماست که این شهر را چون خاکستر کرده بر باد دهیم
و امروز تا فردا صبح مهلت دادیم که زنان و اطفال و ارباب حرفه و کسبه از این شهر بیرون شوند و اگر بمانند و باطاعت ما در آیند هم بسلامت
مانند مشروط بآنکه چون ما آهنگ قلعه کنیم علم ایران را که در برابر چهار برج نصب کرده اند فرود آورند و چون مشاهده کردند ما را با اموال کس کاری نیست

الا خزانه و قورخانه و آلات حربیه و اسلحهٔ دولتی که ثبت آن برداشته تحویل ما کنید ما خود نگاه داریم دویم آنکه لشکری که از ایران در اینجا مقیمند با طبل و شیپور
بما بسپارید و سرکردگان نیز شمشیر خود را بنشان انقیاد نزد ما نهاده مرخص شوند و ما را با دولت ایران مخاصمت است و با دیگر مردم خصومتی نخواهد بود و هر کس تابع ما
گردد بجان و مال ایمن است دریابیکی نه رخصت جنگ داشت و نه استعداد درنگ سراسیمه گردید در نهم ربیع الثانی مهدیخان سرهنگ را روانهٔ قلعهٔ بهمنی
و باقرخان تنگستانی را که از دالکی بحفظ بهمنی رفته بود با تفنگچی و توپ به بوشهر خواند در شب سیم باقرخان با دو عراده توپ و چهارصد تفنگچی که با خود
داشت روانهٔ بوشهر شد و در بیرون بر سر چاه آب نزول کرد و مهدیخان خود به بوشهر رفت و بعد از ساعتی بباقرخان پیام فرستاد که بقلعهٔ بهمنی رفته
حافظ باش و توپهای او را گرفته بر فراز برج خلعت پوشان جای داد باقرخان بدریابیکی پیغام فرستاد که چون مرا به بوشهر راه نمیدادی چرا از بهمنی طلب
کردی چه داشت من میتوانستم ده سنگر محکم تا صبح در برابر دشمن بپایان برم دریابیکی گفت صلاح وقت چنین اقتضا کرد اکنون بزودی بازگرد باقرخان
ناچار حرکت کرده گاه سپیده دم به بهمنی رسید و لشکر انگلیس در روز دوشنبه نهم ربیع الثانی در حلیله دو فرسخی بندر بوشهر از زوارق پیاده شده سی عراده
توپ چهار پوند و پنج پوند و شش پوند و نه پوند از کشتی بر لب دریا آوردند و هشت فوج سرباز هندی و سندی و بلوچی و عرب و انگلیس از دریا بیرون آمدند
و در حملهٔ اول صد تن تفنگچی که در حلیله بودند بباران گلولهٔ توپ متفرق شدند و روز سه شنبه بماندند روز چهارشنبه با شش فوج سرباز و هزار سوار و سی عراده
توپ بجانب قلعهٔ بهمنی یکفرسنگی بوشهر راه سپردند و گاه سحر بکنار قلعه آمدند و این در وقتی بود که باقرخان از بوشهر رسید و از رنج راه نیاسوده جنگ
پیوسته شد باقرخان و احمدخان پسرش و شیخ حسین چاه کوتاهی عرب و موج ملاحظهٔ قلت و کثرت عدد ناکرده از دور و نزدیک گلولهٔ توپ و تفنگ توام
گرفت کشتیهای بزرگ انگلیس نیز از دریا حرکت کرده نزدیک ساحل آمدند و در برابر قلعهٔ بهمنی ایستادند و توپهای شصت و شش پوندی را بجانب
قلعه دهان گشادند از بحر و بر و خشک و تر آتش حرب بالا کشیدن گرفت باقرخان و مردم او استوار بایستادند از هنگام طلوع آفتاب تا نیمه روز از
دو جانب شور محاربه تافته و جانهای عزیز حالت خار و خاشاک یافته بود و دو گروه چنان بیکدیگر نزدیک شدند که ایرانیان بر روی سپاه انگلیس
با تیغ همی زدند و جمعی از سواران انگلیس از چهار جانب بباقرخان و مردم او در آمدند و گلولهای بسیار در میانهٔ آنان بباریدند تا آنان را بهزیمت بردند
و با این همه فتور و قصوری در ثبات ایرانیان راه نیافت و از حملات سپاه تنگستان هفتصد و چهل کس از عساکر انگلیس بخاک هلاک افتادند و سه عراده
توپ از ایشان بگرفتند و پنجاه کس از مردم مهندس و سردار و حکیم معروف کشته شد و بسیاری جراحت یافتند چون جماعت سپاه بحری از میان زوارق
جلادت سپاه ایران و ضعف سپاه انگلیس مشاهده کردند توپهای کشتی را بر آن قلیل سپاه بربستند و آتش زدند هشتاد و دو تن از خویشاوندان باقرخان
تنگستانی مقتول شدند احمدخان پسر دلیرش که نام نیا داشت نیز در این میانه بقتل آمد و مردم او بهزیمت رفتند و باقرخان نیز بسوی کوارهٔ تنگستان
رفت و در فراق فرزند و خویشان دیوانه و پریشان شد و شیخ حسین به بوشهر گریخت و سپاه انگلیس قلعهٔ بهمنی را مسخر کردند روز چهارشنبه و شب پنجشنبه در
آنجا بماندند و جنرال انگلیس بدریابیکی پیام فرستاد که متابع ما شو یا آمادهٔ جنگ باش وی پاسخ داد که مرا اجازهٔ جنگ نداده اند مهلتی دهید تا شجاع الملک
در رسد و از جنگ و صلح هر چه کند مختار است جنرال بر این سخن وقعی ننهاده سحرگاه روی بسوی بوشهر نهاده همی رفت از آنجانب حسنخان برازجانی
و محمدخان با تفنگچیان خود در برج خلعت پوشان نیم فرسنگی بوشهر جای داشتند و تنی چند از توپچیان نیز بر فراز آن برج بمحارست متوقف بودند در
اینوقت سردار انگلیس با شش فوج سرباز و هزار سوار نظام و سی عراده توپ در رسیده هم از گرد راه قصد انهدام برج کردند و از جانب بحر دو تن
توپچی را که بر برج بودند در هوا متلاشی کردند لاجرم توپچیان توپها را از برج بزیر آورده بسوی شهر فرار نمودند سپاه انگلیس آل نان گرفته همی تاختند و
در نخلستان خارج بوشهر که باغ شکری نام دارد در آمدند رسیده از دریا نیز بر آن قوم باران گلوله همی باریدند بعضی از مردم برازجان از بیم آتش توپ و بیم
جان خود را بآب در افکندند و جمعی با حسنخان و محمدخان برازجانی و محمدرضا بیک زیادتی بدروازهٔ بوشهر رسیده سرباز قراچه داغی که بی سرتیپ و
ترتیب بودند چون فرار یاران دیدند از برج فرود آمده در میان دروازه مجتمع شدند و فوج نهاوندی و توپچی سرکاری که در بیرون قلعه بودند نیز بهزیمت رفتند
و سپاه انگلیس توپ زنان و فخرکنان در رسید علی سلطان بهارلو توپچی از جانب بحر چهار گلوله توپ بجانب زوارق انگلیس گشادند و چند کشتی را رخنه
کرد و بکلی تن راست کرد از آن پس بهر سید و به بیغوله متواری شد و در اینوقت دریابیکی سراسیمه شد حکم داد تا رایت ایران را بعلامت اطاعت پاره
بریدند و بزیر افکندند مردم شهر چون علم دولتی را نگونسار دیدند مضطرب شده یکبار فریاد برکشیدند و از جماعت توپچی و سرباز جمعی بخانهٔ مجتهد
بحرینی و سید محمد طاهر اردبیلی پناه بردند و جمعی به بیغولها و زوایای خویش پنهان شدند و مردم شهر از غایت حمیت و غیرت بر دریابیکی

آمده او را بمحاربه و ثبات ترغیب کردند ولی دریابیکی با قوه ایستادگی نماند و در این وقت سپاه انگلیس در رسیدند و محمد حسن خان برازجانی و محمد خان دشتی
پریشان خاطر شدند و محمد رضا بیک با حیدر بیک برادرزن شیخ عبدالرسول خان دریابیکی مرحوم و چهار سوار برای رهائی از خصیم و ضیم از دروازه بیرون شتافتند
سواران انگلیس از قفای آنان بتاختند و حیدر بیک را بشمشیری از اسب بیفکندند و محمد رضا بیک با کشته دو تن سوار را بشمشیر بکشت جماعت سواران نظام یکباره
او را هدف تیر تفنگ کردند و سی و پنج گلوله با عضای او رسیده جان بداد و محمد خان از مردم دشتی بدستیاری کشتی از میان بدر بردند و حسن خان برازکانی پس از
دو روز تواری بتغییر لباس کرده ببرازکان گریخت چون سپاه انگلیس اطراف قلعه بوشهر را فرو گرفتند و شهر بوشهر تسلیم شد سردار از بیرون نامه بدرون فرستاده
دریابیکی را بخارج احضار کرد و مهدیخان سرهنگ و میرزا رضای منشی را نیز بخواست و در مقام سؤال جواب برآمد ایشان پاسخ دادند که امنای دولت ایران
ما را رخصت جنگ نداده‌اند و زیاده از این سپاهی بمحافظت بوشهر بدینجانب نفرستادند و همانا در خاطر نداشتند که انگلیس عهد مودت چندین ساله را شکسته با
دولت علیه ایران از در منازعه و محاربه خواهند درآمد در این وقت شما را تا چه حد جنگ در اندیشیدیم صورت حال را بشجاع الملک سردار فارس
عرضه کردیم و منتظر جواب بودیم و شما مهلت ندیده در آمدید سرداران انگلیس بعد از گفتگوی این سخنان قراول بر آنها گماشته هر سه تن را به برج خارج
شهر محبوس بداشتند هم در روز ورود پس از ضبط غلات و قورخانه و توپخانه سردار فرمان داد که لشکریان با اسلحه از شهر بدر آیند افواج مذکوره با نیزه و موزیکان
از دروازه بیرون آمدند و تفنگ و سایر آلات جنگ را بر در دروازه بسپردند و بگذشتند چون قدری راه سپردند دیگر باره حکم کرد که شب متوقف باشند و صبحگاه
بروند و قراول بر آنان بگماشت چون روز دیگر در رسید لشکر انگلیس بنه و آذوق لشکر ایرانی را تصرف کردند و ایشان را مرخص داشتند و بیماران افواج برای
معالجت در بندر متوقف شدند و هر که نتوانست رفت و کس مانع نبود چهاردهم ربیع الثانی ببرازکان رسیدند و نیز در حسن خان ضابط برازکان
رفته و طلب علوفه و آذوقه کردند و ی آب شرم و آزرم از رخ نشسته گفت در چنین روز بر رعیت آذوقه و علوفه نتوان حوالت کرد گفتند از غلاتی که
عمال دیوان در برازکان جمع کرده و بتو سپرده‌اند حاجت ما را کفایت کن گفت تا آن را اجازت و اختیار نیست شما فکری دیگر کنید چون نقدی نداشتند
که از رعیت بخرند گرسنه و برهنه راه کازرون بر گرفتند و در آنجا بفوج رضا قلیخان عرب باصری پیوسته شدند و چون بکازرون رسیدند
میرزا علیمحمد خان حکمران کازرون که از پسران مقرب خاقان حاجی قوام الملک بود از فرط کرم جبلی و مروت کام همه را داد و کار همه را نوا کرد و
مرفه الحال شدند علی سلطان بهارلو و مصطفی قلیخان با سربازان از بوشهر بدر آمده رهائی یافتند رستم خان نیز پس از روزی رفت سرداران انگلیس در بوشهر
شحنه بگماشتند و فرمان دادند که ارباب معاملت ابواب دکاکین بگشایند و بیع و شری اشتغال کنند و سرداران انگلیس خواستند تا حاجی قوام الملک را
متهم دارند و دامن پاک او را که از جان نثاران قدیم این دولت ابد مدت بگناهی بیالایند با مردم شهر همی گفتند که ما بوشهر را بجنگ مسخر نکرده‌ایم
بدریابیکی سی هزار تومان دادیم که شهر را تسلیم نمود و با ما مواضعه نهاده که بحاجی قوام پدر خویش نامه کند و او را بر آن دارد که مردم شهر را بر دولت برآغالد
و بشوراند و حال آنکه چنین امری ابدا واقع نشده محض تدلیس و تدابیر انگلیس بود که این الفاظ را شهره آفاق نمودند علی الجمله میرزا حسنعلی خان دریابیکی را
با هفت تن از خدام او و مهدیخان سرهنگ و میرزا رضای منشی روز جمعه در زورق نشاندند از دریا سپرده به بندر بمبئی بردند پس هشتصد گاو و دو هزار گوسفند
و پانصد تنگ خرما به بندر بوشهر حمل و نقل نمودند و یکصد صندوق همه روزه با طبل و شیپور از کشتی به بوشهر و بهنگام شام باز پس بردندی و دیگر روز بیاوردندی
تا بیست و چند روز چنین کردند و بچشم مردم چنان جلوه کردند که پانصد صندوق زر ناب است که بجهت اخراجات و انعام خدمتگذاران همراه آورده‌اند تا خلایق
بطمع زر فریفته و بموافقت انگلیس شیفته شوند و هر شب دویست کس از سواره و دو عراده توپ بطلایه از در بیرون می‌فرستادند تا سواد اردوی آنان
از دور بسیار بدید آید و در نظر بینندگان عظیم نماید و دو سه چندانکه مردم داشتند خیمه‌های اضافه بر می‌افراشتند و جنرال صاحب بهادر سردار
انگلیس بر صفحه سنگی چند رقم کرده و خاتم خود را بر دروازه بوشهر در آویخت و حاصل آن این است که شهر بندر بوشهر در مدت چهار ساعت
مسخر سپاه بری و بحری انگلیس درآمد بنام نامی حضرت ملکه معظمه و بعد از آنکه چوب زرین علم ایران بعلامت انقیاد فرود آمد علم کوتی انگلیس افراشته
گشت و بیست و یک تیر توپ بقانون دولت بسلامتی وجود مسعود ملکه معظمه خلد الله ملکها و سلطانها خالی شد و کشتیهای انگلیس را که در آن محل
بجا رسانیده است برای اعلام مردم جهان از این فتح زینت کردند و بحکم سردار جنرال صاحب بهادر سالار افواج انگلیس که بخلیج فارس درآمده
مستر جونش کارپرداز مهام دولتی و بالیوز خلیج فارس از کوتی انگلیس در بوشهر رقم شد بتاریخ یازدهم دسمبر یکهزار و هشتصد و پنجاه و شش عیسوی
این شرایط را بتاریخ مذکور در صفحه نگاشته از دروازه در آویختند فقره اول شهر بوشهر در تحت حکومت انگلیس درآمده از این روی باید بقوانین

عسکری آنان که در تحت حکومت انگلیس می‌باشند حقوق هیچکس را از دست باز نبندند و گوش بسخنان بدخواهان و منافقین فرا ندارند و اگر بکیفر عمل خویش
معاینه کنند فقره دویم چنانکه حکمی برقوم نشده بندر بوشهر از زحمت عشاران معاف خواهد بود فقره سیم آلات حرب و اسلحه در نزد هر کس باشد
ضبط خواهد شد و بی اذن هیچگونه مسکرات خرید و فروخت نکرد و چهارم جز مسکرات هر چه از بندر بیرون برند یا در آرند بیع و شرای آن ممنوع نیست
فقره پنجم بیع و شری غلام و کنیز جایز نیست و همه آزادند فقره ششم آنانکه در این شهر مادام که بخواهند زیر حمایت انگلیس خواهند بود و هفتم جز لشکریان و اهل
ملکیس سلاح جنگ ندارد و در نزد هر کس دیده شود گرفته خواهد شد و مسافران چون بدروازه رسند آلات حرب خود را بمحافظان دروازه بسپرند و گاه
بازگشتن از او بستانند هشتم آنان که زیر علم انگلیسند هر کس بآیین شریعت خود طاعت خدا کند دولت انگلیس را بدین و مذهب کس کاری نیست فقره نهم
معاصی جزئیه را بقانون عسکری مکافات دهند و اگر جرمی بزرگ باشد حکم آن با سردار جنرال صاحب است و هر کس در این بلده مدیون باشد چنانکه
[illegible] بالجمله سرداران انگلیس درون شهر اوتراق کردند و دو فوج سرباز در شهر باز داشتند که کس بی اجازت از دروازه بیرون نشود و چون
کار شهر را منتظم کردند بفکر مصالح حفظ خود افتادند و چند چاه آب را از بیرون بوشهر با خاک پر کردند که اگر سپاه خارج بآنجا رسند بی آب مانند و روزی
دو هزار مزدور گرفته بحفر خندق و بنیان سنگر مبادرت جستند و حفره‌های متعدد در زمین برده بباروت مملو ساختند که چون سپاه ایران یورش برند آتش زنند
و از سامان بوشهر تا باغ شکری را سنگر بستند و شصت عراده توپ در سنگرها گذاشتند و چند چاه آب را که گوارا بود در میان سنگرها افکندند و از دو جانب
بوشهر که آب دریا بر معبر شهر احاطه داشت کشتیهای بزرگ باز داشته دهان توپها را از دو روی بجانب معبر رو باروی کردند و گلوله این توپها از هجده
من و چهارده و نه من کمتر وزن نداشت پس بجمع آوری آذوقه همت گماشتند و بعمال آن صفحات خلعت فرستادند و نامه نگاشتند و بعضی از
مشایخ که در سواحل و جزایر عمال بودند ناچار با آنان متابعت کردند از جمله شیخ حسن جارکی که در جزیره قیس سکونت داشت ده سرکاو بدانها فرستاد
و اظهار دوستی کرد و روز شانزدهم ربیع الثانی در شیراز خبر بنواب مؤید الدوله رسید و این در زمانی بود که مهرعلیخان شجاع الملک بعزم سفر بوشهر
در حوالی شیراز بچنار راهدار بود و مؤید الدوله خطی بدو فرستاد که در حرکت تعجیل کند و شتاب بر درنگ ترجیح دهد و حکمی برضاقلیخان سرتیپ زرقرد
که هنگام وصول شجاع الملک از کازرون بدو پیوندد و محمد قلیخان قشقائی ایلخانی نیز حکمی رفت که بدو ملحق شود و روانه مقصد شوند و صورت واقعه را
بحضرت دار الخلافه عرضه کرد و خود بتهیه سپاه پرداخت و از این خبر در فارس بسیج روی فتنه برخواست و حاجی قوام و اعاظم آن دیار اجتماع کرده در خدمت
مؤید الدوله بمدافعه انگلیس رخصت خواستند مؤید الدوله پاسخ داد که الحمدلله عساکر دولتی این کار را آماده و کافی است و مصحوب بریدان سریع السیر دولت
ابد مدت این اخبار در دار الخلافه مقروع سمع امنای دولت علیه گردید و بتجهیز لشکر و ارسال عسکر قیام و اقدام ورزیدند و چون ملتمس حاجی قوام و عمال مملکت فارس
در باب رخصت بر مدافعه انگلیس در خدمت مؤید الدوله بنحو مزبور قرین اجابت نشد لهذا ایشان هم بر خود مقرر داشتند که بوسایل دیگر در هواخواهی دولت
و جان نثاری در راه ارادت و فدویت کوششهای شایان و سعیهای بی پایان بتقدیم رسانند چنانکه حاجی قوام و عمال مملکت و میرزا نعیم لشکر
نویس باشی و حاجی محمد هاشم خان امیر دیوان فارس و سایر اعاظم آن مملکت در راه خدمت و بندگی حضرت شهریار اظهار ارادت نموده در تهیه سیورسات و ملزومات و
ما یحتاج و مصارف عساکر نصرت مآثر که متعاقب و متوالی هم از دربار خلافت مدار همایون بمقابله و مدافعه عساکر انگلیس مأمور شدند و اردوهای منظمه چه در تحت سرداری
شجاع الملک چه در زیر حکم و سپهسالاری کشیکچی باشی مجتمع آمدند چنانچه بتفصیل مذکور خواهد شد جهدهای موفور بعمل آوردند و بدین سر شدند که اگر حمل آذوقه و قورخانه
و ملزومات لشکر همه در اکناف و اطراف عیال فارسیان باشد علاج آن هم داد و الحق بطوری از عهده برآمدند که هر نوع ملزومات لشکرکشی از قبیل آذوقه
و ماکول و ملبوس و ادوات حرب و قورخانه و سایر در معسکرهای برازجان بطوری وفور بهم رسانیدند که اردوها مثل یکی از بلاد معموره شده بود که هر چه میخواستند حاضر
بود

ذکر مأموریت کشیکچی باشی قاجار بحکمرانی سپاه نصرت پناه مأموره بنادر مملکت فارس

اگر چه بتدریج سپاه
نصرت پناه با سرکردگان و سرتیپان رزم آگاه مأمور بفارس شدند لازم افتاد که در این وقت کاردانی بزرگ و حکمرانی امین بحکمرانی آن سپاه تعیین یابد
لهذا مقرب الخاقان امیر الامراء العظام میرزا محمد خان کشیکچی باشی قاجار خلف الصدق مرحوم امیرخان سردار که عمده دولت و رکن حشمت و روی
انجابت و بازوی ابطال بود بدین خدمت نامزد شد و فضلعلی خان امیر تومان قراباغی که در فروسیت و لشکرکشی فرید و وحید و معروف مردم قریب و
بعید است نیز بموافقت و مرافقت کشیکچی باشی با جماعتی از صاحب منصبان سوار و پیاده معین گردید و بروز پنجشنبه چهارم جمادی الاولی از دار الخلافه
بعمارت و باغ خارج شهر نقل و تحویل کردند و حضرت شاهنشاهی از کمال چاکر نوازی و بنده پروری غازی هنگام رکوب بباغ مذکور

توجه فرموده کشیکچی باشی را بتفقدات و تلطفات خاص مخصوص داشت و از پاره بند خاصهٔ اصطبل مبارکه مرکبی آهو خرام کوزن اندام طاوس پیکر صرصر تک کوه هیکل با زین معرق و ستام مرصع بدو بخشید و خلعتی گرانبهای کشمیری با تفنگی بی نظیر بفضلعلی خان امیر تومان موهبت کرده و سلیقی خطیرتر بملوک برای مصارف عساکر با کشیکچی باشی حمل دادن فرموده آنان را از رکاب اعلی رخصت عزیمت بمقصد داد و احکام الحاق بعضی عساکر منصوره بار دوی وی از دیوان اعلی صدور یافت و کشیکچی باشی با چهار عراده توپ و قورخانهٔ مضبوط و شش فوج عساکر نظام و بسیاری از سواران غلام پیشخدمت و غلام بهادران طوایف شاهسون و شکی و نانکلی روانه شد و از پروردگان مدرسه نظامیهٔ دار الفنون فرامرز خان سرهنگ و محمد صادق خان قاجار شام بیاتی و محمد حسنخان مقدم و مصطفی قلیخان نوری و محمد آقای تبریزی نیز بهمراهی و خدمت وی ماموریت یافتند و در تمامت ارض راه ار دو در نظمی کامل حرکت و سکون داد که برعایای منازل عرض راه حبه جو و پره کاه الا ببهای زر خالص حوالت نرفت و در شهر جمادی الآخره با کوکبهٔ زاهره و حشمتی وافره بشیراز در رسید و او را استقبالی بزرگ کردند و بزرگان ملک در خدمتش حرزی پیشه گرفتند و محمد ابراهیم خان نوری سرتیپ افواج ثلثهٔ اصفهان نیز با افواج خود در دوازدهم شهر مذکوره در رسید و تمامی اکابر و اعیان فارس بموافقت حاجی قوام الملک بن اعتضاد الدوله حاجی ابراهیم خان صدر سابق شیرازی و عموم مردم شهر ازدحام و اجتماع کرده بخدمت کشیکچی باشی آمدند و برخصت منازعه با سپاه انگلیس و عزم بوشهر مستدعی شدند کشیکچی باشی عموم خلایق آن مرز و بوم را بالتفات امنای دولت مستظهر ساخته بمنازل خود رخصت رجوع داد و بتهیهٔ قورخانه و انتظام جبه خانه و تجهیز سپاه نصرت پناه مواظبتی کامل نمود و مصمم حرکت بجانب بندر ابوشهر بود **ذکر محاربهٔ مصطفی قلیخان میرپنجه در بندر لنگه با سپاه انگلیس** سابقا مرقوم افتاد که مصطفی قلیخان میرپنجه قراگوزلو با جماعتی از سپاه و توپخانه مدتی بتوقف لار مامور بود پس بانتظام بنادر و سواحل فارس رفت و در بندر لنگه در ساحل دریا خیمهٔ فراغت وارد دبرد و بنظم امور پرداخت در بیستم ربیع الثانی ناگاه یکفروند کشتی انگلیس که شصت و شش توپ و خمپاره را حامل بود در رسید حکمران کشتی گروهی در ساحل نظاره کرد و حکم بگشادن گلولهٔ توپ داد هوا پر کره اثیر گشت و زمین پر آثار سعیر سکونت میرپنجه در حوالی بحر صعوبت یافت و گلولهٔ توپ تواتر گرفت و وزن هریک از آن گلولها معادل ده من بود و بجهت وصول آن گلولها باماکن بعیده و حصول ضرب شدیده هر توپی را با یمن باروها انباشته بودند میرپنجه از توالی آن آتش سوزنده و آهن فروزنده بر لب آب تاب نیاورده و با دو عراده توپ لحظی بناچار بکار کرد و در آن فایدتی ندید لاجرم فرمان داد تا بنه و آغروق و قورخانه را حمل کرده از کنار دریا خود را دور کشید و از آن رعد و صاعقه من بعد سلامت یافت و بدیشان پیغام فرستاد که مردم ما را با دریا کاری نیست اگر بجنگ ما رغبت دارید پای بصحرا گذارید شیخ خلیفه و مردم بندر لنگه از حرکت میرپنجه خرسند و راضی شدند که در میان مصادمه دو سپاه کوفته و رنجه نگشتند **ذکر بعضی وقایعات این ایام در حضرت دار الخلافه طهران** چون اخبار منازعات سپاه انگلیس و ورود زوارق جنگی آنان در بنادر و سواحل فارس انتشار و اشتهار پذیرفت مردم دیار و بلاد ایران که ببسالت و شجاعت و لشکرکشی و دشمن کشی همیشه خوی و عادت داشته اند از اقطاع و اصقاع ممالک ایران بجوش و خروش درآمدند خون حمیت آنان در عروق عصبیت بطغیان درآمد و نبض غضب ایشان در پیکر مردمی جریان یافت و از اطراف و اکناف عرایض چاکرانه بدار الخلافه تواتر گرفت و رخصت مجاهدت و جواز مبارزت طلبیدند و علمای ممالک محروسه نیز در ضمن ذریعه جات باظهار حمایت شرع مبین و محافظت دین سید المرسلین یکبار درآمدند و از تمامت ممالک محروسهٔ ایران عریضها بدار الخلافه فرستاده معروض داشتند که حکم جهاد داده ایم و هریک در هر شهری با چندین هزار کس منتظر اذن و اشارت شاهنشاهی بر پای ایستاده ایم تا بهر جانب که اشارت رود مبادرت شود حضرت شاهنشاهی بعد در قرائت مطالعه همه را بنواخت و خوشنود بداشت که الحمد خزینه با سیم و زر آکنده و سپاه ما باطراف بدین کار پراکنده اند و از علما دعاگوئی سزاست و از سلاطین جنگجوئی رواست و بدین مضمون مرحمت مشحون احکام و فرامین بیلاد و امصار اصدار یافت از آنجمله فرمانی بافتخار نواب اردشیر میرزا حکمران دار الخلافه صادر شده بود که در روز پنجشنبه پانزدهم شهر جمادی الاولی در جامع اعظم دار الخلافه علمای اعلام و امرای عظام و تمامت طبقات خواص و عوام زیاده از بیست هزار کس باصغای بیوا استماع آن اجتماع کردند و چون در آن ضمن خلایق را مطالب و عرایض بود و شرفیابی کل خلق بحضور اقدس و عرض حال خود صعوبت داشت علما و فضلا و ائمه و قضات عریضه بخدمت جناب جلالتمآب اشرف صدر اعظم نگاشته متمنی قدوم آنجناب در آن مجمع شدند و مضمون عریضهٔ علما بعبارته در این محل مرقوم میگردد بشرف عرض میرساند که از قراری که نواب والا اردشیر میرزا حاکم دار الخلافه اعلام فرموده بودند گویا دستخط و فرمان مبارک از جانب سنی الجوانب همیون شاهنشاهی صان الله شوکته عن التناهی بافتخار ایشان صادر شده است که باهل ملت ابلاغ فرمایند قرار مجمعی در جامع شاه گذاشته اند که فرمان همیون را بخوانند بدیهی است که مردم هم در مقام امتثال امر همایون هریک بلسانی عرض و استدعائی خواهند داشت

دریاسنگی دیگر از آهنی پیرد

و برای همه ممکن نمیشود که استدعای خود را بخاکپای همایون معروض دارند لهذا لازم است جناب جلالتمآب عالی که رئیس کل ملت و مخصوص اول دولت و وکالت مطلقه از جانب سنی الجوانب همیون دارند در همت کرده بمسجد تشریف بیاورند که بعد از خواندن فرمان همایون مردم عرایض خود را معروض و منتهای مقصود خود را بعرض برسانند چون بتوسط علما خلایق این تمنی کردند جناب صدارت با جماعتی از ارکان دولت بمسجد رفته و خطیب باشی بر فراز منبر صعود کرده مضمون دستخط مبارک را قرائت کرد و عبارات مرحمت آیات بدینگونه بوده که بر همه معلوم و آشکار است که ما همیشه تا بحدیکه خلاف غیرت و عصبیت دین و دولت در میان نباشد سفک دما و قتال البته راضی نیستیم اما وقتیکه از کارکنان دولت انگلیس که خود را دوست قدیم این دولت میدانستند اینگونه بی اساسیها و حرکات نفرت آمیز و دشمنیهای آشکار و قصد ذلت ملت اسلام بظهور آید و روز بروز در تکالیف شاقه خود میفزایند البته باهم تا در قوه داشته باشیم بر ما و بر جمیع اهالی اسلام واجب است که کمر همت بر میان بسته بعون خداوند و توجه صاحب شریعت و طریقت علیهما السلام باد غرور را از دماغ خصم بدر آرند [illegible] که ملت اسلام و دولت ایران که سالها با غیرت و عزت راه رفته و بر همه تفوق داشته ذلیل تلبیس و تدلیس دولت انگلیس نخواهد گشت و محصل مضامین فرمان همیون چنین بود که حضرت اقدس همایون ما که حفظ عهود و رعایت مواثیق دولتی را با هر یک از دول متعهد هم جزو خودشان عاده و عقلا واجب و لازم میدانیم و اقدام بنقض عهد با دولت انگلیس نکرده ایم دوستی او را که قدمت عهد و سبقت قدم با دولت ابدی الدوام ما داشت عزیز و محترم میداشتیم لکن او بموجبی بمقام عهد شکنی با ما برخواست و عساکر و زوارق حربیه خود را داخل خلیج فارس نمود و بندر معظم این دولت را که بوشهر باشد علی الغفله متصرف شد و اقوال و تعهدات سفیر کبیر ما را که با ایلچی انگلیس باسلامبول در حفظ رشته مسالمه در میان داشت هیچ بر کار نیست و بطور بی مبالاتی و تحکمات غیر محقانه در حق دولت ما روا دانست لهذا ما نیز بحفظ ناموس دین و دولت خود متوکلا علی الله تا بهمه مقامات ایستاده ایم اهالی ملت و هم مذهبان ما که بغیرت و عصبیت و مردانگی معروف و سالها در سایه مرحمت پایه ما و اجداد و اسلاف کرام ما انار الله برهانهم بعزت دین و دولت گذرانیده اند و مرحمتها دیده البته ما را تنها نخواهند گذاشت و پای غیرت و شجاعت استوار خواهند داشت چون مضامین این فرامین بسمع آنجمع رسید متفقا با ظهار ارادت و عبودیت زبان گشادند و در خدمت جناب صدر اعظم ببذل و ایثار جان و مال و فدیه اولاد و عیال سوگند خوردند و متمنی و مستدعی شدند که شرح چاکری و خدمتگزاری و بندگی و جان نثاری ایشان بخاکپای همیون شاهنشاه ایران معروض و مشهود افتد و بالتمام کمر حمیت بر میان جان استوار کردند و بداعیه مبارزت رطب اللسان شدند و جناب اشرف صدر اعظم ایشان را قرین عواطف ساخته و بمراحم التفات شاهنشاهی مستظهر نموده تفصیل را در هنگام حضور بمجلس باهر النور بمعرض عرض در آورد و افواج عساکر نصرت مآثر راه فارس بر گرفتند و جعفرقلیخان میرپنجه که با افواج و توپخانه و قورخانه در این ایام بجانب کرمان مامور بود پس از ورود بکرمان و تجهیز عساکر از شهر بیرون آمده بجانب جیرفت رفت و محمد حسن خان سرهنگ توپخانه مبارکه با ده عراده توپ و ششصد بار قورخانه و فوج [illegible] کرمانی و جمعی میرزا کوچک خان سرهنگ که در کرمان بود مواظبت جعفرقلیخان میرپنجه بجیرفت رفته متوقف و منتظر رجاع خدمات بودند و اما معلی خان سرتیپ با جمعیت خود بسوی بم روی نهاد و چون شیخ دین محمد خان حاکم مکران وفات یافته بود مقرب الخاقان غلام حسینخان سپهدار حکمران کرمان پسر او شیخ عبدالله خان نایب حکمرانی پدر منصوب داشته بحکومت و انتظام مکران زمین روانه داشت و امور آن سرحدات نیز انتظامی تمام یافته و منظور [illegible] امنای دولت بودند چشم بر حکم و گوش بر فرمان امنای دولت داشتند

ذکر واقعات فارس و بندر ابوشهر

[illegible] شجاع الملک [illegible] بوشهر آگاهی یافت در پانزدهم ربیع الثانی امداد کار بسکار کرده در بعد با فوج خاصه تبریز و فوج [illegible] و چهار [illegible] عراده حرکت کرده راه بوشهر بر گرفت و از اراضی فیروزآباد منزل موسوم [illegible] فرود آمد و پنج روز در آنجا بماند [illegible] ایلات فارس با گمهار سوار دلیر جرار که از ایلات زبده کرده بود [illegible] از آنجا کوچ داد و در یکشنبه [illegible] پیاده شد باقرخان تنگستانی و محمد حسنخان برازجانی بلشکرگاه آمدند شجاع الملک چندان با ایشان از مراحم امنای دولت مستظهر ساخت که [illegible] فرزند جوانش از صفحه خاطر زایل گشت و از آنجا نیز کوچ داده در چهار شنبه دهم جمادی الاولی [illegible] کان رسید و در آنجا اوتراق کرده بتجهیز عساکر پرداخت و از بزرگان لشکر جمعی معروف و مشتهر حاضر بودند مانند [illegible] و عبدالله خان سرهنگ فوج خاصه و کاظم خان غلام پیشخدمت و میرزا سلطان محمد خان بهبهانی و [illegible] محمد حسن خان مقدم و طهماسبقلی خان [illegible] و احمد خان مقدم و محمد طاهر خان سرهنگ فوج چهارم

ولطفعلی خان قشقائی و رضا قلیخان سرتیپ عرب و عبدالحسین خان سرهنگ توپخانه با شش عراده توپ و یک خمپاره که در اردو اجتماع داشتند
در پیمان سنگر و حفظ لشکر مشغول بودند و حسین خان و حاجی خان دشتی نیز بفراهم کردن چریک تفنگچی اشتغال میورزیدند شب یکشنبه چهاردهم
جمادی الاولی رضا قلیخان عرب با دو عراده توپ و چهارصد تن سرباز بطلب آذوقه بیرون رفت و سیصد تن سرباز قشقائی و یکعراده توپ هم
از عقب او پیوست و از چاه کوتاه غلات و حبوبات نقل کرده بلشکرگاه رسانیدند و در پنجشنبه هیجدهم مستر موره وزیر مختار انگلیس که رنجیده خاطر از
ایران رفته بود از بغداد ببوشهر آمد و بکوتی انگلیس منزل کرد و میرزا صادق خان کاشی نایب کارپرداز معینی را با کشتی انگلیس بخارک یا بوشهر آورد
تا بر عدت سپاه آنان واقف نشود و او را ببوشهر راه نداده از راه بغداد و محمره بطهران فرستادند در این ایام کاظم نامی برای معامله بلشکرگاه انگلیس
رفت و او را بتهمت جاسوسی گرفته نزد سردار بردند سردار ابد و گفت که اگر جاسوسی بمهرعلی خان شجاع الملک بگو که چرا بمیدان محاربه نمی گرائی و بی سردار
پیام کرد که ما هنوز مامور بجنگ نشده ایم و انتظار فرمان و حکم شاهنشاه ایران داریم و چون رخصت یابیم بمقاتله خواهیم پرداخت **ذکر محاربه
سپاه ایران و عساکر انگلیس** اما از طرف فارس شجاع الملک که در نیم فرسنگی برازجان لشکرگاه کرده بود قریب یکماه در آنجا اقامت
کرد و از طرفین مبادرت در محاربت روی نداد و یورش بردن ببوشهر بلاشک موجب قتل لشکر بسیار بود چه اطراف بوشهر از توپهای بحری و
بری و حفرهای پر بارود هزار و دو زرخ سلمان موزآماده داشت و سپاه انگلیس نیز مقابله در صحرا را سود خود می دانستند در روز هشتم جمادی الآخره محمد
صادق خان یوزباشی که قراولی و زوطلایه سپاه فارس بود خبر فرستاد که سپاهیان از بوشهر بمنزل چاه کوتاه آمده قصد برازجان کرده اند ظن غالب
آنکه شبانگاه شبیخون پیشه کنند شجاع الملک با بزرگان سپاه مشاورت نموده بر آن مقرر کردند که ایشان در شبیخون بر انگلیس تقدم جویند و هنگام
غروب با دوازده عراده توپ مصمم رکوب شدند یک فرسنگ چون فرسنگی راه بریدند برآمد نیلگون ابری ز روی نیلگون دریا   و چنان بارانی شدید
فرو ریخت که تمامت آلات جنگ از توپ و تفنگ و قورخانه از فایده مزاج خویش باز ماند و از دامان کوهسار سیلی کوه وار برخواست و در اراضی
پست انهار جریان یافت و راه از بیراه شناخته نمی گشت هم در آنوقت از باقرخان تنگستانی خبر رسید که سردار انگلیس با سیزده هزار کس قصد شبیخون
اردو دارد لهذا شجاع الملک بجهة محافظت اردو بازگشتن را اولی شمرده مراجعت کرد و پس از زمانی عساکر انگلیس بجای او آمده توقف کردند روز دیگر
محمد قلیخان ایلخانی فارس دو نیزه سر از سربازان انگلیس روانه اردو داشت و پیغام داد که لشکر انگلیس چندان نیست که باقرخان مذکور کرده و باید
با ایشان پای مقاتلت افشرد شجاع الملک توقف در اردو را اسلم میدانست که چون دشمن برسد بمحاربه بپیوندد اعاظم سپاه بدین رای همداستان
نگشتند بنه و آغروق و اثقال و احمال را از آن محل بیرون فرستادند و خود شکیبا بایستادند و از چهار قسمت سرباز یک بهره را بحفظ بنه نهادند و
عبدالحسین خان سرهنگ توپخانه و شش توپ نیز در اردوی بنه بماند و شجاع الملک با همراهان تا اراضی دالکی شد و محمد قلیخان ایلخانی نامه نگاشت
که در شب دوازدهم جمادی الآخره از منزل نه نیزک که محل وقوف او بود بجانب برازجان آید و در همه فرسنگی لشکر انگلیس کمین کند و مواضعه کردند که چون
نعره توپ اخبار بگوش ایلخان رسد شجاع الملک از طرف شمال آغاز شبیخون کند ایلخان نیز از جانب جنوب در آید و همانا جواسیس سپاه انگلیس از این مواضعه
سردار را آگاه کردند و او سپاه خود خبر داده مستعد پیکار نشست و او نیز تدبیری اندیشید که قبل از وصول شجاع الملک از اردوی انگلیس یک توپ رها کنند
که ایلخان بگمان توپ اردوی شجاع الملک از طرف جنوب بشبیخون آید و عرصه دمار و هلاک گردد اما از آنسوی شجاع الملک دو ساعت قبل از غروب
با دو سه هزار سوار و پیاده و هشت عراده توپ از دالکی راه برازجان در پیش گرفت و یکصد تن غلام دیوانی را گفت که بقلاوزی و پیش تازی چنان
تازند که قراولان سپاه غنیم را یکباره بزنجیر فرو گیرند و کس بسپاه انگلیس خبر نبرد غافل که سپاه انگلیس هم از روز گذشته آگاهی از این کار یافته اند و بانتظار
نشسته اند و چون لختی از شب برفت از سپاه انگلیس بانگ توپ برخواست و پیش قراولان لشکر انگلیس پس از شنیدن بانگ توپ بلشکرگاه خود
در آمدند و در آنوقت شجاع الملک دو فرسنگ راه طی کرده بود که نعره توپ را بشنید بدانست که کار رنگی دیگر گرفته و سپاه انگلیس از آن مواضعه آگاهی
یافته اند و بعضی همراهان در مراجعه سخن گفتند شجاع الملک دانست که ایلخانی از اصغای نعره توپ بجانب سپاه انگلیس بتحیر خواهد رسید و در دهان اژدهای
هلاک خواهد افتاد و مردم او بقتل رسند و برای آنکه ایلخانی را آگاهی دهد ایلغار گزیده چون قریب بلشکرگاه انگلیس رسید دو سه تیر توپ اخبار ایلخانی را رها
کردن فرمود اما جماعت انگلیس را از استماع نعره توپ بخاطر رسید که همانا در این شب   فراوان ز ایران سپاه آمده است   بیاری در این زمان
آمده است لهذا قصد مراجعت بجانب بوشهر کردند و تا قورخانه ایشان بدست سپاه ایران در نیفتد قورخانه را آتش زدند و چون باغوای حسن خان

ولطفعلی خان قشقائی و رضاقلیخان سرتیپ عرب و عبدالحسین خان سرهنگ توپخانه با شش عراده توپ و یک خمپاره که در اردو اجتماع داشتند و
در پنهان سنگر و حفظ لشکر مشغول بودند و حسین خان و حاجی خان دشتی نیز بفراهم کردن چریک تفنگچی اشتغال میورزیدند شب یکشنبه چهاردهم
جمادی الاولی رضاقلیخان عرب با دو عراده توپ و چهارصد تن سرباز بطلب آذوقه بیرون رفت و سیصد تن سرباز قشقائی و یکعراده توپ هم
از عقب او پیوست و از چاه کوتاه غلات و حبوبات نقل کرده بلشکرگاه رسانیدند و در پنجشنبه هجدهم مستر موره وزیرمختار انگلیس که رنجیده خاطر از
ایران رفته بود از بغداد به بوشهر آمد و بکوتی انگلیس منزل کرد و میرزا صادق خان کاشی نایب کارپرداز ممبئی را با کشتی انگلیس بکنار بوشهر آورده
تا بر عدت سپاه آنان واقف نشود او را به بوشهر راه نداده از راه بغداد و محمره بطهران فرستادند در این ایام کاظم نامی برای معامله بلشکرگاه انگلیس
رفت او را بتهمت جاسوسی گرفته نزد سردار بردند سردار بدو گفت که اگر جاسوسی بمهرعلی خان شجاع الملک بگو که چرا بمیدان محاربه نمی گرائی وی بسردار
پیام کرد که هنوز مامور بجنگ نشده ایم و انتظار فرمان و حکم شاهنشاه ایران داریم و چون رخصت یابیم بمقاتله خواهیم پرداخت

ذکر محاربهٔ سپاه ایران و عساکر انگلیس

اما از طرف فارس شجاع الملک که در نیم فرسنگی برازجان لشکرگاه کرده بود قریب یکماه در آنجا اقامت
کرد و از طرفین مبادرت در محاربت روی نداد و یورش بردن به بوشهر بی شک مورث قتل لشکر بسیار بود چه اطراف بوشهر از توپهای بحری و
بری و حفرهای پرباروت هزار دوزخ مسلمان سوز آماده داشت و سپاه انگلیس نیز مقابله در صحرا را سود خود می دانستند در روز هشتم جمادی الآخره محمد
صادق خان یوزباشی که قلاووز و طلایه سپاه فارس بود خبر فرستاد که سپاهیان از بوشهر بمنزل چاه کوتاه آمده قصد برازجان کرده اند ظن غالب
آنکه شبانگاه شبیخون پیشه کنند شجاع الملک با بزرگان سپاه مشاورت نموده بر آن مقرر کردند که ایشان در شبیخون بر انگلیس تقدم جویند و هنگام
غروب با دوازده عراده توپ مصمم رکوب شدند برفتند چون فرسنگی راه بریدند برآمد نیلگون ابری ز روی نیلگون دریا و چنان بارانی شدید
فرو ریخت که تمامت آلات جنگ از توپ و تفنگ و قورخانه از فایده مزاج خویش باز ماند و از دامان کوهسار سیلی کوه وار برخاست و در اراضی
پست انهار جریان یافت و راه از بیراه شناخته نمی گشت هم در اینوقت از باقرخان تنگستانی خبر رسید که سردار انگلیس با سیزده هزار کس قصد شبیخون
اردو دارد لهذا شجاع الملک بتهمه محافظت اردو بازگشتن را اولی شمرده مراجعت کرد و پس از زمانی عساکر انگلیس بجای او آمده توقف کردند روز دیگر
محمدقلیخان ایلخانی فارس دو نیزه سوار از سربازان انگلیس روانه اردو داشت و پیغام داد که لشکر انگلیس چندان نیست که باقرخان مذکور کرده و باید
با ایشان پای مقاومت افشرد شجاع الملک توقف در اردو را اسلم میدانست که چون دشمن برسد بمحاربه پیوندد اعاظم سپاه بدین رای همداستان
نگشتند بنه و آغروق و اثقال و احمال را از آن محل بیرون فرستادند و خود سبکبار بایستادند و از چهار قسمت سرباز یک بهره را بحفظ بنه نهادند و
عبدالحسین خان سرهنگ توپخانه و شش توپ نیز در اردوی بنه بماند و شجاع الملک با همراهان تا اراضی دالکی شد و محمدقلیخان ایلخانی نامه نگاشت
که در شب دوازدهم جمادی الآخره از منزل بنیزک که محل وقوف وی بود بجانب برازجان آید و در نیم فرسنگی لشکر انگلیس کمین کند و مواضعه کردند که چون
نعره توپ اخبار بگوش ایلخان رسد شجاع الملک از طرف شمال آغاز شبیخون کند ایلخان نیز از جانب جنوب در آید و همانا جواسیس سپاه انگلیس از این مواضعه
سردار را آگاه کردند و او سپاه خود خبر داده مستعد پیکار نشست و او نیز تدبیری اندیشید که قبل از وصول شجاع الملک از اردوی انگلیس یک توپ رها کنند
که ایلخان بگمان توپ اردوی شجاع الملک از طرف جنوب بشبیخون آید و عرضه دمار و هلاک گردد اما از آنسوی شجاع الملک دو ساعت قبل از غروب
با دو سه هزار سوار و پیاده و هشت عراده توپ از دالکی راه برازجان در پیش گرفت و یکصد تن غلام دیوانی را گفت که بقلاووزی و پیش تازی چنان
تازند که قراولان سپاه خصم را یکباره بزنجیر فرو گیرند و کس سپاه انگلیس خبر نبرد غافل که سپاه انگلیس هم از روز گذشته آگاهی از این کار یافته اند و با [illegible]
نشسته اند و چون لختی از شب برفت از سپاه انگلیس بانگ توپ برخواست و پیش قراولان لشکر انگلیس پس از شنیدن بانگ توپ بلشکرگاه خود
در آمدند و در آنوقت شجاع الملک دو فرسخ راه طی کرده بود که نعره توپ را بشنید بدانست که کار رنگی دیگر گرفته و سپاه انگلیس از آن مواضعه آگاهی
یافته اند و بعضی همراهان در مراجعه سخن گفتند اما شجاع الملک دانست که ایلخانی از اصغای نعره توپ بجانب سپاه انگلیس بیخبر خواهد رسید و در دهان اژدهای
هلاک خواهد افتاد و مردم او بقتل رسند و برای آنکه ایلخانی را آگاهی دهد ایلغار گزیده چون قریب بلشکرگاه انگلیس رسید دو سه تیر توپ اخبار ایلخانی را رها
کردن فرمود اما جماعت انگلیس را از استماع نعره توپ بخاطر رسید که همانا در این شب فراوان ز ایران سپاه آمده است بیاری در این رزمگاه
آمده است لهذا قصد مراجعت بجانب بوشهر کردند و تا قورخانه ایشان بدست سپاه ایران درنیفتد قورخانه را آتش زدند و چون باغوای حسن خان

و لطفعلی خان قشقائی و رضاقلیخان سرتیپ عرب و عبدالحسین خان سرهنگ توپخانه با شش عراده توپ و یک خمپاره که در اردو اجتماع داشتند
در پیشان سنگر و حفظ لشکر مشغول بودند و حسین خان و حاجی خان دشتی نیز بفراهم کردن چریک تفنگچی اشتغال میورزیدند شب یکشنبه چهاردهم
جمادی الاولی رضاقلیخان عرب با دو عراده توپ و چهارصد تن سرباز بطلب آذوقه بیرون رفت و سیصد تن سرباز قشقائی و یکعراده توپ هم
از قفا بدو پیوست و از چاه کوتاه غلات و حبوبات نقل کرده بلشکرگاه رسانیدند و در پنجشنبه هجدهم مستر موره وزیر مختار انگلیس که رنجیده خاطر از
ایران رفته بود از بغداد به بوشهر آمد و بکوتی انگلیس منزل کرد و میرزا صادق خان کاشی نایب کارپرداز معینی را با کشتی انگلیس بکنار بوشهر آوردند
تا بر عدت سپاه آنان واقف نشود و او را به بوشهر راه نداده از راه بغداد و محمره بطهران فرستادند در این ایام کاظم نامی برای معامله بلشکرگاه انگلیس
رفت او را بتهمت جاسوسی گرفته نزد سردار بردند سردار بدو گفت که اگر جاسوسی بمهرعلی خان شجاع الملک بگو که چرا بمیدان محاربه نمی گرائی و وی بسردار
پیام کرد که ما هنوز مامور بجنگ نشده ایم و انتظار فرمان و حکم شاهنشاه ایران داریم و چون رخصت یافتیم بمقاتله خواهیم پرداخت **ذکر محاربهٔ
سپاه ایران و عساکر انگلیس** اما از طرف فارس شجاع الملک که در نیم فرسنگی برازکان لشکرگاه کرده بود قریب یکماه در آنجا اقامت
کرد و از طرفین مبادرت در محاربت روی نداد و یورش بردن به بوشهر بی شک مورث قتل لشکر بسیار بود چه اطراف بوشهر از توپهای بحری و
بری و حفرهای پر بارود هزار دو زرع مسلمان سوز آماده داشت و سپاه انگلیس نیز مقابله در صحرا را سود خود می دانستند در روز هشتم جمادی الآخره محمد
صادق خان یوزباشی که قلاوز و طلایه سپاه فارس بود خبر فرستاد که سپاهیان از بوشهر بمنزل چاه کوتاه آمده قصد برازکان کرده اند ظن غالب
آنکه شبانگاه شبیخون پیشه کنند شجاع الملک با بزرگان سپاه مشاورت نموده بر آن مقرر کردند که ایشان در شبیخون بر انگلیس تقدم جویند و هنگام
غروب با دوازده عراده توپ مصمم رکوب شدند و برفتند چون فرسنگی راه بریدند   برآمد نیلگون ابری ز روی نیلگون دریا   و چنان بارانی شدید
فرو ریخت که تمامت آلات جنگ از توپ و تفنگ و قورخانه از فایده مزاج خویش باز ماند و از دامان کوهسار سیلی کوه وار برخاست و در اراضی
پست انهار جریان یافت و راه از بیراه شناخته نمی گشت هم در این وقت از باقرخان شکستانی خبر رسید که سردار انگلیس با سیزده هزار کس قصد شبیخون
اردو دارد لهذا شجاع الملک بجهة محافظت اردو باز گشتن را اولی شمرده مراجعت کرد و پس از زمانی عساکر انگلیس بجای او آمده توقف کردند روز دیگر
محمد قلیخان ایلخانی فارس دو نیزه سر از سربازان انگلیس روانه اردو داشت و پیغام داد که لشکر انگلیس چندان نیست که باقرخان مذکور کرده و باید
با ایشان پای مقاومت افشرد شجاع الملک توقف در اردو را اسلم میدانست که چون دشمن برسد بمحاربه پیوندد اعاظم سپاه بدین رای همداستان
نگشتند بنه و آغروق و اثقال و احمال را از آن محل بیرون فرستادند و خود شکیبا بایستادند و از چهار قسمت سرباز یک بهره را بحفظ بنه نهادند و
عبدالحسین خان سرهنگ توپخانه و شش توپ نیز در اردوی بنه بماند و شجاع الملک با همراهان تا اراضی دالکی شد و محمد قلیخان ایلخانی نامه نگاشت
که در شب دوازدهم جمادی الآخره از منزل نه نیزک که محل وقوف او بود بجانب برازکان آید و در هم فرسنگی لشکر انگلیس کمین کند و مواضعه کردند که چون
نعره توپ اخبار بگوش ایلخان رسد شجاع الملک از طرف شمال آغاز شبیخون کند ایلخان نیز از جانب جنوب درآید و همانا جواسیس سپاه انگلیس از این صنعه
سردار را آگاه کردند و او سپاه خود خبر داده مستعد پیکار نشست و او نیز تدبیری اندیشید که قبل از وصول شجاع الملک از اردوی انگلیس یک توپ رها کنند
که ایلخان بگمان توپ اردوی شجاع الملک از طرف جنوب شبیخون آید و عرضه دمار و هلاک گردد اما از آنسوی شجاع الملک دو ساعت قبل از غروب
با دو سه هزار سوار و پیاده و هشت عراده توپ از دالکی راه برازکان در پیش گرفت و یکصد تن غلام دیوانی را گفت که بقلاوزی و پیش تازی چنان
تازند که قراولان سپاه خصم را یکباره بزنجیر فرو گیرند و کس بسپاه انگلیس خبر نبرد غافل که سپاه انگلیس هم از روز گذشته آگاهی از این کار یافته اند و باستظهار
نشسته اند و چون لختی از شب برفت از سپاه انگلیس بانگ توپ برخواست و پیش قراولان لشکر انگلیس پس از شنیدن بانگ توپ بلشکرگاه خود
درآمدند و در آنوقت شجاع الملک دو فرسنگ راه طی کرده بود که نعره توپ را بشنید بدانست که کار رنگی دیگر گرفته و سپاه انگلیس از آن مواضعه آگاهی
یافته اند و بعضی همراهان در مراجعه سخن گفتند اما شجاع الملک دانست که ایلخانی از اصغای نعره توپ بجانب سپاه انگلیس بیخبر خواهد رسید و در دهان اژدهای
هلاک خواهد افتاد و مردم او بقتل رسند و برای آنکه ایلخانی را آگاهی دهد ایلغار گزیده چون قریب بلشکرگاه انگلیس رسید دو سه تیر توپ اخبار ایلخانی را رها
کردن فرمود اما جماعت انگلیس را از استماع نعره توپ بخاطر رسید که همانا در این شب   فراوان ز ایران سپاه آمده است   بهاری در این رزمگاه
آمده است   لهذا قصد مراجعت بجانب بوشهر کردند و تا قورخانه ایشان بدست سپاه ایران درنیفتد قورخانه را آتش زدند و چون باغوای حسن خان

برازجانی از بوشهر برای شبیخون اردو بیرون آمده بودند گمان کردند که او حیلتی اندیشیده و آنان را بدام هلاک کشیده لهذا احسن خان برازجانی را نیز گرفته بهمراه بردند
چون لشکر انگلیس از چاه کوتاه مصمم بازگشتن شدند با آنکه عساکر ایرانی قریب شش فرسنگ راه در نوردیده بودند دنبال سپاه انگلیس گرفته با آنان در رسیدند و مدت
سه ساعت شور ستیز و ناورد گرم داشتند ایلخانی نیز از سوی دیگر با سوار و پیاده خود در رسید بر سپاه انگلیس حمله ور شد رزمی عظیم پیوسته گشت و وقعه
بزرگ واقع شد از دو جانب حمله همی بردند و مردمی کشته شد و در آن شب که شب خاشاک جنگ ارتفاع داشت شمشیرها چون برق همی درخشید و خون
چون باران همی بارید چون عرصه بر سپاه انگلیس تنگ شد قصد کردند که به بوشهر نزدیکتر شوند تا بقایای لشکر بوشهر بامداد آنان موافقت نمایند پس از راه
چاه کوتاه براه شیف درآمدند و در تاریکی شب توپها را آتش زدند و خمپارها را خالی کردند و اثری از سپاه انگلیس که در خارج بوشهر بودند ظاهر نگردید
ناچار بجانبی دیگر راه برگرفتند که از حملات و صدمات سپاه ایران محروس کردند و این کار مایه آن آمد که چون توپها و خمپارها برافروختند سپاه
بریق نار و برق توپ شبانه آنان را بدیدند و دهان توپهای خود را بجانب آن سپاه باز کرده آتش در زدند و جمعی از آن سپاه هلاک شدند چون در
ظلمت لیل دیگر باره محل خیل ایشان آشکار نبود ایرانیان از راه حزم فراپیش رفتن را جایز ندانسته بایستادند و در این هنگام و هنگامه لوای شب سیاه
کار فروخفت و جامه سنج بصابون سپیده سپید ترگشت و روشن شد که سپاه انگلیس یک تیر پرتاب بمیان اتلال و جبال در برابر روی ایشان نمودار است
و در اینوقت اترم صاحب سردار جدید انگلیس از بوشهر پنج عراده توپ و دو فوج سرباز و چهار صد سوار بمعاونت قوم منهزم فرستاده بود و اکنون
یازده فوج سرباز و یکهزار سوار نظام و هشتصد تن توپچی و بیست و پنج عراده توپ و خمپاره حاضر داشتند اما چون در پناه اتلال درآمده بودند و پست و بلند
زمین حایل و مانع دیدار میگشت کثرت آن سپاه بچشم ایرانیان کماکان دیده نمیشد و اندک مینمود از این روی سپاه ایران بی امر صاحبان مناصب و
بی رعایت قوانین نظام اسب برانگیختند و چون قلت سپاه ایران بر انگلیس واضح گشت خوف و بیم شب مرتفع گردید و صف برآراستند و یازده فوج
ایشان از نشیب و فراز تلال بقصد جنگ و جدال بیرون آمدند و هزار سوار نظام از میسره مهیای محاربه شدند و هجده عراده توپ که بر فراز تل منصوب کرده
بودند روبا روی لشکر اسلام بداشتند مهرعلیخان شجاع الملک نیز پروا نکرده بصف آرائی تقدیم گزید فوج خاصه را در میمنه و فوج همدانی را در میسره و دیگر افواج را
در قلب مقرر داشته و بهر فوجی دو توپ سپرده و در پیشاپیش صف جان عزیز بر کف نهاده بمحاربه پرداخت سواران ایلخانی و دو فوج عرب و شیرازی
یورش بردند و در اولین حمله بر تلی که بجانب یسار لشکر بود فراز آمده و در اینوقت چند کس از لشکر انگلیس را بضرب گلوله و شمشیر از اسب بخاک هلاک افکندند و بیرق و انگلیسان
دار را از برق تیغ آتش بخرمن عمر در افکندند و علم او بستدند پس بجانب راست لشکر تاختند چون شجاع الملک دید که این کار بر وجه نظام روی نموده تقویت
آنان را بفوج خاصه و فوج چهارم فرمان داده باعانت آنان فرستاد و فوج همدانی را بمحاربه میسره لشکر مقرر داشت و از آن سوی چون سپاه انگلیس حمله و هجوم
ایرانیان بدیدند بشلیک توپ و تفنگ پرداختند از دود توپ هوا ابر گرفت و از شعله باروت برق همی درخشید اگرچه بسیار کس از فوج خاصه و چهارم
عرضه هلاک شدند در ثبات قدم و متانت رای ایشان فتوری و تزلزلی راه نیافت چون شیر شرزه و مار گرزه راست همی رفتند بمسافه صد گام فاصله
دهان توپها را باتش فیروزی و دشمن سوزی گشادند و گروهی از سپاهیان انگلیس مقتول شدند عساکر انگلیس چون این خیره سری و چیره دستی دیدند تنک
بهراسیدند و آشفته خاطر و سیمه سر شدند فی الفور دو عراده توپ بر فراز تل برده بر سپاه ایران شعله نیران بپاشیدند اگرچه جمعی بسوختند اما پای فشردند در
اینوقت سواران ایلخانی کناری گرفتند چه مقابله در روز روشن را بعلت قلت سپاه خود صواب نشمردند و لطفعلی خان قشقائی نیز پیرو آنان شد و
تکاسل و تکاهل آن گروه از کار زار سرایت در طبیعت دیگران کرده از بهنه رزم کران گرفتند فوج عرب نیز آغاز هرب کردند و چندانکه رضاقلیخان سرتیپ
آنان با شمشیر کشیده چند تن را مجروح داشت بازنه ایستادند توپچیان ابوالوردی با اضطراب درآمده گلوله دو توپ را وارونه بتوپ افکندند و هر دو
عاطل ماند و چهار تن توپچی را با دو اسب گلوله خمپاره انگلیس در هم پاشید و نگهداری آن توپ بر ذمت سرتیپ دلیر محمد قلیخان جوانشیر در رسید و نیمی از رخش را
بربود و سرداران انگلیس از ضعف سپاه اسلام قوی دل شده بر فراز تلی که نخست سپاه ایران گرفته بودند با شمشیر برهنه یورش بردند و آن تل را
بپرداختند چون از کار میمنه مامون گشتند بقلب سپاه حمله افکندند پای ثبات لشکر از پیش بدر رفته مستعد هزیمت شدند و شجاع الملک دید که از ده هزار
تن لشکر که در برابر ده هزار مرد داشت نیمی بجای مانده و از هشت توپ که دهان بر دهان بیست و پنج عراده توپ انگلیسی نهاده بود دو توپ بتصرف خصم
افتاده معهذا بکوشش ثبات ورزید و علی خان قراگوزلوی سرتیپ همدانی نیز بموافقت شجاع الملک استقامت داشت و از جانب سپاه
انگلیس نیز گلوله چون ژاله بینایی تقاطر یافت و در این بهنه مصاف سربازان دلیر بروی در خفته تفنگهای خود می انباشتند و راست گشته

بر خصم می‌بندند چشمها از گرد مرد و غبار و طنین تنین توپ و فغان برغان تفنگ گفتی بر چهره خورشید پرده کحلی کشیده و در صماخ نیسان سیماب انباشته‌اند
در میان این تهاجم و تزاحم ابری سیاه تر از گرد رزمگاه از حوالی بحر هوا گرفت و چون دیو بهنا بالید و چون دود زنخ خورشید و از تواتر امطار سیلی جهان
کن برخاست و چون اژدهایی پیچید و روی برزمگاه همی نهاد و در آن پست و بلند قصد ربودن سوار و بردن پیاده کرد معهذا دو سپاه دست از
جنگ برنمیداشتند و از خون ناب سیلاب لاله گون میراندند سواران نظام انگلیس با دو عراده توپ بر سر فوج همدانی تاختن کردند الفوج ثابت
مانده بشلیک در آن سواران دویست اسب و جمعی سوار کشته شد دو عراده توپ دیگر با مداد اجناد کشیدند و نصرت ندیدند پیاده و سوار چون بود و نابود
بیکدیگر اتصال گرفتند و چنان نزدیک شدند که توپچیان با یکدیگر روبارو شمشیر میزدند علیخان قراگوزلو را در این مقام شمشیری بر بازوی رسید
ولی ثبات گزید رضا بیک سرهنگ و رضا سلطان توپخانه و علی سلطان توپچی مردانه رزم همیکردند و شیرانه مردمی میکشتند علی الجمله سیلاب آب
و جریان سحاب طغیان تمام کرد و طرفین را از محاربت و مضاربت مانع آمد تو گویی دیده سحاب بر آن کشتگان همیگریست و جنبش سیلاب بخون
آغشتگان از غسل همیخواست هردو لشکر را دیگر طاقت نبرد نماند طبعها ملول شد و تیغها فلول گشت از یکدیگر بازگشتند سپاه انگلیس راه بوشهر گرفتند و جمعی از
اموال هنوز [illegible] نشد تا مردم دشتستان بعضی از اموال و سلاح افکنده آنانرا مجموع و مضبوط کرده بتاراج بردند و پنج تن از لشکر اسلام دو تن از
فوج خاصه و یکتن از فوج چهارم و [illegible] قراگوزلو و دیگری شیرازی اسیر انگلیس شدند اما در ورود به بوشهر آنانرا رخصت رجعت دادند و در این
محاربات باختلاف روایات جمعی از سواره و پیاده طرفین بقتل آمدند که عدد آنان بر تحقیق نگردید و حقیقت یافته که دو هزار سپاه ایرانی با یازده هزار
عسکر انگلیس هفت ساعت بمقابله و مقاتله بگذرانیدند و مفهوم شدند که این لشکر بیشتر پیاده بودند و سوار کمتر داشتند گویند از لشکر ایران زیاده
از دویست و هشتاد تن بقتل نیامد و بعضی از معارف آنان بدین شرح بوده‌اند علی اکبر سلطان و عباسعلی سلطان قاجار از فوج خاصه
سی تن از فوج چهارم تبریز هشتاد و دو تن از فوج همدان پنجاه و هشت تن و از فوج شیراز یکصد و ده تن و هشتاد و چهار کس مجروح و زخمدار
شدند از توپخانه دو تن از فوج خاصه شانزده تن از فوج چهارم بیست و دو کس از فوج همدان بیست مرد از شیرازی بیست و چهار تن و از این
مجروحان ده تن بی دست و پای بماندند دیگران بمعالجه حکیم فقر قرین بهبودی یافتند و ده کس را رود دالکی که عبره از غیر معبره نجید ببرد
و عبدالحسین خان سرهنگ توپخانه که بمحافظه بنه و آغروق مامور بود از باران بسیار و سیلان امطار توقف نتوانست و اموال و اثقال
سپاه را سیلاب بربود و در دهاد و تلال قفار و جبال پراکند ناچار عبدالحسین خان و گروهی که با او از دالکی بودند بخشت آمدند و شجاع الملک حکم
نمود که توپچیان آذربایجان توپها را بزحمت تمام بپای گردنه کوه خشت رسانیدند و علیقلیخان بحراست توپها بماند و محمدقلیخان ایلخانی قشقائی
بمنزل نه‌نیزک برفت و شجاع الملک بخشت شتافت تا لشکر پراکنده را مجموع سازد خبر این محاربه در بقاع فارس پراکنده شد و عساکر مأموره
بوشهر که در راه بودند تعجیل بوصول اردو کردند و نواب مؤیدالدوله دویست تفنگچی خشتی باعانت علیخان سرتیپ بدالکی فرستاد و سلیمانخان میرپنجه افشار
در روز بیست و سیم جمادی الآخره بدالکی وارد شد و دیگر روز نواب مؤیدالدوله با لشکری آراسته در رسید و محمدقلیخان ایلخانی نیز بفرمان نواب
والا ببرازجان آمد و توپخانه را در بیست و پنجم از دالکی ببرازجان آورده و از آنجا کوچ کرده به نه‌نیزک را لشکرگاه کردند شجاع الملک مردم پراکنده را جمع کرده
از خشت در چهارم رجب بلشکرگاه آمد و فضلعلی خان امیرتومان قراباغی با سواره زرزا و ناکلی و غلام سواره افشار روز دیگر از راه رسید و
عمدة الامراء العظام میرزا محمدخان کشیکچی باشی قاجار در دوازدهم رجب راه نزدیک کرد نواب ابوالقاسم میرزا پسر نواب والا مؤیدالدوله با شجاع الملک
و امیرتومان قراباغی و بزرگان سپاه کشیکچی باشی را پذیره شدند و بعد از وصول و ورود کشیکچی باشی بزرگان اردو در خدمت او جمع شده در باب
مدافعه انگلیس مواضعه و مشاوره کردند و پیمانرا بایمان استوار ساختند که روی از آن رزم نتابند و آسایش نگزینند و اکابر دشتستان و دشتی
و سایر محال و بزرگان قبایل نیز بدین داستان همداستان شدند حسینخان دشتی منال دیوانی را که بعد از این پس بایستی داد پیشاپیش خدمت کرد
و متعهد شد که با یکهزار تفنگچی دشتی در هنگام محاربه پیش جنگ سپاه باشد و حاجی هاشم خان خشتی پسر خود را با دویست تفنگچی خشتی باردو فرستاد
و میرزا سلطان محمدخان بهبهانی و محمد باقرخان تنگستانی در جانفشانی با دیگران انباز شدند همه شاه جوی و همه شاه گوی در مکاوحه و مناطحه سپاه
انگلیس یکروی گشتند و در این اوقات استماع رفت که بعضی از مساکین رعایای دشتی برای بیع و شری خواهند آذوقه ببوشهر برده بفروشند
بحکم نواب والا شصت سوار از همراهان امیرتومان قراباغی فتح ایلخانی قشقائی بتاختند و شش تن از آنان بی سر و پا را با دو هزار ماکیان و چند بار

استماع شد که سردار آنان از ننگ این جنگ خود را بطپانچه بکشت ۴

چند دانه دیگر آتش افکنده پا و ردند و هر شش تن را کشتند و آن اشیا را بلشکر بخشیدند از آن پس کس رغبت بسفر بوشهر و معاملت با آن طایفه ننمود و راه شد
آمد مسدود ماند و سپاه انگلیس در حصار بوشهر بماندند و بیرون نیامدند چنانکه در روز شنبه غره شعبان فضلعلی خان امیر تومان و سلیمانخان میر پنجه افشار
با فوج قراجه داغی و فوج چهارم و فوج قراگوزلو و فوج اخلاص افشار و فوج چهار محالی و سوار افشار و سوار امیرخان شاهسون و نانکلی و مکری بجانب
بوشهر رفتند و ایلخانی فارس نیز با سواران خود و پاشاخان یوزباشی و محمد صادق خان یوزباشی و محمد رضا بیک سرهنگ توپخانه و هفت عراده
توپ تا محال کندم ریز بتاختند و چندانکه بخوان سفره آن قوم را دعوت کردند احدی از بوشهر پای بیرون ننهاد و پاسخ نداد ناچار سپاه مراجعت کرده
در لشکرگاه متوقف شدند و مترصد محاربت نشستند و با خود بدین ترانه گفتگو مینمودند که مولفه سمندریم و در آتش بصد شتاب رویم نه ماهییم و نه بطنا
بجز آب رویم

ذکر معاهده دولتین فخیمتین ایران و استریه و آمدن کولونل شندلاک بدار الخلافه

در این ایام که جناب
سفیر کبیر امین الملک دولت علیه ایران در دار السعاده اسلامبول با سفرای دول خارجه مراجعه و مراودة داشت نظر بسلم و صفا و مهر و وفای
دولت علیه ایران و دولت بهیه استریه که سابقا از آن ممالک معلمین دانا بمدرسه نظامیه دار الفنون دار الخلافه احضار و مامور شده بودند از جانبین
کارگذاران طرفین عهدنامه تجارتی و دوستی بسته و رشته مواحدت پیش از پیش پیوسته آمد و بتکمیل این مقصود از جانب امپراطور دولت نمسه
و استریه کولونل شندلاک که از اعاظم و افاخم آن دولت بود با چند تن از معارف و بعضی هدایا و تحف روانه حضرت دار الخلافه شد و میرزا
ابراهیم خان کارپرداز اول دولت ایران که مقیم دار السلام بغداد است از سفارت سفیر استریه آگاه گردیده این معنی را در ضمن عرایض خود بامنای
دولت علیه تحریر کرد و فرمان همایون شرف صدور یافت که نواب امامقلی میرزای عماد الدوله حکمران کرمانشاهان و سایر حکام بلاد از حد عراق
عرب و عجم تا خطه دار الخلافه فرستادگان امپراطور مملکت نمسه را باعزاز و اکرام روانه مقصد دارند و با عزتی در خور طی مسافت کردند و در غره شهر
جمادی الآخره بی آفت و مخافت بدار الخلافه قریب شدند بفرمان شهنشاه ایران محمود خان میرپنج و جماعتی از ارباب مناصب کشیکخانه
خاص و محمود خان کلانتر شهر و ایلچی چند با جنابت آراسته و رکابی پیراسته سفیر دولت نمسا را پذیره شده وارد سازند و از جانب جناب
صدارت اعظم نیز محمود خان سرهنگ و یحیی خان مترجم با جودان مخصوص صدارت باستقبال آنان مامور گشته و علی الرسم از جانب جناب میرزا
سعید خان وزیر دول خارجه میرزا عبد الوهاب نایب و داود خان مترجم اول دولت بپذیرائی قدوم سفیر اقدام داشتند با تشریفات مناسبه
وارد دار الخلافه شدند و پنجم روز پس از ورود حضور جناب اشرف صدر اعظم را دریافته پس نظام الملک وزیر دول خارجه را ملاقات نموده بسرای
مخصوص خود در آمدند در روز هفتم جمادی الآخره جواز تقبیل آستان سلطنت عظمی حاصل کرده با بارون صاحب نایب اول خود و شش تن از
تبعه سفارت بحضور همایون حضرت شاهنشاهی شرفیاب گردیده نامه محبت علامه امپراطور دولت نمسا را بر قانونی که متداول است از حضور گذرانیدند
و کتابی که عبرت ارژنگ و انگلیون بود و نقاشان ماهر آن مملکت از تمثال امپراطور و مجالس عیش و سرور او بسیار رنگ زده بودند با شان
صورت مرصع و مکلل امپراطور و بعضی از اشیاء نفیسه بنظر مبارک جلوه دادند و مورد عواطف و عوارف شاهنشاهی شدند و چندی معزز و مکرم
در دار الخلافه بماندند و روز هیجدهم شعبان المعظم مخلع و مفتخر عزیمت مراجعت جزم کردند و بجانب خوزستان روانه شدند و از جانب امنای
دولت میرزا جواد منشی سفارت بمهمانداری آنان همراه شد و از طریق ساوه و فراهان و بروجرد بخرم آباد فیلی رفتند و میرزا جواد میزبان آنان
از خرم آباد گروهی از سواران شرالی را که بخوزستان ماموریت داشتند مزید حشمت و عزت سفیر مذکور بهمراه برداشته بشوشتر رفتند و نواب
احتشام السلطنه که در این وقت در شوشتر مقیم بود مکانت سفیر و همراهان و رعایتی خطیر فرمود و چون بجیاد عربی نژاد رغبتی کامل داشتند مقرر فرمود
که هر کس از قبایل عرب و عجم مرکبی پسندیده افتد در معرض بیع و شری در آورد و چون در آن ایام هوای آن صفحات از حرارت و حدت تمام بود دو تبعه سفیر
مریض شدند اقامتی چندان روی نداد و باندک ایامی بازگشتند و ده روزه از شوشتر بهمدان آمدند و معتمد الملک آنان را مرفه الحال بداشت و بچهار روز
دیگر بزنجان رسید و از آنجا به تبریز فرود آمدند و میرزا فضل الله وزیر نظام آنان را احترام نمود و بعد از روزی چند میرزا جواد با ایشان تا قزل اوج
یعنی سرخ رباط که سرحد ایران است برفت و از آنجا وداع کرده بازگردید و آنان بوینه دار الملک استریه رفتند و هم در این ایام توقف امین الملک
سفیر کبیر دولت علیه ایران باسلامبول با سفرا و مامورین دولت جمهوریه مجتمعه امریکای شمالی معاشره روی داد و با جناب کارول اسپنس وزیر دولت
مذکوره بر وفق اختیارنامه که هر دو سفیر در دست داشتند عهدنامه میمونه انعقاد یافت و مقرر شد که ابدا دولتین فخیمتین بمواحدت و موافقت

یکجهت باشند و مامورین و تجار طرفین بر بنیاد رشته موالات را محکم تر سازند و عهدنامهٔ طرفین در اسلامبول صورت مبادله یافت ذکر شرفیابی

جناب سفیر کبیر فرخ خان امین الملک بحضور اعلیحضرت امپراطور دولت قویمه فرانسه چون روز پنجم از ورود سفیر کبیر امین الملک بپاریس درگذشت ایشیک آقاسی باشی نامه با امین الملک نگاشت که روز شنبه بیست و هفتم با تبعه سفارت کبری بحضور اعلیحضرت امپراطور باید شرفیاب شوند و هنگام غروب آفتاب یکنفر از نواب خود را بپرسش حال جناب امین الملک فرستاده پیام داد که من خود فردا شما را بمنزل خواهم آمد و ملاقات خواهم کرد و قرار تشریفات را خاطرنشان خواهم ساخت پس روز جمعه بحسب وعده بسفارتخانه آمده بعد از گفتگو و صحبت و قرار امر مراجعت کرد و دیگر روز امین الملک ببازدید او رفته باز گردید و منتظر احضار و دعوت بحضور اعلی بود دو ساعت پیش از زمان شرفیابی موسیو پیرسن و دو تن از نایبان ایشیک آقاسی حاضر سفارتخانه شدند و نیم ساعت بوقت حضور مانده چهار دستگاه کالسکهٔ شش اسبه از کالسکهای خاصه امپراطوری بیاوردند که زینها و یراقهای اسبان از زر ناب بود و چهار نفر شاطر سواره در پیش کالسکهٔ امین الملک و چهار در قفا و چهار کالسکه چی نیز در پیش و دنبال کالسکه نشسته حرکت کردند و با هر یک از کالسکه های دیگر نیز دو تن شاطر در پیش و چهار تن کالسکه چی در خلف و امام سواره میراندند در اول ساعت مقرره امین الملک و تبعهٔ سفارت کبری بدر سرای سلطنت امپراطوری رسید و بمیدان طویلری که فضائی گشاده و صافست و گرداگرد آن میدان از مجری آهنین آراسته درآمد و این میدانی است که در اطراف خیابان آن دو قطار سرو آزاد کشته اند و پنج شش مرتبه عمارات عالیه در اطراف این میدان بنیاد نهاده اند و از مشاهیر ابنیه است علی الجمله در آن میدان دو فوج از سرباز خاصه در سرای سلطنت بترتیبی تمام دو صف برزده قیام داشتند و مردم بسیاری نیز در این میدان اجتماع کرده بودند چون امین الملک در رسید طبل و شیپور کوفتند و موزیکان نواختند و با بیرق سلام نظامی دادند و امین الملک بدالان عمارت درون شد کسانی که بمنزله نایبان ایشیک آقاسی و غلام پیشخدمتان سرکاری بودند در این محل باستقبال سفیر کبیر آمدند و برسم معهود سلام دادند و مهربانی کردند و سفیر برگذشته بدالان دویم درون رفت و طول این سرا با طاسی صد گام و از زمین گذشته پله متصاعد بود و پس فسحت و رفعت داشت و از طرف اعلای آن چراغدانهای بلور مجمع که ایرانیان آنرا چهل چراغ خوانند بر ردیف بیاویخته بودند و در دو طرف این معبر طویل قراولان خاصه ضخیم الجثه قوی الهیکل بیک اندازه و قامت اقامت داشتند و هر یک را کلاه خود ابلق زده و اسلحه مصیقل براق نیکو بود و چون جناب امین الملک و همراهان از این محل و معبر گذشتند برواق فراخی درآمدند که زیاده از یکصد گام مسافت داشت و در آنجا نیز قراولان خاصه آراسته تر از جماعت نخست ایستاده سلام نظامی دادند و امین الملک از این رواق و از طاق گذشته برواق و تالاری دیگر رسید که بصورت امپراطور بزرگ ناپلیون و رجال و امرا و امنای دولت مصور و منقش بود و در آن خانه شاهانه وزیر دول خارجه در رسیده با جناب امین الملک قدری گفتگو کرده بحضور اعلی بازگشت از آن پس ایشیک آقاسی بیرون آمده سفیر کبیر را بحضور امپراطور دلالت کرد با ترتیب و تنظیم درست شرفیاب حضور شدند و در آن بارگاه اعلیحضرت امپراطور با دوازده تن از مردان دولت بر سوئی از تخت ایستاده و در برابر او امپراطریس با چارده زن از نسوان و بانویان معظم برپای بود و جناب امین الملک با مترجم وزارت خارجه بفاصله شش گام برابر روی حضرت امپراطور فرانسه ایستاده شد و دیگران تختی باز پس تر بایستادند و هر یکی هدیه از هدایا در طبقی بدست یکی از تبعهٔ سفارت حاضر بودند و چون بایستادند جناب سفیر کبیر امین الملک بلهجتی شیرین عرض کرد که نظر باستقرار کمال دوستی و یکجهتی دولتین ایران و فرانسه برحسب امر اعلای حضرت پادشاه ایران مامورم که از چند روی حضرت امپراطور فرانسه را تهنیت گویم و از بخت خود شاکرم که وقتی باین حضرت راه یافتم که چندین سعادت و میمنت برای این دولت بظهور آمده اول جلوس حضرت امپراطور بر تخت سلطنت فرانسه دویم ولادت نواب ولیعهد دولت فرانسه را که مزید استقلال این سلطنت عظمی است تهنیت و درود گویم وسیم انعقاد عهدنامه دول متفقه که با دولت بهیه روسیه در این دار الملک محکم گشته تبجیل کنم چهارم بر عهد اتحاد و ودادی که ما بین دولت علیه ایران و دولت قویم فرانسه منعقد گشته و روزگاری دراز تمنای اولیای دولتین بوده و اکنون ظهور نموده ترحیب و ترحیب رانم چون سفیر کبیر ایران این سخنان دلفریب بپایان برد حضرت امپراطور معظم بپاسخ فرمود که ای آقای ایلچی کبیر من نیک بخت و خوشوقتم که پادشاه شما باینگونه تهنیتها شما را بمن فرستاده از ابتدای محاربه مشرق زمین من طالب شدم که رابطهٔ سابقهٔ قدیمه را با دولت ایران تجدید نمایم و اینکه در آن محاربه متفقه دولت ایران بهیچ طرفی میل ننمود و بستگی نیافت هم سودمند بود و خود این عهدنامهٔ تجارتی جدید که با دولت ایران بسته ام تهنیت میگویم چه وسایط معامله تجارتی مایهٔ روابط مداخله دولتی است و در جنگی که فیما بین

ایران و انگلیس واقع شده افسوس دارم و آرزومندِ اصلاح آنم که بزودی بمصالحه تبدیل یابد و من از شما خوشنودم بدان تقریرات پسندیده که بنسبت بدولت فرانسه و ولیعهد من بیان نمودید و شما از مراتب نیکخواهی من اطمینانی داشته باشید مع القصه چون این سخنان بپایان رفت جناب امین الملک نامه همیون شاهنشاه ایران و نشان تمثال همثال را بدست خود گرفته پیش برد امپراطور و امپراطریس از پله تخت بنشیب آمده بدست خود نامه و تمثال را گرفته بوزیر دول خارجه یا دیگری سپرد پس امین الملک تصویر و گردن بند امپراطریس را فراتر برده امپراطریس بدست خود گرفته یکی از نسوان معظمه سپرد آنگاه سفیر کبیر شمشیر نواب ولیعهد را پیش برد اعلیحضرت امپراطور نزدیک تر آمده شمشیر را گرفته بسیار اظهار سرور و بشاشت کرده فرمود از این شمشیر امتنان دارم که حضرت پادشاه ایران ولیعهد را بیادگار فرستاده پس امین الملک تبعه سفارت خود را در آن پیشگاه معرفی نموده یک یک مورد نوازش امپراطوری شدند و در ساعت سه از حضور امپراطور بهمان ترتیب و تشریف که رفته بودند باز گردیده بسفارتخانه خود در آمد و جناب وزیر دول خارجه تا در اوطاق دویم بمشایعه آمده بازگشت و تا پایان اشک آقاسی و دیگران و موسیو بویرستن تا ورود منزل همراهی داشتند و در این اوقات وزیر دول خارجه فرانسه بجناب امین الملک آگاهی داد که دولت انگلیس از مداخله فرانسه در کار دولت ایران و انگلیس خوشنودی دارد ولی از مداخله کارکنان دولت روسیه کراهی دارند امین الملک پاسخ داد که چون ما را اعتماد بتمام بدوستی دولت فرانسه است خوشتر آنکه بصلاح و صوابدید دولت فرانسه رفتار نمائیم بالجمله پس از روزی چند که ابواب مکالمه و پیام و رسول با جناب لارد کولی سفیر کبیر انگلیس مفتوح شد جناب امین الملک خود بدیدار او رفت و از دو جانب بر کار رفته مخاصمه اظهار حسرت و افسوس بظهور آمد و امین الملک حیثیات نامه خود را در امر مصالحه بیان نمود و بعد از مراجعت بسفارتخانه خویش و گذشتن روزی چند بار دیگر بحضرت امپراطور اعظم باریافت و پس از اظهار اشفاق و الطاف ملکانه سفیر کبیر را آگهی داد که کارگذاران دولت انگلیس سفیر ایران را بدار الملک لندن خوانده اند تا امور و شروط مصالحه را هم در لندن بپایان برند امین الملک از عزیمت لندن دلگرانی داشت که مبادا چنانکه باید او را تمکین ننمایند یا بتدبیر و تقریر صورت کار را تغییری دهند خوشتر داشت که این کار در پاریس منتهی شود و بعد از مجالس گفتگوی و حضور وزرای خارجه هر دو سوی سخن بپایان آمد و فاتحه کار بمبارکی بخاتمه پیوست و عهدنامه مبارکه در هفتم شهر رجب بدین شروح و شروط نگاشته گردید

صورت عهدنامه جدیده فیمابین دولتین علیتین ایران و انگلیس

بسم الله الرحمن الرحیم چون اعلیحضرت خورشید رایت اقدس همایون پادشاه اعظم شاهنشاه بالاستقلال کل ممالک ایران و اعلیحضرت شاهنشاه انگلیس هر دو علی السویه از روی صدق مایل این هستند که مصایب جنگی را که منافی میل و مکنونات دوستانه ایشانست رفع نمایند و روابط دوستی که مدت مدیدی فیمابین دولتین علیتین برقرار بوده مجدداً بیک صلحی که بر وفق فواید طرفین باشد بر بنیان محکم برپا نمایند لهذا بجهة اجرای این مطلوب و مقصود اعلیحضرت پادشاه ایران جناب جلالتماب مقرب الخاقان فرخ خان امین الملک سفیر کبیر دولت علیه ایران صاحب تصویر همایون و حمایل آبی و دارای کمر مکلل بالماس را و اعلیحضرت پادشاه انگلیس جناب مجدت نصاب هنری ریچارد چارلس بارون کاولی از امنای دولت انگلیس و از اجزای شور مبارکه مخصوصه اعلیحضرت پادشاه انگلیس حامل نشان بزرگ ملک شریف حمام و سفیر کبیر مخصوص و مختار دولت انگلیس در نزد اعلیحضرت امپراطور فرانسه را وکلای مختار خود تعیین فرمودند و ایشان بعد از آنکه اختیارنامهای خود را ابراز و مبادله نمودند و موافق ترکیب رسمی دیدند فصول ذیل را معقول و مقرر داشته

فصل اول از روز مبادله امضانامهای عهدنامه حال فیمابین اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت شاهنشاه انگلیس همچنین فیمابین خلفا و ممالک و رعایای طرفین صلح و دوستی دائمی خواهد بود

فصل دویم چون بدولت و اقبال فیمابین دولتین ایران و انگلیس صلح برقرار گردید بحکم این فقره مقرر است که عساکر دولت انگلیس بنا در ممالک ایران را تخلیه خواهند کرد موافق شرایط و تعهدات ذیل

فصل سیم دولتین علیتین معاهدتین تعهد میکنند که کل اسرا که در حین جنگ بدست عساکر طرفین افتاده باشد بلا درنگ آزاد نمایند

فصل چهارم اعلیحضرت شاهنشاه ایران تعهد میکند که بلا فاصله بعد از مبادله امضانامهای این عهدنامه کامل اعلام نماید که بواسطه آن جمیع رعایای ایران که در وقت جنگ مراوده خود با عساکر انگلیس بصدد رخیاشی شده باشند از عقوبت این حرکت خود معاف باشند بطوری که هیچکس هر درجه که داشته باشد بجهة این حرکت خود مورد شبهه و اذیت و تعدی نخواهد بود

فصل پنجم اعلیحضرت شاهنشاه ایران تعهد میکند که بلا درنگ لازمه تدابیر را بکار برد که عساکر و کارگذاران ایران را از ملک و شهر هرات و سایر ممالک افغانستان پس بکشد تخلیه ممالک مزبوره تا مدت سه ماه بعد از مبادله امضانامهای این عهدنامه معمول خواهد بود

فصل ششم اعلیحضرت شاهنشاه ایران راضی میشود که ترک بکند کل ادعای سلطنتی را بر خاک و شهر هرات و ممالک افغان

و هرگز مطالبه نکند از رؤسای هرات و ممالک افغان هیچ علامت اطاعت مثل سکه و خطبه و باج و نیز اعلیحضرت ایشان تعهد میکند که بعد از این از هر مداخله
در امورات داخله افغانستان اجتناب نماید اعلیحضرت ایشان وعده می دهد که استقلال هرات و تمام افغانستان را اعتراف نماید و هرگز با استقلال
ممالک مزبوره مداخله نکند در صورت ظهور منازعه فیمابین دولت ایران و ممالک هرات و افغانستان دولت ایران تعهد میکند که اصلاح
آنرا رجوع باهتمامات دوستانه دولت انگلیس نماید و اقدام بجنگ نکند مگر در صورتیکه اهتمامات دوستانه دولت انگلیس مثمر ثمری نشود از طرف دیگر
دولت انگلیس تعهد میکند که همه وقت اعتبار خود را در ممالک افغان بکار برد و نگذارد که از آنها و هیچیک از آنها باعث هیچ نوع تشویش و پریشانی
دولت ایران بشود و اگر دولت ایران در وقوع مشکلات رجوع بدولت انگلیس نماید دولت انگلیس نهایت کوشش را خواهد نمود که منازعات
فیمابین را موافق حق و مطابق شأن دولت ایران اصلاح نماید فصل هفتم در صورتیکه از جانب هرات و ممالک افغان بر سرحدات ایران
تجاوزی بشود هرگاه ترضیه شایسته داده نشود دولت ایران حق خواهد داشت که بجهة دفع و تنبیه جانب متعدی اقدام بحرکات جنگی نماید
اما این صراحة معلوم و مقبول است که هر لشکری که از جانب دولت ایران که بجهة مقصود مزبور از سرحد بگذرد بمحض اجرای مقصود خود مراجعت
بخاک خود خواهد کرد و استعمال حق مزبور نباید بهانه توقف دائمی عساکر دولت ایران یا الحاق شهری یا یک جزو ممالک مزبوره بممالک ایران بشود
فصل هشتم دولت ایران تعهد میکند که بلا فاصله بعد از مبادله امضانامهای این عهدنامه جمیع اسرائیکه در حین جنگ در افغانستان بدست
عساکر ایران افتاده باشد بدون عوض نقدی آزاد نمایند و همچنین جمیع افاغنه که یا باسم گروی و یا بجهة امور دولتی در هر جای ممالک ایران
مقید باشند بهمان طور آزاد خواهند بود بشرط اینکه افاغنه هم از طرف خود اسرا و مقیدین ایرانی را که در دست آنها باشد بدون عوض نقدی آزاد
نمایند دولتین متعاهدتین در صورت لزوم مامورین نصب خواهند کرد که شرایط این فقره را معمول دارند فصل نهم دولتین علیتین تعهد میکنند
که درباب نصب و اعتراف قونسولهای جنرال و قونسولهای و وکلای قونسول هر یک از این دو دولت در ممالک همدیگر حالت دول کاملة الوداد را
خواهند داشت و نسبت برعایای طرفین و تجارت ایشان در هر باب همان طور رفتار خواهد شد که برعایا و تجارت دول کاملة الوداد رفتار میشود
فصل دهم بلا فاصله بعد از مبادله امضانامهای این عهدنامه سفارت انگلیس مراجعه بطهران خواهد کرد و همانوقت دولت ایران راضی بشود که
سفارت مزبور را پذیرائی نماید با شرایط خاطرخواهی و تشریفات مندرجه بشرح علیحده که امروز وکلای دولتین معاهدتین ممضی داشتند فصل یازدهم
دولت ایران تعهد میکند که در مدت سه ماه بعد از مراجعت سفارت انگلیس بطهران یک مأمور را تعیین نماید که باتفاق یک مأمور دولت انگلیس مطالبات
نقدی جمیع رعایای انگلیس را از دولت ایران تحقیق و مشخص نماید و دولت ایران هر یک از این مطالبات که بتصدیق مامورین مزبور باشد یا دفعة
یا بقسط خواهد داد در یکمدتی که بیشتر از یکسال از تاریخ مامورین نباشد و مامورین مزبور تحقیق و مشخص خواهد کرد قروض دولت ایران را از رعایای ایران
و رعایای سایر دول که تا وقت عزیمت سفارت انگلیس از طهران در زیر حمایت انگلیس بودند و از آنوقت بعد ترک حمایت مزبوره نکرده اند فصل دوازدهم
باستثنای آنچه در فصل سابق مقرر شده دولت انگلیس این حق را ترک و انکار خواهد کرد که حمایت نکند بعد از این هیچیک از رعایای ایرانرا که بالفعل
در نوکری سفارت و قونسولهای و وکلای قونسول انگلیس نباشد بشرط اینکه چنین حقی بدول دیگر داده و معمول نشود و در اینباب و جمیع خصوصیات
دیگر دولت انگلیس مطالبه میکند و دولت ایران هم تعهد مینماید که همان امتیازات و معافات در ممالک ایران بدولت انگلیس بنوکرها و رعایای
آن داده خواهد شد که بدول کاملة الوداد و بنوکرها و رعایای ایشان داده میشود و همچنین دولت انگلیس و نوکرها و رعایای آن بهره یاب خواهند بود
از همان احترام و اعتبار که بدول کاملة الوداد و بنوکرها و برعایای آنها داده میشود فصل سیزدهم دولتین علیتین معاهدتین بحکم این فصل تجدید میکنند
آن قرار را در ماه آغوست سنه هشتصد و پنجاه و یک عیسوی مطابق شوال هزار و دویست و شصت و هفت هجری در باب رفع تجارت غلام و کنیز
در خلیج فارس فیمابین این دو دولت داده شده است و علاوه براین تعهد میکند که قرار مزبور پس از انقضای مدت برقراری آن که عبارتست از
آغوست هزار و هشتصد و شصت و دو هجری باشد تا مدت ده سال دیگر برقرار خواهد بود و باین نحو امتداد خواهد یافت تا یکی از جانبین یک اعلام رسمی
قرار مزبور را موقوف بدارد اما اعلام مزبور معمول نخواهد بود مگر یکسال بعد از ظهور آن فصل چهاردهم بلا فاصله بعد از مبادله امضانامهای
این عهدنامه عساکر انگلیس هر نوع حرکات خصمانه را نسبت بدولت و مملکت ایران ترک خواهد کرد و دولت انگلیس علاوه براین تعهد میکند که بمحض
اینکه قرارداد تخلیه هرات و ممالک افغانستان از عساکر ایران و همچنین قرارداد پذیرائی سفارت انگلیس بطهران کاملا مجری شد عساکر انگلیس خود را

از جمیع ولایات و اماکن و جزایر که تعلق بایران دارند بلا درنگ پس خواهند کشید و دولت انگلیس تعهد میکنند که در این اثنا سرکرده عساکر انگلیس عمدا
هیچ حرکتی که موجب ضعف اطاعت رعایای ایران نسبت باعلیحضرت شاهنشاه ایران باشد نخواهد کرد بلکه تقویت اطاعت مزبوره نهایت مقصود
انگلیس است و علاوه براین دولت انگلیس تعهد میکند که بقدر امکان رعایای ایران از زحمت حضور عساکر انگلیس امین خواهند کرد و همچنین آذوقه
که بجهة عساکر مذکوره لازم شود دولت ایران تعهد میکند که بکارگذاران خود قدغن نماید که عساکر انگلیس را در تحصیل آذوقه مذکور اعانت کنند و نیز دولت
انگلیس تعهد میکند که در حین اخذ اشیا قیمت آنرا موافق نرخ روز از جانب مامورین انگلیس بلا درنگ داده خواهد شد فصل پانزدهم عهدنامه حال
ممضی خواهد شد و امضانامههای آن مبادله خواهد شد در بغداد در مدت سه ماه یا زودتر هرگاه ممکن شود و بجهة اثبات مسطورات فوق ایلچیان
طرفین این عهدنامه را ممضی و بمهر خود مختوم ساخته در پاریس در چهار نسخه یوم هفتم شهر رجب سنه هزار و دویست و هفتاد و سه هجری چون این عهدنامه
تا خاتمه پرداخته شد و هر دو تن سفیر کبیر ایران و انگلیس خط و خاتم بر زدند امین الملک فرخ خان نایب اول سفارت را حاضر ساخته عهدنامه را
بدو سپرد و او را روانه دار الملک ایران داشت هم از جمله واقعات دار الخلافه احضار قایم مقام از آذربایجان بملازمت حضور و ماموریت میرزا
فضل الله وزیر نظام بوزارت آن صفحات بود که در هشتم شهر رجب یکثوب خرقه ترمه کشمیری بطانه خز و دکمه شمسه مرصع مخلع و روانه شد و حسین خان
پیشخدمت نیز بمنصب پدر خود منصوب و با او همراه گردید و حاجی محمد خان پیشخدمت خاصه با بعضی نذورات از جانب شاهنشاه ایران روانه عتبات
عالیات گشت و جعفرقلیخان ایلخانی شادلو حکمران استراباد با پنجهزار سوار بدار الخلافه آمد و چنانکه مکرر سبق ذکر یافته عید میلاد با سعادت حضرت
امیر المؤمنین علی بن ابیطالب را شاهنشاه اسلام تجدید و تکریم و تمهید و تعظیم تمام نمود و در شب سه شنبه بیست و چهارم رجب المرجب سنه ۱۲۷۳
مطابق ییلان ییل ترکی چون چهل و دو دقیقه از شب در گذشت آفتاب عالمتاب بخانه شرف تحویل گزید و آفتاب سلاطین برسم ملوک ایران جشن
نوروزی برپای داشت و بمبارکی و فیروزی بپایان برد و چون نیمه شعبان درآمد مروج ملت اسلام و مرید ائمه کرام ناصر الدین شاه آن روز را
که بتحقیق روز میلاد حجة الله الغایب است عیدی بزرگ مقرر فرمود و در همه بلاد شیعی بمنشور خسروی آن عید سعید اعظم اعیاد متداوله گردید و این
نیکنامی در گیتی بماند **ذکر ورود کینیاز ملیکوف امیر جانشین قفقاز بدار الخلافه** چون فیمابین دولتین فخیمتین ایران و
روس بملاحظه محاسن اتحاد و یکانگی و مراقبه مراتب وداد و یکجهتی این قاعده استمرار یافته که بهر هنگام که جانشینی تازه از دولت بهیه روسیه
بمملکت قفقازیه مامور میگردد و حکمران جدید صاحب منصبی خطیر با ذریعه مخالصت ضمیمه بحضرت دار الخلافه گسیل میدارد و مراتب ماموریت و قرب
جوار خود را با امنای دولت مشهود مینماید در این اوقات که جناب جلالت نصاب کینیاز باراتنسکی از جانب دولت روسیه بجانشینی ملک
قفقاز آمد عالیجاه کینیاز ملیکوف را که از جنرالهای معروف نجیب طایفه گرجیه است با هفده مرد صاحب منصب و شصت هفتاد تن سوار
قزاق کنگرلو روانه دار الخلافه داشت و در تمام بلاد آذربایجان با توقیری و تمجیدی کامل گذر کرده بدار الملک همیون نزدیک شد در روز ورود او
حسنعلی خان سرتیپ گروسی و میرزا محمد شفیع سررشته دار دفترخانه مبارکه و میرزا عبد الوهاب نایب دویم وزیر دول خارجه و محمود خان کلانتر
شهر و ملکی زیور باشیان غلام با یکصد غلام نظام و غیر نظام و نایبی از نواب محمد محسن میرزای امیر آخور با اسبان آراسته و جنیبتهای دلکش
تا قریه طرشت ری باستقبال او مامور شدند و پس از ورود و آسایش در خیمه معینه و تشریفات لازمه باتفاق راه ری سپرده وارد عمارتی که خاصه
ایشان معین گردیده بود شدند و میرزا محمد تقی مستوفی و میرزا زین العابدین و میرزا عباس خان منشی وزارت خارجه در حین ورود از جانب
امنای دولت نزد آنان رفته و در شب اول ورود آنان حاجی علیخان حاجب الدوله که تشریفات سفرای دول خارجه باهتمام او نظام
گیرد رسید کار امیزبانی منظمی بظهور آورد و جناب لاقوفسکی شارژدافر دولت بهیه روسیه و صاحب منصبان سفارت تماما با جناب کینیاز
ملیکوف و همراهان معاشر بودند و برای تکمیل توقیر و تجلیل ایشان عباسقلی خان سیف الملک سفیر کبیر سابق دولت ایران بممالک روسیه و
حسینخان نظام الدوله و حاجب الدوله و میرزا عباس خان منشی مذکور در آن مجلس حاضر شدند و روز دویم ورود آنان عبد العلی خان ادیب
الملک پیشخدمت خاصه حضرت اقدس بحکم شاهنشاهی بمنزل کینیاز رفته از جانب سنی الجوانب بدیشان اظهار التفات و توجه نمود و از جانب جناب
صدر اعظم میرزا شفیع سررشته دار و هم از قبل وزیر دول خارجه میرزا محمد منشی نزد آنان رفته چنانکه معمول است ملاقات و مقالات و اظهار
مهربانی نمودند و در روز نهم شهر شعبان المعظم باتفاق محمد حسن خان نایب ایشیک آقاسی باشی بحضور همایون خوانده شد و بیست تن فراش دیوانی

و دو شاطر و پنج پیاول و دو نایب از فراشخانه و شاطرخانه و یک راس اسب مرصع یراق خاصه سواری کینیاز معین گردید و بجهة همراهان و نیز اسباب برد
شد و در همه راه معزز عبور کرده بمجلس جناب جلالتمآب صدر اعظم آمدند و مراسله جانشین قفقاز را سپردند و آن مجلس بنحوی شایسته که مزید موالات
شد بپایان رفت پس بتقبیل سده سنیه مستسعد شدند و محمدحسن خان هر یک را باندازه منصب و پایه رعایت تقدیم و تاخیر مرعی داشته یکایک را
در حضرت اعلی تعریف و توصیف کرده و ذریعه جناب جانشین را به پیشگاه عرضه داشتند و جناب وزیر دول خارجه از فرستاده گرفته به پیش سریر بردند
اعلیحضرت اقدس نسبت بکینیاز زلیکوف فرستاده جناب کینیاز باراشکی فرستنده بتفاوت درجات اظهار توجه و التفات فرمود و پس از
مرخصی از حضور اعلی بحضور نواب اشرف امجد والا امیرکبیر با احتشام بلند مقام شرفیاب شدند و بعد از رخصت بمکان خود رجعت کردند و بعد از استیذان
از امنای دولت قوی شوکت هدایا و تحفی از قبیل انفیه‌دان مکلل بالماس و ساعت مرصع بجواهر و انگشتری الماس و غیرهم که از جانب جانشین
برای بعضی از خانواده سلطنت و اولیای دولت و علمای ملت حامل بودند برسانیدند و چون زمان مرخصی کینیاز و همراهان او فرا رسید یک
قطعه نشان شیر و خورشید از درجه اول متضمن حمایل سبز و فرمان آن مرتبه بلند و دو طاقه شال رضائی کشمیری اعلی بکینیاز زلیکوف مرحمت شد و
بهر یک از همراهان او علی اختلاف درجاتهم خلعتها و نشانهای زرین و سیمین مبذول افتاد و کینیاز با جواب ذریعه جانشین قفقاز در روز سه شنبه
بیست و چهارم رخصت انصراف یافت و ابوالقاسم خان سرتیپ دماوندی و محمود خان کلانتر و میرزا عبدالوهاب نایب و موسی خان داود خان
مترجم اول و باباخان یوزباشی و یحیی خان مترجم بمشایعت کینیاز مامور گشته پس از طی همراهی بازگشتند و آنان راه تبریز و تفلیس درنوردیدند تا بمقصد رسیدند

ذکر ورود نریمان خان نایب اول سفارت کبری از پاریس و آوردن عهدنامه جدیده را بحضرت دارالخلافه

چون در هفتم شهر رجب المرجب عهدنامه دولتین ایران و انگلیس در دارالملک پاریس انجام یافت نریمانخان گرجی نایب اول سفارت کبری آن نامه را
برداشته و بسرعت سیر از برق و باد دوام کرده با کشتی بخاری راه درنوردیده و بیست و هشت روزه خود را بحضرت دارالخلافه رسانید و در هفدهم شهر
شعبان وارد شد و در بیستم شهر مذکور بحضرت اقدس شاهنشاهی باریافت و آن عهد مجدد مؤکد بملاحظه مبارک شرف قبول پذیرفت و بختام همایون
مزین گشت و جناب صدر اعظم نیز ممضی داشت و مقرر گردید که جهانگیرخان سرتیپ بن سلیمانخان برادر اکبر نریمانخان آن نامه را برگرفته ببغداد برد و در آن
شهر با مهر با کارگذار دولت انگلیس مبادله کرده این عهدنامه را بدو بسپارد و صورتی که مطابق آن در دارالملک لندن بامضای علیاحضرت ملکه
معظمه انگلیس رسیده بایران باز آرد و راه مقصد برگرفت و چون ببغداد رسید جناب وزیر مختار انگلیس که رنجیده خاطر از ایران ببغداد مانده بود بعد از اطلاع انجمنی مرتب
ساخت و با تبعه سفارت خود بنشست و میرزا ابراهیم خان کارپرداز مخصوص دولت ایران که در بغداد مقیم بود در روز هشتم رمضان با جهانگیرخان بمجلس
مذکور رفته عهدنامه‌ها را مبادله کردند و جهانگیرخان آن نامه را گرفته چون هدهد نامه بربال و پر بکشاد و در بیستم رمضان نامه ملکه بلقیس حشمت را بحضرت شاهنشاه
سلیمان شوکت آورد و بپاداش این سرعت و مکافات این خدمت بنشان سرتیپی از درجه دویم مخصوص و بلباس آن منصب از جامه‌خانه خاص
ملبوس گردید و بحکم اعلیحضرت شاهنشاهی حسنعلی خان سرتیپ افواج گروس حامل نشان میرپنجگی مامور شد که ببغداد رفته جناب چارلس موره وزیر
مختار و ایلچی مخصوص انگلیس را که رنجیده از ایران بیرون رفته بود بمقام خود مراجعت داده باشد و هادی خان سرتیپ کرد جهان بیکلو حامل نشان شیر و
خورشید از درجه اول باستقبال و مهمانداری وزیر مختار و همراهان وی تا سرحد ایران استعجال جست و راه سپردن گرفت و نریمانخان در ازای
وصول مصالحه‌نامه منصب سرتیپی و نشان آن و مقرری آن منصب یافت و بمراجعت دارالملک پاریس مامور و خلعت جناب سفیر کبیر امین الملک را
که جبه کشمیری شمسه مرصع بود حامل گردید و در نهم رمضان المبارک راه برگرفت و برفت

در بیان حادثه بندر محمره با سپاه انگلستان و واقعات آن سامان

از بدایع وقایع این ایام آنکه در بدو منازعه و مخاصمه دولتین ایران و انگلیس که بهر سرحدی سروری و بهر ثغری
لشکری تعیین یافت و حادثه بندر ابوشهر واقع گردید مقرر بود که نواب حشمت السلطنه والی عربستان و لرستان و بروجرد و خوزستان با جماعتی
از سپاهیان رکابی و سرهنگان افواج اداخر و ایل و سواران طوایف و قبایل در سرحد عربستان و محمره بحفظ معابر و بنادر و ممالک و مسالک
پردازد و جماعتی انبوه از هر گروه بمتابعت نواب والا مامور شدند از جمله دو فوج قدیم و جدید فراهانی بسرتیپی محمدحسن خان و سرهنگی محمدتقی خان و دو
فوج قدیم و جدید گرکزی بسرتیپی علینقی خان و سرهنگی ذوالفقارخان و فوج بهادران بسرتیپی آقاجانخان و سرهنگی احمدخان فوج سیلاخوری
بسرهنگی رستم خان فوج دلفان و سلسله بسرهنگی عباسقلی خان فوج قدیم لرستان بسرهنگی برخوردارخان سواره شاهسون دویرن جمعی زین العابدین خان

سواره فیلی جمعی حیدرخان سواره باجلان و بختیاری جمعی علیمحمد میرزای سرتیپ سواره ایروانی جمعی حاجی محمد بیک سواره قبه جمعی عبدالحسین بیک سواره
شترانی جمعی فرج الله خان تفنگچیان عرب بلوچ هشتصد نفر جوادخان سرهنگ و میرزا سید علی طبیب و میرزا فضل الله دامغانی و میرزا مهدی
مهندس قاینی و سید علی اصغر و محمد رضاخان از معلمین مدرسه دار الفنون نیز مامور بدان معسکر شدند و با آنکه از جانب امنای دولت و کارگذاران
حضرت مکرر به پیام و نامه بهریک از سرداران سپاه منصوره و سرحدداران ممالک محروسه نصیحت رفت که با وجود کشتیهای حربیه جماعت انگلیس
از قبیل و سودلین و فرقت که هریک محمل یکصد و پنجاه عراده توپ بزرگ خواهند بود و گلولهای آن توپها از بیست من و سی من گرانتراست طریق
دانش و حزم نیست که جنود ایران در کنار شطوط و بحار و سواحل و بنادر با آنان مقابله کنند ولی آنکه بمسافتی که گلوله توپ زوارق بلشکرگاه متواصل
و متلاصق نشود اردو زنند چه اگر آنان از زورق بیرون آیند توپهای گران حمل و نقل نتوانند و زیاده از توپهای خورد از قبیل شش پوند و نه پوند را
جنبش دادن نیارند و چون کار کارزار انگلیس از دریا بصحرا افتد کار بر سپاه ایران آسان گردد و طباع ابطال از مقابلت با آن رجال هراسان
نشود و نیز بنادر و سواحل قورخانه و غلات منتشر ننمایند و بدان کوشند که آن مردم دریائی ماهی وار از آب بیرون افتند تا در شست دام و شباک هلاک
گرفتار شوند معهذا نواب احتشام الدوله از این نصایح غافل ماند در این گفتار برخلاف قرار و مدار امنای دولت رفتار کردند و از رعایت حزم باز
ماندند و از قوانین رزم احتراز کرد خاصه چون استماع کرد که در ملک پاریس قرار معاهده و مصالحه دولت ایران و انگلیس ثباتی یافته پیش از آنکه این کار
بانجام و عهدنامه امضا یابد و مبادله شود دل از معامله مقاتله باز گرفت و آسوده نشست و دواب توپخانه و قورخانه را بچمنها و چراخورها منتشر کرد
و در کار محاربه با ارباب تجارب مشاوره را ننگ شمرد و سخن آزمودگان نشنید لشکر را بکنار بحر منزل داد و سنگری چند دور از یکدیگر بستن فرمود و آنهم
عرادهای توپ را متفرقه در هریک تقسیم کرد پنجاه گام از اینجانب آب که رود فرات با شط شوشتر التقا کنند در جهت غربی محمره بمسافت دویست گام
سه سنگر بستن فرمود و در سنگر اول آقا جانخان سرتیپ را با فوج بهادران جای داد و سه عراده توپ چهار پوند و نه پوند بدو سپرد و در سنگر دیگر
محمد مرادخان سرتیپ با فوج سیاه و سه عراده توپ معین شده و از جانب شرقی قلعه بمسافت هزار گام نیز سنگری بربست و محمد حسن خان سرتیپ
فراهانی را با نیمه فوج او و دو عراده توپ در آن سنگر بنشاند و محمد تقی خان سرهنگ را با نیمه فوج فراهان و یک عراده توپ هم از طرف بگذاشت و همچنین سه چار سنگر بعیده پرداخت
و عیسی خان سرتیپ پسر حاجی جابرخان را با چهارصد کس از عرب و بلوچ و دو عراده توپ در یکی از آنها جای داد و برخوردارخان سرهنگ را
با فوج امرائی و موسی خان یاور فوج سیلاخوری را با سیصد تن سرباز و رجبعلی خان یاور را با چهارصد تن سرباز از فوج گرازو و حاجی جابرخان
سردار محمره را با دویست سوار و پانصد پیاده عرب و زین العابدین خان را با صد سوار شاهسون دویرن در سنگرهای جزیرة الخضرا اقامت فرمود
و ایشان نیز سه عراده توپ داشتند و خود احتشام الدوله در پشت قلعه محمره لشکرگاه کرد و سه عراده توپ با خود بداشت و فرزندش ابراهیم میرزا
هشتصد گام دور از آب شط در پس نخلستان منزل گزید و چون اندکی بگذشت نواب احتشام الدوله کوچ داده اندکی باز پس برفت و در قفای [illegible]
ابراهیم میرزا و تراق جست و قورخانه را که در قرب لشکر سزاوار بود در معسکر خود بداشت و قورخانه دیگر هم در نزد پسرش بود و آذوقه و علوفه
لشکر را میرزا ابوطالب وزیر که دو صد گام از آب دورتر بود با خود همی داشت چندانکه سرداران سپاه و مهندسان لشکرگاه عرضه داشتند که
قورخانه را در محلی که گلوله خمپاره و توپ دشمن بدان فرا رسد دانا نگاه ندارد چه از قاروره تشنیع اعدا بناگاه قورخانه بپا کرد و بدین قانون
سنگر بستن آب بغربال پیمودن و باد بهاون سودن است اصلا پذیرفته نگردید و هنگام آن شد که حاصل کار آشکار شود ناگاه یکی و دو کشتی
انگلیس که بکنار بصره بحمل آذوقه آمد شدن داشت در رسید و نواب والا آنرا کشتی تجارتی می پنداشت یکروز چند تن از آن کشتی بکنار آمده
بامعان نظر از نزدیک و دور از محل سنگر و عدت لشکر و مکان قورخانه مفصلا آگاه شده باز بکشتی لنگر افکندند و زوارق و سفاین دیگر متواتر رسیدند
و چهل و چهار کشتی بشمار درآمد که دو کشتی ایشان از هر طرفی چهارده توپ بود و چهل و دو کشتی هریک بیست توپ زیاده نداشتند اول خبر وصول
کشتیهای انگلیس اشتهار یافت فرستاده نواب والا بتحقیق و تشخیص زوارق رفت و نوزده کشتی بشمرد و از بیم آنکه کشتیها زودتر از وی بمحمره در آیند
بتعجیل باز آمد و در سه شنبه بیست هشتم رجب آن سفاین هنگام چاشتگاه بملتقای رود فرات و شوشتر که بدایت شط العرب است متواتر در رسیدند
و از اهالی کشتی بکنار پنج هزار گام مسافت لنگر در آب افکندند روز چهارشنبه هنگام غروب آفتاب دوازده توپ بجانب جزیرة الخضر السرباز
و سواری که تردد میکردند بگشودند و در میان رود بر رشته از خاک بصره که بجزیره سلیمان بن غضبان معروفست گروهی را پیاده کرده سنگری بربستند

و دو خمپاره در آن بنهادند و از آنجا بسنگر ایرانیان گلوله فرو افکندند روز پنجشنبه ۲۹ قبل از طلوع آفتاب نیز سپاه دم مبارزت بنهادند و از آن سنگر گلوله خمپاره همی
افشاندند و از اینجانب گلوله هیچ سنگر بسنگر آنان نمیرسید اما از سنگر آقاجانخان بگشودن توپ جنگ مبادرت رفت تا یکساعت از روز برآمد ناگاه گلوله
خمپاره بسنگر آقاجانخان فتاده پاره گشت و از صد بهره افزون باطراف پراکنده شد پاره از آن گلوله بر پهلوی چپ آقاجانخان آمده قلب و ریه
و پیکر او را مجروح ساخت و او در غلطید و با آن جراحت مردم خود را به ثبات قدم تأکید همیکرد بالاخره او را از میان میدان جنگ بکناری بردند
و دو روزی ببود و آخر در گذشت پس دو کشتی دیگر بمسافت دویست گام بفوج بهادران روی در روی کردند دهان خمپاره‌ها را بخمپاره آتشین بگشادند
و از دنبال آن دو کشتی دو زورق آتشی در رسیدند و بر توالی نیز نزدیک آمدند تا هشت کشتی متعاقب یکدیگر در رسیده و در پهلوی یکدیگر صف برزدند و یکبار
بجنگ درآمدند و مانند ابر بهاری ژاله باری اقدام جستند و از سنگر بهادران و بیات نیز بگلوله توپ مدافعه همیکردند تا سنگر بهادران منعدم و منهدم گردید و
چند تن از توپچی و سرباز بجراحت یافتند و بیفتادند و در این هنگام نواب احتشام الدوله در سنگر محمد حسنخان فراهانی جای کرده بود و علی نقی خان پسر
نیز با فوج مهندس حضور داشت نواب والا او را با فوج او بسنگر بهادران مامور کرد و او برفت ولی چون بسنگر محمد مرادخان رسید خود متوقف بماند و
خداداد خان برادرش که یاور بود با فوج بسنگر بهادران مأمور داشت و سربازان او نیمی پراکنده شدند و نیمی بسنگر بهادران رسیدند اما از ایشان کاری
بر نیامد چه سنگر بهادران خراب شده بود و فوج از کار باز مانده و با تفنگ جنگ همیکردند و محمد مرادخان چون جماعتی را از فوج بیات نزدیک سنگر
بهادران در پس دیواری سست و پست باز داشته بود فرمان داد که از هر دسته پنج تن با صاحب منصب در آنجا مانده دیگران بسنگر درآیند و دیگران را
از پس این سربازان جداگانه جای داد در اینوقت از سنگر جزیرة الخضرا که معدودی مردم بلوچ در آن اقامت داشتند معصوم سلطان کاهی توپی
می افکند و از سنگر محمد حسنخان یک توپ بکشتیها گشاده میشد علی نقی خان و محمد مرادخان چون کار را نه بر مراد دیدند کس بنواب والا فرستاده توپ و
توپچی و قورخانه بمدد بخواستند نواب والا فرمود که اکنون امداد نتوان کرد چه بنیاد سنگرها برکنده و تعداد جمعها پراکنده است و همانا کار از
این حکایتها درگذشته است و در این هنگام سپاهیان انگلیس برای آتش زدن قورخانه سپاه ایران قاروره‌های آتشین بمیان سنگرهای اهالی ایران
زمین همی افکندند و بدین تدبیر و تعبیه قورخانه سنگر بهادران را چون خرمنی خس و خاشاک بدان آتش شعله‌ناک آتش درزدند و فرو سوختند و میرزا افضل [illegible]
توپخانه بن میرزا محمد حسین دامغانی که از متعلمین توپخانه مدرسه دار الفنون و بحکم اقدس همایون بخدمت آن اردو مامور بود بواسطه شتاب [illegible]
در نداده و در میانه سنگر بهادران و سنگر محمد مرادخان خمپاره همی افکند در اینوقت پاره از گلوله خمپاره اعدا پای او را مجروح کرد و محمد مرادخان او را بکناری فرستاد و
معالجه یافت تا جان از آن نیران سوزان بدر برد و بسلامت بموطن و مسکن رسید و هم اینوقت نواب احتشام الدوله خانلر میرزا چون ملتفت شد دید
که گلوله توپ و خمپاره انگلیس از سر لشکرگاه بدان سوی تر همیرود و دیگر ملاحظه کرد که برخی از زوارق انگلیس قدری دور از لشکرگاه بکنار آمده و عساکر خود را
با توپ و سوار و پیاده کرده اند در این هنگام بینک بهراسید و پریشان خاطر شد که مبادا سواره و پیاده انگلیس که از زوارق فرود آمده اند در قفای
لشکریان ایران درآیند و آنانرا محصور نمایند پس حکم داد که سربازان از سنگرها بیرون شوند سرکردگان ناچار از سنگر بدر آمدند و نزدیک نواب والا رفتند
مجملا یکساعت قبل از طلوع آفتاب تا چند ساعت در میان دو لشکر از بحر و بر محاربه قایم بود و بضرب گلوله آتشبار جمعی از خشک و تر بسوختند چهار صد و
هشتاد تن از سپاه انگلیس کشته شد و چهار کشتی ایشان از ضرب گلوله توپ شکسته آمد و سه فروند آنرا مهار کرده ببردند و یکی را که اژدر نام داشت نتوانستند
بردن بعد از محاربه ببردند و در مدت توقف محمره کشتیها را مرمت کردند و چون چند ساعت بمحاربه اشتغال داشتند قدری متوقف شدند که از جائی دیگر [illegible]
کنند اما چون خبر تفرقه و آشفتگی سپاه ایران شنیدند دیگرباره بجنگ آمدند و از فوج بهادران و مخبران بیات زیادی هشتاد و پنج نفر در این محاربه بقتل
رسید و زوارق انگلیس چهل و چهار فروند بود و دو کشتی از آنجمله هر یک از طرفی چهارده توپ داشت و سایر کشتیها هر یک بیست علی الجمله قرار نواب احتشام
الدوله با صاحب منصبان افواج ایران بر آن شد که نیم فرسنگ از کنار آب باز پس روند تا نگاه اردو زنند و علوفه و آذوقه و قورخانه با خود حمل و نقل نمایند
ولی چون اسب و استر صاحب منصبان را بمراتع بعیده برده بودند این معنی صورت نیافت لاجرم هر کس را ممکن بود قریب بغروب حرکت کرده یک فرسنگ راه طی
نمودند و بکنار نخلستانی رسیدند چون در آنجا آذوقه و علوفه نداشتند سه فرسنگ دیگر راه بریدند در کنار شط جای کردند و در آنجا نیز [illegible] آمدند دیگر روز در آنجا
بماندند و روز دوشنبه سیم شعبان باهواز رفتند و در اینجانب آب برابر اهواز توقف جستند شب چهارشنبه پنجم شعبان بنواب احتشام الدوله خبر دادند
که چند کشتی انگلیس روی بدین سوی آورده و در عرض راه توپی که عراده آن شکسته بود و اعراب بخشی می آورده اند عساکر انگلیس گرفته اند در اینوقت

یک کشتی بزرگ و دو کشتی کوچک از انگلیس رسید و با فکندن گلوله توپ و خمپاره مشغول شد سپاهیان آشفته خاطر شده بحکم نواب والا از اهواز حرکت کرده بجانب شوشتر پیاده برگرفتند و مسافت پنج فرسنگ قطع کردند و محمد حسنخان فراهانی مامور شد که هزار تن سرباز با یکعراده توپ برداشته در بند قیل ملتقای رود شوشتر و دزفول مقیم شود و در روز دیگر دو عراده توپ و آزوقه و چند سفینه و زورق بدو رسانیدند تا سرباز او با آسانی از رود عبره کنند و نواب والا میرزا ابوطالب را با جمعی سوار بجهة تدارک از بند قیل بشوشتر روانه داشت و چون خود از راه معبر آب قصد شوشتر کرده اتب راه نداد مقرر شد که خود با فوج بهادران و مخبران با کلک از آب عبره کرده بشوشتر رود و سایر قشونات با ابراهیم میرزا از راه دزفول عزیمت شوشتر نمایند چون عبور از آب ممکن نبود افواج فراهان از بند قیل حرکت کردند بدزفول و از آنجا بشوشتر شدند و نواب والا با فوج بهادران بجانب شوشتر رفته و محمد مراد خان را با فوج بیات زرند فرمود که از دزفول عبور کرده بنواب والا در رسد محمد مراد خان چون بشوشتر رسید با فوج خود و بهادران و سه عراده توپ و چهارصد سوار مامور باهواز شد و توقف کرد در اهواز از ترم صاحب سردار انگلیس بدو آگهی داد که دو روز است خبر مصالحه رسیده لاجرم ما دست از جنگ کشیده داریم آیا بشما نیز خبری آمده و یا نه پاسخ داد که مرا آگهی نیست و شرح حال بنواب والا عرضه کرد و در این اوقات خبر مصالحه محقق شد و محمد مراد خان از اهواز بشوشتر رفت و از آنجا بحضرت دار الخلافه آمد **ذکر خاتمه کار شاهزاده یوسف درانی** سابقا تفصیل حالات شاهزاده محمد یوسف درانی افغان در مقامات خود نگاشته گردید و بدان اشارت رفت که اعلیحضرت شاهنشاهی بشفاعت جناب صدر اعظم از سیاست او درگذشت و او را در زمرهٔ چاکران دربار مواجب و منصب و اجری مقرر فرمود و آسوده خاطر معیشت و زندگانی میکرد و در این اوقات که پسران صید محمد خان ظهیر الدوله سردار بهبود خان و سردار نادر شاه خان و برادر او سردار محمد صدیق خان و دیگر افاغنه الکوزائی در حضرت دار الخلافه حضور یافته بودند اتفاق کرده دادخواهی نمودند و عرضه داشتند که شاهزاده محمد یوسف بی استیذان امنای دولت ظهیر الدوله صید محمد خان را مقتول نموده و خواهرانش را کشته و بازنانش بی گذشتن مدت عدت در آمیخته و بعضی از پرده کیان او را مانند اسرای کفار بچاکران خود بخشیده و اکنون ما از اوطان باستان بوسی حضرت خاقان آمده ایم و در دار الخلافه توقف کرده ایم ما را از دیدار او خون بجوش است و دل در خروش از حضرت شاهنشاه شریعت پناه حقیقت آگاه التماس داریم که بحسب شریعت داد مظلوم از ظالم بازستانند و خون کشتگان ما را بهدر و بهانه نپسندد شاهنشاه ایران فرمود که گناه دولتی او را که من ولی امر بودم بخشودم اگر شما که ورثه مقتولید بهای دم از قاتل درگذرید بهم از خزینه عامره بدهیم و الا آثار ظهیر الدوله را ضایع و باطل نگذارم چندانکه اولیای دولت آنان را بخونبها تطمیع کردند تن در ندادند و مردانه در مقام قصاص ایستادند شاهنشاه عادل که حقیقت این امر بر رای مبارکش مکشوف بود از امری بدین ظهور اغماض فرمودن طریقه عدالت و انصاف ندانست فرمان داد که شاهزاده یوسف را بورثه ظهیر الدوله سپردند باشد که پس از غلبه بد و ترحمی کنند و آنروز که این داوری در میان بود حضرت شاهنشاهی از باغ قصر قاجار عزیمت شکار داشت و روز سیزدهم شعبان بود چون شهریار داد گر برنشست و بجانب کوه و دشت عنان بگردانید و موکب علی بیرون تا بالی از حوالی باغ قصر قاجار دوری گزید فرزندان ظهیر الدوله با تیغ و خنجر بروی دست گشادند و او را پاره پاره کردند و چون این کار بدینگونه رفت شاهنشاه را بر بازماندگان او ترحم آمد فرمان داد تا برادر او شاهزاده محمد رضا را و شاهزاده محسن بنی عم او را خلعتی کردند و آجری بنواختند و نیکو بداشتند سرداران مذکور محمد صدیق خان و محمد جبار خان و نادر شاه خان و دیگر فرزندان ظهیر الدوله خلعتهای گرانبها یافته و عطایای شاهانه گرفته در شهر رمضان رجعت بهرات کردند و نیز خانسوار خان هزاره که با امر شاهنشاهی حاکم مرو بود و این اوقات با بزرگان بلد باستان بوسی شاهنشاه ایران سعادت داشت مخلع و منعم رخصت مراجعت گرفته بجانب مرو روانه گردید و برفت و از واقعات هرات اینکه چون در این اوقات خشکسالی تمام بظهور آمده بود و سحاب آن صفحه تر از غایت قساوت قلب بر شکی بر حال دهاقین و زارعین آب در دیده نمیگشت چنان آسمان بر زمین شد بخیل که لب تر نکردند زرع و نخیل لاجرم بر رسم آنولایت خرقه مبارکه حضرت رسول الله صلعم را که بمرور اعوام و شهور بشیخ الاسلام احمد جام مشهور بزنده پیل رسیده بعد از طلب استسقاء در جامع سه روز با خود بصحرا برده دعا کردند و روز سیم باران کامل ببارید و تا سه روز انقطاع نیافت **ذکر مراجعت جناب جلالتمآب چارلس استیس موره وزیر مختار دولت بهیه انگلیس بدار الخلافه** چون بر نهجی که ذکر شد حسنعلی خان سرتیپ گروسی ببغداد رسید جناب وزیر مختار و ایلچی مخصوص دولت بهیه انگلیس عزیمت رجوع بدار الخلافه کرد از بغداد راه مقصد در پیش گرفته در حدود عراقین عجم و عرب هادی خان سرتیپ بمیزبانی او اقدام کرد و بهنگام ورود بشهر کرمانشاهان نواب امامقلی میرزای عماد الدوله چنانکه شایسته بود جنابش را تکریم و تحریم تمام مرعی داشت

و در مقامات عرض راه با حشمتی کامل عبور کرده تا قرب بدار الخلافه گشت و حاجی علیخان حاجب الدوله در بهشتی آباد تشریف قدوم وزیر مختار را سراپرده
رفیع بپای کرد و از جانب جناب جلالتمآب صدر اعظم عباسقلی خان سیف الملک و جهانگیر خان سرتیپ و محمود خان پسر میرزا فضل الله وزیر نظام
باستقبال او رفتند و جناب میرزا سعید خان وزیر دول خارجه نیز میرزا عبد الغفار خان نایب وزارت خارجه را بپذیره او فرستاد و محمود خان
کلانتر دار الخلافه و داود خان سرتیپ مترجم اول دولت ایران و مصطفی قلیخان یوزباشی با پنجاه تن از غلامان رکابی باستقبال رفتند و یکتن
رکابدار دیوانی با سه رأس اسب زرین لگام و یکنفر نایب شاطرباشی و ده شاطر و یکتن نایب فراشخانه و بیست فراش بدو پیوستند و از دروازه
شهر تا سفارتخانه خاص انگلیس جنابش را با غرقی لایق و حشمتی فایق عبور دادند و دو صد تن سرباز بدروازه شهر حاضر شده او را بنظام [illegible]
سلام دادند و احترام کردند و دویست تن سرباز با یک نایب در خارج سفارتخانه حشمتش را تقدیم و تکریم فزودند و بعد از ورود او بسفارتخانه
مخصوص جناب جلالتمآب صدر اعظم خوانهای حلویات بمبارکی ورود بدان مجلس فرستاد و از مستوفیان عظام میرزا ابو القاسم و میرزا علینقی
و میرزا زین العابدین ورود و وصول او را تهنیت آراستند آنگاه جناب صدر اعظم ایران بر تشیید بنیان این مصالحه جدید قواعد سلم و صفا محکم کرد
روز یکشنبه بیست و هشتم ذیقعده جناب وزیر مختار را در سرای سفارت دیدار کرد و بیرق دولت بهیه انگلیس را فراشته شد و وزیر مختار را بمقدمه
کلامندی و بث شکوی مستعد یافته آن تطویل با طایل را از سامع و قایل بدو بیت فارسی سعدی شیرازی منطوی ساخت چه در افتتاح سخن فرمود
بیا که نوبت صلح است و دوستی و عنایت   بشرط آنکه نگوئیم از آنچه رفت حکایت   و اختتام کلام را بدین بیت مختوم ساخت   دوست قدر
شناسند حق صحبت را   که مدتی ببریدند و باز پیوستند   و چون این مجلس بگذشت وزیر مختار آهنگ قریه قلهک شمیران که محل ییلاق خاص او
بود نمود و دیگر روز جناب میرزا سعید خان وزیر دول خارجه در آنجا بدیدار او اقدام کرد و باشارت حضرت شاهنشاهی شهباز خان قوریساول
باشی بسفارتخانه رفته وزیر مختار را بحضور شاهنشاه تاجدار بخواند و سه سر اسب و جنیبت خاص [illegible] از اصطبل مبارکه با خود ببرد و او برنشسته
با وزیر دول خارجه و شهباز خان بقریه نیاوران روی نهادند و در اینوقت بیست تن فراش و ده شاطر و ده مرد سیاول پیشاپیش او تا در عالی
سرای سلطانی همی رفتند و چهارصد تن از سربازان که در فضای خارج سرای سلطنت حاضر بودند وزیر مختار را سلام نظام داده بکشیکخانه درون
رفت و در آن مجلس محمد ناصر خان قاجار ایشک آقاسی و میرزا داود خان وزیر لشکر و محمد خان امیر تومان و حاجی علیخان حاجب الدوله و میرزا عباسخان
نایب وزارت خارجه با پوشش که در خور آن مجلس بود حاضر بودند و جناب وزیر مختار را اکرام و تکریم افزودند پس از لختی توقف ایشک آقاسی باشی او و تبعه
سفارت را باستان بوسی حضرت شاهنشاهی دعوت کرد و بعمارت بارگاه اعلی در آورد و جناب اشرف صدر اعظم نیز در آن انجمن از حضرت شاهنشاه
ایران بخلاف صدور این دولت عظمی اذن جلوس یافت زیرا که بقانونی که رسم دول است وزیر مختار انگلیس در حضرت اعلی جواز جلوس داشت و
بنشست و اگر جناب صدر اعظم بپای خواستی از حشمت او بکاستی و تا اینوقت هیچیک از صدور را این مکانت دست نداده بود و بالجمله ایلچی بزرگ
انگلیس آنچه از دولت خود ماموریت داشت عرضه داشت اعلیحضرت ملک الملوک ایران از علیاحضرت ملکه انگلیس پرسش حالی مشتاقانه کرد و
باظهار موالات و مصافات سخنان شاهانه بیان فرمود و وزیر مختار نامه مودت ختامه ملکه معظمه انگلیس را که بر فراز طبقی از زر ناب بدست منشی
سفارت آماده داشت برگرفته بپایه سریر حشمت مسیر آورده حضرت شاهنشاهی بدست مبارک نامه را گرفته بجناب میرزا کاظم خان نظام الملک سپرد
و در این مجلس خاص جمعی از خواص حسب الامر حضور داشتند و از اعمام خسرو پرویز غلام نواب فرهاد میرزا و نواب فیروز میرزای نصرة الدوله و [illegible]
میرزا از جانبی صف بربسته بودند و نظام الملک و میرزا سعید خان وزیر دول خارجه و محمد ناصر خان قاجار ایشک آقاسی باشی و میرزا داود خان
وزیر لشکر شهنشاه سلیمان فر و حاجی علیخان حاجب الدوله و مرتضی خان قوللر آقاسی با گروهی از غلامان پیشخدمت خاصه ایستاده بودند [illegible]
اجازه یافته بسرای خود رفت و وزیر مختار بعد از مرخصی از حضور شهریار بمنزل جناب صدر اعظم رفته از آنجا بدار السفاره خود رفت و [illegible]
جل زر بافته و لگام زرین با سلسله زر [illegible] که پیرو جه مستعار از باره بند شهریار رکوب او را آورده بودند از حضرت شاهنشاهی [illegible]
عطیت و موهبت رفت از آن پس وزیر مختار را با نظام الملک و وزیر دول خارجه بمخالطه و مجالسه پرداخت و حدیث محادثه و مباحثه
مصالحه و مسالمه بتبدیل یافت و بر وجهی که در عهد جدید قرار رسید تقریر و تحریر یافت عساکر [illegible]
برداشته اگر مسافرت جناب جلالت نصاب امین الملک فرخ خان سفیر کبیر ایران بدولت انگلیس

و باز آمدن

چون کار عهدنامه دولتین قوی الشوکتین ایران و انگلیس انجام گرفت اولیای دولت بهیه انگلیس را میل موالات و شوق مصافات بملاقات
جناب سفیر کبیر دولت علیه ایران امین الملک فرخ خان افزودن گرفت و به پیغام دوستانه خاطر سفیر کبیر را بسفر لندن ترغیب خواستند و جناب
لارد کولی با امین الملک پیام کرد که اگر بجانب لندن گرائی حضرت ملکه ملک انگلیس ورود ترا پذیرفته دارد و حضور ترا فرخنده شمارد و همچنین کپیتان
لینچ صاحب منصب معروف که عهدنامه مصالحه را از پاریس بلندن حامل بود در بیست و یکم شهر رجب بازگشت و رغبت خاطر امنای دولت بهیه
انگلیس را بحضور سفیر کبیر ایران و تشیید قواعد مواحدت و تشدید حبایل موافقت ابلاغ کرد و از قبل والی شهر لندن که پس از حضرت ملکه در ملت انگلیس
شخص اول است امین الملک را در شب شنبه بمجلس خود که در لندن داشت دعوت کرد بنابراین سفیر کبیر ایران در روز بیست و دویم رجب از شهر
پاریس راه لندن در پیش گرفت و موسیو پرستن مترجم دولت فرانسه که بحکم حضرت امپراطور میزبان امین الملک بود تا آخر اراضی فرانسه بمشایعه سفیر کبیر
مامور گشت چون بر سر راه آهن رسیدند کپیتان لینچ که قبل از سفیر بر سر راه آهن آمده منتظر مقدم سفیر بود با سفیر کبیر بکالسکه بخاری نشسته در مدت چهار
ساعت چهل و پنج فرسنگ مسافت را از راه آهن در نوردیده بمنزل امین آمدند و در آنجا غذائی خورده دیگرباره برنشستند و بمدت دو ساعت و
نیم بشهر و بندر بولون که منتهای اراضی ملک فرانسه است قریب شدند والی و قونسول آنجا پذیره و ملاقات آمده مهربانی تمام کردند پس لب بحر
محیط در محلی که زورق مخصوص سواری سفیر کبیر حاضر بود برنشستند کپیتان و صاحب منصبان کشتی دولتی که غالب حامل سفرا و وزراست و زورقی
نامی بنزد سفیر کبیر آمدند و از دو جانب اظهار دوستی و مودت کردند و موسیو پرستن وداع سفیر کرده بازگشت بعد از نیم ساعت آن غراب طاوس پیکر بط آسا
بر فراز آب بشناوری درآمد نظم لطیف شکل چو طاوس و تیز پر چو عقاب برهبری چو غراب و بفرخی چو هما شهاب سرعت و چرخ انقلاب و برق
شتاب سحاب نهضت و صرصر تک و جهان پیما شناوری که بسر در رود در آب محیط تکاوری که بتک بگذرد ز باد صبا و در مدت دو ساعت
سراسر عرصه آن مسافت را در یکدیگر نوردیده بکنار بندر فکستن که مبدا ملک ملکه انگلیس است وارد شد و اهالی بندر تکریمات کردند و در این مقام
صاحب منصبی از جانب جناب لارد کلارندن وزیر دول خارجه انگلیس در رسید و با اعیان آن بندر ورود امین الملک را تهنیت کرد دیگرباره
بکالسکه بخاری برنشسته بمدت دو ساعت و نیم بشهر لندن درآمدند بمحض وصول بلندن برادر کپیتان لینچ و لرد دید بیکلربیکی شهر لندن و معرفی از
جانب وزیر دول خارجه بپرسش امین الملک بیامدند و از اینکه برستوند و از تجدید مواحدت دولتین اظهار انبساط نمودند و سفیر کبیر را بمهمانخانه
کلاریج که مضیف شاهزادگان و وزرا و سفرای بزرگ است درآوردند روز جمعه همشن صاحب نایب اول وزارت خارجه از جانب لارد کلارندن
وزیر دول خارجه بملاقات ایلچی بزرگ ایران آمده اظهار شادمانی و مهربانی کرده از طرفین بمواهقت گذشت و چون او برفت کپیتان لینچ از دولتین
وزیر خارجه پیام آورد که علیحضرت ملکه در احضار سفیر کبیر بحضور سعادت سیر چند سبب تعجیل فرموده اند اولا تعجیل در احضار سفیر کبیر اظهار کمال رغبت است
با انعقاد این عهد جدید سدید و بی میلی بتجدید حوادث گذشته ثانیا بمحض التفات مخصوص است با امین الملک که سفیری کاردان و در اصلاح دولتین
رنجی تمام برده و اهتمامی کامل بظهور آورده است ثالثا چون قبل از شرفیابی حضور ملکه بمجلس دعوت نتوان رفت و باید امشب بمجلس ضیافت
بیکلربیکی شهر حاضر بود دو ساعت دیگر باید شرفیاب حضور گشت و چون از زوال خورشید ساعتی درگذشت دو کالسکه شش اسبه و شش شاطر خاص
سواره حاضر گشته سفیر کبیر را با اتباع سفارت کبری بحضرت علیا بخواندند کپیتان لینچ نیز با لباس نظامی همراه بود تا در پیش سرای سلطنت فرود آمده
بعمارتی بزرگ و عالی درون رفتند در اینوقت ایشک آقاسی و چند صاحب منصب سفیر کبیر را باستقبال مورد پیش آمدند و بعد از اظهار موالات
بعمارتی اعلی و اوسع رفتند و در آن محل جناب لارد پالمستان صدر اعظم و لارد کلارندن وزیر خارجه امین الملک را به پیش آمدند و اظهار مسرت
از رفع نقار رفته کردند و ملکه معظم آثار را بحضور خواندند با وزرای مذکور و اتباع سفارت بمجلس خاص ملکه معظمه رفتند و در این هنگام ملکه انگلیس
علیا حضرت ویکتوریه با نواب پرنس البرت شوی دلجوی خویش بر پای ستاده بود و بعد از وصول سفیر کبیر قدمی چند پیشتر خرامید و امین الملک
نزدیکتر رفته بتقریرات نیکو اظهار وداد و اتحاد دولتین و رفع غایله جانبین را معروض داشت بنحوی که ملکه معظمه از حسن بیان سفیر کبیر ایران متبسم شده
تقریر او را تصدیق فرموده و با اظهار بی رغبتی از سوانح گذشته و اثبات شوق موالات سابقه زبان گشود که الحمدلله این مخالفت بموالفت و مخاصمه
بمصالحه تبدیل یافت و زلال صفوت از غبار کدورت مبرا و گلزار محبت از خار خصومت معری گردید و یگانگی دو دولت دیگرباره استحکام یافت
و عهد مودت محکمتر از آغاز انجام پذیرفت پس از حال شاهنشاه بیهمال ایران پرسش کرد و امین الملک بپاسخ سخنان شایسته راند و نامه محبت

جبّه شهریار ایران را نزدیک برد و ملکه معظمه بدست خویش بگرفته بوزیر دول خارجه سپرد و از نواب پرنس البرت نسب و حسب و تقریری دلپذیر کرد و از اتباع
سفارت کبری پرسش گرفت و بتعریف امین الملک هر یک را بشناخت و با یکان یکان توجه و تفقد بجای آورد و آنگاه سفیر کبیر را رخصت انصراف بخشید و
با تکریمات و تشریفات مذکوره بسفارتخانه باز آمدند و چون ساعتی از آن شب برفت سفیر کبیر ایران با کپیتان لنج بضیافتگاه معهود روی نهادند و
بیکلربیگی و زوجه او در اولین رواق سفیر کبیر را استقبال کردند و بعمارتی دیگر شدند و در این شب از صدر اعظم لارد پالمستان و دیگر بزرگان و اکا
لندن چهارصد تن از رجال و نسوان در این ضیافت حضور داشتند و غالب آنان بمعرفی کپتان لنج نزد سفیر کبیر آمده اظهار دوستی و مودت کردند و آن محلی بر
گلستانی بود پر از بوی و رنگ و شبستانی پر از بتهای شوخ و شنگ و در هنگام جلوس سفیر کبیر ایران رسم صدور و ولات آن بزم بود در رسمی که
فیمابین آن گروه انبوه از ایام قدیم برقرار و مستمر است مدام های لعل رنگ بجامهای الماس گون ریخته بنوشیدند نخست صاحب انجمن و مهماندار دعوت
بیکلربیگی لندن ساتگینی از زر ناب لبالب از لعل مذاب کرده بر پای خواست و بسلامتی ملکه معظمه انگلستان بر لب نهاد و از کنار خود افتتاح جام
راح کرده تن بتن را علی الترتیب بداروی عقل فریب سرخوش ساخت و چون نوبت دوستکانی شراب ارغوانی بوزیر دول خارجه رسید از جای
برخاست و بزبان شکرانه بیاراست که کمال تشکر داریم که رفع غایله دو دولت را بتجدید عهد مصالحه کردیم و اینک سفیر کبیر دولت ایران در مجمع احباب
دولت انگلیس حاضر است و جام را بنوشید چون مجلس شراب و طعام بپایان رفت جناب صدر اعظم دولت انگلیس و امین الملک بجای مجلس رفته
در ثبات بنای مودت دولتین سخن راندند و از آن پس در اواسط شب انجمن پراکنده شدند و بمنازل خود عودت کردند و همانا اخراجات این مجلس
معادل سه هزار تومان تخمین یافت علی الجمله بروز شنبه صبحگاه جناب امین الملک بمجلس پارلمند رفته و وقت عصر وزیر دول خارجه را دریافت و
اوایل شب بصحبت گذشت و سفیر بمنزل باز آمد و نوشته از ایشک آقاسی باشی بسفیر کبیر آوردند که حسب الامر شب سه شنبه سفیر کبیر ایران و اتباع
سفارت بر خوان نعمت ملکه معظمه انگلستان بدعوت حاضر شوند و ایلچی کبیر از این تفقد خاص شاد و مفتخر گشت و در این یکدو روز شب بدیدن
و بازدید وزیر دول خارجه و سفیر کبیر دولت روسیه در گذشت و چون شب موعود در رسید ساعتی از غروب گذشته دو کالسکه مخصوص اعلی و چهار کالسکه
بدر سرای امین الملک حاضر شدند سفیر و اتباع سفارت و کپیتان لنج راه برگرفته بر در سرای خاص ملکه پیاده شده بسرائی درون شدند که بصور
سلاطین و معارف مشحون بود و صدر اعظم و وزیر دول خارجه سفیر کبیر را پذیره آمدند و در این هنگام ملکه معظمه و گروهی از زنان اعاظم بدین رواق
در آمدند جناب ایلچی کبیر و توابع او از یکسوی صف برکشیده ملکه را بتعظیم و تبجیل بجای آورده ملکه معظمه سفیر کبیر را مورد التفات فرموده بعمارتی دیگر
که محل نشستن و عیش بود توجه فرمودند و ایشان نیز بر حسب امر برفتند و آن اوطاقی بود بس بزرگ و عالی و بتصاویر پادشاهان آن ممالک مزین و میزی طویل
و عریض با اسبابی ملوکانه در آنجا نهاده و خدمه آن مجلس با لباسهای زیبا جابجا استاده علیاحضرت ملکه با پرنس و بعضی از زنان صدور و اعاظم
بر یکجانب میز فرو نشستند و در جانب برابر ملکزاده و ایلچی کبیر ایران و دیگران بنشسته باکل و شرب پرداختند و موزیکانچیان مخصوص سلطانی در
عمارتی بنواختن و [illegible] بمقامات موسیقی متداوله ملک خود اشتغال داشتند و در آنوقت ملکه معظمه تفقدات بسیار با سفیر کبیر فرمودند و ملکزاده
با سفیر پیوسته بصحبت مشغول بود تا کار شاد و لیها پذیرفت ملکه معظمه از فراز صندلی برخاسته بنزدیک سفیر کبیر آمده از سلامتی ذات بابرکات و تعداد
سنین ابد قرین شاهنشاه ایران پرسشها کرد و نیز در اتحاد دولتین تاکیدات فرمود و بلغت فرانسه با اتباع سفارت التفات نمود و پس بجانب صدر اعظم
رفته پرنس البرت را بمصاحبت امین الملک اشارت کرد و پس از لختی ملکه معظمه در محلی از آن مجلس جلوس فرموده نواب پرنس و صدر اعظم و وزیر
دول خارجه و ایلچی کبیر و پرنس ناپلیون بنی عم خویش را خواسته اذن نشستن داد و امین الملک را در پهلوی پرنس بنشاندند پس از صرف چای برخواسته
بمنزل خاص رفت و اهل مجمع بمنازل خویش بازگشته بیاسودند روز چهارشنبه جناب ایلچی کبیر بملاقات صدر اعظم دولت انگلیس رفته پس از
مراجعت سفرای دول متحابه بدیدن سفیر ایران آمدند و روز پنجشنبه صدر اعظم ببازدید سفیر کبیر آمد و سفیر کبیر خدمت حضرت ولیعهد دولت را
ادراک کرده پس مراجعت نمود و بعد از آن بتماشای عمارات پارلمند و بلور و سایر ابنیه عالیه غریبه و کلیساها و توپخانه و قورخانه که در دو فرسنگی
شهر لندن ساخته اند رفته ویلیمس صاحب رئیس توپخانه و جماعتی از اهل نظام سفیر کبیر را با مکاشی تمام سلام و تماشا دادند و در همه حال با وقاری
حشمت آمیز و گفتاری محبت انگیز با وزرا و سفرا معاشرت و مجالست داشت و در دیده خواص و عوام آن ممالک بقبول جلوه افزود و مراجعت
امین الملک از لندن در مقام خود نگاشته خواهد شد **در ذکر بعضی از واقعات دار الخلافه الباهره** نواب اشرف والا اردشیر میرزا

حکمران دار الخلافه و مضافات طهران چون در این چند سال بگاه عزیمت موکب فیروزی کوکب حضرت شاهنشاهی باسفار و شکار در رعایت مقامات اعالی و ادانی و حفظ ارک و خزاین سلطانی بحسن نیت و صدق طویت ارکان بنیان ارادت و خلوص خود را مستحکم و مشید کرده و بدولتخواهی بر امثال و اقران تقدیم یافته بود و اغلب اقران و اخوان نواب والا از حضرت شاهنشاهی بلقبی خاص اختصاص داشتند وی را نیز بلقب جلیل رکن الدوله مخصوص فرمودند و بمنشور و تشریف سلطانی مفتخر و مسرور گردید و اعاظم و اعیان دربار معدلت مدار در مجلس خاص او را تهنیت گفتند و چون نواب نصرة الدوله فیروز میرزا حکمران آذربایجان از برکاب اعلی احضار فرمودند نواب رکن الدوله بحکمرانی آذربایجان مامور گردید و نواب شاهزاده محمد تقی میرزا بحکومت دار الخلافه مفتخر گردید و چون میرزا محمد شفیع آشتیانی ملقب بصاحب دیوان در سنهٔ ۱۲۷۲ وفات یافته بود مقرب الخاقان میرزا فتحعلی خان مستوفی بن حاجی قوام الملک شیرازی که بحسب و نسب معروف و بصفات کفایت و کفالت موصوف است بوجهی شایستگی این مقام منیع داشت در این ایام که شهر شوال سنهٔ ۱۲۷۳ بود بدین لقب جلیل و منصب منیل اختصاص یافت و فرمان همایون اعلی صادر و خلعت آفتاب طلعت معین گردید و در دیوان اعلی بمحل خط و خاتم میرزا شفیع خاتم برزد و توقیع بنهاد و بتنظیم این خدمت تقدیم کرد هم در این ایام سعادت فرجام بافتخار نواب مؤید الدوله طهماسب میرزای حکمران ملک فارس و عمدة الامراء العظام مهرعلیخان شجاع الملک و سایر ارباب مناصب و عساکر ماموره به بنادر فارس خلاع زرفشان و قطعات نشان موهبت شد و نواب اشرف والا بخلعتی کشمیری از ملبوس خانهٔ خاص خسروی اختصاص یافت و شجاع الملک بیک قطعه نشان منصب میرتومانی و حمایل مخصوص آن نشان و شمشیر مرصع بالماس مفتخر گشت و محمد قلیخان ایلخانی فارس بنشان سرتیپی از مرتبهٔ سیم و جبهٔ کشمیری ارجمند گردید و علیخان سرتیپ قراگوزلو بنشان سرتیپی از مرتبهٔ سیم و خلعت جبهٔ ترمهٔ کشمیری یافت و محمد قلیخان سرتیپ فوج خاصه نیز بنشان مرتبهٔ اول سرتیپی و یک رشته حمایل سرخ و خلعت کشمیری افتخار گزید و لطفعلی خان سرتیپ فوج قشقائی بشمشیر زرین میناکار و جبهٔ کریانی سربلند گشت و بعبد الله خان سرهنگ فوج خاصه نیز یک قطعه نشان اول سرهنگی و یک رشته حمایل سفید و شال ترمه مرحمت افتاد و محمد طاهرخان سرهنگ فوج تبریزی نشان مرتبهٔ دویم سرهنگی و خلعت آن دریافت و میرزا علی محمد خان ولد مقرب الخاقان حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک شیرازی بیک قطعه نشان مرتبهٔ اول سرهنگی و یکرشته حمایل سفید و جبهٔ ترمهٔ کشمیری بین الاقران ممتاز گردید و بحکیم قاقرتین حکیمباشی افواج و صاحب منصبان جزو نیز خلعت و نشان متفاوته داده شد هم در این ایام نواب اسد الله میرزا بحکومت تربت حیدریه رفت و مقرب الخاقان احمد خان نوائی دیوان بیگی ارد و به بندر ابوشهر مامور و بدریابیگی ملقب آمد و بیک قطعه نشان سرتیپی و یک رشته حمایل سرخ مفتخر گردید و راه مقصد برگرفت

ذکر عزل عزیزخان سردار کل

عزیزخان مکری سردار کل نظام که در این خجسته تاریخ مکرر نام او تکرار یافته از توجه و تفقد خاطر مرحمت مآثر شاهنشاهی کوکب اقبال او در اوج جلالت بنیک بالا گرفته بود و لی بواسطهٔ تسامح در خدمات شاهنشاهی و تغافل در انتظامات امور سپاهی اختر او از درجات صعود بدرکات هبوط راجع شد و باشارت حضرت شاهنشاهی در دولتخانهٔ جناب صدارت پناهی انجمنی کردند و تمامت ملکزادگان و ارکان دولت را بخواندند و بنشاندند و حاجی علیخان حاجب الدوله از جانب سنی الجوانب حضرت اقدس اعلی بمجلس آمده فرمایش شفاهی ظل اللهی را تبلیغ نمود و از آن پس دستخط مبارک را که در عزل عزیزخان بجناب صدر اعظم ترقیم یافته بود در بیست و یکم شهر شوال بر سر انجمن و حضور تمام خاص و عام مجلس قرائت کرد و در این خطاب جناب صدر اعظم مخاطب بوده که چون ما انتظام امورات ایران را کلیةً بشما محول و موکول فرموده ایم و نظم امورات را از شما میدانیم خاصه امور قشون و قورخانه و جبه خانه و مدرسهٔ نظام و غیره که اعظم امورات است باید روز بروز و ساعت بساعت بر رونق و نظم و شکوه آن بیفزاید و خاطر ما از این جهة بکمال فراغت و آسودگی را داشته باشد لهذا از تاریخ امروز که روز شنبه بیستم شهر شوال المکرم سیچقان ئیل سنهٔ ۱۲۷۳ است نظم جمیع امورات عسکریه و غیرعسکریه را عموماً از خود شما میخواهیم و تماماً آنی نباید غفلت داشته باشید چون عزیزخان سردار سابق که موافق کتابچه جداگانه مقصر شد درست از عهده مشق و نظم امور قشون بر نیامد لهذا بموجب همین دستخط او را از سرداری سپاه و سایر مناصب مثل وزارت امیر نظام و غیره اخراج فرمودیم البته هر کس را بجای او صلاح بدانید مقرر خواهیم فرمود عزیزخان چندی رفته سر کشی بخانه و بازماندگان خود نماید چون از فرمایشات شفاهی و تحریرات شاهنشاهی عالی و ادانی آن انجمن آگاه شدند و کتابچه که تقصیرات او در آن تعداد یافته بود در انجمن بخواندند ارکان دولت و اعیان حضرت از حوصلهٔ حضرت ظل اللهی و مدارا و مواسای جناب آصف جاهی متحیر شدند و با آنکه او بجای جناب جلالتماب صدر اعظم مخالفتها کرده بود از کمال پاکی نفس و نیکی ذات جناب صدارت بمقام شفاعت او بر آمده با ذلت و آزار و سیاست و کیفر او تن در ندادند

بجهة او و متعلقین او مرسوم و مقرری کافی و وافی قرار داده در شهر محرم الحرام او را روانه سر دشت از اراضی ساوجبلاغ مکری که خانه او بود فرمود و در این اوقات میرزا داود خان پسر جناب شرف صدر اعظم که سنین عمرش از پانزده نگذشته و باخلاق ستوده و صفات محموده ممتاز و باکتساب کمالات از فضل و از حسن خط و علم حساب و زبان فرنسه و جزالت ترسل بر اقران سرافراز است حضرت شاهنشاهی بوزارت لشکر مخصوص فرمود و تمامت عساکر بعنایتش افتخار کردند هم از حادثات این ایام آنکه در پنجشنبه بیست و پنجم شهر شوال والده ماجده شاهنشاه مغفور ماضی محمد شاه نور الله مرقده که در حسب و نسب و عفت ذیل و طهارت نفس از توصیف مستغنی بوده در گذشت تمامت شاهزادگان خاقان نژاد و متابعت جناب صدر اعظم و امنای دولت بدر حرم سرای سلطنت اجتماع کرده با حرمتی نمایان و عزتی شایان جسد او را در محفه محفوف برحمت نهفته در چهار جانب محفه او پیاده رفته چون بمحاذی درب بارگاه پادشاه والاجاه در رسید حضرت شاهنشاهی بنفس مبارک جنازه او را لختی مشایعه فرموده مراجعت کردند و نعش آن مغفوره را بجامع دار الخلافه برده مجلس ترحیم برپا کردند و همه بزرگان ملت و دولت سه روز در آن مجالس عالی حاضر و تالی بودند و در این سوک عمله نوبتخانه خطر وانه را از نواختن طبل و سورنای منع افتاد و دکاکین و رسته بازار در بسته ماند و نعش او را بمعصومه قم برده مدفون کردند و بخیرات و مبرات کوشیدند هم در این اوقات در منازل عرض راه خراسان طایفه ترکمان در چاه گردان قریب بمنزل میان دشت بر سر قافله که بمشهد میرفت ریخته چند تن ساربان و نفر اشتر با حمل ببردند همانا فرج الله خان نایب الحکومه یزد در این آگاه گشته با سواره خود دنبال ترکمانان بگرفت در محل یاق توکلی در آنها رسیده جمعی را مقتول و برخی را اسیر و اشتر و ساربان برده را باز پس گرفته با رؤس منحوس تراکمه که از طایفه محمد سردار که بودند بحضور اعلی ارسال داشت و در این اوقات که هوای دار الخلافه بحرارت افزود موکب فیروزی کوکب اعلی قصد ییلاقات لواسان و امامه فرمود و در یازدهم شهر ذیقعدة الحرام از نیاوران بشکار امامه تقدیم و نهضت کردند و در هنگام توقف امامه انتظام امور قراولی نیاوران بعهده مقرب الخاقان عباسقلی خان سردار لاریجانی مفوض و امر افواج و قراول را نظمی کامل داد و جلیل خان یوزباشی نیز با پنجاه تن غلام و نایبی از فراشخانه مبارکه با پنجاه کس فراش بصوابدید سردار مذکور بحفظ و حراست اردو اشتغال داشتند و محمد اسمعیل خان خزانه دار نظام نیز در انتظام امر اردو اهتمام تمام کرد و موکب همیون اعلی در دوشنبه بیست و یکم شهر ذیقعده بعمارت جهان نمای نیاوران از امامه مراجعت فرمود و در این ایام جناب حیدر افندی شارژدفر دولت عثمانیه از امنای دولت خود اجازت گرفته موقتا قصد رجوع باسلامبول کرد و در روز سه شنبه بیست و هشتم ذیقعده بحضور سعادت ظهور اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی شرفیاب گشته و جناب توفیق افندی را که بشارژدفری بجای خود معین نموده معروض داشت و مقبول افتاد و از حضرت شاهنشاه اسلام پناه نیز رخصت رجعت یافت و جناب صدر اعظم را وداع گفته مهیای حرکت گشت بمقتضی اتحاد و وداد بین الدولتین الاسلامیتین از جانب سنی الجوانب شاهنشاهی یک قطعه نشان تمثال همایون اعلی مکلل بالماس از درجه دویم بجناب حیدر افندی عطا رفت و برای عالیجاه مختار افندی صاحب منصب سفارت دولت بهیه عثمانیه که او نیز با شارژدفر روانه بود یک قطعه نشان سرهنگی اول با یک رشته حمایل سفید و یک طاقه شال کشمیری بمصحوب میسو جان داود خان مترجم اول دولت علیه ایران ارسال رفت و بسفارت آن دولت موصول داشت و در هفتم شهر ذی حجه که روانه میگشت مرتضی خان تا سرحد ایران بمهمانداری او مامور و با او برفت و جناب توفیق افندی در غیاب و موقتا بمنصب شارژدفری مقیم حضرت دار الخلافه شد و هم در این اوقات بجناب موسیو لاغوفسکی شارژدفر دولت بهیه روسیه که از هنگام ماموریت خود باقامت دار الخلافه بکمال خیرخواهی دولتین فخیمتین را مرعی داشته بملاحظه یگانگی دولتین از جانب حضرت شاهنشاهی یک قطعه نشان شیر و خورشید از درجه اول با یک رشته حمایل سبز مخصوص آن نشان ذی شان اعطا و اکرام شد و میرزا محمد منشی وزارت امور دول خارجه نشان و حمایل مذکور را بسفارتخانه آن دولت بهیه برده ابلاغ کرد و نیز چون مقرب الخاقان ذو الفقار خان حاکم قم و ساوه در خدمات محوله بجو دار قبیل بناهای جدیده صدر آباد و ساختن سد قدیم شهر قم و سد رود و پل دلاک و تعمیرات روضه مطهره و اهتمام در اتمام مدرسه فیضیه و حفظ قوافل و رواحل کاروانیان متردده و اخذ و سیاست جمعی قطاع الطریق آن مسالک و معابر که بدربار معدلت مآثر فرستاده بود شایسته مرحمتی تازه گردید یک ثوب کلیجه ترمه کشمیری از ملبوسات خاصه حضرت شهنشاهی ملفوفه فرمان مرحمت بنیان بافتخار او فرستاده شد و چون از این مرحمت آگاهی حاصل کرد با اعاظم و اعیان قم بباغ میرزا فضل الله که در دو فرسنگی واقع است باستقبال خلعت آمد بتوجه و مرحمت شاهنشاهی مفتخر و مباهی شد و میرزا رحیم که مدت متصدی امضای معاملات و محاسبات و مفاصا حساب دیوانی ولایات است و در قطع و فصل این امور مکاشفی تمام حاصل کرده یک ثوب جبه ترمه علی برسم خلعت داده شد و خلعتهایی که با نفاذ آن بفارس سابقا اشارتی رفت

در بیستم شهر شوال بشیراز رسید و نواب مؤید الدوله طهماسب میرزا حکمران فارس با اکابر و اعیان مملکت راه استقبال برگرفته با حشمتی تمام بباغ
فرمانفرمای مغفور مشهور بباغ نو آمده آن تشریف شریف را زیب بر دوش مفاخرت کرده حامل بسایر خلاع آفتاب شعاع را بخداوندان
آن رسانیده و ظاهر خدمتگذاران بمرحمت و التفات شاهنشاه ایران مستظهر و مفتخر شدند و سلیمانخان افشار میرپنجه با فوج اخلاص و سواره نظام
افشار جمعی خود در کوه گیلویه بنظم امور قبایل الوار و معموریت شهر بهبهان پرداخته باقتضای حسن سلوک آن بلده و بلوک را که ویران و خراب
بود آبادان نمود و بعد از وصول جناب جلالتمآب وزیر مختار انگلیس بحضرت دارالخلافه عساکر سرحدات از مژده مصالحه جدیده خوشنود و خرسند
و بر رکاب حضرت دارالخلافه احضار شدند و شجاع الملک صاحب منصبان افواج در اواخر ذیقعدة الحرام بشیراز وارد گشتند و بعضی بدار الخلافه
احضار شدند و مقرب الخاقان جعفرقلیخان میرپنجه و محمد حسن خان سرهنگ توپخانه که در شهر شوال از سرحدات گرمسیرات بکرمان آمدند در شهر
ذیقعدة الحرام راه دارالخلافه برگرفتند و احکام قضا مضا صادر شد که اگر احدی از اهالی ممالک ایران در این منازعات ز حمایتش مصدر
خلافی شده معفو باشد و عموم افاغنه و اهل هرات در توقف ایران و حرکت بافغانستان مطلق العنان باشند و نواب حسام الدوله و حکام
کعبت دیوان مهر بزیر خلعت التفات و مرحمت شدند در یازدهم شهر ذیحجة الحرام سنه ۱۲۷۳ که عید مبارک اضحی و از مشاهیر اعیاد اسلام است حضرت شاهنشاه
اسلام پناه در قصر جهان نمای نیاوران شمیران بار عام دادند و امنای دولت و وکلای حضرت از هر صنف و طبقه بتفاوت درجات بسلام حضور
یافته و چنانکه مستداول گشته اجرای شلیک و ادای خطبه و عرض تهنیت و نحر جمل انجام گرفت هم در این ایام مقرب الخاقان محمد ابراهیم خان
سرتیپ افواج قشقایی اصفهانی بواسطه حسن خدمات در گرمسیرات بلقب سهام الملکی ملقب و بخلعت آن لقب مخلع گردید و نصرالله خان سرتیپ افواج
کلپایگانی بزیر تشریف سلطانی مشرف شد و در شب چهلم فوت مغفوره والده شاهنشاه ماضی در تکیه چال حصار سنگلج جمیع اعزه و اعیان و اشراف
شهر بدعوت حاضر شدند و پس از فراغ از اکل و شرب فاتحه خوانده بمنازل خود بازگشتند و در پنجم شهر ذیحجة الحرام خسرو خان والی که از غلامان
گرجستانی حضرت صاحبقرانی و از بزرگان چاکران این دولت جاویدآیت بود رحلت نمود بر حسب امر اعلی در مسجد شاه دارالخلافه مجلس فاتحه
در تکریم بستند و سه روز تمامت عظما بدان مجلس اجتماع داشتند

ذکر وصول عید سعید غدیر خم و بار عام شاهنشاه اسلام خلد الله ملکه

در این ایام همای همایون فال زرین بال روز فیروز عید سعید غدیر خم بال افشان بمجلس همایون اعلی در رسید شاهنشاه اسلام
که خمیر مایه طینتش بزلال محبت و خلوص حضرت ساقی کوثر و فاتح خیبر امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام سرشته و دست باغبان قدرت نهال
ولای حضرت رسول و ذراری بتول در چمن گلستان فطرتش کشته وصول این عید کبری را مایه حصول سعادت دوجهانی دانسته بتجدید و تعظیم
این روز مبارک اهتمام فرمود و با بشارت حضرت علی کارگذاران دربار معدلت مدار جشنی شاهانه بیاراستند و بساط عیش و انبساط بگستردند
و در عمارت سلطانی نیاوران از فراز شمیران بارگاه خسروانی را شادروان برکشیدند شاهنشاه با رفیق فرزین بخت بر فراز تخت جلوس فرمایند حاجب
بار صلای عام درداد شاهزادگان و وزرای حضرت و امنای دولت و خواص کشور و وجوه لشکر در پیشگاه سلطنت مستعد شرفیابی حضور شده
در آن انجمن جناب صدر اعظم انجمن شدند و برسم مقرره اعیاد مکرره یکطوب جبه کشمیری خاص محلی بشمسه مرصع از ملبوسات خاصه حضرت شمس الملوک
شاهنشاه ایران بجناب جلالتمآب اشرف افخم امیر نویان مکرم صدر اعظم تشریف فرستاده شد و در آن مجلس حضار تهنیت گفته و بشربت حلاوت
شیرین کام شدند پس از دربار همایون جناب صدارت و ارکان دولت را بحضور اعلی دعوت کردند و اقدام کردند و بزرگان ایران در مقام
و محل خود قیام نمودند و خطیب بلیغ بخطبه جزیل حضرت ملک الملوک را ثنای جمیل و دعای طویل خواند و شمس الشعرا میرزا محمد علیخان سروش
قصیده فریده در تهنیت و تحنیت انشاد کرد و مجلس عید سعید بمبارکی درگذشت و ارباب حضور بمنازل خود بازگشته بعیش و حبور بسر بردند هم
از وقایعات این ایام آنکه عمدة الامراء العظام سردار علیخان سیستانی که از چاکران صداقت شعار و خدمتگذاران جان نثار این دولت ابد نمون
و سالها از مفاخرت متابعت این دولت قوی شوکت سر افتخار برکردون گردون سوده و در صفحات خراسان بوالی آن سامان خدمتها نموده
بعتبه بوسی درگاه شاهنشاه ایران مستعد گشته بود و چون امنای دولت را در خلوص ارادت او هیچگونه ریبی در ضمیر راه نداشت اورا قرین مرحمتی
ناصر خواسته شد و بواسطه نجابت و اصالت پیوندی و رابطه هم سنگان دولت محکمه نمودند و با ذن و اشارت شاهنشاهی بمصاهرت
خانواده قطب الملک میرزا مفاخرت افزودند و در روز جمعه بیست و سیم ذیحجة الحرام مقرب الخاقان میرزا محمد زمان امیر دیوان مجلسی آراسته

و بشاهزادگان و امرا و علما مشغول داشته نصیبهٔ نواب والا که عمزادهٔ حضرت شاهنشاهی است بعقد مناکحهٔ وی درآوردند و او را باماثل و اقران مفتخر و مباهی
ساختند و چون امیر دیوان در تهیهٔ این خدمت و سایر خدمات دیوانی جهدی وافی مبذول داشته و در انتظام امور دیوانخانهٔ عدالت اهتمامی
کافی کرده از جمله صورت احکام یکساله شرعیه و عرفیه و مرافعات و فتاوی حکام شرع شریف را باشارت حضرت اعلی در جریده طوماری ساخته
بنظر مبارک رسانید و مقبول خاطر شاهنشاهی افتاده در اینوقت حسب الامر اعلی بیکقطعه نشان شیر و خورشید از درجهٔ اول سرتیپی و یکرشته
حمایل سرخ مخصوص آن منصب و یکثوب جبهٔ ترمهٔ کشمیری اعلی مخلع گردید هم از وقایع خراسان اینکه حسن خان سرکردهٔ سوارهٔ قراپاپاق قبل از
مراجعت نواب حسام السلطنه والی ولایات خراسان از دار النصره هرات با دویست سوار عزیمت مشهد داشت روز شنبه دهم ذیحجة الحرام
در میانهٔ اراضی خاف و غوریان دویست سیصد سوار ترکمان از طرف رودخانه بدیدار آمدند و جز اینقدر سوارهٔ بسیاری در کمینگاه پنهان بودند حسن خان
با وجود اطلاع بر کمین از کثرت سواران اندیشه نکرده بر آنگروه تاخته تا چهار فرسنگ آنانرا تعاقب کرده و چند کس از سواران قراپاپاق ترکمانان دیگر
بنیاد محاربه نهادند آنان نیز بالاتفاق بازگردیده بمدافعه و منازعه پرداختند شش تن از سواران تراکمه هدف گلولهٔ تفنگ شدند و دیگران پشت داده
روی بگریز کردند سوارهٔ قراپاپاق تا هفت فرسنگ دیگر از دنبال آنان رفته سی سر اسیر و چهل راس اسب بغنیمت گرفته مراجعت نمودند و چون توسط
امنای دولت و منهیان حضرت این واقعه بحضرت دار الخلافه معروض شد موازی یک قطعه نشان شیر و خورشید از درجهٔ اول سرهنگی با انضمام یکرشته
حمایل سفید بحسن خان از حضرت شاهنشاهی مبذول افتاد و سواران او نیز انعام یافتند چون در شهر رجب جعفرقلیخان ایلخانی شادلو با چند هزار سوار
بدار الخلافه آمده متعهد ماموریت بحاربتی بود و مراجعت و باستراباد در عقده تاخیر افتاد دیگرباره ترکمانان بخیال تاخت و تاز در افتادند و آق محمد سردار
گروهی را هم عهد کرده چهار هزار سوار اجتماع داده قصد تاختن بجنورد تصمیم داده و سبحانقلی خان نایب برادر ایلخانی شادلو که در آنجا سکونت داشت
چون از عزیمت ترکمانان آگاه شد با یکصد نفر تفنگچی دلیر و چهار صد سوار جرار خود را بسواران تراکمه رسانیده جنگ در انداخت بعد از کر و فر طرفین آخر کار
سواران ترکمان شکست یافته از عرصهٔ ستیز بوادی گریز دوانیده تاختند سبحانقلی خان یکصد و پنجاه سر و صد اسیر از آنان گرفته با غنیمتی وافر از اسب و اسلحه
بمرکز حکومت خود رجوع نمود و چون در اینوقت امر مصالحه فیمابین دولتین ایران و انگلیس انجام پذیرفت و امنای دولت عساکر منصوره را احضار فرمودند و هرات
بخواهش دولت انگلیس تخلیه کرده و نواب حسام السلطنه بخراسان بازگشت توقف ایلخانی و سواران او را در رکاب اعلی لزومی نبود و بجهة انتظام
امر صفحات استراباد و نردین و بجنورد حضور او در آنولایات وجوب داشت امنای دولت بمراجعهٔ او تاکید و تصریح کردند و چون میرزا اسمعیل خان منشی مهام
خارجهٔ استراباد بدار الخلافه احضار شد میرزا محمد که سابقاً در استراباد منشی مهام خارجه بود بماموریت سابقهٔ خود استقرار یافت و باتفاق ایلخانی روانهٔ
استراباد گشت و اولیای دولت ابد مدت بدو سپارش کردند که در اجرای امورات دایره فیمابین تبعهٔ دولتین ایران و روس بر وفق عهدنامه و صوابدید
ایلخانی رفتار کند و با قونسول دولت بهیهٔ روسیهٔ مقیم استراباد کمال موافقت و اتحاد بظهور آورد و بیک قطعه نشان از درجهٔ دویم سرهنگی و خلعت منصب
اختصاص یافت و بهمراهی ایلخانی شادلو جعفرقلیخان حکمران آن صفحات روانه گشت و چون در زمان غیاب ایلخان و حضور طهران طایفهٔ ترکمان
جعفربایلی در استراباد مصدر بعضی حرکات ناشایسته از قبیل خودسری و تاخت و تاز شده بودند ایلخانی از سی فرسنگی استراباد با سواران تراک و اکراد ایلغار
مراکب هامون نورد بحرکت در آورده در رود دشت و کوه و جنگلستان تا زادر نوشته بناگاه چون قضای مبرم بر سر ایل و اوبای طایفهٔ جعفربای نزول کرد شمشیرها
از نیام و تیرها از قراب بیرون آورده سر و سینهٔ آن گروه پر کینه را چاک چاک کردند علی الجمله در آن ترکتازی کار زار ششصد نفر اسیر و دویست نیزه سر و
غنیمت بسیار از آن طایفهٔ غدار بدست آورده بازگشت و انقلاب آن حدود را بدین تاخت منظم و منسق ساخت و افواج قندرسکی که در دار الخلافه
بودند در اینوقت بمراجعهٔ استراباد و متابعت ایلخانی مامور شدند و در این ایام شهر محرم الحرام در رسید حضرت پادشاه اسلام بعمارت تکیهٔ تعزیه خانه که در امسال
ساخته شده بود توجه فرمود و با خلوصی تمام ده روز در تکیهٔ خاص بتعزیه داری و سوگواری حضرت امام همام سید الشهدا حسین بن علی علیهما السلام پرداخت
و پس از عشر اول محرم بامورات ملکی و مملکتی توجه فرمود و همانا حاجب الدوله حاجی علیخان و میرزا محمد حسین دبیر الملک در دقایق رسوم تعزیه و
خدمات تکیه گاه و نظم تعبیه اهتمامی تمام کرده بودند در ازای آن نیکوبندگی بخلعت التفات مخلع شدند و چون جناب جلالت نصاب کنیاز الکسندر
باراتنسکی از جانب اعلیحضرت امپراطور دولت روسیه بجانشینی و سپهسالاری قفقاز آمده و چنانکه مذکور شد تحف و هدایا و ذریعهٔ اخلاص بحضرت
دار الخلافه فرستاده بود نظر باتحاد دولتین قوی شوکتین در اینوقت موسیو جان داود خان سرتیپ مترجم اول

شاهنشاهی بتهنیت ورود و منصب و روانه تفلیس گردید و از جانب شاهنشاه اسلام یک قطعه نشان تمثال همایون مکلل بالماس از درجه اول و یک رشته حمایل اکنون با عطای او ارسال شد و فرمان مبارک بسرافرازی او اصدار یافت و جناب جلالتمآب صدراعظم نیز مراسله مودت مواصله بجناب ایشان نگاشته و یک راس اسب سواری مخصوص نیز برای رکوب جانشین معزی الیه فرستاده و موسیو جان داود خان راه تفلیس در پیش گرفته برفت **ذکر جشن همایون ولادت کثیر السعادت حضرت اقدس شاهنشاه اسلام پناه ابوالقاسم ناصرالدین شاه قاجار للمؤلفه**

خوشتر زماهها است بگیتی مه صفر — قاجار را در این مه پیروزی و ظفر
چون شد ده و سه روز از این مه وکیل زند — از این جهان برفت سوی عالم دگر
دارای ترک پاک محمد شه بزرگ — از ملک پارس کرد در این مه برون گذر
کشور گرفت و شهر گشود و سپه شکست — شد چیره بر دو دودهٔ شاهان با گهر
خاقان ترک فتحعلی شاه کامکار — هم در صفر فزود بزرگی و فخر و فر
در هم شکست کرد شقاقی نژاد را — بر تخت ری نهاد کلاه شهی بسر
فتح هرات نیز در این ماه دست داد — بر فوجهای ناصردین شاه تاجور
میلاد پاک ناصردین شه در این مه است — ماه صفر ز هر مه صد باره خوبتر
ششم روز از صفر گذرد چون بفرخی — عیدی شود سعید بهر شهر مشتهر
عید ولادت ملک راد ملک گیر — عید ولادت شه منصور دادگر

در شب ششم شهر صفر ختم بالنصر والظفر جماعتی از شاهزادگان خاقان نژاد قاجار در مجلس خاص شهریار گردون وقار بعیش و طرب گذرانیدند دیگر روز که روز عید فیروز ولادت حضرت شاهنشاه ایران بود در عمارت جهان نمای نیاوران شمیران بارگاه سلام آراسته شد و تخت وزرای دول متحابه با اجزای سفارت در اوقات ساعتهای معینه بتهنیت حضرت سلطان آمدند و مورد تفقدات شدند و شاهزادگان عظام و امرای کرام بر رسم معهود اعیاد بمجلس جناب اشرف صدراعظم رفته بمبارکی عید سعید تفأل کردند و تهنیت گفتند و بشربت جلاب و دیگر حلویات کام شیرین کردند و بر قانون دیگر عیدهای مبارک جناب جلالتمآب صدراعظم بتشریف جبه ترمه شمسه مرصع اختصاص یافت و بلوازم تبجیل و تعظیم و تفضیل و تکریم خلعت فشاب طلعت اقدام کرد پس از ساعتی بحضور همایون آمده امرا هر یک در جای و مقام مخصوص خود بایستادند و خطبه تهنیت و قصیده مدحت معروض افتاد و در اینوقت خبر غلبه جعفرقلیخان ایلخانی بر ترکمه جعفربای معروض رای جهان آرای شاهنشاهی گردید و حضرت اقدس همایون را از بروز این گونه جلادت و رشادت مرحمت و التفات خاطر عاطر نسبت بوی برافزود و بعد از انقضای زمان سلام حضور هر یک از خلایق بمنازل و مساکن خود بازگشته بعیش و عشرت دمساز شدند و چون بنهجی که گذشت عزیزخان آجودانباشی از آن منصب معزول و در سر دشت بدعاگوئی دوام دولت ابدمدت مشغول شد و بجای او بزرگی کافی از صاحب منصبان نظام لزوم تمام یافت **ذکر حال مقرب الخاقان امیر پنجه علیقلی خان افشار و صدور حکم نظامی درباره او** مقرب الخاقان علیقلی خان امیر پنجه که خلف عیسی خان بن امامقلی خان افشار قاسملو بیگلربیگی سابق ارومیه بود و از بدو جوانی در خدمتگزاری نایب السلطنه منصور و محمدشاه مغفور طیب الله تربتهما و رفع فی الجنان رتبتهما اقدام کرده و بتدریج بمناصب عالیه رسیده و در این دولت ابد مدت نیز مصدر خدمات بزرگ گشته و منصب میرپنجگی یافته بخراسان مأموریت یافته بود و پس از مراجعت بانتظام امور افواج آذربایجان رفته و بعد از انجام لبده سنیه سلطنت جبهه سا گشته بملاحظه حسن خدمات سابقه و لاحقه و ظهور کفایت و کفالت و ثبوت جلادت و جلالت در این ایام آجودانباشی کل سپاه نظام و غیر نظام شد و از مصدر خلافت و سلطنت و مظهر ولایت و معدلت نواب شاهزاده معظم مکرم امیرکبیر نظام زاد الله عمره حکمی محکم صادر گردید که بنحو اتم و اکمل بلوازم این منصب بزرگ و خدمت عظیم پردازد و از حقایق و دقایق صدور و ورود حضور و غیاب هر فوجی از افواج عساکر منصوره با خبرت و بصیرت باشد و مقرر فرمود که برای اکمال نظم قراول افواج دارالخلافه که در حوالی عمارات سلطانی و ارک خاقانی شب و روز بحراست و صیانت مشغولند هر شب نامی معین تقریر افتد که هر طبقه حرسه و حفظه دیگر را از اطلاعی و استحضاری بر آن نام بنا شد که اگر سارق و طارق قصد اطراف عمارات سلطانی کند چون نام شب که معمول است پرسش رود و آگاه نباشد گرفتار آید مقرر فرمود که شبها با حاد و افراد خدامیکه در ارک مبارکه و عمارات خاصه متوقف شوند رسیدگی درست نموده مردم بیگانه را در آن امکنه راه باز ندهند که بهانه و وسیله ملازمت خواجه سرایان در آن عمارات مصدر شرارتی و سرقتی نتوانند شد و مقرر فرمود که در دروب حصار دارالخلافه از شهر و ارک که مستحفظ معین دارند حفظه بی نظامی نکنند و هنگام تعیین هر طایفه در دروازه و محلی بامور آنان رسیدگی شود و سرکردگان آنان از دروازه تا دروازه که بدان معین شده‌اند آمد و شد نمایند و مراقب برج و بدنه و رخنه و ثلمه حصار باشند که اگر رخنه و ثقبه در جدار و بروج آشکار شود بزودی آجودانباشی را مطلع سازند تا بتعمیر و ترمیم آن مبادرت و تقدیم کنند و هم مقرر فرمود که حفظه دروب شهر هنگام خروج و دخول و ذهاب و ایاب مترددین رعایا و کسبه و حمل و نقل ضروریات اگر مزاحم نشوند یا طمع

از طمع

در محضری کنند در محضر ریاست سیاست یابند مقرر شد که بسربازخانهای خارج شهر هریک سرایداری مخصوص معین دارند که در پاکیزگی و پیراستگی آن عمارات اقدام کنند و اگر تعمیری لازم شود ابلاغ نماید و بهنگام تبدیل و تغییر افواج ساکنه در سربازخانها مراقب باشد که اگر از مردم فوجی در آن درب و پنجره و جدار شکستی بظهور آمده باشد از سرهنگ آن بازپرس شود و البته از عهدهٔ آن نقصان برآید و مقرر فرمود که بقراولان میدان و دور عمارات نهایت دقت و اهتمام تمام بظهور آید و خود بنفسه بدان امر رسیده باشد و مقرر فرمود که در میدان مشق نظامی افواج که در خارج درب ارک است میباید تمامت صاحب منصبان بزرگ که در دار الخلافه برکاب علی حاضرند همه روزه بهنگام مشق افواج در آنجا حضور داشته باشند و مقرر فرمود که در بالاخانهٔ نظام که در ارک خاصه معین است چون در معنی او طاق نظام سلطنتی است و مجلس و مجمع دولتی و تمام صاحب منصبان که همه روزه برای انجام مهام و اسعاد سلام در آن مجمع اجتماع میدارند و از انعام عام شاهنشاه اسلام روز و شب شراب و طعام مینوشند همه روزه کل اهالی نظام با لباس سلام حضور و ازدحام داشته باشند و از امیر تومانان و امیرپنجه کان و سرتیپان و سرهنگان و نواب اجودانباشی و سایر صاحب منصبان فوج تخلف نورزند که چون بحضور اقدس اعلی خوانده شوند غایب نباشند که من غاب خاب و مقرر فرمود که صاحب منصبان نظام که از اطراف ممالک محروسه بحضرت دار الخلافه حاضر میشوند بمحض ورود هریک با امنای دولت اعلام شود و اعاظم آنان با علیقلی خان اجودانباشی بخدمت جناب جلالتمآب صدر اعظم رفته از آنجا بخاکپای مبارک اعلیحضرت شاهنشاهی شرفیاب شوند و از آن پس بحضور نواب مستطاب شاهزاده آزاده معظم امیرکبیر نظام محمد قاسم خان دام الله عمره که مستعد مقام ولایت عهد است شرفیاب شوند و صاحب منصبان جزو با نواب اجودانباشی بخدمت جناب اشرف صدر اعظم رفته بهمین قانون و نظام سعادت خدمت شاهنشاهی دریابند مقرر فرمود که هرکس استدعائی باشد در ایام اعیاد تا زمان رخصت بجناب صدارت معروض دارند و اگر امری است جزئی جناب صدارت آنرا رتق و فتق ورزد و قبول نماید و اگر کلیتی دارد بتوسط اجودانباشی کل افواج بخاکپای مبارک شاهنشاهی معروض افتد و مقرر فرمود که تابینان اجودانباشی و صاحب منصبان خارج از فوج خود را از پیوستگان اجودانباشی شمارند و در میدان مشق و او طاق نظام متابعت او را برخود لازم شناسند هم مقرر فرمود که هر روزه اجودانباشی افواج با مور قورخانه و جبه خانه رسیدگی کند و بکار آنها دقت نماید خاصه با آنان که امر ساخت توپ و تفنگ و ملبوس افواج و قالسقه سرباز بدانها مرجوع است در داد و ستد این اشیا کمال دقت کند که امری باشتباه و التباس نگذرد و مقرر فرمود که هر فوجی از افواج که از بلاد ایران بدار الخلافه احضار یافته اند باید اجودانباشی از خود در میان آنان جاسوسی و منهی خاص غیر معروف در نزد سرتیپ و سرهنگ داشته باشد و او خود را بر آنان آشکار و معروف نکند و حقیقت حال هریک از افواج را از بد و نیک و خیانت و خدمت و رضا و شکوی با اجودانباشی انهی کند تا او در کار همه با بصیرت باشد و حقیقت آنرا برای امنای دولت عرضه دهد تا بهر نحوی که کار اقتضا کند تصحیح آن کار از لطف و عنف بظهور آید و مقرر فرمود که در ایام و اوقات نخجیر و شکار و تفرج تنزهات هر دیار تابینان اجودانباشی در رکاب همیون حاضر باشند و با مورات نظامی اردو رسیدگی کنند و شب را نام نهند و بزرگان فوج معلوم دارد و هم امیر نظام مقرر فرمود که افواجی از هر جا که وارد حضرت شوند اجودانباشی بلباس و اسلحهٔ آنان مراقبت کند و بدیشان قدغن نماید که اسلحه و لباس خود را چنان پیراسته و پاک دارند که گوئی اینک روز عرض ایشان است و پیوسته بدین حالت مواظبت کنند و همه روزه جریده حال آن فوج از غایب و حاضر و سقیم و صحیح و زنده و متوفی و مامور و مرخص بر نحو صدق و راستی بنظر امنای دولت برسد و هکذا حکم سواره نظام نیز مانند پیاده نظام است پیاده و سوار سراسر اجری خوار حضرت شهریارند در میانه فرقی نیست و در خاتمه این حکم نظامی مقرر فرمود که همگی امیران تومان و میران پنجه و سرتیپان و سرهنگان و تابینان و سرکردگان سواره و پیاده نظام و غیر نظام و صاحب منصبان خارج از فوج که در رکاب علی بخدمت حاضرند خدمات مسطوره را بمقرب الخاقان علیقلیخان افشار اجودانباشی مخصوص و محول دارند و او را تجلیل و تعظیم نمایند و خلعت آفتاب طلعت بافتخار او معین و مقرر گشت و بدان مفتخر شد و بکارهای خود تصرفی تمام کرد و نظمی کامل داد و با وجود این توجه و تفقد خود را از همه فروتر گرفت و با دیگران خفض جناح کرد و بر خود حشمتی نبست اما کارها را نظمی تمام داد و بجزئیات و کلیات پرداخت و این کارها را اینک منسق ساخت و چون شاهنشاه ایران دانست که نواب مستطاب امجد والا فرزند دلبندش را با وجود صغر سن حشمتی خطیر و استعدادی شایسته است لازم شمرد که حضرت او را ولیعهد دولت ابد مهد فرماید و این نیت را با جناب جلالتمآب صدر اعظم در میان نهاد و انجام این مهم را بر وجهی مستحسن از روی نجوم

جناب صدر اعظم که در این دولت بمدت مصدر خدمات بزرگ و مایه انتظام امور خطیر گشته بود تتمیم این مهم عظیم را بپذیرفت و بدول خارجه انهی کرد
و تمامی را بدین کار رضا داستان نمود تا دول متحابه این معنی را ممضی داشتند و چون خبر موافقت دول متحابه را در امر قبول ولایت عهد نواب مستطاب
شاهزاده معظم مظفرالدین میرزا بنظام عرضه کرد در ازای این خدمت انفیه الماس مرصع که زیاده از دو هزار تومان بها داشت شاهزاده بلند همت
بجناب صدر اعظم ... بحقیقه جناب صدارت خدمتی نمایان کرده که هر یک مایه تقویت دین و دولت و رفاه رعیت و رفع بدعت
بوده و ... از بدو صدارت الی الآن با سفرا و وزرای خارجه احتجاجات نموده و بدعتهای بد و قاعدهای رد را که از سابق وزرای گذشته
در ایران جاری کرده بودند منع و منسوخ کرده اگرچه این خدمات را دفتری دیگر باید اکنون بعضی از آنها را که بنده درگاه استحضاری حاصل کرده
مرقوم میدارد

در ذکر بعضی خدمات که جناب جلالتمآب صدر اعظم در تقویت دولت علیه کرده

چون جناب جلالتمآب تشرف صدر اعظمی از آغاز این منصب از انتظام مهام داخله ممالک محروسه خاطر بپرداخت و امور کشور و لشکر را چنانکه شایسته
بود منتظم ساخت بر آن شد که در کارهای خارجه دولت که از وزرای سابق بافراط و تفریط کشیده بود صراطی مستقیم بنیاد نهد که بعدالت مشحون
باشد و از ظلم و انفعال مصون لهذا در بعضی مواد با وزرای دول خارجه بنای احتجاج نهاد و انتظامی کامل در آن امورات داد از جمله چون
فرستادگان ... در زمان اقامت دار الخلافه معزز و مکرم میزیستند زیاده از اندازه قوانین و عهدنامه در مهمات مداخله داشتند و
خواهش ... مینمودند چنانکه اگر شخصی از حکام و عمال بلاد ایران نسبت بدولت خویش تقصیری و مسامحتی آلوده دامان مینمودند البته
بعزل ... اصراری بلیغ داشتند و همت بر اذیت وی میگماشتند از جناب صدارت بر آن گونه مقرر شد که اگر شخصی لازم شود بمقدار کتاب
بحبس ... و زندان مبتلا دارند و همان مایه مکفی باشد دیگر آنکه وزرای دول خارجه در ابلاغ مقاصد نویسندگان خود را در میانه ثالث میکردند
و ... فرستادگان اغراض خود را بمطالب فرستنده مخلوط میساختند و بقدر قوه در انجاح مقصود خود لجاج و الحاح میکردند و
اگر ... در میانه بعضی الکن زبانی و دروغ زنی رنجش می افکندند لهذا مقرر شد که منشیان سفارت شفاها تبلیغ پیغام وزرا و سفرا نکنند
بلکه بزبان خامه و نشان نامه یا بپیامبری صاحب منصبان مردم اروپا ابلاغ مطالب شود دیگر آنکه در زمان شاهنشاه ماضی سفرای دول خارجه بتکایا
مجالس تعزیه سیدالشهدا حاضر میشدند و همانا چنانکه رسم ولایات آنان است آن مجمع را امثال بازیچه و تماشاخانه خود تصور مینمودند و کردار ... را
برخلاف آیین و خرد و دانش شیوه نادانان میشمردند و این معنی بر طباع علمای شریعه سخت باری گران بود و بیم آن بود که وقتی بلوای عام و شورش
اهالی اسلام روی نماید بنابراین جناب صدارت چنان صلاح دانست که ایشان از جلوس در مجالس تعزیت ممنوع شوند الا جناب حیدر افندی
شارژدافر دولت عثمانی که بملاحظه جهت جامعه اسلامیه از دیگر ایلچیان ممتاز و مستثنی بود دیگر آنکه چون عزل و نصب قونسولهای دول خارجه بدست
کارگذاران دولت ایران نبود در متمنیات خویش تکالیف شاق میکردند و در منع آنان رنجش وزرای دول خارجه منضم میگشت و جناب صدارت
تدبیر صائبه در آن باب بیاندیشید که از کارگذاران دول خارجه حکم عزل قونسولها صادر شد و دالغورکی وزیر مختار روس از دار الخلافه و
ابوت قونسل ... از گیلان و ... صاحب قونسل انگلیس از تبریز تبدیل یافتند و بعد از مصالحه دولتین ایران و روس که دیگر سپاه ایران را در سلطانیه اجتماعی
حاجت نبود ... صورت بعضی چنان باز نموده بودند که شاهنشاه ایران بسلطانیه سفر نتواند کرد لهذا رفع این توهم را باهتمام صدر اعظم شاهنشاه
ایران با سپاهیان ... سلطانیه نهضت فرمود و مدتی بیاسود دیگر آنکه معاهده با دولت فرانسه سلاطین ماضی ایران را صورت نبست و در این ایام باستصواب
جناب صدر اعظم با سفیر فرانسه چنانکه مرقوم شده عهدنامه پیوسته شد دیگر آنکه وزیر مختار دولت عثمانیه در دار الخلافه بیرق دولتی افراشتن خواستند و
جناب صدارت چنانکه سبق ذکر یافت بعضی شرایط در میان آورد که نیت آنان صورت ظهور و کمال نگرفت دیگر آنکه اهالی دولت روسیه
خطی از حاجی میرزا آقاسی گرفته بودند که جهازات ایشان از ... انزلی جواز نزول یابد و چون مایه بعضی اختلال میشد جناب صدارت آن امر موقوف
داشته بر خط حاجی خط برزد دیگر آنکه خائنین و مقصرین دولت ایران پس از اثبات گناه و بیم از کیفر پادشاه بسفارتخانهای وزرای مختار ملتجی
میشدند و آنان در تحفظ پناهندگان بمرتبه اقصی میکوشیدند و باعث اختلال در انتظام امور دولت ایران میگشت و سالها بدینگونه میرفت جناب
صدر اعظم آن رسوم را مطموس ساختند و امید بزرگان دولت ایران را بحضرت شاهنشاه انحصار دادند و ببراهین قاطعه وزرا را از این عمل نادم کرد و بحکم
این قانون حسینخان نظام الدوله و عباسقلی خان سردار لاریجانی را از حمایت وزرای سفارت خارج نمود دیگر آنکه کارکنان دولت انگلیس

برخلاف قواعد چهار عهدنامه خود در امر میراث مداخله میکردند صدراعظم مقرر داشت که مردم انگلیس بروفق معاهده منعقده ابواب مراوده با اهالی هرات
مفتوح ندارند و مسدود ساختند روزگاری چنان بود تا بعد از منازعه و مصالحه صورتی دیگر گرفت دیگر آنکه تبعه دول خارجه مانند تجار ایران کار تجارت
میکردند و اشیائی که در بلدی معین میخریدند وجه عشور آنرا در همان بلد میدادند و در هر بلد ایران که بفروش و مصرف میرسانیدند بنابر سندی که در دست
عشور را از عشار داشتند از عشور معاف بودند لهذا در معامله ایشان رواجی بود و در سود آنان تعطیل و کسادی نداشت و تجار ایران اجناس خود را از هر بلدی
عشوری دیگر میدادند و کالای آنان را رگی چندان عاید نمیگردید و پیوسته بازار معامله تجار ایران قرین کساد و کار ایشان از صلاح مایل بفساد می‌گشت جناب
صدراعظم مقرر داشت که تجار دول خارجه از تجارت داخله در ممالک ایران احتراز کنند و امتعه ابتیاعی خود را در خارج ایران بمصرف رسانند
و الا که در بلاد داخله ایران خواهند فروخت برسم تجار ایران در هر بلد عشور دهند تا در سود و ضرر با تجار ایران مساوات داشته باشند دیگر آنکه
وزرای دول خارجه و فرستادگان ایشان خدم و ملازم ایرانی میگرفتند و منتسبان و اقارب و دوستان آنان چون در هنگام خطائی مستوجب
سیاست دولت ابد مدت میشدند وزرای مختار آنان را در سلک بستگان و در دایره پیوستگان خود میشمردند و جرایم ایشان را بدین واسطه معفو
میخواستند اگر پذیرفته شدی سیاست ملکی از میان برخاستی و اگر نه مایه رنجش و نقار در میان آمدی و تعیین ملازم و تجدید خدم تن در ندادندی لهذا
مقرر فرمود که اسامی ملازمان مخصوص سفرا و وزرا را بقلم در آوردند و بیرون از آنچه ثابت بود توسط و تخلیط صورت نگرفت دیگر آنکه تبعه دول خارجه
ضیاع و عقار اهالی ایران را بمعامله و مبایعه تصرف میکردند مقرر داشت که بی رضای مالک و صاحب جمیع زمین را انتصاحب ننمایند و بدون
رضا و امضای امنای دولت و صدور فرمان قضا مضا کسی را از تبعه دول خارجه تملک قطعه از قطاع اراضی ایران صورت نه بندد دیگر
آنکه چون رودهای حدود ایران بدریا می پیوندد و در این رودها صیدهای مخصوص اهالی دولت ابد مدت است که گاه از دول خارجه در آن تصرفی
میرفت مقرر شد که صید ماهی در رودبارها بمداخله اهالی دول خارجه خاصه مردم ایران باشد و بیگانه را در آن تصرفی نبود دیگر آنکه قونسولهای ایران را
در ممالک خارجه مبسوط الید کرد که در امور تبعه دولت ایران متصرف باشند دیگر آنکه جمعی از کشیشان ینگی دنیا و قسیسان مذهب کاتولیک که مشرعه
آن طوایفند در شهر ارومی در آمده قانون کاتولیک را مروج میگشتند و مردم ارامنه ایران را بدان مذهب دعوت همی کردند و خاتمه این مقدمه
چنان می گشت که تمامی ارامنه سکنه ایران بتحت حکومت بیگانه میکشیدند و در شریعت مطهره ثلمه و رخنه می افکند لهذا صدراعظم کشیشان را از این تزویر
و تدلیس ممانعه فرمود دیگر آنکه در آن اوقات که دولت روسیه را با دول ثلاثه فرانسه و انگلیس و عثمانی در سرحد سواستپول مبارزت بود کار
گذاران دولت روسیه قرار دادند که اگر در میان احمال کاروانان ایران که بجانب اراضی روم سفر در پیش دارند اسلحه و آذوقه دریافت شود که بیع
و شری بعساکر و امصار روم همی برند اموال کاروان ضبط شود و برحسب اتفاق و ولوع جهال بصرفه مال کاروانی که معادل چهار کرور تومان کالا و
متاع تجارت حمل داشتند در اراضی روم بدست اهالی روس در آمد که اسلحه جنگ و آذوقه و علوفه نهفته میبرند اموال کاروان را بالتمام با یروان نقل
نمودند و نگاه داشتند و باظهار صدراعظم تمام آن اموال بصاحبان آن مسترد گردید چنانکه دیناری باحدی از تجار زیان نرسید دیگر آنکه
قریب یک کرور تومان از بقایای تنخواه مصالحه دولتین ایران و روس هنوز بر ذمه دولت ایران ثابت بود در این ایام چنان قواعد موالات بین
الدولتین استحکام پذیرفت که آن مبلغ خطیر را بهدیه دربار شاهنشاهی بحل و وصول برنگاشته بفرستادند دیگر آنکه نواب شاهزاده عباس میرزا
که بعتبات رفته بود بدست آویز حج اسلام بمکه و مصر رفته قصد لندن داشت که بدولت بهیه انگلیس التجا برد و بنیاد فتنه تازه ریزد صدراعظم با وزیر مختار
انگلیس موضعی در میان آورد که او را از سرحد انگلیس باز گردانیده بحصول تمنی و وصول بمقصد بجانب بغداد باز آوردند دیگر آنکه مسافران ایران شطر
معین مدت از عمال دولت روس خط جواز و رخصت گرفته در بلاد روسیه سفر میکردند و چون مدت معینه در میگذشت کارکنان دولت روسیه
خطی جدید مطالبه میکردند و آنکس ناچار بود که زری معین بدیوانخانهای روس داده خطی از آنان برای جواز بستاند و چون سال منقضی میگشت
دیگرباره دادن زر در بهای خط جواز وجوب مییافت و اگر در تجدید این امر تاخیر میرفت مرد مسافر محبوس میگشت و این کار از طرفه مضر و دشوار بود صدر
ایران تجدید خط جواز را بقونسول دولت علیه تفویض کرد و بدین اندک تغییر تمامت آن خطرات مرتفع گشت دیگر آنکه وزیر مختار دولت انگلیس در حمایت
نواب فرهاد میرزا برای خود حقی اثبات همیکرد و احقاق این حق را ابطال اجلال عم شاهنشاهی بود بمحاسن تقیه صدارت کارکنان دولت انگلیس
دست از حمایت او کشیده داشتند و وی نیز پای ارادت بر بساط سعادت خلوص و بندگی حضرت شاهنشاهی گشاده داشت دیگر آنکه عطای

ارباب مناصب ایران در هنگام ضرورت بحکم الضرورات تبیح المحظورات از نقد و جنس تجار تبعهٔ خارجه دولت بوام میبردند و تمسک اصل و فرع می سپردند و بسیار می افتاد که از دولت بجهة متی ماموریت شدند و در زمان عزیمت وام خواهان و را ممانعت میکردند و باز میکرداینیدند و وی ناچار میشد حفظ آبروی خود را مبلغ دین بالمضاعف میکرد تا میسر است و اگر این کار می پذیرفت تبعهٔ دول خارجه بحکم عهدنامه بجبس او استدعا مینمودند پس صدر اعظم قرار داد که تجار تبعهٔ دولت خارجه با معارف ارباب مناصب ایران که ملازم خدمت سلطانی شدند جز بنقد عقد معاملت نه بندند دیگر آنکه انوشیروان میرزا بن بهمن میرزای عم شاهنشاه که رخصت رجعت بدین دولت نداشت بحیر امنای دولت از ممالک روسیه بدار الخلافه آمده در اصطبل اسبان خاصه بر سر کمند کمیت و سمند پناه آورد و این کار ظرفه ناهنجار نمود و خود چنین بود با احتجاج صدر اعظم سفرای روس او را دیگر باره از بارهٔ بند سلطانی بمسکن اول روان داشتند دیگر آنکه محمد حسنخان ایروانی در سلک رعایای روسیه ره می سپرد و حمایت آن دولت در باب او ثبوت داشت بعد از فوت پدرش محمد خان امیر تومان که ملازم درگاه پادشاه ایران محمد شاه بود منصب بزرگ یافت و قربتی جلیل حاصل کرد و بسعادت مصاهرت مظاهرت یافت و امیر تومان و سردار ایران شد و در این دولت حکومت عراق یافت و افواج عراقی در تحت تصرف او درآمد همه ساله بثبت عساکر عراق را بدفترداران دیوان فرستادی و سند آن صادر کردی و بخرج آوردی و دیناری به یکی از افواج جمعی خود ندادی و از آنان بالمضاعف اسناد و قبوض بدست کردی تا کار بدانجا انجامید که معادل سیصد هزار تومان سند خود را دینی بر گردن امنای دولت فرض همیکرد و نام آنرا قرض همی نهاد و حاجی میرزا آقاسی که او را پرورده خود میخواند و فرزند خود میشمرد اگر روزی در رضای خاطر او مسامحتی کردی آن سجل بوجه را برآوردی و به پشتوانی حمایت دولت روسیه آن مبلغ را طلب کردی چون آن روزگار درگذشت و تخت سلطنت بیمن وجود سلطان السلاطین ناصر الدین شاه قاجار مزین گشت و رشته کار در کف کفایت میرزا تقیخان افتاد در چاره این در بخها سپرد و زحمتها میدید و که گاه برآن میشد که آن زر را دادا کند و دامن خود را از چنگ تقاضای وی رها سازد و زمان نیافت و عنان برتافت چون در این سنوات سردار بحکومت کرمان شد و قوت کرمان نشد و پس از وفات وی کار صعبتر گشت که حقوق وی و اولاد و ورثه او بدست کارداران روسیه درافتاد بحسن تدبیر صدر بی نظیر چنان شد که آن دعوی بهیچ معنی از میان ارتفاع یافت و اولاد و عیال وی از رعایت روسیه برعیتی ایران تحویل و تبدیل یافتند دیگر آنکه حاجی عبد الکریم قندهاری که در بدو حال بی برگ و سامان بود و امروز مالک پنج کرور تومان از آن روی که تمامت ثروت و دولت را از ممر مرابحه و ربا و رهگذر معاملهٔ خطا و حیله آموزی و مکنت اندوزی و تقلب در احکام شرع و شرط در ارقام اصل و فرع از شاهزادگان محترم و بانوان حرم خاقان صاحبقران اندوخته بود و اندیشه کرد که مبادا روزی کسی بتحقیق معاملات او پردازد و خیانات و جنایات او را در معامله و محاسبه آشکار سازد حیلتی تازه انگیخته مولد خود را آشکار پور از اجزای ممالک هندوستان باز نمود و بدین حیله و وسیله خویش را در سلک رعایای دولت انگلیس منسلک کرد کارگذاران آنان نیز بعشوه و رشوه وی را بپذیرفتند و در نزد جناب وزیر مختار از او توسط نمودند و سفرا نیز بر حسب تصدیق او وی را رعیت خود نامیدند و از او حمایت و رعایت کردند تا بجائی رسید که وقتی بمحلی بزور و التماس خانهٔ دعوی سرای نواب شاهزاده فتح الله میرزای شعاع السلطنه کرده آنرا تصرف خواست و شاهزاده بدین دعوی بهیچ معنی تمکین نفرموده در برابر سخن داشت وی چندتن از چاکران متعلق بسفارتخانه انگلیس را بطمع تخلیه و تصرف خانهٔ شاهزاده برآغالید آنان نیز بمحض اظهار او در خانهٔ شاهزاده رفته اهل و عیال او را اخراج خواستند و او را اعلام و اخبار نکرده تا بحمایت خود بزرگی را برانگیزد و چاره درباره آن امر بنا کند تا کار چنان شد که کسان وزیر مختار جسارت نموده در سرای اندرونی که مخصوص عیال و خدمهٔ او بود درون شدند تا اهالی حرم و پوشیده رویان خانه او را بیرون کنند کنیزکان چون این بدیدند بمخاصمه و مدافعه برخاستند و هر یک از چوب و جاروب و کفچهٔ مطبخ و دستهٔ هاون و هیزم اندوخته و حطب نیم سوخته هرچه شان بدست افتاد بر سر آنان کوفته از سرا بدر کرده در برروی خویش بربستند و آسوده نشستند همانا وقوع این امر بر سفرای دول خارجه سخت شاق افتاد و بنیاد مکاتبه متفق کردند و بنای مخاطبه محکم ساختند و در کار حاجی عبد الکریم سخن کردن گرفتند آخر الامر سخنان سنجیده و گفتار ملایم صدر اعظم از آن کار دست دار ساکت شدند دیگر آنکه سفرای انگلیس بواسطه مهربانی و حفاوت و شیرین زبانی و حلاوت گفتار اهالی ایران چنان تصور کرده بودند که اگر وقتی بطریق مخالفت و مبارزت قصد تسخیر ایران کنند اهالی این مملکت بی رزم و دفاع و جنگ و نزاع بطمع زر و سیم یا از فرط خوف و بیم تسلیم شده و تمکین کنند بدین تمنی محال از در جنگ و جدال درآمدند برق دولتی را فرود آورده از ایران بیرون شدند و در دولت روم بقصد تسخیر این مرز و بوم اسباب منازعه و مدافعه و اساس مخالفه و مکاوحه تهیه چیدند صدر اعظم امین الملک را بسفارت اسلامبول و فرنسه مامور داشت و قریب صد هزار کس از عساکر ایران

بجد و ملک تیمور گردان سوی رزم دادند و از جانبین بنیاد دوستی نهادند تا چنانکه مرقوم شد آن منازعه بمصالحه پیوست دیگر آنکه سالها در گذشته بود که
صید سعید خان در امر بندر عباسی تصرف داشت و چنانکه ترقیم یافت بشرایط و عهود عباسی باد و سپرد و او را در معنی عاملی از عمال ایران کرد دیگر
آنکه در سرخس و مرو اسبابی فراهم چید که خان خیوق را مقتول کردند و بمتابعت دولت ایران پیوستند دیگر آنکه بقوت شمشیر و نیروی تدبیر هرات و
توابع آنرا مفتوح ساخت دیگر آنکه در ولایت عهد نواب شاهزاده اعظم گروهی از بزرگان ایران زمین بهمداستانی نمود و جماعتی از اعاظم خارجه و داخله یکروی و یکرای
گرد و در انجام این خدمت مجالس و محافل بزرگ برآراست و طوی عظیم و جشنی جسیم بپای برد که چشم روزگار ندیده و گوش گیتی نشنیده و مجملی از آن
مبارکی نگارش میباید

ذکر تفویض ولایت عهد عظمی و نیابت سلطنت کبری بنواب مستطاب اشرف امجد ارفع والا شاهزاده معظم امیر نظام اعلی الله شانه و بهر برهانه

سابقا در تفویض امارت نظام بنواب مستطاب شاهزاده
اعظم امیر محمد قاسم خان که شجره دولت بر جویبار فطرت ثمره از او بهتر نداده و مادر روزگار در کنار مملکت فرزندی بدان استعداد ننهاده در
مقام خود اشارتی رفته بود چون حضرت شاهنشاه گیتی پناه را در این چند مدت بر تجدد ایام و تعاقب اعوام با حوال و افعال و محامد اخلاق
و وفور استحقاق و فضایل ملکانه و خصایل ملکانه آن فرزند سعادتمند بصیرتی و تجربتی کامل دست داد از شمایل و مخایل گزیده اش علامات و امارات
ملکداری و شهریاری مشهود آمد لهذا بحکم الهام رحمانی و تقدیر سبحانی بولایت عهدش شایسته یافت تا بعزمی محکم و رائی مثبت غنچه این تمنی شکفتن
آغاز کرد و نهال این آرزو مثمر گشت آن نورسته گل گلستان شهریاری و خجسته سرو سروستان کامکاری ماه سپهر سروری و اختر برج نیک اختری و
بازوی جلالت و نور دیده ایالت سوار میدان فراست سوری بستان ریاست درة التاج دیهیم سلطنت و واسطة العقد جواهر مملکت شاهزاده
معظم و ملکزاده مکرم امیر نظام دولت گردون قوام را ابقاه الله بطول بقائه و یمن لقائه از تمامت شاهزادگان عظام و فرزندان والامقام
به نیابت سلطنت کبری و ولایت عهد عظمی برگزید و انجام این جشن کبیر و سامان این خطب خطیر را حسن کفایت جناب جلالتمآب اشرف اکرم صدر
اعظم اعتماد الدولة العلیة العالیة مد ظله العالی بازگذاشت و مقرب الخاقان حاجب الدوله را باجرای امر و نهی جنابش برگماشت و بتهیه این جشن
بهیه پرداخت و از هر گونه اسبابی که در چنین هنگامی در خور است فراهم آورد نخستین اخترشناسان رصدبند و ستاره شماران خردمند طالعی
سعید و ساعتی همایون تر از عید اختیار کردند تا از حضرت شاهنشاهی بطالعی که تولا کند بدان تقویم و خلعت و افسر و نشان آن منصب بلند بفرزند
یگانه ارجمند موهوب آید پس در شب دوشنبه چهاردهم شهر ربیع الاول سنه ۱۲۷۴ که کواکب بکمال کبریا بسعادت منظور و از نحوست دور بودند چون بدر سپهر عرصه
گیتی منور کرد آفتاب سلاطین و خاقان خواقین نیز از پرتو عنایت خاص آن بدر گردون جلالت را نور و بهای ماه کامل بخشید و تشریفات
خاصه زینت سرور بر سلیل جلیل کرد و از آنجمله بود یکپاره افسر مکلل بالماس درخشنده تر از مشتری و یک حلقه کمر مرصع تابان تر از منطقة البروج و قبائی
که داکیدش بلؤلؤی شهوار آراسته و جبه مروارید گرانبها پیراسته و نشانی ستاره دار بلکه ماهی ستاره بار مکلل بالماس رخشان که جناب صدر اعظم بحضرت
شاهنشاهی هدیه آورده بود بهم با حمایل آسمان رنگ بدان ماه آسمان جلال و ستاره برج کمال فرستاده و داده شد تشریفات خاصه را زیب و
زینت پیکر و زیور سر و بر کرده حاضران تهنیت آراستند و بعیش و عشرت قرین گشتند و بروز دیگر که چهاردهم این ماه بود در عمارات شاهانه و میدان ارک
مبارکه و تمامت شهر بساط نشاط و انبساط گسترده شد و رستههای بازار آذین یافت و باجازت جناب جلالتمآب صدر اعظم امرا و وزرا و
اعیان و اعاظم را در عمارت مشهور بطنبی دعوت ملوکانه کردند و چندین مجلس عالی آراسته شد و هر جمعی بمجلسی خاص حضور یافتند تمامت علما و فضلا
و شاهزادگان و امرا در طالار بزرگ آن عمارت در مجلس حضور جناب صدارت مستفیض بودند و همچنین جماعتی در خدمت جناب نظام الملک
حضور داشتند و وزرا و سفرای دول خارجه متحابه در مجلس جناب میرزا سعید خان جالس بودند و در دو عمارت دیگر نتیجة الامراء العظام میرزا
داود خان وزیر لشکر و بزرگان عساکر نظام و در دیگری مقرب الخاقان میرزا موسی وزیر دار الخلافه و کلانتر و کدخدایان و تجار و متناسبین نشسته
بودند و با این عمارات مشحون بخلایق و صحن فضا را مفروش کرده گروهی را در آنجا سکون کردند و خوانهای حلویات و اشربه آلات پهلو بپهلو در برابر
تمام خلایق چیدند بعد از ساعتی نواب مستطاب اشرف امجد والا شاهزاده معظم ولیعهد مکرم بوسط بوسط فضای این عمارت که مفروش کرده بودند توجه
فرموده بر فراز مسندی اقامت گزیدند و تمامت حضار الا بعضی علما که در مکان خود متوقف بودند بپای خواسته در فضای محوطه برابر حضرت ولیعهد
بایستادند و تا همه حاضران مضامین فرامین شاهنشاهی را اصغا کنند میرزا محمد تقی لسان الملک مستوفی فرمان منصب ولایت عهد و مضمون نگاشته

فرمان همایون شاهنشاهی در تعیین ولیعهدی دولت

مبارک را بر سر جمع بصوتی بلند و بیانی بلیغ خواندن گرفت و عبارات حقایق که حضرت شاهنشاه ایران بخط مبارک بر ناصیهٔ منشور چون لآلی منثور بسلک تحریر در آورده چنین است که در این کتاب مزید مبارکی و میمنت را منقول می افتد هو العلی الغالب فرزند گرامی ما امیر محمد قاسم خان امیر نظام که از طفولیت الی حال پرورش یافته و تربیت کرده دست همایون ماست و همواره از ناصیه و طلعت او آثار و علامات جهانگیری و در جبههٔ او اطاعت و فرمانبرداری او ظاهر و هویدا بوده و نیز میل طبیعت ما بر آن بود که او را از جمیع اولاد خود مان برتری داده پایهٔ رفعتش را از همه بالاتر برقرار فرمائیم لهذا در هذه السنه پیلان ئیل ۱۲۶۰ آن فرزند ارشد ارجمند خود را بمنصب ولایت عهد که از اعظم مناصب این دولت علیه است سرافراز فرمودیم اولاً آن فرزند اعز را بخداوند لایزال سپرده امیدوار هستیم که در هر حال معین آن فرزند باشد ثانیاً جمیع اهل ایران از صغیر و کبیر را که خداوند تعالی بما سپرده است بآن فرزند می سپاریم که در حق ایشان برأفت و عدالت رفتار کند و در عهدهٔ شناسد جناب صدر اعظم که چاکر امین قدیم محرم محترم ماست در رعایت و تفقد احوال و حرف شنوی از او غفلت ننماید سواد فرمان همایون که از تلفیقات بدیعه و تحریرات بدیههٔ جناب مترسل ادیب و دانشور لبیب و زیر صافی ضمیر دول خارجه میرزا سعید خان انصاری گرمرودی تبریزیست بدین شرح بوده آنکه سلطان ممالک امکان و سلطنت بخشای ملوک جهان مقدر ازمنه و عهود و مصور اعیان وجود دانای نهان و آشکار بینای خفیات اسرار الذی یعلم السر و اخفی و قریب فشهد النجوی تبارک و تعالی باقتضای حکمت بالغهٔ سبحانی و نعمت سابغهٔ ربانی در هر عهدی از عهود ماضیه و هر قرنی از قرون خالیه نظام امور ارضین را بوجود سلاطین عدل آئین منوط فرموده و رفاه انام و عباد و امان امصار و بلاد را در ضمن این تقدیر ودیعت گذاشت هو الذی جعلکم خلایف فی الارض و رفع بعضکم فوق بعض درجات در این عهد فرخنده میمون و زمان پاینده همایون ما هم که خیام شوکتش با وتاد خلود بسته باد و دوام حشمتش با جبال ابود پیوسته نیر اعظم ذات ملکی صفات ما را برای بث انوار معدلت و بسط اضواء مکرمت از مطلع جاه و جلال فروزنده و طالع و از مشرق عز و اقبال درخشنده و لامع فرموده اکنون بتأییدات کاملهٔ ایزدی ممالک فسیحهٔ ایران که اعدل بقاع جهان و تختگاه ملوک کیان است آفتاب ضیا گستریم و مهر ذره پرور هذا من فضل ربی لیبلونی ءاشکر ام اکفر بشکرانهٔ چندین نعم و آلا و حمد این همه افضال و الا که قیاسش نتوانیم و سپاسش نداینم بر ذمت همت خسروی فرض کردیم که چندانکه سزاوار نصفت شاهانه و در خور رأفت ملوکانه باشد در اقامهٔ قواعد انصاف و ادامهٔ موائد الطاف و رفع آثار اعتساف و دفع اطوار اختلاف و تشیید بنای عدل و داد و اعلای لوای صلاح و سداد جهد موفور و سعی نامحصور مبذول فرمائیم تا سپاس حق جل و عز اگر یکی از هزاران رسیده نشود لاجرم کلی از بهاران چند آید که المیسور لایسقط بالمعسور و چون جزو اعظم و شرط عمده و اهم در سلوک این منهج قویم و رعایت این طریق مستقیم حفظ گوهر ثمین سلطنت از ضیعت و رواست و صیانت این امانت مخزونه از تطرق اختلال و جعلها کلمة باقیة فی عقبه لعلهم یرجعون تا خلق خدا بعد از هدایت مبتلا بغوایت نشوند و غب الامن و الرفاه فرسوده و تباه نگردند دین بدولت قوی گردد و ریاض ملت شاداب در وی آید حصن حصین مملکت مصون از فساد اجانب شود سماء علیای دولت بمصداق لایسمعون الی الملأ الاعلی و یقذفون من کل جانب اگرچه بعون الله تعالی و منه العظیم دیدهٔ اهالی ملت پاک و مقلدین شریعت تابناک علی الصادع بها السلام مادرات الافلاک عموما بفروغ وجود همایون ما روشن است و مرغزار آمال آنها از رشح امطار احسان ما رشک امطار احسان ما رشک باغ و گلشن آسوده از باک و بیم و غنوده در مهد عیش و نعیم ولی خواستیم عیون طمع را انجا کیاس بیاکنیم و اعناق حرص و آز را با تیغ باس بر افکنیم دست غضب و عدوان را در آستین حرمان گذاریم و پای بغی و طغیان را در دامان خسران بداریم سلسلهٔ دولت جاوید را صلات ما در اتصال شود و شموع شوکت چون مصباح اقبال ما در لمعان و اشتعال چشم فتنه بخواب رود و بنای شر و فساد خراب شود لهذا در این زمان سعادت ضمان که سعود با جرام علویه مستولی و نحوس از مطالع ساقط است خسرو سیارگان بمحاسن و میامن این نیت حسنه ثناخوانست و مشتری بدعای حسن اختتام این اراده سینه فراز مدیر آسمان عطارد الواح بشر واریتاح را منشور دارد و زهرهٔ عقود زواهر کواکب را منثور بمنه تبارک و تعالی قرهٔ باصرهٔ خلافت و شهریاری و غرهٔ ناصیهٔ سلطنت و تاجداری غصن رطیب دوحهٔ جلالت و آیهٔ رحمت لوحهٔ ایالت زر صدقهٔ ابهت و اجلال نور حدیقهٔ شوکت و اقبال سلیل بی بدیل و نسل نبیل فرزند ارجمند گرامی نور چشم اعز نامی قاسم خان امیر نظام را که امارات لایحهٔ ابهت و احتشام از جبهه جلالتش چون قرص ماه در شب دیجور تابان و مانند رایت فتح در میان لشکر منصور نمایان است و هم در زمانیکه صبی مهد بود سزای آن داشت که ولیعهد شود ولی بملاحظهٔ مصالح چند آن نور چشم اعز را بمنصب جلیل امارت نظام که عمده و نخبهٔ مراتب عظام است

سرافراز فرموده طور بعد طور منظور نظر تربیت و اصطناع و وجهه قبول و استحسان فرمودیم و این مقام محمود را بمفاد و آتیناه الحکم صبیاً در حق او عطا و بدرجه اعتبارش افزودیم بحکم ارباب الدول ملهمون بصرافت عزم همایون و استجاح تمامی اهل مملکت از منتسبان سلطنت و مقربان حضرت و هواخواهان دولت و علمای دین مبین و رؤسای شرع متین بمنصب جلیل و مقام منیع ولایت عهد سلطنت و رتبه رفیعه و درجه منیعه وراثت تاج و تخت خلافت که امنع مقامات و ارفع درجات اعتلاست بمبارکی و میمنت و فرخندگی و سعادت سرافراز و مفتخر و این ودیعه بدیعه و در مکنون و سر مخزون را برای اعلای کلمه دولت و ادلای تمام محبت مدخر فرموده او را از تمامی زادگان سلطنت و نوباوگان خلافت برگزیدیم میان او و تمکین دولت حدی فاصل نگذاشتیم و مابین او و سریر حشمت سدی حایل نداشتیم و جناب جلالتمآب نظاماً للمجد و الدولة و الاقبال قواماً للعز و العظمة و الاجلال اعتماد الدولة العلیه اعتضاد الشوکة السنیه اشرف امجد ارفع صدر اعظم افخم میرزا آقا خان که باصابت رای ثاقب او دولت قاهره را از اجمال و بهجتی رسا و بها و عدلی لاتحصی حاصل است و ممالک محروسه را پایه اعتبار و عزت بالا رفته و مایه شکوت رونق و نما گرفته است همچنانکه در بساط بهنا و سلطنت همایون ما بپایه بلند و مقام ارجمند وکالت مطلقه مفتخر است بکفالت فرزند معزی الیه نیز سرافراز و بهره ور فرمودیم و بدین طراز جلی که مکمل هر زیور و حلی است جمال قابل فرزند معزی الیه را آرایش افزودیم تا نهال دولتش در جویبار تربیت ملوکانه ما نشو و نما یابد و پایه حشمتش بدرجات قصوی ارتقا گیرد و سنن سنیه ما را مقتفی شود و آثار علیه ما را مقتدی آید بدانچه مرضات الهی را جالب است اعتیاد جوید و از هرچه نه بر وفق رضای اوست احتراز نماید تتمیم کلام در اینگونه مقام برای جمع مکارم و سلب ذمایم و سیاست ملک و حراست خلق و بطش بجا و رفق بسزا و قبول پوزش و عفو لغزش و عقوبت ظالم و اعانت مظلوم و دیگر آداب جهانداری و رسوم شهریاری کافی است و تفقد از احوال چاکران بزرگ محترم که حقوق خدمات ایشان همواره در نظر همایون ما لایح و مراتب حمایتشان در ضمیر اقدس اعلی هویدا و واضح است و کذلک پاسداری خدمات کل خدم و حق گذاری از قاطبه حشم و رعایت عموم رعایا و برایا که ودایع حضرت کردگار و قدیر و صنایع قلم تقدیر ند از اعظم مقاصد نیت همایون پادشاهی و اقدام موجبات مرضات الهی و مایه فوز و فلاح و باعث رشد و صلاح خواهد بود ولی در دو خصلت بزرگ از تفصیل با جمال قناعت نشاید و از الزام با همال کفایت ننماید یکی توقیر جانب علمای اعلام و سادات و فضلای فخام ذوی الاحترام که حمات شریعت اسلام اند و رعات ملت حضرت سید الانام علیه الصلوة و السلام و دیگر حفظ رسوم سلم و صفا با دول دوست کامل الولا که موالیان معاهدند و دوستان مواحد و در ولایت عهد آن فرزند بیهمال با نواب همایون ما هم رای و هم مقصد و موافق و هم عهد و در دوام و استمرار این منظور مبارک آمال و شایق لاجرم زلال مودت ایشان را از غبار کدورت صافی باید داشت و مواثیق و عهود شان را پیوسته مراعی و موافی باید بود تا از زمره الذین ینقضون العهد من بعد میثاقهم خارج و بمصداق و الموفون بعهدهم اذا عاهدوا داخل شوند چرا که از آن یک اعلام دین برافراشته و از این یک غبار کین برداشته خواهد بود و مباید بمدلول هذا کتاب ینطق علیکم بالحق کل اعمام و اخوال کرام و منتسبان دولت ابد فرجام و وزرای فخام و امرای عظام دربار گردون احتشام و خواص حضرت و خدام آستان معدلت آیت و رؤسای لشکر و حکام و ولات کشور و کافه خدم و قاطبه حشم و جمیع اهالی مملکت از دور و نزدیک و ترک و تاجیک فرزند معزی الیه را نایب الاستحقاق سلطنت و وارث گاه و دیهیم خلافت و ولیعهد دولت ابدآیت دانسته او امر و احکام او را تالی او امر پادشاهی و تخلف و عدول از اعظم کبایر و مناهی دانسته در عهده شناسند تحریراً فی شهر ربیع الاول سنه ۱۲۶۴ و چون گوش حضار انجمن از درر غرر عبارات رنگین و اشارات شیرین آن نامه نامی و منشور گرامی گرانبار شد دستخطی که در تفویض وزارت نواب قمر رکاب شاهزاده معظم مکرم ولیعهد دام الله تاییده بجناب نظام الملک بر صفحه یرلیغ بلیغ سلطانی چون بنفشه خط بر عذار نسرین خدان زینت افزوده بود قرائت کردند و بدین شرح استماع رفت میرزا کاظم خان نظام الملک از نوکران خاص و تربیت یافتگان مخصوص ماست همیشه در حق او الطاف بزرگ فرموده ایم و از سایر اقرانش ممتاز و مفتخر داشته ایم اکنون که ولایت عهد را بوجود امیر محمد قاسم خان فرزند ارشد گرام خود مزین فرمودیم او را نیز بوزارت و پیشکاری آن فرزند سرافراز فرموده از همگنانش برتری فرمودیم البسته در خدمات فرزند ارجمند ما ولیعهد خود داری نخند

فرمان وزارت و پیشکاری جناب جلالت نصاب نظام الملک آنکه بعد از تعلق رای جهان آرای اقدس همایون ملوکانه بتفویض ولایت عهد سلطنت و وراثت تاج و تخت خلافت بعهده استحقاق و ذمه استیهال نور چشم اعز ارجمند بیهمال مصباح مشکوة روح مفتاح ابواب فتوح قرة باصره

ذکر وقایع آن مجلس فرح مونس

سلطنت و جهانداری غرهٔ ناصیهٔ خلافت و شهریاری یگانه فرزند والاگهر با احتشام قاسم خان امیر عساکر منصورهٔ نظام و پس از فراغ از تهیهٔ
ملزومات این مهم فرخنده آغاز خجسته انجام عزم همایون و نیت سعادت مقرون تعلق ثانوی بر آن گرفت که همچنانکه فرزند اسعد اکرم
معزی الیه را از سلک شاهزادگان عظام و زمرهٔ فرزندان کرام برگزیدیم و بچنین موهبت عظمی و عطیت کبری مخصوص فرمودیم یکی از اجلهٔ چاکران
دربار و افاخم بندگان حضرت عظمت مدار را هم که قامت قدر و اعتبارش بزیور قبول ما آرایش و پایهٔ عز و افتخارش بالطاف خاطر اقدس
برتری و فزایش یافته باشد برای وزارت و پیشکاری فرزند اسعد معزی الیه منتخب فرمائیم تا بدینواسطه مراحم شاهانه نسبت بآن فرزند کامل و
عواطف ملوکانه را بدرجهٔ قصوی متواصل فرموده باشیم در احوال اکابر عتبهٔ علیهٔ خلافت و اعاظم سده سنیهٔ جلالت نیک نظر فرمودیم
ذات صداقت سمات و شخص جلالت صفات جناب فخامت نصاب نبالت و شهامت اکتساب ابهت و مناعت انتساب فدوی
زادهٔ خاص دولت جاوید قرار مقرب دربار گردون مدار شخص دویم دولت علیه میرزا کاظم خان نظام الملک سرافراز این پایگاه منیع
و شایستهٔ چنین جایگاه رفیع آمد زیرا که علاوه بر ارادت فطری و صداقت جبلی و کرامت حسب و شرافت نسب که هر کدام از این مخایل جائز
قصبات سباق و هر یک از این اوصاف یگانه و طاق است از بدو جوانی و عنفوان شباب نیز نهال وجودش از تابش آفتاب مرحمت ما
نشو و نما یافته و در سن حداثت و عهد صبی در محافل کسب علوم در سلک مقربان ما منظوم و در مجالس اقتناء روایت طرف خطاب
ما بوده است و نیز بواسطهٔ ملازمت حضرت که از رسوم بندگی را مراقب و شرایط خدمت را مواظب بوده است بیشتر از سایر چاکران آستان
سلیقهٔ همایون ما را تجربت کرده و بر دقایق مضمرات ضمیر منیر ما معرفت بهم رسانیده است نقد عیارش از بوتهٔ امتحان خالص و سکهٔ
ارادتش از محک تجربت سره و صافی بر آمده است و از مبادی سلطنت روزافزون هم که مصدر مهام عظیمه و منشاء امور خطیره شده و امر جلیل
وزارت مالیات و ریاست دفتر معاملات کل ممالک محروسه را که بعهدهٔ او محول بوده نظم وافی و ربط کامل و کافی داده و تفضلا علی ذلک
از کثرت ممارست بمهام مملکت چنان خبرتی بسزا از دقایق و رموز دولت بهم رسانیده که دیگر با او مقام مساهمت و پایهٔ مشارکت باقی نمانده است
لهذا باقتضای لیاقت و کفایت جناب مشار الیه بضمیمهٔ مناصب علیه و مدارج رفیعه که اکنون در دولت ابد قرار در عهده دارد منصب وزارت
و پیشکاری فرزند ارجمند معزی الیه را نیز با او محول فرمودیم و چنانکه فرزند معزی الیه از سلک فرزندان کرام برگزیده شد جناب مشار الیه هم
از زمرهٔ چاکران دربار همایون باین امتیاز جلی قرین افتخار ساختیم که در نظم و نسق امور و رتق و فتق مهام فرزند معزی الیه لوازم اهتمام
و مجاهدت ما لا کلام بعمل آورده بدانچه شایستهٔ ارادت و سزاوار صداقت بداند عمل نماید مقرر آنکه کل اعمام و اخوال کرام و منتسبان دولت ابد
فرجام و وزرای فخام و امنای دربار گردون احتشام و خواص حضرت و خدام آستان معدلت رؤسای لشکر و حکام و ولات کشور و کافهٔ
خدام و قاطبهٔ حشم و جمیع اهالی مملکت از دور و نزدیک جناب مشار الیه را وزیر و پیشکار بالاستقلال فرزند معزی الیه دانسته در عهده شناسند تحریراً
فی چهاردهم شهر ربیع الاول سنه ۱۲۶۴ چون این کار بپایان رفت و این ولایت عهد محکم گشت جناب جلالتمآب صدر اعظم زبان باداء تهنیت
بگشاد و بر پای حضرت ولیعهد بوسه داد و وزرای مختار دول خارجه نیز تحیت و تهنیت گوی شدند و علما و فضلا به ثنای شهریار و دعای دولت ابد
مدار رطب اللسان آمدند و رخصت انصراف یافته در خدمت جناب صدارت و اتفاق وزیر دول خارجه بحضور مبارک حضرت اعلی علی الله اوامره
رفتند و مورد الطاف شاهنشاهی شده بازگشتند و هنگام بار عام در رسید و شاهنشاه ایران با اثاثه و پیرایهای خاص شاهانه ببارگاه بزرگ توجه
فرموده سلیمان وار بر فراز صرح ممرد جلوه کرد و ارباب حضور از نزدیک و دور بر روی نماز بردند و چون ذره در خورشید بدیدار همیون محو فرو ماندند
پس از جلوس مسعود جناب جلالتمآب آصف عهد را مخاطب فرموده از میامن این جشن مهیا و عیش مهنا و عهد سدید و امر جدید چنان شاهانه تقریر رفت
و سمع الجمع را صدف لؤلؤ شهوار فرمود و در شایستگی جناب نظام الملک بدین منصب جلیل و رتبت نبیل توصیفی سزاوار فرمایش کرد و بعد از اختتام
کلام حکمت بنیان خطیب بلیغ طلیق اللسان بر رسم معهود خطبتی در خور عرضه کرد و شمس الشعرا سروش اصفهانی بانشاد مدحت مناسب این وقت
آهنگ بر کشید و قصیدهٔ فریده که در تهنیت نصب ولیعهد منظوم داشت بپایان برد و شاهنشاه بعد از مکالمه با جناب آصف جاه از بارگاه عام بخلوتگاه
خاص بازگشت و سه ساعت بغروب خورشید مانده بفراز قصر بهشت آئین رفته بنظاره آن بهشت پرآذین توجه فرمود و بر رسم اعیاد اهل سلام
بحضور قیام کردند و امرا و وزرا جای بر جای بپای ایستادند و ارباب طرب بسرود و رود و نای دست و نای گشادند و داد عشرت دادند

بعد از ساعتی حضرت شاهنشاهی عزیمت خلوتگاه و آرامگاه فرمود و چون شب درآمد خلایق بعیش پرداختند و عرصهٔ میدان را رشک هشتم سپهر ساختند و
دیگر روز که پانزدهم شهر ربیع بود جناب جلالتمآب اشرف صدراعظم یکصد و پنجاه تن از سران و ارکان و امرا و عظما را هم در عمارت روز گذشته دعوت
نمود و مطربان مخصوص شوخ و شنگ و مغنیان خوش آهنگ مجلس صحبت را گرم و دلهای سخت را نرم نمودند و در آن هنگام عشرت فرجام جبه که
با پولک زرین و شمسهٔ مرصع زینت داشت بخلعت وزارت جناب جلالت نصاب نظام الملک از حضرت شاهنشاهی عنایت شد و زیب بر
ساخت و بدعا و ثنای شاهنشاه بنده پرور جود گستر پرداخت و میرزا مهدیخان منشی باشی نظام که در نظم و نثرش قدرتی تمام است قصیده فریده در مدحت
جناب صدر اجل اعظم معروض داشت و یکصد و پنجاه تومان صلت و جایزت یافت و تمامت آن در مجمع الفصحا مرقوم خواهد شد و این چند بیت
نمونه از آن قصیده است جهان فخر و معالی سپهر مجد و جلال طراز مسند اقبال صدر نیک خصال نکوهمت و عاشق است فیروزی که
روز و شب پیش میدود باستعجال کشیده سطوت حکمش قلم بخط قضا گرفته سرعت عزمش سبق ز پیک خیال ایا ستوده خصالی که جام مسکینان
ز صاف بادهٔ احسان تست مالامال ملک پرستی آیین تست و شبهت نیست در این قضیه که پیداست نیت از اعمال نعوذ بالله زین نکته بوی شرک مبر
منزه است ز مانند ایزد متعال ز کنه ذاتش چون قاصر است فکرتها بسایه باید کردن ز اصل استدلال کجا گذاشته بی رضای شاه قدم
کجا نگاشته بی صلاح ملک مثال ز کارهات یکی عشرت ولیعهدیست که دیدهٔ ملک و ملک بود دلش از دنبال کنون بنای خلافت گرفت استحکام
چو دین احمد کز مرتضی گرفت جمال میانه وزرا هیچکس عدیل تو نیست هزار بار براین نکته رانده ایم مثال چه وقع دارد در جنب ماهتاب چراغ
چه نور بخشد در پیش آفتاب هلال ز صد هزار موحد یکی بود چو اویس ز صد هزار مؤذن یکی شود چو بلال نیافته است کسی فعل صارم از تکین
نساخته است کسی کار زعفر از خلخال به بیشتر نتوان گفت حربه خونریز بدین دلیل که خون میچکاند از قتال بالجمله آن مجلس عالی تا سه ساعت
قبل از غروب همچنان بمبارکی و سرور برپای بود تا آنگاه که زمان توجه سلطانی بعمارت فوقانی و تماشای میدان رسید جناب صدر اجل
اعظم بحضور حضرت شاهنشاه گیتی پناه مشرف شدند و شب در طالار بتماشای آتشبازی و چراغان با شاهزادگان عظام حضور داشتند

ذکر مجملی از اوضاع چراغان و آذین میدان دربارگاه حضرت شاهنشاه

چون در این جشن همایون که در معنی عید
سعید روزافزون بود عموم خرد و بزرگ و ترک و تازیک و امرا و وزرا و برایا و رعایا بشعف تمام بعیش مدام پرداز داشتند هر یک باندازهٔ خود
از کم و بیش داد عیش دادند و دل بر سرور و سور نهادند و اهل حرفت و کسب بازار و رسته دکاکین خویش را بیافته‌های کشمیر و تافته‌های حریر بیاراستند
و بازرگانان کاروان سراهای نشیمن خود را از زینت صفا و فر و بها با زینت پر طاوس و طلعت چتر کاوس انباز داشتند چاکران دربار نیز در میدان
پیشگاه خسروی رنگهای مانوی ریختند و نقشهای آزری برانگیختند از جمله بحکم نواب والا شاهزاده محمد تقی میرزا حاکم دارالخلافه میرزا موسی وزیر
و محمودخان کلانتر صفحهٔ آن میدان را چون بهشت بهشت قسمت منقسم و هر قسمت جدائی را بعهده کدخدائی گذاشتند و چهار خیابان آراسته ساختند
و سروهای چوبین در هر رسته پرداخته آمد و بر وضعی منظم هر شب باشکال مختلفه چندین هزار شمع و چراغ بر آنها افروخته میگشت هم باشارت
حاجی علیخان حاجب الدوله نجاران تختی از چوب بر شکلی خوب در غایت رفعت و وسعت مشتمل بر ستونهای رفیع و کنگرهای بدیع در برابر منظر قصر
شاهنشاه عصر برپای نمودند و بر یکایک ستونهای آن تخت چون گلشن آئینهای صافی روشن نصب کردند و کل اطراف آن را طبقه بطبقه بشمعدانهای
مختلفه بلور و شمعهای کافوری چون داشته هر شب از کثرت شموع و چراغان چون برجی پر اختر درخشان یا درجی پر گوهر بدخشان بود و نیز تختی دیگر در
میان میدان نقارخانه چنان پرداختند و بنحوی خوش گرداگرد آن را ستونها افراخته در سراسر ستونها و طاقها و آئینها و چراغها نهادند که در هر شب
سه هزار چراغدان بر اطراف و فراز آن می افروختند بالجمله در هر شب بترتیب و ترکیب صد هزار چراغ در آن میدان آراسته تر از باغ افروخته
میگردید و مطربان خوش آهنگ بیانگ نای و چنگ روح نکیسا و باربد را شرمنده داشتند بتاثیر نوای رود و سرود زهره را از آسمان فرود می آوردند
و از صنایع آتشبازی چندان ماه و آفتاب هوا می گرفت که عالم روشن میگشت و غرش زنبوره و نفیر کوس و سورنای گوش ساکنان گردون سیماب
می انباشت در هر گوشه از آن میدان چون چمن بیدلان با دلبران هم انجمن و در هر حجره از فراز و فرود هزار زهره جبین هم سخن بودند حال رندان از بادهٔ ناب
خراب و جان زاهدان از آتش حسرت کباب ارباب عمایم دستارها بکلاه سیاه بدل کرده بتماشای آن عیش حضور بر غائبان دور مفاخره کردندی
و با کمال ضنت دیگر شب بی منت دوستان زاهدان بوستان آوردندی بازارها از کثرت گلرخان گلزارها بود و اسواق شهر با اطباق چرخ برابری مینمود

وزبان زمین وزمان باینگونه ابیات مترنم می‌گشت لمؤلفه یافت در دهر اساس طرب از نو تاسیس دوده انس بعشرت همه گشت انیس جرعه نوشان همگی
باده فشانند بکاس خرقه نوشان همگی شیشه نهفتند بکیس دست افشان شده هر شوخ بری از توقیر پای کوبان شده هر شیخ عری از تلبیس زاهدان دست
زنان تا بقر صیحه وصوت شاهدان رقص کنان تا بکمر طره وگیس علی الجمله سه شب آن شور وشغب در شهر وکوی وسراها ومیادین مقرر بود وهر شب قریب
پنجاه هزار کس از مردم مختلف درمیدان مختلط وذهاب وایاب داشتند از اهتمام اجودانباشی نظام کس را صداعی ونزاعی وجدالی وملالی روی نداد وشب
چهاردهم آتشبازی میدان از صنایع وبدایع فرنگستان بود ومعلم توپخانه موسس آن گشت وشبان دیگر اهالی قورخانه بدان خدمت مخصوص بودند
وتمامی انعام وخلعت یافتند وبروز شانزدهم این ماه همیون سفرای دول متحابه خارجه از روم وروس وانگلیس وفرنسه وصاحب منصبان وتبعه آنان را
جناب جلالت نصاب نظام الملک در عمارت باغ برخوان وداد دعوت کرد وبدان مضیف منیف حاضر شدند در آغاز ورود در عمارت جنوبی وقوف
کردند مغنیان ومطربان بنیاد نواسازی وچنگ نوازی نهادند ومیهمانان در آن مجلس عالی چای وقهوه آشامیده پس وزرای مختار ووزیر دول
خارجه وامرای بزرگ دربار بطالار دورویه که بحکم جناب میزبان بمیز وصندلی ودستارخوان وطعامها وشرابهای گوناگون رنگارنگ مشحون بود
رفته جا بر جا نشستند وبرسر خوان اطعمه الوان باظهار وداد واتحاد وملاطفات ومصافات ومهربانی وخوشنودی بریکدیگر سبقت گرفتند ومجلس را گرم
داشتند موزیکان نوازان از دو جانب بنواختن نایها وشیپورها وکوس وسرور آوردند وآن مجلس نیز بمبارکی وسعادت مختوم شد وحضرت اقدس شاهنشاهی
برسنت سنیه روز گذشته بعمارت فوقانی فراز درگاه دیوانخانه توجه وجلوس فرمود ودر صفحه میدان خنیاگران ورود سازان ملعبه سازی وبربط نوازی
قرار خاطر دلدادگان بردند وصنایع خود را بنظر مبارک سایه یزدان عرضه داشتند وپس از ساعتی قبله عالم وعالمیان مراجعت بعمارت دیگر فرمود
وچون شب در رسید چنانکه بدان اشارت رفته دیگربار سطح زمین غیرت چرخ برین شد وچندین هزار شمع تابناک چون انجم افلاک درخشیدن گرفت لمؤلفه
دخان نار شعبده نمود گردون خیره　فروغ ماه ملاعب نمود گیتی انور　فشاند اژدر روئین شرر زکام چو تنین　کشید دیو دژآگین فغانها چو شدند
نزیست شیطان برچرخ از شهاب مجدد　نماند ظلمت برخاک از شعاع مکرر　هزار برج وبهر یک عیان هزار ستاره　هزار باغ وبهر یک روان هزار صنوبر
کدام صاحب دانش بدید از سر پیش　ستارگانی از آتش صنوبرانی از اخگر　ساعتی چند از شب بعیش وسرود ورود وچراغان وآتشبازی بسر رفت
دیگر روز که هفدهم شهر ربیع وروز مولد حضرت رسول شفیع صلعم بود ملک الملوک اسلام آن روز را کما فی السابق عید بزرگ دانسته مانند ایام اعیاد بتمجید وتعظیم آن روز
مبالغتی کامل فرمود وصلای سلام عام در دادند وحضرت دارای سکندر شان شاهنشاه ایران باحشمتی وشوکتی فزون از اندازه تقریر وتحریر در بارگاه
بزرگ بر تخت مرمر جلوس فرمود وتمامت شاهزادگان خاقان نژاد وامیران قاآن نهاد بحضور همایون فایز شدند وصف درصف ورده درده
قیام جستند واعلیحضرت ملک الملوک اسلام از شرافت این عید سعید میمون عمت میامنه با جناب جلالتمآب صدراعظم که خاتم صدور راست رشته
گفتار در پیوست واز سعادت این روز که میلاد حضرت خاتم الانبیاست سخنان نیکو بیان فرمود وجناب فخر الصدور پاسخ عرضه داشت که چون خاتمه عیش و
سور شاهزاده بزرگوار ولیعهد دولت ابدمهد بروز عید ولادت حضرت ختم الرسل اتحاد واختتام یافته امید واثق ورجای صادق است که چنانچه
شریعت مطهره حضرت ابوالقاسم محمد مصطفی صلعم را تا ابد قوام ودوام است این دولت ابدمدت نیز تا قیام قیامت با شریعت مطهره حضرت نبوی صلعم مستقر و
متحد ومستقل ومستبد باشد واین عرض حکیمانه را حضرت ملک الملوک وحضار انجمن حضور مبارک بفال میمون واز الهامات وفیوضات ایزدی چون
شمردند پس بررسم مقرره خطبه بلیغه معروض افتاد ومیرزا محمدعلیخان شمس الشعرا قصیده مناسب برخواند وزبان روزگار وعوام در دعای دولت و
بقای ملکت شاهنشاه اسلام بدین ابیات نخبه وخامه مولف مترنم بود　عید مولود رسول تازی　باد فرخنده بشاه غازی　ناصرالدین شه
اسلام که هست　ناصر دین نبی تازی　تا که ری گشته مقر شه عهد　فخر بر چرخ کند هر رازی　پشه با عونش وزور پیلی　صعوه با فرش وپر بازی
باد از خلقش درعطاری　خاک از چهرش دربزازی　نصر با موکبش اندر رفتار　فتح با رایتش اندر بازی　علی الجمله این عید سعید بمبارکی و میمنت
درگذشت وهنگام عصر شاهنشاه عصر مانند روزهای گذشته بپیشین ساعتی بر عمارت فوقانی قصر صعود وپرتو نزول افکنده بنظاره ارباب حضور و
استماع نغمه رباب وطنبور پرداختند واین عیش مهنا را بعید ولادت خاتم الرسل مختوم ساختند وباطلاق اسرا وانفاق فقرا وبذل وبخشش بر جانان
خنادین واکرام وانعام بر خدمتگذاران بسطی تمام رفت ودستی دراز گشاده گشت وشعرای معاصرین در این باب قصاید غرا عرضه کردند
وبصلات وجوایز بسیار بهره مند گشتند ومن بنده را اگرچه فراغ مدح گوئی نبود ولی دراین وقت مبارک مدحتی وتهنیتی واجب شمردم واین قصیده را

معروض داشتم و جسارت کرده در این مقام بنگاشتم لمؤلفه

برافراشت رایت عیش و طرب گردون / نهال مجد و شرف گشت سبز و تازه و تر
صفا شد آنرا بود و وفا شد آنرا تار / سخا شد این را برگ و صفا شد این را بر
یکی نهال برومند پرورید سپهر / که علم و جود و بزرگیش شاخ و بیخ و ثمر
یکی سحاب گهربخش گسترید قضا / که سایه و نم و بارانش زر و سیم و گهر
برای نصب ولیعهد امیر قاسم خان / خجسته جشنی آراسته شه در این کشور
چنانکه خواست بدو داد خلعت منشور / سر و برش شد زینت فزای تاج و کمر
خلف که باشد آنکو بود خلیفه باب / پسر که باشد آنکو بود شبیه پدر
چو بی طراوت باشد چه خواهیش چشمه / چو بی حلاوت باشد چه خواهیش شکر
کسی ندید که از کوره سر زند سنبل / کسی ندیده که از شوره بر دمد عبهر
ز مهر پرتو زاید ز ماه هم تابش / ز باغ گلبن خیزد ز بحر هم عنبر
چو پور خسرو شایسته ولایت بود / بدین ولایت مخصوص گشت و مستظهر
ز هرچه زاده خسرو نکوتر است پسر / ز هر خلیفه که بهر رسول به حیدر
ز هرچه کشور کاندر جهان به است ایران / که دل اگرچه ز تن خورد تر به است از پیکر
ز هرچه سلطان اعلی است ناصرالدین شاه / که مهر اگر بمیان لیک زنعمت اختر
شگفتم آید کاندر تنی دو عالم را / چگونه تعبیه کرده است ایزد داور
هزار گیتی بنهفته در یکی مردم / هزار گردون بسرشته در یکی گوهر
هنوز بیضه شمشیر او نجارا بود / که بود خارا از بیم آن کفیده جگر
هنوز آهن پیکان او در آتش تافت / که چرخ قوسی آماده داشت بهر سپر
بلند سرو نباشد چو قد او بخرام / تمام ماه نیاید چو روی او بنظر
چو برنشیند بر پشت اسب از بر کوه / ز سیم رسته تو گوئی یکی شکوفه شجر
یکی شجر که مراو راست جاه و دولت برگ / یکی شجر که مرا آن راست جود و رافت بر
سپهر گوئی بدر و هلال دارد جمع / چو جنبش آرد در کینه با حسام و سپر
یکی سر است و بسرها همی زند شمشیر / یکی تن است و بشه‌ها همی درد لشکر
اگرچه کار نکو بسکه کرد در عالم / اگرچه نام نکو بسکه برد در دفتر
چهار کار نکرد و چهار کار نکرد / امیدوارم من تا کند چهار دگر
بدی نکرد و خرابی نکرد در ملکت / ستم نکرد و فزونی نکرد در کشور
بگرد جود بمال و بگرد بذل بملک / بگرد جور بسیم و بگرد ظلم بزر
کند عدالت کسری و بخشش قاآن / جهانستانی اسکندر و بقای خضر
جهان پناها شاهنشها خداوندا / خجسته باد این خوب جشن جان پرور
بزیر ظل ولیعهد باد مردم دهر / همان خجسته ولیعهد زیر ظل پدر
خدای دید مراو را ستوده در این کار / بزرگ کردش بعد از برادران دگر
نگارگر که ز طومار بسترد نیرنگ / بدان بود که کشد خوبتر بصفحه صور
که قطره گشته بتفصیل لؤلؤ شهوار / که سبزه گشته بتدریج دیبه ششتر
نه همت [illegible] شدند چیره بمنع / نه قدرت ازلی راز دند قفل بدر
نماند بر زمی از فعل هیچ اخشیج / نه مرد بر فلک از کار خویش هیچ اختر
زمی است همان قطر و ها بدان مرکز / سپهرها همان قطب و ها بدان محور
مبین بجثه‌ش کوچک که جان او بزرگ است / خود آدمی است بتحقیق عالم اکبر
امیدوارم کاندر حمایت دارا / امیدوارم کاندر اطاعت داور
قدم نهد بکجا در بلاد افرنجه / علم زند بکجا در سواد کالنجر
کند کند چه کند بحر را بحمله هبا / کند کند چه کند کوه را بغزوه هدر
خجسته باد و همیون و فرخ این جشن / بشهریار ستم سوز معدلت گستر
همیشه حکم روان تو آسمان پیمای / همیشه پرکلاه تو آفتاب سپر
رهین امر تو در سیرها سپهر و نجوم / مطیع رای تو در کارها قضا و قدر
ز نوک تیرت در سینه عدو سوراخ / ز برق تیغت در خرمن حسود آذر

و در روز سه شنبه بیست و دوم شهر ربیع الاول بر قانون متداوله همه ساله بجشن ایام الرهان پرداختند اسبان تازی و ترکی که سائسین و رائضین روزگاری برای این چنین روز پرورش داده و تربیت کرده بودند مقرر شد که در میدان اسب تازی بجولان و تاخت درآورند و حضرت شاهنشاهی بر توسن تازی برآمد و اسبان جنیبت و فیلان موکب را پیش پیش بترتیب تمام در حرکت آوردند و از هنگام رکوب تا زمان ورود بدان عمارت سه کرت تماشائیان و پیش رفته کار را بغرش شلیک زنبوره از موکب فیروزی کوکب اعلام کردند پس از نزول در آن عمارت بر ترتیبی که ترسیم است اسبان خاصه سلطانی و شاهزادگان و عظمای دربار را دسته دسته بر دایره معینه میدان بتاخت درآوردند اسبانی که سبقت یافتند سواران و رائضان آنان انعام یافتند و بعد از گذشتن این تفرج بدارالخلافه مراجعت نمودند و این عمارت کمنام ترین بنائی است از بناهائی که در این دولت ابدمدت در دارالخلافه و سایر بلاد ممالک محروسه بنیاد یافته چه چندان آبادانی در این چند سال قلیل در ممالک ایران از هر حیثیت افزوده است که بتعداد نیاید و کار عمارت چندان ترقی کرده است که بحساب یکی از ده مصالح وارده بدارالخلافه نتوان رسید و در این چند مدت از جانب کارگذاران دولت ابدمدت و بزرگان مملکت چندان معموریت و آبادانی در دارالخلافه و اطراف آن افزوده است که شرح آن تحریر در نگنجد ولی بطریق اختصار ببعضی از آنها اشارت خواهد رفت در ذکر بناهائی که

بحکم اعلیحضرت شاهنشاهی خلدالله سلطانه حاجی علیخان حاجب الدوله بنیاد نهاده و بپایان برده است

چون این شاهنشاه بزرگ نیک اعتقاد پاک نهاد از نخبه نواده حضرت رسول عربی و اولاد و احفاد آنحضرت که ائمهٔ دین مبین و پیشوایان راه یقینند ارادتی کامل داشت
پیوسته از دار الخلافه نذورات مخلصانه از قبیل اوانی زرین و قنادیل سیمین و شمعدانهای طلا و قطعات جواهر گرانبها بمشاهد مقدسه حضرات
عالیات انفاذ میفرماید و در تعمیر و توسیع بنا و فضای هر مشهدی و مرقدی فرمان میدهد چنانکه خاقان مغفور ماضی نور الله مرقده حکم فرموده بود
که ایوان معصومهٔ قم را طلا کنند و بحکم تقدیر صورت نگرفت در سنهٔ ایت ئیل باشارت این شاهنشاه جلیل ایوان مذکوره را مبلغی خطیر از طلا اندوده
داشتند و امروز ساختند دیگر گنبد حضرت عبد العظیم را که در ری واقع است و ذکر جلالت شان آن سید حسنی بین الخواص و العوام شایع بامر
حضرت شاهنشاهی بطلا بیاراستند و شروع در آن در سال اودئیل و اتمام این کار باهتمام حاجب الدوله در اواخر بارس ئیل بود دیگر تعمیرات ارک
و عمارات مشهد مقدس رضوی که در فتنهٔ سالار ویرانی تمام یافته و بامر اعلی تجدید و تشیید یافت دیگر بنا تمامی صحن مشهد مقدس که بعهد خاقان مغفور
ناقص بود و در عهد شاهنشاه مبرور کس بدان نپرداخت و بحکم این شاهنشاه کارآگاه امنای دولت باتمام آن پرداختند دیگر ساختن بند شوشتر
که بعد از بنای شاهزاده مغفور محمد علی میرزا بمرور دهور خراب شده بود و چنانکه در این کتاب مرقوم شده بامر اعلی صورت اتمام گرفت و بند ناصری نام
یافت دیگر تعمیر قلعه و باره شهر خوی که خرابی تمام یافته بود بحکم امنای دولت مبلغی خطیر در مخارج آن تعمیر مصروف شد دیگر ارک شیراز که کریم خان
زند در خور پادشاهان نساخته بلکه چون سرای رجال این دولت نیز نبود و بحکم حضرت شاهنشاهی مقرب الخاقان حاجب الدوله عبد الله خان معمار باشی را
بدانجا فرستاده در سال ایت ئیل ارکی محکم و بزرگ بنیاد نهادند دیگر تعمیر عمارات واقعه در کرمانشاهان که بعد از شاهزاده مرحوم خرابی کلی یافته بود
هم بحکم حضرت اعلی معماران بدانجا فرستاده بنیاد آن بناها را محکم کرده تمامی را تعمیر تازه نمودند دیگر در بندر ابوشهر که سرحد دولت ابد مدت ایران است
هم بحکم اعلی عبد الله خان معمار باشی باستیانی قوی و برجی محکم در کنار بحر ساخت و حارس و قراول در آن بنشاندند دیگر هم در سرحدات بندر انزلی
گیلان بحکم شاهنشاه ایران حاجب الدوله معمار فرستاده باستیانهای محکم بنیاد نهاده و در سال اودئیل اتمام یافت دیگر عمارات چشمه علی دامغان
که از ابنیهٔ خاقان سعید شهید بود انهدام داشت در توشقان ئیل بحکم شاهنشاه ایران حاجب الدوله معمار فرستاده از نو بنیاد بر نهادند و بهتر از اول
بانجام بردند دیگر عمارت نگارستان که از عهد خاقان تعمیر نیافته بود و خرابی کلی داشت حسب الامر اعلی بساختند و خیابانها در پیش نگارستان
روی بعمارت نظامیه بیاراستند و بمراتب بهتر از اول شده است دیگر خیابان تخته پل جدید که در توشقان ئیل بامر اعلی ساخته شد دیگر چاپار
خانهای کل ممالک محروسه که در جمیع عرض راه و ولایات در شش فرسنگی یکدیگر ساخته و در هر یک اسبی چند معین است که چاپار تبدیل مرکب
کرده بزودی اخبار را بمقصد برساند دیگر قراول خانهای محلات دار الخلافه که برای محافظت رعایا و دفع شر اشرار در گذرگاه عام هر محله
بنا نهاده شد و روز و شب قراول در آن آماده و آن چهل باب قراولخانهٔ نیکوست دیگر سربازخانهای خارج شهر که برای رفاه افواج حسب الامر
ساخته شده هشت عمارت است دیگر عمارت جدیده در هشت دست اصفهان که بامر اعلی ساخته شده و تعمیر پل خواجوی که روی در خرابی
کرده بود دیگر مریضخانه در خارج دروازه دولت که مرضای افواج را برای علاج بدانجا برده مداوا کنند و اطبائی معین و مخارجی مقرر دارد
در تنگوز ئیل و سیچقان ئیل ساخته و پرداخته شد دیگر کارخانهٔ شکرریزی که اولیای دولت قاهره قرار دادند که در مازندران ساخته شود و شکر
مازندرانی را سفید نمایند و بعد از تصفیه قند و نبات بریزند و حلویات شکرین سازند تا محتاج شکر هندوستان نباشند دیگر کارخانهٔ کاغذسازی
که چون همه سالها مبالغی خطیر در بهای کاغذ مخارج صغیر و کبیر میشود در خارج دروازه دولت بامر کارگذاران دیوان اعلی حاجب الدوله کارخانهٔ
عالی ساخته که محتوی بر چند دستگاه کارخانه است اول کارخانه قندسازی که شکر مازندران را تصفیه کرده قند بریزند دویم کارخانهٔ کاغذ
سازی سیم کارخانه چودن سازی چهارم کارخانه چیلانگری که اسباب سایر کارخانها و اسباب توپ ساخته باشند پنجم کارخانه
نجاری و بحکم شاهنشاه ایران حاجی میرزا محمد تبریزی و چند تن دیگر بجهة تعلیم بعضی علوم ضروریه بفرنگستان رفتند پس از سالی دو
توقف و تعلم بعضی اسباب خریده بازگشتند و بکار پرداختند دیگر مدرسهٔ نظام دار الفنون و کارخانهٔ شمع کافوری و معلمین بلاد فرنگستان
که در این تاریخ مرقوم شده است دیگر باره شهر و تعمیر دروازها که از سابق خرابی یافته بود و در سنهٔ سیچقان ئیل حاجب الدوله بتعمیر آنها
پرداخت و محکم ساخت دیگر عمارت شکارگاه موسوم بتوشقان تپه چون پشته در طرف دروازه شمیران واقع بود که در آن خرگوش
و کبک بسیار شکار می افتاد برحسب حکم همیون اعلی حاجب الدوله در آن محل عمارتی بترکیب کلاه فرنگی بنیاد نهاد که بمنزله سایه بانی باشد

دیگر عمارت توپخانه که در ارک مبارکه ساخته شده و در زمستان توپها محفوظ باشند

بودن

و چون شاهنشاه ایران بدان نخجیرگاه توجه فرمود و شکاری خوب اتفاق افتاد مقرر فرمود که عمارتی در آن ساحت شود و در اندک زمانی ساخته و پرداخته شد
و دیگر عمارات میدان درخته پل مشهور بسبزه میدان که سالهای بسیار محل ذبح گاو و گوسفند و مجمع خار و جیفه مردار مقرر بوده و دکان سلاخان و قصابان
در آن محل بر دار میزدند و مقتول میکردند و فی الواقع بس ناشایسته و ناپسند بود که مبدأی دربار ارک خاص شاهنشاهی مطرح و ملعب الواط و مذبح حیوانات باشد
حضرت شاهنشاهی مقرر فرمود که در اراضی خارج شهر بر پای دارند و این مکان لایق باسرای دولتی تاجرنشین سازند و در اطراف آن حجرات فوقانی و
تحتانی پردازند و دکاکین آنرا بلورفروشان بلورینه آلات زنگین نمایند و حوضه آب صاف در سبزه میدان چون ناف خوبان بپارایند و چنین کردند و اکنون
محلی پاک و جائی باصفاست و در بر تخته پل اشکوبی افزوده که گوئی آئینه خانه زلیخای مصری است که در بهره که از بام تا شام عکس یوسف رویان نام
هویداست دیگر از عمارات خاصه سلطانی عمارت موسوم بجهان نماست که چون خاقان مغفور در ایام باحور عزم ییلاق سفر نمود عمارتی عرفی ساخته در آن نگاه
داشت و شاه مرحوم نور الله مرقده قدری بر آن افزود و غالب اوقات تابستان در آنجا میزیست ولی عمارت شاهانه عالی نبود و همت بلند این پادشاه بدان
قناعت نفرمود و مقرر داشت که حاجب الدوله عمارتی لایق بنیاد نهد لهذا آن بنیاد را مطلوب و بوضعی تازه بنیان نهادند که محل نشستن شاهنشاه بر تمامت
صحرا و شهر اشراف دارد و حدائق و بساتین سراسر در نظر جلوه گر است و فی الواقع جهان نماست و بهم باهم مشتمل است بر کریاس و خلوات و صفه های باصفا و
حوضهای پر آب گوارا و در وسط مرتبه فوقانی جهان نما سه حوضه مرمر الماس صفای فواره دار ساخته اند که فوران آب از مرتبه تحتانی بفوقانی پنج زرع ارتفاع
جستن دارد و چون لؤلؤ شهوار پاشیده میشود دیگر عمارت مشهور بباغ گلستان که از ابنیه خاقان صاحبقران بوده ولی قرینه نداشته که سوی آن باغ کلاه فرنگی و سوی
بدیوار وابسته چون سراهای آصف الدوله و دستگاهش در آنسوی دیوار بوده خاقان مغفور در آن تصرفی نفرموده و در این اوقات که آصف الدوله و سالار
مخذول و مقتول و مرحوم شدند و فرزندانش متفرق گشتند با اینکه تمامت اراضی ارک از شاه شهید و ورثه آن مرحوم در آورده بود و کل آن اراضی و بیوتات متعلق بدولت
تخت و تاج است حضرت شاهنشاهی مبلغی خطیر قیمتی اعلی آن بیوتات و اراضی از ورثه ابتیاع فرمودند و بحاجب الدوله اشارت رفت که آنها را از اجزای
عمارت باغ کنند و او همه را کوبیده و داخل باغ انداخته بر آنسوی که قرینه نداشت عمارات عالیه فوقانی و تحتانی بنیاد کرد و منظرهای نیکو بساخت و چهل ستون
از یکپارچه چوب در برابر عمارت کلاه فرنگی برافراخت و دریاچه بزرگی که کشتی کوچک در آن کار کنند بنیان نهاد و حمام خوب بساخت و از قنات
موسوم بدولت آباد که از مستحدثات جدیده است آبی فراوان بباغ گلستان درآورد که از فواره و لوله برآمده در حوضه فرو میریزد و پس از لبریز شده با بشارها جاری
میشود و پس از عبور از حوضه مذکور بمنازل و بیوتات اهالی شهر نشسته آنان را فواید کلی می بخشد و فوارهای حوض و کج لوله از قوت آن آب بقدر سه زرع
ارتفاع میجهد و این فضای جدیده و عمارات سدید و تعدد حوضه و تشجیر روضه محاسن این باغ و عمارت را چندان کرده و شکوهی کامل دارد دیگر از عمارات
مبارکه جدیده عمارت اندرونی است که بحکم حضرت اعلی از نو ساخته شده چون در زمان شاهنشاه مرحوم عمارتی بر عمارات خاقانی افزوده بود حضرت
شاهنشاه بحاجب الدوله امر فرمود که در عمارات حرم گردش بوده جائی شایسته بجهة عمارت نشیمن مخصوص پادشاه عهد تشخیص و تعیین کند و عمارات
بی ترتیب قدیم را خراب و بر جای آنها بنائی ملوکانه بر نهد حاجب الدوله بامتثال امر اعلی اعلی الله امره عمارت کریم خانی که در جانب در قبلی واقع
بود با بعضی ابنیه دیگر خراب کرده از نو بنیانی مهندسانه برآورد و عمارتی شاهانه بنا کرد بر وضع کلاه فرنگی بنائی ترتیب داد مشتمل بر عمارات تحتانی و فوقانی
و تحتانی آن حوض خانه تابستانی است و فوقانی آن مبنی بر سه طالار وسط و هفت در بهای چنین است برج فیروزه و ایوان فیروزه حقی از طلا و لاجورد
همی نقش کرده بتصاویر دلپذیر برآورده تصاویرش همه دلکش تماشایش سراسر خوش روان مانی وا از تصویرش خجل [illegible] جهان رقم زد کو بنا نقاش
تصویر و نقش [illegible] زنگار خط خوبان زشنجرف لب طنازان برچه فرسرای دلکش مانوی صورتی درون صفه اش تمثال خسرو شاهد گلعذار بالجمله
بیوتات مفروشه کلاه فرنگی هشتاد و چهار یورت است و تمامت اوطاقها و یورتها یکصد و چهار است نه خورنق و سدیر بهرام را این قدر و مایه و نه
هرمان و قصر غمدان را این استحکام و پایه همانا ملکی ازین نکو نشست گاهی دست نداده ورا رجحان بود بر کاخ شاهان جمله زخوبی چه بر شاهان دوران چه بر
شاه را رجحان و خراب ابنیه و عمارات بیرون روز بروز و ماه بماه بنیاد می نهند و آباد میکنند سالی که مبلغی خطیر بمصارف بنا و تعمیر رسیده است و اکنون
نیز در خارج و داخل شهر بناهای عالیه بنیاد نهاده اند که هنوز اتمام نیافته چون رای مبارک بآبادی بلاد و بناهای نیکو مایل بود کل اعاظم و اکابر
افراد از ارباب ملک و عموم تجار و معارف هر دیار سراهای بلند پایه و عمارات گرانمایه بنیاد کردند و مسکن ساختند و جناب جلالتمآب اشرف ارفع امجد صدر اعظم
و اولاد و امجاد و منسوبانش خرابها آباد کردند و بناها بنیاد نهادند که ببعضی از معارف آنان اشارتی میرود و زیاده از یکصد و بیست هزار تومان مخارج این بناها

مصروف فرموده است ذکر بعضی ابنیه معروفه مشهوره که بحکم جناب جلالتمآب اشرف صدر اعظم مد ظله العالی صورت
عمارت یافته علی الاجمال داودیه عمارتی است و باغی که در خارج شهر و حوالی قصر قاجار واقع است از ابتدای سنه سیچقان ئیل لغایت
ییلان ئیل باتمام رسیده و در زیب و صفا و فر و بها ممتاز است تخمینا بیست و پنجهزار و دویست تومان مخارج آن شده دیگر باغ و عمارت نظامیه
که در وضع و شکل و ترتیب و صفوت و نزهت بی نظیر است و ابتدای بنایش در سال بارس ئیل بوده تا آخر ییلان ئیل صورت تمام یافته قریب
سی و نه هزار تومان بمخارج آن مصروف گشته و غالب اوقات شاهنشاه ایران بتوقف و تماشای این عمارات و بساتین توجه میفرمایند دیگر بجهة
احراز مثوبات و مزید دعای بقای شاهنشاه فلک جاه بتوسط عالیجناب شیخ المشایخ شیخ عبد الحسین سلمه الله تعالی در کربلای معلی مسجدی و در نجف
اشرف مدرسه بنیاد کرده که تا اکنون قریب بده هزار تومان بمخارج آنها مصروف شده دیگر قنات صدرآباد و کاروانسرای صدریه واقعه
نه حوض سلطان است که در این کتاب مرقوم شده و قریب بیجده هزار تومان تا کنون مخارج آنها معین گشته و مایه رفاه کاروانیان و سبب دعای دولت
شاهنشاه ایران خلد الله ملکه است و دیگر دو باب کاروانسرای صابون پزخانه است که یکهزار و پانصد تومان مخارج اتمام یافته و اجاره آن سالی
چهارصد تومان و بجهة چراغ و روشنائی روضات متبرکات حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و سید الشهدا و حضرت عباس و کاظمین
و عسکریین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین حاصل آن وقف گردیده و در سنه بارس ئیل و توشقان ئیل صورت تمام یافته دیگر تعمیر مرقد جناب
امامزاده ابو الفضل واقعه در قریه یاران من قرا لواسان در بارس ئیل و توشقان ئیل که زیاده بر یکهزار تومان بمخارج آن مصروف شده دیگر بنای مسجد
واقعه در افجه که در توشقان ئیل و لوی ئیل اتمام یافته زیاده از ششصد تومان مخارج عنایت نموده دیگر در افجه حمام و کاروانسرا بجهة ساکنین
و عابرین ساختن فرموده از یکهزار و پانصد تومان زیاده اخراجات آن شده و حمام آنرا وقف نموده دیگر حمامی نیز در ابناح ساخته که یکصد و
پنجاه تومان بمخارج رفته دیگر چون راه افجه بواسطه قلل و تلل پر معابر و مسافر سخت صعب بوده آن راه را ساختن فرموده و پل بر رود گلندوک بسته
و کاروانسرائی در آنجا بنا نهاده که عبور و مرور قوافل و رواحل تسهیل پذیرد و اگر وقتی موکب فیروزی کوکب شاهنشاهی بتفرج و تماشای آن صفحات
حرکت فرماید بر ملتزمین رکاب زحمت روی ندهد و قریب ششصد تومان بمخارج این کار رفته دیگر در یکی از قرای نور حمامی نبوده و بر ساکنین آن قریه کار
بصعوبت میرفته یکصد تومان نقد حمامی در آن ساخته گردیده دیگر دو باب آب انبار در ساری هر یک بپانصد تومان ساختن فرموده و مزید رضای خلق و
خالق گشته دیگر چون پل آمل خراب و کار تردد بصعوبت بوده یکهزار و دویست تومان مخارج پل بستن فرموده تا مشکل قوافل آسان گشته دیگر بجهة مخارج قلعجات
و قنوات عرض راه خراسان که پیوسته معبر زوار و تجار و مکمن ترکمان و اشرار است امینی معین داشته و دو سه هزار تومان باو داده که در آن منازل بمصارف قنوات
و تعمیر قلعجات و رباطات نموده دیگر در تعمیر راه کتل کبود و سد بلده و بعضی مخارج زیاده از یکهزار و پانصد تومان مصارف التفات کرده دیگر در تعمیر مقبره جناب خواجه
صالح بن عبد السلام مدنی المشهور به ابا صلت که نسب شریف و عرق منیف این خواجه بزرگوار و خواجگان سابقه آن دیار بدو منتهی میگردد زیاده از ششصد تومان فرستاده
و آنرا تجدیدی تازه داده دیگر در تعمیر حمام و سد بلده و تعمیر امامزاده واقعه در نور و حمام تخت سربکاین و حمام شهر بند زیاده از یکهزار و دویست تومان مخارج قبول فرموده
دیگر در معصومه قم مسجدی ساختن فرموده که زیاده از یکهزار و هشتصد تومان بمخارج آن شده دیگر حمام و پلی در سولده بنا فرموده که هفتصد تومان زر تمام یافته دیگر مخارج ایوان
چوبی شاهزاده عبد العظیم زیاده از هزار و پانصد تومان وجه نقد مرحمت نموده دیگر بجهة دیوار کشی خیال حصار دویست و پنجاه تومان اخراجات مبذول داشته دیگر بجهة تعمیر و کاشی
کاری حضرت عبد العظیم و مسجد ماشاء الله یکهزار تومان مخارج فرموده دیگر بجهة کاروانسرای پای گردنه کبود در لار مبلغ یکصد تومان انعام نموده دیگر بجهة تعمیر آب انبار
و مسجد سپهدار و دیگر آب انباری بر در مسجد جناب شیخ عبد الحسین در دار الخلافه نهصد و پنجاه تومان تمام کرده دیگر بنای تعمیر و تجدید مسجد حضرت امام حسن عسکری ع در
لواسان بزرگ که در ابتدا چهار طاقی بوده در دامان کوه و ایوانی کوچک داشته بحکم جناب جلالتمآب اشرف صدر اعظم حاجی علی اکبر بن حاجی قاسم طهرانی متصدی کار
اتمام آن شده و از داخل و خارج بقدر هشت ذرع از سنگ بنا بالا آورده و سه طاق جدید بر چهار طاق قدیم برافزوده چون سبع طباق هفت طاق بلند یافته و ازاره آن مسجد را
بکاشی زینت داده که اکنون فضای مسجد را بیست ذرع طول و پانزده ذرع عرض حاصل شده و چون مسجد مذکور صحنی لایق نداشته قریب به نه هزار ذرع مکعب از کوه بریده آنرا صحن مسجد نموده
و بر فراز ماهتابی مقابل شبستان سه حجره بزرگ بنا فرموده که منزل عابرین باشد و اخراجات بنای مذکور ضمیمه ملکی که مداخل آن برای مخارج خدام مسجد شریفه است یکهزار تومان شده
همچنین از مخارج خیر و اعمال بر آن ذات خجسته صفات بسیاری بظهور آمده که بر نگارنده و ما را اطلاعی نیست و بدست نیز... که این همه آثار خیر از او در اطراف اشتهار یافته چه در نهان
نهانی و بذل او بخششهای بی ریا مظهر و مصدر آنکه امثال ما را از آن خبری نه   چنان اعظم شهنشه این چنین صدر همین باید   که گیتی در پناه هر دو از رحمت بیاساید

منت وافر خدای قادر را که بیامن اقبال بی‌زوال حضرت شاهنشاه ابرکف دریا نوال فریدون فر کیخسرو جمال سکندر عزم سلیمان جلال
خاقان خواقین ترک و سلطان سلاطین بزرگ مهر سپهر شوکت و مهابت و شیر بیشه صولت و صلابت سایه خدا و مایه هدا
شهریار کریم کامکار و پادشاه عظیم نامدار خسرو رعیت پرور و نوشیروان عدالت گستر الناصر لدین الله الغفار ابوالقاسم
سلطان ناصرالدین شاه قاجار که پایه دولتش پاینده و عرصه مملکتش زاینده باد چندان زمان و امان یافتم که باشارت امنای
دولت قاهره باهره با عدم استطاعت و قلت بضاعت و وصول از شباب بمشیب و نزول از فراز به نشیب و تشتت
بال و تفرق حال و عدم مکنت و کمی مدت در عرض دو سال واقعات سیصد و هشتاد ساله سلاطین سلف و خلف ایران را
قریب بهفتاد هزار بیت کتابت تصنیف و بسه جلد جدید تقسیم کرده و بر هفت جلد عتیق روضة الصفا ملحق و ملصق و این عشره
کامله را در دارالطباعه خود بیک هزار نسخه که در حساب ده هزار کتاب است صورت انطباع داده بانجام آوردم و وضعی مطبوع مطبوع شد
که از معایب مصون گشت ور خود همه عیبها بدین نامه در است هر عیب که سلطان بپسندد هنر است و در طرز ایجاز (?)
امتثال امر شاهنشاه بیهمال را واجب شمردم و در نگارش هر گذارش طریق اقتصاد سپردم و در تنسیق کلام و تلفیق عبارات
با مورخ سابقه توافق و انفاذ کردم که در دفاتر قدیم و جدید توفیقی شد و نیز چندان بسلسله ترسل توسل نجستم چه این شیوه کلک
درر سلک ادب کامل فاضل جامع نکات پارسی و تازی میرزا ابراهیم بدایع نگار رازی است که بدین کار پردازد و تاریخی
دولتی مترسلانه می‌نگارد و بحکم آنکه در انجام این خدمت احکام مؤکده میرفت و کار بر کاتب بدرازی مدت میکشید فرط تعجیل د
فع تعطیل را چار نگارنده صورت نگار معنی گذار سریع القلم متشابه الخط در تحریر این کتاب شراکت اشتراک برپای همت بسته داشتند
و دسته هر یک اجزاء دفاتر کهنه و نو همی نگاشتند تا بهر روزی لابد چهار هزار ورق انطباع یافتی و گاه گاه بواسطه برخی خدمات محوله
از الفنون و عوارض و اسقام و دیگرگون بعضی اصحاب در غیاب من بنده همانا در مقابله مسامحه کردندی و تصحیح کامل نشدی و پس
از طبع تبدیل و تغییر صور کالنقش فی الحجر ممتنع بودی و العذر عند کرام الناس مقبول مع القصه اگرچه قریب سالی
ببعضی جهات این امر معوق مانده بود چون وقایع ده ساله دولت ابد مدت شاهنشاه عصر تا باین هنگام رسید
فرمان رفت که این نامه مشکین ختامه هم در این مقام صورت ختام یابد و اوراق بوراق رود و بدست
صحاف صحیفه شود و واقعات آینده این دولت جاوید که مؤبد و مخلد باد در دیگر مجلد ترقیم پذیرد بنا
بر امتثال امر حضرت اولوالامر بیمثال بنده طاعت گذار رضا قلی المتخلص بهدایت محرر
این نامه عنان از هم خامه فرو کشید و دیده امید فراگشاد و بدعای دولت جاوید مدت
پرداخت و باتمام تذکره مجمع الفصحا پیوست و باهتمام عالیجناب سیادت مآب
استاد المتطبعین آقا میرباقر طهرانی انطباع این تاریخ در ماه ربیع الاول
سنه هزار و دویست و هفتاد و چهار صورت
اتمام یافت حرره علی اصغر تفرشی
1274

کتب خانہ جامعۂ عثمانیہ

۱۔ اراکین مجلس اعلیٰ، مجلس تعلیمی، مجلس انتظامی ... رکھ سکینگے۔
عمال شعبہ جات و نصاب پانچ کتابیں ایک ایک ماہ کیلئے ... عہدہ داران جامعہ ... اپنے پاس رکھ سکینگے۔

۲۔ اساتذۂ جامعۂ عثمانیہ و کلیات دس کتابیں ایک ایک ماہ کیلئے اپنے پاس رکھ سکینگے۔ اور اثر ...
اور اراکین دار الترجمہ دس کتابیں ... ایم۔ اے، ایل ایل بی و تحقیقاتی جماعتوں کے
طلبا تین کتابیں ... اپنے پاس رکھ سکینگے۔

۳۔ طلبا ... دو ہفتہ تک اپنے پاس رکھ سکیں ... واپس نہ ہوں تو طلبہ سے حساب
طلبا پانچ کتابیں ... واپس لیا جائیگا ... کتابیں ...

۴۔ مدت مقررہ پر کتابیں واپس نہ ہوں تو ... فی کتاب ... ایک آنہ یومیہ ...

۵۔ بغیر اطلاع کتابیں گم ہو جائیں تو کتاب کا ادا کرنا لازم ہے۔
کتب خانہ میں کتاب ... خراب ہو جائیں تو ... ذمہ داری

۶۔ کتابوں پر کسی قسم کا نشان یا ... لکھنا منع ہے
... ہوگی۔

۷۔ کتابوں ... دکھایا جائے۔

۸۔ قلمی نسخے اور حوالے کی کتابیں جاری نہ کی جا سکیں گی۔ فقط